(مجموعه خلفای راشدین)



علی مرتضی رضي الله عنه

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه چهارم)

مؤلف :

دکتر علی صلابی

این کتاب با همکاری کتابخانه عقیده چاپ شده است.
www.aqeedeh.com

مشخصات کتاب

نـــام کتـــاب: علی مرتضی رضی الله عنه
نویســــــنده: دکتر علی صلابی
تیـــــــــراژ: ۳۰۰۰
سال چــاپ: ۱۳۸۸هـ ش برابر با ۱٤۳۱هـ ق
نوبت چاپ: اول
آدرس ایمیل: aqeedehlibrary@gmail.com

سایتهای مفید


بسم الله الرحمن الرحیم

اهداء

این اثر را هدیه می‌کنم به:

هر مسلمانی که خواهان سر افرازی و عزّت دین بر حق خداست و به اسمای حسنی و صفات علیایش توسّل می‌جویم که این را خالصانه و برای رضای خود پذیرا باشد، چون می‌فرماید:

﴿ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠ ﴾ الکهف: ١١٠

(پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.)

فهرست موضوعات

فهرست موضوعات ... ۱

مقدمه ... ۳۲

فصل اول: علی بن ابی طالب در مکّه ... ۵۸

مبحث اوّل: نام، نسب، کنیه، صفات و خانواده‌ی علی ﷺ ... ٦٠

الف: نام، کنیه و لقب علی بن ابی‌طالب ... ٦٠

ب: تولّد ... ٦١

ج: اهمیّت خانواده و تأثیر آن در نسلها ... ٦١

١- قبیله‌ی قریش ... ٦٣

٢- بنی‌هاشم ... ٦٤

٣- عبدالمطلب بن‌هاشم ... ٦٤

٤- ابوطالب پدر علی ﷺ ... ٦٦

٥- مادر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ... ٦٩

٦- برادران علی ﷺ ... ٧٢

٧- زنان و فرزندان علی بن ابی طالب ... ٧٤

٨- اوصاف ظاهری علی بن ابی طالب ﷺ ... ٧٥

مبحث دوّم: مسلمان شدن و مهمترین کارهایش در مکه ... ٧٦

نخست: مسلمان شدن علی ﷺ ... ٧٦

دوم: چگونگی مسلمان شدن علی؟ ... ٧٧

سوّم: علی و ابوطالب ... ٧٧

چهارم: آیا علی در مکّه با رسول خدا ﷺ بت‌ها را شکست؟ ... ٧٨

پنجم: آیا علی به فرمان رسول خدا پدرش را دفن کرد؟ ... ٧٩

ششم: علی با خونسردی ابوذر را به رسول خدا ﷺ رساند............................۷۹
درسها و پندهای حادثه‌ی فوق ۸۰
هفتم: علی برای دیدار قبائل و عرضه‌ی اسلام به آنها همراه رسول خدا ﷺ بود و در گفتگو با بنی شیبان مشارکت کرد ۸۲
هشتم: علی آماده بود جانش را فدای رسول خدا ﷺ کند..............................۸٦
نهم: هجرت علی رضي الله عنه..۹۰

مبحث سوم: انس علی با قرآن و تأثیر قرآن در زندگی علی..............................۹۲

اوّل: اعتقاد علی رضي الله عنه در مورد خدا، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنّم و قضا و قدر..۹۲
دوم: اهمیت و جایگاه قرآن در نزد امیرمؤمنان علی رضي الله عنه.................................. ۱۰۰
سوم: آیاتی که درباره‌ی علی رضي الله عنه نازل شده است.. ۱۰۱
چهارم: ابلاغ تفسیر آیاتی را که سرورما علی از پیامبر ﷺ شنیده بود.......... ۱۰۵
پنجم: اصول و مبانی علی در استنباط احکام و فهم معانی از قرآن................ ۱۰۷
۱- التزام به ظاهر قرآن ۱۰۷
۲- حمل مجمل بر مفسّر.. ۱۰۹
۳- حمل آیات مطلق بر آیات مقیّد ۱۱۱
٤- علم به ناسخ و منسوخ.. ۱۱۳
۵- توجّه و اهتمام به زبان عربی... ۱۱۳
٦- فهم نصی از قرآن با نصوص دیگری از آن ۱۱٤
۷- سؤال از الفاظ مشکل قرآن ۱۱٦
۸- علم و آگاهی به مناسبت آیات قرآن... ۱۱۷
۹- خاص کردن عام ۱۱۷
۱۰- آشنایی با عادات و رسوم عربها و ملل همسایه ۱۲۰

۱۱- فهم و درک قوی و گسترده ۱۲۰
ششم: تفسیر برخی آیات توسط امیرمؤمنان علی‌ﷺ ۱۲۱
۱- تفسیر سوره ذاریات ۱۲۱
۲- تفسیر آیه‌ی ۱۵ تکویر: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلۡخُنَّسِ ١٥﴾ (تکویر/۱۵) ۱۲۲
۳- گریه‌ی زمین به خاطر مرگ بنده‌ی نیکوکار ۱۲۲
٤- قلب محل خشوع است و خوشرفتاری با مسلمان ۱۲۲
۵-دو دوست مؤمن و دو دوست کافر ۱۲۲
٦- زهد و پارسایی در قرآن بین دو کلمه‌است ۱۲۳
۷- تدبّر امیرمؤمنان علی در نماز ۱۲٤
۸- تفسیر علی‌ﷺ در مورد آیات ۸۸-۸۹ سوره‌ی شعراء ۱۲۵

مبحث چهارم: همراهی و ملازمت علی با رسول‌الله ﷺ ۱۲٦

اوّل: امیر المؤمنین و مقام نبوّت ۱۲۷
۱- اطاعت از رسول خدا واجب و عمل و پایبندی به سنّتش ضروریست. ۱۲۸
۲- سخن علی‌ﷺ در مورد دلایل نبوّت رسول‌الله ﷺ ۱۳۰
۳- تشویق مردم به پیروی از راه و روش رسول‌الله ﷺ ۱۳۲
٤- بیان فضیلت رسول‌الله ﷺ و برخی از حقوق ایشان بر امّت ۱۳۲
۵- شناخت دقیق و فراگیر از خوبیها و شاخصهای شخصیّت نبوی ۱۳٦
٦- نمونه‌هایی از پایبندی علی‌ﷺ به سنت رسول‌الله ﷺ ۱۳۹
دوّم: کسانی که از علی حدیث نقل کرده‌اند ۱٤٤
مشهورترین صحابه‌هایی که‌از علی‌ﷺ حدیث روایت کرده‌اند ۱٤۵
راویان اهل بیت از علی‌ﷺ ۱٤۷
مشهورترین راویان تابعی از علی‌ﷺ ۱٤۸

مبحث پنجم: مهمترین عملکرد علی‌ﷺ از هجرت تا جنگ احزاب ۱۵۲

اوّل: انعقاد پیمان برادری در مدینه ۱۵۲

دوّم: جنب و جوش نظامی‌و اعزام سریه‌ها ۱۵۵
۱- غزوه‌ی عشیره ۱۵۵
۲- جنگ اوّل بدر ۱۵٦
۳- غزوه‌ی بدر ۱۵۷
سوم: ازدواج علی با فاطمه رضی الله عنها ۱٦۰
۱ - مهریه و جهیزیه فاطمه رضی الله عنها ۱٦۰
۲- زفاف سیده فاطمه رضی الله عنها ۱٦۱
۳- ولیمه‌ی عروسی ۱٦۲
٤- شیوه زندگی علی و فاطمه رضی الله عنهما ۱٦۲
۵- زهد، پارسایی و صبر فاطمه رضی الله عنها ۱٦۳
٦- جان ما در دست خداست و هر گاه بخواهد ما را برانگیخته خواهد نمود ۱٦۵
۷- محبّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای فاطمه و غیرت ایشان بر او ۱٦٦
۸- صداقت گفتار فاطمه رضی الله عنها ۱٦۸
۹- سروری فاطمه در دنیا و آخرت ۱٦۹
پنجم: دو پسر فاطمه: حسن و حسین رضی الله عنهم ۱٦۹
۱- حسن بن علی بن ابی طالب‌هاشمی ۱٦۹
۲- حسین بن علی رضی الله عنه ۱۷۲
۳- احادیث مشترک در مناقب حسن و حسین رضی الله عنهما ۱۷۳
ششم: حدیث کساء و مفهوم اهل بیت ۱۷٦
هفتم: احکامی‌که مختص به آل رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند ۱۷۸
۱- حرام بودن زکات ۱۷۸
۲- از رسول‌الله ارث نمی‌برند ۱۷۸
۳- در اموال غنیمت و فیء خمس الخمس را دارند ۱۷۹

٤- درود فرستادن بر پیغمبرﷺ و اهل بیت او ۱۷۹

٥- باید نسبت به اهل بیت محبّت و دوستی ویژه داشته باشیم ۱۸۰

هشتم: علیس در غزوه احد ۱۸۱

نهم: علیس در غزوه بنی نضیر ۱۸٤

دهم: علیس درغزوه‌ی حمراء الأسد ۱۸٤

یازدهم: موضع علیس در حادثه‌افک ۱۸٦

مبحث ششم: مهمترین کارهای علیس از جنگ احزاب تا وفات رسول‌الله ﷺ ۱۸۹

اوّل: علی در جنگ احزاب ۱۸۹

دوّم: علیس در غزوه‌ی بنی قریظه ۱۹۱

سوّم: علیس در صلح حدیبیه و بیعت رضوان ۱۹۲

چهارم: عُمره‌ی قضاء سال هفتم هجری و سرپرستی دختر حمزه ۱۹۸

پنجم: علیس در غزوه‌ی خیبر سال هفتم هجری ۲۰۰

موضع گیری علیس در خیبر حاوی درسها و پند و عبرتهای متعدّدی است، از جمله: ۲۰۲

ششم: علی در فتح مکّه و غزوه‌ی حنین، هشتم هجری ۲۰٦

علی در فتح مکّه مواضع متعدّدی داشت از جمله: ۲۰۷

۱- خنثی کردن یک فعالیّت تجسسی به نفع قریش ۲۰۷

۲- هر کس را تو امان داده‌ای در امان ماست ای ام‌هانئ ۲۰۸

۳- قتل حویرث بن نقیذ بن وهب ۲۰۹

٤- علیس در انجام مأموریّتی اصلاح جویانه ۲۰۹

٥- علی رضی الله عنه در غزوه‌ی حنین ۲۱۰

٦- اعزام سریه علی برای عملیّات انهدام «بُت» فلس در طیّ ۲۱۱

هفتم: در غزوه تبوک علی در مدینه جانشین پیامبرﷺ بود ۲۱۱

هشتم: نقش علی در اعلان عمومی‌به مردم در حج سال نهم که امیر آن ابوبکر بود ۲۱۲
نهم: علی و هیئت اعزامی‌مسیحیهای نجران و آیه‌ی مباهله (سال نهم ه‍-)..... ۲۱٦
دهم: علی ﷛ به عنوان دعوتگر و قاضی دریمن (سال دهم ه‍-)........ ۲۱۸
۱- قضاوت علی درباره‌ی چهار نفری که نزدیک گودال شکار شیر درگیر شد ۲۲۰
۲- سه نفر با یک زن در حالت طهر همبستری کردند ۲۲۱
یازدهم: علی در حجت الوداع........ ۲۲۱
دوازدهم: علی عهده دار غسل و دفن جنازه رسول‌الله ﷺ شد........ ۲۲۲
سیزدهم: داستان درخواست کاغذ از سوی پیامبر ﷺ تا چیزی بنویسد........ ۲۲۳
فصل دوم علی بن أبی طالب ﷛ در دوران خلفای راشدین........ ۲۳۵
مبحث اوّل علی در دوران ابوبکر صدّیق........ ۲۳۷
اوّل: بیعت علی با ابوبکر در خلافت........ ۲۳۷
دوّم: همکاری‌های علی با ابوبکر در جنگ با مرتدین........ ۲٤۱
سوّم: از دیدگاه علی، اولویّت ابوبکر از همه بیشتر بود........ ۲٤۲
چهارم: علی در نمازها به ابوبکر اقتدا کرده و هدایا را از او قبول می‌کرد ۲٤٥
پنجم: ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر ﷺ........ ۲٤۸
ششم: پیوندهای ازدواج بین خانواده‌ی صدیق و اهل بیت و نامگذاری فرزندان اهل بیت به نام ابوبکر........ ۲٦۳
هفتم: موضعگیری علی ﷛ هنگام وفات ابوبکر صدیق ﷛........ ۲٦٥
مبحث دوّم علی ﷛ در دوران عمر فاروق ﷛........ ۲٦۸
اوّل: همکاری در امور قضایی ۲٦۸
۱- حکم علی در مورد زن دیوانه‌ای که بارها مرتکب زنا شده بود........ ۲٦۸

۲- دو برابر نمودن مجازات (حد) کسی که شراب می‌نوشد ۲٦۹
۳- حق نداری به جنین آسیب برسانی ۲۷۰
٤- امور مجهول را به سنّت برگردانید ۲۷۲
۵- بر من تعرض کرده و مرا نزد خانواده‌ام خوار کرد ۲۷۳
دوّم: نقش علی در تنظیم امور مالی و اداری در دوران خلافت عمر ۲۷٤
۱-همکاریهای علی در تنظیم و برنامه‌های امور مالی ۲۷٤
۲- علی و تنظیم برنامه‌های اداری ۲۷۵
۳- عمر بارها علی را در مدینه به عنوان جانشین خود گذاشت ۲۷٦
سوم: مشورت عمر با علی در مسائل جهادی و امور دولتی ۲۷۷
چهارم: رابطه‌ی علی و فرزندانش با عمر ۲۷۹
۱- تو از پسرم عبدالله برای اجازه‌ی ورود مستحق‌تری ۲۷۹
۲- به خدا آنچه به من پوشانیدید برای من گوارا نیست ۲۸۰
۳- عمر بنی‌هاشم را در بخشش اموال بر همه مقدم می‌کرد ۲۸۰
٤- علی گفت: این لباس را برادر و دوست عزیزم به من داد ۲۸۱
۵- تقسیم زمینهای ینبع ۲۸۱
٦- ای اباالحسن حتماً باید حرف بزنی ۲۸۲
۷- گفتگوی امیر مؤمنان عمر با علی درباره رؤیا ۲۸۲
پنجم: ازدواج سیدنا عمر با ام کلثوم دختر علی و فاطمه ۲۸۳
ششم: ای دختر رسول خدا کسی از پدرت نزد ما محبوبتر نبوده و کسی بعد از پدرت برای ما محبوبتر از تو نیست ۲۸۵
ادعای دروغین روافض ۲۸۵
هفتم: اختلاف بین عباس و علی و داوری عمر در میانشان ۲۸٦
هشتم: عمر، علی را با اهل شورا برای خلافت کاندید کرد، و گفتار علی بعد از شهادت عمر در مورد او ۲۸۸
۱- علی یکی از شش نفری بود که برای خلافت کاندید شده بود ۲۸۸

۲- سخنان علی ﷺ درباره‌ی عمرﷺ بعد از شهادت او................................ ۲۸۹
۳-علی درباره‌ی عمر گفته است: «قطعاً کار عمر درست بود...». ۲۹۰
٤- عمر بن خطاب از رفتن به آنجا تنفر داشت، لذا من هم ناپسند می‌دانم ۲۹۱
۵- اهل بیت عمر فاروق را دوست داشتند.. ۲۹۱
٦- خداوند عمر ﷺ را سبب ادامه‌ی نسل حسین بن علی قرار داد........... ۲۹۲
۷- نظر عبدالله بن حسن بن علی در خصوص عمرﷺ: ۲۹۳

مبحث سوم علیﷺ در دوران خلافت عثمان بن عفانﷺ................................ ۲۹٤

اوّل: بیعت علیﷺ با عثمانﷺ.. ۲۹٤
دوّم: دروغ‌پردازی‌های رافضیه برای لکه دار کردن شورا ۲۹۵
۱- متهم کردن صحابه به همدستی در تعیین سرنوشت رهبری مسلمانان.. ۲۹٦
۲- ماجرای حزب اموی و حزب هاشمی... ۲۹۸
۳-دروغ و تهمت‌هایی که قهراً به علی نسبت داده‌اند................................ ۲۹۸
سوم: عثمان برتر است یا علی؟ ۲۹۹
چهارم: علیﷺ در خلافت عثمان حدود را اجرا و در امور حکومتی با او مشورت می‌کرد.. ۳۰۰
۱- اقامه‌ی حدود شرعی در دوران عثمان ۳۰۰
۲- مشورت عثمان با علی و بزرگان صحابه در فتح آفریقا.......................... ۳۰۱
۳- رأی علی و جمع کردن مردم بر یک قرائت توسط عثمان..................... ۳۰۱
پنجم: موضعگیری علی در فتنه ترور و شهادت عثمانﷺ.............................. ۳۰۲
۱- موضع علی ﷺ در آغاز فتنه‌ی شهادت عثمانﷺ.................................. ۳۰٤
۲- موضع علی در اثنای محاصره‌ی منزل عثمان ۳۰۷
۳- پیوندهای ازدواج میان خانواده‌ی علی و عثمان ﷺ ۳۰۹
ششم: اقوال علیﷺ درباره‌ی خلفای راشدینﷺ... ۳۱۱

۱- سردار بزرگان و جوانان بهشت ۳۱۲
۲- آرزو می‌کنم مانند ابوبکر و عمر باشم ۳۱۲
۳- این عثمان بن علی است که او را به نام عثمان بن عفان نامیده‌ام ۳۱٤
٤- ابوبکر، عمر و عثمان ﭫ از یاران خیلی نزدیک، صمیمی و خصوصی رسول خدا ﷺ بودند ۳۱۵
۵- نتیجه‌ی ادعا و اعتقاد رافضه مبنی بر تکفیر صحابه ۳۱٦
٦- قرائن و دلایل قطعی رابطه‌ی حقیقی میان علی و خلفای راشدین ۳۱۷
هفتم: وصف اصحاب پیامبر ﷺ در قرآن کریم ۳۱۹

فصل سوم بیعت با علی و مهمترین صفات او و روش زندگی او در جامعه ۳۲۵

مبحث اوّل بیعت با علی ﭬ ۳۲۷

نخست: شیوه‌های بیعت با علی ﭬ ۳۲۷
دوّم: سزاوارتر بودن علی ﭬ به خلافت ۳۳۰
سوم: بیعت طلحه و زبیر ﭭ ۳۳۵
چهارم: تأیید خلافت علی ﭬ با اجماع صحابه ۳۳۷
پنجم: اولین سخنرانی و شرایط بیعت علی ﭬ ۳٤۵
۱- اصل و مبنای شورا ۳٤٦
۲- اهل حل و عقد در دوران امیرمؤمنان علی ﭬ ۳٤۷
۳- علی نمی‌خواست منصب خلافت بدون سرپرست و مسئول بماند ۳٤۸
٤- پاسخ و رد برخی کتابهای معاصر در بحث انتخاب خلیفه ۳٤۹
۵- اوّلین سخنرانیی که علی ﭬ ایراد نمود ۳۵۱
٦- مترادف بودن واژه‌های امام، خلیفه و امیرمؤمنین ۳۵۲
۷) کاربرد کدام‌یک از اصطلاحهای «رضی الله عنه» ، «کرم الله وجهه» یا «علیه‌السّلام» بعد از ذکر نام علی صحیح‌تر است؟ ۳۵۵

مبحث دوم پاره‌ای ازفضایل، صفات و قوانین خلافت علی ﭬ ۳۵۸

اوّل: برخورداری از علم و فقه در دین ۳٦۰
دوم: پارسایی و تقوای امیرمؤمنان علی رضي الله عنه ۳۷۳
۱- دینار و درهم‌ها! کسی غیر از من را فریب دهید ۳۷۵
۲- به خدا از مال شما استفاده نخواهم کرد ۳۷٦
۳- من به میل خودم خریدم و او نیز با رضایت خودش فروخت ۳۷۷
٤- آنگاه که قلب فروتن شود، مؤمن به او اقتدا می‌کند ۳۷۸
۵- برای خلیفه جز به اندازه‌ی دو کاسه از بیت المال حلال نخواهد بود... ۳۷۹
٦- دوست ندارم غذایی میل کنم که به حلال بودن آن یقین ندارم ۳۷۹
۷- تو خوشبو، خوشرنگ و بامزه هستی ۳۸۰
۸- پارساترین مردم دنیا علی است ۳۸۰
سوم: تواضع و فروتنی امیرمؤمنان علی رضي الله عنه ۳۸۲
اینک گلچینی از سخنان سیدنا علی رضي الله عنه ۳۸٤
چهارم: سخاوت و بخشندگی علی رضي الله عنه ۳۸٦
پنجم: حیا و شرم از جانب خداوند است ۳۹۰
ششم: پایبندی علی به بندگی و صبر و اخلاص برای خداوند متعال ۳۹۲
هفتم: شکر و سپاسگزاریش رضي الله عنه از خداوند متعال ۳۹۹
هشتم: دعا و طلب فقط از خداوند متعال ٤۰۰
نهم: بالاترین مرجع در دولت امیرمؤمنان علی رضي الله عنه ٤۰۵
الف: اوّلین مرجع کتاب الله ٤۰۵
ب- منبع دوّم: سنت رسول‌الله صلى الله عليه وسلم ٤۰۵
ج- اقتدا به خلفای راشدین ٤۰۵
دهم: امّت حق دارد مراقب حکام باشند ٤۰٦
یازدهم: شورا ٤۰۸
دوازدهم: عدالت و مساوات ٤۱۰

سیزدهم: آزادیها در دوران علی ٤١٥

مبحث سوم زندگی اجتماعی علیﷺ و اهتمام او به امر به معروف و نهی از منکر ٤١٨

اوّل: دعوت به توحید و مبارزه با شرک ٤١٨

١- این فرمایش حضرت علیﷺ که می فرماید: «لایرجون عبد الاّ ربه ولا یخافنّ أحدٌ إلاّ ذنبه» ٤١٨

٢- علی ﷺ اسماء و صفات خداﷻ را به مردم معرفی می‌کند ٤٢٦

٣- امیرالمؤمنین علیﷺ نعمتهایی را که باید شکر و سپاسشان به جای آورده شود، معرفی نموده است. ٤٢٩

٤- توجه بیش از حد و حرص‌ورزی علیﷺ بر نابود کردن آثار جاهلیت. ٤٣٠

دوم: خطبه علی بن ابی طالب ﷺ و تحلیل آن ٤٥٢

سوّم: علی ﷺ و شعر و ادب ٤٥٨

١- در باره‌ی سختی ٤٦٠

٢- در مورد صبر و بردباری ٤٦٠

٣- در مورد طمع و آزمندی مردم ٤٦١

٤- در مورد صداقت ٤٦٢

٥- در مورد تواضع و قناعت ٤٦٣

٦- در مورد رازداری ٤٦٣

چهارم: سخنان حکمت آمیز علیﷺ ٤٦٣

پنجم :سخن علی بن ابی طالب ﷺ در مورد صفات بهترین بندگان الله، عبادات نفل و سنت رسول خدا ﷺ و گفتار ایشان در مورد توصیف صحابهﷺ...... ٤٦٨

١- صفات بندگان برگزیده ٤٦٨

٢- پاسخ او در مورد سؤال از نماز نفل رسول خدا ﷺ ٤٦٩

٣- وصف صحابه‌ی کرام از زبان علیﷺ ٤٧٠

٤- علی ﷛ دوستانش را به انجام بهترین اعمال گوشزد می‌کند ٤٧١
٥- عیادت از بیماران ٤٧١
٦- تشویق فرزندش حسن برای سخنرانی ٤٧٢
٧- چنان نیستم که تو می‌گویی.. ٤٧٢
٨- از هواپرستی بر حذر باش ٤٧٢
٩- شاد و مسرور کردن مسلمان.. ٤٧٢
١٠- سخت‌ترین کارها سه چیز هستند.. ٤٧٢
ششم: هشدار علی﷛ از امراض خطرناک.. ٤٧٣
١- کیفر گناه ٤٧٣
٢- آرزوی طولانی و پیروی از هوای نفس ٤٧٣
٣- ریاکاری ٤٧٤
٤- خود پسندی... ٤٧٦
هفتم: توجه و اهتمام علی ﷛ به ساماندهی بازارها و مواضع گوناگون مردم. ٤٨٠
١- به اختلاط زنان و مردان در بازار اعتراض می‌کرد ٤٨٣
٢- سود کم را رد نکنید که از سود زیاد محروم می‌شوید........................ ٤٨٣
٣- خطرناک بودن تجارت قبل از دانستن احکام شرعی آن....................... ٤٨٤
٤-هر کس قبل از دیگران به جایی رفت به آن‌جا مستحق‌تر است............ ٤٨٥
٥- محتکر، گناهکار و ملعون است ٤٨٥
٦- ضرر بر سرمایه وارد می‌شود و سود بر اساس قرارداد است ٤٨٦
٧- سوزاندن روستایی که در آن شراب فروخته می‌شد............................ ٤٨٦
٨- توجه او به لباس ٤٨٦
٩- زندانی کردن افراد شرور و مفسد ٤٨٧
١٠- هشدار علی ﷛ نسبت به عدم انفاق.. ٤٨٧
١١- فراخواندن برای نماز ٤٨٧

۱۲- اهتمام به راههای عمومی ٤٨٧
۱۳- ظهور بدعت قصّه گویی و مبارزه علی ﷺ با آن ٤٨٨
هشتم: پلیس در دوران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ ٤٨٨
فصل چهارم مؤسسه مالی و قضائی در عهد علی بن ابی طالب ﷺ و بخشی از اجتهادات فقهی او ٤٩١
مبحث اول مؤسسه مالی ٤٩٣
مبحث دوّم مؤسّسه‌ی قضائی ٤٩٧
اوّل :خط مشی قضائی و قانونگذاری در عهد خلفای راشدین و منابعی که صحابه در آن وقت بدان استناد می‌کردند ٤٩٨
دوّم : ویژگی‌های قضاوت در دوران خلفای راشدین ٥٠١
سوّم: مشهورترین قاضی‌های علی بن ابی طالب ﷺ ٥٠٤
چهارم: اسلوب قضائی علی ﷺ و دیدگاه او درباره احکام صادره قبل از او و قاضی‌های شایسته‌ی قضاوت و محل قضاوت و مجانی بودن صدور حکم ... ٥٠٧
۱- باقی گذاشتن اسلوب قضاوت ٥٠٧
۲- احکام صادر شده قبلی را لغو نمی کرد ٥٠٧
۳- صلاحیت قضاوت ٥٠٧
٤- محل قضاوت ٥٠٨
٥- مجانی بودن دادرسی ٥٠٨
٦- اساس وکیل مدافع ٥٠٩
پنجم: وظایف و مسئولیّت‌های قاضی ٥٠٩
۱- آگاهانه قضایای عرضه شده را مورد بررسی قرار دهد ٥٠٩
۲- برابری و عدم تبعیض در میان دو طرف دعوی ٥٠٩
۳- فریاد نزدن بر طرفین دعوا ٥٠٩
٤- مبارزه با انگیزه‌های نفسانی و پرهیز از تبعیض ٥١٠

۵- مشاوره و رایزنی با اهل علم و نظر ۵۱۰

مبحث سوم فقه‌امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه.. ۵۱۱

نخست: فقه علی رضی الله عنه در عبادات ۵۱۱

* احکام طهارت ۵۱۱

* احکام نماز.. ۵۱۳

*احکام غسل و تکفین میت ۵۱۷

*احکام زکات ۵۱۸

* احکام روزه.. ۵۲۱

* احکام حج ۵۲۳

احکامی که به عبادات ملحق شده‌اند.. ۵۲۵

احکام متعلق به معاملات مالی.. ۵۳۳

دوّم: در مورد مجازات‌ها.. ۵۳۵

۱- مجازات مرتد.. ۵۳٦

۲- مجازات زنا.. ۵۳۸

۳- مجازات شراب ۵٤۳

٤- مجازات دزدی ۵٤٤

سوم: احکام قصاص و جنایات.. ۵٤۸

چهارم : در مورد تعزیرات ۵۵۷

مبحث چهارم حجیت قول صحابی و خلفای راشدین.. ۵٦۰

۱- اصحاب بطور مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می‌گرفتند.. ۵٦۰

۲- سلیقه و سرشت عرب بودن آنها.. ۵٦۲

۳- بهره مندی ازاخلاص و تقوای فراوان ۵٦۲

نخست: استدلال به قرآن ۵٦۵

دوم: استدلال به سنّت ٥٦٧
سوم: استدلال به روایات ٥٦٨
چهارم: پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در حجیت قول صحابی ٥٦٨
فصل پنجم مؤسسه حکومتی و کارگزاران علی بن ابی طالب رضی الله عنه ٥٧٢
مبحث اول قلمروهای دولت ٥٧٤
نخست: مکّه‌ی مکرمه ٥٧٤
دوّم: مدینه نبوی ٥٧٥
سوم: ولایت بحرین و عمان ٥٧٦
چهارم: یمن ٥٧٧
پنجم: ولایت شام ٥٧٨
ششم: ولایت جزیره ٥٨٢
هفتم: ولایت مصر ٥٨٣
هشتم: ولایت بصره ٥٩٨
نهم: ولایت کوفه ٦٠٧
دهم: ولایت‌های شرق ٦٠٩
۱- فارس ٦٠٩
۲- خراسان ٦١١
۳- آذربایجان ٦١٢
مبحث دوم تعیین فرمانداران در دوران علی رضی الله عنه ٦١٦
نخست: موضع علی در برابر فرمانداران عثمان رضی الله عنه و خویشاوندان کارگزار او. ٦١٦
۱- موضع علی رضی الله عنه در برابر فرمانداران عثمان رضی الله عنه ٦١٦
۲- علی رضی الله عنه برخی از اقوام خود را به عنوان فرماندار تعیین می کند ٦٢٣
دوّم: نظارت علی رضی الله عنه بر فرمانداران خود و رهنمودهای وی ٦٢٦
سوم: صلاحیتهای داده شده به فرمانداران در دوران علی رضی الله عنه ٦٢٩

۱- تعیین وزراء ... ٦۲۹
۲- تشکیل مجالس شوری ... ٦۳۰
۳- تشکیل لشکر و تجهیز آن ... ٦۳۱
٤- ترسیم سیاست خارجی در زمینه جنگ و صلح ... ٦۳۲
٥- حفاظت از امنیت داخلی ... ٦۳۳
٦- تشکیل دستگاه قضایی در فرمانداری ... ٦۳٤
۷- هزینه‌های مالی ... ٦۳٤
۸- کارگزاران تابع فرمانداران، و پیگیری از آنها ... ٦۳٦
۹- اصناف و قشرهای جامعه ... ٦۳۸
۱۰- تربیت با مجازات و پاداش ... ٦٤۰
۱۱- نقش عرفا و نقیبان در تثبیت نظام ولایات ... ٦٤۱
چهارم: مفاهیم مدیریتی در سیره علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه ... ٦٤۲
۱- تأکید بر عامل انسانی ... ٦٤۲
۲- تخصص و دانایی محوری ... ٦٤۳
۳- رابطه بین رئیس و افراد تحت امر ... ٦٤۳
٤- مبارزه با جمود و انعطاف ناپذیری ... ٦٤٥
٥- نظارت هوشمندانه ... ٦٤٥
٦- استخدام افراد بر اساس مراعات ضوابط نه بر اساس روابط شخصی ... ٦٤٦
۷- کنترل ... ٦٤٦
۸- مشارکت در تصمیم گیری ... ٦٤۷
۹- انتخاب نیکوی کارکنان توسط زمامدار و تأمین مادی و معنوی کارکنان دولت ... ٦٤۸
۱۰- همراهی با افراد متخصص و بهره مندی از آنان ... ٦٥۰
۱۱- مدیریت پدرانه ... ٦٥۰

فصل ششم جنگ جمل و صفین وماجرای حکمیت ٦٥١

جنگ جمل و صفین و ماجرای حکمیت ٦٥٣

مبحث اول رویدادهای پیش از جنگ جمل ٦٥٩

نخست: تأثیر سبئیه در ایجاد فتنه ٦٦٠

١- سبئیه، حقیقت یا خیال ٦٦٠

٢- نقش عبدالله بن سبأ در تحریک فتنه ٦٦٥

دوم: اختلاف نظر صحابه در مورد شیوه قصاص قاتلان عثمان‌ﷺ ٦٦٩

سوم- دیدگاه خونخواهان عثمان چون طلحه، زبیر، عائشه و معاویه‌ﷺ ٦٧١

الف- دیدگاه ام المؤمنین عائشه‌ﷺ ٦٧١

ب- طلحه و زبیر‌ﷺ ٦٧٥

ج- معاویه بن أبی سفیان‌ﷺ ٦٧٨

چهارم: موضع کسانی که از فتنه کناره گرفتند ٦٨٢

١- سعد بن ابی وقاص‌ﷺ ٦٨٤

٢- محمد بن مسلمه‌ﷺ ٦٨٥

٣- ابو موسی أشعری‌ﷺ ٦٨٥

٤- عبدالله بن عمر‌ﷺ ٦٨٦

٥- سلمه بن أکوع‌ﷺ ٦٨٨

٦- عمران بن حصین‌ﷺ ٦٨٨

٧- سعید بن عاص أموی‌ﷺ ٦٨٩

٨- اسامه بن زید‌ﷺ ٦٨٩

٩- عبدالله بن عمرو بن عاص‌ﷺ ٦٩٠

١٠- صهیب بن سنان رومی‌ﷺ ٦٩١

١١- ابوایوب انصاری‌ﷺ ٦٩١

١٢- ابوهریره‌ﷺ ٦٩٢

۱۳- عبدالله بن‌سعد بن أبی سرح رضی الله عنه ٦٩٢
پنجم: موضع کسانی چون علی رضی الله عنه ، که قائل به تأخیرانداختن اجرای قصاص بر قاتلان عثمان تا هنگام استقرار و ثبات امور بودند ٦٩٤
الف- موضع علی رضی الله عنه نسبت به قاتلان عثمان ٦٩٦
ب- تلاش علی برای بی نیاز شدن از خدمات آن دسته از قاتلان که در درون سپاه وی بودند ٦٩٨
ششم: خروج طلحه و زبیر و عائشه و همراهانشان به بصره برای اصلاح گری ٧٠٣
برخی امور مهم در ماجرای خروج عائشه رضی الله عنها ٧٠٩
هفتم: خروج امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه به کوفه ٧٢١
١- نصیحت عبدالله بن سلام به امیر مؤمنان علی بن أبی طالب رضی الله عنه ٧٢٤
٢- نصیحت حسن بن علی به پدرش ٧٢٤
٣- فراخواندن مردم کوفه از ذی قار توسط علی بن أبی طالب رضی الله عنه ٧٢٥
٤- اختلاف نظر موجب ابطال دوستی نمی‌شود ٧٢٧
٥- سوالاتی در راه ٧٢٨
هشتم: تلاشهایی برای برقراری صلح ٧٣٠
١- عمران بن حصین رضی الله عنه ٧٣٠
٢- کعب بن سور رحمه الله ٧٣٠
٣- قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه ٧٣١
نهم: برپایی جنگ ٧٣٣
١- نقش سبئیان در برپایی جنگ ٧٣٣
٢- مرحله نخست در جنگ جمل ٧٣٩
٣- مرحله دوم نبرد جمل ٧٤٢

٤- تعداد کشته شدگان ٧٤٦

٥- آیا صحت دارد که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است؟ ٧٤٨

٦- ندای امیرالمؤمنین علی بعد از جنگ ٧٤٩

٧- بازدید علی از کشتگان و ترحم وی بر آنان ٧٥٠

٨- بیعت مردم بصره ٧٥٠

٩- حدیث ابی بکره از رسول خدا ٧٥١

١٠- تاریخ نبرد جمل ٧٥٣

١١- آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟ ٧٥٤

١٢- عذر خواهی ابوبکره ثقفی از قبول امارت بصره ٧٥٤

١٣- موضع علی بن أبی طالب رضی الله عنه در مقابل کسانی که به عائشه رضی الله عنها ناسزا گفته بودند ٧٥٥

١٤- دفاع عمار بن یاسر از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها ٧٥٥

دهم: بین ام المؤمنین عائشه و امیر مؤمنان علی بن أبی طالب ٧٥٥

یازدهم: سیره زبیر بن عوام و شهادت وی ٧٧٤

١- اولین کسی که در راه خدا شمشیر از نیام برکشید ٧٧٤

٢- هجرت زبیر به حبشه ٧٧٥

٣- در غزوه بدر ٧٧٥

٤- در غزوه أحد ٧٧٧

٥- در غزوه خندق ٧٨٠

٦- غزوه‌یرموک ٧٨٣

٧- فتح مصر ٧٨٤

٨- غیرت زبیر بن عوام ٧٨٥

٩- زبیر فرزندان خود را به نام شهدای صحابه نامگذاری می‌کند ٧٨٦

١٠- مخفی داشتن طاعات در نزد زبیر ٧٨٦

۱۱- شعر حسان بن ثابت در مدح زبیر ۷۸٦
۱۲- کرم و بزرگواری زبیر بن عوام رضي الله عنه........ ۷۸۷
۱۳- وقت کوچ فرا رسید... شهادت رسول خدا مبنی بر ورود وی به بهشت ۷۸۸
١٤- اشتیاق زبیر در هنگام مرگ به ادای بدهی و دین خود........ ۷۹۱
دوازدهم: سیره طلحه بن عبیدالله رضي الله عنه و شهادت وی ۷۹۵
۱- مسلمان شدن، ابتلا و هجرت طلحه ۷۹٦
۲- در غزوه بدر........ ۷۹۷
۳- در غزوه أحد، بهشت بر طلحه واجب شد ۷۹۷
٤- شهیدی که بر روی زمین راه می‌رود ۷۹۹
٥- برخی از مؤمنان به وعده خود با خدا وفا کردند ۷۹۹
٦- دفاع طلحه از برادرانش و گمان نیکوی وی نسبت به آنان ۸۰۰
۷- انفاق طلحه در راه خدا........ ۸۰۰
۸- از سخنان زیبای طلحه رضي الله عنه........ ۸۰۲
۹- شهادت طلحه بن عبیدالله رضي الله عنه........ ۸۰۲
۱۰- حفظ جسد طلحه بعد از مرگش ۸۰۳
۱۱- دعای سعد بن أبی وقاص علیه کسانی که به عثمان، علی، طلحه و زبیر ناسزا می‌گویند ۸۰٤
مبحث دوم نبرد صفین (۳۷هـ)........ ۸۰٥
نخست: سلسله حوادث قبل از نبرد........ ۸۰٥
۱- ام حبیبه دختر أبوسفیان، نعمان بن بشیر را همراه با پیراهن عثمان نزد معاویه و مردم شام می‌فرستد........ ۸۰٥
۲- انگیزه های معاویه در عدم بیعت........ ۸۰٦

۳- پاسخ معاویه به أمیرالمؤمنین علی ۸۰۸
٤- آماده شدن و بسیج علی برای جنگ با مردم شام و اعتراض حسن بن علی به‌این قضیه ۸۰۸
۵- بعد از نبرد جمل امیرالمؤمنین علی جریر بن عبدالله را بسوی معاویه فرستاد ۸۰۹
٦- حرکت امیر مؤمنان علی به سوی شام ۸۱۱
۷- رفتن معاویه به صفین ۸۱۱
۸- جنگ بر سر آب ۸۱۳
۹- آتش بس میان دو گروه و تلاشهایی برای صلح ۸۱٤
دوم: برافروخته شدن جنگ ۸۱٦
۱- روز اول ۸۱٦
۲- روز دوم ۸۱۸
۳- لیله الهریر و شب جمعه ۸۲۰
٤- دعوت به حکمیت ۸۲۱
۵- کشته شدن عمار بن یاسر و تأثیر آن بر مسلمانان ۸۲٦
٦- فهم علما از حدیث «گروهی طغیانگر عمار را به قتل می‌رسانند» ۸۲۹
۷- جواب این سخن معاویه «کسی که عمار را به اینجا آورده است، او را کشته است» ۸۳۱
۸- قاتل عمار بن یاسر چه کسی است؟ ۸۳۳
۹- برخورد بزرگوارانه در اثنای نبرد ۸۳٤
۱۰- برخورد با اسرا ۸۳٦
۱۱- تعداد کشته‌ها ۸۳۸
۱۲- جستجوی امیرالمؤمنین علی از کشتگان و ترحم بر آنان ۸۳۸
۱۳- موضع معاویه در برابر پادشاه روم ۸۳۹
۱٤- داستانی باطل در مورد عمرو بن عاص در نبرد صفین ۸٤۰

۱۵- عبور امیرالمؤمنین از کنار قبرها بعد از بازگشت از صفین ۸٤۱
۱٦- اصرار قاتلان عثمان بر استمرار جنگ در صفین................................ ۸٤۲
۱۷- حضرت علی مردم را از دشنام دادن معاویه و نفرین اهل شام نهی می‌کرد.. ۸٤۲

مبحث سوم حکمیت.. ۸٤٤

نخست: سیره ابوموسی اشعری.. ۸٤۵
۱- نشانه‌های شرف و بزرگی که رسول خدا ﷺ بر سینه ابوموسی قرار داد ۸٤۵
۲- جایگاه ابوموسی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنهما.. ۸٤۹
۳- ولایت ابوموسی در زمان عمر و عثمان رضی الله عنهم... ۸۵۲
دوم: سیره عمرو بن عاص رضی الله عنه... ۸۵۵
۱- اسلام آوردن عمرو بن عاص.. ۸۵٦
۲- تعیین ایشان از طرف رسول الله ﷺ به عنوان فرماندهی سریه ذات السلاسل سال ۷ هـ... ۸۵۸
۳- فضائل و مناقب عمرو بن عاص... ۸٦۰
٤- کارهای عمرو بن عاص در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم................. ۸٦۲
سوم: نص موافقت نامه حکمیت... ۸٦۵
چهارم: ماجرای مشهور حکمیت و بطلان آن از جهات مختلف.................. ۸٦۷
پنجم: آیا می‌توان از الگوی ماجرای حکمیت برای پایان دادن به منازعات دولتهای اسلامی بهره برد؟.. ۸۷۹
ششم: موضع اهل سنت در قبال این جنگها... ۸۸۰
هفتم: هشدار در مورد برخی از کتابهایی که تاریخ صحابه را دچار تحریف کرده و زشت و مکدر جلوه داده‌اند.. ۸۸۷

۱- الإمامه و السیاسه منسوب به ابن قتیبه ۸۸۷
۲- نهج البلاغه ۸۹۰
۳- الأغانی ۸۹۳
٤- تاریخ یعقوبی(م۲۹۰ه) ۸۹٤
۵- مروج الذهب و معادن الجوهر تألیف مسعودی(م۳٤۵ه) ۸۹۵
هشتم: خاور شناسی و تاریخ اسلامی ۸۹۷

فصل هفتم موضع امیرالمؤمنین علی در قبال خوارج و شیعه ۹۰۳

مبحث اول خوارج ۹۰۵

اول: شکل گیری خوارج و شناخت آنان ۹۰۵
دوم: احادیثی که متضمن مذمت خوارج هستند ۹۰۸
سوم: پیوستن خوارج به حروراء و مناظره ابن‌عباس با آنان ۹۱٤
چهارم: حرکت امیر المؤمنین ﷺ برای مناظره با بقیه خوارج و سیاست او در برخورد با آنان بعد از بازگشت آنان به کوفه و سپس حرکت و شورش دوباره آنان ۹۱۹
پنجم: جنگ نهروان (سال ۳۸ هجری) ۹۲۵
۱- علت جنگ ۹۲۵
۲- امیرالمؤمنین علی سپاه خود را برای جنگ تحریک و ترغیب می‌کند ۹۲۷
۳- شروع جنگ ۹۲۹
٤- ذوالثدیه یا مرد فلج و اثر کشته شدن او بر سپاه علی ﷺ ۹۳۰
۵- برخورد و رفتار امیرالمؤمنین ﷺ با خوارج ۹۳۲
ششم: احکام فقهی بر گرفته از جنگهای امیر المؤمنین علی ﷺ ۹۳٤
هفتم: مهمترین صفات خوارج ۹٤۰
۱- غلو در دین ۹٤۰
۲- جهالت نسبت به دین ۹٤۲

٣- ایجاد تفرقه در اطاعت ٩٤٤
٤- تکفیر به دلیل ارتکاب به گناهان و حلال دانستن خون و اموال مسلمانان ٩٤٤
٥- نسبتهای ناروا به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ٩٤٥
٦- توهین و گمراه خواندن دیگران ٩٤٦
٧- بدگمانی ٩٤٦
٨- خشونت علیه مسلمانان ٩٤٧
هشتم: برخی از آراء و نظرات اعتقادی خوارج ٩٤٨
١- تکفیر کسی که مرتکب گناه کبیره شود ٩٤٨
٢- نظر آنان درباره امامت ٩٥٣
پاسخ به خوارج: ٩٥٦
نهم: بدگویی از برخی صحابه و تکفیر عثمان و علی رضی الله عنهما ٩٦١
دهم: ویژگیها و گرایشات خوارج در عصر حاضر ٩٦٦
١- جهل و بی اطلاعی نسبت به علوم شرعی ٩٦٧
٢- خواندن و مطالعه کتابها بدون معلم ٩٦٨
٣- کوتاهی بسیاری از علما در انجام وظایف خودشان ٩٧٥
٤- شیوع ظلم و حکم کردن بر اساس قوانین و ضعی ٩٧٧
٥- برداشت نادرست از برخی آراء متفکران مسلمان معاصر ٩٧٧
٦- گسترش فساد میان مردم ٩٧٨
٧- عدم تزکیه نفس ٩٧٨
مهمترین نشانه‌های غلو در عصر حاضر ٩٧٩
١- سخت گیری در دین بر خود و دیگران ٩٧٩
٢- کبر و غرور ٩٨٠
٣- استبداد رأی و نادان خواندن دیگران ٩٨٠

٤- بدگویی و تخریب علمای اهل عمل ۹۸۱
٥- سوء ظن (بدگمانی) ۹۸٤
٦- خشونت و تندی با دیگران ۹۸٦
۷- تکفیر ۹۹۰

مبحث دوم امیرالمؤمنین، علی رضی الله عنه واندیشه‌ی شیعه‌پروری ۱۰۰۱

اوّل: شیعه در لغت و اصطلاح، و رفض در لغت و اصطلاح ۱۰۰۱
۱- شیعه در لغت ۱۰۰۱
۲- تعریف شیعه در اصطلاح ۱۰۰۲
۳- رفض در لغت ۱۰۰٥
٤- رافضه در اصطلاح ۱۰۰٥
٥- علت نامگذاری مدعیان ولایت علی به رافضه ۱۰۰۷
٦- رافضه‌ی امروز ۱۰۰۸
دوّم: نشأت و پیدایش رافضه و بیان نقش یهود در ایجاد آنها ۱۰۰۹
سوم: مراحلی که شیعه رافضه پشت سر گذاشته است ۱۰۱۷
۱- مرحله‌ی اوّل ۱۰۱۷
۲- مرحله دوم ۱۰۱۸
۳- مرحله سوم ۱۰۱۹
٤- مرحله‌ی چهارم ۱۰۲۱

مبحث سوم «امامت» مهمترین عقیده‌ی شیعه‌ی رافضیه است ۱۰۲۳

اوّل: منزلت و جایگاه امامت نزد آنها و حکم کسی که آن را انکار کند ۱۰۲٤
۱- تکفیر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم ۱۰۲۷
۲- تکفیر اهل بیت توسط رافضیه ۱۰۲۹
۳- تکفیر خلفای مسلمین و حکومت‌های آنان ۱۰۳۱
٤- دار الکفر خواندن ممالک اسلامی ۱۰۳۲

٥- قاضیهای مسلمین...... ١٠٣٣
٦- ائمه و علمای مسلمانان ١٠٣٤
دوّم: عصمت از دیدگاه شیعه‌ی رافضه ١٠٣٨
١- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از قرآن کریم ١٠٤٢
نقد و بررسی استدلال و برداشت شیعه از آیه ١٠٤٣
٢- آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء ١٠٤٧
٣- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از روایات ١٠٥٩
٤- دلایل عقلی شیعه بر مسأله‌ی عصمت ١٠٦١
٥ - نقد کلّی اصل عصمت ائمه ١٠٦٤
سوم: از دیدگاه امامیه وجود نص صریح شرط است...... ١٠٧١
* حقایق قابل توجه در کلام علی رضي الله عنه که ادعای نص بر عصمت را باطل می‌کند ١٠٧٩
١- استدلال شیعه به کتابهای اهل سنّت در تعیین تعداد ائمه ١٠٨٠
٢- آیاتی از قرآن که ادعا می‌کنند، نص است بر وصیّت به خلافت علی رضي الله عنه ١٠٨٣
* آیه‌ی ولایت...... ١٠٨٣
* آیه‌ی مباهله ١٠٩١
* استدلال به آیه‌ی (٢٣) سوره‌ی شوری ١٠٩٧
دلایل شیعه از سنّت ١٠٩٩
١- خطبه‌ی غدیر خُم ١٠٩٩
پاسخ و رد به کج فهمیهای شیعه از حدیث ثقلین ١١٠٧
٢- حدیث استخلاف علی رضي الله عنه بر مدینه در غزوه تبوک ١١١٠
روایات ضعیف و موضوع که برای امامت به آنها استناد می‌کنند...... ١١١٧
١- حدیث جوجه‌ی بریانی...... ١١١٧

۲- حدیث الدار ۱۱۱۸
۳- حدیث أنا مدینة العلم و علی بابها ۱۱۲۱
چهارم: مفهوم توحید از دیدگاه شیعه‌ی امامیه ۱۱۲۳
۱- نصوص توحید را به ولایت ائمه تفسیر کرده‌اند ۱۱۲۵
۲- ولایت شرط پذیرش اعمال است ۱۱۲۸
۳- شیعه، ائمه را واسطه ای بین خدا و خلق می‌دانند ۱۱۳۰
٤- می‌گویند: حرام کردن و حلال کردن در دست امام است ۱۱۳۸
۵- می‌گویند: دنیا و آخرت ازآنِ امام است و به دلخواه خود در آنها تصرف می‌نماید ۱۱٤۰
٦- حوادث هستی را به ائمه نسبت می‌دهند ۱۱٤۲
۷- می‌گویند: جزئی از خدا در ائمه حل شده است ۱۱٤۳
۸- می‌گویند: ائمه از گذشته و آینده باخبرند و همه چیز را می‌دانند ۱۱٤٤
۹- اغراق در اثبات صفات خدا (تجسیم) ۱۱۵۵
۱۰- شیعه صفات خداوند را تعطیل می‌کنند ۱۱۵۸
الف- مسأله خلق قرآن ۱۱٦۰
ب- مسأله‌ی رؤیت و دیدن خداﻷ در قیامت ۱۱٦٤
۱۱- برتری دادن ائمه بر انبیاء و رسولان الهی ۱۱٦۷
پنجم: دیدگاه امامیه در مورد قرآن کریم ۱۱۷۰
۱- اعتقاد برخی از آنها به تحریف قرآن و پاسخ به آنها ۱۱۷۰
الف - دلایلی از قرآن کریم بر باطل بودن ادعای تحریف قرآن ۱۱۸۰
ب- دلایلی از اقوال ائمه‌ی شیعه ۱۱۸۳
ج- دلایل عقلی ۱۱۸٤
۲- می‌گویند: قرآن بدون وجود قیّم و سرپرست حجّت نیست ۱۱۸۵
۳- می‌گویند: قرآن معنای باطنی دارد که مخالف ظاهر آن است ۱۱۹۳
الف - تحریف معنای توحید که اصل دین است، به ولایت و امامت ۱۱۹۷

ب- تحریف معنای اِله به معنای امام ۱۱۹۷
ج- تحریف معنای ربّ در قرآن به معنای امام ۱۱۹۷
د- تحریف معنای (کلمه) به معنای ائمه ۱۱۹۸
هـ - تحریف معانی مسجد و کعبه و قبله به معانی ائمه ۱۱۹۸
و- تحریف معنای توبه در قرآن به بازگشت از ولایت ابوبکر، عمر و عثمان به ولایت علی ۱۱۹۹
ششم: دیدگاه امامیه نسبت به اصحاب بزرگوار ۱۲۰۰
۱- نمونه‌هایی از اعمال سلیقه‌ایی شیعه در تفسیر آیاتی که ادعا می‌کنند مربوط به ارتداد صحابه می‌باشند و پاسخ به آنها ۱۲۰٦
۲- عدالت صحابه رضی الله عنهم ۱۲۲۳
۳- وجوب دوست داشتن اصحاب و دعا و طلب آمرزش برای آنها ۱۲۳۳
٤- حرام بودن ناسزاگویی به صحابه در قرآن و سنّت ۱۲۳٥
٥- عشق و علاقه‌ی علی رضی الله عنه و فرزندانش به صحابه ۱۲۳۹
هفتم: دیدگاه شیعه نسبت به سنّت نبوی ۱۲٤۱
۱- اسناد حدیث ۱۲٤۲
۲- اعتبار یافتن احادیث بوسیله‌ی مراجعه به اصحاب ۱۲٤۳
۳- نقد راویان و بیان احوال ایشان از حیث راستی و دروغ ۱۲٤۳
موضع شیعه نسبت به سنّت به سبب تکفیر صحابه ۱۲٤٥
هشتم: تقیه از دیدگاه شیعه ۱۲٥۲
۱- تعریف تقیه نزد شیعه ۱۲٥۲
۲- جایگاه تقیه نزد شیعیان رافضی ۱۲٥۲
۳- سبب غلو و افراط در تقیه ۱۲٥٤
٤- مفهوم تقیه از دیدگاه اهل سنّت ۱۲٥۸

نُهم: مهدی موعود میان شیعه و سنی ۱۲۶۱
۱- اعتقاد به مهدی موعود در نزد شیعه ۱۲۶۱
۲- عقیده‌ی اهل سنّت و جماعت پیرامون مهدی ۱۲٦۵
دهم: عقیده‌ی رجعت از دیدگاه شیعه.. ۱۲٦۹
یازدهم: مقوله‌ی بداء... ۱۲۷٤
دوازدهم: موضعگیری اهل بیت در برابر رافضه ۱۲۷۹
سیزدهم: دیدگاه تقریب (و وحدت) میان سنی و شیعه.............................. ۱۲۸۵
۱- توطئه‌ی ابن علقمی رافضی در سقوط بغداد، سال ٦۵٦ ه‍-................ ۱۲۸٦
۲- حکومت صفوی ۱۲۸۸
۳- تجارب علمای معاصر اهل سنّت در باره‌ی تقریب (وحدت)............ ۱۲۹۰
٤- راهکار صحیح تقریب (وحدت) ۱۲۹٦

مبحث چهارم روزهای پایانی زندگانی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه واستشهاد ایشان.. ۱۳۰۲

اوّل: پس از جنگ نهروان ۱۳۰۲
دوّم: تلاش علی رضی الله عنه برای برانگیختن همّت لشکر خود و آتش‌بس با معاویه ۱۳۰۵
خطبه‌ی حماسی مشهور علی رضی الله عنه.. ۱۳۰٦
موضوع خطبه‌های ثابت علی رضی الله عنه.. ۱۳۰۷
سوّم: دعای علی رضی الله عنه برای نیل به شهادت زود هنگام ۱۳۰۹
چهارم: اطلاع حضرت علی رضی الله عنه از اینکه شهید خواهد شد.......................... ۱۳۱۰
پنجم: استشهاد حضرت علی رضی الله عنه و نکته‌ها و عبرت‌ها و فواید موجود در آن ۱۳۱۲
۱- گردهمایی توطئه گران.. ۱۳۱۳
۲- خروج ابن ملجم و ملاقات او با قِطام دختر شجّنه ۱۳۱٤
۳- محمّد بن حنفیه ماجرای کشته شدن علی رضی الله عنه را نقل می‌کند.............. ۱۳۱٦
٤- وصیت پزشک به علی و تمایل علی رضی الله عنه به شوری.............................. ۱۳۱٦

۵- سفارش علیرضی الله عنه به فرزندانش حسن و حسینرضی الله عنه ۱۳۱۷
٦- نهی علیرضی الله عنه از مُثله کردن قاتلش (ابن ملجم)................................... ۱۳۱۹
۷- مدت خلافت امیرالمؤمنین علیرضی الله عنه و جای قبرش و سنش در روز شهادت ۱۳۲۳
۸- خطبه‌ی حضرت حسن بن علیرضی الله عنه بعد از کشته شدن پدرش........... ۱۳۲۵
۹- سعد بن ابی وقاصرضی الله عنه علیرضی الله عنه را ستایش و تمجید می‌کند ۱۳۲۵
۱۰- عبدالله بن عمررضی الله عنه، علی ابن ابی طالبرضی الله عنه را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد ۱۳۲۵
۱۱- کیفیت استقبال معاویه از خبر کشته شدن علی.............................. ۱۳۲٦
۱۲- آنچه که حسن بصری رحمه الله گفته است ۱۳۲۷
۱۳- بیانات احمد بن حنبل پیرامون خلافت علیرضی الله عنه................................ ۱۳۲۸
۱٤- برائت اشعث بن قیس از خون علیرضی الله عنه.. ۱۳۲۸
۱۵- خطرآفرینی گروه‌های گمراه و منحرف برای مسلمانان ۱۳۲۹
۱٦-کینه‌های پنهانی در قلب کینه‌توزان خوارج نسبت به مؤمنان صادق... ۱۳۳۰
۱۷- تأثیر محیط فاسد بر افراد آن.. ۱۳۳۱
ششم: مرثیه ها و سوگواری هایی که در مورد علیرضی الله عنه گفته شده است....... ۱۳۳۲
۱- اشعار ابوالأسود دؤلی در رثاء امیر المؤمنین رضی الله عنه.............................. ۱۳۳۲
۲- شعر اسماعیل بن محمّد حمیری در رثای علیرضی الله عنه............................. ۱۳۳٤
۳- شعر بکر بن حماد در جواب و رد شاعر خوارج عمران بن حطان ۱۳۳۵
پایان.. ۱۳۳۹
احادیث ضعیف و ساختگی در رابطه با علی بن ابی طالبرضی الله عنه ۱۳٤٤
فهرست منابع و مراجع ۱۳۵۲

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

مقدمه

إنّ الحمدَ لله، نحمدُهُ ونستعينُهُ ونستغفره، ونعوذُ بالله من شرور أنفسنا ومن سيّئات أعمالنا، من‌يهدِه الله فلا مضلَّ له، و من يضلل فلاهادی له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢ ﴾

((آل عمران: ١٠٢))

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر، حفظ کنید!)

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١ ﴾ ((نساء : ١))

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١ ﴾ ((احزاب: ٧٠-٧١))

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید... (۷۰) تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد؛ و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است!

یا رب لک الحمد کما ینبغی لجلال وجهک و عظیم سلطانک، ولک الحمد حتی ترضی ولک الحمد إذا رضیت ولک الحمد بعد الرضا.

اما بعد:

این چهارمین کتاب، پیرامون بررسی دوران خلافت راشده‌است، پیش از این سه کتاب دیگر در موضوع زندگی صدیق، فاروق و ذی النورین به رشته‌ی تحریر و به چاپ رسیده است و این کتاب را «أسمی المطالب في سیرة أمیر المؤمنین علي بن أبي طالب، شخصیته و عصره» بهترین مطالب در سیرت علی بن ابی طالب، شخصیت و عصر او، نامیدم.

در این کتاب زندگی علی از تولد تا شهادت، مورد بررسی قرار گرفته و با سخن از نام، نسب، لقب، محل تولد، خانواده و قبیله‌ی او آغاز می‌شود. سپس با مهمترین کارهای ایشان در مکّه و هجرت و زندگی همگام و همدم او با قرآن و نقش آن در زندگی او آشنا می‌شنویم و می‌فهمیم که عقیده و دیدگاه او درباره‌ی «الله» ، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنّم، قضا و قدر چگونه است و قرآن نزد او از چه ارزش و مقامی برخوردار بوده است، چه آیاتی از قرآن درباره‌ی او نازل شده‌است و نیز با اصول و مبانیّ که‌ایشان برای استنباط احکام و فهم معانی قرآن به کار گرفته و نظر ایشان در تفسیر برخی از آیات آشنا می‌شویم.

علی از کودکی همراه و ملازم رسول‌الله بود، لذا نسبت به مقام نبوّت و روش لازم و شایسته در رفتار و تعامل با رسول‌الله شناخت عمیقی داشت و نشانه‌های همکاری و تلاش خود را با گفتار و رفتارش نمایان می‌کرد، مردم را به پیروی از رسول‌الله تشویق می‌کرد و به وضوح شرح می‌داد که‌اطاعت از رسول خدا و عمل به سنّت قولی و هم فعلی و هم تقریری ایشان واجب است. در ادامه در می‌یابیم که علی به چه صورت دلایل نبوّت و حقوق پیامبر بر امّت را به مردم توضیح می‌داد، همچنین به برخی نمونه‌های پیروی امیر مؤمنان از سنّت اشاره شده و نام برخی از راویان صحابه، تابعین و اهل بیت از ایشان را نیز ذکر کرده‌ایم.

این کتاب خواننده را به زندگی علی ﷛ در مدینه در دوران زندگی رسول‌الله ﷺ می‌برد، در مورد ازدواج ایشان با فاطمه و درس و پندهایی که در این پیوند مبارک وجود دارد سخن می‌گوید که با بحث مهریه، جهیزیه، و زندگی مشترک آنها و نیز زُهد و پارسایی و صداقت در گفتار سیده فاطمه که در دنیا و آخرت سردار زنان مسلمانان است، شروع می‌شود.

در ضمن این مباحث به گوشه‌ای از زندگی حسن و حسین، دو فرزند علی و فاطمه و احادیثی که از رسول‌الله ﷺ در فضایل این دو بزرگوار روایت است، اشاره کرده‌ایم. مفهوم «اهل بیت» را از دیدگاه‌اهل سنت شرح داده‌ایم، همچنان که احکام خاص آنها مانند حرام بودن زکات برای اهل بیت و عدم دریافت ارث رسول‌الله ﷺ و دارا بودن سهم ایشان از یک پنجم خُمس اموال فیٔ و غنائم جنگی را توضیح و تفصیل داده‌ایم، در مورد درود فرستادن به اهل بیت و محبّت و احترام به آنها که واجب است، اشاره کردیم.

در ادامه‌ی بحث با نقش امیرمؤمنان علی ﷛ در سریه‌ها و غزوه‌های رسول‌الله ﷺ، مانند: جنگهای بدر، احد، خندق، بنی قریظه، حدیبیه، خیبر و حنین آشنا می‌شویم، از مسائل دیگر مورد بحث اینکه رسول خدا ﷺ در غزوه‌ی حُدیبیه علی را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرد و در سال هشتم ابوبکر ﷛ با مردم حج به جا آورد و امیرحجّاج بیت الله شد، پیرامون نقش رسانه ای و تبلیغی او در همین مراسم حج که از جانب رسول خدا ﷺ مأمور به ابلاغ پیام و رسالتی شد که بر مبنای آن، کسی حق ندارد به صورت عریان خانه‌ی خدا را طواف کند، علاوه بر معلومات فوق در مورد نازل شدن آیه‌ی مباهله بر رسول خدا ﷺ با اهل کتاب (یهود و نصاری) و اعزام علی از جانب رسول خدا ﷺ به یمن به عنوان دعوتگر دین اسلام و قاضی که داوری و قضاوتهایش در آن شهر او را به چهره‌ای محبوب تبدیل کرد و نیز جایگاه و موضعگیری او در حج وداع را تبیین کرده‌ام.

حقیقت داستان نامه‌ی پیامبر در آخرین روزهای زندگی و در بستر بیماری وفات ایشان را روشن و واضح کرده‌ام و بعد از این موارد به رابطه‌ی علی با خلفای راشدین در دوران خلافت ایشان اشاره‌ای داشته‌ام و به توضیح بیعت علی با ابوبکر و همسویی ایشان با خلفا در جنگهایی که علیه مرتدان انجام شد، پرداختیم و از دیدگاه علی ﷛ به شخصیّت ابوبکر ﷛ که برترین و شایسته ترین فرد به خلافتشان است، اشاره کرده‌ام و یادآور شده‌ام که علی ﷛ در نمازهایش به او اقتدا می‌کرد و به ارشاد او توجه و هدایایش را قبول می‌کرد.

رابطه‌ی ابوبکر صدّیق ﷺ و فاطمه و قضیه‌ارث بردنش از پیامبر را بررسی کرده‌ایم و شُبهه‌های رافضه را ردّ کرده‌ایم و دلایل و ادعایشان را با براهین و دلایل واضح نقد کرده‌ایم، از روایات ضعیف و جعلی که مبنای استدلال مخالفین را تشکیل می‌داد پرده برداشتم. اثبات کرده‌ام که سیّده فاطمه دوستدار حق، پایبند به حکم شریعت بود، نسبت به خلیفه‌ی پیامبر ﷺ ابوبکر صدّیق احترام می‌گذاشت و با گذشت با او رفتار می‌کرد، علاوه بر اینکه همه افراد اهل بیت به ابوبکر با دید احترام در خور شأن ایشان می‌نگریستند و دوستانه و صمیمی‌با او خویشاوندی سببی و ازدواجهای متقابل برقرار نمودند، تا جایی که فرزندانشان را به نام ابوبکر نامگذاری می‌کردند.

به بحث در مورد همکاری‌های علی در دوران خلافت عمر فاروق در مسایل قضایی، توجه کردیم. برنامه‌ریزی‌های مالی و اداری و اینکه عمر بارها علی را به عنوان جانشین خود، در مدینه تعیین کرده است و در مسایل جهادی و امور دولتی با او مشورت می‌کرد، اشاره کردیم. رابطه‌ی دوستانه عمر با اهل بیت را توضیح دادیم و برای فهم بیشتر این رابطه به ازدواج عمر با ام کلثوم اشاره کردیم، حقیقت و اصل این ازدواج پر برکت و ارزشمند را مورد بحث و بررسی قرار دادیم و با دلایل قوی و براهین روشن ثابت کردیم که این ازدواج صورت گرفته و از ادعاهای دروغین مخالفین پرده برداشتیم و حقایق تاریخی شفاف را بازگو کردیم که این رابطه صمیمی و دوستانه بوده‌است، در ادامه، رابطه‌ی فیما بین صحابه را بیان کردیم؛ همانطور که قرآن یادآور شده صمیمی و دوستانه بوده است، در ادامه، بیعت علی با عثمان را توضیح دادیم و از دروغهایی که به این موضوع نسبت می‌دهند پرده برداشتیم و به شبهات پاسخ دادیم. تلاشهایی که امیر مؤمنان علی ﷺ در خلافت عثمان داشته و موضعگیری و دفاع وی در برابر شورشیان از خلیفه‌ی سوّم و آشوب و فتنه‌ی شهادت خلیفه‌ی راشد عثمان ﷺ از آغاز شهادت تا بعد از آن را مورد بحث و تحلیل مستند قرار دادیم، به موضوع پیوند ازدواج خانواده‌ی علی و عثمان اشاره کرده‌ایم و به نقل برخی سخنان علی درباره‌ی خلفای سه‌گانه پرداختیم که این حقیقت بیانگر رابطه‌ی صمیمی‌علی با خلفای سابق خود و نشانه‌ی نفرت و بیزاری ایشان از کسانی است که آن بزرگواران را دشنام و ناسزا می‌گویند و توضیح دادیم که علی بر کسانی که به ابوبکر وعمر دشنام می‌دادند حد تهمت اجرا می‌کرد، سخنان علی در مدح خلفای قبل از خودش آن قدر واضح و صریح است که هر خواننده‌ای منصف و مؤمن باشد، با تأمل دراین سخنان به گریه خواهد افتاد.

آری! رابطه و تعامل امیرمومنان با آن نسل قرآنی بی نظیر و بزرگواران محترم این گونه دوستانه بوده است، شاعر می‌گوید:

ومـــن عجـــب أني أحـــن إلـــيهم	وأسـأل عـنهم مـن لقيـت وهـم معـي
وتطلـبهم عيـني وهـم في سـوادها	ويشـتاقهم قلـبي وهـم بـين أضـلعي
إني أحـب أبـا حفـص وشـيعته	كمـا أحـب عتيقًـا صـاحب الغـار
وقـد رضـيت عليًـا قـدوة وعلمًـا	مـا رضـيت بقتـل الشـيخ في الـدار
كـل الصـحابة سـادتي ومعتقـدي	فهـل علـيَّ بهـذا القـول مـن عـار

یعنی: «من در شگفتم که چقدر مشتاق آنانم، با هر کس ملاقات می‌کنم درباره‌ی آنها پرس و جو می‌کنم، در حالی که آنها با من هستند.من ابوحفص و پیروانش را دوست دارم، همان طور که عتیق (ابوبکر) یار غار را دوست دارم، خرسندم که علی الگو و پیشوای ماست و هرگز راضی نبودم که عثمان رضی الله عنه در خانه‌اش کشته شود.

تمام صحابه برای ما محترمند و سرور ما هستند و این عقیده ماست، آیا این عقیده عیب و ایرادی دارد؟! .»

در ادامه‌ی بحث بیعت مردم با علی رضی الله عنه و روند کامل شدن این بیعت را مورد بحث قرار دادیم، که در آن زمان او از همه شایسته تر بود و تمام صحابه بر این موضوع اتفاق نظر داشتند، یادآور شده‌ام که طلحه و زبیر بدون هیچ گونه اجبار و اکراهی و با رضایت و خرسندی کامل با او بیعت کردند، به اجماع خلافتش مورد تأیید قرار گرفت و نیز شرایطی را که علی رضی الله عنه در بیعتش منظور کرده بود، اوّلین سخنرانی و شورای حل و عقد در دولت علی را نقل نمودیم، سپس به برخی از فضایل و مهمترین ویژگیهای شخصیّت و مبانی نظام حکومتی علی اشاره کردیم.

در توسعه‌ی بحث و بررسی صفات و ویژگیهای شخصیتی ایشان به علم و دانش واسع و درك و فهم و معلومات ژرف و فراوان او و زهد و فروتنی، سخاوت و بخشش، حیا و متانت، شدت بندگی و عبودیت، صبر و بردباری، اخلاص و سپاسگذاری بی دریغ در برابر خداوند متعال و دعاهای خاضعانه و خاشعانه این بزرگوار اشاره کرده‌ام.

به بالاترین مرجع در دولت علی سخن گفته‌ام و اشاره کرده‌ام و به اثبات این مسئله که علی در تمام زندگی به قرآن و سنّت و پیروی از خلفای راشدین پایبند بوده و از ایده‌ی علی رضی الله عنه در مورد حق و حقوقی که مردم بر گردن حکّام پس از بیعت با آنها دارند، اشاره

داشتیم، همانگونه که از دیدگاه او در مورد شورا و اینکه باید با مردم بر مبنای عدالت و مساوات و آزادیهای شایسته رفتار کرد، بیان شد.

در ادامه موضوعات به بررسی زندگی علیؓ در متن اجتماع پرداختیم و شرح دادیم که علی به نشر و تبلیغ توحید و مبارزه با شرک اهمیّت ویژه‌ای قائل بود و الله تعالی را با اسمهای زیبا و صفات والا و نعمتهایی که شکر الهی آنها را بر همگان واجب می‌گرداند، معرفی می‌کرد، بر زدودن و نابودی آثار و نشانه‌های جاهلیّت حریص بود، برای باطل کردن اعتقاد به تأثیر ستارگان و ایده‌های دیگر تلاشی پیگیر مبذول داشت، کسانی را که با ادعای محبّت و احترام افراطی راه‌اغراق گویی و غلو را در پیش گرفتند و تا حد و مرز ادعای خدا بودن او جلو رفتند با آتش مجازات می‌نمود.

از سخن او در مورد چگونگی ورود ایمان به قلب و تعریف تقوا و پرهیزکاری و مفهوم قضا و قدر و در مورد محاسبه مردم در قیامت - با وجود شمار بسیار بالای آنها- از نظر علی بحث شد.

در ادامه پاره‌یی از سخنرانیها، کلمات کوتاه علیؓ و برخی اشعار منسوب به او و پند و حکمت‌های ارزنده که به ایشان نسبت می‌دهند و در میان مردم به صورت ضرب المثلی در آمده بود را نقل کردیم و نیز به نقل سخنان علی درباره صفات بندگان برگزیده خدا (صحابه)، عبادات نفلی رسول‌الله ﷺ و توصیف اصحاب بزرگوار پیامبرﷺ و هشدار در مورد بیماریهای خطرناک قلب و روان مانند: آرزوهای دور و دراز و بی حد و مرز، هواپرستی، ریاء و خود پسندی پرداختیم. نیز اهتمام امیرمؤمنان علی ؓ به اصلاح بازارها، مبارزه با بدعتها و تمام اعمال مخالف شریعت خدا که در میان مردم رواج یافته بود، بحث نمودیم، موسسات دولتی را که توسط ایشان تشکیل شده بود بر شمردیم، از جمله موسسه‌ی مالی، قضایی و استانی و نحوه قضاوت و قانونگذاری در دوران خلفای راشدین و منابع مورد اعتماد خلفای راشدین در مسائل قضایی و قانون گذاری و شاخصه‌ها و ویژگیهای قضایی آن زمان و نام مشهورترین قاضیان امیر المؤمنین را ذکر کردیم. سیستم قضایی و نظر ایشان در خصوص احکامی که پیش از او صادر شده بود و کسانی که‌از دیدگاه‌ایشان شایسته قضاوت بودند و بی‌علاقه‌ای ایشان نسبت به خلافت و حاکمیّت را مورد بررسی قرار دادیم و به بحث اجتهادات فقهی ایشان در عبادات، معاملات، حدود، قصاص، جنایات و حجیّت قول صحابی و خلفای راشدین اشاره کردیم و استانداران و اقلیم‌های دولتی آن دوران و حوادث و اتّفاقات مهمّ هر اقلیم و منطقه را بیان کرده‌ام.

از روش علیﷺ در تعیین و انتخاب استانداران و مراقبت و نظارت ویژه از کارداران نظام اسلامی و اختیاراتی که به ایشان داده بود، تعیین وزیران برای استانداران در هر منطقه و تشکیل مجالس مشورت و ایجاد لشکر و سپاه در هر استان و تعیین و ترسیم خط مشی سیاست خارجی در زمینه‌ی مسایل جنگی و صلح، تضمین امنیّت داخلی، تشکیل دادگاههای قضایی در استانها، تعیین مخارج مالی، حقوق کارگزاران تابع هر استان و شهرستانهای تابع و نقش آگاهان و نمایندگان در تثبیت نظام اسلامی‌در استانها و به تشریح برخی از مفاهیم اداری از دیدگاه امیرمؤمنان علی ﷺ مانند: تأکید بر عنصر انسانی، کارگزار خبره و متخصص، رابطه‌ی بین رئیس و عموم مردم، مبارزه با جمود و برخوردهای خشک، رقابت در علم و دقّت در ایجاد آرامش و داشتن حسن اختیار در برابر استانداران و ضمانت‌های مادی و معنوی برای کارمندان دولت، تأکید بر قانون و شایسته سالاری نه پارتی و رابطه سالاری و دیگر مشکلات داخلی دوران خلافت علی ﷺ پرداختیم.

سپس بحث را به توضیح برخی مشکلات داخلی دوران علی ﷺ منتقل کردم، مانند: جنگ جمل و حوادث پیش از آن جنگ، برنامه‌های تشکیلات سبئیّه و شخص ابن سبأ که در شعله‌ور شدن آتش آن فتنه‌ها و بوجود آوردن درگیریهای داخلی و اختلافات صحابه نقش مؤثر ایفا کردند، را مورد بررسی قرار دادیم، قضیه اختلاف صحابه در قصاص گرفتن از قاتلان عثمان و موضگیری ام المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر و معاویه بن ابی سفیان و کسانی که خواهان قصاص فوری و سریع قاتلان عثمان بودند را بررسی کردیم.

همچنین از موضعگیری بزرگوارانی همچون: سعد بن ابی وقّاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه، ابوموسی اشعری، عمران بن حصین، اسامه بن زید و کسانی که به پیروی از اینها از فتنه کناره‌گیری کردند، را شرح دادیم.

از موضع علی ﷺ که معتقد بود باید مسئله‌ی قصاص گرفتن از قاتلان عثمان را تا آرام شدن اوضاع به تعویق بیاندازیم، بحث کردیم، در ادامه از تلاش برای صلح قبل از شروع جنگ جمل و آغاز درگیری، شهادت طلحه و زبیر و بیعت مردم بصره با علیﷺ و رفتار محترمانه‌ی علی با ام المومنین عائشه و برگرداندن او با عزّت به مدینه بحث کردیم.

به گوشه‌هایی از بیوگرافی و شرح فضایل و سیره‌ی ام المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر که‌از شخصیّتهای مؤثر و بارز دوران حیات رسول‌الله ﷺ و خلفای راشدین بودند، اشاره کردیم و از شهادت مظلومانه طلحه و زبیر دفاع کردیم. به شرح مقام والای این دو بزرگوار

پرداختیم و در اثنای اثبات حقایق روشن، شبهاتی را که در حقیقت، کذب محض است و به این دو بزرگوار نسبت می‌دهند، با دلایل قاطع رد کردیم و به آنها پاسخ دادیم، صفات و اخلاق این دو را مورد وارسی و پژوهش قرار دادیم تا مخاطب با شفافیّت و بی‌پرده بتواند این دو بزرگوار را بشناسد و روایات ضعیف و داستانهای دروغ را که مورخان مبتدع و روافض ساخته‌اند، تا عقیده و باور مردم را نسبت به این دو شخصیّت بزرگوار منحرف کنند، مورد بحث قرار دادیم.

از زندگی و شخصیّت افرادی مانند: عائشه، طلحه، زبیر و دیگر صحابه هایی که در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی مشارکت و نقش داشتند، سخن گفتیم که روش بررسی و تحقیق ما را در مورد شخصیّت علی‌ﷺ منسجم تر و پویاتر کرده‌است. ناگفته نماند که تمام شخصیّتهایی که در آن دوران نقش مؤثر داشتند و ما در این مباحث به شرح زندگی شان پرداختیم، به صورت اجمالی و تفصیلی معتقد و پایبند به روش اهل سنّت و جماعت بوده‌ام.

ابو محمد قحطانی (شاعر) می‌گوید:

أكـرم بطلحـة والـزبير وسـعدهم	وسـعيدهم وبعابـد الـرحمن
وأبي عبيـدة ذي الديانـة والتقـى	وامـدح جماعـة بيعـة الرضـوان
قـل خـير قـول في صـحابة أحمـد	وامـدح جميـع الآل والنسـوان
دع مـا جـرى بـين الصـحابة في الـوغى	بسـيوفهم يوم التقـى الجمعـان
فقتـيلهم مـنهم وقـاتلهم لهـم	وكلاهمـا في الحشـر مرحومـان
والله يـوم الحشـر ينزع كـل مـا	تحـوى صـدورهم مـن الأضـغان
لا تـركنن إلى الـروافض إنهـم	شـتموا الصـحابة دون مـا برهـان
لعنـوا كمـا بغضـوا صـحابة أحمـد	وودادهـم فـرض علـى الإنسـان
حـب الصـحابة والقرابـة سـنة	ألقـى بهـا ربي إذا أحيـاني

یعنی:

طلحه، زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن را محترم شمار، ابو عبیده‌ی دیندار و با تقوا و تمام آنانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، را مدح کن.

در حق صحابه‌ی احمدﷺ چیزی جز سخن نیکو نگوئید.

و آل بیت و همسران پیامبر را به خوبی یاد کن.

و آنچه را بین صحابه در فتنه‌ها اتّفاق افتاده رها کن،

که در جنگ، دو گروه با شمشیرهایشان در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند.

و کشتگان از خودشان بودند و قاتلان هم خودی بودند

ان شاءالله هر دو گروه در قیامت مورد لطف و رحمت الهی قرار خواهند گرفت.

و الله در روز حشر تمام آنچه‌از کینه و بغض در دلهایشان بوده، بیرون خواهد کشید.

هرگز به روافض کوچکترین تمایلی نداشته باش، که آنان اصحاب پیامبر را بدون دلیل و برهان دشنام می‌دهند!؟

و اصحاب پیامبر ﷺ را لعنت می‌کنند و نسبت به آنان بغض و کینه دارند!

در حالی که دوست داشتن اصحاب پیامبر بر همگان واجب است.

دوست داشتن اصحاب و آل بیت پیامبر سنتی است که خداوند از آغاز زندگی در قلبم قرار داده‌است!

تا این که می‌گوید:

إن الـروافض شـر مـن وطـئ الحصـى	مــن كــل إنــس نــاطق أو جـــان
مـــدحوا النـــبي وخونـــوا أصـــحابه	ورمـــــوهم بـــــالظلم والعـــــدوان
حبـــوا قرابتـــه وســـبوا صـــحبه	جـــــدلان عنـــــد الله منتقصـــــان
فكأنمـــا آل النـــبي وصـــحبه	روح يضـــم جميعهـــا جســـدان
فئتـــان عقـــدهما شـــريعة أحمـــد	بـــأبي وأمي ذانـــك الفئتـــان
فئتـــان ســـالكتان في ســـبيل الهـــدى	وهمـــا بـــــدين الله قائمتـــــان

یعنی:

درباره عقیده روافض چنین سروده‌است:

(روافض) پیامبر را ستودند، ولی به اصحابش خیانت کردند و آنان را به ظلم و دشمنی متّهم کردند!؟ ادعا می‌کنند که آل بیت را دوست دارند و اصحاب پیامبر را دشنام می‌دهند.

دو بحث و جدال بوجود آوردند که نزد خداوند متضاد است!

(در حقیقت) آل پیامبر ﷺ و اصحاب او، یک روحند که در جسدهای متعدد متبلور شده‌اند.

آن دو گروه‌اند که به شریعت احمد پایبند بوده‌اند،

پدر و مادرم فدایشان، آنان فقط به ظاهر دو دسته‌اند. دو گروه هستند که عمرشان را در راههای هدایت گذراندند.

و هر دو گروه به دین خداوند پایبند بوده‌اند.

در ادامه جنگ صفین و عواملی که موجب شد معاویه رضی الله عنه بیعت نکند، نامه‌هایی که بین او و علی رد وبدل شد، تلاشهایی که برای صلح صورت گرفت، اسباب شروع جنگ، قضیه‌ی حکمیّت، کشته شدن عمار بن یاسر، تأثیر آن بر روحیه‌ی مسلمانان، رفتار محترمانه‌ی طرفین در مدّت رویارویی، معاوضه‌ی اسیران، تعداد کشته‌ها، ترحّم و دلسوزی و اظهار تأسف علی رضی الله عنه بر کشته‌های طرفین، ممانعتش از دشنام دادن به معاویه و لعنت کردن اهل شام بحث نمودیم و به مناسبت قضیه‌ی حکمیّت زندگی ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص را مورد بررسی قرار دادیم، از بی اساس بودن داستانهایی که به موضوع حکمیّت نسبت می‌دهند پرده برداشتیم، بطلان آنها را ثابت کردیم و به روش استفاده از داستان حکمیّت در دفع اختلافات و بحرانهای داخلی دولت‌های اسلامی‌در تاریخ، اشاره کردیم.

همچنین موضوع عقیده‌ی اهل سنّت در مورد آن جنگ‌ها را توضیح دادیم، خوانندگان را از اعتماد به کتاب‌های تاریخی که بر اساس دشمنی با صحابه و لکه دار جلوه دادن چهره‌ی شاگردان و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نوشته شده برحذر داشتیم، کتاب‌هایی مانند: «الامامة و السّیاسة»، که به دروغ به «ابن قتیبه» نسبت داده‌اند و کتاب «الاغانی» اصفهانی، تاریخ یعقوبی، تاریخ مسعودی و دیگر کتابهایی که بدون رعایت امانت داری علمی‌نوشته شده و از حق منحرف اند، در مورد نقش مستشرقین (خاورشناسان) در تحریف تاریخ اسلام و گنجاندن دروغها و نسبتهای ناروا و شیوه‌ی سوء استفاده ایشان از کتابهای شیعه‌ی رافضی، تأسیس جبهه‌ی مخالفت داخلی جهت منحرف نمودن افکار و تحریف و نابودی حقایق، گستراندن و بزرگنمایی برخی مسائل کوچک در تاریخ اسلام، همراه با مبالغه و بزرگنمایی حوادث با شعارهای درخشنده‌ای همچون: بحث علمی‌آزاد، تحقیق واقعی و پژوهش تخصّصی و... را شرح دادیم.

آری! دشمنان اسلام به این صورت توانستند با افکار منحرف و مخرّب، عده‌ای از فرزندان مسلمان را تربیت کنند و بنیانگذاران افکار منحرف، این بار کسانی بودند که به اسلام منتسب بودند بدون این که فهم درستی از اسلام داشته باشند، بدون اینکه از اسلام دفاع کنند و حتّی بدون اینکه به اسلام عمل کنند. اینها به دام کسانی افتادند که خودشان برای

آلوده کردن تاریخ و فرهنگ اسلام در تلاش بودند، همان تاریخ و فرهنگی که دین بزرگ اسلام به ارمغان آورده بود.

در فصل آخر با روش موضوعی و علمی‌به بررسی خوارج و رافضه پرداخته‌ام، ابتدای نشأت خوارج و تعریف خوارج را توضیح داده‌ام، احادیث نبویّ که در مذمّت آنها آمده‌اند و مستقر شدن ایشان در حروراء و مناظره ابن عبّاس با ایشان و سیاست امیرالمؤمنین در رفتار و برخورد با آنها، اسباب و عوامل جنگ علیه‌آنها، داستان مخدج و تأثیر آن بر سپاه علی ﷺ را یادآور شده‌ام.

سپس احکام فقهیّ که امیر المؤمنین در جنگ جمل و صفیّن و جنگ با خوارج بر اساس آنها اجتهاد کرد و نیز چگونگی اعتماد فقهای بعد بر آن احکام، ترتیب و تدوین آنها در کتابهایشان به نام احکام فقه «بُغاة» یعنی طغیانگران را تبیین کرده‌ام، همچنین به بارزترین ویژگیهای خوارج در دوران امیر المؤمنینﷺ اشاره کرده‌ام، از قبیل: غلو در دین، جهل نسبت به فهم درست اسلام، عدم اطاعت از ولی امر، تکفیر مرتکبین گناه، مباح دانستن خون و اموال مسلمین، طعن زدن، گمراه دانستن، سوءظن و خشونت علیه مسلمانان، سپس به جدال با آراء اعتقادی خوارج پرداختم، از جمله: تکفیر مرتکب گناه کبیره، طعنه زدن به صحابه، تکفیر عثمان بن عفّان و علیﷺ و اسباب و عوامل انحراف خوارج و گرایشهای آنها در عصر حاضر، مانند: جهل نسبت به علوم شرعی به علّت دوری از علمای واقعی دین، خواندن و یادگیری بدون معلم، افراط در نکوهش تقلید، عدم توجّه علما به وظایف خود در قبال تفهیم دین به مردم، شیوع ظلم و حکم و داوری با قوانین بشری، توسعه‌ی فساد در میان مردم، عدم تزکیه‌ی درون.... اشاره کردم و نیز مهمترین نماد افراط و غلو خوارج اشاره نموده ام که سختگیری در دین بر خود و دیگران و عالم نمایی و غرور و خودخواهی و تک رأیی بودن و جاهل دانستن غیر خود، طعن زدن به علمای اسلام و بدگمانی و اعمال خشونت علیه مردم و تکفیر مسلمین است.

به بررسی و تحقیق فرقه‌ی شیعه‌ی رافضه هم همّت گماشتم، ابتدا معنی شیعه در لغت و اصطلاح، سپس معنی رفض و رافضه در لغت و اصطلاح، بعد ابتدا نشأت گرفتن فرقه‌ی آنها و نقش یهودیان در این کار و بدنبال آن مراحلی را که در ادوار تاریخ سپری کردند و مهمترین عقاید آنها، موضع امیر المؤمنین و علمای اهل بیت نسبت به عقایدی همچون امامت و حکم کسی که امامت را قبول نداشته باشد و قضیه‌ی عصمت أئمّه که به اهل بیت نسبت

داده‌اند را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام، بعد در مورد عصمت و ردّ استدلالات واهی شیعه پرداخته‌ام که با آیه‌ی تطهیر، مباهله و ولایت به گمان خود استدلال کرده‌اند و نیز دلایل ادّعایی ایشان را که‌از سنّت برشمرده‌اند تا مدعای خویش را تثبیت کنند، مانند: خطبه‌ی غدیر خُم و حدیث «أنت منّی بمنزلة موسی»، نیز در مورد درجه احادیث و روایات مورد استلال شیعه همچون حدیث پرنده و حدیث خانه و «أنا مدینة العلم و علیٌّ بابها» یعنی من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است، از جهت ضعف و قوّت و جعلی بودن بحث و بررسی علمی‌ارائه داده‌ام.

فهرست احادیث ضعیف و موضوع و ساختگی را به کتاب ملحق کرده‌ام که شیعه بدانها احتجاج می‌کنند تا از این طریق مسلمانان را از گرفتار شدن در دام و دسیسه‌های شیعه برحذر کنم، علاوه بر توضیح و تبیین دیدگاه شیعه در مورد «توحید» که آن را به ولایت ائمّه تفسیر می‌کنند و بس، پذیرش امامت را شرط قبولی اعمال انسان می‌دانند و معتقدند که امامان شیعه واسطه‌ی بین خدا و بندگان هستند و نیز می‌گویند: مردم جز با ائمّه هدایت نمی‌شوند، جز با توسّل به نام أئمّه دعا پذیرفتنی نیست و نیز ادعا می‌کنند که سفر مردم به زیارتگاههای شیعه‌از حج بیت الله برتر و بالاترست، معتقدند امام هر چه بخواهد حرام می‌کند و هر چه خود میل داشته باشد حلال می‌کند و نیز گمانشان بر این است که دنیا و آخرت از آن أئمّه است، هرطور بخواهند در آنها تصرّف می‌کنند و نیز حوادث جهان هستی را به آنها نسبت می‌دهند.[1]

در تبیین مقوله‌ی شیعه مبنی بر اطلاع أئمّه‌از همه چیز و غلو و زیاده خواهی ایشان در مورد اثبات صفات خدا و حقیقت تعطیل صفات الهی از دیدگاه آنها، مسأله‌ی خلق قرآن، رؤیت و دیدن خداوند متعال در آخرت، برتری دادن أئمّه بر پیامبران و انبیاء، موضعگیری آنها نسبت به قرآن کریم و اعتقاد برخی از عالمان شیعه به تحریف آن (مثل طبرسی)، ردّ این اعتقاد باطل، همچنین موضع ایشان نسبت به اصحاب بزرگوار رسول خداﷺ و مفهوم تقیه نزد شیعه، اعتقاد آنها در مورد مهدی غائب و نیز موضوع رجعت و بازگشت مردگان به این دنیا و مقوله‌ی «بداء» خداوند متعال، همه این مسائل مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

موضع امیرالمؤمنین و أئمّه‌ی اهل بیت و علمای اهل سنّت در قبال آن مجموعه از عقاید انحرافی را هم یاد آور شده‌ام، در بیان آراء مخالفین و ردّ آنها پایبند به ادب و نزاکت بوده و

١- مقصود مؤلف از شیعه و شیعیان در اینجا همان شیعیان صفوی می باشد و نه شیعیان علوی.

هرگز سراغ ناسزاگویی و دشنام نرفته‌ام، بلکه در خلال اصول شیعه و با استناد به کتابهای مرجع و مورد اعتمادشان حقایق را نشان داده‌ام و حریص هستم بر اینکه حقایق را برای دوستداران اهل بیت روشن کنم و آنها را به پیروی از امیرالمؤمنین فراخوانم و از کسانی بر حذرشان کنم که در زیر پرده‌ی دفاع و طرفداری از اهل بیت، عقاید مردم را فاسد کرده و آنها را از کتاب الله و سنّت رسول خدا ﷺ دورتر می‌سازند.

علاوه بر مطالب فوق، بنده بسیار علاقمندم که حقیقت و ماهیّت واقعی شیعیان رافضی را به جماهیر اهل سنّت معرّفی کنم، زیرا این قضیه تأثیر خود را بر ملّتهای آفریقا، آسیا، اروپا و آمریکا گذاشته و دعوتگران و مبلّغین شیعه با نشاط کامل و بکارگیری همه توان و قدرت موجود دعوت انحرافی رافضی گری را توسعه می‌دهند، در این راه هر چیز گرانبهایی را صرف می‌کنند، برای ضربه زدن و نابودی اسلام صحیح و زشت جلوه دادن راه و روش آن با دشمنان اسلام همپیمان شده‌اند و این کار آنها تازگی ندارد، ولی اهل سنّت – جز کسانی که مورد لطف و مرحمت الهی قرار گرفته‌اند- دچار سُستی و بیحالی عجیبی شده و در خواب عمیقی فرو رفته‌اند، نسبت به اهداف مخالفینشان در غفلت بسر می‌برند، تا جایی که برخی می‌گویند: مبارزات و اختلافات شیعه و سنّی طی گذر زمان خاموش می‌شود، امّا این ادعایی است واهی و خالی از حقیقت و دلیلی است بر جهل و نادانی، در لایه‌های آن حیله و فریب جماهیر مسلمان، به نام «تقریب مذاهب و وحدت صفوف مسلمین» نهفته است.

راه درست برای نزدیک شدن مذاهب این است که علمای اهل سنّت آستین همّت را بالا بزنند، با تلاش فراوان برای نشر و گسترش عقاید صحیح برگرفته شده از قرآن و سنّت صحیح رسول خدا، همه توان خود را به کار ببندند، چرا که اهل سنّت پیروان واقعی راه و روش رسول خدا و اصحاب بزرگوار او هستند و به سنّت ایشان منتسب هستند که بارها مسلمین را به تمسّک و چنگ زدن به آن دو منبع اصیل اسلام توصیه نمود و فرمود: «**فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي، تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ**»[1]

یعنی: به پیروی از سنّت من و سنّت و راه و روش خلفای راشدین پایبند باشید و با دندآنهای آسیاب آنها را محکم بگیرید.

همچنین در بر حذر داشتن مسلمین از مخالفت با سنّت می‌فرمود:

١- سلسلة الأحاديث الصحيحة (٦٤٧/٢، ٦٤٨).

«**وإياكم ومحدثات الأمور، فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة**»[١].

یعنی: از امور پدید آمده و بدعت در دین اسلام بر حذر باشید، زیرا هر نوپدیده‌ای بدعت است.

همچنین در راستای هشدار از فرجام ناگوار مخالفت با راه و روش و سنّت خویش می‌فرمود: «**من رغب عن سنتي فليس مني**»، یعنی: از من نیست هرکه از سنّت و راه و روش من رویگردان باشد.

برخلاف اهل بدعت راهی در پیش می‌گیرند که مغایر با راه و روش پیامبر اسلام ﷺ است، عقیده‌ی اهل سنّت با ظهور بعثت رسول‌الله ﷺ ظهور یافت و با عنایت پروردگار تا قیام قیامت با حفظ قرآن و سنّت محفوظ خواهد ماند. امّا عقاید اهل بدعت بعد از زمان رسول خدا نشأت گرفته و حتی برخی در آخرین دوران صحابه، برخی بعد از آن زمان هم پدید آمده‌اند. رسول خدا هم خبر داده که‌اگر کسی از اصحاب، عمر طولانی داشته باشد، اختلاف و تفرّق را خواهد دید، آنجا که می‌فرماید: «**وإنه من‌يعش منكم فسيرى اختلافًا كثيرًا**»[٢]، یعنی: چنانچه کسی از شما مدتی طولانی زندگی کند اختلاف فراوانی خواهد دید.

سپس رسول خدا ﷺ روش و سلوک راه مستقیم را به ما نشان می‌دهد که پیروی از سنّت او و سنّت خلفای راشدین است، در عین حال ما را از امور پدید آمده در دین بر حذر می‌دارد، زیرا امور پدید آمده بدعت و موجب گمراهی است، نه معقول است و نه قابل قبول که حق و رهنمودی وجود داشته باشد که پیامبر ﷺ از اصحاب دریغ کند و آن را برای کسانی که بعداً می‌آیند ذخیره نماید، بنابراین هر بدعتی شر و گمراهی است، چنانچه خیری وجود داشته باشد، اصحاب بزرگوار بسوی آن سبقت می‌گرفتند، ولی بسیاری از کسانی که بعد از صحابه آمدند و از راه و روش آنها منحرف شدند، به بدعتها گرفتار شدند. همانگونه که‌امام مالک فرمود: «آخر این امّت اصلاح نمی‌گردد جز به انچه نسل اوّل (صحابه) اصلاح گردید». لذا اهل سنّت به سنّت منتسب هستند و غیر آنها هم به فرقه و کیش باطل خود، یا به اشخاص و افراد منتسب هستند.

راه درست و اصیل تقریب بیان حق و حقیقت، کشف و آشکار نمودن و بیان باطل است و تقریب شیعه بدین صورت درست است که به کتاب الله و سنّت رسول‌الله ﷺ و فهم

١- مسلم (٥٩٢/٢).

٢- سلسلة الأحاديث الصحيحة (٦٤٧/٢، ٦٤٨).

درست و صحیح اسلام در اثنای علمای اهل سنّت و در رأس ایشان فقها و دانشمندان اهل بیت؛ امثال امیر المؤمنین علی و فرزندان و نوه‌های او نزدیک شوند، علاوه بر این لازم است شجاعانه ندای اصلاحگری شیعیان صادق را یادآور شد، جهت نصیحت اقوام شیعه آنها را مورد احترام و تکریم قرار داد. مانند اقدام با ارزشی که سیّد حسن موسوی در کتاب مفید خود (لله ثمّ للتأریخ) که به فارسی ترجمه شده تحت عنوان: (اهل بیت از خود دفاع می‌کنند)، ایشان در آن کتاب مستند، اسرار و رازهایی را فاش ساخته و با این کار اهل بیت اطهار را از افتراهای بیشماری که به دروغ به آنها نسبت داده‌اند تبرئه نموده و نیز مانند اثر علمی احمد کاتب در کتاب (تطوّر الفکر السّیاسی الشّیعی من الشوری الی ولایة الفقیه).[1] همچنین لازم است ما با دوستداران واقعی اهل بیت رابطه بر قرار کنیم، از آثار و روایات صحیح و رهنمودهای زیبای ایشان استفاده کنیم و با نظر احترام و تکریم به آنها بنگریم که مردم را به کتاب الله و سنّت رسول خدا ﷺ ارشاد و توصیه می‌کنند و دست آنها را بگیریم و به سوی ساحل نجات سوق دهیم و به اعمال عاقلانه تشویق کنیم و ایشان را از بند تقلید کور کورانه برهانیم و انبوه اباطیل و پندارهای باطل را از فطرت ایشان برداریم تا عقل و اندیشه روشنی خود را باز یابند، برای فطرتهای سالم مجال رسیدن به آن حقیقت فراهم گردد که از نور و روشنی آنچنانی بر خوردار گردند که ابرها یارای مقابله و پوشاندنشان را ندارند.

همچنین لازم است علمای اهل سنّت در بحث و مناقشه و مجادله و مبارزه با بدعت و اهل بدعت آرام باشند و با رفق و مهربانی بحث و گفتگو کنند، در صورت لزوم با آنها ملاقات و نشست و برخاست داشته باشند، در حدود شرعی با آنها همکاری نمایند، خصوصاً در موقع گرفتاری و مصائب اهل بدعت، یا وقتی که با کفّار و ستمگران درگیر نزاع و کشمکش بودند به یاری آنها بشتابند، امّا همه اینها باید بر مبنای سیاست شرعی و با معیار مصلحت و مفاسد صورت گیرد، امّا این اصل تعاون و همکاری و ارتباط حسنه و بحث و گفتگوی آرام را نمی‌توان همیشه با شیعیان رافضه به کار برد که با غلو و افراطیگری جواب می‌دهند، چه بسا سکوت و آرامش مخاطب ایشان را تحریک کرده و غوغا و هیاهو راه بیاندازند. بلکه بر ما واجب است همیشه علیه غلو شدید و اقوال و گفته‌های شاذ و مخالف اصول و قواعد

۱- کتاب «اهل بیت از خود دفاع می‌کند» و کتاب «تکامل فکر سیاسی شیعه از شورا تا ولایت فقیه» در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم می باشد. www.aqeedeh.com

صحیح قد علم کنیم و مبارزه کنیم، امّا حد و مرز این دو نوع رفتار متفاوت، یعنی برخورد و گفتار زیبا و دلنشین یا خشونت و حرفهای تند، بستگی دارد به اینکه چقدر طرف بخواهد با تکیه بر آیه‌ی قرآن یا حدیث شبهه پردازی کند؛ به طوری که اذهان مردم را بسوی اعتقادات باطل خود جلب و جذب کند، کسانی که با تأویل نصوص شرعی تفره نروند، جا دارد که با آرامی‌با آنها بحث و گفتگو شود، در غیر اینصورت ضروری است حرفشان را انکار کرد، ولی آنکه با پیروی از نقل و روایات شگفت انگیز از افراد نادان و بدون تأویل به بحث بنشیند، بهتر است رو در رو ادعایش را ردّ کرد، گاهی هم واجب است بدعت او را با شدّت انکار کرد.

شاعر می‌گوید:

واحـــذر مجادلـــة الرجـــال فإنهـــا ... تـــدعو إلى الشـــحناء والشـــنآن

وإذا اضـــطررت إلى الجـــدال ولم تجـــد ... بـــك مهربًـــا وتلاقـــت الصـــفان

فاجعـــل كتـــاب الله درعًـــا ســـابغًا ... والشـــرع ســـيفك وابـــد في الميـــدان

والســـنة البيضـــاء دونـــك جُنـــة ... واركـــب جـــواد العـــزم في الجـــولان

واثبـــت بصـــبرك تحـــت ألويـــة الهـــدى ... فالصـــبر أوثـــق عـــدة الإنســـان

واطعـــن بـــرمح الحـــق كـــل معانـــد ... لله در الفـــــــارس الطعـــــــان

واحمـل بسـيف الصـدق حملـة مخلـص ... متجـــــردًا لله غـــــير جبـــــان

یعنی:

حذر کن از مجادله با چنین مردانی،

زیرا مجادله موجب بر افروختن دشمنی و کینه می‌شود

و در صورتی که ناچار به جدال شدی،

و راه گریزی نداشتی و دو طرف در مقابل هم قرار گرفتید،

از قرآن همچون زرهی جنگی استفاده کن

و شریعت را شمشیر قرار ده و در میدان مبارزه نمایان شو،

سنّت منوّر را در جلو سپر کن،

با اسب عزم و اراده‌ی راسخ وارد میدان جنگ شو،

با صبر و بردباری در زیر لوای هدایت ثابت قدم باش،

با رُمح (نیزه) حق بر هر معاندی و انکار کننده‌ی حق ضربه بزن،

در پناه خدا محفوظ باشی، سواره و ضربه زن بجنگ،
با شمشیر صداقت و راستگویی مخلصانه
و با شجاعت در راه خدا حمله ور شو.

همانگونه که علمای اهل سنّت و جماعت و اهل حل و عقد در جلسات و مجالس طائفه و قبایل خود نقش بسزایی در رهبری مسلمانان به جانب خیر و نیکی ایفا می‌کنند، به همان صورت هم می‌توانند موضعگیری‌های سیاسی و پیمان حزبی با دیگر طوائف و فرقه‌های دیگر را بر اساس فقه مصالح و مفاسد بر مبنای قواعدی که ظوابط سیاست شرعی تعیین می‌کنند، ببندند. ولی این مسأله علمای مسلمین و دعوتگران را از تبلیغ و آموزش اصول منهج و راه و روش اهل سنّت و تربیت مردم بر آن اصول و قواعد و دعوت بسوی آن باز نمی‌دارد، در عین حال آنها را از عقائد فاسد که در میان مردم رایج شده بر حذر می‌دارد و نسبت به عواقب سوء آن هشدار می‌دهد. به امید آنکه مسلمانان از آن افکار و عقاید متأثر نشوند، چرا که طرفداران آن عقاید، شب و روز، پنهان و آشکارا، بدون وقفه و با نشاط و بدون سُستی برای نشر و تبلیغ آن کوشا هستند. بهترین الگوی ما رسول خداﷺ است که بعد از هجرت به مدینه نخستین اقدامش بستن پیمان و معاهداتی بود که در سایه دولت اسلام، زندگی توأم با امنیت و آرامش را برایشان تأمین کرد، در همان حال قرآن ماهیّت یهود و تاریخ و اخلاق ایشان را به مسلمانان معرفی می‌کرد تا حقیقت یهودیان را بشناسند و فریبشان را نخورند و زمانی که یهود در عهد و پیمانشان خیانت کردند، صف مسلمین در مقابلشان مسلّح و آماده باشد.

کسی که در مورد حرکت تاریخ اسلام مانند مرحله‌ی جنگهای صلیبی دوران نورالدّین و صلاح الدّین، زمان عثمانی در دوران سلطان محمّد فاتح و غیره و جهادگران و مرزبانان عصر یوسف بن تاشفین تحلیل نماید، ملاحظه می‌کند که عوامل و علل پیروزی‌های متعدد ایشان صفای عقیده و درستی راه و روش و عمل به شریعت خدا در نظام و حکومت و وجود رهبری ربّانی بود که در پرتو نور خدا نظر می‌کرد و توانایی داشتند طبق سنّتهای الهی و علل و اسباب تشکیل و سقوط دولتها و نیز با تحلیل و شناخت جوامع و بررسی مراحل تاریخی ملتها و اسرار تاریخ و نقشه و خط مشی دشمنان صلیبی و یهودی و ملاحده و فرقه‌های باطنیّه و اهل بدعت، برای ملّتها تربیت کنند، و در برخورد با هر عاملی حق طبیعی آن را ادا کنند، بنابراین قضایای فقه جهاد نهضتها دارای برنامه‌های متعدد و مرتبط با همدیگر هستند که بدون

فهم قرآن و سنّت و ارتباط آنها با فقه و فهم سلف و نیاکان شایسته، آگاهی از ویژگی‌ها، اسباب و عوامل فراز و نشیب‌ها، ظفر و شکست‌ها و استفاده از تاریخ اسلامی و تجارب جنبش‌ها دست یافتنی نیستند.

محقّق و پژوهشگر تاریخ نهضت‌های اسلامی یقین خواهد یافت که این امّت اسلام زمانی رهبری جهان را از دست داد که نسبت به خدا و پیغمبرش بی وفایی کرد و می‌داند که شکستهای نظامی پی‌درپی پایان یافتنی است، امّا شکست و سقوط فرهنگی زخم کشنده و بسیار خطرناکی است، زیرا انسان مسلمان و خانواده‌ی اسلامی و جوامع مؤمن و مسلمان و حکومت اسلامی از مبنای فرهنگ صحیح و پایه‌های محکم قرآن و سنّت و سنّت خلفای راشدین، پیروی کردند.

وظیفه ما این است که به قوانین و احکام دین پایبند باشیم و یقین داشته باشیم که سعادت واقعی آن نیست که ثمره‌اش را در کوتاه مدّت برداشت کنیم، بلکه سعادت در آن است که توفیق الهی نصیب‌مان گردد و به رضایت او امیدوار باشیم.

لازم به ذکر است که در تحلیل و بررسی و نوشتن دوران خلافت راشده، سعی کردیم کلمات را گزینش کنیم، جملات و سطرها را تصفیه نماییم تا بهتر بتوانیم حقیقت این دوران را بر اساس روایات صحیح و معتبر معرفی کنیم. امید است فرزندان مسلمانان با مطالعه‌ی این مقطع تاریخی به علمی‌گسترده و فهمی‌دقیق و درکی درست و فراگیر از اسلام، دست یابند.

امیدواریم خداوند متعال این تلاش ناچیز حقیر را برکت و فزونی بخشد و باعث شود دعوتگرانی که نامشان را نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم و تاریخ آثارشان را خواهد دید و ثبت خواهد کرد، از اشتباهات و لغزشها در امان بمانند، آنانی که حق را بخوبی شناخته‌اند و دریافته‌اند که نیک بختی وسعادت در عمل و یاری و طرفداری از حق است، لذا به حق عمل می‌کنند و از آن دفاع می‌کنند و علی رغم مشکلات و سختی‌هایی که در مسیر دعوت اسلامی‌دارند، باز هم جانب حق را می‌گیرند، در نتیجه به علّت صداقت و اخلاصشان در پیروی از رسول‌الله ﷺ، خداوند آنها را یاری می‌کند و موفق می‌گرداند. دعوتگران مذکور علاوه بر دانشجویان و طلاّب، نوشته‌هایشان به اندازه‌ی خون شهداء ارزش دارد، تاجران و ثروتمندانی که با کمک‌های مالی شان این کاروان را از پشت صحنه یاری دادند، به زبان حال می‌گویند: ﴿لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا ۝٩ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ۝١٠﴾ (انسان/۹ و۱۰)

یعنی: ما از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم، ما (از عذاب) پروردگارمان می‌ترسیم، از (عذاب) روز بس ترشرو و سخت اخموئی (که قیامت نام دارد).

آری! اینها سپاهیان گم نام خداوند در دنیا هستند که فردا در بهشت جاویدان، شخصیّت‌هایی بلند مرتبه و بزرگوار خواهند داشت، باید توجّه داشته باشیم که طوفانی تند برای نابودی عقیده واسلام در حال وزیدن است و دشمنان اسلام، اعم از صلیبیها، یهودیها، بی دینان ملحد، باطنیها و مبتدعان برای نابودی پیشوایان و بزرگان دین در میدان علم، آداب و سیاست در تلاشند و می‌خواهند تاریخ ما را مخدوش و آلوده کنند و در نتیجه تاریخ را از ما بگیرند، تا ما ملّتی بدون تاریخ بمانیم، امّتی که تاریخ (و ریشه) نداشته باشند، هرگز صلاحیّت و ارزشی ندارد و امّتی که شخصیّت‌ها و مردان نام آور نداشته باشد، چه‌ارزشی دارد؟ و ارزش و بهای دینی که در مدّتهای مدید تاریخ در میانشان راد مردانی نساخته باشد، چیست؟ آیا در چنان وضعیّتی می‌توانیم از گذشته عبرت و پند بگیریم، در چنین شرایطی است که دشمنان اسلام، به اهداف مورد نظر خود می‌رسند و نیرنگ‌هایشان عملی خواهد شد، ما در عمل نسبت به رسالتمان و باز سازی فرهنگ مان توفیقی نخواهیم داشت.

واقعاً انسان در عصر محرومیّت از قوانین و برنامه‌های خداوند، غرق در مصیبتها و سرگردانیها دست و پا می‌زند، در حالی که راه نجات و درمان بیماری‌هایشان فقط در اسلام است، آیا مسلمانان برای خودشان ارزش قائلند و حاضرند با اعتماد به نفس و افتخار به تاریخ و عقیده‌شان برای نجات انسانها تلاش کنند؟!.

شاعر می‌گوید:

و من العجائب و العجائب جمة		قرب الحبيب و ما إليه وصول

كالعيس في البيداء يقتلها الظمأ		و الماء فوق ظهورها محمــــولُ

از شگفتیهاست! و شگفتیها زیاد است.

که یار در خانه و ما از آن محرومیم.

مانند: شتر سرخ مو که در صحرا از تشنگی می‌میرد

در حالی که آب را بر پشتش حمل می‌کند.

آیا ممکن است آن چنان به اسلام باز گردیم که‌اعتقادات و رفتار و گفتارمان بر مبنای دستورات اسلام اصلاح شود و ما را به قرآن مأنوس کند و به آن مرحله از درک و شعور اجتماعی برسیم که انتساب به محمد ﷺ و دینش را افتخار بدانیم و عمل به دین و سنت

خلفای راشدین: ابوبکر، عمر، عثمان و علی‌ و دیگر صحابه را ضرورتی اجتناب ناپذیر بدانیم و حلقه‌ای متصل به آن جمع باشیم، کسانی که همواره در طول تاریخ دین و رسالت محمد را یاری داده‌اند؟.

پیش از معرفی منابعی که در تألیف این کتاب با آنها در ارتباط بوده‌ام، لازم می‌دانم اعتراف کنم که‌اگر توفیق خداوند، سپس تلاش علمای اهل سنّت و دانشجویان و صاحب نظرانی که بر عقیده‌آنها هستند نبود، به تنهایی نمی‌توانستم از عهده‌ی این کار بسیار مهم برآیم، لذا اقرار می‌کنم که‌از رساله‌های علمی، اعم از چاپ شده و چاپ نشده، هم از نظر موضوع و هم از لحاظ روش و هم از جنبه ی حکم بر صحّت و سقم روایات و رجوع به منابع جدید تاریخی و غیره‌استفاده کرده‌ام، تلاش کرده‌ام در نگارش و نقد و بررسی این کتاب از زحمات دیگر اساتید، خصوصاً دکتر اکرم ضیاء العمری که بر بسیاری از رساله‌های (رساله = پایان نامه دکترا و غیره) مربوط به این موضوع اشراف داشتند، بهره برده‌ام. علاوه بر این از کتاب‌های ایشان از جمله: «السيرة النبوية الصحيحة و عصر الخلافة الراشدة» و کتابهایی که زیر نظر ایشان نوشته شده، مانند: رساله‌ی: «الخلافة الراشدة و الدولة الاموية من فتح الباری» دکتر یحیی و رساله‌ی عبدالعزیز مقبل که خلافت ابوبکر صدّیق را از کتابهای سنّت (حدیثی) و تاریخ با نقد و بررسی روایات به استثنای جنگ‌های مرتدین، گردآوری کرده‌است و رساله‌ی دکتر عبدالعزیز بن محمد فریح در تحقیق کتاب: «محض الصواب فی فضائل امير المومنين عمر بن الخطاب»[1] و رساله‌ی «مقتل عثمان بن عفّان» نوشته‌ی دکتر محمد بن عبدالله عنان و «خلافة علی بن ابی طالب» نوشته‌ی عبدالحمید علی ناصر و دیگر رساله‌های دانشگاهی که تحت نظارت دیگر اساتید نوشته شده‌اند مانند: «تحقيق مواقف الصحابة فی الفتنة من روايات الطبری و المحدثين» و رساله‌ی دکترای محمد محزون در تحقیق موضع صحابه در برابر فتنه و آشوبها و کتاب «عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة فی صدر الاسلام» اثر سلیمان عوده و رساله‌ی: «دور المرأة السياسی فی عهد النبی و الخلفاء الراشدين» نوشته‌ی خانم اسماء محمد احمد زیاده و دیگر رساله‌ها هم از لحاظ جمع آوری مطالب و هم از لحاظ سند و اعتبار آن استفاده کرده‌ام، فضل و احسان از آن خداست.

سپس از اساتید و برادران محترمی‌که شرایط نوشتن این کتابها را برایم فراهم کرده‌اند، متشکرم و شایسته‌است که برای این بزرگواران در غیابشان دعای خیر مسئلت کنم، از

۱- مؤلف این‌کتاب یوسف بن حسين بن عبدالهادی؛ دمشقی، صالحی، حنبلی است.

خداوند متعال می‌خواهم که تلاش و زحمتشان را در روزی که مال و فرزند نفع نمی‌رساند، جز کسانی که با قلبی سالم به نزد خدا باز گردند؛ در ترازوی اعمالشان قرار دهد.

امّا منابعی که در این بحث تحقیقی مورد استفاده قرار دادیم، به شرح زیر است:

۱- کتابهای حدیث:

از کتابهای ششگانه: (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه) و موطأ امام مالك و مسند امام احمد به ترتیب استفاده کردم و برای استخراج موضوع تاریخی که با دوران خلافت راشده مرتبط است، از مصنف عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، مستدرك حاکم، سنن الکبری بیهقی، سنن سعید بن منصور، مسند حمیدی، طیالسی، سنن ترمذی، مجمع الزوائد، کشف الأستار عن زوائد البزار، موارد الظمآن إلی زوائد ابن حبان، معجم کبیر طبرانی، سنن دارقطنی استفاده نمودم، با تلاش و زحمت محققین محترم که کتاب‌های مذکور را تحقیق کرده‌اند و صحّت و ضعف روایات نیز توجّه داشته و بهره‌ی لازم را برده‌ام.

۲- کتاب‌های شرح حدیث:

مهمترین شرح‌هایی که مورد استفاده قرار داده‌ام عبارتند از:

الف- فتح الباری ابن حجر.

ب- شرح نووی بر صحیح مسلم که موضوعات و مطالب تاریخی است. این دو کتاب شایان ذکر و تقدیر است و نیز تعلیقات ابن حجر و نووی بر برخی حوادث تاریخی بسیار با اهمیّت اند.

۳- کتاب‌های تفسیر:

مهمترین کتاب‌های تفسیر مورد استفاده عبارتند از:

تفسیر طبری، قرطبی و ابن کثیر، شایان ذکر است که بیش از تفاسیر به تعلیقاتی که بر این تفاسیر نوشته‌اند، توجّه نموده‌ام، زیرا بیشتر این روایات در کتاب‌های حدیثی و تاریخی وجود دارد.

۴- کتاب‌های عقیده:

مهمترین کتاب‌های عقیده‌ی مورد استفاده به ترتیب عبارتند از: «منهاج السنة النبوية» ابن تیمیه، «شرح عقیدة الطحاویه» ابن ابی العزالحنفی، «الإبانة فی اصول الدیانة» اشعری، «الاعتقاد» بیهقی، «الشریعة» آجرّی.

از کتاب‌های دیگر در باب عقیده‌استفاده نمودم و به نقل اقوال و نظریات سلف در خصوص خلفای راشدین و صحابه پرداختم.

۵- کتاب‌های فقه:

مهمترین این کتاب‌های فقهی مورد استفاده، عبارتند از: «المغنی» ابن قدامه، «المجموع» نووی و «بدایة المجتهد» ابن رشد.

از دیگر کتاب‌های فقهی نیز استفاده بردم و از این کتابها در مسائل فقهی و قضایی که خلفای راشدین، اجتهاد کرده‌اند، بهره بردم.

۶- کتاب‌های ادبی:

برخی از ابیات منسوب به خلفای راشدین یا ابیاتی که در بین مردم بعنوان ضرب المثل رایج شده‌اند استفاده شده، یا از کتابهای ادبیات و شعر (عربی) استفاده نموده‌ام، از آنجایی که کتاب‌های ادبیات به صورت مستند وجود ندارد، در آنها روایت صحیح و نادرست به چشم می‌خورد، تصمیم گرفتم ادبیات و اشعاری را که با قرآن و سنّت و اخلاق نسل نمونه و جاویدان (صحابه) همخوانی و سازگاری داشته باشد، برگزینم.

مهمترین کتاب‌های ادبی مورد استفاده عبارتند از: «عیون الاخبار»، ابن قتیبه و «الأدب الاسلامی‌فی عهد النبوة» نایف معروف.

۷-کتاب‌های زهد و موعظه:

از کتاب‌های زهد، به نقل و اقوال خلفای راشدین در خصوص زهد و پارسایی پرداختم، مهمترین این کتاب‌ها عبارتند از:«عدة الصابرین و ذخیرة الشاکرین» و «مدارج السالکنین» ابن قیم، «مختصر القاصدین» احمد بن عبدالرحمن مقدسی و غیره.

۸- کتابهای فرقه‌ها و مذاهب:

مهمترین منبع در این موضوع هم «الفصل فی الملل و الأهواء و النّحل» أبی محمّد بن حزم ظاهری و «أصول مذهب الشّیعة الإثنی عشریه» دکتر ناصر قفاری.

۹- کتابهای سیاسی و حکومتی:

مهمترین منبع در این موضوع هم کتاب «نظام الحکومة الاسلامیة» کتانی که مشهور به تراتیب الاداریة است و کتاب «نظام الحکم فی الشّریعة و التّاریخ الاسلامی» ظافر قاسمی بوده است.

۱۰- کتابهای منابع بیوگرافی و زندگینامه و تراجم:

بارزترین اثر این موضوع هم عبارتند از: «سیر أعلام النبلاء» ذهبی و «شذرات الذّهب فی أخبار من ذهب» عبد الحیّ حنبلی، «اسد الغابة» ابن أثیر، «سیر السلف» ابوالقاسم اصفهانی.

۱۱- کتابهای جرح و تعدیل:

مهمترین منابع این موضوع هم عبارتند از: «تهذیب الکمال فی أسماء الرّجال» حافظ مزّی، «الجرح و التّعدیل» ابن ابی حاتم، «الثّقات» ابن حبّان، «الکامل فی ضعفاءالرّجال» ابن عدی.

۱۲- کتاب‌های تاریخ:

مهمترین منابع تاریخی که در تألیف این کتاب از آنها بهره برداری کرده‌ام، تاریخ طبری است. طبری در این کتاب، روایات صحیح، ضعیف و موضوع را همراه با أسانید، در موضوعات عقیده، احکام شرعی و حوادث و اختلافات صحابه را نقل کرده‌است. لذا لازم است روایات این کتاب را از غربال جرح و تعدیل بگذرانیم. باید روایات مبتدعان، روافض، دروغگویان و راویان مجهول را برای مخاطبان توضیح دهیم و معرفی کنیم که در این موضوع از کتابهای: «استشهاد عثمان و وقعة الجمل فی مرویّات سیف بن عمر فی تاریخ الطّبری» نوشته‌ی خالد الغیث و«مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری»، تألیف دکتر یحیی ابراهیم یحیی و کتاب: «اثر التشیع علی المرویات التاریخیة» دکتر عبدالعزیز نور ولی و «البدایة و النهایة». ابن کثیر استفاده کرده ام.

کتاب‌های فوق، مهمترین منابعی است که در این نوشتار به آنها مراجعه کردم[1] و علاوه بر اینها به منابع و نوشته‌ها و تألیفات جدید، بسیار بهره برده‌ام، گفتنی است که در تصحیح حکم روایات، بویژه روایاتی که مربوط به عقاید، احکام و صحابه است، دقّت فراوان نموده‌ام، فقط به نقل اقوال علمای متخصص در این علم پرداخته‌ام. لذا این کتاب حاصل فضل و لطف خدا، سپس همکاری علمای متخصص است که‌از نوشته‌های آنها استفاده کردم، سعی کرده‌ام که صحنه‌های حوادث تاریخی را از روایات صحیح انتخاب کنم، به ترتیب روایات صحیح و سپس روایات حسن را ذکر کرده‌ام و در خودداری از نقل روایات ضعیف به هیچ عنوان سهل انگاری نکرده‌ام، امّا برای تکمیل حوادث تاریخی تا آنجا که با روایات صحیح و حسن و با روح عصر سازگار باشد، از آنها استفاده نموده‌ام. مباحثی که با عقیده و شریعت

۱- کتاب های مذکور به زبان عربی بوده و اگر برای تحقیق و بررسی به آنها احتیاج داشتید با سایت "کتابخانه عقیده" تماس بگیرید. www.aqeedeh.com

ارتباطی نداشته و وارد بحث تحقیق و بررسی می‌شوند، چون شبهات و افتراهای روافض و مستشرقین و برخی از نویسندگان معاصر با آنها درهم آمیخته شده و پاسخ را بعد از وارسی درست، بیان کرده‌ام. خیلی جدّی به این اصل پایبند بودم که عقیده و منهج اهل سنّت را در خصوص دوران خلافت راشده به تصویر کشیده و به شبهات پاسخ بدهم. بویژه دوران عثمان و علی رضی الله عنهما که با افکار متنوع بسیاری از برادران در خصوص دوران خلافت راشده برخوردم، ولی به یاری و اراده‌ی خداوند آنچه را شایسته‌ی آن عصر است منعکس نمودم. امیدوارم توفیق الهی قرین حال ما گردد.

با توجّه به اهمیّت اجتهادهای حسن بن علی در فقه سیاست شرعی و فقه مصالح و مفاسد پنجمین کتاب این سلسله را به زندگینامه‌ی ایشان اختصاص دادیم، چرا که‌اجتهادات او موجب شد به خاطر صلح، از خلافت بنفع معاویه کناره گیری کند و در نتیجه با موانع و مشکلات در حین اتخاذ این تصمیم روبرو شد و شرایط موجود در آن زمان موجب شد که آن بزرگوار اقدام به صلحی کند که امّت اسلامی‌دوباره متحّد و یکپارچه شود و پیش بینی پیامبر تحقق پیدا کند که فرموده بود: «ابنی هذا سیداً و لعل الله أن یصلح به بین فئتین من المسلمین».[1] (این پسرم آقاست، امید می‌رود خداوند بوسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح ایجاد کند).

و نیز با کناره گیری حسن بن علی از خلافت و بیعت با معاویه، مدّت خلافت نبوّت که سی سال است به پایان رسید، به دلیل حدیثی است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «**خلافة النبوة ثلاثون سنة، ثم یؤتی الله الملک، أو ملکه من یشاء**»[2]، :

(خلافت) نبوت سی سال است، سپس خداوند پادشاهی را می‌آورد یا پادشاهی را به هر کس که بخواهد می‌دهد. رسول‌الله می‌فرماید: «**الخلافة فی امتی ثلاثون سنه ثم ملک بعد ذالک**»[3] (خلافت در امت من سی سال است، بعد از آن سی سال، پادشاهی است).

ابن کثیر در تعلیقی بر این حدیث می‌نویسد: «سی سال با دوره‌ی شش ماهه خلافت حسن بن علی کامل شده‌است، چون او در ربیع الاوّل سال (۴۱هـ) از خلافت کناره گیری کرد و رسول‌الله نیز در ربیع الاول سال(۱۱هـ) وفات کرده‌است، به این ترتیب سی سال خلافت

۱- بخاری ش/۳۷۴۶

۲- صحیح سنن ابوداود۳/۸۷۹

۳- سنن ترمذی با شرح الاحوذی (ج۶/ ص۳۹۵-۳۹۷).

کامل شده و این از نشانه‌های نبوت است.[١] لذا حسن بن علی پنجمین خلیفه راشد است و با کتاب حسن بن علی، به طور خلاصه مسائل مهمی‌از آنچه مربوط به بررسی دوران خلافت راشده، شاخصه‌ها، اسباب بر چیده شدن، نظام حاکمیّت، خصوصیات و صفات آن نسل، رهبری، فرماندهی، قوانین و کنترل بحرانها در آن، استنباط احکام و راههای پیشرفت و جایگاه زن در آن دوران و مؤسسات دولتی و با معرفی و بررسی فهم عبادت خداوند متعال از دیدگاه آن نسل، کامل و به پایان می‌رسد.

در این کتاب سعی بر آن داشتیم که جوانب مختلف شخصیّت علی ﷺ را مورد بررسی قرار دهیم که زندگی علی ﷺ برگی درخشان در تاریخ اسلام است، او یکی از پیشوایانی است که مسلمانان از راه و روش و اقوال و کردارش در زندگی الگو می‌گیرند و زندگی ایشان از قویترین منابع ایمانی و عواطف صحیح در فهم دین به شمار می‌آید. به همین دلیل است که‌از وی تعامل با آداب و رسوم و سفارشات نیکو را می‌آموزیم، یاد می‌گیریم که چگونه طبق دستورات و قوانین قرآن زندگی کنیم و از رهنمودهای پیامبرﷺ استفاده کنیم و از او پیروی کنیم، به تقوا و بیم از عظمت خداوند اهمیّت بدهیم و خالصانه او را عبادت کنیم، به دنبال اجر و پاداشی باشیم که نزد خداوند متعال است و موفقیّت و سعادت دنیا و آخرت را تأمین می‌کند و تأثیر این مفاهیم در زندگی مسلمانان و پیشرفت و پویایی آنها و قیام برای ایفای نقش این فرهنگ و تمدن بسیار زیاد است. به همین دلیل تلاش کردیم که شخصیّت و دوران علی را بر حسب توان، بدون ادعای عصمت و پاک دانستن او از لغزش، بررسی و منعکس کنیم. در حالی که هدف و مقصود ما رضای خداوند بوده و بس. از خداوند امید پاداش خیر دارم، چرا که در مشکلات و طلب یاری فقط باید از او درخواست کمک کنیم، قطعاً ما به فضل و لطف او نیازمندیم و نام او پاک ترین نامها و او شنونده دعاهاست.

به لطف خدا تألیف این کتاب در تاریخ ١٧ربیع الاوّل /١۴٢۴ برابر با ٧ یونیوی ٢٠٠٣ پنج دقیقه مانده به ساعت یک بعد از ظهر به پایان رسید.

با توسل به نامهای نیکو و صفات اعلای خداوند از الله جل جلاله می‌خواهم که‌این تلاش را خالصانه برای رضای خود بپذیرد و این نوشته را برای بندگانش مفید و سودمند گرداند.

١- البدایة و النهایة (١۶/٨).

امیدوارم در برابر هر حرف ثواب و پاداشی در میزان نیکی هایم قرار دهد، از خداوند می‌خواهم به تمام برادرانی که مرا با هر چه در اختیار داشتند، یاری دادند تا این تلاش متواضعانه به سرانجام برسد، پاداش خیر دهد و از تمام کسانی که‌این کتاب را مطالعه می کنند انتظار دارم مرا از دعای خیرشان فراموش نکنند که محتاج پروردگار آمرزنده‌ام و می گویم:

﴿ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩ ﴾ (نمل/۱۹)

یعنی: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهائی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و (مرا توفیق عطاء فرما تا) کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی (و من بدانها رستگار باشم) و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته‌ات گردان.

خداوندمتعال می‌فرماید: ﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢ ﴾ (فاطر/۲)

یعنی: خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید، خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد، او توانا و کار بجا است. (لذا نه در کاری در می‌ماند و نه کاری را بدون حکمت انجام می‌دهد). (هر رحمتی را خداوند برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و آنچه باز دارد، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها سازد و او عزّتمند وحکیم است).

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

سبحانک اللهم وبحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إلیک

و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین.

فقیر بخشش پروردگار و رحمت و رضوانش

علی محمد صلابی

خوانندگان گرامی! مؤلف این کتاب خوشحال می شود که ملاحظات و نظرات شما را در مورد کتاب هایش بداند، و از شما درخواست دعای نیک دارد.

فصل اول
علی بن ابی طالب در مکّه

این فصل شامل مباحث زیر می باشد:

مبحث اول: نام، نسب، کنیه، صفات و خانواده‌ی علی رضی الله عنه

مبحث دوّم: مسلمان شدن و مهمترین کارهایش قبل از هجرت

مبحث سوم: انس علی با قرآن و تأثیر قرآن در زندگی علی

مبحث چهارم: همراهی و ملازمت علی با رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم

مبحث پنجم: مهمترین عملکرد علی رضی الله عنه از هجرت تا جنگ احزاب

مبحث ششم: مهمترین کارهای علی رضی الله عنه از جنگ احزاب تا وفات رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم

مبحث اوّل

نام، نسب، کنیه، صفات و خانواده‌ی علی رضی الله عنه

الف: نام، کنیه و لقب علی بن ابی‌طالب

۱- علی پسر ابو طالب (عبد مناف)[۱] بن عبدالمطلب- که به عبدالمطلب شیبه حمد – گفته می‌شد- ابن‌هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره، ابن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرک بن إلیاس ابن مضر بن نزار بن معد بن عدنان، پسر عموی پیامبر است که در اوّلین پدر بزرگش یعنی: عبدالمطلب بن‌هاشم به هم می‌رسند و پدرش ابوطالب برادر تنی عبدالله، پدر پیامبر است.

بعد از این که علی متولّد شد مادرش او را «أسد» نامید. چون نام پدر خودش أسد ابن‌هاشم بوده‌است، دلیل این مدعا شعری است که در جنگ خیبر می‌خواند: «من کسی هستم که مادرم مرا حیدره – که‌یکی از نامهای شیر – نامیده‌است، مانند شیر جنگل که ظاهری پر هیبت و هراسناک دارد».

ابوطالب هنگام تولّد علی حضور نداشت و چون که از سفر برگشت، از نامی‌که مادرش انتخاب کرده بود خوشحال نشد، لذا او را علی نامید[۲].

۲- کنیه: ابوالحسن، این کنیه منسوب به پسر بزرگش حسن است که‌از فرزندان دختر رسول‌الله است. کنیه دیگرش ابوتراب است. این کنیه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش به کار برد و هرگاه‌او را با این کنیه صدا می‌زدند، خوشحال می‌شد. علّت نامگذاری با این کنیه این بود که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی دختر خود فاطمه آمد، علی در خانه نبود، پیامبر پرسید: پسر عمویت کجاست؟ گفت: بین ما بگو مگویی شد و از خانه بیرون رفت و برای استراحت نیمروزی (خواب قیلوله) پیش من نماند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از یارانش گفت: ببین کجاست؟ پس از جستجو آمد و گفت: در مسجد خوابیده‌است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد رفت و دید علی بر پهلو خوابیده و عبایش از شانه‌اش افتاده و شانه‌اش خاک آلود شده‌است. پیامبر در حالی که خاکها را پاک می‌کرد. فرمود: «ای ابوتراب برخیز!»[۳].

۱- نام ابوطالب عبد المناف است.

۲- غریب الحدیث خطابی ۲/۱۷۰، خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید بن علی ناصر فقیهی /۱۸

۳- مسلم ش/۲۴۰۹

در روایت بخاری آمده: بخدا سوگند این کنیه را کسی جز پیامبر ﷺ برایش انتخاب نکرده است[١]. دیگر کنیه‌های منسوب به ایشان عبارتند از: ابوالحسین، ابوالقاسم الهاشمی[٢] و ابوالسبطین[٣].

٣- لقب او امیرالمومنین و چهارمین خلیفه‌از خلفای راشدین است.

ب: تولّد

روایات مختلف و متعددی در خصوص سال تولّد علی وجود دارد و حسن بصری می‌گوید: علی پانزده‌یا شانزده سال قبل از بعثت متولد شده است[۴] ابن اسحاق می‌گوید: ده سال قبل از بعثت متولّد شده‌است.[۵] و ابن حجر قول ابن اسحاق را ترجیح داده است[۶] محمد بن علی باقر در این باره دو قول ذکر کرده است که یکی از آن دو همان قول ابن اسحاق است مبنی بر این که علی ده سال قبل از بعثت متولّد شده و ابن حجر همین قول را ترجیح داده است [۷] و قول دوّم محمد بن علی باقر این است که پنج سال قبل از بعثت متولّد شده‌است.[۸]، و از دیدگاه مؤلف نیز این قول ابن حجر و ابن اسحاق نسبت به دیگر اقوال ارجحیّت دارد. ده سال قبل از بعثت متولّد شده‌است و فاکهی می‌گوید: علی اوّلین نوزاد از بنی‌هاشم است که داخل کعبه متولّد شده است.[۹]

حاکم می‌گوید: طبق اخبار متواتر علی داخل کعبه به دنیا آمده است.[١٠]

ج: اهمیّت خانواده و تأثیر آن در نسلها

علم کالبد شکافی (که در موضوع شناسایی ترکیب بدنی و اعضای جسد است)، علم روانشناسی، علم اخلاق و علم جامعه شناسی بر این حقیقت تأکید دارند که خون و ژنتیک

١- بخاری ش (۴۴۱-۳۷۰۳-۳۲۸۰)
٢- البداية و النهاية (۷/۲۲۳)
٣- اسد الغابه (۴/۱۶) و منظور از سبطین حسن و حسین است.
٤- المعجم الکبیر طبرانی (۱/۵۴/۱۶۳) با سند مرسل.
٥- السیرة النبویّة (۱/۲۵۲) بدون سند.
٦- الاصابه (۲/۵۰۱) زندگینامه علیؓ.
٧- المعجم الکبیر طبرانی (۱/۵۳/۱۶۵) و اسناد آن حسن به بعد مرسل است.
٨- المعجم الکبیر طبرانی (۱/۵۳/۱۶۶) اسناد آن تا محمد باقر حسن و از آن به بعد مرسل است.
٩- فتح الباری ٧/١٧٤ و الإصابه ٢/٥٠٧
١٠- صاحب اخبار مکّه به تحقیق عبدالمالک بن دهیش.

در اخلاق، رفتار، صلاحیّتها، استعدادها و توانایی‌های نسلها تا حد زیادی در بیشتر حالتها مؤثّر است و این تأثیرها از سه جهت قابل درک است:

الف – ارزش‌ها و الگوهایی وجود دارد که همواره پدران، اجداد و بزرگان خانواده به آن ایمان دارند و بطورجدّی به آن پایبند هستند و تلاش می‌کنند آن را حفظ نمایند. برای آن ارزش قائلند و همواره آنها را مورد ستایش و تمجید قرار می‌دهند و هر کس از فرزندان خانواده از این ارزش منحرف باشد، انسانی منحرف و نابهنجار به شمار می‌رود و معتقدند مخالفت با رسوم آباء و اجدادی نقص و عیب است و به باور اینها نداشتن جوانمردی و نافرمانی پدران گناهی در حقّ آنان است که هرگز در قوانین عرفی و ارثی خانواده بخشیده نخواهد شد.

ب – داستانها و حکایات زندگی پدران و بزرگان خانواده در قهرمانیها، جوانمردیها و مبارزات، رفتار نیکو، بزرگی، سخاوت و حمایتشان از مظلومان و مستضعفان، نسلها به یکدیگر منتقل می‌کنند و این مسئله را جزو افتخاراتشان می‌دانند و نقل این حکایات از آغاز سنین کودکی تا جوانی و در نهایت تا پیری ادامه دارد، لذا در تکامل فهم، شعور و تعیین مقیاسهای بزرگی و جوانمردی و نیکی کردن در حق پدران و حمایت از شهرت خانواده و نسل و نسب مؤثّر است.

ج – همواره پیوند خونی و ارثی در اعضای خانواده نسل اندر نسل تأثیر دارد. بویژه خانواده‌ای که در پی حفظ نسب و اصالتش باشد و این همان چیزی است که علم نژاد شناسی آن را تأیید می‌کند.[1] بدیهی است که‌این قاعده‌ای مطلق نیست که مانند سنّتهای الهی استثنا نداشته باشد، چون خداوند متعال درباره‌ی سنّت‌های خود می‌فرماید:

﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ٤٣﴾ (فاطر/۴۳)

یعنی: هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوه رفتار خدا (در معامله با ملّتها) نخواهی‌یافت و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.

پیامبر ﷺ با اشاره به همین موضوع می‌فرماید: «**الناس معادن کمعادن الفضة و الذهب خیارهم فی الجاهلیه خیار هم فی الاسلام إذا فقهوا**»[2].

۱– المرتضی، ندوی (۱۹–۲۰).

۲– مسند احمد (۲/۵۳۹) اسناد آن صحیح است.

یعنی: مردم معدنهایی همچون معادن نقره و طلا هستند، بهترین‌شان در جاهلیّت، بهترینشان در اسلام هستند. به شرطی که (دین را به خوبی) فهمیده باشند.

نیز می‌فرماید: «**من بطأ به عمله لم‌یسرع به نسبه**» [١]یعنی: هر کس عملی نداشته باشد، نسبش به تنهایی برایش کاری از پیش نمی‌برد.

شایان ذکر است که در پیوند نسبی هیچ گونه قداست و موروثیّتی وجود ندارد تا بدین وسیله دین یا رهبری معنوی و علمی‌به خانواده‌ای مشخص داده شود و یا خانواده‌ای رهبری دینی، معنوی و علمی امّت را به صورت دائمی احتکار کند. این مسئله‌ای است که جهان در گذشته‌ی قبل از اسلام از فساد اجتماعی، رفتار خشک، استبداد بی حد و حصر و سوء استفاده‌های مادّی منحرف، در رنج و مشقّت بوده است. کتاب‌های تاریخ مملو از این گونه اعمال حاکمان و شاهان ارثی است و گواهی مورخین در خصوص اعمال، رفتار و نحوه‌ی حکمرانی امپراتوران ارثی روم و ایران (ساسانی) و در جامعه‌ی یونان قدیم و هند و غیره مؤیّد این حقیقت است.

با توجّه به آنچه درباره‌ی اهمیّت خانواده یادآور شدیم، شایسته است به وضعیّت خانواده، اجتماع و نژادی که علی ﷺ در آن بدنیا آمده اشاره کنیم، تا روشن شود چه‌امتیازات و ویژگیهایی از نگاه عادات، رسوم‌ها و سنّتها و میراث اخلاقی و معنوی داشته است و بدانیم که خانواده و طایفه او در نظر اعراب چه‌ارزش و فضیلتی داشته است، بنابراین نخست از قریش و سپس از بنی‌هاشم شروع می‌کنیم.

١- قبیله‌ی قریش

تمام اعراب به بالا بودن نسب قریش و رهبری، ریاست، فصاحت زبان، واضح بودن گفتار، برتری اخلاقی، شجاعت و جوانمردی شان معترف بودند. به واقعیّتی تبدیل شده بود که هیچ جایی برای جرّ و بحث و مجادله باقی نگذشته بود.[٢]

قریش هم پیمانانی باوفا و پایبند به شریعت ابراهیم بودند و مانند دیگر عربها نبودند که به دین پایبندی نداشته باشند و به آداب اجتماعی بی توجّه باشند. قریش فرزندانشان را دوست داشتند و حج خانه‌ی کعبه و مناسک حج را به جای می‌آوردند و اموات خویش را غسل می‌دادند و کفن می‌کردند و از آتش پرستی و عقاید و باور هندیان بری و متنفّر بودند و در

١- مسلم‌کتاب الذکر و الدعاء و التوبه.

٢- در خصوص ویژگیها ومزیّتهای عربها به سیرة النبویه تالیف ندوی رجوع شود

ازدواج با محارمی همچون نکاح با خواهر زاده، نوه و خواهر اجتناب می‌ورزیدند و چون دارای غیرت بودند به این صورت از رسوم و عادات مجوسیان به دور بودند و هنگامیکه قرآن نازل شد، رفتار و انتخاب نیکویشان را مورد تأیید و تاکید قرار داد. آنها با مهریه و شاهد ازدواج می‌کردند و هنگام جدایی با سه طلاق از هم جدا می‌شدند.[1]

آنچه بر شرافت و احترام قریش می‌افزود این بود که بدون هیچ شرطی با هر طائفه‌ای که میخواستند ازدواج می‌کردند و شرط ایشان در ازدواج این بود که باید مرد یا زن مورد نظر برای ازدواج سخت به دینشان پایبند باشد و معتقد بودند؛ بدون رعایت این شرط ازدواجشان درست نیست.[2]

۲- بنی‌هاشم

بنی‌هاشم در میان قریش از همه بالاتر و برتر بودند و با مطالعه تاریخ و کتابهای سیرت، براحتی می‌توانیم استنباط کنیم آنان چه قدر از خوبیها و ارزشهای انسانی برخوردار بوده‌اند و در هر چیز میانه و در حدّی شایسته قرار داشتند و دارای عقلی سالم و ایمانی قوی به ارزشهای کعبه بودند، در پرهیز از ظلم و دفاع از حق و بلندی همّت، مهربانی بر مظلومان و ضعفاء، سخاوت، شجاعت و تمام شاخصه‌های جوانمردی در نزد عربها که از مفاهیم ارزشمند و خصلتهای حمید و نیکو است، کم نظیر بودند، از این رو خصوصیّات و صفات مذکور موجب شده بود که اجداد و نیاکان پیامبر صلی الله علیه وسلم بر دیگران برتری داشته باشند و از طرفی اخلاق و رفتارشان موجب برتری بر دیگران شده و از طرفی دیگر اخلاق و رفتارشان را با مکارم اخلاقی سازگار کرده بود، امّا آنان در زمانی زندگی می‌کردند که هنوز پیامبر مبعوث نشده بود و با باورها و عبادات جاهلی، تربیت یافته بودند و بنی‌هاشم با فداکاری، سخاوت، بخشش و خدمت به مردم به بالاترین درجه و مقام در اجتماعشان رسیده بودند.

۳- عبدالمطلب بن‌هاشم

عبدالمطلب پدر بزرگ رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و علی است که پس از عمویش مطّلب تولیت و مسئولیّت پذیرای حجاج را به عهده گرفت و برای قومش کارهایی را که پیرانش انجام

۱- بلوغ الأرب فی معرفهاحوال العرب ۱/۲۴۳ آلوسی.
۲- المرتضی /۲۲ و بلوغ الأرب ۱/۲۴۳.

می‌دادند، انجام داد و در میان قومش به شرافت و به مقامی رسید که کسی از پدرانش نرسیده بود و قومش او را بسیار دوست داشتند و مقامش به شرافت و مقامی‌رسید که کسی از پدرانش نرسیده بودند و قومش او را بسیار دوست داشتند و مقامش در میانشان بسیار بزرگ شد و مورد توجّه همگان قرار گرفت.[۱]

عبدالمطلب ثروتمندترین فرد قریش نبود و همانند قُصی تنها سرداری نبود که از او فرمانبرداری می‌کردند، چون مردان دیگری در مکّه وجود داشتند که از او مال و قدرت بیشتری داشتند. امّا او نسبت به دیگر مردان مکّه از آبرو و اعتبار بیشتری برخوردار بود و پذیرایی از حجاج به عهده‌ی او بود و از مهمترین افتخاراتش این که آب زمزم در اختیار او قرار داشت و این مقام با خانه‌ی کعبه ارتباط داشت.[۲]

عبدالمطلب یقین داشت خانه‌ی کعبه نزد خداوند ارزش و مقامی دارد و او حامی و نگهبان آن است و این امر در گفتگویی که بین او و ابرهه اتّفاق افتاد بیشتر آشکار می‌شود. ماجرا از این قرار بود که ابرهه در حمله به مکّه، که قصد تخریب و نابودی کعبه را داشت، دویست شتر از عبدالمطلب گرفته بود. به او اجازه داده بود بنزدش بیاید و به احترام او از تختش پایین آمد و او را کنارش نشاند و گفت: حاجتت را بگو! عبدالمطلب گفت: حاجت من این است که همان دویست شتری که‌از من گرفتی، به من برگردانی! این در خواست به نظر ابرهه بی ارزش تلقّی گردید، از این رو از او روی برگرداند و گفت: با من درباره‌ی شترانی که‌از تو گرفتم حرف می‌زنی؟! و درباره‌ی خانه‌ی کعبه‌ای که دین تو و اجداد و نیاکان تو است چیزی نمی‌گویی؟! در حالی که من به قصد تخریب آن آمده‌ام؟!

عبدالمطلب گفت: من صاحب شترانم و خانه هم صاحبی دارد که از آن حمایت خواهد نمود. ابرهه گفت: کسی نمی‌تواند جلوی من را بگیرد. عبدالمطلب گفت: این تو و آن خانه‌ی کعبه.[۳]

سرانجام همانطور که عبدالمطلب گفته بود، خداوند خانه‌اش را حمایت کرد و نقشه و نیرنگ ابرهه و سپاهش را موجب هلاکتشان قرار داد.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

۱- السیرة النبویه ۱/۱۴۲، ابن‌هاشم.

۲- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۴/۷۸ و المرتضی /۲۲.

۳- سیره‌ابن‌هاشم ۱/۴۹ و المرتضی/۲۳.

﴿ وَأَرۡسَلَ عَلَيۡهِمۡ طَيۡرًا أَبَابِيلَ ٣ تَرۡمِيهِم بِحِجَارَةٖ مِّن سِجِّيلٖ ٤ فَجَعَلَهُمۡ كَعَصۡفٖ مَّأۡكُولِۭ ٥ ﴾. (فیل/۳-۵)

یعنی: و مگر پرندگان را گروه گروه بر سر آنان نفرستاده‌است؟ آن پرندگان به سوی فیلداران سنگهای کوچکی از سنگِ گِل را می‌انداختند (و به سویشان نشانه می‌رفتند). ایشان را همچون برگ آفت‌زده (کشتزار، سوراخ سوراخ و نابود) می‌کردند.

عبدالمطلب به فرزندانش سفارش می‌کرد که‌از ظلم و طغیان بپرهیزند و آنها را به رعایت اخلاق خوب تشویق می‌کرد و از امور پست و ناهنجار باز می‌داشت و در سن هشتاد سالگی در حالی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هشت ساله بود، وفات کرد. به این ترتیب او در سال (۵۷۸م) وفات یافته است.[۱]

مورخان نوشته‌اند به خاطر وفات عبدالمطلب، مدّتی بازار مکّه تعطیل شد.[۲]

٤- ابوطالب پدر علی رضی الله عنه

ابوطالب که مال و ثروت چندانی نداشت، برادرزاده‌اش را خیلی دوست می‌داشت و هرگاه بیرون می‌رفت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراه او بود و پس از وفات عبدالمطلب ابوطالب سرپرستی محمّد را به عهده گرفت، لذا نزد او و همدم همیشگی او بود[۳].

سپس رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم دعوتش را آشکار نمود، ابوطالب او را حمایت کرد و قاطعانه تصمیم گرفت او را یاری نماید و تنهایش نگذارد، این امر بر شدّت غم، حسادت و نیرنگ قریش افزود. آری! مردانگی و وفاداری ابوطالب نسبت به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم شگفت انگیز است، که چگونه راهش را با برادرزاده‌اش یکی نمود! و چون بزرگ بنی‌هاشم بود، بنی‌هاشم را طی پیمانی با بنی مطلب همراه نمود، تا در مرگ و زندگی همراه و همدم یکدیگر باشند. در نتیجه افراد مسلمان و مشرک این دو طائفه تحت رهبری ابوطالب از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌کردند.[۴]

۱- المفصل فی العرب (۴/۷۸)

۲- انساب الاشراف، بلاذری (۱/۷۸)

۳- فقه‌السیرة النبویة، منیر غضبان ص ۱۸۴.

٤- فقه‌السیرة النبویة، منیر غضبان ص ۱۸۴.

ابوطالب به برادر زاده‌اش پناه داد تا در راه نشر عقیده‌اش هیچ تردید و محدودیّتی نداشته باشد و عقیده‌اش را آزادانه ابراز کند. امّا وقتی دید قومش در تلاشند که رسول‌الله را همراهی نکنند. قومش را به یاد گذشته و اهمیّت و احترام که محمّد در میانشان داشت انداخت و به آنها یادآور شد که محمّد در میانشان مقام و منزلتی داشته است. او می‌خواست با این کارش از شدّت دشمنی آنها بکاهد و نظر آنها را نسبت به محمّد عوض کند تا شاید مثبت واقع شود و به پیامبر به دیده‌ی مهر و راستی بنگرند.[1]

به همین دلیل خطاب به قومش شعر زیر را سرود:

إذا اجتمعت يومًا قريش لمفخر ... فعبد مناف سرها وصميمها

وإن حصلت أشراف عبد منافها ... ففي هاشم أشرافها وقديمها

وإن فخرت يومًا فإن محمدًا ... هو المصطفى من سرها وكريمها

تداعت قريش غثها وسمينها ... علينا فلم تظفر وطاشت حلومها

وكنا قديمًا لا نقر ظلامة ... إذا ما ثنوا صُعْر الخدود نقيمها

یعنی:

هرگاه قریش برای ابراز فخر و مباهات گرد آیند.

عبد مناف بنیاد و اصل افتخارشان است

اگر قبیله‌ی عبدمناف اشراف و بزرگانی دارد.

در طول تاریخ همه‌ی اشراف و بزرگانشان در بنی‌هاشم است

و اگر قرار باشد روزی بنی‌هاشم افتخار کند.

محمّد برگزیده و شریفترین کسی است که می‌توانند به آن افتخار کنند

همه‌ی قریش اعم از ضعیف و توانایشان بر ما هجوم آورده‌اند.

امّا موفق نشدند و به آرزوهایشان نرسیدند.

ما (قریش) در گذشته ظلم و ستم را تأیید نمی‌کردیم.

و اگر جلوی ستم را نمی‌گرفتند، ترش رویی شان مانع آن می‌شد.

آن گاه که ابوطالب متوجّه شد عموم عربها قصد دارند قومش را علیه رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم یاری دهند، آن قصیده‌ی معروفش را که در آن به احترام و منزلت مکّه متوسّل شد. او در حالی که با بزرگان قومش رابطه‌ی دوستی داشت، شعرش را برای آنها خواند تا متوجّه شوند

١- السيرة النبوية صلابی (١/٥٨).

که هرگز رسول خدا ﷺ را تسلیم آنها نخواهد کرد و تحت هیچ شرایطی او را تنها نمی‌گذارد، حتّی اگر در راه دفاع از او جان را هم بسپارد و در قصیده‌اش چنین می‌سراید:

ولمــــا رأیــــت القــــوم لا ود فــــیهم وقــــد قطعــــوا کــــل العــــری والوســــائل

وقــــد صــــارحونا بالعــــداوة والأذی وقــــد طــــاوعوا أمــــر العــــدو المزایــــل

وقــــد حــــالفوا قومــــا علینــــا أظنــــة یعضــــون غیظًــــا خلفنــــا بالأنامــــل

صــــبرت لهــــم نفســــي بســــمراء سمحــــة وأبــــیض عضــــب مــــن تــــراث المقــــاول

وأحضــرت عنــد البیــت رهطــی وإخــوتي وأمســــکت مــــن أثوابــــه بالوصــــائل

یعنی:

وقتی دیدم در این قوم محبّت و دوستی وجود ندارد و تمام دستاویزها را پاره کرده و وسیله‌ها را از بین برده‌اند.

به صراحت با ما دشمنی می‌کنند و ما را آزار می‌دهند و از فرمان دشمن پیروی می‌کنند که قصد نابودی ما را دارند.

به پیروی از گمانهایشان با دیگر اقوام علیه ما همپیمان شدند، از خشم نسبت به ما انگشت به دهان گرفته‌اند.

با گذشت و پایداری به خود گفتم با آنها صبر و شکیبایی کنم و باید با خشمی که بر اساس جدایی دیرینه است، آنها را تحمّل می‌کنم.

طرفداران و برادرانم را در کنار خانه‌ی کعبه جمع کردم، به سعه‌ی صدر و نرمی از درگیری خودداری کردم.

در ادامه به خانه و تمام مقدّساتی که در آن وجود دارد، پناه می‌برد و سوگند می‌خورد که هرگز محمّد ﷺ را هر چند جوهای خون راه افتد و جنگ‌های سختی با شاخه‌های قریش شعله‌ور شود، تسلیم نخواهد کرد و می‌گوید:

کــــذبتم وبیــــت الله نُبْــــزی محمــــدًا ولمــــا نطــــاعن دونــــه ونناضــــل

ونُســــلمه حــــتی نصــــرع حولــــه ونــــذهل عــــن أبنائنــــا والحلائــــل

ویــــنهض قــــوم في الحدیــــد إلــــیکم نهــــوض الروایــــا تحــــت ذات الصلاصــــل

یعنی: دروغ نگویید! سوگند به کعبه که محمّد را تسلیم نخواهیم کرد.

چرا به دفاع از او نیزه و شمشیر نزنیم؟!

این که فکر کردید، قبل از کشته شدن به خاطر او، او را تسلیم می‌کنیم، دروغ است!
ما از فرزندان و زنان مان به خاطر او، می‌گذریم!
گروهی با لباس جنگی و زره در برابر شما خواهد ایستاد.
همچون مقاومت در اطراف آب شیرین پر جنجال!

ابوطالب همواره به حمایت از برادرزاده‌اش ادامه داد و توانست با جامعه‌ی قریش با اشعار وقصیده‌های بزرگی که هستی آنها را به لرزه در می‌آورد، مقابله کند و آن گاه که اسلام در دل فرزندان برخی قبایل رسوخ کرد، مردان و بزرگان جمع شدند و پس از رایزنی به توافق رسیدند عهدنامه‌ای بنویسند که هرگز با بنی‌هاشم و بنی مطلب ازدواج وخرید و فروش نکنند، در پی این تصمیم عهدنامه را نوشتند و داخل کعبه آویزان کردند و پیمان بستند که به آن پایبند باشند، در نتیجه بنی‌هاشم و بنی مطلب به شعب ابوطالب پناه بردند[۱]. در طول این مدّت جز به صورت پنهانی چیزی به آنها نمی‌رسید، تا این که موریانه پیماننامه را خورد و پیامبر ﷺ ابوطالب را در جریان گذاشت و در پی آن، عهد نامه توسط خود قریش پاره ومفاد آن باطل شد[۲]، ابوطالب در شوال دهم بعثت در سن هشتاد سالگی وفات یافت امّا مسلمان نشد[۳] و در همین سال خدیجه همسر پیامبر ﷺ از دنیا رفت و به سبب وفات این دو نفر در آن سال، سال حزن و ناراحتی (عام الحزن) نام گرفت [۴].

۵- مادر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

مادر علی ؓ زنی صحابیه و بزرگوار و با فضیلت بود به نام فاطمه دختر أسد بن‌هاشم بن عبدمناف بن قُصی هاشمیه است [۵]، مادر علی اولّین زنی است که در میان بنی‌هاشم متولّد شد.[۶] و افتخار سرپستی رسول‌الله ﷺ نصیب او شد، این از زمانی شروع شد که عموی پیامبر به سفارش پدر سرپرستی رسول‌الله را به عهده گرفت. بنابراین فاطمه دختر اسد برای پیامبرﷺ همچون مادرش بود که تمام کارها و امور زندگیش را تا حد توان انجام می‌داد.

۱- السیرة النبویه‌ابن هشام ۱/۳۵۰،۳۵۱
۲- السیرة النبویه‌ابن هشام ۱/۳۷۳/۳۷۳، المرتضی و این موضوع را مفصلاً در کتاب سیره‌ام، آورده‌ام.
۳- بلوغ الأرب /۳۲۴
٤- سیرة ابن‌هاشم ۴۶-۱/۴۵ و المرتضی /۲۶
۵- منبع سابق.
٦- فضائل الصحابه ۲/۹۸۵

سرپرستی رسول‌الله صلی الله علیه وسلم برای مدّتی نسبتاً طولانی بر عهده فاطمه بنت اسد بود. ایشان از جمله زنان برگزیده‌ای است که در مسلمان شدن از دیگر زنان پیشی گرفته است و در میدان فضیلت دارای مقام و منزلتی والا بود، ایشان با فاطمه دختر پیامبر از روی مهر ورزی و محبّت رفتار می‌کرد و در نیکی کردن به او و پدرش از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد و در کارهای خانه به دختر پیامبر صلی الله علیه وسلم کمک می‌کرد.

از علی رضي الله عنه روایت است که گفت: به مادرم گفتم: نگذار فاطمه دختر رسول‌الله صلی الله علیه وسلم آب بیاورد و در کارها کمکش کن تا او نیز با تو در آرد کردن و خمیر کردن کمک کند، [1] همچنین رابطه‌ی نزدیک مادر علی با رسول‌الله صلی الله علیه وسلم موجب شد که با حفظ و روایت مجموعه‌ی حدیث از او، بر شرافت و کرامتش افزوده شود و او در نزد رسول خدا بسیار محترم بود، لذا به او هدیه‌های ویژه‌ای می‌داد. ابن حجر در «الاصابة» نقل می‌کند که علی رضي الله عنه گفت: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به من پارچه‌ای ابریشمی‌داد و گفت این روسریها را بین فاطمه‌ها تقسیم کن». [2] من آن را به چهار تکّه تقسیم کردم: یک چادر از آن برای فاطمه دختر رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، یکی برای فاطمه دختر اسد (مادر علی)، یکی برای فاطمه دختر حمزه و چهارمی را نگفت [3]، مادر علی در دوران حیات و هنگام مرگ در نزد رسول‌الله صلی الله علیه وسلم از احترام زیادی برخوردار بود و هنگامی‌که در احتضار مرگ بود، پیامبر حضور داشت [4]، امّا آنچه از انس روایت شده این است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم مادر علی را دفن کرده است، بسیار ضعیف (ضعیف جدّاً) است و حتی با روایت های دیگر تقویّت نمی‌شود. تمام طرق آن بسیار ضعیف است. روایت به شرح زیر است:

وقتی فاطمه دختر اسد (مادرعلی) وفات یافت رسول‌الله صلی الله علیه وسلم آمد و کنار سرش نشست و گفت: « مادرم، خدا تو را رحمت کند، تو پس از مادرم برایم مادر بودی، گرسنه بودم سیرم کردی، عریان بودم مرا لباس می‌پوشاندی، غذاهای خوب را خودت نمی‌خوردی و به من می‌دادی، در همه‌ی اینها بدنبال رضایت خداوند و زندگی در سرای آخرت بودی». سپس دستور داد او را سه بار غسل دادند. قتی می‌خواستند آب و کافور را بر رویش بریزند،

۱- مجمع الزوائد ۶/۳۵۹ و می‌گوید: رجال این سند، صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه کتاب الیاس ش/۳۵۹۶

۳- الاصابة (۸/۲۷/۱۱۵۳).

٤- امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، احمد السید/۲۴.

رسول‌الله ﷺ آن را با دستش ریخت و سپس پیراهنش را ار تن در آورد و با پارچه‌ای دیگر او را کفن کرد، بعد از این اسامه بن زید و ابو ایّوب انصاری و عمر بن خطاب و غلامی سیاه پوست را صدا زد و دستور داد قبرش را حفر کردند، وقتی می‌خواستند لحد را حفر کنند، پیامبر ﷺ با دستان خود آن را کند و خاک‌هایش را با دست بیرون می‌کرد. بعد از حفر لحد، در آن به پهلو خوابید و گفت: «ای خداوندی که زنده می‌کنی و می‌میرانی و همیشه زنده‌ای و نمی‌میری، مادرم دختر اسد را مورد مغفرت خود قرار ده و حجتش را به او تلقین نما و محل ورودش را به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از او بوده‌اند وسیع و گشاد گردان، که تومهربان ترین مهربانهایی». در نماز جنازه‌اش تکبیر گفت، سپس او را به کمک عباس و ابوبکر داخل قبر گذاشت. این روایت بسیار ضعیف است[۱]. (ضعیف جدّاً)

برخی از این روایت ضعیف بر جواز توسّل به اشخاص استدلال کرده‌اند[۲]، استاد ابو عبدالرحمن جیلان بن خضرالعروسی در رساله‌ی لیسانس خود راههای روایت این حدیث را بررسی کرده و ضعف و بطلان آن را شرح و توضیح داده‌است [۳] و می‌گوید: این حدیث از پنج طریق روایت شده که سه تای آن متّصل و دو تای دیگر مرسل است، امّا توسّلی که گمان می‌کنند جایز است فقط در یکی از روایت های آن یعنی همان روایت أنس وجود دارد. البته گفتنی است که این روایات از نظر ارزش و اعتبار در حدّی هستند که فقط می‌توان با آن ایرادها و معلول بودن روایت را ثابت نمود؛ چون همه ضعیف‌اند و ایرادها و ضعف‌های این روایات بگونه‌ای واضح است که به جز بر ضعف و بی پایه بودن آن چیزی افزوده نمی‌شود و متن آن از چند جهت متناقص است.

الف – این روایت با روش و سنّت رسول‌الله ﷺ در غسل جنازه‌ی زن در چند مورد مخالف است، در این روایت آمده: پیامبر ﷺ با دستش آب روی جنازه ریخت، این مطلب فقط در این روایت آمده است، در حالی که در روایتی که در رابطه با غسل زینب دختر پیامبر ﷺ آمده که پیامبر به زنها دستور داد تا او را غسل دهند و خودش آب نریخت. بخاری و مسلم از محمّد بن سیرین و او از امّ عطیه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ بر ما وارد شد در حالی که دخترش را غسل داده بودیم، خطاب به ما فرمود:

۱- السلسلة الصحیحة شیخ آلبانی (۱/۳۲/۲۳)

۲- السمهودي في وفاء الوفاء (۱۳۷۳/٤)، والكوثري في محق التقول: ص (۳۷۹- ۳۹۱)، والبوطي في السلفية مرحلة، (۱٥٥)، والعلوي في مفاهيم: ص (٦٥)

۳- الدعاء و منزلته /۷۹۴ تا ۷۹۸

«**اغسلنها ثلاثًا أو خمسًا أو أكثر من ذلك إن رأيتن ذلك بماء وسدر، واجعلن في الآخرة كافورًا، فإذا فرغتن فآذنني**»[۱]

یعنی: او را سه بار، پنج بار یا بیشتر، اگر لازم دیدید با آب و سدر بشویید و بار آخر با کافور بشویید، وقتی که‌از شستنش فارغ شدید، مرا خبر کنید. می‌گوید: وقتی فارغ شدیم لباسش را انداخت و گفت با این او را کفن کنید و چیزی بر آن نیفزود.

ب – حفر قبر به دست مبارک پیامبر و بیرون نمودن خاک‌ها و به پهلو خوابیدن در آن، هیچ اصلی ندارد و در آن زمان هم مرسوم نبوده است، بلکه فقط در همین حدیث ضعیف آمده و با روش معمول و مشهور از پیامبر ﷺ مخالف و مبالغه و زیاده روی است.

ج – وانگهی شروع دعا با لفظ غائب و سپس با لفظ خطاب، از اسلوب معمول در دعاهای مأثور، مانند: «اللهمّ أنت... ». به دور است و بجز در این دعا که آمده: «الله الذی... ». در هیچ دعای دیگر سراغ نداریم.

د – از آنچه بر ضعف این روایت دلالت دارد این است که روایت کننده اعتراف کرده پیامبر ﷺ این کارها را فقط همین یکبار انجام داد! و به این صورت خواسته آنچه می‌گوید درست جلوه دهد. امّا هرگز نادرست، درست نخواهد شد.[۲]

٦- برادران علی رضي الله عنه

ابوطالب چهار پسر داشت که عبارتند از: طالب (این همان فرزندی است که کنیه‌اش با نام او شهرت یافته است) عقیل، جعفر و علی و دو دختر به نامهای امهانی و جمانه همه‌ی اینها دختران فاطمه بودند و فاصله‌ی تولّد هر برادر با دیگری ده سال بوده است. با توجّه به این قضیه طالب که بزرگتر از همه است ده سال از عقیل بزرگتر است و فاصله‌ی بین او جعفر و علی و عقیل به همین روال ده سال بود [۳]. اکنون به خلاصه‌ای از زندگی برادران علی می‌پردازیم:

۱- الدعاء و منزلته من العقیدة الاسلامیه (۷۹۴ تا ۷۹۸).

۲- منبع سابق.

۳- البدایة و النهایة ۷/۲۲۳، المرتضی /۲۶.

الف- طالب بن ابی طالب

پس از جنگ بدر طالب مشرک از دنیا رفت و گفته‌اند: از کسانی است که به زمین سردرگم شده‌است، وی رسول‌الله ﷺ را دوست داشت و در مدح ایشان شعرهایی سروده است و با دلی ناخواسته به جنگ بدر آورده شد و در حین خروج به طرف بدر بین او و قریش جرّ و بحثی در گرفت و به او گفتند: سوگند به خدا شما بنی‌هاشم، تمایل قلبتان با محمّد است، در نتیجه با عدّه‌ای به مکّه برگشت و در مدح رسول‌الله ﷺ قصیده‌ای سرود و در آن بر کشته‌های بدر گریست [۱].

(ب) عقیل بن ابوطالب

کنیه‌اش ابو زید است و مسلمان شدنش تا سال فتح مکّه به تأخیر افتاد و گفته‌اند: در سال حدیبیه مسلمان شده، ودر اوّل سال هشتم هجری به مدینه هجرت کرد و در جنگ بدر اسیر گشت و عمویش عباس با پرداخت فدیه او را آزاد کرد و در روایات متعدد صحیح نام او مذکور است. در جنگ مؤته حضور داشت. ابن سعد می‌گوید: در فتح مکّه و جنگ حنین به علّت بیماری نتوانست حضور یابد، با این حال زبیر بن بکار بطور مستند از حسن بن علی روایت می‌کند که حضور عقیل در جنگ حنین ثابت است. عقیل در دوران خلافت معاویه وفات یافت و در تاریخ اصغر بخاری با سند صحیح روایت کرده‌است که‌او در آغاز حاکمیّت یزید قبل از واقعه حره در سن نود و شش سالگی وفات یافت [۲].

ج- جعفر بن ابی طالب

ایشان یکی از سبقت گیرندگان در اسلام آوردن و دوست و همنشین مساکین بود و به آنها خدمت می‌کرد، به همین دلیل آنها نیز او را دوست داشتند و ضمن خدمت به او درد دلشان را به او می‌گفتند و او هم سخن آنها بود. جعفر از کسانی بود که به حبشه هجرت کردند و نجاشی و پیروانش به دست او مسلمان شدند، ودر کتاب « سيرة النبوية » زندگی او را بیشتر مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام، وی در جنگ موته در سرزمین شام در حال هجوم به دشمن به شهادت رسید.[۳]

۱- الجوهره فی نسب النبی و اصحابه، از کتاب المرتضی/۲۳
۲- الاصابة فی تمییز الصحابة ۲/۴۹۴ و المرتضی /۲۴.
۳- المرتضی /۲۵.

د- امهانی دختر ابوطالب

وی دختر عموی پیامبر ﷺ است و گفته‌اند: نامش فاخته است. برخی گفته‌اند: نامش هند است. امّا فاخته مشهورتر است. او زن هبیره بن عمر و ابن عائد مخزومی‌بوده‌است و پسرش عمرو از همین زنش بوده‌است، کنیه‌اش با نام همین پسرش شهرت یافت. او در فتح مکّه دو نفر از بنی مخزوم را پناه داد و به همین مناسبت پیامبر ﷺ خطاب به اوفرمود: « ای امهانی هر کس را پناه دادی ما هم پناه می‌دهیم». امهانی از پیامبر ﷺ احادیثی روایت کرده‌است که در کتابهای ششگانه (کتب سته) موجود است[۱]، ترمذی و کسانی دیگر گفته‌اند: او پس از علی نیز در قید حیات بوده‌است، [۲]

ه- - جمانه دختر ابوطالب

وی مادر عبد بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود که ابن سعد نامش را در زندگی نامه‌ی فاطمه دختر اسد ذکر کرده است، امّا در بخش دختر عموهای پیامبر ﷺ زندگیش را به صورت مستقل آورده‌است و جعفر بن ابوسفیان بن حارث از اوست و پیامبر ﷺ از درآمد خیبر سی وسق گندم به او داد.[۳]

۷- زنان و فرزندان علی بن ابی طالب

۱- فاطمه دختر پیامبر ﷺ اوّلین همسر علی رضی الله عنه است که حسن، حسین، زینب کبری و ام کلثوم کبری فرزندان او هستند.[۴]

۲- خوله دختر جعفر بن قیس بن مسلمه که محمّد اکبر (محمّد حنیفه) فرزند اوست.

۳- لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله‌ی بنی تمیم: فرزندان علی از این زن عبارتند از: عبیدالله و ابوبکر.

۴- ام البنین [۵]، دختر حزام بن خالد بن جعفر بن ربیعه که عباس اکبر، عثمان، جعفر اکبر و عبدالله فرزندان او هستند.

۱- المرتضی/۲۷.

۲- الاصابة فی تمییز الصحابة (۳۱۷ – ۹/۳۱۸).

۳- الاصابة ۲۶-۴/۲۵۹ و المرتضی /۲۷.

٤- فاطمه‌اولین زنی است که علی با او ازدواج کرده و تا زنده بود با زنی دیگر ازدواج نکرد.

٥- البدایة و النهایة ۷/۳۳۲.

۵- اسماء دختر عمیس خثعمیه: یحیی و عون فرزندان او هستند.

۶- صهباء [۱]:عمر اکبر و رقیه فرزندان او هستند.

۷- أمامه دختر عاص بن ربیع (که زینب دختر پیامبر ﷺ مادر این زن است) و تنها محمّد اوسط از این زن متولّد شده‌است.

۸- ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی: ام حسن و رمله فرزندان هستند و فرزندان علی ؓ از کنیزان عبارتنداز: محمّد اصغر، امهانی، میمونه، زینب صغری، رمله صغری، ام کلثوم صغری، فاطمه امامه، خدیجه، ام کرام، ام سلمه، ام جعفر، جمانه و نفیسه. از محیاه دختر امری قیس دختری داشت که پیش از ازدواج وفات یافت.

ابن سعد می‌گوید: علی غیر از اینها- طبق روایات صحیح که به ما رسیده – فرزند دیگری نداشته است.[۲]

تعداد فرزندان پسر علی چهارده و دخترانش نوزده نفر است و گفته‌اند: دخترانش هفده نفر بوده است و نسل علی از پنج نفر (از فرزندانش) به شرح زیر تداوم یافته است:

حسن، حسین، محمّد بن حنیفه، عباس بن کلابیه و عمر بن تغلبیه[۳]. در ادامه بحث، درباره‌ی نسل فاطمه که از حسن، حسین و ام کلثوم است، بحث خواهیم نمود.

۸- اوصاف ظاهری علی بن ابی طالبؓ

ابن عبدالبرّ می‌گوید: بهترین روایتی را که در توصیف علی دیدم این است که او: مردی چهار شانه و کوتاه قد با چشمانی مشکی و دارای صورتی زیبا همچون ماه شب چهارده بود. شکمش نسبتاً بزرگ، شانه‌هایش پهن و عریض، دستانش درشت، بازوانش قوی، گردنش همچون آفتابه ای نقره‌ای (کشیده)، وسط سرش صاف و بی مو بود. تنها پشت سرش مو داشت، ریشی بزرگ داشت و دارای شانه‌های قوی و درشت بود، تا جایی که کسی را می‌گرفت (و فشار می‌داد) مانع تنفسش می‌شد، تقریباً چاق بود، بازو و دستهایی قوی داشت، وقتی به جنگ می‌رفت می‌دوید، روحیه‌ای قوی و پایدار داشت و شجاع و با شهامت بود [۴].

۱- او ام حبیب دختر ربیعه بن جبیر از اسیران عین التّمرد در دوران ابوبکرؓ بود.

۲- طبقات کبری ۳/۲۰.

۳- طبقات ۲۰-۳/۱۹، البدایة و النهایة۳۳۳-۷/۳۳۱ و منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة إلی الله، سلیمان العید (۳۱-۳۰-۲۹)

٤- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۳/۱۱۲۳.

مبحث دوّم
مسلمان شدن و مهمترین کارهایش در مکه

نخست: مسلمان شدن علی رضی الله عنه

از لطف و احسان خداوند نسبت به علی این بود که در یکی از قحط سالی‌ها قریش با بحرانی سخت روبرو شد و ابوطالب دارای اهل و عیال نسبتاً زیادی بود، بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عمویش عباس که‌از همه بنی‌هاشم در وضعیّت مالی بهتری قرار داشتند – گفت: ای عباس، برادرت ابوطالب عیالمند و بی‌نواست و می‌بینی که مردم با این بحران مالی– فقر و خشکسالی – روبرو هستند، بیا مقداری از بار سنگین مخارج ایشان را سبک کنیم، یکی از فرزندانش را من بر می‌دارم و یکی را تو بردار و مخارج شان را به عهده گیریم. عباس پذیرفت، به این ترتیب پیش ابوطالب رفتند و به او گفتند: می‌خواهیم مخارج برخی از فرزندانت را به عهده بگیریم، تا این مشکلات برطرف شود. گفت: عقیل را برای من بگذارید و دیگر هر کاری می‌خواهید بکنید. بعد از این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را به خآنهاش برد و عباس جعفر را و همچنان علی تا وقت بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی او زندگی می‌کرد و علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کرد و نبوتش را تصدیق نمود و جعفر همواره پیش عباس ماند تا این که مسلمان شد و از او اعلام بی نیازی کرد.[1]

هدف رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم این بود که به پاس زحمات و نیکیهای گذشته به عمویش کمکی کرده باشد و به ابوطالب که پس از پدربزرگش سرپرستی او را به عهده داشت نیکی کند که این یکی از بزرگترین نعمتهای الهی نسبت به علی این بود که تعلیم و تربیتش را کسی به عهده گرفت که خداوند سبحان تربیتش کرده بود و حفظ و نگهداری ومراقبتش را کسی عهده دار شد که دارای اخلاق قرآنی بود؛ بنابراین علی با اخلاق و تربیت قرآنی پرورش یافت و چون در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زندگی می‌کرد از تمام برنامه‌ها وقوانین اسلام از همان مرحله‌ی آغازین زندگی‌اش آگاه بود.

تربیت و پرورش علی رضی الله عنه از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع شد تا دعوت به اسلام و یاری دادن دین خدا و گسترش آن به تمام دنیا و ابلاغ آن به مردم و نجاتشان از تاریکی‌های کفر به نور ایمان، ادامه یافت. علماء در خصوص این موضوع که آیا اوّلین مسلمان بعد از خدیجه علی بوده‌است یا ابوبکر، اختلاف نظر دارند، از نظر بنده قول راجح این است که: اوّلین مرد از آزادها ابوبکر، از بچّه‌ها علی و از زنان خدیجه است. خدیجه اوّلین فردی است که مسلمان

۱– السيرة النبوية ابن هشام ۱/۲۴۹.

شده است. از بردگان اوّلین مسلمان زید بن حارثه است، [1] به این ترتیب علی اوّلین کودکی است که مسلمان شده است.

دوم: چگونگی مسلمان شدن علی؟

ابن اسحاق روایت می‌کند که علی پس از مسلمان شدن خدیجه به خانه‌ی پیامبر آمد، دید آن دو نماز می‌خوانند. گفت: محمد این چیست؟ گفت: این دین خداست که آن را برای خود برگزیده و رسولانش را برای ابلاغ آن مبعوث کرده‌است، در آن جا بود که پیامبر ﷺ از علی خواست ایمان بیاورد و فقط خدا را عبادت کند و به لات و عزّی کفر ورزد.

علی ﵁ در پاسخ گفت: این چیزها را تا به حال نشنیده‌ام! لذا تا با ابوطالب مشورت نکنم به تو پاسخی نخواهم داد. رسول‌الله ﷺ که نمی‌خواست رازش قبل از فرمان الهی فاش شود. گفت: علی حال که مسلمان نمی‌شوی، این سخن را مخفی دار. علی آن شب را صبرکرد و سپس خداوند محبّت اسلام را دلش انداخت. صبح نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد دیروز به من چه پیشنهادی دادی؟ رسول خدا فرمود: این که گواهی دهی معبود بر حقّی جز خداوند یکتا نیست، شریکی ندارد و به لات و عزّی کفر ورزی و از شریکان اعلام بیزاری کنی. علی پذیرفت و مسلمان شد. امّا همواره با بیم از ابوطالب نزد پیامبر می‌آمد و پنهانی مسلمان بود.

سوّم: علی و ابوطالب

ابن اسحاق می‌گوید: یکی از علماء گفته‌است: هرگاه وقت نماز می‌رسید، پیامبرﷺ به دره‌های مکّه می‌رفت وعلی نیز پنهان و بدور از چشم پدر و عموها و قومش با او می‌رفت و نماز می‌خواندند و برای فرا رسیدن شب منتظر می‌ماندند سپس بر می‌گشتند، مدّتی بر همین منوال عبادت می‌کردند تا این که روزی ابوطالب به طور اتّفاقی آنها را دید که نماز می‌خوانند، لذا خطاب به پیامبر ﷺ گفت: برادر زاده‌این چه دینی است که‌انتخاب کردی؟ پیامبرفرمود:

«ای عمو! این دین خداوند، ملائکه، پیامبران و پدر ما ابراهیم است».گفت: « خداوند مرا بسوی بندگانش به عنوان پیامبر مبعوث کرده‌است و تو ای عمو شایسته ترین سزاوار ترین هستی فردی هستی که باید من نسبت به او خیر خواه و دلسوز باشم و تو را به هدایت دعوت

۱- البداية و النهايه ۲۹-۲۸/ و الاوائل من الصحابه و ذو الفضل منهم... رضوان جامع /۲۳

دهم، امیدوارم دعوتم را اجابت کنی و مرا یاری دهی».ابوطالب گفت: برادر زاده! من نمی‌توانم دین و آئین پدرانم را رها کنم. امّا تا زنده‌ام نمی‌گذارم مورد اذیّت و آزار قرار گیری.

نوشته‌اند که‌ابوطالب خطاب به علی گفت: این چه دینی است که‌انتخاب کردی؟ علی گفت: پدر، به رسول خدا ایمان آورده‌ام و او را تصدیق کرده‌ام، با او نماز می‌خوانم و از او پیروی می‌کنم. به اعتقاد برخی خطاب به پدرش گفته‌است: او (محمد) تو را به خیر و خوبی دعوت می‌دهد، همراه‌او باش.[1]

چهارم: آیا علی در مکّه با رسول خدا ﷺ بت‌ها را شکست؟

از علی روایت است که گفت: با رسول‌الله ﷺ به خانه‌ی کعبه رفتیم، به من گفت: بنشین، نشستم روی شانه‌هایم رفت، خواستم بلند شوم، متوجّه شد که نمی‌توانم، پایین آمد وخودش نشست و گفت: برو روی شانه‌هایم، روی شانه‌هایش رفتم او هم بلند شد، علی می‌گوید: بعد از این که مرا بلند کرد چنان بنظرم رسید که اگر می‌خواستم به افق آسمان بروم، می‌توانم! روی خانه کعبه رفتم و در آن مجسمه‌ای از طلا یا مس بود. آن را به راست، چپ، عقب و جلو تکان دادم. تا این که توانستم آن را حرکت دهم، آن وقت به من گفت: «آن را بینداز» آن را انداختم. مانند: شیشه شکست. می‌گوید: پایین آمدم و از بیم این که کسی ما را ببیند به سرعت از آن جا دور شدیم.[2] چون این اسناد ضعیف است نمی‌توان – آن طور که برخی گمان کرده‌اند – حکمی با این روایت ثابت نمود؛ بنابراین همان اصل ثابت در دوران مکّی باقی می‌ماند که رسول‌الله ﷺ صحابه را از بکارگیری خشونت علیه دشمنان و نابودی بُت‌ها، باز می‌داشت و فقط در فتح مکّه، کعبه و اطراف آن را از بت‌ها پاک کرد و بعد از آن دستور داد بُت‌ها را در تمام جزیره‌ی عرب نابود کنند و پس از به قدرت رسیدن عوامل و اماکن شرك و طاغوت را از بین برد.

۱- السیرة النبویة ابن هشام ۱/۲۴۹ و المرتضی /۳۵.

۲- مسند احمد، الموسوعه‌الحدیثیه ش/۶۴۴، اسناد ضعیف است و حاکم صحیح دانسته و ذهبی می‌گوید: اسنادش ضعیف است و متن آن منکر و احمد میرین بلوچی (صیاد) در خصائص امیر المؤمنین علی پس از تحقیق در اسناد این روایت می‌گوید: ضعیف است به ص۱۳۵-۱۳۶ و احمد شاکر صحیح داشته‌است.

پنجم: آیا علی به فرمان رسول خدا پدرش را دفن کرد؟

علی می‌گوید: نزد پیامبر رفتم و گفتم: پدرم ابوطالب وفات کرد. پیامبرﷺ فرمود: «اذهب فواره»، یعنی: برو او را دفن کن. گفتم: او مشرک مرده، فرمود: برو او را دفن کن. گوید: رفتم و بعد از دفن برگشتم، پیامبرﷺ فرمود: «برو غسل کن»[1] در روایتی دیگر آمده، فرمود: برو غسل کن و چیزی نگو تا پیش منبر می‌گردی. گوید: غسل کردم و پیش پیامبر آمدم برایم دعاهایی کرد که‌از شتران سرخ مو و سیاه مو محبوب تر بود. عبدالرحیم سلمی(راوی) می‌گوید: هرگاه علی میتی را غسل می‌داد، خود غسل می‌کرد[2].

ششم: علی با خونسردی ابوذر را به رسول خدا ﷺ رساند

یکی از ویژگیهای مرحله دعوت مکّی، پنهانکاری احتیاط بود، تا حدّی این مسئله رعایت می‌شد که عقیده و دعوت را از نزدیکترین خویشاوندان نیز مخفی می‌کردند. دستورات پیامبرﷺ بر واجب بودن پنهانی بودن دعوت روش و قاطع بود.

ابوذر ﷺ از کسانی بود که به دلیل تنفّر و بی زاری از وضعیّت زندگی جاهلی و عبادت بُتان وشرک ورزیدن به خدا به مکّه آمده بود تا درباره‌ی پیامبرﷺ تحقیق کند. لازم به ذکر است او سه سال قبل از مسلمان شدن فقط برای خداوند یکتا نماز می‌خواند، امّا رو به قبله‌ای مشخص نماز نمی‌خواند. چنان به نظرمی‌رسد که به روش دین ابراهیمیبه نماز می‌ایستاد. آری، او شنیده بود که فردی در مکّه ادعای پیامبری می‌کند، به همین دلیل آمده بود که از نزدیک درباره‌ی پیامبر جدید تحقیق کند، امّا به دلیل حساسیّت اوضاع مکّه نمی‌خواست از کسی در مورد پیامبرﷺ چیزی بپرسد. بنابراین تا شب صبر کرد، سپس (نزدیک کعبه) به استراحت پرداخت، علی که‌او را دید متوجّه شد غریبه است، پس او را به خآنه‌اش برد، ولی چیزی نگفت، صبح ابوذر به مسجدالحرام رفت و تا شب آن جا ماند، دوباره علی آمد و او را به خانه برد، از او پرسید برای چه به مکّه آمده‌ای؟

ابوذر اوّل از علی عهدگرفت که به کسی چیزی نگوید، سپس گفت: آمده‌ام که با این فردی که ادّعای پیامبری می‌کند، ملاقات کنم.

۱- (مسند احمد الموسوعة الحدیثیة ش/۷۵۹اسناد آن ضعیف است در الموسوعه بحث مفصلی در خصوص حکم رجال این روایت وجود دارد).

۲- الصحیح المسند فضایل الصحابه /۱۸۸ف مصطفی عدوی می‌گوید: با مجموع طرق، حسن است شواهدی هم دارد.

علی گفت: او رسول و پیامبر بر حق خداست، حال که می‌خواهید با او ملاقات کنی، صبح پشت سر من بیا، اگر چیزی دیدم که برایت خطری داشت، چنان می‌ایستم که گویا آب می‌ریزم، اگر به رفتن ادامه دادم، تو نیز بیا. به هر حال ابوذر طبق همین برنامه با رسول خدا ﷺ ملاقات کرد و حرف‌های ایشان را شنید و مسلمان شد. بعد از این پیامبر ﷺ به او گفت: «ارجع الی قومک فأخبرهم حتی یاتیک أمری». یعنی: به میان قوم خود برگرد و آنها را از این امر آگاه کن، تا فرمان من به تو برسد.

ابوذر گفت: به خدا سوگند! باید مسلمان شدنم را با آواز بلند در میان اهل مکّه اعلام کنم. فردای آن شب به مسجد الحرام رفت و با صدای بلند فریاد زد: «أشهد آن لا إله‌الا الله و أن محمداً رسول‌الله »، بلافاصله مشرکان به او حمله ور شدند و او را زیر مشت و لگد گرفتند تا این که عباس بن عبدالمطلب آمد و آنها را از انتقام جویی قبیله‌ی غفّار و ممانعت از تجارتشان که‌از مسیر قبیله‌ی غفار به سمت شام می‌گذشت، بیم داد و او را از دستشان نجات داد.[1]

ابوذر قبل از اینکه خودش نزد پیامبر ﷺ بیاید، برادرش را فرستاده بود که درباره‌ی او تحقیق کند، برادرش حرفهایی را که‌از پیامبر شنیده بود به ابوذر بازگو کرده و گفته بود که به خوبیهای اخلاق دستور می‌دهد و سخنانش شعر نیست. ابوذر بعد از شنیدن این حرفها گفت: مرا قانع نکردی و چیزی که من در پی آنم دستگیرم نشد، بنابراین تصمیم گرفت که خودش به ملاقات پیامبر برود و برادرش به او هشدار داده بودکه مردم مکّه بشدّت از پیامبر متنفّرند و با او دشمن هستند.[2]

درسها و پندهای حادثه‌ی فوق

۱- آرامش و انتظار برای رسیدن به هدفی مشخّص، زیرا ابوذر که می‌دانست قریش نمی‌گذارند مردم با رسول ﷺ خدا ملاقات کنند، بنابراین در چنان شرایطی رعایت صبر و تحمّل خونسردی روزهای پیاپی لازم بود و اگر بدون احتیاط از مرم سؤال می‌کرد پیامبر ﷺ کجاست؟ قطعاً قریش او را مورد اذیّت و آزار قرار می‌دادند و از رسیدن به هدفی که به خاطر آن سختیهای سفر را تحمّل کرده بود، محروم می‌ماند.

۱- صحیح بخاری با.. ۷/۱۷۳

۲- مسلم (۴/۱۹۲۳/۲۴۷۳) صحیح السیره‌النبویه، ابراهیم العلی/۸۳ و السیره‌الصحیحه، عمری/۱۴۵۱

۲- پیش از این که درباره هدف مورد نظر چیزی بگوید؛ باید جوانب احتیاط رعایت شود، هنگامی که علی دلیل آمدن به مکّه را از ابوذر پرسید، با اینکه ابوذر سه شب مهمان علی بود؛ ولی به خاطر رعایت جوانب احتیاط و دقت و محکم کاری پیش از هر چیزی از علی عهد گرفت که در باره‌ی هدفی که به مکّه آمده به کسی چیزی نگوید و او را در رسیدن به هدفش راهنمایی کند و به دلیل همین دقّت و احتیاط بود که توانست به خواسته‌اش برسد.

۳- پنهان نگه داشتن مسائل امنیّتی برای رسیدن به هدف: علی و ابوذر برای رسیدن به مقرّ ملاقات رسول‌الله صلی الله علیه وسلم (دار الارقم) توافق کردند که با رعایت فاصله از همدیگر حرکت کنند و با اشاره و حرکت‌های مشخّص مانند بستن بند کفش یا ریخن آب اعلام خطر نماید، تا بدون جلب توجّه و با امنیّت به هدف برسند، این موضعگیری احتیاط و پیشبینی موانع مسیر رسیدن به آرمان به حساب می‌آید.

۴- رعایت نکات امنیّتی با این حساسیت و دقّت، بر میزان رشد و شعور امنیّتی اصحاب دلالت دارد و رعایت بُعد امنیّتی در میان آنها بسیار زیاد بوده است و چنان در قلب شان ریشه دوانده بود که به شاخصه‌ای آشکار برای تمام کارهای خصوصی و عمومی تبدیل شده بود، لذا حرکات و اعمالشان را منظّم و حساب شده انجام می‌دادند و اکنون که در این عصر، امنیّت، اهمیّت فوق العاده‌ای در نابودی دولتها و فرهنگ‌ها و ناتوانی و قدرت امّتها، گروهها، مؤسسه‌ها و سازمانها دارد و کشورهای پیشرفته آموزشگاههای ویژه و وسایل پیشرفته‌ای دارند و شیوه‌ها و ابزار امنیّتی به سرعت در حال تغییر و تحوّل است و بودجه‌های کلانی صرف آن می‌شود و مسائل امنیّتی و اطلاعات سرّی با هزینه‌های گزاف فراهم می‌گردد و برای به دست آوردن اطلاعات در صورت لزوم خون افراد ریخته می‌شود، بنابراین در چنین وضعیّتی است که رعایت مسائل امنیّتی برای ما مسلمانان بسیار ضروریست و باید رعایت جوانب مختلف مسائل امنیّتی را مورد توجّه قرار دهیم تا دشمنان نتوانند به راحتی اسرار و رموز و مسائل داخلی ما را در اختیار بگیرند.[۱]

۱- دروس فی الکتمان، محمود شیث خطاب/۹ و السیرة النبویة... صلابی ۱/۱۷۱

هفتم: علی برای دیدار قبائل و عرضه‌ی اسلام به آنها همراه رسـول خـدا ﷺ بود و در گفتگو با بنی شیبان مشارکت کرد

أبان بن تغلب از عکرمه و او از ابن عباس روایت می‌کند که علی گفت: وقتی به رسول‌الله ﷺ دستور داده شد که قبایل عرب را به اسلام دعوت کند، من و ابوبکر با پیامبر ﷺ به یکی از مجالس عرب رفتیم، ابوبکر ﷺ که همیشه در کارهای خیر پیش قدم بود، جلو رفت و سلام کرد، علی می‌گوید: ابوبکر نسب شناس بود.... تا جایی که گفت: به کنار گروهی رفتیم که با آرامش و وقار نشسته بودند، ابوبکر جلو رفت و سلام کرد و گفت: شما از کدام قبیله هستید؟ گفتند: شیبان بن ثعلبه، ابوبکر رو به پیامبر ﷺ کرد وگفت: من و پدر و مادرم فدایت گردیم اینها مردمی نیکوکارند. از مفروق که نسبت به همه‌آنها از چهره‌ای زیبا و گیسوانی بلند که از دو طرف روی شانه‌هایش آویزان بود و از بیانی گویا برخوردار بود پرسید: تعداد شما چند نفر است؟ مفروق گفت: از هزار نفر بیشتریم و هر گروهی که از هزار نفر بیشتر باشد هرگز از کمی عدد مغلوب نخواهد شد. پرسید: پایداریتان چگونه‌است؟

گفت: با قویترین و شدیدترین حالت خشم بر دشمن حمله می‌کنیم و از نظر ما اسبها از فرزندانمان بیشتر ارزش دارند و اسلحه را بر جام شراب ترجیح می‌دهیم و توفیق و یاری از جانب خداست که گاهی غالب و گاهی مغلوب می‌شویم. خطاب به ابوبکر گفت: شاید تو همان برادر قریشی هستی که ادّعای نبوّت می‌کند؟

ابوبکر ﷺ گفت: اگر خبر رسول خدا به شما رسیده، آن رسول خدا –با اشاره به پیامبر– همین است. مفروق پرسید: برادر قریش! ما را به چه فرا می‌خوانی؟

پیامبر فرمود:« **أدعوكم إلى شهادة أن لا إله‌الا الله وحده لا شريك له، وأني عبد الله ورسوله، وإلى أن تؤووني وتنصروني، فإن قريشًا قد تظاهرت على الله، وكذبت رسوله، واستغنت بالباطل عن الحق، والله هو الغني الحميد** » یعنی: از شما می‌خواهم گواهی دهید که معبود بر حقی جز الله نیست و یکتا و بی نظیر و بی شریک است و من بنده و رسول او هستم و مرا پناه و یاری دهید؛ چون قریش علیه خداوند به مبارزه بر خاسته‌اند و رسولش را تکذیب کردند و به باطل خود را از قبول حق بی نیاز دانسته‌اند و خداوند بی نیاز ستوده‌است. مفروق گفت: غیر از این به چه چیز دعوت می‌دهی؟ بخدا سوگند سخنی زیباتر از این نشنیده‌ام.

گوید: پیامبر آیات زیر را تلاوت کرد:

﴿ ۞ قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ١٥١ ﴾ (انعام/۱۵۱)

یعنی: بگو: بیائید چیزهائی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده‌است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی‌یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی‌رسان همگان مائیم ؛ نه شما) و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آنها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا به گونه مؤکّد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید.

مفروق گفت: به خدا سوگند که به خوبیهای اخلاق و اعمال نیکو دعوت می‌دهی و تردیدی نیست قومی که تو را تکذیب و یا با تو مخالفت کند، دروغگو است. سپس قبول، یا رد، دعوت را به هانئ بن قبیصه محول کرد و گفت: این هانئ شیخ (بزرگ) و صاحب اختیار در مسایل دینی ماست.

هانئ گفت: برادر قریشی! من حرفهایت را شنیدم، امّا از نظر من اگر ما با نشست با شما دین خود را ترک و از تو پیروی کنیم، کار ما اشتباه است و نشانه‌ی عدم دور اندیشی و واقع گرایی است، عجله در هر کار اشتباه را در پی دارد، از نظر ما ایجاد موانع برای نسلهای بعدی ناپسند است، بنابراین ما بر می‌گردیم و شما هم برگردید تا تحقیق و بررسی کنیم. گویا دوست داشت که مثنی بن حارثه را نیز در رد یا قبول پیشنهاد مطرح شده مشارکت دهد، لذا گفت: این مثنی بزرگ و صاحب نظر در مسائل جنگی ماست، پاسخ شما همان پاسخ قبیصه‌است و با همان شرط از تو پیروی خواهیم نمود. امّا ما در بین مسیر آب دو رودخانه قرار داریم که یکی از عمامه و دیگری از سمامه است، پیامبر فرمود: «این دو رودخانه کدامند؟» گفت: یکی رودخانه‌ایست که سمت کِسری قرار دارد و دیگر رودخانه‌های عرب است. لازم به ذکر است که رودهای کسری از سمتی می‌آید که هیچ عذری پذیرفتنی نیست و هیچ گناهی بخشودنی نیست، چون کسری از ما پیمانی گرفته مبنی بر این که هرگز بدعتی پدید نیاوریم و بدعت گذاری را پناه ندهیم، از نظر من آنچه ما را به آن دعوت می‌دهی،

پادشاهان آن را ناپسند می‌شمارند، امّا اگر بخواهی تو را از آبهای عرب پناه و یاری دهیم، می‌پذیریم.

پیامبر ﷺ فرمود:

«ما أسأتم في الرد، إذا أفصحتم بالصدق، وإن دين الله عز وجل لن ينصره إلا من حاطه من جميع جوانبه، أرأيتم إن تلبثوا إلا قليلاً، حتىيورثكم الله تعالى أرضهم وديارهم، ويفرشكم نساءهم، أتسبحون الله وتقدسونه»

یعنی: پاسخ بدی به من ندادید، چون صادقانه حرف زدید و دین خدا یاری نمی‌شود مگر بوسیله‌ی کسانی که از تمام جوانب آن را حمایت کنند و بدانید که مدّتی طولانی بر شما نخواهد گذشت که خواهید دید، خداوند سرزمین و دیارشان را در اختیار شما قرار خواهد داد و زنانشان را تصاحب می‌کنید، آیا در آن وقت خداوند را تسبیح می‌گویید وعبادت می‌کنید؟ نعمان بن شریک در جواب گفت: آری، در آن وقت خداوند را عبادت خواهیم نمود.[١]

علی بن ابی طالب از روایت مذکور درسها و پندها گرفته است:

١- علی در این ملاقات از پیامبر آموخت که به قدرتهای تجاوزکار و افراد تحت حمایت آنها هیچ ضمانت و بهایی پرداخت نکند که تا آنها با گرفتن امتیاز بخواهند دعوت اسلامی‌را یاری یا تأیید کنند. زیرا دعوت اسلامی، دعوت به سوی خداست و شرط اساسی در پذیرش دعوت اسلامی‌برای همه این است که آن را خالصانه به خاطر خدا قبول کنند و یاری دهند و تلاش و زحمت شان به هدف دست یابی به جاه و مقام و قدرت نباشد، زیرا همواره اهداف انسانها، نوع گرایش آنها را می‌سازد، به همین دلیل لازم است هدفی که برای دادن دعوت دنبال می‌شود، از هر گونه مصلحت مادّی خالی باشد تا تداوم و تأیید و یاری رساندن را تضمین کند و از انحراف در امان باشد و افراد نهایت تلاششان را به خاطر آن به کار گیرند و صادقانه جانشان را در راه آن فدا کنند[٢] لذا بر تمام کسانی که می‌خواهند پایبند به همکاری با جماعتی باشد که بسوی خدا دعوت می‌کنند لازم است که دست یابی به منصب یا مادیات را برای مساعدت آن جماعت شرط قرار ندهد، زیرا دعوت اسلامی باید تنها برای خدا انجام

١- البداية و النهاية (١۴٣-١۴٢/٣) و بیهقی در دلائل النبوه روایت کرده‌است و اسناد آن حسن است و ابن کثیر از بیهقی نقل کرده است.

٢- الجهاد و القتال فی السیاسه‌الشرعیة ١/۴٢١.

شود، هر کس را که بخواهد برای انجام آن توفیق می‌دهد و هرکس در مسیر دعوت مردم به سوی خدا قرار گرفت ابتدا باید جز رضایت او و برافراشته شدن پرچم دین او هیچ منظوری نداشته باشد، امّا اگر هدف رسیدن به مال و مقام باشد، نشانه خطرناکی است که نشان می‌دهد نیّت افراد آلوده‌است[1]، یحیی بن معاذ رازی با اشاره به همین واقعیّت می‌گوید: اگر در کار و تلاش کسانی که مردم را به دین خدا دعوت می‌دهند، بویی از ریاست طلبی باشد، هرگز موفق نخواهند شد.[2]

۲- علی از پیامبر آموخته بود که کمک و مساعدتی که پیامبر ﷺ جهت پیشرفت اهداف و برنامه‌های دعوت اسلامی از قبایل و رهبران طوایف در خواست میکرد با به گونه‌ای باشد که با معاهدات بین دولتها ارتباطی نداشته باشد که با دعوت منافات و تناقض داشته باشد، زیرا هرگاه قبایل دعوت اسلامی را بپذیرند در حالی که با دولتها معاهدات و پیمانهایی داشته باشند، دعوت اسلامی‌در معرض خطر نابودی از سوی آن حکومتهای طرف پیمان نامه قرار خواهد گرفت و این برای دعوت خطر جدّی است و تهدیدی برای مصلحت‌های دین و عقیده است [3] و حمایت مشروط، یا جزئی، نمی‌تواند هدف مورد نظر در دعوت اسلامی‌را محقق کند، لذا واضح بود که بنی شیبان هرگز وارد جنگی علیه کسری نمی‌شدند و حتّی اگر کسری به قصد نابودی پیامبرﷺ حمله می‌کرد، هرگز حاضر نمی‌شدند با او وارد جنگ شوند و با او مقابله کنند، در نتیجه مذاکرات بی‌نتیجه می‌ماند.[4]

۳- بدیهی است که دین خدا را کسی یاری می‌کند که از تمام جوانب حامی آن باشد و در واقع سخن پیامبر ﷺ پاسخ ردّی بود بر حرفهای مثنی بن حارثه که گفت: فقط در محدوده‌ی آبهای عرب می‌توانیم تو را حمایت کنیم، نه در نزدیکی آبهای فارس. هر کس ابعاد دور اندیشی سیاست اسلامی‌را به دقت مورد بررسی قرار دهد، به خوبی در می‌یابد که در نوع خود نظیر ندارد.

۴- علی آثار و نشانه‌های اسلام را در مثنی لمس کرد و پس از این که بنی شیبان مسلمان شد صبر و تحمل آنها را در برابر فارس‌ها را به صورت عملی تجربه نمود و مثنی در دوران

۱- وقفات تربوية من السيرة النبويّة، عبدالحميد البلالی/۷۲.

۲- صفة الصفوة ۴/۹۴.

۳- الجهاد و القتال فی السياسة الشرعية ۱/۴۲۱.

٤- التحالف السياسي في الإسلام، منير الغضبان: ص(۳۵).

ابوبکر صدیق از رهبران فتح عراق بود. بدیهی است که ایمان و اسلام، جرأت جنگ با فارس‌ها را در آنها ایجاد کرد.

این مواردی بود از درس و عبرتهایی که علی در مذاکره با رهبران بنی شیبان در یافته بود.

هشتم: علی آماده بود جانش را فدای رسول خدا ﷺ کند

بعد از این که قریش در «دارالندوه» تصمیم گرفتند رسول‌الله ﷺ را به قتل برسانند و خود را از دست او خلاص کنند، خداوند پیامبرش ﷺ را از این موضوع باخبر ساخت، از این رو رسول خدا که شخصیّتی ممتاز و دارای اراده‌ی استوار بود، تصمیم گرفت کسی را در بستر خوابش قرار دهد تا کسانی که به قصد کشتن ایشان در انتظار خروج او در آنجا باقی بمانند، تصوّر اینکه کسی در بستر خوابیده پیامبر ﷺ است همچنان منتظر باشند و غافلگیر شوند و رسول خدا ﷺ از فرصت استفاده کرده، بنابراین به علی بن ابی طالب دستور داد آن شب در بسترش بخوابد، امّا چه کسی جرأت داشت در آن شرایط حسّاس که دشمنان، خانه‌ی پیامبر ﷺ را محاصره کرده بودند و منتظر بودند بیرون آید و او را بکشند در آن بستر بخوابد؟!.

چه کسی حاضر بود چنین کاری بکند و در خانه ای بماند که می‌داند دشمنان بی خبر از این که چه کسی در این خانه و بستر است، به قصد کشتن او را محاصره خواهند کرد؟ روشن است که بجز قهرمانان و افراد شجاع با پشتوانه‌ی لطف و فضل خدا کسی چنین نمی‌کند[1]، علاوه بر این پیامبر ﷺ به علی دستور داد که پس از او چند روزی در مکّه بماند تا امانتهایی را که از دشمنانش نزد او به منظور حفظ و نگهداری گذاشته بودند، به صورت کامل و بدون کم وکاست به صاحبانشان برگرداند و این بزرگترین نوع عدالت در برگرداندن امانت به صاحبانشان است.[2]

در روایتی دیگر آمده که پیامبر ﷺ به علی رضي الله عنه فرمود: «زیر این ملافه‌ی سبز رنگ در رختخواب من بخواب و مطمئن باش که هرگز نمی‌توانند کاری کنند که برایت ناخوشایند باشد.»[3]

١- الحكمة فى الدعوة إلى الله، قحطانى/٢٣٥.

٢- الطبقات الكبرى ٣/٢٢، تاريخ الخلفاء سيوطى/١۶۶.

٣- السيرة، ابن هشام ٢/٩١، فتح البارى٢٣۶/٧.

ابن حجر می‌گوید: موسی بن عقبه از ابن شهاب روایت کرده‌است که: علی در رختخواب خوابید و روی خودش را پوشید و قریش با هم مشورت و رایزنی می‌کردند که چه کسی بر فرد خوابیده، هجوم ببرد و او را محکم بگیرد تا دیگران او را بکشند، شب را بر همین منوال سپری کردند تا صبح فرا رسید، دیدند علی از رختخواب بیرون آمد، از او پرسیدند. محمّد کجاست؟ گفت: نمی‌دانم، آن وقت فهمیدند که رسول‌الله ﷺ از دستشان نجات یافته است.[1]

از ابن عباس روایت است که علی در آن شبی که لباس رسول‌الله ﷺ را پوشید و به جایش خوابید از جانش گذشت[2] و می‌گفت: آیه‌ی:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٢٠٧ ﴾ (بقره/۲۰۷)

یعنی: در میان مردم کسی‌یافته می‌شود که جان خود را (که عزیزترین چیزی است که دارد) در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد (و رضایت الله را بالاتر از دنیا و مافیها می‌شمارد و همه چیز خود را در راه کسب آن تقدیم می‌دارد) و خداوندگار نسبت به بندگان بس مهربان است (و بدانان در برابر کار اندک، نعمت جاوید می‌بخشد و بیش از توانائی انسانی برایشان تکالیف و وظائف مقرّر نمی‌دارد).

می‌توانیم از موضعگیری داستان فوق این درسها و پندها را بگیریم:

۱- رسول‌الله ﷺ برنامه‌ی هجرت را طوری تنظیم کرده بود که کسی را در خانه خود بگذارد تا محاصره کنندگان را مشغول نگهدارد و برای مدّتی آنها را غافلگیر کند تا مسیر خروج او را کشف نکنند و نتوانند مانع خروجش شوند، در این مدّت رسول‌الله ﷺ و ابوبکر صدّیق س از منطقه‌ی خطر خارج شوند.[3]

۲- اطاعت علی از فرمان پیامبر ﷺ نمونه‌ای از سرباز صادق و مخلصی است که قصد دارد در مسیر دعوت اسلامی تلاش کند و خود را فدای زنده ماندن رهبر و فرمانده‌اش کند، چون نجات و سلامتی رهبر به معنای نجات و سلامتی دعوت است و مرگ و نابودی رهبر و فرمانده ضعف و ناتوانی دعوت را در پی دارد. بنابراین خوابیدن علی در بستر پیامبر در شب هجرت فداکاری بسیار ارزشمندی به شمار می‌رود، چون احتمال می‌رفت شمشیرهای جوانان

۱- فتح الباری ۷/۲۳۶.

۲- فضایل الصحابه ش/۱۱۶۸، إسناد آن حسن است.

۳- خلفاء الرسول /۳۶، والعشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح

قریش بر سر او فرود آیند، ولی علی رضي الله عنه از این خطر هم پروا نداشت، چون نجات و سلامتی رسول خدا صلى الله عليه وسلم و رهبر این امّت برایش از همه چیز مهمتر بود [۱].

۳- در این که مشرکان امانتهایشان را به پیامبر صلى الله عليه وسلم می‌سپردند و در همان حال با او در جنگ و درگیری بودند و حتّی برای قتل او نقشه‌های کشیدند و در تصمیم خود قاطع بودند، دلیل واضح و روشنی است بر رفتار متناقض و شگفت‌انگیزی که به آن گرفتار شده بودند، چون در حالی که او را تکذیب می‌کردند و متّهم به جادوگری و دیوانگی می‌کردند و او را کذّاب قلمداد می‌نمودند، باز هم در اطراف خود کسی را نمی‌یافتند که در امانتداری و صداقت مثل او باشد، لذا چیزهای نفیس و گران بهاء و اموالی را که بیم نابودیشان را داشتند نزد کسی جز رسول‌الله صلى الله عليه وسلم نمی‌گذاشتند و این امر نشانگر آن است که کفر ورزیدن ایشان به سبب شک و شبهه داشتن آنها در صداقت و راستگویی او نبود، بلکه در برابر حق خودخواه و متکبّر بودند از بیم اینکه رهبری و طغیان و تجاوزگری را از دست بدهند[۲]، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قَدۡ نَعۡلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحۡزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَۖ فَإِنَّهُمۡ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ٣٣ ﴾ (انعام/۳۳)

یعنی: (ای پیغمبر!) ما می‌دانیم که آنچه (کفّار مکّه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

۴- پیامبر در آن شرایط سخت که به ظاهر باید دچار هراس و اضطراب شود و جز به موفقیّت هجرتش به چیز دیگری فکر نکند، باز هم به علی دستور داد که امانتهای مردم را فراموش نکند که انسان در آن چنان شرایطی خودش را فراموش می‌کند چه رسد به دیگران[۳].

آری! پیامبر صلى الله عليه وسلم خیانت به مردم را تحت هیچ شرایطی جایز نمی‌داند حتّی اگر خیانت به دشمنی باشد که با او در حال جنگ و درگیری است و قصد کشتن او را دارد و از هیچ

۱- السيرة النبوية، سباعی /۳۴۵.
۲- فقه‌السيرة بويطي /۱۵۳
۳- الهجرة فی القرآن /۳۶۴.

گونه‌اذیّت و آزاری نسبت به او دریغ نمی‌کند، دلیل این امر آن است که خیانت در امانت از صفات منافقان است و مؤمنان از آن بری هستند[۱]

۵- این روایت دلیل قاطعی بر میزان شجاعت علی است، چون خودش می‌دانست که در حال انجام کاری است که‌او را در معرض خطری بزرگ قرار می‌دهد و چه بسا که وارد خانه می‌شدند و بدون شناسایی کسی که در رختخواب بود او را می‌کشتند و حتی احتمال داشت صبح، هنگام بیرون شدن از خانه بدون توجّه به این که این فرد محمّد یا کسی دیگر است به او یورش می‌بردند و او را می‌کشتند چون تمام شب را با دقّت و حساسیّت به انتظارش سپری کرده بودند و چنانچه بدون توجه حمله می‌کردند، امری بدور از انتظار نبود. شکّی نیست که علی رضی الله عنه با در نظر گرفتن همه‌ی اینها باز هم با افتخار به اجرای دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم مبادرت ورزید، چون اوّلاً به حدی خدا و رسول خدا را دوست می داشت که قلب خویش را به آن محبّت بخشیده بود و بالاترین آرمان و هدف او سلامتی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بود حتی اگر در این راه جان عزیز را هم فدا می کرد. دوّم اینکه: این عملیّاتی بود که جهت سلامتی جان رسول‌الله صلی الله علیه و سلم و نجات ایشان از نیرنگ و دسیسه‌ی دشمنان، به خاطر نشر و گسترش اسلام چاره‌ای از انجام آن نبود، بنابراین حفظ وجود آن بزرگوار تحت هر شرایطی اوّلین و آخرین مصلحت بود و علی با بیش بینی تمام احتمالات مذکور در بستر خواب پیامبر صلی الله علیه و سلم خوابید و این نشانه‌ی عُمق ایمان او به قضا و قدر الهی است، لذا او به این فرموده‌ی خداوند ایمان داشت که می‌فرماید:

﴿ قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٥١ ﴾ (توبه/۵۱).

یعنی: بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدّر کرده باشد. (این است که نه در برابر خیر مغرور می‌شویم و نه در برابر شر به جزع و فزع می‌پردازیم، بلکه کارهای خود را به خدا حواله می‌سازیم، و) او مولی و سرپرست ما است و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و بس.

از طرفی پیامبر به دلیل این که به علی اعتماد کامل داشت، او را برای این مأموریّت مهم و خطیر انتخاب نمود و توانیهایی در علی دیده بود که در کسی دیگر نمی‌دید و علی نیز با آگاهی از این که اگر در این راه فدا شود مقام و سعادتی نصیب او می‌شود که به هیچ قیمتی

۱- جولة تاریخیّة فی عصر الخلفاء /۴۲۳.

نمی‌توان به دست آورد، بنابراین با ایمان به خدا و توکّل به او پذیرفت که در بستر پیامبر بخوابد.[۱]

نهم: هجرت علی رضی الله عنه

هنگام صبح علی رضی الله عنه از ازبستر خواب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر خواست، وقتی که مشرکین او را دیدند یقین کردند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نجات یافته است، لذا از علی پرسیدند: رفیقت کجاست؟ گفت: نمی‌دانم، مگر من مراقب و نگهبان او بودم که از من سؤال می‌کنید؟ شما به او دستور دادید بیرون رود، او هم رفته است.قتی این پاسخ شجاعانه را شنیدند، ناراحت شدند و به خشم آمدند و علی را زدند و به مسجد الحرام بردند و چند ساعتی نگهداشتند و سپس رها کردند.[۲]

علی رضی الله عنه در حالی که مشکلات را به خاطر خدا تحمّل می‌کرد از نجات رسول‌الله صلی الله علیه وسلم آن قدر خوشحال بود که تحمّل آزار و اذیّت دشمنان برایش گوارا بود. به همین دلیل سُست نشد و به کسی از محل رسول‌الله صلی الله علیه وسلم پرسید، چیزی نگفت و بعد از این طبق دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم در خیابانهای مکّه به دنبال صاحبان امانتها می‌گشت و امانتهایشان را تحویل می‌داد و بعد از سه شب که در مکّه گذراند و امانت ها را به مالکان برگرداند، آماده‌ی هجرت شد و حرکت کرد تا به رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملحق شد[۳].

در مسیر هجرت به دلیل گرمای شدید، علی رضی الله عنه روزها خود را پنهان می‌کرد و استراحت می‌کرد و شب حرکت می‌کرد و با توجّه به تاریکی شب و ترس از تنهایی و پیاده بودن، در حالی به مدینه رسید که پاهایش ورم کرده بود.[۴]

آری! علی با تحمّل سختیهای سفر و بدون داشتن مرکب و سواری، در هوای گرم روز و تاریکی شبها، تنها و بدون همدم و مونس، مسیر هجرت را طی کرد و خودش را به رسول‌الله رساند، تا در کنار او با آرامش زندگی کند و با پای ورم کرده و دل لبریز از محبّت و شوق

۱- جولة تاریخیة فی عصر الخلفا/۴۲۶.

۲- تاریخ طبری ۲/۳۷۴.

۳- تاریخ طبری ۲/۳۷۴، البدایة و النهایة ۷/۳۳۵ و جولة تاریخیة /۴۲۴.

٤- الکامل فی التاریخ ۲/۱۰۶.

راه را طی کرد تا این که در قبیله بنی عمرو بن عوف به خانه‌ی کلثوم بن هدم رفت و این خانه ای بود که پیش از او پیامبر در آنجا پیاده شده بود.[1]

به این ترتیب هجرت علی با فداکاری و تحمّل مشکلات شجاعانه به پایان رسید. در مدّت کوتاه که علی در قباء بود، متوجه شد شخصی نیمه‌های شب به درب خانه زن مسلمانی بیوه می‌آمد و درب می‌زد، زن بیرون می‌رفت و چیزی از دست او می‌گرفت، بجاست این داستان را از زبان امیر المؤمنین علی بشنویم. روایت است که علی ﵁ می‌گفت: از کار آن شخص مشکوک شدم، لذا از آن زن پرسیدم: این کیست که هر شب درب خانه‌ات را می‌زند و بیرون می‌شوی و چیزی از او می‌گیری؟ و تو مسلمانی و شوهر نداری؟! گفت: آن فردی که هر شب می‌آید سهل بن حنیف است که با خبر شده من زنی بی کس هستم، هر شب بُتهای قومش را می‌شکند و بجای هیزم برایم می‌آورد تا از آنها استفاده کنم.

(راوی می‌گوید: (همواره علی این کار سهل را از تمام خیرش بهتر و با ارزش تر می‌دانست، تا این که در عراق در کنارش وفات کرد[2]، اینجا صفت والای هوشیاری و آگاهی را ملاحظه می‌کنیم که در واقع باید هر مسلمانی به این صفت آراسته باشد و از حوادثی که در اطرافش اتّفاق می‌افتد غافل نباشد.

۱- الطبقات الکبری ۳/۲۲، السیره‌ابن هشام ۲/۱۲۹ و ابن اسحاق بدون سند آورده و جولة تاریخیة /۴۲۵.

۲- محمد رسول‌الله، صادق عرجون ۲/۴۲۱.

مبحث سوم
انس علی با قرآن و تأثیر قرآن در زندگی علی

اوّل: اعتقاد علی ﷺ در مورد خدا، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنّم و قضـا و قدر

روشی که علی ﷺ بر پایه آن تربیت شده بود، دقیقاً همان روشی بود که خلفای راشدین و تمام صحابه قبول داشتند و همه بر مبانی تعالیم قرآن تربیت یافته بودند و مربّی و استادش سردار و سرور همه‌ی مخلوقات محمد ﷺ بود و تردیدی نیست که رسول‌الله ﷺ علی و اصحابش را بر عقیده‌ی توحید واصل یکتا پرستی تربیت کرده‌است. قرآن و سنت دو منبع اصلی است که پیامبر ﷺ بسیار حریص بود بر اینکه افراد و خانواده‌ها و جامعه‌ی مسلمان را در عقاید و عبادات و معاملات با آن دو منبع وحی تربیت کند و برنامه‌های اخلاقی قرآن و سنت را به آنها آموزش می‌داد. آیات قرآن را که علی مستقیماً از پیامبر ﷺ شنیده بود تأثیر بسزایی در ساختن شخصیّت اسلامی‌او داشت و قلبش را پاک و روح و عقلش را روشن و منوّر و آراسته کرده بود و در نتیجه به انسانی جدید با ارزشها و اهداف و رفتار مخصوصی تبدیل شده بود.[1]

علی از پرتو آیات قرآن و تربیت پیامبر ﷺ شناخته بود که معبودی که باید عبادت کند کیست و رسول‌الله ﷺ مفاهیم آیات را در دلش نشانده بود، چون با علاقه‌ی بسیار زیاد اصحابش را بر مبانی عقیده‌ی صحیح در مورد پروردگار و حقوق او تعالی بر بندگان، تربیت می‌کرد و ضمناً به خوبی می‌دانست که به زودی این عقیده پس از این که دلها را تصفیه کند به تصدیق و یقین تبدیل خواهد شد و فطرتها را سالم و راست پرورش خواهد داد، بنابراین عقیده‌ی علی درباره‌ی خداوند، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنّم، قضا و قدر، حقیقت انسان و مبارزه با شیطان را از قرآن و سنّت رسول‌الله ﷺ برگرفته بود.

با توجه به آنچه گفته شد علی معتقد بود خداوند متعال از عیوب و نقص پاک و منزّه و متصف به کمال مطلق و بی انتها است، او یکتا و بی شریک است و همسر و فرزندی ندارد و خالق و مالك و مدبّر هر چیز است؛ خداوند در این باره می‌فرماید:

۱- السيرة النبوية، صلابی ۱/۱۴۵.

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِي ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٥٤﴾ ﴾ (اعراف/۵۴).

یعنی: پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، سپس بر عرش استوی کرد (بالا رفت) (و به اداره جهان هستی پرداخت). با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده‌است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

معتقد بود تمام نعمتهایی که در این هستی وجود دارد، اعم از کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان، همه‌از خداوند تعالی است، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ ﴿٥٣﴾ ﴾.(نحل/۵۳)

یعنی: آنچه‌از نعمتها دارید همه‌از سوی خدا است (و باید تنها منعم را سپاس گفت و پرستید) و گذشته از آن، هنگامی که زیانی (همچون درد و بیماری و مصائب و بلایا) به شما رسید (برای زدودن ناراحتیها و گشودن گره مشکلها تنها دست دعا به سوی خدا برمی‌دارید و) او را با ناله و زاری به فریاد می‌خوانید، (پس چرا در وقت عادی جز او را می‌پرستید و انبازها را به کمک می‌طلبید؟).

معتقد بود: علم خداوند برهر چیز احاطه دارد و هیچ چیز در زمین و آسمان از خداوند متعال پوشیده نیست و خداوند بوسیله فرشتگان تمام اعمال ریز و درشت انسآنها را ثبت می‌کند. بزودی این اعمال نامه‌ها در وقت مناسب منتشر خواهد شد، همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿ مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾ ﴾ (ق/۱۸)

یعنی: انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.

خداوند متعال بندگانش را با اموری می‌آزماید که با خواسته‌ها و تمایلات و هوای نفسشان مخالف است، تا مردم به این وسیله افراد مؤمن راضی به قضاء و قدر الهی را از کسانی که به تقدیر خداوند ایمان ندارند، باز شناسند و بدانند که چه کسی شایسته است

خلافت و رهبری جامعه و امانت را عهده دارگردد، امّا برخی در واکنش به آزمایشهای الهی ناراحت و خشمگین می‌شوند که ناراحتی‌هایشان هیچ ارزشی ندارد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ ٢ ﴾ (ملک/٢)

یعنی: یعنی خداوند متعال همان ذاتی است که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا و آمرزگار و بخشاینده‌است.

و معتقد بود که هر کس به خداوند سبحان پناه آاورد، خداوند او را پناه می‌دهد و یاری می‌کند، به شرطی که از خداوند پناه بخواهد و به حکم و قانون حکم نموده و به دستوراتش عمل کند، خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ وَلِـۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩٦ ﴾(اعراف/١٩٦)

یعنی: بیگمان سرپرست من خدائی است که‌این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده‌است و او است که بندگان شایسته رایاری و سرپرستی می‌کند.

و نیز بر این باور بود که حق خداوند بر بندگان این است که خالصانه او را عبادت کنند و و هیچ چیز را شریک او قرار ندهند و همانگونه که می‌فرماید:

﴿ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٦ ﴾.(زمر/٦٦)

یعنی: پس در این صورت تنها خدا را بپرست و از زمره سپاسگزاران باش.

بنابراین تنها خداوند متعال شایسته‌ی عبادت و بندگی است و این حق خداوند بر بندگان است. نیز می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا ٤٨ ﴾ (نساء/٤٨)

یعنی: بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.[1]

١- منهاج الرسول فی الروح الجهادیه /١٠-١٦.

علی عقیده‌ی خود درباره‌ی نظام هستی را از آیات زیر گرفته بود که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ١٠ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ١٢ ﴾ (فصلت/۹-۱۲).

یعنی: بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده‌است ایمان ندارید و برای او همگونها و انبازهائی قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد، او در زمین بر فراز آن کوههای استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و موادّ غذائی (مختلف و جوراجور ساکنان) زمین را به اندازه لازم مقدّر و مشخّص کرد. اینها همه (اعمّ از خلق زمین و ایجاد کوهها و تقدیر اقوات) روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند (و کمترین کم و زیادی در آن نباشد). سپس بالارفت به آسمان، در حالی که دود (گونه و به شکل سحابیها در گستره فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). آن گاه آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر (و نظام و تدبیر خاصّی مقرّر) فرمود (و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید). آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم و (آن را کاملاً از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این (امور مذکوره، اعم از آفرینش جهان هستی و دوران شکل‌گیری و نظم دقیق، برجوشیده‌از) برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.

مدت این دنیا هر چند طولانی باشد، باز هم رو به پایان است و بهره‌ی آن هر اندازه بزرگ و زیاد باشد باز هم حقیر و ناچیز است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦ ﴾ (کهف/۴۵-۴۶).

ای پیغمبر! برای آنان (که به دارائی دنیا می‌نازند و به اولاد و اموال می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که‌از (ابر) آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین از آن (سیراب می‌گردند و به سبب آن رشد و نمو می‌کنند و) تنگاتنگ و تودرتو می‌شوند. (عطر گل و ریحان با آواز پرندگان درهم می‌آمیزد و رقص گلزار و چمنزار در می‌گیرد.لی این صحنه دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و باد خزان وزان می‌گردد و گیاهان سرسبز و خندان، زرد رنگ و) سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آنها را (در اینجا و آنجا) پخش و پراکنده می‌سازند! (آری! داشتن را نداشتن و بهار زندگی را خزان در پی است، پس چه جای نازیدن به وی است. این خدا است که نعمت و حیات می‌دهد و هر وقت که بخواهد نعمت و حیات را بازپس می‌گیرد) و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست). دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند (و زوال‌پذیر و گذرایند). امّا اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزو است.

در این آیات، حقیقت زندگی برای ما شرح داده شده‌است و واقعاً این دنیا سرای کرامت و عزّت نیست و زندگی در سرای آخرت بهتر و ماندگارتر است و این آیات ما را به دوستی خدا و پیامبر ﷺ تشویق می‌کند، تا رضای خدا و اطاعت پیامبر ﷺ را بر هر چیزی ترجیح دهیم، هر چند این امر موجب شود بهره و ثروت‌های دنیوی را از دست بدهیم و علی مفهوم و حقیقت این آیه را به این صورت تعبیر کرده و می‌فرماید: «ای دنیا! کسی دیگر را بفریب، آیا می‌خواهی مانع من شوی و یا مرا به طرف خود می‌کشانی! از من دور شو! تو را سه طلاقه کردم که حق رجوعی در آن نیست، عُمر تو کوتاه و ارزش تو اندک است، ای افسوس! از توشه‌ی اندک و سفر طولانی و راه حشتناک و پر خطر».[1]

نگاه و تصوّر علی ﷺ از بهشت از آیات قرآن گرفته شده بود، لذا او از کسانی بود که خداوند درباریشان می‌فرماید:

﴿ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧ ﴾ (سجده/١٦-١٧).

یعنی: پهلوهایش از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهائی

۱- الاستیعاب (۳/۱۱۰۸).

که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند. هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهائی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرّت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است.

تصوّر علی ﵁ از جهنّم نیز از آیاتی برگرفته شده در توصیف آن نازل شده و این موجب شد که در تمام زندگی پایبند به قوانین ومنشور شریعت باشد، به همین دلیل هر کس سیره‌ی علی را مطالعه و بررسی کند به خوبی در می‌یابد چقدر عقیده‌ی ایشان فراگیر و عمیق بوده، تا جایی که همواره یقین داشت به زودی به ملاقات خداوند متعال می‌رود و از عذاب و مجازات او بیمناک بود و إن شاءالله درهمین کتاب بسیاری از این مسائل شرح و توضیح داده می‌شود.

علی﵁ مفهوم قضاء وقدر را از قرآن و تعالیم پیامبر ﷺ آموخته بود و اعتقاد به قضاء و قدر در قلب و روان بسیار رسوخ کرده بود، تا جایی که یقین داشت علم و اطلاع خداوند بر همه چیز احاطه دارد، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ وَمَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٖ وَلَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا إِذۡ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ٦١ ﴾(یونس/۶۱)

(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید. هیچ‌چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذرّه‌ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن، (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی (در نزد پروردگارتان، به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط می‌گردد

به اعتقاد علی﵁ خداوند متعال همه چیز را بوسیله فرشتگان می‌نویسد و می‌فرماید:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ١٢ ﴾ (یس/۱۲)

یعنی: ما خودمان مردگان را زنده می‌گردانیم و چیزهائی را که (در دنیا) پیشاپیش فرستاده‌اند و (کارهائی را که کرده‌اند و همچنین) چیزهائی را که (در آن) برجای نهاده‌اند (و کارهائی را که نکرده‌اند، ثبت و ضبط می‌کنیم و) می‌نویسیم. ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم.

به اعتقاد او هر چه اتفاق می‌افتد به اراده و قدرت کامل خداوند است که می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَكَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ٤٤ ﴾ (فاطر/۴۴)

یعنی: آیا در زمین به گشت و گذار نمی‌پردازند تا ببینند فرجام کار پیشینیان به کجا کشیده است، در حالی که آنان از اینان قدرت و قوت بیشتری داشته‌اند؟ هیچ چیزی چه در آسمانها و چه در زمین، خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد. چرا که او بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ١٠٢ ﴾(انعام/۱۰۲).

آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. معبودی به حق جز او نیست و او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس ؛ چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است.

عقیده‌ی صحیح و اعتقاد به حقیقت قضا و قدر چنان در قلب امیر مؤمنان جای گرفته بود که نتایج بسیار مفیدی در زندگی ایشان ببار آورد و از آیات قرآن به حقیقت نفس (روح، روان) و اصل ماهیّت انسانی پی برده و متوجّه شده بود که حقیقت انسان به دو اصل بر می‌گردد که عبارتند از:

الف- اصل بعید(دور) که همان آفرینش اولیّه از گِل است، آن گاه که خدا کالبد ظاهری بدن آدم را آفرید و سپس در آن روح را دمید.

ب- اصل قریب (نزدیک)، که‌از نطفه (تخمک مرد و زن) آفریده می‌شود.[۴] خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ٨ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ٩ ﴾(سجده/۷-۹).

---

(٤) اصول التربيه، نحلاوي /٣١.

آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان (اوّل) را از گل آغازید. سپس خداوند ذرّیّه او را از عُصاره آب (به ظاهر) ضعیف و ناچیزی (به نام منی) آفرید. آن گاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح متعلّق به خود (که سرّی از اسرار است) در او دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید، امّا) شما کمتر، شکر (نعمتهای او) را به جای می‌آورید.

امیر مؤمنان علی ﷺ بخوبی شناخته بود که خداوند انسان را با دستانش آفریده و به او قامتی متعادل و ظاهری نیکو و عقل و اندیشه و گویایی و توانایی بخشیده است و آنچه در آسمان و زمین است در اختیار او قرار داده و بر بسیاری از مخلوقات برتری داده‌است و با فرستادن پیامبران بر ارزش و مقام او افزوده و شگفت انگیزتر این که به او صلاحیّت داده که با پیروی از پیامبر، محبّت و رضای خداوند نصیب او شود و نعمت‌های جاویدان و همیشگی آخرت را به او می‌دهد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾ ﴾(نحل/۹۷)

«هر کس -از مرد یا زن- کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.»

امیر مؤمنان علی ﷺ به حقیقت درگیری و مبارزه‌ی بین انسان و شیطان پی برده و می‌فهمید که‌این دشمن برای منحرف کردن انسان از جلو، پشت سر، سمت راست و سمت چپ به مقابله با انسان می‌پردازد و با وسوسه‌های مداوم همواره تلاش می‌کند او را به دام گناهان و معاصی بیاندازد و نیروهای شهوانی را در او تحریک می‌نماید؛ بنابراین همواره از خداوند می‌خواست که او را بر دشمنش ابلیس یاری دهد؛ به همین صورت همواره در طول زندگی اش با شیطان مقابله می‌کرد و این واقعیت را در زندگی و سیره‌ی ایشان مطالعه می‌کنید، علی از داستان آدم و شیطان که در قرآن آمده آموخته بود که آدم، اصل بشراست و جوهره‌ی اسلام، اطاعت مطلق از خداوند متعال است و در انسان قابلیّت گرفتار شدن به دام گناهان و خطاها وجود دارد و از لغزش آدم آموخته بود که لازم است فرد مسلمان جهت امنیّت در مقابل دسیسه و حیله‌های شیطان به خداوند متعال توکّل داشته باشد و شناخته بود که توبه و استغفار در زندگی فرد مسلمان از اهمیّت بسیار والا بر خوردار است و باید انسان از تکبّر و حسد پرهیز کند و رضای خدا را بر همه چیز ترجیح دهد و به اهمیّت سخن گفتن با

روش نیکو و پسندیده با برادران ویارانش توجه داشت، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾ ﴾(اسراء/۵۳).

یعنی: (ای پیغمبر!) به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیباترین (و نیکوترین سخنها) باشد. چرا که شیطان (به وسیله سخنهای زشت) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد و بی‌گمان اهریمن (از دیر باز) دشمن آشکار انسان بوده‌است (و پیوسته درصدد برآمده تا آتش جنگ را با افروزینه وسوسه شعله‌ور سازد).

امیر مؤمنان علی ﷺ در تزکیه و تربیت دوستان ویارانش پایبند به روش تربیتی قرآن و سنّت پایبند بود.

دوم: اهمیت و جایگاه قرآن در نزد امیرمؤمنان علیﷺ

علی ﷺ در تمام مدّت حیات پر برکت خود با تلاوت، حفظ، فهم و عمل به قرآن زندگی می‌کرد و می‌فرمود: «هرکسی قرآن را تلاوت کند و بمیرد و به جهنّم برود از کسانی است که قرآن را به تمسخر گرفته‌است » [۱] و نیز و می‌فرمود: «خوشا به حال کسانی که قرآن را تلاوت و به آن عمل می‌کنند، چون این افراد محبوبترین مردم نزد رسول‌الله ﷺ بودند».[۲]

می‌فرمود: «به نظر من هیچ عاقلی قبل از تلاوت سه آیه‌ی آخر سوره‌ی بقره نمی‌خوابد».[۳]

امیر مؤمنان در توصیف قرآن و اهمیّت آن می‌فرماید: «قرآن کتاب خداست که در آن خبر کسانی است که پیش از شما زیسته‌اند و بعد از شما خواهند زیست، حکم و قانون در میان شماست، حق را از باطل جدا و مشخص می‌کند، در آن چیز بیهوده‌ای نیست، هر کس (عمل) آن را از ترس ستمکاری ترک کند، خداوند او را نابود می‌کند و هر کس هدایت را در غیر آن جستجو کند، گمراه می‌شود، ریسمان محکم و ذکر (خداوند) حکیم است و آن صراط مستقیمی‌است که هواها و خواهشها و زبانها نمی‌تواند در آن انحراف و پیچیدگی بیاورد، شگفتیهای آن تمام شدنی نیست و علماء از آن سیر نمی‌شوند، هر کس با آن سخن

۱- المتطرف ۱/۲۰ و فرائد الکلام /۳۹۰.

۲- التبیان في آداب حملة القرآن /۱۶۴ و فرائد الکلام /۳۹۰.

۳- التبیان في آداب حملهالقرآن /۱۶۴ و فرائد الکلام /۳۸۷.

گفت، راست می‌گوید و هر کس به آن عمل کند، پاداش داده خواهد شد، هر کس به آن حکم کند عدالت را رعایت کرده است و هر کس به آن دعوت دهد، به راه راست هدایت یافته است[۱]. از آنجایی که سرور ما علی ﷺ به قرآن بسیار اهمیّت می‌داد، علم گسترده‌ای از قرآن و علوم آن به دست آورد، از ایشان روایت است که فرمود: «سوگند به خدا! هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر این که می‌دانم درباره‌ی چه کسی، کجا و بر چه کسی نازل شده است، خداوند به من دلی آگاه و زبانی صادق و گویا بخشیده است [۲].

و می‌فرمود: «از من درباره‌ی کتاب خدا سوال کنید، چرا که هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر این که می‌دانم شب نازل شده‌یا روز، در دشت نازل شده‌است یا در کوه» [۳].

ابن عبدالبرّ بر این باور است که علی در زمان رسول خداﷺ قرآن را جمع آوری کرده‌است.[۴]

سرورمان علیﷺ در اواخر زندگانی خود می‌فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید» [۵]، وی این سخن را زمانی می‌گفت که در عراق بود و بخش عمده‌ی اصحاب پیامبر وفات یافته بودند. چون در میان قومی‌بود که نسبت به احکام قرآن و سنّت جاهل بودند و یا چندان که باید آگاه نبودند، علاقمند بود قرآن و سنّت را به آنها آموزش دهد و آنها را به حق و حقیقت دین راهنمایی کند، چرا که او آگاهترین فرد در آن دوران بود و این که ایشان بر آموزش و تربیت مردم حریص بوده است، نمونه‌ای از عالم ربانی است.

سوم: آیاتی که درباره‌ی علیﷺ نازل شده است

در زمان رسول خدا ﷺ قرآن نازل می‌شد و به حوادث و مسائلی که در جامعه‌ی مدینه اتفاق می‌افتاد پاسخ می‌داد و پیامبر ﷺ را راهنمایی می‌کرد که با چه اقوام و گروههایی رابطه برقرار نماید و با چه کسانی قطع رابطه کند و حتّی هشدار می‌داد که با برخی هیچ رابطه‌ای نداشته باشد و برخی اشتباهات را تذکّر می‌داد و برخی از آیاتی که در مورد علی و صحابه نازل شدند که افتخارات جاویدان را برای ایشان ثبت کرد، از جمله:

۱- فضایل القرآن، ابن‌کثیر/۱۵ف این روایت از پیامبر ثابت نیست بلکه موقوف بر علي است.

۲- الطبقات ۲/۳۳۸، تاریخ الخلفاء سیوطي /۱۵۲.

۳- الصواعق السحرته ۲/۳۷۵ و الطبات ۲/۳۳۸.

٤- الاستیعاب ۳/۱۱۳۰، منظور حفظ قرآن است نه جمع آوري به صورت مکتوب.

٥- منهاج السنة-۸/۵۷.

۱- ﴿ ۞ هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتۡ لَهُمۡ ثِيَابٞ مِّن نَّارٖ يُصَبُّ مِن فَوۡقِ رُءُوسِهِمُ ٱلۡحَمِيمُ ١٩ يُصۡهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمۡ وَٱلۡجُلُودُ ٢٠ وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنۡ حَدِيدٖ ٢١ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ٢٢ إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ٢٣ ﴾ (حج/۱۹-۲۳)

اینان که دو دسته مقابل هم (مردمان، به نام مؤمنان و کافران) می‌باشند (و در آیه‌های متعدّد ذکری از ایشان رفته‌است) درباره (ذات و صفات) خدا به جدال پرداخته‌اند و به کشمکش نشسته‌اند. کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیّه دیده و انگار آتش آن) جامه‌هائی (است که به تن آنان چست بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه بر آن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته می‌شود. (این آب جوشان آن‌چنان در بدنشان نفوذ می‌کند که) آنچه در درونشان است بدان گداخته و ذوب می‌گردد و هم پوستهایشان. تازیانه‌هائی از آهن برای (زدن و سرکوبی) ایشان (آماده شده) است. هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهانند، بدان برگردانده شوند (و آمرانه بدیشان گفته شود:) بچشید عذاب سوزان را. (این حال گروه‌اوّل، یعنی کافران در قیامت است. امّا گروه دوم که مؤمنانند) خداوند کسانی را که‌ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به باغهائی (از بهشت) داخل می‌گرداند که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودبارها جاری است. آنان با دستبندهائی از طلا و مروارید زینت می‌یابند و جامه‌هایشان در آنجا از حریر است.

بخاری از علی روایت می‌کند که می‌فرمود: «من نخستین کسی هستم که در روز قیامت در برابر خداوند برای خصومت با دشمنان احضار می‌شوم». قیس بن عباده می‌گوید: آیه‌ی: «هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡۖ». در مورد برخی از صحابه و دشمنانشان مانند: حمزه، علی، ابوعبیده بن حارث، شیبه بن ربیعه، عتبه بن ربیعه و ولید بن عتبه نازل شده است که در جنگ بدر به نمایندگی از دو گروه مؤمن و کافر رو در روی هم قرار گرفتند. (و مبارزه کردند).[۱]

۲- ایشان یکی از کسانی است که آیه زیر درباره آنها نازل شده است:

۱- بخاري ش /۳۹۶۵.

﴿ فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ ٦١ ﴾ (آل عمران/۶۱).

هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده‌است (باز) با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنّا می‌نمائیم.

وقتی که هیئت اعزامی از سوی طایفه‌ی نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد عیسی‌بن‌مریم علیه السلام با آنها به مجادله پرداخت و فرمود: عیسی بنده‌ی خدا و رسول و کلمه‌ی اوست که به مادر پاک او (مریم) القاء کرده است و در مورد ادعای آنها مبنی بر اینکه عیسی «خدا یا پسر یا سوّم سه خدا »باشد، آنها را تکذیب کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد، امّا آنها نپذیرفتند، بنابراین آنها را به مباهله دعوت کرد.

از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت است که وقتی آیه‌ی: « فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ » نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی، فاطمه، حسن و حسین را جمع کرد وفرمود: «پروردگارا اینها اهل بیت من هستند».[1]

۳- علی رضی الله عنه طی مباحثه‌ای گفته بود: جهاد در راه خدا از آباد کردن مسجد الحرام فضیلت بیشتری دارد، به همین مناسبت آیه نازل شد و نظریه علی را تأیید کرد.

در روایت صحیح آمده: مردی گفت: من برایم مهم نیست که پس از مسلمان شدنم هیچ عملی انجام ندهم جز این که مسجد الحرام را تعمیر و آباد کنم. علی گفت: فضیلت جهاد در راه خدا از همه‌ی آانچه تو می‌گویی بیشتر و برتر است، عمر بن خطاب که آنجا حضور داشت گفت: در کنار منبر پیامبر سر و صدا نکنید. وقتی که نماز تمام شد در این باره از پیامبر سؤال می‌کنیم، لذا آیه‌ی زیر نازل شد:

﴿ ۞ أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٩ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي

۱- مسلم (۴/۱۸۷۱/۴۲۵) و (۱/۱۷۱).

سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٢٠ يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ وَجَنَّٰتٖ لَّهُمۡ فِيهَا نَعِيمٞ مُّقِيمٌ ٢١ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ٢٢ ﴾ (توبه/۱۹-۲۲)

آیا (رتبه سقایت و) آب دادن به حاجیان و تعمیرکردن مسجدالحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده‌است (و به جان و مال کوشیده‌است؟ هرگز منزلت آنان‌یکسان نیست و) در نزد خدا برابر نمی‌باشند و خداوند مردمانی را که (به خویشتن به وسیله کفر ورزیدن و به دیگران به وسیله اذیّت و آزار آنان) ستم می‌کنند (به راه خیر و صلاح دنیوی و نعمت و سعادت اخروی) رهنمود نمی‌سازد.

کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند و آنان رستگاران و به مقصودرسندگان (و سعادتمندان دنیا و آخرت) می‌باشند.

پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خوشنودی (از ایشان که بزرگترین نعمت است) و بهشتی مژده می‌دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند.

همواره در بهشت ماندگار می‌مانند (و غرق در لذائذ و نعمتهای آن خواهند بود). بیگمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگ (و فراوانی برای فرمانبرداران امر او) موجود است.

خداوند متعال در بیان این آیات فرمود که ایمان و جهاد در راه خدا از آبادانی مسجدالحرام، عمره، طواف و پذیرایی و نیکی با حاجیان بیشتر فضیلت دارد.

۴- خیر خواهی و دلسوزی علی رضی الله عنه نسبت به امّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم:

از علی روایت است وقتی آیه‌ی:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٢ ءَأَشۡفَقۡتُمۡ أَن تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَٰتٖۚ فَإِذۡ لَمۡ تَفۡعَلُواْ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١٣ ﴾ (مجادله/۱۳)

ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگوئی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاکیزه‌تر (برای زدودن حب مال از دلها) است. اگر هم چیزی را نیافتید (که با آن صدقه را انجام دهید) خداوند آمرزگار و مهربان است. آیا

می‌ترسید که پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هائی را بدهید (و مخارجی برای خود تولید کنید؟!). حال که چنین کاری را نکرده‌اید و خداوند هم شما را بخشیده‌است (و این رنج را از دوش شما برداشته‌است و اجازه داده‌است بدون دادن صدقه با پیغمبر به نجوا بپردازید) پس نماز را چنانکه باید بخوانید و زکات مال بدر کنید و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری نمائید. الله از همه کارهایی که می کنید آگاه است.

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به من فرمود: به مسلمانان دستور بده صدقه بدهند، گفتم: چطور؟ فرمود: یک دینار، گفتم: نمی‌توانند، فرمود: نیم دینار. گفتم: نمی‌توانند، فرمود: پس چقدر بدهند خوب است؟ گفتم: به اندازه‌ی وزن یک جو طلا. فرمود: علی تو بسیار زاهد و پارسایی.

علی گوید: سپس آیه‌ی: «ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا۟ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَٰتٍ خَيْرٌ..» نازل شد.

راوی می‌گوید: علی می‌گفت: خداوند به خاطر من بر این امّت آسان گرفت و تخفیف داد[1].

چهارم: ابلاغ تفسیر آیاتی را که علی از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود

علی‌رضي الله عنه از تفسیر برخی آیات که از پیامبر صلی الله علیه وسلم استفاده کرده، به مردم ابلاغ می‌کرد، از جمله به چند مورد از این آیات اشاره می‌کنیم:

الف- از علی روایت است که پیامبر فرمود: منظور از آیه‌ی:

﴿ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾ ﴾(واقعه/۸۲)

یعنی: این است که خداوند به شما روزی داده ولی بجای اینکه شکرگزار باشید، بوسیله ستارگان طلب باران می‌کنید و می‌گویید: با طلوع فلان ستاره و فلان ستاره باران می‌بارد و به جای شکر و سپاس خدا، او را تکذیب می‌کنید».[2]

ب- برای هر کس همان آسان است که برای آن آفریده شده است.

از علی روایت است که گفت: در بقیع غرقد بودیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و نشست، ما نیز نشستیم، تکّه چوبی به دست داشت و با آن به زمین می‌زد، سپس سرش را بالا برد و فرمود: «**ما منكم من أحد، من نفس منفوسة إلا وقد كتب الله مكانها من الجنة والنار، ألا وقد كتبت**

۱- ترمذي ش /۳۲۶۷ و میگوید:« حسن، غريب». آلباني در ضعيف موارد الظمآن ص ۱۲۷-۱۲۸ این روایت را ضعیف دانسته‌است.

۲- مسند، الموسوعة الحديثی، ، ش/۸۴، حسن لغیره‌است.

شقیة أو سعیدة»».:یعنی: هیچ کس از شما وهیچ جانداری نیست مگر این که خداوند جایش را در بهشت و جهنّم نوشته است و کسی نیست مگر این که خداوند نوشته است که بدبخت است یا نیک بخت.

مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بر کتاب تقدیر توکّل نکنیم و از عمل دست نکشیم؟ چون هر کس سعادتمند باشد بزودی سعادتمند خواهد شد و هر کس بدبخت باشد، بزودی بدبخت خواهد شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: عمل کنید که برای هر کس همان آسان به نظر می‌رسد که نصیبش می‌شود، برای سعادتمندان عمل سعادت و برای بدبختان عمل افراد بدبخت جلوه خواهد نمود. سپس آیات:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ۝٥ وَصَدَّقَ بِٱلْحُسْنَىٰ ۝٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ ۝٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسْتَغْنَىٰ ۝٨ وَكَذَّبَ بِٱلْحُسْنَىٰ ۝٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْعُسْرَىٰ ۝١٠ ﴾ [١] (لیل/۵-۱۰).

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد). به پاداش خوب (خدا در این سرا و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد. (مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و) او را آماده رفاه و آسایش می‌نمائیم و امّا کسی که تنگ‌چشمی‌بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند. به پاداش خوب (خدا در این سرا و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد. او را آماده برای سختی و مشقّت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم.

در روایتی دیگر آمده: «آیا بر نوشته‌ای که برای ما ثبت شده‌است، توکّل نکنیم و از عمل دست نکشیم؟ چون هر کس از ما سعادتمند باشد، بزودی عمل افراد سعادتمند را انجام می‌دهد و هر کس از بدبختان باشد بزودی به سمت و سوی افراد بدبخت خواهد رفت».

در صحیحین از علی روایت است: روزی تکّه چوبی به دست پیامبر ﷺ بود و با آن به زمین می‌زد، سپس سرش را بلند کرد و فرمود: « هیچ کس از شما نیست مگر این که جایش ار بهشت و جهنّم مشخّص شده است ». گفتند: ای رسول خدا! پس عمل برای چه؟ آیا از عمل دست بر نداریم؟ فرمود: خیر! عمل کنید که برای هر کس همان آسان به نظرش

١- بخاری ش/۴۹۰۵

می‌رسد که برای آن آفریده شده است و سپس آیات ۵ تا ۱۰ سوره‌ی اللیل را که در روایت فوق ذکر شد، تلاوت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده که علم و آگاهی و نوشتن و داوری خداوند از پیش در مورد نیک بختی، بدبختی و دیگر احوال بندگان مشخص است.[1]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روایات مختلف توضیح داده است که انجام اعمال سعادتمندانه و یا انجام اعمالی که نشانه بدبختی است در افراد هیچ منافاتی با بدبخت یا نیک بخت بودنشان ندارد، چون هر کس از اهل سعادت باشد، شرایط عمل به اعمال سعادتمندانه برایش فراهم می‌شود و هر کس جزو افراد بدبخت باشد، انجام اعمال بدبختان برایش آسان و مناسب جلوه خواهد نمود. با این حال باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این که‌انسان عملی را به خاطر آنچه درتقدیر نوشته شده است، ترک کند، نهی کرده است، لذا هر کس به تقدیری که از پیش نوشته شده اعتماد کند و از عمل به دستورات الهی دست بکشد، بیشتر از همه ضرر خواهد نمود. این که کسانی برخی از عبادات و وظائف شرعی را ترک می‌کنند، از مقدراتی است که عمل اهل شقاوت بر ایشان بهتر به نظر می‌آید، چون نیک بختان کسانی هستند که به دستورات خداوند عمل می‌کنند: امّا هر کس یکی از فرایض را به بهانه‌ی تقدیر ترک کند، از بدبختانی است که عمل افراد بدبخت برایشان آسان جلوه کرده‌است، این جوابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به سؤالی داده‌است و امیر مؤمنان علی و اصحاب از پیامبر آموخته‌اند.[2]

پنجم: اصول و مبانی علی در استنباط احکام و فهم معانی از قرآن

علی نسبت به قرآن و علوم آن علمی گسترده داشت؛ به همین دلیل معتقد بود که تمام احکام شرعی به دو صورت تصریحی و ضمنی در قرآن وجود دارد و می‌فرماید: «قطعاً خداوند متعال فراموشکار نبوده‌است»[3] و به کثرت از قرآن استدلال می‌کرد و آیه‌ی مورد استدلالش را تلاوت می‌کرد.

۱- التزام به ظاهر قرآن

سرور ما علی هر گاه قرینه‌ای را نمی‌یافت که به اقتضای آن مفهوم و معنای ظاهر تغییر می‌کند، به ظاهر آیه استناد می‌کرد و بر آن تأکید می‌نمود، به همین دلیل با استناد به آیه‌ی:

۱- بخاری ش/۶۶۰۵ و الفتاوا ۸/۱۶۵.

۲- مصنف عبدالرزاق /۱۷۴۴.

۳- همان منبع/۱۷۴۴

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى ٱلْمَرَافِقِ ﴾ (مائده/۶)[1]

ای مؤمنان! هنگامی که برای نماز بپاخاستید (و وضو نداشتید)، صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید.

برای هر نماز وضوء می‌گرفت، چون ظاهر آیه ایجاب می‌کند که هرگاه فرد قصد نماز خواندن کند، باید وضوء بگیرد. معتقد بود هرگاه بر فردی روزه فرض شد و سپس به مسافرت رفت (یعنی: فردی مقیم بود و روزه فرض شد و بعد از آن مسافر شد). روزه بر چنین فردی فرض است و نمی‌تواند روزه‌اش را بخورد و دلیل امیر مؤمنان آیه‌ی:

﴿ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ﴾[2]، (بقره/۱۸۵)

یعنی: (هرکس از شما ماه (رمضان) را دید باید روزه بگیرد).

به باور سرورما علی رضی الله عنه فردی که بعد از دو سالگی از زنی شیر بخورد، حرام بودن شیرخوارگی ثابت نمی‌شود و دلیل ایشان آیه‌ی:

﴿ ۞ وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ۖ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ ۚ وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةٌۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦ ۚ وَعَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ ۗ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۗ وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوٓاْ أَوْلَٰدَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّآ ءَاتَيْتُم بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾ ﴾ (بقره/۲۳۳)

یعنی: مادران (اعم از مطلّقه و غیرمطلّقه) دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند، هرگاه یکی از والدین یا هر دوی ایشان خواستار تکمیل دوران شیرخوارگی شوند، بر آن کس که فرزند برای او متولّد شده (یعنی پدر) لازم است خوراك و پوشاك مادران را (در آن مدّت به اندازه توانائی) به گونه شایسته بپردازد. هیچ کس موظّف به بیش از مقدار توانائی خود نیست، نه مادر به خاطر فرزندش و نه پدر به سبب بچّه‌اش باید زیان ببیند (بلکه حق دیدار از فرزند برای هر دو محفوظ است و بر پدر پرداخت عادلانه و بر مادر پرورش

۱- تفسیر قرطبی ۲/۸۰.

۲- فقه‌الامام علی ۱/۴۵.

مسلمانانه لازم است. چنانچه پدر بمیردیا به سبب فقر از پرداخت حق حضانت عاجز باشد) بر وارث فرزند چنین چیزی لازم است (و در صورت دارا بودن، باید آنچه بر پدر فرزند، از قبیل خوراک و پوشاک و اجرت شیرخوارگی لازم بوده‌است بپردازد) و اگر (والدین) خواستند با رضایت و مشورت همدیگر (کودک را زودتر از دو سال) از شیر بازگیرند گناهی بر آنان نیست. اگر (ای پدران) خواستید دایگانی برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، به شرط این که حقوق آنان را به طور شایسته بپردازید و از (خشم) خدا بپرهیزید و بدانید که خدا بدانچه انجام می‌دهید بینا است (لذا پدران و مادران خدا را در نظر دارند و به تربیت اولاد عنایت نمایند).

طبق این آیه مدّت شیرخوارگی دو سال است و هرکس بچّه‌ای را در طول دو سال شیرخوارگی اش شیر دهد، حرمت (شیرخوارگی) شامل حالش می‌شود، امّا اگر بچّه‌ای بعد از دو سالگی از زنی شیر خورد، حرمت رضاعت (شیرخوارگی) شامل حالش نمی‌شود[1].

در جایی دیگر با استناد به قسمت دیگر این آیه – و طبق قاعده‌ی جمع بین آیات – بین آیه‌ی: «مادران فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند». می‌گوید: این حکم مخصوص کسانی است که قصد دارند مدّت شیرخوارگی را کامل کنند و آیه‌ی:

﴿ وَحَمْلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهْرًا ﴾ یعنی: (مدتی که کودک در شکم مادر است وجدا شدنش سی ماه است)، جمع نموده و می‌گوید: زنی را که شش ماه پس از ازدواج، زایمان کرده بود از تهمت بری دانست و فرمود: «خداوند در این آیات به ما می‌گوید: (کمترین مدّت) حاملگی شش ماه و شیرخوارگی بیست و چهار ماه است، که در مجموع سی ماه می‌شود. حکمش را از جمع بین دو آیه‌ی مذکور استنباط نمود.[2]

۲- حمل مجمل بر مفسّر

مجمل حکمی است که منظور و مراد آن به گونه‌ای پوشیده است که بدون شرح و توضیح مراد و منظور گوینده فهمیده نمی‌شود.[3]

مفسّر حکمی است که منظور آن بدون نیاز به شرح و توضیح، واضح باشد[1]. سرورما علی‌ﷺ آیه‌ی:

۱- المجموع، نووی۸/۲۱۳.
۲- منصف عبدالرزاق/۱۲۴۴۳و فقه‌الامام علی ۱/۴۱
۳- مرآة الاصول فی شرح مرقاة الوصول/۱۶۷

﴿ هَدۡيَۢا بَٰلِغَ ٱلۡكَعۡبَةِ ﴾ (قربانی که به کعبه برسد) که مجمل است بر آیات دیگر مفسر حمل کرده است.

روایت است: مردی از علی درباره‌ی قربانی که حاجی با خودش می‌برد سؤال کرد، علی گفت: هشت جفت از انواع حیوانات با خودش ببرد، آن مرد از این پاسخ به شك افتاد. لذا علی به او گفت: آیا قرآن تلاوت می کنی؟

گفت: آری.

علی گفت: آیا نشنیده‌ای خداوند می‌فرماید:

« ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ أُحِلَّتۡ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلۡأَنۡعَٰمِ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ غَيۡرَ مُحِلِّي ٱلصَّيۡدِ وَأَنتُمۡ حُرُمٌۗ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ مَا يُرِيدُ ١ ﴾ (مائده/۱)

یعنی: ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید (اعمّ از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان یا انسان با خدا. بعد از ذبح، خوردن گوشتِ) چهارپایان برای شما حلال است، مگر آنهائی که (در این سوره مستثنی می گردد) و بر شما خوانده می‌شود. هنگامی که در حالت احرام هستید (یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) شکار (بَرّی) را حلال ندانید. خداوند هرچه بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می کند.

آن مرد گفت: آری.

باز فرمود: آیا شنیده‌ای خداوند می‌فرماید: ﴿لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۗ ﴾ (حج/۳۴)؟

باید نام الله را در هنگام ذبح چهارپایانی که برایشان روزی داده است، ذکر کنند.

گفت: آری.

علی گفت: و شنیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ حَمُولَةٗ وَفَرۡشٗاۚ كُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ١٤٢ ﴾(انعام/۱۴۲)؟

برخی چهارپایان را برای بارکشی و برخی دیگر جانداران را که روی زمین می‌خزند آفرید، از آنچه خداوند به شما روزی داده‌است، بخورید).

۱- همان منبع /۱۶۱

گفت: آری.

فرمود: شنیده‌ای خداوند می‌فرماید:

﴿ثَمَٰنِيَةَ أَزۡوَٰجٖۖ مِّنَ ٱلضَّأۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡمَعۡزِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ نَبِّـُٔونِي بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٤٣ وَمِنَ ٱلۡإِبِلِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ وَصَّىٰكُمُ ٱللَّهُ بِهَٰذَاۚ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٤﴾ (انعام/۱۴۳و۱۴۴)؟

«... از میش دو تا (نر و ماده) از بز دو تا (نر و ماده) بگو آیا این دو نر (بز و میش)یا دو ماده را خداوند حرام کرده یا آنچه در شکم ماده قرار دارد. (کدام یک را خداوند حرام کرده‌است؟) با علم و یقین به من پاسخ دهید، اگر از راستگویانید و از شتر دو تا (نر و ماده)».

گفت: آری.

پرسید: اگر آهویی را در هنگام احرام کشتم بر من چه چیز لازم می‌آید؟

فرمود: «هَدۡيَۢا بَٰلِغَ ٱلۡكَعۡبَةِ».[1]

منظور علی این بود که اگر کسی آهویی را در هنگام احرام حج شکار کرد، باید یک گوسفند به جای آن قربانی کند. به این صورت علی آیه‌ی مجمل را با آیات مفسَّر توضیح داد.

۳- حمل آیات مطلق بر آیات مقیّد

مطلق: الفاظ و کلماتی است که بودن قید بر معنا و ماهیّتی دلالت کند و مقیّد: کلمه و لفظی است که با قیدی – هر قیدی که باشد – مقید شود [2]. امیر مؤمنان علی در استنباط برخی احکام مطلق قرآن را بر مقیّد حمل کرده‌است، به عنوان مثال در آیه‌ی سرقت، به صورت مطلق دستور داده شده که دست سارق قطع شود، این آیه با حکمی‌که در آیه‌ی محاربه آمده، دست دزد راهزن قطع نشود مگر بعد از اینکه دو بار اقدام به دزدی کند، مقید شده است. اگر دزد به کرّات دزدی کرد، بیشتر از یک دست و یک پایش قطع نشود، به این صورت که پس از اوّلین سرقت، دست راستش قطع شود، اگر بار دوّم دزدی کرد، پای

۱- الدر المنثور ۳/۱۳.

۲- جمع الجوامع بشرح المحلی ۲/۷۹، فقه‌الامام علی۱/۴۷.

چپش قطع می‌شود، امّا اگر برای بار سوّم و چهارم دزدی کرد، عضوی از او نباید قطع شود و به جای قطع عضو، باید تعزیر شود، این نظریه سرور ما علی رضی الله عنه است، چون به اعتقاد ایشان آیه‌ی:

﴿ وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا ﴾ (مائده/۳۸).

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که‌انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید.

آیه‌ی فوق بر آیه‌ی محاربه حمل می‌شود که می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ ﴾(مائده/۳۳).

کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی‌می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند و بدین‌وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در روی زمین (با تهدید امنیّت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروآنها) دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال) به دار زده شوند یا (در برابر راهزنی و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود

بنابراین علی می‌گفت: خداوند در این آیه‌ی محاربه فقط به قطع یک دست و یک پای راهزن دستور داده است، به همین دلیل اگر بیشتر از دوبار دزدی کرد مجازاتش این است که بجای قطع عضو زندانی شود.[1]

شعبی روایت می‌کند که سرور ما علی رضی الله عنه معتقد بود اگر سارقی بیش از دو بار دزدی کرد، فقط یک دست و یک پایش قطع می‌شود، بعد از بار دوّم مجازاتش این است که زندانی شود و می‌گفت: از خداوند شرمم می‌آید که برای بنده‌اش دستی نگذارم که با آن غذا بخورد و استنجا و طهارت کند.[2]

۱- فقه‌الامام علی ۱/۴۷و منصف عبدالرزاق/۲۱۸۷۴.

۲- فقه‌الامام علی ۱/۴۷ و منصف عبدالرزاق/۱۸۷۶۴.

٤- علم به ناسخ و منسوخ

نسخ: عبارتست از رفع و برداشته شدن یک حکم شرعی با حکم شرعی دیگری که بعد از آن آمده ساقط شود.

زرکشی می‌گوید: ائمه می‌گویند: برای کسی جایز نیست قرآن را تفسیر کند مگر بعد از این که ناسخ و منسوخ قرآن را بشناسد.[1]

امیر مؤمنان علی با تأکید بر همین قاعده، در برخورد با فردی (قصّه پرداز) که به باور خود قرآن را تفسیر می‌کرد، وی را سرزنش کرد وگفت: آیا ناسخ ومنسوخ قرآن را می‌شناسی؟ آن مرد گفت: خیر، فرمود: پس هم خودت گمراه و هلاک شدی و هم دیگران را گمراه و هلاک کردی.[2]

٥- توجّه و اهتمام به زبان عربی

یکی از روشهای سرور ما علی ؓ در فهم قرآن این بود که به زبان عربی توجّه خاص داشت، به عنوان مثال در مورد فهم آیه‌ی:

﴿ وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖۚ ﴾ (بقره /۲۲۸).

و زنان مطلّقه باید (بعد از طلاق) به مدّت سه بار عادت ماهانه (ویا سه بار پاک‌شدن از حیض) انتظار بکشند (و عدّه نگهدارند، تا روشن شود که حامله نیستند).

می‌گوید: منظور از «قُروء» حیض است و عدّه‌ی زن مطلقه تا از سوّمین عادت ماهیانه پاک نشود، تمام نمی‌شود.[3]

به همین دلیل درباره‌ی زن مطلّقه می‌گوید: «زمانی شوهرش می‌تواند رجوع کند که پس از پاک شدن از حیض سوم غسل کند».[4]

(و قُرُوء) در زبان عربی جمع «قرء» است که هم به معنای حیض و هم به معنای طهر «پاکی» به کار می‌رود و جمله‌ی: «أقرأت امرأة» هم به این معنای این است که (زن در عادت ماهیانه(حیض) قرار گرفت و هم به معنای پاک شدن از عادت ماهیانه است.)

۱- البرهان فی علوم القرآن ۲/۹۲.

۲- ابو خثیمه، کتاب العلم العلم /۳۱ با تحقیق آلبانی و گوید: إسناد آن صحیح است.

۳- تفسیر ابن کثیر ۱/۲۱.

٤- الدرّ المنثور ۷۳۳۴.

همچنین امیر مؤمنان علی رضی الله عنه از آیه‌ی: «﴿ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ ﴾ (نساء/۴۳) یعنی:(یا زنانتان را لمس کردید)

از این آیه چنین فهمیده بود که معنای «لمس» همبستری و جماع است و خداوند متعال این کلمه را به صورت کنایه به کار برده است.[۱]

همچنین در آیه‌ی:

﴿ وَإِن طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدۡ فَرَضۡتُمۡ لَهُنَّ فَرِيضَةٗ ﴾(بقره/۲۳۷)

و اگر زنان را پیش از آن که با آنان تماس بگیرید (و آمیزش جنسی بنمائید) طلاق دادید، در حالی که مهریّه‌ای برای آنان تعیین نموده‌اید...، در این آیه واژه‌ی: « مسّ» را به معنای خلوت کردن با زن حمل کرده و می‌گوید: منظور از «مسّ» در این آیه خلوت کردن زن و مرد است.[۲] به این ترتیب از نظر علی هرگاه مردی با زنی که عقد ازدواج بسته خلوت کند، پرداخت تمام مهریه بر او واجب است[۳] و می‌گوید: هر گاه زن ومرد پشت پرده‌ی زفاف رفتند و درب اتاق را بستند، بر مرد پرداخت مهریه و بر زن عدّه واجب می‌شود[۴].

٦- فهم نصی از قرآن با نصوص دیگری از آن

از جمله اصول و قواعد امیرمؤمنان علی در فهم تفسیر قرآن این بود که معنای آیه‌ای را از آیات و نصوص دیگر استنباط می‌کرد، از جمله در آیه‌ی:

﴿ فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا ١٤١ ﴾ (نساء/۱۴۱)

هرگز خداوند برای کافران راهی (برای غلبه) بر مؤمنان قرار نداده.

چنین فهمیده است که منظور روز قیامت است و این فهم را از آن قسمت از آیه‌ای استنباط می‌کند که خداوند می‌فرماید: ﴿ فَٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ ﴾. سرورما علی رضی الله عنه در پاسخ مردی که از ایشان سؤال کرده بود: معنای این آیه چگونه است؟ گفت: نزدیک بیا،

۱- فقه الامام علی ۱/۴۸ و الفصول فی الاصول، جصاص۱/۲۰۳.
۲- الفصول فی الاصول جصاص ۱/۲۰۲
۳- فقه‌الامام علی ۱/۴۸.
٤- مصنف ابن ابی شیبه ۴/۲۳۴ و فقه‌الامام علی ۲/۵۳۱.

نزدیک بیا، خداوند در روز قیامت بین شما حکم می‌کند و هرگز برای کافران راه غلبه برای مؤمنان قرار نخواهد داد.[۱]

طبق روایت ابن جریر که‌ابن کثیر هم از او نقل کرده که طبق استنباط علی ﷺ منظور از آیه‌ی: و ﴿ وَٱلسَّقۡفِ ٱلۡمَرۡفُوعِ ۝٥ ﴾(طور/۵) آسمان است و سفیان گفت: علی پس از تفسیر آیه‌ی: ﴿ وَٱلسَّقۡفِ ٱلۡمَرۡفُوعِ ۝٥ ﴾ آیه‌ی: ﴿ وَجَعَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ سَقۡفًا مَّحۡفُوظًاۖ وَهُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهَا مُعۡرِضُونَ ۝٣٢ ﴾ (الانبیاء/ ۳۲) را تلاوت کرد،

و آسمان را سقفی حفاظت شده قرار دادیم و آنان از نشانه‌هایش رویگردانند.

و نیز از همین موارد است تفسیر آیه‌ی: « ﴿ حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ۝٢٣٨ ﴾(۲۳۸/ بقره)

در انجام نمازها و (به ویژه) نماز میانه (یعنی عصر، کوشا باشید و) محافظت ورزید و فروتنانه برای خدا بپا خیزید.

به فهم او «نماز میانه» نماز عصر است و این فهم و استنباط را با استناد به حدیثی گفته که رسول‌الله ﷺ در روز جنگ احزاب فرمود: «**شغلونا عن الصلاة الوسطی صلاة العصر، ملأ الله بيوتهم وقبورهم** ناراً»[۲] یعنی: ما را از نماز میان، نماز عصر مشغول کردند، خداوند خانه‌ها و قبرهایشان را پر از آتش کند)[۳].

نیز از دیگر موارد تفسیر ایشان این است که در روایت آمده امیرمؤمنان علی ﷺ از آیه‌ی:

﴿ إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا ۝٣١ ﴾ (نساء /۳۱)

اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که‌از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدائیم و (به شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه ارزشمندی (که بهشت برین است) وارد می‌گردانیم.

۱- تفسیر ابن جریر اسناد آن صحیح است/۳۲۷.

۲- مسلم (۱/٤٣٧).

۳- مسلم۱/۴۳۷.

سهل ابن ابی خثیمه از پدرش روایت می‌کند که: من در همین مسجد – کوفه – بودم، علی روی منبر سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: ای مردم کبائر (گناهان کبیره) هفت تا هستند، مردم فریاد کشیدند، سه بار این سخنش را تکرار کرد و گفت: چرا از من نمی‌خواهید آن هفت گناه کبیره را برایتان بگویم؟ گفتند: آنها کدامند؟ فرمود: شرك ورزیدن به الله، قتل و کشتن ناحق، تهمت زدن به زنان پاکدامن، خوردن مال یتیم، خوردن ربا، فرار از معرکه‌ی جهاد هنگام رو در رویی و انصراف از هجرت[1].

این نظر و دیدگاه علی رضی الله عنه بر مبنای حدیثی است که رسول‌الله ص فرمودند: «اجتنبوا السَّبع الموبقات» یعنی: از هفت گناه هلاك کننده بپرهیزید. عرض کردند: ای رسول خدا آنها کدامند؟ فرمودند: «الشّرک بالله والسّحر و قتل النّفس التی حرم الله إلاّ بالحق وأكل مال اليتيم والتّولی يوم الزّخف وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات»: (شرك ورزیدن به خدا، افسون وجادوگری، کشتن کسی که خداوند قتلش را حرام کرده مگر بر حق، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از معرکه‌ی جنگ هنگام رودررویی با کفّار و تهمت زدن به زنان پاکدامن بی‌خبر[2].

تفسیر و فهم نصی با نصی دیگر از منهج و روش امیر مؤمنان علی در تفسیر قرآن بوسیله‌ی سنّت است.

۷- سؤال از الفاظ مشکل قرآن

یکی از روشهای امیر مؤمنان علی در فهم قرآن کریم این بوده که هرگاه فهم آیه‌ای به نظرش مشکل می‌آمد در مورد آن به سؤال و کاوش می‌پرداخت، به همین دلیل از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که منظور از: ﴿يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾ در آیه‌ی:

﴿ وَأَذَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِيٓءٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ وَرَسُولُهُۥۚ فَإِن تُبۡتُمۡ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ غَيۡرُ مُعۡجِزِي ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٣ ﴾ (توبه/۳) چیست؟

۱- تفسیر طبری۲۵/۵

۲- بخاری الوصایا، ش/۲۷۶۶.

علی گفت: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم «یوم الحج الاکبر» چه روزی است؟ فرمود: «روز قربانی»[۱]، امیرمؤمنان علی این منهج و روش را با روایتی که‌از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند شرح می‌دهد و می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر اتفاقی پیش آمد که در مورد آن هیچ امر و نهی نیست، چه کار کنیم؟ فرمود: «با فقها و اهل عبادت مشورت کنید، وتنها به رأی خودتان عمل نکنید»[۲].

۸- علم و آگاهی به مناسبت آیات قرآن

داشتن علم و آگاهی از مناسبتها و اسباب نزول آیات به فهم معنا ومفهوم و استنباط حکم از آیات کمک می‌کند، چون شرح اسباب نزول، روشی قوی برای درک مفاهیم قرآنی است.[۳]

سرور ما علی در اطلاع از اسباب نزول به سطحی از علم رسیده بود که مردم را تشویق می‌کرد از او درباره‌ی مفاهیم قرآن سؤال کنند و می‌گفت: «از من درباره‌ی قرآن و علوم آن بپرسید! سوگند به خدا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه میدانم شب نازل شده‌یا روز» [۴]، در روایتی دیگر می‌فرماید: «سوگند به خدا هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر اینکه میدانم درباره‌ی چه کسی وکجا نازل شده است»[۵].

۹- خاص کردن عام

عام: لفظی است که تمام آنچه را در حیطه‌ی صلاحت آن است بدون محدودیّت، یک جا و به یک دفعه در برمی‌گیرد.[۶]

قاعده: هر لفظ عامی بر عمومیت باقی است تا وقتی که لفظی وارد شود که آن را خاص کند[۷] و گاهی از طرف شارع حکمی صادر می‌شود که «عام» را بر بعضی از افراد خود خاص می‌کند که اصطلاحاً این را «تخصیص عام» می‌گویند [۸]، از علی رضی الله عنه روایاتی در مورد «تخصیص عام » نقل شده‌است: از ایشان پرسیدند، مردی دو کنیز دارد که خواهر همدیگرند،

۱- سنن ترمذی ش/۸۰ و آلبانی آن را صحیح دانسته ۲۸۲/۱.

۲- تاریخ خلیفه‌ابن خیاط /۷۷ و منهج علی بن ابیطالب فی دعوه‌الی الله /۷۸.

۳- منهج علي ابن ابيطالب/٧٦

٤- الاصابة ٢/ ٥٠

٥- طبقات ٢/٣٣٨.

٦- تيسير الاصول عبدالله‌الجديع/٢٦٢

٧- تيسير علوم الفقه، عبدالله جُديع، ص ٢٦٢.

٨- منبع سابق.

با یکی همبستر شده، آیا می‌تواند با خواهر دیگر هم همبستر شود؟ فرمود: خیر.... تا زمانی که هر دو از ملکیتش خارج شوند نمی‌تواند با خواهر دیگر همبستر شود[1]

از ابن کواء روایت است که از علی ﷺ پرسیدم: آیا جمع بین دو خواهر جایز است؟ گفت: طبق آیه‌ای از قرآن ازدواج با دو خواهر همزمان منع شده و طبق آیه‌ای دیگر حلال است و من و خانواده‌ام این کار را نمی‌کنیم.[2] منظور علی از آیه‌ای که جمع بین دو خواهر را تحریم کرده آیه‌ی (۲۳ سوره نساء) است که می‌فرماید:

﴿وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ﴾ یعنی: و (بالاخره این که) دو خواهر را با هم جمع آورید.

هدفش از آیه‌ی دیگر آیه‌ی (۶/مؤمنون) است که می‌فرماید:

﴿إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦﴾

یعنی: مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست،[3] و از همین دسته احکام است که امیر مؤمنان گفته: عده‌ی زنی که شوهرش بمیرد این است که بیشترین مدّت از دو مدّت تعیین شده برای عدّه را صبر کند[4]، معنای این حکم علی ﷺ این است که عام بودن بوسیله‌ی دو آیه زیر خاص می‌شود: خداوند متعال در این باره در سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَعَشۡرٗا﴾

(۲۳۴/ بقره).

و کسانی که‌از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی از پس خود به جای می‌گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند (و عدّه نگاه دارند).

در سوره‌ی طلاق فرموده:

﴿وَٱلَّٰٓـِٔي يَئِسۡنَ مِنَ ٱلۡمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمۡ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشۡهُرٖ﴾(طلاق/٤)

۱- فقه‌الامام علی از ۵۶۰ به نقل از مصنف بن ابی شیبه

۲-منبع سابق.

۳- الاحکام آمدی ۴۴۵/۲ و روضة الناظر ۱۲۹/۲.

٤- الفصول فی الاصول للجصاص ۱۰۶/۶.

یعنی: زنان شما وقتی که ناامید از عادت ماهیانه‌اند و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهیانه ندیده‌اند، اگر (درباره حکم عِدّه‌ایشان) متردّدید، بدانید که عدّه آنان سه ماه است.

طبق نظریه‌ی علی رضی الله عنه اگر زن حامله‌ای شوهرش وفات کرد و قبل از چهار ماه و ده روز وضع حمل کرده مدّت چهار ماه وده روز را کامل کند و به عموم آیه‌ی دوم عمل نکند، چون آیه‌ی دوم آن را خاص کرده و اگر مدّت حمل بیشتر از چهار ماه و ده روز طول کشید، با وضع حمل تمام می‌شود، چون آیه‌ی اول با آیه دوم خاص می‌شود. بنابراین هر یک از دو آیه در یک صورت عام و در صورت دیگر خاص است، که از دیدگاه دیگر علی رضی الله عنه هر یک دیگری را خاص می‌کند و احتمال می‌رود جانب احتیاط را رعایت کرده تا بین هر دو آیه هماهنگی ایجاد شود[1].

امّا قول راجح این است که عده‌ی زنی که شوهرش وفات کرده در هر حالت، وضع حمل است. به دلیل روایت که صحّت آن اثبات شده و از عبدالله بن عتبه روایت است که سبیعه دختر حارث به او خبر داد که زن سعد بن خاله بوده – این سعد کسی است که در جنگ بدر شرکت داشته – و سعد در حجه‌الوداع در حالی وفات نمود که این زن حامله بوده‌است، طولی نکشید که پس از وفات سعد وضع حمل کرد، وقتی از نفاس و آلودگی دوران زایمان پاک شد، خودش را برای خواستگاران آماده کرد، ابوسنابل به خانه‌اش رفت و گفت: چه شده که تو را آراسته می‌بینم، شاید می‌خواهی ازدواج کنی؟ سوگند به خدا اگر تا چهار ماه و ده روز صبر نکنی نمی‌توانی ازدواج کنی. سبیعه گفت: این را که به من گفت لباسهایم را جمع کردم و به حالت سابقم بازگشتم، شب که شد خدمت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم آمدم و در این باره سؤال کردم، رسول‌الله به من فتوا داد که با وضع حمل عدّه تمام شده و دستور داد که اگر شرایط ازدواج برایت فراهم شده، ازدواج کن.[2]

احتمال دارد این حدیث به علی نرسیده باشد، چون فردی مانند علی هرگز با حدیث صحیح و ثابتی که از رسول‌الله است، مخالفت نمی‌کند.

۱- فقه‌الامام علي ۱/۵۰.

۲- مسلم ش/۱۴۸۴.

۱۰- آشنایی با عادات و رسوم عربها و ملل همسایه

شناخت طبیعت و رسوم عربها و ملّتها و اقوام حوالی آنها مانندیهودیان و مسیحیان در هنگام نزول قرآن، نقش بسزایی در فهم قرآن کریم داشته، علی ﷺ در آن زمان زندگی می‌کرد و با بسیاری از عادات و رسوم رایج که قرآن از آنها نهی کرده ویا تأیید نموده، آشنا بود.

ابن حاتم روایت کرده: وقتی که ابن وائل بر پدر فرزدق فخر فروشی کرد هر کدام یکصد شتر ذبح کردند، لذا علی سوار بر قاطر سفید رسول‌الله ﷺ بیرون رفت و فریاد می‌زد: «ای مردم از گوشت این شتران نخورید که به نام غیر الله ذبح شده‌اند». بنابراین در می‌یابیم که علی‌ﷺ از عادات و رسوم عربها دریافته بود که‌این گونه ذبح کردن‌ها برای خدا نیست، بلکه برای شیطان است. به همین دلیل با استدلال به آیه‌ی:

﴿ حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ ﴾(مائده/۳)[۱]

(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود.

۱۱- فهم و درک قوی و گسترده

قدرت فهم و گستردگی درک از شاخصه‌ها و امتیازاتی است که علی ﷺ به آن شهرت یافته و نمونه‌های بسیار زیادی مؤید این حقیقت است و در اینجا روایتی به نقل از ابن جریر نقل می‌کنیم که می‌گوید: یکی از خوارج خطاب به سرورمان علی ﷺ در نماز صبح این آیه را قرائت کرد که می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥ ﴾ (الزمر/۶۵).

به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده‌است که اگر شرک‌ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.

علی هم در حال نماز در جواب او این آیه را قرائت کرد که می‌فرماید:

﴿ فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ وَلَا يَسۡتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ٦٠ ﴾ (روم/۶۰)

۱- تفسیر امیرالمؤمنین علي بن ابي طالب، فهد بن عبدالعزيز الفاضل، رساله علي است که هنوز منتشر نشده ۳۰/۱

پس شکیبائی داشته باش. وعده خدا به طور مسلم حق است. هرگز نباید کسانی که‌ایمان ندارند، مایه خشم و ناراحتی تو گردند (و عدم ایمان ایشان، تاب و توان و صبر و شکیبائی را از تو سلب کند).

اینها برخی از مبانی و اصولی است که امیرمؤمنان در استنباط احکام از قرآن کریم و فهم معانی آن بکار گرفته و شایسته است دوستداران و محبّان علی که‌از فرزندان مخلص و مسلمانان اند، با اقتدای به ایشان این گونه استنباط کنند.

ششم: تفسیر برخی آیات توسط امیرمؤمنان علی‌رضی‌الله‌عنه

۱- تفسیر سوره ذاریات

ثوری از حبیب ابن ابی صائب و او از ابی طفیل روایت می‌کنند که گفت: شنیدم (ابن الکواء) از علی ابن ابیطالب درباره‌ی تفسیر ﴿ وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرۡوٗا ١ ﴾ سؤال می‌کند، در پاسخ فرمود: منظور بادهاست در تفسیر ﴿ فَٱلۡحَٰمِلَٰتِ وِقۡرٗا ٢ ﴾ گفت: منظور ابرهاست و گفت منظور از ﴿ فَٱلۡجَٰرِيَٰتِ يُسۡرٗا ٣ ﴾ کشتیهاست و منظور از ﴿ فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا ٥ ﴾ فرشتگان[1]، هستند. حاکم این روایت را که به صورت دیگری آورده از ابی طفیل صحیح دانسته و طبری در تخریج راههای سند این روایت تا علی بحثی طولانی ارائه نموده و عبدالرزاق همین روایت را به صورت دیگری از علی رضی‌الله‌عنه روایت کرده، ابی طفیل می‌گوید: «در خدمت علی – در مسجد – بودم که سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: از من بپرسید.... از من درباره‌ی تفسیر و مفاهیم آیات قرآن سؤال کنید که به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا کوه، ابن الکواء – در حالی که پشت سر من بود و من بین او و علی بودم – گفت: ﴿ وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرۡوٗا ١ ﴾ چیست؟ تا آخر روایت مذکور و در آن آمده که علی رضی‌الله‌عنه گفت: وای بر تو! جهت آگاهی و افزایش معلومات سؤال بپرس، نه به منظور بهانه و خیره سری و در همین روایت سؤال از چیزهایی دیگر غیر از این نیز هست[2].

۱- الخلافة الراشده، يحيي اليحيي/۴۸۶.

۲- منبع سابق.

۲- تفسیر آیه‌ی ۱۵ تکویر: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلۡخُنَّسِ ١٥﴾(تکویر/۱۵)
یعنی: (سوگند به ستارگانی که بامدادان غروب می‌کنند). سعید بن منصور با إسناد «حسن» از علی روایت کرده که منظور از این آیه ستارگانی است که در شب طلوع و در روز غروب می‌کنند و دیده نمی‌شوند.

۳- گریه‌ی زمین به خاطر مرگ بنده‌ی نیکوکار
علی﷛ می‌گوید: وقتی بنده‌ای نیکوکاری می‌میرد، آن قسمت از زمین که روی آن نماز می‌خواند گریه می‌کند و قسمتی از زمین از که عملش از آن بالا رفته و همان قسمت از آسمان هم برایش می‌گرید و سپس در تأیید این سخنش آیه‌ی: ﴿فَمَا بَكَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ ٢٩﴾(دخان/۲۹) یعنی: نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه بدیشان مهلتی داده شد (تا چند صباحی بمانند و توبه کنند و به جبران گذشته‌ها بپردازند).

٤- قلب محل خشوع است و خوشرفتاری با مسلمان
از امیر مؤمنان پرسیدند: منظور از آیه: ﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢﴾ (مؤمنون/۲)
(آنانی که در نمازشان خشوع دارند)چیست؟ در پاسخ گفت: محل خشوع قلب است و اینکه با مسلمان به نرمی‌رفتار کنی و در نمازت زیر چشمی‌به کسی نگاه نکنی[1].

۵-دو دوست مؤمن و دو دوست کافر
از امیرمؤمنان پرسیدند منظور آیه‌ی: ﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧﴾ (زخرف/۶۷)»: یعنی: (دوستان، در آن روز، دشمنان‌یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران) چیست؟ گفت: منظور دو دوست مؤمن و دو دوست کافرند که یکی ازآن دو دوست مؤمن از دنیا می‌رود، وقتی به بهشت مژده داده می‌شود، به یاد برادر مؤمنش می‌افتد و می‌گوید: پروردگارا! فلان دوستم مرا به کارهای خیر امر می‌کرد و از کارهای منکر نهی می‌کرد، به من دستور می‌داد که‌از تو و پیامبرت اطاعت کنم و مرا از ملاقات با تو آگاه ساخت، پس خدایا بعد از من او را گمراه نکن و او را همانند من هدایت، اکرام و احترام کن

۱- الزهد بن مبارك/۴۰۳ ش/۱۱۴۸.

و بعد از اینکه می‌میرد هر دو را با هم در بهشت جمع می‌کند و در آنجا به آنها گفته می‌شود: هریک از شما یکدیگر را ستایش کند، دوست دیگر در تمجید و ستایش دوستش می‌گوید: پروردگارا، مرا به خیر امر و از شر نهی می‌کرد، دستور می‌داد از تو و پیامبرت اطاعت کنم و به من گفت که با تو الله تعالی ملاقات خواهیم نمود، لذا برادر، دوست و رفیق بسیار خوبی بوده است.

ولی هرگاه یکی از دو دوست کافر به هلاکت می‌رسد و او را به آتش جهنّم مژده می‌دهند، در آنجا به یاد دوستش می‌افتد و می‌گوید: پروردگارا! فلان دوستم مرا به شرارت و بزهکاری دستور می‌داد و از انجام خیر و نیکی نهی می‌کرد و دستور می‌داد که‌از دستورات تو و رسولت نافرمانی کنم و می‌گفت قیامت کجاست و ملاقات با خدا چیست؟ پس پروردگارا او را گمراه کن همانطور که گمراهم کرد؛ وقتی دوستش می‌میرد هر دو در جهنّم با هم جمع می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: یکدیگر را توصیف کنید. می‌گوید: پروردگارا! مرا به شرارت و بدی امر و از خیر نهی می‌کرد و دستور می‌داد که تو و رسولت را نافرمانی کنم و به من گفته بود هرگز تو را ملاقات نخواهم کرد، لذا برادر و دوست و رفیق بسیار بدی بوده‌است.

٦- زهد و پارسایی در قرآن بین دو کلمه‌است

علی‌ﷺ گفته‌است: تمام زهد و پارسایی در قرآن بین دو کلمه‌است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ ﴾ (حدید/۲۳)

یعنی: این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که‌از دستتان بدر رفته‌است و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده‌است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد.

با توجّه به این آیه‌ی قرآن کریم هر کس بر آنچه در گذشته از دست داده تأسف نخورد و به آن دسته از نعمتها در آینده به او داده می‌شود فریب نخورد و خودخواه و مغرور نشود، به یقین که چنین کسی زاهد و پارسای واقعی است.[۱]

۱- رسالة المسترشدین /۲۲۴، فرائد الکلام/۳۷۶.

۷- تدبّر امیرمؤمنان علی در نماز

امیر مؤمنان علیﷺ شرح داده که مستحب است وقتی نماز گزار آیه‌ی رحمت را تلاوت کرد، از خداوند طلب رحمت کند و هنگامی‌که آیه‌ی عذاب را تلاوت کند، از عذاب خداوند به او پناه ببرد. از عبد خیر همدانی روایت است که گفت: شنیدم علی در نماز آیه‌ی ﴿ سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١ ﴾(اعلی/۱).یعنی: تسبیح و تقدیس کن پروردگار والا مقام خود را[۱].

از حجر بن قیس مدری روایت است که گفت: شبی به خدمت امیرمؤمنان علی بودم، شنیدم در نماز شب (تهجّد) قرآن تلاوت می کرد و آیه‌ی:

﴿ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تُمۡنُونَ ٥٨ ءَأَنتُمۡ تَخۡلُقُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٥٩ نَحۡنُ قَدَّرۡنَا بَيۡنَكُمُ ٱلۡمَوۡتَ وَمَا نَحۡنُ بِمَسۡبُوقِينَ ٦٠ عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمۡثَٰلَكُمۡ وَنُنشِئَكُمۡ فِي مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٦١ وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُولَىٰ فَلَوۡلَا تَذَكَّرُونَ ٦٢ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤ لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ ٦٥ إِنَّا لَمُغۡرَمُونَ ٦٦ بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ٦٧ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ ٦٩ ﴾(واقعه ۵۸-۶۹)

وقتی به اینجا رسید که خداوند می‌فرماید: «آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟» علی ﷺ سه مرتبه گفت: البته شما ای پروردگارا!.

و معنی آیات فوق بدین صورت است: آیا درباره نطفه‌ای که (به رحم) می‌جهانید، اندیشیده‌اید و دقت کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید، ویا ما آن را می‌آفرینیم؟ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته‌ایم و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی گردد و از دست ما بدر نمی‌رود). هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم. شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده‌اید و آن را لمس کرده اید و اوضاع آن را) دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی کنید؟). آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را

۱- المحلي ۱۱۸/۴ و سنن صبحري ۱۴۶/۱

می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپر شده‌ای تبدیل می‌گردانیم بگونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید. (حیران و اندوهناک خواهید گفت:) ما واقعاً زیانمندیم! بلکه ما بکلی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم). آیا هیچ درباره آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟آیا شما آب را از ابر پائین می‌آورید، یا ما آن را فرود می‌آوریم؟

سپس آیات بعدی را تلاوت کرد که می‌فرماید: ﴿ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي تُورُونَ ٧١ ءَأَنتُمۡ أَنشَأۡتُمۡ شَجَرَتَهَآ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنشِـُٔونَ ٧٢ ﴾ (واقعه/۶۸-۶۹)

(آیا دیدید آن آبی که می‌نوشید، آیا شما آن را از ابر فرود می‌آورید یا ما فرودآوردگانیم) را که تلاوت کرد؛ سه بار گفت: پروردگارا بلکه تو فرودآوری! و سپس آیات بعدی را تلاوت کرد که می‌فرماید: (آیا دیدید آتشی که می‌افروزید، آیا شما درخت آن را پدید آوردید، یا ما پدید آورندگانیم)

علی﵁ سه بار گفت: بلکه تو، پروردگارا»[1].

۸- تفسیر علی﵁ در مورد آیات ۸۸-۸۹ سوره‌ی شعراء

علی﵁ در مورد آیات ذیل که می‌فرماید:

﴿ يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ٨٩ ﴾

چنین گفت: مال و فرزندان کاشت دنیاست و نتیجه‌ی عمل صالح در آخرت به دست می‌آید که خداوند هر دو را با هم به کسانی از بندگانش داده است.[2]

۱- الدر المنثور سیوطي ۸/۲۳۷۲۲.

۲- تفسیر امیر المؤمنین علي، عبدالعزیز فاضل ۲/۶۶۱ رساله دانشگاهی که تا بحال منتشر نشد.

مبحث چهارم
همراهی و ملازمت علی با رسول‌الله ﷺ

علیﷺ ساکن مکّه بود و در آن جامعه بی سواد، خواندن و نوشتن را آموخته بود. این نشانه‌ای واضحی است بر علاقه‌ی شدید او از کودکی به علم و دانش و خداوند او را توفیق داد که از اوایل کودکی و در خانه‌ی رسول خدا ﷺ زندگی کند و با دست مبارک رسول‌الله ﷺ تربیت شود، بعد از مسلمان شدن رسول‌الله ﷺ به او بیشتر توجّه می‌کرد و حامی‌و پشتیبان بسیار با قدرتی بود که در شخصیت او تأثیر گذاشته بود و تواناییهایش را صیقل داده، استعداهایش را شکوفا و فعّال کرده، قلب و روانش را پاک، عقل و اندیشه‌اش را منوّر و روحش را زنده کرده بود. علیﷺ در مکّه و مدینه همراه و ملازم رسول‌الله ﷺ بود و به شاگردی در خدمت رسول‌الله ﷺ که‌اصحابش را طبق برنامه‌های قرآن تربیت می‌کرد، حریص و شیفته بود. قرآن سرچشمه جوشانی بود که علی ﷺ در علم و تربیت و فرهنگش از آن کمک می‌گرفت و آیات قرآن بتدریج و بر حسب حوادث و وقایع بر رسول‌الله ﷺ نازل می‌شد و آنها را بر اصحابش که مفاهیم قرآن‌یاد می‌گرفتند و در فهم آن به تدبّر و تعمّق می‌پرداختند و تحت تأثیر مبادی و اصول آن قرار می‌گرفتند، تلاوت می‌کرد. قرآن ژرفترین تأثیر را بر جانها، عقلها، دلها و روحشان گذاشت و علی ﷺیکی از کسانی بود که تحت تأثیر تربیت قرآن بوسیله رسول‌الله ﷺ تعالیم و توجیهات نبوی را آموخته بود. علی ﷺ از همان آغاز اسلام به حفظ، فهم و تدبر قرآن، اهمیّت می‌داد و همواره ملازم و همدم رسول‌الله ﷺ بود و هر آنچه را بر او نازل می‌شد به خوبی‌یاد می‌گرفت، تا آنجا که تمام آیات و سوره‌های قرآن را حفظ کرد و از برکت همراهی رسول‌الله ﷺ و تربیت او خیر فراوانی به دست آورد، بعداً یکی از خلفای راشدین شد و شیفته‌ی تبحّر و مهارت در شیوه‌های نبوی در جنگها و صلحها بود، لذا علم و معلوماتی وسیع و شناختی فراگیر از سنّت رسول‌الله ﷺ داشت و از رسول‌الله، علم، تربیت و معرفت مقاصد این دین بزرگ را آموخته بود و بین رسول خدا و علی رابطه‌ی دوستی محکم و استوار ایجاد شده بود که این رابطه تأثیر بسزایی در فراهم نمودن شرایط و فضای علمی‌و آموزشی ممتاز بین معلّم و شاگرد دارد و نتایج علمی‌و فرهنگی بسیار خوبی در پی خواهد داشت، علی ﷺ رسول خدا ﷺ را بسیار دوست می‌داشت و قلبش وابسته به او بود و جانش را فدای رسول خدا ﷺ می‌کرد، حاضر بود در راه نشر و گسترش دعوتش جانش را ببخشد.

اوّل: امیر المؤمنین و مقام نبوّت

خداوند سبحان بر جن و انسانهایی که رسالت رسول‌الله را دریافته‌اند و به آنها ابلاغ شده، واجب کرده که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه بر او نازل شده ایمان بیاورند. آیات قرآن به این حقیقت مهم گواهی داده و آن را مورد تأکید قرار داده و در موارد متعدّد، قرآن ایمان به خدا و ایمان به رسالت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را با هم ذکر کرده است، از جمله خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨﴾(اعراف/۱۵۸).

ای پیغمبر! (به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که به خدا و به سخنهایش ایمان دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذي نفس محمّد بيده، لايسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النَار»[1].

سوگند به آن ذاتی که جان محمّد در دست اوست هیچ کس از این امّت، ازیهودیان و مسیحیان نیست که رسالت من به گوشش برسد و ایمان نیاورد مگر این که‌از دوزخیان خواهد بود.

به اجماع این امّت اسلام، ایمان به رسول‌الله واجب است، همانگونه که اجماع دارند بر اینکه هر کس (از جن و انس) که با رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حجّت بر او تمام شود و بدان ایمان نیاورد، همانند کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میانشان مبعوث شده و کفر ورزیدند، مستحق عذاب خداوندی هستند، این اصلی مورد اتّفاق بین صحابه و تابعین و پیشوایان دینی است و حتّی فرقه‌های غیر اهل سنّت و جماعت نیز بر این اصل اتفاق دارند.[2]

امیر مؤمنان علی حق مقام و منزلت نبوت را رعایت کرد و شاخصه‌های آن را با گفتار و رفتارش شرح می‌داد و به شدّت علاقمند بود که اینها را به مردم آموزش دهد و ایشان را با

۱- مسلم ۱/۹۳ کتاب الایمان.

۲- حقوق النبي علی امته في ضوء الکتاب و السنه۱/۷۲.

گفتار و رفتار و تأییداتش تشویق می‌کرد که از رسول‌الله ﷺ پیروی کنند و می‌فرمود: «واقتدوا بهدی نبیّکم، فإنها أفضل الهدی واستنّوا بسنته فإنها أفضل السنن»[1].

به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید، چرا که راه و روش او افضلترین راه و روشهاست و به سنّتش پایبند باشید که فاضلترین سنّتهاست».

۱- اطاعت از رسول خدا واجب و عمل و پایبندی به سنّتش ضروریست

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه بر وجوب اطاعت از رسول‌الله ﷺ تربیت شده و از کسانی بود که آیه: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾(نساء/۸۰)

(هرکس از پیامبر اطاعت می‌کند بی گمان از الله‌اطاعت کرده‌است) را تلاوت و حفظ نمود و به خوبی درک کرده بود، این آیه ویک سری آیات از قرآن که اطاعت از خداوند متعال را با اطاعت از رسول‌الله ﷺ مرتبط کرده- خداوند اطاعت از پیامبر ﷺ را اطاعت از خود دانسته و هر دو رایکی قرار داده‌است- اشاره‌ای واضح است برای بندگان خدا تا بدانند که‌اطاعت از خداوند محقق نخواهد شد مگر با اطاعت از رسول‌الله ﷺ و آیاتی که این حقیقت را مورد تأکید قرار می‌دهد، بسیار است[2].

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه تحت تربیت رسول‌الله آموخته بود که اطاعت از رسول‌الله ﷺ واجب است و باید فرد مسلمان از آن شریعت و منشوری که پیامبر ﷺ آورده و بدان مبعوث شده پیروی و به سنّتش اقتدا کند. احادیث پیامبر ﷺ در این زمینه امّت را توجیه می‌کند و ارشادهایی با شکوه کرده که اگر به آنها عمل و پایبندی کنند، سعادت و نیک بختی دنیا و آخرت برایشان محقق خواهد شد و به یاری خداوند موفق و سربلند می‌شوند، احادیثی که در این زمینه ذکر شده‌اند از ویژگی کثرت و تعدّد و تنوع عبارت و اسلوب برخوردار است و برخی روایات در قالب مثال برای امّت بیان شده است.

تردیدی نیست که‌از ویژگیهای مخصوصی که بر تأکید و شرح و توضیح این امر بیشتر می‌افزاید، به گونه‌ای است که برای کسانی که آیات و روایات را با هواهای نفسانی خویش، تأویل و تحریف می‌کنند، مجال و فرصتی باقی نمی‌گذارد که با نظریه‌ی فاسدشان معنا و مفهوم این روایت را عوض کنند، این احادیث علیرغم عبارت و تعدد اسلوبها همه از یک

۱- البداية والنهاية (۳۱۹/۷).

۲- حقوق النبي علي امته ۱/۷۴.

معنا و مفهوم بحث می‌کنند و آن این که اطاعت از رسول‌الله واجب و پیروی از شریعت و برنامه‌ای که آورده، لازم و ضروری می‌باشد و تشویق به این امر تأکیدی است بر تحذیر از مخالفت با پیامبر، علاوه بر اینکه نافرمانی از دستورات و اوامر او حرام است و تهدید و وعده وعیدهای شدید در مورد کسی که او را نافرمانی می‌کند.

از جمله‌ی این احادیث فرموده‌ی رسول‌الله است که می‌فرماید: «کل أمتي‌یدخلون الجنّة إلا من أبی»

تمام امت من وارد بهشت می‌شود بجز کسی که انکار می‌کند. پرسیدند: ای رسول خدا چه کسی انکار می‌کند؟ فرمود: «من اطاعني دخل الجنّة و من عصاني فقد أبي» یعنی: (هرکس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هر کس از من نافرمانی کند از ورود به بهشت سرباز می‌زند)[1].

اطاعت از رسول‌الله این است که به سنّتش ایمان آوریم و بدون چون و چرا قبول کرده و به آن عمل کنیم. هر کس از مسائل دینی چیزی برخلاف سنّت بیان کرد، بدون حیله و نیرنگ برای رد سنّتها با تأویلات بی پایه و خودساخته‌ای که واقعاً باطلند، رد کنیم.[2]

امیر مؤمنان از حریص‌ترین و پایبندترین افراد صحابه به سنّت رسول‌الله بوده و می‌فرماید: «من هرگز سنّت پیامبر را به خاطر قول کسی دیگر ترک نکردم»[3] ونیز می‌فرماید: «بدانید! که من پیامبر نیستم و به من وحی نمی‌شود، امّا به کتاب خدا و سنّت محمّد هر چه در توان داشته باشم عمل می‌کنم» و علی الگویی جاوید است که به سنّت رسول‌الله پایبند بوده و مردم را به آن دعوت داده‌است.[4]

همین عقیده و تصوّر واضح نسبت به اهمیّت اطاعت از رسول خدا و پیروی از سنّت او است که تمام رفتار علی مطابق سنّت بوده و آنهمه در عمل به سنّت پایبند بود. درنقل و روایت سنّت تلاش و دقّت می‌کرده و فرموده: «هر گاه به شما از رسول‌الله حدیث روایت کردم، بدانید که اگر از آسمان واژگون بیافتم برایم محبوبتر است از این که به نام او دروغ بگویم.»[5].

۱- بخاري ش/۷۲۸۰.
۲- صحیح ابن حبان۱/۱۵۳.
۳- فتح الباري۳/۴۲۱.
٤- الشفا قاضي عیاض ۲/۵۵۶
٥- فتح الباري ۶/۱۵۸.

فرمود: «هرگاه از رسول‌الله ﷺ حدیثی می‌شنیدم، هر چه خواست خدا بود از آن نفع می‌بردم و هرگاه از کسی دیگر می‌شنیدم او را سوگند می‌دادم، بعد از این که قسم می‌خورد، او را تصدیق می‌کردم»[1].

امیر مؤمنان علی رضي الله عنه با هر چه مخالف پیروی از پیامبر ﷺ بود مبارزه می‌کرد و می‌فرمود: «اگر دین به رأی می‌بود، مسح زیر خُف از بالای آن شایسته‌تر بود».

۲- سخن علی رضي الله عنه در مورد دلایل نبوّت رسول‌الله ﷺ

علی رضي الله عنه دلایل حقّانیّت نبوت رسول‌الله رضي الله عنه را برای مردم شرح می‌داد که برخی از آنها عبارتند از:

الف- برکت دعای پیامبر ﷺ

یک روز علی بیمار شد، پیامبر رضي الله عنه در حالی به عیادتش آمد که می‌گفت: پروردگارا اگر وقت مرگم فرا رسیده است، مرا راحت کن و اگر نرسیده بیماریم را شفا ده و اگر آزمایش است به من توفیق صبر عنایت فرما! ».

پیامبر رضي الله عنه فرمود: چه گفتی؟ علی دوباره کلمات مذکور را تکرار کرد. رسول‌الله گفت! پروردگارا! : او را شفا ده! پروردگارا او را عافیّت ده! سپس خطاب به علی فرمود: «برخیز» علی می‌گوید: بلند شدم و دیگر هرگز به آن بیماری مبتلا نشدم.[2]

در ادامه ذکر خواهیم نمود که رسول‌الله ﷺ در جنگ خیبر نیز برای علی که بیمار بود، دعا کرد.

ب - خبر دادن رسول‌الله رضي الله عنه از پیروزی‌های آینده

علی رضي الله عنه فرموده: «هرگاه‌از رسول خدا ﷺ نقل قول کنم، اگر از آسمان واژگون بیافتم برایم محبوبتر است که به نام ایشان دروغ بگویم، هرگاه‌از مسایل بین خود و شما (مخالفین) حرف زدم، قطعا جنگ فریب و تاکتیک است.[3] و از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرماید: «در آخر الزمان قومی‌کم سن و سال، بی خرد خواهد آمد که از قول پیامبر به شما روایت

۱- سنن ابن ماجه ش/۱۳۹۵.

۲- مسند احمد ۱۵۱/۲ ا تحقیق احمد شاکر اسناد این روایت صحیح است.

۳- منهج علي في الدعوة الى الله /۱۱۷۰، فتح الباري ۱۵۸/۶.

می‌کنند، آنچنان از اسلام بیرون می‌شوند (مرتد می‌شوند) که تیر از چله‌ی کمان بیرون می‌رود، ایمانشان از حنجره‌هایشان پایین نمی‌رود. لذا هر جا آنان رایافتید، بکشید، چون به هر کس که آنها را بکشد در قیامت پاداش داده خواهد شد.[۱]

ج- پیروز شدن با ترس و وحشت دشمنان از او

یکی از دلایل نبوت رسول‌الله ج این است که علیس به روایت از رسول‌الله ج می‌گوید ایشان فرمودند: «أعطيت ما لم‌يعط أحد من الأنبياء، فقلنا:يا رسول‌الله ما هو؟ قال: نصرت بالرعب، وأعطيت مفاتيح الأرض، وسميت أحمد، وجعل التراب لي طهورًا وجعلت أمتي خير الأمم» (به من چیزهایی داده شده‌است که به هیچ‌یک از پیامبران داده نشده‌است، گفتم: ای رسول خدا، آنها چه هستند؟ فرمود: خدا رُعب و هراس از مرا در دل دشمنانم انداخت و با آن یاریم کرد و به من کلیدهای زمین داده شده، به اسم احمد نام گذاری شدم، خاک برایم وسیله پاک کننده قرار داده شده و امتم بهترین امّتها قرار داده شده است.[۲]

د)- خاتم نبوّت

علی در توصیف رسول‌الله ج یکی از صفات ایشان را وجود مهر نبوت ذکر کرده که واضحترین دلایل حسی بر نبوت او است، . علی گوید: بین دو شانه‌ی مبارک مُهر و نشانه‌ی نبوّت بود.[۳] این علامت از نشانه‌هایی بود که اهل کتاب آن را می‌شناختند و آن برآمدگی قرمز رنگی بود که در کنار شانه چپش قرار داشت، هرگاه کوچک می‌شد به اندازی تخم کبوتری بوده و بزرگ که می‌شد به اندازه‌یک دست بود.[۴]

(هـ)- سلام کردن کوهها به رسول خداج

علیس می‌گوید: با پیامبرج در مکّه بودیم، وقتی دریکی از بخشهای بیرون مکّه رفتیم، با هیچ کوه و درختی برخورد نمی‌کرد، مگر اینکه می‌گفتند: «السلام عليك‌يا رسول‌الله، سلام بر تو ای رسول خدا».[۵]

۱- بخاري كتاب المناقب ۲۸۱/۱، اینها خوارجند که در ادامه‌از آنها بحث خواهد شد.

۲- صحیح بخاري، ش۳۳۵.

۳- مصنف ابي شيبه ۵۱۳/۱۱، بخاري، كتاب المناقب

٤- فتح الباري۵۶۱/۶ – ۵۶۳.

٥- سنن ترمذي كتاب: المناقب ۹۳/۵، المستدرك ۶۲۰/۲- صحيح الاسناد.

۳- تشویق مردم به پیروی از راه و روش رسول‌الله ﷺ

امیرمؤمنان علی مسلمانان را به پیروی از راه و روش پیامبرﷺ تشویق می‌کرد و در سخنرانی که در ربذه (روستایی است در سه میلی مدینه)[1]، ایراد کرد، فرمود: «به دین‌تان پایبند باشید، به دستورات پیامبرتان عمل کنید و پیرو سنّتش باشید و هر چه را قرآن تأیید کرده لازم بدانید و هر چه تأیید نکرد رد کنید»[2].

پس از بازگشت امیرمؤمنان از جنگ خوارج برای‌یارانش سخنرانی رسا و سودمندی ایراد کرد که در بردارنده‌ی تمام خیرها بود و از شر ممانعت می‌کرد، در این سخنرانی به صورت ضمنی دستور به التزام به راه و روش پیامبرﷺ و تشویق به پیروی از سنّت فرمود و گفت: «به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید که شایسته‌ترین و بهترین راه و روشهاست و به سنّتش عمل کنید که بهترین سنّتهاست.[3]

فتنه‌های داخلی و حوادثی که در دوران علی اتّفاق افتاد، موجب نشد که اصحابش را به خیر دعوت ندهد و از انواع شر منع نکند.[4] همواره آنها را از انواع بدعتها برحذر می‌داشت، از جمله خطاب به آنان می‌فرمود: بی گمان پیروی از اموری که از طریق شریعت واجب شده و استقامت بر آنها بهترین اعمال است و بدعتها برترین گناهان‌اند، هر نو پیدایی بدعت است و تمام نوپدیدآورندگان مبتدع‌اند، هر کسی بدعت بوجود بیاورد قطعاً دینش را ضایع کرده و هیچ بدعتگزاری نیست که بدعتی را بوجود بیاورد مگر اینکه با به وجود آوردن آن بدعت سنتی را ترک کند.[5]

٤- بیان فضیلت رسول‌الله ﷺ و برخی از حقوق ایشان بر امّت

امیر مؤمنان علی﷛ در سخنانش خطاب به مسلمانان در مورد فضایل رسول خدا سخنها گفته، از جمله می‌فرماید: «از مواردی که خداوند به این امّت فضیلت داده این است که فضیلت بعثت محمّد را در میان آنها و به آنان اختصاص داده‌است، پیامبر به آنان قرآن، حکمت،

۱- معجم البلدان ۲۴/۳.
۲- البدایة و النهایة ۲۴۶/۷.
۳- البدایة و النهایة ۳۱۹/۷.
٤- البدایة و النهایة ۳۱۹/۷
٥- البدایه و النهایه ۳۱۹/۷

فرائض و سنّت را آموزش داد تا پاك و پاکیزه باشند و از غم و اندوه نجاتشان داد تا ستم نکنند، وقتی از تمام اینها فارغ شد، خداوند متعال او را به سوی خود برگرداند، رحمت و برکات خداوندی نثار روحش باد.» برخی از حقوق پیامبر به شرح زیراند:

الف- واجب است صادقانه از او نقل روایت کنند و از دروغ گفتن بـه نـام او برحذر باشند

امیر مؤمنان علیس از دروغ گفتن به نام رسول‌الله ج شدیداً مردم را برحذر می‌داشت. از ربعی بن فراش روایت است که گفت: از علی ابن ابی طالب شنیدم که می‌گفت: رسول خدا فرمود: «به نام من دروغ نبندید که هر کس به نام من دروغ ببندد قطعاً وارد جهنّم خواهد شد! » و از نقل دروغ آگاهانه نیز بر حذر داشته‌است.

از رسول‌الله روایت است که فرمود: «هرکس از قول من حدیث روایت کند در حالیکه می‌داند آن حدیث دروغ است، آن فرد نیزیکی از دروغ گویان محسوب می‌شود».[1]

ب- از عوامی‌که موجب تکذیب رسول‌الله ج می‌شود باید اجتناب کرد

امیر مؤمنان علیس مردم را ارشاد می‌کرد به اینکه از هر مسئله‌ای که موجب می‌شود رسول‌الله را دروغگو بپندارند و تکذیب کنند، دوری نمایند. از پیامبرج روایت است که فرمود: «حدّثوا الناس بمایعرفون، أتحبون أن یکذب الله و رسوله؟»: (به مردم احادیثی را نقل کنید که درك می‌کنند، آیا دوست دارید که الله و رسولش تکذیب شود[2].

معنای واژه‌یعرفون که در حدیث آمده این است که می‌فهمند و درك می‌کنند و این روایت دلیلی است بر اینکه متشابهات را نباید در حضور مردم ذکر کنیم. امام احمد از کسانی است که مکروه می‌دانست و معتقد بود که هر حدیثی را نباید برای مردم نقل کرد.

می‌گوید روایاتی که به ظاهر خروج علیه حاکم را تشویق می‌کند نباید برای عموم مردم بیان کرد. امام مالك می‌گوید: نقل کردن روایات صفات برای هر کس مکروه است. ابویوسف می‌گوید: نقل روایات غریب مکروه است و پیش از اینها همانطور که ذکر شد – ابوهریره نقل روایات فتنه‌ها را برای هر کس ناپسند می‌دانست و از حذیفه نیز چیزی شبیه این روایات کرده‌اند و قاعده تشخیص این روایات این است که به ظاهر بدعتی را تأیید و تقویّت

۱- سنن ابن ماجه ۱۳/۱ – آلباني گويد: صحيح است.

۲- بخاري كتاب العلم – ۴۸/۱.

می‌کند در حالی که مراد آن ظاهر نیست، لذا نقل کردن آن برای کسی که بیم می‌رود به ظاهر آن عمل می‌کند، امری شایسته نیست.[1]

ج- حُسن ظن به حدیث رسول‌الله

امیرمؤمنان علی رضي الله عنه فرمود: «هرگاه از رسول‌الله صلی الله علیه و سلم برای شما حدیث نقل کردند نسبت به آن حدیث بهترین، هدایت‌یافته‌ترین و پاکترین معنا و مفهوم را در نظر داشته باشید[2].

د- درود فرستادن به پیامبر صلی الله علیه و سلم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦ ﴾ (احزاب/۵۶).

خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می‌فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگوئید.[3]

این خبر را خداوند سبحان پیرامون مقام و منزلت بنده و رسولش در پیشگاه خود اعلان می‌دارد، خداوند این بنده‌اش را در میان ملائکه‌ی مقرّبش ستایش می‌کند و ملائکه نیز بر او درود می‌فرستد، سپس خداوند متعال ساکنان عالم سُفلی را دستور می‌دهد که بر او درود و سلام بفرستند تا ستایش همه اهل آسمان و زمین (آنهایی که در عالم علیا و عالم سفلی هستند) بر او جمع شود.[4]

علی درود فرستادن به رسول‌الله صلی الله علیه و سلم را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌فرماید: هر کس نام رسول‌الله صلی الله علیه و سلم را بشنود و بر او درود نفرستد بخیل است، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند که فرمود: «لبخیل الذی ذُکرتُ عنده فلم‌یصلِّ علیَّ»[5]: (بخیل کسی است نام من (رسول الله) در حضورش برده شود و بر من درود نفرستد.)

---

۱ – فتح الباري ۴۲۵/۱ باب من خص بالعلم قوماً دون قومٍ.

۲– مسند احمد ۲۱۱/۲ احمد شاکر – اسناد آن صحیح است.

۳– درود خداوند، ستایش از او در میان ملائکه، و درود ملائکه دعا است.

٤– تفسیر ابن‌کثیر ۵۰۸/۳ منهج علي بن ابي طالب في الدعوه/۱۲۹.

۵ صحیح سنن ترمذي ۱۷۷/۳ – این حدیث صحیح است.

هـ- محبّت علی نسبت به رسول‌الله ﷺ

خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤ ﴾ (توبه/۲۴)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما و اموالی که فراچنگش آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.

این نصی آشکار است بر وجوب محبّت الله تعالی و پیامبرش ﷺ و واضح است که به دلیل همین آیه واجب است محبّت و دوستی این دو را بر تمام محبّت‌ها ترجیح دهیم و مقدّم شماریم و در این مسئله هیچ اختلافی بین امّت نیست.[۱]

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١ ﴾ (آل عمران/۳۱).

بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.

این آیه به صورت ضمنی اشاره‌ای است به وجوب محبّت پیامبر ﷺ چون خداوند متعال، دلیل روشن و برهان قاطع بر صداقت در ادعای دوستی خداوند متعال را پیروی از رسول‌الله دانسته و پیروی از رسول‌الله ﷺ محقق نخواهد شد مگر بعد از ایمان آوردن به او، ایمان به پیامبر ﷺ محقق نخواهد شد مگر بعد از تحقق شروط مخصوص که آنهم دوست داشتن صادقانه‌ی پیامبر ﷺ است. از ابوهریره روایت است که رسولالله فرمود: «فو الذي نفسي بيده! لايؤمن احدكم حتّي اكون احبّ اليه من ولده و والده»: (سوگند به ذاتی که جانم

۱- تفسیر طبري۸/۹۵.

در دست اوست، هیچیک از شما ایمان ندارد تا آنکه من در نزد او از فرزندان و پدر و مادرش محبوبتر باشم).

بدون تردید صحابه به کامل‌ترین و بهترین شکل رسول‌الله ﷺ را دوست داشتند. به دلیل اینکه محبّت و دوستی ثمره شناخت است، بدیهی است که صحابه نسبت به دیگران قدر و منزلت رسول‌الله ﷺ را بیشتر می‌شناختند و از همه در این زمینه آگاهتر بودند، در نتیجه او را بیشتر از دیگران دوست می‌داشتند.[۱]

از علی پرسیدند: محبّت شما با پیامبر ﷺ چگونه بود؟ فرمود: سوگند به خدا او در نزد ما از اموال، اولاد، پدران، مادران و از آب سرد برای فرد بسیار تشنه محبوبتر بود[۲]، این ویژگی مطلقاً به رسول‌الله ﷺ اختصاص دارد و هیچ کسی دیگر از چنین خصوصیت و امتیازی برخوردار نیست.

۵- شناخت دقیق و فراگیر از خوبیها و شاخصهای شخصیّت نبوی

روابط خانوادگی و همزیستی طولانی و بررسی دقیق آنچه خداوند برای پیامبر ﷺ از روحیه پیامبرانه اختصاص داده بود و خوبیهای اخلاق و امیال و گرایشها، امیرمؤمنان علی رضي الله عنه رایاری کرد که به شناختی دقیق و فراگیر از شخصیّت پیامبر ﷺ و ویژگی‌هایش دست‌یابد و بتواند این خصوصیّات را به خوبی توصیف نماید و جوانب ظریف و حساس سیره و رفتارش را متذکّر شود، این واقعیّتها در روایتی که از علی در توصیف اخلاق و سلوک پیامبر ﷺ نقل شده است، به چشم می‌خورد.

الف: توصیف صفات ظاهری

امیرمؤمنان علی در توصیف رسول خدا ﷺ می‌گوید: رسول خدا نه بیش از حد بلند قد و نه کوتاه قد بود، دستها و پاهایش درشت و قوی بود، گونه‌هایش سرخ متمایل به سفیدی بود. از زیر گلو تا ناف رشته مویی بود، به سرعت گام برمی‌داشت، چنانکه گویی از سرازیری پایین می‌آید، هیچ گاه کسی را مانند او ندیدم.[۳]

۱- حقوق النبي علي امته ۳۱۴/۱.

۲- الشفاء۵۶۸/۲ قاضي عياض.

۳ - مسند احمد ۹۶/۱، ش/۷۴۶۸ چاپ الرسالهاسناد این روایت صحیح است.

محمّد بن علی از پدرش روایت می‌کند که رسول‌الله ﷺ سری با شکوه، چشمانی درشت با مژگانی بلند داشت، چشمانش متمایل به سرخی بود و ریش انبوهی داشت، رنگی گلگون و دست و پاهای درشت و قوی داشت. وقتی راه می‌رفت چنان با هیبت حرکت می‌کرد که گویی از تپه‌ای بالا می‌رود و هنگامی‌که رو به کسی می‌کرد با تمام اندام رومی‌کرد.[1]

ترمذی از محمد (از فرزندان علی) روایت می‌کند که هرگاه علی رسول‌الله ﷺ را توصیف می‌کرد، می‌گفت: «بیش از حد قد بلند و قد کوتاه و در خود فرو رفته نبود، چهار شانه بود، گیسوانش نه چندان درهم و فرخورده و نه چندان آویخته و فروهشته بود، نه بسیار فربه و تنومند بود و نه صورتی کاملاً گرد داشت، در عین حال صورتش متمایل به گردی بود و سفید و گندمگون بود، دست و پاهای قوی و درشت داشت، وقتی راه می‌رفت چنان محکم حرکت می‌کرد که گویی از بلندی به پایین می‌آید، وقتی رو برمی‌گرداند کاملاً و با تمام اعضاء و اندام رو بر می‌گرداند.

امیرمؤمنان علیؓ یکی از صفات رسول‌الله ﷺ را پس از وفات ایشان تشریح کرده که کسی غیر از او از این صفتش آگاهی نداشته‌است بجز کسانی که در غسل بدن مبارکش با او بودند[2] و آن اینکه رسول‌الله ﷺ پس از وفات نیز بدنی پاک و پاکیزه داشته‌است. — از علیؓ - روایت است که گفت: «پس از وفات رسول‌الله — ایشان را غسل دادم، دقّت کردم ببینم آنچه دیگر مرده‌ها دارند رسول‌الله ﷺ هم دارد، ولی خود و پدر و مادرم فدایش شویم هیچ چیز از او مشاهده نکردم، پس سلام و درود خدا بر او باد، هم در حال حیات و پس از وفات همواره پاک و پاکیزه بود[3].

ب- تبیین اخلاق رسول خدا ﷺ

امیر مؤمنان علیؓ در مورد اخلاق پیامبر می‌گوید: «از همه مردم سخاوتمندتر و از همه راستگوتر بود و از همه سینه گشادتر و متواضعتر و بیش از همه دارای طبیعت نرم بود، هر

۱- مسند احمد ۸۹/۱ ش ۶۸۴ طبع الرساله — اسناد آن صحیح است.

۲- مانند: عباس، فضل و قثم بن عباس.

۳- صحیح سنن ابن ماجه‌الباني ۲۴۷/۱ — حاکم در مستدرك ۵۹/۳ این عبارت حاکم است، گوید بر شرط شیخین صحیح است و ذهبي او را تأیید کرده‌است.

کس برای اوّلین بار او را می‌دید، از هیبتش بیمناک می‌شد، هر کس با او زندگی و معاشرت می‌کرد او را دوست می‌داشت، نه قبل از او و نه بعد از او هرگز کسی را مانند او ندیدم.[۱]

علی رضی الله عنه در توصیف شجاعت، دلاوری و دلیری و نیز توانایی و قدرت او آنگونه که در اخبار جنگها آمده خبر داده است و می‌گوید: هرگاه شدّت جنگ به اوج خود می‌رسید، همه ما در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع می‌شدیم و به ایشان پناه می‌بردیم». در همین باره می‌گوید: «اگر در روز جنگ بدر ما را می‌دیدی که چگونه همه ما به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پناه آورده بودیم، در حالیکه‌از همه به دشمن نزدیکتر بود و بیش از همه می‌جنگید ».[۲]

در روایتی دیگر می‌گوید: «وقتی که آتش جنگ سخت داغ می‌شد و هنگامیکه به صورت تن به تن رو در روی هم قرار می‌گرفتیم، به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک می‌شدیم تا در پناه او باشیم، در حالی که هیچ کس از او به دشمن نزدیکتر نبود».[۳]

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در شرح و توصیف مهربانی، سخاوت، شجاعت و تواضع پیامبر در پاسخ‌یهودیانی که از او خواسته بودند رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را توصیف کند، می‌گوید: او مهربانترین انسان نسبت به مردم بود، برای‌یتیمان همانند پدری مهربان و برای بیوه زنان همچون سرپرستی بزرگوار بود، از همه خوشروتر بود، شجاعترین و دست و دل بازترین مردم بود، لباسش عباء و غذایش نان جو و شیر بود، بالشت او پوستی پر از لیف خرما و زیراندازش حصیر بود.[۴] دو عمامه داشت که‌یکی سحاب[۵] و دیگری عقاب نامیده می‌شد. شمشیرش ذوالفقار، پرچمش سفید و شترش غصباء (این شتر غیر از قصواء است که چیزی از او سبقت نمی‌گرفت) و قاطرش دلدل (رنگش سفید آمیخته به سیاه) بود که مقوقس به او هدیه کرده بود، قاطرهای دیگر هم داشت. (زادالمعاد ۱۳۴/۱)

۱- این قسمت ادامه روایت قبلی است.

۲- مسند احمد ۶۴/۲ با تحقیق احمد شاکر – اسناد این روایت صحیح است.

۳ - مسند احمد – ۳۴۳/۲ – محقق گوید: اسناد این روایت صحیح است.

٤- ابن قیم در زاد المعاد می‌گوید: گاهی رسول‌الله بر بستر و گاهی بر حصیر، گاهی بر زمین، گاهی بر تخت، گاهی بر روی ریگها و گاهی بر عبایی سیاه می خوابید-۱۵۵/۱.

٥- همین عمامه را به علی داده‌است.

و الاغش یعفور و اسبش مرتجز[۱]، بوده‌است، (به اتفاق مورخان اسبهای رسول‌الله هفت تا بوده‌است). گوسفندش برکت، چوبه دستی اش باریک و دارای لوای حمد و سپاس بود، شترش را عقال (بستن زانوی حیوان) می‌کرد و علفش می‌داد، لباسش را وصله می‌زد، کفشهایش را می‌دوخت[۲].

٦- نمونه‌هایی از پایبندی علی رضی الله عنه به سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه شدیداً شیفته پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پایبند به سنّتش بود، زندگی او بهترین دلیل این مدعاست. ما در اینجا به نمونه‌هایی از عملکرد و علاقه ایشان به پیروی از سنّت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌پردازیم (تا جایی که بین سنّتهای کوچک و بزرگ تفاوت قایل نبود). اینک نمونه‌هایی از پایبندی علی به سنّت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم :

*** پایبندی علی به دعا خواندن هنگام سوار شدن بر مرکب**

عبدالرزاق روایت می‌کند: مردی که هنگام سوار شدن علی بر مرکب او را همراهی می‌کرد، اینچنین روایت کرده است که: وقتی پایش را در رکاب می‌گذاشت: می‌گفت: «الْحَمْدُ للّهِ، سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ»: (سپاس خدای را که پاک است آن ذاتی که‌این مرکب را برای ما مسخّر گردانید و ما بسوی پروردگار در حرکتیم)، سپس سه بار «الحمدالله» و سه بار «الله‌اکبر و بعد می‌گفت: «اللهمّ لا الهالاّ أنت، ظلمتُ نفسی فاغفر لی، انّه لا یغفر الذّنوب الاّ أنت»: (پروردگارا جز تو معبود بر حقّی نیست، به جانم ستم کردم لذا مرا بیامرز که کسی جز تو گناهان را نمی‌تواند مغفرت کند). بعد از این تبسّم کرد، راوی گوید: پرسیده شد: ای امیرمؤمنان علّت تبسم شما چیست؟ گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم همین کاری را که من کردم و همان دعایی را که خواندم خواند» ما (اصحاب) پرسیدیم: ای پیامبر علّت تبسم شما چیست؟ فرمود: «العبد – او قال عجبت العبد – اذا قال لا الهالا الله انت ظلمت نفسي فاغفرلي انه لايغفر الذنوب الا هو»: (بنده یا گاه گفت: از بنده در شگفتم که هرگاه می‌گوید: «معبود بر حقّی جز الله نیست، خدایا به

۱- زادالمعاد ۱۳۳/۱.

۲- الریاض النفره في مناقب العشره۲/۱۶۳.

خودم ستم کردم، مرا بیامرز که گناهان را کسی جز تو نمی‌آمرزد.» چنین بنده‌ای می‌داند ویقین دارد که کسی جز الله گناهانش را نمی‌آمرزد.[١]

*** آشامیدن در حالت ایستاده و نشسته**

از عطاء بن سائب و او از زاذان روایت می‌کند که‌یک روز علی‌بن‌ابی‌طالب ایستاده آب می‌نوشید، لذا مردم چنان به او خیره شدند که گویی کارش را ناپسند می‌پنداشتند. علی خطاب به آنها گفت: چه شده نگاه می‌کنید؟.

در روایتی دیگر آمده که گفت: چه چیز را ناپسند می‌شمارید، اگر می‌بینید که گاهی ایستاده می‌نوشم به این دلیل است رسول‌الله ﷺ را دیدم که در حال ایستاده آب می‌نوشد و باز او را دیدم در حالی که نشسته بود آب می‌نوشید.[٢]

*** آموزش روش وضوء پیامبرﷺ**

از عبد خبر روایت است: علی روش وضوء رسول‌الله ﷺ را به ما یاد داد. نوجوانی بر روی دستهایش آب ریخت تا دستهایش را خوب شست، بعد از آن با دستش از ظرف آب، آب برداشت و دهان و بینی و صورتش را سه بار شست، سپس دستهایش را با آرنجهایش شست، سپس دستش را داخل مشک کرد و با دست دیگرش مشک را از زیر فشرد و دستش را بیرون آورد و هر دو دست را به هم مالید و با کف دو دست تمام سرش رایک بار مسح کرد، سپس پاهایش را با دو قوزک شُست، سپس یک مشت آب برداشت و نوشید و گفت: رسول‌الله به همین صورت وضوء می‌گرفت.[٣]

*** چیزهایی که رسول‌الله ﷺ علی را از آنها نهی کرده بود**

عبدالله بن حنین از پدرش روایت می‌کند که گفت: از علی‌بن‌ابیطالب شنیدم که می‌گفت: رسول خداﷺ مرا از انگشتر طلا به دست کردن و پوشیدن لباسهای ابریشمی و زرد رنگ و از خواندن قرآن در حال رکوع منع کردند، رسول‌الله ﷺ به من پارچه‌ای داد که خطهای ابریشمی‌داشت، من آن را پوشیدم و از خانه بیرون آمدم. خطاب به من فرمود: ای علی من

---

١ مسنداحمد، موسوعة الحديثية ش/٩٣٠ – حسن لغيره‌است.

٢ مسند احمد ش١١٢٨ اسنادش حسن است.

٣- مسند احمد – الموسوعة الحديثية ش ٨٧٦ صحيح... اسناد آن حسن است.

این را به تو ندادم که خودت بپوشی! گفت: وقتی که برگشتم آن را از تنم درآوردم و قسمتی از آن را به فاطمه دادم، خواست آن را بگیرد و جمع کند، امّا همه آن را به او ندادم. بلکه آن را دو قسمت کردم. می‌گوید: فاطمه گفت: ای پسر ابی طالب: دستهایت خاک آلود باد، چه کار کردی، گوید: به او گفتم: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا از پوشیدن این منع فرمود، پس تو قسمتی از آن را بپوش و قسمت دیگر آن را به زنان خویشاوند بده[1].

* گناه و مغفرت آن

از علی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**من أذنب فی الدّنیا ذنباً فعوقب به، فالله اعدل من أن یثنّی عقوبته علی عبده و من أذنب ذنباً فی الدّنیا فسترالله علیه و عفا عنه، فالله اکرم من أن یعود فی شیءٍ قد عفا عنه**»[2]: (هر کس در دنیا گناهی کند و در برابر آن مجازات شود، عدالت خداوند بیشتر از آن است که دوباره بنده‌اش را مجازات نماید و هر کس در دنیا گناهی بکند که خداوند گناهش را بپوشد و ببخشد، خداوند بزرگوارتر از آن است که از چیزی که بخشیده بر گردد و پشیمان شود.

* تنها در محدوده‌ی مشروع اطاعت از رهبر واجب است

از علی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سپاهی را به محلی اعزام کرد و شخصی را امیر آن سپاه قرار داد، آن مرد آتشی روشن کرد و دستور داد که وارد آتش شوند، برخی خواستند اطاعت کنند، امّا گروهی امتناع کردند و این ماجرا را به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم گزارش دادند، ایشان خطاب به آنانی که خواستند به اطاعت از آن فرمانده تن دهند و وارد آتش شوند فرمود: «**لو دخلتموها لم تزالوا فیها إلی یوم القیامة**»: (اگر وارد آتش می‌شدید تا قیامت در آتش می‌ماندید).

گروه دیگر را با سخنان نیکو تأیید کرد و فرمود: «**لا طاعة في معیصة الله، انّما الطّاعة في المعروف**[3]»: (در نافرمانی خداوند اطاعتی نیست، اطاعت فقط در کارهای معروف (دستور خداوند و رسول او) است.)

۱- مسند احمد، موسوعة الحدیثیة، ش ۷۱۰ – اسناد این روایت حسن است.

۲- مسند احمد ش/۱۳۶۵ اسنادش حسن است.

۳-. مسند احمد – الموسوعة الحدیثیة ش ۷۲۴، اسنادش صحیح است.

این حدیث بیانگر این حقیقت است که اطاعت از حاکمان، مقید به اطاعت آنها از الله تعالی و رسول خدا ﷺ است و اطاعت مطلق از هیچ کس بجز الله و رسول او ﷺ جایز نیست.

*** بعد از صد سال دیگر کسی از این مردم زنده نمی‌مانند**

ابو مسعود عقبه بن‌عمروانصاری نزد علی بن ابی طالب ﷺ آمد، علی به او گفت: تو کسی هستی که می‌گویی بعد از صد سال دیگر کسی بر روی زمین زنده نخواهد بود؟ ما از پیامبر ﷺ شنیدم می‌فرمود: «**لایأتي على النّاس مئة سنة و على الأرض عين تطرف ممّن هو حيٌّ اليوم**»[1]: (بر مردم صد سال نخواهد گذشت که کسی از آنهایی که اکنون زنده‌اند، زنده باشند) سوگند به خدا آسایش این امّت بعد از صد سال دیگر خواهد بود.

*** پیامبر ﷺ برای اهل مدینه دعای نزول برکت کرد**

از علی بن ابی طالب ﷺ روایت است که فرمود: همراه رسول‌الله ﷺ بیرون شدیم تا به سرزمین «حرة » کنار آب سعد بن ابی وقاص رسیدیم، رسول‌الله ﷺ فرمود: «ائتوني بوَضوءٍ»: (برایم آب وضو بیاورید) وضو که گرفت، برخواست و رو به قبله ایستاد و تکبیر گفت: سپس این گونه دعا کرد: «پروردگارا! ابراهیم بنده و خلیل تو بود که برای اهل مکّه دعای برکت نمود و در «مد و صاع» (پیمانه و ترازو) آنها همانند اهل مکّه برکت ده و دو برابر اهل مکّه برای اهل مدینه برکت عنایت فرما.[2]

*** دعای حل مشکلات و رفع مصیبتها**

از علی روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ به من آموخت که هرگاه با مشکلی روبرو شدم بگویم: «لا الهالا اللهالکریم، سبحان الله و تبارك الله ربّ العرش العظیم، والحمد الله رب العالمین».[3]: (معبود بر حقّی جز الله نیست، بردبار و کریم است، سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است).

١- مسند احمد، ش/٧١۴ إسناد آن قوي است

٢- مسند احمد /٩٣۶ اسنادش صحیح است.

٣- مسند احمد، ٧٠١ این حدیث صحیح است.

این روایت ما را راهنمایی می‌کند که در مصیبتها و مشکلات فقط به خداوند متعال دل ببندیم و به او توکّل کنیم و پناه بریم، چرا که مصیبت و مشکل را کسی جز الله حل و برطرف نخواهد کرد و فرد گرفتار و مصیبت زده را کسی جز الله تعالی نجات نخواهد داد، جز خالق او کسی به دادش نمی‌رسد و مصیبتش را برطرف نخواهد کرد، لذا هیچ پناهگاهی غیر از خدا نیست مگر پناه بردن به خود او و این حدیث برای تمام مسلمانان ارشاد و آموزشی است که در هر جا و هر حال به خداوندیکتا پناه ببرند و به او توکّل کنند.

*** رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هر رازی را به علی گفته باشد از مردم پوشیده نگه نداشته است**

از ابوطفیل روایت است که به علی گفتیم: به ما چیزی بگو که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را به عنوان رازی در اختیارت قرار داده باشد. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ رازی را به من نگفته که‌از مردم پوشیده باشد، البته‌از او شنیدم می‌فرماید: «**لعن الله من ذبح لغیر الله و لعن الله من آوي محدثاً و لعن الله من لعن والدیه و لعن الله من غیّر تخوم الارض**[1]»: (خداوند لعنت کند کسی را که برای غیر خدا ذبح می‌کند، خداوند لعنت کند کسی را که مبتدعی را پناه دهد، خداوند لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعنت می‌کند(و دشنام می‌گوید)، خداوند لعنت کند کسی را که نشانه‌ی مرز بین زمینها را تغییر می‌دهد.)

منظور از لعنت این است که هر کس چنین کاری بکند از رحمت خداوند طرد و دور خواهد شد و ذبح برای غیر الله تعالی تمام انواع ذبح را شامل می‌شود، حتّی اگر ذبح برای پیامبر، فرشته، جن و غیره باشد. اگر این موارد در دین خدا کم اهمیّت بود، قطعاً موجب نمی‌شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این کارها را موجب لعنت الهی بداند.

*** خداوند رفیق (نرم خو) است و نرم خویان را دوست دارد**

از علی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**انّ الله رفیقٌ یحب الرّفق، ویعطي علي الرّفق ما لایعطي علي العنف**»[2]: (خداوند رفیق (نرم خو) است و نرم خویی را دوست می‌دارد و بر نرم خویی و مهربانی پاداشی می‌دهد که بر تندخویی و رفتار خشن نخواهد داد.)

۱- مسند احمد، ش ۸۵۵، این حدیث صحیح است

۲- مسند احمد ۹۰۲، این حدیث شواهدش حسن است.

*** پرداخت زکات قبل از موعد**

از علی روایت است که عباس بن عبدالمطلب از رسول‌الله ﷺ خواست اجازه دهد قبل از اینکه یک سال بگذرد و وقت دادن زکات برسد زکات بدهد، رسول‌الله اجازه داد.[١]

*** تأکید رسول‌الله ﷺ بر عبادت ده شب آخر رمضان**

از علی رضي الله عنه روایت است که رسول‌الله ﷺ در ده شب آخر رمضان خانواده‌اش را بیدار می‌کرد تا شبها را به عبادت و نماز بگذرانند و خودش را برای این کارها کاملاً آماده می‌کرد.[٢]

دوّم: کسانی که از علی حدیث نقل کرده‌اند

راویانی که‌از علی بن ابی طالب رضي الله عنه حدیث روایت کرده‌اند، معتقدند که امیر مؤمنان علی در دوران خلافتش آگاه‌ترین فرد صحابه به سنّت بوده‌است. روایت است که در زمان خلافت علی رضي الله عنه، نام علی در مجلس ام المومنین عایشه (رضی الله عنها) ذکر شد، گفت: او در میان اصحابی که در قید حیات هستند، آگاه‌ترین فرد به سنّت است[٣]. در حالی که (۵۸۶) حدیث از رسول‌الله ﷺ روایت کرده که نسبت به روایات دیگر صحابه کمتر است، این نیز اسباب و عللی دارد:

۱- چون مشغول قضاوت و امارت و جنگ و جهاد بود فرصت کافی برای فتوا و جلسات درس نداشتند، لذا نتوانست همچون کسانی چون عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس، جلسات درس و موعظه برگزار کند و موجب انتشار علم و معلومات شرعی شود.

۲ - ظهور اهل بدعت و هواپرستانی که در محبّت علی غلو و افراط و زیاده روی کردند. این امر موجب شد که دروغهای زیادی به نام او پخش شود، به همین دلیل علماء تلاششان را در شناخت صحّت راههای سند روایاتی که به علی منتهی می‌شد به کار گرفتند.

۳- کثرت فتنه و آشوبها در دوران علی موجب شد که برخی از مردم بجای اعتماد به علی رضي الله عنه به فتنه‌ها و رد و نقد آنها مشغول شوند، در نتیجه باعث شد امیر مؤمنان علی رضي الله عنه به هر

١- مسند احمد ش /۸۲۲ اسناد آن حسن است.

٢- مسند احمد – ش ۱۱۵ اسنادش حسن است.

٣ الطبقات ۳۳۸/۲

کسی اعتماد نکند و علمش را در اختیار هر کس قرار ندهد، به همین مناسبت از ایشان روایت است که به سینه‌اش اشاره می‌کرد و می‌فرمود: در این جا علمی‌هست که اگر آن را سرازیر کنم و بریزم، کسانی هستند که آن را حمل کنند.[۱]

از شیوه و منهج امیر مؤمنان علیؓ در نقل و قبول حدیث نکات ذیل را مورد نظر داشته‌ایم:

۱- از اینکه دروغی به نام پیامبر گفته شود سخت برحذر بود، چون خود ایشان‌یکی از راویان این حدیث است که می‌فرماید: «**من كذّب علي معتمداً فليتبوأ معقده من النار**».[۲]: (هرکس از زبان من عمداً دروغ بگوید جایگاهش را در جهنّم آماده می‌کند).

۲- همواره در پی این بوده که نسبت به راویان اطمینان پیدا کند، لذا روایت کننده حدیث پیامبرﷺ را بر صحّت آن قسم می‌داد. از علیؓ روایت است: «هرگاه خودم از رسول‌الله ﷺ حدیثی می‌شنیدم هر چه خواست خداوند بود از آن بهرمند می‌شدم و هرگاه کسی دیگر از رسول‌الله ﷺ به من حدیث نقل می‌کرد، از او می‌خواستم سوگند بخورد که‌از رسول‌الله ﷺ شنیده است، وقتی قسم می‌خورد او را تصدیق و روایتش را قبول می‌کردم.[۳]

۳- روایات منکر و شاذ را نقل نمی‌کرد، از علیؓ روایت است که گفت: احادیثی برای مردم روایت کنید که برایشان مأنوس و قابل درک باشد و آنچه نمی‌شناسند و برایشان قابل درک نیست، رها کنید، آیا می‌خواهید خدا و رسولش تکذیب شوند[۴]، علیؓ از ابوبکر، عمر، مقداد بن اسود و همسرش فاطمه حدیث روایت کرده و بسیاری از صحابه و تابعین و اهل بیتش از او حدیث روایت کرده‌اند.

مشهورترین صحابه‌هایی که‌از علیؓ حدیث روایت کرده‌اند

۱- ابوأمامه ایاس بن ثعلبه انصاری از بنی حارثه - این شخص پسر خواهر أبی برده بوده- فقط سه حدیث از پیامبرﷺ روایت کرده‌است و این صحابه همان کسی است که رسول‌الله ﷺ در جنگ بدر به او دستور داد به خاطر مراقبت از مادرش به جنگ نیاید.[۵]

۱- فقه‌الامام علي ۳/۱ به نقل از اعلام الموقعین

۲- صحيح سنن ابن ماجه ۱۳/۱ – آلباني گويد: صحيح است.

۳ سنن ابن ماجه ش۱۳۹۵ اسناد آن صحیح است.

٤- بخاري کتاب العلم ۴۶/۱.

٥- الاستیعاب ۱۶۰۱/۱.

۲- ابو رافع قبطی مولای رسول‌الله ﷺ که نامش ابراهیم است که سنان و:یسار نیز گفته شده است. ابن عبدالبرّ گوید: مشهورترین نامی‌که برایش ذکر کرده‌اند أسلم است. در سال (۴۰ هجری) در دوران خلافت علی بن ابی طالب وفات کرده‌است.[1]

۳- ابو سعید خدری، سعد بن مالک بن سنان بن ثعلبه انصاری در پانزده سالگی همراه رسول‌الله ﷺ در جهاد علیه کفّار شرکت کرده‌است و در سال (۷۴ هجری) وفات کرده‌است.[2]

۴- جابر بن عبدالله بن عمر بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب انصاری سلمی. او در جنگ صفیّن همراه علی بود در سال (۷۶هجری) وفات یافت و از حافظان سنّت بوده‌است.

۵- جابر بن سمره بن جناده بن جندب عامری سوائی، هم پیمان بنی زهره بوده‌است، مادرش خالده دختر ابی وقاص و کنیه‌اش ابو عبدالله‌است، گفته: بیش از هزار دفعه پشت سر رسول‌الله ﷺ نماز خواندم، در اواخر حیات به کوفه رفت و در سال(۷۴هجری) همانجا وفات یافت.[3]

۶- زید بن ارقم بن زید بن قیس بن نعمان، گفته شده: کنیه‌اش ابوعمر و ابوعامر بود، سال(۶۶ هجری) و گفته شده در سال(۶۸ هجری) در کوفه وفات یافته‌است.

۷- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، برادر زاده‌ی علی رضی الله عنه در سرزمین حبشه متولّد شده‌است.

اولین نوزاد در اسلام است، در سال (۸۰ هجری) در سن نود سالگی وفات یافت[4].

۸- عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، با پدرش قبل از رسیدن به سن بلوغ مسلمان شد و در سال (۶۳هجری) در سن هشتاد و چهار سالگی در مکّه وفات یافت [5].

۹- عمرو بن حریث بن عثمان القرشی مخزومی کنیه‌اش ابو سعید است، رسول‌الله را دیده و از ایشان حدیث شنیده است و پیامبر دست مبارکش را بر سرش کشید و برایش دعای خیر

۱- سیر اعلام النبلاء ۲/۱۶.
۲- الاستیعاب ۴/۱۶۷۱.
۳- الاستیعاب ۱/۲۱۹.
٤- الاصابه ۴/۲۷۶.
٥- وفیات الاعیان ۲/۲۳۶.

فرمود، به کوفه نقل مکان کرد و دارای مقام و منزلتی والا بود و در سال(۸۵ هجری) وفات یافته‌است.

راویان اهل بیت از علیرضي الله عنه

۱- پسرش حسن بن علی نوه رسول‌الله صلى الله عليه وسلم.

۲- پسرش حسین بن علیرضي الله عنه نوه‌ی رسول‌الله صلى الله عليه وسلم که در سال(۶۱ هجری) در روز عاشورا و در سن پنجاه و شش سالگی به شهادت رسید.[1]

۳- پسرش محمد بن علی بن ابی طالب، ابوالقاسم مدنی، که به دلیل منتسب بودن به مادرش خوله دختر جعفر بن قیس از بنی حنیفه معروف به «ابن حنیفه» است، عجلی گوید: تابعی و موثوق و مردی صالح و شایسته بود، کنیه‌اش ابوالقاسم است، در دوران خلافت عمر متولد شد و در سال ۷۳ هـ و گفته شده ۸۱-۸۲ و ۹۳ وفات کرده است.[2]

۴- محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب نوه‌ی علیرضي الله عنه. ابن حبان او را در میان ثقات ذکر کرده‌است.[3]

۵- علی بن حسین بن علی بن ابی طالبرضي الله عنه، ملقب به زین العابدین و از بزرگان تابعین است. مادرش سلافه دختریزگرد، آخرین پادشاه ایران است، از پدر بزرگش علی بن ابی طالب روایات را به صورت مرسل روایت می‌کرد. عجلی گوید: علی بن حسین مدنی، تابعی و ثقه است. در سال (۹۴ هجری) در سن هشتاد و پنج سالگی وفات کرده‌است.[4]

۶- پسر جعده بن هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائد بن عمران بن محروم که خواهر زاده‌ی علی است، مادرش امهانی دختر ابی طالب است. در زمان رسول‌الله صلى الله عليه وسلم متولّد شد و با رسول‌الله صلى الله عليه وسلم مصاحبت داشته و (از صحابه شمار می‌آید)، استاندار خراسان شد و در کوفه سکونت داشت، عجلی می‌گوید: جعده مدنی و تابعی و ثقه است، از علی روایت کرده‌است.[5]

۱- تهذیب التهذیب ۱۶۷۳/۳.

۲- تهذیب التهذیب ۳۵۷/۲.

۳- همان منبع ۸۲/۲.

٤- تهذیب التهذیب ۴۸۱/۱۲ – لسان المیزان ۵۳۳/۷.

٥- تهذیب التهذیب ۱۱/۱۰/۱۲-

۷- سریته‌ام موسی، نام وی را فاخته و حبیبه گفته‌اند. دارقطنی گوید: حدیثش مستقیم است، عجلی گوید: اهل کوفه تابعی و ثیقه است.[1]

مشهورترین راویان تابعی از علی﷛

۱- ابوالأسود الدؤلی بصری و قاضی بود. نامش ظالم بن عمرو سفیان است، گفته‌اند که: نامش عمرو بن عثمان بود و گفته‌اند: عثمان بن عمرو بوده‌است، در زمان رسول خدا ﷺ مسلمان شد و در جنگ جمل همراه علی بود، ابن معین، عجلی و دیگران او را موثق و قابل اعتماد دانسته‌اند، در زمان استانداری عبدالله بن زیاد در سال (۶۹ هجری) وفات کرده‌است.[2]

۲- ابو برده پسر ابو موسی أشعری، فقیه است و نامش حارث بود، گفته شده عامر است. ابن سعد و عجلی و ابن حبان او را موثق و قابل اعتماد دانسته‌اند، عجلی گوید: پس از شریح قاضی کوفه بوده است. از پدرش علی، حذیفه، عبدالله بن سلام، عایشه و کسان دیگران روایت کرده‌است، گفته‌اند: در سال (۱۰۴هجری) ویا (۱۰۷ هجری) وفات یافته‌است.[3]

۳- ابوعبدالرحمن سلمی‌عبدالله بن حبیب بن ربیعه کوفی قاری، پدرش با رسول‌الله ﷺ مصاحبت داشته‌است. عجلی و سنائی و ابوداود او را تصدیق کرده‌اند. از عمر و عثمان و علی و سعد و خالد بن ولید و ابن مسعود و حذیفه و کسان دیگر روایت کرده‌است، گفته‌اند در سال (۷۲ یا ۸۵ هجری) در سن (۸۵) سالگی وفات یافته‌است و به همراه علی در جنگ صفین شرکت کرده‌است.[4]

۴- زر بن جیش بن حبانه بن أوس أسدی ابو مریم، کنیه‌اش را ابو مطرف کوفی گفته‌اند، ابن معین او را توثیق و تصدیق کرده‌است، در سال(۸۱ هجری) و گفته‌اند(۸۲ هجری) در سن صد وبیست سالگی وفات یافته‌است.

۵- زید بن وهب جُهنی، از قبیله قضاعه، کنیه‌اش ابوسلیمان و از بزرگان تابعین و از راویانی است که بر موثق بودنش اتفاق نظر داشته‌اند و به اتفاق آراء او را حجّت داشته‌اند،

۱- تهذیب التهذیب ۱۹/۱۲.

۲- تهذیب التهذیب ۱۸۴/۵.

۳- طبقات سعد ۱۰۳/۶.

٤- طبقات ابن سعد ۱۰۳/۶.

ابن معین و دیگران او را تصدیق کرده‌اند، در دوران استانداری حجاج در سال (۹۰ هجری)یا بعد از آن وفات یافته‌است.[۱]

۶- سوید بن غفله بن عوسجه بن عامر، کنیه‌اش ابو امیّه‌است، آهنگ آمدن به خدمت رسول‌الله ج را کرد، امّا پیامبرجپیش از رسیدنش به مدینه وفات یافت و مشرّف به دیدار نشد، با ابوبکر و عمر و عثمان و علی مصاحبت داشته است و در سال (۸۱یا ۸۲ هجری) در سن (۱۲۸) سالگی وفات یافت.[۲]

۷- شریح بن‌هانی بن‌یزید بن نهیک حارثی مزحجی بن مقدام کوفی. در زمان رسول‌الله ج زندگی می‌کرد امّا ایشان را ندیده است. ازیاران بزرگ علی است و با ابوبکره در سجستان در سال (۷۸ هجری) کشته شده‌است.[۳]

۸- عامر بن شرحبیل بن عبد، در باره‌ی او گفته‌اند: عامر بن عبدالله بن شراحبیل شعبی و حمیری، ابو عمر و کوفی از شعب همدان است، از او روایت است که می‌گفت: (۵۰۰) نفر از صحابه را دریافته است. حسن بصری می‌گوید: سوگند به خدا دارای علم و دانش فراوان و بردباری وسیع بود. از گذشته‌های دور مسلمان شده و در اسلام مقام بلندی داشت. از مکحول روایت است که گفت: کسی را از او فقیه‌تر ندیدم.

۹- عبد خیر بن یزید، گفته‌اند: ابن بجید بن جوی بن عبد عمرو بن عبد یعرب بن صائد همدانی، ابو عمّاره‌ی کوفی، دوران جاهلیّت را دریافته است، عجلی گوید: کوفی، تابعی، ثقه و ساکن کوفه بوده‌است. ابن حبان او را در ثقات تابعین ذکر کرده و می‌گوید: ۱۲۰ سال عمر کرده‌است و در جنگ صفّین کشته شد.[۴]

۱۰- عبدالرحمن بن ابی لیلی، نامش یسار می‌باشد. گفته می‌شود: بلال و گفته شده او داود بن بلال بن بلیل ابن اصحبه بن جلاح بن هریش انصاری اوسی است. شش سال از خلافت عمر بن خطابس باقی مانده بود، که متولّد شد، از او روایت است که گفت: صد و بیست نفر صحابه از انصار را دریافتم، ابن معین و عجلی او را تصدیق کرده‌اند، گویند: در سال(۷۱ هجری) و گفته شده در سال (۸۲ هجری) در جماجم زخمی‌و کشته شد.[۵]

۱- طبقات ابن سعد ۹۷/۶.

۲- تهذیب التهذیب.

۳- همان منبع.

٤- تهذیب التهذیب ۱۲۴/۶.

٥- میزان الاعتدال ۵۸۴/۲۰.

۱۱- عبیده سلمانی که همان عبیده بن عمرو است، گفته می‌شود: ابن قیس بن عمرو سلمانی مرادی، ابوعمر کوفی است. یک سال قبل از وفات پیامبر ﷺ مسلمان شد، امّا توفیق ملاقات با پیامبر ﷺ نصیب او نگردید، شعبی گوید: شریح از همه به قضاوت آگاهتر بود و عبیده با او برابری می‌کرد، عجلی گوید: کوفی، تابعی و ثقه است.[1]

۱۲- عبدالله بن سلمه مرادی کوفی، کنیه‌اش ابوالعالیه است، عجلی گوید: کوفی، تابعی و ثقه است. امام بخاری می‌گوید: حدیثش صلاحیّت متابعه را ندارد، از عمرو بن مره روایت است که درباره‌ی او می‌گفت: «یعرف و نکر»: (روایاتش مخلوط از صحیح و ضعیف است)، پیر و از کار افتاده شده بود ویعقوب ابن شیبه گوید: ثقه است.[2]

۱۳- عبدالله بن شقیق عقیلی، کنیه‌اش ابوعبدالرحمن است و گفته شده ابو محمد بصری است، وی تابعی و اهل بصره بوده و ابن سعد او را در طبقه اوّل ذکر کرده‌است. ابن معین می‌گوید: او ثقه و از بهترین مسلمانان است، کسی نمی‌تواند در روایت حدیثش طعنه وارد کند. روایت شده مستجاب الدعا بوده است، بعد از قرن اوّل وفات یافته است و برخی گفته‌اند: در سال(۱۰۸ هجری).[3]

۱۴- علقمه بن قیس نخعی، وی علقه بن قیس بن عبدالله بن مالک بن علقمه نخعی و کوفی است، در زمان رسول‌الله ﷺ متولّد شده است. امام احمد می‌گوید: علقمه موثق و اهل خیر و نیکی است. همچنین ابن معین او را ثقه دانسته است. درباره‌ی او روایت کرده‌اند که قرآن را دریک شب تلاوت کرد. در سال(۶۲ هجری) و گفته شده (۶۷ هجری) وفات یافته‌است. ابن سعد می‌گوید: ثقه و دارای حفظ و روایت حدیث فراوان بوده است.

۱۵- عمیر بن سعید نخعی صهبانی، ابویحیی کوفی. ابن معین گوید: موثوق و معتمد است. ابن حبّان او را تصدیق کرده است، وی یک حدیث از علی درباره شرابخواری روایت کرده است. ابن سعد گوید: در سال(۱۱۵ هجری) وفات یافته و گفته شده سال وفات او(۱۰۷ هجری) است[4].

۱- طبقات ابن سعد ۹۰/۶ تهذیب التهذیب ۸۵/۷.

۲- میزان الاعتدال ۴۰۹/۲ تهذیب التهذیب ۵۴۲/۵.

۳- تهذیب التهذیب ۲۵۳/۵.

٤- تهذیب التهذیب ۱۴۶/۸، سیر اعلام النبلاء ۴۴۳/۴.

۱۶–هانئ بن‌هانئ همدانی کوفی. نسّائی گوید: «لیس به باسٌ»: (ایرادی ندارد)، ابن حبان او را در میان راویان ثقه و مورد اعتبار ذکر کرده‌است. گفته‌اند: به تشیع گرایش داشته است. ابن مدینی می‌گوید: وی مجهول و ناشناخته است. ابن سعد میگوید: وی منکر الحدیث است و روایت است که شافعی درباره او گفته: اهل حدیث است، امّا به دلیل مجهول بودن او، حدیثش را معتبر نمی‌دانند. ابن سعد او را در طبقه اوّل ذکر کرده است که در کوفه زیسته‌است. ذهبی گوید: ایرادی ندارد[1].

۱۷–یزید بن شریک بن طارق تیمی کوفی.یحیی بن معین گوید: ثقه‌است و ابن حبّان او را در ثقات (راویان معتمد) ذکر کرده‌است، ابن سعد گوید: ثقه و سرشناس قوم خود بود، گفته‌اند دوران جاهلیّت را دریافت، از عمر و علی و ابوذر و ابن مسعود و حذیفه حدیث روایت کرده است.[2]

این بود نگاهی گذرا و اشاره‌ای سریع به معرفی راویانی که‌از علی روایت کرده‌اند، برای تحقیق و پژوهش بیشتر می‌توان به رساله‌ی پایان نامه‌ی دکتر احمد محمّد طه به نام «فقه علی بن ابی طالب» که به دانشگاه بغداد ارائه داده و تا بحال منتشر نشده است، مراجعه کرد.

۱– الکاشف ذهبي ۳۱۸/۳.

۲– الکاشف، ذهبي ۲۸۰/۳.

مبحث پنجم
مهمترین عملکرد علیؓ از هجرت تا جنگ احزاب

پیامبرﷺ بعد از استقرار در مدینه به تثبیت و تقویت پایه‌ی دولت اسلامی‌پرداخت، لذا بین مهاجرین و انصار «پیوند برادری» برقرار کرد و پس از ساخت مسجد، بایهودیان پیمان صلح امضاء کرد، سپس شروع کرد به اعزام سریه و لشکرهای جهادی، در پی آن به استحکام مبانی اقتصادی، آموزشی و تربیتی در اجتماع جدید، توجّه شایانی مبذول داشت. علیؓ در تمام این اوضاع و شرایط همراه و ملازم پیامبرﷺ بود و دستوراتش را اجراء می‌کرد و شاگرد کوشای مدرسه‌ی تعلیم و یادگیری راه و روشش و رهنمود ایشان بود.

اوّل: انعقاد پیمان برادری در مدینه

پیامبرﷺ بین علیؓ و سهل بن حنیف عقد برادری منعقد کرد و برخی از علماء از وجود عقد اخوّت در مکّه بین مهاجرین خبر داده‌اند. همانگونه که بلاذُرّی اشاره کرده به اینکه پیامبرﷺ قبل از هجرت در بین مسلمین در مکّه پیمان برادری بر اساس حق و همکاری منعقد کرد، پس در بین حمزه و زید بن حارثه، بین ابوبکر و عمر، بین عثمان بن عفّان و عبدالرّحمن بن عوف، میان زبیر بین عوام و عبدالله بن مسعود، میان عبده ابن حارث و بلال حبشی، میان مصعب بن عمیر و سعد بن ابی وقّاص، میان ابو عبیده بن جرّاح و سالم مولی أبی حذیفه، میان سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و طلحه بن عُبیدالله و بین خود (رسول خدا) و علیؓ عقد اخوّت برقرار کرد.[1]

بلاذُرّی (ت ۲۷۶هجری) نخستین کسی به حساب می‌آید که به عقد برادری مکه اشاره کرده و ابن عبدالبرّ (ت ۴۶۳هجری) به تبعیّت از او و بدون تصریح به نقل از او بدان اشاره کرده، همانگونه که (ابن سید النّاس) هم بدون اشاره به نقل از هیچکدام از آنها پیروی کرده است[2].

ولی شیخ الاسلام ابن تیمیه عقد برادری بین اصحاب مهاجر در مکه را انکار نموده و روایات مربوط به این موضوع را تکذیب کرده است، از جمله عقد برادری بین علی و پیامبرﷺ.[3]

۱- انساب الاشراف (۱/۲۷۰)

۲- السّیرة النبویّة الصّحیحة (۱/٤۰)

۳- منهاج السّنة (٥/۷۱) و(۷/۳٦۱).

ابن القیّم بر این باور است که در مکّه عقد برادری صورت نگرفته و می گوید: «گفته شده رسول خداﷺ برای دوّمین بار بین مهاجرین با همدیگر عقد برادری بست و در آن مرحله خود با علی عقد اخوّت بست، ولی رأی ثابت این است که تنها در مدینه این پیمان برادری بسته شد، زیرا مهاجرین در بین خود با برادری اسلام و برادری خانه و برادری خویشاوندی نیازی به چنین پیمانی نداشتند، برخلاف رابطه‌ی مهاجرین با انصار[1] و نیز کتابهای سیره‌ی اوّل و اختصاصی سیره و تاریخ به عقد برادری در مکه اشاره نکرده‌اند، بلاذُرّی خبر را بدون سند و با عبارت «گفته‌اند» نقل کرده که این اسلوب موجب ضعف روایت است، همانگونه که اهل نقد خود بلاذری را هم در نقل اخبار ضعیف قلمداد کرده‌اند، به فرض اینکه در مکّه عقد اخوّت صورت گرفته باشد، تنها منحصر به پشتیبانی و دلسوزی بین دو نفر بوده، [2]بدون اینکه احکام ارث از همدیگر گرفتن و غیره از آن بوجود آمده باشد که بعداً با این آیه نسخ گردید که می‌فرماید:

﴿ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٧٥ ﴾ (انفال/۷۵).

کسانی که بایکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده‌است و حکم خدا بر آن رفته‌است و) بی گمان خداوند آگاه از هر چیزی است.

این آیه وراثت حاصل از عقد اخوّت را نسخ کرد و یاری و پشتیبانی و همکاری و دلسوزی در بین دو هم‌پیمان اخوّت به جای خود باقی ماند.[3]

ابن کثیر یادآور شده که برخی از علما، عقد برادری رسول خداﷺ با علی را انکار کرده‌اند و صحّت آن خبر را ممتنع دانسته‌اند، چون یکی از اهداف عقد برادری ایجاد نرم خویی و خوشرفتاری و علاقه‌ی قلبی با یکدیگر است، پیمان برادری پیامبرﷺ با هیچ کس معنی نداشت، چون نسبت به همه نهایت خوشرفتاری و خوش اخلاقی و الفت قلب داشت، همچنین مهاجرین نسبت به همدیگر نیاز به عقد پیمان نداشتند، امّا راوی اشاره کرده به اینکه

۱- زاد المعاد(۲/۷۹).

۲- سیرة النبویّة الصحیحة (۱/۲٤۱).

۳- التّأریخ الاسلامی، حمید(۴/۲۵).

هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پیمان با علی آن بود که مصلحت او را به کسی دیگر واگذار نکند، بویژه که از کودکی هزینه و مخارج او را متحمّل شده بود[۱].

ولی در جایی دیگر به این موضوع برگشته و می‌گوید: بخش عمده‌ی احادیثی که در این باره آمده‌اند، دارای سند ضعیف و حجّت نیستند[۲]، همچنین اینجا منابعی دیگر بدون ذکر سند به عقد برادری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کرده‌اند، مانند محمّد بن حبیب[۳] و ابن الجوزی[۴] و ابن الأثیر[۵].

قبل از عقد اخوّت که در دوران مدینه بین مهاجرین و انصار منعقد گردید، عقیده و ایمان که ستون فقرات و پایه‌ی اصلی برادری محسوب می‌شد، تکمیل شده بود، چون آن عقیده بدون در نظر گرفتن همه امتیازات و طبقات به جز تفاوت درجه‌ی تقوا و پرهیزکاری و عمل صالح، همه مردم را در صف واحد بندگی خالص خداوند متعال قرار می‌دهد، قابل تصوّر نیست کسانی که افکار و عقاید مختلف، آنها را از هم متفرّق ساخته با عقد برادری و تعاون و ایثار متحد شوند و با وجود عقاید متفاوت، خودخواهی و هواهای نفسانی را کنار بگذارند[۶].

سیاست عقد اخوّت بین انصار و مهاجرین یك نوع سبقت سیاسی بود که رسول خدا در آن پیشی گرفت تا محبّت و دوستی را در شعور مهاجرین و انصار تثبیت و تحکیم نماید، در حالی که همه بر رعایت این محبّت و صمیمیّت تمام عنایت خود را مبذول داشته بودند و اصلاً در اجرای عملی مواد آن از همدیگر سبقت می‌گرفتند، خصوصاً انصار و یاری‌کنندگان که اگر نویسندگان و پژوهشگران همه توان خود را بکار اندازند، نمی‌توانند بهتر از آنچه خداوند متعال درباره‌ی ایشان فرموده به رشته‌ی تحریر درآورند، آنجا که می‌فرماید:

۱- البدایة و النّهایة (۲۲۶/۳)، هرکس طالب تحقیق بیشتر است به‌کتاب (أثر التّشیّع علی الروایات التّاریخیّة فی القرن الأوّل الهجری) عبدالعزیز نور ولی ص ۲۹۳- ۲۹۸مراجعه کند، لازم به ذکر است که این‌کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم می باشد. www.aqeedeh.com

۲- البدایة و النّهایة (۳۴۸/۷).

۳- المحبر(ص۷۰)

٤- المنتظم فی تأریخ الأمم و الملوک (۷۴/۳)

٥- و اسد الغابة فی معرفة (۵۸۸/۳، ۶۰۱)

٦- فقه‌السّیرة بوطی، ص۱٤۸.

﴿ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩ ﴾ (حشر/۹).

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده‌است، ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.

دوّم: جنب و جوش نظامی‌و اعزام سریه‌ها

پس از آنکه مسلمانان تحت رهبری پیامبر‌صلی الله علیه وسلم در مدینه استقراریافتند، به منظور گسترش هیبت و شوکت دولت اسلامی‌در داخل و خارج، اعزام سریه‌ها آغاز گردید. از اهداف دیگر اعزام سریه‌ها این بود که حمایت برخی قبایل را به دست آوردند و خرابکاری‌ها و یغماگری عشایر مخالف را محدود و کنترل نمایند، علاوه بر تمرین و آمادگی صحابه برای حضور و شرکت در جنگهای بزرگ و آغاز فتوحات اسلامی. این کار میدانی بود برای تربیت عملی فرماندهی، امیر مؤمنان علی‌رضی الله عنه که در بسیاری از این سریه‌ها، چه قبل از جنگ بدر چه بعد از آن شرکت داشتند، برخی سریه‌های قبل از جنگ بدر که علی در آنها شرکت داشته به شرح زیر است:

۱- غزوه‌ی عشیره

پیامبر در این غزوه قصد جنگ با قریش را داشت، به همین دلیل ابوسلمه بن عبدالأسد را بر مدینه گمارد و از مدینه خارج شد، این غزوه «العشیره» نام گرفت، بعد از آنکه پیامبر‌صلی الله علیه وسلم ماه جمادی الاولی و چند شبی از جمادی الثانی را نیز در آنجا سپری کرد، با بنی مدلج و هم‌پیمان ایشان از بنی ضمره خداحافظی کرد و به مدینه بازگشت، در این غزوه جنگ صورت نگرفت و علّت خروج پیامبر‌صلی الله علیه وسلم آن بود که به ایشان خبر دادند کاروان قریش چند روز پیش به قصد شام از مکّه حرکت کرده‌است[۱] و راه ساحل را در پیش گرفته است، در پی

۱- طبقات ابن سعد ۱۰/۲.

همین موضوع بود که قریش به دفاع از کاروان مکّه، بیرون آمد و جنگ بدر بزرگ روی داد. عمار بن‌یاسر برای ما از حضور خود و علی در این غزوه «العشیره» چنین روایت می‌کند: من و علی در غزوه‌ی «العشیره» با هم بودیم، بعد از آنکه پیامبر ﷺ در «العشیره» به قصد اقامت اردو زد، گروهی از بنی مدلج را دیدیم که در نخلستان کنار چشمه‌ای کار می‌کنند. علی رضی‌الله‌عنه به من گفت: ای ابوالیقظان! آیا موافق هستی برویم ببینیم چکار می‌کنند؟ رفتیم و چند لحظه‌ای نحوه کارشان را تماشا کردیم که خوابمان گرفت، لذا با علی رضی‌الله‌عنه رفتیم و در کنار تنه‌ی درخت خرما روی زمین صاف خوابیدیم و سوگند به خدا کسی جز رسول خدا ﷺ ما را بیدار نکرد، ما را با پایش در حالی که خاک آلود شده بودیم بیدار کرد. در آن روز بود که پیامبر ﷺ خطاب به علی که خاک‌ها را روی لباسهایش دید، گفت: ای ابوتراب و فرمود: آیا می‌خواهید دو نفر که بدبخت‌ترین مردم هستند را به شما معرفی کنم؟ گفتیم: آری ای رسول‌خدا ﷺ. فرمود: « احیمر ثمود، همان کسی که شتر را زخمی کرد و آن کسی که شمشیر بر فرق سرت می‌زند تا ریش تو خون آلود می‌شود.[1] این خطاب را که پیامبر برای علی به کار برد همواره تکرار می‌شد و علی به ابوتراب معروف شد، درباره این موضوع بیشتر بحث خواهیم کرد.

٢- جنگ اوّل بدر

علت بر افروختن جنگ این بود که کُرز بن جابر فهری بر رمه‌های شتر و گوسفندان مدینه شبیخون زد و تعدادی از شتران و حیوانات را به یغما برد، پیامبر ﷺ او را تا درّه‌ای به نام «سفوان» از بخش‌های بدر تعقیب کرد، ولی کُرز فرار کرد و پیامبر ﷺ موفق به دستگیری او نشد، پس از آن به مدینه برگشت.[2]

پیامبر ﷺ در این غزوه پرچم سفید را به دست علی داد، حرکت‌های جنگی که در غالب سریه‌ها صورت می‌گرفت، آغاز جنگ مسلحانه علیه مشرکین به شمار می‌آمد، در این سریه‌ها نیروهای اعزامی‌و غزواتی که رسول‌الله ﷺ و یاران او از جمله علی با آن روبرو بودند، چشم اندازی بود از سنّت تدافعی و به عقب راندن و با تثبیت پایه‌های قدرت دین رابطه عمیق داشت، خداوند سبحان با اشاره به همین موضوع می‌فرماید:

١- فضایل صحابه ٢/٨٥٥، ش/١١١٧٢اسنادش حسن است.

٢- سیره‌ابن هشام ٢/٦٠١.

﴿وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٥١﴾ (بقره ۲۵۱).

و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.

و می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠﴾ (حج/ ۴۰).

همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند (و از مکّه وادار به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده‌است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیاریاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (امّا خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلم خدایاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او رایاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقّق وعده‌هایش جلوگیری نماید).

۳- غزوه‌ی بدر

نووی –رحمه‌الله- می‌گوید: مورخان اتفاق نظر دارند بر اینکه علی رضی الله عنه در جنگ بدر و تمام صحنه‌های پیکار با مشرکان به جز غزوه تبوک حضور داشته‌است و در بسیاری از جنگها پیامبر صلی الله علیه و سلم پرچم جنگ را به او می‌داد.

علی یکی از مجاهدین است که در جنگ بدر شرکت داشته، لذا شایسته‌است پای سخن او بنشینیم تا داستان حضورش را برای ما حکایت کند.

حارثه بن مضرب از علی بن ابی طالب روایت می‌کند که: رسول‌الله صلی الله علیه و سلم اخبار و گزارشات بدر را دنبال می‌کرد، وقتی به او خبر دادند که مشرکان راهی بدر شده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و سلم هم به سمت بدر حرکت کرد (بدر نام چاهی است) علی رضی الله عنه می‌گوید: وقتی که

مطلع شدیم بسوی ما می‌آیند، از مشرکان پیشی گرفتیم و در آنجا دو مرد را یافتیم که‌یکی از قریش و دیگری مولای عقبه بن ابی معیط بود، مرد قریشی فرار کرد، امّا مولای عقبه را دستگیر کردیم، از او پرسیدیم: تعداد افراد مشرکین چقدر است؟ گفت: سوگند به خدا تعدادشان زیاد و از قدرت زیادی برخوردارند. این حرفها را که می‌گفت، مسلمانان او را کتک می‌زدند تا اینکه او را پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بردند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرسید: تعداد سپاه مشرکان چقدر است؟ گفت: سوگند به خدا زیاد و از قدرت بالایی برخوردارند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تلاش کرد تا تعدادشان را بداند، امّا آن مرد از گفتن شمار آنها امتناع می‌کرد، بعد از این پرسید: «هر روز چند شتر ذبح می‌کنند»؟ گفت: در هر روز ده شتر، پیامبر فرمود: « القوم ألف، كلّ جزور لمئة و تبعها »: (آنها هزار نفرند، هر شتر برای صد نفر).

سپس موقع شب کمی‌باران بارید، به زیر درختان و سایبانها رفتیم، ولی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم تمام شب را با دعا و مناجات سپری کرد و می‌گفت: «پروردگارا! اگر این گروه نابود شوند، دیگر عبادت نمی‌شوی...) وی می‌گوید: صبح که فجر طلوع کرد، فریاد زد ای بندگان خدا! نماز! ، مردم از زیر درختان و از هر طرف جمع شدند، با رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نماز را برپا داشتیم، سپس ما را به مقاومت بر جنگ تشویق کرده و فرمود: «جماعت قریش زیر این کوه صاف قرار دارند»، وقتی که هر دو سپاه به هم نزدیک شدند و در مقابل هم قرار گرفتند و صف آرایی کردیم، مردی از آنها بر شتری سرخ موی در میان سپاه حرکت می‌کرد. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: ای علی! حمزه را صدا کن، - که حمزه از همه به سپاه دشمن نزدیکتر بود - و از او سؤال کن آن کسی که بر شتر سرخ موی سوار است کیست و به آنها چه می‌گوید؟ سپس گفت: اگر در میان گروه کسی باشد که به خیر امر کند، همان صاحب شتر سرخ مو است». گوید: حمزه آمد و گفت: آن مرد عتبه بن ربیعه است و از جنگ نهی می‌کند و خطاب به آنها می‌گوید: ای مردم، من کسانی را می‌بینم که طالب مرگ و شهادتند، شما نمی‌توانید به راحتی به آنها دستبرد داشته باشید، ای قوم، ترس من از جنگ را علّت نجنگیدن اعلام کنید و بگویید: عتبه بن ربیعه به دلیل ترس از جنگ حاضر به نبرد نیست، در حالیکه یقین دارید که من از شما ترسوتر نیستم. می‌گوید: ابوجهل این سخن را شنید و گفت: تو چنین حرفی می‌زنی؟ سوگند به خدا اگر کسی غیر از تو این حرف را می‌زد، حتماً او را از پای در می‌آوردم. سراسر وجود تو را ترس فرا گرفته است. عتبه گفت: مردک گوزو (کسی که‌از ترس نمی‌تواند خودش را کنترل کند و از او باد خارج می‌شود) به من طعنه می‌زنی؟! !

امروز مشخص می‌شود کدام‌یک از ما ترسو است. می‌گوید: عتبه و برادرش شیبه و پسرش ولید به میدان جنگ آمدند و مبارز طلبیدند. گروهی شش نفری از انصار داوطلبانه به میدان رفتند، عتبه گفت: ما نمی‌خواهیم اینها به مقابله ما بیایند، ما می‌خواهیم پسر عموهای ما از بنی عبدالمطلب به میدان بیایند. لذا رسول‌الله ﷺ فرمود: ای علی و حمزه و عبیده بن حارث برخیزید. خداوند هر دو پسر ربیعه یعنی عتبه و شیبه و ولید بن عتبه را به هلاکت رساند و عبیده زخمی‌شد، هفتاد نفر از آنان را کشتیم و هفتاد نفر دیگر را اسیر کردیم. مردی کوتاه قد از انصار عباس بن عبدالمطلب را اسیر کرده بود و آورد. عباس گفت: ای رسول خداﷺ سوگند به خدا این مرد مرا اسیر نکرد، بلکه مردی طاس که‌از زیباترین مردم و بر اسبی ابلق سوار بود مرا اسیر کرد که اکنون او را در میان شما نمی‌بینم، مرد انصاری گفت: ای رسول خدا، من او را اسیر کردم. رسول‌الله ﷺ فرمود: « **أُسكُت، فقد أيدك الله بمَلَك كريم** »: (ساکت! خداوند تو را با فرشته‌ای گرامی‌یاری داده‌است).

علی می‌گوید: در آن روز از بنی عبدالمطلب، عباس و عقیل ونوفل بن حارث را اسیر کردیم.[۱]

از توصیفی که علی از جنگ بدر داشته، درسها، پندها و فوائد بسیاری می‌گیریم که برای استفاده به کتاب مؤلف: «**السيرة النبوية**» رجوع شود.

۲- اشعاری که در وصف قهرمانیهای علی در بدر سروده‌اند:

در جنگ بدر پرچم مشرکین به دست طلحه بن ابی طلحه بود که علیﷺ او را کشت و به همین مناسبت حجاج بن علاط سلمی‌اشعار زیر را سروده‌است:

لله اي مـــذنب عـــن حربـــه	أعـــني ابـــن فاطمـــة المعـــم المخـــولا
جـــادت يـــداك لـــه بعاجـــل طعنـــة	تركـــت طليحـــة للجبـــين مجنـــدلا
و شـــددت شـــدة باســـل فكشـــفتهم	بـــالحق إذيهـــوون أخـــول أخـــولا
وعللـــت ســـيفك بالـــدماء ولم تكـــن	لـــترده حـــران حـــتى يـــنهلا

به خدا چقدر خطاکار است آن کسی که قصد جنگ با پسر فاطمه کند،
آن عمامه به سری که همچون دیلم شکننده است،
دستهایت با ضربه ای شتابان او را از پای در آورد،
و طلحه را در میان دو سپاه بر روی زمین افکند.

۱- مسند احمد، الموسوعة الحديثية، ش ۹۴۸ اسناد آن صحیح است.

یورش بردی، یورش بردنی همچون شیر و ماهیّت آنها را آشکار کرد
با حق آنگاه که می‌خواستند –نزدیک بود – پراکنده و متفرّق شوند
و شمشیر را با خون‌ها آغشته کردی و آن را بر نمی‌گرداندی
تا کسی را از پای در نمی‌آوردی و بی هدف به کار نمی‌بردی. [۱]

سوم: ازدواج علی با فاطمه رضی الله عنها

فاطمه دختر امام متقیان، سردار فرزندان آدم و رسول خدا صلی الله علیه وسلم است. مادرش خدیجه دختر خویلد بود، کنیه‌اش ام ابیها:[۲] (مادر پدرش) است. در سن سی و پنج سالگی رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و پیش از بعثت متولد شده‌است.[۳] پیامبر صلی الله علیه وسلم در سال دوّم هجرت بعد از جنگ بدر او را به عقد ازدواج علی بن ابی طالب رضی الله عنه در آورد و خداوند سه فرزند به نامهای حسن و حسین و ام کلثوم به او عنایت کرد.

۱ - مهریه و جهیزیه فاطمه رضی الله عنها

علی رضی الله عنه می‌گوید: از فاطمه دختر رسول‌الله صلی الله علیه وسلم خواستگاری کردم، یکی از کنیزهایم گفت: آیا خبر داری که به خواستگاری فاطمه دختر پیامبر رفته‌اند؟ گفتم: خیر. گفت: از او خواستگاری کرده‌اند، چرا به نزد پیامبر نمی‌روی تا او را به عقد (ازدواج) تو در آورد. گفتم: مگر من چیزی دارم که‌او را به عنوان همسر، به من بدهد؟ گفت:یقین دارم اگر پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم بروی و خواستگاری کنی، او را به نکاح تو در می‌آورد. گوید: سوگند به خدا، همواره مرا امیدوار می‌کرد تا آنکه به خدمت پیامبر رفتم، وقتی نشستم زبانم بند آمد و به خدا از هیبت او نتوانستم چیزی بگویم. پرسید: برای چه آمدی؟ نیازی داری؟ سکوت کردم، باز فرمود: «شاید آمدی از فاطمه خواستگاری کنی؟» گفتم: آری، فرمود: «آیا چیزی برای مهریه‌اش داری؟» گفتم: سوگند به خدا ای رسول خدا چیزی ندارم، فرمود: «زره را چکار کردی؟» آن زره با ارزش است و قیمتش چهارصد درهم است، گفتم: آن را دارم. فرمود:

۱- البدایة و النهایة ۳۷۹/۷.
۲- اسد الغابه ۵۲۰/۵ الاصابه ۳۶۵./۴
۳- الطبقات ابن سعد ۲۶/۸.

«آن را به عنوان مهریه بده، او را به نکاح تو در آوردم». به این ترتیب آن زره به عنوان مهریه دختر پیامبرﷺ تعیین شد.[۱]

رسول اللهﷺ فاطمه را با پارچه‌ای مخملی، یک مُشک و یک بالش از پوست که داخل آن را با گیاه اذخر پر کرده بودند، آماده فرمود. اینها جهیزیه سیده فاطمه بوده‌است.[۲]

در روایات شیعه آمده که علی گفته است: زره‌ام را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به چهارصد درهم به عثمان بن عفان (خلیفه سوم) فروختم، وقتی درهم‌ها را تحویل گرفتم و او زره را از من تحویل گرفت، گفت: ای اباالحسن آیا من بیش از تو سزاوار این زره نیستم و تو بیشتر سزاوار داشتن این درهم‌ها نیستی؟ گفتم: البته، گفت: حال که چنین است این زره از طرف من هدیه است و به تو تقدیم می‌کنم. لذا زره و درهم‌ها را گرفتم و آمدم آنها را جلوی پیامبرﷺ گذاشتم و ماجرا را برایش تعریف کردم، پیامبر برای عثمان دعای خیر کرد.[۳]

۲- زفاف سیده فاطمهؓ

اسماء دختر عمیس گوید: من در آماده کردن فاطمه برای زفاف حضور داشتم، وقتی صبح شد رسول‌اللهﷺ به در خانه آمد و گفت: «ای ام ایمن برادرم را صدا کن. ام ایمن گفت: برادر توست و حال آنکه دخترت را به نکاحش درمی‌آوری؟ گفت: آری. ام ایمن گوید: علی را صدا زدیم و آمد - پیامبرﷺ رویش آب پاشید و برایش دعای خیر کرد. سپس گفت: فاطمه را برایم صدا کنید. اسما می‌گوید: فاطمه را صدا زدند در حالی که از شدّت شرم و حیا آمدن برایش مشکل بود، خطاب به او گفت: «سکوت کن که تو را به محبوب‌ترین اهل بیتم به نکاح دادم.» روی فاطمه هم آب پاشید و برایش دعای خیر کرد، پیامبر برگشت که برود که چشم مبارکش به خانمی افتاد، گویا صورت خانم پوشیده بود - پرسید کیستی؟ گفتم: منم، گفت: أسمایی؟ گفتم: آری، گفت: دختر عمیس؟ گفتم: آری، گفت: آمدی به احترام دختر رسول‌اللهﷺ او را برای زفاف آماده کنی، گفتم: آری و ایشان برایم دعای خیر کرد.[۴]

۱- دلایل النبوه، بیهقي ۱۶۰/۳ اسناد آن حسن است.

۲- صحیح السیره‌النبویه /۶۶۷، مسند فاطمه‌الزهراء و آنچه در فضیلتش در روایات نقل شده‌است از سیوطي با تحقیق فؤاد احمد زمري/۱۸۹.

۳- کشف الغمه‌اردبیلي ۳۵۹/۱ - بحار مجلسي/۳۹ به نقل از کتاب: «الشیعه و اهل البیت».

٤- فضایل الصحابة ۹۵۵/۲. ش/ ۳۴۲ اسناد آن صحیح است.

۳- ولیمه‌ی عروسی

از بریده رضی الله عنها روایت است: وقتی علی از فاطمه خواستگاری کرد رسول‌الله ﷺ فرمود: «**انه لابد للعرس من ولیمة**»: (برای عروسی ولیمه لازم و اجتناب ناپذیر است)، وی می‌گوید: سعد گفت: یک قوچ به عهده‌ی من، گروهی از انصار برایش چند پیمانه ذرّت جمع‌آوری کردند، شب زفاف که فرا رسید رسول‌الله ﷺ به علی فرمود: «تا وقتی که با من ملاقات می‌کنی چیزی نگو»، آن وقت رسول‌الله ﷺ درخواست آب کرد، وضو گرفت و روی علی پاشید و این گونه دعا کرد: «**اللّهمّ بارك فيهما و بارك عليهما و بارك في شلبهما**»[1]: (پروردگارا در زندگی این دو برکت بده و برکت نصیبشان کن و به فرزندانشان برکت عنایت فرما).

٤- شیوه زندگی علی و فاطمه رضي الله عنهما

زندگی علی و فاطمه که مجبوبترین افراد در نزد رسول‌الله ﷺ بودند، زندگی زاهدانه، سخت و همراه صبر و تحمّل سختیها بود. هناد از عطا روایت می‌کند که به من خبر داده‌اند علی گفته است: روزهای متوالی بر ما می‌گذشت که نه در خانه‌ی ما و نه در خانه‌ی رسول‌الله ﷺ چیزی برای خوردن‌یافت نمی‌شد. از خانه بیرون شدم، دیدم‌یک دینار سر راه افتاده، لحظاتی صبر کردم، در تردید بودم که آیا آن را بردارم‌یا نه و بالاخره تنگدستی شدید باعث شد که آن را بردارم و با آن از حمّالها یا آرد فروش آرد خریدم و به خانه آوردم و به فاطمه گفتم: خمیر کن و نان بپز، شروع به خمیر کردن نمود. امّا از شدّت گرسنگی نزدیک بود روی لبه تشت بیافتد، سپس نان پخت، من خدمت پیامبر ﷺ رفتم. او را در جریان گذاشتم، فرمود: «**کلوه فانه رزق رزقکموه‌الله عزوجل**»[2]: (بخورید آن رزقی بوده که خداوند نصیب شما کرده‌است).

از شعبی روایت است که علی می‌گفت: با فاطمه دختر محمّد ﷺ ازدواج کردم در حالیکه من و او بستر و رختخوابی جز پوست قوچی که شب برای خواب استفاده می کردیم

۱- معجم الکبیر طبرانی ش۱۱۵۳، فضائل الصّحابة (۸۵۸/۲)با اسناد صحیح.

۲-کنز العمال ۳۲۸/۷؛ المرتضي ندوي/۴۱.

نداشتیم، روز که می‌شد روی همان پوست برای شتر آبکش مان علف می‌دادیم و غیر از آن شتر کاری نداشتیم.[۱]

از مجاهد روایت است که علی می‌گفت: یک بار در مدینه بشدّت گرسنه شدم. لذا برای یافتن کار به اطراف مدینه رفتم. در آنجا با زنی برخوردم که مقداری خاک و کلوخ جمع کرده بود و می‌خواست گل درست کند، پیش آن زن رفتم و به توافق رسیدیم که‌از چاه برایش آب بکشم و در برابر هر سطل آب یک خرما به من بدهد. شانزده سطل آب بالا کشیدم تا اینکه دستهایم تاول زد. پیش آن زن آمدم، برایم شانزده خرما شمرد. خرماها را گرفتم و خدمت پیامبر آمدم وماجرا را برایش تعریف کردم. پیامبرص از همان خرماها با من خورد.[۲]

این روایت از شدّت تنگدستی امیر مؤمنان علی در مدینه حکایت دارد و از این روایت راه صحیح مقابله با مشکلات و سختیها را می‌آموزیم. چون علی برای مقابله با فقر و تنگدستی بدنبال کسب رزق حلال از راه مشروع بیرون می‌رود و به انتظار کمک ویاری نیکوکاران و اهل خیر ننشست. نکته دیگر این که علی در حالیکه از شدّت گرسنگی رنج می‌برد، سختی طاقت فرسای کار را تحمل کرد. مورد دیگری که در این روایت قابل ملاحضه است، ایثار و گذشتی است در این که امیرالمؤمنین مزد کارش را نگهداشت و علی رغم گرسنگی شدید باز هم تا خدمت پیامبر رسید صبر کرد و آن را با رسول‌الله ص خورد.[۳]

۵- زهد، پارسایی و صبر فاطمه[٤] ل

زندگی سیده فاطمه در نهایت سادگی و بی آلایشی و بدور از تکلف، بیشتر آغشته به مشقّت و سختی بود تا زندگی راحت و گوارا.[۵]

۱- کنز العمال ۱۳۳/۷، المرتضى ۴۱.

۲- صفه‌الصفوة ۳۲۰/۱، الموسوعة الحديثية مسند احمد-۱۱۳۵/ — اسنادش به دليل انقطاع ضعيف است.

۳- التاريخ الاسلامي، حميدي ۴۹/۱۹-۵۰.

٤- برای فهمیدن و آشنا شدن بیشتر با زندگانی فاطمه رضی الله عنها به‌کتاب: «فاطمه زهرا رضی الله عنها از خود دفاع می کند» مراجعه کنید. این کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم قرار دارد.

۵- معين السيده /۲۵۵ شامي.

داستان سختیها و مشقتهای زندگی فاطمه و موضع رسول‌الله ﷺ در مقابل مشکلات زندگی دخترش آنگاه که از پدرش در خواست خادمی کرد، بیشتر روشن می‌شود و زندگی زاهدانه و ساده‌ی او را برای ما به تصویر می‌کشاند.

روزی علی رضی الله عنه به فاطمه گفت: به خدا آنقدر آب کشیده‌ام که سینه‌ام درد می‌کند، خداوند به پدرت اسیرانی نصیب کرده‌است، برو از پدرت درخواست کن به ما خادمی‌بدهد. فاطمه گفت: به خدا من هم آنقدر آسیاب کرده‌ام که دستهایم تاول زده است، لذا فاطمه می‌گوید: به خدمت رسول‌الله ﷺ رفتم، پرسید: «فرزندم برای چه آمده‌ای؟» گفتم: آمدم تا خدمت شما سلامی‌عرض کنم، خجالت کشیدم چیزی بگویم. لذا دوباره با هم به خدمت رسول‌الله ﷺ رفتیم، علی گفت: ای رسول خدا، به خدا آنقدر آب کشیدم که سینه‌ام به درد آمده و فاطمه گفت: آن قدر خمیر و کار کردم که دستهایم تاول زده است. این در حالی است که خداوند اسیران و اموال غنیمتی نصیب شما کرده است، به ما خادمی عطا کن، پیامبر فرمود: « **والله لاأعطيكما و أدع أهل الصفة تطوي بطونهم لاأجد ما أنفق عليهم ولكنّي أبيعهم وأنفق عليهم أثمانهم** »: (سوگند به خدا به شما خدمتکاری نخواهم داد در حالیکه‌اهل صفه را بگذارم از گرسنگی به خودشان بپیچند و من غذایی نمی‌یابم به آنها بدهم، من آن برده‌ها را می‌فروشم و پولشان را به مصرف اهل صفه می‌رسانم!!!.

فاطمه و علی به خانه‌هایشان برگشتند و رسول خدا آمد و دید که آنها می‌خواهند استراحت کنند، ملافه‌ای داشتند که اگر سرشان را می‌پوشاندند پاهایشان برهنه می‌ماند و اگر پاهایشان را می‌پوشاندند سرشان پوشیده نمی‌شد. وقتی که متوجّه شدند پیامبر ﷺ آمده است از جا پریدند، فرمود: راحت باشید. سپس فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از آنچه خواستید ندهم؟» گفتند: چرا، فرمود: کلماتی است که جبرئیل علیه‌السلام به من آموخته‌است و پس از هر نماز ده بار سبحان الله، ده بار الحمدالله و ده مرتبه الله‌اکبر بگویید و وقتی به رختخواب رفتید، ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ بار الحمد الله و۳۴ بار الله‌اکبر بگویید.

این داستان بیانگر این است که چگونه رسول خدا ﷺ در مدینه بحران اقتصادی را مهار می‌کرد و نحوه‌ی مهار بحران اقتصادی طبق دسته بندی اولویّتها بوده، لذا جلوگیری از گرسنگی اهل صفّه و حل این مشکل ضرورتی بود که ناگزیر باید در اولویّت قرار می‌گرفت و نیاز فاطمه و علی در حد مشکل اهل صفه نبود، به همین دلیل رسول‌الله ﷺ اهل صفّه را

ترجیح داد و باید توجّه داشت که رسول‌الله ﷺ برای حل بحران اقتصادی راه حلهای متعدّدی را مورد استفاده قرار می‌داده است.

علیس تحت تأثیر تربیت پیامبرﷺ رشد کرد تا با گذشت دوران جوانی در آینده خلیفه‌ی مسلمانان شود و با تأثیر پذیری از همین تربیت بود که از دنیا و زرق و برق آن در زمانی که گنجها و ثروت‌های زمین در اختیارش قرار داشت، خودش را بی‌نیاز می‌دانست، چون یاد خداوند متعال قلبش را پر کرده و تمام وجودش را فرا گرفته بود. همواره سفارش رسول‌الله ﷺ را به یاد داشت و به آن عمل می‌کرد، علیس خودش برای ما اینگونه روایت می‌کند: سوگند به خدا از همان روزی که رسول‌الله ﷺ تسبیحات مذکور را به من آموخت، هرگز ترکش نکردم، یکی از یارانش پرسید شب صفین هم ترک نکردی. فرمود: حتی در شب صفین هم ترک نکردم.[1]

٦- جان ما در دست خداست و هر گاه بخواهد ما را برانگیخته خواهد نمود

از علی روایت است که پیامبرﷺ شبی نزد من و فاطمه آمد و ما را برای نماز بیدار کرد، سپس به خانه‌اش برگشت و چند رکعت نماز خواند و امّا بیدار شدن و نماز خواندن ما را احساس نکرد، به همین دلیل دوباره ما را برای نماز شب بیدار کرد و فرمود: «برخیزید و نماز بخوانید». علی می‌گوید: نشستم در حالیکه چشمانم را می‌مالیدم، می‌گفتم سوگند به خدا ما توفیق نماز خواندن نخواهیم داشت به جز آنچه خداوند برای ما نوشته و جانهای ما به دست خداست، هرگاه بخواهد بر می‌انگیزاند و بیدار می‌شویم، وی می‌گوید: رسول‌الله ﷺ برگشت و در حالیکه با دستش بر ران خود می‌زد می‌گفت: «تنها به همان اندازه نماز می‌خوانیم که برای ما نوشته شده، تنها به همان اندازه نماز می‌خوانیم که برای ما نوشته شده» و آیه‌ی زیر را خواند:

﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا ۝٥٤﴾ (کهف آیه/۵۴)

(انسان موجودی است که بیشتر از همه موجودات به مجادله می‌پردازد.)

این روایت بیانگر این است که علی منحصر به حق بود و بر نشر و انتشار علم حریص بود. هر چند مسئله علم مربوط به شخص خودش بود و این ارزش بسیار والایی است که مسلمانان از علی آموخته‌اند، اگر علیس اراده می‌کرد می‌توانست آن را پنهان کند، در حالی که می‌دانست نماز شب واجب نبوده است.

۱- مسلم۴/۲۰۹۲.

٧- محبّت رسول خدا ﷺ نسبت به فاطمه و غیرت ایشان بر او

از ثوبان روایت است که هرگاه رسول خدا ﷺ به سفر می‌رفت، آخرین لحظه به منزل فاطمه سر می‌زد و چون بر می‌گشت قبل از هر جایی نزد او می‌رفت[١]، در روایت أبی ثعلبه خشنی می‌گوید: وقت رسول خدا ﷺ از جهاد یا سفری بر می‌گشت ابتدا به مسجد می‌رفت و در آنجا دو رکعت نماز به جا می‌آورد، سپس به خانه‌ی فاطمه می‌رفت و بعد از آن نزد همسرانش می‌رفت[٢]. از عائشه هم روایت است که گفت: کسی را ندیده‌ام در رفتار و نشست و برخاست به اندازه فاطمه به پیامبر ﷺ شباهت داشته باشد، هرگاه فاطمه نزد پیامبر می‌رفت به سوی او برمی‌خواست و او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند، هنگامی‌که رسول خدا ﷺ به دیدار فاطمه می‌رفت، از جای برمی‌خواست او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند[٣].

از اسامه بن زید روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «أحبّ أهل بیتی إلیّ فاطمة[٤]»: (محبوبترین شخص اهل بیت من، نزد من فاطمه است) علی ﷺ تصمیم گرفت دختر ابوجهل را خواستگاری کند و او را هووی فاطمه قرار دهد، سپس رسول خدا ﷺ در بین مردم خطبه ایراد کرد و فرمود: «فاطمة بضعة منّي؛ فمن أغضبها أغضبني»[٥]: (فاطمه پاره تن من است، هر کس او را ناراحت و خشمگین کند، مرا به خشم آورده‌است.) این روایت دلیل است بر حقیقت محبّت و دوستی بین آن دو سرور (پیامبر و دخترش)، نه آنگونه که مغرضان ستیزه جو ادعا می‌کنند، (زیرا نمی‌خواست دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا در جایی جمع شوند).

از مسور بن مخرمه ﷺ روایت است که رسول خدا ﷺ بر منبر می‌فرمود: «بنی‌هاشم بن مغیره اجازه خواست که دخترش را به عقد ازدواج علی درآورد، به ایشان اجازه ندادم، مگر پسر ابوطالب بخواهد دخترم را طلاق دهد و دخترشان را عقد کند، امّا دختر من پاره تن من

١- مسند احمد(٥/٢٧٥)الدوحة النبويّة، فاروق حمادة ص٥٩.

٢- الاستیعاب (٣٧٦/۴)، و در سند آن فروه زهراوی وجود دارد که تضعیف شده، فاروق حمادة ص٥٩.

٣- مسلم ش (٢۴٥٠)؛صحیح سنن ابی داود شماره ٥٢١٧.

٤- مسند طیالسی (٢٥/٢) حسن صحیح است.

٥- بخاری ش ۴١٧٣

است، هر چه او را بیازارد مرا هم می‌آزارد[1]» با لفظی دیگر در روایت مسلم آمده است که گفت: علی بن ابوطالبﷺ از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، از رسول خداﷺ شنیدم (و در آن موقع من به سن بلوغ رسیده بودم) بر منبر برای مردم سخنرانی کرد و می‌فرمود :«فاطمه از من است و من از این بیمناک هستم که در مورد دینش دچار فتنه گردد.» راوی می‌گوید: سپس یکی از دامادهای خود بنی عبد الشّمس را یاد آور شد (که عاص بن ربیع شوهر زینب رضی الله عنها بود) و بعنوان داماد خوبی از او یاد کرد و فرمود: «در سخن گفتن راستگو بود و به وعده‌هایش وفا می‌کرد، من نه حلالی را حرام می‌کنم و نه حرامی‌را حلال می‌کنم، ولی به خدا سوگند خداوند دختر رسول خدا را با دختر دشمن خدا هرگز در یک مکان جمع نمی‌کند[2]».

ترمذی با سند خود تا عبدالله بن زبیرﷺ روایت می‌کند که علی در مورد دختر ابوجهل بحث و گفتگو کرد، این خبر به پیامبر رسید، فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر چه او را اذیّت کند مرا هم اذیّت می‌کند و هر چه او را خسته و درمانده کند، مرا هم خسته و ناراحت می‌کند[3]».

اعلام خبر دوستی و علاقه به فاطمه و بحث جایگاه او نزد رسول خداﷺ، به طوری که هر چه او را ناراحت کند رسول خدا را هم ناراحت می‌کند، معرفی حق حرمت فاطمه است،[4] همانگونه که این احادیث بر حرام بودن اذیّت و آزار رسول اللهﷺ در همه احوال و شرایط دلالت می‌کند، هر چند که آن اذیّت از چیزی به وجود بیاید که در اصل مباح بوده و رسول خدا هم در قید حیات بوده باشد، این امر تنها به ایشان اختصاص دارد و گفته‌اند: رسول خدا می‌دانست که ازدواج علی با دختر ابوجهل مباح بود، چون فرمود: «من هیچ حلالی را حرام نمی‌کنم»، بلکه از جمع کردن آن دو در یک خانه نهی کرد. به دو دلیل که در نص صریح اشاره شده‌اند:

اوّل: این کار منجر به اذیّت و آزار فاطمه می‌شد، در نتیجه رسول خدا هم ناراحت می‌شد و اذیّت کننده گمراه شده و به هلاکت می‌رسید، بنابراین به خاطر شفقت و دلسوزی کاملی که هم نسبت به علی و هم به فاطمه داشت از آن کار جلو گیری کرد.

۱- بخاری ش۴۱۷۳.

۲- مسلم (۱۹۰۳/۴).

۳- فضائل الصّحابة (۷۵۶/۲) ش ۱۳۲۷ سند آن صحیح است.

۴- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۵۷.

دوّم: از بیم گرفتار شدن فاطمه به فتنه در دین به خاطر غیرت کردن او بوده باشد و گفته شده: او نمی‌خواست از آن کار جلو گیری به عمل آورد، بلکه منظورش این بود که با توجه به فضل خداوند، او چنین کاری را نخواهد کرد و آنها را در یک جا جمع نمی‌کند. احتمال این هم هست که منظورش تحریم جمع کردن آن دو با هم باشد و معنی «من هیچ حلالی را حرام نمی‌کنم» این باشد که من چیزی بر خلاف حکم خدا نمی‌گویم و چنانچه خدا چیزی را حلال کرده باشد، من آن را حرام نمی‌کنم و اگر چیزی را حرام کنند از اعلام آن سکوت نمی‌کنم، چون سکوت من در مورد آن به معنی حلال کردن است و از جمله نکاحهای حرام ازدواج همزمان با دختر رسول خدا و دختر دشمن خداست[1].

از جمله مناقب و ویژگیهای والای سرورمان فاطمه این است که حاکم با سند خود از بریده روایت کرده و می‌گوید: محبوبترین زن نزد رسول خدا، دخترش فاطمه و در میان مردان علی بود[2].

شاید منظور این حدیث این باشد که فاطمه در میان افراد خانواده از همه نزد او دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر بوده باشد و علی در میان مردان اهل بیت از همه محبوبتر بوده باشد، همانگونه که ابن العربی در مورد حدیث می‌گوید: محبوب‌ترین مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و محبوب‌ترین همسرانش عائشه و محبوب‌ترین افراد اهل خود در زنان فاطمه و در میان مردان علی است، بدین‌صورت این روایات هم هماهنگ شده و تعارض از بین برداشته می‌شود[3].

۸- صداقت گفتار فاطمه رضی الله عنها

حاکم با سند خویش از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که هرگاه نزد عائشه از فاطمه یاد می‌کردند، می‌گفت: کسی را راستگوتر از او در گفتار ندیدم مگر پدرش، [4].

۱- شرح صحیح مسلم (۱٦/۲۳۶، ۲۳۷)

۲- المستدرک: کتاب معرفه‌الصحابة (۱۵۵/۳)، اسنادش صحیح است و ذهبی موافق آن است.

۳- عارضة الأحوذی (۱۳/۲۴۷-۲۴۸)صحیح است طبق شرط مسلم، و ذهبی هم موافق است.

٤- المستدرک (۳ظ۱٦۰-۱٦۱) طبق شرط مسلم صحیح است، و ذهبی موافق آن است.

این یک ویژگی ممتاز فاطمه را بیان می‌کند، چون عائشه می‌گوید: در رفتار و گفتار و حسن احوال شبیه رسول خداستص، همانگونه که در پایبندی به راستگویی و صداقت با او شباهت دارد، پس رضای خدا شامل حالش باد و خدا هم او را راضی و خشنود گرداند [۱].

۹- سروری فاطمه در دنیا و آخرت

احادیث صحیح متعدّدی در رابطه با سروری فاطمه در دنیا و آخرت از پیامبرص نقل شده، ترمذی با سند خود از انس بن مالک روایت می‌کند که رسول خداص فرمود: «تو را کفایت است در میان زنان جهان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد و آسیه همسر فرعون» [۲].

همچنین حاکم با سند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که پیامبر ص فرمود: «**فاطمة سيّدة نساء أهل الجنة إلاّ ما كان من مريم بنت عمران**[۳]»: (فاطمه سرور تمام زنان عالم است جز مریم دختر عمران).

امام بخاری در سر فصل یکی از موضوعات کتابش نوشته: (**باب مناقب فاطمة و قال النبيّ** ص: **فاطمة سيّدة نساء أهل الجنة**) : (فاطمه سیده و سرور زنان بهشت است).

پنجم: دو پسر فاطمه، حسن و حسینب

۱- حسن بن علی بن ابی طالب‌هاشمی

نوه رسول‌الله ص و ریحانه و گل خوشبوی رسول خداص در دنیا ویکی از دو سردار جوانان بهشتی و مادرش فاطمه‌ی زهرا است. نیمه رمضان سال سوّم هجری متولّد شده است. گفته‌اند: در ماه شعبان و گفته شده در سال چهارم یا پنجم هجری دیده به جهان گشود.[۴] در سال (۵۰ هجری) وفات یافته‌است، در کتاب «السیره‌النبویة» این رأی را برگزیدم که می‌گوید تولّد ایشان سال چهارم هجری بوده‌است.[۵]

۱- العقيدة فى أهل البيت ص۱۳۶.

۲- فضائل الصّحابة (۷۵۵/۲)، ش ۱۳۲۵، آلبانی آن را صحیح دانسته، تحريم المشكاة (۷۴۵/۳).

۳- فضائل الصحابة، ش ۱۳۳۲، سند آن حسن لغيره است.

٤- فضایل صحابه ۹۶۰/۲ – حلیه‌الاولیاء – ۳۵/۲.

٥- السیره‌النبویه، صلابی ۱۹۹/۲ و شذرات الذهب۱/۱۰.

رسول الله ﷺ نامش را حسن گذاشت. علی می‌گوید: وقتی حسن متولّد شد او را حرب نامیدم، رسول‌الله ﷺ وقتی که به خانه‌ی ما آمد فرمود: «پسرم را به من نشان دهید، نامش را چه گذاشته‌اید؟ گفتم: «حرب»، فرمود: او حسن است[1]، به این ترتیب آن نام تند به این نام زیبا و مسرّت بخشی که دلها را شاد می‌کند، تغییریافت و نوزاد جدید این نام زیبا را به خود گرفت؛ رسول‌الله ﷺ نوزاد را جلو خویش گذاشت و او را بوسید. ابورافع گوید: «بعد از اینکه حسن از فاطمه متولّد شد، دیدم رسول‌الله در دو گوشش اذان خواند (مانند اذان نماز)»[2].

همچنین ابورافع روایت می‌کند که وقتی حسن متولّد شد، فاطمه گفت: آیا برای پسرم با ذبح دو قوچ عقیقه به جا نیاورم؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: خیر، لیکن سرش را بتراش و به وزن موهایش نقره به مساکین و فقراء صدقه بده» فاطمه می‌گوید: « این کار را کردم»[3].

احادیث زیادی در فضیلت حسن بی علی رضي الله عنه روایت شده‌است، از جمله:

الف- از راء بن عاذب روایت است که حسن بن علی را دیدم روی گردن رسول‌الله ﷺ نشسته بود و رسول‌خدا ﷺ اینچنین برایش دعا می‌کرد: «اللهمّ إنّی أحبّه فأحبّه»: (پروردگارا من این فرد را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار[4].

ب- از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ به حسن گفت: «اللهمّ إنّی أحبّه فأحبه وأحبب من یحبّه»: (پروردگارا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار و هر کس که او را دوست می‌دارد، دوست بدار)[5].

ج- اسامه بن زید روایت می‌کند که رسول‌الله ﷺ حسن و حسین را به آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: «اللهم إنّی أحبّهما فأحبّهما »: (پروردگارا من این دو را دوست می‌دارم تو نیز دوست بدار).

د- از ابی بکره روایت است: رسول‌الله روی منبر بود و حسن در کنارش بود، گاهی به مردم و گاهی به حسن نگاه می‌کرد و شنیدم که می‌فرمود: «ابنی هذا سیّد و لعل الله ان‌یصلح

۱- بخاري در الادب المفرد۲۸۶.

۲- سنن ابوداود، ش ۵۱۰۵ اسناد آن ضعیف است. شیخ عثمان خمیس در رساله فوق لیسانس که در تحقیق احادیث مختص به حسن و حسین است گوید: ضعیف است.ص.۸۰.

۳- طبقات ۲۳۳/۱ اسناد آن ضعیف است.(۳) بخاري ش ٣٧٤٦.

٤- بخاري ش ۳۷۴۶.

۵- مسلم/۲۴۲۱

به بین فئتین من المسلمین»: (این فرزندم سید (آقا) است، امید است خداوند بوسیله او بین دو گروه از مسلمانان صلح ایجاد کند[۱].

خبر دادن پیامبرصلى الله عليه وسلم در مورد اینکه حسنرضي الله عنه سید است، افتخاری بزرگ و امتیازی شرافتمندانه برای حسنرضي الله عنه است و مصداق این فرموده‌ی پیامبرصلى الله عليه وسلم در سال (۴۷ هجری) تحقّق یافت که حسن موجب شد دو گروه از مسلمانان صلح کنند و مانع خونریزی مسلمانان شد و از حق خلافتش به نفع معاویه رضي الله عنه کنار رفت، در حالی که شش ماه بر مسند خلافت راشده بود و رهبر مسلمانان بود، به همین دلیل این سال را «عام الجماعه» نامیدند، این چیزی بود که پیامبر به تعبیر: «امید است خداوند بوسیله او(حسن) بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد کند» از آن خبر داده بود.

ابن حجر می‌گوید: در این حدیث یکی از نشانه‌های نبوّت و نیز یکی از مناقب (فضایل) حسن ابن علیرضي الله عنه ذکر شده‌است، چون او از حاکمیّت و خلافت کنار رفت، نه به خاطر کمبود نیروی جنگی و دفاعی ویا ذلّت و خواری و نه به خاطر علّتی دیگر؛ بلکه فقط به خاطر تمایل به حفظ خون مسلمانان، لذا مصلحت دین و امّت را رعایت کرد و صلح نمود.[۲] بحث کناره‌گیری امام حسن از خلافت را در کتابی مستقل مفصلاً مورد بررسی قرار داده‌ام.

ه- سعید مقبری می‌گوید: همراه ابوهریرهرضي الله عنه بودیم، حسن بن علی آمد و سلام کرد و ما سلامش را جواب دادیم، ولی ابوهریره متوجّه آمدن امام حسن نشده بود، به او گفتیم: ای ابوهریره، این حسن بن علی است که سلام کرد، گوید: او را به آغوش کشید و گفت: ای سرور من سلام بر تو باد، سپس خطاب به ما گفت: این سیّد و سرور است.[۳]

و – یکی دیگر از فضائل او شباهت وی به رسول‌الله صلى الله عليه وسلم است، امام بخاری با استناد به انس بن مالک روایت می‌کند که هیچ کس بیشتر از حسن بن علیرضي الله عنه به رسول‌الله صلى الله عليه وسلم شباهت نداشت.[۴]

ز – امام بخاری با استناد به گفته‌ی عتبه بن حارث این چنین روایت می‌کند: ابوبکر صدّیق را در حالیکه حسن بن علی را به آغوش گرفته بود دیدیم. نیز می‌گوید: پدرم فدایش

۱- بخاري /۳۷۴۷

۲- او کیسان مدني مولاي ام شریك ثقه و ثبت است، در سال/۱۰۰وفات یافت، التقریب ۴۶۳.

۳- مستدرك، کتاب معرفة الصحابه ۱۶۹/۳ صحیح الاسناد است، ذهبي نیز تأییدش کرده‌است.

٤- بخاري کتاب فضایل. ش/۳۷۵۲.

باد ایشان شبیه پیامبر ﷺ هستند و شباهتی به علی ندارد و علی می‌خندید.[۱]، شباهت حسن در خلقت و ظاهر به جد بزرگوارش که رسول خدا ﷺ است، فضیلت و افتخاری است بسی بزرگ و آشکار[۲].

۲- حسین بن علی رضي الله عنه

ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب، نوه و ریحانه و محبوب رسول خدا ﷺ و پسر فاطمه دختر رسول‌الله ﷺ است. او در سال چهارم هجری متولّد شده و اقوال دیگری هم در مورد تولّد او مطرح است، وی در روز عاشورا ماه محرّم سال (۶۱ هجری) در کربلا به شهادت رسید.[۳] او دارای فضائل و ویژگیهای متعدّدی است، از جمله:

الف- امام احمد از یعلی عامری روایت می‌کند که همراه رسول‌الله ﷺ به دعوتی می‌رفتیم، رسول‌الله ﷺ در جلو گروه بود، وقتی متوجّه شد که حسین با بچّه‌ها بازی می‌کند به طرف او رفت، خواست او را بگیرد، کودک به این طرف و آن طرف فرار می‌کرد و پیامبر ﷺ او را به خنده می‌آورد، تا اینکه او را گرفت و بوسید، فرمود: «**حسين منّي و أنا من حسين، اللهمّ أحبّ من أحبّ حسيناً، حسين سبطٌ من الأسباط**» : (حسین از من و من از حسینم، پروردگارا ! دوست بدار کسی را که حسین دوست می‌دارد و حسین نوه‌ای از نوادگان پیامبران است.[۴]

این فضیلتی آشکار برای حسین است، چون رسول‌الله ﷺ مسلمانان را به محبّت حسین تشویق می‌کند، گویا رسول‌الله ﷺ با نور وحی فهمیده بود که به زودی بین او و مخالفانش چه روی می‌دهد، به همین دلیل او را به صورت خاص ذکر کرده و بر وجوب محبّت و تحریم تعرض و جنگ با او تاکید کرده است و می‌فرماید: «خداوند دوست بدارد کسی را که حسین دوست می‌دارد، چون دوستی او منجر به دوستی رسول‌الله ﷺ و دوستی رسول‌الله ﷺ منجر به دوستی خداوند خواهد شد.

۱- بخاري ش/۳۷۵۰.

۲- العقیده في اهل البیت ص ۱۴۷.

۳- البداية و النهاية ۱۵۲/۸ و الاصابه ۳۳۴/۳۳۱/۱.

٤- فضایل الصحابه ش/۱۳۶۱ اسناد آن حسن است.

ب- امام بخاری با استناد از انس بن مالك روایت می‌کند که: وقتی سر حسین را پیش عبیدالله آوردند، آن را در تشتی گذاشت و با چوبی به آن می‌زد و درباره زیبایی اش چیزی می‌گفت: أنس گفت: از همه بیشتر به رسول‌الله ﷺ شباهت دارد و سر و ریش خود را با وسمه (نوع گیاهی از دسته حناء است که موی را سیاه می‌کند) رنگ زده بود.

ج- و نیز در روایتی دیگر از أنس آمده است که گفت: وقتی سر حسین را پیش عبیدالله آوردند، با چوب به لبهایش می‌زد (بازی می‌کرد) به گمانم می‌گفت چقدر زیباست. انس می‌گوید: به او گفتم: آینده‌ی بدی برایت می‌بینم، من دیدم که رسول‌الله ﷺ همانجایی را که تو با چوب می‌زنی، می‌بوسید. و می‌گوید: چهره عبیدالله از ناراحتی درهم کشیده شد. این دو حدیث بر فضیلت حسین دلالت دارد، چون او از تمامی‌اهل بیت به رسول‌الله ﷺ بیشتر شباهت داشته است، البته در اینجا اشکالی وارد است؛ چون در فضایل حسن نقل کردیم که «حسن» ازبیشتر همه به رسول‌الله شباهت داشته‌است. به این ترتیب بین این دو روایت تعارض پیش می‌آید. ابن حجر به این اشکال پاسخ داده و این دو روایت را به این صورت جمع کرده که: آنچه انس در روایت زهری گفته، در حال حیات بودن حسن بوده و تا زمانی که حسن زنده بود از همه بیشتر به رسول‌الله ﷺ شباهت داشت، پس از وفات امام حسن، حسین از همه بیشتر به رسول‌الله ﷺ شباهت داشت، امّا آنچه در روایت ابن سیرین آمده، از روند آن پیدا است که بعد از وفات حسن بوده استیا منظور این است که جز حسن، حسین از همه بیشتر به رسول‌الله ﷺ شبیه بوده است و احتمال دارد هریک از آن دو در برخی اعضاء و اندام‌هایشان به رسول‌الله شباهت بیشتری داشته باشند. ترمذی و ابن حبان از طریق هانی ابن هانی از علی روایت کرده‌اند: حسن از سر تا سینه و حسین از سینه به پایین بیشتر شبیه رسول‌الله ﷺ بوده‌اند.[1]

اینها برخی از روایاتی است که در فضیلت حسین نقل شدند، خداوند از آنها راضی باد و در جایگاهی آنها را قرار دهد که خشنود و راضی باشند.

۳- احادیث مشترک در مناقب حسن و حسین رضی الله عنهما

الف- امام بخاری روایت می‌کند که مردی از عراق در مراسم حج از ابن عمر پرسید: حکم کسی که در حال احرام حج، مگسی را بکشد چیست؟ ابن عمر با تعجب گفت: عراقیها از

۱- فضایل الصحابه، ش/۱۳۶۶ – إسناد آن صحیح است (گفتنی است که برخی از محدثین این حدیث را ضعیف دانسته‌اند – مترجم).

کشتن مگس سؤال می‌کنند، در حالیکه پسر دختر پیامبرﷺ را کشتند!! و رسول‌الله فرمود: «**هما ريحانتاي من الدنيا**»[1]: (آن دو (حسن و حسین)، دو گل ریحانه‌ی من در دنیا هستند).

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: منظور رسول‌الله ﷺ این بود که این دو (حسن وحسین) دو گل هستند که خداوند بوسیله‌ی آنها مرا اکرام کرده است و تشبیه آنها به گُل به دلیل بوسیدن آنها توسط پیامبر بوده است.[2]

ب- ابوهریرهﷺ روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «من أحبّهما فقد أحبّني ومن أبغضهما فقد أبغضني[3]»: (هر کس حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس از آن دو کینه و خشم داشته باشد، با من کینه توزی کرده و خشم و کینه من داشته است.)

ج- براء بن عازب روایت می‌کند که پیامبرﷺ حسن و حسین را دید و گفت: «**اللهمّ إنّي أحبّهما، فأحبّهما**[4]»: (پروردگارا، من این دو را دوست دارم تو نیز آنها را دوست بدار).

د- ابو سعید روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «الحسن و الحسين سيّدا شباب اهل الجنّة»[5]: (حسن و حسین سردار جوانان بهشتند).

ه – عبدالله بن بریده روایت می‌کند: شنیدم که ابو بریده می‌گوید: «رسول الله ﷺ برای ما سخنرانی می‌کرد که حسن و حسین در حالیکه پیراهن قرمز پوشیده بودند می‌رفتند و اُفتادند، رسول‌الله ﷺ از منبر فرود آمد و آن دو را به آغوش گرفت و روی منبر جلویش گذاشت، سپس فرمود: خداوند درست فرمود: ﴿ إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ ﴾ (تغابن/۱۵): (اموال و فرزندانتان فتنه‌اند). فرمود: دیدم این دو بچه راه می‌روند و می‌افتند، نتوانستم خودم را کنترل کنم، سخنم را قطع کردم و آنها را به آغوش گرفتم.[6]

۱- بخاري، ش/۳۷۵۳.

۲- فتح الباري ۴۲۷/۱۰.

۳- صحیح سنن ابی داود (۲۹/۲) فضائل الصّحابة، ش ۱۳۵۹.

٤- صحیح سنن ترمذی(۲۲۶/۳).

٥- مجمع الزوائد ۱۸۴/۹ و آلباني در سلسله‌الصحیحیه ۴۴۸/۲ صحیح دانسته.

٦- فضایل الصحابه، ش ۱۳۵۸ – إسناد آن صحیح است.

و – سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که: رسول‌الله ﷺ را دیدم که برای حسن و حسین دعا می‌کرد و آنها را به خداوند پناه می‌داد و می‌گفت: «**أعیذکما بکلمات الله‌التامّة، من کلّ شیطان هامّة و من کل عین لامّة، هکذا کان إبراهیم یعوّذ إبنیه إسماعیل و إسحاق**»[1]: (شما را به کلمات کامل خداوند پناه می‌دهم – می‌سپارم – تا از شر هر نوع شیطان، حشره و گزنده و از چشم کسی که چشم زخم دارد، در امان باشید. ابراهیم به همین صورت بر دو پسرش اسماعیل و اسحاق تعویذ می‌خواند.)

این حدیث با آنچه سعد بن ابی وقاص روایت کرده‌است، تعارض ندارد که می‌گوید: پیامبرﷺ می‌فرماید: «**لاهامّه**»[2]: (بد فالی نیست) و نیز ابوهریره روایت کرده‌است که رسول‌اللهﷺ فرموده: «لاهام، لاهام»[3]: (بدفالی نیست، بدفالی نیست). آن حدیثی که رسول‌الله فرمود «**لاعَدْوَى، وَلَا طِيَرَة، وَلَا صَفَر**» : (مسری بودن بیماریها و منحوس دانستن ماه صفر و بوم و... اعتبار ندارد).

ابو جعفر طحاوی می‌گوید: در این احادیث هامه و وجود آن نفی شده است، پس چگونه جایز است از چیزی که معدوم است پناه خواست، هامّه‌ای که رسول‌الله ﷺ از خداوند خواسته حسن و حسین را پناه دهد حشرات زمین است که بیم گزند آنها می‌رود و هامه‌ای که پیامبرﷺ نفی کرده است، غیر از این است، بلکه نوعی بدفالی است که عربها در موضوع مرگ می‌گرفتند، از همین قبیل است که لبید در ثنای برادرش که ارب نام داشت سروده[4] و می‌گوید:

در میان مردم بعد از تو هیچ کس را سلامتی نیست.

و آنها نیستند جز اینکه با بیماری و «هام» از پای در آمده‌اند.

و سروده‌ی ابوداود أیادی نیز از همین نوع است که می‌گوید:

مرگ و مردن بر آنها چیره شده و بر ایشان در آباد کردن قبرها (مردن) «هام» است.

حدیث ابوهریره در مورد اینکه رسول‌الله ﷺ هامّه‌ی مذکور در اشعار فوق را نفی کرده است، هامه‌ای که رسول‌الله از آن برای حسن و حسین پناه خواستند در میان حشرات ترسناک

۱- بخاري، ش/۳۳۷۱.

۲- صحیح ابن حبان – ش/۶۱۲۷ اسناد آن قوي است، طبراني – ۱۱۷۶۴.

۳- شرح مشکل الاثار ۳۲۸/۷ – اسناد آن صحیح است.

٤- شرح الاثار ۳۲۹/۷.

زمین وجود دارد و با میم مشدّد است و هامه‌ای که رسول‌الله ﷺ نفی کرده با میم مخفّفه (بدون تشدید) است که آن معنی را ندارد.[۱]

ششم: حدیث کساء و مفهوم اهل بیت

عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که در صبح یکی از روزها رسول‌الله ﷺ با عبایی پشمی‌خط دار که همان کساء است از خانه بیرون شد و به نزد علی و فاطمه و حسن و حسین رفت، سپس آیه‌ی تطهیر را تلاوت کرد که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ (احزاب /۳۳)

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

این روایت از دروغ کسانی پرده بر می‌دارد که ادعا می‌کنند صحابه فضایل علی را کتمان کرده‌اند، چون راوی این حدیث همان عایشه‌است که (رافضی ها) ادعا می‌کنند نسبت به علی "نعوذ بالله" کینه داشته است، در حالیکه او فضیلت علی و فاطمه را روایت می‌کند[۲].

پر واضح است که در آیات ما قبل و مابعد آیه فوق و حتّی قسمت اوّل همین آیه، خطاب خداوند متوجّه زنان پیامبر است و ابتدای آیه خطاب به زنان پیامبر ﷺ است و با خطاب به آنها پایان یافته است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلْءَاخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَٰعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ ۞ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعْمَلْ صَٰلِحًا نُّؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ۚ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ ۖ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ

۱- مسلم، ش/۲۱۶۷ کتاب الزکاه.

۲- من التاریخ — ۱۸۷.

لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ (احزاب / ۲۸-۳۴).

ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیّه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم. امّا اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده‌از نظر مادی و احیاناً محرومیّتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته‌است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است. هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ‌یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده‌است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران)یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است.

در تمام این آیات مورد خطاب زنان پیغمبر هستند و امر و نهی، وعده و وعید همه برای آنهاست، البته پس از اینکه روشن شد منفعت مورد نظر زنان پیامبرﷺ را در بر می‌گیرد و کسانی دیگر از اهل بیت را نیز شامل می‌شود که مذکرند، تطهیر با ضمیر مذکّر آمده، چون هر گاه مذکّر و مونّث با هم‌یک جا ذکر شوند، بنابر قاعده‌ی غالبیت، ضمیر مذکّر به کار می‌رود و به این ترتیب علاوه بر زنان پیامبرﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین نیز از اهل بیت‌اند، همانطور که در حدیث زید بن ارقم آمده است که وقتی به او گفتند: آیا زنان پیامبرﷺ از اهل بیت او هستند، گفت: البته زنانش از اهل بیت او هستند. امّا اهلی بیتی که

زکات بر آنان حرام شده عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل و آل عباس. با گسترده‌تر شدن مفهوم اهل بیت پیغمبرﷺ به دلیل آیات فوق، زنان پیغمبر اهل بیت ایشان هستند، علاوه بر آنها به دلیل حدیث کساء علی، فاطمه، حسن و حسین نیز از اهل بیتند و با حدیث زید بن ارقم آل عباس بن عبدالمطلب و آل عقیل بن ابی طالب و آل جعفر بن ابی طالب و آل حارث بن عبدالمطلب همه از اهل پیامبرﷺ به شمار می‌آیند[1].

هفتم: احکامی که مختص به آل رسول‌الله ﷺ هستند

۱- حرام بودن زکات

دریافت زکات و خوردنش برای آل بیت حرام است به دلیل حدیث عبدالمطلب بن ربیعه که روایت می‌کند، رسول‌الله ﷺ فرمود: «إنّ الصدقة لاتنبغي لآل محمّد، إنما هي أوساخ النّاس»[2]: (خوردن زکات برای آل محمّد شایسته نیست، چون چرک اموال مردم است).

۲- از رسول‌الله ارث نمی‌برند

ابوبکر صدیقﷺ روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «لا نُورَثُ، ما ترکنا صدقة»[3]: (مال ما، بعنوان ارث گرفته نمی‌شود، آنچه‌از ما به جا می‌ماند، صدقه‌است). این حدیث را ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب و همسران رسول‌الله ﷺ و ابوهریره روایت کرده‌اند، همانگونه که ابن تیمیه رحمه‌الله با نص صریح بیان کرده و نیز این روایت از آنان در کتابهای صحیح و سنن ثابت است.[4]

۱- برای تفصیل و توضیحات بیشتر در مورد آیه‌ی تطهیر، به کتاب: آیه‌ی تطهیر و ارتباط آن با عصمت ائمه نوشته: طه الدلیمی و کتاب: تأملی در آیه تطهیر نوشته: آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی مراجعه کنید. این دو کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم می باشد. www.aqeedeh.com

۲- مسلم – ش/۱۰۷۲.

۳- بخاري، ش/۳۰۹۳ مسلم ۱۷۵۷.

٤- منهاج السنه ۱۹۵/۴ – البداية و النهاية ۲۵۲/۵. لازم به ذکر است که برای تفصیل بیشتر در این موضوع به سایت "اسلام تکس" www.islamtxt.com مراجعه بفرمایید.

۳- در اموال غنیمت و فیء خمس الخمس را دارند

خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿ ۞ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٤١ ﴾ (انفال/۴۱).

(ای مسلمانان!) بدانید که همه غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) ویتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معیّن می‌نماید. بقیّه یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است.

همچنین می‌فرماید:

﴿ مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ ﴾ (حشر/۷).

چیزهائی را که خداوند از اهالی این آبادیها (بدون جنگ و خونریزی)به پیغمبرش ارمغان داشته‌است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) ویتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد.

٤- درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او

از کعب بن عجره روایت است که گفت: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر شما و اهل بیت شما چگونه صلوات (درود) بفرستیم؟ زیرا خداوند نحوه‌ی سلام کردن بر شما را به ما آموخته‌است. فرمود: بگویید: «**اللهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمد کما صلّیتَ علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّك حمیدٌ مجید، اللهمّ بارك علی محمّدٍ و علی آل**

محمّدٍ کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم إنّکَ حمیدٌ مجید»[1]: (خداوندا بر محمد وآل محمّد درود بفرست همچنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، به یقین که تو ستوده و با عظمتی، خداوند! بر محمد و آل محمد برکت ده همانگونه که بر ابراهیم وآل ابراهیم برکت دادی، به یقین که تو ستوده و با عظمتی).

۵- باید نسبت به اهل بیت محبّت و دوستی ویژه داشته باشیم

این حکم از روایت زیر ثابت است که می‌فرماید:

زید بن ارقم روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «**أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم فی أهل بیتی**».[2]: (شما (مسلمانان) را در رعایت حقوق اهل بیتم به نام الله سفارش می‌کنم، سه بار تکرار فرمود).

قرطبی گوید: این سفارش و تأکید بسیار مهم، وجوب احترام و محبت و بزرگداشت اهل بیت را اثبات می‌کند و آنقدر در این مورد تأکید شده که هیچ عذری برای تخلّف و ترک آن نیست.[3]

ابوبکر صدیق رضي الله عنه این سفارش پیامبر صلی الله علیه وسلم را به خوبی فهمیده بود و کاملاً رعایت می‌کرده، به همین دلیل نسبت به اهل بیت محبت داشت و آنها را مورد اکرام و احترام قرار می‌داد و از مردم می‌خواست به احترام و بزرگداشت اهل بیت توجّه داشته باشند. امام بخاری با سندش تا ابوبکر رضي الله عنه روایت می‌کند که فرمود: مراقب سفارش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خصوص اهل بیتش باشید.[4]

این سفارش و دستور ابوبکر صدّیق رضي الله عنه به مسلمانان در مورد مراقبت از حقوق اهل بیت است و مراقبت هر چیز حفظ و نگهداری آن است. این سخن ابوبکر رضي الله عنه است که می‌فرمود: به حقوق پیامبر در رعایت حقوق اهل بیتش توجّه داشته باشید و آنان را مورد اذیّت و آزار قرار ندهید، به آنان بدی و بی‌احترامی روا ندارید.[5] امام نووی می‌گوید: «ارقبوا»یعنی آن را

۱- بخاري، ش۳۳۷، مسلم، ش/۴۰۶.
۲- مسلم، ش۲۴۰۸.
۳- فتح القدير منادي ۱۴/۳.
٤- بخاري، ش/۷۱۳.
٥- فتح الباری(۹۷/۷).

رعایت کنید و آنها را احترام و اکرام نمایید[۱]. ابوبکر این حقوق را خطاب به علی تأکید کرده و می‌گوید: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، خویشاوندان رسول‌الله ﷺ برایم از خویشاوندان و فامیلهای خودم محبوبتر و با ارزشتر است.[۲]

دوستی و محبّت نسبت به اهل بیت از اصول اهل سنّت و جماعت است؛ ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: یکی از اصول اهل سنّت این است که آل بیت پیامبرﷺ را دوست می‌دارند و با آنها ولایت و محبت دارند و سفارش پیامبرﷺ را در حق شان رعایت می‌کنند.[۳]

قاضی عیاض می‌گوید: یکی از نشانه‌های دوست داشتن پیامبرﷺ این است که هر کس را که پیامبرﷺ دوست داشته و تمام کسانی که به هر سببی از اهل بیتش به شمار می‌روند و صحابه ی بزرگوار او، اعم از مهاجرین و انصار و غیره را دوست داشته باشد، چون هر کس، کسی را دوست داشته باشد، دوستان او را نیز دوست می‌دارد.[۴]

ابن کثیر می‌گوید: ما منکر سفارشهای رسول‌الله ﷺ در مورد رعایت حقوق و احترام و بزرگداشت و دستور به رفتار نیکو با اهل بیت نبوده و نیستیم، چون آنان نسل پاکی هستند که شریفترین خانواده‌ی روی زمین از لحاظ نسب و شرف و افتخار هستند، به ویژه زمانی که آشکارا پیرو سنّت صحیح و ثابت رسول‌الله ﷺ باشند که در آن صورت همانند: عباس و فرزندانش و علی و اهل بیت و نوادگانشﷺ اجمعین از اهل حق اند.[۵] و بهترین انسانهای روی زمین بشمار می‌روند.

هشتم: علیﷺ در غزوه احد

در جنگ اُحُد مبارزه بین علی و طلحه بن عثمان که پرچمدار مشرکان بود آغاز شد، طلحه چند بار درخواست رقیب و مبارز کرد، علی بیرون آمد و خطاب به او گفت: سوگند به خدا تو را رها نخواهم کرد تا خداوند، تو را با شمشیرم به جهنّم پیش براند یا مرا با شمشیر تو راهی بهشت نماید. طولی نکشید که علیﷺ او را با ضربه ای از شمشیر بگونه‌ای نقش بر زمین کرد که عورتش لخت گردید و گفت: پسر عمو! تو را به خدا و پیوند خویشاوندی

۱- العقیدة فی اهل البیت بین الافراط و التفریط، ص۱۷۵.
۲- بخاري، ش۳۷۱۲.
۳- مجموع الفتاوي ۴۰۷/۳.
٤- الشفاء ۵۷۳/۲.
٥- تفسیر القرآن العظیم ۱۱۳/۴.

قسم می‌دهم! علی برگشت و او را نکشت، رسول‌الله ﷺ تکبیر گفت و برخی از اصحاب به علی گفتند: چرا او را نکشتی؟ گفت: وقتی عورت پسر عمویم لخت شد مرا به پیوند خویشاوندی سوگند داد. لذا از او شرم کردم[۱].

علی بعد از دست به گریبان شدن لشکر و پس از شهادت مصعب بن عمیر، پرچم را به دست گرفت و در این جنگ علیرغم این که مسلمانان تلفات شدیدی متحمل شدند، تعداد زیادی از مشرکان نیز کشته شدند. علی در دفاع از رسول‌الله ﷺ با آزمایش و بلای سختی روبرو گردید.[۲] او بود که بعد از افتادن پیامبر به داخل چاله دست مبارکش را گرفت.[۳] در این جنگ بود که تعداد قابل ملاحظه‌ای از برگزیدگان مهاجرین و انصار به شهادت رسیدند و این امر اندوه عمیقی در دل رسول‌الله ﷺ به جای گذاشت و حتّی شخص رسول‌الله ﷺ از ضربات دشمن در امان نماند، در این جنگ چهره‌ی مبارک ایشان زخمی‌شد و فاطمه دختر پیامبر ﷺ و همسر حضرت علی﷜ به مداوای زخمهای او و قطع خون جاری از بدنشان که از صورت و ریش مبارک سرازیر بود پرداختند.[۴]

در همین جنگ شجاعت و دلاوری علی بیشتر آشکار شد، آن گاه که خبر کشته شدن رسول‌الله ﷺ شایع شد، علی به جستجو پرداخت و معتقد بود که دیگر زندگی پس از رسول‌الله ﷺ هیچ خیری در آن نیست و غلاف شمشیرش را شکست و چنان با خشم به دشمن حمله کرد که راهش را باز گذاشتند تا خودش را به رسول‌الله رساند.[۵] و در کنار ایشان ایستادگی و دفاع کرد، همانگونه که قهرمانان از حریم خویش دفاع می‌کنند، در آن روز شانزده زخم بر بدنش وارد شد.[۶] بعد از آنکه سپاه مشرکان از میدان جنگ عقب نشینی کرد، پیامبر ﷺ علی را به تعقیب آنان فرستاد تا بداند مسیر حرکت سپاه دشمن به کدام سوی است و خطاب به علی فرمود: «در پی اینها برو و ببین چه کار می‌کنند و قصدشان چیست؟ اگر شتران را سوار شدند و اسبها را یدک کشیدند، بدان که قصدشان مکّه است و اگر سوار بر

۱- السيرةالحلبيّة ۴۹۷/۲ – ۴۹۸.

۲- البداية و النهاية ۲۲۴/۷.

۳- السيرة النبوية ابن هشام ۸۹/۳..

٤- بخاري، ش۴۰۷۵.

٥ - مسلم با شرح نووي ۱۴۸/۱۲.

٦- مسند ابی یعلی. ۴۱۵/۱-۱۴۱۶ اسناد آن حسن است، خلافة علي عبدالحميد فقيهي ص۳۹.

اسبها شدند و شتران را بدون سوار گذاشتند، بدان که می‌خواهند به مدینه حمله کنند، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست اگر آهنگ مدینه کنند، با سرعت هر چه تمام‌تر به سوی آنها خواهم شتافت و با تمام توان با آنان خواهم جنگید». علی ؓ می‌گوید: به دنبالشان رفتم ببینم چه کار می‌کنند. دیدم شتران را سوارند و اسبها را یدک می‌کشیدند و رو به سوی مکّه کردند.[1] علی رفت و خبر سپاه مکّه را به رسول‌الله داد.

در این روایت درسها و عبرتهاست، از جمله:

– شجاعت رسول‌الله ﷺ، چرا که داخل صفوف و سپاهیان دشمن در محاصره‌ای تنگ قرار گرفته بود، تا حدّی که علیؓ با تلاشی فراوان توانست خودش را به او برساند. علیؓ پس از اینکه رسول‌الله ﷺ را پیدا کرد، دید در قلب سپاه دشمن با آنها می‌جنگد و زخمهای متعددی بر بدن مبارک ایشان وارد شده است.

– پیامبرﷺ با هوشیاری و مراقبت دقیق، تحرکات دشمن را دنبال می‌کرد و مسائل جاری را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد و به پیامدهای کار دشمن توجّه داشت.

– نیروی بلند و والای روحیه ایشان در اعلام آمادگی برای جنگ با مشرکان در صورت حمله به مدینه به خوبی آشکار می‌شود.

– این روایت بیانگر این است که رسول‌الله ﷺ به علی اعتماد کامل داشته‌است و شناخت ایشان از معدن و ذات مردان بزرگ به جا و صحیح بوده است.

– جوانمردی و رعایت مکارم اخلاق در عملکرد علی آنگاه که پس از عریان شدن عورت دشمن، او را رها کرد و نکشت و برگشت، رسول‌الله ﷺ نیز او را تأیید کرد و این رفتار به ما ارزش گذشت را می‌آموزد و از آن می‌آموزیم که چگونه فضائل اخلاقی را نسبت به دشمن و حتّی در میدان جنگ رعایت کنیم.

– وجوب فداکاری و جانفشانی در راه خدا و با چنین روحیه‌ای اسلام را به پیروزی می‌رساند و شهدا را به بهشت می‌رساند و این همان چیزی است که برخی از مهاجرین و انصار در این جنگ و دیگر جنگها از خود به نمایش گذاشته‌اند.

– استفاده کردن از امکانات، واجب است و به همین علّت پیامبرﷺ برخی از اصحاب را در کوه احُد مستقر کرد، لیکن نافرمانی کردند و پایین آمدند و این‌یکی از اسباب شکست بود.

۱- البداية و النهاية ۴۱/۴.

- از این روایت شجاعت و جوانمردی علی ثابت می‌شود، چون اگر دلاور نبود با دیدن آن سپاه هرگز به میدان نمی‌رفت چراکه احتمال کشته شدنش زیاد بود.[۱]

نهم: علی رضي الله عنه در غزوه بنی نضیر

مورخان و اهل تحقیق معتقدند که غزوه‌ی بنی نضیر در ماه ربیع الأوّل سال چهارم هجری و بعد از جنگ اُحُد بوده است، ابن القیّم رحمه‌الله نظریه کسانی را که می‌گویند: غزوه بنی نضیر شش ماه بعد از جنگ بدر بوده است رد می‌کند و می‌گوید: محمد بن شهاب زهری بر آن باور است که غزوه‌ی بنی نضیر شش ماه بعد از جنگ بدر بوده است و این توهم یا اشتباهی بیش نیست. تردیدی نیست که این غزوه بعد از اُحُد اتفاق افتاده و آن غزوه‌ای که شش ماه بعد از جنگ بدر بوده، غزوه‌ی بنی قینُقاع بوده و غزوه بنی قریظه بعد از خندق و جنگ خیبر بعد از حُدیبیه روی داده است.[۲]

ابن عربی (مولف العواصم من القواصم) می‌گوید: گفته‌ی صحیح این است که غزوه‌ی بنی نضیر بعد از جنگ احد بوده است[۳]. ابن کثیر نیز همین قول را ترجیح داده است، در این غزوه بود که شبی صحابه علی رضي الله عنه را گم کردند، پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «**انّه في بعض شانكم**»: (او برای انجام مأموریتی رفته است)، طولی نکشید که علی با سر یکی از دشمنان آمد، علی به کمین یهودی‌ای نشسته بود که با گروهی ازیهودیان به هدف یورش در وقت غفلت مسلمانان، بیرون آمده بودند، آن مردیهودی شجاع و تیراندازی ماهر بود که در درگیری با علی کشته شده و گروه‌یهودیان فرار کردند.[٤]

دهم: علی رضي الله عنه درغزوه‌ی حمراء الأسد

این غزوه در واقع کامل کننده جنگ احد بوده است. هنگامی‌که مسلمانان در شامگاه پانزدهم ماه شوّال سال سوّم هجری به مدینه بازگشتند، هنوز صبح نشده بود که مردم برای نماز فجر بیرون آمده بودند که موذن رسول‌الله صلى الله عليه وسلم اعلام کرد برای تعقیب دشمن به سرعت

۱- السيرة النبوية صلابي ۱۴۵/۲، غزوة احد، ابي فارس ۶۵-۶۹.
۲- زاد المعاد ۲۴۹/۳.
۳- احكام القرآن، ابن العربي ۱۷۶۵/۴.
٤- امتاع الاسماع، مقريزي ۱۸۰/۱.

آماده شوید و کسی به جز کسانی که در جنگ احد حضور داشته‌اند، بیرون نروند، مردم علی رغم زخمها و خستگی زیادی که داشتند به درخواست رسول‌الله ﷺ لبیک گفتند. رسول‌الله ﷺ پیشاپیش مردم حرکت می‌کرد و به عبدالله بن أبیّ اجازه خروج نداد و ایشان به کسی غیر از شاهدان جنگ احد اجازه خروج ندادند، جز جابر بن عبدالله‌انصاری که پدرش در اُحُد به شهادت رسیده بود و به خاطر سرپرستی هفت نفر دخترش در خانه، پدرش به او اجازه نداده بود در جنگهای بدر و اُحُد شرکت کند. سپاه اسلام از مدینه خارج شد، در حالیکه رسول‌الله ﷺ در پیشاپیش همه لشکر بود و پرچمدار سپاه همان پرچمدار احد بعد از مصعب یعنی علی بود.[1]

مسلمانان به فرماندهی رسول‌الله ﷺ تا «حمراء الأسد» که در سیزده مایلی مدینه قرار داشت پیش رفتند و همانجا اردو زدند، این حرکت شجاعانه و با جرأت مسلمانان، یهودیان و منافقان را به وحشت انداخت، یقین کردند که روحیه‌ی معنوی مسلمانان بسیار بالا است و اگر در اُحُد شکست خورده بودند، قطعاً قریش را تعقیب نمی‌کردند.[2]

در خروج پیامبر تا حمراء الأسد اشاره‌ی نبوی است به اینکه جنگ روانی تأثیر بسزایی در روحیه‌ی دشمن دارد، لذا رسول‌الله ﷺ تا حمراء الاسد پیش رفت و در آنجا سه روز اردو زد و دستور داد که آتشها روشن کنند تا جایی که آتش سپاه پیامبر ﷺ از مسیری بسیار دور دیده می‌شد و روشنی آتشهای زیاد فضای بسیار بزرگی را پر کرده بود، به طوریکه که قریشیان تصوّر کرده بودند تعداد مسلمانان در مقایسه با آنان بیشتر است و توان مبارزه با آنها را نخواهند داشت، لذا در حالی به مکّه برگشتند که دلهایشان سرشار از ترس و وحشت شده بود.

ابن سعد می‌گوید: رسول‌الله ﷺ با اصحابش تا منطقه حمراءالأسد رفت و مسلمانان در آن شبها پانصد آتش روشن کردند تا جایی که شعله آتش حتی از نقطه‌ی بسیار دور هم دیده می‌شد و سر و صدای سپاهیان و روشنی آتش‌هایشان به هر طرف می‌رفت، اینگونه خداوند دشمنش را به هراس انداخت و خداوند به هدف مدح صحابه این جنگ را در کتابش ثبت کرده است و می‌فرماید:

۱- در غزوه‌ي الكدر بني سليم كه هفت روز بعد از جنگ بدر بوده نيز پرچمدار علي بوده.

۲- علي بن ابي طالب، احمد سيد رفاعي /۱-۱۹، تاريخ الاسلام ذهبي، المغازى/۲۲۶.

﴿ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ لِلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ مِنۡهُمۡ وَٱتَّقَوۡاْ أَجۡرٌ عَظِيمٌ ١٧٢ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ١٧٤ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥ ﴾ (آل عمران/۱۷۲-۱۷۵)

آنانی که پس از (آن همه) زخمهایی که خوردند و جراحتهایی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند. برای کسانی از آنان که نیکی کردند و تقوا پیشه نمودند پاداش بس بزرگی است. آن کسانی که مردم بدیشان گفتند مردمان بر ضد شما جمع شدند. پس از ایشان بترسید ولی بر ایمانشان افزوده شد و گفتند: الله ما را بس است و او بهترین حامی‌و سرپرست است. سپس آنان با نعمت بزرگ و فضل و مرحمت خداوند برگشتند و حال آنکه هیچ گونه آسیبی بدیشان نرسید و بدنبال رضایت الله بودند و خداوند دارای فضل و کرم بزرگ است. این تنها شیطان است که شما را از دوستان خود می‌ترساند، پس از آنان نترسید و از من بترسید. اگر مؤمنان راستین هستید.

یازدهم: موضع علیﷺ در حادثه‌افک

در روایت داستان إفک که منافقان ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها را متهم به آن تهمت ناروا کردند، آمده است که رسول‌الله ﷺ علیﷺ و اسامهﷺ را خواست و با آنها درباره‌ی جدا شدن از همسرش مشورت کرد، وقتی سخن به درازا کشید و پیامبرﷺ دچار اضطراب گردید و از طرفی وحی هم قطع شده بود، مشورت اسامه در حد آگاهی او این بود که عایشه پاک است و گفت: ای رسول خدا ﷺ خانواده‌ی شماست و چیزی جز خیر و نیکی از او نمی‌دانیم، علیﷺ گفت: ای رسول خداﷺ خداوند بر تو عرصه را تنگ نکرده است، زنهای دیگری غیر از او زیاد هستند، اگر از کنیزت سؤال کنی، تو را تصدیق خواهد کرد[۱]، رسول‌الله ﷺ بریره را صدا زد و گفت: از عایشه چیزی دیدی که تو را مشکوک کند؟ بریره گفت: سوگند به آن خدایی که تو را بر حق مبعوث کرده‌است، هیچ عیب و ایرادی در او ندیدم جز اینکه دختری کم سن و سال است، خمیر که می‌کند می‌خوابد،

۱- بخاری ش ۴۷۵۰.

بزغاله می‌آید و خمیرهایش را می‌خورد و در آن روز رسول‌الله ﷺ برخواست و گفت: چه کسی مرا از عبدالله بن أبی بن سلول بی‌نیاز می‌کند. (یعنی جلوی او را می‌گیرد که مرا با شایعاتش اذیّت نکند)، رسول‌الله ﷺ در حالی که روی منبر بود گفت: «سوگند به خدا که من از خانواده‌ام چیزی جز خیر سراغ ندارم».

آنچه علی گفت به این دلیل بود که می‌خواست رسول‌الله ﷺ را از اضطراب و پریشانی و اندوهی که به خاطر آن حرفها دامنگیرش شده بود، نجات دهد. رسول‌الله ﷺ که انسانی با غیرت بود، از تهمتی که به همسرش نسبت داده بودند بسیار آشفته شده بود، با توجّه با این وضعیّت علی خواست رسول‌الله ﷺ با جدا شدن از همسرش آرامش خود را بازیابد تا پس از مشخص شدن حقیقت و پاکی همسرش دوباره رجوع کند و از این نظریه استنباط می‌شود که او اخف الضررین یعنی کمترین ضرر از دو ضرر را انتخاب کرد تا ضرر خطرناک‌تر از بین برود.[1]

امام نووی می‌گوید: علیؓ معتقد بود که مصلحت برای پیامبرﷺ همان پیشنهاد اوست، زمانی به این باور رسیده بود که آن حالت پریشانی و آشفتگی را در رسول‌الله ﷺ مشاهده کرد، لذا تلاش کرد که او را نصیحت کند تا آرامش روانی خویش را بازیابد[2] و علیؓ درباره‌ی عایشه چیزی نگفته بود که آن اخلاق و رفتار ام‌المؤمنین زیر سؤال رود و یا او را به چیزی ناروا متهم کند.[3]

نظریه‌ی علی برای عایشه رَضِی اللهُ عَنهَا نیز بهتر بود، چون به پیامبرﷺ می‌گفت: اگر می‌خواهی راحت شوی و این مشکل به زودی حل شود، زنانی غیر از او بسیار هستند و اگر می‌خواهی حقیقت را کشف کنی از کنیزت بپرس و کنیز با گواهی به پاکی عایشه تو را کمک می‌کند. وانگهی بعد از همین مشورت بود که رسول‌الله ﷺ برای مردم سخنرانی کرد و پاکی عایشه و خطرناک بودن حرفهایی که با آبروی پیامبر به دروغ و ظلم بازی می‌کردند را شرح داد و مشورت علی و اسامه مثبت و به صلاح ام المؤمنین عایشه بود و بر اموری خیر و نیکیهایی که پیامبرﷺ از خانواده‌اش سراغ داشت، بیشتر افزود.

خواننده گرامی! باید از قبول روایت باطل و بی اعتباری که بدگمانی علی نسبت به عایشه را در مسئله افک تأیید می‌کند، برحذر باشید، همان چیزی که برخی از نویسندگان را بر آن

۱- دور المرأة السیاسي/۴۶۲.

۲- صحیح مسلم با شرح نووي ۹۳۴/۵.

۳- دور المرأة السیاسي. اسماء محمد زیاده /۴۶۲

داشته که بگویند: عایشه رضی الله عنها به دلیل رأی علی در مشورت، از او خشمگین و ناراحت بود و کینه‌اش را به دل گرفت تا اینکه به دروغ در قضیه‌ی شهادت عثمان او را متهم به قتل نمود وعلیه او قیام کرد و آن شمار سرسام‌آور سپاه مسلمانان را علیه او تدارک دید.

یکی از این نویسندگان، علی ابراهیم حسن در (تاریخ اسلامی) و طه حسین در کتابش «علی و پسرانش» [1]و غیره است. ان شاءالله به زودی از رابطه استوار و محکم بین علی و عایشه رضي الله عنها در جنگ جمل بحث خواهیم نمود.

داستان افک یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی اذیّت و آزار و محنتهایی بود که دشمنان اسلام مرتّب رسول‌الله صلی الله علیه وسلم را با آنها آزار می‌دادند و لطف و عنایت خداوند شامل حال پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان شد و پرده از بطلان و پوچی آن تهمت ناروا برداشت، تاریخ روایت صحیح موضع‌گیری مؤمنان را در خصوص این تهمت و دروغ ثبت کرده و عملکرد آنان الگویی برای مؤمنان است که اگر در زندگیشان به چنین مواردی برخوردند، بدانند چه موضعی در پیش گیرند، آری وحی آسمانی قطع شده است، ولی درسها و پندهایی برای نسلهای مسلمان باقی مانده است تا خداوند حاکمیّت زمین و زمینیان را به بندگان مؤمن برگرداند.[2]

در کتاب «**السيرة النبوية عرض وقايع و تحليل احداث**» از پندها و عبرتها آداب و احکامی که از حادثه افک گرفته می‌شود بحث کرده‌ام.[3]

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید' ص ٥٤.

۲- السيرة النبوية في ضوء مصادر الاصلية/۴۴۰.

۳- این کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" www.aqeedeh.com در دسترس می باشد. لازم به ذکر است که برای آگاهی بیشتر از زندگانی و فضایل عایشه رضی الله عنها به کتاب «زندگانی مادر مومنان بانو عایشه رضی الله عنها» نوشته: سید سلیمان ندوی و کتاب « بگذارید از مادرم عایشه صدّیقه رضی‌الله عنها بگویم» نوشته: ایوب گنجی مراجعه شود و هر دو کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" قابل دریافت می باشد.

مبحث ششم
مهمترین کارهای علیس از جنگ احزاب تا وفات رسول‌الله ج

اوّل: علی در جنگ احزاب

موضع امیر مؤمنان علیس در جنگ احزاب، موضع‌گیری قهرمانانه شگفت‌انگیزی است که از میزان عمق عقیده‌ای راسخ که در دل اصحاب پیامبرج جای گرفته بود حکایت دارد، عقیده‌ای که به سوی آن دعوت می‌کردند و آماده بودند در راه دفاع از آن بمیرند و از تمام کسانی که مخالف آن عقیده بودند، بیزار و متنفّر بودند.

ابن اسحاق می‌گوید: علی پس از آنکه گروهی از مشرکین وارد یکی از گذرگاههای تنگ خندق شدند، با تعدادی از مسلمانان رفتند و آن شکاف را گرفتند. قهرمانان مشرک آهنگ (قصد) آنان کردند و جنگجوی معروف قریش عمرو بن عبد ود بود که در جنگ بدر آنقدر مقاومت کرده بود که از شدّت زخمهایش زمین‌گیر شده بود و به همین علّت در جنگ اُحد شرکت نکرد، با نشانه و علامت خاصی بیرون آمد که موقعیتش را بدانند، آنگاه که با اسب همراه جمعی از لشکریانش در برابر آنها ایستاد، گفت: چه کسی با من می‌جنگد. علی بیرون آمد و گفت: ای عمرو! تو با خداوند عهد کرده بودی که هر گاه کسی از مردان قریش تو را به یکی از دو خوبی دعوت کند قبول کنی. عمرو گفت: آری همینطور است، علی گفت: من تو را به اطاعت الله و رسولش و اسلام دعوت می‌کنم، گفت: به این نیازی ندارم، علی گفت: حال که چنین است، تو را به جنگ تن به تن دعوت می‌کنم. در پاسخ گفت: برادر زاده چرا؟ سوگند به خدا دوست ندارم تو را بکشم، علی گفت: امّا من به خدا سوگند، دوست دارم تو را بکشم.

در این موقع عمرو به جوش آمد، از اسب پیاده شد و آن را زخمی‌کرد و بر پیشانی زد، سپس به علی روی آورد و به مبارزه پرداختند، سرانجام علی او را به هلاکت رساند و نیروهایشان شکست خورده عقب نشینی کردند و از اطراف خندق فرار کردند.[1]

ابن کثیر به نقل از بیهقی در کتاب «دلائل النبوّه» اشعاری را ذکر کرده که عمرو بن عبدود و علیس در این جنگ سرودند، عمرو وقتی که برای مبارزه بیرون آمد، گفت:

و لقــد بحـحْـتُ مــن النــداء | لجَمعِهِــم هــل مــن مبــارز؟
ووقفـــت إذ جَـــبُنَ المشـــجَّع | موقـــف القـــرن المنـــاجز

۱- السیرة النبویة ابن هشام (۳/۲۴۸).

و لـــــــــذاك إني لم أكُـــــــــن	متســــــرعا قبـــــل الهَزاهِــــزْ
إن الشــــــجاعة في الفــــــتى	والجــــود مــــن خــــير الغرائِــــزْ

آنقدر جماعت آنها را صدا کردم که آیا کسی هست با من مبارزه کند تا صدایم گرفت،
بدانگاه که دلاور ترسو می‌شود، همچون قله‌ی کوه ایستادم.
از این رو من قبل از اینکه جنگ شدید به جوش آید شتابان نیستم.
واقعاً که شجاعت و دلاوری و سخاوت در جوانمرد غرایز نیکویی هستند.

چون علی رضي الله عنه برای مبارزه با عمرو بن عبدود بیرون آمد گفت:.

لا تَعْجَلـــــنَّ فقـــــد أتـــــاك	مُجيـــبُ صَـــوتكَ غـــير عـــاجز
في نيـــــــــة وبصـــــــــيرة	والصـــدق مَنْجَـــى كـــلِّ فـــائز
إني لأرجُــــــــو أن أقـــــــيم	عليـــــك نائحــــة الجنــــائز
مــــن ضــــربة نجــــلاء يبقــــى	ذكرهــــــا عنــــــد الهزائــــــز

یعنی عجله نکن، که پاسخ دهنده ندای تو بدون عجز آمد.
نجات و برنده بودن هر کسی بستگی به نیّت و آگاهی و صداقت او دارد.
واقعاً امیدوارم که گریه و زاری را با زدن ضربه ای بر جنازه‌ات به وجود بیاورم.
ضربه ی آنچنان وسیعی که در موقع جنگ شدید یادآوری شود.

و هنگامی که علی عمرو بن عبدود را به هلاکت رسانید، گویند این شعر را سرود:

أعليُّ تفتحم الفوارس هكذا	عنيّ وعنهم أخروا أصحـــابي
اليوم يمنعني الفرارَ حفيظتـــي	ومُصَمَّم في الرأس ليس بنابي[۱]

آیا علی اینگونه سلحشوران را خاموش می‌کند؟
یارانم را از من و از آنها دور کنید،
امروز غیرتم نمی‌گذارد فرار کنم،
و در ژرفای وجودم اثر کرده.

---

۱ البداية والنهاية (۱۰۶/٤).

همچنین در آن روز وقتی که عکرمه از عمرو شکست خورد و نیزه خود را دور انداخت، حسّان بن ثابت هم گفت:

فــرّ وألقــى لنــا رمحــه لعلّــكَ عَكْــرِمُ لم تفْعــلِ
ووليــت تعــدو كعــدو الظّلــيم مــا أن يحــوّر عــن المعــدل
ولم تلــوِ ظهــرك مستأنسًــا كــان قفــاك قفــا فَرْعَــل

فرار کرد و نیزه‌اش را برای ما انداخت،
شاید ای عکرمه نمی‌جنگی
روی برگردانده و فرار می‌کنی
مانند دویدن و فرار شتر مرغ نر و دیگر بر نمی‌گردی،
و پشتت را راست نمی‌کنی و روی بر نمی‌گردانی
که چه کسی در اطرافت هست،
و پشتت مانند پشت گور خر کوچک است.

بعد از کشته شدن عمرو بن عبد ود مشرکان کسی را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند تا لاشه‌ی عمرو را با بیست هزار درهم از او خریداری کنند، ولی رسول خدا ﷺ فرمود: لاشه‌اش را به آنها بدهید که هم لاشه و هم دیه و پولش خبیث است و پول را قبول نکرد.

این حادثه در شرایطی اتفاق افتاد که مسلمانان در زندگی بسیار سختی به سر می‌بردند، ولی با این وجود حلال، حلال و حرام، حرام است، این کجا و برخی از مسلمانان امروز کجا که تلاش می‌کنند به هر بهانه‌ای که شده رباخواری و دیگر اموال حرام را برای خود توجیه کنند[۱].

دوّم: علیؓ در غزوه‌ی بنی قریظه

در این غزوه علیؓ حامل پرچم رسول خدا ﷺ در جلو سپاه اسلام بود[۲]، تا وقتی که سعد بن معاذ در مورد یهودیان بنی قریظه (با در خواست خودشان) داوری کرد، در حالی که در ابتدای امر حاضر نشدند حکم او را در مورد خودشان بپذیرند؛ ابن هشام می‌گوید: در حالی

۱- معین السّیرة، شامی، ص ۹۴
۲- سیرة النبویة ابن هشام، (۳/۲۵۸).

که مسلمانان بنی قریظه را محاصره کرده بودند، علی رضي الله عنه فریاد زد: «ای لشکر ایمان»! سپس خود و زبیر بن عوام در صف مقدّم جلو رفتند و گفت: به خدا سوگند آنچه را حمزه چشید من هم می‌چشم (شربت شهادت) یا اینکه قلعه‌ی آنها را فتح می‌کنم، بنابراین بنی قریظه گفتند: ای محمّد راضی به داوری سعد بن معاذ هستیم[1]، بدینصورت خداوند متعال با زبان آن مرد مؤمن و متقی و پاک که خدا محبّت مرگ و جانفشانی در راه خدا و عزّت و اقتدار دین اسلام را به او ارزانی داده بود، ترس و وحشت را در دل دشمنان دین و عقیده‌ی حق انداخت و با محبوبترین نام که‌ایمان است و در صدق عقیده و عمل شایسته و حب شدید و علاقه‌ی سرشار به جهاد در راه خدا تجلّی می‌کند، لشکر خود را ندا کرد.[2]

وقتی که سعد بن معاذ در مورد آنها داوری کرد مبنی بر اینکه جنگاورانشان کشته شوند و زنان و کودکانشان به بردگی گرفته شوند و اموال و دارایی‌هایشان به عنوان غنیمت تقسیم گردد[3]، از جمله کسانیکه اقدام به قتل و کشتار آنها کرد، علی و زبیر بن عوام رضی الله عنهما بودند[4].

سوّم: علی رضي الله عنه در صلح حدیبیه و بیعت رضوان

در غزوه‌ی حدیبیه و قبل از صلح، تعدادی از بردگان از مکّه به نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرار کردند، مالکانشان درخواست برگرداندن آنها را کردند، ولی رسول خدا صلى الله عليه وسلم از برگرداندنشان خودداری ورزید و فرمود: «ای جماعت قریش بس کنید و دست بردارید و گرنه خداوند کسی را به سوی شما مبعوث خواهد کرد که در راه دین گردنتان را با شمشیر می‌زند و خداوند قلبش را با ایمان آزموده‌است»، یاران با شوق و علاقه سؤال کردند: او چه کسی است ای رسول خدا؟ هر کدام آرزو می‌کرد که او برنده‌ی چنین گواهی بزرگ از

۱- بخاری ش ۱٤۲۱، سيرة النبوية ابن هشام، (۲۶۳/۳).
۲- الخليفتان عثمان و علی بين السّنة و الشيعة، انور عيسى ص۷۸.
۳- سيرة النبوية ابن هشام(۲۶۳/۳)، بخاری ش ۴۱۲۱.
٤- امتاع الأسماع مقريزی (۲۴۷/۱).

سوی رسول خداﷺ باشد، لذا رسول خداﷺ فرمود: «او کسی است که نعلهایش پینه و ترمیم شده‌اند» و خودش آن نعلها را به علی داده بود که پینه کند[۱].

وقتی که صلح بین مسلمانان و مشرکین به اتمام رسید، علی در بین آنها قرارداد صلح را نوشت، وقتی که جمله‌ی محمّد رسول‌الله را نوشت، مشرکان گفتند: محمّد رسول‌الله را ننویس، چون اگر اعتقاد داشتیم که او رسول خدا است با او نمی‌جنگیدیم. رسول خداﷺ به علی دستور داد که آن جمله را پاک کند، ولی گفت: من پاکش نمی‌کنم، لذا رسول خداﷺ با دست خود نام محمّد رسول‌الله را از روی قرارداد صلح پاک کرد، زیرا محبّت و تعظیم علی نسبت به رسول خدا به حدّی بود که حاضر به نابودی نام ایشان نشد.[۲]

با مشرکان بر این قرار به توافق رسیدند که رسول خداﷺ و یارانش به مدت سه روز اجازه‌ی اقامت در مکّه را داشته باشند و جز غلاف شمشیر، چیزی دیگر را با خود حمل نکنند.

رافضی‌های افراطی به موضع صحابه و عمربن خطّابﷺ در صلح حدیبیه طعنه و ایراد وارد می‌کنند، مبنی بر اینکه عمرﷺ در مورد (بازنگری در شروط) صلح به رسول خداﷺ مراجعه کرد، همچنین جماعت اصحاب ابتدا ذبح حیواناتی را که جهت قربانی در مکّه با خود آورده بودند و حلق و تراشیدن سر خود را به تأخیر انداختند تا اینکه پیامبرﷺ خود اقدام به ذبح قربانی و حلق موی سر کرد.

ولی در واقع نه در موضعگیری عمر بن خطابﷺ و نه در موضع دیگر اصحاب جایی برای طعنه نیست، زیرا پیامبرﷺ در خواب دیده بود که وارد مکّه شد و طواف بیت الله را به جا آورد و در مدینه این رؤیا را برای اصحاب تعریف کرد و چون در سال صلح حدیبیه همراه رسول خداﷺ راهی سفر حج شدند، جمعی از یاران تردیدی نداشتند در اینکه تعبیر رؤیای رسول خداﷺ به جا آوردن حج در همان سال است، بنابراین وقتی صلح حدیبیه صورت گرفت که یکی از مواد صلح این بود که: آن سال باید مسلمانان به مدینه برگردند و سال بعد اجازه‌ی ورود به مکّه را داشته باشند، این امر برای اصحاب بزرگوار ناخوشایند بود[۳] و عمر با شجاعت و قدرتی که نسبت به حق برخوردار بود، چند مرتبه به رسول خداﷺ

۱- مرویّات غزوة حدیبیه، حافظ حکمی، ص ۱۸۳، حدیث با مجموع روایت های آن صحیح است، و خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ناصر، ص۳۰.

۲- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص۲۶۲-۲۷۴.

۳- البدایة و النهایة (۱۷۰/۴)، تاریخ طبری(۶۳۵/۲).

مراجعه کرد (تا بلکه همه شروط عهدنامه را نپذیرد) و از رسول خدا ﷺ سؤال می‌کرد، ولی پرسشهای او به خاطر تردید در صداقت رسول خدا ﷺ یا به عنوان اعتراض از ایشان نبود، بلکه می‌گفت: ای رسول خدا آیا در رؤیای شما مقرّر نشد که طواف خانه‌ی خدا را به جا می‌آوریم؟ هدفش این بود که وارد مکّه شوند و او را از برگشتن به مدینه منصرف کند، چون این کار موجب سرافرازی اسلام و به خاک مالیدن بینی مشرکین بود[1].

امام نووی فرمود: علماء گفته‌اند: سؤال و گفتار عمر رضي الله عنه در مورد صلح حدیبیه به خاطر شک و تردید نبود، بلکه جهت کشف نکته‌ای تلاش می‌کرد که از او پنهان بود، علاوه بر اینکه شیفته و علاقمند ذلّت کفّار و ظهور اسلام بود، آنگونه که از اخلاق او و قدرت او در یاری دین و به ذلّت و خواری کشاندن اهل باطل معروف است[2] و عمر در این قضیه اجتهاد کرد، شدّت و قدرت او به طرفداری از حق و غیرت به خاطر حق، او را به این رأی واداشت که نباید چیزی را بپذیرند که نشان دهنده‌ی نوعی ذلّت است، علاوه بر اینکه رسول خدا ﷺ آنها را چنین تربیت کرده بود که در وقت مشاوره قاطعانه اظهار نظر کنند، چون این اطاعت از فرمان خدا است که می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ﴾ (آل عمران/۱۵۹).

پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن.

خیلی وقتها هم رسول خدا ﷺ پس از رایزنی با رأی اصحاب عمل می‌کرد، همانگونه که در روز جنگ بدر با اصحاب در مورد دنبال کردن کاروان قریش رایزنی کرد و رأی آنها را پذیرفت و نیز در روز جنگ اُحُد مشاوره کرد که آیا برای دفاع در داخل مدینه باشند یا به بیرون شهر بروند و جلو دشمن را بگیرند که رأی اکثریّت بر این بود که از شهر خارج شوند و همان رأی را برگزید و نیز در روز خندق در مورد اینکه با احزاب کفر بر یک سوّم محصولات آن سال مدینه مصالحه کند یا خیر، جلسه‌ی رایزنی تشکیل داد، سعد بن معاذ و سعد بن عباده مخالف بودند، در نتیجه رأی آنها را برگزید، در روز صلح حدیبیه هم مشورت

۱- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص۲۶۴.

۲۲- شرح صحیح مسلم(۱۴۱/۱۲).

کرد که آیا بجنگند یا نه، ابوبکر صدیّق رضی الله عنه گفت: ما برای انجام عمره آمده‌ایم نه برای جنگیدن و رأی او را پذیرفت[۱] و موارد متعدّدی که ذکر آنها طولانی است.

بنابراین عمر بن خطابرضی الله عنه هم سعی می‌کرد رسول خدا رأی او را انتخاب کند و با کفّار بجنگند، از این رو چندین بار به رسول خداصلی الله علیه وسلم و بعد به ابوبکر مراجعه کرد، ولی وقتی دید که هر دو نفر رأیشان متّفق است نظرش را رها کرد و رسول خداصلی الله علیه وسلم که حسن نیّت و صداقتش را می‌دانست برایش عذر آورد و مسأله را توجیه کرد[۲].

امّا در مورد توقّف صحابه در ذبح قربانی‌ها و حلق موی سر تا اینکه رسول خداصلی الله علیه وسلم پیشقدم شد، این توقّف آنها نافرمانی رسول خداصلی الله علیه وسلم محسوب نمی‌شود، همانگونه که علماء در این باره چند توجیه دارند، ابن حجر می‌گوید: گفته شده: توقف کردند چون احتمال می‌دادند این امر برای ندب و سنّت باشد نه واجب، یا اینکه امیدوار بودند وحی از آسمان نازل شود و پیمان صلح مذکور را باطل اعلام نماید، یا اینکه امید آن داشتند که جهت اتمام حج در آن سال اجازه اختصاصی صادر شود و چنین چیزی برایشان جایز باشد، چون زمان نسخ احکام بود و احتمال این هم هست که بر اثر آن شرایط و اوضاع که‌احساس شکست و ذلّت می‌کردند طوری در فکر فرو رفته باشند که از فرمان رسول خداصلی الله علیه وسلم هم غافل بوده باشند، چون به اعتقاد خود دارای شوکت بودند و می‌توانستند به اهداف خود برسند و با زور و قهر و غلبه بر آنها، حج را انجام دهند، یا اینکه فرمانبرداری از امر رسول خداصلی الله علیه وسلم را به تأخیر اندازند، چون معتقد بودند امر مطلق، مقتضی اقدام فوری نیست و احتمال مجموع این امور هم هست[۳].

در برخی روایات مربوط به صلح حدیبیه آمده است که وقتی رسول خداصلی الله علیه وسلم به مسلمانان دستور داد حیواناتی را که جهت قربانی در مکه با خود آورده بودند ذبح کنند و موی سر خود را بتراشند، چون دید که آنها اطاعت نکردند، به نزد أم سلمه (در خیمه‌اش) وارد شد و مسأله را با او مطرح کرد، ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! با آنها حرف نزن، چون با مسأله‌ی بزرگی در رابطه با تأثیر سخت و نامطلوب این صلح بر روان و درون آنها و بازگشت بدون موفقّیت روبرو شده‌اند[۴]. بنابراین رأی ام سلمه در این رایزنی این بود،

۱- تفسیر ابن کثیر (۴۲۰/۱)درتفسیر آیه‌ی ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾

۲- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص۲۶۶.

۳- فتح الباری (۳۴۷/۵).

٤- منبع سابق.

همانگونه که در روایت صحیح بخاری آمده‌است گفت: «از اینجا خارج شو و بدون اینکه یک کلمه با کسی حرف بزنی شتر قربانی را ذبح کن و آرایشگرت را صدا کن تا سرت را بتراشد، رسول خدا ﷺ به همان صورت بدون حرف زدن با کسی از (خیمه) بیرون رفت و شترش را ذبح کرد و آرایشگر را صدا زد و سرش را تراشید، اصحاب وقتی که این صحنه را دیدند برخاستند و قربانی‌هایشان را ذبح نمودند.[1]

ابن حجر می‌گوید: احتمالاً ام سلمه از رفتار صحابه چنین فهمیده باشد که آنها این احتمال را در نظر داشته‌اند که دستور رسول خدا ﷺ به آنها مبنی بر ایجاد رخصت و آسان کاری باشد و با وجود ذبح قربانی و تراشیدن سر، باز هم در حال احرام باقی بمانند، امّا در مورد خود پیامبر، خداوند عزیمت و عدم رخصت را در نظر گرفته، بطوریکه نتواند احرامش را بشکند، لذا ام سلمه درخواست کرد که رسول خدا ﷺ برای انجام این امر پیشقدم باشد تا چنین احتمالی هم را منتفی بدانند و درست بودن رأی ام سلمه برای رسول خدا ﷺ محرز گردید.

نظیر همین قضیه در غزوه‌ی فتح مکه اتفاق افتاد که رسول خدا ﷺ به آنها دستور داد روزه‌ی خود را بشکنند، ولی وقتی که دید همه به روزه‌داری ادامه می‌دهند، یک لیوان آب برداشت و نوشید، هنگامی‌که صحابه این را مشاهده کردند همه آب نوشیدند؛ و این یک توجیه زیبا است[2] که قطعاً لایق مقام صحابه ی بزرگوار است، زیرا آنها نسبت به احترام و تعظیم احرام حج و کامل کردن آن بسیار حریص بودند، چون رسول خدا ﷺ به آنها دستور داد احرام را بشکنند، ولی او همچنان در لباس احرام بود، گمان کردند که شاید به خاطر ترحم به حال آنها چنین فرمانی صادر کرده، مانند عادت همیشگی شفقت و مهربانی او نسبت به یاران، مثل اینکه پیروی از رسول خدا ﷺ را بر استفاده از رُخصت که احرام شکستن بود، ترجیح دادند، سپس وقتی دیدند او احرام را برداشت، یقین یافتند که بهتر است به او اقتدا کنند، پس سریع اقدام به شکستن احرام کردند.

همانگونه که در سفر حج وقتی همراه رسول خدا ﷺ وارد مکّه شدند و طواف بیت الله و سعی بین صفا و مروه را انجام دادند، به آنها دستور داد که آن مراحل را عُمره قرار دهند و

۱- منبع سابق.

۲- بخاری کتاب الشروط، ش ۲۷۳۲.

احرامشان را کاملاً بشکنند، به طوریکه هر کس می‌تواند با همسر خود همبستر شود، چنین مسأله‌ای را خیلی بزرگ و ناممکن تلقی کردند، چون حج را خیلی تعظیم می‌کردند، همانگونه که خودشان نقل کرده‌اند: وقتی راهی عرفه شدند (بعلّت اینکه مدتی طولانی در احرام بودند و بر اثر محدودیت احرام شهوتشان افزوده شده بود) احساس می‌کردند از آنها منی می‌ریزد! وقتی رسول‌خداج از موضوع با خبر شد، چون خودش احرام را نشکسته بود، فرمود: «**أيّها النّاس! أحلّوا، فلولا الهدى الّذى معى فعلت كما فعلتم**»[1]: (ای مردم، اگر به خاطر این نبود که همراه خود حیوان قربانی آورده‌ام من هم احرام را می‌شکستم مانند شما). همه اینها ناشی از رغبت و علاقه‌ی آنها به خیر و نیکی و پیروی همه جانبه و کامل از رسول خداج بود[2].

قطعاً موضع‌گیری سکوت رسول‌الله ج در برابر اعتراض عمر بن خطّابس نسبت به صلح، بیانگر این نکته‌ی بسیار با ارزش است که رهبران اسلامی، از علماء، حکّام و دعوتگران باید با سعه‌ی صدر و صبر و بردباری و رفتار زیبا و شایسته در شنیدن نظر دیگران و فراهم نمودن مجال برای صاحبنظرانی که جهت خدمت به مصلحت عموم رأی و پیشنهاد ارائه می‌کنند، کوشا باشند، نه اینکه با زندان و شکنجه، رأی مخالفین را از بین ببرند. رسول‌الله ج در صلح حدیبیه بیان نمود که آزادی بیان و اظهار نظر در جامعه‌ی اسلامی‌حمایت می‌شود و فرد در چنین جامعه‌ای حق اظهار نظر دارد، حتی اگر آن رأی موضع حاکم یا خلیفه‌ی مسلمین را مورد انتقاد قرار دهد، چون فرد مسلمان حق دارد نظر خود را در فضای امن و امان و به دور از خشونت و خفقانی که آزادی بیان و نظر را خفه کند ابراز کند، جایی که رسول‌الله ج (با اینکه از جانب خدا وحی دریافت می‌کرد) چنین موضعی در برابر عمر بن خطاب اتّخاذ کند، رئیس دولت بیشتر سزاوار است که مورد انتقاد قرار گیرد، چون اظهار نظر در حد ذات خود نه جرم است و نه مستوجب این است که با

۱- بخاری ش۷۳۶۷.

۲- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص٢٦٨، و این ازجمله بهترین کتابهای ردّ شبهات رافضه است. بـرای دریافـت ایـن کتـاب مـی توانیـد بـه سـایت "کتابخانـه عقیـده" مراجعـه کنیـد. www.aqeedeh.com نام کتاب به فارسی: «دفاع از آل و اصحاب پیامبر» نوشته: دکتر ابراهیم رحیلی و ترجمه: دکتر عبدالرحیم ملازاده می باشد.

زندانی شدن در سیاچالهای زندان مجازات شود[۱]. همانگونه که رهنمود نبوی به ما می‌آموزد که اصحاب و یارانش را در اثنای حوادث چگونه پرورش داده بود.

علی و دیگر اصحاب حاضر در حدیبیه نائل به رضایت و خشنودی خداوند متعال شدند و آیه‌ی ذیل در مورد ایشان نازل گردید که می‌فرماید:

﴿ ۞ لَّقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ ﴾ (فتح/۱۸).

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لن یدخل احدٌ النّار بایع تحت الشّجرة**»: (هرگز کسانی که در حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیعت کردند وارد آتش دوزخ نمی‌شوند). علی و دیگر برادرانش همچون ابوبکر و عمر و غیره رضی الله عنهم قبلاً با شرکت در «بدر» هم نائل به مقام والا و شرافت بزرگ شدند، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**و ما یدریک لعلّ الله‌اطّلع علی أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم**»[۲]: (تو چه می‌دانی که خدا از اهل بدر مطلع شده و فرموده هر چه می‌خواهید انجام دهید که من همه‌ی شما را مورد عفو و مغفرت قرار داده‌ام.)

چهارم: عُمره‌ی قضا، سال هفتم هجری و سرپرستی دختر حمزه

تحت تأثیر اسلام، همه درونها و عقل‌ها تغییر و دگرگونی عظیمی‌یافتند و داشتن دختر که قبلاً در میان اشراف عرب نشانه‌ی عار و لکه‌ی ننگ و رسوایی محسوب می‌شد و زنده به گور کردنشان رسم و عادت شده بود و کسی خواهان آن نبود، این بار محبوب دلها و عزیز خانواده‌ها شده بود، تا جایی که (تحت تربیت اسلام) مسلمانان بر سر پرورش و سرپرستی و خدمت به دختران با هم رقابت می‌کردند و با صرف نظر از امتیاز (پرهیزکاری و عمل صالح) همه خود را در برابر همدیگر یکسان می‌دانستند، بنابراین وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم جهت

۱- غزوة حدیبیة، أبی فارس، ص۱۳۴-۱۳۵.

۲- سیرة النبوة، ندوی ص۳۲۱.

هجرت از مکه خارج شد، دختر حمزه دنبالش راه افتاد و او را عمو صدا می‌زد، پس علی دست او را گرفت و به فاطمه تحویل داد که او را نزد خود نگه دارد، در همان حال جعفر گفت: این دختر عموی من و خاله‌اش همسرم است، زید بن حارثه هم گفت: برادرزاده‌ی من است، تا اینکه رسول خدا ص داوری کرد و آن را به خاله‌اش داد (که همسر جعفر بود) و فرمود: «خاله به جای مادر محسوب می‌شود» و خطاب به علی فرمود: «تو از من و من از تو هستم» و به جعفر فرمود: «اخلاق و قیافه‌ات شبیه من است» و به زید فرمود: «تو برادر و مولای ما هستی»، علی خطاب به رسول خدا ص عرض کرد: آیا دختر حمزه را به عقد خودت در نمی‌آوری؟ فرمود: «او دختر برادر شیری من است»[1].

این داستان حاوی نکات و درس و پند و احکام و فوائد زیادی است، از جمله:

۱- خاله به جای مادر انسان است.

۲- برای حضانت و سرپرستی بچه در صورتی که پدر و مادر نداشته باشد، خاله از همه مقدّم‌تر است.

۳- گواهی رسول خدا ص به صداقت و درستکاری جعفر بن ابی طالب با توصیف اینکه: «اخلاق و ظاهر و قیافه‌اش شبیه او است».

۴- فضیلت زید بن حارثه، چون رسول خدا ص فرمود: «تو برادر و مولای ما هستی»، زیرا برادر حمزه ابن عبدالمطلب بود که در عقد اخوّت، آن دو با هم برادر شده بودند و با تلاشی که می‌کرد می‌خواست تمام وظایفی را که بر عهده‌ی برادر شقیق است تحمّل کند و سر پرستی دختر حمزه س را بر عهده گیرد.

۵- ازدواج زن حق حضانت بچه‌ی فامیلهایش را ساقط نمی‌کند، زیرا رسول خدا ص حضانت دختر حمزه را به خاله‌اش داد که همسر جعفر بود، با وجود اینکه عمّه‌اش که صفیّه دختر عبدالمطلب بود، زنده و موجود بود.

۶- برای اینکه زن حضانت و سرپرستی بچه‌ای را بر عهده گیرد، موافقت شوهرش لازم است، زیرا زن باید صرفاً در اختیار مصلحت و منفعت شوهرش باشد که حضانت و سرپرستی، بخشی از آن منفعت را از شوهر می‌گیرد، پس باید اجازه و رضایت او را به دست آورد. از آنجا که جعفر خودش خواهان آن دختر برای همسرش بود، پس این دلیل است بر اینکه وی رضایت داشت.

۱- بخاری ش ۴۲۵۱.

۷- کودک شیر خوار وقتی که با عموی خود در شیرخواری یک زن مشترک شوند، برادر شیری همدیگر می‌شوند. دختران برادر شیری همه برادر زاده‌ی شیری او می‌شوند و ازدواج با آنها بر او حرام می‌گردد.[۱]

پنجم: علی رضي الله عنه در غزوه‌ی خیبر سال هفتم هجری

ابن اسحاق یادآور شده که[۲] این غزوه در محرّم سال هفتم هجرت اتفاق افتاده، ولی واقدی[۳] آن را صفر یا ربیع الأوّل سال هفت هجری بعد از بازگشت ایشان از غزوه‌ی حدیبیه ذکر کرده و رأی ابن سعد هم بر این بوده که در ماه جمادی الأوّل سال هفت هجری به وقوع پیوسته و دو امام بزرگوار زُهری و مالک گفته‌اند: این غزوه در ماه محرّم سال ششم هجری به وقوع پیوسته است[۴]، ابن حجر گفته‌ی ابن اسحاق را بر رأی واقدی ترجیح داده است[۵].

در این غزوه قهرمانی و شجاعت علی رضي الله عنه و مقام و جایگاه او نزد خدا و رسولش جلوه‌گر شد، چون خداوند متعال آن مستعمره‌ی یهودی نشین را که از اهمیّت نظامی‌و استراتژیکی فوق العاده‌ای برخوردار بود، در چشم اندازی زیبا و باشکوه با دست علی فتح نمود، خیبر مستعمره‌ی یهودیان بود که از چند دژ و قلعه‌ی مستحکم و جنگی یهود تشکیل شده بود و آخرین سنگر و پناهگاه آنها در جزیره‌ی عرب بود، آنها چشم براه حوادث دردناک و مصائب خوفناکی بودند که بتوانند مسلمانان را از هر سو احاطه کنند و له و لورده سازند، برای حمله به مدینه با یهودیان خارج و داخل مدینه نقشه می‌کشیدند و دسیسه می‌ساختند، لذا پیامبر صلى الله عليه وسلم در صدد برآمد خود را از شر آنها آسوده گرداند و از سمت آنها، یعنی شمال شرقی مدینه، در فاصله‌ی (هفتاد میلی) از مدینه[۶]، در امن و امان باشند، (برای انجام این عملیّات) پیامبر صلى الله عليه وسلم همراه با لشکریان اسلام که هزار و چهار صد نفر بودند، به سوی خیبر حرکت کرد و نزد قلعه‌های خیبر اردو زد و یکی بعد از دیگری شروع به فتح قلعه‌ها کرد.

۱- زاد المعاد(۲/۳۷۴، ۳۷۵)، صلح الحدیبیه‌ابی فارس، ص ۲۸۶، ۲۸۷.
۲- سیرة النبویة ابن هشام: (۳/۴۵۵).
۳- مغازی(۲/۶۳۴).
٤- تاریخ دمشق(۱/۳۳).
٥- سیرة النبویّة فی ضوء مصادرها الأصلیة ص۵۰۰.
٦- المرتضی، ندوی ص۵۲.

قلعه‌ی غموص از مسلمانان یاغی شد و امیر المؤمنین علیﷺ در آن موقع دچار چشم درد[1] شده بود، رسول خداﷺ فرمود: «**لأعطينّ الرّاية غداً رجُلاً يفتح الله على يديه، يحبّ الله و رسوله و يحبه الله و رسوله**» :(فردا پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خداوند به دست او فتح (را نصیب مسلمانان می‌کند) که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند).

اصحاب آن شب را با بحث و گفتگو بر سر اینکه پرچم نصیب چه کسی می‌شود، سپری کردند، صبح فردا همه زود نزد رسول خداﷺ رفتند، هر کدام امیدوار بود که پرچم را او به دست بگیرد، پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد: ای رسول خدا از درد چشم ناراحت است و شکوا دارد، فرمود: دنبالش بفرستید، علی را پیش رسول خداﷺ آوردند، آب دهانش را در چشم او ریخت و برای بهبودی او دعا کرد، بلافاصله طوری بهبود یافت که گویی هرگز دردی نداشته بود، سپس پرچم را به دست او داد و علیﷺ عرض کرد: ای رسول خداﷺ با آنها می‌جنگم تا مثل ما (مسلمان) شوند، فرمود: ای علی آرام حرکت کن تا به محوطه و میدان آنها می‌رسی، سپس ایشان را به اسلام دعوت کن و حق و حقوق واجب خدا بر آنها را به ایشان اعلام کن، به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، از شتر سرخ برایت با ارزش‌تر است[2]. بنابراین علی حرکت کرد تا خدا خیبر را توسط او فتح نمود.

از جمله دلاوریهای علیﷺ این است که مرحب پادشاه خیبر برای جنگ با او بیرون آمد و این شعر را سرود:

قد علمت خيبر أني مرحب   شاكي السلاح بطل مُجرب

إذا الحروب أقبلت تَلَهَّبُ

خیبر می‌داند که من مرحب هستم، تا دندان مسلّح و پهلوانی مجرّبم، وقتی که جنگ برافروزد ملتهب و برافروخته می‌شوم.

علیﷺ هم به او پاسخ داد و گفت:

أنا الذي سمتني أمي حيدرة   كليث غابات كريه‌المنظرة

أُوفيهم بالصاع كيل السندرة

۱- منبع سابق ص۵۳.

۲- مسلم ش۳۴۰۶.

من کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر درنده) نامید، همچون شیرهای درنده‌ی وحشتناک جنگل هستم، با پیمانه سندره برایشان پیمانه می‌کنم.

بلا فاصله بر سر مرحب ضربه ای وارد ساخت و او را به هلاکت رسانید، سپس فتح خیبر با دست علی صورت گرفت[1].

موضع گیری علی رضی الله عنه در خیبر حاوی درسها و پند و عبرتهای متعدّدی است، از جمله:

۱- فضیلت باشکوه علی رضی الله عنه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داد که علی، خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند، این افتخاری بس بزرگ است. ابن حجر در تفسیر این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود محبّت است و گر نه هر مسلمانی با علی در مطلق صفت دوست داشتن خدا و رسول مشترک است و این حدیث اشاره است به فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١ ﴾ (آل عمران/۳۱).

بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.

گویی این حدیث اشاره دارد به اینکه علی رضی الله عنه اهل پیروی کامل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که به صفت محبّت و دوست داشتن توصیف شده است.

۲- برکت دعای رسول خدا رضی الله عنه

خداوند دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کرد (و چشم علی برای همیشه شفا یافت)، به طوریکه علی رضی الله عنه می‌گفت: از زمانیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چشمم آب دهانش را ریخت، هیچ وقت چشم درد نگرفتم[2]، همانگونه که دفعه‌ای دیگر علی بیمار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او رفت، در حالی که علی دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا اگر موقع مرگم فرار سیده راحت و آسوده‌ام

۱- مسلم(۱٤٤۱/۳)، ش ۱۸۰۷.

۲- مسند احمد، الموسوعة الحدیثیة ش ۵۷۹، اسنادش حسن است.

گردان و اگر مرگم به تأخیر می‌افتد مرا به پا دار، اگر این آزمون و امتحان است صبر و بردباریم ده، رسول خداج فرمود: چه گفتی؟ علی برایش تکرار کرد، فرمود: «خدایا او را شفا ده و عافیت و سلامتی را به او برگردان»، سپس فرمود: برخیز، علی می‌گوید: از جای برخاستم، بعد از آن، آن درد به من بر نگردید.[1]

۳- این حدیث هیچ ارتباطی به امامت علیس ندارد

رافضه بر این باورند که علیس خلیفه و جانشین بلافصل رسول خداج است و به تعدادی احادیث استدلال می‌کنند که بر فضلیت علیس دلالت می‌کنند نه بر امامت او، از جمله‌این حدیث و چیزهایی بدان افزوده‌اند که باطل و بی‌اساس هستند، علمای حدیث شناس بر هیچکدام از آن زیادت ها مهر صحّت نمی‌گذارند، همانگونه که اصلاً هیچ تلازم و ارتباط لازم و ملزومی بین دوست داشتن خدا و رسول و امامت و رهبری وجود ندارد، به همان‌صورت اثبات صفت دوستی خدا و رسول در او با نفی دوست داشتن از غیر ایشان هم ربطی ندارد، چگونه ممکن است گفته شود: چون خدا و رسول علی را دوست دارند پس غیر او را دوست ندارند، در حالی که خداوند در مورد ابوبکر صدّیق و یارانش می‌فرماید:

﴿يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾(مائده/۵۴)

(خداوند آنهارا دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند).

و پیرامون اهل بدر می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ ٤﴾ (صف/۴۰).

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد ویکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

بدون شک هر کس محبوب خدا باشد، رسول خداج هم او را دوست می‌دارد و هر مؤمنی که خدا را دوست داشته باشد، رسول خدا را هم دوست دارد.

همچنین خداوند متعال در رابطه با اهل مسجد قبا می‌فرماید:

﴿فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ ١٠٨﴾ (توبه/۱۰۸).

۱- مسند احمد(۱۵۱/۲) احمد شاکر آن را صحیح دانسته.

در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادتِ درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد.

همچنین هنگامی که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: چه کسی بیش از همه نزد تو محبوب و دوست داشتنی است؟ فرمود: «عائشه»، عرض شد در میان مردان چه کسی؟ فرمود: «پدر عائشه»[۱]، ولی در مورد علی با نصّ صریح محبّت و دوستی او را ذکر کرده، با وجود اینکه غیر او مؤمنان بسیار زیادی یافت می‌شود که خدا و پیامبر را دوست دارند و متقابلاً خدا و پیامبر هم آنها را دوست دارند، به علّت اظهار یک نکته بسیار ریز و دقیق که در ضمن این قسمت هم کلام رسول خداست که می‌فرماید« **یفتح الله علی یدیه**»[۲]: (خداوند فتح و پیروزی را بر دو دست او نصیب مسلمانان می‌کند).

نکته در این جاست که اگر رسول خدا تنها «فتح» را یادآور می‌شد، شاید این توهّم به وجود می‌آمد که این فتح موجب فضیلت علی نیست، زیرا در حدیث آمده است که رسول خدا می‌فرماید: «انّ اللهیؤیّد هذا الدّین بالرّجل الفاجر»: (خداوند گاهی این دین را توسّط مردی فاجر تأیید و تقویت می‌کند). لذا با اثبات این دو صفت برای او، این توهّم را بر طرف نمود، بنابراین مقصود از حدیث، اختصاص مضمون و مفهوم «**یفتح الله علی یدیه**» است و ذکر صفات علی برای رفع توهّم است.

٤- اینجا مجموعه‌ای از فوائد از حدیث فضیلت علی در فتح خیبر برداشت می‌شود:

- فضیلت صحابه در اینکه تمام شب فتح خیبر را به بحث در مورد آن شخص که مژده‌ی فتح توسط او به آنها داده شد که دارای دو صفت دوستی متقابل با خدا و رسول خدا است و نیز به تقدیر الهی ایمان داشتند، چون می‌دانستند که تقدیر این فتح را برای هر کس تعیین کرده باشد، همان خواهد بود و نصیب کسی شد که (بعلّت درد و رنج چشمانش) برای به دست آوردنش تلاشی نکرده بود و این فضیلت از کسانی منع گردید که برای به دست آوردن آن مقام بسی کوشیدند، چرا که اصحاب، اوّل صبح نزد رسول خدا ﷺ رفتند و هر کدام امیدوار بود پرچم جنگ به دست او داده شود، ولی به هیچکدام داده نشد، بلکه پیامبر

۱- بخاری، فتح الباری (۲۲/۷).

۲- مسلم، ش ۳۴۰۶.

آن را به دست علی بن ابی طالب داد که بیمار بود و برای به دست گرفتنش کوششی نکرده بود.

- ادب و متانت: چون رسول خداج به او دستور داد که آرام و بدون شتاب حرکت کند و قبل از آغاز جنگ و درگیری، آنها را به اسلام دعوت کند.

- دعوت با حکمت: این هم از این نکته برداشت می‌شود که رسول خداج فرمود: به آنها خبر بده که حق و حقوق خدا بر آنها چیست، چون حکمت و فراست در این است که دعوت کامل شود و کافی نبود که تنها به اسلام بدون عمل و شناخت حقوق و وظایف، دستور دهد، زیرا در اینصورت گاهی اسلام تطبیق داده می‌شود و گاهی منطبق و عملی نمی‌شود، بلکه باید عهد و پیمانی صورت گیرد که به کفر برنگردد.

- آشنایی با حقوق الهی: این هم از آن قسمت استنباط می‌شود که فرمود: به آنها خبر بده که خدا چه حقوقی بر آنها دارد.

- پاداش کسی که حتّی یک نفر را هدایت و راهنمایی می‌کند: چون فرمود: «اگر خدا یک نفر را بوسیله‌ی تو هدایت کند، از شتران سرخ رنگ برایت با ارزش‌تر است» یا از تمام دنیا و زیباییهای آن بهتر است و معنی این جمله آنگونه که برخی معنی کرده‌اند این نیست که: بهتر است از اینکه شتران سرخ را به صدقه بدهی.

- قسم یادکردن بر فتوا: زیرا رسول خداج فرمود: «به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را...» و بدون اینکه از او قسم خواسته باشند، قسم یاد کرد. فائده‌ی این روش هم تشویق و تأکید است، همانگونه که خداوند متعال پیامبر ج را در سه مورد در قرآن به قسم خوردن دستور داده است:

﴿ ۞ وَيَسۡتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَۖ قُلۡ إِي وَرَبِّيٓ إِنَّهُۥ لَحَقّٞۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ ٥٣ ﴾ (یونس/۵۳).

(کافران بر سبیل استهزاء) از تو می‌پرسند: که آیا آن (رستاخیز و عذابی که می‌گوئی) راست است؟! بگو: آری، به خدایم سوگند قطعاً راست است و شما نمی‌توانید (از آن جلوگیری کنید و با فرار و سرپیچی از آن خدا را) درمانده و ناتوان سازید.

﴿ زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبۡعَثُواْۚ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧ ﴾ (تغابن/۷).

کافران می‌پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند گردید! بگو: چنین نیست که می‌پندارید، به پروردگارم سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد و سپس از آن چیزهائی که می‌کرده‌اید باخبرتان خواهند کرد و این کار برای خدا ساده و آسان است.

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَأۡتِينَا ٱلسَّاعَةُۖ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأۡتِيَنَّكُمۡ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٣ ﴾ (سبأ/۳).

کافران می‌گویند: قیامت هرگز برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی‌شود. بگو: بله، به پروردگارم سوگند! آن کسی که دانای راز (نهان در گستره جهان) است، قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازه سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد و نه کمتر از اندازه ذرّه و نه بزرگتر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود.

بنابراین هرگاه مصلحت باشد، چه در ابتدای کلام و چه در جواب دیگران قسم جایز است و گاهی مطلوب است[1].

ششم: علی در فتح مکّه و غزوه‌ی حنین، هشتم هجری

قریش با پشتیبانی از قبیله‌ی بنی‌بکر و ارسال سلاح و اسب و نیروی جنگی به آنها، علیه قبیله‌ی خُزاعه که همپیمان مسلمانان بودند، با مسلمانان نقض پیمان کردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «نصرت یا عمرو بن سالم، لا نصرني الله ان لم أنصر بني كعب» : (ای عمرو آنها را یاری کردی، خدا یاریم نکند اگر بنی کعب را یاری نکنم). چون ابر در آسمان پدید آمد فرمود: «إن هذه السحابة لتستهل بنصر بني كعب»[2]: (این پیروزی بنی کعب را آسان می‌کند).

عمرو بن سالم به مدینه آمد و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قصیده‌ای را سرود که در آن آمده است:

يا رب إني ناشد محمدًا	حلف أبينا وأبيه الأتلدا
قد كنتم ولدًا، وكنا ولدًا	ثُمت أسلمنا فلم ننزع يدا

۱- القول المفيد على كتاب التّوحيد، محمّد صالح العثيمين (۱/۱۴۱، ۱۴۲).

۲- البداية والنهاية (٤/٢٧٨).

فانصر هداك الله نصرًا أعتدا وادع عب–اد الله يأتوا مددا

فيهم رسول‌الله قد تجردا إن سيم خسفا وجهه تربدا

پروردگارا! من محمّد را می‌خوانم که پدر ما و پدر او هم‌پیمان قدیمی‌بودند.
زمانی ما هر دو کودک بودیم، آنگاه ما مسلمان شدیم و هرگز دست بردار نیستیم.
خداوند تو را رهنمود گرداند، مرا یاری کن و بندگان خدا را به یاری ما فراخوان،
که رسول خدا در میانشان باشد، طوری که‌از شدت خشم سیمایش برافروخته گردد.
سپس به اینجا می‌رسد که می‌گوید:

وزعموا أن لست أدعو أحدًا وهم أذل وأقل عددا

هم بيتونا بالوتير هجدًا وقتلونا رُكّعا وسجدا

آنها (که پیمان شکنی کردند و بر ما یورش آوردند) گمان می‌کنند که تو کسی را به یاری ما فرا نمی‌خوانی، حال آنکه خوار و ذلیلند و تعدادشان کمتر است،

آنها بر ما شبیخون زدند و در حال رکوع و سجده به کشتار ما پرداختند.

قریش ابوسفیان را جهت تثبیت صلح و افزایش مدت آن به مدینه فرستادند، وقتی نزد رسول خدا ﷺ رسید، نیازش را مطرح ساخت، ولی پیامبر ﷺ از او رو برگردانید و جوابش را نداد، از این رو به بزرگان صحابه امثال ابوبکر و عمر و عثمان و علیؓ متوسّل گردید تا بین او و رسول خدا وساطت کنند، ولی همه از درخواستش امتناع ورزیدند و ناگزیر بدون هیچ موفّقیّتی از توافق یا تجدید عهد و پیمان به مکّه بازگشت.[1]

علی در فتح مکّه مواضع متعدّدی داشت از جمله:

۱- خنثی کردن یک فعالیّت تجسسی به نفع قریش

از حسن بن محمّد بن علی از عبیدالله بن ابی رافع روایت است که علی می‌گفت: رسول خدا ﷺ من و زبیر و مقداد را اعزام کرد و فرمود: «خودتان را به باغ خاخ برسانید، زن مسافری آنجا است که نامه‌ای دارد، نامه را از او بگیرید و بیاورید»، گفت: سریع با اسب به آنجا رفتیم تا به باغ رسیدیم، زن مسافر را پیدا کردیم، گفتیم: آن نامه را بیرون بیاور، گفت: نامه ندارم، گفتیم: یا نامه را تحویل بده یا لباست را از تن بیرون می‌آوریم. نامه را در میان گیسوهایش بیرون آورد، نامه را از او گرفتیم و پیش رسول خدا ﷺ آوردیم، نامه را باز کرد، حاطب بن

۱- التاريخ السّياسی و العسكری، دكتر معطی، ص ۳۶۵.

ابی بلتعه‌ان را برای مشرکین مکه نوشته بود و برخی امور رسول خدا ﷺ را به آنها گزارش داده بود، رسول خدا ﷺ فرمود: «ای حاطب این چیست؟! » گفت: ای رسول خدا عجله نکن، من مردی وصل شده به قریش هستم و در اصل، فامیل و خویشاوندی در میان آنها ندارم و از آنها نیستم، در حالی که همه مهاجرینی که با تو هستند به نوعی در مکّه فامیل و خویشاوندانی دارند که از آنها حمایت کنند، خواستم برای خودم در میان آنها حامی پیدا کنم و این کار را از روی اعتقاد کفری یا ارتداد از دین اسلام و راضی شدن به کفر بعد از اسلام نکردم. رسول خدا ﷺ خطاب به اصحاب فرمود: «به شما راست گفت». عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا اجازه بده گردن این منافق را بزنم، رسول خدا ﷺ فرمود: «إنه قد شهد بدرًا، ومايدريك لعلَّ الله قد اطَّلَعَ إلى أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم، فقد غفرت لكم»[1] او در غزوه‌ی بدر مشارکت داشته و تو چه می‌دانی که خداوند به اهل بدر گفته باشد: هر چه می‌خواهید انجام دهید، از شما گذشتم.

۲- هر کس را تو امان داده‌ای در امان ماست ای ام‌هانئ

ام‌هانئ دختر ابوطالب و خواهر علی گفت: وقتی که رسول خدا ﷺ در ارتفاعات مکه اردو زدند، دو مرد از خویشاوندان شوهرم از قبیله‌ی بنی مخزوم به نزد من فرار کردند که در آن موقع هُبیره پسر ابی وهب مخزومی‌نزد بنی مخزوم بود، آن دو مرد را امان دادم، گفت: برادرم علی رضی الله عنه پیش من آمد، گفت: به خدا سوگند هر دو را می‌کشم، من هم در اتاقم را بر روی آنها قفل کردم، سپس پیش رسول خدا ﷺ به بالای مکّه رفتم، دیدم فاطمه پرده گرفته و رسول خدا ﷺ از ظرفی آب برمی‌دارد که اثر خمیر بر روی آن دیده می‌شد و غسل می‌کرد، وقتی که از غسل فارغ شد، لباسهایش را پوشید و هشت رکعت نماز وقت چاشت به جا آورد، سپس به سوی من برگشت و فرمود: «مرحبا و أهلاً يا أمّهاني، ما جاء بك؟»: (سلام بر تو ای ام‌هانئ، چکار داری؟)، خبر آن دو مرد را که امان داده بودم و تصمیم علی به کشتن آنها را برایش توضیح دادم، فرمود: «قد أجرنا من أجرت وأمَّنَّا من أمنت، فلايقتلهما»[2]: (هرکس را تو پناه و امان داده‌ای در پناه و امان ما هستند و نباید علی آنها را بکشد).

۱- إسنادش صحیح است، الموسوعة الحديثية مسند أحمد ش ٦٠٠.

۲- صحیح السيرة: ص (٥٢٧).

بنا بر آنچه ذکر شد، در صورتی که هر مسلمانی به کفّار جنگی امان و پناه دهد، بعد از آن در امان هستند و هیچ مسلمانی حق ندارد به آنها تعرّض نماید. برای اینکه کافر از حق مصونیّت و امنیّت برخوردار باشد و هیچ ضرری متوجّه او نگردد، باید از مسلمان درخواست امان کند، اما فقها گفته‌اند: شرط صحیح بودن امان این است که امان دهنده از اتّهام بری باشد، علاوه بر اینکه پناه و امان دادن به کافر منجر به هیچ مفسده‌ای نشود یا اینکه مسأله به (ولی أمر) مسلمانان موکول گردد تا در مورد او نظر بدهد.

۳- قتل حویرث بن نقیذ بن وهب

در فتح بزرگ مکّه رسول خدا صلى الله عليه وسلم به کارداران دولت اسلام دستور داد که هیچ زنی را نکشند مگر زنی که با آنها بجنگد، امّا خون چند نفر از مشرکین را که نامشان را نیز ذکر کرد، هدر اعلام کرد و فرمود: آنها را بکشید حتّی اگر در زیر پرده‌ی کعبه مخفی شوند، مانند حویرث بن نقیذ بن وهب که از جمله کسانی بود که رسول خدا صلى الله عليه وسلم را در مکّه اذیّت و آزار می‌داد، علاوه بر اینکه وقتی ابن عباس فاطمه و امّ کلثوم را سوار بر شتر کرد، حویرث شتر را به جنب و جوش و هیجان واداشت تا هر دو بر زمین افتادند و لذا وقتی که خونش هدر و بی ارزش اعلام شد، علی به او ظفر یافت و او را از پای درآورد.[۱]

٤- علیرضي الله عنه در انجام مأموریّتی اصلاح جویانه

رسول خدا صلى الله عليه وسلم علی را نزد بنی جذیمه فرستاد تا اشتباه خالد بن ولید مبنی بر کشتار تعدادی از آنها را جبران و تلافی کند. مسأله‌از این قرار است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم خالد بن ولید را سال هشتم هجری و بعد از فتح مکّه نزد بنی جذیمه روانه کرد تا آنها را به اسلام دعوت کند، ولی آنها خوب نمی‌توانستند بگویند: «اسلمنا» (اسلام آوردیم)، به جای این کلمه گفتند: «صبئنا» (روی گردان شدیم)، خالدرضي الله عنه متوجه منظور ایشان نشد، لذا شروع کرد به کشتار و اسیر گرفتن از آنها. وقتی که این کار خالد به رسول خدا صلى الله عليه وسلم ابلاغ شد، هر دو دستش را رو به آسمان برداشت و دو دفعه گفت: «اللهمّ إنّی أبرأ الیک ممّا صنع»[۲] (خدایا من از کاری که او کرده اظهار برائت می‌کنم)، بنابراین رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم علی را با مبلغی پول برای بررسی اوضاع نزد آن قبیله اعزام داشت، علی هم با بهترین وجه وظیفه و مأموریّت خویش را انجام داد و

۱- فتح الباري (۱۱/۸)، السيرة النبوية ابن هشام (٤/٥٨، ٥٩).

۲- بخاری، ش۴۳۳۹.

دیه‌ی همه‌ی کشته‌ها و خسارت ضرر و زیانها را به کاملترین وجه پرداخت کرد، وقتی از همه‌ی اینها فارغ شد از آنها سؤال کرد آیا خونبها یا خسارتی مانده که پرداخت نکرده باشم، من برای احتیاط برای رسول خدا ﷺ این مبلغ باقی مانده را هم به شما می‌دهم، جهت آنچه نه او از آن خبر دارد و نه شما می‌دانید، وقتی نزد پیامبر ﷺ برگشت و گزارش کار خود را به ایشان اعلام کرد فرمود: «أصبت و أحسنت»[1]: (درست عمل کردی و کارت خوب بود)، از این رو، با انجام این مأموریت موفقّت آمیز، علی رضی الله عنه غم و اندوه و نگرانی سهمگینی که پیامبر را در برگرفته بود، بر طرف کرد[2] و موجب آرامش خاطر ایشان شد، امّا قتل و کشتار خالد از بنی جذیمه بنا بر تأویل و اجتهاد اشتباه بود، به دلیل اینکه پیامبر ﷺ نه او را عزل کرد و نه مجازات[3].

۵- علی رضی الله عنه در غزوه‌ی حنین

از جمله فعالیتهای جهاد و مبارزات علی که نشان دهنده‌ی شجاعت و دلاوری او بود و بر مهارت و تخصّص ایشان در جنگ دلالت می‌کند، کارهایی است که در غزوه‌ی حنین واقع در سال هشتم هجرت انجام داد، زیرا علی در این جنگ همراه رسول خدا ﷺ و مجاهدین پایدار ثابت قدم بود. در میان سپاه دشمن از قبیله‌ی هوازن، مردی با پرچمی‌سیاه و سوار بر شتر سرخ رنگ، به هر کس می‌رسید، با یک ضربه ی نیزه‌اش او را از پای در می‌آورد و جایی که کسی را نمی‌یافت، نیزه‌اش را برمی‌افراشت و همه (جهت تهاجم) به مسلمانان دنبالش راه می‌افتادند، بنابراین علی با نبوغ و مهارتی که در فنون جنگی و تجربه ی طولانی که داشت، فهمید که این مرد در ایجاد روحیه‌ی حماسی و قدرت شدید جنگی هوازن نقش بسیار مؤثّری دارد، لذا همراه با یکی از انصار متوجّه او شدند و به او حمله کردند و توانستند در مدتی کوتاه او را از شترش بر زمین بیندازند و از پای در آورند که ناگهان پس از گذشت مدتی کوتاه سپاه دشمن شکست خورد و تار و مار شدند و لشکر اسلام پیروز شد[4].

۱- سیرة النبویة ابن هشام (۴/۷۲-۷۳) اسنادش ضعیف است ولی شواهدی دارد.

۲- خلافة علی بن ابی طالب، ص۴۶.

۳- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة ص۵۷۹.

٤- مسند ابی یعلی (۳/۳۸۸)، اسنادش حسن است؛ و صحیح مسند عدوی، ص۱۴۱.

٦- اعزام سریه علی برای عملیّات انهدام «بُت» فلس در طیّ

پس از پاکسازی بیت الله شریف از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بت و تندیسهایی که در داخل و اطراف آن قرار داشتند، نوبت انهدام و نابودی بتکده‌هایی فرا رسید که زمانی طولانی نماد جاهلیّت بودند[1]، بنابراین سریه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی پس از دیگری برای عملیات پاکسازی جزیره‌ی عرب اعزام می‌شدند و نصیب علی در این تندیس (بُت) فلس در سرزمین طی بود. بنابراین در ماه ربیع الآخر سریه‌ی علی بن ابوطالب با صد و پنجاه نفر از جهادگران انصار، با صد شتر و پنجاه اسب و با یک پرچم سیاه و یک پرچم سفید، برای انهدام بُت فلس راهی منطقه‌ی طی شده و هنگام دم صبح به محله‌ی آل حاتم- حاتم طائی مشهور به سخاوت- حمله‌ور شدند و بت و بت خانه‌ی فلس را تخریب و منهدم ساختند و دست پر از برده و احشام و گوسفند بازگشتند و خواهر عدی بن حاتم در میان برده‌ها بود و حاتم به طرف شام فرار کرد[2].

هفتم: در غزوه تبوک، علی در مدینه جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود

غزوه تبوک در ماه رجب سال نهم هجری به وقوع پیوست، این غزوه در سیره‌ی نبوی اهمیّت بسیاری دارد و با آن اهدافی محقق شد که در دل مسلمانان و اعراب تأثیر بسزایی داشت و مسیر حوادث را در تاریخ اسلام تغییر داد.[3] در این غزوه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم علی را بر مدینه گمارد و این امر موجب شد که برای منافقان فرصتی فراهم شود تا کینه‌ها و نفاقی را که در دل داشتند آشکار کنند و درباره علی چیزهایی بگویند که موجب ناراحتی و آزار ایشان شود، از جمله گفتند: علی به خاطر تنبلی و تن پروری در مدینه گذاشته شده، این رفتار و گفتار نادرست منافقان، نشانه‌ی بارزی از نفاق درونی آنها بود. در روایت صحیح امام مسلم، علی رضی الله عنه می‌گوید: «سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: فقط مؤمنان مرا دوست می‌دارند و بجز منافق کسی نسبت به من بغض و کینه نخواهد داشت»[4].

۱- معین السیرة، ص۲۹۴.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی ص ۶۲۴.

۳.- المرتضي ندوي ص ۵۵.

٤- صحیح مسلم ش/۷۸.

اینجا بود که علی خودش را به سپاه پیامبرﷺ رساند و خواست با آنها در جنگ شرکت کند و خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: آیا مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟! پیامبر فرمودند: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى، غير أنه لا نبي بعدي»[1]: (خشنود نیستی که برایم همانند هارون برای موسی باشی؟ با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد).

هشتم: نقش علی در اعلان عمومی‌به مردم در حج سال نهم که امیر آن ابوبکر بود

برنامه‌های تربیتی و ساختار حکومتی در دوران پیامبرﷺ به صورت پیاپی و مستمر در تمام زمینه‌ها و میادین اعم از اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، عبادی و غیره ادامه داشت، با این حال فریضه‌ی حج در سالهای پیش از این به صورت عملی به مرحله اجرا در نیامده بود و در سال هشتم هجری بعد از فتح مکّه عتاب بن اسید با عنوان امیر مکلف شده بود تا مراسم حج را انجام دهد؛ وی با مسلمانان مراسم حج را انجام داد، امّا حج مسلمانان از حج مشرکان قابل تشخیص نبود[2]، وقتی مراسم حج به پایان رسید، رسول‌الله ﷺ خواست سال بعد هم به حج برود، امّا فرمود: «مشرکان عریان می‌آیند و کعبه را طواف می‌کنند، لذا دوست ندارم به حج بروم». این در سال نهم هجری بود، به این ترتیب تعداد زیادی از صحابه همراه ابوبکر صدیق رضي الله عنه که امیر کاروان حج بود به حج رفتند[3] و با خودشان قربانی بردند. بعد از رفتن ابوبکر با کاروان حج سوره‌ی برائت (توبه) نازل گردید، پیامبرﷺ علی را خواست و دستور داد به ابوبکر بپیوندد، علی با شتر پیامبر ﷺ راهی سفر شد و در ذوالحلیفه به ابوبکر پیوست، ابوبکر رضي الله عنه که او را دید گفت: به عنوان امیر کاروان فرستاده شده‌ای یا مأمور؟ گفت: مأمور و به راهشان ادامه دادند. ابوبکر رضي الله عنه حج را در همان مکانهایی که در جاهلیّت انجام می‌دادند، انجام داد و حج این سال- طبق روایات صحیح- در ماه ذی الحجّه بود نه در ذی القعده.

۱- بخاری، ش ٢٤٠٤.

۲- سيرة النبويه، ابی شهبه ۵۳۶/۲، دراسات في عهد النبوة، ص۲۲.

۳- نظرة النعيم ۹۸/۱، الطبقات الكبري ۱۶۸/۲.

ابوبکر صدیقس با ایراد سخنرانی در روزهای ترویه و عرفه (هشتم و نهم) و روز قربانی و روز بازگشت به مردم روش انجام مناسک حج، اعم از وقوف عرفه، إفاضه، قربانی، بازگشت از سرزمین منی و رمی‌جمرات را آموزش می‌داد و در همه جا علی پس از ابوبکر در جایگاه قرار می‌گرفت و آیات اوّل سوره‌ی برائت را تلاوت می‌نمودند، سپس چهار مسأله را به مردم گوشزد می‌کردند:

۱- تنها کسانی وارد بهشت می‌شوند که به خدا و رسولش ایمان داشته باشند.

۲- از امسال به بعد هیچ کس حق ندارد به صورت عریان خانه‌ی خدا را طواف کند.

۳- هر کس با پیامبر عهد و پیمان دارد، پایان عهد مدّت تعیین شده است و دیگر تمدید نخواهد شد.

۴- پس از این سال دیگر مشرکان حق ندارند با مسلمانان در مراسم حج شرکت داشته باشند[۱] و ابوبکر صدیق به گروهی از صحابه دستور داد علی را در اجرای این امر مهم‌یاری دهند[۲] و این پیام را به گوش تمام مردم برسانند.

تردیدی نیست که نزول آیات نخست سوره‌ی برائت تصویری از مرز جدایی بین بت‌پرستان و مسلمانان را به نمایش می‌گذارد و حج آنان را ممنوع و با آنان اعلام جنگ می‌کند.[۳]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ١ فَسِيحُواْ فِى ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ ۙ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخْزِى ٱلْكَٰفِرِينَ ٢ وَأَذَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِىٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۙ وَرَسُولُهُۥ ۚ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٣ ﴾ (توبه/۱-۳).

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستاده خدا، فرمانده کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروندیا سرزمین عربستان را ترک کنند ویا این که آماده نبرد با مسلمانان شوند). پس (ای

۱- مسند إمام احمد، الموسوعة الحديثية ش/۵۹۴، این حدیث صحیح است.

۲- سيرة النبوية أبوشهبه ۲/ ۵۳۷.

۳- نضرة النعيم۱/۳۹۹.

مؤمنان! به کافران بگوئید:) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری، یعنی روز دهم ذی‌الحجّه همان سال تا روز دهم ماه ربیع‌الآخر ق. سال بعدی، یعنی سال دهم هجری، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خدائید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد. این اعلامی‌است از سوی خدا و پیغمبرش به همه مردم (که در اجتماع سالانه ایشان در مکّه) در روز بزرگترین حجّ (یعنی عید قربان، توسّط امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب و به امیرالحاجی ابوبکر صدیق بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند. پس ای مشرکان عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل‌شدن برای خدا برگشتید) این برای شما بهتر است و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همه) کافران را به عذاب عظیم، سخت و دردناکی مژده بده.

خداوند کسانی را که با پیامبر عهد و پیمان بسته بودند تا پایان مدّت تعیین شده مهلت داد و در این باره می‌فرماید:

﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ثُمَّ لَمۡ يَنقُصُوكُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَمۡ يُظَٰهِرُواْ عَلَيۡكُمۡ أَحَدٗا فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيۡهِمۡ عَهۡدَهُمۡ إِلَىٰ مُدَّتِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٤ ﴾ (توبه/۴).

امّا کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفاکننده به عهد) را دوست می‌دارد.

همانگونه خداوند به مشرکانی که هیچ عهد و پیمانی با پیامبر نداشتند تا پایان ماههای حرام مهلت داد و بعد از آن در وضعیت جنگی در مقابل مسلمانان قرار خواهند گرفت.

﴿ فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥ ﴾ (توبه/۵).

هنگامی‌که ماههای حرام (که مدّت چهار ماهه امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هرکجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان) و رحمت گسترده (برای همه بندگان) است.

به همین علّت پیامبرج به علیس دستور داد که در موسم حج در حضور مشرکان اعلام کند که همه‌ی پیمانها پس از پایان مدّت تعیین شده تمام می‌شود. این اعلام جهت رعایت رسم متعارف بین عربها بود؛ در آن زمان رسم بر این بود که سردار قبیله یا یکی از مردان نزدیک وی اقدام به چنین کارهایی می‌کرد و این رسم با قوانین اسلامی منافاتی نداشت، بنابراین رسول خداج که متوجّه این موضوع بود، علی را فرستاد تا این کار را به نمایندگی از ایشان انجام دهد و به همین علّت علی مأمور شد که آیات اوّل سوره‌ی برائت را ابلاغ کند و این مأموریّت علی هیچ ربطی به موضوع سزاوارتر بودن ایشان به خلافت ندارد، امّا روافض گمان کرده‌اند که این موضوع اشاره‌ای به مستحق‌تر بودن علی به خلافت بوده است. دکتر ابوشهبه می‌گوید: نمی‌دانم چگونه از این قول ابوبکر، غفلت ورزیده‌اند که خطاب به علی گفت: «به عنوان امیر فرستاده شده‌ای یا مأمور؟!» و چگونه ممکن است مأمور از امیر، به خلافت سزاوارتر باشد؟[1].

این حج در واقع زمینه‌سازی بود برای حج بزرگ یعنی حجه‌الوداع و در حج ابوبکر، اعلام گردید که دیگر دوران بت و تندیس‌ها به پایان رسیده‌است و اکنون مرحله‌ای جدید آغاز شده که مردم وظیفه‌ای ندارند جز اینکه شریعت خدا را بپذیرند، پس از انتشار این اعلامیه قبایل عرب‌یقین حاصل کردند که قضیه جدّی است و دوران بت پرستی به پایان رسیده‌است. بعد از این، قبایل عرب هیئتها و نمایندگانشان را به مدینه فرستادند و رسماً اعلام مسلمان شدن و گرویدن به اسلام و پذیرش توحید کردند[2].

۱- السیرة النبویة ابوشهبه ۲/۵۴۰، صحیح السیرة /۶۲۴.

۲- قراءة سیاسیة للسیرة النبویة/۲۸۳.

نهم: علی و هیئت اعزامی‌مسیحیهای نجران و آیه‌ی مباهله (سال نهم هـ)

رسول الله صلى الله عليه وسلم به مسیحیان نجران [1] نامه‌ای به شرح زیر نوشت: «أما بعد، فإني أدعوكم إلى عبادة الله من عبادة العباد، وأدعوكم إلى ولاية الله من ولاية العباد، فإن أبيتم فالجزية. فإن أبيتم آذنتكم بحرب.السلام»[2]: (امّا بعد: شما را از عبادت بندگان به عبادت الله تعالی و از ولایت و سرپرستی بندگان به ولایت او و پیروی از دستوراتش فرا می‌خوانم، اگر امتناع ورزیدید و نپذیرفتید، باید جزیه بپردازید، اگر از این هم سرباز زدید، به شما اعلان جنگ می‌کنم والسلام).

وقتی این نامه به دست اسقف (رهبر مسیحیان) رسید، مردم را جمع کرد و نامه را برایشان قرائت کرد و نظر آنان را جویا شد، تصمیم بر این گرفتند که هیاتی متشکل از چهارده نفر از بزرگانشان را نزد پیامبر صلى الله عليه وسلم بفرستند و گفته‌اند: وفد نصارای نجران متشکل از سوارانی بوده که سه نفر از آنها به عنوان امیر و تصمیم گیرنده با عنوانهای زیر تعیین شده بودند:

عاقب: امیر و مدیر بخش امور مشورتی‌شان بود و در رایزنی‌ها نظر او معتبر بود.

سیّد: مدیر حرکت و حمل و نقل و برنامه‌ی سفر ایشان بود.

ابوالحارث: أسقف، عالم و مدیر تحقیقات و تدریس بود.[3]

هیئت اعزامی‌نجران بعد از رسیدن به مدینه، نخست لباسهای سفر را در آورده و لباسهای ابریشمی‌بلند پوشیدند و انگشترهای طلایشان را به دست کردند، سپس نزد پیامبر آمده و سلام کردند، پیامبر صلى الله عليه وسلم جواب سلامشان را نداد، مدّتی طولانی به امید اینکه پیامبر صلى الله عليه وسلم با آنان صحبت کند منتظر ماندند، ولی چون آن لباسهای ابریشمی‌و انگشترهای طلا را پوشیده بودند با آنها حرفی نزد، بنابراین به جستجوی عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف که در دوران جاهلیّت با آنها رفت و آمد داشتند و از آنان گندم و میوه و ذرت خریداری می‌کردند، پرداختند. آن دو را در جلسه‌ای میان گروهی از انصاریافتند و گفتند: ای عثمان و ای عبدالرحمن بن عوف! پیامبر شما طی نامه‌ای ما را دعوت کرد، ما هم اجابت کردیم و

١- نجران شهر بزرگي در هفت منزلي مکه‌است و به سمت‌یمن قرار دارد.

٢- البداية والنهاية (٤٨/٥).

٣- منبع سابق، السيرة النبوية لأبی شهبة (٥٤٧/٢).

آمدیم، حال به نزد او رفتیم و سلام کردیم، ولی جواب سلام مارا نداد و برای گفتگو با او مدّتی طولانی نشستیم، ما را خسته کرد و با ما حرفی نزد، نظر شما چیست؟ آیا برگردیم؟

عثمان و عبدالرحمن به علیس که او هم در همان جلسه بود گفتند: ابوالحسن نظر تو چیست؟ گفت: این لباسهای ابریشمی‌و انگشترهای طلا را درآورید و با لباس سفر پیش پیامبرج بروید، به گفته‌ی علی عمل نمودند و پیش پیامبرج رفتند، سلام کردند، جواب سلامشان را داد و از آنها سؤالاتی کرد و آنها هم از او سؤال کردند و به همان صورت سؤال و جواب از دو طرف رد و بدل می‌شد.[۱]

گفتند: ما پیش از شما مسلمان بودیم، پیامبر فرمود: «يمنعكم من الإسلام ثلاث: عبادتكم الصليب، وأكلكم الخنزير، وزعمكم أن لله ولدًا»[۲]: (سه چیز مانع این است که مسلمان محسوب شوید: پرستش صلیب، خوردن گوشت خوک و ادعای اینکه خداوند فرزند دارد!).

جدال و جر و بحث به درازا کشید و پیامبرج با تلاوت آیات قرآن، عقاید و حرفهایشان را با دلیل و برهان باطل می‌کرد، به پیامبرج گفتند: چرا پیامبر ما را دشنام می‌دهی و می‌گویی بنده‌ی خداست. پیامبرج در پاسخ فرمود: «أجل إنه عبد الله ورسوله وكلمته القاها إلى مريم العذراء البتول »: (آری! او بنده و رسول خدا و کلمه اوست و او را در مریم باکره‌ی پاکدامن القاء کرده است). از این پاسخ ناراحت و خشمگین شدند و گفتند: آیا انسانی بدون پدر دیده‌ای؟! ! اگر راست می‌گویی یکی مانند آن نشان بده؟ خداوند در پاسخ به این شبهه‌ی آنان آیات زیر را نازل کرد که می‌فرماید:

﴿ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٥٩ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ٦٠ ﴾ (آل عمران/۵۹-۶۰).

مسأله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی! و (بی‌درنگ) پدید آمد. (این بیان درباره آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت، پس از تردیدکنندگان مباش.

این برهان و دلیلی بود در هم کوبنده که در آن عجیب به عجیب‌تر تشبیه شده بود[۱]. وقتی رسول خداج متوجه شد که گفتگوی حکیمانه و موعظه‌ی حسنه برای آنها سودی ندارد، با فرمانبرداری از آیه‌ی زیر آنان را به مباهله[۲] فرا خواند که می‌فرماید:

۱- زاد المعاد ۶۲۹/۳-۶۳۸.

۲- همان منبع (۶۳۳/۳).

﴿ فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ ٦١ ﴾ (آل عمران/۶)

هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده است (باز) با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید، ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنّا می‌نمائیم.

به این ترتیب رسول‌الله ﷺ در حالی که حسن، حسین و فاطمه همراهش بودند، از منزل بیرون آمده و فرمود: «وقتی دعا کردم آمین بگویید[۳]». هیئت اعزامی‌نصارا با هم به مشاوره پرداختند و از هلاکت و نابودی خود بیمناک شدند، چون یقین داشتند که پیامبر ﷺ بر حق است و می‌دانستند هیچ قومی‌با پیامبری مباهله نکرده مگر این که هلاک شده است، به همین دلیل از ملاعنه (یکدیگر را لعنت کردن) خودداری کردند و گفتند: هر حکمی‌که برای ما مناسب می‌دانی صادر کن، با آنان به پرداخت سالیانه دو هزار حُلّه، یک هزار در ماه رجب ویک هزار در ماه صفر پیمان صلح نوشت.[۴]

دهم: علی ﷺ به عنوان دعوتگر و قاضی دریمن (سال دهم هـ)

بعد از فتح مکّه قبایل عرب جزیره‌ی عربی، اسلام را پذیرفتند و رسول خدا ﷺ به میان قبایلی که تا آن زمان به اسلام نگرویده بودند دعوتگرانی فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت دهند، به همین منظور علی را به همدان در یمن فرستاد و براء بن عازب که در این مأموریّت دعوت و تبلیغ، با علی ﷺ همراه بوده‌است حوادث آن سفر را روایت می‌کند و می‌گوید:

وقتی به ابتدای شهر رسیدیم، خبر به مردم رسید، در پی این خبر همه جمع شدند، علی امامت نماز صبح را برایمان برعهده گرفت، وقتی که نماز تمام شد همه را یک صف نمود و خود در روبروی ما ایستاد و بعد از سپاس و ستایش خدا نامه‌ی رسول‌الله ﷺ را بر آنان

۱- زاد المعاد ۶۳۳/۳.

۲- السيرة النبوية أبي شهبة (۵٤۷/۲)

۳- السيرة النبوية أبي شهبة (۵٤۷/۲).

٤- همان منبع سابق.

خواند، پس از آن کل مردم (همدان) دریک روز مسلمان شدند و علی طی نامه‌ای موضوع مسلمان شدن مردم همدان را به رسول‌الله ﷺ گزارش داد، وقتی نامه به دست پیامبر ﷺ رسید، آن را خواند و به شکرانه‌ی مسلمان شدن آنان به سجده افتاد و فرمود: «السّلام علی همدان، السّلام علی همدان»[۱]: (سلام بر مردم همدان، سلام بر مردم همدان!).

رسول الله ﷺ بسیار حریص بود که جبهه‌ی جنوبی تسلیم حاکمیّت دولت اسلام شود و قبایل یمن مسلمان شوند و این اهمیّت در ثمره‌های واضحی که با دعوت اسلامی‌محقق شد، آشکار است، تعداد زیادی از هیئت‌های اعزامی که از تمام نقاط به سمت مدینه راهی شدند، نتایج اهتمام پیامبر ﷺ نسبت به دعوت مردم آن دیار به اسلام بود که اعزام نیروهای دعوت و تبلیغ پیاپی و به صورت گسترده به یمن ادامه داشت و سرمایه‌های اعزامی‌نیز به پیشرفت و نشاط نیروهای دعوتگر کمک شایانی می‌کرد، به همین دلیل ابتدا خالد بن ولید، سپس علی بن ابی طالب را به آن منطقه اعزام نمود، ضمناً به کانونهای قدرت و مراکز اثرگذار در جوامع و تشکیل دولت اسلامی‌توجَه شایانی داشت و علی در فضای این فهم و باور بزرگ از اسلام تربیت می‌شود.[۱]

رسول‌الله ﷺ علی را دستور داد که در بین مردم یمن به قضاوت بپردازد، علیس خود این موضوع را بازگو می‌کند و می‌گوید: رسول‌الله ﷺ مرا به یمن فرستاد، گفتم: ای رسول خدا مرا به میان قومی می‌فرستی که از من مسن‌ترند و من جوانم و در قضاوت تجربه و شناختی ندارم، علی می‌گوید: دست مبارکش را بر سینه‌ام گذاشت و گفت: «اللهم ثبت لسانه واهد قلبه، یا علی إذا جلس إلیك الخصمان فلا تقض بینهما حتی تسمع الآخر، ما سمعت من الأول، فإنك إذا فعلت ذلك تبین لك القضاء»: (پروردگارا! زبانش را ثابت بدار و قلبش را هدایت فرما، ای علی وقتی دو طرف خصومت در برابرت نشستند، تا حرف از هر دو طرف نشنیدی در بین‌شان قضاوت نکن، زیرا در غیر اینصورت قضاوت برایت روشن نمی‌شود» بعد از آن هیچ مسئله‌ی قضایی برایم پیچیده و مشکل نشد.[۲]

بعد از انتشار اسلام دریمن، مردم احساس کردند نیازمند آموزش مسائل دینی در سرزمین خود هستند و باید کسانی باشند که در بین آنان طبق حکم خدا قضاوت کنند، به همین دلیل پیامبر ﷺ تعدادی از صحابه از جمله معاذ و ابوموسی اشعری و علی که از همه‌ی کسانی که

۱- زاد المعاد ۵۹٦/۳ إسناد آن صحیح است

۲- فضایل الصحابه ۸۷۱/۲ إسناد آن حسن است، ش/۱۹۹۵.

به یمن فرستاده شدند با فضیلت‌تر بود، به نقاط مختلف یمن فرستاد، همانگونه که در کتابهای تاریخ، حدیث و فقه بخش عمده‌ای از قضاوتهای علی در یمن ثبت شده است، از جمله:

۱- قضاوت علی درباره‌ی چهار نفری که نزدیک گودال شکار شیر درگیر شد

حنش از علی روایت می‌کند که گفت: رسول‌الله صلی الله علیه و سلم مرا به یمن فرستاد، پیش قومی رفتیم که گودالی برای شکار شیر حفر کرده بودند، چهار نفر در کنار همین گودال که شیری در آن به دام افتاده بود، با هم درگیر شده بودند، در حین درگیری یکی از آنها به داخل چاله افتاده بود و خودش را به یکی دیگر گیر داده بود که نیفتد و به ترتیب هر یک دیگری را گرفته بود، در نتیجه هر چهار نفر داخل چاله افتاده بودند و بر اثر زخمها هر چهار نفر هم مرده بودند، اولیای هر چهار نفر، ادعای خونخواهی داشتند. در نتیجه اسلحه برگرفتند و آماده جنگ با همدیگر شده بودند، در همین حال بود که علی به منطقه‌ی آنان آمد و خطاب به آنان گفت: آیا می‌خواهید با هم بجنگید در حالی که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم زنده‌است؟! با هم نجنگید، من در میان شما قضاوت می‌کنم، اگر قبول کردید و پسندیدید که قضاوت همان است و اگر نپذیرفتید، دست نگه دارید و پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم بروید تا او در میان شما قضاوت کند و هر کس بعد از آن تجاوز کرد هیچ حقی ندارد.

قضاوت علی به این صورت بود که از میان قبایل حاضر در اطراف چاه یک چهارم و یک سوّم و نصف دیه و دیه‌ی کاملی را جمع آوری کنند، یک چهارم دیه را به نفر اوّل و یک سوّم دیه را به نفر دوّم و نصف دیه را به نفر سوّم و دیه کامل را به اولیاء نفر چهارم بدهند، آن قبایل داوری علی را نپذیرفتند و نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند، در کنار مقام ابراهیم با ایشان ملاقات کردند، سپس ماجرا را برایش بازگو کردند، فرمود: «من در میان شما قضاوت می‌کنم» و نشست، مردی از آنان گفت: علی در میان ما قضاوت کرده و قضاوتش را بازگو کرد، رسول‌الله صلی الله علیه و سلم قضاوت او را تأیید و به مرحله اجرا گذاشت.[1]

۲- سه نفر با یک زن در حالت طهر همبستری کردند

از زید بن ارقم روایت است که گفت: در یمن سه نفر با یک زن که پاک از عادت ماهیانه بود، همبستری کرده بودند، آنها را پیش علی آوردند، علی از دو نفر سؤال کرد: آیا اعتراف

۱- فضایل الصحابه، ش/۱۲۳۹ إسناد آن صحیح است.

می‌کنید که این زن حامله بچّه‌اش از شماست؟ گفتند: خیر، تا از همه سؤال کرد، از دو نفر که سؤال می‌کرد قبول نمی‌کردند، وقتی دسته جمعی سؤال می‌کرد اعتراف می‌کردند، در میانشان قرعه کشی کرد و بچّه را به همان فردی داد که قرعه به نام او در آمده بود و گفت: باید(دو سوّم) دیه را به آن نفر دیگر بپردازی.[1] به پیامبرﷺ خبر دادند که علی این گونه قضاوت کرده است، ایشان چنان خندید که دندانهایش دیده می‌شد. این خنده رسول‌الله ﷺ از خوشحالی و نشانه‌ی تأیید و صحّت قضاوت امیر مؤمنان علی بود.[2]

از این روایت چنان به نظر می‌رسد که آن سه نفر هنوز مسلمان نشده بودند، چون این کارشان در دین اسلام حرام است.[3]

یازدهم: علی در حجت الوداع

در حج وداع، علی خود را به رسول‌الله ﷺ رساند، وقتی که پیامبرﷺ شصت و سه شتر را با دستان مبارکش قربانی کرده بود و این عدد، به اندازه‌ی سالهای عمر مبارک ایشان بود، سپس دست نگه داشت و به علی دستور داد بقیه‌ی شترها را که سی و هفت رأس بودند قربانی کند، در مجموع صد شتر بود، علی برخی از مناسکش را که با رسول‌الله ﷺ انجام داده است، برای ما بازگو می‌کند و می‌گوید: پیامبرﷺ در حالی که اسامه بن زید را درپشت سر خود بر روی شترش جای داده بود، در سر زمین عرفه ایستاد و فرمود: «هذا الموقف و کل عرفه موقف»: (ایستادن، همین جا است و تمام عرفه جای ایستادن است) و به آرامی‌اندکی به جلو رفت، مردم به سمت راست و چپ می‌رفتند و رسول‌الله ﷺ نگاه می‌کرد و می‌گفت: «السّکینه، السکینه، ایّها الناس»: (ای مردم! آرامش تان را حفظ کنید، آرام گیرید) تا اینکه به «وادی محسر» آمد و شتر را خواباند و با تواضع و فروتنی نشست تا این که به مسیر حرکت اوّل بازگشت، تا محل رمی‌جمرات (پرتاب سنگ ریزه به نمادها) رفت و سنگ ریزه‌ها را پرتاب کرد و سپس به قربانگاه آمد و گفت: «هذا المنحر و کل منی منحر»: (این قربانگاه است و تمام سرزمین مِنی قربانگاه است). سپس زن جوانی از قبیله‌ی خثعم آمد و گفت: پدرم پیر و از پا افتاده است و حج هم بر او فرض شده است و نمی‌تواند فریضه‌ی حج را اداء کند، آیا می‌توانم به جایش حج کنم؟ پیامبرﷺ فرمود: «آری» این در

١- منهج علي بن ابي طالب في الدعوة إلي الله /٨٧..

٢- سنن النسائي (١٨٢/٦٦) حاشية السندي.

٣- منهج على بن أبى طالب في الدعوة إلى الله: ص(٨٨).

حالی بود که فضل بن عباس که پشت سر ایشان بر شتر سوار بود به آن زن نگاه می‌کرد، رسول‌الله ﷺ چهره‌ی فضل را به این طرف و آن طرف بر می‌گرداند؛ سپس مردی دیگر آمد و گفت: من بعد از رمی‌جمره از عرفات برگشتم، لباسم را پوشیدم و مویم را نتراشیدم، فرمود: «ایرادی ندارد، بتراش! » سپس مردی دیگر آمد و گفت: من بعد از رمی‌جمره، مویم را تراشیدم و لباسهایم را پوشیدم و قربانی نکردم، فرمود: «ایرادی ندارد، قربانی کن». سپس رسول‌الله ﷺ از عرفات بازگشت و دستور داد یک سطل از آب زمزم آوردند، از آن نوشید و وضوء گرفت و سپس گفت: «انزعوا یا بنی عبدالمطلب، فلولا أن تُغْلَبوا علیها لَنَزَعْتُ [1]»: (ای فرزندان عبدالمطلب، آب بکشید، اگر بیم آن نداشتم که – از شدّت تهاجم مردم – مغلوب می‌شوید، من هم آب می‌کشیدم). عباس پرسید: ای رسول خدا دیدم چهره‌ی برادرزاده‌ات را بر می‌گردانی، چرا؟ فرمود: «پسر و دختر جوانی دیدم که به یکدیگر نگاه می‌کنند، بیم آن می‌رفت که شیطان آنها را بفریبد».[2]

آن روزها تمام پیامهای رسول‌الله ﷺ را علی به مردم اعلام می‌کرد، عمرو بن سلیم از مادرش روایت می‌کند که در مِنی بودیم، علی می‌گفت: رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: «**إنّ هذه أیّام أکل و شرب، فلایصومها أحد**»: (این روزها، روزهای خوردن و نوشیدن است، کسی این روزها را روزه نگیرد). مردم به پیروی از علی همه با صدای بلند این خبر را اعلان می‌کردند[3].

دوازدهم: علی عهده دار غسل و دفن جنازه رسول‌الله ﷺ شد

رسول الله ﷺ وفات یافت و علی به کمک فضل بن عباس و اسامه بن زید جنازه‌ی ایشان را غسل دادند[4]. علی می‌گوید: رسول‌الله ﷺ را غسل دادم، دقّت کردم ببینم آنچه از دیگر اموات هنگام غسل دیده می‌شود، در ایشان هم هست، ولی چیزی ندیدم، ایشان در زندگی و بعد از وفات پاک و پاکیزه بودند. [5]

۱- المرتضی ندوی، ص۵۷، و در روایت بخاری آمده‌است که که پیامبر هفت شتر را با دست خود ایستاده قربانی کرد، ش۱۷۱۲، و علی تقسیم گوشت آنها را تکفّل کرد، ش۱۷۱۸.

۲- مسند احمد ۹/۲ الوسوعه‌الحدیثیه، ش/۵۶۴ إسناد آن حسن است.

۳- الموسوعة الحدیثیة، ش/۵۶۷ إسناد آن صحیح است.

٤- ابوداود ۲۱۳/۳ از شعبي مرسل روایت کرده، ش/۳۲۰۹ و آلباني در احکام جنائز صحیح دانسته.

٥- ابن ماجه ۳۶۲/۱، ش/۱۴۶۷ و آلباني در احکام جنائز /۵۰ صحیح دانسته.

روایت است که علی می‌گفت: پدرم فدایت که پاك و پاکیزه زیستی و پاکیزه وفات یافتی.[1]

علی داخل قبر رسول‌الله ص رفت و به کمك فضل بن عباس، قثم بن عباس و شقران مولای رسول‌الله ص جنازه‌ی ایشان را به خاك سپردند.[2] از آنجایی که صحابه‌ش، پیامبرص را بسیار دوست داشتند و به زندگی در کنار او همچون فرزندان در آغوش پدرانشان و یا بیش از آن عادت کرده بودند، خبر وفات ایشان برای آنها همچون صاعقه‌ای وحشتناك بود و طبیعتاً بهره‌ی اهل بیت و خانواده‌ی هاشمی در محبّت شدید و دوستی و وابستگی به رسول‌الله ص و در رأس آنها فاطمه دختر ایشان و علی به حکم فطرت و نزدیکی خویشاوندی و برتری درك و شعور و نیروی عاطفه و شدّت محبّت و دوستی، از همه بیشتر بود، لیکن با نیروی ایمان و رضایت به تقدیر الهی و تسلیم فرمان خداوندی آن را تحمّل کردند.[3]

سیزدهم: داستان درخواست کاغذ از سوی پیامبرص تا چیزی بنویسد

در صحیحین و دیگر کتابهای حدیث با روایت ابن عباس ثابت است که: وقتی رسول‌الله ص بیمار شد، در حالی که برخی از صحابه در خانه ایشان بودند فرمود: «هلموا أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده»: (بیایید برای شما کاغذی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید). برخی گفتند: رسول‌الله ص از درد بیماریش رنج می‌برد و در فشار است، قرآن در میان شماست و برای ما کافی است، سپس دچار اختلاف و جر و بحث شدند، برخی گفتند: کاغذ بیاورید تا بنویسد که گمراه نشوید، برخی چیز دیگری می‌گفتند و سر و صدا بلند شد، پیامبرص فرمود: «برخیزید».

عبدالله می‌گوید: ابن عباس می‌گفت: مصیبت عظیمی بود که دچار اختلاف شدند و نگذاشتند رسول‌الله ص کاغذی بنویسد. در روایت دیگری از ابن عباس است که گفت: روز پنج شنبه! تو چه می‌دانی که روز پنج شنبه چه روزی بود؟! آن روزی که درد به رسول‌الله ص فشار آورد و گفت: «کاغذی بیاورید که برایتان چیزی بنویسم تا بعد از آن هرگز گمراه نشوید»، بعد نزاع و جر و بحث کردند و نزاع در حضور هیچ پیامبری شایسته

۱- سیره‌ابن هشام ۳۲۱/۴.

۲- المرتضي، ندوي/۵۹.

۳- البخاري، ش/۴۴۳۲.

نیست، گفتند: او را چه شده؟ آیا هجران[1] می‌گوید؟ خوب دقّت کنید که چه می‌گوید، از او بپرسید؟ در همین تردید بودند که فرمود: « مرا به حال خود بگذارید که آن (حالی که دارم)

۱- برخی کلمه «هجر» را به هذیان معنی می کنند که صحیح نمی باشد، زیرا کلمه «هجر» که از هجرت کردن گرفته شده و ماده‌ی «هجر» در قرآن و لغت به منظور طلب کردن چیزهای بهتر همراه با تحمل مشقت بکار رفته است. زیرا کسی که هجرت می کند به دنبال جا و مکانی بهتر است که هر هجرتی هم دارای سختی و مشقت است، »مُهجِر» یعنی هر چیز برتر. گفته می‌شود: «بعیر مُهجِر» یعنی شتر برتر، »نخلهٔ مُهجِرهٔ» یعنی درخت خرمای برتر و «عدد مُهجِرٌ» یعنی تعداد زیاد .واژه‌ی «مُهجِرهٔ» هم به همین معنی است. گفته می شود: «فتاهٔمهجرهٔ» یعنی دختری که در جمال و کمال بر دیگران برتری دارد، «ناقهٔ مُهجِرهٌ» یعنی شتری که در چاقی و در حرکت بر شترهای دیگر برتری دارد. و نیز گفته می‌شود» :نخلهٌ مهجر و مهجِرهٌ» یعنی درخت خرمای بلند و بزرگ، «ذهبت الشجرهٔ هَجراً «یعنی آن درخت، بلند و بزرگ شد، بنابر این هرکس به دنبال شتر قوی و سریع باشد، باید بهای زیاد آن را تحمل کند و هرکس میوه‌ی درخت خرمای بلند و بزرگ را بخواهد، باید مشقت صعود و دست یابی به میوه‌های آن و چیدن آنها را تحمل کند. این بود کاربرد ریشه‌ای ماده‌ی «هجر» در لغت و قرآن که مبتنی بر جستجوی بهتر همراه با تحمل مشقت و سختی است .ولی در فرهنگ لغت‌ها مشتقات هر ریشه‌ی آن بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها با همدیگر و بیان استعمال ریشه‌ی آنها جمع آوری شده‌اند که اگر کسی بخواهد کلمه‌ای را تفسیر کند، معنای آن را بدون در نظر گرفتن ریشه‌های آن بیان می کند و همین امر بعضی از مفسران و اهل لغت را به اشتباهات غیر قابل قبولی واداشته است و گمراهان در مسایل مختلفی با استناد به اقوال آنان به ایراد گرفتن از دین و تقبیح کار اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پرداخته‌اند

مثلا در استفسار اصحاب از پیامبر که گفتند: «ما له أهجر» هجر را به هذیان معنی کرده‌اند. اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در جمله‌ی: «ما له اهجر» و «ان رسول‌الله یهجر» با لغتی که آن را می‌شناختند و آن را به کار می بردند از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم استفسار کردند. ماده‌ی «هجر» بمعنی جستجوی بهتر همراه با تحمل مشقت و سختی است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می خواست از اختلافی که در مورد جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روی خواهد داد ـ و اصحاب تا زمان وقوع آن از آن خبر نداشتند ـ و موجب گمراهی بعضی از آنان می‌شود جلوگیری کند و کتابی را در این زمینه و در زمینه‌ی مسائل دیگر برای آنان بنویسد. انجام دادن این کار برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از تحمل تب شدیدی که داشت سخت‌تر بود و در نتیجه اصحابی که در آنجا حضور داشتند از روی دلسوزی این جمله را برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بکار بردند و از او خواستند که استراحت کند و خود را بدان مشغول نسازد، چون نوشتن کتاب بدین معنی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم لب به سخن خود خواهد گشود و کلام مفصلی را به حاضران املا می کند که وی را به سختی می‌اندازد. اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مورد تردید خود نسبت به اجرای دستور آن حضرت چنین استدلال کردند که» :قرآن نزد شما است و کتاب خدا ما را بس است » و بدین ترتیب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اطمینان دادند که بعد از وی به قرآن کریم تمسک می‌جویند و بدان عمل می کنند و بدان مراجعه می‌نمایند و همین امر برای حفظ آنان از گمراهی کافی است. اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به این ترتیب از آماده نکردن لوح و دوات عذر خواهی کردند.

برایم از آنچه مرا بدان فرا می‌خوانید بهتر است». بعد آنها را به سه چیز سفارش کرد: فرمود: «مشرکان را از جزیره‌ی عرب بیرون کنید، به هیئت‌های مهمان همان پاداشی که من می‌دادم بدهید» و سکوت کرد و سومی را نگفت یا گفت و (راوی) فراموش کرد.[1]

در این روایت وتمام روایات صحیح هیچ ایرادی بر اصحاب رسول‌الله ﷺ وارد نیست و آنچه روافض به عنوان طعنه ذکر می‌کنند، آشکارا باطل و بی‌اساس است، علما به شبهاتشان در گذشته پاسخ داده‌اند و ادعاهایشان را رد کرده‌اند:

۱- اختلاف صحابه ثابت است و ثابت است که علّت اختلاف نظر صحابه و جر و بحث آنان، در فهم سخن و منظور پیامبرﷺ بود نه اینکه قصد نافرمانی داشته باشند. قرطبی صاحب کتاب «المفهم» می‌گوید: سبب اختلاف در اجتهاد جایز و هدف و قصد درست بود و به هر مجتهد پاداش داده خواهد شد و یا نظریه‌ی یکی از دو طرف بر حق است و طرف دیگر گنه کار نخواهد بود، حتّی آن طور که در علم اصول مقرر است، مأجور خواهد بود.[2] سپس می‌گوید: پیامبر آنان را مذمّت و سرزنش نکرد، بلکه به همه گفت: «مرا به حال خودم

گفتن این جمله موجب خشمگین شدن هیچ یک از اصحاب نشد و هیچ گونه اسائه ادبی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن ندیدند که همین امر بر فهم نادرست برخی از لغویان و گمراهان دلالت می‌کند، چون اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواستند کسی که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت» :أَعَدَل» بکشند، پس چگونه در مقابل توصیف وی به هذیان گویی سکوت می‌کنند و حتی بسیاری از آنان خود این سخن را بر زبان می‌رانند. آیا کار کسی که می‌خواهد برای آنان کتابی بنویسد، سپس به آنان پاسخ می‌دهد آنگاه آنان را به سه چیز سفارش می‌کند و در نهایت از آنان می‌خواهد که از نزد او بروند بر هذیان دلالت می‌کند؟ این فهم در واقع جزو هذیان گمراهان و کسانی است که با روح لغت آشنایی ندارند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ کسانی که نسبت به وی دلسوزی می‌کردند و راحتی وی را می‌خواستند و او را مطمئن می‌ساختند که کتاب خدا نزد آنان است، فرمود: مرا رها کنید! آنچه که در آن به سرمی‌برم بهتر است از آنچه که مرا بدان دعوت می‌کنید. یعنی اینکه کتابی را برای شما بنویسم بهتر است از راحتی و ترک کتابتی که مرا بدان دعوت می‌کنید، چون بدون شک نگرانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به حوادثی که بعد از وی در میان امتش پدید می‌آیند و درخواست سلامتی آنان از هر فتنه‌ای بهتر و بزرگتر است از ترس آنان بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و حرص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر راحتی و سلامتی امت خود از نگرانی و ترس وی بر جان خودش بیشتر بود.

و برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله ای با عنوان: «دلسوزی و ترحم اصحاب نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم (آیا عمر رضی الله عنه به پیامبر نسبت هذیان داده اند یا شیعیان معنا را تحریف کرده اند؟). نویسنده: أبو مسلم/ عبد المجید العرابلي اردنی» در سایت اسلام تکس مراجعه کنید. www.islamtxt.com

۱- المفهم لما أشکل، تلخیص کتاب مسلم ۵۵۹/۴.

۲- المفهم لما أشکل، تلخیص کتاب مسلم ۵۵۹/۴.

بگذارید، برایم بهتر است».[1] شبیه این ماجرا در روز احزاب اتفاق افتاد، آنجا که پیامبر ﷺ پس از جنگ به اصحاب گفت: «لايصلينّ أحد العصر إلا في بني قريظة»[2]: (کسی از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه). برخی گفتند: اگر نماز نخوانیم وقت نماز عصر از دست می‌رود، به همین استدلال نرسیده به بنی قریظه نماز عصر را خواندند. برخی گفتند: نماز نمی‌خوانیم مگر در همان جایی که رسول‌الله ﷺ دستور داده‌است؛ ولی پیامبر ﷺ هیچ‌یک از دو گروه را ملامت نکرد.[3]

۲- ادعای شیعه مبنی بر اینکه می‌گویند، اختلاف صحابه موجب شد پیامبر ﷺ آن کاغذ را ننویسد و امّت از عصمت محروم شود!، باطل است، چون معنای این ادعا آن است که رسول‌الله ﷺ در ابلاغ امری که موجب حفاظت امّت از گمراهی می‌شد، کوتاهی کرده است و حکم پروردگار را فقط به خاطر اختلاف نظر صحابه ابلاغ نکرد و از دنیا رفته است، این ادعا با امر پروردگار که خطاب به پیامبر می‌فرماید:

﴿ ۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧ ﴾(مائده/۶۷).

ای رسول (خدا،) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیّت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد.

ادعای شیعه با این آیه مخالف است و رسول‌الله ﷺ به گواهی و تأیید پروردگارش از این اتهام پاک و مبرا است که درباره‌ی ایشان می‌فرماید:

﴿ لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨ ﴾ (توبه/۱۲۸۹).

۱- بخاري، ش/۴۴۳۱.

۲- بخاري، ش/۴۱۱۹

۳- المفهم ۵۵۹/۴.

بی گمان پیغمبری، از خود شما، به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است.

خداوند متعال در این آیه، پیامبرص را به حریص بودن بر هدایت امتش توصیف فرموده، به طوری که می‌خواهد نفع دنیوی و اخروی به امتش برسد.[1]

وقتی که این قضیه نزد عام و خاص واضح و روشن است، هر کسی ذره‌ای ایمان داشته باشد، شک نمی‌کند که پیامبرص تمام احکام و دستورات خداوند را ابلاغ کرده و بر ابلاغ آنها به امّت خود حریصتر بوده است، همانگونه که از جهاد و جان فدایی‌هایی که برای هدایت مردم کرده و به صورت متواتر ثابت است و سخنان و اخباری که از ایشان روایت است، ما را به این یقین قطعی می‌رساند که رسول‌الله ص در ابلاغ دستورات خداوند کوتاهی نکرده است و اگر آنطور که ادعا می‌کنند، این نوشته یا کاغذ آن قدر مهم بود که امّت را از گمراهی و اختلاف تا قیامت مصون نگه می‌داشت، نه دین و نه عقل تأخیر آن را تا آن وقت نامناسب جایز نمی‌داند و هیچ عقل سالمی‌این را نمی‌پذیرد، حتّی اگر تا آن وقت به تأخیر می‌افتاد باز هم به خاطر اختلاف صحابه آن راترک نمی‌کردند.[2] و به هیچ عنوان نمی‌توان تصور کرد که رسول‌الله ص امر پروردگارش را ترک کند و ناگفته بگذارد.

حتّی اگر فرض کنیم پیامبرص آن را تا آن وقت به تأخیر انداخته و به خاطر اختلاف صحابه و مصلحتی که به نظرش رسید، باز هم به تأخیر افتاد، چه عاملی موجب شد که بعداً آن را ننوشت، حال آنکه به صحّت ثابت است که چند روز بعد از آن زنده بود و طبق روایات أنس که در صحیحین آمده در روز دوشنبه وفات یافت[3]، حادثه‌ی اختلاف صحابه به اتفاق شیعه و سنّی در روز پنج شنبه بوده است[4] و به اتفاق اهل سنت و شیعه رسول‌اللهص آن کاغذ را ننوشت تا از دنیا رفت، بنابراین به خوبی روشن می‌شود که آن از امور دین نبوده که پیامبر مأمور به ابلاغ آن باشد و طبق آیات قرآن خداوند دینش را کامل کرده است و تمام نیازهای امّت بیان شده و آیات مذکور در «حجة الوداع» نازل شده بود، خداوند متعال در روزهای پایانی این حج چنین نازل فرمود:

۱- تفسیر ابن کثیر ۴۰۴/۲.
۲- مختصر التحفة الاثني عشريه/۲۵۱، الانتصار للصحب و الآل/۲۸۸-۲۲۹.
۳- بخاري، ش /۴۴۴۸، مسلم، ش/۴۱۹.
٤- الانتصار للصحب و الآل /۲۲۹.

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ (مائده/۳).

امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

ابن تیمیه می‌گوید: آن چه رسول خدا می‌خواست بنویسد از مواردی نبود که خداوند نوشتن یا ابلاغ آن را در آن وقت بر پیامبر ﷺ واجب کرده باشد، چرا که اگر چنین می‌بود بدون تردید پیامبر ﷺ امر خداوند را ترک نمی‌کرد، البته مصلحتی بوده که برای دفع اختلاف در مورد جانشینی ابوبکر می‌خواست بنویسد، امّا بعد از آن متوجّه شد اختلاف امری اجتناب ناپذیر است و قطعاً واقع خواهد شد[1]، به همین دلیل آنرا ننوشت. در جایی دیگر می‌گوید: داستان نامه‌ای که می‌خواست بنویسد در روایات صحیحین توضیح داده شده و از عایشه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: «ادعي لي أباك و أخاك حتّى أكتب كتاباً، فإنّي أخاف أن يتمنى متمنٍّ ويقول قائل: أنا أولى، ويأبى الله و المؤمنون إلا أبابكر»[2]: (ای عائشه پدر و برادرت را برایم صدا کن تا نامه‌ای بنویسم که بیم آن دارم آرزو کننده‌ای آرزو کند و یا کسی بگوید: من به خلافت سزاوارترم، در حالی که خداوند و مؤمنان کسی را نمی‌پذیرند به جز ابوبکر).

تا جایی که بعد از ذکر روایت می‌گوید: پیامبر ﷺ قصد کرد همان نامه‌ای را که عائشه یادآور شده است بنویسد، امّا وقتی متوجّه شد اختلاف اجتناب ناپذیر است، یقین کرد که با نوشتن نامه هم اختلاف بر طرف نمی‌شود و خداوند مسلمانان را بر هر چه اراده کرده است جمع خواهد نمود، به همین دلیل فرمود: «ويأبى الله و المؤمنون إلا أبابكر»[3] (خداوند و مؤمنان کسی جز ابوبکر را قبول نمی‌کنند. امّا این که در روایت آمده: «لن تضلوا بعدي» دهلوی در توضیح آن می‌گوید: گفته‌اند: اگر مسأله مربوط به امور دینی نبود، چرا فرمود: تا هرگز بعد از آن گمراه نشوید؟ جواب این است که واژه‌ی «ضلال» مفاهیم مختلف دارد که در اینجا

۱- منهاج السنة ۳۱۶/۶.

۲- مسلم، ش/۲۳۸۷.

۳- منهاج السنة ۲۳/۶، ۲۵.

منظور عدم خطر در تدبیر امور مملکت داری است و این که مشرکان را از جزیره‌العرب بیرون کنند و به هیئت‌های مهمان به همان صورتی که پیامبر پاداش می‌داد پاداش بدهند، سپاه‌اسامه را برای انجام مأموریت بفرستند تا در انجام موارد فوق بعد از پیامبر منحرف نشوند، منظور این بوده نه انحراف از دین. ابوبکر بعد از پیامبر موارد فوق را به مرحله‌ی اجرا گذاشت.[1]

۳- ابن تیمیه درباره‌ی این سخن ابن عباس: «**مصیبت بزرگی بود که نگذاشتند رسول خداج آن نامه را بنویسند**»[2] می‌گوید: آری اینکه مانع نوشتن آن نامه شدند، مصیبت بزرگی بود و مصداق آن مصیبت، کسانی هستند که در حقّانیت خلافت ابوبکر شك دارند و دیگر اینکه خلیفه بر حق کیست؟ بر هر کس پوشیده مانده، برایش مصیبت بزرگی است، چون اگر نامه‌ای نوشته می‌شد شك و تردید بر طرف می‌گردید، امّا برای کسانی که معتقدند خلافت ابوبکر حق است، هیچ مصیبتی نیست.[3] و این حقیقت زمانی بیشتر روشن می‌شود که توضیحات ابن عباس در این باره را بعد از به وجود آمدن فرقه‌های هواپرست مانند: خوارج و روافض مورد تأمل قرار دهیم و ابن تیمیه[4] و ابن حجر[5] این توضیحات را نقل کرده‌اند.

۴- اما ادعای آنها مبنی براینکه پیامبرج می‌خواست در آن کاغذ موضوع خلافت و جانشینی علی را بنویسد، همانگونه که برخی از روافض بر این باورند که قضیه نوشتن کاغذ هیچ تفسیر معقول دیگری جز این ندارد، در حقیقت این ادعا باطل است و هیچ اساسی ندارد. ابن تیمیه می‌گوید: آنانی که معتقدند پیامبرج قصد داشت در آن کاغذ بنویسد: علی بعد از من خلیفه‌است، به اتفاق اهل سنّت گمراه هستند، چون به اعتقاد اهل سنّت ابوبکر بعد از پیامبر از تمام مسلمانان برتر و به خلافت شایسته‌تر بوده است، امّا کسانی که معتقدند علیس به خلافت شایسته‌تر بوده است، چون ادعا می کنند که قبلاً پیامبرج با نصّ صریح و آشکار جانشینی علی را اعلام کرده، دوباره ادعای آنها مبنی بر اینکه می‌خواست در آن کاغذ در

۱- مختصر التحفة اثني عشريه/۲۵۱.

۲ بخاري، ش/۴۴۳۲.

۳- منهاج السنة ۶ /۲۵.

٤- منهاج السنة ۶/۳۱۶.

٥- فتح الباري ۱/۲۰۹.

مورد جانشینی علی بنویسد، باطل است، چون نیازی به نوشتن آن کاغذ نبود که قبل از این با نصی آشکار و معروف علی را به خلافت تعیین کرده بود.[١]

امّا اینکه سیّدنا عمر رضي الله عنه را مورد طعنه قرار می‌دهند و می‌گویند: ایشان رسول‌الله صلى الله عليه وسلم را متهم به هذیان گویی کرد و گفت: «انه‌یهجر»: (هذیان می‌گوید) و به درخواست پیامبر صلى الله عليه وسلم توجّه نکرد و گفت: «حسبنا کتاب الله»: (کتاب خدا برایتان کافی است) در پاسخ می‌گوییم: اوّل اینکه سیّدنا عمر رضي الله عنه را متهم کرده‌اند که گفته: پیامبر صلى الله عليه وسلم هذیان می‌گوید، این ادعا باطل است، چون لفظ «أهجر» که به معنای هجران است، اصلاً از سیّدنا عمر ثابت نشده که گفته باشد، بلکه کسی دیگر از حاضران در جلسه آن را گفته و روایاتی که در صحیحین آمده هیچ فردی را مشخص نکرده، فقط در این روایت آمده: «فقالوا: ماشأنها هجر؟».[٢] به همین صورت با صیغه‌ی جمع آمده نه مفرد، به همین دلیل علماء و صاحب نظران نپذیرفته‌اند که این سخن را سیّدنا عمر گفته باشد؛ ابن حجر می‌گوید: چنان به نظر می‌رسد که احتمال سوم قرطبی که می‌گوید: احتمالاً یکی از تازه مسلمانهایی که در جلسه حضور داشت این حرف را زده باشد، درست است. در آن زمان معمول بود بر هر کس درد فشار می‌آورد، حرفهایش را نمی‌نوشتند و به جای نوشتن حرفها به خود بیمار بیشتر توجّه می‌کردند.

دهلوی می‌گوید: از کجا ثابت است که گوینده این خبر عمر رضي الله عنه بوده، در حالی که اکثر روایات با صیغه جمع آمده است.[٣] ثابت و صحیح همان است که با لفظ سؤالی آمده «أهجر»: (آیا هجران می‌گوید) بر خلاف برخی دیگر از روایات است که با الفاظ «هجر، یهجر» این روایت و دیگر روایات به جز همان روایتی که به صورت سؤالی آمده از نظر محدثان و محققان و شارحان حدیث از جمله قاضی عیاض،[٤] قرطبی،[٥] نووی[٦] و ابن حجر[٧] مرجوح و

١- منهاج السنة ٢٥/٦، الانتصار و الآل /٢٨١-٢٨٢-٢٨٣.

٢- بخاري، ش/٤٤٣١.

٣- مختصر التحفه‌الأثني عشريه /٢٥٠.

٤- الشفاء، ٨٨٦/٢

٥- المفهم، ٥٥٩/۴.

٦- شرح صحيح مسلم، ٩٣/١١.

٧- فتح الباري، ١٣٣/٨.

غیر صحیح است. **همه این بزرگواران تصریح کرده‌اند که این عبارت به صورت استفهام انکاری در پاسخ کسی بوده که می‌گفت: ننویسید.**[1]

قرطبی بعد از اینکه دلایل عصمت پیامبر از خطا در ابلاغ در تمام حالات را ذکر کرده، می‌گوید: این حقیقت در نزد تمام صحابه به صورت اصلی مسلّم ثابت بوده، بنابراین محال است که‌این گفته آنها: «أهجر» از روی شک و تردید در زمان بیماری پیامبرج بوده باشد، فقط آن سخن را برخی به صورت انکار، خطاب به کسی یا کسانی گفتند که در آوردن چرم و دوات برای نوشتن توقف کردند، گویا به کسی که در آوردن قلم و کاغذ تأخیر می‌کرد، می‌گفتند: چگونه توقف می‌کنی؟ آیا گمان می‌کنی هجران می‌گوید؟ توقف نکن، زود باش چون او فقط حق می‌گوید نه هجران! [2] از قرینه کلام به وضوح فهمیده می‌شود که صحابه هجران گویی را از پیامبر مطلقاً نفی می‌کنند و آنها این جمله را به صورت استفهام گفتند و هر کس - حتّی مخالفان - همه روایت صحیح را مورد تأمل قرار دهد، هرگز نمی‌تواند در این حقیقت شک کند، با این توضیح باطل و بی‌اساس بودن ادعای روافض آشکار می‌شود.[3]

۶-اما ادعای آنها مبنی بر اینکه سیّدنا عمر با رسول‌الله ج مخالفت کرد و گفت: کتاب خدا در نزد شماست و برای ما کافی است و از سخن پیامبرج که می‌خواست نوشته‌ای به جای گذارد، اطاعت نکرد؛ جواب این شبهه بی‌اساس این است که عمر بن خطّاب و دیگر اصحابی که با ایشان هم‌رأی بودند، اینگونه فهمیده بودند که فرموده‌ی پیامبرج از باب ارشاد به اصلح بوده است و علماء و صاحب نظرانی مانند: قاضی عیاض،[4] قرطبی،[5] نووی[6] و ابن حجر[7] به این واقعیت اشاره کرده‌اند.

وانگهی بعد از آن صحت اجتهاد عمرس به اثبات رسید، چون رسول‌الله ج نوشتن آن را رها کرد و اگر واجب می‌بود، قطعاً رسول‌الله ج نوشتن آن را به خاطر اختلافشان ترک

۱- الانتصار للصحب و الآل /۲۲۸.

۲- المفهم، ۵۵۹/۴.

۳- الانتصار للصحب و الآل/، ۲۸ و این منبع از بهترین کتابهایی است که در شبهات شیعه مطالعه کرده ام. همانطور که در صفحات قبل ذکر کردیم این کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" به اسم «دفاع از آل و اصحاب پیامبر» نوشته: دکتر ابراهیم رحیلی و ترجمه: دکتر عبدالرحیم ملازاده در دسترس می باشد.

٤- الشفاء، ۸۸۷/۲.

٥- المفهم(۵۵۹/۲).

٦- شرح مسلم، ۹۱/۱۱.

۷- فتح الباري، ۲۰۹/۱.

نمیکرد، چون ایشان هیچ امری را که مأمور به تبلیغ آن بوده باشد، به خاطر مخالفت مخالفان ترک نکرده، لذا این یکی دیگر از موافقات عمر رضي الله عنه (مواردی که حکم شریعت مطابق نظر عمر رضي الله عنه بود) به حساب می‌آید و این که گفته است: کتاب خدا برای ما کافی است، ردّی است بر حرف کسی که با سیّدنا عمر منازعه می‌کند، نه سخن و امر پیامبر صلى الله عليه وسلم. این سخن از آن قسمت سخن ایشان که گفته است: کتاب خدا در اختیار شماست، به خوبی روشن است، چون مورد خطاب جمع است و آن جمع مخالفان نظریه عمر بودند، از آنجایی که عمر رضي الله عنه فردی دوراندیش، با بصیرت، دارای نظریه‌ای محکم و استوار بوده، متوجّه شده بود که ننوشتن آن بهتر است و این را بعد از آن گفت که متوجّه شده بود که امر بر وجوب نیست و این سخن او برای مصلحتی شرعی رایج بوده که علماء در توجیه آن سخنانی گفته‌اند، از جمله: دلسوزی نسبت به پیامبر صلى الله عليه وسلم چون علیرغم شدّت بیماری، نوشتن مطالب برای ایشان مشکل بود و دلیل این مدعا آن است که می‌گوید: درد بر رسول‌الله صلى الله عليه وسلم غلبه کرده‌است، به همین علّت ناپسند دانست که رسول خدا صلى الله عليه وسلم در آن حالت سخت به تکلیف و مشقّت بیفتد.[1] و این در حالی بود که همه‌ی آنان می‌دانستند خداوند متعال در قرآن فرموده‌است:

﴿ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ ﴾(انعام/۳۸)

در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم (و همه‌چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم.)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩ ﴾ (نحل /۸۹)

و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه‌چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است.

امام نووی فرموده: در مورد این سخن سیّدنا عمر تمام علماء و شارحان حدیث اتفاق نظر دارند که از نشانه‌های درک بالا، فضایل و دقّت رأی او بوده است.[2] در هر حال موضعگیری سیّدنا عمر در نوشتن آن کاغذ، اجتهاد وی به شمار می‌آید و مجتهد در دین معذور و در هر حال مأجور است، به دلیل اینکه رسول‌الله صلى الله عليه وسلم می‌فرماید: «**إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب**

۱- الشفاء، ۸۸۸/۲

۲- شرح نووي بر مسلم ۹/۱۱، الانتصار للصحب و الآل /۳۸۹-۲۹۰ تا ۲۹۲

فله أجران و إذا حکم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر»[1]: (هرگاه حاکم، حکمی‌نمود و در صدور حکمش اجتهاد کرد و خطا رفت به او یک پاداش داده خواهد شد). اگر چنین نیست چرا رسول‌الله صلى الله عليه وسلم عمر را که در حضورش اجتهاد کرد، گنه کار ندانست و مذمّت نکرد و حتی طبق خواسته‌ی عمر چیزی ننوشت. این گونه باطل بودن طعنه‌ی طعنه زنندگان به اصحاب، در این حادثه آشکار می گردد و پرده از بی‌ارزش بودن ادعایشان برداشته می‌شود[2].

***

۱- بخاري، /۷۳۵۲.

۲- الانتصار للصحب و الآل /۲۹۴-۲۹۵.

فصل دوم
علی بن أبی طالب رضی الله عنه در دوران خلفای راشدین

این فصل دربرگیرنده مباحث زیر می باشد:

مبحث اوّل: علی رضی الله عنه در دوران ابوبکر صدّیق رضی الله عنه

مبحث دوّم: علی رضی الله عنه در دوران عمر فاروق رضی الله عنه

مبحث سوم: علی رضی الله عنه در دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه

مبحث اوّل
علی در دوران ابوبکر صدّیق

اوّل: بیعت علی با ابوبکر در خلافت

روایات زیادی درباره‌ی تأخیر بیعت علی با ابوبکر و به همین صورت درباره‌ی تأخیر بیعت زبیر بن عوام نقل شده‌است. لیکن بیشتر این روایات صحیح نیستند و در روایات صحیح آمده که علی و زبیر در همان ابتدای امر با ابوبکر صدیقﷺ بیعت کردند. از ابوسعید خدری روایت کرده‌است: «بعد از آن که رسول‌الله ﷺ وفات کرد، خطیبان انصار برخواستند و سپس داستان جمع شدن در سقیفه را ذکر می‌کند[1] و می‌گوید: بعد از جمع شدن انصار، گروهی از مهاجران نیز به سقیفه آمدند و ابوبکرﷺ بر منبر نشست و به مردم نگاهی کرد و علی را ندید، پرسید علی کجاست؟ در پی این چند نفر از انصار بدنبال او رفتند علیﷺ که آمد، ابوبکرﷺ گفت: تو پسر عمو و داماد رسول خدا هستی دنبالت فرستادم که کار ایشان – رهبری مسلمانان را – به عهده گیری، علیﷺ گفت: ایراد و ملامتی نیست. ای خلیفه‌ی رسول خداﷺ و با او بیعت کرد، سپس متوجّه شد که زبیر هم حاضر نیست. پرسید: زبیر کجاست؟ زبیر را نیز آوردند. وقتی که آمد، ابوبکر گفت: تو پسر عمه‌ی رسول خدا و حواری او هستی، می‌خواستم که این مسئولیت – رهبری مسلمانان– را بعد از او به عهده گیری، زبیر نیز گفت: هیچ ایراد و سرزنشی نیست، ای خلیفه رسول‌الله ﷺ![2] به این ترتیب این دو نفر هم که در میان جمع بیعت کنندگان نبودند، بیعت کردند.

آنچه بر اهمیّت و ارزش این حدیث صحیح دلالت می کند این است که امام مسلم به خاطر همین روایت پیش استادش حافظ محمد بن اسحاق ابن خزیمه[3] می‌رود و درباره‌ی این حدیث سؤال می‌کند، ابن خزیمه حدیث را برایش می‌نویسد و می‌خواند، امام مسلم به استادش می‌گوید: آیا این حدیث به اندازه یک شتر یا گاو چاقی که برای قربانی به مکّه می‌برند، ارزش دارد؟ ایشان می‌گویند: ارزشش تنهایک (شتریا گاو چاق) نیست، بلکه با ارزش یک کیسه‌ی پولی که ده هزار دینار باشد برابری می‌کند، منظور این است که این حدیث گنج بزرگی است.

۱- مجمع الزواید ۱۸۳/۵ رجال آن رجال صحیح است، البداية و النهاية ۲۸۱/۵ ابن‌کثیر گوید این إسناد صحیح و محفوظ است.

۲- المستدرك /۷۶/۳، سنن‌کبري بيهقي ۱۴۳/۸ با دو سند صحیح.

۳- ایشان مولف کتاب صحیح ابن خزیمه‌اند.

ابن کثیر در تعلیق بر این حدیث می‌نویسد: اسناد این حدیث صحیح و محفوظ است و در آن نکته‌ی بزرگی هست که علی‌ﷺ در روز اوّل یا دوّم وفات پیامبرﷺ بیعت کرده‌است و این حقیقتی انکار ناپذیر است، چون علی از ابوبکر در هیچ زمانی جدا نشده و قطع رابطه نکرده‌است و از شرکت در هیچ نمازی از نمازها تخلف نکرده،[1] بلکه تمام نمازها را پشت سر ابوبکر می‌خوانده است.

حبیب ابن ابی ثابت می‌گوید: «علی در خانه‌اش بود که مردی آمد و گفت: ابوبکر نشسته و بیعت می‌گیرد، علی تنها با یک پیراهن و بدون رداء و ازار به مسجد آمد و به دلیل آن که تأخیر در بیعت را ناپسند می‌دانست، عجله داشت، با ابوبکر بیعت کرد و نشست و کسی را فرستاد ردایش را آورد و آن را پوشید.[2]

عمرو بن حدیث از سعید بن زید سؤال کرد که چه زمانی با ابوبکر بیعت کردند؟ سعید گفت: در همان روزی که رسول‌الله ﷺ وفات کرد، چون مسلمانان ناپسند می‌دانستند که یک روز بر آنان بگذرد و جماعتشان تحت رهبری فرد مشخصی نباشد. می‌پرسد: آیا کسی با ابوبکر مخالفت کرد؟ سعید گفت: خیر، بجز آنانی که مرتد شده بودند و یا نزدیک بود مرتد شوند! و خداوند متعال انصار را نجات داد و همه را بر بیعت با او جمع کرد و با او بیعت کردند، پرسید: آیا کسی از مهاجران بود که بیعت نکند؟ گفت: خیر، مهاجران بدون وقفه با او بیعت کردند.[3]

از جمله چیزهایی که علی به ابن کواء و قیس بن عباد – وقتی به بصره آمدند و از ایشان سؤال کردند – گفت، این بود که: «اگر از پیامبر عهد و پیمانی می‌داشتم که خلافت را بر عهده گیرم، قطعاً با آنان می‌جنگیدم، امّا –این واضح است – که رسول‌الله ﷺ کشته نشد و ناگهانی وفات نکرد، بلکه چند شبانه روز در بیماریش زنده بود که مؤذن می‌آمد و او را برای نماز باخبر می‌کرد و ایشان به ابوبکر دستور می‌داد که برای مردم به امامت نماز بخواند، این در حالی بود که مقام و منزلت مرا نیز می‌دید و در همان حال یکی از زنانش خواست نظرش

۱- البداية و النهاية ۲۳۹/۵.

۲- الطبري ۲۰۷/۳ این اثر مرسل است و در سند آن سیف بن عمر متروك است و عبدالعزیز بن سیاه صدوق و به تشیع گرایش داشته‌است،

۳- تاریخ طبري ۲۰۷/۳ إسناد این روایت ضعیف است، نگاه‌کن به خلافة ابوبکر الصدیق تألیف عبدالعزیز بن سلیمان /۶۶.

را از اینکه ابوبکر را به عنوان پیش نماز تعیین کند، منصرف کند که خشمگین شد و نپذیرفت و فرمود: «**أنتنّ صواحب یوسف مروا أبابکریصلّ بالناس**»: (شما زنان همانهایی هستید که در اطراف یوسف بودند – حرف خودتان را می‌زنید – دستور دهید ابوبکر با مردم نماز گذارد). وقتی خداوند پیامبرش را به نزد خویش برد، امورمان را بررسی کردیم، ما نیز کسی را که رسول‌الله ﷺ برای پیشوایی – امامت – دینی ما پسندید و تعیین کرد، برای پیشوایی دنیای خود انتخاب کردیم و برای امامت نماز که اصل اسلام و از مهمترین و بزرگترین امور و مقام دین است، ابوبکر را پسندیدیم و انتخاب کردیم، لذا ما هم با ابوبکر بیعت کردیم که شایسته‌ی آن مقام بود و در بیعت با او حتّی دو نفر از ما اختلاف نداشتند، حتّی برخی از ما علیه برخی دیگر گواهی ندادیم –یکدیگر را رد نکردیم – و کسی از او اعلام بیزاری نکرد، من حق ابوبکر را ادا کردم وحق اطاعتش را شناختم و همراه او در لشکرها جنگیدم، هر چه در اختیارم قرار می‌داد می‌پذیرفتم و هر گاه مرا به جهاد می‌فرستاد می‌رفتم و با شلاقم در حضورش حدود را اجرا می‌کردم».[1]

از جمله سخنانی که بر منبر کوفه در ثنا و مدح ابوبکر و عمر گفت، این بود که فرمود: «مسلمانان با خرسندی و رضایت با آن دو بیعت کردند و نخستین کسی که از فرزندان عبدالمطلب برای بیعت با آنها پیشی گرفت، من بودم».[2]

روایاتی هست که به بیعت علی با ابوبکر در ابتدای امر اشاره دارد، هر چند با صراحت بیان نشده‌است؛ از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت است: عبدالرحمن بن عوف در کنار عمر بن خطاب بود، سپس ابوبکر بلند شد و سخنرانی کرد، و خودش را معذور دانست، و گفت: «به خدا سوگند هیچ روز و شبی حریص بر امارت (خلافت) نبودم و به آن تمایلی نداشتم و هرگز پنهانی یا آشکارا از خداوند متعال درخواست امارت نکردم ولکن از فتنه بیم دارم و می‌دانم که امارت برایم راحتی نخواهد داشت و کاری بس بزرگ به من واگذار شده است که توانایی آن را ندارم و راه و چاره‌ای نیست جز امید به حمایت و یاری خداوند، (و خداوند می‌داند که) آروز می‌کردم نیرومندترین مردم امروز به جای من مسئولیّت این کار را به عهده می‌گرفت! مهاجران سخن و عذر ابوبکر را پذیرفتند و علی و زبیر گفتند: «ما از چیزی ناراحت نشدیم، جز این که ما از جلسه‌ی مشاوره عقب ماندیم، در حالی که ما به

۱- تاریخ الاسلام، عهدالخلافة الراشدة: /۳۸۹ إسناد آن ضعیف است، خلافة ابی بکر الصدیق عبدالعزیز سلیمان /۶۵.

۲- اسد الغابة، ۴/۶۶ – ۱۶۷، خلافة ابی بکر /۶۶.

خوبی می‌دانستیم بعد از رسول‌الله ﷺ ابوبکر از همه به امارت و (خلافت) مستحق‌تر است، چون او رفیق غار، ثانی اثنین (دوّمی‌از دو تا) است و ما از شرف او آگاهیم و به بزرگی او معترفیم و پیامبر ﷺ در زمان حیات خود به او دستور داد که برای مردم امامت کند».[1]

از قیس عبدی روایت است: «آن روزی که علی ﷺ به بصره آمد، در سخنرانی‌اش حضور داشتم، خدا را سپاس و ستایش نمود و از پیامبر ﷺ یاد کرد و خدماتی را که برای مردم انجام داده بود متذکر شد و گفت: بعد از آن که خداوند او را از این دنیا گرفت و مسلمانان مناسب دیدند که ابوبکر ﷺ را به عنوان خلیفه برگزینند، با او بیعت کردند و پیمان بستند و سالم ماندند، من نیز با او بیعت کردم و پیمان بستم و تسلیم شدم و مسلمانان نیز خشنود و خرسند و راضی به خلافت او بودند، من نیز خرسند و راضی بودم، او کار خیر انجام داد و تا مرگش مشغول جهاد بود، رحمت خداوند متعال بر او باد».[2]

تردیدی نیست که علی ﷺ در هیچ وقت از ابوبکر صدیق ﷺ فاصله نگرفت و در هیچ جلسه و نشستی نبوده که شرکت نکند ویا رابطه‌اش قطع باشد، در مشاوره و تدبیر امور مسلمانان با او مشارکت داشت. ابن کثیر و جمعی از علماء بر این باورند که علی ﷺ پس از شش ماه یعنی: بعد از وفات فاطمه رضی الله عنها با ابوبکر ﷺ تجدید بیعت کرد و این بیعت نیز در روایات صحیح آمده است.[3] به همین علت پس از بیعت دوّم برخی راویان گمان کردند علی ﷺ قبل از این بیعت نکرده بود، و این موجب شد که بیعت اوّل را نفی کنند و طبق قاعده‌ی اصولی ثابت کنند – در صورت صحت سند و متن – نفی کننده بر اثبات کننده مقدم است.[4]

کتابی به نام: «الامام علي جدل الحقيقة و المسلمين الوصية و الشوري» نوشته محمود محمد علی است که مؤلف ادعا می‌کند تحقیق نموده و حق را اثبات نموده، امّا (متأسفانه) مؤلف طبق منهج روافض مطالب را ذکر کرده است، در نتیجه سم را در عسل ریخته، بنابراین باید نسبت به آن هوشیار باشیم. این نویسنده بیعت علی را به چالش کشیده و ادعا می‌کند که علی طبق وصیّت رسول‌الله ﷺ به خلافت سزاوارتر بوده‌است!

١- البداية و النهاية٦/٣٤١ إسناد آن جید است، خلافه‌ابي بكر /٦٧.

٢- السنة، عبدالله بن احمد، ٢/٥٦٣ رجال إسناد ثقه‌اند.

٣- البداية و النهاية٥/٤٩.

٤- البداية و النهاية٥/٤٩.

دوّم: همکاری‌های علی با ابوبکر در جنگ با مرتدین

علی برای ابوبکر گنجینه‌ای نفیس بود که در حق او بسی خیرخواه و دلسوز بود و هر چه به مصلحت اسلام و مسلمین بود بر تمام چیزهای دیگر ترجیح می‌داد، ازدلایل روشنی که قاطعانه مؤید این حقیقت است، اینست که علی نسبت به ابوبکرﷺ اخلاص داشت و او را به خاطر مصلحت اسلام و مسلمانان و برای حفظ و بقای خلافت و اتحاد و یکپارچگی مسلمانان نصیحت می‌کرد و نسبت به این مصلحت‌های بزرگ به شدّت حریص بود، موضعگیری معروف او در آن لحظاتی است که ابوبکرﷺ شخصاً به طرف جبهه‌ی مرتدین در (ذی القصه) حرکت کرد و قصد جنگیدن با آنها را داشت و شخصاً رهبری تحرکات نظامی را علیه مرتدان از داخل صحنه جنگ به عهده گرفت و چون حضور ابوبکر در صحنه‌ی جنگ برای تمام نظام و کیان اسلام و مسلمانان خطرناک بود، [1] با رفتن ایشان به میدان جنگ مخالفت کرد.

از ابن عمرﷺ روایت است: وقتی ابوبکر بیرون آمد که به ذی القصه برود، وقتی که سوار شترش شد، علی آمد و لگام شتر را گرفت و خطاب به ابوبکرﷺ گفت: «به تو همان چیزی را می‌گویم که رسول‌الله ﷺ در روز جنگ احد گفت، آن روز فرمود: شمشیرت را غلاف کن و ما را به خاطر خود دردمند مگردان و به مدینه باز گرد که سوگند به خدا اگر ما به مصیبت رفتنت گرفتار شویم، هرگز وضعیّت مسلمانان سر و سامان نخواهد یافت» به این ترتیب ابوبکر به پیشنهاد علی در مدینه ماند.[2]

اگر علی قلباً خلافت ابوبکر را تأیید نمی‌کرد و حقانیّت آن را قبول نداشت و با ابوبکر با نارضایتی بیعت کرده بود، این فرصتی طلایی بود که می‌توانست از آن استفاده کند و با همین هدف می‌گذاشت ابوبکر هر کار که می‌خواهد بکند تا شاید اتفاقی برایش بیفتد و از دست او راحت شود و زمینه برای خودش فراهم گردد، حتی اگر از او ناراضی و از خلافتش خشمگین می‌بود، - آن طور که ادعا می‌شود — و یا خلافتش به ناحق بود، می‌توانست کسی را تحریک کند که او را ترور نماید، همانطور که مردان سیاسی رقیبشان را از صحنه بر می‌دارند و آنطور که با مخالفشان رفتار می‌کنند.[3] نظر علی بر این بود که با مرتدین جهاد کنند، ابوبکر به علیﷺ گفت: ای ابوالحسن نظر تو چیست؟ گفت: اگر چیزی را که

۱- المرتضي، ندوي /۹۷.

۲- البداية و النهاية (۶/۳۱۴-۳۱۵)

۳- المرتضي، ندوي/ ۹۷.

پیامبر ﷺ از آنها می‌گرفت، نگیری، بر خلاف سنّت رسول‌الله ﷺ عمل کرده‌ای. ابوبکر گفت: حال که چنان گفت، قطعاً با آنان خواهیم جنگید حتّی اگر زانوبند شتری را از من دریغ کنند.[۱]

سوّم: از دیدگاه علی، اولویّت ابوبکر از همه بیشتر بود

در روایات متواتر از علی ثابت است که از دیدگاه وی ابوبکر از همه صحابه فضیلت بیشتری دارد و در خلافت از همه مقدمتر است، از جمله:

۱- از محمّد بنی حنیفه روایت است: به پدرم گفتم: بعد از رسول‌الله ﷺ چه کسی بهتر است؟ گفت: ابوبکر، گفتم: بعد از او؟ گفت: عمر. و ترسیدم بگوید عثمان، گفتم: بعد از آن دو تو هستی؟ فرمود: من مردی از مسلمانان بیش نیستم.[۲]

۲- از علی رضي الله عنه روایت است که فرمود: شما را خبر ندهم که بهترین این امّت بعد از پیامبر کیست؟ ابوبکر. سپس گفت: آیا به شما بگویم که بعد از ابوبکر از همه چه کسی بهتر است؟ عمر[۳].

از ابووائل شقیق بن سلمه روایت است: به علی گفتند: آیا برای خودت جانشینی تعیین نمی‌کنی؟ گفت: رسول‌الله ﷺ خلیفه تعیین نکرد که من تعیین کنم، لیکن اگر خداوند برای مردم اراده‌ی خیری کرده باشد، به زودی آنها را پس از من بر بهترین‌شان جمع خواهد کرد، همان طور که بعد از پیامبر بر بهترینشان جمع کرد.[۴]

۳- علی رضي الله عنه می‌گوید: هر کس مرا از ابوبکر و عمر رضي الله عنهما برتر و افضل‌تر بداند، بر او حد تهمت زننده را اجرا می‌کنم[۵].

۴- سخن معروف علی در پاسخ ابوسفیان که گفت: ما برای آن — خلافت — فرد شایسته‌ای یافته‌ایم.

۱- المختصر من کتاب الموافقة بین اهل البیت و الصحابة، زمخشري/۴۸، الریاض النضرة /۶۷۰.

۲- بخاري

۳- مسند احمد ۱/۱۰۶، ۱۱۰-۱۲۷، احمد شاکر بیشترطُرُق این احادیث را صحیح دانسته‌است.

٤- مستدرک حاکم(۷۹/۳)اسنادش صحیح است،ذهبی موافق آن است.

٥- فضایل الصحابه، ۸۳/۱ در سند آن ضعف وجود دارد

آثار و روایات دیگری نیز وجود دارد که از آنها به روشنی پیداست علی و ابوبکر رابطه‌ی بسیار خوب و صمیمی با هم داشته‌اند، از جمله:

الف- از عقبه بن حارث روایت است: چند شب پس از وفات پیامبر ﷺ با ابوبکر صدّیق از نماز عصر بیرون آمدیم و علی نیز در کنار او بود، در راه که می‌رفتیم به حسن بن علی که با بچه‌ها بازی می‌کرد، رسیدیم، ابوبکر او را به آغوش گرفت و بر گردنش سوار کرد و گفت: «بأبي يشبه النبي — ليس شبيهاً بعلي» پدرم فدایش باد! شبیه پیامبر است نه علی، علی می‌خندید[1].

ب- از علی ﷺ روایت است: «هر کس یک وجب از جماعت مسلمانان فاصله گیرد، بی‌گمان از اسلام خارج شده است»[2]: آیا علی که چنین می‌گوید، خودش مخالف این سخن رفتار می‌کند؟ او که اختلاف را ناپسند می‌داند و بر حفظ جماعت و اتحاد حریص است، قطعاً بر خلاف این اصل رفتار نمی‌کند. قرطبی گوید: هر کس در آنچه بین ابوبکر و علی از گله و معذرت خواهی‌هایی که رد و بدل شده است، تأمّل کند و به هم نظری و هماهنگی آنها دقّتی داشته باشد، به خوبی در می‌یابد که هر یک از آن دو به فضیلت و احترام یکدیگر معترف بوده‌اند و قلبهایشان بر احترام و محبّت متقابل می‌تپید؛ هر چند طبیعت بشری گاهی بر وی غلبه کند، امّا دینداری آن را دفع می‌کند.[3] این که در روایات آمده که زبیر بن عوام از بیعت تخلّف کرده، از طریق روایت صحیح ثابت نیست و حتی در روایات صحیح حقیقت به گونه‌ای است که این ادعا را رد می‌کند، حقیقت این است که در همان ابتدای امر، بیعت کرده و این مساله در روایت صحیحی به روایت ابوسعید و دیگر آثار وارده ثابت شده است.[4]

ج- ابن تیمیه می‌گوید: به تواتر از علی روایت است که می‌گفت: «بهترین افراد امّت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر، سپس عمر است» این روایت از او به طُرق مختلف نقل شده است تا جایی که گفته‌اند: به هشتاد طریق می‌رسد. از او روایت است که فرموده: «هیچ کس پیش من آورده نخواهد شد که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، مگر این که بر او حد تهمت زننده را اجرا خواهم نمود».[5] و نیز می‌گوید: هرگز علی نگفته که من به خلافت مستحق‌ترم یا فلانی

۱- مسند احمد، با تحقيق احمد شاكر، إسناد آن صحيح است. ۱۷۰/۱.

۲- مصنف ابن ابي شيبه ۲۴/۱۵ از مرسل، ابي طارق أزدي که و رجال سند ثقه‌اند، خلافت ابي بكر /۸۰.

۳- فتح الباري ۴۹۵/۷

٤- خلافه‌ابي بكر/۸۱.

٥- منهاج السنة ۱۶۲/۳.

مستحق‌تر است، بلکه فقط کسانی که در آنها آثار و نشانه‌های جاهلیّت عربی و تقلید از فارس (ایرانیان) بوده است، گفته‌اند: اهل بیت به ولایت سزاوارترند، چون در دوران جاهلیّت عربها خانواده‌ای رئیس و رؤسایشان را به ولایت عهدی ترجیح می‌دادند و مقدم می‌دانستند. همین رسم دقیقاً در میان فارس‌ها رواج داشته که خانواده‌ی پادشاه را برای ریاست و پادشاهی مقدم می‌دانستند و موروثی بود، ابن تیمیه قول کسانی را که به این حقیقت اشاره دارد، نقل کرده است.[۱]

د- به کار بردن لقب صدیق برای ابوبکر و گواهی علی به پیشی گرفتن ابوبکر رضی‌الله‌عنه در اسلام و شجاعت: از یحیی حکیم بن سعد روایت است که می‌گفت: شنیدم علی سوگند می‌خورد و می‌گفت: «قسم به خداوند که نام صدّیق از آسمان برای ابوبکر نازل شده است».[۲]

از صله بن زفر عبسی روایت است: هرگاه پیش علی نام ابوبکر برده می‌شد، می‌گفت: از سبقت گیرنده ها حرف می‌زنید و یاد می‌کنید، سوگند به آن که جانم در دست اوست در هیچ امر خیری پیشی نگرفتیم مگر این که می‌دیدیم ابوبکر از ما پیشی گرفته است.[۳]

از محمّد بن عقیل بن ابی طالب روایت است: علی رضی‌الله‌عنه برای ما سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! شجاع‌ترین مردم کیست؟ گفتیم: شما، ای امیر مؤمنان! گفت: ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه شجاع‌ترین مردم است، در روز جنگ بدر ما برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم سایه‌بانی درست کرده بودیم، گفتیم: چه کسی در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از ایشان نگهبانی می‌کند تا کسی از مشرکان به او نزدیک نشود؟ کسی جز ابوبکر برای نگهبانی نایستاد، او بود که با شمشیر از غلاف کشیده کنار سر مبارك او ایستاده بود، هرگاه کسی می‌خواست به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نزدیك شود ابوبکر با شمشیرش جلوی او را می‌گرفت و من خودم (علی) دیدم که مشرکان گلوی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را گرفته‌اند و تکان می‌دهند و می‌گویند: تو همان کسی هستی که معبودان را یکی دانسته‌ای، سوگند به خدا کسی جز ابوبکر رضی‌الله‌عنه به او نزدیك نشد، در آن زمان ابوبکر دو گیسوی بلند داشت، در حالی که با سرعت می‌آمد گیسوانش را کنار می‌زد، آمد و گفت: وای بر شما! آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگارم الله است و برایتان از جانب پروردگارش آیات و نشانه‌های واضح و و روشن آورده‌است! در آن روز یکی از دو گیسوی

۱- منهاج السنة ۲۶/۳، مرويات أبي مخنف /۳۰۹.

۲- المعجم الکبیر، طبراني ۵۵/۱، حافظ در الفتح گوید: رجال آن ثقه‌اند.

۳- طبراني في الاوسط ۲۵۰۷/۷ إسناد آن ضعیف است.

ابوبکر کنده شد. راوی می‌گوید: علی مخاطبان را سوگند داد که آیا نزد شما مؤمن آل فرعون بهتر بوده یا ابوبکر؟ مردم چیزی نگفتند، علی گفت: سوگند به خدا ابوبکر از مؤمن آل فرعون بهتر است، آن مرد که ایمانش را پوشید، خداوند او را ستود. امّا ابوبکر جان و خون و مالش را در راه خدا فدا کرد[1].

چهارم: اقتدای علی در نمازها به ابوبکر و قبول کردن هدایا از او

تردیدی نیست که علی﷜ به خلافت ابوبکر﷜ راضی و خشنود بود، در رابطه با حوادثی که پیش می‌آمد مشارکت داشت، هدیه‌ها را از او قبول می‌کرد، در صورت نیاز به او شکایت می‌کرد، پشت سرش نماز می‌خواند، دوست دار او بود و از کسی که نسبت به او بغض و کینه داشت، متنفر بود.[2] این واقعیت را بزرگترین دشمن خلفای راشدین و اصحاب پیامبر ﷺ و پیروان و تابعان حقیقی‌شان پذیرفته و به آن اعتراف کرده است. [3]یعقوبی، رافضی افراطی در تاریخش دوران خلافت صدیق را ذکر می‌کند و می‌گوید: هنگامی که ابوبکر خواست با رومیان جهاد کند، با صحابه رایزنی کرد، برخی مشورت دادند که با رومیان جهاد شود و برخی گفتند: حالا وقتش نیست، بنابراین با علی بن ابی طالب مشورت کرد، نظر علی﷜ این بود که با رومیان جهاد شود، پرسید: آیا اگر با آنان جهاد کنم پیروز می‌شوم؟ علی﷜ گفت: به تو مژده خیر داده شده است، بعد از این ابوبکر﷜ برای ایراد سخنرانی بر منبر رفت و دستور داد برای جهاد با رومیان آماده شوند. در روایتی دیگر آمده: ابوبکر﷜ گفت: چگونه و از جانب چه کسی بشارت داده شده‌ام؟ علی ﷜گفت: از سوی رسول خدا، من خودم این بشارت را از او شنیدم. ابوبکر گفت: با این بشارتی که از رسول‌الله ﷺ دادی، مرا خوشحال کردی! خداوند تو را خوشحال کند! [4]، یعقوبی می‌نویسد: از جمله کسانی که مردم در دوران خلافت ابوبکر صدیق از آنان فقه یاد می‌گرفتند، علی ابن ابی طالب، عمر بن خطاب، معاذ بن جبل، ابی بن کعب، زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود بوده است.[5] ابوبکر، علی را بر تمام اصحابش ترجیح می‌داد و مقدم می‌دانست، دلیلش روشن است که آن بزرگواران با یکدیگر رابطه نزدیکی داشته‌اند و علی را در مشورتها و قضاوتها

۱- المستدرک(٦٧/٣)صحیح است برشرط مسلم و ذهبی موافق آن است.

۲- الشیعة و أهل البیت، احسان الهي /۶۹

۳- الشیعة و اهل البیت، /۶۹

٤- تاریخ‌یعقوبي ۱۳۲/۲-۱۳۳ به نقل از الشیعه و اهل بیت /۷۰.

٥- منبع سابق.

مقدم می‌دانستند. لذا وقتی خالد بن ولید به ابوبکر نوشت که در یکی از مناطق عرب نشین مردی است که همانند زن مورد استفاده‌ی جنسی قرار می‌گیرد (با او لواط می‌کنند)، ابوبکر اصحاب رسول‌الله ﷺ را برای نظر خواهی جمع کرد و علی نیز در میانشان بود، علی گفت: این گناهی است که هیچ ملّتی به آن مبتلا نبوده به جز امّت لوط علیه‌السلام و خداوند آنها را با عذابی هلاک کرد که می‌دانید، به نظر من این مرد را با آتش بسوزان، در نتیجه اصحاب رسول‌الله ﷺ به توافق رسیدند که آن فرد را با آتش بسوزانند و ابوبکر دستور داد که آن مرد را بسوزانند.[1]

علی از دستورات ابوبکر اطاعت می‌کرد، آن گاه که هیئت اعزامی‌از کفار به مدینه آمدند و دیدند مسلمانان به دلیل کثرت حضور در میادین جهاد برای نابودی مرتدان و سرکشان و طغیانگران در مدینه کم و ضعیف شده‌اند، ابوبکر احساس کرد پایتخت دولت اسلامی‌در خطر است و دستور داد بر سر تمام راههای ورودی مدینه به صورت گروهی نگهبانی دهند، به علی، زبیر، طلحه و عبدالله بن مسعود دستور داد بر این دسته‌های نگهبانی نظارت داشته باشند و به همین حال باقی ماندند تا در امان بمانند و امنیّت پایتخت دولت اسلامی‌حفظ شود.[2] به دلیل رابطه عاطفی، دوستی و تعاملی که بین علی - سردار اهل بیت و پدر دو سبط (نوه) رسول‌الله ﷺ - و ابوبکر و دیگر اصحاب بوده است، توافق و همکاری کاملی با هم داشتند، هدیه‌ها و بخشش‌هایی که در میان برادران و دوستان رواج دارد، از همدیگر قبول می‌کردند و علی کنیزکی به نام صهباء را که در جنگ عین التمر اسیر شده بود، از ابوبکر قبول کرد و دو فرزند علی به نامهای عمر و رقیه از اوست.[3] ابوبکر صدیق خوله دختر جعفر بن قیس را که با اسیران جنگ یمامه اسیر شده بود، به علی بخشید که با فضیلت‌ترین فرزند بعد از حسن و حسین یعنی محمد حنفیه از او متولّد شده و خوله که از اسیران مرتد بود، پسرش به نام همان بنی‌حنیفه شهرت یافت، به همین علّت او را محمد بن حنفیه می‌گویند.[4]

۱- المغني و الشرح الكبير ۲۲۰/۱۲ المختصر من كتاب الموافقه /۵۱.

۲- تاريخ طبري ۶۴/۴، الشيعة واهل البيت /۷۱

۳- الطبقات ۲۰/۳، البداية و النهاية۷/۳۳۱-۳۳۳

٤- الطبقات ۲۰/۳

امام جوینی دربارەی بیعت صحابه با ابوبکرﷺ می‌گوید: آنان (صحابه) از ابوبکر بیش‌تر از پدرشان اطاعت می‌کردند و علیﷺ از ابوبکر صدیقﷺ اطاعت می‌کرد و در حضور همه و در ملأ عام با ابوبکر بیعت کرد و در جنگ بنی حنیفه تحت فرمان ابوبکر حضور داشت.[1]

در روایات متعددی آمده که علی و فرزندانش بخشش‌های مالی و خمس اموال غنیمت را از ابوبکر صدیق می‌پذیرفتند و در دوران خلافت ابوبکر، علی تقسیم کننده و متولی ۱/۵ مال غنیمت (خمس) بود و این اموال به دست علیﷺ بود و بعد از او در دست حسن و بعد به دست حسین و سپس به دست حسن بن حسن و سپس به دست زید بن حسن بود.[2] علیﷺ نمازها را در مسجد پشت سر ابوبکر صدیق اداء می‌کرد، به امامتش راضی بود و موافق بودن و سازگاریش را با او آشکار می‌نمود.[3]

علی برخی از احادیث رسول‌الله ﷺ را از ابوبکر روایت کرده است، از اسماء بن حکیم فزاری روایت است: شنیدم علیﷺ می‌گوید: هرگاه از رسول‌الله ﷺ حدیثی (علمی) می‌شنیدم، خداوند مرا با آن سودمند و نافع می‌گردانید و هرگاه از کسی دیگر می‌شنیدم، او را سوگند می‌دادم که آیا از پیامبر شنیدی؟ وقتی قسم می‌خورد حرفش را قبول می‌کردم و ابوبکرﷺ به من حدیثی گفت – ابوبکر راست می‌گفت – گفت: شنیدم رسول‌الله ﷺ می‌گوید: «ما من عبد مسلم يذنب ذنباً ثم يتوضأ فيحسن الوضوء ثمّ يصلي ركعتين ثم يستغفر الله الا غفر الله له»: (هیچ بندەی مسلمانی نیست که گناهی بکند و سپس به نحو احسن وضوء گیرد و دو رکعت نماز به جا آورد، سپس از خداوند متعال طلب مغفرت کند، مگر این که خداوند گناهش را مورد مغفرت قرار می‌دهد و می‌بخشد). بعد از این که رسول خداﷺ وفات یافت، صحابه دربارەی محل دفن ایشان اختلاف کردند، برخی گفتند: او را در قبرستان بقیع دفن کنید و کسانی گفتند: در محل جنازه‌ها دفن کنید، عده‌ای گفتند: او را در محل دید اصحابش دفن کنید، ابوبکر گفت: بیرون روید که بلند کردن صدا در برابر پیامبر چه زنده و چه مرده، شایسته نیست، علی گفت: «ابوبکر در آن چه می‌گوید، امانت دار است». ابوبکرﷺ

۱- الارشاد جويني /۴۴۲۱ به نقل از اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني العشريه، قفاري ۸۵/۱.

۲- الشيعه و اهل بيت /۷۲

۳- منبع سابق.

گفت: «تا آنجا که می‌دانم رسول‌الله ﷺ فرمود: هر پیامبری وفات یافت او را در همانجایی که وفات کرده، دفن می‌کنند».[۱]

علی رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر با جمع آوری قرآن، پاداش بزرگی از آن خود کرده است، عبد خیر روایت می‌کند که شنیدم علی می‌گوید: « در خصوص قرآن، در میان همه مردم پاداش و اجر ابوبکر بیشتر است، او اوّلین کسی است که قرآن را در یک مصحف جمع آوری کرد.

پنجم: ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر ﷺ

ام‌المؤمین عائشه می‌گوید: فاطمه و عباس پیش ابوبکر آمدند و خواهان ارث خود بودند که از پیامبر به جا مانده بود. از ابوبکر خواستند که زمین فدک پیامبر ﷺ و سهم خیبر را به آنها واگذار کند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «**لا نورث ما ترکنا صدقة**»: (ما – پیامبران – ارث مالی به جای نمی‌گذاریم (کسی از ما ارث نمی‌برد) هر چه از ما می‌ماند، صدقه است) تنها آل محمد از این مال می‌خورد.[۲]

در روایتی دیگر آمده که ابوبکر گفت: «.... هر چه پیامبر ﷺ انجام می‌داد، من نیز به آن پایبند خواهم بود و اگر چیزی از آنچه پیامبر ﷺ عمل می‌کرده ترک کنم، بیم آن دارم که منحرف شوم».[۳]

از عائشه روایت است: بعد از وفات رسول خدا ﷺ، همسران ایشان خواستند عثمان بن عفان را قاصد کنند که ابوبکر سهم ارث‌شان از پیامبر را به آنان بدهد، عائشه به آنها گفته بود: مگر نه این است که رسول خدا ﷺ فرموده: «لا نورث ما ترکنا صدقة»[۴]: (ما ارثیه نداریم، هر چه از ما بماند صدقه است).

۱- مسند احمد ۸/۱ إسناد آن ضعیف است، احمد شاکر و ابن حجر گوید: إسناد آن صحیح امّا موقوف است، الفتح ۶۳۱/۱.

۲- بخاري، ش /۶۷۲۶.

۳- مسلم، ش/۱۷۵۹.

٤- بخاري، ش/۶۷۳۰ و مسلم /۱۷۵۸.

از ابوهریره روایت است رسول خدا فرمود: «لايقتسم ورثتي ديناراً، ما تركت بعد نفقة نسائي و مؤنه عاملي فهو صدقة»[1]: (از میراث من دیناری تقسیم نکنید و از آنچه بعد از من باقی می‌ماند، نفقه زنانم و مزد کارگرانم را پرداخت کنید و باقی را صدقه بدهید».

این برخورد و رفتار ابوبکر با فاطمه در واقع عمل به توصیه و حدیث رسول خدا بود، لذا گفت: «عملی که پیامبر انجام داد، ترک نخواهم کرد».[2] و گفت: «سوگند به خدا، کاری که دیدم پیامبر انجام می، دهد، ترک نخواهم کرد».[3]

فاطمه بعد از آن که‌ابوبکر حدیث رسول خدا را برایش خواند و شرح داد، دست از این خواسته‌اش برداشت و این دلیل بر آن است که حق را قبول کرده و به سخن پیامبر اذعان و اعتراف نمود، ابن قتیبه می‌گوید: منازعه‌یی که سیده فاطمه با ابوبکر داشت امری منکر نبود، چون از حدیث رسول خدا خبر نداشت و گمان می‌کرد که مانند: افرادی عادی از پدرش ارث می‌برد، وقتی ابوبکر او را در جریان حدیث پیامبر گذاشت، دست برداشت.[4] و دیگر ادعای میراث نکرد.

امّا برخی در موضوع میراث پیامبر غلو کرده و از حق منحرف شده‌اند و جاهلان از آنچه در روایات صحیح آمده اعراض کردند و این موضوع را یکی از اصول اختلاف بین صحابه و اهل بیت جلوه دادند، وآن را ادامه‌ی مسئله‌ی اختلاف در باب خلافت دانسته‌اند و صحابه را به ویژه ابوبکر و عمر متهم کردند که به اهل بیت ظلم و ستم روا می‌داشتند، چون به باور مخالفان این دو نفر بودند که خلافت را از اهل بیت غصب کردند و بعد از آن غصب اموال اهل بیت را بر آن افزودند، همان اموالی که خداوند برای اهل بیت فرض کرده و حقوق مالی ایشان قرار داه بود. به باور روافض مسأله‌ی فدک و ندادن ارث فاطمه از همان مسائلی است که بعد از این که ابوبکر خلافت را به تعبیر آنها غصب کرد، صحابه بر آن دست زدند و گفته‌اند: این بدان دلیل بود که مردم به اهل بیت گرایش پیدا نکنند و این مال موجب نشود که مردم اطراف آنان جمع شوند و او را از خلافت خلع کنند.

هر کس کتابهای روافض را بررسی و در آنها تحقیق کند، متوجّه می‌شود که آنها در تلاشند تا حدیث رسول خدا را که می‌فرماید: «نحن معاشر الانبياء لانورث، ما تركنا

۱- مسلم /۱۷۵۸.

۲- بخاري /۶۷۲۶.

۳- شذرات الذهب ۱۶۹/۲.

٤- تاويل مختلف الحديث ۱/۱۹

صدقة» را رد کنند و مهمترین دلایل که درپی باطل جلوه دادن این حدیث هستند به شرح زیر است:

۱- ادعا می‌کنند که این حدیث را ابوبکر صدیقﷺ از خودش ساخته است، حِلّی می‌گوید: فاطمه آن حدیثی که ابوبکر از خودش ساخته بود: «هر چه ما به جای گذاریم، صدقه‌است» را قبول نکرد و نیز می‌گوید: در این باره به روایتی پناه آورده که تنها خودش روایت کرده است.[1]

مجلسی می‌گوید: ابوبکر و عمر فدك را تصرف کردند و برای توجیه غصب آن، روایت دروغین پلید: «نحن معاشر الانبیا لانورث....» را از خودشان ساختند.[2]

خمینی می‌گوید: ما معتقدیم آن روایتی که به پیامبر نسبت داده‌اند، صحیح نیست و به هدف ریشه‌کن کردن خانواده و اهل بیت پیامبر ساخته‌اند.[3]، ما در پاسخ این ادعاها می‌گوییم: اینها همه تهمتهایی واضح و کذب محض است، چرا که فقط ابوبکرﷺ این حدیث را روایت نکرده، بلکه علاوه بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران رسول خداﷺ، ابوهریره و حذیفه بن الیمانﷺ اجمعین روایت کرده‌اند.[4]

ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: این روایت از تمام افراد مذکور در کتابهای صحیح و مستند، ثابت و مشهور است و علمای حدیث از آن آگاهند و این که فردی بگوید: ابوبکر به تنهایی این حدیث را روایت کرده، دلالت بر نهایت نادانی یا دروغ عمدی او دارد[5].

ابن کثیر پس از ذکر نام کسانی که‌این حدیث را روایت کرده‌اند، می‌گوید: «این پندار روافض باطل است و حتّی اگر تنها ابوبکر صدیقﷺ این حدیث را روایت می‌کرد، برای تمام زمینیان واجب بود قبول نمایند و در این مسأله از او اطاعت کنند.»[6] دکتر سلیمان سحیمی مؤلف کتاب ارزشمند: «**العقیده في اهل البیت بین الافراط و التفریط**» می‌گوید: این

۱- منهاج الکرامه نسخه‌ي چاپ شده با منهاج السنة ۱۹۳/۴ به نقل از العقیده في اهل بیت.
۲- حق الیقین /۱۹۱ به نقل از العقیده في اهل بیت /۴۴۳.
۳-کشف الاسرار ۱۳-۱۳۳ به نقل از العقیده في اهل بیت
٤- العقیده في اهل بیت /۴۴۴.
٥- منهاج السنة ۱۹۹/۴.
٦-البدایة و النهایة(۲۵۰/۵).

حقیقت در کتابهای شیعه وجود دارد. کلینی، صفار و شیخ مفید از امام جعفر پنجمین امام معصوم شیعیان روایت می‌کنند که رسول خداﷺ فرمود: «هر کس به راهی به قصد یادگیری علم و دانش برود، خداوند راه رفتن به بهشت را برایش هموار و آسان می‌کند و علماء امانتدارانند و پرهیزگاران دژهای محکم اند و سفارش شده‌گان (اوصیا) سرداران و سادات‌اند و فضیلت عالم بر عابد همانند فضیلت ماه در شب چهارده بر ستارگان است و بی‌گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران از خودشان درهم و دیناری به ارث نمیگذارند، لیکن آنها از پیامبران علم را به ارث برده‌اند، لذا هر کس علم را از پیامبران بگیرد بهره‌ای کامل برده‌است»[1] و در روایتی دیگر از پیامبر نقل می‌کند: «بی گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند، بلکه احادیث و سخنانشان را به جا می‌گذارند و علماء احادیثشان را به ارث می‌برند.»[2]

پرسیده شد ای رسول‌الله ﷺ چه چیز به ارث می‌گذاری؟ فرمود: «آنچه پیامبران دیگر گذاشته‌اند».

۲- گمان کرده‌اند این حدیث با این آیه مخالفت دارد که می‌فرماید:

﴿ يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ ﴾ (النساء /۱۱).

خداوند درباره (ارث بردن) فرزندانتان (و پدران و مادرانتان) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مُردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهره یک مرد به اندازه بهره دو زن است.

ادعا کرده‌اند که خداوند در باب میراث در این آیه پیامبر را استثناء نکرده و این حکم را مخصوص امّت قرار نداده است.[3]

ولی حقیقت این است که خطاب این آیه شامل کسانی است که مورد هدف و قصداند و در این آیه هیچ نشانه‌ای نیست که لزوماً رسول‌الله ﷺ هم از افراد مورد خطاب باشد[4]، چون پیامبرﷺ با هیچ کس از افراد بشر قابل مقایسه نیست و نسبت به مؤمنان از خودشان بهتر و شایسته‌تر است، خداوند زکات و صدقات مستحبی را بر او حرام کرده و به او چیزهایی

۱- الکافي کلیني ۱/۳۲-۳۴

۲- کافي ۱/۳۲-۳۴، بصائر درجات صفار/۱۰-۱۱، الاختصاص مفید /۴ و علم الیقینکاشاني ۲/۷۴۷ به نقل از العقیده في اهل البیت /۴۴۴.

۳- منهاج الکرامه چاپ شده با منهاج السنة ۴/۱۹۴.

٤- منهاج السنة ۴/۱۹۴-۱۹۵، العقیده في اهل البیت /۴۴۵.

اختصاص داده که به کسی غیر از او اختصاص ندارد. از جمله چیزهایی که به او اختصاص داده این بود که کسی از آنها ارث نمی‌برند، این بدان دلیل است که خداوند آنها را از این شبهه که بر نبوتشان طعنه‌ی دنیاطلبی برای ورثه‌شان وارد شود، حفظ کرده است، امّا دیگر افراد بشر چون پیامبر نیستند، این ایراد و طعنه بر آنها وارد نخواهد شد، همان طور که خداوند پیامبر ﷺ ما را از نوشتن و طبع شعر و شاعری حفظ کرده تا شبهه‌ای بر رسالت ایشان وارد نشود و غیر از ایشان کسی نیاز به این حفاظت و صیانت ندارد.[1]

ابن کثیر در رد استدلال روافض با آیه‌ی مذکور می‌گوید: «تردیدی نیست که رسول‌الله ﷺ در میان پیامبران احکام مخصوص به خود دارد که دیگر پیامبران با او مشارکت ندارند، اگر فرض را بر این بگیریم که از دیگر انبیاء وارثانشان ارث برده‌اند – در حالی که هرگز چنین نبوده – قطعاً آن چه صحابه و در رأس آنها ابوبکر روایت کرده‌اند، بیانگر این است که این حکم فقط به ایشان ﷺ اختصاص دارد. [2]و بدینصورت باطل بودن استدلال آنها در مخالفت با حدیث روشن و واضح می‌شود.

۳- گمان کرده‌اند که ندادن ارث و استدلال به این حدیث با آیه‌ی: ﴿ وَوَرِثَ سُلَيْمَٰنُ دَاوُۥدَ ﴾ (نمل/۱۶).(سلیمان وارث (پدرش) داود شد)، مخالف است و به پندار آنان با آنچه خداوند از پیامبرش زکریا حکایت کرده، مخالف است که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِنِّي خِفْتُ ٱلْمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ۝٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۝٦ ﴾ (مریم/۵-۶)

(پروردگارا!) من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (چرا که در ایشان شایستگی و بایستگی به دست گرفتن کار و بار دین را نمی‌بینم) و همسرم هم از اوّل نازا بوده‌است ؛ پس از فضل خویش جانشینی به من ببخش. از من (دین و دانش) و از آل‌یعقوب (ثروت و قدرت) ارث ببرد و او را پروردگارا (در گفتار و کردار) مورد رضایت گردان.

و گفته‌اند: در این آیات میراث عام است و اقتضاء می‌کند که اموال و آنچه در مفهوم مال است را شامل شود، کسی نمی‌تواند بگوید: منظور فقط علم است و مال را شامل نمی‌شود.[3]

۱- منهاج السنة ۱۹۴/۴-۱۹۵، العقیده في اهل البیت/۴۴۵.

۲- البدایة و النهایة۲۵۴/۵، العقیده في اهل البیت/۴۴۶

۳- منهاج الکرامه /۱۰۹ به نقل از العقیده في اهل البیت و دیگر کتابها مانند الطرائف ابن اووس /۳۴۷.

پاسخ این است که «ارث» اسم جنس است که انواع مختلفی دارد و در إرث علم، نبوّت و پادشاهی و انواع چیزهای قابل انتقال را شامل می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ ﴾ (فاطر/۳۲).

(ما کتابهای پیشین را برای ملّتهای گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (یعنی امت محمّدی) عطاء کردیم.

و می‌فرماید:

﴿ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ۝١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝١١ ﴾ (مؤمنین/۱۰-۱۱).

آنان مستحقّان (سعادت) و فراچنگ‌آورندگان (بهشت) هستند. آنان بهشتِ برین را تملّک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.

بنابراین در حقیقت آیه‌ی: ﴿ وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ ﴾ و آیه‌ی: ﴿ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ ﴾ بر جنس ارث دلالت دارد و هیچ دلالتی بر ارث مالی ندارد، چون داود اولاد و فرزندان زیادی غیر از سلیمان داشت و طبعاً سلیمان تنها فردی نبود که به صورت خاص از او ارث ببرد، بنابراین مشخص می‌شود که منظور از ارث علم نبوت و مانند اینها است نه مال. این آیه برای مدح سلیمان و نعمتهایی است که خداوند به او اختصاص داده است و حصر ارث به ارثیه مال هیچ مدحی نیست، چرا که ارث بردن مال از امور عادی مشترک بین مردم است و منظور از آیه‌ی: ﴿ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ ﴾ ارثیه‌ی مالی نیست، چون آل‌یعقوب هیچ ارثیه‌ی مالی بجا نگذاشتند و حتّی اگر می‌داشتند، فرزندان و دیگر ورثه‌اش ارث می‌بردند نه تنها فرزند زکریا.[1]

همانطور که آیه‌ی: ﴿ وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي ﴾(مریم/۵) هیچ دلالتی ندارد که منظور از ارث، ارث مالی باشد، چون زکریا بیم این نداشت که بعد از مرگش، مال و اموال او را بردارند چون مال چندانی نداشته، بلکه طبق روایت صحیح مسلم و بخاری از دسترنج خود می‌خورد.[2] او کسی نبود که بیش از رزق و روزی شبانه‌روزش را ذخیره کند و از

۱- منهاج السنة ۲۲۲/۴-۲۲۴.

۲- مسلم، ش/۲۳۷۹.

خداوند بخواهد که به او فرزند و اولاد بدهد تا مالش را از او به ارث ببرند، به این ترتیب این دو آیه بر آن دلالت دارد که منظور از ارث، نبوت و جانشینی نبوت است[۱].

قرطبی در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌نویسد: به همین دلیل کسی از انبیاء مالی به ارث نمی‌برد و ذکریا از خداوند نخواسته بود که کسی را وارث مالش گرداند، چون کسی مال و ثروت انبیاء را به ارث نمی‌برد و این صحیح‌ترین دو قول در تفسیر این آیه‌است. منظور زکریا این بوده که علم و نبوتش را به ارث ببرد نه مال و دارایی و دلیل این مدعا حدیث صحیحی است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «ما پیامبران ارثیه نداریم، هر چه‌از ما بماند صدقه‌است»[۲] این حدیث تفسیر آیه‌ی: ﴿ وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَ ﴾ است و قول زکریا علیه‌السلام را که خداوند نقل می‌کند:

﴿ فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ ﴾

(پس برایم از جانب خود جانشینی ببخش که‌از من و آل‌یعقوب ارث ببرد)، تفسیر می‌کند، در حقیقت این حدیث عام بود و آیه را خاص می‌کند، چرا که سلیمان از داود مالی که به جای گذاشته بود به ارث نبرد، بلکه حکمت و علم او را به ارث برد، به همین صورت یحیی از آل‌یعقوب علم و نبوت را به ارث برده است نه مال، علماء و صاحبنظران جز روافض در تفسیر قرآن همین را گفته‌اند.[۳]

شایسته است بدانیم که خود روافض هم با این استدلال‌شان مخالفت کرده‌اند، چرا که آنها میراث پیامبر را منحصر به فاطمه می‌دانند و گمان کرده‌اند که کسی جز او از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ارث نمی‌برد و همسران و عصبه ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را از ارث ایشان محروم می‌دانند، به این صوت با عموم آیه‌ی مورد استدلال خودشان مخالفت کرده‌اند؛ شیخ صدوق با سندش از ابوجعفر باقر روایت می‌کند: «سوگند به خدا، عباس و علی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ارث نمی‌برند و هیچ کس جز فاطمه‌از او ارث نمی‌برد و علی و کسانی دیگر دست به سلاح نبردند، مگر این که از طرف او صلی الله علیه و آله و سلم دینش را ادا کنند»[۴]. کلینی، صدوقی و طوسی با سندهایشان از امام باقر

۱- منهاج السنة ۲۲۵/۴، البداية و النهاية۲۵۳/۵، العقيده في اهل البيت /۴۴۸.

۲- مسلم، ش /۱۷۵۸.

۳- تفسير القرطبي ۳۵/۱۱-۴۵

٤- من لايحضر الفقيه ۱۹۰/۴-۱۹۱، العقيده في اهل البيت/۴۵۱.

روایت می‌کنند: «علی رضی الله عنه از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم علمش را به ارث برد و فاطمه ترکه‌اش را»[1]، آنها حتّی فاطمه را هم از ارثیه‌اش محروم کرده‌اند و گمان کردند زنان از زمین ارث نمی‌برند؛ کلینی در اصول کافی بابی به نام «زنان از زمین هیچ ارثی نمی‌برند» نوشته و تحت آن روایاتی که ذکر کرده است، از جمله: از ابوجعفر صادق روایت است که گفت: زنان از زمین و چیزهای غیر منقول هیچ ارثی نمی‌برند.[2]

شیخ صدوق با سندش تا میسر روایت می‌کند: که از امام صادق سؤال کردم درباره‌ی حق زنان از میراث؟ فرمود: از زمین و اشیاء غیرمنقول میراثی ندارند.[3] با این روایات روشن می‌شود که سیّده فاطمه بدون استدلال از حدیث: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» حق ارثیه نداشته‌اند، اگر که زن – آنطور که در روایات شیعه آمده از چیزی غیرمنقول و زمین میراث نمی‌برد، چگونه می‌گویند فاطمه حق داشته درخواست کند فدک را – آن طور که می‌گویند –به او واگذار کنند و این در حالی است که فدک زمین بوده است! !؟[4] این دلیلی است بر دروغ و تناقض‌گویی آنها، همچنین دلیل است بر جهل و نادانی[5].

امّا ادعای رافضه مبنی بر اینکه ابوبکر رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها جهت اثبات مدعا درخواست شاهد کرد و گویا او علی رضی الله عنه و امایمن را به عنوان شاهد آورد، امّا ابوبکر شهادت آن دو را قبول نکرد، دروغی آشکار است، حماد بن اسحاق می‌گوید: «این که برخی می‌گویند: فاطمه آمد و فدک را درخواست نمود و یادآور شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به او داده و علی نیز گواهی داد، امّا ابوبکر رضی الله عنه با استدلال به این که علی شوهر او است، شهادت علی را قبول نکرده، این ادعا هیچ اصلی ندارد و از هیچ روایت صحیحی ثابت نشده که فاطمه چنین ادعایی کرده باشد، در حقیقت این مسأله خودساخته‌ای ست که هیچ ثبوتی ندارد.[6]

۴- به دلالت سنّت و اجماع کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارث نمی‌برد، ابن تیمیه می‌گوید: این که کسی از پیامبر ارث نمی‌برد با احادیث صحیح و اجماع صحابه ثابت است و هر یک از این دو دلیل قطعی است، لذا نمی‌توان گفت: این با آیه، که عام است، تعارض دارد و اگر

۱- الکافي ۱۳۷/۷، العقیده في اهل البیت /۴۵۱.

۲- الکافي ۱۳۷/۷.

۳- الشیعة و اهل البیت /۸۹.

٤- منبع سابق.

٥- العقیدة فی اهل البیت ص۴۵۲.

٦- منهاج السنة ۲۳۶/۴-۲۳۸.

عمومیّت آیه را بپذیریم، باز هم حکم آن با این دو تخصیص می‌شود، حتّی اگر عام بودن آیه را دلیل به حساب آوریم، ظنی است که قابلیت تعارض با دلیل قطعی را ندارد، چون ظن نمی‌تواند با امر قطعی معارض باشد و این بدان دلیل است که این روایت را اشخاص زیادی از صحابه در اوقات و مجالس مختلف روایت کرده‌اند و کسی از صحابه این روایت را انکار نکرده، بلکه همه آن را پذیرفته و تأیید کرده‌اند، آری، به همین دلیل کسی از همسران رسول‌الله ﷺ در خواست میراث نکرده‌اند و به طور عام هیچ کس از وارثان بر درخواست میراث اصرار نورزیدند، هر کس ادعای ارثیه کرد، وقتی حدیث پیامبرﷺ را به او می‌گفتند، از ادعایش دست می‌کشید و این مسأله به همین حالت، در تمام دوران خلافت خلفای راشدین استمرار یافت و علی در دوران خلافت خودش هیچ تغییری در این باره به وجود نیاورد و ترکه‌ی پیامبرﷺ را که هنوز وجود داشت، مانند باغ فدک –تقسیم نکرد.[١]

ابن تیمیه می‌گوید: علی خلافت را بعد از ذی‌النورین به دست گرفت و فدک و دیگر اموال ترکه‌ی پیامبر تحت حکم او واقع شد و از آنها هیچ چیز به فرزندان فاطمه، همسران رسول‌الله ﷺ و فرزند عباس نداد، اگر ندادن اینها ظلم و ستم بود، علی در آن شرایط می‌توانست این ظلم را دفع کند، چرا نکرد؟ حتّی از جنگ با معاویه و سپاه شام برایش آسان‌تر بود، چرا برای عملی کردن آن هیچ اقدامی‌نکرد؟؟؟ مگر نه این است که با معاویه جنگید، در حالی که در جنگ با او آن شر بزرگ به پا شد و به آنان کمترین هدیه و بخشش مالی نداد، امّا برگرداندن حق فرزندان فاطمه – آن طور که ادعا می‌کنند – برایش کاری بسیار آسان‌تر بود، چرا این کار را نکرد؟!

به این ترتیب به اجماع خلفای راشدین کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و آن چه به جای می‌گذارند، صدقه‌است.

خلیفه‌ی عباسی یا همان عباس سفاح با استدلال به اجماع صحابه با مناظره‌کنندگانش در این مورد استناد می‌کرد، همانگونه که ابن جوزی در کتاب (تلبیس ابلیس) می‌نویسد: از سفاح روایت است روزی در حال سخنرانی بود که مردی از آل علی برخواست و گفت: من از فرزندان علی هستم، سپس گفت: ای امیر مؤمنان مرا علیه کسانی که به من ستم کرده‌اند، یاری کن، پرسید: چه کسی به تو ظلم کرده‌است؟ آن مرد گفت: من از خاندان علی هستم،

١- منهاج السنة ٢٢٠/٤.

همان کسی که ابوبکر با ندادن فدک به فاطمه ظلم کرد؛ سفاح گوید: این ظلم به شما ادامه داشت تا آن که ابوبکر از دنیا رفت؟

گفت: آری! گفت: بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عمر، سفاح گفت: و عمر تا پایان عمر به ستم کردن به شما ادامه داد؟ گفت: آری. پرسید بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عثمان، گفت: و تا آخر عمرش بر ستم به شما ادامه داد؟ گفت: آری، باز پرسید: بعد از او چه کسی به شما ستم کرد؟ راوی می‌گوید: آن مرد سؤال کننده متوجّه شد نمی‌تواند بگوید: علی هم تا پایان عمر بر ما ستم کرد، لذا پریشان به این طرف و آنطرف نگاه می‌کرد که جایی پیدا نموده و فرار کند!؟[1]

برخی از فرزندان علی ﷺ تصریح کرده‌اند که اگر آنها هم به جای ابوبکر ﷺ می‌بودند، همان حکم ابوبکر را می‌دادند و تایید کرده‌اند که اجتهاد ابوبکر ﷺ درست بوده است. بیهقی با سندش از فضیل بن مرزوق روایت می‌کند که زید بن علی بن حسین بن علی بن ابو طالب گفت: اگر من هم به جای ابوبکر ﷺ بودم درباره‌ی فدک همان حکم ابوبکر را می‌دادم.[2]

ابوالعباس قرطبی آورده که اهل بیت از علی گرفته تا کسانی که بعد از او آمده‌اند و فرزندان عباس که بعدها صدقات مربوط به پیامبر ﷺ در اختیار آنها بوده است، اتفاق نظر داشته‌اند که ترکه‌ی رسول‌الله ﷺ صدقه بوده است و آنهایی هم که صدقات مربوط به رسول‌الله ﷺ در اختیارشان بوده، عقیده نداشتند که حق تصرف دارند، بلکه معتقد بودند فقط باید آن را در راه خدا انفاق کنند و بس.

قرطبی گوید: وقتی علی ﷺ خلافت را به دست گرفت در هیچ چیز از آنچه در دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ صورت می‌گرفت تغییری نداد و اقدام به تصرف ترکه‌ی پیامبر ﷺ نکرد و هیچ چیز از آنها را بین ورثه تقسیم نکرد، فقط درآمد آنها را در میان همان افرادی که قبلاً تقسیم می‌شد، تقسیم می‌کرد، بعد از او به دست حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی ﷺ و بعد از او به دست علی بن حسین و بعد از او به دست حسین بن حسن و بعد از او به دست زید بن حسین و بعد از به دست عبدالله بن حسین بود.

سپس طبق روایت برقانی در صحیحش سرپرستی آنها را فرزندان عباس به دست گرفتند، تمام افراد مذکور بزرگان اهل بیت بوده و از دیدگاه شیعه مورد اعتماد و ائمه‌ی آنها هستند و از هیچ یک از افراد فوق روایت نشده است که فدک و دیگر موارد مانند آن را تصرف

۱- تلبیس ابلیس /۱۳۵.

۲- تاریخ المدینة ابن شیبه ۱/۲۰۰، البدایة و النهایة۵/۲۵۳.

کرده باشند و یا کسی از آنها ارث برده باشد، اگر آنچه می‌گویند حق می‌بود، قطعاً علی رضي الله عنه یا یکی از افراد اهل بیت بعد از آنکه بر آنها تسلط پیدا کرد، آنها را تصرف می‌کرد و در اختیار می‌گرفت،[1] در حالی که چنین نبوده و نشده است.

ابن کثیر می‌گوید: برخی در این موضوع با جهالت و نادانی سخنها گفته‌اند و در چیزی که علم نداشتند خودشان را به تکلف انداختند، از روی جهل و نادانی دروغ گفتند و چون نتوانستند آن را درست بفهمند، در مسئله‌ای دخالت کردند که به آنها مربوط نمی‌شد.[2] اگر مسائل را آنطور که می‌بایست، درست می‌فهمیدند، قطعاً فضیلت و مقام ابوبکر صدیق رضي الله عنه را درک می‌کردند و عذرش را می‌پذیرفتند، همان چیزی که بر تمام افراد مسلمان پذیرش آن واجب است، لیکن آنها به متشابه تمسک جستند و امور معلوم نزد ائمه‌ی اسلام- از صحابه و تابعین گرفته تا علمای معتبری که بعد از آنها بودند- را ترک کردند.[3]

۵- تسامح سیده فاطمه با ابوبکر رضي الله عنهما: از فاطمه با سند صحیح ثابت است که پس از آن درخواست، از ابوبکر رضایت داشته و با رضایت از ایشان از دنیا رفته است. بیهقی با سندش از شعبی روایت می‌کند: وقتی فاطمه بیمار شد، ابوبکر آمد و اجازه خواست، علی گفت: فاطمه! ابوبکر است، اجازه‌ی ورود می‌خواهد؟ گفت: دوست داری اجازه دهم؟ علی رضي الله عنه گفت: آری! فاطمه اجازه داد و ابوبکر وارد شد، با او به گفتگو پرداخت تا راضی شود و گفت: سوگند به خدا، منزل، مال، خانواده و خویشاوندی را ترک نکردم مگر به خاطر رضای خداوند و خشنودی رسول‌الله صلى الله عليه وسلم و شما اهل بیت، سپس از او خواست که اعلام رضایت کند و همچنان به توضیح و تبیین پرداخت که فاطمه قانع و راضی شد.[4]

ابن کثیر می‌گوید: این اسناد قوی است و ظاهراً عامر شعبی این روایت را از علی یا از کسانی که از علی شنیده‌اند، شنیده است.[5]

با این واقعیت، طعنه‌ها و ایرادهایی که بر ابوبکر صدّیق رضي الله عنه وارد می‌نمایند و ادعا می‌کنند که فاطمه را ناراحت و خشمگین کرده است –هر چند چنین نبوده- دفع می‌شود و حتی اگر

۱- المفهم، قرطبي ۵۶۴/۳.
۲- البداية و النهاية۲۵۳/۵.
۳- البداية و النهاية۲۵۱/۵
٤- سنن کبراي و بيهقي ۳۰۱/۶.
٥- البداية و النهاية۲۵۳/۵

در ابتدای امر ناراحت بوده باشد، بعداً راضی شده و با رضایت از دنیا رفته است، برای هیچ فرد صادقی که در محبّتش به سیده فاطمه استوار باشد، مجالی نیست جز اینکه از آن کسی که فاطمه از وی راضی و خوشنود بود، راضی و خشنود باشد[1]، گفتنی است آنچه گفته شد با روایتی که از ام المؤمنین عائشه نقل است هیچ تعارضی ندارد که ابوبکر ﷺ گفت:«آل محمد ﷺ فقط می‌توانند از این مال بخورند و سوگند به خدا که من هیچ چیز از این صدقه‌ی رسول‌الله ﷺ را تغییر نخواهم داد و آن را بر همان حالی که در زمان رسول‌الله ﷺ بوده است، باقی خواهم گذاشت، قطعاً نسبت به آن به همان صورت رفتار می‌کنم که پیامبر ﷺ رفتار و عمل می‌کرد، به این ترتیب ابوبکر ﷺ از این که چیزی به فاطمه رضی الله عنها بدهد امتناع ورزید و فاطمه هم از ابوبکر دل خور شد و تا وفات با او قهر (قطع رابطه) کرد». [2] چون به طور طبیعی عائشه چیزی گفته است که خبر داشته و محدود به علم او بوده است و در روایت شعبی افزون بر آن علم و معلوماتی وجود دارد. ملاقات ابوبکر با سیده فاطمه مستند است و گفتگو و رضایت فاطمه نیز ثابت است، روایت عائشه بر نفی و روایت شعبی بر اثبات رابطه‌ی بین ابوبکر و سیده فاطمه دلالت دارد و از دیدگاه علماء و صاحب نظران اثبات بر نفی مقدم است، چون احتمال می‌رود نفی کننده از آن بی‌خبر بوده است، به ویژه در این مسأله، چون رفتن ابوبکر به عیادت فاطمه از حوادث بزرگی نبوده که در میان مردم منتشر و شایع شده باشد و همه از آن آگاه شده باشند، بلکه‌از امور عادی است که همه حضور نداشته و به طور طبیعی عموم مردم از آن بی‌خبر بوده‌اند و از مسائلی است که به دلیل عدم نیاز به نقل و روایت آن، بدان توجّه زیادی نشده‌است. علماء و صاحب نظران می‌گویند: هرگز فاطمه عمداً با ابوبکر قطع رابطه نکرده است، چون فردی مانند فاطمه پاکتر از آن است که بر خلاف نهی رسول‌الله ﷺ کاری کند، چراکه که پیامبر ﷺ از این که مسلمان بیشتر از سه روز با کسی قهر باشد نهی فرموده، و حتّی اگر حرفی نزده است علّتش عدم نیاز بوده است.[3]

قرطبی در شرح حدیث عائشه می‌گوید: بعد از آن دیگر شرایط ملاقات فاطمه با ابوبکر فراهم نشد، زیرا فاطمه به مصیبت از دست دادن پدر بزرگوارش گرفتار بود، به همین دلیل راوی، عدم ایجاد شدن شرایط ملاقات را به هجران (ترک رابطه) تعبیر کرده است، چون

۱- الانتصار للصحب و الآل /۴۳۴

۲- بخاري، ش۴۲۴۰و مسلم، ش ۱۷۵.

۳- الانتصار للصحب و الآل /۴۳۴.

رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «**لایحلّ لمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث**»[1]: (برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد). این در حالی است که فاطمه رضی الله عنها یکی از آگاهترین صحابه به حرام و حلال بوده و از همه‌ی مردم بیشتر از مخالفت با رسول‌الله صلى الله عليه وسلم اجتناب می‌کرد، چگونه چنین نباشد در حالی که او پاره تن رسول‌الله صلى الله عليه وسلم و سید و سردار زنان بهشت است.[2]

نووی می‌گوید: آن چه در روایت آمده که فاطمه با ابوبکر قطع رابطه کرده، معنایش این است که به ملاقاتش نیامده و با هم ملاقات نداشتند، بدون شک این امر از نوع ترک رابطه‌ی حرام نیست که به یکدیگر سلام نکنند و هنگام رویارویی از همدیگر روی بگردانند و اعراض کنند، آنچه در روایت آمده که وی با ابوبکر حرف نمی‌زد، به این معناست که درباره فدک و ارثیه دیگر با او حرف نزد و یا به خاطر قطع رابطه و سرگرم بودن به مصیبت خود از او چیزی درخواست نکرد و به ملاقاتش نرفت. هرگز در هیچ روایتی نیامده که فاطمه به دلیل از دست دادن شرافتمندترین مخلوقات و گرفتار شدن به اندوه آن از تمام چیزها به خود سرگرم بود و آن برایش مصیبتی بود که تمام مصیبتها را تحت تأثیر قرار می‌داد. فاطمه چنان بیمار شد که در بستر به سر می‌برد و به همین دلیل از مشارکت در تمام امور باز ماند، چه برسد به این که با خلیفه‌ای که در تمام لحظات شبانه‌روز به امور مسلمانان و امّت اسلامی‌مشغول بود، ملاقات داشته باشد. ناگفته پیداست که در مدّت کوتاه زندگی سیده فاطمه خلیفه‌ی اوّل سرگرم جنگ با مرتدان بود، از طرفی رسول‌الله صلى الله عليه وسلم به فاطمه خبر داده بود که او اوّلین فرد از اهل بیت خواهد بود که به او ملحق می‌شود. به طور طبیعی کسی که در چنین وضعیتی باشد، امور دنیوی به ذهنش خطور نمی‌کند و برایش اهمیّتی ندارد. چه نیکوست سخن مهلب! – که عینی نقل کرده- در هیچ روایتی نیامده که ابوبکر و فاطمه ملاقات کنند و سلام و احوالپرسی نکنند، چون فاطمه از خانه‌اش بیرون نمی‌آمد، راوی این عملش را به هجران (ترک رابطه) تعبیر کرده است. یکی از نشانه‌های وجود رابطه‌ی محکم و استوار بین ابوبکر و سیده فاطمه این است که در مدّت بیماری ایشان، اسماء بنت عمیس همسر ابوبکر از او پرستاری می‌کرد و تا آخرین نفسهای عمر پر برکت فاطمه بالای سرش بود، در غسل و تجهیز وی مشارکت داشته است و علی نیز از سیّده فاطمه پرستاری می‌کرد و

١- بخاري، ش/٦٠٧٧.

٢- المفهم ٧٣/١٢.

اسماء زن ابوبکر با او همکاری داشت، سیّده فاطمه در مورد چگونگی کفن و دفن و تشییع جنازه‌اش به اسماء زن ابوبکر سفارشهایی نمود و اسماء نیز به سفارشهایش عمل کرد.[۱]

فاطمه به اسماء گفته بود: من ناپسند می‌دانم که روی جنازه‌ام نیز همانند مردان پارچه‌ای بیاندازند که اعضاء و اندام مشخص می‌شود! اسماء گفت: ای دختر رسول خدا آیا چیزی نشان بدهم که در سرزمین حبشه دیده‌ام؟ سپس تعدادی از چوبهای تر خرما را درخواست کرد و آنها را به هم بافت، سپس پارچه روی آن انداخت، فاطمه که این را دید گفت: چقدر زیبا و خوب است؟! اینگونه مشخص می‌شود که این جنازه زن است، نه مرد! [۲] ابن عبدالبر روایت می‌کند که: فاطمه رضی الله عنها اولین زنی بود که در اسلام جنازه‌اش را پوشاندند و بعد از او جنازه‌ی زینب دختر جحش را پوشاندند.

بر خلاف آنچه گمان می‌کنند، همواره ابوبکر با علی رابطه داشت و احوال دختر رسول خدا ﷺ را می‌پرسید و در هنگام بیماری فاطمه، علی ﷛ نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند، بعد از نماز ابوبکر ﷛ و عمر ﷛ از او درباره‌ی احوال دختر رسول‌الله ﷺ سؤال می‌کردند، از طرفی همسرش اسماء بنت عمیس جویای احوال دختر رسول‌الله ﷺ بود، چون پرستاری و اشراف بر بیماری و احوالش را به عهده داشت، در آن روزی که فاطمه وفات یافت، گریه‌های مردان و زنان، مدینه را تکان داد و مردم همانند روز وفات رسول‌الله ﷺ به وحشت افتاده بودند، ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که به خانه‌ی علی ﷛ آمدند و به ایشان تسلیّت گفتند و گفتند: ای ابوالحسن پیش از آمدن ما بر جنازه‌ی دختر رسول‌الله ﷺ نماز نخوانی[۳] و فاطمه رَضِيَ اَللهُ عَنهَا در شب سه شنبه، سوم ماه رمضان سال یازدهم هجری وفات یافت، ابن مالك بن جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش علی بن حسین روایت می‌کند که: فاطمه بین مغرب و عشاء وفات یافت، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف ﷹ حاضر شدند، وقتی جنازه را گذاشتند که نماز بخوانند، علی گفت: ای ابوبکر، برو جلو! ابوبکر گفت: ای ابوالحسن خودت برو، علی گفت: سوگند به خدا کسی غیر از تو بر او نماز نخواهد خواند، لذا ابوبکر بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کردند. در روایتی دیگر آمده که ابوبکر بر او نماز خواند و چهار تکبیر گفت.[۴]

۱- الشیعة و اهل البیت /۷۷.

۲- الاستیعاب ۳۷۸/۴.

۳- الشیعة و اهل البیت /۷۷، کتاب سلیم بن قیس /۲۵۵.

٤- المختصر من کتاب الموافقة /۶۸ و در سند آن ضعف وجود دارد.

در روایت مسلم آمده که علی رضي الله عنه بر او نماز خواند و قول راجح همین است[1] و محمّد اقبال در قصیده‌ی العصماء (فاطمه‌الزهراء) چه نیکو سروده:

نَسَبُ المسيح بنى لمريم سيرة | بقيت على طول المدى ذكراها
والمجد يشرف من ثلاث مطالع | في مهد فاطمة فما أعلاها
هي بنت من؟ هي زوج من؟ هي أم من؟ | من ذايداني في الفخار أباها
هي ومضة من نور عين المصطفى | هادي الشعوب إذا تروم هداها
من أيقظ الفطر النيام بروحه | وكأنه بعد البلى أحياها
وأعاد تاريخ الحياة جديدة | مثل العرائس في جديد حُلاها
هي أسوة للأمهات وقدوة | يترسم القمر المنير خطاها
جعلت من الصبر الجميل غذاءها | ورأت رضا الزوج الكريم رضاها

یعنی:

نسبت مسیح ابن مریم از پیشینیان ماند
که در طول زمان ذکر آن باقی خواهد ماند.
و مجد و بزرگواری از سه جهت تابیدن گرفته؛
بر گهواره‌ی فاطمه که هیچ شرفی از آن بالاتر نیست
او دختر کیست؟ همسر کیست؟ مادر کیست؟
کیست که در فخر به پدرش نزدیک باشد
او پاره‌ای از نور چشم مصطفی است.
هدایت کننده توده‌ها آن گاه که هدایتش را بطلبد
آن کسی که سرشتهای خوابیده را با روحش بیدار کرد(رسول الله)
چنان که گویا بعد از پوسیدن آنها را زنده نمود
و زندگی را دوباره به تاریخ باز گرداند.
همانند: عروسی شد که به آرایش نور در می‌آید
فاطمه‌الگو و اسوه‌ی مادران است که گامهایش همانند ماه روشن، روشنی می‌آفریند
صبر جمیل غذای روح اوست و خشنودی شوهر ارزشمند، خوشنودی اوست.

۱- مسلم، ش /۱۷۵۹

تا آنجایی که می‌گوید:

لولا وقوفي عند شرع المصطفى وحدود شرعته ونحن فداها

لمضيت للتطواف حول ضريحها وغمرت بالقبلات طيب ثراها

اگر به قوانین شریعت مصطفی پایبند نبودم

و حدود شریعت را رعایت نمی‌کردم- جان ما فدای شریعت-

حتماً می‌رفتم و ضریحش را طواف می‌کردم (اما چون جایز نیست نمی‌توانم)

و خاك قبرش را غرق در بوسه می‌کردم.[۱]

ششم: پیوندهای ازدواج بین خانواده‌ی صدیق و اهل بیت و نامگذاری فرزندان اهل بیت به نام ابوبکر

رابطه‌ی ابوبکر با اعضای اهل بیت، رابطه‌ی صمیمی و مستمر و قابل تقدیر بود که شایسته‌ی هر دو طرف می‌باشد، این دوستی و اعتماد، متقابل و دو طرفه بود، چنان رابطه‌ی محکم و متینی داشتند که شکاف، فاصله و اختلاف در بینشان قابل تصور نیست. هر چند، قصه سرایان، اسطوره و اباطیل ببافند، آری، عائشه‌ی صدیقه دختر ابوبکر صدیق و همسر رسول‌الله ﷺ و محبوبترین فرد نزد رسول‌الله بود، هر چند حسودان بسوزند و مخالفان کینه توزی کنند، این حقیقتی ثابت و انکار ناپذیر است و عائشه رضی الله عنها به شهادت قرآن پاك و پاکیزه است، هر چند باطل‌پرستان قبول نکنند و منکران انکار کنند. اسماء دختر عمیس که قبلاً زن جعفر ابن ابی طالب، برادر تنی علی بود، بعد از وفات جعفر، با ابوبکر ازدواج کرد و از او پسری به نام محمد بن ابوبکر دارد که بعدها توسط سیدنا علی والی و استاندار مصر معرفی شد و بعد از وفات ابوبکر، علی با این زن ازدواج کرد که از او پسری به نام یحیی دارد.[۲]

زن امام محمد – امام پنجم شیعیان – نوه‌ی ابوبکر صدیق است و امام محمد نوه‌ی علی نیز هست. استاد احسان الهی از کتابها و مراجع شیعه نقل و ثابت کرده که رابطه‌ی بین اهل بیت نبوت و خانواده‌ی ابوبکر، رابطه‌ای با پیوندهای ازدواج متقابل استوار بوده است و ثابت نموده که قاسم بن محمد بن ابوبکر (نوه‌ی ابوبکر) و علی بن حسین بن علی (نوه‌ی علی) با هم پسر خاله بودند، چون مادر قاسم بن محمد و علی بن حسین هر دو دختران یزدگرد ابن

۱- الدوحة النبويّة /۶۲-۶۳.

۲- خلافة علي بن ابيطالب، و ترتيب و تهذيب كتاب البداية و النهاية، سلمي /۲۲.

شهربانو بن کسری – پادشاه ایران – بودند که در زمان عمر فاروقﷺ به دست سپاهیان اسلام اسیر شدند. استاد أحسان بحث روابط و پیوند ازدواجهای متقابل بین خانواده پیامبر و ابوبکر را به صورت گسترده دنبال و نقل کرده است.[١]

یکی دیگر از نشانه‌های قاطع بر استوار بودن پیوند دوستی بین ابوبکر صدّیق و اهل بیت این است که آنها (اهل بیت) بچّه‌هایشان را به نام ابوبکر نامگذاری می‌کردند، اوّلین فردی که از اهل بیت نام پسرش را ابوبکر گذاشت، علی بن ابی طالبﷺ بود، این نشانه‌ی دوستی، برادری، احترام و تقدیری است که علیﷺ نسبت به ابوبکرﷺ داشت و شایان ذکر است که این پسر علیﷺ بعد از آن که ابوبکر خلافت را به دست گرفته بود، به دنیا آمده است و نامگذاری فرزند به این نام در آن شرایط، دلیلی روشن بر تأیید خلافت و امامت ابوبکر است. حتّی اگر بعد از وفات صدیق هم به نام ابوبکر نامگذاری می‌کرد، نشانه‌ی محبّت و دوستی بود. آیا امروزه در میان شیعیان که خودشان را محبان علی و اولادش می‌دانند، کسی هست که پسرش را به این نام، نامگذاری کند؟! و آیا با این وضعیت، آنها دوستان و محبّان علی هستند یا مخالفان او؟ بدیهی است که علیﷺ به دلیل خوشبینی و اظهار محبّت و وفاداری نسبت به ابوبکرﷺ، حتّی بعد از وفات او، نام فرزندش را ابوبکر می‌گذاشت، چون قبل از علی سابقه ندارد کسی از بنی‌هاشم اسم پسرش را ابوبکر بگذارد، وانگهی در میان اهل بیت تنها علیﷺ نبوده که نام پسرش را با خوشبینی، تبرک و اظهار محبّت و صداقت، ابوبکر نامیده باشد، بلکه بعد از او فرزندانش نام ابوبکر را برای فرزندانشان انتخاب می‌کردند. حسن و حسینﷺ نیز پسرانشان را با نام ابوبکر نامگذاری کرده‌اند و تاریخ نویسان شیعی از جمله یعقوبی و مسعودی نام این پسران حسن و حسین را ذکر کرده‌اند.[٢] همواره نامگذاری اهل بیت، با نام ابوبکر ادامه داشته است و برادرزاده علی – عبدالله بن جعفر طیار بن ابی طالب – یکی از پسرانش را ابوبکر نامگذاری کرد، بر خلاف تبلیغات مغرضانه برخی که می‌گویند: همیشه بین ابوبکر و اهل بیت دشمنی، کینه و جدائی وجود داشته است، این نامگذاری یکی از نشانه‌های دوستی و رابطه عمیق صمیمی‌بین ابوبکر و اهل بیت است.[٣]

١- الشیعه و اهل البیت /٧٨-٨٣.

٢- تاریخ الیعقوبي ٢٢٨/٢، النتیجه و الاشراف /٨٢.

٣- الشیعه و اهل بیت /٨٣، الدر المنثور من تراث اهل البیت والصحابهالسید علاء الدین مدرسي /٣٨-٤٤ و رحماء بینهم، صالح بن عبداللهالدرویش.

هفتم: موضعگیری علی﷛ هنگام وفات ابوبکر صدیق﷛

علی﷛ از جمله افرادی بود که ابوبکر﷛ با او مشاوره و رایزنی کرده بود که پس از خودش خلافت را به چه کسی پیشنهاد کند، نظر علی این بود که بعد از ابوبکر، خلافت به عمر فاروق واگذار شود.[۱]

آنگاه که ابوبکر در احتضار مرگ قرار گرفت، آخرین سخنی که بر زبان آورد، آیه‌ی ۱۰۱ سوره یوسف بود:

﴿ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ١٠١ ﴾

(مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان).

وفات سیدنا ابوبکر﷛ موجب شد که مرد و زن مدینه چنان گریه کنند که شهر مدینه به لرزه درآید و بعد از وفات رسول‌الله ﷺ، مدینه هیچ روزی را مثل آن روز مردان و زنان گریان به خود ندیده بود، همانند آن شامگاه اندوهگین در مدینه تجربه نشده بود و سیدنا علی﷛ همینکه خبر وفات ابوبکر صدیق را شنید، شتابان، گریان – و إنا لله و إنا الیه راجعون – گویان به خانه‌ی ابوبکر آمد و گفت: «ای ابوبکر، خداوند تو را رحمت کند، تو دوست و مونس و آرامش دهنده و مورد اعتماد و رازدار و مشاور رسول خدا ﷺ بودی! و نخستین فردی بودی که اسلام آوردی و ایمان تو از همه خالصانه‌تر ویقین تو به خداوند از همه قوی‌تر بود و ترس تو از خداوند، از همه بیشتر بود، در دین خدا از همه آگاه تر بودی، از همه بیشتر حامی و مدافع پیامبر ﷺ و اسلام بودی و در مصاحبت از همه بهتر بودی؛ فضایل و مناقبت تو از همه بیشتر و سابقه‌ات از همه برتر و مقام تو از همه والاتر بود. با پیامبر نزدیکترین رابطه را داشتی، در راه و روش به پیامبر مشابهت بیشتری داشتی؛ شرافت و مقام و احترام تو در نزد رسول خدا از همه بیشتر بود و خداوند از جانب پیامبر ﷺ و اسلام تو را بهترین پاداش دهد! زمانی که مردم رسول خدا را تکذیب کردند، تو تصدیق کردی، برای پیامبر ﷺ همچون گوش و چشم بودی، خداوند تو را در کتابش صدّیق نامید. آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣ ﴾(زمر/۳۳)

۱- الکامل ابن الاثیر ۷۶/۲، المختصر من کتاب الموافقة زمخشري /۷۰-۱۰۰.

(کسانی که حقیقت و صداقت را با خود آورده‌اند (و از سوی خدا به مردمان ابلاغ کرده‌اند که پیغمبرانند) و کسانی که حقیقت و صداقت را باور داشته‌اند (و برابر آن رفته‌اند که مؤمنانند) آنان پرهیزگاران واقعی هستند).

زمانی که همه بُخل ورزیدند، تو سخاوت کردی و اموال و دارایی‌هایت را در اختیارش قرار دادی، در کارهای سخت، زمانی که دیگران نشستند و خودداری کردند، تو یار و یاورش بودی. هنگام سختی او را به بهترین شکل همراهی و مصاحبت نمودی، یکی از آن دویار غار که آرامش خدا بر او نازل گردید، تو بودی. رفیق پیامبر در راه هجرت و جانشین او در دین خدا و امتش تو بودی، آنگاه که عده‌ای از مردم مرتد شدند، به بهترین شکل ممکن خلافت نمودی و چنان از عهده‌ی کار برآمدی که فقط خلیفه‌ی بر حق پیامبر می‌توانست برآید، در زمان سُستی اصحاب قیام کردی، در زمان ضعف آنان به میدان آمدی، در زمان ناتوانی ایشان قوی و نیرومند بودی و در وقت سستی دیگران نسبت به پایبندی به منهج و شیوه‌ی رسول خدا، پایبندی نمودی، همانگونه بودی که رسول‌الله ﷺ فرمود: از نظر جسمی‌ضعیف و در اجرای فرمان خداوند قوی، در دل فروتن و متواضع و در نزد خداوند بزرگ، در چشم مردم محترم و در دلشان محبوب بودی، طعنه و ایراد بهانه جویان در حق تو نابجاست، هیچ مخلوقی در نظرت کوچك و کم ارزش نبود و افراد ضعیف در نظرت قوی و با عزّت بودند، تا جایی که آنان را به حقشان می‌رساندی، در اجرای قوانین الهی، خویش و بیگانه نزد تو یکسان بود و نزدیکترین مردم به تو کسی بود که بیشتر فرمانبردار خداوند بود و بیشتر پرهیزکار بود، تو صادقانه از حق پیروی می‌کردی و سخن تو محکم و قطعی بود، فرمان تو با بردباری و استواری همراه و نظر و رأی تو عالمانه و آگاهانه بود، دین خدا با تو تعادل یافت و ایمان به وسیله تو تقویّت گردید، فرمان خداوند توسط تو آشکار و علنی شد. به خدا سوگند! در ایمان به خدا از همگان با فاصله زیاد سبقت گرفتی و کسان بعد از خود را (به سبب لیاقتی که بیش از همه داشتی) به سختی و مشقّت انداختی، در به دست آوردن خیر به توفیق آشکار دست یافتی. إنا لله و إنا الیه راجعون! (به حکم خداوند راضی شدیم و تسلیم امر او هستیم). سوگند به خدا مسلمانان پس از رسول‌الله به مصیبتی ﷺ همانند مصیبت از دست دادنت گرفتار نخواهند شد، چون تو برای دین عزّت و دژی محکم و محافظی قوی بودی، خداوند تو را به پیامبرش محمّد ﷺ ملحق کند و ما را از پاداش تو محروم ننماید و بعد از تو گمراه نگرداند.

راوی می‌گوید: مردم تا تمام شدن کلام علیﷺ سکوت کرده بودند و سپس چنان گریستند که صدایشان بلند شد و گفتند: راست گفتی[۱].

در روایتی دیگر آمده که سیدنا علی وقتی آمد، ابوبکرﷺ با پارچه پوشیده شده بود، فرمود: کسی با نامه‌ی اعمالش به ملاقات پروردگارش نخواهد رفت که برایم از این پوشیده شده محبوب‌تر باشد.[۲]

۱- التبصير، ابن جوزي ۱/۴۷۷ الي ۴۷۹ بنقل از اصحاب الرسول ۱/۱۰۸.

۲- تاريخ الذهبي، عهد الخلفاء الراشدين /۱۲۰.

مبحث دوّم
علیرضي الله عنه در دوران عمر فاروقرضي الله عنه

علی بن ابی طالبرضي الله عنه یکی از اعضای برجسته و حتّی مشاور اوّل شورای دولت عمررضي الله عنه بود و سیدنا عمر رضي الله عنه قدر فضیلت فقه و حکمت علی را می‌دانست و در باره‌اش نظر نیکو و مساعدی داشت. مستند است که درباره‌ی او گفت: علی در قضاوت از همه‌ی ما آگاهتر است[1].

ابن جوزی می‌نویسد: ابوبکر و عمر با علی مشورت می‌کردند و عمر می‌گفت: «پناه بر خدا از مشکلی که در حل آن ابوالحسن نباشد».[2]

مسروق می‌گوید: مردم معلومات دین را از شش نفر می‌گرفتند که عبارتند از: عمر، علی، عبدالله، ابودرداء، أبی بن کعب، زید بن ثابترضي الله عنهم. سپس درباره‌ی این شش نفر تحقیق کردم، دیدم علمشان به سه نفر ختم می‌شود، دانشمندانی در مدینه و شام و عراق، دانشمندی در مدینه، دانشمندی در شام و دانشمندی در عراق. دانشمند مدینه علی ابن ابی طالب و عالم کوفه عبدالله بن مسعود و عالم شام ابودرداء است. هرگاه هر سه نفر (گرد هم آیند)، دانشمند عراق و شام از دانشمند مدینه سؤال می‌کنند، امّا او از آنها سؤال نمی‌کند.[3]

علیرضي الله عنه در دوران خلافت خلفای پیش از خود از نزدیکترین افراد به ایشان بود، آنان را حمایت و پشتیبانی می‌کرد و در مشاوره دریغ نمی‌کرد، برای حل مشکلات و پیشنهاد راه حل برای مسائلی که در نصوص قرآن و سنّت نیست، اجتهاد می‌کرد و با مساعدت خلیفه در تنظیم برنامه‌ها و راهکارهای دولت نوپای خلافت، نهایت تلاش خود را به کار می‌بست و برای اثبات این مدعا شواهد زیادی وجود دارد که به برخی اشاره می‌کنیم:

اوّل: همکاری در امور قضایی

۱- حکم علی در مورد زن دیوانه‌ای که بارها مرتکب زنا شده بود

از ابوظبیان جبنی روایت است: زنی را نزد سیدنا عمررضي الله عنه آوردند که مرتکب زنا شده بود، دستور داد که وی را سنگسار کنند، در مسیر راه به علی برخوردند، پرسید: چه شده؟ گفتند:

۱- الاستیعاب في معرفه‌الاصحاب /۱۱۰۲، المعرفه و التاریخ ۴۸۱/۱.

۲- فضایل الصحابه، ش/۱۱۰۰ إسناد آن ضعیف است.

۳- المعرفه و التاریخ، فسوي ۴۴۴/۱.

مرتکب زنا شده و عمرﷺ دستور رجم او را صادر کرده، علی او را از دست شان نجات داد و آنها نزد عمرﷺ بازگشتند، پرسید: چرا بازگشتید؟ گفتند: علیﷺ ما را باز گرداند. خلیفه (عمر) گفت: علی این کار را نکرده مگر با دلیلی که داشته است، لذا به دنبال علی فرستاد، علیﷺ آمد در حالیکه آرام به نظر می‌رسید، خلیفه پرسید: چرا اینها را برگرداندی؟ گفت: مگر نشنیده‌ای که پیامبرﷺ فرموده: «رفع القلم عن ثلاث: عن النائم حتی یستیقظ و عن الصّغیر حتی یکبر و عن المبتلي حتی یعقل؟»: (قلم(ثبت گناه) از سه کس برداشته شده: از فرد خواب تا بیدار شود، از کودک تا وقتی که بزرگ (بالغ) شود و از فرد گرفتار (به دیوانگی و بی هوشی) تا هوشیار شود؟) گفت: چرا، شنیده‌ام. علی گفت: این زن دچار مرض بی‌هوشی و دیوانگی است که از فلان قبیله است، شاید در حالی مرتکب زنا شده که در حالت عادی نبوده، بلکه بی‌هوش یا دیوانه بوده، عمر گفت: من از این موضوع خبر نداشتم و آن زن را رجم نکرد.[1] در حقیقت سیدنا عمر خبر نداشت که آن زن دیوانه است.

۲- دو برابر نمودن مجازات (حد) کسی که شراب می‌نوشد

عمرﷺ در دو برابر کردن مجازات شرابخوار طبق نظریه و دیدگاه علیﷺ عمل کرده بود، علّت آن بود که شرابخواری در سرزمینهای اسلامی، به ویژه شهرهایی که تازه مسلمان شده بودند، شایع و عادی بود، بنابراین علی به عمر مشاوره داد که مجازات (حد) شرابخوار را تا دو برابر یعنی تا هشتاد ضربه شلاق افزایش دهد و آن را مانند کمترین حد از حدود شرعی قرار دهد و اجرا کند. علّت این نظریه‌اش را به این صورت شرح داد که: شراب خوار مست می‌شود و هذیان می‌گوید، وقتی که هذیان می‌گوید: تهمت می‌زند و مجازات تهمت زننده هشتاد شلاق است[2].

از علیﷺ مستند است که می‌گفت: اگر من حد را بر کسی اجرا کنم و بر اثر آن بمیرد، در دلم احساس ناراحتی می‌کنم، جز برای شرابخوار، چرا که اگر شرابخوار زیر شلاق اجرای حد بمیرد دیه (خونبهایی) دارد و به همین دلیل است که رسول‌الله ﷺ حد آن را این قدر (هشتاد تازیانه) اجرا نکرده است[3].

۱- مسند احمد، الموسوعة الحدیثیة، ش/۱۳۲۸ صحیح لغیره‌است

۲- إرواء الغیل آلباني ۴۶/۸-۴۷، گوید اسناد آن ضعیف است و این اثر را عبدالحمید علي در رساله‌اش خلافه علي بن ابي طالب، پیوست /۳۰ تحقیق کرده‌است.

۳- فتح الباري ۶۶/۱۲.

بیهقی جمله اجرا نکردن رسول‌الله ﷺ را به بیشتر از چهل ضربه زدن توجیه کرده است، یعنی رسول‌الله ﷺ شرابخوار را فقط چهل ضربه شلاق می‌زد و یا معنایش این است که شرابخوار را با شلاق مجازات نمی‌کرد، بلکه با کفش و چادر و لنگ چهل ضربه می‌زدند و الله اعلم.[۱]

فقها از اعمال و رفتار خلفای راشدین چنین استنباط کرده‌اند که مجازات شراب خوار هشتاد ضربه شلاق است، این رأی مالک، ثوری، ابوحنیفه و دیگر فقهایی است که از آنها پیروی کرده‌اند و دلیل آنها در این حکم فقهی، اجماع صحابه است؛ آن دسته از صاحب نظرانی که گفته‌اند مجازات (حد) شرابخوار چهل ضربه است، کسانی چون ابوبکر، شافعی و امام احمد متفق‌القول هستند و سیدنا عمر گفت: بیشتر از چهل تازیانه تعزیر به حساب می‌آید که هر گاه امام مناسب و شایسته ببیند، می‌تواند اجرا کند و این رأی صحیح شافعی هم هست.[۲] ابن تیمیه نیز تمایل به این نظریه دارد و می‌گوید: هرگاه شرابخواران کم شدند و حل این مشکل آسان شد، همان چهل ضربه کفایت می‌کند.

۳- بررسی گفته: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد!![۳]

۱- سنن الکبري، بیهقي ۳۲۲/۸.

۲- المغنی(۳۰۷/۸)

۳-اولا: این داستان ضعیف است زیرا در سند آن مؤمل بن اسماعیل است. (الإستیعاب، نوشته: ابن عبدالبر ج۳ ص ۱۱۰۳) دوما: بدون سند و نیز نامی از علی هم در آن برده نشده است: «زنان عاجزند که مثل معاذ به دنیا بیاورند و اگر معاذ نبود، عمر هلاك می شد». حتی بیهقی در روایتی که اسم معاذ در آن وارد شده را ذکر کرده است و نوشته: اگر این ثابت باشد! (سنن بیهقی: ج۷ ص ۴۴۳) ولی با این حال شیعیان آمده اند اسم معاذ را حذف کرده و اسم علی را در جای آن قرار داده اند. (مسند زید بن علی ص ۳۳۵).رافضی دیگری به نام محمد هادی امینی در تحقیق کتابی به نام خصائص الأمه چنین ذکر می کنند: « این حدیثی است که عامه (یعنی اهل سنت) و خواص (یعنی رافضیان) بر صحت و درست بودن آن اتفاق داشته و در کتب هر دو گروه وارد شده است!، بنابر این گفته دلالت بر نادانی و کمبود علم عمر داشته و اعتراف عمر به فضل و بزرگواری علی در بر دارد». (خصائص الأمه ص ۸۵) این در حالی است که اهل سنت به ثبوت این داستان اعتقادی نداشته ضمن اینکه در کتاب های اهل سنت ذکری از علی نشده است و اسم صحابی دیگر یعنی معاذ فقط وارد شده است. بسیاری از عوام الناس شیعه به تقلید از بزرگانشان این احادیث را ذکر می کنند در حالی که از اصل موضوع اطلاعی ندارند. همانطور که ذکر کردیم این حدیث ساختگی و اسناد آن منقطع می باشد.

حالا اگر فرض بر این بگیریم که این مقوله ثابت شده باشد، پاسخ اهل سنت چیست؟

زنی را پیش عمر﷛ آوردند که حامله بود و به عمل زشت زنا اعتراف کرد، عمر﷛ دستور داد او را رجم کنند، در راهی که او را برای رجم می‌بردند با علی﷛ برخورد کردند، پرسید: این زن را کجا می‌برید؟ گفتند: امیر مؤمنان دستور داده رجم شود، علی﷛ او را برگرداند و پیش عمر رفت و گفت: آیا تو دستور رجم این زن را داده‌ای؟ گفت: آری، او نزد من به زنا اعتراف کرده، علی گفت: تو بر زن تسلط و حاکمیّت داری، امّا بر جنینی که در شکم اوست چه حاکمیتی داری؟ علی گفت: نکند او را توبیخ کرده یا ترسانده‌ای؟ گفت: آری اینگونه بوده، علی گفت: مگر نشنیده‌ای رسول‌الله ﷺ فرمود: بر کسی که بعد از شکنجه اعتراف کند حدی نیست و هر کس به زنجیر کشیده شد یا زندانی و تهدید شد و اعتراف کرد، اعترافش اعتباری ندارد، لذا عمر﷛ هم آن زن را رها کرد و سپس گفت: زنان ناتوانند از اینکه فرزندی مانند علی ابن ابی طالب بزایند و اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد[1].

این حدیث اگر ثابت شود دلالت بر این می کند که علی رضی الله عنه، عمر را دوست داشته است که ایشان را از هلاک نجات داده است، اگر علی رضی الله عنه می دانست که عمر شخصی است که به ضرر اسلام کار می کند باید می گذاشت که ایشان هلاک شود و الا خود ایشان شریک جرم هستند که کسی را نجات می دهند که به گمان شیعیان به زیان اسلام کار می کرد.

برای روشن شدن مساله چند مثال را می آوریم:

- اگر زحمات معلم نبود، دانش آموز در این درس مردود می شد.
- اگر غریق نجات نبود، فلانی غرق می شد.
- اگر دکتر نبود، مریض وفات می کرد.
- اگر این دوا نبود، مریض شفا نمی یافت.

آیا این طعنی است در مریض و دانش آموز و کسی که نجات یافته؟

هر چند این جمله ثابت نیست و ساختگی است ولی ما میگوییم معنای آن درست است زیرا ما چند روایت دیگر در نهج البلاغه که یکی از کتاب های معتبر نزد شیعیان است(هر چند این کتاب نزد اهل سنت غیر معتبر است) داریم که علی رضی الله عنه عمر را از رفتن به جنگ با رومیان بخاطر ترس از کشته شدن ایشان منع می کنند! بلکه این جریان دو بار اتفاق افتاده است که علی رضی الله عنه بخاطر ترس از کشته شدن عمر، ایشان را از رفتن به جنگ منع می کنند.

پس علی دوست دار و دلسوز عمر بوده است و همیشه نگران ایشان بوده است و از ایشان دفاع می کرده است، چرا اینطور نباشد در حالی که عمر داماد ایشان است.

خداوند همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید.

۱- سنن سعید بن منصور ۹۶/۲، ش ۲۰۸۳، المختصر من کتاب الموافقه /۱۳۱.

ابن تیمیه بر این داستان تعلیقی به این شرح نوشت: اگر این داستان صحیح است، امّا عمر رضي الله عنه نمی‌دانسته آن زن حامله است و علی که از آن مطلع بود او را در جریان گذاشت، شکی نیست که اصل، بی خبر بودن انسان است و هر گاه امام از حامله بودن زنی که سزاوار قتل و سنگسار است، بی‌خبر باشد، اگر مردم از حال آن باخبر باشند، از جمله وظایفشان است که با امام یا قاضی همکاری کنند. تا آنجایی که در مورد عمر رضي الله عنه می‌گوید: امام حقوق مردم را رعایت می‌کند، حدود شرعی را اجرا می‌کند و در بین تمام مردم حکم و داوری می‌نماید، با توجّه به اینها در زمان سیدنا عمر رضي الله عنه اسلام چنان گسترش یافت و پیروزی به دست آورد که هرگز قبل از آن، تا این حد پیشرفت نکرده بود. او همواره در حال قضاوت و فتوا بود، اگر دارای علم فراوان و سعه صدر نبود، هرگز توان انجام آن همه کارهای بزرگ و طاقت‌فرسا را نداشت، بنابراین اگر از هزار و صد هزار مورد، یک مورد را اشتباه کند که به او تذکر دهند و یا فراموش نماید تا هنگامی‌که به او بگویند، چه‌ایرادی دارد؟ آیا چنین چیزی می‌تواند عیب و ایراد باشد[1]، ابن تیمیه این توضیحات را در ردّ رافضه بیان کرد.

٤- امور مجهول را به سنّت برگردانید

زنی را پیش عمر رضي الله عنه آوردند که در حین عدّه با او ازدواج کرده بودند، عمر رضي الله عنه آن دو را از هم جدا کرد و مهریه‌اش را از بیت المال پرداخت کرد و گفت: پرداخت مهریه‌ی ازدواجی را که منحل شده اعلام می‌کنم، آن را برعهده‌ی زوج نمی‌گذارم و گفت: شما دو تا هرگز نمی‌توانید با یکدیگر ازدواج کنید. این خبر به علی رضي الله عنه رسید، گفت: از سنّت بی‌خبر بوده‌اند، در برابر استفاده جنسی بر مرد مهریه لازم می‌شود و آن دو باید از یکدیگر جدا شوند، وقتی عده‌ی آن زن تمام شد، آن مرد هم می‌تواند یکی از خواستگاران این زن باشد، در پی این حکم علی، عمر رضي الله عنه برای مردم سخنرانی کرد و گفت: هر کس از روی نادانی بر خلاف سنت کاری کرده، به سنت بازگردد. و عمر رضي الله عنه از حکمی که صادر کرده بود رجوع کرد و حکم علی رضي الله عنه را اجرا نمود.[2]

١- منهاج السنة ٦/٤٢.

٢- المغني و شرح الكبير ١١/٦٦-٦٧.

۵- بر من تعرض کرده و مرا نزد خانواده‌ام خوار کرد

جعفر بن محمَد گفت: زنی را پیش عمرﷺ آوردند که شیفته‌ی یکی از جوانان انصار شده بود و علاقمند بود با آن جوان ازدواج کند، وقتی آن جوان ابراز بی‌علاقگی کرد و حاضر به ازدواج با او نشد، زن حیله‌ای اندیشید، بنابراین تخم مرغی شکسته و زرده‌ی آن را جدا کرد و سفیده‌اش را روی شلوار و بین پاهایش ریخته بود، سپس پیش عمر آمده و داد و فریاد راه انداخته و گفت: این مرد بر من تعرض کرده و مرا در میان خانواده‌ام رسوا کرده، این هم نشانه و اثر کار او. لذا عمرﷺ از زنان سؤال کرد و خواست وضعیتش را بررسی کنند، زنان گفتند: در لباس و بدنش اثری از منی وجود دارد، عمر خواست جوان را مجازات کند، آن جوان فریاد می‌زد و می‌گفت: ای امیرمؤمنان در مورد این مسأله دست نگه‌دار و تحقیق کن، سوگند به خدا من مرتکب عمل زنا نشده‌ام و حتّی قصد چنین کاری را نکردم، او از من درخواست این کار را کرد، در حالی که من خودم را از گناه مصون داشتم و از پاسخ مثبت به خواسته‌اش خودداری کردم. در نتیجه عمر به علی گفت: ای ابوالحسن نظر تو در مورد این دو نفر چیست؟ علیﷺ به لباس آن زن نگاه کرد و سپس آب داغ خواست، آب داغ را بر روی لکه‌ی لباس ریخت، در نتیجه آن سفیدی منجمد شد و آن را برداشت و بوئید و چشید، متوجه شد تخم مرغ است، لذا آن زن را توبیخ کرد و در نتیجه آن زن (به دسیسه‌اش) اعتراف کرد.[1]

از این حادثه چند نکته پندآموز را استنباط می‌کنیم که به شرح زیراند:

الف- وسایل و ابزار اثبات حکم شرعی در قضاوت‌های اسلامی، شامل اقرار، شهادت، قسم و انکار می‌باشد و تا بررسی نشانه‌ها و فراصت قاضی هم ادامه دارد.

ب: اهمیت دادن عمر به مشورت با بزرگان صحابه در مسائل جدید، به ویژه با علی که در نزد عمر به منزله‌ی نیروی شاخص و دارای تشخیص قوی بود.[2]

۱- الطرق الحکمیه، ابن قیم /۴۸.

۲- الاجتهاد في الفقه‌الاسلامي عبدالسلام سلیماني /۱۴۵.

دوّم: نقش علی رضی الله عنه در تنظیم امور مالی و اداری در دوران خلافت عمر رضی الله عنه

۱-همکاریهای علی در تنظیم و برنامه‌های امور مالی

الف- مخارج دارالخلافه

بعد از این که عمر رضی الله عنه عهده‌دار خلافت شد تا مدّتی از بیت المال استفاده نمی‌کرد تا جایی که سخت نیازمند شد و آنچه از سود تجارتش به او می‌رسید کفاف زندگی نمی‌کرد، چون به مسائل مردم بیش از کار و بازرگانی مشغول بود، لذا با اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم تشکیل جلسه داد و با آنها به مشاوره و رایزنی پرداخت و گفت: مدتی است با خودم در این باره فکر می‌کنم، گرفتارم، شما چه صلاح می‌دانید؟

سیدنا عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت: از بیت المال مصرف کن و به دیگران هم طعام بده. سعید بن زید بن عمرو و بن نفیل نیز همین را گفت. عمر به علی گفت: «نظر تو چست؟ علی گفت: به اندازه‌ی غذای صبح و شام خودت بردار، عمر رضی الله عنه به حرف علی رضی الله عنه عمل کرد و در آن جمع گفت: من بیت المال را حفظ خواهم نمود و خودم را به منزله‌ی سرپرست مال یتیم در بیت المال می‌دانم که هرگاه بی نیاز شدم از آن استفاده نمی‌کنم و هر گاه نیاز داشتم به اندازه‌ی نیاز از آن بر می‌دارم.[1]

ب: نظریه و دیدگاه علی درباره‌ی سرزمین سبز در عراق

بعد از اینکه سرزمین سبز و حاصلخیز عراق با جنگ فتح شد، تعدادی از صحابه به سیدنا عمر پیشنهاد کردند آن را بین مجاهدان تقسیم کند، امّا به دلیل وسعت زیاد و حاصلخیزی آن و دور اندیشی عمر رضی الله عنه که در آینده چه کسانی به آنجا خواهند آمد، قلباً راضی به تقسیم آن نبود، لذا با علی رضی الله عنه مشورت کرد که با او همرأی بود و به رأی علی رضی الله عنه عمل کرد و گفت: اگر مسلمانان دیگری نبودند، هر سرزمین و روستایی را که فتح می شد، آن را همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خیبر را تقسیم کرد، بین اهالی آن تقسیم می‌کردم.[2]

۱- الخلافة الراشدة، سندآن صحیح است /۲۷۰ نوشته د.یحیي.

۲- الاموال، قاسم بن سلام /۵۷، خلافه علي ابن ابي طالب، عبدالحمید عل /۷۵.

ج: باید همه را تقسیم کنی

مقداری مال آوردند و تحویل خلیفه دادند، آنها را بین مسلمانان تقسیم کرد و چیزی از آن باقی ماند، با صحابه مشورت کرد که آنها را چه کار کند، برخی گفتند: شایسته است برای روز مبادا نگه داری، علیﷺ نیز در میان جمع صحابه ساکت نشسته بود، عمرﷺ می‌خواست رأی علی را بشنود، علی یادآور شد که در زمان رسول‌الله ﷺ اموالی که از بحرین آوردند، همه را تقسیم کرد، بنابراین عمر به علی گفت: ناگزیر باید آن را تقسیم کنی، لذا علی نیز آن را تقسیم نمود، [۱] ظاهراً این موضوع قبل از تقسیم دیوان‌ها بوده است.[۲]

۲- علی و تنظیم برنامه‌های اداری

آن گاه که عمرﷺ احساس کرد لازم است تاریخ رسمی‌ثابت برای تنظیم امور اداری تعیین و ثبت شود، مردم را جمع کرد و از آنان پرسید: تاریخ اسلامی‌را از چه روزی بنویسم؟ علیﷺگفت: از روزی که رسول‌الله ﷺ هجرت کرده و سرزمین شرک را ترک و رها کرد. عمرﷺ نیز همین کار را کرد[۳].

از نظر سیدنا عمرﷺ، علیﷺ افضلترین فردی بود که می‌توانست مردم را رهبری کند، روایت است: عمرﷺ با یکی از انصار صحبت کرد و گفت: از نظر شما چه کسی بعد از من شایسته خلافت است؟ آن مرد تعدادی از مهاجران را برشمرد، امّا علیﷺ را ذکر نکرد، عمرﷺگفت: شما کجا و علی کجا؟ سوگند به خدا اگر آن را بعد از من خلیفه کنید حق را برایتان اقامه خواهد نمود، هرچند از حق خوشتان نیاید.[۴] بعد از این که ضربه خورد به پسرش عبدالله بن عمر گفت: اگر خلافت را به آن سر طاس (علی) بسپارند، آنها را رهبری نموده و از پس آن برمی‌آید.[۵]

۱- مسند امام احمد(۹۴/۱) اسناد آن ضعیف است چون منقطع است.

۲- خلافه علي ابن ابي طالب، عبدالحميد علي /۷۵.

۳- التاريخ الكبير، امام بخاري ۹/۱.

٤- تاريخ الكبير بخاري (۹/۱)

٥- بغية الباحث عن زوئد مسند الحارث، تحقيق حسين احمد، ۷۴/۳ صحيح الاسناد خلافة علي /۷۶.

۳- عمر بارها علی را در مدینه به عنوان جانشین خود گذاشت

الف: عمر عازم «ماء صراء» شد و اردو زد

ماجرا از این قرار است که رومیان علیه مسلمانان متّحد شدند و آماده‌ی حمله شده بودند، لذا امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه مردم را جمع کرد و به رایزنی پرداختند و همه به او مشاوره دادند که خلیفه شخصاً عازم آنجا شود، بنابراین علی رضي الله عنه را در مدینه به عنوان جانشین تعیین کرد و رفت.[1]

ب- زمانی که عمر رضي الله عنه عازم «جابیه» شد

جریان از این قرار بود که عمرو بن العاص با سپاه اسلام «اجنادین» را فتح کرد و اردو زد، بعد از این ارطبون روم طی نامه‌ای برایش نوشت: «سوگند به خدا تو نمی‌توانی هیچ چیز از سرزمین فلسطین را بعد از «اجنادین» فتح کنی، فریب نخور و برگرد که آن را فقط مردی فتح می‌کند که نامش سه حرفی است». عمرو بن عاص فهمید که فاتح فلسطین عمر رضي الله عنه خواهد بود، لذا طی نامه‌ای عمر رضي الله عنه را در جریان گذاشت، در پی این امیرالمؤمنین در میان مردم اعلان نمود که عازم جبهه‌ی جهادی در فلسطین است و علی را به عنوان خلیفه بر مدینه گمارد.[2]

ج: زمانی که عمر رضي الله عنه با همسران پاک رسول‌الله صلى الله عليه وسلم به حج رفت

آخرین حج عمر در سال (۲۳ هـ) صورت گرفت، در آن سفر همسران پیامبر صلى الله عليه وسلم در حالیکه هر یک از امهات مؤمنین یکی از محارمشان را به همراه داشتند همراه عمر در این حج حضور داشتند. در آن مدّت علی را در مدینه به عنوان خلیفه تعیین کرد.[3]

۱- المنتظم ۱۹۲/۴.
۲- منبع سابق.
۳- المنتظم ۳۲۷/۴ و الفتح ۸۷/۴.

سوم: مشورت عمر ﷺ با علی ﷺ در مسائل جهادی و امور دولتی

در زمان خلافت عمر، علی مشاور اوّل او بود و با او در امور بزرگ و مهم و کوچک و کم اهمیت مشورت می‌کرد، ایشان در هنگام فتح بیت المقدّس و مدائن توسط مؤمنان و رفتن به نهاوند و جنگ با فارس‌ها و رومی‌ها و تعیین تاریخ از آغاز هجرت با علی مشورت کرد.[۱]

علی ﷺ در طول زندگی عمر ﷺ – در دوران خلافتش – مشاوری خیرخواه، دوستی دلسوز و نگران از هر حادثه‌ی احتمالی برای عمر بود، عمر ﷺ نیز علی ﷺ را دوست داشت و بین‌شان پیوند محبّت و دوستی و اعتماد متقابل برقرار بود، با این حال باز هم دشمنان اسلام منکرند و بر تغییر و جعل تاریخ اصرار می‌ورزند و داستانهایی نقل می‌کنند که با روحیه و رفتار آن بزرگواران همخوانی ندارد، تا دوران خلافت راشدین را بگونه‌ای برای ما دگرگون جلوه دهند که هر کس تاریخ را از زاویه‌ی نوشته‌ها و گفته‌های آنان مطالعه کند، تصور می‌کند که هر کدام از یاران پیامبر ﷺ منتظر فرصتی بوده که با استفاده از آن دیگری را نابود کند و همه‌ی مسائل در پشت پرده‌ی نیرنگ و فریب در جریان بوده است.[۲]

یکی از بارزترین شاخصه‌ها برای هر فردی که با دقت و انصاف دوران خلافت عمر ﷺ را بررسی کند، این است که در میان آن بزرگواران رابطه‌ی همکاری متقابل بسیار صمیمی‌و بی‌غل و غشی برقرار بوده، به ویژه بین سیدنا عمر و سیدنا علی ﷺ.

آری! علی ﷺ مشاور اوّل مسائل قضایی و دیگر مشکلات بوده و هیچ پیشنهادی اتخاذ نکرده مگر این که عمر ﷺ آن را با رضایت قلبی به مرحله‌ی اجرا گذاشته باشد، علی نیز در تمام امور، خالصانه و خیرخواهانه با او همکاری می‌کرده است.[۳] به طور مثال وقتی فارس‌ها نیروهایشان را در نهاوند گرد آوردند و سپاه بزرگی برای جنگ با مسلمانان آماده نمودند، عمر ﷺ مسلمانان را جمع کرد و درباره‌ی رفتن خود و حضور در جبهه جنگ مشاوره کرد، عموم مردم رأی دادند که خلیفه به میدان جنگ و جهاد برود.

بنابراین علی ﷺ از جای برخاست و گفت: امّا بعد: ای امیر مؤمنان! اگر تو شخصاً به جنگ اهل شام بروی، رومیها به خانه‌هایشان باز می‌گردند، امّا اگر شخصاً در این جا حضور نداشته باشی، عربها از گوشه و کنار این سرزمین سر برمی‌آورند و به اینجا هجوم خواهند آورد، در نتیجه آنچه پشت سر گذاشتی، برایت از آنچه پیش روی توست، مهمتر وحساستر

۱- علي ابن ابي طالب مستشار امين للخلفاء الراشدين /۹۹.

۲- علي ابن ابی طالب مستشار امين/۱۳۸.

۳- فقه‌السيرة النبوية، بويطي /۵۲۹.

خواهد شد، چرا که زنان و فرزندان و ناموس همه‌ی ما در آن صورت در خطر خواهد بود، بنابراین اهل هر منطقه را بر شهر و منطقه‌ی خودشان بگمار و به مردم بصره بنویس که به سه گروه تقسیم شوند: یک گروه برای حفاظت از حریم و خانواده‌ها در بصره بمانند، گروهی در برابر هم پیمانانشان باشند تا پیمان شکنی نکنند و گروهی دیگر به یاری برادرانشان در کوفه بروند، چرا که اگر تو به میدان جنگ بروی عجم‌ها (ایرانیان) خواهند گفت: این امیر و اصل عربهاست و آنگاه با آخرین نیرو و توانشان بر تو حمله خواهند نمود، امّا درباره‌ی اعزام دیگر مردم به صحنه، خداوند، رفتن آنها را از رفتن تو بیشتر ناپسند می‌داند و خودش بر تغییر آنچه ناپسند می‌داند تواناتر است، در مورد اینکه تعداد آنها زیاد است؛ باید گفت: ما در گذشته با پشتیبانی نیروهای زیاد و کثرت جنگجو با دشمنان نمی‌جنگیدیم، بلکه با کمک و یاری خداوند می‌جنگیدیم، عمر گفت: رأی درست همین است، من هم دوست داشتم همین کار را بکنم.[1]

پیشنهاد و مشورت علی، پیشنهادی خیر خواهانه و دوستانه‌ای برای سیدنا عمر رضي الله عنه و از نشانه‌های داشتن غیرت برای حفظ جان خلیفه و مقام خلافت است و رفتنش را به میدان جنگ ناخوشایند می‌داند و اصرار دارد جنگ در جایی باشد که خلیفه تنها و ناظر و دنبال کننده‌ی اوضاع باشد و هشدار می‌دهد که اگر خلیفه شخصاً به میدان جنگ برود احتمال دارد از مرزهای نزدیک و در داخل ناآرامیو خطرهایی سر برآورند که کنترل آن از جنگ با دشمن رو در رو مشکل‌تر و خطرناک‌تر باشد. حال در اینجا این سؤال پیش می‌آید: اگر رسول‌الله صلى الله عليه وسلم به علی رضي الله عنه اعلان کرده بود که تو خلیفه‌ی بعد از من و امام و پیشوای مسلمانان هستی، آیا برای علی جایز بود که از فرمان رسول‌الله صلى الله عليه وسلم سرپیچی کند و غصب کنندگان حق خود را بدین‌صورت تأیید کند، حتّی اینگونه خالصانه بر خودش واجب بداند که همکاری کند؟... آیا برای تمام صحابه جایز بود که فرمان رسول‌الله صلى الله عليه وسلم را ضایع کنند؟..آنان که تربیت یافتگان مستقیم شخص رسول‌الله صلى الله عليه وسلم بوده‌اند؟.... آیا در ذهن هیچ عاقلی می‌گنجد که تمام صحابه و پیشاپیش آنان علی بر امری که خلاف اسلام و فرمان رسول‌الله صلى الله عليه وسلم است اجماع کنند؟...تردیدی نیست به وضوح می‌توانیم یقین کنیم که مسلمانان تا آن زمان – آخر دوران عمر رضي الله عنه – حتّی تا پایان دوران خلافت علی رضي الله عنه یک دسته

۱- تاريخ الطبري ۴۸۰/۳ و تحقيق مواقف الصحابة ۹۴/۲.

و یک گروه بودند و نمادی از وحدت و همدلی همه جانبه بودند، به ذهن کسی خطور نمی‌کرد که در امر خلافت و تعیین خلیفه هیچگونه اشکالی وجود داشته باشد و درباره‌ی سزاوارتر بودن به خلافت هیچگونه بحثی وجود نداشت.[1] باید توجه داشت که معنای مشاوره‌ی متعدّد عمر ﷺ با علی و دیگر صحابه این نیست که او در فقه و علم از آنان کمتر و پایین‌تر است، چرا که احادیث صحیح بر متعالی بودن علم و تکمیل بودن دین او دلالت دارد، لیکن ایمان عمر ﷺ و علاقه‌ای که به شورا داشت و اینکه می‌خواست حاکمان بعد از او کارها را با مشورت انجام دهند و حاکمیّت به استبداد و تکروی تبدیل نشود، او را وا می‌داشت که امور را به رایزنی و مشاوره بگذارد، با این حال باز هم بسیاری اوقات علی ﷺ از نظر خودش انصراف می‌داد و رای عمر را ترجیح می‌داد.[2]

عائشه رضی الله عنها در بحث پیرامون عمر ﷺ می‌گوید: با وجود مشاوره فراوان عمر با علی ﷺ، بیشتر اوقات علی نظر عمر ﷺ را تأیید و از آن پیروی می‌کرد، تا جایی که علی می‌گوید: عمر با من در مورد فلان چیز مشورت کرد، نظر من این بود و نظر او چیزی دیگر بود، ولی دیدم راهی جز قبول کردن رأی عمر ندارم.[3]

چهارم: رابطه‌ی علی و فرزندانش با عمر

عمر ﷺ نسبت به آل و خانواده‌ی پیامبر ﷺ بسیار احترام قائل بود و آنها را بر فرزند و خانواده‌اش ترجیح می‌داد، ما در اینجا فقط به برخی از موارد آن اشاره می‌کنیم:

۱- تو از پسرم عبدالله برای اجازه‌ی ورود مستحق‌تری

از حسن بن علی روایت است: روزی عمر ﷺ از من پرسید: فرزندم! چه می‌شد اگر گاهی به من سر می‌زدی و پیش ما می‌آمدی؟! روزی به در خانه‌اش رفتم، عبدالله بن عمر را جلوی در نشسته دیدم و چون با معاویه خلوت کرده بود به او اجازه‌ی ورود داده نشده بود، به همین دلیل برگشتم، بعداً با عمر ﷺ برخورد کردم، پرسید: فرزندم چرا نیامدی؟ گفتم: آمدم، تو با معاویه ﷺ تنها بودی به پسرت اجازه‌ی ورود ندادی، من هم بر گشتم، عمر گفت: تو از

۱- فقه‌السیره، بوطي /۲۵۹.

۲- خلافة علي ابن ابي طالب، عبدالحمید علي /۷۷.

۳-الامامة و الرد على الرّافضة، اصفهانی ص۲۹۵.

عبدالله بن عمر به ورود مستحق‌تری، آنچه می‌بینی از لطف خدا که شامل حال ما شده، به واسطه لطف او و سپس شما بوده است و دستش را به سرم گذاشت.[۱]

۲- به خدا آنچه به من پوشانیدید برای من گوارا نیست

ابن سعد از جعفر بن محمّد بن باقر و او از پدرش علی بن حسین روایت می‌کند که: از یمن لباسهایی آوردند و تحویل خلیفه دادند، عمر لباسها را بین مردم تقسیم کرد، پوشیدند و رفتند و خودش بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بود، مردم می‌آمدند و در خواست لباس می‌کردند، به آنها می‌داد، آنها لباس را می‌گرفتند و دعا می‌کردند و می‌رفتند، در همین حال بود که حسن و حسین از خانه‌ی مادرشان فاطمه بیرون شدند و بین مردم راه می‌رفتند و از آن لباسها بر تن نداشتند. عمر رضي الله عنه به آنها نگاهی انداخت و گفت: به خدا آن چه بر شما پوشانده‌ام، برایم گوارا نیست!؟ گفتند: ای امیرمؤمنان چرا؟ تو مردم را لباس پوشاندی و کار خوبی کردی؟! گفت: به خاطر اینکه از آن لباسها به این دو بچّه نرسیده است، چون مناسب تن آنها نبودند و برایشان بزرگ بود، سپس به استاندار یمن نامه نوشت که برای حسن و حسین هر چه زودتر دو لباس بفرست، از آن جا برایشان دو لباس فرستادند و عمر آنها را به حسن و حسین داد.[۲]

۳- عمر بنی‌هاشم را در بخشش اموال بر همه مقدم می‌کرد

از ابوجعفر روایت است: آنگاه که پیروزی‌هایی نصیب مسلمانان گردید، عمر تصمیم گرفت برای مردم حقوق تعیین کند. جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را فرا خواند و نظر خواهی کرد، عبدالرحمن بن عوف گفت: اوّل از خودت شروع کن. عمر گفت: به خدا چنین نخواهم کرد! بلکه اوّل از خویشاوندان و نزدیکان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم شروع می‌کنم. یعنی: از بنی‌هاشم که بستگان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم هستند، بنابراین از عباس شروع کرد و سپس برای علی حقوق تعیین کرد، به طوریکه برای پنج قبیله از آنان حقوقشان را مشخص نمود تا به بنی عدی بن کعب رسید، اوّل برای کسانی که از بنی‌هاشم در جنگ بدر شرکت داشتند، سپس برای کسانی از بنی امیه بن عبد شمس که در جنگ بدر حضور داشتند و سپس به ترتیب خویشاوندی به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، حقوقی تعیین نمود و برای حسن و حسین به خاطر

۱- المرتضي /۱۱۸، کنز العمال ۱۰۵/۷، الاصابة ۱۳۳/۱.

۲- المرتضي /۱۱۸؛ الاصابة /۱۰۶.

نزدیکی‌شان به رسول‌الله ﷺ و مقامی که در نزد ایشان داشتند، حقوق ویژه‌ای اختصاص داد.[۱]

٤- علی گفت: این لباس را برادر و دوست عزیزم به من داد

علی رضی الله عنه در حالی از خانه بیرون آمد که لباس عدنی پوشده بود، گفت: این لباس را برادر و دوست صمیمی و برگزیده‌ام امیر مؤمنان عمر به من داده‌است.[۲].

و در روایتی از ابی سفر آمده: امیر مؤمنان علی را دیدند که لباسی را زیاد می‌پوشد، پرسیدند: ای امیر مؤمنان می‌بینم که‌این لباس را زیاد می‌پوشی علّت چیست؟ گفت: آری! این را دوست صمیمیو بر گزیده‌ام عمر بن خطاب به من داده به خاطر الله خیر خواهی کرد و خداوند خیر نصیبش کرد و سپس گریست.[۳]

۵- تقسیم زمینهای ینبع

عمر بن خطاب زمینهای ینبع را تقسیم کرد و قطعه‌ای را به علی داد، علی بر قطعه‌ی عمر ﷺ چیزهایی افزود و در آن چاهی حفر کرد، در حین حفر چاه یکباره آب همچون گردن شتر فواره زد و آب فراوانی از آن بیرون می‌آمد، . بعد از این علی آن را به عنوان صدقه‌ای در میان فقراء و مساکین در راه خدا وقف کرد تا روزی که چهرهایی سفید و روشن و چهره‌هایی سیاه می‌شود، خداوند چهره‌اش را از آتش حفظ کند و آتش را از چهره‌اش برگرداند. دستور داد این زمین‌ها را در بین اموال صدقه قرار دهند و نوشت: این دستور علی بن ابی طالب است که آن را از اموالش جدا کرده و «ینبع»، «وادی القری»، «الأذنیه» و «راعه» را در راه خدا و برای رضای او انفاق کردم که باید تمام درآمدهای زمینهای مذکور در راه خدا، در جنگ و صلح و برای مجاهدان و خویشاوندان نزدیک و دور انفاق شود و فروش، ارث و بخشش این زمینها جایز نیست، هرگز کسی چیزی از اینها چه بمیرم یا زنده باشم سهم الارث ندارند. امید است که قبول کنند وارث از آن خداست که بهترین ارث برندگان است، این چیزی است که بین من و الله فیصله شده است.[۴]

۱- الخراج، ابویوسف /۲۴-۲۵، المرتضي /۱۱۸

۲- المختصر من کتاب الموافقه /۱۴۰.

۳- المنصف، ابن ابي شيبه ۲۹/۱۲، ش /۱۲۰۴۷ به نقل از الشريعهاجّري ۲۳۲۷/۵ اسناد آن حسن است.

٤- المحلي ۱۸۰/۶، مصنف عبدالرزاق ۳۷۵/۱۰ و فقه علي قلعجي /۶۲۶.

٦- ای ابالحسن حتماً باید حرف بزنی

گروهی از قریش که علی با آنها بود در خانه‌ی عمر جمع شده بودند که بحث از شرافت و بزرگواری به میان آمد، همه حرف می‌زدند و علی ساکت بود، عمر گفت: ابوالحسن چه شده است که ساکتی؟ گویا چنان به نظر می‌رسید که علی دوست ندارد حرف بزند، عمر گفت: ابوالحسن حتماً باید تو نیز اظهار نظر کنی و حرف بزنی. علی گفت:

في كـــــل معـــــترك تزيـــــل ســـــيوفنا	فيها الجماجم عن فراخ الهام
الله‌اكرمنـــــــا بنصـــــــر نبيـــــــه	وبنـــــا أعـــــز شــــرائع الإســـــلام
ويزورنـــــــا جبريـــــــل في أبياتنـــــــا	بفـــــرائض الإســـــلام والأحكـــــام[1]

در هر میدان جنگی شمشیرهای ماست که دشمن را نابود می‌کند
در آن تپه‌ای از سرهای شکافته می‌آفریند.
خداوند ما را با یاری دادن پیامبرش شرف و بزرگواری داده
و ما با قوانین و دستورات اسلام عزّت یافته‌ایم
جبرئیل با ما در خانه‌هایمان ملاقات می‌کند.
و فرائض و احکام اسلام را آموزش می‌دهد.[2]

۷- گفتگوی امیر مؤمنان عمر با علی درباره رؤیا

عمر به علی گفت: در شگفتم که انسان خوابی می‌بینید که هرگز به ذهنش خطور نکرده و در نتیجه تعبیر آن مانند گرفتن دست محسوس می‌شود و کسی دیگر خوابی می‌بیند که چیزی بدنبال ندارد، علی رضی الله عنه گفت: سبب آن را برایت بگویم، امیرمؤمنان؟ [3]خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٤٢ ﴾ (زمر/۴۲).

۱- المختصر من كتاب الموافقة: ص(۱۳۸).
۲- المختصر من كتاب الموافقة /۱۳۸.
۳- الفتاوى ۵/۲۷۰-۲۷۱.

خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است، نگاه می‌دارد و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معیّنی (و وقت مشخّصی که پایان عمر است).

پنجم: ازدواج سیدنا عمر با ام کلثوم دختر علی و فاطمه

علیﷺ دخترش ام کلثوم را که از فاطمه دختر رسول‌الله ﷺ است، به ازدواج سیدنا عمرﷺ درآورد و این در پی آن بود که عمرﷺ برای اعتماد بیشتر و اعتراف به فضیلت و مناقب ایشان و تأیید خوبیها و زیباییهای رفتار و سیره‌ی او و نیز جهت تقویت هر چه بیشتر رابطه‌ی صمیمی از علی درخواست کرد که دخترش را به عقد ازدواج او درآورد تا روابط محکم و پاکیزه و استوار و مبارک بین آنها هر چه بیشتر آشکار و برجسته‌تر شود و قلب حسودان و دشمنان این ملّت بزرگ و شرافتمند را آتش زند و بینی‌شان به خاک مالیده شود.[1]

عمرﷺ علاقه و محبّت خاصی برای اهل بیت رسول‌الله ﷺ قائل بوده است، چون رسول‌الله ﷺ نسبت به احترام و رعایت حقوق اهل بیت خود سفارش کرده بود، از همین رهگذر و با همین انگیزه بود که ام کلثوم دختر علیﷺ و فاطمه رضی الله عنها را خواستگاری کرد تا پیوند دوستی‌شان محکم‌تر شود و در این باره می‌گوید: «سوگند به خدا بر روی زمین مردی نمی‌یابم که از مصاحبت نیکو با او استفاده ببرم»، علی گفت: من این کار را می‌کنم – من کسی خواهم بود که از حسن مصاحبت با او استفاده ببری و دخترم را به نکاح تو درخواهم آورد –لذا عمر با خوشحالی و شادمانی خود را به جمع مهاجران رساند و می‌گفت: به من تبریک گویید... سپس توضیح داد که علّت ازدواجش با ام کلثوم این است که از پیامبر شنیدم می‌فرماید: «**کل سبب و نسب منقطع یوم القیامة إلا ما کان من سببي و نسبي**»: (تمام پیوندها و روابط خویشاوندی در روز قیامت قطع خواهد شد به جز رابطه‌ای که با من باشد). بنابراین من دوست داشتم که بین من و رسول‌الله ﷺ پیوندی باشد.[2]

۱- الشیعة و اهل البیت /۱۰۵

۲- اسناد حسن است، حاکم در مستدرك ۱۴۲/۳ وگوید صحیح الاسناد و تخریج نکرده‌اند ذهبي گوید: منقطع است، هیثمي آن را در مجمع الزوائد ۱۷۳/۹ روایت کرده و بگوید: طبراني آن را در الکبیر و الاوسط و رجال آن دو صحیح است بجز حسن بن سهل که تقه‌است و برخي او را ضعیف دانسته‌اند

این ازدواج پر برکت را تمام تاریخ نویسان، نسب شناسان، محدثان و فقهاء شیعه و اهل عناد و ستیزه جویی و مجادله کنندگان ایشان و پیشوایان معصومشان – آن طور که گمان می‌کنند – تأیید کرده‌اند و «علاّمه‌احسان الهی ظهیر»تمام روایات مختص به این ازدواج را در کتابش که «الشیعة و السنة» نام دارد، آورده است[1].علماء اهل سنت نیز این ازدواج را در تاریخ ذکرکرده و تمام منابع بر آن اتفاق دارند، برخی از آنها که این ازدواج را ذکر کرده‌اند عبارتند از: طبری[2]، ابن کثیر[3]، ذهبی[4]، ابن جوزی[5]، دیار بکری[6] و علمای رجال شناس نیز این کتاب را در کتابهای رجال شناسی ذکر کرده‌اند.

از جمله: ابن حجر[7]، ابن سعد[8]، صاحب اسد الغابه[9] و استاد ابو معاذ اسماعیلی در کتابش: «زواج عمر بن خطاب من ام کلثوم بنت علي بن ابي طالب حقيقة و ليس افتراء» مفصّل به بررسی و ذکر منابع و مراجع اهل سنت و شیعه در این موضوع پرداخته است و به شبهاتی که به این ازدواج مبارک نسبت داده شده پاسخ داده‌اند و این جانب (مؤلف) نیز به بخشی از سیره و موضعگیری‌های ام کلثوم در دوران سیدنا فاروق در کتابم تحت عنوان «فصل الخطاب في سيرة امير المؤمنين عمر بن الخطاب» اشاره کرده‌ام. با این حال باز هم گفتنی است که ام‌کلثوم دختر علی رضي الله عنه، از عمر رضي الله عنه دختری بدنیا آورد که آن را رقیه نامیدند و پسری از او متولّد شد که زید نامیدند، یاران زید روایت کرده‌اند که زید بن عمر در جلسه‌ی جر و بحثی از قوم بنی عدی بن کعب شرکت نمود، گویند: شب هنگام بود که زید بن عمر آمد تا در میانشان صلح و آشتی ایجاد کند، چون آنها در حال درگیری بودند، ضربه ای به سرش خورد و زخمی‌شد و در همان جا وفات یافت، مادرش از شنیدن وفات او غمگین شد و در همان لحظه از ناراحتی جان سپرد، هر دو را با هم دریک وقت دفن کردند، نماز جنازه‌ی آن

۱– الشیعه و اهل البیت /۱۰۵.
۲– تاریخ طبري ۲۸/۵.
۳– البداية و النهاية۲۲۰/۵.
٤– تاريخ الاسلام في عهد الخلفاء الراشدين /۱۶۶.
٥– المنتظم ۱۳۱/۴.
٦– تاريخ الخميس /۱۹.
۷– الاصابة /۲۷۶ کتاب الکني و کتاب النساء.
۸– همان منبع.
۹– اسد الغابة ۴۲۵/۷.

دو را عبدالله بن عمر خواند، در حالی که حسن بن علی‌ﷺ او را پیش نماز کرد و پشت سرش نماز خواند.[۱]

ششم: ای دختر رسول خداﷺ کسی از پدرت نزد ما محبوبتر نبوده و کسی بعد از پدرت برای ما محبوبتر از تو نیست

اسلم عدوی روایت می‌کند: وقتی بعد از پیامبرﷺ مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر بن عوام پیش فاطمه رضی الله عنها می‌رفتند و با او مشورت می‌کردند، این خبر به عمر بن خطابﷺ رسید، نزد فاطمه رضی الله عنها رفت و گفت: ای دختر رسول‌الله ﷺ کسی از مخلوقات برای ما محبوبتر از پدرت نبوده و اکنون بعد از پدرت هیچ کس از تو برای ما محبوبتر نیست و با فاطمه رضی الله عنها صحبت کرد، بعد از این علی و زبیر پیش فاطمه رفتند و فاطمه گفت: راهیافته باز گردید، لذا دیگر برای این موضوع به خدمت فاطمه نرفتند.[۲]
این روایتی است که صحیح است و سند آن با روحیه‌ی آن نسلی که خداوند آنها را تأیید کرده سازگار است، اما روافض بر این روایت دروغهای خود بافته‌ای که چیزی جز تهمت و افتراء نیست، افزودند و گفتند: عمر به فاطمه گفت: اگر دیگر اینها پیش تو جمع شوند، خانه را بر آنان آتش خواهم زد، چون اینها می‌خواهند با به تاخیر انداختن بیعت‌شان جماعت مسلمانان را متفرق کنند و سپس از خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها بیرون شد، طولی نکشید که آنها به خانه‌ی فاطمه برگشتند، فاطمه گفت: خبر دارید که عمر این جا آمده و سوگند خورده اگر شما دوباره اینجا جمع شوید؛ خانه را آتش می‌زند و سوگند به خدا او راست می‌گوید و سوگندش را عملی خواهد نمود، از این جا بروید و دیگر بر نگردید، آنها نیز برگشتند و دیگر به آنجا نیامدند، مگر بعد از این که بیعت کردند.[۳]

ادعای دروغین روافض

این داستان از عمرﷺ ثابت نیست و ادعای این که عمرﷺ قصد داشت خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها را آتش زند، از دروغ‌های مبتدعان و دشمنان صحابه ی رسول‌الله ﷺ است، این دروغ‌ها را طبرسی در کتاب «دلائل الامامه»[۴] از جابر جعفی که به اتفاق ائمه‌ی حدیث،

۱- الاصابة /۲۷۶ كتاب الكنى و كتاب النساء.
۲- ابن ابي شيبه در المنصف ۵۶۷/۱۴ اسناد آن صحیح است.
۳- عقائد الثلاثه و السبعين فرقه، ابومحمد اليمين ۱۴۰/۱.
٤- دلائل الامامة /۲۶ به نقل از عقائد الثلاثة و السبعين ۱۴۰/۱.

رافضی کذّابی است نقل کرده است، [1] برخی از دشمنان صحابه بر این باورند که سیدنا عمر رضی الله عنه، فاطمه رضی الله عنها را کتک زده تا جایی که پسرش محسن را سقط کرده است، این از دروغهایی است که هیچ اصل و اساسی ندارد و نمی‌دانند که با این روایات دروغین در واقع به علی رضی الله عنه که یکی از شجاعترین و با غیرت‌ترین اصحاب پیامبر بوده، [2] تهمت بزدلی و ترسویی را وارد می‌سازند، به طوری که جرأت نداشته از ناموسش دفاع کند و به علّت ترسویی سکوت کرده است، البته در برخی از کتابهای روافض صحّت این روایت انکار شده و تصریح کرده‌اند که این دروغی خودبافته است، گفتنی است که آورده‌اند محسن در زمان حیات رسول‌الله صلی الله علیه و سلم متولّد شده [3] و این بار روایت صحیح ثابت است.

هفتم: اختلاف بین عباس و علی و داوری عمر در میانشان

مالک بن اوس می‌گوید: در لحظات آخر نیمه‌ی اوّل روز بود در حالی که در میان خانواده‌ام نشسته بودم، فرستاده‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: امیرمؤمنان مرا دنبال تو فرستاده است، با او پیش عمر رضی الله عنه رفتم، دیدم روی تختی از ریگ نشسته که روی آن هیچ فرشی نبود و بر بالشتی از پوست تکیه زده، سلام کردم و نشستم. گفت: ای مالک قوم تو ساکن «أبیات» هستند، پیش ما آمده‌اند و من دستور دادم مقداری مال به آنها بدهند، آنها را بگیر و بین‌شان تقسیم کن، گفتم: ای امیر مؤمنان به کسی دیگر بگو، گفت: ای مرد! آن مال را بگیر و تقسیم کن، در همین حال که من هم نشسته بودم، دربان آمد به خلیفه نزدیک شد و گفت: عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد بن ابی وقاص اجازه می‌خواهند؟ گفت: بگو وارد شوند، آمدند و سلام کردند و نشستند، سپس دوباره دربان آمد نزدیک نشست و گفت: علی و عباس اجازه‌ی ورود می‌خواهند؟ گفت: اجازه بده بیایند، آمدند و نشستند.

عباس گفت: ای امیر مؤمنان بین ما قضاوت کن، اختلاف آنها در مال «فیء» (غنیمت) بود که از بنی نضیر به دست آمده بود. عثمان و همراهانش گفتند: بین این دو داوری کن و آنها را راحت کن. عمر گفت: آرام باشید! شما را به خداوندی که آسمانها و زمین به دستورش برپایند، سوگند می‌دهم، مگر خبر ندارید که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرموده: «ما ارث به جای

۱- تهذیب التّهذیب (۲/۴۷).

۲- حقبة من التاریخ /۲۲۴.

۳- مختصر تحفة الاثني عشرية /۲۵۲.

نمی‌گذاریم، آنچه از ما می‌ماند صدقه است»؟ گفتند: بله این را فرموده‌اند، آنگاه رو به علی و عباس کرد و گفت: شما را به خداوند قسم می‌دهم، مگر نمی‌دانید که رسول‌الله ﷺ چنین فرموده؟ گفتند: البته خبر داریم که فرموده، آنگاه عمر ﷺ گفت: من درباره‌ی این موضوع به شما توضیح می‌دهم که این مال غنیمت، مالی است که خداوند آن را به رسولش اختصاص داده و این چیزی است که به کسی دیگر اختصاص داده نشده است وسپس اشاره به آیه‌ی (حشر/۶) کرد که می‌فرماید:

﴿ وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡهُمۡ فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٖ وَلَا رِكَابٖ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٦ ﴾

چیزهائی را که خدا از دارائی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید،) نه اسبی تاختید و نه شتری؛ بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری توانا است.

این آیه را تلاوت نمود و گفت: اینها را خداوند خالصانه برای رسولش قرار داده بود وآن را به غیر از شما عطا نکرده و کسی را بر شما ترجیح نداده است، بلکه فقط به شما داده و آن را در میان شما تقسیم نموده است، این مال که از آنها برایتان مانده است و رسول‌الله ﷺ آن را سالیانه در میان خانواده‌اش انفاق می کرد و باقیمانده‌ی آن را سهم بیت المال قرار می‌داد، رسول‌الله ﷺ در تمام زندگیش به همین صورت رفتار کرد، شما را به خداوند قسم می‌دهم، مگر از این خبر ندارید؟ ادامه داد و گفت: بعد از آن پیامبر ﷺ وفات یافت و ابوبکر ﷺ گفت: من جانشین رسول‌الله ﷺ هستم و خداوند می‌داند که من در اجرای دستور و شیوه‌ی پیامبر ﷺ صادق و خیرخواه و پیرو حقم؛ سپس ابوبکر وفات یافت و من جانشین او شدم و در مدّت دو سال از خلافتم آنها را در اختیار گرفتم و به روش رسول‌الله ﷺ و ابوبکر ﷺ رفتار نمودم و خداوند می‌داند که: صادقانه و خیرخواهانه راه‌یافته و پیرو حق بوده‌ام، آنگاه شما دو نفر آمدید و در مورد آن با من حرف زدید و من هم نظرم را گفتم، دیدم حرفتان یکی است و تو ای عباس آمده بودی حق خودت را مطالبه می‌کردی و علی آمده بود حق زنش را می‌خواست که از پدرش به او می‌رسید، من به شما گفتم: رسول‌الله ﷺ فرمود: «ما ارث به جای نمی‌گذاریم، آنچه ترک می‌کنیم صدقه است». وقتی شایسته دیدم آن را در اختیار شما بگذارم بر این شرط که با خداوند عهد و پیمان ببندید که در تقسیم و استفاده از این مال به همان صورت رفتار کنید که رسول‌الله ﷺ رفتار کرده بود، با این عهد من آن را

در اختیار شما قرار دادم و شما را به خداوند سوگند می‌دهم؛ آیا آن را بر همین شرط در اختیار شما قرار ندادم؟ حاضران گفتند: همینگونه‌است که می‌گویی و سپس رو به علی و عباس گفت: شما را به خداوند سوگند می‌دهم؛ آیا آن را با همین شرط در اختیار شما قرار ندادم؟ گفتند: البته، عمرﷺ گفت: با این وضعیت آیا غیر از این قضاوت و داوری از من می‌خواهید؟، سوگند به خداوندی که آسمان و زمین به فرمان او استوارند، قضاوت و داوری غیر از این نخواهم نمود، امّا اگر شما از تقسیم آن ناتوانید، آن را در اختیار خودم قرار دهید، خودم از عهده‌ی آن بر خواهم آمد.[1]

هشتم: عمر، علی را با اهل شورا برای خلافت کاندید کرد، و گفتار علی بعد از شهادت عمر در مورد او

۱- علی یکی از شش نفری بود که برای خلافت کاندید شده بود

بعد از آنکه عمر ضربه خورد و متوجّه شد که به زودی از دنیا خواهد رفت، مسلمانان به عیادتش می‌آمدند و می‌گفتند: ای امیر مؤمنان وصیّت کن و برای خود جانشین تعیین کن، گفت: شایسته‌تر از این شش نفر- که معرفی کرده بود – که رسول‌الله ﷺ با رضایت از آنان از دنیا حلت کرده بود، را برای خلافت نمی‌یابم و سپس علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن را نام برد.[2] و سپس سه نفری را که بیشتر شایسته‌ی خلافت بودند احضار کرد [3] و نصیحت کرد و گفت: عمر امام شما بود و بر او لازم است که فرد اصلح را برای خلافت برگزیند، در این باره اجتهاد نموده و شش نفری که رسول‌الله ﷺ با رضایت از آنها دنیا را وداع کرده، از دیگران شایسته‌تر یافته، إن شاءالله همانگونه است که وی شایسته دیده، چرا که کسی نگفته فرد دیگری از آنها مستحق‌تر است و از بیم آنکه هر کدام از این شش نفر را تعیین کند، در حالی که اصلح کسی دیگر باشد، انتخاب را به عهده خود این شش نفر گذاشته، چون برایش تعیین این شش نفر به نسبت دیگران ارجحیت داشته‌اند، نه تعیین یکی از آنها و گفت: تعیین یکی از این شش نفر به عهده‌ی خودشان است، این اجتهاد امام عادل و

۱- بخاري، ش/۳۰۹۴، مسلم ۱۷۵۷ و این متن از بخاري است.

۲- البداية و النهاية۷-۱۴۲.

۳- البخاري، ش /۳۷۰۰.

خیرخواهی است که از هوای نفسش پیروی نمی‌کند و این نمونه‌ای واقعی از تطبیق فرموده خداوند است که می‌فرماید:

﴿ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ ﴾ (شوری /۳۸)) و نیز فرمود: ﴿ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ ﴾.(آل عمران/۱۵۹)

بنابراین آنچه خلیفه‌ی دوّم انجام داد شورایی و بر اساس مصلحت بود.[1]

حقیقت این است که عمر فاروق معتقد بود صلاحیّت خلافت در میان شش نفر به هم نزدیک است، اگر در برخی فضیلت یا فضائلی وجود داشت که در بعضی دیگر نبود، در برخی دیگر خصوصیّات و برتری‌هایی وجود داشت که در دیگران نبود و معتقد بود اگر یکی از آنها را تعیین کند، نوعی خلل و ایراد در کارش به او نسبت داده خواهد شد. بنابراین از ترس خداوند یک نفر را تعیین نکرد و از طرفی می‌دانست که کسی از این شش نفر به خلافت مستحق تر نیست، در نتیجه هر دو مصلحت را رعایت کرد، چون کسی خارج از این شش نفر صلاحیّت این کار را نداشت و تعیین نکردن یک نفر مشخص از آنها نیز از بیم کوتاهی کردن و عدم تعیین فرد اصلح به تمام معنا بوده است، خداوند بر بنده‌اش واجب نموده که بر حسب امکان به مصلحت عمل کند و عملکرد عمر در نهایت مصلحت ممکن صورت گرفت[2]، این اعتراض وارد نیست که شیعه ادعا می‌کنند و می‌گویند: عمر با واگذار کردن تعیین خلیفه به شورای شش نفره با پیامبر و ابوبکر مخالفت کرد، چرا که اختلاف دو نوع است: خلاف تضاد و خلاف تنوّع، عملکرد عمر از نوع دوّم [3] بوده است و اجتهاد عمر را تمام صحابه تأیید کردند و کسی نشنیده که حتّی یک نفر با اجتهاد او مخالفت کرده باشد، این موضوع را در کتاب: «فصل الخطاب في سيرة أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، شخصيته و عصره» با شرح و تفصیل بیشتر توضیح داده‌ام.

۲- سخنان علی درباره‌ی عمر بعد از شهادت او

ابن عباس روایت می‌کند: عمر را بعد از شهادت روی تخت گذاشته بودند و مردم او را کفن می‌کردند و برایش دعا کرده و درود می‌فرستادند، هنوز جنازه را بلند نکرده بودند که من در میان جمعیت بودم و متوجّه چیزی نبودم، مردی شانه‌ام را گرفت، دیدم علی بن ابی

۱- منهاج السنة ۱۶۲/۳-۱۶۴. المنتقى ۳۶۲-۳۶۴.

۲- منهاج السنة ۱۶۲-۱۶۴

۳- عقيدة اهل السنة ۱۰۴۲/۳.

طالب است، نسبت به عمر ترحم کرد و گفت: کسی را به جای نگذاشتی که تا به ملاقات خداوند می‌روم رفتارش همانند رفتار تو برایم محبوب باشد، سوگند به خدا گمان می‌کردم که خداوند تو را با دو رفیقت همراه خواهد نمود، چون بسیاری اوقات می‌شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرمود: «با ابوبکر و عمر رفتم، با ابوبکر و عمر وارد شدم و با ابوبکر و عمر خارج شدم».[۱]

۳-علی درباره‌ی عمر گفته است: «قطعاً کار عمر درست بود...».

این سخن علی ﷺ بر عدم مخالفتش با عمر بعد از وفاتش دلالت دارد، از عبد خیر روایت است که گفت: نزد علی ﷺ بودم که اهل نجران آمدند، با خودم گفتم اگر قرار باشد علی بخواهد چیزی علیه عمر ﷺ بگوید امروز خواهد گفت، وی می‌گوید: سلام کردند و دریک صف جلویش نشستند، سپس یکی از آنها نامه‌ای بیرون آورد و به دست علی ﷺ داد و گفت: این خط توست که با دست خویش نوشتی و رسول‌الله ﷺ دیکته کرده، دیدم اشک از چشمان علی جاری شد و سرش را بلند کرد و گفت: ای نجرانیان این آخرین نامه‌ای است که جلوی پیامبر ﷺ نوشتم، گفتند: آنچه در آن است به ما بده، گفت: به شما توضیح می‌دهم، آنچه عمر گرفته است، برای خود ایشان نبوده، بلکه برای گروهی از مسلمانان گرفته و آنچه از شما گرفته نسبت به آنچه به شما داده بهتر است، سوگند به خدا چیزی از آنچه عمر انجام داده رد نمی‌کنم، چون قطعاً کار عمر ﷺ درست بود و او راه‌یافته است.[۲]

این حادثه یکی از اصولی است که فقهاء آن را به صورت یک اصل رسمی‌شناخته‌اند و می‌گویند: «لايردّ القاضي اجتهاد قضاء من قبله»: (قاضی حق ندارد اجتهاد قضاوت پیش از خود را رد کند) و این اصول را از علی ﷺ گرفته‌اند[۳] این نظریه‌ی جمهور فقهاء است[۴] و در جایی دیگر علی ﷺ فرموده: «گره‌ی را که عمر بسته باز نخواهم کرد»[۵] و باز از علی روایت

۱- بخاري، ش-۳۶۸۵.

۲- مجمع البلدان ۲۶۹/۵ و المختصر من‌كتاب الموافقه /۱۳۹، فقه‌امام علي ۸۱۳/۲ به نقل از سنن بيهقي، اسناد آن مرسل است و آجرّي ۱۷۷۷/۴ اسنادش مرسل است

۳- فقه‌الامام علي ۸۱۳/۲.

٤- فقه‌الامام علي ۸۱۳/۲.

٥- المختصر من‌كتاب الموافقة بين اهل البيت و الصحابة، ص۱۴۰، سند آن منقطع است، و مصنّف ابن ابی شيبة(۳۳/۱۲)ش ۱۲۰۵۴.

است که فرمود: «مانند هم قضاوت کنید تا جماعتی واحد شوید، من بیم آن دارم که اختلاف پیش آید».[1]

٤- عمر بن خطاب از رفتن به آنجا تنفر داشت، لذا من هم ناپسند می‌دانم

بعد از اینکه علی از جمل فارغ شد به بصره رفت و چون ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها می‌خواست به مکّه برگردد، او را تا حدی همراهی و خداحافظی کرد و به کوفه رفت، در روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۳۶ هجری وارد کوفه شد، به او گفتند: به قصر سفید می‌روی، گفت: خیر، عمر بن خطاب رفتن به آن را ناپسند می‌دانست، لذا من هم ناپسند می‌دانم و به «الرحبه» رفت و در مسجد جامع بزرگ دو رکعت نماز به جا آورد[2].

٥- اهل بیت، عمر فاروق را دوست داشتند

یکی از نشانه‌های دوستی و محبت اهل بیت نسبت به عمر فاروق ﷺ این بود که پسرانشان را عمر نامگذاری می‌کردند، چون نسبت به ایشان محبّت داشتند و شخصیّت عمر فاروق ﷺ برایشان محبوب و دوست داشتنی بود و با این کار می‌خواستند از کارهای نیکو و مکارم بزرگ اخلاقیش قدردانی کنند، چون به اسلام خدمات بزرگ و ارزشمندی ارائه کرده بود و بدینوسیله می‌خواستند به آن پیوند محکم و استوار فیمابین‌شان و رابطه‌ی خویشاوندی و دامادی که بین عمر و اهل بیت پیامبر ﷺ بود، هر چه بیشتر و بهتر اعتراف و آن را تأیید کنند و سیدنا علی ﷺ اوّلین فردی بود که نام یکی از پسرانش را که از ام حبیب دختر ربیعه بکریه متولّد شده، عمر گذاشت.[3]

در کتاب صاحب الفصول، تحت عنوان: «ذکر اولاد علی بن ابی طالب» ذکر شده: عمر بن علی از تغلبیه است که مادرش صهباء دختر ربیعه از اسیرانی است که خالد بن ولید بر آنان در «عین التمر» شبیخون زد، این فرزند علی، عمر طولانی در حدود هشتاد و پنج سال داشته و نیمی از ارثیه علی به او رسیده است، چون تمام برادرانش مانند: عبدالله، جعفر، عثمان و... با امام حسین در کربلا شهید شدند، بنابراین او از همه ارث برد.[4]

۱- مصنف عبدالرزاق ۳۲۹/۱۰ به نقل از فقه‌الامام علي ۸۱۳/۲.

۲- تاریخ‌الخلافة الراشده، محمد کنعان /۳۸۳

۳- تاریخ الیعقوبي ۲۱۳/۲، الشیعة و اهل البیت /۱۳۳.

٤- الفصول المهمة /۱۴۳، الشیعه و اهل البیت /۱۳۳.

امام حسن نیز به پیروی از پدر یکی از پسرانش را عمر نامید[1] و به همین صورت حسین هم نام یکی از پسرانش را عمر نامید، بعد از اینها پسر امام حسین ملقّب به زین العابدین هم نام یکی از پسرانش را عمر گذاشت[2] و موسی بن جعفر معروف به کاظم نیز نام یکی از پسرانش را عمر گذاشته است.[3]

اینها پیشوایان اهل بیت هستند که طبق سنت و راه و روش پیامبر ﷺ زندگی کردند و به عقیده و منهج اهل سنّت پایبند بودند و با این کار می‌خواستند محبّت و صمیمیّتی را که نسبت به عمر فاروق رضی الله عنه حتّی بعد از وفات او در دل می‌پروراندند، اظهار کنند و به همین صورت نامگذاری به نام عمر و نیز ابوبکر و عثمان در میان اهل بیت همواره ادامه داشته و راه و روش همه آنها اینگونه بوده، به همین علّت است که نامهای صحابه و امهات المؤمنین (زنان پیامبر) در میان خانواده‌های هاشمی که به قرآن و سنّت پایبند بوده‌اند، همواره به چشم می‌خورد، آنها فرزندانشان را به نام طلحه، عبدالرحمن، عائشه و ام سلمه و....نامگذاری می‌کردند و ما از تمام کسانی که خودشان را پیرو و مطیع مخلص اهل بیت می‌دانند، می‌خواهیم که به علی، حسن، حسین و دیگر پیشوایان اهل بیت، اقتدا کرده و برخی از فرزندانشان را با نامهای خلفای راشدین و امهات المؤمنین (همسران رسول‌الله) نامگذاری کنند[4]، امید می‌رود با این عمل نشان دهند که واقعاً پیرو ائمه اهل بیت هستند.

٦- خداوند عمر رضی الله عنه را سبب ادامه‌ی نسل حسین بن علی قرار داد

عمر بن خطاب رضی الله عنه در میان غنائم فارس دختر یزدگرد پادشاه ایران را به حسین بن علی داد که علی بن حسین، زین العابدین از او متولد شده، همان زین العابدینی که از نسل حسین کسی غیر از او باقی نماند و تمام نسل حسین از او و منتسب به اوست.[5]

بنابراین کسانی که عمر رضی الله عنه را دشنام و ناسزا می‌گویند و خود را پیرو و منتسب به حسین می‌دانند، باید از این کار زشت برحذر باشند، چرا که اگر او نبود آنها هم وجود نداشتند.[6] و

۱- الشيعة و اهل البيت /۱۳۳.
۲- الشيعة و اهل البيت /۱۳۴.
۳- منبع سابق /۱۳۵ز
٤- مراجعه کن به: اذهبوا فأنتم الرافضه، عبدالعزيز زبيري /۲۳۰.
٥- عمدة الطالب في أنساب ابي طالب، افضل الثاني به عنوان (عقب الحسين) به نقل از اذهبوا فأنتم الرافضه/۲۳۲.
٦- اذهبوا فأنتم الرافضة. ص۲۳۲

عمر خواهر همین زن را به محمد بن ابی بکر داد و به این ترتیب هر دو همطراز شدند و قاسم بن محمد بن ابوبکر از همین زن اوست، بنابراین قاسم بن محمد بن ابی بکر و زین العابدین با هم پسر خاله‌اند.[۱]

۷- نظر عبدالله بن حسن بن علی در خصوص عمر ﷺ:[۲]

از حفص بن قیس روایت شده است که از عبدالله بن حسن درباره‌ی حکم مسح بر موزه سؤال کردم، گفت: مسح کن که عمر بن خطاب مسح کرده است، وی می‌گوید: گفتم: سؤالم این بود که آیا تو مسح می‌کنی؟ گفت: آن برایت بیشتر ناتوانی می‌آورد، من به تو می‌گویم عمر مسح کرده، تو از نظر من می‌پرسی! ، در حالی که عمر از من و از تمام کسانی که روی زمین را پر کرده‌اند بهتر است، گفتم: ای ابو محمد! کسانی هستند که می‌گویند شما این سخن را از روی تقیه می‌گویید، در حالی که ما بین قبر رسول‌الله ﷺ و منبر نشسته بودیم، خطاب به من گفت: خداوند می‌داند که این عقیده‌ام در دل (نهان) و بر زبان و به صورت آشکار است، بنابراین از این بعد حرف کسی را درباره‌ی من گوش مکن و نپذیر و گفت: این کیست که گمان می‌کند علی مردی مغلوب و مقهور بوده و رسول‌الله ﷺ به او فرمانی داده که اجرا نکرده است؟ همین برای گنه کار دانستن علی و ایراد بر او کافیست که گمان می‌کنند از اجرای فرمان رسول خدا ﷺ سرباز زده است[۳]؟!

۱- سیر اعلام النبلاء ۲۵۴/۶.

۲- ایشان ابو محمدهاشمي فردي سخاوتند، خوش زبان و با شرافت بوده که در نزد عمر بن عبدالعزیز مقام و منزلتی داشته در سال ۱۴۵ وفات کرده، الأعلام زرکلي ۲۰۷/۴ وتاریخ بغداد ۴۳۱/۹.

۳- النهي عن سبب الاصحاب و ما فیه من الاثم والعقاب، محمد عبدالواحد مقدسي ص۵۷

مبحث سوم
علیرضي الله عنه در دوران خلافت عثمان بن عفانرضي الله عنه

اوّل: بیعت علیرضي الله عنه با عثمانرضي الله عنه

هنوز کاملاً از دفن عمر بن الخطابرضي الله عنه فارغ نشده بودند که اعضای شورا و رجال مجلس اعلای دولت در خانه‌ی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها تشکیل جلسه دادند. گفته‌اند: در خانه‌ی فاطمه دختر قیس فهری خواهر ضحاک بن قیس گرد آمدند تا در بزرگترین قضیه‌ای که بعد از وفات عمر بن خطاب رضي الله عنهدر زندگی مسلمانان پیش آمده بود، تصمیم‌گیری کنند، در آن رایزنی هم آراء خود را ابراز کردند و هم بحثهای مفصلی بیان شد، در نتیجه به توفیق خداوند به نقطه‌ای مشترک دست یافتند که رضایت خداوند به طور خاص و مسلمانان به طور عام در آن بود.[1]

برنامه‌ی شورا زیر نظر عبدالرحمن بن عوفرضي الله عنه آغاز شد، تا خلیفه را انتخاب کنند، اولین چشم انداز و مظهر شورا را به صورت سازمان یافته عملی کنند و خلیفه را برگزینند تا اعمال سخت و طاقت فرسای خلافت و رهبری امور مسلمانان را بر عهده گیرد. عبدالرحمن چنان با آرامش و شکیبایی و با اراده‌ی استوار و محکم و حسن تدبیر و اجرای نیکو عمل کرد که موفقیتش را در ادای آن امر بسیار مهم و عظیم، تضمین نمود[2] و شورا را با مهارت و آزادی کامل چنان دسته‌بندی کرد که واقعاً شایسته‌ی بزرگترین قدردانی است[3].

ذهبی گفت: از بهترین کارهای عبدالرحمن در امر شورا این بود که اوّل خودش را از خلیفه شدن عزل کرد و گفت هر کس از شورای حل و عقد خلیفه‌ای برای امّت برگزیند، من هم قبول دارم و با این کارش توانست به کاملترین شکل، امّت را بر بیعت با عثمانرضي الله عنه جمع و متحد گرداند و اگر خودش دوست دار خلافت و حاکمیّت می‌بود، می‌توانست و اگر برای خودش نمی‌خواست می‌توانست برای پسر عمویش و نزدیکترین فرد آن گروه به خود یعنی: سعد بن ابی وقاص تلاش کند تا خلیفه شود.[4] در نتیجه همه به توافق رسیدند که با

۱- عثمان بن عفان، صادق عرجون /۶۲-۶۳.
۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون/۷۰-۷۱.
۳- مجلهالبحوث الاسلامیة، ش/۱۰ ص ۲۵۵.
٤- سیراعلام النبلاء، ۱/۸۶.

عثمان بن عفان بیعت کنند و بعد از نماز صبح آخرین روز ماه ذی الحجه سال ۲۳/ هجری برابر با ۶ نوامبر ۶۴۴ میلادی بیعت با عثمان صورت گرفت.

به این صورت که در آن روز امام جماعت صهیب رومی بود، در حالی که عمامه‌ای پوشیده بود که رسول خدا ﷺ بر سرش پیچید و عبدالرحمن در حالی آمد که اعضای شش نفره‌ی شورا در اطراف منبر جمع شده بودند، عبدالرحمن کسانی را فرستاد تا تمام مهاجران، انصار و امیران و فرماندهان لشکر اسلام که در مدینه بودند، بیایند، از جمله معاویه امیر شام، عمیر بن سعد امیر حمص، عمرو بن عاص امیر مصر که همه ایشان در آن سال آمده بودند تا با عمر مراسم حج را به جای آورند، بعد از حج نیز همه تا مدینه عمر را همراهی کرده بودند.[۱]

در روایت بخاری آمده که بعد از اقامه‌ی نماز صبح، اعضای شورا در کنار منبر جمع شدند و عبدالرحمن دنبال افراد حاضر در مدینه از مهاجران و انصار و فرماندهان لشکر فرستاد که به حج آمده بودند، بعد از این که همه جمع شدند، عبدالرحمن کلمه‌ی شهادت را خواند و گفت: ای علی من نظر مردم را جویا شدم، هیچ کس را با عثمان برابر نمی‌دانند، به دل خودت چیزی راه مده و خطاب به عثمان گفت: با تو بر سنّت خدا و پیامبر او و سنّت و روش دو خلیفه‌اش بیعت می‌کنم، بعد از عبدالرحمن، مهاجران، انصار، فرماندهان لشکر و عموم مسلمانان با عثمان بیعت کردند.[۲]

در روایت صاحب التمهید آمده: علی بن ابی طالب بعد از عبدالرحمن، اوّلین کسی بوده که با عثمان بیعت کرد.[۳]

دوّم: دروغ‌پردازی‌های روافض برای لکه دار کردن شورا

روایات باطل رافضی که با دسیسه ساخته شده و وارد تاریخ اسلام کرده‌اند تا از این طریق آن را لکه‌دار و مخدوش کنند، از جمله روایات جعلی داستان شورا و انتخاب عثمان بن عفّان است. مستشرقان این روایات را گردآوری کرده و به صورت گسترده‌ای اقدام به انتشار آنها کرده‌اند، بسیاری از مورخان و روشنفکران جدید تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند، حال آنکه بدون بررسی و پژوهش در مورد متن و سند، اینگونه روایات را در بین مسلمانان منتشر

۱- شهید الدار /۳۷.

۲- بخاري کتاب الاحکام/۷۲۰۷.

۳- التمهید و البیان /۲۶.

کرده‌اند. مورخان شیعه به داستان شورا اهمیّت ویژه‌ای داده‌اند و روایات باطل و دروغینی ساخته‌اند تا جایی که برخی کتابهای مخصوص و مستقلی در این زمینه نوشته‌اند، ابو مخنف کتاب شورا را تألیف کرد و نیز ابن عقده و ابن بابویه کتابهایی مستقل در همین موضوع نوشته‌اند.[۱] ابن سعد نُه روایت از طریق واقدی درباره‌ی شورا و بیعت عثمان‌ﷺ و تاریخ خلیفه شدن وی نقل کرده؛ یکی از روایاتش از طریق عبیدالله ابن موسی است که ترور و شهادت عمرﷺ و منحصر نمودن شورا در آن شش نفر و وصیتش به علی و عثمان در صورت خلیفه شدن هر یک از آن دو و سفارشی که صُهیب رومی در این باره کرده را نوشته است.[۲]

بلاذری هم داستان شورا و بیعت با عثمان را از طریق ابی مخنف روایت کرده و نیز هشام کلبی روایتی آورده که از ابی مخنف و روایت دیگری را از واقدی نقل کرده و نیز از عبیدالله بن موسی روایت کرده است[۳].

طبری در این داستان بر چند روایت اعتماد کرده است، از جمله روایتی از ابو مخنف[۴] که تنها او روایت کرده، همچنین ابن ابی الحدید، برخی حوادث داستان شورا را از طریق احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل کرده [۵] و اشاره نموده‌اند که آن را از کتاب «الشوری» واقدی گرفته است[۶].

روایات روافض در این مورد بر چند ادعای بی‌پایه و بی‌اساس تأکید می‌کنند که هیچ صحتی ندارد، به شرح زیر:

۱- متهم کردن صحابه به همدستی در تعیین سرنوشت رهبری مسلمانان

روایات روافض، صحابه را به پارتی بازی و رعایت نکردن حق، متهم کردند و نیز ادعا می‌کنند علی ﷺ راضی نبوده عبدالرحمن خلیفه را تعیین کند، در روایت أبی مخنف، هشام

۱- الذریعة الی تصانیف الشیعة ۲۴۶/۱۴.
۲- الطبقات الکبری ۶۳/۳ و ۶۷/۳.
۳- إنساب الاشراف ٦/٥ و ١٨/٥-١٩.
٤- اثر التشیع علی الروایات التاریخیة /۳۲۱.
٥- شرح نهج البلاغه ۴۹/۹-۵۰-۵۸.
٦- منبع سابق.

کلبی از پدرش و احمد جوهری[1] نقل کرده که عمر دستور داد در صورت برابر بودن دو نفر ترجیح یکی از آن دو نفر برای امر خلافت به عهده‌ی عبدالرحمن بن عوف باشد و علی از همان اوّل احساس کرد که خلافت از دستش رفت، چون می‌دانست به دلیل رابطه‌ی دامادی که بین عثمان و عبدالرحمن وجود دارد، قطعاً عبدالرحمن، عثمان را ترجیح خواهد داد.[2]

علاّمه ابن تیمیه رحمه‌الله هرگونه ارتباط نسبی نزدیک بین عثمان و عبدالرّحمن را نفی کرده و می‌گوید: عبدالرحمن برادر یا پسر عمو و حتی از قبیله‌ی عثمان نبوده، عبدالرحمن از بنی زهره و عثمان از بنی امیه بوده است، بنی زهره به بنی‌هاشم نزدیکتر است تا بنی امیه، چون بنی زهره دائیهای پیامبر ﷺ بوده‌اند که عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص نیز از آنها به حساب می‌آیند. به همین دلیل پیامبر ﷺ درباره‌ی سعد بن ابی وقاص فرموده: «هذا خالي، فليرني أمرؤ خاله»: این دائی من است، هر کس می‌خواهد دائیش را به من نشان دهد[3]. چون پیامبر ﷺ بین هیچ فرد مهاجر با مهاجری دیگر و بین انصاری با انصار دیگر پیوند برادری ایجاد نکرد، بلکه پیوند برادری را بین مهاجرین با انصار بست، به این علّت بین عبدالرّحمن و سعد بن ربیع انصاری[4] پیوند برادری منعقد کرد و داستان این پیوند مشهور در کتابهای صحیح و غیره ثابت است و علماء از این آگاهند.[5] مبنای سازشی که روایات روافض ادعای آن را دارند بر اساس همان پیوند دامادی بین آن دو دوست است، در حالی که آنها فراموش کرده‌اند پیوند نسب از پیوند دامادی قویتر است و از طرفی فراموش کرده‌اند که آن رابطه که بین مؤمنان در اولین نسل مسلمانان بوده، هیچ گونه نسب و پیوند دامادی را نمی‌شناسد و پیوند دامادی که عبدالرحمن با بنی امیه داشته این بوده که عبدالرحمن با ام کلثوم دختر عقبه بن أبی معیط خواهر ولید ازدواج کرده بود.[6]

۱- روایت هر دو تاي اینها از نظر محدثین مردود است به کتاب الرجال مراجعه شود (م).
۲- اثر التشيع علي الروايات التاريخيه /۳۲۲.
۳- صحيح سنن ترمذي ۳/۲۲۰، ش ۴۰۱۸.
٤- البخاري، كتاب: مناقب الانصار، ش /۳۷۸۰.
٥- منهاج السنة النبويه ۶/۲۷۱-۲۷۲.
٦- الطبقات الكبري ۳/۱۲۷.

۲- ماجرای حزب اموی و حزب هاشمی

روایات ابومخنف بر این موضوع اشاره دارد که بین بنی‌هاشم و بنی امیه در مدّت مشورت برای بیعت، رقابتی سخت ایجاد گردید، در حالی که در هیچ روایت صحیح و یا ضعیفی چنین چیزی نقل نشده و وجود ندارد.[1]

برخی مورخان مغرضانه برخی از روایات رافضه را– به خاطر هدفی که در قلب پرورانده‌اند- علیرغم باطل بودن سند و تناقض و مخالفت با روایت صحیح نقل کرده‌اند، سپس بر اساس همین روایات غلط تجزیه و تحلیل باطل خود را بنا کرده‌اند و مشورت اصحاب رسول‌الله ﷺ برای تعیین خلیفه‌ی جدید را به شکل اختلافات عشایری جلوه دادند که به دو حزب اموی و هاشمی‌تقسیم شده بودند، این تصویری خیالی و استنباطی مردود است که هیچ دلیلی ندارد، زیرا فضای آکنده از صمیمیّت و مهر و خیرخواهی زندگی اصحاب رسول‌الله ﷺ به گونه‌ای بوده که یک فرد مهاجر همراه فردی از انصار بر علیه پدر، برادر، پسر عمو و فرزندان طائفه‌اش در یک صف قرار می‌گرفت، چیزی که اینها ادعا می‌کنند امکان ندارد. قابل تصوّر نیست آن اصحابی که برای سالم نگه داشتن و حفاظت دین شان تمام قید و بندهای دنیا را بی‌باکانه فدا می‌کردند و تمام منافع مادّی را قربانی می‌نمودند، دست به چنین اقدامی دنیا پرستانه بزنند و این عمل با روحیه و ایمان و شناخت صحیح آن برگزیدگانی که پیامبر ﷺ آنها را مژده‌ی بهشت داده بود، هیچ سازگاری و تناسبی ندارد و حوادث زیادی از آنان روایت است که ثابت می‌کند آنها به مراتب بزرگتر از این بودند که‌از چنین زاویه‌ای تنگ و روزنه‌ای کوچک به درمان و حل این امور بزرگ بپردازند، بنابراین باید فهمید که قضیه‌ی خانوادگی و یا قبیله‌ای نبوده زیرا آنان به خاطر جایگاهی که در اسلام داشتند، به عنوان اهل شورا تعیین شدند.[2]

۳-دروغ و تهمت‌هایی که قهراً به علی نسبت داده‌اند و بر ایشان افترا زدند

ابن کثیر می‌گوید: این که بسیاری مورخان مانند: ابن جریر و غیره از رجالی مجهول روایت نقل کرده‌اند که علی رضي الله عنه خطاب به عبدالرحمن گفت: مرا فریب دادی و او را بدین خاطر به

۱- مرویات أبي مخنف في التاريخ الطبري/۱۷۷-۱۷۸

۲- الخلفاء الراشدون، امین القضاة/۷۸-۷۹.

خلیفه برگزیدی که داماد تو بود و نیز برای اینکه هر روز دربارهی کارهایش با تو مشورت کند! و علی تا جایی در بیعت درنگ کرد که عبدالرحمن این آیه را تلاوت کرد:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾ ﴾ (فتح/۱۰).

در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.(آیه‌ی ۱۰ سوره فتح)

دیگر اخبار روایات دروغینی که مخالف روایات صحیح اند و اعتبار و ارزشی ندارند و به گوینده‌گان و ناقلانشان برگردانده می‌شوند، «والله‌اعلم».

آنچه درمورد صحابه قابل تصوّر است، مخالف اوهام و یاوه‌گویی وخیال بافیهای بسیاری از مبتدعان رافضه و قصه سرایان بی‌خرد است که نمی‌توانند از نظر علمی‌و حتی عقلی روایت صحیح و ضعیف و درست و نادرست را از هم تشخیص دهند.[1]

سوم: عثمان برتر است یا علی؟

عقیده‌ی اهل سنّت بر این است که هر کسی علی را بر ابوبکر و عمر ﷺ مقدّم شمارد و برتر بداند منحرف و مبتدع است و هر کس علی را بر عثمان مقدم شمارد و برتر بداند، خطا کار است، امّا او را گمراه نمی‌دانند و مبتدعش نمی‌شمارند.[2]

باید توجّه داشت که برخی از علماء و صاحب نظران در مورد کسی که علی را بر عثمان مقدم شمارد سخن تندی گفته‌اند، آنها می‌گویند هر کس علی را بر عثمان مقدم شمارد قطعاً چنین فردی اصحاب پیامبر را در ترجیح و اختیار عثمان بر علی خائن می‌داند.[3]

ابن تیمیه می‌گوید: عقیده‌ی اهل سنت این است که عثمان ﷺ بر علی مقدم و از علی فضیلت بیشتری دارد، هر چند این مسئله از اصولی نیست که به خاطر این کسی از اهل سنت جدا و منحرف شود، چنین فردی تنها در مسئله خلافت منحرف شده است، چون اهل سنت

۱- البداية و النهاية۷/۱۵۲.

۲- مجموع الفتوی ۳/۱۰۱-۱۰۲

۳- حقبة من التاريخ، عثمان خميس/۶۶.

معتقدند بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به ترتیب: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضي الله عنهم خلیفه بوده‌اند و معتقدند هر کس به خلافت اینها اعتراض داشته باشد، از گمراهان است.[۱]

علما در مورد کسی که علی را بر عثمان مقدّم شمارد، دو نظریه دارند، طبق یک نظر به هیچ عنوان جایز نمی‌دانند که علی را از عثمان برتر بدانند و معتقدند هر کس علی را بر عثمان ترجیح دهد و برتر بداند از سنّت خارج شده و مبتدع است، چون با اجماع صحابه مخالفت کرده‌است. به همین دلیل گفته‌اند: هر کس علی را بر عثمان مقدّم بداند به مهاجرین و انصار خیانت کرده است، این عقیده کسانی همچون ایوب سختیانی، احمد بن حنبل و دارقطنی است. طبق روایت دوّم چنین فردی را مبتدع نمی‌دانند چون از نظر فضیلت به هم نزدیک هستند.[۲]

چهارم: علی رضي الله عنه در خلافت عثمان حدود را اجرا و در امور حکومتی با او مشورت می‌کرد

۱- اقامه‌ی حدود شرعی در دوران عثمان

حصین بن منذر روایت می‌کند: در مجلس عثمان بن عفّان رضي الله عنه حضور داشتم که ولید را آوردند و دو نفر علیه او گواهی دادند که شراب نوشیده و شخص سوّمی گواهی داد که شراب استفراغ نکرده، عثمان گفت: نوشیده و استفراغ نکرده است؟ و گفت: ای علی برخیز و تازیانه‌اش بزن، علی گفت: حسن تازیانه‌اش بزن، حسن گفت: کار سخت را به عهده‌ی کسی بگذار که از آن نفع می‌برد. گویا حسن رضي الله عنه نسبت به او گله‌مند بود، لذا گفت: ای عبدالله بن جعفر! برخیز و شلاقش بزن، عبدالله شلاق می‌زد و علی می‌شمرد تا اینکه به چهل رسید، گفت دست نگه دار و سپس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر شرابخوار را چهل شلاق زدند و عمر رضي الله عنه هشتاد شلاق، هردو سنّت است البته از نظر من این (چهل تازیانه) بهتر است.[۳]

از این روایت به وضوح فهمیده می‌شود که علی با عثمان رضي الله عنه رابطه نزدیک داشته است و در اجرای فرمان الهی همکار و یاور بودند و علی در مقام دفاع از عثمان در پاسخ کسانی که

۱- مجموع الفتاوی ۱۰۱/۳-۲۰۱.

۲- منبع سابق.

۳- شرح نووي بر صحیح مسلم، کتاب الحدود ۲۱۶/۱۱.

به خاطر کاری که به ولید نسبت می‌دادند بر عثمان ایراد می‌گرفتند، گفت: شما به عثمان چنان ایراد می‌گیرید که گویا خودش این کار را کرده است تا یاورش را به قتل برساند.[۱]

گناه عثمان درباره‌ی مردی که او را به خاطر گناهش شلاق زده و از کار بر کنارش کرده چیست؟

۲- مشورت عثمان با علی و بزرگان صحابه در فتح آفریقا

در «ریاض النفوس»آمده است: از طرف استاندار مصر «عبدالله بن سعد» شخصی نزد عثمان بن عفّانﷺ آمد و گفت: مسلمانان بر بخش‌هایی از آفریقا که با ما هم مرز هستند یورش می‌برند و از دشمن اموال غنیمت می‌گیرند، چه کار کنیم؟ در پی این عثمان مسور بن مخرمه را خواست و درباره‌ی اعزام لشکر به جنگ آفریقا صحبت کرد، در این باره روایت است که عثمان ﷺگفت: ابن مخرمه! نظرت درباره‌ی جنگ با آفریقا چیست؟ گفت: با آنها می‌جنگیم، گفت: پس همین امروز بزرگان صحابه را جمع و با آنها مشورت کن، همه یا اکثریّت آراء بر هر چه توافق کردند عمل خواهیم نمود و گفت: علی، طلحه، زبیر و عباس را بیاور و تعدادی از مردان را نام برد و با تک تک آنها در مسجد به تنهایی سخن گفت، سپس ابو الأعور (سعید بن زید) و روایت است که عثمان پرسیدند: ای ابوأعور چرا اعزام سپاه به جنگ آفریقا را نمی‌پسندی؟ گفت: چون شنیدم عمر می‌گفت: تا آب در چشمان من است مسلمانان با آنها نخواهند جنگید، معتقدم نباید بر خلاف عمرﷺ رفتار کنی، عثمان گفت: سوگند به خدا، از جنگ با آنها نمی‌ترسم و این در حالی است که آنها (آفریقاییها) راضی هستند که در جای و مواضع خودشان بمانند و نجنگند، عثمان با تمام کسانی که مشورت کرد کسی جز ابن مخرمه با او اختلاف نظر نداشت، سپس مردم را جمع و سخنرانی نمود و آنها را به جهاد در آفریقا تشویق کرد. در نتیجه برخی از صحابه مانند عبدالله بن زبیر و ابوذر غفاری ﷺ برای جهاد بیرون رفتند.[۲]

۳- رأی علی و جمع کردن مردم بر یک قرائت توسط عثمان

عثمان ﷺ درباره‌ی جمع کردن مردم بر یک قرائت با بزرگان و افراد سرشناسی از مهاجرین و انصار و در رأس آنها با علی بن ابی طالبﷺ مشورت و در توضیح آن فرمود: این مشکلی

۱- تحقیق مواقف الصّحابة فی الفتنة (۱/۴۲۱).

۲- ریاض النفوس ۱/۸-۹ و الجهاد و القتال، هیکل ۱/۵۵۶.

است که افراد برگزیده‌ی امّت، فرماندهان جهادی و هدایت‌یافتگان هدایتگر با آن روبرو هستند و این موضوع را با سران صحابه در میان گذاشت، پس از بررسی و تبادل نظر تمام سران و بزرگان صحابه، بر این امر مهم اجماع نمودند و مقام و اهمیت قرآن چیزی نبود که آحاد مردم از آن بی‌خبر باشند، چه رسد به علماء و پیشوایان برجسته‌ی امت.[1]

در واقع عثمان رضي الله عنه کار نوپدید (بدعت) انجام نداد، بلکه قبل از او ابوبکر رضي الله عنه با مشورت اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم کاری شبیه آن انجام داده بود. عثمان نیز با اصحاب مشورت کرد و همه کارش را پسندیدند و گفتند: جمع‌آوری قرآن کاری شایسته و نیکوست![2]

مصعب بن سعد می‌گوید: صحابه ی پیامبر صلى الله عليه وسلم را دریافتم در حالی که عثمان قرآنهای متعدد غیر مصحف اصلی را جمع آوری کرد و سوزاند و دیدم که از این کار شگفت زده شده بودند[3].

علی رضي الله عنه مردم را از این که از عثمان انتقاد و ایراد بگیرند نهی می‌کرد و می‌گفت: ای مردم! در مورد عثمان غلو و زیاده روی نکنید و چیزی جز خیر نگوئید، به خدا کارش (جمع آوری قرآن) با مشورت همه ما (صحابه) بوده است[4]، در روایت دیگر علی رضي الله عنه می‌گوید: بعد از آنکه مردم در مورد شیوه‌های قرائت قرآن اختلاف کردند و این خبر به عثمان رضي الله عنه رسید، اصحاب رسول‌الله صلى الله عليه وسلم را جمع کرد و درباره‌ی جمع کردن مردم بریک قرائت با ما مشورت کرد، همه‌ی ما با او اتفاق نظر داشتیم و علی رضي الله عنه می‌گوید: اگر من هم عهده‌دار مسئولیّت خلافت می‌بودم، همان کار عثمان را انجام می‌دادم.[5]

پنجم: موضعگیری علی در فتنه ترور و شهادت عثمان رضي الله عنه

اسباب و علل مختلف دست به دست هم داد و شرایط فتنه‌ی قتل خلیفه سوم عثمان رضي الله عنه را فراهم نمود. از جمله دست‌یابی مردم به آسایش و رفاه و تأثیر آن در جامعه و طبیعت تغییر و تحولات اجتماعی در چنین شرایطی، آمدن عثمان رضي الله عنه بعد از عمر بن خطاب و بیرون شدن

۱- عثمان بن عفان صادق عرجون /۱۷۵.

۲- فتنة مقتل عثمان ۷۸/۱.

۳- التاريخ الصغير، بخاري ۹۴/۱ اسناد آن حسن لغيره‌است.

٤- فتح الباري ۱۸/۹ اسناد آن صحيح است.

٥- ابوداود، كتاب المصاحف /۲۹-۳۰ اسناد آن صحيح است و خلافه علي، علی عبدالحميد ص۸۰.

بزرگان صحابه از مدینه و تعصبات جاهلی، توطئه‌ی کینه توزان و دسیسه‌های محکم برای بهانه تراشی و ایرادهای هر چند جزئی بر علیه خلیفه عثمان و به کارگیری وسایل و شیوه‌های تحریک کننده‌ی مردم علیه خلیفه و تأثیر فرقه‌ی سبئیه (پیروان ابن سبأ) در به وجود آوردن فتنه‌ها. این اسباب را با شرح و تفصیل در کتابم: «تیسیر الکریم المنان في سیرة عثمان بن عفّان» ذکر کرده‌ام.

دشمنان اسلام در فتنه‌ی ترور عثمانﷺ شیوه‌های تحریک کننده‌ای برای مردم به کار گرفتند و دروغها و اراجیف و شایعاتی پخش کردند، همه جا سخن از تحریک و مناظره و مجادله و جر و بحث با خلیفه در حضور مردم بود و به استانداران طعنه می‌زدند و انتقاد می‌گرفتند و نامه‌های جعلی و دروغ‌های ساختگی به نام صحابه ای مانند: عائشه، علی، طلحه و زبیر ﷺ علیه خلیفه پخش می‌کردند و شایعه می‌کردند که علی بن ابی طالب به خلافت شایسته‌تر است و او وصی بعد از رسول‌الله ﷺ بوده است، همچنین گروه‌ها و دسته‌جات مختلفی در شهرهای کوفه، بصره و مصر تشکیل دادند که دلالت بر آن داشت همه برنامه‌ها از پیش ساخته و حساب شده بود و از شهرهای مذکور به مدینه آمدند و برای اهالی مدینه این توهّم را به وجود آوردند که شورشیان با دعوت اهل مدینه آنقدر به ایجاد حوادث ادامه دادند که منجر به قتل و شهادت خلیفه گردید.[۱]

در کنار این عوامل مجموعه شعارهایی را به کار بردند مانند: استفاده‌از شعار الله‌اکبر، جهاد ضد ستم و ظلم‌ها، امر به معروف و نهی از منکر و تعویض و عزل استانداران از دیگر برنامه‌های فتنه‌گران آشوبگر بود، تا آن که این شعارها به شعار خلع و کناره‌گیری خلیفه تغییر یافت و این خواسته‌های نادرست و جسورانه تا جایی ادامه یافت که خواستار قتل خلیفه شدند و با شتاب هر چه تمامتر اقدام به قتل خلیفه کردند، زمانی آتش خشم آنها بر افراخت و شعله‌ور گردید که شنیدند مسلمانان از شهرهای مختلف برای یاری و دفاع از خلیفه حرکت کرده‌اند و راهی مدینه شده‌اند، به همین دلیل حلقه‌ی محاصره‌ی خانه خلیفه را تنگ و تنگ‌تر کردند و یکدیگر را به هر وسیله‌ی ممکن به قتل خلیفه تشویق نمودند.[۲]

از وجود و تأثیر سازمان سبئیه به رهبری عبدالله بن سبأ یهودی پشت این حوادث و دیگر حوادثی که بعد از آن به وجود آمد و آثار و پیامدهای شهادت سیدنا عثمان که جهان اسلام را به شدّت تکان داد، در مباحث بعدی بحث خواهیم نمود.

۱- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشده /۴۰۱.

۲- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشده /۴۰۲.

١- موضع علی ﷺ در آغاز فتنه‌ی شهادت عثمانﷺ

علی ﷺ طبق روال معمول همواره مطیع و خیرخواه خلفا بود و شخص علیﷺ درباره‌ی رفتار خود با خلیفه‌ی سوم عثمان ﷺ می‌گوید: «اگر عثمان از من بخواهد که به دشوارترین راه بروم، اطاعت می‌کنم».[١] و آن گاه که شورشیان قبل از شهادت عثمان در «ذی مروه» فرود آمدند، عثمان ﷺ علی و مردی را که نامش در روایات ذکر نشده است به نزد آنان فرستاد، با آنها ملاقات کردند و علی گفت: از کتاب خدا اطاعت می‌کنید، ولی از هر چه به میل شما نباشد خشمگین هستید؟ بالاخره به توافق رسیدند.[٢]

در روایتی دیگر آمده که آنان دو یا سه بار با علی به مجادله و بگومگو پرداختند، سپس گفتند: این پسر عموی رسول‌الله ﷺ و فرستاده‌ی امیر مؤمنان است و کتاب خدا را به شما پیشنهاد می‌کند، بنابراین قبول کردند و بر شروط ذیل به توافق رسیدند،[٣] تبعید شدگان برگردانده شوند، به هر کس تا به حال (از بیت المال) نداده‌اند بدهند، اموال غنیمت را به طور کامل تقسیم کنند، در تقسیم اموال بیت المال عدالت رعایت شود و افراد امین و قدرتمند به کار گمارده شوند.

این شرایط را طی نامه‌ای نوشتند و خواستار برگرداندن ابن عامر به بصره و ابقای ابوموسی شدند.[٤]، در پی این عثمان با هر گروه به صورت خاص صلح کرد و سپس هر گروه با رضایت به شهر و دیار خویش بازگشت.[٥] پس از این، فتنه‌انگیزان ماجراجو متوجه شدند که نیرنگها و برنامه‌هایشان نقش بر آب شده و اهداف پست‌شان محقق نگردیده و به مقتضای آن توافق، صلح برقرار خواهد شد، لذا به فکر افتادند که فتنه را زیبا جلوه دهند و آتش آن را دوباره شعله ور کنند و پیمان صلح را بشکنند، این موضوع در روایات زیر بیشتر روشن می‌شود.

در حین بازگشت گروه‌هایی که از شهرها آمده بودند، متوجه شتر سواری شدند که گاهی خودش را نشان می‌دهد و پنهان می‌کند، گویا می‌خواست بگوید مرا دستگیر کنید!؟

١- مصنف بن ابي شيبه ٢٢٥/١٥ سند آن صحيح است.

٢- تاريخ دمشق، زندگي نامه‌ي عثمان /٣٢٨، تاريخ خليفه /١٦٩.

٣- فتنة مقتل عثمان ١٢٩/١.

٤- فتنة مقتل عثمان ١٢٩/١.

٥- همان منبع /٣٢٩.

بالاخره او را گرفتند و پرسیدند چه شده؟ کجا می‌روی؟ گفت: من فرستاده‌ی امیرالمؤمنین هستم و مأمورم که پیش استاندار مصر بروم، او را بازدید کردند، نامه‌ای که از زبان عثمان ﷺ نوشته شده به همراه داشت، نامه را باز کردند، در آن دستور قطع دست و پا و به دار آویختن اعتراض کنندگانی داده شده بود که تازه با آنها صلح کرده بود، بنابراین به مدینه برگشتند.[1]

این خبر به عثمانﷺ گزارش شد، نوشتن و مهر زدن چنین نامه‌ای را کاملاً ردّ کرد و گفت: یا دو شاهد بیاورید که من آن را نوشته‌ام و یا به خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست سوگند می‌خورم که نه چنین نامه‌ای نوشته‌ام و نه به کسی دستور داده‌ام آن را بنویسد و نه‌از آن خبری دارم. گفتنی است که بسیار اتفاق می‌افتد نامه‌ای را از زبان فردی می‌نویسند و از طرف او مهر می‌زنند در حالی که وی بی‌خبر است[2] و هر چه انکار کند حرفش را قبول نمی‌کنند، چه بسا که در انکارش صادق و خیرخواه و نیکوکار باشد و هستند افرادی که برای رسیدن به اهداف شوم خود دست به چنین دسیسه‌هایی می‌زنند و نامه‌ای که شورشیان طغیانگر و منحرف تصور می‌کردند عثمان نوشته و مهر زده است و به غلامش سپرده تا سوار بر یکی از شتران صدقه آن را به استاندار مصر برساند، نامه‌ای جعلی بود که به او نسبت داده بودند، دلیل این مدعا شواهد و قرائن زیر است:[3]

الف- چگونه دو گروه عراقی و مصری که از هم جدا شده بودند و در فاصله دور از همدیگر قرار داشتند، عراقیها در شرق و مصریان در غرب، به طور همزمان از نامه باخبر شدند؟! این ممکن نیست مگر با نقشه‌ای از پیش تعیین شده که طبق برنامه، نامه‌ای با جعل و تزویر نوشتند و شتر سواری را کرایه گرفتند تا حامل نامه باشد و در جلو مصریان ظاهر شود، در عین حال شتر سوار دیگری را مزد بدهند تا نزد عراقی‌ها برود و به آنها خبر دهد که چنین نامه‌ای کشف شده و در آن عثمان دستور قتل شورشیان را صادر کرد، همانگونه که علی بن ابی طالب در پاسخ به اعتراض شورشیان به این مضمون استناد کرد و گفت: ای اهل بصره و ای اهل کوفه شما از کجا باخبر شدید که گروه مصری به چنین نامه‌ای دست یافته؟ در حالی که شما بخشی از مسیر راه را طی کرده بودید و از آنها فاصله‌ی زیادی گرفته بودید، ولی

۱- تاریخ طبري ۳۷۹/۵.

۲- فتنة مقتل عثمان ۱۳۲/۵، البداية و النهاية۱۹۱/۷.

۳- تیسیر الکریم المنان في سیرة عثمان بن عفان /۴۱۰.

همزمان با مصریان به سمت ما بازگشتید؟[1] حتی علی قاطعانه (به شورشیان) گفته بود که این نقشه را در مدینه طرح کرده بودید.[2]

ب- این نامه‌ی شوم اوّلین نامه‌ای نبود که آن جنایتکاران جعل کرده بودند، بلکه نامه‌های دیگری از زبان همسران پیامبر ﷺ و نیز از زبان علی، طلحه و زبیر ﷺ جعل کرده بودند، آری! حتی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها را نیز متهم کردند که طی نامه‌ای مردم را علیه سیدنا عثمان تحریک کرده است، وقتی این خبر به عائشه رضی الله عنها رسید آن را رد کرد و گفت: نه هرگز! سوگند به آن خداوندی که مؤمنان به او ایمان آورده‌اند و کافران به او کافر شده‌اند، من برایشان تا کنون که اینجا نشسته‌ام از سیاه تا سفید ننوشته‌ام.[3] و اعمش در این باره می‌گوید: آنها می‌گفتند: این نامه از زبان عائشه رضی الله عنها نوشته شده است.[4]

شورشیان علی را متهم می‌کردند که طی نامه‌ای از آنها خواسته به مدینه بیایند، در حالی که علی این ادعا را انکار می‌کرد و قسم می‌خورد و می‌گفت: والله که من هیچ نامه‌ای به شما ننوشته‌ام.[5]

همچنین صحابه های دیگر را متهم می‌کردند که به شهرهای مختلف نامه نوشته‌اند و از مردم خواسته‌اند به کمک شان بیایند که دارند دین محمد را تغییر می‌دهند و ادعا می‌کردند که صحابه در نامه‌هایشان اظهار نموده‌اند جهاد در مدینه از حفاظت مرزها و مرزبانی در مناطق دور بهتر است.[6]

ابن کثیر در تعلیقی بر این خبر می‌نویسد: اینها دروغ‌هایی بودند که به نام صحابه گفته‌اند و از طرف علی، طلحه و زبیر ﷺ نیز نامه‌هایی به خوارج (قاتلان) نوشته بودند همانگونه که آن نامه را به نام عثمان جعل کرده بودند، در حالی که اصلاً چنین دستوری نداده بود و از آن خبر نداشت.[7] روایات طبری و خلیفه با صحیح ترین سند سخن ابن کثیر را تأیید می‌کنند

١- تاریخ الطبري ٣٥٩/٥.

٢- همان منبع ٣٥٩/٥.

٣- تحقیق مواقف الصحابه ٣٣٤/١.

٤- تاریخ خلیفه بن حیاط /١٦٩.

٥- تحقیق مواقف الصحابه ٣٣٥/١، البدایة و النهایة١٩١/٧.

٦- تحقیق مواقف الصحابه ٣٣٥/١، البدایة و النهایة١٧٥/٧.

٧- البدایة و النهایة١٧٥/٧

مبنی بر اینکه صحابه هایی همچون علی، عائشه و زبیرﷺ خودشان نوشتن چنین نامه‌هایی را انکار می‌کردند.[۱] تردیدی نیست که همین دست‌های جنایتکار که این نامه‌های دروغین را از زبان صحابه نوشته بودند، آتش فتنه‌ها را روشن و شعله‌ور کردند و در نتیجه فتنه و فسادها به وجود آمد و پخش و انتشار همین نامه‌های دروغین و تلقین افراد ساده لوح بود که منجر به قربانی شدن و شهادت عثمانﷺ گردید.

امّا هدف اصلی توطئه‌های فرقه‌ی سبئیه یهودی فقط از بین بردن عثمان نبود، بلکه هدف اصلی‌شان تغییر و تحریف اسلام برای نسل‌های آینده بود.

آیا وقت آن نرسیده که مسلمانان و نسل‌های اسلامی‌حقیقت تاریخ شان را بشناسند و با سیره و زندگی صحیح و درست نیاکانشان آشنا شوند؟ و آیا زمان آن نرسیده که نویسندگان معاصر مسلمان، از خداوند بزرگ بترسند و جسورانه بی گناهان را پیش از تحقیق و بررسی دقیق جرح و ردّ نکنند؟ تا در پی این عملشان همانند دیگر افرادی که با این گونه اظهار نظرها بی‌اعتبار شدند، بی‌اعتبار نشوند؟

۲- موضع علی در اثنای محاصره‌ی منزل عثمان

محاصره‌ی خانه‌ی خلیفه تا جایی شدت یافت که او را از حضور در مسجد منع کردند، امّا او با درسی که از رسول خداﷺ گرفته بود، این مصیبت بزرگ را با شکیبایی تحمل می‌کرد و با ایمان به تقدیر، سعی داشت برای این مشکل راه حل مناسبی پیدا کند، لذا گاهی به وسیله‌ی ایراد سخنرانی به همه تذکر می‌داد که کشتن مسلمان جایز نیست جز در مواردی که اسلام مقرّر کرده است و گاهی با مردم حرف می‌زد و فضایل و خدماتش را به اسلام یادآور می‌شد و با گواهی بقیه‌ی ده نفری که رسول خدا آنان را به بهشت مژده داده بود، بر این حرفهای خود استناد می‌جست.[۲]

گویا با زبان حال می‌گفت: آیا ممکن است کسی چنین اعمال و فضایلی داشته باشد، ولی به دنیا وابسته شود و آن را بر آخرت ترجیح دهد؟! آیا چنین فردی ممکن است، در امانت خیانت کند و اموال و خونهای امت را به بازیچه بگیرد، در حالی که با یقین کامل از سرانجام آن آگاه است و تحت نظر پیامبرﷺ تربیت یافته و پیامبر و اصحاب به فضایل او گواهی داده‌اند، آیا رواست که با چنین انسانی این گونه رفتار شود؟!.

۱- تحقیق مواقف الصحابه ۱/۳۳۵.

۲- خلافة علي بن ابيطالب، عبدالحميد علي /۸۵.

شورش طغیانگران بر مدینه شدّت گرفت تا جایی که در اغلب اوقات خودشان پیشنماز می‌شدند.[1] در این زمان بود که صحابه دریافتند مسأله به آن سادگی نیست که فکر می‌کردند، از به وجود آمدن فرجامی که نمی‌پسندیدند به وحشت افتادند، چون شنیده بودند که شورشیان قصد دارند خلیفه را به قتل برسانند، لذا به خلیفه پیشنهاد کردند تا از حریم خویش دفاع کنند تا فتنه پایان یابد.

امّا خلیفه نپذیرفت که خونی به خاطر او ریخته شود.[2] در پی این برخی از بزرگان صحابه فرزندانشان را برای حفاظت از خلیفه بدون مشورت با او به خانه‌اش فرستادند که حسن بن علی و عبدالله بن زبیر از آن جمله بوده‌اند و در برخی روایات آمده است: در همان روزی که شورشیان خلیفه‌ی مظلوم را به شهادت رساندند، حسن بن علی را که زخمی‌شده بود از خانه‌ی خلیفه به خانه خودش بردند.[3] به همین صورت غیر از حسن بن علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم نیز زخمی‌شدند و حسین بن علی و عبدالله بن عمر نیز از کسانی بودند که از خلیفه دفاع می‌کردند.[4]

در آن مصیبت مروان بن حکم که از نظر خویشاوندی نزدیکترین فرد به عثمانﷺ بود، گواهی داده است که افراد مذکور به دفاع از عثمانﷺ آمده بودند.[5]

ابن عساکر که روایت می‌کند علی کسی را نزد عثمان فرستاد و گفت: من پانصد زره جنگی دارم اجازه دهید در مقابل شورشیان از تو دفاع کنم، چون تو کاری نکردی که ریختن خونت روا باشد، عثمان گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد، دوست ندارم به سبب من خونی ریخته شود.[6]

روایات متعددی وجود دارد که ثابت می‌کند علیﷺ در هنگام محاصره از خلیفه عثمان ﷺ دفاع کرده است و هنگامی‌که شورشیان آب را از خلیفه منع کردند و خانواده‌ی خلیفه در

۱- سیر اعلام النبلاء ۵۱۵/۳.

۲- فتنة مقتل عثمان ۱۶۷/۱، مسند احمد ۳۹۶/۱ تحقیق احمد شاکر.

۳- الطبقات ابن سعد ۱۲۸/۸ با سند صحیح.

٤- تاریخ خلیفه /۱۷۴.

٥- تاریخ الاسلام الذهبي، الخلفاء الراشدون /۸۷ اسناد آن قوي است.

٦- تاریخ دمشق /۴۰۳.

تنگنا قرار گرفت، علی به خانه‌ی خلیفه آب فرستاد و تعدادی از خدمتکاران بنی‌هاشم و بنی امیه آنها را به خانه خلیفه رساندند و برخی از آنها زخمی‌شدند.[۱]

حوادث با سرعت هر چه بیشتر شتاب گرفت و شورشیان وارد خانه‌ی خلیفه شدند و او را به شهادت رساندند، این خبر در حالی به صحابه رسید که بیشترشان در مسجد بودند و چنان بر آنان سخت تمام شد که از هوش رفتند، علی ﷺ خطاب به فرزندان و برادرزادگانش گفت: چگونه با وجود شما بر درب خانه، عثمان کشته شد؟ و از شدّت ناراحتی، حسن را که زخمی‌شده بود سیلی زد.[۲] و به سینه حسین زد و ابن زبیر و ابن طلحه را توبیخ کرد و خشمگین و ناراحت به خانه‌اش رفت و می‌گفت: وای بر شما! پروردگارا من از دست داشتن و همکاری در قتل خلیفه بیزاری می‌کنم.

آری بدین صورت علیﷺ موضعی خیرخواهانه داشت و مشاور و تابع خلیفه بود و در حین فتنه شجاعانه در کنار عثمان ﷺ ایستاده و از همه مردم بیشتر از او دفاع کرد، هرگز از او به بدی یاد نکرد و تلاش می‌کرد که اختلاف خلیفه و شورشیان حل شود و صلح کنند، لیکن این مسأله فراتر از توان و اراده‌ی ایشان بود و اراده‌ی خداوند بر آن بود که خلیفه و امیرمؤمنان به مقام بلند شهادت کامیاب شود.[۳]

۳- پیوندهای ازدواج میان خانواده‌ی علی و عثمان ﷺ

بین بنی‌هاشم و بنی امیه هیچ گونه دشمنی، مخالفت و تنفری، آن گونه که دشمنان اسلام یاوه‌گویی و دروغپردازی می‌کنند و داستانهای دروغینی که از خودشان درآوردند، وجود نداشته و برای هر فرد منصف و آگاه واضح است که رابطه‌ی بنی‌هاشم با بنی امیه، رابطه دوستی و برادری و پسر عمویی بوده است، آنان بیش از همه به هم نزدیک بودند و نسبت به هم محبّت و قدردانی و احترام متقابل داشته‌اند، در غم و درد و گرفتاری یکدیگر شریک بودند، چون بنی‌هاشم و بنی‌امیه فرزندان یک پدر و نوادگان یک جد و شاخه‌های یک درخت قبل و بعد از اسلام بوده‌اند که همه از یک چشمه‌ی صاف و یک منبع زلال آب خوردند و میوه‌های دین پاک خداوند را چیدند که به وسیله‌ی رسول صادق و امین و معلم و مربّی و خاتم انبیاء و رسولان فرستاده بود، بین ابوسفیان و عباس رابطه‌ی صمیمی و پیوند

۱- اسناد الاشراف بلاذري ۶۷/۵

۲- ابن ابي عاصم، الاحاد المثاني ۱۲۵/۱ به نقل از خلافة علي /۸۷.

۳- خلافة علي بن ابي طالب /۸۷.

دوستی قویی بود که برای همگان ضرب المثل شده بود[۱]. قبل از اسلام بین این دو طائفه پیوندهای ازدواجی برقرار بود و رسول‌الله ﷺ دو دخترش را به ازدواج عثمان بن عفان و دختر دیگرش را به ازدواج ابی العاص بن ربیع که هر دو از بنی امیه بودند، در آورد.

علاوه بر این، عثمان پسر دختر عمه‌ی پیامبرﷺ بود و مادرش با عبدالله پدر پیامبرﷺ دو قلو بودند، از أروی دختر کریز بن حبیب بن عبد شمس است و این زن، ام کلیم بیضاء دختر عبدالمطلب عمه‌ی پیامبر بود. علاوه بر این، بعد از عثمان پسرش أبان بن عثمان با ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر طیار بن ابی طالب، ازدواج کرد[۲]. نوه‌ی عثمان، زید بن عمرو بن عثمان، با نوه علی سکینه دختر حسین، ازدواج نمود و نوه‌ی دیگر عثمان به نام محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان با فاطمه دختر حسین نوه‌ی دیگر علی، ازدواج کردند و ام حبیب دختر ابی سفیان سردار بنی امیه، زن سردار بنی‌هاشم و سردار فرزندان آدم رسول‌الله ﷺ بوده است و نیز هند دختر دیگر ابوسفیان زن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بنی‌هاشم بود که پسرش محمد از او متولد شده‌است.[۳] لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب با عباس بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد و بعد از او لبابه به عقد ازدواج ولید بن عتبه (برادرزاده‌ی معاویه) ابن ابی سفیان در آمد.[۴]

رمله دختر محمد بن جعفر طیار بن ابی طالب زن سلیمان بن هشام بن عبدالملك اموی بوده است و بعد از او ابوالقاسم بن ولید بن عتبه بن ابی سفیان با او ازدواج کرده است[۵] به همین صورت رمله دختر علی زن پسر مروان بن حکم بن ابی العاص بوده است و نوه‌ی مروان بن حکم ولید بن عبدالمالك با نوه‌ی علی به نام نفیسه دختر زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ازدواج کرده است و نزد او وفات یافت؛ مادر نفیسه به نام لبابه دختر عبدالله بن عباس است[۶]. در اینجا تنها به همین اندازه بسنده می‌کنیم و إن شاء الله برای کسی که جویای حق باشد، کافی است.[۷]

۱- الشیعه و اهل البیت /۱۴۱

۲- المعارف دینوري /۸۶، الشیعه و اهل البیت /۱۴۱.

۳- طبقات ابن سعد ۱۵/۵، الاصابه ۵۸/۳-۵۹.

٤- نسب قریش /۱۳۳، الشیعه و اهل البیت /۱۴۳.

٥- الشیعه و اهل البیت /۱۴۳.

٦-طبقات ابن سعد ۲۳۴/۵.

۷- الشیعه و اهل بیت /۱۴۴.

ششم: اقوال علی ﷺ درباره‌ی خلفای راشدین ﷺ

علی ﷺ می‌گوید: در صحت اجماع بر خلافت ابوبکر، عمر و عثمان و علی تردیدی نیست، هر کس با یکی از آنها مخالفت کند با آیه مخالفت ورزیده که می‌فرماید:

﴿ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥ ﴾ (النساء/۱۱۵).

یعنی: کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده‌است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که‌ایشان را به دوستی گرفته‌است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!.

نیز با فرموده‌ی پیامبر ﷺ مخالفت ورزیده که می‌فرماید: «عليكم بسنّتي و سنّة الخلفاء الرّاشدين المهديين عضوُّا عليها باالنّواجذ»: (بر شماست که از سنت من و سنّت خلفای راشدین راه‌یافته پیروی کنید و با دندانها آن را محکم بگیرید).

شکی نیست که خلفای راشدین، ابوبکر، عمر، عثمان و علی ﷺ، کسانی هستند که به خوبی از آنان پیروی کرده‌اند.[1]

سخن ایوب سختیانی چه زیبا است که می‌گوید:«هر کس ابوبکر را دوست داشته باشد، دین را اقامه کرده است و هر کس عمر را دوست داشته باشد آشکارا راهش را پیدا کرده است، هر کس عثمان را دوست داشته باشد، دلش با نور خداوند روشنی یافته است و هر کس علی را دوست داشته باشد به دستگیره‌ای محکم چنگ زده است، هر کس درباره اصحاب محمد ﷺ عقیده و نظر خوبی داشته باشد، از نفاق پاک و بری است»[2]

شاعر می‌گوید:

إني رضـــيت عليًـــا قـــدوة علمًـــا — كمـا رضـيت عتيقًـا صـاحب الغـار

وقـد رضـيت أبـا حفـص وشـيعته — ومـا رضـيت بقتـل الشـيخ في الـدار

۱- الشريعة آجرّي ۱۷۶۸/۴.

۲- الشريعة ۱۷۷۲/۴ – ۱۷۷۳.

کـل الصـحابة عنـدي قـدوة علـم فهـل علـيَّ بهـذا القـول مـن عـار
إن كنـــت تعلـــم أني لا أحـــبهم إلا لوجهــك أعتقــني مــن النــار[1]

یعنی:

من خشنود به آنم که علی در علم الگوی من باشد
همانطور که عتیقِ همراه ویار غار پیامبر را دوست دارم
و ابو حفص و طرفدارانش را دوست دارم
به کشته شدن عثمان در خانه‌اش هرگز خشنود نبودم
همه صحابه برای من الگو هستند
آیا این عقیده برای من ننگ است
خداوندا! تو می‌دانی که من اینها را فقط به خاطر تو
دوست دارم پس به همین خاطر از آتش نجاتم ده.[2]

به هر حال دلایل قطعی و براهین روشن بر وجود رابطه‌ی صمیمی‌و بسیار خوب علی رضی الله عنه با خلفاء مشخص بوده است، در صفحات گذشته به بخشی از این روابط حسنه اشاره کردیم و برای بهتر و بیشتر روشن شدن رابطه‌ی علی و خلفای راشدین دلایل دیگری نیز به آنها می‌افزائیم.

۱- سردار بزرگان و جوانان بهشت

از علی رضی الله عنه روایت است: در خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم که ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه آمدند، فرمود: «يا علي هذان سيّدا كهول اهل الجنّة و شبابها، بعد النبيّين و المرسلين»[3]:(ای علی بعد از پیامبر و رسولان، این دو سردار، بزرگان و جوانان بهشت هستند).

۲- آرزو می‌کنم مانند ابوبکر و عمر باشم

سوید بن غفله می‌گوید: از کنار گروهی از مدعیان طرفداری علی گذشتم که شنیدم نسبت به ابوبکر و عمر حرفهای ناشایست می‌گویند، لذا نزد علی رفتم و گفتم: اندکی پیش، از کنار

۱- المصدر نفسه (٥/٢٥٣٦).
۲- همان منبع ۲۵۳۶/۵.
۳- مسند احمد، الموسعة الحديثية، ش/۶۰۲، این حدیث صحیح است و این اسناد حسن.

دسته‌ای از طرفدارانت عبور می‌کردم، دیدم درباره‌ی ابوبکر و عمر ﭭ حرفهایی که شایسته این امت نیست میزنند!؟ اگر تو به آنچه اینها اظهار می‌کنند معتقد نباشی، اینان جسارت چنین حرفهایی را ندارند، علی﷛ گفت: عقیده‌ام درباره‌ی ابوبکر و عمر این است که آرزو دارم من هم بتوانم به روش آن دو زندگی کنم و گفت: لعنت خدا بر کسانی که در خصوص آن دو باوری جز خیر و نیکی در دل می‌پرورانند، سپس اشکهایش سرازیر شد و گریست و درحالی که دستانش را زیر بغل گرفته بود، به مسجد رفت و روی منبر نشست و ریش سفیدش را در دست گرفته بود و به آن نگاه می‌کرد تا مردم جمع شدند، آنگاه بر پا ایستاد و سخنرانی کوتاه و رسایی ایراد کرد و فرمود: چه شده که عده‌ای افراد دو سردار قریش و دو پدر مسلمانان را به بدی یاد می‌کنند؟! من از آنچه گفته‌اند اعلان برائت و بیزاری می‌کنم و به خاطر آنچه گفتند آنها را مجازات خواهم نمود. بدانید! سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، جز مؤمنان پرهیزکار آن دو را دوست نمی‌دارند و جز فاسقان و افراد پست نسبت به آن دو بزرگوار کینه ندارند. آن دو بزرگوار با صداقت و وفاداری رسول‌الله ﷺ را همراهی نمودند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، در تمام کارهایش طبق دستور پیامبر عمل می‌کردند و رسول خدا ﷺ به اندازه‌ای که به نظر آن دو اهمیّت می‌داد، به رأی کسی دیگر اهمیّت نمی‌داد و به اندازه‌ای که آن دو را دوست داشت کسی را دوست نداشت، پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفت که از آن دو راضی بودند، رسول‌الله ﷺ در بیماری وفاتش که نُه روز طول کشید، دستور داد ابوبکر در نمازها امامت مردم را به عهده گیرد. پس از وفات ایشان مؤمنان اداره‌ی امورشان (خلافت) را به او سپردند و زکات اموالشان را به او می‌پرداختند، چون اداره‌ی امور و تحویل گرفتن زکات هر دو با هم است و مردم با رضایت کامل و بدون هیچ گونه اجباری با او بیعت کردند و از بنی عبدالمطلب، من اوّلین شخصی بودم که بیعت کردم، در حالی که او (ابوبکر) به خلافت راضی نبود و دلش می‌خواست یکی از ما این کار را بر عهده گیرد، سوگند به خدا! که او پس از رسول‌الله ﷺ بهترین و با فضیلت‌ترین فرد بود.

از نگاه ترحم و مهربانی، مهربانترین و از نگاه دلسوزی، دلسوزترین فرد بود، در تقوا از همه استوارتر و از نظر سابقه‌ی ایمانی از همه با سابقه‌تر و در مسلمان شدن از همه جلوتر بود... در میان ما با روش و سیرت پیامبر ﷺ زیست تا آن که وفات کرد، سپس عمر خلافت را به عهده گرفت در حالی که برخی راضی و برخی ناراضی بودند، او نیز قبل از آن که از دنیا برود، همه خلافتش را تأیید و اعلان رضایت کردند.

عمر طبق سنّت پیامبر ﷺ و به روش ابوبکر امور مسلمانان را رهبری کرد و چنان پیرو و دنباله‌رو آن دو بود که بچه شتر پیرو و دنباله روی مادرش است.

به خدا قسم دلسوز و مهربان بود و مظلومان را یاری می‌کرد و در اجرای دستور و فرمان خداوندی از ملامت‌گران پروایی نداشت، خداوند حق و صداقت را در زبانش قرار داده بود. تا جایی که گمان می‌کردیم فرشته با او حرف می‌زند، خداوند با مسلمان شدن او، اسلام را عزّت داد و هجرتش را موجب استواری و قوام دین گردانید و خداوند در دل منافقان ترس او و در دل مؤمنان محبتش را قرار داده است.

تا جایی که فرمود: چه کسی مانند آن دو بزرگوار را سراغ دارد، رحمت خدا بر آنها، خدا به ما توفیق داده که راه آن دو را بپیماییم، چون هیچ کس بدون پیروی از آنان به مقام ایشان نمی‌رسد.

بدانید! هر کس مرا دوست دارد باید آن دو را دوست بدارد و هر کس آن دو را دوست ندارد گویا با من دشمنی و بغض کرده است، من از چنین فردی بیزارم و اگر کسی را نزد من بیاورید که به آنها توهین کرده به شدیدترین وجه مجازاتش خواهم نمود، امّا قبل از اقدام به چنین جرمی مجازات شایسته نیست، بدانید و آگاه باشید که هر کس بعد از این چنین حرفهایی بزند، قطعاً بر او حد تهمت زننده را جاری خواهم نمود و بدانید که بهترین افراد این امّت بعد از پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر هستند، اگر بخواهم سوّمی را هم معرفی می‌کنم، از خداوند برای خود و شما طلب مغفرت می‌کنم.[1]

۳- این عثمان بن علی است که او را به نام عثمان بن عفان نامیده‌ام

ابوسعید خدری می‌گوید: روزی جوانی را دیدم که موهای بلندش بر شانه‌هایش افتاده بود، خدا می‌داند که تا به حال مشکوکم که او پسر بود یا دختر، بعد از آن نوجوان زیباتری را که کنار علی نشسته بود دیدم و پرسیدم: خداوند تو را عافیت دهد! این نوجوان کیست؟ گفت: این عثمان بن علی است که او را با نام عثمان بن عفان نامیده‌ام، پسر دیگری دارم که نامش را عمر بن خطاب گذاشته‌ام و پسر دیگری دارم که به نام عباس عموی پیامبر ﷺ نامگذاری کرده‌ام و یکی دیگر را به نام بهترین مخلوقات، محمّد ﷺ نامیده‌ام و حسن و حسین و

۱- النهي عن سب الاصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب /۴۳، شرح اصول اعتقاد اهل السنة، لالكائي، ش /۴۴۵۶.

محسن را رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نامگذاری کرد، [۱] و برای آنها عقیقه ذبح کرد، سرشان را تراشید[۲] و به وزن موی آنها صدقه بخشید و دستور فرمود که برای ایشان نام انتخاب و آنها را ختنه کنیم[۳].

٤- ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از یاران خیلی نزدیک، صمیمی و خصوصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند.

با تواتری که بر عام و خاص پوشیده نیست، ثابت است که ابوبکر، عمر و عثمان در نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم منزلت بسیار بزرگی داشتند و از همه‌ی مردم رابطه مصاحبت و همراهی ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر بود و بیش از همه به او نزدیک بوده‌اند و با هر سه نفر پیوند قرابت و خویشاوندی سببی و نسبی داشت، آنها را ستوده و دوست داشته است. بنابراین دو قضیه قابل تصور است، یا این سه نفر در ظاهر و باطن بر ایمان و عمل صالح در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وفاتش ثابت قدم و استوار بوده‌اند، یا اینکه نه، بلکه بر خلاف این بودند، اگر فرضیه‌ی دوم را بپذیرم از دو حال خارج نیست: یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از انحراف ایشان بی‌خبر بوده ویا خبر داشته است و از ترس با آنها سازش و مدارا کرده است، رافضه هر کدام از این دو فرضیه را بپذیرید- پناه بر خدا- ناشایسته‌ترین طعنه و ایراد را به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم زده‌اند!؟

از همین رهگذر است که گفته‌اند:

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة وإن كنت تدري فالمصيبة أعظم

یعنی: اگر نمی‌دانستی، ندانستنت مصیبتی است.

و اگر می‌دانستی ولی بر خلاف حق و حقیقت رفتار کردی، مصیبت تو بزرگتر است!! .

اگر بپذیریم که در ابتدای امر بر ایمانشان استوار بودند ولی بعداً منحرف شده‌اند، این ناتوانی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را می‌رساند (نعوذ بالله) که خواص و مشهورترین افراد امت و بزرگان و اکابر صحابه‌ی خود را پس از ایمان آوردن و استقامت منحرف و مرتد شده باشند.

حتّی ناتوانی را به خداوند نسبت داده‌اند که وعده داده دینش را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند، چگونه ممکن است بزرگترین و مهمترین خواص این دین مرتد شوند؟! نعوذبالله این ادعاها و امثال اینها از بزرگترین طعنه‌ها و ایرادهایی است که روافض و مبتدعان

۱- مسند احمد ۱۱۵/۲، ش/۷۶۹، احمد شاکر گوید: إسناد آن صحیح است.

۲- المختصر من كتاب الموافقة/۱۴۱.

۳- منبع سابق.

بر رسول‌الله ﷺ وارد می‌کنند؟! همانطور که امام مالك و دیگر دانشمندان مسلمان گفته‌اند: هدف این مبتدعان طعنه زدن به رسول‌الله ﷺ است، تا دشمنان اسلام بگویند: پیامبری که نادرست بوده اصحاب ویاران بد و نادرستی داشته!! اگر مرد صالح و درستی می‌بود، قطعاً اصحابش صالح و نیکوکار می‌بودند، به همین دلیل علما و دانشمندان و صاحب نظران می‌گویند: رافضه حاصل دسیسه‌های زندیقان (بی دینان) هستند.[1]

۵- نتیجه‌ی ادعا و اعتقاد رافضه (شیعیان صفوی) مبنی بر تکفیر صحابه

به اقتضای اصول و مبانی مذهب رافضه امیر مؤمنان علی رضي الله عنه کافر محسوب می‌شود، چون با سکوت خود، از اجرای فرمان خداوند شانه خالی کرده و نیز از دیدگاه آنان تواتر شریعت اسلامی بی‌اعتبار است و حتّی باطل بودن شریعت و دین اسلام ثابت می‌گردد، چون آن طور که می‌گویند: راویان و ناقلان این دین انسانهای مرتدّ و از دین برگشته بوده‌اند و طبق این باورها صحّت قرآن زیر سؤال رفته و بی اعتبار تلقّی می‌شود، چرا که قرآن را ابوبکر، عمر و عثمان جمع آوری و نقل کرده‌اند و آنها بهترین راویان قرآن هستند، اساسی‌ترین هدف یاوه سرایان و مدعیان این مقوله همین است، به همین علّت ابوزُرعه رازی می‌گوید: هرگاه کسی را دیدید که به یکی از اصحاب رسول‌الله ﷺ طعنه می‌زند و ایراد می‌گیرد، بدان که زندیق است، چرا که: قرآن حق است، رسول‌الله ﷺ حق است، قرآن و سنّت را فقط اصحاب پیامبر ﷺ روایت و نقل کرده‌اند، قطعاً هدف از ایراد بر صحابه لکه دار کردن و خدشه دار کردن آن مردان بزرگ و گواهان و تأیید کنندگان قرآن و سنت است تا بدین وسیله قرآن و سنّت را از درجه‌ی ارزش و اعتبار بیاندازند، ولی حقیقت این است که بی‌اعتباری و رسوایی به خود این منحرفان زندیق سزاوارتر است.[2]، از این‌رو روافض که در کتابهایشان اعتراف کرده‌اند که بنیانگذار این عقیده (طعنه زدن به اصحاب) ابن سبأ یهودی بوده است و نوشته‌اند: اوّلین کسی که عیب‌جویی و طعن بر ابوبکر، عمر و عثمان و دیگر صحابه را آشکارا آغاز نمود و از آنها اعلان بیزاری کرد و مدّعی شد که علی او را به این کار دستور داده، ابن سبأ یهودی بوده است.[3]

۱- منهاج السنة ۱۲۳/۴، اصول مذهب الشیعة ۹۳۱/۲.

۲- الکفایة /۴۹

۳- المقالات و الفرق، قسمي /۲۰ به نقل از اصول مذهب الشیعة ۹۳۳/۲.

٦- قرائن و دلایل قطعی رابطه‌ی حقیقی میان علی و خلفای راشدین

قرائن علمیو دلایل واقعی در سیره و زندگی امیر مؤمنان علی وجود دارد که ثابت می‌کند رابطه‌ی او با برادرانش ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ صمیمیو دوستانه بوده است، این دلایل فراوان هستند و متعددند که ما به برخی از اینها در صفحات گذشته اشاره کردیم که بیانگر محبتی صادقانه و صمیمانه بین آن دو نسل نو ظهور، پیشگام، برگزیده و منتخب بوده است، یکی از واضح ترین این ادله ازدواج عمرﷺ با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب است که توسط امیرمؤمنان علیﷺ انجام گرفت.[1]

جایی که فاروق این امَت، عمر فاروق ﷺ، از نظر روافض از ابلیس (شیطان) کافرتر باشد، آیا فکر نمی‌کنند که این ایده موجبات نابودی و انحلال و بطلان مذهب شیعه است؟! چون وقتی ابوبکر و عمر – آنطور که به دروغ ادعا می‌کنند – کافر باشند، علی نیز که ام کلثوم کبری را به ازدواج عمر بن خطاب درآورده، کافر یا فاسق است–اعاذنا الله– چرا که دخترش را در اختیار کسی قرار داده که با او زنا کند (پناه بر خدا) چون همبستری کافر با زن مسلمان زنای محض است.[2]

هر فرد عاقل و منصفی که صادقانه پیامبر و اهل بیت و پیروانش را دوست داشته باشد، راهی جز اذعان و اعتراف به حقیقت دوستی، محبت و صمیمیّت صادقانه بین خلفای راشدین ندارد، به همین دلیل وقتی معز الدّولهاحمد بن بویه رافضی صحابه‌ی رسول‌الله ﷺ را دشنام می‌داد به او گفتند: «علی دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر بن خطاب در آورده است»، بلافاصله سخت شگفت زده شد و گفت: من از این خبر نداشتم! و توبه کرد و بخش عمده‌ی مالش را صدقه داد و بردگان و کنیزانش را آزاد نمود و بسیاری از اموالی را که به ظلم و ستم گرفته بود به صاحبانش برگرداند و آنقدر گریه کرد که بیهوش شد.[3] چون مدّتی طولانی از عمر خویش را در راه ضربه زدن به حیثیّت و اعتبار آن بزرگواران پاک سیرت صرف کرد، بنابراین به این جرم بزرگ خویش پی برد و علّت این انحراف بزرگ او هم فریفته شدن به شبهه‌های رافضه بود.[4]

١- اصول مذهب الشيعة ٩٣٢/٢.

٢- منبع سابق.

٣- المنتظم ٣٩/٣٨/٧.

٤- مذهب الشيعة ٩٣٧/٢.

بزرگان و سردمداران روافض تلاش کرده‌اند که این عمل علی﷛ را باطل جلوه دهند و روایت دروغینی به زبان ائمه جعل کرده‌اند که می‌گویند: «آن فرج (شرمگاهی) بود که از ما غضب کرده‌اند؟! »، (زهی بی حیایی و گستاخی بی شعورانه)، ولی با این کار موضوع را بدتر نمودند، تا جایی که - پناه بر خدا- شیر خدا و امیر مؤمنان علی ﷛ شخصیتی ترسو و بی غیرت معرفی کرده‌اند که حتّی جرأت دفاع از ناموس و شرف خانواده‌اش را نداشته و آنقدر ترسو و بزدل بوده که نتوانسته مانع عمل زنا با افراد خانواده اش گردد! آیا (ای دروغگویان مدعی محبّت اهل بیت) این است مدح و توصیف نیک راد مردی چون امیر المؤمنین و قهرمان اسلام و شجاعترین صحابه؟! [1].

این در حالی است که در میان عرب، حقیرترین افراد جانشان را در راه دفاع از حیثیّت و آبرو فدا می‌کردند و حاضر به جانفدایی در راه دفاع از حریم خانواده بودند، چه رسد به بنی‌هاشمی که بزرگ و سادات عرب بودند و در نسب از همه بالاتر و در غیرت و جوانمردی از همه غیرتمندتر و جوانمردتر بودند، ای وای! چگونه بر امیرمؤمنان علی و نوه رسول‌الله ﷺ ام کلثوم چنین ایراد بزرگ و عمل زشتی را نسبت می‌دهند، او که شجاع، قهرمان، شیر بنی غالب و أسدالله (شیرخدا) در مشرق و مغرب بود[2].

به نظر می‌رسد برخی از رافضه به این توجیه خوشحال نشده‌اند و جهت خلاصی از این دلیل محکم، ادعای شگفت انگیزتر مطرح کرده‌اند و می‌گویند: ام کلثوم دختر علی نبوده، بلکه جنّی زاده‌ای است که بدان شکل در آمده بود.[3] با اینگونه سخنهای ساخته و بافته که از نظر خردمندان بی ارزش است و شاید این ادعا را برای آن عده از افراد طرح کرده باشند که از مرد و زن جنی خوششان نمی‌آید و غرق در خرافات هستند.

از دیگر قرائن وجود روابط نزدیک بین علی و دیگر خلفا و از نشانه‌های پیوند محکم و مظاهر محبت بین آنان این است که علی، حسن و حسین همانطور که ذکر کردیم برخی از فرزندانشان را به نام ابوبکر و عمر و عثمان نامگذاری می‌کردند، آیا کسی می‌تواند فرزندانش

۱- برای تفصیل بیشتر در زمینه ازدواج عمر با ام کلثوم به کتاب: «به روشنی آفتاب - ازدواج امیرالمومنین عمر با ام کلثوم رضی الله عنهما» نوشته: ابوبکر بن حسین مراجعه شود. برای دریافت این کتاب می توانید به سایت : "کتابخانه عقیده" مراجعه کنید. www.aqeedeh.com

۲- مؤتر النجف، سویدي /۸۶ به نقل از اصول مذهب الشیعة ۹۳۷/۲.

۳- الانوار النغمانیة از ۸۳-۸۴ به نقل از اصول مذهب الشیعة ۹۳۸/۲.

را با نامهای بدترین دشمنان کافر و منفورش نامگذاری کند؟ و آیا می‌تواند تحمل کند که نام بدترین و منفورترین دشمنانش در کنار او و در همه گوشه‌های خانه‌اش تکرار شود و بارها در خانه‌اش آنها را با خانواده‌اش زمزمه کند.[۱]

تمام صحابه و تابعین و تابعین آنها و دیگر پیشوایان اسلام و مسلمانان، از علی بن ابی طالب ﷺ نسبت به ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ در تمام دوران زندگی در خلافت و بعد از وفاتشان چیزی جز صفا و صمیمیّت و محبت و دوستی بیاد نداشتند، در دوران خلافتشان با محبت متقابل، مطیع و فرمانبردارشان بوده‌است و به آنان احترام می‌گذاشت و در دوستی نسبت به آنان صادق و در اطاعت از آنان مخلص بود.

هر کدام از آنها در راه خدا جهاد می‌کرد، علی هم همراه و جنگاور او بود و جهاد می‌کرد، هر آنچه ایشان دوست می‌داشتند، علی هم دوست می‌داشت و هر چه را ناپسند می‌دانستند، ناپسند به حساب می‌آورد و در وقت حوادث و اتفاقات و مسائلی که پیش می‌آمد با علی مشورت و رایزنی می‌کردند و او نیز با خیر خواهی و دلسوزی دوستانه به آنها مشورت می‌داد تا جایی که بسیاری از کارهایشان با مشورت او صورت می‌گرفت[۲].

آنها نیز متقابلاً به همین صورت با او رفتار می‌کردند، به اعتقاد مؤمنان واقعی محبّت و دوست داشتن همزمان ابوبکر، عمر و عثمان و علی تنها در دل پرهیزکاران این امت جمع می‌شود. سفیان ثوری می‌گوید: محبت عثمان و علی جمع نمی‌شود مگر در دل هوشیاران و برگزیدگان[۳]. انس بن مالک می‌گوید: برخی از مبتدعان می‌گویند: محبت علی و عثمان در قلب مؤمن جمع نمی‌شود! دروغ گفته‌اند، چون بدون شک خداوند محبت آن دو را در دل ما جمع کرده است، الحمد الله! [۴]

هفتم: وصف اصحاب پیامبر ﷺ در قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ

۱- اصول مذهب الشیعة ۹۳۸/۲.

۲- الشریعة، آجري ۲۳۱۲/۵.

۳- حلیة الاولیاء ۳۲/۷.

٤- الشریعة ۱۲۳۱۲/۵ اسناد آن صحیح است

أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ﴿٢٩﴾ ﴾ (فتح /۲۹).

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت بازنمی‌ایستند و همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند و باغبانانِ بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که‌ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

شایسته به نظر می‌رسید که برای تقویت و تأکید هر چه بیشتر موضوع محبّت متقابل و دلسوزی و همکاری همه جانبه بین خلفای راشدین و صحابه‌ی کرام که در صفحات گذشته ذکر شد با این آیه‌ی کریمه ختم شود، چون حاوی ستایش از مقام رسول‌الله ﷺ و صحابه‌ی بزرگوار است و توضیح می‌دهد که سخت گیری و تندی علیه کافران و مهربانی و عطوفت و دلسوزی نسبت به مؤمنان از برجسته‌ترین نشانه‌ها و اعمال صالح همراه با اخلاص و امید فراوان به فضل و رحمت خداوند متعال از دیگر صفات اصحاب است. در مقدمه‌ی این اعمال صالح برپاداشتن نماز فراوان، به هدف فضل و رضای خدا قرار دارد و خداوند متعال این ویژگی را به این صورت توضیح می‌دهد:

که: ﴿ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ﴾:

(نشانه‌ی کثرت نماز خواندن در چهره‌هایشان نمایان است).

واژه‌ی «سیما» به معنای نشانه‌است و گفته‌اند: سفیدی و روشنی است که در قیامت در چهره‌های آنان هویدا خواهد بود، این تفسیری است که حسن بصری، سعید بن جبیر و طبق

روایتی از ابن عباس نقل کرده‌اند و در روایتی دیگر او و ابن عباس گفته‌اند: منظور چهره‌ی زیبا و نورانی آنها در دنیاست و نیز مجاهد گوید: منظور از سیما فروتنی و تواضع است.[۱]

در بین اقوال فوق هیچ منافات و تناقصی نیست، چون امکان این هست که در دنیا در چهره‌ی آنان نور و زیبایی ظاهر شود که از تواضع و فروتنی‌شان نشأت گرفته باشد و در آخرت سیمای روشن و نورانی برخوردار باشند[۲].

ابن کثیر می‌گوید: صحابه با نیت‌ها و اهداف پاک اعمالشان را خالصانه برای خدا انجام می‌دادند و هر کس در مورد زندگی اصحاب مطالعه کند از رفتار وکردارشان به شگفت می‌آید.

امام مالک می‌گوید: به من رسیده که هرگاه نصارا صحابه ای از فاتحان شام را می‌دیدند، می‌گفتند: سوگند به خدا که اینها از حواریون (یاران خاص عیسی علیه السلام) بهترند؟ راست گفته‌اند، چون این امت در کتابهای پیشین با بزرگی و احترام یاد شده‌اند که قطعاً بزرگترین و برترین افراد این امّت این اصحاب رسول خدا هستند. خداوند متعال با ذکر نامشان در کتابهای آسمانی و اخبار و روایات متداول در بین امتها نام و آوازه‌ی آن نیکان شرافتمند را بلند کرده است.

به همین دلیل خداوند می‌فرماید: « مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ » و سپس می‌فرماید: « وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ» یعنی: شاخه‌هایش را بیرون آورده، «فَـَٔازَرَهُۥ» یاری نموده و محکم شده است. نیز می‌فرماید: «فَٱسۡتَغۡلَظَ »: قوی و بلند شده است و می‌فرماید: « فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ »: (بر ساقه‌اش راست ایستاده و کشاورزان را به شگفت می‌آورد). به همین صورت اصحاب پیامبر ﷺ، او را تقویت، تأیید و یاری نمودند و آنان در رابطه با پیامبر ﷺ همانند جوانه و نهال با کشتزار و ریشه‌ی درخت هستند تا «لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ»: (با آنان کفار را به خشم آورد). امام مالک رحمه‌الله از این آیه استنباط می‌کند که مبتدعان رافضی[۳] کافر

۱- تفسير الطبري ۲۶/۱۱۰-۱۱۱ و تفسير القرطبي ۶/۲۹۲-۲۹۴.

۲- تفسير طبري ۲۶/۱۱۲.

۳- قطعا مقصود امام مالک رحمه الله شیعیان علوی نیست و مقصود تمامی علمای اهل سنت وقتی تکفیر شیعه می کنند، رافضه (شیعیان صفوی) می باشد، اهل سنت با شیعیان علوی هیچ مشکلی ندارند و تمامی علمای اهل سنت آن ها را مسلمان می دانند، از مهمترین خصوصیت شیعیان صفوی تکفیر و لعن صحابه بخصوص خلفای راشدین رضی الله عنهم می باشد. (مصحح)

هستند چون دشمن صحابه هستند و نسبت به آن برگزیدگان بزرگوار کینه و حقد به دل دارند و ایشان را لعن و نفرین می کنند و هر کس بر صحابه خشم و کینه داشته باشد، به دلیل همین آیه کافر است. گروهی از علما و صاحب نظران هم امام مالك را تأیید کرده‌اند و سپس خداوند متعال در ادامه می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا﴾: «خداوند به آنانی که‌ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است که پاداشی بزرگ و شرافتمندانه بدهد و قطعاً وعده‌ی پروردگار حق و راست است و هرگز تغییر نخواهد کرد و خلاف وعده نخواهد شد و هرکس راه صحابه را در پیش گیرد، از آنها و در حکم آنها محسوب می‌گردد، با این تفاوت که در فضیلت و پیشی گرفتن و تکامل ایمانی که به آن رسیده‌اند، کسی دیگر از این امت نمی‌رسد و خداوند از آنان اعلان رضایت کرده و باغ‌های بهشت را جایگاه ایشان قرار داده‌است.[1]

از فرموده‌ی خداوند متعال که می‌فرماید: «لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ»: (تا کفار را بوسیله‌ی صحابه به خشم آورد)، خطرناك‌ترین حکم و تندترین تهدید و سخت ترین وعید در حق کسانی است که نسبت به اصحاب رسول‌الله خشم و کینه در دل پرورانیده‌اند و یا در دلشان کدورتی باشد.[2] این که خداوند در آخر آیه می‌فرماید: «خداوند به آنان که‌ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.» وعده‌ای است برای تمام صحابه و تمام کسانی (از این امت) که همراه با ایمان، عمل صالح انجام داده‌اند، و به بهشت جاویدان خواهند رفت، چون این وعده‌ی الهی برای تمام مؤمنان تا روز قیامت عام است.[3]

ضمیر «مِنۡهُم » در این آیه‌ی سابق برای بیان جنس است، نه بیان تبعیض. ابن تیمیه رحمه‌الله گفت: بدون شك این صفات سخت گیری و تندی علیه کفار و مهربانی و عطوفت نسبت به خودشان و رکوع و سجده‌ای که برای به دست آوردن فضل و رضای خداوند باشد، با وجود نشانه‌ی آثار سجده‌ها در چهره و سیما، به طوری که آنها از حالت ضعف شروع می کنند تا به حد کمال و قدرت رسیده و راست و استوار می‌ایستند، مانند کشتزارها و وعده‌ی مغفرت و پاداش بزرگ، همه مدح و ستایش صحابه است و حتی تنها این صفات کافی نیست، بلکه

۱- تفسیر ابن‌کثیر ۳۶۵/۶.

۲- بر گرفته شده‌از(من هدي الاسلام)، عبدالحسن العباد/۸۶.

۳- عقیده‌اهل السنة من الصحابه ۷۶/۱.

ایمان و عمل صالح نیز شرط است و اگر همه ایشان این صفات را داشته باشند، بیشتر سزاوار مغفرت و آمرزش الهی هستند. حتّی اگر این اوصاف در قرآن در مورد صحابه ذکر نمی‌شد، باز هم گمان می‌رفت که آنان با داشتن این صفات سزاوار مغفرت هستند و در این آیه سبب پاداش بیان نشده، بر خلاف آن صورتی که فقط ایمان و عمل ذکر می‌شود، چون هر گاه حکم با اسم مشتق مناسبی معلق شود، آنچه از آن گرفته می‌شود علّت حکم است.[۱]

آنچه در این بخش گفته شد به طور کل با کلام و سخن قرآن کریم در مورد مهربانی و عطوفت صحابه نسبت به همدیگر و سخت‌گیری و تندی با کفار هماهنگ و سازگار است، بویژه آن پیوند محکمی که بین خلفای راشدین که برترین صحابه و رهبران امت پس از وفات پیامبر بوده‌اند، برقرار بوده است، لذا لازم و حتی فرض است که مؤمنان از روایت ضعیف و داستانهای جعلی که دشمنان اسلام به منظور لکه‌دار کردن و مخدوش ساختن تاریخ صدر اسلام ساخته و پرداخته‌اند، به شدت پرهیز کنند، آیا روایات دروغین خود بافته و داستانهای بی‌اساس و واهی که دشمنان اسلام در بین خلفای راشدین با خیال بافی نقل کرده‌اند را بپذیریم و آنچه را در قرآن و احادیث صحیح آمده که با اقوال علمای مورد اعتماد ما موافق است، رد کنیم؟!

خداوند متعال درباره‌ی صحابه و مؤمنان می‌فرماید:

﴿ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مَّآ أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝٦٣ ﴾ (انفال/۶۳).

و (خدا بود که) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دلهای پر از حقد و کینه را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا و کارش از روی حکمت انجام می‌پذیرد).

این وصف قرآن از حقیقت پیوند دوستی و محبت بین اصحاب و در واقع عنایت و لطف خداوند متعال نسبت به آن نسل پاک است که بشر را در آن هیچ گونه دخالتی نیست و در قرآن الفت ومحبت بین صحابه نعمتی از جانب خداوند به شمار می‌رود که خداوند به پیامبر ﷺ منّت نهاده است و این تصویر قرآن از حقیقت صحابه است که با روایات صحیح

۱- منهاج السنة ۱/۱۵۸.

سازگار است و بدینصورت کسانی رسوا می‌شوند که روایات دروغین و جعلی را ساخته و پرداخته‌اند و در عین حال عقیده و روش کسانی را تأیید می‌کند که با آیات قرآن و روایات صحیح پیامبر ﷺ منطبق است، ابن عباس فرمود: پیوند خویشاوندی قطع شدنی است، خوبی‌ها و نیکی‌ها فراموش می‌شود، امّا هیچ پیوندی همانند پیوند دلها ندیده‌ایم! [1]

شاعر می‌گوید:

ولقد صحبت الناس ثم خبرتهم	وبلوت ما وصلوا من الأسباب
فإذا القرابة لا تقرب قاطعًا	وإذا المودة أقرب الأسباب

یعنی:

با مردم نشست و برخواست داشتم و از وضعیت آنان اطلاع پیدا کردم و اسباب پیوند و روابط بین شان را آزمودم

دیدم پیوند خویشاوندی قابل گسیختن است،

و دوستی قلبی نزدیک ترین پیوندها است.[2]

۱- الدر المنثور في تفسير المأثور ۴/۱۰۰.

۲- همان منبع ۴/۱۰۰.

فصل سوم
بیعت با علی و مهمترین صفات او و روش زندگی او در جامعه

این فصل شامل سه مبحث زیر می باشد:

مبحث اوّل: بیعت با علی﷛

مبحث دوم: پاره‌ای ازفضایل، صفات و قوانین نظام دولت علی﷛

مبحث سوم: زندگی اجتماعی علی﷛ و اهتمام او به امر به معروف و نهی از منکر

مبحث اوّل
بیعت با علی

نخست: شیوه‌های بیعت با علی

بیعت با علی اختیاری و به شیوه‌ی انتخاباتی صورت گرفت، ماجرا از این قرار بود که خلیفه‌ی راشد عثمان بن عفان توسط عوامل خارجی و بیگانه‌ی شورشی به شهادت رسید، همان افراد منحرف که از گوشه وکنار ممالك اسلامی‌آمده و هر کدام از شهر و قبیله‌ای بودند و هیچگونه سابقه خیر و خوبی در دین نداشتند، اینها بودند که سیدنا عثمان را مظلومانه و به بهانه‌های دروغین و از روی دشمنی وکینه‌توزی در روز جمعه هیجدهم ماه ذی الحجه‌ی سال (۳۵ هجری) به قتل رساندند.[۱]

پس از این ماجرا تمام اصحاب پیامبر که در مدینه بودند با علی بیعت کردند، چون در آن وقت نه کسی از علی برتر بود و نه او هم مدعی خلافت بود و حتّی تمایل چندانی هم به خلافت نداشت. به همین دلیل خلافت را بعد از اصرار شدید دیگر اصحابی که نگران بودند و از فتنه‌ی بیشتر و فراگیر بیمناك بودند، پذیرفت.

با این حال هم علی به عنوان خلیفه بعد از حادثه‌ی جمل و صفین از نقد و اعتراض برخی افراد در امان نماند، چون بدون تردید آتش آن فتنه‌ها را کینه توزان و دشمنان اسلام از جمله ابن سبأ و پیروانش که آنها را فرومایه و ناآگاه بارآورده بود و در فسق و انحراف اعتقادی از حق و هدایت از او پیروی می‌کردند و در آن شرایط انتقاد و اعتراض نسبت به خلافت وامانت سیدنا علی برای برخی فراهم شد.

برخی از علماء شیوه‌ی بیعت با علی را به شرح ذیل روایت کرده‌اند.[۲]

ابوبکر خلال با سندش تا محمد بن حنیفه روایت می‌کند: وقتی که عثمان در محاصره قرار داشت همراه علی بودم، مردی آمد و گفت: امیر مؤمنان کشته شد! می‌گوید: علی از جای برخواست، محمد بن حنیفه می گوید: او را گرفتم که نرود، چون بیم آن داشتم که شورشیان بلایی سرش بیاوردند! گفت: بی‌مادر بگذار بروم! تا در خانه‌ی عثمان رفت، دید که او به شهادت رسیده بود! به خانه‌اش برگشت و درب خانه را بر روی خود قفل کرد، آمدند و در زدند و بالاخره وارد خانه شدند و گفتند: خلیفه را کشته‌اند، باید مردم خلیفه‌ای داشته

۱- الطبقات ابن سعد ۳/۳۱.

۲- عقیدة اهل السنة في الصحابة الكرام ۲/۶۷۷.

باشند و ما کسی از تو سزاوارتر نداریم، علی به آنها گفت: مرا به عنوان خلیفه نخواهید، چون برای من وزیر بودن از خلافت بهتر است، گفتند: هرگز، به خدا سوگند کسی جز تو شایسته‌ی این کار سراغ نداریم، گفت: اگر چنین است و کسی را جز من انتخاب نمی‌کنید، بدانید که من پنهانی بیعت نمی‌گیرم، به مسجد می‌روم، به این ترتیب به مسجد آمد و مردم با او بیعت کردند.[۱]

در روایت دیگری از سالم بن ابی جعد، از محمد بن حنیفه روایت است: اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه وسلم پیش او آمدند و گفتند: این مرد میگوید: (خلیفه) کشته شده و ناگزیر باید مسلمانان امامی‌داشته باشند و هیچ کس از تو بیشتر در اسلام سابقه ندارد و به اندازه‌ی تو به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم نزدیک نیست، علی گفت: این کار را نکنید، چون برای من وزیر بودن از امیر بودن بهتر است، گفتند: نه بخدا سوگند تا با تو بیعت نکنیم دست بردار نیستیم، گفت: اگر می‌خواهید با من بیعت کنید باید در مسجد باشد چون برای فردی مانند من شایسته نیست که پنهانی بیعت بگیرد و بیعت با من باید با رضایت مسلمانان باشد، سالم بن ابی جعد گوید: عبدالله بن عباس گفت: به نظر من رفتن به مسجد به دلیل احتمال غوغا و سر و صدا خوب نیست، امّا علی بیعت را قبول نکرد مگر در مسجد، در نتیجه به مسجد رفت و مهاجران و انصار آمدند و مردم بیعت کردند.[۲]

در این آثار صحیح درسها و پندها و عبرت‌هایی است، از جمله:

۱- علی، عثمان رضی الله عنه رایاری و از او دفاع کرد، این حقیقت به تواتر از علی ثابت است و حتّی بیش از دیگران از او دفاع کرده است، با سندهای متعدد و بسیاری ثابت است و مروان بن حکم نیز به این گواهی داده است، آنجا که می‌گوید: در میان مردم هیچ کس به اندازه‌ی علی از عثمان دفاع نمی‌کرد.[۳]

۲- علی از قبول خلافت پرهیز می‌کرد و به دنبال آن نبود و هیچ طعمی‌هم بر آن نداشت و در خانه‌اش ماند تا آن که صحابه برای بیعت با او به دنبالش رفتند.

۳-تمام صحابه اعم از مهاجران، انصار و عموم مردم در مدینه با علی بیعت کردند که اهل حل و عقد (صاحب نظران معتبر و شناخته شده) نیز در میانشان بودند و آنها بودند که علی را

۱-کتاب السنة، ابوبکر خلال /۴۱۵.

۲-کتاب السنة ابي بکر خلال /۴۱۶ رجال این اسناد ثقه‌اند.

۳- بيعة علي بن ابي طالب، مالك خالدي /۲ به نقل از تاريخ الذهبي، عهد الخلفاء الراشدون/۴۶۰.

تعیین کردند و با اصرار از او خواستند بیعت را قبول کند. این بیعت به وسیله‌ی شورشیان و آن طور که در روایت ضعیف و جعلی آمده صورت نگرفته است.

۴-در آن زمان علی از همه به خلافت سزاوارتر بود، چون صحابه علی را برای خلافت در نظر گرفتند و با اصرار از ایشان خواستند بیعت را قبول کند و تصریح کردند که کسی از شما سزاوارتر به این امر نیست.

۵- اهمیت خلافت: به همین دلیل می‌بینم که صحابه برای تعیین علی با سرعت هر چه بیشتر اقدام به بیعت با او کردند در حالی که علی می‌گفت: اگر بیم به خطر افتادن دین خداوند نبود خواسته‌ی ایشان را اجابت نمی‌کردم.[1]

۶-شورشیان با ادعاهای نادرست بیعت علی را خدشه دار کردند و گفتند: ما اوّلین کسانی هستیم که با علی بیعت کردیم و طلحه و زبیر با اکراه بیعت نمودند؛ گفتنی است که سخنان وروایات برخی از مورخان در کتابهای تاریخ هیچ اساس و سند صحیحی ندارد. در حقیقت مردم بعد از ابوبکر عمر و عثمان هیچ کس را نیافتند که به اندازه‌ی سیدنا علی فضیلت، علم، تقوا، دینداری، سابقه‌ی طولانی در اسلام و جهاد داشته باشد، لذا مهاجران و انصار تصمیم قطعی گرفتند که با علی بیعت کنند و از دیدگاه آنها بر علی فرض بود که بیعت را قبول کند و تسلیم خواسته‌های آنان شود و اگر شتاب زده علی را به عنوان خلیفه تعیین نمی‌کردند، قطعاً فتنه و اختلافات زیادی در گوشه و کنار کشور اسلامی‌پدید می‌آمد، لذا به مصلحت مسلمانان بود که در آن شرایط به بیعت با علی روی آوردند و به همین دلیل تمام صحابه های حاضر در مدینه بیعت کردند، امّا راویان قضیه بیعت با علی و رفتن به بصره با علی را با هم مخلوط کردند و شکی نیست که برخی از رفتن به همراه علی به بصره خودداری کردند و این یک مسئله‌ی اجتهاد بود.[2] به همین دلیل علی نیز آنها را مجبور به خروج نکرد و ان شاء الله در بحث جنگ جمل بیشتر توضیح خواهیم داد.

۷- باید از روایات اغراق آمیز واقعه نگارانی که مدعی هستند پس از شهادت خلیفه، مدینه پنج روز بدون امیر ماند و غافقی بن حرب بر امارت بود و مردم در پی کسی بودند که خلافت را قبول کند، امّا کسی را پیدا نمی‌کردند برحذر باشیم [3]، می‌گویند: شورشیانی که از بصره آمده بودند از طلحه خواستند که بیعت را قبول کند، اینها در برابر روایات صحیح و

۱- فتح الباري ۱۷۵/۱۳ اسناد آن صحیح است، بیعه علي/۱۰۵.

۲- المدینة النبویة، محمد شرّاب ۳۱۱/۲.

۳- تاریخ الطبري ۴۳۲/۴.

معتبر اعتباری ندارد.[۱] و همان طور که معروف است صحابه می‌توانستند شورشیان را از بین ببرند امّا عثمان رضی الله عنه اجازه نداد از نیروی زور و قدرت علیه آنان کار گرفته شود، این موضوع را در کتاب تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان‌بن عفان بیشتر توضیح داده‌ام، در حقیقت بیعت علی با اختیار و رضایت مسلمانان بوده، وشورشیان نقشی در تعیین علی نداشتند و تنها آن دسته‌از صحابه ای که در مدینه بودند علی را به عنوان خلیفه تعیین کردد.[۲]

۸- حدود یازده روایت و شواهد صحیح در مورد این بیعت وجود دارد.[۳]

دوّم: سزاوارتر بودن علی رضی الله عنه به خلافت

مسئله‌ی سزاوارتر بودن علی رضی الله عنه به خلافت بعد از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از معتقدات اهل سنت و جماعت است، به اعتقاد اهل سنّت بر هر مسلمانی واجب است علی را چهارمین خلیفه‌ی بر حق بداند و این از مسایل بدیهی دین در مورد ترتیب خلافت راشده است و به این مسئله در بسیاری از نصوص شرعی اشاره شده است که عبارتند:

۱- خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥ ﴾ (نور/۵۵).

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند. نکته‌ی مورد استدلال آیه این است که علی رضی الله عنه یکی از کسانی است که در زمین خلیفه شد و خداوند به آنان قدرت داد تا دین را در زمین پابرجا و حاکم گردانند.

۱- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغيث/۱۳۶-۱۴۰.

۲- استشهاد عثمان /۲۴۰.

۳- بيعة علي /۱۲۲.

نکته‌ی مورد استدلال آیه این است که علی یکی از کسانی است که در زمین خلیفه شد و خداوند به آنان قدرت داد تا دین را در زمین پابرجا و حاکم گردانند.

۲- پیامبر ﷺ فرموده‌است:« علیکم بسنّتی و سنّةالخلفاء الرّاشدین المهدیّین من بعدی تمسّکوا علیها و عضّوا علیها بالنّواجذ»[1]: (پایبند به سنّت من و سنّت خلفای راشدین پس ازمن باشید، و بدان چنگ بزنید و با دندانهای آسیا آنها را بگیرید.)

رسول خدا می‌فرماید: «بر شماست که از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته‌ی بعد از من پیروی کنید و به آن چنگ زنید و با دندانهایتان آن را بگیرید».[1]

صورت استدلال از حدیث این است که بعد از سه خلیفه‌ی اوّل، علی از دیگران به خلافت شایسته‌تر بود، این است که علی یکی از کسانی بود که امر به معروف و نهی از منکر کرد و قوانین الهی را حفظ و نماز را اقامه کرد، زکات داد و در اجرای عدالت و اقامه حق بر سیرت و روش پیامبر عامل بود.

۳- همچنین رسول خدا ﷺ فرمود: «خلافت نبوت سی سال است، سپس خداوند پادشاهی را به هر کس بخواهد می‌دهد»[2] این حدیث اشاره به شایسته‌تر بودن علی ﷺ از دیگران است، چون خلافت او در پنج سال آخر سی سال خلافت راشده بوده است و پیامبر ﷺ مدّت سی سال تعیین کرده است و با استناد به همین حدیث صاحب نظران می‌گویند: علی ﷺ از خلفای راشدین است.[3]

عبدالله بن احمد فرمود: به پدرم گفتم: برخی گمان می‌کنند علی ﷺ از خلفای راشدین نبوده است، گفت: این عقیده‌ای نادرست و بی‌ارزش است، اصحاب رسول خدا ﷺ به علی امیرالمؤمنین می‌گفتند، آیا می‌شود آنها را تکذیب کنیم، در حالی که تحت رهبری و امارت او مسلمانان حج به جا آوردند، حکم قطع دست سارق و رجم و سنگساری زناکاران محصن را بر پاداشتند؟. آیا این کارها را کسی جز خلیفه انجام می‌دهد.[4]

ابن تیمیه می‌گوید: حدیث سفینه، حدیثی مشهور و از روایت حماد بن سلمه و عبدالوارث بن سعید و عوام بن حوشب از سعید بن جمهان از سفینه مولای رسول‌الله ﷺ است، که

۱- سنن ابی داود(٤/٢٠١)؛ترمذی(۵/۴۴).

۱ سنن ابوداود ۲۰۱/۴ ترمذي ۴۴/۵ و گوید «حسن» صحیح

۲- صحیح ابن حبان، ش /۶۶۵۷، طبراني في الکبیر /۶۴۴۲ السلسله‌الصحیحه ۷۴۲/۱ – ۷۴۹ الباني.

۳- عقیده‌اهل السنة و الجماعه ۶۸۶/۲.

٤- السنة، عبدالله بن حنبل /۲۳۵.

صاحبان کتابهای سنن مانند: ابوداود و غیره آن را روایت کرده‌اند و امام احمد و دیگر صاحب نظران در تأیید خلافت خلفای راشدین چهارگانه به آن استناد کرده‌اند و امام احمد این حدیث را ثابت دانسته و از آن علیه کسانی که در مورد خلافت علیﷺ به دلیل اختلاف و پراکندگی مردم، توقف کرده‌اند، استدلال کرده ست. امام احمد می‌گوید:

هر کس علی را به عنوان خلیفه‌ی چهارم قبول نداشته باشد از الاغ خودشان گمراهتر است و از ازدواج با چنین افرادی نهی می‌کرد.[۱]

شارح عقیده‌ی طحاویه می‌گوید: بعد از عثمان خلافت را برای علی ثابت می‌دانیم و معتقدیم بعد از این که مردم با او بیعت کردند امام واجب الاطاعه و خلیفه‌ی زمان خود بود، وخلافتش جانشینی نبوّت به حساب می‌آید، همانگونه که حدیث سفینه بر آن دلالت دارد و رسول‌الله ﷺ فرموده: «خلافت نبوت سی سال است و سپس خداوند پادشاهی را به هر کسی بخواهد می‌دهد».[۲]

۴-عکرمه می‌گوید: ابن عباس به من و پسرش علی گفت: بروید و از ابوسعید خدری حدیث بشنوید، گوید: رفتیم دیدیم مشغول ترمیم دیواری است، سپس لباسش را برداشت و نشست و نقل حدیث را آغاز نمود تا اینکه به روایت ساخت مسجد النبی رسید. گفت: ما یک یک خشت برمی‌داشتیم، ولی عمار دو تا دو تا خشت حمل می‌کرد، در آن حال پیامبرﷺ او را دید، در حالی که خاک را از شانه و دوش او می‌زدود، فرمود: «**ویح** عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم الي الجنة ويدعونه الي النّار»: (افسوس که عمار را گروه سرکش می‌کشد! در حالی که او آنان را به بهشت دعوت می‌دهد، آنها او را به جهنّم فرا می‌خوانند).

گوید: همواره عمار می‌گفت: از فتنه‌ها به خداوند پناه می‌برم[۳]. در روایت مسلم آمده که رسول‌الله ﷺ این را زمان حفر خندق در حالی که به سرش دست می‌کشید به عمار گفت: «و بؤسي ابن سمية تقتلك فئة باغية»[۱]: (پسر سمیه برایت متأسفم که تو را گروه سرکش خواهد کشت).

۱- این رساله به صورت خطي در کتابخانه‌ي ظاهري است، به نقل از عقیده‌ي اهل سنّت و الجماعت ۲۸۶/۲۴.
۲-شرح الطحاويه، ص۵۴۵، سلسلة الصحيحة (۷۴۲/۱-۷۴۹)
۳- بخاري، ش/.۴۴۷
۱ مسلم، ش /۲۲۳۵.

ابن تیمیه بعد از ذکر حدیث فوق می‌گوید: این حدیث بر صحت امامت علیﷺ و وجوب اطاعت از ایشان دلالت دارد و به این معناست که هرکس به خلافت علی ﷺ دعوت دهد به بهشت و هر کس به جنگ با علیﷺ دعوت دهد به جهنم، دعوت کرده است، هر چند برای خودش تاویل داشته باشد، امّا اگر بدون تاویل باشد یاغی است.

این صحیح ترین نظریه‌ی ما اهل سنت است و طبق این نظریه کسانی که با علیﷺ جنگیدند بر خطا بوده‌اند و این عقیده‌ی ائمه و فقها است و برخی گفته‌اند: آن جنگ یاغیان تأویل کننده بوده است و هنگامی که یحیی بن معین امام شافعی را به خاطر استدلال به سیره‌ی علی ﷺ مورد انتقاد قرار داد که چرا علی با یاغیان تأویل کننده جنگید؟ و گفت: آیا ممکن است طلحه و زبیر باهم از گروه باغیان باشند؟ امام احمد در پاسخ گفت: وای بر تو! برای شافعی در آن حالت چه کاری دیگر ممکن بود. یعنی: اگر به سیرت علی ﷺ اقتدا نمی‌کرد دیگر دلیلی از سنّت خلفای راشدین در مورد جنگ با یاغیان وجود ندارد. در ادامه ابن تیمیه می‌گوید: نه امام احمد و نه هیچیک از ائمه‌ی اهل سنت در این باره تردیدی ندارند.[1]

اگر بگویند: عمار در جنگ صفین در میان سپاهیان علی کشته شد و قاتلان او در سپاه معاویه بودند و گروهی از اصحاب نیز در میان سپاه معاویه بوده‌اند، چطور ممکن است اصحاب پیامبرﷺ به جهنّم دعوت دهند؟! پاسخ این است که آنان گمان می‌کردند به بهشت دعوت می‌دهند و در این مسئله مجتهد بودند، بنابراین هیچ ملامت و سرزنشی متوجه آنان نیست و منظور از دعوت به بهشت دعوت به اسباب و موجبات بهشت یعنی اطاعت از امام بر حق است و عمار آنها را به اطاعت از علی دعوت می‌کرد، در حالی که علی امام واجب الإطاعه بود و کسانی که بر خلاف این دعوت می‌دادند، به دلیل توجیه و تأویلهایشان معذور بودند.[2]

نووی در شرح حدیث: «بؤسی ابن سمية تقتلك فئة باغية»[3] می‌گوید: علما گفته‌اند: این حدیث برهانی آشکار است بر اینکه علیﷺ بر حق بود و گروه مقابل ایشان طغیانگر بودند، امّا هر دو گروه مجتهد بوده‌اند، لذا گناهکار نیستند و در این روایت یکی از معجزات آشکار پیامبر ﷺ از چند جهت مشهود است، از جمله: عمار کشته خواهد شد، او را مسلمانان خواهند کشت، آن دسته که عمار را می‌کشند یاغی هستند، صحابه با هم خواهند جنگید، به

۱- مجموع الفتاوي ۴۳۷/۴ – ۴۳۸.
۲- فتح الباري ۵۴۲/۱.
۳- مسلم، ش /۲۲۳۵

دو گروه یاغی و غیریاغی تقسیم خواهند شد، همه اینها همانند روشنایی صبح اتفاق افتاد و این حدیث قول کسی است که‌از هوا و هوس سخن نمی‌گوید، سخن او وحی است که به او وحی می‌شود.[1]

۵-از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: « تمرّق مارقة عند فرقة من المسلمين يقتلها اولي الطائفتين بالحق »: (امت من دو گروه خواهد شد که از بین دو گروه، از دین برگشته‌گانی پیدا می‌شود که کشتن آنها را گروه شایسته‌تر و نزدیک به حق بر عهده خواهد گرفت) و در روایتی دیگر آمده :« تمرق مارقة في فرق من الناس فيلي قتلهم اولي الطائفتين بالحق » :(بدعت گذارانی در هنگام پراکندگی مسلمانان از دین خارج خواهند شد که کشتن آنها را گروه شایسته‌تر به حق بر عهده خواهد گرفت).

در روایتی دیگر آمده: «يخرجون علي فرقه مختلفة يقتلهم أقرب الطائفتين من الحق »: (در هنگام اختلاف و تفرقه، گروهی پیدا می‌شوند که خروج و شورش می‌کنند و گروه نزدیکتر به حق آنها را می‌کشد). منظور از اختلاف، اختلاف بین علی و معاویه رضي الله عنهما است[2] و منظور از کسانی که از دین خارج می‌شوند اهل نهروان هستند که در جنگ صفین در سپاه علی بودند و بعد از این که علی و معاویه بر تحکیم دو حکم به توافق رسیدند، آن گروه شورش و خروج کردند و گفتند: علی و معاویه همچون دو اسب به سوی کفر از یکدیگر سبقت گرفتند، معاویه زمانی که با علی جنگید کافر شد و علی با قبول حکمیت کافر شد. همچنین طلحه و زبیر را نیز تکفیر کردند، در نتیجه گروهی را که با آنها بودند را کشتند، بنابراین می‌گوییم پیامبر ﷺ شهادت داده که علی و همراهانش بر حق بوده‌اند و این از معجزات پیامبر است، چون خبر از حادثه‌ای داده بود که در آینده اتفاق خواهد افتاد و اتفاق هم افتاد و در این حدیث به وضوح خلافت علی مورد تأیید قرار گرفته‌است، بنابراین می‌توان گفت مخالفان او بر خطا و اشتباه بوده‌اند.[3]

۱- شرح نووي بر صحيح مسلم ۱۸/۴۰-۴۱.

۲- شرح مسلم ۷/۱۶۶.

۳- منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين، ابن قدامه /۶۵-۷۶ به نقل از عقيدة اهل السنة ۲/۶۸۳.

سوم: بیعت طلحه و زبیر ﷺ

ابوبشیر عابدی می‌گوید: در مدینه بودم که عثمانﷺ کشته شد و مهاجران و انصار از جمله طلحه و زبیر جمع شدند و نزد علی آمدند و گفتند: ای ابوالحسن می‌خواهیم با تو بیعت کنیم، زود آماده شو با تو بیعت کنیم، علی ﷺگفت: من به این کار نیازی ندارم اما با شما هستم هر کس را انتخاب کردید حرفی ندارم. به خدا سوگند! او را انتخاب کردند و گفتند: کسی جز تو را انتخاب نخواهیم کرد... تا آخر روایت[1] و در ادامه‌ی همین روایت می‌گوید: همه‌ی آنان با علی ﷺ بعیت کردند. روایات در این باره بسیار است و برخی را ابن جریر طبری در تاریخش نقل کرده‌است که دلالت بر این دارد همه‌ی صحابه بدون استثناء با علی بیعت کردند[2].

و این که در برخی روایات آمده: طلحه و زبیر با اکراه و ناراضی بیعت کردند، صحیح نیست و روایات صحیح خلاف این را اثبات می‌کند[3]. در روایت طبری از قول عوف بن ابو جمیله آمده: من گواهی می‌دهم که‌ابن سیرین می‌گفت: علی آمد و به طلحه گفت: دستت را بده که با تو بیعت کنم، طلحه گفت :تو سزاوارتری، تو امیر مؤمنانی، دستت را بده، علی دستش را به طلحه داد و با او بیعت کرد[4]. از عبد خیر خیوانی نقل شده: نزد ابوموسی رفتم و پرسیدم آیا طلحه و زبیر با علی بیعت کردند؟ گفت :آری[5].

همانگونه که امام محقّق ابن العربی به صراحت می‌گوید: ادعای آنانی که می‌گویند: طلحه و زبیر با اکراه و اجبار بیعت کرده‌اند باطل است و یادآور می‌شود که هرگز چنین چیزی شایسته‌ی مقام و شخصیت آن دو نبوده است و حتی شایسته نیست که به شخصیت علی چنین نسبتی داده شود که بزور از کسی بیعت گرفته باشد. ابن العربی می‌گوید: اگر بگویند: با یک و دو نفر بیعت منعقد و کامل می‌شود- این اجتهادی مردود است و هر کس بعد از بیعت کنندگان اولیه با او بیعت کرده باشد، بیعتش واجب می‌شود. شرعاً باید بیعت می‌کرد، حتی اگر فرض را بر این بگیریم که آن دو بیعت نکردند هیچ تأثیری به حال آنها و

١- تاریخ طبري ۴۴۹/۵ اسناد این روایت حسن لغیره‌است وکتاب «حمله رساله‌الاسلام الاولون» محب الدین خطیب، ص ۵۷.

٢- تحقیق مواقف الصحابة ٧٥/٥٩/٢.

٣- الانتصار للصحب و الآل /٢٣۶.

٤- تاريخ الطبري ٤٥٦/٥ الانتصار للصحب و الال /٢٣٦.

٥- تاريخ الطبري ۵۴/۵.

بیعت علی نداشته است و این که در برخی روایت آمده: «ید شلاء و امر لایتم»[1]: (دستی فلج که در جنگ احد برای دفاع از پیامبر بر اثر تیرهای زیادی که به آن اصابت کرده بود از کار افتاد – و خلافتی که کامل نخواهد شد). این روایت را کسی ساخته است که فکر کرده طلحه اوّلین بیعت کننده با علی است، در حالی که این حقیقت ندارد، اگر اعتراض کنند که طلحه گفته: در حالی بیعت کردم که شمشیر روی گردنم گذاشته بودند، پاسخ این است که: این روایت جعلی و دروغ نسنجیده‌ای است، زیرا واژه‌ی «قضی»[2]را به جای واژه‌ی «القفا» بکار برده است که این لهجه‌ی هذیل است، نه لهجه‌ی قریش. مانند واژه‌ی «الهوی» و «هوی»، امّا این که گفته‌اند «ید شلاء»: (دست فلج) این هیچ ربطی به موضوع ندارد، چون دست طلحه در راه خدا و به دفاع پیامبر فلج شد، لذا چنین کار مهمی‌با چنین دستی کامل می‌گردد و از هر ناخوشایندی حفظ می‌شود، وانگهی حاکمیت به همان صورت و شکل خود کامل گردید و حکم علی بعد از آن به اجرا درآمد.[3]

تردیدی نیست که روایات بیعت اجباری طلحه و زبیر در کتابهای تاریخ باطل و بی‌اساس است.[4] طبق روایات صحیح هر دو بدون اکراه بیعت کرده‌اند، در روایتی صحیح ابن حجر[5]از طریق احنف بن قیس آمده است که عایشه، طلحه و زبیر رضي الله عنهم چون با آنها مشورت و رایزنی کرد که با چه کسی بعد از عثمان بیعت کند، به او دستور دادند که با علی بیعت کند.[6].

بدون تردید سابقه‌ی فضیلت و پایبندی علی به احکام قرآن و سنّت و سخت گیری و تعهد در عمل به آنها، در سخنرانی‌ها و دستور به تطبیق احکام شرعی، برای کسی دروازه‌ی

۱- اشاره‌است به‌اینکه طلحه‌اولین کسي بوده که با علي بیعت کرده، و چون دست راستش بر اثر تیرهاي جنگ احد فلج شده بود، و در برخي روایات آمده که مردي این حرف را زد که خلافت علي به نهایت نخواهد رسید. تاریخ الطبري ۴۵۷/۵ و البدایة و النهایة۲۳۷/۷.

۲- و نیز گفته شده‌این لعنت بني طي است، النهایه ۹۴/۴ و ابن کثیر مي گوید: به ضم در لغت طي به معناي شمشیر است النهایه ۲۳۴/۴ و گفته شده در زبان هذیل به معناي شمشیر است و برخي از طوائف‌یمن نیز به همین بکار برده‌اند لسان العرب ۳۵۴/۲.

۳- العواصم من القواصم /۱۴۸-۱۴۹.

٤- استشهاد عثمان /۱۴۱.

٥- فتح الباري ۳۸/۱۳.

٦- استشهاد عثمان /۱۴۱، المنصف ابن ابي شیبه ۱۱۸/۱۱ رجال این روایت، صحیح است بجز عمر بن جاوان که مقبول است واین حجر این روایت را در فتح ۳۴/۱۳-۵۷ صحیح دانسته‌است.

طعنه و ایراد بر خلافت علی را باز نمی‌گذارد و می‌توان گفت: علی بعد از شهادت عثمان کاندیدای اصلح برای خلافت بود، چون علی جزء شش نفری بود که عمر آنها را برای خلافت پیشنهاد کرده بود و در آن زمان بعد از آن که چهار نفر از شش نفر کناره‌گیری کردند، علی و عثمان تنها به عنوان کاندیدای خلافت باقی ماندند و فرصت را به این دو نفر دادند و این نوعی اجماع بود که توسط آن شورا منعقد گردید و این بدین معنی است که اگر عثمان نباشد، علی شایسته ترین فرد به خلافت بود و آنگاه که اهالی مدینه او را بر دیگران ترجیح دادند، در واقع صلاحیتش به خلافت تعیین شده بود و بدون تردید در آن شرایط از دیگر اصحاب باقی مانده در قید حیات به خلافت شایسته تر بود، چون او از مسلمانان با سابقه و از مهاجران پیشگام و پسر عمو و داماد پیامبر ﷺ بود، علاوه بر این، فضیلت و صلاحیت علی برای کسی پوشیده و قابل انکار نبود و او فردی شجاع، با هوش، خردمند و متخصص در مسائل قضایی نادر بود و در موضعگیریهای خود قاطع و با اراده و در دفاع از حق محکم و با صلابت بود، در بررسی کارها بسیار دوراندیش و سنجیده عمل می‌کرد. آری، تمام موارد فوق و دیگر موارد موجب شده بود که او تنها کاندیدای بلا منازع امامت مسلمانان در آن برهه‌ی حساس زمانی باشد، در نتیجه خلافت علی رضي الله عنه به اجماع مهاجران و انصار مورد تأیید قرار گرفت.[1]

چهارم: تأیید خلافت علی رضي الله عنه با اجماع صحابه

به اجماع اهل سنت علی پس از عثمان، به دلیل بیعت مهاجران و انصار با ایشان، خلیفه‌ی مسلمانان بوده و به دلیل برتری علی از اصحاب باقی مانده و سابقه‌ی او در ایمان، علم و دانش وافر، خویشاوندی با پیامبر ﷺ، محبوبیتش نزد خدا و رسول، مناقب و ویژگیهای بارز و والا، شجاعت، فضایل، سوابق و شرافت، شباهت رفتار و کردار او با پیامبر ﷺ و منزلت والایی که داشت، مهاجران و انصار او را به خلافت تعیین کردند و آن دسته‌از اصحاب که در مدینه بودند به اجماع با او بیعت کردند، بنابراین در آن زمان امام بر حق و به تمام معنا خلیفه‌ی مسلمین بود و اطاعت او بر دیگر مسلمانان واجب و خروج و شورش علیه وی حرام بود. اجماع بر تأیید خلافت علی را بسیاری از علما نقل کرده‌اند، از جمله:

۱- طبق روایت ابن سعد، به اجماع تمام صحابه ای که در آن زمان در مدینه و صادقانه بر دین استوار بودند و در اسلام سابقه‌ای درخشان وطولانی داشتند؛ علی به عنوان خلیفه تعیین

۱- تحقیق مواقف الصحابه في الفتنة ۲/۹۱-۹۲.

شد و با او بیعت کردند، وی می‌گوید: در فردای همان روزی که سیدنا عثمان به شهادت رسید، با علی به عنوان خلیفه بیعت کردند، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن عمر بن نفیل، عمار بن‌یاسر، اسامه بن زید، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که در مدینه بودند با علی بیعت کردند.[۱]

۲-ابن قدامه می‌نویسد: امام احمد با اسنادش از عبدالرزاق، از محمد بن راشد، از عوف روایت می‌کند که: نزد حسن بودم مردی به گونه‌ای حرف می‌زد که گویا به ابوموسی به دلیل آنکه از علی پیروی کرده بود ایراد می‌گیرد، حسن خشمگین شد و گفت: سبحان الله! امیر مؤمنان عثمان به قتل رسید و مسلمانان با علی بیعت کردند، آیا پیروی ابوموسی از علی ایرادی دارد؟ [۲]

۳- ابوالحسن اشعری گوید: امامت علی را بعد از عثمان را ثابت می‌دانیم، چرا که صحابه که اهل حل و عقد بودند او را تعیین کردند، چون در آن زمان کسی از اهل شورا باقی نمانده و همه به دلیل فضیلت و عدالتش او را تأیید کردند و اینکه علی در زمان خلفای راشدین ادعای خلافت نمی‌کرد، وقتی از این کار امتناع می‌کرد بدان علت بود که می‌دانست وقتش نرسیده و آن گاه که وقتش رسید آشکارا اعلان می‌کرد و در کارش دریغی نکرد و به وظیفه‌ی خود با اراده‌ی محکم و عمل به حق عمل کرد و به روش خلفای پیش از خود که در حقیقت پیشوایان عدالت و استوار بر راه حق و عامل به قرآن و سنت بودند، خلافت راشده را انجام داد، بنابراین تمام اهل سنّت بر عدالت و فضیلت خلفای چهارگانه اجماع دارند. خداوند از همه راضی باد.[۳]

۴- ابو نعیم اصفهانی می‌گوید: وقتی که میان اصحاب اختلاف بوجود آمد، علی که‌از پیشگامان هجرت، یاری دهنده و اهل غیرت برای اسلام بود و اتفاق امّت بر این بود که چنین کسانی به خاطر تقدّمی که در دین و دنیا دارند مقدّم هستند و در مورد فضیلت و اولویّت آنها نزاع و اختلافی نیست و و ازجمله‌افرادی بود که رسول خدا صلى الله عليه وسلم در حالی از دنیا رفت که‌از آنها راضی بود و به ایشان مژده‌ی بهشت داده بود، مؤمنان او را دوست می‌دارند ومنافقان با او دشمنی می‌کنند و کسی انکار نمی کند که‌از همه محبوب تر بود و این که کسانی قبل از او

۱- الطبقات الكبري ۳۱/۳.

۲- منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين /۷۷-۷۸ به نقل از عقیده‌ي اهل سنت في الصحابه ۶۱۹/۲.

۳- الإبانة من اصول الديانة ومقالات الاسلاميين ٣٤٦/١

خلافت را به عهده گرفتند مقام و منزلت او را پایین نمی‌آورد، چون شبیه‌این قضیه در میان انبیاء و رسولان نیز وجود دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ ۞ تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَٰتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخْتَلَفُوا۟ فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلُوا۟ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾ ﴾ (بقره ۲۵۳)

این پیغمبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خداوند با برخی از آنان سخن گفت و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی پسر مریم معجزاتی دادیم و او را با روح‌القدس (یعنی جبرئیل) تقویت و تأیید نمودیم. اگر خداوند می‌خواست کسانی که بعد از این پیغمبران می‌آمدند، به دنبال نشانه‌های روشنی که به (دست) آنان می‌رسید (و هدایت راستین و دین حقی را که دریافت می‌نمودند به مقتضای چنین هدایت و دینی، همه‌ایشان ایمان می‌آوردند و اختلافی نمی‌ورزیدند و) بایکدیگر نمی‌جنگیدند.لیکن (بنا به خواست خدا) اختلاف ورزیدند و بعضی ایمان آوردند و برخی کافر شدند. اگر خدا می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند و به ستیز نمی‌خاستند، ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد.

لذا برتری دادن برخی نسبت به برخی دیگر، از مقام و منزلت آنان نمی‌کاهد و فضیلت دادن یک نفر هرگز به معنای نفی آن فضیلت از کسان دیگران نیست، فضایل یک نفر موجب پایین آوردن مقام و فضیلت کسی دیگر نخواهد شد. این در حالی است که رسولان بندگان برگزیده و بهترین مخلوقات خداوند هستند.

خلاصه‌ی سخن این که بعد از سیدنا عثمان خلافت را فردی عادل، پارسا، زاهد و پایبند به سیرت و سنّت رسول‌الله ﷺ و اصحابش، به عهده گرفت و ایفای وظیفه نمود، تا آن که خداوند متعال شهادت را نصیب او کرد در حالیکه هدایت کننده و هدایت یافته بود و مردم را به راه روشن هدایت و صراط مستقیم رهبری می‌کرد.[1]

۵-ابو منصور بغدادی می‌گوید: پیروان حق وعدالت بر صحت تعیین علی بر خلافت پس از عثمان اجماع کرده‌اند.[2]

۱- كتاب الامامة و الرد علي الرافضة./۳۶۰-۳۶۱.

۲- كتاب اصول الدين /۲۸۶-۲۸۷.

۶-زهری می‌گوید: عثمان به پیمانش وفا کرد، شهید شد و برترین صحابه ی زمان خود بود و بعد از او علی از همه به خلافت شایسته تر بود، علی رغم این، باز مسئولیت خلافت را بدون بیعت اعضای شورا ودیگر مردم با او، به عهده نگرفت.[1]

۷-عبدالملك جوینی می‌گوید: اثبات خلافت عمر، عثمان و علی ﷺ همانند ابوبکر طبق شرایط بوده و مرجع اثبات امامت هریك روایت متواتر و اجماع قطعی است و سخن کسی که می‌گوید: خلافت علی با اجماع منعقد نشده است اعتبار ندارد، چون امامت با مخالفت کسی به او سپرده نشد، بلکه فتنه‌ها به خاطر امور دیگر شعله ور گردید.[2]

۸-ابو عبدالله بن بطه می‌گوید: بیعت با علی، به وسیله‌ی اجماع (خودجوش) مسلمانان منعقد گردید و علی کسی را برای بیعت دعوت نداد و بوسیله‌ی شمشیر یا طایفه‌اش کسی را وادار به بیعت نکرد و خلافت را با جانش شرافت بخشیده و زینت بخشید و لباس زیبایی را با عدالت بر آن پوشاند و با بزرگواریش مقام آن را بلندتر نمود و او از قبول آن سرباز می‌زد، مجبورش کردند و از آن روی برگرداند امّا مسلمانان وادارش کردند که قبول کند[3].

۹-غزالی می‌گوید: مسلمانان به اجماع ابوبکرﷺ را برای خلافت تعیین کردند و سپس ابوبکر عمر را پیشنهاد کرد و مسلمانان با اجماع او را تأیید کردند و بعد از آن به ترتیب بر خلافت عثمان و علی اجماع نمودند. هرگز جایز نیست کسی گمان کند آن تربیّت‌یافتگان پیامبرﷺ خیانت در دین خدا را روا بدارند و به خاطر اهداف و اغراض شخصی اقدام به چنین خیانتی بزرگ کرده باشند و اجماعشان بر این امر از نیکوترین و معتبرترین مسائلی است که فضیلت آنان را به ترتیب خلافت‌شان می‌دانند و از بررسی روایت و احادیث برای ما روشن می‌شود که عملکرد صحابه و اهل اجماع در این ترتیب، مستند و مستدل بوده است.[4]

۱۰-ابوبکر ابن العربی می‌گوید: وقتی تقدیر الهی عملی شد و پیامبرﷺ وفات یافت، مشخص بود که مردم بدون رهبر و خلیفه رها نخواهند شد و بندگان خدا نیاز به خلیفه‌ای دارند و بر آنان فرض است که تحقیق کنند و برای خود خلیفه‌ای تعیین نمایند و از آنجایی که بعد از سه خلیفه‌ی اوّل کسی در علم، تقوا و دینداری، دارای مقام و شخصیتی همانند

١- الاعتقاد /۱۹۳.

٢- کتاب الارشاد الی قواطع الأدلّة في اصول الاعتقاد، ص ٣٤٢-٣٦٣

٣- لوامع الانوار البهیه، سفاريني ۳۴۶/۲، عقيدة اهل السنة ۶۹۲/۲.

٤- الاقتصاد في الاعتقاد /۱۵۴.

خلیفه‌ی چهارم نبود، بیعت با او منعقد گردید و اگر شتابزده با علی رضي الله عنه بیعت نمی‌کردند، قطعاً دایره‌ی فتنه و آشوب شورشیان منحرف گسترش می‌یافت و قابل کنترل نبود، به همین دلیل مهاجران وانصار علی رضي الله عنه را انتخاب کردند و علی قبول خلافت را بر خود فرض می‌دید، لذا قبول کرد و بعنوان خلیفه تعیین گردید[1].

۱۱–ابن تیمیه می‌گوید: اصحاب رسول‌الله صلى الله عليه وسلم به اتفاق آراء بعد از عمر رضي الله عنه با عثمان رضي الله عنه بیعت کردند و از پیامبر صلى الله عليه وسلم ثابت است که فرمود: «بر شماست که از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته‌ی بعد از من پیروی کنید و به آن چنگ زنید و آن را محکم بگیرید و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید، چرا که هر نو پیدایی (بدعت در دین) و گمراهی است ».[2] و امیرمؤمنان علی رضي الله عنه آخرین نفر از خلفای چهارگانه راشد راهیافته است و عموم اهل سنت اعم از علماء، عابدان، امیران و فرماندهان و... اتفاق نظر دارند که ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضي الله عنهم به ترتیب خلفای راشد و هدایت یافته بوده‌اند.

۱۲–ابن حجر می‌گوید: بعد از شهادت عثمان در اوائل ذی حجه‌ی سال (۳۵ هجری) مهاجرین و انصار و تمام آنانی که در مدینه بودند با علی بیعت کردند و علی ماجرای بیعتش را به همه‌ی گوشه و کنار شهرها نوشت، همه بیعتش را پذیرفتند جز معاویه که در شام بود، در نتیجه آن حوادث پیش آمد.[3]

آنچه از روایات استنباط می‌شود این است که خلافت علی با توجه به شایستگی و سزاوارتر بودن او و صحت آن بعد از شهادت عثمان رضي الله عنه، به تأیید اجماع رسیده است وسیدنا علی رضي الله عنه در شرایط شایسته و در زمان مناسب به خلافت رسید، [4].

برخی بر وقوع اجماع بر خلافت علی رضي الله عنه از چند جهت اعتراض کرده‌اند:

(۱)– برخی از صحابه مانند سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، ابن عمر، اسامه بن زید و امثال اینها با علی رضي الله عنه بیعت نکردند.[5]

(۲)– کسانی که بیعت کردند، بیعتشان مشروط به این بود که قاتلان عثمان قصاص شوند.[6]

۱– العواصم من القواصم /۱۴۲.

۲– سنن ابوداود ۲۰۱/۴، ترمذي ۴۴/۵، حسن و صحیح است

۳– فتح الباري ۷۲/۷.

٤– عقيدة اهل السنة والجماعة في الصحابة ٦٩٣/٢

۵– العواصم و القواصم /۱۴۶– ۱۴۷.

٦– منبع سابق.

(۳)- شامیان – معاویه و طرفدارانش – نه تنها با او بیعت نکردند بلکه با او جنگیدند.[۱]

اعتبار این اعتراضات در حدی نیست که صحت اجماع مذکور را زیر سؤال ببرد و یا تعارضی داشته باشد، چون از چند جهت مردود است،

جهت اوّل: ادعای تخلف گروهی از صحابه از بیعت علی نادرست است، زیرا صحابه از بیعت تخلف نورزیدند، فقط برخی از یاری علی در جنگهایی که با مسلمانان داشته خودداری کردند، چون مسأله‌اجتهادی بود و هریک طبق اجتهاد خود عمل کرد و کار خود را درست می‌دانست.[۲]

امّا آنچه ابن خلدون گفته: بعد از شهادت عثمان رضي الله عنه مردم در شهرهای مختلف پراکنده بودند و در بیعت با علی شرکت نداشتند، دو گروه در زمان بیعت در مدینه بودند، برخی مانند سعد، سعید و ابن عمر تا جمع شدن صاحب نظران و توافق بر یک امام از بیعت خودداری کردند.[۳]

در حقیقت نوشته‌ی ابن خلدون مبالغه آمیز و نادرست است، چون طبق روایت ابن سعد ابن حبان، ذهبی[۴] غیره، سعد بن ابی وقاص ودیگر صحابه ای را که‌ابن خلدون نام برده که با علی بیعت کردند چون همانطور که گفته شد تمامی‌صحابه ای که در مدینه حضور داشتند به اجماع بیعت کردند. به دلیل آن که خود ابن خلدون نوشته: تابعین حاضر در مدینه به صحت بیعت با علی و واجب بودن اطاعت از او بر مسلمانان تصریح کرده‌اند؛ این ادعا مبالغه‌آمیز است و من تنها بدین علت نوشته‌های ابن خلدون را نقل کردم که بسیاری از نویسندگان و محققان به نوشته‌هایش استناد کرده‌اند.

جهت دوم: تعیین خلیفه و پیشوا واجب و امری اجتناب ناپذیر است و به تأخیر انداختن این امر تا حضور و توافق تمام امت محال و بسیار مشکل است و هر آنچه که منجر به چنین چیزی شود، به دلیل فساد و تباهی حاصل از آن منتفی است.[۵]

۱- عقیدة اهل السنة و الجماعة في الصحابة ۶۹۵/۲.

۲- التمهید، باقلاني /۲۳۳-۲۳۴، العواصم من القواصم /۱۴۷.

۳- المقدمة /۲۱۴.

٤- الطبقات ۳۱/۳، الثقات ۲۶۸/۲، دول الاسلام ۱۴/۱ عبدالله بن سبأ و أثره في احداث الفتنة في صدر الاسلام /۱۷۱-۱۷۲.

٥- منهاج القاصدین في فضل الخلفاء الراشدین /۷۶-۷۷ نقل از عقیدة اهل السنة.

جهت سوم: جایی که بیعت با بیعت عمر و ابوعبیده و حاضران در سقفیه از انصار و غیره بدون حضور عثمان، علی و دیگر صحابه ی حاضر در مدینه منعقد گردید و عدم حضور بعضی خدشه‌ای بر آن اجماع وارد نمی‌کند حتّی اگر کسی دیگر هم با او بیعت نکرد، بنابراین عدم حضور تعدادی در بیعت با علی هم اشکالی ندارد، لذا حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند بیعت با علی همانند بیعت با ابوبکر و عمر بود! .[1]

جهت چهارم: ادعای اینکه بیعت به شرط قصاص قاتلان عثمان از سوی برخی بیعت کنندگان صورت گرفته صحیح نیست، شرط بیعت آنها تنها این بود که به حق حکم کند، بدین صورت که مدّعی خون و افراد خواسته شده را حاضر کند و ادعا مطرح شود و متهم از خودش دفاع کند و دلایل در حضور قاضی ارائه گردد و پس از بررسی جوانب قضیه، قاضی حکم را صادر کند، [2] ولی آنطور که در روایات آمده طلحه و زبیر و برخی صحابه رضوان الله علیهم مشروط بر اقامه‌ی حدود بیعت کردند، سند این روایت ضعیف است و متن آن ایراد دارد.[3] و ابن العربی در این باره می‌گوید: اگر اعتراض کنند که در روایات آمده: برخی گفتند: با علی بر این شرط بیعت کنید که قاتلان عثمان را قصاص کند، در جواب باید گفت: این شرط صحیح نیست و اعتبار ندارد.[4]

جهت پنجم: اختلاف معاویه و علی بر سر خلافت نبود، بلکه به خاطر اجرای حد شرعی بر کسانی بود که در قتل سیدنا عثمان رضي الله عنه مشارکت داشتند و معاویه رضي الله عنه گمان می‌کرد که کارش درست و اجتهادش صحیح است، به همین علت می‌گوییم: او در اجتهادی که به خطا رفته است یک پاداش دارد، [5] طبق روایات صحیح مخالفت معاویه با علی بر سر انتقام از قاتلان عثمان بوده است و هرگز به خاطر خلافت مخالفت نمی‌کرد و حتی به حقانیّت خلافتش معترف بود، ابو مسلم خولانی می‌گوید: با گروهی از مردم نزد معاویه رضي الله عنه رفتم، گفتند: چرا با علی مخالفت کردی؟ آیا فکر می‌کنی صلاحیّت و شایستگی او را داری؟ گفت: به خدا نه، می‌دانم که همتای او نیستم و او از من بهتر است، لیکن مگر شما نمی‌دانید که عثمان را مظلومانه کشته‌اند و من پسر عمو و ولی دم(خونخواه) او هستم؟ پیش علی بروید و بگویید: قاتلان عثمان را به من تحویل دهد، من هم تسلیم می‌شوم، گوید: آنها پیش علی

۱- عقيدة اهل السنة في الصحابة ۶۹۶/۲

۲- عقيدة اهل السنة في الصحابة ۶۹۶/۲.

۳- تاريخ الطبري ۴۹۵/۵ – ۴۶۰.

٤- العواصم و القواصم.

٥- عقيدة اهل السنة ۶۹۶/۲.

آمدند و با علی صحبت کردند و حرفها و خواسته‌های معاویه را به اطلاعش رساندند، امّا علی آنها را تحویل نداد.[1]

ابن کثیر از طریق ابی دیزیل با سندش تا ابودرداء و ابواُمامه روایت می‌کند که: آن دو نزد معاویه رفتند و گفتند: معاویه! چرا با این مرد بزرگ می‌جنگی؟ به خدا او پیش از تو و پدرت ایمان آورده و در خویشاوندی، از تو به رسول خدا ﷺ نزدیکتر و به خلافت شایسته تر است، گفت: من به خاطر خون عثمان می‌جنگم، او قاتلان عثمان را پناه و جا داده است، بروید به او بگوئید، قصاص ما را از قاتلان عثمان بگیرد، بعد از آن من اوّلین فرد شامی‌خواهم بود که با او بیعت کنم.[2] روایات زیادی در تأیید این موضوع وجود دارد و در بین علمای آگاه مشهور است[3] که معاویه به خاطر خلافت با علی درگیر نبود و محققان به صراحت این حقیقت را در کتابهایشان نوشته‌اند[4].

امام الحرمین جوینی می‌گوید: اگر چه معاویه با علی جنگید، امّا منکر خلافت او نبود و ادعای خلافت نداست، بلکه خواهان قصاص از قاتلان عثمان بود و گمان می‌کرد در این خواسته‌اش بر حق است، در حالی که چنین نبود.[5]

ابن حجر هیثمی‌می‌گوید: یکی از اعتقادات اهل سنّت و جماعت این است که می‌گویند: جنگها و درگیریهای علی و معاویه‌رضی الله عنهما به خاطر خلافت و عدم اولویّت علی به خلافت نبوده‌است و هیچ فتنه‌ای به خاطر شایستگی علی به خلافت بر پا نشد، بلکه به خاطر آن بود که معاویه و طرفدارانش از علی خواسته بودند قاتلان پسر عمویش، عثمان را به آنها تحویل دهد و علی از این کار امتناع کرد.[6] ان شاء الله موضع علی و علّت عدم تسلیم قاتلان عثمان را در جای خود شرح خواهیم داد و شاهد ما از ذکر این موضوع در اینجا اثبات این حقیقت است که عدم بیعت معاویه با علی خللی در حقانیّت علی ایجاد نکرده است.

١- البداية و النهاية٧/٢٦٥ و تحقيق مواقف الصحابة ٢/١٤٧.
٢- البداية و النهاية٧/٢٧٠ و الانتصار للصحب و الآل /٢٣٩.
٣- البداية و النهاية٧/٢٦٨-٢٧٠ و دكتر المحزون این روایات در تحقیق مواقف الصحابة ٢/١٤٦-١٥٠ جمع کرد.
٤- الانتصار /٢٣٩.
٥- لمعة الادلة في عقايد اهل السنة /١١٥.
٦- الصوائق المحرومه، به نقل از الانتصار للصحب والآل /٢٣٩.

ابن تیمیه می‌گوید: معاویه‌ادعای خلافت نداشت و جنگیدن و بیعت نکردنش به خاطر خلافت نبود و هر کس از معاویه درباره‌ی حقانیت خلافت علی سؤال می‌کرد، به حقانیت آن معترف بود و هر دو گروه طرفدار علی و معاویه علاوه بر این که به خلافت علی معترف بودند، قبول داشتند که معاویه در سطح علی نیست و معتقد بودند تا وقتی شخصیتی همچون علی باشد خلافت معاویه جواز ندارد، چون فضیلت، سابقه، شجاعت، علم، دینداری و دیگر فضایل علی بر ایشان آشکار بود.[1] در نتیجه ثابت است که هیچ کس با علی به خاطر خلافت درگیری نداشت.[3] پس این اقوال که از علمای اعلام نقل کردیم همه اش بیانگر اعتقاد عموم مسلمانان در ترتیب خلفای راشدین است، باید از این معتقد دفاع کنیم و به آیندگان هم بیاموزیم که با عزت خود را به آن منسوب دانسته و به آن افتخار کنند.

پنجم: اولین سخنرانی و شرایط بیعت علی رضي الله عنه

در برخی روایات آمده که علی در قبول بیعت مسایلی را شرط کرد، از جمله اینکه: باید بیعت در ملأ عام و با حضور و رضایت مردم و در مسجد باشد، نه پنهان و تصریح کرده بود که امور را به همان صورتی که می‌داند و معتقد است اداره خواهد کرد، مردم با او موافقت کردند و قرار گذاشتند که صبح روز بعد در مسجد برای بیعت جمع شوند، [2] آن روز، روزی سرنوشت ساز و شلوغ بود، امیر مؤمنان در حالی که لباسهایش را کاملا پوشیده بود بیرون آمد و پس از حمد و ثنای خداوند، تلاش‌های اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم برای بیعت خود را شرح داد وگفت: من نمی‌خواستم مسئولیت این کار را بر عهده بگیرم (بپذیرم) امّا شما اصرار ورزیدید، هان بدانید که‌اکنون برایم کاری جز اداره‌ی امور شما نخواهد بود و در استفاده‌از بیت المال هیچ اختیار شخصی ندارم و برای خود حقی قائل نیستم که حتی یک درهم را بدون حساب بردارم[3]. سپس گفت: ای مردم! خلافت مسئله‌ای است که کسی در آن حقی ندارد، و خلیفه کسی است که خودتان انتخاب کنید و ما دیروز به خاطر این مسئله‌اختلاف کردیم اکنون اگر می‌خواهید مسئولیت این کار را بر عهده بگیرم و اگر نمی‌خواهید هر کس را تعیین کنید از نظر من مشکلی ندارد، سپس صدایش را بلندتر کرد وگفت :آیا راضی

۱- مجموع الفتاوی ۷۲/۳۵-۷۳.

۳ الانتصار للصحب و الآل /۲٤۱.

۲- تاریخ طبري ٤٤۸/٥، درسات عي عهد النبویه /۲۸۱

۳- تاریخ الطبري ٤٤۹٥/٥

هستید که من خلیفه باشم؟ گفتند: آری، گفت: پروردگارا! بر اینها گواه باش، بعد مردم شروع به بیعت کردند.[1] پس از بیعت امیر مؤمنان گفت: ای مردم شما با من بر چیزی بیعت کردید که قبلاً با دوستانم (خلفای سه گانه) بیعت کرده بودید، حال که بیعت کردید هیچ اختیاری ندارید و امام باید در اجرای قوانین الهی استقامت کند و بر مردم لازم است که تسلیم شوند و این بیعت عمومی‌است.[2]

مطاب فوق حاوی درسها و پندها و عبرت‌هایی است به شرح ذیل:

١- اصل و مبنای شورا

بیعت با خلیفه‌ی چهارم از اصل شورایی که در گذشته اجرا می‌شد، خارج نبود و اگر چه امّت اسلام در آن وضعیت با بحرانی دردناك و شرایط اضطراری و مشکلات پیاپی رو به رو بودند، بیعت با علی بر اساس رسوم عشایری، خانوادگی، طائفه‌ای و یا بر مبنای وصیّت و سفارش از جانب رسول خدا ﷺ صورت نگرفت و اگر مصداق یکی از این عناوین بود، قطعاً نیازمند آن گفتگوی طولانی نبود و امیرمؤمنان در ابتدای امر از قبول آن سرباز نمی زد، بلکه برعکس مطالبه ی حق می‌کرد، چون سیدنا علی رضی الله عنه در حالی بیعت و خلافت را قبول کرد که مردم از او می‌خواستند آن را قبول کند و بر این امر اصرار ورزیدند، ولی او همچنان بهانه تراشی می‌کرد تا خود را نجات دهد، شاید حدس می‌زد که چه موانع زیادی سر راهش وجود دارد تا اینکه بالاخره با اکراه و ناخرسندی قبول کرد و مردم بر اساس وصیّت پیامبر ﷺ از او در خواست نکردند که خلافت را قبول کند، چون اگر وصیتی در کار می‌بود قطعاً مردم از آن بی‌خبر نبودند و در اجرای آن کوتاهی نمی‌کردند و بر این اساس خواهان خلافت او نبودند که از نسل عبد مناف است و یا بر اساس صرف قریشی بودن چنین درخواستی از اونکردند، بلکه علی را به دلیل پیشقدم بودن در قبول اسلام و از عشره‌ی مبشره بودن و فرد دوم بعد از عثمان در شورای شش نفره‌ای که عمر تعیین کرد و مردم به رسمیت شناختند، بود و حتی پس از تعیین عثمان، هر کس از ابن عوف سؤال می‌کرد: اگر عثمان نبود چه کسی را به عنوان خلیفه تعیین می‌کردید، می‌گفت: علی را.[3]

١- منبع سابق.

٢- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة/٢٨٢.

٣- دراسات في عهد النبوة و الخلافة الرّاشدة /٢٨٢.

۲- اهل حل و عقد در دوران امیرمؤمنان علی رضی الله عنه

پیش کسوتها و اهل حل و عقد در دوران خلافت ابوبکر، عمر، عثمان، عشره‌ی مبشره[1] و بزرگان اوس و خزرج بودند، چون آنان سبقت گیرندگان در قبول اسلام و راسخان در علم و ایمان بودند[2]. علی معتقد بود که تعیین خلیفه باید به عهدی اهل حل و عقد و مهاجران و انصاریهایی باشد که در مدینه باقی مانده بودند و کسانی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند و اعضای شورایی که عمر تعیین کرده بود باشد، البته حسن بن علی معتقد بود تحولات و مسایلی که تازه بوجود آمده بود، می‌طلبد که ترکیبی جدید از شورای حل و عقد ایجاد شود، این نظریه امام حسن از گفتگوی او با پدرش مشهود است، امام حسن خطاب به پدرش گفت: به شما گفتم و قبول نکردی، فردا با سختی به گونه‌ای کشته می‌شوی که‌یاری دهنده‌ای نخواهی داشت، علی گفت: تو همواره حرف می‌زنی، چه گفتی که من قبول نکردم؟ گفت: روزی که عثمان را محاصره کردند، گفتم: از مدینه بیرون برو تا متهم نشوی و سپس روزی که عثمان کشته شد، گفتم: بیعت را تا آمدن نمایندگان شهرها و صحرانشینان قبول نکن، تا با تمام مردم بیعت کنی.[3]

علی در جواب گفت: این که می‌گویی: بیعت نمی‌کردی تا نمایندگان تمام شهرها جمع شوند، این کار را نکردم چون برای ما نظر اهل مدینه معتبر است و ما دوست نداریم این اصل ضایع شود.[4] و علی معتقد بود علاوه بر مهاجرین و انصار رعایت کسانی دیگر در تعیین خلیفه ایرادی ندارد، امّا اختیار این کار را از مهاجران و انصار گرفتن نادرست است و مشارکت دادن کسان دیگری که پرهیزکاری و صلاحیت نداشته باشند، در امر تعیین خلیفه جایز نمی‌دانست، چون بیم آن داشت که بعد از رسول‌الله ﷺ در تعیین جانشینانش مسایلی بوجود آید که طبق راه و روش پیامبر نباشد و یا معتقد بود هنوز زود است که کسانی غیر از مهاجران و انصار در امر تعیین خلافت مشارکت داشته باشند، به همین دلیل ناشایست می‌دانست این اختیار از مهاجران و انصار گرفته شود.[5]

۱- عشره‌ی مبشره: مقصود ده صحابی است که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بهشت بشارت داده شده اند. برای اطلاعات بیشتر به کتاب: « ده یار بهشتی» نوشته: عبدالمنعم هاشمی مراجعه کنید. برای دریافت این کتاب به کتابخانه عقیده می توانید مراجعه کنید. www.aqeedeh.com

۲- الخلافة بین التنظیر و التطبیق، محمود مرادوي /۲۸۸.

۳- البدایة و النّهایة (۲۴۵/۷).

٤- منبع سابق.

٥- الخلافة بین التنظیر و التطبیق /۲۹۳-۲۹۴

آن گاه که اهل کوفه پیشنهاد کردند حسن را به عنوان خلیفه تعیین کند، گفت: من نه شما را به این کار امر و نه نهی می‌کنم و در این سخن علی اشاره‌ای است به این که جایز است کسانی غیر از اهالی مدینه در تعیین خلیفه مشارکت کنند و از گفتگوی حسن و علی مسایلی به شرح زیر استنباط می‌شود:

الف: احترام به رأی دیگران در گفتگو و مناظره.

ب: رفتار نرم و آرام امیر مؤمنان با پسرش

ج: صراحت گویی پسر با پدر در بحث و اظهار آنچه درست به نظر می‌رسد.

د: با توجه کامل به نظر مخالف گوش دادن، چون سیدنا علی با آرامش کامل به تمام دلایل پسرش حسن گوش فرا داد.

هـ: پاسخ علمی‌دادن به تک تک استدلال‌ها.[1]

۳- علی نمی‌خواست منصب خلافت بدون سرپرست و مسئول بماند

آنگاه که مهاجرین و انصار در مدینه احساس کردند خطر اختلاف و نابودی امت را تهدید می‌کند، تصمیم گرفتند که علی را به عنوان خلیفه تعیین کنند و چون علی علاقمند بود فتنه و غوغای شورشیان پایان یابد و غائله خاموش شود پذیرفت، امّا مشروط بر این که بیعت علنی و در مسجد باشد، در آن زمان اهل حل و عقد به همین صورت امام را تعیین می‌کردند و موضع عموم مردم طبق رسم معمول بین اصحاب تأیید علنی بود[2].

علی تا جایی به این روش معتقد بود که بر سر منبر بر این اصل تأکید کرد و گفت: ای مردم، این مسئله‌ایست (تعیین خلافت) که هیچ کس در آن حقی ندارد بجز کسی که شما تعیین کنید.[3]

٤- پاسخ و رد برخی کتابهای معاصر در بحث انتخاب خلیفه

محمود عقاد در مورد انتخاب خلیفه بعد از شهادت عثمان رضي الله عنه می‌گوید: این روایت با اینکه مختصر است اسامی تمام کسانی را بعد از کشته شدن عثمان رضي الله عنه در مدینه کاندید شدند و

۱- الخلافة بين التنظير و التطبيق /۲۹۳-۲۹۴

۲- الدور السياسي للصفوة في صدر الاسلام، سيد عمر/۷۲.

۳- تاريخ طبري ۴۴۹/۵.

خواهان خلافت بودند را منحصر به افراد خاصی کرده و چه بسا که می‌توانیم بگوئیم طلحه و زبیر که با علی رضی الله عنه اعلان جنگ کردند از همه بیشتر خواهان منصب خلافت بودند، همان دو نفری که در زمان زندگی عثمان شرایط خلافت را برای خود آماده می‌کردند و بر این ایده بودند که قریش به اتفاق آراء فردی هاشمی‌را برای خلافت انتخاب می‌کند و علی از خلافت طرد خواهد گردید، همانطور که قبل از عثمان طرد شد و سیده عائشه معتقد بود که خلافت به یکی از دو نفر مذکور ویا عبدالله بن زبیر واگذار شود، چون طلحه‌از قبیله‌ی «تیم» و زبیر شوهر خواهرش اسماء بود، عائشه یکی از افراد مذکور را تأیید می‌کرد تا برای رسیدن به آرزوهای بزرگ توفیق یابد![۱]

در جای دیگر می‌گوید: بدون تردید علی از ستمی‌که به او شده بود ناراحت بود، چون فکر می‌کرد بعد از وفات پسر عمویش (پیامبر) صلوات الله علیه باید او را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کردند و پیوند خویشاوندی او با پیامبرصلی الله علیه وسلم برایش مزیت و خصوصیت کاندیدای خلافت بعد از پیامبرصلی الله علیه وسلم به شمار خواهد رفت و او خودش را شاخه‌ای از خاندان نبوت که درخت آن و محل نزول وحی در خانه ایشان بود می‌دانست.[۲] و می‌گوید: پر واضح است که علی خود را از کسانی که قبل از او خلیفه بودند، به خلافت سزاوارتر می‌دانست و او تا زمانی که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به رفیق اعلی پیوست از حقش دفاع می‌کرد».[۳] دیگر تهمت‌ها، دروغها و چرند بافی که دروغ بودنشان ناگفته پیدا و نمایان است و عباس محمود عقاد – ناسیونالیست – بر پایه‌ی روایات جعلی و خود ساخته به لجنزار چنین تفکراتی گرفتار آمده‌است.

خالد محمد خالد در کتاب خلفاء الرسول دنبال رو و مقلد عقاد بوده و در کتاب خود سخنی دروغین به نام علی نقل می‌کند سپس می‌گوید: ابوبکر و عمر خلافت را از علی غصب کردند[۴]. خالد بیطار نیز از حق منحرف شده و در کتاب (علی بن ابی طالب) در تعلیقی بر موضوع مطالبه‌ی ارث پدری از سوی سیده فاطمه[۵] و موضعگیری علی در خلافت ابوبکر می‌نویسد: این وادی بزرگ است که هرکس در هیاهوی آن داخل شود و گام نهد، به سرانجام نخواهد رسید. در واقع این دسته از نویسندگان ادعا می‌کنند که صحابه می‌خواستند

۱- عبقرية علي /۸۴.

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق ص۱۸۱.

٤- خلفاء الرسول /۵۲۶-۵۲۷.

۵- علي بن ابي طالب خالد بيطار /۸۴.

علی را از خلافت طرد کنند، همان طور که قبل از عثمان طرد شد و می‌گویند: صحابه برای به دست آوردن منصب خلافت با تعصب شدید و در نظر گرفتن منافع مادی با بنی‌هاشم مخالفت کردند و علی از ظلمی‌که به دلیل محرومیت از خلافت به او شده بود ناراحت بود و ادعا می‌کنند که علی خود را از دیگر خلفاء به خلافت سزاوارتر می‌دانست و پیامبر صلى الله عليه وسلم با تعیین گاه و بیگاه علی به عنوان امیر یا جانشین در مدینه شرایط خلافت را برایش فراهم کرده بود! ! . نویسندگان مذکور تلاش کرده‌اند که وضعیت را بدین صورت جلوه دهند که علی با خلفاء رابطه خوبی نداشته است و تأیید ابوبکر و تأیید عمر ازسوی علی را به گذشت و چشم پوشی از حق شخصی تعبیر کرده‌اند و می‌گویند: علی بعد از وفات فاطمه با ابوبکر صدیق بیعت کرد. ولی در حقیقت همه‌ی اینها دروغ، تهمت، افترا و خیانتهایی است که حق، انصاف، عدالت و تاریخ صحیح و مستند آنها را رد می‌کند و نمی‌پذیرد، حتّی با سخنان صریح علی که ذکر آن گذشت در تضاد است و تناقض دارد و بدون تردید علی در دوران خلافت خلفای سه‌گانه، فضیلت و برتری ایشان را قبول داشت و در زمان خلافت خود بر سر منبر، فضیلت و برتری خلفاء را متذکر می‌شد. با روایات متعدد وصحیح ثابت است که علی تهدید می‌کرد هرکس که او را از خلفاء برتر بداند مجازات خواهد کرد و یار و یاور خلفا بود و با آنان رابطه‌ای محکم و استوار داشت به گونه‌ای که طوفانهای تندی[1]که فریب خوردگان روایات ضعیف و جعلی را تحریک می‌کند، موفّق به خدشه‌دار کردن این حقایق نشده‌اند. نویسندگانی که نامشان ذکر شد تنها چند نمونه‌از فریب خوردگانی است که به علت نادانی وجهالت در نقل تاریخ از عقیده‌ی اهل سنّت و جماعت منحرف شده‌اند و نیز افراد مذکور روایات صحیح را از ضعیف و جعلی تشخیص نمی‌دهند و در تجزیه و تحلیل‌هایشان به روایات جعلی استناد می‌کنند.

۵- اوّلین سخنرانیی که علی رضي الله عنه ایراد نمود

امیر مؤمنان علی در اولین سخنرانی بعد از بیعت برای خلافت فرمود: خداوند متعال کتابی هدایتگر نازل کرده که در آن نیکی و بدی را شرح داده است، پس خیر را بگیرید و شر را رها کنید، فرائض خداوند را بجای آورید، بهشت را به شما می‌دهد و بدانید آنچه را که خداوند حرام کرده مشخص‌اند و حرمت شخصیت و آبروی مسلمان در رأس همه‌ی حرام‌ها

۱- علي بن ابي طالب خالد بيطار /۸۴.

قرار دارد و با اخلاص و توحید شخصیت تک تک مسلمانان استوار خواهد شد و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش آسوده باشند مگر به حقی که خداوند تعیین کرده، آزار دادن مسلمان به هیچ عنوان روا نیست بجز در اجرای حدود الهی، لذا در توجه به کارهای عموم مردم مبادرت ورزید که مردم در برابر شما و با شما هستند و قیامت در پیش است و شما در حصار قرار می‌گیرید، آسان بگیرید که به سرای آخرت می‌روید و قیامت فرجام همه است و درباره‌ی بندگان و سرزمین‌ها از خدا بترسید و بدانید که در خصوص زمینها و چهارپایان بازخواست خواهید شد و از خداوند متعال اطاعت کنید و نافرمانی نکنید و هر گاه خیر و نیکی را دیدید بگیرید و از شر بپرهیزید:

﴿ وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ أَنتُمۡ قَلِيلٞ مُّسۡتَضۡعَفُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَـَٔاوَىٰكُمۡ وَأَيَّدَكُم بِنَصۡرِهِۦ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٢٦ ﴾ (انفال/۲۶)

(ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی‌را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکّه) بودید و می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، ولی خدا شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأوی داد و با کمک و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهره شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید).[۱]

چون بیعت با علی پس آن فتنه و آشوبی بود که خلیفه‌ی سابق مسلمین (عثمان ﷺ) فدای آن گردید، علی ﷺ آنها را به گرفتن خیر و نیکی و ترک شر و بدی دعوت می‌کرد و احترام وحفظ شخصیت مسلمانان را از تمام حرمتها مهمتر می‌دانست، چون آزار رساندن به مسلمان تحت هیچ شرایطی جایز نیست و سپس مرگ را یادآور شد و با تشویق به آمادگی برای قیامت رعایت تقوای الهی را متذکر شد و از آنان خواست مطیع خداوند و پایبند اعمال صالح باشند.[۲]

موضوع سخنرانی علی ﷺ مباحثی همچون عقیده، عبادت، اخلاق و اهمیّت و ارزش دادن به مقاصد و اهداف شریعت را در بر می‌گرفت و اگر بخواهیم اهداف و برنامه‌های ایشان را خلاصه کنیم باید بگوییم: می‌خواست بگوید به همان حالتی که در دوران رسول‌الله ﷺ و خلفای راشدین قبل از من برگردید.[۳] و امیر مؤمنان در بیانیه اش به شیوه‌ای که بزودی

۱- تاريخ الطبري ۴۵۸/۵-۴۵۹.
۲- الادب الاسلامي نايف معروف /۵۷.
۳- الخلفاء الراشدون، نجّار /۳۷۸.

در دوران خلیفه‌ی جدید روبرو خواهند شد، اشاره می‌کند و می‌گوید: هرگاه خیر را یافتید بگیرید و هرگاه به شر برخوردید، از آن اجتناب کنید و سخنرانیش را با آیه‌ای به پایان برد که در آن حالت به آن نیاز داشتند، تا با آن وضعیت قبل و بعد از اسلام را مقایسه کنید و بیان نمایید که به چه صورت ازضعف و ناتوانی به قدرت و توانایی و از کمی‌نیرو و کثرت نیروها دست‌یافته‌اند. همان کسانی که قبل از اسلام در بی روحی مطلق به سر می‌بردند و همچون تکّه گوشتی افتاده در صحرایی بودند که هر پرنده می‌توانست آن را برباید و سپس به قدرت و توانگری امنیت، صلح، رفاه و ثروت رسیده بودند و حیوانات بی شماری در اختیارشان قرار گرفت و پرچمهایشان در همه جا به اهتزاز در آمده بود و کشورها تسلیم ایشان شدند.[۱]

٦- مترادف بودن واژه‌های امام، خلیفه و امیرمؤمنین

امام نووی میگوید: جایز است به امام، هم خلیفه و هم امیر مؤمنان گفته شود.[۲]

ابن خلدون می‌گوید: حال که حقیقت منصب خلافت را شرح دادیم، باید گفت بطور خلاصه نمایندگی از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست و امور دنیوی است، به همین دلیل به آن خلافت و امامت گفته می‌شود و کسی که مسئولیت این کار را به عهده می‌گیرد خلیفه و امام است،[۳] ابن منظور در تعریف خلافت می‌گوید: خلافت همان امارت (امیربودن) است.[۴]

ابو زهره در تفسیر مترادف بودن خلافت با امامت کبری می‌گوید: خلافت را به این دلیل خلافت نامیده‌اند که خلیفه این مسئولیت بزرگ را به عهده می‌گیرد و حاکم أعظم مسلمان و جانشین پیامبر صلى الله عليه وسلم در اداره‌ی امور مسلمانان است. نیز آن را امامت نیز می‌گویند و خلیفه امام نامیده می‌شود، چون اطاعتش واجب است و مردم پشت سر او قرار دارند به همان صورت که نمازگزار پشت سر امام است و از او اطاعت می‌کنند.[۵]

استاد محمّد مبارك می‌گوید: علت انتخاب عنوانهای خلیفه، امام و امیرمؤمنان این است که مفاهیم اسلامی‌در دولت و ریاست و حاکمیت از نظام شاهنشاهی با مفاهیمی‌که در

۱- المرتضي، ندوی/۱۴۱.
۲- روضة الطالبين.
۳- قدمه/۱۹۰
٤- لسان العرب ۸۳/۹.
٥- تاريخ المذاهب، ابوزهره /۲۱.

گذشته (و حتی دراین زمان و همیشه) در میان ملتهای دیگر مانند: ایرانیان و رومیان و... رواج داشته است، از اساس و بنیاد متفاوت باشد.[۱]

خلفای نخست با لقب خلیفه و امام شناخته می‌شدند، امّا از خلافت عمر بن خطاب مسلمانان لقب «امیر مؤمنین» را نیز بکار بردند.

در قرآن واژه‌ی «امام» در جاهای مختلف به معنای پیشوا و سرپرست و راهنما ویا رئیس بکار رفته است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾ ﴾ (بقره/۱۲۴)

و ((خداوند بدو) گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد. (ابراهیم) گفت: آیا از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟ خداوند) گفت: (درخواست تو را پذیرفتم، ولی) پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تو را در بر می گیرد).

در این آیه امام به معنای الگویی که مردم به او اقتدا کنند، به کار رفته‌است.[۲]

و می‌فرماید:

«﴿ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾ ﴾ (فرقان/۷۴)

(ما را برای مردم پیشوا قرار ده) منظور اقتدا در مسایل دینی است. می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ﴾ (اسراء /۷۱)

(روزی که همه‌ی مردم را با پیشوایانشان فرا می‌خوانیم).

منظور تمام کسانی است که به آنها اقتداء کنند؛ از پیامبری یا هر پیشوای دینی که به او اقتدا کنند. همچنین گفته شده: امام در این آیه به معنای نامه‌ی اعمال است که پیش فرستاده‌اند.[۳]

واژه‌ی «امام» در بسیاری از احادیث نبوی هم بکار رفته از جمله: «من بایع إماماً فأعطاه صفقةیده و ثمر قلبه فلیعطه إن استطاع، فان جاء آخرینازعه فاضربوا عنق الآخر[۴]»: (هر کس با

۱- نظام الاسلام (الحکم و الدولة) /۶۱.

۲- نظام الحکم في الاسلام، عارف خلیل /۸۰.

۳- منبع سابق /۸۱

٤- صحیح مسلم با شرح نووي ۲۳۳/۱۲.

امامی‌بیعت کرد و با دست با او پیمان بست و از ته دل او را قبول کرد، تا جایی که می‌تواند از او اطاعت کند، اگر کسی دیگر آمد که با او درگیر شد، گردنش را بزنید).

حدیث: «تلزم جماعة المسلمين و امامهم [۱]»: (جماعت مسلمانان و امامشان را لازم بگیر و از آن جدا نشو). حدیث: « سبعةيظلّلهم الله في ظلهيوم لاظلّ إلا ظلّه، امام عادل...» [۲]: (هفت گروهند که خداوند آنها را در زیر سایه‌ی خود قرار می‌دهد، آن روزی که هیچ سایه‌ای نیست، : امام عادل...» همانطور که ملاحظه می‌شود غالباً اهل سنّت واژه‌ی امام را در مباحث اعتقادی و فقهی به کار می‌برند و در کتابهای تاریخی از لفظ «خلافت» استفاده می‌کنند، شاید علت این امر به خصوص در مباحث اعتقادی این است که کاربرد این واژه در رد مبتدع‌هایی همچون: روافض و خوارج نوشته شده‌اند.[۳] روافض کلمه‌ی امام را به کار می‌برند ولی از به کار بردن کلمه‌ی خلیفه خودداری می‌کنند و امامت رایکی از ارکان ایمان می‌دانند و بین امامت و خلافت تفاوت قائل اند و معتقدند امامت ریاست دینی و خلافت ریاست دولتی است.[۴] و منظورشان از این تفسیر این است که به باور آنان علی در دوران خلافت خلفای سه گانه‌ی پیش از خود امام بوده‌است.[۵]

ابن خلدون می‌گوید: شیعیان صفت امام را به علی خاص کرده‌اند، امّا در واقع امامت و خلافت دو واژه‌ی مترادف است، لیکن آنان برای ترجیح مذهبشان که معتقدند علی از ابوبکر به امامت نماز مستحق‌تر است این اصطلاح را به صورت خاص برای علی به کار برده‌اند.[۶] در حقیقت کلمه‌های خلیفه، امام و امیرالمؤمنین از مسایل عبادی محسوب نمی‌شوند، بلکه اصطلاحاتی است که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوجود آمده‌است و مردم آنها را به کار برده‌اند و بعدها مسلمانان علاوه بر این لقب سلطان را برای حاکمان مسلمان در دولت اسلامی‌بکار برده‌اند. بعدها مسلمانان علاوه بر این لقب‌های دیگری مانند امیر به کار بردند، همان طور که در اندُلس کلمه‌ی امیر را به کار می‌بردند و نیز لقب سلطان را برای حاکمان

۱- مسلم ۲۳۷/۱۲.
۲- فتح الباري ۲۹۳/۳.
۳- الامامة العظمي عند اهل السنة و الجماعة، .... /۳۶.
٤- منبع سابق.
٥- همان منبع.
٦- نظام الحکم، عارف خليل /۸۱.

مسلمان در دولت اسلامی‌بکار برده‌اند، در هر صورت کاربرد این الفاظ و اصطلاحات اهمیتی کلیدی ندارد، بلکه مهم آن است که مسلمانان و رئیس ایشان، بدون در نظر داشتن این القاب، در عقیده و احکام تسلیم و فرمانبردار شریعت اسلامی‌باشند.

رئیس دولت اسلامی‌تحت هر لقب و نامی اعم از خلیفه، امیرالمؤمنین، رئیس دولت، ویا رئیس جمهور و غیره باید تابع شریعت و قوانین الهی باشند و کاربرد لقب به عرف مردم برمی‌گردد و ایرادی ندارد، هر چند کاربرد لقب‌های سابق بهتر است، چرا که مفهوم سیاسی آن از دیگر مفاهیم کاربردی در میان ملل متفاوت است و از ذخایر رمز فرهنگ اسلامی‌در گذر تاریخ است.[1]

۷) کاربرد کدام‌یک از اصطلاحهای «رضی الله عنه» ، «کرم الله وجهه» یا «علیه‌السّلام» بعد از ذکر نام علی صحیح‌تر است؟

اصل در هنگام ذکر نام تمام صحابه این است که دعای رضایت و خشنودی خداوند را در حق آنان بر زبان آوریم، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَٰنٍ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾ ﴾ (توبه /۱۰۰).

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ. و می‌فرماید: ﴿ ۞ لَّقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ ﴾ (فتح/۱۸).

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود.

به دلیل همین آیات، اهل سنت پس از ذکر نام هریک از اصحاب ویا روایت حدیث از آنان می‌گویند: «رضی الله عنه، عنها و عنهم و عنهما» و کسی بعد از ذکر نام هیچ یک از

۱- نظام الحکم /۸۲.

اصحاب علیه‌السلام نگفته‌اند. این در حالی است که «سلام» رمز احوال پرسی در میان مسلمانان است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُبَـٰرَكَةً طَيِّبَةً﴾ (نور/٦١).یعنی: هر وقت داخل خانه ای شدید بر همدیگر سلام کنید، سلام پربرکت (و لبریز از خیر و ثواب فراوان و تقویت‌کننده پیوند موجود میان دلهای مردمان و درود) پاکی که به فرمان خدا مقرّر است (و موجب صفا و صمیمیّت می‌گردد).

بنابراین درست آن است که بگوئیم (رضی الله عنه) نه (علیه‌السّلام)، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (توبه/٧٢): (خشنودی و رضایت از جانب الله تعالی بزرگتر است). رسول‌الله می‌فرماید: خداوند متعال به بهشتیان می‌فرماید:: «أحلّ علیکم رضواني فلا أسخط علیکم ابداً»: (رضایت خشنودیم شامل حال شما گردید، دیگر هرگز از شما ناراضی و ناخشنود نخواهم شد). البته علما کاربرد سلام را اصطلاحاً برای انبیاء اختصاص داده‌اند، چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَسَلَـٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾﴾ (صافّات/١٨١): (سلام و درود بر رسولان باد». نیز می‌فرماید: ﴿وَسَلَـٰمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾﴾ (مریم/١٥): (سلام بر او، آن روز که تولّد یافت، و آن روز که می‌میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود!). رافضیان افراطی با استناد به روایت: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسی»[1]: (تو برایم همانندهارون برای موسی، هستی). اصطلاح «علیه‌السلام» را برای علی ﷺ به کار برده‌اند، ویا گاهی «کرّم الله وجهه» را بعد از ذکر نام او می‌گویند، شکی نیست که علی ﷺ صلاحیت این را دارد که برایش این اصطلاحات را بکار ببریم، امّا همه صحابه با او در این اصطلاحات شریکند.[2] و بسیاری از نسخه برداران کتابهای علمای اهل سنّت فقط برای علی اصطلاح «علیه‌السلام، یا کرم الله وجهه» را بکار برده‌اند اگر چه معنای این اصطلاحات صحیح است، امّا شایسته‌است برای تمام صحابه به صورت برابر به کار برده شود.[3]

١- بخاري، ش /٢٤٠٤.

٢- فتاوي في التوحيد، عبدالله جبرين /٣٧.

٣- الناهية عن طعن امير المؤمنين معاويه /٢٦ در پاورقي از تعليق محقق تويجري

مبحث دوم
پاره‌ای از فضایل، صفات و قوانین خلافت علیس

امام احمد، اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری گفته‌اند: درباره‌ی هیچکدام از صحابه ش با سندهای «جید»، مناقب و فضائلی بیشتر از علی روایت نشده است[1]. حافظ ابن حجر می‌گوید: علت این که در مورد علی فضایل زیاد ذکر شده این است که ایشان خلیفه‌ی چهارم بود و بیشتر از دیگر خلفاء در جامعه و در میان مردم بود و در زمان ایشان اختلاف و نابسامانی وآشفتگی اوضاع به وجود آمد و باعث گردید که مناقب و فضایل ایشان بیش از دیگران پخش شود و صحابه مناقب و فضایل او را به کثرت روایت می‌کردند تا اعتراض‌های مخالفان و مخالفت با علی دفع گردد و موجب شود که اهل سنّت به پخش و روایت فضایل علی بیشتر توجه کنند و در نتیجه نقل و روایت کنندگان سنت زیاد شدند، امّا در حقیقت هریک از خلفای چهارگانه فضایل و مناقب زیادی داشتند، که اگر با تحقیق دقیق عادلانه و منصفانه و با تحقیق دقیق بررسی شود سیدنا علی س در فضیلت هم در رتبه ی چهارم قرار خواهد گرفت، که باز هم با عقیده‌ی اهل سنّت منطبق است[2].

ابن کثیر می‌گوید:یکی از فضایل علی این است که نسبتش از همه‌ی ده نفری که به بهشت مژده داده شده‌اند، به رسول‌الله ج نزدیکتر است.[3]

در طول این بحث بسیاری از فضایل علی را در جاهای مناسب و مناسبت‌های مختلف ذکر کردیم و برای کاملتر نمودن این موضوع به برخی از فضایل ایشان اشاره می‌کنیم، از جمله: از ابوذر روایت است که علی س فرمود: سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید پیامبر امی‌در مورد من یادآور شده که: « فقط مؤمنان مرا دوست می‌دارند و افراد منافق نسبت به من بغض و کینه خواهند داشت».[4]

١- فتح الباري ٧/٧١.

٢- منبع سابق.

٣- البداية و النهاية١١/٢٩.

٤- الصحيح المسند في فضايل الصحابه /١١١.

از ابواسحاق روایت است: مردی از براء سؤال کرد در حالی که من هم می‌شنیدم: آیا علی ﷛ در جنگ بدر شرکت داشت؟، گفت: آری، در حالی به جنگ آمده بود که دو زره برتن داشت.[۱]

ابوهریره می‌گوید: رسول خدا ﷺ با ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر ﷺ در غار حراء بودند که صخره‌ای به حرکت درآمد، پیامبر ﷺ فرمود: «آرام بگیر که بر روی تو نیست مگر پیامبری، صدیقی و شهیدی».[۲]

سعید بن زید می‌گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «پیامبر در بهشت است، ابوبکر در بهشت است، عمر در بهشت است، عثمان در بهشت است، علی در بهشت است، طلحه در بهشت است، زُبیر در بهشت است، عبدالرحمن بن عوف در بهشت است و سعد در بهشت است». اگر می‌خواستم نفر دهم را هم نام می‌برد»[۳]

ام سلمه رضی الله عنها گوید: شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرمود: «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است»[۴]

مردی پیش ابن عمر آمد و درباره‌ی عثمان سؤال کرد؟ ابن عمر خوبیهای او را برشمرد و پرسید: شاید تو از کسانی هستی که درباره‌ی اوگمان بدی دارند؟ گفت: آری! گفت: خداوند بینی تو را خاک آلود کند، سپس درباره‌ی علی سؤال کرد، ابن عمر خوبیهای علی را نیز برشمرد و گفت: آن خانه‌ی علی است که در میان خانه‌های پیامبر ﷺ قرار دارد، سپس گفت: شاید نسبت به او نیز بدگمانی؟ گفت: آری! گفت: خداوند بینی تو را خاک آلود کند، برو هر کاری می‌توانی بکن (منظور این است که بدگمانی و مخالفت تو چیزی از فضایل صحابه را نمی‌کاهد). اینها برخی از فضایلی هستند که در حق سیدنا علی ثابت است. به طور خلاصه او صفات یک فرمانده‌ی خداپرست، جان فدا و از خود گذشته در راه خدا و مدافع از قرآن و سنّت را دارا بود که خلاصه‌ای از صفاتش را ذکر می‌کنیم و برخی را با جزئیاتی بیشتر شرح می‌دهیم.

۱- همان منبع /۱۱۲.
۲- الصحیح المسند /۱۱۷.
۳- همان منبع/۱۱۷.
٤- همان منبع /۱۲۴.

مهمترین صفات علی: داشتن عقیده‌ای درست، علم و دانش شرعی و اعتماد به الله از صفات بارز او بود و الگوی نیکویی، صداقت و راستی، صلاحیت و عدالت و شجاعت، جوانمردی و زهد بود و او فداکاری را دوست داشت، حلیم و صبور بود، همتی بلند و اراده‌ای قوی داشت، با عدل و انصاف رفتار می‌کرد، بر آموزش و آماده‌سازی فرماندهان توانا بود و دیگر صفاتی که برای هر محقق که در زندگی علی س پژوهش کند بسیاری از صفات پسندیده علی س، برای او برجسته‌تر و بهتر مشخص می‌شود و برخی دیگر از صفات علی در دوران رهبری و فرماندهی ایشان آن گاه که امیر مؤمنان شده بود، ظاهر و شناخته شد که مهمترین اینها به این شرح است:

اوّل: برخورداری از علم و فقه در دین

امیرمؤمنان علی س از علمای بزرگ صحابه است که تلاش و تحقیق در تحصیل و قبول علم و سؤال و جستجو از خصوصیات او بوده است و با به کارگیری ابزار ثبت و نگهداری علم و یافته‌ها، اعم از نوشتن، متعهد بودن و همراهی با رسول‌الله ج در آن زمان به یادگیری علم می‌پرداخت و به همین مناسبت در مورد جمع آوری قرآن می‌گوید: با خودم تعهد کردم لباس رفتن به مسجد را نپوشم تا اینکه قرآن را جمع آوری کنم.[1] و فرمود: هرگز در زمان پیامبر ج نمی‌خوابیدم و استراحت نمی‌کردم مگر آن که هر چه از حلال، سنّت، قرآن، امر و نهی در آن روز و در مورد هر کس نازل می‌شد یاد می‌گرفتم.[2]

علی س قرآن و سنّت را مستقیماً از رسول‌الله ج یاد می‌گرفت و می‌گوید: هر گاه از رسول خدا ج حدیثی می‌شنیدم، هر چه خواست خدا بود به من نفع می‌رسید و هرگاه حدیث را از کسی دیگر می‌شنیدم او را قسم می‌دادم و بعد از آن که قسم می‌خورد، او را تصدیق می‌کردم.ی می‌گوید: ابوبکر به من حدیث گفت: و ابوبکر راست می‌گفت: شنیدم که پیامبر ج می‌فرماید: «هر کس مرتکب گناهی شود، سپس به نحو احسن وضو گیرد و دو رکعت نماز بخواند و از خداوند طلب مغفرت کند، خداوند گناهش را عفو می‌کند» و سپس آیه‌ی:

﴿ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ ﴾ (آل عمران/۱۳۵)

۱- الطبقات ۲/۳۳۸.

۲- مسند امام زید /۳۴۳ به نقل از منهج علي بن ابي طالب في الدعوة.

را تلاوت نمود.[۱]

آری! علی بن ابی طالب اصحاب رسول‌الله را در حالی که همه ثقه و مورد اعتماد بوده‌اند، سوگند می‌داد و بعد از آن با اطمینان حدیث را قبول می‌کرد. این عمل علی رضي الله عنه بیانگر آن است که ایشان در قبول و گرفتن حدیثی که از غیر پیامبر صلى الله عليه وسلم می‌شنید به شدّت احتیاط می‌کرد[۲].

علی رضي الله عنه زبانی سؤال کننده و دلی آگاه و فهیم داشت و می‌فرمود: «... پروردگارم به من قلبی آگاه و زبانی جویا بخشیده است»[۳].

درباره‌ی علم خود می‌گوید: علم را از رسول خدا صلى الله عليه وسلم گرفتم و سؤالهای زیادی از ایشان می‌پرسیدم و می‌گفت: هرگاه از پیامبر صلى الله عليه وسلم سؤال می‌کردم، پاسخ می‌شنیدم و علم می‌آموختم و هرگاه سکوت می‌کرد، سؤال می‌کردم[۴] و هر گاه شرم مانع سؤال کردن می‌شد، یکی از اصحاب را واسطه می‌کردم تا از رسول‌الله صلى الله عليه وسلم برایم سؤال کند، از محمد بن حنیفه روایت است که علی گفت: از من به کثرت « منی» ترشّح می‌شد، شرم داشتم که از پیامبر در این باره سؤال کنم، لذا مقداد را مأمور کردم تا سؤال کند، اوسؤال کرد و پیامبر فرمود «فیه‌الوضوء»: (از بیرون آمدن آن وضو لازم می‌شود).[۵] علی رضي الله عنه مردم را به بهانه شرم از محرومیت علمی‌برحذر می‌داشت و می‌فرمود: وقتی چیزی را نمی‌دانید از سؤال کردن شرم نکنید.[۶]

انسان ناآگاه نباید ازسؤال کردن شرم کند. امیر مؤمنان علی رضي الله عنه از محدود افرادی است که در صدر اسلام نوشتن را آموخته بودند و بالاتر از اینکه او از کاتبان وحی برای پیامبر صلى الله عليه وسلم بود که این کار مستلزم مهارت و تبحر در خواندن و نوشتن بود. این مهارت نقش بسزایی در افزایش علم و معلومات او داشت و معتقد بود که باید نصوص شرعی با خطی واضح، با فاصله‌ی بین سطور و نزدیک بودن حروف نوشته شود، ابوعثمان عمرو بن بحر

۱- صحیح سنن ترمذي ۱/۱۲۸، مشكاة المصابيح ۱/۴۱۶.
۲- منهج علي في الدعوة /۵۲.
۳- الطبقات ۲/۳۳۸، الحليه ۱/۶۷.
٤- فضايل الصحابة ۲/۶۴۷ اسناد آن صحیح است.
٥- مسلم ۱/۲۴۷
٦- مصنف بن ابي شيبه ۱۳/۲۸٤.

الجاحظ می‌گوید: امیر المومنین علیرضی الله عنه فرموده است: خط نشانه و علامت است، هر چه واضحتر باشد، زیباتر است.[۱] و به منشی خود عبیدالله بن عامر می‌گفت: (دوات و قلم خود را آماده کن، بین سطور فاصله بده و حروف را نزدیک به هم بنویس.[۲] ابو حکیمه‌ی عبدی می‌گوید: درکوفه علی از کنار ما گذشت در حالی که قرآن می‌نوشتیم، می‌گفت: با خطی درشت‌تر بنویسید، می‌گوید:یک نمونه‌ی درشت از آن نوشت و سپس من نوشتم، فرمود: چیزی را که خداوند نورانی و واضح گردانیده است، اینگونه روشن و واضح بنویسید.[۳]

علیرضی الله عنه به آنچه یاد می‌گرفت عمل می‌کرد و دوست داشت به هرچه از پیامبرصلی الله علیه وسلم می‌شنود عمل کند، تا جایی که در سخت‌ترین شرایط کاری را که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به او و فاطمه آموزش داده بود، فراموش نمی‌کرد و فرمود: از زمانی که اذکار را از پیامبرصلی الله علیه وسلم یاد گرفتم هرگز ترک نکردم، گفتند: حتی در جنگ صفین؟ گفت: در جنگ صفین هم ترک نکردم.[۴] امیر مؤمنان با اشاره به حفظ نصوص قرآن و حدیث فرمود: «علم (قرآن و حدیث) را یاد بگیرید تا به معرفت دست یابید و با شناخت و آگاهی به آن دو عمل کنید و عالم واقعی شوید.»[۵]

علی رضی الله عنه معتقد بود کسی که به علم و دانش خود عمل نکند عالم به حساب نمی‌آید و نمی‌توان به او عالم گفت، لذا خطاب به عالمان (دینی) می‌گفت: ای علما! به علم عمل کنید که عالم کسی است که به علمش عمل کند و علم وعملش هماهنگ و موافق باشد.[۶]

می‌فرمود: علم، عمل را می‌خواند و ندا می‌کند، اگر پاسخ داد، باقی خواهد ماند، در غیر اینصورت کوچ می‌کند.[۷] در میان اصحاب پیامبر علی رضی الله عنه از کسانی بود که بسیار فتوا می‌داد. ابن قیم می‌گوید: طبق تحقیقی که کردم تعداد مفتیان صحابه بیش از صد و سی نفر از زن و مرد بوده‌اند و بیشترین فتواها متعلق به این هفت صحابی بوده است: عمر بن خطاب، علی بن

۱- الجامع لأخلاق الراوي ۱/۲۶۲.
۲- منبع سابق
۳- همان منبع ۱/۲۶۰.
٤- مسلم ۴/۲۰۹۱ – ۲۰۹۲.
٥- البداية و النهاية٨/٦.
٦- بيان العلم و فضله /۲۸۵.
۷- منهج علي/۶۳.

ابی طالب، عبدالله بن مسعود، ام المومنین عائشه، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر رضی الله عنهم أجمعین.[1]

ابن حزم علی را در رتبه ی سوم صحابه هایی به حساب آورده که زیاد فتوا می‌دادند. در ادامه‌ی بحث، مسائل قضایی و بسیاری از اجتهادهای فقهی را مورد بحث قرار خواهیم داد.

و علی ﷺ به تحقیق ویادگیری و درس و تدریس تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «تحقیق کنید و حدیث رایاد بگیرید و نگذارید علم کهنه و فراموش شود[2].

در روایتی دیگر می‌گوید: حدیث را تکرار، بررسی و تدریس کنید، در غیر اینصورت فراموش و فرسوده می‌شود.[3]

امیر مؤمنان علی بر لزوم داشتن استاد و یادگیری از او تأکید می‌کرد و می‌گفت: هرگز از مصاحبت استاد سیر نشوید، چون او همانند درخت خرماست که هر لحظه از او خرمایی می‌افتد.[4]

در دوران کودکی برای علی ﷺ شرایطی فراهم شد که در دامان پیامبرﷺ پرورش یافت و بعد از آن باز هم همراه و ملازم او بود، چون داماد و پدر دو نوه (حسن و حسین) ایشان بود، این گونه در کنار پیامبر ﷺ قرار داشت و از ایشان علم و دانش می‌آموخت و عائشه رضی الله عنها ملازمت و همراهی پیوسته‌ی علی با رسول‌الله ﷺ را مورد تأیید قرار داد، مقدام بن شریح از پدرش روایت می‌کند به عائشه گفت: یکی از اصحاب پیامبرﷺ را به من معرفی کن که از او درباره‌ی مسح بر (خُف)موزه سؤال کنم، گفت: برو نزد علی، رفتم و سؤال کردم، گفت: رسول خدا به ما دستور داد هرگاه به مسافرت رفتیم بر خف مسح کنیم.[5]

علی ﷺ معتقد بود باید از هر علمی‌مقداری یاد بگیریم و با گزینش با یادگیری بپردازیم و می‌فرمود: علم و دانش گسترده‌تر از آن است که بتوان همه‌ی آن را فرا گرفت و حفظ نمود، لذا از هر علم خوبیهایش را دریافت کنید.[6]

١– اعلام الموقعین.

٢– الجامع لاخلاق الراوي ٢٣٦/١.

٣– شرف اصحاب الحدیث، بغدادي /٩٣.

٤– تذكرة السامع /١٠٠.

٥– مسند احمد ١٥٩/٢ اسناد آن صحیح است، تحقیق احمد شاكر.

٦– تاريخ‌يعقوبي ٥/٢/

علی ﷺ در علم و دانش به درجه‌ای رسیده بود که در عراق به مردم می‌گفت: از من سؤال کنید! سعید بن مسیب می‌گوید: کسی جز علی بن ابی طالب ﷺ نبود که بگوید از من سؤال کنید.[۱] تمام صحابه و تابعین به علمش اعتماد داشتند، ابن عباس می‌گوید: هرگاه دلیل و و برهان از علی به ما می‌رسید هیچ کس را با او برابر نمی‌دانستیم[۲].

سوید بن غفله می‌گوید: مردی آمد و از من درباره‌ی میراث فردی سؤال کرد که بعد از مرگش فقط یک دختر و یک زن مانده است، وی می‌گوید: گفتم: جواب را از قول علی به تو می‌گویم. گفت: قضاوت و فتوای علی برایم کافیست: علی یک هشتم را به زن و نیمی از میراث را هم به دختر می‌داد، بعد از این هر چه باقی می‌ماند به همان دختر می‌رسید.[۳]

علمای صحابه و تابعین علی را به خاطر علمش ستوده‌اند، از ام المومنین عائشه رضی الله عنها روایت است: علی آگاه ترین فرد نسبت به سنّت است.[۴]

هر مسئله‌ای که برای معاویه ﷺ پیش می‌آمد، از طریق مکاتبه از علی سؤال می‌کرد. وقتی خبر شهادت علی به او رسید، گفت: با وفات علی ﷺ علم و فقه هم رفت.[۵] روایت است حسن بن علی بعد از وفات پدرش در سخنرانی گفت: دیروز مردی از شما جدا شد که افراد پیش از او در علم بر او پیشی نگرفتند و دیگران هم به او نرسیده‌اند.[۶]

عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعه درباره‌ی علی ﷺ گفت: «برای خداوند زیست، خویشاوند و داماد رسول خدا ﷺ بود. از اوّلین مسلمانان و آگاه به قرآن و سنّت و فنون جنگی بود و در همکاریهای اجتماعی بسیار سخاوتمند بود[۷]. مسروق می‌گوید: علم اصحاب رسول‌الله به عمر، علی، ابن مسعود و عبدالله ﷺ منتهی شد[۸].

از امیرمؤمنان علی نصیحت‌ها و ارشادهای زیادی برای دانشجویان، طلاب، علما و فقها به یادگار مانده است که شایسته است حفظ و به آنها عمل شود، از جمله:

۱- الاستیعاب /۱۱۰۳.
۲- همان منبع /۱۱۰۴
۳- الطبقات ۳۳۸/۲.
٤- سنن دارمي ۳۷۵/۲.
٥- الاستیعاب /۱۱۰۴.
٦- فضایل الصحابة ۵۹۵/۲ اسناد آن صحیح است.
۷- ذخایر العقبي، محب طبري/۷۹.
۸- تاریخ السیوطي /۱۹۶.

۱- مردم سه دسته هستند

الف: عالم ربانی، ب: دانش پژوهی که در راه نجات است. ج: پست و فرومایه‌ای بی هدف که در پی هر ندایی می‌رود (بی‌هدفی که از هر کس و ناکس بدون فهم و درک پیروی می‌کند).

حافظ ابونعیم از کُمیل بن زیاد روایت می‌کند که: علی دستم را گرفت و مرا با خود به صحرا برد، وقت خوب رفتیم و در فضایی کاملاً باز قرار گرفتیم، نشست و تنفسی کرد و گفت: ای کُمیل بن زیاد! قلبها مانند ظرف هستند و بهترین قلبها، قلبی است که ظرف آن پر از علم باشد، لذا آنچه به تو می‌گویم حفظ کن! مردم سه دسته‌اند: عالم ربانی، دانش پژوهی که بر راه نجات است، حقیر و فرومایه‌ای بی هدف که در پی هر فریاد می‌رود و دلهایشان با نور علم روشن نشده است و به پناهگاهی محکم و قابل اعتمادی هم پناه نبرده‌اند.[1]

در این سفارش بلیغ و رسای علی، پندهای نیکو و نصیحت‌های حکیمانه‌ای وجود دارد. امیرمؤمنان مردم را به سه دسته تقسیم نموده است که عبارتند از:

الف: علمای ربانی

منظور از علماء، علمای دینی هستند که دارای علم، فقه و آگاه از مفاهیم و مقاصد حکیمانه‌ی علوم دینی هستند، ابن عباس در تفسیر آیه‌ی: ﴿ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّۦنَ ﴾ (آل عمران/٧١): (و لیکن عبادت کنندگان پروردگار به معنای دقیق، صحیح و عمیق آن باشید!) می‌گوید: فقیهانی باشید که دین را با حکمت و تدبیر می‌فهمند. عبدالله بن مسعود نیز این آیه را به همین صورت تفسیر کرده‌است.[2]

لذا کسانی که هم از نعمت فقه و هم از نعمت حکمت برخوردارند، صلاحیت دارند که امت را تربیت و دین را به مردم تفهیم نمایند، چون حکمت آن است که هر چیزی در جای مناسب خود قرار داده شود و تطبیق حکم شرعی با حالت و وضعیت مردم توفیقی است که می‌توان نام آن را حکمت نامید. لازمه‌ی این کار فهم دقیق و عمیق از وضعیت جامعه‌ی اسلامی‌است و تلاش برای تربیت مردم طبق دستورات دین حکمت و کاری حکیمانه است و این کار می‌طلبد که افراد را با آموزش قوانین دینی و تربیت با تقوا و رعایت خوبیهای اخلاق

۱- حلية الاولياء ٧٥/١، صفة الصفوة ٣٢٩/١.

۲- التاريخ الاسلامي حميدي ١٢، ٤٣٨/١١.

پرورش دهیم و فقه:یعنی: فهمیدن احکام دینی از منابع شرعی، به همین دلیل علمای ربانی که فقه را با حکمت یاد می‌گیرند، بهترین افراد امّت هستند، چون دو فضیلت یادگیری علم و تعلیم و تربیت را دارا هستند و صلاحیت تربیت امّت و بیان مسائل دینی را برای مردم دارند.[1]

امیر مؤمنان علی «ربانی» را به کسی که مردم را با حکمت تربیت می‌کند و آموزش می‌دهند تفسیر می‌کرد.[2]

ب: طالبان علم که با نیّت خالص علم‌آموزی می‌کنند

طالبان علم کسانی هستند که با نیّت خالص علم‌آموزی می‌کنند تا بدینوسیله مسئولیت خویش را در برابر خداوند انجام دهند، سیدنا علیرضی الله عنه از این قسمت اندرز حکیمانه‌اش به دانش پژوهی که در راه نجات است، تعبیر کرده است. این تعبیر مختص کسانی نیست که در حال خواندن و یادگیری علوم شرعی هستند و تنها آنها را در بر نمی‌گیرد، بلکه تمام افرادی که مسئولیت عمل، دعوت و تربیت دینی را به دوش می‌کشند و نجات در آخرت بر ایشان اهمیّت دارد، شامل می‌شود، اینان مسایل دینی را از علمای خداترس و خداپرست سؤال می‌کنند تا خداوند را آگاهانه و با بصیرت عبادت و با مردم طبق فرمان خداوند رفتار کنند، چنین انسانهایی از دانش آموزان و طلاب راه نجاتند هر چند در کلاس درس هم شرکت نداشته باشند.[3]

در این جمله سیدنا علی رضی الله عنه به اهمیت اخلاص نیت برای خداوند اشاره می‌کند که باید دریادگیری و طلب علم رعایت شود و دانش آموزان، طلاب و دانشجویان را دعوت می‌دهد که آنچه نزد خداوند است و سرای آخرت را بر کالاها و رزق و برق‌های دنیا و شهوت رانی‌ها ترجیح دهند و به قرآن و سنت و دین حق دعوت دهند و بر این صبور شکیبا باشند.

ج: کسانی که از یادگیری علوم دینی بدور مانده و هیچ رابطه‌ای با علمای ربانی ندارند

آنانی که‌ازیادگیری و آموزش علوم دینی بدور مانده‌اند و هیچ رابطه‌ای با علمای ربانی ندارند، در نتیجه شناختی از امور دینی خود ندارند، به همین علت علی از این گونه افراد به فرومایگان دنباله رو تعبیر می‌کند، که هر بادی آنها را به سمت و سوی خود می‌برد و نور علم راه زندگی آنان را روشن نکرده‌است.

۱- التاريخ الاسلامي ٤٣٨/١٢/١١.

۲- الفتاوى ٤٩/١.

۳- التاريخ الاسلامي، حميدي (١٢، ٤٣٨/١١).

امیر مؤمنانﷺ از فرومایگان پستی که در پی هر صدایی می‌روند و از نور علم محروم هستند سخن به میان آورده‌است و از این گروه شکم پرست نابکار ما را برحذر می‌دارد، گویا از مردم می‌خواهد همت‌هایشان را برای شناخت و پیروی از حق و ثبات بر آن به کار گیرند و دنیا و آخرت شان را بر پایه‌ی آبادانی با اطاعت خداوند و روشنگری و با نور الهی بنا کنند و دنیا را مرکب و وسیله‌ای برای رسیدن به خوشبختی آخرت قرار دهند.

۲-مقایسه‌ی علم و ثروت

در سفارش علیﷺ به کمیل بن زیاد آمده:... علم بهتر از مال است، علم تو را حفاظت می‌کند در حالی که تو در پی حفاظت مال هستی، علم با عمل زیاد می شود، مال با دادن نفقه کم می شود، علم حاکم است و مال محکوم علیه، بهای هر مال با از بین رفتنش از بین می‌رود، امّا دوست داشتن عالم بی اختیار بر دل همه می نشیند، علم موجب می‌شود که فرد در طول زندگی مطیع خداوند باشد و بعد از مرگ همه از خوبی های فرد تعریف کنند، مال اندوزان در حال زیستن هم مرده‌اند و علما تا جهان هست زنده‌اند، اجسادشان را از میان مردم می‌برند، امّا محبّت و وجودشان در دل مردم نقش بسته‌است.[1]

علی ﷺ در مقایسه بین علم شرعی و مال و ثروت، علم را تکیه گاه صاحبان سرای آخرت، وکلید عزت و شرفشان در دنیا و آخرت دانسته و منظور از مال در این مقایسه، مالی است که‌افراد بدون توجه به طاعت و عبادت و قوانین الهی بی وقفه سرگرم جمع آوری آن هستند و برتری علم را با مسایلی نیکو جلوه می‌دهد:

الف: علم صاحبش را حفاظت می‌کند

علم صاحبش را حفاظت می‌کند، در حالی که صاحب مال همواره به فکر حفاظت مال و ثروت است. حفاظت علم به این صورت است که صاحبش را از افتادن در دره و پرتگاه‌های هلاکت بار دنیا و آخرت نجات داده و حفظ می‌کند. این که علم شرعی فرد را در آخرت نجات می‌دهد، واضح و روشن است، چون این علم صاحبش را به رضایت و خشنودی خداوند و بهشت می‌رساند و از جهنّم نجات می‌دهد، وه! چه خواسته و فرجام مهمی است و چه نیکو حاصل و ثمره‌ای! امّا این که از وادیهای هلاکت در دنیا نجات می‌دهد، بدان دلیل

۱- حلیة الاولیاء ۷۵/۱، صفة الصفوة ۳۲۹/۱.

است که سعادت و نیک بختی روحی حقیقی هرگز به دست نخواهد آمد، مگر با ایمان و یقینی که دنیا را در برابر آن کوچک و بی‌ارزش جلوه می‌کند و در نتیجه تمام گرفتاریها، سختی‌ها و مشکلات دنیوی برای صاحبان ایمان ویقین، تبدیل به آرامش و سلامتی می‌شود، چون آنها برای دنیای مادی ارزشی قائل نیستند، این در حالی است که گرفتاریها و سختیهای دنیا برای دنیا پرستانی که زندگی دنیا را در داشتن مال و منال و ثروت زیاد و زیبا می‌بینند، جهنمی دردناک می شود و این که ثروتمندان، حریص جمع آوری مال هستند، بر کسی پوشیده نیست. ثروتمندان در اندوه و اضطراب از دست رفتن مالشان چنان به خود می‌پیچند که فرد بیمار در بستر بیماری به خود می‌پیچد! و شب‌ها با اضطراب و هراس جانسوزی به محافظت از اموالشان می‌پردازند.[1]

علم نوریست که به افراد بینش می‌دهد و از امت‌های پیشین و زندگی شان درس بهتر و نیکوتر زیستن می‌آموزد و علم برای افراد جوانب گسترده‌ای در فهم اختلافها و تشخیص مصالح از مفاسد و درک و معرفت مقاصد می‌بخشد، ویاد می‌گیرد که چگونه اولویّتها را طبق دسته‌بندی مناسب بشناسد و علم صاحبش را با نور راهنمایی می‌کند.

ب: علم رشد می‌کند و با عمل استوار می‌شود

علم همیشه در حال رشد و افزایش است، چون عمل اجرا و تطبیق علم است و با عمل در حافظه‌ی فرد ریشه می‌دواند و عمیقاً استوار می‌شود، بر خلاف مال که با خرج کردن کم می‌شود. ناگفته نماند که منظور از مال، اموال دنیاپرستانی است که به خاطر دنیا آن را جمع و در مصارف مادیگرایی آن را خرج می‌کنند، ولی ثروت و اموال خداپرستان آخرت‌گرا طبق قوانین شریعت به دست می‌آید و به مصرف می‌رسد و چون در راه خدا انفاق می‌شود، کم نمی‌گردد، پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «ما نقص مال عبد من صدقة»[2]: (مال هیچ فردی از انفاق کردن در راه خداوند کم نمی‌شود).

ج: علم شرعی حاکم است

علم شرعی حاکم است، چون بوسیله‌ی آن امور زندگی تنظیم می‌شود و واجب است طبق برنامه‌های آن تمام نظامهایی که بین مردم حاکم است، مقرر شود، لذا این علم داور و

۱- التاریخ الاسلامي، حمیدي ۴۴۲/۱۲.

۲- منبع سابق.

حاکم حقیقی است، امّا مال محکوم علیه است، چون صادر و وارد کردن آن طبق قوانین حاکم است، خواه شرعی یا غیر شرعی باشد.[1]

د: روابط اجتماعی که بر مبنای مصلحت مالی استوار باشد با از بین رفتن مال از بین می‌روند

چنانچه مبنای روابط اجتماعی مصلحتهای مالی مشترک باشد، با از بین رفتن مال رابطه هم گسیخته می‌شود، ولی روابط برادری که بر مبنای علم شرعی بین عالم و دوست‌دارانش استوار است، برای همیشه در دنیا و آخرت باقی می‌ماند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍۭ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ ﴾ (زخرف /۶۷)

(دوستان در آن روز (روز قیامت) برخی با یکدیگر دشمن اند به جز پرهیزگاران و متقیان).

هـ: علم شرعی موجب دوستی و اطاعت از او می‌شود:

علم شرعی موجب می‌شود که مسلمانان، عالم را بدون هیچ گونه تحمیلی دوست داشته باشند و به اراده و اختیار خود از او اطاعت کنند؛ این روال در تمام دوران زندگیشان ادامه دارد و بعد از وفات عالم هم تا دنیا هست از او به نیکی یاد می‌کنند، به گونه‌ای که شکل و قیافه‌ی عالم ربانی از ذهن مردم پاک نمی‌شود و اگر نگاهی به تاریخ بیندازیم می‌بینیم که‌از زمان صحابه تا عصر ما همواره نام علما بر سر زبانهاست و تاریخ زندگی آنان را در کتابها، سخنرانیها و درسهای علمی حفظ کرده و بیاد دارند، در حالی که نام ثروتمندان بزرگ با مرگشان از صفحه‌ی ذهن مردم و تاریخ حذف شده و بسی اوقات هنوز زنده‌اند، امّا دیگر نام آنان از گفتار و ذهنها پاک شده است.[2]

۳-فقیه واقعی کدام است؟

فقیه به تمام معنا کسی است که مردم را از رحمت خدا نا امید نکند و از عذاب خدا بی خبر و غافل نگاه ندارد و آنان را از گناه برحذر دارد که از قوانین و دستورات قرآن منحرف

۱- همان منبع.

۲- التاريخ الاسلامي ۴۴۳/۱۲.

نشوند و باید دانست که عبادت بدون علم و علم بدون درک و تفهّم و تلاوت قرآن بدون تدبّر هیچ خیری نیست.[۱]

در این جمله امیرمؤمنان س شرح می‌دهد که لازم است فقیه به صفت برابری و اعتدال در امور دنیا و تلاش برای اصلاح مردم پایبند باشد، به این صورت که دعوتگر در مسیر دعوت بین ترس و امید زندگی کند و مردم را تا آن حد نترساند که‌از رحمت خداوندی نومید شوند و آن قدر هم امیدوار به عفو و گذشت خدا نکند که‌از عذاب الهی احساس امنیت و غفلت کنند و علیس در این عبارت شرح می‌دهد که عالم نباید گناهان را آن قدر ساده به حساب به شمار آورد که مردم بدون پروا گناه کنند و با محافظت از ایمان و تقوا در میان مردم زندگی کند و همزمان برای بالا بردن سطح مردم بسوی کمال تلاش نماید، آنها را به سوی تکامل سوق دهد و مردم را با قرآن همسو و مرتبط کند. این گونه اهمیّت قرآن و برتری مطلق آن را بر دیگر چیزها به تصویر می‌کشاند و در همین راستا علماء می‌توانند قرآن را به مردم بفهمانند و آموزش دهند، در نتیجه مردم به قرآن که اوّلین منبع هدایت است عمل می‌کنند و به چیزهای دیگر روی نمی‌آورند، بدیهی است که سنّت رسول خدا ص شرح و توضیح قرآن است و توجّه به قرآن به معنای روی آوردن به سنّت است و سپس علی توضیح می‌دهد که از مهمترین شروط قبولی عبادت و اعمال شرعی این است که آگاهانه با قرآن و سنّت صحیح منطبق باشد. علم و عبادت بدون عقیده‌ی صحیح سودی نخواهد داشت. در پایان این سفارش، به بیان اهمیت تدبّر در آیات قرآن اشاره می‌کند، چون تمام خیر و نیکی‌ها در درک مفاهیم قرآن کریم برای عمل به احکام آن نهفته است و باید در هنگام قرائت با دل و جان و اعضاء و اندام، متمرکز در قرآن باشیم و تمام توانمندی خویش را برای فهم منظور خداوند به کار گیریم و به آن عمل کنیم و کلیه‌ی موانع بین خود و کتاب خداوند را از میان برداریم و برای این کار لازم است عمل به تمام معنا برای خداوند باشد و خالصانه از دین او پیروی کنیم و برای فهم دین خدا و رسیدن به حق تلاش کنیم. حتّی اگر این تلاش منجر به جدایی از خانواده، مال، فرزند و جاه و مقام دنیوی شود، چرا که آنچه نزد خداوند است، بهتر و همیشگی است و نیز از پندهای قرآن پند پذیر باشیم و با مفاهیم این کتاب بزرگ درس بگیریم و به یاد خدا باشیم.[۲]

۱- حلية الاولياء ۷۷/۱، صفة الصفوة ۳۲۵/۱.

۲- التاريخ الاسلامي ۴۳۱/۱۲ تا ۴۳۳.

٤- چقدر برای دل خنک است

شعبی گوید: علی رضی الله عنه در حالی به نزد ما آمد که می‌گفت: چقدر برای دل و مایه‌ی راحتی است؟ پرسیدند قضیه چیست؟ گفت: وقتی چیزی را نمیدانی بگویی: «الله‌اعلم»: (خدا داناترین است).[1]

٥- نقش علماء در آموزش مردم

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه می‌گوید: خداوند از افراد بی سواد و جاهل آن عهد و پیمان محکم را برای یادگیری نگرفته که از علماء برای آموزش گرفته است.[2]

٦- خیر و نیکی علم زیاد است، نه ثروت و فرزند

علی رضی الله عنه می‌گوید: خیر این نیست که مال و فرزند زیاد داشته باشی، بلکه خیر و عزتت در آن است که از علم و دانش زیاد برخوردار و حلیم و بردبار باشی و در برابر مردم خوشحال باشی، به اینکه پروردگارت را عبادت می‌کنی و اگر بخوبی عبادت کردی، خدا را سپاس گویی و اگر توفیق نیافتی به خوبی عبادت کنی از خداوند طلب مغفرت کنی، در دنیا هیچ خیری نیست مگر برای دو شخص، اوّل: کسی که از گناهش توبه کند و با توبه گناهش بخشیده شود. دوم: کسی که برای انجام کارهای خیر با تمام توان تلاش می‌کند و هر عملی که با تقوا انجام شود، کم نمی شود، چگونه عمل مقبول و پذیرفته شده کم محسوب می‌شود؟[3]

٧- علم و جهل

علی رضی الله عنه فرمود: برای ارزش خوبی علم همین بس: کسانی که به خوبی از آن بهرمند نیستند ادعای علم می‌کنند و هرگاه منتسب به علم می‌شوند، خوشحال می‌گردند و برای

۱- جامع بیان العلم و فضله ۲/۶۶.

۲- فرائد الکلام /۳۶۱.

۳- حلیة الاولیاء /۷۵.

زشتی جهل و بی سوادی همین بس که خود فرد جاهل از آن بیزار و متنفّر است و هرگاه جهل را به او نسبت دهند از آن ناراحت می‌شود.[۱]

۸- علّت بی توجهی نسبت به یادگیری علم

علی ﷺ می‌گوید: مردم به این دلیل نسبت به یادگیری علم بی‌توجه هستند که می‌بینند علماء از علمشان فایده‌ای اندک می‌برند.[۲]

این سخن علی ﷺ هشداری است به علمای ناباب و بد که مانع راه خدا می‌شوند و از طرفی هم فرا خوانی برای علماء است که به علم خود عمل کنند و با صبر و حوصله مردم را به دین خدا دعوت دهند و اذیت و آزارهای این راه را تحمل کنند، چرا که هر چه در راه حق بیینند نیکوست.

۹- حق علما بر مردم

امیرمؤمنانﷺ فرمود: یکی از حقوق عالم بر مردم این است که با سؤالهای بیجا از او زیاد سؤال نکنند و در جواب او با اعتراض‌های بی مورد عالم را به چالش نکشانند و آنگاه که خسته است بر او وارد نشوند و هرگاه بلند شد لباسش را نگیرند و اصرار بر نشستن نکنند و راز و اسرارش را فاش نکنند، در حضور او کسی را غیبت نکنند، به دنبال لغزشها و عیبهایش نباشند، اگر اشتباهی کرد معذورش بدانند، ای مسلمان! بر تو لازم است که به خاطر خداوند به عالم احترام بگذاری و این احترام تا زمانی که او به دستورات خداوند پایبند است ادامه داشته باشد و از او جلوتر ننشینی و اگر نیازی داشت برای برطرف کردن آن و خدمتش مبادرت ورزی و پیشی گیری.[۳]

۱۰- مقام و منزلت علمای عامل نزد خداوند

امیر مؤمنان علی می‌فرماید: هر کس علم بیاموزد و به آن عمل کند، در ملکوت آسمانها به عنوان فرد بزرگی از او یاد می‌شود.[۴]

۱- فرائد الکلام، ص ٣٦٦.
۲- ادب الدین و الدنیا ۸۵/۸۲.
۳- جامع بیان العلم و فضله ۵۱۹/۱.
٤- همان منبع /۴۹۷/۱.

این سخن علی دعوتی است به یادگیری علم و عمل به آن و تشویقی است برای تلاش در راه رسیدن به مقامهای والا که خداوند هر کس را علم بیاموزد و به خاطر رضای خدا بدان عمل کند، مقامی بالا ارزانی بخشیده و مورد احترام قرار می‌دهد.

۱۱- آموزش علم برتر از عبادتهای مستحب است

امیرمؤمنان فرمود: عالم از روزه‌دار و شب زنده‌دار و مجاهد بهتر و برتر است و آنگاه که عالم بمیرد در اسلام شکافی ایجاد می‌شود که مسدود نخواهد شد، مگر با جانشینی عالمی دیگر[1] این سخن علی رضي الله عنه بر فهم بالا در ترتیب اولویتها از نگاه ایشان دلالت دارد، چون عملی که موجب خیر رسانی بر همگان باشد که همان علم است از عمل عبادی فردی بهتر است.

موارد فوق برخی از راهنماییهای سودمند و ارشادهای ارزشمند امیرمؤمنان برای طالبان علم و دانشجویان است.

دوم: پارسایی و تقوای امیرمؤمنان علی رضي الله عنه

علی رضي الله عنه در طول زندگی با قرآن و ملازمت با پیامبر صلى الله عليه وسلم امین و همراهی با صحابه ی کرام و از تفکّر در این حقیقت که دنیا سرای ابدی نیست، فهمیده بود که دنیا میدان آزمایش و امتحان است، بدون تردید علی با قرآن تربیت یافته بود و این سخن که برگرفته از آیات مربوط به مباحث دنیا و آخرت است حکایت از آن دارد که دنیا حقیر و فرومایه و از بین رفتنی و فناپذیر است و به آیاتی نیز اشاره دارد که زندگی آخرت و ارزش و دوام آن بر دنیا ترجیح داده شده‌است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦ ﴾ (کهف/۴۵-۴۶).

(ای پیغمبر!) برای آنان (که به دارائی دنیا می‌نازند و به اولاد و اموال می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از (ابر) آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین از آن (سیراب می‌گردند و به سبب آن رشد و نمو می‌کنند و) تنگاتنگ و

۱- المتجر الرابح في ثواب العمل الصالح، دمیاطی/۱۳.

تودرتو می‌شوند. (عطر گل و ریحان با آواز پرندگان درهم می‌آمیزد و رقص گلزار و چمنزار در می‌گیرد.لی این صحنه دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و باد خزان وزان می‌گردد و گیاهان سرسبز و خندان، زرد رنگ و) سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آنها را (در اینجا و آنجا) پخش و پراکنده می‌سازند! (آری! داشتن را نداشتن و بهار زندگی را خزان در پی است، پس چه جای نازیدن به وی است. این خدا است که نعمت و حیات می‌دهد و هر وقت که بخواهد نعمت و حیات را بازپس می‌گیرد) و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست). دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند (و زوال‌پذیر و گذرایند). امّا اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزو است.

علی رضی الله عنه تحت تربیت آگاهترین مخلوقات، پیامبر صلی الله علیه و سلم که خوب دنیا و ارزش آن را شناخته بود، دنیا را شناخته بود، پیامبری که می‌فرماید: «لو كانت الدّنيا تعدل عندالله جناح بعوضة ما سقي كافراً منها شربة ماء»[1]: (اگر دنیا در نزد الله به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هیچ کافری را از دنیا جرعه آبی نمی‌داد) و می‌فرماید: «ما الدنيا في الآخرة إلا مثل مايجعل أحدكم أصبعه في اليّم فلينظر بما ترجع»[2]: (ارزش دنیا در برابر آخرت چیزی نیست مگر به اندازه‌ی این که یکی از شما انگشتش را داخل دریا می‌کند و بیرون می‌آورد، چه قدر از دریا برداشته است) و می‌فرماید: «الدّنيا سجن المؤمن و جنة الكافر[3]»: (دنیا زندان مسلمان و بهشت کافر است).

امیرمؤمنان تحت تأثیر تربیت قرآنی و نبوی قرار گرفته بود، از صادق‌ترین نمونه‌هایی بود که تربیت پیامبر صلی الله علیه و سلم او را پاک و بی آلایش ساخته بود همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ ﴾ (بقره/۱۵۱).

و همچنین (برای تکمیل نعمت خود بر شما) پیغمبری را از خودتان در میانتان برانگیختم که آیات (قرآن) ما را بر شما فرو می‌خواند (و نشانه‌های وحدانیّت و عظمت خدا را در گستره جهان به شما می‌نمایاند) و شما را پاکیزه می‌دارد (از رذائلی همچون زنده بگور کردن

۱- سنن ترمذي، ش/۴۱۱۰ صحیح و غریب است.

۲- مسلم، ش/۲۸۵۸.

۳- مسلم، ش/۲۸۵۶.

دختران و خونریزیها و کشتن فرزندان از ترس فقر و فاقه و غیره. با کاشتن نهال فضائل در اندرونتان، شما را سرور و سرمشق دیگران می‌سازد) و به شما کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار و منافع احکام) را می‌آموزد (تا با حفظ نظم و لفظ قرآن و بهره‌مندی از نور آن، به زندگی خویش حیات و تحرّک بخشید و با استفاده از سنّت عملی و سیرت نبوی، به احکام شریعت آشنا گردید). به شما (به همراه کتاب و حکمت) چیزی یاد می‌دهد که نمی‌توانستید آن را بیاموزید (چون وسیله آموزش آن، اندیشه و نگاه نیست، بلکه باید از راه وحی آموخته شود. همانند اخبار عالم غیب و اشارات علمیو بیان سرگذشت پیغمبران و احوال پیشینیان، که نه تنها برای اعراب بلکه برای اهل کتاب نیز مجهول بود).

علی رضی الله عنه یکی از بهترین نمونه های زُهد و پارسایی می باشد، اینك به ذکر برخی از موضعگیری‌ها و سخنان شگفت انگیز علی در این مورد می‌پردازیم:

۱- دینار و درهم‌ها! کسی غیر از من را فریب دهید

علی بن ربیعه وابلی روایت می‌کنند که ابن نباح نزد علی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! بیت المال مسلمانان پر از دینار و درهم شده است؟ علی گفت: الله‌اکبر! و با تکیه به ابن نباح بلند شد و رفت و در کنار اموال بیت المال ایستاد و گفت:

هـــذا جَنَـــایَ خیـــاره فیـــه   وکـــــل جَانٍیـــــده‌الی فیـــــه

این انباشته‌ای از طلا و نقره که در اختیار من است بهترین نوع آنهاست،

و هر جنایت کاری هم دستش فقط تا دهنش می‌رسد.

ای پسر نباح! مردم کوفه را جمع کن، گوید: مردم را صدا زدند و تمام آن چه در بیت المال بود، تقسیم کرد و می‌گفت: ای دینارها و ای درهم‌ها کسی غیر از من را فریب دهید، بگیر! بگیر! ، تا این که هیچ دینار و درهمیدر آن نماند و سپس دستور داد آن را جارو زدند و در آن دو رکعت نماز خواند.

در روایتی دیگر ابونعیم از مجمع تیمی روایت می‌کند: علی بیت المال را جارو می‌زد و نماز می‌خواند و آن را محل سجده و نماز خود، قرار داده بود، به امید این که روز قیامت برایش گواهی دهد.

این نمونه روشنی است بر بلند همّتی علی رضی الله عنه در مقابل کالا و بهره‌های فنا پذیر و نابود شدنی، که خود را از این چیزها بی نیاز دانسته و هیچ وابستگیی به آنها نداشت، هنگامیکه

بیت المال پر از طلا و نقره شده بود امیرمؤمنان طوری به آن نگاه نکرد که شگفت زده شود و فریب آن را بخورد بلکه وقتی مسئول بیت المال خبر از پر شدن آن می‌دهد، می گوید: «الله‌اکبر! » مفهوم این واکنش علی این است که گر چه مردم دنیا را بزرگ و مهم می‌بینند، امّا حقیقت این است که الله از دنیا و هر چیزی بزرگتر است و تا زمانی که فرد مسلمان معتقد است که «الله» از هر کس و هر چیز بزرگتر است، چرا خودش را به چیزی که کوچکتر و بی‌ارزش‌تر است، وابسته و محتاج بداند؟!

در واقع این فهم عالی آن شخصیت بزرگ است که با گفتن «الله‌اکبر»، بی ارزشی و کوچکی دنیا را به کسانی که عملاً فریب دنیا و زینت های آن را خوردند و فراموش کرده‌اند که الله از همه کس و همه چیز بزرگتر است هشدار می‌دهد که خداوند از همه کس و همه چیز بزرگتر است و این فهم دقیقی است که مؤمنان روشن دل آن را درک می کنند و در نتیجه: به همان صورتی که خداوند در قلب و باورش از هر چیز مهمتر و بزرگتر است، دنیا و آن چه در آن است از هر چیز بی ارزش تر است و در تلاش آن خواهد بود که مال حلال به دست آورد و در راه خدا مصرف کند و هر اندازه که دنیا در نظر و باور فرد بزرگتر جلوه کند، از بزرگی مقام خداوند در ذهن و فهم او کاسته می‌شود. لذا می‌بینیم که امیرمؤمنان در اوج عظمت و قدرت، خطاب به دنیا می گوید: ای دینارها! ای درهم‌ها! کسی دیگر را فریب دهید و این برخورد علی رضی الله عنه نشانه‌ی وجدانی بیدار و درکی دقیق از دنیا است که آن را همچون دشمن در میدان جنگ فرض می کند و مورد خطاب قرار می‌دهد و این گونه مشخص می‌شود که او تا چه اندازه بر هواهای نفسانی و عواطف و تمایلات روانیش مسلط است و با درک و شعور خود و نگرش درست به دنیا، ارزش واقعی و متناسب با حال آن را می‌شناسد، که با زمان محدود و اندک و وجود سختیها و فناپذیر بودن نعمت‌های آن، بر خود و دنیا حکمرانی می کند و به سرای جاویدان آخرت ارزش مناسب حال آن را می‌دهد، یقین دارد که نعمت‌ها و عذابهای آن همیشگی است و پس از جارو زدن بیت المال در قله‌ی ارزشها و برتریها نماز به جا می‌آورد تا در روز قیامت برایش گواهی دهند که علی حکمران استوار و محکم و عادل بود و می‌توان گفت: در حقیقت نماز گزاردن در بیت المال اشاره‌ای بود به این که آخرت بر دنیا ترجیح دارد و این دو رکعت در حقیقت مکمل آن رفتار نیکویش که هنگام تقسیم بیت المال به افراد مستحق از خود نشان داد، می باشد.[۱]

۱- التاریخ الاسلامي ۴۲۷/۱۲.

۲- به خدا از مال شما استفاده نخواهم کرد

یکی دیگر از نمونه‌های پارسایی و پرهیزکاری امیرمؤمنان علی این است که هارون بن عنتره از پدرش روایت می‌کند که در خورنق (جایی در کوفه) به خدمت علی رسیدم، دیدم در زیر ملافه‌ای از شدّت سرما می‌لرزد! گفتم: ای امیرمؤمنان خداوند برای تو و خانواده‌ات این همه مال قرار داده و تو با خود این گونه رفتار می‌کنی؟ فرمود: به خدا که از مال شما (مسلمانان) استفاده نخواهم کرد و این همان ملافه‌ایست که آن را از مدینه آورده‌ام.[1]

اینجا یک سؤال پیش می‌آید: چه چیز موجب شده که امیرمؤمنان اینگونه فقیرانه زندگی کند و آن سرمای طاقت فرسا را تحمل نماید، در حالی که می‌توانست فاخرانه‌ترین و بهترین لباس زمان را خریداری کند؟ این نمونه‌ای است از زهد و پارسایی واقعی که در اوج توانایی بر استفاده‌ی از کالا و امکانات دنیا خودداری کند، آری! این شاگرد مدرسه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که‌این گونه بی توجه به کالا و امکانات زودگذر دنیا تربیت شده است و تلاش می‌کند که نعمت‌ها و آسایش جاویدان آخرت را بر دنیا ترجیح دهد، همانگونه که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فقیرانه زندگی کرد در حالی که می‌توانست مانند بهترین ثروتمندان زندگی کند.[2]

۳- من به میل خودم خریدم و او نیز با رضایت خودش فروخت

ابو مطر بن عبدالله جهنی گوید: علی رضی الله عنه را دیدم که ازار و ردایی پوشیده و عصایی به دست دارد، گویا صحرانشین است، سپس ادامه داد که با همین حال وارد بازار شد و با یکی از تاجران درباره‌ی لباسی که سه درهم ارزش داشت گفتگو کرد، در حین گفتگو تاجر شناخت که این امیرمؤمنان است، گوید: همین که تاجر او را شناخت با او معامله نکرد، بعد از آن پیش نوجوانی رفت و از او لباسی به سه درهم خرید و رفت، بعد از آن که پدرش آمد، پسر جریان را به او گفت: به پدر نوجوان خبر دادند که خریدار علی بوده است، پدر آن نوجوان درهم‌ها را برداشت و نزد امیرمؤمنان رفت و گفت: این درهم‌ها چیست؟ گفت: پول پیراهن است، گفت: قیمت آن دو درهم است و شما سه درهم پرداخته‌ای. امیرمؤمنان گفت: من با رضایت خودم از او خریدم و او نیز با رضایت قبول کرد.[3]

۱- حلية الاولياء ۵۲/۱، صفة الصفوة ۳۱۶/۱.

۲- التاريخ الاسلامي ۴۲۸/۱۲.

۳- الزهد /۱۳۰.

این نمونه دیگری از بی توجّهی علی به دنیاست، او که لباس ظاهری‌اش او را صحرا نشین و روستایی نشان می‌داد و در خرید لباس نوع متواضعانه‌ی ارزان قیمتی می‌خرید در حالی که در آن زمان بالاترین قدرت حکومتی جهان را در اختیار داشت و خلیفه‌ی مسلمانان بود و این گونه خرید کردن بر تواضع و بی اعتنایی ایشان نسبت به دنیا دلالت دارد، این در حالی بود که در اموال بیت المال و غنیمت حقوق مخصوصی به خود داشت و منابع درآمدی دیگر غیر این نداشت، چون او خلیفه بود و جز پرداختن به خلافت و تدبیر امور و مصالح مسلمانان به کاری دیگر مشغول نبود. اینکه از دو تاجری که او را شناختند خرید نکرد، نشانه‌ی زهد و پارسایی است، چون نمی‌خواست تاجران به خاطر خلیفه بودنش رعایت حال او را بکنند و پولش را قبول نکنند و یا قیمت کمتری بگیرند و او نمی‌خواست که از مقام مهم و بزرگش برای مصالح شخصی خود بهره برداری کند، این فهم دقیق از زمینه‌های تقوا و پرهیزکاری است، چون خلافت از نگاه امیرمؤمنان عمل صالح و نیکو کاری بود و اگر خلیفه عادل باشد، اوّلین فرد از هفت گروهی خواهد بود که در روز قیامت در سایه‌ی عرش الهی قرار خواهد گرفت و علی نمی‌خواست که این عمل صالحش را با مصالح دنیوی آلوده کند که در آن صورت به جای پاداش اعمال نیکی، به گناه و معصیّت تبدیل می‌شود. این رفتار عالی الگوی زیبایی است تا بعدها مردم به او اقتدا کنند.[1]

٤- کسی که قلبش فروتن شود، هر مؤمنی به او اقتدا می‌کند

عمر بن قیس می‌گوید: به علی گفتند: چرا پیراهنت را وصله می‌زنی؟ گفت: قلب که فروتن می‌شود هر مؤمنی به او اقتدا می‌کند.[2]

این نمونه‌ای دیگر از زهد و پارسایی او است که دوست داشت مسلمانان را بر زندگی زاهدانه و سخت تربیت کند، وصله‌ی زده شده بر لباس حاوی دو نکته است:

اوّل: آن که این عمل موجب فروتنی قلب و تواضع دل می‌شود و انسان از اسباب خودپسندی وتکبر دور می‌شود.

دوّم: او با این رفتار الگوی مسلمانان قرار می‌گیرد، وقتی مردم می‌بینند او که در بالاترین منصب قدرت است، لباس وصله زده می‌پوشد، دل آنان نیز از سبقت در خریدن و پوشیدن

۱- التاریخ الاسلامي ٤٢٩/١٢، حمیدي

۲- التاریخ الاسلامي، عهد الخلفاء الراشدین، ذهبي /٦٤٧.

لباس‌های گران و فاخر سرد می‌شود و با این رفتار خلیفه، زندگی و رفتار زاهدانه‌ی افراد پارسا که در معرض ملامت مردم هستند تقویت می‌شود.[۱]

۵- برای خلیفه جز به اندازه‌ی دو کاسه از بیت المال حلال نخواهد بود

عبدالله بن زُرَیر غافقی می‌گوید: به خدمت علی رضی الله عنه رسیدم: کاسه گوشتی را که بعد از پختن روی آن آرد می‌پاشند جلوی ما گذاشت، گفتم: خداوند تو را اصلاح کند اگر به ما از آن گوشت مرغابی می دادی چه می‌شد؟ در حالی که خداوند مال فراوانی در اختیارات قرار داده است. گفت: ای ابن زُرَیر شندیم رسول فرمود: « لایحل للخلیفة من مال اللهالا قصعتان، قصعةیأکلها هو واهله و قصةیضعها بین‌یدي الناس »[۲]: (برای هیچ خلیفه‌ای حلال نیست که‌از مال خداوند بیشتر از دو کاسه استفاده کند، یک کاسه که با خانواده‌اش بخورد و کاسه‌ای که جلوی مهمانش بگذارد). آری! امیرالمؤمنین الگوی عالی پارسایی بود که با وجود اینکه هر چه می‌خواست می‌توانست از بیت المال بردارد تا جایی که با ثروتمندان مسلمان برابری کند، به خوردن و نوشیدن از دنیا توجه چندانی نداشت، امّا او به زندگی سخت و دور از رفاه قانع بود، چون زندگی دراز مدت را بر زندگی گذرا ترجیح می‌داد و این گونه با احتیاط زندگی می‌کرد تا بتواند دینش را حفظ کند و الگویی برجسته و نیکو برای مؤمنان باشد، زمانی که بالاترین شخصیت دولت اسلامی اینگونه زندگی کند، رفتارش عزت، احترام و اعتماد بنفس برای فقیران و مستمندان است تا بتوانند با صبر و شکیبایی زندگی کنند و به تقدیر و قضای الهی راضی باشند. این رفتار، پند و نصیحتی است برای ثروتمندان تا شکر خداوند را به جای آورند و از اسراف و تن پروری دست بردارند.[۳]

٦- دوست ندارم غذایی میل کنم که به حلال بودن آن یقین ندارم

۱- التاریخ الاسلامي ۴۳۰/۱۲

۲- مسند احمد ۷۸/۱ احمد شاکر مي‌گوید: اسناد آن صحیح است و برخي این حدیث را ضعیف دانسته‌اند

۳- التاریخ الاسلامي ۴۳۱/۱۲.

امیر مؤمنان رضی الله عنه کیسه آردی را که از آن می‌خورد نشانه می‌کرد و مهر می‌زد و می‌فرمود: «دوست ندارم چیزی که از حلال بودن آن یقین ندارم وارد شکمم شود».[۱]

سفیان گوید: علی رضی الله عنه برای خانه سازی از خشت پخته و خشت خام و چوب استفاده نکرد (یعنی در پی ساختن ساختمان آنچنانی برای خود نبود). فقط کیسه‌ی جو وگندم و دگر انواع حبوبات از مدینه برایش می‌آوردند.[۲]

۷- تو خوشبو، خوشرنگ و بامزه هستی

عدی بن ثابت و حبه بن جوین روایت می‌کنند که یک سینی فالوذج را برای علی آوردند، ولی از آن نخورد و خطاب به غذای داخل ظرف گفت: بو، رنگ و مزه‌ات بسیار خوب است، امّا دوست ندارم شکمم را به چیزی عادت دهم که نمی‌توانم دوباره از آن بخورم.[۳]

۸- پارساترین مردم دنیا علی است

حسن بن صالح بن حیّ گوید: در مجلس عمر بن عبدالعزیز سخن از زاهدان و پارسایان به میان آمد، گفت: پارساترین فرد دنیا علی بن ابی طالب است.[۴]

ذهبی یادآور شده که علی بر الاغی سوار شد و پاهایش را به یک طرف قرار داد. گفت: من دنیا را بی ارزش می‌دانم و نسبت به آن بی‌توجه هستم. کار سیدنا علی از باب تربیت عملی بر زهد و تقوا و بی توجهی به دنیا بود، نه از روی تکبر و غرور، همانند متکبران[۵].

ابو عبید درکتاب الأموال از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که بخششها را در سال سه بار تقسیم کرد، سپس اموالی از اصفهان آمد، گفت: فردا صبح اعلام کنید که برای تقسیم بار چهارم جمع شوند، چون نمی‌خواهم اینها را ذخیره کنم، در پی این برخی از مردم قبول کردند و برخی (به دلیل عدم نیاز) قبول نکردند[۶] برای مردم سخنرانی کرد و گفت: «ای مردم! سوگند به خداوندی که معبودی بر حق جز او نیست! از مال شما برای خودم برنداشتم بجز این و شیشه عطری کوچک از آستین پیراهنشش در آورد و گفت: این را دهقانی به من هدیه داد.

۱- الكامل في التاريخ ۲/۴۴۳.
۲- همان منبع ۲/۴۴۳.
۳- الحلية (۱/۸۱)صحيح التوثيق ص۷۴
٤- تاريخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدين /۶۴۵.
٥- تاريخ الاسلام، /۶۴۵.
٦-كنز العمال ۲/۳۲۰

راوی می‌گوید: سپس به بیت المال رفت و گفت: بردارید و شعر زیر را زمزمه کرد:

أفلـــح مـــن كانـــت لـــه قوصـــرة   يأكـــل منهـــا كـــل يوم تمـــرة[1]

یعنی:

خوشبخت آن است که سبد حصیری پر از خرما داشته باشد،

و هر روز یک خرما از آن بخورد.

زهد و پارسایی یکی از بارزترین صفات علی بود و در اوج توانگری و ثروتمندی پارسا و زاهد بود و به مردم احترام می‌گذاشت و چنان مردم برایش مهم بودند که از محاسبه و مؤاخذه‌ی آنان خودداری می‌کرد.[2] علیرغم اینکه زاهد، پارسا، با تقوا و پایبند به مسایل دین بود، هیچگونه خشونت و تند خویی و ترشرویی نداشت و متکبر نبود، بلکه فردی دوست داشتنی و خوشرو بود و الفت و دوستی در چهره‌اش نمایان بود و در وصف او گفته‌اند: زیباروی و همیشه خندان بود و، آرام و آهسته راه می‌رفت.[3]

علی رضي الله عنه پارسایی را اینگونه تعریف کرده است:

ای مردم! پارسایی این است که آرزوهایتان کوتاه باشد، شکر نعمت خداوند را به جای آورید و از حرامها اجتناب و دوری کنید[4]. کوتاه کردن آرزوها بر عکس آرزوهای دور و درازی است که موجب می‌شود آخرتش را فراموش کند و منظور از آرزوی کوتاه این است که بین زندگی دنیا وآخرت به گونه‌ای همسویی ایجاد کند که خداوند راضی باشد و شکر نعمت یکی از صفات خدا پرستانه‌ی هر فرد مسلمان است، تا نعمتهای آشکار و پنهان مادی و معنوی خداوند را لمس می‌کند و در مقابل با شکر خداوند عزیز و بسیار بخشنده از آن قدردانی می‌نماید، امّا نسبت به حرام، قطعاً از ترس خدا هرگز بدان نزدیک نمی‌شود. تعریف امیر المؤمنین بیانگر حقیقت زُهد و پارسایی است.

تردیدی نیست که زهد علی اطرافیانش را تحت تأثیر گذاشته بود و به مدرسه‌ی مؤثر پارسایی و پرهیزکاری برای امت تبدیل شده بود. ابوالحسن ندوی پارسایی و اصلاح را با هم مرتبط می‌داند و می‌گوید: ما در تاریخ اسلام شاهد همسویی زهد و اصلاح هستیم و کسانی

۱- المرتضی للندوی، ص (۲۱۲).

۲- همان منبع /۲۱۰.

۳- همان منبع /۲۱۳

٤- علي بن ابي طالب، محمد رشيد رضا /۳۰۴.

را که با ایجاد دگرگونی مسیر تاریخ را عوض نموده‌اند و روحی تازه به جامعه‌ی اسلامی دمیده‌اند، یا دوران جدید در تاریخ اسلام بوجود آورده‌اند و با آثار علمی‌و فکری و دینی جاودانه در قرنهای متمادی بر افکار و باورها تأثیر گذاشته‌اند و جهان و ادبیات جهانی در اختیار گرفته‌اند، نمی‌شناسیم مگر اینکه با روحیه‌ای پارسایانه بر شهوات غلبه کرده‌است و بر مادیات و مردمان مادی گرا چیره شده‌اند، شاید راز این حقیقت در آن باشد که زُهد و پارسایی در انسان نیروی مقاومت را ایجاد می‌کند و عقیده و شخصیت انسان را قوّت می‌بخشد و رجال ماده‌گرا و شهوتهای بی‌مهار و اسیران هوا و هوس را بی‌ارزش و تحقیر می‌کند.[۱]

سوم: تواضع و فروتنی امیرمؤمنان علی‌رضی الله عنه

اخلاق و روحیات قرآنی، شخصیّتی فروتن و متواضع از علی ساخته بود، در موضوع اخلاق نیک تواضع و فروتنی خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧﴾

(اسراء/۳۷)

در روی زمین متکبّرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو (با پای کوبیدن قلدرانه ات بر زمین) نمی‌توانی زمین را بشکافی و (با گردن کشیدن جبّار آنها بر آسمان، نمی‌توانی) به بلندای کوهها برسی.

همچنین فرمود:

﴿وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨ وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ ١٩﴾ (لقمان/۱۸-۱۹).

با تکبّر و بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست نمی‌دارد. در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزن) چرا که زشت‌ترین صداها، صدای الاغ است.

خداوند در آیه‌ی سوره اسراء با بیانی روشن به بیان اصول اخلاق، اعم از فروتنی و خودشناسی و پرهیز ازخود پسندی و تکبر و غرور و تحقیر مردم می‌پردازند، به تواضع و فروتنی دستور می‌دهد و از تکبر و غرور و تحقیر مردم نهی می‌کند.

۱- رجال الفکر و الدعوة، در موضوع زندگي امام احمد ۱/۱۰۵.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ وَهُوَ﴾

(خداوند هیچ متکبر و مغروری را دوست ندارد.)

آنطور که در آیه‌ی اوّل ذکر شده، دوست نداشتن کسی که این گونه باشد به معنای تنفر از اوست و در این آیه به اندازه کافی مؤمنان را به تواضع و فروتنی تشویق می‌کند.[۱]

قرآن تنها به این حد و میزان کفایت نکرده، بلکه به تمجید و ستایش انسانهای فروتن و متواضع پرداخته و می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ٦٣﴾ (فرقان/۶۳). بندگان (خوب خدای) رحمان کسانیند که آرام (و بدون غرور و تکبّر) روی زمین راه می‌روند (و تواضع در حرکات و سکنات ایشان و حتی در راه رفتن آنان آشکار است) و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنامها و بد و بیراههای خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و ایشان را ترک می‌گویند.

خداوند آنان را با توصیف بندگان خود بیان کرده و بزرگترین منّت را بر ایشان نهاده، این یک نوع بزرگداشت محسوب می‌شود، چرا که بندگی یکی از بالاترین درجات دوستان خدا و با ارزشترین افتخار برای آنهاست. شاعر چنین سروده است:

وممـا زادني شـرفًا وتيهًـا   وكـدت بأخمصـي أطـأ الثريـا

دخـولي تحـت قولك‌يـا عبـادي   وأن صـيرت أحمـد لي نبيًـا

یعنی: آنچه بر افتخار و شرافتم می‌افزاید

و نزدیک است با کف دو پایم بر آسمانها گام نهم.

این است که (پروردگار) مرا با واژه بندگانم خطاب کرده

و احمد ﷺ را به عنوان پیامبر مبعوث کرده است[۲]

پیامبر ﷺ در قلّه این اخلاق عظیم، در تمام مراحل و موفقیت های زندگی، قرار داشت و این تعجبی ندارد؛ چرا که پروردگار او را به بهترین شکل تربیت کرده است.

۱- اخلاق النبي في القرآن و السنة، احمد الحداد. ۴۵۴/۱.

۲- اخلاق النبي في القرآن و السنة ۴۵۵/۱.

از موارد و مصادیقی که خداوند به تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توجه داشته این است که می‌فرماید:

﴿ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ ﴾ :(حجر/۸۸) یعنی: خیره مکن! (ای پیغمبر!) چشمان خود را به آنچه که به گروههائی از کافران داده‌ایم (چرا که نعمت دنیا گذران است و نعمت آخرت جاویدان) و بر آنان غمگین مباش (که چرا راه کفر می‌گیرند و به تو ایمان نمی‌آورند) و برای مؤمنان بال (مهربانی) خود را بگستران (که پشتیبان حق و حقیقتند).

و می‌فرماید: ﴿ وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ ﴾ (شعرا/۲۱۵)

(بال محبت را برای مؤمنانی که‌از تو پیروی می‌کنند بگستران). جمله‌ی: «خَفض جَناح » در این آیات کنایه از فروتنی و نرمی با آنان است.[۱]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام احوال (شخصی، اجتماعی، سیاسی) پایبند این فرمان الهی بود و در تمام زمانها و مکانها فروتنانه و متواضعانه رفتار می‌کرد و حتی لحظه‌ای از این اخلاق پسندیده غفلت نکرد و دائم برای کسب رضایت خداوند با مؤمنان فروتن و متواضع بود.[۲]

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه تحت تأثیر قرآن و تربیت صحیح نبوی به این صفات نیکو آراسته بوده، به شخصیتی نادر و ارزشمند تبدیل شده بود.

اینک گلچینی از سخنان علی رضی الله عنه

ارزش دنیا از نقطه نظر علی رضی الله عنه:

الف: من کسی هستم که دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانم

صالح بن اسود از کسی دیگر روایت می‌کند که – دیدم علی سوار بر الاغ شد و پاهایش را به یک طرف آویزان کرد و سپس فرمود: «من کسی هستم که دنیا را بی ارزش و حقیر می‌دانم.» این گونه امیر مؤمنان از اینکه بر نفسش غلبه کرده بود خوشنود بود، حضور اینگونه او در برابر مردم در حالیکه خلیفه مسلمانان بود نیز امری شایان توجه بود و منصب و مقام دنیا همواره فریبنده و زیبنده است و فتنه پُست و مقام خطرناکتر از فتنه مال و ثروت است و چه بسیارند مسئولانی که قبل از رسیدن پست و مقام افرادی متواضع و فروتنند، اما همینکه به

۱- روح المعاني آلوسي ۵/۸۰.

۲- اخلاق النبي في القرآن و السنة ۱/۴۹۸

قدرت و مقام می‌رسند اندک اندک حس بزرگ‌بینی در آنها ایجاد می‌شود، تا جایی که تماس با آنها مشکل است، اما دوستان مؤمن هرچه مقامشان بالاتر رود و به مقام و منصب دنیوی برسند، بیشتر با مردم متواضع و فروتن می‌شوند و از تواضع و پایبندی به فروتنی و دور بودن از صفاتی همچون تکبر و غرور احساس خوشحالی می‌کنند [1].

ب: پدر خانواده سزاوارتر به حمل بار خانواده است

روایت است که علی رضي الله عنه مقداری خرما به ارزش یک درهم خرید و در پارچه‌ای بر دوش نهاد و براه افتاد، گفتند: ای امیر مؤمنان اجازه بده ما ببریم. فرمود: خیر، پدر خانواده سزاوارتر به این است که بار خانواده‌اش را حمل کند.[2] این نشانه‌ی تواضع امیر مؤمنان بود که بار و کالایش را خود حمل می‌کرد، در حالی که عمری از او گذشته بود. به این ترتیب می‌توان گفت: علی رضي الله عنه یکی از بهترین الگوهای تواضع و فروتنی برای مسلمانان است و اگر یکی از اربابان و صاحب منصبان تصور کند که حمل وسایل خانواده‌اش برای او عیب است، می‌تواند به علی رضي الله عنه اقتداء کند و اگر کسی به افراد متواضع اعتراض کند در جواب گوید الگوی من علی رضي الله عنه بزرگترین امیران و حاکمان روی زمین است. [3]

ج- رفتار علی با عمویش عباس

از صهیب مولای عباس رضي الله عنه روایت است که می‌گفت: علی رضي الله عنه را در حالی دیدم که بر دست و پای عباس بوسه می‌زد و می‌گفت: ای عمو از من راضی و خوشنود باش [4].

شایسته است که تأملی در روایت ضرار طائی در وصف علی داشته باشیم که می‌گوید: در شگفتم که علی لباس کوتاه می‌پوشید و خوراکی چندان مطلوب نمی‌خورد، در میان ما مانند یکی از ما بود، با این که خودش را با ما نزدیک می‌دانست و نزدیک هم بود، از هیبتش نمی‌توانستیم به راحتی با او حرف بزنیم.[5]

۱- التاریخ الاسلامي حمیدی ۶۳/۱۷
۲- الزهد، امام احمد /۱۳
۳- التاریخ الاسلامي ۶۴/۱۷
٤- اصحاب الرسول ۲۲۴/۱اسیر ذهبي ۹۴/۲ إسناد آن صحیح است.
٥- الاستیعاب ۱۱۰۸/۳.

علی ﷺ در مورد تواضع می‌فرماید: تواضع مرد را محترم و گرامی می‌کند.[1] قطعاً انسان هر اندازه در علم به قرآن و سنّت آگاه و در عمل به این دو پایبند باشد، خویشتن را بیشتر می‌شناسد و بر تواضعش در برابر خداوند و مخلوقات افزوده می‌شود و باید توجه داشت که علّت خودپسندی برخی از دعوتگران امروزی، علم اندك و نداشتن فهم صحیح است.

دعوتگر وقتی که تجمع پیروان و طرفداران را در اطرافش می‌بیند، اگر نسبت به لطف و عنایت خداوند بی‌توجه باشد و به علمای ربانی که از او بالاترند توجّه نکند، بیشتر دچار خودپسندی می‌گردد و این یکی از راههای نفوذ شیطان بر قلب طلاب علم و دعوتگران است و در منشور اساس حاکمیت آمده: هرگاه علمی حاصل کردی، به کثرت و زیادی نادانان و جاهلانی که در اطرافت هستند و از تو پائین ترند توجه نکن، بلکه به دانشمندان و علمایی که از تو بالاترند توجه داشته باش.[2]

صحبت از این موضوع را با سخن از امیرمؤمنان خاتمه می‌دهیم، آنجا که می‌گوید:

چه زیباست فروتنی ثروتمند در مقابل فقیر، که فقط به خاطر گرفتن اجر و پاداش از خداوند باشد و زیباتر از آن اظهار بی نیازی فقیر از ثروتمند که به خداوند توکل دارد.[3]

چهارم: سخاوت و بخشندگی علیﷺ

سخاوت و بخشندگی از دیگر صفات والایی است که قرآن همگان را به آن تشویق کرده است و علیﷺ همواره به آن پایبند بود.

سخاوتمندان به کثرت در قرآن مورد ستایش قرار گرفته‌اند و خداوند در ابتدای سوره بقره بعد از بسم الله چنین فرمود:

﴿ الٓمٓ ﴿١﴾ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٥﴾ ﴾ (بقره/۱-۵).

این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که دنیای نادیده را باور دارند و نماز را به گونه ای شایسته می‌خوانند و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم،

۱- منهج امیرمؤمنان علي في الدعوة /۵۲۳.

۲- هداية المرشدين، علي محفوظ /۱۰۵.

۳- موعظة المومنين ۳۴۴/۲ فرائد الکلام /۳۳۹

می‌بخشند. آن کسانی که باور دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده و به روز رستاخیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند.

همچنین خداوند می‌فرماید.

﴿ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٢ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَدۡخُلُونَ عَلَيۡهِم مِّن كُلِّ بَابٖ ٢٣ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٤ ﴾ (رعد /۲۳-۲۴)

کسانی که (در برابر مشکلات زندگی و اذیّت و آزار دیگران) به خاطر پروردگارشان شکیبائی می‌ورزند و نماز را چنان که باید می‌خوانند و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم، به گونه پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند و با انجام نیکیها، بدیها را از میان برمی‌دارند. آنان (با انجام چنین کارهای پسندیده‌ای) عاقبت نیک (که بهشت است) از آن ایشان است. (این عاقبت نیکو) باغهای بهشت است که جای ماندگاری (سرمدی و زیستن ابدی) است و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می‌شوند که صالح، (یعنی از عقائد و اعمال پسندیده‌ای برخوردار بوده) باشند (و جملگی در کنار هم جاودانه و سعادتمندانه در آن بسر می‌برند) و فرشتگان از هر سوئی بر آنان وارد (و به درودشان) می‌آیند. (فرشتگان بدانان خواهند گفت:) سلام بر شما باد! (همیشه به سلامت و خوشی بسر می‌برید) به سبب شکیبائی (بر اذیّت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید. چه پایان خوبی (دارید که بهشت‌یزدان و نعمت جاویدان است).

رسول‌الله ﷺ در تمام صفات اخلاق به قله‌ی کمال رسیده بود، به ویژه اخلاق بخشندگی و سخاوت، خدیجه رضی الله عنها خطاب به پیامبر ﷺ می‌گوید: «تو پیوند خویشاوندی را حفظ می‌کنی و مشکلات را بر دوش می‌کشی و به مستمندان کمک می‌نمایی و مهمان نوازی می‌کنی و طرفداران حق رایاری می‌دهی». آری! خدیجه رضی الله عنها با این صفات والا و ارزشمندی که قبل از بعثت از آن بهره مند بوده او را توصیف می‌کند و نبوّت بر عظمت و کمال اخلاق او کمالاتی دیگر افزود، حال باید پرسید کسی که قبل از نبوّت اینگونه بوده، در زمان نبوّت چگونه باید باشد؟ به ویژه که بعد از نبوّت به اوج

قله‌ی سخاوت و بخشندگی انبیاء و دیگر افراد بشر دست یافته و این حقیقت از دلایل نقلی فراوانی ثابت است.[۱]

علی س تحت تأثیر تربیت قرآنی و پیامبرص به آیات و روایات پایبند بود و آثار بارزی از خود به یادگار گذاشته که به صورت برجسته بر این حقیقت بارز دلالت دارند که بخشندگی و سخاوت در شخصیت بزرگوار علی س ریشه دوانیده و پویا شده است. ابن کثیر از أصبغ بن نباته روایت می‌کند: که مردی نزد علی س آمد و گفت: ای امیرمؤمنان من نیازی دارم که قبل از تو آن را از خداوند می‌خواهم، اگر نیازم را بر آورده کردی که خدا را سپاس می‌گویم و از تو تشکر می‌کنم، در غیر اینصورت خدا را سپاس می‌گویم و تو را معذور می‌دانم. علی سگفت: نیاز خود را روی زمین بنویس چرا که زشت می‌دانم که ذلّت گدایی را در چهره‌ات مشاهده کنم. آن مرد روی زمین نوشت: من نیازمند هستم. علی گفت: آن لباسم را بیاورید، لباس را آوردند و علی س به او داد، لباس را گرفت و پوشید و شعر زیر را زمزمه کرد:

کسوتني حُلة تبلي محاسنها	فسوف أكسوك من حسن الثنا حللا
إن نلت حسن ثنائى نلت مكرمة	ولست أبغى بما قد قلته بدلا
إن الثنا ليحيي ذكر صاحبه	كالغيث يحيي نداه السهل والجبلا
لا تزهد الدهر في خير تواقعه	فكل عبد سيجزي بالذي عملا

به من لباس پوشیدی که با گذشت زمان زیبایی‌اش کهنه می‌شود
اما من بزودی تو را با ستایشهای نیکو خواهم پوشاند
اگر با تعریف و مدح من به ارزش و احترامی برسی
من در برابر آنچه گفتم عوضی نمی‌خواهم
بدون تردید مدح، نام مدح شنونده را زنده نگه می‌دارد.
مانند باران که شبنم آن دشت و کوه را زنده می کند
هرگز زمانه خیری که انجام دادی فراموش نخواهد کرد
و هر کس به زودی پاداش عملی را که انجام داده، خواهد دید

علی س دستور داد صد دینار آوردند و به آن مرد داد، أصبغ گفت: ای امیرمؤمنان! لباس خوب و صد دینار می‌دهی؟ گفت: آری! چون از رسول‌الله ص شنیده‌ام فرمود: «انزلوا النّاس

۱- اخلاق النبيص ۶۴۸/۲.

منازلهم»: (با مردم به اندازه جایگاه آنان رفتار کنید، این ارزش و مقام این مرد در نزد من است.)[۱]

این ناشی از رفتار بزرگ منشانه‌ی امیرمؤمنان با نیازمندان و اهمیت دادن به امور و شؤون و توجّه به احساسات آنها بوده است. نکته‌ی در خور توجه این است که علی می‌فرماید: «نیازت را روی زمین بنویس که من زشت می‌دانم ذلّت گدایی را در چهره‌ات ببینم! » چه بسیارند نیازمندانی که دست نیاز به سوی افرادی دراز می‌کنند و ذلّت و خواری را به جان می‌خرند، آن هم معلوم نیست که به نیازشان توجه شود یا خیر، چه بسا از شدت شرم زبانشان بند آید و توانایی سخن گفتن از آنان گرفته می‌شود.

تردیدی نیست که نیازمند مذکور روحیه‌ای بزرگ و احساس و شعور درستی داشت که امیرمؤمنان با او اینگونه محترمانه برخورد کرد، احساسات عالی او از اشعارش مشخص است[۲].

علی از آمدن مهمان خوشحال می‌شد و برادران دینی اش را بسیار گرامی می‌داشت و همواره احوال آنها را جویا بود، روایت است که امیرمؤمنان می‌فرمود: «اگر تا هفت روز برایم مهمان نیاید، بیمناک می‌گردم که در نظر خداوند فرومایه و حقیر شده باشم[۳]! » و فرمود: «اگر بیست درهمی به برادر دینی ام (برادری که به خاطر خدا با او دوست هستم) بدهم، از صد درهمی که به مساکین بدهم برایم محبوبتر است.[۴]».

آنگاه که از علی ﷺ درباره‌ی سخاوت سؤال کردند، فرمود: «سخاوت آن است که بدون اینکه از تو درخواستی شود ببخشی و آنچه بعد از درخواست کردن می‌دهی شرم است و احترام»[۵]. در زندگی‌اش اموالی را در راه خدا وقف کرده ازجمله زمین ملکی ینبع را وقف کرده و در وقف نامه‌اش نوشت: علی بن ابی طالب دستور وقف این مال را داده و آن را در راه خدا وقف نموده است و فرموده: من زمین «ینبع و وادی القری، اذینه و راعه» را در راه

۱- البداية و النهاية۸/۹.

۲- التاريخ الاسلامي ۱۲۷/۱۷ حميدي.

۳- فرائد الكلام /۴۰۲، موعظة المومنين ۲۵۲/۲

٤- موعظة المومنين ۱۳۹/۱.

٥- تاريخ االخلفاء سيوطي /۳۰۴.

خدا و برای مصارف خویشاوندان نزدیک و دور وقف کرده‌ام، لذا چه زنده باشم و چه بعد از مرگ من کسی حق هبه و بخشیدن یا به ارث بردن آن را ندارد.[1].

علی در مورد چگونگی صدقه و خیرات دادنش فرموده: بسی اتفاق افتاده که از شدت گرسنگی سنگ بر شکم بسته‌ام و در آن روز چهار هزار دینار صدقه داده‌ام.[2]

منظور چهار هزار دینار زکات مال نیست. بلکه منظور اموال وقفی است که صدقه داده و این رقم مربوط به صدقه است که از درآمد مال شخصی خود پرداخت می‌کرد، چون علی هیچ مالی پس انداز و ذخیره نمی‌کرد [3] دلیل این ادعا سخن فرزندش حسن است که بعد از شهادت پدرش علی فرمود: امروز مردی از میان ما رفته که هیچ دینار و درهمی به جز هفت صد درهمی‌که از بخششهایش باقی مانده است، به جای نگذاشته است و با این پول می‌خواست خادمی را خریداری کند.[4]

علی مردم را به احترام و پذیرایی خویشاوندان تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «خویشاوندانت را احترام کن که آنان بالهای تو هستند و تو با آنها می‌توانی پرواز و گردش کنی و ادامه حیات دهی و در هنگام سختی برایت کمک و یاورند و بزرگوارانشان را احترام کن و بیمارانشان را عیادت کن و آنان را در کارهایت شریک گردان و بر تنگ دستان آسان بگیر».[5].

پنجم: حیا و شرم از جانب خداوند است

حیا و شرم یکی از شاخصه‌های مهم اخلاقی است، چون بر پاکی دل و زنده بودن ضمیر، بیداری وجدان دینی و مراقب دانستن خداوند دلالت دارد. هر کس حیا نداشته باشد نه از مهمان پذیرایی می‌کند و نه به وعده وفا می‌کند و نه امانتهایی که به او سپرده شود به صاحبش برمی‌گرداند و نه به نیازمندان کمک می‌کند و نه خوبی را بر بدی ترجیح می‌دهد. چنین انسانی در پی شناخت زشتیها و دوری و پرهیز از آنها نیست و پرده‌ی حیای کسی را حفظ نمی‌کند و از ارتکاب اعمال زشت و ناروا دریغ نمی‌کند.

۱- تراث الخلفاء الراشدین ۵۱۷.
۲- اسد الغابه ۷/۴.
۳- صحیح التوثیق /۷۷.
٤- الطبقات ۳۸/۳.
٥- فرائد الکلام /۳۴۸.

اگر شرم و حیا نباشد بسیاری از مردم به فرامین و دستورات الهی توجهی ندارند و حق بندگان خدا را رعایت نمی‌کنند و به حقوق و پیوند خویشاوندی اهمیت نمی‌دهند و با پدر و مادرشان نیکی نمی‌کنند، چون آنچه موجب می‌شود که انسان به این امور پایبند باشد، یا انگیزه‌ای دینی دارد که به امید پاداش نیکو در آخرت به آن پایبندی می‌کنند و یا انگیزه دنیوی دارد که بر مبنای روحیات بلند اخلاقی استوار است و این همان شرمی است که هدف از آن رعایت حال بندگان است و بدیهی است که اگر انگیزه رضای خداوند و رعایت حال بندگان برای حیا نبود، هیچ کس شرم نمی‌کرد[1]، هر چه دل زنده‌تر باشد حیا بیشتر و کاملتر خواهد بود و نبود و کمی حیا حکایت از مرگ دل دارد نه زنده بودن آن.[2]

حیا از شاخه‌های ایمان و انگیزه‌ای برای انجام کارهای نیک است و مانعی قوی بر سر راه گناهان و معاصی به شمار می‌رود[3]. به همین دلیل حیا از اخلاق و خصلتهای والایی است که قرآن به آن توجه زیادی مبذول داشته است.[4]

در قرآن سخن از شرم و حیای پیامبر ﷺ به میان آمده و خداوند می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدْخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَـٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَـٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَٱدْخُلُواْ فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسْتَـْٔنِسِينَ لِحَدِيثٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِى ٱلنَّبِىَّ فَيَسْتَحْىِۦ مِنكُمْ ۖ وَٱللَّهُ لَا يَسْتَحْىِۦ مِنَ ٱلْحَقِّ ۚ ﴾ (احزاب /۵۳).

ای مؤمنان! به خانه‌های پیغمبر بدون این که به شما اجازه داده شود داخل نشوید (و سر زده به منازل مردم وارد نگردید)، وقتی داخل شوید که برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به این که به موقع وارد شوید ؛ نه این که‌از مدّتی قبل بیائید و در انتظار پخت غذا بنشینید. ولی هنگامی‌که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خوردید پراکنده گردید و (پس از صرف غذا هم) به گفتگو ننشینید (و در خانه مردم مجلس انس تشکیل ندهید). این کار شما، پیغمبر را آزار می‌داد، امّا او شرم می‌کرد (چون میزبان بود آن را به شما تذکّر نداد)، ولی خدا از بیان حق شرم نمی‌کند (و اباء ندارد).

۱- مفتاح دار السعاده ۳۷۷/۱.
۲- مدارج السالكين ۲۵۹/۲.
۳- شرح مسلم نووي ۵/۳.
٤- اخلاق النبي في اقرآن و السنة.

از این آیه به خوبی پیدا است که حیا و شرم مانع این می‌شد که رسول خدا ﷺ به یارانش دستور بیرون رفتن بدهد در حالیکه قلباً به این امر رغبت داشت، امّا نمی‌توانست به صراحت به آنان بگوید[1] چون پیامبر از دختران پاک هم باحیاتر بود و می‌فرمود: «الحیا لایأتی إلابخیر»[2]: (حیا (شرم) چیزی جز خیر و نیکی در پی ندارد).

این خصلت و اخلاق والا در امیرمؤمنان علی‌رضی الله عنه جلوه‌گر بود و در این باره می‌فرمود: «من از خداوند شرم می‌کنم که گناهی بزرگتر از عفو و گذشت من باشد و جهل و نادانی بزرگتر از بردباریم باشد، یا با عیبی از عیوب مردم روبرو شوم و نتوانم آن را بپوشانم و یا به نیازمندی برخورد کنم و نتوانم نیازش را برطرف کنم.[3]

اینها چهار مورد از خصلتهای ناپسند بود که علی آنها را با چهار خصلت از صفات کمال در مقابل آنها ایستاد، بنابراین حیایی که از جانب خداوند متعال است، ایجاب می‌کند در صورت رو در رویی با یکی از گناهان، به شرطی که از حدود شرعی و حقوق الله نباشد بردباری کند و عیبهای مردم را بپوشاند و آنقدر سخاوت داشته باشد که به نیازمندان کمک کند، یکی از خصوصیاتی که ارزش حیا را به درجه شایسته‌ای می‌رساند، این است که امیرمؤمنان آن را به خداوند نسبت داده و چهار صفت فوق از نظر عاقلان از صفات کمال به شمار می‌روند.لی بسیاری از عاقلان به این صفات آراسته می‌شوند تا در دنیا نام آور و مشهور شوند و خشنودی و رضایت مردم را جلب کنند و از این طریق امور سیاسی را به دست گیرند، امّا علی اینها را به شرم از جانب خداوند ربط می‌دهد، چون هدف اصلی او از آراسته شدن به این صفات رضای خداوند متعال است و بدون تردید هر کس با چنین هدفی این صفات را داشته باشد به مراتب از کسی که با اهداف دنیوی چنین صفاتی دارد، قویتر خواهد بود.

ششم: پایبندی علی به بندگی و صبر و اخلاص برای خداوند متعال

علی به عبادت با مفهوم کامل و شامل آن پایبند بود و عبادت نیمه شب و شب زنده داری نزد او جایگاه ویژه‌ای داشت به طوری که این آیه‌او را هم شامل می‌شد که می‌فرماید:

﴿ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا ﴾ (سجده /۱۶)

۱- اخلاق النبي في القرآن و السنة ۴۷۸/۱.

۲- صحيح مسلم /۳۷.

۳- تاریخ دمشق ۵۱۷/۴۲ به نقل از التاريخ الاسلامي حميدي ۲۷۴/۱۵.

پهلویشان از بستر (خواب و استراحت) دور می‌شود (و خواب شیرین) را ترک می‌کند و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند.

و فرموده است:

﴿ ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُحۡسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ﴿١٨﴾ ﴾ (ذاریات/۱۶-۱۸).

آنچه پروردگارشان – بدیشان مرحمت فرموده باشد دریافت می‌کنند، چرا که آنان پیش از آن از نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند (بقیه شب را به عبادت و دعا) می‌گذرانند و در سحرگاهان طلب مغفرت و آمرزش می‌کردند.

همچنین خداوند متعال در توصیف این بندگان شب زنده دار می‌فرماید:

﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴿٦٣﴾ وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا ﴿٦٤﴾ ﴾ (فرقان/۶۲-۶۳)

«بندگان (خوب و مؤمن) خداوند رحمان کسانی هستند که بر روی زمین به آرامی(بدون تکبر)راه می‌روند و هرگاه جاهلان آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، به جهالت و نادانی‌شان توجّه نمی‌کنند و سلام می‌گویند و کسانی هستند که شب را با سجده و عبادت پروردگار خویش سپری می‌کنند.

ضرار بن ضمره کنانی شخصیت علی رضی الله عنه را برای معاویه رضی الله عنه اینگونه توصیف می‌کند: «از دنیا و لذتهای آن وحشت داشت و با شب و تاریکی آن انس و الفت داشت، خدا را گواه می‌گیرم که گاهی او را می‌دیدم در حالی که قسمتی از شب سپری شده و ستارگان تمام آسمان را گرفته بودند، در محراب نمازش در حالی که ریشش را گرفته بود و همانند مارگزیده‌ای به خود می‌پیچید و همچون مصیبت زده‌ای می‌گریست و گویی هنوز هم آوازش را می‌شنوم که می‌گفت :یا ربّنا! (پروردگارا) و به پیشگاه او تضرع و زاری می‌کرد و سپس خطاب به دنیا می‌گفت: آیا شیفته و دلباخته‌ی منی؟! زهی بعید است، دور شو، و غیر مرا فریب بده، من تورا سه طلاق داده‌ام، مدّت عمر تو کوتاه و همنشینی تو حقیر و اهمّیت تو بسی ناچیز است، افسوس از کمی توشه راه ودوری مسیر سفر و وحشت راه!. راوی می‌گوید: اشکهای معاویه بر ریش مبارکش جاری شد و نتوانست خود را کنترل کند و در حالی که آنها را با آستین خود پاک می‌کرد و می‌گریست گفت: آری – ابوالحسن اینگونه

بود و پرسید: ای ضرار- با از دست دادن او چه حالی داشتی؟ گفت: مانند کسی است که یگانه فرزندش را در دامنش ذبح کرده باشند و اشکش بند نیاید و اندوه درونش آرام نگیرد و سپس بر خواست و رفت.[۱]

روایت است که مالک اشتر نخعی شبانه به خدمت امیرمؤمنان علی ﷺ رفت — ایشان را در حال نمازیافت، گفت: ای امیرمؤمنان! روزها را روزه می‌گیری و شبها را به عبادت سپری می‌کنی وکارهای طاقت فرسا را نیز انجام می‌دهی؟ نماز تمام شد به مالک گفت: آخرت سفری طولانی است. برای پیمودن آن به راهپیمایی در شب نیاز است.[۲]

علی ﷺ مردم را به تقوی و مراقب دانستن خداوند وترس از او تشویق می‌کرد و می‌فرمود: از آن کسی بترسید و پروا کنید که هر چه بگویید می‌شنود و هرچه مخفی کنید می‌داند و برای مرگی مبادرت ورزید که اگر از آن فرار کنید، شما را در می یابد و اگر فرار نکنید شما را فرا می گیرد.[۳]

می‌فرمود: ای مردم این حرفها را از من بیاد داشته باشید. بدانید که بنده جز به پروردگارش نباید امیدی داشته باشد و جز از گناهش نباید بترسد و اگرچیزی نمی‌دانست از یادگیری آن شرم نکند و اگر از او سؤالی کردند که جوابش را نمی‌دانست، از گفتن نمی‌دانم، شرم نکند و بدانید که صبر برای ایمان، همانند سر برای بدن است و بدنی که سر نداشته باشد خیری در او نیست.[۴]

در این وصیت، تصحیح توحید و تشویق به رعایت آداب علم و دانش را با هم به مردم تذکر می‌دهد، ایشان به اصلاح عقیده در دو حالت ترس و امید می‌پردازد و تذکر می‌دهند که مؤمن حقیقی امیدش به خداست، چون تنها اوست که به همه نعمت می‌بخشد و آن دسته از بندگان هم که خدا نعمتی را بر دست ایشان جاری می‌کند، فقط وسیله و اسباب رسانیدن نعمتها به بندگان خداوند هستند و بس، امّا خالق و پدیدآورنده‌ی نعمتها خداوند متعال است و مؤمن حقیقی فقط از خداوند متعال بیمناک است، چون جز او قدرت ضرر و فایده رساندن وجود ندارد و نیز هر مخلوقی که به باور مردم کانون ترس و وحشت است و تمام مخلوقات دیگر در اختیار خداوند و زیر سیطره‌ی قدرت بی نهایت او هستند. پس وقتی که تنها روزی

۱- حلية الاولياء – ۱/۸۴-۸۵- ارقه و البكاء /۱۹۸.
۲- لطائف المعارف ابن رجب، التحمس لقيام اليل، محمد صالح /۹۳.
۳- ادب الدنيا و الدين /۱۲۳، فرائد الكلام /۳۶۹.
٤- حلية الاولياء ۱/۷۵، صفة الصفوة ۱/۳۲۶.

دهنده و خالق و مالك و قادر بر هر چیز خداوند متعال است، چرا فرد مؤمن از کسی یا چیزی غیر از او بترسد؟! امیرمؤمنان ترس از خداوند را به ترس از گناه تعبیر کرده‌اند که تعبیر بسیار رسا و درستی است، چون منظور ترس از عاقبت و فرجام گناهان و عذاب خداوند است و این سفارش امام، توصیه به مهمترین راههای رسیدن به مقام ترس از خداوند است.

سپس به برخی از آداب تعلیم و تعلّم اشاره می‌کند، چون دین از راه یادگیری علم گرفته می‌شود و یادآور می‌شود که شرم و حیا نباید مانع سؤال کردن و یادگیری علم شود، حتی اگر فرد دارای عمری زیاد و مقام بالایی باشد و تذکر می‌دهد که یکی از آداب (تعلیم و تعلّم) این است که معلم در صورت ندانستن از واژه «نمی‌دانم» شرم نداشته باشد. برای حفظ دین عالم و سؤال کننده بسیار موثر است. سپس این سفارش سودمندش را با بیان یکی از اصول ایمان که صبر و بردباری و مقاومت است به پایان می‌برد و آن را در ایمان همچون اهمیت سر در بدن می‌داند، چون موفق شدن در تمام کارهای دینی و دنیوی به صبر بستگی دارد[۱]

امیرمؤمنان علی رضي الله عنه در طول زندگی از همان دوران کودکی تا مسلمان شدن به صورت پنهانی در دورانی که در مکّه به سر می‌بردند و در جنگها و سریه‌ها و در دورانی که در مدینه بودند و در دوران خلفای راشدین وحوادث بزرگ آن دوران، به خصوص انواع فتنه‌هایی که در دوران خلافت خود به وجود آمد، صبر را تمرین و تجربه کرده بود تا آنکه سرانجام به شهادت رسید، در تمام مراحل زندگی علی رضي الله عنه، برای دعوتگران درسها و پندهایی وجود دارد و بر ایشان روشن می‌شود که دعوت به دین خدا که فقط به هدف رضای خداوند باشد، چقدر به صبر و تحمل مشکلات و پرداخت هزینه‌های مالی و جانی نیاز دارد[۲]. علی یارانش را به صبر و مقاومت تشویق می‌کرد، همانگونه که به اشعث ابن قیس می‌فرماید: «اگر صبر کنی آنچه بر تو نوشته شده‌است اتفاق خواهد افتاد و به تو اجر و پاداش داده خواهد شد. اگر بی صبری و بی تابی کنی آنچه قلم تقدیر برایت نوشته به تو می‌رسد ولی گنه کار هم می‌شوی[۳] و فرموده: «بدانید که صبر در ایمان به منزله‌ی سر در بدن است، اگر سر بریده شود بدن از کار می‌افتد و سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: «بدانید که هر کس صبر ندارد،

۱- التاريخ الاسلامي ۴۴۳/۱۲.

۲- منهج علي في الدعوه /۵۲۵.

۳- ادب الدنيا و الدين /۲۷۸، فرائد الكلام /۳۷۱.

ایمان ندارد[1] و می‌فرمود: صبر آن مرکب و وسیله‌ی سواری است که هرگز امکان لغزیدن ندارد و صبر از دیدگاه دین ارزش شناخته شده‌ای دارد و خداوند در بسیاری از آیات به اهمیت صبر اشاره دارد و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ١٠﴾ (زمر/۱۰): (قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود.)

در بسیاری از روایات به فضایل صبر اشاره شده است. صبر بر سه نوع است: صبر بر عبادت و فرمانبرداری خداوند متعال، صبر بر پرهیز از نافرمانی و معصیت خداوند و صبر بر مصیبتها و مشکلات.

امیرمؤمنان علی همواره شیفته این بود که تمام اعمالش خالصانه برای رضای خداوند متعال باشد، تا به فرمان خدا عمل کرده باشد که می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَمَرَ رَبِّي بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۚ كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ ٢٩﴾ (اعراف/۲۹)

بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمان و مکانی) به دادگری فرمان داده است و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید. خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می کند و به سوی او) برمی گردید.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾(کهف/۱۱۰)

(ای پیغمبر!) بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من این است که من پیغمبر خدایم و آنچه گفت: بگو؛ می گویم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس. پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.

و نیز می‌فرماید:

﴿فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ١٤﴾ (غافر/۱۴)

۱- عدة الصابرين و ذخيرة الشاكرين ابن قيم /۱۵۳.

اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاصّ او بدانید، هر چند که کافران دوست نداشته باشند.

و می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلۡحَیُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِینَ لَهُ ٱلدِّینَۗ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِینَ ٦٥ ﴾ (غافر /۶۵)

تنها زنده جاوید او است. جز او معبود بر حقی وجود ندارد، پس او را به فریاد خوانید و عبادت را خاصّ او بدانید. سپاس و ستایش الله را سزا است که پروردگار جهانیان است.

علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم آموخته بود که‌اعمال انسان مورد قبول خداوند متعال واقع نخواهد شد مگر زمانی که با اراده و نیّت خالصانه برای خداوند متعال باشد. مفهوم این سخن آن است که اخلاص در عبادت رکنی اساسی به شمار می‌رود و عبادتی که بدون اخلاص باشد پذیرفتنی نیست و بی اعتبار است. در حدیث قدسی آمده: «أنا أغني الشّرَكاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك فيه غيري تركته و شركه»[1]: (من (خداوند) بی نیاز ترین شریکان از شریک و شرک هستم و هر کس عملی انجام دهد که غیر مرا در آن شریک بداند او را با شرکش رها می کنم).

علی رضی الله عنه با تمام انواع و صورتهای شرک، اعم از شرک در ربوبیّت و الوهیّت مبارزه کرده و شیفته‌ی این بود که اعمالش خالصانه برای رضای خداوند متعال باشد و همه مردم به خصوص علم جویان و طالبان علوم شرعی را به پرهیز و دوری از ریاء تشویق می کرد و می‌فرمود: ای عالمان به علم خود عمل کنید، چون عالم کسی است که به آنچه آموخته عمل کند و عمل علم او هماهنگ و موافق با همدیگر باشند و به زودی کسانی عهده دار مسئولیت علم خواهد شد که از گلویشان پایین تر نمی‌رود، باطن آنها با ظاهرشان و علم آنان با عملشان در تضاد و ناهمگون است و جلساتی پر هیاهو وسر و صدا تشکیل می‌دهند، برخی بر برخی دیگر فخر و مباهات می کنند، تا جایی که اگر کسی از طرفداران و شرکت کنندگان در جلسات او در مجلس وعظ و ارشاد دیگری شرکت کند از او خشمگین می‌شود. اینها کسانی

۱- مسلم، کتاب الزهد، ش/۵۹۸.

هستند که مجالس علمی‌ایشان (که در واقع عبادت است) مورد قبول خداوند واقع نخواهد شد[۱].

در این پیام امیرمؤمنان رضي الله عنه به یکی از بیماریهای خطرناکی که ریاء و سُمعه است اشاره شده، بدینصورت که برخی افراد برای کسب افتخار و ریاء حلسات و حلقه‌های درس و موعظه تشکیل می‌دهند، (و چون هدفشان رضای خدا نیست) هرگاه یکی از طرفدارانشان مجلس ایشان را ترک کند و به نزد کسی دیگر برود، خشمگین می‌شود حتّی اگر رفتن آنها به جلسات درس دیگران برایشان سودمندتر باشد برای این دعوتگران ریاکار اهمیتی ندارد. بلکه برای آنان نام و مقام مهم است، هر چند به زبان چیزی نگوید، امّا ازحالت و رفتارشان مشخص است.[۲]

یکی از نشانه‌های دعوتگر مخلص این است که تمام هم و غم او پیروی مردم از حق باشد، هر چند با سلیقه‌ی شخصی وی مخالف باشد و امیرمؤمنان علی اینگونه بود و فرموده‌اند: هر طور که می‌خواهید قضاوت کنید، من آنقدر اختلاف را ناپسند می‌دانم که می‌خواهم یا همه مردم متحد و یک جماعت شوند، یا همانند یارانم بمیرم.[۳]

علی در رأی و نظریات شخصی نیز اینگونه بود، بطور مثال علی معتقد بود فروختن کنیز بچه دار جایز نیست و عمر رضي الله عنه همان نظر را داشت، سپس علی از رأی اوّل برگشت و جواز فروختن کنیز بچه دار را قبول کرد.[۴] و اینگونه علی رضي الله عنه دعوتگران و طالبان علم را آموزش می‌دهد، که داشتن نظریه‌ی مشروع امری طبیعی است که نباید از آن ناراحت شویم چنانچه در وحدت و یکپارچگی ما تأثیر داشته باشد. تردیدی نیست که دعوتگران امروزی شدیداً نیازمند هستند در مورد این اخلاق تجدید نظر نمایند و ببینند تا چه حد به این صفت- آراسته‌اند و موضع آنان در چنین مواردی چگونه است و خالصانه از خداوند متعال بخواهند که توفیق عمل به این امر اساسی و صفت پسندیده و زیبا را نصیب- آنان گرداند، تا پس از مرگ پاداش آن را از خداوند متعال دریافت کنند و دعوتشان در دنیا نتیجه بخش باشد. عبادت علی با اخلاص برای خدا و پیروی از پیامبر صلى الله عليه وسلم بوده‌است، چرا که تنها خداوند متعال

۱- سنن دارمي في المقدمه ۱/۱۰۶، الجامع لاخلاق الراوي ۱/۹۰.

۲- منهج علي /۵۱۳.

۳- البخاري، كتاب فضائل الصحابه ۲۳/۳.

٤- فتح الباري- ۷۳/۷.

شایسته و سزوار عبادت است و پیوسته در سراسر زندگی مشغول عبادت بود، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ۝١٦٣ ﴾ (انعام ۶۲-۶۳). بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه الله می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره مماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اوّلین مسلمان (در میان امت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه‌انسانها برای خدا) هستم.

بدون تردید عبادت تأثیر بسیار مهمی‌در تزکیه اخلاق و پایداری بر احکام شریعت خداوند دارد، به همین دلیل علی رضی الله عنه «استقامت» را به معنای ادای فرایض تفسیر کرده است.[۱]

هفتم: شکر و سپاسگزاریش رضی الله عنه از خداوند متعال

در حقیقت شکر این است که بنده تمام نعمتهایی را که به خاطر او خلق شده و در اختیار دارد در راه رضای خالق به مصرف برساند، یعنی تمام نعمتهای ظاهری و باطنی و مالی و جانی را با تمام توان در جهت عبادت و بندگی پروردگار به کامل‌ترین شکل مصرف کند و هر گاه چنین عمل کند نعمتهای خداوند برای او ارجمند و با ارزش خواهد بود و شکر آن را به جای آورده است. شکر از مهمترین خصایص ایمانی است که باید هر فرد مؤمن در تمام لحظات زندگی به آن آراسته باشد، چون شکر نعمت نشانه‌ی اعتراف به مقام خالق نعمتهاست که مهمترین بخش شاخصه‌های ایمانی، مانند: محبت، راضی بودن به رضای خداوند و توکل به او را در بر می‌گیرد و شکر خدا کامل نخواهد بود مگر اینکه بنده به این صفت آراسته باشد و حقیقت آن را درک کند. قرآن به این صفت اخلاقی مهم به همان اندازه اهمیت داده که در علم اخلاق اهمیت دارد. خداوند متعال در حدود هفتاد آیه به بحث شکر پرداخته است. در برخی موارد به شکر فرمان داده و در برخی تشویق نموده و در پاره‌ای موارد شکرگزاران را مدح نموده و به آنان وعده‌ی پاداش نیکو داده و از آنچه خلاف شکر

۱- زاد المیسّر (۲۵۴/۷).

است نهی کرده است که بر اهمیت این صفت اخلاق والا دلالت دارد، خداوند در کتابش- ذکر و شکر را در کنار هم قرار داده و می‌فرماید:

﴿ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ﴾ (بقره/۱۵۲)

پس مرایاد کنید (با طاعت و عبادت و دوری از معاصی، به دل و زبان و قلم و قدم و سیر در آفاق و انفس، جهت کشف عظمت و قدرت من) تا من نیز شما رایاد کنم (با اعطاء ثواب و گشایش ابواب سعادت و خیرات و ادامه پیروزی و قدرت و نعمت) و از من سپاسگزاری کنید (و با گفتار و کردار، شکرگذار انعام و احسان من باشید) و از من ناسپاسی مکنید (و نعمتهای مرا نادیده مگیرید).

گاهی خداوند متعال شکر را در کنار عبادت ذکر نموده و می‌فرماید:

﴿ فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴾ (عنکبوت /۱۷).

روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب و سزا و جزا) به سوی او برگردانده می‌شوید.

این نشانه آن است که بندگی با شکر، پیوندی محکم دارد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم که به تمام صفات اخلاقی و خصلتهای پسندیده از جمله شکر از همه بیشتر پایبند بود، اصحابش را که علی رضی الله عنه یکی از آنان است بر این خصلت مهم تربیت نموده و شکر تمام نعمتهایی را که به او می‌رسید بجای می‌آورد و هر گاه از دستشویی خارج می‌شد روی شکم خود دست می‌کشید و می‌گفت: این راحتی چه نعمت بزرگی است، اگر بندگان می‌دانستند و شکر آن را به جای می‌آوردند [۱]

روایت است که علی رضی الله عنه به مردی از اهل همدان گفت: نعمت و شکر به هم متصل هستند و شکر با زیاد شدن نعمت مرتبط است و این دو در کنار هم قرار دارند و افزایش زیادی نعمت از جانب خداوند هرگز قطع نخواهد شد مگر زمانی که بنده دست از شکرگذاری بردارد[۲]. علی رضی الله عنه معتقد بود که گذشت و عفو خصم نوعی شکر نعمت محسوب می‌شود و فرموده است: هرگاه بر دشمنت چیره شدی، به شکرانه این نعمت (پیروزی) او را عفو کن و ازاو در گذر[۳].

۱- اخلاق النبي صلی الله علیه و سلم ۱۸۷/۱

۲- الشکر ابن ابي الدنیا به نقل از علو الهمة ۴۸۱/۵

۳- الاعجاز والایجاز، ثعالبي /۳۰.

هشتم: دعا و طلب فقط از خداوند متعال

دعا دروازه بزرگی است که بر هر کس گشوده شود خیرات و برکات را به همراه دارد، به همین دلیل امیر مؤمنان علی ﷺ بر داشتن پیوندی محکم و نیکو با خداوند و به دعای زیاد خیلی شیفته بود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠ ﴾ (غافر/۶۰)

یعنی: پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.

همچنین فرموده:

﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦ ﴾ (بقره/۱۸۶).

و هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند (که من نزدیکم‌یا دور. بگو:) من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم). پس آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه‌یابند (و با نور ایمان به مقصد برسند).

امیر المؤمنین علی ﷺ همراه و همگام با رسول‌الله ﷺ بود و می‌دید که چگونه از خداوند طلب فریادرسی و کمک و یاری می‌کند و تردیدی نیست که امیر مؤمنان شیفته‌ی این بود که این عبادت را از رسول خدا ﷺ بیاموزد و دعا و تسبیحش با همان الفاظ و کلماتی باشد که رسول‌الله ﷺ به آن دستور می‌داد و تأیید می‌کرد، چون برای مسلمان شایسته نیست که در دعا و تسبیح کلمات و جملات دیگری را بر کلمات و دعای پیامبر ﷺ ترجیح دهد، هر چند به ظاهر کلماتی زیبا با مفاهیمی‌عالی باشد، چون رسول خدا ﷺ بهترین معلم و هدایت کننده به راه راست است و او آگاه ترین بشر از بهترینها و کامل ترینهاست.

برخی از اهل بدعت دعاها و ذکرهای خود ساخته‌ی خود را به دروغ به علی نسبت داده‌اند و هر کس دوستدار علی است، باید از راه و روش علی ﷺ پیروی کند و علی بود که همه را به پیروی از رسول‌الله ﷺ در گفتار و رفتار تشویق می‌کرد و او کسی بود که دعایش

مستجاب بود، (زازان) ابوعمر روایت می‌کند: مردی برای علی‌رضي الله عنه حدیثی روایت کرد. علی گفت: به من دروغ گفتی! گفت: نگفتم. علی گفت: اگر دروغ گفته باشی علیه تو دعا می‌کنم، آن مرد گفت: دعا کن. علی‌رضي الله عنه دعا کرد. قبل از اینکه آن مرد از جایش بلند شود، کور شد.[1].

هر گاه کسی علی را مدح می‌کرد، می‌گفت: پروردگارا! آنچه (از گناهانم) نمی‌دانند برایم بیامرز و مرا بر آنچه می‌گویند مجازات مکن و مرا از آنچه می‌پندارند بهتر کن[2]، علی از رسول‌الله صلى الله عليه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «إذا عطس أحدكم فليقل الحمدلله و ليردّ عليه من حوله: يرحمك الله وليرد عليهم يهديكم الله ويصلح بالكم»[3]: (هر گاه کسی از شما عطسه زد، بگوید: الحمدالله و کسانی که در اطرافش هستند بگویند: یرحمك الله و او در جواب آنان بگوید: یهدیکم الله ویصلح بالکم (خداوند شما را هدایت کند و حالتان را اصلاح کند).

این عمل از مکارم و خوبیهای اخلاق و رعایت ادب با خداوند متعال با حمد و ستایش اوست که به این مناسبت به بندگان دستور داده شده است.

حلیمی می‌گوید: عطسه زدن بیماری را از مغز که قدرت تفکر در آن است و مرکز کنترل اعصاب و حواس پنجگانه است دفع می‌کند، با سالم بودن مغز است که عضلات سالم می‌شود، آری. اینگونه روشن می‌شود که عطسه زدن نعمتی بزرگ و ارزشمند است و شایسته است که بعد از آن الحمدالله گفته شود که اعتراف است به اینکه خالق و قادر مطلق خداوند متعال است[4].

علی به نقل از پیامبرصلى الله عليه وسلم یکی از آداب سفر را شرح داده و فرمود: هر گاه پیامبرصلى الله عليه وسلم اراده‌ی سفر می‌کرد می‌فرمود: «بك اللهمّ أصول وبک أجول و بك أسير»[5]: (پروردگارا به توفیق تو به مقصد می‌رسم و به توفیق تو بر می‌گردم و به توفیق تو می‌روم). علی رضي الله عنه یکی دیگر از آداب سفر را اینگونه بیان کرده است که وقتی اراده کرد راهی سفر گردد، بعد از اینکه پایش را در رکاب گذاشت، گفت: «بسم الله» بعد از نشستن گفت: «الحمدُ لله» و سپس گفت: «سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»: (پاك و منزه‌است خداوندی که این

١- البداية و النهاية (٦/٨)

٢- فرائد الكلام، موعظة المومنين ٢٨٨/٢.

٣- سنن ابن ماجه١٢٢٤/٢، صحيح سنن ابن ماجهالباني ٣٠٣/٢.

٤- فتح الباري ٦٠٢/١٠.

٥- مسند احمد (٨٣/٢) اسناد آن صحيح است احمد شاكر.

وسیله را برای ما رام کرد. در حالیکه ما قدرت رام کردن آن را نداشتیم و ما بسوی پروردگامان باز می‌گردیم). سپس سه مرتبه الحمد الله و سه بار الله‌اکبر می‌گفت و بعد از این گفت: پروردگارا! معبود بر حقی جز تو نیست، به خودم ستم کردم، پس مرا ببخش که کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد و سپس تبسم کرد، پرسیدند: علّت تبسم چیست؟ گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که همین کار را کرد و آنچه من گفتم، گفت: سپس تبسم کرد، گفتیم: ای پیامبر خدا علت تبسم شما چیست؟ فرمود: شگفت زده و خوشحال شدم از اینکه بنده‌ای چنین دعایی را می‌خواند و می‌گوید: «خدایا معبود بر حقی جز تو نیست به خودم ظلم کردم پس گناهان مرا ببخش که کسی جز تو گناهان نمی‌بخشد»، چون می‌داند که کسی جز خدا گناهان را نمی‌آمُرزد.[١]

ابن أعبد می‌گوید: علی به من گفت: ای ابن أعبد! می‌دانی حق غذا و خوراک چیست؟ گفتم: ای علی ابن ابی طالب، چیست؟ گفت: این است که بگویی: «بسم الله، اللّهمّ بارك لنا فيما رزقتنا»: (به نام خدا، پروردگارا در آنچه به ما روزی دادی برکت بده) و پرسید می‌دانی بعد از غذا خوردن چگونه حق شکرگذاری آن را به جای آوری؟ گفتم: چگونه شکر آن را بجای آورم؟ فرمود: به این صورت که بگویی: «الحمدالله الّذي أطعمنا و سقانا»[٢]: (سپاس خدایی را که به ما غذا و آب داد). هرگاه ماه را می‌دید، می‌گفت: پروردگارا! از تو خیر و پیروزی و یاری و برکت، رزق و روزی و پاکی و هدایت این ماه را می‌خواهم و از شر آن و شر آنچه در آن و بعد از آن است به تو پناه می‌برم.[٣]

در سجده‌هایش می‌گفت: «ربّ إنّي ظلمت نفسي فاغفرلي»: پروردگارا! من به خودم ستم کردم پس گناهان مرا ببخش.[٤] در بین دو سجده می‌گفت: «اللّهمّ اغفرلي و ارحمني و اجبرني و ارزقتني»[٥]: پروردگارا! مرا ببخش، به من رحم کن و بی نیازم کن و روزیم‌ده.

١- مسنداحمد ١٨٣/٢- احمد شاكر مي‌گويد: اسناد آن صحيح است.

٢- مسند احمد – ٣٢٩/٢ – محقق‌گويد: اسناد آن حسن است.

٣- كنز العمال، ش/٢٤٣١٠ فقه علي بن ابي طالب، قلعجى /٢٥١.

٤- فقه علي /٢٥١.

٥- منبع سابق.

به کسی که وارد بازار می‌شد، آموزش می‌داد که دعای زیر را بخواند و می‌گفت: هرگاه وارد بازار شدی بگو: «بسم الله‌الرّحمن الرّحيم توكّلتُ على الله، ولاحول و لاقوّة إلاّ بالله»: (به خداوند توکل کردم و هیچ نیروی تغییر دهنده‌ای جز الله نیست. پروردگارا از سوگند دروغ و معامله‌ای که ضرر و از شر آنچه این بازار را احاطه کرده است به تو پناه می‌برم.[1] و می‌گفت: هیچ چیز برای خداوند محبوبتر از این نیست که بنده بگوید: پروردگارا! معبود بر حقی جز تو نیست. پروردگارا فقط تو را عبادت می‌کنم، پروردگارا هیچ چیز را شریک و انباز تو قرار نمی‌دهم! پروردگارا به خودم ستم کردم گناهانم را ببخش که کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد[2] و می‌گفت: «پروردگارا ما را بر گفتن حق با خشنودی و در راه صحیح ثابت قدم بدار و ما را بر اجرای قوانین قرآن موفق واستوار بدار و ما را هدایت‌یافته و هدایت دهنده بگردان و ما را به راهی توفیق ده که تو از ما خشنود باشی و ما را خرسند گردان ونه گمراه و نه گمراه کننده گردان[3].

یکی دیگر از دعاهای ایشان این بود که می‌فرمود: پروردگارا! از تو می‌خواهم که به رحمتت که همه جا را فرا گرفته و قدرت تو که بر همه چیز غلبه کرده و به عظمتت که بر همه چیز غلبه دارد و به قدرت تو که همه چیز را در برگرفته و هیچ چیز در برابر آن توان مقاومت ندارد و به نور تو که بر همه چیز روشنی بخشیده و با علم تو که بر هر چیز احاطه دارد و با نامت که با آن هر چیز آشکار می‌شود و به ذات اقدس تو که بعد از نابودی هر چیز باقی و ماندگار ابدی است، یا الله، یا رحمن، یا رحیم، گناهانم را عفو کن. آن گناهانی که مجازات و پشیمانی در پی دارد. مرا از بهره‌ام محروم می‌کند و نعمتها را تغییر می‌دهد و مصیبتها را گریبانگیرم می‌کند و دشمنانم را بر من مسلط می‌نماید و باران آسمان را قطع کرده و مانع قبولی دعا می‌شود و مرا به مصیبت آتش گرفتار می‌کند.[4]

این دعا بیانگر این است که امیرمؤمنان علی که در برابر خداوند، خودش را نیازمند دانسته و از گناهانش بیمناك و هراس زده بوده‌است، برای ما درسی است که به چه صورت نامهای زیبای خدا را در دعاهایمان به کار ببریم و در حقیقت این دعا پرتوی از میزان عبودیت و بندگی امیرمؤمنان علی است.

۱-منبع سابق.

۲- مصنف ابن ابی شیبه ۱۴۹/۲.

۳- فقه علي بن ابی طالب/۲۵۱.

٤-منبع سابق.

از علی روایت است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم به من آموخت که هرگاه با مشکلی روبرو شدم بگویم: «لا إله إلا الله الحکیم الکریم سبحانه، تبارك الله ربّ العرش العظیم. الحمدلله رب العالمین»[1]: (معبود بر حقی جز الله نیست حکیم و بخشایشگر است، پاك و منزه است و نام خداوند که صاحب عرش عظیم است، با برکت و والا مقام است، سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است).

عبدالله بن جعفر همین دعا را به کسی که در احتضار مرگ بود تلقین می‌کرد و بر بیمارانی که درد و تب شدید دارند، می‌خواند و بر او بسیار کم آب دهان می‌پاشید و نیز به کسانی که از داشتن دختر ناخوشایند بودند همین دعا را می‌آموخت[2].

اینها برخی از صفاتی بود که در حقیقت ثمره‌ی توحید و ایمان علی رضی الله عنه به خداوند متعال است و اینگونه برای رفتن به پیشگاه خداوند متعال آماده شده بود. خوانندگان گرامی در ادامه‌ی بحث با بسیاری از صفات دیگر علی، مانند: شجاعت، بردباری، فصاحت، بلاغت و غیره آشنا خواهند شد.

نهم: بالاترین مرجع در خلافت امیرمؤمنان علی رضی الله عنه

بالاترین مرجع در دولت علی رضی الله عنه قرآن و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اقتدا و پیروی از راه و روش ابوبکر و عمر بوده است.

الف: اوّلین مرجع کتاب الله

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ١٠٥ ﴾ (نساء/١٠٥).

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حق و بیانگر هر آن چیزی که حق است) به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی و مدافع خائنان مباش.

١- سنن بیهقي ١٢٩/٧.

٢- فضایل الصحابه ٨٢٠/٢ اسناد آن حسن است.

تمام احکام شرعی که مربوط به امور زندگی است در قرآن وجود دارد و قرآن تمام مبانی مورد نیاز اداره‌ی حکومت و دولت اسلامی‌را بیان کرده است. علی س می‌فرماید: «بر دینتان پایدار بمانید و به راه و روش پیامبر پایبند باشید و از سنّت پیامبرتان پیروی کنید و فهم آنچه از سنّت برایتان مشکل شد بر قرآن عرضه کنید. هر چه قرآن با آن موافق بود بپذیرید و به آن عمل کنید و آنچه با آن مخالف بود، ردّ کنید و نپذیرید.[1]

ب- منبع دوّم: سنت رسول‌الله ص

اصول قوانین و دستورات اسلامی از سنّت گرفته می‌شود و شیوه اجرا و تطبیق احکام قرآن در سنت تشریح شده است.[2]

علی س می‌فرماید: به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید که برترین راه و روش‌هاست و به سنّت پیامبر ص عمل کنید که بهترین و افضل ترین سنّت‌هاست.[3]

ج- اقتدا به خلفای راشدین

رسول الله ص می‌فرماید: «اقتدوا بالَّذَين من بعدي أبی بکر و عمر»[4]: (بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید) و علی درباره‌ی ابوبکر و عمر فرمود: «سوگند به آنکه دانه را شکافت و جان را آفرید که آن دو (ابوبکر و عمر) را کسی جز افراد با تقوی دوست نمی‌دارند و با آن دو (ابوبکر و عمر) دشمنی نخواهد کرد، مگر افراد پست و فاسق، با صداقت و وفاداری رسول‌الله ص را همراهی کردند و در امر و نهی به آنچه رسول‌الله ص می‌گفت پایبند بودند، به اندازه‌ای که پیامبرص به رأی و نظر آن دو توجه می‌کرد و اهمیّت می‌داد، به رأی کسی دیگر توجهی نمی‌کرد و به اندازه‌ی آن دو کسی را دوست نمی‌داشت، رسول خدا ص در حالی از دنیا رفت که از آنها راضی و خشنود بود و آن دو در حالی وفات یافتند که مؤمنان از آنها راضی بودند و همچنان به این سخنان ادامه داد تا جایی که درباره ابوبکر گفت: سوگند به خدا بعد از پیامبر ابوبکر بهترین انسان بود و از همه مهربانتر، دلسوزتر و باتقواتر بود و در اسلام سابقه‌ی بیشتری داشت و در میان ما به روش پیامبرص رفتار کرد تا اینکه وفات یافت و سپس بعد از ایشان عمر خلافت کرد و بر همان روش پیامبرص و رفیق غار او ابوبکر

١- البداية و النهاية (٢٤٦/٧)

٢- فقه‌التمكين في القرآن الكريم، صلابي ٤٣٢.

٣- البداية و النهاية٣٩١/٧.

٤- صحيح سنن ترمذي ٢٠٠/٣.

صدیق خلافت کرد و کاملاً به روش آن دو پایبند بود، آنچنان که گفت: دیگر شما کسی همانند آن دو که رحمت خدا بر آن دو باد، ندارید، امیدواریم توفیق این را داشته باشیم که به راه و روش آنان پایبندی و عمل کنیم. چرا که هیچ کس به درجه و مقام آنان نخواهد رسید مگر با پیروی از راه و روش و دوست داشتن آنها و بدانید و آگاه باشید که هر کس مرا دوست دارد، باید آن دو را دوست داشته باشد و هر کس ابوبکر و عمر را دوست ندارد، من (علی) را ناراحت کرده است و من از او بیزارم و متنفرم.[1]

از کارها و اعمال عثمان رضي الله عنه دفاع می‌کرد و می‌گفت: «ای مردم درباره‌ی عثمان زیاده روی نکنید و چیزی جز خیر و نیکی نگویید، که سوگند به خدا، قرآن را بزرگان صحابه جمع آوری کردند و سوگند به خدا اگر من هم ولی أمر مسلمانان در زمان او می‌بودم همان کار او را می‌کردم.[2] می‌گفت: گره‌ای که عمر بسته من باز نخواهم کرد.[3]

دهم: امّت حق دارد مراقب حکام باشند

امّت اسلامی حق دارد که مراقب اعمال حاکمان باشد و آنها را أمر به معروف و نهی از منکر کنند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ ﴾ (آل عمران/۱۰۴).

باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند.

اولین چیزی که بعد از خلیفه شدن گفت این بود.... این مسئولیّت (رهبری) شما مسئله‌ای است که هیچ کس در آن حقی ندارد جز همان کسی که خودتان به رهبری انتخاب کنید. امّا من هم مسئولیتی جز (رهبری) شما ندارم.[4]

۱- المختصر من کتاب الموافقة ص۱۴۰ واسناد آن منقطع است و ابن ابی شیبه در المصنف، ش/۱۲۰.

۲- شرح اعتقاد اهل السنة و الجماعة لالکائی۴۴۵٦.

۳- فتح الباري ۸/۹ اسناد آن صحیح است.

٤- تاریخ طبري ۴۴۹/۵-۴۵۷.

این مشابه همان سخنی است که ابوبکر بعد از به خلافت رسیدن گفت: آنجا که فرمود: اگر کارم درست بود و به خوبی مسئولیتم را انجام دادم مرا یاری دهید و اگر مسئولیتم را به خوبی انجام ندادم، مرا راهنمایی و اصلاح کنید[1].

عمر بعد از اینکه مسئولیت خلافت را به عهده گرفت و انتخاب شد گفت: محبوبترین مردم برای من کسانی هستند که عیب‌هایم را به من تذکر دهند[2] و گفت: من بیم آن دارم که اشتباه کنم و به خاطر هیبتم کسی به من تذکر ندهد.[3]

عثمان پس از این که به خلافت برگزیده شد گفت: اگر در قرآن حکمی یافتید که بر مبنای آن باید پای من خلیفه را به زنجیر می‌کردید، پاهایم را به زنجیر کنید.[4]

آری در زمان خلفای راشدین، مسلمانان به اتفاق بر اعمال و کارهای حاکمان و خلفا نظارت داشتند و آنها را امر و نهی می‌کردند و بر این مسئله اجماع کرده‌اند و اجماع صحابه اعم از حاکمان و عموم مردم در دوران خلافت راشدین فقط یک مفهوم و معنا داشت که همان فهم صحیح قرآن و راه درست عمل به سنّت بوده است. چون اصحاب بزرگوار در دوران نزول قرآن همراه و همگام رسول خدا صلی الله علیه و سلم زندگی کرده‌اند و تربیت‌یافته بودند. لذا آنان آگاه‌ترین افراد به روح دین و اهداف و مقاصد شریعت اسلام بوده‌اند و از هر کسی دیگر بر شناخت و تشخیص حق از باطل تواناتر بودند، بنابراین بعید و حتی محال به نظر می‌رسد که بر باطل اجماع کرده باشند و دلیل این مدعا حدیث پیامبر است که می‌فرماید: «إنَّ أمَّتي لاتجمع علی ضلالة»[5]: (امت من بر گمراهی اجماع نخواهد کرد.) به همین دلیل می‌گوییم که‌اجماع آنان (صحابه) معتبر است و از مراجع قوانین اسلامی به شمار می‌رود. گاهی اجماع امّت بر فهم نصی از نصوص است و نیز جایز است بر مسأله قیاسی اجماع کنند و در آن صورت حجّت واقع گردد.[6]

امیرمؤمنان علی‌رضي الله عنه در دوران خلافتش مسلمانان را به امر به معروف و نهی از منکر تشویق می‌کرد. روزی دریکی از سخنرانیهایش پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم! علت نابودی امتهای پیشین این بوده است که بی پروا مرتکب انواع گناهان می‌شدند و عابدان و

١- البداية و النهاية٦-٣٠٥.

٢- الشيخان ابوبكر و عمر من رواية البلاذري /٢٣١

٣- همان ٢٣١ و نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين /١٨٩.

٤- مسند احمد، الموسوعة الحديثية ش/٥٢۴.

٥- سنن ابن ماجه ٢/٢۶۴ ش/۴٠١۴.

٦- روضة الناضر و جنة المناظر ٣٨٥/١.

علمایشان آنها را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردند، به همین علّت به دام عذابهای الهی گرفتار شدند، لذا قبل از آنکه همانند آنها به عذابهای الهی گرفتار شوید، امر به معروف ونهی از منکر کنید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر موجب می‌شود رزق و روزی کسی قطع نشود و به مرگ زود هنگام مبتلا نشوید.

یازدهم: شورا

یکی از قواعد مسلّم دولت اسلامی این است که رهبران و حاکمان دولت باید با مسلمانان مشورت و رایزنی کنند و به آراء آنان توجه نمایند و نظام شورا را اجرا کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ ١٥٩ ﴾
(آل عمران /١٥٩)

از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی. اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. هنگامی‌که (پس از شور و تبادل آراء) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست به کار شو و) بر خدا توکّل کن؛ چرا که خدا توکّل‌کنندگان را دوست می‌دارد.

و می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣٨ ﴾
(شوری /٣٨).

یعنی: کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند و نماز را چنان که باید می‌خوانند و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند.

در این آیه حکم شورا با حکم نماز در یک ردیف قرار گرفته است و همانطور که حکم نماز واجب است، حکم مشورت و رایزنی نیز واجب است.[١]

امیرمؤمنان علی همواره در تمام جوانب اختیارات، اعمال و تصمیمات اجرایی شیفته‌ی نظام شورایی بود. از جمله: بعد از آنکه نامه معقل بن قیس ریاحی فرمانده علی که مأمور به کشتن خریث بن راشد خارجی شده بود به دستش رسید، یارانش را جمع کرد و با آنان مشورت کرد و از آنان در خواست اظهار نظر کرد، در نتیجه همه به توافق رسیدند که در جواب نامه‌اش بنویسد: آن فاسق خارجی را تا کشتن یا دستگیری تعقیب کند و تبعید کند، زیرا که از تحریک مردم علیه‌امیرمؤمنان در امان نبودند.[٢]

سیدنا علی ؓ درباره‌ی اهمیّت مشورت می‌فرماید: مشورت عین هدایت است و هر کس خود را از مشورت بی‌نیاز بداند، قطعاً در معرض اشتباه قرار دارد[٣] و فرموده: مشورت بهترین نوع همکاری است و استبداد و خود رأیی بدترین بدی است که فرد خویش را برای هر کاری آماده می‌پندارد[٤] و فرموده: رأی و مشورت پیران از همکاری جوانان بهتر است.[٥]

امیرمؤمنان علیؓ هنگامی که می‌خواست مالک اشتر را به مصر بعنوان استاندار بفرستد به او سفارش کرد و فرمود: بخیل را به مشورت خود راه مده که تو را از نیکوکاری منصرف می‌کند و از فقر می‌ترساند و با افراد ترسو و بزدل مشورت نکن که روحیه‌ی تو را تضعیف می‌کند و تو را از تصمیم گیری قاطع باز می‌دارند و با افراد حریص مشورت نکن که حرص را ستمکارانه در نظرت زیبا جلوه می‌دهند، چون بخل و بزدلی و حریص بودن، غریزه‌های مختلفی است که در مجموع موجب گمان بد نسبت به خداوند می‌گردد.[٦]

علی ؓ به خوبی می‌دانست که‌اگر حکمران مشاورانی نداشته باشد، محاسن و معایب حکومت خود را نمی‌شناسد و بسیاری از امور حاکمیت و مسایل دولتش از او پوشیده می‌ماند و می‌دانست که شورا فرد را با چیزهایی که نمی‌داند، آشنا می‌کند و راهنمایی می‌کند تا ناشناخته‌هایش را بشناسد و تردیدهایش برطرف شود و خطاب به مالک اشتر نخعی بعد از آنکه او را به عنوان استاندار مصر تعیین کرد، گفته بود رفتار کارگزارانت را به دقت

١- النظام السياسي في الاسلام، أبي فارس/٩.

٢- تاريخ الطبري ٣٩/٦.

٣- ادب الدنيا و الدين ، ماوردي ٨٩ — ٢٩١ — الادارة العسكريه ٢٧٩/١

٤- نهاية الارب ٩٦/٦ — به نقل از الادارة العسكري ٢٧٩/١.

٥- همان منبع — ٩٦/٦- الادارهالعسكريه ٢٧٩/١.

٦- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية ٢٧٩/١.

زیر نظر داشته باش و هرگز آنان را از روی محبت نابجا و خود سرانه، به کاری برمگزین که انتخاب کارگزاران به این شیوه بدون مشورت و با استبداد از راههای ظلم، ستم و خیانت به خداوند متعال است و در نتیجه مردم ضرر می‌کنند و امور مردم و استانداران اصلاح نخواهد شد مگر با اصلاح کسانی که در کارهایشان از آنان کمک می‌گیرند و آنها را برای جبران نیازمندیهایشان بر می‌گزینند، لذا برای اداره‌ی محدوده‌ی حاکمیت افراد با تقوی، پاکدامن، عالم و سیاستمدار را انتخاب کن و با افراد با تجربه، خردمند، با وقار و با حیا که از خانواده‌های اصیل و صالح و دیندار و با تقوا هستند، ارتباط نزدیک داشته باش، چرا که خلق و خوی آنان بهتر و نجابتشان اصیلتر و تربیتشان درست تر و طمع و اسرافشان کمتر، و برای اصلاح امور و تدبیر و ساماندهی کارها از دیگران شایسته‌تر و دوراندیش‌ترند، باید چنین افرادی با آن اوصاف کارگزاران و یاوران تو باشند.

دوازدهم: عدالت و مساوات

یکی از مهمترین اهداف و برنامه‌های حاکمیت اسلامی این است که قوانین و برنامه‌های دین اسلام برای ایجاد جامعه اسلامی به صورت عملی اجرا شود و از مهمترین این قوانین عدالت و برابری در میان مردم است. علی برای ایجاد عدالت و مساوات در جامعه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و تمام خصلتهای پسندیده و ویژگیهای علمی و فقهی در او وجود داشت و در نتیجه این صلاحیت و شایستگی در او ایجاد شده بود که بتواند به کامل‌ترین شکل از عهده مسئولیتش برآید تا جایی که رسول خداﷺ به دلیل اعتمادی که به وی داشت او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد.[۱] تردیدی نیست که عدالت در اندیشه امیرمؤمنان علی همان عدالت اسلامی است که در واقع پشتوانه اصلی در ایجاد جامعه اسلامی و حاکمیت اسلامی است، لذا در جامعه‌ای که ظلم و ستم بر آن حکمرانی کند و با عدالت آشنایی نداشته باشند اسلام وجود ندارد و علی ﷺ در عدالت و برابری، الگو بود و با عدالتش دلها را اسیر و عقلها را حیرت زده کرده بود، بنابراین عدالت از دیدگاه علیﷺ یکی از مهمترین ارکان خلافت راشده و عملاً دعوتی برای اسلام بود که دلهای مردم را برای پذیرش ایمان آماده می‌کرد. به همین دلیل علی همواره می‌کوشید عدالت را به صورت عملی در تمام جوانب حکومتش گسترش دهد و با پیروی از رسول خداﷺ سیاستش را بر پایه‌ی عدالت فراگیر و همه جانبه

۱– نظام الحكم في العهد الراشدي /۱۴۹.

در میان مردم استوار کرد، از شریح روایت است: آنگاه که علی در جنگ با معاویه زره‌اش را گم کرد و پس از جنگ زره را به دست فردی یهودی دید که در بازار برای فروش آورده بود، علی گفت: این زره مال من است که نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام. یهودی گفت: این زره در دست من و مال خودم است. علی گفت: برویم پیش قاضی. به این ترتیب نزد شریح آمدند، علی در کنار شریح ویهودی روبروی او نشست. شریح گفت: ای امیرمؤمنان جریان چیست؟ گفت: من می‌گویم این زره مال من است که در دست این یهودی است و من این را به کسی نفروخته‌ام و به کسی هم نبخشیده‌ام. شریح قاضی گفت: شاهدت کیست؟ گفت: قنبر (خدمتکار) و حسن و حسین شهادت می‌دهند که زره مال من است، قاضی گفت: گواهی پسر به نفع پدر جایز نیست، علی گفت: گواهی مردی از اهل بهشت جایز نیست و پذیرفته نمی‌شوند؟ شنیدم رسول‌الله ﷺ می‌فرمود: «حسن و حسین سردار جوانان بهشت اند».[1]

یهودی گفت: امیرمؤمنان از من به قاضی خود شکایت کرد و قاضی علیه او قضاوت کرد. گواهی می‌دهم که این دین حق است و گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نیست و محمد رسول اوست و اعتراف می‌کنم که این زره مال توست. شبی که سوار بر شتر به طرف صفین می‌رفتی افتاد و من برداشتم، علی گفت: حال که اعتراف کردی، زره مال تو و نیز اسبی به او داد، شریح گفت: همان یهودی را دیدم که به دفاع از علی با خوارج در نهروان جنگید.

نمونه دیگری از عدالت علیؓ در دوران حاکمیتش:

ناحیه‌ی قُرشی از پدرش روایت می‌کند که ما بر دروازه قصر ایستاده بودیم که علی آمد و وقتی او را دیدیم از هیبتش خود را کنار کشیدیم، بعد از اینکه رفت پشت سرش رفتیم؛ در همین حال مردی فریاد کشید: به خاطر خدا کمکم کنید؛ دیدیم دو نفر درگیرند و در حال زد و خورد هستند. علیؓ به سینه هر دو زد و آنها را از هم جدا کرد و گفت: با هم درگیر نشوید. یکی گفت: ای امیرمؤمنان این آقا از من گوسفندی خریده و بر او شرط کردم که پول جعلی و معیوب به من ندهد؛ امّا بعد از تحویل گوسفند پول جعلی به من داد و من قبول نکردم، به همین علّت با من جنگ و دعوا راه‌انداخته و مرا کتک می‌زند. امام از شخص ضارب پرسید تو چه می‌گویی، گفت: راست می‌گوید، علی گفت: به شرطت وفا کن و سپس به آن شخصی که کتک زده بود گفت: بنشین و به کتک خورده گفت: قصاص کن و

١- مصنف ابن ابي شيبه ش/١٢٢٢٥ و المستدرك ١٢٦/٣، این حدیث صحیح است.

کتکش بزن، آن مرد پرسید: می‌توانم او را ببخشم؟ امیرمؤمنان فرمود: اختیار در دست خودت است. راوی گوید: بعد از اینکه آن مرد گذشت کرد، علی گفت: مسلمان ضارب را بگیرند، او را گرفتند و بر پشتش باری گذاشتند و سپس به دستور امیرمؤمنان پانزده شلاق به او زدند و گفت: این مجازات به خاطر بی‌حرمتی کردنت به او است.[۱]

در روایتی دیگر نمونه‌ای عالی و ارزشمند از تواضع امیرمؤمنان را بیان می‌کند که به تنهایی با پای پیاده از خانه‌ی خود خارج می‌شود و به بررسی اوضاع و احوال مردم و حل مشکلات آنان می‌پردازد و این بهترین و عالیترین رفتاری است که حضور و نقش برجسته حاکمان اعم از خلیفه، استاندار و غیره را در زندگی عموم مردم نشان می‌دهد و لازم نیست که هر روز مسئول در میان مردم حضور داشته باشد، زیرا حضور گاه و بیگاه آنان موجب می‌شود که مردم احساس کنند حکّام و مسئولان همواره با آنان، در پی حل مشکلاتشان می‌باشد. هر کس صاحب حق باشد مطمئن است که می‌تواند از حق خود دفاع و آن را حفظ کند و حتی اگر به حقش تجاوز کنند، جلوی تجاوزگر را بگیرد و به حق خود برسد و به این ترتیب جلوی تجاوز به حقوق مردم گرفته می‌شود و بیش از آن و حتی مهمتر از آن کسی نمی‌تواند حق خداوند متعال را ضایع کند.

این رابطه‌ی نزدیک بین حاکم و مردم به صورتهای متعدد و به تناسب زمانها در تمامی مکانها باید اجرا شود و کسی حق ندارد بگوید: اینگونه رفتار مختص به امیرمؤمنان علی رضی الله عنه و دوران او بوده و در عصر حاکمان دیگر نمی‌توانند بدینگونه رفتار کنند، چون روشهای حکومت داری در دورانهای مختلف متفاوت است، بلکه این اهداف و مقاصد است که زندگی سعادتمندانه‌ی مسلمانان را تضمین و محقق می‌کند، چرا که فقط در چنین نظامی‌در ابتدا حقوق خداوند و سپس حقوق عام و خاص مردم رعایت می‌شود.

امّا در مورد اینکه امیرمؤمنان علی رضی الله عنه علیرغم گذشت صاحب حق از تجاوزگر باز هم او را مورد مجازات قرار داد، به این علّت بود که علی رضی الله عنه واقعاً با مقاصد اسلام آشنا بود که همان حفظ امنیت و گسترش صلح و آشتی بین مؤمنان است و به خوبی دریافته بود که این روش موجب می‌شود که گرایش تجاوزگر به تجاوز کاهش یابد و می‌فهمند که حتّی اگر طرف مقابل از آنها گذشت کنند به زودی با مجازات شایسته‌ای مواجه خواهند شد.

۱- تاریخ طبری ج۶ ص ۷۲-۷۳

یکی دیگر از نمونه‌های عدالت علی را عاصم بن کلیب از پدرش روایت می‌کند که گفت: در دوران خلافت علی از اصفهان اموالی آوردند، علی رضی الله عنه آنها را به هفت قسمت تقسیم کرد و یک قرص نان را هم که در بین آن اموال بود به هفت قسمت تقسیم کرد و سپس به قید قرعه آنها را در اختیار مردم گذاشت.[1]

اصل مساوات و برابری که امیرمؤمنان آن را در خلافتش رعایت می‌کرد، از مبانی و اصولی به شمار می‌رود که اسلام آن را مقرر کرده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَـٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَـٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣ ﴾ (حجرات /١٣)

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلّماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما) است.

موارد متعدّد از رفتارهای عادلانه که به صورت تمرین و تکرار در عملکرد علی تجربه شده بهترین شاهد بر عدالت ایشان است.

یکی دیگر از موارد بیانگر عدالت علی این است که: از میان اموالی که به دست او می‌رسید، سهمیه‌ی مربوط به مصارف عمومی را جدا می‌کرد و در اسرع وقت به طور مساوی در بین مسلمانان تقسیم می‌کرد و خودش بیشتر از مردم برنمی‌داشت و حتی سهمیه‌ی خوارج را پیش از اقدامشان به خونریزی و دشمنی آشکار، به طور کامل پرداخت می‌کرد.[2] با اقتدا و پیروی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه بخشش‌ها و اموالی را که به دستش می‌رسید، به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کرد و عرب را بر غیر عرب ترجیح نمی‌داد و بین افراد هیچ تفاوتی قایل نمی‌شد. یک مرتبه مقداری غذا و پول را میان دو زن که یکی عرب و دیگری عجم بود به صورت مساوی تقسیم کرد. زن عرب گفت: به خدا سوگند من عرب هستم و این زن غیر عرب! علی رضی الله عنه در پاسخ گفت: سوگند به خدا در تقسیم اموال غنیمت، دلیلی برای برتری

١- الكامل في التاريخ ٢/٣٤٢.

٢- نظام الحكم في عهد خلفاء الراشدين ٢١٦.

پسران اسماعیل بر پسران اسحاق سراغ ندارم و برای من فرقی ندارند[1]. نیز وقتی از او خواستند که اشراف و بزرگان عرب را بر موالی (برده‌های آزاد شده) و غیر عربها ترجیح دهد، گفت: سوگند به خدا اگر اموال من بود به صورت برابر در میانشان تقسیم می‌کردم امّا اکنون که از آنِ خودشان است چگونه برابر تقسیم نکنم[2].

یحیی بن سلمه می‌گوید: علی عمرو بن سلمه را به استاندار اصفهان منصوب کرد، بعد از مدتی با اموال و مشک‌های پر از عسل و روغن بازگشت، ام کلثوم دختر علی کسی را فرستاد که از عسلها و روغنها به او بدهند. عمرو بن سلمه مقداری روغن و عسل برایش فرستاد. فردای آن روز علی﷛ آمد که اموال و روغنها و عسلها را تقسیم کند، مشک‌های عسل و روغن را که شمرد، متوجه شد که دو کیسه کم شده است، علّت را جویا شد، حقیقت را نگفتند، وقتی سخت گرفت، واقعیّت را به او گفتند، لذا کسی را فرستاد و دو مشک را از ام کلثوم گرفتند. چون کیسه‌ها باز شده بود. تاجران را صدا زد و از آنها خواست قیمت مقدار کاسته شده از عسل و روغن را تخمین کنند، گفتند: سه درهم کم شده‌است، سه درهم را از دخترش ام کلثوم گرفت و همه را تقسیم کرد.[3]

ابورافع خزانه دار ومسئول بیت المال در زمان خلافت علی روایت می‌کند: روزی علی﷛ به خانه رفت و دید دخترش گردنبند مرواریدی به گردن کرده و می‌دانست که‌از اموال بیت المال است، پرسید: این را از کجا آورده‌ای، به خدا دست کسی را که این گردنبند را برایت آورده قطع خواهم کرد. گوید: وقتی دیدم بسیار جدی است، گفتم: ای امیرمؤمنان من آن را به برادرزاده‌ام (دختر تو) داده‌ام اگر من نمی‌دادم از کجا می‌آورد. ابورافع گوید: این را که گفتم سکوت کرد.[4]

سیزدهم: آزادیها در دوران علی

١- پیامبر ﷺ که‌از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم است، و بنی اسحاق طایفه‌ای که عموم پیامبران از آنها ویهودیان خودشان را متعلق به آنان می دانند.

٢- تراث الخلفاء الراشدين /١٠١.

٣- الكامل في التاريخ ٤٤٢/٢.

٤- تاريخ الطبري ٧٢/۶.

اصل آزادی یکی از مبانی اساسی بوده که نظام حکومتی در دوران خلفای راشدین بر آن استوار بود، این اصل (آزادی) را در چهارچوب قوانین شریعت اسلام برای همه تضمین کرده است و دعوت اسلام برای آزادی همه مردم، دعوتی گسترده و فراگیر است و کمتر دعوتی در تاریخ وجود دارد که این همه آزادی را برای بشر به ارمغان آورده باشد و این دعوت در گام نخست به سوی توحید و عبادت و بندگی خداوند متعال است، همانگونه که آیات متعدد قرآن بیانگر این حقیقت است، چون تنها با توحید و یکتا پرستی همه مردم از دام عبادت دیگر اشیاء و افراد آزاد می شوند و دعوت به توحید همه معانی آزادی و استقلال را در بردارد و آزادی را به معنای صحیح و با مصداقها و مفاهیم درست آن برای جامعه انسانی به ارمغان می‌آورد، مانند امر به معروف و نهی از منکر و نهی از اینکه کسی به اجبار دین را بپذیرد و در مواردی آزادی با معنی رحمت مخلوط شده و در صورتهایی همچون مهربانی نسبت به یکدیگر، عدالت، شورا و برابری مطرح می‌شود، چون تمام اصول و مبانی که اسلام منادی آن است جز با رعایت اصل آزادی به درستی به اجرا در نمی‌آید و محقق نمی‌شود و رعایت این اصل در انتشار و تبلیغ دین اسلام و هموار کردن راه فتوحات اسلامی و گسترش حاکمیت اسلام در دوران خلفای راشدین سهم مؤثر داشته و نقش بسزایی ایفا کرده‌است، اسلام به انسان کرامت و احترام در خور شایسته‌ای می‌دهد و آزادی را به بهترین شکل ممکن برایش تضمین می‌کند و از طرفی نظامهای حاکم بر ایران و روم در آن زمان، حکومت استبدادی و خودکامگی بودند که با نهایت سنگدلی با مردم رفتار می‌کردند و بویژه مخالفان سیاسی و اقلیتهای مذهبی به بدترین شکل مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتند و تحت فشار بودند.

امّا اسلام در دوران پیامبرﷺ و خلفای راشدین آنقدر برای مردم آزادی عمومی و عدالت و برابری آورده بود که تا امروز هم مشهور است و هر جا حاکمیت اسلامی به معنای صحیح آن وجود داشته باشد، عدالت هم وجود دارد.[1]

از امیر مؤمنان علیﷺ سخنانی در مورد دفاع از آزادی روایت شده است و ایشان به گونه‌ای رفتار می‌کرد که در تضمین آزادی به همه کمک می‌کرد و می‌فرماید: «دشمنی با مردم توشه بسیار بدی برای قیامت است.[2] این سخن کوتاه امام بیانگر این است که دشمنی با مردم به هر شکلی که باشد در اسلام ناروا است و یادآور می‌شود که هرکس بدون دلیل

١- نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين /١٥٦.

٢- منبع سابق.

شرعی با مردم دشمنی کند، در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهد شد. معروف است که ایشان فرمودند: اینکه بر اساس گمان قضاوت کنیم از عدالت به دور است[١]. منظور از این سخن این است که مردم را با شبهه متهم و محکوم کردن نادرست است و نباید با شک و گمان علیه کسی حکم صادر کنیم، بلکه بر اساس یقینی که مستند به ادله قطعی است، حکم باید صادر شود و بهترین و معتبرترین ادلّه نصوص شرعی هستند.[٢]

قانونی که امروز نظامهای بشری تصویب کرده‌اند و توسط مسلمین اعمال شد، مبنی بر اینکه متهم تا اثبات جرم تبرئه است، اسلام از هزار و چهارصد سال پیش اعلان کرده بود و توسط مسلمانان به اجراء در آمده است.[٣] آزادی در دوران سیدنا علی ﷛ به بهترین و زیباترین شکل تجلّی یافت، این در حالی بود که در آن زمان شرایط استثنایی فتنه‌ها، توطئه‌ها و جنگها و ناآرامی‌ها حاکم بود و این شرایط اقتضاء می‌کرد که آزادیها محدود شوند و رفت و آمدها و نشست و برخاست‌ها را کنترل نمایند و یا به تعبیری دیگر حکومت نظامی اعلام شود. امّا با وجود همه اینها علی ﷛ آزادی را برای هیچیک از طرفداران و مخالفانش محدود نکرد و کسی را مجبور نمی‌کرد که تحت حاکمیتش بماند، ویا به جبر کسی را بیرون نکرد و حتّی کسی را مجبور نمی‌کرد در جنگ با دشمنان او شرکت کند و مانع پیوستن کسی به معاویه نمی‌شد.[۴]

عبدالله بن مسعود، عبیده سلمانی و ربیع خُثیم را که نمی‌خواستند با او در جنگ شرکت داشته باشند مجبور نکرد و آزاد گذاشت. بلکه آنها را مخیّر کرد به هر مرزی که می‌خواهند بروند.[٥] بعد از اینکه خوارج به بهانه قبول حکمیت توسط علی ﷛ دست به شورش زدند و آنها را به ماندن در زیر سایه‌ی حکومت او، یا بیرون رفتن از محدوده‌ی حکومتش مجبور نکرد و حتّی به کارگذارانش دستور می‌داد تا زمانیکه خوارج اقدام به خراب کاری و فساد در زمین نکرده‌اند، کاری به کارشان نداشته باشند.[٦] و خطاب به خوارج فرمود: شما نزد ما سه

١- منبع سابق.

٢- منبع سابق.

٣- نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين /١٦٠

٤- نظام الحكم في عهد خلفا الراشدين /١٥۶.

٥- نظام الحكم في عهد خلفا الراشدين /١۶٠.

٦- منبع سابق.

حق دارید: شما را از حضور در مساجد منع نکنیم تا زمانیکه در جنگها یاورمان باشید، حق شما را از مال غنیمت پرداخت کنیم، تا شما اقدام به جنگ نکردید با شما نمی‌جنگیم.[1]

***

١- تاریخ طبري ٥/٦٨٨.

مبحث سوم

زندگی اجتماعی علیس و اهتمام او به امر به معروف و نهی از منکر

اوّل: دعوت به توحید و مبارزه با شرک

تردیدی نیست که سراسر زندگی علی‌بن ابی‌طالبس به دعوت توحیدی و آشناکردن مردم با مفاهیم ایمان و با اعتماد و توکل به خداوند و ترس از خداوند متعال و معرفی خداوند با نامهای والا و صفات أعلی آباد بود و با همه انواع و صورتهای شرک مبارزه می‌نمود و در اثنای توجیه و تعلیم و تربیت مردم بر توحید خالص و مبارزه با همه اشکال مختلف شرک سخنانی دارد.

۱- این فرمایش حضرت علیس که می فرمایـد: «لایرجون عبد إلاّ ربه ولا یخافنّ أحدٌ إلاّ ذنبه»

هیچ بنده‌ای امیدوار نباشد مگر به پروردگارش و جز از گناهان خود از چیزی دیگر بیمناک نباشد[1]، این سخن امام بهترین و بلیغ ترین وکاملترین سخن است، زیرا که امید و آرزو، همیشه برای دستیابی به خیر و خوبی است و ترس و هراس از شر و بدی است و بنده به سبب گناهانش به دام شر و بدی گرفتار می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ٣٠ ﴾ (شوری/۳۰).

آنچه از مصائب و بلا به شما می‌رسد، به خاطر کارهائی است که خود کرده‌اید. تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می کند (که شما از آنها توبه نموده‌اید ویا با کارهای نیک آنها را از نامه‌اعمال زدوده و پاک کرده‌اید).

بنابراین انسان وقتیکه به کسی امیدوار است، خواهان خیر و نیکی است و می‌خواهد شر و بدی از او دفع شود و یقین دارد همه نعمتها را خداوند می‌بخشد و تنها اوست که گرفتاریها را بر طرف و مشکلات را حل می کند. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٧ ﴾ (یونس/۱۰۷)

۱- الفتاوي ۱۰۱/۸.

اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می‌کند (و کسی نمی‌تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است.

و می‌فرماید:

﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢ ﴾ (فاطر/۲)

خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار بجا است. (لذا نه در کاری در می‌ماند و نه کاری را بدون حکمت انجام می‌دهد).

امید، مقارن و همراه با توکل است و در کنار هم ذکر می‌شوند، چون کسی که توکل می‌کند، به امید رسیدن به منفعت و دفع ضررهاست و توکّل به کسی یا چیز دیگری به غیر از الله جایز نیست، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِن يَنصُرۡكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمۡۖ وَإِن يَخۡذُلۡكُمۡ فَمَن ذَا ٱلَّذِي يَنصُرُكُم مِّنۢ بَعۡدِهِۦۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١٦٠ ﴾ (آل عمران /۱۶۰).

اگر خداوند شما را یاری کند (همان گونه که در جنگ بدر یاری کرد) هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد و اگر خوارتان گرداند (و دست از یاریتان بردارد، همان گونه که در جنگ احد چنین شد) کیست که پس از او شما را یاری دهد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و بس.

و می‌فرماید: ﴿ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤۡتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ٥٩ ﴾ (توبه/۵۹)

یعنی: اگر آنان بدانچه خدا و پیغمبرش بدیشان داده‌است (و قسمت ایشان کرده‌است) راضی می‌شدند و می‌گفتند: (دستور) خدا ما را بسنده است و خداوند از فضل و احسان خود به ما می‌دهد و پیغمبرش (بیش از آنچه به ما داده است این بار به ما عطاء می‌کند، و) ما (به فضل و بخشایش پروردگار خود چشم دوخته و) تنها رضای خدا را می‌جوئیم، (اگر چنین می‌گفتند و می‌کردند، به سود آنان بود).

همچنین می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣ ﴾ (آل عمران /١٧٣).

آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش برای تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضدّ شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید، ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نینداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.

آنان گفتند: الله تعالی ما را کافی است، یعنی در دفع بلا و گرفتاری تنها او برای ما بس است و به آنان دستور داده شده که بگویند: در عطای نعمتها و به دست آوردن هر خیر و خوبی و در دفع و دور ساخن شر و آفت و بدی‌ها خداوند ما را کافی است و به کسی دیگر نیازی نداریم و هر کس بر غیر خدا توکل کند و امید به غیر او داشته باشد خداوند او را به حال خود رها می‌کند و از لطف و یاری او محروم می‌گردد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١ ﴾ (عنکبوت/٤١).

کار کسانی که جز خدا، (اشخاص و اصنام و اشیائی را به دوستی برگرفته‌اند و از میان آفریدگان، برای خود) سرپرستانی برگزیده‌اند، همچون کار عنکبوت است که (برای حفظ خود از تارهای ناچیز) خانه‌ای برگزیده است (بدون دیوار و سقف و در و پیکری که وی را از گزند باد و باران و حوادث دیگر در امان دارد). بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه عنکبوت است، اگر (آنان از سستی معبودها و پایگاههائی که غیر از خدا برگزیده‌اند باخبر بودند، به خوبی) می‌دانستند (که در اصل بر تار عنکبوت تکیه زده‌اند).

و فرمود:

﴿ وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةٗ لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا ٨١ كَلَّاۚ سَيَكۡفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمۡ وَيَكُونُونَ عَلَيۡهِمۡ ضِدًّا ٨٢ ﴾ (مریم/٨١-٨٢)

(این گونه‌افراد) به جز خدا، معبودهائی برای خود برگزیده‌اند تا این که چنین معبودهائی مایه عزّت و احترام (دنیوی و اخروی) ایشان گردند. (در دنیا در رفع مشکلات یاریشان دهند و

در آخرت برایشان شفاعت و میانجیگری کنند). نه چنین است (که می‌اندیشند. روز قیامت) معبودهائی را که می‌پرستند، عبادت ایشان را انکار خواهند کرد و دشمن آنان خواهند شد.

و می‌فرماید:

﴿ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١ ﴾ (حج/۳۱)

یعنی: کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تکّه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می کند (و وی را آن چنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود).

و می‌فرماید: ﴿ لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ٢٢ ﴾ (اسراء /۲۲)

(ای انسان!) با الله تعالی، خدای دیگری قرار مده (و معبود خود مدان و به فریاد مخوان) که نکوهیده و زبون شوی.

و خداوند متعال به نقل از ابراهیم خلیل می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا وَتَخۡلُقُونَ إِفۡكًاۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ١٧ ﴾ (عنکبوت/۱۷)

(ابراهیم بدیشان گفت:) شما غیر از خدا بتهائی را هم می‌پرستید (که‌آنها را با دست خود می‌تراشید و می‌سازید) و دروغی را به هم می‌بافید (و می گوئید: اینها معبودهای ما بوده و وسیله تقرّب به خدایند). به جز خدا، کسانی را می‌پرستید که توانائی روزی رساندن به شما را ندارند و روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب و سزا و جزا) به سوی او برگردانده می‌شوید.

بنابراین هر کس برای غیر خدا کاری انجام دهد، به امید اینکه از جانب او سود و منفعتی عاید او گردد، زیانکار خواهد بود، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۭ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡـٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٣٩ ﴾ (نور/۳۹)

کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد. امّا هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که (او را بمیراند و)

به حساب او برسد و سزای (عمل) وی را به تمام و کمال بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است (و محاسبه بنده‌ای او را از محاسبه بنده دیگر باز نمی‌دارد).

و می‌فرماید:

﴿ مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖۖ لَّا يَقۡدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ١٨ ﴾ (ابراهیم/١٨)

وصف حال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند [این گونه است] اعمالشان مانند خاکستری است که در یک روز توفانی، تند بادی بر آن بوزد [و آن را به صورتی که هرگز نتوان جمع کرد، پراکنده کند] آنان نمی توانند از اعمال خیری که انجام داده اند، چیزی [برای ارائه به بازار قیامت جهت کسب ثواب و پاداش] به دست آورند؛ این است آن گمراهی دور.

ومی‌فرماید: ﴿ وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا ٢٣ ﴾ (فرقان/٢٣)

ما به سراغ تمام اعمالی که (به ظاهر نیک بوده و در دنیا) آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را همچون ذرّات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم (و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم. چرا که نداشتن ایمان، موجب محو و نابودی احسان و بی‌اعتبار شدن اعمال خوب انسان می‌گردد).

و می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٨٨ ﴾ (قصص/٨٨)

همراه‌الله معبود دیگری را به فریاد مخوان. جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد. همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود. فرماندهی از آن او است و بس و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتاب اقوال و اعمالتان رسیدگی می‌کند و در میانتان داوری خواهد کرد).

در تفسیر این آیه گفته شده: تمام اعمال بندگان نابود می‌شود و باطل به شمار می‌رود جز اعمالی که به خاطر رضای خداوند انجام می‌دهند. بنابراین هر عمل و تلاشی که برای غیر خدا و به امید غیر او انجام دهند باطل است وتلاششان بیهوده است که گاهی با باور قلبی به غیر الله پناه می‌برند و از غیر الله کمک می‌طلبند و این یکی از انواع عبادت و استعانت از غیرالله تعالی است، همانگونه که در سوره‌ی فاتحه می‌خوانیم:

﴿ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥ ﴾: (فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو استعانت و یاری می‌طلبیم)

و می‌فرماید:

﴿ وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُ ٱلۡأَمۡرُ كُلُّهُۥ فَٱعۡبُدۡهُ وَتَوَكَّلۡ عَلَيۡهِۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٢٣ ﴾ (هود /١٢٣).

(آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژه خدا است و کارها یکسره بدو برمی‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد)، پس او را بپرست و بر او تکیه کن و (بدان که) پروردگارت از چیزهائی که می‌کنید بی‌خبر نیست.

و می‌فرماید: ﴿ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ ٣٠ ﴾ (رعد/٣٠)

بگو او پروردگار من است. جز او خدائی نیست. بر او توکّل کرده‌ام و بازگشت من به سوی او است.

با توجه به آیات فوق و دیگر آیات قرآن، روشن است که: هر خیر و نعمتی که به انسان می‌رسد از جانب الله است و هر بدی و مصیبت و مشکلی هم که از انسان دفع می‌شود، خداوند دفع می‌کند. خداوند مشکلات و گرفتاریها را برطرف می‌کند و هرگاه مشکلی حل و یا گرفتاری با استفاده از اسباب و وسایل و توسط بنده‌ای از بندگان برطرف شود، بدیهی است که خالق و بوجود آورنده‌ی تمام اسباب خداوند است، خواه آن اسباب به صورت مستقیم و با اختیار و اراده‌ی خود مخلوقات باشد مانند حرکت فرشته و پری و انسانها و حیوانات و یا حرکت طبیعی که خداوند در موجودات بی جان قرار داده و حرکتی ناخواسته بوسیله بادها و امواج دریا و سیلابها و غیره صورت گیرد که خداوند خالق همه این حرکتهاست، چون هیچ تغییر و تحوّل و نیرویی نیست مگر از جانب و توسط خداوند تعالی[1] هر چه بخواهد و اراده کند همان می‌شود و هر چه نخواهد نمی‌شود، لذا باید همه امیدها متوجه خداوند متعال باشد، فقط بر او توکل کنیم و همه چیز را تنها از او طلب کنیم، چون هر چه او بخواهد و آسان کند، شدنی و آسان خواهد بود، گرچه مردم و مخلوقات نخواهند و اگر الله کاری نخواهد صورت گیرد، اگر تمام مردم جمع شوند و راغب به انجامش باشند، هرگز انجام نخواهد گرفت.[2]

١- الفتاوي ١٠٢/٨.

٢- الفتاوي ١٠٢/٨.

اینها برخی از مفاهیم سخن امیرمؤمنان بود که فرموده بود: «کسی به جز پروردگارش امیدوار نباشد» و در توضیح جمله‌ی دیگر امیرمؤمنان علی که می‌فرماید: «بنده نباید جز از گناهان خود از چیزی دیگر بیمناک باشد و بترسد» باید گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَٰذِهِۦۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓۗ ﴾ (اعراف/۱۳۱).

ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد (که‌اغلب هم چنین بود) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است.

خداوند متعال واضح و روشن بیان فرموده که هر خوبی و نیکی ای که به انسان می‌رسد از جانب خداوند به بندگانش عطا می‌شود و بدیها و گرفتاریهایی که به آنان می‌رسد به سبب گناهانشان است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ٣٣ ﴾ (انفال/۳۳).

خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند (به گونه‌ای که آنان را ریشه‌کن و نابود سازد. چرا که تو رَحْمَة لِلْعالَمين بوده و آنان را به سوی حق فرا می‌خوانی و امیدواری که آئین اسلام را بپذیرند و راه رستگاری در پیش گیرند) و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که (برخی از) آنان طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند (و از کرده خود پشیمانند و از اعمال ناشایست خویش توبه می‌کنند).

خداوند متعال در این آیه خبر داده که استغفارکنندگان را عذاب نمی‌کند، چون استغفار و طلب بخشش گناهان از جانب بنده، گناهان را پاک می‌کند و عذاب الهی را دفع می‌کند، رسول‌الله ﷺ فرموده‌است: «مَن أكثرَ الاستغفار، جعلَ اللهُ لهُ مِن كلِّ همٍّ فَرجَاً و مِن كلِّ ضيقٍ مَخرجاً و رزقَهُ من حيثُ لايحسبُ»[1]: (هر کس زیاد استغفار کند، خداوند او را از هر اندوهی نجات می‌دهد و برای هر مصیبت و گرفتاری راه نجاتی برایش قرار خواهد داد و او را از جایی روزی می‌دهد که گمان نکند).

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- سنن ابن ماجه ش ۳۸۱۹، ابوداود ش ۱۵۱۸.

﴿ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۚ إِنَّنِي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ ٢ وَأَنِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُمَتِّعۡكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى وَيُؤۡتِ كُلَّ ذِي فَضۡلٖ فَضۡلَهُۥۖ وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ كَبِيرٍ ٣ ﴾ (هود/۲-۳).

(ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم دهنده (کافران به عذاب دوزخ) و مژده دهنده (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم پشت بکنید، من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم.

خداوند در این آیه توضیح داده است که هر کس در حقیقت موحّد باشد و از گناهانش طلب مغفرت و استغفار کند، خداوند او را تا مدتی معین از زندگی سعادتمندانه‌ای بهره مند می‌گرداند و هر کس بعد از آن، اعمال خیر انجام دهد، خداوند از فضل وکرم خود به او بیشتر می‌دهد، در روایت آمده: «شیطان می‌گوید: من مردم را با گناهان هلاک کردم و آنها مرا با لاإله‌الا الله و استغفار نابود کردند، وقتی وضعیت را به این صورت دیدم، هوا پرستی و بدعتها را در میانشان پخش کردم، در نتیجه آنها گناه می‌کنند و توبه نمی‌کنند، چون تصور می‌کنند کارهای خوب و اعمال نیک انجام می‌دهند[۱].

عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: هیچ مصیبت و گرفتاری دامن گیر انسان نمی‌شود مگر به سبب گناه و بر طرف نمی‌شود مگر با توبه از گناهان. به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ١٧٤ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥ ﴾ (آل عمران/۱۷۳-۱۷۵).

همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: «مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند؛ پس، از آن بترسید.» و[لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را بس است

۱- مسند ابي يعلى ۱۲۳/۱، مجمع الزوائد ۲۱۰/۱. این روایت ضعیف است.

و نیکو حمایتگری است.» (۱۷۳) پس با نعمت و بخششی از جانب خدا، [از میدان نبرد] بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود، و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند، و خداوند دارای بخششی عظیم است. (۱۷۴) در واقع، این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید. (۱۷۵)

خداوند متعال در این آیات مؤمنان را از اینکه از طرفداران و دوستان شیطان بترسند و نسبت به قدرت آنها بیم و هراسی به دل راه دهند، نهی می‌کند و به ما دستور می‌دهد که فقط از خداوند متعال بترسیم و لازمه‌ی ترس از خداوند این است که به هر چه فرمان و دستور می‌دهد عمل کنیم و از تمام محرّمات و آنچه نهی می‌کند دوری کنیم و باز آییم و از گناهانمان طلب مغفرت و توبه کنیم، اینگونه بلا و گرفتاری از ما دفع می‌شود و می‌توانیم بر دشمنان پیروز شویم، به همین دلیل امیرمؤمنان علی ﷺ می‌فرماید: «بنده فقط باید از گناهانش بترسد» و اگر مخلوقی بر او چیره شود، به سبب گناهانش چیره شده، بنابراین باید بسیار از الله تعالی بترسد و از گناهانی که به سبب آنها به مشکلات و مصیبتهایی گرفتار شده است، توبه کند. در روایت آمده: خداوند متعال می‌فرماید: من الله و شاهنشاهم و دلها و پیشانی آنها به دست من است. لذا هر کس از من اطاعت کند، بر او رحمت می‌فرستم و هر کس نافرمانی کند، بر او خشم و غضبم را فرو می‌آورم. بنابراین به اسباب و عواملی که در اختیار شاهان است سرگرم نشوید و از من الله تعالی اطاعت کنید، دلهایشان را نرم می‌کنم.[1]

۲- علی ﷺ اسماء و صفات خدا ﷻ را به مردم معرفی می‌کند

خداوند متعال در مورد اسمای حسنی و صفات والای خود می‌فرماید:

﴿ فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ﴾ (محمد/۱۹)

یعنی: بدان که قطعاً هیچ معبودی به حق جز الله وجود ندارد. برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه.

بنابراین هر کس خداوند را بیشتر و بهتر بشناسد، از او بیشتر بیم دارد و می‌ترسد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ ﴾ (فاطر/۲۸).

۱- الفتاوي/ ۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱.

تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند.

قرآن کریم توضیح داده که شناخت اسمها و صفات خداوند یکی از بزرگترین وسیله‌ها و عاملی برای افزایش و تقویت و ثبات ایمان است و شناخت اسمها و صفات خداوند هر سه نوع توحید (ربوبیت، الوهیت و اسما و صفات) را در بر می‌گیرد و در حقیقت این انواع توحید روح، هدف و اصل ایمان است و هر اندازه شناخت و آشنایی انسان نسبت به اسمها و صفات خداوند بیشتر باشد، ایمانش قویتر ویقین او پخته‌تر می‌شود.[1]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ (اعراف/١٨٠).

خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش‌یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید و کسانی که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند، ترک کنید (و واژه‌هائی به کار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خدا است)، آنان کیفر کار خود را خواهند دید.

همچنین می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ (اسراء/١١٠).

یعنی: بگو: (خدا را) با ندای « الله »یا « رحمن » به کمک طلبید (فرقی نمی‌کند و خدا را به نامها و صفات متعدّد به فریاد خواندن، مخالف توحید نیست) خدا را به هر کدام (از اسمای حُسنی) بخوانید (مانعی ندارد و تعداد اسما نشانه تعدّد مُسمی‌نیست و) او دارای نامهای زیبا است (که هر یک مُعرِّف کاری از کارها و بیانگر زاویه‌ای از کمالات یزدان جهان است.

در صحیحین از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «إن لله تسعة و تسعين اسما مئة إلا واحدة مَن أحصاها دخل الجنّة»: (همانا خداوند دارای نود و نُه نام است که هر کس آنها را حفظ کند و ذکر نماید وارد بهشت می‌شود.)[2]

١- الوسطية في القرآن، صلابي/٢٣٨.

٢- بخاري، كتاب الدعوات، ش/٦٤١٠.

یعنی نامها را حفظ کند و معانی آنها را بفهمد و به آنها اعتقاد داشته باشد و خدا را با آنها عبادت و پرستش کند، وارد بهشت می‌شود. ناگفته پیداست که فقط مؤمنان وارد بهشت می‌شوند.[1]

به دلیل اهمیت این علم (شناخت اسما و صفات) امیرمؤمنان علی رضی الله عنه می‌فرماید: ای کسی که به جستجوی علم هستی، بدان که عالم و دانشمند سه نشانه دارد: الله تعالی را می‌شناسد و نسبت به او عالم و آگاه باشد و نیز به هر چه خداوند متعال دوست دارد آگاه باشد، از هر چه در نظر الله ناپسند است علم و آگاهی دارد.[2]

در وصف خداوند متعال می‌فرماید: او آگاه به تمام مکانها، لحظه‌ها و زمانهاست. اشیاء را بر اصل و پایه سابق نیافریده و از روی نمونه و شبیه نساخته است، بلکه هر چه آفریده، خلقتش از خود خداوند بوده و هر چیز را به بهترین شکل و صورت و شایسته آفریده و در بلند مرتبه بودنش یکتا و بی‌نظیر است، هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند مانع کار خداوند شود و اطاعت بندگان و مخلوقات برایش سودی ندارد، به زودی خواسته‌های نیازمندان و فریادکنندگانی را که او را به فریاد می‌خوانند اجابت می‌کند، فرشتگان در آسمانها و زمین مطیع و فرمانبردار او هستند و علم و آگاهی او از مردگانی که پوسیده‌اند همانند علم و آگاهی او از افراد و موجودات زنده‌ای است که سرگرم زندگی اند، آگاهی اش از آسمانهای بالا همانند آگاهی اش از طبقات زیرین زمین است. از هر چیز آگاه‌است، صداها او را حیران و زبانها او را مشغول نمی‌کنند، با تدبیر و بینا و بر تمام امور آگاه است، زنده و پایدار است، پاک و بالاتر از این است که بتوانیم برای صفاتش کیفیت و چگونگی بیان کنیم.[3]

شخصی یهودی پیش امیرمؤمنان علی رضی الله عنه آمد و پرسید: پروردگار ما از چه زمانی بوده؟ چهره‌ی امام تغییر کرد و گفت: هیچ چیز نبوده که او بوده است، هستی وجود نداشته که او پایدار و برقرار بوده‌است، بدون کیفیت و چگونگی وجود داشته‌است، هنوز گذشته و آینده در کار نبوده که او بوده‌است. همه چیز غیر از او پایان پذیر است و او هدف و پایان هر هدف و پایان است، آن یهودی بعد از شنیدن سخنان امام اسلام آورد.[4]

١- توضیح و البیان لشجره‌الایمان، سعدي/۴۱.

٢- تاریخ‌یعقوبی ۲۰۷/۲، منهج علي /۴۱.

٣- جلسة الاولیاء ۷۳/۱.

٤- تاریخ الخلفاء سیوطي، ص ۲۰۶

یکی از احادیثی که علی از رسول‌الله ﷺ روایت کرده است، حدیث زیر است. علی می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«إن الله رفيق يحب الرفق ويعطي على الرفق ما لايعطي على العنف»

(همانا خداوند رفیق (نرم و مهربان) است و نرم خویی را دوست دارد و با نرمی چیزهایی می‌دهد که با تند خویی وخشونت نمی‌دهد.

قطعاً شناخت خداوند با اسمها و صفاتش و تامّل در معانی آن و ایمان به آنها موجب می‌شود بنده خداوند را دوست بدارد و تعظیمش کند و در نتیجه از دستورات خداوند فرمانبرداری کند و از هر چه نهی کرد دست بکشد و در مشکلات فقط به او پناه برد و در نیازها فقط از او بخواهد و در مصیبتهای سخت او را به فریاد خواند و از او استعاثه کند و تمام عبادتهای قلبی را فقط مختص او بداند و فقط برای او انجام دهد و به انجامش برساند.

۳- امیرالمؤمنین علیؓ نعمتهایی را که باید شکر و سپاسشان به جای آورده شود، معرفی نموده است.

امیرمؤمنان ؓ در حالیکه نعمتهای خداوند را به بندگان یادآوری می‌کند، می‌گوید: ای بندگان خدا، شما را به ترس و بیم از خداوند سفارش می‌کنم که برای شما مثالها زده و مدتهای مشخصی برایتان تعیین کرده و به شما گوشهایی داده تا آنچه می‌گوید بفهمید و چشمانی داده تا بدون پرده ببینید و دلهایی داده تا نیرنگها و حیله‌ها را بشناسید و هر چیز را ترکیب و شکلی داده و برایش مدّت زمانی تعیین کرده است و بدانید که خداوند شما را بیهوده نیافریده و از شما غافل نیست و حتی نعمتهای مورد نیاز شما را به طور کامل به شما بخشیده و ملائکه‌ی ثبت و ضبط اعمالتان و پاداش و سزا را در تمام احوال در کمین شما گذاشته است. لذا، ای بندگان خدا، از خدا بترسید و برای طلب و درخواست از خدا کوشا باشید و به انجام اعمال نیک مبادرت ورزید که شکم پرستیها قطع خواهد شد و لذتها تلخ خواهند گشت[1].

امیر مؤمنان علیؓ مردم را به نزدیک شدن به خداوند و شکر نعمتهای الهی تشویق می‌کرد و از توجّه و علاقه زیاد به لذتها و آرامش با آنها بر حذر می‌داشت و تشویق می‌کرد که به آنچه نزد خداوند است امیدوار باشند و شکر نعمتهای الهی را به جای آورند تا خداوند نعمت بیشتری به آنها ارزانی بخشد و می‌فرماید: اگر زندگی و نعمتها بر حسب مراد است خداوند متعال را شکر گویید و در کنار آن ترس از خداوند را فراموش نکنید و اگر با

۱- الحلية ۱/۷۸، صفة الصفوة /۳۲۸

مشکلات روبرو شدید، خداوند را ذکر کنید و به خداوند امیدوار باشید که خداوند به مسلمانان اعلان کرده که کارهای نیک انجام دهید و وعده داده که هر کس شکر نعمتهایش را به جای آورد، بر نعمتهایی که داده خواهد افزود.[١]

علی رضي الله عنه مردم را به تفکر و اندیشه در وجود خودشان و هستی دعوت و تشویق می کرد و فرموده: هر کس خویشتن را بشناسد، پروردگارش را می‌شناسد.[٢] همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٞ لِّلۡمُوقِنِينَ ٢٠ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١ ﴾ (ذاریات/٢٠-٢١).

در زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). در خودِ وجود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی‌بینید؟

٤- توجه بسیار زیاد و حرص‌ورزی علی رضي الله عنه بر نابود کردن آثار جاهلیت

علی بن ابی طالب رضي الله عنه فرمود: رسول‌الله صلى الله عليه وسلم در مراسم تشییع جنازه‌ای فرمود: «أيُّكم يطلق إلى المدينة فلايدع وثناً إلاّ كسره و لا قبراً إلا سوّاه و لاصور إلاّ لطخها»: (چه کسی از شما به مدینه می‌رود و هر بت و تندیسی یافت بشکند، هر قبری بالاتر از سطح زمین بود با زمین یکسان و برابرش کند و هر عکس و تصویری بود، نابود کند؟ علی گفت: من می‌روم، رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: برو، علی رفت و بازگشت و گفت: ای رسول خدا صلى الله عليه وسلم بُتی در مدینه نگذاشتم مگر اینکه شکستم و قبری نگذاشتم مگر اینکه با خاك یکسان کردم و هیچ عکسی نگذاشتم مگر اینکه نابود کردم، سپس رسول‌الله صلى الله عليه وسلم فرمود: هر کس دوباره چیزی از اینها را ساخت (یعنی بت، قبر و عکس) قطعاً بر آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.[٣]

بعد از اینکه علی رضي الله عنه خلافت را به عهده گرفت، به ابوهیاج اسدی گفت: «تو را برای انجام کاری روانه می کنم که رسول خدا صلى الله عليه وسلم مرا فرستاد که هیچ مجسمه‌ای نگذاری مگر اینکه نابود

١- البداية و النهاية ٧/٣٠٩.

٢- مطلوب كل طالب من شرح كلمات علي بن ابي طالب، محمد عبدالجليل عمري (خطي است) به نقل از منهج علي بن ابي طالب فى الدعوة الى الله./٩٦

٣- مسند امام احمد، (٢/٦٨)، و احمد شاكر مى گويد سند اين حديث صحيح مى باشد.

کنی و هیچ قبری نگذاری مگر اینکه با زمین یکسان کنی».[1] (یعنی قبرهای ساخته شده را از هر کس که باشد خراب و با زمین برابر کنی) به این ترتیب سیدنا علی دستور داد که مجسمه‌ها نابود شود و قبرهای ساخته شده را خراب کنند.

بسیاری اوقات علی به قبرستان می‌رفت تا از زیارت قبور پند و اندرز بگیرد، یک بار کنار قبرستانی ایستاد و گفت: ای صاحبان قبرها ما را از اخبارتان خبر دهید، اخبار شما در میان ما این است که زنان شما ازدواج کردند و اموال شما را تقسیم نمودند و در خانه‌هایتان کسانی دیگر سکونت کرده‌اند و سپس گفت: سوگند به خدا! اگر حرف می‌زدند می گفتند: هیچ چیز را بهتر از تقوا و پرهیزکاری نیافتیم.

امیرمؤمنان علی ﷺ همواره می کوشید توحید، خالص و پاک بماند و اسباب و وسایلی که منجر به شرک می‌شود قطع گردد، به همین دلیل از اینکه قبرها را محل نماز خواندن و مسجد قرار دهند، مردم را بسیار بر حذر می‌داشت و هشدار می‌داد، چرا که این امر موجب می‌شود افرادی که چنین کارهایی کنند به فتنه بیفتند و این عمل عاملی برای پرستش مرده‌ها شود و سیدنا علیﷺ کسانی را که قبرها را مسجد و محل عبادت قرار می‌دهند به بدترین مخلوقات توصیف کرده و می‌فرماید: بدترین مردم کسانی هستند که قبرها را مسجد قرار می‌دهند.[2]

این سخن را علیﷺ به پیروی از آن حدیث رسول‌الله ﷺ گفته که فرموده‌است: «اشتدّ غضبُ الله علی قومٍ اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد»[3]: (خشم و غضب خداوند بر آن قومی‌که قبرهای پیامبرشان را مسجد قرار دادند، سخت و شدید است). غیر از این، احادیث دیگری نیز از پیامبر ﷺ ثابت است.

در اینجا لازم به توضیح است که هدف از زیارت قبور از دیدگاه حضرت رسول ﷺ سه چیز است که رسول‌الله ﷺ بیان فرموده‌اند، اوّل: پند و اندرز وعبرت گرفتن از مرگ. دوّم: دعای خیر برای مردگان. در هیچ یک از این دو هدف شرعی چیزی وجود ندارد که مؤید این باشد که زائر به هدف برآورده شدن نیازهایش و نفع بردن به زیارت قبرها برود و هر کس با چنین نیّتی به زیارت قبور برود با پیامبرﷺ و آداب زیارتی که‌از دیدگاه‌اسلام و علمای معتبر صحیح است، مخالفت کرده است.

۱- فقه علي، قلعجي ص ۴۹۴.
۲- مصنف عبدالرزاق ۴۰۵/۱. کنز العمال، ش/۲۲۵۲۲.
۳- فتح الباري ۳۷۶/۴، اسناد آن حسن است.

ابن العربی در شرح اهداف سفر می‌گوید: یکی از سفرهای مشروع و جایز این است که به قصد دید و بازدید دوستان و برادران برویم. این را در باب فضیلت کسی که به دیدار برادر دینی زنده بیان کرده، امّا اگر وفات کرده بود، زیارت قبرش نیز جایز است تا با زیارت قبر وی به حال او ترحم کند (و با دعای خیر و درود و سلام بر او) به او نفع برساند. امّا زیارت قبور به این نیت که‌از میّت و قبر نفعی برساند ویا مشکلش حل شود، بدعت و ناجایز است.[۱]

حتّی اگر به زیارت قبر به نیّت حل مشکل و برطرف شدن نیازهایش برود، عین همان چیزی است که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده و نسبت به آن هشدار داده است، این زمانی بود که اصحاب پیامبر ﷺ از او در خواست کردند که برایشان مانند مشرکان «ذات انواط» قرار دهد، ابو واقد لیثی روایت می‌کند وقتی رسول‌الله ﷺ عازم جنگ حنین بود از کنار درختی عبور کرد که «ذات انواط» نامیده می‌شد و مشرکان اسلحه‌هایشان را (به نیّت تبرّک) بر آن آویزان می‌کردند، اصحاب گفتند: ای رسول‌الله ﷺ برای ما نیز همانند آنها درختی تعیین کن (تا اسلحه‌هایمان را آویزان کنیم)، رسول‌الله فرمود: «سبحان الله هذا کما قیل لموسی اجعل لنا الهاً کما لهم آلهة و الذي نفسي بیده لترکبنّ سنة من کان قبلکم»[۲]: (سبحان الله! این دقیقاً همانند آن چیزی است که به موسی گفته شد: برای ما معبودهایی قرار بده، همانطور که آن مشرکان معبودانی دارند، سوگند به آنکه جانم در دست اوست، شما از راه و روش ملّتهای قبل از خود پیروی خواهید نمود).

شیخ زروق پس از ذکر حدیث فوق می‌گوید: علمای اسلام می‌گویند: تعظیم و بزرگداشت مکان، درخت و آثار و غیره به هیچ عنوان جایز نیست و احترام و بزرگداشت هر چیزی که در عقاید و باورهای عصر جاهلیت مورد توجه و احترام بوده و گمان می‌کردند به وسیله‌آنها شفاء می‌یابند و یا نیازهایشان برآورده می‌شود، جایز نیست و انحراف از عقیده‌ی پاک و صحیح اسلامی‌است.[۱]

سپس در ادامه می‌نویسد: این حدیث دلیلی است بر اینکه هر چه عبادات عصر جاهلیت اصلی داشته ویا سبب دوام اعتقادات و عبادتهای مشرکان می‌شود اعم از اینکه چرمی، آهن،

۱- فتح الباري ۶۵/۳.

۲- سنن ترمذي، ش/۲۱۸۰ حسن و صحیح است.

۱ عدة المرید /۳۰۶، الغلو في الدین، غریاني/۱۱۹.

سنگی، ساختمان و آثار باستانی و امثال اینها باشد هیچ ارزشی ندارد و موجب هلاکت و انحراف است.[1]

شکی نیست که قبر پرستی یکی از اصول اعتقادی عصر جاهلیت بوده است و واضح است که مشهورترین بتهایی که عبادت می‌کردند «لات» و «منات» بوده است و این دو، نام مردمان نیکوکاری بوده که بعد از مرگشان تا جایی در احترام و بزرگداشتشان غلو کردند که به جای الله آنها را عبادت می‌کردند.[2]

در حقیقت این حدیث پیامبرﷺ و عمل سیدنا علی ؓ در حمایت از توحید تأثیر بسزایی داشته و برای ما روشن می‌شود که آنچه از طرف برخی جاهلان مسلمان امروزه در قالب احترام و تعظیم قبرها و طواف به دور آنها و توسل به اموات انجام می‌شود، حرام و مخالف دستور خداوند و پیامبرﷺ و عمل سیدنا علی ؓ است، لذا بر علمای ربانی و خدا پرستی که به روز قیامت امیدوارند واجب است علی وار به پیامبر ﷺ اقتدا کنند و تلاش کنند که مردم تنها خداوند را عبادت و بندگی کنند و دلهایشان متوسل به خداوند واحد و قهّار باشد و با موانعی که بر سر راه رسیدن به خداوند است با حکمت و موعظه‌ی نیکو مبارزه کنند.

الف: زیارت مشروع قبرها

زیارت قبرها یکی از سنتهای مجهول اسلامی است که گروهی تلاش کردند مدام از شیوه صحیح زیارت قبور بی‌خبر بمانند، تا بدین وسیله بدعت و خرافات را در جهان اسلام رواج دهند و عدم راهنمایی و ارشاد و دعوت علماء و دعوتگران به تبیین شیوه‌ی صحیح موجب شد تا راه و روشهای نادرست زیارت قبور به عنوان عبادت معرفی شود.

در حقیقت هدف از زیارت قبور در اسلام این است که انسان به یاد مرگ و ارزش و پایان کار خود بیفتد ویقین کند که به زودی جایگاه او در همین مکانی است که اکنون زیارت می‌کند و این امر او را در عبادت و اطاعت خداوند متعال یاری می‌دهد و موجب می‌شود با ثبات و استواری بیشتری به عبادت روی آورد و خود را کنترل کند، بویژه زمانی که در عبادت سُست و بی نشاط باشد، تا به نحو شایسته‌ای به امور عبادی بپردازد و جایز است که بر اموات سلام کنیم و برایشان دعای خیر و طلب مغفرت نمائیم، عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند: رسول‌الله ﷺ آخر شبها به قبرستان بقیع می‌رفت و می‌گفت: «السّلام علیکم دارَ قومٍ مؤمنین

١- عدة المريد /٣٠٦، الغلو في الدين، غرياني/١١٩.

٢- الغلو في الدين /١١٩.

و إنّا إن شاءَ الله بکم لاحقون، اللهمّ اغفر لأهل البقیع الغرقد»: (سلام بر شما سرای قوم مؤمنان و ما به خواست خداوند به شما خواهیم پیوست. پروردگارا! اهل بقیع غرقد را بیامرز).

عایشه در روایتی دیگر می‌گوید: جبریل آمد و به پیامبر ﷺ خبر داد که خداوند به او دستور داده برای اهل بقیع طلب مغفرت کند، عایشه می‌گوید: به رسول‌الله ﷺ عرض کردم: چه بگویم؟ فرمود: «بگو: سلام بر شما مؤمنان و مسلمانانی که‌اهل این دیار هستید، رحمت خداوند بر گذشتگان و آیندگان ما باد و به خواست خدا بزودی به شما خواهیم پیوست[1].

علمای اسلام در رابطه با بناسازی و ساخت و ساز بر روی قبرها بیانات کافی و شافی را ایراد کرده‌اند، به همان صورت که آداب زیارت رسول خدا ﷺ و دعا و نیایش او با پروردگار را توضیح داده‌اند و بر این نکته تأکید کرده‌اند که در بین خدا و بندگان هیچ واسطه‌ای در کار نیست:

*-کاسانی حنفی در کتاب «بدائع الصنائع» می‌گوید: ابوحنیفه بناسازی بر قبر را مکروه و ناپسند می‌دانست و هرگاه «مکروه»بطور مطلق بکار برده شود منظور حرام بودن است، همانگونه که ابن مالک حنفی با صراحت حرام بودن این کار را بیان کرده است[2].

*- طحاوی حنفی میگوید: «نباید قبر را لمس کرد و نه بوسه زد، چون این عادت اهل کتاب (یهود و نصاری) بوده و این کار جز برای رکن یمانی کعبه و حجرالأسود جایز نیست و تنها خاص آن است»[3].

*- قاضی عیاض از امام مالک نقل می‌کند که گفت: «به نظرم ایستادن در کنار قبر پیامبر ﷺ جایز نیست، بلکه باید سلام کرد و رفت. ابن وهب از او روایت می‌کند که گفت: زائر به قبر نزدیک می‌شود و سلام می‌کند و نباید قبر را لمس کند».[4]

*- رزوق مالکی گفته: « ساختن مسجد بر روی قبر نیک مردان شایسته، ...لمس کردن و دست کشیدن برروی آن در هنگام زیارت قبرها روش نصرانیها است و نیز بر داشتن خاک قبر به قصد تبرّک، همه اینها بدعت و نو آوری در دین هستند و حرام و ممنوع اند»[5].

۱- مسلم ۶۷۱/۱، ش/۹۷۴

۲- بدائع الصنائع/(۳۲/۱)

۳- حاشیه‌ی طحاوی بر مراقی الفلاح، ص ۳۴۰.

٤-کتاب شرح الشفاء(١٥٢/٢).

٥- شرح رساله‌ی قیروانی (٢٤٤/١).

*- و شافعی فرموده: «رأی من بر این است که قبر اصحاب مهاجرین و انصار گچکاری و... نشود» و نیز گفت: «کارداران و والیان مدینه را دیده‌ام که قبرهای آراسته به گچ را منهدم می‌کردند، ولی فقهای اسلام از آنها ایراد نمی‌گرفتند».[۱]

*- امام نووی گفته: «مسح و لمس قبر رسول خدا ﷺ و بوسیدن آن مکروه و ناپسند است، بلکه ادب این است که زائر با فاصله از آن توقّف کند، همانگونه که در زمان حیات ایشان فاصله را با او رعایت می‌کرد، این است حق و صواب و درست که مورد اتّفاق علما است»[۲].

*- امام سُبکی در فتاوای خود می‌گوید: « قبر رسول خدا ﷺ لمس نمی‌گردد و نباید به آن نزدیک شد و طواف و گشتن به اطراف آن هم جایز نیست»[۳].

ب: تاریخ برگزاری گردهمایی در مزارها وگنبدها

مشهور است که اولین کسانی که برای مزارها و گنبدها گردهمایی و جشنهای سالانه گرفتند، فاطمیان یا همان عبیدیان قرن چهارم بودند. احمد بن علی مقریزی می‌گوید: فاطمیها شش جشن تولد داشتند که عبارتند از: جشن تولد پیامبرﷺ، تولد علی بن ابی طالب، حسن، حسین، فاطمه و خلیفه و در کنار قبر حسین ؓ شتر و گاو و گوسفند قربانی می‌کردند.[۴]

قبل از این در سه قرن اوّل اسلام اصلاً بارگاه و گنبد و مزاری وجود نداشته که برای احترام و بزرگداشت آن جلسه‌ای برگزار شود، واضح است که بیشتر اصحاب پیامبرﷺ در مصر و شام، عراق و غیره دفن شده‌اند و اصلاً قبرهاشان مشخص نیست و هر قبری که مشخص است مورخان و سیره نویسان درباره‌ی صاحب آن اختلاف نظر دارند. اگر قبر و بارگاه سازی در اسلام اهمیتی می‌داشت، چگونه قبر کسانی که صالحان وعلما و پیشگامان هدایت این امّت بودند نامشخص می‌ماند، به ویژه که آنان پرچم داران دین و علم و جهاد و عبادت بوده‌اند و اگر مراسم و گردهمایی سالگرد تولد و وفات ارزش و رنگ و بوی اسلامی می‌داشت، قطعاً قبور آنها ناشناخته باقی نمی‌ماند و به دلیل اهمیت موضوع جایی برای اختلاف بین مورخان باقی نمی‌ماند.

بدیهی است که این عمل مردم که بعد از خیر القرون (سه قرن برتر اوّل اسلام)بوده، نمی‌تواند مشروع باشد و این در حالی است که پیامبر ﷺ از اینکه قبرش را محل جشن و

۱- الأم(۱۱/۹۱۶).
۲- الزواجر عن اقتراب الکبائر (۱/۲۴۴).
۳- فتاوی سبکی (۱/۲۸۹).
٤- المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار(۱/۴۲۷، ۴۹۰)، الغلو فی الدّین غریانی، ص ۱۰۳.

مراسم قرار دهند نهی کرده است و هر کس بر سر قبری جشن و مراسم برگزار کند، دقیقاً مرتکب عملی شده که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده و نسبت به انجام آن هشدار داده است. در واقع این افراد عمل مرشد و استاد خود را بر سنّت رسول‌الله ﷺ و اصحابش ترجیح داده‌اند، ولی خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ ﴾ (حجرات/١)

ای کسانی که‌ایمان آورده‌اید! بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیشدستی مکنید و از خدا بترسید و پروا داشته باشید.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ ﴾ (نور/۶۳)

آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی).

ج- رابطه‌ی مزار و ضریح و بارگاه‌ها با عقب ماندگی و جاهلیت

ارزش و اهمیّت گنبدسازی که از جانب قبر پرستان بر خلاف دستور رسول‌الله ﷺ روی قبرها اعمال می‌شد، بالا گرفت و افزایش روز افزون یافت، چون پیامبر ﷺ دستور داده قبرهای بر افراشته شده را خراب و با زمین همسطح کند و امیرمؤمنان علی این دستور شریعت اسلام را عملاً برای ما شرح داده، امّا متأسفانه مردم قبرها، گنبدها و گلدسته‌هایی که بر روی قبرها می‌سازند، با انواع نماها و رنگ‌های جالب توجه، درست می‌کنند و روی قبرها را با پرده‌های ابریشمی‌همانند پرده‌های کعبه می‌پوشانند و با دربهای گران قیمت و فاخر از قبرها حفاظت می‌کنند و گاو صندوقهایی بر روی قبرها و گاهی کنار قبرها می‌گذارند تا زائران پول و نذوراتی را که به مرده‌ها می‌بخشند در آنها بریزند!!!، تا نیازهایشان برآورده و مشکلاتشان حل شود و به آرزویشان برسند. در نتیجه خادمان و نگهبانان و متولیان این بارگاهها زندگی بسیار مرفه و راحتی دارند، ولی در واقع کار و تلاش آنها این است که درباره‌ی کارهای خارق العاده و کرامتهای صاحبان این قبرها را به سمع زائران (فریب خورده) و مردم (ساده لوح)

برسانند و از عاقبت بد کسانی که نسبت به کرامات صاحبان قبور شک می‌کنند، به آنها هشدار می‌دهند و مردم را می‌ترسانند.

حقیقت این است که از زمانی مسلمانان به قبر و گنبد و بارگاه و مزارها روی آورده‌اند، همّت‌هایشان سست و ضعیف شده و دوران عقب ماندگی و انحطاط و سقوط علمی و فرهنگی و جمود فکری مسلمین از آن زمان شروع شد و نور رسالت محمّدی را که توانست در چهل سال اوّل از ایران تا مغرب را تابع دین خویش کند، تغییر داده و تحریف کردند.

آری! این دین را که سرتاسر فرهنگ و تمدن و پیشرفت بود، به عقب ماندگی، تنبلی و اوهام پرستی تبدیل کردند و تلاش و همّت مسلمانان را محدود به مسایلی کردند که سلف صالح ما از آنها بی خبر بودند، همان کسانی که تمام زندگیشان علم و عمل صالح بود و از هیچ عمل صالح و شایسته‌ای دریغ نمی‌کردند، آنها کوچکترین توجهی به این اوهام پرستی‌ها و خیال بافیها نمی‌کردند، آیا شایسته نیست از خود سؤال کنیم: آیا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه‌ی بزرگوار، این رسم و رسوم در میان مسلمین وجود داشته است و آیا صحابه بر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که افضل‌ترین قبرهاست چنین گنبدهایی ساخته‌اند؟ آیا برای قبور صحابه که برترین انسانها بوده‌اند چنین مزارهایی ساخته شده است؟ آیا در زمان پیشوایانی همچون: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل که اکثریت قاطع مسلمانان از آنها پیروی می‌کنند چیزی از این قبرسازی‌ها وجود داشته است؟ آیا عدم وجود چنین چیزهایی در بهترین عصر و دوره‌های مسلمانان دلیل روشنی بر این حقیقت نیست که این اعمال نه هیچ اصل و اساسی در دین داشته و نه ارتباطی به عبادت و ولایت دارد، بلکه اینها مظاهر عقب ماندگی و جاهلیت است که عده‌ای به نام دین و برای مصلحت شخصی خود از آنها بهره برداری می‌کنند. آری! مصلحت شخصی که توده‌های زیادی از مردم را تخدیر کرده و بر عقل و شعورشان چیره می‌شوند و جیب‌هایشان را خالی می‌کنند و اموالشان را به ناحق و باطل می‌خورند و همواره آنها را عقب مانده نگه می‌دارند.

این در حالی است که اسلام قرنهای متمادی زمام رهبری و علم و دانش و فرهنگ و قانونگذاری و اخلاق را در دست داشت و موجب رحمت و خیرخواهی بشریّت و پیشرفت به سوی نوآوری مادی و ارزشهای اخلاقی را به عهده داشت، در آن قرنها مسلمانان واقعاً مسلمان و متعهّد به اسلام بودند و عمل به احکام اسلام را برای خود و دیگران عزت و افتخار می‌دانستند. اما وقتی از حقیقت اسلام فاصله گرفتند و مفاهیم اسلام را عوض کردند و به مغالطه و سفسطه روی آوردند و به نام توکّل بر خدا و در پیش گرفتن مسلک درویشی به تنبلی و اوهام پرستی و دل بستن به مسائل غیبی که هیچ دلیل شرعی معتبری بر آن نداشتند و خداوند

دستور و فرمانی به ما نداده بود روی آوردند، در حالی که علم و هدایت (قرآن و سنت صحیح) در دسترسشان بود و آنها تمامی‌آن اعمال باطل و بی اساس را تبرک جستن به اشیاء و اشخاص می‌نامیدند و با این نامگذاری هر چه مخالف آن بود را خلاف می‌دانستند، ولی شایسته آن کسی که از هدایت و عوامل آن رویگردان باشد، گمراهی و دوری از برکت هست[1].

د- ارتباط تهاجم استعماری و ساخت بارگاه و گنبدها بر قبرها

استعمارگران غربی در حملات ویورشهای خود نقشه‌ها و دسیسه‌هایی را برای سوق دادن مسلمانان به سمت و سوی خرافات و بدعت طراحی کردند تا از اصل دین فاصله بگیرند. روزنامه تایمز انگلیسی از زبان یکی از رهبران استعمار بریتانیا که مسلمانان را به بدعتها و اوهام پرستی تشویق می‌کرد، می‌نویسد: بدعتها و خرافات و اوهام پرستیها شیوه‌ای قطعی برای دور کردن مسلمانان از اصل اسلام است.

شیخ احمد باقوری می‌گوید: یکی از مستشرقان بزرگ، برخی از شیوه‌های استعماری در آسیا را برایش بازگو کرده و گفته بود: ضرورت ایجاب می‌کرد که کاروانهای استعماری را از هند به بغداد بیاوریم و در طول این مسیر طولانی گرایش و تفکری جدید بوجود آید تا به اهداف استعماری‌مان برسیم و چون راهی برای نقل و انتقال کاروانها نمی‌یافتیم، اخیراً متوجه شدیم لازم است در این مسیر بارگاه، قبرها و گنبدهایی با مسافتهای نزدیک ساخته شود و در میان مردم شایع می‌کردیم که این بارگاه و ضریح اولیای خداوند است و کرامات زیادی از آنها دیده شده و تا جایی به این قبر سازیها و شایعات ادامه دادیم که آن راه، راهی پر رونق و پر رفت و آمد و محل زیارت زائران فراوان می‌شد.[2]

انگلیس به وضعیت دینی مصر اهمیّت ویژه‌ای می‌داد، زیرا در کمین رشد کمونیستی در منطقه بود و از طرفی پایبندی مردم مصر به باور دینی به حکومت انگلیس امید و آرامش می‌داد، چون در آن سال سه میلیون مسلمان آرامگاه احمد بدوی را در شهر طنطا زیارت کرده بودند، آری، این دینداری مورد تأیید انگلیس است.

۱- الغلو في الدّين، غرياني /۱۰۵.

۲- ليس من الاسلام، محمد غزالي /۲۲۴.

یکی از علمایی که‌از طرف اوقاف برای سخنرانی و نصیحت زائران اعزام شده بود می‌گفت: کارهایی از زائران می‌دیدم که بایستی آنها را با شلاق می‌زدیم، نه با حرف و زبان توبیخ کنیم و اگر از آن زائران می‌خواستیم به یکی از فرائض دینی (مانند: نماز و روزه و جهاد و حج) عمل کنند، از عمل به دستورات دینی با تنفر فرار می‌کردند و همین بس که بدانی آنان برای وفا کردن به نذرها و صدقات و دعا و تضرع می‌آمدند.

ه‍- – آیا مزارها از مسایل نوپا و جدید در دین هستند؟

رسول‌الله ﷺ که برترین مخلوق و باتقواترین انسان نزد خداوند بود، از همه بیشتر از خداوند ترس و بیم داشت و احترامی که اصحابش نسبت به او داشتند بر کسی پوشیده نیست و محبتی که نسبت به ایشان داشتند بسیار زیاد بود، با این حال پس از وفات ایشان در خانه‌اش دفنش کردند و محل قبر شریف ایشان بر همگان بویژه بر اصحابش پوشیده نبود. قبرش افضلترین قبرها در دنیاست، امّا با این حال روی قبر ایشان بارگاه، ساختمان، گنبد و قبه‌ای نساختند و خلفای راشدین و دیگر صحابه بزرگوارشان هیچ وقت روزی را تعیین نکردند که برای زنده کردن یاد و نام ایشان بر سر قبر و اطراف روضه شریف اجتماع کنند و آن را فرصتی برای ذکر و عبادت بدانند، البته وقتی از کنار قبر پیامبر ﷺ عبور می‌کردند طبق دستور پرودگار بر ایشان سلام و درود می‌فرستادند، علاوه بر اینکه از دستوراتش پیروی می‌کردند و به سنّت و راه وروش ایشان پایبند بودند و در زمان حیات و بعد از وفاتش تسلیم امر و نهی او و مطیع فرمان پروردگار بودند که می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ (حشر/٧).

چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده‌است اجراء کنید و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته‌است، دست بکشید.

و می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ (احزاب/٢١). سرمشق و الگوی زیبائی در (شیوه گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند:) امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.

جانشینان پیامبر ﷺ الگوهای نیکویی هستند، چرا که رسول‌الله ﷺ دستور داده از راه و روش آنان پیروی کنیم؛ امّا کسی نقل نکرده که اصحاب پیامبر ﷺ سالی یا شبی یا روزی را

به جمع شدن در کنار آرامگاه پیامبر ﷺ برای ذکر، عبادت و زیارت اختصاص دهند و از زیارت قبر ایشان امید برکت و غیره داشته باشند؛ تردیدی نیست که خلفای راشدین و اصحاب پیامبر ﷺ، اولیاء خدا و حزب هدایت‌یافته و یاوران حق و حقیقت و سپاهیان جان بر کف دین بوده‌اند و قطعاً از ما و امثال ما آگاهتر بودند به اینکه رسول‌الله ﷺ چه‌اعمالی را دوست داشته و شیفته‌ی اطاعت او بودند و به تأیید و تصریح قرآن به قدری محبت و احترام رسول‌الله ﷺ در دلهایشان ریشه دوانیده بود که بر همگان روشن بود و به اجماع تمام مسلمانان رسول خدا را قلباً دوست داشتند و کمال احترام و بزرگواری را در حق ایشان رعایت می‌کردند و اگر در سالگرد وفات یا تولد و یا مبعث پیامبر ﷺ عیدی بود که با جمع شدن در کنار آرامگاه برای عزاداری یا جشن و شادی، ثواب می‌داشت و هیچ پیامد و نتایج فاسدی نداشت، قطعاً آنها بر ما پیشی می‌گرفتند.

امّا پیامبر ﷺ هیچ دستوری به انجام چنین اعمالی نداده و در سنّت، قولی یا تقریری و تأییدی پیامبر ﷺ نیز چیزی نیامده که مشروعیت این اعمال و رفتار را تأیید کند و کسی بعد از وفات پیامبر ﷺ و صحابه چنین اعمالی را در کنار آرامگاه پیامبر ویا قبر کسی از صحابه انجام نداده است. با توجه به اینکه سالها با آن بزرگوار همدم و همراه بودند و ایشان به کامل ترین شکل خدا را بندگی وعبادت می‌کرد و از همه آگاهتر بود که خداوند از چه اعمالی راضی و خشنود می‌شود و خیرخواه امّت و شیفته‌ی این بود که هر چه به نفع امتش باشد به آنها ابلاغ کند. با این حال باز هم او و اصحابش به این صورت خدا را عبادت نکرده‌اند، خداوند متعال در مورد خیرخواهی و دلسوزی پیامبر ﷺ نسبت به امتش می‌فرماید:

﴿ لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴿١٢٨﴾ ﴾ (توبه/۲۸).

بیگمان پیغمبری (محمّد نام)، از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است.

حتی پیامبر ﷺ ما را از اینکه قبرش را محل تجمع و برگزاری جشن بگیریم، نهی کرده و می‌فرماید: «لاتجعلوا بيوتكم قبوراً و لاتجعلوا قبري عيداً و صلّوا عليَّ فانَّ صَلاتكم تبلغني حيثما كنتم»: (خانه‌هایتان را تبدیل به قبر نکنید و قبرم را محل تجمع و عید قرار ندهید، بر من صلوات بفرستید که درود شما، هر جا که باشید به من می‌رسانند.) واژه «عید» از «العود» گرفته شده که

به معنای بازگشت و رجوع است، چون پیاپی تکرار می‌شود، یعنی: برای زیارت قبر من روزهای مشخص و اوقات مخصوصی مانند هر ماه، هر سال وغیره تعیین نکنید که به صورتی ثابت مانند عید در هر سال تکرار شود و قبرم را همانند یهود و نصارا مکانی ثابت برای عبادت مانند حج قرار ندهید. مسیحیان تا جایی غلو و زیاده روی کردند که عیسی مسیح علیه‌السّلام را معبود قرار دادند و پیامبر ﷺ اصحابش را از این برحذر داشته و فرمود: «لا تطروني كما اطرت النّصاري ابن مريم، فإنّما أنا عبده، فقولوا عبدالله و رسوله»: (در حق من زیاده روی نکنید، آن طور که مسیحیان در حق ابن مریم زیاده روی کردند، که من بنده‌ای بیش نیستم، بگویید: بنده و رسول خدا.)

وقتی متوسل شدن به قبر پیامبر که اشرف مخلوقات در نزد خداوند و سردار اوّلین و آخرین انسانها و افضل همه مخلوقات است و امید به قبول شفاعتش در نزد خداوند از هر کس بیشتر است، پس مخالفت با نهی و دستور ایشان، به اینکه در کنار آرامگاه یادواره و مراسم سالگرد برگزار کنند، وارد قسمت دوّم حدیث است که چنین کسی به مخالفین پیامبر ﷺ نزدیکتر است تا به پیامبر، همانگونه که خداوند متعال فرموده:

﴿ فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ ﴾ (نور/٦٣)

آنان که با اوامر او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی).

این بود راه و روش و هدایت بهترین قرنها، پس هر کس به مخالفت با آنها برخیزد به گمان اینکه کارش عبادت و اطاعت و تقرّب جستن به خداست، حال چنین کسانی از دو صورت خارج نیست: یا اینکه بدعتش را ازروی ظلم و ستم انجام داده یا اینکه مدعی است از لحاظ علم و فضیلت بر آنها برتری دارد.

امام مالک رحمه‌الله می‌گفت: « هر کس در این امّت چیزی را پدید آورد که در میان گذشتگان صالح نبوده، چنین کسی گمان کرده که رسول خدا ﷺ به دین اسلام خیانت کرده، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾ (مائده/٣)

امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم.

وقتی که رفتن به این اماکن به پندار کسانی که‌این کارها را می‌کنند عبادت است، ولی پیامبر و اصحابش کاری را انجام نداده‌اند و حتی از آن نهی کرده‌اند و مخالفت با پیامبر ﷺ بدعت است و بدعت انسان را به گمراهی می‌کشاند و پیامبر ﷺ در هر جمعه در سخنرانی‌هایش به مردم هشدار می‌داد و می‌فرمود: « امّا بعد: بهترین سخن کتاب خداوند و برترین راه و روشها راه و روش محمّد است، بدترین امور، امور بدعت و نوپیدا در دین است و تمام بدعتها گمراهی است»[1] و فرموده: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردٌّ »[2]: (هر کس در دین ما نوآوری کند که در دین نبوده، نوآوری و بدعتش مردود و بی اعتبار است.

با توجه به حدیث مذکور و دیگر دلایل صحیح وصریح، گردهمایی مردم در مکانی مشخص که از هر شهر و دیار و به قصد عبادت و زیارت آمده باشند جایز نیست مگر با دلیل شرعی معتبر مانند انجام مناسك حج در مکّه که حجاج به عرفه، منی و مزدلفه می‌روند و نمازهای دو عید، جمعه و جماعت که شعائر الهی است که خداوند به انجام و بزرگداشت آنها دستور داده وکسانی را که به این شعائر عمل کنند ستوده و می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢ ﴾ (حج/٣٢)

(مطلب) چنین است (که گفته شد) و هر کس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، بی‌گمان بزرگداشت آنها نشانه پرهیزگاری دلها (و خوف و هراس از خدا) است.

ساخت و ایجاد زیارتگاههای دیگر جز موارد مذکور که در اوقات مشخص در سال ویا ماه مردم به سویشان سفر کنند از بدعتهایی است که به دین و عبادات افزوده شده که خداوند مشروع قرار نداده و بر همگان واضح است رفتن به زیارتگاههایی که امروزه در شهر و دیار و در هر کوی و برزنی ایجاد شده‌اند به باور و عقیده عموم مردم عبادتی همچون دیگر عبادات است که مردم در روز یا روزهای مشخصی به قصد ذبح حیوانات و عبادت به آنجا می‌روند، این عمل ذاتاً مذموم و نکوهیده است، چرا که مطلقاً باید تمام عبادات بوسیله دلایل معتبر شرعی و برای خداوند انجام شود، لذا هر عبادتی در وقت و مکان معینی انجام گیرد بدون اینکه خصوصیّت آن روز یا زمان در شریعت تعیین شده باشد و افراد معتقد باشند که عبادت در آن وقت و مکان معین تأثیر خاصی دارد؛ همچون برکت در رزق و روزی و زندگی افراد، یا

١- مسلم، ش/٨٦٧.

٢- بخاري، ش/٢٦٩٧.

معتقد باشند مقام و درجه‌ی افراد را در نزد خداوند بالاتر می برد و یا عمل انسان مقبول و پذیرفته شده خواهد بود، یا اجر بیشتر به انسان داده خواهد شد، این اعمال به اتفاق امّت اسلام از عبادات به بدعت متحوّل می‌شود، چون مشخص کردن ثواب و پاداش برای اعمال، توقیفی و فقط حق شارع است، این اعمال و باورها منجر به مفاسد بزرگ می‌شود از جمله: عموم مردم گمان می کنند صاحب این قبر و بارگاه و گنبدها می‌توانند نفع یا ضرری به مردم برسانند و نیازهایشان برآورده و گرفتاریها را برطرف می‌کنند، حال آنکه بر خلاف دستور رسول خداﷺ بر روی آنها ساختمانهای مجلل ساخته‌اند و پیامبرﷺ از این کارها نهی کرده است. همچنین به گفته و ادعای این افراد، ذبح و قربانی در روزهای مشخص در کنار زیارتگاه موجب نزدیکی آنها به خدا می‌شود و بعد از انجام این عبادتها در کنار قبور شایعه می کنند که بیماران ما شفایافته و اگر نازا بوده‌اند، صاحب فرزندی شده‌اند، این در حالی است که فقط خداوند می تواند چنین نیازهایی که ادعا می کنند بر آورده شده، را برآورده کند. در نتیجه آن زیارتگاهها، پناهگاه نیازمندان و گرفتاران می‌شود. از زیارتگاهها درخواست چیزهایی می کنند که تنها در حیطه قدرت پروردگار است، ولی آنان از صاحبان قبرها طلب کمک و فریادرسی و برآوردن نیازهایشان را می‌نمایند و تا جایی به صاحبان قبور اعتقاد دارند که اگر باران نبارد در کنار قبر گاو و میش ذبح می‌کنند تا باران ببارد. از قرآن و سنّت رسول خداﷺ روی گردان هستند که برای طلب باران به توبه و استغفار و دعا و بر پاداشتن نماز باران امر فرموده‌اند. هر چند گاهی اوقات پس از ذبح و قربانی آنها در کنار قبرها برای طلب باران، خداوند به عنوان آزمون و گرفتارکردن آنها با استدراج مقداری باران نازل می‌کند، امّا کارشان همواره شیطانی و از اعتقادات جاهلی محسوب می‌شود.[1]

امیرمؤمنان علی ؓ همواره مردم را به توحید دعوت می‌کرد و با شرک و راهها و عوامل شرک مبارزه می‌کرد، بنابراین بر دوستان و پیروانش لازم است که به گفتار و رفتار آن بزرگوار که ما را به پایبندی از قرآن و راه و روش پیامبرﷺ راهنمایی می‌کرد عمل کنیم و چه زیباست سخنش آنجا که می‌فرماید: «نباید جز به پروردگار، به کسی دیگر امیدوار بود؛ و جز گناهش از چیزی بیم نداشته باشد). آنجا که خطاب به ابو هیاج اسدی می‌فرماید: تو را برای انجام کاری می‌فرستم که رسول‌الله ﷺ مرا فرستاد که هیچ مجسمه‌ای نگذاری مگر اینکه نابود کنی و هیچ قبر ساخته شده‌ای را باقی نگذاری مگر اینکه با زمین یکسان نمایی.[2]

۱- الفتاوی /۸-۱۰۱.

۲- مسلم کتاب الجنائز ۲/۶۶۶.

و- حرص امیرمؤمنانﷺ بر باطل نمودن اعتقاد به ستارگان

وقتی امیرمؤمنان علی ﷺ خواست عازم جنگ با خوارج شود، با منجّمی(کسی که از روی حرکت و طلوع و غروب ستارگان پیشگویی می‌کند) برخورد کرد. منجّم گفت: ای امیرمؤمنان به جنگ نرو که ماه در عقرب است و هرگاه ماه در عقرب باشد و تو به جنگ بروی شکست می‌خوری، یا چیزی شبیه این را گفت. علی گفت: با اعتماد و توکّل به خدا و تکذیب تو می‌روم. امام رفت و سفرش پر خیر و برکت بود و به کشته شدن عموم خوارج تمام شد.[1]

در روایتی دیگر آمده:... بعد از فراغت از جنگ نهروان، علی ﷺ حمد و سپاس خداوند را به جا آورد؛ سپس فرمود: اگر زمانیکه منجّم برای ما تعیین کرده بود، می‌آمدیم قطعاً جاهلان و افراد بی خبر از حقیقت دین می‌گفتند: چون در همان زمانیکه منجّم گفته بود، رفتند و پیروز شدند[2]. ببین امیرمؤمنان علیﷺ چقدر شیفته‌ی تصحیح اعتقاد و باورهای یارانش بود، به سخن منجم هیچ توجهی نکرد، بلکه با صراحت تمام او را تکذیب کرد و با او مخالفت کرده تایاران و همراهانش از عقیده‌ی فاسد حفظ شوند و این در حالی بود که سیدنا علی ﷺ در موقعیت حساس جنگ با خوارج قرار داشت و نتیجه جنگ برایش بسیار مهم بود، علیرغم این باز هم در پایان جنگ، سخنی را که در ابتدای حرکتش گفته بود فراموش نکرد و بعد از جنگ در وقتی بسیار مناسب بعد از شکست و کشته شدن خوارج عقیده فاسد منجم را به یارانش تذکّر داد.[3]

ز- علیﷺ کسانی را که با غلو و افراط مدعی شدند علی خداست در آتش انداخت

عبدالله بن شریک عامری از پدرش روایت می‌کند: به علی ﷺ گفته شد: بیرون از مسجد کسانی هستند که ادعا می‌کنند تو پروردگارشان هستی، گوید: علی آنها را صدا زد وگفت: وای بر شما! چه می‌گویید؟ گفتند: تو پروردگار، خالق و رازق مایی. علی گفت: وای بر شما! من بنده‌ای مانند شما هستم، همچون شما غذا می‌خورم و همچون شما می نوشم، اگر خدا را عبادت و اطاعت کنم، ان شاءالله به من پاداش نیک می‌دهد و اگر او را نافرمانی کنم می‌ترسم مرا عذاب کند. لذا از الله تعالی بترسید و از او پروا کنید، از این حرفها و عقیده فاسدتان

١- مجموع الفتاوی ١٧٩/٣٥، البداية و النهاية٢٨٨/٧.

٢- البداية و النهاية٢٨٨/٧.

٣- منهج علی فی الدّعوة الي الله.

برگردید، راوی گوید: از اعتقادشان دست بر نداشتند، فردای آن روز دوباره آمدند، قنبر (خادم علی) آمد به علی س گفت: سوگند به خدا! همان حرفشان را تکرار می‌کنند. علی گفت: بگو بیایند، آمدند، همان حرفها ردّ و بدل شد. روز سوم که آمدند، علیس گفت: اگر چنین حرفهایی را ترک نکنید شما را به بدترین و فجیع ترین شکل به قتل می‌رسانم، آنها بر حرفها و اعتقادشان اصرار ورزیدند، در نتیجه علی آنها را دستگیر کرد و در بین خانه و مسجد کانالی را حفر کرد و درآن آتش افروخت، سپس خطاب به آنها گفت: از این حرفهایتان برگردید، اگر برنگردید و توبه نکنید شما را در این آتش می‌سوزانم، آنها برنگشتند لذا آنها را در آتش انداخت و سوختند[1] و شعر زیر را سرود:

إنّي إذا رأيت الأمر أمراً منكراً، أوقدتُ ناري و دعوت قنبراً[2]

من وقتی دیدم، بسیار منکر است

آتشم را روشن کردم و قنبر (غلام خدمتکار) را صدا زدم.

عکرمه روایت می‌کند: انسانهای زندیق و بی دین نزد علی آمدند، آنها را در آتش انداخت، خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من به جای علی می‌بودم آنها را نمی‌سوزاندم، چون پیامبر ص از این کار نهی کرده و فرموده: «لاتعذبوا بعذاب الله»: (به سوزاندن که حق خداست کسی را عذاب ندهید.)، بلکه آنها را می‌کشتم. چون پیامبر فرموده: «من بدّل دينه فاقتلوه»[3]: هر کس دینش را عوض کرد و مرتدّ شد او را بکشید.

ابن تیمیه می‌گوید: ثابت است که علی س بیشتر افراد فرقه‌ی (غالیه: افراطی) را که معتقد به الوهیت و خدا بودن علی بودند با آتش سوزاند و به هلاکت رساند.[4]

ابن عباس س در سوزاندن فرقه سبئیه با علی هم عقیده نبود، به همین دلیل گفت: اگر من به جای علی بودم آنها را نمی‌سوزاندم و نهی پیامبر ص را به عنوان دلیل ذکر می‌کند که فرمود: با آتش که عذاب خداوند است مجازات نکنید و فرموده: «هر کس مرتدّ شد او را بکشید». ابن حجر می‌گوید: احتمال دارد ابن عباس این حدیث را از پیامبر ص شنیده باشد، یا از برخی اصحاب شنیده که آنها از پیامبر روایت کرده‌اند. در روایت ابوداود آمده که این خبر به علی رسید، گفت:« ويح ام ابن عبّاس»: (وای بر مادر ابن عباس). احتمال می‌رود که علی س به دلیل

۱- فتح الباري ۲۷۰/۱۲ سند آن صحیح است.

۲- منبع سابق.

۳- بخاري –كتاب المرتدين ۲۷۹/۴.

٤- مجموع الفتاوى ابن تيميه (۲۸ظ٤٧٤)، منهاج السنّة (۱۲/۵).

عدم رضایتش از اعتراض ابن عباس این حرف را گفته باشد و معتقد بوده که این نهی پیامبر تنزیهی است نه تحریمی.[1]

ابن حجر گوید: واژه‌ی «ویح» گاهی برای ترحّم و دلسوزی به کار می‌رود. لذا علی از اینکه ابن عباس حدیث فوق را بر ظاهرش حمل نمود و تصور کرده این نهی برای تحریم است، ناراحت شده و دلش به حال او به رحم آمده و سخنش را ناپسند دانسته‌است و احتمال می‌رود که جمله‌ی: «ویح ام ابن عباس» را از خوشحالی و با رضایت گفته باشد. چرا که ابن عباس چیزی را که علی فراموش کرده بود به یاد داشته است. این در صورتی درست است که واژه «ویح» را به مفهوم کاربردی مدح و تعجب فرض کنیم.[2]

ابن حجر می‌گوید: سلف صالح در مورد سوزاندن اختلاف داشتند، عمر بن خطاب و ابن عباس وعده‌ای دیگر مطلقاً سوزاندن را خواه به سبب مرتدّ شدن، یا در حال جنگ و یا جهت قصاص و غیره ناجایز دانسته‌اند و علی وخالد بن ولید و جمعی دیگر مجازات با سوزاندن را جایز دانسته‌اند. مهلب می‌گوید: نهی پیامبر ﷺ در این باره برای تحریم نیست، بلکه تواضع و فروتنی در برابر خداوند است.

امّا به دلیل اینکه ثابت است صحابه عمل سوزاندن را انجام داده‌اند این عمل جایز است و رسول‌الله ﷺ هم چشمان عرینی‌ها را که ساربان پیامبر ﷺ را کشتند و شتران بیت المال را به سرقت بردند با آهنی داغ سوزاند و بینایی ایشان را از بین برد. همچنین ابوبکر صدّیق سرکشان و یاغیان را در حضور صحابه سوزاند. خالد بن ولید گروهی از مرتدّان از دین برگشته را سوزاند و بیشتر اهل مدینه سوزاندن دژها و قلعه‌ها را با ساکنان آنها جایز دانسته‌اند. این نظریه‌ی ثوری و اوزاعی است. ابن منیر و کسانی دیگر گفته‌اند: موارد مذکور نمی‌تواند دلیلی برای جواز سوزاندن باشد، چرا که داستان عرینی‌ها از دو حال خارج نیست: یا قصاص به مثل بوده و یا حکم آن منسوخ شده است. جایز دانستن گروهی از صحابه با منع و مخالفت دسته‌ای دیگر از صحابه در تعارض است و داستان جواز سوزاندن دژها و قلعه‌ها و مرکب و سواری‌های جنگی در شرایطی است که ضرورت ایجاب کند و تنها از این طریق دشمن شکست داده شود.[3]

۱- سنن ابوداود، کتاب الحدود، ۲۵۰/۴ آلباني این روایت را صحیح دانسته.

۲- فتح الباري ۲۷۲/۲.

۳- فتح الباري ۱۵۰/۶.

ابن قیم می‌گوید: ابوبکر صدّیق رضی الله عنه لواط کنندگان را با آتش سوزاند. در همین دنیا آنها را با آتش مجازات کرد. به همین دلیل یاران ما گفته‌اند: این مسأله مربوط به نظر خلیفه و امام مسلمین است، چرا که خالد بن ولید به ابوبکر نوشت دریکی از مناطق عرب نشین مردی است که مانند زن مورد استفاده جنسی قرار می‌گیرد، ابوبکر با اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه وسلم مشورت کرد، در حالی که علی نیز در میانشان بود گفت: این گناهی است که هیچ امتی جز یک قوم (قوم لوط) به آن مبتلا نبوده‌اند و خداوند با آنها کاری کرد که می‌دانید، به نظر من باید آن مرد با آتش سوزانده شود. لذا ابوبکر به خالد نوشت: هر کس مرتکب چنین جنایتی شد با آتش بسوزانید، خالد او را سوزاند. بعدها عبدالله بن زبیر در دوران خلافت خود هر کس را که مبتلا به چنین جنایتی می‌شد می‌سوزاند. هشام بن عبدالملک نیز به همین صورت لواط کنندگان را مجازات می‌کرد.[1]

ح- چگونگی تثبیت ایمان در قلب از دیدگاه امیرمؤمنان علیرضی الله عنه و تعریف تقوا

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه می‌فرماید: ایمان همانند نقطه‌ی سفیدی روی قلب است، هر چه بر ایمان انسان افزوده شود، بر سفیدی و روشنی دلش افزوده می‌شود و هر چه بر نفاق فرد افزوده شود قلب بیشتر سیاه و تاریک می‌شود، تا وقتی که فرد کاملاً منافق شود، قلب نیز کاملاً سیاه می‌شود، سوگند به خدا اگر قلب مؤمن شکافته شود، سفیدی آن را مشاهده می‌کنید و اگر قلب کافر و منافق شکافته شود سیاهی آن را همگان خواهند دید.[2]

علمای اهل سنّت حقیقت ایمان را به این صورت تعریف کرده‌اند که ایمان تصدیق به قلب، اعتراف به زبان (گفتن شهادتین) و عمل بوسیله جوارح (اعضا و اندام) است، یعنی ایمان، اعتقاد داشتن، اعتراف کردن به زبان و عمل به مقتضیات آن است. این سه بخش حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهند و این تعریف به تواتر از علمای معتبر ثابت است و آنان این تعریف را از آیات قرآن و احادیث صحیح پیامبر صلی الله علیه وسلم برداشت کرده‌اند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ ﴾ (انفال/۲-۴).

۱- الطرق الحکمیة في السیاسة الشرعیة /۲۲/۲۳.

۲- الفتاوي ۱۹۱/۷.

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی‌که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانیند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطا کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند.

در این آیات که خداوند مؤمنان را توصیف می‌کند، عمل قلب و اعضا و اندام را با هم ذکر نمود و همه را با هم ایمان به حساب آورده و ایمان را منحصر به اعمال مذکور دانسته و با «إِنَّمَا» که برای «حصر» است، به اضافه کردن ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ ﴾: (آنان مؤمنان حقیقی اند) مؤمنان را با صفات جامع معرفی کرده است و بر پاداشتن نماز و انفاق و صدقه در راه خدا در این آیات از اعمال اعضا و اندام‌هاست.[1]

رسول‌الله صلی الله علیه وسلم نیز می‌فرماید:«الإیمان بضع و سبعون شعبة، أفضلها قولُ لاإله‌إلا الله و أدناها إماطة الأذى عن الطريق و الحياءُ شعبة من الإيمان»[2]: (ایمان هفتاد و چند شاخه دارد. گفتن لاإله‌إلا الله افضلترین آن و دور کردن آزار و اذیت (مثل خار و خاشاک) از سر راه، کمترین بخش آن است و حیا و شرم شاخه‌ای از ایمان است).

نکته‌ی مورد استدلال در این حدیث این است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم گفتن «لاإله‌إلا الله» و دور کردن چیزهای مزاحم از سر راه را به عنوان عمل و شرم و حیاء را که از صفات اخلاقی و رفتاری است، از شاخه‌های ایمان برشمرده‌اند و این سه مورد را به عنوان نشانه‌های حقیقت ایمان ذکر کرده‌اند و بیشتر شاخه‌های ایمان از اعمال است.[3]

امام بخاری رحمه‌الله در تعریف ایمان می‌گوید: ایمان اقرار به زبان و عمل به اعضاء و اندام است، کم و زیاد می‌شود و دوستی و دشمنی به خاطر خدا از ایمان محسوب می‌شود.

عمر بن عبدالعزیز رحمه الله می‌گوید: ایمان فرائض، پایه‌ها، چارچوبه و سنّتهایی دارد که هر کس به طور کامل به همه پایبند باشد، ایمانش کامل است. هر کس چنین نباشد ایمانش کامل

۱- تبصير المومنين بفقه‌النصر و التمكين /۱۸۸.

۲- مسلم –كتاب الايمان ۱/۶۳ ش ۵۷.

۳- في ظلال الايمان /۳۰.

نیست، اگرعمر باقی بود همه را برایتان شرح خواهم داد، تا به آنها عمل کنید، اگر هم وفات یافتم به ماندن با شما حریص نیستم.[۱]

امیرمؤمنان علیرضي الله عنه در پاسخ به سؤالی درباره ایمان فرمود: ایمان بر چهار پایه: صبر، یقین، عدالت و جهاد استوار است و از این چهار پایه، صبر دارای چهار شاخه است. که عبارتند از: شوق، دلسوزی، پارسایی و مراقبت. لذا هر کس شوق رسیدن به بهشت را داشته باشد، از شهوترانی‌ها دست می‌کشد و هر کس دلسوز خویش باشد از حرام پرهیز می‌کند و هر کس زاهد و پارسا باشد، تحمل مشکلات و مصیبتهای دنیا برایش آسان است و هرکس مراقب مرگ خود باشد در تلاش انجام کارهای خیر است. در میان این چهار شاخه هم یقین چهار شعبه دارد که عبارتند از: بینش و هوشیاری، تفسیر و شرح حکمتهای پند و عبرت آمیز و آگاهی از راه و روش پیشینیان صالح و شایسته، لذا هر کس بینش و هوشیاری داشته باشد حکمت در کارها برایش روشن خواهد شد و هر کس در کارها حکمت داشته باشد و به جا و درست عمل کند درس و عبرت از حوادث گذشته را یاد می‌گیرد و هر کس درس و پند گرفتن را آموخته باشد، چنان است که گویا در میان پیشینیان است. عدالت از میان اینها بر چهار شعبه است که عبارتند از: فهم و درک عمیق، علم گسترده و حکمت شکوفا و بردباری راسخ، چون هر کس علمی را بفهمد و درآن غوطه ور شود و تفکر کند به راه راست هدایت می‌شود و حکمت و راز احکام و قوانین شریعت را می‌فهمد و هر کس بردبار باشد، در کارش کوتاهی نخواهد کرد و با خوشنامی‌در میان مردم زندگی خواهد نمود. جهاد نیز چهار شعبه دارد که عبارتند از: امر به معروف و نهی از منکر و صداقت و راستگویی در همه جا و دشمنی با فاسقان و هر کس امر به معروف انجام دهد، موجب تقویت و پشتیبانی مؤمنین است و هرکه نهی از منکر کند بینی منافقان را به خاک می‌مالد و هر کس در همه جا راستگو بود وظایفی را که بر عهده دارد به خوبی انجام می‌دهد و هر کس با فاسقان دشمنی ورزید و به خاطررضای خدا خشمگین شد، خداوند هم برای او خشم کرده و او را در قیامت خشنود می‌گرداند[۲].

امیر المؤمنین علیرضي الله عنه در تعریف تقوا و پرهیزگاری فرمود: تقوا یعنی اصرار و پافشاری نکردن بر انجام گناه و معصیّت و مغرور نشدن به طاعت خدا[۳]. همچنین گفت: تقوا یعنی ترس

۱- بخاري کتاب الايمان ۹/۱.

۲- نهج البلاغه، ص۶۶۷-۶۶۸.

۳- تفسير رازی (۲۱/۲)

و بیم از خدا، عمل به قرآن و قناعت به اندک و آماده شدن برای سفر قیامت است [1]. اهتمام امیر المؤمنین به تشویق مردم بر پرهیزگاری، برای افراد و جامعه ثمرات و بهره‌های مفیدی را در بر دارد، از جمله:

*- دوست داشتن او از جانب خداوند متعال:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٤ ﴾ (توبه/۴)

(بیگمان خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد).

*- همراهی و بودن با خدا:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨ ﴾ (نحل/۱۲۸).

بی‌گمان خدا، همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و (با دوری از نواهی، خود را از خشم خدا به دور دارند و با تمام نیرو و قدرت) با کسانی است که نیکوکار باشند و (با انجام اوامر الهی خویشتن را به الطاف الله نزدیک سازند).

*- بهره مند شدن از قرآن:

﴿ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢ ﴾ (بقره/۲)

(این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است).

*- محفوظ بودن از وسوسه‌های شیطان:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١ ﴾ (اعراف/۲۰۱).

پرهیزگاران هنگامی‌که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان و عقاب و ثواب الله) می‌افتند و (در پرتویاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی شیطان) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حق منحرف شده‌اند و لذا شتابان به سوی حق برمی‌گردند).

نداشتن ترس و غم (بعد از مرگ):

﴿ فَمَنِ ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٥ ﴾ (اعراف/۳۵)،

۱- فوائد الکلام، ص٣٣٤.

پس کسانی که پرهیزگاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرّمات، خویشتن را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) بپردازند، (در آخرت) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند.

*- قبول شدن عمل در نزد خدا: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ (مائده/٢٧)
(خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد!).

*- آسودگی بعد از مشکل و گرفتاری:
﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ٤﴾ (طلاق/٢)
(هر کس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا کارش را ساده و آسان می‌سازد.)
*- فراست و زیرکی و بهره مندی از حکمت و نور:
﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا﴾ (انفال/٢٩).
ای مؤمنان! اگر از خدا (بترسید و از مخالفت فرمان او) بپرهیزید، خدا بینش ویژه‌ای به شما می‌دهد که در پرتو آن حق را از باطل می‌شناسید.
*- وارد شدن به بهشت:
﴿وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣﴾ (آل عمران/١٣٣).
یعنی: به سوی بهشت بشتابید و بر همدیگر پیشی گیرید که عرض آن همچون آسمانها و زمین است؛ (و چنین چیز با ارزشی) برای پرهیزگاران تهیّه دیده شده است.
*- نجات یافتن از آتش دوزخ:
﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا ٧٢﴾ (مریم /٧٢).
سپس پرهیزگاران را نجات می‌دهیم و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می‌سازیم.
*- داشتن جایگاه و مقام بالا در قیامت:
﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ﴾ (بقره/٢١٢)
(و روز رستاخیز پرهیزگاران بالاتر از ایشانند).

ط- قضا و قدر از دیدگاه علی رضی الله عنه

علی رضی الله عنه فرمود: تا قضا و اراده‌ی خدا در آسمان نباشد، هیچ چیزی در روی زمین اتفاق نمی‌افتد و هیچ کسی وجود ندارد مگر اینکه دو فرشته‌ی موکّل همراه او وجود دارند که تا

فرا رسیدن تقدیر الهی از او دفاع می‌کنند، وقتی که تقدیر او رسید او را رها می‌کنند و من از جانب خدا با سپری محکم محافظت می‌شوم، وقتی که زمان اجل و مرگم فرا رسید، سپر کنار رفته و کشف می‌شوم و قطعاً کسی طعم ایمان را نخواهد چشید تا وقتی که معتقد نباشد آنچه در تقدیر برای او نوشته شده از او خطا نخواهد کرد و آنچه در قدر به او نرسیده هرگز به او اصابت نخواهد کرد[۱].

همچنین علی﷛ گفت: فرمان خدا از آسمان همچون قطره‌های باران برای هر شخصی بدون کم و زیاد شدن بر فرد و مال و خانواده فرود می‌آیند، هر کس در خود یا اهل و مالش نقص و کمبودی را مشاهده کرد و دید که دیگران به چیزی دست یافتند، این امر موجب فتنه و بلا برای او نگردد، زیرا مؤمن آن است که وقتی از دنیا نام می‌برند دچار خشوع و فروتنی نشود و فریب انسانهای خسیس را نخورد، مانند عالم فقیر به محض اینکه ثروت و مال برایش فراهم شود، آن را حقیر و ناچیز به حساب می‌آورد. مسلمان مبرا از خیانت نیز به همان صورت در بین یکی از دو نیکی قرار دارد، اگر از خدا در خواست کند، آنچه نزد خداست از همه چیز بهتر است، یا خدا به او مال ارزانی می‌بخشد، که ناگهان صاحب خانواده و مال و ثروت می‌شود علاوه بر اینکه دین و حسب را هم دارد، یا اینکه خداوند در قیامت به او عطاء می‌کند، که آخرت بهترین و ماندگارترین است، زراعت دو نوع است: زراعت دنیا مال و تقوا و پرهیزگاری است و رزاعت آخرت هم اعمال شایسته‌ای است که نتایج آنها جاودانه است، که گاهی خدا برای برخی افراد هر دو را همزمان جمع می‌کند[۲].

ی- خداوند چگونه بندگان را با تعداد زیادشان محاسبه می‌کند؟

به امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته شد: چگونه خداوند بندگان را با وجود آن که تعدادشان خیلی زیاد است مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌دهد؟

گفت: همان طور که آنها را با آن که تعداد شان زیاد است روزی می‌دهد [۳].

دوم: خطبه علی بن ابی طالب ﷛ و تحلیل آن

۱- حیاة الصحابة(۲/۶۱۴)؛ فرائد الکلام، ۳۴۸.

۲- البدایة و النهایة (۸/۸) ؛ فرائد الکلام ص۳۴۳.

۳- ادب الدنیا والدین، ص ۲۶، فوائد الکلام، ص ۳۳۹

امیر المومنین علی بن ابی طالب ﷺ همواره به توجیه مردم و تربیت و تعلیم آنها می‌پرداخت و از آن جا که خطبه‌ی نماز جمعه از مهم ترین تریبون‌ها برای راهنمایی و توجیه امّت بود، او به خصوص در روز جمعه از تریبون نماز جمعه برای این امر مهم استفاده می‌کرد، در تاریخ خطبه های زیادی از خطبه های امیر المومنین علی ثبت شده است و اینک در اینجا اشاره‌ای گذرا به سخنرانی و خطبه او می‌شود و در اینجا نمونه‌ی بی نظیر و شگفت انگیزی از خطبه های او ارائه می‌شود.

در این خطبه او می‌فرماید:

دنیا پشت کرده و اعلام رفتن نموده است و آخرت روی آورده، امروز روز آمادگی و فردا روز مسابقه است، آگاه باشید که شما در روزهای امید هستید که آن سوی این روزها اجل در انتظار شماست، پس هرکس قبل از فرارسیدن اجل در آرزوها تقصیر و کوتاهی ورزد، واقعاً که ناکام و زیانکار است، آگاه باشید، همانگونه که به هنگام ترس و هراس خدا را عبادت می‌کنید در زمان شادی و رفاه هم او را بندگی نمائید، تعجّب می‌کنم که طالب بهشت میخوابد و آن کس که از جهنّم می‌گریزد در خواب به سر می‌برد. بدانید هر کس که حق به او سود نرساند، باطل به او زیان خواهد رساند و هرکس که هدایت او را راست نکرده باشد، گمراهی او را منحرف خواهد کرد، بدانید که شما به کوچ کردن امر شده‌اید و توشه به شما نشان داده شده‌است، آگاه باشید ای مردم، دنیا کالای حاضر و آماده‌ای است که صالح و فاسد از آن می‌خورند و آخرت وعده‌ی راستین و واقعی است که در آن پادشاه توانا و قدرتند حکمرانی می‌کند، بدانید که شیطان شما را (به هنگام انفاق می‌ترساند و) وعده تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌دهد، ولی خداوند به شما وعده‌ی آمرزش خویش و فزونی (نعمت) می‌دهد. خداوند (فضل و مرحمتش) وسیع (و از همه چیز) آگاه است. ای مردم اعمال نیک انجام دهید تا سرانجام خوبی داشته باشید و خوشنام گردید هرکس از خداوند اطاعت نماید، خدا به او وعده بهشت داده است و هر کس از فرمان او سرپیچی نماید، خدا به او وعده‌ی جهنّم داده است، جهنّم آتشی است که شعله‌های آن فروکش نمی‌کند و هر کس در آن گرفتار شود آزاد نمی‌گردد و کسی که گرفتار آن شده باشد هیچ کس نمی‌تواند او را پناه دهد، گرمای آن سخت و عمق آن دور و آب آن خونابه است.[1]

١- البداية و النّهاية ٨ و ٧

اگر به این سخنان امیرالمؤمنین بیندیشیم، می‌بینیم که عوامل تأثیر در دعوت شدگان به اسلام در نکات زیر خود را نشان می‌دهند که عبارتند از :

۱- صداقت گفتار که ناشی از ایمان و باور عمیق او به چیزهایی است که به آن دعوت می‌دهد و گویی سخنان او مشعل‌های فروزانی از وجود مشتعل اوست و تصویری از عواطف و احساسات خروشان او می‌باشد، هر جمله‌ای که او می‌گوید، بلافاصله در دل و ذهن شنوندگان نقش می‌بندد.

۲- کلمات امیرالمؤمنین با اینکه ساده و دلنشین و شیرین هستند، از طرفی پر معنی و پر بارند، عبارات واضح و جمله‌ها کوتاهند، شاید این سبک سخن، شنوندگان را کمک می‌کند که منظور او را بهتر بفهمند.

۳- تکرار مفاهیم مقابل که معانی را بیشتر واضح می‌کند و شنونده را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد: مثلاً می‌گوید: دنیا پشت کرده و اعلام رفتن نموده‌است، ... آخرت به سوی شما روی آورده است و می‌گوید: تعجب می‌کنم که طالب بهشت خوابیده است و همچنین در شگفتم که چگونه کسی که از جهنّم می‌گریزد به خواب فرو رفته است.

اقتباس از قرآن کریم، همانگونه که می‌گوید: بدانید که شیطان به شما وعده فقر می‌دهد و شما را به زشتی‌ها فرمان می‌دهد و خداوند شما را به آمرزش و فضل خویش نوید می‌دهد و خداوند گشایشگر داناست، این سخنان علی برگرفته از این آیات است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٢٦٨ ﴾ (بقره/۲۸۶).

شیطان شما را (به هنگام انفاق می‌ترساند و) وعده تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌دهد، ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی (نعمت) می‌دهد و خداوند (فضل و مرحمتش) وسیع (و از همه چیز) آگاه است.

عناصر تشکیل دهنده خطبه مذکور نمایانگر این است که گوینده به شدت تحت تأثیر قرآن و سخنان پیامبر صلى الله عليه وسلم بوده و خطبه به واقعیت‌های زندگی می‌پردازد و ارتباطی صمیمی با زندگی بشر برقرار می‌نماید و معانی آن عمیق و والا و فراگیرنده است و او بسیار خوب کلمات را برگزیده و جمله‌ها را زیبا و مختصر ارائه می‌دهد. با ارائه تمثیل، مفاهیم و کلمات را به زبان می‌آورد و با تکیه بر ابزارهای بیان، زیبا سخن می‌راند، خلاصه‌ی سخن اینکه این خطبه چون از مزایای دینی و ادبی و شخصیتی برخوردار است، دارای اهمیّت ویژه‌ای

می‌باشد، از این رو این خطبه نمایانگر شخصیت والای امیرالمومنین علی بن ابی طالب است و نشانگر این است که علی ﷺ مفاهیم و نظریات درست و به جای اسلام را که طبیعت دنیا و فرجام بشریت را تبیین می‌کند، بسیار درست درک کرده است و این خطبه ترسیم کننده‌ی نتایجی است که علی ﷺ از این چیزها گرفته و نیز دیدگاه عمیق و صفای ذهن و پاکی روح امیرالمؤمنین و فرزانگی او را به خوبی روشن می‌نماید، به اضافه آن، دیگر مزایای عقلی و روحی والایی را که او از آن بهره‌مند بود و دستاورد تقوا و ایمان و تمسک او به اسلام و به پروردگار بودند، را نیز به ما نشان می‌دهد، همه‌ی این ویژگی‌ها او را کمک کرده بودند تا بتواند در چنین حد والا و زیبا سخن بگوید، به حق که او شهسوار و رهبر و امام کامل دنیای ادب و گفتار بود، همانگونه که در میان مردم امامی عادل و زاهد و فرمانده ای حکیم و مجرّب و جنگاوری قهرمان بود.[1]

امیر المؤمنین فرصت مناسبت‌ها را غنیمت شمرده و در هر مناسبتی به موعظه مردم می‌پرداخت و فقط به خطبه‌های روز جمعه بسنده نمی‌کرد، وقتی جنازه‌ای را دفن می‌کردند و خانواده‌اش فریاد و شیون سر می‌دادند، به تذکّر آنها می‌پرداخت و می‌گفت: چرا گریه می‌کنید؟ سوگند به خدا اگر آنچه را که مرده‌ی آنها مشاهده می‌کند، مشاهده می‌کردند، از مرده‌ی خویش غافل می‌شدند، همه اینها یکی یکی می‌میرند، سپس هیچ کسی از اینها باقی نمی‌ماند، ... پس ای بندگان خدا! از خدا بترسید و بکوشید پیش از آن که مرگ فرا رسد که آرزوها را قطع می‌کند و لذّت‌ها را از بین می‌برد، عمل صالح انجام دهید، بدانید که نعمت دنیا همیشه باقی نمی‌ماند و هیچ کس از بلاها و مصائب دنیا در امان نخواهد ماند، دنیا مایه‌ی فریب و غرور و تکیه گاهی است که در شُرف سقوط می‌باشد، ای بندگان خدا، از اتّفاقات و حوادث درس عبرت بگیرید و از نشانه‌ها پند بیاموزید و با هشدارها باز آیید و از مواعظ استفاده کنید، در حقیقت گویا چنگال مرگ شما را فرا گرفته و خانه خاک شما را به آغوش گرفته و گویا که مرگ کارهایتان را ناتمام می‌گذارد، ناگهان شما را در معرض دمیده شدن «صور»: (بوق) قیامت قرار داده است، آنگاه که مردم از قبرها بلند می‌شوند و برای حساب و کتاب به پا می‌خیزند و قدرت خداوند جبّار آنها را احاطه کرده و آنگاه با هرکس که همراهی دارد او را به سوی محشر پیش می‌برد و یک شاهد با اوست که به کارهایش گواهی می‌دهد:

١- الادب العربی حبیب یوسف مغنیه ص ٣٥٤-٣٦٣

﴿ وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾ ﴾ (زمر/۶۹).

زمین (محشر و قیامت) با نور خداوندگارش روشن می‌شود و کتاب گذاشته می‌شود و پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند و راست و درست میان مردم داوری می‌گردد و اصلاً بدیشان ستم نمی‌شود.

در آن روز شهرها و آبادی‌ها تکان و به جنب و جوش می‌افتند و منادی ندا می‌دهد و روز رویاروئی است و خورشید بی نور می‌گردد و حیوانات همه جمع آوری می‌شوند و از رازها پرده برداشته می‌شود و بدکاران هلاک می‌گردند و دلها به لرزه و تکان می‌افتند.[1]

از بررسی این موعظه به چند عامل تأثیر گذار پی برده‌ایم که بدین صورت ارائه می‌دهیم:

*- این موعظه متناسب با زمان و مکان ایراد شده، موعظه در یک تشییع جنازه ایراد شده که در چنین وقتی مردم آماده فراگیری سخنانی هستند که درباره‌ی مرگ بوده و از جهان آخرت بحث می‌کند.

*- ساختار بلاغی و شیوایی موعظه، آنچه مواعظ امیرالمؤمنین را از دیگر موعظه‌ها برجسته و متمایز می‌نماید اسلوب بلاغی آن است، که شنوندگان را تحت تاثیر قرار می‌دهد، نمونه‌های بلاغی و شیوایی در نمونه مذکور عبارتند از :

الف – استعاره، چنان که فرمود: گویا چنگال‌های مرگ شما را فرا گرفته‌است، او مرگ را به درنده‌ای که چنگال دارد تشبیه کرده و مشبه به را حذف نمود و چیزی از لوازم و صفات آن که چنگال است در آن ذکر کرد.

ب- هم قافیه بودن سخنان او بدون اینکه دچار تکلّف شده باشد، آنجا که گفت :«إنّ الدنیا لا یدوم نعمها، ولا تؤمن فجائعها، غرور حائل و سند مائل».

ج- جمله‌های انشایی[2] که در همه خطبه به چشم می‌خورند: مثلا چرا گریه می‌کنید؟ استفهام است...، از اتفاقات پند بگیرید ای بندگان خدا) ندا....، (پند بگیرید، درس عبرت بگیرید، باز بیایید، استفاده کنید،) همه اینها با صیغه امر است.

۱- حلیة الاولیاء ابی نعیم ۱ / ۷۸ صفة الصفوة ۱ / ۳۲۸

۲- سخنی که‌احتمال تصدیق و تکذیب را ندارد

د- اختصار کلمات، در هر بخشی از خطبه این چیز مشاهده می‌شود، چون همه خطبه بدون ضعف و نقص است.

*- موعظه با تکیه بر مفاهیم قرآنی ایراد شده و در ارشاد و قانع کردن، شیوه‌ی قرآن در پیش گرفته شده است، چنان که گفت: آنگاه که با هر کس همراهی هست که او را به سوی محشر پیش می‌برد و گواهی با اوست که بر کارهایش گواهی می‌دهد.

این جمله را با تکیه بر این آیه که (و جاءت کل نفس معها سائق و شهید) [۲] ایراد نموده است.

یعنی هرکس در حالی که راهنمایی دارد او را به پیش می‌برد و گواهی به همراه دارد می‌آید. *- بیم دادن با بیان سختی‌های قیامت، آنجا که گفت: مرگ که کارهایتان را ناتمام می‌گذارد، گویا ناگهان شما را در معرض دمیده شدن صور (بوق) قیامت قرار می‌دهد، آنگاه که مردم از قبرها بر می‌خیزند و برای حساب و دادرسی برپا می‌ایستند و قدرت خداوند جبّار آنها را احاطه کرده‌است.

*- اقناع مخاطب، چنانکه گفت: چه بسا افرادی از بیمارانی که در تلاش برای بهبودی آنها بوده‌اید و پزشکان را به درمان آن فرا می‌خوانده‌اید، ... یعنی با این جملات می‌خواهد در باور آنها بگنجاند که مرگشان فرا خواهد رسید و کوچ کردن از دنیا به سوی سرای آخرت قطعی است و راه گریزی از آن نیست.

*- به خاطر آوردن تصویر، به این صورت که با فعل ماضی از حوادث آینده تعبیر می‌کند و این روش سبب می‌شود تا شنونده چیزی را که منتظر وقوع آن است تصوّر کند، چنان که می‌گوید: گویا چنگال‌های مرگ شما را در برگرفته و خانه‌ی خاکی شما را به آغوش گرفته و مرگ ناگهان به شما یورش برده‌است.

*- زیبا ارائه دادن جمله‌ها به گونه‌ای که شنوندگان را جذب می‌نماید و آنها را متنفّر نمی‌کند.[۱]

اینها نمونه‌هایی بود از خطبه ها و مواعظ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که این موعظه در میان مردم شهرت یافته و در تربیت و خود سازی و پاک کردن دلها سهیم بوده و مواعظ و خطبه ها در نسل آن روز و در نسلهای بعد تا به امروز تأثیر گذار بوده‌است.

۱- نهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله ص ۱۴۵

سوّم: علی ﷺ و شعر و ادب

از اخبار و روایات چنین بر می‌آید که جنبش شعر و سروده در دوران خلفای راشدین فعال بوده است و نیز همه می‌دانند که کتابهای ادبی بر راویان مورد اعتماد تکیه نکرده‌اند، ولی تنها منابعی هستند که می‌توان اخبار ادبی و هنری مربوط به خلفای راشدین و عموم اصحاب و تابعین را از آنها نقل کرد و از نظر صحّت و قوّت سند فقط می‌توان بخشی از رجزهایی را نام بُرد که در دوران پیامبر ﷺ تکرار می‌شده‌اند و کتابهای حدیث آن را روایت کرده است.[۱]

بنابراین مراجع در مورد شعر و شعرا در دوران امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه کتابهای ادبی و ادبا می‌باشند که در این موضوع غنی هستند و موضع علی رضی الله عنه در مورد شعر با مواضع خلفای راشدین پیش از او تفاوتی ندارد، چون همه از قرآن و سنّت استدلال می‌کردند، بنابراین، علی به شعر درست و معنی‌دار شاعران گوش فرا می‌داد و اگر شعر مورد پسند او واقع می‌شد، به شاعر جایزه می‌داد، چنانکه قبلاً گذشت که وقتی بادیه نشین شعر زیر را سرود علی آن را پسندید:

« کسوتنی حلّة تبلی محاسنها فسوف اکسُوکَ من حسن الثنا حلّلاً»[۲]

عبایی بر تنم پوشیدی که زیبایی آن کهنه خواهد شد، اما من عباهای زیادی از ستایش نیک را به تن تو می‌پوشانم.

و علیﷺ دارای نقدهای پیشرفته‌ای در شعر است که در عصر کنونی هم معیارهای سنجش خوبی برای نقّادان ادبی هستند. علیﷺ می‌گوید: شعر ترازوی سنجش گفتار است،[۳] یعنی شعر دارای خصوصیت‌های هنری است که بوسیله آن کسانی که با هنر کلامی‌آشنایی دارند گفتارهای درست را از نادرست تشخیص می‌دهند، گر چه ممکن است این خصوصیت‌ها با ارزش‌های اقوام دیگر مخالف باشند[۴]، اما شعر امیرالمومنین فرق می‌کند اما این تفاوت از جایگاه او به عنوان یک شاعر نمی‌کاهد و او همچنان در زبان و ادب پیشگام و پیشواست، اما هر کسی به کاوش در سخنان و اشعار او بپردازد متوجه می‌شود که شعرسرایی

۱- المدینة النبویة فجر الاسلام ۹۸/۲

۲- العمدهابن رشیق (ج۱ ص۱۶).

۳- العمده لابن رشیق (ج۱ ص۱۴)

٤- الادب الاسلامی، نایف معروف، ص ۱۹۲

هدف نهایی او نبوده است، همان طور که پردازش به امور سیاسی و رخدادهای مهمی که او را به خود مشغول کرده، به او اجازه نمی‌داد که به صنعت شعر و روایت آن و انتخاب مفاهیم زیبا و گزینش قافیه‌های موثر بپردازد، اما با وجود این اشعار زیاد و قصائد و قطعه‌های شعری فراوانی به او نسبت داده شده که سرشار از بدیهه گویی و اندیشه‌های والایی است و اولین کسی که در مورد منسوب بودن بعضی از قصیده‌ها به علی رضی الله عنه شک کرد ابن هشام بود، روایت شده که وقتی مسجد نبوی در مدینه ساخته می‌شد علی این شعر را می‌سرود :

لايستوي من يعمر المسجدا   يدأب فيه قائمًا وقاعدًا

ومن‌يرى عن الغبار حائدًا[1]

یعنی: کسی که مسجد را می‌سازد و آباد می‌کند و همواره در آن نشست و بر خاست دارد، با کسی که از گرد و خاک دور می‌ایستد برابر نیست.

ابن هشام بعد از ذکر این شعر می‌گوید: از بسیاری از آگاهان به شعر در مورد این شعر پرسیدم، آنان در پاسخ گفتند: به ما رسیده است که این شعر را علی بن ابی طالب سروده است، سپس می‌گوید: معلوم نیست که سُراینده علی است یا کسی دیگر[2]. و ابن هشام در جایی دیگر می‌گوید: ابن اسحاق سه قصیده روایت کرده که به علی نسبت داده شده‌اند و حال آن که نسبت دادن این اشعار به علی صحت ندارد و بلکه واقعیت امر این است که در یکی از جنگهای اسلامی یکی از مسلمین این اشعار را سروده است و روایان با توجه به مفاهیم دینی این اشعارتصوّر کرده‌اند که نسبت دادن این اشعار به علی متناسب است، بنابراین آن را به او نسبت داده‌اند و در مورد دیوان شعری که به او منسوب است نظر دکتر نایف معروف بر این است که امیر المؤمنین علی و شیوا گویی و بلاغت معروفش فراتر از این است که مجموعه این دیوان به او نسبت داده شود و گمان غالب این است که این دیوان آمیخته‌ای از اشعار شعرایی است که در سطوح مختلفی بوده‌اند و یکی از دوستداران علی آن را جمع آوری کرده و به او نسبت داده و آنها فکر می‌کنند که نسبت دادن این مجموعه شعر مقام علی را نزد مردم بالاتر می‌برد، با اینکه همه می‌دانیم شاعرانی که در زمان پیامبرﷺ مسئولیت پاسخگویی به حمله تبلیغاتی مشرکین علیه اسلام را به عهده داشتند علی از زمره‌ی آنها نبود[3].

١- سيرة ابن هشام ٤٩٧/١

٢- السيرة النبوية لابن هشام (٤٩٧/١)

٣- الأدب في الإسلام د.نايف معروف ص ١٩٥

اما آنگونه هم نیست که یاقوت حموی از ابی عثمان مازنی نقل کرده که علی جز دو بیت هیچ شعری نسروده است [1]. بلکه روایات متعددی وجود دارد که با این سخن مخالف است و راویان قطعه‌های شعری را به او نسبت داده‌اند که منسوب بودن آن به علی رضی الله عنه حقیقت دارد[2] و از جمله اشعاری که به امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه نسبت داده شده است. برخی عبارتند از:

۱- در باره‌ی سختی

إذا اشتملت على اليأس القلوب　　وضاق بما به الصدر الرحيب
وأوطنت المكاره واطمأنت　　وأرست في أماكنها الخطوب
ولم تر لانكشاف الضر وجهًا　　ولا أغنى بحيلته الأريب
أتاك على قنوط منك غوث　　يمن به القريب المستجيب
وكل الحادثات إذا تناهت　　فموصول بها الفرج القريب

آنگاه که مردم دلگیر و دلتنگ می‌شوند
و ناخوشی جای می‌گیرد و حوادث بزرگ و تلخ ریشه می‌دوانند،
و شما برای دور شدن زیان، راهی را نمی‌بینید و عاقل از چاره‌اندیشی در می‌ماند،
در کمال نا امیدی بر تو خداوند نزدیک و پذیرنده‌ی دعا منت می‌گذارد و به فریادت می‌رسد و تو را یاری می‌نماید.
و همه حوادث وقتی به اوج سختی می‌رسند به زودی فرج و راه خروج از آن فرا می‌رسد.[3]

۲- در مورد صبر و بردباری

ألا فاصبر على الحدث الجليل　　وداو جواك بالصبر الجميل
ولا تجزع فإن أعسرت يومًا　　فقد أيسرت في الدهر الطويل

۱- معجم الادباء یاقوت ۲۶۳/۵
۲- الادب فی الاسلام ص ۱۹۵
۳- البدایة و النّهایة (۱۰/۸)

ولا تظـــنن بربـــك ظـــن ســـوء	فـــــــإن الله اولى بالجميـــــــل
فـــــــإن العسريتبعه‌يســــــــار	وقـــول الله اصـــدق كـــل قيـــل
فلـــو أن العقـــول تجـــر رزقًـــا	لكـــان الـــرزق عنـــد ذوی العقـــول
فكـــم مـــن مـــؤمن قـــد جاع‌يومًـــا	ســـيروى مـــن رحيـــق السلســـبيل

در مقابل حادثه‌ی تلخ و مهم بردبار و صبور باش و اشتیاق و تمایل خویش را با صبر زیبا مداواکن و بی قراری ممکن.

اگر در یک روز به سختی گرفتار آمده‌ای، سالها را با آسایش گذرانده‌ای،

به پروردگارت گمان بد مبر زیرا خداوند به زیبایی سزاوارتر است.

بعد از سختی آسانی و گشایش می‌آید و سخن خداوند که چنین گفته است، راست ترین سخن است

اگر عقل رزق و روزی می‌آورد، روزی فقط با عاقلان بود .

چه بسیار افراد مؤمنی که روزی گرسنه مانده و به زودی از چشمه سیراب خواهد شد[1]

٣- در مورد طمع و آزمندی مردم

للنـــاس حـــرص علـــى الـــدنيا وتـــدبير	وفي مـــراد الهـــوى عقـــل وتشـــمير
وإن أتـــــوا طاعـــــة الله ربهـــــم	فالعقل منهم على الطاعات مأسور
لأجـل هـذا وذاك الحـرص قـد مزجـت	صـــفاء عيشـــاتها هـــمّ وتكـــدير
لم‌يرزقوهـــا بعقـــل عنـــدما قســـمت	لكــــــنهم رزقوهــــــا بالمقــــــادير
كـــم مـــن أديـــب لبيـــب لا تســـاعده	ومـــــائق نــــال دنيــــاه بتقصــــير
لـــو كـــان عـــن قـــوة أو عـــن مغالبـــة	طـــار البـــزاة بـــأرزاق العصـــافير

مردم به دنیا حریص و آزمندند و برای جمع آوری آن چاره‌اندیشی می‌کنند،

و برای رسیدن به خواسته‌هایشان عقل خود را به کار بسته و خود را آماده می‌کنند.

اما در مورد انجام طاعت و بندگی پروردگارشان عقلشان کار نمی‌کند.

به خاطر این سستی در عبادت و به علت آن آزمندی،

صفای زندگی با غم و اندوه مکدّر می‌شود.

١- البداية و النّهاية (١١/٨)

روزیها وقتی تقسیم شده، بر اساس عقل به آنها داده نشده است،
بلکه بر اساس تقدیر الهی به آنان داده شده است.
چه بسیار افراد هوشیار و زیرکی هستند که به او کمکی نمی‌کند،
و چه زیادند افراد احمق و نادانی که با وجود کوتاهی‌هایی که دارند دنیا را به دست آورده‌اند.
اگر رزق و روزی با قدرت به دست می‌آمد،
بازهای قدرتمند روزی گنجشک‌ها را می‌خوردند و با خود می‌بردند[1].

٤- در مورد صداقت

فلا تصحب أخا الجهل	وإياك وإياه
فكم من جاهل أردى	حليمًا حين آخاه
يقاس المرء بالمرء	إذا ما هو ماشاه
وللشيء من الشيء	مقاييس وأشباه
قياس النعل بالنعل	إذا ما هو حاذاه
وللقلب على القلب	دليل حين يلقاه

هرگز با فرد جاهل همراهی مکن و از او به شدت بپرهیز
چه بسیار افراد جاهلی که فرد بردبار را وقتی با او برادری نموده، خوار کرده‌اند.
انسان با هر کسی همراهی کند با او مقایسه می‌شود.
و هر چیزی با چیزی دیگر مشابهتی دارد و با آن مقایسه می‌شود.
یک لنگه کفش را با کفشی مقایسه و اندازه می‌کنند که با آن همراه و همتاست.
وقتی دو دل به همدیگر می‌رسند یکی دیگری را راهنمایی می‌کند[2].

٥- در مورد تواضع و قناعت

حقيق بالتواضع من يموت	ويكفي المرء من دنياه قوت

١- البداية و النّهاية ١١/٨
٢- البداية و النّهاية ١٢/٨

فمـــا للمرءيصـــبح ذا همـــوم وحـــرص لـــيس تدركـــهالنعوت
صـــنيع مليكنـــا حســـن جميـــل ومـــا أرزاقـــه عنـــا تفـــوت
فيـــا هـــذا ســـترحل عـــن قليـــل إلى قـــوم كلامهـــم الســـكوت

کسی که روزی می‌میرد باید تواضع و فروتنی داشته باشد،
و برای هرکس از دنیا خوراک روزانه کافی است،
شایسته نیست انسان با غم و اندوه روز را آغاز کند،
و نیز با حرص و طمع غیر قابل توصیف هر روزش را شروع کند.
عملکرد پروردگار و مالک ما خوب و زیباست،
و ما از روزی‌های او محروم نخواهیم ماند.
ای انسان! شما به زودی به سوی قومی کوچ خواهی کرد که ساکت هستند.[1]

٦- در مورد رازداری

ولا تفـــش ســـرك إلا إليـــك فـــإن لكـــل نصـــيح نصـــيحًا
فـــإني رأيـــت غـــواة الرجـــال لايتركـــون أديمًـــا صـــحيحًا

راز خودت را جز از خود با کسی در میان مگذار،
و هر خیر خواه و دوست صمیمی، دوست صمیمی دیگری دارد.[2]

چهارم: سخنان حکمت آمیز علیؓ

بداهت گویی، شیوایی زبان، خرد و درک والا، پاکدلی، صفای وجود، ایمان عمیق، دیانت و پرهیزگاری و نزدیک بودن به رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرا گرفتن وحی از آن حضرت، همه عواملی بودند که به علی ؓ شیوایی و زیبایی گفتار بخشیده بودند، بنابراین سخنان او همچون دانه‌های مروارید، بود. جمله‌های سرشار از حکمت ایراد می‌کرد که عاقلان را به شگفت آورده‌اند و سخنان او مُراد اهل بلاغت بوده و هدایت یافتگان از آن بهره‌مند می‌شوند، او در سخنانش به کارهای خوب و ارزشهای والا تشویق می‌کند و سخنان حکمت آمیز او ماده‌ی ارزشمندی در زمینه‌ی دعوت و آموزش مردم به شمار می‌آیند و

١- منبع سابق.
٢- عیون الاخبار ٩٧/١

جمله‌های زیبای او وسیله خوبی برای پاکسازی وجود مردم و روشن کردن فکر و خِرد آنهاست و زیبایی تعبیر و واضح بودن معانی کلماتش دلهای مردم را زنده می‌نماید و آنان را به فکر فرو می‌برد و بالاتر از همه اینکه سخنان او از دلی سرشار از پرهیزگاری و سینه‌ای پاک بر می‌آیند.[1]، برخی از این سخنان حکمت آمیز عبارتند از:

۱- نماز شب باعث صفا و درخشندگی در روز است.[2]

خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾ ﴾(فرقان/۶۴)

(آنان که شب را با سجده و قیام برای پروردگارشان سپری می‌کنند.

همچنین علی رضی الله عنه در مورد نماز شب می‌گوید: نور مؤمن از عبادت و شب زنده داری است[3].

۲- صلاح دین انسان با پرهیزگاری است و فساد آن با طمع ورزی است.[4]

۳- خوشا به حال کسی که به علم خود عمل کرد.[5]

۴- فرصت چون ابرها می‌گذرد[6].

۵- سنگدلی بر اثر سیری است[7].

۶- شرافت با فضیلت و ادب است نه با نژاد و نسب [8].

۷- زیبایی اخلاق بهتر از زیبایی صورت و قیافه است[9].

۸- اخلاق خوب گنجینه روزی‌هاست [10].

۹- نیکی یکی از بهترین گنج‌هاست [1].

۱- منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله ص ۲۷۵

۲- نثر اللآلی نسخه خطی به نقل از منهج علی بن ابی طالب ص ۳۷۶.

۳- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۶.

٤- منهج علی بن ابی طالب... ص ۲۷۶

٥- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۷.

٦- منبع سابق.

۷- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۷.

۸- الاعجاز و الایجاز ثعالبی ص ۳۰ به نقل از منهج علی بن ابی طالب ص ۲۲۶.

۹- نثر الآلی، نسخه خطی به نقل از منهج علی ص ۲۲۸.

۱۰- منبع سابق.

جمعی نزد امیرالمؤمنین گرد هم آمدند و به بحث در مورد نیکی پرداختند، علیرضی الله عنه فرصت را غنیمت شمرد و آنان را به انجام نیکی تشویق کرد و گفت: نیکی کردن بهترین گنج است و بهترین زراعت و کشت است و نباید ناسپاسی و قدر نشناسی افراد، شما را بر آن دارد که خوبی نکنید، زیرا کسی که از تو سپاس و تقدیر می‌کند(یعنی خدا) بسی برتر و بالاتر از کسی است که تو با او نیکی کرده‌ای و در مقابل تو ناسپاسی کرده، نیکی فقط با سه خصلت کامل می‌گردد که عبارتند از اینکه: آن را کوچك به حساب آوری، آن را پنهان انجام دهی و برای انجام آن عجله کنی، چون وقتی تو آن را ناچیز و کوچك قرار دهی در واقع آن را بزرگ کرده‌ای و هرگاه آن را پنهان نمودی، در حقیقت آن را کامل نموده‌ای و وقتی آن را زود انجام دهی آن را زیبا نموده‌ای[٢].

١٠- بی ادبی افتخار نیست. [٣]

١١- کسی که حسادت می‌ورزد و بدخواه دیگران است، آرامش نمی‌یابد[۴].

١٢- کسی که حسادت می‌ورزد بر کسی خشمگین است که مرتکب گناهی نشده‌است[۵].

١٣- وای برآنان که از احکم الحاکمین قهر کرده و یاغی شده‌اند[۶].

١۴- هر کس شمشیرتجاوزگری برکشید، روزی با آن کشته خواهد شد.[٧]

١۵- ستمگر متجاوز فردا انگشت حسرت به دندان می‌گیرد[٨].

این هشدار برگرفته شده از فرموده الهی است که می‌فرماید :

﴿ وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّـالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ ﴾ (الفرقان/٢٧)

در آن روز ستمکار (کفرپیشه) هر دو دست خویش را (از شدّت حسرت و ندامت) به دندان می‌گزد.

١۶- پنهان کردن سختی‌ها نشانه‌ی جوانمردی است. [٩]

١- تاریخ الیعقوبی ٢/٢١٠ منهج علی بن ابی طالب ص ٢٣٠

٢- منبع سابق.

٣- الاعجاز و الایجاز ثعالبی ص ٢٨.

٤- مطلوب کل طالب من کلمات علی بن ابی طالب، نسخه خطی به نقل از منهج علی ص ٢٢۶.

٥- الاعجاز و الایجاز ثعالبی ص ٢٩ منهج علی ص ٢٣۵

٦- منبع سابق.

٧- منهج علی بن ابی طالب فی الدعوه‌الی الله ص ٢٣۵.

٨- منهج علی بن ابی طالب ص ٢٣۶.

٩- منهج علی بن ابی طالب ص ٢۴٣

۱۷- با کسی که بد می‌کند، نیکی کن، اینگونه او را باز می‌داری.[۱]

۱۸- نیکی کردن دهان را می‌بندد [۲].

۱۹- هرکس زبانش شیرین باشد، برادرانش زیاد خواهند بود. [۳].

۲۰- هر کس صداقتش کم باشد دوستان او نیز کم خواهند بود.[۴]

۲۱- زبانت را هر طور که عادت دهی همان طور می‌چرخد.[۵]

۲۲- هر کسی که به دنبال چیزهای بی‌فائده باشد، چیزهای مفید را از دست می‌دهد.[۶]

۲۳- کسی که با خوبان است، از شروران در امان است[۷].

۲۴- همنشین خوب، غنیمت است[۸].

۲۵- همراهی با انسان احمق سبب نقص و زیان در دنیا و حسرت در آخرت می‌شود [۹].

۲۶- آنچه برای دیگران نمی‌پسندی، برای ادب کردن خودت کفایت می‌کند[۱۰].

۲۷- نگاه نکن به گوینده، بلکه به گفتار بنگر[۱۱].

۲۸- بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمند باشد.[۱۲]

۲۹- انسان زیر زبانش پنهان است[۱۳].

۳۰- زبان معیار است، پرت و پلاگویی آن نشانه جهالت و درست گویی آن نشانه‌ی خرد است[۱۴].

۱- نشر اللائی من کلام علی بن ابی طالب به نقل از منهج علی ص ۲۴۵.

۲- الاعجاز و الایجاز ثالبی ص ۲۹ منبع گذشته ص ۲۴۹.

۳- به نقل از منهج علی ص ۲۴۷.

٤- منبع سابق.

٥- همان منبع.

٦- الاعجاز و الایجاز ثالبی ص ۲۹ منبع گذشته ص ۲۴۹.

۷- نثر اللآلی فی کلام علی بن ابی طالب و منبع گذشته ص ۲۴۹.

۸- منبع سابق.

۹- نثر اللآلی فی کلام علی بن ابی طالب و منبع گذشته ص ۲۴۹

۱۰- نثر اللالی عن کلام علی بن ابی طالب و منبع گذشته ص ۲۵۰

۱۱- منبع گذشته ص ۲۵۰.

۱۲- منبع گذشته ص ۲۵۱.

۱۳- منبع گذشته ص ۲۵۲.

١٤- ادب الدنیا و الدین ص ۲۶۵.

۳۱- برادرت کسی است که در سختی با تو همدردی می‌کند [۱].

۳۲- ارزش هر فردی در چیزی است که آن را خوب می‌داند.

۳۳- از یورش سخاوتمند در وقت گرسنگی و از پرخاشگری بخیل در وقت سیری بر حذر باش.

۳۴- نفس آنچه را که با هوای آن سازگار است ترجیح می‌دهد و آسانی را بر می‌گزیند، به سوی سرگرمی‌و لهو می‌رود و انسان را به کارهای بد فرمان می‌دهد، به فساد فرا می‌خواند، راحت طلب است و از کار می‌گریزد، اگر آن را مجبور کنی آن را پرورش داده ای و اگر رهایش کنی خوار و ذلیلش نموده‌ای.[۲]

۳۵- ناتوانی آفت و صبر شجاعت و زُهد ثروت و پرهیزگاری سپر است.

۳۶- برده‌ی دیگران مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است.

۳۷- هرگز به آرزوها تکیه مکن، چون اعتماد به خیالات و آرزوها سرمایه و کالای افراد احمق است.

۳۸- مردم در خواب به سر می‌برند، وقتی بمیرند بیدار می‌شوند.

۳۹- مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند.

۴۰- کسی که قدر خود را بداند، هرگز هلاک و گمراه نمی‌شود.

۴۱- چه بسا که سخنی، نعمتی را از دست می‌گیرد.

۴۲- آداب لباس‌های نو و اندیشه آئینه صافی است.

۴۳- فقر انسان هوشیار را چنان لال می‌کند که دلیلش را نمی‌تواند ارائه دهد و فقیر در شهر و دیار خود غریبه است.

۴۴- هر گاه دنیا به کسی روی آورد، خوبی‌های دیگران را به او عاریه می‌دهد و هرگاه به او پشت کند خوبی‌های خودش را از او می‌گیرد.[۳]

۴۵- دلهایتان را جمع کنید و آن را به سوی حکمت سوق دهید، زیرا دل هم مانند بدن‌ها خسته می‌شوند.[۴]

۴۶- باز بودن چهره و خوشرویی بهره‌ای دیگر است [٥]

١- منهج علی فی الدعوة الی الله ص.٢٥٣.

٢- المرتضی ندوی ص ٢٠١.

٣- المرتضی ندوی ص ٢٠٢.

٤- المرتضی ندوی ص ٢٠١.

٥- نثر اللآلی فی کلام علی بن ابی طالب به نقل از منهج علی ص ٢٣٨.

۴۷- عفو و بخشیدن با وجود قدرت، شکر توانایی است[۱].

۴۸- تکرار معذرت خواهی یادآوری گناه است[۲].

۴۹- بهترین و رساترین پند و موعظه نگاه کردن به مرده‌هاست[۳].

۵۰- یادآوری مرگ به دلها صفا می‌بخشد[۴].

اینها بخشی از سخنان حکمت آمیز علی بن ابی طالب‌ﷺ بود که میان مردم پخش شده‌اند، ایشان در حقیقت بسیاری از تجربه های زندگی خود را در قالب جمله‌های مختصر و پر معنی ارائه داده‌است و این سخنان در جامعه‌ی او و در جوامع بعدی تا به امروز تاثیر به سزایی داشته‌اند. خلاصه اینکه سخنان حکمت آمیز و سخنرانی‌ها و اشعار و مواعظ از وسیله‌هایی بودند که امیرالمومنین علی‌ﷺ در توجیه و راهنمایی و تعلیم جامعه اسلامی‌از آن استفاده می‌کرد.

پنجم: سخن علی بن ابی طالب ﷺ در مورد صفات بهترین بندگان الله، نمازهای نفل و سنت (غیر واجب) رسول خدا ﷺ و گفتار ایشان در مورد توصیف صحابه‌ﷺ

۱- صفات بندگان برگزیده

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ را در مورد بندگان برگزیده پرسیدند؟ فرمود: بندگان برگزیده کسانی هستند که وقتی کار نیک می‌کنند، شادند و هرگاه کار بد می‌کنند طلب آمُرزش می‌نمایند و وقتی به مصیبت گرفتار می‌آیند، صبر پیشه می‌کنند و آنگاه که آنها را به خشم می‌آورند عفو و بخشش پیشه می‌کنند[۵]. همچنین گفت: آگاه باشید، خداوند بندگانی دارد (آنقدر با یقین عمل می‌کنند)که گویی اهل بهشت را در بهشت جاوید دیده‌اند و اهل دوزخ را دیده‌اند که عذاب داده می‌شوند، مردم از شر و بدی ایشان در امان است، دلهایشان غمگین است، پاکدامن و عفیفند و نیازهایشان سبک و خفیف است، روزهای کمی صبر

۱- مطلوب کل طالب به نقل از منهج علی ۲۳۹.

۲- الاعجاز والایجاز ص ۲۹ به نقل از علی بن ابی طالب ص ۲۳۹.

۳- نثر اللآلی به نقل از منهج علی ص ۱۴۸.

٤- منهج علی بن ابی طالب ص ۱۴۹.

٥- مروج الذهب ۴۳۱/۲.

کرده‌اند تا سرانجام از راحتی طولانی و همیشگی رسیده‌اند، شب آنها را ایستاده و با چشمان اشک آلود می‌بینی، به درگاه خدا زاری می کنند و به او پناه می‌برند که گردن‌هایشان را آزاد کند و موقع روز آنان را افرادی بردبار و نیکوکار و پرهیزگار، همچون چوبه های تیر می‌بینی، هر کس به آنها بنگرد می گوید: بیمارند، ولی در واقع پریشان حال هستند نه بیمار و امر مهمی آنان را پریشان کرده است[1].

و می گوید: نگاه مؤمن باید عبرت آموز و سکوت او تفکّر و اندیشه و سخنش حکمت باشد[2].

و گفت: خوشا به حال هر بنده‌ای که معروف و سرشناس نیست و کسی به او توجه نمی کند، او مردم را شناخته ولی مردم او را نشناخته‌اند و او خدا را با خشنودی شناخته، این افراد چراغهای هدایتند، خداوند آنان را از فتنه‌های تاریک دور نگه می‌دارد و آنان را مشمول رحمت خویش قرار می‌دهد، آنها راز دیگران را فاش نمی کنند و نه درشت خو و ریاکارند.[3]

پس واضح است که سخنان امیرالمؤمنین متاثر از فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که فرمود: خداوند بنده پرهیزگار گمنام بی نیاز را دوست می‌دارد.[4]

۲- پاسخ او در مورد سؤال از نماز نفل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

عاصم بن صخره می گوید: علی رضی الله عنه را در مورد نمازهای نفلی(غیر واجب) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز پرسیدیم؟ گفت: شما نمی‌توانید آن را انجام دهید.

گفتیم: آنچه بتوانیم انجام می‌دهیم، گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی نماز صبح را می‌خواند صبر می کرد تا اینکه خورشید از مشرق چنان بالا می‌آمد که به هنگام عصر از سمت مغرب بلند است، درآن موقع دو رکعت می‌خواند، سپس صبر می کرد تا اینکه خورشید به هنگام ظهر می‌رسید آنگاه از جای بر می‌خواست و چهار رکعت نماز می‌خواند. به هنگام زوال خورشید چهار رکعت و بعد از ظهر دو رکعت به جا می‌آورد، قبل از عصر هم چهار رکعت به جای می‌آورد و در هر دو رکعت بر ملائکه مقرّب و پیامبران و مؤمنان و مسلمانان سلام می‌داد و نمازها را اینگونه دو رکعتی می خواند.

۱- البداية و النّهاية ۶/۸
۲- مروج الذهب ۴۳۴/۲
۳- صفة الصفوة ۳۲۵/۱
٤- مسند احمد (١٦٨/١)

آنگاه علی گفت: این شانزده رکعت نماز نفل بودند که پیامبر ﷺ در روز آن را می‌خواند و کمتر کسی بر انجام آن مداومت می‌نماید.[۱]

امیر المؤمنین در جایی دیگر نماز وتر رسول خدا ﷺ را بیان می‌کند و می‌گوید: پیامبر ﷺ در ابتدای شب و در وسط و در آخر آن وتر خواند[۲]، وقتی نمازش را تمام می‌کرد و سلام می‌داد می‌گفت: (اللّهمّ اغفرلی ماقدمت وماأخّرت وماأسررتُ وماأعلنتُ وماأسرفتُ وماأنت أعلم به منّی، أنت المقدمُ وأنت المؤخّر لا إله إلاّ أنت)[۳].

یعنی: بار خدایا آنچه را مقدّم و یا مؤخّر نموده‌ام و آنچه را پنهان یا آشکار انجام داده‌ام و زیاده روی‌هایم را بیامُرز و آنچه را که تو بهتر از من به آن آگاه هستی، تو مقّدم کننده و مؤخّر کننده هستی هیچ معبود به حقی جز تو نیست.

۳- وصف صحابه‌ی کرام از زبان علی ﷺ

وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ احساس کرد که یارانش کمی گرفتار غفلت شده‌اند و در عبادت نشاط ندارند، سیره و راه و روش اسلافشان، یعنی اصحاب رسول خدا ﷺ را به آنان یادآوری می‌کرد، همانگونه که ابوأراکه روایت می‌کند: نماز صبح را همراه علی به جا آوردم، وقتی نماز تمام شد، از سمت راستش رو بسوی مردم کرد و سکوت کرد، گویا ناراحت بود، تا اینکه خورشید طلوع کرد و نور آن بر دیوار مسجد افتاد و آفتاب به اندازه‌ی یک نیزه بالا آمده بود، آنگاه دو رکعت نماز خواند و گفت: آنگونه که من اصحاب محمّد ﷺ را دیده‌ام، امروز کسی را که همانند آنها باشد سراغ ندارم، آنان در حالی روز را آغاز می‌کردند که چهره‌هایشان زرد و موهایشان غبار آلود بود، میان چشمانشان چون زانوی شتر علامت سجده بود، آنها شب را با عبادت و تلاوت قرآن سپری می‌کردند، گاهی در حالت ایستاده و گاهی در سجده بودند، وقتی صبح می‌کردند و خدا را یاد می‌کردند چون درخت که در روز طوفانی تکان میخورد به خود می‌لرزیدند و اشک از چشمانشان سرازیر می‌شد طوریکه لباس‌هایشان خیس می‌گشت، سوگند به خدا گویی این قوم شب را به غفلت

۱- مسند احمد ۶۲/۲، احمد شاگر می‌گوید اسناد آن صحیح است.

۲- سند احمد ۶۴/۲ احمد شاگر می‌گوید اسناد آن صحیح است.

۳- صحیح سنن ابی داود ۲۸۳/۱ آلبانی.

سپری کرده‌اند، آنگاه بلند شد و بعداً دیگر ندیدند که بخندد تا آن دشمن خدا ابن ملجم فاسق او را به قتل رسانید.[1]

٤- علی رضي الله عنه دوستانش را به انجام بهترین اعمال گوشزد می‌کند

در سخنرانی‌های علی آمده که گفت: شما را به تقوای الهی وصیت می‌کنم، زیرا بهترین چیزی که بنده بدان توسل می‌جوید ایمان و جهاد در راه خدا و کلمه‌ی اخلاص است که واقعاً کلمه‌ی اخلاص فطرت می‌باشد و نیز بر پا داشتن نماز که حقیقت دین نماز است و پرداختن زکات است که یک فریضه‌ی الهی است و روزه گرفتن ماه رمضان است که در برابر عذاب خدا سپر است و رفتن به حج کعبه است که گناهان را می‌زداید و صله رحم است که عُمر را طولانی می‌کند و در میان خویشاوندان محبوب می‌گردد و صدقه دادن به صورت پنهانی است که گناهان را زدوده و خشم پروردگار را خاموش می‌کند و نیکوکاری است که نیکوکاری انسان را از مرگ بدفرجام و قرار گرفتن در معرض نابودی‌ها نجات می‌دهد، بیشتر در یاد خدا غرق شوید که یاد او بهترین یاد است[2].

٥- عیادت از بیماران

ثویر بن ابی فاخته از پدرش روایت می‌کند که گفت: علی رضي الله عنه دستم را گرفت و گفت: برویم پیش حسن که از او عیادت کنیم، وقتی پیش حسن رفتیم دیدیم ابوموسی نزد اوست، علی گفت: برای عیادت آمده‌ای یا برای دیدار؟ گفت: نه، بلکه برای عیادت آمده‌ام، آنگاه علی فرمود: از رسول خدا صلى الله عليه وسلم شنیدم که می‌گفت: هر روز که مسلمانی به عیادت مسلمانی دیگر برود، تا غروب هفتاد هزار فرشته برایش دعا می‌کنند و اگر شامگاه به عیادت او برود تا صبح روز بعد هفتاد هزار فرشته برایش دعا می‌کنند[3].

٦- تشویق فرزندش حسن برای سخنرانی

امیر المؤمنین علی روزی به فرزندش حسن گفت: فرزندم، آیا سخنرانی نمی‌کنی تا بشنوم؟ حسن گفت: در جلوی تو خجالت می‌کشم سخنرانی کنم، آنگاه علی به جایی رفت که حسن او را نمی‌دید، سپس حسن در میان مردم ایستاد و سخنرانی شیوایی ارائه نمود، وقتی

١- حلية الأولياء ٧٦/١.

٢- البداية و النّهاية ٣١٩/٧

٣- صحیح سنن ترمذی آلبانی ٢٨٦/١.

سخنرانی را تمام کرد علی گفت: ﴿ ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣٤ ﴾: (نسلی که بعضی از بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست).[1]

۷- چنان نیستم که تو می‌گویی

عمرو بن مُرّه از ابی البختری روایت می‌کند که گفت: مردی پیش علی آمد و از او ستایش و تعریف کرد و در مورد او چیزهایی گفت، آنگاه علی فرمود: چنان نیستم که تو می‌گویی و بالاتر از آن هستم که به آنچه می‌خواهی تن دهم.[2]

۸- از هواپرستی بر حذر باش

امیر المؤمنین علی ﷺ فرمود: از حاکم قرار دادن امیال نفسانی برخود بپرهیزید که امیال شهوانی در حال حاضر مذموم و در آینده وخیم هستند، اگر نفس با هشدار و بیم دادن تسلیم نشد، آن را با تشویق و امیدوار کردن به دست بیاورید، چون بیم و امید وقتی جمع شوند، نفس تسلیم می‌شود.[3]

۹- شاد و مسرور کردن مسلمان

علی بن ابی طالب ﷺ گفت: یکی از اسباب مغفرت و عفو گناهان ازجانب خدا این است که برادر مسلمانت را شاد کنی.[4]

۱۰- سخت‌ترین کارها سه چیز هستند

امیر المؤمنین علی بن ابی طالبﷺ فرمود: سخت ترین کارها سه چیز هستند! دادن حق از سوی خودت، ذکر الله متعال در هر حال و همدردی و کمک مالی به برادر[5].

ششم: هشدار علیﷺ از مرض های قلب

۱- البداية و النّهاية ۳۷/۸

۲- تاریخ الذهبی عهد الخلفاء الراشدین ص ۲۴۶.

۳- ادب الدين و الدنيا ص ۲۶.

٤- تنبيه‌الغافلين ص ۲۴۵.

٥- حلية الأولياء ۸۵/۱.

۱- کیفر گناه

امیر المؤمنین علیﷺ گفت: سزا و کیفر گناه، سُستی در عبادت و تنگی زندگی و نقصان لذت است، گفتند: نقصان لذت بردن چیست؟ هیچ چیز حلال خوشایند نمی‌آید مگر آنکه چیزی دیگر آن را تلخ می‌کند.[۱]

همراه با این ترساندن از گناه، امیر المؤمنین علی ﷺ نیز از تشویق به ترک گناه غافل نبود، او می‌گوید: هر کس می‌خواهد بدون داشتن قبیله و عشیره قدرتمند و با عزّت باشد و بدون فرزند زیاد، نسلش زیاد باشد و هر کس که می‌خواهد بدون مال توانگر باشد، باید از ذلّت گناه خود را دور کرده و به عزّت طاعت و عبادت روی آورد[۲] و گفت: اگر به خوبی‌ها علاقه داری پس از کارهای حرام پرهیز کن.[۳]

۲- آرزوی طولانی و پیروی از هوای نفس

امیر المؤمنین علی ﷺ بر منبر کوفه سخنرانی ایراد کرد و بعد از حمد و ستایش خدا گفت: ای مردم آنچه بیش از همه چیز از آن برای شما می‌ترسم، داشتن آرزوی طولانی و پیروی از هوای نفس است. داشتن آرزوی طولانی آخرت را از یاد انسان می‌برد و پیروی کردن از هوای نفس انسان را از حق باز می‌دارد، هان! آگاه باشید که دنیا دارد پشت می‌کند و آخرت روی می‌آورد و هر یک از دنیا و آخرت فرزندانی دارند، پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، امروز کار است و فردا حساب و بازخواست، و عملی در کار نیست.[۴]

امیر المؤمنین علی ﷺ در این سخنرانی به دو امر مهم که تأثیر شگرفی در زندگی انسان دارند اشاره کرده و آن دو چیز عبارتند از: داشتن آرزوی طولانی برای زنده ماندن؛ داشتن آرزوی طولانی انسان را فریب داده و او را مشغول پروژه‌ها و برنامه‌ها و بلند پروازی‌های دنیوی می‌گرداند و به او می‌گوید: بعداً عمل صالح انجام می‌دهی و آخرت را از یاد او می‌برد، بنابراین فعالیت‌های او بر امور دنیوی متمرکز شده و کار او برای آخرت ضعیف و اندک می‌شود و اگر هر انسانی در ذهن خود این اندیشه را داشته باشد که هر لحظه ممکن است بمیرد، برای دنیا کم و به اندازه‌ی نیاز تلاش خواهد کرد و برای آخرت عمل زیادی خواهد کرد، چون عمل و کاری که برای آخرت انجام می‌شود بعد از مرگ ماندگار است و

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۴.
۲- تاریخ یعقوبی ۲/۲۰۶.
۳- منهج علی فی الدعوه ص ۳۰۷ به نقل از سجع الحمام فی کلم الامام ص ۵۷
٤- حلیة الاولیاء ۱/۷۶، صفة الصفوة ۱/۳۲۱.

پیروی از هوای نفس رویکرد صاحب خود را تغییر می‌دهد و بالاترین هدف در فکر و اندیشه‌ی او رسیدن به خواسته های خود و بر آوردن آرزو و خواسته‌ی کسانی می‌شود که او تحت اراده آنها زندگی می‌کند و هدف والای اسلامی‌که به دست آوردن و جستجوی رضامندی خدا و بهشت است را از یاد می‌برد و با توجه به تغییر اهداف، شیوه‌های عمل و فعالیت هم تغییر می‌کنند و به شیوه‌های دنیوی تبدیل می‌شوند که محقق کردن اهدافی است که از دایره زندگی دنیا فراتر نمی‌روند، همانطور که ارتباطات نیز تغییر می کند و به جای آن منافع و مصالح دنیوی اساس برادری قرار خواهند گرفت و دیگر اموری که به دنبال تغییر اهداف تغییر می کند. [1]

۳- ریاکاری

امیر المؤمنین علی رضي الله عنه فرمود: هیچ کار خیری را برای ریا انجام مده و نیز کار نیک را از روی خجالت و شرم رها مکن و گفت: ریاکار سه علامت دارد: وقتی تنها باشد، تنبلی می‌کند و هنگامی‌که درمیان مردم باشد با سرحالی کار می‌کند، وقتی ستایش شود کار را بیشتر انجام می‌دهد و چون نکوهش گردد از آن می‌کاهد [2]، نصوص شرعی ریاکاری را شرک اصغر نامیده‌اند، پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم می‌فرماید: «آنچه بیش از همه چیز از آن برایتان بیم دارم شرک اصغر است، گفتند: ای رسول خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاکاری، خداوند در روز قیامت وقتی پاداش اعمال مردم را می‌دهد، می‌گوید: بروید پیش کسانی که در دنیا به خاطر نشان دادن به آنها کار می‌کردید و نگاه کنید آیا پاداشی نزد آنها می‌یابید»، [3] و از شداد بن أوس روایت است که گفت: ما در زمان رسول خدا ریاکاری را شرک اصغر می‌شمردیم [4].

امیر المؤمنین علی رضي الله عنه از بیماری خطرناک قلبی که متعلق به اراده و قصد انسان است برحذر داشت و مردم را تشویق می‌کرد تا در کارها و عبادات هدفشان فقط خدا باشد و به سنّت نبوی پایبند باشند، او می‌گوید: هیچ قولی بدون عمل فایده ندارد و عمل بدون نیّت و

١- التاریخ الاسلامی‌حمیدی ۲۷۶/۲۰

۲- الکبائر ذهبی ص ۱۴۵، فرائد الکلام ص ۳۳۸

۳- مسند احمده / ۴۲۸، ۴۲۹

٤- الحاکم ۳۲۹/۴ آلبانی در صحیح الترغیب آن را صحیح دانسته‌است ۱۸/۱

قصد فایده‌ای ندارد و نیّت زمانی مفید واقع می‌شود که مطابق با سنّت باشد.[1] از فضیل بن عیاض روایت شده که او این آیه را خواند که می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَیَوٰةَ لِیَبْلُوَكُمْ أَیُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴾

(تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل انجام می‌دهید)، سپس گفت: بهترین عمل آن است که خالصانه‌تر و صحیح‌تر باشد، به او گفتند: خالصانه‌تر و صحیح‌تر چیست ای ابو علی؟ گفت: اگر عمل خالصانه برای خدا انجام گیرد، اما درست انجام داده نشود پذیرفته نمی‌شود و اگر درست انجام شود اما مُخلصانه انجام داده نشود مورد قبول واقع نمی‌شود و عمل خالصانه عملی است که برای خداوند انجام گیرد. عمل درست و صحیح آن است که مطابق با سنت (دستورات رسول خدا) انجام شود.

ریاکاری صورت‌های مختلفی دارد، گاهی با اعمال انجام می‌شود، مثل کسی که نماز می‌خواند و قیام و رکوع و سجده را طولانی می‌کند و جلوی مردم خودش را فروتن نشان می‌دهد. گاهی با سخن و گفتار انجام می‌شود مانند موعظه گفتن برای ریا و حفظ روایت و احادیث به خاطر بحث و مجادله و اظهار علم و دانش و از جمله ریاکاری‌ها تکان دادن لب‌ها در محضر مردم و غافل بودن از آن در خانه و گاهی ریا از طریق لباس انجام می‌شود، مانند لباسهای زبر و کُلفت و گذاشتن اثر سجده بر پیشانی اش و پوشیدن لباس‌های کلفت و بالا زدن و کوتاه کردن آن تا مردم بگویند: عابد و زاهد است و یا پوشیدن لباس مخصوص علماء و گاهی ریاکاری با جمع‌آوری دوستان و دیدار کنندگان انجام می‌شود، مثل کسی که می‌کوشد تا عالم یا عابدی را به دیدارش دعوت کند تا بگویند: فلانی به دیدار فلانی آمده است و کسی که مردم را به دیدارش دعوت می‌کند تا بگویند: اهل خیر نزد او رفت و آمد می‌نمایند و همچنین با داشتن اساتید ریا می‌کند تا بگویند فلانی از اساتید زیادی استفاده کرده است و همچنین ریاکاری اهل دنیا مثل کسی که با تکبّر راه می‌رود و یا اخم می‌کند و یا عبایش را می‌پیچاند و یا ماشین خود را به صورت خاصی حرکت می‌دهد و یا اینکه ریاکاری از جهت جسم نشان داده می‌شود مثل کسی که اظهار لاغری می‌کند تا مردم فکر کنند که او زیاد عبادت می‌کند و ترس و هراس او از خدا زیاد است و دیگر صورت‌هایی که ریاکاران برای ریاکاری انجام می‌دهند و می‌خواهند بوسیله آن در دلهای بندگان برای خود جا باز کنند[2].

١- الشریعة آجری ٦٣٨/٢ اسناد آن ضعیف است.

٢- مختصر منهاج القاصدین ص ٢١٥-٢١٢ الشرک فی القدیم و الحدیث ابوبکر محمد زکریا ١٧١/١، ١٧٢

خلاصه اینکه مداومت بر انجام کارهای خیر و کثرت ذکر و عبادت خدا و هراس از خداوند و بیم نداشتن از مردم در راه خدا و دوست داشتن بندگان صالح و غیره همه از اعمال نیکو و مطلوب هستند، اما باید همه این کارها فقط برای رضای خدا انجام شوند، چون ریا یعنی عملی صالح که برای غیر از الله انجام داده می‌شود، بنابراین مؤمن باید نیّت خود را فقط برای خدا قرار دهد، نه اینکه‌از ترس ریا عمل صالح را ترک کند، پس باید از خطر مرض ریاکاری پرهیز کرد و فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به یاد آورد که می‌فرماید: (هر کسی که به دنبال دانش برود تا بوسیله آن با فقها و علما مجادله کند و یا توجه مردم را بسوی خود بگرداند خداوند او را وارد جهنم می‌نماید) [1].

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه‌از ریاکاری برحذر داشت و توضیح داد که اعمال زمانی پذیرفته می‌شوند که فقط برای رضامندی خدا انجام بگیرند و مطابق با سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم انجام داده شوند و علی رضی الله عنه در مناسبت‌های مختلفی مردم را به تمسک به سنّت پیامبر صلی الله علیه و سلم تشویق می‌نمود، او می‌گوید: (به رهنمود پیامبرتان اقتدا کنید، زیرا بهترین رهنمود است و از سنّت او پیروی کنید چون سنّت آن حضرت بهترین سنّت است. [2]

٤- خود پسندی

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: « خود پسندی آفت خِردهاست ».[3]

خود پسندی یکی از آفتهایی است که اعمال را فاسد و بندگان را هلاك می‌کند و یکی از موانع پیش روی کسانی است که به سوی خدا و در راه خدا گام برمی‌دارند و با اخلاص منافات و تضاد دارد و مانع اظهار ذلّت و نیازمندی در مقابل خدا می‌گردد، بنابراین خود پسندی یعنی رعایت نکردن ادب در مقابل خدا، همانگونه که مانع محاسبه‌ی نفس و باز خواست خویش است و انسان را از شناختن بیماری‌ها و عیوب وجود خود کور می‌کند و با این وجود، کمتر از این آفت خطرناك و مضر و شایع سخن گفته شده است.

عبدالله بن مبارك می‌گوید: خود پسندی یعنی اینکه در خود چیزی را ببینی که در دیگران نیست. [1]

١- مسلم ١٥١٣/٢

٢- البداية و النّهاية ٣١٩/٧

٣- جامع بيان العلم و فضله ٥٧١/١

ابن تیمیه بین خود پسندی و ریاء فرق گذاشته‌است و می‌گوید: خودپسندی با ریاکاری همراه است، ولی ریاکاری یعنی شریک قرار دادن مخلوق و خودپسندی یعنی شریک قرار دادن نفس ریاکار به این گفته الهی که ﴿ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ ﴾ عمل نمی‌کند و خود پسند فرموده‌ی الهی ﴿ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ﴾را محقق نمی‌کند پس هر کسی به ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ ﴾ عمل کند، از ریاکاری بیرون می‌رود.[2]

غزالی می‌گوید: بدان که آفت‌های خود پسندی زیاد است، خود پسندی انسان را به تکبّر وا می‌دارد، بنابراین از خود پسندی، خود بزرگ بینی و تکبر پدید می‌آید و از تکبّر آفت‌های زیادی به وجود می‌آید و خود پسندی سبب می‌شود انسان گناهانش را فراموش کند و عبادت‌هایی را که انجام می‌دهد، بزرگ می‌شمارد و به خاطر انجام آن بر خداوند منّت می‌نهد و فراموش می‌کند که خداوند به او توفیق انجام عبادت را داده است و فرد خودپسند، به خود و فکر و نظرش مغرور می‌شود و فریب می‌خورد و از مکر الهی و عذاب خداوندی خود را ایمن می پندارد و گمان می‌کند که نزد خدا مقام و جایگاهی دارد و خودپسندی او را به جایی می‌رساند که خود را می‌ستاید و خود را پاک قرار می‌دهد [3].

فراقی می‌گوید: راز حرام بودن خود پسندی این است که خودپسندی بی ادبی است در برابر خداوند، زیرا بنده نباید آنچه را که بوسیله آن خود را به سرور و مولایش نزدیک می‌کند بزرگ بداند، بلکه باید کار و عمل خود را نسبت به عظمت آقا و پروردگارش ناچیز و کوچک بداند و بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ ﴾ (الزمر: ۶۷) یعنی: آنگونه که باید خدا را تعظیم می‌کردند او را تعظیم نکردند، پس هر کسی که در مورد خود و کار و عملش دچار خود پسندی شد به راستی که هلاک شده است و خود را در معرض خشم و ناخوشنودی پروردگارش قرار داده است.[4]

می‌توان گفت که سبب خود پسندی دو چیز است:

الف –ندانستن حق خداوند متعال و نشناختن قدر الهی و اندک بودن دانش و آگاهی از نامها و صفات خداوندی و ضعف پرستش خداوند با این نامها و صفات.

۱- سیر اعلام النبلاء ۴۰۷/۸

۲- مجموع الفتاوی ۲۷۷/۱

۳- الاحیاء ۳۷۰/۳ با اختصار

٤- الفروق ۲۲۷/۴

ب- غافل بودن از حقیقت نفس و عدم آگاهی کافی از طبیعت آن و ندانستن عیوب و بیماری‌های آن و توجه نکردن به محاسبه و بازخواست نفس و خویشتن.[1]

بنابراین علاج آن شناخت خداوند و تعظیم کردن او است، آنگونه که حق تعظیم اوست و همچنین بندگی کردن خدا با شناخت اسمای حُسنی و صفات والای خداوندی، پس خیر کاملاً در دست خداوند است و رحمت او همه چیز را در بر گرفته‌است:

﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ ﴾ (النحل /۵۳): (هر نعمتی که‌از آن برخوردارید از جانب خداوند است).

امام شافعی می‌گوید: هرگاه ترسیدی که مبادا گرفتار خود پسندی شوی به خاطر بیاور که رضامندی چه کسی را می‌جویی و به چه نعمتی علاقمند هستی و از عذاب چه کسی بیم و هراس داری، هر کس در این چیزها فکر کند، عملش برای او ناچیز و کوچک می‌نماید.[2]

نووی می‌گوید: راه دور کردن خود پسندی این است که فرد بداند علم و دانش، فضل و لطفی از سوی خداوند است و هر چه خداوند از انسان بگیرد یا به انسان ببخشد، همه از آنِ او هستند و همه چیز سرآمدی دارد، بنابراین انسان نباید در مورد چیزی دچار خودپسندی شود که خودش آن را به وجود نیاورده و مالک آن نیست و به دوام آن یقین ندارد.[3]

ابن قیّم می‌گوید: بدان که هرگاه انسان سخنی را برای رضامندی خدا آغاز کند و در آن این را مد نظر داشته باشد که خداوند به او توفیق آن را داده است و خداوند است که به او زبان و قلب و چشم و گوش بخشیده است و اوست که توفیق آن سخن یا عمل را به او عنایت کرده است، هرگاه این امور را به خاطر داشته باشد دچار خود پسندی نمی‌شود؛ خودپسندی یعنی اینکه انسان خودش را فقط می‌بیند و توفیق و احسان الهی را نمی‌بیند[4] علاج دیگر خود پسندی شناخت نفس و محاسبه آن است، ابن جوزی می‌گوید: هر کس به خصوصیّات و گناهان خود بنگرد به یقین می‌داند که گناهکار و مقصر است و از خود پسندی می‌پرهیزد و می‌کوشد تا در اعمال اخروی پیشروی کند و مؤمن همواره خود را ناچیز و حقیر می‌شمارد.

۱- معالم فی السلوک و تزکیه‌النفوس، عبدالعزیز العبد اللطیف ص ۹۸.

۲- سیر اعلام النبلاء ۴۲/۱۰

۳- المجموع نووی (۵۵/۱).

٤- الفوائد ص ۱۴۴.

به عمر بن عبدالعزیز رحمه الله گفتند: وقتی وفات کنی تو را در حجره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفن می‌کنیم، او گفت: اگر هر گناهی جز شرک مرتکب شده باشم، برایم بهتر از آن است که خود را شایسته چنین مقامی‌بدانم [١].

ابن حزم می‌گوید: هر کس گرفتار خود پسندی شد؛ به عیب‌هایش فکر کند و اگر خوبیهایش او را به خود پسندی واداشتند، به اخلاق و رفتارهای زشت خویش بیندیشد، اگر همه عیبهایش بر او پوشیده بود و گمان می‌کرد که اصلاً عیبی ندارد، باید بداند که مصیبت او همیشگی است و از همه مردم ناقص‌تر و عیب او از همه بزرگتر است و قوّه‌ی تشخیص او از همه ضعیفتر است و او دارای عقل اندك و جاهل است و هیچ عیبی از این دو عیب مهم تر نیست، چون عاقل کسی است که عیب‌های خود را بشناسد و برای از بین بردن آن تلاش نماید، احمق و نادان کسی است که عیب‌هایش را نمی‌داند. اگر افکار و اندیشه‌هایتان شما را به خود پسندی واداشت، به اشتباهات خود فکر کنید و آن را به خاطر بسپارید و از یاد نبرید. اگر عمل و کردارتان سبب خودپسندی شد، بدانید که شما در آن سهمی ندارید و این فقط بخشش است که خداوند آن را به شما بخشیده، پس در مقابل این نعمت، کاری نکنید که خداوند ناخوشنود شود.

اگر برادرانتان شما را ستایش و تمجید کردند، به مذمّت و نکوهش دشمنان نسبت به خود فکر کنید، آنگاه خودپسندی از شما دور می‌شود، اگر دشمنی نداشتید، پس بدانید که خیری در شما نیست و کسی که اصلاً دشمنی ندارد، جایگاهش از همه پایین‌تر است و مانند کسی است که خداوند به او هیچ نعمتی نداده که مورد حسادت قرار گیرد و اگر عیب‌هایتان به نظرتان ناچیز و اندك می‌آمد، در آن فکر کنید که اگر مردم از آن مطلع شوند چه خواهد شد، اینجاست که خجالت می‌کشید و کمبود خود را می‌دانید.[٢]

ابن قیّم در بحث حکمت و اسرار مقدّر شدن بدیها و گناهان می‌گوید: از جمله اسرار گناهان یکی این است که هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای اراده‌ی خیر داشته باشد، او را از دیدن عباداتش فراموش می‌گرداند و آن را از دل و زبان او رفع می‌کند و هرگاه مرتکب گناهی شود، همواره آن را نصب العین خود قرار می‌دهد و عبادت خویش را فراموش می‌نماید و تمام فکرش به گناهی که مرتکب شده مشغول می‌شود و همواره گناهش جلوی چشمانش نمایان می‌شود، پس این گناه رحمتی در حق اوست چنانکه یکی از سلف

١- صید الخاطر ص ٢٥٠-٢٥١

٢- الاخلاق و السیر ص ٦٦-٧١

می‌گوید: گاهی بنده گناه می‌کند و به سبب آن وارد بهشت می‌شود و گاهی نیکی می‌کند و به سبب آن به جهنّم می‌رود، گفتند چگونه؟ گفت: مرتکب گناه می‌شود و آن گناه همواره نصب العین او قرار می‌گیرد و هر گاه به یاد آن می‌افتد گریه می‌کند و پشیمان می‌شود و توبه می‌نماید و از خداوند طلب آمُرزش می‌کند و به درگاه خدا تضرّع و زاری می‌نماید و برای خداوند فروتنی و کُرنش می‌نماید و کارهایی انجام می‌دهد که سبب می‌شود رحمت الهی شامل حال او گردد. از سوی دیگر گاهی انسان کار نیکی انجام می‌دهد و همواره آن کار نیک نصب العین اوست و با آن منّت می‌نهد و آن را می‌بیند و آن را برای مردم و خداوند بر می‌شمارد و به سبب آن تکبّر می‌کند و از مردم تعجب می‌کند که چگونه او را تعظیم نمی‌کنند و بزرگ نمی‌دانند و همواره این احساس در او هست تا اینکه او را به جهنّم وارد می‌کند.[1]

این شرح کوتاه و گذرایی بود بر سخن امیر المؤمنین علی ﷺ که می‌فرماید: خود پسندی آفت عقلهاست.[2]

هفتم: توجه و اهتمام علیﷺ به ساماندهی بازارها و مواضع گوناگون با مردم

امیر المؤمنین علی ﷺ می‌کوشید تا اوضاع کسانی را که در بازارها به داد و ستد می‌پردازند، بررسی نماید و آنها را وادار کند براساس شریعت اسلام داد و ستد نمایند و ثابت شده که ایشان رضی الله عنه به بازار توجه خاصی داشت، حُرّ بن جرموز مرادی از پدرش روایت می‌کند که گفت: علی بن ابی طالب ﷺ را دیدم که از قصر بیرون آمد در حالی که ازار او تا نصف ساقش بلند بود و چادرش نیز بال زده بود و با شلاقی در بازارها گشت زنی می‌کرد و اهل بازار را به پرهیزگاری و درست معامله کردن فرمان می‌داد و می‌گفت: کیل و ترازو را به تمام و کمال بدهید و مغز استخوانهایی را که با گوشت پوشیده شده‌اند را بیرون نکشید.

از ابی مطر روایت است که گفت: از مسجد بیرون آمدم، ناگهان دیدم که مردی از پشت سرم صدا می‌زند: شلوارت را بالا بزن، زیرا لباست پاکیزه‌تر می‌ماند و تقوای پروردگارت بیشتر رعایت می‌شود و اگر مسلمان هستی از موهای سرت بگیر، آنگاه پشت سر او راه افتادم، او ازار و ردایی پوشیده بود و شلاق به همراه داشت گویی بادیه نشین است، گفتم:

۱- مفتاح دارالسعادة ۲۹۷-۲۹۸، مدارج السالکین ۱۷۷/۱.

۲- جامع البیان و العلم و فضله ۵۷/۱

این کیست؟ مردی به من گفت: در این شهر غریب به نظر می‌آیی؟ گفتم: بله اهل بصره هستم. او گفت: این امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است، او همچنان می‌رفت و شتران را دنبال می‌کرد تا اینکه وارد خانه ابن ابی معیط شد، گفت: بفروشید و سوگند نخورید، زیرا با سوگند خوردن کالا به فروش می‌رسد امّا سوگند برکت آن را از بین می‌برد، سپس پیش خرما فروشان آمد، دید کنیزی گریه می‌کند، گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: این مرد تعدادی خرما به یک درهم به من فروخته، مولایم آن را بازگرداند و اینک او از پس گرفتن آن اباء می‌ورزد.

آنگاه علی به او گفت: خرمایت را بردار و درهم را به او بده، این کنیز اختیاری ندارد، آنگاه خرما فروش درهم را به کنیز پس داد، گفتم: آیا می‌دانی این کیست؟ گفت: نه. گفتم: این علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است. آن وقت آن مرد خرمای کنیز را ریخت و یک درهم به او داد و گفت: ای امیرالمؤمنین دوست دارم از من راضی باشی. گفت: هرگاه حق مردم را کامل دهی از تو راضی هستم. سپس از کنار خرما فروشان عبور کرد و گفت: ای خرمافروشان به مستمندان کمک کنید که در کسب شما برکت می‌آید، سپس در حالی که مسلمین همراه او بودند به راهش ادامه داد تا نزد ماهی‌فروشان آمد و گفت: ماهی خود مرده‌ای که از روی آب گرفته شده در بازار ما فروخته نمی‌شود. سپس به دار فرات که بازار پارچه فروشان بود آمد.[1]

زاذان می‌گوید: او تنها به بازار می‌رفت و فرد گم‌گشته را راهنمایی می‌کرد و ناتوان را یاری می‌داد و از کنار فروشنده‌ها و بقّاله ها می‌گذشت و بر آنها قرآن می‌خواند:

﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾ ﴾ (قصص/٨٣).

ما آن سرای آخرت را تنها بهره کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبّر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دلهایشان از آلودگیهای مقام‌طلبی و شهرت‌طلبی و بزرگ‌بینی و تباهکاری، پاک و پالوده‌است) و عاقبت از آن پرهیزگاران است.[2]

خلال از ابوسعید روایت می‌کند که گفت: علی به بازار آمد و گفت: ای اهل بازار از خدا بترسید و از سوگند خوردن بپرهیزید، زیرا سوگند خوردن کالا را به فروش می‌رساند اما برکت آن را از میان می‌برد و تاجر، فاجر است مگر کسی که حق را بگیرد و حق دیگران را

١- البدایة و النّهایة ٨/٣٩٠-٣٩١

٢- الدر المنثور سیوطی ٤٤٤/٦، البدایة و النّهایة ٥/٨

بدهد و السّلام علیکم، سپس برمی‌گشت و باز به نزد آنها می‌آمد و آنچه را که گفته بود تکرار می‌کرد. [۱]

ابی الصهباء می‌گوید: علی را در بازار کلأ دیدم که از نرخ‌ها می‌پرسید. [۲]

این اشراف و کنترل مستقیم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چند چیز را در بردارد:

الف– گشت زنی ایشان فقط منحصر به زیر نظر داشتن و توجیه نبود، بلکه او به مردم کمک می‌کرد، فرد گم‌گشته را راهنمایی می‌نمود و ضعیف را یاری می‌داد، کسی که خودش چنین می‌کند سخنان و راهنمایی‌های او بیشتر در مردم اثر می‌گذارد.

ب– او در توجیه و توصیه‌های خود به تقوای الهی و معامله درست اشاره می‌کرد و گاهی با تلاوت قرآن آنها را موعظه می‌نمود، چون هرکس که تقوای الهی را رعایت کند با مردم به خوبی تعامل و داد و ستد می‌نماید و از فریب دادن آنها دوری می‌جوید.

ج– از ظلم در معاملات جلوگیری می‌کرد و حق را به صاحب آن بر می‌گرداند، چنانکه وقتی صاحب کنیز او را به خرید خرما اجازه نداده بودند و در واقع او اختیاری نداشت. به فروشنده فرمود: خرما را پس بگیرید.

د– از انواع فریب کاری‌هایی که در بازارها انجام می‌شود از قبیل در آوردن مغز استخوان گوشت نهی می‌کرد.

هـ – برخی از احکام و آداب متعلق به معامله را بیان می‌کرد که برخی عبارتند از: نهی از سوگند خوردن در معامله و علت آن این است که سوگند خوردن کالا را به فروش می‌رساند اما برکت آن را از بین می‌برد، چنان که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمود: سوگند خوردن کالا را به فروش می‌رساند و برکت را از بین می‌برد. [۳]

تشویق به کمک به مستمندان، چون این به سود و درآمد می‌افزاید.

نهی از فروختن ماهی خود مرده‌ای که روی آب قرار دارد تا با ماهی تازه‌ای که شکار شده مخلوط و اشتباه نشود.

۱- السنة ص ۳۵۲ تحقیق د. عطیه زهرانی ص ۳۵۲

۲- الریاض النضرة فی مناقب العشرة ص ۶۹۰

۳- بخاری البیوع ۸۵/۲

امیر المؤمنین وقتی در آن جا حضور داشت خودش به جستجو و بررسی امور بازرگانان می‌پرداخت و در دیگر جاها فرمانداران و کارگزارانش را به این کار امر می‌نمود و تاجر خوب را مورد تمجید و ستایش قرار می‌داد و تاجری را که بعد از نهی مرتکب اشتباهی می‌شد تنبیه می‌کرد بدون آن که در مجازات او افراط کرده باشد،[1] او رهنمودهای مفید و تذکرهای بازدارنده‌ای داشت که مردم را به انجام محاسن اخلاقی و پایبندی به احکام شریعت تشویق می‌نمود، برخی از توجیهات او عبارتند از:

۱- به اختلاط زنان و مردان در بازار اعتراض می‌کرد

امیر المؤمنین علیﷺ به مردمانی که زنانشان را از رفتن به بازار و قاطی شدن با کفار منع نمی‌کردند، اعتراض می‌کرد و گفت: آیا حیا نمی‌کنید و غیرتتان به جوش نمی‌آید؟ به من گزارش شده که زنان شما به بازار می‌روند و با کفار اختلاط می کنند.[2]

۲- سود کم را رد نکنید که از سود زیاد محروم می‌شوید

علیﷺ در حالی که شلاق در دست داشت و عبایی براو بود وارد بازار می‌شد و می‌گفت: ای تاجران حق را بگیرید و حق را بدهید در امان می‌مانید، سود کم را رد نکنید که از سود زیاد محروم می‌شوید و به مردی نگاه کرد که داستان سرایی می‌کرد، به او گفت: آیا داستان می‌سرایی در حالی که فاصله‌ی ما با زمان پیامبرﷺ نزدیک است، از تو می‌پرسم اگر جواب مرا گفتی که خوب، و اگر نه با این شلاق تو را چنان می‌زنم که زمین بیفتی، بگو ثبات و زوال دین چیست؟ او گفت: دین با پرهیزگاری ثابت و ماندگار می‌شود و با طمع ورزی از بین می‌رود، گفت: آفرین، قصه بگو که افرادی چون تو می‌توانند قصّه سرا باشند [3].

۳- خطرناک بودن تجارت قبل از دانستن احکام شرعی آن

امیر المؤمنین علی بن ابی طالبﷺ گفت: هر کس قبل از آگاهی از دین تجارت کرد به راستی که در رباخواری افتاده، باز در آن افتاده و باز در آن افتاده است،[4]

۱- الدور السیاسی للصفرة فی صدر الاسلام ص ۲۰۲.
۲- مسند احمد ۲/۲۵۴، ۲۵۵ احمد شاکر آن را صحیح دانسته‌است
۳- المنتظم فی تاریخ الملوک ابن جوزی ۵/۷۰
٤- بستان العارفین ص ۲۵۰

فاروق رضي الله عنه کسی را که- جهت تجارت- در بازار می‌نشست و احکام را نمی‌دانست شلاق می‌زد و می‌گفت: کسی که‌احکام ربا را نمی‌داند در بازار ما ننشیند[1] و می‌گفت: کسی در بازار ما معامله نکند مگر آنکه آگاه به احکام معامله باشد و اگر بدون آگاهی از احکام به داد و ستد بپردازد خواسته یا ناخواسته رباخواری می‌کند، [2].

خلفا به همه امور حکومت توجه داشتند و توجّه به هیچ قسمتی سبب بی‌توجهی به قسمتی دیگر نمی‌شد، بنابراین وضعیت همواره در کنترل حاکم بود، خلفا برای تاجران قواعدی که شایسته بازار بود و داد و ستد را نظم می‌داد و ثبات بازار را تضمین می‌کرد، وضع می‌کردند، بنابراین کلاهبرداری و فریب دادن و احتکار و ایجاد بازار سیاه پیش نمی‌آمد و آنچه را که در دنیای تجارت جایز و آنچه را که ناجایز است می‌دانستند، امروز می‌توان با تشکیل کلاس‌هایی در مساجد به خصوص مساجدی که وسط بازارها هستند تاجران را از فقه تجارت آگاه کرد و باید با نوشتن کتابچه‌های کوچک و نوارها احکام و مسائل مربوط به تجارت را به تاجران آموخت و امور ذیل را بیان کرد:

*- نمونه‌های منتخبی از تجّار مسلمین که دوستدار دین بوده و خدا و پیامبر را با اموالشان یاری کرده‌اند.

*- بیان اهمیت آخرت، تا آنها خیر هر دو جهان را بیاندوزند.

*- علما و طلاّب وظیفه بزرگی در آگاهی بخشیدن به این بخش بزرگ جوامع اسلامی‌دارند و حرکت‌های اسلامی هم باید آموختن فقه تجارت را به فرزندان فراموش نکنند.

٤-هر کس قبل از دیگران به جایی رفت به آن‌جا مستحق‌تر است

قضیه‌ی محل تجارت در بازار مطرح شد و علی بن ابی طالب رضي الله عنه در بازار کوفه چنین داوری کرد که هر کس قبل از دیگران به جایی رفت در آن روز تا وقتی در آن جاست از دیگران به آن مستحق‌تر است و وقتی او آن جا را ترک کرد، آن محل متعلق به هرکسی است که در آن قرار گیرد، اصبع بن نباته می‌گوید: همراه با علی بن ابی طالب رضي الله عنه به بازار رفتم، دید که اهل بازار جاهایشان را حصار کشی و تصرف کرده‌اند، گفت: این چیست؟ گفتند: اهل بازار

١- نظام الحکومه‌الاسلامیه کتانی ١٧/٢

٢- منبع سابق

جاهای خود را حصار کشی کرده‌اند، گفت آنها حق چنین کاری را ندارند، بازار مسلمین همچون محل نماز مسلمین است، هرکسی قبل از دیگران به جایی آمد در آن روز به او تعلق دارد تا وقتی که او آنجا را ترک می‌کند و تا فرمانداری مغیره بن شعبه از این قاعده پیروی می‌شد، وقتی زیاد بن ابیه در سال(۶۹ هـ) به فرمانداری رسید چنین دستور داد که هر کسی که در جایی نشسته است تا وقتی که آن جا نشسته از دیگران به‌آن جا مستحق‌تر است.[1]

۵- محتکر، گناهکار و ملعون است

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؓ در مورد احتکار خوراک گفت: کسی که خوراکی وارد می‌کند، خداوند به او روزی می‌دهد و احتکار کننده گناهکار و ملعون است،[2] امیر المؤمنین دستور داد اموال احتکار شده را بسوزانند.

حافظ بن ابی شیبه از حکم روایت می‌کند که گفت: علی ؓ را خبر کردند که مردی مواد خوراکی را احتکار کرده و آن را به صد هزار می‌فروشد، او دستور داد که سوزانده شوند.[3] ابن قدامه می‌گوید: احتکار به سه شرط حرام است:

الف – اینکه بخرد، پس اگر چیزی را ازجایی وارد کرد و یا اینکه غلاّت خود را انبار کرد محتکر شمرده نمی‌شود و این گفته علی ؓ واضح است.

ب- آنچه خریده شده، خوراکی باشد.[4]

ج- به علت خریدن و احتکار آن مردم در تنگنا قرار بگیرند.

ترساندن و برحذر داشتن مردم از جانب علی نسبت به احتکار بر اساس فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که فرمود: محتکر گناهکار است.[5]

٦- ضرر بر سرمایه وارد می‌شود و سود بر اساس قرارداد است

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؓ به تبیین یکی از احکام مضاربه پرداخته، مضاربه نوعی معامله است به این صورت که مال و مبلغ مشخصی به فردی داده می‌شود تا با آن تجارت کند و بخشی از سود را به صاحب مبلغ بدهد، علی ؓ گفت: ضرر و زیان هر یک از دو

۱- الاموال ابی عبید ص ۱۲۳، الحیاة الاقتصادیة ص ۱۱۵.

۲- فقه علی، قلعجی ص ۲۷، مصنف عبدالرزاق ۲۰۴/۸ مسند زید، ص ۲۴۵.

۳- المصنف ش ۴۳۳ (۱۰۳/۶)، الحسبة فی العصر النبوی ص ۳۴.

٤- برخی هم گفته‌اند فرقی نمی‌کند.

٥- مسلم، کتاب المساقاه ۱۲۲۸/۳.

شریک به اندازه سرمایه است و سود بر اساس قرار دادی است که با هم بسته‌اند، اگر سرمایه‌هایشان برابر بود، [1] زیان بین دو طرف برابر است و اگر دو سوم بود دو سوم زیان به آن بر می‌گردد.

۷- سوزاندن روستایی که در آن شراب فروخته می‌شد

علی ﷛ به شدت با شراب فروش برخورد می‌کرد، یک آبادی را که در آن شراب فروخته می‌شد به دستور او آتش زدند، امام ابوعبیده قاسم بن سلام روایت می‌کند که علی بن ابی طالب ﷛ به محله‌ی زراره در کوفه نگاه کرد و گفت: نام این آبادی چیست؟ گفتند: زراره نام دارد و در آن شراب فروخته می‌شود، او از جای برخاست و به راه افتاد تا به آنجا رسید، گفت: آتش بیفروزید. راوای می‌گوید: آن آبادی آتش گرفت و از غربت تا باغ خواستابن جبروتا سوخت. [2]

۸- توجه او به کوتاه بودن لباس

ابی مطر می‌گوید: از مسجد خارج شدم، ناگهان شنیدم که مردی از پشت سرم صدا می‌زند که: شلوارت را بالا بزن چون لباست پاکیزه‌تر می‌ماند و تقوای الهی بهتر رعایت می‌شود و اگر مسلمانی موهایت را کوتاه کن. [3]

۹- زندانی کردن افراد شرور و مفسد

علی ﷛ افراد شرور و تباهکار را تعقیب می‌نمود و هرگاه فردی از آنان را می‌یافت به زندانشان می‌انداخت. قاضی ابویوسف از عبدالملک بن عمیر روایت می‌کند که گفت: اگر در قبیله یا قوم شخص فاسدی موجود بود علی ﷛ او را زندانی می‌کرد و اگر خودش دارایی می‌داشت از آن برایش صرف می‌کرد، در غیر اینصورت از بیت المال به او می‌بخشید و می‌گفت: برای اینکه مردم از شرارت او در امان باشند، اموال بیت‌المال مردم صرف شود. [4]

١- المغنی ٣١/٥
٢- الاموال ص ٩٧و٩٨، الحسبة ابن تیمیه ص ٦٠
٣- البدایة و النّهایة ٤/٨
٤- الخراج ابویوسف ص ١٥٠

۱۰- هشدار علی ﷺ نسبت به عدم انفاق

امیر المؤمنین علی ﷺ فرموده‌است: دارایی بخیل را به حوادث یا رسیدن به دست وارث بشارت بده، [1] و گفت بخیل به دنبال فقر عجله دارد، او در دنیا همچون فقیر زندگی می کند و در آخرت حساب ثروتمندان از او گرفته می‌شود. [2]

۱۱- فراخواندن برای نماز

امیر المؤمنین علی ﷺ به نماز بسیار اهمیت می‌داد و در حال رفتن به مسجد، صدا می‌زد: نماز، نماز! و اینگونه مردم را برای نماز صبح بیدار می کرد، حسن ﷺ در مورد بیرون رفتن علی از خانه‌اش در روز ضربه خوردنش می گوید: وقتی ایشان از در بیرون رفت صدا زد: ای مردم! نماز، نماز! و او هر روز چنین می کرد و به نماز می‌رفت و تازیانه‌اش همراهش بود، اینجا بود که دو مرد به او حمله ور شدند و ابن ملجم ضربه‌ای بر مغزش وارد ساخت. [3]

۱۲- اهتمام به راههای عمومی

امیر المؤمنین علی ﷺ دستور می‌داد که از جاری شدن آب، سیل و فاضلاب در راه مسلمین جلوگیری شود. [4]

۱۳- ظهور بدعت قصّه گویی و مبارزه علی ﷺ با آن

بدعت داستان گویان در دوران علی ﷺ پدید آمد و صحابه و تابعین با آن مخالفت ورزیدند، محمد بن وضّاح از موسی بن معاویه روایت می کند که گفت: ابن مهدی از سفیان و او از عبیدالله بن نافع روایت می کند که گفت: نه در زمان پیامبر ﷺ و نه در زمان ابوبکر و نه در زمان عمر و نه در زمان عثمان داستانسرایی می‌شد، داستان سرایی برای اولین بار بعد از وقوع فتنه و جنگ پدید آمدند و داستان گویان واعظهایی بودند که برای وعظ و نصیحت مجالسی ترتیب می‌دادند که شبیه مجالس علمی بود، آنان در این جلسات با تعریف حکایات و داستانهای اسرائیلی و امثال آن برای مردم موعظه می گفتند: داستانهایی که اساسی نداشتند و یا کاملاً ساختگی بودند و یا به گونه‌ای بودند که عقل عموم مردم آن را درک نمی کرد،

۱- نثر اللآلی به نقل از منهج علی بن ابی طالب ص ۱۸۳.

۲- منبع سابق.

۳- البداية و النّهاية ٣٣٩/٧

٤- مصنّف عبدالرّزّاق (۷۲/۱۰)

امیرالمؤمنین علی ﷺ واعطان را منع کرد، چون چیزهای عجیب و غریبی را که عقل افراد عامی‌درک نمی‌کرد و نمی‌دانستند به خورد مردم می‌دادند، [1] امیر المؤمنین به کسانی که علم و دانش شرعی داشتند، اجازه داد که برای مردم داستان بگویند.

زندگی امیر المؤمنین در جامعه دعوت به توحید و مبارزه با شرک بود، او بسیار می‌کوشید نامها و صفات والا و با عظمت خداوند را به مردم بیاموزد و دلهایشان را فقط به خدا مرتبط نماید و آنان را به نعمت‌های الهی تذکر دهد و ایشان را به شکرگذاری خداوند تشویق کند و ایشان با جدیت و پشتکار تمام می‌کوشید تا آثار جاهلیت را بزداید و از بین ببرد و در این راستا از همه وسیله‌های دعوت از قبیل سخنرانی و موعظه و شعر و حکمت استفاده می‌کرد و هیچگاه جدا و به دور از مردم زندگی نکرد، بلکه او با اخلاق و دانش و راه و روش خویش در میان مردم می‌زیست.

هشتم: پلیس در دوران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبﷺ

وقتی علی ﷺ زمام خلافت را به دست گرفت وظیفه پلیس یکی از وظایف مهم و معروف در دولت به شمار می‌رفت، داستانهایی که‌از نقش پلیس در دوران خلافت علی ﷺ سخن می‌گویند بسیارند، از آن جمله اینکه اصبغ بن نباته روایت می‌کند: جوانی نزد علی بن ابی طالب از چند نفر شکایت کرد که اینها همراه پدرم به سفری رفته‌اند و همه بازگشته‌اند جز پدرم، وقتی خبر او را از آنها پرسیدم گفتند: مرده است، در باره‌ی مالش از آنها پرسیدم. گفتند: هیچ چیز از خود باقی نگذاشته و حال آن که پدرم مال فراوانی به همراه داشت و ما دعوا را نزد شریح بردیم، او آنها را سوگند داد و رهایشان کرد. آنگاه علی ﷺ پلیس را فراخواند و برای هر متهم دو نفر را موظف کرد و به آنان توصیه نمود که اجازه ندهند افراد متّهم به هم نزدیک شوند و با همدیگر حرف بزنند و منشی و نویسنده‌اش را فراخواند و یکی از متّهمان را احضار کرد و فرمود: مرا از ماجرای پدر این جوان آگاه کن، کدام روز همراه شما به سفر رفته است؟ وکجا پیاده شدید؟ و چگونه راه را سپری کردید؟ و به چه دلیل او وفات یافت؟ و مالش چگونه‌از دست رفت؟ و او را پرسید که چه کسی او را غسل داد و دفنش کرد و چه کسی بر او نماز خواند و در کجا دفن گردید؟ و پرسش‌هایی دیگر از این قبیل را مطرح کرد و کاتب همه را می‌نوشت، آنگاه علی ﷺ تکبیر گفت و حضار نیز تکبیر

١- دراسات فی الأهواء و الفرق و البدع ص ٢٣٩.

گفتند و متّهمان چیزی نمی‌دانستند جز اینکه فکر می‌کردند، دوستشان علیه آنها اعتراف کرده است، سپس بعد از آن که متّهم اولی را از مجلس خود به جای دیگری فرستاد، یکی دیگر از متهمان را فراخواند و او را همانند دوستش مورد پرس و جو قرار داد، سپس دیگری را به همان روال فرا خواند تا اینکه از گفته‌های همه‌آنها اطلاع یافت و دید که هر کدام سخنانی بر خلاف سخنان دوستش می‌گوید، سپس دستور داد تا متّهم اولی را دوباره بیاورند، وقتی او را آوردند، علی ﷺ فرمود: ای دشمن خدا با توجه به آنچه از دوستانت شنیدم به لجاجت و دروغگویی تو پی بردم و جز راستگویی هیچ چیزی تو را از مجازات نجات نمی‌دهد، سپس فرمان داد او را به زندان ببرند و تکبیر گفت و حُضّار همراه او تکبیر گفتند، وقتی دوستان او وضعیت را دیدند در اینکه دوستشان علیه آنان اعتراف کرده هیچ شکی به خود راه ندادند، آنگاه علی ﷺ یکی دیگر از آنها را فراخواند و او را تهدید کرد، سپس او گفت: ای امیرالمؤمنین سوگند به خدا از کاری که‌آنها کردند ناخوشنود بودم، سپس همه را فراخواند و آنها اقرار کردند و داستان را تعریف کردند و بعد آن یکی را که در زندان بود فراخواند و به او گفتند: دوستانت اعتراف کرده‌اند و تو را چیزی جز راستگویی نجات نمی‌دهد، آنگاه او به همه آنچه که دوستانش اقرار کرده بودند، اقرار کرد و آن وقت علی ﷺ اموال مقتول را از آنها پس گرفت و دیه‌اش را نیز از آنان گرفت.[1]

این داستان حاوی مفاهیم و رهنمودهای زیادی است که برای محققین مفید است و نشانگر این است که در زمان علی زندان و افراد پلیس وجود داشته‌اند[2].

امیر المؤمنین در کوفه زندانی ساخت و آن را نفاع نامید که ساختمان آن خیلی محکم نبود و زندانیان از آن بیرون می‌آمدند، سپس آن را منهدم کرد و به جای آن زندانی دیگر ساخت و آن را مخیس (پاکسازی)[3] نامید و مخارج و خوراک و پوشاک زندانیان را در زمستان و تابستان فراهم می‌کرد [4].

همچنین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ سرباز و پلیس‌هایی داشت که برخی از آنان عبارتند از: ابوالهیاج اسدی و قیس بن سعد بن عبّاد، و معقل بن قیس الریاحی و مالک بن خبیب یربوعی، واصبغ بن نباته مشاجعی و سعید بن ساریه بن مره خزاعی و یکی از

۱- الطرق الحکیمة ص ۴۹.

۲- ولایة الشرطة فی الاسلام، دکتر نمر الحمیدانی ص ۱۰۷

۳- این نامگذاری به صورت دیمی‌و بی حساب و کتاب نبود، بلکه‌از روی هدف چنین نامگذاری شده بود زیرا نافع یعنی سودمند و مخیس یعنی پاکسازی.

٤- ولایة الشرطة فی الاسلام، دکتر نمر الحمیدانی ص ۱۰۸.

وظیفه‌های اجتماعی پلیس کمک کردن به نیازمند و رسیدن به داد ستمدیده و نیز راهنمایی فرد گمشده و سرگردان و خوراک دادن به مستمندان و کمک و مهربانی و دیگر همکاری‌های انسان دوستانه بود که برای رضای خداوند انجام می‌شد.

از اینجا برای ما روشن می‌گردد که نیروهای امنیتی در عصر خلفای راشدین نقش مهمی در ارائه خدمات عمومی به جامعه ایفا کرده‌اند و نقش منحصر به بخش امنیتی نبوده، گرچه بخش امنیتی اهمیت زیادی دارد.

فصل چهارم
مؤسسه مالی و قضائی در عهد علی بن ابی طالب ﷛ و بخشی از اجتهادات فقهی او

این فصل شامل سه مبحث زیر می باشد:

مبحث اول: مؤسسه مالی

مبحث دوّم: مؤسّسه‌ی قضائی

مبحث سوم: فقه‌امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب﷛

مبحث اول
مؤسسه مالی

در دوران علی بن ابی طالب ﷺ تغییر قابل ذکری در سیاست مالی دولت اسلامی به وجود نیامد جز اینکه امیرالمؤمنین علی ﷺ به شیوه‌ی یکسان بخشیدن در دوران ابوبکرﷺ برگشت، [1] بنابراین علی ﷺ کسی را در این مورد از کسی برتر قرار نمی‌داد، از این رو او به همان اندازه که به سادات می‌بخشید، به موالی هم می‌بخشید[2].

جمع آوری خراج در بعضی از شهرها به خود والیان سپرده شده بود، قیس بن سعدبن عباده – فرماندار کل – مسئول خراج مصر بود و همچنین وقتی علی ﷺ اشتر نخعی را به عنوان والی مصر مقرر کرد، از خطاب ایشان به اشتر چنین بر می‌آید که او علاوه بر فرماندار کل بودن، مسئول خراج آنجا بود که از مردم به اندازه‌ای مالیات می‌گرفت، که موجب بهبود وضعیت آنها می‌گردید، زیرا درست و به جا بودن مالیات و درستکاری مردم موجب صلاح و بهبودی دیگران می‌شود و اصلاح و درستی مردم جز از طریق اصلاح مالیات امکان پذیر نیست، چون مردم همه عیال سفره‌ی خراج و خراج دهندگان هستند و باید نگاه و توجه تو به آبادی زمین بیش از توجه به گرفتن خراج باشد، چون بهبودی وضعیت و خراج با آباد بودن تحقق می‌یابد و هر کس بدون آباد کردن خراج و مالیات بگیرد به شهر زیان وارد می‌کند و مردم را هلاک می‌گرداند و کار او جز مدّت کوتاهی سامان نخواهد یافت، اگر مردم از سنگینی خراج و یا از مشکل و انقطاع آب و غرق شدن زمین‌ها یا کمبود آب به تو شکایت کردند، از مقدار خراج کم کن تا کار آنها درست شود چون در مورد آبادی‌ها و زمینهای کشاورزی هر نوع احتمال می‌رود و بدان که ویرانی زمین به سبب فقیر شدن صاحبان آن است و صاحبان آن به خاطر چشم دوختن والیان به ثروت اندوزی و گمان بد در مورد باقی ماندن و پند و عبرت نیاموختن است. [3]

امیر المؤمنین علی ﷺ به خراج به عنوان منبع اساسی اقصاد در آن وقت نگاه می‌کرد و سخت گیری علی ﷺ در مراقبت و زیر نظر داشتن عاملانش در همه اطراف معروف بود و خراج و امور مالی از امور مهمی بودند که امیر المؤمنین علی ﷺ در آن خیلی دقت می‌کرد و

---

[1]- الاستیعاب ۱۱/۳

[2]- علی بن ابی طالب، دکتر علی شرفی ص ۴۶

[3]- الولایة علی البلدان ۱۵۳/۲-۱۶۳

بدین خاطر افرادی را به عنوان نظاره‌گر و مراقب و بازرس می‌فرستاد تا از احوال عاملان خودش مطلع باشد[1]فرمانداران شهرها در بیت المال حوزه‌های تحت کنترل خود اختیار تام داشتند و والیانی که بیت المال در دست آنها بود و عاملان جمع آوری خراج به طور مستقیم در زمان همه خلفا از بیت المال در راههای شرعی و مصالح منطقه و در امور جهاد و کشورگشایی و حقوق سربازان و دیگر امور مربوط به جهاد خرج می‌کردند و همچنین فرمانداران مخارج عاملان و کارمندان شهر خود را از بیت‌المال می‌پرداختند.[2] به اضافه اینکه در امور عمرانی از قبیل ساختن پل‌ها و حفر قنات‌ها و چشمه‌ها و نهرها آن را صرف می‌کردند و اینگونه مالیاتی را که از شهر خود می‌گرفتند، در آنجا خرج می‌کردند.[3]

هرگاه سرپرستی خراج یا بیت المال از فرمانداری کل جدا می‌گردید، والیان به عنوان فرمانداران کل از مسئولین خراج می‌خواستند که از بیت المال برای این آبادانی‌ها خرج کنند و یا اینکه فرمانداران عاملان مخصوصی را جهت اجرای این پروژه‌ها تعیین می‌نمودند و عاملان از خزانه‌ی فرمانداری هزینه‌های کار و ساماندهی را می‌پرداختند و اینگونه حتی اگر مسئولیت مالیات گرفتن - به تعبیر برخی از پژوهشگران-[4] از والی سلب می‌شد، بازهم در بسیاری مواقع هزینه‌های جهاد و عمران از طریق والیان و فرمانداران تأمین می‌گردید.

بعضی از فقها به این مطلب گوشزد کرده‌اند که فرمانداران و حکام باید اموال را در راستای منافع و مصالح مسلمین خرج نمایند و نباید اموال و پولها را راکد کرد، زیرا بلوکه و راکد کردن سرمایه و پولهایی که از راه درست اندوخته شده‌اند، اگر برای مصالح مسلمین صرف نشوند، جمع آوری و اندوختنشان ظلم است، بنابراین فقها بلوکه کردن اموال ملی را، ستم و کوتاهی از جانب والی و کارگزاران محسوب می‌کنند.[5]

همچنین باید دانست که مالیات و در آمدهای هر شهری باید در آن صرف گردند، از این رو فرمانداران اموال و سرمایه‌ها را به مدینه پایتخت یا کوفه انتقال نمی‌دادند مگر آنکه

---

[1]- الولایة علی البلدان ٩٨/٢، النظریات المالیة فی الاسلام ص ١٥٥
[2]- التراتیب الاداریة کتانی ٣٩٣/١
[3]- الولایة علی البلدان ٩٨/٢
[4]- النظم المالیة فی الاسلام ص ١٥٧، الوالایة علی البلدان ٩٩/٢
[5]- اصول الفکر السیاسی الاسلامی، فتحی عثمان ص ٤٣

نیازهای مناطق آنها برآورده می‌گردید، [1] و تردیدی نیست که نظم و ترتیب دقیقی که خلفای راشدین به خصوص عمر﷛ برای امور مالی و در آمدهای داخلی و خارجی دولت اسلامی‌اتخاذ کردند، ترتیب و راهبردی جدید بود و همچنین آنان از تجربه های گذشتگان استفاده کردند و دیوان ها و دفترهایی ایجاد کردند، که همه جوانب امور مالی در این دفاتر کنترل می‌شد، و در مورد مؤسسه مالی درعهد فاروق ﷛ به تفصیل سخن گفته‌ام، برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتابم (فصل الخطاب فی سيرة امير المؤمنين عمر بن خطاب)[2] مراجعه کنید. برخی از خاورشناسان و از آن جمله (فیلپ) در کتابش (تاریخ عرب) کوشیده است تا کارنامه خلفای راشدین را در تنظیم و ترتیب دارایی‌های دولت کم اهمیت جلوه دهد، او می‌گوید: در حقیقت اخبار زیادی به عمر﷛ می‌رسید که آثار سوء قحط سالی‌های زمان او را بازگو می‌نمود، و زمینه‌هایی پدید آمده بودکه نیاز به تأسیساتی بر اساس تجربه ها و اوضاع جدید داشت و مالیات و سرانه‌هایی که خلفای گذشته و فرمانداران جمع آوری می‌کردند و اصول جمع آوری آن و سیاست مالی دولت اهمیت و تأثیر زیادی در حل مشکلات نداشت، اسلام اساس حکمفرمایی و نظم‌های اداری بیزانس را در مصر و سوریه باقی گذاشت و همچنین فرمانروایان در شهرهای فارس به فکر تغییر اصول حکومت محلی نیفتادند و فاتحان مالیات را طبق وضعیت و طبیعت مناطق و به مقتضای اصول رعایت شده در دوران حکومت‌های منقرض شده پیشین بیزانسی و فارسی می‌گرفتند، و این را که سرزمینی به زور فتح شده یا به صورت مسالمت آمیز به دست آنها افتاده را معیار قرار نمی‌دادند و قانونی که عمر ایجاد کرده بود را راهبر خویش قرار ندادند.[3]

نویسنده نسبت به نصوصی که عمر﷛ ، خراج مناطق با زور فتح شده را استنباط میکرده را نادیده گرفته، و این که چگونه بعضی از صحابهش در بدو با این نظام مخالفت داشتند و پس از بحث و تبادل نظر بر آن موافقت کردند را ذکر نکرده٤.

محمّد ضیاء الدّین ریس براساس نصوص تاریخی موثقی که از آن چنین بر می‌آید که این ادعای مستشرقین بی‌اساس است، در صدد ردّ آنها بر آمده و متذکر شده که مسلمین و

---

[1]- السياسة المالية عثمان بن عفان، قطب ص ٩٩

[2]- کتاب مذکور توسط برادر عزیز و گرامی‌مولانا عبدالله ریگی احمدی به فارسی ترجمه شده، و در انتشارات حرمین به چاپ رسیده‌است.

[3]- تاريخ العرب فيليب حتى ٢٢٨/١

[4]- الولاية على البلدان ١٠٠/٢

فقها بین آنچه عمرﷺ ایجاد کرد و آنچه دیگران پدید آوردند، فرق می‌گذاشتند بلکه فقها در مورد قضایای مالیات و خراج در عهد عمرﷺ تفصیلات دقیقی ارائه کرده‌اند.[1]

باید دانست که عادت مستشرقین و پیروانشان بر این است که بزرگان اسلام را مورد عیبجویی و انتقاد قرار دهند، امّا مشکل این است که‌افرادی از امّت به مستشرقین با دید احترام و تقدیر نگاه می‌کنند.

دولت در دوران خلافت علی ﷺ به علّت جنگ و کشمکش‌های داخلی در دستگاههای مختلفی همچون مؤسّسات مالی و نظامیو منصب خلافت تحت تأثیر قرار گرفت که این امور در از بین رفتن خلافت راشده نقش داشتند و به امید خدا در این مورد به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

[1]- الخراج و النظم المالية للدولة الاسلامية ص ۱۳۱- ۱۳۶

مبحث دوّم
مؤسّسه‌ی قضائی

امیرالمؤمنین علی ﷺ زمانی زمام حکومت را به دست گرفت که عثمانﷺ شهید شد و به دنبال آن حوادثی به وقوع پیوست که در صف مسلمین شکاف ایجاد کرد، رویارویی با این حوادث برای جبران و پیوند شکافی که میان امّت پدید آمده بود، و مهمترین دغدغه خاطر امیرالمؤمنین به شمار می‌رفت، این کشمکش خونین در دوران علیﷺ مانع اهتمام او به دستگاه قضایی نشد و نامه‌ی[1] ایشان به اشتر نخعی که از سوی علیﷺ فرماندار عصر بود نشانگر این واقعیت است. او در این نامه می‌گوید: بهترین فرد رعیت خویش را برای قضاوت انتخاب کن که نزد تو از همه برتر و بهتر است، و در حل امور درمانده نمی‌شود، و شاکیان و خصوم با او دعوا نمی‌کنند، و پیوسته اشتباه نمی‌کند و هرگاه حق را بداند از روی آوردن به آن دریغ نمی‌ورزد، طمع نمی‌ورزد و از درک بالایی بر خوردار است، از شبهات بیش از دیگران دوری می‌نماید و بیش از همه به دلیل و برهان استناد می‌نماید، و کمتر از مراجعه دعواگران خسته می‌شود و تا روشن شدن امور از همه بردبارتر و صبورتر است، در حکم از همه قاطع‌تر است و نیز باید فردی باشد که تعریف و تمجید او را فریب ندهد و گول زدن او را منحرف نکند، همواره قضاوت او را زیر نظر داشته باش و به او آنقدر حقوق بده که نیازی به مردم نداشته باشد و باید نزد تو چنان جایگاه و مقامی داشته باشد که دیگر خاصان تو نداشته باشند تا اینگونه از مردان پیش تو ایمن باشد.[2]

همچنین در این نامه آمده است: (با رعایت فرامین الهی انصاف را پیشه کن و با مردم منصفانه و عادلانه رفتار کن و نیز خانواده‌ات باید با مردم رفتاری عادلانه داشته باشند و هر فردی از رعیت تو که با او دوست هستی باید با مردم منصفانه رفتار نماید، اگر چنین نکنی ستم کرده‌ای و هر کسی بر بندگان خدا ستم نماید، خداوند دشمن و طرف دعوای او خواهد بود و هر کسی که خدا طرف دعوایش باشد دلیل و جهت او را در هم می‌شکند و دشمن خدا خواهد بود مگر آن که‌از ستم دست بکشد یا توبه نماید. آنچه بیش از هر چیزی سبب

[1]- وقائع ندوة النظم الاسلامية ۳۷۹/۱

[2]- شرح نهج البلاغه به نقل از نظام الحم قاسمی۱۰۳/۲

نابودی و از دست رفتن نعمت الهی و عذاب سریع الهی می‌شود، ظلم و ستم است، چون خداوند دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمگران است[1].

می‌بینیم که در این نامه به صفات قاضی و نیز حقوق و وظایف او اشاره شده است و هر کس در مطالبی که امیرالمؤمنین علی‌ﷺ به کارگزار خود در سال(۴۰ هجری) در مصر نوشت تأمّل کند، از آن تعهدات شگفت زده می‌شود که تا آن زمان عرب‌ها هیچ ارتباطی با تمدن‌های دیگر نداشتند و هر کس در این نامه تأمل کند تعجب می‌کند که چگونه عقل و خرد مسلمان که در پرتو نور خدا نگاه می‌کند، مفاهیم را می‌شکافد و امور حکومتی را در جای خود قرار می‌دهد به گونه‌ای که بسیار بهتر از دستورها و قوانینی است که امروزه مشاهده می‌کنیم.[2]

این دیدگاه‌امیرالمؤمنین در خصوص رفتار عادلانه با رعیت و ستم نکردن به مردم، بعدها اساس تنظیم دادرسی در دادسراها قرار گرفت.[3]

اوّل :خط مشی قضائی و قانونگذاری در عهد خلفای راشدین و منابعی که صحابه در آن وقت بدان استناد می‌کردند

منظور از خط مشی، شیوه‌ای است که خلفای راشدین و صحابه‌ﷺ به هنگام وقایع و قضایا در حیات علمی‌خود با در پیش گرفتن آن شیوه‌ها احکام شرعی را جستجو می‌کردند، در حقیقت همراهی با پیامبر ﷺ و تربیت یافتن در دامان ایشان اصحاب‌ﷺ را بر این شیوه رهنمون کرده بود.

با بررسی دوران خلفای راشدین در کتاب‌های ما (ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ) و بررسی دوران علی ﷺ در این کتاب، ملاحظه می‌کنیم که هرگاه برای آنها واقعه‌ای پیش می‌آمد، یا نیاز به قضاوت و داوری کردن داشتند، ابتدا به کتاب خدا مراجعه می‌کردند و در صورتی که در قرآن دستور شرعی برای آن حادثه را می‌یافتند، قضیه پایان می‌یافت و در غیر این صورت به سنّت پیامبر ﷺ مراجعه می‌کردند و اگر در سنّت راه حلی برای آن نمی‌یافتند به رأی و نظر – به معنای وسیع آن – حکم می‌کردند و می‌بینیم که اغلب این رأی‌ها پس از گردهمایی

---

[1]- منبع سابق ۵۵۹/۲

[2]- نظام الحکمة قاسمی۱۰۴/۲

[3]- منبع سابق ۵۶۰/۲

و مشاوره ارائه می‌شد، به خصوص اگر موضوع مورد بحث مربوط به امور همگانی دولت بود.

جود و سخاوت بزرگان صحابه رضی الله عنهم در مدینه، جمع آوری نظر خواهی از آنان را آسان کرده بود و نتیجه رایزنی جمعی آنها بعداً اجماع نام گرفت و آنها از قیاس نیز بهره می‌گرفتند، مصلحت معیار و محور قانون گذاری بود و بهترین دلیل برای وجود این برنامه سخن میمون بن مهران است که می‌گوید: هرگاه دعواگران نزد ابوبکر می‌آمدند، او ابتدا به کتاب خدا نگاه می‌کرد، اگر در کتاب خدا چیزی می‌یافت بر اساس آن میان آنها قضاوت می‌کرد و اگر در کتاب خدا نمی‌یافت و در مورد آن موضوع از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی به خاطرش بود، بر اساس آن داوری می‌کرد و اگر در سنّت مربوط به آن چیزی نمی‌یافت، سران و برگزیدگان مردم را جمع می‌کرد و با آنها در مورد آن موضوع به رایزنی می‌پرداخت و وقتی آنها بر امری اجماع می‌کردند به آن حکم می‌کرد [1].

عمر رضی الله عنه نیز اگر در قرآن و سنّت چیزی نمی‌یافت، به بررسی می‌پرداخت در مورد اینکه آیا ابوبکر رضی الله عنه در چنین موضوعی قضاوتی کرده یا نه، اگر می‌یافت طبق قضاوت ابوبکر قضاوت می‌نمود و در غیر این صورت سران مسلمین را فرا می‌خواند و وقتی آنها بر امری اتفاق می‌نمودند به همان قضاوت می‌کرد.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از امروز به بعد اگر برای قضاوت نزد کسی مراجعه کردند باید بر اساس کتاب خدا قضاوت نماید و اگر مسئله‌ای به او عرضه شد که در کتاب خدا وجود نداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن قضاوتی نکرده بود، آنگونه قضاوت نماید که صالحان در چنین موضوعی قضاوت کرده‌اند و اگر مسئله‌ای پیش آمد که در کتاب خدا و سنّت پیامبر و قضاوت صالحان وجود نداشت، باید طبق نظرش اجتهاد نماید و نگوید: نظرم این است و من می‌ترسم، چون حلال و حرام مشخص و روشن هستند و در میان آن در امور متشهبی وجود دارند، پس آنچه در آن شک داری رهایش کن و به آنچه یقین داری عمل کن، [2] ما در سخن از مرجعیّت عالی در دولت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفتیم که او کوشیده بر همین شیوه گام بردارد و از این روایات روشن می‌شود که صحابه رضی الله عنهم در برنامه‌ها و شیوه‌های قانونگذاری و قضایی خود قبل از روی آوردن به رأی به معنای

---

[1] - سنن الدارمی ۵۸/۱ راویان آن موثوق اند جر جعفربن برقان که صدوق است، السنن الکبری بیهقی ۱۱۴/۱۰ و ابن حجر اسناد آن را صحیح دانسته‌است، فتح الباری ۳/۱۳

[2] - اعلام الموقعین ۶۲/۱

گسترده‌ی کلمه[1] به قرآن و سنّت مراجعه کرده‌اند، دوست داریم تأملی در این روایت‌ها داشته باشیم تا نتیجه‌های ذیل را از آن استنباط کنیم:

۱- صحابه رضي الله عنهم همه بر این شیوه اتفاق نظر داشتند، چون آنها مراحل اجتهاد و فقه خود را ابتدا از کتاب خدا آغاز می‌کردند و سپس قبل از به کارگرفتن رأی جمعی به سنّت مراجعه می‌نمودند و قیاس پس از اجماع قرار داشت.

۲- سابقه‌ی قضایی نقش مهمی‌در این روش داشت و این نقش بعد از نصوص به طور مستقیم مؤثر بود.

۳- از جمله اموری که در این شیوه‌ی قضایی جلب توجه می‌کند، این است که به خصوص ابوبکر صدّیق و عمر فاروق رضي الله عنهما، فقط با کسانی از صحابه رضي الله عنهم به رایزنی و مشاوره می‌پرداختند که در مدینه حضور داشتند و هیچ دلیلی وجود ندارد که نشانگر این باشد آنها صحابه های خارج از مدینه را به قصد مشاوره در امری اجتهادی به مدینه فراخوانده باشند و این دلیل است بر اینکه اجماع با کسانی از صحابه که حاضر بودند منعقد می‌شد و نیازی به رأی کسانی که حضور نداشتند، نبوده‌است[2].

با توجه به آنچه در مورد شیوه‌ی قانونگذاری و قضاوت خلفای راشدین و صحابه رضي الله عنهم گفته شد، روشن می‌گردد که هرگاه مشکلی برای آنها پیش می‌آمد، یا قضیه به آنها عرضه می‌شد، بلافاصله به قرآن مراجعه می‌کردند و اگر برای آن موضوع در قرآن راه‌حلی نمی‌یافتند، به سنّت مراجعه می‌کردند و اگر در سنّت هم راه حل آن را نمی‌یافتند از رأی به معنی گسترده‌ی کلمه؛ خواه رأی فردی یا جمعی کار می‌گرفتند و نظریه‌های جمعی آنان اجماع نامیده می‌شود. اجماع منبعی است که بعداً پدید آمد و در دوران پیامبر صلى الله عليه وسلم وجود نداشت و بعنوان سوّمین منبع بعد از قرآن و سنّت به شمار می‌رود. از آنجا که جمع آوری همه صحابه رضي الله عنهم به منظور رایزنی و اتفاق نظر بر حکمی معین به دلایل زیادی همیشه میسر نبود، ناچار صحابه رضي الله عنهم به صورت فردی از رأی در فتوا و قضاوت استفاده می‌کردند و قرآن و سنّت را معیار و اساسی برای آرای فردی و جمعی خود قرار داده بودند و بر اساس فهم عمیقی که از مقاصد شریعت داشتند که دفع مفاسد و جلب منافع است اظهار نظر می‌کردند.

---

[1]- الاجتهاد فی الفقهاسلامی: ضوابط و تنبله ص ۱۵۳

[2]- الاجتهاد فی الفقهالاسلامی: ضوابطه و مستقبله ص ۱۵۳.

حوادثی که در مورد آن نص صریح نیامده بود، حکم آن را از روح نصوص استنباط می‌کردند و به ظاهر نصوص قضاوت نمی‌کردند. آنها از دوران پیامبر صلی الله علیه و سلم از قیاس به عنوان منبع چهارم تشریع و قانونگذاری استفاده می‌کردند و رتبه‌ی قیاس بعد از اجماع قرار دارد، گر چه قبل از اجماع وجود داشته است.[۱]

منابعی که خلفای راشدین و صحابه رضی الله عنهم کرام با استناد به آن قضاوت می‌کرده‌اند عبارتند از:

۱- قرآن کریم که اساس و سرچشمه حکمت و معجزه‌ی رسالت و نور دیده‌ها و بصیرت‌هاست و تنها راهی است که به خداوند می‌رساند.

۲- سنّت که به چیزهایی گفته می‌شود که از طریق صحیح از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده‌اند

۳- اجماع و باید به استناد نصّی از کتاب و یا از سنّت و یا بر اساس قیاس صورت گرفته باشد.

۴- قیاس.

خلفای راشدین و صحابه کرام رضی الله عنهم بنابر مصلحتی که در نظر گرفتن آن واجب بود و یا به خاطر دفع فساد برای وقایعی احکامی صادر می‌کردند، بنابراین اجتهادشان در مواردی که نص وجود نداشت زمینه وسیعی برای پاسخگوی نیازهای و منافع مردم داشتند.[۲]

دوّم : ویژ گی‌های قضاوت در دوران خلفای راشدین

قضاوت در دوران خلفای راشدین بعد از قضاوت در دوران پیامبر صلی الله علیه و سلم که نماد اساس و ریشه‌های قضاوت اسلامی‌است در مقام دوم قرار دارد و قضاوت در عهد خلفای راشدین نماد ساختار قضایی کامل و از سویی نماد تنظیم فراگیر بود و از طرفی دیگر ارائه دهنده سیمای درخشان قضاوت اسلامی و نمونه و الگویی برای دوره‌های پس از آن به شمار می‌رود، می‌توان به اختصار به مهم‌ترین ویژگی‌های قضاوت در دوران خلفای راشدین اینگونه اشاره کرد که عبارتند از:

۱- قضاوت در دوران خلفای راشدین، ادامه‌ی شیوه‌ی قضایی دوران پیامبر صلی الله علیه و سلم بود، به این صورت که بدان پایبندی می‌شد، و الگویی بود که با تأسی و پیروی از آن قضاوت

[۱]- منبع سابق ص ۱۵۴.

[۲]- تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۵۸

صورت می‌گرفت، و با گسترش تربیت دینی و ارتباط با ایمان و عقیده و اعتماد بر انگیزه‌ی دینی و سادگی در ارائه دعاوی و طی کردن مسیر قضایی و کوتاه بودن تشریفات و کم بودن دعاوی و کشمش‌ها؛ با توجه به گسترده بودن قلمرو دولت و تعدد ملت‌ها و شهرها و حُسن انتخاب قاضیان و وفور شرایط در مورد آنها در نظر گرفته می‌شد. در حقیقت قضاوت در دوران خلفای راشدین امتداد فرآیند قضایی عصر پیامبر ﷺ بود.

۲- قضاوت در دوران خلفای راشدین﵃ سیمای درست و راستین و سالم قضاوت اسلامی است، از این رو همواره مرجعی برای پژوهشگران و مورد نظر فقها بوده است و احکام قضایی و تنظیم قضایی در دوران خلفای راشدین منبعی برای احکام شرعی و اجتهادات قضائی و آراء فقهی در جمله ادوار بوده است و همه علماء و مذاهب بر این اتفاق دارند، با اینکه در جزئیات و تفاصیل اختلاف دارند، از آن جمله اینکه ائمه در مورد حجّت بودن قول صحابی اختلاف دارند، چنان که در علم اصول فقه و علم مصطلح حدیث و تاریخ تشریع ذکر شده است و در این مورد بحث خواهد شد.

۳- خلفای راشدین﵃ و بعضی از فرمانداران شهرها در کنار حکومت امر قضاوت را نیز به عهده داشتند، همانگونه که خود و کارگزارانشان اهتمام خویش را به دادرسی افرادی که ادعای ستمدیدگی می‌کردند و قضاوت در مورد اتهامات کارکنان دولت معطوف داشتند.

۴- خلفای راشدین﵃ در اکثر شهر و سرزمینها قاضیانی تعیین کردند که فقط به امور قضاوت بپردازند و برای اوّلین بار به صورت اصولی و بعنوان دستگاه قضایی از بقیه دستگاههای حکومت جدا گردیدند، و فرمانداران در شهرهای بزرگی که در آن قضات تعیین شده بودند تسلطی بر قُضات نداشتند، در حالی که در دیگر شهرها فرمانداران هم قضاوت و هم فرمانداری را در اختیار داشتند، وزیر نظر خلیفه‌ی راشد فعالیت می‌کردند و مورد بازخواست او قرار می‌گرفتند.

۵- قُضات در دوران خلفای راشدین همه مجتهد بودند، بنابراین آنان به طور مستقیم به نصوص قرآن و سنّت مراجعه می‌کردند و بر اساس اجتهادات خود عمل می‌کردند و اگر در قرآن و سنّت حکم قضیه را نمی‌یافتند، با الهام از قضاوت گذشتگان بر اساس اجتهاد خود و رایزنی با علمای معاصرشان اقدام به صدور حکم و رأی می‌نمودند.

۶- در نتیجه‌ی التزام و پایبندی خلفای راشدین﵃ به شیوه‌ی قضایی پیش از خود؛ منابع جدیدی برای قضاوت در دوران خلفای راشدین پدید آمد، احکام قضائی عبارت بودند از:

قرآن و سنّت شریفه و اجماع، قیاس، سوابق قضایی، و رأی اجتهای به همراه رایزنی و مشورت.

۷- در دوران خلفای راشدین تنظیم دقیق اداری قضائی تکمیل یافت و عمر و علی ﷺ نامه‌های جاویدان و معروفی برای قاضیان و والیان برای تنظیم امور قضایی و قانون را توضیح دادند و شیوه‌ی قضاوت را برایشان فرستادند و به دنبال آن خودشان هم عهده دار قضاوت شدند و مراقب دیگر قاضیها هم بودند و با آنها به تبادل نظر می‌پرداختند و از احوال و قضاوت‌هایشان می‌پرسیدند و از آنها می‌خواستند که قضایای مشکل و مهم را مورد تجدید نظر قرار دهند، این ویژگی در دوران عمرﷺ پر رونق و در اوج خود بود و در زمان عثمان اندکی از شکوفایی آن کاسته شد و در دوران علیﷺ به علت افزایش فتنه‌ها و بروز جنگ‌های داخلی و آغاز نشانه‌های استقلال در منطقه‌ی شام و اطراف آن، و نابسامانی امور و تعدد قدرت، این ویژگی ضعیف گردید.

۸- اغلب ویژگیهای قاضی عام و فراگیر بود و از صلاحیت گسترده برخوردار بود و در اجرای احکام، آزادی کامل داشت، اما در این دوران هسته‌ی اصلی تخصّص داشتن قاضی در کارش نهاده شد و قُضاتی برای بررسی قضایای کوچک و ساده تعیین گردیده، همان طور که قُضاتی برای وقایع مهم و بزرگ تعیین شدند و خلفای راشدین اغلب خودشان قضایای جنایات و حدود را بررسی می‌کردند و بعضی از فرمانداران نیز این کار را می‌کردند و در این دوران در شهرهای بزرگ و مناطق وسیع همچون مدینه‌ی منوّره و کوفه و بصره و یمن در یک شهر چند قاضی منصوب گردید و اضافه بر آن در زمان خلفای راشدین برای اولین بار برای ارتش و نظامیان قاضی تعیین شد.

۹- در دوران پیامبرﷺ احکام قضایی زیر نظر بودند و آنچه مطابق با قرآن و سنّت بود تایید می‌شد و آنچه بر خلاف آن بود ردّ می‌شد، در دوران خلفای راشدین این شیوه ادامه یافت و بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت.[1]

۱۰- در دوران خلفای راشدین به صورت منظم برای قُضات حقوق و دستمزد تعیین شد و دستگاه قضایی توسعه یافت و دادگاهها تشکیل شدند و زندانهایی برای حبس مجرمان ساخته شد، در این دوره بود که برای اوّلین بار افرادی از بزرگان صحابه همچون ابن عمر ﷺ پذیرفتن مسئولیت قضاوت امتناع ورزیدند، عثمانﷺ از ابن عمر خواست که منصب قضاوت را قبول کند، اما او نپذیرفت و عمرﷺ از کعب بن یسار بن ضنّه خواست که مسئولیت

[1]- تاریخ القضاء فی الاسلام ۱۵۹

قضاوت در مصر را بپذیرد، امّا او امتناع ورزید و گفته‌اند که او برای چند روزی آن را قبول کرد، سپس استعفا داد.[۱]

۱۱- تشریفات دادرسی در عهد خلفای راشدین ساده و اندک بودند و از شنیدن دعاوی تا اقامه شهود و اثبات و تا صدور حکم و اجرای آن طولی نمی‌کشید و آداب قضاوت از قبیل حمایت از ضعیف و یاری مظلوم و برابر نگاه کردن به طرفین و اقامه حق و شریعت بر همه‌ی مردم حتی اگر حکم علیه امیر یا والی صادر می‌شد، رعایت می‌شد اگر اطرافیان با میل خود اجرای احکام را به عهده نمی‌گرفتند، اغلب قاضی خود اجرای احکام را به عهده داشت و بعد از صدور حکم بلافاصله حکم اجرا می‌شد، امّا در دوران خلفای راشدین نظمهای جدیدی در قضاوت ترتیب داده شد، در زمان عمر رضی الله عنه برای قاضی منشی انتخاب کردند و در دوران عثمان برای کمک به قاضی و والی و دستیار و پلیس راه‌اندازی شد و تحقیق و پژوهش جنایی در دوران علی رضی الله عنه تحّول یافت و پیشرفت یافت و او بین شهود برای رسیدن به حق و کشف حقیقت قضیه فرق گذاشت، تا جایی که ضرب المثل قرار گرفت.[۲]

سوّم: مشهورترین قاضی‌های علی بن ابی طالب رضی الله عنه

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعضی از قُضاتی را که شایستگی و صلاحیت آنها به اثبات رسیده بود و قبل از او بر مسند قضاوت بودند را باقی گذاشت و قاضیان فرمانداران دیگری نیز تعیین کرد، از جمله قاضیان امیرالمؤمنین افراد ذیل هستند:

۱- شُریح بن حارث قاضی کوفه که‌امیرالمؤمنین او را همچنان به عنوان قاضی کوفه باقی گذاشت سپس او را عزل کرد.[۳]

۲- ابوموسی اشعری که عثمان رضی الله عنه او را به عنوان قاضی در کوفه تعیین کرده بود و علی رضی الله عنه او را همچنان نگه داشت سپس عزلش کرد.[۴]

۳- عبیدالله بن مسعود والی و قاضی یمن.

۴- عثمان بن حنیف قاضی بصره.

---

[۱]- منبع گذشته ص ۱۶۰

[۲]- تاریخ القضا فی الاسلام ص ۱۶۰

[۳]- اخبار القضاة ۲/۲۲۷

[٤]- تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۴۹

۵- قیس بن سعد را به عنوان قاضی مصر تعیین کرد، وی شاهد فتح مصر بود و در آن جا نقشه خانه‌ای را کشید سپس امیرالمؤمنین او را عزل نمود و به جایش محمدبن ابی بکر را تعیین کرد.[۱]

۶- عماره بن شهاب به عنوان قاضی کوفه.

۷- قثم بن عباس را به عنوان قاضی مدینه منصوب نمود و در سال (۳۷ هـ) وی به عنوان قاضی مکه و طایف تعیین شد[۲].

۸- جعده بن هبیره مخزومی‌را به عنوان قاضی خراسان و پس از او خلید بن قره‌یربوعی را منصوب کرد [۳]

۹- عبدالله بن عباس از سوی علی ﷺ والی و فرماندار بصره بود و ابوالاسود دولی قاضی آن جا مقرر شده بود. بر اساس روایتی دیگر عبدالله بن عباس عبدالرّحمن بن یزید حُدّانی را بعنوان قاضی بصره منصوب کرد، او برادر ناتنی مهلب بن ابی صفره بود و در دوران علی بن ابی طالب قاضی بصره و در دوران معاویه ﷺ تا مدتی قضاوت آن جا را به عهده داشت تا اینکه زیاد آمد و او را عزل کرد.[۴] ابوعبیده می‌گوید: ابن عباس به مردم فتوا می‌داد و در میان آنها قضاوت می‌کرد[۵] وقتی ابن عباس از بصره بیرون رفت، ابو الاسود دوئلی را جانشین خود نمود و او دیگر مفتی بود و در آن روز به قاضی مفتی گفته می‌شد و وی همچنان به قضاوت ادامه داد تا اینکه در سال چهل هجری حضرت علی ﷺ شهید شد. قضاوت‌های زیبایی از ابوالاسود نقل شده است و وقتی امیر المؤمنین از مدینه به سوی بصره حرکت کرد عبدالله بن عباس را به عنوان فرماندار مدینه مقرر کرد. [۶]

۱۰- سعید بن نمران همذانی، که علی وقتی به کوفه آمد، او را به عنوان قاضی تعیین نمود، سپس عزلش کرد، بعد مصعب بن زُبیر تا سه سال در کوفه به امر قضاوت پرداخت و پس از آن ابن زبیر عبدالله بن عُتبه بن مسعود را به عنوان قاضی تعیین کرد.[۷]

---

[۱]- تاریخ طبری ۵۸۹/۵
[۲]- تاریخ طبری ۷۱/۶
[۳]- تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۵۲
[۴]- اخبار القضاه ۲۲۸/۱ و ۲۸۹
[۵]- اخبار القضاة ۲۲۸/۱
[۶]- تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۵۱
[۷]- اخبار القضاه ۳۹۴/۲-۳۹۷

۱۱- عبیده سلمانی محمد بن حمزه، که بعد از آن که علی ﷺ سعید همذانی را عزل کرد او را به عنوان قاضی کوفه منصوب نمود و به او گفت: قضاوت کنید همان طور که قضاوت میکردید، سپس او را عزل و شریح را تعیین کرد. شعبی می‌گوید: شُریح از همه مردم قضاوت را بهتر می‌دانست و عبیده در قضاوت با شریح برابری می‌کرد و قضاوت‌های زیبایی اعمال نمود و او از علمای معروف کوفه بود و شریح به او مراجعه می‌نمود و با او رایزنی می‌کرد.[1]

۱۲- محمدبن یزید بن خلیده شیبانی که علیﷺ او را به عنوان قاضی کوفه تعیین نمود، در کوفه قضاوت‌هایی نمود.[2]

قاضیان علیﷺ فرماندار هم بودند چون ولایت و فرمانداری آنها عام وکلّی بود که فرمانروایی و اداره و اقامه حدود و امارت و قضاوت و جمع آوری صدقات، و غیره را شامل می‌شد[3] علی ﷺ از والیان و فرماندارانش تقاضا می‌کرد که در تعیین قُضات دقت لازم را به عمل آورند و این فرمان او نشان می‌دهد که او به یقیین قُضات را به فرمانداران سپرده بود که در شهرهای تابعه قاضی تعیین کنند و اغلب قاضی‌ها والی و فرماندار شهرها هم بودند، اما اسامی شماری از قضات شهرها در دوران علیﷺ چنان که گفتیم ذکر شده است و چنین به نظر می‌آید که والیان و فرمانداران شهرها حق داشتند که دعاوی مطرح شده‌ی مردم علیه آنها را بررسی نمایند، و پرداختن به شکایات علیه قُضاتی که از سوی خودشان به قضاوت می‌پرداختند، بدون آن که از سوی خلیفه تعیین شده باشند در اولویت بود، و همچنین رسیدگی به شکایات علیه قُضاتی که از سوی خلیفه تعیین شده بودند مورد توجه بود، چون فرماندار فرمانده‌ی کل بودند [4]، اما در چنین مواردی به خلفا مراجعه می‌کردند و درِ خلفاء به روی همه کسانی که شکایتی داشتند باز بود، فرق نمی‌کرد این شکایت علیه والیان بود یا علیه قضات یا علیه عاملان جمع‌آوری مالیات یا هر کسی[5].

---

[1]- طبقات ابن سعد ۱۰/۶ و اخبار القضاه ۳۹۹/۲ و ۴۰۱

[2]- اخبار القضاة ۳۹۵/۱

[3]- قضاء امیر المؤمنین، عبدالله بن عثمان، ص ۲۹۰

[4]- الاحکام السلطانیة ص ۷۷ ماوردی

[5]- الولایة علی البلدان ۹۳/۲

چهارم: اسلوب قضائی علی ﷺ و دیدگاه او درباره احکام صادره قبـل از او و قاضی‌های شایسته‌ی قضاوت و محل قضاوت و مجانی بودن صدور حکم

۱- باقی گذاشتن اسلوب قضاوت

چنین به نظر می‌آید که علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ می‌خواست اصلاحاتی را در شیره قضاوت و اصول داوری‌ها مطابق با تحولات جدید جامعه وارد نماید، امّا او این کار را تا آرام شدن اوضاع به تأخیر انداخت و از ایشان ﷺ روایت شده‌است که گفت: قضاوت کنید همان طور که قبلاً قضاوت می‌کردید تا همه متحد باشید چون من نگران اختلاف هستم.[۱]

۲- احکام صادر شده قبلی را لغو نمی کرد

از آنجا که‌امیر المؤمنین ﷺ به شدّت می‌کوشید اوضاع آرام شود، نظرش این بود که قاضی حق ندارد حکمی را که قاضی قبل از او صادر کرده لغو نماید و ایشان ﷺ بین پیامبر ﷺ و اهل نجران عهدنامه نوشت و نجرانی‌ها در زمان عمر ﷺ زیاد شدند و عمر از آنها برای مردم احساس خطر کرد و آنها با یکدیگر اختلاف کردند و نزد عمر آمدند و از او خواستند که آنرا تغییر دهد، آنگاه عمر ﷺ خراج را تغییر داد، سپس پشیمان شدند و عمر مالیاتی بر آنها گذاشت و آنها انکار کردند و از او خواستند که قرارداد را فسخ نماید ولی عمر ﷺ نپذیرفت و وقتی که علی ﷺ خلافت را به عهده گرفت گفتند: ای امیرالمؤمنین با دست خودت نوشتی و با زبانت شفاعت نمودی، علی ﷺ گفت: وای بر شما! کار عمر ﷺ درست بود[۲] و من هرگز قضاوتی که عمر ﷺ کرده را پس نمی‌گیرم.[۳]

۳- صلاحیت قضاوت

قضاوت از ولایت‌های عام و کلّی است، بنابراین باید قاضی دارای شرایطی از قبیل عقل و بلوغ و اسلام که از شرایط ولایت عام و کلّی بر مسلمین است بوده باشد و قاضی باید چشم به اموال مردم ندوزد و بردبار و شکیبا باشد و حرف مردم او را به خشم نیاورد و به احکام شریعت آگاه باشد و ناسخ و منسوخ آن را بداند. علی بن ابی طالب به یک قاضی گفت: آیا

---

[۱]- مصنف عبد الرزاق ۳۲۹/۱۱

[۲]- سنن بیهقی ۱۲۰/۱۰

[۳]- المغنی ۵۷/۹

ناسخ و منسوخ را می‌دانی؟ گفت: نه، فرمود: هلاک شدی و دیگران را هلاک کرده‌ای، [۱] علی به خاطر آن او را در مورد ناسخ و منسوخ پرسید که شناخت آن در آن زمان آسان نبود و قاضی باید از قضاوت قاضیان قبل از خود آگاهی داشته باشد تا از مسیر قضایی آنها خارج نگردد و هرج و مرج قضایی پیش نیاید و همچنین باید قاضی از رایزنی و مشاوره با اهل علم و خِرد ناراحت نشود چون چنین مشاوره و رایزنی او را از خطا در صدور احکام دور می‌نماید و قاضی باید در گفتن حق جرأت داشته باشد و در به زبان آوردن کلمه حق درنگ نکند، حتی اگر حق سبب خشمگین شدن صاحب قدرت و حاکم گردد و به همه‌این موارد در سخن علی ﷺ اشاره شده که می‌گوید: قاضی باید پنج خصلت داشته باشد: پاکدامن، بردبار، به آنچه قبل از او اعمال شده، آگاه باشد و با خردمندان مشاوره نماید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نهراسد[۲].

٤- محل قضاوت

قاضی باید برای داوری بین متخاصمین محلی در وسط شهر را انتخاب نماید که آمد و شد به آنجا برای همه آسان باشد، به خاطر این علی ﷺ به شُریح قاضی فرمان داد که در مسجد بزرگ قضاوت کند[۳] تا رسیدن به او راحت و آسان باشد.[۴]

۵- مجانی بودن دادرسی

از آنجا که اقامه‌ی عدالت بین مردم یکی از اهداف مهم دولت اسلامی‌است، اساس فقه اسلامی‌بر این است که بین صاحب حق و رسیدن به حقش هیچ مانعی نباشد، از این رو طرفین دعوا برای رسیدن به قضاوتی که اختلاف آنها را حل و فصل می‌نماید، هیچ مبلغی به قاضی و دولت نمی‌پردازند، بلکه دولت اسلامی‌هزینه‌های حاکم و دادگاه را می‌پردازد و علی ﷺ به شُریح در برابر قضاوت حقوقی می‌داد و وقتی او را به عنوان قاضی کوفی منصوب کرد ماهیانه به او پانصد درهم می‌داد.[۵]

---

[۱]- سنن بیهقی ۱۱۷/۱۰

[۲]- المغنی ۴۳/۲

[۳]- مسند زید ۱۳۷/۴، موسوعة فقه علی بن ابی طالب ص ۵۰۶

[٤]- موسوعة فقه علی ص ۵۰۶

[۵]- منبع سابق ص ۵۰۶

٦- اساس وکیل مدافع

در دوران خلفای راشدین پایه‌های وکالت اساس‌گذاری شدند و علیﷺ در دعوا برادرش عقیل را وکیل می‌نمود و وقتی سن عقیل بالا رفته بود عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را در دادگاه به عنوان وکیل خود معرفی نمود و ایشان رضی الله عنه می‌گفت: هر فیصله‌ای که برای وکیل من انجام گیرد، آن را قبول دارم و هر آنچه علیه وکیل من داوری شود آن را می‌پذیرم.[1]

پنجم: وظایف و مسئولیّت‌های قاضی

برای آن که قاضی در احکام عدالت را تحقّق بخشد باید امور ذیل را رعایت کند:

۱- آگاهانه قضایای عرضه شده را مورد بررسی قرار دهد

قضیه‌ی عرضه شده را نباید قبل از پایان تحقیق و بررسی شتابزده مورد داوری قرار دهد، از این رو علیﷺ به شُریح گفت: زبانت تا وقتی سخن نگفته‌ای برده‌ی تو است، اما وقتی سخن گفتی دیگر تو بنده و برده‌ی زبانت هستی، پس نگاه کن که چه قضاوت می‌نمایی و در چه موردی قضاوت می‌کنی و چگونه قضاوت می‌کنی؟[2].

۲- برابری و عدم تبعیض در میان دو طرف دعوی

شخصی چند روزی میهمان علیﷺ شد سپس دعوایی را مطرح کرد، علی ﷺ به او گفت: آیا تو طرف دعوا هستی؟ گفت: بله، گفت: از پیش ما برو، چون ما از این نهی شده‌ایم که طرفی را بدون حضور طرف دعوایش بپذیریم.[3]

۳- فریاد نزدن بر طرفین دعوا

علی بن ابی طالبﷺ ابوالاسود دوئلی را به عنوان قاضی منصوب کرد، سپس او را عزل نمود، او گفت: چرا مرا عزل کردی در حالیکه من نه خیانت کرده‌ام و نه جنایت؟ فرمود: تو را دیدم که بر طرفین دعوا فریاد می‌زنی.[4]

---

[1]- اصول المحاکمات الشرعیة ص ۷۰ تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۳۲

[2]- کنز العمال ۱۴۴۳۳

[3]- کنز العمال ش ۱۴۴۲۹، مصنف عبدالرزاق ۳۰۰/۸

[4]- المغنی ۱۰۴/۹.

٤- مبارزه با انگیزه‌های نفسانی و پرهیز از تبعیض

قاضی باید به هیچکدام از عوامل و انگیزه‌های ترجیح یکی از طرفین بر دیگری پاسخ ندهد، خواه عامل ترجیح خویشاوندی باشد یا مال یا نفرت و... باشد، جعده بن هبیره نزد علی بن ابی طالب ﷺ آمد و گفت: ای امیر المؤمنین دو نفر نزد تو می‌آیند که‌یکی شما را از خودش بیشتر دوست دارد و دیگری چنان با شما دشمنی دارد که اگر می‌توانست شما را نابود می‌کرد، آیا شما به نفع دوست قضاوت می‌کنید؟ علی گفت: قضاوت چیزی است که اگر در اختیار خودم می‌بود، چنین می‌کردم امّا قضاوت از آنِ خدا و برای اوست.[1]

٥- مشاوره و رایزنی با اهل علم و نظر

باید قاضی با اهل نظر و علما مشورت داشته باشد تا حق را به خوبی درک کند و اشتباه نکند، چنانچه علیﷺ یکی از اعضای هیئت مشاوره‌ی بود که خلفای راشدین در موقع پیش‌آمد مشکل بر مشورت با او حریص بودند. الخصاف در (ادب القاضی) روایت کرده که وقتی دو طرف دعوا نزد عثمان بن عفانﷺ می‌آمدند، به یکی می‌گفت علیﷺ را بیاور و دیگری را می‌گفت طلحه و زبیر و شماری از اصحاب رسول خدا ﷺ را فرا بخوان، وقتی آنها نزد او می‌آمدند به طرفین می‌گفت: سخن بگوئید و وقتی طرفین حرفهایشان را می‌زدند عثمان ﷺ رو به صحابه می‌گفت: چه می‌گوئید؟ اگر آنها سخنی موافق با قول او می‌گفتند، با همان قضاوت می‌کرد و بیشتر از این به طرفین مهلت نمی‌داد.[2]

---

[1]- فقه علی بن ابی طالب قلعجی ص ٥٠٨

[2]- شرح ادب القاضی خصاف ٣٠٥/١ موسوعه علی ص ٥٠٨

مبحث سوم
فقه‌امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه

نخست: فقه علی رضی الله عنه در عبادات

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه در بیان احکام عبادات برای مردم از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید و از دانش و آگاهی دینی فراوانی برخوردار بود و احکامی که وی برای مردم بیان کرده است نیاز به کتاب[1] قطوری دارد که ما فقط به مجموعه احکامی‌در این کتاب به شرح ذیل اشاره می کنیم:

*** احکام طهارت**

۱- ادرار دختر بچه شسته شده و بر ادرار پسر بچه آب پاشیده می‌شود

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت: ادرار دختر بچه باید شسته شود، ولی ادرار پسر بچه تا وقتی که غذا خوردن را شروع نکرده با آب پاشیدن بر محل ادرار پاک می گردد، به دلیل اینکه وقتی حسین بن علی رضی الله عنه در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادرار کرد، لبابه بنت حارث گفت: ای پیامبر خدا، لباست را بده تا بشویم و لباس دیگر بپوش، فرمود: برای پاک شدن ادرار پسر بچه فقط پاشیدن آب کافی است و ادرار دختر بچه باید شسته شود.[2]

۲- آیا شخص خوابیده در حالت نشسته وضویش باطل می‌شود؟

عبدالرّزاق در مصنّف خود روایت می‌کند که علی و ابن مسعود رضی الله عنهما و شعبی در مورد کسی که نشسته به خواب می‌رود، می‌گویند: وضو گرفتن برای او لازم نیست، [3] حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر همین رأی دلالت می‌نماید که می‌فرماید: بند بستن مقعد چشمها هستند، بنابراین هر کس خوابید باید وضو بگیرد[4].

---

[1]- صحیح سنن ابی داود آلبانی ۷۵/۱
[2]- صحیح سنن ابن ماجه، آلبانی ۸۵/۱
[3]- المصنّف ۱۳۱/۱
[4]- صحیح سنن ابی داود آلبانی ۲۰۳/۱

۳- شستن مذی و وضو گرفتن از آن

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت: من مدتی دچار مذی زیاد بودم، فردی[۱] را مأمور پرسیدن دراین باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمودم، به خاطر اینکه دختر پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرم بود شرم داشتم خود بپرسم، رسول خدا در جواب فرموده بود: (وضو بگیر و محل آلوده با مذی را بشوی)[۲].

٤- خواندن قرآن بدون لمس آن جز با جنابت در همه حال جایز است

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم در همه حالات به ما قرآن می‌آموخت و برای ما می‌خواند جز وقتی که در حال جنابت و از عامر شعبی روایت است که گفت: از ابا الغریف همدانی شنیدم که می‌گفت: علی بن ابی طالب بعد از قضای حاجت گفت: قرآن بخوانید مگر زمانی که جنابت داشته باشید، اگر در جنابت بودید حتی یک کلمه از قرآن را نخوانید.[۳]

۵- همبستر شدن با زن حائض

عمر رضی الله عنه از علی پرسید: در مورد کسی که با زن خود در حالت حیض همبستر شده چه می‌گویی؟ گفت: کفاره‌ای بر او نیست جز اینکه باید او توبه کند، [۴] و امّت به اجماع آمیزش با زن حائض را حرام می‌دانند[۵] زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ ﴾ (بقره/۲۲۲)

و از تو درباره (آمیزش با زنان به هنگام) حیض می‌پرسند. بگو: زیان و ضرر است (و علاوه‌از نافرمانی، بیماریهائی به دنبال دارد). پس در حالت قاعدگی از (همبستری با) زنان کناره‌گیری نمائید و با ایشان نزدیکی نکنید تا آن گاه که پاک می‌شوند. هنگامی که پاک

---

[۱]- آن فرد مقداد بود چنان که در روایت بخاری آمده‌است.
[۲]- مسلم، کتاب الحیض ۲۴۷/۱
[۳]- مصنف عبدالرزاق ۳۳۶/۱
[٤]- مصنف ابن ابی شیبه ۵۹/۱
[٥]- بدایة المجتهد ۵۷/۱، المجموع ۳۵۹/۲۶

شوند، از مکانی که خدا به شما فرمان داده است (و راه طبیعی زناشوئی و وسیله حفظ نسل است) با آنان نزدیکی کنید.

٦- مباشرت با زن حائض

از علی ﷺ پرسیدند: وقتی زن در دوران قاعدگی (حیض) باشد چه بهره‌ای می‌توان از او گرفت؟ فرمود: بالای لباس می‌توان از او کام گرفت، [۱] و دلیلش این است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرگاه هر یک از ما در ایام قاعدگی می‌بود پیامبر ﷺ بما فرمان می‌داد که ازار بپوشد و سپس با او مباشرت شود.[۲]

* احکام نماز

۱- در حالت رکوع و سجده نباید قرآن خواند

علی بن ابی طالب ﷺ می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ مرا از خواند قران در رکوع و سجده نهی کرد[۳].

۲- هر کس نماز نخواند کافر است

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ را پرسیدند: ای امیرالمؤمنین رأی شما در مورد زنی که نماز نمی‌خواند چیست؟ گفت: هر کس نماز نخواند کافر است[۴].عبدالله بن شقیق می‌گوید: اصحاب رسول خدا ﷺ ترک هیچ عملی را کفر نمی‌دانستند جز نماز که ترک آن را کفر می‌دانستند، چون عبادتی است که با آن انسان وارد اسلام می‌شود و با ترک آن از دایره‌ی اسلام بیرون می‌رود مثل شهادتین، [۵] و این حکم را فرموده پیامبر ﷺ تأیید می‌نماید که می‌فرماید: «**إنّ بين الرّجل و بين الشّرک و الكفر ترک الصّلاة** »: (فاصله‌ی بین انسان و شرک و کفر نماز است)[۶]. امّام نووی میگوید: تارک نماز اگر منکر وجوب آن باشد به اجماع مسلمین کافر و از دایره اسلام خارج است مگر آن که تازه مسلمان باشد و مدتی

---

[۱]- فقه‌الامام علی بن ابی طالب ۱۵۵/۱

[۲]- مسلم ۱۶۶/۱

[۳]- مسلم ۳۴۹/۱

[۴]- مصنف ابن ابی شیبه ۴۷/۱۱، کنز العمال ۱۳/۸

[۵]- المغنی ۴۴/۲

[۶]- مسلم کتاب الایمان ۸۸/۱

آنچنانی با مسلمین همراه و آمیخته نبوده باشد که‌از وجوب نماز آگاه باشد، ولی اگر کسی به واجب بودن نماز معتقد باشد و از روی تنبلی و سُستی آن را نخواند چنانکه بسیاری از مردم اینگونه هستند، عُلماء در مورد چنین کسی اختلاف نظر دارند، امّام مالک و شافعی رحمها الله و توده‌ی زیادی از سلف و خلف بر این هستند که این فرد کافر شمرده نمی‌شود، بلکه فاسق است و باید از او درخواست توبه شود و اگر توبه کند که خوب است و گرنه به عنوان حد و مجازات کشته خواهد شد مثل زناکار متأهلی(محصن) که باید کشته شود، امّا تارک نماز با شمشیر کشته می‌شود و همچون زناکار سنگسار نمی‌گردد و گروهی از سلف معتقدند که تارك نماز کافر است و همین نظریه از علی بن ابی طالب روایت شده و یک روایت از احمدبن حنبل همین است. عقیده‌ی عبدالله بن مبارک و اسحاق بن راهَوَیه و برخی از شاگردان شافعی همین است. امّام ابوحنیفه و گروهی از اهل کوفه و مُزَنی همدم و شاگرد امّام شافعی بر این باورند که تارك نماز کافر نیست و کشته هم نمی‌شود، بلکه باید تعزیر و تنبیه و زندانی شود تا وقتی که نماز می‌خواند.[1]

۳–اعاده نماز در همان وقت

اگر نمازگذار نمازش را خوانده بود و بعد از آن به خاطر فضیلت در نماز جماعت شرکت کرد، [2] نماز اوّل که بدون جماعت خوانده فرض محسوب می‌شود و تکرار آن نزد علی رضي الله عنه نفل است. این از ابن قدامه نقل شده و حارث از علی رضی الله عنه در مورد کسی که تنها نماز می‌خواند و سپس در جماعت شرکت می‌کند نقل کرده که گفت: نماز واجب همان اوّلی است، [3] یعنی نماز دوّم برای او نفل به حساب می‌آید و دلیلش حدیثی است که ابوذر روایت می‌کند و می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب به من فرمود: «چگونه خواهی بود وقتی کسانی بر شما فرمانروایی کنند که نماز را ضایع می‌کنند، یا از وقتش آن را به تاخیر می‌اندازند، اگر نماز را با آنها خواندی بخوان زیرا برایت نفل به حساب می‌آید» [4] وجه استدلال با حدیث در این است که نماز دوّم را که با جماعت خوانده می‌شود، نفل قرار داده

[1]- شرح صحیح مسلم ۷۰/۲، المغنی ۴۴۲/۲ – ۴۴۷
[2]- المغنی ۱۱۳/۲
[3]- مصنف ابن ابی شیبه ۲۷۶/۲، کنز العمال ۲۲۸۳۳
[4]- مسلم کتاب المساجد ۲۴۰

[۱] و اگر نماز مغرب را تکرار کند نزد علی باید به آن رکعتی بیافزاید، حارث از علی روایت می‌کند: اگر مغرب را اعاده کرد یک رکعت به آن اضافه کند.[۲]

٤- قضای نمازهای فوت شده

هرکسی نمازش فوت شد واجب است قضای آن را به جا آورد، از دیدگاه علی مستحب است که بلافاصله قضای آن را به جا آورد و او می‌گوید: اگر کسی در حال خواب بود و نمازش قضا شد یا فراموش کرد، باید وقتی که بیدار می‌شود یا نمازش را به یاد آورد نمازش را بخواند[۳] و مسلمین بر همین اجماع کرده‌اند،[۴] به دلیل فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: هرگاه فردی از شما خواب رفت و نمازش قضا شد و یا آن را فراموش کرد، هر وقت آن را به یاد آورد، آن را بخواند، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ :(نماز را برای یاد من برپادار) [۵].

۵- نماز تراویح

از ابی عبدالرحمان سلمی روایت است که علی رضي الله عنه در ماه رمضان با آنها نماز تراویح را با امّامت بر پاداشت[۶] و از اسماعیل بن زیاد روایت است که گفت: در ماه رمضان وقتی علی از کنار مساجد می‌گذشت و در آنها چراغها روشن بودند می‌گفت: خدا قبر عمر رضي الله عنه را روشن کند، همان طور که مساجد ما را روشن کرده‌است، [۷] و اجماع مذاهب اهل سنّت بر خواندن نماز تراویح، به دلیل حدیثی که ابوهریره رضي الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت می‌کند که فرمود: هر کسی در ماه رمضان با ایمان و چشمداشت پاداش نماز شب بخواند گناهان گذشته‌اش بخشوده می‌شوند[۸] و نماز شب و قیام همان تراویح است، بنابراین تراویح سنّت است [۹]

---

[۱]- فقه‌الامام علی بن ابی طالب ۱۷۷/۱
[۲]- مصنف ابن ابی شیبه ۲۷۶/۲
[۳]- منبع سابق ۶۴/۲
[۴]- فقه‌الامام علی ۱۸۱/۱
[۵]- مسلم‌کتاب المساجد و مواضع الصلاه ۴۷۷/۱ ش ۶۸۴
[۶]- المغنی ۱۶۹/۲، مصنف ابن ابی شیبه ۳۹۵/۲
[۷]- المغنی ۱۶۹/۲
[۸]- مسلم /ش۷۵۹۹
[۹]- فقه‌الامام علی ۲۸۵/۱

از دیدگاه علیﷺ خواندن تراویح با جماعت بهتر است همانگونه که خود آن را با جماعت می‌خواند، [١] و مردم را به قیام تراویح رمضان فرمان می‌داد و برای مردان یک امّام و برای زنان یک امّام دیگر مقرّر می‌کرد، عرفجه می‌گوید: من پیشنماز زنان بودم[٢] و در رهنمود پیامبر ﷺ اصل تراویح ثابت است، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه ﷺ فرمود: پیامبر ﷺ شبی به مسجد رفت و نماز (شب) را بر پا داشت و مردانی با اقتدا به او نماز خواندند، صبح روز بعد مردم از آن نماز سخن می‌گفتند و در شب بعد تعداد بیشتری جمع شدند و با او نماز خواندند و در شب سوّم اهل مسجد بیشتر شدند و پیامبر ﷺ به مسجد آمد و مردم به او اقتدا کردند.در شب چهارم افراد زیادی در مسجد جمع شدند ولی پیامبر ﷺ برای اقامه‌ی نماز(نفل شب) بیرون نیامد تا آن که برای نماز صبح به مسجد رفت و بعد از خواندن نماز رو به مردم کرد و فرمود: «حضور شما بر من پوشیده نبود ولی ترسیدم مبادا این نماز بر شما فرض شود آنگاه توانایی خواندن آن را نداشته باشید» و پیامبر ﷺ وفات یافت و قضیه همین طور باقی ماند.[٣]

٦- نماز عید در مسجد برای پیر مردان و ناتوانان

وقتی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ زمام خلافت را به دست گرفت و در کوفه مستقر شد، جمعیت کوفه زیاد بود، مردم گفتند: ای امیر المؤمنین در شهر پیر مردان و افراد ناتوانی هستند که بیرون آمدن به صحرا برای آنها دشوار است، آنگاه علیﷺ مردی را به عنوان جانشین خود تعیین کرد که برای آنها در مسجد نماز عید بخواند و خودش بیرون از شهر نماز عید را می‌خواند و این کار قبل از او انجام نگرفته بود، امّا باید دانست که علی ﷺ یکی از خلفای راشدین است و پیامبر ﷺ فرموده‌است: «از سنّت من و سنّت خلفای راشدین بعد از من پیروی کنید»[٤] پس هر کس به سنّت خلفای راشدین تمسّک جوید در حقیقت از خدا و پیامبرش اطاعت کرده است.[٥]

---

[١]- المغنی ٢/١٨٣

[٢]- المجموع (٤/٣٤)؛ مصنّف ابن ابی شیبه (٢/٢٢٢)

[٣]- صحیح بخاری /ش ٢٠١٢.

[٤]- سنن ترمذی /ش ٢٦٧٦، حدیث حسن است.

[٥]- الفتاوی (٢٤/١١٣)

٭احکام غسل و تکفین میت

۱- شوهر می‌تواند جنازه‌ی همسرش را غسل دهد

از دیدگاه علی﷛ جایز است شوهر همسرش را غسل دهد و علی﷛ همسرش فاطمه را غسل داد[۱] و از اسماء دختر عمیس روایت است که گفت: فاطمه وصیّت کرده بود که هرگاه وفات یافتم کسی جز اسماء و علی مرا غسل ندهد، بنابراین من و علی او را غسل دادیم[۲]. گفته‌اند که صحابه﷡ بر این مسئله اجماع داشته‌اند، چون این قضیه در میانشان شایع شد و آنها اعتراضی نکردند[۳]. نظر جمهور علما نیز همین است و دلیلشان حدیث پیامبرﷺ که به عایشه گفت: اگر قبل از من وفات یابی تو را غسل می‌دهم و کفنت می‌کنم و سپس بر تو نماز می‌خوانم و تو را دفن می‌کنم[۴].

۲- کفن از مال میت تهیه شود

از دیدگاه علی﷛ اگر شخص مرده دارای مال و دارایی باشد باید از مالش کفن تهیه گردد[۵]، عبدالله بن ضمره‌از پدرش و او از جدش از علی﷛ روایت می‌کند که علی گفت: کفن باید از سرمایه میّت تهیه شود[۶] و دلیلش این است که مصعب بن عمیر ﷛ در جنگ اُحُد کشته شد و چیزی نبود که‌او در آن کفن شود جز یک چادر که وقتی با آن سرش را می‌پوشاندیم پاهایش بیرون می‌آمدند و چون پاهایش را می‌پوشاندیم سرش برهنه می‌شد، آنگاه پیامبرﷺ فرمود: چادر را بر سرش بگذارید و پاهایش را با گیاه اذخر بپوشانید[۷]. بنابراین اگر بر مسلمین واجب می‌بود کفنش را تکمیل کنند، از مسلمین حاضر در خواست می‌شد که کفن او را تهیه کنند[۸].

---

[۱]- السّیل الجرّار ۳۴۴/۱؛ المبسوط ۷۱/۲.
[۲]- مصنّف عبدالرّزّاق ۴۱۰/۳، المحلّی ۱۷۵/۵
[۳]- المغنی ۲۵۲/۲، نیل الاوطار ۵۸/۴
[۴]- سنن ابن ماجد ۱۴۶۴ اسناده صحیح
[۵]- فقه‌الامام علی بن ابی طالب ۳۰۵/۱
[۶]- طبرانی الاوسط ۶۷/۴ اسنادش ضعیف است.
[۷]- مسلم ۶۴۹/۲ ش ۹۴۰
[۸]- فقه‌الامام علی ۳۰۶/۱

۳- کفن مرد و زن و افراط نکردن در آن

از دیدگاه علی رضی الله عنه سنّت است که مرد در سه پارچه و زن در پنج پارچه کفن شود[۱]، کاسانی و غیره‌این را از علی رضی الله عنه نقل کرده‌اند[۲] و از دیدگاه علی رضی الله عنه زیاده روی در کفن و افزودن بر سه پارچه برای مرد و پنج پارچه برای زن مکروه است، [۳] امیر المؤمنین علی می‌فرماید: کفن زن پنج پارچه و کفن مرد سه پارچه است و از این فراتر نروید و تجاوز نکنید که خداوند متجاوزان و زیاده روان را دوست ندارد[۴]

٤- غسل شهید و کفنش

از دیدگاه علی رضی الله عنه شهید غسل داده نمی‌شود و کفن هم نمی‌شود، کاسانی و غیره این نظریه را از او نقل کرده‌اند، [۵] از علی رضی الله عنه روایت شده که یاوران خود را که در جنگ او با مخالفان کشته شدند غسل نداد و به کفن کردن آنها نیز امر نکرد، بلکه عمار را دفن نمود بدون آن که‌او را غسل دهد[۶] و نظریه جمهور اهل علم به جز حسن بصری و سعید بن مسیب همین است و آنها می‌گویند غسل داده شود چون ممکن است میت جنب شود.[۷]

*احکام زکات

۱- تا یک سال بر مال و دارایی نگذرد، زکات واجب نیست

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بیان فرموده که شرط واجب شدن زکات بر مال چرخش سال بر مال همانگونه که‌از ایشان رضی الله عنه روایت است که فرمود: تا وقتی که سال بر مال نگذشته زکات در آن واجب نیست[۸]. باید بر دارایی‌های نقدی و احشام و اموال تجاری سال بگذرد آنگاه در

---

[۱]- البدائع ۷۶۶/۲، المبسوط ۷۲/۲

[۲]- فقه‌الامام علی ۳۰۷/۱

[۳]- البدائع ۷۶۶/۲، المبسوط ۲/ ۷۲

[٤]- البدائع ۲۸۲/۲، فقه‌الامام علی ۳۰۶/۱

[٥]- البدائع ۷۶۶/۲، فقه‌الامام علی ۳۰۶/۱

[٦]- المغنی ۵۳۴/۲، فقه‌الامام علی ۳۰۶/۱

[۷]- البدائع ۸۰۶/۲، المغنی ۵۲۹/۲

[۸]- مسند احمد ۲۱۱/۲ و احمد شاکر می‌گوید اسناد آن صحیح است

آن زکات واجب است، امّا در کشاورزی گذشت سال شرط نیست و بر این اجماع است و اختلافی در آن نیست[۱].

۲- نصاب طلا و نقره و مقدار زکات در آن

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیان کرده که نصاب طلا برای واجب شدن زکات در آن بیست مثقال است وکمتر از بیست مثقال زکات ندارد و می‌گوید: در کمتر از بیست مثقال زکاتی نیست، ودر بیست مثقال نصف دنیار واجب می‌شود و در چهل مثقال یک دینار زکات است و بیشتر از آن به همان نسبت حساب می‌شود [۲]، در مورد نصاب نقره می‌گوید: در کمتر از دویست درهم نقره زکات نیست، [۳] و می‌فرماید: وقتی نقره‌ها به دویست درهم رسیدند پنج درهم در آن زکات است و اگر کمتر از دویست درهم بودند چیزی در آن واجب نمی‌شود و در بیشتر از دویست درهم حساب می‌شود [۴].

۳- نصاب شتر و مقدار زکات در آن

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید در پنج تا نُه شتر یک گوسفند زکات واجب می‌شود و از ده تا چهارده دو گوسفند برای زکات واجب است و از پانزده تا نوزده، سه گوسفند زکات آن محسوب می‌شود و از بیست تا بیست و چهار، چهار گوسفند زکات دارند و وقتی تعدادشان به بیست و پنج رسید یک بچه شتر ماده‌ی یکساله، یا دوساله‌ی نر زکات آن است تا آن که شتران سی و شش تا شوند آنگاه‌یک شتر ماده‌ی دو ساله زکات محسوب می‌شود تا چهل و پنج و وقتی چهل و شش تا شدند، آنگاه‌یک شتر سه ساله زکات آن است تا وقتی که تعدادشان به شصت و یک نفر می‌رسد و وقتی شصت و یک تا شدند دو شتر دو ساله باید به عنوان زکات داده شود، تا نود تا و بعد از آن در هر پنجاه تا یک شتر سه ساله زکات محسوب می‌شود و شترانی که از هم جدا هستند یکجا حساب نمی‌شوند و شترانی که با هم هستند جدا شمرده نمی‌شوند[۵].

---

[۱]- موسوعة فقه‌الامام علی قلعجی ص ۲۹۵
[۲]- مصنف ابن ابی شیبه ۱۱۹/۳
[۳]- مصنف ابن ابی شیبه ۱۱۷/۳
[۴]- المحلی ۶/ (۶، ۵۹) المجموع ۱۶/۶
[۵]- مصنف ابن ابی شیبه ۱۲۲/۳

٤- کشتزارهایی که زکات در آن واجب می‌شود

از محصولات کشاورزی از دیدگاه علی رضی‌الله‌عنه فقط در گندم و جو و خرما و کشمش زکات واجب می‌شود، چنانکه ابن حزم و غیره‌از او نقل کرده‌اند[1]، همانگونه که علی رضی‌الله‌عنه می‌گوید: زکات در محصولات کشاورزی در چهار چیز واجب است: گندم، اگر گندم نبود از خرما، اگر خرما نبود از کشمش و اگر کشمش هم نبود از جو[2].

۵- در سبزیجات و میوه‌ها و عسل زکات واجب نیست

امیرالمؤمنین علی رضی‌الله‌عنه می‌گوید: در سبزیجات زکات واجب نیست، [3] در روایتی دیگر از او آمده است: در سبزیجات و گیاهان نخودی زکات واجب نیست،[4] نظریه جمهور علما نیز همین است[5] و نیز از دیدگاه علی در میوه‌ها زکات واجب نیست، و ابی اسحاق از علی روایت می‌کند که گفت: در سیب و امثال آن زکات واجب نیست،[6] و عاصم بن ضمره از علی رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که گفت: در سبزیجات خوراکی و سیب و خیار زکات واجب نیست. [7] همه کسانی که معتقدند زکات فقط در گندم و جو و خرما و کشمش واجب است نظرشان همین است و دلیلشان این است که میوه‌ها و سیب و خیار در عدم ماندگار بودن و قابل ذخیره نبودن حکم سبزیجات را دارند[8]از دیدگاه علی رضی‌الله‌عنه پرداختن زکات عسل واجب نیست و می‌گوید: در عسل زکات واجب نیست [9].

٦- دادن زکات به یک صنف

دادن زکات فقط به یک گروه از گروههای هشتگانه‌ای که مستحق زکات می‌باشند، جایز است و از دیدگاه علی رضی‌الله‌عنه دادن زکات به یک نفر هم جایز است و او می‌گوید: اگر

---

[1]- المحلی ۲۱۲/۵، فقه‌الامام علی ۳۴۶/۱
[2]- مصنف ابن ابی شیبه ۴۳۸/۳
[3]- مصنف عبدالرزاق ۷۱۸۸، جمع الجوامع ۱۵۷/۲
[4]- سنن بیهقی به نقل از فقه‌الامام علی ۳۴۷/۱
[5]- فقه‌الامام علی ۳۴۷/۱
[6]- جمع الجوامع ۹۵/۲، فقه‌الامام علی ۳۴۸/۱
[7]- مصنف عبدالرزاق ۷۱۸۸، فقه‌الامام علی ۳۴۸/۱
[8]- فقه‌الامام علی ۳۴۵/۱
[9]- جمع الجوامع ۱۵۷/۲، فقه‌الامام علی ۳۴۵/۱

فردی زکات اموالش را فقط به یک صنف بدهد اشکالی ندارد، [۱] از ایشان روایت است که زکاتی را نزد او آوردند و او آن را برای یک خانواده فرستاد[۲].

۷- بخشیدن زکات به اصول و فروع

امیر المؤمنین علی ﷺ می‌گوید: پدر و پسر حقی در زکات ندارند، یعنی پدر نمی‌تواند زکاتش را به پسر خود بدهد و همانگونه که پسر نمی‌تواند زکات مالش را به پدرش بدهد و هر کس فرزندی یا پدری داشت و به او رسیدگی نکرد گناه کرده است[۳] و علماء بر این اجماع کرده‌اند و کسانی که مخالفند، مخالفتشان بر این حمل شده که منظور آنها صدقه نفلی و غیر واجب است، امّا دلیل جمهور علما این است که اگر کسی زکات مالش را به پدرش یا به پسرش بدهد سود آن به خودش بر می‌گردد، چون او با دادن زکات به آنها از پرداختن مخارج آنها شانه خالی می‌نماید، بنابراین نباید زکات را به آنها بدهد و ممکن است از این کار به عنوان حیله‌ای برای رهایی یافتن از دادن زکات استفاده شود و علاوه از این باید دانست که زکات و صدقه دو واجب مستقل هستند که هیچکدام نمی‌تواند جای دیگری را بگیرد، مانند نماز و روزه که دو واجب مستقل هستند و هیچ کدام جای دیگری را نمی‌گیرد و زکات حق خداوند است، بنابراین عبادت محسوب می‌شود، امّا نفقه و صدقه دادن حق بندگان است و دادن آن از جمله صله‌ی رحم و برقرار داشتن پیوند خویشاوندی است[۴].

* احکام روزه

۱- حلول رمضان با شهادت یک شخص عادل ثابت می‌شود

از دیدگاه علی ﷺ اگر یک نفر درستکار و عادل هلال ماه رمضان را ببیند حلول ماه رمضان ثابت می‌شود و مردم باید روزه بگیرند. از فاطمه بنت حسین روایت است که مردی پیش علی ﷺ گواهی داد که هلال ماه رمضان را رؤیت کرده، در فردای آن روز علی روزه گرفت و به مردم دستور داد روزه بگیرند[۵] و این کلمه بر اساس حدیثی است که از پیامبر خدا

---

[۱]- فقه‌الامام علی ۳۵۲/۱ نقل از سنن بیهقی

[۲]- فقه‌الامام علی ۳۵۲/۱ نقل از سنن بیهقی

[۳]- سنن بیهقی نقل از فقه‌الامام علی ۳۵۵/۱

[۴]- فقه‌الامام علی ۳۵۵/۱

[۵]- المجموع ۲۱۵/۶، المغنی ۹۰/۳، موسوعه فقه‌الامام علی ص ۴۲۰

ﷺ روایت شده که فرمود: «**صوموا لرؤیته و أفطروا لرؤیته، فإن غُمَّ علیکم فأکملوا عدّة شعبان ثلاثین یوماً**»: (با دیدن هلال ماه رمضان روزه بگیرید و با دیدن هلال شوال عید فطر بگیرید اگر ماه را ندیدید، سی روز شعبان را کامل کنید»[۱] نَوَوی می‌گوید: منظور این است که اگر بخشی از مسلمین ماه را دیدند رویت ثابت می‌گردد و شرط نیست که همه افراد ماه را ببیند، بلکه‌اگر دو نفر عادل و درستکار آن را دیدند کافی است و بر اساس صحیح ترین قول اگر یک نفر عادل و درستکار هلال را ببیند حلول ماه رمضان ثابت می‌شود. امّا در مورد هلال ماه شوال از دیدگاه علماء رؤیت یک نفر کافی نیست و فقط اباثور گفته است رؤیت یک نفر عادل کافی است.[۲]

۲- روزه گرفتن فرد جنب

فرد با جنابت می‌تواند روزه بگیرد، یعنی می‌تواند غسل را تا صبح به تأخیر بیندازد و صبح غسل کند و ابن قُدامه همین قول را از علی نقل کرده و حارث از علی روایت می‌کند که فرمود: اگر فرد صبح کرد در حالی که جُنُب بود، اگر خواست می‌تواند روزه بگیرد،[۳] و دلیلش حدیثی است که عایشه و ام سلمه روایت کرده‌اند که صبح می‌شد و پیامبر ﷺ جنب بود و آنگاه غسل می‌کرد و روزه می‌گرفت.[۴]

۳- روزه نگرفتن افراد پیر و سالخورده

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در تفسیر آیه: ﴿ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ ﴾ (البقره/ ۱۸۴) (و آنان که توانایی روزه گرفتن را ندارند روزانه خوراک یک مستمند را بپردازند) می‌گوید: پیرمردی که نمی‌تواند روزه بگیرد، روزه نگیرد و به جای هر روز به یک بینوا و نیازمند غذا بدهد[۵].

---

[۱]- مسلم ۷۵۹/۲

[۲]- شرح صحیح مسلم ۱۹۰/۷

[۳]- مصنف ابن ابی شیبه ۸۱/۳، المغنی ۱۳۷/۱

[۴]- بخاری ۲۳۲/۲

[۵]- تفسیر طبری ۸۱/۲

٤- محل اعتکاف

ابی عبدالرّحمن سلّمی‌از علیﷺ روایت می‌کند که گفت: اعتکاف فقط در مسجدی که در آن نماز جماعت خوانده می‌شود، جایز نیست [1] و در عبارتی دیگر آمده است فقط در شهر اعتکاف جایز است [2] شاید منظورش این بود که برای اعتکاف فقط در مسجد جامع شهر که در آن نماز جمعه خوانده می‌شود، باید نشست[3].

۵- آنچه برای معتکف جایز است

علی ﷺ می‌گوید: هرگاه فرد به اعتکاف نشست باید در نماز جمعه حاضر شود و به عیادت بیمار برود و در نمازه جنازه شرکت کند و پیش خانواده رفته و در حال ایستاده کارش را به آنها بگوید.[4]

* احکام حج

۱- بوسیدن همسر در حال احرام

علی ﷺ می‌گوید: هر کسی در حال احرام زنش را ببوسد، باید گوسفندی ذبح کند[5].

۲-کشتن حیوان مهاجم در حال احرام

مجاهد از علی ﷺ روایت می‌کند که اگر کفتار به فرد محرم حمله کرد باید آن را بکشد و اگر قبل از آن که به او حمله کند آن را کشت، بر او ذبح یک گوسفند واجب می‌شود [6] و دلیلش فرموده الهی است که می‌فرماید: ﴿ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ ﴾ (البقره/ ۱۷۳) (هر کس که مجبور شد بدون آن که تجاوز کند گناهی بر او نیست)

---

[1]- مصنف ابن ابی شیبه ۹۱/۳
[2]- مصنف ابن ابی شیبه ۹۱/۳
[3]- مصنف عبدالرزاق ۸۰۰/۹
[4]- مصنف ابن ابی شیبه ۸۷/۳، جمع الجوامع ۱۴۰/۲
[5]- فتح العزیز شرح الوجیز ۴۸۰/۷
[6]- مصنف ابن ابی شیبه ۶/۴

چون اگر فرد در حال احرام حیوان مهاجم را نکشد، حیوان او را خواهد کشت، بنابراین او مجبور است آن را بکشد و حیوانی که حمله می‌کند از جمله حیوانات موذی به حساب می‌آید که کشتن آن جایز است [1].

۳- کشتن کلاغ

از دیدگاه علی ﷛ فرد مُحرم می‌تواند کلاغ را بکشد[2]، چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: پنج حیوان فاسق و موذی هستند که در حَرَم هم کشته می‌شوند: موش و عقرب و کلاغ و مرغ موش خوار و سگ درنده[3].

٤- شک در طواف

امیر المؤمنین ﷛ می‌گوید: هر گاه کعبه را طواف نمودی و ندانستی که طواف را کامل کرده‌ای یا نه، با انجام دادن طواف دیگر شک را رفع کن چون خداوند به خاطر اضافه بودن عذاب نمی‌دهد[4].

٥- فراموشی در طواف

اگر فردی فراموش کرد و بیش از تعداد سنّت طواف کرد، به آن اضافه کند تا دو طواف شوند، علی ﷛ در مورد مردی که فراموش می‌کند و به جای هفت دور هشت دور طواف می‌کند، می‌گوید: باید شش شوط دیگر بدان اضافه نماید تا چهارده شوط یعنی دو طواف شوند و آنگاه چهار رکعت نماز طواف انجام دهد.[5]

٦- نیابت برای ادای حج

از دیدگاه علی ﷛ هر کسی توان مالی برای رفتن به حج داشت، امّا به علّت سالخوردگی یا بیماری توانایی جسمی نداشت، باید کسی دیگر به نیابت از او به حج برود، چنان که ابن

---

[1]- فقه‌الامام ۱/۴۰۳

[2]- مصنف ابن ابی شیبه ۴-۹۴

[3]- سنن ترمذی ۱/۱۶۶ حسن صحیح

[4]- مصنف ابن ابی شیبه ۴/۹۶

[5]- مصنف عبدالرزاق ش ۹۸۱۴

حزم و غیره از علی رضی الله عنه عنه نقل کرده‌اند[۱] و علی رضی الله عنه در مورد پیرمرد سالخورده می‌گوید او باید با نفقه و هزینه خود شخصی را آماده کند تا به نیابت از او حج را انجام دهد [۲] دلیلش حدیثی است که‌ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: زنی از قبیله خثعم گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدرم پیرمرد سالخورده‌ای است و حج بر او فرض است، امّا نمی‌تواند روی شتر بنشیند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو به نیابت از او حج کن[۳] و این دلیلی است بر اینکه‌از دیدگاه علی و همفکرانش استطاعت و توانایی مالی برای وجوب حج بر مکلف کافی است و در مورد توانایی جسمی کافی است که با کمک کسی دیگر حج کند، خواه آن فرد را اجاره نماید یا به هر صورتی دیگر او را به جای خود به حج بفرستد[۴].

۷- شک در تعداد سنگ‌های پرتاب شده

از دیدگاه علی رضی الله عنه اگر حاجی در تعداد سنگ‌هایی که به جمره‌ها پرتاب کرده شک کرد، آنچه در آن شک دارد را دوباره انجام دهد، ابی مجلز روایت می‌کند که مردی از ابن عمر رضی الله عنهما پرسید و گفت: من جمره را سنگباران کرده‌ام امّا نمی‌دانم شش سنگ زده‌ام یا هفت، گفت: نزد آن مرد یعنی علی برو، مرد به سوی علی رضی الله عنه رفت و از او پرسید، علی گفت: اگر من در نماز چنین اشتباهی بکنم آن را اعاده می‌کنم، مرد آمد و ابن عمر را از سخن علی آگاه کرد، ابن عمر گفت: راست گفته است، شیخ می‌گوید: گویا منظور علی این بوده‌است که رکعاتی را که در آن شک دارم دوباره می‌خوانم، همچنین سنگ‌هایی که در زدن آن شک هست دوباره زده می‌شوند.[۵]

احکامی که به عبادات ملحق شده‌اند:

۱- یافتن حیوان اندکی قبل از مرگ آن

اگر اندکی پیش از مرگ حیوان، کسی آن را ذبح کند خوردن آن جایز است و از دیدگاه علی رضی الله عنه علامت زنده بودن حیوان قبل از ذبح این است که یکی از اعضایش بعد از

---

[۱]- المحلی ۶۱/۷، المغنی ۲۲۸/۳۰
[۲]- المحلی ۶۱/۷
[۳]- مسلم ۹۷۴/۲ ش ۷۳۳۵
[۴]- فقه‌الامام علی ۴۲۰/۱
[۵]- بیهقی ۱۴۹/۵ نقل از فقه‌الامام علی ۴۱۸/۱

ذبح تکان بخورد[۱] و او می‌گوید: حیوانی که ضربه خورده یا حیوانی دیگر او را شاخ زده‌یا از جای بلندی افتاده است؛ اگر در حالی یافته شد که دست یا پایش را تکان می‌داد ذبح می‌شود و از آن خورده می‌شود، [۲] دلیلش فرموده الهی است که می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ﴾ (المائده/ ۳).

(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهائی که‌از بلندی پرت شده و مرده‌اند، آنهائی که بر اثر شاخ‌زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند، مگر این که (قبل از مرگ بدآنها رسیده و) آنها را سر بریده باشید.

وجه استدلال در اینجاست که با حیوانات ذبح شده در همه موارد فوق را استثناء کرده و می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ﴾ :(مگر این که (قبل از مرگ بدآنها رسیده و) آنها را سر بریده باشید).[۳]

۲- ذبح مسیحیان عرب

از دیدگاه علی رضي الله عنه حیواناتی را که عرب‌های مسیحی ذبح می‌کنند حلال نیست، چنانکه طبری و غیره از علی نقل کرده‌اند[۴] و از عبیده سلمانی روایت است که گفت: خوردن حیواناتی که عرب‌های مسیحی ذبح می‌کنند، حلال نیست، چون آنها از آئین مسیحیت فقط به شرابخواری پایبند هستند[۵] در روایتی دیگر آمده است: حیواناتی را که مسیحیان قبیله‌ی بنی تغلب ذبح می‌کنند نخورید چون آنها از آئین مسیحیت تنها به خوردن شراب پایبند هستند[۶] و

---

[۱]- فقه‌الامام علی ۴۵۶/۱

[۲]- المحلی ۴۱۸/۷

[۳]- فقه‌الامام علی ۴۵۶/۱.

[۴]- تفسیر طبری ۵۶/۶، تفسیر قرطبی ۷۸/۶

[۵]- تفسیر طبری ۵۶/۶

[۶]- مصنف عبدالرزاق ۱۰۰۳۴، کنز العمال ۱۵۶۵۱

استدلال نموده به اینکه آنها به آموزه‌ها و حرامها و حلال‌های آیین مسیحیت پایبند نیستند، بنابراین آنها مسیحی به شمار نمی‌آیند، امّا حقیقت امر این است که خداوند متعال زمانی ذبیحه‌ی مسیحی‌ها را برای ما حلال اعلام فرمود که آنها از اصل تعالیم مسیحیت در عقیده و احکام منحرف شده بودند، امّا باز هم خداوند حیواناتی را که آنها ذبح می‌نمایند، حلال نموده و جمهور صحابه رضی الله عنهم و فقها بر همین نظر هستند[1].

۳- حیوانی که از روی غرور و فخر فروشی ذبح می‌شود

از دیدگاه علی رضی الله عنه حیوانی که از روی غرور و فخر فروشی کشته می‌شود، حرام است، از جارود بن ابی سُبره روایت است که گفت: مردی از بنی ریاح که‌ابن وشیل نام داشت و شاعری بزدل بود که فرزدق شاعر با او رقابت و مسابقه داد که هرگاه شتران به آب وارد شدند، هر یک صد تا از شترانشان را بکشند و وقتی شتران به آب آمدند هر دو با شمشیرهایشان بلند شدند و شتران را پی می‌زدند، آنگاه مردم سوار بر شترها به سوی آنها رفتند تا برای خود گوشت بیاورد و علی رضی الله عنه در کوفه بود، آنگاه سوار بر قاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و ندا می‌زد: ای مردم از گوشت این شتران نخورید چون برای غیر نام خدا ذبح شده‌اند. ابن حزم می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: لعنت خدا بر کسی که برای غیر خدا حیوان را سر می‌برد [2] و حیوانی که‌از روی فخر فروشی و خود نمایی کشته می‌شود از جمله حیواناتی است که برای غیر خدا ذبح می‌شوند و این حدیث شامل آن می‌شود[3].

٤- تخم داخل شکم مرغ مرده نجس است

تخم مرغی که در شکم مرغی است که مرده است از دیدگاه علی رضی الله عنه پلید است و خردنش جایز نیست، چه پوست آن سفت شده باشد یا خیر، چنان که ابن قدامه از علی رضی الله عنه نقل کرده است [4].

---

[1]- طبری ۶۵/۵، بدایه‌المجتهد ۴۶۵/۱

[2]- مسلم کتاب الاضاحی ۱۵۶۷/۳

[3]- فقه‌الامام علی ۴۶۸/۱

[4]- المغنی ۷۵/۱ المجموع ۲/۱

۵-غذاهای مشرکین و آتش پرستان

علاوه بر حیواناتی که مشرکین و آتش پرستان ذبح می‌کنند خوردن دیگر غذاهایشان جایز است، چون تحریم مخصوص حیواناتی است که ذبح می‌کنند و علی‌رضی‌الله عنه می‌گوید: خوردن غذاهای آتش پرستان اشکالی ندارد، بلکه فقط از خوردن حیواناتی نهی شده که‌آنها سرمی‌برند، [۱] و در روایتی دیگر آمده است: خوردن نان مجوسی اشکالی ندارد و بلکه فقط از خوردن حیواناتی نهی شده که آنها ذبح می‌کنند[۲] و نظر جمهور فقها همین است[۳].

٦- سفید گذاشتن موی سفید

از دیدگاه علی‌رضی‌الله عنه چنان که‌ابن حجر و غیره از او نقل کرده‌اند: تغییر دادن رنگ موی سفید با حنا و غیره جایز است[۴] گفت: علی‌رضی‌الله عنه را با سرو ریش سفید دیدم که ریش او میان شانه‌هایش را گرفته بود[۵]. ابی اسحاق روایت می‌کند: که علی‌رضی‌الله عنه را دیدم با سر طاس که موهای سرو ریش او سفید بودند[۶] و از ابن حنیفه روایت است که علی‌رضی‌الله عنه یک بار با حنا موهایش را رنگ کرد سپس این کار را ترک گفت.[۷]

۷- بازی با تخته نرد و شطرنج

بازی با تخته نرد از دیدگاه امیرالمؤمنین علی‌رضی‌الله عنه حرام است و او می‌گوید: اگر دو اخگر آتش را زیر و رو کنم برایم بهتر است از آن که دو مهره‌ی شطرنج و تخته نرد را جا به جا کنم و علی‌رضی‌الله عنه به کسانی که با تخته نرد بازی می‌کردند سلام نمی‌کرد[۸] و دلیل حرام بودن آن فرموده‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم است که فرمود: «**من لعب النّردشیر فكأنّما صبغ يده فی لحم الخنزير و دمه**»: (هر کسی با تخته نرد بازی کند، گویی دستش را در گوشت و خون خوک

---

[۱]- کنز العمال ۲۵۷۶، فقه‌الامام علی ۴۷۶/۱

[۲]- المغنی ۲۹۶/۴

[۳]- فقه‌الامام علی ۴۷۷/۱

[٤]- المنتقی ۲۷۰/۷، فقه‌الامام علی ۴۹۵/۱ المنتقی ۲۷۰/۷، فقه‌الامام علی ۴۹۵/۱

[٥]- فقه‌الامام علی ۴۹۵/۱

[٦]- مصنف ابن ابی شیبه ۴۲۷/۹

[۷]- منبع مذکور ۴۲۷/۹

[۸]- اعلاء السنن تهانوی ۴۶۴/۱۷

فرو برده است)[۱] و ابن قدامه از علی رضی الله عنه نقل می‌کند که شطرنج نیز از دیدگاه او حرام است و او در مورد شطرنج می‌گفت: شطرنج قمار عجم‌هاست [۲] در روایتی دیگر آمده است که شطرنج [۳] همان قمار است.

از میسره بن حبیب روایت است که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از کنار گروهی گذشت که با شطرنج بازی می‌کردند فرمود: «این مجسّمه‌هائی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند، اگر کسی اخگری را به دست بگیرد و آن را تا آن که خاموش می‌شود نگاه دارد برایش بهتر است که آن را دست بزند »[۴] از عمار بن ابی عمار روایت است که گفت: علی رضی الله عنه از کنار مجلسی از مجالس تیم الله گذشت که مشغول شطرنج بازی بودند، آنگاه علی رضی الله عنه در کنارشان ایستاد و گفت: سوگند به خدا برای چیزی دیگر غیر از این آفریده شده‌اید، سوگند به خدا اگر سنّت نمی‌شد آن را بر چهره‌هایتان می‌کوبیدم.[۵] و دلیلش این است که شطرنج علت و سبب قمار بازی است که قمار به نقل کتاب حرام است.[۶]

۸- ازدواج موقت (صیغه)

علی رضی الله عنه می‌گوید: رمضان همه روزه‌ها را منسوخ کرد و طلاق و عده و ارث نکاح موقت را منسوخ کردند.[۷] دلیل علی رضی الله عنه حدیثی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر خوردن گوشت الاغ‌های اهلی و از ازدواج موقت (صیغه) را حرام کرد.[۸]

---

[۱]- مسلم ۱۷۷۰/۴ ش ۲۲۶۰
[۲]- اعلاء السنن تهانوی ۴۶۴/۱۷، فقه‌الامام علی ۵۰۱/۱
[۳]- همان منابع سابق.
[۴]- المغنی ۱۷/۹
[۵]- بیهقی نقل از فقه‌الامام علی ۵۰۲/۱
[۶]- فقه‌الامام علی ۵۰۲/۱
[۷]- منبع مذکور ۵۰۹/۲
[۸]- مسلم کتاب النکاح ۱۰۲۷/۲ ش ۱۴۰۷

۹- نکاح بدون ولی

از ابی قیس اودی روایت است که علی رضی الله عنه می‌گفت: اگر زنی بدون اجازه ولی خود ازدواج کرد و شوهرش با او همبستر شد، آنها از هم جدا کرده نمی‌شوند و اگر هنوز شوهرش با او همبستر نشده بود، از یکدیگر جدا کرده می‌شوند.[1]

۱۰- عیب‌های جسمی زن

اگر مرد در زنی که با او ازدواج کرده عیبی دید که زندگی با او را مشکل می‌نماید، امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه می‌گوید: اگر شوهر با او همبستر شد مهریه بر او واجب است و اختیار دارد که زن را نگاه دارد یا طلاق دهد و اگر با او همبستر نشده بدون گرفتن مهریه از شوهر آنها از یکدیگر جدا می‌شوند.[2]

۱۱- نکاح اخته

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه می‌گوید: اخته نباید ازدواج کند، اگر با زنی ازدواج کرد و آن زن نمی‌دانست که مرد اخته است، باید از هم جدا کرده شوند و می‌گوید: برای اخته جایز نیست که با زن مسلمان پاکدامنی ازدواج کند [3] و دلیلش این است که اخته بودن از عیب‌هایی است که زن را از شوهر متنفر می‌کند و آمیزش جنسی سخت یا اصلا امکان پذیر نیست، بنابراین بر دیگر عیب‌هایی که با وجود آن جدا کردن زن و شوهر از یکدیگر جایز است قیاس می‌شود.

۱۲- کسی که بدون آگاهی همزمان با دو خواهر ازدواج کرده باشد

کسی با زنی ازدواج کرد و سپس با خواهر آن زن ازدواج نمود و آنگاه روشن شد که‌این دو زن خواهر یکدیگر هستند، از دیدگاه علی رضی الله عنه زنی که بعداً با او ازدواج شده طلاق داده می‌شود، ابن جریج می‌گوید: علی رضی الله عنه در مورد مردی که با زنی ازدواج می‌کند و با او همبستر می‌شود، سپس به سرزمینی دیگر می‌رود و با زنی دیگر ازدواج می‌کند و بعداً مشخص می‌شود که زن دوّم خواهر زن اوّل است، شوهر باید از زن دوّم جدا شود و با زن

---

[1]- مصنف عبدالرزاق ۱۹۶/۶

[2]- کنز العمال ۴۵۶۶۴، مصنف عبدالرزاق ۱۰۶۷۷، فقه‌الامام عی ۵۳۵/۲

[3]- فقه‌الامام علی ۵۳۶/۲

اوّل زندگی نماید، امّا زمانی به زن اولش رجوع کند که عدّه دوّمی‌تمام شود [۱] این قول جمهور فقهای مذاهب است، [۲] و دلیلشان این است که نکاح اوّل صحیح بوده ودوّمی‌ناصحیح و باطل است و منعقد نمی‌شود. [۳]

۱۳- آمیزش با زن از پشت حرام است

از دیدگاه علی ﷺ چنان که ابن قدامه از او نقل می‌کند آمیزش با زن از راه عقب حرام است، [۴] ابی معتمر می‌گوید: علی ﷺ بالای منبر صدا زد و گفت: از من بپرسید، آنگاه مردی گفت: آیا با زنان از راه عقب آمیزش درست است؟ گفت: پائین رفته‌ای که خداوند تو را پائین اندازد، آیا ندیده‌ای که خداوند می‌گوید: ﴿أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ (اعراف/۸۰) (شما کار بسیار زشتی را انجام می‌دهید، کار زشتی که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده‌است). همین از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و ابوهریره ﷺ روایت شده است و سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمان و مجاهد و عکرمه نیز به همین رأی داده‌اند و نظر ابوحنیفه و شافعی و احمد و مالکی‌ها و ظاهریه نیز همین است، [۵] و دلیل حرام بودن این کار فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که فرمود: «ملعون است هر کس از راه عقب با همسرش آمیزش کند» [۶] و هرگاه از چیزی نهی شد و به دنبال آن لعنت ذکر شد، دلیل بر حرام بودن است. [۷]

۱٤- عدّه‌ی زن حامله‌ای که شوهرش وفات یافته‌است

اگر زنی حامله بود و شوهرش وفات یافت و او قبل از آن عدتش تمام شود و وضع حمل کرد، از دیدگاه علی ﷺ همان وقت که دیرتر است عدّه‌ی او به شمار می‌رود، یعنی اگر قبل از تکمیل شدن چهار ماه و ده روز وضع حمل کرد، باید چهار ماه و ده روز را برای سپری شدن عدّه در نظر بگیرند و اگر قبل از وضع حمل چهار ماه و ده روز تمام شد عدّه‌ی او وضع

---

[۱]- مصنف عبدالرزاق ۱۰۵۱۷

[۲]- المدوّنه ۲/۲۸۰، المغنی ۶/۲۵۸۱

[۳]- فقه‌الامام علی ۲/۵۶۲

[٤]- المغنی ۷/۲۲

[٥]- المغنی ۷/۲۲، المعلی ۷/۶۹، تفسیر قرطبی ۳/۹۳

[٦]- سنن ابی داود ۲/۲۵۶، الجامع الصغیر ۲/۵۳۹

[٧]- فقه‌الامام علی ۲/۵۸۶

حمل است، این مطلب از ابن رشد و غیره نقل شده است، [۱] عبدالرحمن معقل می‌گوید: نزد علی بودم که مردی از او در مورد عدّه‌ی زن حامله‌ای پرسید که شوهرش وفات یافته، گفت آن زن باید دیرترین عدّه را بگذراند.[۲]

از شعبی روایت است که می‌گوید: عدّه‌ی زن حامله وضع حمل و چهارماه و ده روز هر کدام طولانی تر باشد همان است[۳] و علی رضی الله عنه با جمع کردن آیه: ﴿وَأُوْلَٰتُ ٱلۡأَحۡمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّۚ﴾[۴]: (و عدّه زنان باردار، وضع حمل است، و آیه: ﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَعَشۡرٗاۖ﴾[۵](و کسانی که‌از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی از پس خود به جای می‌گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند (و عدّه نگاه دارند).

ایشان با جمع کردن دو آیه‌ی فوق به هر دو عمل کرده‌است، چون نسبت بین این دو آیه نسبت عموم و خصوص است و نمی‌توان با عمل به یکی، آن را بر دیگری ترجیح داد پس به خاطر بیرون رفتن از دایره‌ی تردید و گمان و رسیدن به یقین و سالم ماندن از تعارض، به هر دو عمل می‌شود.[۶] امّا قول راجح این است که در هر دو صورت عدت زن وضع حمل است و در حدیث صحیح از عبدالله بن عتبه روایت است که سبیعه بنت حارث به او گفت: من در عقد نکاح سعد بن خوله بودم و سعد از کسانی است که در بدر حضور داشته‌است و در زمان حج وداع در حالی که حامله بودم سعد وفات یافت و بعد از وفاتش دیری نگذشت که وضع حمل کردم و و پس از طی دوران زایمان و نفاس خود را برای خواستگاری آراستم، ابوالسّنابل بن بعکک نزد من آمد و گفت: چرا خود را آراسته‌ای؟ شاید می‌خواهی ازدواج کنی؟ سوگند به خدا که نمی‌توانی ازدواج کنی مگر بعد از آن که چهارماه و ده روز از وفات شوهرت گذشته باشد. سبیعه می‌گوید: وقتی این را شنیدم لباسهایم بر تن خود پیچیدم و شامگاه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم و او را در این مورد پرسیدم، در پاسخ من فرمود: وقتی وضع

---

[۱]- بدایة المجتهد ۹۵/۲، نیل الاوطار ۷۷/۸

[۲]- مصنف ابن ابی شیبه ۳۰۰/۴

[۳]- منبع سابق ۲۹۸/۴

[۴]- طلاق/۴

[۵]- بقره/ ۲۳۴

[۶]- سبل السلام ۱۹۸/۳

حمل کرده‌ای عده‌ات تمام شده و مرا دستور داد که اگر می‌خواهی ازدواج کن[۱] و رأی اکثریّت علمای مسلمین همین است. گفته شده: بعد از شنیدن این حدیث بر این قول اجماع شده‌است[۲].

شعبی می‌گوید: تصدیق نمی‌کنم که علی گفته باشد عدّه‌ی زن حامله‌ای که شوهرش وفات یافته که طولانی‌ترین مدّت در میان چهار ماه و ده روز یا زایمان باشد[۳]. شاید حدیث سبیعه به علی ﷛ نرسیده باشد، و گر نه با حدیث صحیح نمی‌توان مخالفت کرد[۴].

احکام متعلق به معاملات مالی:

۱- جوایز پادشاه

امیرالمؤمنین علی ﷛ فرمود: گرفتن پاداش پادشاه اشکالی ندارد و آنچه از حلال به شما می‌دهد بیشتر از حرام آن است[۵] همچنین می‌گوید: از پادشاه چیزی درخواست مکن، ولی اگر به شما داد آن را بگیر، چون دارایی‌های حلالی که در بیت المال هست از چیزهای حرامی که در آن هست بیشترند[۶].

۲- هدیه دادن به خاطر دفع ظلم و گرفتن حق

از دیدگاه علی ﷛ چنان که‌ابن حزم از او نقل می‌کند: هر کس فردی را در رسیدن به حقی یاری کند، یا ستمی را از او دور نماید، جایز نیست از کسی که به او کمک کرده هدیه‌ای قبول کند.[۷]

۳- ضمان نبودن عاریه

از دیدگاه علی ﷛ اگر کسی چیزی را به عاریه بگیرد و بدون تجاوز و تقصیر نسبت به آن، آن چیز تلف شود از او خسارت گرفته نمی‌شود[۸] و علی ﷛ می‌گوید: ضمانت و

---

[۱]- بخاری ۵۳۱۸، مسلم ۱۴/۱۴
[۲]- المغنی ۴۷۳/۷، فقه‌الامام علی ۷۱۶/۲
[۳]- سُبُل السّلام ۱۹۸/۳
[۴]- فقه‌الامام علی بن ابی طالب ۶۱۷/۲
[۵]- المغنی ۴۴۴/۶، فقه‌الامام علی ۷۱۶/۲
[۶]- المغنی ۴۴۴/۶
[۷]- المحلی ۱۲۹/۹
[۸]- فقه‌الامام علی ۷۲۱/۲

پرداختن خسارت عاریه لازم نیست، چون عاریه دادن نیکی و احسان است مگر آنکه خلافی صورت گیرد، آنگاه دادن خسارت لازم می‌شود.[١]

٤- ضمان نبودن ودیعه

ودیعه امّانتی است که به دست امّانتدار سپرده می‌شود و اگر بدون تعدی و کوتاهی وی تلف شود پرداختن خسارت بر امّانتدار لازم نیست و علی رضي الله عنه می‌گوید: امّانتدار و کسی که چیزی را برای استفاده عاریه گرفته‌است ملزم به پرداخت خسارت نمی‌شود.[٢]

٥- فروختن غنیمت به کفّار

از دیدگاه علی رضي الله عنه فروختن اموالی که مسلمین در جنگ از کافران به غنیمت گرفته‌اند به خود کافران جایز نیست، از امّ موسی روایت است که گفت: مقداری ظروف طلایی از ظروف عجم را نزد علی رضي الله عنه آوردند، او خواست آن را بشکند و بین مسلمین تقسیم نماید، مردمانی از دهقانها گفتند: اگر این ظرف‌ها را بشکنی قیمتشان کاهش می‌یابد، ما آن را از شما می‌خریم، علی رضي الله عنه گفت: نمی‌خواهم چیزی را که خدا از دست شما گرفته به شما بازگردانم، آنگاه علی رضي الله عنه آن را شکست و بین مسلمین تقسیم کرد، [٣] امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه این کار را کرد تا کفار افتخارات خود را به یاد نیاورند و با بازگرداندن به آنها سودی عاید آنها نشود.

٦- تضمین صنعتگر

به منظور حفظ اموال مردم باید صنعتگر ضامن اموالی باشد که مردم به منظور اصلاح یا درست کردن چیزی تحویل صنعتگرمی‌دهند، شاطبی می‌گوید: خلفای راشدین رضي الله عنهم چنین قضاوت نمودند که صنعتگر ضامن است.

علی بن ابی طالب رضي الله عنه می‌گوید: جز این چیزی به صلاح مردم نیست، [٤] و ضامن قرار دادن صنعتگر تحقق هدفی از اهداف شریعت است مبنی بر حفظ و صیانت اموال مردم از تلف

---

[١]- مصنف عبدالرزاق ۴۷۸۸

[٢]- منبع گذشته ۱۴۷۸۶

[٣]- فقه‌الامام علی ۷۵۲/۲

[٤]- الاعتصام ۱۹/۲

شدن [۱] و در مصنف عبدالرزاق آمده که علی﷛ از خیاط و صنعتگر و امثال آن در صورتی که جنس کسی را تلف می‌کردند، خسارت می‌گرفت تا اینگونه حق مردم ضایع نشود[۲].

۷-بستن پیمان با اهل ذمّه و سخت نگرفتن در پرداخت سرانه

امیرالمؤمنین علی﷛ می‌گوید: از مشرکین عرب چیزی جز اسلام یا شمشیر پذیرفته نمی‌شود، امّا از مشرکین عجم سرانه گرفته می‌شود و اهل کتاب از عرب و عجم اگر از پذیرفتن اسلام امتناع ورزیدند و از ما خواستند که در مقابل تأمین امنیت جان و مال آنها از ایشان سرانه بگیریم، قبول می‌کنیم،[۳] و از علی﷛ روایت است که می‌گفت: آنها پیمان ذمی بودن را پذیرفته‌اند تا مال و جان و خونشان همچون خون ما مصون باشد[۴] و علی﷛ با مهربانی و نرمی‌از آنها مالیات (سرانه) می‌گرفت و در مبلغ آن آسانی می‌کرد، از عبدالملک بن عمیر روایت است که گفت: مردی از قبیله‌ی ثقیف به من گفت: علی بن ابی طالب ﷛ مرا به عنوان عامل جمع آوری مالیات مقرر کرد و فرمود: برای گرفتن یک درهم هرگز کسی را شلاق نزن و آنها را مجبور به فروش آذوقه‌ی و لباس زمستان و تابستان مکن و مردی را در پی یافتن یک درهم از جا بلند مکن، میگوید: گفتم: ای امیرالمؤمنین در این صورت به همان حالتی که از پیش تو رفته‌ام نزد تو بر می‌گردم، فرمود: اگر به همانصورت هم که می‌روی بر گردی سخت مگیر، وای بر تو! ما فقط دستور داده شده‌ایم که آنچه اضافه هست را از آنان به عنوان سرانه بگیریم.[۵]

دوّم: در مورد مجازات‌ها

۱- مجازات مرتد

امیرالمؤمنین علی﷛ گفت: سه بار از مرتدّ درخواست توبه می‌شود، اگر به اسلام بازگشت که خوب و گرنه کشته می‌شود.[۶] دلیل کشتن مرتدّ حدیثی است که‌ابن عباس از پیامبرﷺ

---

[۱]- مقاصد الشریعه ص ۶۰۲

[۲]- مصنف عبدالرزاق ۲۷۸/۸، موسوعه علی ص ۲۲

[۳]- فقه‌الامام علی ۷۵۶/۲

[۴]- المغنی ۳۷۵/۸، فقه‌الامام علی ۷۵۶/۲

[۵]-کنز العمال ۱۴۳۴۶، المغنی ۵۳۷/۸

[۶]- مصنف ابن ابی شیبه ۱۳۸/۱۰

روایت می‌کند که فرمود: «من بدّل دینه فاقتلوه»[1]: (هرکس دینش را تغییر داد او را بکشید) و دلیل اینکه باید از مرتد درخواست توبه می‌شود حدیثی است که جابر بن عبدالله روایت می‌کند که پیامبر ﷺ مردی را که مرتد شده بود چهار بار به توبه فراخواند[2] و در مورد دعوت به توبه زندیق یعنی کسی که اظهار اسلام می‌کند و در درون کافر است، دو قول نقل شده است :

الف- در دعوت دادن مرتد و زندیقی که اظهار اسلام می‌کند، به توبه فرقی نیست.[3]

چنانچه عبدالرزاق روایت کرده که محمدبن ابی بکر در مورد دو نفر از مسلمانان که زندیق شده بودند به علی رضي الله عنه گذارش داد، و علی رضي الله عنه در جواب نوشت: از آنان بخواه توبه نمایند، در غیر اینصورت گردنشان را بزن.[4]

ب- کسی که اظهار ارتداد کند به بازگشت به اسلام دعوت داده می‌شود و زندیق به توبه فراخوانده نمی‌شود، أثرم با سند خود نقل می‌کند که عربی را که مسیحی شده بود پیش علی رضي الله عنه آوردند، علی رضي الله عنه از او خواست که توبه کند و به اسلام بازگردد، امّا او نپذیرفت، آنگاه حضرت علی رضي الله عنه آن مرد را کشت و گروهی را نزد او آوردند که نماز می‌خواندند امّا زندیق بودند و گواهان عادل به زندیق بودنشان گواهی دادند، امّا آنها انکار کردند و گفتند: ما دینی جز اسلام نداریم، آنگاه علی رضي الله عنه آنها را کشت و از آنها درخواست توبه نکرد و گفت: آیا می‌دانید چرا از مسیحی خواستم که توبه کند و به اسلام برگردد؟ چون او کیش خود را آشکار کرده بود از او خواستم که توبه کند، امّا زندیق‌هایی را که گواهان به کفرشان گواهی دادند کشتم چون آنها با وجود چند شاهد انکار کردند.[5] و در مورد زنی که مرتد می‌شود از علی رضي الله عنه دو قول نقل شده‌است:

---

[1]- بخاری ش ٣٠١٧

[2]- مجمع الزوائد ٦٦٢/٦ روایت ضعیف است

[3]- مجمع الزوائد ٦٦٢/٦ روایت ضعیف است

[4]- مصنف ابن ابی شیبه (٣٤٢/٧) (١٧٠/١٠)

[5]- المغنی ٤١٤١/٨ موسوعة علی ص ٢٧٣

الف- در اینکه کشته می‌شود با مرد فرقی ندارد و این قول از ابوبکر رضی الله عنه هم نقل شده و حسن و زُهری و نخعی و مکحول و حماد و مالک و لیث و اوزاعی و شافعی و اسحاق نظرشان همین است[1].

ب- زن کنیز کشته نمی‌شود و این قول حسن و قتاده است، چون ابوبکر رضی الله عنه زنان قبیله‌ی بنی حنیفه و فرزندانشان را وقتی که این قبیله مرتدّ شد، برده و کنیز قرار داد و یکی از آنها را به علی رضی الله عنه داد، و علی رضی الله عنه از او صاحب فرزندی به نام محمد بن حنفیه گردید و این در حضور جمعی از صحابه رضی الله عنهم انجام شد و کسی اعتراض نکرد، از این رو این مسئله به اجماع انجام شد[2]، همانگونه که داستان فرستاده شدن لشکری به سوی بنی ناجیه از سوی علی رضی الله عنه دلیلی بر این نظریه است، بعداً در این مورد سخن گفته خواهد شد و در این داستان آمده است که جنگجویان قبیله بنی ناجیه کشته شدند و زنان و فرزندانشان به اسارت در آمدند [3].

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرتدّین را با شیوه‌های مختلف متناسب با وضعیت و حالت هریک به نحو ذیل به قتل رسانید:

الف- گردن زدن مرتد با شمشیر، چنان که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در جواب نامه‌ی محمدبن ابی بکر که از او در مورد دو مسلمان که کافر شده بودند پرسید، فرمود: آن دو نفر که کافر شده‌اند، اگر توبه کردند خوب است و گرنه گردنشان را بزن[4].

ب- زدن و کتک کاری تا مرگ، در مصنّف ابن ابی شیبه آمده است که مردی مسیحی را نزد علی رضی الله عنه آوردند که مسلمان شده بود و دوباره مسیحی شده بود، علی رضی الله عنه از او چیزی پرسید و او جواب داد، سپس علی رضی الله عنه به سوی او رفت و با پایش به او لگدی زد، آنگاه مردم بلند شدند و او را زدند تا اینکه او را کشتند.[5]

ج- سوزاندن بعد از کشتن، چنان که در داستان مستورد عجلی که مسلمان شد و سپس مرتد گردید آمده است، که علی رضی الله عنه بعد از آن که او را کشت وی را سوزاند، شاید علی رضی الله عنه

---

[1]- المغنی ۱۲۳/۸

[2]- المغنی ۱۲۳/۸، فتح الباری ۲۶۸/۲

[3]- مصنف ابن ابی شیبه ۱۴۴/۱

[4]- مصنف عبدالرزاق ۳۹۵/۸

[5]- المحلی ابن حزم۳۹۵/۸

به خاطر این جسد او را آتش زد که مبادا قومش قبر او را باز کنند و جسد او را دربیاورند و قومش مبلغی پول پیشنهاد کردند که در مقابل تحویل جسد او بپردازند امّا علیﷺ نپذیرفت.[۱]

د – کشتن با سوزاندن در آتش، چنان که در داستان علی با سبئیه ذکر شد.[۲]

کشتن مرتد سبب حفظ و صیانت دین می‌شود که از جمله‌اهداف شریعت حفاظت از دین است، ملاحظه نمودیم که خلفای راشدین در اجرای احکام الهی در مورد هواپرستان و آنهایی که‌از دایره دین خارج بودند چقدر جدی و کوشا بوده‌اند و مجازاتی را که مناسب هر یک بود به او می‌دادند و از بزرگترین مجازات‌های هوا پرستان یکی کشتن مرتدین و جنگیدن با آنها بود، چنان که خلفای راشدین چنین کردند و آنها فرموده‌ی پیامبرﷺ را اجرا کردند که فرمود: «**لا یحلّ دم امرئ مسلم یشهد أن لا إله الاّ الله الاّ بإحدی ثلاثٍ: الثیّب الزّانی و النّفس بالنّفس و التّارک لدینه المفارق للجماعة** »): ریختن خون مسلمانی که به لا اله‌الا الله گواهی جایز نیست مگر در یکی از این سه مورد: متاهل زناکار، کشتن در مقابل کشتن کسی دیگر و کسی که دینش را ترک می‌کند و از جماعت مسلمین جدا می‌شود)[۳]. ابن تیمیه می‌گوید: اگر مرتد کشته نشود، هر کسی که به دین می‌گرود از دایره آن بیرون می‌رود، بنابراین کشتن مرتد حفاظت از دین و اهل دین است و کشتن مرتد از کم شدن مسلمین و بیرون رفتن از اسلام جلوگیری می‌کند.[۴]

۲- مجازات زنا

الف- داستان یک مورد سنگسار

شعبی می‌گوید: شراحه زن شوهر داری بود و شوهرش در شام بود و با او فاصله داشت، شراحه حامله شده بود، آقایش او را نزد امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالبﷺ آورد و گفت: این زن زنا کار است و به زنا اعتراف کرده است، آنگاه علیﷺ او را روز پنجشنبه صد ضربه شلاق زد و روز جمعه سنگسارش کرد و برای او چاله‌ای زد که تا ناف در آن قرار گرفت و من حضور داشتم، سپس گفت: سنگسار کردن سنّتی است که پیامبرﷺ بنیان گذار آن

---

[۱]- موسوعة فقه علی ص ۲۷۵

[۲]- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۵

[۳]- بخاری ش ۶۸۷۸

[۴]- مجموع الفتاوی ۱۰۲/۲۰

است. اگر کسی علیه این زن گواهی می‌داد اولین کسی که به سوی او سنگ می‌انداخت شاهد بود با شهادتی که علیه او داده بود، ولی این زن اعتراف کرده است، پس من اوّلین کسی هستم که به سوی او سنگ پرتاب می‌کنم، آنگاه سنگی به او زد و سپس مردم سنگ زدن را شروع کردند و من هم یکی از آنها بودم، سوگند به خدا من یکی از کسانی بودم که او را کشتند.

در لفظ احمد و بخاری آمده که علی‌ﷺ گفت: بر اساس کتاب خدا او را شلاق زدم و بنا بر سنّت و روش پیامبرﷺ او را سنگسار کردم،[1] این حکم قضایی اجتهاد علی‌ﷺ است و فقها در این مورد اختلاف نظر دارند و جمهور می‌گویند که هر دو مجازات شلاق و سنگسار جمع نمی‌شوند، [2] در روایتی دیگر آمده است: در بازار برای آن زن چاله‌ای حفر کرد و مردم اطراف آن حلقه زدند، آنگاه علی‌ﷺ با شلاق آنها را زد و گفت: اینطور نه، اگر اینچنین کنید یکدیگر را زخمی می‌کنید، صف بایستید همان طور که در نماز به صف می‌ایستید، سپس گفت: ای مردم اگر زناکار اعتراف کرده باشد اوّلین کسی که او را سنگسار می‌کند امّام است و اگر چهار گواه به زنا گواهی دهند، اولین کسی که سنگ می‌زند شاهدها هستند، سپس امام سنگ می‌زند و سپس عموم مردم، آنگاه سنگی به آن زن زد و تکبیر گفت و سپس به صف اوّل دستور داد و گفت: بزنید و سپس گفت: برگردید و سپس صف بعدی تا اینکه زن را کشتند.[3]

ب- به تاخیر انداختن سنگسار کردن زن حامله

از دیدگاه علی ﷺ [4] اگر زنای زن حامله ثابت شود، تا وقتی که وضع حمل کند مجازاتش به تأخیر می‌افتد و از او ﷺ روایت است که گفت: پیامبرﷺ خدمتگذاری داشت که مرتکب کار زشت شده بود، ایشان ﷺ به من دستور داد که حد و مجازات را بر او اجرا کنم، دیدم که تازه زایمان کرده، نزد پیامبر ﷺ آمدم و ماجرا را با او درمیان گذاشتم، فرمود: وقتی خونش بند آمد حد و مجازات را بر او اجرا کن، بر کنیزان و بردگان خود مجازات را اقامه کنید.[5]

---

[1]- بخاری، کتاب الحدود ۲۵۳/۴
[2]- تاریخ القضا فی الاسلام ص ۱۵۲
[3]- مصنف عبدالرزاق ۱۳۳۳۵، فقه‌الامام علی ۷۸۲/۲
[4]- فقه‌الامام علی ۷۸۳/۲
[5]- مسند امام احمد ش ۱۱۳۷

ج- زنی که به زنا مجبور شده است

زنی که به زور زنا شده از دیدگاه علی رضی الله عنه مجازات نمی‌شود و در مقابل مهریه به او می‌رسد، [1] علی رضی الله عنه می‌گوید: دوشیزه‌ای که به زنا مجبور شده‌است به اندازه مهریه یکی از خویشاوندانش از زناکار گرفته می‌شود و بیوه‌ای که به زور با او زنا شده‌است مقدار مهریه بیوه‌ای مثل خودش به او تعلق می‌گیرد.[2]

د- زنی که‌از روی ناچاری مرتکب زنا می‌شود

اگر زنی به خاطر نجات دادن خود از مرگ به ناچار مرتکب زنا گردید، از دیدگاه علی رضی الله عنه مجازات نمی‌شود و در روایتی آمده است: زنی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: من زنا کرده‌ام مرا سنگسار کن، عمر رضی الله عنه او را برگرداند تا آن که تا چهار بار به زنا گواهی داد، آنگاه عمر رضی الله عنه فرمان داد او را سنگسار کنند، در آن موقع علی رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین او را بازگردان و از او بپرس چرا زنا کرده‌ای، شاید عذری داشته‌است؟ عمر رضی الله عنه او را باز گرداند و گفت: چگونه زنا کردی؟ زن گفت: خانواده‌ام شترانی داشتند، به دنبال شتران خانواده‌ام رفتم ما شریکی داشتیم، او نیز به دنبال شترهای خود بیرون آمده بود، من با خود آب همراه آورده بودم و شترانم شیر نداشتند و شریک ما هم آب همراه داشت و هم شترانش شیر داشتند، آب من تمام شد، از او درخواست آب کردم، امّا او نپذیرفت و گفت آب نمی‌دهم مگر اینکه خود را در اختیارم بگذاری، من نپذیرفتم تا اینکه نزدیک بود بمیرم، آن وقت به خواسته‌اش تن دادم، آنگاه علی رضی الله عنه گفت: الله‌اکبر، ولی آن کس که مجبور شود در صورتی که علاقه‌مند نباشد و از حد نگذرد، به نظر من معذور است.[3] در روایتی دیگر آمده‌است که عمر رضی الله عنه به او چیزی داد و رهایش کرد و فقها این حادثه را در ضمن موضوع اجبار به زنا ذکر کرده‌اند و در ساقط شدن مجارات کسی که به اجبار با او زنا شداختلافی ندارند، امّا به زور انجام دادن غیر از مجبور شدن است چون کسی که مجبور است و چاره‌ای ندارد با اختیار خودش کار را انجام می‌دهد، امّا در انجام کار با اکراه فرد را به زور به انجام کار وادار می‌کنند، به دلیل اینکه خداوند متعال اکراه را جدا از مجبور شدن ذکر کرده‌است، چنان که می‌فرماید:

---

[1]- فقه‌الامام علی ۷۸۶/۲

[2]- فقه‌الامام علی ۷۸۶/۲

[3]- کنز العمال ۳۵۹۶، مغنی المحتاج ۱۴۵/۴

﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِٱلْإِيمَٰنِ﴾ (نحل/ ۱۰۶)

(جز آنانی که وادار به اظهار کفر می‌شوند و در همان حال دلهایشان ثابت بر ایمان است).

می‌فرماید: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا۟ فَتَيَٰتِكُمْ عَلَى ٱلْبِغَآءِ إِنْ أَرَدْنَ﴾ (نور/۳۳)

(کنیزان خود را وادار به زنا نکنید).

می‌فرماید: ﴿فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ (البقره /۱۷۳)

(هر کس مجبور شود در حالی که‌از حد فراتر نرود و تجاوز نکند گناهی بر او نیست)

علی‌ﷺ از آیه‌ی اخیر استدلال کرد، چون مجبور شدن به انجام گناهی به خاطر نجات زندگی مجازات اخروی را از کسی که مجبور است دور می‌نماید، پس مجازات دنیوی را نیزکه از حقوق خدا باشد به طریق اولی ساقط می‌نماید و از این مسئله استنباط می‌شود که علی ﷺ به این قاعده که ضرورت‌ها امور ممنوع را مباح می‌گردانند، عمل کرده‌است.[۱]

هـ- دفع حدود با شبهات

از دیدگاه علی‌ﷺ حدود شرعی با شُبهه ساقط می‌شوند، ضحاک بن مزاحم از علی‌ﷺ روایت می‌کند که گفت: وقتی در حدود و مجازات‌ها شاید و غیره مطرح شد مجازات اجرا نمی‌شود [۲] و از علی‌ﷺ روایت است که زنی نزد او آمد و گفت: من زنا کرده‌ام، علی‌ﷺ گفت: شاید در رختخواب خود خواب بودی که کسی این کار را با تو کرد، یا به زور به این امر وادار شده‌ای؟ زن گفت: با اختیار خود بی آن که وادار شوم آن را انجام دادم، گفت: شاید بر خودت خشم گرفته‌ای گفت: خشم نکرده‌ام، آنگاه او را نگاه داشت و زندانی کرد و او را شلاق زد چون آن هنوز ازدواج نکرده بود [۳] از این رو او را شلاق زد.

و- زنای زن مسیحی

از دیدگاه علی‌ﷺ اگر یک زن مسیحی زنا کند مجازات نمی‌شود، بلکه به اهل دینش سپرده می‌شود تا آنها بر اساس مقررات دین خود او را مجازات کنند، [٤] قابوس بن مخارق روایت می‌کند که محمد بن ابی بکر نامه‌ای به علی ﷺ نوشت و از او در مورد مسلمانی

---

[۱]- فقه‌الامام علی ۷۸۹/۲

[۲]- مصنف عبدالرزاق ۱۳۷۲۷، المغنی ۲۱۱/۸

[۳]- فقه‌الامام علی ۷۶۱/۲

[٤]- فقه‌الامام علی ۷۶۶/۲

پرسید که با زنی مسیحی زنا کرده‌است، علی در جواب به او نوشت: مسلمان را با اقامه حد بر او مجازات کن و زن مسیحی را به اهل دینش بسپار، [١] مجازات زنا امری عبادی است که فرد را از گناه پاک می‌گرداند و این مجازات برای کسی که مسلمان نیست نمی‌سزد.

ز- اجرای حدودات شرعی کفاره گناه است

ابی لیلی از مردی از قبیله هزیل که از قریش به شمار می‌آمد روایت می‌کند که گفت: از علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: هر کسی مرتکب گناهی شد و حد شرعی بر او اجرا گردید، اجرای حد و مجازات کفاره گناهانش می‌باشد، [٢] همچنین در روایتی دیگر از او آمده است که می‌گوید: وقتی شراحه سنگسار شد همراه علی رضی الله عنه بودم گفتم: این زن بر بدترین حالتی که داشت وفات یافت، آنگاه علی مرا با چوب یا شلاقی که در دست داشت چنان زد که احساس درد کردم، گفتم: دردمندم کردی، گفت: بگذار درد بگیری، این زن هرگز در مورد گناهش پرسیده نخواهد شد مثل وامی که پرداخت شود. [٣]

دلیل دیدگاه علی رضی الله عنه حدیث عباده بن صامت رضی الله عنه است که می‌گوید: در مجلسی با پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم، ایشان فرمودند: هر کس مرتکب زنا شد و مجازات گردید، مجازاتش کفاره گناهش می‌باشد و هر کسی مرتکب این گناه گردید و خداوند راز او را پوشاند کار او با خداست؛ اگر بخواهد او را می‌بخشد و اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد [٤].

یکی از اهداف آئین اسلامی حفاظت از آبرو و حیثیّت و صیانت نسب‌هاست، محفوظ نبودن نسب‌ها مفاسد زیادی به بار می‌آورد، از جمله اینکه به دنبال آن جنگ‌ها و فساد و اختلاط انساب و قطع نسل پیش می‌آید، چون هدف زناکار این نیست که از آن زن صاحب فرزندی شود، بلکه هدف فقط شهوت رانی و لذت بردن است و اگر پاکدامنی نباشد مردم از ازدواج روی برمی‌تابند و فساد اخلاقی شایع می‌گردد و جنایت زنا ظهور می‌یابد، علاوه بر مفاسد اخلاقی و بهداشتی حاصله‌از آن و نیز سبب می‌شود تا مصایب و بلاها سرازیر شوند و اگر تنها فقط همین آیه در مورد زنا نازل می‌شد که می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَقْرَبُوا۟ ٱلزِّنَىٰٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ

---

[١]- مصنف عبدالرزاق ١٣٤١٩

[٢]- مصنف عبدالرزاق/ ١٣٣٥٥

[٣]- مصنف عبدالرزاق ١٣٣٥٣

[٤]- مسلم، کتاب الحدود ش ٧٠٩ ١٣٣٣/٣

فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلٗا ﴿٣٢﴾ ﴾ (اسراء/۳۲) یعنی: و (با انجام عوامل و انگیزه‌های زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه‌است.

اگر تنها همین آیه نازل می‌شد کافی بود[1]، بنابراین اسلام مقررات لازم را برای حفاظت از آبروی مردم و صیانت نسب‌ها مقرر نموده و خلفای راشدین آن را اجرا کرده‌اند.

۳- مجازات شراب

الف- شراب خواری در رمضان

عطاء از پدرش روایت می‌کند که علیﷺ نجاشی حارثی شاعر را که در ماه رمضان شراب نوشیده بود هشتاد ضربه شلاق زد و او را زندانی کرد و روز بعد او را از زندان بیرون آورد و بیست شلاق دیگر به او زد و به او گفت: این بیست ضربه شلاق را برای آن به تو زدم که در مقابل خداوند به خود جرأت داده‌ای و در رمضان روزه نبوده‌ای.[2]

ب- حکم مردن به سبب اجرای مجازات شراب خواری

از علیﷺ روایت است که گفت: در مورد هیچ کسی که به سبب اجرای حد بر او می‌میرد به دلم چیزی نمی‌گذرد جز کسی که به سبب اجرای مجازات شراب بر او می‌میرد و اگر چنین کسی بمیرد دیه‌اش را می‌پردازم، چون پیامبرﷺ چنین نکرده‌است.[3]

احکام و دستورات شریعت اسلامی‌مقرر داشته‌اند که عقل انسان که خداوند به سبب آن به او کرامت داده مصون بماند، از این رو شریعت اسلامی‌شراب را حرام کرده که عقل انسان را می‌برد و ناپدیدش می‌کند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ﴿٩١﴾ ﴾(مائده/ ۹۰-۹۱).

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگیی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی و غیبگوئی به کار می‌برید، همه و همه‌از

---

[1]- مقاصد الشریعه‌یوبی ص ۲۵۵

[2]- کنز العمال ۱۳۶۸۷، فقه‌الامام علی ۸۰۷/۲

[3]- مسند احمد ۱۰۲۴

لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید. همانا شیطان از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را ازیاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دو چیزی که پلیدند و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند و بندگان را ازیاد خدا غافل می‌کنند و ایشان را از همه عبادات، به ویژه نماز که مهمترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید»؟!

پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «**كلّ مسكر خمر و كلّ خمر حرام**»: هر چه انسان را مست می‌کند شراب است و هر شرابی حرام است.[1] بنابراین کسی که مست است مجازات می‌شود و شریعت اسلام مخدرات و چیزهایی که سلامت عقل را تهدید می‌کنند و بر آن تاثیر می‌گذارند را حرام کرده است.[2]

حفاظت و صیانت عقل مطلوب شریعت است، چون با مصون بودن عقل دیگر ضروریات مصون و محفوظ می‌مانند و بی توجهی به حفظ عقل خلل و زیآنهای بی‌شماری بر سلامتی عقل به دنبال دارد.[3]

٤- مجازات دزدی

الف: مال باید در حرز قرار گرفته باشد

از دیدگاه علی رضی الله عنه برای اینکه دست سارق قطع شود باید او مال را از جای محفوظ و متناسب با ارزش آن مال دزدیده باشد، از ضمره روایت است که علی رضی الله عنه گفت: دست دزد قطع نمی‌شود مگر آن که کالا را از خانه دزدیده باشد.[4]

ب- سرقت چیزی که در آن شبهه مالکیت است

از دیدگاه علی رضی الله عنه اگر سارق چیزی را دزدیده باشد که در آن شبهه‌ی مالکیت باشد، مثل اینکه سهمی‌در آن داشته باشد، دستش قطع نمی‌شود،[1] از زیدبن ثابت بن دثار روایت است

---

[1]- بخاری ٥٥٨٥

[2]- الحكم و التحاكم فی خطاب الوحی ٤٦٧/١

[3]- مقاصد الشريعة يوبی ص ٢٤٣

[4]- كنز العمال ١٣٩١١، فقه‌الامام علی ٨١٠/٢

که مردی را نزد علیؓ آوردند که از اموال خُمس دزدی کرده بود، علیؓ فرمود: او در این خُمس سهمیه دارد و دستش را قطع نکرد. شعبی از علیؓ روایت می کند که می گفت: هر کسی از بیت المال دزدی کند دستش قطع نمی‌شود.[۲]

ج- دزدیدن انسان آزاد

از دیدگاه علیؓ هر کسی بچه آزادی غیر برده را دزید، به مجازات آن دستش قطع می‌شود. از ابن جُریج روایت است که گفت علیؓ دست کسی را که فرد آزادی را فروخته بود قطع کرد و گفت: فرد آزاد برده قرار نمی گیرد، [۳] چون ارزش انسان از مال بیشتر است، پس به طریق اولی دست کسی که انسانی را می‌دزدد قطع می‌شود.

د- برده‌ای که‌از مال آقایش دزدی می کند

از دیدگاه علیؓ اگر برده‌ای از اموال صاحب و آقایش سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود و از حَکَم روایت است که علیؓ گفت: اگر غلام من از مالم دزدی کند دستش را قطع نمی کنم.[۴]

هـ - ثابت کردن سرقت

ابن قدامه نقل می کند که‌از دیدگاه علیؓ جرم سرقت با شهادت دو شاهد یا دوبار اعتراف کردن سارق ثابت می‌شود[۵] و از عکرمه بن خالد روایت است که گفت: علیؓ دست هیچ دزدی را قطع نمی کرد مگر آن که گواهان می‌آمدند و علیه او گواهی می‌دادند و اگر گواهی می‌دادند دستش را قطع می کرد و اگر از دادن شهادت امتناع می‌ورزیدند او را رها می کرد. یکبار دزدی را آوردند و علیؓ او را زندانی کرد و فردای آن روز او و دوگواه را فراخواند، گفتند: یکی از گواهان حاضر نشده است، آنگاه علیؓ دزد را آزاد کرد و دستش را قطع نکرد.[۶] قاسم بن عبدالرّحمن و او از پدرش روایت می کند که مردی نزد علیؓ آمد و گفت: من دزدی کرده‌ام، علیؓ بر او پرخاش کرد و به او ناسزا گفت: او

---

[۱]- فقه‌الامام علی ۸۱۱/۲
[۲]- مصنف عبدالرزاق ۱۸۸۷۱
[۳]- منبع مذکور/ ش ۱۸۸۰۶
[۴]- مصنف ابن ابی شیبه ۲۰۲/۱۰
[۵]- المغنی ۲۷۹/۸
[۶]- مصنف عبدالرزاق ۱۸۷۷۹، ۱۳۹۰۸

بازهم گفت: من دزدی کرده‌ام، علی‌رضي الله عنه فرمود: دستش را قطع کنید او دوبار علیه خودش گواهی داده است، دستش را در گردنش آویزان کنید.[1]

و- کشف دزد قبل از سرقت

از دیدگاه علی‌رضي الله عنه اگر دزد قبل از آن که کالا را از مکان محفوظ بردارد دستگیر شود، دستش قطع نمی‌شود، حارث از علی روایت می‌کند که مردی را آوردند که خانه‌ای را سوراخ کرده بود و در همان حالت دستگیر شده بود و علی دستش را قطع نکرد، [2] در لفظ دیگر این اضافه شده که‌او را چند ضربه شلاق به عنوان تعزیر زد.[3]

ز- تکرار دزدی

از دیدگاه علی‌رضي الله عنه هر کسی دزدی کند دست راستش قطع می‌شود، اگر برای بار دوّم دزدی کند پای چپش قطع می‌شود و اگر برای بار سوّم دزدی کند تعزیر می‌شود و دست دیگر و پای دیگرش قطع نمی‌شود، این نظریه را ابن منذر و غیره‌از علی رضي الله عنه نقل کرده‌اند، [4] و از عبدالله بن سلمه روایت است که دزدی را نزد علی آوردند ایشان دست او را قطع کرد، باز برای بار دوم او دزدی کرده بود و او را نزد علی‌رضي الله عنه آوردند، آنگاه علی‌رضي الله عنه پایش را قطع کرد، باز برای بار سوم او را آوردند آنگاه علی گفت: اگر دست دیگرش را قطع کنم صورتش را با چه پاک کند و با چگونه غذا بخورد؟ سپس گفت: اگر پایش را قطع کنم با چه راه می‌رود؟ من از خدا شرمم می‌آید، عبدالله بن سلمه می‌گوید: آنگاه علی‌رضي الله عنه او را شلاق زد و برای همیشه او را به زندان انداخت.[5] از مغیره و شعبی روایت است که گفتند: علی رضي الله عنه می‌گفت: اگر دزد چند بار دزدی کرد، یک دست و یک پایش قطع می‌شود و اگر باز هم دزدی کرد زندانی می‌شود، [6] و شعبی می‌گوید: علی فقط یک دست و یک پا را قطع

---

[1]- مصنف ابن ابی شیبه ۴۷۷/۹

[2]- مصنف ابن ابی شیبه ۴۷۷/۹

[3]-کنز العمال ۱۳۹۱۱، فقه‌الامام علی ۸۱۷/۲

[4]- المحلی ۳۵۴/۳، المغنی ۲۶۴/۸

[5]- البدائع ۴۳۷۳/۹، فقه‌الامام علی ۸۱۸/۲

[6]- مصنف عبدالرزاق ش ۱۸۷۶۴

می‌کرد و اگر دزد بعد از این دزدی می‌کرد زندانی و تنبیه می‌شد و علی رضي الله عنه می‌گفت: من از خدا شرم می‌کنم که برای دزد دستی نگذارم که با آن غذا بخورد و استنجاء و طهارت کند.[۱]

ح- قطع کردن دست و آویزان کردن آن

از دیدگاه علی رضي الله عنه مستحب است که دست دزد وقتی قطع می‌شود بعد از آن به گردنش آویزان گردد،[۲] از حجیه بن عدی روایت است که می‌گوید: علی رضي الله عنه دست دزد را قطع و آنها را زندانی می‌کرد و وقتی بهبودی می‌یافتند آنها را از زندان بیرون می‌آورد و می‌گفت: دست‌هایتان را به سوی خدا بلند کنید و آنها دست‌هایشان را بلند می‌کردند، می‌گفت: چه کسی دست‌هایتان را قطع کرده‌است؟ می‌گفتند: علی رضي الله عنه سپس می‌فرمود: چرا؟ می‌گفتند: چون دزدی کرده‌ایم، سپس می‌گفت: بار خدایا گواه باش، بار خدایا گواه باش[۳] و دست قطع شده را در روغن داغ می‌زد تا خون ریزی نکند و زودتر بهبود یابد، مبادا زخم عفونت کرده و به دیگر قسمتهای بدن سرایت کند و فرد تلف شود.[۴]

یکی از اهداف شریعت اسلامی‌حفظ و صیانت از اموال مردم است، آن مالی که مایه‌ی دوام و استواری زندگی است و تمام عوامل و وسایل گرفتن مال را بدون حق شرعی حرام کرده و نیز ممنوع و حرام نموده و هر کس که مرتکب این جرم شود و سرقت بر او ثابت گردد، اسلام حد و مجازات سرقت اجراء می‌کند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ ﴾ (المائده/ ۳۸)

«دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که‌انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید».

خلفای راشدین رضي الله عنهم این احکام را اجرا کرده‌اند.

سوم: احکام قصاص و جنایات

شریعت اسلامی به خاطر حفاظت و صیانت جان مردم و جلوگیری از مفاسدی که قتل و خون ریزی به دنبال دارد احکام قصاص را تشریع کرده، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

---

[۱]- مصنف عبدالرزاق ش ۱۸۷۶۴

[۲]- فقه‌الامام علی ۸۲۱/۲

[۳]-کنز العمال ۱۳۴۲

[٤]- فقه‌الامام علی ۸۲۱/۲

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى ﴾ (البقره/ ١٧٨)

«ای کسانی که‌ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص بر شما فرض شده‌است».

و می‌فرماید:

﴿ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧٩ ﴾ (البقره/ ١٧٩)

«ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است».

و می‌فرماید:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣ ﴾ (الاسراء/ ٣٣)

«هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند)ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند بیگمان صاحب خون یاری شونده‌است».

و اینک بخشی از احکام مربوط به قتل و قصاص و جنایت‌ها از دیدگاه علی رضی الله عنه ذکر می‌شود:

الف- مشارکت در قتل عمد

از دیدگاه علی رضی الله عنه اگر گروهی جمع شوند و یک نفر را به قتل برسانند، همه در مقابل او کشته می‌شوند و از ایشان روایت است که سه نفر را که یک نفر را کشته بودند قصاص کرد.[1]

ب- کسی که برده‌اش را دستور به قتل بدهد

از دیدگاه علی رضی الله عنه اگر کسی برده‌اش را دستور دهد که کسی را به قتل برساند، صاحب برده قصاص می‌شود و برده زندانی می‌گردد، ابن مندر و غیره‌این را نقل کرده‌اند[2] خلاس از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که ایشان در مورد مردی که برده‌اش را به قتل کسی دستور داده بود،

---

[1]- المغنی ٦٢٧/٧

[2]- المغنی ٧٥٧/٧

گفت: برده به منزله‌ی شلاق یا شمشیر اوست[1] و در روایتی دیگر آمده است: هرگاه کسی برده‌اش را دستور دهد که کسی را به قتل برساند، برده به منزله‌ی شمشیر و یا شلاق او است و صاحب برده کشته می‌شود و برده زندانی می‌گردد.[2]

ج- کسی که در ازدحام کشته شود

از دیدگاه علیﷺ دیه کسی که در شلوغی کشته شود و قاتلش مشخص نباشد بر عهده بیت المال است [3] و از یزید بن مذکور همدانی روایت است: مردی در روز جمعه به سبب ازدحام جمعیّت در مسجد کشته شد، علیﷺ دیه‌ی او را به عهده بیت المال گذاشت.[4]

د- جنایت راننده و پیشرو و سوار

در این مسئله از علیﷺ دو روایت است: اوّل اینکه کسی که حیوان را به جلو می‌راند، یا در جلو و حیوان پشت سر او باشد و یا کسی که سوار بر حیوان است، اگر حیوانی چیزی را له کند یا با پایش کسی یا چیزی را لگد بزند، اینها ضامن هستند و باید خسارت را بپردازند، چون در هدایت حیوان کوتاهی ورزیده و دقت نکرده‌اند، [5] خلاس از علیﷺ روایت می‌کند که او کسی را که حیوان را پیش می‌راند، یا در جلوی حیوان حرکت می‌کند یا سوار آن است اگر حیوان چیزی را له کند یا تلف نماید اینها ضامن هستند و دلیلش این است کسی که سوار است گویا قتل را مستقیماً خود انجام می‌دهد، چون حیوان مثل وسیله‌ای در دست اوست و کسی که از پشت حیوان را به جلو هدایت می‌کند یا حیوان در پشت سر او حرکت می‌کند سبب جنایت هستند و به خاطر عدم دقت و بی احتیاطی ضامن هستند و باید خسارت را بپردازند، [6] روایت دوّم این است که از دیدگاه علیﷺ اگر ثابت شود که هدایت کننده‌ی حیوان کوتاهی نکرده است، ضامن پرداخت خسارت نمی‌گردد و از علی ﷺ روایت است که گفت: اگر هدایت کننده حیوان گفت: راه را باز کنید و فردی که آنجا بود شنید،

---

[1]- مصنف ابن ابی شیبه ۳۷۱/۹
[2]- فقه‌الامام علی ۸۳۶/۲
[3]- فقه‌الامام علی ۸۳۸/۲
[4]- الخلافة الراشده، یحیی الیحیی ص ۵۰۲
[5]- فقه‌الامام علی ۸۴۱/۲
[6]- مصنف ابن ابی شیبه ۲۵۹/۹

ضمانتی بر هدایت کننده حیوان نیست،[1] از علیﷻ روایت است که گفت: اگر راه گشاده باشد ضمانتی بر هدایت کننده حیوان نیست،[2] و دلیلش این است که عریض بودن راه و آگاه کردن عابران احتیاط است، پس اگر با وجود گشاده بودن راه عابران توجه نکنند تقصیر خودشان است و اگر مصدوم شوند خود بر خویش جنایت کرده‌اند و هدایت کنندگان حیوانات تضمینی ندارند و این دو روایت تضادی ندارند، چون در روایت اول گفته شده: اگر کوتاهی ورزیدن هدایت کنندگان حیوانات ثابت شود، باید خسارت را بپردازند و در روایت دوّم آمده است که‌اگر کوتاهی ورزیدن هدایت کنندگان حیوانات ثابت نشود و تقصیر عابران ثابت گردد، خسارت را نمی‌پردازند.[3]

هـ - کسی که بر اثر تجاوز سبب تلف شدن دیگران شود

هر کسی چاهی حفر کند، یا ساخت و ساز انجام دهد در جایی که اجازه حفر یا بنا یا گذاشتن آن چیز را در آن جا نداشته باشد و به سبب آن انسانی تلف شد، مثلاً در چاه افتاد یا به سبب آنچه او سر راه گذاشته بود لغزید و کشته شود، کسی که چاه را حفر یا چیز لغزنده را گذاشته ضامن است،[4] علیﷻ می‌گوید: هرکسی چاهی حفر کرد یا چوبی را گذاشت و انسانی بر اثر اصابت آن کشته شد، ضامن است.[5]

و- اشتباه در گواهی دادن

از دیدگاه علیﷻ اگر کسی به اشتباه علیه کسی گواهی داد ضامن است، پس اگر کسی علیه فردی به اشتباه گواهی داد و بر اساس آن گواهی فرد قصاص یا مجازات شد، گواه ضامن است که دیه را بپردازد،[6] از طرق متعددی از علیﷻ روایت است: که دو مرد علیه کسی گواهی دادند که او دزدی کرده است، آنگاه علیﷻ دستش را قطع کرد، فردای آن روز مرد دیگری را آوردند و گواهان گفتند: ما اشتباه کرده‌ایم و دزد اولی نبوده و همین

---

[1]- فقه‌الامام علی ۸۴۱/۲
[2]- مصنف ابن ابی شیبه ۵۵۹/۹
[3]- فقه‌الامام علی ۸۴۲/۲
[4]- منبع مذکور ۸۴۲/۲
[5]- مصنف عبدالرزاق ۸۴۰۰
[6]- فقه‌الامام علی ۸۴۳/۲

بعدی است، آنگاه علیﷺ گواهی آنان را علیه آن مرد باطل قرار داد و آنها را ملزم کرد که دیه او را بپردازند،[۱] در روایتی دیگر آمده است که گفت: اگر شما عمداً چنین گواهی را داده بودید دستهایتان را قطع می‌کردم و شهادت آنها را علیه مرد اوّل باطل قرار داد و آنها را ملزم به پرداخت دیه آن مرد نمود،[۲] دلیلش این است که آن دو گواه سبب شده‌اند تا عضو انسانی تلف شود و سبب قرار گرفتن در اتلاف موجب پرداخت خسارت است، مثل کسی که سر راه چاهی حفر کند.[۳]

ز- اگر گروهی گروه دیگری را از روی اشتباه به قتل برسانند

اگر گروهی در کشتن یکدیگر مشارکت نمایند مسئولیت جنایت بر همه آنها تقسیم می‌شود و هر یک از آنها به اندازه‌ی کاری که از او سر زد، مجازات می‌شود و آنچه مقتول علیه خودش انجام داده به عهده خودش قرار می‌گیرد، [۴] خلاس می‌گوید: مردی چهار نفر کارگر را آورده بود که برایش چاهی حفر کنند، چاه روی آنها سقوط کرد و یکی از آنها مُرد، قضیه را به علیﷺ ارجاع دادند و ایشان سه نفر را مُلزم کرد که سه چهارم دیه را بپردازند و یک چهارم آن را کم کرد.[۵]

ح- کسی که کودک و برده را بدون اجازه ولی و صاحبش به کار گیرد

از دیدگاه علیﷺ اگر کسی بچه‌ای را بدون اجازه سرپرست او، یا برده‌ای را بدون اجازه صاحبش به کار گیرد، یا آن را بر حیوانی سوار کند و بچه یا برده بمیرد، چنین کسی ضامن پرداخت خسارت است، حَکَم روایت می‌کند که علیﷺ گفت: هر کسی برده‌ی قومی‌را خواه برده کوچک باشد یا بزرگ به کار گیرد باید خسارت بپردازد، [۶] و علیﷺ می‌گوید: هر کس از کودک آزاد غیر برده کمک بگیرد، باید خسارت بدهد... هر کس از بزرگی کار بگیرد ضامن نیست.[۷]

---

[۱]- مصنف ابن ابی شیبه ۴۰۹/۹

[۲]- مصنف عبدالرزاق ۱۸۴۶۱

[۳]- فقه‌الامام علی ۸۴۴/۲

[۴]- منبع سابق.

[۵]- المحلی ۵۰۵/۱۰ و فقه‌الامام علی ۸۴۴/۲.

[۶]- مصنف ابن ابی شیبه ۳۷۷/۹

[۷]- مصنف ابن ابی شیبه ۳۷۷/۹

ط- جرم معنوی

از دیدگاه علی هر کس از نظر معنوی مرتکب جرم شود، به عنوان مثال کسی را بترساند و ترساندن سبب مرگ یا هلاکت شود، مسئولیت جنایی به او بر می‌گردد و ضامن است، [۱] ابن جریج می‌گوید: به عطا گفتم: مردی کودکی را که بالای دیوار قرار دارد، صدا می‌زند که افتادی و کودک می‌افتد و می‌میرد، آیا مسئول است؟ گفت: از علی روایت می‌کنند که او این فرد را به پرداخت خسارت ملزم می‌نمود و می‌گفت: او را ترسانیده است، [۲] و جمهور علماء به صورت اجمالی همه متفق هستند که مرتکب جرم معنوی مسئول است.[۳]

ی- جنایت پزشک

اگر پزشک یا جرّاح کاری بر خلاف شرایط و دستورات معالجه انجام داد و به سبب آن انسان یا حیوانی تلف گردید، از دیدگاه علیﷺ مسئول است، [۴] ضحاک بن مزاحم می‌گوید: علیﷺ برای مردم خطبه ایراد نمود و گفت: ای گروه پزشکان و اطباء هر کس از شما به معالجه‌ی انسان یا حیوانی پرداخت از طرف تعهد بگیرد که در صورت هلاکت انسان یا حیوان مورد معالجه مسئول نیست و اگر انسان یا حیوانی را بدون گرفتن تعهد معالجه کند و بیمار تلف شود پزشک ضامن و مسئول است [۵]. از مجاهد روایت است که علیﷺ در مورد طبیب گفت: اگر بر روش معالجه خود گواه نگرفت خودش مقصر است، یعنی مسئول است.[۶]

ک- کسی که به سبب قصاص یا مجازات بمیرد

از دیدگاه علی ﷺ اگر حد یا قصاص بر مستحقی انجام گرفت و او به سبب آن مُرد، بر قصاص گیرنده مسئولیت و ضمانتی نیست، [۷] و اوﷺ می‌گوید: اگر کسی به حکم قرآن

---

[۱]- فقه‌الامام علی ۸۴۶/۲

[۲]-کنز العمال ۴۰/۸۶

[۳]- فقه‌الامام علی ۸۴۶/۲

[۴]- فقه‌الامام علی ۸۴۷/۲

[۵]- مصنف عبدالرزاق ۱۸۰۴۷

[۶]- مصنف عبدالرزاق ۱۸۰۴۶

[۷]- فقه‌الامام علی ۸۴۷/۲

قصاص شد و به سبب قصاص مُرد دیه‌ای ندارد، [۱] و می‌گوید: هر کسی به هنگام مجازات مرد، مجازات او را کشته است، [۲] و همچنین می‌گوید: اگر کسی به خاطر ارتکاب جرم زنا یا دزدی مجازات شد و مرد دیه‌ای ندارد، [۳] دلیلش این است که گرفتن قصاص واجب است و آنچه واجب است شرط نیست که سلامت فرد در آن تضمین گردد، پس اگر در انجام واجب کوتاهی سرزده نباشد مسئولیتی به انجام دهنده واجب برنمی‌گردد.[۴]

ل- راهزنی که قبل از راهزنی دستگیر می‌شود

اگر راهزن قبل از اینکه مالی را بگیرد و یا کسی را بکشد دستگیر شود، زندانی می‌شود تا وقتی که توبه کند و اگر مالی را بگیرد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپش قطع می‌شود و اگر کسی را کشته باشد و همچنین مالی را برده باشد دست راست و پای چپش قطع می‌شوند، سپس به دار آویخته می‌گردد تا بمیرد و اگر قبل از دستگیری توبه کرد باید اموال را بر گرداند و از او قصاص گرفته می‌شود ولی مجازات نمی‌شود.[۵] حارث بن بدر قبل از دستگیری توبه کرد، او یک راهزن بود، علیﷺ توبه اش را قبول کرد و مجازات محاربه را از او ساقط نمود چون قبل از دستگیری توبه کرده بود.[۶]

م- قاتلی که به خاطر نجات متهم بی‌گناهی اعتراف به قتل می‌کند

مردی را نزد امیرالمؤمنین علیﷺ آوردند که او را از یک خرابه در حالی که چاقویی آلوده به خون در دست داشته بود و در کنار جسد خونین انسانی ایستاده بود دستگیر کرده بودند، امیرالمؤمنین از او بازجویی کرد، گفت: من او را کشته‌ام، فرمود: او را اعدامش کنید، وقتی او را برای کشتن بردند مردی شتابان آمد و گفت: ای قوم عجله نکنید او را پیش علیﷺ برگردانید، آن مرد را بازگرداندند، مرد دیگری گفت: ای امیرالمؤمنین او قاتل نیست، من او را کشته‌ام، آنگاه علیﷺ به مرد اوّل گفت: چرا گفتی که من قاتل او هستم حال آن که تو او را نکشته بودی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، چه کار می‌توانستم بکنم، پلیس‌ها

۱- فقه‌الامام علی ۸۴۸/۲

۲- منبع سابق.

۳- مصنف ابن ابی شیبه ۳۴۲/۹

۴- فقه‌الامام علی ۸۴۸/۲

۵- المحلی ش ۲۵۲، عصرالخلافة امرا شده عمری ۱۵۱

۶- عصرالخلافة الراشده ص ۱۵۱

در حالی بالای سر جسد مقتول آمدند که در خونش می‌غلطید و من با چاقوی آغشته به خون در کنارش ایستاده بودم و من در همان خرابه دستگیر شده بودم، ترسیدم اگر بگویم قاتل نیستم حرفم مورد قبول واقع نشود و آن وقت باید پنجاه نفر از محله را سوگند می‌دادند، از این رو به جرمی‌اعتراف کردم که مرتکب آن نشده بودم. آنگاه علی گفت: کار بدی کردی، ماجرای تو چه بود؟ گفت: من قصاب هستم، در تاریکی به سوی مغازه‌ام رفتم، گاوی را سر بریدم و پوستش را در آوردم، در همین حالت که چاقو در دستم بود برای قضای حاجت به خرابه‌ای که نزدیکم بود رفتم، پس از فراغت خواستم به مغازه برگردم، ناگهان این مقتول را دیدم که در خونش می‌غلطید، وحشت زده شدم و ایستادم و به جسد نگاه کردم و همچنان کارد در دستم بود، ناگهان دیدم که مأموران شما کنار من ایستاده‌اند، مرا دستگیر کردند، مردم گفتند: قاتل همین است، قاتل جز این کسی نیست، بنابراین یقین کردم که شما سخنان آنها را به خاطر آنچه من می‌گویم رد نمی‌کنی، از این رو به جرمی‌اعتراف کردم که مرتکب نشده بودم، سپس علیﷺ به مرد دوّم که به قتل اعتراف کرده بود گفت: داستان تو از چه قرار است؟ گفت: شیطان مرا فریب داد و این مرد را به طمع دست یابی به اموالش کشتم و پس از شنیدن صدای پای نگهبانان از خرابه بیرون رفتم و این قصاب را در وضعیتی که می‌گوید دیدم، در گوشه‌ای از خرابه خود را از نگاه‌او پنهان کردم، تا آن که نگهبانان آمدند و او را دستگیر کردند و نزد تو آوردند، وقتی شما فرمان کشتن او را دادید صادر کردی فهمیدم که گناه خون این هم به گردن من خواهد بود، از این رو آمدم و به حقیقت اعتراف کردم. آنگاه علیﷺ به حسن گفت: دستور در مورد این چیست؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین اگر او یک نفر را کشته است نفر دیگری را از مرگ رهائی داده و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ﴾ (المائده/ ٣٢)

(و هر کس انسانی را از مرگ رهائی بخشد گویا همه مردم را از مرگ رهائی بخشیده‌است.

آنگاه علیﷺ هر دوتا را آزاد کرد و دیه‌ی مقتول را از بیت المال پرداخت نمود، [1] ممکن است علیﷺ بعد از آن که اولیای دم به جای قصاص دیه را قبول کردند چنین نموده‌است.[2]

[1]- الطرق الحكيمة ص ۵۶، القضاء فی الاسلام ص ۱۵۴

[2]- القضاء فی الاسلام ص ۱۵۴

ن- زنی که روز زفاف، شوهرش را با حضور دوستش کشت

در زمان علی‌ﷺ زنی شوهرش را در روز زفاف بحضور دوستش به قتل رسانید و علی ﷺ او را به مجازات قتل قصاص کرد.[۱]

ص- پرداخت بدل شتر خونبها و چگونگی پرداخت دیه

اصل این است که شتر به عنوان دیه وخونبها داده شود و از دیدگاه علی ﷺ اگر شتران فراهم نباشد می‌توان به جای آن چیزی دیگر داد. عامر از علی و عبدالله و زید‌ﷺ روایت می‌کند که گفتند: دیه (خون بها) صد شتر است،[۲] و از حسن روایت است که علی‌ﷺ دوازه هزار درهم را به عنوان دیه مقرر کرد،[۳] و کیفیت دادن دیه از دیدگاه علی‌ﷺ به این صورت است که دیه قتل خطا و شبه عمد بر عاقله است که به صورت اقساطی باید تا سه سال آن را بپردازند[۴] دلیل آن حدیثی است که مغیره بن شعبه می‌گوید: پیامبرﷺ دیه را بر عاقله گذاشت[۵]، امّا اینکه به صورت اقساطی پرداخت شود به خاطر آن است که مبلغ دیه زیاد و سنگین است و پرداختن آن به صورت یکجا سخت است، بنابراین بر سه سال تقسیم می‌شود تا بر حسب دستور اسلام آسان گیری شود.[۶]

ع- دیه‌ی اهل کتاب

دیه‌ی اهل کتاب از قبیل یهودیان و نصارا همانند دیه مسلمان است،[۷] حَکَم بن عُتَیبه روایت می‌کند که علی‌ﷺ گفت: خونبهای یهودی و مسیحی و هر کافری که در کنار مسلمین زندگی می‌کند مانند خون بهای مسلمان است.[۸]

---

[۱]- المغنی ۳۶۲/۹، ۳۶۷، الطرق الحکیمه ص ۵۰، عصرالخلافة الراشد ص ۱۵۳
[۲]- مصنف ابن ابی شیبه ۱۲۸/۹
[۳]- الام ۱۷۷/۷
[۴]- فقه‌الامام علی ۸۵۳/۲
[۵]- سنن ابن ماجه ش ۳۶۳۳
[۶]- فقه‌الامام علی ۸۵۴/۲
[۷]- منبع سابق /۸۵۵
[۸]- مصنف عبدالرزاق ۱۸۴۹۴

ف- دیه‌ی ستون فقرات

از دیدگاه علیﷺ دیه‌ی ستون فقرات یک دیه کامل است و اگر شکسته شود و فرد توانایی آمیزش جنسی را از دست دهد، باید جانی یک دیه‌ی کامل پرداخت کند، همانگونه که علی ﷺ بدان حکم کرده و دیه‌ی کامل را برای آن موارد مقرّر نمود.[۱]

س- کور کردن چشم کسی که فقط یک چشم دارد

از دیدگاه علیﷺ اگر کسی چشم فردی را که فقط یک چشم دارد کور کرد، باید دیه‌ی کامل یک انسان را بپردازد و یا اینکه یک چشم از او قصاص بگیرد و چشمش را کور کند و نصف دیه را بگیرد، این را ابن قدامه نقل کرده‌است،[۲] چون چشم کسی که‌یک چشم دارد از نظر منفعت با هر دو چشم فرد بینا برابر است، از این رو از جانی دیه کامل گرفته می‌شود[۳].

ق- دیه انگشتان

دیه‌ی هر انگشتی از نظر علی ﷺ یک دهم دیه‌ی کامل است، یعنی دیه هر انگشت ده شتر است. عاصم بن ضمره از علیﷺ روایت می‌کند که گفت: دیه‌ی هر انگشت ده شتر است،[۴] و در روایتی دیگر آمده‌است: دیه هر انگشت یک دهم یک دهم دیه‌است.[۵]

چهارم : در مورد تعزیرات

اگر در مورد یک گناه و جرم حد شرعی مقرّر نشده بود و در اسلام مجازات مشخصی وجود نداشت، امیر المؤمنین علیﷺ او را ادب می‌کرد و با تنبیه نمودن او را از گناهش باز می‌داشت و از آنجا که مجازات بر گناه‌اندازه‌ی مشخصی ندارد، امیرالمؤمنین به تناسب گناه فرد را مجازات می‌کرد و هر چند گناه بزرگتر بود، ایشان مجازات بزرگتری در نظر

---

[۱]- مصنف ابن ابی شیبه ۲۳۱/۹

[۲]- المغنی ۵/۸

[۳]- فقه‌الامام علی ۸۶۰/۲

[۴]- مصنف ابن شیبه ۱۹۳/۹

[۵]- مصنف عبدالرزاق ۱۷۶۹۳

می‌گرفت و بر حسب نوع گناه و حالت گناهکار امیرالمؤمنین از وسیله‌های تعزیری و تنبیهی متعددی استفاده می‌نمود، از آن جمله به عنوان مثال برخی عبارتند از:

۱- زدن با دست

عمر بن خطاب ﷺ و علی ﷺ مشغول طواف کعبه بودند، ناگهان مردی نزد عمر ﷺ آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین حق مرا از علی بن ابی طالب ﷺ بگیر، عمر گفت: او چه کار کرده؟ مرد گفت: سیلی بر چشم من زده‌است، آنگاه عمر ﷺ ایستاد، تا اینکه علی ﷺ به او رسید، گفت، ای ابالحسن آیا بر چشم این سیلی زده‌ای؟ علی ﷺ گفت: آری، ای امیرالمؤمنین، عمر گفت: چرا؟ گفت: چون او را دیدم که در حالت طواف نگاهش را متوجه زنان مسلمین کرده، آنگاه عمر ﷺ گفت: خوب کرده‌ای ای ابالحسن.[1]

۲- شلاق زدن

علی ﷺ با زدن شلاق مجرمان را تعزیر می‌کرد، از آن جمله نجاشی شاعر را که در ماه رمضان شراب نوشیده بود شلاق زد و گفت: این بیست شلاق را اضافه بر مجازات شرابخواری به خاطر آن به تو می‌زنم که در رمضان روزه نبوده‌ای.[2]

۳- معرفی کردن به مردم

علی بن ابی طالب ﷺ گناهکار را به مردم معرفی می‌کرد، همانگونه که کسی را که به دروغ گواهی می‌داد به مردم معرفی می‌کرد و این به مصلحت جامعه بود تا دوباره کسی گواه گرفته نشود که گواهی او موجب تلف شدن حق مردم می‌شود. علی بن حسین می‌گوید: هر گاه علی ﷺ گواهی را دستگیر می‌کرد که به دروغ گواهی داده بود او را نزد قبیله‌اش می‌فرستاد و می‌گفت: این کسی است که به دروغ گواهی می‌دهد او را بشناسید و او را به دیگران معرفی کنید، آنگاه پس از این کار آن فرد را رها می‌کرد.[3] و زیدبن علی از پدرش و او از جدش و او از علی ﷺ روایت می‌کنند که ایشان ﷺ فردی را که به دروغ

---

[1]- الریاض النظرة فی مناقب العشرة ۱۶۵/۲

[2]- موسوعة فقه علی، قلعجی ص ۱۵۳

[3]- منبع گذشته ص ۱۴۹

گواهی داده بود دستگیر و تعزیر کرد و او را در محله‌اش گرداند و مردم را نهی کرد از اینکه او را در چیزی گواه بگیرند.[۱]

٤- زندانی کردن

گاهی امیرالمؤمنین علی﷛ با زندانی کردن افراد را مجازات می‌کرد، از آن جمله نجاشی شاعر را که شراب خورده بود و در ماه رمضان روزه نبود، زندانی کرد.[۲]

۵- بستن پاها با زنجیر در زندان

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷛ افراد فاسد را در زندان زنجیر می‌کرد و این زنجیرها قفل داشتند و افرادی را مقرر می‌کرد که به هنگام نماز از یک طرف زنجیرها را باز کنند.[۳]

٦- فرو بردن در آلودگی‌ها

مردی را در رختخواب زنی یافتند و او را نزد علی﷛ آوردند، فرمود: او را ببرید و از قسمت جلو او را در جایی آلوده فرو ببرید، چون در جای بدتری از این رفته است.[۴]

۷- قتل و اعدام

از دیدگاه علی﷛ اگر جنایت بزرگ و دارای تأثیر مهم باشد، تعزیر گاهی به کشتن هم می‌رسد، مثل جعل و ساخت احادیث به نام پیامبر ﷺ، چون این کار سبب می‌شود تا چیزهائی وارد دین کنند که در حقیقت از دین نیستند و موجب انحراف مردم از دین صحیح می‌شود، [۵] بنابراین علی﷛ می‌گفت: هر کسی دروغ بگوید و به پیامبرﷺ نسبت دهد گردنش زده می‌شود.[۶]

---

[۱]- منبع مذکور ص ۱۴۸

[۲]- مصنف ابن ابی شیبه ۱۰/۳۶

[۳]- موسوعة فقه علی، قلعجی ص ۱۵۶

[۴]- منبع سابق ص ۱۵۴

[۵]- منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله ص ۳۲۴

[۶]- موسوعة فقه علی ص ۱۵۴

۸- نابود کردن وسایل جرم و جنایت

ربیعه بن زکار می‌گوید: علی بن ابی طالب ﷺبه روستایی نگاه کرد و گفت: اسم این آبادی کجاست؟ گفتند: این قریه زراره [۱] نامیده می‌شود که در آن شراب درست می‌شود و فروخته می‌شود، آنگاه علی ﷺ فرمود: آن را آتش بزنید چون چیزهای پلید یکدیگر را از بین می‌برند و آن قریه را آتش زدند.[۲] امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ در این قریه شراب‌ها و مواد و ادوات ساخت آن سوزاند و از بین برد.[۳]

امیر المؤمنین علی ﷺ با اجتهادات خویش در زمینه‌ی قصاص و حدود و امور جنایی و تعزیر در مؤسسه قضایی تأثیر به سزایی گذاشت، همانطور که‌ایشان ﷺ از سویی در تحول در مراکز فقهی با اجتهادات خویش که نشانگر آگاهی فراوان و عمیق و بر خورداری از دانش و فقه و درک و فهم اهداف شریعت اسلامی می‌باشد سهم به سزایی داشت.

---

[۱]- محله‌ای بود در کوفه که‌اسلم زراره بن یزیدبن عمر از قبیله بنی بکار بر آن گذاشته شده بود.

[۲]- کنز العمال ۱۳۷۴۴، ابوعبید، الاموال ص ۱۰۳

[۳]- منهج علی فی الدعوة الی الله ص ۳۲۵

مبحث چهارم
حجیت قول صحابی و خلفای راشدین

علمای اصول در مورد مذهب صحابی بحث بررسی لازم به عمل آورده‌اند و اذعان کرده‌اند به اینکه مذهب صحابی از دلایل مورد اختلاف است. ابن القیّم می گوید: ائمه‌ی چهارگانه بر این اجماع کرده‌اند که مذهب صحابی حجّت است.[1] اصحاب پیامبرﷺ به خصوص بزرگان صحابه از جایگاه والایی در فهم و درک کردن برخوردار بودند، چنان که ابن مسعودس درباره آنان می گوید: آنان در میان این امّت از همه قلب پاک تر و از دانش عمیقتر برخوردار بودند و از همه کمتر گرفتار تشریفات و تکلفات بودند و رهنمودشان از همه‌افراد امّت درست تر و بهتر است. مجموعه‌ای بودند که خداوند آنها را برای همراهی پیامبر خود و بر پاداشتن دینش برگزیده بود، پس فضل و مقام آنها را بشناسید و از آنان پیروی کنید، چون آنها رهروان راه راست بوده‌اند.[2]

شاهد ما از سخن ابن مسعودس این است که صحابه ی بزرگوار از علم و دانشی عمیق تر برخوردار بودند است، پس آنها بیش از تمام امّت از دانش و فهم و ادراک بیشتری برخوردار بوده‌اند و نسبت علم و دانش کسانی که بعد از آنها آمده‌اند همچون نسبت مقام و فضیلت مسلمانان بعدی نسبت به آنان است، [3] از آنجا که‌این مطلب چنان روشن است که به دلیل و حجت نیاز ندارد، ما به بیان اسباب و عواملی می‌پردازیم که ایشان را در چنین جایگاهی قرار داده‌است که عبارتند از:

۱- اصحاب بطور مستقیم از پیامبرﷺ فرا می گرفتند

فراگرفتن مستقیم از چند ناحیه در فهم و درک تاثیر دارد که عبارتند از:

الف- زلال بودن سرچشمه

آنان با فرا گرفتن از خود پیامبرﷺ وحی را همانطور که بود و دست نخورده فرا می گرفتند و سخن وحی را مستقیم از زبان پیامبرﷺ می‌شنیدند، بنابراین علم و دانش آنها با

---

[1]- اعلام الموقعین ۱۲۰/۴

[2]- شرح السنة بغوی ۲۱۴/۱، ۲۱۵

[3]- اعلام الموقعین ۱۴۷/۴

آنچه صفای آن را مکدّر می‌نماید آلوده نیست، بلکه همان خالص و ناب کتاب و سنّت است که آراء و دیدگاههای افراد با آن نیامیخته و همچون دیگر علومی که بعد از آنها درب آن به روی مسلمین گشوده شد مثل فلسفه و کلام و غیره، آمیخته با نظر افراد نمی‌باشد.

ب- فهم دقیق و ژرف

چون رسول خدا ﷺ خود معلّم و استاد اصحاب بود که همه مردم زبانش شیواتر و واضح تر و توانایی تفهیم بیشتری داشت، دقیق و ژرف حقایق را می‌فهمیدند، آری آنگاه که افرادی فهیم و سراپا گوش با دلهایی آگاه، و سلیقه‌ای هم آهنگ که آوای حق را سر می‌دادند و تشنه شنیدن آن بودند، سخنان پیامبر ﷺ را می‌شنیدند، آن را به بهترین وجه حفظ می‌کردند و دقیق و درست منظور خدا و پیامبر ﷺ را می‌فهمیدند و این امر واضح و روشن است، چون مردم در طول زندگی خود و طلاب علم همواره به دنبال اساتیدی می‌روند که از نظر علم و دانش از دیگران بهتر هستند و صورت مسئله‌ها را بهتر بیان می‌کنند و توانایی تفهیم بیشتری دارند و چه بسیار دانش پژوهانی بوده‌اند که در آسمان علم و دانش درخشیده‌اند و به لطف خدا، بعد بواسطه‌ی تعلیم و آموزش والای معلم خود بهره‌ی فراوانی از دانش به دست آورده‌اند. ما می‌دانیم که هیچ کس به یک دهم زیبایی و حسن آموزش پیامبر ﷺ و حتی به کمتر از آن نمی‌رسد و معاویه بن حَکَم رضی الله عنه به همین امر گواهی می‌دهد و می‌گوید: پدر و مادرم فدای رسول خدا ﷺ باد، نه قبل از او و نه بعد از او معلّمی همچون او ندیده‌ام.[1]

ج: آنها به آنچه می‌شنیدند و می‌فهمیدند یقین داشتند:

از این رو علوم آنان یقینی است و علوم پسینیان آنها در بسیاری اوقات دستخوش گمان قرار می‌گیرد

د: آنان از اسباب نزول آیات و اسباب ورود احادیث آگاه بودند: از آن جا که آنان ناسخ و منسوخ را می‌دانستند، آگاهی از این موارد، آنها را در فهمیدن مُراد و درک مقاصد بیشتر یاری می‌کرد.

ه- - آنان عملکرد پیامبر ﷺ و رفتارش را که مفسِّر قرآن و گفته‌های ایشان ﷺ بود و توضیح می‌داد و مقصود آنان را بیان می‌کرد با چشم خود مشاهده می‌نمودند.

---

[1]- مسلم /ش ۳۳ کتاب المساجد

و- اگر اشکالی برایشان پیش می‌آمد می‌توانستند آن را بپرسند و جواب خود را بگیرند.

۲- سلیقه و سرشت عرب بودن آنها

آنها از آن جا که عرب بودند و از سلیقه و سرشت عرب برخوردار بودند، آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ را می‌فهمیدند و دلالت آن بر معانی شان را درک می‌کردند، بنابراین به دستور زبان و قواعد اصول که دیگران برای فهمیدن قرآن و سنّت به آن نیاز داشتند، نیازی نداشتند.

۳- بهره مندی ازاخلاص و تقوای فراوان

آنها به برکت اخلاصی که داشتند در زمان اندکی به علوم سودمند زیادی دست یافتند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُ﴾ (بقره/۲۸۲): (از خدا بترسید و خداوند آنگاه به شما علم و دانش می‌دهد). همه این عوامل فقه قوی و به هم پیوسته‌ای را برای اصحاب پیامبر ﷺ شکل داده بود، ابن قیّم بعد از بیان اسبابی همچون شنیدن از پیامبر ﷺ و فرا گرفتن از یکدیگر و دانستن زبان عربی به کاملترین صورت، [1] می‌گوید:

آنها علاوه بر اینکه‌از اسبابی که با ما در آن اشتراک داشتند همچون دلالت کلمات و قیاس‌ها برخوردار بودند، یقیناً بیش از همه افراد امت از قلب‌های پاک تر و دارای دانش عمیق بهره مند بودند و کمتر تکلف می‌کردند و رسیدن به آنچه ما به آن دست یافتنی نیست برای آنان میسر بود و از آنجا که خداوند به طور ویژه‌ای به آنان حضور ذهن، شیواگویی، دانش فراوان، آسان بودن فراگیری، درست و نیک فهمیدن و زود فهمیدن، کمبود معارض یا عدم آن، نیک زیستی و تقوای الهی را عطا کرده بود. از طرفی دیگر طبیعت و سرشت آنان عربی بود و معنای درست در فطرت و عقل آنها نهفته بود و نیازی نبود که اسناد و احوال راویان و علت‌های حدیث و مسایل جرح و تعدیل را بررسی کنند و همچنین نیازی به نگاه کردن به قواعد اصول و اوضاع اصولی‌ها نداشتند، بلکه در همه‌این امور بی‌نیاز بودند و فقط دو کار داشتند که عبارتند از اینکه:

اوّل خداوند و پیامبر ﷺ چنین فرموده‌اند.

---

[1] - مقاصد الشريعة يوبى ص ۶۰۰

دوّم اینکه: معنایش این است؛ آنها از همه مردم و از تمام امّت از این دو قضیه بهره بیشتری داشتند و آنها تمام توان و نیروی خود را بر این دو قضیه متمرکز کرده بودند، امّا توان و نیروی متأخرین و بعدی‌ها بر امور مختلفی تقسیم شده و متفرق است، بخشی از توان ذهنی آنان صرف فراگیری زبان عربی و قواعد آن می‌شود و بخشی جهت فراگیری اصول و قواعد آن صرف می‌شود و بخشی به علم اسناد و بررسی احوال راویان مشغول است و بخشی از فکرشان را سخن مؤلفان اسناد و اساتیدشان که سخنان مختلفی دارند به خود مشغول کرده‌است و علاوه بر این دیگر مسایلی که اذهان را به خود مشغول می‌کند و وقتی بعدی‌ها به قرآن و سنّت با دلها و اذهانی خسته از پرداختن به دیگر بخش می‌رسند به اندازه توان خود نصوص و معانی آن را درک می‌نمایند.[1]

پس با توجه به اسباب مشخصی که در راستای فهمیدن و علم کمک می‌نمایند، اصحاب پیامبر ﷺ از فهم و علم دقیقتری برخوردار بوده‌اند، بنابراین آنان به مقاصد و اهداف شریعت از دیگران آگاه‌تر بوده‌اند و از آن جا که یکی از مهم ترین راههای فهم مقاصد شریعت آگاهی از قرآن و سنّت و روش استنباط از آن دو می‌باشد، باید گفت: بدون تردید اصحاب پیامبر ﷺ به کاملترین صورت از این وسیله برخوردار بودند.[2]

شاطبی می‌گوید: سلف از همه مردم به مقاصد قرآن آگاهترند[3]. در مورد صحابه رضی الله عنهم می‌گوید: آنان در فهم و درک شریعت و گام برداشتن در مسیر آن الگو هستند.[4]

علما در مورد حجّت بودن قول صحابی مذاهب گوناگون و متفاوتی دارند و نظرشان به پنج قول مشهور تقسیم می‌شود و ما قبل از ذکر اقوال مذاهب محل اختلاف را ذکر می‌کنیم:

۱- همه بر این اتفاق دارند که مذهب صحابی در مسایل اجتهادی بر دیگران خواه‌امام یا حاکم یا مفتی باشند حجت نیست.

۲- هر گاه صحابی سخنی گفت و دیگران با او موافقت کردند، در آن نمی‌توان اختلاف کرد چون در آن اجماع شده‌است.

۳- اگر صحابی قولی گفت و پخش شد و کسی با آن مخالفت نکرد، این به منزله‌ی اجماع سکوتی است.

---

[1]- اعلام الموقعين ۱۴۹/۴

[2]- مقاصد الشريعة الاسلامية يوبى ص ۶۰۱

[3]- الموافقات ۴۰۹/۳

[4]- الموافقات ۱۳۰/۴

۴- علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هرگاه با صحابی با قول صحابی دیگری مخالفت کرد قول صحابی حجّت نیست.

۵- اتفاق کرده‌اند که هرگاه قول صحابی به قرآن و سنّت و یا اجماع برگردانده شد، حجت در آن وقت همان مرجع است.

۶- علما اتفاق نظر دارند که اگر صحابی دیدگاه و قولش را پس بگیرد، قول او حجت نیست و محل اختلاف زمانی است که صحابی در مسئله‌ای اجتهادی تکلیفی سخن بگوید و در آن مورد موافق یا مخالفی نداشته باشد و ما هم نمی‌دانیم که آیا قول او منتشر شده‌یا نه؟ کسی مخالفت کرده یا نه؟ [1]

علما در این مورد دو رأی دارند

قول اوّل: اینکه قول صحابی حجّت است و این نظریه مالک و شافعی در قول قدیم و رأی احمد است در یک روایت و اکثر اصولی‌ها و فقهای احناف و ابن عقیل از حنابله و علائی[2] خطیب بغدادی از شافعی‌ها نظرشان همین است و ابن قیم در اعلام الموقعین و شاطبی در الموافقات و ابن تیمیه نیز همین نظریه را دارند[3].

قول دوّم: اینکه قول صحابی حجت نیست، این یکی از دو قول شافعی است و آمِدی و رازی و غزالی و احمد در روایتی نظریه شان همین است.[4]

قول سوم: اینکه قول صحابی حجت است، اگر مجالی برای رای در آن نباشد و این قول گروهی از احناف است.[5]

قول چهارم: قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حجت است، نه قول دیگر صحابه.[6]

قول پنجم: قول خلفای چهارگانه ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم حجت است نه قول دیگران.[1]

---

[1]- مقاصد الشریعة ص ۵۹۴ و ۵۹۷

[2]- حقیقة البدعة و احکامها ۳۲۰/۱

[3]- مجموعة الفتاوی ۴۱۳/۵، اعلام الموقعین ۱۲۰/۴

[4]- مقاصد الشریعة ص ۵۹۷

[5]- حقیقة البدعة و احکامها ۳۲۱/۱

[6]- الاحکام آمدی ۱۳۰/۴، حجیة قول الصحابی ص ۴۰

امّا قول راجح قول اوّل است و دلایل ترجیح در این مورد عبارتند از:

نخست: استدلال به قرآن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ (توبه/۱۰۰)

یعنی: پیشگامّان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته‌است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن جا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

حافظ ابن جریر در تفسیر این آیه‌از محمد بن کعب قرظی روایت می‌کند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه از کنار مردی گذشت که‌این آیه را می‌خواند تا به اینجا رسید:

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ آنگاه عمر رضی الله عنه دست او را گرفت و گفت: چه کسی این آیه را به تو یاد داده‌است؟ گفت: اُبیّ بن کعب، گفت: از من جدا نشو تا تو را پیش او ببرم، وقتی عمر رضی الله عنه نزد ابی آمد گفت: این آیه را تو اینگونه برای این خوانده‌ای... گفت: بله. عمر رضی الله عنه گفت: تو آن را از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده‌ای؟ گفت: گمان می‌بردم مقام ما چنان بالا برده شده که بعد از ما کسی به آن نمی‌رسد. اُبی گفت: اوّل سوره‌ی جمعه این آیه را تصدیق می‌کند: ﴿وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٣﴾ (او مبعوث برای دیگران نیز هست، آنانی که هنوز به اینان نپیوسته‌اند (و بعدها به دنیا می‌آیند). خدا چیره کار بجا است.)

و نیز در آیه‌ی دهم سوره‌ی حشر می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ (و کسانی که بعد از آنان می‌آیند می‌گوئید پروردگارا ما را و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده بیامرز.

در سوره انفال فرموده:

---

[۱] - حجیة قول الصحابی ص ۴۰

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٧٥ ﴾ (انفال/٧۵)

«کسانی که پس از (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما (ای مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمره شما هستند و (از حقوق و مدد ویاری شما برخوردار می‌گردند، این ولایت ایمانی بود و امّا ولایت خویشاوندی علاوه بر این میان افرادی موجود است و) کسانی که بایکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته‌است و) بی‌گمان خداوند آگاه از هر چیزی است».

انگیزه سؤال عمرﷺ این بود که او این آیه را با رفع انصار بدون و او در ﴿وَٱلَّذِينَ﴾ می‌خواند، چنان که ابن جریر گفته‌است، [١] سپس وقتی اُبی بن کعب برای او توضیح داد که کلمه الانصارِ مجرور است و بعد از آن واو می‌آید، گفت: گمان می‌بردم مقام ما چنان بالا برده شده که هیچ کسی بعد از ما به آن نمی‌رسد و این قول ایشانﷺ قول گروه اوّل را تائید می‌کند که می‌گویند: اقوال همه صحابه حجّت است، چون همه آنان مورد ستایش قرار گرفته‌اند و بیان شده که در همه علوم و دانش‌ها و در فضیلت و جهاد و عمل گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند و ابن القیّم از این آیه استدلال کرد و آن را از دلیل بر وجوب پیروی از صحابه قرار داده‌است، [٢]همچنین ذکر کرده که امّام مالك همین استدلال را کرده است، [٣] بیان می‌دارد که در این آیه صحابه ستایش شده‌اند و بیان شده که آنها سزاوارند که به آنان اقتدا شود و پیشوا قرار گیرند و به گفته‌هایشان عمل شود و نیز به اقتضای این آیه کسانی که از همه صحابه پیروی می‌نمایند ستوده شده‌اند و همچنین از هر فرد صحابه باید پیروی کرد به شرط آن که قول فرد صحابه با نص صریح قرآن و سنّت مخالف نباشد[۴] از جمله دلایلی که نشانگر آن است قول همه صحابه حجّت است این آیه است که می‌فرماید:

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ ﴾

---

[١]- تفسیر طبری ۴۳۸/۱۴

[٢]- اعلام الموقعین ۱۲۳/۴

[٣]- منبع سابق.

[٤]- همان منبع ۱۲۳/۴-۱۲۹

(آل عمراه /١١٠)

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید، به معروف امر می‌کنید و از منکر باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

ابن جریر با سند خودش در تفسیر این آیه از ضحاک روایت می‌کند که گفت: منظور از بهترین امّت در آیه فوق اصحاب پیامبر ﷺ هستند [١]، ابن جریر بعد از ذکر این روایت مفهوم آن را اینگونه توضیح می‌دهد: بعضی اصحاب راویان و ناقلان و دعوتگران هستند که خداوند به مسلمین فرمان داده که از آنها پیروی نمایند.

شاطبی با این استدلال نموده و می‌گوید: سنّت صحابه رضی الله عنهم سنّتی است که به آن عمل می‌شود و مرجع به شمار می‌آید [٢] و در آیه این نکات اشاره شده که آنان از سایر امت‌ها برترند و این به معنای آن است که آنها در هر حال مطابق با قرآن سنّت بوده‌اند و مخالفت نکرده‌اند[٣].

امّام ابن القیّم جوزی بر حجت بودن قول صحابه از آیات زیادی استدلال کرده و با توجیه درست استدلال خود را بیان نموده و بحث مفیدی اراده نموده است.[٤]

دوم: استدلال به سنّت

این دلایل زیادند و به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: پیامبر ﷺ می‌فرماید «**خیر النّاس القرون الّذی أنا فیه، ثمّ الّثانی، ثمّ الثّالث**»[٥]: (بهترین مردم مؤمنانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند، سپس کسانی که در قرن دوّم می‌آیند و پس از آنها کسانی که در قرن سوّم می‌آیند).

این فرموده‌ی پیامبر ﷺ بدین معناست که صحابه در هر بابی از ابواب خیر و نیکی از دیگران جلو هستند، به خصوص در رسیدن به حقیقت و آنچه درست است، [٦] پس آنان در هر کار خوبی از قبیل علم و عمل و ایمان و عقل و دیانت و بیان و عبادت از دیگران برتر هستند و آنها در بیان و حل مشکلی از دیگران سزاوار ترند و هیچ کسی با این امر مخالفت

---

[١]- تفسیر طبری ١٠٢/٧

[٢]- الموافقات ٧٤/۴

[٣]- منبع سابق.

[٤]- اعلام الموقعین ١٢٣/۴-١٣۵

[٥]- مسلم ١٩٦٥/٢

[٦]- اعلام الموقعین ١٣۶/۴

نمی‌کند مگر کسی که یکی از بدیهیّات دین اسلام را از روی خود بزرگ بینی رد کرده باشد [1].

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: هر پیامبری که خداوند مبعوث کرده در امتش برای او یارانی قرار داده که به سنّت او تمسّک می‌جویند و به او اقتدا می‌نمایند[2]. بیهقی برای اثبات برتر بودن صحابه و رفعت مقام آنها در هر علم و عمل و هدفی با همین حدیث[3] استدلال کرده‌است.[4]

سوم: استدلال به روایات

از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است که گفت: ای گروه قاریان قرآن راه کسانی را بگیرید که پیش از شما بوده‌اند، سوگند به خدا اگر بر راه راست آنان گام بردارید بسیار جلو رفته‌اید و اگر راه راست را ترک کردید و به چپ و راست رفتید، به گمراهی بسیار دور از حق گرفتار آمده‌اید.[5] خطیب با سند خودش از عامر شعبی روایت می‌کند که گفت: آنچه از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم به شما گفتند آن را بگیر.[6]

چهارم: پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در حجیت قول صحابی

۱- قول شافعی:

وقتی قرآن و سنّت وجود دارد، هر کسی آنها را بشنود عذری ندارد و باید از آن دو اطاعت نماید و در مواردی که قرآن و سنّت چیزی نگفته باشند، به گفته‌های اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا به قول یکی از آنان مراجعه می‌کنیم، [7] و همچنین فرمود: شما حق ندارید سخنی

---

[1]- مجموع الفتاوی ۱۵۸/۴

[2]- مسلم، کتاب الایمان ۶۹/۱

[3]- الاعتقاد بیهقی ص ۳۱۹

[4]- حقیقة البدعة و احکامها ۳۲۸/۱

[5]- حلیة الاولیاء ۲۸۰/۱۰، البدع ابن وضاح ص ۱۰

[6]- حقیقة البدعة و احکامها ۳۲۹/۱

[7]- الام شافعی ۲۶۵/۷

بگوئید مگر بر اساس یکی از اصول گفته باشید، یا بر اصل قیاس کرده باشید، که اصول کتاب خدا و سنّت و یا قول یکی از اصحاب پیامبرﷺ یا اجماع مردم است.[۱]

۲- قول احمد بن حنبل:

در مورد دین خود از هیچکدام این‌ها تقلید مکن، آنچه از پیامبرﷺ و اصحاب او آمده را بگیر، سپس در مورد اقوال تابعین انسان اختیار دارد.[۲]

۳- قول امام مالک:

قول امام مالك و مذهب او در ترجیح عمل اهل مدینه معروف است، امّا او فراتر از این رفته و قول صحابه را معتبر دانسته و قول ولی امرهای بعد از پیامبر ﷺ را حجت قرار داده است.[۳]

٤- ابن تیمیه می‌گوید:

آن دسته از علما که گفته‌اند قول صحابی حجّت است، فقط زمانی آن را حجّت دانسته‌اند که صحابی دیگر مخالف آن نباشند، و نیز اگر قول او معروف شد و به آن اعتراض نکرده باشند، مثل این است که او را تائید کرده باشند و می‌توان گفت: اگر صحابه‌ش آن را تائید کرده باشند، اجماع اقرار به حساب می‌آید، چون آنها باطل را تائید نمی‌کنند، امّا اگر قول او معروف نباشد، اگر مشخص شود که با آن مخالفت شده، به اتفاق همه حجّت نیست.[۴]

۵- رأی شاطبی:

شاطبی در توضیح فرموده پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «ما أنا علیه و أصحابی »: (آنچه من و اصحابم بر آن هستیم) [۵] می‌گوید: این به گفته‌ها و سنّت و روشهای صحابه بر می‌گردد و آنچه آنان در آن اجتهادکرده‌اند مطلقاً حجت است و پیامبرﷺ اینگونه برای آنها گواهی داده‌است، تا اینکه می‌گوید... بنابراین هر آنچه آنان اساس نهاده‌اند، سنّت است اگر چه

---

[۱]- مناقب الشافعی ص ٣٦٧

[۲]- مسائل الامام احمد، ابی داود ص ٢٧٦

[۳]- اعلام الموقعین ١٢٣/۴ و ترتیب المدارک ٩۴/١

[٤]- مجموع الفتاوی ٢٨٣/١

[٥]- السلسله‌الصحیحه ١٢/١، ٢٥ (۴٨٠/٣)

شبیهی نداشته باشد، به خلاف دیگران.[۱] و در (الموافقات) می‌گوید: سنّت صحابه سنّتی است که بر آن عمل می‌شود و به آن مراجعه می‌شود.[۲]

[۱]- الاعتصام ۲۶۳/۲
[۲]- الموافقات ۷۴/۴

فصل پنجم
مؤسسه حکومتی و کارگزاران علی بن ابی طالب رضی الله عنه

فصل پنجم به دو مبحث زیر می پردازد:

مبحث اول: قلمروهای دولت

مبحث دوم: تعیین فرمانداران در دوران علی رضی الله عنه

مبحث اول
قلمروهای دولت

نخست: مکّه‌ی مکرمه

وقتی عثمان ﷺ وفات یافت، فرماندار مکّه خالد بن سعید بن عاص بود، سپس علی ﷺ او را عزل نمود و ابو قتاده‌ی انصاری را به عنوان والی و فرماندار مکه تعیین کرد، [1] چنین به نظر می‌آید که ابوقتاده مدّت کوتاهی فرماندار مکّه بوده، چون وقتی علی ﷺ خواست به سوی عراق حرکت کند، قثم بن عباس[2] را به عنوان فرماندار مکه به آن جا فرستاد و ابوقتاده انصاری را عزل نمود، [3] بر این اساس مدت فرمانداری ابو قتاده دو ماه طول کشید و از دوران کوتاه فرمانداری او سخنان و اخبار قابل ذکری نقل نشده و بیشتر منابعی که از فرمانداری قثم بن عباس بر مکه سخن گفته‌اند، بیان کرده‌اند که علی ﷺ او را به عنوان فرماندار همزمان مکه و طائف مقرر کرد، [4] و اخبار مکه در دوران خلافت علی ﷺ جز آن قسمت که مربوط بوده به موسم حج و کسانی که امیر حج قرار گرفته‌اند نقل شده‌اند و علی بن ابی طالب ﷺ در دوران خلافت خود در حج حضور نیافت، چون با فتنه‌هایی درگیر بود که در گوشه‌های دولت اسلامی‌سر بلند کرده بودند و اوضاع هنوز در آن مناطق آرام نبود و علی ﷺ در موسم حج کسی را می‌فرستاد که حجّاج را رهبری کند، ظاهرا قثم بن عباس فقط در موسم حج سال(**۳۷ هـ**) امیر حج بوده و در سال (**۳۶هـ**) علی ﷺ عبدالله بن عباس را به عنوان امیر حج فرستاد و در سال (**۳۸ هـ**) عبیدالله بن عباس را به امیر حج منصوب کرد و به مکه فرستاد. با وجود اینکه منابع در بیان سالی که هر یک از اینها به حج رفته‌اند اختلاف دارند و در سال (**۳۹ه**-) معاویه ﷺ یکی از فرماندهان شام را همراه حجاج شام به مکه فرستاد تا حج را اقامه نماید، وقتی به مکّه رسید با قثم بن عباس درگیر شد و اگر صحابه ﷺ برای برقراری صلح و توافق بر این که یکی از افراد بنی شیبه حج را اقامه نماید اقدام نمی‌کردند، نزدیک بود میان آنها جنگ بپا گردد، امّا با دخالت صحابه ﷺ حج با امنیت بر قرار شد و جنگی در نگرفت[5].

۱- الولایة علی البلدان ۳/۲، تاریخ ابن خیاط ص ۲۰۱
۲- سیر اعلام النبلاء ۴۴۰/۳
۳- تاریخ یعقوبی ۱۷۹/۲
٤- الکامل فی التاریخ ۳۹۸/۳، الولایة علی البلدان ۴/۲
٥- الولایة علی البلدان ۴/۲ تاریخ طبری ۷۹/۶

قثم بن عباس همچنان فرماندار مکه بود تا اینکه لشکر معاویه ﷺ به فرماندهی بسر بن ارطاه وارد مکه شد و قثم از آن جا که برای خود احساس خطر کرد پا به فرار گذاشت و از مکه بیرون رفت و اینگونه دوران فرمانداری او بر مکه به پایان رسید و مکه از قلمرو حکومت علی بن ابی طالب ﷺ بیرون آمد و علی ﷺ یکی از لشکرهایش را فرستاد تا مکه را باز پس بگیرند امّا به شهادت رسیدن علی ﷺ سبب شد تا این مهم انجام نگیرد.[1]

دوّم: مدینه نبوی

در دوران پیامبر ﷺ و سه خلیفه‌ی بعد از او مدینه پایتخت دولت اسلامی بود و خلیفه در آن ساکن بود و مدینه را در زمان حضورش در آن خودش اداره می‌کرد و وقتی خلیفه به سفر می‌رفت کسی را به عنوان جانشین خود بر آن مقرّر می‌کرد که آن را اداره کند. بعد از بیعت مردم با علی ﷺ اوضاع دگرگون شد، چون وضعیت کلّی و درگیری که بعد از کشته شدن عثمان ﷺ پیش آمد او را وادار به ترک مدینه کرد، به خصوص بعد از آن که طلحه و زبیر و عایشه ﷺ قبل از واقعه جنگ جمل به سوی عراق رهسپار شدند، [2] و چنان که بعضی از روایات می‌گویند در این وقت سهل بن حنیف انصاری به عنوان جانشین خلیفه در مدینه مقرر گردید.[3]

مدت فرمانداری سهل بن حنیف بر مدینه برای ما معلوم نیست، امّا ظاهراً دوران فرمانداری او در مدینه بیش از یک سال بوده، چون روایت است که او در سال (۳۷هـ) فرماندار مدینه بوده‌است، [4] سپس علی ﷺ بعد از آن که سهل بن حنیف را عزل کرد، (تمام بن) عباس را به عنوان والی و فرماندار مدینه منصوب نمود و بعد از او ابو ایوب انصاری را به فرماندار مدینه انتخاب کرد، که تا سال (۴۰هـ) ایشان فرماندار مدینه باقی ماند. در این سال لشکر شام از سوی معاویه ﷺ به فرماندهی سبر بن ارطاه[5] وارد مدینه شد، پس ابوایوب از مدینه فرار کرد و بسوی علی در کوفه رفت، [6] و اینجا بود که مدینه از قلمرو حکومت علی ﷺ بیرون آمد و جزو قلمرو حکومت معاویه ﷺ گردید و اینگونه در دوران علی ﷺ

۱- تاریخ طبری ۸۰/۶، الولایة علی البلدان ۵/۲

۲- تاریخ خلیفه‌ابن خیاط ص ۱۸۱، الولایه علی البلدان ۲/۲

۳- منبع سابق.

٤- تاریخ طبری ۵۳/۶، الولایه علی البلدان ۲/۲

٥- سیر اعلام النبلاء ۴۰۹/۳، الولایه علی البلدان ۲/۲

٦- تاریخ طبری ۸۰/۶، الکامل ۳۷۳/۳

مدینه از پایگاه خلافت به ولایتی از ولایت‌ها تبدیل شد و حوادث سیاسی دور از آن رخ می‌دادند، بنابراین می‌بینیم که منابع تاریخی تقریبا در این برهه مدینه را فراموش کرده‌اند، تا آن که لشکر معاویه توانست بر آن غالب آید.[1]

سوم: ولایت بحرین و عمان

بحرین در زمانی که عثمان‌رضی‌الله‌عنه وفات یافت تابع امارت بصره بود و ابن عامر یکی از فرمانداران خود را امیر آن جا مقرر می‌کرد و علی‌رضی‌الله‌عنه در دوران خود مجموعه‌ای از أمراء خود را که مهمترین آنها عمربن ابی سلمه[2] بود را به عنوان امیر بحرین مقرر کرد، عمربن ابی سلمه در اثنای سفر علی رضی‌الله‌عنه به عراق او را همراهی کرد، سپس علی او را برای مدت زمانی به عنوان فرماندار بحرین منصوب کرد[3] و سپس او را به عراق فراخواند تا در کنارش باشد، همچنین قدامه بن عجلان انصاری [4] و نعمان[5] بن عجلان انصاری از فرمانداران علی‌رضی‌الله‌عنه در بحرین بودند و گفته‌اند که عبیدالله بن عباس[6] نیز از جمله کسانی بوده‌است که علی آنها را به فرمانداری بحرین منصوب کرده‌است و عبیدالله بن عباس فرماندار یمن بود، شاید بحرین و نجد در آن زمان تابع یمن بوده‌اند، همانگونه که از تعبیر طبرانی بر می‌آید، همچنان که تعبیر خلیفه بن خیاط به این نکته اشاره می‌کند که ترتیب مشخصی برای این فرمانداران را سراغ نداشته است، [7] منابع تاریخی اسامی بعضی از فرماندارانی را ذکر کرده‌اند که علی به عمان می‌فرستاد، که یکی فرماندار و دیگری فرمانده لشکر بود، ایشان‌رضی‌الله‌عنه این فرماندهان را می‌فرستاد تا شورش‌هایی را که در عمان علیه علی‌رضی‌الله‌عنه بپاخاسته بودند خاموش کنند،[8]

١- الولایه علی البلدان ٣/٢
٢- تهذیب التهذیب ٤٥٦/٧
٣- الكامل ٢٢٢/٣، الولاية علی البلدان ٥/٢
٤- الولاية علی البلدان ٥/٢
٥- الاصابة ٥٦٢/٣، الولایه علی البلدان ٥/٢
٦- تاريخ طبری ٩٠/٦
٧- الولایه علی البلدان ٦/٢
٨- تاريخ يعقوبی ٩٥/٢، الولایه علی البلدان ٦/٢

همچنین فرمانداری در یمامه بود که شاید او تحت اشراف والی و فرماندار بحرین قرار داشت.[۱]

چهارم: یمن

وقتی عثمانﷺ به شهادت رسید و مردم با علیﷺ بیعت کردند، علیﷺ عبید الله بن عباس ﷺ را به فرمانداری یمن منصوب کرد،[۲] و قبل از رسیدن عبیدالله بن عباس به یمن، فرمانداران عثمانﷺ از آنجا بیرون آمدند و بعضی از آنها همراه لشکر جمل با طلحه و زبیرﷺ همراه شدند و در مجهّز کردن لشکر نقش به سزایی داشتند،[۳] عبیدالله بن عباس فرماندار صنعاء و توابع آن بود و سعید بن سعد بن عباده انصاری با او در فرمانداری کمک می‌کرد و فرمانده لشکر بود، [۴] شهادت عثمان ﷺ تاثیر شگرفی بر مسلمین یمن گذاشته بود و آنها از این جنایت ناراحت و متنفر بودند، بنابراین بعضی از اهالی یمن بیعت نکردند و دوست داشتند قاتلان عثمانﷺ را بکشند و چون امر کشتن قاتلان عثمانﷺ به تأخیر افتاد، آنها بعد از واقعه‌ی حکمیت به معاویه نامه نوشتند، بنابراین معاویه بسر بن ارطاه را فرستاد و او توانست با همکاری این دسته‌از مردم برای مدت کوتاهی[۵] بر یمن چیره شود، بعد از آن علی توانست یمن را از لشکر معاویه باز پس بگیرد و باری دیگر عبیدالله بن عباس را به عنوان فرماندار یمن منصوب کرد و تا وقتی که علیﷺ به شهادت رسید عبیدالله والی یمن بود.[۶]

روایت شده که بسربن ارطاه دو پسر عبیدالله بن عباس و برخی از طرفداران علی را در آن جا به قتل رسانید، سپس به سوی شام بازگشت و امیرالمؤمنین علیﷺ جاریه بن قدامه سعدی را به یمن فرستاد و او همان کاری را کرد که به سر کرده بود و او بعضی از دوستداران عثمان را در یمن به قتل رسانید[۷]. ابن کثیر می‌گوید: این خبر نزد سیره نویسان مشهور است، امّا از دیدگاه اینجانب صحت آن قابل تأمل است [۸] و تردیدی نیست که در این

۱- الولایه علی البلدان ۶/۲
۲- تاریخ خلیفة بن خیاط ص ۶
۳- مروج الذهب مسعودی ۳۵۷/۲، الولایة علی البلدان ۶/۲
٤- الاستبصار ابن قدامه مقدسی ص ۹۹، الولایة علی البلدان ۶/۲
۵- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص ۱۰۹
٦- تاریخ طبری ۸۰/۶، ۸۱، الولایة علی البلدان ۷/۲
۷- تاریخ طبری ۵۵/۶
۸- البدایة و النّهایة ۳۳۴/۷

برهه‌افراد بی گناه کشته نشده‌اند، حتی در بصره و صفین وقتی دو طرف با هم جنگیدند افراد بی گناه را نمی‌کشتند، پس چگونه در دوران آتش بس کودکان و بی گناهان را می‌کشته‌اند، بنابراین نمی‌توان این حرفهای متضاد با عرف و ارزش‌ها و دین مسلمین را قبول کرد[1].

پنجم: ولایت شام

در دوران خلافت عمر و عثمانﷺ معاویه ﷺ فرماندار شام بود، وقتی علیﷺ زمام خلافت را به دست گرفت خواست معاویه را عزل کند و عبدالله بن عمر را به فرماندار شام منصوب نماید، امّا عبدالله بن عمر از پذیرفتن فرمانداری شام امتناع ورزید و در این مورد پوزش خواست و خویشاوندی بین آنها را یادآورشد،[2] و امیر المؤمنین علی درخواست عبدالله بن عمر را در خصوص نرفتن به شام پذیرفت و او را مجبور نکرد. امّا روایاتی که‌ادعا می‌کنند که علی بر عبدالله بن عمر به خاطر این که‌او کناره گیری کرد و در کنار علی نایستاد پرخاش کرد، تحریف حقیقت و دروغ است،[3] و نهایت امر در مورد قضیه عبدالله بن عمر و فرمانداری شام این بود که ذهبی از طریق سفیان بن عیینه و او از عمر بن نافع و او از پدرش و او از ابن عمر روایت می‌کند که گفت: علی کسی را نزد من فرستاد و گفت: ای ابا عبد الرّحمن تو کسی هستی که در شام از تو اطاعت می‌کنند، به شام برو تو را به عنوان امیر آن جا مقرر کرده‌ام، گفتم: به یاد خداوند و خویشاوندی و همراهی با رسول خدا ﷺ می‌افتم، این مسئولیت را به من واگذار مکن، امّا علیﷺ نپذیرفت، آنگاه از حفصه کمک گرفتم باز هم نپذیرفت، بنابراین شب هنگام به سوی مکه رفتم.[4] این دلیل قاطعی است بر اینکه عبدالله بن عمر با علی ﷺ بیعت کرده بود، زیرا اگر عبدالله بیعت نکرده بود چگونه می‌خواست او را به عنوان فرماندار منصوب نماید؟ در الاستیعاب ابن عبدالبر از ابی بکر بن ابی جهم و او از ابن عمر روایت می‌کند که به هنگام مرگ گفت: بر هیچ چیزی تأسف نمی‌خورم جز اینکه جنگیدن با گروه شورشیان را همراه علی ترک کردم.[5] این نیز نشانگر آن است که ابن عمر

۱- الانصاف دکتر حامد خلیفة ص ۵۷۵

۲- المصنف ابن ابی شیبه ۴۷۲/۷

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغیث ص ۱۶۰

٤- سیر اعلام النبلاء ۲۲۴/۳

٥- الاستیعاب ۳۲۶/۶

با علی بیعت کرده بود، چون از اینکه همراه علی به جنگ شورشیان نرفته بود پشیمان بود، چرا که عبدالله بن عمر از زمره کسانی بود که‌از فتنه کناره گیری کرد و با کسی نجنگید و اگر او با علی بیعت نکرده بود بیشتر پشیمان می‌شد و آن را نیز به صراحت بیان می‌کرد، چون بیعت کردن و در آمدن در آنچه مردم وارد آن شده‌اند واجب است و بیعت نکردن امری است که خود ابن عمر از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «**من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیّة**»[1] هر کسی بمیرد بدون آن که بیعتی به گردن داشته باشد با مرگ جاهلی مرده است، ولی بیعت با بیرون آمدن همراه علیﷺ برای جنگ فرق داشت، چون این قضیه مورد اختلاف صحابهﷺ بود و بعضی از آن کناره گیری کرده بودند. پس چگونه ممکن است ابن عمر به خاطر عدم حضور در این جنگ پشیمان شود ولی به خاطر عدم بیعت متأسّف نباشد، در صورتی که برای عدم بیعت وعید سخت آمده‌است و اینگونه باطل بودن ادعای بخشی از مورخین مبنی بر اینکه ابن عمر با علی بیعت نکرده آشکار می‌شود، چون ثابت شد که ابن عمر از زمره‌ی کسانی بود که با علی ﷺ بیعت کردند و بلکه ابن عمر ﷺ از مقرّبان علی ﷺ بود که علیﷺ دوست داشت آنها را به عنوان فرماندار منصوب نماید و از آنها کمک بگیرد، چون علی می‌دید که ابن عمر ﷺ صادقانه او را دوست دارد و خیرخواه اوست.[2]

بعد از آن که ابن عمرﷺ از پذیرفتن فرمانداری شام عذر خواهی کرد، امیرالمؤمنین علیﷺ سهل بن حنیف را به جای او فرستاد، اما همین که او به شام نزدیک شد، اسب سواران معاویهﷺ او را گرفتند و به او گفتند: اگر عثمان ﷺ تو را فرستاده خوش آمدی و اگر کسی دیگر تو را فرستاده برگرد[3]. اهالی شام به خاطر شهادت مظلومانه‌ی عثمانﷺ به شدت خشمگین بودند و پیراهن خونین عثمان همراه با انگشتان قطع شده‌ی دست نائله همسر عثمان به هنگام دفاع از عثمانﷺ به شام آورده شده بودند و داستان شهادت عثمانﷺ بسیار دردناک بود و احساسات مردم تحریک و قلب‌ها جریحه دار و چشمها اشکبار بودند. همچنین خبر تسلط شورشیان بر مدینه و فرار بنی امیه به مکّه و دیگر رخدادها اهل شام و در رأس آنها معاویه ﷺ را متاثر کرده بود، از این رو ایشان فکر می‌کرد که وظیفه‌ی اوست که

۱- مسلم، کتاب الامارة ۸۵۱

۲- الانتصار للصحب و الآل ص ۵۰۷

۳- تهذیب تاریخ دمشق ۳۹/۴، خلافة علی بن ابی طالب عبدالحمید علی ۱۱۰

برای گرفتن خون عثمانﷺ از قاتلانش به پاخیزد، چون ولی و صاحب خون عثمانﷺ است و خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣ ﴾ (اسراء/۳۳).

یعنی: هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او این قدرت را داده‌ایم (که قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند بیگمان صاحب خون یاری شونده است.

از این رو معاویه ﷺ مردم را جمع کرد و در مورد عثمانﷺ و اینکه او مظلومانه به دست بیخردان منافقی که از ریختن خون ناحق باکی نداشته‌اند به شهادت رسیده است، سخن گفت و متذکّر شد که آنها عثمانﷺ را در ماه حرام و در شهر حرام کشته بودند، آنگاه مردم شوریدند و این کار را زشت شمردند و صداها بلند شد و در میان این جمع تعدادی از اصحاب رسول خداﷺ حضور داشتند، یکی از اصحاب حاضر در جمع به نام مرّه بن کعبﷺ بلند شد و گفت: اگر حدیثی نبود که از پیامبر شنیده‌ام سخن نمی‌گفتم، پیامبرﷺ روزی فتنه‌ها را یاد شد و متذکر شد که فتنه‌ها نزدیکند، در آن موقع مردی از نزدیک ما عبور کرد که خود را با پارچه‌ای پوشانیده بود، پیامبرﷺ فرمود: «این مرد در آن روز بر هدایت است» من آن مرد دنبال کردم، رفتم ناگهان دیدم که او عثمان بن عفانﷺ است، چهره‌اش را به سوی پیامبر برگرداندم و گفتم: آیا همین است؟ فرمود: بله [۱] و حدیثی دیگر هست که محرّک و انگیزه‌ی قوی برای معاویه ﷺ بود که خون عثمانﷺ را بخواهد، این حدیث را نعمان بن بشیر از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا ﷺ کسی را دنبال عثمان بن عفانﷺ فرستاد، سپس عثمان آمد و پیامبرﷺ رو به او کرد به شانه‌اش دست زد و آخرین سخنی که به او گفت این بود که فرمود: «ای عثمان به زودی خداوند لباسی را به تو می‌پوشاند، اگر منافقان از تو خواستند آن را از تن در آوری آن را در نیاور تا به دیدارم بیایی». سه بار پیامبرﷺ چنین گفت، عرض کردم: ای امیر المؤمنین چرا تا کنون این حدیث را نمی‌گفتی؟ گفت: سوگند به خدا آن را فراموش کرده بودم و به یادم نمی‌آمد، من معاویه ﷺ را از این حدیث با خبر کردم، او قبول نکرد تا آن که نامه‌ای به ام

۱- صحیح سنن ابن ماجه ۲۴/۱

المؤمنین نوشت و از او خواست که این حدیث را برای او بنویسد، آنگاه عایشهﷺ در نامه‌ای این حدیث را برای او نوشت.[۱]

از آنجا که اهل شام به رهبری معاویه بن ابی سفیان به شدت بر اجرای فرمان خداوند در مورد قاتلان عثمانﷺ حریص بودند، علّت اصلی بیعت نکردن آنها با علی بن ابی طالب ﷺ این بود، نه به خاطر اینکه معاویه ﷺ بر فرمانداری شام باقی بماند، یا به خاطر چشم دوختن به خلافت، چون کاملاً می‌دانست که امر خلافت مربوط به شش نفری است که عمربن خطابﷺ به عنوان شورای انتخاب خلیفه بعد از خودش تعیین کرده بود و کاملا می‌دانست که علی ﷺ از او برتر و به خلافت سزاوارتر است،[۲] به دلیل روایتی که‌یحیی بن سلیمان جعفی با سند جیّد از ابی مسلم خولانی روایت می‌کند که او به معاویه ﷺ گفت: شما با علیﷺ همانند و همطراز هستی که با او درگیری؟ معاویه ﷺ گفت: نه سوگند به خدا من می‌دانم که او از من برتر است و از من به امر خلافت سزاوارتر است، ولی آیا شما نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شده است و من پسر عموی او هستم و خون او را می‌خواهم، پس نزد علیﷺ بروید و به او بگوئید: قاتلان عثمان را به من تحویل دهد تا تسلیم او شوم، آنگاه نزد علی آمدند و با او سخن گفتند ولی علیﷺ قاتلان را به معاویه تحویل نداد[۳]. در روایتی دیگر آمده است: نزد علیﷺ آمدند و با او صحبت کردند، علیﷺ گفت: معاویه با من بیعت کند و همراه آنان برای داوری نزد من بیاید، امّا معاویهﷺ امتناع ورزید و نپذیرفت، [۴] امّا روایتی که می‌گویند معاویه به خاطر اعتراض شخصی و طمع‌های دینوی و به علت دشمنی و رقابتی که در دوران جاهلیت بین بنی‌هاشم و بنی امیه بود از بیعت کردن با علیﷺ اباء ورزید و دیگر تهمت‌هایی که به اصحاب پیامبر می‌زنند و نویسندگان معاصر همچون عبّاس محمود عقاد در کتاب (عبقریة علی) و عبدالعزیز الدوری در کتاب (مقدمة فی تأریخ صدر الاسلام) بر اساس این روایت خیال پردازی‌های پوچ و باطل خود را ارائه داده‌اند، باید دانست که اینها روایاتی غیر قابل قبول و متروک می‌باشند که راویان آن از نظر عدالت و حفظ دارای ضعف و عیب هستند.[۵]

۱- مسند احمد، باقی سند الانصارش ۲۴۰۴۵

۲- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص ۱۱۲

۳- فتح الباری ۹۲/۱۳، البداية و النّهاية ۱۲۹/۸

٤- فتح الباری ۹۲/۱۳ استشهاد عثمان ص ۱۶۰

٥- خلافة علی عبدالحمید علی ص ۱۱۲

در تمام دوران خلافت علیﷺ شام در سلطه‌ی معاویه بن ابی سفیانﷺ قرار داشت و علیﷺ نتوانست بر آن چیره شود و یا افرادی را در آن جا به عنوان امیر و فرماندار مستقر کند، در شرق سرزمین شام درگیری‌هایی بین لشکر علی ﷺ و لشکر معاویه ﷺ رخ داد که مهم ترین آن جنگ صفین بود که علیﷺ و معاویهﷺ هر دو در این جنگ شرکت داشتند و این جنگ در سال (۳۷هـ) اتفاق افتاد، امّا این جنگ‌ها مانع ادامه‌ی سلطه معاویهﷺ بر شام نگردید.[1]

ششم: ولایت جزیره

در ایام حکومت عثمانﷺ جزیره یکی از ولایت‌های تابع شام بود و بعد از شهادت عثمانﷺ شام در دست معاویهﷺ و عراق در دست علیﷺ بود، از این رو جزیره با توجه به موقعیت جغرافیایی که داشت و یک طرف آن به عراق و طرف دیگرش به شام متصل بود، همواره محل کشمکش دو گروه بود، [2] و از سویی دیگر تسلط بر آن برای هر دو گروه‌اسان بود، لذا جنگ‌های زیادی بین لشکریان معاویه و لشکریان علی در جزیره در گرفت و هر گروه می‌کوشید بر جزیره مسلط شود و چنین به نظر می‌آید که علی ﷺ توانست برای مدت زمانی بر آن چیره شود[3] و در این مدت ایشان (اشتر) را به عنوان فرماندار جزیره مقرر کرد، او یکی از معروفترین فرمانداران علی در جزیره است،[4] علی چند بار او را به عنوان فرماندار جزیره منصوب نمود و او توانست امور جزیره را سامّان دهد، سپس علیﷺ در سال (سی و هشت هجری) به ناچار اشتر را به عنوان فرماندار به مصر فرستاد، با رفتن اشتر بار دیگر نابسامانی به جزیره برگشت و معاویه برای سیطره بر آن به پا خاست و جنگ‌هایی در جزیره در گرفت[5] معاویه توانست در اواخر سال (سی و نُه) تا حدودی بر جزیره مسلط شود،[6] و جزیره پناهگاهی برای بعضی از کسانی بود که از جنگ در بین علی و معاویه کناره گیری کرده

۱- الولایه علی البلدان ۸/۲
۲- معجم البلدان ۱۳۵/۲
۳- الاخبار الطوال دینوری ص ۱۵۴، الولایه علی البلدان ۸/۲
٤- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۰۰
٥- تاریخ طبری ۵۴/۶
٦- الفتوح ابن اعثم کوفی ۴۵/۴، الکامل ۳۷۹/۳

بودند، [١] و شاید چون جزیره در میان قلمرو دو طرف قرار داشت، آنها آن را برای سکونت برگزیده بودند. اسامی بعضی از کسانی که از سوی علیﷺ به عنوان فرماندار جزیره تعیین شده‌اند ذکر شده است، از آن جمله یکی شبیب [٢] بن عامر و کمیل بن زیاد بود، این دو در مقابله با لشکریان شام که به جزیره حمله می‌کردند نقش به سزایی داشتند، چراکه اینها توانستند از طرف جزیره به شام حمله کنند. [٣]

هفتم: ولایت مصر

عثمانﷺ در حالی به شهادت رسید که فرماندار مصر محمد بن ابی حذیفه بود، او از سوی عثمان ﷺ به فرمانداری منصوب نشده بود، بلکه به زور آنجا فرمانداری را به دست گرفته بود و بعد از وفات عثمان علی او را بر پست فرمانداری مصر باقی گذاشت، با هجوم لشکر معاویه ﷺ به مصر محمد بن ابی حذیفه توسط لشکریان معاویه ﷺ دستگیر و زندانی گردید و سپس کشته شد، [٤] از این رو مدت فرمانداری او در دوران خلافت علی بسیار کوتاه بود. گفته شده که علی ﷺ محمد بن ابی حذیفه را به فرماندار مصر انتخاب نکرد، بلکه او را بر حالتش باقی گذاشت تا اینکه کشته شد، بعد از کشته شدن او علیﷺ قیس بن سعد انصاری را به فرماندار مصر منصوب کرد [٥] به او گفت: به مصر برو تو را به عنوان والی آنجا منصوب کرده‌ام و نزد قوم خود برو و افراد مورد اعتماد خود را گرد آوری کن و کسانی را که دوست داری همراه تو باشند، جمع کن تا لشکری همراه داشته باشی چون این دشمنت را بیشتر می‌ترساند و عزت و افتخار دوستت را بیشتر می‌کند، اگر به خواست خداوند وارد مصر شدی با نیکوکاران آن جا به نیکی رفتار کن و با شک کنندگان و فتنه جویان سخت گیر باش و با عام و خاص به مهربانی رفتار کن، چون نرم خویی نعمت است[٦] زیرکی و فراست و حسن تصرّف قیس در مواضع متعددی نمایان شد، او وقتی به سوی مصر حرکت کرد، گروهی از کسانی که به خاطر کشته شدن عثمانﷺ خشمگین بودند و گروهی از کسانی که در کشتن او شرکت داشتند نیز با او بودند، قبل از اینکه وارد مصر شود سوارانی از مصر به سوی او آمدند و

١- الکامل ٣٨٠/٣
٢- الولایة علی البلدان ٩/٢
٣- الفتوح ابن اعثم کوفی ٥٠/٤- ٥٢ تاریخ طبری ١٩/٦
٤- ولاه مصر کندی ص ٤٢-٤٣، الولایه علی البلدان ٩/٢
٥- ولاة مصر کندی ص ٤٤، النجوم الزاهرة ٩٤/١
٦- الکامل فی التاریخ ٣٥٤/٢

گفتند: تو کیستی؟ گفت: از گروه شکست خوردگان عثمان رضی الله عنه هستم، به دنبال کسی هستم که مرا پناه دهد و به وسیله او یاری شوم، گفتند: تو کیستی؟ گفت: قیس بن سعد، گفتند: برو او به راهش ادامه داد تا اینکه وارد مصر شد. [١] این موضعگیری قیس به او قدرت داد که وارد مصر شود و او بعد از ورود به مصر اعلام کرد که فرمانده و امیر مصر است و اگر او قبل از ورود به این سپاهیان می‌گفت فرماندار مصر است ممکن بود به او اجازه ورود به مصر را ندهند، همانطور که لشکریان شام وقتی دانستند که فرماندار برگزیده‌ی علی رضی الله عنه برای فرمانداری شام اعزام شده نگذاشتند که وارد شام شوند.[٢]

وقتی قیس بن سعد به فسطاط رسید بالای منبر رفت و در میان اهل مصر سخنرانی کرد و برایشان نامه‌ای از سوی علی بن ابی طالب رضی الله عنه را خواند و از آنها خواست که با علی بیعت نمایند[٣] و اینجا بود که اهل مصر به دو گروه تقسیم شدند، گروهی خلافت علی را پذیرفتند و با قیس بیعت کردند و گروهی دیگر توقف نموده و کناره‌گیری کردند، قیس با کسانی که با او بیعت کردند و با کسانی که‌از بیعت کردن امتناع ورزیده بودند حکیمانه و عاقلانه رفتار می‌کرد و آنها را به بیعت کردن مجبور نکرد و به حال خودشان رها کرد، [٤] و به این بسنده نکرد و بلکه هدایای آنها را در همان جایی که بودند می‌فرستاد و گروهی از اینها نزد او آمدند و او با آنان به خوبی رفتار نمود و آنان را گرامی داشت، [٥] این رفتار خوب باعث شد تا جنگ و درگیری بین آنها رخ ندهد و در نتیجه اوضاع مصر آرام شد و قیس توانست امور را سامان دهد، او فرماندهان را منصوب امور خراج و مالیات را منظّم کرد، [٦] و اینگونه توانست ولایت مصر را سامان دهد وهمه طرف‌ها را راضی کند.[٧]

قیس بن سعد در موقعیتی قرار داشت که برای معاویه در شام مزاحمی‌سیاسی و خطری نظامی به حساب می‌آمد، چون مصر به شام نزدیک بود و قیس هم مصر را سامان بخشید و هوشیاری و زیرکی قیس معروف و نام‌آوری برخوردار بود، بنابراین معاویه از حرکات

١- الولاية على البلدان٢/١٠ به نقل از نهاية الارب فی تاريخ العرب نويری
٢- تهذيب تاريخ دمشق ٣٩/٤
٣- الكامل فی التاريخ ٣٥٤/٢
٤- ولاة مصر ص ٤٤، الكامل ٣٥٤/٢
٥- ولاة مصر ص ٤٤
٦- الولاية على البلدان ١١/٢، النجوم الزاهرة ٩٨/١
٧- الولاية على البلدان ١١/٢

نظامی قیس احساس خطر می‌کرد که مبادا به جنگ او بیاید، از این رو برای قیس نامه می‌نوشت و او را تهدید می‌کرد و در عین حال می‌کوشید او را فریب دهد تا به او بپیوندد، امّا قیس به حدّی هوشیارانه این نامه‌ها را پاسخ می‌داد که معاویه نتوانست نیت و موضع او را بفهمد و نامه‌های متعددی بین آنها رد و بدل شد، [1] روایات رافضی از نامه‌های رد و بدل شده بین معاویه و قیس زیادند که ابومخنف در کتاب‌های تاریخ روایت کرده است، امّا این روایات باطل اند و صحت ندارند و کل این روایات را فقط همین رافضی روایت کرده که علمای جرح و تعدیل او را ضعیف قلمداد کرده‌اند و در متن این روایات چیزهای عجیب و غریبی ذکر شده که بارزترین آن مطلبی است که ذیلاً ذکر می‌شود:

۱- پیام علی به اهل مصر که با قیس بن سعد بود و در آن پیام آمده‌است: «بعد از آن دو یک والی زمام امور را به دست گرفت و کارهای تازه‌ای کرد، به خاطر آن امّت به او اعتراض کردند و حکومت را تغییر دادند...» یعنی افراد امت علیه عثمان رضي الله عنه قیام کردند و امت این منکَر را با کشتن عثمان رضي الله عنه تغییر داد، امّا علی رضي الله عنه از گفتن چنین سخنانی پاک و به دور است و علی رضي الله عنه می‌دانست که قاتلان عثمان رضي الله عنه اراذل و اوباش بودند و کشتن عثمان ظلم و فساد بود و گفته‌های علی رضي الله عنه بر همین دلالت می‌نماید، از آن جمله آنچه ابن عساکر روایت کرده:

ابن عساکر روایت کرده که محمد بن حنیفه گفت: هیچگاه از علی رضي الله عنه نشنیدم که از عثمان رضي الله عنه به بدی یاد کند.[2] حاکم و ابن عساکر روایت کرده‌اند که علی رضي الله عنه گفت: بار خدایا از خون عثمان رضي الله عنه اعلام بی گناهی و برائت می‌کنم، سوگند به خدا روزی که عثمان کشته شد عقلم را از دست دادم و خودم را نمی‌شناختم و مردم برای بیعت کردن پیش من آمدند، گفتم: سوگند به خدا از خدا شرم می‌کنم با قومی‌بیعت کنم که مردی را کشته‌اند که پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم به او گفت:« آیا از کسی شرم نکنم که ملائکه از او شرم می‌کنند» سوگند به خدا از خدا شرمم می‌آید که بیعت کنم در حالی که عثمان رضي الله عنه کشته شده و جسدش روی زمین افتاده و هنوز دفن نشده است. مردم از نزد او منصرف شدند تا وقتی که عثمان رضي الله عنه به خاک سپرده شد، بعد از آن باری برگشتند و از من خواستند که با آنها بیعت نمایم، گفتم: بار خدایا از آنچه می‌خواهم انجام دهم می‌ترسم، تصمیم گرفتم و بیعت کردم، وقتی مردم گفتند:

۱- الکامل ۳۵۵/۲، الولایة علی البلدان ۱۱/۲

۲- تاریخ ابن عساکر، شرح حال عثمان ص ۳۹۵

امیرالمؤمنین گویا قلبم شکافته شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت[1] در همین معنا علی اقوال زیادی دارد[2] که آن را در کتابم (تیسیر الکریم المنان فی سیرة امیرالمؤمنین عثمان بن عفان) گرد آورده‌ام.[3]

۲- گفته‌ی قیس بن سعد: «ای مردم ما با کسی بیعت کرده‌ایم که بعد از پیامبر ﷺ بهترین فرد است....» این سخن مردود است، چون ثابت است که ابوبکر و عمر از علیﷺ برتر هستند و این مسئله‌ای بود که در آن زمان هیچ کسی از صحابه و از دیگران در آن شکی نداشتند، بنابراین نسبت دادن این سخن نه به قیس و نه به هیچ کدام از صحابه و تابعین درست و صحیح نیست و این نظریه فقط در میان شیعیان امّامیه‌ی اخیر انتشار یافته است[4]، ابن تیمیه فرمود: شیعیان گذشته اتفاق نظر داشتند بر اینکه ابوبکر و عمر از علی ﷺ برتر هستند، [5] و دلایل زیادی هست که بیانگر این هستند که ابوبکر و عمر از علی ﷺ برترند، از جمله ابن عمر روایت می‌کند که ما در زمان پیامبر ﷺ از بین مردم انتخاب می‌کردیم، قبل از همه ابوبکر و پس از او عمر و سپس عثمانﷺ را برتر می‌دانستیم.[6] احادیث زیادی در این مورد آمده است، [7] حقیقت امر همان طور که قبلاً در روایات صحیح گفته شد این است که معاویه از امیرالمؤمنین خواست قاتلان عثمان را به او تحویل دهد و امیر المؤمنین علی ﷺ را به کشتن عثمان متهم نکرد.

۳- نامه معاویه به قیس بن سعد و اشاره به اینکه علیﷺ در کشتن عثمان طرف ماست، نسبت دادن چنین سخنی به معاویه صحت ندارد، چون بی گناهی علی چنان که قبلاً گفته شد واضح است و معاویه از این بی خبر نبود و می‌دانست که علی بی گناه است، چه برسد به اینکه به قیس بن سعد بگوید که علی این کار را کرده است.

۱- المستدرک ۹۵/۳، ۱۰۳

۲- مرویات ابی مخنف دکتر یحی الیحیی ص ۲۱۱

۳- عثمان بن عفان صلابی ص ۴۰۷-۴۰۹

٤- مرویات ابی مخنف ص ۲۱۱

٥- منهاج السنة ۴/۱ ۲۱۱۱

٦- بخاری ش۳۶۹۷

۷- مرویات ابی مخنف ص ۲۱۲

محمدبن سیرین یکی از بزرگان تابعین و از کسانی که در آن روزگار می‌زیسته، می‌گوید: عثمان کشته شد و هیچ کسی را سراغ ندارم که در آن وقت علی را به کشتن او متهم کرده باشد[1] همچنین می‌گوید روزی که عثمان کشته شد خانه پر از جمعیت بود، عبدالله بن عمر و حسن بن علی در حالی که شمشیر بر گردن آویخته بود در میان حاضران بودند، امّا عثمان قاطعانه از آنها خواست که نجنگند.[2]

ابن شیبه از محمد بن حنیفه روایت می‌کند که علی گفت: خداوند قاتلان عثمان را در کوه و دشت و خشکی و دریا لعنت کند و نصوص زیادی با این مفهوم در این زمینه آمده است، [3] که بر این تاکید می‌نمایند که همه می‌دانستند که علیﷺ به خاطر کشته شدن عثمان ناراحت بود.[4]

۴- امّا آنچه در مورد اتهام معاویه انصار را به خون عثمان، نسبت دادن چنین سخنی به معاویه درست نیست، چون معاویه می‌دانست که انصار همه برای دفاع از عثمان به پا خواستند، ابن سعد روایت می‌کند که زیدبن ثابتﷺ نزد عثمان ﷺ در حالی که در محاصره بود آمد و گفت: این انصار دم دروازه هستند، اگر می‌خواهی ما دوباره یاوران خدا می‌شویم، می‌گوید: عثمان گفت: جنگ نه.[5]

۵- اینکه می‌گوید: معاویه نامه‌ای را به دروغ به قیس نسبت می‌داد، این دروغی است که سرزدن چنین کاری از معاویه پذیرفته نیست چون عرب‌ها دروغ را از زشت ترین صفاتی می‌دانستند و افراد بزرگوار و با شخصیت از آن دوری می‌کردند، ابوسفیان روزگاری که مشرك بود و هرقل از او در مورد پیامبر ﷺ سؤال کرد، ابوسفیان می‌گوید: سوگند به خدا اگر از شرم که دروغی برایم ثبت می‌شود چیزهائی را به دروغ به او نسبت می‌دادم.[6] پس عرب‌ها اینگونه‌از دروغ دوری می‌کردند، در حالی که دروغ نزد مسلمین زشت تر بود بیشتر از آن پرهیز می‌کردند و کسی نمی‌تواند بگوید: او می‌خواست دشمن را فریب دهد و جنگ

١- تاریخ ابن عساکر شرح حال عثمان ص ۳۵ مرویات ابی مخنف ص ۲۱۲

٢- تاریخ ابن عساکر شرح حال عثمان ص ۳۵۰

٣- ابن عساکر نصوص زیادی نقل کرده که بیانگر این اند که علی عثمان را یاری می‌کرد، شرح حال عثمان ص ۳۹۵

٤- مرویات ابی مخنف ص ۹۱۳

٥- طبقات ابن سعد ۷۰/۳

٦- بخاری ش ۷

یعنی فریب دادن، چون فریب دادن دشمن به معنای دروغ گفتن نیست و معاویه هوشیارتر از این بود که چنین کاری بکند.[۱]

۶- روایت این همه نامه بین قیس و معاویه و علی رضي الله عنه به صورت پی در پی و با این دقت خواننده را دچار تردید می‌کند، چون ناقل آن مشخص نیست و کسی او را نمی‌شناسد.[۲]

دکتر یحیی الیحیی می‌گوید: همه بر این اتفاق دارند که قیس بن سعد بن عباده رضي الله عنه از سوی علی رضي الله عنه به فرمانداری مصر منصوب گردیده است[۳] همه کسانی که شرح حال قیس بن سعد را نوشته‌اند این تفاصیل را ذکر نکرده‌اند،[۴] یعنی تفاصیلی که ابومخنف در روایاتش بیان کرده دیگران آن را ذکر نکرده‌اند و حتی مورخین معتبر مصری به آن اشاره‌ای نکرده‌اند[۵] و حال آن که ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون و ابن تغری بردی همه بعد از حذف و اختصار روایت ابی مخنف را از طبری نقل کرده‌اند،[۶] و کندی از عبدالکریم بن حارث روایت می‌کند که گفت: وقتی جایگاه قیس بر معاویه گران آمد برای بعضی از بنی امیه در مدینه نوشت که خداوند به قیس بن سعد پاداش نیک دهد و این را پنهان کنید، زیرا می‌ترسم اگر علی از ارتباط او با گروه ما خبر شود او را عزل کند. آنگاه خبر به علی رسید، کسانی از سران اهل عراق و مدینه که با او بودند به او گفتند: قیس تغییر یافته، علی گفت: وای بر شما او چنین نکرده است مرا بگذارید، گفتند: او را حتماً عزل کن چون او تغییر کرده است و همچنان اصرار ورزیدند تا آن که علی به قیس نوشت: می‌خواهم در کنارم باشی چون به تو نیاز دارم، بنابراین کسی را به جانشین خود تعیین کن و نزد من بیا.[۷]

دکتر یحیی الیحیی در کتاب ارزشمندش «مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری» این روایت را ترجیح داده است و می‌گوید: به دلایل ذیل این روایت راجح است:

۱- ناقل این روایت اهل مصر است و او اوضاع کشورش را از دیگران بهتر می‌داند.

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۱۴

۲- منبع مذکور ص ۲۱۴

۳- تاریخ خلیفه، ص ۲۰۱، فتوح مصر ۲۷۴، ولاه مصر ۴۴۰ سیر اعلام النبلاء ۱۳/۳

٤- طبقات ابن سعد۵۲/۶، تاریخ بغداد ۱۷۷/۱، سیر اعلام النبلا ۱۰۲/۳

٥- فتوح، ولاة مصر، مرویات ابی مخنف ص ۲۰۷

٦- تاریخ ابن خلدون ۱۰۹۲/۴، النجوم الزاهره ۹۷/۱ البدایة و النّهایة ۷/

۷- ولاة مصر ص ۴۵-۴۶ یکی از راویان این روایت مدائنی است که راستگوست و بقیه رجال آن گفته هستند اما روایت مرسل است.

۲- این روایت را مورخ مصری نقل کرده‌است.

۳- از چیزهای عجیب و غریب خالی است.

۴- متن روایت با سیره این مردان همخوانی می‌کند.

۵- در روایت بیان شده که علی در عزل کردن قیس متردّد بود تا اینکه مردم او را تحت فشار قرار دادند، آنگاه خواست که قیس پیش خودش بماند و اینگونه فرمانده ماهر در زمان جنگ فرماندهان ماهر را از خود دور نمی‌کند.[1]

تعیین محمد بن ابوبکر به فرماندار مصر

بعضی از مردم برای آن که رابطه‌ی علیﷺ را با قیس تیره کنند در میان آنها دخالت نمودند تا علی او را عزل کند و در نهایت بعضی از مستشاران علی از او درخواست کردند که قیس را عزل کند و شایعاتی را که در مورد او پخش شده بود، تصدیق کردند و اصرار کردند که علیﷺ او را عزل کند، آنگاه علیﷺ به قیس نامه نوشت که می‌خواهم در کنارم باشی، چون به تو نیاز دارم، بنابراین کسی را به جانشینی خود مقرّر کن و خودت پیش من بیا.[2]

این نامه به منزله‌ی عزل قیس از فرمانداری مصر بود و علی اشتر نخعی را به جای او منصوب کرد.[3] علیﷺ پیش از حرکت اشتر بسوی مصر با او دیدار کرد و در مورد اهل مصر با او سخن گفت و از اوضاع مردم آنجا او را باخبر کرد و گفت: برای فرمانداری مصر جز تو کسی نیست، به آنجا برو رحمت خدا بر تو باد، اگر تو را توصیه نکرده‌ام به خاطر آن است که به دیدگاه و رأی تو اعتماد دارم، از خدا یاری بجوی و نرمی را با سختی بیامیز و جایی که نرم خوئی بهتر است به نرمی رفتار کن و جایی که جز سختی و شدّت کار ساز نیست شدت و سختی را به کارگیر،[4] اشتر به همراه گروهی از یارانش به سوی مصر حرکت کرد، امّا وقتی به اطراف دریای سرخ رسید قبل از اینکه وارد مصر شود جان سپرد، گفته‌اند عسل مسموم به او خورانیدند و او به سبب آن مُرد و بعضی مردم معاویه را متهم کردند که با تحریک او مسموم شده،[5] و این تهمت از طریق صحیحی ثابت نیست و ابن کثیر و ابن

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۱۰

۲- ولاة مصر ۴۶/۴۵

۳- فتوح البلدان ص ۲۲۹، الولایة علی البلدان ۱۲/۲

٤- النجوم الزاهره ۱۰۳/۱

٥- منبع مذکور ۱۰۴/۱، سیر اعلام النبلاء ۳۴/۴

خلدون آن را بعید دانسته‌اند[1] و نیز دکتر یحیی الیحیی[2] آن را بعید دانسته و من نیز به همین قول گرایش دارم.

اشتر قبل از آن که کارش را در مصر شروع کند وفات یافت و با وجود این منابع تاریخی از او به عنوان یکی از فرمانداران علی بن ابی طالب رضی الله عنه در مصر سخن گفته‌اند و بعد از او محمد بن ابوبکر به فرماندار مصر منصوب گردید.[3]

محمد بن ابی بکر قبلاً در زمان عثمان رضی الله عنه در مصر زندگی کرده بود و روایات نشانگر این هستند که محمدبن ابوبکر قبل از اینکه اوّلین فرماندار مصر یعنی قیس، آنجا را ترک کند وارد مصر شد و وقتی به آن جا رسید با قیس به گفتگو پرداخت قیس نصایحی را به محمد تقدیم کرد، به خصوص او را در مورد مردمی که به خاطر کشته شدن عثمان خشمگین بودند و هنوز با علی بیعت نکرده بودند. او را نصیحت کرد و قیس گفت: ای ابا القاسم تو از جانب امیر المؤمنین آمده‌ای و عزل شدنم مرا از نصیحت کردن شما باز نمی‌دارد و من در مورد وظیفه‌ی کنونی شما آگاه هستم، این گروه که با علی و با هیچ کسی بیعت نکرده بودند و کسانی را که به ایشان پیوسته‌اند به حالشان بگذار، اگر نزد تو آمدند آنها را بپذیر، در غیر این صورت آنها را احضارمکن و مردم را به تناسب مقام و جایگاهی که دارند گرامی بدار و اگر توانستی به عیادت بیماران برو و در تشییع جنازه‌ها شرکت کن، چون این کار از جایگاه تو چیزی کم نمی‌کند.[4]

محمد حامل پیام علی رضی الله عنه بود که آن را برای اهل مصر قرائت کرد و برایشان سخنرانی نمود،[5] هنگامی که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را به فرماندار مصر منصوب کرد برای او نامه‌ای نوشت که منحصر به سیاست فرماندار نبود، بلکه ایشان را به سوی خدا دعوت کرد، از جمله در این نامه ذکر نوشته بود: بدان ای محمد اگر چه تو به بهره‌ی خویش از دنیا نیازمندی، امّا به تحصیل بهره‌ی آخرت برای خود نیاز بیشتری داری، اگر دو قضیه برایت پیش آمد یکی برای آخرت و دیگری برای دنیا بود، نخست کار آخرت را انجام بده و باید

۱- البدایة و النّهایة ۳۰۳/۸ و تاریخ ابن خلدون ۱۱۲۵/۴
۲- مرویات ابی مخنف ص ۲۲۴
۳- النجوم الزاهره ۱۰۶/۱
٤- ولامصر ص ۵۰، الولایة علی البلدان ۱۳/۲
۵- الکامل فی التاریخ ۳۵۶/۲

به کار خیر علاقه زیادی داشته باشی و نیّت تو در انجام آن نیک باشد، چون خداوند به بنده به اندازه نیّتش پاداش می‌دهد و اگر بنده خیر و اهل خیر را دوست بدارد و خیر را انجام ندهد، انشاءالله همانند کسی است که آن را انجام داده است، چون پیامبرﷺ وقتی از جنگ تبوک برگشت فرمود: «در مدینه گروههایی هستند که شما هیچ مسیری را طی نکرده‌اید و از هیچ دره‌ای پائین نیامده‌اید مگر اینکه آنها با شما بوده‌اند و تنها چیزی که آنان را از همراهی با شما بازداشته بیماری بوده است»، چون آنان نیّت آمدن به جنگ را داشته‌اند.[1] سپس بدان ای محمد که تو را به عنوان فرماندار بزرگترین لشکر خود یعنی اهل مصر منصوب کرده‌ام و کار مردم را به تو سپرده‌ام، سزاوار است که برای خود بترسی و برای دین خود هوشیار باشی، اگر یک لحظه در روز توانستی به این فکر باشی دریغ مکن. برای راضی کردن هیچ کسی پروردگارت را ناخوشنود مکن، بر ستمگر سخت بگیر و با اهل خیر و نیکوکاران به نرمی رفتار کن و آنان را به خود نزدیک کن و آنان را رازدار خویش و برادرانت بگردان، والسّلام.[2]

محمد بن ابوبکر کار خود را در مصر آغاز کرد، اوّلین ماه فرمانداری او با امنیت و آرامش سپری شد، امّا دیگر کم کم امور تغییر می‌کرد، او به نصیحت قیس عمل نکرد و شروع به تحریک کسانی نمود که با علیﷺ بیعت نکرده بودند، او به آنها نامه نوشت و آنها را به بیعت فرا خواند، امّا آنها درخواست او را نپذیرفتند، بنابراین مردانی را به سوی بعضی از خانه‌هایشان فرستاد و آنها خانه‌هایشان را خراب و اموالشان را غارت نمودند و بعضی از فرزندان آنان را زندانی کردند، از این رو این گروه برای جنگ با محمد بن ابوبکر فعّال شدند.[3]

سپس معاویه لشکری را به فرماندهی عمرو بن عاص برای جنگ با مصر آماده کرد و با مخالفان محمد بن ابوبکر هم‌پیمان شد، آنان نیروهای زیادی برخوردار بودند که حدود ده هزار جنگاور بودند و مسلمه بن مخلد و معاویه بن حدیج نیز در میان آنها بودند [4] و جنگ‌های سختی بین آنها و فرماندار در گرفت. با کشته شدن محمدبن ابوبکر پایان یافتند و لشکریان معاویه بر مصر چیره شدند و اینگونه مصر از قلمرو حکومت علی ﷺ در سال سی و

۱- مسلم کتاب الاماره ۱۵۱۸/۳
۲- تاریخ طبری، منهج علی فی الدعوة الی الله ص ۲۸۲
۳- الکامل فی التاریخ۳۵۷/۲، الولایة علی البلدان ۱۳/۲
٤- تاریخ طبری ۱۱/۶

هشت هجری جدا شد[1] و فقط ابو مخنف شیعه روایت مفصلی در این مورد نقل کرده که تاریخ طبری آن را ذکر کرده‌است، [2] ابو مخنف در این روایت بسیاری از حقایق تاریخی را تحریف کرده و چیزهایی می‌گوید که دیگران نگفته‌اند و بعضی از مورخین به صورت ذیل آن را بیان کرده‌اند:

یعقوبی: بیان جنگ عمروبن عاص با محمدبن ابوبکر و اینکه معاویه، بن حدیج او را دستگیر نمود و به قتل رسانید و سپس جسد او را در لاشه مرده الاغی گذاشت و آتش زد، [3] و مسعودی و ابن حبان [4] به کشتن محمد بن ابوبکر اشاره کرده‌اند، امّا از پرداختن به جزئیات خود داری کرده‌اند و ابن اثیر[5] روایت ابی مخنف در طبری را با حذف نامه معاویه به محمد بن ابوبکر حدف کرده و متن نامه‌های رد و بدل شده بین علی و محمد و حذف جواب محمد بن ابوبکر به نامه‌های معاویه و عمرو بن عاص، ذکر کرده است.

نویری به همان صورت که ابن اثیر واقعه را ذکر نموده‌ان را بیان کرده است، [6] و ابن کثیر نزدیک به آنچه ابن اثیر و نویری نوشته‌اند بیان کرده‌است، امّا ابن خلدون به مفهوم روایات ابی مخنف اشاره کرده است، [7] و ابن تغری بردی روایات ابی مخنف را مختصر نموده است، [8] ولی همه‌این روایات تنها از طریق ابی مخنف نقل شده‌اند و این روایات برای مشوّه نمودن و لکه دار کردن چهره‌ی تاریخ اسلام در آن برهه دست به هم داده‌اند و مشارکت کرده‌اند و نویسندگان معاصر بدون بررسی و پالایش آن را نقل کرده‌اند و در پخش آن سهیم شده‌اند و بسیاری از این دروغ‌ها در اذهان بعضی از فرهنگیان جای گرفته است و اینگونه این روایات بخش جدایی ناپذیری از سلسله مفاهیم غلط شده‌اند که بین مردم شایع و نشر کرده‌اند.

امّا حتی اگر معاویه بن حدیج محمد بن ابی بکر را کشته باشد امّا در حدیث صحیح از عبدالرحمان بن شماسه روایت است که گفت: نزد ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها رفتم،

١- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ١٩، تاریخ طبری ٥/٦

٢- تاریخ طبری ٦/٧ تا ١٨

٣- تاریخ یعقوبی ١٩٤/٢

٤- مروج الذهب ٤٢٠/٢ الثقات ٢٩٧/٢

٥- الکامل ٤٠٩/٢ تا ٤١٤

٦- نهاية الارب ١٠٧/٢٠ – ١١٢

٧- تاریخ ابن خلدون ١١٢٦/٤–١١٢٨

٨- النجوم الزاهره ١٠٧/١–١١٢

فرمود: اهل کجا هستی؟ گفتم: مصر، گفت: در این جنگ ابن حدیج را چگونه یافتید؟ گفتم: او را بهترین فرمانده یافتیم، برده‌ی هر کدام از ما می‌مرد او به آن کس برده‌ای می‌داد و شتر و اسب هر کس از بین می‌رفت به او شتر و اسب می‌داد، عایشه فرمود: اینکه او برادر مرا کشته است مرا از گفتن آنچه از پیامبر ﷺ شنیده‌ام باز نمی‌دارد، پیامبر ﷺ می‌فرمود: «هر کسی در چیزی فرمانده امّت من قرار گرفت و با آنها مهربانی کرد با او مهربانی می‌شود و هر کسی با آنها به سختی رفتار کند با او به سختی رفتار می‌شود »[1].

روایات ابی مخنف در تاریخ طبری در مورد فرمانداری محمد بن ابوبکر در مصر و کشته شدن او چیزهای عجیب و غریبی ذکر شده که بارزترین آنها از این قرار است:

۱- او می‌گوید بعد از واقعه تحکیم، اهل شام با معاویه بر خلافت بیعت کردند. امّا این درست نیست چون ابن عساکر با سندی که راویان آن ثقه هستند از سعید بن عبدالعزیز تنوخی که اگاه ترین فرد در مورد شام بود.[2] روایت می‌کند که گفت: علی ﷺ در عراق امیرالمؤمنین خوانده می‌شود و معاویه در شام امیر گفته می‌شد، وقتی علی ﷺ وفات یافت معاویه را در شام امیر المؤمنین می‌گفتند.[3] پس این روایت بیانگر آن است که با معاویه بر خلافت بیعت نشد مگر بعد از وفات علی ﷺ.

طبری نیز همین را می‌گوید، او در آخر بحث از حوادث سال چهل هجری می‌گوید: در این سال در ایلیا با معاویه به عنوان خلیفه بیعت شد.[4]

ابن کثیر در توضیح این سخن طبری می‌گوید: یعنی وقتی علی ﷺ وفات یافت، اهل شام به پا خواستند و با معاویه به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کردند، چون از دیدگاه آنها دیگر کسی نبود که با او درباره‌ی خلافت درگیر باشد، [5] و اهل شام می‌دانستند که معاویه در امر خلافت با علی ﷺ برابر نیست و با وجود خلیفه بودن علی ﷺ جایز نیست او خلیفه باشد، چون فضیلت و پیشگام بودن و دانش و شجاعت علی ﷺ و سایر برتری‌های او برای اهل شام آشکار و شناخته شده بود، همان طور که فضایل و جایگاه برادران علی ﷺ یعنی ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ و دیگران را می‌دانستند،[6] علاوه بر این نصوص دینی در صورت وجود خلیفه،

۱- مسند ابی عوانه ۱۱۳/۴۰ مسلم ۱۴۵۸/۳
۲- حاکم می‌گوید برای اهل شام همچون مالک برای اهل مدینه‌است، تهذیب التهذیب ۶۰/۴
۳- تاریخ طبری ۷۶/۶
٤- تاریخ دمشق ۳۶۰/۱۶
٥- البداية و النّهاية ۱۶/۸
٦- فتاوی ابن تیمیه ۳۷/۳۵

بیعت با خلیفه‌ای دیگر را منع کرده‌اند. مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «**إذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما**»[1]: (وقتی با دو خلیفه بیعت شد آخری را بکشید) و نصوص زیادی به همین معنا آمده است و امکان ندارد که صحابه رضي الله عنهم با آن مخالفت بورزند.[2]

۲- اینکه عمرو بن عاص با معاویه به توافق رسیدند که تا وقتی زنده‌است مصر تحت فرمانداری او باشد، این داستان را ابن عساکر با سندی روایت کرده که‌یکی از راویان مجهول[3] و ناشناخته‌ای است و ذهبی آن را با صیغه تمریض(کلمه‌ای که به ضعیف بودن اشاره می‌کند و با فعل مجهول بیان می‌شود) روایت کرده‌است، پس در نتیجه روایت صحت و اعتباری ندارد.

۳- متهم کردن محمد بن ابوبکر به اینکه او عثمان رضي الله عنه را با خنجرش کشته است، این هم صحت ندارد و روایات ضعیفی در این مورد آمده است و از آن جا که متن این روایات با روایات صحیح که بیان می‌دارد که قاتل عثمان رضي الله عنه مردی از اهل مصر[4] بوده، مخالف می‌باشند و شاذ و غیر قابل قبول هستند. دکتر یحیی الیحیی عوامل متعددی را بیان کرد، که بی گناهی محمد بن ابی بکر را در مورد کشتن عثمان رضي الله عنه اثبات می‌نمایند. که برخی از این دلایل عبارتند از:

الف- عایشه رضي الله عنها به بصره رفت و خواستار مجازات قاتلان عثمان گردید و اگر چنانچه برادرش یکی از قاتلان می‌بود او به خاطر کشته شدن او ناراحت نمی‌شد.

ب- علی رضي الله عنه قاتلان عثمان رضي الله عنه را لعنت و نفرین می‌کرد و از آنها اعلام بیزاری نمود و به اقتضای این عملکرد ایشان رضي الله عنه باید قاتلان را از خود دور می‌کرد نه اینکه فرماندار را از میان آنها انتخاب کند، حال آن که علی رضي الله عنه محمد بن ابی بکر را به عنوان فرماندار مصر مقرر نمود و اگر محمد از زمره قاتلان عثمان رضي الله عنه می‌بود علی رضي الله عنه او را به فرمانداری منصوب نمی‌کرد.

۱- صحیح مسلم ۱۴۸۰/۳

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۴۱۲

۳- تاریخ و مشق ۲۶۱/۱۳

٤- فتنة مقتل عثمان ۲۰۹/۱

ج- ابن عساکر با سند خود از محمد بن طلحه بن مصرف روایت می‌کند که گفت: از کنانه مولای صفیه بنت یحیی شنیدم که می‌گفت: در حادثه‌ی کشته شدن عثمان حضور داشتم و در آن وقت چهارده ساله بودم، پرسیدند آیا محمد بن ابوبکر هم در ریختن خون عثمان رضی الله عنه مشارکت داشت؟ گفت: پناه به خدا، محمد بن ابوبکر وارد خانه عثمان رضی الله عنه شد، آنگاه عثمان رضی الله عنه گفت: ای برادر زاده‌ام تو قاتل من نخواهی بود، بعد محمد برون رفت و هیچ مشارکتی در قتل او نداشت[1] و آنچه خلیفه بن خیاط و طبری با اسنادی که راویان آن ثقه هستند از حسن بصری روایت کرده‌اند این را تایید می‌کند، آنها از حسن بصری که از کسانی بود که در خانه عثمان رضی الله عنه حضور داشت[2] روایت می‌کنند که می‌گوید: محمد بن ابوبکر ریش عثمان رضی الله عنه را گرفت، عثمان رضی الله عنه گفت: پدرت با من چنین نمی‌کرد، آن وقت محمد او را رها کرد و از خانه بیرون رفت، [3] اینگونه روشن می‌شود که دست محمد بن ابوبکر به خون عثمان رضی الله عنه آلوده نبوده‌است و بی گناهی او در این مورد ثابت می‌شود و پر واضح است که علّت متهم شدن او به قتل عثمان رضی الله عنه این بود که او قبل از شهید شدن عثمان رضی الله عنه وارد خانه‌ی او گردید، [4] و ابن کثیر رحمه‌الله می‌گوید وقتی عثمان رضی الله عنه با محمد بن ابی بکر سخن گفت، او حیا کرد و از شرم برگشت و پشیمان شد و چهره‌اش را پوشاند و از عثمان رضی الله عنه به دفاع پرداخت، امّا ممانعت او فایده‌ای نداشت[5].

د- اینکه معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را به مُثله تهدید کرد، یعنی خواست گوش و بینی او را ببرد و اینکه می‌گویند محمد بن ابی بکر را در لاشه الاغی گذاشته و آتش زدند، هیچیک از این موارد با احکام شریعت سازگاری ندارند، اسلام از مُثله کردن و قطع گوش و بینی کشته شدگان کفار نهی کرده چه برسد به مسلمین، امام مسلم در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که ایشان صلی الله علیه وسلم هرگاه کسی را به عنوان امیر و فرمانده لشکری مقرر می‌کرد او را به تقوای الهی توصیه می‌کرد و سپس می‌فرمود:«به نام خدا در راه خدا بجنگید، با کسانی که به خداوند کفر ورزیده‌اند کار زار کنید، بجنگید و خیانت و عهد

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۴۳

۲- مرویات ابی مخنف ۲۴۴، تهذیب الکمال ۹۷/۶

۳- مرویات ابی مخنف ص ۲۴۴

٤- فتنة مقتل عثمان ۲۰۹/۱

٥- البدایة و النّهایة ۱۹۳/۷

شکنی نکنید و گوش و بینی کشته شدگان را قطع نکنید و نوزاد و کودکی را به قتل نرسانید»[1].

شافعی می‌گوید: اگر مسلمین مشرکان را در جنگ اسیر کردند و خواستند آنها را بکشند، فقط گردنشان را بزنند و از این فراتر نروند، یعنی دست و پا و عضو کسی را قطع نکنند و شکم کسی را پاره ننمایند و کسی را نسوزانند و در آب غرق نکنند، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم از قطع کردن گوش و بینی و اعضا نهی کرده است،[2] آیا می‌توان گفت که صحابه کرام رضی الله عنهم با این دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم مخالفت کرده‌اند؟ حال آن که ابن مسعود رضی الله عنه آنان را اینگونه می‌ستاید که: بهترین افراد این امت بودند، دلهایشان از همه افراد امت پاک تر و علم و دانش آنان بیشتر و تکلفشان کمتر بود، آنان قومی‌بودند که خداوند آنان را برای همراهی پیامبرش و رساندن دینش انتخاب کرده بود، پس در کردار و رفتار خود را شبیه آنان گردانید، قسم به پروردگار کعبه که یاران محمد صلی الله علیه وسلم به راه راست بودند، [3] و ابن ابی حاتم در مورد صحابه رضی الله عنهم می‌گوید: خداوند به تمسک به رهنمود صحابه رضی الله عنهم و گام زدن در مسیر آنان و پیروی از آنان فرمان داده است، چنان که می‌فرماید:

﴿ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥ ﴾

(نساء/۱۱۵)

«و هر کسی (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوستش داشته است، رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است».

صحیح‌ترین روایتی که در مورد سوزاندن محمد بن ابوبکر آمده روایتی است که طبری از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: این فاسق محمد بن ابوبکر در یکی از دره‌های مصردستگیر شد و دخل شکم الاغی قرار داده شد و آتش زده شد[4]، این روایت مرسل است چون حسن بصری در واقع حضور نداشته‌است و همچنین نگفته‌این قضیه را از چه کسی نقل کرده، علاوه بر این در عبارت ذکر نشده که چه کسی او را سوزانده است و همچنین حسن

۱- مسلم ۱۳۵۷/۳

۲- الام ۱۶۲/۴، و نگاه کن به‌اثار العرب فی الفقه‌الاسلامی‌ص ۴۷۹

۳- حلیه‌الاولیا ۳۰۵/۱

٤- المعجم الکبیر ۸۴/۱

بصری محمد بن ابوبکر را به فسق متهم نمی‌کند در حالی آن که او خبر دارد که علی رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را می‌ستود و مقدّم می‌داشت.[۱]

ه- می‌گویند: علی رضی الله عنه گفته: فاسق پسر فاسق، یعنی منظورش معاویه بوده‌است، باید گفت که بیرون آمدن چنین کلماتی از زبان علی رضی الله عنه بعید به نظر می‌آید، زیرا علی رضی الله عنه با معاویه اختلاف داشت نه با پدرش و ابوسفیان رضی الله عنه مسلمان شد و مسلمان خوبی بود و قبل از کشته شدن عثمان رضی الله عنه وفات یافت و در دوران فتنه‌ها زنده نبود[۲] و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴾(فاطر/۱۸): (هیچ کسی بار گناه کسی دیگر را به دوش نمی‌کشد).

صحابه رضی الله عنهم بیش از همه مردم کتاب خدا را می‌دانستند و بیشتر از همه به آن پایبند بودند، پس چگونه چنین کاری به آنان نسبت داده می‌شود.[۳]

و- می‌گوید: وقتی عمروبن عاص محمد بن ابی بکر را خواست، معاویه بن حدیج رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد ﴿ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُوْلَٰٓئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَآءَةٌ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ ﴾ (قمر/۴۳)

آیا کافران شما از اینان بهترند؟! یا اینکه برای شما امّان نامه‌ای در کتاب‌ها (از سوی خدا) نازل شده‌است؟! . یعنی اینکه او محمد بن ابی بکر و غیره را کافر قرار داده است، در صورتی که چنین چیزی از صحابه کسی سراغ ندارد و اختلاف آنها با یکدیگر به جایی نرسیده بود که یکدیگر را کافر بدانند و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه این مطالب را اینگونه توضیح می‌دهد و می‌گوید: «اختلافی که در میان ما پیش آمد به دین ما نرسید»[۴] و همچنین معاویه بن حدیج از لشکریان عمرو بن عاص رضی الله عنه بود و او نمی‌توانست خواسته‌ی فرمانده‌اش را رد کند.[۵]

ز- ابی مخنف روایت می‌کند که محمد بن ابوبکر گفت: عثمان رضی الله عنه ستم کرد و حکم قرآن را پشت سر انداخت ؛ باید بگویم نتوانستم به اصلی دست یابم که صحت نسبت دادن این سخن را به محمد بن ابوبکر اثبات نماید، امّا اظهار برائت عثمان رضی الله عنه از این مسائل چنان

۱- الاستیعاب ۳۴۸/۳

۲- سیر اعلام النبلاء ۱۰۵/۲، مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۴۸

۳- مرویات ابی مخنف ص ۲۴۷

٤- فضائل الصحابه ۷۵۱/۲ و مرویات ابی مخنف ص ۲۴۸

۵- مرویات ابی مخنف ص ۲۴۸

معروف است که نیازی به گفتن ندارد[1] و در کتابم سیره عثمان رضي الله عنه به تفصیل در مورد آن سخن گفته‌ام.

هشتم: ولایت بصره

زمانی که عبدالله بن عامر والی بصره آنجا را ترک کرد و به سوی مکّه رهسپار شد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضي الله عنه عثمان بن حنیف انصاری را به جای او به فرماندار بصره منصوب کرد، عثمان بن حنیف انصاری از منطقه‌اگاه بود، زیرا قبلاً عمر رضي الله عنه او را برای تعیین مقدار خراج به آن جا فرستاده بود، [2] عثمان بن حنیف به سوی بصره رفت و بدون جنگ وارد آن جا شد، امّا اهل بصره به سه گروه تقسیم شدند: گروهی بیعت کردند و وارد جماعت شدند و گروهی کناره‌گیری نمودند و گفتند: نگاه می‌کنیم اهل مدینه چکار می‌کنند، ما نیز همانند آنها عمل می‌کنیم و گروه دیگر بیعت نکردند.[3]

بعد از آن که عثمان بن حنیف فرمانداری بصره را به عهده گرفت، طولی نکشید که لشکر طلحه و زبیر و عایشه قبل از جنگ جمل و کسانی که به قصد مطالبه خون عثمان بیرون آمده بودند وارد بصره شدند و اوضاع متحوّل گردید و جنگ شروع شد و آنگاه عثمان بن حنیف به سوی علی رضي الله عنه رفت و او را در راهی که به بصره منتهی می‌شد کمی پیش از جنگ جمل ملاقات نمود و اینگونه فرمانداری عثمان بن حنیف در بصره پایان یافت.

اندکی پیش از جنگ جمل علی بن ابی طالب رضي الله عنه به بصره رسید و مدت کوتاهی در آن اقامت گزید که در همین مدت جنگ جمل به وقوع پیوست - که در مورد آن به تفصیل سخن گفته خواهد شد- و هنگامی که علی بن ابی طالب خواست از بصره خارج شود عبدالله بن عباس رضي الله عنه را فرماندار بصره قرار داد و به همراه عبدالله بن عباس زیاد بن ابیه را به عنوان مسئول گرفتن خراج در آن جا مقرر کرد و از آن جا که‌از مهارت کاری و زیرکی سیاسی زیاد با خبر بود علی رضي الله عنه به ابن عباس فرمان داد که در کارها با زیاد مشورت کند، [4] و نیز علی نصایحی را به ابن عباس توصیه کرد؛ از جمله به او گفت: «تو را به تقوای الهی و رفتار

۱- منبع سابق.

۲- سیر اعلام النبلاء ۳۲۰/۲

۳- خلافة علی عبدالحمید علی ص ۱۰۷، تاریخ طبری ۴۹۲/۵

٤- تاریخ طبری ۵۸۰/۵

عادلانه با کسانی که خداوند تو را مسئول آنها قرار داده توصیه می‌نمایم، در برخورد با مردم و فرامین خود با سعه‌ی صدر با مردم رفتار کن و از کینه جویی دوری کن، زیرا کینه‌ها دل را می‌میراند و حق را می‌کشد و بدان که آنچه تو را به خدا نزدیک می‌نماید تو را از جهنم دور می‌کند و آنچه تو را به دوزخ نزدیک می‌کند از خداوند دورت می‌نماید و خداوند را بسیار یاد کن و از غافلان مباش»[1].

ابن عباس وظایف فرمانداری خویش را شروع کرد و او یکی از صحابه هایی بود که به دانش وسیع و گسترده‌اش در فقه و تفسیر معروف است و ایشان مهارت خویش را در اداره امور با تحکیم و تثبت امنیت در سجستان که تابع ولایت بصره بود و تأمین امنیّت در ولایت فارس به اثبات رسانید، ایشان جهت برقراری امنیت در فارس زیاد بن ابیه را به عنوان فرماندار آن جا مقرر کرد و همچنین وقتی از بصره بیرون رفت زیاد را به جانشین خود در آنجا تعیین کرد و توانست از لحاظ امنیت آنجا را کنترل نماید، لذا عبدالله بن عباس یکی از مهم ترین افراد علیﷺ به شمار می‌آید و ایشان علیﷺ را در مواقع خطرناک همراهی می‌کرد و خیر خواه و مدافع و مورد اعتماد امیر المؤمنین بود و از او مشورت می‌خواست. فرمانداری ابن عباس در بصره تا سال (۳۹هـ) ادامه‌یافت و رئیس پلیس و مسئول أخذ مالیات با او همکاری می‌کردند و در بعضی روایات آمده که او تا زمان کشته شدن علیﷺ همچنان بر پست فرمانداری بصره باقی ماند، طبری در حوادث سال(۴۰هـ) می‌گوید: در این سال عبدالله بن عباس از بصره بیرون آمد و به مکه رفت، چنانکه بیشتر سیره نگاران همین را گفته‌اند و بعضی این را انکار کرده و ادعا می‌کنند که او تا شهادت علی ﷺ از سوی او فرماندار بصره بود و بعد از کشته شدن علیﷺ هم وقتی که حسنﷺ با معاویه صلح کرد ابن عباس بصره را ترک گفت و به مکه رفت.[2]

ویژگی‌های یک رهبر ربانی از قبیل علم و هوشیاری و بردباری و قاطعیت و دیگر صفت‌های رهبری در شخصیت ابن عباس فراهم بودند، امّا از آن جا که پیامبرﷺ برای او دعا کرده بود که خداوند آگاهی دینی و علم تفسیر قرآن را به او ارزانی نماید به علم و فقه معروف بود و همچنین عامل دوم شهرت او در فقه و تفسیر این بود که ایشان علم را از بزرگان صحابه فرا گرفته بود و توانایی خاصی در اجتهاد و استنباط داشت و به تفسیر اهمیت زیادی می‌داد و در تعلیم شاگردانش روش ویژه و بارزی داشت و برای نشر و گسترش علم و

۱- وقعه صفین منقری ص ۱۰۵، الولایة علی البلدان ۱۵/۲

۲- تاریخ طبری ۵۶/۶

دانش بسیار کوشا بود و به همین منظور سفرهایی انجام داد و نیز مدتی طولانی زیست، همچنین از عوامل شهرت ایشان نزدیکی او به عمرﷺ بود، زیرا وقتی عمرﷺ متوجه هوش سرشار و نجابت ایشان شد توجه خاصی به او مبذول داشت و او را نزدیک خود می‌نشاند و با او مشورت می‌کرد و اگر در مورد آیات دچار مشکلی می‌شد رای و نظر او را می‌پذیرفت، و ابن عباس که هنوز هم جوان بود برخورد و رفتار عمرﷺ او را تشویق می‌کرد، بیشتر به تحصیل علوم بپردازد و پیشرفت نماید.

عامر شعبی از ابن عباسﷺ روایت می‌کند که گفت: پدرم به من گفت: پسرم می‌بینم امیر المؤمنین تو را به خود نزدیک می‌کند و با تو تنها می‌نشیند و سخن می‌گوید و وقتی با اصحاب رسول خدا رایزنی می‌نماید نظر تو را نیز می‌خواهد، بنابراین تو را به سه چیز سفارش می‌کنم: از خدا بترس و هیچ رازی از رازهای امیر المؤمنین را فاش مکن و هیچگاه با او دروغ مگو و پیش او غیبت هیچ کس را مکن[1].

عمر ﷺ او را در کنار بزرگان صحابهﷺ جای می‌داد، چون می‌دانست که او تیزفهم است و فکر خوبی دارد و استدلال‌های دقیقی می‌نماید، ابن عباسﷺ می‌گوید: عمرﷺ مرا همراه با اصحاب پیامبر ﷺ سؤال می‌کرد و می‌گفت: چیزی نگو تا آنان سخن بگویند، وقتی من سخن می‌گفتم می‌گفت: شما نمی‌توانید سخنی مثل این جوان بگوئید، [2] از آن جا که ابن عباس خیلی با ادب بود هر گاه در مجلسی می‌نشست که افراد بزرگتر از او در آن جا حضور داشتند، سخن نمی‌گفت مگر وقتی که به او اجازه سخن گفتن داده می‌شد. عمر ﷺ این را احساس می‌کرد و او را تشویق می‌کرد که حرف بزند و در راه فراگیری علم و دانش تشویق شود، [3] عمر ﷺ جلسه‌ای تشکیل می‌داد و جوانان را تعلیم می‌داد و از میان همه جوانان ابن عباس نزد عمرﷺ مقدّم بود، عبدالرحمان بن زید می‌گوید: عمر بن خطابﷺ وقتی نمازهای نفل را تمام می‌کرد در جایی متعلق به او که درآنجا خرما خشک می‌کردند وارد می‌شد و به دنبال جوانانی می‌فرستاد که قرآن را خوانده بودند، یکی از این جوانان ابن عباس بود، آنگاه جوانان می‌آمدند و قرآن می‌خواندند و آن را از یکدیگر فرا می‌گرفتند، وقت ظهر ما بر می‌گشتیم، می‌گوید: قرآن خواندند تا اینکه به این آیه رسیدند که می‌فرماید:

۱- الحلیه ۳۱۸/۱۰، تفسیر التابعین ۳۷۶/۱

۲- المستدرک ۵۳/۳

۳- تفسیر التابعین ۳۷۷/۱

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتْهُ ٱلْعِزَّةُ بِٱلْإِثْمِ ۚ فَحَسْبُهُۥ جَهَنَّمُ ۚ وَلَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ رَءُوفٌۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾ ﴾

(بقره/۲۰۶-۲۰۷)

و هنگامی که بدو گفته می‌شود: از خدا بترس (و اقوال و افعال برابر دار، و به جای افساد اصلاح کن)، عظمت (و نخوت، سراپای) او را فرا می‌گیرد و (غرور) گناه (او را به بزهکاری وادار) می‌کند. پس دوزخ او را بسنده‌است و چه بد جایگاهی است. در میان مردم کسی‌یافته می‌شود که جان خود را در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد (و رضایت الله را بالاتر از دنیا و مافیها می‌شمارد و همه چیز خود را در راه کسب آن تقدیم می‌دارد) و خداوندگار نسبت به بندگان بس مهربان است.

پس از قرائت این آیه ابن عباس به یکی از کسانی که در کنارش بودند گفت: دو مرد با یکدیگر درگیرد شدند، عمرﷺ سخن ابن عباس را شنید و گفت: چه گفتی؟ او گفت: چیزی نیست ای امیرالمؤمنین، گفت چه گفتی؟ دو مرد با یکدیگر درگیر شدند؟ عبدالرحمان بن زید می‌گوید: وقتی ابن عباسﷺ این را دید گفت: به نظر من در اینجا کسی که به تقوای الهی امر می‌شود و عظمت و نخوت او را فرا می‌گیرد و به گناه وادار می‌کند و کسی که جان خود را در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد، این یکی بلند می‌شود و دیگری را به تقوای الهی فرمان می‌دهد و وقتی او قبول نکند و تکبر و نخوت او را وادار به گناه نماید، این می‌گوید: من خویشتن را خریداری می‌کنم و اینگونه دو مرد با هم درگیر می‌شوند، آنگاه عمرﷺ گفت: آفرین بر تو ای ابن عباس[1].

عمرﷺ ابن عباس را در مورد چیزی از قرآن می‌پرسید و می‌گفت: غواصی کن ای غواص،[2] بلکه هر گاه قضایای مشکل نزد عمر ﷺ مطرح می‌شد به ابن عباسﷺ می‌گفت: قضیه مشکلی برای ما پیش آمده و تو برای آن قضه و امثال آن درست شده‌ای، آنگاه نظر ابن عباس را می‌پذیرفت و هرگاه قضیه‌ی پیچیده‌ای پیش می‌آمد، او جز ابن عباس را فرا نمی‌خواند،[3] از سعد بن ابی وقاص روایت است که گفت: هیچ کسی را ندیده‌ام که چون ابن عباس دارای حضور ذهن علم و بردباری باشد و عمربن خطابﷺ را دیدم که او را برای حل

۱- تفسیر طبری ۲۴۵/۴، الدرالمنثور ۵۷۱/۱

۲- فضائل الصحابه‌احمد ۹۸۱/۱ ش ۱۴۰

۳- تفسیر التابعین ۳۷/۱

مسائل مشکل فرا می‌خواند و می‌گفت: مسئله مشکلی برایت مطرح می‌شود و وقتی ابن عباس آن را حل می‌کرد عمر از سخن او فراتر نمی‌رفت و حال آن که‌اهل بدر و مهاجرین و انصاری حضور داشتند، [1] و عمر رضی‌الله عنه ابن عباس را اینگونه توصیف می‌کرد و می‌گفت: این جوان بزرگی است، زبانی گویا و قلبی خردمند دارد، [2] و طلحه بن عبیدالله می‌گوید: هیچگاه عمربن خطاب را ندیدم که کسی را بر ابن عباس مقدم بدارد، [3] و ابن عباس همواره همدم و مصاحب عمر رضی‌الله عنه بود و به شدت علاقه مند بود که‌از او سؤال کند و از او یاد بگیرد، از این رو ابن عباس رضی‌الله عنه بیش از همه صحابه تفسیر و دانش عمر رضی‌الله عنه را نقل و روایت کرده است و بعضی از علما گفته‌اند: ابن عباس بیشتر علم و دانش خود را از عمر رضی‌الله عنه فرا گرفته‌است، خداوند از همه آنان راضی و خوشنود باد.[4]

عمر رضی‌الله عنه با اهتمام به ابن عباس او را کمک می‌کرد تا در راه علم پیشرفت کند، به خصوص در تفسیر، [5] بنابراین مدرسه‌ی مکّی در دوران تابعین به حضور دانشمند امّت و ترجمان قرآن حضرت ابن عباس رضی‌الله عنه مفتخر گردید، [6] و ابن عباس در دوران خلافت عثمان رضی‌الله عنه از مقربان خلیفه بود و ایشان رضی‌الله عنه ابن عباس را در سال شهادتش سرپرست کاروان حج منصوب کرد تا حج را همراه مردم بگذراند، [7] امّا می‌بینیم که بعضی از کسانی که تحت تأثیر مکتب خاورشناسی قرارگرفته‌اند سیمای زیبای دانشمند امّت را مشوّه کرده و دروغ‌ها و یاوه‌هایی را به ایشان نسبت داده و سیره‌ی ایشان را لکه دار جلوه می‌دهند، ولی باید دانست که مکتب خاورشناسی در بخش مربوط به دوران خلفای راشدین و تاریخ صدراسلام ادامه دهنده‌ی راه مورخین امّامیه و شیعیان افراطی است که روایات و اخبار دروغین از سوی خود ساخته و سیره‌ی صحابه‌ی کرام را با آن آلوده‌اند، آنگاه پس از آنها مستشرقین آمدند و این اخبار و روایت دروغین را زنده کرده‌اند و با شیوه‌ی جدیدی ارائه می‌کنند و با این حال (به منظور زیبا جلوه دادن زشتیهای خود) دم از واقعگرایی و منطق و پژوهش علمی‌می‌زنند، حال

١- طبقات ابن سعد ٣٦٩/٢

٢ تفسیر التابعین ٣٧٩/١، فضائل الصحابه ١٥٥٥

٣- طبقات ابن سعد ٣٧٠/٢

٤- تفسیر التابعین ٣٧٠/٢

٥- تفسیر التابعین ٥٠٦/١

٦- فصل الخطاب فی سیرة امیرالمؤمنین عمربن خطاب صلابی ص ٢٢٠

٧- تاریخ طبری ٤٢٥/٥- ٤٣١

آن که همه‌اینها دروغ هستند، امّا متاسفانه بسیاری از پژوهشگر نمایان و ادیبان و مورخین تحت تأثیر آن قرارگرفته‌اند، از این رو در کتابهای معاصر تاریخ و ادبیات که به دور از شیوه اهل سنّت و آغشته به شیوه‌ی مستشرقین می‌باشند، می‌بینید که به صورت عجیبی سیمای صحابه تخریب شده‌است، به عنوان مثال این کتاب‌ها ادعا کرده‌اند که عبدالله بن عباسﷺ اموال مسلمین را در بصره به یغما برده‌است و به پسر عمویش علی ﷺ خیانت کرد و همراه با این اموال مسروقه به مکه گریخته و بعد از آن که با علی بوده می‌خواسته به معاویه بپیوندد،[1] آری طه حسین در کتابش الفتنه‌الکبری (علی و بنوه) با کمال بی شرمی‌این را ذکر کرده است و عباراتی که طه حسین در کتابش (علی و بنوه) آورده برخی به صورت ذیل می‌باشند:

١- طه حسین می‌گوید: ابن عباس از امور دینی و دنیوی آگاه بود و در میان بنی‌هاشم و قریش جایگاه ویژه‌ای داشت وچنین جایگاهی سزاوار بود که او را از انحراف نسبت به پسر عمویش مصون دارد.[2]

٢- ابن عباسﷺ دید که ستاره پسر عمویش در حال غروب است و ستاره معاویه درخشش می‌گیرد بنابراین در بصره نشست و بیش از اینکه به پسر عمویش فکر کند به خودش می‌اندیشید.[3]

٣- و می‌گوید: گرچه ابن عباسﷺ مدت کوتاهی پسر عمویش را فراموش کرد، امّا نه کم و نه بیش خویش را فراموش نکرد و خود را در جایگاهی قرار نداد که بایستی مدت کوتاهی در آن قرار می‌داد و آن اینکه از طرف علی فرماندار یکی از شهرهای مسلمین باشد.[4]

دیگر دروغ‌ها و یاوه‌هایی که گویندگان آن بر روایات ضعیف و ساختگی تکیه کرده‌اند و برای ابن عباس همین افتخار کافی است که پیامبر ﷺ به او گفت: بار خدایا او را تفسیر قرآن بیاموز و او را در دین آگاهی بده.[5]

١- اباطيل يجب ان تمحى من التاريخ ص ١٩١
٢- الفتنة الكبرى (على و بنوه) ص ١٢١
٣- منبع قبل ص ١٢٢
٤- همان منبع ص ١٢٦
٥- طبرانی ش ١٠٥٨٧

بعد از آن که علی ﷺ بصره را به قصد کوفه ترک کرد، ابن عباس همچنان فرماندار بصره بود و اندکی پیش از جنگ صفین به علیﷺ پیوست و زیاد را به عنوان جانشین خود در بصره مستقر کرد.[١]

ابن عباس در دوران فرمانداری خود کارهای متعددی انجام داد که مهمترین آن ترتیب امور سجستان بود. فرماندار سجستان به دست گروهی از شورشیان کشته شد، آنگاه ابن عباس به دستور علیﷺ مجموعه‌ای از لشکریان بصره را به آن جا فرستاد و آنها توانستند در آن جا شورشیان را سرکوب کنند و امنیت را در آنجا بر قرار نمایند[٢] همان طور که‌ابن عباس و لشکریان بصره در جنگ صفین در کنار علیﷺ نقش چشم گیری ایفا کردند[٣].

همچنین ابن عباسﷺ امور بعضی از مناطق تابعه را ترتیب داد و از سوی خود بر آن جاها فرماندهانی تعیین کرد، ایشان زیاد بن ابیه را به فارس فرستاد و زیاد امور فارس را سامان بخشید و توانست اهالی آن را پس از نافرمانی ادب کند، [٤] در ایام فرمانداری ابن عباس اهل اصطخر خیانت کردند، لذا ایشان به جنگ با آنها برخاست و ادبشان کرد و در سال (٣٨هـ) معاویه‌ابن ابی سفیان مردی را به بصره فرستاد تا در میان مردم آنجا برای معاویه تبلیغات کند و مردم را به او فراخواند، امّا زیاد بن ابیه نایب ابن عباس توانست با آن مرد مقاومت کند و او را تعقیب نماید و در نهایت موفق شد و آن مرد در یکی از خانه‌های بصره کشته شد[٥].

ابن عباس علیﷺ را در بسیاری از فعالیت‌ها و تحرکات ایشان در نواحی عراق همراهی می‌کرد و هرگاه اتفاقی می‌افتاد و ابن عباس در بصره بود. علیﷺ با فرستادن نامه‌او را آگاه می‌کرد و علیﷺ همواره با ابن عباس نامه نگاری می‌کرد و در بسیاری از قضایا نظر وی را جویا می‌شد و همچنین ابن عباسﷺ در مورد امور فرمانداری خویش برای علیﷺ نامه می‌نوشت و در سال (٣٨هـ) علیﷺ ابن عباس را به نیابت از خود به حج فرستاد و طبق نظر طبری تا زمان به شهادت رسیدن علیﷺ ابن عباس فرماندار بصره بود و در ایام خلافت

١- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ٢٠١، الولایة علی البلدان ١٦/٢

٢- الکامل فی التاریخ ٣٥١/٢-٣٥٢

٣- تاریخ طبری ٥٢/٦-٥٣

٤- الاخبار الطوال، ص ٢٠٥، الولایة علی البلدان ١٦/٢

٥- الولایة علی البلدان ١٦/٢

علی رضی الله عنه و الی بصره دارای مجموعه‌ای همکار داشت که قاضی و رئیس پلیس و مسئول جمع آوری مالیات از زمره آنان بودند و همچنین مجموعه از شهرهای فارس تابع ولایت بصره بودند.

از آنچه گذشت برای ما روشن می‌شود که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از بیعت با مردم بلافاصله ابن عامر فرماندار عثمان در بصره را عزل کرد و به جایش عثمان بن حنیف را قرار داد، امّا واقعه جمل در بصره وضعیت بغرنج و پیچیده‌ای ایجاد کرد که در نتیجه بصره از تسلّط عثمان خارج شد و عثمان بن حنیف به ناچار بصره را تا وقتی که علی رضی الله عنه آمد ترک کرد و بعد از جنگ جمل علی رضی الله عنه امور بصره را سامان داد، [1] همان طور که به دنبال حرکت خوارج نابسامانی‌هایی در بصره پدید آمد و همچنین در اثنای تلاش معاویه برای مسلط شدن بر بصره بحران در آن بوجود آمد، امّا با وجود این بصره همچنان به عنوان یکی از ایالت‌های تابع خلافت علی رضی الله عنه در دوران حکومتش باقی ماند و مخالفانش نتوانستند بر آن چیره شوند، [2] و توانمندیهای فرماندهی و رهبری ابن عباس در بصره آشکار گردید و ابن عباس رضی الله عنه از همراهی علی رضی الله عنه سودمند شد و از ایشان بسیار متأثر گردید و علی رضی الله عنه گاه گاهی به موعظه و راهنمایی و نصیحت وی می‌پرداخت تا جایی که ابن عباس می‌گوید: بعد از سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سخن هیچ کسی چنان استفاده نبرده‌ام که از نامه‌ی علی استفاده کردم و برایم نوشت بود: «انسان به خاطر از دست دادن آنچه نتوانسته به دست بیاورد ناراحت می‌شود و از موفقیت‌ها شاد می‌گردد، بنابراین باید برای موفقیت‌های آخرت شاد شوی و به خاطر از دست دادن امور آخرت متأسف شوی و برای آنچه از دنیا به دست آورده‌ای نباید زیاد خوشحال شوی و به خاطر از دست دادن دنیا غمگین مباش و باید دغدغه خاطرت برای پس از مرگ باشد».[3]

ابن عباس اهل شب زنده داری بود، از ابن ملیکه روایت است که گفت: از مکه تا مدینه با ابن عباس همراه شدم، او دو رکعت نماز می‌خواند، آنگاه نیمه شب بلند می‌شد و قرآن را با ترتیل می‌خواند و به شدت گریه می‌کرد و می‌نالید، [4] و ایشان رضی الله عنه به قدری گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت و اثر اشک‌هایش بر گونه‌هایش نمایان بود، از ابی رجاء روایت است که

۱- الولایة علی البلدان ۱۷/۲

۲- منبع سابق.

۳- صفة الصفوة ۳۲۷/۱

٤- سیر اعلام النبلاء ۳۵۲/۳

گفت: ابن عباس را دیدم در حالی که زیر چشمانش از فرط گریه کردن همچون تسمه‌های خشک کفش بود. [١] همچنین ابن عباس روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه می‌گرفت، از سعیدبن ابی سعید روایت است که گفت: نزد ابن عباس بودم مردی آمد و گفت: ای ابن عباس، چگونه روزه می‌گیری؟ گفت: روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گیرم، گفت: چرا؟ چون اعمال در این دو روز به نزد خدا برده می‌شوند، بنابراین دوست دارم در حالی اعمال من نزد خدا برده شوند که روزه هستم. [٢]

ابن عباس بزرگ منش و سخاوتمند و بخشنده بود و جایگاه و مقام پیشکامان را گرامی‌می‌داشت، ابو ایوب انصاری رضی الله عنه گرفتار بحرانی مالی قرار گرفت و بدهکاری بر دوش او سنگینی می‌کرد، نزد ابن عباس رفت، ابن عباس خانه‌اش را برای او خالی کرد و گفت: با تو همان کاری می‌کنم که شما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادی، سپس گفت: چقدر بدهکار هستی؟ ابوایوب گفت: بیست هزار، ابن عباس چهل هزار و بیست برده و هر چه در خانه داشت به او داد. [٣]

ایشان از شیواترین مردم بود و قدرت عجیبی در تفهیم شنوندگان داشت، اعمش می‌گوید:

ابووائل به می‌گفت: ابن عباس رضی الله عنه که در موسم حج امیر ما بود سخنرانی کرد و از سوره‌ی نور آغاز کرد، آیه را می‌خواند و تفسیر می‌کرد، من می‌گفتم: تاکنون سخنی مثل سخن این مرد نشنیده‌ام، اگر فارس و روم و ترک‌ها سخنان او را بشنوند مسلمان می‌شوند، [٤] همچنین ابن عباس از زیباترین و شیواترین و آگاه ترین مردم بود، مسروق می‌گوید: هرگاه ابن عباس رضی الله عنه را می‌دیدم می‌گفتم: زیباترین مردم است و وقتی حرف می‌زد می‌گفتم شیواترین مردم است و وقتی حدیث می‌گفت، می‌گفتم بزرگ ترین مردم است، [٥] قاسم بن محمد

١- منبع سابق ٣ /٣٥٢
٢- سیر اعلام النبلاء ٣/٣٥٢
٣- سیر اعلام النبلاء ٣/٣٥١، الحلیه ١/٣٢٤
٤- منبع سابق.
٥- سیر اعلام النبلاء ٣/٣٥١

می‌گوید: هیچگاه در مجلس ابن عباس سخن پوچی را نشنیده‌ام، [١] و ایشان پیش از مرگ نابینا شد و در این مورد شعر سرود:

إن يأخذ الله من عيني نورهما ففي لساني وقلبي منهما نور
قلبي ذكي وعقلي غير ذي دخل وفي فمي‌صارم كالسيف مأثور [٢]

اگر خداوند نور چشمانم را گرفته، در زبان و قلبم روشنایی چشمانم باقی هستند.
قلبم بیدار و عقلم سالم و زبانم چون شمشیر بران است.

ابن عباس رضی الله عنه نمونه شگفت انگیز یک عالم ربانی و رهبر ورزیده و فرمانده عادل است و او یکی از افراد موثر در حوادث زمان خود بود و خلاصه اینکه او یکی از بهترین نمونه‌ها و الگوها برای وارثان پیامبران است.

نهم: ولایت کوفه

وقتی عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید ابوموسی اشعری از سوی ایشان فرماندار کوفه بود و بعد از آن که با علی رضی الله عنه بر خلافت بیعت شد، ایشان همچنان ابوموسی اشعری را بر فرمانداری کوفه باقی گذاشت و ابوموسی اشعری از مردم کوفه برای علی رضی الله عنه بیعت گرفت و موضع اهل کوفه را در نامه به اطلاع علی رضی الله عنه رسانید چنان که بسیاری از اهل کوفه بیعت کردند، [٣] و هنگامی‌که امیر المؤمنین رضی الله عنه از مدینه به سوی عراق حرکت کرد به طور ویژه‌ای در مورد ابوموسی می‌پرسید و در میان راه مردی از اهل کوفه با ایشان دیدار کرد و امیرالمؤمنین رضی الله عنه از او در مورد ابوموسی سؤال کرد؟ او گفت: اگر خواهان صلح باشی ابوموسی مرد صلح است و اگر خواهان جنگ باشی او مرد جنگ نیست، امیرالمؤمنین گفت: سوگند به خدا که چیزی جز اصلاح نمی‌خواهم، مرد گفت: تو را با خبر کردم. [٤]

بعداً روشن شد که ابوموسی به صلح و مسالمت و عدم جنگ بین مسلمین تمایل دارد و علی رضی الله عنه قبل از جنگ جمل محمد بن ابوبکر و عمار بن یاسر و حسن بن علی و دیگران را در گروههای مختلفی برای پرسیدن اهل کوفه فرستاد - که به تفصیل در مورد آن سخن گفته خواهد شد- آنگاه اهل کوفه از ابوموسی پرسیدند که چه موضعی اتخاذ کنند و با او در مورد

١- منبع پیشین
٢-منبع سابقز
٣- تاریخ طبری ٤٦٧/٧
٤- منبع سابق ٥١١/٥

حرکت برای جنگ مشورت کردند، او گفت: راه آخرت این است که بنشینید و راه دنیا این است که برای جنگ بیرون روید و شما بهتر می‌دانید، [1] و بعد از آن شمار زیادی از اهل کوفه پس از گفتگوهای متعدد و طولانی با حسن رضي الله عنه پذیرفتند که همراه ایشان برای جنگ بیرون بیایند و گفته شده که تقریبا نُه هزار نفر همراه ایشان برای جنگیدن از کوفه بیرون آمدند، [2] و شماری از روایات به این اشاره دارند که فرمانداری ابوموسی بر کوفه در همین برهه از زمان و اندکی پیش از جنگ جمل پایان یافت و بعضی از روایات می‌گویند: که اشتر «او یکی از فرماندهان علی بود» ابوموسی و فرزندانش را از قصر کوفه بیرون راند و بر آن چیره شد، [3] و بعضی از روایات می‌گویند که علی رضي الله عنه نامه‌ای نوشت و ابوموسی را عزل کرد و به جای او قرضه بن کعب انصاری را به عنوان فرماندار کوفه منصوب کرد.[4]

سپس بعد از جنگ جمل علی بن ابی طالب رضي الله عنه به کوفه آمد و کوفه پایگاه خلافت گردید و در نتیجه ایشان خودش به طور مستقیم اوضاع کوفه و شهرهای تابعه را پی گیری می‌نمود و کوفه در دوران خلافت علی رضي الله عنه جایگاه خاصی داشت چون پایتخت و دارالخلافه بود و امیرالمؤمنین از آنجا بر سایر مملکت حکمرانی می‌کرد و هیئت‌ها به کوفه می‌آمدند و لشکرها از آنجا حرکت می‌کردند و این سبب شد تا ساکنان زیادی جذب کوفه شوند و تردیدی نیست که این قضیه نقش بزرگی در پیشبرد تجارت و عمران در دوران خلافت علی رضي الله عنه در کوفه باز می‌کرد و ایشان رضي الله عنه به کوفه‌اهتمام زیادی داشت و خود اوضاع ساکنان آن را بررسی می‌کرد و همچنین در زمان عدم حضور خویش کسی را به عنوان جانشین خود در آنجا مقرر می‌کرد و هنگامی که علی رضي الله عنه خواست به صفین برود ابا مسعود بدری[5] را به عنوان جانشین خود در کوفه گذاشت و وقتی برای جنگ با خوارج به نهروان [6] رفت‌هانی بن هوذه‌النحغی[7] را جانشین خود در کوفه کرد، علی رضي الله عنه تا زمان شهادت در کوفه باقی ماند.[8]

١- همان منبع ٥٠٨/٥

٢- تاریخ طبری ٥١٧/٥

٣- پیشین ٥١٩/٥

٤- الاستبصار ابن قدامه ص ١٣۴، الولایة علی البلدان ١٩/٢

٥- سیر اعلام النبلاء ۴٩٣/٢

٦- منطقه‌ای است بین بغداد و واسط که جنگ امیرالمؤمنین با خوارج در آن در گرفته‌است، نعجم البلدان ٣٢۴/٥

٧- الولایة علی البلدان ٢٠/٢ تاریخ خلیفه ص ١٨٧، ٢٠٢

٨- الولایة علی البلدان ٢٠/٢

دهم: ولایت‌های شرق

۱- فارس

منابع تاریخی می‌گویند علی بن ابی طالبﷺ سهل بن حنیف انصاریﷺ را فرماندار فارس قرار داد و سپس بعد از مدتی اهالی فارس از اطاعت او سرباز زدند و سهل بن حنیف را تقریبا در سال (۳۷هـ) از آن جا بیرون کردند، آنگاه علیﷺ با ابن عباس تماس گرفت و در مورد فارس با او بحث و تبادل نظر کرد و ابن عباس فرماندار بصره بود و بعد از رایزنی با گروهی از مردم ایشان و ابن عباس توافق کردند که ابن عباس معاون خود زیاد بن ابیه را به عنوان فرماندار فارس به آن جا بفرستد، [1] و در اینجا ارتباط و پیوستگی بین ولایت بصره و فارس روشن می‌گردد، چنان که ابن عباس در مورد اقلیم فارس به عنوان مسئول بصره‌احساس مسئولیت می‌کرد و با علیﷺ توافق نمود که یکی از معاونان خود را به فارس بفرستد تا اوضاع آن جا را کنترل نماید و امور را سامان دهد، زیاد همراه با چهار هزار سرباز به سوی فارس رهسپار گردید و بر این سرزمین مسلط شد و فتنه‌ها را در آن سرکوب کرد و توانست اوضاع را مهار کند، [2] و زیاد به توانمندی سیاسی کم نظیری معروف بود و توانست با کمترین هزینه اوضاع را در آن جا آرام کند.[3]

طبری می‌گوید: وقتی زیاد به فارس آمد به سران آنجا پیام فرستاد و کسانی را که‌او را یاری کردند وعده و نوید داد و گروهی را تهدید نمود و بعضی از آنها را با بعضی دیگر درگیر کرد و اسرار بعضی را برای بعضی دیگر فاش کرد، آنگاه گروهی فرار کردند و گروهی باقی ماندند و یکدیگر را کشتند و او فارس را پاکسازی کرد و دیگر آن جا کسی نبود که با او بجنگد و همین کار را در کرمان کرد، [4] و سپس به فارس بازگشت و در میان

۱- تاریخ طبری ۷۱/۶

۲- تاریخ طبری ۵۳/۶

۳- ولایه‌البلدان ۲۱/۲

٤- تاریخ طبری ۵۳/۶

آبادی‌های آن به گشت و گذار پرداخت، مردم ساکت شدند و اوضاع در آن سرزمین آرام گرفت[١].

زیاد امور و اوضاع فارس را سامان داد و قلعه‌هایی در آن ساخت و امور خراج و مالیات را مرتّب کرد و نیز تا پایان خلافت علی ﷺ فرماندار آن جا بود و زیاد با توجه به سیاست و برخورداری از قدرت کنترل فارس معروف ترین فرماندار علی ﷺ در آن جا به شمار می‌رفت [٢]، در داخل اقلیم فارس تقسیماتی اداری وجود داشته، همانگونه که از برخی فرمانداران که مختص به شهرهای مشخص در داخل اقلیم فارس نام برده شده است، از جمله اصطخر را نام برده‌اند که منذربن جارود [٣] فرماندار آن بوده و با علی مکاتبه داشته، [٤] همچنین زیاد بن ابی سفیان بعد از کشته شدن علیﷺ در اصطخر سکونت و گوشه نشینی را اختیار کرد و در آن پناه گرفت،[٥] و همچنین از اصفهان به عنوان یکی از بزرگترین آبادی‌ها و شهرهای فارس نام برده شده، [٦] و از جمله فرمانداران علی در آن محمد بن سلیم[٧] بود، و معروفترین فرماندار علی در اصفهان عمر بن سلمه بود که از اصفهان اموال و خوراکی‌هایی برای امیرالمؤمنین علیﷺ آورد و در سال(**٣٩هـ**) در زمان علیﷺ درهم به عنوان پول در این منطقه فارسی ضرب شد و تا کنون بعضی از آن درهم‌ها در موزه‌ی عراق نگهداری می‌شوند و عبارت‌های عربی بر آن نوشته شده و اضافه بر آن تاریخ ضرب آن نیز حک شده است.[٨]

٢- خراسان

خراسان یکی از ولایت‌های پهناور و گسترده به شمار می‌رفت و در دوران خلفای راشدین به طور مستقیم و غیر مستقیم با بصره مرتبط بود و در دوران خلافت علیﷺ رخدادها و حوادثی در تاریخ ذکر شده که در این ولایت اتفاق افتاده‌اند و نام بعضی از فرمانداران آن

١- تاریخ طبری ٥٣/٦
٢- الولاية علی البلدان ٢١/٢
٣- الطبقات الکبری ٥٦١/٥، ٨٧/٧
٤- تاریخ یعقوبی ٢٠٣/٢، الولاية علی البلدان ٢٢/٣
٥- الاخبار الطوال ص ٢١٩، الولاية علی البلدان ٢٢/٢
٦- معجم البلدان ٢٠٧/١
٧- الاخبار الطوال ص ١٥٣، الولاية علی البلدان ٢٢/٢
٨- الدراهم الاسلاميه للخلفاء الراشدين ص ٥

ذکر شده‌اند و همچنین از بعضی از امیران آبادی‌ها و شهرهای آنجا نام برده شده‌است و در تاریخ آمده که‌اولین فرماندار منصوب شده از سوی علیﷺ بر خراسان عبدالرحمّن بن ابزی بود، [١] و همچنین جعده بن هبیره[٢] بن ابی وهب از والیان خراسان بود که از سوی علیﷺ به آن جا فرستاده شده بود و علی ﷺ بعد از جنگ صفین در سال (٣٧هـ) او را به آن جا فرستاد، اهالی خراسان مرتد شده بودند، ولی او کوشید آنها را ادب کند و بار دیگر امور آنجا را سامان دهد، [٣] امّا موفق نشد، سپس علی یکی از فرماندهان خود را به خراسان فرستاد و او توانست با اهل خراسان صلح کند و بار دیگر امور آن را کنترل نماید.[٤]، همچنین سیستان یکی از اقلیم‌های مجاور خراسان بود و هر دو اقلیم تا حدود زیادی مرتبط با فرماندار بصره بودند و اغلب این دو اقلیم با یکدیگر ارتباط اداری داشتند.

در تاریخ بعضی از فرمانداران سیستان در دوران علی ابن ابی طالبﷺ ذکر شده‌اند، یکی از آنان عبدالرحمن ابن جزء الطایی [٥]، بود بعد از جنگ جمل علیﷺ او را به آن جا فرستاد، آنگاه گروهی از ارازل و اوباس تهی دست عرب او را کشتند و در سرزمین سجستان فساد و نابسامانی به پا کردند، در آن موقع علیﷺ نامه‌ای برای ابن عباس فرستاد و از او خواست که فرمانداری دیگر به سجستان بفرستد، آنگاه ابن عباس ربعی بن کاسل عنبری را به سجستان فرستاد و ربعی توانست شورش تهیدستان عرب را خاموش کند و رهبر آنها را به قتل رسانید و منطقه را کنترل کرد و تا وقتی که علیﷺ به شهادت رسید در آن جا باقی ماند.[٦]

همدان یکی از مرزهای شرقی حکومت علیﷺ بود، در دوران عثمانﷺ همدان فرماندار مستقلی داشت و وقتی عثمانﷺ وفات یافت جریربن عبدالله در آن جا فرمانداری می‌کرد و بعد از آن که با علیﷺ به عنوان خلیفه بیعت شد و ایشان به عراق آمد، به جریر بن عبدالله پیام فرستاد که‌از مردم بیعت بگیرد و نزد او بیاید، [٧] علیﷺ پیام را با فرد مورد اعتمادی فرستاد و گفت: فلانی را نزد تو فرستاده‌ام، آنچه می‌خواهی از او بپرس و نامه‌ام را برای

١- فتوح البلدان ص ٣٩٩
٢- تهذيب الكمال ١٩١/١، الولاية على البلدان ٢٣/٢
٣- فتوح البلدان ص ٣٩٩، الولاية على البلدان ٢٣/٢
٤- تاريخ خليفه بن خياط ص ١٩٩، الولاية على البلدان ٢٣/٢
٥- الولاية على البلدان ٢٣/٢
٦- فتوح البلدان ص ٣٨٧، الاخبار الطوال ص ١٥٣ الولاية على البلدان ١٥٣/٢
٧- تاريخ طبرى ٥٩٩/٥

مسلمین بخوان.[1] جریر در کوفه نزد علی آمد و علیﷺ او را به شام نزد معاویه فرستاد، او دوباره از شام بازگشت و وقتی آمد بوسیله بعضی از سربازان علی از آن جمله اشتر و غیره مورد اهانت قرار گرفت و بعد جریر به شام بازگشت و به معاویه پیوست و پست فرمانداری را ترک کرد و این اندکی پیش از واقعه‌ی صفین بود.[2]

۳- آذربایجان

وقتی عثمان بن عفانﷺ وفات یافت اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان بود، وقتی با علیﷺ بر خلافت بیعت شد به اشعث نامه نوشت که از مردم برای او بیعت بگیرد، [3] چنین به نظر می‌آید که علیﷺ از اشعث خواست که نزد او بیاید، او در کوفه به علی پیوست و سپس با او در جنگ‌ها مشارکت داشت و در جنگ صفین و جنگ با خوارج حضور یافت.[4] چنین بر می‌آید که علیﷺ در این مدت سعید بن ساریه خزاعی را به فرماندار آذربایجان برگزید و سپس بار دیگر اشعث بن قیس را به عنوان فرماندار به اذربایجان فرستاد و علیﷺ ولایت ارمنستان را چنان که بلاذری تصریح کرده‌است به آذربایجان ملحق کرد، [5] و اشعث بن قیس در زمانی که‌از سوی علیﷺ فرماندار آذربایجان بود، کارهای مهمی‌کرد، او گروهی از عرب‌هایی را که اهل خیر و بخشندگی بودند در اردبیل اسکان داد و آن را به شهر تبدیل کرد و پس از آن که اهالی آن مسلمان شدند در آن جا مسجدی ساخت، [6] در تاریخ اسامی بعضی از فرمانداران علی در بعضی از شهرهای دیگر شرق بیان شده است، از آن جمله اسامی برخی از فرمانداران اهواز که یکی از آنها خریت بن راشد بود که وی قبل از جنگ صفین فرمانداری یکی از ولایت‌های اهواز بود، وقتی علیﷺ از صفین بازگشت خریت شروع به گردآوری سرباز و لشکر کرد و برای براندازی حکومت علی دعوت و تبلیغ می‌کرد و بر بعضی مناطق چیره شد، این خبر به علیﷺ رسید و ایشان لشکری را به سوی او فرستاد که آن

۱- الفتوح الن اعثم کوفه ۳۶۳/۲، الولاية علی البلدان ۱۶۷/۳

۲- تاریخ طبری ۶۰۰/۵، ۶۰۱

۳- تاریخ طبری

٤- تاریخ خلیفه‌ابن خیاط ص ۱۹۳، الولاية علی البلدان ۲۴/۲

٥- فتوح البلدان ص ۲۰۷، الولاية علی البلدان ۲۴/۲

٦- فتوح البلدان ۳۲۴، الولاية علی البلدان ۲۵/۲

لشکر توانست جنبش او را از پای درآورد و خودش را به قتل رسانید، [۱] که به تفصیل در مورد آن سخن گفته خواهد شد.

از جمله فرماندهان علی در اهواز مصقله بن هبیره شیبانی بود، [۲] او بعضی از اسیرانی را که لشکر علیﷺ به اسارت گرفته بود خرید امّا نتوانست قیمت آنها را به طور کامل بپردازد، بنابراین به شام نزد معاویه گریخت، [۳] و تاریخ نگار (خلیفه بن خیاط) از فرمانداری نام برده‌است که‌از سوی علیﷺ بر سند مستقر شده بود و می‌گوید: او گروهی را جمع آوری کرد و در ایام علیﷺ به سند رفت، امّا در یکی از جنگ‌ها او و همراهانش شکست خوردند و از لشکر او جز اندکی باقی نماند، [۴] همچنین از جمله فرمانداران علیﷺ (یزید بن حجیه تمیمی) را نام برده که از سوی علیﷺ بعد از جنگ صفین به عنوان فرمانداری بر شهر (ری) منصوب گردید، سپس علیﷺ او را به اتهام دستبرد در خراج دستگیر نمود و در کوفه زندانی کرد و سپس او نزد معاویه در شام گریخت، [۵] فرماندار مدائن سعد بن مسعود ثقفی بود که او نقش مهمی‌در رویارویی با خوارج ایفا نمود و نامه‌های فراوانی بین علی و او و فرماندهان جنگی علیﷺ در مورد خوارج رد و بدل گردید، چون خوارج کوشیدند خود را به مدائن برسانند، [۶] و معروف است که سعد در زمان عدم حضورش برادر زاده‌اش مختار بن ابی عبید ثقفی[۷] را به عنوان جانشین خود در مدائن قرار داد و علیﷺ به علت اینکه مختار ثقفی دستبرد نامشروعی[۸] در اموال خراج زده بود بر او خشمگین شد، سعد یکی از فرماندهان معروف و به نام علی به شمار می‌آید و شاید نزدیک بودن حوزه فرمانداری او به کوفه دلیل اصلی مشارکت او با علیﷺ در بسیاری موارد بود.

مورخ ابوحنیفه دینوری اسامی بعضی از فرمانداران علی را در مناطق مختلف ذکر کرده‌است.[۹]

۱- تاریخ یعقوبی ۹۵/۲، تاریخ طبری ۲۷/۶، ۴۷
۲- الانساب سمعانی ۴۳۸/۷، الولایة علی البلدان ۲۵/۲
۳- البدایة و النهایه ۳۱۰/۷، الولایة علی البلدان ۲۵/۲
۴- تاریخ خلیفه ص ۲۰۰، الولایة علی البلدان ۲۵/۲
۵- نهایة الارب ۱۹۷/۲۰، الولایة علی البلدان ۲۶/۲
۶- تاریخ طبری۶۹۰/۵
۷- تاریخ طبری ۶۹۰/۵
۸- التمهید و البیان ص۱۸۶، الولایة علی البلدان ۲۶/۲
۹- الاخبار الطوال ص ۲۶ به نقل از الولایة علی البلدان ۲۶/۲

از آنچه گذشت دیدیم که علیﷺ تلاش‌های زیادی برای سامان دادن امور ولایت مبذول نمود و او با مشکلات ودشواری‌های زیادی در مورد فرمانداری‌ها مواجه بود و شماری از ولایت‌ها مثل یمن و حجاز و مصر از قلمرو حکومت او خارج شدند و همچنین موفق نشد که بر بعضی از ولایت‌ها همچون شام و فلسطین چیره شود و سرزمین‌هایی که همواره تحت تصرف حکومت او بودند، یعنی عراق و فارس هم مشکلاتی بر او داشتند و او در این دو سرزمین از مشکلات زیادی رنج می‌برد و در رأس همه مشکلات مشکل خوارج بود که در این مناطق ظهور کرده بودند، به خصوص در سالهای اخیر حکومت علیﷺ خوارج بیشتر عرض اندام می‌کردند، بنابراین در نتیجه اوضاع این مناطق کاملا آرام نبود و همچنین در فارس و خراسان و سجستان شورش‌های متعددی سر بر افراشت که در بعضی‌ها فرمانداران علیﷺ کشته شدند، از بارزترین مشکلاتی که علیﷺ با آن موجه گردید اختلاف با برخی از فرمانداران بود که در نتیجه ولایت‌های آنان را از دستشان گرفت، مثل جریربن عبدالله در همدان و مفضله بن هبیره در اهواز و غیره و اینگونه روشن می‌شود که علیﷺ دوران خلافت خویش را با جهاد در جبهه‌های داخلی سپری کرد، جبهه‌هایی که بسیاری اوقات او را از سامان بخشیدن آن سرزمین آنگونه‌ای که خود می‌خواست باز می‌داشتند و ایشان ﷺ با مشکلات و موانع زیادی روبرو بود که توان و انرژی ایشان را از بین بردند و تلاش‌های او را بی نتیجه کردند و این مشکلات توجه تاریخ نگاران را معطوف به خود نموده، در نتیجه آنها بدان پرداخته‌اند و امور ساماندهی و اداری این ولایت‌ها را زیر نظر گرفته‌اند.[1]

١- الولایة علی البلدان ٢٧/٢

مبحث دوم
تعیین فرمانداران در دوران علیؓ

بعد از شهادت امیر المؤمنین عثمانؓ، با علیؓ به عنوان خلیفه بیعت شد، و از آنموقع به بعد ناآرامی گوشه‌های مختلف دولت را فرا گرفته بود، بنابراین با علیؓ در شرایط سخت و دشواری بیعت شد، شرایطی که دولت اسلامی امنیت و ثبات خود را از دست می‌داد، نابسامی خود را در مدینه به وضوح نشان می‌داد و نیز در گوشه‌های مختلف قلمرو حکومت اسلامی بحران و نا آرامی سایه می‌افکند، مشاوران و خیر خواهان خطر پیش رو را احساس می‌کردند، از این رو بعضی از آنها در ابتدا پیشنهاداتی را برای مهار اوضاع به علیؓ ارائه دادند و بیشتر آنها در مورد فرماندهان اظهار نظر می‌کردند.

نخست: موضع علی در برابر فرمانداران عثمانؓ و خویشاوندان کارگزار او

۱- موضع علیؓ در برابر فرمانداران عثمانؓ

امیرالمؤمنین علیؓ نیک این موضع را می‌دانست که از عوامل اساسی فتنه، عدم رضایت گروهی از مردم از فرمانداران عثمانؓ است آن هم تنها به دلیل شایعاتی بود که سران فتنه‌جو و آشوبگر علیه عثمانؓ و فرماندارانش پخش کرده‌بودند، که البته به دلیل ناتوانی یا ستمگری فرمانداران نبود، امّا بسیاری از نویسندگان معاصر وقتی از سیاست علیؓ در منصوب کردن فرمانداران سخن می‌گویند سخن خود را اینگونه آغاز می‌کنند: علیؓ بعد از در دست گرفتن زمام خلافت راضی نبود که فرمانداران تعیین شده از سوی عثمانؓ حتی برای یک لحظه در مقام خود باقی بمانند، دینداری و امانتداری ایشانؓ چنین اجازه‌ای نمی‌داد.[1]

واقعاً چه اتهام زشتی که عثمانؓ و فرماندارانش را بدان متهم می‌کنند، من به‌این اتهام در کتاب (تیسیر الکریم المنان فی سیرة عثمان بن عفانؓ) پاسخ داده‌ام و در مورد حقیقت و ماهیت فرمانداران عثمانؓ در یک بحث کامل[2] به بحث و پژوهش پرداخته‌ام، پس برای آگاهی بیشتر به آنجا مراجعه کنید.

۱- الخلفاء الراشدین بخار ص ۳۷۴

۲- عثمان بن عفان، صلابی ص ۲۶۴-۲۸۹

کسانی که فرمانداران عثمانﷺ را مورد انتقاد و عیب جویی قرار داده‌اند به روایاتی واهی و پوچ اما معروف و شایع استناد کرده‌اند

الف- اولین روایت: از این روایت‌ها از واقدی نقل شده که می‌گوید: ابن عباس گفت: عثمان مرا فراخواند و به امیر حج منصوبم کرد، سپس وقتی به مدینه آمدم مردم با علیﷺ بیعت کرده بودند، من به خانه‌ی علیﷺ رفتم، دیدم که مغیره بن شعبه با او تنها نشسته، من منتظر ماندم تا او بیرون رفت، آنگاه در مورد خواسته‌ی وی پرسیدم، علیﷺ گفت: او قبل از این هم به من گفته بود: به عبدالله بن عامر و معاویه و فرمانداران عثمانﷺ پیغام بفرست و آنها را بر مقامشان باقی بگذار تا از مردم برای تو بیعت بگیرند چون آنها شهرها و مردم را آرام می‌کنند، امّا در همان روز از پذیرفتن سخن او امتناع ورزیدم و گفتم: سوگند به خدا اگر برای یک لحظه در روز بر خلافت بمانم از رأی و نظر خود استفاده می‌کنم، و اینها و امثال اینها را به عنوان فرماندار منصوب نمی‌کنم.

آنگاه او از پیش من رفت و من احساس کردم که او می‌داند که‌اشتباه می‌کند، و اینک دوباره نزد من آمد و گفت: ابتدا با شما مشورت کردم و با من مخالفت کردید، بعد از آن فکری دیگر به ذهنم خطور کرده و می‌خواهم آن را عملی نمایید و آن هم عزل فرمانداران است از افراد مورد اعتماد کمک بگیر، خداوند کافی است، آنها قدرتشان از قبل ضعیف تر است.

ابن عباس می‌گوید: به علیﷺ گفتم: بار اوّل تو را نصیحت کرده و در بار دوم تو را فریب داده است، آنگاه علیﷺ به من گفت: حتی اگر مرا نصیحت کرده باشد؟ ابن عباس گفت: تو می‌دانی که معاویه و یارانش اهل دنیا هستند، وقتی تو آنها را بر مقامشان باقی بگذاری توجه نمی‌کنند که چه کسی زمام امور را در دست دارد، و وقتی آنها را عزل کنی می‌گویند: او بدون شورا خلافت را به دست گرفته است، و قاتل عثمان اوست، و مردم را علیه تو می‌شورانند، سپس اهل شام و اهل عراق علیه تو بپا می‌خیزند علاوه بر آن از شورش طلحه و زبیر علیه تو ایمن نیستم.

علیﷺ گفت: امّا در مورد اینکه آنان را بر مقامشان باقی بگذارم از نظر دنیوی مصلحت است، امّا آنچه حق مرا بدان ملزم می‌نماید و شناختی که از فرمانداران عثمان داردم این است که هیچ کس از آنان را هیچگاه به عنوان فرماندار منصوب نکنم، اگر قبول کنند برایشان بهتر است و در غیر این صورت با شمشیر با آنان برخورد خواهم کرد.

ابن‌عباس ﷺ گفت: سخن مرا بپذیر و وارد خانه‌ات شو و درب را به رویت ببند، عرب‌ها گشتی می‌زنند و ناآرام می‌شوند و غیر از تو کسی را نخواهند یافت، سوگند به خدا اگر امروز با مردم همراه شوی، فردا خون عثمان ﷺ را بر گردن تو می‌اندازند، امّا علی ﷺ نپذیرفت و به ابن‌عباس گفت: به شام برو تو را فرماندار آنجا مقرر کرده‌ام، آنگاه ابن‌عباس گفت: این فکر خوبی نیست، معاویه از بنی امیه و پسر عموی عثمان ﷺ و فرماندار او در شام است، از اینکه گردن مرا به خاطر خون عثمان بزند ایمن نیستم، حداقل اگر مرا نکشد زندانیم می‌کند، آنگاه علی علت را پرسید، گفت: به خاطر اینکه خویشاوند تو هستم و آنچه بر گردن تو می‌گذراند بر گردن من هم می‌گذراند، پس بهتر است به معاویه نامه بنویسی و او را وعده و وعیدی دهی، امّا علی ﷺ نپذیرفت و گفت: سوگند به خدا که‌این کار را نخواهم کرد.[1]

ب- روایت دوّم: روایت دوم به معنای روایت اوّل است و چیزهایی در آن اضافه شده و مقداری با روایت اوّل تفاوت دارد که در مورد صحت آن انسان دچار تردید می‌شود، در این روایت آمده که ابن‌عباس بعد از کشته شدن عثمان ﷺ به مکه آمد و در راه با طلحه و زبیر ﷺ که گروهی از قریش را همراه داشتند ملاقات کرد.[2] این امر با واقعیت مخالف است، چون با علی ﷺ بعد از آمدن ابن‌عباس ﷺ از حج بیعت شد و طلحه و زبیر با علی ﷺ بیعت کردند که اگر در این زمان بیرون رفته باشند، پس قبل از بیعت کردن بیرون رفته‌اند و این اشتباه واضح و آشکاری است.[3]

ج – روایت سوم: روایت ابی مخنف که آن را بدون سند روایت کرده است که مغیره بن شعبه به علی ﷺ پیشنهاد کرد که معاویه را بر فرمانداری شام باقی بگذارد و طلحه و زبیر را به فرمانداری بصره و کوفه منصوب کند، امّا ابن‌عباس به رأی او اعتراض کرد، چون بصره و کوفه سرچشمه مال و منبع ثروت بودند، و اگر آنها را در این دو شهر فرماندار قرار دهد می‌توانند علی را در تنگنا و فشار قرار دهند، ماندن معاویه هم در شام به نفع علی نیست، آنگاه علی ﷺ نظر و رأی ابن‌عباس را پذیرفت و مشورت مغیره بن شعبه را قبول نکرد.[4]

١- تاریخ طبری ٤٦١/٥ تا ٤٦٣

٢- منبع سابق ٤٦٣/٥

٣- خلافة علی عبد الحمید علی ص ١٠٣

٤- انساب الاشراف ٣٦/٢

د- **روایت چهارم**: روایت اوّل واقدی با اندکی اختصار از طریق ابن عبدالبر[1] ذکر شده است، امّا به جای ابن‌عباس نام حسن را آورده است[2].

خطر این روایات در اینجاست که به عنوان اساس و پایه‌ی مهم‌ترین پژوهش‌های تاریخی معاصر قرار گرفته‌اند و نتیجه‌ی حاصل از آنها عیب جویی و لکه دار کردن دیانت، عدالت و امانتداری بزرگان اصحاب و اهل شورا است، آنها افرادی مادی گرا تصور شده‌اند که هدفشان ثروت اندوزی و رسیدن به قدرت است حتی اگر به قیمت ریختن خون مسلمین باشد، و فتنه‌ای که به کشته شدن عثمان انجامید و جنگ جمل، همه به خاطر طمع‌ورزی‌های شخصی بوده است.[3]

در متن بیشتر این روایات اضطراب و ناهمگونی مشخص است و اینکه در روایت آمده که ابن‌عباس بعد از بیعت مردم با علی به مدینه آمد، با **روایت‌های** مورد اعتماد مخالف است، چون در روایات معتبر آمده که ابن‌عباس قبل از آنکه با علی بر خلافت بیعت شود به مدینه آمده بود، که قبلاً گذشت.، اینکه می‌گوید: مغیره به علی پیشنهاد کرد که به عبدالله بن عامر و معاویه و فرمانداران عثمانرضی الله عنه پیغام بفرستد و آنها را بر پستشان باقی بگذارد با روایات معتبرتر متضاد است، به گفته‌ی روایات معتبر بیشتر این فرمانداران ولایت‌های خود را ترک گفته و به سوی مکه رهسپار شده بودند، پس چگونه علی به آنها پیغام بفرستد که بر مقامشان باقی بمانند و حال آنکه آنان شهرها را ترک کرده‌اند؟

در مورد اینکه می‌گوید: علی در مورد فرمانداران گفت: سوگند به خدا اگر برای یک لحظه در روز خلیفه باشم به نظر و رأی خود عمل می‌کنم و اینها و امثال اینها را به عنوان فرماندار منصوب نخواهم کرد، این گفته با این حقیقت که‌این فرمانداران صلاحیت فرمانداری و رهبری را داشته‌اند تضاد دارد، همین فرمانداران و رهبران بودند که دولت اسلامی‌را گسترش دادند، عبدالله بن عامر در دوران فرمانداری خود بر بصره فتوحات اسلامی را تا کابل پایتخت افغانستان گسترش داد و اگر معاویهرضی الله عنه صلاحیت و لیاقت نمی‌داشت بیست سال فرمانداری نمی‌کرد...

۱- انساب الاشراف ۳۶/۲

۲- الاستیعاب ۳۷۱/۲

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید ص ۱۰۳، تاریخ الاسلام ذهبی، عهدالخلافة الراشده ص ۵۳۷

گفتیم که علت نارضایتی گروهی از مردم از فرمانداران عثمان، شایعه‌هایی بود که فتنه‌جویان آشوبگر در مورد آنان پخش کرده بودند و دلیلش ناتوانی آنها نبود، - همانگونه که حقیقت تاریخی این را اثبات می‌کند- روایت دروغین مغیره بن شعبه را شخصیتی دروغگو و فریبکار معرفی می‌کند که به مصلحت مسلمین توجه ندارد به خصوص در چنان شرایط سخت و دشواری که وجود داشت و این موضوع با اخلاق و سیره مغیره بن شعبه قبل از فتنه و بعد از فتنه همخوانی ندارد، همچنین این روایت علی رضی الله عنه را به صورت فردی معرفی می‌کند که از امور سیاسی آگاه نیست، اما مغیره و ابن‌عباس توانایی بیشتری در این زمینه‌ها دارند.[1].

امّا در روایت ابی محنف ابن‌عباس به علی رضی الله عنه پیشنهاد می‌دهد که معاویه را عزل کند چون فرمانداری معاویه از نظر سیاسی به نفع او نیست...، بر خلاف روایات واقدی که در آن آمده‌است: اگر علی رضی الله عنه دو صحابی بزرگوار طلحه و زبیر را فرمانده کوفه و بصره قرار دهد، درآمدهای مالی آن دو شهر را تصاحب خواهند کرد.[2] این روایات از نظر سند واهی و ضعیف هستند که دلیل مناسبی برای بی اعتبار بودن آنهاست، از نظر متن نیز مضطرب و منکَرند و همه با فرض و تخمین مطرح شده‌اند که اگر چنین شود چنان خواهد بود، پس این روایات تاریخ را به صورت واقعی آن نقل نمی‌کنند ومشخص است که هوا پرستیها و دخالت شخصی راوی و تمایلات رافضی‌گری در این روایات تأثیر زیادی دارد.[3]

بر سرکار گذاشتن فرمانداران جدید از جانب امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در شهرهای دوردست، مردم را برای بیعت کردن بهتر تشویق می‌کرد، دوران فتوحات را برای آنان یادآوری می‌کرد و راه را برای مهارتهای جدیدی باز می‌کرد که به حرکت در آیند و در خدمت دین خدا باشند.[4]

امیر المؤمنین‌علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه از استعداد و توانمندی رهبری برخوردار بود و مردم و اوضاع حاکم بر جامعه را می‌شناخت، او فرمانداران را عزل می‌کرد تا کسانی دیگر غیر از آنها را که برای تحقق انسجام اداری و سیاسی بین خلیفه و همکارانش مناسب می‌دید به جایشان انتخاب نماید، همانگونه که قبلاً عمر رضی الله عنه تعدادی از فرمانداران ابوبکر رضی الله عنه را عزل

١- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ١٠٥

٢- خلافة علی بن ابی طالب ص ١٠٦

٣- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص١٠٥

٤- علی بن ابی طالب، عبدالستار الشیخ ص١٧٦

نمود و عثمانﷺ نیز بعضی از فرمانداران عمرﷺ را عزل کرد، پس علی هم حق داشت که کسی را که خود مصلحت می‌دید عزل کند و کسی دیگر را به جای او تعیین کند.[١]

امّا بعضی از نویسندگان معاصر در این قضیه که علی ﷺ فرمانداران عثمان را عزل کرده از حقیقت دور شده و این موضع را نامناسب تفسیر کرده‌اند، بعضی این کار علی را دلیلی بر پایداری وی برحق و ضرورت تغییر عنوان نموده‌اند و بعضی آن را نشانه‌ی ضعف آگاهی سیاسی علی دانسته‌اند و گفته‌اند که از نظر سیاسی بهتر آن بود که او این فرمانداران، به خصوص معاویه را باقی می‌گذاشت تا آنکه اوضاع آرام می‌شد و در شهرها برای علی بیعت گرفته می‌شد، همه‌این تفسیرها بر محور روایات واهی و بی اساسی ارائه می‌شوند که در آنها: مغیره بن شعبه دو پیشنهاد متضاد در مورد فرمانداران به علیﷺ داد[٢]، علاوه بر این باید دانست که علی ﷺ یک امام مجتهد بود و می‌توانست در صورت مصلحت همه فرمانداران عثمان را عزل نماید.

پیامبرﷺ که معصوم است خالد بن سعید بن عاص را به عنوان فرماندار صنعاء و عمرو بن عاص را به فرمانداری عمّان منصوب کرد[٣]، امّا پس از ایشان ابوبکر صدیقﷺ خالد را عزل کرد و به جایش مهاجر بن ابی‌امیه را گذاشت، عمرو را عزل نمود و به جایش حذیفه بن محصن را منصوب کرد.[٤] ابوبکرﷺ دو فرمانده بزرگ خالدبن‌ولید و مثنی بن حارثه رضی‌الله عنهما را به عنوان فرمانده منصوب کرد، امّا بعد از وی عمرﷺ آنها را با اینکه صلاحیت و کفایت داشتند، عزل نمود.[٥] عمرﷺ عمرو بن عاص را به فرمانداری مصر منصوب کرد[٦] و مغیره بن شعبهﷺ را به عنوان فرماندار کوفه مقرر نمود[٧] اما بعد از او عثمانﷺ این دو را از مقامشان عزل کرد و ابن ابی سرح[٨] را به فرمانداری مصر و سعد بن ابی وقاص[١] را به فرمانداری کوفه منصوب کرد.

١- عصرالخلافة الراشده ص١٢٩
٢- پیشین ص١٥٩
٣- تاریخ خلیفه بن خیاط ص١٢٣
٤- تاریخ خلیفه بن خیاط ص١٢٣
٥- تاریخ خلیفه بن خیاط ص١٢٢
٦- پیشین ص١٥٥
٧- تاریخ طبری ٤٦٧/٥
٨- سیر اعلام النبلاء ٣٣/١، الولایة علی البلدان١ ١٧/١

آیا انسان خردمند و عاقل، از ابوبکر، عمر و عثمانﷺ به خاطر اینکه فرمانداران را عزل کرده‌اند انتقاد می‌کند؟ هر زمانی اوضاع و شرایط متناسب با خود را دارد، کسی که بعداً می‌آید اجتهاد و نظری دارد که فرد سابق نداشته است و کسی که حضور دارد چیزهایی را می‌بیند که فرد غایب نمی‌بیند.[۲]

این گفته بعضی از نویسندگان معاصر که علیﷺ همه فرمانداران عثمانﷺ را عزل کرد صحت ندارد، بلکه ایشان فقط معاویه بن ابی سفیان در شام[۳] و خالد بن ابی العاص بن هشام در مکه را عزل کرد.[۴]

در بصره فرماندار آن عبدالله بن عامر از آن بیرون رفت و عثمان کسی دیگر را به جای او تعیین نکرد.[۵] در یمن یعلی بن منیهﷺ که امیر بود اموال خراج را می‌گرفت و بعد از کشته شدن عثمانﷺ به مکه رفت و به طلحه و زُبیر پیوست و با آنها در جنگ جمل حضور یافت، ابن ابی سرح فرماندار مصر برگشت و پسر عمویش را به عنوان جانشین خود در آن جا تعیین کرد و وقتی که به مصر بازگشت، دید که ابن ابی حذیفه بر آنجا مسلط شده است و ابن ابی حذیفه او را از مصر بیرون راند، وی به رمله در فلسطین رفت ودر همان جا درگذشت.[۶] اینگونه فرمانداران یمن و بصره خودشان از مقام فرمانداری کناره گیری کردند؛ فرماندار مصر ابن ابی حذیفه را عزل کرد و امیر المؤمنین علیﷺ فرماندار کوفه را در پست خود باقی گذاشت. پس در حقیقت علی ﷺ فقط معاویه فرماندار شام و خالد بن ابی العاص فرماندار مکه را عزل کرد، امیر المؤمنین علیﷺ به همانصورت افراد برگزیده و منتخب را به عنوان فرمانداران مسلمین منصوب کرد، یکی از فرماندارانی که‌ایشان او را منصوب کرد سهل بن حنیف انصاری بود، او صحابی بزرگواری است که در جنگ بدر و اُحد حضور داشته است و در روز جنگ اُحد آنگاه که مردم پراکنده شدند، او در کنار پیامبر ﷺ ایستاد و با ایشان بر مرگ بیعت کرد، با تیراندازی از پیامبر ﷺ دفاع می‌کرد، وی همچنین در غزوه‌ی خندق و دیگر جنگها با پیامبرﷺ همراه بود.[۱] علیﷺ این صحابی بزرگوار را فرماندار تعیین کرد و

۱- تاریخ طبری۵/۲۵۱
۲- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنة ۲/۹۹
۳- المعجم الکبیر طبرانی ۱۲/۲۶۱، مصنف ابن ابی شیبه۱/۸۱
٤- تاریخ ابن خیاط ۲۰۱، الولایة علی البلدان۲/۳
٥- سیر اعلام النبلاء ۳.۳۵، الاصابه ترجمه ش۴۷۱۱
٦- تحقیق مواقف الصحابه ۲/۱۰۰
۱- الطبقات۳/۴۷۱

عثمان بن حنیف را به عنوان فرماندار بصره مقرر کرد؛ عثمان بن حنیف صحابی بزرگوار و از انصار بود و در زمان عمر رضي الله عنه به فرمانروایی عراق تعیین شده‌بود، [1] قیس بن سعد بن عباده را به عنوان فرماندار مصر منصوب کرد، [2] او در زمان پیامبر صلى الله عليه وسلم رئیس پلیس و فردی هوشیار و بخشنده بود. [3] عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را به عنوان فرماندار یمن تعیین کرد، [4] عبیدالله صحابی بود و یک سال از برادرش کوچکتر است، وی فردی شریف و ستوده بود. [5]

در مورد اینکه بعضی از نویسندگان گفته‌اند که علی رضي الله عنه فرمانداران را پیش از آنکه اهالی شهرها با او بیعت کنند عزل کرده است، باید گفت برای اینکه امام و رهبر فرماندارن شهرها را تعیین کند، شرط نیست که مردم با او بیعت کرده باشند و همه مسلمین بر این اتفاق دارند، بلکه وقتی اهل حل و عقد با هر خلیفه‌ای بیعت کردند همه شهرهای تابع مرکز مسلمین باید بیعت نمایند و اگر تعیین فرمانداران مشروط به بیعت اهالی شهرها بود بیعت صدیق رضي الله عنه کامل نمی‌گردید، چون قبل از آنکه اهل مکه، طایف، حواشی و بحرین با او بیعت نمایند لشکر اسامه را فرستاد و با منکران زکات و مرتدین جهاد کرد. همچنین عمر فاروق رضي الله عنه در آغاز خلافتش خالد بن ولید را عزل کرد و ابی عبیده بن جراح را به فرماندهی کل لشکر مسلمین در شام تعیین کرد. این زمانی بود که هنوز بیعت اهل یمن به او نرسیده بود. همچنین عثمان رضي الله عنه قبل از رسیدن بیعت شهرها در امور مسلمین شروع به تصرف کرد. [6]

۲- علی رضي الله عنه برخی از اقوام خود را به عنوان فرماندار تعیین می کند

نویسندگان معاصر از اینکه علی و عثمان رضي الله عنهما خویشاوندانشان را در شهرها به فرمانداری منصوب کرده‌اند سخن گفته‌اند. در مورد عثمان رضي الله عنه باید گفت از بین هیجده فرماندار ایشان فقط پنج نفر از بنی امیه بودند و هنگامی که عثمان رضي الله عنه وفات یافت فقط سه نفر از بنی امیه بر سر پست فرمانداری بودند: معاویه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح و عبدالله بن عامر بن کریز، عثمان رضي الله عنه ولید بن عقبه و سعید بن عاص را عزل کرد، امّا آنها را از کجا عزل کرد؟ از کوفه

۱- التاریخ الکبیر بخاری ۲۰۹/۳
۲- النجوم الزاهره ۹۴/۲، و لامصر ص۴۴
۳- الاصابة ۹۴/۳، تحقیق مواقف الصحابه ۱۰۱/۲
٤- سیر اعلام النبلاء ۵۱۲/۳
٥- تحقیق مواقف الصحابه ۱۰۱/۲
٦- تحقیق مواقف الصحابه ۱۰۱/۲

که عمر رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص را از فرمانداری آن عزل کرده بود، کوفه از هیچ فرماندرای راضی نبودند و عزل این فرمانداران از سوی عثمان رضی الله عنه برای آنها عیب به حساب نمی‌آید، بلکه عیب از شهری بود که درآنجا به عنوان فرماندار قرار گرفته بودند.[1]

خویشاوندان عثمان رضی الله عنه که به عنوان فرماندار تعیین شده بودند، کفایت و توانایی خود را در اداره امور ولایتهایشان اثبات کردند، بسیاری از شهرها بدست آنان فتح گردید و با رعیّت خود به نیکی و عدالت رفتار می‌کردند، بعضی از آنها قبلاً در دوران ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرماندار بودند.[2] امیر المؤمنین علی رضی الله عنه به شیوه‌ی عثمان رضی الله عنه از میان خویشاوندان خود کسانی را که صلاحیت، کفایت و توانایی داشتند به فرمانداری تعیین کرد که فرزندان عمویش عباس بودند و عبارت بودند از: عبدالله بن عباس، عبیدالله بن عباس، قثم و تمام فرزندان عباس و محمد بن ابوبکر که پسر رضاعی او بود.

بعد از تحقیق معلوم می‌شود که عثمان و علی رضی الله عنه کسانی را به فرمانداری منصوب کردند که به گمان غالب آنان دارای کفایت و مهارت کافی بودند و چنین نیست که به خاطر خویشاوندی کسی را برتردانسته باشند، شرایط حاکم به گونه‌ای بود که می‌بایست در انتخاب فرمانداران از حیث توانایی و امانتداری دقت زیادی به عمل آید، زیرا علاوه بر مشکلات خوارج در زمان علی، هنوز فتوحات در سرزمینهای شرقی استقرار نیافته بودند، .[3]

اگر در نسب فرمانداران علی رضی الله عنه تأمل کنیم، می‌بینیم که از بین سی و شش فرماندار یازده نفر از انصار و هفت نفر از قریش بودند که از قریشیها چهار نفر از فرزندان عباس بن عبدالمطلب بودند، اسامی‌فرمانداران در دوران خلافت علی[4] رضی الله عنه به صورت زیر بود:

۱- سهل بن حنیف انصاری (مدینه).

۲- تمام بن عباس بن عبدالمطلب (مدینه).

۳- ابو ایوب انصاری (مدینه).

۴- ابو قتاده انصاری (مدینه).

۵- قثم بن عباس بن عبدالمطلب (مکه و طایف).

۶- عمر بن ابی سلمه (بحرین).

۱-حقبة من التاریخ ص۷۵ و ن ک عثمان بن عفان صلابی ص۲۶۵

۲-تحقیق مواقف الصحابه ۴۱۷/۱

۳-عصرالخلافة الراشده ص۱۲۹

٤- عصرالخلافة الراشده ص۱۲۹

۷- قدامه بن عجلان انصاری (بحرین).
۸- نعمان بن عجلان انصاری (بحرین).
۹- عبیدالله بن عباس (یمن و بحرین).
۱۰- سعید بن سعد بن عباده انصاری (فرمانده لشکر).
۱۱- مالک اشتر (جزیره، سپس مصر).
۱۲- شبیب بن عامر (جزیره).
۱۳- کمیل بن زیاد نخعی (جزیره).
۱۴- محمد بن ابی حذفه بن عتبه (مصر).
۱۵- قیس بن سعد بن عباده انصاری (مصر).
۱۶- محمد بن ابوبکر صدیق (مصر).
۱۷- عثمان بن حنیف انصاری (بصره).
۱۸- عبدالله بن عباس (بصره).
۱۹- ابوالاسود الدؤلی (بصره).
۲۰- هانی هوذه نخعی (کوفه).
۲۱- ابوموسی اشعری (کوفه).
۲۲- ابو مسعود بدری (کوفه).
۲۳- قزطه بن کعب انصاری (کوفه).
۲۴- سهل بن حنیف انصاری (فارس).
۲۵- زیاد بن ابی سفیان (فارس).
۲۶- منذر بن جارود (اصطخر).
۲۷- عمر بن سلمه (اصفهان).
۲۸- محمد بن سلیم (اصفهان).
۲۹- خلید بن قره تمیمی(خراسان).
۳۰- عبدالرّحمن بن أبزی (خراسان).
۳۱- جعده بن هبیره بن ابی وهب (خراسان).
۳۲- عبدالرحمن بن جزء طائی (سجستان).
۳۳- ربعی بن کأس عنبری (سجستان).

۳۴- جریر بن عبدالله بجلی (همدان).
۳۵- اشعث بن قیس کندی (آذربایجان).
۳۶- سعید بن سریه خزاعی (آذربایجان).
۳۷- خریت بن راشد ناجی (اهواز).
۳۸- مصقله بن هبیره شیبانی (اهواز).
۳۹- یزید بن حجیه تمیمی(ری).
۴۰- سعد بن مسعود ثقفی (مدائن).
۴۱- حارث بن مره عبدی (سند).[۱]

عثمان و علی رضی الله عنهما دو خلیفه راشد بودند که مقتدا و الگوی مسلمانان هستند و کارهایشان سوابق قانونی درخشانی در این امت است، همان طور که عمر ﷺ این سنّت و شیوه را برای کسانی که بعد از او می‌آیند بنا نهاد که از دادن پست به خویشاوندانش پرهیز می‌کرد، عثمان و علی پست دادن به خویشاوندان را در صورت داشتن صلاحیت برای مسلمین بعدی بنا نهادند.[۲]

دوّم: نظارت علی ﷺ بر فرمانداران خود و رهنمودهای وی

روش نظارت امیر المؤمنین علی ﷺ مراقبت از فرماندارانش بود، و اوضاع آنها را جستجو و پی گیری می‌کرد، در مورد آنها سؤال می‌کرد و در این راه از چند شیوه استفاده می‌کرد، یکی اینکه بازرسان خود را نزد فرمانداران می‌فرستاد، ودرباره آنها از مردم سئوال می‌پرسیدند و گاهی از فرمانداران در مورد یکدیگر می‌پرسید و به آنها دستور می‌داد که امور یکدیگر را بررسی نمایند، ایشان به کعب بن مالك نوشت: کسی را به جانشینی خود تعیین کن و همراه با گروهی از یاران خود به سرزمین (كورة السواد) برو و درمورد فرمانداران من پرس و جو کرده و عملکرد و رفتارشان را بررسی کن.[۳]

همچنین علی ﷺ بازرسانی داشت که از ولایتها گزارشهای سرّی و محرمانه را برای ایشان می‌فرستادند و فرمانداران کار و مأموریّت این بازرسان را نمی‌دانستند [۱]، گاهی مراقبها از

۱- عصرالخلافة الراشده ص۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
۲- لاساس فی السنة و فقهها سعید حوی ۱۶۷۵/۴ عثمان بن عفان صلابی ص۳۶۵
۳- تاریخ یعقوبی ۲۰۴/۲
۱- الولایة علی البلدان ۳۳/۲

کارمندان فرماندار و گاهی افراد ناشناخته دیگر و یا افراد مقیم در حوزه فرمانداری بودند که‌این کار را انجام می‌دادند، گاهی کسانی بودند که از ولایتی به ولایت دیگری می‌رفتند، نامه‌هایی که علی به‌این فرماندارن می‌نوشت نشان می‌داد که گزارشهای سرّی به او می‌رسید، شاید دخالت بعضی افراد بین امیرالمؤمنین وفرماندارانش سبب می‌شد تا بعضی از فرمانداران پست و کار خود را ترک کنند، مانند دخالت اشتر بین علی و جریر بن عبدالله بجلی و دخالت بعضی مردم بین علیرضی الله عنه و مصقله بن هبیره.[1]

علیرضی الله عنه راه را برای هر شکایتی که برعلیه یکی از فرماندارانش تقدیم می‌شد باز گذارده بود و اگر شکایتی از فرمانداران به او می‌رسید می‌گفت: بار خدایا! من به آنان فرمان نداده ام که بر بندگانت ستم کنند یا حق تو را رها کنند.[2] هنگامی‌که از یکی از فرماندارانش شکایت کردند و اتهام ثابت گردید، او را با تازیانه زدن و زندانی نمودن ادب نمود.[3]

امیرالمؤمنین علیرضی الله عنه همواره فرماندارانش را نصیحت می‌کرد، همانگونه که یک بار مجموعه‌ای از فرمانداران را نصیحت کرد، از جمله قیس بن سعد که وقتی به فرمانداری مصر منصوب کرد او را چنین نصیحت نمود: «در حالی به مصر برو که لشکری همراهت باشد، چون همراهی لشکر با تو سبب هراس بیشتردشمن می‌شود و دوست و یاورت بیشتر قدرت می‌گیرد، پس هرگاه وارد مصر شدی با نیکوکار نیکی کن و با بدکار به سختی رفتار نما و با عام و خاص مهربان باش، زیرا مهربانی نیکی است».[4]

از جمله‌اندرزهای ایشان به قیس بن سعد در یکی از نامه‌هایش این است: «به حق خراج و مالیات بگیر، با رفتاری منصفانه به لشکرت نیکویی کن و آنچه خدا به تو آموخته به دیگران یاد بده».[5]

بعضی از نامه‌هایی که برای تعیین فرمانداران به شهرها می‌فرستاد مشتمل بر پندها و رهنمودها هستند، از آن جمله نامه‌ای که علیرضی الله عنه به محمد بن ابوبکر در ولایت مصر نوشت و

۱- تاریخ طبری ۶۰۰/۵، ۶۰۱
۲- الفتاوی ۱۵۱/۲۸
۳-الولایة علی البلدان ۳۴/۲ به نقل از الکامل ابن اثیر.
٤-الولایة علی البلدان ۳۶/۲
٥- الولایة علی البلدان ۳۶/۲

وی آن را برای مردم قرائت کرد، این نامه حاوی اندرزهایی برای عموم مردم و خود فرماندار بود.[1]

ارتباطهای متعددی بین علی و فرماندارانش به صورت نامه نگاری، شفاهی و ارتباط مستقیم برقرار بود، وقتی این فرمانداران برای دیدار امیرالمؤمنین یا برای مشارکت در جنگ با خوارج به کوفه آمدند با آنها گفتگو کرد، از امیرالمؤمنین نقل شد که در موسم حج با فرماندارانش ارتباط برقرار می‌کرد آنگونه که خلفای سابق چنین می‌کردند، علیﷺ فرد مورد اعتمادی را به عنوان نایب خود به حج می‌فرستاد، چنان که فرزندان عباس و غیره را برای این کار می‌فرستاد، فرمانداران حوزه شرق بیشتر از همه فرمانداران با علیﷺ ارتباط داشتند، چون آنها به کوفه نزدیک بودند و هیئت‌هایی از حوزه فرمانداری آنان همواره با کوفه در رفت و آمد بودند. و علیﷺ بسیاری اوقات فرمانهایی به صورت اندرز و نصیحت صادر می‌کرد که برای فرمانداران روش کار را توضیح می‌داد، برخی از این فرمانها به صورت کتبی و بعضی شفاهی صادر می‌شد، در یکی از نامه‌های امیرالمؤمنین به فرماندارانش آمده است: «شما خزانه داران حاکم، وکلای امّت و نمایندگان ائمه هستید، هیچ کس را از رسیدن به نیازش باز ندارید، وقتی خراج و مالیات می‌گیرید لباس زمستانی و تابستانی و همچنین چارپایانی که با آن کار می‌کنند را از آنها نگیرید، برده‌ای را که دارند از آنها نگیرید و به خاطر یک درهم کسی را شلاق نزنید، به مال فرد نمازگزار یا کسی که با مسلمین پیمان صلح بسته دست درازی نکنید».[2]

یکی از دهقانان نزد علی آمد و از فرماندار او شکایت کرد، علیﷺ به آن فرماندار نوشت: «دهقانان شهر تو از سخت گیری و درشت خویی تو شکایت کرده‌اند»، با آنان رفتاری میانه داشته باش، سختی را با نرم خویی و مهربانی آمیخته کن، نه آنان را کاملاً از خود دور کن و نه بیش از حد آنان را به خود نزدیک نما، چون مشرک هستند و صلاحیت نزدیکی به تو را ندارند و از سویی چون عهد و پیمان صلح بسته‌اند نباید رانده شوند و مورد ستم قرار گیرند».[3]

سوم: صلاحیتهای داده شده به فرمانداران در دوران علیﷺ

۱-تراث الخلفاء الراشدین ص۱۵۶

۲- نهج البلاغة ۱۵۵/۲

۳- پیشین.

امیر المؤمنین رضی الله عنه از اینکه همه قدرت در دست یک نفر باشد اباء می‌ورزید، بلکه اصل نزد او توزیع قدرت و تعیین صلاحیتها بود، ایشان ابن‌عباس را به فرمانداری بصره منصوب کرد و زیاد را به عنوان مسئول جمع آوری مالیات و بیت المال مشخص کرد و تنها به‌این امر بسنده ننمود، بلکه به ابن‌عباس دستور داد که به سخنان ابن زیاد گوش کند و از او اطاعت نماید، [١]، این روش اوج کنترل اداری است، زیاد در چهارچوب فرمانداری از ابن‌عباس اطاعت می کند و ابن‌عباس در چهارچوب کار بیت المال و خراج از او اطاعت می‌نماید. وی برای امور قضایی ابو الأسود دؤلی را منصوب کرد.[٢]

با بررسی نامه‌ای که امیر المؤمنین به مالك اشتر نوشت می‌توانیم صلاحیتهای داده شده به فرمانداران را ملاحظه کنیم، ما می کوشیم این تصویر را واضح تر کنیم و به تفصیل آن را ارائه دهیم:

١- تعیین وزراء

امیر المؤمنین در نامه‌اش به مالك اشتر می‌فرماید: «وزیران بد و شرور تو کسانی هستند که قبلاً وزیر افراد شرور بوده‌اند، هر کس با افراد شرور مشارکت داشته باشد نمی‌تواند محرم و رازدار تو قرار گیرد، زیرا آنان همکار و برادر ستمگران هستند، تو به جای آنها افراد بهتری را می توانی پیدا کنی که فکر و قدرت اجرایی همچون آنان را دارند که با ستمگر در ستمش و با گناهکار درگناهش همکاری نکرده‌اند، چنین کسانی بهترند، بهتر تو را یاری کرده و با تو مهربان تر خواهند بود و کمتر به کسانی دیگر غیر از تو توجه می‌نمایند».

در این متن که امیر المؤمنین به صورت اندرز بیان کرده‌اند نقاط و حقایق ذیل را متذکر شده است:

الف – تعیین وزیران در صلاحیت والی و فرماندار می‌باشد.

ب – شرایطی که به موجب آن والی وزیرانش را انتخاب می کند.

ج – طریقه تعامل و روابط دو جانبه والی و وزیر.

د – وظیفه‌ی وزیر.

١- تاریخ طبری ٥/٥٨٠

٢- تاریخ خلیفه بن خیاط ص٢٠٠

امیر المؤمنین تعداد وزرا را ذکر نکرده و فقط لفظ جمع را به کار برده است، از این عبارت چنین بر می‌آید که فرماندار به‌اندازه‌ی نیاز می‌تواند معاون و همکار داشته باشد، چون کار وزیر این است که با فرماندار در کارهایش همکاری نماید، امیر المؤمنین شرایطی را مشخص می‌کند از جمله اینکه وزیر درگذشته نباید وزیر فرمانداران شرور بوده باشد، فرماندار از بین مجموع وزرا یک وزیر را به عنوان معاون خود در پیشبرد کارها انتخاب نماید و این انتخاب بر اساس این گفته از امیر المؤمنین باشد که می‌فرماید: «باید کسی را ترجیح دهی که برای گفتن سخن حق، توانایی بیشتری از دیگران داشته باشد».

وظایف وزیران در دایره‌ی «همکاری» قرار دارد و تعیین جزئیات این دایره، به عهده فرماندار است که بر حسب نیازی که دارد وظایف وزرا را مشخص می‌کند و ارتباط وزیران با فرماندار به صورت مستقیم خواهد بود.

۲- تشکیل مجالس شوری

باید به کمک علماء و فرزانگان که اهل حل و عقد هستند مجالس شورا تشکیل شوند، در این خصوص این متن آمده است: «با علما زیاد به بحث و تبادل نظر بپرداز و برای تثبیت و سامان یافتن اوضاع سرزمین خود با فرزانگان بحث و تبادل نظر کن»[1] در این نص بر جمع آوری علماء و فرزانگان در مجالس مشورتی تأکید شده است، فرماندار می‌تواند خود این افراد را انتخاب کند، می‌توان از طریق مردم هم این افراد انتخاب شوند، امیر المؤمنین چگونگی تشکیل این مجالس را مشخص نکرده است، بلکه تنها به همین بسنده نموده که از فرماندارش خواسته است که بیشتر با علما و فرزانگان به بحث و تبادل نظر بپردازد.

امّا اینکه آنها چگونه جمع آوری شوند؟ آیا حاکم آنها را فرا بخواند یا از سوی مردم انتخاب شوند؟ این امری است که امیر المؤمنین آن را به طور قطع مشخص نکرده است، بلکه آن را به شرایطی که در چهارچوب آن تعیین می‌شوند واگذار کرده است که بر حسب شرایط، فرماندار یا مردم آنها را انتخاب می‌کنند، امّا وظیفه‌این مجلس بررسی و تعیین سیاستهای کلّی در خصوص دو چیز است:

ألف – تثبیت آنچه موجب بهبودی و سامان یافتن شده است.

ب – برپا داشتن آنچه که مایه سامان یافتن اوضاع مردم است از سوی فرماندار.

۱- نهج البلاغة، شرح محمد عبده، ص۶۱۰

این یعنی ترسیم اصول کلّی برای همه آنچه که مربوط به اصلاح اوضاع شهرها ومردم است، خواه در مورد مصرف بیت المال یا تعیین اداریها باشد، یا مربوط به ارائه خدمات به اصناف از قبیل تاجران، صنعتگران و کشاورزان باشد، این مجلس بیشتر به مجالس محلی شباهت دارد که در دولتهایی که بر اساس تمرکز دارایی حکومت می‌کنند برپا می‌شوند.[١]

در نصّی دیگر امیر المؤمنین صفات این مستشاران و معاونان را بیان می‌کند: «با افراد شرافتمند، نجیب و خانواده‌های خوب و دارای سوابق نیکو ارتباط تنگاتنگی داشته باش و بعد از آنها به افراد دلیر و سخاوتمند و بزرگوار خود را نزدیک کن، چون آنها دارای بزرگواری و خوبی هستند».[٢]

امیر المؤمنین علیﷺ اهمیت اهتمام ورزیدن به آنها و بررسی امورشان را گوشزد می‌نماید و می‌فرماید: «اوضاع و احوال آنان را بررسی کن چنانکه پدر و مادر اوضاع فرزندانشان را مورد بررسی و جستجو قرار می‌دهند، نباید در مدت قدرتی که به آنها داده‌ای چیزی به دست بیاید و لطفی را که به آنها کرده‌ای هرگز ناچیز مدان. هر چند آن لطف ناچیز واندک باشد، زیرا لطف سبب می‌شود تا آنها خیرخواه تو باشند و به تو گمان نیک داشته باشند، مبادا با تکیه به امور بزرگ کارهای کوچک آنها را فراموش کنی، چون کوچکترین لطفی که به آنها بکنی از آن سود می‌برند و لطف بزرگ تو چیزی است که آنها نمی‌توانند از آن بی نیاز باشند.[٣]

٣- تشکیل لشکر و تجهیز آن

امیر المؤمنین علیﷺ به مالک اشتر نخعی فرمود: «باید از تمام لشکر کسانی نزد تو باشند که به لشکر بیشتر کمک می‌نمایند، مخارج و نیازمندیهای آنان و خانواده‌ی ایشان را فراهم کن تا دغدغه‌ی خاطر آنها فقط جهاد با دشمنان باشد، چون مهربانی تو نسبت به آنان سبب عطوفت قلب آنان نسبت به تو می‌گردد».[٤]

از این متن امور ذیل برداشت می‌شود :

١- الادارة والنظام الاداری عند الامام علی ص١٦١
٢- نهج البلاغة شرح محمد عبده ص٦١٢
٣- نهج البلاغة شرح محمد عبده ص٦١٣
٤- منبع سابق

الف – قدرت نظامی‌برای دفاع از ولایت باید وجود داشته باشد.

ب – تشکیل این نیرو و آماده کردن آن وظیفه فرماندار است و هزینه آن از بیت المال پرداخت می‌شود.

ج – تعیین سران ارتش از وظایف فرماندار است، شرایطی هست که حاکم به مقتضای آن سران لشکر و ارتش را تعیین می‌کند، پس باید سران ارتش مورد توجه و اهمیت قرار گیرند تا دغدغه خاطر آنها فقط جهاد با دشمن باشد [١] و مهربانی به آنان، آنها را شیفته تو می‌گرداند.[٢]

٤- ترسیم سیاست خارجی در زمینه جنگ و صلح

امیرالمؤمنین علیﷺ به فرماندارش مالك اشتر می‌فرماید: «هرگاه دشمنت تو را به صلح فراخواند، به شرطی که خشنودی خدا در آن باشد خواسته‌ی او را رد مکن، زیرا صلح سبب می‌شود تا سربازانت استراحت کنند و همچنین خاطر تو را آسوده و شهر را در امنیت قرار می‌دهد، امّا بعد از صلح از دشمن دوری کن، چون ممکن است خود را به شما نزدیك کرده تا از غفلت شما سوء استفاده کند، پس آماده باش و در این خصوص حسن ظن بی جا را نداشته باش، اگر بین تو و دشمن پیمانی بسته شد به آن وفادار باش، چون در میان فرایض الهی مردم به هیچ چیزی همچون وفای به عهد اهمیت نمی‌دهند، حتی مشرکین به پیمانهای خود وفادار بودند زیرا عواقب عهدشکنی را تجربه کرده‌بودند. بنابراین عهد شکنی مکن چون فقط افراد جاهل و بدبخت هستند که اقدام به نافرمانی خدا می‌نمایند، خداوند پیمان و عهد را مایه‌ی امنیت بندگان و پناهگاهی برای آرامش آنان قرار داده است، پس پیمان شکنی و خیانت درست نیست.[٣] پیمانی نبند که موجب بهانه باشد و به ناحق قراردادهای صلح را لغو مکن، زیرا تحمل سختی بهتر از عهد شکنی است، پس به حساب دنیا آخرت را از دست مده».[۴]

با استناد به‌این متن حاکم کارهای ذیل را انجام می‌دهد:

۱- بستن پیمان صلح با دولتها و ملتهای همسایه.

---

١ - الادارة والنظام الاداری عند الامام علی ص٢٦٥

٢ - نهج البلاغة شرح محمد عبده ص٦١٣

٣ -نهج البلاغة ص٦٢٧

٤ -منبع پیشین.

۲- آمادگی برای جنگ و آماده باش احتیاطی در صورت نیاز، برای این دو کار جزئیاتی از قبیل تبادل نامه‌ها، هیئتها، دیدارهای دوجانبه و مذاکرات انجام می‌شود.[۱]

۳ - وفای به عهد و پیمان یکی از قاعده‌ها و اصول اساسی دین اسلام است که هر مسلمانی باید به آن پایبند باشد،[۲] همانطور که وفاداری به پیمانها و قراردادها از دیدگاه امیر المؤمنین علی فقط یک تئوری نوشته روی کاغذ نبود، بلکه‌ایشان بصورت عملی وفاداری به عهد و پیمان را نشان می‌داد، خداوند از عهد شکنی و سوگند شکنی در بسیاری از آیات قرآنی نهی کرده و می‌فرماید:

﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ٩١ ﴾ (نحل/۹۱)

به پیمان خدا (که با همدیگر می‌بندید) وفا کنید هرگاه که بستید و سوگندها را پس از تأکید (آنها با قَسمِ به نام و ذات خدا) نشکنید، در حالی که خدای را آگاه و گواه (بر معامله و وفای به عهد) خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید (و پاداش کردارتان را می‌دهد). و می‌فرماید: ﴿ وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا ٣٤ ﴾ (اسراء/۳۴)

(و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته‌اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده می‌شود).

۵- حفاظت از امنیت داخلی

با اتخاذ سیاستهای سالم باید امنیت داخلی را تأمین کرد، امیر المؤمنین به‌یکی از فرماندارانش می‌نویسد: «دهقانهای شهر تو از سنگدلی و درشت خوئی تو شکایت کرده‌اند... با آنان با نرم خویی و مهربانی آمیخته با مقداری سختی رفتار کن و آنان را نه زیاد از خود بران و نه خیلی به خود نزدیک کن»[۳]، این سیاست برای تأمین امنیت داخلی است و اگر مشکلی پیش آمد که امنیت را مخدوش می‌کرد، باید حاکم با استفاده از شیوه‌های مسالمت آمیز مشکل را حل

۱-الادارة والنظام الاداری عند الامام علی ص۲۵۶

۲- منهج الاعلام الاسلامی‌فی صلح الحدیبیه ص۳۲۹

۳- الولایة علی البلدان ۲/۳۷ به نقل از شرح نهج البلاغة.

کند و از به کار گرفتن قدرت بپرهیزید [1]، امیر المؤمنین در نامه‌ی خود به مالك اشتر می‌فرماید: هرگز قدرت و حکومت خود را با ریختن خون ناحق تقویت مکن، زیرا در حقیقت ریختن خون قدرت را ضعیف و بلکه نابود می کند.[2]

٦- تشکیل دستگاه قضایی در فرمانداری

امیر المؤمنین علیﷺ می‌فرماید بهترین افراد را برای داوری و قضاوت بین مردم انتخاب کن، آنانکه به هنگام داوری به سبب دعوای طرفین لجاجت نمی کنند و کمتر در قضاوت دچار اشتباه می‌شوند و اگر بعد از قضاوت به‌اشتباه خود پی ببرند بلافاصله به حق باز می گردند، طمع ورزی نمی کنند، با دقت داوری می‌نمایند، از همه بیشتر به دلایل استناد می کنند، کمتر از مراجعه دادخواه به ستوه می‌آیند، برای روشن شدن امور از همه بردبارترند، به هنگام قضاوت از همه قاطع ترند، کسانی که ستایشهای بی جا و زیاد آنان را سبک سر نمی کند و فریب نمی‌خورند... نیازهای قاضی را برآورده کن تا به مردم نیازی نداشته باشند و از ربوده شدن او از سوی مردم ایمن باشی، پس نگاه عمیقی به‌این مسأله بینداز.[3]

از متن مذکور چنین بر می‌آید:

الف – تعیین قاضی جزء وظایف حاکم است.

ب – حاکم باید در انتخاب قاضی بشرایط قاطعی پایبند باشد.

ج – حاکم باید کاملاً به قُضات رسیدگی کند تا آنها به دیگران نیازی نداشته باشند.[4]

٧- هزینه‌های مالی

منبع تأمینی هزینه‌ها در حوزه‌ی فرمانداری، اموال زکات، غنیمتها و مالیاتها می‌باشند، این در آمدها به بیت المال سپرده می‌شوند و کسی باید در بیت المال مسئول نظارت و ثبت ورود درآمدهای رسیده و خروج هزینه‌ها و دخل و خرجها باشد. بیت المال نقش مهمی‌در تمرکز زدائی دارد، اموالی که در بیت المال انباشته می‌شوند ابتدا برای کارهای حوزه فرمانداری، برای کارمندان و کارکنان، قضات، نیازمندان، آبادانی و دیگر نیازها خرج می‌شوند و آنچه باقی بماند به پایتخت خلافت فرستاده خواهد شد، بیت المال قلب حوزه فرمانداری شمرده

١- الادارة والنظام الاداری عند الامام علی ص٢٥٧

٢- شرح نهج البلاغة ص٦٢٧

٣- شرح نهج البلاغه ص ٦١٥

٤- الادارة والنظام الاداری ص٢٥٨

می‌شود که خون را در رگهای دستگاههای کاری تزریق می‌نماید، [1] امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه می‌گوید: به اموالی که خداوند آن را نزد تو گرد می‌آورد نگاه کن و آن را برای افراد عائله‌مند و گرسنگان خرج کن [2]، منبع بخشی از این اموال مالیات است که نخستین منبع تأمین حقوق کارمندان به شمار می‌رود و مازاد بر هزینه کارمندان بین فقرا و مستمندان توزیع می‌گردد، امیرالمؤمنین علی می‌فرماید: مردم همه نیازمند سفره‌ی مالیات و اهل آن هستند. منظور از مردم همه کارمندان و مجاهدان است که امیر المؤمنین در مورد آنان میگوید: آنچه لشکریان را پا برجا می‌دارد مالیات است. امیر المؤمنین رضي الله عنه به آبادانی زمین اشاره کرده و می‌گوید: نگاه شما باید بیشتر به آبادانی زمین باشد نه به گرفتن خراج، چون خراج و مالیات جز با آباد شدن زمین بدست نمی‌آید، هر کس از زمین مخروبه خراج و مالیات بخواهد شهرها را ویران و مردم را نابود می‌کند.[3]

آبادانی زمین منابع مالی تازه‌ای را بوجود خواهد آورد که می‌توان ازآن برای تأمین هزینه‌های مختلف استفاده کرد، این درآمدها مستقل از دستگاههای مرکزی هستند، آنچه از این در آمدها از هزینه‌های ولایتها اضافه باشد به دستگاههای مرکزی داده می‌شود. امیر المؤمنین رضي الله عنه می‌فرماید: «مازاد آن را نزد ما بفرست تا آن را میان کسانی که‌اینجا هستند تقسیم کنیم».[4]

یکی از مهمترین هزینه‌ها در ولایت تعمیر و آباد کردن نهرها و قناتهاست، امیر المؤمنین علی رضي الله عنه به قرضه بن کعب انصاری نوشت: «مردانی از اهل ذمه گفته‌اند: در سرزمین آنها رودخانه‌ای خشکیده و زیر خاک مدفون گشته است، مسلمین باید آن را برای آنها آباد کنند، شما و آنها آن را بررسی کنید و سپس نهر را درست و آباد کن، سوگند که اگر آنها آباد کنند برایم خوشایندتر است از اینکه آنجا را ترک کنند و ناتوان باشند و در ادای وظیفه‌ای که به مصلحت شهرهاست کوتاهی ورزند، والسّلام».[5]

١- الادارة والنظام ص٢٦٢

٢-شرح نهج البلاغة ص٦٤٧

٣- شرح نهج البلاغة ص٦١٧

٤- پیشین ٦١٨ الادارة والنظام ص ٢٥٨

٥-تاريخ يعقوبی ٢٠٣/٢، الولاية على البلدان ٣٧/٢

٨- کارگزاران تابع فرمانداران، و پیگیری از آنها

امیر المؤمنین علیﷺ می‌فرماید: «سپس به امور عاملان و کارکنان خود بنگر و به طور آزمایشی به آنها کار بسپار، و از روی کم‌رویی و ترجیح بدون دلیل به آنها کار مده، چون این کار ریشه‌ی ستم و خیانت است و به دنبال افراد با تجربه و حیادار برو، کسانی که از خانواده‌های صالح و نیکو هستند و در اسلام سابقه دارند و خانواده‌ایشان در ایمان به اسلام سبقت گرفته‌اند، چون چنین کسانی رفتار و اخلاق بهتری دارند و اهداف نیکوتری دنبال می‌کنند، کمتر به مطامع چشم می‌دوزند و بیشتر به عواقب امور می‌اندیشند، سپس روزی فراوان به آنان بده، چون این امر سبب می‌شود آنان به اصلاح خود بپردازند و از آنچه در دسترس آنها قرار دارد بی نیاز شوند، اگر با فرمانت مخالفت ورزند یا به تو خیانت کنند عذری نخواهند داشت، سپس کارهایشان را بررسی کن و مراقبان صادق و وفادار را بر آنها بگمار، چون وقتی آنها بدانند که به طور سری مراقب کارهایشان هستی این امر باعث می‌شود تا امانتدار، باشند و با مردم به نرمی‌رفتار کنند، اگر یکی از آنها دست خیانت دراز نماید همه مراقبان تو علیه او شهادت خواهند داد و نیازی به شاهد و گواه نیست، آنگاه تو او را مجازات و تنبیه می‌کنی و او را در مقام ذلّت و خواری قرار می‌دهی، او رابه عنوان خائن معرفی می‌کنی و ننگ تهمت را به گردنش می‌آویزی».[١]

در اینجا امیر المؤمنین از کارمندان فرمانداران، نگهبانان شهرها و قریه‌ها و مسئولان جمع آوری زکات سخن می‌گوید، آنها مسئولیت بزرگی به دوشت دارند، چون کارشان به طور مستقیم با مردم مرتبط است، در این متن اهمیت این افراد در دستگاه اداری به وضوح آشکار می‌شود، زیرا این افراد نماینده قدرت اجرایی هستند، پس باید نیازهای خودشان برآورده شود تا به اموال و حقوق دیگران چشم طمع ندوزند، [٢] و امیر المؤمنین علیﷺ به اهمیت مراقبانی که مراقب ادارات، بخشها و بیت المال هستند اشاره می‌کند، این مراقبان باید از سوی حاکم تعیین گردند و با او در ارتباط باشند، شرایطی هست که باید بازرسان کاملاً از آن برخوردار باشند:

١-شرح نهج البلاغة ص٦١٦

٢- الادارة والنظام الاداری ص٢٦٦

الف - باید راستگو باشند تا گزارشهای آنان واقعی و راست باشند.

ب - باید افرادی وفادار باشند تا هدفی جز حمایت از دولت نداشته باشند، بعد از آنکه گزارش مراقبان به حاکم رسید باید با دقت کامل محتوای گزارشها را ثابت کند و با پرهیز از شتاب و عجله در مورد افراد حکم کند، از جمله کارهای این دستگاه این است که مراقب بازرگانان، تاجران و صنعتگران باشند تا اجناس را احتکار نکنند و مردم را دچار ضرر و زیان نگردانند، آنچه امیر المؤمنین در نامه‌اش به‌اشتر در این بند گفته است اشاره دارد به‌اینکه دولت خلافت راشده همواره اوضاع مردم را به طور مستقیم زیر نظر داشته و آن را مورد بررسی قرار می‌داد تا کم و کاستیهای افراد و گروهها مشخص گردند، به‌این امر اهمیت داده‌اند و این یک اصل قرآنی است که خداوند متعال آنر ا از زبان پیامبرش سلیمان علیه السلام بیان کرده و می‌فرماید:

﴿ وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ فَقَالَ مَالِيَ لَآ أَرَى ٱلْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَآئِبِينَ ﴿٢٠﴾ لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَاْذْبَحَنَّهُۥٓ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾ ﴾ (نمل/٢٠-٢١).

«سلیمان از لشکر پرندگان سان دید و جویای حال آنها شد و گفت: چرا شانه به سر را نمی‌بینم؟ (آیا او در میان شما نیست؟) یا اینکه از جمله غائبان است؟ حتماً او را کیفر سختی خواهم داد و یا او را سر می‌برم و یا اینکه باید برای من دلیل روشنی آشکار کند».

بررسی و جستجوی اوضاع پرندگان، این بر حسب توجهی است که باید به امور خلافت شود و باید به هر بخش از آن توجه داشت به خصوص ضعیفان باید زیر نظر باشند، تردیدی نیست که رهبر برای انجام این امر مهم به مؤسسه‌ها، انجمنها و دستگاههایی نیاز دارد، سلیمان به جستجوی اوضاع لشکر و کارکنان اهمیت می‌داد، به خصوص وقتی مورد مشکوکی را مشاهده می‌کرد، بنابراین سلیمان علیه السلام وقتی هدهد را ندید، بلافاصله پرسید: ﴿ مَالِيَ لَآ أَرَى ٱلْهُدْهُدَ ﴾:چرا هد هد را نمی‌بینم؟ یعنی او غایب است؟ گویا از سلامتیش می‌پرسید[1]، سپس گفت: ﴿ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَآئِبِينَ ﴾ یا از جمله غائبان است، سؤال دیگری است که بعد

١- رازی ١٨٩/٢٤

از آن که اظهار مهربانی کرد، سپس سلیمان خواست بفهمد که او درباره غایب فقط از روی مهربانی نمی‌پرسد، بلکه اگر غیبتش بدون عذر باشد[1] بسیار جدی و سختگیر خواهد بود.

بنابراین دوران خلافت راشده تطبیق و اجرای عملی مفاهیم قرآن کریم است. امیر المؤمنین علی ﷺ به اهمیت دستگاههای امنیتی دولت اسلام اشاره می‌نماید، دستگاههایی که نهایت تلاش را برای جمع آوری اخبار و اطلاعات مبذول می‌دارد تا این اخبار و اطلاعات برای خدمت به دین، نشر مبادی و ارزشهای والا و اهداف و آرمانهای عالی به کار گرفته شوند، و ریشه‌های فساد را در دستگاههای متعددی که نظام حکومتها بر آن استوار است بخشکاند.

۹- اصناف و قشرهای جامعه

امیر المؤمنین علی می‌فرماید: «بدان که رعیت و مردم قشرهای مختلف پیوسته به‌یکدیگرند، هیچ بخشی جز با بخش دیگر سامان نمی‌یابد و نمی‌توانند از یکدیگر بی نیاز باشند، بعضی لشکریان خدا هستند و بعضی نویسندگان عموم یا خصوص هستند، بعضی قاضیان عادل و بعضی کارکنانی منصف و مهرباناند، بعضی مالیات و خراج را از ذمیها و مسلمین می‌گیرند و بعضی تاجر و برخی صنعتگرند، بعضی طبقه پایین جامعه و افراد نیازمند و مستمند می‌باشند و خداوند سهمیه و حق و بهره‌ی هر یک را در کتاب خود یا در سنّت پیامبرش بیان داشته است، این عهدنامه خداست که نزد ما محفوظ است»... تا اینکه می‌گوید: «و طبقات برپا نمی‌ایستند مگر با تاجران و صاحبان صنعت که آنها[2] را یاری و کمک می‌نمایند و رفاه را تأمین می‌کنند، سپس طبقه پایین که نیازمندان و مستمندان هستند باید کمک و یاری شوند»، بعد توصیه می‌کند که با تاجران و صنعتگران به خوبی رفتار شود و می‌فرماید: «با تاجران و صنعتگران به نیکی و خوبی رفتار کن، هم تاجرانی که مقیم هستند و هم تاجرانی که همراه کالاهایشان از شهری به شهر دیگر می‌روند و کسی که با بدن و جسم خود خدمت رسانی می‌کند، چون اینها وسیله‌های منفعت و اسباب رفاه هستند، رفاه و آسایش و لوازم مورد نیاز را از دور و نزدیک و از کوه و دشت و دمن و از جاههایی که مردم نمی‌توانند برای رسیدن به‌این نیازمندیها و لوازم به آنجا بروند فراهم می‌آورند، اینها نردبانی هستند که خطر ندارد و صلحی هستند که غوغا و سر و صدا ندارند، اوضاع تاجران و صنعتگران در داخل شهر و در

۱- الحکم التحاکم فی خطاب الوحی ۵۹۳/۲

۲- شرح نهج البلاغة ص۶۱۱

حواشی شهرها را بررسی کن، با وجود این بدان بسیاری از اینها تنگ چشم و بخیل هستند و منافع را احتکار می‌کنند، در خیر و فروش به دلخواه خود عمل می‌نمایند، این امر درب زیان را به روی عموم می‌گشاید و عیبی است برای حکومت، بنابراین از احتکار جلوگیری کن، چون پیامبر صلی‌الله علیه وسلم احتکار را منع کرده و خرید و فروش باید با موازین و معیارهای منصفانه انجام شود که نه فروشنده و نه خریدار مورد ستم قرار نگیرند، هر کسی دست به احتکار زد پس از آن که او را از کارش بازداشته بودی، او را تنبیه کن و مجازاتش کن امّا در مجازات از حد فراتر نرو».[1]

از کلام امیر المؤمنین رضی‌الله عنه متوجه می‌شویم که تاجران از مهم ترین اقشار جامعه به شمار می‌آیند. بنابراین ایشان حُکّام را به اهتمام ورزیدن به بازرگانان و زیر نظر داشتن کارهایش راهنمایی می‌کند، تا تاجران به جلوه‌های منفی همچون تنگ چشمی، بُخل، احتکار و امثال آن مبتلا نشوند و نیز راهنمایی می‌کند که صنعتگران هم در معرض مشکلات و زیانهایی هستند که بازرگانان در معرض آن قرار می‌گیرند، بنابراین لازم است دستگاهی تشکیل شود که به آنها توجه نماید و آنان را در اتمام و انجام کارهایشان یاری دهد، [2] یکی از این اقشار آسیب پذیر مالیات دهندگان هستند که کشاورزان و چاه کنان هستند، آنها نیز نیازمند توجه و اهتمام ویژه هستند و لازم است کمیته‌هایی برای رفع مشکلات اهل خراج و مالیات دهندگان تشکیل شود، چون این راه رشد و آبادانی زمین است. یکی دیگر از اصناف جامعه اسلامی‌اهل ذمه هستند، یعنی غیر مسلمانانی که تحت حمایت دولت اسلامی‌زندگی می‌کنند و مشغول کار هستند، دولت باید به آنها توجه کند و امورشان را مورد بررسی قرار دهد و دستگاهی را تشکیل دهد که امور اقتصادی و اجتماعی آنان را مورد بررسی قرار دهد[3].

یکی از اقشار جامعه طبقه پایین مستمندان، نیازمندان و فقراء می‌باشند، در این طبقه افرادی متکدی هستند و بعضی هم قناعت پیشه کرده دست نیاز به کسی دراز نمی‌کنند، باید نیاز آنها بر آورده شود، یتیمان و سالخوردگان جزء همین طبقه به شمار می‌آیند، پس دولت مسئول است که به‌این افراد از نظر اقتصادی و اجتماعی و آموزش توجه کاملی مبذول دارد، حاکم باید برای دیدار با این طبقه‌ی محروم وقت تعیین نماید و خود مستقیماً اوضاع آنان را

١- شرح نهج البلاغة ص٦٢٠

٢- الادارة والنظام الاداری ص٢٦٣

٣- پیشین.

بررسی کند تا اینگونه احساس محرومیت را از آنها دور نماید و باید زمینه را کاملاً فراهم نماید تا محرومین بتوانند به راحتی با حاکم سخن بگویند و درد دل کنند.[١]

١٠- تربیت با مجازات و پاداش

امیر المؤمنین علیﷺ فرمود: «نباید بدکار و نیکوکار نزد تو برابر باشند، چون در اینصورت نیکوکاران نسبت به انجام نیکی بی علاقه می‌شوند و بدکاران بیشتر بدکاری را تمرین می‌کنند، و هر یک از این دو گروه را به پاداش کاری که کرده‌اند برسان و بدان که رفتار نیکو با رعیت و دورکردن مشکلات از آنها و مجبور نکردنشان به انجام اموری که در توانشان نیست، مهم ترین چیزی است که نشان می‌دهد حاکم نسبت به رعیت حسن ظن دارد، باید به رعیت حسن ظن داشته باشی زیرا حسن ظن خستگی و رنج بزرگی را از تو دور می‌نماید و کسی که کار شما را نیک می‌داند باید بیشتر به او خوش بین باشی».[٢]

تربیت با مجازات و پاداش امری است که قرآن از آن سخن گفته و نشانه‌های آن در داستان ذوالقرنین به وضوح آشکار است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوۡفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابٗا نُّكۡرٗا ٨٧ وَأَمَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنۡ أَمۡرِنَا يُسۡرٗا ٨٨ ﴾ (کهف/٨٧-٨٨)

(ذوالقرنین بدیشان) گفت: امّا کسانی که ستم کنند، آنان را مجازات خواهیم کرد، سپس در آخرت به سوی پروردگارشان برگردانده می‌شوند و ایشان را به عذاب شدیدی گرفتار خواهد کرد و امّا کسانی که‌ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند پاداش نیکو خواهند داشت و ما (هم در دنیا) دستور سهل و ساده‌ای در حق ایشان صادر می‌کنیم.

مصداق تربیت عملی در رهبری خلافت راشده تشویق نیکوکار بود، تا در نیکوکاری بیفزاید و نیروی او را بیشتر می‌کرد تا بیش از پیش نیکی کند، و این تشویقها باعث می‌شد تا نیکوکار احساس کند که مورد احترام و تقدیر است، اینگونه دست بدکار را می‌گرفت تا او را از کار بدش باز بیاید، خلافت راشده گستره احسان و نیکی را در جامعه بیشتر می‌نمود و دایره‌های شرارت را بر اساس قانون پاداش مجازات تا آخرین حد تنگ می‌کرد و این رهنمود امیر المؤمنین علیﷺ است.

---

١ الادارة والنظام الاداری ص٢٦۴

٢ نهج البلاغة ص۶١۵

۱۱- نقش عرفا[1] و نقیبان در تثبیت نظام ولایات

مسلمانان نقیبان را در بیعت دوم عقبه شناختند، آن هنگام که رسول خدا دوازده نقیب را از انصار بر قومشان تعیین کرد که سه نفر از اوس و نه نفر از خزرج بودند.[2] تعیین و سامان دهی نقیبان و عرفا در سپاههای مختلف اسلامی‌در زمان عمر ادامه‌یافت، از جمله‌این موارد سازماندهی مردم در نبرد قادسیه بدست سعد بن أبی وقاص بود، یعنی جایی که در آنجا که قبائل اجتماع کرده‌بودند و امیران سپاه و عرفا را انتخاب کرد و بر هر دسته ده نفری عریفی- یا سردسته‌ای- معین گماشت چنان که در زمان رسول خدا نیز چنین افرادی تعیین می‌شدند و این امر تا وقت مقرری- که حکومت به مردم می‌داد- ادامه داشت. برای حمل پرچمها افراد با سابقه‌ای از مسلمانان را گماشت و سران گروههای ده نفری را از کسانی برگزید که در اسلام اعتباری داشتند[3]. عمر بن خطاب اولین کسی به حساب می‌آید که نظام تقسیم مردم در شهرها را به طور عام پایه ریزی کرد، چه در زمان او در شهرها عرفا برای مردم تعیین شدند و این عریفها در مقابل والی مسئول قبائل و گروههای مرتبط با خود براساس تقسیم بندی رایج در آن وقت تقسیم شدند.[4] نظام عرفا در طول دوران خلافت عثمان و علی برقرار بود. خلیفه نقیبان را جمع می‌کرد و اموال را به میزان سهمشان به آنان می‌داد و آنان هم این اموال را میان افراد تحت پوشش خود تقسیم می‌کردند.[5] فرمانداران در اداره امور مختلف شهری و نظامی‌ولایات از عرفا استفاده می‌کردند و آنان هم در توزیع اموال اعطایی بر مردم و در نظارت بر نظام داخلی ولایات و پیگرد افراد خوانده شده برای محاکمه در دادگاه و کارهای دیگر فرمانداران را کمک می‌کردند. آنان مردم را در وقت نیاز فوراً بسیج می‌کردند و از آنها مشورت می‌گرفتند. همچنین کسانی که قرار بود نام آنها به لیست عطا شوندگان اضافه شود یا از آن حذف شود و در کارهایی دیگر این نقیبان نقش ایفا می‌کردند. بدین سان عرفا

۱- جمع عریف و به معنی رئیس و مسئول دسته‌ای از مردم. مترجم

۲- سیره ابن هشام۲/۴٤۳.

۳- الولایة علی البلدان۲/۱۰٦؛ تاریخ طبری٥/۸۷.

٤- النظم الإسلامیة، صبحی صالح؛ الولایة علی البلدان۲/۱۰٦.

٥- الأموال، قاسم بن سلام، ص٣٤٥؛ الولایة علی البلدان۲/۱۰٦.

مهم ترین کارمندان فرمانداران در اداره شهرها بودند، اما این افراد غالباً تنها به‌این کار نمی‌پرداختند، بلکه فقط در وقت نیاز به کمک می‌آمدند. در تقسیم بندی عرفا و نقبا در بسیاری از حالات نوعی سازماندهی قبلی وجود داشت، زیرا تقسیم بندی در برخی از اوقات براساس قبیله افراد بود. این وضعیت همچنان ادامه داشت تا اینکه تعداد افراد غیر عربی که به اسلام می‌گرویدند رو به فزونی نهادند و شروع به سکونت در شهرها کردند و به‌این دلیل این تقسیم بندی به تدریج رو به کاهش نهاد، [1] گرچه در زمان خلفای راشدین در بیشتر اوقات به قوت خود باقی بود.[2] برخی از فرماندهان بزرگ که بر بخشهای معینی از سپاه ریاست داشتند از فرمانداران سرزمینها تبعیت می‌کردند و بنا به فرمان امرای سرزمینهای مختلف، اقدام به فتح می‌کردند. هم چنین در جنگهایی که فرمانداران شرکت داشتند و فرماندار خود امیر سپاه بود این افراد در کنار فرماندار می‌بودند و او را در سازماندهی سپاه و فرماندهی آن کمک می‌کردند.[3] ترتیب فرماندهی در این جنگها به قرار زیر بود: امیر- همان فرماندار -، امیران آماده سازی، امیران اعشار، پرچمداران، سران قبائل.[4] همچنین پیشنهادات و دادخواهی‌های دسته جمعی مردم را این عرفا به نیابت از مردم به دست فرمانداران و یا دیگر افراد مسئول می‌رساندند و به نام آنان سخن گفته و از حقوقشان در نزد این مسئولان دفاع می‌کردند.[5]

چهارم: مفاهیم مدیریتی در سیره علی بن ابی طالب ﷺ

١- تأکید بر عامل انسانی

امیر المؤمنین در نامه‌ای به‌یکی از کارداران خود نوشت: اما بعد، دهقانهای مردم شهر تو از تندخویی، قساوت، تحقیر و جفاکاریهای تو درباره آنان شکایت کرده‌اند.... پس إن شاء الله در کار آنان درشتی و نرمی‌را درهم آمیز و با آنان گاه با شدت و گاه با نرمش رفتار کن، برای آنان نزدیکی را با دور داشتن درهم بیامیز.[6] بنابراین بر رئیس و مسئول لازم است که به

١- الولاية على البلدان ١/١٠٧.

٢- همان ٢/١٠٧.

٣- الحياة الإجتماعية و الإقتصادية فی الكوفة، زبيدی، ص٤١.

٤- تاریخ طبری به نقل از الولاية على البلدان ٢/١٠٨.

٥- العرافة و النقابة، فاروقی، ص٦١، ٨٠، ٨٦؛ الولاية على البلدان ٢/١٠٨.

٦- نهج البلاغة، ص٥٣٩.

اوضاع روانی افراد تحت اداره و مدیرت خود توجه داشته باشد و استراتژی مدیریتی خود را بر اساس این واقعیت پایه ریزی کند و میان ضرورتها و اقتضائات ایجاد نظم و مدیریت و ضرورتها و اقتضائات واقعیت حال که حالات انسانی و روانی ایجاد می‌کنند توازن برقرار نماید. بنابراین خطاست که تئوری مدیریتی بر اساس قواعد سختگیرانه و ثابتی پایه ریزی شود که در آن عامل انسانی و تأثیر شرایط و موقعیتها رعایت نشود و انگار که مدیریت و ایجاد نظم اداری برای هر مؤسسه، سازمان، جنبش، حزب، جمعیت و یا باشگاهی فارغ و بدور از تأثیرات خارجی و داخلی به حرکت درمی‌آید.[۱]

۲- تخصص و دانایی محوری

در این مورد امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بر اهمیت این امر که فرد مسئول متخصص، و دانا باشد تأکید دارند و معتقدند که اگر چنین خصوصیتی داشت اطاعت از او واجب و لازم است و در غیر این صورت اطاعت از او لازم نمی‌باشد. ایشان در این مورد می‌گویند: اطاعت شما از کسی که به خاطر جاهل بودن وی در اطاعت از او معذور نیستید واجب است.[۲] اما اگر جاهل بود مردم تحت امر وی معذور هستند و اطاعت از فرد جاهل واجب نیست، زیرا چنین فردی آنان را به سوی هلاک و نیستی می‌برد. نیز می‌گویند: هیچ مخلوقی را با معصیت خالق نمی‌توان اطاعت کرد، [۳] و فرد نادان و ناآگاه عاقبت کارش به سوی معصیت و نافرمانی از خالق با انجام امر مخالف شرع است.[۴]

۳- رابطه بین رئیس و افراد تحت امر

تعیین این رابطه بر اساس سلسله مراتب اداری صورت نمی‌گیرد، بلکه مبنای ترسیم آن مصالح مشترک میان رئیس افراد تحت امر است. امیرالمؤمنین علی وقتی که فرماندار خود را روانه مصر کرد به او گفت: برخی از امور است که باید مستقیماً آنها را مورد بررسی یا اجرا قرار بدهی، از جمله: پاسخ مسائل کارگزاران در آن موقع که کاتبان تو ناتوان باشند، برآوردن نیازهای مردم که به تو ارجاع داده‌اند و دستیاران تو در برآوردن آن نیازها دلهره

١- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص٢١٧.

٢- نهج البلاغة، ص٧٠٠.

٣- همان٧٠١.

٤- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص٢١٧.

داشته باشند.[1] در اینجا ما در مقابل حالتی قرار داریم که سلسله مراتب اداری در آن بطور کامل ملغا شده است و اگر فرماندار نتوانست این کار را انجام دهد یکی از افراد مورد اعتماد خود را برای این کار برمی‌گزیند. ایشان می‌گویند: امور کسانی از این طبقه را که نمی‌توانند به حضور تو برسند و مردم به آنان با تحقیر می‌نگرند و مردان چشمگیر آنان را پست می‌شمارند تحت نظر بگیر و برای رسیدگی به امور آنان کسانی را معین کن که در نزد تو مورد اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می‌باشند.[2] این سخن ایشان گذر آشکار از مدیریت بروکراتیکی است که بر اساس آن باید هر چیزی در ضمن سلسله مراتب اداری روی دهد و کسی حق الغای این سلسله مراتب را ندارد و هر کس آن را الغا نماید متعدی و قانون شکن به حساب می‌آید. سپس امیرالمؤمنین در بیان ضررهای تقید غیر مسؤولانه به سلسله مراتب اداری می‌گوید: زیرا اختفای زمامداران از رعیت نوعی وارد کردن فشار بر آنان و کم اطلاعی از امور حیات اجتماعی مردم است. غیاب زمامداران از مردم، زمامداران را از دانستن اموری که از آنان پوشیده است باز می‌دارد. در نتیجه‌این امر بزرگ در نزد آنان کوچک شده و کوچك بزرگ می‌شود و زیبا زشت شده و زشت زیبا جلوه می‌کند و حق با باطل درهم می‌آمیزد.[3] اینها ضررهای سلسله مراتب اداری و تقید حرفه‌ای و شغلی به آن می‌باشد. به تأخیر افتادن کارها در این سلسله طولانی و انتقال کارها از مسؤولان مختلف به همدیگر تا هنگام رسیدن آنها به دست مردم عادی- یعنی سلسله مراتبی که به دور از نظارت مستقیم رئیس و مدیر اصلی می‌باشد- بعضاً موجب تغییر و دگرگونی امور و و سرو ته شدن آنها می‌شود و در نتیجه چنان که علی بن أبیطالب می‌گویند موضوعات کوچك بزرگ شده و حق، باطل و نیك، زشت و زشت، نیك می‌گردد. این همان چالش و معضل نظامهای بروکرات می‌باشد، زیرا این نوع نظامها مبتنی بر سلسله مراتبی هستند که در طی آن مسائل و موضوعات رد و بدل می‌شوند و از اهداف و خود منحرف می‌شوند و راه چاره‌این معضل همان است که علی بن أبیطالب بیان کرد و آن اینکه فرد مسؤول خود را از مردم مخفی نکند، زیرا مخفی شدن وی و عدم نظارت مستقیم وی بر امور، سبب تغییر تصمیمهای وی شده و یا موجب تغییر در اجرای آنها در بهترین وضعیت ممکن می‌گرددبه طوری که دیگر با اهداف مورد نظر از آنها به میزان زیادی فاصله می‌گیرد. کار و مأموریت اصلی رئیس، تنها

١- نهج البلاغة، ص٦٢٣.

٢- همان٦٢١.

٣- همان٦٢٤.

دیدار با مرؤوسان نیست، بلکه بر وی لازم است تا فضای مناسب و مطمئنی را فراهم کند که در آن فضا فرد مرؤوس بتواند با آرامش و بدون ترس از چیزی مسائل و مشکلات خود را بیان نماید، زیرا هدف تنها دیدارهایی خشک و بی روح نیست، بلکه هدف از این دیدارها این است که فائده‌ای را در پی داشته باشند. بنابراین لازم است که فضای مناسبی برای این دیدارها ایجاد گردد. امیرالمؤمنین علی در این باره می‌گوید: برای نیازمندان که مراجعه آنان به تو ضروری است قسمتی از وقت خود را اختصاص بده که با شخص تو بطور مستقیم دیدار نمایند و برای آنان مجلس عمومی‌قرار بده که در آنجا به خدایی تواضع کنی که تو را آفریده است و در این ارتباط لشکریان و معاونانت مانند نگهبانان و پاسبانانت را از آنان دور گردان تا کسی از آن نیازمندان که با تو صحبت می‌کندبدون گرفتگی زبان سخنش را بگوید.[1] ایشان همچنین در نامه‌ای به پسر عمویش قثم بن عباس می‌فرماید: از طرف تو برای مردم سفیری جز زبانت نباشد و مابین تو و مردم فاصله‌ای جز صورتت قرار مده.[2] نصوص دیگری هم وجود دارند که طبیعت رابطه رئیس و مرؤوس را مورد تأکید قرار می‌دهد و بیان می‌کند که‌این رابطه بر اساس وسائل و قید و بندهای اداری نیست، در صورت نیاز به صورت دیدار چهره به چهره نیز می‌باشد.[3]

٤- مبارزه با جمود و انعطاف ناپذیری

برخی از تئوریهای مدیریتی و لوائح قانونی وجود دارند که سبب انعطاف ناپذیری و جمود و ضایع ساختن وقت و تلاش و حقوق افراد می‌شوند. هم چنین بسیاری از کارها هستند که اساساً در مورد انجام آنها کسی تأمل نمی‌کند، زیرا وقت زیادی را طلب می‌کنند و نمی‌توان آن را در سلسله کارهای اداری قرار داد. به همین دلیل امیرالمؤمنین علی می‌گوید: هر کس از سستی اطاعت نماید حقوق را ضایع می‌سازد.[4]

٥- نظارت هوشمندانه

١- همان٦٢٢.

٢- همان٦٤٧.

٣- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص٢١٨-٢١٩.

٤- نهج البلاغة، ص٧١٤.

نظارت در هر نظام اداری از اهمیت بالایی برخوردار است. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در اشاره به‌این امر مهم می‌فرماید: بازرسان مخفی از میان مردمانی که اهل صدق و وفا هستند بر آنان بگمار، زیرا تحت نظر قرار دادن پنهانی امور کارگزاران آنان را وادار به حفظ امانت و مدارا با رعیت می‌نماید.[١] بنابراین نظارت از دید ایشان وادار کردن و یاری دادن فرد مورد نظارت برای تداوم ادای امانت است. هم چنین لازم است که در نظارت از افرادی صادق و وفادار استفاده شود تا ارزیابی آنان عادلانه و بدور از تمایلات شخصی باشد. پس در این نگاه بازرسی و نظارت عاملی در جهت کمک به پیشرفت امور و واداشتن افراد به حرکت، جنبش و اخلاص در عمل است. قوانین سفت و سخت در تفکر مدیریتی امیرالمؤمنین علی وجودی ندارد، زیرا این قوانین مانع حرکت افراد در داخل سازمان شده و سبب اضاعه حقوق افراد می گردد.[٢]

٦- استخدام افراد بر اساس مراعات ضوابط نه بر اساس روابط شخصی

در این مورد امیرالمؤمنین در توصیه نامه‌ای به والی خود بر مصر فرمود: «سپس در امور کارگزارانت نظر کن و آنان را با آزمایش- و تحقیق و کشف صلاحیت- به کار بگمار نه از روی بخشش بی علت و استبداد». بنابراین لازم است در مورد شخصی که برای کاری استخدام می‌شود آزمایشهای اولیه‌ای انجام بگیرد و لازم است که زمامدار ملاکهای شخصی را در استخدام افراد یا ارتقای افراد به مناصب بالا لحاظ نکند. سپس ایشان می گویند: در حال کاتبانت نظر کن و بهترین آنان را برای امور خود انتخاب کن،[٣] نه آن کسی را که به نزد تو محبوب تر و به خانواده ات نزدیک تر است. بنابراین روابط و عواطف شخصی مجالی در بکارگیری افراد ندارد، بلکه معیار حق است و این معیار خود با ویژگی دیگری که امانت داری می‌باشد ارتباط دارد.[٤]

٧- کنترل

در نامه امیرالمؤمنین علی به‌اشعث بن قیس- کارگزار ایشان در آذربایجان- این مفهوم روشن می‌شود. ایشان به وی فرمودند: این کاری که بر آن هستی طعمه‌ای برای تو نیست، بلکه

١- همان٦١٦.

٢- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص٢٢١-٢٢٢.

٣- نهج البلاغة، ص٦١٨.

٤- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص٢٢٢.

امانتی است در گردن تو و تو زیر نظر کسی هستی که بالاتر از توست.[۱] ایشـان در ایـن نامـه، کار اداری و مدیریتی را یک امانت دانسته‌اند و بر مسؤول واجب است که‌این امانت را چنان که بوده است برگرداند و از آن محافظت نماید و در پیشگاه خدا در مورد ادای آن مسئولیت دارد. نیز در اعتراف به اهمیت سلسله مراتب کاری، او در مقابل مافوق خود مسئولیت دارد و این عاملی مهم از عوامل ایجاد کنترل می‌باشـد کـه مـانع مظـاهر غفلـت و لغـزش و انحـراف می‌شود.[۲]

۸- مشارکت در تصمیم گیری

با مطالعه دوباره نصوص امیر المؤمنین علیﷺ در مورد تشویق بـر مشـورت در مـی‌یـابیم کـه هدف از این تشویق ایجاد میزانی از مشارکت در تصمیم گیریها و این امر است که تنها یـک فرد در رأس تصمیم گیری نباشد، خواه‌این فرد یک فرمانده نظامی‌یا یک مسؤول مـالی و یـا یک مدیر و یا مسئولی در دیگر میدانهای مختلف باشـد، زیـرا مشـارکت در تصـمیم گیـری منجر به رسیدن به رأی درست می‌گردد، [۳] مشارکت در واقع جمع کردن عقلها در یک جا و استفاده از آرا و نظریات افراد متخصص و مجرب است. بنابراین تصـمیمی‌که در طـی یـک بحث شامل و کامل و رد و بدل کردن افکار استخراج شده و افراد بر آن اتفاق نظر می‌کننـد به صواب و درستی نزدیک تر است.[۴] همچنین مشورت موفقیت در کار را تضمین مـی‌کنـد. امیر المؤمنین علیﷺ در این مورد می‌فرماید: مشورت کنید، زیرا موفقیت در مشورت است.[۵] در این نص ایشان کیفیت و روش مشورت را برای ما مشخص نکرده‌اند، بلکه‌یک قاعده عام را در مقابل ما قرار داده‌اند و فوائد اجرای این قاعده را برای ما بیان کرده‌اند و هـیچ میـدان و عرصه‌ای را از مشورت مستثنی نکرده‌اند و این بیانگر این نکتـه اسـت کـه در هـر عملـی کـه انسان انجام مـی‌دهـد انجـام مشـورت امـری ضـروری مـی‌باشـد و اگـر ایـن کـار مربـوط بـه مجموعه‌ای از افراد باشد ضرورت آن بیشتر می‌شود و اگر با دقـت در ایـن نـص نگـاه کنـیم

۱- نهج البلاغة، ص۵۲۵.
۲- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص۲۲۳.
۳- همان۲۲۹.
٤- همان.
٥- همان.

که‌ایشان در آن فرموده‌اند: «درستی یک نظر بستگی به گردش و تبادل افکار دارد»[1] اهمیت مناقشات و بحثهای شامل و شایع از طرف افراد متخصص برای دستیابی به تصمیم درست برای ما روشن می‌شود.[2]

۹- انتخاب نیکوی کارکنان توسط زمامدار و تأمین مادی و معنوی کارکنان دولت

انتخاب نیکو راه را بر مشکلاتی که بعضاً در نتیجه ضعف کارمند یا عدم انسجام و هماهنگی با جو عمومی‌عارض می‌شود می‌بندد. با دقت در نامه امیر المؤمنین علی به مالک اشتر نخعی شرایط مهمی‌را مشاهده می‌کنیم که‌ایشان برای وی معین کرده بود تا در هنگام انتخاب کارکنان در مقابل خود قرار دهد. ایشان فرمودند: در امور کارگزارانت نظر کن و آنان را با آزمایش- و تحقیق و کشف صلاحیت- به کار بگمار نه از روی بخشش بی علت و استبداد، زیرا آنان مجموعه‌ای از شعبه‌های ظلم و خیانتند. از میان مردم کسانی را برای کارگزاری انتخاب کن که تجربه و حیا دارند. از خاندانهای صالح و صاحب قدمهای مفید در اسلام و دارای سوابق شایسته می‌باشند، زیرا آنان دارای اخلاقی شریف تر و حیثیت و آبرویی صحیح تر می‌باشند و کمتر از دیگران خود را در پرتگاه طمعها قرار می‌دهند و دارای نظر رساتر در عواقب کارها می‌باشند.[3] اینها شرایط متعددی هستند که تنها محدود به کفایت و شایستگی لازم در کار نمی‌باشد، بلکه لازم است که جنبه‌های روانی و اجتماعی نیز در نظر گرفته شود تا دچار بلند پروازی نشده و اغراض و نیتهای او تغییر پیدا نکند. همچنین لازم است که رفتار و منش اجتماعی و توانایی وی در انطباق با محیط جدید اجتماعی در نظر گرفته شود. بعد از این است که مسئولیت والی و زمامدار آغاز می‌شود که در این مورد ایشان می‌فرمایند: عوامل و مواد معیشت آنان را فراوان نما، زیرا به‌این وسیله است که بر اصلاح نفس خود قدرت پیدا می‌کنند و از دست درازی به آنچه که از دولت یا مردم در زیر دست دارند بی نیاز می‌گردند و با این بی نیازی در آن هنگام که با امر تو مخالفت کنند و یا در امانت تو خیانت بورزند حجت تو بر آنان تمام است.[4] پس اگر آن شرایط در فردی از افراد وجود داشت و سپس از طرف مافوق آن رفتار و پاسخ و نیک را مشاهده کرد و مافوق به امور او رسیدگی کرد و نیازهایش را برطرف ساخت، این امر سبب می‌شود که وی کار خود را به

١- همان.
٢- همان.
٣- نهج البلاغة، ص٦١٦.
٤- همان.

درستی انجام دهد و تلاشش را برای پیشرفت ولایت یا مؤسسه محل اشتغال خود تداوم بخشد. ایشان در جای دیگری می‌گویند: در بذل مواردی که نیاز او را منتفی بسازد و احتیاج او را به سبب آن بذل، از مردم کم کند(برطرف نماید) مضایقه مکن و مقام او(قاضی) را در نزد خود چنان بالا ببر که هیچ یک از خواصت در آن مقام طمع نکنند.[1]

عواملی که مانع انحراف کارکنان رده بالا و سقوط آنان از طریق گرفتن رشوه‌یا خریداری شدن آنان با پول می‌شود عبارتند از:

۱- امکانات مورد نیاز به آنان داده شود، بطوری که همه نیازهای آنان را برطرف نموده و آنان احساس بی نیازی نمایند.

۲- از جایگاه زیبنده و برازنده‌ای برخوردار باشند به طوری که در مورد کار و وظیفه خود احساس امنیت و آرامش نمایند. این مورد را امنیت شغلی می‌نامند.

کارمندی که زندگی مطمئن و آسوده‌ای داشته و وضعیت کاری ثابتی داشته باشد چیز دیگری نمی‌خواهد. این شرط که کارمندان رده بالای دولت تأمین باشند، می‌توان چنین شرطی را نیز در مورد مسئولان شرکتها و موسسات بزرگ و رهبران جنبشهای اسلامی‌قائل شد. این تضمین و تأمین کاملی است که بهترین افکار مدیریتی آنها را تضمین می‌کند و حتی نظام مدیریتی در ژاپن هم چنین آسایش و امنیتی را برای کارمند خود تأمین نمی‌کند، زیرا فرد کارمند حقوق معینی را دریافت می‌کند که بعضاً کفاف هزینه‌ای او را نمی‌کند. پس در این صورت این فرد کارمند چکار کند؟ و گاهی نیاز او را وامی‌دارد که دست به انجام اعمال خلاف اخلاق بزند. اما در روش مدیریتی امیرالمؤمنین علی واجب است که فرد کارمند به قدری تأمین شود که بی نیاز گردد، یعنی فقط به دادن حقوق ماهیانه به او بسنده نشود، بلکه معیار تأمین نیاز او و در نتیجه فراهم کردن امنیت شغلی برای او باشد.[2] ایشان در این مورد فرموده‌اند: مقام او(قاضی) را در نزد خود چنان بالا ببر که هیچ یک از خواصت در آن مقام طمع نکنند.[3]

۱- همان٦١٥.

۲- الإدارة و النظام الإداری، ص۲۳۱.

۳- نهج البلاغة، ص٦١٥.

۱۰- همراهی با افراد متخصص و بهره مندی از آنان

افراد با تجربه منبع شناخت واقعی می‌باشند و طبیعی است که شخص متعلم از صاحبان تجربه بیشتر از دانش آموختگان علوم نظری بهره می‌برد. به همین دلیل ژاپنیها هم از این قاعده بهره بردند و کارگاههای خود را تبدیل به دانشگاههایی کردند تا دانشجوی جدید از آنها بهره بگیرد و دانشجو در این دانشگاه تخصص را از افراد با سابقه و افراد با سابقه از افراد با سابقه تر از خود فرامی‌گرفتند. این قاعده نیز در کلام علی بن أبی طالب هم وارد شده و ایشان می‌فرمایند: بهترین مشاور تو افراد دانا و صاحب بصیرت، علما و افراد با تجربه و دوراندیش[1] و بهترین مشاورانت افراد با تجربه می‌باشند.[2] ایشان در مورد مصاحبت با علما و افراد با تجربه می‌گویند: بهترین مصاحبانت افراد عالم و بردبار می‌باشند.[3] این نصوص قواعدی هستند که هدف آنها آماده ساختن انسان مسلمان موفق در زندگی و در نتیجه بنای جامعه‌ای است که متصف به صفت پیشرفت و ترقی مستمر باشد.[4]

۱۱- مدیریت پدرانه

والی و زمامدار قبل از اینکه صاحب قدرت باشد، نقش یک پدر را دارد و رابطه و تعامل او با کارکنان خود مانند رابطه پدر با فرزندان خود است و چنان که پدر زحمت تربیت فرزندان خود را متحمل می‌شود، به همان شکل همه مسئولیت آماده ساختن کارکنان رده بالای دولت را متحمل می‌شود. ژاپنیها این موضوع را تجربه کرده‌اند و در سخن امیر المؤمنین علی ﷺ هم مصداق آن را می‌توان یافت، آنجا که در نامه خود به مالک بن أشتر او را در مورد کارکنانش توصیه کرده و می‌فرماید: سپس امور آنان را همان گونه تحت نظر گیر که پدر و مادر امور فرزند خود را زیر نظر می‌گیرند.[5] بنابراین بر شخص مسئول واجب است که با کارکنان خود چنان رفتار نماید که پدر با فرزند خود رفتار می‌کند، مواظب او باشد، اگر کار بدی کرد او را ببخشد و هرگاه او را تربیت کرد، مجازاتش تربیتی برای او باشد.

۱- الإدارة و النظام الإداری، ص۲۳٤.

۲- همان.

۳- همان۲۳٥.

٤- همان.

٥- نهج البلاغة، ص٦١٢؛ الإدارة و النظام الإداری، ص۲۳٥.

اینها برخی از مفاهیم مدیریتی در سیره علی بن أبی طالب رضی الله عنه بود.

فصل ششم
جنگ جمل و صفین وماجرای حکمیت

این فصل مشتمل بر سه مبحث است:

۱- حوادث قبل از جنگ جمل

۲- جنگ صفین

۳- ماجرای حکمیت

جنگ جمل و صفین و ماجرای حکمیت

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠ ﴾ الحجرات: ۹ - ۱۰

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنـان صـلح برقـرار سـازید. اگر یکی از آنان در حق دیگـری سـتم کنـد و تعـدی ورزد (و صـلح را پـذیرا نشـود) بـا آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خـدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت (و فرمان خدا را پذیرا شد)، در میـان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرائط آن) عدالت بکار بریـد، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خـود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

از أنس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که گفت: - وقتی که عبدالله بن أبـی بـن سـلول، منـافق مشهور مدینه مریض شد- به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: کـاش نـزد عبـدالله‌بـن‌أبـی‌بـن‌سـلول- می‌رفتید و اسلام را بر او عرضه می‌داشتید. أنس می‌گوید: پس رسول خدا سوار بر الاغی نزد او رفت و مسلمانان نیز همراه ایشان رفتنـد. آنجـا سـرزمینی شـوره زار بـود و فقـط بعضـی از درختان در آنجا می‌روئید. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی رفت، عبدالله بـن أبـی گفـت: از من دور شوید، به خدا قسم بوی بد الاغ تو مرا آزار می‌دهد. أنس مـی‌گویـد: پـس مـردی از انصار گفت: به خدا قسم الاغ رسول خدا از تو خوشبوتر است. أنس می‌گوید: پس مـردی از قوم عبدالله بن أبی به جانبداری از او به خشم آمد. راوی می‌گوید: سپس اصحاب هر یک بـه خشم آمدند و دو گروه یکدیگر را با شاخه خرما و کفش و دستها کتک زدند، سپس بـه مـا خبر رسید که در مورد این موضوع این آیه نازل شده است که می‌فرمایـد: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ﴾[1].

از حسن از علی بن أبی طلحه از ابن‌عباس روایت است که در مورد آیه:

۱- صحیح البخاری ۲۶۹۱؛ صحیح مسلم ۱۷۹۹.

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ﴾

گفت: خدای سبحان به رسول خدا و مؤمنان امر فرموده که اگر دو گروه از مؤمنان با هم به زد و خورد پرداختند آنان را به قبول حکم خدا در مورد اختلاف خود دعوت کنند و آن دو گروه در مورد هم انصاف را رعایت نمایند؛ اگر آن دو گروه معارض قبول کردند، بر اساس حکم خدا در مورد آنان داوری کند و حق مظلوم را از ظالم بگیرد، اما اگر کسی خودداری کرد او متعدی و تجاوزگر است و بر امام مؤمنان واجب است که با آنان جهاد و جنگ نماید تا اینکه به حکم خدا برگشته و به حکم او اقرار نمایند[1].

قول الهی: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ﴾ به‌این معنی است که اگر دو گروه از مسلمانان با هم به زد و خورد پرداختند بر حاکمان واجب است که با نصیحت کردن و دعوت آنان به اطاعت از حکم خدا در مورد منازعه و اختلاف خود و با ارشاد آنان و ازاله شبهات و اسباب اختلاف، میان آنان صلح و سازش برقرار نمایند. استفاده از «إن» در این عبارت برای اشاره به‌این امر است که شایسته و درخور مسلمانان نیست که میان آنان جنگ و دعوا روی دهد و اگر چنین چیزی روی دهد نادر واندک است. خطاب این آیه متوجه حاکمان و زمامداران است و امر وارده در این آیه، بر وجوب دلالت دارد[2]. بخاری و دیگر علما با استدلال به‌این آیه عنوان کرده‌اند که معصیت و گناه گرچه بزرگ هم باشد سبب خروج فرد از ایمان نمی‌شود، حال آنکه خوارج بر این باور هستند که مرتکب گناه کبیره کافر بوده و جایگاه او در آتش جهنم است. در کتاب «صحیح البخاری» از أبی بکرة رضي الله عنه آمده است که گفت: روزی رسول خدا خطبه می‌خواند و حسن بن علی هم بر روی منبر در کنار ایشان بود. پس رسول خدا یک بار به وی و یک بار به مردم نگاه می‌کرد و فرمود: این پسر من فرد بزرگواری است و بسا که خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید[3]. همانطور که رسول خدا بیان فرموده بودند خداوند متعال به

١- التفسير المنير، زحيلی٢٣٧/٢٦.

٢- التفسير الصحيح، حكمت بشير٣٦٩/٤.

٣- صحيح البخاری٧١٠٩.

وسیله او میان مردم شام و مردم عراق بعد از جنگ‌هایی که میان آنان روی داد صلح برقرار نمود[۱].

قول الهی: ﴿فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ به‌این معنی است که اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز و درازدستی کرد و حکم خدا و نصیحت را نپذیرفت، بر مسلمانان واجب است که با این گروه تجاوزگر بجنگند تا اینکه حکم خدا را قبول نموده و امر او مبنی بر عدم تجاوز را پذیرا شود. این جنگ می‌تواند با اسلحه و یا با غیر آن باشد و فرد واسطه کارهایی را که لازم است تا مصلحت محقق شود، یعنی گروه تجاوزگر دست بردار شود، باید به انجام برساند. پس اگر مطلوب بدون استفاده از اسلحه محقق شد، این بهتر است، اما اگر این روش نتیجه نداد، استفاده از اسلحه تا برگشتن گروه تجاوزگر از ظلم واجب می‌باشد.

قول الهی: ﴿ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ﴾ به‌این معنی است که گروه تجاوزگر بعد از تجاوز خود از آن دست بردارد و به امر و حکم خدا راضی شود. در این صورت بر مسلمانان واجب است که میان آنان عادلانه داوری نمایند و مطابق حکم خدا رأی درست را جستجو نمایند و دست گروه ظالم را بگیرند تا اینکه دست از ظلم بردارد و حق گروه دیگر را که بر عهده اوست برگرداند تا بار دیگر میان آنان جنگ روی ندهد. ای کسانی که در این موضوع میانجیگری کرده‌اید در داوری میان آنان به عدالت رفتار نمایید که به درستی خدا عادلان را دوست دارد و بهترین پاداش را به آنان می‌دهد. این آیه امر به رعایت عدالت و انصاف در همه امور است[۲].

رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: عادلان در روز قیامت در نزد خدا بر روی منبرهایی- منبرهای حقیقی یا منازل و جایگاههای رفیع- از نور و در سمت راست خدای متعال قرار دارند و هر دو دست خدا، راست هستند. این فضل برای کسانی است که در مسئولیتی که به آنان سپرده شده است- چون خلافت، امارت، قضاوت، حسبه، قیمومت بر یتیم، صدقه، وقف، حقوق خانواده و فرزندان- عدالت را رعایت می‌کنند[۳].

۱- التفسیر المنیر۲۶/۲۳۸.

۲- همان.

۳- صحیح مسلم۱۸۲۷.

سپس خدای متعال دستور داده که در غیر حالت جنگ و حتی در کوچک‌ترین اختلافات هم صلح برقرار شود و فرموده است: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾. این آیه یکی از اصولی است که رابطه فرد مسلمان با برادر مسلمان خود را تنظیم می‌کند[1]. با وجود وقوع جنگ میان آن دو گروه، خدای متعال صفت ایمان را از هیچ یک از آن دو گروه نفی نکرده است و برترین مردم به قرار گرفتن در شمول این آیه، سروران مسلمانان، یعنی صحابه بزرگوار رسول خدا می‌باشند و اتفاقاتی که در دو جنگ جمل و صفین روی داد هیچ تفاوتی با هم ندارند. امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه به خاطر اشتیاق زیاد به اجرای صلح، اقدام به اجرای مفاد این آیه کرد و طلحه و زبیر رضی الله عنهما هم درخواست او را پذیرفتند، اما پیروان عبدالله بن سبأ جنگ را در میان دو گروه شعله‌ور ساختند. تفصیل این مطلب به خواست خدا در جای خود خواهد آمد. هم چنین امیر المؤمنین اشتیاق زیادی به برقراری صلح با مردم شام داشت و همه تلاش خود را با روشهای مسالمت‌آمیز در این راه بکار گرفت و بعد از اینکه همه این تلاشها برای ایجاد صلح با شکست مواجه شدند، ایشان شمشیر کشیدند تا معاویه رضی الله عنه اطاعت کند و خلافت اسلامی متحد گردد، اما معاویه شرط گذاشت که ابتدا باید قاتلان عثمان رضی الله عنه را به وی تسلیم کند. معاویه رضی الله عنه این شرط را بنا بر اجتهاد خود گذاشت، اما اجتهاد او خطا بود و حق با امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بود، اما در هر حال جنگ روی داد.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ در این آیه خداوند برادری ایمانی را برای همه مسلمانانی که با هم می‌جنگند ثابت کرده است و از باب اولی علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم که در جنگ جمل با هم جنگیدند و علی و معاویه رضی الله عنهما که در صفین با هم جنگ داشتند مشمول حکم این آیه می‌باشند. پس برای ما روشن و واضح می‌گردد که کسانی که در جمل و صفین با هم جنگیدند مؤمن هستند و به خاطر این وقائع تاریخی نمی‌توان طعنی را متوجه صحابه نمود یا اینکه تلاش کرد صفت ایمان و مؤمن بودن را از آنان برداشت یا اینکه سخنان منحرفی را در مورد آنان اظهار داشت و برای پاسخ به‌این سخنان باطل همین قدر کفایت می‌کند که‌این آیات برادری ایمانی را برای آنان ثابت کرده است. تفصیل وقائع و رویدادهای میان آنان إن شاء الله ذکر خواهد شد.

۱- سورة الحجرات، د. ناصر عمری، ص۳۰۵.

خدای متعال بیان فرموده که مؤمنان در دین بـا هـم بـرادر هسـتند و نقطـه مشـترک همـه، اصلی واحد، یعنی ایمان است. بنابراین واجب است که میان برادرانی که بـا هـم نـزاع دارنـد صلح و سازش برقرار کرد. خدای متعال برای توجـه دادن بیشـتر بـه امـر ایجـاد سـازش میـان برادران، امر به تقوا کرده است، بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: میان آنان صلح برقرار نمائید و پیشاهنگ و طلایه‌دار شما در ایجاد صلح و سازش و در همه امور، تقوا و خوف و خشـیت از خدا باشد، بدین صورت که ملتزم و پایبند به حق باشید و حیف و میلـی نسـبت بـه‌یکـی از برادران خود روا مدارید، زیرا آنان برادران شما هسـتند و اسـلام میـان همـه مسـاوات برقـرار کرده و فضل و فرقی میان آنان وجود ندارد و تا که شاید بـه سـبب تقـوا کـه همـان التـزام و پایبندی به اوامر و اجتناب از نواهی می‌باشد مورد رحمت خدا قرار بگیرید[1].

آیه کریمه جهت بزرگداشت امر ایجاد سازش میان مسلمانان، ایجاد سازش میان بـرادران و تقوای خدا را سبب نزول رحمت خدا دانسته است[2]. و ملاحظـه مـی‌شـود کـه گفتـه اسـت: هنگامی که دو نفر با هم خصومت پیدا می‌کنند، تقوای خـدا را رعایـت کنیـد و نگفتـه اسـت وقتی که دو گروه با هم در صلح بسر می‌برند تقوا را رعایت کنید، زیرا در حالـت خصـومت دو نفر، خوف توسعه پیدا کردن خصومت وجود دارد و در هنگام خصومت دو گروه، تـأثیر فتنه‌یا مفسدۀ عام و شامل کل می‌باشد[3].

کلمه «إنما» برای حصر است و بیانگر این است که برادری فقـط در میـان مؤمنـان وجـود دارد و میان مؤمن و کافر برادری وجود ندارد، زیرا اسلام همان پیوند جامع در میـان پیـروان خود می‌باشد. نیز بیانگر این امر می‌باشد امـر ایجـاد سـازش و وجـوب آن، در هنگـام وجـود برادری دینی و اسلامی‌در میان آنان می‌باشد، و مربوط به کفار نیست. پس اگر کافر ذمـی یـا مستأمن بود، کمک به او و حمایت از او و رفع ظلم از او واجب می‌باشد، آنچنـان کـه یـاری دادن به فرد مسلمان در صورتی که دشمن او کافر حربی بود، واجب می‌باشد[4].

ابن العربی می‌گوید: این آیه قاعده و مبنای اصلی در باب جنگ مسلمانان و قاعده عمـده و اصلی در مورد جنگ کسانی است که از روی تأویل با هم وارد جنگ شـده‌انـد و صـحابه نیز بر همین آیه استناد داشتند. از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «عمار بـن یاسـر

١- التفسیر المنیر٢٦/٢٣٩.

٢- منهج القرآن الکریم فی إصلاح النفوس، حریری، ص١٦.

٣- التفسیر المنیر٢٦/٢٣٩.

٤- همان٢٤٠.

توسط گروهی باغی به قتل می‌رسد».[١] یعنی امر به جنگ با باغیان فرض کفائی است، و اگر برخی از مکلفان به انجام آن اقدام کردند، از ذمه دیگران ساقط می‌شود، به همین دلیل گروهی از صحابه چون سعد بن أبی وقاص، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه در این جنگ حضور نیافتند و هر یک از آنان برای عدم حضور در این جنگ عذری آوردند که امیرالمؤمنین علی آنها را پذیرفت[٢]. بسیاری از احکام وجود دارند که در هنگام بیان وقائع روی داده شده در میان صحابه در مورد آن سخن به میان خواهد آمد.

نظام داوری و حکمیت و جنگ با گروه طغیانگر و تجاوزگر تا وقتی که به امر و حکم خدا برگردد، نظامی به حساب می‌آید که از نظر زمانی نسبت به تلاشهای بشری در این مسیر دارای قدمت است و برائت و پاکی آن از عیب و نقص نسبت به تلاشهای قاصر بشر از کمال و صحت واضحی برخوردار است. همچنین برخوردار از صفت پاکی و امانت و عدالت مطلق است، زیرا طرح دعوا در این نظام، در پیشگاه امر و قانونی صورت می‌گیرد که فارغ از غرض و میل بوده و نقص و قصوری به آن تعلق ندارد[٣]. تلاشهایی که از هنگام شعله‌ور شدن آتش جنگ برای برقرای صلح و سازش به انجام رسید، ادامه‌یافت تا اینکه با صلح بزرگی که امیرالمؤمنین حسن بن علی ﷠ برای آن مقدمه چینی نمود، مزین گشت.

١- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب: « پرده برداری از صحنه‌ی قتلی مرموز» نوشته: مولانا محمد اسحاق صدیقی مراجعه کنید. این کتاب در سایت کتابخانه عقیده در دسترس عموم می باشد. www.aqeedeh.com

٢- همان٢٤٢؛ أحکام القرآن، ابن العربی٤/١٥٠.

٣- فی ظلال القرآن٦/٣٣٤٤.

مبحث اول
رویدادهای پیش از جنگ جمل

فتنه قتل عثمان‏ﷺ سبب ایجاد فتنه‌های دیگری گشت و بر فتنه‌های بعد از خود سایه‌انـداخت. در ایجاد فتنه قتل عثمان‏ﷺ عوامل زیادی نقش داشت، از جمله: آسایش و ثروتمندی مردم و تأثیر آن در جامعه، طبیعت تحول اجتماعی در زمان ایشان، روی کار آمدن عثمان‏ﷺ بعـد از عمرﷺ، خروج بزرگـان صـحابه از مدینـه، تعصـب جـاهلی، توقـف مسـیر فتوحـات، ورع و پرهیزگاری جاهلانه برخی از افراد، بلند پروازی عده‌ای از افراد، دسیسه‌چینی کینـه‌جویـان و مغرضان، ترسیم یک نقشه قوی برای نسبت دادن عیب و نقصهایی بـه عثمـان‏ﷺ، بکـارگیری وسائل و شیوه‌های مختلف برای تحریک مردم، نقش مؤثر عبدالله بن سبأ در این فتنه. تفصیل این مطالب در کتاب «تیسیر الکریم المنان فی سیرة عثمان بـن عفـان» تـألیف اینجانـب آمـده است[1]. به خاطر سیاست و روش نیکـوی عثمـان‏ﷺ، جایگـاه او در نـزد رسـول خـدا، وجـود احادیث فراوان در ستایش از وی و ازدواج وی با دو دختر رسول خدا و در نتیجه ملقب شدن وی به «ذی النورین» مردم به او علاقه زیادی داشتند. او از آن دسته از صحابه بزرگوار رسول خدا- عشره مبشره- بود که مژده بهشت به آنان داده شده بود. در زمان حیات خود از جانـب برخی از آشوبگران مورد ظلم قرار گرفت و می‌توانست که شر آن افراد را کم کند و بر آنان غالب آید، لکن از ترس اینکه اولین فردی باشد که خون امت محمـدﷺ را مـی‌ریـزد از ایـن کار امتناع ورزیـد. سیاسـت وی در برخـورد بافتنـه، بـر اسـاس بردبـاری و تـأنی و عـدالت و خویشتنداری بود و صحابه را نیز از جنگ با آشوبگران منع کرد و دوست داشت که خود را فدای مسلمانان نماید. به همین دلیل کشته شدن وی سبب ایجاد فتنه‌هـای زیـادی شـد و فتنـه کشته شدن او بر فتنه‌های بعد از خود سایه‌انداخت. کشته شدن وی برای مسلمانان بسیار گران آمد، به همین دلیل به خاطر وقوع این رویداد بزرگ جامعه اسـلامی‌دچـار شـکاف گشـت و بعد از شهادت او مردم به چند دسته تقسیم شدند. چیزی که بر جایگاه والا و برائت عثمان‏ﷺ از اتهامات انتسابی به او می‌افزاید، موضع گیریهای صحابه در قبال کشته شدن وی است. همه صحابه بر برائت و بی گناهی و انتقام خـون او اتفـاق نظـر داشـتند، امـا ایـن مواضـع از حیـث کیفیت با هم تفاوت داشتند. این موضوع إن شاء الله خواهد آمد.

۱- نک: عثمان بن عفان، صلابی، ص۳۱۱-۳۴۰.

نخست: تأثیر سبئیه در ایجاد فتنه

۱- سبئیه، حقیقت یا خیال

حقیقت عبدالله بن سبأ

قدما بر وجود شخصی به نام عبدالله بن سبأ اتفاق نظر دارند و کسی در این مورد مخالفت نکرده است و تنها عده‌ای از معاصران که بیشتر آنان شیعه می‌باشند با این موضوع مخالفت کرده‌اند، با این استدلال که این شخصیت ساخته و پرداخته ذهن سیف بن عمر تمیمی است، زیرا برخی از علمای علم رجال، او را در بحث روایت حدیث مورد انتقاد قرار داده‌اند. اما علما او را در اخبار حجت می‌دانند، زیرا ابن عساکر روایات زیادی را نقل کرده که در آنها به ذکر احوال عبدالله بن سبأ پرداخته‌اند و در میان راویان آن روایات، نام سیف بن عمر به چشم نمی‌خورد و البانی سند برخی از آنها را صحیح دانسته است[1]. البته اینها غیر از روایات بی‌شماری است که در کتب فرق یا رجال و یا حدیثی شیعه در مورد عبدالله بن سبأ آمده است و نام سیف بن عمر چه از نزدیک(معاصرین) و چه از دور (قدما) در آنها وجود ندارد. اولین باری که آنان شروع به تشکیک در مورد شخصیت عبدالله بن سبأ[2] و وجود او کردند در تلاشی از جانب آنان بود که از یک جهت برای نفی نقش عنصر کینه جوی یهودی در ایجاد فتنه در میان مسلمانان و از جهت دیگر برای متوجه ساختن انگشت اتهام به سوی صحابه رسول خدا ﷺ و معرفی آنان به عنوان اسباب فتنه و جهت از بین بردن سیمای تابناک آنان در نزد مسلمانان بود. برخی از معاصران که همه آنها شیعیان رافضی می‌باشند جهت نیل به هدف اصلی خود، یعنی تلاش مذبوحانه آنان برای تبرئه اصل مذهب خود از مؤسس حقیقی آن- که مورد اتفاق قدما و از جمله از شیعیان است- بود. لازم به ذکر است که آن دسته از کسانی که از جمله اهل سنت به حساب آمده‌اند و منکر شخصی به نام عبدالله بن سبأ شده‌اند، از جمله کسانی هستند که متأثر و دانش آموخته محضر خاورشناسان

۱- دعاوی الإنقاذ للتاریخ الإسلامی، عوده. در این کتاب نویسنده طرقی راکه آلبانی ذکر کرده است، بیان نموده است.

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۲۸٤؛ عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة فی صدر الإسلام، عودة.

می‌باشند. ببینید که‌اینان از بی‌حیائی و نادانی به کجا رسیده‌اند؟! حال آنکه در کتب تاریخی و فرق پر از ذکر حال او بوده و راویان کارهای او را ذکر کرده‌اند و اخبار او به همه جا رسیده است. مؤرخان و محدثان و نویسندگان در باب فرق و ملل و نحل، طبقات، ادب و انساب بر وجود شخصیت عبدالله بن سبأ، یعنی کسی که در پشت پرده حوادث فتنه قرار داشت، اتفاق نظر دارند. نقش ابن سبأ در این وقائع تنها در تاریخ طبری و مستند به روایات سیف بن عمر تمیمی‌نمی‌باشد، بلکه شامل اخباری است که در روایات متقدمان و در خلال کتابهایی که حوادث و وقائع تاریخ اسلامی و آراء فرق و مذاهب آن دوران را ذکر کرده‌اند پراکنده است. اما ویژگی کتاب تاریخ طبری نسبت به سائر کتابها در این است که حاوی تفصیل و نکات بیشتری در مورد او می‌باشد. به همین دلیل شک کردن نسبت به‌این وقائع بدون داشتن سند و دلیل و به صرف استدلال به‌اینکه اخبار مربوط به عبدالله بن سبأ فقط از طریق سیف بن عمر روایت شده است و حتی بعد از اینکه در روایات صحیحی نام او ثبت شده که از طریق سیف بن عمر روایت نشده‌اند، به معنی از بین بردن و ابطال همه آن اخبار و نسبت دادن نادانی و کم خردی به آن مخبران و علما و جعلی دانستن حقائق تاریخی است. از کی تا حالا چنین بوده که روشمند بودن به معنی انواعی از استنتاج عقلی محض و مخالفت با نصوص و روایات منسجم و متحد المضمون است؟ و آیا روشمند بودن تحقیق به معنی روی گردانی از منابع فراوان متقدم و متأخری است که برای ابن سبأ شخصیتی واقعی به اثبات رسانده‌اند؟[1]

در کتب اهل سنت نام عبدالله سبأ زیاد وارد شده است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

أعشی همدان[2] (م۸۳ ه) در شعری که در هجو مختار بن أبوعبید ثقفی و یاران او از اهالی کوفه سروده است، او را به این خاطر که همراه با اشراف کوفه به بصره گریخته مورد هجو قرار داده و نام سبئیه را در شعر خود آورده و می‌گوید:

شهدت علیکم أنکم سبئیة   وأني بکم یا شرطة الکفر عارف[3]

(من علیه شما گواهی می‌دهم که سبئی هستید. ای یاران کفر، من شما را به خوبی می‌شناسم).

۱- دعاوی الإنقاذ للتاریخ الإسلامی، عودة، تحقیق مواقف الصحابة۱/۷۰.

۲- عبدالرحمن بن حارث همدانی، معروف به أعشی همدان.

۳- دیوان أعشی همدان، ص۱٤۸.

از شعبی (م۱۰۳ ه) روایتی وجود دارد که مفید کذب عبدالله بن سبأ است[۱]. ابـن حبیـب[۲] (م۲۴۵ ه) در مورد ابن سبأ سخن گفته و او را از اهالی حبشه دانسته است[۳]. ابوعاصم، خُشیش بن أصرم (م۲۵۳ ه) در کتاب «الإستقامة» خبـری را روایـت کـرده مبنـی بـر اینکـه علـی بـن أبی‌طالب تعدادی از پیروان ابن سبأ را سوزانده است[۴]. جاحظ[۵] (م۲۵۵ ه) از اولین افـرادی بـه حساب می‌آید که به عبدالله بن سبأ اشاره کرده است[۶]، لکن چنان که دکتر جواد علی روایت کرده است، روایت وی قدیمی‌ترین روایت در مورد ابن سبأ نیست[۷]. در مورد این ماجرا کـه علی بن أبی طالب گروهی از زندیقان را سوزانده است روایات صحیحی در کتب صـحاح و سنن و مسانید وجود دارد[۸]، و لفظ «زندیق» در مورد عبدالله بن سبأ و پیروان او، لفظی غریـب نمی‌باشد.

ابن تیمیه می‌گوید: مبدأ و سرمنشأ رافضه، عبدالله بن سبأ زندیق است[۹].

ذهبی می‌گوید: عبدالله از غالیان زنادقه و فردی گمراه و گمراهگر بود[۱۰].

ابن حجر می‌گوید: عبدالله بن سبأ از غالیان زنادقه بود و پیروانـی دارد کـه بـه آنـان سـبئیه گفته می‌شود و معتقد به الوهیت علی بن أبی طالب می‌باشند و علـی در زمـان خلافـت خـود آنان را سوزاند[۱۱].

در کتب جرح و تعدیل هم در مورد عبدالله بن سبأ مطالبی وجود دارد. ابن حبان(م۳۵۴ ه) می‌گوید: کلبی- محمد بن سائب إخباری- سبئی و از طرفداران عبدالله بن سبأ، یعنی کسـانی

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر۹/۳۳۱.
۲- تاریخ بغداد۲/۲۷۷.
۳- عبدالله بن سبأ، عودة، ص۵۳؛ المحبر، ابن حبیب، ص۳۰۸.
٤- تذكرة الحفاظ۲/۵۵۱؛ شذرات الذهب۲/۱۲۹.
٥- وفیات الأعیان۳۰/٤٧٠.
٦- البیان و التبیین۳/۸۱.
٧- تحقیق مواقف الصحابة۸/۲۹۰.
٨- عبدالله بن سبأ، عودة، ص۵۳.
٩- مجموع الفتاوی۲۸/٤٨٣.
١٠- میزان الإعتدال، ذهبی۲/٤٢٦.
١١- لسان المیزان، ابن حجر۳/٣٦٠.

بود که معتقدند: علی از دنیا نرفته است و قبل از قیامت بـه دنیـا برمـی‌گـردد و اگـر ابـری را مشاهده نمایند می‌گویند: امیرالمؤمنین در درون آن قرار دارد[1].

کتب انساب هم بر این امر تأکید دارند کـه نسـبت سـبئیه را منسـوب بـه عبـدالله بـن سـبأ می‌کنند، یعنی کسی که سبئیه منسوب به او می‌باشند. سبئیه غلات رافضه هستند و اصـل ابـن سبأ از یمن می‌باشد و فردی یهودی بود که اظهار اسلام کرد.[2]

سیف بن عمر تنها منبع در مورد اخبار ابن سبأ نیست، زیـرا ابـن عسـاکر در تـاریخ خـود روایاتی را آورده که نام سیف در آنها وجود ندارد، و ابـن سـبأ و اخبـار او را ثابـت و تأکیـد می‌کنند.[3]

شیخ الإسلام ابن تیمیه (م۷۲۸ ه) بر این باور است که اصل رافضه از منافقان زنادقه است، زیرا ابن سبأ زندیق این مذهب را ابداع کرد و در مورد علی بن أبی طالب دست به غلـو زد و مدعی امامت علی و منصوص بودن امامت علی و عصمت او شد.[4]

شاطبی[5] (م ۷۹۰ ه) می‌گوید: بدعت سبئیه از بـدعتهای اعتقـادی و متعلـق بوجـود خـدایی دیگر در کنار خدای متعال است و با بدعتهای بحثهای دیگر متفاوت است.[6]

در کتاب خطط مقریزی(م۸۴۵ ه) آمده است که عبدالله بـن سـبأ در زمـان علـی بـن أبـی طالب در مورد وصیت و رجعت و تناسخ با مردم سخن می‌گفت.[7]

از مصادر و منابع شیعی که ابن سبأ را ذکر کرده‌اند می‌توان به آن موارد اشاره کرد:

کشی از محمد بن قولویه روایت کرده که گفت: سعد بـن عبـدالله بـه مـن روایـت کـرد: یعقوب بن زید و محمد بن عیسی از علی بـن مهزیـار از فضـاله بـن أیـوب أزدی از أبـان بـن عثمان روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم که ابوعبدالله می‌گویـد: خداونـد عبـدالله بـن سـبأ را لعنت کند، زیرا او در مورد امیرالمؤمنین علی ادعای پروردگاری نمود، اما بـه خـدا علـی بـن أبی طالب امیر مؤمنان و بنده‌ای مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ می‌بنـدد. عـده‌ای

١- المجروحون من المحدثین، ابوحاتم۲/۲۵۳.

٢- الأنساب۷/۲٤.

٣- تحقیق مواقف الصحابة۱/۲۹۸؛ عبدالله بن سبأ، عودة، ص٥٤.

٤- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه٤/٤۳٥.

٥- ابراهیم بن موسی، محمد غرناطی.

٦- الإعتصام۲/۱۹۷.

٧- المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار، مقریزی۲/۲٥٦-۲٥۷.

در مورد ما چیزهایی را می گویند که ما خود در مورد خود نمی گوییم. ما در نزد خدا از این چیزها تبری می‌جوییم.[1] این روایت در نزد شیعه از حیث سند صحیح است.[2]

قمی‌در کتاب «الخصال» همین خبر را با سند دیگری ذکر کرده است. اما نویسنده کتاب «روضات الجنات» از زبان رسول خدا نقل کرده که آن حضرت ابن سبأ را لعنت نموده است چرا که او پیامبر را به کذب و تزویر متهم می کرد.[3]

دکتر سلیمان عوده در کتاب خود مجموعه‌ای از روایات را جمع‌آوری نموده که در کتب و مرویات شیعه به کثرت در مورد عبدالله بن سبأ آمده است و آنها به منزله‌ی وثیقه‌هایی ثبت شده است و شیعیان متأخری را که در صدد انکار عبدالله بن سبأ یا تشکیک در مورد او به بهانه قلت یا ضعف مصادری که اخبار او را نقل کرده اند، محکوم می کند.[4]

به درستی که شخصیت عبدالله بن سبأ یک حقیقت تاریخی است که در منابع متقدم و متأخر شیعی و سنی التباسی در مورد آن وجود ندارد. هم‌چنین بیشتر خاورشناسان چون یولیوس فلهاوزن[5]، فان فولتن [6]، لیفی دیلافیدا [7]، گلدزیهر [8]، رینولد نیکلسون[9] و داوید رونلدس [10] او را به عنوان یک شخصیت تاریخی پذیرفته‌اند. با این وجود عده‌ای اندک از خاورشناسان چون کیتانی و برنارد لوئیس[11] نسبت به آن شک دارند یا آن را خرافات می‌دانند و فرید لندر مابین نفی و اثبات آن حرکت کرده است.[12] اما باید دانست که ما در مورد وقائع تاریخی خود اقوال آنان را معتبر نمی‌دانیم.

١- رجال الکشی ١/٣٢٤.
٢- عبدالله بن سبأ الحقیقة المجهولة للشیعة، محمد علی علم، ص٣٠.
٣- عبدالله بن سبأ، سلیمان عودة، ص٦٢.
٤- همان.
٥- الخوارج و الشیعة، یولیوس فلهاوزن، ص١٧٠.
٦- السیادة العربیة والشیعة والإسرائیلیات، ص٨٠.
٧- تحقیق مواقف الصحابة ١/٣٢١.
٨- العقیدة والشریعة الإسلامیة، گلدزیهر، ص٢٢٩.
٩- تاریخ العرب الأدبي في الجاهلیة، ص٢٣٥.
١٠- عقائد الشیعة، ص٥٨.
١١- أصول الإسماعیلیة، ص٨٦.
١٢- تحقیق مواقف الصحابة ١/٣١٢.

هرکس منابع قدیم و جدید شیعه و سنی را مطالعه نماید درمی‌یابد که وجود ابن سبا مورد تأکید روایات تاریخی است و در کتب عقیده نام او به وفور یافت می‌شود و کتب حدیث، رجال، انساب، ادب و لغت نام او را بیان کرده‌اند، و بسیاری از محققان و پژوهشگران جدید بر این روش حرکت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که اولین بار بعضی از خاورشناسان در مورد وجود ابن سبا شک کردند و سپس اکثر معاصران شیعه از این طرح پشتیبانی کردند و حتی برخی از آنان وجود او را به صورت قطعی منکر شدند. برخی از پژوهشگران عرب معاصر هم دیدگاههای معاصران به مذاقشان خوش آمد و برخی تحت تأثیر نویسندگان معاصر شیعه قرار گرفتند، اما همه این افراد چیزی برای پشتیبانی از شک و شبهه خود و تقویت آن ندارند و صرفاً در وادی شک و گمان و فرضیه مانده‌اند.[1]

برای شناخت منابع و مراجع سنی، شیعی و خاورشناسی که در مورد ابن سبا سخن گفته‌اند به کتاب «تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة» تألیف دکتر محمد أمحزون و کتاب «عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة فی صدر الإسلام» تألیف دکتر سلیمان بن حمد العوده مراجعه کنید.

۲- نقش عبدالله بن سبأ در تحریک فتنه

در سالهای پایانی خلافت عثمان بن عفانس - در نتیجه عوامل تغییر که قبلاً ذکر شد- نشانه‌های اضطراب و آشوب در افق جامعه اسلامی‌پدیدار شد. بعضی از یهودیان با بهره‌گیری از عوامل فتنه و با تظاهر به اسلام و بکارگیری تقیه فرصت را برای ظهور غنیمت شمردند. یکی از این افراد، عبدالله بن سبأ ملقب به ابن سوداء بود. همانطور که بزرگ نمایی در مورد ابن سبأ جایز نیست، آنچنان که برخی برای بزرگ نمودن نقش او در فتنه دست به غلو و افراط زده‌اند[2] به همان شکل هم ایجاد شک در مورد او و کوچک نشان دادن نقش او در ایجاد فتنه به عنوان یکی از عاملان آن جایز نیست- چه او از بارزترین و مهم‌ترین عوامل آن بود- زیرا در آنجا فضاهایی برای برپایی فتنه وجودداشت که مقدمات آن را فراهم آورد و عوامل دیگری دخیل بود که آن را یاری رساند و نهایت چیزی که ابن سبأ انجام داد بیان دیدگاهها و اعتقاداتی بود که وی ادعای آنها را داشت و از جانب خود آنها را درآورده و ساختۀ حس یهودیت مغرض وی بود و همین حس وی را واداشت تا به منظور دستیابی به

۱- همان.

۲- مانند سعید افغانی در کتاب «عائشة والسیاسة».

هدف مورد نظر خود آنها را ترویج دهد و آن هدف مورد نظر وی چیزی نبود جز ایجاد دسیسه در میان جامعه اسلامی‌و هدف قرار دادن و متلاشی ساختن اتحاد و یکپارچگی آن و برافروختن آتش فتنه و کاشت بذرهای اختلاف و ناسازگاری در میان افراد آن. همین امر یکی از جمله عواملی بود که منجر به قتل امیر المؤمنین عثمان بن عفانﷺ و تفرق و چنددستگی امت شد.[1] خلاصه کاری که ابن سبأ کرد این بود که مقدمات صحیحی را بیان نمود و مبادی و اصول فاسدی را بر این مقدمات بنا نمود و این چیزها در میان افراد ساده لوح افراطی و افرادی که تمایلات و گرایشهایی داشتند شیوع پیدا کرد. وی در این امر از شیوه‌های پیچیده‌ای استفاده کرد که برای طرفداران او مبهم و پنهان بود و آنان گرد وی جمع شدند، از جمله بنا به ادعای خود دست به تأویل قرآن زد و گفت: باعث تعجب است که افرادی ادعا می‌کنند عیسی در آخرالزمان برمی‌گردد، اما رجوع محمد را تکذیب می‌کند، حال آنکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖۚ ٨٥﴾ القصص: ٨٥

(همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محلّ بازگشت بزرگ (قیامت) برمی‌گرداند) بنابراین محمد نسبت به رجوع مستحق تر از عیسی است.[2] همچنین به قیاس فاسد متوسل شد و مدعی وصیت رسول خدا در مورد خلافت علیﷺ شد و گفت: هر پیامبری که وجود داشته هر یک از آنان وصی و جانشین داشته‌اند و علی وصی و جانشین محمد است. سپس گفت: محمد خاتم الأنبیاء و علی خاتم الأوصیاء است.[3] وقتی که پیروان وی این موضوع را پذیرفتند، وی به سراغ اجرای نقشه خود، یعنی دعوت مردم بر خروج علیه عثمان بن عفانﷺ رفت و این فکر وی موافق میل برخی از مردم قرار گرفت. وی برای این منظور به آنان گفت: ظالم‌تر از کسی که وصیت رسول خدا را نپذیرفته و بر وصی رسول خدا ظلم کرده و امر حکومت بر امت را بدست گرفته است، چه کسی می‌تواند باشد؟ سپس به آنان گفت: عثمان خلافت را به ناحق بدست گرفته است و این- علی- وصی رسول خدا است. پس برای این کار بپا خیزید و آن را به حرکت درآورید و این کار را با طعنه زدن به حاکمان خود آغاز کنید و اظهار کنید که قصد امر به معروف و نهی از منکر

١- تحقیق مواقف الصحابة ١/٣٢٧.

٢- تاریخ طبری ٥/٣٤٧.

٣- همان.

دارید تا مردم به سوی شما جلب شوند و مردم را به سوی این کار دعوت کنید.[1] وی داعیان خود را در نقاط مختلف پراکنده کرد و به افراد خود در شهرها نامه نوشت و آنان هم به سوی وی نامه نگاری کردند و مردم را به صورت مخفیانه به اعتقاد و دیدگاه خود دعوت نمودند و اظهار امر به معروف و نهی از منکر نمودند و شروع به نوشتن نامه‌هایی جعلی در مورد عیب والیان خود کردند و طرفداران آنان هم چنین نامه‌هایی را می‌نوشتند و اهل هر شهر در مورد کارهای خود به اهالی شهر دیگر- که طرفدار آنان بودند- نامه می‌نوشتند و آن افراد آن نامه‌ها را در شهرهای خود قرائت می‌کردند و حتی این کارها را هم به مدینه کشاندند و همه جا را پر از این اخبار کردند. آنان چیزی غیر از آنچه که اظهار می‌کردند می‌خواستند و هدف اصلی خود را بروز نمی‌دادند و اهالی شهرهای مختلف می‌گفتند: ما از مصیبتی که بر سر مردم شهرهای دیگر آمده است در سلامت می‌باشیم.[2]

در این نصوص می‌توان شیوه‌ای را که ابن سبا در پی گرفته بود مشاهده نمود. وی می‌خواست در نظر مردم میان دو نفر از بزرگان صحابه دشمنی قرار دهد، زیرا یکی از آن دو یعنی علیﷺ را چنین نشان داد که حقش ضایع شده و دیگری یعنی عثمانﷺ را چنین نشان داد که غاصب است. بعد از این تلاش کرد تا مردم- خصوصاً مردم کوفه- را تشویق نماید تا آنان به اسم امر به معروف و نهی از منکر علیه امرای خود بپاخیزند. به همین خاطر مردم به خاطر کوچک‌ترین حادثه‌ای علیه والیان خود می‌شوریدند. لازم به ذکر است که وی در این حمله خود از اعرابی استفاده می‌کرد که ماده مناسب برای اجرای نقشه‌اش در آنان وجود داشت، چه قراء را از طریق امر به معروف و نهی از منکر به سوی خود جلب کرد و اهل طمع را با انتشار شایعاتی مغرضانه در مورد عثمانﷺ مورد تشویق قرار داد و مثلاً چنین شایعه کرده بود که عثمان خویشاوندان خود را بر کارها گمارده و از بیت المال مسلمانان اموال فراوانی را به آنان داده است و قرقگاهها را به خود اختصاص داده است و مطاعن و تهمت‌های دیگری که به وسیله آنها، اوباش و آشوبگران را علیه عثمانﷺ- که بی گناه بود- شوراند. سپس شروع به تشویق پیروان خود کرد تا در نامه‌هایی اخباری کذب و دردناک و فاجعه‌بار از شهر خود به دیگر شهرها ارسال نمایند و بدین ترتیب مردم در همه شهرها فکر کردند که وضعیت به حد بحرانی رسیده است. از این وضعیت تنها سبئیه سود می‌بردند، زیرا با تصدیق این اخبار از جانب مردم، آنان می‌توانستند شراره آشوب را در درون جامعه

۱- همان۲٤۸.

۲- همان.

اسلامی‌شعله ور گردانند.[1] عثمانرضی الله عنه احساس کرده بود که در شهرها چیزهایی نقل می‌شود و امت آبستن شر گشته است، پس گفت: به خدا قسم آسیاب فتنه به دوران افتاده است، پس خوشا آن وقت که عثمان در حالی مرده باشد که آن را به حرکت درنیاورده باشد.[2]

جایی که ابن سبا در آن تغذیه می‌کرد و کارهایش را سر و سامان می‌داد، مصر بود. وی در آنجا شروع به تنظیم حملات خود علیه عثمانرضی الله عنه کرد و جهت ایجاد فتنه و آشوب مردم را تشویق می‌کرد تا با ادعای اینکه عثمان خلافت را به ناحق گرفته است و بر وصی رسول خدا یعنی علی حمله برده است به مدینه بروند.[3] وی آنان را با نامه‌هایی جعلی که ادعا می‌کرد از جانب بزرگان صحابه آمده است آنان را فریب داد و چون این افراد به مدینه آمدند و با بزرگان صحابه دیدار کردند، ندیدند که آن بزرگان ایشان را بر چیزی تشویق نمایند و آن صحابه از نامه‌هایی که در تشویق مردم علیه عثمان به آنان منسوب شده بود تبری جستند[4] و دریافتند که عثمان حقوق افراد را محترم می‌شمارد و حتی در مورد اتهاماتی که به وی منسوب شده بود با آنان بحث و مناظره کرد و اتهامات آنان را ردّ کرد و درستی اعمالش را برای آنان تبیین کرد و حتی یکی از رهبران آن مخالفان، یعنی مالک اشتر نخعی گفت: شاید او و شما فریب خورده‌اید.[5]

ذهبی معتقد است عبدالله بن سبا در مصر فتنه را تحریک می‌کرد و بذرهای اختلاف و دشمنی و عداوت با فرمانداران و سپس امیر المؤمنین عثمان بن عفان را پراکنده می‌ساخت.[6] اما ابن سبا این کار را به تنهایی انجام نمی‌داد، بلکه کار وی در ضمن یک شبکه دسیسه‌گر و اختاپوسی از شیوه‌های نیرنگ، حیله، فریب و بسیج اعراب و قاریان و غیر آنان بود. ابن کثیر روایت می‌کند که سبب شوریدن برخی از مردم علیه عثمان، ظهور ابن سبا و رفتن وی به مصر بود و همین مسأله باعث شد که وی سخنی را که خود درآورده بود میان مردم منتشر سازد و اینگونه بسیاری از مردم مصر فریفته سخنان وی شدند.[7]

١- الدولة الأموية، يوسف العشى، ص١٦٨؛ مواقف الصحابة ١/٣٣٠.

٢- تاريخ طبری ٥/٢٥٠.

٣- همان ٥/٣٨٤؛ تحقيق مواقف الصحابة ١/٣٣٠.

٤- همانجاها.

٥- تحقيق مواقف الصحابة ١/٣٣١.

٦- همان ٣٣٨.

٧- البداية والنهاية ٧/١٦٧-١٦٨.

مؤرخان و علمای مشهور سلف و خلف اتفاق نظر دارند که ابن سبا عقائد و افکار و نقشه‌هایی پلید را در میان مردم منتشر ساخت تا مسلمانان را از دین و اطاعت از امامشان برگرداند و میان آنان تفرقه و اختلاف بیندازد. عده‌ای اوباش گرد وی جمع شدند که همین افراد طائفه سبئیه را تشکیل دادند که‌یکی از عوامل فتنه‌ای بودند که به قتل عثمان بن عفان منتهی شد و به خاطر کشته شدن وی در این فتنه، جنگهای جمل و صفین و مواردی دیگر روی دادند. چیزی که از نقشه‌های سبئیه بر می‌آید سازماندهی دقیق آن است، زیرا در توجیه تبلیغات و نشر افکار آن بسیار با مهارت عمل شده بود، چه‌این حرکت امر تبلیغات را تحت تسلط خود داشت و میان اوباش و افراد جنجال برانگیز تأثیر نهاد. همچنین در ایجاد شعبه‌هایی برای آن در بصره و کوفه و مصر با استفاده از تعصبات قبیله‌ای بسیار فعال عمل نمود و توانست نقاط اعتراض و شکایت اعراب و بندگان و موالی را که نقاط حساس در زندگی آنان و خواسته‌های آنان نامیده می‌شد تحریک نماید.[۱]

دوم: اختلاف نظر صحابه در مورد شیوه قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه

منشأ اختلافی که میان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه از یک طرف و میان طلحه و زبیر و عائشه رضی الله عنهم از طرف دیگر و سپس میان علی و معاویه رضی الله عنهما روی داد این نبود که آنان در مورد خلافت و امامت و برحق بودن علی رضی الله عنه در خلافت و ولایت بر مسلمانان اشکال و ایراد داشته باشند، بلکه همه در مورد بر حق بودن وی اتفاق نظر و اجماع داشتند.

ابن حزم می‌گوید: معاویه هیچ‌گاه فضل و استحقاق علی برای خلافت را انکار نکرد، بلکه اجتهاد وی او را به این حکم رساند که باید قصاص قاتلان عثمان بر بیعت مقدم گردد و خود را در مورد خونخواهی عثمان مستحق‌تر می‌دانست (زیرا خویشاوند وی بود).[۲]

ابن تیمیه می‌گوید: معاویه مدعی خلافت نبود و وقتی که با علی جنگید به عنوان خلیفه با وی بیعت نشد و به عنوان خلیفه در جنگ شرکت نکرد و او نه مستحق خلافت بود و مردم هم او را مستحق خلافت نمی‌دانستند و اگر کسی در این مورد از وی سوال می‌کرد به‌این موضوع اقرار می‌نمود و معاویه و افراد وی نمی‌خواستند ابتدا وارد جنگ با علی و افراد وی بشوند و این کار را هم نکردند.[۳] هم چنین می‌گوید: با این وجود همه گروهها اقرار داشتند

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۳۹.

۲- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل ۴/۱۶۰.

۳- مجموع الفتاوی ۲۵/۷۲.

که معاویه برای بدست گرفتن خلافت در حد علی نیست و با وجود امکان خلیفه شدن علی، او خلیفه نمی‌شود، زیرا فضل و سابقه و علم و دینداری و شجاعت و سائر فضائل علی نزد آنان، به مانند فضائل دیگر برادرانش یعنی ابوبکر و عمر و عثمان، روشن و معلوم بود.[۱]

به درستی که منشأ اختلاف اشکال و ایراد در مورد خلافت امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه نبود، بلکه اختلاف آنان در مورد قصاص قاتلان عثمان رضي الله عنه بود و اختلاف آنان در مورد اصل مسأله قصاص هم نبود، بلکه در مورد روش حل این قضیه بود، زیرا امیر المؤمنین علی با اصل مسأله قصاص شدن قاتلان موافق بود، اما معتقد بود که قصاص این افراد تا زمانی که اوضاع مستقر و آرام شده و مردم یکپارچه می‌گردند به تأخیر بیفتد.[۲] امام نووی می‌گوید: بدان که سبب آن جنگها این بود که مسائل مشتبه و پیچیده گشته بود و به خاطر شدت پیچیدگی قضایا، اجتهادات آنان نتایج مختلفی در پی داشت و به سه دسته تقسیم شدند: عده‌ای اجتهادشان به‌این حکم منجر شد که حق با این طرف- علی- است و مخالف وی طغیانگر می‌باشد. پس بر آنان واجب است که وی را نصرت دهند و بنا به اعتقادی که داشتند جنگ با طغیانگر بر علی واجب بود و همین کار را هم انجام دادند و برای کسی که دارای این ویژگی می‌باشد حلال نیست که در مساعدت امام عادل در جنگ با کسانی که به اعتقاد آنان طغیانگر بودند، تأخیر بورزد. عده‌ای عکس این دیدگاه را داشتند و با اجتهاد به‌این نتیجه رسیده بودند که حق با طرف دیگر است و مساعدت وی بر آنان واجب است و جنگ با طغیانگران علیه او بر آنان واجب می‌باشد. دسته سوم این مسأله بر آنان مشتبه و پیچیده شد و دچار تحیر گشتند و نتوانستند یکی از دو گروه را بر دیگری ترجیح دهند. به همین دلیل از هر دو گروه کناره گرفتند. این کناره‌گیری بر آنان واجب بود، زیرا اقدام به قتل مسلمان وقتی حلال است که برای فرد واضح گردد که استحقاق این کار را دارد و اگر راجح بودن و بر حق بودن یکی از این دو گروه برای آنان روشن می‌شد، تأخیر در یاری رسانی به آن دسته در جنگ با طغیانگران علیه او، برای آنان جایز نبود.[۳]

۱- همان.

۲- دحداث و أحاديث فتنة الهرج، ص۱۵۸.

۳- شرح النووی علی صحیح مسلم۱۵/۱۴۹.

سوم- دیدگاه خونخواهان عثمان چون طلحه، زبیر، عائشه و معاویه

الف- دیدگاه ام المؤمنین عائشه

وقتی که عائشه در راه بازگشت از مکه به مدینه بود خبر کشته شدن عثمان به وی رسید. پس به مکه برگشت و داخل مسجد الحرام شد و به سوی حجر اسماعیل رفت و در آنجا مردم گرد وی جمع شدند و او گفت: ای مردم، اوباش و آشوبگران شهرها و اعراب بادیه‌نشین و بردگان اهل مدینه اجتماع کردند. ایرادی که‌این افراد آشوبگر بر عثمان می‌گرفتند پیروی از هوا و هوس و به کار گماشتن افراد جوان و قرق کردن برخی جاها بود. اینها اموری بود که قبل از وی نیز انجام شده بود و چیزی غیر از آن به مصلحت نبود. پس وی قول آنان را پذیرفت و به خاطر اصلاحشان دست از آن موارد کشید و چون دیگر عذر و بهانه‌ای نیافتند به جنبش آمدند و تعدی آغاز کردند و کردارشان از گفتارشان دوری گرفت و خون فردی بیگناه را ریختند و حرمت سرزمین حرام را زیر پا گذاشتند و مالی حرام را به‌یغما بردند و حرمت ماه حرام را نگاه نداشتند. به خدا قسم یک انگشت عثمان به‌اندازه پر زمین از امثال آن افراد می‌ارزد. باید شما فراهم آیید تا مردم این قوم را برانند و پراکنده کنند. به خدا قسم اگر چیزهایی که به دستاویز آن بر عثمان تاختند گناه بود از آن پاک شد چنان که طلا از ناخالصیها پاک می‌شود و چنان که جامه از چرک پاک می‌شود که وی را پاک کردند چنان که جامه با آب پاک می‌شود.[1] در روایتی دیگر آمده است که زمانی که عائشه به مکه برگشت، عبدالله بن عامر حضرمی- امیر مکه- نزد وی آمد و به وی گفت: ای ام المؤمنین، چه چیزی شما را به مکه برگردانده است؟ عائشه گفت: علت برگشتن من این است که عثمان مظلومانه کشته شده است و تا وقتی که این اوباش عهده‌دار امور باشند، اوضاع سر و سامان نمی‌یابد. پس قصاص خون عثمان را درخواست کنید و اسلام را عزیز دارید.[2]

با نصوص صریح و صحیح روایت شده که عائشه، عثمان را مورد ستایش و تمجید قرار داده و قاتلان او را لعنت کرده است و در مورد فضائل او احادیثی را از رسول‌خدا روایت نموده است. از جمله از فاطمه بنت رحمان یشکریهٔ از مادرش روایت است که یکی از عموهایش وی را نزد عائشه فرستاد و از او پرسید: یکی از فرزندان شما به شما عرض سلام دارد و می‌خواهد در مورد عثمان از شما سوال نماید، زیرا مردم در مورد او

۱- تاریخ طبری۵/۴۷۳-۴۷۴.

۲- همان۴۷۵.

چیزهای زیادی می‌گویند. پس عائشه گفت: خداوند لعنت کند کسانی را که عثمان را لعنت کرده اند. به خدا قسم عثمان نزد رسول خدا نشسته بود و پیامبر پشت خود را به من تکیه داده بود و جبرئیل قرآن را به وی وحی می‌کرد و پیامبر مـی‌فرمـود: ای عثمـان، بنـویس. خداونـد چنین منزلتی را فقط به کسی می‌دهد که نزد خدا و رسولش گرامی‌و بزرگوار باشد.[1]

از مسروق روایت شده که وقتی عثمان کشته شد عائشه گفت: او را چون لباسی که پاک از آلودگی باشد رها کردید و سپس آن را به نزدیک آوردید تا به سان یک قوچ ذبح نمایید. پس مسروق به وی گفت: این کار تو بود، تو به مردم نامه نوشـتی و آنـان را امـر کـردی کـه علیه او خروج نمایند. عائشه گفت: خیر، سوگند به خدایی کـه مؤمنـان بـه او ایمـان دارنـد و کافران به او کفر می‌ورزند من تاکنون که در اینجا هستم نامه‌ای به آنان ننوشته‌ام.[2]

در کتابی که در مورد عثمان بن عفان رضی الله عنه نوشته‌ام در مورد دروغ سبئیون مطالبی را بیان کرده‌ام و گفتم که آنان نامه‌هایی را به مردم شهرها نوشتند و آن را به دروغ به عائشه رضی الله عنها منسوب ساختند. روایاتی جعلی با سند بسیار ضعیف روایت شده که متأسفانه برخی از معاصران از آن تبعیت نموده‌اند و این دروغها را علیه آنان رواج داده و رابطه بین عثمان و عائشه رضی الله عنها را متناقض با تمام روایات صحیحی به تصویر کشیده که قبلاً بیان شد. این روایت کاذب بیانگر این امر هستند که عائشه رضی الله عنها مردم را علیه عثمان رضی الله عنه شوراند و بیانگر وجود اختلاف در میان آن دو می‌باشند و به عائشه رضی الله عنها منسوب کرده که در قتل وی مشارکت شبه عملی داشته است، و طبری هم این روایت مجعول را روایت کرده است، و بسیاری از مؤرخان آن را از طبری نقل کرده‌اند. حال در این مورد مثالی بیان می‌شود. طبری می‌گوید: علی بن أحمد بن حسن عجلی در نامه‌ای به من نوشت که حسین بن نصر عطار گفت: سیف بن عمر از محمد بن نویرهٔ و طلحه بن أعلم حنفی به ما روایت کرد: عمر بن سعد از اسد بن عبدالله از کسانی از علما که دیده بود روایت کرد که وقتی عائشه در راه بازگشت به مکه به سرف- مکانی در نزدیکی مکه و در فاصله شش مایلی آن- رسید عبد بن ام کلاب- عبد بن أبی سلمهٔ که به مادرش منسوب می‌شود- به وی رسید. عائشه به وی گفت: چه شده نگران به نظر می‌رسی؟ عبد گفت: عثمان بن عفان را به قتل رساندند و هشت روز بماندند. عائشه گفت: بعد از آن چه کردند؟ عبد بن أبی سلمه گفت: مردم مدینه اتفاق کردند و کارشان

١- المسند٦/ ٢٥٠-٢٦٠؛ تحقیق مواقف الصحابة ١/٣٧٨.

٢- فتنة مقتل عثمان١/٣٩١؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص١٧٦. اسناد آن به عائشه صحیح است.

سرانجامی‌نیک یافت و درباره علی بن أبی طالب هم سخن شدند. پس عائشه گفت: به خدا قسم اگر کار خلافت را به رفیق تو بسپارند، ای کاش آسمان بر زمین افتد، مرا بر گردانید، مرا برگردانید. پس عائشه به مکه برگشت در حالی که می‌گفت: به خدا قسم عثمان مظلومانه کشته شده است، به خدا قسم من خونخواهی او را می‌کنم. پس عبد بن ام کلاب به وی گفت: برای چه؟ به خدا قسم اولین کسی که در مورد عثمان سخنش را تغییر داد، تو- عائشه- بودی، و در مورد عثمان می‌گفتی: نعثل- مردی مصری که ریش زیادی داشت و شبیه عثمان بود- را بکشید که کافر است. عائشه گفت: آنان از او خواستند توبه کند و بعد وی را کشتند و من چیزهایی را گفتم و آنان چیزهایی را؛ و سخن آخر من بهتر از سخن اول بود. پس پسر ام کلاب به وی گفت:

فمنك البداء ومنك الغير ومنك الرياح ومنك المطر

وأنت أمرت بقتل الإمام وقلت لنا: إنه قد كفر

(آغاز این کار از جانب تو بود و تغییر از جانب تو شروع شد و باد و باران را تو به راه انداختی. تو فرمان قتل امام را دادی و به ما گفتی که او کافر است).

پس عائشه به مکه برگشت و بر در مسجد الحرام پیاده شد و به سوی حجر اسماعیل رفت و خود را پنهان نمود و مردم گرد وی اجتماع کردند و عائشه گفت: عثمان مظلومانه کشته شده است، به خدا قسم من خونخواهی او را می‌کنم.[۱]

چنان که ملاحظه شد این روایت در تاریخ طبری از دو طریق نقل شده است. در یک طریق آن نصر بن مزاحم عطار وجود دارد که در کتب رجال با این صفات مورد جرح- انتقاد- قرار گرفته است: شیعی، منکر، متروک و متشدد است.[۲] در سند طریق دوم هم نام عمر بن سعد وجود دارد که فرمانده سریه‌ای بود که با حسین بن علی رضی الله عنهما جنگید. رجال حدیث، احادیث وی را صحیح نمی‌دانند و متهم به جعل بوده و روایات او متروک است.[۳] پس این روایت از هر دو طریق قابل قبول نمی‌باشد.[۴] در کتب تاریخی و ادبی روایات جعلی

۱- تاریخ طبری۵/۴۸۵.

۲- المغني في الضعفاء۲/۶۹۶؛ میزان الإعتدال۴/۲۴۷؛ التاريخ الكبير۸/۱۰۵.

۳- سیر أعلام النبلاء۴/۳۴۹؛ الطبقات۵/۱۶۸.

۴- دور المرأة السياسي في عهد النبي ﷺ والخلفاء، ص۳۵۴.

و ساختگی‌ای وجوددارد که در مقابل نقد علمی‌دوام نمی‌آورند و در پی بد نام کردن أم‌المؤمنین عائشه می‌باشند.[1]

روایاتی که در کتابهای العقد الفرید، الأغانی، تاریخ یعقوبی، تاریخ مسعودی، أنساب الأشراف و دیگر کتابهایی وارد شده که به استدلال در مورد شأن نقش سیاسی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در زمان خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌پردازند، مورد اعتماد نیستند، زیرا مخالف با روایات صحیح بوده و مبتنی بر روایاتی واهی هستند و غالب آنها روایاتی غیر مسند می‌باشند و آنهایی هم که مسند می‌باشند، در سند آنها افرادی مجروح وجود دارند که به روایت آنان استدلال نمی‌شود. البته‌این علاوه بر فسادی است که در صورت مقایسه آنها با روایات صحیح‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت، در متن آنها مشاهده می‌شود.[2]

بانوی فاضل و پژوهشگر، اسماء محمد أحمد زیاده در تحقیقی سندها و متون روایاتی را که در مورد نقش سیاسی عائشه در حوادث فتنه سخن می‌گویند مورد بررسی قرار داده و روایاتی را که بیانگر اختلاف سیاسی میان عائشه و عثمان رضی الله عنهما هستند و در تاریخ طبری و کتابهای دیگر وارد شده است به نقد کشانده و کذب و جعلی بودن آنها را بیان داشته است و سپس می‌گوید: شایسته ماست که از ذکر همه آنها روی برگردانیم، زیرا از طریقی مورد اعتماد به ما نرسیده‌اند، بلکه طرقی که‌این روایات در طی آنها به ما رسیدند متهم به تشیع و کذب و رافضی بودن می‌باشند، لکن چون این روایات در غالب تحقیقات جدید به چشم می‌خورند و نیز جهت استدلال بر ساقط بودن آنها، ما به بیان آنها پرداختیم. اینها- چنان که روشن شد- روایاتی هستند که در تلاش می‌باشند تا تاریخی را بسازند که در آن روابط میان عائشه و عثمان رضی الله عنهما و صحابه تیره و متشنج بوده است، حال آنکه چنین تاریخی اصل و اساس ندارد.[3]

اگر فرض را بر این بگذاریم که عائشه رضی الله عنها با آن افراد آشوبگر در مورد شورش علیه عثمان رضی الله عنه توافق داشته است، در این صورت انتظار این است که عائشه رضی الله عنها در تلاش برای این باشد که به نوعی آن افراد آشوبگر را معذور بسازد، اما چنین چیزی از وی نقل نشده است و اگر هم چیزی از این روایات در مورد موضع عائشه و صحابه همراه او صحیح باشد،

۱- همان ۳۵۲.
۲- همان ۲۷۰.
۳- همان ۳۷۰.

ما آنها را نخواهیم پذیرفت، زیرا خداوند و رسول او آنان را عادل خوانده‌اند و همین برای ابطال این روایات کفایت می‌کند. اما با این وجود به بحث در مورد این روایات پرداختیم تا تأکیدی بر ابطال این روایات و استدلال مبتنی بر آنها باشد تا بدین صورت ادله دینی و علمی و تاریخی در یک جا قرار گرفته و همدیگر را مورد تأکید قرار دهند.[1] به درستی اتهاماتی که متوجه ام المؤمنین عائشه شده‌اند، از سند درستی برخوردار نبوده و در مقابل ادله عقلی نیز استواری ندارند.

ب- طلحه و زبیر رضی الله عنهما

طلحه و زبیر و صحابه رضی الله عنهم همراه آنان از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه خواستند تا در اجرای قصاص بر قاتلان عثمان رضی الله عنه تعجیل نماید. وی در جواب آنان گفت: ای برادران من، من نسبت به آنچه شما می‌دانید ناآگاه نیستم، اما با مردمی که بر ما سلطه دارند و ما سلطه‌ای بر آنان نداریم چکار کنم. بردگان و اعراب بادیه‌نشین با آنان همراه شده‌اند و برشوریده‌اند و آنان در میان شمایند و هر چه بخواهند بر سر شما می‌آورند. پس آیا دیگر راهی برای اجرای آنچه که شما می‌خواهید می‌بینید؟ آنان گفتند: خیر. علی گفت: به خدا هستم، إن شاء الله من هم به همان چیزی معتقدم که شما بر آن هستید. این وضعیت از امور جاهلیت است- یا این کار، کار جاهلیت است- و این قوم دارای مددکار و یاریگرانی می‌باشند- یا اینکه ریشه دارند-، و شیطان هرگاه روشی پدید آرد پیروان آن از جهان معدوم نباشند. اگر این موضوع شروع شود مردم در قبال آن سه دسته می‌شوند: عده‌ای با شما همراه می‌شوند و عده‌ای به مانند شما فکر نخواهند کرد و گروهی به هیچ یک از این دو نظر اعتقاد پیدا نمی‌کنند. صبوری لازم است تا اینکه مردم آرام شوند و قلبها در جایگاه خود قرار گیرند و حقها گرفته شود و به من فرصت دهید و منتظر دستور من باشید- در جایی در ترجمه آن گفته‌اند: آرام گیرید و بنگرید چه پیش می‌آید- و آن گاه نزد من آیید.[2]

برخی از آنان این تدبیر حکیمانه را درک نکردند، زیرا مردم در حال خشم و عصبانیت و حرکت از روی عاطفه و احساسات خود، نمی‌توانند اوضاع را به صورت واقعی درک نمایند تا در نتیجه بتوانند ارزیابی دقیقی داشته باشند و به همین دلیل در ارزیابی آنان اوضاع وارونه جلوه کرده و امور محال را ممکن می‌بینند. به همین دلیل گفتند: وظیفه‌ای را که برعهده ما

١- همان ٣٧١.

٢- تاریخ طبری ٥/٤٦٠.

است به انجام می‌رسانیم و آن را به تأخیر نمی‌اندازیم.[1] منظور آنان درخواست اقامه حدود بر قاتلان عثمان بود.[2] این سخن به گوش علیﷺ رسید. پس رغبت یافت تا به آنـان نشـان دهـد که او و آنان در چنین شرایطی نخواهند توانست کاری از پـیش ببرنـد. پـس نـدا در داد: هـر غلامی که سوی مالکان خود برنگردد خونش هدر است. پس سبئیون و اعراب بـدوی شـروع به غر زدن و شکایت کردند و گفتند: فردا هـم چنـین چیـزی بـه مـا گفتـه خواهـد شـد و مـا نمی‌توانیم در مقابل آنان حجتی بیاوریم.[3] انگار که به ذهن رهبران سبئی فتنه رسیده بـود کـه خلیفه می‌خواهد آنان را از کسانی که از آنها حمایت می‌کردند جدا بگرداند. به همین دلیـل از قبول این امر روی برتافتند و اعراب بدوی را بر ماندن تشویق نمودنـد و آنهـا هـم از اینـان اطاعت کردند و در جای خود ماندند. در روز سوم بعد از بیعت، علیﷺ از خانه خارج شد و به آنان گفت: به اعراب بدوی بگویید از اینجا بروند و گفت: ای اعراب، به کنار آبها و محل استقرار خود بروید. سبئیون خودداری کردند و اعراب بدوی نیـز از سـبئیون اطاعـت بردنـد. سپس داخل خانه‌اش شد و طلحه و زبیر همراه با عده‌ای از صحابه رسول خدا نزد او رفتنـد و علی به آنان گفت: بروید انتقام خودتان را بگیرید و آنان گفتند: در این قضیه بینا نیستیم. علی به آنان گفت: به خدا قسم این شورشیان کورتر و بی خبرترند- و بعد از این کـم بصـیرت‌تـر شده و بیشتر ابا می‌ورزند-. سپس این بیت را بر زبان آورد:

لو أن قومي‌طاوعتني سراتهم   أمرتهم أمراً يديخ الأعاديا

(اگر بزرگان قومم از من اطاعت برند، آنان را به چیـزی فرمـان مـی‌دهـم کـه دشـمنان را خوار و ذلیل گرداند).[4]

تا این لحظه علی و طلحه و زبیر و همه صحابهﷺ اتفاق نظر دارنـد کـه اجـرای حـدود بـر کسانی که موجب ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی‌شده و خلیفه را به قتل رسانده‌اند جهت دفـع ضرر آنان بر همه دین ضروری می‌باشد و آنان در این امر معاون و همیـار وی بودنـد و تمـام کارهای علی منطقی به نظر می‌آید و همه صحابه در این مورد با وی متفق هستند، امـا بـا ایـن آشوبگرانی که بر امور استیلا دارند و بندگان و اعراب بدوی با آنان همراه شده‌اند و در میان

١- همان.

٢- دور المرأة السياسي في عهد النبي ﷺ والخلفاء، ص٣٧٨.

٣- تاریخ طبری٥/٤٦٠.

٤- همان٤٦١.

مردم مدینه هستند و کاری که بخواهند می‌توانند بر سر آنان بیاورند، چکار کنند، حال آنکه در آن هنگام توانی برای جنگ با این افراد نداشتند؟! [١]

طلحه و زبیر ﭭ طرحی را در مورد رویارویی با سبئیان موجود در اطراف علی ﭬ پیشنهاد دادند و طلحه به علی گفت: بگذار تا من به بصره بروم و به سرعت همراه با سپاهی برگردم. زبیر گفت: بگذار تا من به کوفه بروم و به سرعت همراه با سپاهی برگردم.[٢] اما علی درنگ ورزید و به آن دو گفت: بگذارید در این موضوع اندیشه کنم.[٣]

احتمالاً علی از فتنه و آشوب در هراس بود و می‌ترسید که به جنگی داخلی در اطراف مدینه تبدیل گردد که نتیجه خوشایندی به دنبال نداشته باشد. به همین دلیل به درخواست طلحه و زبیر ﭭ جواب نداد.[٤] پیشنهاد زبیر و طلحه به علی بر این دلالت دارد که آنان در آن هنگام به سخن علی راضی بودند که گفته بود این اوباش در درون مدینه هستند و بر مسلمانان چیره می‌باشند و مسلمانان بر آنان سلطه‌ای ندارند. پس تلاش کردند تا با این درخواست وقت تعطیل یکی از حدود را به حداقل رسانده و طرف علی را تقویت نمایند تا علی قادر به انجام آن باشد. صحابه مدتی منتظر ماندند تا علی در مورد این موضوع بیندیشد، اما علی معتقد بود که فقط با میراندن این موضوع می‌توان آن را حل و فصل نمود و فتنه‌ای از آتش است که هرگاه روشن شود، زیاد و پنهان می‌گردد.[٥]

وقتی که طلحه و زبیر و صحابه موافق وی دیدند که چهار ماه از قتل عثمان گذشته و علی هنوز نتوانسته قاتلان عثمان را قصاص نماید به‌این سبب که شورشیان دارای قدرت و سلطه هستند و در سپاه علی نفوذ دارند، طلحه و زبیر به علی گفتند: به ما اجازه بده تا از مدینه خارج شویم، یا غلبه می‌کنیم و یا از ما چشم بپوش. پس علی گفت: تا جایی که بتوانم دست نگه می‌دارم و اگر دیگر چاره‌ای جز جنگ با آنان نیافتم در این صورت با آنان می‌جنگم، زیرا آخرین دوا، داغ کردن است.[٦]

علی می‌دانست که خروج آن دو از مدینه تلاشی از جانب آن دو برای دست یابی به‌یک راه حل است، پس مانع رفتن آنان نشد، چه بسا او هم امید آن را داشت که به‌یک راه حل

١- فتح الباری١٢/٣٦٠.

٢- تاریخ طبری٥/٣٦١.

٣- همان.

٤- تحقیق مواقف الصحابة٢/١٠٨.

٥- تاریخ طبری٥/٤٦٧؛ دور المرأة السیاسی، ص٣٨٠.

٦- تاریخ طبری٥/٣٦٨؛ دور المرأة السیاسی، ص٣٨٠.

دست یابد، بلکه او در تلاش برای این امر بود، لکن برای این کار روش خاص خود را داشت.[1]

برخی از پژوهشگران معاصر در تفسیر متن مربوط به اجازه گرفتن طلحه و زبیر برای رفتن به بصره و کوفه و آوردن سپاهی از آن دو شهر برای سرکوب آشوبگران و امتناع علی از موافقت با آنان، می‌گویند: علی از این دو می‌ترسید و خوف این را داشت که با آن سپاهیان بر او حمله ببرند و همان کاری را با وی بکنند که مردم مصر در یوم الدار با عثمان بن عفان کردند.[2] باید گفت که چنین تفسیری مافوق تحمل متن است[3] و این تفسیر ظلم و تجاوز به حق برگزیدگان صحابه می‌باشد.

طلحه و زبیر رضی الله عنهما به مکه رفتند و در راه به جماعت انبوهی از مسلمانان رسیدند که خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان رضی الله عنه بودند. بحث در این مورد إن شاء الله به تفصیل خواهد آمد.

ج- معاویه بن أبی سفیان رضی الله عنه

در گذشته و حال چنین میان مردم شایع شده که اختلاف بین علی و معاویه رضی الله عنهما به‌این بر می‌گردد که معاویه به گرفتن خلافت طمع داشت و خروج معاویه بر علی و امتناع معاویه از بیعت با علی به این سبب بود که علی معاویه را از ولایت بر شام عزل نمود. در کتاب «الإمامة والسیاسة» منسوب به ابن قتیبه دینوری روایتی آمده است که بیانگر این امر می‌باشد که معاویه ادعای خلافت کرده است. این موضوع در خلال روایتی آمده که در آن ابن کواء به ابوموسی اشعری گفت: بدان که معاویه آزاد شده اسلام است و پدرش سرکرده احزاب بود و بدون مشورت ادعای خلافت دارد، پس اگر تو را تصدیق نمود زمان خلع وی آمده است و اگر تو را تکذیب نمود سخن گفتن با او برای تو حرام است.[4]

اینکه چنین سخنی از جانب امیر المؤمنین علی باشد، صحیح نمی‌باشد، بلکه از سخنان روافض است. بعداً در مورد کتاب «الإمامة والسیاسة» و کذب و جعلی بودن آن و نقش آن

١- دور المرأة السیاسی، ص٣٨٠-٣٨١.

٢- الخلفاء الراشدون، ص٣٧٢.

٣- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید علی، ص١١٨.

٤- الإمامة و السیاسة١/١١٣.

در مکدر ساختن واقعیات تاریخی مواردی بیان خواهد شد. کتب تاریخ و ادب آکنده از روایات جعلی و ضعیفی است که بیانگر این نکته می‌باشند که معاویه برای بدست گرفتن حکومت و خلافت و فرمانروایی با علی اختلاف داشته است.[1]

صحیح این است که اختلاف میان علی و معاویه رضی الله عنهما بر سر این موضوع بود که‌آیا بیعت معاویه و افراد وی با علی قبل از اجرای قصاص بر قاتلان عثمان واجب می‌باشد یا بعد از آن؟ و این موضوع اصلاً ربطی به بحث خلافت ندارد، بلکه رأی معاویه و مردم شام این بود که علی ابتدا از قاتلان عثمان قصاص بگیرد و بعد از اجرای قصاص آنان با وی بیعت نمایند.[2]

قاضی ابن العربی می‌گوید: سبب جنگ میان اهل شام- معاویه- و اهل عراق- علی- به اختلاف دیدگاه آنان برمی‌گشت، زیرا درخواست اهل عراق بیعت با علی و وحدت کلمه در مورد امام بود و اهل شام درخواست قصاص قاتلان عثمان را داشتند و می‌گفتند: با کسی که قاتلان را پناه می‌دهد بیعت نمی‌کنیم.[3]

امام الحرمین جوینی در کتاب «لمع الأدلة» می‌گوید: معاویه گرچه با علی جنگید اما منکر خلافت علی نبود و خلافت را برای خود نمی‌خواست، بلکه خواهان قصاص قاتلان عثمان بود و فکر می‌کرد که‌این دیدگاه و اجتهاد وی صحیح است، گرچه به واقع اجتهاد وی خطا بود.[4]

هیثمی‌می‌گوید: اعتقاد اهل سنت و جماعت این است که جنگهایی که میان علی و معاویه روی داد به خاطر منازعه معاویه با علی بر سر خلافت نبود، زیرا بر أحق بودن علی نسبت به معاویه برای بدست گرفتن خلافت اجماع وجود دارد و فتنه هم به این سبب روی نداد، بلکه سبب وقوع آن این بود که معاویه پسر عموی عثمان بود و علی- از اجرای قصاص- امتناع کرد.[5]

روایات همه به اتفاق بر این نکته اشاره دارند که معاویه برای خونخواهی عثمان این موضع را اتخاذ کرد و تصریح نمود که اگر علی حد را بر قاتلان عثمان جاری سازد از علی اطاعت می‌کند. اگر فرض را بر این بگذاریم که معاویه ماجرای قصاص و خونخواهی عثمان

١- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة٢/١٤٥.

٢- البدایة و النهایة٨/١٢٩؛ فتح الباری١٣/٩٢.

٣- العواصم من القواصم، ص١٦٢.

٤- لمع الأدلة فی عقائد أهل السنة و الجماعة، ص١١٥.

٥- الصواعق المحرقة٢/٦٢٢. این اجتهاد معاویه بود، گرچه صحیح و درست این بود که معاویه ابتدا با علی بیعت کند و بعد از آن درخواست قصاص را مطرح نماید.

را بهانه قرار داد تا به طمع دستیابی به حکومت با علی بجنگد، در این صورت چه اتفاقی روی می‌دهد اگر علی قصاص را بر قاتلان عثمان جاری سازد. در این صورت نتیجه حتما این خواهد بود که معاویه از علی اطاعت برده و با او بیعت می‌کند، زیرا معاویه در موضعی که در برابر این فتنه گرفت به‌این امر ملتزم شده بود. نیز همه کسانی که همراه با معاویه با علی می‌جنگیدند بر اساس اجرای حد بر قاتلان عثمان می‌جنگیدند. اما اینکه معاویه نیت دیگری داشته و آن را اعلان ننموده، در نتیجه چنین موضع‌گیری حادثه جویی و به خطرانداختن جان خود خواهد بود و ممکن نیست که با وجود داشتن طمعهایی اقدام به انجام آن نماید.[۱]

معاویه رضی الله عنه از کاتبان وحی و فضلای صحابه و از صادق‌ترین و بردبارترین آنان بود. بنابراین چگونه ممکن است که معتقد به‌این شود که با خلیفه شرعی بجنگد و خون مسلمانان را به خاطر دستیابی به حکومتی که زوال می‌یابد بریزد، حال آنکه او می‌گفت: اگر بین دو چیز مخیر شوم که‌یکی از آنها خدا باشد، خدا را بر دیگری ترجیح می‌دهم و آن را برمی‌گزینم.[۲] نیز روایت شده که رسول خدا در مورد وی فرمود: پروردگارا، او را هدایتگر و هدایت کننده قرار بده و مردم را به وسیله او هدایت کن.[۳] نیز فرمود: پروردگارا، قرآن را به او بیاموز و او را از عذاب دورگردان.[۴]

علت خطا بودن موضع معاویه در ماجرای قتل عثمان این است که وی بیعت با علی قبل از اجرای قصای بر قاتلان عثمان را نپذیرفت. علاوه بر این، معاویه به خاطر مواضعی که قبلاً در قبال این اوباش گرفته بود از جانب آنان بر جان خود بیمناک بود و آنان نسبت به کشتن وی بسیار حریص بودند، و از علی درخواست می‌کردند تا او را در اختیار آنان قرار بدهد. نیز باید در نظر داشت که کسی که خونخواهی کسی را می‌کند خود نمی‌تواند حکم صادر کند، بلکه داخل در اطاعت حاکمی‌دیگر می‌شود و حق را در نزد وی طلب می‌کند.[۵]

١- تحقيق مواقف الصحابة ٢/١٥٠.

٢- سير أعلام النبلاء ٣/١٥١.

٣- صحيح سنن الترمذی، آلبانی، شماره٣٠١٨، ٣/٢٣٦.

٤- فضائل الصحابة٢/٩١٣. سند آن حسن است.

٥- تحقيق مواقف الصحابة٢/١٥١.

أئمه فتوی اتفاق نظر دارند جز حاکم یا کسی که از جانب حاکم برای اجرای قصاص منصوب شده باشد برای کسی جایز نیست که کسی دیگر را قصاص نماید، زیرا این امر منجر به فتنه و اشاعه هرج و مرج می‌گردد.[١]

می‌توان گفت: معاویه مجتهدی بود که برای مخالفت خود تأویلی داشت و به ظن غالب دریافته بود که حق با وی می‌باشد. وی در میان مردم شام به خطبه برخاست و به آنان گفت که ولی دم – پسر عمویش- عثمان است و عثمان مظلومانه کشته شده است و این آیه کریمه را قرائت کرد که می‌فرماید:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣ ﴾ الإسراء: ٣٣ «هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند بدو است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد). بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است- چرا که حق قصاص را بدو داده است-)». سپس گفت: دوست دارم که موضع خود را نسبت به قتل عثمان به من بگویید. پس همه مردم شام برخاستند و در جواب وی گفتند که به خونخواهی عثمان بر می‌خیزند و در این مورد با وی بیعت کردند و به وی عهد و پیمان دادند که در این راه جان و مال خود را فدا کنند تا اینکه انتقام خود را بگیرند یا اینکه بمیرند.[٢]

اگر میان طلحه و زبیر و معاویه ﷺ دست به مقایسه بزنیم می‌بینیم که طلحه و زبیر نسبت به معاویه از چهار جهت به صواب و حق نزدیک‌تر هستند:

- آن دو از سر رضایت با علی بیعت کردند و به فضل علی اقرار داشتند، اما معاویه گرچه به فضل علی اعتراف داشت اما با علی بیعت نکرد.[٣]
- آن دو در اسلام و در نزد مسلمانان از منزلت و سابقه بالاتر و بیشتری برخوردار بودند و معاویه از این جهات در رتبه پایین‌تر از آنان قرار داشت.[٤]

١- تفسیر قرطبی٢/٢٥٦.

٢- صفین، ابن مزاحم، ص٣٢؛ تحقیق مواقف الصحابة٢/١٥٢.

٣- البداية و النهاية٨/١٢٩؛ فتح الباری١٣/٩٢.

٤- طلحه و زبیر از عشره مبشره هستند.

○ آن دو فقط می‌خواستند قاتلان عثمان و کسانی را که علیه وی شوریده بودند به قتل برسانند و جنگ آنان با علی در نبرد جمل به عمد و قصد آنان روی نداد، [۱] اما معاویه در جنگ صفین به جنگ با علی و همراهانش اصرار داشت.[۲]

○ آن دو علی را در قضیه گرفتن قصاص از قاتلان عثمان به اغماض و صرفنظر از آن متهم نکردند، اما معاویه و همراهانش علی را به‌این امر متهم ساختند.[۳]

چهارم: موضع کسانی که از فتنه کناره گرفتند

بسیاری از صحابه که در قضیه فتنه کناره گرفتند و وارد آن نشدند به‌این سخن رسول خدا اعتماد داشتند که فرموده بود: فتنه‌هایی روی خواهد داد که کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آنها به پا ایستاده باشد و کسی که در آنها به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آنها راه برود و کسی که در آنها راه برود بهتر از کسی است که در آنها به تندی حرکت می‌کند. هر کس در معرض آنها قرار بگیرد آن فتنه‌ها او را بهلاک می‌اندازند. هر کس پناهگاه و مفری برای فرار از آن فتنه‌ها پیدا کرد به آنجاها پناه ببرد.[۴]

ابن حجر می‌گوید: در این حدیث مسلمانان را از فتنه برحذر داشته و آنان را تشویق کرده که وارد آن نشوند و شر آنها بر حسب نوع ارتباط با آنها می‌باشد.[۵]

رسول خدا فرموده‌اند: فتنه‌ای روی خواهد داد که کسی که در آن خوابیده باشد بهتر از کسی است که در آن نشسته باشد و کسی که در آن نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن به پا ایستاده باشد و کسی که در آن به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن به آهستگی راه برود و کسی که در آن به آهستگی راه برود بهتر از کسی است که در آن به تندی راه برود. صحابه گفتند: ای رسول خدا، در مورد این فتنه چه فرمانی به ما می‌دهید؟ ایشان فرمودند: کسی که شتران یا گوسفندانی دارد به کنار شتران و گوسفندان خود برود و کسی که زمینی دارد سر زمین خود برود. صحابه گفتند: اگر کسی چنین چیزهایی نداشت

۱- تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۳۹؛ تاریخ طبری۳/٤٧٥.
۲- تاریخ طبری٥/٦١٢-٦١٥.
۳- تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۳۹؛ البداية و النهاية۷/۲٥۹.
٤- صحیح البخاری، شماره۷۰۸۱.
٥- فتح الباری۱۳/۳۱.

چکار کند؟ فرمود: شمشیر را ببرد و در زمینی فرو کند- یا به قـولی آن را بشـکند (تـا بـدین وسیله راه جنگ را بر خود مسدود گرداند)- و سپس به هر نحو که توانست به دنبال نجات و رهایی باشد.[1]

هم چنین رسول خدا فرموده‌اند: نزدیک است- که فتنه‌هایی روی دهـد و در آن هنگـام- بهترین مال برای فرد گوسفندانش باشد که همراه با آنها به بالای کوهها و جایگاههای نـزول باران برود و از خوف اینکه در دینش دچار فتنه گردد و با فاسدان در فسـاد وارد شـود، فـرار نماید.[2]

احادیث دیگری هم وجود دارند که به صورت صـریح مسـلمانان را از دخـول در فتنـه و جنگهای ناشی از آن نهی می‌کنند. امام الحرمین جوینی می‌گوید: گروهی از بزرگان صحابه رسول خدا در زمان خلافت علی بن أبی طالب به جنگ نرفتند و بی طرفی و تکیه بر صـلح و دوری از همهمه و غوغای فتنه‌ها را ترجیح دادند، از جمله‌این افراد عبارتند از: سـعد بـن أبـی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل.[3] این دو نفر از عشره مبشره بودند. از جملـه کسـانی که ابتدا از این جنگها تخلف ورزیدند عبارتند از: ابوموسی اشعری، عبدالله بن عمر، أسامهٔ بن زید، أبوأیوب انصاری. گروهی از صحابه از این افراد تبعیت کردند و علی در سرزنش آنـان شدت عمل زیادی به خرج نداد.[4]

ابن حجر معتقد است که آن دسته از صحابه که از فتنه کناره گرفتند تعداد کمی‌بودنـد و می‌گوید: از این رو صحابه‌ای که در جنگ جمل و صفین به جنگ نرفتنـد کمتـر از کسـانی بودند که به جنگ پرداختند و همه آنان بر خلاف کسانی کـه بعـد از آنـان در طلـب دنیـا بـه جنگ پرداختند، إن شاء الله دارای تأویل بودند و مأجور هستند.[5]

ابن تیمیه می‌گوید: بیشتر بزرگان صحابه به طرفدارای از هیچ یک از دو طرف بـه جنـگ نپرداختند. کسانی که جنگ را ترک کردند به نصوص زیادی از رسول خدا در مورد تـرک جنگ در فتنه استدلال داشتند و بیان داشتند که‌این جنگ فتنه است.[6]

١- صحیح مسلم.
٢- صحیح البخاری، شماره٧٠٨٨.
٣- از عشره مبشره که در سال ٥١ هـ وفات یافت. تهذیب التهذیب٣٠/٤.
٤- غیاث الأمم فی تیاث الظلم، ص٨٥-٨٦.
٥- فتح الباری٣٤/١٣.
٦- مجموع الفتاوی٥٥/٣٥.

قرطبی معتقد است که علت توقف برخی از صحابه در مشارکت در جنگ در کنار علی، این بود که جنگ با طغیانگر فرض کفائی است نه فرض عین. به همین دلیل افرادی چون سعد بن أبی وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه به جنگ نرفتند.[1]

حال در زیر به برخی سخنان صحابه‌ای که به جنگ نرفتند اشاره می‌شود:

۱- سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه

وی در روز نبرد صفین، أفضل صحابه بعد از علی بود. وقتی که به سعد گفته شد: تو از افراد شورای خلافت هستی و نسبت به دیگران برای این امر مستحق‌تر هستی، چرا نمی‌جنگی؟ گفت: من نخواهم جنگید تا اینکه شمشیری برای من بیاورید که دو چشم و یک زبان و دو لب داشته باشد و مؤمن و کافر را از هم تشخیص بدهد. من قبلاً به جهاد رفته‌ام و جهاد را خوب می‌شناسم.[2]

مسلم از حدیث عامر روایت کرده است: سعد بن أبی وقاص در میان شترانش بود که فرزندش عمر نزد او آمد. وقتی که سعد از دور او را دید گفت: از شر این سوار به خدا پناه می‌برم. پسرش از مرکب پیاده شد و به سعد گفت: شما در میان شتران و گوسفندانتان هستید حال آنکه مردم در مورد حکومت با هم منازعه دارند؟ پس سعد بر سینه او زد و گفت: ساکت باش، من شنیدم که رسول خدا فرمود: خداوند بنده متقی و پاک و گمنام- کسی که از مردم کناره گرفته و مکان خود را بر مردم پنهان می‌کند تا به عبادت بپردازد، یا کسی که خود را آشکار نمی‌سازد و تلاش نمی‌کند تا خود را به مردم بنمایاند یا مردم با انگشت به او اشاره نمایند یا اینکه مردم در مورد او صحبت کنند، بلکه او را در راه خانه به مسجد و مسجد به خانه و خانه به منزل خویشان و برادران می‌توان دید و خود را زیاد نشان نمی‌دهد[3]- را دوست دارد.[4]

۱- تفسیر قرطبی۳۱۹/۱٦.

۲- مجموع الزوائد۲۹۹/۷. طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن، رجال روایات صحیح است.

۳- دو معنا در مورد آن روایت شده که یکی در شرح نووی بر صحیح مسلم و دیگری در شرح ریاض الصالحین آمده است. مترجم

٤- صحیح مسلم۲۲٤٤/٤.

۲- محمد بن مسلمه

از حسن روایت شده که علی دنبال محمد بن مسلمه فرستاد و او را آوردند و به او گفت: چرا در جنگ شرکت نکردی؟ محمد گفت: پسر عمویت- یعنی رسول خدا- شمشیری را به من داد و فرمود: مادام که با دشمن جنگ شد با آن بجنگ. اما اگر دیدی که مردم- مسلمانان- با هم می‌جنگند آن را به صخره‌ای ببر و در آن فرو کن و سپس در خانه‌ات بنشین تا اینکه از دنیا بروی و یا اینکه مظلومانه کشته شوی. پس علی گفت: او را رها کنید.[1]

۳- ابو موسی أشعری

از زید بن وهب روایت است که گفت: خبر قتل عثمان به ما رسید و مردم به‌این خاطر اظهار ناراحتی کردند. پس نزد یکی از دوستانم رفتم که نزد او نیروی تازه‌ای می‌گرفتم و گفتم: چنان که می‌بینی با وجودی که گروهی از صحابه رسول خدا در میان ما هستند مردم مرتکب این قتل شده‌اند. پس ما را نزد آنان ببر. او ما را نزد ابوموسی اشعری امیر کوفه برد. دستوری که ابوموسی به ما داد نهی از فتنه و امر به نشستن در خانه‌هایمان بود.[2]

طبری در ماجرای رفتن ابن‌عباس و اشتر به کوفه برای طلب کمک از مردم آورده است که ابوموسی اشعری- که در آن هنگام امیر کوفه بود- برخاست و مردم را به ماندن در خانه‌های خود و باقی گذاشتن شمشیرها در نیام دعوت کرد و در سخنانی از جمله گفت: فتنه‌ای است که در اثنای آن خفته از بیدار بهتر و بیدار از نشسته بهتر و نشسته از ایستاده بهتر و ایستاده از سوار بهتر. مایه‌ای از مایه‌های عرب- اصل عرب- باشید، شمشیرها را در نیام کنید و سر از نیزه‌ها برگیرید و زره کمانها را ببرید و مظلوم و محنت دیده را پناه دهید تا وضع بهتر شود و این فتنه از میان برخیزد.[3] هم چنین گفت: فتنه وقتی بیاید شبهه‌ایجاد می‌کند و چون برود روشن می‌شود. این فتنه رنج‌آور است چون درد شکم که با باد شمال و جنوب و صبا- باد شرقی- و دبور آید و ناگهان آرام شود و کس نداند از کجا آمده است و مرد بردبار را چنان واگذارد که بوده است. شمشیرها را در نیام کنید، نیزه‌ها را کوتاه کنید، تیرها را بگذارید و زه کمانها را پاره کنید و در خانه‌هایتان بنشینید.[4]

١- مسند احمد٤/٢٢٥. در سند آن انقطاع وجود دارد. البته این حدیث به طریق دیگری هم روایت شده است؛ المعجم الكبير، طبرانی١٢/١٧٧-١٧٨. هیثمی در مجمع الزوائد (٣٠١/٧) می‌گوید: رجال آن ثقه هستند.

٢- تاریخ ابن عساکر، ص٤٨٧-٤٨٨.

٣- تاریخ طبری٥/٥١٣.

٤- همان٥/٥١٥.

ابوموسی رضی الله عنه در مورد این موضع خود به‌این روایت از رسول خدا استدلال داشت که در آن پیامبر از ورود به فتنه نهی کرده و به شکستن کمانها و پاره کردن زره‌ها و شکستن شمشیرها و بردباری ورزیدن بر مرگ به مانند بهترین فرزند آدم، یعنی هابیل، امر کرده است (منظور این است که بردباری بر مرگ بهتر از حرکت در آن فتنه است، زیرا حرکت بر فتنه می‌افزاید).[۱]

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: از نشانه‌های آمدن قیامت این است که فتنه‌هایی روی خواهند داد که تیره و تار هستند- منظور التباس و پیچیدگی و شیوع و استمرار آن است- و فرد صبح خون و مال و ناموس برادرش را بر خود حرام می‌داند و چون شب می‌شود آن را حلال می‌شمرد- یا به قول عده‌ای دیگر: صبح مؤمن است و شب کافر می‌گرددو صبح کافر است و شب مؤمن (یعنی مردم زود رنگ عوض می‌کنند) —و کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن به پا ایستاده باشد و کسی که در آن به آرامی‌حرکت می‌کند بهتر از کسی است که در آن به تندی حرکت می‌کند. پس کمانهای خود را بشکنید و زره کمانهای خود را پاره کنید و شمشیرهای خود را بشکنید (تا بدین وسیله راه جنگ را بر خود ببندید)- یا جنگ را ترک کنید- پس اگر این فتنه برای کسی از شما روی داد، آن فرد صبر پیشه نماید و تسلیم شود تا اینکه به مانند هابیل کشته شود و به مانند قابیل قاتل نشود- یعنی صبر و بردباری بر مرگ در آن شرایط بهتر از حرکت در آن است، زیرا حرکت موجب ازدیاد فتنه می‌شود-.[۲]

٤- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: مردی را به مانند عبدالله بن عمر ندیده‌ام که خداوند او را از امور مردم سالم داشته و بر روش پیشینیان خود استوارتر باشد.[۳]

از سعید بن جبیر روایت است که گفت: عبدالله بن عمر بر ما عبور کرد و ما امیدوار بودیم که سخن نیکویی را به ما بگوید. مردی از ما پیشدستی کرد و نزد وی رفت و گفت: ای ابوعبدالرحمان، در مورد جنگ در فتنه برای ما صحبت کن، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

۱- أحداث وأحاديث فتنة الهرج، ص۱۸۱.

۲- سنن الترمذی۳/۳۳۲. ترمذی می‌گوید: حسن غریب است.

۳- مصنف ابن أبی شیبة۸/۲۵۹.

﴿ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ ﴾ البقرة: ١٩٣ «و با آنـان پیکـار کنیـد تـا فتنـه‌ای بـاقی نماند».

پس عبدالله گفت: مادرت به عزایت بنشیند، می‌دانی فتنه چیست؟! محمـدﷺ بـا مشـرکان می‌جنگید و فتنه ورود به دین آنان- مشرکان- است، و مانند جنگ شما بر سر بدست گرفتن حکومت نبود.[1] از نافع روایت است که مردی به ابن عمر گفت: ای ابوعبدالرحمان، شنیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ ﴾ الحجرات: ٩

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید».

عبدالله گفت: اینکه از این آیه پند بگیرم و جنگ نکنم برای من بهتر از این است کـه از آیه‌ای پند بگیرم که در آن خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا ﴾ النساء: ٩٣

«وکسـی کـه مـؤمنی را از روی عمـد بکشـد کیفـر او دوزخ اسـت و جاودانـه در آنجـا می‌ماند». مگر نمـی‌بینـی کـه خـدای متعـال مـی‌فرمایـد: ﴿ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ ﴾ البقرة:١٩٣

ما در زمان رسول خدا که تعداد مسلمانان اندک بود این کار را کردیم و فـرد بـه خـاطر ترس از این که او را می‌کشتند یا برده می‌کردند در دین خود دچار فتنه می‌شد- یعنـی روی از دین خود بر می‌گرداند- اما چون تعداد مسلمانان افزایش یافت دیگر فتنه باقی نماند.[2]

روایت است که امیرالمؤمنین علی، ابن عمر و سعد بن أبی وقاص را به خاطر این موضعی که داشتند مورد تمجید قرار داد و در مورد آنان گفت: آفرین و مرحبا بـر ایـن موضـعی کـه سعد بن مالک و عبدالله بن عمر گرفتند که اگر نیک اسـت ثـواب بزرگـی دارد و اگـر گنـاه باشد خطای آن اندک است.[3] در روایت دیگری آمده است: آفرین و مرحبا بر این موضـعی که سعد بن مالک و عبدالله بن عمر گرفتنـد. بـه خـدا قسـم اگـر ایـن کـار آنـان گنـاه باشـد، کوچک و مورد مغفرت است و نیک باشد ثواب آن بزرگ و در خور ستایش است.[4]

١- صحيح البخاری٨/٩٥.
٢- سير أعلام النبلاء٣/٢٢٨-٢٢٩.
٣- مجموع الفتاوی٤/٤٤٠.
٤- سير أعلام النبلاء١/١١٩-١٢٠؛ مجمع الزوائد٧/٢٤٦.

خطابی می‌گوید: ابن عمر از آن دسته از صحابه‌ای بود که بیشترین پرهیـز را از وقـوع در فتنه داشت و مردم را از افتادن در آن برحذر می‌داشت. وی تا زمان عبدالله بن زبیر زنده بود و در جنگ همراه او نشد و از او دفاع نکرد، اما در نماز همراه او می‌شد و اگر نمی‌توانست با او نماز بخواند با حجاج بن یوسف نماز می‌خواند و می‌گفت: اگر فرمانداران ما را به سوی خدا دعوت کردند دعوتشان را اجابت می‌نماییم و اگر به سـوی شـیطان فراخواندنـد آنـان را رهـا می‌کنیم.[1]

ابن تیمیه می‌گوید: از وقتی که عثمان به قتل رسید مردم متفرق گشتند و عبدالله بـن عمـر آن مرد صالح به مکه رفت و هم چنان از فتنه کناره جست و بـا کسـی بیعـت نکـرد تـا اینکـه مردم در مورد خلافت معاویه به اتفاق نظر رسیدند- و او هم با معاویه بیعت کرد- گرچـه بـه علی علاقه داشت و معتقد به‌این بود که علـی مسـتحق خلافـت مـی‌باشـد و او را مـی‌سـتود و دوست می‌داشت و کسانی را که به او طعن مـی‌زدنـد مـورد مـذمت قـرار مـی‌داد و فقـط در جنگهای فتنه بود که از موافقت با علی امتناع ورزید.[2]

۵- سلمه بن أکوع رضی‌الله عنه

وقتی که عثمان بن عفان رضی‌الله عنه به قتل رسید سلمه بـن أکـوع بـه ربـذه رفـت و در آنجـا بـا زنـی ازدواج کرد و از آن زن صاحب فرزندانی شد و هم چنان در آنجا بود تا اینکه مـدتی قبـل از وفات خود بازگشت و در مدینه سکونت گرفت.[3]

٦- عمران بن حصین رضی‌الله عنه

ذهبی در مورد وی می‌گوید: وی از جمله افرادی بود که از فتنه کناره گرفتند و همراه با علی وارد جنگ نشد.[4] از حمید بن هلال روایت است که گفت: وقتی که فتنه بـه تلاطـم درآمـد، عمران بن حصین به حجیر بن ربیع عدوی گفت: نزد قومت برو و آنـان را از فتنـه نهـی کـن. حجیر گفت: من در میان آنان گمنام و ناشناخته هستم و امر مـرا اطاعـت نمـی‌کننـد. عمـران گفت: از جانب من خبر ببر و آنان را نهی کن. راوی می‌گوید: شنیدم که عمران به خدا قسم

۱- العزلة، خطابی، ص۲۰-۲۱.
۲- منهاج السنة٦/۲۸۵.
۳- صحیح البخاری٦/۲۸۵.
٤- سیر أعلام النبلاء۲/۵۰۹.

یاد کرد و گفت: به خدا قسم اینکه من یک برده حبشی سیاه باشم و بزهایی گریزپا را در بالای کوهها بچرانم تا اینکه مرگ به سراغ من آید، نزد من خوشایندتر از این است که به سوی یکی از این دو صف پرتاب نمایم، خواه این تیر به هدف بخورد و یا اینکه به خطا برود.[١]

٧- سعید بن عاص أموی رضی الله عنه

ذهبی در مورد وی می‌گوید: وی از فتنه کناره گرفت و همراه با معاویه وارد جنگ نشد و چون معاویه به خلافت رسید سعید به سوی او رفت و معاویه به او احترام گذاشت و مال فراوانی به وی عطا کرد.[٢] ابن کثیر می‌گوید: وقتی که عثمان از دنیا رفت او از فتنه کناره گرفت و در جنگ جمل و صفین حضور پیدا نکرد و وقتی که معاویه به خلافت رسید، سعید نزد وی رفت.[٣] سعید به تنهایی از فتنه کناره نگرفت، بلکه عده‌ای به تبعیت از او از فتنه کنار نشستند تا اینکه جنگ جمل و صفین به پایان رسید.[٤]

٨- اسامه بن زید رضی الله عنه

ذهبی می‌گوید: اسامه از سخنی که رسول خدا در آن به وی فرمود: « ای اسامه، او را بعد از اینکه گفت: «لا إله إلا الله» کشتی؟ بهره برد و وارد فتنه نشد و از آن کناره گرفت و در خانه‌اش نشست و کار نیکی کرد.[٥] منظور ذهبی از این سخن روایتی است که اسامه بن زید نقل کرده و در آن می‌گوید: رسول خدا مرا در سریه‌ای اعزام کرد. من و مردی از انصار به سوی دشمن با هم مسابقه دادیم و من بر مردی حمله بردم و چون به وی نزدیک شدم آن مرد تکبیر سر داد و من به او ضربه‌ای زدم و او را کشتم و اعتقاد من در آن هنگام بر این بود که آن مرد برای حفظ جان خود تکبیر گفت. سپس اسامه حدیث را ذکر نمود و در آن از جمله می‌گوید: پیامبر فرمود: ای اسامه، کسی را که «لا إله إلا الله» بر زبان آورد کشتی؟ گفتیم: ای رسول خدا، او این سخن را برای نجات جان خود بر زبان آورد. پیامبر فرمود: ای

١- مصنف ابن أبی شیبة١٠/١٥؛ المعجم الکبیر، طبرانی١٨/١٠٥. راویان آن راویان روایات صحیح می‌باشند.
٢- سیر أعلام النبلاء٣/٤٤٦.
٣- البدایة و النهایة٨/٩١.
٤- سیر أعلام النبلاء٣/٤٤٦.
٥- همان٢/٥٠٠-٥٠١.

اسامه، کسی را که «لا إله إلا الله» گفت کشتی؟ پیامبر همین طور این جمله را تکرار کرد[1] تا اینکه اسامه گفت: به خدا دوست دارم که من این سابقه خود در اسلام را نمی‌داشتم و امروز مسلمان می‌شدم، اما آن مرد را نمی‌کشتم. من با خدا پیمان می‌بندم که دیگر هرگز فردی را که می‌گوید: «لا إله إلا الله» نکشم. پس پیامبر فرمود: ای اسامه، بعد از من؟ اسامه گفت: بعد از شما.[2]

از حرمله روایت است که گفت: اسامه مرا نزد علی فرستاد و گفت: علی اکنون از تو خواهد پرسید و می‌گوید: چرا اسامه به جنگ نیامد؟ به او بگو: جواب اسامه‌این است: اگر تو در گوشه دهان شیر قرار می‌داشتی من دوست داشتم که در آنجا با تو باشم، لکن من اعتقادی به شرکت در این جنگ ندارم.[3]

ابن حجر می‌گوید: وی چنین عذر خود را خواست که نیامدن وی به جنگ ناشی از بخل به علی و کراهت از وی نبوده است و اگر علی در سخت‌ترین شرایط هم باشد دوست دارد که با وی بوده و شخصاً او را یاری دهد و علت نیامدن وی به جنگ کراهیت از جنگ با مسلمانان است.[4] در روایت دیگری ذهبی از زهری روایت کرده که گفت: علی با اسامه بن زید دیدار کرد و گفت: ای اسامه، ما تو را از خود می‌دانستیم، چرا در جنگ همراه ما نشدی؟ اسامه گفت: ای ابوالحسن، به خدا قسم اگر تو یک فک شیر را بگیری من هم همراه تو آن فک (آرواره) دیگر او را می‌گیرم تا اینکه‌یا هر دو هلاک شویم و یا هر دو زنده بمانیم. اما این کاری که تو در آن هستی- فتنه- به خدا قسم هرگز داخل آن نمی‌شوم.[5]

۹- عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما

از وی روایت شده که در مورد علت خروج وی به جنگ همراه با معاویه و پدرش به صفین از وی سوال شد وی در جواب بیان کرد که او برای جنگ بیرون نرفته است، بلکه در اطاعت از پدرش به آنجا رفت. از حنظله بن خویلد عنبری روایت است که گفت: روزی نزد معاویه

۱- صحیح مسلم، شماره۹٦؛ المستدرک، حاکم۳/۱۱٦.
۲- سیر أعلام النبلاء۲/۵۰۵. اسناد آن صحیح و رجال آن ثقه هستند.
۳- صحیح البخاری۸/٦۱-٦۸.
٤- فتح الباری۱۳/٦۷.
۵- سیر أعلام النبلاء۲/۵۰٤.

بودم که دو نفر آمدند و در مورد سر عمار بن یاسر با هم خصومت داشتند و هر کدام می‌گفتند: من او را کشته‌ام. عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: یکی از شما به نفع دیگری کنار بکشد، زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: عمار توسط گروهی طغیانگر کشته می‌شود. پس معاویه گفت: ای ابن عمرو، چرا این سخن را می‌گویی، تو که خودت نیز با ما بودی؟! عبدالله گفت: پدرم از دست من نزد رسول خداﷺ شکایت کرد و ایشان به من فرمودند: مادام که پدرت زنده است از او اطاعت کن. من هم در این جنگ با شما بودم اما نمی‌جنگیدم.[۱] از او روایت دیگری نیز وجوددارد که بر پشیمانی وی از حضور در جنگ صفین دلالت می‌کند. ابن سعد به صورت مستند از ابن أبی ملیکه[۲] روایت کرده که گفت: عبدالله بن عمرو گفت: من با صفین و جنگ با مسلمانان چکار داشتم، به خدا قسم دوست داشتم که ده سال قبل از آن می‌مردم، اما با این وجود به خدا قسم نه از شمشیرم استفاده کردم و نه با کمانم تیراندازی نمودم.[۳]

۱۰- صهیب بن سنان رومی رضی الله عنه

ذهبی می‌گوید: وی از کسانی بود که از فتنه کناره جست و به سراغ کار خود رفت.[۴] از جعفر بن برقان روایت است که میمون بن مهران به بیان دسته‌های مردم و اختلاف آنان در مورد امر عثمان و طلحه و زبیر و معاویه سخن می‌گفت و از جمله چیزهایی که بیان کرد این بود: گروهی که کنار کشیدند از جمله آنان می‌توان به سعد بن أبی وقاص، ابوایوب انصاری، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، حبیب بن سلمه فهری، صهیب بن سنان، محمد بن مسلمه اشاره کرد که همراه با بیشتر از ده هزار نفر از اصحاب رسول خدا و تابعین آنان بودند و همگی گفتند: ما عثمان و علی را دوست داریم و از هیچ یک از آن دو تبری نمی‌جوییم و بر مؤمن بودن آن دو و پیروان آنان شهادت می‌دهیم و در مورد آنان خوف و رجا داریم.[۵]

۱۱- ابوایوب انصاری رضی الله عنه

۱- مسند احمد۲/۱٦٤سند آن صحیح است؛ تهذیب التهذیب۳/٥۲.

۲- ابوبکر عبدالله تمیمی. وی از عبادله اربعه- چهار راوی حدیث که عبدالله نام داشته‌اند- روایت کرده است. تهذیب التهذیب٥/۲٦۸.

۳- طبقات ابن سعد٤/۲٦٦. راویان آن ثقه هستند.

٤- سیر أعلام النبلاء۲/۱۸.

٥- دول الإسلام۱/۲۹؛ تاریخ دمشق، ص٥۰۳-٥۰٥.

ابن أبی شیبه و خلیفه بن خیاط و ابن سعد از شعبه روایت کرده‌اند که گفت: از حکم سوال کردم: آیا ابوایوب در جنگ صفین شرکت کرد؟ گفت: خیر، اما در جنگ نهروان شرکت داشت.[1]

۱۲- ابوهریره رضي الله عنه

روایت است که وی در جنگ‌های جمل و صفین شرکت نداشت. وی یکی از راویان احادیثی است که از ورود در فتنه نهی می‌کنند. وی می‌گوید: رسول خدا فرمود: فتنه‌هایی روی خواهد داد که کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آنها به پا ایستاده باشد و کسی که در آنها به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آنها راه برود و کسی که در آنها راه برود بهتر از کسی است که در آنها به تندی حرکت می‌کند. هر کس در معرض آنها قرار بگیرد آن فتنه‌ها او را بهلاکت می‌اندازند. هر کس پناهگاه و مفری برای فرار از آن فتنه‌ها پیدا کرد به آنجاها پناه ببرد.[2]

۱۳- عبدالله بن‌سعد بن أبی سرح رضي الله عنه

ذهبی می‌گوید: وی فرماندار عثمان در مصر بود. گفته‌اند: وی در نبرد صفین شرکت داشت. اما رأی ظاهر این است که وی به رمله رفت و در آنجا عزلت اختیار کرد.[3]

اینها تنها قطره‌ای از دریای سخنان صحابه‌ای است که از فتنه کنار نشستند و در آن شرکت نکردند و حتی برخی از آنان دیگران را از حضور در آن بر حذر می‌داشتند. این امر اقتناعی بود که تکوین یافته از خلال احادیثی بود که روایت کرده بودند و در آنها از ورود به فتنه‌ای که در آینده میان مسلمانان روی می‌داد نهی کرده‌بودند.

این صحابه میان جنگ با خوارج و جنگ در جمل و صفین قائل به تفاوت بودند، چه تعدادی از آنان چون أبو برزه و أبوأیوب انصاری که از فتنه میان مسلمانان در جمل و صفین عزلت گرفته بودند در آن شرکت داشتند. نیز این گروه از صحابه که از فتنه عزلت گرفته

۱- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۳۰۳؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص۱۹۶؛ الطبقات الکبری۳/۲٤۹.

۲- صحیح مسلم٤/۲۲۱۱-۲۲۱۲.

۳- سیر أعلام النبلاء۳/۳۳.

بودند بعد از اینکه معاویه خلافت را بعد از کناره گیری حسن بن علی رضی الله عنهما از خلافت و بیعت امت با او بدست گرفت، به سرعت با معاویه بیعت کردند.

ابن حجر می‌گوید: همه افرادی چون عبدالله بن عمر و سعد بن أبی وقاص و محمد بن مسلمه که از فتنه کنار کشیده بودند با معاویه بیعت کردند.[١]

چیزی که از خلال نصوص مذکور می‌توان فهمید این است که علت خودداری این صحابه از همراهی با دو طرف درگیر، یا به این دلیل بوده که اوضاع برای آنان مشتبه و پیچیده بوده- آنچنان که امام نووی می‌گوید- و نتوانستند دریابند که چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است که‌این را می‌توان از سخن سعد بن أبی وقاص دریافت، و یا اینکه به این خاطر بوده که آنان جنگ را تنها راه حل این مشکل نمی‌دانسته‌اند، زیرا صلح بهتر است و لازمه صلح این بود که جهت اتحاد مسلمانان، دو طرف از برخی از حقوق خود صرفنظر نمایند. این نکته را می‌توان از خلال کلام اسامه برداشت کرد، چه وی در عذر خواهی از امیرالمؤمنین علی چنین می‌گوید که در این مورد قائل به جنگ در کنار او نیست، گرچه به امامت و فضل وی اعتراف دارد.[٢]

علما در مورد عذر کسانی که وارد جنگ نشده‌اند بحث کرده‌اند، از جمله:

قرطبی می‌گوید: گفته شده است: آن دسته از صحابه که توقف کردند و در جنگ شرکت نکردند احادیث وارده را بر دست برداشتن از همه آنها حمل کرده‌اند و به همین دلیل از اختلاف و جنگ میان صحابه اجتناب ورزیدند.[٣]

ابن حزم می‌گوید: کسانی که توقف ورزیدند حجت‌شان تنها این بود که حق برای آنان روشن نیست و کسی که حق برایش روشن نمی‌باشد جهت مناظره با او راهی غیر از این وجود ندارد که حق را برای او روشن نماییم تا او آن را ببیند.[۴]

ابن حجر می‌گوید: صحیح این است که عمل صحابه مذکور حمل بر صحت و درستی شود، زیرا کسانی که وارد جنگ شدند دلیل و حق برایشان روشن شده بود، زیرا در مورد جنگ با گروه طغیانگر امر وارد شده است و آنان توان انجام آن را داشتند. کسانی که وارد جنگ نشدند برایشان روشن نشده بود که کدام گروه طغیانگر می‌باشند، یا اینکه توان جنگ

١- أحداث و أحاديث الفتنة، عبدالعزيز دخان، ص٢١٢.

٢- همان.

٣- التذكرة٢/٢٢٣.

٤- الفصل٣/٧٨.

را نداشت. این وضعیت برای خزیمه بن ثابت روی داد، چه او همراه علی بود اما با این وجود نمی‌جنگید. اما هنگامی که عمار کشته شد، او به جنگ پرداخت و این حدیث را بیان کرد: عمار توسط گروهی طغیانگر کشته می‌شود (یعنی وقتی عمار کشته شد او دریافت که سپاه مقابل طغیانگر هستند). این حدیث توسط امام احمد و دیگران روایت شده است.[1]

جصاص می‌گوید: اگر گفته شود: عده‌ای از صحابه چون سعد و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید و ابن عمر در جنگ همراه علی نشدند، جواب این است: دلیل همراه نشدن آنان این نبود که به جنگ با طغیانگر قائل نباشند. جایز است که علت همراهی نکردن آنان این باشد که آنان معتقد بودند امام همراه با نیروهایی خود از عهده این کار بر می‌آید و نیازی به آنان ندارد و با استدلال به همین امر عدم همراهی با او را برای خود جایز دانستند، چه می‌بینیم که آنان در جنگ با خوارج نیز همراه علی نشدند، نه به‌این دلیل که آنان جنگ با آنان را واجب ندانند، بلکه به‌این دلیل بود که آنان می‌دیدند که برای جنگ با خوارج افراد زیادی حضور دارند و نیازی به آنان نیست.[2]

پنجم: موضع کسانی چون علی ﷺ که قائل به تأخیرانداختن اجرای قصاص بر قاتلان عثمان تا هنگام استقرار و ثبات امور بودند

امیر المؤمنین علی ﷺ منتظر این بود که اوضاع مستقر شود و آرامش حکمفرما گردد و بعد از آن به کار قاتلان عثمان رسیدگی نماید و هنگامی که طلحه و زبیر و همراهانشان از او خواستند قصاص را بر آنان جاری گرداند عذر خود را برای آنان چنین بیان کرد که تعداد این اوباش بسیار زیاد است و دارای قدرت می‌باشند و نمی‌توان آنان را دست کم گرفت و از آنان درخواست کرد که فعلاً صبر پیشه سازند تا اینکه اوضاع آرامش یافته و امور مستقر گردد و آنگاه حقوق گرفته شوند، زیرا شرایط برای جلب مصالح مناسب نبود. امیرالمؤمنین علی با اشاره اینکه این کار خود، انتخاب کمترین شر از میان دو شر موجود می‌باشد، گفت: این چیزی که من شما را به آن دعوت می‌کنم یعنی صبر کردن در مورد سرنوشت قاتلان عثمان شری است که از جنگ و ایجاد تفرقه بهتر است.[3]

١- فتح الباری١٣/٤٦.
٢- أحكام القرآن٥/٢٨١.
٣- تاریخ طبری٥/٤٦٠.

امیر المؤمنین چنین نظر داشت که مصلحت مقتضی این می‌باشد که قصاص به تأخیر بیفتد، نه‌اینکه به طور کلی ترک شود و به همین دلیل هم قصاص را به تأخیرانداخت. وی در مورد این وضعیت، به روش رسول خدا در برخورد با حادثه افک اقتدا کرد. در حادثه افک گروهی از مردم در مورد عائشه به بدی صحبت کردند و قسمت عمده این سناریو را عبدالله بن أبی بن سلول بر عهده داشت. رسول خدا از منبر بالا رفت و فرمود: ای مسلمانان، چه کسی انتقام مرا از این مردی می‌گیرد که به خانواده من تهمت زده است؟ پس سعد بن معاذ انصاری- از قبیله أوس- برخاست و گفت: ای رسول خدا، اگر از أوس می‌بود من انتقام شما را از او می‌گرفتم و گردن او را می‌زدم- زیرا سعد بن معاذ رئیس اوسیان بود و حکم وی در میان آنان نفوذ داشت- و اگر از خزرج است به ما امر کنید تا امر شما را انجام دهیم. سعد بن عباده رئیس خزرجیان برخاست و پاسخ سعد بن معاذ را داد. سپس أسید بن حضیر پسر عموی سعد بن معاذ برخاست و جواب سعد بن عباده را داد و پیامبر شروع به ساکت کردن آنان نمود.[1] رسول خدا می‌دانست که‌این مسأله بزرگی است، زیرا قبل از آمدن رسول خدا به مدینه، أوس و خزرج با هم به توافق رسیده بودند که عبدالله بن أبی بن سلول را حاکم خود کنند و او در نزد آنان از منزلت والایی برخوردار بود و هم او بود که در جنگ احد یک سوم از سپاه را به مدینه برگرداند. اما چرا رسول خدا اجرای حد بر عبدالله بن أبی بن سلول را ترک کرد؟ علت کار ایشان مصلحت و مفسده بود، زیرا ایشان چنین مشاهده می‌کرد که شلاق زدن وی مفسده بیشتری از ترک آن دارد. امیرالمؤمنین علی هم مصلحت را در این می‌دید که قصاص را به تأخیر بیندازد چرا که در آن هنگام تأخیرانداختن قصاص مفسده کمتری نسبت به تعجیل در اجرای آن داشت، زیرا ایشان در آن هنگام اصلاً نمی‌توانست قصاص را بر قاتلان جاری گرداند، زیرا آن قاتلان قبائلی داشتند که از آنان دفاع می‌کردند و هنوز امنیت برقرار نشده و فتنه پابرجا بود و چه کسی می‌گوید که آنان علی را نکشتند؟ حال اینکه همان افراد بودند که بعداً او را کشتند.[2]

امیرالمؤمنین علی در مورد سرنوشت قاتلان عثمان منتظر این بود که امنیت برقرار شود و امت متحد گردند و اولیای دم درخواست اجرای قصاص را بنمایند و شاکی و خواستار قصاص و متهمان حاضر شوند و جلسه محاکمه برگزار گردد و شاهدان حاضر شوند و در

۱- صحیح البخاری، شماره۴۱۴۱.

۲- حقبة من التاریخ، ص۱۰۲.

محکمه قاضی در مورد سرنوشت قاتلان حکم داده شود.[1] امت همه اتفاق نظر دارند که امام می‌تواند در حالتی که اجرای قصاص موجب ایجاد فتنه و تفرقه می‌شود، اجرای آن را به تأخیر بیندازد.[2] اما در مورد بلوایی که حول این مسأله ایجاد شده که چرا قاتلان عثمان در سپاه علی حضور داشتند و چرا علی راضی شد که آنان در سپاه وی حاضر باشند، امام طحاوی می‌گوید: عده‌ای از آن طاغیان و خوارج که عثمان را به قتل رسانده بودند در سپاه علی حضور داشتند که برخی از آنان عیناً معلوم نبودند و عده‌ای بودند که مورد حمایت قبائل خود قرار داشتند و برخی از آنان هم دلیلی بر اثبات قتل علیه آنان نبود و برخی در دل نفاق داشتند و امکان بروز و اظهار آن را نداشتند.[3]

در هر حال موضع علی نسبت به آنان محطاطانه بود و از کار آنان تبری می‌جست و تمایل زیادی به بی نیاز شدن از آنان و بلکه اجرای قصاص بر آنان داشت در صورتی که راهی برای این امر یافت می‌شد. این واقعیت در دو چیز متجلی می‌شود:

الف- موضع علی رضی الله عنه نسبت به قاتلان عثمان رضی الله عنه

علی رضی الله عنه قتل عثمان رضی الله عنه را مورد نکوهش قرار داد و خود را از قتل وی مبرا دانست و در خطبه‌های خود و موارد دیگر قسم یاد می‌کرد که او عثمان را به قتل نرسانده و دستور قتل وی را نداده و برای این کار با کسی همدستی نکرده و قاتلان او را یاری نداده و به آن راضی نبوده است. این موضوع به طریقی قطعی از او روایت شده است که مفید یقین می‌باشد. این موضوع خلاف آنچه است که رافضیها اظهار می‌دارند که علی به قتل عثمان راضی بوده است.[4] حاکم نیشابوری بعد از ذکر برخی از اخبار وارده در مورد کشته شدن عثمان رضی الله عنه می‌گوید: اینکه اهل بدعت می‌گویند: امیرالمؤمنین علی در ماجرای قتل او دست داشته است دروغ و جعل است، زیرا اخبار به صورت متواتر خلاف این را بیان کرده‌اند.[5]

١- تحقیق مواقف الصحابة٢/١٥٦.

٢- احکام القرآن، ابن عربی٢/١٧١٨.

٣- شرح الطحاویة، ص٥٤٦.

٤- العقیدة فی أهل البیت بین الإفراط والتفریط، ص٢٢٩.

٥- المستدرک٣/١٠٣.

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: اینها همه دروغ و تهمت به علی است. علی در قتل عثمان دست نداشته و فرمان آن را نداده و به آن هم راضی نبوده است و تبرای وی از قتل عثمان از او روایت شده است و او فردی صادق و نیکوکار بود.[۱] علی گفته است: پروردگارا، من از خون عثمان از درگاه تو تبرا می‌جویم.[۲] حاکم به صورت مستند از قیس بن عباده روایت کرده که گفت: شنیدم که علی در جنگ جمل می‌گوید: پروردگارا، من از خون عثمان از درگاه تو تبرا می‌جویم. روزی که عثمان به قتل رسید عقل از سرم پرید و به خودم شک کردم و آنان برای بیعت نزد من آمدند و من گفتم: به خدا قسم من از خداوند شرم دارم که با مردمی‌بیعت کنم که مردی را کشته‌اند که رسول خدا در مورد وی فرمود: «آیا از کسی که ملائک از او شرم می‌کنند شرم نداشته باشم». من از خدا شرم می‌کنم که در حالی با من بیعت شود که جنازه عثمان هنوز دفن نشده است. پس آن مردم برگشتند و چون جنازه عثمان دفن شد مردم نزد من برگشتند و درخواست بیعت با من را دادند و من گفتم: از پروردگار از اقدام به این کار ترس دارم و سپس عزم من جزم شد و بیعت کردم و چون آنان گفتند: «ای امیرالمؤمنین» انگار که قلبم شکافته شد و گفتم: خداوندا، از حسنات من بگیر و به عثمان بده تا اینکه راضی و خشنود گردد.[۳]

امام احمد از محمد بن حنفیه روایت کرده که گفت: به علی خبر رسید که عائشه در مربد- محلی در فاصله سه مایلی از بصره- قاتلان عثمان را لعنت می‌کند. پس علی دستش را تا نزدیک صورتش بلند کرد و دو یا سه بار گفت: پروردگارا، قاتلان عثمان را لعنت کن، خداوندا، آنان را در پستی و بلندی- یعنی در همه جا- لعنت کن.[۴]

ابن سعد از ابن‌عباس روایت کرده که علی سه بار گفت: به خدا قسم من عثمان را به قتل نرساندم و دستور قتل او را هم ندادم، بلکه مردم را از آن نهی کردم به خدا قسم من عثمان را نکشتم و دستور آن را هم ندادم، بلکه مغلوب واقع شدم.[۵] همچنین از ایشان روایت است که گفت: هر کس از دین عثمان تبری بجوید از ایمان تبری جسته است. به خدا قسم من در قتل او همدستی نکرده ام و دستور آن را نداده ام و به آن راضی نبوده ام.[۶] وی عثمان را مورد

۱- منهاج السنة۴/۴۰۶.

۲- البداية و النهاية۷/۲۰۲. سند آن حسن است.

۳- المستدرک۳/۹۵. حدیث صحیح بر شرط شیخین است، اما مسلم و بخاری آن را تخریج نکرده‌اند.

۴- فضائل الصحابة۱/۵۵۵شماره۷۳۳. سند آن صحیح است.

۵- الطبقات الکبری۳/۸۲؛ البداية و النهاية۷/۲۰۲.

۶- الرياض النضرة، ص۵۴۳.

ستایش قرار می‌داد و می گفت: او بیشتر از همه ما صله رحـم را بجـا مـی‌آورد و بیشـتر از مـا تقوای خدا را رعایت می کرد.[1]

از عمیرۀ بن سعد روایت است که گفت: ما در سـاحل رود فـرات همـراه علـی بـودیم در هنگامی یک کشتی که بادبانهایش را برافراشته بود و عبور کرد. پـس علـی گفـت: خداونـد متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَـَٔاتُ فِى ٱلْبَحْرِ كَٱلْأَعْلَـٰمِ ﴿٢٤﴾ ﴾ الرحمن: ٢٤

«خدا کشتی‌هائی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود بـه نـام انسـانها) در دریاهـا دارد کـه همسان کوهها هستند». سوگند به کسی که آن را در دریایی از دریاهای خود قرار داده است من عثمان را نکشته ام و در ماجرای قتل او همدستی نکرده ام.[2]

علی می گوید: در روزی که عثمان به قتل رسید کاری از دست من بر نمـی‌آمـد.[3] حـافظ ابن عساکر طرقی را که از طریق آنها روایاتی از علی وارد شده و در آنها علی از خون عثمان تبری جسته است و در خطبه‌ها و دیگر موارد خود بر عدم دست داشتن در این ماجرا و عـدم رضایت به قتل او قسم خورده است جمع آورده است. این موضوع به طرقی که نـزد بسـیاری از ائمه حدیث مفید یقین می‌باشند از علی رضي الله عنه روایت شده است.[4]

ب- تلاش علی رضي الله عنه برای بی‌نیاز شدن از خدمات آن دسته از قاتلان که در درون سپاه وی بودند

علی رضي الله عنه چون از جانب آنان احساس خطر می کرد رفتاری محطاطانه با آنان داشت و حتـی بـه هنگام رفتن به سوی شام مسئولیت کاری را به آنان واگذار نکـرد، چـه فرزنـدش محمـد بـن حنفیه را فراخواند و پرچم را بدست او داد و عبـدالله بـن عبـاس را بـر سـمت راسـت سـپاه و

١- صفة الصفوة١/٣٠٦.
٢- فضائل الصحابة١/٥٥٩-٦٦٠. سند آن صحیح لغیره است، شماره٣٧٩.
٣- المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم٥/٦١.
٤- البداية و النهاية٧/١٩٣.

ابولیلی بن عمر بن جراح را پیش قراول سپاه قرار داد[1] و قثم بـن عبـاس را بـه جـای خـود در مدینه گمارد.[2]

این اقدامی پیش‌دستانه از جانب علی‌ﷺ بود تا بدین وسیله برائـت خـود را از آن اوباشـان اعلام داشته و قدرت خود برای سیطره بر امور مسلمانان بدون کسب کمک از آنان را اعـلام دارد، زیرا وی در میان مسلمانان موالیان و کسانی را داشت که خلافت او را تأیید می‌کردنـد و همین افراد او را از کمک گرفتن و دوستی با آنان بی‌نیاز می‌ساخت و ایـن نهایـت چیـزی بود که در آن زمان می‌شد بـا آن گـروه انجـام داد و همـین بـرای معـذور بـودن وی کفایـت می‌کرد، زیرا آنان صدها نفر بودند و علاوه بر این طوائف و قبائلی داشتند کـه در سـپاه علـی حضور داشتند و اگر در مورد آنان شـدت عملـی بیشـتر از آن بـه خـرج مـی‌داد خـوف ایـن می‌رفت که دایره فتنه در میان امت گسترده‌تر شود.[3] وقتی که علی، طلحه و زبیر و عائشه‌ﷺ با با وساطت قعقاع بن عمرو- این موضوع بعـداً ذکـر خواهـد شـد- بـا هـم صـلح کردنـد امیـر المؤمنین علی‌ﷺ شب آن روز برای مردم خطبه خواند و به بیان جاهلیت و تیره روزی آن یاد کرد و از اسلام و نیکروزی و نعمت همدلی که خداوند بعد از پیامبر به وسیله ابـوبکر و عمـر بن خطاب و عثمان بن عفان به امت داده بـود سـخن آورد و سـپس ایـن واقعـه روی داد کـه عده‌ای- قاتلان عثمان- آن را بر سر امت آوردند که طالب دنیا بودند و به کسانی که خداوند آنان را به سبب فضیلت غنیمت‌شان کرده بود حسد می‌بردند و می‌خواستند کارها را به حـال اول بازبرند، اما خداوند کار خویش را بسر می‌برد و آنچه بخواهـد مـی‌کنـد.[4] سـپس گفـت: بدانید که من فردا حرکت می‌کنم، شما نیز حرکت کنید، ولی هیچ یک از آنان کـه بـر ضـد عثمان کمک کرده‌اند نیایند و سفیهان زحمت خویش را از من کم کنند.[5]

قاضی ابوبکر باقلانی موضوع اجرای حکم قصـاص در مـورد قـاتلان عثمـان‌ﷺ را مـورد بحث و مناقشه قرار داده و رأی خود را در مورد موضع علی‌ﷺ در بـه تأخیرانـداختن اجـرای قصاص تا حد امکان بیان داشته و می‌گوید: چون ثابت شود که علی از کسانی است که قائل به‌این می‌باشند که اگر جمعی یک نفر را به قتل برسانند همه آن جمع قصاص مـی‌شـوند، در

۱- تاریخ طبری؛ تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۵۸.

۲- تاریخ طبری۵/۴۷۰.

۳- إفادة الأخبار، تبانی۲/۵۲ به نقل از تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۵۹.

۴- تاریخ طبری۵/۵۲۵.

۵- همان.

این صورت جایز نیست که وی همه قاتلان عثمان را قصاص کند، مگـر آنگـاه کـه بـر قاتـل بودن آن قاتلان بعینه، بینه وجود داشته باشد و اولیای دم در مجلس او حضور یابند و خواهان خون پدر و ولی خود شوند و امام با اجتهاد خود به‌این حکـم برسـد کـه اجـرای قصـاص بـر قاتلان عثمان، منجر به هرج و مرجی بزرگ‌تر و فسادی شدیدتر نمی‌شـود کـه در آن چیـزی مثل قتل عثمان یا حادثه‌ای خطیرتر از آن روی دهد و به تأخیرانداختن اجرای حد تـا هنگـام وقت امکان آن و گرفتن و استیفای حق در آن، برای امت بهتر و مناسب‌تر بوده و پراکندگی آنان را بهتر جمع می‌آورد و فساد و تهمت را بهتر از آنان دفع می‌کند.[1]

ابن حزم در توجیه موضـع علـی رضي الله عنه در تأخیرانـداختن اجـرای قصـاص بـر قـاتلان عثمـان می‌گوید: با توفیق خداوندی می‌گوییم: اینکه گفتنـد از قـاتلان عثمـان و محاربـان بـا خـدا و رسول او و کسانی که در پی ایجاد فساد در روی زمین بودند و حرمت اسلام، حـرم امامـت، هجرت، خلافت و صحبت- صحابه رسول خدا بودن- و سـابقه را زیـر پـا گذاشـتند قصـاص گرفته شود، امری درست است و علی هم هرگز در این مورد و در برائت و بیزاری جستن از این قاتلان و اوباشان با آنان مخالف نبود، لکن تعداد ایـن اوبـاش بسـیار زیـاد بـود و از علـی اطاعت نمی‌بردند و کاری که در تـوان علـی نباشـد از ذمـه او سـاقط اسـت، چنـان کـه اگـر مسلمانی قادر به انجام نماز و روزه و حج نباشد انجام آنها از ذمه وی ساقط می‌شود و بین این دو فرقی وجود ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ البقرة: ۲۸٦

«خداوند به هیچ کس جز به‌اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند».

رسول خدا صلى الله عليه وسلم می‌فرمایند: اگر شما را به چیزی امر کردم به قـدر تـوان خـود از آن انجـام دهید.[2] اگر معاویه با علی بیعت می‌کرد بدین ترتیب علی تقویت می‌شود و می‌توانست حق را از قاتلان عثمان بگیرد. پس اختلاف علی را تضعیف کرد و او نتوانست حق را بر آنان جاری گرداند و اگر چنین نمی‌شد حق را بر آنان جاری می‌کـرد، آن چنـان کـه حـق را بـر قـاتلان عبدالله بن خباب جاری گرداند،[3] زیرا وی بر مطالبه قاتلان وی توانا بود.[4]

۱- التمهید، باقلانی، ص۲۳۱؛ تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۵۹.

۲- صحیح البخاری۸/۱٤۲.

۳- خوارج وی را کشته بودند. إن شاء الله در مورد وی بحث خواهد شد.

٤- الفصل فی الملل و النحل٤/۱٦۲.

ابن العربی دیدگاه علی بن أبی طالب را چنین بیان می‌کند: علی می‌گوید: نمی‌گذارم کسی که از فردی شکایت دارد حق خود را از او بگیرد مگر آنگاه که قاضی به نفع وی حکم داده باشد.[۱] سپس ادامه می‌دهد: اینکه در میان آنان جنگی روی داد قطعاً معلوم و مبرهن است. هم چنین اینکه به این سبب بوده است، یعنی به سبب اختلاف در مورد قصاص از قاتلان عثمان بوده است، امری روشن می‌باشد، اما در این ماجرا حق با علی بود، زیرا کسی که خود خونخواهی می‌کند صحیح نیست قاضی جلسه رسیدگی به آن باشد و اگر خواهان تهمتی نسبت به قاضی داشت، این موجب خروج خواهان بر قاضی نمی‌شود، بلکه حق را در نزد او و در محکمه او مطالبه می‌کند. پس اگر برای وی حکمی‌داد که می‌پذیرد و اگر حکمی‌نداد ساکت مانده و صبر می‌کند، زیرا چه بسیارند حقهایی که خداوند متعال در مورد آنها حکم می‌دهد و- آنگاه که با علی بیعت شد- و ولی عثمان نزد علی حاضر می‌شد و می‌گفت: هزار نفر بر خلیفه هجوم بردند و او را به قتل رساندند و آنها افرادی معلوم و مشخص هستند، علی چه چیزی می‌گفت؟ آیا غیر از این را به وی می‌گفت: ادعایت را ثابت کن و حق خودت را بگیر و این در یک روز قابل اثبات بود، مگر اینکه قاتلان عثمان ثابت می‌کردند که عثمان مستحق قتل بوده است. ای مسلمانان، به خدا قسم همه می‌دانید که ظلمی علیه عثمان ثابت نمی‌شد و در آن هنگام فرصت و شرایط برای طلب حق بهتر و رسیدن به هدف آسان‌تر بود.[۲]

علی رضي الله عنه امام بود و هر کس بر او خروج کرد طغیانگر است و جنگ با وی تا وقتی که به اطاعت برگردد واجب می‌باشد و بدون شک این سخن که علی در جواب مردم شام گفت که ابتدا باید بیعت کنند و سپس خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان شوند، سخنی صحیح و درست بود، زیرا اگر وی قبل از اینکه با وی بیعت می‌شد و کار در دست او قرار می‌گرفت از قاتلان عثمان قصاص می‌گرفت، قبائل آن قاتلان به هواخواهی آن افراد بر می‌خواستند و جنگ سومی‌درمی‌گرفت. پس علی منتظر این بود که ابتدا زمام امور را بدست بگیرد و سپس علیه آن جانیان طرح دعوا شود و سپس در مورد آنان قضاوتی از روی حق انجام دهد.[۳]

۱- العواصم من القواصم، ص۱۶۳.

۲- تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۶۱.

۳- احکام القرآن، ابن العربی؛ تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۶۱.

فقهای حجاز و عراق (یعنی علمای حدیث و موافقان آنان) و از جمله مالـک و شـافعی و ابوحنیفه و اوزاعی و جمهور متکلمین معتقدند که علی در جنگ خود با اهـل صـفین- و نیـز اهل جمل- بر حق بود. نیز می‌گویند: کسانی که با علی جنگیدند طغیانگر بودند و به او ظلم کردند، اما نمی‌توان آنان را به خاطر این بغی و طغیان، کافر دانست.[۱]

ابن تیمیه رأی علی رضی الله عنه را این چنین خلاصه می‌کند: او معتقد بود که بر معاویه و یاران وی واجب است که از وی اطاعت کنند و با او بیعت نمایند و آنان خارج از اطاعت وی بوده و از ادای این واجب امتناع می‌ورزند و آنان دارای قدرت هستند. پس علـی بـه‌ایـن رأی و نتیجـه رسید که با آنان بجنگد تا این واجب را ادا نمایند و از او اطاعت ببرند و مردم متحد شوند.[۲]

همانا تأخیر علی رضی الله عنه از اقامت حد شرعی و قصاص قـاتلان عثمـان رضی الله عنه بـه خـاطر ضرورت بود و برای ایشان کاملا واضـح و تمـام شـده بـود کـه بایـد قصـاص انجـام بگیـرد، هنگامی که علی رضی الله عنه از مدینه به عراق رفت تا به شام نزدیک باشد و قـاتلان عثمـان که در لشکر وی حضور داشتند و تعدادشان بسیار زیاد بود- خصوصاً از اهالی کوفه و بصره- در زیر سایه قدرت و فخرفروشی قبائل خود همراه با وی به عراق منتقل شدند. علی رضی الله عنه بر این باور بود که اجرای قصاص در مورد قاتلان عثمان در مقابل وی دری را خواهد گشود که چه بسا بعداً نتواند آن را ببندد. صحابی بزرگوار قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه به این حقیقت پی بـرد و در مورد آن با ام المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم صـحبت کـرد و آنـان هـم بـه آن اقـرار کردند و علی را معذور دانستند و در مورد موضع و رأی استوار وی، یعنی دفع نزدیک‌تـرین مفسده و ارتکاب کوچک‌ترین ضرر با او هم سخن شدند. سیاسـت حکیمانـه مقتضـی همـان چیزی بود که علی بن أبی طالب اظهار می‌داشت و آن اینکه صبر و تحمـل شـود و عجلـه بـه خرج داده نشـود، زیـرا ایـن کـار بـه اتحـاد موضـع و سـخن بـرای گـرفتن موضـعی واحـد و رویارویی با آن مبارزه طلبی ای نیازداشت که مرکز خلافت را تهدید می‌کـرد، امـا اخـتلاف نظر مرکز جدید خلافت را ضعیف کرده و همه آرزوها در مورد اجـرای قصـاص بـر قـاتلان عثمان را بر باد داده بود.[۳]

۱- أعلام النصر المبین، ابن دحیة؛ تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۶۲.

۲- مجموع الفتاوی۷۲/۳۵۰.

۳- تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۶۳.

دلایلی قوی وجود دارند که بیان‌گر این امر می‌باشند که علی نسبت به طلحه و زبیر و معاویه بیشتر بر حق بود، این دلایل عبارتند از:

بخاری از ابوسعید خدری‌رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود: افسوس برای عمار! او توسط گروهی طغیانگر به قتل می‌رسد.[1] ابن حجر می‌گوید: در این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت وجوددارد و فضیلتی آشکار برای علی و عمار است و پاسخی به ناصبیانی است که اظهار می‌دارند علی در جنگهای خود برحق نبود.[2] امام نووی می‌گوید: روایات وارده از رسول خدا به صورت صریح بیان‌گر این نکته می‌باشند که علی بر حق بود و یاران معاویه طغیانگر و دارای تأویل هستند. نیز بر این نکته تصریح دارند که دو طرف درگیر مؤمن بوده و به خاطر این جنگ از ایمان خارج نشده و فاسق نمی‌شوند.[3]

۲- در حدیث صحیحی که امام مسلم از ابوسعید خدری‌رضی الله عنه روایت کرده، آمده است: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از قومی‌سخن گفتند که در میان امت وی می‌باشند که بدانگاه که مردم دچار تفرقه می‌شوند آنان خروج می‌کنند و سرهایشان را تراشیده‌اند- یعنی خوارج- و در مورد آنان فرمود: آنان بدترین مخلوقات هستند و نزدیک‌ترین گروه به حق از میان آن دو، آنان را به قتل می‌رسانند.[4] در روایت دیگری آمده است: در هنگام تفرقه‌ای که در میان مردم روی می‌دهد خروج می‌کنند و نزدیک‌ترین گروه به حق از میان آن دو، آنان را به قتل می‌رسانند.[5]

این حدیث دلالت آشکاری بر این نکته دارد که علی‌رضی الله عنه نسبت به مخالفان خود در جمل و صفین، به حق نزدیک‌تر بوده است.

ششم: خروج طلحه و زبیر و عائشه‌رضی الله عنهم و همراهانشان به بصره برای اصلاح‌گری

طلحه و زبیر رضی الله عنهما به مکه آمدند و با عائشه رضی الله عنها دیدار کردند. آن دو تقریباً چهار ماه بعد از کشته شدن عثمان‌رضی الله عنه، یعنی در ربیع الآخر سال۳۶ هـ- به مکه رسیدند.[6] سپس گفتگو با عائشه رضی الله عنها در مکه و در مورد رفتن ایشان با آنها آغاز شد. در آن هنگام فشار روانی زیادی بر کسانی وجودداشت که چنین احساس می‌نمودند که آنان برای متوقف ساختن عملیات

۱- صحیح البخاری۳/۲۰۷.
۲- فتح الباری۱/۵٤۲.
۳- شرح نووی بر صحیح مسلم۷/۱٦۸.
٤- صحیح مسلم، شماره ۱۰٦٥.
٥- همان۲۱/۷٤٦.
٦- تاریخ طبری٥/٤٦۹.

قتل خلیفه مظلوم کاری نکرده‌اند. آنان خودشان را به‌این متهم می‌کردند که خلیفه را تنها گذاشته‌اند و جز رفتن و خونخواهی عثمان، کفاره‌ای برای گناه آنان وجود ندارد. اما نباید فراموش کرد که عثمان به قصد فدا نمودن خود در راه خدا کسانی را که می‌خواستند از وی دفاع نمایند از این کار باز می‌داشت. عائشه رضی الله عنها می‌گفت: عثمان مظلومانه کشته شده است. به خدا قسم من خون او را مطالبه می‌کنم.[1] طلحه می‌گفت: درباره عثمان کاری از من سرزده که باید به توبه آن خونم را در راه خونخواهی او بریزم.[2] زبیر می‌گفت: مردم را تشویق می‌کنیم که خون عثمان گرفته شود و معوق نماند که معوق ماندنش سلطه خدا را در میان ما به سستی افکند و اگر مردم از امثال آن باز بمانند همه امامان توسط اینگونه افراد کشته می‌شوند.[3]

این احساس که بر اعصاب و روان آنان فشار وارد می‌کرد برای اینکه مردم را به حرکت درآورد و از محل آسایش و استقرار خود آنان را خارج گرداند، کفایت می‌کرد، بلکه آنان بدانگاه که راهی می‌شدند می‌دانستند که به سوی امور ترسناک و نامشخصی در آینده در حال حرکت هستند. بنابراین هر کدام از آنان که از خانه‌اش خارج می‌شد این انتظار را نداشت که بار دیگر به خانه‌اش برگردد و فرزندانشان آنان را با گریه مشایعت نمودند. به همین دلیل، روز خروج آنان از مکه به بصره را روز گریه نام نهاده‌اند. کسی روزی ندیده بود که بیش از آن بر اسلام گریسته باشند.[4]

در مکه مجموعه‌ای عوامل دست به دست هم داد و آنان را واداشت تا به فکر راهی مناسب برای محقق ساختن خواسته خود باشند. از جمله این عوامل این بود که بنی امیه از مدینه فرار کرده و در مکه مستقر شده بودند. نیز عبدالله بن عامر- امیر بصره در زمان خلافت عثمان- در مکه بود و مردم را به خروج تشویق می‌کرد و کمک مادی می‌داد. هم چنین یعلی بن أمیه که از یمن برای کمک به عثمان آمده بود وقتی به مکه رسیده بود که خلیفه کشته شده بود و او اموال و سلاح و مرکب‌های زیادی با خود داشت و پیشنهاد داد تا همه آن چیزها برای کمک در قتل قاتلان عثمان بکار گرفته شود. این امر برای تشویق کسانی که به

١- همان٥/٤٨٥.
٢- سیر أعلام النبلاء١/٣٤.
٣- تاریخ طبری٥/٤٨٧.
٤- تاریخ طبری٥/٤٨٧؛ دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، شجاع، ص٤١٧.

دنبال راهی برای پیگرد قاتلان عثمان بود کفایت می کرد. حال که وسایل و عوامل برای گردآوری نیروی برای خونخواهی عثمان فراهم شده بود، می‌بایست از کجا کار را آغاز می کردند؟ آنان در مورد جهتی که می‌بایست در آن راهی می‌شدند با هم به گفتگو پرداختند. برخی از آنان- که عائشه در رأس آنان قرار داشت- گفتند: به مدینه بروند. برخی دیگر می گفتند: به شام بروند تا همراه با آنان علیه قاتلان عثمان اجتماع نمایند. بعد از بررسی زیاد به این نتیجه رسیدند که به بصره بروند، زیرا در مدینه تعداد زیادی حضور داشتند که اینان به علت کمی‌نفرات قادر به رویارویی با آنان نیستند. نیز شام به علت حضور معاویه در آنجا محفوظ بود. به همین دلیل ورود آنان به بصره بهتر بود، زیرا در بصره کمترین نیرو و سلطه وجود داشت و از این طریق می‌توانستند نقشه خود را عملی نمایند.[1] نقشه و هدف اصلی آنان چه قبل از خروج و چه در اثنای راه و چه در هنگام رسیدن به بصره روشن بود و آن خونخواهی عثمان، اصلاح، اعلام کار اوباش به مردم و امر به معروف و نهی از منکر[2] و اجرای یکی از حدود الهی بود[3] و اینکه اگر قاتلان عثمان به سزای خود نرسند همه حکام در معرض قتل به وسیله امثال این افراد قرار خواهند داشت.[4] نقشه‌ای که آنان ترسیم کرده‌بودند ورود به بصره و سپس ورود به کوفه و استعانت از مردم آنجا برای گرفتن انتقام از قاتلان عثمان- چه آن قاتلانی که اهل کوفه بودند و چه آن قاتلانی که اهل جاهای دیگر بودند- و سپس دعوت از مردم دیگر شهرها به منظور تنگ کردن عرصه بر قاتلان عثمان حاضر در سپاه علی و دستگیری آنان با کمترین تلفات ممکن بود.[5]

رفتن به بصره و خشمی که صحابه را به حرکت درآورد به‌این سادگی نبود که برای مردم آشکار شد که این موضوع فقط برای خونخواهی عثمان است و انگار که فقط فردی از عوام الناس به قتل رسیده و سپاهیانی برای گرفتن انتقام خون او به راه افتاده‌اند. هم چنین حدی از حدود الهی است که به خشم آمدن به خاطر آن واجب و لازم بوده و مستلزم ایجاد چنین ماجرایی است، بلکه جایگاه و شخصیت عثمان و جایگاه معنوی او به عنوان خلیفه و قتل او به آن صورتی که روی داد، مافوق این چیزها بود. علاوه بر این، ترور خلافت به شمار می رفت

۱- تاریخ طبری۵/۴۷۶؛ دراسات فی عهد النبوة، ص۴۱۸.

۲- تاریخ طبری۵/۴۸۹.

۳- دراسات فی عهد النبوة، ص۴۱۹.

۴- تاریخ طبری۵/۴۸۷.

۵- دراسات فی عهد النبوة، ص۴۱۹.

که مسلمانان آن را وسیله‌ی حفظ دین و اداره‌ی امور دنیوی می دانستند.[1] بنابراین تجاوز بـر آن بدون داشتن دلیل موجه، تجاوز بـر صاحب شـریعت و تـوهین بـه حاکمیـت او و ضـایع ساختن نظام مسلمانان است.[2]

أم المؤمنین عائشه و زبیر و طلحه و همراهانشان در تلاش برای ایجاد یـک دیـدگاه عـام اسلامی در مورد مواجهه با گروه سبئیی بودند که عثمـان را بـه قتـل رسـاندند و دارای چنـان قدرتی شده بودند که نمی‌شد به آسانی از کنار آن گذشت. این موضوع را مسلمانان از خلال اقداماتی فهمیدند کـهایـن سـبئیان و اوبـاش شـهرها و آشـوبگران قبائـل و بـدویان و بنـدگان حامی‌آنان به انجام رساندند. نزد آن دسته از صحابه که همسخن و موافـق عائشـه رضي الله عنها بودنـد کاملاً روشن شده بود کهاین آشوبگران و سبئیون در سپاه علی وجود دارند و به همـین دلیـل برای علی مشکل است که با آنان رویاروی شود، چه علی بر جان مردم مدینه بیمناک بود. از این رو بر آنان لازم بود که برای فهماندن موضوع به مسلمانان تلاش کنند و جانب کسانی را که خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان می‌باشند تقویت نمایند تا قصاص با حداقل تلفات از بی‌گناهان به اجرا درآید. این هدفی است که ما اطمینان داریم علی هم در تلاش بـرای آن بود و روایاتی هم که در بحث گفتگوی علی و زبیـر و طلحـه رضي الله عنهم ذکـر شـد بـر ایـن موضـوع دلالت دارد. اینکه این گروه از صحابه نیت کردند مردم را روشن سـازند و امـور را برایشـان واضح گردانند، بر هوشیاری و آگاهی کامل آنان از روش و هـدف سـبئیان در بازیچـه قـرار دادن افکار عمومی‌و هدایت آن به سمت متلاشـی شـدن و عـدم اسـتقرار امـت دلالـت دارد. بنابراین لازم بـود کـه در میـدان افکـار عمـومی‌و جهـت ابطـال نقـش و کـارکرد آن، بـا آن رویارویی شود. این عمل در روایات صحیحی که در آن ام المؤمنین عائشه از اهداف خروج به بصره سخن گفته است، به خوبی روشن و صریح می‌باشد.[3] طبری روایت کرده که عثمـان بن حنیف والی علی بن أبی طالب بـر بصـره کسـی را نـزد عائشـه فرسـتاد تـا در مـورد سـبب آمدنش از وی سوال نماید. عائشه در جواب گفت: به خدا کسی هماننـد مـن بـه کـار نهـانی نمی‌رود و خبر را از فرزندان خود مکتوم و پنهان نمی‌دارد. آشوبگران ولایات و اوباش قبائل به حرم پیامبر خدا هجوم آوردند و در آنجا حادثه‌ها پدید آوردند و حادثه‌سـازان را بـه آنجـا

۱- مقدمه ابن خلدون، ص۱۹۱.

۲- دور المرأة السياسي، ص۳۹۱

۳- همان۳۹٤.

کشانیدند و در خور لعنت خدا و پیامبر خدا شدند به سبب آنکه پیشوای مسلمانان را کشتند بی‌آنکه دلیل یا قصاصی در میان باشد خون حرام را حلال دانستند و بریختند و مال حرام را غارت کردند، حرمت شهر و ماه حرام را رعایت نکردند، حرمت نوامیس و تن افراد را رعایت نکردند، بی‌رضایت مردم در خانه آنان اقامت گزیدند، چرا که آن مردم قدرت مقاومت نداشتند و در امان نبودند، ضرر زدند و سود ندادند و از خدا نترسیدند. من آمده‌ام که کار این جمع و محنت مردمی‌را که آنجا هستند و آنچه را که باید برای اصلاح این وضع باید انجام داد با مسلمانان بگویم و این آیه را خواند:

﴿ ۞ لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ ﴿١١٤﴾ ﴾ النساء: ۱۱٤

«در بسیاری از نجواها و پچ‌پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد».

می‌خواهیم کسانی را که خدا گفته و پیامبر خدا فرمان داده از صغیر و کبیر و مرد و زن برای اصلاح‌گری تشویق نماییم. کار ما این است. شما را به معروف می‌خوانیم و از منکر منع می‌کنیم و به تغییر آن ترغیب می‌کنیم.[۱]

ابن حبان روایت کرده که عائشه رضی الله عنها در نامه‌ای به ابوموسی اشعری والی علی در کوفه نوشت: شما از قتل عثمان و کیفیت آن با خبر هستید. من برای ایجاد اصلاح در میان مردم خارج شده ام. پس به مردمی‌که نزدیک تو هستند اعلام کن که در خانه‌های خود بمانند و به عافیت خشنود باشند تا اینکه خبر خوشحال کننده ایجاد صلح و سازش در میان مسلمانان به آنان برسد.[۲] وقتی که علی قعقاع بن عمرو را نزد عائشه و همراهانش فرستاد تا در مورد سبب آمدنشان از آنان سوال نماید، قعقاع نزد عائشه رفت و به او سلام کرد و گفت: مادرجان، چه چیزی شما را به‌این شهر کشانده است؟ عائشه گفت: پسرم، اصلاح در میان مردم.[۳]

بعد از پایان نبرد جمل، علی نزد عائشه آمد و به عائشه گفت: خداوند تو را بیامرزد. عائشه گفت: خداوند تو را نیز بیامرزد، من فقط قصد اصلاحگری داشتم.[۴] پس عائشه اعلام کرد

۱- تاریخ طبری۵/۴۸۹.

۲- الثقات، ابن حبان۲/۲۸۲.

۳- تاریخ طبری۵/۵۲۰.

٤- شذرات الذهب۱/٤۲.

که فقط برای ایجاد اصلاح و سازش در میان مردم خارج شده است. این جوابی است به شیعه و روافض که عائشه را مورد طعنه قرار می‌دهند و می‌گویند: او از خانه‌اش خارج شد حال آنکه خداوند به وی دستور داده بود که در آن استقرار یابد، در این آیه که می‌فرماید:

﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ ﴿٣٣﴾ ﴾ الأحزاب: ۳۳

«و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید». زیرا به اجماع سفری که در اطاعت از خدای متعال انجام شود با قرار گرفتن در خانه و عدم خروج از آن منافات ندارد و این همان چیزی بود که ام المؤمنین در مورد خروج خود برای اصلاح در میان مسلمانان به آن اعتقاد داشت و در این سفر محرم وی یعنی خواهر زاده‌اش عبدالله بن زبیر نیز همراه وی بود.[1]

ابن تیمیه در جواب رافضیه در این مسأله می‌گوید: وی همچون جاهلیت پیشین دست به خودنمایی نکرد و امر به ماندن در خانه با خروج برای انجام یک مصلحت که در مورد آن امر وجود دارد منافاتی ندارد، آنچنان که اگر زن برای حج و عمره خارج شود، یا اینکه همراه با شوهرش به سفری برود. این آیه در زمان حیات رسول خدا نازل شد و رسول خدا بعد از نزول این آیه، زنانش را با خود به سفر می‌برد، آنچنان که در حجه الوداع و مواردی دیگر عائشه را با خود به سفر برد و پیامبر عائشه را همراه با برادرش عبدالرحمن بن أبی بکر روانه کرد و عبدالرحمن عائشه را پشت سر خود سوار کرد و عائشه- بعد از اتمام حج- از تنعیم محرم به عمره شد- زیرا در ابتدای ورود به مکه عمره نگذاشت- و حجة الوداع حداقل سه ماه قبل از وفات پیامبر و بعد از نزول این آیه انجام شد. به همین دلیل، زنان رسول خدا به مانند زمانی که با رسول خدا حج می‌کردند بعد از وفات ایشان و در زمان خلافت عمر بن خطاب و بعد از آن هم به حج می‌رفتند. عمر رضی الله عنه عثمان یا عبدالرحمن بن عوف را مسئول هدایت شتران آنان می‌کرد و اگر سفر آنان برای مصلحتی باشد جائز است. پس عائشه اعتقاد داشت که آن سفر به مصلحت مسلمانان است. پس وی در این باره تأویل- اجتهاد- داشت.[2]

۱- الانتصار للصحب والآل، ص٤٤٤.

۲- منهاج السنة٤/۳۱۷-۵۷۰.

ابن العربی می‌گوید: در مورد رفتن وی به جنگ جمل باید گفت که وی برای جنگ به آنجا نرفت، بلکه مردم دستاویز به وی شدند و در مورد فتنه و اغتشاش بزرگی که گریبانگیر مردم شده بود نزد وی شکایت کردند و امیدوار بودند که به برکت وی میان مردم سازش برقرار شود و امید آن را داشتند که چون عائشه در مقابل مردم بایستد مردم از وی شرم کنند و عائشه خود هم همین اعتقاد را داشت و به همین دلیل با اقتدا به خداوند در آیه:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ ١١٤﴾ النساء: ١١٤

شد، زیرا همه مردم چه زن و چه مرد و چه آزاد و چه برده مخاطب امر به اصلاح- در آیه- هستند.[1]

برخی امور مهم در ماجرای خروج عائشه رضی الله عنها

۱- آیا عائشه رضی الله عنها برای خروج مورد اکراه کسی واقع شد؟

یعقوبی اظهار داشته که زبیر بن عوام ام المؤمنین عائشه را وادار به خروج کرده است.[2] نویسنده کتاب «الإمامة والسياسة»[3] و ابن أبی الحدید[4] و دینوری[5] همچنین چیزی را بیان کرده‌اند. روایتی که ذهبی بیان کرده است به این اشاره دارد که عبدالله بن زبیر- پسر خواهر عائشه- بر او تسلط داشته است[6]. و بسیاری از پژوهشگران چون محمد سید وکیل[7] - وی اظهار داشته زبیر و طلحه، عائشه را بر خروج تشویق و ترغیب نمودند- و زاهیه قدوره[8] و افرادی دیگر بر اساس همین روایت حرکت کرده‌اند. اما این صحیح نیست، زیرا عائشه از همان لحظه‌ای که از قتل عثمان اطلاع یافت و قبل از رسیدن زبیر و طلحه و دیگر بزرگان صحابه به مکه اقدام به خونخواهی عثمان کرد، زیرا روایت شده که وقتی وی به مکه

١- أحكام القرآن٤/٣١٧.

٢- تاريخ اليعقوبی٢/١٨٠-٢٠٩.

٣- الإمامة و السياسة١/٥٨-٦٩.

٤- شرح نهج البلاغة٩/١٨.

٥- الأخبار الطوال، ص١٤٥.

٦- سير أعلام النبلاء٢/١٩٣.

٧- جولة تاريخية فی عصر الخلفاء الراشدين، ص٥٢٦.

٨- عائشة ام المؤمنين، ص١٨٤.

بازگشت عبدالله بن عامر حضرمی‌نزد وی آمد و گفت: ای ام المؤمنین، چه چیزی شما را به مکه برگردانده است؟ عائشه گفت: علت برگشتن من این است که عثمان مظلومانه کشته شده است و تا وقتی که‌این اوباش عهده‌دار امور باشند، اوضاع سر و سامان نمی‌یابد. پس تقاص خون عثمان را درخواست کنید و اسلام را عزیز دارید و عبدالله اولین کسی بود که درخواست وی را اجابت کرد[1] و در آن هنگام هنوز طلحه و زبیر از مدینه خارج نشده بودند، بلکه آنان بعد از گذشت چهارماه از قتل عثمان از مدینه خارج شدند.[2]

۲- آیا عائشه رضی الله عنها بر همراهان خود سلطه داشت؟

در میان کسانی که همراه با عائشه رضی الله عنها از مکه خارج شدند جمعی از صحابه رسول خدا حضور داشتند[3] و چنان که بروکلمان اظهار داشته است وی بر هیچ یک از همراهان خود سلطه نداشت تا هرجا که بخواهد مردم را ببرد.[4] روایاتی که طبری آورده است بیانگر این می‌باشد که ام المؤمنین عائشه و همراهانش در تلاش برای اصلاح و ایجاد سازش مورد تأیید دیگر زنان رسول خدا و تعداد زیادی از مردم بصره بودند.[5] این تعدا زیاد از مردم بصره را نمی‌توان دست کم گرفت، زیرا طلحه و زبیر در توصیف آنان اظهار داشته‌اند که از برگزیدگان و نیکان بصره بودند[6] و عائشه هم آنان را افرادی صالح توصیف کرده است.[7] خروج این تعداد از افراد صالح فقط به خاطر اعتقاد راسخ آنان به‌این امر بوده که‌این خروج را سودمند می‌دانستند و معتقد بودند مقصد آن درست و صحیح است و امیرالمؤمنین هم این را می‌دانست و اینکه برخی از افراد اظهار داشته‌اند کسانی که با عائشه از مکه خارج شدند جمعی از نادانان و اوباش و آشوبگران بودند سخنی مردود رانده‌اند،[8] زیرا بعد از جنگ جمل امیرالمؤمنین علی در میان کشته شدگان افراد همراه عائشه‌ایستاد و اقدام به اظهار ترحم

۱- تاریخ طبری۵/۴۷۵.
۲- دور المرأة السیاسی، ص۳۸۳؛ تاریخ طبری۵/۴۶۹.
۳- همان۳۸۴.
۴- تاریخ الشعوب الإسلامیة، ص۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷.
۵- تاریخ طبری۵/۴۷۵.
۶- همان به نقل از دور: المرأة السیاسی، ص۳۸۵.
۷- همان.
۸- نک: الإمامة والسیاسة۱/۵۷.

بر آنان و بیان فضائل آنان کرد.[1] بعداً در مورد اینکه این خروج، خروج عده‌ای از اوباش و اغتشاش‌گران نبوده است و اینکه عائشه بر عده‌ای از نادانان حکم نرانده است و اینکه خروجی از سر هوشیاری بوده و در آن برخی از بزرگان صحابه حضور داشته‌اند بحث خواهد شد.[2]

۳- موضع زنان رسول خدا ﷺ نسبت به مسأله خروج برای خونخواهی عثمان

در این سال زنان رسول خدا ﷺ برای فرار از فتنه عازم حج شدند. وقتی که در مکه به مردم خبر رسید که عثمان رضی الله عنه به قتل رسیده است، در حالی که از مکه خارج شده بودند به آنجا برگشتند و در این شهر اقامت کردند و منتظر ماندند تا ببینند مردم چکار می‌کنند و همواره اخبار را دنبال می‌کردند. پس وقتی که با علی بیعت شد برخی از صحابه که به خاطر وجود اوباش در مدینه، از ماندن در آن کراهت داشتند از مدینه خارج شدند. بنابراین تعداد زیادی از صحابه و أمهات المؤمنین در مکه اجتماع نمودند.[3] دیگر زنان رسول خدا در مورد رفتن به مدینه با عائشه هم رأی بودند، اما وقتی که نظر عائشه و صحابه همراه وی بر این شد که به بصره بروند، از تصمیم خود برگشتند و گفتند: ما به جایی غیر از مدینه نمی‌رویم.[4] أمهات المؤمنین در مورد خروج برای خونخواهی عثمان با هم اختلاف نظر نداشتند، بلکه زمانی که مسیر حرکت از مدینه به بصره تغییر پیدا کرد، در مورد آن دچار اختلاف نظر شدند. ام المؤمنین حفصه در مورد رفتن به بصره با عائشه موافق بود، لکن برادرش عبدالله او را قسم داد که خارج نشود. پس عدم خروج وی ناشی از عدم موافقت وی نبود[5] و به عائشه گفت: عبدالله نگذاشت که من حرکت بکنم و کسی را برای بیان عذر خود نزد عائشه روانه کرد.[6]

تقریباً روایات شائع بیانگر این هستند که ام سلمه رضی الله عنها موافق با رأی عائشه رضی الله عنها نبود، بلکه رأی علی رضی الله عنه را می‌پسندید[7] اما نزدیک‌ترین روایات به صحت بیانگر این امر می‌باشد که

۱- تاریخ طبری۵/۵۷۴.
۲- دور المرأة السياسي، ص۳۸۵.
۳- البداية والنهاية۷/۲۴۱.
۴- همان.
۵- دور المرأة السياسي، ص۳۸۶.
۶- تاریخ طبری۵/۴۸۷.
۷- أنساب الأشراف۴/۲۲۴.

وی فرزندش عمر بن أبوسلمه را نزد علی فرستاد و گفت: به خدا قسم پسرم عمر را که بیشتر از خودم دوست دارم همراه تو می‌آید تا در همه صحنه‌ها با تو حضور یابد. پس عمر همراه علی شد و همواره در کنار وی حضور داشت.[1] با تحقیق در این روایت نمی‌توان به‌این نتیجه رسید که‌این کار ام سلمه، یعنی فرستادن فرزندش به نزد علی، به معنی مخالفت وی با نظر أمهات المؤمنین مبنی بر ایجاد سازش در میان مؤمنان است، زیرا چنان که دیدیم و چنان که در پیگیری وقایع خواهیم دید، عائشه و همراهان وی چنین معتقد نبودند که با این خروج خود قصد مخالفت با علی را دارند یا اینکه قصد خروج بر خلافت علی را دارند. هم چنین ما در روایات صحیح چیزی را ندیده‌ایم که دلالت بر این داشته باشد که عائشه با نظر أمهات المؤمنین مبنی بر اهمیت تلاش برای ایجاد سازش و اصلاح مخالفت کرده است.[2] أمهات‌المؤمنین می‌دانستند که خروج برای اصلاح و ایجاد سازش در میان مسلمانان داخل در چهارچوب واجب کفائی است و ضابطه و معیار در فرض کفائی این است که در این نوع از واجب، طلب متوجه تک تک مکلفان نیست، بلکه متوجه کسانی است که اهلیت اقدام به انجام آن را دارند و اهلیت اقدام به‌این کار، یعنی ایجاد سازش در میان مسلمانان به صورت کامل و از حیث جایگاه و سن و سال و علم و توانایی، در ام‌المؤمنین عائشه صدیقه وجود داشت و به اجماع جمهور مسلمانان وی از همه آنان به احکام شرعی داناتر بود.[3] هم چنین وی به مسائل عمومی‌جامعه اهتمام داشت و از شخصیتی بسیار فرهیخته برخوردار بود. این شخصیت وی دستاورد چند چیز بود: نخست اینکه وی دختر ابوبکر صدیق ﷺ بود که به ایام‌العرب و نسبهای آنان دانا بود. دوم اینکه وی در خانه رسول خدا زندگی می‌کرد، آن خانه‌ای که بنیان‌های اداره دولت اسلامی‌از آن برخاست. هم چنین وی دختر خلیفه اول مسلمانان بود. علما این جایگاه والای وی را مورد تأکید قرار داده‌اند. عروه بن زبیر می‌گوید: من با عائشه مصاحبت داشتم و کسی را ندیدم که به اندازه او به آیات قرآن، واجبات، سنتها و شعر داناتر بوده و روایات بیشتری داشته و نسبت به ایام العرب و انساب و فلان و فلان و قضا و طب آگاه تر باشد.[4] شعبی در مورد وی سخن رانده و از فقاهت و دانایی وی اظهار

١- أسد الغابة٤/١٦٩؛ الإصابة٤/٤٨٧؛ دور المرأة السياسي، ص٣٨٧؛ المستدرك، مرويات مخنف، ص٢٥٧.

٢- دور المرأة السياسى، ص٣٨٧.

٣- سير أعلام النبلاء٢/١٨٣.

٤- همان.

شگفتی می‌کند و سپس می‌گوید: در مورد ادب نبوت چه گمانی دارید؟! عطا می‌گوید: عائشه فقیه‌ترین مردم و در مورد امور عمومی نیک‌رأی‌ترین مردم بود.[1] أحنف بن قیس رئیس بنی تمیم و یکی از بلیغان عرب می‌گوید: من خطبه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و خلفای بعد از آنان را شنیده ام، اما سخنی را از دهن مخلوقی نشنیده ام که باعظمت‌تر و نیکوتر از سخن عائشه باشد. معاویه هم چنین چیزی را گفته است.[2]

وقتی که عائشه راهی بصره شد سائر أمهات المؤمنین وی را بدرقه کردند. این کار آنان یکی از معانی و مفاهیم یاری دادن و تشویق وی به انجام کارش می‌باشد.[3]

٤- گذر حضرت عائشه ؓ بر آب حوأب

به طرق صحیحی روایت شده که عائشه بر آب حوأب گذر کرده است. از یحیی بن سعید بن قطان از اسماعیل بن أبوخالد از قیس بن حازم روایت است که رسول خدا ﷺ به زنان خود فرمود: اگر سگان آب حوأب بر یکی از شما پارس کند چه حالی خواهد داشت؟![4] از طریق شعبه از اسماعیل نیز روایت شده است و لفظ شعبه چنین است: وقتی که عائشه به آب حوأب رسید صدای پارس کردن سگان آنجا را شنید، پس گفت: فکر می‌کنم که من بر می‌گردم، زیرا رسول خدا به ما فرمود: سگان آب حوأب بر کدام یک از شما پارس می‌کنند. پس زبیر به وی گفت: آیا بر می‌گردی؟! –برنگرد- چه بسا که خداوند به وسیله تو میان مردم سازش برقرار نماید.[5] یعلی بن عبید هم همین لفظ را از اسماعیل روایت کرده است که حاکم آن را ذکر کرده است.[6] آلبانی می‌گوید: سند آن به حقیقت صحیح است و می‌گوید: از بزرگان أئمه حدیث، ابن حبان و ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر آن را صحیح دانسته‌اند.[7]

١- همان١٨٥.

٢- همان١٨٣.

٣- دور المرأة السیاسی، ص٣٨٩.

٤- مسند أحمد٦/٩٧.

٥- همان.

٦- المستدرک٣/١٢٠.

٧- سلسلة الأحادیث الصحیحة١/٧٦٧شماره٤٧٤.

در این روایات صحیح شهادت دروغ یا تدلیس، یعنی چیزهایی مقام صحابه منزه از آن می‌باشد و از چیزی که روایات ضعیف بیان داشته‌اند- و بعداً ذکر خواهند شد- وجود ندارد.[1]

اگر کسی در این روایات که علما آنها را صحیح دانسته‌اند تأمل واندیشه کند چیزی در آنها نمی‌یابد که بر نهی از چیزی یا امر به چیزی دلالت داشته باشند تا عائشه رضی‌الله‌عنها آنها را انجام دهد، بلکه چیزی که از آنها می‌فهمد این است که رسول خدا سوال کرده کدام یک از شما بر آب حوأب گذر می‌کند؟ اما روایاتی که بر نهی دلالت دارند و لفظ «إیاك» در آنها آمده است، مانند این روایت که می‌گوید: «إیاك أن تكوني یا حمیراء»[2] (ای حمیراء- عائشه- مواظب باش که تو آن شخص نباشی) علما آنها را صحیح ندانسته‌اند و روایاتی ضعیف می‌باشند. از این رو رأی صحیح این است که عبور عائشه رضی‌الله‌عنها بر آب حوأب فاقد اثر سلبی می‌باشد که روایات جعلی ساخته و پرداخته‌اند و اثر زیادی بر روان عائشه نگذاشت به طوری که او به صورت جدی به این فکر برود که برگردد و کار ایجاد صلح در میان مسلمانان و تلاش برای استوارسازی گامهای آنان را رها نماید و نهایت چیزی که برای وی روی داد این بود که‌یک لحظه «ظن»- گمان- بازگشتن به ذهنش خطور کرد و خود وی هم در تعبیر از آن گفت: «**ما أظنني إلا راجعة**» (فکر می‌کنم که من بر می‌گردم) و این فقط یک ظن و گمان بود و وی فقط برای مدت اندکی درنگ ورزید و سپس بعد از اینکه زبیر گفت: چه بسا خداوند به وسیله او میان مسلمانان سازش و اصلاح ایجاد نماید، دوباره هدفش روشن و واضح گردید.[3] همیشه و همواره مسأله آب حوأب[4] و احادیث مذکور در مورد آن جولانگاه و مرتعی خوشگوار برای شیعه و کسانی دیگر جهت طعنه وارد کردن بر ام‌المؤمنین عائشه رضی‌الله‌عنها بوده است و در مسأله خروج وی برای خونخواهی عثمان رضی‌الله‌عنه به آن باور دارند و حتی کارشان به جایی رسیده که با ادعای مخالفت عائشه با نهی رسول خدا از وارد شدن بر آب حوأب، صفت مجتهد بودن را از عائشه رضی‌الله‌عنها نفی کرده‌اند. منابع تاریخی این ماجرا را ذکر کرده‌اند. طبری آن را طی یک روایت طولانی بیان داشته است که اسماعیل بن موسی

١- دور المرأة السياسي، ص٤٠٥.

٢- ذهبی می‌گوید: همه احادیثی که در آنها لفظ «یا حمیراء» آمده است صحیح نیستند.

٣- سیر أعلام النبلاء٢/١٦٧-١٦٨.

٤- از آبهای عرب در راه بصره و در نزدیکی آن و بر سر راه مکه به بصره.

فزاری راوی آن می‌باشد و ابن عدی در مورد این راوی می‌گوید: صفت غلو و تشیع او را مورد نکوهش قرار داده‌اند.[1] فزاری این خبر را از علی بن عابس أرزق روایت کرده که ابن حجر و نسائی وی را ضعیف دانسته‌اند.[2] علی بن عابس این روایت را از خطاب هجری روایت می‌کند که فردی ناشناس است[3] و این هجری مجهول آن را از فرد ناشناس دیگری به نام صفوان بن قبیعه أحمسی[4] و او آن را از شخصی ناشناس‌تر به نام عزنی صاحب الجمل روایت می‌کند که وی در واقع صاحب الجمل نیست، بلکه صاحب آن یعلی بن أمیه است.[5]

در متن این روایت و در انتهای روایت می‌توان بوی تشیع و رفض را احساس کرد، زیرا راوی بر زبان علی بن أبی طالب بیان می‌کند که برای بدست گرفتن خلافت مستحق‌تر از ابوبکر و عمر و عثمان است، حال آنکه روایات صحیح و ثابت خلاف این را بیان می‌کنند.[6] بر اساس مباحث سابق برای ما روشن می‌شود که‌این روایت صحیح نمی‌باشد.[7] روایات دیگری هم در باب این ماجرا وجود دارد که همه از جهت سند و متن باطل می‌باشند و هدف اصلی آنها طعنه زدن به بزرگان و فضلای صحابه و بیان این امر است که هدف آنان از خروج خود، محقق ساختن مطامع دنیوی شخصی چون دارایی و ریاست و غیره بوده است و اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند و اینکه آنان در این راه از برافروختن آتش فتنه و جنگ در میان مسلمانان هراس و پرهیزی نداشتند و هدف اصلی همه‌این روایات، دو صحابی بزرگوار، یعنی طلحه و زبیر می‌باشد.[8] نیز بافندگان این روایات قصد بیان و تأکید بر این امر را دارند که‌این دو صحابه بزرگوار جرأت زیر پا گذاشتن حرمتهای الهی را داشتند، چه در این روایات آنان برای ام المؤمنین عائشه قسم‌های سختی را ادا می‌کنند و می‌گویند که‌این آب حوأب نیست و علاوه بر این هفتاد نفر– و به روایتی پنجاه نفر– را آوردند تا بر صداقت

۱– دور المرأة السیاسی، ص۴۰۶.
۲– الکامل فی ضعفاء الرجال۱/۵۲۸؛ میزان الإعتدال۱/۴۱۳.
۳– تقریب التهذیب۱/۶۹۷.
۴– همان۲/۳۹۲؛ دور المرأة السیاسی، ص۴۰۰.
۵– میزان الإعتدال۳/۴۳۴؛ لسان المیزان۳/۲۲۵.
۶– أسد الغابة۵/۴۸۶؛ دور المرأة السیاسی، ص۴۰۰.
۷– دور المرأة السیاسی، ص۴۰۲.
۸– تاریخ طبری۵/۴۸۳.

سخن‌شان شهادت بدهند و این کار چنـان کـه مسـعودی شـیعه و رافضـی بـر آن افـراد افتـرا می‌بندد، اولین شهادت دروغ در اسلام است.[۱]

این روایات در تلاش برای این امر هستند تا نشـان دهنـد کـه طلحـه و زبیـر وام المـؤمنین عائشه رضی الله عنها نیت و قصد پاک و خالصی نداشتند و هدفشان یکی نبود و می‌خواهـد چنـین نشـان دهند که عائشه قلباً موافق طلحه بود و دوست داشت که وی خلیفه شود، زیـرا طلحـه هـم بـه مانند عائشه از بنی تیم بود. هم چنین در پی نشان دادن این امر می‌باشند که طلحه و زبیر هم با یکدیگر رقابتی داخلی داشتند و هر کدام از آنان مشـتاق ایـن بودنـد کـه خلافـت را بدسـت بگیرند. این روایات دارای ضعف‌های بسیار قوی می‌باشـند، چـه سـند برخـی از آنهـا منقطع است و در سند برخی دیگر افراد مجهولی وجود دارد که شناخته شده نمی‌باشند، یا اینکه هر دو عیب در آنها وجود دارد.[۲] بسیاری از نویسندگان و مؤرخان تحت تأثیر این روایـات قـرار گرفته‌اند و بر آنها تکیه کرده و در نشر آنها نقش داشته‌اند، حال آنکه‌این روایات بـی پایـه و اساس هستند، مانند کتاب «عبقریة علی» تألیف عقاد و کتاب «علی و بنوه» تألیف طه حسین و برخی دیگر از نویسندگان معاصر.[۳]

۵- اقدامات آنان در بصره

وقتی که طلحه و زبیر و همراهانشان به بصره رسیدند در کنار خریبه[۴] فـرود آمدنـد[۵] و از آنجا کسانی را نزد بزرگان و برگزیدگان قبائل فرسـتادند تـا از آنـان علیـه قـاتلان عثمـان رضی الله عنه کمک بگیرند. بسیاری از مسلمانان بصره و دیگر شهرها اجرای قصاص بر قاتلان عثمان رضی الله عنه را دوست داشتند، اما برخی از این افراد معتقد بودند که‌این کار در اختیارات خلیفه مـی‌باشـد و خروج برای انجام این امر بدون فرمان و اطاعت وی، معصیت است. لکن خروج این صـحابه بزرگواری که مژده بهشت به آنان داده شده بود و خروج اعضای شورای خلافت و خروج ام المؤمنین عائشه، همسر مورد علاقه رسول خدا و فقیه‌ترین زن اسـلام و درخواسـت شـرعی و

۱- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۸۳. سند آن ضعیف و منقطع است؛ أنساب الأشراف۲/۴۷. از همان طریق روایت شده است. این روایات با روایات صحیح و ثابت مخالفت دارند.

۲- مروج الذهب۲/۳٦۷.

۳- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۳۳.

٤- محلی در کنار بصره. نک: خطط البصرة ومنطقها العلمی (۱۱٤-۱۲۲).

٥- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۳۲.

روشن آنان که کسی از صحابه آن را انکار نمی‌کردند، برخی از مردم بصره- از قبائل مختلف- را واداشت که به آنان بپیوندند. زبیر شخصی را نزد أحنف بن قیس سعدی تمیمی فرستاد تا در مسأله خونخواهی عثمانی از او طلب یاری نماید. احنف از رؤسای تمیم بود و سخن وی در میان آنان رواج داشت و از او اطاعت می‌کردند. احنف خود در مورد سختی این موقعیت می‌گوید: مسأله‌ای بسیار سخت بر من عرضه شد که تا به حال چنین چیزی بر من عرضه نشده بود و گفتم: اینکه من این افراد را که ام المؤمنین و حواری رسول خدا- زبیر بن عوام- هم با آنان می‌باشند رها کنم، این کاری بسیار بد خواهد بود.[1] اما وی کناره گرفت و شش هزار نفر از قومش که از وی اطاعت می‌بردند کناره گرفتند، اما بسیاری از آنان از او سرپیچی کردند و مطیع طلحه و زبیر وام المؤمنین شدند.[2] زهری بیان کرده که عامه مردم بصره از آنان تبعیت کردند.[3] بدین ترتیب، افراد جدیدی به طلحه و زبیر رضی الله عنهما پیوستند تا در کاری که آنان قصد اجرای آن را داشتند به آنان کمک نمایند. عثمان بن حنیف به حد توان خود- والی علی در بصره- خواست امور را سر و سامان داده و اصلاح نماید، اما امور از کنترل وی خارج شد بطوری که‌یکی از آنان در مورد بصره گفت: بخشی از مردم شام در میان ما فرود آمده‌اند.[4] حتی معاویه بعدها تلاش کرد تا با کمک مردم بصره بر بصره استیلا یابد.

برخی از منابع غیر معتمد بیان کرده‌اند که عثمان بن حنیف به حکیم بن جبله اجازه داد تا وارد جنگ شود، اما چنین چیزی ثابت نشده و در منابع صحیح هم چنین مطلبی روایت نشده است.[5]

٦- کشته شدن حکیم بن جبله و اوباش همراه او

بعد از اینکه عائشه رضی الله عنها برای مردم بصره‌ای خطبه‌ای ایراد نمود حکیم بن جبله آمد و جنگ را شعله ور ساخت. یاران عائشه و طلحه و زبیر نیزه‌های خود را بالا بردند و نگهداشتند که جنگ نشود، اما حکیم و همراهان او دست‌بردار نشدند و هم چنان به جنگ با آنان ادامه دادند و طلحه و زبیر و عائشه فقط از خود دفاع کردند، اما حکیم هم‌چنان سواران خویش را

١- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص١٣٣.
٢- طبقات ابن سعد٥/٤٥٦.
٣- مصنف عبدالرزاق٥/٤٥٦. سند آن صحیح و به صورت مرسل از زهری روایت شده است.
٤- طبقات ابن سعد٦/٣٣٣.
٥- فتح الباری١٣/٢٦، خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص١٣٧.

تحریک می‌کرد و تشویق می‌نمود.[1] علیرغم این امر عائشه رضی الله عنها اصرار داشت که جنگ برپا نشود. پس به‌یاران خود دستور داد که به سمت چپ بروند و از جنگجویان دور شوند و مدتی در آنجا- قبرستان بنی مازن- بماندند- و آن مردم بر آنان تاختند- تا اینکه شب آنان را از هم جدا کرد.[2] وقتی که صبح فرا رسید حکیم بن جبله در حالی که ناسزا می‌گفت آمد و در دستش نیزه‌ای قرار داشت و به سوی عائشه و همراهان وی می‌رفت. حکیم در سر راه به هر مرد یا زنی که می‌رسید و آن فرد کار وی در ناسزاگویی به عائشه را مورد نکوهش قرار می‌داد، به قتل می‌رساند.[3] در این هنگام مردم عبدالقیس جز آنانی که گمنام بودند به خشم آمدند و گفتند: تو دیشب چنان کردی و امروز اکنون نیز کارت را از سر گرفتی؛ به خدا قسم می‌گذاریم تا خدا از تو قصاص بگیرد. سپس رفتند و او را ترک کردند. افرادی از پراکندگان قبائل که همراه حکیم به جنگ با عثمان رفته بودند و در محاصره وی شرکت داشتند به راه خود ادامه دادند. آنان می‌دانستند که دیگر در بصره جایی ندارند پس گرد حکیم جمع شدند و به‌یاران عائشه رسیدند و جنگ سختی را با هم انجام دادند.[4] منادی عائشه بر آنان بانگ می‌زد و آنان را دعوت می‌کرد که دست از جنگ بردارند، اما آنان نمی‌پذیرفتند[5] و عائشه می‌گفت: هیچکس را نکشید مگر آنکه با شما بجنگد. اما حکیم به دعوت منادی توجه نکرد و همچنین جنگ افروزی می‌کرد. در این هنگام و بعد از اینکه طبیعت این افراد جنگجو برای طلحه و زبیر روشن شد و دریافتند که آنان از چیزی پرهیز ندارند و هر حرمتی را زیر پا می‌گذارند و در افروختن آتش جنگ دارای هدفی می‌باشند، گفتند: حمد خدایی را که انتقام ما را از مردم بصره فراهم ساخت. خدایا، هیچ یک از آنان را باقی مگذار و از آنان قصاص بگیر و همه را بکش. سپس به جنگ آنان رفتند و می‌گفتند: هر کس که از جمله قاتلان عثمان نیست، از جنگ با ما کنار برود، زیرا ما فقط قصد جنگ با قاتلان عثمان را داریم و با کسی جنگ را آغاز نمی‌کنیم. سپس جنگ سختی را با هم انجام

۱- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۳۷-۱۳۸.

۲- تاریخ طبری۵/۴۹٤.

۳- همان۴۹۵.

٤- همان۴۹۹.

۵- همان.

دادند.[1] از میان قاتلان بصره‌ای عثمان‌ﷺ فقط یک نفر توانست فرار نماید. منادی طلحه و زبیر ندا می‌زدند: اگر در قبیله شما کسی هست که در جنگ مدینه و قتل عثمان دست داشته است او را نزد ما بیاورید.[2] گروهی از آن نادانان و اوباش- چنان که عائشه می‌گوید- در تاریکی شب به سراغ وی آمده بودند تا وی را بکشند و حتی تا آستانه خانه او هم رسیده بودند و فردی راهنما به همراه خود داشتند تا آنان را به سوی عائشه راهنمایی نماید، اما خداوند شر آنان را به وسیله گروهی که گرد خانه عائشه بودند دفع کرد و آسیاب جنگ بر آنان برگشت و مسلمانان دورشان را بگرفتند و آنان را کشتند.[3]

طلحه و زبیر ﷺ و همراهانشان توانستند بر بصره سیطره یابند و به غذا و کمک غذایی نیاز داشتند، زیرا هفته‌ها بر آنان سپری شده و آنان مهمان کسی نشده بودند. پس سپاه زبیر به دارالإماره بصره و سپس به بیت المال رفت تا ارزاق خود را از آنجا تهیه نمایند و عثمان بن حنیف را رها کردند و او به نزد علی رفت.[4]

بدین ترتیب طلحه و زبیر وام المؤمنین عائشه‌ﷺ بر بصره استیلا یافتند و تعداد زیادی از افرادی را که در هجوم بر مدینه دست داشتند که تعداد آنان را هفتاد نفر برآورد کرده‌اند و در رأس آنان حکیم بن جبله، رئیس شورشیان بصره حضور داشت و به جنگ و آتش افروزی علاقه زیادی داشت، به قتل رسانند. در این جنگ زبیر فرمانده بود و در این مورد با وی بیعت شد.[5]

۷- نامه‌های ام المؤمنین عائشه ﷺ به دیگر شهرها

عائشه ﷺ تمایل زیادی داشت تا حقیقت جنگی را که با اهل بصره روی داد برای مردم روشن گرداند. به همین دلیل برای مردم شام و کوفه و یمامه نامه نوشت. نیز نامه‌ای برای مردم مدینه نوشت تا در مورد کارهایی که انجام داده‌اند آنان را باخبر گرداند. از جمله چیزهایی که وی در نامه‌اش برای مردم نوشت این بود: آمده بودیم تا از جنگ جلوگیری کنیم و کتاب خدای عزوجل را بپابداریم و حدود خدا را در باره شریف و غیر شریف و کم و زیاد اجرا کنیم مگر آنکه خدا ما را از آن بازدارد. نیکان و نجیبان مردم بصره با ما بیعت

۱- همان.
۲- همان۵۰۱.
۳- همان۵۰۳.
٤- همان٤۹۳؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۳۸.
٥- أنساب الأشراف۹۳/۲. سند آن حسن است؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۳۹.

کردند و اشرار و اوباش به مخالفت ما برخاستند و دست به اسلحه بردنـد و از جملـه سـخنانی که به ما گفتند، این بود که ام المرمنین را به گروگان می‌گیریم به این سـبب کـه آنـان را بـه سوی حق خوانده و ترغیب کرده بود. خدای عزوجل روش مسلمانان را مکرر به آنان وانمود و چون حجت و دسـتاویزی نمانـد قـاتلان امیرالمـؤمنین عثمـان دلیـری نمودنـد، امـا از پـای درآمدند و جز حرقوص بن زهیر کسی از آنان جان بدر نبرد که اگر خدای سـبحان بخواهـد او را نیز گرفتار می‌کند. شما را به خدا شما نیز چنان کنید که ما کـرده‌ایـم کـه مـا و شـما در پیشگاه خدا معذور باشیم که تکلیف خویش را انجام داده‌ایم.[۱]

۸- اختلاف بین عثمان بن حنیف و سپاه عائشه و زبیر و طلحه ﷺ

طبری از ابومخنف از یوسف بن زید از سهل بن سعد روایت کرده که گفت: وقتی عثمان بن حنیف را گرفتند ابان بن عثمان بن عفـان را پـیش عائشـه فرسـتادند و نظـرش را در مـورد عثمان بن حنیف خواستند. عائشه گفت: او را بکشید. زنی به عائشه گفت: ای ام المؤمنین، ترا به خدا با عثمان که صحابه پیامبر خدا بوده چنین مکن. عائشه گفت: ابان را برگردانید. وقتـی که او برگرداندند، عائشه گفت: بگو: عثمان را نکشید، بلکـه حـبس کنیـد. ابـان گفـت: اگـر می‌دانستم که مرا برای این برگردانده‌اید بر نمی‌گشـتم. مجاشـع بـن مسـعود بـه آنـان گفـت: عثمان را بزنید و موی ریشش را بکنید. آنان چهل تازیانه بـه او زدنـد و مـوی ریـش و سـر و ابروان و مژه‌هایش را بکندند و او را در حبس کردند.[۲] در سند این روایت ابومخنـف وجـود دارد که او فردی شیعی و رافضی و متشدد است و از طریق صحیحی ثابت نشده که بتوان بـر آن اعتماد کرد و صحابه بزرگوار از انجام چنین کار قبیحی منزه می‌باشند. چیزی که می‌توان از روایت سیف فهمید این است که اوباش و اغتشاش‌گران این کار را بـر سـر وی آوردنـد و طلحه و زبیر این کار را زشت و بسیار بد دانستند و این خبر را به سمع عائشه رساندند و عائشه گفت: او را رها کنید تا هر جا که می‌خواهد برود.[۳] این روایت با تفصیلاتی که ابومخنف نقل کرده است تعارض دارد، زیرا در این روایت ذکر نشده که به قتل یا حبس کـردن یـا کنـدن موهـای صـورت وی امـر شـده باشـد. نـویری و ابـن کثیـر ایـن روایـت- روایـت سـیف- را

۱- تاریخ طبری۵/۵۰۱.
۲- همان۴۹۷.
۳- همان.

برگزیده‌اند.[۱] ذهبی بیان داشته که مجاشع بن مسعود قبل از ورود به خانه عثمان بن حنیف کشته شده بود.[۲] حتی اگر هم فرض شود که مجاشع بن مسعود به قتل نرسیده بود، رهبری و فرماندهی بدست وی نبود تا این فرمانها را صادر نماید.[۳]

هفتم: خروج امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب﵁ به کوفه

خروج امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب﵁ از مدینه مورد تأیید صحابه موجود در مدینه نبود. این موضوع وقتی روشن شد که علی﵁ تصمیم گرفت به شام برود تا با مردم آنجا دیدار کرده و ببیند معاویه چه نظری دارد و چکار می‌کند.[۴] علی معتقد بود که مدینه دیگر دارای آن عناصر لازمی‌که برخی دیگر از شهرها در آن مرحله زمانی داشتند، نمی‌باشد و گفت: مردان بزرگ عرب و داراییها در عراق هستند.[۵] وقتی که ابوایوب انصاری از این تمایل خلیفه اطلاع پیدا کرد به وی گفت: ای امیر مؤمنان، کاش شما در این شهر اقامت می‌کردید، زیرا پناهگاهی استوار و محل هجرت رسول خدا است و مزار و منبر ایشان و خمیر مایه اصلی اسلام در آن قرار دارد. پس اگر اعراب از شما اطاعت بردند شما هم در این شهر به مانند افراد قبلی خواهید بود و اگر قومی بر شما شوريد آنان را با دشمنانشان دفع خواهی کرد، اما اگر اکنون چاره‌ای جز رفتن ندارید، بروید، شما معذور هستید. خلیفه نظر وی را پذیرفت و تصمیم به اقامت در مدینه گرفت و عمال خود را به شهرها فرستاد.[۶] اما حوادث سیاسی جدید و زیادی روی داد که خلیفه را وادار به ترک مدینه کرد و علی تصمیم گرفت به کوفه برود تا به مردم شام نزدیک باشد.[۷] هنگامی‌که علی داشت برای رفتن به کوفه آماده می‌شد به وی خبر رسید که عائشه و طلحه و زبیر به بصره رفته‌اند.[۸] پس مردم مدینه را تشویق کرد تا به وی کمک کنند. چون برخی از اوباش در سپاه علی حضور داشتند، و نیز به خاطر روش برخورد و تعامل با آنان، برخی از مردم مدینه در همراه شدن با علی درنگ ورزیدند، زیرا بسیاری از

۱- نهاية الإرب۳۸/۲۰؛ البداية و النهاية۲۳۳/۷.

۲- تاريخ الإسلام، مرويات أبی مخنف فی تاريخ الطبری، ص۳۵۹.

۳- مرويات أبي مخنف في تاريخ الطبری، ص۲۵۹.

٤- الثقات، ابن حبان۲۸۳/۲؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص١٦١.

٥- همانجاها.

٦- همانجاها.

۷- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص۱۸۳.

۸- تاريخ طبری۵۰۷/۵.

مردم مدینه معتقد بودند که فتنه هم چنان پابرجاست و لازم است تا وقتی که امور آشکار می‌شوند تأمل و غور شود و می‌گفتند: خیر، به خدا قسم ما نمی‌دانیم چکار کنیم، زیرا این موضوع برای ما مشتبه است و ما تا وقتی که موضوع برایمان روشن و آشکار شود در مدینه می‌مانیم. طبری روایت کرده که علی با همان آرایشی که برای حرکت به سوی شام به سپاه خود داده بود از مدینه بیرون رفت و جمعی از کوفیان و بصریان نیز سبکبار با وی روان شدند که همه هفتصد کس بودند.[۱] در مورد اینکه تعداد زیادی از مردم مدینه از همراهی با علی و اجابت دعوت او درنگ ورزیدند، ادله زیادی وجود دارد، از جمله: خطبه‌های زیادی از علی بن أبی طالب که وی در آنها از این امر شکایت کرده است؛[۲] پدیده گوشه‌گیری بسیاری از صحابه بعد از کشته شدن عثمانﷺ که امری واضح و روشن است؛ همچنین تعدادی از صحابه‌ای که در نبرد بدر حضور داشتند، بعد از کشته شدن عثمان در خانه‌های خود ماندند و تا هنگام وفات از آنها خارج نشدند.[۳] ابوحمید ساعدی انصاری- از صحابه حاضر در نبرد بدر- در مورد حزن و اندوه خود به خاطر کشته شدن عثمان بن عفان می‌گوید: پروردگارا، من در پیشگاه تو تعهد می‌دهم که تا وقتی که با تو ملاقات می‌کنم، نخندم.[۴] آنان معتقد بودند که خارج شدن از مدینه در آن مرحله از تاریخ، آنان را به سوی لغزش و افتادن در فتنه‌ای سوق می‌دهد که از عواقب آن در هراس هستند[۵] و می‌ترسند سلامت گذشته آنان و ثواب جهاد آنان در کنار رسول خدا در معرض خطر قرار گیرد.[۶]

آنچه ذکر شد به‌این معنی نیست که کسی از صحابه خلیفه را همراهی نکرد، بلکه برخی از آنان همراه وی شدند، اما تعدادشان زیاد نبود. شعبی می‌گوید: غیر از علی، عمار، طلحه و زبیر کسی از صحابه رسول خدا در جنگ جمل حضور نداشتند. اگر کسی نفر دیگری را ذکر کند پس من دروغگو هستم.[۷] در روایت دیگری آمده است: اگر کسی به شما گفت که از صحابه حاضر در نبرد بدر بیشتر از چهار نفر شرکت داشته‌اند، او را تکذیب کن. علی و

۱- همان ٤٨١.

۲- الطبقات۳/۲۳۷؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص١٦٣.

۳- البدایة و النهایة به نقل از الأنصار فی العصر الراشدی، ص١٦٤.

٤- تاریخ الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین.

٥- الأنصار فی العصر الراشدی، ص١٦٤.

٦- همان.

٧- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص١٦؛ مصنف ابن أبی شیبة٨/٧١٠.

عمار در یک طرف جنگ و طلحه و زبیر در طرف دیگر قرار داشتند.[1] در روایت دیگری آمده است: غیر از شش نفر از افراد حاضر در نبرد بدر کس دیگری همراه علی به بصره نرفت.[2]

پس روشن شد که منظور روایات سابق، آن دسته از صحابه است که در نبرد بدر حضور داشته‌اند. در هر حال تعداداندکی از انصار در فتنه مشارکت داشتند.

ابن سیرین و شعبی می‌گویند: وقتی که فتنه در مدینه روی داد، اصحاب رسول خدا بیشتر از ده هزار نفر بودند در حالی که کمتر از بیست نفر در آن شرکت نمودند. پس جنگ علی و طلحه و زبیر و صفین فتنه نامیده شد.[3]

بنابراین، از مباحث سابق روشن می‌شود که تعداد صحابه‌ای که همراه علی عازم بصره شدند بسیار کم بود و نمی‌توان به صورت یقینی بیان داشت که آنان در جنگ جمل مشارکت داشته‌اند. به علت سختی این ماجرا و کثرت وقائع آن، منابع تاریخی به مشارکت‌های صحابه‌یا شهدا و یا افراد زخمی‌اشاره نکرده‌اند[4] و تنها یکی از روایات می‌گوید: جمعی از کوفیان و بصریان نیز سبکبار با وی روان شدند که همه هفتصد کس بودند.[5] چیزی که از این روایت بدست می‌آید این است که به واقعیت آن مرحله نزدیک‌تر بوده و با مسیر حرکت حوادث انسجام بیشتری دارد. هم چنین به‌این دلیل که مردم مدینه دو دسته شده بودند و برخی میل به عزلت داشتند و برخی از مشارکت در وقائع درنگ می‌ورزیدند.[6]

۱- نصیحت عبدالله بن سلام به امیر مؤمنان علی بن أبی طالب رضی الله عنه

عبدالله بن سلام رضی الله عنه صحابی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواست علی بن أبی طالب رضی الله عنه را از تصمیمش مبنی بر خروج منصرف سازد. به همین دلیل وقتی که علی برای رفتن آماده شده بود نزد وی آمد و ترس خود در مورد رفتن وی به عراق را بیان کرد و گفت: من می‌ترسم که نوک شمشیر به تو اصابت کند- یعنی تو کشته شوی- هم چنین به وی گفت که اگر منبر رسول خدا را

۱- العثمانیة، جاحظ، ص۱۷۵؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱٦٥.
۲- الخلافة الراشدة من تاریخ ابن‌کثیر، کنعان، ص۳٥٦.
۳- همان.
٤- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱٦٥.
٥- تاریخ طبری٥/٤۸۱.
٦- الإنصاف فیما وقع فی تاریخ العصر الراشدی من الخلاف، ص۳۸۸.

ترک نماید دیگر آن را هرگز نخواهد دید. علی این چیزها را از رسول خدا شنیده بود، پس در جواب وی گفت: به خدا سوگند رسول خدا این چیزها را به من گفته‌اند. افرادی از اهالی کوفه و بصره که با علی بودند چنان جرأت یافته بودند که به علی گفتند: بگذارید او را بکشیم. وضعیت چنان شده بود که قتل مسلمانانی که در سر راه آنان قرار می‌گرفتند، یا اگر از قول یا عمل کسی در مورد جان خود احساس خطر می‌کردند، برای آنان امر آسانی شده و در مورد آن اشکالی مشاهده نمی‌کردند. این سخن و تهاجم آنان بر این دلالت دارد که ورع و تقوایی نداشتند و صحابه بزرگوار را در آن جایگاه شایسته‌ای قرار نمی‌دادند که رسول خدا به مردم بعد از آنان دستور داده بود تا آنان را در آن جایگاه‌های شایسته قرار دهند. اما علی بن أبی طالب آنان را نهی کرد و گفت: عبدالله بن سلام مرد صالحی است.[1]

۲- نصیحت حسن بن علی رضی الله عنهما به پدرش

امیرالمؤمنین از مدینه خارج شد و هنگامی که به ربذه[2] رسید، همراه با افراد خود در آنجا اردو زد و تعدادی از مسلمانان که تعدادشان به دویست نفر می‌رسید نزد وی آمدند.[3] در ربذه پسرش حسن در حالی که گریه می‌کرد و خوف و ناراحتیش نسبت به اختلاف و پراکندگی و تفرقه‌ای که دچار مسلمانان شده بود، آشکار بود نزد وی آمد و به پدرش گفت: به تو چیزی گفتم اما تو آن را نشنیده گرفتی، فردا دچار بلایی می‌شوی و کسی تو را یاری نمی‌کند. علی گفت: پیوسته مانند زن ناله می‌کنی، چه گفتی که من انجام ندادم؟ حسن گفت: وقتی عثمان را محاصره کردند به تو گفتم از مدینه بیرون شو تا وقتی که او را می‌کشند آنجا نباشی. پس از آن، روزی که او کشته شد به تو گفتم بیعت نکن تا فرستادگان ولایات و قبائل بیایند و بیعت هر شهر نزد تو بیاید. پس از آن وقتی که این دو مرد چنان کردند گفتم در خانه ات بنشین تا توافق کنند و اگر فسادی شد بدست دیگری باشد، اما به من گوش ندادی. علی گفت: پسرم، اینکه گفتی چرا وقتی عثمان را محاصره کردند از مدینه خارج نشدی، به خدا ما را نیز چون او محاصره کرده‌بودند. اینکه گفتی بیعت نمی‌کردی تا بیعت شهرها بیاید، کار بدست مردم مدینه بود و نخواستم کار تباه شود. آنچه درباره خروج

۱- مسند أبی یعلی ۱/۳۸۱. محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

۲- در فاصله ۲۰٤km شرق مدینه.

۳- أنساب الأشراف ۲/٤٥؛ خلافة علی بن أبی طالب، ص۱٤۳.

طلحه و زبیر گفتی، این برای مسلمانان وهن و ضعف بود. بـه خـدا قسـم از وقتـی کـه خلیفـه شده‌ام پیوسته بر من چیره بوده‌اند و اختیار نداشتم و چنان که باید تسلط نداشتم. اینکه گفتـی در خانه می‌نشستم، با تکلیـف خـود و بـا کسـانی کـه پـیش مـن مـی‌آمدنـد چـه مـی‌کـردم؟ می‌خواستی مثل کفتار باشم که محاصره‌اش کنند و بگویند: نیست، نیسـت، اینجـا نیسـت، تـا پاهایش را ببندند و بیرون بکشند. اگر در تکالیف خلافت که بر عهده من مـی‌باشـد، ننگـرم، پس چه کسی در آن بنگرد؟ پسرم، پس دست از سرم بردار.[1]

امیر المؤمنین در مورد این قضیه تصمیم قاطع و روشنی گرفته بود و کسی نمی‌توانست او را از تصمیمش برگرداند. وی محمد بن أبوبکر صدیق و محمد بن جعفر را از ربذه بـه بصـره فرستاد تا مردم بصره را به کمک فراخواند. اما این دو در مأموریت خود موفـق نبودنـد، زیـرا ابوموسی اشعری فرماندار علی در کوفه مردم را بازداشت و از خروج و جنـگ در فتنـه نهـی کرد و هشدار رسول خدا در مورد حضور در فتنه را برای آنان بیـان کـرد.[2] بعـد از آن، علـی هاشم بن عتبهٔ بن أبی وقاص را فرستاد، امـا او هـم بـه خـاطر تـأثیری کـه ابوموسـی بـر مـردم گذاشته بود، دست خالی برگشت.[3]

۳- فراخواندن مردم کوفه از ذی قار[4] توسط علی بن أبی طالب رضی الله عنه

علی سپاه خود را به ذی قار برد و بعد از گذشت هشت روز از خروج خود از مدینه، همراه با قریب نهصد نفر در آنجا اردو زد.[5] وی این بار عبدالله بن عباس را به کوفه فرستاد، امـا مـردم وی را معطل گذاشتند و با او نیامدند. سپس علی عمار بن یاسر و فرزندش حسن را فرسـتاد و ابوموسی را از سمت خود عزل کرد و قرظهٔ بن کعـب را بـه جـای او منصـوب کـرد.[6] قعقـاع نقش زیادی در قانع ساختن مردم کوفه داشت، چه در میان آن به سخن ایسـتاد و گفـت: مـن خیرخواه و دلسوز شمایم و می‌خواهم راه صواب را گیرید و سخنی درست با شما می‌گـویم. گفتار درست این است که ناچار باید زمامداری وجود داشته باشد که کـار مـردم را بـه نظـام آورد و حق را از ظالم بگیـرد و مظلـوم را نیـرو دهـد. اینـک علـی زمامـدار اسـت و دعـوت

۱- تاریخ طبری۵/٤٨٢.
۲- تاریخ طبری۵/٥١٤؛ مصنف ابن أبی شیبة١٥/١٢. سند آن حسن است.
۳- خلافة علی بن أبی طالب، ص١٤٤؛ سیر أعلام النبلاء٣/٤٨٦.
٤- آبی متعلق به بکر بن وائل در نزدیکی کوفه. معجم البلدان٤/٣٩٣.
٥- تاریخ طبری٥/٥١٩-٥٢١.
٦- فتح الباری١٣/٥٣؛ التاریخ الصغیر١/١٠٩.

منصفانه می‌کند و بـه صـلح دعـوت مـی‌نمایـد. حرکـت کنیـد و کـار را از نزدیـک ببینیـد و بشنوید.[1] حسن بن علی تأثیر روشنی در این امر داشت، چه در میان مـردم بـه سـخن ایسـتاد و گفت: ای مردم، به ندای امیر خویش پاسخ بگوییـد و سـوی برادرانتـان حرکـت کنیـد. بایـد کسانی برای این کار روان شوند. به خدا اگر خردمندان به آن اقدام کننـد بـرای حـال و بعـد بهتر است. دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری مشـترک کمـک کنیـد.[2] بسـیاری از مردم کوفه دعوت آنان را قبول کردند و مابین شش تا هفت هزار نفر از آنان همـراه عمـار و حسن به نزد علی رفتند و سپس دو هزار نفر از مردم بصره هم به آنان پیوستند و سپس عده‌ای دیگر از قبائل مختلف نزد آنان آمدند و بدین ترتیب تعداد افـراد سـپاه وی در هنگـام وقـوع جنگ قریب دوازده هزار نفر شد.[3] وقتی که مردم کوفه نزد علی رسیدند علی به آنان گفـت: ای مردم کوفه، شما شوکت عجمان و شاهانشان را ببردید و جماعتهایشان را پراکنده کردیـد و میراث آنان به شما رسید و شما ناحیه خویش را ثروتمند ساختید و مردم را علیه دشمنانشان یاری دادید. دعوتتان کرده ام تا همراه ما برادران بصره‌ای را ببینیـد، اگـر بازآمدنـد و دسـت برداشتند این همان است که ما می‌خواهیم و اگر اصرار ورزیدنـد مـدارا مـی‌کنـیم و از آنـان کناره می‌گیریم تا تجاوز آغاز کنند و کاری را که موجـب اصـلاح باشـد بـر تبـاهی مـرجح می‌داریم. إن شاء الله که نیرویی جز به کمک خدا وجود ندارد.[4]

٤- اختلاف نظر موجب ابطال دوستی نمی‌شود

این سخن بر وضعیت صحابه در ماجرای فتنه منطبق می‌باشد، زیرا آنان با وجود اختلاف نظر، کسی از آنان نسبت به برادران خود کینه‌ای نداشت، مانند این ماجرایی که در کوفه روی داد که بخاری آن را از أبووائل نقل کرده که گفت: وقتی که علی عمار را نزد مردم کوفه فرستاد تا آنان را برای کمک فراخواند، ابوموسی اشعری و أبومسعود عقبة بن عمرو انصاری نزد وی رفتند و گفتند: از زمانی که اسلام آورده‌ای کاری را انجام نداده‌ای که نزد ما ناخوشایندتر از تعجیل و سعی تو در این موضوع باشد. عمار گفت: من هم از زمانی که شما اسلام آورده‌اید

١- تاریخ طبری٥/٥١٦.

٢- همان.

٣- مصـنف عبـدالرزاق٥/٤٥٦-٤٥٧. سـند آن تـا زهـری صـحیح و مرسـل اسـت؛ خلافـة علـی بـن أبـی طالـب، ص١٤٦. عبدالحمید علی می‌گوید: سند آن حسن لغیره است.

٤- تاریخ طبری٥/٥١٩.

کاری را از شما ندیده‌ام که نزد من ناخوشایندتر از تأخیر شما در این قضیه باشد. در روایت دیگری آمده است: ابومسعود- که فردی توانگر بود- به غلامش گفت: ای غلام، دو حله بیاور و یکی را به عمار و دیگری را به ابوموسی بده و گفت: آن را بپوشید و با آن به نماز جمعه بروید.[1] در این ماجرا مشاهده می‌شود که ابومسعود و عمار همدیگر را خطاکار می‌دانند، اما با این وجود ابومسعود حله‌ای را به عمار می‌دهد تا آن را بپوشد و با آن در نماز جمعه حاضر شود، زیرا در آن هنگام عمار لباس سفر بر تن داشت و حالت پوشش وی حالت پوشش جنگی بود و ابومسعود دوست نداشت که عمار در آن لباس در نماز جمعه حاضر شود. این کار بر این دلالت دارد که آن دو با هم نهایت دوستی را داشتند، کار یکدیگر در فتنه را عیب و خطا می‌دانستند، زیرا عمار معتقد بود که تأخیر ابوموسی و ابومسعود در تأیید و کمک به علی خطا است و ابوموسی و ابومسعود معتقد بودند که شتاب و تعجیل عمار در تأیید علی عیب و خطا است، و هر دو در مورد کاری که می‌کردند برای خود دلایلی قانع‌کننده داشتند، چه ابومسعود و ابوموسی معتقد بودند که به دلیل وجود احادیثی در مورد ترک جنگ در زمان فتنه و با توجه به وعیدهایی که در مورد حمل سلاح علیه مسلمانان وجود دارد باید جنگ را رها کرد و عمار به مانند علی معتقد بود که با طغیانگران و پیمان‌شکنان جنگ شود و به‌این قول الهی تمسک جست که می‌فرماید: ﴿فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي﴾ (حجرات: ۹) و معتقد بود که وعید وارده در مورد جنگ را بر کسی حمل کرد که بر دیگری تعدی می‌نماید. هر دو گروه تمایلی به قتل یکدیگر نداشتند و هر دو از کوچک‌ترین اسباب برای جلوگیری از ایجاد جنگ قبل از وقوع آن و جلوگیری از گسترش یافتن آن بعد از وقوع بهره می‌بردند، زیرا هر دو جنگ با هم را دوست نداشتند.[2]

۵- سوالاتی در راه

الف- ابورفاعه بن رافع بن مالک عجلان انصاری وقتی که علی؛ قصد خروج از ربذه را کرد به وی گفت: ای امیر مؤمنان، چه می‌خواهی و ما را کجا می‌بری؟ علی گفت: آنچه که می‌خواهیم و قصد آن را داریم صلح است اگر از ما بپذیرند و دعوت ما را اجابت نمایند. گفت: اگر قبول نکردند چه؟ علی گفت: با عذرشان رهایشان می‌کنیم و حقشان را می‌دهیم و

۱- صحیح البخاری، کتاب: الفتن.

۲- المدینة النبویة فجر الإسلام و العصر الراشدی۲/۳۰٤.

صبر می‌کنیم. گفت: اگر راضی نشدند چه؟ علی گفت: تا با ما کاری نداشته باشند با آنان کاری نداریم. او گفت: اگر کاری داشتند چه؟ علی گفت: دفاع می‌کنیم. گفت: نیکو است. وی این سلسله از سوالات و جوابها را شنید و به آن راضی و خشنود شد و گفت: تو را به کردار خشنود می‌کنم چنان که به گفتار خشنودم کردی و این شعر را خواند:

دراکها دراکها قبل الفوت

و انفر بنا واسْمُ بنا نحو الصوت

لا وَأَلَتْ نفسي إن هبت الموت[1]

(دریاب دریاب، پیش از آنکه فرصت از دست برود. ما را به طرف این صدا ببر. جانم نماند اگر از مرگ بترسم).

ب- سوال عده‌ای از اهل کوفه و از جمله اعور بن بنان منقری. وقتی مردم کوفه نزد امیر المرمنین علی در ذی قار رسیدند عده‌ای از مردم کوفه از جمله أعور بن بنان منقری نزد وی رفتند. علی به وی گفت: اصلاح و ایجاد سازش و خاموش کردن جنگ دشمنی بر من لازم است تا که شاید خداوند به وسیله ما پراکندگی این امت را جمع نماید و جنگ را به پایان برساند، اگر دعوت ما را قبول کردند. أعور گفت: اگر قبول نکردند، چه؟ علی گفت: مادامی که کاری با ما نداشته باشند با آنان کاری نداریم. أعور گفت: اگر ما را رها نکردند چه؟ علی گفت: از خودمان دفاع می‌کنیم. أعور گفت: آیا به مانند آنچه از این موارد که علیه آنان می‌باشد برای آنان نیز خواهد بود؟ (یعنی چنین احکامی‌برای آنان نیز جایز می‌باشد؟) علی گفت: آری.[2]

ج- ابوسلامۀ دألانی از جمله کسانی بود که از او سوال کرد و به‌ایشان گفت: به نظر تو اگر این قوم که به خونخواهی برخاسته‌اند از این کار خدای عزوجل را منظور داشته باشند معذور خواهند بود؟ علی گفت: آری. ابوسلامه گفت: آیا تو نیز به خاطر تأخیری که در این کار انجام می‌دهی معذور هستی؟ علی گفت: آری، وقتی کاری نامشخص باشد باید ابتدا کاری را که به احتیاط نزدیک‌تر است و نفع شامل‌تری دارد انجام داد. ابوسلامه گفت: اگر فردا چاره‌ای جز جنگ وجود نداشت حال ما و حال آنان چگونه خواهد بود؟ علی گفت:

۱- تاریخ طبری۵/۵۱۰.

۲- البدایة و النهایة۷/۲۵۰؛ تاریخ طبری۵/۵۲۹.

امیدوارم که هر کس از ما و آنان با قلب پاک کشته می‌شود خداوند او را وارد بهشت گرداند.[۱]

د- مالک بن حبیب نیز از علی بن أبی طالب سوال کرد و گفت: اگر با این قوم رو در رو شدی چکار خواهی کرد؟ علی گفت: معلوم داشته‌ایم که صلاح دست نگه داشتن است، اگر با ما بیعت کردند چه بهتر، اما اگر جز جنگ راهی نبود در این صورت این شکافی است که به هم نخواهد آمد. مالک گفت: اگر از جنگ چاره‌ای نبود وضع کشتگان ما چگونه خواهد بود؟ علی گفت: هر که خدای عزوجل را مدنظر داشته است این کار برایش سودمند واقع شده و مایه نجات وی می‌شود.[۲]

هدف امیرالمؤمنین ایجاد صلح و خاموش کردن آتش فتنه بود و جنگ در دستور کار وی قرار نداشت، زیرا اگر جنگ روی می‌داد این دردی بود که درمان نداشت. کسی که در این جنگ از دو طرف به قتل می‌رسید در گرو نیتش بود، خواه در کنار امیرالمؤمنین می‌جنگید یا علیه ایشان. بدین ترتیب، علی بن أبی طالب بیان می‌دارد که مسلمانانی که بعد از شهادت عثمان در مورد این قضیه خروج کرده‌اند دنبال اصلاح و از بین بردن فتنه هستند و مجتهد می‌باشند و اجرشان به‌اندازه اخلاص آنان در نیت و پاکی قلبشان است.[۳]

هشتم: تلاشهایی برای برقراری صلح

قبل از اینکه علی‌ﷺ سپاه خود را به طرف بصره حرکت دهد چند روز را در ذی قار اقامت کرد. هدف وی از بین بردن فتنه و تفرقه با وسائل مسالمت‌آمیز و دور ساختن مسلمانان از شر جنگ و درگیری مسلحانه به قدر توان و وسع بود. طلحه و زبیر نیز چنین نیت و وضعیتی داشتند. تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین که از فتنه کناره گرفته بودند برای برقرای صلح تلاشهایی را انجام دادند، از جمله:

۱- عمران بن حصینﷺ

وی کسی را به میان مردم فرستاد تا عزم آنان بر جنگ و رویارویی را سست کند. سپس کسی را نزد بنی عدی- آنان تعداد زیادی بودند که به زبیر پیوسته بودند- فرستاد. فرستاده وی نزد آنان که در مسجد خود بودند آمد و به آنان گفت: عمران بن حصین صحابه رسول

۱- البدایة و النهایة۷/۲۵۰.

۲- تاریخ طبری۵/۵۲۹. در کتاب این ارجاع به‌اشتباه آمده بود اصلاح کردم.

۳- الإنصاف، د. حامد، ص۴۰۶.

خدا مرا نزد شما فرستاده است و شما را نصیحت می‌کند و به خدای یگانه سوگند می‌خورد که اگر برده‌ای حبشی و مجدع- بینی بریده- باشد و در بالای کوهها گوسفندانی را بچراند و تا دم مرگ بر همین وضعیت باشد نزد وی دوست داشتنی‌تر از این است که به سوی یکی از این دو گروه تیری پرتاب کند که به هدف بخورد یا به خطا برود. پس پدر و مادرم به فدایتان باشد دست نگه دارید. مردم در جواب وی گفتند: دست از سر ما بردار، به خدا قسم ما هرگز بازمانده رسول خدا- منظورام المؤمنین عائشه است- را به خاطر چیزی رها نمی‌کنیم.[1]

۲- کعب بن سور رحمه الله

وی یکی از بزرگان تابعین بود. او در این راه تلاش زیادی به خرج داد و چنان نقشی ایفا کرد که هر کسی قادر به ادای آن نبود. او همچنان به تلاش خود برای صلح ادامه داد تا اینکه چیزی که از آن بیم داشت روی داد و قربانی تلاشهای خود شد، زیرا وی در حالی که در میان دو صف قرار داشت و مردم را به داور قرار دادن قرآن و دست برداشتن از سلاح دعوت می‌کرد به قتل رسید.[2]

۳- قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه را برای انجام صلح نزد طلحه و زبیر رضی الله عنهما فرستاد و به وی گفت: نزد این دو مرد برو و آنان را به الفت و اتحاد دعوت کن و خطر تفرقه را به آنان بگو. قعقاع به بصره رفت و از عائشه شروع کرد و به وی گفت: مادر جان، برای چه سوی این ولایت آمده‌ای؟ عائشه گفت: پسرم، برای اصلاح میان مردم. پس قعقاع از وی خواست تا کسی را نزد طلحه و زبیر بفرستد تا آن دو حاضر شوند تا در حضور عائشه با آنان صحبت نماید.

۱- طبقات ابن سعد۴/۸۷؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱۴۸.

۲- طبقات ابن سعد۷/۹۲. وی از دو طریق که سند آن صحیح می‌باشد آن را روایت کرده است؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱۴۹.

*** گفتگوی قعقاع با طلحه و زبیرﭭ**

وقتی که آن دو حاضر شدند قعقاع در مورد سبب حضورشان از آنان سؤال کرد و آنان هم به مانند عائشه گفتند: برای اصلاح بین مردم. قعقاع به آن دو گفت: به من بگویید طریقه این اصلاح چیست؟ به خدا اگر آن را بدانیم همراه با شما به اصلاح دست زنیم و اگر ندانیم آن را انجام نمی‌دهیم. آن دو گفتند: کار قاتلان عثمان است که باید کشته شوند، زیرا اگر بدون قصاص رها شوند این ترک قرآن و تعطیل کردن احکام آن است و اگر از آنان قصاص گرفته شود این احیای قرآن و دستورات آن است. قعقاع گفت: در بصره ششصد نفر از قاتلان عثمان حضور داشتند که شما همه را جز حرقوص بن زهیر سعدی به قتل رساندید و چون او از دست شما فرار کرد نزد قومش از بنی سعد پناهنده شد و هنگامی که شما خواستید او را از آنان بگیرید و به قتل برسانید قومش شما را از این کار منع کرد و شش هزار نفر از مردم بنی سعد که از شما کناره گرفته بودند برای حمایت از او بپاخواستند و به مانند فرد واحدی در مقابل شما ایستادند. حال اگر شما حرقوص را ترک کنید و او را نکشید، در واقع شما چیزی را که خود می‌گویید و آن را از علی درخواست می‌کنید ترک کرده‌اید و اگر به خاطر دستیابی به حرقوص با علی بجنگید و آنان بر شما غلبه‌یابند و شما را شکست دهند در محذور قرار می‌گیرید و آنان را تقویت می‌کنید و گرفتار چیزی می‌شوید که خوشایند شما نیست. شما به خاطر اینکه حرقوص را مطالبه کردید ربیعه و مضر را به خشم آوردید، زیرا آنان برای کمک به بنی سعد برای جنگ با شما و رها کردنتان اجتماع کردند. این وضعیت که برای شما روی داد، برای علی هم روی داد، زیرا قاتلان عثمان در سپاه وی حضور داشتند.

راه حل پیشنهادی قعقاع

راه حل وی صبر و درنگ و حفظ آرامش بود. ام المؤمنین عائشهﭫ و همراهانش تحت تأثیر منطق قعقاع و استدلال مقبول وی قرار گرفتند وام المؤمنین به وی گفت: ای قعقاع، به نظر تو باید چکار کرد؟ قعقاع گفت: علاج این کار حفظ آرامش است و در گرفتن قصاص از قاتلان عثمان باید بردباری و تأمل کرد و چون اختلافات به پایان رسید و امت در مورد امیر المؤمنین علی به اتفاق نظر دست پیدا کرد وی برای گرفتن قصاص از قاتلان عثمان فراغت می‌یابد. اگر شما با علی بیعت کنید و با او هم نظر گردید این نشان خیر و آثار رحمت و توانایی بر گرفتن انتقام عثمان است، اما اگر از این کار ابا بورزید و به تکلیف گرایش یابید این نشان شر و از دست رفتن انتقام است. پس عافیت را مرجح دانید تا

از آن بهره‌مند شوید. کلید خیر باشید چنان که در ابتدا هم چنین بودید. به معرض بلیه مروید و ما را هم در معرض آن قرار ندهید که هم ما و هم شما را از پای درآورد. به خدا قسم این سخنان با شما می‌گویم و بیم آن دارم که کار سامان نیابد تا خدا این امت را که کارش آشفته و این حادثه بر آن فرود آمده به محنت افکند که‌این حادثه را نباید آسان گرفت که چون کارهای دیگر نیست و چنان نیست که یکی یکی را کشته باشد یا گروهی یکی را و یا قبیله‌ای قبیله‌ای را کشته باشند.

آنان به سخن قانع‌کننده و از سر صدق و اخلاص قعقاع قانع شدند و در مورد دعوت وی به صلح موافقت کردند و به وی گفتند: نکو گفتی و صواب آوردی، بازگرد، اگر علی بیاید و رأی او نیز همانند تو باشد این کار به اصلاح گراید. قعقاع که در مأموریت خود موفق شده بود به ذی قار، نزد علی برگشت و ماجرا را برای علی بیان کرد و علی از این موضوع خوشحال شد و مردم در نزدیکی صلح قرار گرفتند، عده‌ای ناخشنود و عده‌ای راضی.[1]

بشارتهای اتفاق نظر در میان دو گروه

وقتی که قعقاع برگشت و خبر را به علی داد علی دو نفر[2] را نزد عائشه و زبیر و همراهانشان فرستاد تا در مورد خبر قعقاع کسب اطمینان نماید. آن دو نزد علی برگشتند و گفتند که طلحه و زبیر گفته‌اند که قراردادی که با قعقاع بستیم پابرجاست، پس اینجا بیا. پس علی رفت و در میان آنان فرود آمد و افراد هر قبیله‌ای پهلوی قبیله خویش فرود آمدند، مضریان، نزد مضریان، افراد قبیله ربیعه نزد ربیعه و اهل یمن نزد اهالی یمن، و تردید نداشتند که صلح می‌شود. آنان پهلوی هم بودند و پیش هم می‌رفتند و جز صلح سخن و نیتی نداشتند.[3] امیرالمؤمنین علی وقتی که قصد رفتن کرد تصمیم مهم خود را اعلام کرد و گفت: بدانید که من فردا حرکت می‌کنم- یعنی به سوی بصره- شما نیز حرکت کنید، ولی هیچ یک از آنان که به نحوی بر ضد عثمان کمک کرده‌اند نیایند.[4]

۱- البداية و النهاية۷/۷۳۹؛ تاريخ طبری۵/۵۲۱.
۲- تاريخ طبری۵/۵۲۱.
۳- همان۵۳۹.
۴- همان۵۲۵.

نهم: برپایی جنگ

۱- نقش سبئیان در برپایی جنگ

در اردوگاه لشکر علی، تعدادی از آن طاغیان و خوارج که عثمانﷺ را به قتل رسانده بودند حضور داشتند که برخی از آنان بعینه معلوم نبودند و برخی دیگر مورد حمایت قبائل خود بودند و عده‌ای هم بودند که دلیلی در مورد اتهام آنان وجود نداشت و برخی دیگر منافق بودند و توانایی اظهار نفاق خود را نداشتند.[۱] پیروان ابن سبا جهت نجات یافتن خود از قصاص تمایل زیادی به برافروخته ساختن آتش فتنه و شعله‌ور ساختن آتش آن داشتند.[۲] وقتی مردم فرود آمدند و آرام گرفتند علی روان شد و طلحه و زبیر نیز روان شدند و به هم رسیدند و درباره مورد اختلاف با هم سخن گفتند و وقتی دریافتند که کار به تفرقه افتاده و نمی‌توان به جایی رسید کاری را بهتر از صلح و جلوگیری از جنگ ندانستند. بدین ترتیب- با چنین توافقی- از هم جدا شدند و علی به اردوگاه خود و طلحه و زبیر هم به اردوگاه خود بازگشتند. طلحه و زبیر پیش سران گروه خود فرستادند و علی نیز پیش سران قوم خود فرستاد، البته بجز آنهایی که عثمان را محاصره کرده بودند. آن شب به نیت صلح و عافیت گذشت و شکی در وقوع صلح نداشتند و برخی نزد برخی دیگر بوده و برخی نزد برخی دیگر می‌رفتند و جز صلح نیت و سخن دیگری نداشتند. اما کسانی که در ماجرای فتنه و قتل عثمان دست داشتند بدترین شب عمر خود را می‌گذراندند، زیرا در شرف مرگ قرار گرفته بودند. آنان آن شب را با هم به مشورت پرداختند. یکی از آنان- مالک اشتر- گفت: حال طلحه و زبیر را دانسته بودیم، اما حال علی را تا به امروز ندانسته بودیم. آنان این موضوع را وقتی فهمیدند که علی از مردم درخواست کرد که فردا حرکت کنند و کسی از افرادی که به نحوی در قتل عثمان دست داشته است با وی حرکت نکند. آن فرد همچنین گفت: به خدا رای مردم در مورد ما یکسان است و اگر با علی صلح کنند بر سر خون ماست.[۳] عبدالله بن سبأ- که در میان آنان بود و مورد مشورت قرار می‌گرفت- گفت: ای مردم، پیروزی شما در اختلاط با آنان است. پس با آنان مماشات کنید- یا با آنان مخلوط شوید- و چون فردا افراد به ملاقات آمدند میان آنان جنگ اندازید و فرصت تفکر به آنان ندهید تا کسی که با وی

۱- همان۵۲۶.

۲- همان۵۲۷؛ تحقیق مواقف الصحابة۲/۱۲۰.

۳- تاریخ طبری۵/۵۲۶.

هستید از صلح بازبماند و خدا علی و طلحه و زبیر و موافقان آنان را از کاری که شما خوش ندارید باز بدارد. آنان این رأی را پسندیدند و بر این قرار پراکنده شدند و سایر مردم از این ماجرا بی‌خبر بودند.[1] آنان مخفیانه در مورد این رأی با هم به توافق رسیدند و صبحدم بی‌آنکه همسایگان بدانند رفتند و پنهانی به کار پرداختند و مضریان نزد مضریان و ربیعیان سوی ربیعیان و یمنیان نزد یمنیان رفتند و سلاح در آنان نهادند. مردم بصره و دیگر افراد در برابر کسانی که به آنان حمله آورده بودند بپا خاستند. طلحه و زبیر با سران قوم مضر آمدند و عبدالرحمان بن حارث بن هشام را جهت آرایش دادن و فرماندهی سمت راست و عبدالرحمان بن عتاب بن أسید را جهت آرایش دادن و فرماندهی سمت چپ فرستادند و خود در مرکز سپاه ایستادند و گفتند: چه شده است؟ گفته شد: مردم کوفه شبانه بر ما حمله آوردند. پس طلحه و زبیر گفتند: می‌دانستیم که علی تا خون نریزد و حرمت نشکند دست بر نمی‌دارد و با ما صلح نمی‌کند. سپس با مردم بصره برگشتند. مردم بصره مهاجمان را بکوفتند و سوی اردوگاهشان راندند.[2] علی و اهل کوفه سر و صدا را شنیدند. سبئیون یکی را نزد علی نهاده بودند تا آنچه را که خود می‌خواهند به علی گزارش دهد و چون علی گفت: چه شده است؟ آن مرد گفت: ناگهان جمعی از مخالفان به ما شبیخون زدند و ما آنها را به عقب راندیم. علی به فرمانده سمت راست سپاه گفت: به سمت راست برو. به فرمانده سمت چپ گفت: سمت چپ برو. در این اثنا سبئیان پیوسته به تحریک جنگ می‌پرداختند.[3] گرچه‌این آغاز جنگ روی داد اما دو طرف هم چنان خویشتنداری می‌کردند تا اینکه واقعیت ماجرا روشن شود و علی و همراهانش بر این اتفاق داشتند که جنگ را آغاز ننمایند تا اینکه طلحه و زبیر جنگ را آغاز نمایند تا بدین ترتیب حجت را تمام کرده و حق جنگ داشته باشند. آنان با این وجود فراریان را نمی‌کشتند و زخمیها را خلاص نمی‌کردند اما سبئیان پیوسته به تحریک جنگ می‌پرداختند.[4] در جانب دیگر، طلحه که روی مرکب خود بود و مردم اطراف او را گرفته بودند می‌گفت: ای مردم، آیا ساکت می‌شوید؟ اما مردم به او توجه نمی‌کردند و ساکت نمی‌شدند و او فقط توانست بگوید: أف بر شما، أف بر شما، شما فقط به

۱- همان۵۲۷.
۲- تاریخ طبری۵/۵۴۱.
۳- همان.
۴- همان.

مانند پروانه‌های اطراف آتش- به معنی نادانی و سبکسری- و مگسان طمع هستید.[1] آیا پروانگان گرد آتش و مگسان طمع کسی غیر از این سبئیان می‌باشند؟! بلکه تلاشها برای انجام صلح تا آخرین لحظات نبرد ادامه می‌یابد.

از خلال این مباحث می‌توان تأثیر ابن سبا و پیروان سبئی او را در نبرد مشاهده کرد و می‌توان به روشنی- و به صورتی که جای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد تمایل زیاد صحابه به‌ایجاد صلح و متحد ساختن مردم مشاهده نمود. این همان سخن حقی است نصوص آن را ثابت می‌کنند و انسان در مورد آن احساس آرامش می‌کند.[2]

قبل از اینکه وارد بحث در مورد مراحل نبرد شویم لازم به ذکر است که‌اشاره کنیم تأثیر سبئیه در نبرد جمل تقریباً مورد اجماع علما است، خواه آنان را مفسدان یا اوباش دو طائفه و یا قاتلان عثمان یا سفیهان و کم خردان یا اوباشان نام برده و یا به صورت صریح آنان را سبئیه نام نهاده باشند.[3] حال در زیر به برخی از نصوصی که مؤید این امر می‌باشند اشاره می‌شود:

الف- در کتاب «أخبار البصرة» عمر بن شبهٔ آمده است کسانی که قتل عثمان به آنان منسوب شد ترسیدند که دو گروه در مورد قتل آنان با هم به توافق برسند. به همین دلیل میان آنان جنگ به راه‌انداختند و آن ماجراها روی داد.[4]

ب- امام طحاوی می‌گوید: فتنه جمل بدون اختیار علی و طلحه روی داد، بلکه مفسدان بدون اختیار افراد سابق آن را به راه‌انداختند.[5]

ج- قاضی ابوبکر باقلانی می‌گوید: صلح انجام شد و دو گروه با رضایت از هم جدا شدند. پس قاتلان عثمان ترسیدند که بر آنها سلطه‌یابند و آنان را احاطه نمایند. بنابراین با هم جمع شدند و به مشورت پرداختند و در مورد راه حل ماجرا با هم اختلاف نظر داشتند، اما بعد از مدتی بر این امر به اتفاق رسیدند که در میان دو گروه پراکنده شوند و هنگام سحر در میان دو اردوگاه جنگ را آغاز نمایند و با آنان اختلاط یابند و گروهی که در اردوگاه علی قرار دارند فریاد برآورند که گروه طلحه و زبیر به ما خیانت کردند و گروهی که در اردوگاه طلحه و زبیر هستند فریاد برآورند که علی به ما خیانت کرد. ماجرا به همان شکلی که آنان

۱- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۸۲.

۲- عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة فی صدر الإسلام، ص۱۹۲-۱۹۳.

۳- همان۱۹٤.

٤- فتح الباری۱۳/٥٦.

٥- شرح العقیدة الطحاویة، ص٥٤٦.

طرح‌ریزی کرده‌بودند روی داد و جنگ آغاز شد. پس هر یک از دو گروه مکروهی را که برای وی روی داده بود دفع می‌کرد و از ریخته شدن خون خود جلوگیری می‌نمود و وقوع این کار از دو گروه و دفاع آنان از خود، درست و طاعت خداوند می‌باشد. این رأی صحیح و مشهور می‌باشد و من هم با آن تمایل دارم و به آن قائل می‌باشم.[۱]

د- قاضی عبدالجبار معتزلی اقوال علما در مورد به توافق رسیدن علی، طلحه، زبیر و عائشه در مورد صلح و ترک جنگ و استقبال از گفتگو در مورد این امر را نقل کرده است و نیز نقل نموده که آن دسته از دشمنان عثمان که در میان اردوگاه بودند از این امر ناخشنود بودند و ترسیدند که دو گروه در مورد آنان فراغت یابند. به همین دلیل در باره آن واقعه- که امری معروف است- دست به چاره‌اندیشی زدند و آن وقایع- یعنی جنگ جمل- روی داد.[۲]

هـ- قاضی ابوبکر بن العربی می‌گوید: علی به بصره وارد شد. آنان به هم نزدیک شدند تا تدبیری بیندیشند. اما هوی و هوس پرستان آنان را رها نگذاشته و شروع به خونریزی کردند و در میان آنان جنگ برپا شد و غوغاء و هرج و مرج مستولی گشت. همه‌این مسائل به‌این خاطر بود که حجت و برهانی ارائه نگشته و آنچه پنهان بود آشکار نگردد و قاتلان عثمان نهان بمانند، زیرا شخصی واحد در لشکر می‌تواند تدبیر آن لشکر را فاسد کند، حال چه رسد به‌اینکه هزار نفر این کار را انجام بدهند![۳]

ابن حزم می‌گوید: دلیل این امر این است که آنان با هم اجتماع کردند و با هم به جنگ نپرداختند. وقتی که شب فرا رسید قاتلان عثمان دریافتند که حمله و تدبیر دو گروه علیه آنان خواهد بود. پس شبانه وارد اردوگاه طلحه و زبیر شدند و بر آنان حمله بردند و مردم دست به دفاع از خود زدند تا اینکه با اردوگاه علی در هم آمیختند و افراد اردوگاه علی هم به دفاع از خود پرداختند و هر دو گروه گمان می‌بردند- و در این شکی وجود ندارد- که گروه دیگر جنگ را آغاز کرده است و کار درهم آمیخت و مردم فقط قادر به دفاع از خود بودند و فاسقانی که عثمان را به قتل رسانده بودند و سبئیون دست از تحریک جنگ و برافروخته ساختن آن بر نمی‌داشتند. بنابراین دو گروه در هدف و مقصود خود مصیب هستند و از خود

۱- التمهید، ص۲۳۳.

۲- تثبیت دلائل النبوة، عبدالجبار همدانی، ص۲۹۹.

۳- العواصم من القواصم، ص۱۵۶-۱۵۷.

دفاع کرده‌اند. زبیر برگشت و جنگ را به حال خود وانهاد و تیری ناشناس به سوی طلحه که‌ایستاده بود و از حقیقت این اختلاط- یعنی اختلاط افراد- بی‌خبر بود آمد و به زخمی‌اصابت کرد که در روز جنگ احد و در حضور رسول خدا برداشته بود، و او برگشت و در جا از دنیا رفت. زبیر هم- بعد از اینکه از نبرد عقب نشست در وادی السباع در فاصله کمتر از یک روزی بصره کشته شد. آری، وضعیت چنین بود.[۱]

ذهبی می‌گوید: جنگ جمل را نادانان دو گروه برافروختند.[۲] نیز می‌گوید: دو گروه با هم صلح کردند و علی و طلحه قصد جنگ نداشتند و حتی آنان در مورد اتحاد سخن گفتند. اما اوباش دو گروه به هم تیراندازی کردند و بدین سان آتش جنگ روشن شد و مردم بر هم شوریدند.[۳] در کتاب «دول الإسلام» آمده است: جنگ را اوباش به راه‌انداختند و کار از دست علی و طلحه و زبیر خارج شد.[۴]

دکتر سلیمان بن حمد عودهٔ می‌گوید: بعد از این می‌توانیم بگوییم: چه مانعی وجود دارد که روایت طبری که تصریح به‌این امر دارد که سبئیه در ماجرای جنگ جمل نقش داشته‌اند این تعمیم را تفسیر نموده و آن مسمیاتی را که در منقولات این علما آمده است مشخص نماید؟ حتی اگر این گروه‌های اوباش ارتباط مستقیمی با سبئیه نداشته و اهدافشان به مانند اهداف آنان نباشد، چرا نتوان گفت که‌این امر زمینه را فراهم ساخت و ابن سبأ و پیروان سبئی او از آن بهره بردند، آنچنان که رسم در حرکتهای اغتشاشگرانه چنین است که از جانب مفسدان مورد بهره‌برداری واقع می‌شود؟![۵]

فراموش نکنیم که فتنه و فضاهای آن در شکل‌گیری این وقایع ایفای نقش کرد. امر مسلم اینکه مردم واقع شده در فتنه و آشوب چیزهایی را که دیگران به وضوح می‌بینند مشاهده نمی‌کنند و در مورد آن تأویلاتی را انجام داده و چیزهایی را می‌تراشند و می‌سازند که دیگران حقیقت آن را روشن و بدون نیاز به تحمل سختی می‌دانند. همچنین توده‌های زیادی که در این فتنه اجتماع کرده بودند برای اینکه بصیرت و تفکر را بر آنان ببندد کفایت می‌کرد.[۶] این امر بعیدی نیست، چه احنف بن قیس- یکی از کسانی که در ماجراهای جمل

۱- الفصل فی الملل و النحل٤/١٥٧-١٥٨.
۲- العبر١/٣٧؛ عبدالله بن سبأ، عودة، ص١٩٥.
۳- تاریخ الاسلام١/١٥؛ عبدالله بن سبأ، عودة، ص١٩٥.
٤- همانجاها.
٥- عبدالله بن سبأ، عودة، ص١٩٥.
٦- همان١٩٦.

حضور داشت- از خانه خارج می‌شود تا به علی بن أبی طالب کمک کند و در راه ابوبکره[1] به وی می‌رسد و به وی می گوید: ای أحنف، قصد کجا داری؟ گفت: می‌خواهم به پسر عموی رسول خدا یاری بدهم. ابوبکره گفت: ای أحنف، برگرد زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر مسلمانان با شمشیرهایشان رو در روی هم قرار بگیرند هم قاتل و هم مقتول در جهنم می‌باشند. پس گفتم- یا اینکه کسی گفت-: ای رسول خدا، وضعیت قاتل که روشن است اما چرا مقتول در جهنم می‌شود؟ فرمود: او قصد قتل طرف مقابل را داشت.[2]

جنگ در کنار علی﷜ حق و درست بود و کسانی که در کنار وی کشته شدند شهید هستند و دو اجر دارند. اما ابوبکره﷜ حدیثی را که در مورد غیر حالت علی وارد شده است حمل بر وضعیت علی نموده و این موضوع را از آن حدیث فهمیده بود اما فهم ایشان درست نبود. از این روایت می‌توان به گردنه‌ها و موانع متعددی که در جنگ با دیگران در سر راه علی ﷜ قرار داشت پی برد، از جمله مانند این فتاوایی که برخاسته از تقوا بود و بیشتر از فتاوایی تأثیر داشتند که به صورت درست ارائه شده بودند.[3] پس به‌این خاطر احنف همراه علی نشد و در جنگ جمل همراه هیچ یک از دو طرف نشد.[4]

زبیر ﷜ که‌یکی از ارکان اساسی این نبرد بود در مورد واقعیت این ماجرا می گوید: این همان فتنه‌ای است که در مورد آن سخن می گفتیم. غلام آزاد شده‌اش به وی گفت: آیا آن را فتنه می‌نامی‌و در آن جنگ می کنی؟! زبیر گفت: وای بر تو، می‌نگریم اما نمی‌بینیم، هیچ کاری نبود که جای پایم را در اثنای آن ندیده باشم، جز این کار که نمی‌دانم رو به جلو داریم یا رو به عقب.[5] طلحه﷜ نیز در اشاره به این امر می گوید: در حالی که ما علیه دیگران

۱- به نقل امام احمد: نفیع بن حارث بن‌کلده ثقفی. امام احمد این قول را به اکثر علما نسبت داده است. گفته شده است: وی نفیع بن مسروح می‌باشد و ابن سعد آن را به یقین پذیرفته است. قولی هم می‌گوید: نام وی مسروح بوده است و ابن اسحاق به صورت یقینی این را پذیرفته است. در هر حال وی به کنیه خود- یعنی ابوبکرة- مشهور می‌باشد. وی از فضلای صحابه و از مردم طائف بود. وی از فتنه روز جمل و صفین کناره گرفت. در مورد سبب مکنی شدن وی به این کنیه گفته‌اند: وی با یک بکرة- شتر جوان- خود را به قلعه طائف نزدیک کرد و به همین دلیل به آن مشهور شد. وی در سال۵۲ هـ در بصره وفات یافت.

۲- صحیح مسلم۲۲۱۳/٤.

۳- الأساس فی السنة و فقهها، السیرة النبویة ١٧١١/٤.

٤- شرح نووی بر صحیح مسلم١٨/١٠.

٥- تاریخ طبری٥٠٦/٥.

همدست بودیم هم اکنون تبدیل به دو کوه آهنین شده ایم که در جستجوی یکدیگریم.[1] در طرف دیگر نبرد هم یاران علی ﷺ بر فتنه بودن این ماجرا تأکید دارند و عمار ﷺ در کوفه در مورد خروج عائشه ﷺ می‌گوید: عائشه در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است، لکن شما به وسیله عائشه مورد ابتلا قرار گرفته‌اید.[2]

۲- مرحله نخست در جنگ جمل

سبئیون به تلاشهای خود در دو سپاه برای برپایی جنگ و هجوم بر گروه دیگر و فریفتن گروه مقابل با گروه دیگر و تشویق آنان بر جنگ افزودند و جنگ سخت و شدید جمل درگرفت. دلیل نامگذاری این جنگ به جمل این است که ام المؤمنین عائشه ﷺ در مرحله دوم نبرد سوار بر یک شتر در وسط میدان نبرد ایستاده بود. وی سوار بر آن شتری بود که یعلی بن أمیه آن را که از یمن خریده بود در مکه به وی داد. عائشه ﷺ سوار بر آن شتر از مکه به بصره آمد و در اثنای نبرد بر آن سوار شد. این جنگ در روز جمعه شانزدهم جمادی الثانی سال **۳۶ه** در منطقه «زابوقه» در نزدیکی بصره روی داد. علی از ماجرا آزرده و محزون شد و به منادی خود دستور داد تا بگوید: ای مردم، دست از جنگ بردارید. اما کسی صدای او را نشنید، زیرا همه مشغول به جنگ با طرف مقابل خود بودند.[3] جنگ جمل دو مرحله داشت. در مرحله اول آن طلحه و زبیر فرمانده سپاه بصره بودند و از طلوع فجر تا قبل از ظهر ادامه‌یافت.[4] علی و طلحه و زبیر در میان سپاه خود فریاد برآوردند: فراریان و زخمیان را نکشید و به سراغ کسانی که خارج از نبرد قرار دارند و آن را ترک کرده‌اند نروید.[5]

قبل از این جنگ زبیر به پسرش عبدالله وصیت کرده بود که بدهیش را بدهد و گفته بود: امروز کسانی که کشته می‌شوند یا ظالم هستند و یا مظلوم، و من فکر می‌کنم که امروز مظلومانه کشته می‌شوم و بزرگ‌ترین دغدغه‌ای که دارم بدهی است که در ذمه دارم.[6] در این اثنا مردی نزد زبیر آمد و به وی پیشنهاد قتل علی را داد، بدین صورت که وارد سپاه علی شود و سپس او را غافلگیر کرده و به قتل برساند- ترور کند- اما زبیر این پیشنهاد وی را به

۱- همان.

۲- همان۵۱۶. قسمت دوم سخن عمار در تاریخ طبری نبود نمی‌دانم آن را از کجا آورده است؟ (مترجم)

۳- همان۵٤۱.

٤- همان۵٤۱-۵٤۳؛ الخلفاء الراشدون، خالدی، ص۲٤۵.

۵- تاریخ طبری۵/۵٤۱.

٦- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۷۹؛ طبقات ابن سعد۳/۱۰۸. سند آن صحیح است.

شدت مورد انکار قرار داد و گفت: مؤمن مؤمن دیگر را ترور نمی‌کند، یا ایمان مانع ترور کسی می‌شود.[١] بنابراین، زبیر رضی الله عنه قصد کشتن علی رضی الله عنه یا هر شخص دیگری که در ماجرای قتل عثمان رضی الله عنه بی‌گناه بود، نداشت. امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه زبیر رضی الله عنه را فراخواند و با لطیف‌ترین عبارات و کوتاه‌ترین سخنان با وی سخن راند و این حدیث رسول خدا را به وی یادآور شد که در آن رسول خدا به زبیر فرمود: تو با علی می‌جنگی و در این جنگ نسبت به او ظلم روا می‌داری.[٢] این حدیث سند صحیحی ندارد.[٣] برخی دیگر از روایات سبب انصراف زبیر از جنگ را این می‌دانند که وی چون قبل از جنگ از وجود عمار بن یاسر در سپاه مقابل اطلاع یافت از جنگ منصرف شد، زیرا وی گرچه روایت «عمار توسط گروهی طغیانگر به قتل می‌رسد»[۴] را روایت نکرده بود اما شاید آن را به دلیل شهرتش از برخی از صحابه شنیده بود.[۵] برخی دیگر معتقدند که سبب برگشتن وی این بود که در مورد صحت موضعی که در این فتنه – چنان که خود آن را به‌این اسم می‌نامید- گرفته بود دچار شک شد.[۶] در روایت دیگری سبب انصراف وی این بیان شده که عبدالله بن عباس خویشاوندی نزدیک او با علی را به‌یادش آورد و به وی گفت: تو پسر صفیه دختر عبدالمطلب هستی و با شمشیر خود با علی بن أبی طالب بن عبدالمطلب می‌جنگی.[٧] پس زبیر از میدان نبرد خارج شد و ابن جرموز به او رسید و او را به قتل رساند[٨] که تفصیل این مطلب بعداً ذکر خواهد شد.

بنابراین زبیر رضی الله عنه در مورد هدف خود- یعنی اصلاح- هوشیار و آگاه بود، اما چون دید که سلاح جای اصلاح را گرفته است برگشت و نجنگید. اینکه ابن‌عباس به وی گفت: با شمشیر خود با علی بن أبی طالب می‌جنگی؟ در این سخن مفهوم آن حذف شده است و این مفهوم

١- مسند أحمد٣/١٩. احمد شاکر محقق کتاب می‌گوید: سند ان صحیح است.

٢- استشهاد عثمان ووقعة الجمل، ص٢٠١. مؤلف طرق مختلف حدیث را تخریج کرده و سپس آن را ضعیف دانسته است.

٣- المدینة النبویة فجر الإسلام٢/٣٢٤؛ المطالب العلیة، شماره٤٤٦٨.

٤- مسند أحمد١/٤٧-٤٩، ١١/٣٨. احمد شاکر محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

٥- خلافة علی بن أبی طالب، ص١٥٤.

٦- همان؛ تاریخ طبری٥/٥٠٦.

٧- طبقات ابن سعد٣/١١٠سند آن صحیح است؛ خلافة علی، ص١٥٥.

٨- طبقات ابن سعد٣/١١٠؛ تاریخ خلیفه، ص١٨٦.

این است: یا اینکه برای اصلاح و ایجاد اتحاد آمده‌ای؟[1] بعد از این سخن، زبیر برگشت و میدان را ترک نمود. شاید عوامل متعددی و تو در تویی در خروج زبیر از میدان نبرد دخیل بوده است. اما طلحه بن عبیدالله فرمانده دوم سپاه بصره در همان آغاز نبرد زخمی‌شد، چون تیری ناشناس به وی اصابت کرد و خون زیادی از بدن وی جاری شد. یارانش به وی گفتند: ای ابومحمد، تو زخمی هستی، پس برو و داخل خانه‌ها شو تا در آنجا مورد معالجه قرار بگیری. پس طلحه به غلام خود گفت: ای غلام، مرا ببر و جای مناسبی را برایم پیدا کن. او را به بصره برد و در خانه‌ای قرار داد تا معالجه شود، اما هم چنان از زخم وی خون جاری شد تا اینکه در اثر آن زخم در همان خانه از دنیا رفت و سپس در بصره دفن شد.[2] اما روایتی که در آن چنین اشاره آمده که طلحه و زبیر رضی الله عنهما مردم را به جنگ تشویق کرده‌اند و اینکه زبیر زمانی که شکست خوردن مردم بصره را دید میدان نبرد را خالی کرد و رفت، صحت ندارد[3]، زیرا این خبر با عدالت صحابه در تعارض است. نیز با روایاتی که بیانگر این امر می‌باشند که اصحاب جمل فقط برای اصلاح خارج شده بودند تعارض دارد. چگونه این عمل زبیر با هدف وی به هنگام خروج از مکه به بصره، یعنی اصلاح در بین مردم توافق و سازگاری دارد؟! و در عمل هم موضع زبیر تا آخرین لحظات، تلاش برای اصلاح بود و این چیزی است که حاکم نیشابوری از طریق أبوالأسود دؤلی روایت کرده و در آن آمده است که زبیر برای ایجاد صلح در میان مردم تلاش کرد، لکن جنگ درگرفت و کار مردم اختلاف یافت و زبیر به‌این خاطر رفت و جنگ را ترک کرد.[4] همچنین طلحه برای اصلاح آمده بود نه خونریزی. اما در مورد کشته شدن طلحه چنان که احنف بن قیس به آن تصریح کرده است در ابتدای نبرد روی داد.[5]

زبیر از میدان نبرد بیرون می‌رود و طلحه از دنیا می‌رود. با کشته شدن و زخمی‌شدن تعدادی از دو طرف مرحله اول نبرد به پایان می‌رسد. در این مرحله غلبه با سپاه علی بود. علی سیر نبرد را زیر نظر داشت و وقتی کشتگان و زخمیان دو طرف را می‌دید ناراحت و آزرده خاطر می‌شد. علی نزد پسرش حسن رفت و او را در آغوش گرفت و شروع به گریه کرد و

۱- المدينة النبوية فجر الإسلام۲/۲٤۸.

۲- البداية و النهاية ۷/۲٥۳.

۳- تاریخ طبری٥/٥٤۰.

٤- المستدرک۳/۳٦٦؛ استشهاد عثمان، ص۲۰۰.

٥- تاریخ خلیفه، ص۱۸٥؛ استشهاد عثمان، ص۲۰۲.

به او گفت: پسرم، ای کاش پدرت بیست سال قبل از این مرده بود. حسن گفت: پدر جان، من شما را از این امر نهی کردم. علی گفت: فکر نمی‌کردم تا این حد برسد. بعد از این دیگر زندگی چه فایده‌ای دارد؟ و بعد از این انتظار چه خیری را می‌توان داشت؟[1]

۳- مرحله دوم نبرد جمل

خبر جنگ به ام المؤمنین عائشه رضي الله عنها رسید، پس سوار بر شتر خود و در حالی که قبائل أزدی اطراف وی را گرفته بودند خارج شد. کعب بن سور همراه عائشه بود و عائشه قرآنی به وی داد تا مردم را به متوقف ساختن جنگ دعوت نماید.ام المؤمنین پیش رفت و همه امیدش این بود که مردم به خاطر جایگاهی که وی در قلب مردم دارد سخنش را بشنوند و مانع آنان شود و آتش این فتنه‌ای را که آغاز شده است خاموش گرداند.[2] کعب قرآن را با خود به همراه برد و پیشاپیش سپاه بصره به حرکت درآمد و سپاه علی را فریاد زد و گفت: ای مردم، من کعب بن سور قاضی بصره هستم، شما را به کتاب خدا و عمل به دستورات آن و صلح بر اساس آن دعوت می‌کنم. سبئیون که در پیشاپیش سپاه علی بودند ترسیدند که تلاش کعب به موفقیت برسد. به همین دلیل، همه به سوی او تیراندازی کردند و او را به شهادت رساندند و او در حالی که قرآن را در دست داشت از دنیا رفت.[3] تیرهای سبئیون به شتر و کجاوه عائشه اصابت کرد، به همین دلیل عائشه ندا زد و گفت: ای فرزندان من، خدا را در نظر داشته باشید، خدا را در نظر داشته باشید، خدا و روز قیامت را یادآور شوید و دست از جنگ بردارید. اما سبئیون جواب وی را نمی‌دادند و هم چنان اقدام به حمله به سپاه بصره می‌کردند و علی هم که پشت سر آنان قرار داشت آنان را به دست برداشتن از جنگ و عدم هجوم بر مردم بصره دستور می‌داد، اما سبئیون که در پیشانی سپاه بودند توجهی نمی‌کردند و فقط حمله و هجوم می‌بردند و می‌جنگیدند. وقتی که عائشه رضي الله عنها دید آنان به سخن وی توجه نمی‌کنند و کعب بن سور در مقابل او کشته شد، گفت: ای مردم، قاتلان عثمان و پیروان آنها را لعنت کنید. سپس عائشه شروع به دعا کردن علیه قاتلان عثمان و لعنت فرستادن بر آنان کرد. صدای مردم بصره در دعا علیه قاتلان عثمان و لعنت کردن آنان بلند شد و علی چون

۱- البداية والنهاية٧/٥٢١.

۲- مصنف عبدالرزاق٥/٤٥٦. سند آن به زهری می‌رسد و صحیح است.

۳- البداية و النهاية٧/٢٥٣.

این دعای بلند را از سپاه بصره شنید گفت: این چیست؟ به وی گفتند: عائشه علیه قاتلان عثمان دعا می‌کند و مردم هم با وی علیه آنان دعا می‌کنند. پس علی گفت: شما هم همراه من علیه قاتلان عثمان و پیروانشان دعا کنید و بر آنان لعنت بفرستید. پس صدای دعای سپاه علی در لعنت کردن و دعا علیه قاتلان عثمان بلند شد[1] و علی گفت: پروردگارا، قاتلان عثمان را در پستی و بلندی لعنت کن.[2] جنگ شدت یافت و شعله برکشید و مردم با نیزه به جان هم افتادند و چون نیزه‌هایشان شکسته شد شمشیر برکشیدند و با آنها با هم به زد و خورد پرداختند تا اینکه شمشیرهایشان شکسته شد.[3] مردم به همدیگر نزدیک شدند.[4] بعد از این سبئیون تلاش خود را متوجه پی کردن شتر عائشه و قتل او کردند. پس سپاه بصره فوراً برای حمایت از عائشه و شتر وی شتافتند و در مقابل شتر شروع به مقاومت کردند و هر کس افسار شتر را می‌گرفت کشته می‌شد، زیرا نبرد در مقابل شتر بسیار شدید و سخت بود و کجاوه عائشه به خاطر تیرهای زیادی که به آن اصابت کرده بود چنان شد که انگار یک جوجه تیغی است.[5] در اطراف شتر بسیاری از مسلمانان أزد و بنی ضبه و جوانان قریش بعد از اینکه شجاعت و دلاوری کم نظیری از خود نشان دادند کشته شدند.[6] عائشه رضی الله عنها دچار حیرت شدیدی شد و بسیار احساس حرج و گناه می‌کرد، زیرا وی قصد جنگ نداشت، لکن برغم میل وی جنگ روی داد و در وسط آشوبی قرار گرفته بود و مردم را با حرکت دست ندا می‌زد اما کسی به وی جواب نمی‌داد. هر کس افسار شتر عائشه را می‌گرفت کشته می‌شد. سپس محمد بن طلحه- سجاد- آمد و افسار شتر را گرفت و به عائشه گفت: مادر جان، چه دستور می‌دهید؟ عائشه گفت: دست از جنگ بردار. پس وی شمشیر خود را که برکشیده بود در نیام کرد و کشته شد.[7] هم چنین عبدالرحمان بن عتاب بن أسید که تلاش کرده بود مالک اشتر را به قتل برساند، گرچه خود نیز با وی کشته شود، کشته شود، زیرا وی مالک اشتر را بر زمین زد و هر دو نفر بر زمین افتادند و ابن عتاب به اطرافیانش گفت: من و مالک

۱- همان.

۲- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲٦۸. سند آن صحیح است؛ سنن سعید بن منصور۲/۲۳٦. سند آن صحیح است.

۳- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۵۸. راویان آن راویان روایات صحیح است.

٤- طبقات ابن سعد۵/۲. سند آن صحیح است.

۵- البدایة و النهایة۷/۲۵۳؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۹۰. سند آن حسن است.

٦- البدایة و النهایة۷/۲۵٤.

۷- نسب قریش، ص۲۸۱؛ التاریخ الصغیر، بخاری۱/۱۱۰. سند آن صحیح است.

را با هم بکشید،[۱] زیرا به دلیل نقش بارزی که مالك در تشویق مردم علیه عثمان ایفا کرد، عبدالرحمان کینه زیادی از او در دل داشت، اما چون اشتر در میان مردم به اسم «مالك» معروف نبود و أجلش فرا نرسیده بود مردم به وی حمله نکردند و اگر عبدالرحمان می‌گفت: من و اشتر را بکشید، مردم فوراً با شمشیرهایشان به وی حمله می‌آوردند.[۲] عبدالله بن زبیر هم جنگ کم‌نظیری را انجام داد و خود را در میان شمشیرها انداخت و وقتی او را از میان کشته شدگان بیرون آوردند- در حالی که کشته نشده بود- جای چهل و اندی ضربه شمشیر و نیزه بر بدن او بود که شدیدترین و آخرین آن ضربه اشتر بود، زیرا از روی خشم نسبت به عبدالله بن زبیر به‌این راضی نشد که در حالی که بر روی اسب نشسته است به او ضربه بزند، بلکه بر روی رکابهای اسب خود بلند شد و ضربه‌ای بر سر او وارد آورد و گمان نمود که وی را کشته است.[۳] تعداد زیادی از بنی عدی و بنی ضبه و أزد هم به قتل رسیدند. بنی ضبه در دفاع از ام المؤمنین فداکاری و جان نثاری و دلاوری زیادی از خود نشان دادند. یکی از سران آنان، یعنی عمر بن یثربی ضبی در رجزی که در این مورد بیان کرده است می‌گوید:

نحن بنی ضبة أصحاب جمل ننازل الموت إذا الموت نزل

الموت عندنا أحلى من العسل ننعى ابن عفان بأطراف الأسل[٤]

(ما بنی ضبه‌ایم و یاران «جمل» و چون مرگ بیاید با او در می‌آمیزیم. مرگ در نزد ما شیرین‌تر از عسل است و با دم شمشیر بر ابن عفان نوحه می‌کنیم).

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه با مهارت و تیزبینی نادری که در امور نظامی‌داشت دریافت که باقی ماندن شتر موجب استمرار جنگ و هلاك مردم می‌شود و مادام که ام المؤمنین در میدان نبرد باشد اصحاب جمل شکست نخورده و دست از جنگ بر نمی‌دارند. نیز باقی ماندن عائشه در میدان نبرد خطری برای جان وی بود، زیرا کجاوه‌ای که عائشه در آن قرار داشت به مانند جوجه تیغی پر از تیر شده بود.[٥] پس به چند نفر از افراد سپاه خود از جمله محمد بن أبوبکر برادر ام المؤمنین- و عبدالله بن بدیل دستور داد تا شتر را پی کنند- یعنی ساقهای شتر

۱- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۲۸؛ مرویات أبی مخنف، ص۲٦۸. سند آن صحیح است.

۲- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۵۹.

۳- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۲۸. ابن حجر در فتح الباری۱۳/۵۷-۵۸ سند آن را صحیح دانسته است.

٤- تاریخ خلیفة، ص۱۹۰. سند آن حسن است؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱۵۹.

٥- أنساب الأشراف، بلاذری۲/٤۳. سند آن متصل است.

را با شمشیر بزنند- و عائشه را از هودج خارج کنند.[1] آنان شتر را پی کردنـد و محمـد بـرادر عائشه عبدالله بن بدیل کجاوه را برداشتند و در مقابل علی گذاشتند و علی دستور داد تا او را به منزل عبدالله بن بدیل ببرند.[2] برداشت نظـامی‌علـی درسـت بـود، زیـرا همـین کـه سـبب یـا انگیزه‌ای که بصریان را وا می‌داشت تا با عشق و علاقه به سوی مرگ برونـد، برداشـته شـد و ام‌المؤمنین از میدان نبرد خارج شد، سپاه بصره عقب‌نشینی نمود. اگـر چنـین سیاسـتی اتخـاذ نمی‌شد جنگ تا زمانی که سپاه بصره، اصـحاب جمـل یـا سـپاه علـی بـه طـور کامـل از بـین می‌رفتند ادامه می‌یافت. وقتی که سپاه بصره عقب‌نشینی نمود، علی یا منادی او ندا در داد که فراریان را دنبال نکنند و زخمیان را نکشند و جز تجهیزات یا سلاحهایی که به میدان نبـرد یـا اردوگاه آورده شده است چیزی را به غنیمت نگیرند زیرا غیـر از ایـن نمـی‌تواننـد چیـزی را ببرند و آنان را از اینکه داخل خانه‌ها شوند نهی کرد. البته این نـدای وی بـه همـین جـا خـتم نشد، بلکه به کسانی از اهل بصره که با وی می‌جنگیدند گفت: اگر چیزی از وسایل خـود را در نزد افراد سپاه من دیدید می‌توانید آن را پس بگیرید. پس مردی نزد جماعتی از سپاه علی آمد که داشتند در دیگی که متعلق بـه او بـود گوشـت مـی‌پختنـد و او آن دیـگ را از آنـان گرفت و از روی خشم و عصبانیت نسبت به آنان محتویات دیگ را ریخت.[3]

٤- تعداد کشته شدگان

در این جنگ سخت تعداد زیـادی از دو طـرف بـه قتـل رسـیدند، امـا در مـورد تعـداد آنـان روایات مختلفی وجوددارد. مسعودی بیان کرده که‌این اختلاف در مورد تعـداد کشـتگان بـه تمایلات و خواسته‌های راویان آنها بر می‌گردد.[4]

قتاده بیان کرده که در این جنگ بیست هزار نفر کشته شدند.[5] روشـن اسـت کـه در ایـن آمار مبالغه زیادی شده است، زیرا تعداد هر دو سپاه رقمی‌در حول همین مقدار یا کمتر از آن بوده است. ابومخنف رافضی- بر اساس امیال خود- مبالغه زیادتری به خرج داده و بـه گمـان خود کار خوبی کرده است، اما نمی‌دانسته که کاری بسیار بد است و عنوان داشته که تنهـا از

۱- أعلام الحدیث، خطابی۳/۱٦۱۱.

۲- مصنف ابن أبی شیبة۱٥/۲۸٦-۲۸۷، سند آن بسیار خوب است؛ فتح الباری۱۳/٥۷.

۳- همانجاها.

٤- مروج الذهب۳/۳٦۷.

٥- همان.

سپاه بصره بیست هزار نفر کشته شد.[1] سیف ذکر کرده که در این جنگ ده هزار نفر کشته شدند که نصف آنان از یاران علی و نصف دیگر آن از یاران عائشه بودند. در روایت دیگری آمده است: پانزده هزار نفر کشته شدند که پنج هزار نفر آن از مردم کوفه و ده هزار نفر آن از مردم بصره بودند که نصف این مقدار در مرحله اول نبرد و نصف دیگر آن در مرحله دوم نبرد کشته شدند.[2] این دو روایت به دلیل وجود انقطاع و قوادحی دیگر در سند آنها ضعیف هستند. نیز در آمارهای ارائه شده مبالغه زیادی روی داده است. عمر بن شبهٔ روایت کرده که در این نبرد بیش از شش هزار نفر کشته شدند، اما سند این روایت ضعیف است.[3] یعقوبی پا را از همه‌اینها فراتر نهاده و اظهار داشته که در این جنگ سی و دو هزار نفر به قتل رسیدند.[4] به درستی که‌این آمارها مبالغه‌آمیز هستند. دلیل اعمال این مبالغه در آنها موارد زیر است:

الف- رغبت و اشتیاق دشمنان سبئی صحابه و پیروان این سبئیون به توسعه دادن به دائره اختلاف درمیان فرزندان امتی که قدر مشترک آنان عشق به صحابه و اقتدا به آنان بعد از رسول خدا می‌باشد.

ب- برخی از شعرا و جاهلان و افراد قبائل در بزرگ جلوه دادن این ماجرا ایفای نقش کردند تا این آمار با اشعاری که آنان درست کرده و به برخی از سران و سواران خود منسوب می‌کنند تناسب داشته باشد. علاوه بر این، قصه‌گویان قصه‌های شبانه و راویان اخباری نیز که از خلال وقائع و ماجراهای مهیج در پی کسب نظر مردم هستند در این امر نقش داشته‌اند.

ج- ایجاد اعتماد به نفس در میان پیروان اوباش و سبئیون برای اثبات موفقیت نقشه‌ها و تدابیر آنان.[5]

در مورد تعداد واقعی کشته شدگان این جنگ باید گفت که تعداد آنان بسیار زیاد نبوده است، به چند دلیل از جمله:

۱- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص١٨٦. سند آن مرسل است.

۲- تاریخ طبری٥/٥٤٢-٥٥٥.

۳- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص١٨٦. سند آن منقطع است و سند آن به قتاده حسن می‌باشد.

٤- مصنف ابن أبی شیبة٧/٥٤٦؛ فتح الباری١٣/٦٢.

٥- الإنصاف، ص٤٥٥.

الف- مدت جنگ بسیار کم بود، زیرا ابن أبی شیبه با سند صحیح روایت[1] کرده است که جنگ بعد از ظهر آغاز شد و چون آفتاب غروب کرد کسی از افرادی که در اطراف شتر دفاع می‌کردند باقی نماند.

ب- سبک و سیاق نبرد دفاعی بود و هر دو گروه فقط از خود دفاع می‌کردند.

ج- هر دو گروه در مورد جنگ احساس حرج می‌کردند، زیرا به حرمت زیاد خون مسلمان اطلاع داشتند.

د- در جنگ یرموک سه هزار نفر شهید شدند و در جنگ قادسیه هشت هزار و پانصد نفر شهید شدند، حال آنکه‌این جنگ سه روز ادامه یافت. پس اگر جنگ جمل را با این دو مقایسه کنیم پی خواهیم برد که تعداد کشته شدگان جنگ جمل زیاد نیست. علاوه بر این، آن دو جنگ از نوع جنگهای تعیین کننده در تاریخ امتها بودند و شدت جنگ جمل به پای شدت و سختی آن دو نمی‌رسید.

و- خلیفه بن خیاط لیستی از اسامی کسانی را که در جنگ جمل کشته شده‌اند ذکر کرده است که قریب به صد نفر می‌باشند.[2] پس اگر فرض کنیم که تعداد آنان دویست نفر بوده است و نه صد نفر، این بدان معنی است که کشته شدگان نبرد جمل بیشتر از دویست نفر نمی‌باشد. این رقمی‌است که دکتر خالد بن محمد غیث در رساله خود تحت عنوان «استشهاد عثمان و وقعة الجمل فی مرویات سیف بن عمر فی تاریخ الطبری، دراسة نقدیة» ترجیح داده است.[3]

۵- آیا صحت دارد که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است؟

بسیاری از روایات به‌این امر اشاره دارند که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است.[4] اما با بررسی این روایات به این نتیجه می‌رسیم که مروان در این امر دخالتی نداشته است و از این تهمت مبرا است، به دلایل زیر:

۱- مصنف ابن أبی شیبة۷/٥٤٦؛ فتح الباری۱۳/٦٢.

۲- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۸۷-۱۹۰.

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص۲۱٥.

٤- طبقات ابن سعد۳/۲۲۳؛ تاریخ المدینة٤/۱۱۷۰؛ تاریخ خلیفة، ص۱۸٥.

الف- ابن کثیر می‌گوید: گفته‌اند که کسی که‌این تیر را به سوی طلحه پرتاب کرد مروان بن حکم بوده است. نیز گفته‌اند: کسی دیگر این تیر را پرتاب کرده بود. من این قول را به واقعیت نزدیک می‌بینم، گرچه قول اول مشهورتر است. والله أعلم.[۱]

ب- ابن العربی می‌گوید: می‌گویند: مروان طلحه را به قتل رسانده است، چه کسی جز خداوند از این امر اطلاع دارد، حال آنکه کسی که روایت وی صحیح باشد آن را نقل نکرده است.[۲]

ج- محب الدین خطیب می‌گوید: این خبر وارده در مورد قتل طلحه به وسیله مروان به مانند یک بچه سر راهی است که پدر و مادر آن معلوم نیست.[۳]

د- سببی که بیان شده که مروان به خاطر آن طلحه را به قتل رسانده است باطل می‌باشد. این سبب مورد ادعا این است که مروان طلحه را متهم به این کرده بود که در قتل عثمان دست داشته است. این سبب ادعا شده صحیح نیست، زیرا از طریق صحیحی ثابت نشده که کسی از صحابه در ماجرای قتل عثمان دست داشته است.

هـ- مروان و طلحه در روز جنگ جمل در صف واحدی حضور داشتند و هر دو مردم را به اصلاح و سازش فرا می‌خواندند.[۴]

و- معاویه در زمان خلافت خود مروان را والی مکه و مدینه کرد. پس اگر این قضیه صحت می‌داشت معاویه او را والی مسلمانان و مقدس‌ترین سرزمینها در نزد خدا نمی‌کرد.

ی- در صحیح بخاری[۵]- که می‌دانیم نویسنده آن یعنی بخاری در موضوع پذیرفتن روایات بسیار دقت و بررسی می‌کرد- روایتی از مروان آمده است. پس اگر اقدام مروان به قتل طلحه صحیح می‌بود همین عامل برای ردّ روایت او و قدح در عدالت وی کافی می‌بود.[۶]

۱- البداية و النهاية۷/۲٤۸.

۲- العواصم من القواصم، ص۱۵۷-۱٦۰.

۳- همانجا.

٤- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص۲۰۲.

۵- فتح الباری۲/۵۲۰؛ استشهاد عثمان، ص۲۰۳.

٦- استشهاد عثمان ووقعة الجمل، ص۲۰۲.

٦- ندای امیرالمؤمنین علیس بعد از جنگ

بعد از اینکه جنگ رو به اتمام نهاد منادی علیس ندا در داد: مجروحان را نکشید، فراریان را دنبال نکنید، وارد خانه‌های مردم نشوید. هر کس سلاح بر زمین بگذارد در امان است، هر کس در خانه خود را ببندد در امان است. سپاه علی از غنائم نصیبی ندارد مگر از سلاح و چهارپایانی که به میدان نبرد آورده شده‌اند و غیر از این نمی‌توانند چیز دیگری ببرند. سپس منادی علی در میان سپاه بصره ندا در داد که اگر کسی از آنان وسایل خود را در دست سپاه من دید می‌تواند آن را از آنان بازستاند.[1] برخی از سپاهیان علی گمان برده بودند که علی اسرا را در میان آنان تقسیم خواهد کرد. پس در این مورد سخن راندند و آن را میان مردم منتشر ساختند، اما علی بسیار زود آنان را غافلگیر ساخت و به آنان گفت: شما نمی‌توانید ام ولید بگیرید- یعنی زنانشان را اسیر کنید- و میراث بر اساس فرائضی است که خداوند تعیین کرده است. هر زنی که شوهرش کشته شده است باید چهارماه و ده روز عده بشمارد. پس این گروه از سپاهیان علی از سر انکار و تأویل گفتند: ای امیر المؤمنین، آیا شما خون آنان را برای ما حلال می‌دانید اما زنانشان را برای ما حلال نمی‌دانید؟ علی گفت: در مورد مسلمانان چنین عمل می‌شود. سپس گفت: تیرهایتان را بیاورید و در مورد اینکه عائشه که فرمانده و سرکرده آنان است قرعه بیندازید و ببینید که سهم کدام یک از شما می‌شود! ! پس آنان پراکنده شدند و گفتند: از خدا طلب آمرزش می‌کنیم. پس بدین طریق برایشان روشن شد که سخن و گمان آنان خطای فاحشی دارد. اما علیس برای اینکه آنان را راضی گرداند به هر کدام از آنان از بیت المال پانصد درهم داد.[2]

۷- بازدید علیس از کشتگان و ترحم وی بر آنان

بعد از پایان جنگ، علیس همراه با چند نفر از یاران خود خارج شد تا در میان کشتگان جستجو و بازدید کند. در این اثنا چشمش به محمد بن طلحه (سجاد) افتاد و گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون، به خدا قسم او جوانی صالح بود. سپس غمگین و محزون نشست و برای کشتگان دعای مغفرت کرد و بر آنان ترحم کرد- یا رحمت فرستاد- و عده‌ای از آنان را به

۱- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱٦۸؛ مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۸٦. سند آن صحیح است.

۲- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۸٦. ابن حجر سند آن را صحیح دانسته است۱۳/۵۷.

خیر و شایستگی ستود.[1] علی به منزل خود برگشت و دید که زنش و دو دخترش برای عثمان و خویشاوندانش و زبیر و طلحه و دیگر خویشان قریشی خود گریه می‌کنند، پس به آنان گفت: من امیدوارم که ما از کسانی باشیم که خدای متعال در مورد آنان می‌فرماید: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ (حجر: ۴۷) «و کینه‌توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم، و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند». سپس گفت: اگر ما از آنان- افراد مورد اشاره در آیه- نباشیم پس آنان چه کسانی می‌توانند باشند؟! اگر ما از آنان نباشیم پس آنان چه کسانی می‌توانند باشند؟! علی همین طور این را تکرار کرد به طوری که من دوست داشتم که دیگر سکوت کند.[2]

۸- بیعت مردم بصره

امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه تمایل زیادی به اتحاد مردم و احترام گذاشتن به رعایای دولت و انجام رفتار کریمانه با آنان داشت. این برخورد بزرگ‌منشانه تأثیر زیادی در بیعت مردم بصره با امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه داشت. وی در شب روز نبرد جمل اسرا را در مکان خاصی قرار داد و هنگامی که نماز صبح را خواند موسی پسر طلحه بن عبیدالله را فراخواند و او را به خود نزدیک کرد و در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند و در مورد احوال او و برادران و خواهرانش از وی سوال کرد و سپس به وی گفت: ما این زمین شما را نگرفته‌ایم تا آن را برای خود ببریم، ما به خاطر ترس از اینکه مردم آن را غارت کنند آن را گرفتیم و سپس درآمد آن را به وی داد و گفت: ای برادر زاده، اگر نیازمند شدی نزد ما بیا. علی با برادرش عمران بن طلحه نیز همین کار را کرد و آن دو با علی بیعت کردند. وقتی که اسرا این موضوع علی را دیدند نزد علی رفتند تا با وی بیعت نمایند. پس علی با آنان بیعت کرد و دیگران هم گروه گروه و قبیله به قبیله با وی بیعت نمودند.[3] هم چنین علی در مورد مروان بن حکم سوال کرد و گفت: خویشاوندی نزدیک مرا به مهربانی با او فرا می‌خواند و او علاوه بر این یکی از جوانان بزرگ قریش است. مروان کسی را نزد حسن و حسین و ابن‌عباس

۱- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲۶۱؛ المستدرک۳/۱۰۳، ۱۰٤، ۳۷۵، سند آن حسن لغیره است؛ خلافة علی بن أبی طالب، ص۱٦۹.

۲- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۲٦۸-۲٦۹؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱٦۹.

۳- طبقات ابن سعد۳/۲۲٤سند آن حسن است؛ المستدرک۳/۳۷٦-۳۷۷.

فرستاده بود تا در مورد وی با علی سخن بگویند و علی گفت: او در امان است هر جا که می‌خواهد برود. اما با وجود این کرامت و بزرگواری، مروان به خودش اجازه نداد تا قبل از بیعت با علی برود.[۱] هم چنین مروان کار علی را مورد تقدیر قرار داد و به پسرش حسن گفت: من هیچ فرد غالبی را به بزرگواری پدرت ندیده‌ام، زیرا وقتی که ما در روز نبرد جمل عقب نشینی کردیم منادی وی ندا در داد: فراریان را دنبال نکنید و زخمیان را نکشید.[۲]

بدین ترتیب، مردم بصره با أمیرالمؤمنین علیﷺ بیعت کردند و علی پسر عموی خودش عبدالله بن عباس را والی آنان کرد و زیاد بن أبیه را مسئول خراج آنجا نمود. علی می‌خواست مدت بیشتری در بصره اقامت نماید، اگر مالک اشتر او را به تعجیل وا نمی‌داشت، زیرا اشتر در این طمع داشت که علی ولایت جایی را به او بدهد، اما چون دریافت که ابن‌عباس والی بصره شده است به خشم آمد و میان قوم خود رفت. علی ترسید که مبادا او فتنه و شری برپا نماید به همین دلیل سپاه را به حرکت درآورد و به او رسید و او را به خاطر حرکت انفرادی مورد سرزنش قرار داد و چنین وانمود کرد که اصلاً چیزی در مورد وی- اشتر- نشنیده است.[۳]

۹- حدیث ابی بکرهﷺ از رسول خداﷺ

«اگر مسلمانان با شمشیر در مقابل هم بایستند قاتل و مقتول در آتش جهنم هستند».[۴] قرطبی می‌گوید: علما می‌گویند: این حدیث در مورد صحابه رسول خدا- که در این جنگ فتنه شرکت کردند- نیست، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠ ﴾ الحجرات: ۹ - ۱۰

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود) با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا

۱- سنن سعید بن منصور۲/۳۳۷. سند آن حسن است.
۲- کتاب أهل البغی من الحاوی الکبیر، ماوردی، ص۱۱۱؛ فتح الباری۱۳/۶۲.
۳- فتح الباری۱۳/۵۷؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱۷٤.
٤- صحیح مسلم٤/۲۳۳.

برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرائط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

پس خدای متعال دستور داده که با طغیانگران جنگ شود و اگر مسلمانان از جنگ با طغیانگران دست بردارند یکی از فرائض الهی تعطیل می‌شود. این امر بر این دلالت دارد که قول «قاتل و مقتول در آتش جهنم هستند» در مورد صحابه رسول خدا نیست، زیرا بر اساس تأویل اجتهادی که داشتند با هم جنگیدند. طبری می‌گوید: اگر در همه اختلافات بین دو گروه از مسلمانان واجب باشد که مسلمانان از آن فرار کنند و در منازل خود بنشینند و شمشیرهایشان را بشکنند، هرگز حدی اجرا نشده و باطلی ابطال نمی‌شود و اهل نفاق و فجور راهی می‌یابند که در آن همه چیزهایی را که خداوند بر آنان حرام کرده است، از قبیل اموال مسلمانان، اسیر کردن زنان آنان و ریختن خون آنان را حلال می‌شمرند، بدین صورت که علیه مسلمانان دسته می‌گیرند و مسلمانان دست از سر آنان بر می‌دارند و می‌گویند: این فتنه‌ای است که ما از جنگ در آن نهی شده‌ایم و مأمور شده‌ایم که در این فتنه دست برداریم و از آن فرار کنیم.[1] امام نووی می‌گوید: اینکه گفته است: «قاتل و مقتول» حمل بر کسی می‌شود که تأویل اجتهادی ندارند و جنگ آنان از روی تعصب و چیزهایی از این قبیل است. اینکه گفته است در آتش جهنم می‌باشند به‌این معنی است که مستحق آتش جهنم می‌باشند و گاهی باانداخته شدن در آتش جهنم مجازات شده و گاهی خداوند او را مورد عفو قرار می‌دهد. این مذهب اهل حق- اهل سنت- است.... تمام موارد نظیر این قضیه هم بر این قضیه تأویل می‌شوند. بدانید که خونهایی که در جنگهای میان صحابه جاری شد مشمول این وعید نمی‌شوند و مذهب اهل سنت و اهل حق، حسن ظن به آنان و خودداری از پرداختن به مشاجرات میان آنان و تأویل جنگ آنان است و اینکه آنان مجتهد بوده و اجتهاد کرده و تأویل داشته‌اند و قصد گناه و معصیت و دستیابی به محض دنیا را نداشته‌اند، بلکه هر گروهی از آنان بر این اعتقاد بودند که آنان بر حق بوده و مخالفشان طغیانگر است. به همین دلیل جنگ با طغیانگر بر وی واجب است تا او را به امر خداوند برگرداند و برخی از آنان

۱- التذكرة۲/۲۳۲-۲۳۳.

مصیب بودند و برخی دیگر در اجتهاد خود به خطا رفته و به خاطر اینکه اجتهاد کـرده‌بودنـد در این خطا معذور هستند و مجتهد اگر خطا کند گناهی بـر او نیسـت و علـی در آن جنگهـا مصیب بود. این مذهب و دیدگاه اهل سنت است. قضایای مربوط به‌این جنگها مشـتبه بـود و حتی گروهی از صحابه دچار حیرت شدند و از دو گروه کناره گرفتند و وارد جنگ نشـدند و به صورت یقینی نمی‌دانستند که چه چیزی درست و صحیح است و به همین دلیل بـه آنـان کمک نکردند.[1]

۱۰- تاریخ نبرد جمل

تاریخ نویسان در مورد تاریخ واقعه جمل با هم بر اقوال زیادی اختلاف نظر دارند:

أ- خلیفه بن خیاط از طریق قتاده روایـت کـرده کـه دو گـروه در روز پـنج شـنبه نیمـه جمادی الآخر سال سی و شش با هم رو در رو شدند، اما جنگ در روز جمعه روی داد.[2]

ب- عمر بن شبۀ روایت کرده که‌این واقعه در نیمه جمادی الآخر سال سـی و شـش روی داد.[3]

ت- طبری از طریق واقدی روایت کرده که ایـن واقعـه در روز پـنج شـنبه دهـم جمـادی الآخر سال سی و شش روی داد.[4]

ث- مسعودی روایت کرده که‌این واقعه در روز پنج شنبه دهم جمادی الأولی بوده است.[5]

قول اول یعنی قولی که خلیفه بن خیاط از طریق قتاده روایت کرده است ارجح می‌باشـد، زیرا سند وی در این باب اصح به شمار می‌آید.

۱۱- آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟

امیرالمؤمنین به خانه‌ای وارد شد که ام المؤمنین عائشه در آن اقامت داشت. پس اجـازه ورود گرفت و به عائشه سلام کرد و عائشه به او خوش آمد گفت. در آن هنگام زنانی که در خانـه بنی خلف بودند برای کشتگان خود از جمله عبدالله و عثمان فرزندان خلف گریه می‌کردنـد. عبدالله در کنار عائشه و عثمان در کنار علی کشته شده بودند. وقتی که علی وارد شـد صـفیه

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم۸/۲۲۷-۲۲۸.

۲- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۸٤-۱۸۵.

۳- فتح الباری۱۳/٦۱.

٤- استشهاد عثمان، ص۲۰٦ به نقل از تاریخ طبری.

٥- مروج الذهب۲/۳٦۰.

زن عبدالله، مادر طلحه الطلحات به وی گفت: خداوند فرزندانت را یتیم کند، آنچنان که فرزندان مرا یتیم کردی. اما علی جوابی به وی نداد. وقتی که علی خارج شد آن زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و علی بازهم سکوت کرد و جوابی به وی نداد. پس مردی به علی گفت: ای امیرالمؤمنین، چرا در حالی که سخن این زن را می‌شنوی جواب او را نمی‌دهی؟ علی گفت: وای بر تو، ما امر شده‌ایم که از زنان مشرک دست برداریم، پس آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟[1]

۱۲- عذر خواهی ابوبکرة ثقفی از قبول امارت بصره

عبدالرحمن بن ابوبکرة ثقفی نزد امیرالمؤمنین علی آمد و با او بیعت کرد. علی به او گفت: مریض- یعنی پدر عبدالرحمن- کجاست؟ عبدالرحمن گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا او مریض است و به شادی شما و دلخوشیتان علاقمند است. علی گفت: پیشاپیش من حرکت کن. پس نزد پدر او رفت و از او عیادت کرد. ابوبکره عذر خود را برای علی بیان کرد و علی پذیرفت. سپس علی رضی الله عنه پیشنهاد امارت بصره را به وی داد، اما وی امتناع کرد و گفت: باید مردی از خاندان تو عهده دار این امارت شود که مردم بدو آرام گیرند. سپس پیشنهاد داد که عبدالله بن عباس را به جای وی والی بصره کند و علی هم پذیرفت و ولایت بصره را به او داد و زیاد بن أبیه را در کنار او مسئول خراج و بیت المال بصره کرد و به ابن‌عباس امر کرد که به مشورت زیاد عمل کند.[2]

۱۳- موضع علی بن أبی طالب رضی الله عنه در مقابل کسانی که به عائشه رضی الله عنها ناسزا گفته بودند

مردی گفت: ای امیر مؤمنان، دو مرد بر در خانه هستند و به عائشه ناسزا می‌گویند. پس علی به قعقاع بن عمرو دستور داد تا هر کدام از آنان را در حالی که لباس بر تن ندارند صد ضربه شلاق بزنند.[3] قعقاع هم دستور وی را اجرا کرد.

۱- البداية و النهاية۷/۳۵۷.

۲- همان.

۳- همان۲۵۸.

۱٤- دفاع عمار بن یاسر رضی الله عنهما از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها

از محمد بن عریب روایت است که گفت: مردی نزد علی برخاست و به عائشه ناسـزا گفـت. پس عمار آمد و گفت: این چه کسی است که به همسر رسول خدا ناسزا می‌گویـد؟ سـاکت ای قبیح بی‌صاحب مورد سرزنش و رانده و مانده.[۱] در روایت دیگری آمده است: گم و دور شده‌ای رانده شده، آیا محبوبه رسول خدا را می‌آزاری؟[۲] در روایت دیگری آمده است: نـزد علی مردی به عائشه ناسزا گفت و عمار گفت: آیا همسر رسول خدا را می‌آزاری؟[۳]

دهم: بین ام المؤمنین عائشه و امیر مؤمنان علی بن أبی طالب

عائشه ام المؤمنین صدیقه دختر صدیق ابوبکر، عبدالله بـن عثمـان و مـادرش ام رومـان دختـر عویمر کنانی است. وی چهار یا پنج سال بعد از بعثت رسول خدا ﷺ به دنیا آمد. وقتـی کـه وی شش سال داشت رسول خدا او را به عقد خود در آورد و چون عائشه نه ساله شـد بـا وی عروسی کرد. عروسی رسول خدا با وی در شوال سال اول هجری یـا سـال دوم هجـری بـود. برائـت و پاکـدامنی عائشـه رضی الله عنها توسـط خداونـد و از بـالای هفـت آسـمان اعـلام شـد و محبوب‌ترین زنان رسول خدا نزد ایشان بود. رسول خدا غیر از وی با دختـر بـاکره‌ای ازدواج نکرد. وی داناترین زنان امت به فقه و احکـام شـرعی مـی‌باشـد. او از بزرگـان صـحابه بـود و هرگاه صحابه در مورد موضوعی دچار اشکال مـی‌شـدند از او اسـتفتا مـی‌کردنـد. وقتـی کـه رسول خدا ﷺ از دنیا رفت عائشه رضی الله عنها هجده سال داشت. عائشه هفدهم رمضان سـال ۵۸ هـ از دنیا رفت و ابوهریره بر جنازه وی نماز خواند و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.[۴]

عائشه مناقب زیاد و مشهوری دارد و احادیث صحیحی در مورد وی وارد شده اسـت کـه وی با داشتن آنها از دیگر امهات المؤمنین متمایز می‌باشـد. از جملـه ایـن احادیـث مـی‌تـوان به‌این موارد اشاره کرد:

۱- قبل از ازدواج رسول خدا ﷺ با عائشـه رضی الله عنها، فرشـته‌ای سـیمای عائشـه را بـا لباسـی از حریر اعلا نزد رسول خدا آورد. بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده‌اند کـه گفـت: رسـول خدا فرمود: من سه شب در خواب تو را دیدم، فرشته‌ای سیمای تو با لباسـی از حریـر اعـلا را

۱- فضائل الصحابة۲/۱۱۰. سند آن ضعیف است؛ ضعیف سنن الترمذی، آلبانی، شماره۸۱۵.

۲- سیر أعلام النبلاء۲/۱۷۹. ذهبی آن را حدیثی حسن دانسته است.

۳- همان۲/۱۷٦. حدیث حسن است.

٤- همان۲/۱۳۵-۲۰۱؛ طبقات ابن سعد۸/۵۸؛ البدایة والنهایة ۸/۹۵.

نزد من آورد و گفت: این همسر توست، و چون من روپوش تو را کنار می‌زدم تو را می‌دیدم و می‌گفتم: اگر این از جانب خدا باشد آن را انجام می‌دهد.[1]

۲- محبوب‌ترین زنان پیامبر نزد ایشان: وقتی که در مورد محبوب‌ترین مردم در نزد رسول خدا از ایشان سوال شد ایشان به محبت و علاقه خود به عائشه تصریح کردند. بخاری از عمرو بن عاص روایت کرده که رسول خدا او را در رأس سریه ذات السلاسل گسیل داشت. وی می‌گوید: پس من نزد رسول خدا رفتم و گفتم: از میان مردم چه کسی نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. گفتم: از مردان چه کسی نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمود: پدر عائشه.[2]

حافظ ذهبی می‌گوید: با وجود مخالفت روافض، این حدیث ثابت و صحیح است و رسول خدا جز پاك و پاکیزه چیز و یا کسی را دوست نداشت و فرموده‌اند: اگر من در میان این امت خلیل (دوستی) می‌گرفتم، ابوبکر را به خلیلی (دوستی) می‌گرفتم، لکن برادری اسلامی‌افضل است. پس ایشان افضل مردان و افضل زنان امت خود را دوست داشته است و هر کس نسبت به محبوبان رسول خدا بغض و خشم داشته باشد برای اینکه مبغوض خدا و رسول خدا قرار گیرد اهلیت دارد و عشق و علاقه رسول خدا به عائشه امری مشهور و معروف است.[3]

۳- نزول وحی بر رسول خدا در زمانی که‌ایشان در بستر در کنار عائشه بوده‌اند. بخاری از هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که گفت: مردم در روزی که نوبت همخوابگی رسول خدا با عائشه بود برای ایشان هدیه می‌بردند. عائشه می‌گوید: پس دیگر زنان رسول خدا نزدام سلمه جمع شدند و گفتند: ای ام سلمه، به خدا مردم در روزی که نوبت همخوابگی عائشه است برای رسول خدا هدیه می‌برند، حال آنکه ما هم به مانند عائشه طالب خیر هستیم. پس به عرض پیامبر برسان که به مردم امر کنند که اگر هدیه می‌آورند در هر جا و هر خانه‌ای که‌ایشان حضور داشتند برای ایشان هدیه بیاورند- و منتظر این نشوند که نوبت عائشه بشود و بعد هدیه بیاورند- عائشه می‌گوید: ام سلمه موضوع را به اطلاع رسول خدا رساند. ام سلمه می‌گوید: پس رسول خدا از من روی برگرداند. وقتی که رسول خدا نزد من

۱- صحیح مسلم، شماره۲٤۳۸.

۲- صحیح البخاری، شماره٤۳٥۸.

۳- سیر أعلام النبلاء۲/۱٤۳.

برگشت دوباره‌این موضوع را به‌ایشان گفتم و ایشان بازهم از من روی برگرداند. وقتی که برای بار سوم آن را مطرح کردم، ایشان فرمودند: ای ام سلمه، مرا در مورد عائشه آزار مده، به خدا قسم غیر از بستر عائشه هیچ گاه در بستر کسی از شما بر من وحی نازل نشده است.[1]

ذهبی می‌گوید: این پاسخ ایشان بر این دلالت دارد که فضل و برتری عائشه بر دیگر زنان رسول خدا به امر خداوند و در ورای عشق ایشان به او می‌باشد و همین عامل هم موجب علاقه رسول خدا به عائشه بوده است.[2]

۴- سلام کردن جبرئیل بر پیامبر و عائشه: بخاری از عائشه روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا به من فرمود: ای عائشه، این جبرئیل است و به تو سلام می‌کند. پس عائشه گفت: وعلیه السلام ورحمة الله و رکاته. شما چیزی را می‌بینید که من نمی‌بینم. - منظورش رسول خداﷺ است-.[3]

۵- وقتی که آیه تخییر نازل شد رسول خدا ابتدا از عائشه شروع کرد: رسول خدا در این کار از وی خواست که با پدر و مادرش مشورت نماید، زیرا ایشان می‌دانستند که والدین عائشه او را به جدا شدن از رسول خدا امر نمی‌کنند. پس عائشه رسول خدا و سرای آخرت را برگزید و دیگر زنان ایشان هم به عائشه تأسی جستند. بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده‌اند که گفت: وقتی که رسول خدا به مخیر ساختن زنان خود مأمور شدند، ایشان ابتدا از من شروع کردند و فرمودند: من چیزی را برای تو می‌گویم، اما در آن تعجیل به خرج مده و با والدینت مشورت کن. عائشه می‌گوید: ایشان می‌دانستند که والدین من مرا به جدا شدن از ایشان امر نمی‌کنند. عائشه می‌گوید: سپس فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ ﴾ الأحزاب: ۲۸ - ۲۹

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیّه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم. امّا اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید- و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیّتها

۱- صحیح البخاری، شماره۳۷۷۵.

۲- سیر أعلام النبلاء۲/۱٤۳.

۳- صحیح البخاری، شماره۳۷٦۸.

قانع هستید- خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است». عائشه می‌گوید: گفتم: در این مورد با والدینم مشورت کنم؟ من خدا و رسول او و سرای آخرت را می‌خواهم. عائشه می‌گوید: سپس دیگر زنان رسول خدا مانند من عمل کردند.[1]

۶- آیاتی از قرآن به سبب عائشه رضي الله عنها نازل شده است که برخی از آنها به صورت خاص در شأن وی می‌باشند و برخی دیگر برای عموم امت می‌باشند. آیاتی که خاص وی می‌باشند و بر شأن و جایگاه والای او دلالت دارند شهادت خدای متعال بر عفت و پاکی و برائت وی از ماجرای افک و بهتان وارد شده بر او می‌باشد که در آن می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١﴾ تا آیه:

ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٢٦﴾ النور: ١١ - ٢٦

«کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عائشه، امّ‌المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده‌اند، گروهی از خود شما هستند، امّا گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است (و خیر شما در آن است. چرا که: منافقان کوردل از مؤمنان مخلص جدا و کرامت بیگناهان را پیدا و عظمت رنجدیدگان را هویدا می‌کند، برخی از مسلمانان ساده لوح را به خود می‌آورد. آنانی که دست به چنین گناهی زده‌اند، هر یک به‌اندازه شرکت در این اتّهام، سهم خود را از مسؤولیّت و مجازات آن خواهد داشت و) هر کدام از آنان به گناه کاری که کرده است گرفتار می‌آید و کسی که (سردسته آنان در این توطئه بوده و) بخش عظیمی از آن را به عهده داشته است، عذاب بزرگ و مجازات سنگینی دارد...... زنان ناپاک، از آن مردان ناپاکند و مردان ناپاک، از آن زنان ناپاکند و زنان پاک، متعلّق به مردان پاکند و مردان پاک، متعلّق به زنان پاکند. (پس چگونه تهمت می‌زنید به عائشه عفیفه رزین، همسر محمّد امین، فرستاده ربّ‌العالمین؟!) آنان از نسبتهای ناموسی ناروائی که بدانان داده می‌شود مبرّا و منزّه هستند، (و به همین دلیل) ایشان از مغفرت الهی برخوردارند و دارای روزی ارزشمندند- که بهشت جاویدان و نعمتهای غیرقابل تصوّر آن است».

۱- همان ۴۷۸۹.

ابن قیم می‌گوید: از جمله خصائص وی این است که خداوند متعال او را از تهمتی که اهل افک بدو منتسب ساختند مبرا ساخت و در مورد پاکی و برائت وی قرآنی را نازل فرمود که در محرابهای مسلمانان و نمازهای آنان تا به قیامت خوانده خواهد شد و در مورد او شهادت داد که از پاکان است و به وی وعده مغفرت و رزق کریم داده است. خداوند در این آیات خبر داده که تهمتی که در مورد وی گفته شد برای او خیر است و آن چیزی که در مورد وی گفته شد برای وی شر نبوده و قدر و منزلت او را پایین نمی‌آورد، بلکه خداوند به وسیله آن بدو رفعت بخشیده و منزلت و شأن او را والا و بزرگ می‌دارد و این تبدیل به ذکر و سخن اهل آسمان و زمین در مورد پاکی و برائت عائشه رضی الله عنها شد. به راستی که منقبت بسیار بزرگی است! حال ببینید بزرگواری و نجابت عائشه رضی الله عنها را که برخاسته از تواضع وی می‌باشد، وی قبل از نزول این آیات می‌گفت: من خودم را کمتر از آن می‌دانم که خداوند متعال در مورد من آیاتی از قرآن را نازل نماید، لکن امید آن را دارم که رسول خدا خوابی ببیند و خداوند به وسیله آن برائت مرا اعلام نماید.[1] این است صدیقه امت و ام المؤمنین و محبوبه رسول خدا. وی می‌داند که بی‌گناه است و مظلوم واقع شده است و کسانی که این تهمت را به وی زده‌اند در حق وی ظلم روا داشته و به او بهتان زده‌اند و آزار آنان در حق عائشه به والدین او و رسول خدا رسید.[2]

ابن کثیر می‌گوید: وقتی که اهل افک به دروغ و از روی بهتان علیه عائشه زبان به سخن گشودند خداوند او را مورد حمایت قرار داد و در ده آیه برائت او را اعلام کرد آیاتی که تا به قیامت خوانده خواهند شد. علما اجماع دارند که اگر کسی بعد از نزول این آیات عائشه را قذف نماید کافر می‌شود.[3]

اما آن آیه‌ای که به سبب عائشه رضی الله عنها نازل شده و حکم آن برای همه امت است آیه تیمم است که رحمت و آسانگیری خداوند در حق امت می‌باشد. بخاری از عائشه نقل کرده که وی گردنبندی را از اسماء به عاریه گرفت، اما آن گردنبند از او در سفری گم شد. رسول خدا ﷺ عده‌ای از اصحاب خود را برای پیدا کردن آن فرستاد و وقت نماز بر آنان فرارسید و آنان بدون وضو نماز خواندند و وقتی که آنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند در این مورد زبان به شکوه گشودند و آیه تیمم نازل شد. پس أسید بن حضیر گفت: خداوند جزای خیرت دهد،

۱- صحیح البخاری، شماره ٤١٤١.
۲- جلاء الأفهام، ص١٢٤-١٢٥.
۳- البدایة و النهایة ٧/٩٥٨؛ تفسیر القرآن العظیم ٣/٢٦٨.

به خدا سوگند هرگاه امر ناخوشایندی برای تو پیش آمده است خداوند در آن برای تو و مسلمانان خیر قرار داده است.[۱]

۷- تمایل رسول خدا ﷺ به‌اینکه در خانه عائشه از ایشان پرستاری شود: رسول خدا ﷺ در حالی از دنیا رفت که سر ایشان کنار گردن و سینه عائشه رضی الله عنها بود و آن روز هم نوبت عائشه بود و خداوند در آخرین ساعات زندگی ایشان در دنیا و اولین لحظات زندگی درآخرت آب دهان ایشان و عائشه را در هم کرد و در خانه عائشه دفن شد.[۲] بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که وقتی رسول خدا بیمار شد در خانه‌های زنان خود می‌گشت و می‌فرمود: من فردا کجا هستم؟ ایشان این جمله را از سر تمایل به ماندن در خانه عائشه بر زبان می‌آوردند. عائشه می‌گوید: پس وقتی که نوبت من شد ایشان در خانه من سکونت کردند.[۳] مسلم از عائشه نقل کرده که گفت: رسول خدا می‌گشت و می‌فرمود: من امروز کجا هستم، فردا کجا هستم؟ یعنی ایشان منتظر فرا رسیدن نوبت عائشه بودند. عائشه می‌گوید: وقتی که نوبت من شد خداوند متعال ایشان را در حالی که سرشان کنار گردن و سینه من بود قبض روح کرد.[۴] همچنین بخاری از عائشه روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ در بیماری وفات خود می‌پرسید: من فردا کجا هستم، من فردا کجا هستم؟ و منظورشان نوبت عائشه بود. پس زنانشان به‌ایشان اجازه دادند تا هر جا که می‌خواهند باشند. پس ایشان تا زمانی که از دنیا رفتند در خانه عائشه رضی الله عنها بودند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: ایشان در همان روزی که نوبت من بود از دنیا رفت در حالی که سر ایشان ما بین گردن و سینه من بود و آب دهان ایشان با آب دهان من مخلوط شد. سپس گفت: عبدالرحمن بن أبوبکر داخل شد در حالی که سواکی در دست داشت و با آن سواک می‌زد. پس رسول خدا به آن نگاه کرد. به عبدالرحمن گفتم: ای عبدالرحمن، این سواک را به من بده. وی آن را به من داد و من آن را شکستاندم و سپس جویدم و آن را به رسول خدا ﷺ دادم و ایشان با آن سواک زدند در حالی که به سینه من تکیه زده بودند. در روایت دیگری آمده است: پس

۱- صحیح البخاری، شماره۳۳۶.

۲- سیر أعلام النبلاء۲/۱۸۹؛ البدایة و النهایة۸/۹۵.

۳- صحیح البخاری، شماره۳۷۷٤.

٤- صحیح مسلم، شماره۲٤٤۳.

خداوند در آخرین روز زندگی ایشان در دنیا و اولین روز زندگی اخروی ایشان آب دهان من را با آب دهان ایشان مخلوط کرد.[۱]

۸- خبر دادن رسول خدا ﷺ مبنی بر بهشتی بودن عائشه: حاکم از عائشه ؓ روایت کرده است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، کدام یک از زنان شما به بهشت می‌روند؟ فرمود: تو از جمله آنان هستی. عائشه می‌گوید: چنین به نظرم آمد که‌این سخن ایشان به‌این دلیل است که‌ایشان غیر از من با زن باکره‌ای ازدواج نکرده‌اند.[۲] نیز بخاری از قاسم بن محمد روایت کرده که عائشه مریض و ضعیف شد و ابن‌عباس آمد و گفت: رسول خدا و ابوبکر پیش از تو شتافته‌اند و خانه را در بهشت برای تو آماده کرده‌اند و تو هم به آنان ملحق می‌شوی. پس ناراحت نباش و بلکه از این بابت خوشحال باش.[۳] این فضیلتی بزرگ برای عائشه ؓ است، زیرا به صورت یقینی برای وی بیان کرده که داخل بهشت می‌شود، زیرا ابن‌عباس چنین چیزی را نمی‌گوید مگر اینکه آن را از رسول خدا شنیده باشد.[۴]

۹- فضیلت عائشه ؓ بر سایر زنان مانند برتر بودن ترید بر سائر غذاها است. بخاری و مسلم از عبدالله بن عبدالرحمن روایت کرده‌اند که وی از أنس بن مالک شنیده که گفت: شنیدم که رسول خدا می‌فرماید: «فضل عائشه بر سائر زنان، مانند فضل ترید بر سائر غذاها است».[۵]

نووی می‌گوید: علما می‌گویند: معنایش این است که ترید هر غذا بهتر از آب خورش آن است، پس ترید گوشت بهتر از آب آن بدون ترید است و ترید آنچه که در آن گوشت وجود ندارد بهتر از خورش آن است. منظور از فضیلت سودمندی آن و سیر شدن از آن و هضم آسان آن و لذت بردن از آن و آسان خوردن آن و این امر است که انسان به سرعت می‌تواند به قدر کفایت از آن بهره‌مند شود و مواردی دیگر. پس ترید از هر نوع آب خورش و از سائر غذاها بهتر است و فضل عائشه بر سایر زنان مانند فضل ترید بر سایر غذاها است. این حدیث تصریحی بر این امر ندارد که عائشه برتر از مریم و آسیه باشد، زیرا احتمال دارد که منظور از آن، فضل عائشه بر زنان این امت باشد.[۶]

۱- صحیح البخاری، شماره۴۴۵۰، ۴۴۵۱.
۲- المستدرک۴/۱۳. سند آن صحیح است. اما آن را تخریج نکرده‌اند و ذهبی با او موافق است.
۳- صحیح البخاری، شماره۳۷۷۱.
۴- فتح الباری۷/۱۰۸؛ العقیدة فی أهل البیت، ص۹۵.
۵- صحیح البخاری، شماره۳۷۷۰.
۶- شرح نووی بر صحیح مسلم۱۵/۲۰۸-۲۰۹.

اینها برخی از احادیثی بود که به فضل و سابقه و جایگاه عائشه و منزلت والای او در دین و جایگاه بزرگ او دلالت دارند. اما با این وجود عائشه از جانب شیعه رافضه و کسانی که تحت تأثیر روایات مختلف و آثار مجعول آنان قرار گرفته‌اند مورد طعن و جرح و کذب و افترا قرار گرفته است و این افراد به سراغ آثار صحیح و احادیث مسند و صحیح آمده و آن را به منظور و معنایی غیر واقعی تأویل کرده‌اند، آنچنان که نویسنده کتاب «ثم اهتدیت» این کار را کرده است. البته نویسنده‌این کتاب کار جدیدی نکرده است، بلکه راه اسلاف شیعی و رافضی خود را پیموده است وام المؤمنین عائشه را با این سخن عمار بن یاسر مورد طعن قرار داده است که گفت: «به خدا قسم او همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است، لکن خدای متعال شما را با او مورد ابتلا قرار داده تا بداند که از او اطاعت می‌برید یا از عائشه».[1] باید گفت که در این قول عمار طعنی متوجه عائشه رضي الله عنها نیست، بلکه در آن بزرگ‌ترین فضیلت عائشه رضي الله عنها وارد شده است، زیرا در آن بیان شده است که عائشه همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است. چه فضیلتی می‌تواند بزرگ‌تر از این باشد؟! هدف اصلی و نهایی هر مؤمنی دستیابی به خوشنودی خدا و بهشت است و بنا به شهادت عمار که در ماجرای فتنه مخالف عائشه بود این امر برای وی محقق شده است و بنا به این شهادت عائشه رضي الله عنها در بالاترین درجات بهشت همدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواهد بود.[2] در حدیث صحیحی که به صورت مرفوع به رسول خدا می‌باشد این امر ذکر شده است، چه حاکم نیشابوری از عائشه روایت کرده است که پیامبر به وی فرمود: ای عائشه، آیا به‌این راضی نیستی که در دنیا و آخرت همسر من باشی؟ عائشه گفت: چرا، به خدا خشنودم. پیامبر فرمود: پس تو در دنیا و آخرت همسر من هستی.[3] بنابراین، این حدیث از بزرگ‌ترین فضائل عائشه است، و به همین دلیل نیز بخاری اثر سابق از عمار را در بخش مناقب عائشه ذکر کرده است.[4] اینکه عمار در قسمت دوم این اثر گفت: «لکن خدای متعال شما را با او مورد ابتلا قرار داده تا بداند که از او اطاعت می‌برید یا از عائشه»[5] در این سخن طعنی متوجه ام المؤمنین عائشه نیست، به چند دلیل:

١- صحیح البخاری، شماره٣٧٧٢.
٢- الإنتصار للصحب والآل، ص٤٤٨.
٣- المستدرک٤/١٠؛ الصحیح المسند، مصطفی عدوی، ص٣٥٦.
٤- صحیح البخاری، شماره٣٧٧٢.
٥- همان.

الف- این سخن عمار ﷺ بیانگر رأی او است و عائشه ﷺ معتقد به خـلاف ایـن بـود و دیدگاه خود را درست می‌دانست و هر دو از اصحاب بزرگوار رسول خـدا ﷺ بودنـد و در دین و علم جایگاه بزرگی داشتند. پس قول هیچ یک بر دیگری حجت نیست.[۱]

ب- نهایت چیزی که قول عمار ﷺ بر آن دلالت دارد این اسـت کـه عائشـه ﷺ در آن موقعیت خاص با امر خداوند مخالفت کرده است و مخالفت وقتی مذموم اسـت کـه حجتـی مخالف آن پیدا شود و دانسته شود که آن مخالف است. در غیر این صورت فرد مادام که در مخالفت تعمد نداشته باشد معذور است، زیرا ممکن اسـت ایـن کـار را بـه نسـیان یـا از روی تأویل انجام داده باشد و به خاطر این امور مواخذه نمی‌شود.

ج- هدف عمار ﷺ از بیان این سخن، سرزنش عائشه ﷺ یا کاستن از منزلت وی نبـود، بلکه هدف وی این بود که جهت خیرخواهی برای امت خطای عائشه در اجتهاد را بیان نماید و عمار با این وجود بـه جایگـاه و فضـل ام المـؤمنین اقـرار و اعتـراف داشـت.[۲] در برخـی از روایات این اثر از عمار آمده است که عمار شنید مردی به عائشه ناسزا می‌گوید. پس گفـت: ساکت باش ای قبیح بی‌صاحب، به خدا قسم او همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است، لکن خداوند به وسیله او شما را مورد آزمایش قرار داده تا ببیند کـه از او اطاعـت مـی‌کنیـد یـا از عائشه.[۳] شیعه رافضی می‌گویند: رسول خدا به سخن برخاست و به سـوی خانـه عائشـه اشـاره کرد و فرمود: «فتنه آنجاست، شاخ شیطان از آنجا بیرون مـی‌آیـد» و عائشـه را بـا ایـن سـخن مورد طعن قرار می‌دهند و اظهار می‌دارند که منظور رسول خدا این بوده که فتنه از خانـه وی خارج می‌شود. این سخن گمراهگری و وارونه جلوه دادن واقعیتها و تدلیس عوام اسـت کـه اطلاع و علمی نسبت به‌این امور ندارند، زیرا این رافضیان این سخن راوی را که گفته اسـت: «**فأشار نحو مسكن عائشة**» (پس به طرف مسکن عائشه اشاره کرد) چنین تفسیر کرده‌اند کـه اشاره ایشان به خانه عائشه ﷺ بوده است و با این اشاره بیان کرده‌اند کـه عائشـه سـبب ایـن فتنه می‌باشد، اما باید گفت که‌این حدیث به هیچ وجه بر این تفسیر دلالت ندارد و کسی کـه کمترین شناختی از مقاصد این کلام داشته باشد درمی‌یابد که‌این عبارت محتمل ایـن معنـا و مفهوم نیست، زیرا راوی گفتـه اسـت: «**فأشار نحو مسكن عائشة**» و نگفتـه اسـت: «**إلى جهة مسكن عائشة**» و فرق میان این دو تعبیر روشن و آشکار است. این روایت که ذکر کـرده‌انـد

۱- الانتصار للصحب والآل، ص۴۴۸.

۲- همان ۴۵۰-۴۵۱.

۳- البداية و النهاية۷/۲۴۸.

بخاری آن را در باب فرض الخمس[1] ذکر کرده است. این حدیث در صحیح مسلم و بخاری و دیگر کتب از طرق مختلف و با الفاظ گوناگون روایت و تخریج شده است و در برخی از نصوص آن، به سرزمینهای مد نظر این حدیث اشاره شده است، و این اشاره دعوای شیعیان رافضی را ابطال می‌کند و دیگر نیازی به تکلف برای ابطال آن با چیزی دیگر باقی نمی‌گذارد. حال در زیر به برخی از روایات حدیث از طرق مختلف از ابن عمر رضي الله عنهما اشاره می‌شود:

- از لیث از نافع از ابن عمر روایت است که وی شنید که رسول خدا ﷺ که رو به سمت شرق کرده بود و فرمود: «**ألا إن الفتنة هاهنا من حيث يطلع قرن الشيطان**».[2]
- از عبید بن عمر روایت است که گفت: نافع از ابن عمر به من روایت کرد که رسول خدا ﷺ بر در خانه حفصه برخاست و با دست به طرف مشرق اشاره کرد و فرمود: «**الفتنة من حيث يطلع قرن الشيطان**».[3] ایشان آن را دو یا سه بار بیان کرد.
- از سالم بن عبدالله از پدرش روایت است که رسول خدا ﷺ در حالی که رو به سمت شرق کرده بود فرمود: «**ها إن الفتنة هاهنا، ها إن الفتنة هاهنا، ها إن الفتنة هاهنا من حيث يطلع قرن الشيطان**».[4]

در این روایات به صورت صریح جهت مورد اشاره مشخص شده است و بیان گشته که آن جهت مشرق است، و منظور اشاره در روایتی که شیعیان رافضی ذکر کرده‌اند تفسیر شده است.[5] در روایات دیگری از این حدیث هم سرزمینهای مورد اشاره ذکر شده است، از جمله از نافع از ابن عمر روایت است که گفت: پیامبر فتنه‌ها را بیان کرد و فرمود: پروردگارا شام و یمن را برای ما مبارک گردان. صحابه گفتند: ای رسول خدا، در نجد چه؟[6] راوی می‌گوید:

١- صحیح البخاری، شماره٣١٠٤.
٢- همان٧٠٩٣؛ صحیح مسلم، شماره٢٩٠٥.
٣- صحیح مسلم٢٢٢٩/٤.
٤- همان.
٥- الانتصار للصحب والآل، ص٤٥٣.
٦- نجد در جهت شرق قرار دارد و کسانی که در مدینه هستند شرق آنان صحرا- یا جلگه- عراق می‌شود.

فکر می‌کنم که در بار سوم فرمود: در آنجا فتنه‌ها و آشوبهایی روی می‌دهد و شاخ شیطان از آنجا طلوع می‌کند.[۱]

از سالم بن عبدالله بن عمر روایت است که گفت: ای مردم عراق، شما در مورد گناه صغیره سوال می‌کنید و مرتکب گناه کبیره می‌شوید! از پدرم عبدالله بن عمر شنیدم که گفت: شنیدم که رسول خدا می‌فرماید: «فتنه از اینجا می‌آید» و با دست خود به سمت مشرق اشاره کردند «از جایی که شاخهای شیطان بر می‌آید».[۲]

در برخی از روایات برخی از قائل و وصف حال آنانی که در آن سرزمینها زندگی می‌کنند آمده است، از جمله از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ با دستش به‌یمن اشاره کرد و گفت: به درستی که ایمان اینجاست و قساوت و سنگدلی در میان فدادین- کسانی که صدایشان را در کشتزارها و چارپایان خود بلند می‌کنند- و کسانی است که به خاطر مشغول بودن به مراقبت از شترانشان از مدنیت به دور بوده و به نشانه‌های دین خود جاهل هستند، یعنی همان جایی که شاخهای شیطان بر می‌آید- منظور روی دادن امور ناپسند و استیلای هر چه بیشتر شیطان و انتشار کفر- یعنی در میان ربیعه و مضر (ربیعه و مضر بدل از فدادین هستند).[۳]

این روایات دلالت قطعی دارند که منظور رسول خدا ﷺ از قول «**الفتنة هاهنا**» سرزمینهای شرق است، زیرا روایات بر این امر تصریح دارند. هم چنین در برخی از این روایات آن سرزمینها توصیف شده و برخی از قبائل تعیین شده‌اند. هم چنین بر بطلان مدعای شیعیان رافضی دلالت دارد که می‌گویند اشاره ایشان به طرف خانه عائشه بوده است. پس این قول آنان باطل و دیدگاهی ساقط است که کسی غیر از این افراد چنین چیزی را از آن نفهمیده و کسی غیر از آنان به آن قائل نشده است.[۴]

۱۰- فضل و برتری عائشه و خدیجه و فاطمه نسبت به همدیگر

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: برترین زنان این امت خدیجه، عائشه و فاطمه هستند، اما در مورد اینکه کدام یک از نظر فضل بر دیگری برتری دارند اختلاف وجود دارد.[۵] از ابن

۱- صحیح البخاری، شماره۷۰۹٤.
۲- صحیح مسلم٤/۲۲۲۹.
۳- صحیح البخاری، شماره۳۳۰۲؛ الانتصار للصحب والآل، ص٤٥٥.
٤- الانتصار للصحب والآل، ص٤٥٥.
٥- مجموع الفتاوی٤/۳۹٤.

تیمیه سوال شد که از میان ام المؤمنین خدیجه وام المؤمنین عائشه کدام یک برتر هستند و وی در جواب گفت: سابقه خدیجه و تأثیر او در ابتدای اسلام و نصرت او به دین و اقدامات او برای دین به نحوی است که نه عائشه و نه دیگر امهات المؤمنین در این مورد با او شریک نیستند و این موارد خاص وی است و تأثیر عائشه در آخر اسلام و حمل دین و تبلیغ آن برای امت و میزان درک وی از علم به شکلی است که نه خدیجه و نه دیگر زنان رسول خدا با وی شریک نمی‌باشند و وی با این صفات از دیگر زنان پیامبر متمایز می‌باشد.[1]

ابن حجر می‌گوید: گفته شده است: علما بر افضل بودن فاطمه اتفاق نظر و اجماع دارند، اما در مورد عائشه و خدیجه اختلاف نظر وجود دارد.[2] وی هم چنین در شرح حدیث ابوهریره می‌گوید که جبرئیل نزد رسول خدا آمد و به‌ایشان امر کرد که سلام خدا را به خدیجه برساند. سهیلی در این مورد می‌گوید: ابوبکر بن داود با استدلال به‌این ماجرا می‌گوید که خدیجه برتر از عائشه است، زیرا جبرئیل از جانب خود به خدیجه سلام کرد، اما جبرئیل سلام خدا را به خدیجه رساند. ابن العربی می‌گوید: در مورد اینکه خدیجه افضل از عائشه است اختلافی وجود ندارد. در رد این قول وی گفته‌اند: اختلاف در این باره از قدیم الأیام وجود داشته است، گرچه راجح این است که با توجه به این مورد و موارد سابق، خدیجه از وی برتر است.[3] با تحقیق و نظر در نصوص وارده در مورد فضل این دو در می‌یابیم که بر افضل بودن خدیجه و فاطمه و سپس عائشه دلالت دارند، زیرا رسول خداﷺ می‌فرمایند: خدیجه بر زنان امتم برتری دارد (چنان که مریم بر زنان جهان فضل دارد).[4] نیز می‌فرماید: برترین زنان اهل بهشت خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه می‌باشند.[5] ابن حجر می‌گوید: این نصی صریح و غیر قابل تأویل است.[6] هم چنین پیامبرﷺ می‌فرماید: برترین زنان دنیا عبارتند از: مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون.[7] این حدیث نص بر این است که خدیجه برترین زن این امت می‌باشد. هم چنین لفظی که در

۱- همان۳۹۳.
۲- فتح الباری۱۰۹/۷.
۳- همان۱۳۹.
٤- همان۱۳٥؛ مجمع الزوائد۲۲۳/۹.
٥- الإحسان، ابن حبان۷۳/۹؛ صحیح الجامع، آلبانی۳۷۱/۱.
٦- فتح الباری۱۳٥/۷.
۷- فضائل الصحابة۷٥٥/۲شماره۱۳۲٥. البانی در تخریج المشکاة۱۷٤٥/۳ آن را صحیح دانسته است.

بیان فضل فاطمه آمده است و می‌فرماید: «ای فاطمه، آیا به‌این خشنود نیستی که سـرور زنـان مؤمن یا سرور زنان این امت باشی؟»[1] و در لفظی دیگـر: «سـرور زنـان اهـل بهشـت باشـی؟»[2] لفظی صریح است و احتمال تأویل ندارد و نص بر این اسـت کـه فاطمـه برتـرین زن امـت و سرور زنان بهشت است و مادرش در این فضل و برتـری بـا او شـریک اسـت. بنـابراین وی و مادرش برترین زنان اهل بهشت هستند، زیرا نصوص بیانگر این معنا می‌باشند.[3] امـا آنچـه کـه در بیان فضل عائشه رضی الله عنها وارد شده و می‌گوید: « فضل عائشه بر سائر زنان، مانند فضـل تریـد بر سائر غذاها است» چنان که ابن حجر می‌گوید، این لفظ مستلزم افضـلیت مطلـق نیسـت[4] و تصریحی بر افضل بودن وی بر دیگر زنان ندارد، زیرا برتری ترید بر دیگر غذاها به‌این خاطر است که کم هزینه‌تر و سهل‌الهضم‌تر مـی‌باشـد و بهتـرین غـذای آن روز بـوده اسـت و ایـن صفات مستلزم ثبوت افضل بودن عائشه از همه جهات نیسـت، زیـرا ممکـن اسـت از جهـات دیگری نسبت به دیگران فضل کمتری داشته باشد.[5] پس حدیث بر افضل بودن عائشه بر زنان امت اسلام غیر از خدیجه و فاطمه دلالـت دارد، زیـرا در ایـن بـاره دلیـل وجـود دارد و ایـن افضلیت عائشه را مقید کرده است.[6] اما اینکه در حدیث عمرو بن عاص آمده است که وی از رسول خدا ﷺ سوال نمود: کدام یک از زنان نزد شـما محبـوب‌تـر هسـتند و ایشـان فرمودنـد: عائشه؛[7] ابن حبان بیان کرده که‌این مقید به زنان پیامبر می‌باشد و در کتاب خود عنوانی به این مضمون آورده است که: ((بیان اخباری که در تفسیر آنها، کسانی کـه صـنعت حـدیث را بـه خوبی یاد ندارند دچار وهم و اشتباه شده اند.)) و در ذیل آن حدیث عمرو بن عاص را با این لفظ آورده است: «گفتم: ای رسول خدا، کدام یک از مردم نزد شما محبـوب‌تـر مـی‌باشـند؟ فرمود: عائشه. گفتم: ای رسول خدا، منظور من از میان زنان نبود، بلکـه منظـورم مـردان بـود. پس ایشان فرمودند: ابوبکر؛ یا اینکه فرمود: پدر عائشه». ابن حبـان در ادامـه مـی‌گویـد: حـال خبری را ذکر می‌کنم که بیانگر این است که مخرج سوال در مورد زنان ایشان بوده است نـه در مورد سائر زنان چون فاطمه و غیره. سپس وی از أنس روایت کـرده اسـت کـه گفـت: از

١- صحيح البخاري، شماره٦٢٨٥.
٢- فتح الباری٧/١٠٥.
٣- العقيدة فی أهل البيت، ص٩٧.
٤- فتح الباری٧/١٠٧.
٥- همان٦/٤٤٧.
٦- العقيدة في أهل البيت، ص٩٧.
٧- صحيح البخاري، شماره٤٣٥٨.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال شد: محبوب‌ترین مردم نزد شما چه کسی است؟ فرمود: عائشه. به‌ایشان گفتند: در مورد زنان شما از شما سوال نمی‌کنیم. پیامبر فرمود: پدر عائشه.[۱]

پس روشن می‌شود که عائشه رضي الله عنها از حیث فضل بعد از خدیجه و فاطمه رضي الله عنهما قرار دارد، زیرا همه آنچه که در مورد فضل عام وی وارد شده است، مقید به نص وارده در مورد فضل خدیجه و فاطمه است و عائشه فضائلی هم چون علم دارد که با آن از خدیجه و فاطمه متمایز است، اما از ثبوت چیزی از فضائل به صورت خاص، نمی‌توان فضل مطلق را برای او ثابت کرد.[۲] اما در هر حال لازم به ذکر است که فضل یکی از آنان بر دیگری به معنای طعن در دیگری نیست، بلکه این امر بر جایگاه والای این سه زن، یعنی خدیجه، فاطمه و عائشه دلالت دارد، زیرا دائره اختلاف به کسی دیگر از زنان امت توسع نیافته است. بنابراین، اگر عائشه سومین زن امت باشد این چه ضرری برای ام‌المؤمنین عائشه خواهد داشت؟! و آیا این امر عامل و سببی برای احترام و ارج‌گذاری به او می‌باشد یا اینکه عامل و سبب وارد کردن طعنه به وی می‌باشد، آنچنان که شیعیان رافضی این کار را انجام می‌دهند؟! [۳]

*** آیا ام المؤمنین عائشه رضي الله عنها جنگیدن مسلمانان با هم در نبرد جمل را مباح می‌دانست؟**

قبلاً ذکر شد که عائشه رضي الله عنها برای این امر خروج نکرد و قصد جنگ را هم نداشت. زهری از عائشه رضي الله عنها نقل کرده که بعد از ماجرای جمل گفت: من می‌خواستم که مکانت و جایگاه من، مردم را از هم جدا کند و فکر نمی‌کردم که بین مردم جنگی روی دهد و اگر می‌دانستم که جنگی روی می‌دهد هرگز چنین موضعی نمی‌گرفتم.[۴] اینکه گفته شده: عائشه رضي الله عنها جنگ با مسلمانان را مباح دانست قولی باطل می‌باشد و دوامی ندارد در مقابل روایات صحیحی که قبلاً ذکر شدند و بیانگر این می‌باشند که عائشه رضي الله عنها فقط برای اصلاح در میان مردم به بصره رفت. این اقوال از روایاتی هستند که شیعیان رافضی جعل کرده‌اند و همان چیزهایی هستند که تاریخ صدر اسلام را تیره و تار گردانده است و از حوادث و وقائع

۱- الإحسان بترتيب صحيح ابن حبان۹/۱۱.
۲- فتح الباری۷/۱۰۸؛ العقيدة في أهل البيت، ص۹۸.
۳- الانتصار للصحب والآل، ص٤٦١.
٤- المغازی، زهری، ص١٥٤.

بین علی، طلحه، زبیر و عائشهﷺ جنگی داخلی ساخته‌اند و برخی از پژوهشگران تحت تأثیر این روایات قرار گرفته و حتی برخی از آنان گفته‌اند: عائشه به اسارت درآمد. اینان این موضوع را چنان جنگی داخلی به تصویر کشیده‌اند که در مورد آن برنامه‌ریزی شده است. البته بیان این قول از طرف پژوهشگرانی که اطلاعات خود را از روایات مقدوح، غیر صحیح و منابع غیر معتبر چون کتابهای الإمامة والسياسة، الأغاني، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و تاریخ التمدن الإسلامی تألیف جورجی زیدان کسب می‌کنند، امری طبیعی است.[۱]

* آیا حدیث «ای عائشه، تو با علی می‌جنگی و در این جنگ نسبت به او ظالم هستی» صحیح می‌باشد؟

در هیچ یک از کتب معتبر علمی این حدیث وجود ندارد و از سند معروفی برخوردار نیست، بلکه بیشتر شبیه احادیث جعلی و کاذب است تا احادیث صحیح؛ حتی می‌توان گفت که قطعاً کذب است، زیرا عائشه نجنگید و برای جنگ هم خروج نکرد، بلکه به قصد اصلاح میان مردم خروج نمود، جنگ نکرد و به جنگ هم دستور نداد. این قول بسیاری از کسانی است که به اخبار اطلاع و آگاهی دارند.[۲]

* امیرالمؤمنین علیﷺ، عائشهﷺ را با عزت و احترام به مأمن خود برمی‌گرداند

علیﷺ برای عائشهﷺ هر چه بایسته بود از مرکب و توشه و لوازم فراهم کرد و همه کسانی را که همراه وی آمده بودند و سالم مانده بودند همراهش فرستاد، مگر آنانی که می‌خواستند بمانند. چهل نفر از زنان معتبر بصره را برای همراهی وی برگزید و گفت: ای محمد بن حنفیه، تدارک ببین و او را برسان. وقتی که روز حرکت عائشه رسید علی پیش وی آمد و مردم هم حاضر شدند. پس عائشه برون شد و مردم با وی وداع گفتند و او نیز با مردم وداع کرد و گفت: ای فرزندان من، ما به سبب توقع یا زیادت‌جوئی از همدیگر گله‌ها داشتیم، هر که از این باب چیزی شنیده به آن اعتنا نکند. به خدا سابقاً میان من و علی چیزی نبوده جز آنچه میان زن و اقوام شوهرش روی می‌دهد، ولی او با وجود گله‌ام نزد من از نیکان

۱- نک: دراسة وتحليل للعهد النبوی الأصيل، محمد جميل زينو؛ الحزبية السياسية، رياض عيسى؛ الحريم السياسى؛ النبى والنساء؛ الدولة العربية، فلهاوزن، به نقل از دور المرأة السياسی، ص۴۴۲.

۲- منهاج السنة۲/۱۸۵.

است. علی گفت: ای مردم، به خدا راست و نکو گفت، میان من و او چیزی جز این نبود. وی در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است. عائشه ﷺ روز شنبه از آغازین روزهای رجب سال سی و ششم حرکت کرد. علی ﷺ چند مایل او را بدرقه کرد و فرزندان خود را به فاصله یک روز همراه او فرستاد.[1]

با این رفتار بزرگوارانه‌ای که امیرالمؤمنین علی ﷺ از خود نشان داد، می‌بینیم که‌ایشان وصیت رسول خدا ﷺ به خود را به اجرا درآورد که به وی فرمود: میان تو و عائشه چیزی روی خواهد داد. علی گفت: ای رسول خدا، من؟ پیامبر فرمود: آری. علی گفت: من؟ پیامبر فرمود: آری. علی می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، من شقی‌ترین آنان هستم. پیامبر ﷺ فرمود: خیر، لکن اگر این مسأله روی داد عائشه را به مأمنش برگردان.[2]

کسانی که گمان می‌برند عائشه به این دلیل به بصره رفت که از علی به خاطر موضعی که در ماجرای افک نسبت به او گرفت آزرده بود، زیرا وقتی که منافقان عائشه را متهم به زنا ساختند، رسول خدا ﷺ در مورد جدا شدن از عائشه با علی مشورت کرد و علی گفت: «ای رسول خدا، خداوند شما را در تنگنا قرار نداده و غیر از او زنان زیادی وجود دارند و اگر از خادم سوال کنید راستش را به شما می‌گوید» این سخن آنان درست نیست، زیرا علی این سخن را به خاطر ترجیح جانب رسول خدا بیان کرد، چه دید که‌ایشان به خاطر این قضیه دچار ناراحتی و تشویش و اضطراب شده‌اند و رسول خدا غیرت زیادی داشت. به همین دلیل علی مصلحت را در این دید که اگر رسول خدا از وی جدا شود ناراحتی و تشویش خاطر ایشان برطرف می‌شود و چون برائت و پاکی عائشه معلوم گردد برای رسول خدا ممکن است که به وی رجوع نماید و در واقع کمترین ضرر را برای دفع ضرر بزرگ‌تر انجام دهد.[3]

امام نووی می‌گوید: علی چنین باور داشت که‌این کار به مصلحت رسول خدا ﷺ است. وی وقتی به‌این کار اعتقاد یافت که دید رسول خدا به خاطر این قضیه دچار اضطراب و آزردگی شده‌اند پس جهت خیرخواهی و برگرداندن آسایش به رسول خدا ﷺ همه تلاش خود را به کار گرفت.[4] علی ﷺ با کمترین کلمه‌ای که از آن توهین و تهمت به عائشه ﷺ

۱- تاریخ طبری۵/۵۸۱.

۲- مسند احمد۶/۳۹۳. سند آن حسن است.

۳- دور المرأة السیاسی، ص۴۶۲.

۴- شرح نووی بر صحیح مسلم۵/۶۳۴.

برداشت شود در مورد عائشه سخن نگفت و فقط همین را به رسول خداﷺ گفت: خداوند بر شما سخت نگرفته است[۱]، و سپس برگشت و از سر خیرخواهی به رسول خداﷺ گفت: اگر از خادم سوال کنید راستش را به شما می‌گوید.[۲] پس علی در ابتدا رسول خداﷺ را دعوت کرد که قبل از اینکه از عائشه جدا شود در مسأله تأمل و دقت نماید، یعنی از نصیحت اول خود به رسول خداﷺ مبنی بر طلاق دادن عائشه برگشت و نصیحت دیگری را به‌ایشان عرضه داشت و گفت که در مورد این موضوع از خادم عائشه سوال نماید و حقیقت را جویا شود.[۳] رسول خدا ﷺ هم از کنیزی که بیشترین ارتباط را با عائشه رضی الله عنها داشت سوال کرد و آن کنیز تأکید کرد که جز خیر چیزی از عائشه سراغ ندارد. رسول خدا ﷺ همان روز که از آن کنیز سوال کرد، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی نماید). سوگند به خدا که من از خانواده ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم. به درستی که نصیحت علی به نفع عائشه تمام شد، زیرا رسول خداﷺ به خاطر اطلاعی که از خیر بودن و نیک بودن خانواده‌اش یافت بر باور ایشان افزوده شد.[۴]

به درستی که موضع علی رضی الله عنه در ماجرای افک باعث و بانی این نشد که عائشه از علی خشمگین باشد، یا به‌این خاطر از او چنان کینه بر دل بگیرد که او را وادارد که به دروغ علی را متهم به قتل عثمان کند و تعداد زیادی از مسلمانان را علیه او بشوراند، اما پژوهشگرانی که در دام روایات جعلی شیعیان رافضی افتاده‌اند دست به چنین اظهار نظرهایی زده‌اند.

*** پشیمانی آنان از کار خود**

ابن تیمیه می‌گوید: همچنین عامه سابقون از اینکه وارد جنگ شده بودند پشیمان شدند و علی، زبیر، طلحه و دیگران از کار خود پشیمان شدند. این افراد در روز جنگ جمل قصد وارد شدن به جنگ را نداشتند، اما بدون اختیار آنان جنگ روی داد.[۵]

۱- صحیح البخاری، شماره۴۷۸۶.
۲- همان.
۳- دور المرأة السیاسی، ص۴۶۲.
۴- دور المرأة السیاسی، ص۴۶۲.
۵- المنتقی من منهاج الاعتدال فی نقض کلام أهل الرفض والاعتزال، محب الدین خطیب، ص۲۲۲.

الف- از امیرالمؤمنین علی روایت است که وقتی مردم در جنگ جمل کشته می‌شدند، گفت: دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم.[1]

ب- نعیم بن حماد از حسن بن علی روایت کرده که به سلیمان بن صرد گفت: وقتی که جنگ شدت یافت علی نزد من آمد و گفت: ای حسن، دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم.[2]

ج- از حسن بن علی ﭭ روایت است که گفت: امیرالمؤمنین علی قصد کاری دیگر را داشت، اما حوادثی پشت سر هم روی داد، و او از آنها چاره‌ای نیافت.[3]

د- از سلیمان بن صرد از حسن بن علی روایت است که گفت: آنگاه که مردم کشته می‌شدند گفت: آیا همه‌اینها به خاطر ما است؟ ای کاش بیست یا چهل سال قبل از این مرده بودم.[4]

ه- از عائشه ﭭ روایت است که وقتی در مورد جنگ جمل بحث می‌کرد می‌گفت: دوست دارم که من هم چون اصحاب خود می‌نشستم و نمی‌رفتم. من دوست می‌داشتم که از رسول خدا ﷺ ده واندی فرزند می‌داشتم و همه آنان مانند عبدالرحمان بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر می‌بودند.[5]

و- عائشه ﭭ هنگامی که‌این آیه را قرائت می‌کرد که می‌فرماید: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ (احزاب:۳۳) «و در خانه‌های خود بمانید...» آن قدر می‌گریست که مقنعه‌اش خیس اشک می‌شد.[6]

ز- عائشه می‌گوید: دوست داشتم که از رسول خداﷺ بیست فرزند چون عبدالرحمان بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر می‌داشتم و و همه آنان را از دست می‌دادم اما در جنگ جمل حضور نمی‌داشتم.[1]

١- الفتن، نعيم بن حماد١/٨٠.

٢- همان.

٣- همان٨١.

٤- أحداث و أحاديث فتنة الهرج، ص٢١٧.

٥- الفتن، نعيم بن حماد١/٨١.

٦- سير أعلام النبلاء٢/١٧٧؛ الطبقات٨/٨١.

ح- ابن تیمیه می‌گوید: عائشه جنگ نکرد و به قصد جنگ خارج نشد، بلکه به قصد اصلاح میان مسلمانان خارج شد و گمان می‌برد که خروج وی به مصلحت مسلمانان است، اما بعداً برای وی روشن شد که ترک خروج اولی بوده است. پس هرگاه به‌یاد خروج خود می‌افتاد آن قدر می‌گریست که مقنعه‌اش خیس می‌شد. عامه سابقون هم چنین وضعی داشتند و از اینکه وارد جنگ شده بودند پشیمان بودند. علی، طلحه، زبیر و دیگران پشیمان بودند. این افراد در روز جنگ جمل قصد وارد شدن به جنگ را نداشتند، اما بدون اختیار آنان جنگ روی داد.[۲]

ط- ذهبی می‌گوید: شکی نیست که عائشه به طور کامل از رفتن خود به بصره و حضور در جنگ جمل پشیمان شده بود و گمان نمی‌برد که موضوع به آن نتیجه ختم شود.[۳]

یازدهم: سیره زبیر بن عوام و شهادت وی

وی ابو عبدالله زبیر بن عوام بن خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب از قبیله قریش و طائفه أسد است.[۴] وی در جد خود قصی به رسول خداﷺ می‌رسد. او حواری رسول خدا و فرزند عمه‌ایشان، یعنی صفیه بنت عبدالمطلب و یکی از عشره مبشره و یکی از اعضای شورای خلافت است.[۵] وی در سنین جوانی و در حالی که شانزده سال داشت اسلام را پذیرفت.[۶] وی از هیچ غزوه‌ای از غزوات رسول خدا تخلف نورزید.[۷] بعد از اینکه مسلمان شد مورد آزار و اذیت قرار گرفت. روایت شده که عموی زبیر او را در حصیری می‌گذاشت و در آن دود می‌دماند و می‌گفت: به کفر برگرد و زبیر می‌گفت: هرگز به کفر بر نمی‌گردم.[۸]

۱- التمهید، باقلانی، ص۲۳۲. عبدالرحمان بن حارث بن هشم مخزومی از مردان نجیب و برگزیده بنی مخزوم بود و قبل از معاویه وفات یافت.

۲- المنتقی من منهاج الاعتدال في نقض كلام أهل الرفض والاعتزال، محب الدين خطيب، ص۲۲۲.

۳- سیر أعلام النبلاء۲/۱۷۷.

٤- الإصابة۱/٥۲٦-٥۲۸.

٥- الطبقات الكبرى۳/۱۰۰؛ الإصابة۱/٥۲٦-٥۲۸.

٦- سیر أعلام النبلاء۱/٤۱.

۷- سیر السلف۱/۲۲٦. این روایت مرسل است.

۸- المعجم الكبير، طبرانی۱/۱۲۲.

۱- اولین کسی که در راه خدا شمشیر از نیام برکشید

از سعید بن مسیب روایت است که گفت: اولین کسی که در راه خدا شمشیر برکشید، زبیر بن عوام بود. وقتی که زبیر بن عوام در شعب المطابخ بود و داشت چرت می‌زد صدایی را شنید که می‌گفت: رسول خدا کشته شد. پس در حالی که شمشیر از نیام کشیده بود از خانه بیرون آمد. در راه با رسول خدا ﷺ مواجه شد و ایشان فرمود: ای زبیر، چه شده است؟ گفت: شنیدم که شما به قتل رسیده‌اید. پیامبر ﷺ فرمود: می‌خواستی چکار کنی؟ گفت: به خدا قسم می‌خواستم مردم مکه را با مبارزه فراخوانم. سعید بن مسیب می‌گوید: پس رسول خدا ﷺ برای او دعای خیر کرد. سعید می‌گوید: من امیدوارم که دعای رسول خدا ﷺ در نزد خداوند ضایع نشود.[1]

۲- هجرت زبیر رضی الله عنه به حبشه

وقتی که آزار و اذیت مشرکان قریش نسبت به رسول خدا ﷺ و یاران ایشان زیاد شد، پیامبر ﷺ به آنان فرمان داد تا به حبشه بروند تا در آنجا در امان پادشاه عادل آنجا، یعنی نجاشی باشند. آنان در حبشه نزد بهترین همسایه- یعنی نجاشی- و در بهترین سرزمین بودند. آنان همچنان در آن حالت در آنجا در امنیت و آرامش بودند تا اینکه مردی از اهالی حبشه برای گرفتن حکومت از دست نجاشی علیه او بپا خاست. به همین علت، مسلمانان بسیار اندوهگین و ناراحت شدند و ترسیدند که مبادا آن مرد پیروز شود و در این صورت آن مرد حق و جایگاه صحابه را نمی‌شناخت. به همین علت، صحابه خواهان پیگیری اخبار نبرد نجاشی و آن مرد شدند و برای این منظور به گوشه‌ای از رود نیل رفتند.[2] ام سلمه می‌گوید: اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: چه کسی به نزدیک نبرد این دو گروه می‌رود تا اخبار نبرد را برای ما بیاورد؟ ام سلمه می‌گوید: زبیر بن عوام گفت: من این کار را می‌کنم. پس صحابه گفتند: این کار را بکن. وی جوان‌ترین فرد گروه بود. ام سلمه می‌گوید: پس مردم مشکی را برای وی پر از باد کردند و او آن را به سینه‌اش بست و به کمک آن در رود نیل به شنا پرداخت و خود را به ساحل دیگر رود نیل که آن دو گروه در آنجا جنگ می‌کردند رساند و سپس رفت و در آنجا حضور یافت. ام سلمه می‌گوید: ما به درگاه خدا دعا می‌کردیم که نجاشی بر دشمن

۱- فضائل الصحابة ۲/۹۱٤، شماره ۱۲٦۰. سند آن ضعیف است و حسن لغیره می‌باشد.

۲- سیره ابن هشام ۱/۲۷۹؛ اصحاب الرسول ۱/۲۷٤.

خود پیروز شود و در سرزمینش تمکین یابد. ام سلمه می‌گوید: به خدا ما در همین حالت در انتظار بودیم که ناگاه زبیر در حالی که می‌دوید آمد و لباسش را برای ما تکان می‌داد و می‌گفت: مژده باد، نجاشی پیروز شد و خداوند دشمنش را نابود کرد و نجاشی در سرزمین خود بلامنازع شد.[1] بعد از اینکه زبیر از حبشه برگشت در کنار رسول خدا ﷺ ماند و مبادی و ارکان اسلام و اوامر و نواهی شرعی را از ایشان فرا می‌گرفت و هنگامی پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرد زبیر رضي الله عنه نیز همراه با دیگران به آنجا مهاجرت کرد.

۳- در غزوه بدر

زبیر رضي الله عنه سوارکاری جسور و دلاوری بی‌باك بود و در هیچ صحنه‌ای تخلف نورزید و در تمام نبردها و غزوات می‌توان او را دید. وی متصف به شجاعت و دلاوری نادر و کم‌نظیر و اخلاص کامل و از خود گذشتگی برای اعتلای سخن حق است.[2] وی اموال زیادی را در راه خدا بخشید و جان و مال خود را وقف خدا نمود و به همین دلیل خداوند او را گرامی‌داشت و در دنیا و آخرت رفعت بخشید. وی عمامه‌ای زرد رنگ داشت که در روز بدر آن را برخود پیچیده بود. از عروه روایت است که گفت: زبیر در روز بدر عمامه‌ای زرد بر خود پیچیده بود، پس جبرئیل در سیمای زبیر نازل شد.[3] چه فضیلت بزرگی، به راستی که در دنیا چیزی با آن برابری نمی‌کند. عامر بن صالح بن عبدالله بن زبیر در این باره می‌گوید:

جدي ابن عمة أحمد ووزيره   عند البلاء وفارس الشقراء

وغداة بدر كاون أول فارس   شهد الوغى في اللأمة الصفراء

نزلت بسيماه الملائک نصرة   بالحوض يوم تألب الأعداء

(جد من زبیر، پسر عموی رسول خدا و مشاور او در مواقع سخت بود و سوار بر مرکبی بور بود. در روز بدر وی اولین سواری بود که وارد نبرد شد و جوشنی زرد داشت. ملائک در روز بدر در سیمای او و جهت کمك به مسلمانان نازل شدند بدان گاه که دشمنان هجوم آورده بودند).

از زبیر روایت است که گفت: در روز بدر به عبیده بن سعید بن عاص رسیدم. او خود را کاملاً با سلاح و زره پوشانده بود، به طوری که فقط چشمانش بیرون بود. او مکنی به ابوذات

۱- سیره ابن هشام۱/۲۷۹.

۲- أهل الشورى و السنة، رياض عبدالله، ص۶۷.

۳- المعجم الکبیر، طبرانیشماره۲۳۰. مرسل است اما سند آن صحیح می‌باشد؛ سیر أعلام النبلاء۱/۴۶.

الکرش بود. او گفت: من ابوذات الکرش هستم. من بـر او حملـه بـردم و وسـیله‌ای را کـه در دست داشتم در چشمش فرو کردم و او کشته شد. زبیر می‌گوید: پایم را بر روی او گذاشـتم و آن اسلحه را با تلاش زیاد بیرون کشیدم و دیدم که سر آن خم شده است. عـروه بـن زبیـر می‌گوید: رسول خدا ﷺ آن عنزه را از زبیر درخواست کرد و زبیر آن را به ایشـان داد. وقتـی که رسول خدا ﷺ وفات یافت ابوبکر آن را درخواست کرد و زبیر آن را به وی داد. وقتی که ابوبکر وفات یافت، عمر آن را درخواست کرد و زبیر آن را به وی داد. وقتی که عمر از دنیـا رفت عثمان آن را از زبیر درخواست نمود و زبیر آن را به وی داد. وقتی که عثمان کشته شد نزد آل علی افتاد و عبدالله بن زبیر آن را درخواست کرد و تا زمانی که عبدالله بن زبیر کشـته شد نزد وی بود.[1]

این خبر بیانگر دقت زبیر بن عوام در زدن هدف اسـت، زیـرا وی توانسـته بـود بـا وجـود کوچکی هدف و با وجودی که وی نیروی خود را میان هجوم و دفاع تقسیم کرده بود، نیـزه را در چشم آن مرد فرو ببرد. زدن آن مـرد امـری بسـیار بعیـد بـود، زیـرا وی خـود را بـا زره فولادی حمایت کرده بود، لکن زبیر توانست نیزه را در یکی از چشمان او فرو کند. هم چنین نیزه به صورتی عمیق در بدن آن فرد فرو رفته بود که‌این علاوه بر دقت و مهارت وی در زدن هدف، بر توانایی بدنی او دلالت دارد.[2] در روز نبرد بدر دو سوارکار در کنار رسـول خـداﷺ بودند که‌یکی زبیر بود و سوار بر اسب خود در سمت راسـت رسـول خـداﷺ قـرار داشـت و دیگری مقداد بن أسود بود که سوار بر اسبش در سمت چپ ایشان قرار گرفته بود.[3]

٤- در غزوه أحد

زبیرﷺ می‌گوید: در روز أحد رسول خدا به من فرمود که پدر و مادرم به فدای تو بـاد.[4] ایـن موضوع بر دلاوری و جنگاوری و شجاعت زبیر ﷺ در این نبرد دلالت دارد. وی متصـف بـه این بود که در جنگ بردبار و جدی است و عاشق شهادت می‌باشد. زبیـر در توصـیف عمـل ابودجانه انصاری در نبرد أحد می‌گوید: وقتی کـه دو سـپاه درهـم آمیختنـد و جنـگ شـدت

١- صحیح البخاری، شماره٣٩٩٨.
٢- التاریخ الإسلامی٤/١٦٣.
٣- سیر أعلام النبلاء١/٤٦. این روایت مرسل است.
٤- فضائل الصحابة٢/٩١٨شماره١٢٦٧. سند آن صحیح است.

یافت، رسول خدا ﷺ شروع به تشویق یاران خود کرد و برای بالابردن روحیه و معنویات آنان دست به کار شد و شمشیری را به دست گرفت و فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد؟ افراد همه به سوی آن دست دراز کردند و همه- از جمله زبیر- می‌گفتند: من، من. پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد تا حق آن را ادا کند؟ مردم از پذیرش آن شانه خالی کردند و ابودجانه سماک بن خرشه گفت: ای رسول خدا، حق آن چیست؟ پیامبر فرمود: اینکه با آن آنقدر دشمن را بزنی تا اینکه خم شود. پس ابودجانه گفت: من حق آن‌را ادا می‌کنم. پس رسول خدا ﷺ آن را به وی داد. ابودجانه مردی شجاع بود و در هنگام نبرد با ناز و تبختر راه می‌رفت. وقتی که رسول خدا ﷺ او را دید که در میان صفها با ناز و تبختر راه می‌رود فرمود: خداوند از این نوع راه رفتن جز در چنین جاهایی ناخشنود است.[1] زبیر در توصیف عمل ابودجانه در نبرد أحد می‌گوید: وقتی که من شمشیر را از رسول خدا درخواست کردم و رسول خدا آن را به من نداد و آن را به ابودجانه داد با خود گفتم: - من پسر صفیه عمه او و از قریش هستم و قبل از ابودجانه به سوی آن شمشیر دست کشیدم، اما رسول خدا آن شمشیر را به ابودجانه داد و گفتم:- به خدا قسم نگاه می‌کنم ببینم ابودجانه چکار می‌کند. پس به دنبال وی رفتم. وی دستاری قرمز رنگ بیرون آورد و آن را دور سر خود بست. پس انصار گفتند: ابودجانه دستار مرگ را بیرون آورد- قبلاً که ابودجانه‌این دستار را بیرون می‌آورد و بر سر خود می‌بست انصار این سخن را در مورد وی می‌گفتند- سپس ابودجانه از سپاه خارج شد در حالی که می‌گفت:

أنا الذي عاهدنی خلیلي ونحن بالسفح لدى النخيل

أن لا أقوم الدهر في الكيول؟ أضرب بسيف الله والرسول[2]

(من همانی هستم که دوستم زمانی که در دامنه کوه و در میان نخلها بودیم با من عهد بست که من هرگز به انتهای صفها نروم و با شمشیر خدا و رسولش دشمنان را بزنم).

ابودجانه به هر مشرکی می‌رسید او را از پای در می‌آورد. در میان مشرکان مردی بود که اگر فردی زخمی‌را می‌دید او را می‌کشت. ابودجانه و آن مرد هر لحظه به هم نزدیک‌تر می‌شدند. من دعا کردم که آن دو به هم برسند. پس آن دو به هم رسیدند. آنان دو ضربه به سوی همدیگر انداختند. آن مشرک ضربه‌ای به سوی ابودجانه انداخت که ابودجانه سپر خود را در مقابل آن قرار داد و شمشیر وی در داخل آن سپر گیر کرد و ابودجانه ضربه‌ای به او زد

۱- صحیح مسلم، شماره ۲٤۷۰.

۲- نک: البداية و النهاية ٤/۱۷.

و او را کشت. سپس او را دیدم که شمشیر را بر روی فرق سر هند بنت عتبـه گذاشـته اسـت، اما شمشیر را از روی سر او برداشت، و من گفتم: خدا و رسول او داناتر هستند.[1] ابـن اسـحاق از ابودجانه نقل کرده که می‌گوید: فردی را دیدم کـه داشـت مـردم را بـه شـدت بـه جنـگ کردن تشویق می‌کرد. پس به سوی او رفتم. وقتی با شمشیر بر او حمله بردم دست به شیون و زاری کرد و چون نگاه کردم دیدم که‌یک زن است. پس او را رهـا کـردم و شمشـیر رسـول خدا بزرگ‌تر از آن دیدم که با آن یک زن را بزنم.[2]

از هشام از پدرش (عروه) روایت است که عائشه رضی الله عنها گفت: ای خواهر زاده، پدران تو- یعنی ابوبکر و زبیر- از کسانی هستند که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعۡدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡقَرۡحُۚ ﴿١٧٢﴾ ﴾ آل عمران: ۱۷۲

«کسانی که پس از- آن همه- زخمهائی که خوردند و جراحتهائی کـه برداشـتند، فرمـان خدا و پیغمبر را اجابت کردند».

وقتی که مشرکان از نبرد بدر منصرف شدند و برگشتند و رسول خدا ﷺ و اصحاب ایشان آن مصیبتها را دیدند، پیامبر ﷺ خوف این را داشت که مشرکان برگردنـد. پـس فرمـود: چـه کسی حاضر است دنبال آنان برود تا این مشرکان دریابند که مـا هنـوز دارای قـدرت و تـوان هستیم؟ پس ابوبکر و زبیر در گروهی هفتاد نفری به دنبال مشرکان بـه راه افتادنـد و بـه آنـان فهماندند کـه هنـوز قـدرت و تـوان دارنـد و سـپس برگشـتند. خداونـد متعـال در ایـن مـورد می‌فرماید:

﴿ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ ﴿١٧٤﴾ ﴾ آل عمران: ۱۷٤

«به همین جهت، آنها (از این میـدان،) بـا نعمـت و فضـل پروردگارشـان، بازگشـتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید». و با هیچ دشمنی رو به رو نشدند.[3]

وقتی که حمزه بن عبدالمطلب در نبرد أحد به شهادت رسید مادر زبیر، یعنی صـفیه بنـت عبدالمطلب آمد تا برادر خود را نگاه کند که مشرکان بینی او را بریده و شکمش را شـکافته و گوشها و بیضه‌هایش را بریده بودند. پس رسول خدا ﷺ بـه زبیـر رضی الله عنه فرمـود: خـود را بـه او

۱- همان۱۸.

۲- همان.

۳- صحیح البخاری، شماره۴۰۷۷.

برسان و او را برگردان تا آنچه را که بر سر برادرش آمده است نبیند. پس زبیر به مادرش گفت: مادر جان، رسول خدا به شما فرمان می‌دهد که برگردید. صفیه گفت: برای چه؟ من خبر دارم که برادرم مثله شده است، این امر در راه خدا بوده است. آنچه که ما را خشنود می‌گرداند قطعاً کار نیکی است. من این را در راه خدا می‌دانم و إن شاء الله صبر پیشه می‌کنم. وقتی که زبیر نزد رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را به‌ایشان گفت، پیامبر فرمود: بگذار بیاید. پس صفیه آمد و به جنازه حمزه نگاه کرد و بر او نماز خواند و «إنا لله وإنا إليه راجعون» گفت و برایش طلب آمرزش نمود.[1] در روایتی از عروه آمده که گفت: پدرم زبیر به من گفت: در روز نبرد أحد زنی در حال دویدن آمد تا خود را بر بالای سر کشتگان برساند. رسول خدا ﷺ دوست نداشت که آن زن این جنازه‌ها را ببیند، پس فرمود: جلوی این زن را بگیرید. زبیر می‌گوید: من دریافتم که آن زن –مادرم- صفیه است. پس به سوی او دویدم و قبل از اینکه او بتواند خود را بر بالای سر جنازه‌ها برساند من خود را به او رساندم. اما او ضربه‌ای بر سینه من زد - او زنی قوی بود - و گفت: از من دور شو، ای بی‌مادر. گفتم: رسول خدا ﷺ به تو دستور داده است. پس صفیه ایستاد و دو پیراهن را که با خود داشت بیرون آورد و گفت: من از کشته شدن برادرم حمزه خبر دارم. من این دو لباس را برای برادرم حمزه آورده ام او را در این لباسها دفن کنید. زبیر می‌گوید: پس ما آن لباسها را بردیم تا حمزه را در آنها کفن کنیم. در کنار حمزه جنازه مردی از انصار وجود داشت که او را نیز به مانند حمزه مثله کرده‌بودند. پس دیدیم اگر حمزه در دو لباس کفن شود و آن فرد انصاری کفن نداشته باشد این مایه بدنامی‌بوده و کاری ناپسند است. پس گفتیم: یک لباس را برای کفن حمزه و لباس دیگر را برای کفن این فرد انصاری قرار می‌دهیم. وقتی که آن دو را اندازه گرفتیم دیدیم که‌یکی از آن دو بزرگ‌تر از دیگری هستند. پس میان آن دو قرعه‌انداختیم و هر کدام را در لباسی کفن کردیم که قرعه وی شده بود.[2]

۵- در غزوه خندق

هر پیامبری یک حواری دارد و حواری من زبیر است.[3] رسول خدا ﷺ در روز نبرد خندق فرمود: چه کسی از بنی قریظه برای ما خبر می‌آورد؟ زبیر گفت: من این کار را می‌کنم. پس

۱- سیره ابن هشام۳/۱۰۸.

۲- مسند أحمد۳/۳٤ الموسوعة الحديثية. سند آن حسن است.

۳- صحیح مسلم، شماره۲٤۱٤.

سوار بر اسب خود رفت و در مورد آنان اطلاعاتی جمع آوری نمود و آورد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی در مورد بنی قریظه برای ما خبر می آورد؟ زبیر گفت: من. رسول خدا ﷺ برای بار سوم هم این پیشنهاد را مطرح کرد و زبیر اعلام آمادگی کرد و رفت. پس پیامبر ﷺ فرمود: «هر پیامبری یک حواری دارد و حواری من زبیر است».[1] اینکه رسول خدا فرمود: زبیرحواری من است، به‌این معنی است که زبیر از صحابه و یاوران خاص من است. دوستان و یاوران خاص و مخلص حضرت عیسی نیز حواریون نامیده می‌شوند. پس حواری به معنی یاور مخلص است. بنابراین، حدیث مشتمل این منقبت و صفت بزرگ برای زبیر است و او با این امر از دیگران متمایز می‌باشد. به همین دلیل، وقتی عبدالله بن عمر شنید که مردی می گوید: من فرزند حواری هستم، به او گفت: اگر از فرزندان زبیر هستی راست می گویی اما اگر چنین نیست، سخن تو درست نمی‌باشد.[2] عینی- شارح کتاب صحیح البخاری- می گوید: اگر گفته شود: صحابه همه‌یاران و دوستان خاص و مخلص رسول خدا بودند، پس چرا زبیر به این صفت اختصاص یافته است؟ جواب این است: رسول خدا این سخن را وقتی بیان کرد که در غزوه احزاب فرمود: چه کسی در مورد بنی قریظه برای ما خبر می آورد؟ زبیر گفت: من. رسول خدا ﷺ دو بار دیگر هم این سخن را اعلام کردند و زبیر در هر سه بار اعلام آمادگی نمود و شکی نیست که زبیر در آن وقت نصرت و یاریی بیشتر از دیگران انجام داد.[3] هم چنین رسول خدا ﷺ در روز نبرد احزاب در مورد وی فرمود که پدر و مادرم به فدای تو باد، چه از عبدالله بن زبیر روایت است که گفت: من و عمر بن أبی سلمه در روز جنگ احزاب در میان زنان بودیم. پدرم را دیدم که سوار بر اسب خود دو یا سه بار به سوی بنی قریظه رفت و برگشت. وقتی که برگشت گفتم: پدر جان، من شما را دیدم که به سوی بنی قریظه رفتید و برگشتید. زبیر گفت: ای پسرم، آیا مرا دیدی؟ گفتم: آری. زبیر گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی بنی قریظه می‌رود تا در مورد آنان کسب خبر کند؟ من رفتم و چون برگشتم رسول خدا ﷺ فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد.[4] این حدیث منقبتی آشکار برای زبیر است، زیرا رسول خدا ﷺ پدر و مادر خویش را فدای او

۱- همان.
۲- مصنف ابن أبی شیبة، شماره۱۲۲۱۹. صحیح است.
۳- عمدة القاری۱۹/۲۲۳۹.
٤- صحیح البخاری، شماره۳۷۲۰.

کردند. این سخن رسول خدا ﷺ در واقع بزرگداشت جایگاه زبیر و توجه به کار او می‌باشد، زیرا انسان چنین سخنی را وقتی بر زبان می‌آورد که کار انجام شده را بزرگ بداند و به همین دلیل هم خود یا عزیزترین اشخاص نزد خود را فدای او می‌کند.[۱]

زبیر ﷺ در نبرد خندق به نشانی دست یافت که در گذر زمان جاودان می‌ماند، یعنی این نشان که رسول خدا ﷺ به او داد و در مورد او فرمود: «هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر است».[۲] رسول خدا ﷺ زبیر ﷺ را حواری خود توصیف نمود، این توصیفی است که دارای دلالتی عمیق و مفاهیمی وسیع است. کسانی که در این مفاهیم تحقیق کند ابعاد کلمه حواری را درک می‌کند و نشانه‌ها و عمق و باطن آن برایش روشن می‌شود. کسانی که بیشترین نیاز را به توجه به این مفاهیم دارند علما، داعیان و مربیان هستند، زیرا دعوت اسلامی نیاز به آماده نمودن حواریانی دارد که نمونه‌هایی زنده برای یک قدوه و الگو باشند، زیرا الگوی عملی در نشر مبادی و افکار تأثیر بیشتر و عمیق‌تری دارد، زیرا این الگوی عملی تجسم بخشیدن به آن و اجرای عملی آن است و مشاهده آن و تأثر و اقتدا به آن امری آسان می‌باشد. همچنین حواریون به سنت رسول خدا ﷺ عمل می‌کنند و فرمان او را اجرا می‌نمایند[۳]، چنان که در حدیث آمده است که می‌فرماید: «هر پیامبری که خدای متعال برای امت‌های پیشین مبعوث گردانده است از میان امتشان دارای حواریون و اصحابی بوده‌اند که به سنت وی عمل کرده و فرمان او را اجرا می‌نمودند».[۴] از سنتهای دعوت این است که در مسیر خود دچار فتنه‌ها و محنت‌هایی می‌شود و از جانب دوستان و دشمنان خود مورد ابتلا قرار می‌گیرد. رسول خدا ﷺ تمایل زیادی داشت که مسلمانان را به‌این پارامترها و حوادث ارشاد نماید، از اینرو به آنان فرمود: سپس بعد از آنان نسلهایی می‌آیند که چیزی را می‌گویند که انجام نمی‌دهند و چیزی را انجام می‌دهند که به آن ایمان ندارند.[۵]

اما وظیفه یک حواری چیست؟ از بارزترین صفات یک حواری این است که الگویی نیک و مثالی عملی برای ایمان و اخلاص و فداکاری باشد و باید مثالی واقعی برای وارثان انبیا باشد و برای نشر حق و خیر و هدایت امت تلاش کرده و آن را از سقوط نجات داده و

۱- تحفة الأحوذی ۱۰/۲٤٦.

۲- صحیح مسلم، شماره۲٤۱٤.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم۲/۲٦-۲۷.

٤- دراسات تربوية، أعظمی، ص۲۰٦.

٥- شرح نووی بر صحیح مسلم۲/۲٦-۲۷.

نیرویی به آن بدمد و همه چیز خـود را در راه خـدا فـدا نمایـد تـا اسـلام در وقتـی کـه افـراد بی‌همت جز مصالح شخصی خود به چیزی توجه ندارند، جوانی و نشاط اولیه خود را بدست آورد.[1] زبیر بن عوام رضی الله عنه نمونه‌ای نادر از تجسم این مفـاهیم اسـت. وی در آغـوش دعـوت و بدست رسول خدا صلی الله علیه و سلم تربیت یافت و از همان عنفوان جوانی جرعه‌های مطلوب بـرای تحمـل سختی‌ها را نوشید. موضعی که زبیر در غزوه احزاب گرفت شخصیت او و نشـأت و پـرورش وی بر جرأت و نصرت و محبت به رسول خدا را به تصویر می‌کشد. روزگار ثابت کرده کـه زبیر رضی الله عنه مرد مأموریت‌های مشکل بود. وی متصف به جرأت و دلاوری و شـهامت بـود و بـه همین دلیل مکلف به مأموریت شناسایی اسرار دشمن شـد. چیـزی کـه در مـورد زبیـر در آن ماجرا روی داد، به مشروعیت تقسیم کارها و دسته‌بندی داعیان حسـب اخـلاص، فـداکاری، جانبازی، نیروها و تواناییهای آنان دلالت دارد.[2]

زبیر رضی الله عنه در همه غزوات رسول خدا صلی الله علیه و سلم شرکت داشـت و مواضـعی شـریفی گرفـت و در زمان خلفای راشدین از ستونهای اصلی دولت در فتوحات بزرگ آن بود.

٦- غزوه‌یرموک

از عروه بن زبیر روایت است که در روز نبرد یرموک اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم به زبیر گفتنـد: آیا حمله نمی‌کنی تا ما هم با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: من اگر حمله کنم شما با من همـراه نمی‌شوید. آنان گفتند: با تو می‌آئیم. پس زبیر بر آنان حمله برد و صفوف آنان را شـکافت و از آنان عبور کرد، اما کسی همراه وی نبود. سپس برگشت و آن دشـمنان دو ضـربه بـر شـانه وی وارد کردند که آن دو ضربه در اطراف ضربه‌ای فرود آمد که در نبرد بدر بـر شـانه زبیـر فرود آمده بود. عروه می‌گوید: زمانی که من بچه بودم انگشتانم را در آن ضربه فرو می‌بـردم و بازی می‌کردم. عروه می‌گوید: در آن هنگام عبدالله بن زبیر که نوجوانی ده ساله بود همراه وی بود. پس زبیر آن را بر اسبی سوار کرد و مردی را مأمور حفاظت از وی نمود.[3] ذهبی در السیر در تعلیقی می‌گوید: این واقعه- إن شاء الله- در نبرد یمامه روی داد، زیرا عبدالله در آن

۱- دراسات تربویة فی الأحادیث النبویة، ص۲۰۷.

۲- همان۲۰۸.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۹۷۵.

هنگام ده سال داشت.[1] ابن کثیر معتقد است که این واقعه در نبرد یرموك بوده است، اما در هر حال منعی وجود ندارد که‌این مسأله در هر دو واقعه روی داده باشد. ابن کثیر می‌گوید: از جمله کسانی که در نبرد یرموك حضور داشتند زبیر بن عوام بود. وی افضل صحابه حاضر در آنجا بود. وی از سواران و شجاعان حاضر بود و به همین دلیل جمعی از دلاوران در گرد وی جمع شده بودند و به وی گفتند: آیا حمله نمی‌کنی تا ما هم با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: شما پایداری نمی‌ورزید. آنان گفتند: پایداری می‌ورزیم. پس زبیر حمله کرد و آنان هم حمله بردند، اما وقتی که با صفوف رومیان مواجه شدند، آن دلاوران عقب نشستند، اما زبیر هم چنان به جلو رفت و صفوف رومیان را شکافت و از طرف دیگر بیرون رفت و نزد یاران خود برگشت. سپس آن دلاوران برای بار دوم نزد وی آمدند و او به مانند مورد اول عمل نمود. در آن روز شانه وی دو زخم برداشت. در روایت دیگری آمده است: یك زخم برداشت.[2] ابن کثیر بار دیگر می‌گوید: وی برای جهاد همراه مردم به شام رفت و در نبرد یرموك حاضر شد و آنان با حضور وی مشرف گشتند. وی در این جنگ دستی توانا و همتی والا داشت و دو بار صفوف رومیان را از اول تا آخر شکافت.[3]

۷- فتح مصر

وقتی که عمرو بن عاص ﷺ برای فتح مصر عازم شد، نیروهای همراه وی برای این فتح کافی نبودند. پس نامه‌ای به امیرالمؤمنین عمر ﷺ نوشت و از او درخواست نیروی کمکی کرد. پس عمر ﷺ از کمی‌نیروهای عمرو ترسید و زبیر بن عوام را همراه با دوازده هزار نفر و به قولی چهارده هزار نفر به کمك او فرستاد که از بزرگان صحابه زبیر بن عوام و مقداد بن أسود و عبادة بن صامت و مسلمه بن مخلد و در روایتی دیگر- به جای مسلمه- خارجه بن حذافه در رأس آنان بودند و عمر ﷺ در نامه‌ای به عمرو ﷺ نوشت: من چهارده هزار نفر به کمك تو فرستاده ام که در رأس هر هزار نفر از آنان مردی قرار دارد که به اندازه هزار نفر می‌باشد و زبیر در رأس این مردان است.[4] وقتی که زبیر نزد عمرو رسید دید که وی قلعه بابلیون را محاصره کرده است. پس زبیر بی‌درنگ سوار اسب خود شد و گرد خندقی که در

١- سير أعلام النبلاء١/٦٣.

٢- البداية و النهاية١/٦٣.

٣- همان٧/٢٦٠.

٤- فتوح مصر و المغرب، ص٦١؛ قادة فتح الشام و مصر، ص٢٠٨-٢٢٦.

اطراف قلعه زده شده بـود گشـت و سـپس افـراد خـود را در اطـراف خنـدق پراکنـده کـرد. محاصره این قلعه هفت ماه به درازا کشیده شد. به زبیر گفته شد: در اینجا طاعون سرایت یافته است. زبیر گفت: ما برای پیکار و طاعون آمده‌ایم.[1]

فتح مصر برای عمرو به درازا کشید، پس زبیر گفت: من خود را فدای راه خدا مـی‌کـنم، بدان امید که خداوند بدین وسیله فتح را نصیب مسلمانان گرداند. پس پلکانهـایی را از ناحیـه سوق الحمام به دیوار قلعه نصب کرد و به افراد خود دستور داد که چون صدای تکبیر وی را شنیدند همگی جواب او را بدهند و دنبال وی بروند. دیری نپایید که زبیر به بالای قلعه رفـت و افراد دیدند که وی دارد تکبیر سر می‌دهد و با خود شمشیری دارد. پس مسلمانان به سـوی نردبانها هجوم بردند، حتی عمرو آنان را نهی کرد، زیرا می‌ترسید که نردبانها شکسـته شـوند. وقتی که رومیان دیدند اعراب بر قلعه پیروز شده‌اند عقب نشستند و بدین صورت درهای قلعه بابلیون بر روی مسلمانان گشوده شـد و بـا فـتح آن نبـرد سـخت فـتح مصـر بـه پایـان رسـید. شجاعت نادر زبیر رضي الله عنه سبب اصلی پیروزی مسلمانان بر مقوقس شد.[2]

۸- غیرت زبیر بن عوام

از اسماء دختر ابوبکر صدیق روایت است که گفت: وقتی که زبیر بن عوام با من ازدواج کرد غیر از اسبش مال و مملوك دیگری نداشت. أسماء می‌گوید: من به اسب وی علف مـی‌دادم و هزینه آن را می‌دادم و به آن اسب رسیدگی می‌کردم و هسته خرما- یا چیزهـای دیگـر- را برای شترش خرد می‌کردم و به آن علف و آب می‌دادم و چرمهایش را می‌دوختم و نان برای او می‌پختم، اما من به خوبی نمی‌توانستم نان بپزم به همین دلیل زنانی از انصار که زنانی صادق بودند برای من نان می‌پختند. اسماء می‌گوید: من هسته‌ها را از زمین زبیر کـه رسـول خـدا بـه وی بخشیده بود و فاصله‌ای دو سوم فرسخی از مدینه داشت بر بالای سـر مـی‌آوردم. أسـماء می‌گوید: روزی من به همان جا رفتم و هسته ها بالای سر من بود. در راه به رسـول خـدا صلی الله علیه وسلم و چند نفر از اصحاب ایشان رسیدم. ایشان برای من دعا کردند و سپس کلمـات «أخ أخ» را بـر زبان آوردند تا شتر بخوابد و من پشت سر ایشان سوار شوم. اما من شرم کردم از اینکه همراه با مردان راه بروم و به‌یاد زبیر و غیرت او افتادم. أسماء می‌گوید: زبیـر از بـاغیرت‌تـرین مـردم

۱- سير أعلام النبلاء۱/۵۵.

۲- قادة فتح الشام و مصر، ص۲۰۹-۲۲۷.

بود. أسماء می‌گوید: رسول خدا پی برد که من شرم دارم، پس به راه خود رفتند. سپس من نزد زبیر رفتم و گفتم: در راه به رسول خدا رسیدم که همراه با چند نفر از اصحاب خویش بودند و من مقداری هسته بر بالای سر خود داشتم. ایشان شتر خود را خواباند تا من بر ترک ایشان سوار شوم، اما من شرم کردم و غیرت تو را می‌دانستم. پس زبیر گفت: به خدا قسم اینکه تو هسته‌ها را بر بالای سر خود حمل کرده‌ای برای من سخت‌تر از این است که بر ترک ایشان سوار می‌شدی. أسماء می‌گوید: این وضعیت من همین طور ادامه داشت تا اینکه ابوبکر خادمی برایم فرستاد و او به جای من به اسب رسیدگی کرد، ابوبکر با این کار خود انگار که مرا از بردگی آزاد ساخته بود.[1]

۹- زبیر فرزندان خود را به نام شهدای صحابه نامگذاری می‌کند

زبیر به خاطر علاقه زیادی که به شهادت داشت نام صحابه شهید را بر فرزندان خود نهاد. هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که گفت: زبیر گفت: طلحه نام انبیا را بر فرزندان خود می‌نهاد و می‌دانست- و باور داشت- که بعد از محمد ﷺ پیامبری نخواهد آمد، اما من نام صحابه شهید را بر فرزندان خود می‌گذارم تا که شاید به شهادت برسند. پس نام عبدالله را از نام عبدالله بن جحش و نام منذر را از منذر بن عمرو و نام عروه را از عروه بن مسعود و نام حمزه را از نام حمزه بن عبدالمطلب و نام جعفر را از نام جعفر بن أبی طالب و نام مصعب را از نام مصعب بن عمیر و نام عبیده را از نام عبیده بن حارث و نام خالد را از نام خالد بن سعید و نام عمرو را از نام عمرو بن سعید بن عاص- که در نبرد یرموک به شهادت رسید- برگزید.[2]

۱۰- مخفی داشتن طاعات در نزد زبیر

زبیر بن عوام می‌گوید: هر کدام از شما توانست عمل صالح مخفیانه‌ای داشته باشد انجام دهد.[3]

۱- حیاة الصحابة۲/۶۹۱؛ أصحاب الرسول۱/۲۸۱.

۲- تاریخ اسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۵۰۵؛ الطبقات۳/۱۰۱.

۳- الزهد، ابن مبارک، ص۳۹۲.

۱۱- شعر حسان بن ثابت در مدح زبیر

زبیر بر مجلسی از اصحاب رسول خدا ﷺ گذشت و دید که حسان دارد برای آنان شعر می‌خواند، اما آنان با شنیدن آن اشعار وی سر نشاط نبودند. پس زبیر با آنان نشست و سپس گفت: چرا به‌اشعار «ابن فریعه» گوش نمی‌دهید. وی اشعار خود را برای رسول خدا ﷺ می‌خواند و ایشان به نیکی به آن گوش می‌سپردند و پاداش زیادی به او می‌دادند و از آن روی بر نمی‌تافتند. پس حسان در مدح زبیر گفت:

أقام على عهد النبي وهديه حواريه والقول بالفعل يُعدل

أقام على منهاجه وطريقه يوالي وليَّ الحقّ والحقُّ أعدلُ

هو الفارس المشهور والبطل الذي يصول إذا ما كان يوم محجّلُ

إذا كشفت عن ساقها الحرب حَشّها بأبيض سباق إلى الموت يُرْقِلُ

وإن امرؤ كانت صفية أمَّهُ ومن أسد في بيتها لَمُؤثَّلُ

له من رسول الله قُربى قريبة ومن نصرة الإسلام مجد مؤثَّلُ[1]

فكم كربة ذب الزبير بسيفه عن المصطفى والله يعطي فيُجزل

ثناؤك خير من فعال معاشر وفعلك يا ابن الهاشمية أفضل[2]

«حضرت زبیر حواری پیامبر بر راه و روش پیامبر بود و قولش همنوا و همگام با عملش بود. قول به وسیله عمل تصحیح می‌شود. حضرت زبیر بر روش و شیوه پیامبر با حاکم بر حق موالات می‌کرد و روشن است که پیروی از حق عادلانه‌تر است. او همان اسب سوار و قهرمانی است که حتی اگر به زنجیر باشد به دشمنان حمله‌ور می‌شود و هرگاه جنگ سربگیرد و شروع شود اوست که بدون هیچ ترس و واهمه‌ای از مرگ با شمشیر سفید و درخشان وارد کارزار می‌شود. کسی که مادرش صفیه و پدرش آن شیر خدا، عوام باشد شایسته است که بزرگوار باشد. او از لحاظ خویشاوندی جزو نزدیکان پیامبر بود و در نصرت و یاری اسلام افتخارات زیاد و بزرگی داشت. حمد و بزرگداشت شما ای زبیر از کردار

۱- سیر أعلام النبلاء ۱/٥٦.

۲- همان ٥۷.

مردان بسیاری شایسته‌تر و بهتر است و رفتار و عمل شما ای فرزند صفیه هاشمی، بهتر و شایسته تر است».

۱۲- کرم و بزرگواری زبیر بن عوام رضی الله عنه

از عروه بن زبیر روایت است که گفت: هفت نفر از صحابه به زبیر وصیت کردند از جمله: عثمان و ابن مسعود و عبدالرحمن. اما زبیر از اموال خود برای ورثه آنان خرج می کرد و اموالشان را حفظ می‌نمود.[1]

این مثالی رفیع از مثالهای والای کرم و بزرگواری و وفا است. او معانی والای موجود در درون را مجسم می کند تا این مفاهیم تا در ضمیرهای زنده و بیدار آشکار و هویدا باشد و در نتیجه‌این ضمیر زنده تمام دارایی خود را در راه سیادت این مفاهیم به کار بگیرد. گاهی شخص یک یا دو بار نیکی می کند و سپس دچار فتور و سستی می‌شود، اما اینکه مثل چنین دلاور سخاوتمندی متکفل هزینه ورثه تعدادی از صحابه شده و اموال آنان را برایشان حفظ نماید، در دنیا الگویی نادر و درجه‌ای از درجات پیشرفت اخلاقی در نزد صحابه به شمار می رود.[2]

۱۳- وقت کوچ فرا رسید... شهادت رسول خدا مبنی بر ورود وی به بهشت

زبیر بن عوام رضی الله عنه در مرحله اول نبرد از میدان نبرد خارج شد. دلایل خروج وی از جنگ و ترک میدان نبرد قبلاً بیان شد. وی در هنگام خروج از میدان این شعر را می‌خواند:

تَـرْكُ الأمـور الـتي أخشـى عواقبهـا　　　في الله أحسـن في الـدنيا وفي الـدين

«اینکه من به خاطر رضای خدا اموری را که از عاقبت آنها خوف دارم ترک نمایم در دنیا و در دین بهتر است».

به قولی دیگر وی این شعر را خواند:

ولقـد علمـتُ لـو أن علمـي نـافعي　　　أن الحيـاة مـن الممـات قريـب[3]

«من به تحقیق می‌دانم- اگر علمم برای من سودمند باشد- که زندگی و مرگ فاصله بسیار نزدیکی با هم دارند».

۱- همان ۱۳۱.

۲- التاریخ الاسلامی ۱۷/۱۳۱.

۳- سیر أعلام النبلاء ۱/۶۰.

بعد از اینکه زبیر ﷺ از میدان خارج شد عمرو بن جرموز و فضاله بن حابس و نفیع همراه با عده‌ای از اوباش بنی تمیم به دنبال او رفتند. گفته‌اند که آنان وقتی به زبیر رسیدند در قتل زبیر با هم همکاری نمودند. نیز گفته‌اند: عمرو بن جرموز به وی رسید و بـه زبیـر گفـت: مـن خواسته‌ای از شما دارم. زبیر گفت: نزدیك بیا. پس خادم زبیر- که نامش عطیه بـود- گفـت: او با خود سلاحی داشت. پس زبیر گفت: نزدیك بیا. پس عمرو نزدیك او رفت و شروع بـه سخن گفتن با او کرد. آن هنگام وقت نماز بود. پـس زبیـر بـه وی گفـت: وقـت نمـاز اسـت. عمرو هم گفت: وقت نماز است. پس زبیر جلو رفت تا با آن دو نمـاز بخوانـد امـا عمـرو بـن جرموز ضربه‌ای به او زد و او را کشت. قولی دیگر می‌گویـد: عمـرو در جـایی بـه نـام وادی السباع به زبیر رسید. در آن هنگام زبیر در گرمای شدید ظهر خوابیده بود. پـس عمـرو بـر او هجوم برد و او را کشت. این قول مشهورتر است و شعر عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل که آخرین زن زبیر می‌باشد گواه همین قول می‌باشد. این زن قبلاً همسر عمـر بـن خطـاب بـود و چون عمر به قتل رسید وی بیوه شد. وی قبل از عمر زن عبـدالله بـن ابـوبکر صـدیق بـود کـه عبدالله هم کشته شده و وی بیوه شده بود. پس وقتی که زبیر به قتـل رسـید ایـن زن در رثـای وی قصیده نغزی را سرود و گفت:

غَـــدرَ ابـــنُ جرمـــوز بفـــارس بهمـــة　　يـــومَ اللقـــاء وكـــان غـــرّ معـــرد

يـــا عمـــرو لـــو نبهتـــه لوجدتـــه　　لا طائشًـــا رعـــشَ الجنـــان ولا اليـــد

ثكلتـــكَ أمُّـــكَ أن ظفـــرتَ بمثلـــه　　ممـــن بقـــى ممـــن يـــروح ويغتـــدي

كـــمْ عمـــرة قـــد خاضـــها لم يثنـــه　　عنهـا طـرادك يـا ابـن فقـع العـردد[1]

والله ربي إن قتلـــــــت لمســـــــلمًا　　حلـــت عليـــك عقوبـــة المتعمـــد[2]

«ابن جرموز در روز کارزار از پشت به قهرمان با همت و شجاع خنجر زد. ای عمـرو بـن جرموز، اگر در هنگام حمله کردن و خیانت زبیر را آگاه می‌کردی او را با استقامت و پایدار و قوی دل می‌یافتی. ای عمرو، مادرت داغت ببیند که مردی همچون زبیر را از پـا درآوردی که از یاران باقی مانده پیامبر بود. او با چه جنگها و مصائبی رو به رو شـده اسـت کـه همچـو

۱- البداية و النهاية۷/۲٦۱.

۲- همان.

شمشیر تو ای پلید زاده درشت خو نتوانست با او مقابله کند. سوگند به پروردگارم حال که یک مسلمان را به قتل رسانده‌ای مجازات قتل عمد شامل تو خواهد شد».

وقتی که عمرو بن جرموز او را به قتل رساند سرش را از بدن جدا کرد و آن را نزد علی برد و گمان برد که با ارائه آن منزلت و مقامی بدست می‌آورد. پس کسب اجازه نمود و علی گفت: به قاتل فرزند صفیه مژده آتش جهنم بده. سپس علی گفت: شنیدم که رسول خدا فرمود: «هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر بن عوام است».[1] وقتی که علی شمشیر زبیر را دید گفت: این شمشیر برای مدت زیادی غم و محنت را از سیمای رسول خداﷺ دفع می‌کرد.[2] در روایت دیگری آمده است: امیرالمؤمنین علی ﷺ، ابن جرموز را از آمدن نزد خود منع کرد و گفت: قاتل فرزند صفیه را به آتش جهنم مژده بدهید.[3] گفته می‌شود: عمرو بن جرموز در زمان علی بن ابی طالب خودکشی کرد. قولی دیگر می‌گوید: وی هم چنان زنده بود و چون مصعب بن زبیر امارت عراق را بدست گرفت خود را از مصعب مخفی کرد. پس به مصعب گفته شد: عمرو بن جرموز اینجاست و خود را مخفی کرده است، آیا می‌خواهی از او انتقام بگیری؟ مصعب گفت: به او بگویید از مخفی گاه خود بیرون آید، او در امان است، به خدا قسم من قصاص زبیر را از او نمی‌گیرم، زیرا او حقیرتر از آن است که من او را با زبیر برابر بدانم.[4]

پیامبر ﷺ اعلام کرده‌بودند که زبیر شهید خواهد شد. از ابوهریره روایت است که رسول خدا بر روی کوه حرا بود که کوه به حرکت و لرزه افتاد و رسول خدا ﷺ فرمود: ای حراء، آرام باش، زیرا جز پیامبر، صدیق و شهید کسی بالای تو قرار ندارد. در آن هنگام رسول خداﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بر روی آن بودند.[5] امام نووی می‌گوید: در این حدیث برای رسول خدا معجزاتی وجود دارد، از جمله: اخبار رسول خدا مبنی بر اینکه‌این افراد شهید می‌شوند و همه آنان غیر از رسول خدا به شهادت رسیدند، زیرا عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر مظلومانه به شهادت رسیدند، چه قتل عمر، علی و عثمان امری مشهور است و زبیر هم در وادی السباع در نزدیکی بصره و در حالی که جنگ را ترک

۱- فضائل الصحابة ۹۲۰/۲.

۲- البداية و النهاية۲٦۱/۷.

۳- طبقات ابن سعد۱۰٥/۳سند آن حسن است؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱٦٤.

٤- البداية و النهاية۲٦۱/۷.

٥- صحيح مسلم، شماره۲٤۱۷.

کرده بود و برمی‌گشت کشته شد. طلحه نیز صف جنگ را ترک کرده بود و از مردم کناره گرفته بود که تیری ناشناس به وی اصابت کرد و او را کشت و ثابت شده که هر کس مظلومانه کشته شود شهید است.[١] شعبی می‌گوید: من پانصد نفر از صحابه یا چیزی بیشتر از آن را ملاقات کردم و همه آنان می‌گفتند: علی، عثمان، طلحه و زبیر در بهشت هستند. ذهبی می‌گوید: زیرا آنان از جمله عشره مبشره و از افراد حاضر در نبرد بدر و بیعت رضوان هستند و از پیشتازان به اسلام می‌باشند که خدای متعال اعلام نموده که از آنان راضی است و آنان هم از خداوند خشنود می‌باشند. هم چنین به‌این دلیل که‌این چهار نفر کشته شدند و شهادت روزی آنان شد. پس ما محب آنان بوده و نسبت به کسانی که‌این چهار نفر را به قتل رساندند بغض و خشم داریم.[٢]

١٤- اشتیاق زبیر ﷺ در هنگام مرگ به ادای بدهی و دین خود

از عبدالله بن زبیر ﷺ روایت است که گفت: زبیر در روز نبرد جمل در مورد بدهی خود به من وصیت کرد و گفت: اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر. به خدا نمی‌دانستم منظورش از «مولایم» چیست، پس گفتم: پدر جان، مولای شما کیست؟ گفت: الله. عبدالله می‌گوید: هرگاه در غم پرداخت بدهیش گیر می‌کردم می‌گفتم: ای مولای زبیر، آن را به جای زبیر ادا کن و خداوند هم آن را ادا می‌کرد. بدهی ای که بر عهده زبیر قرار داشت این بود که مردم اموال خود را نزد زبیر می‌آوردند و به امانت می‌گذاشتند و زبیر می‌گفت: خیر، آن را نزد من به امانت نگذار، بلکه من آن را به عنوان قرض از شما می‌گیرم تا اگر از بین رفت من در مقابل آن ضامن باشم، زیرا من می‌ترسم از بین برود. عبدالله می‌گوید: وقتی که زبیر کشته شد جز زمینهایی دینار و درهمی از او باقی نماند. پس آن زمینها را فروختم و بدهیش را با آن تصفیه کردم. پس فرزندان زبیر گفتند: میراثمان را میان ما تقسیم کن. من گفتم: به خدا قسم آن را میان شما تقسیم نمی‌کنم تا اینکه به مدت چهار سال در موسم حج میان مردم ندا در دهم: هر کس طلبی نزد زبیر دارد نزد ما بیاید تا طلب او را بدهیم. پس عبد الله بن زبیر هر سال در موسم حج ندا می‌داد. پس وقتی که چهار سال سپری شد میراث زبیر را میانشان تقسیم نمود. زبیر چهار زن داشت و به

١- شرح نووی بر صحیح مسلم١٥/٢٧١.

٢- سیر أعلام النبلاء١/٦٢.

هر کدام از زنان وی یک میلیون و دویست هزار درهم رسید. جمع دارایی زبیر پنجاه میلیون و دویست هزار درهم بود.[1] قول بخاری حمل بر این می‌شود که همه اموال وی در هنگام مرگ این مقدار بود و شامل اضافات آن در این چهار سال قبل از تقسیم نمی‌شود.[2] در ماترک زبیر برکت زیادی افتاد[3] و خداوند زمینهایش را بعد از مرگ او با برکت گرداند و با فروش آن بدهی خود را صاف کرد و مقدار زیادی از آن هم باقی ماند. در این ماجرا درسها و عبرتهایی وجود دارد:

الف- قول زبیر به پسرش

پسرم اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر. این مثالی از مثالهای یقین راسخ و ایمان قوی است که توکل صادقانه بر خداوند و پناه بردن به او در برطرف کردن نیازها و از بین بردن غم و محنتها هم مترتب بر آن شده است. پس مؤمن واقعی اعتقاد راسخ دارد که همه چیز بدست خدا است و چون در تنگنا و محنتی قرار گیرد اولین چیزی که به ذهن او خطور می‌کند تصور وجود خدا و سلطه او بر همه چیز است و مخلوقات که در این مشکل او جانب دیگر قضیه را تشکیل می‌دهند در قبضه‌ی خدای متعال قرار دارند و قلبهایشان در دست خداست و به هرطرف که بخواهد می گرداند. به همین دلیل، قبل از هر چیز به آن پناه می‌برد و برای رفع نیاز و غم و محنت خود به او پناه برده و از او مسألت می‌کند و سپس اقدام به انجام اسبابی می‌کند که خداوند متعال برای رسیدن به نتایج مطلوب خلق کرده است، اما در عین حال معتقد است که‌این امور فقط یک سری اسباب هستند و فاعل و تقدیرگر اصلی خداوند متعال است و او بر این قادر است که تأثیر این اسباب را از آنها گرفته و در نتیجه به نتایج مطلوب خود منجر نشوند.[4]

ب- آیا زبیرﷺ از ثروتمندان بود؟

نص سابق بیان گر این است که زبیر از مالداران و ثروتمندان معروف و مشهور نبود، بلکه وی احساس تنگدستی داشت و اموال و دیونی که بر ذمه داشت فکر او را مشغول کرده و برایش بسیار با اهمیت بود، و از این می‌ترسید که زمینها و املاکش کفاف اموالی را که بر

۱- صحيح البخاري، شماره۳۱۲۹.
۲- شذرات الذهب۱/۲۰۹.
۳- الإصابة، ابن حجر۲/٤٦١.
٤- التاريخ الإسلامي ۳۰۹/۲۰.

ذمه دارد نکند. هم چنین این نص بیانگر این است که عبدالله بن زبیر هم به مانند پدرش اعتقاد داشت و فکر می‌کرد که بدهیهای زبیر بیشتر از داراییهای وی باشد. زبیر به عبدالله می‌گوید: آیا فکر می‌کند که بدهیها چیزی از داراییهایمان را برای ما باقی بگذارد؟ اما عبدالله جوابی برای سوال پدرش نمی‌یابد و اگر چیزی غیر از نظر پدرش را اعتقاد داشت در آن وقت حساس و دشوار با اطمینان جواب پدرش را می‌داد و می‌گفت که پیش بینی و برداشت زبیر درست نیست و اموال کفاف بدهی را می‌کند، اما می‌بینیم که عبدالله بن زبیر به صورت صریح در مورد برداشت خود در مورد کم بودن اموال سخن می‌گوید و هنگامی‌که زبیر به او گفت: اگر اموال کم بود در مورد جبران آن از مولایم کمک بگیر، عبدالله به او می‌گوید: مولایت چه کسی است؟ و در آن هنگام عبدالله انتظار داشت که از آن مولای مورد نظر زبیر در مورد پرداخت بدهیها کمک خواهد گرفت. هیچ کسی ادعا نمی‌کند که عبدالله از دارایی و املاک پدرش اطلاع و شناخت نداشته است، زیرا در آن هنگام عبدالله سی و پنج سال داشت و کسی که در چنین سن و سالی باشد شأن وی این است که دستیار و مددکار پدر خود بوده و به احوال و اموال او آگاه است، خصوصاً اینکه پسر بزرگ خانواده باشد. اینکه زبیر از عبدالله سوال نمود: «آیا فکر می‌کند که بدهیها چیزی از داراییهایمان را برای ما باقی بگذارد؟» بر این گواهی دارد که عبدالله از احوال و اموال پدرش مطلع بوده است و حتی عبدالله تصریح می‌کند که ادای بدهیها کار آسانی نیست و می‌گوید: هرگاه در غم پرداخت بدهیش گیر می‌کردم می‌گفتم: ای مولای زبیر، آن را به جای زبیر ادا کن و خداوند هم آن را ادا می‌کرد.[1] از جمله چیزهای دیگری که بر این گواهی دارند که زبیر در شمار ثروتمندان و افراد متمول نبوده و انتظار و توقع او در مورد تناسب اموال وی با بدهیها بجا بوده است این است که حکیم بن حزام- پسر عموی زبیر- وقتی که به عبدالله بن زبیر می‌رسید به وی می‌گفت: فکر نمی‌کنم بتوانید این بدهیها را پرداخت کنید، اگر نتوانستید آنها را پرداخت کنید از من کمک بگیرید.[2] دلیل چهارم این است که عبدالله بن جعفر نزد عبدالله بن زبیر می‌آید- زیرا چهار صد هزار درهم نزد زبیر طلب داشت- و به او می‌گوید: اگر بخواهید آن را از شما نمی‌گیرم. عبدالله بن زبیر در جواب وی گفت: خیر. عبدالله بن جعفر گفت: اگر

۱- صحیح البخاری، شماره۳۱۲۹.

۲- همان.

می‌خواهید قرض مرا به آخر بیندازید (و اگر دست آخر چیزی باقی ماند با آن قـرض مـرا ادا کنید).[۱]

این شهادت دو نفر از بزرگان صحابه بر این است که داراییهای زبیـر کفـاف بـدهی او را نمی‌کند و چنین فکر می‌کنند که او به کمک نیاز دارد. هم چنین این دو نفر از کسانی بودند که با زبیر رابطه داشتند و او را می‌شناختند و به احوال و وضعیت او آگاه بودند، چه یکـی از آنان حکیم بن حزام پسر عموی زبیر و دیگری عبدالله بن جعفر پسر خاله او بـود، زیـرا مـادر زبیر، صفیه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا بود و عبدالله با زبیـر بـده بسـتان و سـر و سـرّ زیادی داشت.

این چهار دلیل که شکی در آنها وجود ندارد بیانگر این امر هستند که زبیر فردی ثروتمند نبود.[۲] اما با این وجود در مورد ثروت و بی‌نیازی زبیر و بردگان و اسـبهای او سـخنان زیـادی شائع شده است. در برخی از منابع آمده است که وی هزار برده داشت و این بردگان هر روز به وی خراج می‌دادند، اما حتی یک درهم از آنها هم وارد خانه زبیر نمی‌شد، بلکـه وی همـه آنها را صدقه می‌داد.[۳] امـا مستشـرق مشـهور، ویـل دورانـت، هـزار را ده هـزار بیـان داشـته و می‌گوید: زبیر ده هزار برده داشته و هزار اسب نیز به آن افزوده است[۴]؛ و بالطبع این مستشرق باهوش این خبر را که زبیر خراج بردگان خود را صدقه می‌داده است حذف کرده است.[۵] اما باید گفت که‌این خبر در مقابل خبر بخاری ایستادگی ندارد، زیرا در آن آمـده اسـت: وقتـی که زبیر کشته شد جز این موارد دینار و درهمی‌نداشت: چند قطعه زمین که یکـی از آنهـا در غابه در اطراف مدینه بود، یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یـک خانه در مصر.[۶] این روایت واضح و روشن است زیرا به شیوه حصـر، داراییهـای زبیـر را بیـان کرده است و این موارد را در این مقام بیان می‌کند که عبدالله در مـورد بـدهیها و نحـوه ادای آن دچار غم و محنت و تنگنا بود، پس اگر زبیر هزار برده می‌داشـت، در ایـن روایـت ذکـر می‌شد و بهای آنها ارزش و قیمتی می‌داشت، زیرا آیا هزار برده در کمترین تخمین دو هـزار

۱- همان.

۲- الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم دیب، ص۹.

۳- سیر السلف الصالحین۱/۲۲۷. در سند آن ضعف وجود دارد.

٤- الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم دیب، ص۱۱.

٥- همان۱۳.

٦- صحیح البخاری، شماره۳۱۲۹.

درهم ارزش ندارد؟! [1] و در این صورت ارزش برده‌ها غالب بدهی زبیر را ادا می‌کرد. البته‌این به فرض این است که بردگان زبیر را هزار نفر بدانیم، اما اگر سخن موهوم ویل دورانت را بپذیریم که وی ده هزار برده داشته است، معنای آن ابطال روایت بخاری از اساس می‌باشد، زیرا بهای ده هزار برده و هزار اسب- هر قدر هم ارزان باشد- برای ادای بدهیهای وی کفایت می‌کند و ورثه او را غرق ثروت زیادی می‌کرد و دیگر زبیر نیازی به‌این نداشت که به پسرش بگوید: بزرگ‌ترین دل مشغولی من بدهیهایم است و دیگر از عبدالله سوال نمی‌کرد: آیا فکر می‌کنی که بدهی من چیزی از اموالم را باقی بگذارد؟ و دیگر نیازی نبود که به او وصیت کند: اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر. [2]

سخن در مورد سیره زبیر و طلحه و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری وام المؤمنین عائشه با اهداف این کتاب تطابق دارد، از این حیث که سخن در مورد سیره امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب و عصر ایشان می‌باشد و این شخصیت‌ها در بحث از عصر امیرالمؤمنین علی، از نقش محوری برخوردار هستند. همچنین چیزهایی که در کتب تاریخ و ادب در مکدر ساختن این افراد بیان شده است در بحث از فتنه‌های داخلی مطرح می‌شود. پس بیان سیره و اخلاق و صفات آنان بر ما واجب است تا خواننده حقیقت این شخصیتها را بشناسد و تحت تأثیر روایات ضعیف و داستانهای جعلی ای که مورخان شیعی و رافضی نوشته‌اند و نگاه مردم به‌این شخصیتهای بزرگ را مکدر گردانده است، قرار نگیرند. بنابراین سخن در مورد سیره زبیر یا دیگر بزرگان صحابه که در حوادث و وقائع زمان امیرالمؤمنین علی نقش داشته‌اند با اهداف مؤلف که قصد رساندن آنها از خلال بررسی دوران خلفای راشدین به خواننده را دارد، هماهنگ است.

۱- الزبیر بن العوام، الثروة والثورة، عبدالعظیم دیب، ص١٤.

۲- صحیح البخاری، شماره٣١٢٩.

دوازدهم: سیره طلحه بن عبیدالله ﷺ و شهادت وی

وی ابومحمد طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب قریشی تیمی است.[۱] جد وی در مرة بن کعب به رسول خدا ﷺ می‌رسد و در تیم بن مره جد وی به ابوبکر صدیق می‌رسد و تعداد پدران مابین آنان مساوی می‌باشد.[۲]

مادرش صعبة بنت حضرمی زنی از اهالی یمن و خواهر علاء بن حضرمی‌است.[۳] مادر طلحه اسلام آورد و از اصحاب رسول خدا ﷺ شد و به شرف هجرت دست یافت.[۴] طلحه یکی از عشره مبشره و یکی از هشت نفری است که پیشتاز به اسلام شدند و یکی از پنج نفری می‌باشد که به وسیله ابوبکر صدیق ﷺ مسلمان شدند و یکی از اعضای شش نفره شورای خلافت است.[۵]

۱- مسلمان شدن، ابتلا و هجرت طلحه

طلحه بن عبیدالله می‌گوید: به بازار بصری رفتم. در آنجا راهبی بود که در صومعه‌اش می‌گفت: از حاضران اینجا بپرسید که کسی از اهالی حرم اینجا حضور دارد؟ طلحه گفت: آری، من اهل حرم هستم. پس آن راهب گفت: آیا أحمد ظهور کرده است؟ گفتم: أحمد کیست؟ راهب گفت: أحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. این ماهی است که او در آن ظهور می‌کند (یا مبعوث می‌شود)، او آخرین پیامبر است. او از حرم مبعوث شده و به سرزمینی دارای نخل و سرزمینی با سنگهای سیاه و سوراخ سوراخ و با خاکی شور مهاجرت می‌کند. پس حتماً تو سوی او بشتاب. طلحه می‌گوید: آنچه که او گفت در قلبم نشست و من فوراً از آنجا رفتم و به مکه برگشتم و گفتم: آیا واقعه‌ای روی داده است؟ گفتند: آری، محمد بن عبدالله أمین خود را پیامبر خوانده و ابن أبی قحافه تابع او شده است. طلحه می‌گوید: نزد ابوبکر رفتم و گفتم: آیا از این مرد تبعیت کرده‌ای؟ گفت: آری. پس نزد او برو و از او تبعیت کن، زیرا او مردم را به حق و خیر دعوت می‌کند. طلحه سخن آن راهب را به ابوبکر گفت. پس ابوبکر و طلحه به اتفاق خارج شدند و نزد رسول خدا ﷺ رفتند و طلحه اسلام آورد و سخن آن راهب را به سمع رسول خدا ﷺ رساند و رسول خدا از این موضوع

۱- الإصابة۲/۲۲۰؛ الإستیعاب، ابن عبدالبر علی حاشیة الإصابة۲/۲۱۰.

۲- فتح الباری۷/۸۲.

۳- الإصابة۲/۲۲۰.

۴- همان۴/۳۳۷؛ فتح الباری۷/۸۲.

۵- المستدرک، حاکم۳/۳۶۹؛ عقیدة أهل السنة فی الصحابة۱/۲۲۸.

خوشحال شد. وقتی که ابوبکر و طلحه بن عبیدالله اسلام آوردند نوفل بن خویلد بن عدویۀ آن دو را گرفت و با طنابی محکم بست و بنی تیم از آن دو طرفداری نکردند. نوفل شیر قریش نامیده می‌شد و به همین دلیل ابوبکر و طلحه را «قرینین» نامیده‌اند.[۱]

طلحه به خاطر ایمان خود از جانب مشرکان و حتی از جانب اقوام بسیار نزدیک خود آزار زیادی را متحمل شد، اما وی هم چنان این آزار و اذیتها را تحمل کرد تا اینکه خداوند اذن هجرت داد. وقتی که رسول خدا ﷺ در راه هجرت به مدینه بود، در راه طلحه که همراه با یک کاروان از شام بازمی‌گشت به ایشان رسید و از لباسهای شامی لباسی به رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ داد و سپس طلحه به مکه رفت تا از تجارت خود فارغ گشت. بعد ازآن، طلحه خانواده ابوبکر را با خود به مدینه برد. پس طلحه از اولین گروه مهاجران است.[۲] وقتی که طلحه به مدینه رفت رسول خدا ﷺ میان او و ابوایوب انصاری پیمان برادری بست.[۳] بنا به قولی دیگر به هنگام بستن پیمان برادری میان مهاجر و انصار، میان او و کعب بن مالک انصاری پیمان برادری بست.[۴]

۲- در غزوه بدر

طلحه بن عبیدالله ﷺ مکلف شده بود تا در مورد کاروان قریش کسب خبر نماید در آن موقعی که رسول خدا ﷺ منتظر رسیدن کاروان مشرکان از شام به نزد قریشیان بود. پیامبر طلحه و سعید بن زید را فرستاد تا برای ایشان خبر بیاورند. آن دو رفتند و به حوراء رسیدند و همچنان در آنجا اقامت کردند تا اینکه کاروان عبور کرد و به ساحل دریا رفت. بعد از این آن دو اخبار را به مدینه برگرداندند. وقتی که آنان به مدینه رسیدند رسول خدا ﷺ مسلمانان را به غزای بدر برده بود. پس آنان شتافتند تا به سپاه ملحق شوند، آن دو به نبرد نرسیدند و رسول خدا سهمی به مانند جنگجویان و اجری به مانند مجاهدان را برای آنان تعیین کرد.[۵]

۱- البداية و النهاية۷/۲۵۸.
۲- همان؛ فرسان من عصر النبوة، ص۲۲۵.
۳- البداية و النهاية۷/۲۵۸.
٤- فرسان من عصر النبوة، ص۲۲۵؛ الاستيعاب، ابن عبدالبر.
٥- المستدرک، حاکم۳/۳٦۹؛ الإستيعاب، ٤۱۸۸.

۳- در غزوه أحد، بهشت بر طلحه واجب شد

از جابر روایت است که گفت: در روز جنگ أحد وقتی کـه مسـلمانان عقب‌نشـینی کردنـد رسول خدا ﷺ در گوشه‌ای همراه با دوازده نفر از جمله طلحه بود. مشرکان به‌ایشان رسـیدند، پس پیامبر فرمود: چه کسی به مصاف این مردم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پیامبر فرمود: فعـلاً صبر کن. پس مردی از انصار گفت: من بروم؟ پس او رفـت و جنگیـد و بـه شـهادت رسـید. سپس رسول خدا نگاه کرد و دید که مشرکان می‌آیند، پس فرمود: چه کسی به مصاف ایـن قوم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پیامبر فرمود: فعلاً صبر کن. پس مـردی از انصـار گفـت: مـن. پیامبر فرمود: تو برو. پس او جنگید و به قتل رسید. پس وضعیت به همین شکل ادامه‌یافت تـا اینکه فقط طلحه در کنار رسول خدا ﷺ باقی ماند. پس پیامبر فرمود: چه کسی به مصاف این مردم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پس طلحه به‌اندازه آن یازده نفر جنگید تـا اینکـه انگشـتانش قطع شد و گفت: آخ. پس رسول خدا فرمود: اگر می‌گفتی: «بسم الله» ملائک در حـالی کـه مردم به تو نگاه می‌کردند تو را بالا می‌بردند. سپس خداوند مشرکان را دفع کرد.[۱] امام احمد روایت کرده است: اگر می‌گفتی: «بسم الله» در حالی که در دنیا زنده هستی می‌دیدی کـه در بهشت برای تو خانه‌ای بنا می‌شد.[۲] از قیس بن حازم روایت است کـه گفـت: طلحـه را دیـدم که دستش به خاطر اینکه با آن در نبرد أحد از رسول خدا ﷺ محافظت کرده بـود شـل شـده است.[۳] طلحه در این نبرد ۳۹ یا ۳۵ زخم برداشت و و انگشت سبابه و انگشت کنـاری آن وی شل شد.[۴] ابوداود طیالسی از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: وقتی که ابوبکر بـه‌یـاد نبـرد أحد می‌افتاد می‌گفت: آن روز، کاملاً از آن طلحه بود.[۵] از عائشه وام اسحاق دختـران طلحـه روایت است که گفتند: پدر ما در روز نبرد أحد بیست و چهار زخـم برداشـت یکـی از آنهـا زخمی بود که بر سرش وارد شد و چهار گوش بود و رگش قطع شد و انگشتانش شـل شـد، اما سائر زخمها بر بدنش وارد گشت. وی در اثر این زخمها بیهوش شد و رسول خدا او را بـه عقب بر می گرداند و هرگاه‌یکی از مشرکان به وی می‌رسید از او دفاع می‌کرد و با مشـرکان

۱- السلسلة الصحيحة، شماره۲۱۷۱. حدیث در همه طرق روایت خود حسن است.

۲- فضائل الصحابة، شماره۱۲۹٤. سند آن صحیح است.

۳- فتح الباری، شماره٤٠٦٣.

٤- همان۷/۳٦۱؛ أصحاب الرسول۱/۲٦٤.

٥- فتح الباری۷/۳٦۱.

می‌جنگید تا اینکه او را به کناره دره رساند.[1] به همین دلیل رسول خداﷺ در مورد وی فرمود: به خاطر این کاری که طلحه برای رسول خدا کرد بهشت برای او واجب شد.[2]

٤- شهیدی که بر روی زمین راه می‌رود

از ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ بر روی کوه حرا بود که کوه به حرکت و لرزه افتاد و رسول خدا فرمود: ای حراء، آرام باش، زیرا جز یک پیامبر، صدیق و شهید کسی بالای تو قرار ندارد. در آن هنگام رسول خدا، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر و سعد بن أبی وقاص بر روی آن بودند.[3] وقتی که طلحه از پیامبر شنید که شهید خواهد شد همواره در جاهایی که مظنه شهادت بود به دنبال آن می‌گشت، و به همین دلیل در همه غزوات جز غزوه بدر حضور یافت.[4] علت عدم حضور وی در نبرد بدر مأموریتی بود که رسول خداﷺ به وی واگذار نمود و بیان شد.

رسول خدا ﷺ در مورد طلحه فرمود: هر کس دوست دارد شهیدی را نگاه کند که بر روی زمین راه می‌رود به طلحه بن عبیدالله نگاه کند.[5]

٥- برخی از مؤمنان به وعده خود با خدا وفا کردند

از موسی و عیسی فرزندان طلحه از پدرشان روایت است که اصحاب رسول خدا به فردی بادیه‌نشین گفتند که از رسول خدا سوال کند منظور از ﴿مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ﴾ که در آیه-:

﴿ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣ ﴾ الأحزاب: ٢٣

«در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ گونه تغییر و

١- سیر أعلام النبلاء ٣٢/١.

٢- صحیح الجامع، البانی، شماره ٢٥٤٠.

٣- صحیح مسلم، شماره ٢٤١٧.

٤- أصحاب الرسول ٢٦٠/١.

٥- به روایت ترمذی و حاکم. آلبانی آن را در صحیح الجامع شماره ٥٩٦٢ صحیح دانسته است.

تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند» - آمده است چه کسانی می‌باشد، زیرا صحابه به خاطر احترام و تعظیمی که برای رسول خدا ﷺ قائل بودند جرأت پرسیدن این سوال را از ایشان نداشتند. پس آن فرد بدوی در این مورد از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و رسول خدا از او روی برگرداند. سپس آن فرد از ایشان سوال کرد و رسول خدا ﷺ جواب او را نداد. سپس من- یعنی طلحه- که لباسی سبز بر تن داشتم بر در مسجد رسیدم و چون رسول خدا مرا دید فرمود: کسی که در مورد ﴿مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ﴾ سوال داشت کجاست؟ آن فرد بدوی گفت: ای رسول خدا، من بودم. پیامبر ﷺ (اشاره به طلحه نموده) فرمود: این از جمله کسانی است که پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند).[1]

٦- دفاع طلحه از برادرانش و گمان نیکوی وی نسبت به آنان

از مالك بن أبی عامر روایت است که گفت: مردی نزد طلحه آمد و گفت: فکر می‌کنی این فرد یمنی- ابوهریره- در مورد احادیث رسول خدا داناتر از شما باشد؟ از او چیزهایی را می‌شنویم که از ما نمی‌شنویم. طلحه گفت: اینکه او از رسول خدا چیزهایی را شنیده باشد که ما نشنیده باشیم من در آن شکی ندارم، زیرا ما خانه و دارایی داشتیم و صبح و شب نزد رسول خدا ﷺ می‌رفتیم، اما او -ابوهریره- مسکینی بود و دارایی نداشت و بر در خانه رسول خدا ﷺ زندگی می‌کرد. پس شك ندارم که او از رسول خدا ﷺ چیزهایی را شنیده که ما نشنیده‌ایم. آیا کسی را که خیری در او سراغ برود می‌یابی که چیزی را به دروغ به رسول خدا نسبت بدهد؟[2]

در این ماجرا درس‌های مفیدی در دفاع از علما و فقهای صالح وجود دارد.

۷- انفاق طلحه در راه خدا

از قبیصه بن جابر روایت است که گفت: من همراه طلحه بودم و کسی را ندیده‌ام که بیشتر از وی بدون اینکه از وی درخواست بشود اموال زیادی را ببخشد.[3] از موسی از پدرش طلحه روایت است که مالی به مقدار هفتصد هزار درهم از حضرموت به دست طلحه رسید. اما آن شب وی بی‌قرار بود و نمی‌توانست بخوابد. پس گفت: فردی که می‌خوابد و چنین مالی در

١- ترمذی، شماره٣٧٤٢. سند آن حسن است.

٢- سير أعلام النبلاء١/٣٧. سند آن حسن است.

٣- الحلية١/٨٨؛ سير أعلام النبلاء١/٣٠.

خانه دارد چه ظنی می‌تواند به پروردگار خود داشته باشد؟ زن طلحه گفت: تو کجا و برخی از دوستانت کجا! وقتی که صبح شد جفان- جام- و قصاع- کاسه بزرگ- بیاور و آن را تقسیم کن. پس طلحه به زنش گفت: تو زنی موفق و دختر مردی موفق هستی. زن وی ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق بود. پس چون صبح فرا رسید جفانی را خواست و آن اموال را میان مهاجر و انصار تقسیم کرد و مقدار یک جام را هم برای علی فرستاد. زن طلحه به وی گفت: ای ابو محمد، آیا ما از این مال نصیبی نداریم؟ طلحه گفت: پس تا حالا کجا بوده‌ای؟ آنچه باقی مانده برای تو. زن طلحه می‌گوید: تنها کیسه‌ای باقی مانده بود که در آن قریب هزار درهم قرار داشت.[1]

از سُعدی بنت عوف مریهٔ- زن طلحه- روایت است که گفت: روزی نزد طلحه رفتم اما دیدم که خیلی سرحال نیست. پس به وی گفتم: شما را چه شده است؟ شاید چیزی از زنت دیده‌ای و موجب ناراحتی شما شده است؟ طلحه گفت: خیر، به خدا قسم تو بهترین زنی هستی که‌یک مسلمان دارد، مالی دارم که موجب غمگینی من شده است. گفتم: چه چیزی تو را غمگین می‌کند؟ آن را به قومت بده. طلحه گفت: ای غلام، قومم را فراخوان و این مال را در میان آنان تقسیم کن. سعدی می‌گوید: من از خزانه دار سوال کردم که چقدر به آنان داده است و وی گفت: چهار صد هزار درهم.[2]

از حسن بصری روایت است که طلحه بن عبید الله زمینی متعلق به خود را به هفتصد هزار درهم فروخت، اما شب از خوف آن مال مضطرب بود و چون صبح کرد آن را میان مردم تقسیم کرد.[3]

از علی بن زید روایت است که گفت: فردی بدوی نزد طلحه آمد تا از او کمک مالی مسألت کند و خود را خویشاوند طلحه معرفی نمود. طلحه گفت: این خویشاوندیی است که قبل از تو کسی به وسیله آن از من چیزی را مسألت نکرده است. من زمینی دارم که عثمان آن را به سیصد هزار درهم به من داد. این زمین مال تو باشد و اگر خواستی آن را به عثمان می‌دهم و پول آن را به تو می‌پردازم. فرد بدوی گفت: آری، من بهای آن را می‌خواهم. پس طلحه آن را به وی داد. هر کس از بنی‌تیم نیازمند و عیالوار می‌بود طلحه به او کمک می‌کرد

۱- سیر أعلام النبلاء۱/۳۰-۳۱.

۲- مجمع الزوائد۹/۱٤۸. هیثمی‌می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویان آن ثقه هستند.

۳- سیر أعلام النبلاء۱/۳۲.

و قرضش را پرداخت می‌نمود. وی هر سال ده هزار درهم برای ام المؤمنین عائشه می‌فرستاد.[۱] وی طلحة الخیر و طلحة الفیاض و طلحة الجود بود.[۲] به خاطر عطاها و بخشش‌های زیاد طلحه در امور خیر، رسول خدا ﷺ او را فیاض نامید. حاکم از موسی بن طلحه روایت کرده که طلحه در روز نبرد ذی قرد[۳] شترانی را قربانی نمود و چاهی حفر کرد و به آنان غذا و نوشیدنی داد. پس رسول خدا فرمود: «**یا طلحة الفیاض**». به همین دلیل او طلحه الفیاض نامیده شد.[۴]

۸- از سخنان زیبای طلحه رضی الله عنه

کمترین عیب مرد این است که در خانه بنشیند.[۵]

لباس نعمت را آشکار می‌کند و نیکی به خادم دشمنان را خاموش می‌کند.[۶]

طلحه آراء ثاقب و صحیحی در میان مردم دارد، او در مورد صله رحم با افراد بخیل مشورت نمی‌کرد و در مورد امور جنگی با افراد ترسو مشورت انجام نمی‌داد.[۷]

۹- شهادت طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه

وقتی که طلحه در نبرد جمل حضور یافت و علی با وی دیدار کرد و او را موعظه نمود، وی به یکی از صفهای عقب رفت که ناگاه تیری ناشناس به ران و به قولی به گردن وی اصابت کرد و بالای زانوی وی را به پهلوی اسب دوخت و نزدیک بود که او را از بالای اسب بر زمین بیندازد. در آن هنگام طلحه می‌گفت: ای بندگان خدا، سوی من آئید. یکی از موالی طلحه به او رسید و او را بر ترک خود سوار نمود و به بصره برد و طلحه در خانه‌ای در آنجا وفات یافت. گفته‌اند: او در میدان نبرد از دنیا رفت و علی هنگامی که در میدان نبرد در میان

۱- همان۳۱.

۲- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۵۲۷.

۳- آبی در فاصله دو شبانه روزی مدینه که مابین مدینه و خیبر قرار دارد. النهایة۳۷/۴.

۴- البدایة و النهایة۲۵۸/۷.

۵- المستدرک۳۷۴/۳. سند حدیث صحیح است، اما آن را تخریج نکرده است؛ مختصر تاریخ دمشق۲۰۳/۱۱. منظور زبیر این است که در کنجی نشستن و عدم اهتمام به‌یک کار، بهتر از وارد شدن در امور بی‌معنا و بی‌فائده است.

۶- فرسان من عصر النبوة، ص۲۳۷.

۷- همان.

کشته شدگان می‌گشت او را دید و شروع به پاک کردن خاک از سیمایش کرد[1] و سپس گفت: ای ابومحمد، برای من بسیار گران است که تو را در حالی ببینم که بر زمین افتاده‌ای. سپس گفت: از غم واندوهی که در درون من موج می‌زند به خدا شکایت می‌برم. سپس بر او رحمت فرستاد و گفت: ای کاش من بیست سال قبل از این مرده بودم.[2]

شکی نیست که طلحه رضی الله عنه از اهل بهشت است، زیرا ترمذی از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، سعد، سعید، ابوعبیده، زبیر و عبدالرحمن بن عوف در بهشت هستند. بعد از این ترمذی می‌گوید: مثل این حدیث از عبدالرحمن بن حمید از پدرش از سعید بن زید از رسول خدا روایت شده است.[3]

در این حدیث منقبتی برای طلحه وجود دارد، زیرا رسول خدا در مورد وی شهادت داده که اهل بهشت است. این شهادتی بزرگ است که متضمن خبر در مورد سعادت طلحه و خوشبختی او در دنیا و آخرت است.[4]

۱۰- حفظ جسد طلحه رضی الله عنه بعد از مرگش

خدای متعال جسد طلحه رضی الله عنه را بعد از مرگش مورد محافظت قرار داد، زیرا وقتی که بعد از گذشت سی سال قبر طلحه را باز کردند و جسد او را به مکانی دیگر منتقل ساختند دیدند که جسد وی تغییر نکرده و فقط چند تار موی ریشش در یکی از گوشه‌های صورتش تغییر کرده است. از مثنی بن سعید روایت است که گفت: مردی نزد عائشه دختر طلحه آمد و گفت: من طلحه را در خواب دیدم و به من گفت: به عائشه بگو محل قبر مرا تغییر دهد، زیرا رطوبت یا آب، مرا آزار می‌دهد. پس عائشه همراه با خادمان خود رفت و بر روی قبر او بنایی ساخت و محل قبر او را تغییر دادند. راوی می‌گوید: جز چند تار مو از یکی از گوشه‌های ریش طلحه- یا سر او- چیزی از جسد او تغییر نیافته بود، این در حالی است که از وفات او سی و چند سال گذشته بود.[5] خداوند از طلحه و سائر صحابه راضی و خشنود باد.

۱- البداية و النهاية۷/۲۵۸.

۲- تاريخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص۵۲۸.

۳- ترمذی، شماره۳۷۵۷؛ ابوداود، شماره۴٦٤۹. حدیث حسن است.

٤- عقيدة أهل السنة۱/۲۹۳.

٥- أصحاب الرسول۱/۲۷۰.

۱۱- دعای سعد بن أبی وقاص ﷛ علیه کسانی که به عثمان، علی، طلحه و زبیر ﭫ ناسزا می‌گویند

از سعید بن مسیب روایت است که مردی به طلحه، زبیر، عثمان و علی ﭫ ناسزا می‌گفت. پس سعد او را از این کار نهی کرد و گفت: به برادران من ناسزا مگو، اما آن مرد نپذیرفت. پس سعد برخاست و دو رکعت نماز خواند و سپس گفت: پروردگارا، اگر قول او مورد خشم و غضب توست در مورد آن امروز نشانه‌ای به من نشان بده و آن را مایه عبرت گردان. پس آن مرد خارج شد و در این هنگام شتری بزرگ رم کرده بود و از میان مردم عبور می‌زد و مردم از جلوی او کنار می‌رفتند. بر روی سنگ فرش محل عبور وی آن شتر به او برخورد کرد و او را میان سینه خود و سنگفرش خیابان قرار داد و بر زمین کوبید و کشت. سعید بن مسیب می‌گوید: من دیدم که مردم به دنبال سعد می‌رفتند و می‌گفتند: ای ابواسحاق، بر تو گوارا باد، دعای تو مستجاب شد.[۱]

۱- البدایة و النهایة۷/۲۵۹.

مبحث دوم
نبرد صفین (۳۷هـ)

نخست: سلسله حوادث قبل از نبرد

۱- ام المؤمنین ام حبیبه دختر أبوسفیان، نعمان بن بشیر را همراه با پیراهن عثمان نزد معاویه و مردم شام می‌فرستد

وقتی که عثمان ﷺ به قتل رسید، ام المؤمنین ام حبیبه بنت أبی‌سفیان ﷺ فردی را نزد خانواده عثمان ﷺ فرستاد و گفت: لباس عثمان را که وی در آن به قتل رسید برای من بفرستید. پس آنان پیراهن عثمان را که آمیخته با خون وی بود و مقداری از موی ریشش که کنده شده بود برای وی فرستادند. سپس ام حبیبه ﷺ نعمان بن بشیر ﷺ را فراخواند و او را نزد معاویه ﷺ فرستاد و او آن پیراهن و ریش عثمان را همراه با نامه ام حبیبه نزد معاویه برد.[۱] در روایت دیگری آمده است: نعمان بن بشیر پیراهن عثمان را که وقت کشته شدن به تن داشته بود و به خون وی رنگین شده بود همراه با انگشتان نائله- همسر عثمان- که به هنگام دفاع از عثمان با دست خود قطع شده بود با خود برد.[۲] نائله بنت فرافصه کلبی همسر عثمان و زنی شامی‌و از قبیله کلب بود.[۳] نعمان نزد معاویه در شام رفت و معاویه او را بالای منبر قرار داد تا مردم او را ببینند و انگشتان را در آستین پیراهن کرد و گاهی آن را بلند می‌کرد و گاهی پایین می‌آورد و مردم در اطراف آن می‌گریستند و همدیگر را برای گرفتن انتقام عثمان ﷺ تشویق و ترغیب می‌کردند.[۴] شرحبیل بن سمط کندی آمد و به معاویه گفت: عثمان خلیفه ما بود، اگر می‌توانی انتقام او را بگیر و الا ما کناره می‌گیریم.[۵] مردان شام قسم خورده بودند که پیش زنان خود نروند و بر بستر خود نخوابند تا قاتلان عثمان ﷺ را با هر که به حمایت آنان برخیزد بکشند یا در این راه جان خود را از دست بدهند.[۶] این همان چیزی بود که معاویه می‌خواست. تصویری که نعمان بن بشیر برای مردم شام بیان کرد قتل خلیفه را

۱- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۳۵۹.
۲- البدایة و النهایة۷/۵۳۹.
۳- تاریخ الدعوة الإسلامیة، محمد جمیل، ص۳۹۸.
۴- البدایة و النهایة۷/۵۳۹. سند آن ضعیف است.
۵- الأنساب۴/۴۱۸؛ تاریخ الدعوة الإسلامیة، ص۳۹۸.
۶- تاریخ طبری۵/۶۰۰.

بسیار اندوهناک نشان می‌داد، زیرا خلیفه کشته شده و شمشیر اوباش بر گرده مردم مسلط بود و بیت المال گرفته شده و به‌یغما رفته بود و انگشتان نائله قطع شده بود. پس عواطف و احساسات مردم به هیجان درآمد و قلبهایشان تحت تأثیر قرار گرفت و اشک از چشمها جاری شد. پس شگفت نیست که بعد از این ماجرا معاویه و همراهانش از اهالی شام، بر خونخواهی عثمان اصرار بورزند و قبل از اینکه بیعت کنند خواستار تسلیم قاتلان عثمان شوند. آیا متصور است که امیر مؤمنان و سرور مسلمانان توسط کینه‌جویان و دسیسه‌گران کشته شود اما عالم اسلامی‌در مورد قصاص عاملان این جرم زشت به پا نخیزند؟! [۱]

۲- انگیزه‌های معاویه در عدم بیعت

معاویه‌ﭬ در زمان عمر و عثمان ﭭ فرماندار شام بود و وقتی که علی ﭬ خلافت را بدست گرفت خواست معاویه را عزل نموده و عبدالله بن عمر را به جای او منصوب نماید، اما عبدالله معذرت خواست و علی به جای او سهل بن حنیف را فرستاد، اما همینکه به وادی‌القری در نزدیکی‌های شام رسید از آنجا برگشت، زیرا اسب سوارانی از سپاهیان معاویه به فرماندهی حبیب بن مسلمه فهری به وی رسید و به او گفتند: اگر عثمان تو را فرستاده است بیا و اگر کس دیگری تو را فرستاده است برگرد.[۲] معاویه و مردم شام از بیعت امتناع کردند و اعتقاد داشتند که علی باید ابتدا از قاتلان عثمان قصاص بگیرد و بعد از آن آنان با وی بیعت نمایند[۳] و گفتند: ما با کسی که به قاتلان پناه می‌دهد بیعت نمی‌کنیم.[۴] آنان در مورد جان خود از آن دسته از قاتلان عثمان که در سپاه علی بودند می‌ترسیدند، به همین دلیل معتقد بودند که بیعت با علی بر آنان واجب نیست و اگر به‌این خاطر بجنگند مظلوم هستند و نه ظالم و می‌گفتند: زیرا به اتفاق مسلمانان عثمان مظلومانه کشته شده است و قاتلان او در سپاه علی حضور دارند و از حیث قدرت بر آنان غالب هستند. پس اگر ما بیعت کنیم آنان به ما ظلم و تجاوز می‌کنند و در نتیجه خون عثمان به هدر می‌رود؛ و معاویه بر این باور بود که مسئولیت کمک به عثمان و قصاص قاتلان او بر عهده وی می‌باشد، زیرا او ولی دم عثمان است و خداوند متعال می‌فرماید:

۱- معاوية بن أبی سفيان، غضبان، ص۱۷۸-۱۸۳.
۲- تاريخ طبری٥/٤٦٦.
۳- البداية و النهاية ۱۲۹/۷.
٤- العواصم من القواصم، ص١٦٢.

﴿وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣﴾
الإسراء: ٣٣

«هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیک‌ترین خویشاوند بدو است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد). بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است)». به همین دلیل، معاویه ﷛ مردم را جمع آورد و در مورد عثمان ﷛ و اینکه وی مظلومانه و به دست عده‌ای نادان و منافق کشته شده است برای آنان سخن گفت و به آنان گفت که آنان حرمت خون حرام را رعایت نکرده و خون حرامی را در ماه حرام و در حرم ریختند. پس مردم برآشفتند و این کار را به شدت مورد انکار قرار دادند و صدایشان بلند شد. تعدادی از آنان از اصحاب رسول خدا بودند. یکی از آنان- یعنی مره بن کعب- برخاست و گفت: اگر نبود به خاطر حدیثی که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام زبان به سخن نمی‌گشودم. در این حدیث ایشان فتنه‌ها را ذکر کردند و آن را نزدیک دانستند، در این هنگام مردی که ردایش را به دور سر و صورت خود پیچانده بود گذشت و رسول خدا ﷺ فرمودند: «این فرد در آن هنگام بر هدایت خواهد بود». من به سوی آن فرد رفتم و دیدم که عثمان بن عفان است. پس سوی رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: این فرد مد نظر شما است؟ ایشان فرمودند: «آری».[1]

حدیث دیگری هم وجوددارد که در درخواست معاویه برای قصاص قاتلان عثمان تأثیر نهاد و انگیزه‌ای قوی برای تصمیم وی بر تحقق این هدف بود. این حدیث این است که نعمان بن بشیر از عائشه روایت کرده که گفت: رسول خدا دنبال عثمان بن عفان فرستاد.... و آخرین سخنی که به وی فرمود این بود که بر شانه عثمان زد و فرمود: «ای عثمان، خداوند پیراهنی- خلافت- را بر تن تو می‌کند. پس اگر منافقان خواستند آن را از تن تو بیرون آورند آن را بیرون نیاور تا اینکه با من ملاقات می‌کنی». ایشان این سخن را سه بار تکرار کردند. من به عائشه گفتم: ای ام المؤمنین پس چرا تا حالا این را نگفته بودید؟ عائشه گفت: به خدا قسم آن را فراموش کرده بودم و به‌یادم نمی‌آمد. نعمان می‌گوید: من این خبر را به معاویه بن

۱- صحیح سنن ابن ماجه ۱/۲٤۰.

أبوسفیان دادم، اما او این را از من قبول نکرد و به عائشه نامه‌ای نوشت تا این حدیث را بـرای وی بنویسد و عائشه هم در نامه‌ای آن را برای معاویه نوشت.[۱]

عامل اصلی در اینکه مردم شام به رهبری معاویه بیعت بـا علـی را نپذیرفتنـد، تمایـل زیـاد آنان به اجرای حکم خدا در مورد قاتلان عثمان بود و چنین اعتقـاد داشـتند کـه بایـد اجـرای حکم قصاص بر بیعت با علی مقدم شود و به خاطر طمع معاویه به بدست گـرفتن ولایـت بـر شام نبود. همچنین به‌این خاطر نبود که وی درخواسـت چیـزی را داشـته باشـد کـه حـق وی نیست، زیرا وی به‌یقین می‌دانست که خلیفه از میان دیگر اعضای شش نفره شـورای خلافـت انتخاب خواهد شد و علی از او برتر و اولی است[۲] و به اجماع اصـحاب موجـود در مدینـه بـا وی بیعت شده بود.

۳- پاسخ معاویه به أمیرالمؤمنین علی

علی ﷺ نامه‌های زیادی را برای معاویه نوشت اما معاویه ﷺ جواب آنها را نداد. علی بارهـا و تا سه ماه بعد از کشته شدن عثمان ﷺ در مـاه صـفر ایـن کـار را تکـرار کـرد. سـپس معاویـه نامه‌ای را برای وی نوشت و همراه مردی برای وی فرستاد. آن فرد را نزد علی بردنـد و علـی بـه او گفـت: از آنجـا چـه خبـر؟ مـن از نـزد قـومی آمـده‌ام کـه جـز قصـاص چیـز دیگـری نمی‌خواهند و همه آنها خونخواه عثمان و در پی انتقام خون او می‌باشند. وقتی که مـن آمـدم شصت هزار نفر در زیر پیراهن عثمان کـه بـر بـالای منبـر دمشـق بـود نشسـته بودنـد و گریـه می‌کردند. علی گفت: پروردگارا، من در درگاه تو از خون عثمان برائـت مـی‌جـویم. سـپس فرستاده معاویه از نزد علی رفت. پس آن خوارجی که عثمان را به قتل رسانده بودند خواستند او را بکشند و آن فرد فقط با تلاش فراوان توانست خود را نجات بدهد.[۳]

٤- آماده شدن و بسیج علی برای جنگ با مردم شام و اعتراض حسن بن علی به این قضیه

بعد از دریافت نامه معاویه توسط امیرالمؤمنین علی، خلیفه تصمیم گرفت بـه جنـگ بـا مـردم شام برود. پس نامه‌ای به قیس بن سعد در مصـر نوشـت و در آن از او خواسـت کـه مـردم را برای جنگ با مردم شام تشویق و دعوت کند. همچنین نامه‌هایی به‌این مضـمون بـه ابوموسـی

۱- مسند احمد، شماره ٢٤٠٤٥. حدیث صحیح است.

۲- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید علی، ص۱۱۲.

۳- البدایة و النهایة۷/٢٤٠.

در کوفه و عثمان بن حنیف نوشت و برای مردم سخن راند و آنان را به‌این امر تشویق کرد و عزم تجهیز سپاه کرد و از مدینه خارج شد و قثم بن عباس را به جای خود بر مدینه گمارد. او قصد این را داشت که به وسیله کسانی که از او اطاعت کرده‌اند با کسانی که از وی اطاعت نمی‌برند و همراه با دیگر مردم با او بیعت نکرده‌اند بجنگد. در این اثنا فرزندش حسن نزد وی آمد و گفت: پدر جان از این کار صرفنظر کن، زیرا این موجب ریختن خون مسلمانان و ایجاد اختلاف در میان آنان می‌شود. اما علی آن را نپذیرفت و تصمیم به جنگ گرفت و سپاه را آرایش داد و پرچم را بدست محمد بن حنفیه داد و عبدالله بن عباس را بر سمت راست سپاه و عمر بن أبی سلمه را بر سمت چپ سپاه گماشت. گفته‌اند: عمرو بن سفیان بن عبدالأسد را بر سمت چپ گماشت. همچنین ابولیلی بن عمر بن جراح برادر زاده ابوعبیده بن جراح را بر مقدمه سپاه قرار داد و قثم بن عباس را جانشین خود در مدینه کرد. همه چیز مهیای این بود که علی مدینه را ترک کرده و به شام برود، اما ماجرای طلحه و زبیر رضي الله عنهما و خروج آنان به بصره و نبرد جمل روی داد و همین موضوع علی را به خود مشغول داشت.[1]

۵- بعد از نبرد جمل امیرالمؤمنین علی، جریر بن عبدالله را بسوی معاویه فرستاد

گفته‌اند که مدت ما بین خلافت علی تا فتنه سبئی دوم یا آنچه که بصره یا نبرد جمل نامیده می‌شود پنج ماه و بیست و یک روز و مدت ما بین آن و ورود وی به کوفه یک ماه و ما بین آن و رفتن وی به صفین شش ماه[2] و به روایتی دو یا سه ماه بوده است.[3] علی دوشنبه دوازدهم رجب سال سی و شش وارد کوفه شد. در آن هنگام به وی گفتند: در قصر الأبیض فرود بیا. علی گفت: خیر، عمر بن خطاب از فرود آمدن در آن کراهت داشت، من به همین خاطر از فرود آمدن در آن کراهت دارم. پس در رحبه فرود آمد و در مسجد جامع بزرگ شهر دو رکعت نماز خواند و سپس برای آنان سخن راند و آنان را به خیر تشویق و از شر نهی کرد و در این خطبه مردم کوفه را ستود و سپس به دنبال جریر بن عبدالله فرستاد که از زمان عثمان والی همذان بود و نزد اشعث فرستاد که از زمان عثمان والی آذربایجان بود و آنان را امر کرد که برای وی از مردم بیعت بگیرند و سپس نزد وی بیایند و آن دو هم همین کار را انجام

۱- البدایة و النهایة۷/۲٤۰-۲٤۱.

۲- مروج الذهب۲/۳٦۰.

۳- التاریخ الصغیر، بخاری۱/۱۰۲.

دادند. وقتی که علی خواست کسی را نزد معاویه بفرستد تا او را به بیعت خود فراخواند، جریر بن عبدالله بجلی گفت: مرا به سوی او بفرست زیرا او دوست من است تا بروم و او را به اطاعت تو دعوت کنم. اشتر به علی گفت: او را نفرست زیرا به پندار من دل وی با معاویه است. علی گفت: بگذار برود. پس او را سوی معاویه فرستاد و نامه‌ای برای وی نوشت و از اتفاق مهاجر و انصار بر بیعت خویش و ماجرای جمل سخن آورد و معاویه را دعوت کرد که مانند مهاجر و انصار به اطاعت وی درآید. وقتی که جریر نزد معاویه رسید نامه را به او داد و معاویه عمرو بن عاص و سران شام را فراخواند و با آنان مشورت کرد، اما آنان گفتند که با او بیعت نمی‌کنند تا اینکه قاتلان عثمان را قصاص کند، یا اینکه قاتلان عثمان را به آنان تسلیم نماید و گفتند اگر علی این کار را انجام ندهد با او می‌جنگند و با او بیعت نمی‌کنند تا اینکه همه آنان کشته شوند. پس جریر نزد علی برگشت و این خبر را به وی داد. اشتر گفت: ای امیر مؤمنان، مگر شما را نهی نکردم که جریر را نزد او نفرستید؟ اگر مرا می‌فرستادید معاویه هر دری را که باز می‌کرد من می‌بستم. پس جریر به اشتر گفت: اگر تو آنجا می‌بودی تو را به خاطر قتل عثمان قصاص می‌کردند. پس اشتر گفت: ای جریر، به خدا قسم اگر پیش آنان رفته بودم از جواب به معاویه باز نمی‌ماندم و چنان می‌کردم که معاویه فرصت تفکر نیابد. اگر امیر مؤمنان مطابق رأی من عمل می‌کرد تو و امثال تو را در محبسی نگاه می‌داشت تا کار این امت سامان یابد. پس جریر آزرده شد و برخاست و رفت و در قرقیساء اقامت کرد و در نامه‌ای سخنان خود و سخنان آنان به خود را به معاویه خبر داد. پس معاویه در جواب وی نامه‌ای نوشت و از او خواست که نزد وی برود.[1]

بدین سان اشتر سبب دور کردن صحابی بزرگوار جریر بن عبدالله فرماندار علی بر قرقیساء و نقاط دیگر شد که در میان قبیله بجله از سران بود و او را به جدا شدن از امیر مؤمنان علی واداشت. صحابی بزرگوار جریر بن عبدالله می‌گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ مرا می‌دید به روی من تبسم می‌کرد و می‌فرمود: از این در مردی بر شما وارد می‌شود که از بهترین اهالی یمن است و بر سیمایش نشان شاهی وجود دارد.[2]

٦- حرکت امیر مؤمنان علی به سوی شام

امیر مؤمنان برای جنگ با مردم شام آماده شد. پس کسانی را برای تشویق مردم به شرکت در

۱- البداية و النهاية ٧/٢٦٥.

۲- صحيح مسلم، شماره ٢٤٧٥.

جنگ روانه کرد.[1] وی سپاهی بزرگ را تجهیز کرد که روایات در مورد میزان آن اختلاف دارند و همه روایاتی ضعیف می‌باشند[2] و فقط یک روایت حسن وجود دارد که در آن تعداد سپاه را پنجاه هزار نفر ذکر کرده است.[3]

مکان تجمع سپاه علی در نخیله بود.[4] این مکان در دو مایلی کوفه آن زمان قرار داشت. عده‌ای از قبائل مختلف سرزمین عراق به آن پیوستند.[5] علی ﷺ ابومسعود انصاری را بکار گرفت و از نخیله زیاد بن نضر حارثی را به عنوان پیش قراول سپاه در رأس هشت هزار جنگجو روانه کرد و شریح بن هانی را در رأس چهار هزار نفر روانه نمود. سپس علی سپاه خود را به مدائن- بغداد- برد و در آنجا تعدادی جنگجو به وی پیوست و سعد بن مسعود ثقفی را در رأس آنان قرار داد و از آنجا پیش قراولی متشکل از سه هزار نفر را به موصل فرستاد.[6] وی راه اصلی جزیره را در ساحل شرقی رود فرات پیمود تا اینکه به نزدیکی قرقیساء[7] رسید. در آنجا به وی خبر رسید که معاویه برای رویارویی با وی خارج شده و در صفین اردو زده است. پس علی به رقه[8] پیش رفت و از آنجا از فرات عبور کرد و به قسمت غربی آن رفت و در صفین فرود آمد.[9]

۷- رفتن معاویه به صفین

معاویه در پیگیری قاتلان عثمان بسیار جدی بود. وی توانست تعدادی از افراد مصری که در جنگ مدینه- و قتل عثمان- دست داشتند و در راه بازگشت بودند بگیرد و به قتل برساند.

۱- الإصابة۱/۱۲۳-۱۲٤ به نقل از حاکم با سند حسن.

۲- عده‌ای گفته‌اند: صد و پنجاه هزار نفر یا بیشتر بوده است. البداية و النهاية۷/۲٦۰؛ عده‌ای گفته‌اند: صد و بیست هزار نفر بوده‌اند، المعرفة و التاريخ۳/۱۳ سند روایت منقطع است؛ عده‌ای گفته‌اند: نود هزار نفر بوده‌اند، تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۹۳.

۳- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۹۳. سند آن حسن است.

٤- مکانی در نزدیکی کوفه در جهت شام. معجم البلدان٥/۲۷۸.

٥- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۸۸.

٦- تاریخ طبری٥/٦۰۳. سند آن حسن و منتهی به عوانه اما منقطع می‌باشد.

۷- شهری در کنار رود خابور در مصب رود فرات. معجم البلدان۳/۱٥۳.

۸- شهری مشهور در سوریه امروزی در کنار قسمت شرقی رود فرات. معجم البلدان۳/۱٥۳.

۹- تاریخ طبری٥/٦۰٤.

یکی از این افراد أبوعمرو بن بدیل خزاعی بود.[1] همچنین معاویه در مصر و در میان اهل «خربتا» ایادی و پیروانی داشت که خونخواهی عثمان را می‌کردند. این گروه توانسته بودند که در چند رویارویی در سال ۳۶هـ محمد بن أبوحذیفه را شکست دهند. همچنین توانست تعدادی از سران مصری جنگ مدینه مانند عبدالرحمان بن عدیسی و کنانهٔ بن بشر و محمد بن أبوحذیفه را بگیرد و آنان را در فلسطین به زندان افکند. این موضوع قبل از خروج معاویه به صفین روی داد. سپس وی در ذی الحجه سال ۳۶هـ آنان را به قتل رساند.[2] وقتی که علی از حرکت سپاه عراق اطلاع یافت مستشاران خود از بزرگان شام را فراخواند و برایشان سخن راند و گفت: علی همراه با مردم عراق به سوی شما آمده است. پس ذوالکلاع حمیری گفت: بر تو فرمان دادن واجب است و بر ما اجرا.[3]

مردم شام در مورد خونخواهی عثمان و جنگ با معاویه بیعت کردند[4] و عمرو بن عاص اقدام به تجهیز سپاه و بستن پرچم کرد و سپس جهت تشویق سپاه در میان سپاه شروع به سخن کرد و گفت: مردم عراق جمع خویش را پراکنده‌اند و شوکت خویش را سست کرده‌اند و نیروی خود را متفرق کرده‌اند. مردم بصره نیز با علی مخالفند که خونی آنها است و کسانشان را کشته است. در جنگ جمل سران مردم بصره و سران مردم کوفه نابود شده‌اند و علی با اندک گروهی از آنان حرکت کرده که بعض‌شان قاتلان خلیفه شمایند. خدا را در نظر داشته باشید و نگذارید که حقتان ضایع شود و خونتان معوق بماند.[5] معاویه در رأس سپاهی بزرگ به حرکت در آمد. روایات در مورد بیان تعداد آن با هم اختلاف نظر دارند و همه روایاتی هستند که سندشان منقطع می‌باشد و عین همان روایاتی هستند که تعداد سپاه علی را برآورد کرده‌اند و برخی تعداد آن را صد و بیست هزار نفر[6] و برخی هفتاد هزار نفر و برخی مقداری بیشتر از آن را ذکر کرده‌اند،[7] اما نزدیک‌ترین روایت به صحت تعداد آنان را شصت هزار جنگجو ذکر کرده است. این روایت گرچه سند منقطعی دارد، اما راوی آن صفوان بن عمرو سکسی حمصی از اهالی شام است که در سال ۷۲هـ به دنیا آمده است و ثقه

۱- المحن، أبوعرب تمیمی، ص۱۲٤؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱۹۱.

۲- خلافة علی، عبدالحمید، ص۱۹۱.

۳- الإصابة۱/٤۸۰؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۱۹۲.

٤- أنساب الأشراف۲/۵۲سند آن منقطع است؛ خلافة علی، ص۱۹۲.

۵- تاریخ طبری۵/٦۰۱. سند آن منقطع است.

٦- خلافة علی بن أبی طالب، ص۱۹٤؛ المعرفة و التاریخ۳/۳۱۳.

۷- خلافة علی، ص۱۹٤؛ تاریخ خلیفة، ص۱۹۳.

بودن وی ثابت شده است و تعدادی از حاضران در نبرد صفین را دیده است و این امر در سرگذشت وی معلوم است[۱] و استناد به وی صحیح می‌باشد.[۲]

فرماندهان سپاه علی به قرار زیر بودند: عمرو بن عاص فرمانده سواران مردم شام، ضحاك بن قیس فرمانده همه پیاده نظام سپاه، ذوالکلاع حمیری بر بال راست سپاه، حبیب بن مسلمه بر بال چپ سپاه و ابوالأعور سلمی فرمانده پیش قراولان سپاه. اینان فرماندهان بزرگ سپاه بودند و در زیر مجموعه هر کدام از این فرماندهان، فرماندهان دیگری بودند که حسب قبائل تقسیم شده بودند. این ترتیب که ذکر شد مربوط به ابتدای حرکت سپاه بود، اما در اثنای حرکت و به خاطر وجود برخی از شرایط برخی از فرماندهان تغییر کردند و فرماندهان دیگری منصوب شدند و شاید همین عامل، علت اختلاف در مورد نامهای فرماندهان در برخی از منابع باشد.[۳]

معاویه ابوالأعور سلمی را به عنوان پیش قراول سپاه روانه کرد. جهت حرکت آنان به شمال شرقی دمشق بود. وقتی که به صفین در پایین فرات رسید در یك دشت باز در کنار گودال آبی از فرات اردو زد و در آن مکان گودالی غیر از آن وجود نداشت و آن را به تصرف خود درآورد.[۴]

۸- جنگ بر سر آب

سپاه علی رضی الله عنه به صفین رسید، جایی که در آن سپاه معاویه اردو زده بود. سپاه علی جایی را نیافت که به اندازه کافی فراخ بوده و بتواند همه سپاه را در خود جای دهد، به همین دلیل در مکانی ناهموار اردو زدند، زیرا غالب جاهای آن مکان متشکل از صخره‌های سخت و پشته‌ای بود.[۵] سپس سپاه عراق مواجه با این امر غافلگیر شد که معاویه آب را از آنان منع کرد. پس برخی از سپاهیان نزد علی شتافتند و در این مورد شکایت کردند. پس علی رضی الله عنه دنبال أشعث بن قیس فرستاد و او در رأس دو هزار نفر به سوی آب رفت و اولین نبرد میان

۱- سیر أعلام النبلاء۳۸۰/۶.

۲- خلافة علی بن أبی طالب، ص۱۹٤.

۳- امتداد العرب فی صدر الإسلام، صالح علی، ص۷۳؛ خلافة علی، ص۱۹٤.

٤- صفین، نصر بن مزاحم، ص۱٦۰-۱٦۱.

٥- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۹٦.

دو گروه روی داد و در این نبرد اشعث پیروز شد و بر آب استیلا یافت.[1] اما روایت دیگری وارد شده که اصل جنگ را نفی می‌کند و مفاد آن چنین است که اشعث بن قیس نزد معاویه آمد و گفت: ای معاویه، در مورد امت محمد ﷺ خدا را در نظر داشته باش. فرض کنید که شما همه مردان عراق را می‌کشید، پس در این صورت چه کسی به داد مسافران و بچه‌ها برسد؟ خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ ۝٩ ﴾ الحجرات: ۹

معاویه گفت: چه می‌خواهی؟ گفتند: اجازه بده از آب استفاده کنیم. پس معاویه به أبوأعور گفت: بگذار برادران ما از آب استفاده نمایند.[2]

جنگ بر سر آب در اولین روزی که در آن با هم رویاروی شدند در آغاز ماه ذی الحجه بود و گشاینده شر برای هر دو گروه مسلمان بود، زیرا در طول این ماه جنگ میان دو گروه پیوسته ادامه داشت. جنگ به شکل دسته‌های کوچکی بود و علی دسته کوچکی را از سپاه خود می‌فرستاد و کسی را امیر آن می‌کرد و اینان در روز و در صبح یا عصر یک بار و در برخی از اوقات دوبار در یک روز جنگ می‌کردند. کسانی که غالباً فرماندهی این دسته‌ها را در سپاه علی بر عهده داشتند، عبارت بودند از: اشتر، حجر بن عدی، شبث بن ربعی، خالد بن معتمر، معقل بن یسار ریاحی. از سپاه معاویه غالباً این افراد فرماندهی را بدست داشتند: حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن خالد بن ولید، عبیدالله بن عمر بن خطاب، أبوالأعور سلمی و شرحبیل بن سمط. هر دو گروه از اینکه دو سپاه به طور کامل با هم روبه رو شوند اجتناب می‌کردند، زیرا خوف این را داشتند که جنگ سبب فنای دو گروه شود. نیز به این امید که شاید میان دو گروه صلح روی دهد و در نتیجه جان افراد مصون بماند.[3]

۹- آتش بس میان دو گروه و تلاش‌هایی برای صلح

همین که ماه محرم فرا رسید دو گروه با هدف دستیابی به صلحی که بتواند جان مسلمانان را نجات دهد برای ایجاد آتش بس شتافتند و از این ماه برای نامه نگاری به هم استفاده بردند، اما اطلاعاتی که در مورد مفاد این نامه‌ها- نامه‌های ماه محرم- وارد شده از طرق ضعیف و

۱- مصنف ابن أبی شیبة‌۲۹۴/۱۵. سند آن حسن است.

۲- سیر أعلام النبلاء‌۴۱/۲؛ مرویات أبی مخنف، ص۲۹۶.

۳- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۱۹۷-۱۹۸؛ البدایة والنهایة ۲۶۶/۷؛ تاریخ طبری‌۶۱۴/۵.

مشهوری روایت شده‌اند، [1] لکن ضعف این روایات نافی وجود آنها نیست. کسی که در ابتدا شروع به نامه نگاری کرد، امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود. بدین منظور وی بشیر بن عمرو انصاری و سعید بن قیس همدانی و شبث بن ربعی تمیمی را نزد معاویه فرستاد تا به مانند قبل او را به پیوستن به دیگر مسلمانان و بیعت با خود کند، اما معاویه همان جواب سابق و معروف خود را به وی داد و گفت که باید ابتدا قاتلان عثمان تسلیم شوند یا اینکه قصاص در مورد آنان به اجرا درآید و بعد از آن وی بیعت کند. قبلاً موضع علی نسبت به‌این قضیه بیان شد. [2] همچنین قاریان دو گروه که تعدادشان زیاد بود در ناحیه‌ای از صفین گرد هم جمع شدند و به منظور دستیابی به صلح تلاشهایی را انجام دادند، اما این تلاشها با موفقیت مواجه نشدند، زیرا هر دو گروه به موضع و رأی خود ملتزم بودند. [3] دو نفر از صحابه یعنی ابودرداء و ابوامامه رضی الله عنهما تلاش کردند میان دو گروه صلح ایجاد کنند، اما به همان سبب سابق، این دو در این کار موفق نشدند و این دو هر دو گروه را ترک کردند و در کار آنان حضور نیافتند. [4] همچنین مسروق بن أجدع- یکی از بزرگان تابعین- در این ماجرا حضور یافت و آن را موعظه کرد و بیم داد و با هیچ یک از آنان نجنگید. [5]

ابن کثیر تفصیلات طولانی ای را که در روایات أبومخنف و نصر بن مزاحم و خصوصاً در نامه‌های دو طرف آمده است مورد انتقاد قرار داده و می گوید: سیره نویسان ماجرای بین آنان و علی را به صورت کامل و طولانی ذکر کرده‌اند، اما صحت این روایات در مورد این دو گروه جای بحث دارد، زیرا در لابلای آن سخن از علی چیزی نقل کرده که بیانگر این است علی معاویه و پدرش را مورد طعن قرار می‌دهد و به آن دو می گوید که آنان گرچه داخل اسلام شده‌اند اما هنوز دچار تردید هستند و چیزهایی دیگر. نیز علی رضی الله عنه در این سخنان می گوید: من نمی گویم که عثمان ظالمانه کشته شده یا مظلومانه.... به نظر من انتساب این

١- تاریخ طبری٥/٦١٢-٦١٣؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص١٩٩.

٢- تاریخ طبری٥/٦١٣؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص١٩٩.

٣- تاریخ طبری٥/٦١٤.

٤- البدایة و النهایة ٧/٢٧٠.

٥- سیر أعلام النبلاء ٤/٦٧بدون سند است.

قول به علی ﷺ صحیح نیست.[1] موضع‌گیری علی ﷺ در قبال قتل عثمان ﷺ روشن و واضح است و بنده آن را در کتاب خود در مورد سیره عثمان بن عفان ذکر کرده ام.

دوم: برافروخته شدن جنگ

در ماه ذی حجه جنگ به مانند سابق یعنی با گسیل داشتن دسته‌ها و لشکرها و مبارزات فردی و به خاطر ترس از روی دادن یک مبارزه فراگیر ادامه‌یافت و این وضعیت تا یک هفته اول این ماه برقرار بود. تعداد برخوردهای جنگی دو گروه تا این تاریخ بیشتر از هفتاد مورد و به قولی نود مورد بود، [2] اما بعد از این علی ﷺ در میان سپاه خود اعلام کرد که فردا درگیری کامل میان دو سپاه روی خواهد داد و سپس به معاویه اعلان جنگ داد.[3] آن شب مردم همه اسلحه‌هایشان را آوردند و مشغول به آماده کردن و تیز نمودن آنها نمودند. عمرو بن عاص اسلحه را از انبارها بیرون آورد تا به کسانی بدهد که سلاحهایشان از کار افتاده یا شکسته است و مردم را به دلاوری و شجاعت در نبرد تشویق می‌نمود.[4] آن شب سپاهیان همه مشغول مشورت و تنظیم فرماندهی و تقسیم پرچم بودند.

۱- روز اول

در صبح روز چهارشنبه دو سپاه صفهایشان را نظم دادند و حسب آرایش جنگ‌های بزرگ آرایش یافتند، یعنی عده‌ای در مرکز و عده‌ای در سمت راست و عده‌ای در سمت چپ قرار گرفتند. آرایش سپاه علی به قرار زیر بود:[5] علی بن أبیطالب در رأس قلب سپاه، عبدالله بن عباس در رأس سمت چپ سپاه، عمار بن یاسر در رأس پیاده نظام، محمد بن حنفیه پرچمدار سپاه، هشام بن عتبه (مرقال) پرچمدار، أشعث بن قیس در رأس سمت راست سپاه. آرایش سپاه شام هم به قرار زیر بود: معاویه در رأس لشکر شهباء- لشکری بسیار و پر سلاح- بود که شمشیر و سپر در دست داشتند و بر بالای تپه‌ای مرتفع حضور یافته بودند و معاویه امیر سپاه بود، عمرو بن عاص فرمانده همه سواران شام بود، ذوالکلاع حمیری در رأس بال راست سپاه

۱- البدایة و النهایة ۲٦۹/۷.

۲- الأنباء بتواریخ الخلفاء، ص۵۹؛ صفین، ص۲۰۲؛ شذرات الذهب ۱/٤۵.

۳- البدایة و النهایة۷/۲۷۳.

٤- سنن سعید بن منصور۲/۲٤۰. این روایت ضعیف است.

۵- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۹۳. سند آن حسن و منتهی به یک شاهد عینی آن ماجرا است.

بود که از اهالی یمن بودند، حبیب بن مسلمه فهری در رأس بال چپ سپاه از اهالی مضر قرار داشت و مخارق بن صباح کلاعی پرچمدار بود.[۱]

دو سپاه روبه روی هم ایستادند و به قدری زیاد بودند که افق را پوشیده بودند. کعب بن جعیل تغلبی یکی از شعرای عرب[۲] وقتی که در شب چهارشنبه مردم را دیده بود که سراغ نیزه‌ها و شمشیرهای خود رفته و دست به آماده ساختن آن برای جنگ زده بودند در این مورد می‌گوید:

أصبحت الأمة في أمر عجب والملك مجموع غدًا لمن غلب

فقلت قولاً صادقًا غير كذب إن غدًا تهلك أعلام العرب[۳]

«امت به کاری شگفت افتاده است. فردا ملک از آن کسی می‌شود که غلبه یابد. سخن راست می‌گویم که دروغ ندارد. فردا سران عرب به هلاکت می‌رسند».

برخی از روایات ضعیف ذکر کرده‌اند که علی در میان سپاه خود به سخن برخاست و آن را بر بردباری و شجاعت و ذکر فراوان نام خدا تشویق کرد.[۴] همچنین بیان می‌کنند که عمرو بن عاص سپاهیان خود را تشویق کرد و به آنان امر کرد که صفهایشان را مرتب نمایند.[۵] قبول این روایات فاقد اشکال و مانع است، زیرا طبیعی است که هر فرمانده‌ای سپاهیان خود را تشویق می‌کند و به همه چیزهایی که منجر به پیروزی شوند اهتمام می‌ورزد. دو سپاه با هم به نبردی سخت پرداختند که به شدت تا غروب آفتاب ادامه یافت و فقط برای ادای نماز متوقف می‌شد و هر گروه در اردوگاه خود نماز می‌خواندند و در میان دو اردوگاه افرادی کشته شده و جنازه‌های آنان در میان دو گروه قرار داشت. وقتی که علی رضي الله عنه برای ادای نماز به عقب بر می‌گشت، یکی از افراد سپاه علی از وی سوال کرد: ای امیر مؤمنان، در مورد

۱- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۹۳. سند آن حسن و منتهی به‌یک شاهد عینی ماجرا است.

۲- وی در عصر خود شاعر تغلبیان و مخضرم- یعنی زمان جاهلیت و زمان اسلام را درک‌کرده بود- بود. در جنگ صفین همراه معاویه بود. وی شاعر معاویه و مردم شام بود. الأعلام، زرکلی٦/۱۸۰.

۳- البداية و النهاية۷/۲۷۳؛ تاریخ طبری٥/٦۲٦.

٤- تاریخ طبری٥/٦۲۲به روایت ابومخنف.

٥- طبقات ابن سعد٤/۲٥٥ از طریق واقدی.

کشته‌های ما و آنان چه نظری دارید؟ علی گفت: هر کس که از ما و از آنان کشته شده و قصد وی رضای خدا بوده است داخل بهشت می‌شود.[1]

آنان در مقابل هم بردباری می‌کردند و کسی بر دیگری غالب نمی‌آمد و تا وقتی که آن روز به پایان رسید دیده نشد که کسی عقب بنشیند. شب هنگام علی به میدان نبرد رفت و به مردم شام نگاه کرد و سپس به درگاه خدا دعا کرد و گفت: پروردگارا، مرا و آنان را بیامرز.[2]

۲- روز دوم

روایات بیانگر این هستند که علی روز پنج شنبه بعد از اینکه سپیده دم نماز صبح را خواند برای هجوم آماده شد و برخی از فرماندهان را تغییر داد و عبدالله بن بدیل خزاعی را به جای أشعث بن قیس کندی بر سمت راست سپاه قرار داد و اشعث را فرمانده سمت چپ نمود.[3] دو گروه علیه هم یورش بردند و جنگی شدیدتر از جنگ سابق با هم انجام دادند و اهل عراق شروع به پیشروی کردند و برتری آنان بر مردم شام آشکار شد و عبدالله بن بدیل توانست بال چپ سپاه معاویه را که حبیب بن مسلمه فرمانده آن بود درهم شکند و به سوی لشکر معاویه پیش برود و شجاعت و دلاوری کم نظیری از خود نشان داد. این پیشرفت جزئی توأم با پیشرفت عمومی‌سپاه عراق بود و حتی معاویه می‌خواست میدان نبرد را ترک کند، لکن صبر ورزید و این شعر را خواند:

أبـت لي عفـتي وأبى بلائـي ... وأخـذى الحمـد بـالثمن الـربيح

وإكراهـي علـى المكـروه نفسـي ... وضـربي هامـة البطـل المشـيح

وقـولي كلمـا جشـأت وجاشـت: ... مكانـك تحمـدي أو تسـتريحي[4]

معاویه لشکر شهباء خود را تشویق کرد و آنان توانستند عبدالله بن بدیل را به قتل برسانند و اشتر به جای عبدالله فرماندهی سمت راست سپاه را بدست گرفت. مردم شام به هم پیوستند و برخی از آنان بر مرگ با هم بیعت کردند و بار دیگر با شدت حمله بردند و تعدادی از آنان کشته شدند که بارزترین آنان ذوالکلاع و حوشب و عبیدالله بن عمر بن خطاب بودند. وضعیت برای مردم شام دگرگون شد و آنان کمی پیشرفت کردند و سپاه عراق شروع به

۱- سنن سعید بن منصور۲/۳٤٤-۳٤٥. سند آن ضعیف است.

۲- مصنف ابن أبی شیبة۱٥/۲۹۷سند آن ضعیف است؛ تاریخ طبری٥/٦۳۰.

۳- تاریخ طبری٥/٦۳۰.

٤- همان٦۳٦.

عقب‌نشینی کرد و تعداد زیادی از مردم عراق کشته و زخمی‌شدند. وقتی که علی عقب‌نشینی سپاه خود را دید آنان را ندا زد و تشویق نمود و جنگ سختی را انجام داد و رو به سوی قلب سپاه نهاد که مردم قبیله ربیعه در آنجا بودند. در نتیجه در میان آن روح دلاوری دمیده شد و این افراد که مردمانی جنگاور بودند با امیر خود خالد بن معتمر بر مرگ بیعت کردند.[1]

عمار بن یاسر در آن هنگام بیشتر از نود و چهار سال داشت و با دلاوری می‌جنگید و مردم را تشویق می‌کرد و ترغیب می‌نمود. وی از اینکه غلو نماید بسیار دور بود. وی شنید که مردی در کنار وی می‌گوید: اهل شام کافر هستند. پس عمار او را از این سخن نهی کرد و گفت: آنان بر ما بغی نمودند و ما به‌این خاطر که طغیانگر هستند با آنان می‌جنگیم. اما در عین حال خدا و پیامبر و قبله ما یکی است.[2]

وقتی که عمار عقب‌نشینی یاران خود و پیشروی طرف مقابل را دید شروع به تشویق آنان نمود و برایشان بیان کرد که آنان بر حق هستند و نباید ضربه‌های سخت شامیان آنان را فریب بدهد و می‌گفت: هر کس دوست دارد حور العین او را در کنف خود بگیرد برای رضای خدا به میان دو صف بیاید، زیرا من صفی را می‌بینم که ضربه‌ای به شما می‌زنند که مایه بدگمانی باطل‌جویان است. سوگند به کسی که جان من در دست اوست اگر ما را بزنند و تا نخلستانهای هجر برانند دانیم که ما برحقیم و آنان بر باطل و می‌دانیم که مصلحان ما بر حق و آنان بر باطل هستند.[3] سپس عمار شروع به پیشروی کرد و نیزه‌ای در دست داشت که به خاطر سن و سال زیادش در دستش می‌لرزید و بر پرچمدار لشکر، هاشم بن عتبه بن أبی وقاص فشار می‌آورد و او را بر پیشروی تشویق می‌کرد و نسبت به نعمت‌های بهشتی ترغیب می‌نمود. همچنین یاران خود را تشویق می‌کرد و می‌گفت: بهشت نزدیک شده و حورالعین زینت داده شده‌اند، هر کس دوست دارد که حورالعین او را در کنف خود گیرند برای رضای خدا به میان دو صف پیش بروند. او در میان سپاه چهره‌ای مؤثر بود، زیرا صحابه‌ای بزرگوار و مهاجر و حاضر در نبرد بدر بود که سن و سالش از ۹۴ فراتر رفته بود اما با این وجود این همه شهامت و دلاوری داشت. این عزم راسخ و روحیه معنوی بالا و یقین استوار او عامل مهمی‌از عوامل دلاوری و شجاعت یافتن سپاه عراق و بالا رفتن روحیه آنان شد و بر

۱– الإصابة۱/٤٥٤؛ أنساب الأشراف۲/٥٦. سند آن حسن و به صورت مرسل منتهی به قتاده است.

۲– مصنف ابن أبی شیبة۱٥/۲۹۰. سند آن حسن لغیره است.

۳– مجمع الزوائد۷/۲٤۳؛ خلافة علی بن أبی طالب، ص۲۱۹ سند آن حسن است.

سرسختی و فداركاری آنان در نبرد افزود به طوری که توانستند کفه جنگ را به نفع خویش کنند. هشام بن عتبه بن أبی وقاص پیش رفت و رجزی به‌این مضمون خواند:

أعـــــور يبغــــــى أهلــــــه محَــــــلاً قـــــد عـــــالج الحيـــــاة حـــــتى مـــــلاَّ

لابد أن يَفلّ أو يُفلاَّ[1]

(یک چشمی که برای کسان خود جایی می‌جوید چندان زندگی کرده که به تنگ آمده است ناچار می‌باید بشکند یا شکسته شود).

عمار می‌گفت: ای هشام، پیش برو، بهشت زیر سایه شمشیرها است و مرگ بر سر نیزه‌ها. درهای آسمان را گشوده ا ند و حوران آرایش کرده‌اند:

اليوم ألقى الأحبة محمداً وحزبه[2]

(امروز دوستانم یعنی محمد ﷺ و یارانش را می‌بینم).

در هنگام غروب آفتاب آن پنج شنبه، عمار مقداری شیر درخواست کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمود: آخرین نوشیدنی که از این دنیا می‌نوشی شیر است.[3] سپس عمار پیش رفت و پرچمدار سپاه یعنی هشام بن عتبه بن أبی وقاص نیز همراه وی شد، اما هر دو کشته شدند و برنگشتند.[4] خداوند هر دو را رحمت کند و از آنان خشنود باشد.

۳- لیله الهریر و شب جمعه

در همان شب جنگ با شدت و حدت از سر گرفته شد و به قدری شدید بود که در روزهای قبل نظیر آن مشاهده نشده بود. حرکت و پیشروی اهل عراق با شجاعت و روحیه بالایی بود و توانستند اهل شام را از مواضع خود خارج سازند و أمیرالمؤمنین علی جنگ سختی را انجام داد و بر مرگ بیعت نمود.[5] گفته‌اند که علی در آن هنگام نماز مغرب را با سپاهیان خود به صورت نماز خوف خواند.[6] امام شافعی می‌گوید: روایت شده که علی در لیلة الهریر نماز خوف خواند.[7]

۱- تاریخ طبری٥/٦٥٢.
۲- همان.
۳- مصنف ابن أبی شیبة ۱٥/۳۰۲-۳۰۳.
٤- تاریخ طبری٥/٦٥٣.
٥- المستدرک۳/٤۰۲. ذهبی می‌گوید: روایتی ضعیف است؛ خلافة علی، ص۲۲٦.
٦- السنن الکبری، بیهقی۳/۲٥۲. بیهقی آن را با صیغه تمریض روایت کرده است؛ إرواء الغلیل۳/٤۲.
۷- تاخیص الحبیر۲/۸۷؛ خلافة علی بن أبیطالب، ص۲۲۷.

شاهد عینی ماجرا می‌گوید: ما سه شبانه روز با هم جنگیدیم و نیزه‌هایمان شکسته شد و تیرهایمان تمام گشت. سپس دست به شمشیر بردیم و تا نیمه شب شمشیر زنی کردیم و وضعیت به نحوی شدیم که گردن آویز هم می‌شدیم. وقتی که شمشیرهایمان چون داس خمیده شد دست به میله‌های آهنی بردیم. در آن هنگام جز نعره و خروش و همهمه مردم چیز دیگری شنیده نمی‌شد. بعد از آن به همدیگر سنگ پراکنی کردیم و به همدیگر خاک می‌پاشیدیم و با دندان و دهان همدیگر را گاز می‌گرفتیم تا اینکه صبح جمعه شد و آفتاب برآمد و دیگر اثری از غبار نبرد نبود و پرچمها و بیرقها بر زمین افتاده بودند و خستگی سپاه را از پا درآورده بود و دستها ناتوان شده بود و گلوی افراد خشک گشته بود.[1]

ابن کثیر در توصیف لیلة الهریر و روز جمعه می‌گوید: آنان با چنگ و دندان به جان هم افتادند. دو مرد آنقدر با هم می‌جنگیدند که هر دو سست و ناتوان می‌شدند و سپس می‌نشستند و استراحت می‌کردند و هردو بر علیه همدیگر سخن می‌راندند[2] و سپس برمی‌خاستند و با هم می‌جنگیدند. پس باید گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون. آنان تا صبح روز جمعه به همین کار خود ادامه دادند و مردم نماز صبح را با ایماء و اشاره و در حین جنگ خواندند و چون چاشتگاه شد پیروزی رو به مردم عراق و علیه مردم شام کرد.[3]

٤- دعوت به حکمیت

وضعیتی که دو سپاه بعد از لیلة الهریر پیدا کرده بودند دیگر تحمل جنگ بیشتر را نداشت. أشعث بن قیس رئیس کنده در میان یاران خود به سخن ایستاد و گفت: ای مسلمانان، شما از وضعیت و ماجرای دیروز مطلع هستید و می‌دانید که بسیاری از اعراب در آن از بین رفتند. به خدا قسم به‌این سن که رسیده ام چیزی مثل این را هرگز ندیده‌ام. کسانی که‌اینجا هستند این را به افراد غائب برسانند که اگر ما فردا روبه روی هم قرار بگیریم عرب از بین رفته و حرمتها زیر پا گذاشته می‌شوند. به خدا قسم من این سخن را به خاطر ترس از مرگ نمی‌زنم، من فردی سالخورده هستم بلکه در مورد وضعیت زنان و بچهها نگران می‌باشم اگر ما فردا از بین

۱- شذرات الذهب ۱/٤٥؛ وقعة صفین، ص۳٦۹.

۲- در کتاب البداية و النهاية هم چنین مطلبی را نیافتم از نظر لغوی هم معنایی مناسب برای آن نیافتم.

۳- البداية و النهاية ۷/۲۸۳.

برویم. پروردگارا، تو خود می‌دانی که من فقط مصلحت مردم خود و هم‌دینانم را مد نظر داشته ام و نه چیزی دیگر.[1]

این خبر به معاویه رسید و گفت: به خدای کعبه او راست می‌گوید، اگر ما فردا با هم رو در رو شویم رومیان بر زنان و فرزندان ما و ایرانیان بر زنان و فرزندان مردم عراق سلطه می‌یابند. چنین دوراندیشی و بصیرتی را فقط خردمندان دارند. سپس به‌یاران خود گفت: قرآنها را به نوک نیزه‌های خود ببندید.[2] این روایت از فردی عراقی نقل شده است و در آن در مورد عمرو بن عاص و نیرنگ زدن و حیله‌گری ذکری نشده است، بلکه در آن فقط رغبت دو گروه بیان شده است و اینکه عمرو یا معاویه شجاعت به خرج دهند و چنین کاری انجام دهند و بدین صورت باقی مانده نیروهای درگیر امت را نجات دهند ضرری به شأن و مقام عمرو و معاویه ندارد. چنین چیزهایی را سبئیونی دامن می‌زنند که آتش این فتنه را روشن ساختند و انباشتی از روایات گمراه‌کننده را در این مورد برای ما باقی گذاشته‌اند که حق را باطل کرده و فضل- دعوت طرف مقابل به حکم قرار دادن قرآن جهت حفظ جان مسلمانان- را جرم و توطئه و دسیسه و حیله قرار می‌دهد[3]، و به امیرالمؤمنین علی سخنان کذبی را منتسب کرده‌اند که با اقوال صحیح در تعارض است، از جمله به وی منتسب ساخته‌اند که در این مورد گفت: آنان قرآنها را بر سر نیزه نکردند و آن را بر سر نیزه نمی‌کنند- تا به آن عمل کنند- و از چیزهایی که در قرآن وجود دارد آگاهی ندارند و فقط به قصد نیرنگ زدن و حیله‌گری و دسیسه آنها را بر سر نیزه‌ها کردند.[4] از جمله چیزهای ناروایی که در مورد قرآن بر سر نیزه کردن گفته‌اند این است که علی گفت: این کار حاصل مشورت با پسر آن زن زناکار- یعنی عمرو بن عاص- است.[5] آنان دائره تبلیغات خود علیه عمرو بن عاص را توسعه دادند به طوری که به خاطر وجود **روایت‌های** جعلی‌ای که دشمنان صحابه سرهم کرده‌اند و طبری و ابن اثیر و دیگران نقل کرده‌اند نمی‌توان کتابی از کتاب‌های تاریخی را یافت که در آن شخصیت و شأن عمرو بن عاص زیر سوال نرفته باشد و نگفته باشند که‌این نیرنگ‌باز و حیله‌گر بوده است، و بسیاری از مؤرخین معاصر چون حسن

۱- وقعة صفین، ص۴۷۹.
۲- همان ۴۸۱-۴۸٤.
۳- الدولة الإسلامیة فی عصر الخلفاء الراشدین، ص۳۱٦.
٤- الکامل ۲/۳۸٦.
٥- تاریخ طبری ٥/٦٦۲.

ابراهیم حسن در کتاب «تـاریخ الإسـلام» و محمـد خضـری بـک در کتـاب «تـاریخ الدولـة الأمویة» و عبدالوهاب نجار در کتاب «تاریخ الخلفاء الراشدین» و بسیاری دیگـر نیـز در ایـن اشتباه و تقصیر افتاده‌اند. این امور همه در تحریف حقائق تاریخی ایفای نقش کرده‌اند.

روایت ابومخنف بیانگر این است که علی در ابتدا پیشنهاد حکمیت را که مردم شام ارائـه کرده‌بودند رد کرد و نپذیرفت، اما بعداً زیر فشار قاریانی که بعدها به خوارج معـروف شـدند آن را پذیرفت.[1] این روایت حاوی ناسزایی از جانب علی برای معاویـه و یـاران او اسـت کـه البته آن نسل مبارک و خجسته از چنین کاری منزه و به دور می‌باشـند، پـس چگونـه ممکـن است که سران آنان و در رأسشان علی بن أبیطالب چنـین کـاری انجـام دهنـد؟! بـرای سـاقط بودن این روایت همین بس که در سلسله راویان این روایت ابومخنف رافضـی محتـرق قـرار دارد. پس این روایتی است که در یک پژوهش علمی‌و بی‌طرف اصلاً سـرپا نمانـده و ابطـال می‌شود و در برابر روایات دیگری که راویان آنها متهم به هوی و هـوس و تمـایلاتی نیسـتند استواری نمی‌ورزد، مانند این روایت که امام احمد بن حنبل از طریـق حبیـب بـن أبـی ثابـت روایت کرده که می‌گوید: نزد ابووائل، یکی از افراد علی بن أبیطالب رفتم و او گفت: مـا در صفین بودیم، وقتی که تعداد زیادی از مردم شام کشته شد، عمرو به معاویه گفـت: مصـحف (قرآن) را نزد علی بفرست و او را به کتاب خدا دعوت کن، او از پذیرش آن سرباز نمی‌زند. پس مردی قرآن را نزد علی آورد و گفت: کتاب خدا میان ما و شما حکم کند:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ ﴾ آل عمران: ۲۳

«آیا آگاهی از حال کسـانی کـه بدیشـان بهـره‌ای از کتـاب (آسـمانی) داده شـده اسـت (هنگامی که) ایشان به سوی کتاب خدا (قرآن) دعوت می‌شوند تا در میانشان داوری کند (و حق را از باطل جدا سازد، ولی آنان دعوت را نمی‌پذیرند) سپس گروهی از ایشـان سـرپیچی می‌کنند، و حال آن که (همیشه چنین کسانی از حق و حقیقت) روی گردانند». علـی گفـت: آری، من به‌این کار اولی هستم. پس قاریان- کسانی که بعداً خـوارج شـدند- در حـالی کـه شمشیرهایشان را بر گردنشان نهاده بودند برخاستند و گفتند: ای امیـر مؤمنـان، آیـا نـزد آنـان نرویم تا خداوند میان ما و آنان حکم کند؟ پس سهل بن حنیف انصاری برخاسـت و گفـت:

۱- تاریخ طبری٥/٦٦٢-٦٦٣.

ای مردم، رأی و دیدگاه خودتان — در مورد ادامه جنگ- را متهم کنید- و بدانید که متوقف ساختن جنگ به مصلحت است- (یعنی اعتماد بیش از حد به آن نداشته باشید و بـر آن تکیـه نکنید) چه ما در روز صلح حدیبیه، یعنی صلحی که میان رسـول خـدا و مشـرکان مکـه روی داد، همراه رسول خدا ﷺ بـودیم و اگـر جنـگ را در آن زمـان بـه مصـلحت مـی‌دانسـتیم بـا مشرکان می‌جنگیدیم. سپس مخالفت عمر بن خطاب با انجام صـلح در روز حدیبیـه و نـزول سوره فتح بر رسول خدا ﷺ را برایشان بیان کـرد- یعنـی خواسـته بگویـد رأی انسـان همیشـه صحیح نیست و محتمل خطا است و ممکن است که خیر و مصـلحت در خـلاف آن باشـد- پس علی گفت: ای مردم، این قضیه فتح و پیروزی است. پس پیشنهاد را قبول کرد و برگشت و مردم هم برگشتند.[1] سهل بن حنیف بیزاری خود را از کسانی کـه دعـوت بـه ادامـه جنـگ میان دو گروه می‌کردند آشکار کرد و گفت: ای مردم، رأی خود را کـه مخـالف امـر شـرع است - و نظیر رأی ما در قضیه ابوجندل در صلح حدیبیه است- متهم بدانید (زیرا نقـل اصـل است و عقل صحیح مخالف نقل نمـی‌باشـد و عقـل اگـر مخـالف نقـل باشـد بـه آن تـوجهی نمی‌شود).[2] وی برای آنان بیان کرد گریزی از صلح و گفتگو وجود ندارد، زیـرا گزینـه‌هـای دیگر غیر آن، فتنه است و عواقب آن معلوم نمی‌باشد. وی گفت: هرگاه در راه خـدا شمشـیر برگرفته‌ایم و برای کاری عازم شده‌ایم ما را به چیزی واضح رسـانده کـه در آن خیـر وجـود داشته است، اما این فتنه‌ای که میان مسلمانان روی داده است برای ما مبهم و مشکل است و ما نمی‌دانیم که مسلمانان به چه خاطر کشته می‌شوند. پس پایین آوردن و در نیام کردن شمشـیر در این موضع اولی از برکشیدن آن است و هر سو و گوشـه آن را کـه مـی‌بنـدیم گوشـه‌ایـی دیگر از آن باز می‌شود و نمی‌دانیم با آن چکار کنیم.[3]

این روایات صحیح جواب و ردّی برای داعیان فتنه و کسانی است کـه نسـبت بـه صـحابه بغض و خشم و کینـه دارنـد، یعنـی آن کسـانی کـه اخبـار جعلـی را مـی‌بافنـد و أشـعاری را می‌سازند و به بزرگان صحابه و تابعینی منسوب می‌کنند که در صفین شرکت داشتند تا آنـان را در سیمایی نشان دهند که انگار آنان بر آتش این جنگ دمیده‌اند تـا بـدین طریـق خشـم و کینه را در درون افراد بکارند و در حد توان خود فتنه را استمرار دهند.[4]

١- مصنف ابن أبی شیبة٨/٣٣٦؛ مسند أحمد مع الفتح الربانی٨/٤٨٣.

٢- صحیح البخاری، شماره٤١٨٩.

٣- همان.

٤- الإنصاف فیما وقع فی تاریخ العصر الراشدی من الخلاف، ص٥٣٠.

دعوت به حکم قرار دادن کتاب خداوند بدون تأکید بر تسلیم قاتلان عثمان بـه معاویـه و قبول حکمیت بدون تأکید بر اطاعت معاویـه از علـی و بیعـت بـا او، تغییـر موضـعی بـود کـه شرایط جنگ صفین پدید آورد، زیرا جنگی که وارد زندگی بسیاری از مسلمانان شد، یـک جهت‌گیری دسته‌جمعی را بروز داد که اعتقاد داشت متوقـف سـاختن جنـگ و حفـظ جـان افراد ضرورتی است که مقتضی حمایت از قدرت و شوکت امت و صـیانت نیروهـای آن در مقابل دشمنانش می‌باشد و این مسأله دلیلـی بـر زنـده بـودن امـت و بیـداری آن و تـأثیر ایـن بیداری در اتخاذ تصمیمات است.[1]

امیرالمؤمنین علی ﷛ توقف جنگ در صفین را پذیرفت و به حکمیت راضی شد و آن را پیروزی قلمداد کرد و به کوفه بازگشت.[2] وی امیدوار بود که حکمیت موجب از بـین بـردن اختلاف و اتحاد امت و تقویت دولت و بازگشت مجدد حرکت فتوحات شود.

رسیدن دو طرف درگیر در صفین به فکر حکمیت و قبول آن، ناشـی از عـواملی بـود، از جمله: من فکر می‌کنم که اگـر مـن و تـو مـی‌دانسـتیم کـه جنـگ بـه اینجـا مـی‌رسـد آن را برنمی‌گزیدیم، گرچه ما کاری نابخردانه کرده‌ایم اما از عقل ما آنقدر باقی مانده که شایسـته است که برگذشته خود پشیمان بوده و باقی مانده را اصلاح کنیم.[3]

الف- این آخرین تلاش از تلاشهایی بود که برای متوقف ساختن درگیری و حفظ جـان مردم انجام شد، چه آن تلاش‌هایی که به صورت دسته‌جمعی روی داد و چه آن تـلاش‌هـای فردی که بعد از جنگ جمل صورت گرفت و به موفقیت نرسید. نامه‌هـایی نیـز کـه میـان دو طرف رد و بدل شد تا نظرات دو گروه را منعکس نماید به نتیجـه‌ای دسـت نیافتنـد. آخـرین تلاشی که در این مورد روی داد کاری بود که معاویه در روزهای سخت نبرد انجـام داد. در این تلاش وی برای علی نامه‌ای نوشت و درخواسـت متوقـف سـاختن جنـگ را بـه او داد و گفت: گمان من در مورد تو این است که اگر تو می دانستی و ما نیز می دانستیم که جنگ به اینجا می رسد اقدام به چنین کاری نمی کردیم، اگر فکر ما درست کار نمی کـرد دیگرانـی

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمويين، ص۳۸.

۲- همان.

۳- الأخبار الطوال، دینوری، ص۱۸۷؛ دراسات فی عهد النبوة، ص۴۳۲.

در میان وجود داشتند که شایسته بود بر کارهای گذشته پشیمان شوند و امور آینده را اصلاح نمایند.(۱)

ب- کشته شدن تعداد زیادی از افراد و ریخته شدن خونهای فراوان و ترس از نابودی دو گروه. به همین دلیل، دعوت برای متوقف ساختن جنگ به خواستی مورد تمایل دو گروه تبدیل شد.

ج- ملالت و آزردگی و ناراحتی که به خاطر به درازا کشیده شدن جنگ دامان مردم را گرفته بود، به طوری که حتی آنان چنان شده بودند که انگار قبلاً وعده به آنان داده شده بود که ندایی آنان را به صلح و آتش بس دعوت خواهد کرد و غالب سپاهیان علی ﷺ خواستار آتش بس بودند و می‌گفتند: جنگ ما را از بین برده است، و جز با آتش بس بقا نخواهیم داشت.[۲] این سخن در واقع نقض سخن سبک و احمقانه‌ای به حساب می‌آید که بیان می‌کند بر سر نیزه کردن قرآنها نیرنگی از جانب عمرو بن عاص بوده است. حقیقت این است که بر سر نیزه کردن قرآن کاری جدید و ابتکار عمرو بن عاص نبود، بلکه در جنگ جمل هم چنین کاری انجام شد و حامل قرآن که کعب بن سور قاضی بصره بود مورد اصابت تیری قرار گرفت و کشته شد.

د- اجابت فرمان وحی که مسلمانان را به برقراری صلح فرا می‌خواند و می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ۝٥٩﴾ النساء: ٥٩

«اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید». مؤید این امر این است که وقتی حکم قرار دادن کتاب خدا مطرح شد علی بن أبی طالب گفت: آری، من به‌این کار- یعنی حکم کردن قرآن- اولی هستم، کتاب خدا میان ما و شما حکم کند.[۳]

(١) الأخبار الطوال للدينوري: ص(١٨٧)، دارسات في عهد النبوة: ص(٤٣٢).

٢- صفين، ص٤٨٢-٤٨٥؛ دراسات فی عهد النبوة، ص٤٣٣.

٣- مصنف ابن أبی شيبة٨/٣٣٦.

٥- کشته شدن عمار بن یاسر و تأثیر آن بر مسلمانان

حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عمار، یعنی «ای عمار! گروهی طغیانگر، تو را مـی‌کشـند»[1] از احادیث ثابت و صحیح است. کشته شدن عمار تأثیر زیادی در نبرد نهاد، زیرا وی به سـان پرچمی برای اصـحاب رسـول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم بـود و هـر جـا کـه او مـی‌رفـت آنـان نیـز حرکـت می‌کردند. خزیمه بن ثابت که در نبرد صفین حضور داشت سلاح خود را در نیام کرده بـود. وقتی که دید عمار بن یاسر کشته شده است شمشیر برکشید و با مردم شام جنگیـد، زیـرا وی این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عمار را شنیده بود[2] که می‌فرمایـد: «ای عمـار، گروهـی طغیانگر تو را می‌کشند» و به جنگ ادامه داد تا اینکه کشته شد.[3]

کشته شدن عمار در اردوگـاه معاویـه هـم تـأثیر نهـاد، چـه ابوعبـدالرحمان سـلمی‌داخـل اردوگاه اهل شام شد و دید که معاویه، عمرو بن عاص و فرزندش عبدالله بن عمرو و أبوأعور سلمی‌در کنار گودال آب هستند و آب می‌نوشند. این آبگاه تنها آبگاهی بود که دو گروه از آن می‌نوشیدند. آنان داشتند در مورد کشته شدن عمار بن یاسـر سـخن مـی‌گفتنـد و در ایـن هنگام عبدالله به پدرش عمرو بن عاص گفت: ما این مرد را کشتیم حال آنکه رسول خـدا در مورد وی می‌فرماید: «عمار را گروهی طغیانگر می‌کشند». پس عمرو به معاویه گفت: ما ایـن مرد را کشتیم حال اینکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مورد وی این سخن را فرموده است. پـس معاویـه به عمرو گفت: ساکت باش به خدا قسـم هنـوز در کارهـا عـزم و ثبـات نـداری، آیـا مـا او را کشته‌ایم؟ کسی او را کشت که به‌اینجا آورد.[4] تأویل معاویه به سان آتشی که در هیزم انتشار می‌یابد در میان مردم شام انتشار یافت. در روایت صحیحی آمده که عمرو بن حزم نزد عمرو بن عاص رفت و گفت: عمار کشته شد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مورد وی مـی‌فرمایـد: «عمار را گروهی طغیانگر می‌کشند». پس عمرو بن عاص با ناراحتی برخاسـت و نـزد معاویـه رفت و معاویه به وی گفت: چکار داری؟ عمرو گفت: عمار کشته شد. معاویه گفت: خـوب چکار کنم؟ عمرو گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به وی می‌فرماید: «ای عمار! تو را گروهی

١- صحیح مسلم، شماره٢٩١٦.

٢- همان.

٣- خلافة علی، ص٢١١؛ مجمع الزوائد، هیثمی٢٤٢/٧. هیثمی‌در مورد آن می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و در سلسله روایت آن ابومعشر قرار دارد که لین است.

٤- مسند احمد٢٠٦/٢. سند آن حسن است.

طغیانگر می‌کشند». معاویه به وی گفت: هنوز در کارها عزم و ثبات نداری، آیا ما او را کشته‌ایم؟ علی و یارانش او را کشتند و او را به اینجا آوردند و میان نیزه‌های ما انداختند و به روایتی او را میان شمشیرهای ما انداختند.[۱]

در روایت صحیح دیگری آمده است: دو نفر نزد معاویه آمدند و در مورد سر عمار با هم نزاع داشتند و هر کدام ادعای این را داشتند که عمار را او کشته است. پس عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: کسی از شما به نفع دیگری کنار بکشد، زیرا من شنیدم که رسول خداﷺ می‌فرماید: «ای عمار! تو را گروهی طغیانگر می‌کشند». پس معاویه گفت: ای عبدالله، اگر چنین است پس چرا با ما همراه شدی؟ عبدالله گفت: پدرم نزد رسول خدا ﷺ از من شکایت کرد و رسول خدا ﷺ به من فرمود: «مادام که پدرت زنده بود از او اطاعت کن و از او نافرمانی نکن». من گرچه همراه شما بودم اما نجنگیدم.[۲]

از روایات سابق درمی‌یابیم که صحابی فقیه عبدالله بن عمرو بر قول حق و خیر مشتاق و متمایل بود و چنین نظر داشت که سپاهیان معاویه طغیانگر هستند، زیرا آنان عمار را کشته‌اند. وی این اعتقاد خود را در مناسبت‌های مختلف تکرار کرد. شکی نیست که کشته شدن عمار به سبب وجود این حدیث در میان اهل شام تأثیر نهاد. تأویلی که معاویه از این حدیث داشت مقبول نیست و صحیح نیست که گفته شود کسانی که عمار را به جنگ آورده بودند او را کشته‌اند.[۳] کشته شدن عمار بر عمرو بن عاص هم تأثیر نهاد و شهادت وی سببی برای این شد که عمرو بن عاص برای پایان بخشیدن به جنگ به تلاش بیفتد[۴]، و گفت: دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم.[۵]

بخاری از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: در بنای مسجد ما آجرها را دانه دانه حمل می‌کردیم اما عمار دو تا دو تا. پس رسول خدا ﷺ او را دید و گرد و خاک را از او پاک کرد و فرمود: وای[۶] عمار، گروهی طغیانگر او را به قتل می‌رسانند، او آنان را به

۱- مصنف عبدالرزاق۱۱/۲۴۰. سند آن صحیح است.
۲- مسند أحمد۱۱/۱۳۸-۱۳۹.
۳- خلافة علی بن أبیطالب، عبدالحمید، ص۳۲۵.
٤- معاویة بن أبی سفیان، غضبان، ص۲۱۵.
٥- أنساب الأشراف۱/۱۷۰؛ عمرو بن عاص، غضبان، ص۶۰۳.
٦- کلمه ترحم و دلسوزی برای کسی که در مصیبتی قرار می‌گیرد که استحقاق آن را ندارد.

بهشت فرامی‌خواند، اما آنان او را به جهنم دعوت می‌کنند. عمار گفت: از فتنه‌ها به خدا پناه می‌برم.[1]

ابن عبدالبر می‌گوید: به صورت متواتر از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: گروهی طغیانگر عمار را به قتل می‌رسانند. این خبر ایشان به امری غیبی و اعلام نبوت ایشان و از صحیح‌ترین احادیث است.[2] ذهبی بعد از ذکر حدیث می‌گوید: این حدیث از عده‌ای از صحابه روایت شده است و به همین دلیل متواتر است.[3]

٦- فهم علما از حدیث «گروهی طغیانگر عمار را به قتل می‌رسانند»[4]

- ابن حجر می‌گوید: این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت و فضیلتی آشکار برای علی و عمار است. هم چنین این حدیث ردّی بر قول آن نواصبی است که ادعا می‌کنند علی در جنگهای خود مصیب نبوده است.[5] وی همچنین می‌گوید: حدیث «عمار توسط گروهی طغیانگر کشته می‌شود» بر این دلالت دارد که علی در آن جنگها مصیب بوده است، زیرا یاران معاویه او را کشتند.[6]
- امام نووی می‌گوید: صحابه در روز جنگ صفین از او- عمار- تبعیت می‌کردند و به هرجا که او می‌رفت آنان نیز می‌رفتند، زیرا آنان می‌دانستند که با توجه به این حدیث او همراه با گروه عادل می‌باشد.[7]
- ابن کثیر می‌گوید: علی و یاران وی نسبت به معاویه و یارانش به حق نزدیک‌تر بودند و یاران معاویه طغیانگر بر یاران علی بودند، چنان که در صحیح مسلم روایت شده که شعبه از أبوسلمه از أبونضرۀ از أبوسعید خدری روایت کرده است که گفت: کسی که بهتر از من است- یعنی أبوقتاده- به من خبر داد که رسول خدا به عمار فرمود: گروهی طغیانگر تو را

١- صحیح البخاری، شماره٤٤٧.

٢- الإستیعاب٣/١١٤٠.

٣- سیر أعلام النبلاء١/٤٢١.

٤ - برای اطلاعات بیشتر در مورد این مسأله به کتاب: «پرده‌برداری از صحنه قتلی مرموز» نوشته: مولانا محمد اسحاق صدیقی ترجمه: دکتر عبدالمؤمن اعظمی مراجعه بفرمایید. این کتاب را می‌توانید از سایت "کتابخانه عقیده" دریافت کنید. www.aqeedeh.com (مترجم).

٥- فتح الباری١/٦٤٦.

٦- همان١٣/٩٢.

٧- تهذیب الأسماء و اللغات٢/٣٨.

به قتل می‌رسانند.[۱] نیز می‌گوید: این است ماجرای کشته شدن عمار بن یاسر در صف سپاه امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب که مردم شام او را به قتل رساندند. و بدین ترتیب سِر خبر رسول خدا که فرموده بودند: «او را گروهی طغیانگر به قتل می‌رسانند» آشکار و روشن شد و بدین ترتیب روشن شد که علی بر حق بوده و معاویه باغی است و این از جمله نشانه‌های نبوت ایشان است.[۲]

○ ذهبی می‌گوید: آنان طائفه‌ای از مؤمنان بودند که بر علی بغی ورزیدند. این بر اساس نص رسول خدا به عمار می‌باشد که فرمود: گروهی طغیانگر تو را می‌کشند.[۳]

○ قاضی ابوبکر بن العربی در مورد آیه «و إن طائفتان» می‌گوید: این آیه اصل در جنگهای مسلمانان می‌باشد و دلیل عمده در جنگ کسانی می‌باشد که دارای تأویل می‌باشند. صحابه نیز بر همین تکیه کرده‌اند و بزرگان امت اسلامی‌هم به آن پناه برده‌اند و رسول خدا از حدیث «عمار را گروهی طغیانگر می‌کشند» همین را مد نظر داشته‌اند.[۴]

○ ابن تیمیه می‌گوید: این بر صحت امامت علی و وجوب اطاعت از وی دلالت دارد و اینکه داعی به اطاعت از وی داعی به بهشت است و داعی به جنگ با وی داعی به جهنم است- گرچه تأویل هم داشته باشد-. همچنین دلیلی بر این است که جنگ با علی جایز نیست. بنابراین کسانی که با وی جنگیدند- گرچه تأویل دارند، اما- به خطا رفته‌اند- یا اینکه طغیانگر هستند- و تأویلی ندارند- این اصح اقوال از دیدگاه اصحاب ما است و حکم به تخطئه کسانی است که با علی جنگیدند. این دیدگاه ائمه فقهایی است که فرع بر این بحث در مورد جنگ با باغیان (طغیانگران) متأول بحث کرده‌اند.[۵] همچنین می‌گوید: گرچه علی در قیاس با گروه مقابل اولی به حق بود و گرچه عمار را گروهی طغیانگر به قتل رساندند- چنان که در نصوص آمده است- اما با این حال بر ما واجب است که به همه آنچه از جانب خدا آمده است ایمان و باور داشته و به حق بطور کامل اقرار داشته باشیم و از روی هوی و بدون داشتن علم صحبت نکنیم، بلکه راه‌های عدل و علم را بپیمائیم و این همان تبعیت از

۱- البداية و النهاية٦/٢٢٠.
۲- همان٧/٢٧٧.
۳- سیر أعلام النبلاء٨/٢٠٩.
٤- أحكام القرآن٤/١٧١٧.
٥- مجموع الفتاوی٤/٤٣٧.

قرآن و سنت است. اما اگر کسی به برخی از حق تمسک کرده و برخی دیگر را رها کند این امر منشأ تفرقه و اختلاف خواهد بود.[1]

○ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: رسول خدا ﷺ در حدیث عمار می‌فرماید: «عمار را گروهی طغیانگر می‌کشند» پس معاویه و یارانش او را در نبرد صفین به قتل رساندند. پس معاویه و یاران او طغیانگر می‌باشند، لکن آنان مجتهد بودند و گمان می‌بردند در خونخواهی عثمان مصیب هستند.[2]

○ سعید حوی می‌گوید: بعد ازاینکه عمار کشته شد، یعنی کسی که نصوص بیانگر این هستند که گروهی طغیانگر او را به قتل می‌رسانند، برای کسانی که شک داشتند روشن شد که علی بر حق است و جنگ در کنار وی واجب می‌باشد. به همین دلیل، ابن عمر در مورد تخلف خود از همراهی علی غمگین است و این فقط به خاطر این می‌باشد که وی کاری واجب یعنی نصرت امام حق علیه کسانی را که بر اساس فتوای فقها به ناحق بر وی خروج کرده‌بودند ترک کرده است.[3]

۷- جواب این سخن معاویه ﷺ: «کسی که عمار را به اینجا آورده است، او را کشته است»[4].

بیشتر صحابه و تابعین از سخن رسول خدا ﷺ به عمار ﷺ: «گروهی طغیانگر تو را می‌کشند»[5] چنین فهمیده‌اند که منظور از آن گروه طغیانگر، سپاه معاویه ﷺ است، اما با این وجود معاویه و سپاهیانش در اجتهاد خود معذور می‌باشند. پس آنان دنبال حق بودند اما به حق نرسیدند و چنان که رسول خدا ﷺ می‌فرماید، گروه علی به حق اولی بودند.[6] گرچه ائمه تأویل معاویه را نپسندیده‌اند- چنان که ذکر خواهد شد- اما آنان او را در اجتهاد خود معذور می‌دانند، از جمله ابن حجر می‌گوید: آنان را به بهشت فرا می‌خواند و آنان او را به جهنم.[7]

۱- همان۴/۴۴۹-۴۵۰.
۲- فتاوی و مقالات متنوعة۶/۸۷.
۳- الأساس فی السنة۴/۱۷۱۰.
۴- مسند أحمد۲/۲۰۶. سند آن حسن است.
۵- صحیح مسلم، شماره۲۹۱۶.
۶- معاویة بن أبی سفیان، ص۱۲۰-۲۱۴.
۷- صحیح البخاری، شماره۴۴۷.

اگر گفته شود: عمار در صفین و همراه علی کشته شد و کسانی که او را کشتند همراه معاویه بودند و در کنار معاویه عده‌ای از صحابه حضور داشتند. پس چگونه برای آنان جایز است که به جهنم دعوت کنند؟ جواب این است: آنان ظن این را داشتند که به بهشت دعوت می‌کنند و مجتهد بودند و به خاطر تبعیت آنان از ظن خود مورد سرزنش نیستند. پس منظور از دعوت به بهشت، دعوت به سبب آن، یعنی اطاعت از امام است. همچنین عمار آنان را به اطاعت از علی دعوت کرد که در آن هنگام امام واجب الطاعه بود، اما آنان به خلاف آن دعوت می‌کردند، لکن آنان به خاطر تأویلی که به آن رسیده بودند معذور هستند.[۱]

قرطبی می‌گوید: امام ابوالمعالی در کتاب الإرشاد می‌گوید: فصل... علی در ولایتی که بر مسلمانان داشت امام بر حق بود و کسانی که با او می‌جنگیدند طغیانگر بودند. حسن ظن به آنان مقتضی این است که به آنان قصد خیر شود، گرچه آنان در رسیدن به آن به خطا رفته باشند.[۲] همچنین می‌گوید: علی در جواب سخن معاویه می‌گوید: اگر این سخن معاویه راست باشد، بنابراین اینکه رسول خدا حمزه را به نبرد أحد برد، در واقع او را به قتل رسانده است. این سخن علی در واقع الزام است- یعنی الزام معاویه- و جوابی از جانب او نیست و حجتی است که اعتراضی بر آن وارد نیست. این را امام حافظ ابوالخطاب بن دحیه گفته است.[۳]

ابن کثیر می‌گوید: اینکه معاویه گفت: «کسی عمار را کشت که او را نزد شمشیرهای ما آورد» تأویل بسیار بعیدی است، زیرا اگر چنین باشد امیر سپاه قاتل کسانی خواهد بود که در راه خدا می‌جنگند، زیرا امیر سپاه آنان را به جلوی شمشیرهای دشمنان می‌برد.[۴]

ابن تیمیه می‌گوید: من سراغ ندارم که کسی از اصحاب ائمه اربعه و امثال آنان از اهل سنت به‌این قول قائل شده باشد، لکن بسیاری از مروانیه و موافقانشان به‌این قائل شده‌اند.[۵]

ابن قیم در تعلیقی بر این تأویل می‌گوید: آری، تأویل باطل تأویل مردم شام از سخن رسول خدا در مورد عمار است که فرمود: «گروهی طغیانگر تو را می‌کشند»[۱] و گفتند: ما او را نکشتیم بلکه کسی او را کشت که او را آورد و میان نیزه‌های ما قرار داد. این تأویلی باطل

۱- التذکرة۲/۲۲۲.

۲- همان۲۲۳.

۳- همان.

٤- البدایة و النهایة٦/۲۲۱.

٥- منهاج السنة٤/٤٠٦.

۱- صحیح مسلم، شماره۲۹۱٦.

و مخالف با حقیقت و ظاهر لفظ است، زیرا کسی او را کشت که مستقیماً موجب قتل او شد، نه کسی که او را به کمک خود خواند.[۱]

۸- قاتل عمار بن یاسر رضي الله عنه چه کسی است؟

ابوالغادیه جهنی که در مورد کشتن عمار توسط خود سخن می‌گفت، می‌گوید: در جنگ صفین در ابتدای لشکر پیاده می‌آمد و چون بین دو صف قرار گرفت مردی را دید که سراسر پوشیده بود و نیزه‌ای را به سوی او پرتاب کرد که به ران او اصابت کرد و آن مرد لغزید و افتاد و کلاهش از سرش افتاد و چون آن را کنار زدم دیدم که سر عمار است و اینگونه عمار کشته شد. راوی می‌گوید: ابوغادیه درخواست آب کرد و در ظرفی شیشه‌ای برای او آب آوردند، اما او از خوردن آب در شیشه خودداری کرد و در پیاله‌ای برای او آب آوردند و او آن را نوشید. پس مردی گفت: از خوردن آب در شیشه پرهیز می‌کند، اما از قتل عمار پرهیز نکرد.[۲] عمرو بن عاص رضي الله عنه خبر را بیان می‌کند و می‌گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «قاتل عمار و کسی که سلب او را می‌برد در آتش جهنم هستند».[۳]

ابن کثیر می‌گوید: روشن است که در نبرد صفین عمار در سپاه علی بود و یاران معاویه از اهالی شام او را کشتند و کسی که اقدام به قتل او کرد مردی بود که ابوغادیه نام داشت که از افراد کم خرد و به قولی صحابی بوده است.[۴] ابن حجر می‌گوید: ظن به صحابه این است که حضور آنان در آن جنگها به‌این دلیل بوده که تأویلی داشته‌اند و مجتهد مخطئ یک اجر دارد و اگر چنین خصوصیتی در مورد مجتهدان عادی مردم ثابت شود ثبوت آن در مورد صحابه اولی می‌باشد.[۵] ذهبی می‌گوید: رافضیها ابن ملجم را در آخرت شقی‌ترین انسان می‌دانند، اما ما اهل سنت امیدواریم که او به جهنم برود و اعتقادی مانند خوارج و روافض نداریم و او را مانند قاتل عثمان، زبیر، طلحه، سعید بن جبیر، عمار، خارجه و حسین می دانیم. از همه‌این افراد- یعنی قاتلان این افراد- برائت می‌جوییم و به خاطر رضای خدا نسبت به آنان

۱- الصواعق المرسلة۱/۱۸۴-۱۸۵.

۲- الطبقات الکبری۳/۲۶۰-۲۶۱. سند آن صحیح است.

۳- السلسلة الصحیحة۵/۱۸-۱۹.

٤- البداية و النهاية٦/۲۲۰.

٥- الإصابة۷/۲٦۰.

بغض و خشم داریم و امر آنان را به خدا وامی‌گذاریم.[۱] آلبانی در تعلیقی بر قـول ابـن حجـر می‌گوید: این درست است، لکن تطبیق آن بر همه افراد آن گروه مشکل است، زیـرا در ایـن صورت تناقض قاعده مذکور با حدیث: «قاتل عمار و کسی که سلب او را مـی‌بـرد در آتـش جهنم هستند»[۲] لازم می‌آید، زیرا نمی‌توان گفت که ابوغادیه قاتل عمار، مأجور است بـه‌ایـن دلیل که وی عمار را از روی اجتهاد کشته است، زیرا رسول خدا می‌فرماید: «قاتـل عمـار در آتش جهنم است».[۳] پس درست این است که گفته شود: قاعده صحیح اسـت مگـر در مـورد آنچه که دلیل قاطع و یقینی بر خلاف آن دلالت کند و اگـر دلیلـی قـاطع در مـورد مـواردی وجود داشت استثنا می‌شود، آنچنان که در این مورد وضعیت چنین است و این بهتر از زدن و ابطال حدیث صحیح با آن می‌باشد.[۴] ابن عبدالبر در بیان شـرح حـال ابوغادیـه مـی‌گویـد: در مورد نام وی اختلاف وجود دارد. به قولی یسار بن سبع و به قولی یسار بـن أزهـر اسـت و در قولی نام وی را مسلم بیان کرده‌اند. وی در شام ساکن و در واسط فرود آمد. از اهالی شام بـه شمار می‌آید. وی در جوانی رسول خدا ﷺ را درک کرد. از ابوغادیه روایت است که گفت: من وقتی که جوان بودم و گوسفندان خانواده‌ام را به چرا مـی‌بـردم رسـول خـدا ﷺ را درک کردم. وی از رسول خدا ﷺ این حدیث را شـنید کـه مـی‌فرمایـد: «بعـد از مـن کـافر نشـوید بطوری که گردن همدیگر را بزنید».[۵] وی علاقه زیادی به عثمان ﷺ داشت. او قاتل عمار بن یاسر است و اگر در مورد قتل عمار از او سوال می‌شد آن را توصیف می‌کرد و بـرایش مهـم نبود. علما در مورد داستان وی در شگفتند.[۶]

۹- برخورد بزرگوارانه در اثنای نبرد

نبرد صفین از شگفت‌ترین وقایعی است که میان مسلمانان روی داد. شگفتی ایـن رویـداد بـه حدی است که خواننده چیزهایی را که می‌خواند تصدیق نمی‌کند و در مقابل طبیعـت افـراد دو گروه مدهوش و حیرت‌زده می‌شود، زیرا هر کدام از نفرات دو گروه در وسط میدان نبرد می‌ایستادند در حالی که شمشیر برکشیده بودند و به کار خود باور کامل داشتند و نبردی نبود

۱- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص٦٥٤.
۲- السلسلة الصحیحة٥/١٨-١٩.
۳- همان.
٤- همان١٩.
٥- مسند أحمد٤/٧٦. سند آن حسن است.
٦- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، شماره٣٠٨٩.

که افراد فقط در اجرای دستور رهبر و فرمانده پا به میدان آن گذاشته باشند و بدون اینکه خود به آن باور داشته باشند وارد آن شده باشند، بلکه این نبرد از حیث انگیزه‌های آن و روش ادای آن و آثاری که از خود برجای گذاشت، جنگی نادر است. چیزی که بیانگر انگیزه‌های حاضران در نبرد می‌باشد برخی از موضع‌هایی است که در برخی از منابع تاریخی آمده است، از جمله اینکه دو رقیب به مانند برادر سر آب می‌روند و همه آب می‌خورند و در اطراف آب ازدحام می‌کنند و از آن آب بر می‌دارند اما با این وجود کسی دیگری را آزار نمی‌رساند[1]، و هنگامی که جنگ متوقف می‌شود چنان برادرانی با هم روزگار می‌گذرانند. یکی از حاضران می‌گوید: وقتی که دست از جنگ می‌کشیدیم دو گروه وارد اردوگاه همدیگر می‌شدند و با هم سخن می‌گفتیم[2]، و به مانند افراد یک قبیله بودند و هر کدام اجتهاد خاص خود را داشتند اما در عین حال با هم به سختی می‌جنگیدند[3]، و هر یک خود را بر حق می‌دانستند و هر کدام آمادگی این را داشتند که به خاطر باور خود کشته شوند. گاه دو مرد آن قدر با هم می‌جنگیدند که ضعیف و ناتوان می‌شدند و به این خاطر می‌نشستند و استراحت می‌کردند و با هم برای مدت زیادی سخن می‌گفتند و سپس بر می‌خاستند و به مانند سابق با هم می‌جنگیدند.[4] هر دو از دین واحدی بودند و این دین نزد آن دو، دوست داشتنی‌تر از جانشان بود و هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید برای ادای نماز دست از جنگ بر می‌داشتند[5] و وقتی که عمار بن یاسر کشته شد دو طرف بر جنازه او نماز خواندند.[6] یکی از حاضران در نبرد صفین می‌گوید: در سرزمین صفین فرود آمدیم و چند روز با هم جنگیدیم و تعداد زیادی از دو طرف کشته شدند به طوری که اسبها پی شدند. پس علی کسی را نزد عمرو بن عاص فرستاد و به او گفت: تعداد زیادی کشته شده‌اند، پس مدتی دست نگه دار تا کشته شدگان دفن شوند. عمرو درخواست وی را قبول کرد. پس مردم با هم اختلاط یافتند و چنین شدند- راوی انگشتان دستانش را برای بیان درهم شدن

۱- تاریخ طبری۵/۶۱۰.

۲- سیر أعلام النبلاء۲/۴۱؛ مرویات أبی مخنف، ص۲۹۶.

۳- البدایة و النهایة۷/۲۷۰؛ دراسات فی عهد النبوة، ص۴۲۳.

٤- تاریخ طبری به نقل از دراسات فی عهد النبوة، ص٤٢٤.

٥- تاریخ دمشق۱۸/۲۲۳۹؛ دراسات فی عهد النبوة، ص٤٢٤.

٦- أنساب الأشراف٦/٥٦سند آن حسن و منتهی به عتبه است؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص٢٤١.

مردم در هم فرو کرد. از افراد علی کسانی بودند که بـه طـرف مقابـل حملـه مـی‌بردنـد و در داخل اردوگاه معاویه به قتل می‌رسیدند و سپس از آنجا بیرون آورده می‌شدند. یاران علی به یکی از یاران مقتول خود در مقابل عمرو رسیدند. وقتی که علی او را دید گریست و گفـت: در راه خدا زندگی سخت و پر تلاشی داشت.[1] آنان حتی در چنـین مـواقعی در نهـی هـم از امور منکر شتاب می‌کردند. در این نبرد، عده‌ای از افراد بودند که قراء نامیده مـی‌شـدند و از شاگردان عبدالله بن مسعود و از اهالی شام بودنـد و نـه بـه علـی پیوسـتند و نـه بـه معاویـه بـن أبوسفیان، و به علی گفتند: ما همراه با شما می‌آئیم اما در اردوگاه شما فرود نمی‌آئـیم، بلکـه خود جداگانه در جایی اردو می‌زنیم و در کار شما و مردم شام نظر مـی‌کنـیم و اگـر دیـدیم کسی قصد انجام چیزی را دارد که حلال نیست، یا اینکه ستمی از او دیده شد، علیه او عمـل می‌کنیم. پس علی به آنان گفت: خوش آمدید، این همان دانش و فقاهت در دین و علـم بـه سنت است و اگر کسی به‌این راضی نباشد ستمگر و خائن است.[2]

حقیقت این است که‌این موضع‌گیریها برخاسته از اقناعات درونی و اجتهاداتی اسـت کـه در تصمیم خود بر آنها اعتماد کردند و بر اساس آن جنگیدند.[3]

۱۰- برخورد با اسرا

برخورد نیکو با اسرا و اکـرام آنـان در صـفین، از امـور بـدیهی مـی‌باشـد. قـبلاً هـم در مـورد برخورد و رفتار نیکو در اثنای جنگ سخن به میان آمد. اسلام روش برخورد با اسیران را بیان کرده است و رسول خدا ﷺ بر احترام به اسیران و دادن بهترین غذاها به آنان توصیه و تشویق کرده است. البته این حکم در مورد اسرای غیر مسلمان است، پس اگـر اسـرا مسـلمان باشـند برخورد چگونه خواهد بود؟! شکی نیست که اکرام و احترام به اسـیر مسـلمان و نیکـی بـه او اولی است، لکن اسیری که در میدان نبرد باشد به خاطر اختلافـی کـه بـا طـرف مقابـل دارد، یک گروه و یک نیرو به حساب می‌آید.[4] به همین دلیـل علـی ﷺ امـر کـرد کـه اسـرا را در حبس کنند و اگر بیعت کردند آنان را رها کنند و اگر ابا ورزیدند سـلاح و مرکـب آنـان را می‌گرفت یا اینکه سلاح و مرکب او را به کسی هبه می‌کرد که آنان را اسیر کرده بود و او را

۱- همانجاها.

۲- صفین، ص۱۱۵؛ دراسات فی عهد النبوة، ص٤٢٤.

۳- دراسات فی عهد النبوة، ص٤٢٤.

٤- بخش «قتال أهل البغی» از کتاب الحاوی الکبیر، ص۱۳۳-۱۳٤.

سوگند می‌داد که جنگ نکند. در روایت دیگری آمده است که چهار درهم به آنان می‌داد.[1] هدف خلیفه از این کار روشن است و آن ضعیف ساختن جانب طغیانگران می‌باشد. در روز صفین اسیری را آوردند و اسیر گفت: مرا به اسارت نکش. علی گفت: من تو را به اسارت نمی‌کشم، من از خدا، پروردگار جهانیان می‌ترسم. پس او را رها کرد و سپس گفت: آیا در تو خیری سراغ می‌رود که بیعت کنی؟[2]

از این روایات چنین برداشت می‌شود که رفتار و برخورد علی با اسرا به شکل زیر بود:

- اکرام و احترام به اسیر و نیکی به او؛
- بیعت و دخول در اطاعت بر وی عرضه می‌شود، پس اگر بیعت کرد رها می‌شود؛
- اگر از بیعت ابا می‌کرد سلاح او را می‌گرفت و سوگندش می‌داد که دیگر جنگ نکند و سپس او را رها می‌ساخت؛
- اگر اسیر جز جنگ کردن چیز دیگری را نمی‌پذیرفت او را در اسارت نگاه می‌داشت و او را به اسارت نمی‌کشت.[3] یک بار پانزده اسیر را نزد علی آوردند- و به نظر زخمی بوده‌اند- و کسانی از آنان را که مردند غسل داد و کفن پوشاند و بر جنازه آنان نماز خواند.[4]

محب الدین خطیب در تعلیقی بر این جنگ می‌نویسد: با این وجود، این جنگ الگوی جنگ انسانی در تاریخ است که در آن دو طرف نبرد بر اساس مبانی فضائلی عمل کردند که حکمای جهان آرزوی این را دارند که ای کاش بتوانند در جنگهایشان گرچه در قرن بیست و یکم باشد به آنها عمل شود و اگر این جنگ نبود بسیاری از قواعد اسلامی‌مربوط به جنگ دانسته نشده و مدون نمی‌گشت و خدا در هر امری حکمتی دارد.[5]

١- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص٢٤٣.

٢- الأم، شافعی٤/٢٢٤، ٨/٢٥٦.

٣- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص٢٤٣.

٤- تاریخ دمشق، تحقیق المنجد١/٣٣١؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص٢٤٣.

٥- العواصم من القواصم، ص١٦٨-١٦٩ برگرفته از تعلیق خطیب بر حاشیه آن.

ابن عدیم می‌گوید: گفتم: اینها همه احکام مربوط به اهل بغی است. به همین دلیل ابوحنیفه می‌گوید: اگر علی در مورد آنان حکم نمی‌کرد، کسی نمی‌دانست که روش برخورد با مسلمانان- در جنگها- چگونه است.[۱]

۱۱- تعداد کشته‌ها

اقوال علما در مورد تعداد کشته شدگان با هم اختلاف دارد. ابن أبی خیثمه بیان کرده تعداد کشته شدگان صفین به هفتاد هزار نفر می‌رسید که بیست و پنج هزار نفر از سپاه عراق و چهل و پنج هزار نفر از سپاه شام بودند.[۲] ابن قیم می‌گوید: در صفین هفتاد هزار نفر یا تعدادی بیش از این کشته شدند.[۳] شکی نیست که‌این آمار دقیق نمی‌باشد و صرفاً عددهای خیالی هستند، زیرا جنگ واقعی سه روز ادامه داشت و شبها نیز جنگ تعطیل می‌شد و فقط در شب جمعه جنگ ادامه داشت. بنابراین می‌توان گفت که جنگ در حدود سی ساعت ادامه داشت.[۴] هر قدر هم جنگ سخت بوده باشد به شدت نبرد قادسیه نمی‌رسد که در آن هشت هزار و پانصد نفر به قتل رسیدند.[۵] در نتیجه عقلاً مشکل است که بتوان این روایات را که‌این ارقام بزرگ را بیان کرده‌اند پذیرفت.

۱۲- جستجوی امیرالمؤمنین علی از کشتگان و ترحم بر آنان

بعد از پایان یافتن مراحل نبرد، امیرالمؤمنین علی اقدام به گشتن در میان کشتگان نمود. شاهد عینی این ماجرا می‌گوید: علی را دیدم که سوار بر شهباء، یعنی استر رسول خداﷺ بود و در میان کشتگان می‌گشت.[۶] آن هنگام که وی در میان کشتگان می‌گشت اشتر هم با وی بود، در هنگام گشتن به جنازه‌ای رسیدند- که متعلق به‌یکی از قاضیان و عابدان مشهور شام بود- و اشتر- و به روایتی دیگر عدی بن حاتم- گفت: ای امیر مؤمنان، آیا حابس[۷] هم با آنان بود؟ به خدا قسم او مؤمن بود. پس علی گفت: او امروز هم مؤمن است. شاید این مرد مقتول همان

۱- بغية الطلب في تاريخ حلب۱/۳۰۹؛ خلافة علی، ص۲٤٥.
۲- الأنباء، قضاعی، ص۵۹ به نقل از خلافة علی، ص۲٤٦.
۳- الصواعق المرسلة۱/۳۷۷. سند آن ذکر نشده است.
٤- الدولة الأموية، ص۳٦۰-۳٦۲.
٥- تاریخ طبری٤/۳۸۸.
٦- مصنف ابن أبی شيبة.
۷- حابس بن سعد طائی. وی از مخضرمین بود و در نبرد صفین به قتل رسید.

قاضیی باشد که نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: خوابی دیده‌ام که مرا آشفته ساخته است. عمر گفت: چه دیدی؟ آن فرد گفت: خورشید و ماه را دیدم که با هم می‌جنگند و ستارگان دو دسته شده و نصفی در کنار خورشید و نصف دیگر در کنار ماه هستند. پس عمر گفت: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيْنِ فَمَحَوْنَآ ءَايَةَ ٱلَّيْلِ وَجَعَلْنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً ﴿١٢﴾ ﴾

الإسراء: ۱۲

«ما شب و روز را دو نشان (دالّ بر بودن یزدان و قدرت فراوان گرداننده جهان) قرار داده‌ایم. نشان شب را محو (تاریکی) گردانده‌ایم (تا در آن بیاسائید) و نشان روز را تابان کرده‌ایم».

پس برو، به خدا قسم دیگر برای من کاری انجام نخواهی داد. راوی می‌گوید: به من خبر رسید که او در صفین در سپاه معاویه بود و کشته شد.[۱] علی در میان کشتگان سپاه خود و معاویه ایستاد و گفت: خداوند شما را بیامرزد، خداوند شما را بیامرزد. وی این سخن را در مورد کشتگان دو طرف بیان نمود.[۲] از یزید بن أصم روایت است که گفت: وقتی که علی و معاویه با هم صلح کردند علی بیرون رفت و در میان کشتگان راه رفت و می‌گفت: اینان در بهشت هستند. سپس به سوی کشتگان سپاه معاویه رفت و گفت: اینان در بهشت هستند و این موضوع- یعنی این جنگ- به من و معاویه بر می‌گردد.[۳] همچنین در مورد آنان می‌گفت: آنان مؤمن هستند.[۴] این سخنان علی در مورد حاضران در صفین، تقریباً مانند سخن وی در مورد کسانی است که در نبرد جمل حضور یافتند.[۵]

۱۳- موضع معاویه رضی الله عنه در برابر پادشاه روم

پادشاه رومیان اختلاف پیش آمده میان علی و معاویه رضی الله عنهما را فرصتی مناسب یافت و در برخی از سرزمین اسلامی تحت حاکمیت معاویه طمع کرد تا آنها را به سرزمین خود اضافه

۱- مصنف ابن أبی شیبة۱۱/۷٤. سند آن منقطع است.
۲- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۲۵۰.
۳- مصنف ابن أبی شیبة۱۵/۳۰۳. سند آن حسن است.
٤- تاریخ دمشق۱/۳۲۹-۳۳۱؛ خلافة علی، ص۲۵۱.
۵- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۲۵۱.

نماید. ابن کثیر می‌گوید: پادشاه روم که قبلاً از معاویه می‌ترسید و معاویه او را خوار کرده و سپاهشان را مغلوب و مضمحل کرده بود، در سرزمینهای معاویه طمع کرد. پادشاه روم که دیده بود معاویه درگیر جنگ با علی است همراه با سپاهیان زیادی به برخی از سرزمینها نزدیک شد و در آنها طمع کرد. پس معاویه در نامه‌ای به او نوشت: ای ملعون، به خدا قسم اگر دست برنداری و به سرزمین خود برنگردی من و پسر عمویم علیه تو با هم صلح می‌کنیم و تو را از سرزمینهای خودت نیز بیرون می‌کنیم و زمین را با همه فراخی بر تو تنگ می‌کنیم. پادشاه روم از این تهدید او به هراس افتاد و به عقب نشست و کسانی برای آتش بس نزد معاویه فرستاد.[1] این قضیه بر عظمت روحی معاویه و غیرت او نسبت به دین دلالت دارد.

١٤- داستانی باطل در مورد عمرو بن عاص در نبرد صفین

نصر بن مزاحم کوفی می‌گوید: اهل عراق حمله کردند و اهل شام به رویارویی آنان رفتند و استواری ورزیدند و عمرو بن عاص حمله کرد پس علی در برابر او قرار گرفت در حالی که می‌گفت:

قد علمت ذات القرون الميل   والخصر والأنامل الطفول

تا آنجا که می‌گوید: سپس ضربه‌ای به سوی او انداخت و او را بر زمین زد و عمرو با پایش او را دفع کرد و عورتش آشکار شد. پس علی صورتش را برگرداند و در این اثنا آمدند و او را از میدان نبرد به در بردند. مردم گفتند: ای امیر مؤمنان، آن مرد فرار کرد. علی گفت: آیا می‌دانید که او کیست؟ گفتند: خیر. علی گفت: او عمرو بن عاص بود عورتش را به من نشان داد و من صورتم را برگرداندم.[2] ابن کلبی نیز چنانچه سهیلی در الروض الأنف ذکر می‌کند این داستان را آورده است و ذکر کرده که علی گفت: او با عورتش مرا دفع کرد و خویشاوندی خود را به‌یاد من آورد... تا آنجا که می‌گوید: مثل این از عمرو بن عاص با علی در نبرد صفین روایت شده است. حارث بن نضر سهمی به روایت ابن کلبی در این باره می‌گوید:

أفي كل يوم فارس غير منته   وعورته وسط العجاجة بادية

يكف لها عنه علىّ سنانه   ويضحك منه في الخلاء معاوية[3]

١- البداية و النهاية٨/١٢٢.

٢- وقعة صفين، ص٤٠٦-٤٠٨؛ قصص لا تثبت، سليمان خراشي٦/١٩.

٣- الروض الأنف ٥/٤٦٢، قصص لا تثبت ٦/١٩.

رد این افترا و افک و تهمت اشکار به قرار زیر است:

راوی روایت اول، نصر بن مزاحم کوفی نویسنده کتاب «وقعهٔ صفین» یک شیعه متعصب است و دروغ و افترای او بر صحابه چیزی عجیب نیست. ذهبی در مورد وی می‌گوید: نصر بن مزاحم کوفی یک رافضی متعصب است و روایت او ترک شده است. عقیلی در مورد وی می‌گوید: او فردی شیعه است و در روایت او اضطراب و خطای زیادی وجود دارد. ابوخیثمه می‌گوید: او فردی کذاب است.[1] ابن حجر می‌گوید: عجلی می‌گوید: او یک رافضی افراطی بود... ثقه و امین نیست.[2]

کلبی، هشام بن محمد بن سائب کلبی است و علما اتفاق نظر دارند که او یک شیعه افراطی است. امام احمد در مورد وی می‌گوید: چه کسی از او نقل قول می‌کند؟ فکر نمی‌کنم کسی از او چیزی روایت نماید. دارقطنی می‌گوید: روایات او متروک است.[3]

از طریق این دو رافضی، این داستان در همه جا پخش شده و نزد مورخان بعدی شیعه و برخی از اهل سنت این اکاذیب رواج یافته است، این داستان را قاپیده‌اند.[4] این داستان نمونه‌ای از اکاذیب و افتراءات شیعه در مورد صحابه رسول خدا است. دشمنان رافضی صحابه این تهمتها را علیه صحابه رسول خدا ﷺ ساخته‌اند و آنها را در قالب حکایتها و اشعاری ریخته‌اند تا انتشار آنها در میان مسلمانان به راحتی صورت گیرد. هدف آنان از این کار، پایین آوردن شأن و جایگاه و منزلت صحابه بزرگوار رسول خدا ﷺ در غفلت اهل سنت است که‌اندک زمانی است به بازار تحقیق در روایات تاریخ اسلامی‌وارد شده‌اند، حال آنکه این اشعار و حکایات در میان قصه‌گویان پراکنده شده و بسیاری از آنها حتی متأسفانه در نزد مؤرخان اهل سنت به مسلمات تاریخی مبدل گشته‌اند.[5]

۱۵- عبور امیرالمؤمنین از کنار قبرها بعد از بازگشت از صفین

وقتی که امیرمؤمنان از صفین بازگشت به تعدادی قبر رسید و گفت: سلام بر شما ای مردان و زنان مؤمن و مسلمان که اهل دیار وحشتید و جایگاه خلوت. شما پیش از ما رفته‌اید و ما نیز

۱- میزان الإعتدال٤/٢٥٣-٢٥٤.

۲- لسان المیزان٦/١٥٧.

۳- المجروحون، ابن حبان٣/٩١؛ تذکرة الحفاظ١/٣٤٣؛ معجم الأدباء ١٩/٢٨٧؛ قصص لا تثبت١/١٨.

٤- قصص لا تثبت١/٢٠.

٥- همان١٠.

به زودی به شما ملحق می‌شویم. خدایا، ما و آنها را بیامرز و بـه عفـو خـویش از مـا درگـذر. خدایی که شما را از خاک آفرید و به آنجا باز می‌گرداند که از آنجا بر مـی‌خیزیـد و بـر آن محشور می‌شوید. خوشا آنکس که معاد را به یاد داشته باشد و برای روز حساب عمل کند و به مقدار کفاف قناعت کند و از خدای عزوجل خشنود باشد.[1]

١٦- اصرار قاتلان عثمان بر استمرار جنگ در صفین

قاتلان عثمان تمایل زیادی به استمرار جنگ میان دو طرف داشتند تا بدین طریق دو گروه از بین رفته و نیروی آنان ضعیف شود و نتوانند آنان را قصاص و مجازات کنند. به همـین دلیـل وقتی دیدند که مردم شام قرآن‌ها را بالا می‌برند و علی درخواست آنـان را قبـول مـی‌کنـد و دستور توقف جنگ و خونریزی را می‌دهد به شدت به هراس افتادند. به همـین دلیـل تـلاش کردند علی ﷺ را از این تصمیم خود منصرف سازند، اما با این وجود جنـگ متوقـف شـد و آنان در کار خود درمانده شدند و چاره‌ای جز خارج شدن از فرمان علی نیافتنـد و اسـتراتژی «الحکم لله» را سـاختند و بـه دور از دو گـروه تحصـن کردنـد. نکتـه عجیـب ایـن اسـت کـه مؤرخین به راحتی از کنار کار این گروه در این مرحله گذشته‌اند و آن را مـورد مداقـه قـرار نداده‌اند، آنچنان که آنان در جنگ جمل هم چنین کاری را کرده‌بودند. این در حالی بود که آنان در سپاه علی حضور داشتند. همچنین توجهی به راز ناکامی‌و شکسـت گفتگوهـایی کـه چندین ماه به طول انجامید و همچنین نقشی که ممکـن اسـت قـاتلان عثمـانﷺ بـرای ناکـام گذاشتن همه تلاشها برای برقرای صلح میان دو گروه ایفا کرده باشند، نکرده‌اند، زیـرا صـلح علی و معاویه رضی الله عنهما در واقع صلح و اتفاق آنان ریختن خون آنان بود و عاقلانه نبود که آنـان در نبرد جمل برای افروختن فتنه تلاش کنند و آن را در نبرد صفین ترک نمایند.[2]

١٧- حضرت علی ﷺ مردم را از دشنام دادن معاویهﷺ و نفرین اهل شام نهی می‌کرد

روایت شده که وقتی به علیﷺ خبر رسید که دو نفر از یارانش بـه معاویـهﷺ ناسـزا گفتـه و مردم شام را لعنت می‌کنند نزد آنان فرستاد که دست از این کاری که خبر آن به وی رسـیده است بردارند. پس آن دو نزد علی آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، مگر ما بـر حـق نیسـتیم و آنان بر باطل؟ علی گفت: آری، سوگند به پروردگار کعبه که چنین است. آن دو گفتند: پس

١- البيان و التبيين، جاحظ٣/١٤٨؛ فرائد الكلام للخلفاء الكرام، ص٣٢٧.

٢- أحداث وأحاديث فتنة الهرج، ص١٤٧.

چرا ما را از ناسزاگویی و لعنت کردن آنان باز می‌دارید؟ علی گفت: من کراهت دارم که شما لعنتگر باشید، بهتر است بگویید: پروردگار جان ما و آنان را مصون دار و رابطه بین ما را اصلاح کن و آنان را از گمراهیشان دور گردان تا کسی که به حق جهل دارد آن را بشناسد و کسانی که بر گمراهی خود اصرار و پافشاری دارند توبه کنند و پشیمان شوند.[۱]

اینکه گفته‌اند: علی در قنوت نماز خود معاویه و یارانش را لعنت می‌کرد و وقتی معاویه قنوت می‌خواند علی، ابن‌عباس، حسن و حسین را لعنت می‌کرد، روایتی غیر صحیح است، زیرا صحابه رسول خدا ﷺ بیشتر از دیگران به اوامر شرع در مورد نهی از ناسزاگویی و لعنت کردن فرد مسلمان پایبند بودند.[۲] از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: هر کس مسلمانی را لعنت کند مانند این است که او را کشته باشد.[۳] نیز می‌فرماید: مؤمن طعنه‌زن و لعنت‌گر نیست.[۴] همچنین می‌فرماید: کسانی که اهل لعنت کردن هستند در روز قیامت اهل شفاعت و شهادت نخواهند بود.[۵] همچنین روایتی که در آن وارد شده که علی در قنوت نماز خود معاویه و یارانش را لعنت می‌کرد و وقتی معاویه قنوت می‌خواند علی، ابن‌عباس، حسن و حسین را لعنت می‌کرد از حیث سند ثابت و صحیح نمی‌باشد، زیرا در سلسله راویان آن ابومخنف لوط بن یحیی رافضی محترق وجوددارد که روایات وی مورد وثوق نیست. همچنین در صحیح‌ترین کتب حدیثی شیعیان، از ناسزاگویی به صحابه نهی شده است. همچنین علی کار کسانی را که به معاویه و یارانش ناسزا می‌گفتند مورد نکوهش قرار داد و گفت: من خوش ندارم که شما اهل ناسزاگویی باشید، اما اگر اعمال آنان را توصیف کرده و حال و وضع آنان را بیان کنید در این صورت در سخن گفتن راه راست را انتخاب می‌کنید و برای معذور شدن شما کاری رساتر و صحیح‌تر را انجام می‌دهید. به جای ناسزا گفتن با خدا چنین نیایش کنید: خداوندا، خونهای ما و خونهای آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و رابطه

۱- الأخبار الطوال، ص۱٦٥به نقل از تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة۲/۲۳۲.

۲- تحقیق مواقف الصحابة۲/۲۳۲.

۳- صحیح البخاری۷/۸٤.

٤- السلسلة الصحیحة، آلبانی، شماره۳۲۰؛ صحیح سنن الترمذی۲/۱۸۹، شماره۱۱۱۰.

٥- صحیح مسلم٤/۲۰۰٦شماره۲٥۹۸.

بین ما و آنان را اصلاح فرما.[1] پس این ناسزاگویی و تکفیر بنا به اعتراف صحیح‌ترین کتاب حدیثی در نظر شیعیان، در سیره علی وجود ندارد.[2]

۱- نهج البلاغة، ص۳۲۳.
۲- أصول مذهب الشیعة۲/۹۳٤.

مبحث سوم
حکمیت

بعد از پایان نبرد صفین دو گروه با هم بر حکمیت توافق کردند یعنی توافـق کردنـد کـه هـر کدام از آنان مردی را از طرف خود به عنـوان داور انتخـاب نمایـد و سـپس ایـن دو داور بـر آنچه که مصلحت مسلمانان باشد با هم به توافـق برسـند. معاویـه عمـرو بـن عـاص را و علـی ابوموسی اشعری را نماینده خود کرد و در این مورد وثیقه‌ای میان دو گروه نوشته شد. محـل اجتماع دو داور در دومة الجندل و در ماه رمضـان سـال ۳۷هـ بـود. گروهـی از سـپاهیان علـی معتقد بودند که‌این کار علی گناه بود و موجب کفر است و به همین دلیل بر وی واجب است که به درگاه خـدا توبـه نمایـد و بـر وی خـروج کردنـد و خـوارج نامیـده شـدند. پـس علـی ابن‌عباس را نزد آنان فرستاد و ابن‌عباس با آنان مناظره و مجادله کـرد و سـپس علـی خـود بـا آنان مناظره کرده و عده‌ای از آنان برگشتند اما عده‌ای دیگر استنکاف نمودند. به همین دلیل میان آنان و علی جنگهای درگرفت که به ضعف سپاه علی منجـر شـد. آنـان همـین طـور بـه اختلاف خود با علی ادامه دادند تا اینکه علی را ترور کردند. تفصیل این مطلب بـه خواسـت خدا در جای خود خواهد آمد.

ماجرای حکمیت از مهم‌ترین موضوعات در تاریخ خلافت راشده بـه حسـاب مـی‌آیـد و بسیاری از نویسندگان در مورد آن به گمراهی رفته و برخی دیگر در آن سردرگم شده‌انـد و آن را در کتابها و نوشته‌های خود مرقوم داشته‌اند و بر روایاتی ضعیف و جعلی تکیه کرده‌اند که چهره صحابه بزرگوار و خصوصاً ابوموسی اشعری ﷺ را مکـدر جلـوه داده اسـت و او را چنین توصیف کرده‌اند که ابله و نادان و ضعیف الرأی و فریب خورده اسـت و فـردی بسـیار غافل می‌باشد و به همین دلیل عمرو بن عاص در ماجرای حکمیت او را فریب داد و عمرو بن عاص را فردی نیرنگ‌باز و مکار توصیف کرده‌اند. مغرضان و کسانی که از اسلام کینه به دل دارند تلاش کرده‌اند که‌این صفات نکوهیده را به‌این دو مـرد بزرگـوار نسـبت دهنـد، همـان کسانی که مسلمانان آنان را برگزیدند تا به‌ایـن اخـتلاف بـزرگ کـه منجـر بـه مـرگ تعـداد زیادی از مسلمانان شد پایان دهند. بسیاری از مؤرخان و ادیبان و پژوهشگران با ایـن روایـات که بافته دست دشمنان صحابه بزرگوار می‌باشد به عنوان واقعیاتی تاریخی برخورد کرده‌اند و مردم هم بدون اینکه در آنها دقت نظر داشـته باشـند مقبـول دانسـته‌انـد و بـه عنـوان روایـاتی صحیح و بدون تردید پذیرفته‌اند. گاهی به خاطر ساختار قصه‌گونه و هیجان آور آن و نیرنگ

و خدعه‌ای که در آن وجود داشته است سبب شده که مردم به آن اهتمام ورزند و مؤرخان اقدام به تدوین آن کنند. لازم به ذکر است که‌این سخن ما در مورد تفصیلات واقعه است و نه اصل ماجرای حکمیت، زیرا در وقوع اصل ماجرای حکمیت شک و شبهه‌ای وجود ندارد.[۱]

من مصلحت را بر این دیدم که در مدخل این بحث در مورد سیره دو صحابی بزرگوار ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص بحث کنم.

نخست: سیرت ابوموسی اشعری

وی عبدالله بن قیس بن حضار بن حرب، امام بزرگ، صحابه رسول خدا ﷺ، ابوموسی اشعری تمیمی، فقیه مقری است.[۲] وی از همان ابتدای اسلام در مکه اسلام آورد. ابن سعد می‌گوید: وی به مکه آمد و با سعید بن عاص هم پیمان شد و از مسلمانان نخستین است و به سرزمین حبشه مهاجرت کرد.[۳] برخی از روایات بیان کرده‌اند که وی نزد قومش برگشت تا مردم را به اسلام فراخواند. ابن حجر روایات وارده در مورد اسلام آوردن وی را با هم جمع کرده و می‌گوید: ذکر ابوموسی در میان آنان مشکوک است، زیرا چیزی که در روایات صحیح آمده‌این است که ابوموسی همراه با عده‌ای از قوم خود قصد رفتن به خدمت رسول خدا ﷺ را کرد که در آن هنگام ایشان در خیبر حضور داشتند...... می‌توان این روایات را چنین با هم جمع کرد که ابوموسی در ابتدا به مکه هجرت کرد و اسلام را پذیرفت و رسول خدا ﷺ او را همراه با عده‌ای به حبشه فرستاد و ابوموسی به سرزمین قوم که خود که در مقابل حبشه و در جانب شرقی آن قرار دارد رفت و وقتی که رسول خدا ﷺ و یاران ایشان در مدینه استقرار یافتند، ابوموسی و آن دسته از قوم وی که مسلمان شده بودند به مدینه مهاجرت کردند و به خاطر باد تندی که در دریا می‌وزید کشتی آنان را به سرزمین حبشه برد. چنین امری محتمل است و موجب جمع بین اخبار وارده می‌شود، و مورد اعتماد واقع می‌شود.[٤]

۱- نشانه‌های شرف و بزرگی که رسول خدا ﷺ بر سینه ابوموسی رضی الله عنه قرار داد

- «شما دو بار هجرت کرده‌اید، یک بار به سوی نجاشی و یک بار به سوی من».

۱- مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص۳۷۸؛ تنزیه خال أمیرالمؤمنین معاویه، ص۳۸.
۲- سیر أعلام النبلاء۲/۳۸۱.
۳- الطبقات الکبری٤/۱۰۷.
٤- فتح الباری۷/۱۸۹.

از ابوموسی اشعری روایت است که گفت: ما که حدود پنجاه واندی نفر از قوم خود بودیم از یمن خارج شدیم. ما سه برادر بودیم: من و ابورهم و ابوعامر. کشتی ما را به نزد نجاشی و نزد جعفر و یارانش برد. هنگامی که خیبر فتح شد ما به مدینه رفتیم و رسول خدا ﷺ فرمود: شما دوبار هجرت دارید، زیرا نزد نجاشی و نزد من هجرت کردید.[1] از أنس روایت است که گفت: فردا قومی نزد شما می‌آیند که نسبت به شما برای اسلام دل نازک‌تر هستند. پس اشعریون آمدند و رجز خوانی می‌کردند و می‌گفتند:

غداً نلقى الأحبة محمداً وحزبه

(فردا با محبوبان خود، یعنی محمد و یارانش دیدار می‌کنیم).

وقتی که آنان به مدینه رسیدند مصافحه کردند. اینان اولین کسانی بودند که مصافحه کردند.[2]

- «ای ابوموسی، آنان قوم تو هستند».

از عیاض اشعری روایت است که گفت: وقتی که‌این آیه نازل شد که می‌فرماید:

﴿ فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ ﴿٥٤﴾ ﴾ المائدة: ٥٤

«خداوند جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند». پس رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ابوموسی، منظور آیه، قوم شما می‌باشد» و به ابوموسی اشاره کرد.[3]

- «پروردگارا، گناه عبدالله بن قیس را بیامرز و او را در روز قیامت به جایگاه ارزشمندی وارد گردان».

از ابوموسی روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا ﷺ از نبرد حنین فراغت یافت ابوعامر اشعری را بر سپاه اوطاس روانه کرد و او در راه به درید بن صمه رسید و درید را کشت و خداوند یاران درید را با شکست مواجه کرد. مردی تیری به سوی ابوعامر انداخت و آن تیر به ران او اصابت کرد.[4] گفتم: عمو جان، چه کسی به سوی شما تیرانداخت؟ ابوعامر به سوی آن مرد اشاره کرد. پس من به دنبال آن مرد رفتم و به او رسیدم. وقتی که آن مرد

۱- صحیح مسلم، شماره۲۵۰۲.
۲- سیر أعلام النبلاء۲/۳۸٤ سند آن صحیح است.
۳- المستدرک۲/۳۱۳. حاکم آن را صحیح و ذهبی آن را موثق دانسته است؛ سیر أعلام النبلاء۲/۳۸٤.
٤- سیر أعلام النبلاء۲/۳۸۵.

مرا دید به عقب برگشت و رفت. به او می‌گفتم: آیا شرم نمی‌کنی؟ مگر تو عرب نیستی؟ چرا نمی‌ایستی؟ پس وی ایستاد و ما چند ضربه شمشیر با هم رد و بدل کردیم و من او را کشتم. سپس به نزد ابوعامر رفتم و گفتم: خداوند آن فرد را کشت. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آن تیر را بیرون کشیدم و آب از آن بیرون زد. ابوعامر گفت: به رسول خدا سلام برسان و به‌ایشان بگو برای من طلب مغفرت نماید. ابوعامر مرا جانشین خود و فرمانده سپاه کرد واندکی زنده ماند و سپس از دنیا رفت. وقتی برگشتیم و موضوع را به رسول خدا ﷺ گفتم، ایشان وضو گرفتند و سپس دستشان را بلند کردند و فرمودند: «پروردگارا، عبید بن أبوعامر را بیامرز». رسول خدا به قدری دست خود را بلند کردند که من سفیدی زیر بغل ایشان را دیدم. سپس فرمودند: «پروردگارا، او را در روز قیامت بالاتر از بسیاری از بندگانت قرار بده». گفتم: ای رسول خدا، برای من نیز طلب آمرز ش کنید. ایشان فرمودند: «پروردگارا، گناهان عبدالله بن قیس- ابو موسی- را بیامرز و در روز قیامت او را در جایگاه ارزشمندی داخل گردان».[1]

- «این فرد بشارت را رد کرد، پس شما آن را بپذیرید».

از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: من در جعرانه- بین مکه و طائف، اما به مکه نزدیک‌تر است- نزد رسول خدا بودم که فردی بادیه‌نشین نزد ایشان آمد و گفت: آیا وعده‌ای را که به من دادید عملی نمی‌کنید؟ پیامبر فرمود: «بر تو مژده باد». آن بدوی گفت: شما بشارت زیادی به من داده‌اید. پس رسول خدا ﷺ رو به من و بلال کرد و فرمود: «این فرد بشارت را رد کرد، پس شما آن را بپذیرید». آن دو گفتند: ای رسول خدا، ما آن را می‌پذیریم. پس رسول خدا ﷺ کاسه‌ای خواست و دستان و صورتش را در آن شست و آب دهن خود را در آن انداخت و سپس فرمود: از آن بنوشید و از آن بر سر و گردن خود بریزید. پس آن دو این کار را کردند. ام سلمه از پشت پرده گفت: اگر چیزی اضافه مانده آن را به مادرتان- یعنی ام المؤمنین ام سلمه- بدهید. پس آن دو مقداری از آن را به ام سلمه دادند.[2]

- «یکی از مزامیر آل داود به تو عطا شده است».

از ابن بریده از پدرش روایت کرده است که گفت: شبی از مسجد خارج شدم و دیدم که رسول خدا ﷺ بر در مسجد ایستاده است و مردی دارد نماز می‌خواند. رسول خدا ﷺ به من

۱- صحیح مسلم، شماره۲۴۹۸.

۲- صحیح مسلم، شماره۲۴۹۷.

فرمود: «ای بریده، آیا فکر می‌کنی او ریا می‌کند؟» گفتم: خدا و رسول او داناترند. پیامبر فرمود: «او بنده‌ای مؤمن و توبه‌کار است، و به تحقیق یکی از مزامیر- صدای زیبا شبیه صدای زیبائی که به داود(علیه السلام) داده شد- آل داود به وی عطا شده است». وقتی که نزد آن نمازگزار رفتم دیدم که ابوموسی اشعری است و این خبر را به او دادم.[۱]

- «ای عبدالله بن قیس، آیا تو را به کلمه‌ای از گنجهای بهشت راه بنمایم؟»

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: در یک سفر همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودیم و مردم از یک گردنه بالا می‌رفتند و اگر کسی از آن بالا می‌رفت می‌گفت: لا إله إلا الله والله اکبر- فکر می‌کنم گفت: با صدای بلند این را می‌گفت- و رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوار بر استر خود بود و آن را در کوه حرکت می‌داد و فرمود: ای مردم! شما کر و غائبی را صدا نمی زنید و در ادامه فرمود: «ای عبدالله بن قیس ـ یا ای ابوموسی ـ، آیا تو را به کلمه‌ای از گنجهای بهشت راه بنمایم؟» گفتم: آری، ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: بگو: «**لا حول ولا قوة إلا بالله**».[۲]

- رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابوموسی رضی الله عنه را کارگزار خود بر زبید و عدن کرد[۳] و او را همراه با معاذ رضی الله عنه به یمن فرستاد.

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و سلم او و معاذ را به‌یمن فرستاد به آن دو گفت: «آسان بگیرید و سخت‌گیری نکنید و از همدیگر اطاعت کنید و با هم اختلاف نکنید». ابوموسی به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: در سرزمین ما نوشیدنی‌ای وجود دارد که از عسل ساخته شده و «تبغ» نامیده می‌شود و نوعی نوشیدنی ساخته شده از جو و وجود دارد که «مزر» نامیده می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر مست‌کننده‌ای حرام است». ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: معاذ به من گفت: چگونه قرآن را قرائت می‌کنی؟ گفتم: در نمازم و در حال سوار بودن بر مرکب و در حالت ایستاده و در حالت نشسته و همواره بر قرائت خود ملازمت دارم و ورد خود را یکباره نمی‌خوانم. ابوموسی می‌گوید: معاذ گفت: اما من شب را به چند بخش تقسیم می‌کنم و در بخشی از آن می‌خوابم و در برخی دیگر بر می‌خیزم و عبادت می‌کنم و از خواب خود به

۱- همان۷۹۳؛ مجمع الزوائد۹/۳۵۸.

۲- صحیح مسلم، شماره۲۷۰٤.

۳- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۹۷؛ تحقیق مواقف الصحابة۲/۲۲٦.

مانند بیداری خود- و عبادت در بیداری- طلب ثواب می‌کنم (زیرا اگر خواب برای قوی شدن در ادای عبادت باشد ثواب دارد).[1]

۲- جایگاه ابوموسی ﷺ نزد عمر بن خطابﷺ

ابوموسی در زمان عمر بن خطاب از ستونهای دولت به شمار می‌آمد و در فتح قم و قاشان[2] و نبرد تستر- شوشتر- فرمانده سپاهیان بود.[3] هم چنین وی از مؤسسان مدرسه البصریهٔ در زمان عمر فاروق ﷺ است. وی از جمله دانایان صحابه به شمار می‌آید و وقتی به بصره آمد در آنجا به تعلیم پرداخت.[4] وی متأثر از عمر بن خطاب ﷺ بود و میان آن دو نامه نگاری می‌شد- که در بحث مؤسسه فرمانداران و قاضیان خواهد آمد- وی مشهور به دانایی، عبادت، تقوا، حیا، عزت نفس، پاکدامنی، زهد در دنیا و پایداری بر اسلام بود. وی از بزرگان علما و فقها و مفتیان صحابه به شمار می‌آید. ذهبی در کتاب طبقة الحفاظ او را در طبقه اول صحابه ذکر کرده است. وی فردی عالم بود و به علم خود عمل می‌کرد و کتاب خدا را زیاد تلاوت می‌کرد و زیباترین صدا را در تلاوت داشت و علم مبارک و پاکی را روایت کرد. وی قاری‌ترین و فقیه‌ترین فرد در بصره بود. ابوموسی ﷺ ملازمت زیادی با رسول خدا ﷺ داشت. همچنین از بزرگان صحابه چون عمر، علی و أبی بن کعب و عبدالله بن مسعود کسب علم کرد. ابوموسی ﷺ خصوصاً تأثر زیادی از عمر بن خطاب گرفته بود و عمر او را در طول ولایت طولانیش بر بصره متعهد به نامه‌ها و وصایا می‌کرد. همچنین ابوموسی ﷺ در مورد مسائلی که بر او عرضه می‌شد به عمر ﷺ مراجعه می‌کرد و حتی شعبی او را یکی از چهار قاضی برتر امت دانسته است، و می‌گوید: قضات امت چهار نفر هستند: عمر، علی، زید بن ثابت و ابوموسی اشعری.[5]

ابوموسی هنگامی که به مدینه می‌آمد به حضور در مجالس عمر علاقه زیادی داشت و بسیاری اوقات قسمت عمده وقت خود را به حضور در آنها اختصاص می‌داد. از ابوبکر بن ابوموسی روایت است که ابوموسی بعد از عشا نزد عمر بن خطاب آمد و عمر به او گفت: برای چه کاری اینجا آمده‌اید؟ ابوموسی گفت: آمده‌ام تا با شما بحث و گفتگو کنم. عمر

۱- صحیح مسلم، شماره۱۷۳۳؛ صحیح البخاری، شماره٤٣٤٤.

۲- البدایة و النهایة۷/۱۱٤.

۳- همان۸۸.

٤- تفسیر التابعین۱/٤۲۳.

٥- سیر أعلام النبلاء۲/۳۸۹.

گفت: در این ساعت آمده‌اید؟ ابوموسی گفت: این فقه است. راوی می‌گوید: پس عمر نشست و آن دو برای مدت طولانی با یکدیگر صحبت کردند سپس ابوموسی گفت: ای امیر مؤمنان، وقت نماز تهجد است. عمر گفت: ما در نماز هستیم.[۱]

ابوموسی به یادگیری علم و تعلیم اهتمام می ورزید و در عین حال به نشر علم و تعلیم مردم و آشناسازی آنان با احکام اسلامی‌علاقه زیادی داشت و در خطبه‌ها و سخنان خود مردم را به تعلیم و تعلم تشویق می‌کرد. از ابومهلب روایت است که گفت: شنیدم که ابوموسی بر روی منبر می‌گوید: هر کس که خداوند علمی به او عطا کرده است آن را تعلیم دهد و نگوید که علمی ندارد که در این صورت از کسانی می‌شود که تکلف می‌ورزند و از دین منحرف می‌شود.[۲]

ابوموسی مسجد بصره را مرکز فعالیت علمی خود قرار داده و قسمت زیادی از وقت خود را به مجالس علمی‌اش اختصاص داده بود. البته وی به صرف این امر اکتفا نمی‌کرد، بلکه از هر فرصتی برای تعلیم مردم و تعلیم احکام شرعی به آنان بهره می‌برد. وی هرگاه سلام نماز را می‌داد به مردم رو می‌کرد و شروع به تعلیم آنان و اصلاح قرائت آنان از قرآن می‌پرداخت. ابن شوذب می‌گوید: ابوموسی بعد از اینکه نماز صبح را می‌خواند رو به صفوف نمازگزاران می‌کرد و قرائتشان را اصلاح می‌کرد (یا نحوه صحیح قرائت را به آنان یاد می‌داد).[۳]

ابوموسی ﷺ در میان صحابه باین مشهور بود که قرائت زیبا و صحیحی دارد. به همین دلیل هرگاه مردم می‌شنیدند که وی قرآن تلاوت می‌کند اطراف وی تجمع می‌کردند. نیز هنگامی‌که ابوموسی در مجلس عمر ﷺ حضور می‌یافت از او می‌خواست تا آیاتی را برای وی تلاوت کند.[۴] خدای متعال او را در تعلیم مردم موفق گرداند و او همه تلاش خود را در تعلیم قرآن و نشر آن در میان مردم سرزمینهایی که به آنجا می‌رفت بکار می‌برد و برای این کار از صدای زیبا و قرائت رسای خود بهره می‌گرفت و مردم گرد او جمع می‌شدند و طالبان علم در مسجد بصره در اطراف او تجمع می‌کردند. به همین خاطر، وی آنان را به دسته‌ها و

۱- ابوموسی الأشعری العالم المجاهد، محمد طهماز، ص۱۲۱.

۲- الطبقات الکبری۴/۱۰۷.

۳- سیر أعلام النبلاء۲/۲۸۹.

۴- ابوموسی الأشعری العالم المجاهد، محمد طهماز، ص۱۲۵-۱۲۶؛ سیر أعلام النبلاء۲/۳۹۱.

حلقه‌هایی تقسیم کرد و خود بر آنان می‌گذشت و برای آنان قرائت می‌کرد و به قرائتشان گوش می‌داد و قرائتشان را اصلاح می‌کرد.[1]

در واقع پرداختن به قرآن کریم شغل اصلی وی شده بود و او بیشتر اوقات خود را در زمان سفر و اقامت صرف آن می‌کرد. از أنس بن مالکؓ روایت است که گفت: ابوموسی اشعری مرا نزد عمر فرستاد و چون من نزد عمر رسیدم به من گفت: وقتی آمدی ابوموسی چکار می‌کرد؟ گفتم: او مشغول تعلیم قرآن به مردم بود. پس عمر گفت: او فردی عاقل و زیرک است[2]، اما این را برایش نگو.[3]

ابوموسی حتی آن هنگام نیز که به جهاد می‌رفت تعلیم می‌داد و احکام شرعی را به مردم می‌آموخت. از حطاب بن عبدالله رقاشی روایت است که گفت: ما در سپاهی در ساحل دجله همراه ابوموسی اشعری بودیم. وقتی که وقت نماز ظهر می‌شد منادی وی برای نماز ندا می‌داد و مردم برای وضو به پا می‌ایستادند و او وضو می‌گرفت و با آنان نماز می‌خواند و سپس آنان در حلقه‌هایی می‌نشستند و چون وقت نماز عصر می‌شد منادی او اعلام کرد که برای نماز وضو بگیرند. پس همه مردم برای گرفتن وضو رفتند. پس منادی ابوموسی اعلام کرد: فقط کسانی وضو بگیرند که دچار حدث شده‌اند.

تلاشهای علمی او به بار نشست و با پرورش یافتن تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن و عالمان به آن، وی خشنود گشت، به طوری که تعداد آنان در بصره به تنهایی به سیصد نفر می‌رسید. وقتی که عمر بن خطابؓ از کارگزاران خود خواست تا نام حافظان قرآن را به وی اعلام دارند تا وی آنان را اکرام داشته و بر عطای خود به آنان بیفزاید ابوموسی در نامه‌ای به وی نوشت که تعداد حافظان قرآن در حوزه من به سیصد واندی مرد می‌رسد.[4] ابوموسی به تعلیم سنت و روایت آن نیز اهتمام داشت و تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین از او روایت کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: بریده بن حصیب، أبوأمامه باهلی، أبوسعید خدری، أنس بن مالک، طارق بن شهاب، سعید بن مسیب، أسود بن یزید، أبووائل شقیق بن سلمه، ابوعثمان نهدی و عده‌ای دیگر از او روایت کرده‌اند.[5]

۱- أبوموسی الأشعری العالم المجاهد، محمد طهماز، ص۱۲۷؛ سیر أعلام النبلاء۲/۳۸۹.

۲- الطبقات۴/۱۰۸. راویان آن ثقه هستند.

۳- سیر أعلام النبلاء۲/۳۹۰.

۴- أبوموسی الأشعری، ص۱۲۹.

۵- سیر أعلام النبلاء۲/۳۸۱.

ابوموسی تمسک زیادی به سنت داشت. دلیل این امر منش و رفتار وی در زندگی و وصیت دم مرگ او به فرزندانش است. برغم اشتیاق و علاقه زیاد وی به سنت، او به مانند دیگر بزرگان صحابه احادیث زیادی را روایت نکرده است، زیرا آنان از روایت حدیث بیم داشتند. از جمله مقربان ابوموسی در بصره، انس بن مالك بود و از خواص او بشمار می‌آمد. از ثابت بن أنس روایت است که گفت: در راهی همراه ابوموسی بودیم و مردم داشتند در مورد دنیا سخن می‌گفتند. ابوموسی گفت: ای أنس، چیزی نمانده که‌یکی از آنان چرم را با زبانش پاره کند! بیا تا ساعتی ذکر خدای بگوییم. سپس گفت: چه چیزی مردم را از اطاعت خداوند بازداشته است؟ گفتم: دنیا و شیطان و امیال و خواستها. ابوموسی گفت: خیر، دنیا زود به سراغشان آمده و آخرت ناپدید شده است. به خدا قسم اگر آخرت را می‌دیدند هرگز از آن روی بر نمی‌گرداندند.[1] به خاطر اعتمادی که ابوموسی به أنس داشت أبوموسی او را مأمور می‌کرد که فرستاده او نزد امیرمؤمنان عمر بن خطاب باشد. أنس می‌گوید: ابوموسی اشعری مرا به نزد عمر می‌فرستاد و عمر در مورد اوضاع مردم از من سوال می‌کرد؛ و بعد از نبرد تستر، ابوموسی او را همراه با اسرا و غنائم نزد عمر فرستاد و أنس همراه با فرمانروای تستر، یعنی هرمزان نزد عمر رفت.[2]

۳- ولایت ابوموسی در زمان عمر و عثمان رضي الله عنهما

به حقیقت ابوموسی مشهورترین فرماندار بصره در زمان عمر بن خطاب رضي الله عنه است. در زمان وی مناطق زیادی از ایران فتح شد. وی خود شخصاً به جهاد می‌رفت و از بصره فرماندهان را به نقاط و جهت‌های مختلف می‌فرستاد. در زمان وی بصریان توانستند اهواز و مناطق اطراف آن و تعدادی از مناطق مهم را به فتح درآورند. زمان ولایت وی بر بصره سرشار از جهاد بود. در بسیاری از جنگها و فتوحات ابوموسی با والیان مناطق مجاور خود همکاری می‌کرد. وی برای ساماندهی مناطق فتح شده و تعیین فرمانداران بر آنها و تأمین و اداره کارهای مختلف آنها تلاش‌های زیادی کرد. در مورد مسائل مختلفی نامه نگاریهای زیادی میان ابوموسی و عمر بن خطاب روی داد که از جمله آنان راهنمایی عمر برای ابوموسی در مورد کیفیت استقبال از مردم در مجلس امارت بود. مورد دیگر نصیحت عمر رضي الله عنه به او مبنی بر مراعات

۱- أنس بن مالک الخادم الأمین، عبدالحمید طهماز، ص۱۳۵.

۲- تاریخ طبری٥/٦٦.

تقوا و تلاش برای سعادتمند کردن مردم بود که نصیحت ارزشمندی است و عمر در آن از جمله می‌گوید: سعادتمندترین مردم کسی است که رعایایش به وسیله او به سعادت برسند و بدبخت‌ترین مردم کسی است که که رعیتش بوسیله او بدبخت شوند. از خوشگذرانی بپرهیز زیرا در این صورت عمال و کارگزاران تو رو به خوشگذرانی می‌کنند و در این صورت مانند چهارپایی خواهی بود که سبزه‌زاری را می‌بیند و در آن می‌چرد تا فربه شود اما غافل از اینکه مرگ او در فربه شدنش است.[1]

نامه‌های زیادی میان عمر و ابوموسی ﭬ وجود دارد که بر نواحی اداری و اجرائی مختلفی دلالت دارد که ابوموسی بر اساس راهنمایی عمر به انجام آنها اقدام می‌کرد. محمد حمیدالله بیشتر این نامه‌ها را در کتاب وزین «الوثائق السیاسیة» گردآورده است.[2]

دوران ولایت ابوموسی ﭬ بر بصره از بهترین دورانها به حساب می‌آید به طوری که یکی از نسلهای بعدی بصره، یعنی حسن بصری می‌گوید: سواری به بصره نیامده که برای مردم آن بهتر از ابوموسی بوده باشد [3]، زیرا ابوموسی علاوه بر امارت خود، بهترین معلم برای مردم بصره بود، چه قرآن و امور مختلف دینی را به آنان آموزش داد.[4] در زمان عمر بن خطابﭬ تعدادی از شهرهای ایران- که در زمان او فتح شده بود- مطیع بصره بودند و از جانب والی بصره اداره می‌شد و فرماندار بصره فرماندارانی را برای آن شهرها منصوب می‌کرد و این فرمانداران با فرماندار بصره ارتباط مستقیمی داشتند. به همین دلیل ابوموسی ﭬ از بزرگ‌ترین فرمانداران عمرﭬ به حساب آمده است، و نامه‌نگاری‌های عمر ﭬ با ابوموسی ﭬ از بزرگ‌ترین منابعی هستند که سیره عمر با فرمانداران خود و روشهای گوناگون تعامل وی با آنان را روشن و آشکار می‌سازند.[5] عمر در وصیت خود به خلیفه بعد از خود گفت: کسی از عاملان مرا بیشتر از یک سال به کار نگمارد، اما خلیفه بعدی ابوموسی را به مدت چهار سال در پست خودش باقی گذاشت.[6]

ابوموسی ﭬ در زمان عمر ﭬ منصب قضاوت را بر عهده داشت، و نامه عمر ﭬ به او در مورد قضاوت، نمونه و الگویی بر همه قضات و حتی برای همه کارمندان اداری در هر زمان

۱- مناقب عمر، ابن جوزی، ص۱۳۰.
۲- الوثائق السیاسیة للعهد النبوی و الخلافة الراشدة.
۳- سیر أعلام النبلاء۲/۳۸۹.
٤- الولایة علی البلدان۱/۱۲۰.
٥- همان.
٦- سیر أعلام النبلاء۲/۳۹۱.

و مکان به حساب می‌آید.[۱] ابن قیم در مورد این نامه می‌گوید: این نامه‌ی بزرگی است که علما آن را قبول کرده اند و اصول قضاوت و داوری و شهادت را بر آن بنا نهاده‌اند و بیشتر از همه فرد فتوا دهنده به تأمل و پرداختن به آن نیاز دارد.[۲]

ابوموسی رضي الله عنه در زمان عثمان رضي الله عنه نیز ولایت داشت و عثمان ذی النورین او را قاضی بصره کرد. وقتی که عثمان به قتل رسید او فرماندار بصره بود و وقتی که علی رضي الله عنه خلافت را بدست گرفت ابوموسی از مردم کوفه برای او بیعت گرفت زیرا او فرماندار عثمان بر آنجا بود و وقتی که خلیفه از ذی قار کوفیان را به کمك فراخواند، ابوموسی نشانه‌های نخستین فتنه و اختلاف در میان مسلمانان را مشاهده کرد. به همین دلیل مردم کوفه را نصیحت کرد که در خانه‌هایشان بنشینند و از این کار کناره بگیرند، زیرا این فتنه است و کسی که در آن نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن ایستاده باشد و کسی که در آن ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن راه برود. به علت اختلاف دیدگاهش با خلیفه، از ولایت کوفه عزل شد.[۳]

ابوموسی از همان لحظه‌ای که اسلام را قبول کرد زندگی خود را صرف نشر اسلام و تعلیم علم به مردم و خصوصاً قرائت قرآن- که به قرائت آن مشهور شده است- و جهاد در راه خدا و اشتیاق به آن و فیصله دادن اختلافات و نشر عدالت و اصلاح ولایات از طریق قضاوت و مدیریت کرد. شکی نیست که‌این کارهای مهم دشوار بوده و به مهارتها و صفات نادری از علم و فهم و زیرکی و مهارت و تقوا و زهد نیاز دارد که ابوموسی از آنها بهره‌ای وافر داشت و رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خلفای بعد به خاطر همین امور به او اعتماد کردند.[۴] پس آیا متصور است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خلفای بعد به فردی اعتماد کرده باشند که به زعم این افراد در ماجرای حکمیت اینچنین فریب بخورد؟![۵]

انتخاب ابوموسی رضي الله عنه به عنوان داور از جانب مردم عراق و از طرف علی رضي الله عنه و یارانش، به صورت کامل با حوادث انسجام دارد. پس مرحله دوم، مرحله صلح و متحد شدن مسلمانان است. ابوموسی اشعری رضي الله عنه از داعیان به صلح و سازش بود. همچنین در آن وقت امین مردم

۱- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۲٦۲.

۲- أعلام الموقعین۱/۱۸٦.

۳- فتح الباری۱۳/۵۳؛ التاریخ الصغیر۱۱/۱۰۹.

٤- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۲٦۲.

۵- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة۲/۲۲۷.

عراق بود و منابع قدیمی بیان کرده‌اند که علی خود ابوموسی اشعری را برگزید. خلیفه بن خیاط می‌گوید: در سال ۳۷هـ داوران اجتماع کردند: ابوموسی اشعری از جانب علی و عمرو بن عاص از جانب معاویه.[۱] ابن سعد می‌گوید: مردم از جنگ ناخشنود بودند و بر صلح به توافق رسیدند و دو داور برگزیدند، علی ابوموسی و معاویه عمرو بن عاص را برگزید.[۲] به همین دلیل می‌توان گفت: اینکه گفته‌اند: قاریان مسئول متوقف ساختن جنگ و حکمیت و تحمیل ابوموسی به عنوان داور بوده‌اند یک دروغ تاریخی است که اخباریون شیعه که همواره در پی تزویر و مکدر ساختن تاریخ اسلام با روایات باطل می‌باشند سرهم کرده‌اند، چه برایشان آزار دهنده بود که علی نسبت به معاویه و مردم شام موضع منعطفی بگیرد و به صلح با دشمنان سنتی‌شان رغبت داشته باشد. از جهت دیگر مسئولیت را بر دوش دشمنان خوارجی خود انداخته و از زیر بار آن در می‌روند و ادعای خوارج را فی نفسه متناقض نشان می‌دهند، زیرا در این صورت این خوارج بودند که علی را به قبول حکمیت وادار کردند و در عین حال به خاطر قضیه حکمیت بر علی شوریدند.[۳]

این مختصر در مورد شخصیت ابوموسی با بحث ما در مورد شخصیت امیرالمؤمنین علی و عصر او در ارتباط است. ابوموسی از شخصیت‌های مؤثر عصر خود است که مورد تهمت واقع شده است و غالباً وقتی کسی در مورد ماجرای حکمیت صحبت می‌کند شخصیت ابوموسی و عمرو بن عاص را به سبب وجود این روایات مجعول و ضعیف مورد تهمت و کذب قرار می‌دهد. پس بر ما لازم است که مختصری در مورد سیره معطر و پاک آنان بحث کنیم و یکی از اهداف نوشتن و تألیف در این بحث، همین امر می‌باشد.

دوم: سیره عمرو بن عاص رضی الله عنه

او عمرو بن عاص بن وائل سهمی، مکنی به ابومحمد و ابوعبدالله است. ابن اسحاق[۴] و زبیر بن بکار[۵] اتفاق نظر دارند که وی در حبشه و نزد نجاشی اسلام آورد و در صفر سال هشتم هجری به مدینه هجرت کرد. اما ابن حجر معتقد است که وی در سال هشتم هجری و قبل از

۱- تاریخ خلیفة، ص۱۹۱-۱۹۲.

۲- الطبقات۳/۳۲.

۳- تحقیق مواقف الصحابة۲/۲۱۵.

۴- المعجم الکبیر، طبرانی۹/۵۳. ابن اسحاق آن را به صورت مرسل آورده است.

۵- الإصابة۳/۲؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص۲۶۳.

فتح مکه به اسلام گروید. قولی دیگر می‌گوید: وی مابین صلح حدیبیه و نبرد خیبر اسـلام را پذیرفت.[1]

۱- اسلام آوردن عمرو بن عاص

عمرو بن عاص در مورد اسلام آوردن خود می‌گوید: وقتی که همراه با احزاب از جنگ خندق برگشتیم، چند نفر از مردان قریش را که هم فکر من بودند و از من حرف شنوی داشتند جمع کردم و به آنان گفتم: به خدا قسم می‌دانید که من معتقدم قضیه محمد به صورت ناخوشایندی دارد بر همه امور بالا می‌گیرد. فکری به نظرم رسیده است و می‌خواهم بدانم شما در مورد آن چه نظری دارید؟ آنان گفت: چه فکری داری؟ گفت: من می‌گویم نزد نجاشی برویم و آنجا بمانیم، زیرا اینکه ما زیر دست نجاشی باشیم برای ما خوشایندتر از این است که زیر دست محمد باشیم و اگر قوم ما بر او پیروز شد، در این صورت ما را می‌شناسند و جز خیر چیزی از جانب آنان به ما نمی‌رسد. آنان گفتند: رأی خوبی است. عمرو می‌گوید: گفتم: پس چیزی جمع کنید تا به نجاشی هدیه بدهیم و بهترین چیزی که در سرزمین ما برای هدیه کردن به او وجود داشت پوست بود. پس پوست زیادی را برای وی جمع کردیم. سپس از مکه خارج شدیم و نزد وی رفتیم. ما نزد وی بودیم که عمرو بن أمیه ضمری نزد نجاشی آمد. رسول خدا ﷺ وی را در مورد جعفر و یارانش نزد نجاشی فرستاده بود. عمرو بن أمیه ضمری نزد نجاشی آمد و سپس از نزد وی رفت. به همراهان خود گفتم: او عمرو بن أمیه ضمری است. کاش نزد نجاشی می‌رفتم و او را از نجاشی درخواست می‌کردم و نجاشی او را به من تحویل می‌کرد و من گردن او را می‌زدم، چه اگر این کار را انجام دهم قریش فکر خواهد کرد که من کفایتش را کرده‌ام، چه فرستاده محمد را کشته‌ام. عمرو می‌گوید: پس نزد نجاشی رفتم و بنا به رسم سابق برای نجاشی سجده کردم. نجاشی گفت: ای دوست من، خوش آمدی، آیا از سرزمین خود چیزی برای من به هدیه آورده‌ای؟ گفتم: آری، ای پادشاه، من پوست زیادی برای شما به هدیه آورده‌ام. سپس پوستها را نزد نجاشی بردم و نجاشی از آنها خوشش آمد و اظهار تمایل کرد. سپس به وی گفتم: ای پادشاه، من مردی را دیدم که از نزد شما خارج شد، او فرستاده دشمن ما است. او را به من بدهید تا او را بکشم، زیرا او تعدادی از بزرگان و برگزیدگان ما را به قتل رسانده است.

۱- تهذیب التهذیب۸/۵۶.

عمرو می‌گوید: نجاشی به خشم آمد و دستش را بلند کرد و چنان ضربه‌ای بر روی بینی خود زد که فکر کردم آن را شکست و اگر زمین دهان باز می‌کرد از ترس او داخل زمین می‌شدم. سپس به او گفتم: ای پادشاه، به خدا قسم فکر می‌کنم که درخواست من برای شما ناخوشایند بود. نجاشی گفت: تو از من می‌خواهی فرستاده آن مردی را که جبریل نزد او می آمد همانگونه که نزد موسی می آمد جهت کشتن به تو تسلیم کنم؟! عمرو می‌گوید: گفتم: ای پادشاه، آیا واقعاً او چنین است؟ نجاشی گفت: ای عمرو، وای بر تو سخن مرا قبول کن و از او تبعیت نما، چه به خدا قسم او بر حق است و بر مخالفان خود پیروز می‌شود، چنان که موسی بر فرعون و سربازان او پیروز شد. عمرو می‌گوید: گفتم: آیا از جانب او با من بر اسلام بیعت می‌کنی؟ نجاشی گفت: آری. پس دستش را آورد و من بر اسلام با او بیعت کردم. سپس در حالی که رأی و دیدگاهم با رأی سابقم تغییر پیدا کرده بود نزد همراهان خود رفتم و اسلام خود را از آنان مخفی کردم. سپس نزد رسول خداﷺ رفتم تا اسلام بیاورم. در راه به خالد بن ولید رسیدم. این ماجرا قبل از فتح مکه بود و از مکه در حال حرکت بود. به وی گفتم: ای ابو سلیمان، کجا می‌روی؟ خالد گفت: به خدا قسم راه روشن و آشکار شده است و محمد پیامبر است، نزد او می‌روم و مسلمان می‌شوم، تا کی؟ به وی گفتم: به خدا قسم من هم دارم می‌روم تا مسلمان شوم. عمرو می‌گوید: پس به مدینه و نزد رسول خدا رفتیم. خالد بن ولید پیش رفت و اسلام آورد و بیعت کرد. سپس من به ایشان نزدیک شدم و گفتم: ای رسول خدا، من بر این با شما بیعت می‌کنم که گناهان سابق من آمرزیده شود و آنچه را که قبلاً روی داده است به‌یاد نیاورم. رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمرو، بیعت کن، اسلام و هجرت گناهان سابق را پاک می‌کنند. عمرو می‌گوید: پس با ایشان بیعت کردم و سپس برگشتم.[۱] در روایت دیگری آمده است که گفت: وقتی که خدا اسلام را در قلب من انداخت، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: دست راستتان را بیاورید تا با شما بیعت کنم. پس ایشان دست راست خود را آوردند، اما من دست خود را جمع کردم. پیامبر ﷺ فرمود: ای عمرو، تو را چه شده است؟ گفتم: می‌خواهم شرطی بگذارم. پیامبر فرمود: چه شرطی می‌خواهی بگذاری؟ گفتم: اینکه گناهانم آمرزیده شود. پیامبر فرمود: آیا نمی‌دانی که اسلام و هجرت و حج کارها و گناهان سابق را محو و پاک می‌کنند؟[۲]

۱- نک: صحیح السیرة النبویة، ص٤٩٤؛ سیر أعلام النبلاء٣/٦٠؛ سیرة ابن هشام٢/٢٧٦.
۲- صحیح مسلم، شماره١٢١.

۲- تعیین ایشان از طرف رسول الله ﷺ به عنوان فرماندهی سریه ذات السلاسل سال ۷هـ

رسول خدا ﷺ سپاهی را به فرماندهی عمرو بن عاص رضی الله عنه مجهز کرد و روانه ذات السلاسل ساخت تا قضاعه را که ماجرای مؤته آنان را مغرور ساخت و در آن نبرد با رومیان همدست شد و به جمع نیرو اقدام نموده بود تا به مدینه حمله کنند. پس عمرو بن عاص همراه با سیصد نفر از مهاجران و انصار به سرزمین آنان رفت. وقتی که عمرو به مکان تجمع دشمنان رسید به وی خبر دادند که تعداد دشمنان بسیار زیاد است. پس کسی را نزد رسول خدا ﷺ فرستاد تا برای وی نیروی کمکی بفرستد. پس نیروی کمکی به فرماندهی أبوعبیده بن جراح برای وی اعزام شد.[1] مسلمانان به نبرد با کفار پرداختند و عمرو به خاک قضاعه نفوذ کرد، اما آنان پای به فرار گذاشته و پراکنده شده و شکست را پذیرفته بودند. بدین سان، عمرو موفق به بازگرداندن هیبت اسلام به اطراف شام و بازگرداندن هم‌پیمانان مسلمانان به پیمان اولیه خود شد و قبائلی دیگر به هم‌پیمانی مسلمانان گرویدند و بسیاری از مردم بنی عبس و بنی مرۀ و بنی ذبیان مسلمان شدند. نیز قبیله فزارۀ و رئیس آن عیینۀ بن حصن هم پیمان مسلمانان شدند و بنی سلیم و در رأس آن عباس بن مرداس و بنی أشجع از آنها تبعیت نمودند. بدین سان، مسلمانان به قوی‌ترین نیرو در شمال سرزمین‌های عرب تبدیل شدند، گرچه همه این قبائل در بلاد عرب نبود.[2] در این واقعه درس‌ها و عبرتها و حکمتهایی وجود دارد که متعلق به عمرو بن عاص است، از آن جمله:

الف- اخلاص عمرو بن عاص

عمرو بن عاص می‌گوید: رسول خدا ﷺ کسی را نزد من فرستاد و فرمود: لباس و سلاحت را بردار و نزد من بیا. من نزد ایشان رفتم و ایشان داشتند وضو می‌گرفتند. ایشان سرش را بلند کرد و به من نگاه‌انداخت و سپس سرش را پایین افکند و فرمود: «من می‌خواهم تو را به فرماندهی بر سپاهی- یعنی سپاه سریه ذات السلاسل- فرستم خدا تو را سالم نگه دارد و به تو غنیمت عنایت فرماید و به تو علاقه درست و سالمی نسبت به مال بدهد». عمرو می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، من به خاطر کسب مال اسلام نیاوردم، بلکه به خاطر رغبت و

۱- نک: السیرة النبویة الصحیحة۲/۴۷۱؛ سیرة ابن هشام۳/۲۸۰.

۲- نک: السیرة النبویة، أبو شهبة۲/۴۳۳؛ سیرة ابن هشام۴/۲۸۰.

اشتیاق به اسلام و بودن و اقامت با شما اسلام را قبول کردم. پس رسول خدا ﷺ فرمود: «ای عمرو، مال صالح برای مرد صالح بسیار خوب است».[۱]

این موضع‌گیری عمرو بر قدرت ایمان و صداقت و اخلاص عمرو بن عاص ؓ نسبت به اسلام و اشتیاق وی به همراهی با رسول خدا ﷺ دلالت دارد و رسول خدا برای وی بیان نمود که مال حلال نعمت است اگر در دست مرد صالح قرار بگیرد، زیرا به وسیله آن مال رضایت خدا را جستجو می‌کند و آن را در وجوه خیر چون رعایت و سرپرستی یتیمان و زنان بی‌سرپرست و داعیان و پشتیبانی از مجاهدان و طرحهای خیر و دیگر کارهای نیک به مصرف می‌رساند و با آن خود و خانواده‌اش را از گناه دور می‌کند[۲]، و با آن مسلمانان بی‌نیاز می‌شوند. از این حدیث می‌توان به‌این نکته رسید که تلاش بنده برای دستیابی به مال شایسته امری پسندیده و مورد تشویق رسول خدا ﷺ است. همچنین مرد ثروتمند اگر بتوانیم که او را صالح گردانیم تا هم خود صالح بوده و هم مال صالح داشته باشد، این نیز امری مطلوب و پسندیده است و این برای او و اسلام و مسلمانان بهتر است.

ب- تمایل زیاد عمرو به سلامت نیروهایش

رسول خدا ﷺ عمرو ؓ را به غزوه ذات السلاسل فرستاد و گرفتار سرما شدند. پس عمرو به آنان گفت: کسی آتش روشن نکند. وقتی که نیروها به مدینه برگشتند نزد رسول خدا ﷺ از عمرو شکایت کردند. عمرو در جواب گفت: ای رسول خدا، تعدادشان کم بود و ترس این را داشتم که دشمن کمی‌تعداد آنان را مشاهده کند؛ و آنان را از تعقیب دشمن نهی کردم تا مبادا گرفتار کمین دشمن شوند. پس رسول خدا ﷺ از این کار وی خشنود شد.[۳]

ج- از جمله نمودهای دانش فقهی عمرو بن عاص

عمرو بن عاص ؓ می‌گوید: در شبی سرد در غزوه ذات السلاسل دچار احتلام شدم و ترسیدم که اگر غسل کنم هلاک شوم. پس تیمم کردم و سپس نماز صبح را با یاران خود خواندم. آنان این موضوع را به اطلاع رسول خدا ﷺ رساندند و ایشان فرمود: ای عمرو، آیا در حالی که جنابت داشتی نماز صبح را با یارانت خواندی؟ من چیزی را که مرا از غسل کردن بازداشت به اطلاع ایشان رساندم و گفتم: من شنیده‌ام که خداوند متعال می‌فرماید:

۱- به روایت ابن حبان، شماره۲۲۷۷؛ صحیح السیرة، ص۵۰۸. آلبانی آن را صحیح دانسته است.
۲- نک: التاریخ الإسلامی، حمیدی۷/۱۳۳.
۳- سیر أعلام النبلاء۳/۶۶.

﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩ ﴾ النساء: ٢٩

«و خودتان را مکشید زیرا خدا همواره با شما مهربان است». پس رسول خدا ﷺ خندید و دیگر چیزی نفرمود.[١]

اجتهاد عمرو بن عاص بر فقاهت و عقل سرشار و دقت وی در استنباط حکم از دلیل آن دلالت دارد.[٢] اگر فقها در این ماجرا درنگ نمایند می‌توانند احکام را بر آن متفرع نمایند. امری که ما[٣] را به درنگ در سیره و از جمله سرعت عمرو در استنباط حکم از قرآن و ارتباط وی با قرآن و توانایی وی در درک حکم امور از خلال آیات با وجود گذشتن چیزی حدود چهار ماه از مسلمان شدن وی، اشتیاق به فقاهت و دانش‌اندوزی در دین خدا است. ممکن است که عمرو- این احتمال وارد است- قبل از اسلام خود با قرآن در ارتباط بوده و در جستجوی چیزی برای رسیدن به آن بوده باشد. حال در مقابل مثال دیگری از عظمت این قرآن قرار می‌گیریم که گردن کافران را خم کرد و آنان را در سخت‌ترین حالات دشمنی با این دین واداشت که به قرآن گوش بسپارند، چنان که‌این امر در عهد مکی نیز مشاهده شد. مؤید این امر شناخت عمرو از قرآن است که در مباحث قبلی مشاهده شد که عمرو از نجاشی خواست از مهاجران حبشه در مورد دیدگاه آنان در مورد عیسی ﷺ سؤال نماید.[٤]

٣- فضائل و مناقب عمرو بن عاص

الف- شهادت رسول خدا ﷺ بر ایمان وی

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مسلمان‌ترین و مؤمن‌ترین مردم، عمرو بن عاص است».[٥] در حدیثی دیگر می‌فرماید: «عمرو و هشام فرزندان عاص، مؤمن هستند».[٦] عمرو بن عاص می‌گوید: «مردم در کنار رسول خدا ﷺ بودند که مردم از چیزی به هراس افتادند. پس همه متفرق شدند. سالم را دیدم که شمشیری را در جلوی دو ساق پایش قرار داده و زانوهایش را

١- همان٦٧؛ سند آن صحیح است؛ ابن حبان در شماره٢٠٢ آن را صحیح دانسته است.

٢- نک: غزوة الحديبية، أبوفارس، ص٢١٠.

٣- معين السيرة، ص٣٨١. گوینده آن صالح أحمد شامی نویسنده کتاب معين السيرة است.

٤- نک: معين السيرة، ص٣٨١؛ مسند أحمد٢٠٣/١. راویان آن راویان روایات صحیح است.

٥- سلسلة الأحاديث الصحيحة٢٣٨/١شماره١٥٥.

٦- الطبقات١٩١/٤؛ السلسلة الصحيحة٢٤٠/١شماره١٥٦.

به سینه‌اش چسپانده است و در مسجد نشست. وقتی که‌این را دیدم من هم بـهماننـد او عمـل کردم. وقتی که رسول خدا ﷺ بیرون آمد و من و سالم را دید نزد مـردم آمـد و فرمـود: «ای مردم، چرا به خدا و رسول او پناه نبردید؟ چرا به مانند این دو مرد عمل نکردید؟»[1]

ب- رسول خدا ﷺ او را بر دیگران مقدم می‌دارد و در مورد او شهادت می‌دهد که از صالحان قریش است

از عمرو بن عاص ﷺ روایت است که گفت: از روزی که من و خالـد بـن ولیـد مسـلمان شدیم رسول خدا ﷺ در جنگ کسی را با ما برابر ندانست و کسی را بر ما مقـدم نکـرد.[2] هـم چنین رسول خدا ﷺ در مورد وی شهادت داد که از صالحان قـریش اسـت، چـه از ابوملیکـه روایت است که گفت: طلحه بن عبیدالله گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: عمرو بن عاص از صالحان قریش است.[3] این درسی نبوی در شناخت رسول خدا ﷺ از معادن مردان و استفاده از آنان است.

ج- دعای رسول خدا برای وی

از زهیر بن بلوی از عمویش علقمه بن رمثه بلوی روایت است که گفـت: رسـول خـدا ﷺ عمرو بن عاص را به بحرین فرستاد. سپس رسول خدا ﷺ چرتی زد و بعد بیدار شد و فرمـود: خداوند عمرو را رحمت کند. پس ما شروع به‌یـادآوری کسـانی کـردیم کـه نامشـان عمـرو می‌باشد. سپس رسول خدا ﷺ چرت دیگری زد و بعد بیدار شد و فرمـود: خداونـد عمـرو را رحمت کند. سپس چرت سوم را زد و بیدار شد و فرمود: خداوند عمرو را رحمت مـی‌کنـد. گفتیم: ای رسول خدا، کدام عمرو مد نظر شما است؟ فرمود: عمرو بن عاص. گفتیم: مگر او را چه شده است؟ فرمود: در خواب دیدم کـه از مـردم خواسـتم صـدقه بدهنـد و او بیشـترین صدقه را آورد و به او گفتم: این صدقه را از کجا آورده‌ای؟ گفت: از نزد خدا. عمرو راست می‌گوید زیرا عمرو در نزد خدا خیر زیادی دارد. زهیر مـی‌گویـد: وقتـی کـه فتنـه روی داد،

۱- مسند أحمد ۱/۲۰۳. سند آن حسن است.

۲- سنن البیهقی ٤/٤۳.

۳- سنن الترمذی، شماره ۳۸٤٤.

گفتم: از عمرو تبعیت می‌کنم، زیرا رسول خدا در مورد وی آن سخن را بیان فرمود و از او جدا نمی‌شوم.[1]

٤- کارهای عمرو بن عاص در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضي الله عنهم

رسول خدا ﷺ عمرو را نزد جیفر و عباد فرزندان جلندی فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. عمرو هم رفت و آنان را به اسلام فراخواند و آن دو نبوت رسول خدا ﷺ را تصدیق کردند و عمرو را جهت گرفتن زکات و حکم در مورد قوم خود آزاد گذاشتند و کمک ایشان علیه مخالفان او بودند.[2] بعد از وفات رسول خدا ﷺ، ابوبکر صدیق رضي الله عنه عمرو بن عاص را در رأس سپاهی روانه فلسطین کرد. ابوبکر او را در میان دو کار باقی ماندن بر پستش و آنچه که خودش برایش در دنیا و آخرت مناسب می داند حق انتخاب داد، البته او باقی ماندن در پستش را ترجیح می داد، پس در جواب ابوبکر نوشت: من یکی از تیرهای اسلام هستم و بعد از خدا این تو هستی که‌این تیر را پرتاب می کنی و جمع می کنی. پس ببین کدام هدف سخت‌تر و ترسناک‌تر و بهتر است و مرا به سوی آن پرتاب کن.[3] وقتی که عمرو به مدینه بازگشت ابوبکر به او دستور داد که از مدینه خارج شود و اردو بزند تا مردم را همراه او کند. سپس او را با سپاهی روانه شام کرد.[4]

در نبرد یرموک عمرو در رأس جناح راست سپاه بود و مشارکت وی تأثیر زیادی بر پیروزی مسلمانان نهاد. بعد از وفات ابوبکر صدیق، عمرو در شام به کار خود ادامه داد و در حرکت فتح اسلامی در شام مشارکت فعالی داشت. وی در فتح بیسان و طبریه و اجنادین با شرحبیل بن حسنه همکاری نمود.[5] وی همچنین اقدام به فتح غزه، اللد، یُبنی، عمواس، بیت جبرین، یافا، رفح و بیت المقدس کرد. عمرو رضي الله عنه تنها به فتح سرزمین‌های شام اکتفا نکرد، بلکه سرزمین‌های مشهور مصر را نیز فتح کرد، زیرا عمر بن خطاب رضي الله عنه بعد از فراغت از فتح شام به عمرو فرمان داد که با سپاهیان همراه خود به مصر برود. عمرو نیز عازم آنجا شد و به

۱- المعجم الکبیر۱۸/۵؛ المستدرک۳/٤٥٥. حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی می‌گوید: صحیح است و سند آن حسن می‌باشد.

۲- الطبقات۱/۲٦۲؛ جوامع السیرة، ابن حزم، ص۲٤، ۲۹.

۳- إتمام الوفاء بسیرة الخلفاء، ص٥٥.

٤- فتوح الشام، بلاذری، ص٤۸-٥۱.

٥- تاریخ طبری۳/٦۰٥؛ الکامل، ابن أثیر۲/٤۹۸.

عریش رسید و آنجا را فتح کرد. همچنین حرکت فتح شامل نقاط دیگری شد که عبارتند از: فرما، فسطاط، حصن بابلیون، عین شمس، فیوم، أشمونین، أخمیم، بشرود، تنیس، دمیاط، تونه، دقهله، اسکندریه و برخی دیگر از سرزمینهای آفریقائی چون برقه، زویله و طرابلس شد.[۱]

عمر فاروق ﷺ به شایستگی عمرو ﷺ برای رهبری و امامت گواهی داده و می‌گوید: شایسته نیست که عمرو بن عاص جز به امیری بر روی زمین راه برود.[۲] وی در زمان عثمان ﷺ از نزدیکان خلیفه و از مشاوران او بود و زمانی که عثمان محاصره شد عمرو بن عاص از مدینه عازم شام شد و گفت: ای مردم مدینه، به خدا هر که در مدینه باشد و عثمان کشته شود خداوند عزوجل او را ذلیل می‌کند و هر کس توان یاری او را ندارد باید فرار کند. پس عمرو حرکت کرد و پسرانش عبدالله و محمد نیز با وی رفتند و بعد از وی حسان بن ثابت نیز از مدینه خارج شد و بعد از این حوادثی که خدا می‌خواست روی داد.[۳] وقتی که خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی به عمرو بن عاص رسید، عمرو گفت: خداوند عثمان را رحمت کند و او را بیامرزد. پس سلامه بن زنباع جذامی گفت: ای مردم قریش، به خدا میان شما و عربان دری بود که شکسته شد. پس دری دیگر پیدا کنید. عمرو گفت: ما هم همین را می‌خواهیم. اصلاح در به متهای نیاز دارد که حق را از ورطه جنگ بیرون آورد و مردم در عدالت همانند باشند. سپس شعری را به تمثیل خواند با این مضمون:

فيا لهف نفسي على مالك ... وهل يصرف مالك حفظ القدر

أنزع من الحر أودى بهم ... فأعذرهم أم بقومي سكر

(ای دریغ از مالک، مگر دریغ خوردن موجب تغییر تقدیر می‌شود. مگر گرما نابودشان کرد که معذورشان دارم یا قوم من دچار مستی بودند).

آنگاه پیاده راه افتاد و می‌گریست و می‌گفت: ای دریغ برای عثمان، حیاء و دین از میان رفت. وی همچنان به راه ادامه داد تا به دمشق رسید.[۴]

این تصویری درست از عمرو بن عاص است که همگام با شخصیت او و سیر زندگی او و نزدیکی او به عثمان ﷺ است، اما تصویری که او را انسانی سازشکار و طمع ورز و مشتاق به

۱- سير أعلام النبلاء۳/۷۰؛ القيادة العسكرية فى عهد الرسول، ص۶۳۴-۹۴۲.

۲- سير أعلام النبلاء۳/۷۰.

۳- تاریخ طبری به نقل از: عمرو بن العاص، غضبان، ص۴۶۴.

۴- همان.

دنیا نشان می‌دهد در روایاتی وارد شده که متروک و ضعیف هستند و واقـدی از موسـی بـن یعقوب ذکر کرده است.[1]

تعدادی از نویسندگان و مؤرخان تحت تأثیر این روایات ضعیف و نادرست قرار گرفته و عمرو را در جایگاهی پست قرار داده‌اند، مانند آنچه که محمود شـیت خطـاب، [2] عبـدالخالق سید ابو رابیه[3] و عباس محمود العقاد نوشته‌اند. عقاد اصلاً در این نوشته‌ها خود را فراتر از این می‌داند که به سند آن نگاه کند و خواننده را کوچک می‌شمارد و سیمای معاویه و عمرو بـن عاص را چنین نشان می‌دهند که افرادی فرصـت‌طلـب و منفعـت‌انـدیش بـوده‌انـد. اگـر همـه منتقدان تاریخ در مورد بطلان روایات مورد استدلال عقاد اتفاق نظر پیدا کنند، این برای عقاد اهمیتی ندارد، زیرا وی بعد از ذکر روایات واهی و ضعیف و غیـر قابـل اسـتدلال مـی‌گویـد: منتقدان تاریخ هر چه می‌خواهند در مورد صدق این گفتگو و صحت این سخنان و آنچه که نقل آن ثابت شده و سند و نصش ثابت نشـده اسـت بگوینـد، زیـرا چیـزی کـه در آن شـکی وجود ندارد گرچه همه کتب تاریخی بر ابطال آن اتفاق داشته باشند، این است که اتفاق نظر میان آن دو نفر، توافقی به شکل چانه‌زنی و همکاری برای رسیدن به خلافت و ولایـت بـوده است و چانه‌زنی و توافق میان آنان بر سر میزان نصیب هر دو بوده است، و اگر چنین نمی‌بود میان آنان توافقی حاصل نمی‌شد.[4]

شخصیت حقیقی عمرو رضی‌الله عنه این است که وی مرد اصول و مبانی بـود و هنگـامی‌کـه دیـد نمی‌تواند به عثمان رضی‌الله عنه کمک کند مدینه را ترک کرد و هنگامی‌که عثمان کشـته شـد بـرای عثمان گریه تلخی کرد. وی در زمان عثمان رضی‌الله عنه بدون اینکه ولایت داشته باشـد وارد مجلـس مشورت می‌شد. وی بعد از قتل عثمان نزد معاویه رفت تا با هم برای جنگ با قاتلان عثمـان و گرفتن انتقام خلیفه شهید همکاری نمایند.[5]

کشته شدن عثمان برای اینکه همه خشم او را بر مجرمان خونریز به حرکت درآورد کافی بود و لازم بود که مکان دیگری برای گرفتن انتقام از این افرادی انتخاب می‌شد که بـر حـرم

۱- عمرو بن العاص، غضبان، ص٤٨١.
۲- سفراء النبی، محمود شیت خطاب، ص٥٠٨.
۳- عمرو بن العاص، عبدالخالق سید ابورابیه، ص٣١٦.
٤- عمرو بن العاص، عقاد، ص٢٣١-٢٣٢.
٥- عمرو بن العاص، غضبان، ص٤٨٩-٤٩٠.

رسول خدا جسارت به خرج داده و خلیفه را در انظار مردم به قتل رسانده بودند. چه شگفتی دارد که عمرو به خاطر عثمان به خشم آید؟ اگر کسی در این مورد شک دارد آن کسی است که حول محور روایات مکذوبی می‌گردد که عمرو را چنین نشان می‌دهند که قصد دستیابی به حکومت را داشته است.[1]

سوم: نص موافقت‌نامه حکمیت

«بسم الله الرحمن الرحیم»

۱- این آنچه است که علی بن أبی طالب و معاویه بن أبی سفیان و پیروانشان بر آن توافق کرده‌اند که بر اساس آن به حکم خدا و رسولش راضی شوند.

۲- حکم علی بر همه مردم عراق از حاضر و غائب و حکم معاویه بر همه مردم شام از حاضر و غائب است.

۳- ما به توافق رسیدیم که به حکم قرآن از آغاز تا پایان پایبند باشیم و آنچه را که زنده کرد زنده می‌داریم و آنچه را که بمیراند می‌میرانیم. ما بر این امر توافق کرده‌ایم و به آن راضی هستیم.

۴- علی و طرفدارانش عبدالله بن قیس را به عنوان ناظر و داور خود برگزیده‌اند و معاویه به عمرو بن عاص به عنوان داور و ناظر خود راضی می‌باشد.

۵- علی و معاویه از عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص عهد و پیمان خدا و رسولش را گرفته‌اند که قرآن را در این داوری امام خود قرار دهند و از حکم موجود در قرآن به حکمی‌دیگر عدول نکنند و اگر حکم آن را در قرآن نیافتند به سنت جامع و وحدت‌آور رسول خدا ﷺ حکم دهند و به عمد در آن اختلاف افکنی نکنند و به خاطر شبهه از حق تجاوز نکنند.

۶- عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص از علی و معاویه عهد و پیمان الهی گرفته‌اند که به حکم آن دو که بر اساس قرآن و سنت می‌باشد راضی باشند و حق ندارند آن را باطل نموده و با آن مخالفت کرده و رأیی دیگر را بپذیرند.

۷- آن دو به خاطر این داوری جان و مالشان و جان و مال غائبان و حاضرانشان و خانواده و خویشان آنان در امان است اگر از حق عدول نورزند، خواه افراد به آن

۱- همان۲ ٤٩.

حکم راضی باشند یا نباشند و امت در حکم حقی که آنان بر اساس قرآن می‌دهنـد یارشان خواهند بود.

۸- اگر یکی از داوران قبل از صدور حکم، وفـات یافـت گـروه متبـوع وی مـی‌تواننـد مردی دیگر از اهل عدل و صلاح را به جای او برگزینند و این فـرد جـایگزین هـم ملتزم به همان چیزی می‌باشد که دوست او- که وفات یافته- به آن ملتزم بود.

۹- اگر یکی از امرا در فرصت تعیین شده برای این داوری وفات یافـت، گـروه متبـوع می‌توانند فردی را که به عدل او راضی هستند به جای او برگزینند.

۱۰-نزاع میان دو گروه برطرف شد و صلح برقرار گشت و جنگ خاتمه‌یافت.

۱۱-حکم صادر شده از داوران بر کسانی که در ایـن صـلحنامه نـام بـرده شـده‌انـد لازم الإجرا است و این شرطی بر دو امیر و دو داور و دو گروه است و خدا نزدیک‌ترین شاهد است و او به تنهـایی بـه عنـوان شـاهد کفایـت مـی‌کنـد. پـس اگـر مخالفـت ورزیدند و تعدی کردند، امت از حکم آن دو مبرا بوده و عهد و پیمانی ندارند.

۱۲-تا پایان مدت تعیین شده، مردم در مورد جان، خانواده و فرزنـدان و امـوال خـود در امان هستند و سلاحها بر زمین بوده و راهها امن اسـت و هـر کـس از دو گـروه کـه حاضر نباشد در حکم حاضر است.

۱۳-دو داور می‌توانند در منزلی متوسط میان اهل عراق و شام فرود آیند.

۱۴-کس دیگری همراه آنان نباشد مگر آنکه خود دوست داشته باشند و هـر دو بـه آن راضی باشند.

۱۵-مدت حکمیت تا پایان ماه رمضان اسـت. پـس اگـر داوران مصـلحت را در تعجیـل داوری دیدند می‌توان زود آن را به انجام برسانند و اگـر تـأخیر آن بـه پایـان مـدت تعیین شده را به مصلحت دیدند می‌توانند آن را به تأخیر بیندازند.

۱۶-اگر دو داور تا پایان مدت تعیین شـده نتوانسـتند بـر اسـاس قـرآن و سـنت حکمـی بدهند، دو گروه به سر جنگ اول خود بر می‌گردند.

۱۷-در این موضوع بر امت اسلامی لازم است که عهد و میثاق خداونـد را اجـرا و همـه در برابر کسی که در این قضیه قصد الحاد و ظلم و خلاف را داشته باشـد یکصـدا، متحد شوند.

حسن و حسین فرزندان علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر بن أبی طالب، أشعث بن قیس کندی، اشتر بن حارث، سعید بن قیس همدانی، حصین و طفیل فرزندان حارث بن عبدالمطلب، أبوسعید بن ربیعه انصاری، عبدالله بن خباب بن أرت، سهل بن حنیف، ابوبشر بن عمر انصاری، عوف بن حارث بن عبدالمطلب، یزید بن عبدالله أسلمی، عقبهٔ بن عامر جهنی، رافع بن خدیج انصاری، عمرو بن حمق خزاعی، نعمان بن عجلان انصاری، حجر بن عدی کندی، یزید بن حجیه کندی، مالك بن کعب همدانی، ربیعهٔ بن شرحبیل، حارث بن مالك، حجر بن یزید، علبه بن حجیه و از مردم شام حبیب بن مسلمه فهری، ابوالأعور سلمی، بسر بن أرطاة قرشی، معاویه بن خدیج کندی، مخارق بن حارث زبیدی، مسلم بن عمرو سکسکی، عبدالرحمان بن خالد بن ولید، حمزه بن مالك، سبیع بن یزید بن أبجر عبسی، مسروق بن جبله عکی، یسر بن یزید حمیری، عبدالله بن عامر قرشی، عتبه بن أبی سفیان، محمد بن أبی سفیان، محمد بن عمرو بن عاص، عمار بن أحوص کلبی، مسعده بن عمرو عتبی، صباح بن جلهمه حمیری، عبدالرحمان بن ذی کلاع، تمامه بن حوشب و علقمه بن حکم بر مفاد این پیمان نامه شهادت دادند. این عهدنامه روز چهارشنبه ۱۷ صفر سال سی و هفت نوشته شد.[1]

چهارم: ماجرای مشهور حکمیت و بطلان آن از جهات مختلف

در مورد ماجرای حکمیت سخن زیاد گفته شده است و مؤرخان و نویسندگان به عنوان یک حقیقت ثابت شده با آن برخورد کرده‌اند و برخی به تفصیل و برخی به اختصار به آن پرداخته و برخی دیگر آن را شرح کرده‌اند و برخی دیگر درسهایی را از آن استنباط کرده‌اند و عده‌ای دیگر احکامی را بر مضامین آن بنا کرده‌اند. به ندرت کسی را می‌توان یافت که به بحث و بررسی و تحقیق در مورد آن نپرداخته باشد. ابن العربی به خوبی به ردّ آن پرداخته است، لکن این ردّ وی زیاد مفصل نیست. این امر بر قدرت وی در نقد نصوص دلالت دارد، زیرا همه متون ماجرای حکمیت در مقابل معیارهای نقد علمی دوام نمی‌آورند و بلکه از جهات مختلف باطل می‌باشند.[2]

۱- نک: الوثائق السیاسیة، ص۵۳۷-۵۳۸؛ الأخبار الطوال، دینوری، ص۱۹٦-۱۹۹؛ أنساب الأشراف۱/۳۸۲؛ تاریخ طبری۵/٦٦۵-٦٦٦؛ البدایة والنهایة۷/۲۷٦-۲۷۷.

۲- مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص٤۰٤.

١- همه طرق روایت آن ضعیف است

قوی‌ترین طریقی که روایت در آن نقل شده است توسط عبدالرزاق و طبری روایت شده است که رجال آن ثقه بوده و به صورت مرسل از زهری روایت شده است. زهری می‌گوید: مردم شام مصحف‌های خود را گشودند و مردم را به مفاد آن خواندند. مردم عراق ترسیدند و کار را به داوران سپردند. مردم عراق ابوموسی اشعری و مردم شام عمرو بن عاص را برگزیدند و چون کار بر عهده‌ی داوران گذاشته شد مردم پراکنده شدند. آن دو شرط کردند که به هر چه را قرآن معین کرده بدان عمل کنند و خلاف آن انجام ندهند و در دومة الجندل با هم بنشینند و در غیر این صورت سال آینده در اذرح اجتماع نمایند. وقتی که علی رضي الله عنه برگشت حروریان مخالفت کردند و قیام کردند و این نخستین مرحله ظهور این فرقه بود که با علی اعلام جنگ کردند و معترض شدند که چرا بنی آدم را در کار خدای عزوجل حکمیت داده است و گفتند که حکمیت خاص خداست و جنگ کردند. وقتی که حکمان در اذرح فراهم آمدند مغیره بن شعبه نیز جزو جمع حاضران بود. حکمان نزد عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن زبیر فرستادند که با مردم بسیاری بیایند. معاویه نیز با مردم شام بیامد، اما علی و مردم عراق از آمدن دریغ کردند. مغیره بن شعبه به تنی چند از مردم صاحب رأی قریش گفت: به نظر شما کسی می‌تواند به طریقی دریابد که دو حکم به اتفاق رسیده اند یا دچار اختلاف شده اند؟ گفتند: فکر نمی کنیم کسی این را بداند. مغیره گفت: به خدا قسم فکر می‌کنم اگر به خلوت با آنان سخن بگویم این را خواهم فهمید. آنگاه پیش عمرو بن عاص رفت و گفت: ای ابوعبدالله، به‌این سوال من پاسخ بده که رأی تو درباره ما گروه کناره گرفتگان چیست که ما در کار جنگ که برای شما روشن بوده به تردید افتادیم و چنان دیدیم که تأمل کنیم و به جای باشیم تا اینکه امت فراهم آمده و متحد شوند.. گفت: به نظر من شما گروه کناره گرفتگان پشت سر نیکان بوده‌اید و پیش روی بدکاران. مغیره بیش در این باره از او چیزی نپرسید و پیش ابوموسی رفت و سخنانی را که با عمرو گفته بود با او نیز گفت. ابوموسی گفت: به نظر من رأی شما از دیگران روشن‌تر بوده و ذخیره مسلمانان بودید. مغیره بیش از این چیزی از او نپرسید و رفت و آن گروه صاحب رأی قریشی را که با آنان چنان گفته بود بدید و گفت: این دو نفر بر یک چیز اتفاق نمی‌کنند. وقتی که حکمان نزد هم اجتماع کردند و سخن گفتند، عمرو بن عاص گفت: ای ابوموسی، به نظر من نخستین

چیزی که در مورد آن یک فیصله حق داشته باشیم این است که به انسان های وفادار، وفادار بمانیم و با انسان های پیمان شکن بر اساس پیمان شکنی آنـان رفتـار کنـیم. ابوموسـی گفـت: چگونه؟ عمرو بن عاص گفت: مگر نمی‌دانی که معاویه و مردم شام سر وعده‌ای که بـا آنـان نهاده بودیم آمده‌اند؟ ابوموسی گفت: آری. عمرو گفت: این را بنویس. ابوموسـی هـم آن را نوشت. عمرو گفت: ای ابوموسی، اگر می‌توانی یکی را نام ببری که کار این امت را بر عهده بگیرد نام ببر که اگر پیروی تو ممکن باشد در این صورت بر من لازم باشد که از تـو پیـروی کنم و گرنه بر تو لازم باشد که از من پیروی کنی. ابوموسی گفت: من عبدالله بن عمر را نـام می‌برم. عمرو بن عاص گفت: عبدالله بن عمر از این جنگ کناره گرفت. سپس عمرو گفـت: من معاویه بن أبی سفیان را نام می‌برم. راوی می‌گوید: آن دو همچنان در مجلس خود بودنـد تا اینکه یکدیگر را بد و بیراه گفتند و آنگاه میان مردم آمدنـد و ابوموسـی گفـت: مـن مثـال عمرو را چون کسانی یافتم که خدای متعال در مورد آنان می‌فرماید:

﴿ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱلَّذِيٓ ءَاتَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنۡهَا ﴿١٧٥﴾ ﴾ الأعراف: ١٧٥

«– ای پیغمبر– برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او (علم و آگاهی از) آیات خود را دادیم (و او را از احکـام کتـاب آسـمانی پیغمبـر روزگـار خـود مطّلـع سـاختیم) امّـا او از (دستور) آنها بیرون رفت – و بدانها توجّه نکرد–». وقتی که ابوموسی ساکت شد عمرو سخن آغاز کرد و گفت: ای مردم، من مثال ابوموسی را مانند کسی یافتم که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿ مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢا ﴿٥﴾ ﴾ الجمعة: ٥

«کسانی که تورات بدیشان واگـذار گردیـد، ولـی بـدان عمـل نکردنـد و حـق آن را ادا ننمودند، به درازگوشی می‌مانند که کتابهائی را برمی‌دارد– ولی از محتوای آنها خبر نـدارد–». آنگاه هر دو نفر مثلی را که برای یار خود گفته بود به ولایات نوشتند.[1]

زهری خود این رویداد را مشاهده نکرده است و به همـین دلیـل ایـن روایـت وی مرسـل است و مراسیل او به تأیید علما پوچ و بیهوده و غیر قابل استناد و استدلال می‌باشد.[2]

طریق دیگر روایت این ماجرا، روایتی است که ابن عسـاکر بـا ذکـر سـند از زهـری نقـل کرده که مرسل است و در سند آن ابوبکر بن أبی سبرۀ وجود دارد که امـام احمـد در مـورد

١– المصنف٥/٤٦٣؛ مرویات تاریخ الطبری، ص٤٠٦.

٢– المراسیل، ابوحاتم، ص٣؛ الجرح و التعدیل١/٢٤٦.

وی می‌گوید: او جعل حدیث می‌کرد.[1] همچنین در سند آن واقدی وجود دارد که متروک است[2] و نص آن به قرار زیر است: مردم شام مصحف‌ها را بلند کردند و گفتند: شما را به کتاب خدا و حکم بر اساس آن دعوت می‌کنیم. این دعوت نیرنگ و دسیسه‌ای از جانب عمرو بن عاص بود. پس آنان با هم صلح کردند و عهد نامه‌ای میان خود نوشتند که طبق آن ملتزم شدند سر سال در اذرح حضور به هم رسانند و دو داور تعیین کردند تا موضوع را مورد بررسی قرار دهند و دو طرف ملزم به تبعیت از حکم آن دو شدند. علی ابوموسی را و معاویه عمرو بن عاص را داور خود کرد و سپس مردم پراکنده شدند و رفتند و علی توأم با اختلاف و ناسازگاری و خیانت- یارانش- به کوفه برگشت و یارانش با وی اختلاف نظر یافتند و خوارج که از یاران وی بودند بر او خروج کردند و قبول حکمیت توسط او را مورد نکوهش قرار دادند و گفتند: فقط خداوند حق حکم دارد، اما معاویه توأم با الفت و اتحاد با یارانش و در صلح و صفا به شام برگشت. بعد از رسیدن موعد، داوران در شعبان سال سی و هشت هجری با هم جلسه کردند و مردم هم گرد آنان تجمع کردند. آن دو با هم مخفیانه بر چیزی اتفاق کرده‌بودند، اما عمرو بن عاص آمد و آشکارا با آن مخالفت کرد. پس ابوموسی آمد و سخن راند و علی و معاویه را خلع کرد. سپس عمرو سخن راند و علی را خلع نمود و معاویه را ابقا نمود. پس داوران و کسانی که گرد آنان جمع شده بودند متفرق شدند و مردم شام در ذی القعده سال **٣٨**ه با معاویه بیعت کردند.[3]

اما روایاتی که از طریق ابومخنف ذکر شده‌اند، همه معلول هستند، زیرا وی ابومخنف لوط بن یحیی است که در روایت فردی ضعیف و غیر ثقه است[4] و فردی اخباری و تالف- از اصطلاحات جرح و تعدیل- و یک رافضی افراطی است. هم چنین ابن سعد در مورد وی می‌گوید: وی- در روایت- فردی ضعیف است.[5] بخاری و ابوحاتم می‌گویند: یحیی قطان او

١- تهذيب التهذيب١٢/٢٧؛ مرويات تاريخ الطبری، ص٤٠٦.
٢- مرويات تاريخ الطبری، ص٤٠٦.
٣- تاريخ دمشق١٦/٥٣.
٤- تحقيق مواقف الصحابة٢/٢٢٣.
٥- مرويات أبي مخنف، ص٤٠٧.

را ضعیف می‌داند.[۱] عثمان دارمی‌می‌گوید: او ضعیف است.[۲] نسائی می‌گوید: او ضعیف است.[۳]

این بود طرق و راه‌های روایت ماجرای مشهور حکمیت و مناظره ادعا شده میان ابوموسی و عمرو بن عاص؛ آیا مثل چنین چیزی قابل استدلال می‌باشد؟! یا اینکه می‌توان در مورد تاریخ صحابه بزرگوار و دوران خلفای راشدین که عصر الگو و نمونه می‌باشد بر چنین چیزهایی تکیه کرد؟ اگر جز اضطراباتی در متون این روایات نقصی دیگر بر آنها وارد نبود همین برای ضعیف بودن آنها کفایت می‌کرد. پس اگر ضعف سند هم به‌این مورد اضافه شود چه وضعیتی خواهد داشت؟![۴]

۲- اهمیت این ماجرا از لحاظ اعتقادی و تشریع. با این وجود این ماجرا با سندی صحیح برای ما روایت نشده است و محال است که با وجود اهمیت این ماجرا و شدت نیاز به آن، بر اهمال آن اتفاق نظر پیدا کنند.

۳- روایتی وارد شده که همه روایات پیشین را باطل می‌کند. این روایت را بخاری به صورت مختصر و با سندی که راویان آن ثقه هستند ذکر کرده است، اما ابن عساکر آن را به شکل معلول ذکر نموده است. روایت این است: از حصین بن منذر روایت است که معاویه او را نزد عمرو بن عاص فرستاد و به او گفت: از عمرو خبرهایی به من رسیده که خوشایند من نیست، نزد او برو و سوال کن که عمرو و ابوموسی در مورد چیزی که برای آن اجتماع کردند چکار کردند؟ عمرو گفت: مردم چیزهایی گفته‌اند و چیزهایی می‌گویند، اما به خدا قسم چنین نیست، بلکه وقتی که من و ابوموسی با هم جلسه تشکیل دادیم به ابوموسی گفتم: در مورد این موضوع چه نظری داری؟ گفت: نظر من این است که از میان کسانی که رسول خدا ﷺ در حین وفات از آنان راضی بود کسی را خلیفه کنیم. عمرو می‌گوید: من هم گفتم: من و معاویه را در این بین در چه جایی قرار می‌دهی؟ ابوموسی گفت: اگر آن فرد از شما طلب کمک کرد شما کمک‌دهنده خواهید بود و اگر از شما بی‌نیاز بود پس خدا در امر خویش احتیاجی به شما ندارد.[۵] ابوموسی روایت کرده که

۱- التاریخ الکبیر۲۶۷/۲/٤؛ الجرح و التعدیل۱۳۸/۹.
۲- التاریخ، دارمی، ص۲۳۸؛ تحقیق مواقف الصحابة۲۲۳/۲.
۳- الضعفاء والمتروکون، ص۲۵۳.
٤- مرویات أبي مخنف، ص٤۰۸.
٥- التاریخ الکبیر۳۹۸/٥.

عمرو فردی پرهیزگار بود و او خویش را محاسبه می‌نمود و ذکر کرده که او به بیان سیره ابوبکر و عمر پرداخته و او را از بدعت بعد از آن دو بر حذر داشته است. ابوموسی می‌گوید: عمرو بن عاص به من گفت: به خدا سوگند اینکه ابوبکر و عمر این مال را باقی گذاشتند و با وجود اینکه برایشان حلال بود از آن استفاده ننمودند دلیل بر خطا و اشتباه و کوته فکری آنان نیست بلکه سوگند به خدا که آنان زیانکار و خطاکار و کوته فکر نبودند بلکه این گمان و سستی از جانب ما به وجود آمده است.[۱]

٤- معاویه به فضل علی و مستحق بودن او نسبت به خود در مورد خلافت اقرار داشت. و به همین دلیل، در مورد خلافت با او منازعه نکرد و در زمانی که علی زنده بود خلافت را برای خود درخواست نکرد. یحیی بن سلیمان جعفی با سندی جید[۲] از ابو مسلم خولانی روایت کرده که به معاویه گفت: تو بر سر خلافت با علی منازعه داری یا اینکه مثل او هستی؟ معاویه گفت: خیر، من می‌دانم که علی در مورد خلافت مستحق‌تر از من است، اما آیا نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شده است و من پسر عمو و ولی دم او هستم و خون او را مطالبه می‌کنم؟ پس نزد علی بروید و به او بگویید: قاتلان عثمان را به ما تسلیم کند تا من هم تسلیم او شوم. پس آنان نزد علی رفتند و در این مورد با وی صحبت کردند، اما علی آنان را تسلیم نکرد.[۳] اصل منازعه معاویه و علی رضی الله عنهما بر سر همین موضوع بود، پس حکمیت برای حل این قضیه مورد اختلاف بود نه انتخاب یا عزل خلیفه.[۴]

ابن حزم در این باره می‌گوید: علی به‌این دلیل با معاویه جنگید که معاویه از تنفیذ دستورات علی در سرزمین شام امتناع کرد و علی خلیفه مسلمانان بود و اطاعت از علی واجب بود. معاویه هرگز فضل و برتری علی بر خود و استحقاق وی برای بدست گرفتن خلافت را مورد انکار قرار نداد، بلکه اجتهادش او را به‌این نتیجه رساند که قصاص از قاتلان عثمان باید مقدم بر بیعت با علی شود و خود را به دلیل سن و سالش و نیز توانش بر طلب آن به نسبت فرزندان عثمان و حکم بن أبی العاص مستحق‌تر برای مطالبه خون عثمان و صحبت

۱- العواصم من القواصم، ص۱۷۸-۱۸۰.
۲- فتح الباری۱۳/۸٦.
۳- سیر أعلام النبلاء۳/۱٤۰.
٤- مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص٤۰۹.

کردن در مورد آن می‌دانست. وی گرچه در این دیدگاه درست می‌گفت، اما در اینکه باید قصاص مقدم بر بیعت شود سخن و اجتهادش خطا بود.[۱]

فهم اختلاف موجود در صفین به‌این شکل- که در واقع تصویر حقیقی آن است- بیانگر میزان خطای روایات سابق در حکمیت در به تصویر کشیدن تصمیم داوران است. این دو داور به آنان اختیار داده شده بود که در رابطه با اختلاف میان علی و معاویه حکم کنند و اختلاف موجود میان آنان بر سر خلافت و این امر نبود که چه کسی برای بدست گرفتن آن استحقاق دارد، بلکه در مورد اجرای قصاص بر قاتلان عثمان بود و این قضیه ربطی به بحث خلافت ندارد. پس اگر داوران این موضوع اساسی را یعنی چیزی که از آنان خواسته شده بود تا در مورد آن حکم دهند، به کنار نهاده باشند و چنان که روایات شایع شده ادعا می‌کنند در مورد خلافت تصمیم گرفته باشند، این بدین معناست که آن دو وارد موضوع نزاع نشده و به موضوع دعوا احاطه نداشته‌اند، که البته‌این جدا بعید است.[۲]

۵- امام باید عادل و عالم بوده و از دیدگاهی صائب برای اداره مردم و تأمین مصالح جامعه برخوردار باشد و از قریش باشد[۳]

این شرایط در علی بن أبی طالب ﷺ وجود داشت، اما آیا بیعت با او منعقد شد یا خیر؟ آری، منعقد شده بود- که شکی در آن نیست- و اهل حل و عقد مهاجر و انصار با او بیعت کردند و مخالفان علی به‌این موضوع اقرار دارند. نیز قول سابق معاویه بر این امر دلالت دارد، یعنی بیانگر این است که امام اگر دارای صفات امامت باشد و کسانی که بر امامت با او بیعت کرده باشند بخواهند او را خلع نمایند به اتفاق علما نمی‌توانند این کار را انجام دهند، زیرا عقد بیعت، عقدی لازم است و بدون وجود سبب مقتضی خلع او، نمی‌توان او را خلع کرد و امامت سامان نخواهد یافت و غرض و هدف مورد نظر از خود را برآورده نخواهد ساخت مگر اینکه لازم بودن آن قطعی و یقینی باشد و اگر رعایا در خلع امام مردم به شکل ترجیح و اختیار مختار باشند اطاعتی از جانب مردم برای امام برقرار نمی‌شود و قدرت و توان او استمرار نمی‌یابد و تصور معنایی برای منصب امامت صحیح نیست.[۴]

۱- الفصل فی الملل و النحل٤/١٦٠.

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة٢/٢٢٥.

۳- الأحکام السلطانیة، ماوردی؛ الأحکام السلطانیة، ابویعلی، ص٢٠؛ غیاث الأمم، ص٧٩ به بعد.

٤- غیاث الأمم، ص١٢٨؛ مرویات ابی مخنف، ص٤١٠.

پس واقعیت خلاف آنچه است که‌این روایات بیان می‌کنند و چنین نیست که هر کس از امام خود راضی نبود او را خلع کند. بنابراین عقد امامت را فقط اهل حل و عقد، یعنی کسانی که آن را جاری ساخته‌اند می‌توانند باطل کنند، البته مشروط بر اینکه شرایط امامت امام دچار اخلال شده باشد. اما آیا علی بن أبی طالب رضي الله عنه چنین کاری انجام داد- که مخل شرایط امامت او باشد- و آیا اهل حل و عقد بر عزل وی که خلیفه‌ای راشد بود، اتفاق نظر داشتند تا بتوان گفت که عمرو و ابوموسی رضي الله عنهما بر آن توافق کردند؟ هیچ وقت از علی رضي الله عنه چیزی مشاهده نشد که ناقض بیعت او باشد و جز عدل و تلاش و نیکی و تقوا و خیر از او مشاهده نشد.[1]

٦- حکمیت در زمانی روی داد که روزگار فتنه بود و مسلمانان با وجود داشتن خلیفه، روزگار مضطرب و پرآشوبی را می‌گذراندند، پس چگونه ممکن است که با وجود عزل خلیفه اوضاع آنان سر و سامان یابد. شکی نیست که اوضاع بدتر می‌شد و صحابه بزرگوار ماهرتر و عاقل تر از این بودند که دست به چنین کاری بزنند. از اینرو این رأی بر اساس عقل و دلایل نقلی باطل می‌باشد.

۷- عمر بن خطاب رضي الله عنه خلافت را در اهل شورا محصور کرد

این گروه شش نفر بودند و مهاجر و انصار هم به‌این راضی بودند. این موضوع اعلام این امر است که مادام که یکی از این شش نفر زنده باشد، کسی غیر از آنان نمی‌تواند خلیفه شود و در زمان حکمیت جز سعد بن أبی وقاص کسی زنده نبود و سعد هم از جنگ کناره گرفته و از ولایت بیزار بود و علی بن أبی طالب که خلافت را بدست داشت بعد از عثمان برترین آن شش نفر بود. پس چگونه ممکن بود که با واگذاری خلافت به دیگری تخطی ورزد.[2]

۸- روایات بیانگر این هستند که بعد از حکمیت، مردم شام با معاویه بیعت کردند

سوال این است که مردم شام با چه مجوزی با معاویه بیعت کردند؟ اگر به خاطر حکمیت باشد می‌دانیم که داوران با هم به توافق نرسیدند و توجیهی غیر از این وجود نداشت تا به آنان منسوب شود. ابن عساکر با سندی که راویان آن ثقه هستند از سعید بن عبدالعزیز

۱- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل٤/٢٣٨.

۲- مرویات ابی مخنف، ص٤١١.

تنوخی[1] داناترین مردم به به وضعیت شام[2] روایت کرده که گفت: علی را در عراق امیر مؤمنان می‌خواندند و در شام معاویه را امیر می‌خواندند، اما هنگامی که علی کشته شد، معاویه را در شام امیر مؤمنان می‌خواندند.[3] این نص بیانگر این امر است که بعد از کشته شدن علی بود که با معاویه به عنوان خلیفه بیعت شد. طبری نیز به‌این قائل است و در آخر حوادث سال چهلم می‌گوید: در این سال در ایلیاء با معاویه به عنوان خلیفه بیعت شد.[4] ابن کثیر در تعلیقی بر این قول می‌گوید: یعنی وقتی که علی کشته شد مردم شام با معاویه به عنوان خلیفه و امیر مؤمنان بیعت کردند، زیرا آنان معتقد بودند که معاویه دیگر منازعی ندارد.[5] مردم شام می‌دانستند که معاویه جهت گرفتن خلافت هم کفؤ علی نیست و جایز نیست که با وجود امکان خلیفه شدن علی، معاویه خلیفه شود، زیرا فضل و سابقه و دانایی و دینداری و شجاعت و سائر فضائل علی، به مانند فضل ابوبکر و عمر و عثمان و دیگران در نزد آنان امری معروف و آشکار بود.[6] همچنین نصوص از اینکه با وجود یک خلیفه با خلیفه‌ای دیگر بیعت شود منع می‌کنند، چه مسلم از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: اگر با دو خلیفه بیعت شد خلیفه دیگر را بکشید.[7] نصوص دیگری با این مفهوم زیاد هستند[8] و محال است که صحابه بر مخالفت با آن اتفاق نظر یابند.[9]

۹- بخاری از ابن عمر روایت کرده که گفت: نزد حفصه رفتم و گفتم: وضعیت چنین است که می‌بینی و برای من چیزی قرار داده نشده است. حفصه گفت: نزد آنان برو زیرا آنان منتظر تو هستند و می‌ترسم که اگر نزد آنان نروی این امر باعث شود که اختلاف و تفرقه در میان مردم ایجاد شود. حفصه دست از او برنداشت تا اینکه عبدالله بن عمر رفت. وقتی که مردم پراکنده شدند معاویه برای مردم سخن راند و گفت: هر کس می‌خواهد در این مورد سخنی بگوید خود را نشان دهد، زیرا ما از او و حتی پدرش نسبت به‌این مسأله حق بیشتری

۱- وی فردی ثقه و امام بود، التقریب.
۲- تهذیب التهذیب۴/۶۰.
۳- تاریخ طبری۶/۷۶.
۴- همان.
۵- البدایة و النهایة۸/۱۶.
۶- الفتاوی۳۵/۷۳.
۷- صحیح مسلم۳/۱۴۸۰.
۸- سنن البیهقی۸/۱۴۴.
۹- مرویات ابی مخنف، ص۴۱۲.

داریم. حبیب بن مسلمه به عبدالله بن عمر گفت: آیا جواب او را نمی‌دهی؟ عبدالله می‌گوید: دستانم را که جلوی زانویم گرفته بودم باز کردم و خواستم بگویم کسی که به خاطر اسلام با تو و پدرت جنگید در این مورد بیشتر از تو لیاقت دارد، اما از این ترسیدم که مبادا سخنی را بر زبان بیاورم که موجب تفرقه میان مردم و خونریزی شود و چیزی غیر از آن از من نقل شود. پس آنچه را که خداوند در بهشت گرد آورده است به‌یاد آوردم و ساکت شدم. حبیب گفت: خود را حفظ کردی و از گناه دور شدی.[1]

ممکن است از این حدیث چنین فهمیده شود که وی در مورد خلافت با معاویه بیعت کرده است، اما در این حدیث تصریحی به‌این موضوع وجود ندارد. برخی از علما می‌گویند: این حدیث در مورد جلسه‌ای بوده است که در آن حسن بن علی و معاویه رضی الله عنهما با هم صلح کردند.

ابن جوزی می‌گوید: این خطبه در زمان معاویه روی داد بدانگاه که می‌خواست پسرش یزید را ولی عهد خود نماید، اما ابن حجر معتقد است که در مورد حکمیت بوده است.[2] دلالت نص بر دو قول اول قوی‌تر است، زیرا اینکه عبدالله بن عمر گفت: «اما از این ترسیدم که مبادا سخنی را بر زبان بیاورم که موجب تفرقه میان مردم و خونریزی شود» دلیل اتفاق نظر مسلمانان در مورد معاویه است، و روزگار روی دادن حکمیت، روزگار تفرقه و اختلاف مردم بود، نه روزگار اتحاد و ائتلاف.[3]

۱۰- حقیقت ماجرای حکمیت

اختلافی که داوران معتقد بودند که باید تصمیم‌گیری در مورد آن به امت و اهل شورا عودت داده شود، در واقع اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما در مورد قاتلان عثمان رضی الله عنه بود و معاویه ادعای خلافت را نداشت و چنان که قبلاً هم بیان شد منکر حق علی در خلافت نبود و امتناع وی از بیعت با علی و اجرای دستورات او در شام به‌این دلیل بود که معاویه با بهره‌گیری از اطاعت مردم از او و بعد از اینکه قریب بیست سال بر آن ولایت داشت در واقع و در حقیقت و به صورت عملی- و نه بر اساس حکم قانون- بر آن غلبه داشت.[4] ابن دحیه

۱- صحيح البخاری٥/٤٨.

۲- فتح الباری٧/٤٦٦.

۳- مرويات أبی مخنف.

٤- تحقيق مواقف الصحابة فی الفتنة٢/١٣٤.

کلبی می‌گوید: قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب مناقب الأئمة می‌گوید: عمرو و ابوموسی هیچ وقت در مورد خلع علی بن أبی طالب با هم توافق نکردند و حتی اگر آن دو در مورد خلع علی به توافق می‌رسیدند علی خلع نمی‌شد تا اینکه دلیلی از قرآن یا سنت یا یکی از آن دو که مورد اجماع و اتفاق است بر آن دلالت می‌کرد بر اساس آنچه که در موافقت خود شرط کرده‌بودند یا تا اینکه چیزی را از قرآن و سنت بیان می‌کردند که موجب خلع او باشد و نص نامه علی علیه السلام بر حکمین شرط کرده بود که بر اساس قرآن از ابتدا تا انتهای آن حکم بدهند و از آن تجاوز نکرده و از آن دور نشوند و به هوی و هوس و نیرنگ متمایل نشوند و از آن دو سخت‌ترین عهد و پیمانها را گرفت و اگر آن دو از حکم کتاب خدا درگذرند حق دادن حکم ندارند، قرآن و سنت امامت علی را ثابت می‌کنند و عمرو و ابوموسی علی را بزرگ و قابل ستایش می‌دانستند و بر صداقت و عدالت و امامت و سابقه او در دین و جهاد بزرگ وی با مشرکان و نزدیکی وی به رسول خدا ﷺ و برتری او در علم و شناخت احکام و بردباری زیاد و شایستگی و استحقاق او برای امامت و کفایت او برای بر دوش گذاشتن سختیهای کار خلافت اقرار داشتند.[1]

۱۱- محل برپایی جلسه داوران

زمان تعیین شده برای برگزاری جلسه داوری، چنان که در نص پیمان نامه آمده است، رمضان سال ۳۷ﻫ بود، البته اگر موانعی نباشد. مکان تعیین شده برای آن بر اساس روایات موثق، محلی در وسط عراق و شام، یعنی در دومة الجندل[2] بود. اما در روایات دیگری که از درجه ثقه کمتری برخوردارند أذرح[3] نام برده شده است. شاید نزدیکی دو مکان به هم در اختلاف روایات تأثیر نهاده باشد، زیرا خلیفه بن خیاط[4] می‌گوید: گویند در أذرح روی داد که به دومة الجندل نزدیک است. این جلسه بدون اینکه مانعی در کار باشد در موعد مقرر برگزار شد.[5]

مکانی که در آن داوران جلسه گذاشتند در دومة الجندل بود و این بر خلاف دیدگاهی است که یاقوت حموی به آن یقین یافته است و می‌گوید که در أذرح روی داده است.

۱- أعلام النصر المبین فی المفاضلة بین أهل صفین، ص۱۷۷.

۲- در غرب شهر جوف در شمال جزیرة العرب.

۳- شهری در اطراف شام از توابع شراط در ناحیه بلقاء.

٤- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۹۱-۱۹۲.

٥- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص۲٦۷.

یاقوت در این باره به برخی از روایات استناد دارد که آنها را بیان نکرده است. نیز به برخی از اشعار خصوصاً شعر ذی الرمه[1] در مدح بلال بن أبی برده[2] استدلال دارد که می‌گوید:

أبـوك تـلافى الـدين والنـاس بعـدما	تشـاءوا وبيـت الـدين منقلـع الكسـر

فشـد إصـار الـدين أيـام أذرح	ورد حروبًـا قـد لقحـن إلى عقـر[3]

«وقتی که خانه دین داشت خراب و نابود می‌شد پدرت به داد مردم رسید و در روز اجتماع در اذرح رشته‌های دین را محکم کرد و با این کار جنگهای را مانع شد که در درون افراد ریشه کرده‌بودند»

۱۲- آیا سعد بن أبی وقاص در جلسه داوران حضور یافت؟

دو داور در موعد مقرر با هم جلسه گذاشتند و همراه هر کدام از آنان چند صد نفر حضور داشت که نمایانگر دو گروه بودند، یکی گروه عراق و دیگری گروه شام. دو داور از برخی از بزرگان و فضلای قریش خواستند که در جلسه آنان حضور داشته باشند تا با آنان مشورت کنند و از رأیشان استفاده کنند، اما آن دسته از بزرگان صحابه که از همان آغاز جنگ از آن کناره گرفته بودند در این جلسه حضور نداشتند که برترین آنان، سعد بن أبی وقاص بود. او در این ماجرا شرکت نکرد و قصد آن را نداشت و اراده شرکت در آن را هم نکرد.[4] از عامر بن سعد روایت است که برادرش عمر بن سعد نزد پدرش سعد رفت که در خارج از مدینه و در میان گوسفندان خود بود. وقتی که به نزد وی رسید به او گفت: پدر جان، آیا راضی هستی که‌یک عرب بدوی بوده و در میان گوسفندانت باشی و در گوشه‌ای دیگر مردم بر سر خلافت با هم منازعه داشته باشند؟ سعد بر سینه عمر زد و به او گفت: ساکت باش، من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند بنده پرهیزگار و پاک و متواضع- و گوشه گیر- را دوست دارد.[5]

۱- غیلان بن عقبه که در سال۱۱۷ه وفات یافت. سير أعلام النبلاء٥/٢٦٧.

۲- عامر بن أبوموسی أشعری. تهذیب تاریخ دمشق٣/٣٢١.

۳- دیوان ذی الرمة، ص٣٦١-٣٦٢ به نقل از خلافت علی، ص٢٧٣.

٤- خلافة علی بن أبی طالب، ص٢٧٢.

٥- المسند١/١٦٨. أحمد شاكر می‌گوید: سند آن صحیح است٣/٢٦؛ خلافة علی بن أبی طالب، سلمی، ص١٠٧.

پنجم: آیا می‌توان از الگوی ماجرای حکمیت برای پایان دادن بـه منازعـات دولتهای اسلامی بهره برد؟

می‌توان از ماجرای حکمیت برای از بین بردن منازعات میان دولـت‌هـای اسـلامی بهـره بـرد، بدین صورت که همه رهبران سرزمین‌های اسلامی‌و در ورای آنان، امت اسلامیی کـه بـر آن حکومت می‌کنند فشار جدی و صادقانه بـر طـرفین درگیـر بیاورنـد تـا جنگ میـان خـود را متوقف سازند و به حکمیت شرعی در اسلام روی بیاورند و هر دو طرف نماینده‌ای از جانب خود بفرستند تا به اختلاف موجود پایان دهند. این امر در پرتو موارد زیر صورت می‌گیرد:

۱. مشخص کردن صلاحیت‌های داوران در صدور احکامی‌که جهت حل مشکلاتی کـه سبب این نزاع می‌باشند، لازم هستند و چاره‌ای از آنها وجود ندارد.
۲. منابع قانونگذاری اسلامی به عنوان یگانه منبع بـرای صـدور آن احکـام و راه حلهـایی قرار داده شوند که موجب پایان دادن به منازعات می‌شوند.
۳. گرفتن تعهد از طرفین نزاع و گرفتن تعهد از رهبـران سـرزمین‌هـای اسـلامی‌در مـورد اینکه احکـام و راه‌حـل‌هـای مشـروعی را کـه داوران جهـت پایـان دادن نـزاع صـادر می‌کنند قبول نمایند، مشروط بر اینکه اجرای این احکام و راه حلها بـر اسـاس حکـم اسلام واجب بوده و خروج بر آنها یا رضایت به آن خروج، شرعا گناه در پـی داشـته باشد.
۴. اگر داوران احکام و راه حلهای مورد توافق خود را صادر کردند و طرفین نزاع آن را پذیرفتند امر پایان یافته و مؤمنان از جنگ بی‌نیاز می‌شوند.
۵. اگر یکی از طرفین یا هر دو پذیرش حکم داوران را رد کردند، طرفی که حکم را رد کرده است طغیانگر به حساب می‌آید، خواه عدم پذیرش از هر دو طرف بوده باشد یا از یکی از آنان؛ و بر نیروهای اسلامی مستقر در نقاط دیگـر شـرعاً واجـب اسـت کـه مطیع دستورات نظامی داوران قرار دهند تا بـرای پایـان دادن بـه نـزاع از زور اسـتفاده نمایند، البته به نحوی که این دخالت نظامی‌ضررها و خطراتـی بیشـتر از نـزاع موجـود نداشته باشد.
۶. به اتفاق یکی از صلاحیت‌های حکمین این است که احکامی را صـادر کننـد کـه در مورد نحوه حرکت نیروهای مسلح در دیگر سـرزمین‌هـای اسـلامی‌جهـت حـل نـزاع موجود و در پرتو مواردی است که قبلاً ذکر شد.[1]

۱- الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیة۳/۱٦٦٥.

شاید استفاده از این روش برای حل منازعات میان سرزمین‌های اسلامی، ضامن این باشد که راه را بر دخالت نیروهای بیگانه در منازعات مسلمانان به بهانه اینکه یکی از طرفهای درگیر او را به‌این دخالت فراخوانده است، ببندد و بدین طریق فرصت را برای دسیسه‌چینی علیه مسلمانان غنیمت شمارد و برای بالابردن این منازعات تلاش نماید و راه حل‌های را ارائه دهد که فقط به مذاق خودش خوش باشد و فقط مصلحت خودش در آن باشد و مسلمانان بعداً از آثار آن راه حل چنان رنج ببرند که از فتنه موجود میان خود به آن اندازه در رنج نبودند. پس این رنج بردن برای او اهمیتی ندارد و حتی این رنج بردن مسلمانان از جمله تلاشهایی است که به خاطر ایجاد آنها این راه حل ناگوار را ارائه داده است. گفتیم شاید استفاده از الگوی حکمیت به صورتی که قبلاً بیان شد راه بر آن نیروهای خارجی ببندد که در صفوف مسلمانان به دنبال فساد هستند. این صفت الزامی شرعی برای حل منازعات از طریق حکمیت- که بیان شد- مستند به اجماع صحابه می‌باشد، زیرا همه صحابه در زمان اختلاف موجود میان علی و معاویه اعتقاد داشتند که باید برای حل این منازعه از حکمیت استفاده شود و قبول این راه حل، مورد اتفاق صحابه همراه علی و صحابه همراه معاویه و آن دسته از صحابه چون سعد بن أبی وقاص و عبدالله بن عمر و عده‌ای دیگر بود که از فتنه کناره گرفته بودند.[۱]

ششم: موضع اهل سنت در قبال این جنگها

موضع اهل سنت و جماعت در قبال جنگهای میان صحابه، عدم سخن گفتن در مورد آن مشاجرات است مگر به صورتی که در شأن صحابه باشد، زیرا غور و فرو رفتن در آن، ایجاد دشمنی و کینه و بغض نسبت به یکی از دو طرف می‌شود و می‌گویند: بر هر مسلمانی واجب است همه را دوست داشته و از آنان راضی و خشنود باشد و بر آنان رحمت بفرستد و به فضائل و سوابق آنان اقرار داشته باشد و مناقب آنان را منتشر گرداند و چنین اعتقاد داشته باشد که‌این جنگ که از آنان سر زده است از روی اجتهاد بوده است و همه در اجتهاد خود به صواب یا به خطا رفته باشند ثواب و پاداش دارند، با این تفاوت که کسی که به صواب رفته است دو برابر کسی که به خطا رفته است ثواب می‌برد و قاتل و مقتول صحابه در این جنگها در بهشت هستند. اهل سنت جایز ندانسته‌اند که در مورد مشاجرات آنان غور و

۱- همان.

تفصیل نگری شود. قبل از اینکه به بخشی از اقوال اهل سنت در مورد موضع آنـان نسـبت بـه مشاجرات میان صحابه اشاره نمایم، نصوصی را بیان می‌کنم کـه بـه حـوادث میـان صـحابه و صفات آنان در این جنگها اشاره دارند می‌پردازم. این نصوص عبارتند از:[1]

۱- خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ ﴾ (الحجرات: ۹).

در این آیه خدای متعال فرمان داده که اگر میان مؤمنان جنگی روی داد میان آنان صلح و سازش برقرار شود، زیرا آنان با هم برادر هستند و این جنگ آنـان را از صـفت مـؤمن بـودن خارج نمی‌کند، زیرا خدای متعال آنان را مؤمن نامیـده و امـر کـرده کـه میـان آنـان صـلح و سازش برقرار شود. پس اگر نزاع میان عامه مؤمنان روی دهد و آنـان بـه‌ایـن خـاطر از مـؤمن بودن خارج نشوند، پس صحابه رسول خدا ﷺ که در نبرد جمل و جنگهای بعد از آن بـا هـم جنگیدند اولی به‌این هستند کـه در مسـمای ایمـان مـذکور در آیـه داخـل شـوند. پـس آنـان همواره مؤمن حقیقی بوده و مشاجره میانشان آنان را به هیچ وجه از ایمـان خـارج نمـی‌کنـد، زیرا این جنگ از روی اجتهاد روی داده است.[2]

۲- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: در هنگام ایجاد اختلاف و تفرقه میان مسلمانان، گروهی از حدود شرعی تجاوز کرده و با دیگر مسلمانان می‌جنگند و طائفه اولی به حق، آنان را می‌کشند.[3] منظور از تفرقه مورد اشاره در حدیث، اختلاف میان علی و معاویه رضی الله عنهما است و حدیث هر دو گروه را به‌این توصیف کرده که مسلمان هستند و دستاویز به حق می‌باشند. این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت رسول خدا ﷺ است، زیرا به همان شکلی که رسول خدا ﷺ خبر داده بودند این رویداد رخ داد و در این حدیث حکم به مسلمان بودن هر دو گروه، یعنی مردم شام و مردم عراق داده شده است، و چنان نیست که رافضیان و افراد نادان اعلام می‌دارند و می‌گویند اهل شام کافر هستند. همچنین در این حدیث بیان شده که علی و یارانش به حق نزدیک‌تر و اولی‌تر هستند. دیدگاه

۱- عقیدة أهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرام۲/۷۲۷؛ تنزیه خال أمیرالمؤمنین معاویة بن أبی سفیان من الظلم والفسق فی مطالبته بدم أمیر المؤمنین عثمان، ص۴۱.

۲- العواصم من القواصم، ص۱۶۹-۱۷۰؛ أحکام القرآن۴/۱۷۱۷.

۳- صحیح مسلم۲/۷۴۵.

اهل سنت و جماعت همین است یعنی معتقدند که علی در اجتهاد به صواب رفته است گرچه معاویه هم مجتهد بوده است و معاویه هم إن شاء الله مأجور است، لکن چون علی امام بود و در اجتهادش به صواب رفت دو اجر دارد، زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «اگر حاکم اجتهاد کرد و به رأی درست دست یافت دو اجر دارد اما اگر به خطا رفت تنها یک اجر دارد».[۱]

۳- از ابی بکره روایت است که گفت: رسول خداﷺ داشت سخن می‌گفت که حسن بن علی آمد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: «این پسر من انسان بزرگی است و بسا که خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید».[۲] در این حدیث رسول خداﷺ گواهی داده‌اند که هر دو گروه عراق و شام مسلمان هستند. این حدیث ردّی صریح بر سخن خوارج است که علی و معاویه ﷺ و همراهانشان را کافر می‌دانستند، زیرا حدیث شهادت داده که هر دو گروه مسلمان هستند. به همین دلیل، سفیان بن عیینه می‌گفت: اینکه رسول خدا ﷺ فرموده است «دو گروه از مسلمانان» جدا باعث شگفتی ما است. بیهقی می‌گوید: دلیل شگفتی آنان این بود که رسول خدا ﷺ هر دو گروه را مسلمان نامیده است. این خبری از رسول خدا ﷺ در مورد این است که حسن بن علی ﷺ بعد از وفات علی ﷺ، خلافت را بدست معاویه بن أبی سفیان می‌دهد.[۳]

احادیثی که قبلاً بیان شدند به‌این اشاره دارند که مردم عراق که همراه علی ﷺ بودند و مردم شام که همراه معاویه ﷺ بودند رسول خدا ﷺ آنان را امت خود توصیف کرده است.[۴] همچنین هر دو را به‌این توصیف کرده که دستاویز به حق می‌باشند و از حق خارج نشده‌اند. همچنین در مورد آنان شهادت داده که بر ایمان استمرار دارند و به سبب این جنگی که میان آنان روی داد از ایمان خارج نشده‌اند و مشمول معنای عام این آیه می‌باشند که می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ﴾ (حجرات:۹)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید».

قبلاً بیان شد که مدلول آیه شامل آنان نیز می‌شود. پس آنان به خاطر این جنگها کافر و فاسق نشده‌اند، بلکه مجتهدانی بوده‌اند که تأویل اجتهادی داشته‌اند و چنان که قبلاً هم ذکر

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری۳۱۸/۱۳.

۲- صحیح البخاری، شماره۷۱۰۹.

۳- الإعتقاد، ص۱۹۸؛ فتح الباری۶٦/۱۳.

٤- در صحیح مسلم۷٤٦/۲ آمده است: «در امت من دو گروه خواهند بود».

شد علی بن أبی طالب ﷺ حکم جنگ میان آنان را بیان کرد. بنابراین بر شخص مسلمان واجب است که در اعتقاد خود در مورد مشاجرات میان صحابه، مسلک و روش اهل سنت را بپیماید، یعنی در مورد مشاجرات میان صحابه فقط به نحوی سخن بگوید که در شأن آنان باشد. کتب اهل سنت پر از بیان عقیده صاف و پاک و خالص آنان در مورد این گروه برگزیده است.

اهل سنت موضع خود در قبال این جنگها را در اقوال نیکی بیان کرده‌اند از جمله:[۱]

۱- از عمربن عبدالعزیز در مورد جنگ میان صحابه سوال شد و او گفت: آن خونهایی بود که خداوند دست مرا به آن آلوده نکرد، پس آیا زبانم را از آن پاک نکنم. مثل اصحاب رسول خدا، مانند چشم است و درمان چشم، دست نزدن به آن است.[۲] بیهقی در تعلیقی بر قول عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: این سخنی نیکو و زیبا است، زیرا سکوت فرد در مورد چیزی که ربطی به او ندارد کاری درست است.[۳]

۲- از حسن بصری در مورد جنگ میان صحابه سوال شد و او گفت: این جنگی بود که اصحاب محمد ﷺ در آن حضور داشتند و ما از آن غائب بودیم و آنان به آن داناتر از ما بودند و تنها چیزی که بر ما لازم است این است که از مواردی که بر آن اتفاق نظر دارند پیروی کنیم و در مورد موارد اختلافی توقف کنیم.[۴] این سخن حسن بصری به‌این معنا است: صحابه به جنگی که داخل آن شدند داناتر بودند و تنها چیزی که بر ما لازم است این است که از مواردی که آنان بر آن اجماع دارند تبعیت کنیم و در مورد آنچه که مورد اختلاف آنان است توقف کنیم و رأیی را از جانب خود بیان نکنیم و بدانیم که آنان اجتهاد کرده‌اند و خدای متعال را مد نظر داشته‌اند، زیرا آنان در دین متهم نیستند.[۵]

۳- از جعفر بن محمد صادق در مورد جنگ میان صحابه سوال شد و او گفت: من چیزی را می‌گویم که خداوند فرموده است: ﴿قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ۝٥٢﴾ [طه: ۵۲][۶]. «اطّلاعات مربوط بدیشان در کتابی عظیم و شگفت (به نام لوح محفوظ،

۱- عقیدة أهل السنة فی الصحابة۲/۷٤٦؛ الطبقات٥/۳۹٤.
۲- الإنصاف، باقلانی، ص٦۹؛ الطبقات٥/۳۹٤.
۳- مناقب الشافعی، ص۱۳٦.
٤- الجامع لأحکام القرآن۱٦/۳۳۲.
٥- همان.
٦- الإنصاف، باقلانی، ص٦۹.

مکتوب) است و تنها پروردگارم از آن مطلع است و بس. پروردگار من به خطا نمی‌رود (و لذا چیزی از قلم او نمی‌افتد) و فراموش نمی‌کند».

از امام احمد سوال شد که در مورد جنگ میان علی و معاویه چه نظری دارد و او گفت: جز نیکی در مورد آنان چیزی نمی‌گویم.[1]

از ابراهیم بن آزر فقیه روایت است که گفت: نزد احمد بن حنبل رفتم و مردی از او سوال کرد که در مورد ماجرای میان علی و معاویه چه دیدگاهی دارد؟ پس احمد بن حنبل از او روی برگرداند و جوابش را نداد. به احمد بن حنبل گفتند: ای ابوعبدالله، او از بنی‌هاشم است. پس رو به آن مرد کرد و گفت: من این آیه را قرائت می‌کنم:

﴿ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾ ﴾ البقرة: ١٤١

«- به هر حال- آنان قومی بودند که مردند و سر خود گرفتند. آنچه به چنگ آوردند متعلّق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ آورده‌اید از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود- و هیچ کس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند-».

۴- ابو زید قیروانی که در مورد چیزهایی صحبت می‌کرد که واجب است شخص مسلمان در مورد صحابه رسول خدا ﷺ به آن اعتقاد داشته باشد و آنچه که واجب است آنان را با آن ذکر کند، گفت: کسی از صحابه را نام نبرد مگر با نیکوترین بیان و از پرداختن به مشاجرات آنان خودداری نماید و آنان مستحق‌ترین افراد به این هستند نیکوترین مخارج و جایگاهها برای آنان طلب شود و نیکوترین دیدگاهها در مورد آنان برود.[2]

۵- ابوعبدالله بن بطه که در مورد عقیده اهل سنت و جماعت بحث می‌کرد گفت: بعد از آن از مشاجرات میان صحابه رسول خدا ﷺ امساک کرده و به آن نمی‌پردازیم، زیرا صحابه در صحنه‌های مختلف با رسول خدا ﷺ همراه بودند و در رسیدن به فضل بر مردم سبقت گرفتند. خداوند آنان را آمرزیده و به شما فرمان داده که برای آنان طلب آمرزش نمائید و با علاقه و عشق به آنان به خدا تقرب بجویید. خداوند این را بر زبان پیامبرش واجب کرده و او

١- مناقب الإمام أحمد، ابن جوزی، ص١٦٤.

٢- رساله مشهور ابوزید قیروانی همراه با شرح آن به نام الثمر الدانی، ص٢٣.

می‌دانست که در آینده چه ماجرایی از جانب آنان روی خواهد داد و می‌دانست که آنان با هم خواهند جنگید و آنان بر دیگر افراد برتری دارند، زیرا حکم خطا و عمد از آنان برداشته شده است و اختلافاتی که میان آنان روی داده است آمرزیده شده است.[۱]

۶- قاضی ابوبکر باقلانی می‌گوید: واجب است که دانسته شود که مشاجره و جنگی که میان صحابه رسول خدا ﷺ روی داد باید از پرداختن به آن خودداری نمود و برای همه طلب رحمت نموده و همه را مورد ستایش قرار دهیم و از خدا بخواهیم که رضوان و امان و رستگاری و بهشت را نصیب آنان کند و معتقد باشیم که علی ﷺ در این کار خود راه صواب را پیمود و به‌این خاطر دو اجر دارد و اگر کارهای صحابه از روی اجتهاد روی داده باشد به‌این خاطر اجر و ثواب دارند و فاسق و بدعتگر نمی‌شوند، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿ ۞ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨ ﴾ الفتح: ١٨

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد». نیز به‌این دلیل که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر حاکم اجتهاد کرد و به رأی درست دست یافت دو اجر دارد اما اگر به خطا رفت تنها یک اجر دارد». پس اگر حاکم در زمان ما به خاطر اجتهادش دو اجر داشته باشد اجتهاد کسانی که خداوند از آنان راضی بوده و آنان از خدا خشنود بوده‌اند چه حکمی خواهند داشت؟! دلیل صحت این قول، سخن رسول خدا ﷺ در مورد حسن بن علی است که فرمود: «این پسر من انسان بزرگی است و بسا که خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید».[۲] پس این حدیث بزرگ بودن و فراوانی دو گروه را بیان کرده و در مورد آنان حکم داده که اسلام آنان صحیح است. خدای متعال به‌این قوم وعده داده که کینه و دشمنی را از دل آنان بیرون می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧ ﴾ الحجر: ٤٧

۱- الشرح والإبانة علی أصول السنة والدیانة، ص٢٦٨.

۲- صحیح البخاری، شماره۷۱۰۹.

«و کینه‌توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم، و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند».

واجب است که از پرداختن به مشاجرات آنان خودداری شده و در مورد آن سکوت شود.[1]

۷- ابن تیمیه در بحث از عقیده اهل سنت و جماعت در مورد مشاجره میان صحابه می‌گوید: از پرداختن به مشاجره میان صحابه خودداری ورزند و بگویند: این آثار که در مورد کارهای بد آنان روایت شده است برخی چیزهایی به آنها اضافه شده و برخی دیگر چیزهایی از آنها کم شده و برخی دیگر تغییر داده شده‌اند، اما رأی صحیح این است که آنان معذور هستند، زیرا یا مجتهد مصیب هستند و یا مجتهد مخطئ.[2]

۸- ابن کثیر می‌گوید: مشاجراتی که بعد از وفات رسول خدا ﷺ میان آنان روی داد، برخی از آنان به مانند جنگ جمل بدون قصد و عمد از آنان روی داد و برخی دیگر چون جنگ صفین از روی اجتهاد روی داد و اجتهاد گاهی به خطا می‌رود، لکن چنین مجتهدی معذور بوده و مأجور نیز می‌باشد، اما مجتهدی که مصیب باشد دو اجر دارد.[3]

۹- ابن حجر می‌گوید: اهل سنت اتفاق نظر دارند که نمی‌توان به خاطر این مشاجراتی که میان صحابه روی داد زبان به طعن آنان گشود، گرچه گروه محق از میان آنان شناخته شود، زیرا آنان در آن جنگها فقط از روی اجتهاد جنگیدند و ثابت شده که مجتهد مخطئ یک اجر و مجتهد مصیب دو اجر می‌برد.[4]

پس اهل سنت اجماع دارند که واجب است در مورد فتنه روی داده در میان صحابه بعد از کشته شدن عثمان ﭬ سکوت شود و بر آنان رحمت فرستاده شده و به فضائل و سوابق آنان اقرار شده و محاسن آنان منتشر شود. خداوند از آنان راضی باد و خشنودشان گرداند.[5]

۱- الإنصاف فیما یجب اعتقاده و لا یجوز الجهل به، ص٦٧-٦٩.

۲- العقیدة الواسطیة ص ١٣.

۳- الباعث الحثیث، ص١٨٢.

٤- فتح الباری١٣/٣٤.

٥- عقیدة أهل السنة٢/٧٤٠.

هفتم: هشدار در مورد برخی از کتابهایی که تاریخ صحابه را دچـار تحریـف کرده و زشت و مکدر جلوه داده‌اند

۱- الإمامه والسیاسه منسوب به ابن قتیبه

از جمله کتابهایی که تاریخ صدر اسلام را تحریف کرده است کتاب الإمامة و السیاسة منسوب به ابن قتیبه می‌باشد. دکتر عبدالله عسیلان در کتاب «الإمامة والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی» ادله و براهینی را ذکر کرده که بیانگر این می‌باشد که‌این کتاب به دروغ به امام ابن قتیبه نسبت داده شده است، از جمله‌این ادله موارد زیر است:

- کسانی که در مورد زندگی‌نامه ابن قتیبه سخن گفته‌اند و شرح حال او را نوشته‌اند هیچ یک بیان نکرده‌اند که او کتابی با نام «الإمامة والسیاسة» نوشته باشد و در بحث تاریخ فقط کتابی از او سراغ داریم که «المعارف» نام دارد.
- کسی که‌این کتاب را مطالعه کرده باشد در می‌یابد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب اقامت کرده است، حال آنکه ابن قتیبه از بغداد فقط به دینور رفته است.
- روش و شیوه‌ای که مؤلف در کتاب «الإمامة والسیاسة» در پی گرفته است به صورت کامل با روش ابن‌قتیبه در کتابهای موجود او فرق دارد، زیرا ابن قتیبه برای کتابهای مقدمه‌ای طولانی ذکر می‌کند و در آنها روش و هدف خود از آن تألیف را بیان می‌کند، اما در کتاب «الإمامة والسیاسة» نویسنده مقدمه‌ای بسیار کوتاه را آورده که بیشتر از سه سطر نمی‌باشد. علاوه بر این، از حیث روش نیز با تألیفات ابن قتیبه تفاوت دارد و چنین روشی در نوشته‌ی ابن قتیبه به چشم نمی‌خورد.
- مؤلف کتاب به شکلی از أبو لیلی روایت می‌کند که انگار مستقیماً با او ملاقات داشته است، و این ابو لیلی، محمد بن عبدالرحمن بن أبو لیلی فقیه قاضی کوفه است که در سال ۱۴۸ه وفات یافته است، و معروف این است که ابن قتیبه در سال ۲۱۳ه یعنی ۶۵ سال بعد از وفات ابولیلی به دنیا آمده است.
- راویان و شیوخی که ابن قتیبه معمولاً در کتابهای خود از آنان نقل قول می‌کند در هیچ جای این کتاب ذکری از آنها به میان نیامده است.
- بسیاری از روایات او با صیغه تمریض و اشاره و نامعلوم آمده است، زیرا در بسیاری از جاها در این کتاب آمده است: از برخی از مصریان روایت کرده‌اند؛ از محمد بن سلیمان از مشایخ اهل مصر روایت کرده‌اند، برخی از مشایخ مغرب به ما روایت

کرده‌اند، از برخی از مشایخ روایت کرده‌اند؛ یکی از مشایخ به ما روایت کرده است. چنین ترکیباتی از اسلوب و عبارات ابن قتیبه بسیار دور می‌باشد و چنین چیزهایی در هیچ یک از کتابهای وی وارد نشده است.

- نویسنده کتاب «الإمامة والسیاسة» از دو نفر از علمای بزرگ مصر روایت می‌کند، حال آن که ابن قتیبه به مصر نرفته و از این دو عالم کسب علم نکرده است.

ابن قتیبه در نزد علما جایگاهی والا دارد و علما او را از اهل سنت می‌دانند و معتقدند که از حیث علم و دین فردی ثقه است. سلفی می‌گوید: ابن قتیبه از افراد ثقه و از اهل سنت است. ابن حزم در مورد وی می‌گوید: او در علم و دین فردی ثقه است. خطیب بغدادی هم در این مورد از وی تبعیت کرده است[1]. ابن تیمیه در مورد وی می‌گوید: ابن قتیبه از منتسبان به امام احمد و اسحاق است، و از کسانی که اقدام به نصرت مذاهب مشهور اهل سنت کرده است[2]. مردی که میان علمای محقق چنین منزلت و جایگاهی داشته باشد، آیا معقول است که مؤلف کتاب «الإمامة والسیاسة» باشد که تاریخ را تحریف کرده و چیزهایی را به صحابه بزرگوار منتسب ساخته که در آنان نیست؟! [3]

دکتر علی نفیع علیانی در کتاب «عقیدة الإمام ابن قتیبة» در مورد کتاب «الإمامة و السیاسة» می‌گوید: بعد از اینکه کتاب «الإمامة والسیاسة» را به صورتی دقیق خواندم این باور نزد من رجحان یافت که مؤلف آن یک رافضی خبیث است که خواسته به خاطر کثرت تألیفات ابن قتیبه و شهرت او در میان مردم به حمایت از مذهب اهل حدیث، این کتاب را داخل در کتابهای ابن قتیبه نماید و احتمالاً از رافضیان مغرب باشد، زیرا ابن قتیبه در مغرب از شهرت و آوازه نیکویی برخوردار است[4]. چیزهایی که رافضی بودن مؤلف «الإمامة والسیاسة» را رجحان می‌دهد موارد زیر است:

- مؤلف کتاب از زبان علی بن أبی طالب ﷛ روایت کرده که به مهاجران گفت: ای گروه مهاجر، خدا را در نظر داشته باشید و سلطه و حکومت محمد بر عرب را از خانه

۱- لسان المیزان۳/۳۵۷؛ تحقیق مواقف الصحابة۲/۱٤٤.

۲- الفتاوی، ابن تیمیه۱۷/۳۹۱.

۳- تحقیق مواقف الصحابة۲/۱٤٤.

٤- عقیدة الإمام ابن قتیبة، علی علیانی، ص۹۰.

و کاشانه‌اش به خانه‌های خود خارج نکنید و اهل او را از جایگاه و حق او در میان مردم دفع نکنید، ای گروه مهاجر، به خدا قسم ما مستحق‌ترین مردم به او هستیم، زیرا ما اهل بیت می‌باشیم و ما نسبت به بدست گرفتن خلافت از شما مستحق‌تر هستیم. به خدا قسم خلافت در میان ما اهل بیت است، پس از هوا و هوس خود پیروی نکنید، چه در این صورت از از راه خدا گمراه می‌شوید.[۱] جز شیعه کسی به‌این اعتقاد ندارد که خلافت در میان اهل بیت موروثی است.

- مؤلف این کتاب به صحابه طعن و عیب وارد کرده است و ابن عمر را فردی ترسو و سعد بن أبی وقاص را شخصی حسود معرفی نموده و بیان کرده که محمد بن مسلمه به خاطر اینکه علی مرحب یهودی را در خیبر به هلاکت رساند از علی خشمگین بود و بیان کرده که‌این عائشه بود که فرمان قتل عثمان را صادر کرد.[۲] طعن و عیب وارد کردن به صحابه از بارزترین خصوصیات صحابه می‌باشد. خوارج نیز گرچه در این خصوصیت با آنان مشترک می‌باشند اما خوارج عموم صحابه را مورد طعن و عیب قرار نمی‌دهند.[۳]
- مؤلف کتاب «الإمامة والسياسة» بیان کرده که مختار بن أبوعبید از طرف مصعب بن زبیر به قتل رسید زیرا وی مردم را به اهل بیت رسول خدا ﷺ دعوت می‌کرد و خرافات مختار و اینکه ادعای وحی را داشت بیان نکرده است[۴]. و این رافضیان هستند که مختار را به‌این خاطر که از قاتلان حسین بن علی انتقام گرفت دوست دارند، اما ابن قتیبه رحمه الله (در کتاب معارف خود) مختار را در شمار کسانی ذکر کرده که بر حاکم جامعه خروج کردند و بیان کرده که او ادعای این را داشت که جبرئیل نزد وی می‌آید [۵].
- مؤلف این کتاب در مورد خلافت ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ فقط بیست و پنج صفحه نوشته است، اما در مورد فتنه موجود میان صحابه دویست صفحه نوشته است. پس مؤلف آن دور از تاریخ اسلام را که روشن و آشکار و تابناک است به صورت

۱- الإمامة والسياسة۱/۱۲.
۲- همان۱/۵٤-۵۵.
۳- عقيدة الإمام ابن قتيبة، عليانى، ص۹۱.
٤- الإمامة و السياسة۲/۲۰.
٥- المعارف، ص ٤۰۱.

مختصر بیان کرده و صفحات زیادی را به تاریخی جعلی اختصاص داده که فقط اندکی از آن صحیح می‌باشد. چنین کاری از اخلاقیات معروف و شناخته شده رافضیان می‌باشد. از گمراهی و خواری به خدا پناه می‌بریم.

محمود شکری آلوسی در مختصر تحفه‌ی اثناعشری می‌گوید: از جمله نیرنگها و دسیسه‌های رافضیان این است به نامهای مردان معتبر اهل سنت نگاه می‌کنند و هر کس را پیدا کنند که از حیث نام و لقب با یکی از آنها موافق باشد روایت حدیث آن فرد شیعی را به او اسناد می‌دهند و هر کس از اهل سنت که به آن فرد آشنایی نداشته باشد اعتقاد می‌یابد که او یکی از ائمه است قولش را معتبر دانسته و به روایت او اعتماد می‌کند، مانند سدی که دو نفر هستند یکی سدی کبیر و دیگری سدی صغیر. سدی کبیر از افراد ثقه اهل سنت است، اما سدی صغیر از جاعلان و کاذبان و یک رافضی افراطی است. نیز مانند عبدالله بن قتیبه که‌یک رافضی افراطی است و عبدالله بن مسلم بن قتیبه که از افراد موثق اهل سنت است. این فرد سنی کتابی را به نام «المعارف» نوشته است و آن فرد رافضی هم کتابی را نوشته و آن را «المعارف» نامیده است تا بدین وسیله گمراه گری کند.[1]

این سخن از جمله دلایلی است که‌این باور را رجحان می‌دهد که کتاب «الإمامة والسیاسة» اثر ابن قتیبه رافضی باشد و نه امام ابن قتیبه سنی و موثق؛ و مردم به خاطر تشابه نام این دو، دچار اشتباه و اختلاط شده‌اند.[2]

۲- نهج البلاغه

از جمله کتابهایی که در تحریف تاریخ صحابه سهم دارد کتاب نهج البلاغه است. این کتاب از حیث سند و متن مورد طعن می‌باشد، زیرا سه قرن و نیم بعد از وفات علی بن أبی طالب ﷺ و بدون سند جمع آوری شده است. شیعه تألیف این کتاب را به شریف رضی نسبت داده‌اند که‌این شخص از دیدگاه محدثان حتی اگر سندی را موافق با بدعت خود بیان کند مورد قبول نمی‌باشد، پس حال که در این کتاب بدون ذکر سند این مطالب را جمع آورده است

۱- مختصر التحفة الأثنی عشریه، آلوسی، ص۳۲.

۲- عقیدة الإمام ابن قتیبة، ص۹۳.

چه وضعیتی دارد؟ کسی که در نگاه محدثان متهم می‌باشد برادرش علی است.[۱] علما در مورد نهج البلاغه سخن گفته‌اند، از جمله:

- ابن خلکان در شرح حال شریف رضی می‌گوید: علما در مورد کتاب نهج البلاغه که مجموعه ای از سخنان علی بن أبی طالب‌ﷺ است با هم اختلاف دارند که آیا وی آن را گردآوری کرده است یا اینکه برادرش رضی آن را گردآورده است؟ گفته‌اند: این کلام علی ﷺ نیست، بلکه کسی که آن را جمع‌آوری کرده و به علی منسوب کرده است همان کسی است که آن را جعل کرده است. و الله أعلم.[۲]
- ذهبی می‌گوید: هر کس نهج البلاغه را مطالعه نماید در می‌یابد که مطالب این کتاب به دروغ به أمیرالمؤمنین علی‌ﷺ نسبت داده شده است، زیرا در آن آشکارا به ابوبکر و عمر ناسزار گفته شده و منزلت آنان را پایین آورده است. همچنین در آن تناقض و چیزهای رکیک و عباراتی وجود دارد که هر کس به صحابه قریشی و غیر قریشی از متأخران بعد از آنان شناخت داشته باشد یقین می‌یابد که اکثر آن باطل است.[۳]
- ابن تیمیه می‌گوید: علما می‌دانند که بیشتر خطبه‌های این کتاب به دروغ به علی منسوب شده است. به همین دلیل غالب مطالب آن در کتابهای قدیمی‌تر از آن به چشم نمی‌خورد و مطالب آن سند معروف و شناخته شده‌ای ندارند.[۴]
- ابن حجر، شریف مرتضی را به جعل متهم می‌کند و می‌گوید: هر کس این کتاب را مطالعه کند یقین می‌یابد که به دروغ به علی نسبت داده شده و اکثر آن باطل است.[۵]

با استناد به‌این اخبار و اخباری دیگر تعدادی از پژوهشگران به بحث در مورد این موضوع پرداخته‌اند و قائل به عدم صحت نسبت این سخنان و مطالب به علی ﷺ شده‌اند.[۶]

می‌توان مهم‌ترین مواردی را که علمای قدیم و جدید در تشکیک به صحت انتساب نهج البلاغه به علی ﷺ بیان کردند در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- الأدب الإسلامی، نایف معروف، ص۵۳.
۲- الوفیات۳/۱۲٤.
۳- میزان الإعتدال۳/۱۲٤.
٤- منهاج السنة٤/۲٤.
٥- لسان المیزان٤/۲۲۳.
٦- الأدب الإسلامی، نائف معروف، ص۵۳.

- نداشتن سندهایی مؤید که نسبت کلام به گوینده آن را از حیث متن و سند و روایت استحکام بخشیده و تقویت کند.
- خطبه‌های زیاد و طولانی، زیرا با کثرت و طولانی بودن خطبه‌ها، حفظ و ضبط آن خطبه‌ها قبل از عصر تدوین دشوار می‌باشد، زیرا خطبه‌های رسول خدا ﷺ با وجود شدت اهتمام و توجهی که به آنها بوده است به صورت کامل و سالم بدست ما نرسیده است.
- تعدادی از اقوال و خطبه‌ها که در نهج البلاغه به علی بن أبی طالب ﷺ منسوب شده است در منابع معتبر به افرادی غیر از علی بن أبی طالب ﷺ منسوب شده است و افرادی که به روش و سبک آن افراد آشنایی دارند این اقوال و خطبه‌ها را برای آن افراد تأیید می‌کنند.
- در این کتاب از زبان علی بن أبی طالب ﷺ چیزهایی در مورد ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ ذکر شده است که نه در شأن علی است و نه در شأن آن سه نفر. نیز با احترامی که علی ﷺ برای آنان قائل بود منافات دارد، مانند خطبه معروف به «شقشقیه» که در آن علی ﷺ تمایل زیاد خود به خلافت را آشکار می‌کند و این درست بر خلاف پرهیزکاری و زهدی است که علی به آنها مشهور شده است.
- در نهج البلاغه سجع به صورت زیادی دیده می‌شود، زیرا تعدادی از ادیبان معتقدند که‌این کثرت سجع با عدم تکلف عصر علی در سخن گفتن- گرچه سجع غیر ارادی و زیبا از روح و مبنای آن روزگار به دور نمی‌باشد- سازگار نیست.
- کلام آکنده از صناعت‌های ادبی که در آن ارایه‌های ادبیی به چشم می‌خورد که از نوع پیرایه‌ها و تزئینات ادبی عصر عباسی است، مانند آنچه که در این کتاب در وصف طاووس و خفاش و زنبور و مورچه و کشت و زرع و ابر و امثال آن گفته شده است.
- استفاده از عبارات فلسفی و کلامی که در لابلای نهج البلاغه وارد شده است و فقط در قرن سوم نزد مسلمانان شناخته شد و رواج یافت، یعنی در زمانی که کتابهای

یونانی و فارسی و هندی به عربی ترجمه شدند و بیشتر شبیه کلام منطق‌دانان و متکلمین می‌باشد تا کلام خلفای راشدین.[1]

در هنگام بحث از صحابه و رویدادهای میان آنان و میان امیر المؤمنین علی ﷺ باید از این کتاب پرهیز شود و نصوص آن بر قرآن و سنت عرضه شود و آنچه از آن که موافق قرآن و سنت بود اشکالی نیست که مورد استفاده قرار گیرد و آنچه از آن که مخالف قرآن و سنت باشد مورد توجه و استفاده قرار نگیرد.

۳- الأغانی

کتاب الأغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی کتابی در موضوع ادب، سمر و غزل به حساب می‌آید و کتابی علمی‌و تاریخی و فقهی نیست و نزد ادیبان و مورخان از شهرت بالایی برخوردار است. شهرت این کتاب نباید باعث شود تا درباره مشکلاتی که در آن وجود دارد از قبیل تعصبات نژادی، دروغ های شاخدار و انتقادها و عیوب بیجا سکوت نماییم. شاعر و استاد بزرگ عراقی، ولید أعظمی کتابی ارزشمند را نوشته و آن را «السیف الیمانی فی نحر الأصفهانی صاحب الأغانی» نام نهاده است. وی در این کتاب آستین همت را بالا زده تا شوخی و جدی و سم را از عسل متمایز ساخته و دروغها و آتشهای ملی‌گرایی و نیرنگ را که در سینه‌ها به مانند غلیان و جوشش آب در دیگ جوشش می‌یابد برملا سازد و هرزه گوییهای وی را در اخبار و حکایات دروغین و غیر مؤثقی که به خانواده بزرگوار رسول خدا ﷺ اسائه ادب می‌کند و سیره آنان را مورد جرح قرار می‌دهد و رفتار آنان را تحریف و زشت می‌کند، ابطال نموده و پاسخ گوید. هم چنین ادعاهای اصفهانی در مورد معاویه بن أبو سفیان و دیگر خلفای راشد اموی را که با طرح روایات کذب و توطئه‌آمیز بیان شده است، ابطال نماید. همچنین این استاد بزرگوار و شاعر گرانمایه اسلامی، حکایات پراکنده‌ای را که در کتاب الأغانی وجود دارد و عقیده و دین اسلام را مورد طعن قرار داده و جاهلیت را بر اسلام برتری می‌دهد و دیگر اباطیلی را که در آن وجود دارد مورد نقد قرار داده است.[2]

۱- الأدب الإسلامی، ص٥٤-٥٥.

۲- السیف الیمانی فی نحر الإصفهانی، أعظمی، ص٩-١٤.

علما از دیر باز در مورد این کتاب سخن گفته‌اند، از جمله:

- خطیب بغدادی می‌گوید: ابوالفرج اصفهانی دروغگوترین مردم بود، وی کتابهای زیادی را می‌خرید و همه روایات خود را از آن می‌ساخت.[1]
- ابن جوزی می‌گوید: به روایت فردی مانند او اعتماد نمی شود؛ زیرا وی مطالبی را در کتابش صحیح قرار می دهد که باعث فاسق شدن او می گردد و همچنین شراب خواری را امری بسیط و آسان جلوه می دهد و چه بسا خودش را به عنوان شرابخوار معرفی می کند و هر کس در کتاب اغانی بیاندیشد زشتی ها و منکرات زیادی را در آن مشاهده می نماید.[2]
- ذهبی می‌گوید: شیخ ما تقی الدین ابن تیمیه او را ضعیف و در مورد نقلیاتش متهم می‌دانست و چیزهایی را که می‌گفت خوف انگیز عنوان می‌کرد.[3]

٤- تاریخ یعقوبی(م۲۹۰ھ)

وی احمد بن أبی یعقوب إسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح عباسی از اهالی بغداد و از مؤرخان شیعه امامی‌است. وی در دولت عباسی در نوشتن دیوانها فعالیت داشت و ملقب به کاتب العباسی شد. یعقوبی تاریخ دولت اسلامی‌را از دیدگاه شیعه امامی بیان می‌کند. وی خلافت را فقط برای علی و فرزندانش و حسب تسلسل ائمه در نگاه شیعه قبول دارد و علی ﷛ را وصی می‌نامد و هنگامی‌که به بیان تاریخی خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ﷴ می‌پردازد، لقب خلافت را به آنان نمی‌دهد، بلکه می‌گوید: فلانی حکومت را بدست گرفت. وی در مورد هر کدام از آنان و همچنین بزرگان صحابه که سخن می‌گوید زبان طعن به آنان می‌گشاید. وی در مورد عائشه[4]، خالد بن ولید[5]، عمرو بن عاص[6] و معاویه بن أبوسفیان[7] اخبار

١- تاریخ بغداد١١/٣٩٨.
٢- المنتظم٧/٤٠-٤١.
٣- میزان الإعتدال٣/١٢٣.
٤- تاریخ الیعقوبی٢/١٨٠-١٨٣.
٥- همان١٣١.
٦- همان٢٢٢.
٧- همان٢٣٢-٢٣٨.

توهین‌آمیزی را بیان می‌کند و خبر سقیفه را به صورتی زشت بیان می‌کند[۱] و در آن ادعا می‌کند برای سلب خلافت از علی که از دیدگاه او وصی رسول خدا می‌باشد توطئه چیده شده است. روش وی در بافتن اتهامات همان روش شیعیان روافض است که یا خبر را به طور کامل می‌سازد و می‌بافد[۲] یا اینکه چیزهایی بر خبر می‌افزاید، [۳] یا اینکه خبر را در غیر سیاق و جایگاه آن بیان می‌کند تا بدین طریق معنای آن را منحرف سازد. نکته قابل ملاحظه دیگر اینکه وی زمانی که در مورد خلفای اموی سخن می‌گوید آنان را شاه می‌نامد و هنگامی که در مورد خلفای عباسی سخن می‌گوید آنان را خلیفه توصیف می‌کند. همچنین دولت آنان را در کتاب «البلدان» «الدولة المبارکة» نام می‌نهد.[۴] این چیزها منعکس‌کننده نفاق و مخفی شدن وی در پس پرده تقیه است. این کتاب نمایانگر تحریف ایجاد شده در نوشتن تاریخ اسلامی‌است. همچنین این کتاب منبع بسیاری از خاورشناسان و غرب‌گرایان است که به تاریخ اسلامی و سیره مردان آن طعن وارد کرده‌اند. البته این موارد از نظر علمی‌ارزشی ندارند، زیرا غالب موارد مورد استفاده گروه اول قصص و خرافات و اساطیر است و مطالب گروه اول از زاویه دید حزبی نوشته شده‌اند. همچنین از حیث متدلوژی و روش تحقیق در مقابل ساده‌ترین قواعد مستند سازی علمی‌از بین می‌روند.[۵]

۵- مروج الذهب و معادن الجوهر تألیف مسعودی(م۳۴۵ه)

وی ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی از نسل عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است.[۶] بنا به قولی وی از اهالی مغرب بوده است.[۷] در جواب این قول گفته‌اند که مسعودی خود تصریح دارد که از اهالی عراق است و به سرزمین مصر رفته تا در آنجا سکونت نماید.[۸] اگر منظور از بلاد مغرب، عکس مشرق باشد در این صورت اشکالی ندارد، زیرا مصر از سرزمینهای غربی

۱- همان۱۲۳-۱۲۶.
۲- منهج کتابة التاریخ الإسلامی، ص۴۳۱.
۳- همان.
٤- البلدان، یعقوبی، ص۴۳۲.
٥- منهج کتابة التاریخ الإسلامی، ص۴۳۲.
٦- الفهرست، ابن ندیم، ص۱۷۱؛ سیر أعلام النبلاء.
۷- الفهرست، ص۱۱۷.
۸- معجم الأدبا۱۳/۹۱-۹۳.

اسلامی‌است.[۱] مسعودی فردی شیعه است، چه ابن حجر در مورد وی می‌گوید: کتب وی سرشار از ادله‌ای است که بیانگر این نکته می‌باشند که وی شیعه و معتزلی است.[۲] مسعودی می‌گوید: از آدم تا پیامبر ما روش و سنت بر وصیت و تعیین جانشین بوده است. بعد از این به اختلاف مردم در مورد نص و اختیار- یعنی تعیین جانشین به وسیله نص یا انتخاب- اشاره می‌کند. وی در مورد جانشینی دیدگاه شیعه امامی را دارد که قائل به نص می‌باشند.[۳] وی در کتاب مروج الذهب به حوادث مربوط به علی بن أبی طالب به قدری توجه کرده است که به زندگی رسول خدا ﷺ چنان اهتمام و توجهی ندارد.[۴] در این کتاب به شکلی آشکار به خاندان علوی و جستجوی اخبار آنان توجه خاصی دارد[۵] و بدون اینکه احساس شرم و حیا کند دست به تحریف تاریخ اسلام زده است.

اینها برخی از کتب قدیمی‌بود که شما را از آنها بر حذر داشتیم؛ واقعیت این است که این کتابها در نوشته های بعضی از معاصرین امثال طه حسین در کتاب «الفتنة الكبرى.... علی و بنوه» و عقاد در کتاب «العبقريات» تأثیر نهاده و آنان در دام روایات مجعول و ضعیف آن کتابها افتاده و تحلیلات خود را مبتنی بر آنها کرده‌اند و در نتیجه راه صواب را نپیموده و در حق صحابه خطاهای شنیعی را مرتکب شده‌اند. همچنین بر عبدالوهاب نجار در کتاب «الخلفاء الراشدون» تأثیر نهاده‌اند، زیرا وی نصوصی از روایات رافضیان را از کتاب «الإمامة والسياسة» ذکر کرده است. نیز بر حسن ابراهیم حسن تأثیر نهاده و او در کتاب «عمرو بن العاص» و با استناد به روایات مجعول رافضیان بیان می‌کند که عمرو بن عاص فردی مصلحت‌اندیش و طمع‌ورز بوده است و فقط وقتی وارد کارها می‌شد که در آن برای وی مصلحت و منفعتی دنیوی وجود می‌داشت.[۶]

١- منهج المسعودی فی کتابة التاریخ، ص٤٤؛ أثر التشیع علی الروایات التاریخیة، ص٢٤٣.
٢- لسان المیزان٤/٢٢٥؛ أثر التشیع علی الروایات التاریخیة، ص٢٤٦.
٣- مروج الذهب١/٣٨.
٤- أثر التشیع علی الروایات التاریخیة، ص٢٤٨.
٥- همان.
٦- تاریخ عمرو بن العاص، حسن ابراهیم حسن، ص٢٠٦-٢٠٧.

پژوهشگران دیگری هم هستند که همین راه را پیموده‌اند و به سبب دوری آنان از روش اهل سنت و جماعت در برخورد با توده‌های انبوه روایات تاریخی وارد تونل های تاریکی شده اند.

هشتم: خاور شناسی و تاریخ اسلامی

از فرقه‌هایی که بیشترین تأثیر را در تحریف تاریخ اسلامی‌داشته است، شیعه رافضی با طوائف و فرق مختلف آن است. اینها از قدیمی‌ترین فرقه‌هایی هستند که سربرآوردند و دارای سازمانی سیاسی و فلسفه‌ای عقیدتی و روشی فکری- اما منحرف- می‌باشند. این گروه بیشترین دروغها را علیه دشمنان خود سرهم کرده‌اند. آنان بیشترین دشمنی را با صحابه دارند- این موضوع ذکر خواهد شد- و ناسزاگویی به صحابه و تکفیر آنان از بنیانها و ارکان عقیده آنان می‌باشد و خصوصاً با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دشمنی جداگانه‌ای دارند و آنان را جبت و طاغوت می‌نامند.[1] شیعیان تعداد زیادی راوی و اخباری دارند که نشر اکاذیب و بهتان‌های آنان و تدوین این موارد در کتابها و رساله‌هایی در مورد وقائع تاریخ اسلامی، خصوصاً وقائع داخلی را برعهده دارند. همچنین ملی‌گرایی و تعصبات در جعل اخبار تاریخی و حکایات و قصصی که هدف آنها تحریف تاریخ اسلامی و اعتلا دادن به‌یک طائفه بر طائفه دیگر یا اهل یک سرزمین بر اهل سرزمین دیگر یا یک جنس بر جنس دیگر و کنار نهادن معیار شرعی برتری یعنی معیار تقوا- ﴿ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ ﴿١٣﴾ ﴾ الحجرات: ۱۳

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است» تأثیر داشته است. همچنین فرقه‌های منحرف از جعل قصه‌گویان و انتشار آنها و جهل بیشتر این افراد و کمی‌شناخت آنان از سنت و انحراف گروهی از آنان که به دنبال کسب و کار می‌باشد، بهره برده‌اند و اکاذیب و حکایات و قصص جعلی را در میان آنان منتشر ساخته‌اند و این قصه‌سرایان آنها را بدون آگاهی و ادراک قبول کرده‌اند و میان عامه منتشر ساخته‌اند. از طریق این افراد صدها حدیث دروغین و منسوب به صحابه و تابعین و علمای اسلام منتشر شده که موجب اسائه ادب به آنان و تحریف تاریخ و سیره آنان می‌شود. اما فضل و توفیق الهی گروهی از علمای ناقد را مسخر نمود تا تلاشهای بزرگ و موفقی را در نقد راویان و روایات آنها انجام دهند و احادیث صحیح را از غیر صحیح جدا نمایند و از عقیده و تاریخ امت دفاع کنند. علمای اهل

۱- الشيعة و السنة، إحسان الهی ظهير، ص۳۲.

سنت در بیان احادیث جعلی با تصریح به آن و بیان راویان ضعیف و افراد متهم و اهل هوی و هوس و ایجاد روشی برای نقد و قبول روایات، تلاش‌های زیادی را به انجام رسانده‌اند. از بارزترین افرادی که به روشن‌سازی غلط‌گوییهای تاریخی و ردّ روایات جعلی و دروغین همت کرده‌اند، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: قاضی ابن العربی در کتاب «العواصم من القواصم»، شیخ الإسلام ابن تیمیه در بسیاری از کتب و رساله‌های خود، خصوصاً کتاب ارزشمند «منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة والقدرية» حافظ نقاد ذهبی در بسیاری از تألیفات تاریخی خود مانند کتاب «سير أعلام النبلاء»، «تاريخ الإسلام» «ميزان الإعتدال في نقد الرجال»، حافظ ابن کثیر، مفسر و مورخ در کتاب «البداية والنهاية»، و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری في شرح صحيح البخاری»، «لسان الميزان»، «تهذيب التهذيب» و «الإصابة في تمييز الصحابة».

وسایلی که برای تحریف وقائع تاریخی و بد نام ساختن نسل نخستین این امت یعنی صحابه و تابعین بکار گرفته شده‌اند، زیادند، از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- جعل و کذب
- خبر یا حادثه صحیحی را ذکر می‌کنند و سپس چیزی را بر آن می‌افزایند یا اینکه چیزی را از آن کم می‌کنند به طوری که آن خبر یا حادثه از شکل افتاده و از اصلش خارج شود.
- گذاشتن خبر در غیر سیاق آن تا از معنا و مقصود آن منحرف گردد و تأویل و تفسیر باطل از حوادث و رویدادها
- ابراز نقائص و خطاها و مخفی ساختن حقیقت ها و واقعیت ها
- استفاده از صنائع شعری و سرقت ادبی جهت تأیید حوادث تاریخی مورد ادعا، زیرا شعر عربی به عنوان یک سند تاریخی مورد توجه قرار گرفته و به عنوان مستندی مورد استفاده واقع می‌شود که به موثق ساختن خبر و تأیید آن کمک می‌کند.

وضع کتاب‌ها، و رساله‌های مجعول و کذب و منتسب ساختن آن به علما و شخصیت‌های مشهور، آنچنان که رافضیان، کتاب «الإمامة والسياسة» را ساخته و به ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری به دلیل شهرتش در نزد اهل سنت و اعتماد آنان به وی، منتسب ساخته‌اند.

در قرن گذشته علما و نویسندگان غربی از خاورشناسان و دعوتگران به مسیحیت در ضمن جنگ خود علیه سرزمین‌های اسلامی‌و استعمار آنها- این اکاذیب و تحریفات را قاپیده و گمشده خود را در آنها پیدا کرده‌اند و برای بارز کردن آنها و تکیه و تمرکز بر آنها تلاش کرده‌اند و –از روی تعصب و کراهت خود از مسلمانان- از جانب خود چیزهایی دروغین را بر آنها افزوده‌اند، مانند ابداع رویدادهای که هیچ اصلی ندارند، یا تفسیر مغرضانه رویدادهای تاریخی به قصد تحریف، یا تفسیر اشتباه آنها حسب پندار و اعتقاد و باور خود. سپس گروهی از شاگردان مستشرقان در سرزمین‌های عربی و اسلامی از این افراد پیروی کرده و طریقه و روش آنان را در بحث و فکر و پندارها در تحلیل و تفسیر تاریخ در پی گرفتند و بعد از رفتن آن خاورشناسان از سرزمین‌های اسلامی، پرچم آنان را بدست گرفتند. ضرری که‌این افراد ایجاد می‌کنند بیشتر و بدتر از ضرر استادان خاورشناس آنان و اسلاف بدعتگر و گمراهشان می‌باشد، زیرا اینان- به مانند استادان خود- ادعای تبعیت از روح علمی‌صرف و روش علمی‌در بحث را دارند، اما حقیقت این است که آنان فقط از اعتقاد خود جدا و مجرد گشته‌اند، اما تجرد به معنای اخلاص در برابر حق و پیمودن روش علمی‌درست در اثبات رویدادهای تاریخی، مانند مقایسه میان روایات و شناخت ارزش منابع مورد استفاده و میزان امانتداری ناقلان و راویان و ضبط روایت و قیاس اخبار و مورد توجه قرار دادن آنها بر اساس وضعیت فرهنگی و تمدنی بشری و طبیعت‌های آن، در نزد این افراد مشاهده نمی‌شود.[1] آنان از روش علمی فقط اموری شکلی و ظاهری مانند حواشی و ترتیب منابع و چیزهایی شبیه این را فهمیده‌اند و چه بسا مفهوم روش علمی در نزد آنان همین چیزها باشد.[2] محب الدین خطیب می‌گوید: کسانی که فرهنگ بیگانه را پذیرفته‌اند این توهم بر آنان غلبه یافته است که آنان از این گذشته بیگانه هستند و موضع آنان نسبت به مردان این تاریخ، مانند موضع وکلا نسبت به متهمان است و حتی برخی از آنان تمایل بسیار زیادی دارند که نزد دیگران خود را چنان نشان دهند که با گذشته عربی و اسلامی هیچ پیوندی ندارند. آنان این کار را در پیروی از خاورشناسان انجام می‌دهند، چه وقتی که احساس اطمینان می‌کنند شک می‌ورزند و هنگامی که حق آنان را به کسب اطمینان فرامی‌خواند آنان به هوی و میل خود

۱- منهج كتابة التاريخ الإسلامي، محمد صامل، ص۵۰۲.

۲- همان.

گرایش می‌یابند و قبل از اینکه دلائلی بر چیزی داشته باشند در مورد قضیه حکم می‌دهند و در مورد آن احساس آسودگی می‌کنند.[۱]

از مهم‌ترین وسائلی که خاورشناسان و شاگردانشان برای تحریف حقائق تاریخ اسلامی به کار برده‌اند، موارد زیر است:

الف- تفسیر اشتباه از رویدادهای تاریخی بر وفق مقتضیات روزگاری که خود در آن زیست می‌کنند و بر حسب آنچه که در ذهنشان جریان دارد، بدون اینکه اولاً واقعه تاریخی را خوب مورد تحقیق قرار دهند تا واقعه ثابت شود و بدون اینکه شرایط عصری را که رویداد در آن روی داده است و احوال و نگاه مردم به قضایا را در نظر بگیرند و بدون اینکه به عقیده و باور آنان نگاهی داشته باشند، زیرا قبل از تفسیر یک رویداد لازم است که ابتداءً وقوع آن ثابت شود و وجود آن در یک کتاب، برای ثابت شدن آن رویداد کفایت نمی‌کند[۲]، زیرا مرحله ثابت کردن رویداد، مقدم بر بحث و بررسی در تفسیر رویداد تاریخی است. همچنین شایسته است که تفسیر همگام با منطوق و مدلول لفظ خبر تاریخی و موضوع بحث و ویژگی و شرایط عمومی‌جامعه یا روزگار یا محیطی باشد که واقعه در آن روی داده است. نیز شرط است که‌این تفسیر با واقعه یا وقائع دیگری که ثابت شده می‌باشند متعارض نباشد. همچنین جایز نیست که در تفسیر تنها یک عامل مد نظر قرار بگیرد - چیزی که خصلت و ویژگی مکاتب معاصر تاریخی است-، بلکه باید همه عوامل مؤثر در حدیث و خصوصاً عوامل عقیدتی و فکری مد نظر باشد. تفسیری تاریخی که همه‌این عوامل هم در آن مراعات شود، بازهم چیزی فراتر از یک اجتهاد بشری نیست که محتمل خطا و صحت می‌باشد. برخی تاریخ فرقه‌های ضاله و منحرف را بسیار برجسته کرده‌اند و برای بزرگ کردن نقش آنها تلاش کرده‌اند و خواسته‌اند آنان را در سیمای یک گروه اصلاحگر و مظلوم نشان دهند و مورخان مسلمان را چنین نشان داده‌اند که انگار بر آنان حمله برده‌اند، مثلاً قرمطیان و اسماعیلیه و روافض امامی و فاطمیان و زنگیان و اخوان الصفا و خوارج همه در نگاه آنان داعیان به اصلاح و عدالت و آزادی و برابری و قیامهایشان انقلابهایی برای اصلاح ظلم و جور می‌باشد. این جارو جنجال و بهتان به تاریخ اسلامی و مقابله سیرت مردان و داعیان آن، با سیرت رهبران فرق منحرف، چیزی است که طرح آن از جانب مردمی‌که به

۱- المصادر الأولى لتاريخنا، مجلة الأزهر، سال۱۳۷٤هـ

۲- منهج كتابة التاريخ الإسلامی، محمد صامل، ص۵۰٤.

اسلام باور ندارند، چیز عجیب و غریبی نیست، زیرا آنان بر اساس واقعیت عقیده خود با همه توان خود و شب و روز و در نهان و آشکار علیه اسلام دسیسه‌چینی و توطئه می‌کنند. از کسانی که ایمانشان نامعلوم می‌باشد و از ملل کفر فقط این را می‌توان انتظار داشت که برادران خود را در گمراهی یاری دهند. اما چیزی که شگفتی برخی از افراد را موجب می‌شود این است که کسانی بعد از سقوط دولت خاورشناسان پرچمدار تحریف و مکدر سازی تاریخ را بر عهده می‌گیرند که نامهایی اسلام داشته و از فرزندان مسلمانان هستند و این سمها را میان افراد قوم خود منتشر می‌کنند تا به وسیله آن افراد بی‌تجربه را از راه درست برگردانند. این افرادی به روایات مشکوک و ضعیف و ساقطی می‌چسبند که آنها را از کتابهای ادب و قصص، شعر، حکایت‌های ملی، کتابهای سرقتی- یا منسوب شده به افراد مشهور- و ضعیف بر می‌گیرند. این نوع کتابها به اضافه روایات کذب وارد شده در تاریخ طبری و مسعودی غالب مستندات آنها را تشکیل می‌دهد، حال آنکه خود نیز می‌دانند که این کتابها مراجع علمی و معتبری به حساب نمی‌آیند. تجاوز بر تاریخ اسلام- خصوصاً تاریخ صدر اول- با تحریف و بد جلوه دادن آن، از طریق انتخاب موارد خاص و زوم کردن بر آنها مانند جنگها و نبردها و به تصویر کشیدن آنها به صورتی غیر واقعی جهت زائل شدن صفت جهاد در راه خدا از آنها و نشان دادن آن به این شکل است که انگار نمونه مبارزات و نیرنگهای سیاسی روزگار معاصر می‌باشد. از دیگر روشهای آنان موارد زیر است:

تجهیل، یعنی مهمل گذاشتن آنچه انگیزه و عامل اقتدا و الگوی نیک می‌شود؛

تشکیک، یعنی متوجه ساختن تیرها به سوی تاریخ و رجال آن و مورخان مسلمان و ایجاد شک در مورد معلومات و صداقت آنان؛

تجزیه، یعنی تلاش برای تجزیه تاریخ اسلامی‌به حلقه‌ها و بخشهای جدا از هم، به نحوی که انگار هیچ ارتباطی میان آنها وجود ندارد، مانند توزیع بر اساس سرزمین و نژاد و غیره.

هدف همه این وسائل و حملات، خراب کردن تاریخ اسلامی‌ما و محو نمودن نشانه‌های تابنده آن و دور ساختن آن از اینکه بتواند الگویی نیک بوده و در تربیت صحیح مؤثر باشد.

به همین دلیل، بر مؤرخ مسلمان لازم است که این وسائل را شناخته و در مورد آنها بیدار باشد و کسانی را که از آرا و روشهای خاورشناسان پیروی می‌کنند بشناسد و فقط با رعایت احتیاط زیاد از آنها چیزی بگیرند. علمای ما بسیاری از راویان را به سبب کسب علم آنان از اهل کتاب و روایت روایات اسرائیلی مورد نقد قرار داده و ضعیف دانسته‌اند، پس بر ما لازم است در قبول اقوال و تفسیرات کسانی که از خاورشناسان کسب علم کرده‌اند توقف و

درنگ داشته باشیم و آنها را ساقط و غیر معتبر بدانیم مگر اینکه دلیل و برهانی واضح و آشکار داشته باشند.[1]

۱- منهج کتابة التاریخ الإسلامی، محمد صامل، ص۵۰۷.

فصل هفتم
موضع امیرالمؤمنین علی ﷺ در قبال خوارج و شیعه

این فصل مشتمل بر چهار مبحث است:

مبحث اول: خوارج

مبحث دوم: امیر المؤمنین علی‌ﷺ و فکر شیعه

مبحث سوم: مهم ترین عقیده شیعه رافضیه (امامت) است.

مبحث چهارم: روزهای آخر از زندگی امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب ﷺ و شهادت او

مبحث اول
خوارج

اول: شکل گیری خوارج و شناخت آنان

اهل علم تعریفهای زیادی از خوارج ارائه کرده‌اند. از جمله آنها تعریفی است که ابوالحسن اَشعری بیان کرده است که اسم خوارج بر آن طایفه‌ای که علیه چهارمین خلیفه راشد، علی بن ابی طالبس خروج کردند اطلاق می‌شود، او بیان می‌کند که خروج آنان علیه علی، علت نام گذاری آنان به‌این اسم است. در جایی که می‌گوید: علت این که آنان خوارج نامیده شدند، خروج آنان علیه علیس در هنگام پذیرفتن حکمیت است.[1]

اما ابن حزم: چنین بیان کرده است که اسم خارجی به هر کسی که همچون آن گروهی که علیه علی بن ابی طالبس خروج کردند، طغیان کند و در اعتقادات با آنان شریک باشد، اطلاق می‌گردد. او می‌گوید هر کس که همچون خوارج حکمیت را انکار کند و صحابه بزرگوار را تکفیر کند و به خروج علیه حاکمان و امامان غیر عادل و ماندگاری همیشگی صاحبان گناه کبیره در جهنم و جایز بودن امامت در میان غیر قریش، معتقد باشد، خارجی است. و اگر در سایر موارد اختلافی میان مسلمانان و آن مواردی که ذکر کردیم با آنان مخالف باشد، خارجی نیست.[2]

اما شهرستانی گفته است: خوارج را با یک تعریف عام تعریف نموده و در آن خروج کردن علیه امامی که همه بر او و امامت شرعی او، توافق کرده باشند، در هر زمانی که باشد، خروج می‌داند. او در تعریف خود از خوارج می‌گوید: هر کس که بر امام بر حقی که جماعت بر او توافق کرده باشند، خروج کند، خارجی نامیده می‌شود خواه این خروج در زمان صحابه بر امامان راشدین بوده باشد و یا بعد از آن بر تابعین نیکوی آنان و امامان در هر زمان باشد.[3]

۱- مقالات إلاسلاميين (۲۰۷/۱)

۲- هدى السارى فى مقدمة فتح البارى، ص (۴۵۹)

۳- فتح البارى (۲۸۳/۲)

ابن حجر در تعریف آنان می‌گوید: خوارج کسانی هستند که پذیرش حکمیت از جانب علی را ناشایست دانستند و از او و عثمان و فرزندان او خود را بری کردند و با آنان جنگیدند و اگر آنان را کافر بدانند آنان، غالی (اهل غلو) هستند.[١]

او در تعریفی دیگر می‌گوید: اما خوارج گروهی هستند که خروج کردند یعنی طایفه‌ای هستند که اهل بدعت هستند و بدلیل خروج علیه دین و خروج علیه بهترین مسلمانان به‌این نام نامیده شدند.[٢]

اما ابوالحسن ملطی: او معتقد است که اولین خوارج کسانی بودند که فریاد زدند «لا حکم الّا للّه» و می‌گفتند: علی کافر شده است هنگامی که حکم را به ابو موسی اشعری داد در حالی که حکم جز برای خدا نیست. فرقه خوارج به دلیل خروج علیه علی ﷺ در روز حکمیت به‌این نام نامیده شدند آنان حکمیت را قبول نداشتند و گفتند: لا حُکم الّا للّه.[٣]

اما دکتر ناصر عقل می‌گوید: آنان کسانی هستند که به خاطر معصیت وگناه تکفیر می‌کنند و بر امامان ستمکار خروج می‌کنند..[٤]

خوارج همان گروهی هستند که در جنگ صفین بعد از این که علی ﷺ حکمیت را پذیرفت، علیه او خروج کردند آنان غیر از لقب خوارج لقبهای دیگری دارند که به آنها مشهور هستند برخی از این لقبها عبارتند از حروریهٔ [٥]، شراه[٦]، مارقین، محکمه [٧] آنان به همه‌این لقبها به جز مارقین راضی بودند. آنان انکار می‌کردند که همچون خارج شدن تیر از بدن شکار، از دین خارج شده باشند (مارقین).[٨]

از میان علما برخی آغاز شکل گیری خوارج را زمان رسول‌الله ﷺ می‌دانند و ذو الخویصره را که در تقسیم شدن طلایی که علی ﷺ آن را از یمن در داخل یک پوست دباغی

١- هدی الساری فی مقدمة فتح الباری، ص: ۴۵۹.

٢- فتح الباری، ٢٨٣/٢.

٣- التنبیه و الرد علی اهل الأ هواء و البدع ص (٤٧)

٤- الخوارج، ناصر العقل، ص (٢٨)

٥- به‌این دلیل به‌این نام نامیده شدند چون در ابتدای کارشان به نزد حروراء رفتند.

٦- به‌این دلیل شراة نامیده شدند چون گفتند: شرینا انفسنا فی طاعة الله. یعنی ما جان خود را در مقابل اطاعت خداوند و رسیدن به بهشت فروختیم.

٧- به‌این دلیل به‌این نام نامیده شدند، چون دو حکم را قبول نداشتند و گفتند: لا حکم الّا للّه.

٨- مقالات الاسلامین (٢٠٧/١)

شده با برگ درخت سلم فرستاده بود، به رسول‌اللهﷺ اعتراض کرد، اولین خوارج می‌دانند.
از ابو سعید خدریﷺ روایت شده است که می‌گوید: علی بن ابی طالب مقداری طلا را که از خاك معدنش جدا نشده بود، داخل یك پوست دباغی شده برای رسول‌اللهﷺ فرستاد. می‌گوید: او نیز آن را بین چهار نفر تقسیم کرد. بین عینیه بن حصن، أقرع بن حابس، زید الخیل و نفر چهارم یا علقمه بن علاثه و یا عامر بن طفیل بود.

یکی از اصحاب او گفت: ما برای این طلا از آنان مستحق تر هستیم. می‌گوید: این خبر به گوش پیامبرﷺ رسید. او فرمود: « آیا مرا امین نمی‌دانید در حالی که من امانتدار کسی هستم که در آسمان است و صبح و شب خبر آسمان را برای من می‌آورد.» می‌گوید: مردی با چشمان در حدقه فرو رفته و گونه‌های برآمده و پیشانی برجسته، ریش انبوه، سر تراشیده و شلوار بالازده برخاست و گفت: «ای رسول‌الله از خدا بترس» فرمود: « وای بر تو آیا مگر من مستحق ترین مردم روی زمین نیستم که از خدا بترسد.» می‌گوید: سپس آن مرد روی برگرداند و خالد بن ولید گفت: « یا رسول‌اللهایا اجازه می‌دهید گردنش را بزنم؟». فرمود :« نه. شاید او نمازخوان باشد». خالد گفت: « چه بسیار نمازگزارانی که با زبان چیزهای می‌گویند که در قلبشان وجود ندارد.» رسول‌اللهﷺ فرمود: « به من امر نشده است که دل و قلب مردم را بشکافم و شکمشان را باز کنم.[1] می‌گوید: پیامبرﷺ به او نگریست در حالی که پشت کرده بود و فرمود: « این از تبار قومی است که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند اما از حنجرههایشان فراتر نمی‌رود و همچون خارج شدن تیر از بدن شکار از دین خارج می‌شوند، » می‌گوید: گمان می‌کنم که گفت: « اگر به آنان برسم آنان را همچون قوم ثمود خواهم کشت.»[2]

این جوزی درباره این حدیث می‌گوید: اولین خوارج و زشت ترین نوع آن، ذو الخویصرۀ تمیمی است. در یك لفظ دیگر آمده است که پیامبرﷺ به او گفت: اعدل: یعنی عادل باش. فرمود: « وای بر تو اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است.»[3] بنابراین این اولین خارجی است که در اسلام خروج کرد و آفت آن این است که او به رأی و نظر خود راضی

۱- معنایش این است که: به من دستور داده شده است که بر اساس ظاهر قضاوت کنم و خداوند مسئول اسرار درون است.
۲- بخاری (۲۳۲/۲) و مسلم (۷٤۲/۲) آن را استخراج کرده‌اند.
۳- مسلم آن را استخراج کرده است (۷٤۰/۲).

بود هر چند که او علم به این داشت که هیچ رأی و نظری بالاتر از نظر رسول‌الله ﷺ وجود ندارد. و پیروان این مرد همان کسانی هستند که با علی بن ابی طالب ﷺ مبارزه کردند.[۱]

از جمله کسانی که‌اشاره به‌این امر کردند که اولین خوارج ذوالخویصره بوده است، ابو محمد بن حزم است[۲] و همچنین شهرستانی در کتاب الملل و النحل است[۳]. برخی از علما معتقدند که نشأت خوارج با خروج علیه عثمان ﷺ و حوادث فتنه‌ای که منجر به قتل ظالمانه و کینه توزانه او شد، آغاز گردید و این فتنه‌ای را که آنان ایجاد کردند فتنه اول نامیده شد[٤]. شارح الطحاویه می‌گوید:خوارج و شیعیان فتنه اول را درست کردند[٥] و ابن کثیر آشوب گرانی را که بر عثمان شوریدند و او را به قتل رساندند، خوارج نامید. در جایی که در ضمن یادآوری آنان بعد از قتل عثمان ﷺ می‌گوید: خوارج آمدند و بیت المال را بردند و مقدار آن زیاد بود.[٦]

نظر و رأی ارجح درباره آغاز نشأت خوارج این است که: علیرغم ارتباط قوی بین ذوالخویصره و آشوبگرانی که علیه عثمان خروج کردند و همچنین خوارجی که به دلیل حکمیت علیه علی ﷺ خروج کردند، اصطلاح خوارج به معنی دقیق کلمه فقط بر خروج کنندگان به دلیل حکمیت منطبق است چون آنان یک گروه در شکل طایفه‌ای دارای گرایش سیاسی و نظرات خاص خود بودند که‌یک اثر فکری و عقیدتی واضح و روشنی را ایجاد کردند و این عکس حالتهای قبل از آن بود.[۷]

دوم: احادیثی که متضمن مذمت خوارج هستند

احادیث زیادی به نقل از پیامبر ﷺ در مذمت و نکوهش و صفتهای نکوهیده و زشت خوارج روایت شده است، که در آنها که آنان را در پلیدترین جایگاهها قرار می‌دهد.از جمله احادیثی که در آنها به مذمت و نکوهش آنان اشاره شده است، روایتی است که

۱- تلبیس ابلیس، ص (۹۰).
۲- الفصل فی الملل والنحل (٤/۱٥۷).
۳- الملل و النحل (۱/۱۱٦).
٤- عقیدة اهل السنة فی الصحابة (۳/۱۱٤۱).
٥- شرح العقیدة الطحاویه، ص (٥٦۳).
٦- البدایه و النهایه (۷/۲۰۲).
۷- فرق معاصرة، عواجی (۱/٦۷).خلافة علی، عبدالحمید، ص (۲۹۷).

شیخین در صحیح خودشان از ابوسعید خدری ﷺ روایت کرده‌اند که می‌گوید: هنگامی که ما نزد رسول‌الله ﷺ بودیم و او چیزی را تقسیم کرد و ذوالخویصره که مردی از تمیم بود نزد او آمد و گفت: ای رسول‌الله، عادل باش. فرمود: وای بر تو اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است. اگر من عادل نبودم ناکام می‌شدم و زیان وخسران می‌دیدم. عمر ﷺ گفت: ای رسول‌الله اجازه بده تا گردن او را بزنم. فرمود: رهایش کن او اصحاب و یارانی دارد که هر یک از شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنان و روزه خود را با روزه آنان حقیر و ناچیز می‌داند. آنان قرآن می‌خوانند در حالی از استخوان ترقوه شان فراتر نمی‌رود. آنان از دین خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود که به پیکان آن نگریسته می‌شود و چیزی (اثری از خون) در آن نیست سپس به قسمت و نخ بعد از پیکان آن نگریسته می‌شود و در آن جا هم چیزی نیست، سپس به خودش نگریسته می‌شود و در آن هم چیزی نیست (یعنی در بخشهای مختلف آن اثری از خون نیست) و به سرعت در بدن شکار فرو رفته و از خون وسرگین داخل شکمش عبور کرده است، نشان آنان مردی است که‌یکی از بازوهای او چون پستان زن سیاه شده و یا مانند تکه گوشتی حرکت می‌کند. و آنان در یک زمان خروج می‌کنند و به عنوان یک فرقه از مردم جدا می‌شوند. ابو سعید می‌گوید: من شهادت می‌دهم که‌این حدیث را از رسول‌الله ﷺ شنیدم و شهادت می‌دهم که علی بن ابی طالب با آنان مبارزه کرد و من نیز همراه او بودم، که دستور داده شد آن مرد را آوردند و بر اساس این وصف پیامبر به بدن او نگریسته شد.[1] شیخین همچنین حدیثی از ابی سلمه و عطاء بن یسار روایت کرده‌اند که آن دو نزد ابو سعید خدری آمدند و از او درباره حروریه پرسیدند که آیا از رسول‌الله ﷺ شنیدی که فرمود: « در این امت - نگفت از این امت » قومی‌خارج می‌شود که شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنان ناچیز و کم ارزش می‌شمارید. و قرآن می‌خوانند و این قرآن خواندن از حلقوم آنان - یا حنجرههایشان - فراتر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود و تیرانداز به تیر خود، پیکان آن، بَند بعد از پیکان آن نگاه می‌کند و سپس در شکاف انتهای تیر جستجو می‌کند که ایا خونی به آن رسیده است[2]. و بخاری حدیث اسیدبن عمرو را روایت می‌کند و می‌گوید: به سهل بن حنیف گفتم: آیا از پیامبر ﷺ شنیدی که چیزی درباره خوارج بگوید؟ گفت: از او شنیدم در حالی که دستش را سوی عراق دراز کرده بود، فرمود: از آن

۱- مسلم (۲/۷۴۴، ۷۴۳).

۲- مسلم (۲/۷۴۴، ۷۴۳).

قومی‌خروج می کنند که خواندن قرآن از استخوان ترقوه شان فراتر نمی‌رود. از اسلام خارج می‌شوند همان طور که تیر از بدن شکار خارج می‌شود. در این سه حدیث به روشنی مذمت و نکوهش فرقه خوارج دیده می‌شود و پیامبرﷺ آنان را به طایفه‌ای که از دین خارج می‌شوند، توصیف می کند که در دین بی جهت و بی مورد سخت گیری می کنند و به محض وارد شدن در دین از آن به سرعت خارج می‌شوند و از آن بهره‌ای نمی‌برند و حتی حدیث اول از این احادیث سه گانه شامل این مطلب می‌شود که آنان با اهل حق مبارزه می کنند و اهل حق نیز با آنان مبارزه می کنند و در میان آنان مردی که دستش چنین و چنان است و همه‌این موارد همان گونه که پیامبرﷺ خبر داده بود، اتفاق افتاد. و درباره‌این فرمایش اوﷺ که فرمود: قرآن از ترقوه‌های (حنجره‌ها) آنان فراتر نمی‌رود دو احتمال وجود دارد:

۱- این احتمال وجود دارد که قلبهای آنان قرآن را نمی‌فهمد و آن را بر غیر از مراد و هدف آن حمل می کنند.

۲- این احتمال وجود دارد که هدف از آن این باشد که تلاوت آنان به نزد خداوند بالا نمی‌رود.[۱]

از جمله صفات نکوهیده آنان که پیامبرﷺ آنان را به آنها مذمت نموده این است که: آنان از ایمان جز به زبان آوردن خالی آن بهره‌ای نبرده‌اند و دارای عقل و خرد ضعیف و پستی هستند و وقتی که قرآن می‌خوانند بر اساس فهم نادرست خود به شدت گمان می کنند که قرآن با آنان است در حالی که علیه آنان است. بخاری رحمه الله حدیثی از علی رضی الله عنه روایت می کند که می گوید: وقتی که من حدیثی از رسول‌اللهﷺ برای شما بگویم به خدا قسم اگر از آسمان فرو بیفتم برای من دوست داشتنی تر از آن است که چیزی به دروغ از او بگویم و اگر درباره آن چه که بین من و شما بوده است برای شما صحبت کنم: این جنگ یک حیله و نیرنگ است چون از رسول‌اللهﷺ شنیدم که فرمود: در آخر زمان [۲] قومی کم سن و سال [۳]

۱- فتح الباری (٦١٨/٦). آن چه که قاضی عیاض در شرح نووی گفته است (١٥٩/٧).

۲- حافظ ابن حجر می‌گوید: منظور از آخر زمان، زمان خلافت نبوی است و در حدیث سفینه که از سنن و صحیح ابن حبان و سایرین استخراج شده است آمده است که: «خلافت بعد از من سی سال است سپس پادشاهی می‌شود» و جریان خوارج و جنگ آنان در نهروان در اواخر خلافت علی رضی الله عنه در سال سی و هشت هجری رخ داد. فتح الباری (٢٨٧/١٢).

۳- شرح النووی (١٦٩/٧).

و ضعیف عقل [١] خروج خواهند کرد در حالی که بهترین سخنان مردم را به زبان می‌آورند و ایمان شان از حنجره‌ها و ترقوه‌ها فراتر نمی‌رود آنان از دین خارج می‌شوند همانطور که تیر از بدن شکار خارج می‌شود.[٢]

در این دو حدیث، نکوهش خوارج این گونه آمده است که‌ایمان آنان چیزی جز به زبان آوردن آن نیست و حدیث اول دلالت بر این امر می‌کند که آنان به زبان ایمان می‌آورند نه به قلب[٣].اما این حدیثی که حدیث زیدبن وهب جهنی به نقل از علیﷺ است، او در این حدیث ایمان را بر نماز اطلاق کرده است و هر دو حدیث دلالت بر این امر دارند که‌ایمان آنان در زبان و نطق شان محصور است و از حنجره‌ها و ترقوه‌هایشان فراتر نمی‌رود و این زشت ترین و قبیح ترین نکوهش برای کسانی است که به آن توصیف می‌شوند[٤].

از جمله صفات زشت دیگری که پیامبرﷺ آنان را به آنها مذمت کرده این است که: آنان از دین خارج می‌شوند و موفق به بازگشت به آن نمی‌شوند و آنان بدترین مردم و مخلوقات هستند. مسلمﷺ حدیث ابوذرﷺ را روایت می‌کند که می‌گوید: بعد از من از میان امتم قومی‌خواهد آمد که قرآن را می‌خوانند در حالی که از حلقوم شان فراتر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود و سپس به آن باز می‌گردند و آنان بدترین مردم و مخلوقات هستند[٥].

از ابو سعید روایت شده است که پیامبرﷺ از قومی‌یاد کردند که در میان امت او خواهند بود و به عنوان یک فرقه از میان مردم خارج می‌شوند و سر و رویشان تراشیده شده است. می‌فرماید: « آنان بدترین مردم - یا از بدترین مردم - هستند که نزدیک ترین آن دو گروه به حق با آنان می‌جنگد.»

از صفات دیگری که از زبان رسول‌اللهﷺ، آنان با آن مورد مذمت قرار گرفته‌اند این است که: آنان مبغوض ترین مردم نزد خداوند هستند. حدیث عبیدالله بن ابی رافع غلام رسول‌اللهﷺ در صحیح مسلم آمده است که حروریهٔ وقتی که خروج کردند و عبید الله نیز همراه علی بن ابی طالب بود، گفتند: لا حُکم الّا لله. علیﷺ گفت: این کلمه حقی است که

١- فتح الباری (٦/٦١٩).
٢- بخاری (٢/٢٨١).
٣-فتح الباری (٢/٢٨١).
٤- عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرم (٣/١١٨٣).
٥- مسلم (٢/٧٥٠).

به وسیله آن امر باطل طلب می‌شود[1]. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم گروهی را توصیف کرد که صفت آنان را می‌شناسم و آنان با زبان خود سخن حق را می‌گویند. اما از این جا فراتر نمی‌رود – به حلق خود اشاره کرد – از مبغوض ترین بندگان خدا در نزد او هستند. در میان آنان یک مرد سیاه است که‌یکی از دستهایش مثل پستان گوسفند است. وقتی علی با آنان مبارزه کرد گفت: آن مرد را بجویید. اما آنان چیزی نیافتند. او دو یا سه بار این را گفت: برگردید به خدا قسم که من دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده است، سپس او را در خرابه‌ای پیدا کردند و آوردند و در مقابل علی رضی الله عنه قرار دادند. عبیدالله می‌گوید: من در آن جا حاضر و شاهد کار آنان و سخن علی در مورد آنان بودم[2].

از جمله صفات قبیح آنان که در احادیث به ثبت رسیده است اینکه آنان از شناخت حق و هدایت بر اساس آن محروم هستند[3]. مسلم در صحیح خود حدیث اسید بن عمر به نقل از سهل بن حنیف به نقل از پیامبر صلی الله علیه وسلم را روایت می‌کند که فرمود: « قومی‌از جانب مشرق گمراه می‌شوند که دارای سرها ی تراشیده هستند.»[4] نووی هم این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌گوید: (يتيه قوم قِبل المشرق محلقة رؤوسهم)[5]

«قومی‌از جانب مشرق گمراه می‌شوند» به‌این معنی است که از راه راست و درست و راه حق خارج می‌شوند. می‌گوید: «تاه» به معنی این است که برود و به راه حق هدایت نشود. والله اعلم.

از صفات نکوهیده دیگر خوارج که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر داد که در مورد آنان به وقوع می‌پیوندد، این است که آنان معتقد به کشتن مسلمانان و ترک بت پرستان بتها و صلیبها می‌شوند[6]. شیخین در صحیحین خودشان حدیث ابوسعید خدری را روایت کرده‌اند که

۱– معنی آن این است که این کلمه در اصل درست است خداونر می‌فرماید: « إن الحكمُ الّا لله » (یوسف/۱۴۰) اما آنا می‌خواهند به واسطه آن حکمیت علی را انکار کنند، شرح نووی(۱۷۳/۷، ۱۷۴).

۲– مسلم (۷۴۹/۲).

۳– عقيدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الكرام (۱۱۸٤/۳).

٤– مسلم (۷۵۰/۲).

٥– شرح نووی (۱۷٥/۷).

٦– عقيدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الكرام (۱۱۸٤/۳).

می‌گوید: علی رضی الله عنه زمانی که در یمن بود مقداری طلا را که آمیخته با خاک معدنش بود، نزد رسول‌الله ﷺ فرستاد و رسول‌الله ﷺ آن را بین آن چهار نفر تقسیم کرد...

مردی دارای ریش انبوه، گونه‌های بر آمده، پیشانی برجسته و سر تراشیده آمد و گفت: ای محمد از خدا بترس رسول‌الله ﷺ فرمود: «اگر من در برابر خدا عصیان کنم، چه کسی از او اطاعت می‌کند. او مرا امین اهل زمین قرار داده است آیا شما مرا امین نمی‌دانید.» می‌گوید: آن مرد پشت کرد و یکی از افراد آن جمع که روایت می‌کنند خالدبن ولید بوده است، اجازه خواست که او را به قتل برساند. رسول‌الله ﷺ فرمود: از تبار این مرد قومی‌می‌آید که قرآن می‌خوانند و قرآن از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود، با اهل اسلام می‌جنگند و بت پرستان را رها می‌کنند، از دین اسلام خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود، اگر آنان را ببینم همانند قوم عاد آنان را خواهم کشت[1].

در اینجا معجزه‌ای آشکار از رسول‌الله ﷺ وجود دارد به طوری که همان گونه که خبر می‌دهد واقع می‌شود و آنان شمشیر خود را علیه اهل اسلام برای جنگ بر کشیدند و در برابر کفار یهود و مسیحیان آن را در غلاف می‌گذاشتند[2] که به خواست خداوند متعال بحث درباره آن خواهد آمد.

از صفات قبیح دیگری که نکوهش و مذمت و عار وننگ برای خوارج است این است که رسول‌الله ﷺ در صورت ظاهر شدن آنان، به جنگ با آنان ترغیب می‌کند و خبر می‌دهد که اگر خودش آنان را ببیند. آنان را همانند قوم عاد و ثمود از بین می‌برد. و خبر می‌دهد که هر کس با آنان بجنگد در روز قیامت در نزد خداوند متعال اجر و پاداش دارد. و خداوند چهارمین خلیفه راشد را به جنگ با آنان و کشتنشان مشرف گردانید. چون آنان در زمان او ظهور کردند و او با توجه به توصیف پیامبر ﷺ از آنان، ظهورشان را تشخیص داد و همراه با سپاهی که برای مبارزه با اهل شام آماده کرده بود، به سمت آنان رفت و در نهروان با آنان مبارزه کرد و به جز تعداد اندکی یعنی کمتر از ده نفر، کسی از آنان نجات نیافت، که بیان آن خواهد آمد او با آنان مبارزه نکرد تا این که آنان خون حرام ریختند و اموال مسلمانان را غارت کردند و علی رضی الله عنه برای بر طرف کردن ظلم و گمراهی‌شان و زمانی که اعمال و سخنان شر خود را اظهار کردند، با آنان جنگ کرد. ما در این جا به‌این مقدار احادیث روایت شده در مذمت خوارج اکتفا می‌کنیم چرا که احادیث وارد شده در مذمّت آنان بسیار زیاد هستند

۱- بخاری (۲۳۲/۲)، مسلم (۷٤۱/۲، ۷٤۲).

۲- عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرام (۱۱۸۵/۳).

و به ندرت کتابی از کتب سنت مطهر یافت می‌شود که خالی از این صفات باشد[١]. و به خواست خداوند متعال در صفحات بعدی این کتاب درباره آغاز ملحق شدن آنان به حروراء، مناظره ابن‌عباس رضی الله عنه با آنان، علاقه امیرالمؤمنین علی به روشن نمودن و هدایت آنان، علل و اسباب جنگ نهروان و نتایج آن و اصول خوارج و مناقشه و بررسی آن اصول و این که آیا افکار و گرایشات خوارج همچنان در میان مردم وجود دارند؟ علل آن چیست؟ و چگونه باید بررسی و حل و فصل شوند؟، بحث خواهد شد.

سوم: پیوستن خوارج به حروراء و مناظره ابن‌عباس رضی الله عنه با آنان

خوارج در قالب گروه فراوانی از سپاه علی رضی الله عنه در حین بازگشت از صفین به کوفه، جدا شدند که تعداد آنها در یک روایت چندین هزار نفر بوده است و در روایتی دیگر تعداد آنان دوازده هزار نفر[٢] تعیین شده است و در روایتی دیگر هشت هزار نفر[٣] و در روایتی دیگر چهارده هزار نفر[٤] و همچنین در روایتی دیگر بیست هزار نفر[٥] تعیین شده است و این روایتی که تعداد آنان را بیست هزار نفر ذکر کرده است، بدون سند است[٦] این افراد به مسافت چندین شبانه روز قبل از رسیدن سپاه به کوفه، جدا شدند و این تفرقه و جدایی یاران علی را آشفته و دچار ترس کرد و علی به همراه آن دسته از باقی مانده سپاهش که تحت اختیار و مطیع او بودند، وارد کوفه شد بعد از این که به علی خبر رسید که خوارج گروه خود را سازمان دهی کرده‌اند و یک امیر را برای نماز و امیری دیگر را برای جنگ انتخاب کرده‌اند و با خداوند عزیز و بزرگوار بیعت کرده و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند که همه اینها به‌این معنی بود که آنان عملاً از جماعت مسلمانان جدا شدند، به امور مربوط به آنان مشغول شد.

١-عقیدة اهل السنة فی الصحابة الکرام (٣/١١٨).
٢-تاریخ بغداد (١/١٦٠).
٣-البدایة و النهایة (٧/٢٨١-٢٨٠)، سند آن صحیح است. مجمع الزوائد (٦/٢٣٥).
٤-مصنف عبد الرزاق (١٠/١٥٧، ١٦٠)، با سند حسن.
٥- تاریخ خلیفه ص (١٩٢).
٦-خلافة علی، عبدالحمید، ص (٣٠٣)

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دوست داشت آنها را به جمع مسلمانان بر گرداند بنابراین ابن‌عباس رضی الله عنهما را به نزد آنان فرستاد تا با آنان مناظره کند و اینک ابن‌عباس رضی الله عنهما این حادثه را برای ما روایت می‌کند و می‌گوید:... به نزد آنان رفتم در حالی که بهترین لباس یمنی خود را بر تن کردم و پیاده رفتم و در نیم روز در یک خانه نزد آنان رفتم. ابن‌عباس رضی الله عنهما مردی خوش چهره و دارای صدایی بلند بود. گفتند: خوش آمدی ای ابن‌عباس رضی الله عنهما، این لباس زیبا چیست؟ گفت: چرا بر من عیب می‌گیرید؟ من دیدم که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم بهتر از این لباسها را بر تن می‌کرد. و این آیه نازل شد:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ ۝٣٢﴾ الأعراف: ۳۲

«ای پیامبر بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگان پدید آورده و نیز روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانید؟»

گفتند: برای چه کاری آمده‌ای؟ گفت: من از جانب صحابه پیامبر صلی الله علیه وسلم از مهاجرین و انصار و از جانب پسر عمو و داماد پیامبر صلی الله علیه وسلم که قرآن بر آنان نازل شد آمده‌ام، آنان در تأویل قرآن از شما عالم تر هستند و در میان شما کسی از آنان نیست و هر چه را که آنان می‌گویند به اطلاع شما می‌رسانم و هر چه را که شما می‌گویید به اطلاع آنان می‌رسانم. عده‌ای از آنان به سمت من آمدند. گفتم: به چه دلیل بر اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و پسر عمویش خشم گرفته‌اید، بگویید؟ گفتند: به سه دلیل. گفتم: آن دلایل کدام هستند؟ گفتند: اولین آنها این است که: او مردانی را در امر خداوند حَکَم قرار داد در حالی که می‌فرماید:«اِن الحُکم الّا لّله» "حُکم جز برای خداوند نیست "مردان را چه به حکم و حکمیت؟ گفتم: این یک دلیل.گفتند: اما دومی‌این که او جنگ کرد (در جنگ جمل) اما اسیر نگرفت و غنایم جنگی جمع نکرد. اگر آنان کافر بودند بنابراین اسیر کردن آنان نیز حلال بود و اگر مومن بودند، نه اسیر کردن آنان نه مبارزه با آنان حلال نبود.گفتم: این دومین دلیل، سومین کدام است؟ گفتند: لقب امیرالمومنین را از نام خود جدا کرد. بنابراین اگر او امیرمومنان نبود پس امیر کافران است. گفتم: آیا غیر از این موارد، مورد دیگری هم هست؟ گفتند: ما به‌این موارد اکتفا می‌کنیم. به آنان گفتم: نظرتان چیست اگر من از کتاب خداوند بزرگوار و سنت پیامبر او صلی الله علیه وسلم چیزی را برایتان بخوانم که به ادعاهای شما پاسخ دهد. آیا از موضع خود باز می‌گردید؟ گفتند: بله. گفتم: این که می‌گویید: او در امر خداوند دو مرد را حکم قرار داد. من بخشی از کتاب خداوند را برایتان می‌خوانم که خداوند حکم

خود را درمورد ارزش ربع درهم به بندگان واگذار می‌کند که آنان در آن مورد حکم کنند. آیا دیده‌اید که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآءٞ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ ﴿٩٥﴾ ﴾ المائدة: ۹۵

«ای کسانی که‌ایمان آورده‌اید در حالی که مُحرمید شکار را نکشید و هر کس از شما عمدا آن را بکشد باید نظیر آن چه کشته است. از چهار پایان کفاره‌ای بدهد. که نظیر بودن آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند»

و این حکم کردن رجال است. شما را به خدا قسم می‌دهم که آیا حکم رجال درباره اصلاح بین دو طرف و جلوگیری از خونریزی خوب است یا درباره کشتن یک خرگوش؟گفتند: بله. این بهتر است گفتم: و در مورد مسئله میان زن و مرد نیز نازل شده است

﴿ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ ﴿٣٥﴾ ﴾

النساء: ۳۵

«و اگر از جدائی میان آن زن و شوهر بیم دارید پس داوری از خانواده آن شوهر و داوری از خانواده آن زن تعیین کنید»

پس شما را به خدا قسم می‌دهم بگوئید که حکم کردن رجال برای اصلاح رابطه بین آنان و جلوگیری از ریخته شدن خون شان بهتر است یا درباره رابطه با زن؟ آیا از این امر خارج شدم؟ گفتند: بله.گفتم: اما قول دوم شما که می‌گوئید: او مبارزه کرد اما اسیر نگرفت و غنایم جنگی جمع آوری نکرد. آیا شما مادرتان عایشه را به اسیری می‌گیرید و آنچه را در مورد سایر زنان حلال می‌دانید درباره او نیز حلال می‌دانید، قطعا شما کافر شدید. و اگر شما بگوئید: او مادر ما نیست باز هم شما کافر شدید.

﴿ ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ ﴿٦﴾ ﴾ الأحزاب: ٦

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیکتر است و همسرانش مادران ایشانند.»

بنابراین شما بین دو گمراهی قرار دارید، پس یک راه برای خروج از آن بیاورید. آیا از این امر خارج شدم؟ گفتند: بله. می‌گوید: اما این که لقب امیرالمؤمنین را از نام خود حذف کرد، من چیزی را برای شما می‌آورم که علیه شما است. پیامبر خدا ﷺ در روز حدیبیه با

مشرکان صلح کرد و به علی گفت: ای علی بنویس آنچه که محمد رسول خدا بر اساس آن صلح کرده است. گفتند: اگر ما معتقد بودیم که تو رسول خدا هستی با تو نمی‌جنگیدیم، رسول‌الله ﷺ فرمود: ای علی پاک کن. پروردگارا تو که می‌دانی من رسول خدا هستم. ای علی پاک کن و بنویس: «این چیزی است که محمدبن عبدالله بر اساس آن صلح کرده است ». به خدا قسم رسول خدا بهتر از علی است او عنوان رسول خدا را از نام خود پاک کرد و این پاک کردن او به معنی پاک شدن از نبوت نبود. آیا از این امر هم خارج شدم؟ گفتند: بله. بنابراین دو هزار نفر از آنان باز گشتند و بقیه خروج کردند و بر اساس گمراهی خود مبارزه کردند و مهاجرین وانصار با آنان جنگیدند و آنان را به قتل رسانند.[۱]

می‌توان از مناظره ابن‌عباس ﷺ با خوارج درسها و عبرتها و حکمتهایی استخراج کرد که برخی از آنها عبارتند از:

۱- انتخاب فردی مناسب برای مناظره با مخالفان: امیرالمؤمنین علی، پسرعمویش عبدالله بن عباس ﷺ را که بزرگ اندیشمند امت و مترجم و مفسر قرآن بود انتخاب کرد چون آنان افراد پارسا و پرهیزکار را می‌شناختند و درباره اعتقاد خود استدلال آنان بر اساس قرآن را قبول داشتند. بنابراین مناسب ترین فرد برای مناظره با آنان، آگاه ترین و عالم ترین مردم به تفسیر و تأویل قرآن بود. و می‌توان گفت ابن‌عباس در این مناظره، بی نظیر و تک بود به‌این دلیل که او آراسته به اخلاص نیت برای خدا، دوری از هوی و هوس، آراسته به بردباری و صبر، تأمل و نرمی‌در مقابل مخالفان، گوش فرا دادن نیکو به همه مخالفان، دوری از کشمکش و ارائه استدلال واضح و روشن و دلیل قوی بود.

۲- در مناظره با مخالفان، شروع کردن از نقاط مورد اتفاق نظر: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب با خوارج. مخالف خود در دریافت از کتاب خداوند و سنت پیامبرش محمد ﷺ، اتفاق نظر داشتند. این گونه بود که عبدالله بن عباس ﷺ به آنان گفت: چه می‌گوئید اگر من از کتاب خدا و سنت پیامبرش چیزی در جواب شما بخوانم، آیا باز می‌گردید؟ با وجود این ابن‌عباس قبل از شروع مناظره از آنان اطمینان گرفت.

۳- شناخت استدلالهای مخالفان و بررسی آنها و آمادگی برای پاسخ به آنها قبل از شروع مناظره والبته که ما توقع داریم امیرالمؤمنین علی ﷺ قبل از مناظره با آنان از استدلالهایشان مطلع بوده باشد و به اصحاب خود بیاموزد که چگونه به آنها پاسخ دهند.

۱- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، النسائی، تحقیق احمد بلوچی. ص (۲۰۰) سند آن حسن است.

۴- رد ادعاهای مخالفان، یکی پس از دیگری: تا این که استدلال و حجتی برای آنان باقی نماند همان گونه که از سخنان ابن‌عباس رضي الله عنه در مناظره با آنان روشن است که هر گاه که‌یک حجت را به طور کامل رد می کند می گوید آیا از این خارج شدم؟

۵- شروع مناظره با آن چه که نتیجه‌اش حق باشد: عبدالله عباس رضي الله عنه در ابتدای کار و قبل از مناظره می گوید: من از جانب اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم و داماد او نزد شما آمده‌ام و قرآن برآنان نازل شد و آنان در تأویل آن از شما آگاه تر هستند و یکی از آنان در میان شما نیست[1].

۶- احترام گذاشتن به رأی و نظر طرف مقابل در حین مناظره: تا اینکه از این طریق به آن چه که می‌گوید گوش دهد و او را بر احترام به رأی خودش سوق دهد و این در مناظره ابن‌عباس رضي الله عنه با خوارج ظاهر و پیدا است[2].

۷- خداوند عزیز و بزرگوار هزاران نفر از آنان را توفیق و هدایت داد: چون تعداد خوارج که در جنگ نهروان حضور داشتند کمتر از چهار هزار نفر بود - که به خواست خداوند درباره آن بحث خواهیم کرد - به‌این دلیل بود که آنان حق را شناختند و به فضل و عنایت خداوند شبهه از آنان برداشته شد و سپس به دلیل آن مطالبی که ابن‌عباس رضي الله عنه با علم، قوت و استدلال و وضوح بیان کرد، بطلان استدلالهایشان را با تفسیر آیاتی که آنها تفسیر صحیح آن را تأویل کرده‌بودند و به وسیله سنت روشن گر نبوی که معانی قرآن کریم را توضیح می‌دهد، برایشان روشن و آشکار کرد[3].

۸- این سخن ابن‌عباس رضي الله عنه که گفت: کسی از آنان در میان شما نیست[4]: این نص صریحی است درباره‌این که کسی از اصحاب رسول‌الله صلى الله عليه وسلم در میان خوارج نبودند، و کسی از خوارج به دلیل این حرف به او اعتراض نکرد و این روایت صحیح و ثابت شده است، همچنین هیچ یک از علمای اهل سنت - از لحاظ علمی- نگفته است که: در میان خوارج، کسی از یاران رسول‌الله صلى الله عليه وسلم بوده‌اند. و اما این ادعا که می گویند در میان خوارج صحابه رسول‌الله صلى الله عليه وسلم بوده‌اند یک ادعا از نظر مذهب خوارج است و هیچ دلیل علمی‌موثق برای این سخن خود ندارند.

۱- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب. ص (۱۹۷) سند آن حسن است.

۲- منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله، ص (۳۳۹).

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید. ص (۳۰۷).

٤-خصائص علی بن ابی طالب، نسائی، ص(۲۰۰)، اسناد آن حسن است، بلوچی.

۹- تعیین مرجع: ابن‌عباس ﷺ می‌گوید: چه می‌گوئید اگر از کتاب خدا و سنت رسول او در جواب ادعای شما بخوانم آیا باز می‌گردید؟ گفتند: بله. بنابراین در این سخن ابن‌عباس درس مهمی‌وجود دارد که برای دو طرف مناظره مرجع تعیین شود تا در خلال مناظره بتوان به‌یک نتیجه‌ای رسید.

چهارم: حرکت امیر المؤمنین ﷺ برای مناظره با بقیه خوارج و سیاست او در برخورد با آنان بعد از بازگشت آنان به کوفه و سپس حرکت و شورش دوباره آنان

بعد از مناظره ابن‌عباس ﷺ با خوارج و استجابت دو هزار نفر از آنان از دعوت او، امیرالمؤمنین علی ﷺ خودش به نزد آنان رفت و با آنان صحبت کرد وآنان باز گشتند و وارد کوفه شدند اما این توافق زیاد طول نکشید چون خوارج این گونه از سخنان علی متوجه شدند که او از نظر خود درباره حکمیت بازگشته است و از خطای خود - به زعم آنان - توبه کرده است و این حدس و گمان خود را در میان مردم منتشر کردند و اشعث بن قیس کندی نزد امیرالمؤمنین آمد و به او گفت: مردم می‌گویند که تو از کفر باز گشته‌ای. علی ﷺ روز جمعه سخنرانی کرد و بعد از حمد و ستایش خداوند، از خوارج و مخالفت آنان با مردم و مسأله‌ای که باعث شد آنان به خاطر آن دچار تفرقه شوند سخن گفت[1]. در روایت دیگری آمده است که: مردی آمد و گفت: لا حُکم الّا الله، سپس یک نفر دیگر گفت: لا حکم الّا الله، سپس از گوشه‌های مسجد افرادی برخاستند و ندای لا حُکم الّا الله سر دادند. علی ﷺ با دست به آنان اشاره کرد که بنشینید. و گفت: بله، لا حُکم الّا الله. این کلمه حقی است که با آن امری باطل طلب می‌کنید، من منتظر حکم خدا درباره شما هستم[2] و بر بالای منبر آنان را با اشاره ساکت می‌کرد و یک نفر که دو انگشت را در گوشهایش قرار داده بود، برخاست و گفت:

﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ الزمر: ٦٥

«اگر شرک بورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد»

امیرالمؤمنین علی نیز با این آیه به او جواب داد:

﴿فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ وَلَا يَسۡتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ٦٠﴾ الروم: ٦٠

۱- مصنف ابن ابی شیبة (۳۱۳/۱۵، ۳۱۲)، آلبانی آن را در ارواء الغلیل صحیح می‌داند (۱۱۹/۸، ۱۱۸).

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ طبری، ص (۴۵۲).

«پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که‌یقین ندارند تو را به سبکسری وا دارند.»

امیرالمؤمنین سیاست عادلانه و روشن گر خود را در برابر این جماعت افراطی اعلام کرد و به آنان گفت: شما در نزد ما در سه مورد حق دارید:

۱- مانع نماز خواندن شما در این مسجد نمی‌شویم.

۲- شما را از سهمتان از فیء که در آن دست داشتید، محروم نمی‌کنیم.

۳- با شما نمی‌جنگیم مادامی که با ما جنگ نکنید[۱].

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه این حقوق را برای آنان در نظر می‌گیرد تا زمانی که با خلیفه جنگ نکنند و علیه جماعت مسلمانان خروج ننمایند و همزمان تصورات خاص خود را در چار چوب عقیده اسلامی‌داشته باشند، در ابتدا آنان را از اسلام خارج نمی‌کند. حق اختلاف نظر برای آنان محفوظ است بدون این که منجر به فرقه گرایی و جدایی و به کار بردن سلاح شود.[۲] امیر المؤمنین خوارج را پشت میله‌های زندان نینداخت و بر آنان جاسوس قرار نداد و آزادیهای آنان را سلب نکرد اما آن حضرت رضی الله عنه علاقه مند بود که برای آنان و سایر کسانی که فریفته آراء و ظاهر کار آنان شده بودند، حجت و استدلال را روشن نماید. و حق را نمایان کند. او به ندا دهنده خود دستور داد که قاریان قرآن نزد او بروند و جز کسانی که قرآن را از حفظ داشته باشند، نزد او نروند، بنابراین خانه او پر از قاریان قرآن شد. او مصحف بزرگ امام را در خواست کرد و شروع کرد با دست بر روی آن می‌زد و می‌گفت: ای مصحف برای مردم سخن بگو، مردم او را صدا زدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین چه چیزی را از آن می‌پرسی، آن فقط جوهر و کاغذ است و ما درباره آن چه که از آن آگاه و مطلع شده‌ایم، سخن می گوییم. تو چه می‌خواهی؟ گفت: این دوستان شما که در مورد آن چه میان من و آنان است، کتاب خدا را قرار می‌دهند و خروج کرده‌اند. خداوند متعال در کتاب وخود در رابطه زن و شوهر می‌فرماید:

۱- مصنف ابن ابی شیبة (۳۲۸/۱۵، ۳۲۷)، شافعی در الام (۱۳۶/۴). تازیخ طبری (۶۸۸/۵) با سند ضعیف به دلیل انقطاع بر این امر که‌این سند شواهدی دارد و مورد تبعیت قرار گرفته است. البانی آن را در ارواء الغلیل گفته است، ص (۱۱۸/۸، ۱۱۷).

۲- الوظیفة العقد یة للدولة الاسلامیة، حامد عبدالماجد، ص(٤٧)

﴿ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيۡنَهُمَآۗ ٣٥ ﴾ النساء: ٣٥

«و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید. پس داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده زن تعیین کنید اگر سر سازگاری دارند خداوند میان آن دو سازگاری خواهد کرد.»

بنابراین خون و حرمت امت محمد بزرگ تر و مهم تر از رابطه زن و شوهر است. به‌این دلیل بر من خشم گرفته‌اند که من با معاویه مکاتبه کرده‌ام و نوشته‌ام: علی ابن ابی طالب(بدون لقب امیرالمؤمنین) ما در حدیبیه همراه رسوالله ﷺ بودیم از زمانی که با قوم خود، قریش صلح کرد، که سهیل بن عمر نزد ما آمد. رسول‌الله ﷺ نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم» سهیل گفت: نمی‌نویسم: «بسم الله الرحمن الرحیم». فرمود: پس چگونه می‌نویسی؟ گفت: مینویسم: باسمک اللهمَّ: « پروردگارا با نام تو» رسول‌الله ﷺ فرمود: بنویس. من هم نوشتم، سپس فرمود: بنویس: «این چیزی است که محمد رسول‌الله ﷺ بر اساس آن صلح کرده است. » او گفت: « اگر من تو را رسول خدا می‌دانستم با تو مخالفت نمی کردم.» سپس نوشت: این چیزی است که محمد بن عبدالله بر اساس آن با قریش صلح کرده است. خداوند در کتاب خود می‌فرماید:

﴿ لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ ٢١ ﴾ الأحزاب: ٢١ [١]

«قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد.»

وقتی که خوارج یقین پیدا کردند که امیرالمؤمنین تصمیم گرفته است که ابو موسی اشعری را به عنوان حَکَم بفرستد، از او خواستند که از این کار خود داری کند، علی این را نپذیرفت و برایشان بیان کرد که‌این یک بی وفایی و نقض عهد و پیمان است. ما بین خود و آنان عهد و پیمانهایی بسته‌ایم. وخداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ ٩١ ﴾ النحل: ٩١

١- مسند احمد (٦٥٦/٢)، احمد شاکر می‌گوید: دارای سند صحیح است.

« و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آنها، مشکنید با اینکه خدا را بر خود ضامن قرار داده‌اید.»

بنابراین خوارج تصمیم گرفتند که از امیرالمؤمنین علی جدا شوند و یک امیر برای خود تعیین کنند. از این رو در منزل عبدالله بن وهب راسبی جمع شدند و او برای آنان خطبه بلیغی ایراد کرد و آنان را به دوری از دنیا و رغبت به آخرت و بهشت فرا خواند و آنان را به امر معروف و نهی از منکر تشویق نمود، و سپس گفت: ای برادران با ما از این منطقه‌ای که اهل آن ظالم هستند به سمت حومه و اطراف آن و سینه کوهها و برخی از مداین که با این احکام ظالمانه ناآشنا هستند، برویم. سپس حرقوس بن زهیر برخاست و بعد از حمد و ستایش خداوند گفت کالا و بهره این دنیا ناچیز واندک است و زمان دور شدن از آن نزدیک است بنابراین زینت و درخشش آن شما را از حق طلبی و انکار ظلم منصرف نکند.

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨ ﴾ النحل: ۱۲۸

«در حقیقت خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و آنان که نیکو کارند. »

حمزهٔ بن سنان اسدی گفت: ای مردم، رأی همان است که شما دارید وحق آن است که شما می‌گوید، پس کسی را مسئول و امیر خود گردانید، شما باید بزرگان و سرنیزهها و بیرقی برای بر افراشته کردن و برگشتن به سمت آن داشته باشید: آنان کسی را به دنبال زید بن حصن طایی - که از سرانشان بود - فرستادند و فرماندهی را به او پیشنهاد کردند، اما او نذیرفت. سپس بر حرقوس بن زهیر عرضه کردند، او هم نپذیرفت و آن را به حمرهٔ بن سنان پیشنهاد کردند، او نپذیرفت، بر شریح بن ابی أوفی عبسی عرضه کردند، او هم نپذیرفت و بر عبدالله بن وهبی راسبی پیشنهاد کردند که او پذیرفت و گفت: به خدا قسم من این را برای رسیدن به دنیا قبول نکرده‌ام و به خاطر فرار از مرگ هم آن را رها نمی‌کنم.[۱]

آنان همچنین در خانه زیدبن حصن طائی سنبیسی گرد آمدند و او برایشان سخنرانی کرد و آنان را به امر به معروف و نهی از منکر تشویق نمود و آیاتی از قرآن را برای آنان تلاوت کرد، این آیه که می‌فرماید:

﴿ يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةً فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ ٢٦ ﴾ ص: ۲۶

۱- البدایه النهایه (۳۱۲/۷)، تاریخ طبری (۶۸۹/۵).

«ای داوود ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند به سزای آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت.»

و اینکه می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ المائدة: ٤٤

«و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند آنان خود کافرانند » و اینکه می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٥﴾ المائدة: ٤٥

«و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند آنان خود ستم گرانند.»

و در آیه‌ی بعدی می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤٧﴾ المائدة: ٤٧

«و کسانی که به آن چه که خدا نازل کرده حکم نکنند آنان خود نافرمانانند »

سپس گفت: من بر اهل دعوتمان و اهل قبله مان شهادت می‌دهم که آنان از هوس پیروی کرده و حکم کتاب را کنار نهاده و در گفتار و عمل ظلم کرده‌اند و جهاد با آنان بر مؤمنان واجب است. مردی از آنان که عبدالله بن شجرۀ سلمی‌نامیده می‌شد گریه کرد و سپس آنان را بر خروج علیه مردم تشویق کرد و در میان سخنانش گفت: صورت و پیشانی‌شان را با شمشیرها بزنید تا این که خداوند رحمان و رحیم اطاعت شود اگر شما پیروز شوید و خداوند اطاعت شود همان طور که شما می‌خواهید، ثواب اطاعت کنندگان به امر او به شما می‌رسد و اگر شکست بخورید، پس چه چیزی بهتر از سرنوشت رسیدن به رضایت و خشنودی خدا و بهشت او وجود دارد.[۱]

ابن کثیر بعد از این که آن چه را که شیطان بر آنان دیکته کرده است و بیان شد، ذکر می‌کند، می‌گوید: این نوع از مردم از غریب ترین نوع فرزندان آدم هستند پاک و منزه است خدایی که مخلوقات خود را همان گونه که خواست، متنوع آفرید و از پیش مقدّر عظیم خود را فرستاد: و یکی از گذشتگان درباره خوارج چه زیبا می‌گوید: آنان در این قول خداوند ذکر شده‌اند که می‌فرماید:

۱- البدایة و النهایة (۳۱۲/۷)

﴿ قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ١٠٥ ﴾
الکهف: ١٠٣ – ١٠٥

«بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ آنان کسانیاند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند، (آری) آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و در روز قیامت برای آنها ارزشی نخواهیم نهاد »

مقصود این است که آنان همان جاهلان گمراه و در سخنان و اعمال خودشان بدبخت هستند و آنان بر خروج از میان مسلمانان اجماع کردند و موافقت کردند که به مدائن بروند تا آنجا را به دست بگیرند و در آن جا تحصّن کنند و از آن جا به دنبال هم اندیشان و هم مسلکان و هم مذهبان خود در بصره و سایر نواحی بفرستند تا به آن جا بیایند ودر آن جا اجماع کنند. زیدبن حصن طائی به آنان گفت: نمی‌توانید به مدائن بروید در آن جا سپاهی است که نمی‌توانید در مقابل آنان قرار گیرید و شما را از ورود به آن منع می‌کنند. اما با برادرانتان در کنار پل رودخانه جوخی قرار بگذارید و به صورت دسته جمعی از کوفه خارج نشوید بلکه‌یکی یکی بروید تا علیه شما ترفندی نشود.

بنابراین نامه‌ای کلی و عام به همه هم مذهبان و هم مسلکان خود در میان اهل بصره و سایر جاها نوشتند و برای آنان فرستادند که در کنار آن رودخانه جمع شوند تا همچون دستی واحد علیه مردم باشند. سپس مخفیانه و یکی یکی رفتند تا کسی متوجه آنان نشود و آنان را از رفتن باز ندارند. بنابراین آنان با پدران و مادران و دایی و خاله‌ها رفتند واز سایر خویشاوندان جدا شدند، چون معتقد بودند که آنان نادان هستند و نسبت به‌این امر که موجب رضایت پروردگار آسمانها و زمین است، از علم و خرد اندکی برخوردارند، در حالی که خودشان ندانستند که آن کار از بزرگترین گناهان هلاک کننده و اشتباهی عظیم است و چیزی است که ابلیس شیطان و رانده شده و طرد شده از آسمانها برایشان زینت داده است کسی که عداوت و دشمنی را در مقابل پدرمان آدم و بعد از او فرزندانش قرار داد تا زمانی که روح در بدنشان در حرکت باشد. گروهی از مردم به برخی از فرزندان و برادرانشان رسیدند و آنان را باز گرداندند و آنان را سرزنش و توبیخ کردند. و برخی از آنان همچنان مقاومت کردند و برخی هم از دست خانواده خود فرار کردند و دوباره به خوارج ملحق

شدند و در روز قیامت زیانکار شدند و بقیه به آن مکان رفتند و آن دسته از اهل بصره و سایر جاها که برایشان نامه نوشته شده بود، به آنان رسیدند و همه در نهروان جمع شدند و دارای قدرت و عظمت و نیروی باز دارنده شدند[1]

وقتی که دو حَکَم با نارضایتی از هم جدا شدند، امیرالمؤمنین علیﷺ به خوارج که در نهروان جمع شده بودند، نامه نوشت که شما به حالت اولیه خود بازگردید و با ما به جنگ با اهل شام بیایید اما آنان نپذیرفتند و گفتند: مگر اینکه بر کفر خود شهادت بدهی و توبه کنی. علی هم این را نپذیرفت.[2]

در روایتی آمده است که آنان به علی نوشتند: «اما بعد. تو به خاطر پروردگارت خشمگین نشدی بلکه فقط به خاطر خودت خشمگین شدی، پس اگر بر کفر خودت شهادت بدهی و توبه را قبول کنی، در مورد آنچه که بین ما و بین تو بوده فکر و بررسی می‌کنیم. در غیر این صورت از تو کاملاً جدا می‌شویم. خداوند خائنان را دوست ندارد» وقتی که علی نامه آنان را خواند از آنان نا امید شد و تصمیم گرفت که آنان را رها کند و مردم را برای مقابله با اهل شام ببرد تا به آنان برسد و با آنان مبارزه کند.[3]

این قضیه که خوارج اعلام کردند که علیﷺ کافر شده است و از او خواستند که توبه کند، با این **روایت‌ها** ثابت نمی‌شود اما با نظر خوارج درباره تکفیر علی، عثمان و امتحان مردم به واسطه آن سازگاری دارند.[4]

پنجم: جنگ نهروان (سال ۳۸ هجری)

۱- علت جنگ

شرطهایی که امیرالمؤمنین علی از خوارج گرفته بود این بود که خونی را نریزند و هیچ کس را نترسانند و راهی را بر کسی نبندند. وقتی آنان این تخلفات را مرتکب شدند او علیه آنان اعلام جنگ کرد و با توجه به‌این که خوارج مخالفان خود را تکفیر می‌کردند و خون ومال آنان را مباح می‌شمردند، به ریختن خونهای حرام در اسلام پرداختند، در حالیکه **روایت‌های**

۱- البداية و النهاية (۳۱۳/۷، ۳۱۲).

۲- انساب الأشراف (٦٣/٢) با سندی که ضعف دارد و شواهدی دارد.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، (۳۱۹).

٤- همان، ص (۳۱۸).

متعددی درباره اعمال ممنوع و حرام آنان وجود دارد. از جمله‌این **روایت‌های** صحیح، روایتی است که‌یک شاهد عینی که خود از خوارج بود وسپس آنان را ترک کرد. روایت می‌کند و می‌گوید: من همراه یاران نهروان بودم سپس کار آنان را ناپسند دانستم اما این امر را به خاطر ترس از این که مرا به قتل برسانند کتمان کردم. در حالی که من همراه گروهی از آنان بودم به روستایی آمدیم و مابین ما و روستا یک رودخانه بود که ناگهان مردی ترسناک از روستا خارج شد در حالی که ردای خود را از پی‌اش می‌کشید. به او گفتند: مگر ما تو را ترسانده‌ایم؟ گفت: بله. گفتند: نه، ترسی برای تو نیست. گفتم: به خدا قسم آنان او را می‌شناسند و من او را نمی‌شناسم. آنان گفتند تو پسر خباب صحابی رسول‌الله صلی الله علیه وسلم هستی؟ گفت: بله. گفتند: آیا حدیثی از پدرت به نقل از پیامبر صلی الله علیه وسلم داری که برای ما بگویی؟ گفت: از او شنیدم که می‌گفت: او از پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره فتنه‌ای شنیده بود که فرمود: کسی که در آن بنشیند از ایستاده بهتر است و ایستاده در آن از رونده بهتر و رونده در آن از تلاش کننده بهتر است. اگر تو در زمان آن جنگ باشی پس بنده مقتول خدا باش. آنان او و زن همراهش را گرفتند. یکی از آنان بر میوه افتاده‌ای از درخت نخل گذر کرد و آن را برداشت و در دهانش قرار داد. یکی از آنان گفت این یک میوه مورد عهد و پیمان است چگونه حلالش می‌کنی؟ آن را از دهانش انداخت. سپس به‌یک خوک رسیدند یکی از آنان با شمشیر خود به آرامی‌بر خوک زد و یکی دیگر گفت: یک خوک حرام و مورد عهد و پیمان، با چه چیزی حلالش می‌کنی؟ عبدالله بن خباب گفت: آیا می‌خواهی شما را به چیزی که بیشتر از این بر شما حرام است راهنمایی کنم؟ گفتند: بله. گفت: آن من هستم. آنان او را به کنار رودخانه آوردند و گردنش را با شمشیر قطع کردند. راوی می‌گوید: دیدم که خون او بر روی آب جاری شد همانند بند کفش بر روی آب بود و آب آن را دور کرد تا از دید آنان پنهان شد[1]. سپس آن زن را که آبستن بود خواستند و شکمش را گشودند و آن چه را که در آن بود بیرون آوردند. راوی می‌گوید: همراهی با هیچ قومی‌برای من منفورتر و بدتر از همراهی با آنان نبود. تا این که در نهایت در یک جای خلوت از نزد آنان متواری شدم[2].

۱- یعنی با آب مخلوط نشد. تاریخ بغداد (۱/۲۰٦، ۲۰۵).

۲- مصنف ابن ابی شیبة (۱۵/۳۱۰، ۳۱۱)، با سند صحیح.

این عمل وحشیانه آنان در میان مردم سر و صدایی به پا کرد و میزان ترس و وحشت آنان با شکافتن شکم آن زن و بریدن سر عبدالله همچون سر گوسفند، روشن شد. آنان تنها به‌این موارد اکتفا نکردند و مردم را تهدید به قتل می‌نمودند. تا جایی که برخی از خود آنان این عمل شان را ناشایست می‌دانستند و می‌گفتند: وای بر شما، ما برای این کارها از علی جدا نشدیم[1]. علیرغم اعمال زشت و ناپسندی که خوارج مرتکب شدند، امیرالمؤمنین علی به جنگ با آنان اقدام نکرد بلکه فرستاده‌ای را نزد آنان فرستاد تا قاتلان را برای اجرای حد بر آنان، تسلیم او کنند، اما آنان با عناد و تکبر جواب دادند: همه ما قاتل هستیم[2]. بنابراین علیﷺ با سپاهی که برای مبارزه با اهل شام آماده کرده بود، در ماه محرم سال سی و هشت هجری[3]. به طرف آنان حرکت کرد و در کرانه غربی رودخانه نهروان اردو زد و خوارج نیز بر کرانه شرقی آن روبه روی شهر نهروان قرار داشتند[4].

۲- امیرالمؤمنین علی سپاه خود را برای جنگ تحریک و ترغیب می‌کند

امیرالمؤمنین دریافت که‌این گروه همان کسانی هستند که رسول‌اللهﷺ آنان را به خروج از دین توصیف کرده بود. بنابراین در جریان حرکت به سمت آنان یاران خود را ترغیب و آنان را به جنگ تحریک می‌کرد. احادیث رسول‌اللهﷺ در باره خوارج اثر زیادی بر صحابه و پیروان امیرالمؤمنین علیﷺ داشت. علیﷺ سپاه خود را ترغیب می‌کرد که ابتدا و قبل از اهل شام، این خوارج را از سر راه بر دارند. او می‌گفت: ای مردم من شنیدم که رسول‌اللهﷺ فرمود: « گروهی از امت من خارج می‌شوند که قرآن می‌خوانند و قرائت شما در مقابل قرائت آنان و نمازتان در مقابل نماز آنان و روزه تان در برابر روزه آنان چیزی به حساب نمی‌آید. آنان قرآن می‌خوانند و گمان می‌کنند که قرآن با آنان است در حالی که علیه آنان است. نمازشان از استخوان ترقوه شان فراتر نمی‌رود. آنان از اسلام خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌گردد». اگر این سپاهی که با آنان مواجه می‌شود، می‌دانست که چه چیزی از زبان پیامبرﷺ برای آنان مقدور شده است، در عمل تنبلی و سستی نمی‌کردند. و علامت شاخص آنان این هست که در میان آنان مردی است که بازو

۳- مجمع الزوائد (٦/ ۲۳۸، ۲۳۷). سند آن صحیح است.

۲- مصنف ابن ابی شیبة (۳۰۹/۱۵، ۳۰۸)، با سند صحیح.

۳- انساب الاشراف (۶۳/۲)، با سندی که در آن یک مجهول قرار دارد. خلافة علی، عبدالحمید، ص(۳۲۲).

٤- تاریخ بغداد ۲۰۶/۱، ۲۰۵).

دارد ولی ساعد ندارد و بر سر بازوی او چیزی همانند پستان است که برجستگیهایی مانند دانه‌های سفید جو قرار دارد. شما به سمت معاویه و اهل شام می‌روید و این خوارج را در میان فرزندان و اموال خود باقی می‌گذارید. به خدا قسم من امیدوارم که آن قوم آنان باشند. اما آنان خون حرام ریخته و اموال و حیوانات مردم را غارت کرده‌اند، پس با نام خدا به سمت آنان بروید[1].

علی رضی الله عنه در جنگ نهروان گفت: « به من دستور داده شده است که با مارقین بجنگم ». اینان همان مارقین هستند[2]. سپاه در مقابل خوارج اردو زده بود و رودخانه نهروان بین آنان قرار داشت.علی به سپاه خود دستور داد که جنگ و مبارزه را ابتدا شروع نکنند. مگر این که خوارج به سمت غربی رودخانه عبور کنند. علی رضی الله عنه نمایندگان خود را نزد آنان فرستاد و آنان را به خدا قسم داد و دستور داد که بازگردند. او براء بن عازب رضی الله عنه را نزد آنان فرستاد و او به مدت سه روز از آنان خواست که بازگردند، اما آنان نپذیرفتند[3]. و فرستادگان علی پیاپی نزد آنان می‌رفتند تا این که فرستادگان او را کشتند و از رودخانه گذشتند[4]. وقتی که خوارج کار را به‌این حد رساندند و همه امید و آرزوها برای تلاشهای صلح آمیز و جلوگیری از خون ریزی قطع شد، و خوارج با سرکشی و تکبر بازگشت به حق را رد کردند و بر جنگ اصرار داشتند، امیرالمؤمنین اقدام به مرتب نمودن سپاه نمود و آن را برای جنگ آماده کرد[5]. او حجر بن عدی را بر سمت راست سپاه، شبث بن ربعی و معقل بن قیس بن ریاحی را بر سمت چپ آن، ابو ایوب انصاری را بر سواره نظام و ابو قتاده انصاری را بر پیاده نظام و قیس بن سعد بن عبادهٔ را بر اهل مدینه که هفتصد نفر بودند، گماشت. علی به ابو ایوب انصاری دستور داد که‌یک بیرق امان را برای خوارج برافرازد و به آنان بگوید: هر کس به نزد این بیرق بیاید، در امان است و هر کس به کوفه و مدائن بازگردد، در امان است. ما کاری با شما نداریم فقط با کسانی که برادرانمان را کشتند می‌جنگیم. به‌این ترتیب گروههای زیادی برگشتند که تعدادشان چهار هزار نفر بود و از خوارج جز هزار نفر و یا کمتر از آن به همراه

۱- مسلم (۷٤۹، ۷٤۸).

۲-السنة، ابن ابی عاصم، تحقیق ألبانی :.

۳- السنن الکبری، بیهقی (۱۹۷/۸)، خلافة علی، عبدالحمید ص (۳۲٤).

٤- مصنف ابن ابی شیبة (۳۲۵/۱۵، ۳۲۷).

۵-خلافة علی، عبدالحمید، ص (۳۲٤).

عبدالله بن وهب راسبی باقی نماندند. و به سمت علی بازگشتند که زیدبن حصن طائی سنبیسی بر سمت راست آنان و شریح بن أوفی بر سمت راست، حمزة بن سنان بر سواره نظام و حرقوص بن زهیر سعدی بر پیاده نظام فرماندهی می‌کردند و ایستادند و با علی﷛ و یارانش به جنگ پرداختند[۱].

۳- شروع جنگ

خوارج به سمت علی﷛ رفتند و علی﷛ سوار نظام پیشاپیش او، و تیراندازان در پس او قرار داشتند و صف پیاده نظام در پشت سوار نظام بود. او به‌یاران خود می‌گفت: کاری با آنان نداشته باشید. مگر این که آنان ابتدا به شما حمله کنند. و خوارج می‌گفتند: «لا حُكم إلَّا الله»، حرکت، حرکت به سوی بهشت. سپس به سوار نظامی که علی﷛ در ابتدا قرار داده بود حمله کردند و آنان را متفرق کردند به طوری که عده‌ای از آنان به سمت راست و عده‌ای دیگر به سمت چپ سپاه رفتند و تیراندازان با تیراندازی در مقابل شان قرار گرفتند و به سمت آنان تیر پرتاب کردند و سواره نظام هم از سمت چپ و راست به آنان هجوم آوردند و پیاده نظام هم با نیزه‌ها و شمشیرها در مقابل آنان قرار گرفتند و خوارج کشته شدند و بر زمین در زیر سمهای اسبها قرار گرفتند و فرمانده‌هانشان، عبدالله بن وهب، حرقوص بن زهیر، شریح بن عوفی و عبدالله بن سخبره سلیمی‌نیز کشته شدند[۲]. ابو ایوب می‌گوید: با نیزه بر بدن یکی از خوارج زدم که از پشت او بیرون زد و به او گفتم: ای دشمن خدا، مژده جهنم بر تو باد. او گفت: خواهی دانست که کدام یک از ما برای سوختن در آتش جهنم مستحق تر هستیم[۳]. بسیاری از خوارج به خاطر جمله‌ای که از عبدالله بن وهب راسبی شنیدند، از جنگ کناره گیری کردند، جمله‌ای که نشان دهنده ضعف بینش و یقین سست آنان بود، و این هنگامی بود که علی﷛ یک نفر از خوارج را با شمشیر خود زد، آن خارجی گفت: چه خوش است رفتن به بهشت، و عبدالله بن وهب گفت: نمی‌دانم به بهشت یا به جهنم[٤]. یک نفر از بنی سعد که فروة بن نوفل اشجعی بود گفت: من فریب این مرد را خوردم و به‌این جنگ آمدم و الان می‌بینم خودش دچار تردید شده است. بنابراین گروهی از یاران خود را کنار کشید و با هزار

۱- تاریخ الخلافة الراشدة، محمد کنعان ص (٤٢٥)، مختصری از البداية و النهاية.

۲- همان منبع، ص (٤٢٥).

۳-همان منبع، ص (٤٢٥).

٤- اخبار الخوارج از الکامل، مبرد، ص (۲۱)، خلافة علی، ص (۳۲٥).

نفر به سمت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه رفت و مردم نیز آهسته به آن سمت می‌رفتند[۱]. جنگ سخت و کوتاه مدتی بود که در بخشی از روز نهم ماه صفر سال سی و هشت هجری (۳۸/۲/۹هـ) صورت گرفت[۲] و این جنگ سریع منجر به کشته شدن افراد زیادی از خوارج شد در حالی که شرایط برای سپاه علی رضی الله عنه کاملاً برعکس بود و بر اساس آن چه که مسلم در صحیح خود از زید بن وهب استخراج کرده است، تعداد کشته‌های سپاه علی رضی الله عنه فقط دو نفر بودند[۳]. در روایت دیگری با سند صحیح آمده است: از یاران علی رضی الله عنه دوازده و یا سیزده نفر کشته شدند[٤]. در روایت صحیح آمده است که ابو مجلز[٥] می‌گوید: از مسلمانان، منظور او سپاه علی رضی الله عنه بود، جز نه نفر کشته نشدند. اگر می‌خواهی برو نزد ابو برزهٔ[٦] و از او سوال کن و او بر این امر شهادت می‌دهد[٧]. اما کشته شدگان خوارج، **روایت‌ها** ذکر می‌کنند که همه آنان کشته شدند[٨] و مسعودی ذکر می‌کند که تعداد اندکی که از ده نفر تجاوز نمی‌کرد، بعد از شکست سخت گریختند[٩].

٤- ذوالثدیه یا مرد فلج و اثر کشته شدن او بر سپاه علی رضی الله عنه

روایت‌ها ی مختلفی درباره شخصیت ذوالثدیهٔ وجود دارند که بعضی از این **روایت‌ها** از لحاظ سند ضعیف و برخی دیگر قوی هستند. در احادیث نبوی اوصاف و مشخصات

۱- همان منبع، ص (۲۱)، خلافة علی، عبدالحمید، ص (۳۲٥).
۲- انساب الاشراف (۲/ ٦۳)، با سندی که در آن فردی مجهول است.
۳- مسلم (۲/۷٤۸).
٤- مصنف بن ابی شیبة (٥/۳۱۱)، تاریخ خلیفة، ص (۱۹۷)، با سند حسن.
٥- لاحق بن حمید سدوسی بصری فردی موثق از طبقه سوم است.
٦- نضله بن عبید اسلمی صحابی، مشهور به کنیه‌اش است و در سال ٦٥ هـ-.ق از دنیا رفت.
۷- المعرفة التاریخ (۳/۳۱٥). تاریخ بغداد (۱/ ۱۸۲).
۸- اخبار الخوارج من الکامل، ص (۳۳۸).
۹- خلافة علی، ص (۳۲۹)، تاریخ خلیفة، ص (۱۹۷).

ذوالثدیۀ ذکر شده‌اند، از جمله این که سیاه پوست بود[1] و در روایت حبشی آمده است که دست او شل و جمع شده و ناقص بود و فقط از شانه تا بازو بود یعنی ساعد نداشت و در انتهای بازویش چیزی مثل نوک پستان بود و بر روی آن برجستگیهایی سفیدی همانند جو وجود داشت و بازوی او ثابت نبود گویا این که بدون استخوان بود چون بی اختیار حرکت می‌کرد. اما عبارتهای مخدج الید، مودون الید، مثدون الید در احادیث همگی به معنای دست ناقص است[2]. اما در باره اسم او کسانی که گفته‌اند «ذوالثدیة» همان حرقوص بن زهیر سعدی بوده است اشتباه کرده‌اند[3]. حرقوص مردی مشهور بود که در فتوحات اسلامی‌نقش داشت سپس علیه عثمان رضی الله عنه خروج کرد و بعد از جنگ اول (کوچک) جمل که زبیر و طلحه رضی الله عنهما در آن قاتلان عثمان رضی الله عنه در بصره را به قتل رساندند او گریخت. حرقوص یکی از رهبران سرشناس خوارج شد[4]. اما در روایتی آمده است که اسم «ذوالثدیة» (حرقوس) بوده است اما کسی پدرش را نمی‌شناسد. و در روایتی دیگر آمده است که اسم او مالک بوده است. چون وقتی که یاران علی به دنبال او گشتند و در میان کشته‌ها وی را پیدا کردند علی گفت: الله اکبر، کسی از شما می‌گوید که پدرش کیست؟ مردم می‌گفتند: این مالک است. این مالک است. علی گفت: پسر کیست؟[5] اما کسی پدرش را نشناخت. در روایتی که طبری آن را صحیح می‌داند آمده است که اسم او نافع ذوالثدیة بود. همان طور که ابن ابی شیبۀ و ابو داوود نیز این را ذکر کرده‌اند اما طریق روایت هر دو یکی است و آنچه که در این سه منبع آمده است یک روایت با یک طریق به حساب می‌آید[6]. علی رضی الله عنه از آغاز بدعت خوارج درباره آنان صحبت می‌کرد و در بسیاری از موارد از ذوالثدیة یاد می‌کرد و اینکه او نشانه‌ی آنان است و اوصاف او را بیان می‌کرد و بعد از پایان جنگ سخت علی رضی الله عنه دستور داد که جسد ذوالثدیه را پیدا کنند چون وجود او در میان خوارج یکی از نشانه‌های بر حق و راه درست بودن علی رضی الله عنه بود. بعد از مدتی جستجو، امیرالمؤمنین در کنار رودخانه گروهی از جسدها را دید که بر روی همدیگر افتاده بودند، گفت: آنها را از هم جدا کنید که ناگهان

۱- مصنف عبدالرزاق (۱۰/۱٤٦).

۲- النهایة فی غریبة الحدیث (۱/ ۱۳، ۱۲)، فتح الباری (۱۲/۲۹٥، ۲۹٤).

۳- الملل و النحل (۱/۱۱٥).

٤- فتح الباری (۱۲/۲۹۲)، الاصابة (۱/۱۳۹).

٥- الفتح الربانی علی مسند الامام احمد (۲۳/۱٥٥). با اسناد حسن، البدایة و النهایة (۷/۲۹٥، ۲۹٤).

٦- خلافة علی، عبدالحمید، ص (۳۳٤).

ذوالثدیه در زیر همه آنان و به زمین چسبیده بود. علی تکبیر سر زد و سپس گفت: خداوند راست می‌گوید و رسول او خبر را به درستی رساند سپس سجده شکر به حای آورد و مردم وقتی او را دیدند خوشحال شدند و تکبیر گفتند[۱].

۵- برخورد و رفتار امیرالمؤمنین﷜ با خوارج

امیرالمؤمنین علی﷜ قبل از جنگ و بعد از جنگ با خوارج به عنوان مسلمان بر خورد کرد و به محض این که جنگ پایان یافت به سربازان خود دستور داد که به دنبال کسی که فرار کرده نروند. و به مجروحان نزدیک نشوند و یا کشته شدگان را مثله نکنند. شقیق بن سلمه مشهور به ابو وائل یکی از فقهای تابعین و کسی که در جنگهای علی﷜ همراه او بود می‌گوید: علی در روز جنگ جمل و جنگ نهروان کسی را به اسارت نگرفت[۲]. او وسایل به جا مانده اهل نهروان را به کوفه برد و گفت: هر کس چیزی از وسایل خود را که می‌شناسد بر دارد و مردم آنها را برداشتند تا این که فقط یک دیگ ماند و یک مرد آمد و آن را برای خود برداشت. این روایت از چندین طریق نقل شده است[۳] و چیزی جز آن ابزار و سلاح و حیواناتی که خوارج به میدان جنگ آورده بودند، چیزی را بین سربازان خود تقسیم نکرد. امیرالمؤمنین علی﷜ خوارج را تکفیر نکرد چون قبل از جنگ تلاش کرد که آنان را به جمع بازگرداند و بسیاری از آنان هم بازگشتند. اوهمچنین آنان را موعظه کرد و تهدید به قتل نمود. ابن قدامه می‌گوید: او همان گونه بود چون هدف او منصرف کردن آنان و دفع شرشان بود نه کشتن آنان. اگر فقط این را هم به زبان آورده باشد، این بهتر از جنگ بود چون ضرر جنگ به هر دو گروه می‌رسید و این دلالت می‌کند که خوارج فرقه‌ای از مسلمانان بودند. همان گونه که بسیاری از علما این نظر را دارند[٤].سعدبن ابی وقاص﷜ آنان را فاسق می‌نامد از مصعب بن سعد روایت شده است که میگوید: از پدرم درباره‌این آیه پرسیدم که خداوند می‌فرماید:

۱- مصنف ابن ابی شیبة (۱۵/ ۳۱۷- ۳۱۹)، با سند صحیح.
۲- السنن الکبری، بیهقی (۱۸۲/۸)، با سند صحیح.
۳- التلخیص الحبیر (٤۷/٤).
٤- فتح الباری (۳۰۱/۱۲، ۳۰۰)، نیل الأوطار (۱۸۲/۸).

﴿ قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤ ﴾ الكهف: ۱۰۳ - ۱۰٤

«بگو آیا شما را از زیان کاران مردم اگاه گردانیم؟ کسانیاند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند».

پرسیدم که‌آیا آنان حروریها (خوارج) هستند؟ گفت: نه. آنان یهودیان ومسیحیان اهل کتاب هستند. یهودیان که محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کردند و مسیحیان به بهشت کافر بودند و گفتند: در آنجا غذا و شرابی وجود ندارد. اما حروریها اینها هستند:

﴿ وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٦ ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٢٧ ﴾ البقرة: ۲٦ - ۲۷

« و جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خداوند به پیوستن آن امر فرموده می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند. آنان که زیان کارانند ».

سعد آنان را فاسق می‌نامد[۱]. و در روایت دیگری از سعد نقل شده است وقتی از او درباره خوارج سوال شد گفت: آنان قومی بودند که منحرف شدند و خداوند قلبهایشان را منحرف نمود[۲].

از علی رضي الله عنه سوال شد که آیا خوارج کافر هستند؟ گفت: آنان از کفر فرار کردند. گفته شد: آیا منافق هستند؟ گفت: منافقان جز به مقدار اندک ذکر خدا نمی‌گویند، گفته شد: پس آنان چه هستند؟ گفت: آنان قومی بودند که علیه ما طغیان کردند و ما با آنان مبارزه کردیم. در روایت دیگری آمده است: آنان قومی‌بودند که علیه ما طغیان کردند و ما بر آنان پیروز شدیم. در روایت دیگری آمده است: آنان قومی بودند که گرفتار فتنه‌ای شدند و در آن کر و کور شدند[۳].

همچنین علی رضي الله عنه بعد از آن سپاه خود و امت اسلامی‌را نصیحت کرد و گفت: اگر با امام عادل مخالفت کردند با آنان بجنگید و اگر با امام ستمگر مخالفت کردند با آنان مبارزه نکنید

۱- صحیح بخاری، فتح الباری (۸۴۲/۵).

۲- مصنف ابن ابی شیبة (۳۲۵/۱۵، ۳۲٦)، الاعتصام، شاطبی (٦۲/۱).

۳- مصنف عبدالرزاق (۱۵۰/۱۰)، مصنف ابن ابی شیبة (۳۳۲/۱۵)، با سند صحیح.

چون آنان حرفی برای گفتن دارند[١]. آنچه که در مبارزه امیرالمؤمنین علیﷺ با خوارج و جنگ او در در جمل و صفین قابل ملاحظه است این است که علیﷺ از جنگ خود در جنگ جمل و صفین پشیمان و ناراحت شد، اما در جنگ با خوارج اظهار خوشحالی و سرور می‌کند. ابن تیمیه می‌گوید: نص و اجماع بین این دو متفاوت بود. او به نص حدیث رسول‌اللهﷺ با خوارج مبارزه کرد و به‌این دلیل خوشحالی می‌کرد. و کسی از صحابهﷺ در این مورد با او مخالفت نکرد. اما در جنگ صفین ناراحتی و پشیمانی به دلیل جنگ از او دیده شد[٢].

ششم: احکام فقهی بر گرفته از جنگهای امیر المؤمنین علیﷺ

امیرالمؤمنین علیﷺ به واسطه علم فراوان و دانش فقهی گسترده خود توانست قواعد و احکامی‌را وضع کند که در واقع قوانین شرعی در مبارزه با طغیانگران هستند سپس امامان و فقهاء اهل سنت بر اساس سیره او در برخورد با طغیان گران عمل کردند و از شیوه روشن‌گر او احکام و قواعد فقهی را در این زمینه استنباط کردند به طوری که همه علما می‌گویند: اگر جنگهای علی با مخالفانش نبود، سنت جنگ با اهل قبله مشخص نمی‌شد[٣].

این مطلب از خود علیﷺ روایت شده است که می‌گوید: اگر من در میان مردم نبودم بگوئید چه کسی این سیره را برایشان عملی می‌کرد؟[٤] احنف به علی گفت: ای علی، قوم ما در بصره گمان می‌کردند که اگر تو فردا بر آنان چیره شوی، مردان آنان را کشته و زنانشان را به اسارت می‌گیری. علی گفت: بیم چنین عملی از کسی چون من نمی‌رود. آیا این کار جز از کسی که مرتد شده و کفر می‌ورزد، سر می‌زند؟

بنابراین جنگ با اهل قبله از چندین جهت با جنگ با کفار و مرتدین متفاوت است:

١- مصنف ابن ابی شیبة (٣٢٠/١٥) فتح الباری (٣٠١/١٢) در نزد طبری دارای سند صحیح است.

٢- مجموع الفتاوی (٥١٦/٢٨).

٣- التمهید، باقلانی، ص (٢٢٩)، تحقیق مواقف الصحابة (٢٩٥/٢).

٤- مصنف عبدالرزاق (١٢٤/١٠).

۱- باید در جنگ با اهل قبله هدف بازگرداندن آنان باشد و کشتن آنان به عمد انجام نشود چون هدف بازگرداندن آنان به اطاعت و دفع شر آنان است نه کشتن شان، در حالیکه کشتن عمدی مشرکان و مرتدین جایز است[۱].

۲- اگر همراه با طغیانگران بردگان، زنان و کودکانی به جنگ بیایند، حکم همه آنان حکم یک مرد بالغ آزاده، است که وقتی حمله کنند باید با آنان جنگیده شود و وقتی فرار کردند و پشت نمودند باید رها شوند. چون جنگ با آنان برای برطرف نمودن آزار و اذیت شان است در حالی که جنگ با مرتدین و کافران در حالت حمله و فرارشان جایز است[۲].

۳- هرگاه طغیانگران جنگ را ترک کردند، خواه به دلیل بازگشت به اطاعت، به زمین گذاشتن سلاح، یا به دلیل شکست و یا به واسطه ناتوانی به خاطر زخمیها، بیماری و یا اسارت باشد، حمله بر مجروحان آنان و کشتن اسرایشان جایز نیست، اما حمله به مجروحان مشرکان و مرتدین و کشتن اسرایشان جایز است. ابن ابی شیبه در مصنف خود از علیﷺ روایت کرده است که در جنگ جمل گفت: کسی که فرار کرد، دنبالش نروید و بر مجروح حمله نکنید و هر کس از آنان سلاحش را بر زمین بگذارد در امان است[۳]. در روایت دیگر عبدالرزاق آمده است که علیﷺ به جارچی خود دستور داد که در جنگ بصره ندا دهد: کسی به دنبال فراری نرود و به مجروحی نزدیک نشود و اسیری را به قتل نرساند و هر کس در خانه‌اش را ببندد و یا سلاحش را بر زمین بگذارد، در امان است و چیزی از وسایل او گرفته نمی‌شود[۴].علی در جنگ جمل گفت: دنبال کسی که فرار کرده نروید و بر مجروح حمله نکنید و اسیری را به قتل نرسانید. با زنان کاری نداشته باشید حتی اگر به شما و فرمانروایان شما فحش و ناسزا بگویند. در جاهلیت دیده‌اید که مردی از ما عربها با یک شاخه درخت خرما و یا چماق زنی را می‌زد بعد از آن، او و قوم او مورد عیب و سرزنش قرار می‌گرفتند[۵]. از ابوأمامۀ باهلیﷺ روایت شده است که می‌گوید: در جنگ صفین حاضر بودم و آنان به مجروح حمله نمی‌کردند و اسیر را نمی‌کشتند و شکم کشته شده‌ای را نمی‌شکافتند[۶].

۱- المغنی (۸/۱۰۸- ۱۲٦).
۲- المغنی (۸/۱۱۰)، الاحکام السلطانیة، ص (٦۰).
۳- مصنف ابن ابی شیبة (۱۵/۲۳٦)، الفتح (۱۳/۵۷)، سند آن صحیح است.
٤- مصنف عبدالرزاق (۱۰/۱۲٤، ۱۲۳)، تحقیق مواقف الصحابة (۲/۲۹٦).
۵- نصب الرایة (۳/٤٦۳)، تحقیق مواقف الصحابه (۲/۲۹۷).
٦- المستدرک (۲/۱۵۵)، سند آن صحیح است و ذهبی با آن موافق است.

۴- حال اسرای طغیانگر به‌این گونه است که اگر از عدم بازگشت او به جنگ اطمینان حاصل شود، آزاد می‌شود و اگر کسی از عدم بازگشت او به جنگ اطمینان حاصل نشود تا پایان جنگ زندانی می‌شود و سپس آزاد می‌گردد چون جایز نیست بعد از آن زندانی شود. اما جایز است که کافر در اسارت بماند[1].

۵- در مبارزه به خوارج از مشرک هم پیمان و یا ذمی‌کمک گرفته نمی‌شود. اما در جنگ با مرتدین و محاربین می‌توان از آنان کمک گرفت[2].

۶- نباید امام با آنان تا مدت معینی صلح و سازش کند و با گرفتن مال با آنان سازش کند پس اگر با آنان تا مدتی صلح کرد، رعایت این صلح برای امام لازم نیست و اگر برای مبارزه با آنان ضعیف شد باید منتظر باشد تا دوباره در برابر آنان قوی شود و اگر با گرفتن مال از آنان سازش کند، آن سازش باطل می‌شود و آن مال نگه داشته می‌شود و اگر آن مال از فیء و صدقه‌های آنان باشد، آن را به آنان باز نمی‌گرداند و صدقه‌ها در میان اهل آن و فیء برای مستحق آن صرف می‌شود و اگر هم از اموال خالص آنان باشد، نباید امام آن را برای خود بردارد و باید به آنان بازگردانده شود[3]. از این رو علی رضی الله عنه اموال اهل جمل را حلال نکرد.

۷- هرگاه با یک تأویل و تفسیر جایز علیه امام خروج کردند، باید در آن مورد با آنان گفتگو و نامه نگاری کند و اگر از ظلمی‌شکایت کردند باید به شکایت آنان رسیدگی شود و اگر شبهه‌ای را مطرح کردند باید، برای آنان روشن گردد. همانگونه که علی رضی الله عنه شبهات پیش آمده برای خوارج را روشن نمود و بسیاری از آنان به صف جماعت بازگشتند[4]. این در صورتی است که بازگردند در غیر این صورت مبارزه با آنان بر امام و مسلمانان واجب است.[5]

۸- اگر خوارج به ظاهر از اطاعت امام خارج نشوند و در خانه‌ای برای کناره گیری جمع نشوند و افرادی باشند که تحت کنترل باشند و گرفتن و کنترل آنان ساده باشد، باید به حال

١- الاحکام السلطانیة، ص (٦٠).

٢- همان منبع، ص (٦٠) تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (٢/٢٩٨).

٣- الاحکام السلطانیة، ص (۶٠)، ماوردی.

٤- السنن الکبری، بیهقی (٨/١٨٠).

٥- مجموع الفتاوی (۴/۴۵٠).

خود رها شوند و با آنان جنگ نشود و در آنچه که حق آنان است احکام عدالت برای آنان جاری گردد و حقوق و حدود نیز برای آنان در نظر گرفته شود[۱].

۹- نباید در جنگ با طغیانگران از ابزاری چون آتش سوزی و منجنیق و سایر موارد که ضرر و اثر آنها کلی و عام است، استفاده کرد و نباید خانه‌هایشان بر سرشان آتش زده شود و نخلستانها و درختهایشان قطع گردد هر چند که این موارد در جنگ با کفار و مشرکین جایز هستند. چون خانه‌ای که در آن اسلام است، متعلقات درون آن باید محفوظ باشند حتی اگر اهل خانه در آن قرار گرفته باشند. مگر این که در موارد ضروری که اهل خانه در آن خانه پناه بگیرند و شکست ناپذیر باشند، بنابه قول شافعی و ابو حنیفه در این صورت امام می‌تواند آنان را هدف منجنیق قرار داده و یا خانه شان را آتش بزند[۲].

۱۰- به غنیمت بردن اموال خوارج و به اسارت گرفتن زن و فرزندانشان جایز نیست، چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مال یک مسلمان جز با رضایت خود او حلال نمی‌شود»[۳]. از علی ﷺ در جنگ جمل روایت شده است که گفت: هر کس چیزی از اموال خود را در دست کسی دیگر بیابد آن را از او بگیرد[٤].این یکی از دلایلی است که خوارج به دلیل آن بر علی ﷺ خشم گرفتند و گفتند: او جنگ کرد ولی اسیر نگرفت و غنائم جنگی جمع نکرد، وقتی که خون آنان برایش حلال باشد قطعاً اموالشان نیز بر او حلال می‌شود و اگر اموالشان برای علی ﷺ حرام باشد قطعاً خونشان نیز بر او حرام می‌شود. ابن‌عباس ﷺ در مناظره با خوارج به آنان گفت: آیا شما مادرتان یعنی عایشه ﷺ را به اسارت می‌گیرید؟ یا این که آیا شما آن چه را که درباره سایر زنان حلال می‌دانید درباره او حلال می‌دانید؟ اگر بگوئید: او مادرتان نیست، کافر شده‌اید. و اگر بگوئید: او مادرتان است و به اسارت گرفتن او برای شما حلال است، باز هم کافر شده‌اید.[۵]

ابن قدامه در ادامه‌این مطلب می‌گوید: چون جنگ با طغیانگران فقط برای دفع شر آنان و بازگرداندنشان به حق است نه به خاطر کفرشان، بنابراین جز موارد ضروری برای دفع شر همچون حمله کننده‌ها و راهزنان، چیز دیگری از آنان حلال نیست و مال و فرزندان آنان باید

۱- الأحكام السلطانية، ماوردی، ص (۵۸).

۲- المغنی، ابن قدامة (۸/۱۱۰).

۳- سنن الدار قطنی (۳/۲۶). البانی آن را در ارواء الغلیل صحیح می‌داند شماره (۱۴۵۹).

٤- المغنی (۸/۱۱۵).

۵- السنن الکبری، بیهقی (۸/۱۷۹)، خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص (۱۹۷)، سند آن حسن است.

مصون باشند[۱]. از ظاهر روایات نقل شده از علی رضی الله عنه اینگونه معلوم می‌شود که بهره بردن از سلاح آنان جایز است. ابن ابی شیبۀ از ابو البختری روایت کرده است که می گوید: وقتی که اهل جمل شکست خوردند علی گفت: چیزی از اموال آنان که در خارج از ارودگاه جنگ است، را طلب نکنید و حیوانات و سلاح آنان که در اردوگاه است از آن شماست[۲]. در روایت دیگری می گوید: چیزی از اموالشان را برندارید مگر آن را که در اردوگاه شان است بیابید.[۳]

۱۱- اگر کسی از طغیانگران کشته شود باید غسل داده شود و کفن شود و بر او نماز خوانده شود، چون آنان بر اساس مذهب شافعی و صاحب نظران، مسلمان هستند[٤].

۱۲- اگر طغیانگران اهل بدعت نباشند، فاسق نیستند و جنگ امام و اهل عدالت با آنا فقط به دلیل خطا و اشتباه آنان در تأویل است. و آنان همانند فقهای مجتهد در احکام هستند و اگر کسی از آنان عادل باشد و شهادت بدهد شهادت او پذیرفته می‌شود. این قول شافعی است. اما خوارج و اهل بدعت اگر علیه امام طغیان کنند، شهادت آنان پذیرفته نمی‌شود چون آنان فاسق هستند[٥].

۱۳- انسان عادل می‌تواند نزدیکان طغیانگر خود را به قتل برساند چون این عمل به حق است و شبیه به اجرای حد بر اوست. هر چند که از انجام این کار کراهت داشته باشد[٦].

۱۴- هرگاه طغیانگران بر یک سرزمینی پیروز شدند و از آنجا مالیات جمع آوری کنند و حدود را جاری کنند. آن مالیاتی را که جمع آوری کرده‌اند، اگر افرادی عادل بر آن جا غلبه کرده و پیروز گشته باشند از آنان گرفته نمی‌شود، بنابراین وقتی که علی رضی الله عنه بعد از جنگ جمل بر اهل بصره پیروز شد، آن مالیاتی را که جمع‌آوری کرده‌بودند، از آنان نگرفت[٧].

۱۵- حکم وراثت طغیانگر از عادل

۱-تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۰).

۲- مصنف ابن ابی شیبة (۱٥/۲٦۳).

۳- تاریخ طبری به نقل از تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۰).

٤- تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۱).

٥- المغنی (۸/۱۱۸)، تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۱).

٦- المغنی (۸/۱۱۸)، تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۱).

٧- المغنی (۸/۱۱۹)، تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۲).

طغیانگری که‌یک عادل را به قتل رسانده، ارث نمی‌برد و عادلی که‌یک طغیان گر را به قتل برساند، ارث نمی‌برد، چون پیامبر فرمود: « قاتل ارث نمی‌برد »[۱]. ابو حنیفه می‌گوید: عادل از طغیان گر ارث می‌برد و طغیان گر از عادل ارث نمی‌برد. ابو یوسف می‌گوید هر دو از یکدیگر ارث می‌برند چون در آن قتل تأویل کرده‌اند[۲]، نووی نیز همین نظر را دارد[۳].

۱۶- اگر برای دفع شر طغیانگران راهی جز کشتن آنان وجود نداشته باشد، کشتن آنان جایز می‌شود و گناه و ضمانت و کفاره‌ای بر کسی که آنان را می‌کشد لازم نمی‌شود چون او کاری را انجام داده که به او دستور داده شده است و به خاطر خداوند قتل انجام داده است. که می‌فرماید:

﴿ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ ٩ ﴾ الحجرات: ۹

« با آن طایفه‌ای که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد ».

چون مسلمان اگر کسی قصد جانش را بکند، می‌تواند برای دفاع از خود آن فرد را به قتل برساند اگر راه دفاع جز با کشتن میسر نباشد و به همین گونه است که اگر عادل در حین جنگ با طغیان‌گر اموالی از او را تباه کرده‌باشد، هیچ ضمانتی در قبال آن ندارد[٤]. و بنابر صحیح ترین قولها و همان گونه که نووی می‌گوید: طغیانگر نیز اگر در حین جنگ اموالی از طرف مقابل خود را تلف کند، چیزی در مقابل آن پرداخت نمی‌کند[٥].

آنچه زهری از اجماع صحابه روایت می‌کند که طغیان گر در قتل عادل هیچ ضمانتی علیه او نیست، بر این امر دلالت می‌کند. او می‌گوید: فتنه اول آغاز شد و صحابه رسول‌الله ﷺ فراوان بودند و در میان آنان شرکت کنندگان در غزوه بدر نیز بودند، آنان اجماع کردند که اگر کسی بر اساس تأویل قرآن کشته شود، قاتل قصاص نشود و اگر مالی بر اساس تأویل قرآن گرفته شود، باز پس گرفته نشود[٦].

در روایت عبدالرزاق آمده است: فتنه اول شکل گرفت و تعداد اصحاب پیامبر ﷺ که در بدر حضور داشتند زیاد بود. آنان به‌این اجماع رسیدند اگر در موردی که بر اساس تأویل

۱- سنن ابن ماجه، کتاب دیات (۸۸۳/۲) صحیح سنن ابن ماجه شماره (٢١٤٠).
۲- الاحکام السلطانیة، ص (۶۱).
۳- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۷۰/۷).
٤- المغنی (١١٢/٨).
٥- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۷۰/۷).
٦- السنن الکبری، بیهقی (١٧٤/٨)، با سند صحیح، تحقیق مواقف الصحابة (٣٠٣/٢).

قرآن حلال دانسته شد، برای آن حد جاری نشود و خونی که بر اساس تأویل قرآن ریخته شود، قصاص نداشته باشد و مالی که بر اساس تأویل قرآن گرفته شده باشد، باز پس گرفته نشود مگر آن که عین آن مال در دست کسی دیده شود که باید آن را به صاحبش باز گرداند[۱].

هفتم: مهمترین صفات خوارج

کسی که درباره تاریخ فرقه خوارج مطالعه و بررسی کند، چندین صفات را ملاحظه می‌کند که پیروان این فرقه متصف به آن هستند، از جمله:

۱- غلو در دین

در این امر شکی نیست که خوارج اهل طاعت و عبادت بودند و به شدت علاقمند به پایبندی به دین و اجرای احکام آن و دوری گزیدن از همه آن چه که اسلام از آن نهی کرده است، بودند همچنین از واقع شدن در هر نوع معصیت و یا خطایی که با اسلام مخالفت داشت پرهیز می‌کردند، به طوری که این یک ویژگی بارز برای این طایفه بود که در این مورد کسی به پای آنان نمی‌رسید و چیزی بیشتر از قول رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بر این امر دلالت نمی‌کند که فرمود: آنان قرآن می‌خوانند و قرآن خواندن شما در پیش قرآن خواندن آنان چیزی نیست و روزه شما در برابر روزه آنان هیچ است[۲].

ابن‌عباس رضي الله عنه خوارج را هنگامی که برای مناظره با آنان رفت، این گونه توصیف می‌کند: بر قومی‌وارد شدم که هیچ کس را همانند آنان در مسائل شرعی کوشا ندیده بودم. پیشانی شان به دلیل سجده فراوان زخم داشت و دستهایشان همچون زانوی پینه بسته شتر بود، پیراهنهایی تمیز و آستین بالا زده بر تنشان داشتند و از شدت شب زنده داری رنگ از چهره شان پریده بود[۳]. از جندب ازدی روایت شده است که می‌گوید: وقتی که همراه علی بن ابی طالب رضي الله عنه به سمت خوارج حرکت کردیم و به اردوگاه آنان رسیدیم، صدای قرآن خواندن

۱- مصنف عبدالرزاق (۱۰/۱۲۱).

۲- مسلم، کتاب زکات، شرح نووی (۷/۱۷۱).

۳- تلبیس ابلیس.

آنان همچون آواز زنبور عسل به گوش می‌رسید[1]، آنان اهل روزه داری، نماز خواندن و قرآن خواندن بودند اما از حد اعتدال گذشتند و به حد غلو افراطی‌گری رسیدند به طوری که‌این افراط به دلیل آن چه که عقل و تفکرشان بر آنان عرضه نمود، آنان را به مخالفت با اصول اسلام سوق داد. مانند تکفیر مرتکب به گناه کبیره که، به اذن خدا درباره عقاید و افکار آنان بحث خواهیم کرد. حتی برخی از آنان در این امر هم مبالغه کردند و هر کسی را که مرتکب هر نوع گناهی می‌شد حتی اگر گناه صغیره بود، کافر ومشرک ماندگار در آتش جهنم می‌دانستند[2].

از جمله نتیجه‌این افراط که آنان را از حدود دین و اهداف متعالی آن خارج کرد، این بود که آنان هر یک از مسلمانان را که با آنان همفکر نبودند، تکفیر کردند و آنان را به کفر یا نفاق متهم نمودند و حتی آنان خون مخالفان خود را نیز مباح می‌دانستند.[3]

برخی از آنان قتل زنان و فرزندان مخالفان خود را همچون دشمنان آشکار مباح می‌شمردند.[4] بدون شک خوارج با آن صفاتی همچون جهل، افراط، درشتی و خشونتی که داشتند، محاسن و زیباییهای دین اسلام را به طور عجیبی زشت و نازیبا جلو دادند. این اغراق در تأویل و اجتهاد، آنان را از روح اسلام، زیبایی و اعتدال آن خارج کرد و آنان در این تعمق و غور خود راهی را پیمودند که محمدﷺ آن را نگفته و قرآن کریم به آن فرا نخوانده بود و اما تقوایی که آنان به آن تظاهر می‌کردند از نوع تقوای کورکورانه بود و آن صلاح و خیرخواهی که در ظاهر امر به آن آراسته بودند، بر اساس تأویل ظاهری و آراستگی ظاهری بود و آنان به بهشت طمع داشتند و سعی کردند از طریق این تعمق و غلو در دین که منجر به خروج آنان از حد صحیح شد، به آن برسند.[5] بنابراین پیامبرﷺ از تعمق و تند روی در دین بر حذر می‌داشت چون آن با اعتدال و آسانی دین اسلام مخالف است و او همچنین خبر داد که تعمق کننده مستحق هلاک و خسران است و این حدیث صحیح از او روایت شده است که فرمود: تعمق کنندگان قطعاً هلاک می‌شوند.[6] این را سه بار گفت. بر این

۱- همان منبع، ص (۹۳).

۲- الفصل، ابن حزم (٤/۱۹۱)، الخوارج، ناصر سعودی، ص (۱۸۳).

۳- الخوارج، سعودی، ص (۱۸۳).

٤- تلبیس ابلیس، ص (۹٥)، الخوارج، سعودی، ص (۱۸٤).

٥- الخوارج، سعودی، ص (۸٤).

٦- مسلم، کتاب علم، شرح النووی (۱۶/۲۲۰).

اساس بی قاعدگی خوارج و مخالفت با آنان با این اصول برای ما روشن می‌شود و همچنین کسانی که بر روش آنان که بر اساس بی عدالتی و تندروی مخالف با آسانی و سهولت اسلام استوار است، می‌روند. زیرا اسلام دین سهولت و آسانی است و پیامبرﷺ فرموده است: «دین آسان است و هر کس در دین افراط و تندروی کند مغلوب می‌شود پس درست عمل کنید و نزدیک به آن عمل کنید.»[1].

٢- جهالت نسبت به دین

یکی از بزرگترین آفتهای خوارج جهل آنان نسبت به کتاب و سنت و فهم نادرست و کم تدبیری و کم اندیشی آنان و قرار ندادن نصوص و آیات و احادیث در محل صحیح نزول آنهاست. ابن عمر اعتقاد داشت که آنان بدترین بندگان خدا هستند. او می‌گوید: آنان آیاتی را که درباره کفار نازل شده را، بر مؤمنان حمل نمودند[2]. وقتی درباره حروریهٔ (خوارج) سوال شد، گفت: آنان مسلمانان را تکفیر می‌کنند و جان و مالشان را مباح می‌شمارند و چندین زن را به نکاح خود در می‌آوردند و اگر زنی نزد یکی از آنان بیاید، با وجود آن که همسر داشته باشد، او را به ازداواج خود در می‌آورد. من کسی را مستحق‌تر از آنان برای قتل نمی‌دانم[3]. از جمله جهالتهای آنان نسبت به شرع خداوند این است که اعتقاد داشتند حکمیت گناهی است که موجب کفر می‌شود و کسی که در این معصیت قرار می‌گرفت به اعتقاد آنان می‌بایست به کفر خود اعتراف می‌کرد سپس توبه او پذیرفته می‌شد[4]. این همان چیزی بود که آنان از علیﷺ خواستند آنان از علی خواستند که به کفر خود اعتراف کند سپس توبه کند، اینکه خوارج، علی و مهاجرین و انصار همراه او را خطاکار می‌دانستند و اعتقاد داشتند که خودشان از آنان عالم‌تر و در ارائه رأی و نظر سزاوارترند، به خداوند قسم این عین جهل و گمراهی است[5].

١- بخاری، کتاب ایمان، فتح الباری (٩٣/١).

٢- ظاهرة الغلولفی الدین، محمد عبد الحکیم، ص (١١٤).

٣- الاعتصام (١٨٤/٢، ١٨٣).

٤- مصنف ابن ابی شیبة (٣١٣/١٥، ٣١٢)، ألبانی در ارواء الغلیل (١١٩/٨، ١١٨)، تلبیس ابلیس ص (٩٣).

٥- الخوارج، سعودی ص (١٨٦).

از جمله جهالتهای ناشایست و کریه آنان این بود که وقتی عبدالله بن خباب ﷺ و زن باردار همراه او را یافتند، درباره اموری او را مورد سوال قرار دادند سپس نظر او را درباره عثمان و علی ﷺ جویا شدند و او از هر دوی آنان به خوبی تمجید کرد، بنابراین آنان بر او خشم گرفتند و او را تهدید به بدترین نوع قتل کردند و او را به قتل رساندند و شکم آن زن را شکافتند[1].هنگامیکه یک خوک اهل ذمه از کنار آنان می‌گذرد، یکی از آنان آن را می‌کشد و سعی می‌کند که خود را از کشتن آن بری و بی حساب کند و در پی صاحب خوک گشته و او را به خاطر آن خوک راضی می‌کند. چه جای تعجب دارد، آیا در نزد کسی که ادعای اسلام داشته باشد حرمت خوکها بیشتر از حرمت خون مسلمانان است[2]. اما آن عبادت جاهلان است که هوس و شیطان در قلب آنان قرار داده است.[3]

ابن حجر می‌گوید: خوارج از آن جایی که مخالفان خود را تکفیر کردند، خون آنان را مباح دانستند اما اهل ذمه را رها کردند و گفتند: نباید عهدی که با آنان دارند، نقض کنند و به‌این ترتیب جنگ با مشرکان را رها کردند و به جنگ با مسلمانان مشغول شدند، همه اینها از آثار عبادت جاهلان است کسانی که سینه و قلب شان به نور علم گشایش نیافته و به‌یک ریسمان مطمئن از آن چنگ نزده‌اند و در مورد آنان همین بس که در مقابل رسول‌الله ﷺ و امر او سر برتافتند و ظلم را به او نسبت دادند. از خداوند سلامت را طلب می‌کنیم.[4]

ابن تیمیه درباره آنان می‌گوید: آنان نادانانی بودند که به دلیل جهلشان از سنت و جماعت جدا شدند.[5] به‌این ترتیب روشن می‌شود که جهل یکی از صفات آن طایفه از طوایف منتسب به اسلام بود و جهل یک مرض سختی است که صاحب خود را از جایی که احساس نمی‌کنند، هلاک می‌گرداند. و بلکه او قصد خیر دارد اما جهل او را در ضد آن (شر) قرار می‌دهد.[6]

۱- تلبیس ابلیس، ص (۹۳).
۲- فتح الباری (۲۸۵/۱۲).
۳- الخوارج، سعودی.
٤- فتح الباری (۳۰۱/۱۲).
٥- منهاج السنة (۴۶۴/۳).
٦- نوادر الاصول، محمد حکیم ترمذی ص (۵۴)، خوارج، سعودی ص (۱۸۸).

٣- ایجاد تفرقه در اطاعت

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: آنان به دلیل گمراهی‌شان در اعتقاد به اینکه بزرگان هدایت و جماعت مسلمانان، از عدالت خارج شدند و گمراه گشتند، همانند برداشت رافضیها و سایر فرقه‌هایی همچون آنان عمل نموده و از سنت خارج شدند، و با این برداشت که این عمل ظلم است وکفر به حساب می‌آید، احکامی‌را نزد خود بر کفر مترتب کردند[1] و به‌این گونه در اطاعت ایجاد تفرقه کردند و برای بر هم زدن اتحاد مسلمانان تلاش نمودند. این نگرش، موضع آنان را در مورد امیرالمؤمنین علی روشن می‌کند وقتی که از او دور شدند و در سخت ترین مواضع با او مخالفت کردند و از فرمان او سرپیچی کردند[2]، این صفت در طول تاریخ همیشه از ویژگیهای آنان بوده است و هر کسی را که در موردی با آنان مخالفت می‌کرد با او عداوت و دشمنی می‌کردند به طوری که آنان خودشان به چندین فرقه تبدیل شدند، همدیگر را تکفیر می‌کردند و به این دلیل در میان آنان دشمنیها، اختلافات و ناملایمات بسیاری صورت گرفت[3].

٤- تکفیر به دلیل ارتکاب به گناهان و حلال دانستن خون و اموال مسلمانان

ابن تیمیه می‌گوید: شاخصه و تفاوت دومی‌که خوارج و اهل بدعت داشتند این بود که آنان به دلیل گناهان تکفیر می‌کردند و بر اساس تکفیر ناشی از گناهان، خون مسلمانان و اموالشان را حلال می‌کردند و این اعتقاد را دارند که سرزمینهای اسلامی سرزمین جنگ است و سرزمینهای آنان سرزمین ایمان است. جمهور رافضیها نیز این نظر را دارند... این اصل بدعتهایی است که با نص سنت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم و اجماع گذشتگان بدعت بودن آنها ثابت شده است. آنان گذشت را گناه و گناه را موجب کفر می‌دانند[4]. خوارج با افکار و آراء خاص خود متمایز هستند و بر اساس آنها از جماعت مسلمانان جدا شدند و آنها را جز دین دانستند که خداوند جز آن را نمی‌پذیرد و هر کس در این مورد با آنان مخالفت کند به

١- الفتاوى (٢٨/٤٩٧).
٢- الخوارج، سعودى، ص (١٩١).
٣- همان منبع، ص (١٩٢).
٤-الفتاوى (١٩/٧٣).

گمان آنان از دین خارج شده و باید از آن اظهار برائت کند و حتی آنانی که در این مورد غلو می‌کنند قتل مخالفان خود را واجب دانسته و خون شان را حلال می‌دانند[۱].

از این رو بود که آنان عبدالله بن خبابﷺ را بدون دلیل به قتل رساندند فقط به‌این بهانه که او در نظر و رأی آنان با آنها موافق نبود[۲]. ابن کثیر می‌گوید: آنان اقدام به کشتن زنان و کودکان می‌نمودند و شکم زنان باردار را می‌شکافتند و کارهایی انجام می‌دادند که کسی غیر از آنان چنین کارهایی را انجام نداده بود[۳]. ابن تیمیه می‌گوید: بدعت اول نیز مانند بدعت خوارج و فقط به دلیل فهم و برداشت نادرست از قرآن بود و آنان قصد مخالفت با قرآن نداشتند اما چیزی از قرآن برداشت کردند که بر آن دلالت نمی‌کرد و گمان می‌کردند کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، باید تکفیر شوند چون مؤمن همان نیکوکار پرهیزکار است و گفتند: هر کس نیکوکار و پرهیزکار نباشد، کافر است و در آتش جهنم جاودانه می‌شود. سپس گفتند: عثمان و علی و هر که آن دو را دوست بدارد مؤمن نیستند چون آنان به چیزی غیر از آن چه که خداوند نازل کرده است، حکم کردند.

بدعت آنان دو مقدمه داشت:

اول: هر کس در عمل و یا در اظهار نظری اشتباه با قرآن مخالفت کند، کافر است.

دوم: عثمان و علیﷺ و کسانی که با آن دو بودند، این حالت را داشتند. بنابراین باید از تکفیر مؤمنان به دلیل گناهان و خطاهایشان پرهیز کرد و این اولین بدعتی بود که در اسلام به وجود آمد و اهل آن، مسلمانان را تکفیر کردند و خون و اموال آنان را حلال شمردند. احادیث صحیحی از پیامبرﷺ در مذمت آنان و دستور به جنگ با آنان به ثبت رسیده است[٤].

۵- نسبتهای ناروا به پیامبرﷺ

جایز دانستن مواردی همچون جور و ستم در مورد پیامبرﷺ، که نسبت دادن آنها در حق پیامبرﷺ جایز نیست، ابن تیمیه می‌گوید: خوارج بر خود رسول‌الله ﷺ جایز دانسته‌اند که او ستم کند و در سنت خود گمراه گردد. و در این صورت اطاعت و پیروی از او را واجب

۱- منهاج السنة (۶۲/۳).

۲-الفرق بين الفِرَق، بغدادی، ص (۵۷).الخوارج، سعودی، ص (۱۹۱).

۳- البداية و النهاية (۲۹۴/۳).

٤- الفتاوى (۳۱/۱۳، ۳۰).

نمی‌دانند. آنان فقط او را درباره آن چه که از قرآن به او رسیده است صادق می‌دانند و در مورد شرع و سنت که به زعم خودشان با ظاهر قرآن مخالفت دارد، او را صادق نمی‌دانند و اغلب اهل بدعتها و خوارج که بر این اساس از آنان تبعیت می‌کنند، روایت می‌کنند که اگر رسول‌الله ﷺ چیزی را برخلاف گفته آنان بگوید از او تبعیت نمی‌کنند... آنان با هر دلیلی از خودشان دفاع می‌کردند یا آن روایت را نمی‌پذیرفتند و یا آن را تأویل می‌کردند و گاهی به سند آن ایراد می‌گرفتند و گاهی به متن آن ایراد می‌گرفتند، آنان پیرو حقیقت سنتی که پیامبر ﷺ آورد، نبودند و به آن اطمینان نداشتند و بلکه در مورد حقیقت قرآن نیز این نظر را داشتند[۱].

٦- توهین و گمراه خواندن دیگران

از بارزترین صفات خوارج توهین به بزرگان و امامان هدایت و گمراه خواندن آنان و حکم دادن به خروج آنان از عدالت و راه درست است. این صفت در موضع ذوالخویصره در برابر پیامبر هدایت ﷺ روشن و آشکار می‌گردد وقتی که ذوالخویصره گفت: ای رسول‌الله عادل باش[۲] ذوالخویصره خودش را پرهیزکارتر از رسول‌الله ﷺ دانست و در مورد رسول‌الله ﷺ حکم به ستم و خروج از عدالت در تقسیم کردن نمود. این صفت در طول تاریخ همواره باآنان بود و به دلیل احکام و کارهایی که بر اساس آن صورت گرفتند، بدترین تأثیر را داشت.[۳]

۷- بدگمانی

این صفت دیگر خوارج است که در حکم ذوالخویصره‌ی نادان درباره رسول هدایت ﷺ به عدم اخلاص او نمایان می‌شود وقتی که گفت: به خدا قسم در این تقسیم کردن عدالت رعایت نشد و درآن رضای خدا در نظر گرفته نشد[٤]. ذو الخویصرۀ وقتی که دید رسول‌الله ﷺ به بزرگان ثروتمند عطا نمود و به فقرا چیزی عطا نکرد، به‌این رفتار پیامبر ﷺ با ظن

۱- الفتاوی (۷۳/۱۹).
۲- بخاری، کتاب استتابة المرتدین، فتح الباری (۲۹۰/۱۲).
۳- ظاهرة الغلوفی الدین، ص (۱۰٦).
٤- بخاری، کتاب استتابة المرتدین، فتح الباری، (۲۹۰/۱۲).

نگریست. این کار عجیبی است و انگیزه ها برای این کار زیاد هستند اما اگر انجام دهندهاین کار رسول هدایتﷺ باشد، همین کافی است که انسان حسن ظن داشته باشد، اما «ذوالخویصرة» این را نپذیرفت و به دلیل مرض روانی که داشت بد گمان شد و کوشید کهاین بیماری خود را با پوشش عدالت مخفی کند. بهاین دلیل ابلیس به او خندید و او را فریب داد و در دامهای خودش انداخت. بنابراین بهتر است انسان مراقب نفس خود باشد و در انگیزه و علل رفتار و اهداف خود دقت نماید و از هوای نفس خود بر حذر باشد و نسبت به حیله‌های ابلیس آگاه و بیدار باشد، چون او در بسیاری از موارد عمل زشت را با پوششی زیبا و براق می‌پوشاند و یک رفتار ناشایست را به نام اصول حق برای انسان توجیه می‌کند و یکی از چیزهایی که انسان را در مراقبت نفس خود کمک می‌کند و او را از حیله‌ها و دامهای شیطان نجات می‌دهد، علم است و اگر ذوالخویصره، ذره‌ای علم و یا فهم داشت در این دام گرفتار نمی‌شد[1].

۸- خشونت علیه مسلمانان

خوارج به خشونت و تندی مشهور بودند و آنان در برخورد با مسلمانان بسیار سر سخت و خشن بودند و سر سختی آنان به حد فجیعی رسید به طوری که خون، مال، آبرو و حیثیت مسلمانان را حلال می‌دانستند و آنان را دچار ترس و وحشت می‌کردند و به قتل می‌رساندند اما دشمنان اسلام، بت‌پرستان و سایر دشمنان را رها کرده و به حال خودشان گذاشته و اذیتشان نمی‌کردند، تاریخ صفحات سیاهی از اقدامات خوارج را در این مورد به ثبت رسانده است[2] داستان عبدالله بن خباب و کشته شدن او را فراموش نکرده‌ایم بنابراین برخورد خوارج با مسلمانان همراه با خشونت، تندی و سر سختی بود و در برخورد با کافران نرم، ملایم و با گذشت بودند[3]. شارع شریعت آن را آسان و سهل توصیف می‌کند و به سر سختی علیه کفار و ملایمت و مهربانی با مؤمنان تشویق می‌کند و خوارج عکس این عمل کردند[4]. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ ﴿٢٩﴾﴾ الفتح: ۲۹

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۱۱۱).
۲- همان منبع، ص (۱۱۰).
۳- همان منبع، ص (۱۱۱).
٤- فتح الباری (۳۰۱/۱۲).

«محمد ﷺ پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند».

همچنین می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِى ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ يُجَـٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ۚ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ ﴾ المائدة: ٥٤

«ای کسانی که‌ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی دیگر را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند، اینان با مؤمنان فروتن و بر کافران سرافرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند».

خوارج به عکس این آیات عمل کردند و مسلمانان را ترساندند و دچار رعب و وحشت کردند[1] و اینها برخی صفاتی هستند که خوارج به آنها مشهور شدند.

هشتم: برخی از آراء و نظرات اعتقادی خوارج

با مرور زمان آراء و نظرات اعتقادی مخصوص خوارج جا افتادند و در این آراء با کتاب خدا و سنت رسول‌الله ﷺ به مخالفت پرداختند و برخی از اثرات انحرافی این آراء، عبارتند از:

۱- تکفیر کسی که مرتکب گناه کبیره شود

خوارج کسی را که مرتکب گناه کبیره می‌شود، تکفیر می‌کنند. به ماندگاری او در آتش جهنم حکم می‌دهند. آنان برای این اعتقاد خود به چندین دلیل استدلال می‌کنند:

به این فرموده خداوند متعال استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

﴿ بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَـٰطَتْ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ فَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿٨١﴾ ﴾ البقرة: ٨١

«آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود».

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۱۱۱).

آنان به ماندگار بودن اهل گناه در آتش جهنم به‌این آیه استدلال می‌کنند و می‌گویند: گناه کاری که با گناه خود می‌میرد، برای او هیچ امیدی به رحمت خداوند وجود ندارد[1]. آنان گمان می‌کنند که گناه انسان را احاطه می‌کند و با وجود آن هیچ نیکی قابل قبول برای او باقی نمی‌ماند حتی ایمان او را نیز می‌برد اما واقعیت عکس آن چیزی است که آنان به آن اعتقاد دارند و این آیه اعتقادشان را رد می‌کند که می‌گویند گناه انسان، او را در بر می‌گیرد و او را در جهنم ماندگار می‌کند. اما هیچ گناهی که انسان را فرا بگیرد و اعمال او را باطل کند و به سبب آن انسان در آتش جهنم ماندگار شود، جز کفر و شرک به خدا وجود ندارد. آیه‌ای که درباره یهود نازل شده است، این مطلب را تائید می‌کند آنان به خدا شرک ورزیده بودند و از راه او بازگشتند. همچنین چیز دیگری که زعم و گمان آنان را باطل می‌کند، این است که خداوند پاک و منزه توضیح داده است که به محض به دست آوردن بدی موجب ماندگاری در آتش نمی‌شود بلکه باید آن گناه و بدی او را در بر بگیرد، که گفته می‌شود آن گناه شرک است. این سخن از ابن‌عباس ﷺ روایت شده است و همچنین معنی این آیه از او روایت شده است و می‌گوید: هر کس که آن قدر کفر بورزد تا کفرش او را در بر بگیرد، هیچ نیکی از او پذیرفته نمی‌شود و بر اساس آن چه که در سنت به تواتر به ثبت رسیده است که گناه کاران موحدین از آتش جهنم خارج می‌شوند، این برداشت و معنی بهتر است[2]. سپس این که خداوند می‌فرماید: «مَن كَسَبَ سَيِّئَةً» «هر کس که بدی به دست آورد»، کلمه سیئۀ در این آیه به صورت نکره آمده و شامل همه نوع گناه و بدی می‌شود. شیخ عبدالرحمن سعدی رحمه الله می‌گوید: در این آیه منظور از سیئه، شرک است چون خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَحَاطَتْ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ» «و گناهش او را در میان گیرد»، یعنی گناه عامل خود رادر میان بگیرد و هیچ را ه نفوذی را برای او باقی نگذارد. این نوع گناه جز شرک نمی‌تواند باشد و هر کس ایمان داشته باشد، گناهش او را در میان نمی‌گیرد، و آنان (مشرکان) اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود» خوارج برای تکفیر صاحب گناه به‌این آیه استدلال می‌کنند و همان گونه که دیدید این آیه علیه آنان است و این آشکارا بر شرک دلالت می‌کند و اینگونه است که هر اهل باطلی به‌یک آیه و یا حدیث صحیح برای قول باطل خود

۱- الاباضيّة فى موكب التاريخ، على معمر (۱۳۳/۱).
۲- فتح القدير، شوكانى (۱۰۵/۱).

استدلال می‌کنند و به ناچار هر آن چه که به آن استدلال می‌کنند علیه خودشان است[1]. سایر دلایل آنان که علمای اهل سنت و جماعت به هر یک از آنان در جای خود پاسخ گفته‌اند.

می‌توان پاسخ به ادعای خوارج در مورد تکفیر صاحب گناه کبیره را به اجمال از چندین وجه ارائه کرد:

الف- مرتکب شونده به گناه کبیره اگر کافر شود حکمش مانند حکم کسی است که بعد از ایمان آوردن، کافر می‌شود: و حکم مرتد این است که باید کشته شود چون رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس را که دینش را تغییر داد، به قتل برسانید»[2]، و همچنین می‌فرماید: خون یک فرد مسلمانی که شهادت بدهد که هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد رسول خداست، جز با یکی از این سه راه حلال نمی‌شود: قصاص نفس در برابر نفس، زناکار همسردار و کسی که دین خود را ترک کند و از جماعت جدا شود[3]. این دو حدیث و سایر دلایل درباره حکم مرتد، این معنا را می‌رسانند که هر کس بعد از ایمان آوردنش کافر شود حکمش قتل است. اما نصوص کتاب و سنت دلالت بر این امر دارند که زناکار، دزد و دشنام دهنده، به قتل نمی‌رسند، بلکه بر آنان حد جاری می‌شود. همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٢﴾ ﴾ النور: ٢

«هر زن زناکار و هر مرد زناکاری را صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند».

همچنین خداوند درباره حکم سارق می‌فرماید:

﴿ وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴿٣٨﴾ ﴾ المائدة: ٣٨ «مرد و زن دزد را به سزای آن چه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است».

١- تفسیر السعدی (١٠٣/١).

٢- البخاری، کتاب الجهاد، فتح الباری (١٤٩/٦).

٣- البخاری، کتاب الدیات، فتح الباری (٢٠١/١٢).

درباره حکم شراب خوار از عمربن خطاب رضي الله عنه روایت شده است که مردی در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله نام داشت لقبش حمار بود و رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را می‌خنداند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر شراب خواری به او تازیانه زد. روزی او را آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که او را تازیانه بزنند، یک نفر از حاضران گفت: خداوندا او را لعنت کن او چه فراوان شراب می‌خورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را لعن نکنید به خدا قسم من چیزی از او نمی‌دانم مگر این که او خدا و رسولش را دوست دارد.»[1]. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد شارب خمر را تازیانه بزنند اما او را به قتل نرسانند و حتی از لعن کردن او نیز نهی کرد و برای این مرد شهادت داد که او خدا و رسولش را دوست می‌دارد با وجود این که او بارها اقدام به شراب خواری کرده بود. اما برای او و دزد و زناکار حکم به تکفیر و قطع رابطه آنان با مسلمانان را نداد، برای آنان طلب استغفار می‌نمود و می‌گفت، علیه برادرتان، یاران شیطان نباشید[2]. صحابه و تابعین نیز بر این امر اجماع نظر دارند مگر افراد نادر که سخنشان اعتباری ندارد. همچنین اگر صاحب گناه کبیره کافر شود باید از همسر خود جدا شود و همچنین نمی‌تواند از یک مسلمان ارث ببرد و مسلمان هم از او ارث نمی‌برد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صاحب گناه کبیره را از همسرش جدا نکرد و او را از میراث متعلق به خود محروم نکرد و صحابه و تابعین نیز چنین کردند بنابراین به طور یقین ثابت می‌شود که صاحب گناه کبیره کافر نمی‌شود[3].

ب: خداوند متعال، صاحبان گناهان کبیره را با وجود این که مرتکب گناه شده‌اند، مؤمن می‌نامد و می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠ ﴾ الحجرات: ۹ – ۱۰

«و اگر دو طایفه از مومنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آنکه تعدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر بازگشت میان آنها دادگرانه سازش دهید و از خدا پروا بدارید امید که مورد رحمت قرار گیرید.»

۱- بخاری، کتاب الحدود، فتح الباری (۱۲/۷۵).

۲- مجموع الفتاوی (۷/٦٧١).

۳- الخوارج، سعودی ص (۱۱۷، ۱۱٦).

ابن کثیر رحمه الله اهل کبیره را مؤمن می‌نامد ولی می‌گوید در عین حال باید با آنان جنگید و امام بخاری و دیگران به همین دیدگاه استدلال می‌نمایند و می‌گویند: مرتکب گناه از دین خارج نمی‌شود اگرچه گناهش بزرگ هم باشد، پس آنگونه نیست که خوارج و پیروانشان اعم از معتزله و امثال آنان می‌پندارند.[۱] این آیه نیز همانند آیه فوق می‌باشد که می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٧٨ ﴾ البقرة: ۱۷۸

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص برشما فرض شده است (و باید در آن کسی را به گناه دیگری نگرفت، بلکه): آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن است. پس اگر کسی (از جنایتش) از ناحیه برادر (دینی) خود، گذشتی شد (و یکی از صاحبان خونبها کشنده را بخشید، و یا حکم قصاص تبدیل به خونبها گردید، از سوی عفو کننده) باید نیک رفتاری شود و (سختگیری و بدرفتاری نشود، و از سوی قاتل نیز به ولی مقتول) پرداخت (دیه) با نیکی انجام گیرد (و در آن کم و کاست و سهل‌انگاری نباشد). این (گذشت از قاتل و اکتفاء به دیه مناسب) تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان. پس اگر کسی بعد از آن (گذشت و خوشنودی از دیه) تجاوز کند (و از قاتل انتقام بگیرد) او را عذاب دردناکی خواهد بود.

ابن حزم رحمه الله می‌گوید: خداوند عزیز و بزرگوار ابتدا اهل ایمان را که در میان شان قاتل یا مقتول وجود دارد، مورد خطاب قرار می‌دهد و خداوند متعال به صراحت بیان می‌کند که قاتل قتل عمد و ولی دم مقتول برادر هستند. می‌فرماید: «إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ»، بنابراین به درستی قاتل قتل عمد بر اساس نص قرآن مؤمن است و خداوند برای او به برادری دینی و ایمانی حکم می‌دهد و برای کافر یا مؤمنان چنین برادری نیست.[۲]

اینها برخی از ادله اهل سنت در جواب به خوارج و نظرشان درباره گناه کبیره هستند و این اعتقاد در نزد علمای اهل سنت ثابت شده و در کتابهایشان قید کرده‌اند که برخی از سخنانشان را به اطلاع شما می‌رسانم:

۱- تفسیر ابن کثیر(۲۱۱/٤).

۲- الفصل فی الملل و النحل و الأهواء و النحل (۲۳۵/۳).

۲- نظر آنان درباره امامت

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه می‌گوید: مردم به ناچار باید حکومت داشته باشند چه عادل و نیکو کار باشد و یا فاجر باشد. به او گفتند: حکومت نیکوکار را می‌دانیم، اما این حکومت فاجر، دیگر چیست؟ گفت: تا به وسیله آن راهها امن، حدها جاری و با دشمن جهاد شود و غنائم تقسیم گردد.[۱] بنابراین حکم امامت بر امت اسلامی‌واجب است چون اگر بدون امام باشند، همگی گناه کارند چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ ٥٩﴾ النساء: ۵۹

«ای کسانی که‌ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید».

ابن کثیر درباره‌این آیه می‌گوید: در ظاهر امر - خداوند بهتر می‌داند - این آیه عام و مربوط به همه اولیای امر و علما می‌شود[۲]. این معنی راجح است و وجه استدلال از این آیه این است که خداوند پاک و منزه، اطاعت از اولیای امر مسلمانان که همان امامان هستند، را بر آنان واجب گردانیده است. امر به اطاعت بر وجوب نصب ولی امر دلالت دارد چون خداوند متعال به اطاعت از کسی که وجود نداشته باشد، امر نمی‌کند و اطاعت از کسی که وجودش اختیاری و مطلوب باشد، را واجب نمی‌کند. بنابراین امر به اطاعت از او، امر به‌ایجاد او را اقتضا می‌کند و دلالت بر این امر دارد که ایجاد امام برای مسلمانان بر آنان واجب است[۳]. رسول‌الله صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلی مرده است»[۴]. یعنی بیعت با امام بر وجوب نصب امام دلالت می‌کند چون وقتی که بیعت بر گردن مسلمان واجب شده باشد و بیعت هم جز برای امام نیست، بنابراین امام نیز واجب است و صحابه رضی الله عنهم و همچنین بزرگان بعد از آنان بر وجوب امامت اجماع نظر دارند. از جمله موارد دیگری که وجوب امامت را حتمی‌می‌کند، آن دسته از احکام واجبی است که شریعت آنها را آورده است و جز امام کسی مسوول آنها نیست و این احکام بدون وجود امام درست نیست[۵]. احکامی‌همچون جهاد، حج، اجرای حدود و سایر موارد که جز با قدرت و

۱- منهاج السنة (۱/۱٤٦).

۲- تفسیر ابن کثیر (۲/۳۰۳).

۳- الامامة العظمی، دمیجی ص (۴۷).

٤- مسلم، کتاب الإمامة (۳/۱۴۷۸).

٥- اصول الدین، بغدادی، ص (۲۷۲).

حکومت عملی نمی‌شوند[١]. شریعت روشن کرده است که از جمله حقوق امام، گوش دادن به او و اطاعت از او در غیر از معصیت خداوند متعال است. رسول‌الله صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: هر کس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس از من نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است و هر کس از امیر و فرمانروا اطاعت کند از من اطاعت کرده است و هر کس از امیر سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است[٢]. شریعت اطاعت از امام را تا زمانی که به معصیت دستور ندهد، واجب کرده است و اگر به معصیت خدا دستور داد، اطاعت از او در آن مورد و کمک به او جایز نیست و باید در اطاعت از خدا تا جایی که امکان دارد به او کمک شود و از او خواسته شود که به اطاعت از خدا کمک نماید[٣] بنابراین موضع مسلمان، نصیحت برای اولیای امر مسلمانان است چون پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیث صحیحی که از ابن رقیه تمیم بن اوس داری رضی الله عنه روایت شده است می‌فرماید: «دین نصیحت است» این را سه بار گفت. گفتیم: نصیحت برای چه کسی ای رسول‌الله؟ فرمود: «برای خداوند، برای کتاب او و رسول او و برای امامان مسلمانان و عامه آنان»[٤].

ابن حجر رحمه الله می‌گوید: نصیحت امامان مسلمانان در واقع کمک به آنان در آنچه که مسوؤل انجام آن هستند و همچنین آگاه کردن آنان در صورت غفلت و پوشش دادن کجیهای آنان در صورت لغزش و ایجاد وحدت درباره آنان و بازگرداندن قلبهای رمیده به سوی آنان است. بزرگترین نصیحت به آنان دور کردن آنان از ظلم با آنچه که بهتر است، می‌باشد، از جمله امامان مسلمانان، امامان اجتهاد هستند و نصیحت به آنان با نشر علوم و کرامتها و بزرگواریهای آنان و ایجاد حسن ظن نسبت به آنان عملی می‌شود.[٥]

خوارج با این اصل راهنما مخالفت کردند و به دلیل کوچکترین دلایل بر امامان مسلمانان خروج کردند. آنان این کار را با امیرالمؤمنین علی که خدا از او راضی باشد و او را خشنود گرداند، انجام دادند، خونها را ریختند، راهها را بستند، حقوق را تضییع نمودند و چنان مسلمانان را تضعیف کردند که دشمنان به آنان هجوم آوردند و به آنان ضربه زدند. اینها از

١- السیاسة الشرعیة، ابن تیمیة ص (١٢).
٢- بخاری، کتاب الجهاد، فتح الباری (١١٦/٦).
٣- منهاج السنة (١٤٧/١).
٤- مسلم، کتاب الإیمان، شرح النووی (٣٧/٢).
٥- فتح الباری (١٣٨/١).

جمله زیان و ضررهای خروج علیه امیرالمؤمنین علیﷺ بود. همچنین خوارج با شرط قریشی بودن امام که جمهور مسلمانان بر آن اجماع داشتند، مخالفت کردند و گفتند: این امر اختصاص به قریش ندارد و آنان هیچ مزیتی نسبت به دیگران ندارند بلکه هر کس که شایسته امامت باشد، بدون در نظر گرفتن نسبت او، جایز است امامت را به عهده بگیرد.[1]

آنان در اینباره برای عقیده و مذهب خود این استدلالها را آوردهاند:

الف: گفتند: شرط قریشی بودن برای امامت عاقلانه نیست چون عقل مانع از این نمیشود که اگر کسی برای این امردر میان غیر از آنان وجود داشته باشد و از آنان بهتر باشد.

ب: خداوند نبوت را در یک قوم خاص قرار نداد، پس چگونه امامت را این گونه قرار می‌دهد؟

ج: قرآن بر این امر دلالت نمی‌کند چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ ﴿١٣﴾﴾ الحجرات: ۱۳

« همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست »

د: آنان به‌این قول رسول‌الله ﷺ استدلال کردند که فرمود: هیچ عربی بر هیچ عجمی‌جز به واسطه تقوا برتری ندارد[2]

هـ : به این قول رسول‌الله ﷺ استدلال کردند که فرمود: « اگر یک بنده حبشی دماغ بریده بر شما امیری کرد مادامی‌که کتاب خدا را در بین شما پیاده کند، از او بشنوید و از او اطاعت کنید »[3].

و: انصار شرط قریشی بودن را تائید نکردند چون اگر آن شرط را تائید می‌کردند خواستار امامت برای خودشان نمی‌شدند و مهاجرین به واسطه آن به آنان پاسخ می‌دادند[4].

ز: رسول‌اللهﷺ افرادی از غیر قریش را برای امیری امتها، ولایتها و امارتهای بزرگ برگزید و هر آنچه که جایز باشد، برای فرعهای آن نیز جایز است و هر آن چه که ممنوع باشد برای فرعهای آن نیز ممنوع است[5].

۱- الفصل (۸۹/٤)، مقالات الاسلامیین (۲۰٤/۱).

۲- مسند احمد (٤٤۱/٥).

۳- مسلم، شرح نووی (۲۲۷/۱۲).

٤- الخوارج، سعودی، ص (۱٥٥).

٥- همان منبع، ص (۱٥٥).

پاسخ به خوارج:

الف: استدلال آنان به عقل مردود است چون با وجود اثبات از طریق نص و اجماع، به عقل استدلال نمی‌شود.

ب: اما این که می‌گویند خداوند نبوت را در میان یک قوم خاص قرار نداد، این هم استدلال درستی نیست چون خداوند برای نبوت و رسالت شایسته ترین مردم را برمی‌گزیند و مردم نمی‌توانند به طور قطع بگویند که فلانی از فلانی شایسته تر است و انتخاب مخلوق با انتخاب خالق قابل مقایسه نیست، اما مزیت قریش نسبت به دیگزان از جنبه عمومی‌است و آن به دلیل جایگاه دینی و اجتماعی آنان در دلهای مردم است.

ج: این که استدلال می‌کنند که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ ١٣﴾ الحجرات: ١٣

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچ عربی بر هیچ عجمی‌جز به تقوا برتری ندارد» به این مورد از دو جنبه جواب داده می‌شود:

د: منظور از این آیه و این حدیث، برتری طلبی میان عموم مردم است. بدون شک اگر کسی خود را به واسطه زیادی تقوی بر دیگری برتر بداند، او از آن فرد گرامی‌تر و در نزد خداوند بهتر و برتر است و این بدون توجه به امر امامت است. هدف آیه و حدیث مذکور اینگونه است چون دلالت هر یک از آنها عام است.

هـ: اما از جنبه امامت: بدون شک هر کس بیش از دیگران، عدالت، تقوی و شایستگی داشته باشد و سایر شرایط امامت نیز در او وجود داشته باشد، او شایسته تر است اما فراموش نکنیم که قریشی بودن یک شرط است و هیچ تعارضی بین این شرطها وجود ندارد.

و: این که می‌گویند باید از امیر اطاعت و فرمانبرداری شود، حتی اگر یک برده حبشی باشد، در این مورد هیچ اشکالی وجود ندارد و در این مورد چندین روایت وجود دارد از جمله‌این که پیامبر ﷺ فرمود: «حتی اگر یک بنده حبشی با سری همچون مویز(نوعی کشمش) باشد»[1] و این منعی برای شرط قریشی بودن امام ندارد. واین در نزد اهل سنت برگرفته از این سه امر است:

این که بنده باید از جانب امام قریشی به عنوان امیر انتخاب شود و او امام اعظم نیست.

١- بخاری، کتاب الاحکام، فتح الباری (١٢/١٢١).

گفته شده است: بنده حبشی به عنوان مثال ذکر شده است اگر چه چنین چیزی اتفاق نیفتاده. همان طور که پیامبر ﷺ درباره کسانی که مسجدی ساختند فرمود: حتی اگر جای مسجد همچون جای تخم گذاری، مرغ سنگخوار باشد[1]. و جای تخم گذاری مرغ سنگخوار نمی‌تواند مسجد باشد[2].

وجوب اطاعت و فرمانبرداری از برده حبشی که امیر است، به جهت مبالغه ذکر شده است و یا به اعتبار آنچه که قبل از بندگی بوده است[3].

ز: اما این که اعتقاد دارند که انصار بر حق بودن قریش را در خلافت تائید نکردند، این نادرست است بلکه درست این است که آنان به‌این امر اذعان کردند و برای بر حق بودن قریش در امر خلافت، اجماع حاصل شد. امام اشعری رحمه الله می‌گوید: انصار در سقیفه بنی ساعده واقع در مدینه رسول‌الله ﷺ گرد هم آمدند و خواستند با سعدبن عباده برای امامت بیعت کنند، این خبر به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رسید و آن دو همراه با عده‌ای از مهاجرین به سمت محل اجتماع انصار رفتند و ابوبکر به آنان خبر داد که امامت فقط در میان قریش است و با این سخن پیامبر ﷺ برای آنان استدلال آورد که پیامبر ﷺ فرمود: «امامان از قریش هستند»[4]. آنان نیز با فرمانبرداری این را پذیرفتند و مطیعانه به حق بازگشتند. بعد از این که انصار گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد و بعد از این که حباب بن منذر شمشیرش را بیرون کشید و گفت: من حرف اول و آخر را می‌زنم.... سپس با ابوبکر ﷺ بیعت کردند و بر امامت او اجماع و برخلافت او توافق نمودند و از فرمان او اطاعت کردند[5].

ح: اما این که به‌این عمل پیامبر ﷺ استدلال می‌کنند که او برای امارت برخی از سرزمینها و سپاهیان افرادی غیر از قریش را منصوب می‌کرد، این مورد از استدلالشان نیز قابل قبول نیست چون آن مربوط به امامت عظمی‌نمی‌شود و ما این را درست نمی‌دانیم که آنان آن چه را در فرع جایز است برای اصل نیز جایز می‌دانند[6].

۱- فتح الباری (۱۲۲/۱۲)، جامع العلوم و الحکم، ص (۲۳۰).

۲- الخوارج، سعودی، ص(۱۵۷).

۳- فتح الباری (۱۲۲/۱۳).

٤- المصنف، ابن ابی شیبة (٥٤٤/٥)، بخاری با لفظی دیگر شماره (۷۱٤۰).

٥- مقالات السلامیین (۳۹/۱، ٤۱)، شرح النووی (۲۰۰/۱۲)، الفصل (۸۹/٤).

٦- الخوارج، سعودی، ص (۱۵۸).

ابن حجر رحمه الله می‌گوید: این استدلال کسانی که خلافت را مخصوص قریش نمی‌دانند، می‌گویند که عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه و اسامهٔ و سایرین در جنگها فرمانده بودند، این امر به امامت عظمی‌ارتباطی ندراد بلکه بر اساس آن جایز است که امام شخص غیر قریشی را به عنوان جانشین در طول حیات خود انتخاب کند[۱]، والله اعلم.

دلایل اهل سنت که معتقد به شرط قریشی بودن امام هستند:

الف: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این امر (امامت) در میان قریش است و هر کس در این باره با آنان دشمنی کند خداوند او را با چهره به جهنم می اندازد البته تا زمانی که دین خدا را اجرا کنند[۲].

ب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این امر همواره در میان قریش خواهد بود تا زمانی که دو نفر از آنان باقی باشند»[۳]. در روایتی از مسلم آمده است: مادامی‌که دو نفر از مردم باقی بمانند[٤].

ج: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردم تابع و پیرو قریش هستند[٥].

د: اجماع بر این امر که چندین نفر از علما آن را نقل کرده‌اند، از جمله آنان نووی است که در شرح این حدیث می‌گوید: «مردم پیرو قریش هستند»... الی آخر.

این احادیث و احادیث دیگر شبیه به آنها دلیل آشکاری هستند بر این امر که خلافت مختص قریش است و نباید آن را بر عهده کسی غیر از آنان قرار داد و در زمان صحابه و تابعین بر این اساس اجماع شده است و بعد از آنان نیز بر اساس احادیث صحیح به این روش عمل کرده‌اند[٦]. از جمله آنان قاضی عیاض است که نووی از او نقل کرده و می‌گوید: شرط آن است که امام قریشی باشد و این مذهب همه علما است. می‌گوید: ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در روز سقیفه بر این اساس برای انصار استدلال آوردند و کسی از آنان منکر آن نشد. قاضی می‌گوید: علما این امر را جز موارد مورد اجماع به حساب آورده‌اند و از هیچ کس از گذشتگان سخن و یا عملی نقل نشده است که مخالف آنچه ذکر کردیم باشد، و همچنین

۱- فتح الباری (۱۳/۱۱۹).
۲- البخاری، کتاب الاحکام، فتح الباری (۱۳/۱۱٤).
۳- البخاری، کتاب الاحکام، فتح الباری(۱۳/۱۱٤).
٤- مسلم، کتاب الامارة، شرح النووی (۱۳/۲۰۱).
٥- البخاری، کتاب المناقب، فتح الباری (٦/٥۲٦).
٦- شرح النووی علی صحیح مسلم (۱۲/۲۰۰)، الإمامة العظمی، دمیجی ص (۲۷۳).

کسانی که بعد از آن و در همه دوره‌ها آمده‌اند مخالفتی نداشته‌اند، می‌گوید: سخن نظّام، خوارج و اهل بدعت موافق او که امامت را برای غیر از قریش جایز می‌دانند، قابل اعتنا نیست و همچنین است سبک عقلی ضرار بن عمر که می‌گوید: اگر غیر قریشی از نبطیها باشد و یا غیر از آنان باشد، در صورت بی کفایتی قریشی و در صورتی که موردی از او سر بزند، از او مقدم‌تر هستند. این سخن باطل و دروغ را در حالی می‌گوید که‌این امر با اجماع مسلمانان مخالفت دارد. والله اعلم[۱].

از جمله افراد دیگری که‌این اجماع را نقل کرده‌اند، ماوردی[۲]، ایجی[۳]، ابن خلدون[٤] و غزالی[٥] هستند.

از علمای امروزی، محمد رشید رضا است که می‌گوید: اجماع بر قریشی بودن به نقل و عمل به اثبات رسیده است و محدثین موثق آن را روایت کرده و متکلمین و همه فقهای مذاهب اهل سنت به آن استدلال کرده‌اند و با تسلیم انصار و اذعان آنان نسبت به قریشیها و سپس اذعان اکثر امت در طی چندین قرن بر این اساس عمل شده است[٦]. اما حافظ بن حجر بر این اجماع اعتراض دارد و می‌گوید:

برای نقل اجماع، به تأویل روایت منقول از عمرﷺ در این باره نیاز است. احمد با استناد به رجال موثق از عمرﷺ نقل می‌کند که او گفت: اگر اجلم فرا می‌رسید در حالی که ابو عبیده مرده بود، معاذ بن جبل را جانشین خود می‌کردم، معاذ بن جبل انصاری از نسب قریش نبود و این روایت منسوب به عمر به دلیل انقطاع آن همان طوری که برخی از علما بیان کرده‌اند، ضعیف است[٧]. امام جوینی نیز متمایل به عدم شرط قریشی نسب بودن، است[٨] و سخن ابوبکر باقلانی در این باره مختلف است او در کتاب الانصاف قریشی بودن را شرط می‌داند[٩] و در کتاب التمهید آن را شرط ندانسته است[١]. اکثر علمای معاصر شرط قریشی

١- شرح النووی علی صحیح مسلم (١٢/٢٠٠).
٢- الاحکام السلطانیة، ص (٦).
٣- المواقف، ص (٣٩٨).
٤- المقدمة، ص (١٩٤).
٥- الباطنیة، ص (١٨٠).
٦- الخلافة او الامامة العظمی، محمد رشید رضا ص (١٩).
٧- الأمة العظمی، ص (٢٨٤).
٨- غیاث الأمم، جوینی، ص (١٦٣).
٩- الانصاف، باقلانی، ص (٦٩).

بودن را نفی می‌کنند. از جمله آنان: محمد ابو زهره در کتاب المذاهب الاسلامیهٔ معتقد است که احادیث روایت شده فقط اخباری هستند که حکم به حساب نمی‌آیند[٢]. از جمله‌این افراد عقاد است[٣] و همچنین دکتر علی حسنی خربوطی در کتاب الاسلام و الخلافهٔ[٤] به جسارت احادیث مذکور را جعلی خوانده است. همچنین دکتر صلاح الدین دبوس در کتاب « الخلیفهٔ تولیته و عزله » گفته است که‌این احادیث فقط اخبار هستند[٥] و همچنین استاد محمد مبارك رحمه الله آنها را از باب سیاست شرعی متغیر با تغییر عوامل دانسته است[٦] و قول راجح و برتر قول جمهور مسلمانان مبنی بر شرط قریشی بودن برای امامت است[٧] چون دلایل آشکاری در حقانیت آنان برای این امر وجود دارند و همچنین صحابه و کسانی که بعد از آنان آمدند بر این نظر اجماع داشتند و دلایل مخالفان بر عدم شرط بودن نسب قریش مستدل نیستند. اما حقانیت قریش برای خلافت باید دو شرط داشته باشد:

اول: باید دین را اجرا کنند؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این امر (امامت) در میان قریش است و هر کس در این باره با آنان دشمنی کند خداوند او را با چهره به جهنم می اندازد البته تا زمانی که دین خدا را اجرا کنند [٨].

دوم: این که امام دیگری بر صدر امر نباشد، اما اگر امامی‌باشد، آنان برای امامت مستحق نیستند. بنابراین شرط قریشی بودن امام در ابتدای ولایت و در هنگام انتخاب است نه در طول و ادامه امامت کسی دیگر. چون مبارزه با امام بر منصب نشسته و خروج علیه او چه قریشی باشد و یا غیر قریشی، جایز نیست[٩] مادامی‌که امر خدا را اجرا کند و از شرع خداوند منحرف نشود و از او کفر آشکار نبینیم. اما اگر به آشکارا کفر ورزد، در این صورت این امر منوط به قدرت و تابع فقه مصلحتها و مفسده‌هاست.

١- التمهید به نقل از الامة العظمی، ص (٢٧٥).
٢- المذاهب الاسلامیة (١/٩٠).
٣- الدیمیقراطیة فی الاسلام، ص (٦٩).
٤- الاسلام و الخلافة ص (٤٢).
٥- الخلیفة تولیته و عزله، ص (٢٧٠).
٦- نظام الاسلام فی الحکم و الدولة، ص (٧١).
٧- الاحکام الاسلطانیة، ابی یعلی، ص (٢٠)، الخوارج، سعودی، ص (١٥٩).
٨- البخاری، کتاب الاحکام، باب الأمراء من قریش، فتح الباری (١٣/١٤٤).
٩- الخوارج، سعودی، ص (١٥٩)، الامامة العظمی، ص (٢٩٥).

نهم: بدگویی از برخی صحابه و تکفیر عثمان و علی رضی الله عنهما

خوارج امامت صدیق و فاروق رضی الله عنهما را قبول دارند و از این حیث از شیعیان رافضی متمایز هستند. آنان معتقدند که امامت ابوبکر و عمر امامت شرعی است و در صحت آن و شرعی بودنش شک و تردیدی ندارند و امامتشان با رضایت و علاقمندی مؤمنان بوده و آن دو بر راه مستقیمی که خداوند به آن دستور داده رفته‌اند و تغییر و تبدیل در آن ایجاد نکردند تا این که خداوند متعال عمر آنان را با عمل صالح و خیرخواهی شان برای رعیت که موجب رضایت او بود، به پایان رساند، این اعتقاد آنان بر حق و درست است. این اعتقاد خوارج درباره شیخین همراه با استوری و درستی بود و آنان در این مورد موفق بودند اما در مورد خلفای بعد از آن دو دچار اشتباه شدند به طوری که شیطان رانده شده آنان را گمراه نمود و از راه حق و درست در اعتقادشان نسبت به عثمان و علی رضی الله عنهما خارج کرد و آنان را به انکار امامت عثمان ﷺ در زمانی که دشمنان و مخالفانش علیه او به پا خاستند، سوق داد، همان طور که آنان امامت علی را نیز بعد از حَکمیت انکار کردند و بلکه اعتقاد ناشایست آنان را به تکفیر آن دو و تکفیر طلحه، زبیر، معاویه، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبدالله بن عباس ﷺ و اصحاب جمل و صفین کشاند و خوارج توهینهایی به طور عام به‌این صحابه بزرگوار نسبت می‌دادند و به برخی از آنان نیز به طور خاص توهین می‌کردند. توهین عام خوارج نسبت به آنان این بود که اعتقاد داشتند آنان کافر شده‌اند و علما این اعتقاد ناشایست آنان را در کتابهای خود گرد آوری کرده‌اند[1]. امام ابو الحسن اشعری رحمه الله می‌گوید: همه خوارج امامت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را قبول دارند و امامت عثمان را در زمانی که آن حوادث موجب خشم علیه او شد، انکار می‌کنند، آنان امامت علی را قبل از این که حکمیت را بپذیرد قبول داشتند و وقتی که حکمیت را پذیرفت امامت او را انکار کردند، آنان معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری رضی الله عنهما را تکفیر می‌کنند[2].

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: وقتی که مسلمانان در دوران سه خلفیه اول یعنی ابوبکر و عمر و عثمان متحد و یکپارچه بودند، شیطان خوارج سرخورده و زندانی بود اما هنگامی که امت اسلامی در دوران خلافت علی ﷺ بن ابی طالب دچار تفرقه و اختلاف شدند، شیطان خوارج راهی برای بیرون رفتن پیدا کرد. اینگونه آنان خروج کردند و علی و معاویه و طرف

۱- عقیدة اهل السنة و الجماعة فی اصحابة الکرام (۳/۱۱۵۷).
۲- مقالات الاسلامیین (۱/۲۰٤).

داران آن دو را تکفیر کردند و نزدیک ترین طایفه به حق یعنی علی بن ابی طالب با آنان جنگید[۱].

شهرستانی بعد از برشمردن گروههای بزرگ فرقه خوارج می‌گوید: آنان در دوری جستن از عثمان و علی اجماع داشتند و آن را بر هر طاعتی مقدم می‌دانستند. او درباره حکمیت اول می‌گوید: آنان به خاطر حوادثی که پیش آمد و موجب دشمنی آنان با عثمان شد، از عثمان بدگویی کردند و درباره اصحاب جمل و اصحاب صفین نیز بدگویی کردند[۲]. او بعد از این که ذکر می‌کند که ارازقه معتقد به تکفیر علی رضی الله عنه هستند، می‌گوید: ارازقه بر اساس این بدعت عمل کردند و تکفیر عثمان، طلحه، زبیر، عائشه، عبدالله بن عباس و سایر مسلمین و ماندگاری آنان در آتش جهنم را بر آن افزودند[۳]. این اعتقاد به محض شنیده شدن، بطلانش آشکار می‌گردد و اعتقاد به آن، گمراهی و انحراف و کنار نهادن حق است. شیطان به واسطه‌این اعتقاد خوارج، آنان را در پی هوس کشاند و آنان نیز پیروان او شدند و این اعتقادشان درباره این گروه از اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، به چند دلیل باطل است:

اول: خداوند متعال درباره آنان خبر داد و فرمود: «**خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**» «بهترین امتی که برای مردم پدیدار شد ». و همچنین رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است که آنان بهترین امت هستند و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ﴿١١٠﴾ ﴾ آل عمران: ۱۱۰

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

خداوند متعال در این آیه شریفه آنان را این گونه گرامی می‌دارد که آنان بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدار شدند. و این به دلیل اقدام کامل شان به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است و این محقق نشده است مگر این که آنان به کمال ایمان ویقین قوی رسیده و صفات بهترین بودن را که در این آیه ذکر شده است، محقق نموده‌اند. ابو عبدالله حاکم با

۱- مجموع الفتاوی (۱۹/۸۹).
۲- الملل و النحل (۱/۱۱۷).
۳- همان منبع (۱/۱۲۱).

اسناد به ابن‌عباسﷺ درباره‌این آیه: «كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ» می گوید: « آنان همان کسانی بودند که همراه با رسول‌الله از مکه به مدینه مهاجرت کردند»[1] و پیامبرﷺ فرمود: بهترین مردم، مردم قرنی هستند که من در میانشان بودم، سپس قرن دوم و سپس قرن سوم[2]. قرن پیامبرﷺ بهترین مردم بودند چون آنان زمانی که مردم به پیامبرﷺ کفر ورزیدند، به او ایمان آوردند و وقتی مردم او را تکذیب کردند، آنان او را صادق دانستند و او را یاری کردند و وقتی مردم او را خوار نمودند، جهاد کردند و او را پناه دادند[3]، صحابه‌هایی که خوارج مارقین معتقد به کفرشان هستند، همان کسانی بودند که با رسول‌اللهﷺ از مکه به مدینه مهاجرت کردند و آنان در پیشاپیش کسانی هستند که‌این ثنا و تمجید ارزشمند، شامل حال آنان است، آنان اهل هجرت بودند و کسانی بودند که زمانی به پیامبرﷺ ایمان آوردند که مردم به او کفر می‌ورزیدند، و آنان بودند که همراه پیامبر ﷺ جهاد کردند و او را یاری دادند و از نوری که همراه با او نازل شده بود، تبیعت نمودند. بنابراین در این دو آیه و حدیث شهادت خداوند و رسول او برای عموم صحابهﷺ است که آنان بهترین امت محمدﷺ هستند[4] و بارزترین این صحابه، همچون علی، زبیر، طلحه و سایرین جزء کسانی هستند که احادیثی در حق آنان روایت شده است که آنان از اهل بهشت هستند و رسول‌اللهﷺ این مژده را به آنان داده است.

دوم: شهادت خداوند مبنی بر ایمان حقیقی و ثابت آنان که در جاهای زیادی از کتاب عزیز او آمده است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۗ ٦٨ ﴾ آل عمران: ٦٨

«در حقیقت نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده‌اند» عبارت «وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ» و کسانی که‌ایمان آورده‌اند، در لفظ بر همه صحابه بزرگوارﷺ صدق می کند چون آنان بهترین کسانی هستند که بدون بحث و نزاع شامل این خطاب می‌باشند، اما خوارج، خداوند قلبشان را منحرف کرد

١- المستدرک (٢/٢٩٤)، حاکم آن را صحیح می‌داند و ذهبی آن را قبول کرده است.

٢- مسلم (٤/١٩٦٥).

٣- فیض القدیر، مناوی (٣/٤٧٨).

٤- عقیدة اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرام (٣/١١٦٠).

و با شهادت خداوند علیم و خبیر مبنی بر حقیقت ایمان صحابه‌ای که تکفیرشان نمودند و یا از آنان دوری جستند، هدایت نشدند[1].

سوم: پروردگار تبارک و تعالی در کتاب استوار و ارزشمند خود خبر داده است که از صحابه راضی است و آنان نیز از او راضی هستند: خداوند به آنان وعده جاودانگی در باغهای بهشتی و رستگاری عظیم، داده است و می‌فرماید:

﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ ﴾ التوبة: ١٠٠

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر درختان آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ»

خداوند متعال در این آیه به صراحت بیان کرده است که از پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار رضي الله عنهم خشنود است. و این یک دلیل قرآنی آشکار است که کسانی که به کفر آنان معتقد هستند، گمراه و مخالف خداوند بزرگوار و متعال هستند چون کسی را تکفیر کردند که خدا از او خشنود است و بدون شک تکفیر کسی که خداوند از او راضی باشد، مخالفت با خداوند بزرگوار و متعال و طغیان و سرکشی است و این صفت رافضیها و خوارج از دین خارج شده می‌باشد[2].

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨ ﴾ الفتح: ١٨

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد و آن چه دردلهایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد».

١– همان منبع (١١٦٣/٣).

٢– همان منبع (١١٦٣/٣).

خداوند متعال در این آیه رضایت و خشنودی خود را از سپاه‌ایمان صحابه رسول‌الله ﷺ که در میانشان، علی، طلحه، زبیر و عثمانﷺ بودند و در حدیبیه حاضر شدند، اعلام می‌کند که در آنجا عثمانﷺ به عنوان فرستاده رسول‌الله ﷺ، در مکه بود و پیامبرﷺ به جای او بیعت کرد و دست خود را به جای دست او قرار داد و برای عثمان، دست پیامبرﷺ مایه خیر شد[1].

چهارم: کفر از قومی‌که خداوند متعال درباره آنان خبر داده و کفر، فسق و عصیان را در نظر آنان ناخوشایند کرده است و آنان را از راه‌یافتگان قرار داده است، دور و بعید می‌باشد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ٧ ﴾ الحجرات: ٧

«و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست اگر در بسیاری از کارها از رأی و میل شما پیروی کند قطعاً دچار زحمت می‌شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دلهای شما زینت بخشیده و کفر و پلیدی و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت آنان ره‌یافتگانند».

خداوند در این آیه خبر می‌دهد که‌ایمان را محبوب ترین چیز در نزد آنان قرار داده است و از آنان جز کارهایی که شایسته است و با ایمان سازگار است سر نمی زند و به این دلیل مستحقند که راه‌یافتگان باشند. همانگونه که این آیه شریفه آن را بیان کرد، مشخص نیست این بهترین انسانها، چگونه بر اساس گمان رافضیها و خوارج مارقین کفر می‌ورزند در حالیکه آیات خداوند بر آنان تلاوت می‌شود و رسول او در میان آنان است؟ و بلکه آنان چگونه کفر می‌ورزند در حالیکه خداوند کفر را در نظر آنان ناخوشایند کرده و آنان را جز ره‌یافتگان قرار داده است؟. بنابراین خوارج نادان با این گمان باطل خود درباره عثمان، علی، طلحه، زبیر، ابن‌عباس، عائشه، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، معاویه و اصحاب جمل و صفینﷺ که جز صحابه بزرگوار بودند، از راه راست منحرف شدند[2].

۱- عقيدة اهل السنة فی الصحابة (۱۱٦۳/۳).

۲- همان منبع، (۱۱٦٥/۳).

دهم: ویژگیها و گرایشات خوارج در عصر حاضر

نشانه ها و گرایشات خوارج امروزه به تدریج در میان گروهها و مسلمانان ظاهر می‌شوند که به شکلها و قالبهای مختلفی از گروهها، افراد، دعوتها، حرکتها، گرایشات، شعارها، روشها، اسلوبها، مواضع، رفتارها و گرایشات فردی و گروهی و نظیر آنها به چشم می‌آیند که در هنگام آشکار شدن بذرهای اعتقادی، فکری و رفتاری خوارج نمایان می‌شوند و اعلام خطر می‌کنند[1]. از جمله‌این نشانه ها سخت گیری در دین بر نفس و در فشار قرار دادن دیگران، تظاهر به علم و غرور، در رأس قرار گرفتن افراد کم سن و سال و بی تجربه ها، کم‌صبر، ضعیف حُکم، استبداد در رأی، نادان خواندن دیگران، توهین و بدگویی نسبت به علما و بدگمانی به آنان و تحقیر آنان و دوری و تنفر نسبت به آنان، تندی در برخورد با دیگران، سختی در برقراری ارتباط و تفاهم با آنان، قابلیت پراکندگی و جدایی و سهولت متهم کردن دیگران، به سختی گرد هم آمدن واتحاد، تکفیر و سایر نشانه‌های غلو که مجموعه‌ای از علل و اسباب در به وجود آمدن آنها سهیم هستند:

١- جهل و بی اطلاعی نسبت به علوم شرعی

کسی که به واقعیت اکثر صاحبان گرایشات متمایل به ویژگیهای خوارج، بنگرد و در آنها تأمل کند، پی می‌برد که آنان به جهل و فهم و درک ضعیف در دین و دریافت سطحی از علوم شرعی متمایز هستند و هنگامی‌که در رأس امور مهم و مصالح بزرگ قرار می‌گیرند، بیشتر در معرض لغزشها، خلط مسائل، احکام عجولانه و مواضع بحرانی و متشنج قرار می‌گیرند[2] چون توانایی احاطه بر فقه مصالح و مفاسد و علم به مراتب آنها، را ندارند و همچنین به آحاد نصوص مرتبط با قضایای معین جهل دارند چون منکرات عام به سیاست شرعی مرتبط نیست و این مسائل همچون طهارت، نماز، حج و احوالات شخصی که غالباً حق در آنها بر اساس دلایل مفصل استوار است، موجب بروز فتنه‌ها می‌شوند و بلکه رسیدن به علم در این گونه موارد بر این پایه ها استوار است:

الف: دلایل شرعی عام و اصولی که امور زیادی در ضمن آنها قرار می‌گیرند.

ب: اهداف شرعی

١- الخوارج، ناصر العقل، ص (١٢٠).

٢- همان منبع، ص (٢٧).

ج: موازنه بین مصالح و مفاسد

د: دلایل تفصیلی

برای عموم مردم و حتی علمای کم تجربه فهم قضایای کلی و عام ممکن نیست هر چند که فهم نصوص جزئی برایشان امکان پذیر باشد و همچنین فهم مقاصد شریعت جز با استقراء مجمل نصوص و تصرفات شارع ممکن نیست. بنابراین شناخت مقاصد فقهی مهم است که هر کس به آن دست نمی‌یابد بلکه جز کسی که مدارج علمی‌را پیموده باشد و بر واقعیت حال اشراف داشته و در احتمالاتی که وقوع آنها مورد ظن است، دقت نظر داشته باشد، نمی‌تواند به آن دست یابد. و موازنه بین مصالح و مفاسد احتیاج به فهم شریعت و مقاصد آن و فهم واقعیت و مراتب مفاسد و مصالح دارد و همه‌این امور جز توسط علماء دست یافتنی نیستند[1]. اگر علمای متوسط و ضعیفی که کتاب خدا و سنت رسولش را نمی‌فهمند، در رأس امور عام قرار گیرند، مسلمانان پراکنده و در امور خود دچار تفرقه می‌شوند چون اگر بزرگانی در میان عوام مردم نباشند که نظر و رأی خود را ارئه نمایند، توافق بر هیچ امری برای آنان متصور نیست، بنابراین باید به بزرگان و صاحب نظران رجوع شود.

۲- خواندن و مطالعه کتابها بدون معلم

یکی از علتهایی که در شکل گیری تفکر غلو سهیم است، علم آموزی از راه غیر اصولی خود و رغبت و حرص شدید به علم بدون کمک هیچ معلم و یا راهنما است که جویندگان علم قبل از این که در علم به کتاب و سنت مسلّط و مطمئن گردند اقدام به استخراج نمودن احکام در مسائل سخت و پیچیده می‌کنند، و در نتیجه دچار لغزش می‌گردند. این حالت از جانب دو نوع از جوانان دیده می‌شود:

جوانانی که در زندان بوده و با سختیها و شکنجه ها مواجه بوده‌اند.

جوانانی که وارد زندان نشده و در معرض سختیها و مصیبتها نبوده‌اند، که نتیجه تلخ آن آشوب فکری و بلای غلو می‌شود که مسلمانان را به سختی پراکنده و بر تفرقه و جدایی آنان می‌افزاید: و این معضل دلایلی دارد، از جمله:

الف: روی گردانی از علماء: اهل غلو به‌این دلیل این راه و روش اشتباه را پیموده‌اند، چون عده‌ای از هوی و هوس پرستان که خود را منتسب به علم می‌دانند، برخی انحرافات را به وجود آورده‌اند، در نتیجه‌این اهل غلو به تدریج اعتماد خود را نسبت به علمای هوی و

١- قواعد فی التعامل مع العلماء، ص (١٢١).

هوس پرست و سخنان آنان هر چند که حق هم باشند، از دست می‌دهند سپس سوءظن بر این افراد غالب می‌گردد و دایره روی گردانی خود از علما را وسیع تر می‌کنند و علمای صادق و اهل عمل را نیز در این دایره قرار داده و اعتماد خود را نسبت به آنان نیز از دست می‌دهند و هر عالم سختکوشی که در موردی با رأی و نظر مورد توجه آنان، مخالفت کند، نسبت به او بی اعتماد می‌شوند و از او روی بر می‌گردانند. در اینجاست که خطر کمین کرده و تفرقه و پراکندگی به وجود می‌آید یکی از علمایی که در دیدارش با جوانان گفتگو می‌کرد، گفت: آن چه که من از آن ترس دارم این است که بی اعتماد شدن نسبت به علما، شما را به‌یکی از این دو امر و یا هر دو با هم سوق خواهد داد، که عبارتند از: اجتهاد کردن بدون آمادگی و توانایی کافی و شناخت شایستگی برای این کار و یا مراجعه به کتابها و دریافت از آنها بدون کمک گرفتن از کسی؛ که در هر دو این موارد خطرهای زیادی وجود دارد.

یکی از جوانان گفت: ما هم زمان در هر دو این حالتها قرار گرفته‌ایم[1].

ب: زیاده روی و غلو در نکوهش تقلید کردن: قرآن کریم تقلید و اهل آن را سرزنش کرده و گذشتگان را از این روش بر حذر داشته است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآۗ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾ ﴾ البقرة: ١٧٠

«چون به آنان گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم، آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند؟»

از میان اقوال امامان در این باره قول امام شافعی است، که می‌گوید: کسی که علم را بدون استدلال و دلیل فرا گیرد همانند کسی است که در تاریکی شب هیزم جمع می‌کند و پشته هیزم را حمل می‌کند در حالی که در آن یک مار افعی قرار دارد و او را نیش می‌زند ولی خودش متوجه نیست[2]. احمد می‌گوید: از من تقلید نکنید و از مالک، ثوری و اوزاعی

۱- التکفیر جذوره و اسبابه، ص (١٤، ١٥)، ظاهرة الغلوفی الدین، ص (٣١٣).

۲- اعلام الموقعین (٢/٢٠٠).

تقلید نکنید، بلکه از جایی که آنان دریافت کرده‌اند، علم را به دست آورید[۱]. ابو یوسف می‌گوید: بر کسی حلال نیست که حرف و نظر ما را بگوید مگر این که بداند ما آن را از کجا گفته‌ایم[۲]. جوانان این مطالب را می‌خوانند، و می‌خوانند که تقلید کننده در نزد عالم همچون کودک در آغوش مادر است و فرقی بین تقلید کننده و حیوان نیست[۳]. بنابراین از تقلید از علما دوری می‌کنند و در دوری کردن از تقلید و مذمت آن مبالغه می‌کنند و گمان می‌کنند که هدایت یافتن به واسطه صحابه اولین، تابعین، علمای صادق و استفاده از روشهای آنان و راهنمایی با فتواهای تقویت شده با دلیل و استدلال آنان، جزء تقلید نکوهیده است بنابراین صدور فتوی را برای خود جایز می‌دانند در حالیکه برای آن آمادگی ندارند و به کتابها روی می‌آورند تا از آنها احکام استخراج کنند و آراء و نظرات عجیبی را استنباط می‌کنند و در این میدان غور می‌کنند در حالی که اهل آن نیستند بنابراین دچار سستی و جور می‌شوند و از حدود تجاوز می‌کنند. این جوانان نتوانستند به خوبی امور را تشخیص داده و مسائل را باز کنند و سخنان صحیح را از سخنان ضعیف و نادرست بشناسند و نصوص را به خوبی در محل نزول خود قرار ندادند و در جایی که تعمیم جایی نداشت، تعمیم دادند. در جایی که باید روی می‌آوردند، روی بر گرداندند و در جایی که باید باز می‌ایستادند، اقدام کردند. بنابراین نصوصی که تقلید را مذمت می‌کنند عام نیستند بلکه آنها در حالتهایی خاص صدق می‌کنند[۴]. ابن عبدالبر بعد از این که روایات و احادیث نقل شده در مذمت تقلید را ذکر می‌کند در انتهای این باب می‌گوید: همه اینها برای غیر از عامه مردم هستند و عامه مردم در مسأله‌ای که پیش آمده حتماً باید از علمای خود تقلید کنند چون آن مسأله با استدلال قابل تبیین نیست و بدون داشتن علم آن قابل قبول نمی‌باشد. چون علم درجاتی دارد که رسیدن به اوج آن جز با کسب پائین ترین سطح آن امکان پذیر نیست و این یک مانع بین عامه مردم و استدلال و دلیل خواستن است. «والله اعلم». در سخنان علما درباره‌این که عامه مردم باید از علمای خود تقلید کنند، اختلاف نظری وجود ندارد. آنان این آیه را مد نظر دارند که خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧﴾ الأنبياء: ۷

۱- همان منبع (۲/۲۰۰)

۲- همان منبع (۲/۲۰۱)

۳- اعلام الموقعین (۲/۲۰۱)، جامع بیان العلم و فضله (۲/۱۱٤).

٤- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۳۱٦).

«اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید».

بنابراین کسی که علم و بینشی نسبت به دین ندارد باید از عالم آن تقلید کند و همچنین علما دراین مورد که عامه مردم نباید فتوا دهند، اختلاف نظر ندارند چون - البته خدا بهتر می‌داند - آنان نسبت به معانی که بر اساس آنها حلال و حرام کردن و رسیدن به علم، امکان پذیر می‌شود، نا آشنا و بی اطلاع هستند[1]. عموم این جوانان درباره علوم شرعی و لوازم و مقدمات آنها بی اطلاع هستند و از سوال کردن از علما و کمک گرفتن از آنان در تفسیر دوری می کنند و نتیجه‌این کار در اثر اضطراب و آشوب فکری، تلخ و ناگوار می‌شود.

ج: مطابقت دادن سخنان نادرست، بر سخن حق و درست: این یک آفت بزرگ است و هر کس از آن دوری کند نجات می‌یابد بنابراین مشکل کسانی که امروز و دیروز در غلو خوارج گرفتار آمده‌اند، در استدلال شان نیست بلکه در مطابقت دادن آن چیزی است که به واقعیت و مراد آن استدلال می کنند. وقتی که خوارج علیه امیرالمؤمنین علی شوریدند و او را متهم به کفر کردند... و گفتند: لا حکم الّا لله، حکم جز برای خدا نیست، علی گفت: سخن حقی است که باطل از آن برداشت می‌شود[2]. برخی از معاصران نیز در آن چه که دیگران گرفتار شده‌اند، واقع شده‌اند، چون در مطابقت دادن سخنان درست و عادلانه، اشتباه می‌کنند و نتیجه آن جسارت پیدا کردن علیه احکام و ارائه آرائی منحرف و نامتعادل می‌شود. از جمله‌این سخنان به عنوان مثال اینها هستند:

تقلید نکوهیده است:

این سخن حقی است که قرآن و سنت بر آن دلالت می‌کنند و امامان عالم و فاضل از تقلید کردن نهی کرده‌اند در اینجا چندین مطلب مهم وجود دارد که برای این که این سخن در جای درست و مورد نظر خودش قرار گیرد، باید آنها را اعلام و بیان نمود:

تقلید باطل و نکوهیده یعنی: قبول کردن سخن دیگران بدون دلیل و حجت[3].

تقلید برای کسی که قادر به اجتهاد باشد، نکوهیده و برای کسی که در اجتهاد کردن عاجز باشد، جایز است[4].

۱- جامع بيان العلم و فضله (۲/۱۱٤، ۱۱۵).

۲- تاریخ الطبری (٥/٦٨٨).

۳- الفتاوی (۲۰/۱٥).

٤- همان منبع (۲۰/۲۰۳، ۲۰٤).

خواندن کتابهای علمای قدیم و استفاده بدون تعصب از آراء و نظرات آنان، تقلید نکوهیده به حساب نمی‌آید بلکه جوینده علم بهتر است که آنچه را که گذشتگان درباره آن مسأله گفته‌اند، قبل از حکم کردن درباه آن، بداند تا به این ترتیب با آراء و فهم و درک آنان از مسأله، ارشاد گردد[1].

عطاء رحمه الله می‌گوید: شایسته نیست کسی برای مردم فتوا صادر کند مگر این که به اختلاف مردم علم داشته باشد. اگر اینگونه نباشد آن علمی که موثق‌تر از علم موجود در نزد اوست را رد می‌کند[2]. قتاده می‌گوید: هر کس اختلافات میان مردم را نشناسد، شمه‌ای از فقه را به دست نخواهد آورد[3]. یحیی بن سلام می‌گوید: کسی که نسبت به اختلافات شناخت ندارد، شایسته نیست که فتوا دهد و کسی که به سخنان دروغ علم نداشته باشد، نباید بگوید این در نزد من دوست داشتنی‌تر است[4]. اما برخی از معاصران در مطابقت دادن ویا عدم جایز بودن تقلید، به خطا رفته و آن را به طور یکسان بر مردم عوام و علما حمل کرده‌اند و بین توانا، ناتوان و بین اصول و فروع تفاوتی قائل نشده‌اند. حال نتیجه چه می‌شود؟ روی گردانی از سخنان علما و حتی سفیهانه خواندن آراء علما و کنار نهادن روشهای آنان رسیده است چون این تقلید مذموم است. سپس جسارت نسبت به فتوی و استخراج مستقیم احکام از قرآن و سنت و بدون فراگیری علومی که این امر را برایشان میسّر نماید[5].

- آنان کسانی هستند و ما هم برای خودمان کسی هستیم:

این سخن جالبی است که موجب اعجاب برخی از معاصران شده است چون این سخن به معنی توجه به خود و خودداری از تحت فرمان دیگران بودن است و این چیزی است که برخی از مردم به آن رغبت دارند. این سخن را امام فقیه ابوحنیفه رحمه الله گفته است. اما برخی از مردم گوینده آن و ویژگیهای او ومناسبت آن را فراموش کرده‌اند و به محض خواندن آیه قرآن و یا حدیث بلافاصله احکام را از آن می‌گیرند و به ندرت به شرح و درک امامان و علما از آن آیات و احادیث توجه می‌کنند و در نزد آنان مانعی برای بی ارزش دانستن آنها وجود ندارد و وقتی به‌این افراد گفته شود: چه کار می‌کنید؟ صبر کنید و درنگ نمائید و در

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص(۳۱۸).
۲- جامع بیان العلم و فضله (۲/٤٦، ٤٧).
۳- همان منبع (۲/٤٧).
٤- همان منبع (۲/٤٧).
٥- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۳۱۹).

احکام علما تأنی و تأمل کنید و ابتدا به فهم و درک علمای خود توجه کنید، می‌گویند: آنان کسانی هستند و ما هم برای خود کسی هستیم. بله شما از حیث ساختار بدنی و طبیعتهای بشری با هم مساوی هستید، اما آیا می‌دانید صاحب این عبارت کیست؟ و مناسبت آن چیست؟ او یک امام عالم و فقیه است که خداوند با یک فهم واندیشه نافذ و برتر و علمی‌سرشار و تقوای قلب بر او منت گذاشت و آن را در جایی خاص به زبان آورد و گفت: اگر سخنی از قرآن یا سنت باشد، من به آن دو اقدام می‌کنم اما اگر سخن صحابی باشد من از آن خارج نمی‌شوم و اگر سخن یک تابعی باشد، آنان کسانی هستند و ما هم برای خود کسی هستیم[1]. بنابراین باید موضع سخن و مناسبت آن معلوم می‌شود تا این که در مطابقت دادن آن به انحراف نرویم. بله آنان علمایی مجتهد هستند. اما آیا شما هم این چنین هستید؟[2]

روش صحابه‌ﷺ دریافت مستقیم از قرآن وسنت بود:

برخی از معاصران روش صحابه بزرگوارﷺ را در پیش گرفته و برای استخراج احکام به قرآن و سنت روی آورده‌اند و از راهنمایی فهم علمای اسلام روی گردانده‌اند و می‌گویند: قرآن و سنت برای ما کافی است و فهم و درک مردگان برای ما حجت و استدلال نیستند، آن دو منبع صاف و زلال هستند و ما آن را با هیچ چیزی کدر و آلوده نمی‌کنیم. در اینجا آنان اشتباه کرده و تیرشان به خطا رفته است[3]. چون دریافت مستقیم و برخورد بی واسطه با قرآن و سنت، حد وحدود و شرایط خاص خود را دارد. هر مسلمانی می‌تواند به طور مستقیم با قرآن و سنت در تعامل باشد تا اینکه اصول عقاید و اخلاق، پندها، عبرتهای روشن و ارزشمند را بشناسد. خداوند سبحان و متعال این امور را آشکار نموده و به کامل‌ترین شکل بیان نموده است به طوری که مادامی‌که انسان زبان قرآن را بداند در فهم آنها با هیچ مشکلی مواجه نمی‌شود. اما شناخت امور دقیق و ریز در عقاید و احکام، دایره‌اش تنگ‌تر و محدودتر از مورد قبلی است به طوری که فقط افراد با کفایت و توانمند می‌توانند وارد آن شوند. همان کسانی که به علومی فراتر از زبان و اصول و حدیث مجهز هستند که آنان را در فهم نیک و استنباط دقیق توانمند نموده و از انحراف در برابر امور متشابه و امور پنهان و پوشیده باز می‌دارد و صحابه بزرگوار بر اساس این تفکیک آگاهانه عمل کرده‌اند. وقتی که

۱- همان منبع، ص (۳۱۹).

۲- همان منبع، ص (۳۲۰).

۳- ظاهرة الغلو فی الدین، ص(۳۲۱).

مسائل برای آنان پیش می‌آمدند و در معرض امور واقع می‌شدند، اگر آن امور از نوع اول بودند، به آسانی و سهولت کامل به آنها پی می‌بردند و اگر از نوع دوم بودند یعنی متشابه و پنهان بودند اقدام نمی‌کردند تا اینکه از علما و فقهای خود سوال می‌کردند. این روشی است که پیروی از آن شایسته است که همان روش عقل و حکمت است و از جمود محفوظ می‌دارد و از آشوب و هرج ومرج جلوگیری می‌کند[1]. برداشت و فهم بدون معلم از مسائل توسط برخی منجربه نتایج و اثرات سوء و خطرهایی بزرگ شده است که مهمترین آنها کنار نهادن میراث علوم و فنون مختلف گذشتگان، گردنکشی و تکبر در مقابل علما، گرایش سطحی و ظاهری در فهم نصوص، اقدام و جسارت به فتوا دادن و افکار اهل غلو است[2].

اسلام به ما آموخته است که علم ابوابی دارد همان گونه که آدابی دارد و خوشبخت کسی است که علم را از راه مخصوص آن فرا گیرد و به آداب آن آراسته گردد و ما در طول تاریخ کسی را ندیده‌ایم که به طور مستقیم به قرآن و سنت بپردازد و بر اساس فکر خود عمل نماید و احکام را در اولین گامهای خود استنباط کند و بعد از آن به سخنان گذشتگان بنگرد و یا از آنها روی بگرداند ما این روش را از کسی ندیده‌ایم مگر گروه اندک خوارج عرب بدوی جاهل که از فقه بی بهره و از فقها بی نصیب بودند و خوارجی که به راه آنان رفتند[3].

علما از دریافت علم به طور مستقیم از کتابها بدون راهنمایی گرفتن از آراء و درک و فهم اهل علم، بسیار برحذر داشتند چون این یکی از ابواب تحریف، اشتباه، تبدیل احکام، بدون علم سخنی را به خدا نسبت دادن، حلال کردن حرام وحرام کردن حلال می‌باشد. ابن جماعه در جریان یادآوری آداب جوینده علم در انتخاب یک شیخی که از او علم فرا گیرد و از او اخلاق را بیاموزد، می‌گوید: باید جوینده علم تلاش کند که شیخ او از جمله کسانی باشد که بر علوم شرعی اشراف کامل داشته و در کنار آن با بزرگان موثق عصر خود بحثها و نشستهای فراوان و طولانی داشته باشد و کسی نباشد که علم را از میان ورقهای کتابها فرا بگیرد و با بزرگان ماهر و با تجربه همنشینی نداشته باشد.

۱- همان منبع، ص (۳۲۳).
۲- همان منبع، ص (۳۲۳).
۳- همان منبع، ص (۲۳٤).

شافعی رحمه الله می‌گوید: هر کس در درون کتابها به جستجوی احکام بپردازد، احکام را تباه خواهد کرد. یکی از علما می‌گوید: یکی از بزرگترین مصیبتها دریافت علم از روزنامه‌هاست[1].خدا خیر دهد کسی را که‌این اشعار را گفته است:

۱) **من يأخذ العلم عن شيخ مشافهة — يكن من الزيغ و التصحيف فی حرم**

۲) **و من يكن آخذا للعلم من صحف — فعلمه عند اهل العلم كالعدم**

۱- هر کس که علم را به طور شفاهی از شیخی فرا بگیرد از انحراف و خطا و اشتباه در امان خواهد بود.

۲- و هر کس آن را از روزنامه‌ها بگیرد علم او در نزد اهل علم همچون عدم و نیستی است.

علمای سلف گفته‌اند: قرآن را بر مصحفیها (قرآن فروشها) نخوانید و علم را از روزنامه نگاران فرا نگیرید[2].

ابوزرعه می‌گوید:یک روزنامه نگار برای مردم فتوا نمی‌دهد و یک مصحفی برای آنان قرآن نمی‌خواند[3].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧ ﴾ الأنبياء: ۷
«اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید».

خداوند متعال دوست ندارد کسی قبل از محقق شدن امور به آنها بپردازد و آنهارا آشکار و منتشر نماید، که در این صورت صحیح نخواهد بود[4]، معنی این عبارت این نیست که ما مردم را از درس خواندن و علم آموزی منع کنیم بلکه فراگیری علم یک واجب است و از گهواره تا گور مطلوب است، ما می‌گوییم: مردم هر چه قدر درس بخوانند باز هم به اهل تخصص محتاج و نیازمند خواهند بود. علم شرعی اسباب و ادواتی دارد که آنان به تحصیل آنها اقدام نکرده‌اند و اصولی دارد که در شناخت و فراگیری آنها ممارست نداشته‌اند و فروع و مکملاتی دارد که وقت‌شان و کارهایشان به آنان اجازه نداده که به آنها بپردازند[5].

۱- تذكرة السامع و التكلم فی آداب العالم و المتعلم، ص (۸۷).
۲- الفقيه و المتفقة، خطيب بغدادی (۹۷/۲).
۳- همان منبع (۲/ ۹۷).
٤- تفسیر ابن کثیر.
٥- الصحوة الاسلامية، ص (۳۰٦).

نه جسارت و گستاخی و رهایی و شتاب بی قید و بند باشد و نه تنبلی و سستی، جمود فکر واندیشه، ممنوعیت بحث و بررسی و محدودیت و تحریم برای تعقل باشد، بلکه ما فقط یک جدیت و تلاش همراه با تأنی و اثبات کردن، اندیشه وتاکید کردن و سوال کردن درباره اشکالات پیش آمده می‌خواهیم، و بهترین امور حد متوسط آنها است[1].

۳- کوتاهی بسیاری از علما در انجام وظایف خودشان

علما وارثان پیامبرانند بنابراین شایسته است که در جامعه راهبر و راهنما باشند و وجود ادبی، علمی‌و مرجعی خود را به کمک اخلاق، تلاش و علم‌شان در میان مردم تحمیل کنند، آنان وظیفه دارند که برای ساختن جامعه‌ای سالم بر اساس دین و علمی‌که از این دین آموخته‌اند، حرکت کنند و هر یک از حاکم و محکوم را در محل صحیح خود قرار دهد، یعنی حاکم را به پایبندی به شریعت الهی باز گردانند که از این طریق ظلم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه از بین می‌رود و همچنین محکومین را به پایبندی به اوامر و نواهی الهی باز گردانند که از این طریق فساد اخلاقی، روحی، رفتاری جامعه برطرف شود و یا این که علما حداقل در این راه تلاش کنند و با توجه به میزان خلوص نیت مردم برای خدا و به مقدار تلاشی که برای اصلاح ارائه می‌کنند، اصلاح جامعه محقق شود. علما همواره در جامعه نقش رهبری و پیشگامانه داشته‌اند و مردم نیز چه حاکمان و چه محکومان، این نقش را برای آنان قائل بوده‌اند.

رهبران سیاسی بی‌دین (علمانیها) در میان مسلمانان فقط بعد آن ظاهر شدند که علما در نقش خود در رهبری امت و ارشاد آن کوتاهی کردند. مردم هرگز به کسانی دیگر به جای علمای خود راضی نمی‌شدند و امت اسلامی‌در همه گوشه‌های دولت علمای خود را دوست داشتند و آنان را بزرگ می‌داشتند و در اطراف آنان گرد می‌آمدند و در هنگامی‌که مسأله دشواری برایشان پیش می‌آمد و مصیبتی آنان را در بر می‌گرفت، بعد از خداوند سبحان و متعال به آنان پناه می‌بردند چون مردم جایگاه علما و قدرت آنان را در ایجاد تحرک و پوشش هر گونه مصیبتی که بر آنان نازل می‌شد، می‌شناختند و همچنین حکام نیز ارزش و احترام علما را یا به خاطر علاقه به آنان و یا به خاطر ترس از آنان نگه می‌داشتند علمای مسلمانان نیز همیشه مشغول به درس و تحصیل نبودند، بلکه آنان پیشاپیش مجاهدان و مبارزان و پیشاپیش امر کنندگان به معروف و نهی از منکر قرار داشتند و در شادیها و غمها شریک

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۳۲٦).

امتشان بودند و برخی از آنان به‌این دلیل با مصائب و مشکلاتی مواجه شدند، اما این امور آنان را در پرداختن به وظایفشان سست و بی رمق نکرد[1]، چون آنان معنی وارث بودن پیامبران را فهمیده بودند.

علما همان فقهای اسلام و کسانی هستند که فتواها بر اساس سخنان آنان در بین مردم ارائه می‌شد و فقط آنان به استنباط احکام می‌پرداختند و به ثبت قواعد حلال و حرام عنایت داشتند[2]. علما همان امامان دین هستند که‌این منزلت و جایگاه عظیم را به واسط اجتهاد، صبر و یقین به دست آوردند

﴿ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾ ﴾ السجدة: ٢٤

«و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند».

علما وارثان پیامبران هستند که علم را از آنان به ارث برده و آن را در سینه خود حمل می‌کنند و همه اعمال خود را بر اساس آن تطبیق می‌دهند و مردم را به آن فرا می‌خوانند. علما گروهی هستند که برای فهم در دین خدا از این امت دور شدند سپس به وظیفه دعوت و مأموریت هشدار دادن می‌پردازند بنابراین باید در میان مردم باشند و به عنوان وارثان پیامبران به وظیفه خود عمل کنند و از انزوا و دوری جستن از مردم و مشکلات آنان و اکتفا به وظیفه ابلاغ و هشدار بیرون بیایند و بلکه تربیت، تهذیب، ارشاد و راهنمایی مردم و صبر و شکیبایی بر همراهی و ملازمت با آنان و حل مشکلات فکری، روانی، اجتماعی، سیاسی و... مردم را بر اساس شرع خداوند متعال در پیش گیرند.

بنابراین علما هدایت گران مردم هستند که هیچ عصر وزمان بدون آنان نیست تا این که امر خداوند بیاید و آنان تا قیام قیامت در رأس طایفه منصوره قرار دارند. رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم می‌فرماید: «طایفه‌ای از امت من همواره به امر الهی خواهند پرداخت که کسانی که آنان را خوار کنند و یا با آن مخالفت کنند، ضرری به آنها نمی‌رسانند تا این که امر الهی محقق شود و آنان پشتیبان مردم هستند»[3]. لذا شایسته نیست که بسیاری از علما از وظایف خود در قبال

۱- ظاهرة التكفير، امين حاج محمد احمد، ص (۱۸۱).

۲- اعلام الموقعين (۷/۱).

۳- البخاری، کتاب الاعتصام، شماره (۷۳۱۱).

دعوت خداوند متعال شانه خالی کنند و مردم را بدون یک رهبری که آنان را به سوی خیر و رستگاری رهنمون کند، رها کنند.

٤- شیوع ظلم و حکم کردن بر اساس قوانین و ضعی

از مهم ترین عواملی که منجر به بروز پدیده غلو می‌شود، سرکوب سیاسی ناشی از ظلم به افراد و ملتهاست و ظلم به مردم چیزی است که با اهداف شریعت و آنچه که خداوند و رسول او صلى الله عليه وسلم در محقق شدن عدالت و نفی ظلم به آن امر کرده ند، مخالف است[1].

٥- برداشت نادرست از برخی آراء متفکران مسلمان معاصر

همانگونه که خوارج، برخی از آیاتی که درباره کفار نازل شده بودند، را به دروغ و بهتان به گروهی از بهترین صحابه نسبت می‌دادند، در عصر حاضر گروهی از جوانان متعصب و پر شور و احساس که در علم شرعی و فهم از دین کم بهره و کم بضاعت هستند، برخی از آراء متفکران معاصر مسلمانان را بیشتر از حد خودشان، تأویل می‌کنند و با این دلیل وارد مسائل دشوار و سختی می‌شوند[2].

٦- گسترش فساد میان مردم

یکی از بزرگترین مصیبتهایی که امت اسلامی‌در این عصر گرفتار آن شده است، فساد اعتقادی، انحراف شدید از روش اهل سنت و جماعت و ظهور بدعتها در میان مسلمانان می‌باشد و بسیاری از آنان هنوز حقیقت شهادتی را که صبح و شب به زبان می‌آورند: «لا اله إلّا الله محمد رسول‌الله» و هدف این عبارت و شرطها و حقیقت آن را نمی‌فهمند. دشمنان اسلام کوشیده‌اند که کلمه توحید را از محتوای کامل آن خالی کنند و اسلام را فقط در گفتن شهادتین و یا به زبان آوردن آن دو و اجرای شعائر محصور کنند و همه دین را دور از زندگی قرار دهند تا مسلمانان در آن صورت در سستی، ذلت، خواری و شکست روحی در مقابل طغیان مادی و آراستگی دروغین زندگی، به سر ببرند، همان چیزی که امروزه حال مسلمانان است[3]. فساد اخلاقی در میان مردم منتشر شده است و دشمنان اسلام بر این ایجاد فساد اشراف دارند و فساد شیوع یافت و به شکلی همه‌گیر شد که برخی از بزرگان از اصلاح

۱- الخوارج، ناصر العقل، ص (١٢٦).

۲- همان منبع، ص (١٥٥).ظاهرة التكفير، الامين الحاج، ص (١٤٦).

۳- ظاهرة التكفير، ص (١٥٢).

مجدد مأیوس شدند و از این جاست که‌این یأس و ناامیدی در درون برخی از جوانانی که برای انجام عمل اسلامی‌پرشور هستند، عکس العملهایی خشن و خشمناك ایجاد می‌کند و این عکس العملها شکلهای مختلف و متفاوتی دارند، برخی از آنان همراه با آن جریان می‌روند و برخی دیگر یك موضع منفی دشمنانه در پیش می‌گیرند و خود را این گونه قانع می‌کنند که این جامعه‌ای که به‌این اندازه گرفتار فساد اخلاقی و اعتقادی شده است، به هیچ وجه خیری در آن وجود ندارد و شاید هم برخی از آنان این گونه حکم بدهند که آن یك جامعه کافر است[1].

۷- عدم تزکیه نفس

یکی از دلایل اصلی به وجود آمدن بدعت تکفیر، عدم تزکیه نفس به سبب ضعف جنبه تربیتی است که منجر به غرور و استبداد می‌شود و انسان را بیشتر از توجه و عنایت به خود و نفس خود، به عیبهای دیگران مشغول می‌کند که منجر به عدم تزکیه نفس می‌شود ومرضهای خطرناکی چون شتابزدگی، برتری طلبی با طاعت، هوی خواهی، کوچك شمردن مردم، عدم احترام به آنان و شاید اخراج آنان از دین، از این حالت به وجود می‌آیند.

اینها برخی از اسباب و دلایلی بودند که موجب بروز پدیده غلو در عصر حاضر شده‌اند.

مهمترین نشانه‌های غلو در عصر حاضر

نشانه‌های غلو در عصر حاضر فراوان هستند از جمله آنها:

۱- سخت گیری در دین بر خود و دیگران

یکی از نشانه‌های غلو در عصر حاضر، خارج شدن از روش اعتدال در دین است همان اعتدالی که روش پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن بود. در حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم از این امر بر حذر نموده و می‌فرماید: «این دین آسان است و کسی که در دین افراط و تندروی کند مغلوب دین می‌شود.»[2] سخت گیری در دین بیشتر از کمبود درك و فقاهت در دین ناشی می‌شود و این دو، یعنی سخت گیری در دین و کمبود درك و فقاهت

۱- همان منبع.

۲- البخاری، کتاب الایمان، فتح الباری (۹۳/۱).

در دین از بارزترین نشانه‌های خوارج هستند و اغلب کسانی که امروزه به گرایشات خوارج متمایل هستند، این دو خصلت در وجودشان یافت می‌شود[۱].

از نشانه‌های غلو، سخت گیری و ترک سهولت و آسانی در امور دین است، اهل غلو چیزهایی را از مردم می‌خواهند که طاقت آن را ندارند و آنان را ملزم به چیزهایی می‌کنند که شرع آسان به آن ملزم نکرده است، آنان توانایی و تفاوتهای مردم، توانمندیهای آنان، متفاوت بودن آنها و فهم آنان و اختلاف این درک وفهم را در نظر نمی‌گیرند. بنابراین با آنان به گونه‌ای صحبت می‌کنند که نمی‌فهمند و چیزهایی از آنان می‌خواهند که توانایی انجام آنها را ندارند. از جمله علل سخت گیریها، پرهیزکاری‌ها و پارسایی بی مورد و نادرست،و جهل به مراتب احکام و جهل به تفاوت مردم است و اما مجال و صورت و شکل آن، کلی نگری و استدلال برای همه صحبت کردن با مردم به گونه‌ای که درک نمی‌کنند، ترک راحتی و الزام چیزهایی که شرع آنها را ملزم نکرده است[۲].

۲- کبر و غرور

از نشانه‌های بارز پدیده غلو در عصر حاضر خود برتر بینی، غرور و ادعای علم در زمانی است که می‌بینی هیچ یک از آنان حتی در بدیهیات علم شرعی و احکام و قواعد دین شناختی ندارند و یا این که علم و شناخت اندکی در این‌باره دارند بدون این که اصول، ضوابط، فقه واندیشه‌ای راسخ داشته باشند و گمان می‌کنند که با این علم اندک و فهم و درک نادرست همه علوم گذشتگان را و آیندگان را به دست آورده‌اند در نتیجه با توجه به غرور خود علم علما را نمی‌پذیرند و در پی طلب علم نمی‌روند و به وسیله این غرور هلاک می‌گردند و باعث هلاک دیگران می‌شوند. و خوارج اولیه نیز این گونه ادعای علم و اجتهاد داشتند و به علما عیب و ایراد می‌گرفتند در حالی که خودشان نادان ترین مردم بودند[۳].

این خود برتر بینی و غرور منجر به این شد که افراد کم سن وسال و کم خرد دعوت را بدون علم و فقه به دست بگیرند. و برخی از مردم نیز عده‌ای از آنان را به عنوان رئیس و بزرگ خود در نظر گرفتند و آنان بدون علم فتوا دادند و بدون فقه و درک مسائل حکم کردند و بدون تجربه واندیشه و رجوع به اهل علم و فقه، با مسائل و حوادث مهم و بزرگ

۱- الخوارج، ناصر العقل ص (۱۳۰).

۲- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۴۱-۲۴۹).

۳- الخوارج، ناصرالعقل، ص (۱۲۹).

مواجه شدند حتی برخی از آنان به علما و بزرگان بی احترامی می‌کردند و برای آنان ارزش قائل نمی‌شدند و هرگاه برخی از بزرگان بر خلاف میل و مذهب و یا برخلاف موضع او فتوا می‌دادند، از آنان با لفاظی چون، کوتاهی، ناتوانی، ترس و خیانت، سادگی و آگاهی و درک اندک بدگویی می‌کردند. این گونه مسائل باعث شیوع تفرقه و فساد عظیم و ایجاد نهال کینه علیه علما و بی احترامی‌و عدم توجه و اعتنا به آنان و سایر مواردی شد که ضرر هنگفتی را بر دین و دنیای مسلمانان وارد ساخت[۱].

۳- استبداد رأی و نادان خواندن دیگران

یکی از نشانه‌های برجسته اهل غلو در عصر حاضر، تعصب نسبت به رأی و عدم توجه و اعتنا به رأی دیگران و انکار حق از جانب آنان مادامی‌که همفکر و هم رأی نباشد و از جمله عللی که باعث ایجاد این تعصب به رأی و میل به آن می‌شوند، عبارتند از: علم اندک، ارائه رأی با ذهن خالی، خود پسندی و خود رأی و پیرو هوی و هوس بودن.

آفت خود پسندی و خود رأی بودن و تعصب به آن صاحبان خود را در زمانهای قبل از ما به مهلکه‌های خطرناک و بزرگی کشانده است آنچه ذوالخویصره نادان را متزلزل کرد. ابن جوزی می‌گوید: آفت او این بود که او به رأی خود راضی شد و اگر درنگ می‌کرد می‌دانست که هیچ رأی و اندیشه‌ای فراتر از رأی رسول‌الله صلی الله علیه وسلم نیست[۲]. و آنچه که‌یاران ذوالخویصرهٔ را منحرف کرد این بود که آنان به رأی و نظر خود راضی شدند و نسبت به دیگران سوءظن داشتند. خوارج اهل عبادت بودند اما این اعتقاد را داشتند که از علی رضی الله عنه عالم تر هستند و این یک مرض سختی است[۳]، که آنان را در مهلکه قرار داد. این بیچارگان و درماندگان اسیر الفاظی شدند که خوب آنها را نمی‌فهمیدند و به کسی که آنها را برای آنان روشن می‌کرد و به آنان می‌فهماند گوش ندادند چون فکر می‌کردند نظر درست رأی و نظر آنان است و غیر از آن اشتباه و نادرست است.

محمد ابوزهره می‌گوید: الفاظ ایمان، لا حکم الا لله و دوری جستن از ظالمان بر ذهن آنان چیره شد و آنان به اسم این الفاظ خون مسلمانان را مباح کردند و سرزمینهای اسلامی را

۱- الخوارج، ناصرالعقل، ص (۱۲۹).

۲- تلبیس ابلیس، ص (۹۰).

۳- همان منبع، ص (۹۱).

با خونهای پر رنگ آغشته کرده و به هر جایی هجوم بردند[1] این تعصب منفور آنان را از پاسخگویی به حق بعد از روشن شدن آن بازداشت. امیرالمؤمنین‌علیﷺ با آنان مناظره کرد و ابن‌عباسﷺ با آنان مناظره کرد و بهانه‌های آنان را بر طرف کردند و شبهات شان را رفع نمودند و دلایل و استدلالهایی قاطع در برابر آنان ارائه کردند و با برهانهایی روشن زبان آنان را بستند اما جز برخی از آنان جواب ندادند و بسیاری از آنان به مباح کردن خون مسلمانان پرداختند. این تعصب نسبت به رأی و جاهل خواندن دیگران با اصول مهمی‌در اسلام همچون مشورت، نصیحت و خیرخواهی منافات دارد.

٤- بدگویی و تخریب علمای اهل عمل

عصر ما شاهد هجوم‌غریب و پدیده‌ی عجیب تعدّی و تجاوز به حرمت علمای درستکار و ضربه زدن به آنان با خنجرهای انحراف و گمراهی است، روزنامه‌ها، مجلات، کتابها، مقاله‌ها، حلقه و سالنهای درس نمونه‌های زیادی از این جملات و هجومها را به خود دیده‌اند و این حالت شدیدترین ضررها را به امت اسلامی‌وارد نموده و اجتماع پراکنده آنان را پراکنده‌تر و جمع متفرق آنان را متفرق‌تر کرد و عمیق و ریشه‌ای شد. بدون شک تخریب و بدگویی از علما دلایل متعددی دارد که برخی از آنها عبارتند از: علم آموزی بدون معلم، فهم نادرست از برخی عبارتهای علما، پیروی از هوسها و حسادت. برخی از جوانان به اسلوب ناشایستی روی آورده‌اند که همان دنبال کردن عیبها و لغزشهای علما و گرفتن سخنان و آراء شاذ و نادر آنان و تحریف کردن سخنان آنان از منظور اصلی شان است. آیا این کارها را به‌این علت انجام می‌دهند که هجوم همه جانبه خود در توهین و تخریب علمای قدیم و جدید که با افکارشان مخالف هستند و روشهای به دور از اعتدال آنان را تائید نمی‌کنند، توجیه نمایند؟ کارهای آنان به ضرر و زیان اسلام و موجب چشم روشنی دشمنان اسلام ازجمله صهیونیستها و بت پرستان شده است. علما از این عمل و روش زشت و ناپسند که نشان دهنده جهل و مرض و کینه صاحب آن است، به خاطر خطر آن بر مسلمانان برحذر داشته‌اند چون آن عمل در واقع اجرای برنامه‌های دشمنان دین و تحقق یافتن بدون رنج و زحمت اغراض آنان است[2]. ابن تیمیه در حالی که از روایت اقوال ضعیف به نقل از امامان و علما نهی می‌کند، می‌گوید: این چنین مسأله ضعیفی را نباید کسی به نقل از یکی از امامان و

١- تاريخ المذاهب الاسلامية، محمد زهرة، ص (٦١).

٢- ظاهرة الغلو فی الدين، ص (٨٥).

بزرگان مسلمانان چه به قصد عیب و ایراد گرفتن بر او و چه به قصد تبعیت از او، ذکر کند. چرا که‌این یک نوع خرده گرفتن بر بزرگان و پیروی از سخنان ضعیف است. و وزیر تاتارها به‌این طریق بین مذاهب اهل سنت فتنه‌ایجاد می‌کرد و حتی آنان را به خروج از سنت و جماعت فرا می‌خواند و آنان را به مذهب رافضیها و اهل بی دینی گرفتار می‌نمود[1].

کسانی که علمای درستکار امت را تخریب و بدنام می‌کنند، به برنامه‌های یهودیان، مسیحیان، طاغوتیان و برنامه‌های جاسوسی آنان خدمت می‌کنند خواه متوجه‌این امر باشند و یا نباشند و کسانی که همواره با این کار خود به بدنام کردن و تخریب چهره علمای امت می‌پردازند، از روش و شیوه اهل سنت وجماعت دور می‌شوند، روشی که در آن گفته می‌شود: علماء پیشین گذشتگان و علمای تابعین بعد ار آنان اهل خیر و نیکویی و اهل فهم و درک و نظر هستند و جز به نیکی یاد نمی‌شوند و هر کس از آنان به بدی یاد کند، بر این راه نیست[2]. کسانی که به تخریب چهره علمای درستکار امت می‌پردازند باید بدانند، گوشت این علما مسموم و روش خدا درباره هتک حرمت بدنام کنندگان آنان معلوم و مشخص است. و این کسی که ادعای علم دارد نمی‌داند که اعتبار حکم دادن درباره‌اشخاص بر اساس کثرت فضیلتهای آنان است. ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: هر کس دارای علمی‌در شرع باشد و در واقع به طور قطع معلوم شود که‌این فرد بزرگوار در اسلام گامهای خیر و آثار نیک داشته و برای اسلام و اهل آن در جایگاهی قرار گرفته که اگر گاهی مرتکب خطا و لغزش شود، معذور است و بلکه به دلیل اجتهاد خود اجر می‌برد بنابراین در این صورت جایز نیست که در آن مورد از او تبعیت شود و جایز نیست که جایگاه و امامت و پیشوایی او در دل مسلمانان تباه گردد[3]. اگر علمای امت اسلامی‌بد نام شوند، چه کسی برای آنان باقی می‌ماند؟ جوانانی کم سن و سال و کم تجربه باقی بمانند که خوب تلاوت نمی‌کنند، زبانی را به خوبی بلد نیستند و توانایی آن چنانی در بسیاری از علوم شرعی ندارند؟

این روش تخریب شخصیت علما مایه چشم روشنی دشمنان اسلام است چرا که‌این روش یک نسل بدون رهبر را ایجاد می‌کند و آیا دیده‌اید که‌یک نسل بدون رهبر به رستگاری برسد؟

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۱۵- ۲۲۳).
۲- الفتاوی (۱۳۷/۳۲).
۳- شرح الطحاویة (۷٤۰/۲).

در میان امتهای گذشته بدترین چیز، علما و بزرگانشان بوده‌اند بنابراین در میان آنان تعداد گمراهان و گمراه کنندگان فراوان شد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ ٣٤ ﴾ التوبة: ٣٤

«ای کسانی که‌ایمان آورده‌اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و آنان را از راه خدا باز می‌دارند»

بهترین افراد در اسلام علمای ربانی و درستکارش هستند، شعبی می‌گوید: همه امتها به جز مسلمانان، علمایشان، بدترین شان هستند اما علمای مسلمانان بهترین شان هستند[1]. ابن تیمیه این را توضیح داده و می‌گوید: همه امتها به جز مسلمانان گمراه هستند و آنان را علمایشان گمراه می‌کنند، بنابراین علمایشان بدترین شان هستند. در حالیکه مسلمانان بر راه هدایت قرار دارند و هدایت فقط توسط علمایشان روشن و تبیین می‌گردد. بنابراین علمایشان بهترین شان هستند[2].

۵- سوء ظن (بدگمانی)

این مرض در دوره ما زیاد شده و ضررش فراگیر گشته است. این آفت ابزاری برای ریشه کنی و ویرانی و وسیله‌ای برای تخریب و نابودی است که نتایج و آثار خطرناک و مفاسد فراوانی در پی دارد. این آفت علل و انگیزه‌هایی دارد، از جمله: جهل، جهل به فهمیدن حقیقتی که دیده و شنیده و خوانده نشده است و جهل به هدف آن و همچنین عدم درک یک حکم شرعی دقیق در این مواضع مخصوصاً اگر مواضعی غریب و نامأنوس باشند و احتیاج به‌یک فقه با بینشی دقیق و نگاهی دور نگر، صاحب خود را به بدگمانی، متهم کردن دیگران به عیب و نقص و بی اعتبار و بی ارزش کردن آنان، می‌کشاند.

یکی از آفتهای دیگر هوی و هوس است و این آفتِ آفتهاست این کافی است که‌یک انسان چیزی را که مورد خوشایندی و خشنودی او نیست و با آن موافق نیست، ببیند یا بخواند و یا بشنود... این امر کافی است که او را به بدگمانی بکشاند و افسار او را در دست بگیرد و هر جا که بخواهد بگرداند، بچراند، بچرخاند. او دیگر امور را با معیار و میزان دقیق شرع نمی‌سنجد و تلاش نمی‌کند که موانع و شرایط را در نظر بگیرد و علاوه بر متهم کردن خود،

۱- اعلام الموقعین (۲۸۳/۳).

۲- الفتاوی (۲۸٤/۷).

حتی به نفس خود مراجعه نمی‌کند چون هوی و هوس او را از این امر باز می‌دارد از جمله آفتهای دیگر، خودپسندی و غرور است. انسان اگر نسبت به خودش حسن ظن داشته باشد و اگر فهم و درک داشته باشد و به آن مغرور گردد و خود رأی شود به این سمت کشیده می‌شود که نفس خود را پاک و متعالی و دیگران را حقیر بداند، نظر خودش را درست و نظر دیگران را نادرست، نظر خودش را حق و نظر دیگران را باطل و نظر خود را عین هدایت و نظر دیگران را مایه گمراهی فرض کند. افرادی را دیده‌ایم که به نامتعادلی در سوءظن رسیده بودند که همه مردم را به غیر از خودشان چه مرده و چه زنده به انحراف، گمراهی و فساد عقیدتی متهم کردند و این گونه وانمود کردند که همگی در عقیده خودشان ناخالص و فاسد هستند و فقط آنان اهل خلوص هستند، همه مردم هلاک می‌شوند و فقط آنان نجات می‌یابند، گمان بد یک آفت است و هر آفت هم آثار سوء خود را دارد از جمله آثار سوء و بد آن - ز بدی جز بدی نزاید - عبارتند از:

بدگمانی صاحب خود را به عیب جویی، دنبال کردن لغزشهای دیگران و تحقیق و کاوش فراوان در خطاهای آنان می‌کشاند و به‌این ترتیب نفس او را در معرض خشم و عذاب خداوند قرار می‌دهد چون این از صفات انسانهای بیمار قلب است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم آنان را به فضاحت و رسوایی وعده داده و می‌فرماید: ای جماعت کسانی که به زبان خود ایمان آورده و ایمان در قلبتان وارد نشده است. از مسلمانان بدگویی نکنید و در پی عیبهای آنان نباشید، کسی که دنبال عیبهای آنان باشد، خداوند نیز به دنبال عیب او خواهد بود و هر کس خداوند به دنبال عیبش باشد، او را در خانه‌اش رسوا می‌گرداند[1].

بدگمانی همچنین صاحب خود را به غیبت کردن و بردن آبروی دیگران و انتقام‌جویی از آنان می‌کشاند.

و در نهایت گمان بد، نهال تفرقه و پراکندگی را در میان مسلمانان می‌کارد و بندهای اخوت و برادری را می‌گسلد و پیوندهای محبت را پاره کرده و بذر دشمنی و کینه و نفرت را می‌پاشد.

از آن جایی که‌این آفت همان طور که بیان شد، خطرات فراوانی در پی دارد، اسلام یک موضع قطعی و محکم اتخاذ کرده و به دوری جستن از بیشتر گمانها دستور داده است زیرا

۱- الفتاوی (۲۸٤/۷).

وقایع و حوادث ثابت کرده‌اند که در پی بدگمانی و پیروان آن رفتن عاقبت وخیم و ضررهایی فراوان در پی دارد[۱].

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱجْتَنِبُوا۟ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ ﴿١٢﴾ ﴾ الحجرات: ١٢

«ای کسانی که‌ایمان آورده‌اید. از بسیاری از گمانها بپرهیزید پاره‌ای از گمانها گناه است».

ابن کثیر می‌گوید: خداوند متعال بندگان مؤمن خود را از بسیاری از گمانها همچون تهمت، خیانت به خانواده و نزدیکان و مردم در موارد نا به جا، نهی می‌کند چون برخی از آنها گناه محض هستند بنابراین با احتیاط از بسیاری از آنها دور می‌شود[۲]. آنچه که بد گمانی را رفع می‌کند، معذور دانستن برادرت است. عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: «به کلمه‌ای که از دهان برادر مؤمنت خارج می‌شود، گمانی جز خیر نداشته باش، اگر در وجود او جایی برای نیکی بیابی»[۳].

٦- خشونت و تندی با دیگران

یکی از نشانه‌های غلو در عصر حاضر شدت و خشونت در برخورد با دیگران و به کار گیری شدت و خشونت در غیر از محل خودشان است به گونه‌ای که انگار اصل در برخورد و رفتار با دیگران، خشونت و تندی است نه نرمیو مهربانی. این تندی شکل و حالت غالب رفتار برخی از جوانان شده و این خشونت از حد سخن به عمل نیز تجاوز نموده است در نتیجه خونهای ناحقی به دلیل آن ریخته شده و تأسیسات فراوانی ویران گشته‌اند. این خشونت باعث وارد شدن ضررهای سنگین بر عاملان خود و بر امت اسلامی‌شده است. به کار گیری خشونت و تندی و سنگدلی و سخت گیری توسط برخی از جوانان، علل و اسبابی دارد که می‌توان خلاصه‌ای از آنها را به‌این گونه بیان نمود:

مشکلات و سختی‌ها: بسیاری از این جوانان در معرض مشکلات و سختیهای گوناگون قرار گرفته و این سختیها بر آنها تأثیر گذاشته است و بنابراین عکس العمل آنان شدید می‌شود و در برخورد با خشونت، رفتار می‌کنند و این حالت بر طبع شان غالب گشته است.

١- مسند احمد (٤/٤٢١- ٤٢٤).

٢- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (٢٠١- ٢١١).

٣- تفسیر ابن کثیر (٤/٢١٢).

جهل نسبت به فقه امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف و نهی از منکر از جمله بزرگ ترین واجباتی است که خداوند متعال این امت را به آن مکلف نموده است و شایسته است که اقدام کننده به آن در آن زمینه فقیه باشد تا بتواند مصلحت را محقق و مفسده را به ساده ترین روش دفع کند. در این جا امور واجبی وجود دارد که اقدام کننده به آنها بهتر است دانش و درک کافی داشته باشد. از جمله اینکه واجب گاهی با قلب، گاهی با زبان و گاهی با دست انجام می‌گردد و روش قلبی در هر حال واجب است برخی از مردم در این مورد اشتباه می‌کنند برخی از آنان می‌خواهند که فقط با زبان و یا با دست خود امر و نهی کنند بدون این که در این زمینه دانش و بینش، بردباری و صبر داشته باشند و دقت نظر نمایند که چه چیز شایسته است و چه چیز شایسته نیست و چه چیزی توانایی‌اش را دارند و چه چیز در حد توانایی‌شان نیست. به این حالت اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند[1] و اعتقاد دارند که در این زمینه از خدا و رسولش اطاعت می‌کنند درحالی که حدود خود تجاوز می‌نمایند. بنابراین به ناچار باید نسبت به معروف و منکر علم حاصل گردد و آن دو از هم متمایز شوند و باید به حال و شرایط امر شونده و نهی شونده دانا بود. صلاح در این است که به راه و روش مستقیم، امر و نهی شود و این نزدیک ترین راه به حاصل شدن هدف مورد نظر است و باید در این زمینه با ملایمت برخورد شود و فرد امر و نهی کننده باید در برابر سختی و اذیت بردبار و صبور باشد چون چاره‌ای از آن اذیت و سختی برای او نیست و اگر بردبار و صبور نباشد، بیشتر از آنچه که خیر و صلاح ایجاد کند فساد به بار می‌آورد. بنابراین برای این امر این سه مورد باید در نظر گرفته شود: علم، ملایمت و صبر، علم قبل از امر و نهی و ملایمت همراه با آن و صبر و شکیبایی بعد از آن. این سه مورد باید همراه با این حالات باشد. قاضی ابویعلی ذکر کرده است: امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند مگر کسی که به آن چه امر می‌کند و آنچه که نهی می‌کند فقیه و آگاه باشد[2].

این نمونه‌ها برخی از امور فقه امر به معروف و نهی از منکر هستند که جهل نسبت به آنها و عدم مراعات آنها منجر به رفتن به راه تندی و خشونت در دعوت می‌شود.

برخی از جوانان در ارشاد و راهنمایی مردم و گفتگو با آنان و دعوت شان برای دست کشیدن از آن چه که مخالف شرع است، از روش تندی و خشونت بهره می‌گیرند. گمان

۱- الفتاوی (۱۲۷/۸، ۱۲۸).

۲- الفتاوی (۱۳٦/۲۸، ۱۳۷).

می‌کنند که روش تند و خشونت، کارساز و بازدارنده است و غافل از این هستند که روش ملاطفت و نرم خویی اصل است و این روش نباید کنار گذاشته شود مگر این که سودمند و کارساز نباشد، چون این روش سودمند وتأثیر گذار است. اما خشونت و تندی در بیشتر مواقع موجب گریز و تنفّر می‌شود و مخالف را به اصرار بر مخالفت سوق می‌دهد. مطلب مورد تعجب این است که آنان بین مخالف با علم و نادانی که متوجه نیست و بین دعوت‌گر به بدعت و قربانی گمراه و فریب خورده و بین عمل منکر مورد اختلاف نظر و منکر مورد توافق، فرقی قائل نیستند. یکی از روشها و راهکارهای خشونت آمیزی که برخی از آنان در پیش می‌گیرند: خشونت در رفتار با والدین است و احترامی هم برای آنان نمی‌گذارند، به آنان کمک نمی‌کنند و برایشان خدمت نمی‌کنند. آنان فراموش کرده‌اند که والدین نسبت به سایر مردم به ویژه در دعوت و ارشاد آنان، دارای خصوصیاتی هستند و این به معنی عدول کردن از پایبندی و تمسک به امری از امور دین و یا ارتکاب به معصیت برای راضی کردن آنان نیست.... هرگز... هرگز.، هدف و منظور ما فقط ادب در رفتار و ملایمت در گفتار و معاشرت نیکو و صبر و شکیبایی در برابر آنان و دلسوزی و مهربانی نسبت به آنان است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٤﴾ وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۖ وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا ۖ وَٱتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىَّ ۚ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ لقمان: ١٤ – ١٥

ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیک باشد و نیکی کند، به ویژه مادر، چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (و در این دو سال نیز، کودک شیر، یعنی شیره جان مادر را می‌نوشد. مادر در این مدّت **۳۳** ماهه حمل و شیرخوارگی، مهمترین خدمات و بزرگترین فداکاری را مبذول می‌دارد. لذا به انسان توصیه ما این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بدان را سزا می‌دهم).

هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و (کوچکترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. (چرا که در مسأله عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جائز نیست و رابطه با خدا،

مقدّم بر رابطه انسان با پدر و مادر است، اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته‌ای رفتار کن و راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من (با یکتاپرستی و طاعت و عبادت) رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید و من شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم (و بر طبق اعمالتان پاداش و کیفرتان می‌دهم).

ما می‌بینیم که برخی از جوانان راضی به کمک کردن به مردمی‌که هم عمل صالح وهم عمل ناشایست داشته‌اند و هر دو را به هم آمیخته‌اند، نمی‌شوند. این عده از مردم در نظر آنان مستحق هیچ خدمت و هیچ سخن نیک و مساعدت سودمند نیستند. برای این جوانان مفهوم دوستی و برائت، و حدود هر یک از اینها روشن نشده است در نزد آنان برائت بر ولایت و دوستی غلبه پیدا کرده است و فراموش کرده‌اند که خدمات اجتماعی یکی از وسایل و ابزار موفقیت آمیز دعوت هستند چون این خدمات عملی هستند و بیشتر از سخن در مردم تأثیر می‌گذارند. آنان فراموش کرده‌اند که خشونت آنان در رفتار و شانه خالی کردن از مساعدت و کمک، شکاف موجود در را بین آنان بیشتر می‌کند و دشمنان دین آن دسته از مردم را به صف منحرفان می‌کشانند.

یکی از نشانه‌های خشونت شدید اقدام برخی از آنان در تجاوز کردن از خشونت با سخن به قتل و ریختن خون علما، سربازان بی گناه یا همشهریان بی دفاع است. در نهایت از این امر هم تعجب نکن اگر بدانی که طرفداران این خشونتها در بسیاری از مواقع با زبان و گاهی دست به جان همدیگر می‌افتند و این امر غریب و ناآشنا نیست اگر انسان اندکی به مطالعه احوال فرقی بپردازد که کتاب خدا و سنت رسول او ﷺ و راه گذشتگان صالح را کنار گذاشته‌اند. این فرقه‌ها به دشمنی با همدیگر پرداخته و همدیگر را گمراه خواندند و یکدیگر را تکفیر نموده‌اند این گونه است سرنوشت کسی که، روشی را که خاتم پیامبران ﷺ آورده است، رها کند. موضع اسلام درباره خشونت و تندی در دعوت و برخورد با مردم صریح و روشن است. خداوند متعال به موسی و برادرش هارون دستور می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ ٱذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُۥ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ ﴾ طه: ۴۳ - ۴۴

«به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم گویید شاید که پند پذیرد یا بترسد».

اینها سفارشات و توصیه‌های پروردگار عزیز و بزرگوار ما به موسی وهارون علیهما السلام در هنگام دعوت فرعون طغیانگر است. سخن نرم در بیان حق چون این روش مفیدتر و به قبول پند و ایجاد ترس نزدیک تر است.

خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ ﴾ فصلت: ٣٤ - ٣٥

«نیکی با بدی یکسان نیست بدی را به آن چه خود بهتر است، دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می گردد و این خصلت را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند، نمی‌یابند. و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهند یافت».

دعوت کننده در این راه با مواردی که موجب خشم و اذیت او شود، مواجه می گردد و او به ناچار با این موارد مواجه می‌شود بنابراین باید صبر را پیشه کند و فرو بردن خشم و گذشت و بخشش مردم، نفس و درون خود را قوی و محکم نماید:

﴿ يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾ ﴾ لقمان: ١٧

«ای پسر عزیزم! نماز را چنان که شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش. اینها از کارهای (اساسی و مهمّی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید».

دعوت کننده بهتر است از روشهای برانگیزاننده و خوار شمردن اجتناب نماید و همچنین از فحش و ناسزا گویی دوری کند:

﴿ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ ﴾ الأنعام: ١٠٨

«آنهایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی و به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد».

روایت و احادیث نبوی فراوانی وجود دارند که بر پایبندی به اصل ملایمت و مهربانی و دوری کردن از خشونت و تندی تأکید و تمرکز دارند. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«ملایمت و مهربانی در هیچ مورد وارد نمی‌شود مگر این که آن را زینت دهد و از هیچ موردی برداشته نمی‌شود مگر این که آن را معیوب کند »[۱].

ملایمت و مهربانی یک اصل در دعوت است و معنی این عبارت این نیست که خشونت و تندی به طور کلی لغو شود، نه، بلکه تندی بعد از بی ثمر ماندن ملایمت و صبر مواضع خاص خود را دارد و انسان موفق کسی است که خداوند به او توفیق دهد که هر یک از اینها را در محل خاص خود پیاده کند و او را از پی روی از هوی و هوس خود مصون بدارد[۲].

۷- تکفیر

این مورد حد اعلای غلو است. پدیده تکفیر در سال ۱۹۶۵ م آغاز شده و به تدریج در سال ۱۹۶۷ م در نتیجه برخی مصائب و مشکلات گسترده شد و این تفکر آرام آرام منتشر شد تا این که به شکل یک پدیده بارز در آمد و افراد بسیاری را دیده‌ایم که به تکفیر مردم می‌پرداختند در حالی که از بسیاری از اصول و قواعد مهم غافل بودند در نتیجه در آن حالت قرار گرفتند از جمله‌این اصول عبارتند از:

قاعده اول: گناهان، کبیره و صغیره

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: گناهان بر اساس نص قرآن و سنت و اجماع گذشتگان و قیاس، به دو دسته صغیره کبیره تقسیم می‌شوند[۳]. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ ٣١ ﴾ النساء: ۳۱

«اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید دوری گزینید بدیهای شما را از شما می‌زداییم»

خداوند متعال همچنین می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَۚ ٣٢ ﴾ النجم: ۳۲

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد)

۱- مسند احمد (۳۶۲/٤).

۲- مدارج السالکین (۲۳۷/۱).

۳- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۳۱-۲۳۷).

جمهور علما بر این عقیده‌اند که «اللَّمم»، «لغزشهای کوچک» گناهان غیر از کبیره‌ها هستند و در یک حدیث صحیح از پیامبرﷺ روایت شده است که می‌فرماید: «نمازهای پنج گانه، نماز جمعه تا جمعه دیگر و ماه رمضان تا رمضان دیگر، گناهان حد فاصل خود را میزدایند اگر از گناهان کبیره دوری شود»[1]. بنابراین گناهان بر اساس اثرشان متفاوت هستند.

قاعده دوم: کفر دو نوع است

کفر اکبر و کفر اصغر و نصوص دلالت بر این امر دارند که کفر دو نوع است و شایسته است که از همدیگر متمایز شوند اما کفر اکبر: از جمله تکذیب آنچه که رسول‌الله ﷺ آورده و انکار خداوند و روی گردانی است. اما گناهان صغیره: گناهانی هستند که موجب استحقاق تهدیدها و عذابها به جز ماندگاری در آتش جهنم می‌شوند. مانند این فرمایش پیامبرﷺ که می‌فرماید: «بعد از من با کشتن یکدیگر و به جان همدیگر افتادن، به کفر بازنگردید و کافر نشوید»[2]. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ ٩ ﴾ الحجرات: ۹

«هرگاه دو گروه از مومنان با هم به جنگ پرداختند بین آنان صلح برقرار کنید». خداوند در این آیه دو گروه درگیر را به‌ایمان توصیف می‌کند و این دلالت براین دارد که توصیف به کفر بر اساس این مورد، کسی را از دین خارج نمی‌کند و این همان کفر اصغر است. ابن قیم می‌گوید: منظور این است که همه معصیتها به نوعی کفر اصغر هستند چون آنها ضد شکر یعنی عمل طاعت هستند[3].

قاعده سوم: تفاوت میان بدعتها

اسلام همه نوع بدعتها را مورد نکوهش قرار داده و آنها را به صاحب خودش باز گردانده است. «هر کس عملی انجام دهد که امر ما بر ان نبوده است، آن مردود است»[4] پیامبرﷺ می‌فرماید: «بهترین حدیث، کتاب خداوند، بهترین هدایت، هدایت محمدﷺ و بدترین امور، امور جدید و حدیث هستند»[5].

۱- مسلم (۲۰۹/۱) شماره (۲۳۳).
۲- مسلم (۸۲/۱) شماره (٦٦).
۳- مدارج السالكين (۲٥۳/۱).
٤- بخاری شماره (۲٦۹۷).
٥- بخاری شماره (۷۲۷۷).

اما برخی از مردم به دلیل غلبه هوی و هوس بر آنان و سیطره شبهات بر آنان در بدعت شک دارند و به‌این ترتیب مستحق مذمت می‌شوند اما آنان به دلیل تفاوت بدعتها در انجام گناه نیز متفاوت هستند. مثلاً: بدعت تکفیر همانند بدعت روزه نیمه شعبان نیست و قبل از صادر کردن هر گونه حکم بهتر است که به بدعت، و بدعت آورنده جاهل تقلید کننده غیر دعوتگر نگریسته شود چون اولی با دومی مساوی نیست و همچنین آشکار کننده بدعت و پوشاننده آن مثل هم نیستند.

قاعده چهارم: تکفیر شرایط و موانعی دارد

این قاعده از مهمترین قواعد است و بر بسیاری از مردم پوشیده مانده است که جا دارد نسبت به آن آگاهی و هوشیاری داده شود و در هر حکمی شرایط در نظر گرفته شود. گاهی انسان مرتکب گناهی می‌شود که کفر است و یا سخنی به زبان می‌آورد که کفر است و یا اعتقادی دارد که کفر است. بنابراین آیه به محض مرتکب شدن به‌این سخن یا گناه و یا اعتقاد، فرد کافر شده و خون ومالش حلال می‌گردد؟

علما جواب داده‌اند: این شخص گناهکار، کافری که خون و مالش حلالش باشد، قلمداد نمی‌شود مگر این که در او چندین شرط باشد و چندین مانع نیز از او برداشته شود. در این صورت می‌توان علیه او حکم به کفر داد. اما اگر هر شرطی منتفی باشد، یک مانع به وجود می‌آید و نمی‌توان علیه او حکم به کفر داد و این به معنای بخشش کامل او و در برابر مجازات نیست بلکه او با توجه به حال خود مجازات می‌گردد و فقط نمی‌توان حکم به کفر داد اما مطلق مجازات از او سلب نمی‌شود.

شرایط تکفیر

در این صورت سه شرط وجود دارند که باید همه آنها در وجود کسی که مرتکب عملی می‌شود که مستحق سرزنشهایی مانند، لعن و کفر می‌شود، جمع گردند و هر گاه‌یکی از این شرطها از او ساقط شود باید از لعن کردن و تکفیر او امتناع شود. اما شرطها عبارت‌اند از:

شرط اول: علم

برای اینکه در مورد فردی که عملی انجام داده و سخن به زبان آورده و یا اعتقادی را داشته که کفر بوده، حکم به کافر بودن او داده شود، باید قبل از حکم دادن به طور قطع

مشخص شود که آیا آن فرد بر این امر شناخت داشته است، که آن کاری را که انجام می‌دهد، کفر است، و آیا او مخالف انجام دادن عمل واجب وحق و صواب است. اگر او نسبت به امر حق و صواب جاهل بوده باشد، قبل از بیان و روشن نمودن حق واضح و آشکار، به مجازات او حکم داده نمی‌شود. خداوند متعال قبل از ارائه حجت، به مجازات حکم نداده است[۱] خداوند عزیز و بزرگوار می‌فرماید:

﴿ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ ﴾ الإسراء: ۱۵

«ما تا پیامبری را بر نینگیزیم به عذاب نمی‌پردازیم».

خداوند می‌فرماید:

﴿ رُّسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةٌۢ بَعْدَ ٱلرُّسُلِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾ ﴾ النساء: ۱٦٥

«پیامبرانی که بشارت گر و هشدار دهنده بودند تا برای مردم پس از پیامبران در مقابل خدا بهانه و حجتی نباشد و خداوند توانا و حکیم است»

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِىٓ أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِنَا ۚ ﴿٥٩﴾ ﴾ القصص: ٥٩

«پروردگار تو ویرانگر شهرها نبوده است تا در پیشتر در مرکز آنها پیامبری بر انگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند»

و میفرماید:

﴿ كُلَّمَآ أُلْقِىَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾ قَالُوا۟ بَلَىٰ قَدْ جَآءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ ﴿٩﴾ ﴾ الملك: ۸ — ۹

«هر بار که گروهی در آن افکنده شوند نگهبانان آن از ایشان پرسند مگر شما را هشدار دهنده‌ای نیامد، گویند چرا، هشدار دهنده‌ای به سوی ما آمد ولی تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی را فرو نفرستاده است»

و می‌فرماید:

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲٦٥-۲٦۷).

﴿ وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ ١٣٤ ﴾ طه: ۱۳٤

«و اگر ما آنان را قبل از آمدن قرآن به عذابی هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند: پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم».

این آیات قرآن نشان می‌دهد که خداوند متعال بندگانش را جز بعد از ارائه حجت در میان آنان و مطلع نمودن آنان از حق و درستی، باز خواست نمی‌کند. در نصوص دیگری آمده است که خداوند انسان جاهل را مورد مواخذه قرار نمی‌دهد حتی اگر جهل او درباره مسائل عقیدتی باشد[1].

از ابو هریره رضي الله عنه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که می‌فرماید: «مردی بر نفس خود زیاده روی می‌کرد وقتی که موقع مرگ او فرا رسید، به پسرانش گفت: وقتی که من مردم مرا بسوزانید سپس بقایای جسدم را خرد و آسیاب کنید سپس در مسیر باد به هوا بپاشید. به خداوند قسم که او عذابی را بر من مقدر کرده است که آن عذاب را برای کس دیگر مقدر ننموده است، وقتی که مرد با جسد او همان کار را کردند. خداوند به زمین دستور داد و فرمود: «هر آن چه از او بر روی توست جمع کن و زمین هم چنین کرد، و ناگهان آن مرد ایستاده ظاهر شد، خداوند فرمود: چه چیزی تو را بر آن داشت تا این کار را انجام دهی؟ گفت: ای پروردگارم، ترس از تو باعث شد، خداوند نیز او را بخشید. در روایت دیگر آمده است، خوف از تو، ای پروردگار من»[2].

این حدیث با تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده و اصحاب حدیث و با سندهایی از ابو سعید، حذیفه و عقبه بن عمر رضي الله عنهم و دیگران به طرق متعددی این را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده‌اند، و معلوم است که‌این حدیث، معنای علم یقین را می‌رساند. اگر چه‌این حالت برای سایر کسانی که در اسباب این علم شراکت نداشتند، حاصل نشد، اما این مرد نسبت به قدرت خداوند متعال در باز گرداندن انسان بعد از این که سوزانده و در هوا پراکنده شود، گرفتار

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۶۷).

۲- البخاری، شماره (۳٤۷۸).

شک و جهل شد در حالی که خداوند مرده را زنده می کند و محشور می کند همان طور که او را زنده کرد و باز گرداند، و اینها دو اصل اساسی هستند:

اول: متعلق به خداوند متعال است و ایمان به این که خداوند به هر امری تواناست.

دوم: متعلق به روز آخرت است. و آن ایمان به این است که خداوند این میت را بازمی‌گرداند و او را جزا می‌دهد. با وجود این، از آنجاییکه او در کل به خداوند و روز آخرت ایمان داشت و اینکه خداوند بعد از مرگ پاداش و عذاب می‌دهد و عمل شایسته‌ای انجام داد و آن ترس از خداوند بود که او را به خاطر گناهانش عذاب دهد، خداوند بر اساس آن ایمان او به روز قیامت و عمل صالح او را بخشید[1]. دلایل فراوانی در این مورد از سنت موجود هستند.

شرط دوم: عمد

بعد از اینکه شرط علم و آگاهی کامل گردید و دلایل حق برای مخالف بیان شد و مطمئن شدیم که دلیل به او رسیده است اگر باز هم بر کار و اعتقاد کفرآمیزش اصرار ورزید ما نمی توانیم او را تکفیر کنیم تا زمانی که شرطی دیگر یعنی عمدی بودن، متحقق نشود؛ در نتیجه باید دقت کنیم که آیا این شخص به طوری عمدی از این سخن باطلش دفاع می کند و بعد از رسیدن دلیل و حجت با حق مخالفت می کند یا اینکه دچار خطا و اشتباه شده است و چون شبهاتی برایش وارد شده است تأویل می نماید زیرا خداوند متعال کسی را که دچار خطا شود و تأویل نماید گنهکار نمی داند و او را بازخواست نمی کند؛ چنانکه می فرماید:

﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَآ أَخْطَأْتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۝٥﴾ الأحزاب: ٥

«و در آن چه‌اشتباهاً مرتکب آن شده‌اید بر شما گناهی نیست ولی در آن چه دلهایتان عمد داشته است مسئولید»

همچنین می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ إِن نَّسِينَآ أَوْ أَخْطَأْنَا ۝٢٨٦﴾ البقرة: ٢٨٦

«پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر».

۱- الفتاوى (۴۹۱/۱۲). الفصل فی الملل و النحل، ابن حزم (۲۹۶/۳).

از ابو هریره رضی الله عنه به نقل از پیامبر روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم و مومنان این را بر زبان بیاورند، این دعایشان را برآورده می‌کنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «سوره فاتحه و اواخر سوره بقره از گنجینه تحت عرش به من عطا شده است و حرفی از آنها خوانده نشد مگر این که به من عطا شده است »[1]. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «خداوند به خاطر من از خطا و فراموشی امتم گذشته است»[2].

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «خطا به طور عام مسائل خبری، کلامی و مسائل عملی را در بر می‌گیرد، گذشتگان همچنان در بسیاری از این مسائل با هم اختلاف دارند اما کسی از آنان نسبت به دیگر، بر کفر، فسق و یا گناه شهادت نداده است»[3].

شرط سوم: اختیار و توانایی:

هرگاه انسان حق را شناخت و خلاف آن را به زبان آورد در حالیکه تأویل نکرده باشد، آیا این کافی است که علیه او حکم بدهیم؟ ما در اینجا به شرط سوم می‌رسیم و به حال این شخص می‌نگریم که آیا او وقتی این سخن باطل را بر زبان آورده، مختار و توانا بوده است یا نه؟ این شرط نیز باید حاصل شود چون نصوص و وقایع مختلف نشان می‌دهند که خداوند متعال انسان مجبور و بی اختیار و ناتوان را باز خواست نمی‌کند[4].

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٦ ﴾ النحل: ١٠٦

«هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد، عذابی سخت خواهد داشت، مگر آن کس که مجبور شد. ولی قلبش به‌ایمان اطمینان دارد، لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود.»

١- مسلم شماره (١٧٣)، (٨٠۶).

٢- سنن ابن ماجه شماره (٢٠٤٣). ألبانی در صحیح ابن ماجه آن را صحیح دانسته است. (٣٤٧/١).

٣- الفتاوی (٢٢٩/٣).

٤- ظاهرة الغلو فی الدین ص (٢٤٧).

موانع تکفیر انسان گناه کار: خطا، جهل، ناتوانی و اجبار[1].

موانع رسیدن تهدید به انسان گناه کار:

ابن تیمیه رحمه الله بیان کرده است که موانع رسیدن تهدید به انسان گناهکار ده مورد هستند که عبارتند از: توبه و استغفار، نیکیهای محو کننده گناهان، دعای مومنان، اثر دعای نیکو کار برای مرده، شفاعت پیامبر ﷺ و دیگران در روز قیامت برای گناه کاران، مصیبتها و مشکلاتی که خداوند به خاطر آنها از خطاها و اشتباهات در دنیا می‌گذرد، فتنه، فشار و وحشتی که در قبر پیش می‌آید و خداوند به واسطه آنها از خطاها می‌گذرد. ترس و وحشت و سختی و مصائب روز قیامت، رحمت، گذشت و بخشش بدون سبب خداوند از بندگان، همه این ده علت و مانع از رسیدن تهدید به شخص گناه کار ممانعت می‌کند. اگر درباره آنچه موجب تهدید می‌شود، ابهام پیش آید[2] و هر گاه همه این اسباب از بین رفتند و البته جز برای کسی که سرکشی و تمرد کند و از خداوند دور و گریزان شود همان گونه که شتر از صاحب خود می‌رمد و دور می‌شود، از بین نمی‌روند، در این صورت تهدید او را در بر می‌گیرد. و اگر گفته شود فایده این تهدید چیست؟... جواب این است: حقیقت تهدید این است که بیان شود این عمل موجب این عذاب می‌شود و فایده این است که معلوم می‌شود این عمل حرام و ناپسند است. اما این که هر کسی که این سبب را انجام دهد، مسبب او را نیز در بر می‌گیرد، این مطلب به طور یقین باطل است چون آن مسبب وابسته به وجود شرط و از میان رفتن همه‌این موانع است[3].

معنی این جمله، هر کسی که کافر را تکفیر نکند، کافر است:

از جمله عبارتهایی که بر زبان افرادی که مردم را با تازیانه تکفیر به آتش می‌زنند، مشهور و معروف شده، این است که می‌گویند: هر کس که کافر را تکفیر نکند، کافر است، آنان این عقیده را برای تکفیر مخالفان خود به کار می‌برند و در حقیقت این افراد این سخن را به خوبی در جای خودش قرار نداده‌اند و آن را به درستی نفهمیده‌اند. منظور از کافر برای کسی که اگر کافر را تکفیر نکند، مثل خودش است، شخصی است که کفر او و همه شرایط را دارد و همه موانع آن برایش منتفی است. و کسانی که از اول کافر بوده و هرگز وارد اسلام نشدند مانند فرعون، ابو جهل، ابو لهب، مارکس و...

۱- منهج ابن تیمیة فی مسألة التكفير (۲/۲۳۰- ۲۶۶).

۲- ظاهرة الغلو فی الدين، ص (۲۸۱-۲۸۴).

۳- الفتاوى (۲۰/۲۵٤، ۲۵۵).

هر کس این افراد و امثال آنان را تکفیر نکند، همانند خودشان است. اما کسی که به دلیل اظهار کردن اسلام و پنهان نمودن کفر و تنفرش از اسلام، حال او نامشخص باشد. هر گاه فردی که از حال این فرد مطلع باشد و در مجالس خاصی و به دلیل نزدیکی به او، از حقیقت او باخبر باشد و درنتیجه وجود همه شرایط تکفیر تحقق یافته و موانع آن برایش منتفی باشد، باید به تکفیر او اعتقاد داشته باشد اما کسی که مطلع نباشد و به اسلام او شهادت دهد، گناهی بر او نیست چون او بر اساس علم خود شهادت داده است. ما ظاهر را در نظر می‌گیریم و خداوند است که مسئول باطن و درون انسانهاست. با منافقان همانند مسلمانان برخورد می‌شد چون آنان تظاهر به اسلام می‌نمودند و کفر خود را آشکار نمی‌نمودند و بلکه آن را پنهان می‌کردند. اعمال امامان گذشته دلالت بر این امر دارد که منظور از کافر، کسی است که کفر او قطعی شده باشد نه کسی درباره کفرش اختلاف نظر وجود داشته باشد. چون کسی که کفرش قطعی نشده باشد، تکفیر نکردنش موجب کفر نمی‌شود و دلیلش این است که امام احمد معتقد بود که ترک کننده نماز کافر است و سه امام دیگر این اعتقاد را نداشتند و بین امام شافعی و امام احمد، درباره‌این مسئله بحث و مناقشه صورت گرفت. آیا امام احمد، شافعی را به علت عدم تکفیر تارک نماز، تکفیر نمود؟ طبیعتاً، نه.

ابن تیمیه رحمه الله آنچه که درباره حکم به کسی که اهل بدعتها را تکفیر نکند، و منسوب به امام احمد است را تحقیق نموده و می‌گوید: به نقل از او درباره تکفیر کسی که تکفیر نکند، دو روایت وجود دارد که صحیح ترین آنها این است که او را تکفیر نمی‌کند[1] و این درباره کسی است که کافری را که درباره کفر او اختلاف نظر وجود دارد، تکفیر نکند، اما مربوط به کسی که کفرش قطعی شده است، نمی‌باشد. وآنچه که درباره تکفیر کسی که مستحق تکفیر نیست و به شیخ محمد بن عبد الوهاب نسبت داده شده است، در این جا بخشی از سخنان او وجود دارد که روش خود را در دعوت توضیح می‌دهد و از این طریق آنچه را که به دروغ و بهتان درباره تکفیر کسی که مستحق تکفیر نیست، به او نسبت دادند، نفی می‌کند. او در نامه خود به شریف می‌گوید: اما دروغ و بهتان مثل این سخنان است که می‌گویند: ما همه را رد می‌کنیم و کسی را که می‌تواند دینش را اظهار کند، بر او واجب می‌دانیم که به طرف ما بیاید و ما هر کس را که تکفیر نکند، و مبارزه نکند تکفیر می‌کنیم. اینگونه موارد و

۱- الفتاوی (۱۲/٤٨٦).

چندین برابر اینها که همه دروغ و بهتان هستند و مردم را از دین خدا و فرستاده‌اش باز می‌دارند. وقتیکه ما کسانی چون عبدالقادر و احمد بدوی را که بت را پرستش کردند و افرادی مثل آنان را تکفیر نمی‌کنیم چون به این مسأله جهل داشته و کسی آنان را هوشیار نکرده بود، پس چگونه کسی را که به خداوند شرک نورزیده است و فقط به خاطر این که به نزد ما نیامده و تکفیر نکرده و مبارزه نکرده است، تکفیر می‌کنیم؟ «خداوند پاک منزه است، این یک بهتان عظیم است»[1]. او در جواب به‌این مطلب و در نامه‌ای که به سویدی بغدادی می‌نویسد، می‌گوید: من نگفته‌ام که من همه مردم را جز کسانی که از من تبعیت کنند، تکفیر می‌کنم و گمان نمی‌کنم که نکاح آنان باطل است؛ جای تعجب است؛ چگونه این در عقل یک انسان عاقل وارد می‌شود؟ آیا مسلمان، کافر، عارف و یا دیوانه هم چنین حرفی می زند؟

او به سخنانش ادامه می دهد تا آنجا که می گوید: درباره مسأله تکفیر باید گفت که من کسی را که دین اسلام را بشناسد و بعد از آن، دین را بد و بیراه بگوید و انسانها را از آن بازدارد و با مسلمانان دشمنی کند، تکفیر می کنم؛ فقط چنین شخصی را من تکفیر می کنم و خدا را سپاس می گویم که بیشتر افراد امت، اینگونه نیستند.[2]

اینها قواعد و اصول مهمی هستند که قبل از پرداختن به مسئله تکفیر باید مورد توجه واقع شوند و علما بر آنها اتفاق نظر داشته و در احکام خود به حساب آورده‌اند، از این رو است که آنان را درافتادن در لغزش گاهها و قرار گرفتن در پرتگاه تکفیر محفوظ داشته و آنان را بر صراط مستقیم و راه راست و استوار که هیچ کجی و انحراف درآن نیست، استوار نموده است.

هر کس بخواهد در این مسئله بیشتر از این بحث و بررسی کند، به کتاب منهاج ابن تیمیه ﷫ فی مسئلة التکفیر اثر دکتر عبدالمجید مشعبی و ظاهرة التکفیر، اثر امین حاج محمد احمد و ظاهرة الغلو فی الدین فی العصر الحدیث اثر محمد عبدالحکیم حامد، و الغلو فی الدین فی حیاة المسلیمن المعاصرة، اثر عبد الرحمن بن معلا لویحق و شبهات الکفر الاسلامی المعاصر و الحکم و قضیة التکفیر المسلم، اثر سالم بهنساوی، مراجعه کند.

۱- مصباح الظلام، عبداللطیف بن عبدالرحمن آل الشیخ، ص (۴۳).

۲- همان منبع، ص (٤٣)

مبحث دوم
امیرالمؤمنین، علی رضی الله عنه واندیشه‌ی شیعه‌پروری

اوّل: شیعه در لغت و اصطلاح، و رفض در لغت و اصطلاح

۱- شیعه در لغت

شیعه‌ی هر کس: یعنی پیروان و یاران او، و گفته می‌شود (شایَعَهُ) یعنی از او پیروی کرد. همانگونه که گفته می‌شود: والاه (از مادهٔ وَلِیَ) یعنی پشتیبان و طرفدار او شد. و تشیَّع الرَّجُل: یعنی آن مرد ادعای شیعه‌گری کرد. و تشایع القوم، یعنی آن جماعت به گروه‌هایی تبدیل گشتند، و هر جماعتی که بر چیزی اجتماع کنند و در آن مشترک باشند و بعضی از آنها از بعضی دیگر پیروی کنند شیعه گفته می‌شوند، و أشیاع در آیه‌ی ذیل بمعنی امثال است آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ ﴾ (سبأ / ۵۴)

یعنی: میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدائی افکنده می‌شود، همان گونه که با گروههای همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است.

در (مصباح المنیر) آمده است: شیعه یعنی پیروان و یاران و هر جماعتی که بر سر مسأله‌ای به توافق برسند و جمع شوند، شیعه هستند، سپس شیعه به صفت جماعت مخصوصی تبدیل گشت و جمع آن شِیَع است، مانند: سدره و سِدَر. و اشیاع جمع الجمع است. و شَیَّعْتُ رمضانَ بستٍّ من شوّال یعنی: بدنبال رمضان شش روز ماه شوال را روزه گرفتم.[۱]

پس شیعه به لحاظ معنای لغوی یعنی جماعت‌گرایی، همراهی، پیروان و یاران. در حقیقت این معنی در بعضی از آیات قرآن کریم ذکر شده است، مانند این آیه :

﴿ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ ﴾ (قصص / ۱۵)

۱- المصباح المنیر، شِیع.

یعنی: در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله او (بنی‌اسرائیلیها) و دیگری از دشمنان او بود.

و مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿ ۞ وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ٨٣ ﴾ (الصافات/۸۳): (و از پیروان او، ابراهیم بود).

بنابراین لفظ شیعه در آیه‌ی نخست معنی قوم و جماعت را می‌دهد و در دوّمی، به پیروان اشاره می‌کند؛ کسانی که بر سر یک رأی و شیوه باهم توافق حاصل می‌کنند و در آن سهیم می‌شوند.

۲- تعریف شیعه در اصطلاح

تعریف شیعه اساساً با مراحل نشأت و پیدایش آنها و مراحل تکامل و تحوّل اعتقادی آنها مرتبط است، زیرا این نکته قابل توجه است که عقاید و افکار شیعه بطور مستمر در حال تغییر و دگرگونی است، شیعه‌گری در عصر اوّل، با شیعه‌گری بعد از عصر اوّل، متفاوت است و به همین خاطر، صدر اوّل به شیعه نام‌گذاری نمی‌شود مگر کسی که علی رضی الله عنه را بر عثمان رضی الله عنه مقدّم شمارده است[1] و به همین خاطر گفته شده: شیعی و عثمانی. شیعی کسی بوده که علی را بر عثمان مقدّم نموده است، بر این اساس تعریف شیعه در صدر اوّل چنین است: آنها کسانی هستند که فقط علی را بر عثمان مقدّم می‌دارند.[2] به همین خاطر ابن تیمیه (رحمه الله) گفته است: «شیعیان نخستین کسانی بوده‌اند که در دوران علی، او را بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌دادند[3]. و شریک بن عبدالله - و او از جمله کسانی است که به شیعه‌گری توصیف می‌شود.

اطلاق نام شیعه‌گری را بر کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم می‌دارد، منع کرد، زیرا این کار او، با آنچه که از حضرت علی رضی الله عنه در این باره به تواتر رسیده، منافات و تضاد دارد، چون تشیع یعنی: یکدیگر را یاری کردن و از هم پیروی کردن، نه با هم مخالفت کردن و یکدیگر را نپذیرفتن و ترک کردن، ولی علی مخالف برتری دادن خود بر آن دو خلیفه‌ی

۱- اصول شیعه امامیه (۱/٦٤).

۲- فتاوی ابن تیمیه (۳/۱۵۳)، فتح‌الباری (۷/۳٤).

۳- منهاج‌السنه (۲/٦۰).

سابق بود، [1] (پس کسی که علی را بر ابوبکر و عمر برتری دهد مخالف علی است نه‌یاور و طرفدار او).

ابن بطه از استاد معروفش، ابی عباس بن مسروق روایت کرده که گفت: محمد بن حمید به ما خبر داد، جریر از سفیان و او از عبدالله بن زیاد بن جریر (روایت کرده) و به ما خبر داد که او گفت: «ابو اسحاق سبیعی به کوفه تشریف آورد و آنجا به ما گفت: شهربن عطیه آمد، به سوی او برخیزید! بعد ما هم در کنار او نشستیم. آنها با هم گفتگو کردند، ابو اسحاق گفت: در حالی از کوفه خارج شدم که کسی در فضیلت و برتری ابوبکر و عمر شکی نداشت و حالا که باز گشته‌ام می‌بینم (که چنین و چنان می‌گویید) به خدا نمی‌دانم چه می‌گویند؟! »

محبّ الدّین خطیب گفته است: این یک متن و سند تاریخی بزرگ است که زمان تغییر و دگرگونی شیعه را نشان می‌دهد، زیرا ابواسحاق سبیعی شیخ و عالم کوفه بود، در دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه سه سال قبل از شهادتش، دیده به جهان گشود، و در سال (۱۲۷ هـ) دار فانی را وداع گفت، وی در دوران خلافت حضرت علی رضی الله عنه کودکی بیش نبود، در همین ارتباط درباره‌ی خود می‌گوید: «پدرم مرا بلند کرد تا اینکه توانستم علی‌بن ابی‌طالب را که خطبه می‌خواند، مشاهده کنم، سر و ریشش سفید بود...». و اگر ما می‌دانستیم که وی در چه زمانی از کوفه خارج شده و سپس به منظور دیدار به آنجا باز گشته، می‌توانستیم بفهمیم که شیعیان کوفه در چه زمانی به پیروی از امامشان، به فضیلت و برتری ابوبکر صدّیق و عمر اعتراف کرده‌اند و در چه زمانی شروع به جدا شدن از علی رضی الله عنه کرده و کم کم با دیدگاه وی نسبت به فضیلت و برتری ابوبکر رضی الله عنه که آن را علناً بر روی منبر کوفه بیان می‌کرد، مخالف کردند؛ ابوبکر و عمری که دو برادر او و خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر امتش بودند، آن هم در پاک‌ترین زمان که همان ابتدای عصر رسالت و نبوّت خاتم بود[2].

لیث بن ابی‌سلیم می‌گوید :«شیعان نخستین را دریافتم، آنها کسی را بر ابوبکر و عمر برتری نمی‌دادند[3]. و نویسنده «مختصرالتحفة» یاد آور شده: کسانی که از مهاجران و انصار و پیروان نیکخواه آنان، در دوران خلافت حضرت امیر رضی الله عنه بودند، همگی حق او را شناخته و

۱- اصول شیعه اثنی عشریه (۱/۶۵).

۲- حاشیة المنتقی، ص ۳۶۰، ۳۶۱.

۳- المنتقی، ص ۳۶۰.

رعایت کردند و فضیلت لازم را برای او قائل شدند، از ارزش و منزلت هیچ یک از برادران او، یعنی اصحاب رسول گرامی‌ﷺ، نکاستند، چه رسد به‌اینکه به آنها ناسزا بگویند و آنها را تکفیر نمایند[۱].

امّا تشیّع همینطور پاک و صاف و سالم و عالی باقی نماند، بلکه مبدأ و اصل آن تغییر یافت، در نتیجه شیعه به چند گروه تبدیل شدند و شیعه‌گری به ماسکی تبدیل شد که هر کس می‌خواست علیه اسلام و مسلمانان حقه بزند، دسیسه کند و در رشته‌ی دشمنان مُغرض و حسود و کینه توز درآید، آن را به صورت خود می‌زد. به همین خاطر است که توهین‌کنندگان به شیخین (ابوبکر و عمر) را «رافضی» می‌نامیم، چون آنها لیاقت وصف شیعه‌گری را ندارند[۲]. کسی که مراحل تغییر عقیدتی فرقه‌ی شیعه را مورد مطالعه و پژوهش قرار داده باشد، عجیب نمی‌پندارد که بر گروهی از محدثان و غیر محدثان سرشناس از علماء و بزرگان، عنوان و لقب شیعه اطلاق شده است، در حالیکه آنها از علمای سرشناس اهل سنّت بوده‌اند، زیرا مفهوم شیعه‌گری در زمان سلف، به لحاظ تعریف و مفهوم، با شیعه گری کنونی و متأخر تفاوت دارد. به همین خاطر، امام ذهبی، هنگامی‌که درباره‌ی کسانی که به شیعه‌گری متهم شده‌اند سخن می‌گوید، گفته است: «بدعت بر دو قسم است؛ بدعت صُغری، مانند غلو تشیّع یا شیعه‌گری بدون غلو و اغراق، این نوع شیعه‌گری در میان تابعین و پیروان آنها بسیار بوده است، با این وجود مسأله دین و تقوا و صداقت را هم فراموش نکرده‌بودند، اگر سخن و حدیث این گروه پذیرفته نشود، مجموعه‌ای از آثار و احادیث نبوی روایت شده از این گونه راویان از بین می‌رود، و این مفسده و خلأ روشن و آشکاری است. سپس بدعت کُبری مانند رافضه بودن کامل و اغراق در این زمینه و اهانت به ارزش و مقام ابوبکر و عمرﷺ و تبلیغ و فراخوانی برای این اقدام، این نوع شیعه روایاتشان قابل استناد و احتجاج و ارزش نمی‌باشد. در این نوع شیعیان شخصی صادق و قابل اطمینان را نشناخته‌ام، بلکه دروغ و تقیه و نفاق، شعار و اساس کار آنهاست، پس، چگونه نقل از کسی که چنین حالی دارد، قابل قبول است؟! هرگز، هرگز...، بنابراین شیعه‌ی افراطی در زمان سلف و در عرف آنها همان کسی بوده که در ارتباط با اصحاب بزرگواری همچون عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و نیز طایفه‌ای بوده که با حضرت علی وارد جنگ و نبرد شدند، سخن ناسزا گفته‌اند، امّا شیعیان

۱- مختصرالتحفة الاثنی عشریه (۱/۶۶، ۶۷).

۲- اصول شیعه امامیه اثنی عشری (۱/۶۶-۶۷).

افراطی در زمان و عرف ما همان کسی است که آن بزرگواران را کافر می‌داند و از شیخین تبری می‌جوید. بی‌گمان این شخص (با این عقیده) گمراه و بهتان چین است.[۱]

بنابراین شیعه‌گری دارای مراتب، ادوار و مراحل مختلف است، همانگونه که از گروه‌ها و فرقه‌های متعدد تشکیل شده. قبل از آنکه سخن را پیرامون تعریف شیعه به پایان برسانیم به‌این نکته اشاره می‌کنیم که در بیشتر کتاب‌ها و مقالات شیعه، وقتی که می‌خواهیم تعریف شیعه را بدانیم، می‌بینیم که آنها همگی برچسب تعریف شیعه‌ی امّامیه را به خود زده، به‌این معنی که آنها پیروان علی﷛ هستند.

این مسأله به یک نوع نتیجه‌ی اشتباه می‌انجامد که با اجماع همه امت اسلامی مغایرت دارد. نتیجه این است که گویا علی شیعی‌ای بوده که درست همان اعتقادات و باورهای شیعه را داشته است! ، این در حالی است که علی﷛ از آنچه که شیعه درباره‌ی شخص او و پسرانش معتقدند، بری است. به همین خاطر لازم است در تعریف شیعه، قید و بندی ذکر شود تا هر گونه ابهامی‌از بین برود.

در تعریف شیعه گفته می‌شود: آنها کسانی هستند که گمان می‌برند و ادعا می‌کنند که پیروان و یاران علی هستند، چون آنها در واقع از علی پیروی نکرده‌اند و حضرت علی﷛ هم اعتقادات و باورهای آنها را نداشته است[۲]. یا در تعریف آنان گفته می‌شود: آنها مدّعی طرفداری و پیروی علی﷛ می‌باشند، یا می‌گوییم: آنها رافضی هستند. به همین خاطر است که‌یکی از علماء این چنین از آنها تعبیر کرده است: آنها رافضی هستند و خود را به شیعه‌ی علی منتسب می‌کنند[۳].آنها بر راه و روش و شیوه‌ی شیعه و پیرو علی﷛ نیستند، بلکه تنها مدعی آن هستند و در واقع رافضی می‌باشند.[۴]

۳- رفض در لغت

رفض در لغت همان ترک کردن می‌باشد، گفته می‌شود: رَفَضْتُ الشیءَ: یعنی آن چیز را ترک کردم. پس رفض در لغت معنایش ترک کردن و شانه خالی کردن از چیزی می‌باشد.

۱- میزان الاعتدال، ذهبی (۱/٥، ٦)، لسان‌المیزان (۱/۹، ۱۰).
۲- اصول شیعه امامیه اثنی عشریه (۱/٦٨).
۳- منهاج‌السنه، (۲/۱۰٦).
٤- اصول شیعه امامیه اثنی عشری (۱/٦۹).

٤- رافضه در اصطلاح

یکی از گروه‌های منسوب به شیعه‌ی آل بیت رافضه می‌باشد، امّا در عین حال، نسبت به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم – جز تعداد اندکی – اظهار برائت می‌کنند، آنها را کافر می‌دانند و آنها را ناسزا می‌گویند[1]. امام احمد فرموده: رافضه کسانی هستند که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم تبری جسته، از ارزش آنها کاسته، و آنها را فحش و ناسزامی‌گویند.[2] عبدالله بن احمد می‌گوید: در ارتباط با رافضه از پدرم سؤال کردم؟! گفت: آنانی که به ابوبکر صدّیق وعمر رضی الله عنهما بد و ناسزا می‌گویند.[3]

ابوالقاسم تیمی باتوجه به تعریفی که اهل سنّت از آنها دارند، گفته است: آنها کسانی هستند که به ابوبکر صدیّق و عمر رضی الله عنهما ناسزا می‌گویند و در میان گروه‌های منسوب به اسلام این تنها رافضه هستند که به شیخین یعنی ابوبکر و عمر بد و ناسزا می‌گویند و سایر گروه‌های دیگر این خاصیت را ندارند. این از جمله رسوایی‌ها و سرخوردگی‌های بزرگ آنان است. خدا آنها را بکشد! [4]

ابن تیمیه – رحمه الله – می‌گوید: رافضه، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را مورد بغض و کینه قرار داده، آنها را لعن کرده‌اند، امّا دیگر طوایف این کار را نکرده‌اند[5]. البته در کتابهای رافضه هم مواردی آمده که‌این مطلب را تأیید می‌کنند، آنجا که آنها محبت به ابوبکر صدیّق و عمر و ابراز علاقمندی به آنها (و پذیرش خلافت آنها را) تفاوت اساسی میان خود و میان کسانی که به آنها ناصبی می‌گویند، قرار داده‌اند.

(درازی) از محمد بن علی بن موسی روایت کرده که گفت: درباره‌ی ناصبی نامه‌ای به علی بن محمد علیه السلام [6] نوشتم و از او سؤال کردم که آیا برای امتحان کردنش به بیشتر از این

١- قاموس المحيط فیروزآبادی (٢/٣٣٢)، مقاییس الغة (٢/٤٢٢).
٢- الانتصار للصحب و الآل، ص ٢٥.
٣- طبقات الحنابله ابن یعلی (١/٣٣).
٤- السنة للخلال، رقم ٧٧٧ و محقق اسناد آن را صحیح دانسته است.
٥- مجموع فتاوای ابن تیمیه (٤/٤٣٥).
٦- او یکی از ائمه دوازده‌گانه شیعه امامیه است، وفیات الاعیان (٣/٢٧٢).

نیاز دارد که جبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) را مقدّم می‌دارد و معتقد به امامت آنها باشد؟ جواب این گونه آمد: هر کس این عقیده را داشته باشد، ناصبی است.[1]

۵- علت نامگذاری مدعیان ولایت علی به رافضه

علت نامگذاری آنها به رافضه‌این است که زیدبن علی را ترک گفته و از او جدا شدند در حالیکه قبلاً جزو گروه و سپاه وی بودند.

وقتی که زیدبن علی در سال (۱۲۱ هجری) بر هشام بن عبدالملك قیام کرد، آنها (یعنی طرفدارانش) نسبت به شیخین اظهار برائت و بیزاری کردند، امّا زید آنها را از این کار باز داشت، ولی آنها (به جای قبول سخن او) وی را ترک کردند. ابوالحسن اشعری در این رابطه می‌گوید: زید بن علی، حضرت علی بن ابی‌طالب را بر سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقدم نمی‌داشت و ابوبکر و عمر را دوست می‌داشت و خلافت آنها را قبول داشت و معتقد بود قیام علیه رهبران ظالم و ستمگر جایز است و چون در کوفه، از یارانش شنید که درباره‌ی ابوبکر صدّیق و عمر بد و ناسزا می‌گویند، این مسأله را از هر کس که شنیده بود، انکار کرد، در نتیجه کسانی که با او بیعت کرده بودند، از او جدا شدند. آنگاه او به آنها گفت:« رَفَضتُمُونِی»: مرا ترک و رها کردید (و اسم فاعل رفض رافض می‌شود).[2]

گفته شده: آنها به‌این دلیل رافضه نام نهاده شدند که زید به آنها گفت: رَفَضْتمونی: (مرا ترک کردید و از من روی گردان شدید). قوامّ السنه[3]، رازی[4]، شهرستانی[5] و ابن تیمیه[6] – رحمهم‌الله – چنین گفته‌اند، ولی اشعری نظر دیگری ارائه کرده و گفته است: آنها بدین علت

۱- منظورش از ناصبی (نعوذ بالله) ابوبکر و عمر است، همان‌گونه که در تفسیر عیاشی (۲٦٤/۱) که مهمترین کتاب تفسیری شیعیان است، در تفسیر این آیه چنین آمده است: ﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ٥١ ﴾ (نساء / ٥١)

۲- مقالات الاسلامیین (۳۷/۱).

۳- الحجة فی بیان المحجه (٤٧٨/۲).

٤- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، ص ٥۲.

٥- الملل و النحل (۱٥٥/۱).

٦- منهاج‌السنه (۸/۱)، مجموع‌الفتاوی (۳٦/۱۳).

رافضه نامگذاری شدند که امامت شیخین را رد کردند، یعنی آنها امامت ابوبکر صدیّق و عمر[۱] را نپذیرفتند به همین دلیل رافضه نامگذاری شدند.

٦- رافضه‌ی امروز

رافضه‌ی امروزی، از این نام به خشم می‌آیند و بدان راضی نیستند، و چنین معتقدند که رافضه از جمله القابی است که مخالفان آنها، آن را به‌ایشان چسبانده‌اند. محسن امین می‌گوید: رافضه لقب توهین آمیزی است برای کسی که علی را در خلافت مقدّم می‌دارد و بیشتر در زمینه تلافی کردن و انتقام‌گیری به کار برده می‌شود[۲]، به همین خاطر است که امروزه شیعه بدان نامگذاری می‌شوند و در نزد عموم به‌این نام شهرت یافته‌اند. بعضی از نویسندگان و روشنفکران از این مسأله متأثر شده و می‌بینیم که‌این تسمیه را بر آنها اطلاق می‌کنند، در حقیقت شیعه اصطلاحی عام است و همه کسانی را در بر می‌گیرد که سنگ طرفداری علی را به سینه می‌زنند.[۳]

صاحب کتابها و مراجعی که در باره‌ی فرقه‌ها و اعتقادات مختلف نوشته‌اند همه‌یادآور شده‌اند که شیعه از سه فرقه‌ی اصلی تشکیل شده‌اند :

الف- غالیه: آنها کسانی هستند که در مورد علی غلو و افراط نموده مدعی الوهیت و خداوندی یا نبوّت او شده‌اند.

ب- رافضه: آنها کسانی هستند که مدعی وجود نص و عبارت صریح از قرآن و سنّت بر خلافت علی رضي الله عنه می‌باشند و از خلفای قبل از او و عامه صحابه اظهار برائت و بیزاری می‌کنند.

ج- زیدیه: آنها پیروان زید بن علی هستند، کسانی که علی رضي الله عنه را بر سایر اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم ترجیح می‌دهند، در عین حال، خلافت ابوبکر و عمر رضي الله عنهما را قبول دارند.[۴] بنابراین اطلاق کردن شیعه بر رافضه - بدون مقید کردن این اصطلاح - نادرست است، چرا که زیدیه هم که خلافت ابوبکر و عمر را قبول دارند، در این اصطلاح داخل می‌شوند[۵]، بلکه نامگذاری آنها به شیعه، چنین می‌نمایاند که آنها با شیعیان قدیم که در دوران حضرت علی

۱- مقالات‌الاسلامیین (۸۹/۱).

۲- اعیان‌الشیعه (۲۰/۱).

۳- مقالات الاسلامیین (٦٥/۱)، الملل و النحل شهرستانی (۱٤٤/۱).

٤- همان مصدر، (٦٦١/۱، ۸۸، ۱۳۷)، همان منبع (۲٥/۱).

٥- الانتصار للصحب و الآل، ص ۲۹.

بوده، و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند، فرقی نداشته‌اند - چرا که همه‌ی آنها، بر این اجماع داشته‌اند که ابوبکر صدیّق ﷺ و عمر ﷺ بر علی ﷺ برتری داشته، بلکه شیعه گری آنها تنها این بوده که معتقد بوده‌اند علی از عثمان برتر است، در میان این گروه، بسیاری از اهل علم و کسانی که به خیرخواهی و نیکی منسوب بوده‌اند، وجود داشته‌اند. مرحوم ابن تیمیه می‌گوید: و به همین خاطر، شیعه‌های قدیمی، کسانی که با حضرت علی همدم بوده، یا در آن دوران بوده‌اند، در ارتباط با برتری دادن ابوبکر صدیّق و عمر اختلافی نداشته‌اند، بلکه نزاعشان تنها در رابطه با برتری دادن علی و عثمان بوده است[1].

از همین روی، نامگذاری رافضه به شیعه، یکی از اشتباهات آشکار و روشنی است که بعضی از معاصرین در آن افتاده‌اند، آن هم به تقلید از رافضه که تلاش می‌کنند از این اسم خلاصی یابند، چون دیده‌اند که بسیار مورد مذمت و خشم سلف قرار گرفته‌اند، از این رو خواستند که از این اسم خلاصی یابند و با منتسب شدن به شیعه، بصورت عام، سر کسانی که آنها را نمی‌شناسند، کلاه بگذارند و آنها را فریب دهند.

این مسأله موجب شده که بسیاری از طلاب و دانش جویان که در مراحل ابتدایی تحصیل می‌کنند و از حقیقت اصطلاحات فوق آگاهی ندارند، احکام رافضه را با احکام شیعه قاطی کنند و آنها را از هم باز نشناسند، زیرا برای آنها چنین ثابت شده که اصطلاح شیعه‌گری بر رافضه اطلاق می‌شود، در نتیجه گمان برده‌اند، آنچه که در کلام علمای قدیم درباره‌ی شیعه وارد شده بر رافضه هم انطباق می‌یابد، در حالیکه اهل علم، میان آن دو، در همه‌ی احکامی‌که برای آنها صادر می‌کنند، تفاوت قایل می‌شوند[2]. بر این اساس لازم است که آن رافضیه با نام واقعی خود نامگذاری شوند که اهل علم بر آنها گذاشته‌اند، و به طور کلی شیعه نامگذاری نشوند. چون این کلی‌گویی، باعث اختلاط (اصطلاحات) و ایهام‌گویی است، اگر عنوان شیعه بر آنها گفته شد باید به چیزی مقیّد شوند که بطور خاص بر آنها دلالت کند، مثلاً گفته شود: «شیعه‌ی امّامیه» یا «اثنی عشریه»، بر اساس آنچه که عادت علما به هنگام ذکر آنها بر آن جاری شده است[3] و خداوند متعال داناترین است.

1- منهاج‌السنه (13/1).

2- الانتصار للصحب و الآل، ص 30.

3- همان منبع، ص 32.

دومّ: نشأت و پیدایش رافضه و بیان نقش یهود در ایجاد آنها

نخستین پایه گذار اصول عقاید رافضی که بدان دعوت داد و فراخوانی کرد، مردی یهودی به نام عبدالله بن سبأ از یهودیان یمن بود. در دوران خلیفه‌ی راشد عثمان بن عفانﷺ اسلام آورد و شروع به رفت و آمد میان شهرهای مسلمانان جهت فراخوانی به‌این اعتقاد فاسد کرد.

این همان عبارتی است که طبری در تاریخش ذکر کرده است: «عبدالله بن سبأ یک نفر یهودی از اهل صنعاء بود، مادرش سیاه پوست بود، او در زمان عثمان اسلام آورد، پس به رفت و آمد به شهرهای مسلمانان پرداخت، تا آنها را به گمراهی بکشاند. از حجاز شروع کرد، سپس به بصره، سپس به کوفه بعد به شام رفت. در نزد اهل شام پاسخی برای خواسته‌ی خود نیافت؛ لذا آنها او را بیرون راندند تا اینکه به مصر آمد و در میان آنان سکونت گزید. او به آنها می‌گفت: در شگفتم از کسی که گمان می‌برد عیسی برمی‌گردد، و برگشتن محمدﷺ را تکذیب می‌کند در حالیکه الله تعالی فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ۚ﴾ (قصص/۸۵)

یعنی: همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محلّ بازگشت بزرگ (قیامت) برمی‌گرداند.

بنابراین محمدﷺ، بیشتر از عیسی سزاوار برگشتن است. گویند: این سخن وی مورد قبول واقع شد و او چگونگی «رجعت و بازگشتن» را برای آنها توضیح داد و درباره‌ی آن با هم حرف زدند، سپس به آنها گفت: هزار پیامبر آمده‌اند، و برای هر پیامبر معاون و وصی‌ای وجود داشته و علی هم وصی و معاون محمّدﷺ بوده است، سپس گفت: محمد خاتم پیامبران است و علی خاتم اوصیاء است، بعد از آن به آنها گفت: چه کسی از آن کس ظالم‌تر است که وصیت رسول خداﷺ را جایز ندانسته و بر وصی و جانشین رسول خداﷺ پریده و شئون امت را بدست گرفته است؟! سپس به آنها گفت: عثمان شئون امّت را به ناحق بدست گرفته است، این وصی و معاون رسول خداست (منظورش علی است)، پس در ارتباط با این امر قیام کنید و او را به حرکت و قیام وا دارید و طعنه و بدگویی را بر امیر و فرمانداران آغاز کنید! مسأله را چنین وانمود کنید که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، توجه مردم را به خود جلب کنید و آنها را به‌این مسأله فرا بخوانید. در نتیجه عبدالله بن سبأ، مبلغان و کاتبان خود - از کسانی که آنها را فاسد کره بود، مغزشان را با سخنانش مسموم کرده بود به

سرزمین‌های اسلامی فرستاد، به آنها دستور داد که به صورت مخفیانه ازطریق مکاتبه مردم را به طرف عقاید خود بکشانند.[۱]

سرآغاز رفض و رافضه گری اینگونه بود، و نیز آن عقایدی که ابن سبأ به سوی آنها دعوت می‌کرد در قلب اهل انحراف و گمراهی نفوذ کرد و عقل و دل‌هایشان آن افکار فاسد را به خود جذب کرد، تا جایی که‌یکی از نتایج آن، کشته شدن خلیفه‌ی راشد حضرت عثمان بن عفان ﷺ بدست این گروهک فاسد بود.

وقتی دوران علی‌بن ابی‌طالب ﷺ فرا رسید، این عقاید بیشتر از گذشته خودنمایی کرد، تا اینکه خبر آنها به حضرت علی ﷺ رسید و به شدت آنها را انکار نمود و از آنها و از پیروان آنها اظهار برائت کرد، از جمله روایت‌هایی که در این باره از علی ﷺ به صحت رسیده، روایتی است که ابن عساکر از عمار دهنی روایت کرده است. گفت: از ابوطفیل شنیدم که می‌گفت: مسیب بن لجبه را دیدم که ابن سوداء (عبدالله بن سبأ) را آورد در حالیکه علی بر روی منبر بود، علی گفت: چه کار کرده؟! گفت: بر الله تعالی و رسولش دروغ می‌گوید[۲]. و از یزید بن وهب از علی روایت شده که گفت: من با این حمیت[۳] سیاه چه کار دارم؟! یزید بن وهب از سلمه، از شعب روایت کرده که علی بن ابی‌طالب گفت: من با این حمیت (روغن‌دان) سیاه چه کار دارم؟ - یعنی مرا با عبدالله بن سبأ چه کار؟! - او در مورد ابوبکر صدّیق و عمر بد و ناسزا می‌گفت.[۴] و این روایت‌ها، با سندهای صحیح از علی ﷺ به اثبات رسیده‌اند. مورخان، فرقه شناسان و کارشناسان این مسائل، حکایت کرده‌اند که ابن سبأ در ارتباط با حضرت علی ﷺ مدعی ربوبیّت شد، در نتیجه علی و یارانش او را با آتش سوزاندند[۵]. جرجانی می‌گوید: سبئیه طایفه‌ای از رافضه هستند که به عبدالله بن سبأ نسبت داده می‌شوند، او اوّلین کسی بود که از میان رافضی‌ها کافر شد و گفت: علی پروردگار جهانیان

۱- تاریخ طبری (۳٤۷/٥).

۲- تاریخ دمشق، الانتصار للصحب و الآل، ص ۳٥.

۳- حمیت ظرفی روغنی است که با رب خرما محکم شده است و بر همه چیز سرسخت و محکمی‌اطلاق می‌شود و در حدیث وحشی آمده: گویی حمیت است. ابن حجر گفته است: «یعنی مشکی چرمین و بزرگ و بیشتر از این نگفته اگر پر باشد». فتح‌الباری (۳٦۸/۷)

٤- فتح‌الباری (۳٦۸/۷).

٥- عبدالله‌بن سباء، ص ۹۸؛ سندها که در آلبانی دربارۀ آنها نظر داده است.

است، در نتیجه علی و یارانش او را با آتش سوزاندند[1]. ملطی در موضوع بحث درباره‌ی سبئیه می‌گوید: آنها یاران و هواداران عبدالله بن سبأ می‌باشند، آنها به حضرت علی رضی الله عنه گفتند: تو تو!!، گفت: مگر من کیستم؟ گفتند: خالق باری، لذا حضرت علی از آنها درخواست توبه کرد، امّا آنها توبه نکردند و از سخن خود برنگشتند، در نتیجه آتشی بزرگ برای آنها برافروخت، آنها را سوزاند و در مقام رجز خوانی گفت:

لما رأيت الامر امراً منكراً اججت ناري و دعوت قنبراً [2]

(وقتی که آن کار را کاری منکر و ناپسند مشاهده کردم، آتشم را برافروختم و قنبر را فراخواندم).

بعضی از مورخان بر این باورند که علی رضی الله عنه ابن سبأ را نسوزاند، بلکه او را به مدائن تبعید کرد، سپس بعد از آنکه حضرت علی فوت کرد مدّعی شد که علی نمرده است و به کسانی که خبر مرگ وی را آورده بودند گفت: «اگر مغز او را در هفتاد کیسه برایمان بیاورید، باز هم مردن او را باور نخواهیم کرد».[3]

شاید قول اوّل صحیح باشد و آنچه که در صحیح بخاری آمده بر آن گواهی می‌دهد. از عکرمه نقل شده که گفت: زندیقهایی را پیش حضرت علی آوردند، وی آنها را سوزاند، خبر به ابن‌عباس رضی الله عنه رسید، گفت: اگر من به جای علی می‌بودم آنها را نمی‌سوزاندم زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم از این کار نهی کرده، و فرمود: «لا تعذبوا بعذاب الله»: (با عذاب خداوند عذاب (که آتش است) ندهید). و آنها را می‌کشتم، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده: «مَن بَدَّلَ دينه فاقتُلُوه»[4] :(هر کس دینش را تغییر داد، او را بکشید). ابن جعفر در شرح این حدیث بعد از آنکه بعضی از روایت‌ها را درباره‌ی آن سوخته‌شدگان نقل می‌کند، می‌گوید: آنها مردمانی بوده‌اند که بت را می‌پرستیدند و در بعضی از روایات آمده که آنها از اسلام مرتدّ شده‌اند، البته در اینکه آنها چه کسانی بوده‌اند، در روایات اختلاف وجود دارد، سپس گفته است: ابومظفر اسرافینی در (الملل و النّحل) مدعی است کسانی که توسط علی رضی الله عنه سوزانده شدند طایفه‌ای از رافضیه بودند که مدعی خدا بودن علی بودند و آنها سبئیه هستند و بزرگ و مهتر آنها عبدالله بن سبأ یهودی بود که به اسلام آوری تظاهر کرد و این مقاله را ساخته و پرداخته کرد و این ممکن

۱- الانتصار للصحب و الآل، ص ۳۶.

۲- التعریفات، ص ۱۰۳.

۳- التنبيه على اهل الاهواء و البدع، ص ۸.

۴- بخاری، کتاب طلب توبه کردن از مرتدان، شماره ۶۹۲۲.

است که اصلش چیزی باشد که ما آن را از حدیث ابی‌طاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریك عامری، روایت کردیم. او گفت: به علی گفته شد: در اینجا قومی‌از کفار در مسجد هستند که ادعا می‌کنند تو پروردگار آنها هستی. آنگاه علی رضی الله عنه آنها را فراخواند، و گفت: وای بر شما، چه می‌گویید؟

گفتند: تو پروردگار ما و خالق ما و رازق ما هستی![1] سپس بقیه روایت را ذکر کرده که در آن، این مطلب هم قید شده که علی سه دفعه از آنها درخواست توبه کرد، امّا آنها توبه نکردند، در نتیجه علی رضی الله عنه آنان را در گودال‌هایی که برایشان کنده بود، با آتش سوزاند، و گفت :

لما رأيت الامر منكراً اججت ناری و دعوت قنبراً

(وقتی که آن کار را کاری منکر و ناپسند مشاهده کردم، آتشم را برافروختم، و قنبر را فراخواندم).

ابن حجر می‌گوید: سند این روایت در مرتبه‌ی (حسن) قرار دارد[2] و منظور در اینجا این است که عقاید شیعه رافضه که در قالب غلو و افراط در مورد علی رضی الله عنه در آن دورۀ زمانی هویدا شده روشن و واضح گردد. (و نیز این نکته مطرح شود) که حضرت علی نسبت به عقوبت آنها بی‌توجهی نشان نداده و آنها را به گونه‌ای مجازات کرد که عکس العمل ابن‌عباس را هم برانگیخت، چنانکه ثابت شد که حضرت علی همه‌ی عقاید دیگری را که در دوران وی ظهور کردند و به نحوی خود را در رشته‌ی شیعه‌گری برای وی درآوردند و مدعی برتری علی بر عموم صحابه و شیخین شدند انکار نمود و علیه آنها مخالفت ورزید که منشأ انتشار فحش و ناسزاگویی به صحابه گرامی آن گمراهان بودند.

ابن تیمیه (رحمه الله) گفته است: وقتی که شیعه در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب آن بدعت‌ها را به وجود آوردند، آن حضرت به رد آنها بر خاست و آنها سه طایفه بودند: غالیه، سبئیه، و مفضّله. امّا درباره‌ی غالیه باید بگوییم که علی آنها را با آتش سوزاند، چون یك روز از دروازه‌ی کنده خارج و ناگهان اقوامی برای او سجده بردند، آنگاه گفت: این چه کاری است که می‌کنید؟ گفتند: تو همان الله هستی، آنگاه علی رضی الله عنه سه بار از آنها

۱- و ۲- فتح‌الباری (۱۲/۲۷۰).

طلب توبه کرد، امّا آنها بازنگشتند، در مرتبه‌ی سوّم دستور داد که گودال‌هایی برای آنها حفر کنند و آتش در آن برافروخته شود، سپس آنها را در آن انداخت.

درباره‌ی سبّئیه باید گفت که وقتی خبر ناسزاگویی عبدالله بن سبأ به ابوبکر صدّیق و عمر به سمع علی رسید، خواستار کشتن او شد، ابن سبأ هم به سوی قرقیسیا فراری شد و قرقیسیا درباره‌ی او سخن گفت، علی با کارگزارانش با مدارا و نرمی‌برخورد می‌کرد، زیرا (بعلّت نابسامانی اوضاع) قدرت کامل نداشت و آنها از همه دستوراتش، اطاعت نمی‌کردند.

و امّا درباره مفضّله: علی گفت: هر کس را که پیش من بیاورند به جرم اینکه مرا بر ابوبکر و عمر تفضیل و برتری داده آن عدد شلاقی را که برای بهتان چینان و توهین‌کنندگان درنظر گرفته شده است، بر او خواهم زد، بیشتر از هشتاد روایت نقل شده که علی فرموده است: بهترین این امّت بعد از پیامبرش، ابوبکر است سپس عمر.[1]

به هر حال عقاید رافضه با اینکه در دوران حضرت علی ظهور یافتند، به صورت انحصاری افراد یا فرقه‌ای نمایندگی آنها را بر عهده نگرفت و تا پایان عمر علیﷺ رفضی گری بر آن حالت باقی ماند.

دکتر سعدی هاشمی در رساله‌ی خود: (ابن سبأ حقیقت است نه خیال) عقیده‌ی ابن سبأ و بدعت‌هایی را که بدان فرا خوانده را به طور اختصاصی و نیز راویانی (روایت کنندگان احادیث و اثر) را که از ابن سبأ متأثر شدند ذکر کرده است، مهمترین بدعتی که ابن سبا منادی آن شده است، قول به «وصیت» است، او اوّلین کسی است که وصیت پیامبرﷺ برای علی را ذکر کرد و اوّلین کسی بود که وجود نص صریح الهی بر جانشینی علی برای رسول خدا ﷺ را مطرح ساخت همچنین اوّلین کسی است که برائت خود را نسبت به دشمنان علیﷺ - به گمان خودش - اظهار کرد و از مخالفانش رازگشایی کرد وآنها را تکفیر نمود، اوّلین کسی است که قایل به خدا بودن و پروردگاری علی شد و از میان فرقه‌های شیعه افراطی، اوّلین کسی بود که مدعی نبوّت علیﷺ شد، همچنین اوّلین کسی بود که گفت: علی بعد از مرگش به دنیا باز می‌گردد، و پیامبرﷺ هم به دنیا باز می‌گردد. نخستین کسی است که مدعی شد علیﷺ همان (دابة الارض) است و او همان کسی است که خلق را آفریده و رزق و روزی را گسترش داده است. سبئیه گفتند: آنها نمی‌میرند، بلکه بعد از مردنشان پرواز می‌کنند و به طیاره (یعنی پروازکننده) نامگذاری شدند. جماعتی از سبئی‌ها مایل به اعتقاد انتقال روح القدس در ائمه شدند و گفتند: ارواح در یکدیگر تناسخ می‌یابند و

۱- مجموع فتاوی (۲۵/۱۸٤، ۱۸۵).

نیز سبئیه گفتند: به وحیی رهنمود شدیم که مردم در ارتباط با آن گمراه هستند، به علم و دانشی دست یافته‌ایم که از آنها پنهان مانده است و گفتند: علی در میان ابرهاست، و رعد صدای او و برق شلاق و تازیانه‌اش می‌باشد. اینها بارزترین بدعت‌هایی است که ابن سبأ و پیروانش بدانها معتقد بوده‌اند و به وسیلۀ آنها به افراطی و غالی مبدل شدند.[۱]

فرقه‌های شیعه‌ی رافضی به عنوان ایده و ایدئولوژی ناگهانی سر برنیاوردند، بلکه چندین مرحله را طی و زمانی طولانی سپری کردند تا به آنجا رسیدند. امّا پیشاهنگ عقیده‌ی شیعه‌ی رافضی و اصل اصول زیر بنای آنها به وسیله‌ی سبئی‌ها ظاهر نمایان گردید، همانگونه که کتاب‌های خود شیعه اعتراف کرده‌اند که ابن سبأ اوّلین کسی است که به مقوله‌ی فرض بودن امامت علی، و اینکه علی وصیّ پیامبر صلی الله علیه و سلم است، شهادت و گواهی داد - چنان که گذشت - و این عقیده بر امامت علی نص می‌گذارد، همانگونه که بزرگان رافضی عقیده دارند، این مسأله پایه و اساس شیعه‌گری رافضی را تشکیل می‌دهد.

در همین رابطه در (الکافی) از ابومحسن نقل است که: «ولایت علی در همه مصاحف پیامبران نوشته شده است و الله تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر اینکه پیام نبوت محمد صلی الله علیه و سلم و وصیّت او برای علی را ابلاغ کرد»[۲].

کتاب‌های شیعه‌ی رافضی - همانگونه که توضیح آن به لطف الهی خواهد آمد - گواهی داده‌اند که ابن سبأ و هوادارانش اوّلین کسانی بوده‌اند که علیه ابوبکر صدّیق و عمر رضی الله عنهما دو پدر زن و خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و سلم، و عثمان رضی الله عنه داماد پیامبر صلی الله علیه و سلم و نزدیک‌ترین مردمان به‌ایشان و سایر اصحاب بزرگوار، زبان به بدگویی، تهمت و افتراء باز کرده‌اند، که در واقع این حقیقت عقیده‌ی شیعه‌ی رافضی است. درباره‌ی صحابه، چنانکه در کتاب‌های معتبرشان ذکر شده و همانگونه که ابن سبأ مقوله‌ی رجعت علی رضی الله عنه[۳] را مطرح ساخت، رجعت از اصول شیعه‌ی رافضیه می‌باشد. همانگونه که ذکر خواهد شد - و به همانصورت ابن سبأ گفت: علی و اهل بیت به طور اختصاصی از علوم نهانی خاص برخوردار هستند، همانگونه که حسن بن محمد بن حنفیه یادآورد شده[۴] و در رساله‌ی ارجاء[۱] به آن اشاره شده است.

۱- راویانی که از ابن سبا متأثر شدند، دکتر سعید هاشمی، ص ۱۹-۲۰.

۲- اصول کافی (۱/٤۳۷)، اصول شیعه امامیه (۱/۷۱).

۳- المقالات و الغرق، اثر قمی، ص ۲۱، فرقه الشیعة، نوبختی، ص ۲۳، اصول شیعه امامیه ۱/۹٦.

٤- تهذیب التهذیب (۲/۳۲).

این مسأله بعداً به یکی از اصول اعتقادی شیعه تبدیل شده است. در صحیح بخاری موردی درباره اینکه این عقیده در وقت زود هنگامی‌ظاهر شده وجود دارد، از علی در این باره سؤال شد: آیا شما چیزی در اختیار دارید که در قرآن یا در نزد مردم نباشد؟! ایشان قاطعانه و با لحنی کوبنده[2] این مسأله را نفی کرد. این از مهم‌ترین اصولی است که شیعه‌ی رافضی بدان دینداری می‌کند[3]. این اصل، بعد از شهادت عثمانس و در دوران خلافت حضرت علیس پدید آمد، امّا در درون فرقه‌ی معینی جای نگرفت، بلکه سبئیه هنوز سر بلند نکرده‌بودند که حضرت علیس با آنها به مبارزه پرداخت، - چنانکه گذشت - امّا اتفاقاتی که پس از آن افتاد، زمینه مناسبی را برای ظهور این عقاید فراهم آورد و در قالب جماعتی نمایان گردید، مانند جنگ صفین و حادثه‌ی تحکیم که به دنبال آن آمد. کشتن علیس، و کشتن حضرت حسن.... همه‌این حوادث، قلب‌ها و عاطفه را به طرفداری و هواخواهی آل بیت سوق داد، از این روی، این اندیشه از دریچه‌ی شیعه گری و طرفداری از علی و اهل بیت سر بر افراشت، تشیّع به وسیله‌ای تبدیل شد که هر ملحد و منافق و طاغوتی که می‌خواست اسلام را نابود کند، آن را به کار می‌گرفت. افکار و معتقدات بیگانه بااندیشه‌ی مسلمانان، با لباس شیعه‌گری وارد آن شد چون راه‌یابی آنها به اسلام با پوشش شیعه‌گری و طرفداری از اهل بیت بسیار آسان شد، با مرور ایام آن بدعت دامنه‌ای وسیع تر یافت و خطر آن به مراتب بیشتر از گذشته می‌شد، زیرا جانشینان زیادی برای ابن سبأ پیدا شدند و استعمال لقب شیعه در دوران حضرت علیس فقط به معنای ولایت و یاری کردن بود و به هیچ عنوان به‌این معنا نبوده است که باید به‌یکی از عقاید کنونی شیعه‌ی رافضی ایمان داشت.[4]

هواخواهی آل بیت و علاقمندی به آنها و دوست داشتن ایشان امری طبیعی است و محبّت و علاقه‌ای است که همه اهل بیت را در بر گیرد و بین آنها فرق قائل نباشد و درباره‌ی آنها اغراق و غلو نشود و از ارزش و جایگاه هیچکدام از اصحاب گرامی نمی‌کاهد، نه آنگونه که فرقه‌های منسوب به شیعه آن را انجام می‌دهد.

بعد از اتفاقات و درد و محنت‌هایی که بر سر آل بیت آمد که آغازگاه آنها کشته شدن حضرت حسین بود، عشق و علاقمندی به آل بیت رشد یافت و افزایش پیدا کرد. این اتفاقات

۱- رسالةالارجاء ضمن کتاب الایمان، محمد معدنی، ص ۲۵۰-۲۹٤.

۲- بخاری، کتاب العلم مع الفتح (۲۰٤/۱).

۳- اصول شیعه اثنی عشریه (۹۷/۱).

٤- اصول شیعه امامی(۹۸/۱).

عواطف مسلمانان را بر افروخت، که در نتیجه کینه‌توزان از این در وارد شدند، زیرا نظریات ابن سبأ تا بعد از آن اتفاقات جو و فضای مناسب و سازگار را پیدا نکرد.

امّا شیعه‌گری به معنای اعتقاد به وجود نص صریح بر جانشینی علی رضي الله عنه، رجعت، بداء، غیبت، و عصمت ائمه و غیره، شکی در این نیست که همه‌اینها عقایدی هستند که الله تعالی هیچ دلیلی را بر آنها نفرستاده است، بلکه وارداتی هستند و اصول و ریشه های آنها به عناصر گوناگونی برمی‌گردد، چون هر کس که خواسته به اسلام و پیروانش حیله و کلک بزند، سوار بر مرکب تشیع شده است. و نیز هر کسی که به نیرنگ متوسل شده تا در سایه‌ی عقاید و افکار سابق خود و در عین حال به نام اسلام زندگی کند، اعم از یهودی و مسیحی و زرتشتی و غیره از مقوله‌ی شیعه‌گری استفاده کرده است.

بنابراین بسیاری از عقاید فاسد در تشیع وارد شد، چنانکه این مسأله به هنگام اصول عقیده شناسی آنها روشن خواهد شد – و به همین خاطر ابن تیمیه – رحمه‌الله – بر این باور است که منتسبان به شیعه از مذاهب ایرانی‌ها، رومیان، یونان، مسیحیان، یهودیان و غیره اموری را برگرفته‌اند که آنها را با تشیع قاطی کرده‌اند و می‌گوید: این همان مصداق خبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نشان می‌دهد..، سپس در ادامه‌ی بحث بعضی از احادیثی را ذکر می‌کند که بیان می‌کنند این امّت، از سنّت و راه و روش امّتهای پیشین قبل خود پیروی خواهد کرد، ... و گفته که‌این مسأله در منتسبان شیعه به وقوع پیوسته و تحقّق یافته است.[1]

سوم: مراحلی که شیعه رافضه پشت سر گذاشته است

رافضه در دوران نشأت و شکل گیری مراحلی را طی کرد تا اینکه به‌یک فرقه مستقل تبدیل شده که دارای اسم و رسم و عقیده مخصوص و جداگانه‌ای از سایر فرقه‌های امت اسلامی‌شده است. می‌توان این مسأله را از لابه‌لای چهار مرحله‌ی اساسی نشان داد:

۱- مرحله‌ی اوّل

دعوت و تبلیغ عبدالله بن سبأ به اصولی که زیربنای عقیده‌ی شیعه‌ی رافضی می‌باشد، مانند تبلیغ برای عقیده‌ی رجعت، پدید آوری این مقوله که علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و توهین

۱- منهاج‌السنه (٤/١٤٧)، اصول شیعه امامیه (١/١٠٩).

کردن به خلفای سابق به خاطر حضرت علیؓ در امر خلافت. دو مسأله ابن سبأ را در راستای ترویج اندیشه گمراه و دور از روح اسلامیش، یاری داد :

الف- انتخاب فضای مناسب برای دعوت: چرا که دعوتش را در سرزمین‌های عراق و مصر گسترش داد، آن هم پس از آنکه در میان این سرزمین‌ها رفت و آمدهای بسیاری کرده بود، همانگونه که در کلام طبری ذکر شد.[1] دعوت ابن سبأ میان مجموعه‌ای پا گرفت که از فهم صحیح اسلامی‌برخوردار نبودند و در زمینه‌ی علم شرعی و تفقه در دین اسلام آگاهی و معلومات چندان بالایی نداشتند، چون تازه مسلمان شده بودند و آن سرزمین‌ها صرفاً در دوران عمرؓ فتح شدند، علاوه بر این مردم آن سرزمینها از جامعه صحابه در حجاز دور بوده و در خدمت ایشان زانوی تلمّذ و شاگردی نزده و دست‌پرورده‌ی آنها نبودند.

ب- ابن سبأ علاوه بر اینکه برای دعوتش آن جوامع را برگزیده بود، برای اینکه حیله و نیرنگ بیشتری به خرج دهد، دعوتش را با پوششی از کتمان‌سازی و رازداری احاطه کرد، دعوتش را به هر کسی ارائه نمی‌کرد، بلکه فقط از کسی دعوت می‌کرد که نادان بوده و قابلیت پذیرش آن افکار را دارا بود و یا از کسانی دعوت کرد که دارای نیتهای پلید و مغرضانه بودند و فقط برای ترفند زدن به مسلمانان، آن هم بعد از آنکه سپاهیان اسلام تاج و تخت فرمانروایی آنها را در هم کوبیدند و ممالکشان را متلاشی ساختند، به اسلام گرویدند. قبلاً در کلام طبری درباره‌ی ابن سبأ ذکر شد که گفت: او مبلغانش را در همه جا پراکنده ساخت و با کسانی که در آن سرزمین‌ها فاسدشان کرده بود، مکاتبه کرد و آنها هم با او مکاتبه کردند و بطور مخفیانه مردم را به معتقدات خود فرا خواندند[2]. وی در بیان وصف آنها می‌گوید: دامنه‌ی شایعه پراکنی و تبلیغ را در زمین توسعه دادند در حالیکه خواسته غیر از آن چیزی بود که ظاهر می‌کردند.[3]

۲- مرحله دوم

مرحله‌ی دوّم آشکار کردن صریح این اعتقاد بود، آن هم بعد از شهادت عثمانؓ و مشغول شدن صحابه به خاموش کردن فتنه‌ی حاصل شده از کشتن وی، صورت گرفت. در آن شرایط گمراهان هوای جدیدی برای نفس کشیدن پیدا کردند و آن عقاید فاسد در روان‌هایشان قوّت گرفت، با این حال، این عقاید فقط در طایفه‌ی مخصوصی خلاصه شد،

۱- تاریخ طبری (۳٤۷/۵).
۲- تاریخ طبری (۳٤۷/۵).
۳- همان منبع، ۳٤۸/۵.

یعنی در کسانی که ابن سبأ آنها را اصالت بخشیده بود، و جز آن افرادی که در جنایت قتل حضرت عثمان رضي الله عنه به مصیبت قتل و خونریزی ناحق گرفتار و مبتلا شدند، و خوارج گمراه که با آنها مشارکت کردند در نزد هیچ کسی سخنشان مورد قبول واقع نشد.

از جمله دلایل دال بر این قضیه روایتی است که طبری نقل کرده و می‌گوید: ابن سوداء (پسر آن زن سیاه) به سخن پرداخت و گفت: ای جماعت! عزّت شما در این است که با مردم مجالست کنید و با آنها رابطه بر قرار کنید، پس با آنها سازش کنید![1] این سخن را هیچ صاحب شوکت و قدرتی نمی‌گوید، با این حال، وی نقش‌آفرینی آن سبئی‌ها و قاتلان عثمان را در شعله‌ورسازی آتش جنگ میان صحابه انکار نمی‌کند، بلکه این امری ثابت شده در در نزد اهل تحقیق در ارتباط با آن فتنه و وقایع آن می‌باشد. ابن حزم ضمن تأکید این مطلب می‌گوید: به دلیل اینکه آنها جمع شدند و جنگ نکردند، لذا وقتی که قاتلان عثمان موقع شب فهمیدند علیه آنان نقشه‌کشی می‌شود، به سپاه طلحه و زبیر شبیخون زدند و علیه آنها شمشیر کشیدند، آنها هم به دفاع از خود پرداختند (و آن جنگ بزرگ درگرفت).[2]

۳- مرحله سوم

محکم کردن کار و قوّت گرفتن ومتّحد شدن تحت رهبری واحد، آن هم بعد از کشته شدن حسین بن علی رضي الله عنه فراهم شد و به نام انتقام‌گیری و خونخواهی از دشمنانش وارد صحنه شدند. طبری درباره‌ی حوادث سال (۶۴هـ) می‌گوید: در این سال شیعه در کوفه به حرکت و جنب و جوش افتادند و در سال (۶۵ هـ) اجتماعی را در منطقه النخیله برای حرکت به سمت شام جهت خونخواهی حسین تشکیل دادند، در این ارتباط با هم مکاتبه کردند[3] و آغاز کار آنها چیزی است که طبری از روایت عبدالله بن عوف بن احمر ازدی نقل کرده که گفت: وقتی که حسین بن علی رضي الله عنه کشته شد، ابن زیاد از پایگاهش در نخلیه بازگشت و وارد کوفه شد، شیعه با سرزنش و سرکوب مواجه شدند و دیدند که‌اشتباه بزرگی کرده‌اند که حسین را به یاری خود فراخواندند، امّا به‌یاری او قیام نکردند، دیدند که در کنار آنها کشته شد بی‌آنکه به‌یاریش بشتابند، و چنین به نظرشان آمد که زمانی این لکه‌ی عار و ننگ از چهره‌ی

۱- همان منبع، ٥/٥٢٦.

۲- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل (٤/٢٣٩).

۳- تاریخ طبری (٦/٤٨٧-٥٠٠).

آنها زدوده خواهد شد که قاتل او را بکشند، یا به خاطر او بجنگند، به همین خاطر در کوفه به پنج نفر از سران شیعه متوسّل شدند؛ که عبارت بودند از: سلیمان بن صرد خزاعی، که او هم صحبتی و مجالستی با پیامبرﷺ داشته است، مسیب بن نجبه رازی که‌یکی از اصحاب و یاران و برگزیدگان علی بوده است، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وائل تیمی، رفاعه بن شداد بجلی. سپس آن پنج نفر در منزل سلیمان بن صرد جمع شدند آنها بهترین‌های یاران علی بودند، و همراه با آنان جماعتی از شیعه و برگزیدگان و سرشناسان آنها هم حضور داشتند[1]، این اجتماع، یک اجتماع عمومی بود و همه‌ی شیعیان وقت را شامل می‌شد. در کنار سلیمان بن صرد هفده هزار نفر جمع شدند، که سلیمان از کمی تعداد آنها ناراحت بود، به همین خاطر حکیم بن منقذ را به کوفه فرستاد تا با صدای بلند ندا سر دهد، در نتیجه مردم با آنها خارج شدند درحالی که تعدادشان به نزدیک بیست هزار نفر بود.

در همین اثنا مختار بن ابی عبید ثقفی به کوفه آمد و دید که شیعه به سلیمان بن صرد توجه کرده و او را بیش از حد بزرگ کرده و آماده‌ی نبرد هستند، پس همین که نزد آنها در کوفه مستقر شد، محمدبن علی بن ابی‌طالب که همان محمد بن حنفیه است را فراخواند و او را به «مهدی» ملقّب کرد، از این رو تعداد زیادی از شیعیان او را دنبال کردند و از سلیمان بن صرد جدا شدند، شیعه به دو گروه تقسیم شدند: اکثریت که با سلیمان بودند و می‌خواستند حمله کنند تا انتقام خون حسین را بگیرند و دسته دیگر با مختار بودند که می‌خواستند برای دعوت به امامت محمدبن حنفیه خارج شوند و البته این کار بدون دستور ابن حنفیه بود وتنها درباره‌ی او شایعه پراکنی می‌کردند تا مردم را از این طریق فریب دهند و به اهداف پلید و فاسد خود برسند[2]. این آغاز اجتماع شیعه بود.

سپس مورخان ذکر می‌کنند که سلیمان بن صرد با شیعیانی که همراهش بود، به سوی شام خارج شد، در نتیجه در کنار چاهی به نام «عین الورده» با اهل شام برخورد کردند و نبرد شدیدی را آغاز کردند که تا سه روز طول کشید. ابن کثیر می‌گوید: پیر و جوان تا به حال چنین جنگی ندیده بود، چیزی مانع جنگ آنها نمی‌شد مگر اوقات نمازها وجنگ تا شب

۱- البداية و النهاية (۸/۲٥٤).

۲- مرجع سابق، ۸/۲٥٤.

ادامه می‌یافت[1]، سپس با کشتن سلیمان بن صرد و بسیاری از یارانش و شکست همه‌ی آنها، جنگ میان آنها به پایان رسید و مابقی یاران سلیمان، به کوفه بازگشتند[2].

امّا مختار وقتی که افراد بازمانده سپاه سلیمان به کوفه بازگشتند، و جریان خود را برای او تعریف کردند، نسبت به سلیمان و کشته شدگان سپاهش ابراز ترحّم کرد و گفت:

امّا بعد: من امیر مأمون و قابل اطمینان هستم و ستم‌پیشگان و فاسدان را اگر خدا بخواهد خواهم کُشت، پس آماده شوید و بشارت بدهید[3].

ابن کثیر می‌گوید: در حقیقت قبل از باز آمدن آنها، وی از طریق الهامی که از طرف شیطان دریافت می‌کرد، خبر هلاک آنها را به مردم داده بود. زیرا گاهی شیطان نزد او می‌آمد، و به او الهام می‌کرد شبیه آنچه شیطان به مسیلمه‌ی کذّاب الهام می‌کرد.[4] سپس مختار آن فرمان و بیانیه را به نواحی و شهر و روستاها از سرزمین عراق و خراسان فرستاد و پرچم‌ها را برگزید، سپس مختار شروع کرد به دنبال کردن و ردیابی قاتلان حسین و از بزرگ و کوچک هر چه می‌یافت به قتل می‌رسانید.[5]

٤- مرحله‌ی چهارم

متفرّق شدن شیعه‌ی رافضه از زیدیه و باقی فرقه‌های شیعه و متمایز شدن آنها با این نام و عقیده دقیقاً در سال (۱۲۱ هجری) بود، یعنی وقتی که زید بن علی بن حسین رضی الله عنه علیه هشام بن عبدالملک قیام کرد[6]، و تعدادی از شیعیانی که در سپاهش بودند، نسبت به ابوبکر صدّیق و عمر اظهار بدگویی و اتهام کردند، او آنها را از این کار منع کرد و راضی به‌این کار نبود، امّا آنها او را ترک کردند، در نتیجه به رافضه نامگذاری شدند، و طایفه‌ی باقی‌مانده با او، زیدیه نامگذاری شد[7].

۱- مصدر سابق، ۲۵۷/۸.

۲- منبع سابق.

۳- همان منبع (۲۵۸/۸).

٤- همان منبع (۲۵۷/۸).

٥- همان منبع (۲۷۱/۸).

٦- تاریخ طبری (۱٦۰/۷)، الانتطار للصحب و الآل، ص ٤۷.

۷- الانتصار للصحب و الآل، ص ٤۷.

ابن تیمیه - رحمه‌الله - می‌گوید: اوّلین بار که واژه‌ی رافضی در اسلام شناخته شد، وقت قیام **زید بن علی** در اوایل قرن دوّم هجری بود. در آن هنگام درباره‌ی ابوبکر صدّیقﷺ و عمرﷺ از او سؤال کردند، او هم به علاقمندی نسبت به آنها و پذیرفتن ولایت ایشان اذعان کرد، در نتیجه جماعتی او را ترک و رفض کردند و به رافضه نامگذاری شدند[1]. ابن تیمیه گفته است: از همان زمان که زید قیام کرد، شیعه به دو گروه رافضه و زیدیه تقسیم شد، زیرا وقتی که زید درباره‌ی ابوبکر وعمرﷺ مورد سؤال قرار گرفت، نسبت به آنها ابراز دلسوزی و ترحم کرد، جماعتی وی را رفض و ترک کردند، آنگاه او به آنها گفت: شما مرا رفض و ترک کردید، به همین خاطر، به رافضه نامگذاری شدند، چون زید را رفض کردند و آن شیعیانی که وی را رفض و ترک نکرده‌بودند، زیدیه نامگذاری شدند، چون به زید منسوب بودند[2]. از آن تاریخ، رافضه از باقی گروه‌های شیعه جدا شده، به فرقه‌ای مستقل که نام و رسم و عقیده‌ی مخصوص به خود را دارد، تبدیل شده است، و خداوند تعالی داناتر است.

علاوه بر این علمای فرقه‌شناس پیرامون گروه‌های منسوب به شیعه سخن گفته‌اند و گروه‌های زیر را از جمله گروه‌های منسوب به شیعه برشمرده‌اند: سبئیه، غرابیه، بیاتیه، مغیریه، هاشمیه، خطابیه، علبائیه، کیسائیه، زیدیه، جادودیه، سلیمانیه، صالحیه و بتریه بعضی از این فرقه‌ها به اغراق و غلو بسیار زیادی دست یازیده اند و بعضی دیگر از اغراق و غلو کمتری برخوردار است. افرادی که خواهان کسب اطلاعات بیشتری هستند، باید به کتاب (مقالات الاسلامیین) ابوالحسن اشعری، (الملل و النحل) شهرستانی، (الفرق بین الفرق) ابوظاهر بغدادی و (فرق معاصره) اثر دکتر غالب بن علی عواجی مراجعه کند. البته راجع به کتاب اخیر باید گفت: این کتاب تا جایی که من اطلاع دارم بهترین کتاب ازمیان تألیفات معاصرین است.[3]

۱- مجموع الفتاوی (۳٦/۱۳).

۲- منهاج‌السنه: (۳۵/۱).

۳- البته به نظر این حقیر (مترجم) مطالعه کتاب (سیارات الفکر الاسلامی) نوشته دکتر محمد عماره هم خالی از لطف نیست و می‌تواند در این زمینه خیلی مفید باشد.

مبحث سوم
«امامت» مهمترین عقیده‌ی شیعه‌ی رافضیه است

شیعه‌ی رافضی (اثناعشری) معتقد است که امامت یکی از ارکان بزرگ اسلام و اصل ریشه‌دار و اصیل از اصول ایمان است، ایمان انسان کامل و تمام نمی‌شود مگر با اعتقاد به امامت و هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌شود مگر با عملی شدن امامت. اوّلین کسی که به شیوه‌ی موجود در نزد شیعه‌ی رافضه از مفهوم امامت سخن گفت، همان ابن سبأ است. همان کسی که شروع به این شایعه پراکنی کرد که امامت یکی از وصیت‌های پیامبرﷺ است و در شخص وصی محصور است، و اگر کسی غیر از آن وصیّ مقام امامت را احراز کرد، لازم است که از او اظهار برائت شود و او را تکفیر نمود. در حقیقت کتاب‌های شیعه اعتراف کرده‌اند که ابن سبأ اوّلین کسی بوده که نظریه‌ی فرضیت امامت علی را شایع کرد و نسبت به دشمنان علی ابراز برائت نمود، و از مخالفانش رازگشایی کرد و آنها را کافر دانست[1]، زیرا او یهودی‌الاصل بوده، و معتقد بود که‌یوشع بن نون وصی و جانشین موسی است، پس وقتی که مسلمان شد، این گفته را در رابطه با علی بن ابی‌طالب اعلام کرد.[2]

این چیزی است که بزرگان رافضه براساس آن شناخته می‌شوند. مثلاً ابن بابویه قمی به تثبیت و نگارش عقاید شیعه در قرن چهارم پرداخته و می‌گوید: آنها معتقد بوده‌اند به اینکه هر پیامبری دارای یک نفر وصی و معاون بوده است که به فرمان خدا به او وصیت شده است[3]و بیان می‌کند که تعداد اوصیاء یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده است.[4].

همانگونه که مجلسی درروایات خود ذکر کرده که: علی آخرین وصی است [5]، در یکی از عنوان‌های الکافی این فصل آمده است: «امامت، عهد و پیمانی است از طرف خدا که از یکی به دیگری رسیده است»[6]. و نیز آمده است: «خداوند متعال و پیامبرﷺ بر امامت یک یک ائمه نص صریح نهاده‌اند»[7] و مجموعه‌ای از روایت‌هایی که آنها را دلایل انکار ناپذیر

۱- الانتصار للصحب و الآل، ص ٤٨.
۲- رجال‌الکشی، ص ۱۰۱؛ المقالات و الفرق قمی، ص ۲۰.
۳- رجال‌الکشی، ص ۱۰۱؛ اصول الشیعه (۷۹۲/۲).
٤- عقاید الصدوق، ص ۱۰٦.
٥- همان.
٦- بحارالانوار (۳٤۲/۳۹).
۷- اصول کافی (۲۲۷/۱).

به حساب می‌آورند که شک و تردید بدانها راه‌یاب نیست. به همین خاطر، شیخ آنها مقداد حلی - ت ۸۲۱ هجری - یادآور شده که شخص سزاوار امامت در نزد آنها باید از طرف خداوند متعال و رسولش معرفی شده باشد، نه هر شخصی که مورد اتفاق واقع شود[۱]. محمد حسین آل کاشف‌الغطاء، یکی از مراجع معاصر شیعه‌ی اثنی عشری می‌گوید که: امامت همچون نبوّت منبعی الهی است، پس همانگونه که خداوند متعال از میان بندگانش هر کس را که بخواهد برای نبوّت و رسالت برمی‌گزیند و او را با معجزه‌ای تأیید می‌کنند که به منزله نصی از طرف خدا بر اوست، بدین‌سان خداوند متعال هر کس را که بخواهد برای امامت انتخاب می‌کند و پیامبرش را به نص گذاشتن برای او دستور می‌دهد و بعد از خود، وی را به عنوان امامی برای مردم منصوب کند[۲].

همانگونه که می‌بینیم در نزد آنها، مفهوم امامت همچون مفهوم نبوّت است، یعنی همانگونه که خداوند متعال از میان انسان‌ها، پیامبران را برمی‌گزیند، ائمه را هم انتخاب می‌کند و بر آنها نص صریح می‌گذارد، خلق را از آنها آگاه می‌سازد، به وسیله‌ی آنها اقامه حجت می‌کند، با معجزات آنها را تأیید می‌کند، کتاب‌ها را بر آنها نازل می‌کند و به آنها وحی می‌فرستد، هر چه می‌گویند و می‌کنند به فرمان و وحی خداوند متعال است، یعنی امامت همان نبوّت است و امام همان پیامبر است و تغییر و تفاوت فقط در اسم آنها است، از این رو، مجلسی گفته است: برداشت کردن تفاوت میان پیامبر و امام از آن روایت‌ها خالی از اشکال نیست! ، سپس می‌گوید: دلیل و توجیهی را برای عدم توصیف آنها به نبوّت نمی‌شناسیم جز رعایت خاتم‌الانبیاء و عقل ما به‌این نمی‌رسد که میان نبوّت و امامت فرقی باشد.[۳] این سخن آنها درباره‌ی مفهوم امامت است، امّا در رابطه با نقد و ردّ سخن شیعه همین کافی است که برای اثبات مدعای خود هیچ سند و مرجعی جز ابن سبأ یهودی ندارند.[۴]

اوّل: منزلت و جایگاه امامت نزد آنها و حکم کسی که آن را انکار کند

۱- النافع یوم الحشر، ص ٤٧.

۲- اصول الشیعه و اصولها، ص ٥٨.

۳- بحارالانوار، (٢٦، ٨٢).

٤- اصول شیعه امامیه (٧٩٤/٢).

امامت نزد اهل سنّت از آن اصول دینی نیست که مکلّف باید آنها را بداند، همانگونه که جمعی از اهل علم مقرر کرده‌اند[۱]. امّا امامت در نزد شیعه‌ی رافضه مقام دیگری دارد؛ در کافی روایت‌هایی وجود دارد که امامت را به عنوان بزرگترین ارکان اسلام قرار می‌دهد. کُلینی با سند خود از ابو جعفر روایت کرده که گفت: اسلام بر پنج پایه بنا نهاده شده است: «نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و هیچ چیزی مانند امامت موردتوجه و اهمیت قرار نگرفته است، مردم آن چهار پایه را برگرفته، و این یکی - یعنی ولایت - را ترک گفتند».[۲]

شما ملاحظه می‌کنید که آنها شهادتین را از ارکان اسلام ساقط کرده‌اند، و به جای آنها ولایت را قرار داده‌اند و آن را از جمله بزرگ‌ترین ارکان حساب کرده‌اند، همانگونه که از این سخن آنها چنین بر می‌آید که هیچ چیزی به اندازه‌ی امامت مورد توجه و اهمیت قرار نگرفته است، همانگونه که روایت دیگر آنها بر آن دلالت دارد و متن روایت فوق در آن ذکر شده و در آخر این مطلب را می‌افزاید: گفتم (یعنی راوی): در میان این پنج پایه کدامیک از همه برتر است؟ گفت: ولایت از همه برتر و افضل‌تر است..[۳]

مجلسی می‌گوید: شکی در این نیست که ولایت و اعتقاد به امامت ائمه و اذعان کردن به آنها، از جملهٔ اصول دین است و از همه اعمال بدنی بافضیلت‌تر است، زیرا امامت کلید همه آنهاست.[۴]

مظفر که‌یکی از علمای معاصر آنهاست، می‌گوید: معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است و ایمان جز با اعتقاد بدان کامل نمی‌شود، در ارتباط با آن جایز نیست که از پدران و خانواده و مربیان تقلید کنیم هر چند که بزرگ باشند، بلکه باید در ارتباط با آن با نظر و استدلال عمل کنیم، همانگونه که در توحید و نبوّت نظر لازم است[۵]، بلکه روایت‌هایشان از این هم پا را فراتر نهاده وگفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ولایت علی و ائمه بعد از او را بیشتر از آنچه که او را به فرائض سفارش کرد، بالا برد.[۶]

۱- غاية المرام، آمدی، ص ۳٦۳، اقتصاد، غزالی، ص ۱٤۳.

۲- اصول کافی (۱۸/۲)، شماره ۳.

۳- همان منبع (۱۸/۲).

٤- مرآة العقول (۱۰۲/۷).

٥- عقاید امامیه (ص ۱۰۲).

٦- بحارالانوار (٦۹/۲۳).

این روایت‌های شیعه‌ی رافضی و امثال آنها در کُتب شیعه‌ی رافضیه، ضامن قرار دادن امامت به عنوان حَکم و داور بر ایمان یا کفر انسان است و مسلمان را به خاطر کوچک‌ترین اختلاف با شیعه‌ی امامیه در اعتقاد به امامت در معرض اتهام کفر قرار دهند و از همین روی، بعضی از علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه چه قدیم و چه جدید را دیده‌ایم که به این حقیقت تلخ تصریح می‌کنند.

ابن بابویه قمی‌در رساله‌ی (الاعتقادات) می‌گوید: اعتقاد ما درباره کسی که امامت امیرالمؤمنین علی را انکار کند، این است که او همچون کسی است که نبوّت همه‌ی پیامبران را انکار کرده است و درباره کسی که به امامت امیرالمؤمنین اقرار می‌کند ولی امامت ائمه بعد از وی را انکار می‌کند، این است که وی به منزله‌ی کسی است که نبوّت همه پیامبران – جز نبوّت محمد ﷺ – را پذیرفته است.[۱]

یوسف بحرانی در فرهنگ خود (الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة)، می‌گوید: کاش می‌دانستم که چه تفاوتی میان کسی که به خداوند متعال و رسولش کفر ورزیده و کسی که به ائمه کفر ورزیده، وجود دارد؟ در حالیکه ثابت است امامت یکی از اصول دین است.[۲]

مجلسی می‌گوید: بدان که اطلاق کردن لفظ شرك و کفر بر کسانی که معتقد به امامت حضرت علی و ائمه – از فرزندان او – نیستند و دیگران را بر آنها تفضیل و برتری می‌دهند، نشان می‌دهد که آنها برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهند ماند.[۳]

ابن مطهر حلّی گفته است: امامت لطف عام و نبوّت یك لطف خاص است. چون این امکان وجود دارد که زمان از وجود پیامبر زنده خالی باشد، ولی امکان خالی بودن زمان از وجود امام زنده وجود ندارد و از سوی دیگر انکار کردن آن لطف عام (یعنی امامت)، بدتر از انکار کردن آن لطف خاص می‌باشد(که نبوّت پیامبران است).[۴]

بنابراین او کسی را که به ائمه آنها ایمان نمی‌آورد، از یهود و نصاری هم کافرتر می‌داند و بر این اساس، چنین نتیجه گرفته که زمانه از امام خالی نخواهد شد و این خود اشاره‌ای است به‌ایمان به وجود امام غایب که رافضیه انتظارش را می‌کشند. همان امامی‌که حتی

۱- الاعتقادات، ص ۱۰۳، و سپس حقیقت را دیدم، محمدالخضر، ص ۱۲۷.

۲- الحدائق‌الناصرة (۱۵۳/۱۸).

۳- بحارالانوار (۲۳، ۳۹۰).

٤- الالفین، ص ۳، اصول شیعه امامیه، (۸٦۷/۲).

طوایفی از شیعه آن را انکار کرده‌اند و علمای محقق نسبت شناس و آگاه به تاریخ ثابت کرده‌اند که وی اصلاً به دنیا نیامده است. امّا به نظر این شیخ رافضی انکار کردن او از کفر هم بزرگ‌تر است.[1]

آخوند بزرگ جناب شیخ مفید اتفاق‌نظر آنها را در این زمینه که مستوجب تکفیر امت اسلام است، نقل می‌کند و می‌گوید: امامیه بر این اتفاق نظر دارند که هر کسی امامت یکی از ائمه را انکار کند و اطاعت لازم الاجرای او را که خداوند متعال مقرر کرده، انکار نماید، چنین شخصی کافر و گمراه و سزاوار آن است که برای همیشه در آتش دوزخ باقی بماند[2]. این مسأله کار را به جایی رسانده که نعمت‌الله جزایری رافضی انفصال و جدا شدن شیعه امامیه را از مسلمانان، به علت قضیه امامت اعلان کند و بگوید: خدا و پیامبر و امام شیعه با خدا و پیامبر و امام آنها یکی نیست ؛ زیرا آنها می‌گویند: خدای ما همان کسی است که محمد صلى الله عليه وسلم پیامبر اوست و خلیفه و جانشین آن پیامبر ابوبکر است و ما به این خدا و این پیامبر قایل نمی‌شویم، بلکه می‌گوییم: خدایی که جانشین پیامبرش ابوبکر است، خدای ما نیست و آن پیامبر هم پیامبر ما نیست.[3]

بنابراین امامت از دیدگاه آنان هم طراز و همسان نبوّت یا از آن بالاتر است و امامت اصل دین و قاعده‌ی اساسی آن می‌باشد، به همین خاطر، حکم شیعه اثنی عشری علیه کسی که امامت یکی از ائمه دوازده‌گانه را انکار می‌کند، به عنوان تکمیل‌کننده این غلو و اغراق و افراط به کفر و جاودانه ماندن در آتش دوزخ صادر شده و این حکم همه گروه‌های مسلمانان را به لعن و ارتداد اختصاص داده‌اند جز شیعه‌ی دوازده امامی، بنابر این تکفیر آنها این دسته‌ها را در برمی‌گیرد:

۱- تکفیر صحابه بزرگوار رضي الله عنهم

کتاب‌های رافضی سرشار از لعنت، نفرین و تکفیر علیه کسانی که خداوند متعال از آنها راضی شده و آنها هم از او خشنود شدند، می‌باشد یعنی مهاجران، انصار، اهل بدر، بیعت رضوان و همه اصحاب دیگر و در این میان تنها عده‌ی انگشت شماری از این لعن و تکفیر

۱- اصول شیعه امامیه (۸٦۷/۲).

۲- المسائل‌المفید، و مجلسی در بحار (۳٦٦/۸) این مورد را از او نقل‌کرده است.

۳- انوار النعمانیه (۲۷۹/۲).

در امان مانده‌اند. این مسأله بعد از منتشر شدن کتابهای رافضیه از جمله مسائلی درآمده که با تقیه نمی‌شود آن را بپوشانند[۱]، چنانکه از میان اهل علم و علمای فرقه شناس کسانی بر این مسأله در نزد شیعه‌ی امامیه، اطلاع حاصل کرده‌اند. قاضی عبدالجبار می‌گوید: امامیه به‌این باور رسیده است که امامت دوازده امام، نص روشن و آشکار است که اگر کسی آن را انکار کنند کافر می‌شود و تکفیر وی واجب است، به همین خاطر صحابه‌ی پیامبرﷺ را کافر دانسته‌اند[۲]. و مشابه این مفهوم را عبدالقاهر بغدادی گفته است: «امّا امامیه، در حقیقت اکثریت آنان[۳] گمان برده‌اند که صحابه بعد از پیامبرﷺ مرتد شدند، به استثنای علی و پسرانش که تعدادشان بر سیزده نفر می‌رسد».[۴]

و مرحوم ابن تیمیه می‌گوید: رافضه می‌گوید: مهاجرین و انصار آن نص صریح را کتمان ساختند، در نتیجه بجز تعداد قلیلی که کمتر از بیست نفر بودند کافر شدند. سپس می‌گویند: ابوبکر و عمر و امثالشان همواره منافق بوده‌اند. گاهی می‌گویند: بلکه‌ایمان آورد ند، سپس کافر شدند. و کتاب‌های اثنی عشری می‌گویند: صحابه به خاطر خلافت پذیری ابوبکر، به جز سه نفر، همگی مرتد شدند. و بعضی از روایت‌های آنها، سه‌یا چهار نفر دیگر را تا امامت علی، اضافه می‌کنند تا آن مجموعه به هفت نفر برسد و بیشتر از این نمی‌افزایند، شیعه اخبار وروایات مربوط به‌این افسانه را در کتاب‌های معتبرشان دست به دست کرده‌اند، آنها این مطلب را در اوّلین کتاب تألیف آشکار شده‌ی شیعه که کتاب سلیم بن قیس بود ثبت کردند، سپس کتاب‌های آنها یکی پس از دیگری به تقریر و اشاعه‌ی این مطلب پرداختند، که در رأس آنها (الکافی) قرار دارد که از میان کتاب‌های مرجع چهارگانه آنها موثق‌ترین کتاب است و سپس (رجال‌الکشی) [۵] که در کُتُب رجال حرف اوّل را می‌زند، و دیگر مصادر آنها این مطلب را نوشته‌اند و ابلاغ کرده‌اند[۶]. به اذن خداوند متعال، در ارتباط با موقف و موضع شیعه‌ی رافضه دربارۀ صحابه به طور مفصل سخن خواهیم گفت.

۲- تکفیر اهل بیت توسط رافضیه

۱- اصول شیعه امامیه (۸٦۸/۲).

۲- شرح اصول خمسه، ص ۷٦۱.

۳- ملاحظه می‌کنیم که عبدالقادر این مذهب را بر همه امامیه تعمیم نمی‌دهد.

٤- الفرق بین الفرق، ص ۳۲۱.

٥- رجال‌الکشی، ص ٦، ۷، ۸، ۹ و ۱۱.

٦- اصول شیعه امامیه (۷۸۰/۲).

روایت‌هایی که حکم تکفیر و ارتداد آن جمع سمبلیك و منحصر به فرد را صادر می‌کند و فقط هفت نفر – آن هم اگر خیلی مایه بگذارند – را از میان آنها استثناء می‌کنند، هیچ کدام از اهل بیت رسول خدا ﷺ را در میان این هفت نفر به ذکر نشده، به استثنای یکی از روایات که فقط علی را در ضمن آنها ذکر می‌کنند و آن روایت فضیل بن یسار از ابوجعفر است که او گفت: مردم همه به جاهلیّت برگشتند جز چهار نفر: علی، مقداد، سلمان و ابوذر. گفتم: پس عمار چه؟! گفت: اگر تو کسانی را می‌خواهی که دستخوش هیچ شك و شبهه‌ای نشده‌اند، پس همین سه نفر هستند.[1]

بنابراین حکم به ارتداد در این عبارت‌ها شامل صحابه و اهل بیت پیامبر ﷺ اعم از همسرانش و نزدیکانش، می‌باشد، در حالی که بنیانگذار آن گمان می‌برد که هواخواه و طرفدار اهل بیت رسول‌الله ﷺ است، پس آیا این دلیل روشن نیست بر این که تشیع صرفاً پوششی است برای اجرای اهداف پلید بر ضد اسلام و پیروانش، و بنیان‌گذاران چنین روایت‌هایی دشمنان صحابه و خویشاوندان (پیامبر ﷺ) بوده‌اند؟! [2]

این در حالی است که شیعه رافضه تعدادی از اهل بیت رسول خدا ﷺ را به طعن و تکفیر اختصاص داده‌اند مانند عباس عموی پیامبر ﷺ که حتی گفته‌اند: این گفته خداوند متعال دربارۀ او نازل شده است :

﴿ وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢ ﴾ (اسراء/ ۷۲).

و هرکس در این (جهان) کور (دل و گمراه) باشد، در آخرت کورتر و گمراه‌تر خواهد بود. (چرا که وجود اخروی انسان، درخت روئیده از دانه زندگی دنیوی او است) و مانند پسرش عبدالله بن عباس معروف به حبر الامه(دانشمند امت اسلامی) و ترجمان القرآن (مترجم قرآن) که خاصتاً به او لعن فرستاده‌اند، وی را عقب مانده‌ی ذهنی تصور کرده‌اند[3]، همانگونه که در (الکافی) و(رجال‌الکشی) آمده است که گفته :«خدایا دو پسر فلانی را لعنت کن، و چشمهایشان را نابینا ساز! همانگونه که قلبهایشان را نابینا ساخته‌ای و کوری چشم‌های

۱- تفسیر عیاش (۱۹۹/۱)، برهان (۳۱۹/۱)، تفسیر صافی (۳۸۹/۱)، اصول شیعه امامیه (۸۹۱/۲).
۲- اصول شیعه امامیه (۸۹۱/۲).
۳- اصول کافی (۲٤۷/۱).

آنها را به عنوان دلیل و نشانه‌ای بر کوردلی آنها قرار بده! »[1] شیخ شیعه حسن مصطفوی در شرح این دعا می‌گوید: منظور از آن دو، عبدالله و عبیدالله بن عباس می‌باشند.[2]

حقد و کینه و خشم شیعه اثنی عشری دختران پیامبرﷺ را هم درنوردیده و همه را تحت‌الشعاع دایره‌ی تکفیر قرار می‌دهند، بلکه بعضی‌ها بر این عقیده‌اند که پیامبرﷺ جز فاطمه اصلاً دختری نداشته است.[3]

پس آیا کسی که نظرش درباره‌ی رسول خدا ﷺ و دخترانش این چنین است، واقعاً رسول خدا را دوست دارد؟! [4].

این در حالی است که نویسنده (الکافی) در روایت‌هایش بر این مطلب تأیید کرده که هر کس به دوازده امام ایمان نیاورد کافر است، اگرچه علوی و فاطمی‌باشد[5]. این سخن در حقیقت شامل تکفیر صحابه و افراد بعد از آنها از جمله آل و اصحاب هم می‌شود زیرا آنها اندیشه‌ی اثنی عشری را که برای نخستین بار در سال (۲۶۰ هـ) پدید آمد نشناخته‌اند، همانگونه به تکفیر امّهات المؤمنین همسران بزرگوار پیامبرﷺ پرداخته‌اند و هیچ کدام از آنها را از این تکفیر مستثنی نساخته‌اند و عجیب آنکه با شدت هر چه تمام‌تر حملات توهین‌آمیز، لعن، نفرین و تکفیر[6] خود را متوجه عایشه و حفصه رضی الله عنهما می‌نمایند.[7]

مجلسی مرجع بزرگ رافضه بابی را تحت عنوان (باب احوال عایشه و حفصه) باز کرده که در آن هیفده روایت را ذکر کرده [8] و بقیه روایات را به بابهای دیگر ارجاع داده است.[9] شیعه در آن روایات رسول خداﷺ را در رابطه با اهل بیت و خانواده‌ی گرامیش به شدت مورد اذیت و آزار قرار داده‌اند، حتی کسی را که خداوند متعال از بالای هفت آسمان وی را بی‌گناه و پاک و مبراء از تهمت معرفی کرد (یعنی مادر عزیر مؤمنان عایشه‌ی صدیقه دختر

۱- رجال‌الکشی، ص ۵۲.
۲- اصول شیعه امامیه (۸۹۲/۲).
۳- کشف‌العضاء، جعفر نجفی، ص ۵، اصول شیعه (۸۹۲/۲).
۴- اصول شیعه امامیه (۸۹۲/۲).
۵- اصول کافی (۳۷۲/۱-۳۷٤).
٦- اصول کافی (۳۰۰/۱)، رجال کشی، ص ۵۷-٦۰.
۷- اصول شیعه امامیه (۸۹۳/۲).
۸- بحارالانوار (۲۲۷/۲۲-۲٤۷).
۹- بحارالانوار (۲٤۵/۲۲).

صدیق) به فاحشه‌گری متهم کردند. در تفسیر قمی[۱] که اصل اصول تفاسیر آنها به شمار می‌رود تهمتی زننده و بسیار زشت بر ایشان وارد کرده‌اند که مقتضی تکذیب قرآن کریم است.

ابن کثیر – رحمه الله – در تفسیر سوره‌ی نور گفته است: عامه‌ی اهل علم اجماع دارند که اگر کسی به عایشه ناسزا بگوید و به او تهمت فاحشه بزند، آن هم بعد از این برائتی که در این آیه در مورد ایشان ذکر شد او کافر است، زیرا چنین کسی با قرآن از در لجاجت و قلدری درآمده است[۲].

قرطبی می‌گوید: پس هر کسی که به خاطر آنچه که خداوند متعال عایشه را از آن مبرا کرده است، به او ناسزا بگوید، البته خداوند تعالی را تکذیب کرده و کسی که خداوند متعال را تکذیب کند کافر است.[۳]

۳- تکفیر خلفای مسلمین و حکومت‌های آنان

در دین امامیه، هر حکومتی غیر از حکومت امامیه‌ی رافضی باطل است و صاحب آن ظالم و طاغوتی است که به جای خداوند متعال عبادت می‌شود، هر کسی که با او بیعت کند در حقیقت غیر خدا را عبادت می‌کند. کلینی این معنی را در چندین باب به اثبات رسانده‌اند، مانند باب (کسی که ادعای امامت می‌کند ولی اهلیّت و شایستگی آن را ندارد و کسی که ائمه یا بعضی از آنها را انکار کند و کسی که امامت را برای کسی ثابت کند که لایق آن نیست) و در رابطه با آن، دوازده حدیث[۴] را از ائمه خودشان– به ادعای آنها– ذکر کرده است، و نیز باب (کسی که تسلیم خداوند متعال می‌شود بدون امامی از طرف خداوند متعال منصوب شده باشد) راکه در آن پنج حدیث روایت کرده را آورده است[۵]. همه خلفای مسلمانان – به استثنای علی و حسن رضي الله عنهما – بر حسب گمان‌شان، طاغوت و استبدادی می‌باشند اگرچه به سوی حق دعوت کنند و نسبت به اهل بیت نیکی کرده و دین خداوند متعال را بر پا دارند، زیرا آنها می‌گویند: هر پرچمی که قبل از پرچم قائم (که به گمانشان همان مهدی

۱- تفسیر قمی(۲/۳۷۷).
۲- تفسیر ابن کثیر (۲/۲۸۹-۲۹۰)، الصارم المسلول، ص ۵۰.
۳- تفسیر قرطبی (۱۲/۲۰٦).
٤- الکافی (۱/۳۷۲-۳۷٤).
٥- منبع سابق (۱/۳۷٤-۳۷٦).

است که انتظارش را می‌کشند) برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است[1]. شارح الکافی گفته است: اگرچه صاحب آن پرچم به سوی حق فرا بخواند[2]. جناب مجلسی این روایت را طبق معیارهای[3] خودشان، صحیح[4] دانسته است.

٤- دار الکفر خواندن ممالک اسلامی

در روایت‌های آنها بسیاری از بلاد مسلمانان به دشنام و ناسزاگویی و تکفیر اهل آنها به طور مشخص، تخصیص یافته است و از میان سرزمین‌های اسلامی، خاصتاً مناطقی را ذکر می‌کنند که بیشتر به اسلام پایبند و بیشتر از سنّت پیروی می‌کنند. به همین خاطر، به کفر اهالی مکه و مدینه در قرون مفضله(سه قرن اوّل اسلام) تصریح کرده‌اند. آنها در دوران جعفر صادق درباره‌ی اهل مکه و مدینه می‌گفتند: اهل شام بدتر از اهل روم هستند «یعنی بدتر از مسیحیان می‌باشند» و اهل مدینه بدتر از اهل مکه هستند و اهل مکه آشکارا به خدا کفر می‌ورزند [5]. گفته‌اند: اهل مکه علناً به خدا کفر می‌ورزند، اهل مدینه از اهل مکّه آنهم هفتاد برابر کثیف‌تر هستند.[6] پر واضح است که اهل مدینه - به خصوص در قرون مفضله - به حدیث و آثار رسول خدا ﷺ بیشتر از سایر مناطق تمسک و اقتداء می‌کردند و اهل مدینه همواره متمسّک به مذهب مالکی بودند و تا اوایل سده‌ی ششم هجری یا قبل و یا بعد از آن، به آن منسوب می‌شدند، بعداً رافضیان مشرق به سوی آنها روان شدند و مذهب بسیاری از آنها را فاسد و تباه ساختند[7]. نیز درباره‌ی مصر و اهالی آن گفته‌اند: فرزندان مصر بر زبان حضرت داود عليه السلام لعنت شدند، در نتیجه خداوند آنها را به شکل بوزینه و خوک درآورد[8]. همین که خداوند متعال از بنی‌اسرائیل عصبانی شد آنها را وارد مصر ساخت و همین که از آنها راضی شد آنها را از مصر به سوی جایی دیگر، خارج ساخت.[1]

١- کافی با شرح مازندرانی (٣٧١/١٢)، بحارالانوار (١١٣/١٢٥)، اصول شیعه امامیه (٨٩٦/٢).
٢- اصول شیعه امامیه (٨٩٦/٢).
٣- مرآة العقول (٣٧٨/٤).
٤- اصول شیعه امامیه (٨٩٦/٢).
٥- اصول کافی (٤٠٩/٢).
٦- منبع سابق (٤١٠/٢).
٧- فتاوی (٢٩٩/٢٠، ٣٠٠).
٨- بحارالانوار (٢٠٨/٦٠)، تفسیر قمی، ص ٥٩٦.
١- تفسیر عیاشی (٣٠٤/١)، برهان (٤٥٦/١).

گفته‌اند: بدترین سرزمین‌ها مصر است، و آنجا زندان کسانی از بنی‌اسرائیل است که خداوند متعال بر آنان خشم گرفته است.[1] همچنین گفته‌اند: قصد مصر کنید امّا نخواهید که در آن مکث کنید، زیرا دیوثی را به ارمغان می‌آورد. در نزد آنها چندین روایت در ذم مصر و ناسزاگویی[2] به اهالی آن و برحذر بودن از ساکنان آن آمده است و این روایات را – به دروغ – به رسول خدا صلی الله علیه وسلم و محمد باقر و علی باقر نسبت داده‌اند. رأی و نظر رافضیه درباره‌ی مصر آن هم در دوران‌های شکوفایی اسلام اینگونه است. مجلسی هم در توضیح این نصوص و روایات می‌گوید: در آن زمان‌ها، مصر به بدترین سرزمین‌ها تبدیل شد، زیرا اهالی آن، به بدبخت ترین و کافرترین مردمان مبدل گشتند[3]. و بعید نیست که‌این عبارت‌ها به نحوی تعبیر باشد از کینه و خشم رافضه بر مصر و اهالی آن، به علت سقوط حکومت برادرانشان اسماعیلی‌های عبیدی به دست راد مرد اسلام صلاح‌الدین ایّوبی، همان کسی که سرزمین کنانه را از پلیدی آنها پاک ساخت و گرنه‌این سخنان ظالمانه درباره‌ی مصر و اهالی آن کجا و آن بابی که امام مسلم در صحیحش تحت عنوان (باب وصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم به اهل مصر) [4] باز کرده، کجا؟! در نزد آنها مذمّت و نکوهش بسیاری از سرزمین‌های اسلامی‌و اهالی آن، آمده است.[5]

از سرزمین‌های مسلمانان موردی استثناء نشده، مگر آن سرزمینی که قایل به مذهب آنها باشد و البته که چنین سرزمینی در آن زمان‌ها کم بوده است، حتی از آنها نقل شده است که گفته‌اند: خداوند متعال ولایت ما را بر اهالی سرزمین‌های اسلامی‌عرضه کرد، هیچکدام آن را قبول نکردند جز کوفه.[6]

۵- قاضیهای مسلمین

روایت‌های شیعه قاضیهای مسلمانان را به عنوان طاغوت‌ها و سرکشان قلمداد می‌نماید، زیرا به گمانشان، آنها با امامت باطل ارتباط دارند.

۱- تفسیر عیاشی (۳۰۵/۱)، برهان (۴۵۷/۱).

۲- بحارالانوار (۲۱۱/۶۰)، اصول شیعه (۹۰۰/۲).

۳- بحارالانوار (۲۰۸/۵).

۴- مسلم (۲۹۷۰/۲).

۵- بحارالانوار (۲۰۶/۶۰)، اصول الشیعه، (۹۰۱/۱۲).

۶- مرجع سابق.

در الکافی آمده که از عمر بن حنظله روایت شده که گفت: درباره‌ی دو نفر از هم‌کیشان ما که میان آنها درباره‌ی نسیه یا میراث منازعه‌ای رخ داده است و آنها برای رفع نزاع به سلطان یا قضات مراجع می‌کنند، از ابوعبدالله علیه السلام سؤال کردم و گفتم که آیا این کار حلال است؟! گفت: هر کس که در مسأله‌ای حق یا باطل، داوری را پیش آنها ببرد در حقیقت، داوری را صرفاً پیش طاغوت برده است، و آنچه که به نفع او حکم داده می‌شود، برایش حرام (و نوعی رشوه) است، اگرچه حق ثابت او باشد، زیرا او به حکم طاغوت حقش را گرفته در حالیکه خداوند متعال به کافر شدن به طاغوت[1] دستور داده و فرموده است:

﴿ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ ﴾ (نساء / ۶۰).

می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم خدا بپذیرند؟!). و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

این روایت در رابطه با قاضیان دوران جعفر صادق حکم می‌دهد، همانگونه که از اسناد دادن روایتشان به جعفر، چنین به نظر می‌آید. پس وقتی که‌این نظرشان درباره‌ی قاضیان مسلمان در آن قرون مفضله (قرون برتر) است، درباره‌ی نظر آنها به افراد بعد از آنها چه فکر می‌کنید؟! [2].

٦- ائمه و علمای مسلمانان

شیعه‌ی رافضی از اینکه نزد اساتید بزرگ مسلمانان و علمای آنها زانوی شاگردی بزنند و از آنها علم بیاموزند به شدت خودداری کرده‌اند و آنها را همچون ملل اهل شرک به حساب آورده‌اند. از هارون بن خارجه نقل است که گفت: به ابوعبدالله گفتم: ما پیش آن مخالفان (اهل سنّت) می‌آییم و از آنها حدیثی را می‌شنویم که حجت ما بر آنها خواهد شد. (آیا این کار اشکالی دارد یا نه؟) گفت: به سراغ آنها نرو و چیزی از آنها نشو! خدا آنها را لعنت کند! و ملت‌های مشرک آنها را لعنت کند[1]. در الکافی آمده است: سدیر از ابوجعفر نقل کرده که گفت: کسانی را به تو نشان می‌دهم که در راه دین خدا سنگ‌اندازی و مانع تراشی

١- اصول شیعه امامیه (٩٠٢/٢)، اصول کافی (٦٧/١).
٢- اصول شیعه امامیه (٩٠١/٢).
١- این لقب بر اهل سنت گفته می‌شود، و بعضی اوقات هر مخالفی را در بر می‌گیرد.

می‌کنند.؟! سپس به ابوحنیفه و سفیان ثوری – در آن زمان – نگاه کرد که در مسجد حلقه‌وار نشسته بودند. آنگاه گفت: آنها بدون اینکه از طرف خداوند متعال هدایتی و یا کتاب روشنی دریافت کرده باشند، در راه دین مانع ایجاد می‌کنند، ای کاش آن پلیدها در خانه‌هایشان می‌نشستند (و دست از تبلیغ بردارند) و مردم به جستجو بپرازند و کسی پیدا نکنند که در مورد خدا و پیامبرش به آنها اطلاعات بدهد، تا وقتی که به سراغ ما آیند که آن وقت ما، در ارتباط با خداوند متعال و رسولش به آنها خبر می‌دهیم.[1]

ابن تیمیه – رحمه الله – دیدگاه شیعیان رافضی را نسبت به سلف، گذشتگان امت، ائمه، انصار و کسانی که به نیکویی از آنها پیروی کردند، خداوند متعال از آنها راضی شد و آنها از او راضی شدند، بیان کرده است وبیان کرده که آنها اکثریت توده‌های امّت محمّد صلی الله علیه وسلم اعم از متقدمین و متأخرین را کافر دانسته‌اند. آنها هر کس را که معتقد به عدالت و دادگری ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و مهاجرین و انصار باشد، یا از آنها خشنود باشد، همانگونه که خداوند متعال از آنها خشنود شد، یا برای آنها طلب آمُرزش کند همانگونه که خداوند متعال فرمان به طلب آمُرزش کردن برای آنها داده؛ کافر می‌دانند. لذا ناماوران و علمای طراز اوّل امت اسلام همچون سعید بن مسیب، ابو مسلم خولانی، ویس القرنی، عطاء بن ابی رباح، ابراهیم نخعی، و مالک، اوزاعی، ابوحنیفه، و حمادبن زید، و حماد بن سلمه، ثوری، شافعی، احمدبن حنبل، فضیل بن عیاض، ابوسیلمان دارانی، معروف کرخی، جنیدبن محمّد، سهل بن عبدالله تُستری و دیگر علمای اسلام را کافر می‌دانند و معتقدند که کفر اینها از کفر یهود و مسیحیان غلیظ‌تر است! زیرا در نزد ایشان، آنها کفار اصلی هستند، ولی اینها مرتدّ می‌باشند. با اجماع کفر ارتداد از کفر اصلی غلیظ‌تر و تندتر است، ... تا اینکه گفت: و بیشتر محققان شیعه –از دیدگاه آنها محقق هستند– معتقدند که ابوبکر و عمر و اکثر مهاجران و انصار، و همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم مانند عایشه و حفصه، و سایر ائمه مسلمین و عامه‌ی آنها به‌اندازه‌ی یک چشم به هم زدن هم به خداوند متعال ایمان نیاورده‌اند، زیرا در نظر آنها ایمانی که کفر به دنبالش می‌آید، از اساس باطل است و حتی بعضی از آنها عقیده دارند که (نعوذ بالله) آلت پیامبر صلی الله علیه وسلم که با عایشه و حفصه تماس جنسی برقرار کرده حتماً آتش آن را لمس خواهد کرد تا از

۱- اصول الکافی(۱/۳۹۲-۳۹۳)؛ اصول الشیعة ۲/۹۰۵

همبستری با زنان کافر - بنا به گمان آنها - پاک شود؛ زیرا تماس و همبستری کافر حرام است.[۱]

آیا این تکفیر عمومی و فراگیر که کسی از آن نجات نیافته است، نیازی به نقد دارد؟! در حقیقت بطلان آن واضح‌تر از آن است که بیان شود، و دروغ بودن آن آشکارتر از آن است که کشف شود. تکفیر امت اسلامی‌هم همان دنباله‌ی تکفیر صحابه است، علت هم یکی است و تفاوتی نمی‌کند، چون طبیعی است کسی که نسبت به صحابه‌ی رسول خدا ﷺ حقد و کینه می‌ورزد و به آنها ناسزا می‌گوید و آنها را کافر می‌داند، بر همه امت اسلامی کنیه و حقد بورزد و آنها را کافر بداند. همانگونه که‌یکی از گذشتگان فرموده است: «سینه‌ی کسی آکنده از حقد و کینه نسبت به‌یکی از اصحاب نمی‌شود، مگر اینکه نسبت به مسلمانان، سینه‌اش حقد و کینه‌ی بیشتری پیدا می‌کند».[۲]

پس وقتی که او از ابوبکر، عمر، عثمان، اهل بدر و بیعت رضوان و مهاجرین و انصار راضی نشده در حالیکه آنها در اوج فضیلت و احسان بوده‌اند، آیا بعد از این حاضر است که از افراد بعد از آنها راضی شود؟! اساس این دیدگاه این است که رافضیه مدعی هستند صحابه بزرگوار آن نص امامت علی را انکار کرده‌اند و ما به زودی بطلان آن نص را با دلایل عقلی و نقلی و با امور متواتر و معلوم - به لطف خداوند متعال - بیان خواهیم کرد. و هر آنچه که بر باطل بنا نهاده شود، قطعاً باطل است.

در واقع اینکه آنها نسل صحابه رضی الله عنهم را محکوم به ارتداد می‌کنند، خود جلوه‌ای روشن و واضح بر بطلان و بی‌پایگی مذهب شیعه از اساس است[۳]. به همین خاطر است که احمد کسروی ایرانی که دراصل شیعه است، گفته است: امّا اینکه گفته‌اند مسلمانان بعد از مرگ پیامبر ﷺ مرتد شده‌اند، نشان‌دهنده گستاخی و جرأت آنها برای دروغ گفتن و بهتان‌سازی است. گوینده حق داشت که بگوید: آخر چگونه مرتد شدند در حالیکه آنها اصحاب پیامبر ﷺ بودند و در زمانی که دیگران او را تکذیب کردند، آنها به وی ایمان آوردند و از او دفاع کردند و در دوران خلافت ابوبکر متحمل اذیت و آزار شدند، آیا به خاطر او از دینشان مرتد می‌شوند؟! کدام یک از این دو مسأله آسان‌ترین احتمال است؟! اینکه آیا یک یا دو مردی را که دارای اهدافی پست و فاسد هستند تکذیب کنم بهتر است یا اینکه ارتداد

۱- مجموع الفتاوی (۲۸/۱/۲٦۱، ۲٦۲).

۲- الأبانة، ابن بطه، ص ٤۱.

۳- اصول شیعه امامیه (۲/۹۱٦).

چند صد نفر از مسلمانان مخلص و فداکار را تکذیب کنم؟! پس به ما جواب دهید اگر جوابی دارید؟! [۱]

پروردگار عزتمند در قرآن کریم، اصول عقاید و حقایق آنها را بیان کرده است، و قرآن بیان‌کننده و روشنگر همه چیز است. خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ ﴾ (نحل/۸۹)

و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه‌چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است

خداوند متعال در حالیکه کتابش را توصیف می‌کند به‌اینکه در موضوعی که دین بر آن اقامه می‌شود، هیچ فروگذار نکرده است، می‌فرماید:

﴿ مَّا فَرَّطْنَا فِي ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍ ﴾ (انعام / ۳۸)

در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم (و همه‌چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم . بگذار تکذیب‌کنندگان هرچه می‌خواهند بکنند)

اگر مسأله اینگونه است، انسان مسلمان درباره‌ی سند این عقیده سؤال می‌کند؟! زیرا کتاب عظیم اسلام یعنی قرآن کریم، بارها درباره‌ی نماز و روزه و زکات و حج سخن می‌گوید، امّا درباره‌ی شأن ائمه اثنی عشریه، یا اینکه بعد از پیامبر ﷺ چه کسی امام است، سخنی نمی‌گوید، به رغم آنکه امامت – همانگونه که نظریه‌ی شیعه رافضه می‌گوید – بزرگ‌ترین رکن دین است؟! آیا این شگفت‌انگیز و تعجب‌آور نیست که می‌بینیم قرآن جزئیات مربوط به چگونگی وضو گرفتن را ذکر می‌کند، و انواع خوراکی‌ها و مشروبات حرام را دسته‌بندی می‌کند، یک بار از جهاد سخن می‌گوید و بار دیگر از صلح و آشتی، به بحث و بررسی مسائل اخلاقی می‌پردازد؛ ولی عمداً امامت اثنی‌عشری را نادیده می‌گیرد، آن هم امامتی که آل کاشف الغطاء آن را توصیف می‌کند به‌اینکه: «همچون نبوّت، منصبی الهی است». این نصوص قرآنی با وضوح هر چه تمام‌تر گواهی داده‌اند به‌اینکه قرآن در رابطه با مسأله‌ای که انسان‌ها بدان نیاز دارند، فروگذار و کوتاهی نکرده است، پس چگونه قضیه‌ی امامت را که شیعه‌ی امامی‌قائل به وجود نص صریح در مورد آن هستند از قلم می‌اندازد و آن

۱- شیعه و شیعه‌گری احمد کسروی ص ٦٦، اصول شیعه (۹۱٦/۲).

را برای علمای شیعه باقی می‌گذارد تا خود، آن را شکل‌دهی کرده، نشانه‌های آن را مشخص کنند، با وجود آنکه نص بر ائمه –به ادعای خودشان– از طرف خداست نه از طرف آنها! [۱].

دوّم: عصمت از دیدگاه شیعه‌ی رافضه

معصوم بودن امام در نزد شیعه‌ی رافضی امامیه، شرطی از شروط امامت است. و در تار و پود اعتقادی آنها، از اصول اوّلیه به شمار می‌رود. عصمت در نزد آنها، از اهمیت فراوانی برخوردار است. شیعیان چون صفات، قدرت، استعداد و توانمندی‌های علمی‌نامحدود را به ائمه خود بخشیده‌اند، به‌این اعتقاد رسیده‌اند که «امام هر کاری که انجام دهد در برابر هیچ کس از مردم مسؤول و پاسخگو نیست و اشتباه و خطا در عملکردهایش وجود ندارد، بلکه لازم است تصدیق کنیم و باور داشته باشیم که همه کارهای او خیر است و شری در آنها وجود ندارد. زیرا او به دانشی مسلح است که هیچ کسی بدان آگاهی ندارد».

از همین جاست که شیعیان در ضمن امتیازاتی که برای امام قایل شده‌اند، مقوله عصمت را هم برای او مقرر کرده‌اند و گفته‌اند: امامان در همه دورانهای زندگی‌شان معصوم هستند، هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را انجام نمی‌دهند، و از آنها هیچ نافرمانی و معصیتی سر نمی‌زند و اشتباه و فراموشی هم برای آنها جایز نیست.[۲]

جناب شیخ مفید در این رابطه به نقل اجماع پرداخته و گفته: «ائمه که در راستای اجرای احکام و اقامه‌ی حدود و صیانت از شرایع و تنبیه کردن قانون‌شکنان، به جای پیامبران نشسته‌اند، از معصومیتی همچون معصوم بودن پیامبران برخوردارند و جایز نیست که گناهی کبیره یا صغیره از آنها سر بزند و نیز جایز نیست که در چیزی از امور دین دچار سهو و خطا شوند، چیزی از احکام دینی را فراموش نمی‌کنند. اعتقاد همه امامیه این است، مگر افراد شاذ که به ظاهر روایات چسبیده و تأویلات آنها را که بر خلاف گمان نادرستش در این باب است، در نظر نگرفته است».[۳]

ابن مطهر حلی گفته است: «امامیه و اسماعیلیه گفته‌اند امام باید معصوم باشد، آنها با این نظریه، در مقابل همه فرقه‌ها ایستاده‌اند».[۱]

۱- « ثم أبصرت الحقیقة »، محمد سالم، ص ۱۳۰.

۲- تحقیقاتی درباره گروه‌ها، دکتر احمد جلی، ص ۲۰۳، مسألة التقریب (۳۲۲/۱).

۳- اوائل‌المقالات، مفید، ص ۳۵.

۱- کشف‌المراد، فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۹۰.

مجلسی هم این مسأله را اینگونه تأکید کرده است: «بدان که امامیه بر این اتفاق نظر دارند که ائمه علیهم السلام از گناهان صغیره و کبیره معصوم هستند و اصلاً گناهی از آنها سر نمی‌زند، نه به عمد و نه از روی فراموشی و نه به خاطر اشتباه در تأویل و نه به خاطر اینکه از طرف خداوند متعال دچار سهو بشوند».[1]

شیخ صدوق رافضی با سندش که آن را به دروغ به ابن‌عباس مرتبط ساخته، روایت کرده که گفته است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «من، علی، حسن و حسین و...نُه نفر از فرزندان حسین، معصوم هستیم»[2]. در تأیید و تثبیت این مطلب گفته است: «اعتقاد ما درباره‌ی پیامبران و رسولان و ائمه این است که همگی آنها معصوم و از هر گونه ناپاکی و پلیدی پاک می‌باشند، آنها مرتکب گناه صغیره و کبیره نمی‌شوند و از زیر فرمان خداوند متعال در نمی‌روند، آنچه را که به آنها دستور داده شده انجام می‌دهند، هر کسی عصمت آنها را در مورد چیزی نفی کند در واقع جهل و نادانی را به آنها نسبت داده و هر کس که آنها را جاهل و نادان بداند، قطعاً کافر است».[3]

البته‌این عقیده فقط به گذشتگان رافضی اختصاص نداشته، بلکه هم‌کیشان معاصر هم در این زمینه با آنها شریک شده‌اند، در همین رابطه محمّد رضا مظفر می‌گوید: «معتقدیم که امام همانند پیامبر ﷺ است، لازم است که از همه رذالت‌ها و کارهای فاحشه آمیز ظاهری و باطنی، از سنین کودکی تا به هنگام مرگ، عمداً و سهواً معصوم باشند. همانگونه لازم است که امام از سهو و اشتباه و فراموشی معصوم باشند.[4]

زنجانی در (عقایدالامامیه)[5]، بحرانی در (منارالهدی) صفحه‌ی(۱۰۲) و سید مرتضی عسکری در(معالم المدرستین، ص ۱۵۹) به این مسأله اشاره کرده‌اند.

امّا باید به‌این نکته‌اشاره کنیم که در مذهب شیعه آثار و روایت‌هایی وجود دارد که با این اعتقاد آنها مطابقت نمی‌کند، از این‌رو مجلسی حیران و سرگشته وقتی می‌بیند آن روایت‌ها با اجماع یارانش جور درنمی‌آیند، به همین خاطر گفته است: «این مسأله در نهایت اشکال

۱- بحارالانوار (۹/۲۰۵).

۲- اکمال‌الدین، صدوق، ص ٤٧٤.

۳- این مطلب از زنجانی در عقاید امامیه اثنی‌عشری نقل شده است.

٤- عقاید امامیه، ص ١٠٤.

٥- عقیده درباره اهل بیت، ص ٣٧١.

است! زیرا آیات و اخبار زیادی نشان می‌دهند که‌اشتباهاتی از آنها سر زده است، از طرفی، اصحاب و یاران ما، به صورت کلی قایل به عدم جواز آن شده‌اند مگر آن دسته که از آنها جدا شده و این معصومیت را نپذیرفته‌اند».[1]

این اعتراف مجلسی است به‌اینکه اجماع شیعه‌ی کنونی بر عصمت کلّی ائمه با روایات ایشان مغایرات دارد، و این یک دلیل واقعی و اعترافی صریح است به‌اینکه آنها بر سر گمراهی جمع شده‌اند و حتی از کتاب‌های خودشان دلیل ندارند.[2]

چنین به نظر می‌رسد که‌اندیشه‌ی عصمت، مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته، یا اینکه شیعه، در راستای تعیین کردن نوعیّت آن - در آغاز امر - عقاید متفاوتی داشته‌اند. مثلاً در عصر ابوجعفر ابن بابویه قمی- ت ۳۸۱ هجری - و استادش محمد بن حسن قُمی، نظریه‌ی جمهور شیعه بر این بود که اوّلین درجه و مرتبه‌ی غلو و اغراق این است که سهو و اشتباه از پیامبر ﷺ نفی شود[3]، لذا کسانی را که سهو را از پیامبر ﷺ منتفی می‌دانستند، از مجله شیعیان افراطی به حساب می‌آوردند.

امّا بعد از دگرگون شدن اوضاع و مسأله‌ی منتفی دانستن اشتباه و فراموشی از ائمه آنها را به جایی رسید که مانند نفی خطا و اشتباه از خداوند متعال شد که نه خواب او را فرامی‌گیرد و نه چُرت زدن دارد، عصمت به‌این صورت افراطی یعنی نفی سهو و فراموشی از ائمه، اعتقاد دسته‌ی مجهول و ناشناخته‌ای از شیعه‌ی کوفه بود. در بحارالانوار مجلسی آمده است: «به حضرت رضا - امام هشتم شیعه - گفته شد: در کوفه جماعتی پیدا شده‌اند که می‌پندارند پیامبر ﷺ، در نماز مرتکب سهو نشده، امام گفت: خدا لعنتشان کند دروغ می‌گویند، کسی که‌اشتباه نمی‌کند فقط خداوند متعال است که خدای حق جز او وجود ندارد»[4]. این نشان می‌دهد که عقیده «اشتباه نکردن» اعتقاد قومی‌گمنام و نامشخص بوده است. زیرا در این اعتقاد، استنثائی هستند و منحرف شده‌اند. آن فرقه منتفی بودن سهو و اشتباه را برای پیامبر ﷺ که برترین پیشوا است مطرح کردند، ولی آن گروه نامعلوم این موضوع را به ائمّه نکشاندند، بعداً این اعتقاد تغییر و توسعه پیدا کرد تا ائمه شیعه‌ی اثنی عشری را شامل شود و از یک مجموعه‌ی ناشناخته همه شیعیان امامیه را در بر گرفت. پس این شیخ شیعه‌ی کنونی و

۱- البحار (۲۵، ۳۵۱).

۲- مسألة التقريب (۱/۳۳۰).

۳- شرح عقاید صدوق، مفید، ص ۱۶۰-۱۶۱.

٤- بحار (۲۵/۳۵۰).

آیت عظمای آنها، عبدالله ممقانی است که تأکید می‌کند: منتفی دانستن سهو و اشتباه از ائمه، از جمله ضروریات و بدیهیّات مذهب شیعی درآمده است» [1]، ولی در عین حال قبول دارد که شیوخ و بزرگان سابق شیعه این مسأله را به عنوان غلو و افراط محسوب می‌کردند، امّا می‌گوید: «آنچه که در گذشته غلو و افراط محسوب می‌شد امروزه از جمله ضروریات مذهب شیعی درآمده است»!!!.[2]

اگر که ادعای عصمت امامت در نظر آنها به منظور شبیه سازی امام با پیامبرﷺ است، در واقع منتفی دانستن این اشتباه از آنها، به منزله‌ی خدا قرار دادن ائمّه می‌باشد، همانگونه که امام هشتم شیعیان علی رضا به این مطلب اشاره کرد. لذا ابن بابویه‌ی قمی‌و دیگران چنین مقرر کرده‌اند که‌این اعتقاد مرز میان افراطی‌ها و دیگران را جدا می‌سازد[3]. وقتی که شیخ شیعه جناب ممقانی - که از معاصرین عصری است - می‌آید و چنین نظر می‌دهد که سهو نکردن ائمه جزو ضروریات مذهب شیعی است و انکارکننده یکی از ضروریات هم کافر است چنانکه شیخ معاصر آنها محسن امین تصریح می‌کند[4]، این یعنی شیعیان کنونی شیعیان قدیم را کافر دانسته و شیعیان قدیمی‌شیعیان کنونی را تکفیر کرده‌اند. اگر به نظر جناب ممقانی نفی سهو از ائمه جزو بدیهیات و ضروریات مذهب شیعه است و بعضی از آنها حتی در این باره اجماع هم نقل می‌کنند، ما در بعضی از کتاب‌هایی که به سرزمین‌های اهل سنّت فرستاده می‌شوند[5]، می‌بینیم که می‌گویند: «اعتقاد به‌اینکه ائمه سهو و اشتباه می‌کنند، دیدگاه همه شیعه است» و بدین‌گونه یکدیگر را تکفیر می‌کنند و گفته‌های یکدیگر را نقض می‌نمایند، هر یک گمان می‌برد که آنچه می‌گوید عین دیدگاه و مذهب شیعه است.[6]

این نکته هم از قلم نیفتد که عقیده به عصمت ائمه یکی از عوامل نشأت و پاگیری عقیده‌ی بداء و تقیه می‌باشد - همانگونه که بیان آن به لطف الهی خواهد آمد - زیرا واقعیت ائمه به هیچ عنوان با ادعای عصمت آنها سازگار نیست، لذا اگر اختلاف و تناقضی در اقوال

۱- تنقیح المقال (۳/۲٤۰).
۲- مسألة التقریب (۲/۹۸).
۳- همان منبع (۳/۲٤۰)، مسألة التقریب (۲/۹۷).
٤- کشف‌الارتیاب المقدمة الثانیه و مهذب‌الاحکام (۱/۳۹۳، ۳۸۸).
٥- صراط‌الحق (۳/۱۲۱)، مسألة التقریب (۲/۹۸).
٦- مسألة التقریب (۲/۹۸).

و گفته‌های ائمه آشکار می‌شد می‌گفتند: این بداء است، ؛ یا می‌گفتند: امام تقیه کرده (یعنی واقعیّت را نگفته) است همانگونه که بعضی از شیعیان به‌این مسأله اعتراف کرده‌اند.[1]

یکی از خطرناک‌ترین آثار و پیامدهای علمی ادعای عصمت این است که آنها هر آنچه را که از زبان ائمه بیرون می‌آید، همچون قول و سخن خداوند متعال و پیامبرش به حساب می‌آورند، به همین خاطر، بیشتر اسانید منابع حدیثی آنها به‌یکی از ائمه ختم می‌شود و سلسله‌ی سند به رسول خدا ﷺ نمی‌رسد. شیعه برای ائمه خود آنچنان عصمتی را در نظر گرفته است که برای انبیاء و رسولان الهی محقق نشده است. همانگونه که آیات صریح قرآن، سنّت و اجماع بر آن دلالت دارند.[2]

۱- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از قرآن کریم

علی‌رغم آنکه در کتاب خداوند متعال ذکر و یادی از ائمه(اثنی عشری) نشده - همانگونه که گذشت - چه رسد به ذکر عصمت آنها؛ می‌بینیم که آنها دوازده امام را جهت تثبیت مقوله‌ی عصمت به قرآن پیوند می‌دهند و شیوخ آنها جهت استدلال، این آیه را خاطرنشان می‌کنند:

﴿ وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤ ﴾ (بقره / ۱۲۴).

و (به خاطر آورید) آن گاه را که خدای ابراهیم، او را با سخنانی (مشتمل بر اوامر و نواهی و تکالیف و وظائف، و از راههای مختلف و با وسائل گوناگون) بیازمود و او (به خوبی از عهده آزمایش برآمد و) آنها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد . (خداوند بدو) گفت : من تو را پیشوای مردم خواهم کرد . (ابراهیم) گفت : آیا از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟ خداوند) گفت : (درخواست تو را پذیرفتم، ولی) پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تو را در بر می‌گیرد) .

مجلسی این آیه را در آغاز فصلی که در بحارالانوار تحت عنوان فصل لزوم عصمت باز کرده است، قرار داده است.[3]

۱- مسألة التقريب (۳۲۹/۱).

۲- مسألة التقريب (۳۲٤/۱).

۳- بحارالانوار (۱۹۱/۲٥).

جمعی از بزرگان ی شیعه معاصر این آیه را اصل استدلالشان از قرآن قرار می‌دهند و جز به آن استدلال نمی‌کنند، مانند محسن امین[۱] و محمد حسین آل کاشف العظاء که می‌گوید این آیه در مورد لزوم عصمت صریح است.[۲]

نویسنده (مجمع‌البیان)، در مقام تبیین وجه استدلال یارانش به‌این آیه می‌گوید: «یاران ما از این آیه چنین استنباط و برداشت کرده‌اند که امام حتماً از گناهان معصوم است، زیرا خداوند متعال مقرر فرموده که عهد و پیمان او به انسان‌های ظالم و گناه‌پیشه نخواهد رسید[۳] و کسی که معصوم نیست، یا به خود ظلم کرده و یا به دیگران، اگر گفته شود مراد این است که ظالم در حالت ظلم آن عهد و پیمان را دریافت نخواهد کرد، امّا وقتی که توبه کرد دیگر ظالم خطاب نشده و می‌تواند از آن عهد برخوردار شود، در جواب باید بگوییم که ظالم اگر هم توبه کند، باز از این خارج نمی‌شود که‌این آیه وی را در حالت ظالم بودنش در بر گرفته است، پس وقتی که اعطای این عهد به او منتفی است، بر او چنین حکم می‌شود که هرگز چنین عهدی به او داده نخواهد شد، گذشته از این، آیه مزبور مطلق است و به وقت خاصی مقید نشده است، لذا لازم است که به همه اوقات اختصاص یابد، بنابراین ظالم آن عهد را دریافت نمی‌کند اگرچه بعداً توبه کند ».[۴]

نقد و بررسی استدلال و برداشت شیعه از آیه

الف- گذشتگان ما در رابطه با معنای «عهد» نظریات و اقوال گوناگون و مختلفی ارائه داده‌اند، و در این باره اتفاق نظر ندارند بدین ترتیب که: ابن‌عباس و سدی گفته‌اند: منظور از نبوّت است، گفته‌اند ﴿ لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ یعنی: (نبوّت من به انسان‌های ظالم نمی‌رسد). مجاهد می‌گوید: منظور امامت است. یعنی امام ظالمی‌را قرار نمی‌دهم که از او الگوبرداری شود، قتاده و ابراهیم نخعی، عطاء، حسن و عکرمه گفته‌اند: عهد خداوند، در آخرت، از آنِ ظالمان نخواهد شد، ولی در دنیا، گاهی ظالم به آن رسیده است و در سایه‌ی

۱- اعیان الشیعة (۱/۳۲٤).

۲- اصل الشیعه، ص ۵۹.

۳- سلف در رابطه با معنای «عهد» اختلاف دارند همانگونه که بیان خواهد شد. اما روافض به دلخواه خود آن را معنی می‌کنند و بدون دلیل قاطعانه حکم می‌کنند.

٤- مجمع‌البیان طبرسی (۱/۲۰۱)، تبیان طوسی (۱/٤٤۹).

آن امنیت یافته، خورده و خوابیده و زندگی کرده است... زجاج گفته: این نظریه و سخن مناسب و به جاست، یعنی امنیت من به ظالمان نمی‌رسد، یعنی آنها را از عذاب خودم امان نخواهم داد و مراد از ظالم، مشرك است. ربیع بن انس و ضحاك گفته‌اند: عهد و پیمان خداوند به بندگان همان دین و رسالت اوست، یعنی: دینش را به ظالمان نمی‌دهد، مگر نمی‌بینی که خداوند متعال فرموده:

﴿ وَبَٰرَكۡنَا عَلَيۡهِ وَعَلَىٰٓ إِسۡحَٰقَۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحۡسِنٞ وَظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ مُبِينٞ ﴾ (صافات/۱۱۳).

ما به ابراهیم و (فرزندش) اسحاق خیر و برکت دادیم (در عمر و زندگی، در نسلهای آینده، در مکتب و ایمان، و . . .) از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند، و هم افرادی که (به خاطر عدم ایمان) آشکارا به خود ستم کردند . خداوند می‌فرماید: ای ابراهیم همه دودمان و فرزندان تو بر حق نیستند...

و نیز از ابن‌عباس روایت شده که ﴿ يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ یعنی: برای ظالمان عهد و پیمانی نیست، و اگر هم با او عهد و پیمان ببندم، آن را نقض خواهد کرد.[۱]

این آیه همانگونه که ملاحظه می‌کنی، سلف صالح و سابقین این امّت درباره‌ی تأویل و تفسیر آن اختلاف نظر داشته‌اند و رأی اکثر آنها بر این است که این آیه هیچ ربطی به مسأله امامت ندارد.

کسانی که آن را به معنای امامت تفسیر کرده‌اند، منظورشان امامت و پیشوایی در علم و نیکی و پیروی می‌باشد، نه امامت به مفهوم رافضه [۲].

ب- اگر این آیه بر امامت هم دلالت کند، به هیچ وجه بر عصمت دلالت نمی‌کند، چرا که امکان ندارد گفته شود: کسی که ظالم نیست معصوم است و اشتباه نمی‌کند، چیزی را فراموش نمی‌کند و به خطا و سهو دچار نمی‌شود... همانگونه که شیعه برای عصمت چنین مفهومی‌را ارائه می‌کنند. زیرا قیاس مذهب آنها این است که اگر کسی سهو و اشتباه کند ظالم است و کسی که به خطا برود، باز هم ظالم است... و نه تنها کسی با این تئوری موافق نیست که با اصول اسلام هم سازگار نیست، بنابراین میان ثابت کردن و نهادینه کردن

۱- المحرر الوجیز لابن عطیه، (۱/۲۵۰)، اصول شیعه (۲/۹۵۳).

۲- اصول شیعه امامیه (۲/۹۵۳).

عصمت و منتفی دانستن ظلم زمین تا آسمان فاصله هست، زیرا منتفی دانستن ظلم عدل و دادگری را اثبات می‌کند نه آن عصمت که شیعه ادعا می‌کنند.[1]

ج- اگر کسی مرتکب ظلمی‌شد از آنها پذیرفته نمی‌شود و پس از توبه هم وصف ظالم همواره او را تعقیب خواهد کرد و از او جدا نخواهد شد، برای برداشتن آن ظلم، توبه هم کارساز نخواهد بود، ... حال آنکه بزرگترین ظلم شرک است. خدای تعالی فرموده است :

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ (انعام/۸۲)

کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است و آنان راه‌یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.

سپس ظلم را اینگونه تفسیر کرده است :﴿لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ (لقمان / ۱۳)

(چیزی و کسی را) انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است.

با این حال، خداوند متعال درباره‌ی کافران فرموده است :

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدۡ مَضَتۡ سُنَّتُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٣٨﴾ (انفال/ ۳۸)

(ای پیغمبر) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قانون خدا درباره پیشینیان از مدّنظر گذشته است (و همان قانون هم درباره آنان اجرا می‌گردد. یعنی سزای مشرکان و معاندان و مکذّبان نابودی است و ایشان هم نابود می‌شوند).

امّا معیار سخن آنها این است که کسی شرک بورزد، اگر برای یک لحظه هم باشد، یا مرتکب گناه شود، اگر گناه صغیره هم باشد چنین شخصی ظالم است و وصف ظالم از او جدا نمی‌شود و نتیجه این سخن آن است که مشرک، حتّی اگر مسلمان هم شود، باز هم

۱- همان منبع (۲/۹۵۳).

مشرک است[1] آنها با ارائه‌این نظریه، از خوارج وعیدیه (تهدیدگرا) هم سرسخت‌تر و تندتر شده‌اند، زیرا خوارج، وعید و تهدید را برای کسی که گناه کبیره انجام داده ثابت نمی‌کنند مگر در شرایطی که او توبه نکند.! روشن است که‌یکی از بدیهیات عقل - قطع نظر از شرع و عُرف و لغت - این است که «صحیح نیست به کسی که کفر ورزیده یا ظلم کرده، سپس توبه کند و خود را اصلاح نماید، کافر یا ظالم گفته شود». وگرنه جایز می‌بود گفته شود: کودک، پیرمرد است، یا خوابیده بیدار است، یا ثروتمند فقیر است، یا گرسنه سیر است و زنده مرده است و برعکس...

همچنین اگر این یک قاعده و قانون کلّی می‌بود، لازم می‌آمد کسی که سوگند خورده که به کافری سلام نکند، به انسان مؤمنی سلام کرد که قبلاً سال‌های طویلی کافر بوده است، سوگندش شکسته شود و نباید به چنین کسانی سلام کند.[2]

بدیهی است که گاهی توبه‌کننده از ظلم، بهتر از کسی خواهد بود که مرتکب آن نشده و کسی که معتقد باشد به‌اینکه هر کس که کفر نورزیده و کسی را نکشته برتر از کسی است که بعد از کفرش ایمان آورده و بعد از گمراهی هدایت یافته و بعد از گناهانش توبه کرده است. معیار شیعه با قاعده‌ای که از بدیهیّات دین اسلام است مخالف است، چرا که روشن است که سابقین از اولادشان برترند، آیا شخصی عاقل و خردمند فرزندان مهاجرین و انصار را به پدرانشان تشبیه می‌کند؟! [3]، از سوی دیگر، این نتیجه و حاصل استدلال و برداشت آنها این است که که همه مسلمانان و نیز شیعه و اهل بیت - مگر آن دسته از آنها که شیعه معتقد به عصمتشان هستند - همگی ظالم و ستمکارند چون معصوم نیستند! این در حالی است که شیخ شیعه طوسی بیان کرده که ظلم نامی است که برای ذم و نکوهش بکار برده می‌شود و از همین روی فقط بر کسی که سزاوار لعن و نفرین است، جایز است این نام بکار برده شود، زیرا خداوند متعال فرموده :

﴿أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٨﴾ (هود/۱۸): (هان! نفرین خدا بر ستمگران باد!)

۱- آنها مرادشان از ظلم، شرک است. چون می‌خواهند خلافت ابوبکر وعمر را باطل اعلام کنند چون آنها بعد از شرک اسلام آوردند و به‌گمان آنها، آن شرک حتی بعد از ایمان آوردنشان هم از آنها جدا نشده است، و از همین روی کلینی گفته است: این آیه امامت هر ظالمی‌را باطل کرده است. اصول کافی (۱/۱۹۹).

۲- روح‌المعانی، آلوسی (۱/۳۷۷).

۳- منهاج‌السنه (۱/۳۰۲-۳۰۳).

د- یکی از علمای شیعه زیدیه مطلبی در راستای به نقض کشاندن استدلال شیعه اثنی عشری به‌این آیه عنوان کرده است و گفته است: رافضه برمبنای این آیه، دلیل آورده که هر کسی که‌یک بار ظلم کرده باشد، لیاقت امامت را ندارد و از همین روی امامت ابوبکر صدّیق و عمر را مورد طعنه و نقد و ایراد قرار داده‌اند و البته که‌این استدلالی غلط است، زیرا عهد در این آیه، به معنای نبوّت است، پس دلیلی در دست نیست. و اگر هم به معنای امامت حمل شود، کسی که از ظلم توبه کند، دیگر به ظالم بودن، توصیف نمی‌شود و خداوند متعال او را از نیل بدان ممنوع نساخته است مگر آنکه در حالت ظلمش باقی بماند.[1]

۲- آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء

آیه‌ی تطهیر این فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ (احزاب/۳۳)

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

این آیه همانگونه که معلوم و روشن است

و همانگونه که واضح است بخشی از این دو آیه است که موضوعات آن به هم مرتبط است و می‌فرماید:

﴿ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ (احزاب / ۳۲-۳۳)

یعنی: ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). و در

۱- الثمرات الیانعه، یوسف بن احمد زیدی، به صورت دست خط است، به نقل از اصول شیعه امامیه، ۹۵۵/۲.

خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (واندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

شیعه عمداً آیه‌ی تطهیر را از سیاق و روند قرآنی بریده‌اند، چون خداوند متعال در این آیه زنان پیامبرﷺ را مورد خطاب قرار داده است، آنها روند قرآنی را قطع کرده و خطاب خدا به زنان پیامبرﷺ را کنار گذاشته‌اند، سپس حدیث (کساء) که در صحیح مسلم از عایشه روایت شده[1] را به آن ضمیمه کرده‌اند. عایشه فرمود: یک روز صبح پیامبرﷺ در حالی که جامه‌ی راه راهی از موی سیاه بر تن داشت، بیرون شد، آنگاه حسن بن علی آمد، ایشان وی را وارد کرد، پس حسین آمد، او هم همراه با او وارد شد، سپس فاطمه آمد، پیامبرﷺ او را هم وارد کرد، سپس علی آمد، و او را هم وارد کرد، سپس فرمود: « خداوند متعال فقط می‌خواهد که پلیدی و رِجس را از شما اهل بیت دور کند. و شما را کاملاً پاک نماید».

و نیز حدیث ام المؤمنین ام سلمه - رضی الله عنها - را هم بدان افزوده‌اند که می‌گوید: وقتی این آیه بر پیامبرﷺ نازل شد: (خدا فقط می‌خواهد پلیدی و رجس را از شما اهل بیت دور نماید و شما را کاملاً پاک نماید)، گفتم: ای رسول خدا آیا من هم با آنها هستم؟!

پیامبرﷺ فرمود: «تو دارای مقام و جایگاه خود هستی، و تو بر خیر و نیکی می‌باشی»[2] آنها این ضمیمه‌ها را بدین خاطر انجام داده‌اند تا معنایی را که از استدلال به‌این آیه می‌خواهند، به اثبات برسانند.[3] دیدگاه علمای شیعه‌ی امّامیه بر این است که در آیه‌ی تطهیر بر عصمت اصحاب کساء، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ از گناهان و لغزشهای صغیره و کبیره و حتی از خطا و سهو انسانی دلالت می‌کند.

۱- این همان عایشه‌ای است که مدعی هستند علی را مورد بغض و غرض‌ورزی قرار می‌داده است و حال این فضیلت را برای علی و فاطمه روایت می‌کند.

۲- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۱۷٦.

۳- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۱۷٦.

نقد این استدلال از چند وجه است:

الف- حدیث مزبور ام سلمه با چند صیغه وارد شده است:

از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین در کنار من بودند، من شوربای آرد و روغن برای آنها تهیه کردم و آن را جلوی آنها گذاشتم، سپس آن را خوردند و خوابیدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم یک عبا یا پارچه‌ی کتانی بر روی آنها انداخت و گفت: «خدایا، اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنها دور بدار و آنها را کاملاً پاک ساز! ». در روایت دیگر آن حضرت آنها را روی جامه‌ای نشاند، سپس چهارگوشه‌ی آن را با دست چپش گرفت و آن را بالای سر آنهاانداخت، و با دست راستش به پروردگارش اشاره کرد و گفت: خدایا اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها دور بدار و آنها را کاملاً پاک ساز. این دو روایت، با روایت مسلم از عایشه - رضی الله عنها - در این نکته متفق است که آن پنج نفر تحت‌الشعاع آن آیه قرار گرفته‌اند. امّا این واجب نمی‌سازد که دیگران شامل آن نشده باشند[1]، البته روایت‌هایی ازام سلمه وارد شده که در آنها اضافاتی وجود دارد که به‌این اشاره می‌کنند که ام سلمه همراه با آنان زیر آن جامه (کساء) نرفته است. ولی اکثریت آنها ضعیف هستند، امّا از تعداد آنها این روایت صحیح است: وقتی که‌این آیه بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد: «خداوند متعال فقط می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را کاملاً پاک کند». ایشان در خانه ام سلمه بود. سپس فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و آنها را با جامه‌ای پوشاند و علی هم پشت سرش بود، و او را هم با جامه‌ای پوشاند، سپس فرمود: «خدایا، اینها اهل بیت من هستند، پس رجس و پلیدی را از آنها دور بدار، آنها را کاملاً پاک ساز. [2]ام سلمه گوید: و آیا من هم با آنها هستم ای پیامبر خدا؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: تو دارای مقام و جایگاه خود هستی، و تو بر خیر و نیکی می‌باشی».[3]

در آنجا روایت بسیار مهمی‌وجود دارد که با (سند حسن)روایت شده که‌اشاره دارد به‌این که ام سلمه بعد از آنکه اهل کساء از آن خارج شدند به زیر آن جامه وارد شد.

١- همان منبع، ص ١٧٧.

٢- فضائل الصحابه ٧٢٧/٢، شماره ١٩٩٤، در اسناد آن ضعفی وجود دارد البته طریق‌هایی دارد که آن را تقویت می‌کند.

٣- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ١٧٧.

شاید علّت اینکه در وهله اوّل ام سلمه با آنها زیر آن پارچه‌یا جامه نرفت این باشد که صحیح نیست ام سلمه با علی‌ﷺ زیر یک جامه برود. به همین خاطر پیامبرﷺ بعد از خروج اهل کساء، او را هم به زیر آن وارد کرد. از (شهر) نقل است که گفت: وقتی که خبر شهادت حسین بن علی آمد، ازام سلمه – رضی الله عنها – شنیدم که اهل عراق را لعن کرد و گفت: او را کشتند، خدا آنها را بکشد! او را فریب دادند و ذلیل ساختند، خدا آنها را لعنت کند، من رسول خدا را دیدم که بامدادی فاطمه، مقداری فرنی که خودش آن را پخته بود آورد، و آن را در مقابلش قرار داد، آنگاه پیامبرﷺ به او گفت: «پس عمویت کجاست؟» گفت: در منزل است، فرمود: «برو، او را صدا کن، و دو پسرت را هم بیاور» (شهر) گوید: فاطمه آمد در حالیکه دو پسرش را به پیش می‌راند آمد و علی هم پیاده دنبال آنها می‌آمد، تا اینکه بر رسول خداﷺ وارد شدند، آنگاه آن پیامبرﷺ آن دو را در آغوش پرمهرش نشاند، علی در طرف راستش، و فاطمه در سمت چپش نشست.ام سلمه گوید: آنگاه پیامبرﷺ کساء را که ما آن را در مدینه به عنوان فرش در اتاق خواب پهن می‌کردیم، را کشید و پیامبرﷺ همه آن را در هم پیچید، با دست چپش دو گوشه‌ی آن جامه را گرفت و با دست راستش به سوی پروردگار متعال اشاره کرد و گفت: «خدایا اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی و رجس را از آنها دور بدار و آنها را کاملاً پاک کن».

گفتم: ای رسول خداﷺ آیا من از اهل تو نیستم؟! فرمود آری، پس وارد این جامه شو! من هم بعد از آنکه پیامبرﷺ دعایش را برای پسرعمویش علی و دو نوه‌اش و دخترش فاطمه[1] به پایان رساند، به زیر آن جامه رفتم.

بنابراین پیامبرﷺ برای ام سلمه شهادت و گواهی داد که وی از اهل بیتش است، و بعد از آنکه برای آنها دعا کرد، وی را هم به زیر آن جامه کشاند.

ب– خطاب در این آیه برای زنان پیامبرﷺ است:

و نیز دلیل بر اینکه این آیه بر عصمت و امامت دلالت نمی‌کند، این است که خطاب در تمامی‌آن، متوجه همسران پیامبرﷺ می‌باشد، چرا که آیه را خطاب با آنها آغاز کرده و با آنها خاتمه داده است، خداوند متعال فرموده است:

۱– فضائل الصحابه (۸۵۲/۲)، شماره (۱۱۷۰) سندش حسن است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ (احزاب/۲۸-۳۳).

یعنی: ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیّه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم و امّا اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیّتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه‌اشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (واندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

بنابراین کل خطاب و روی سخن در آیه‌ی فوق متوجه زنان پیامبرﷺ است، و آن امر و نهی، و وعده و وعید با آنهاست. امّا چون معلوم شد که در آن منفعت و سود همه آنها را در بر می‌گیرد و هم غیر آنها را، «تطهیر» با ضمیر جمع مذکر(وَيُطَهِّرَكُمْ) آمده است، زیرا اگر مذکر و مؤنث با هم جمع شوند، مذکر غلبه می‌یابد، چون با این صیغه‌ی جمع مذکر، همه اهل بیت را شامل شده و در بر می‌گیر و علی، فاطمه، حسن و حسین ﭫ از دیگران به آن خاص‌تر می‌باشند، به همین خاطر پیامبرﷺ خصوصاً برای آنها دعا کرد، همانگونه که همسر مرد، جزو اهل بیت او می‌باشد، این در لغت (عرب) شایع است. به همانصورت که شخصی به رفیق و دوستش می‌گوید: اهلت چطور است؟! یعنی همسرت چطور است؟! او هم می‌گوید: خوب هستند، و خداوند متعال فرموده است :

﴿ قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ٧٣ ﴾ (هود / ۷۳)

گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوّت)! رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجّب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطاء نفرموده باشد). بیگمان خداوند ستوده (در همه افعال و) بزرگوار (در همه احوال) است.

به اتفاق آراء، کسی که در این آیه مورد خطاب قرار گرفته است، همان سارا، همسر حضرت ابراهیم‌ﷺ است و این نشان می‌دهد که همسر مرد، جزو خانواده او می‌باشد.[۱]

و نیز می‌فرماید: ﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارٗاۖ قَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ أَوۡ جَذۡوَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمۡ تَصۡطَلُونَ ٢٩ ﴾ (قصص / ۲۹).

هنگامی که موسی مدّت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی را دید به خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی می‌بینم. شاید از آنجا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید.

اینجا هم خطاب به زن موسی ﷺ است.

همچنین در این آیه که خداوند می‌فرماید:

۱- الامامة و النص، فیصل نور.

﴿ وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ۝٥٤ وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا ۝٥٥ ﴾ (مریم / ۵۴-۵۵).

و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن که او در وعده‌هایش صادق، و رسول و پیامبری (بزرگ) بود. او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد، و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.

پس اهل و خانواده‌ی او چه کسانی هستند که به آنها دستور نماز می‌دهد؟! چون این شبیه به همین آیه است که خداوند متعال خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید :

﴿ وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ ﴾ (طه / ۱۳۲)

(و خانواده‌ات را به نماز دستور بده، و بر آن صبر کن!).

بدون تردید این آیه همسران رسول خدا ﷺ، یا حداقل خدیجه -اگر آیه مکّی باشد- را شامل می‌شود.[۱]

و خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَٱسۡتَبَقَا ٱلۡبَابَ وَقَدَّتۡ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٖ وَأَلۡفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلۡبَابِۚ قَالَتۡ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ أَوۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ۝٢٥ ﴾ (یوسف / ۲۵)

و هر دو به سوی در دویدند، و (همسر عزیز مصر) پیراهن او را از پشت پاره کرد، و در آن هنگام، آقای آن زن را نزدیک دریافتند. آن زن گفت: کیفر کسی که بخواهد نسبت به خانواده‌ی تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟.

شخص مورد خطاب در اینجا عزیز مصر است. و خدا فرمود، :

﴿ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا ﴾

همسرت، و این آشکار و روشن است.

ج- دور کردن پلیدی در لغت عربی، و در قرآن معنای عصمت را نمی‌رساند:

راغب اصفهانی درکتاب (مفردات الفاظ القرآن)، ماده‌ی رجس می‌گوید: «رِجس» یعنی چیز کثیف، گفته: رجل رجسی یعنی: مردی کثیف، و رجال ارجاسٌ یعنی: مردانی کثیف و ناپاک. خداوند متعال فرموده:

۱- همان منبع، ص ۳۹۱.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠ ﴾ (مائده/۹۰).

یعنی: ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگیی که در کنار آنها قربانی می کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی و غیبگوئی به کار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید.

این رجس به لحاظ شرع: یعنی شراب و قمار. و چون شرک ورزیدن به خداوند متعال در معیار عقل و خرد زشت ترین است کافران کثیف و پلید هستند، خداوند متعال فرموده است :

﴿ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥ ﴾ (توبه / ۱۲۵).

و امّا کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است، (نزول سوره‌ای از سوره‌های قرآن، به جای این که روح تازه‌ای به کالبدشان دمد و مایه تربیت جدیدی شود)، خباثتی بر خباثتشان می‌افزاید (و کفر و عنادشان را بیشتر می‌نماید و پلیدیهایشان هر روز فزونی می‌گیرد، و تاریکیهای جان و دلشان دائماً تراکم می‌پذیرد، و) در حال کفر می‌میرند.

و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ١٠٠ ﴾ (یونس /۱۰۰)

گفته شده: رجس در اینجا یعنی پوسیده و گندیده و گفته شده: یعنی عذاب و این همانند فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ ﴾ (توبه/۲۸): (بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، پلیدند).

فرموده: ﴿ أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ ﴾ (انعام/۱۴۵): (یا گوشت خوک، که آن کثیف و پلشت است). خلاصه‌اینکه واژه‌ی «الرجس» در اصل به معنی کثافت و آلودگی می‌باشد، زمانی که مطلق و بدون قید گفته می‌شود مراد و منظور از آن شرک است، همانگونه که در این آیه خداوند فرموده:

﴿ فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ ٣٠ ﴾ (حج/۳۰): (از بت‌های پلید اجتناب کنید! و از سخن باطل بپرهیزید)

و نیز برای خوراکی‌ها و مشروبات حرام بکار برده می‌شود، و منظور و مقصود از آنها را می‌رساند مانند این فرموده‌ی خداوند متعال :

﴿ قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۚ ﴾ (انعام / ۱۴۵).

ای پیغمبر!) بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم، مگر (چهار چیز و آنها عبارتند از:) مردار، (همچون حیوان خفه شده، پرت‌گشته، شاخ‌زده، درنده خورنده، ذبح شرعی نشده.) و خون روان (نه بسته همچون جگر و سپرز و خون مانده در میان عروق، که مباح است) و گوشت خوک که همه اینها ناپاک (و مضرّ برای بدن) هستند و گوشت حیوانی که (در وقت ذبح به نام خدا سربریده نشده باشد و بلکه) به نام (بتی یا معبودی) جز خدا سربریده شده باشد.

مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠ ﴾ (مائده/۹۰).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید، تا رستگار شوید.

بنابراین قرآن واژه «رجس» را به مفهوم و معنای مطلق «گناه» به کار گرفته باشد، به طوری که در دور ساختن پلیدی از کسی، بتوان عصمت وی را ثابت کرد.[1].

د- پاک‌سازی از پلیدی به معنای اثبات عصمت برای کسی نیست:

همانگونه که کلمه‌ی «رجس» به معنای گناه و خطا در اجتهاد نیست، بلکه منظور از آنها صرفاً پلیدی و کثافت معنوی و حسی است، در واقع کلمه «تطهیر و پاک‌سازی هم معنای عصمت را نمی‌رساند. چرا که خداوند متعال تطهیر و پاک‌سازی همه مؤمنان را می‌خواهد، نه فقط اهل بیت. گرچه اهل بیت سزاوارترین و لایق‌ترین مردمان به پاکی و پاک شدن می‌باشند. در حقیقت خداوند متعال در قرآن کریم درباره صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرموده است:

۱- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۱۸۱.

﴿ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ ﴾ (مائده/ ۶)

خداوند نمی‌خواهد مشکلی را برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد، و نعمتش را بر شما تمام نماید...

و خداوند عزتمند خطاب به رسول‌الله فرمود:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا ﴾ (توبه/۱۰۳)

از اموال آنها صدقه (زکات)ی را بگیر که به وسیله آن، آنها را پاک ساز و تزکیه بده.

و فرموده: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾ ﴾ (بقره/۲۲۲)

خداوند متعال توبه‌کاران را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست می‌دارد.

پس همانگونه که خداوند متعال خبر داده می‌خواهد اهل بیت را پاک نماید، بدینسان خبر داده که می‌خواهد مؤمنان را پاک نماید. بنابراین اگر در اراده‌ی تطهیر و پاکسازی عصمتی حاصل می‌شد این عصمت برای صحابه و عموم مؤمنان هم حاصل می‌شد، همان مؤمنانی که آیات فوق تصریح کردند به‌اینکه خداوند متعال اراده‌ی پاک‌سازی آنها نموده است و این در حالی است که خداوند متعال در رابطه با آن دسته از صحابه‌هایی که زیاد به مسجد قباء سر می‌زدند فرمود:

﴿ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا۟ ۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾ ﴾ (توبه/۱۰۸)

در آن مردانی وجود دارند که دوست دارند پاک شوند، و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.

به اتفاق آراء اینها از گناهان معصوم نبوده‌اند.

خداوند متعال دربارۀ اهل بدر که (۳۱۳) نفر بودند، فرمود:

﴿ إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَٰنِ ﴾ (انفال/۱۱)

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم‌آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایه آرامش و امنیّت (روح و جسم شما) از ناحیه خدا گردد و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما به دور سازد.

اینجا بحثی از اثبات عصمت برای آنها نیست، حالیکه این الفاظ وکلمات با آنچه در آیه‌ی آمده تفاوتی ندارند که خداوند درباره‌ی اهل بیت فرموده:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ (احزاب/۳۳).

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

و نیز با فرموده‌ی خداوند درباره اهل بدر تفاوت قابل ملاحظه‌ای مشاهده نمی‌شود، بنابراین رجس و رجز (به لحاظ معنایی) هم خانواده هستند و «وَيُطَهِّرَكُمۡ»: (وشما را پاک نماید) در هر دو آیه، یکی است، امّا با هوای نفس و آرزوی شخصی آیه اوّل را دلیل عصمت(اهل بیت) قرار داده است، عجیب است که می‌بینیم علمای شیعه، به آیه فوق تمسک کرده و آن را به اصحاب کساء ارجاع می‌دهند و معنای آن را از اراده‌ی تطهیر و پاک‌سازی، به اثبات عصمت برای اصحاب کساء (یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین) انتقال می‌دهند، ولی آیات دیگر را که در همان زمان درباره‌ی اراده‌ی خداوند متعال برای پاک‌سازی صحابه نازل شده‌اند، عمداً به طاق نسیان و فراموشی می‌سپارند، بلکه به جای آن به بدگویی پرداخته و می‌گویند: اصحاب دگرگون و مرتد شدند، در حالیکه خداوند متعال با نص صریح بر اراده‌ی تطهیر و پاک‌سازی آنها خاطر نشان ساخته است،[1] ﴿وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾ (نور /۴۰)

(و کسی که خدا نوری بهره او نکرده باشد، او نوری ندارد).

هـ- منظور از اراده در آیه مزبور اراده‌ی شرعی است:

اراده‌ی شرعی با اراده‌ی قدری تفاوت دارد، یعنی خداوند متعال دوست دارد که پلیدی را از شما دور سازد. علمای اهل سنّت، در ارتباط با هر دو اراده یعنی اراده‌ی شرعی و اراده‌ی قدری و (کونی) و وجودی بحث کرده‌اند و گفته‌اند:

اراده‌ی شرعی و دینی همان اراده‌ای است که معنای محبت و خشنودی را در بر می‌گیرد. مانند این فرمود: خداوند متعال:

۱- سپس حقیقت را دیدم، ص ۱۸۲.

﴿ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ ﴾ (بقره / ۱۸۵).
خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.
و این فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُوا۟ مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ ۚ وَخُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾ ﴾ (نساء / ۲۷-۲۸).

خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

و اراده‌ی قدری - (کونی) وجودی و آفرینشی، همانی است که به معنای مشیئت و اراده‌ی شامل برای همه موجودات می‌باشد، مانند آنچه در این آیه ذکر شده است:

﴿ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴾ (بقره/۲۵۳)
(ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد.)

همچنین آنچه در این فرموده‌ی الهی ذکر شده: ﴿ وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِىٓ إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ ۚ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾ ﴾ (هود / ۳۴).

هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند (و پندهایم در شما نمی‌گیرد). خدا پروردگار شما است و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید).

بنابراین گناه و معصیتها اراده‌ی (کونی) قدری هستند که خداوند متعال آنها را نه دوست دارد و نه می‌پسندد و بدانها دستوری نمی‌دهد، بلکه آنها را مبغوض می‌دارد و از آنها بیزار است و از آنها نهی می‌کند، این سخن مجموع گذشتگان و ائمه‌ی سلف است؛ چون آنها

میان اراده‌ای که شامل محبّت و رضایت خداست، با اراده و مشیت (کونی)- قدری که مستوجب محبت و خشنودی نیست، [۱] تفاوت قائل هستند.

بدون تردید خداوند متعال پلیدی و ناپاکی را از حسین، علی و همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم دور ساخته، امّا اراده در این آیه، یک اراده‌ی شرعی است و به همین خاطر در حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی آنها را با آن جامه پوشاندند اینگونه دعا کرد: «خدایا، اینان اهل بیت من می‌باشند، پلیدی را از آنها دور بدار». [۲].

و- دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم این مسأله را پایان می‌دهد:

اگر در آیه‌ی تطهیر چیزی می‌بود که بر وقوع عملی تطهیر و پاک‌سازی اهل کساء دلالت می‌کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه بر نمی‌خاست و آنها را با آن کساء نمی‌پوشاند و اینگونه برای آنها دعا نمی‌کرد:«خدایا اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنها دور بدار! ». بلکه‌این به وضوح نشان می‌دهد که‌این آیه در رابطه با زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست که اصحاب کساء از این بیانیه‌ی الهی درباره‌ی تطهیر، آگاه شوند و از آن بهره‌ای داشته باشند، به همین خاطر آنها را جمع کرد و با آن کساء (جامه) پوشاند و برایشان دعا کرد، خداوند، دعایش را در رابطه با آنها قبول کرد.[۳] خداوند متعال همانگونه که با نص قرآن زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم را پاک ساخت، آنها را هم پاک نمود.

ز- این آیه به هیچ وجه بر امامت و عصمت دلالت نمی‌کند:

ازجمله پاسخ‌های رد به ادعای شیعه این است که‌این آیه بر امامت و عصمت دلالت نمی‌کند. به زعم و ادعای شیعه آنچه که در آیه‌ی فوق به حضرت علی، حسن و حسین رضی الله عنهم اختصاص یافت، برای حضرت فاطمه هم ثابت شده، در حالی است که ویژگی‌های امامت به زنان اختصاص نمی‌یابد.

بنابراین اگر مقوله‌ی عصمت و امامت برای آنها ثابت شده، پس فاطمه هم از آن مستثنی نیست و این نشان می‌دهد که منظور از این آیه امامت و عصمت نیست، و گذشته از این، نُه

۱- وسطية اهل السنة بين الفرق، محمد، ابا عبدالله. ص ۳۸۷).

۲- سنن ترمذی، کتاب مناقب اهل بیت، شماره (۳۷۸۷).

۳- سپس حقیقت را دیدم، ص ۱۸۲،

نفر ائمه از آن خارج نمی‌شود، چون آیه‌ی مزبور آنها را تحت‌الشعاع بیان خود قرا نمی‌دهد، چون فقط سه نفر را مورد اختصاص قرار داده است[۱]

۳- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از روایات

امامیه، با توجه به روایت‌های ضد و نقیضی که به لحاظ متن و سند در الکافی، تفسیر قمی، انوار البحار مجلسی و امثال آنها... وجود دارند، در ارتباط با مقوله‌ی عصمت، نظر خود را ساخته و پرداخته‌اند. این آقایان با این شیوه، آن عصمت خیالی را برای شیعه‌ی امامیه بوجود آورده‌اند و آن را ثابت کرده‌اند. مجلسی در بابی که تحت عنوان عصمت باز کرده، (۲۳) روایت را از اساتید خود قمی، عیاش، مفید و دیگران نقل کرده و بعد از استدلال به آیه‌ی سوره‌ی بقره ذکر کرده است. کلینی هم در الکافی چند فصل را پیرامون عصمت خیالی باز کرده و در آن با سند خود روایت‌هایی را از دوازده امام نقل کرده و مدعی هستند که ائمّه نه تنها معصوم هستند، بلکه در نبوّت هم شریک بوده و حتی به صفات الهی متّصف می‌باشند، در کتاب الکافی، در باب اعتقاد آنها به اصول دین، مثال‌هایی از این بابت را خواهید یافت، و در باب: «ائمه همان ارکان زمین هستند»، سه روایت نقل کرده که می‌گویند: ائمه امامیه در زمینه‌ی واجب الاطاعه بودن، فضائل، تکالیف و مسئولیت‌ها فرقی با پیامبرﷺ ندارند، بر این اساس، هر طاعتی که از رسول خدا به عمل آمده، برای آن نیز باید اعمال یابد.[۲]

پس دیری نپایید که امام را از مقام پیامبرﷺ به مقام ربّ‌العالمین ارتقاء دادند، چون می‌گوید: علی فرمود: پنج ویژگی به من داده شده که قبل از من به هیچ کس داده نشده است: از علم و دانش مربوط به مرگ و بلاها بهره مند هستم، اطلاع از گذشته و چیزهای غایب از دستم در نرفته است، ..[۳]

در حالی که تنها ذاتی که مرگ و میرها و مصیبتها و بلایا را می‌داند خداوند متعال است، همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًاۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسُۢ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُۚ﴾ (لقمان / ۳۴)

(و هیچ انسانی نمی‌داند که فردا چه کسب خواهد کرد، و هیچ انسانی نمی‌داند که در چه سرزمینی خواهد مرد؟).

۱- الامامه و النص، ص ۳۸۷

۲- اصول کافی (ا/ ۱۹۸).

۳- اصول کافی (۱۹۷/ا).

و کسی که چیزی از دید او پنهان نمی‌شود و چیزی از دستش در نمی‌رود، فقط آفریدگار سبحان است، همانگونه که فرموده است: ﴿ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ ﴾ (سبأ / ۳)

یک مثقال ذره در آسمان‌ها و در زمین از دید وی پنهان نمی‌ماند.

هر کس که ابواب و فصلهای الکافی را بررسی کند می‌بیند که جز یک مشت (چرندیات و افترائات) رمالان و پیشگویان و ملحدان - در گذر تاریخ - را تحویل نمی‌دهد، که به تعدادی از اهل بیت پاک سیرت، منسوب کرده‌اند.[1]

٤- دلایل عقلی شیعه بر مسأله‌ی عصمت

گفته‌اند: امت اسلامی‌نیازمند مدیر و رئیس معصوم است تا بتواند ثابت قدم و استوار باشند، چون اگر آن رئیس معصوم نباشد و مرتکب خطا و اشتباه شود لازم است کسی دیگر به تصحیح کارهایش بپردازد، در این صورت ضرورت تسلسل پیش می‌آید و در اینصورت ناچاریم بگوییم: امام معصوم است، چون در دیدگاه شیعه ثقه و اعتماد به امامت است نه به امّت اسلامی. گفته‌اند: امام نگهبان و حافظ شرع است و بدون آن نمی‌توان به کتاب، سنّت و اجماع... اعتماد کرد.[2]

بدون شک این یاوه سرایی و تئوری‌بافی شیعه فرسنگ‌ها با حق و حقیقت فاصله دارد، چون امّت اسلامی‌در پرتو قرآن و سنّت پیامبرش مورد حفاظت و صیانت قرار گرفته است و امّت اسلام بر ضلالت و گمراهی جمع نمی‌شود و عصمت امّت اسلامی‌از گمراهی عمومی، ما را از عصمت امام بی‌نیاز می‌سازد، و این چیزی است که علماء در بیان حکمت و فلسفه عصمت امّت اسلامی گفته‌اند، آنها می‌گویند: امت‌های قبل از ما هر وقت دینشان را تغییر می‌دادند، خداوند متعال پیامبری را برایشان ارسال می‌کرد تا حق را برای آنها بیان نماید، ولی امّت ما که دیگر پیامبری بعد از محمّد صلى الله عليه وسلم برایشان مبعوث نخواهد شد، عصمتش در جای نبوّت است، لذا کسی از ما نمی‌تواند چیزی از دین را تغییر دهد، چون خداوند متعال کسی را

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/۹٥۸).

۲-کشف الاسرار، ابن مطهر، ص ۳۹۰-۳۹۱، نهج‌المسترشدین ص ٦۳، الشیعة فی عقایدهم، ص ۳٦۸-۳٦۱.

مأمور تبیین خطای او در این تغییر و تبدیل می‌نماید. به همین خاطر خداوند متعال راه مؤمنان را همراه و مقارن با اطاعت از پیامبر ﷺ قرار داده و می‌فرماید:

﴿ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥ ﴾ (نساء / ۱۱۵).

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آنکه (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!.

بنابراین عصمت و حفاظت و پاسداشت امّت اسلامی‌دچار شدن به گمراهی بشود - همانگونه که نصوص شرعی بیان کرده‌اند - کاملاً مخالف این دیدگاه است که می‌گوید: باید یک نفر معصوم در میان مسلمانان باشد تا همه آنها توسط او از گمراه شدن در امان باشند و برای همه امّت اسلامی‌در صورت عدم وجود معصوم خطا را واجب می‌دانند.[1]

همه آن قلم‌فرسایی‌ها و یاوه سرایی را که با ذکر دلایل عقلی برای اثبات نیاز به معصوم کرده‌اند، پیامبر ﷺ آن نیازها را برطرف ساخته، (وجود امام معصوم را منتفی کرده است)، به همین خاطر وقتی که مسلمانان دچار اختلاف و تنازع شدند، به ارمغان پیامبر ﷺ که همان کتاب و سنّت است مراجعه می‌کنند نه به امام، همانگونه که خداوند متعال فرمود:

﴿ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ ﴾ (نساء / ۵۹)

و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید.

علماء فرموده‌اند: بعد از وفات رسول خدا ﷺ، مسلمانان به سنّت ایشان مراجعه می‌کنند، بنابر این، امّت اسلام با رهنمود قرآن و سنّت بر سر گمراهی جمع نمی‌شوند، زیرا لابد در میان آنها تا قیام قیامت کسی پیدا می‌شود که واقعاً به قرآن و سنّت متمسّک است و بدان چنگ می‌زند، پس با ارسال رسولان حجت بر انسان‌ها اقامه شده است:

﴿ إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ ﴾ (نساء / ۱۶۳):

ما بر تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم.

۱- المنتقى ص ٤١٠، اصول شيعة الامامية(٩٥٨/٢١، ٩٥٩).

و در ادامه به‌اینجا می‌رسد که می‌فرماید:

﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ (نساء / ۱۶۵)

تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

ولی خداوند متعال نفرموده: تا بعد از وجود «ائمه» حجّتی بر خدا باقی نباشد. این آیه سخنی کسی را که انسانها را به غیر رسول، یعنی ائمه محتاج می‌داند، باطل می‌سازد[1].

همانگونه که ادعای عصمت در نزد آنها دلیلی بر آن نیست جز اینکه ادعا میکنند که خداوند متعال جهان را از ائمه‌ی معصوم تهی و خالی نمی‌کند، چون این کار باعث مصلحت مسلمانان و یک لطف الهی است. ولی یقیناً از طرف آن امام غایب و مفقود که شیعیان انتظارش را می‌کشند، هیچ مصلحت و لطفی صورت نگرفته است و نیز اجداد گذشته‌اش هم منشأ هیچ مصلحت و لطف حاصل از امام معصوم و قدرتمند نبودند - آنگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت اقتدار یافت و موجب مصلحت و لطف برای مؤمنین بود، زیرا او برای مؤمنان امام بود و اطاعت کردن از او بر آنها واجب بود، بدین وسیله سعادت و خوشبختی آنها رقم می‌خورد، و بعد از او، کسی نیامد که دارای آن‌چنان قدرت و سلطانی باشد که ادعای عصمت برای او شود مگر علی رضی الله عنه..

بدیهی است که آن مصلحت و لطفی که مؤمنان در زمان خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم با آن مواجه بودند، بزرگتر از آن مصلحت و لطفی بود که در دوران خلافت علی رضی الله عنه، یعنی در زمان قتل، فتنه و تفرقه[2] وجود داشت. امّا بدون علی رضی الله عنه هم کسانی وجود داشتند که مردم از دانش و دین آنها آنچه را که از او حاصل می‌شد، بدست آوردند، مثل همتایان علی. و علی بن حسین و پسرش ابوجعفر، و دو پسرش جعفر بن محمّد، آنچه را که خداوند به آنها آموخته بود، به مردم می‌آموختند، همانگونه که علمای زمانشان را آموزش دادند. ولی در زمان آنها کسانی بودند که از آنها داناتر و برای مسلمانان مفیدتر بودند، همانگونه که نزد اهل علم معروف است، و اگر چنین ارزیابی شود که آنها، داناتر و دین‌دارتر بوده‌اند، آنچه از قدرت و اقتدار و ملزم ساختن مردم به حق و منع کردن آنها از باطل با دست و (نیروی فیزیکی) از دولت‌مردان حاصل می‌شود از اهل علم و دین حاصل نمی‌شد.

۱- الفتاوی (۱۹/٦٦)

۲- منهاج‌السنة (۲/۱٤۰٤).

امّا کسانی که بعد از آن سه خلیفه آمدند مانند عسکری‌ها، اینها آنچنان عالم نبودند که مسلمانان از آن استفاده کنند و قدرتی هم نداشتند که امّت اسلام از آن یاری بگیرند، بلکه همانند هاشمی‌ها دارای احترام و جایگاه خود بودند و علم و معرفتی که از آن برخوردار بودند و برای شناخت در اسلام و دین مورد نیاز مردم بود، امثال آنها کسانی دیگر هم یافت می‌شدند که از چنان معرفتی برخوردار بودند، این چیزی است که بسیاری از مسلمانان عوام آن را می‌دانند، لذا اهل علم آنچنان که از آن سه تن اوّل دانش‌اندوزی کرده‌اند، از ائمه‌ی بعدی بهره‌ی علمی‌و دینی نگرفتند.

۵ – نقد کلّی اصل عصمت ائمه

ادعای عصمت ائمه، مانند ادعای مشارکت و سهمیم بودن آنها در مقام نبوّت است، زیرا باید از همه گفته‌های معصوم پیروی کرد و در هیچ چیزی با او مخالفت نکرد، در حالیکه‌این اطاعت بی‌چون و چرا فقط مخصوص پیامبران است و به همین خاطر است که به ما دستور داده شده به آنچه که بر پیامبران نازل شده ایمان بیاوریم، همانگونه که خداوند متعال فرمود:

﴿ قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٦ ﴾ (بقره / ۱۳۶).

بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریّت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم.

بنابراین خداوند متعال به ما دستور داده که به آنچه به پیامبران داده شده است، ایمان بیاوریم، پس ایمان به آن شریعت و قانونی که پیامبران آورده‌اند، از جمله چیزهایی است که به ما دستور داده شده آن را بر زبان آوریم و بدان ایمان داشته باشیم، این امر مورد اتفاق همه مسلمین است، لذا کسی که بعد از پیامبر ﷺ ادعای معصومیّت کسی را مطرح نماید، بطوری

که ایمان و تصدیق به همه او را لازم بداند، در واقع ادعای نبوّت او را مطرح ساخته و مفهوم نبوّت را به او بخشیده اگر چه صریح نبوّت و پیامبری او را ادعا نکرده باشد.[1]

این تفکرمخالف دین اسلام، قرآن، سنّت و اجماع گذشتگان و پیشوایان امّت اسلام است. خداوند متعال در قرآن فرموده:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ﴾ (نساء / ۵۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او) اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

خداوند در این آیه به ما دستور داده که به هنگام تنازع و اختلاف فقط به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم مراجعه کنیم، اگر برای مردم، معصومی‌جز پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بود، به ما دستور می‌داد که به او مراجعه کنیم. پس قرآن برای ما بیان می‌کند که جز پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ معصومی‌وجود ندارد.[2]

همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩ ﴾ (نساء / ۶۹).

و کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقرّبان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقرّبانی که او و همدمشان خواهد بود،

۱- منهاج‌السنة (۱۷٤/۳).

۲- همان منبع (۱۰۵/۲).

عبارتند) از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگانی که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!.

و فرموده: ﴿ إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦۚ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ﴿٢٣﴾ ﴾ (جن/۲۳).

لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. هر کس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند.

الف– قرآن در موارد متعدّد اذعان کرده که هر کس از پیامبر اطاعت کند، اهل سعادت است و در این رابطه اطاعت کردن از معصومی‌دیگر را شرط قرار نداده است و نیز به‌این که کسیکه از پیامبر ﷺ نافرمانی کند، از اهل وعید است تصریح نموده، اگر چه چنین فرض شود که او به گمان خود از امام معصومی‌اطاعت کرده است.

اهل علم بر این اتفاق نظر دارند که هر شخصی – به استثنای پیامبر ﷺ – سخنش می‌تواند قابل قبول یا قابل رد شدن داشته باشد، امّا پیامبر ﷺ از هر چیزی که خبر داده باید او را تصدیق و تأیید نماییم و از همه دستورات و فرامینش پیروی و اطاعت کنیم و از آنچه که نهی و ممانعت بعمل آورده، اجتناب ورزیم. اهل علم بر این باور اجماع دارند که خداوند متعال جز با آنچه مشروع است عبادت نشود، چون او پیامبر ﷺ معصوم است و از روی خواسته و تمایلات شخصی خود، سخن نمی‌گوید، بلکه آنچه می‌گوید وحی و الهامی است که از جانب خدا بر او وحی می‌شود.[۱]

ب– سنّت مطهر هم بر این دلالت کرده است، امّا آنها به سخنان ائمه خود مراجعه نمی‌کنند، اینک سخنانی از حضرت علی رضی الله عنه را نقل می‌کنیم که در نزد آنها ثابت و معلوم هستند، و این سخنان آن مذهب رابه تیغ انتقاد می‌کشد. در نهج‌البلاغه که‌یکی از منابع معتبر شیعه محسوب می‌شود مطلبی آمده است کاخ عصمت ساخته و پرداخته‌ی آنها را بکلی ویران می‌سازد، آنجا که علی رضی الله عنه – همانگونه نویسنده‌ی نهج‌البلاغه روایت می‌کند، می‌گوید: «با دورویی و سازش و رودرواسی با من قاطی نشوید و در ارتباط نباشید و فکر نکنید که تحمل سخن حق برایم سنگین است، من در پی خود بزرگ بینی نیستم، کسی که بر او گران

۱- منهاج‌السنة ۱۷۵/۳.

آید که حق به او گفته شود، یا عدالتی که به او پیشنهاد شود، عمل کردن به آن دو، برایش دشوارتر و سنگین‌تر است، از سخنی حق‌گرا، یا مشورتی عادلانه شانه خالی مکنید! من خودم را بالاتر از آن نمی‌پندارم که مرتکب خطا و اشتباه نشوم، یا از این لحاظ مطمئن باشم! [1].

علی﷜ در اینجا تأکید می‌کند، احتمال خطا و اشتباه از او هم می‌رود، و همچون شیعه گمان نمی‌برد که خطا نمی‌کند. همانگونه که نیاز خود را به مشورت با مردم اعلام داشت و خواهان آن شد که آن مشورت بجا و عادلانه باشد، چرا که امّت بر سر گمراهی جمع نمی‌شود، بلکه هر انسانی –به تنهایی- درمعرض گمراهی قرار دارد. بنابراین روشن می‌شود که‌این شیعه‌های افراطی هستند که مدعی «عصمت» می‌باشند.[2]

همچنین در نهج‌البلاغه آمده است: «لازم است مسلمانان امیر و حاکمی‌داشته باشند، چه آن امیر نیکوکار باشد و چه فاجر، تا مؤمن در سایه قدرت و نفوذ او عمل کند و بوسیله او فیء و اموال زکات جمع آوری می‌شود و با دشمن پیکار و مبارزه می‌شود، امنیت برقرار می‌گردد و حق ضعیف از قوی گرفته می‌شود.»[3] همانگونه که می‌بینید که‌ایشان عصمت را شرط امیر بودن قرار نداده و از هیچ راهی به آن اشاره نکرده است، بلکه چنین نظر داده که لازم است امیری منصوب شود که منافع و مصالح کشوری و ملی به او منوط گردد. ایشان به هیچ وجه نفرمود: فقط شخصی معصوم باید استاندار و والی مردم باشد و هر پرچمی- غیر از پرچم معصوم - بر افراشته شود، پرچم جاهلیت است - همانگونه که کتاب‌های شیعه می‌گویند- و علاوه بر این، ایشان امارت را در دوازده نفر که در نزد شیعه معصوم هستند - منحصر نکرده است، که بنا به اعتقاد شیعه هر خلیفه‌ای که آن را به جای دوازده احراز کرده کافر است! . بلکه‌ایشان لازم دانسته‌اند که حتماً امامی‌بر سر کار آید حتّی اگر فاجر و گنه کار هم باشد و حکومت کردن وی را به رسمیت شناخته است، بدین دلیل که وی، جهاد کردن در زیر سایه و امارت و حکومتی فاجر را جایز دانسته است. این کجا و ادعای شیعه کجا که تا ظهور امام زمان خود جهاد را ممنوع می‌دانندا؟! [4]، زیرا در نظر آنها امامت شرعی در دوازده امام منحصر است.

۱- نهج‌البلاغه ص ۳۳۵.

۲- اصول شیعة الامامية(۲/۹٦٤).

۳- نهج‌البلاغه، ص ۸۲.

٤- فصل‌الغيبة والمهدية، ص ۸۲٤.

ج- اعتراف ائمه به گناه و استغفار کردن از آن

علاوه بر این دلایل، ائمه به گناهان خود اعتراف کرده و بخاطر آنها به استغفار روی آورده‌اند. مثلاً حضرت علی در دعایش در نهج‌البلاغه می‌گوید: خدایا از من درگذر آنچه را از من بدان داناتری و اگر بار دیگر آن را تکرار کردم تو هم مغفرت و عفو گناهم را تکرار کن، خدایا! آنچه از اعمال نیکو که تصمیم گرفتم و انجام ندادم، ببخشای. خدایا ببخشای آنچه را که با زبان به تو نزدیک شدم ولی قلبم مخالفت کرد، خدایا ببخشای نگاه‌های اشارت‌آمیز، سخنان بی‌فایده، خواسته‌ها و تمایلات بی‌مورد دل و لغزش‌های زبانم را»[1].

می‌بینید که وی به گناه اعتراف کرده، و حتی بعد از توبه هم به آن بازگشته است و به سخنان بی‌فایده، و تمایلات بی‌مورد دل، و مخالفت قلب با زبان، اقرار کرده است، همه‌اینها بر مقوله‌ی عصمت که شیعه مدعی آن است، خط بطلان می‌کشد، زیرا اگر قرار باشد که حضرت علی و ائمه معصوم باشند، دیگر استغفار آنها برای گناهانشان امری بیهوده می‌بود و کتاب‌های شیعه از همه ائمه شیعه نقل کرده‌اند که آنها به درگاه خداوند متعال - بخاطر گناه و معصیت - استغفار کرده‌اند، اگر معصوم می‌بودند، گناهی از آنها سر نمی‌زد.[2]

بزرگان شیعه وقتی که به چنین دعاهایی می‌رسند، دستپاچه و سرگردان می‌شوند، نمی‌دانند چگونه آنها را توجیه کنند. چه با قوانین آنها در باب عصمت بکلّی منافات دارند.[3]

د- اختلاف و تناقض دیدگاه و اعمال ائمه

دلیل دیگری که کتاب‌های شیعه بدست ما می‌دهند این است که آن کتاب‌ها در ارتباط با بعضی از دیدگاه‌های و مسائل با هم اختلاف داشته و ساز مخالف می‌زنند، در حالیکه اعمال ائمه‌ی معصوم نه تنها متناقض و مختلف نیست، بلکه‌یکدیگر را تأیید کرده، برای یکدیگر گواهی می‌دهند. اختلاف آراء و دیدگاهای ائمه‌ی شیعه علاوه بر اینکه ادعای عصمت را نقض می‌کند، اصل امامت را هم باطل می‌کند، چون شرط امامت نزد شیعه عصمت است، و به همین خاطر، پدیده‌ی اختلاف کارهای ائمه مستقیماً موجب شده که بعضی از شیعیان از چهارچوب شیعه‌گری خارج شوند، چرا که‌این تناقض و اختلافها آنها را دچار شک و تردید کرده است. بعنوان مثال قُمی و نوبختی گفته‌اند: بعد از کشته شدن امام حسین رضي الله عنه دسته‌ای از یارانش سرگردان شدند و گفتند: ما نمی‌دانیم کار امام حسن رضي الله عنه را قبول کنیم یا کار حسین

۱- نهج‌البلاغه ص ۱۰۴.

۲- اصول شیعه امامیه، (۹۶۶/۲).

۳- همان منبع (۹۶۶/۲).

را؟! حسن تسلیم معاویه شد و مقاومتی از خود نشان نداد، کاملاً بجا و مناسب بود، امّا کاری که حسین انجام داد، یعنی به رغم آنکه از قدرت و نفرات چندانی برخوردار نبود، با یزید به مقابله برخاست، کارش نه تنها واجب نبود، بلکه بجا هم نبوده است. زیرا حسین برای مبارزه کردن با یزید و طلب صلح و بیعت کردن با او از حسن در دست کشیدن از مبارزه با معاویه معذورتر بود! اگر آنچه که حسین انجام داد، حقی واجب و کاملاً بجا بود که جنگید تا فرزندان و یارانش هم کشته شدند، پس دست کشیدن حسن از نبرد و مبارزه با معاویه در حالیکه از تعداد نفرات و لشکر بیشتری برخوردار بود، نادرست و باطل است، به همین خاطر در مورد امامت آن دو، شک کردند و بازگشتند و وارد مقاله‌ی عوام شدند.[۱]

امّا مثال تناقض در اقوال ائمه موضوع وسیع و زیاد است، و این هم یکی دیگر از دلایل انصراف بعضی از شیعیان از شیعه‌گری بوده است. و شیخ طایفه‌ی شیعه جناب طوسی به‌این حقیقت اعتراف کرده که روایت‌های آنها ضد و نقیض است، تا جایی که خبر و روایتی مشاهده نمی‌شود مگر اینکه روایتی یا خبری متضاد با آن وجود دارد. وی این مشکل را یکی از بزرگترین طعنه اتهاماتی برشمرده که بر مذهب شیعی وارد می‌شود. و یکی از اسباب جدا شدن بعضی از شیعه‌های امامیه از مذهب شیعه می‌باشد.

دو کتاب تهذیب و استبصار، که – دو منبع معتبر از منابع چهارگانه‌ی شیعی هستند – در طی روایت‌های فراوان به حقیقت این تناقض و اختلاف گواهی می‌دهند. طوسی کوشیده که اختلاف و تناقض را با حمل بر تقیه معالجه کند، امّا موفق نشده و بلکه آب را گل آلودتر کرده است، علاوه بر اینکه می‌دانیم طوسی در کار توجیه تناقض گویی ائمه‌ی شیعه اقداماتی کرده و می‌گوید این حدیث تقیه است و این یکی درست و در آن تقیه نشده است. ولی چیزی که مورد اتفاق همه است این که خود طوسی هم معصوم نیست و ضرورتاً در توجیه بعضی از این روایت‌ها اشتباه کرده و روایاتی را که ربطی به تقیه نداشته‌اند بر تقیه حمل کرده والبته شیعیان هم در این توجیه از طوسی تقلید می‌کنند. به عبارتی دیگر روشن می‌شود که شیعه در دینداری خود از امثال طوسی پیروی و تقلید می‌کنند نه از امام معصوم، شیعان رافضی اعتقاد تقیه و بداء را بوجود آوردند تا روی این اختلافات و تناقضات سرپوش بگذارند – که به اذن خدا درباره تقیه و بداء توضیح خواهیم داد –، یکی از شیعیان پس از

۱– مقالات و فرق، قمی، ص ۲۵، فرق شیعه نوبختی ص ۲۵–۲٦.

کشف اسباب و علل ساخته و پرداخته کردن این دو مبدأ اعتقادی (بداء و تقیه) و درک حقیقت امر، با شیعه‌گری وداع گفت و اذعان داشت که پیشوایان و ائمه رافضی برای پیروان خود این دو مقوله را پایه‌گذاری کردند، تا بتوانند دروغهایی را که به نام ائمه می‌ساختند مخفی نگه دارند و همه را با نظریه‌ی بداء و جایز دانستن تقیه توجیه کنند.

هـ . اختلاف بر سر تعداد أئمّه

مسئله‌ی دیگری که ادعای عصمت را باطل می‌کند: امام معصومی‌که مدعی پیروی از او هستند، آنها را از اختلاف بر سر یکی اصول دین شیعه که امامت است مصون نکرد و می‌بینیم که با همدیگر بر سر تعداد ائمه و تعیین افراد آنها دچار اختلاف و کشمکش شده، یکدیگر را طرد کرده، همدیگر را لعن و نفرین و تکفیر می‌کنند و نیز در مورد توقف امامت و انتظار برگشت امام غائب و جابجا شدن، از دنباله روی امامی به امام دیگر اتفاق نظر نداشتند.

این علاوه بر روایت‌های مختلف و متناقضی است که درباره‌ی بسیاری از امور دین – اصول و فروع آن – ذکر می‌شود. بنابراین، آن عصمت خیالی که برای امام خود ساختند نتوانست مانع اختلاف و گمراهی شیعه شود، چون معصومیت آنها هیچ تأثیری بحال آنها نداشت. می‌گوییم امام معصوم وجود نداشته و ندارد. گاهی گفته می‌شود: اعتقاد آنها به عصمت ائمه، امری است که امروز اثر نمی‌کند، زیرا از سال۲۶۰ هجری، وجود بالفعل و عملی ائمه به پایان رسیده است، و چیزی جز انتظار آن امام غائب و موعود باقی نمانده است. ولی این عقیده، در متن زندگی شیعان امروز آثار خود را برجای گذاشته و این آثار در جوانبی چند نمایانگر است از جمله :

۱- عمل کردن آنها به آنچه که از ائمه امامیه برجای مانده است، همانگونه که سایر مسلمانان به قرآن و سنّت عمل می‌کنند.

۲- اغراق و غلو آنها در رابطه با قبر و بارگاه آنان، افراط و اغراقی که آنها در توصیف ائمه بعمل می‌آورند تا جایی که صفات الوهیّت را به آنها می‌دادند و اکنون به افراط و اغراق در قبرهای آنان و مزارهای آنان تبدیل شده است. در اطراف آن قبرها طواف می‌کنند. و آنها را بجای خدای متعال می‌خوانند.

۳- مجتهد شیعه مقداری از این صفات را دارا شده است، چون شیعیان معتقدند که هر کس نظر او را رد کند، مثل این است که فرمان خدا را رد کرده و این در مرتبه شریک قرار دادن برای خداست که در جای خود بسیار خطرناک است.

۴- نسبت دادن این اعتقاد فاسد و دینداری کردن[1] با آن که اصلاً ربطی به حضرت علی رضي الله عنه و فرزندان و نوه‌های اطهارش ندارد.

سوم: از دیدگاه امامیه وجود نص صریح شرط است

شیعان معتقدند که امامت همچون نبوّت است و جز با ذکر نص از طرف خداوند متعال بر زبان پیامبرش نخواهد بود، امامت همچون نبوّت لطفی از طرف خداوند متعال است و واجب نیست که هیچ عصری از عصرها از امامی واجب‌الاطاعه و منصوب شده از جانب الله تعالی، خالی باشد و نیز معتقدند که بشر حق انتخاب و تعیین امام را ندارد، حتّی خود امام هم حق ندارد نفر بعد از خود را تعیین کند. آنها دهها روایت در این باره را بنام ائمّه ساخته و پرداخته‌اند، از جمله به امام محمد باقر نسبت داده‌اند که گفته : «آیا فکر می‌کنید که‌این امر (تعیین امام) به عهده‌ی ماست و آن را بر هر کس که بخواهیم می‌دهیم؟! نه بخدا، جز عهد و پیمانی از طرف رسول خدا نیست، شخص به شخص نامگذاری شده، تا اینکه به صاحبش رسیده است.»[2]

امامیه معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ائمه بعد از خودش نص گذاشته، و آنها را با نامهایشان مشخص نموده است و تعدادشان دوازده نفرند، نه کم می‌شوند و نه زیاد که عبارتند از:

علی‌بن ابی‌طالب رضي الله عنه :معروف به مرتضی (ت، ۴۰ هـ).

حسن بن علی رضي الله عنهما :زکی، (ت، ۵۰ هـ).

حسین بن علی رضي الله عنهما: سیدالشهداء (ت، ۶۱ هـ)

علی بن الحسین: زین‌العابدین (ت ۹۵ هـ).

محمد بن علی: باقر (ت ۱۱۴ هـ).

جعفر بن محمد: صادق (ت ۱۴۸ هـ).

موسی بن جعفر: کاظم (ت ۱۸۳ هـ).

علی بن موسی: رضا (ت ۲۰۳ هـ).

محمد بن علی: جواد (ت ۲۲۰ هـ).

علی بن محمد:هادی (ت ۲۵۴ هـ).

۱- اصول شیعه امامیه، (۲/۹٦۹-۹۷۳).

۲- امامت و نص، فیصل نور، ص ۸.

حسن بن علی عسکری (ت ۲۶۰ هـ).

محمد بن حسن: مهدی (ت ۲۵۶ هـ).

ابن سبأ امر امامت و وصیت را در علی رضی الله عنه پایان داد، امّا پس از او کسانی آمدند که‌این مقوله را در مجموعه‌ای از فرزندان علی تعمیم دادند، و سلولهای شیعه آرام و ساکت و پنهانی فعالیت می‌کردند، با این وصف، وقتی که بعضی از این ادعاها به برخی از افراد اهل بیت ابلاغ می‌شد، قاطعانه آن را رد می‌کردند، همانگونه که جدّ آنها امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه انکار کرد، به همین خاطر، آن دروغ بافان «عقیده‌ی تقیه» را برای اهل بیت درست کردند، تا به آسانی بتوانند افکار خود را گسترش دهند و نگران این نباشند که پیروانشان از موضعگیریهای صادق، و پاسخهای شفّاف که به مردم می‌دادند متأثر شوند.[1]

یکی از خطرناک‌ترین اموری که شیعه اختراع و ابداع کردند طرح قضیه‌ی «وصیت» بود، که گویا رسول خدا صلی الله علیه و سلم، وصّت کرد بعد از وفات او، علی رضی الله عنه جانشین و خلیفه‌ی بلافصل باشد و کسانی که قبل از او قبای خلافت بر تن پوشیده‌اند، حق او را غصب کرده‌اند، همانگونه که در کتاب آنها «الکافی» آمده است: «کسی که بمیرد و امامش را نشناخته باشد، بر جاهلیت مرده است»، و به گمان آنها، علی همان امام و وصی است[2].

امّا وقتی که تاریخ خلفای راشدین را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهیم، می‌بینیم که در دوران خلافت ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اصلاً خبری از «وصیّت» نبوده، بلکه در سال‌های پایانی خلافت عثمان رضی الله عنه، وقتی که فتنه و آشوب شاخ خود را نشان دادند، زمزمه‌های بحث وصیّت به گوش مردم رسید. وقتی صحابه‌این را شنیدند بلا فاصله آن ادعا را ردّ کردند و دروغ بودن آن را بیان کردند، از مشهورترین این صحابه‌ها علی بن ابی طالب رضی الله عنه وام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها هستند.

سپس می‌بینیم این مقوله در دوران خلافت علی رضی الله عنه بصورت یک طرز فکر موجّه و عقیده‌ای پذیرفته شده که برای آن دعوت و فراخوانی می‌شود. این وصیت که شیعه مدعی آن است، با اعتراف علمای شیعه هم ثابت است که مؤسس آن ابن‌سبأ یهودی بوده است، همانگونه که نوبختی و کشی - که قبلاً ذکر کردیم - به‌این مسأله اذعان کرده‌اند. برای ردّ ادعای آنها کافی است که به منقولات صحیح از تعدادی صحابه که حضرت علی رضی الله عنه هم یکی از آنان است، توجه نماییم، البته دلایل در این مورد فراوان است، از جمله:

۱- اصول الشّیعة الامامیة ۸۰۰/۲

۲- اصول کافی (۱۶/۱۷/۲).

۱- نزد عایشه رضی الله عنها ذکر شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی وصیت کرده است، عایشه فرمود: چه کسی گفته؟! زمانی که من شخصاً تکیه گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم و بر سینه‌ام تکیه کرده بود، طشتی را درخواست کرد، سپس دیدم شل و وارفته شد، وفات یافت ولی من احساس نکردم، پس چگونه به علی وصیت کرده است (و من نفهمیدم)؟.[1]

تصریح حضرت عایشه به‌اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ وصیتی به علی نکرده، بزرگترین دلیل است بر اینکه وصیتی در کار نبوده، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغوش او وفات یافت و اگر وصیتی در کار می‌بود، عایشه قبل از همه مردم آن را می‌فهمید.[2]

۲- عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: علی بن ابی طالب در بیماری وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه آن حضرت بیرون آمد، مردم پرسیدند، ای ابوالحسن! حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چطور است؟ گفت: خدا را شکر، خوب شده است، سپس عباس بن عبدالمطلب دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز بنده‌ی عصا خواهی شد (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات خواهد کرد و تو زیر دست دیگران خواهی شد) بخدا سوگند، من می‌دانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این بیماری وفات خواهد یافت، چرا که من چهره‌های بنی عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم، ما را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببر تا از او بپرسیم که خلافت به چه کسی می‌رسد؟! اگر به ما می‌رسد بدانیم، و اگر به غیر ما هم برسد، بدانیم، که در این صورت برای ما وصیت نماید. علی گفت: بخدا سوگند اگر چنین درخواستی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنیم و ما را از آن باز دارد، بعد از او، هرگز مردم خلافت را به ما واگذار نخواهند کرد. بخدا سوگند که من چنین در خواستی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخواهم کرد.[3]

این سخن حضرت علی نشان می‌دهد که صحابه‌ی گرامی‌تا چه‌اندازه به اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایبند بوده‌اند. اگر وصیتی در کار بود کسی از اجرای آن تخلف نمی‌کرد و انصار - در سقیفۀ سعدیه - آزادانه و شجاعانه و صادقانه نظر خود را نمی‌گفتند: «از ما امیری و از شما امیری انتخاب شود»[4]، بلکه بلا فاصله با کسی که وصیت به او واگذار شده بود بیعت می‌کردند، یا دست‌کم بعضی آن را ذکر می‌کردند. اگر آنجا قبل از آن نص و روایتی وجود

۱- بخاری، شماره (۱٤۷، کتاب الوصایا).
۲- بذل المجهود فی اثبات مشابهة الرافضة للیهود (۱/۱۹۰).
۳- بخاری، کتاب المغازی شماره (٤٤٤۷).
٤- بخاری، کتاب حدود شماره (٦۸۳).

می‌داشت، یقیناً علی رضی الله عنه به عباس می‌گفت: چگونه از او بپرسیم که چه کسی خلیفه خواهد بود در حالیکه برای من وصیّت کرده که خلیفه باشم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همان روز وفات یافت، پس وقتی که چیزی در این باره مشاهده نشده معلوم می‌شود که ادعای نص بر امامت علی رضی الله عنه، باطل و بی‌پایه است و هر نص و عبارتی که درباره‌ی تصریح کردن به خلافت علی آورده‌اند، مردود است، زیرا با این گفتار واضح علی رضی الله عنه مغایرت دارد و همه دلایل نقلی و سمعی آنها یا ربطی به آن موضوع ندارند و بر مدعا دلالت ندارند، یا اینکه روایات جعلی و ساختگی هستند.[1]

۳- از علی رضی الله عنه پرسیده شد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما را به چیزی خاص نمود؟! گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را به چیزی اختصاص نکرده که عموم نداده باشد جز آنچه در این نیام شمشیرم بوده است. راوی می‌گوید: آنگاه علی رضی الله عنه از نیام آن شمشیر صحیفه‌ای را بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: «لعنت خدا بر کسی که برای غیر خدا قربانی کند و لعنت کند کسی را که نشانه‌های تقسیم زمین را تغییر دهد و لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند و لعنت کند خدا کسی را که بدعت‌گزار را پناه دهد.»[2]

ابن کثیر رحمه الله گفته است: این حدیث که در صحیحین و غیره از علی رضی الله عنه ثابت است، بر ادعای رافضه که می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی وصیت کرد بعد از او خلیفه باشد خط بطلان می‌کشد. اگر واقعاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی وصیت می‌کرد آنگونه که آنها ادعا می‌کنند - هیچکدام از اصحاب آن وصیّت را رد نمی‌کرد، زیرا آنها نسبت به خدا و پیامبرش - چه در دوران حیات ایشان و چه بعد از وفاتش - مطیع‌تر از آن بوده‌اند که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به زمین بیندازند و کسی را که او مقدم نداشته، مقدم نهند و کسی را که با نص خود مقدّم داشته، به عقب دهند. حاشا و کلاّ که آنها اینگونه کرده باشند! ! و هر کس که چنین پنداری درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم داشته باشد، در واقع همه‌ی آنها را به فسق و فجور نسبت داده و آنها را متهم به توطئه علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده‌اند و با حکم و نص صریح او به مخالفت برخاسته‌اند. هر کس چنین گمان کند حلقه‌ی اسلام را از گردن خود در آورده و به اجماع

۱- الامامة والرد علی الرافضة، تحقیق علی ناصر فقیهی ص ۲۲۸.
۲- مسلم (۱۵۱۷/۳) شماره (۱۹۷۸).

ائمه‌ی نامدار و طراز اول اسلام کافر گردیده است[1]. امام نووی فرموده است: این سخن، ادعای جعلی و ساختگی شیعه‌ی امامیه مبنی بر وصیت برای علی، را نقش بر آب می‌سازد.[2]

۴- عمرو بن سفیان می‌گوید: وقتی که در روز جنگ جمل حضرت علی نمایان شد، گفت، ای مردم، پیامبر ﷺ در مورد خلافت چیزی به ما نگفته (کسی را تعیین نکرده است) تا اینکه به خلافت ابوبکر رأی دادیم که ابوبکر را به مقام خلافت منصوب کنیم، او هم به انجام وظیفه قیام کرد و تا آخر ثابت‌قدم به راه خود ادامه داد، بعد رفت.[3]

۵- ابوبکر بیهقی با سند خودش که به شقیق بن سلمه می‌رسد، روایت کرده: به علی بن ابی طالب گفته شد: آیا کسی را به عنوان خلیفه بر ما نمی‌گماری؟! گفت: «پیامبر ﷺ کسی را به جانشینی خود منصوب نکرده، تا من این کار را بکنم. امّا اگر خداوند خیر و صلاح مردم را بخواهد، بعد از من آنها را بر سر جانشینی بهترینشان جمع خواهد کرد، همانگونه که بعد از پیامبرشان آنها را بر انتخاب بهترینشان جمع کرد.»[4] این سخن دلیل واضحی است بر اینکه ادعای نص بر خلافت علی رضی الله عنه، یک ادعای خود درآورده‌ی رافضه است، آنان که قلب‌هایشان آکنده از حیله و کینه نسبت به اصحاب رسول خدا ﷺ است که علی رضی الله عنه و اهل بیت هم بخشی از اصحاب هستند. تنها بدین علت مدعی محبّت و علاقمندی به اهل بیت هستند که بهتر بتوانند علیه اسلام و مسلمین دسیسه کنند.[5] در پرتو این نصوص قطعی بوضوح معلوم می‌شود که آن وصیت دروغین فاقد پایه و اساس است و چیزی که رافضه بدان تکیه کرده است، ساخته و پرداخته‌ی عبدالله بن سبأ است، کسی که برای اولین بار این وصیت را مطرح کرد و بعد از آن، سند و مدرکهایی وضع گردید و متونی ترتیب‌بندی شدند که آنها را به دروغ و بهتان به پیامبر ﷺ نسبت دادند. و هدفشان این است که انگشت اتهام را به سوی صحابه دراز کنند، و بگویند بر خلاف فرمان پیامبر ﷺ رفتار کرده‌اند و بر این مخالفت اجماع داشته‌اند. هدف شیعه از این کار این بود که از اینجا طعن و اشکال خود را بر قرآن و

۱- البداية والنهاية (۲۲۱/۵).

۲- شرح صحیح مسلم (۱۵۱/۱۳).

۳- اعتقاد، ص ۱۸٤، و بیهقی در دلائل نبوت گفته است: سندش حسن است.

٤- اعتقاد، ص ۱۸٤، سندش عالی است.

٥- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۶۲۰/۲).

حدیث که توسط اصحاب بزرگوار به نسل‌های مسلمانان انتقال یافته است، وارد کنند و آن را مردود اعلام دارند.[1]

ابن تیمیه رحمه الله به هنگام پاسخ دادنش به حِلّی شیعه گفت: درباره‌ی نص بر امامت علی رضی الله عنه باید بگوئیم که هیچ یک از کتاب‌های معتبر حدیث اشاره‌ای به آن نکرده‌اند و اهل حدیث بر بطلان آن اجماع دارند، تا جایی که ابومحمد بن حزم گفته است: در رابطه با این نصِ ادعا شده، نزد هیچ کس روایتی را نیافتیم، مگر یک روایت که (راوی) آن مجهول است و کنیه‌اش ابوحمزه است، و نمی‌دانیم کجا متولد شده است[2].

در جایی دیگر گفته است: پس معلوم شد که نص وروایتی که رافضه مدعی آن هستند، هیچ کس از اهل علم، چه در قدیم و چه در جدید، از آن خبر ندارد و نشنیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را گفته باشد، به همین خاطر، حدیث‌شناسان ضرورتاً به دروغ بودن این نقل پی برده‌اند، همانگونه که دروغ بودن (بسیاری) از منقولات دیگر برای آنها مشخص شده است.[3]

بعد از بر سر کار آمدن شیعیان افراطی و اهل غلو، نظریه‌ی ابن سبأ در مورد علی رضی الله عنه را زنده کردند، سپس به منظور تحریک احساسات مردم و نفوذ به قلب آنها، وصیّت به جانشینی را به افراد دیگری از دودمان علی و حسین رضی الله عنهما تعمیم دادند و گفتند: این خلافت ازهمه‌ی آنها غصب شده، تا با این کار بتوانند اهداف و مقاصد ضد حکومتی خود را در سایه‌ی این نقاب، عملی سازند. اولین کسی که به ترویج این سخن پرداخت که خلافت حق منحصر به فرد اهل بیت است «شیطان طاق» بود که شیعه او را ملقب به «مؤمن طاق» کردند.[4] وقتی که زید بن علی از حقیقت این شایعه پراکنی آگاه شد، کسی را دنبال وی فرستاد تا دقیقاً مسأله برایش مشخص شود. زید به او گفت: به من خبر داده‌اند که تو می‌گویی: در بین آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم امام واجب الاطاعه‌ای اکنون وجود دارد؟! شیطان‌طاق گفت: آری و پدر تو علی بن حسین هم یکی از آن ائمّه بود. زید گفت: چگونه ممکن است؟! او در صورتی که برایش غذای گرم می‌آوردند ابتدا آن را سرد می‌کرد، سپس تناول می‌کرد(که مبادا دهانش بسوزد)، آیا به نظر تو او در برابر گرمی یک لقمه غذا احتیاط لازم را در نظر می‌گرفت، ولی از دوزخ بی باک بود (و این امانت را که به او واگذار شده بود رها کرد)؟ شیطان طاق

۱- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ٦٥.
۲- منهاج (٣٦٢/٨) الفصل، (١٦١/٤).
۳- منهاج‌السنة (٥٠/٧).
٤- اصول شیعة الامامیة(٨١١/٢).

گفت: من به او گفتم، ولی خودش دوست نداشت که به تو خبر دهد، که مبادا آن را قبول نکنی و در آن صورت شفاعت شامل حال تو نگردد.[۱]

این داستان که در موثوق‌ترین و معتبر ترین کتاب‌های رجال آنها روایت شده نشان می‌دهد که تئوری طرح وصیّت و نص صریح بر امامت اهل بیت، آنچنان پنهانی شیوع و انتشار پیدا کرد که حتی بر امام اهل بیتی همچون زید بن علی بن حسین هم مخفی مانده است. محبّ‌الدین خطیب بیان کرده که شیطان طاق اولین کسی بوده است که‌این ایده‌ی گمراه کننده را پدید آورد و امامت و تشریع را منحصر کرد، وی مدعی شد که عصمت به افرادی مخصوص از اهل بیت تعلق دارد.[۲] البته شیطان طاق یک همکار دیگری هم داشته که نامش هشام بن حکم – متوفای ۱۷۹ هـ- بوده است[۳] چنین بنظر می‌رسد که با سعی و کوشش مجموعه‌ای از پیروان هشام و شیطان طاق عقیده‌ی حصر امامت در افرادی معین، در کوفه نفوذ کرده است.[۴] البته اندیشه‌ی حصر ائمه در تعدادی مشخّص، توسط گروهی که مدعی برقراری پیوند و ارتباط با اهل بیت بودند، همچون هشام بن حکم و شیطان‌طاق، در قرن دوّم ریشه دوانید.[۵] این در حالی است که رویکردها و نظرات شیعیان در ارتباط با تعداد ائمه، با هم سازگار و متفق نیست. در مختصر تحفه می‌گوید: بدان که امامیه قایل به انحصار ائمه هستند، امّا در مورد تعداد و شمار آنها اختلاف‌نظر دارند، بعضی گفته‌اند: پنج نفرند، بعضی گفته‌اند: هفت نفر و برخی دیگر معتقدند هشت نفرهستند و برخی قائل به دوازده نفر هستند و بعضی دیگر گفته‌اند: سیزده نفر می‌باشند.[۶]

کتاب‌های شیعه، سیمای این تضاد و تناقض را نقل کرده‌اند، چه کتابهای اسماعیلیه مانند نوشته‌های (ناشئ اکبر)، یا «الزینه» نوشته ابوحاتم رازی و هم کتابهای امامیه مانند آنچه در (المقالات) اشعری، (الفِرَق) نوشته قمی و (فِرق الشیعه)، اثر نوبختی. قضیه امامت در اعتقادات شیعه یک مسئله‌ی فرعی نیست که اختلاف در مورد آن عادی باشد، بلکه امامت

۱- رجال کشی، ص ۱۸٦.

۲- مجله فتح ص ٥، شماره ۸٦۲، سال ۱۳٦۷ هـ.

۳- اصول شیعة الامامیة(۲/۷۰۳).

٤- بحارالانوار (۲٥۹/۱۰۰)، اصول شیعة الامامیة(۲/۸۰٥).

٥- اصول شیعة الامامیة(۲/۸۰٦).

٦- مختصرالتحفة ص ۱۹۳.

اساس دین شیعه و اصل محکم آنست و کسی که به امامت ایمان ندارد، از دیدگاه آنها دین ندارد، به همین خاطر بعضی از آنها برخی دیگر را کافر دانسته‌اند. اصلاً گاهی پیروان یک امام همدیگر را تکیفر، لعن و نفرین می‌کردند[۱]. سپس شیعه‌ی امامیه نظریه‌ی حصر امامت در دوازده امام را تثبیت کردند، (نکته‌ی جالب توجه‌اینکه) در دوران پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ کسی از افراد بنی‌هاشم در مورد امامت چیزی نگفت، بلکه بعد از وفات حسن عسکری، اعتقاد به دوازده امام شناخته و مرسوم شد.[۲]

حصر ائمه در عددی معین و از پیش تعیین شده، عقیده‌ای بی‌پایه و بی‌اساس است و حضرت علی و فرزندان و نوه‌هایش از آن بری می‌باشند، در کتاب‌های معتبر شیعه و نهج‌البلاغه از علی روایت شده که گفت: کاری به من نداشته باشید، و غیر مرا بجوئید! زیرا در اینصورت از چیزی استقبال کرده‌ام که دارای صورت‌ها و رنگ‌های مختلفی است و قلب‌ها آن را نمی‌پذیرند و عقل‌ها بر سر آن ثابت نمی‌مانند. (یارای صبر و پذیرش آن را ندارند) اُفق‌ها را مه (غلیظی) فرا گرفته است و آن راه مستقیم و صحیح دیگر ناشناخته مانده است. بدانید که اگر من به درخواست شما تن دهم، طبق دانسته‌های خودم با شما رفتار خواهم کرد و به قیل و قال‌ها و سرزنش‌ها توجهی نخواهم کرد. اگر دست از سر من بردارید، من هم مانند شما هستم و بسا که در برابر کسی که او را متولی امر خود ساخته‌اید، از شما شنواتر و مطیع‌تر باشم. اگر من وزیر و معاون شما باشم برای شما بهتر است از آنکه امیر و استاندار باشم.[۳]

اگر امامت علی از طرف خداوند متعال امری بیان شده بود، تحت هیچ شرایطی برای علی ﷺ جایز نبود که بگوید: «کاری به من نداشته باشید و غیر مرا بجوئید» یا بگوید: «اگر من وزیر شما باشم، برای شما بهتر است از آنکه امیر و استاندار باشم.» چگونه می‌توانند آن وصیّت یا فرمان را زیر پا بگذارد در حالیکه مردم خواهانند او را به خلیفه و امام منصوب کنند و آمده‌اند تا با او بیعت کنند.[۴]. او در نهج‌البلاغه سخنی بس صریح‌تر و روشن‌تر دارد، آنجا که می‌گوید: آن جماعتی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، بر اساس آنچه که با آنها بیعت کردند با من هم بیعت کرده‌اند. لذا کسی که حاضر و شاهد است حق انتخاب و

۱- منهاج‌السنة (۱۱/۲).

۲- اصول شیعة الامامیة(۸۰۸/۲).

۳- نهج‌البلاغه خطبه شماره ۹۲، ص ۲۳۶.

۴- ثمّ أبصرت الحقیقة، ص ۱۶۱.

گزینش ندارد، و کسی که در اینجا نیست و غائب است، حق ندارد که‌این بیعت را رد کند و شورا فقط به مهاجرین و انصار اختصاص دارد، اگر آنها بر سر منصوب کردن کسی به توافق رسیدند و او را امام نامیدند، این موجب رضایت خداوند متعال است و چنانچه کسی با تهمت زدن، یا بدعت کردن از فرمان آنها خارج شد، وی را به آنچه که از آن خارج شده باز می‌گردانند، اگر بازهم امتناع کرد به خاطر آنکه راه غیر مؤمنین را در پیش گرفته و خدا آن چیز را در پی او قرار داده، امّا او آن را نپذیرفته، او را خواهند کُشت.[1]

*** حقایق قابل توجه در کلام علی رضی الله عنه که ادعای نص بر عصمت را باطل می‌کند**

امیرالمؤمنین با این بیانات به حقایق قابل توجهی اشاره نموده است زیرا:

الف- در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شوری را به مهاجرین و انصار اختصاص داده و گره‌گشایی را به دست آنها سپرده است.

ب- اگر مهاجرین و انصار بر انتخاب شخصی توافق حاصل کنند، این امر موجب خشنودی خداوند متعال است و نشان می‌دهد که خداوند با این انتخاب آنها موافق است.

ج- در زمانی که مهاجرین و انصار حضور دارند، بدون آنها و بدون انتخاب آنها امامت منعقد نمی‌شود...

د- کسی نمی‌تواند سخنان مهاجرین و انصار رضی الله عنهم را رد کند، و از حکمشان خارج شود، جز انسان یاغی که از غیر راه مؤمنان پیروی می‌کند.

اکنون این تصریحات وبیانات علی رضی الله عنه کجا و ادعای شیعه کجا[2]؟! از یک سو مسأله‌ی نص مزبور با هیچ شکلی و صورتی ثابت نمی‌شود و از سوی دیگر، ادعای قضیه‌ی حصر ائمه به تعدادی مشخص توسط کتاب و سنّت مردود است، همانگونه که عقل سالم و منطق درست آن را نمی‌پذیرد، آیا بعد از پایان یافتن آن عدد مشخص شده، امّت اسلام باید بدون امام و رهبر باقی بمانند و رها شوند؟! ، حال آنکه آن تعداد ائمه که امامیه تعیین کرده بودند دو قرن و نیم ظاهر شدند و یکی پس از دیگری زندگی را بدرود گفتند.

۱- نهج‌البلاغه، نامه‌ای به معاویه شماره ٦، ص ٥٢٦.

۲- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ١٦١.

شیعه برای خلاصی از این چالش بزرگ که بر اثر منحصر کردن امامت در دوازده نفر بوجود آمده بود، به مسأله‌ی نیابت مجتهد از امام متوسل شده‌اند. البته درباره‌ی حد و مرز آن نیابت و جانشینی با هم به اختلاف و کشمکش پرداختند.[۱]

و بالاخره در این عصر، شیعه مجبور شدند که برای همیشه از این اصل که زیربنای دین امامیه است خارج شوند، لذا، تصویب کرده‌اند که بایستی ریاست حکومت از طریق انتخابات تعیین شود، امّا آنها از مسأله‌ی حصر عدد، به حصر نوع انتقال یافته و ریاست حکومت را به فقیه شیعه منحصر کرده‌اند[۲].

۱- استدلال شیعه به کتابهای اهل سنّت در تعیین تعداد ائمه

الف - جابربن سلمه روایت می‌کند که دوازده امیر و رهبر خواهند آمد، سپس کلمه‌ای گفت که من آن را نشنیدم، پدرم گفت: فرمود: «همگی آنها از قریش خواهند بود.» [۳]

ب- در صحیح مسلم از جابر نقل است که گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: «اسلام همچنان قدرتمند و با عزت باقی خواهد ماند تا دوازده خلیفه»، سپس کلمه‌ای گفت که من آن را نفهمیدم. از پدرم در مورد آن کلمه سؤال کردم؟ پاسخ داد که فرموده: «همگی آنها از قریش خواهند بود» و در لفظ دیگر روایت: «این دین همواره عزیز و با قدرت خواهد بود تا دوازده خلیفه».[۴] در لفظی دیگر: «تا زمانی که دوازده نفر متولی امور مسلمانان می‌شوند، امورشان جلو خواهد رفت.»[۵] در سنن ابی‌داود آمده است: «این دین همچنان پابرجا و استوار خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما امارت کنند و همه مورد اتفاق امّت من هستند.[۶] ابوداود از طریق اسود بن سعید، از جابر آن حدیث را به شیوه‌ی مزبور روایت کرده و این مطلب را اضافه کرده است: وقتی که او به منزلش بازگشت، قریش نزد او آمدند، و گفتند: بعداً چه خواهد شد؟ فرمود: بی‌نظمی‌و هرج و مرج پدید خواهد آمد.»[۷]

۱- حکومت اسلامی، خمینی، ص ٦٨، اصول شیعه (٨١٤/٢).

۲- حکومت اسلامی، خمینی ٢٤٨، اصول شیعه (٨١٤/٢).

۳- مسلم، کتاب امارت، باب مردم (١٤٥٣/٢).

٤- همان منبع (١٤٥٣/٢).

٥- همان منبع (١٤٥٢/٢).

٦- سنن ابی‌داود، کتاب المهدی (٤٧١/٤).

٧- سنن ابی‌داود (٤٧٢/٤) فتح الباری (٢١١/١٣).

امامیه به‌این روایت متوسّل شده و با آن علیه اهل سنّت احتجاج می‌کنند، نه بخاطر اینکه به کتاب‌های حدیث اهل سنّت ایمان دارند، [1] بلکه به منظور اینکه آنها را شکست دهند و تسلیم شوند.

با نگرش موضوعی و بی‌طرفانه در عبارت روایات فوق، درمی‌یابیم که خلافت آن دوازده نفر بدینصورت توصیف شده که: «اسلام در دوران آنها از قدرت و شوکت برخوردار خواهد بود و مردم بر سر انتخاب آنها اتفاق نظر حاصل می‌کنند و همرواه در دوران آنها امور مردم سامان یافته خواهد بود و پیش خواهد رفت». این اوصاف بر هیچ کدام از کسانی که شیعه مدعی امامت آنها هستند انطباق نمی‌یابد، زیرا از میان آنها فقط حضرت علی و حضرت حسن - آنهم به مدت کوتاهی - زمام خلافت را دست گرفتند. و درست برعکس خیال‌اندیشی و یاوه سرایی شیعیان، - حتی به اعتراف شیعه - امور مسلمین در دوران هیچ کدام از آن دوازده امام شیعیان روبه‌راه و بسامان نبوده است، بلکه بر عکس همواره رو به تباهی نهاده است... و ظالمان، و حتّی گاهی کافران بر آنها حکومت رانده‌اند[2] و ائمه در ارتباط با شئونات دینی‌خود به تقیه متوسّل می‌شدند.[3]

دوران امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که بر مسند خلافت تکیه زده بود، - به اعتراف شیعه هم - دوران تقیه بوده است همانگونه که شیخ مفید که از بزرگان شیعه است به‌این مسأله تصریح کرده[4] و می‌گوید: علی نتوانست قرآن را آشکار کند و به تعدادی از احکام اسلام حکم کند! و نیز جزائری که او هم از بزرگان شیعه بود تصریح کرده است [5] که گویا علی رضی الله عنه مجبور شده به حساب دین با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم سازش و مدارا کند و با آنها کنار بیاید، همانگونه که شیخ مرتضی مطهری اقرار کرده است.[6]

موضوع حدیث فوق در یک طرف درّه‌ای قرار دارد و ادعاها و پندارهای اینان در طرف دیگر است، گذشته از این، آن حدیث ائمه را در عدد مذکور حصر نمی‌کند، بلکه قدرت و

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/۸۱۵).

۲- منهاج‌السنة (۴/۲۱۰) منتقی.

۳- اصول شیعة الامامیة(۲/۸۱۶).

۴- همان منبع.

۵- اصول شیعة الامامیة(۲/۸۱۶).

۶- همان منبع.

شوکت اسلام را در زمان آنان بیان می‌کند و عصر خلفای راشدین و عصر بنی‌امیه، دوران عزت و سرفرازی و اقتدار مسلمانان بود[۱].

بنابر این ابن‌تیمیه می‌گوید: «اسلام و قوانین آن در زمان بنی‌امیه ظاهرتر و پردامنه دارتر از زمان حکمای بعد از آنان بوده است» سپس به‌این حدیث استشهاد می‌کندکه می‌فرماید: «این دین در زمان دوازده خلیفه همواره غالب و چیره خواهد بود که همه آن خلفاء از قریش هستند»، سپس ابن‌تیمیه گفت: «واقعیّت حال هم آنگونه بوده است، ابتداء ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه بودند، سپس کسانی به خلافت رسیدند که مردم آنها را انتخاب کردند و اسلام در زمان آنها دارای عزت، قدرت و شوکت بود، یعنی زمان معاویه و پسرش یزید، سپس عبدالملك و چهار فرزندش که عمر بن عبدالعزیز یکی از آنها بود.

بعد از آن قدرت اسلام رو به کاهش رفت تا به امروز رسید و ابن تیمیه به شرح آن ادامه می‌دهد[۲].

سپس در ارتباط با آن قسمت از حدیث که می‌گوید: «همه‌ی آنها قریشی هستند»[۳]، گفته است معنی آن این است که خلافت فقط به علی و فرزندانش اختصاص ندارند، چون اگر به آنها اختصاص می‌یافت مشخصه و امتیاز آنها را ذکر می‌کرد، مگر نمی‌بینی که پیامبرﷺ نفرمود: «همه آنها از فرزندان اسماعیل و از عرب هستند»، اگر بخاطر هاشمی‌بودن، یا از خاندان علی بودن ممتاز بودند، بدان عنوان ذکر می‌شدند. پس وقتی که پیامبرﷺ به طور مطلق ذکر فرمود که آنها از قریش هستند، معلوم می‌شود که آنها قریشی هستند و در میان قریش به‌یک قبیله اختصاص ندارند، بلکه از مجموع آنان‌اند، مثل بنوتمیم، بنوعدی، بنوعبدشمس و بنوهاشم، که خلفای راشدین هم از این قبایل بوده‌اند[۴]، بنابراین از میان اوصافی که شیعه می‌خواهند برای مدعای خود بدان استدلال کنند چیزی جز عدد دوازده باقی نمانده است، ولی آن عدد هم بر هیچ چیز دلالت نمی‌کند.[۵]

۱- همان منبع سابق.
۲- مسلم، ۱٤٥٣/۲.
۳- منهاج‌السنة (٤/۲۰٦).
٤- منهاج‌السنة (٤/۲۱۱).
٥- اصول شیعة الامامیة(۲/۸۱۸).

۲- آیاتی از قرآن که ادعا می‌کنند، نص است بر وصیّت به خلافت علی رضي الله عنه

شیعه‌ی رافضه چون نتوانسته‌اند برای تأیید و نهادینه کردن عقیده‌ی امامت به نص پشتوانه‌ای از جانب شرع دست یابند، به آیاتی از کتاب خداوند متوسّل شده‌اند که به مدح و ستایش بندگان صالح خداوند و اولیای متقی وپرهیزگار می‌پردازند، سپس آن اوصاف را به حضرت علی اختصاص داده و آنها را طبق اعتقاد فاسد خود تأویل کرده‌اند. از سوی دیگر جهت تأیید این بدعت زشت، احادیث زیادی را ساخته و پرداخته‌اند تا از این راه بتوانند مسلمانان جاهل و ساده لوح و کسانی را که در این زمینه اطلاعات اندکی دارند، فریب دهند، ولی پر واضح است که همه مقولات و ره آوردهای آنان در این باره، باطل است. علاوه بر این، استدلال آنها از دو نکته خارج نیست:

الف- یا آنچه که بدان استدلال کرده‌اند دلیلی است علیه مدعای آنها، مانند (آیه‌ی تطهیر، و آیه مباهله)، و حدیث رایت (پرچم) و حدیث غدیر خُم و غیره.

ب- یا احادیثی جعلی و ساختگی هستند، که حدیث جعلی بعنوان مدرک و حجت پذیرفته نیست و از این روی، نزد اهل علم مشهور است که در میان گروه‌های منتسب به اسلام، دروغگوترین فرقه رافضه است. و در ابن تیمیه اتفاق‌نظر اهل علمای نقل و روایت و اسناد را بر این نکته نقل کرده که آنها دروغگوترین فرقه‌اند و از روزگاران قدیم، دروغگویی در تار و پود آنها ریشه دوانده است، به همین خاطر، ائمه و پیشوایان اسلام می‌دانستند که مشخصه و علامت تشخیص آنها دروغ گفتن است.[1] این شما، و این هم بعضی از استدلالات قرآنی آنها:

*** آیه‌ی ولایت**

خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ (مائده/۵۵)

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند.

۱- منهاج‌السنة (۵۹/۱).

آنها در تفسیر این آیه، موردی را ذکر کرده‌اند که به گمانشان بر امامت حضرت علی دلالت می‌کند. آخوند بزرگ شیعه طوسی گفته است: امّا در ارتباط با وجود نص امامت علی رضی الله عنه از قرآن، باید بگوییم که‌این آیه قوی‌ترین دلیل است.[۱]

طبرسی می‌گوید: این آیه از واضح‌ترین دلایل است بر صحت امامت علی رضی الله عنه بعد از پیامبر[۲] است و تقریباً اساتید شیعه این آیه را از جمله قوی‌ترین دلایل در این زمینه بر شمرده‌اند، زیرا در تألیفات خود، در مقام استدلال بر امامت علی، آن را قبل از همه دلایل دیگر ذکر می‌کنند.[۳]

امّا در مورد اینکه آنها چگونه این آیه را به هدف مورد نظرشان ربط می‌دهند و بدان استدلال می‌کنند، باید گفت که آنها ادعا می‌کنند که مفسران و محدثان از عام و خاص، بر این نکته اتفاق‌نظر دارند که‌این آیه، در مورد علی رضی الله عنه نازل شده، چرا که انگشترش را در حال نماز، بعنوان صدقه به آن مسکین داد در حالیکه تعدادی از صحابه در آنجا حضور داشتند و این رویداد در صحاح ششگانه‌ی حدیث نقل شده است [۴] و کلمه‌ی «اِنَّمَا» به اتفاق لغت‌شناسان برای حصر است و «ولی» به معنای سزاوارتر برای تصرف است که با امام و خلیفه مرادف است[۵]. همانگونه که می‌بینید آنها به روایتی استدلال می‌کنند که در مورد سبب نزول این آیه مطرح می‌کنند، چون در متن آیه چیزی نیست که آنها را به مرادشان برساند، بنابراین استدلال آنها به روایت جعلی و ساخته‌ی خودشان است نه به قرآن.

پس آیا این روایت در مورد سبب نزول آیه صحیح و ثابت است یا نه و آیا این نوع استدلال درست است یا نه؟ همه‌این سؤالات را به صورت‌های زیر جواب خواهیم داد.

نقد ادعای استدلال از قرآن بر تعیین أئمّه

الف- در مورد این ادعا که می‌گویند: اهل سنّت این روایت را قبول دارد که‌این آیه درباره‌ی حضرت علی رضی الله عنه نازل شده، از بزرگترین دروغ‌پراکنی‌های آنان به شمار می‌رود، بلکه علمای متخصّص در علم نقل و روایت و سند بر این اجماع دارند که‌این آیه بطور خاص درباره‌ی علی رضی الله عنه نازل نشده است و علی در حال نماز انگشترش را صدقه نداده است.

۱- تلخیص الشافی (۱۰/۲) به نقل از اصول مذهب شیعة الامامیة(۸۲۲/۲).

۲- مجمع‌البیان (۱۲۸/۲) به نقل از اصول شیعة الامامیة(۸۲۲/۲).

۳- عقاید شیعه اثنی‌عشری (۸۲/۸۱/۱) اصول مذهب شیعه (۸۲۳/۲).

۴- اصول مذهب شیعه (۸۲۳/۲).

۵- عقاید امامیه اثنی‌عشری (۸۲/۸۱/۱) به نقل از مرجع سابق (۸۲۳/۲).

حدیث شناسان هم بر این باورند که‌این روایت جعلی و ساختگی است[۱]. اینکه می‌گویند این روایت در (صحاح سته) نقل شده [۲]، باز هم دروغ و افتراء است، زیرا در کتابهای حدیث اهل سنّت اصلاً چنین روایتی وجود ندارد. البته ابن کثیر روایت‌ها و اقوالی را در این زمینه نقل کرده که این آیه در وقتی که حضرت علی انگشترش را صدقه داد، درباره‌ی او نازل شده است و در پایان در توضیح آن می‌گوید: البته به علت ضعف سند و مجهول بودن رجال سندهای آنها هیچ کدام از آنها صحیح و قابل قبول نیستند[۳].

عبدالعزیز دهلوی می‌گوید: فقط ثعلبی گفته این آیه درباره‌ی علی رضي الله عنه و داستان آن گدا و بخشیدن آن انگشتر به او در حالت رکوع، نازل شده است[۴]، ولی محدثان اهل سنّت به‌اندازه یک تار مو هم به روایت‌های ثعلبی اعتماد ندارند، و او را (حاطب اللّیل) لقب داده‌اند[۵]، چرا که او تر را از خشک جدا نساخته و بیشتر روایت‌هایش از کلبی و ابوصالح است، که بی‌اهمیت‌ترین و ضعیف‌ترین روایات در مورد تفسیر نزد آنها هستند[۶].

روایت درست و صحیح در مورد سبب نزول آیه‌ی مزبور - همانگونه که ابن جریر در تفسیر آن آیه با سندش چنین استخراج کرده است - این است که: وقتی بنو قینقاع به پیامبر صلى الله عليه وسلم خیانت کردند، پیش عباده‌ی بن صامت رفتند و از او خواستند که با آنها همراه شود، امّا وی آنها را ترک کرد و دست رد به سینه‌ی آنها نهاد و ولایت خداوند متعال و پیامبرش را برگزید. آنگاه خدا این آیه را نازل کرد:

۱- منهاج‌السنة (٤/٤).

۲- اصول مذهب شیعه (۸۲٤/۲).

۳- تفسیر ابن کثیر (۱۷۷/۷٦/۲).

٤-مختصر تحفة اثنی عشریه ص ۱٤۱-۱٤۲

٥- این یک تشبیه ادبی است، یعنی کسی که در سیاهی شب هیزم جمع می‌کند. این در مورد کسی گفته می‌شود که کار بیهوده‌ای انجام می‌دهد. «مترجم»

٦- همان منبع قبلی، ص ۱٤۱-۱٤۲، عقیده اهل بیت بین افراط و تفریط، ص ٤۷۳، و نگاه کن به اسباب نزول واحدی، تحقیق ایمان شعبان، ص ۱٦۳، یهود در سنّت مطهره (۲۸۲/۱)، و آن خبری باقی می‌ماند که ابن اسحاق با سند مرسل روایت کرده که با پیگری‌ها و شواهد تقویت می‌یابد. و نگاه کن به مختصر تفسیر قرآن عظیم که به عمدةالتفاسیر از حافظ بن کثیر نامگذاری شده، احمد محمد شاکر (۷۰۱/۱) احمد شاکر در باره کسانی که می‌گویند درباره علی نازل شده، می‌گوید: «این بخشی از دروغ‌پراکنی‌های شیعه است که با تأویل قرآن بازی می‌کنند».

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ﴾ (مائده / ۵۵)

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال را می‌پردازند. یعنی آنها در همه شئونات خود، در برابر خداوند متعال سر تسلیم فرود می‌آورند، لذا خداوند متعال در اول آن آیات فرمود:

﴿ ۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ (مائده / ۵۱)

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اوّلی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

یعنی عبدالله ابن سلول (را به دوستی نگیرید،) زیرا او طرفدار بنی‌قینقاع بود و وقتی که میان پیامبر ﷺ و بنی‌قینقاع اختلاف و خصومت ایجاد شد، او در کنار آنها ایستاد و از آنها پشتیبانی کرد و پیش پیامبر ﷺ رفت تا برای آنها میانجیگری کند، امّا عباده بن صامت رضی الله عنه از آنها تبرّا کرد و دست رد به سینه آنها نهاد، لذا خداوند متعال آیه‌ی (مائده /۵۱)را نازل کرد، سپس خداوند متعال به بیان صفت مؤمنان - که منظورش عباده بن صامت و پیروانش می‌باشد، پرداخت و فرمود: ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ (مائده/ ۵۵) تنها خدا و پیغمبر او، و مؤمنانی امثال عباده و غیره یاور و دوست شما هستند ؛ بنابراین آن آیه در ارتباط با عباده بن صامت نازل شده است.[1]

آیات کریمه‌ی فوق دستور به دوستی‌گزینی با مؤمنان، داده و از دوست‌گزینی و هم‌پیمانی با کافران نهی کرده‌اند. این معنی همچنین - پس از شناخت سبب نزول واقعی آن

۱- ابن هشام، در سیره، در رابطه با بنی‌قینقاع (۴۹/۲) آن را عبادة بن ولید روایت‌کرده است. وابن جریر در تفسیرش در تأویل این قول خداوند تعالی ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَ﴾ (مائده/۵۱) آن را روایت‌کرده است. تفسیر طبری (۱۷۸/۶) و رجال سندش - از طریق ابن جریر - موثق و قابل اعتماد هستند. و ابن اسحاق به حدیث بودن آن از پدرش تصریح‌کرده است، امامرسل است، چه عبادة بن ولید یک تابعی بزرگوار است از پدر و جدش و غیر آنها روایت‌کرده است و او ثقه است. تهذیب (۱۱۱۴/۵).

- بوضوح از سیاق و روند خود آیات فهم می‌شود، زیرا قبل از این آیه‌ی کریمه، این فرمودهٔ خداوند متعال آمده است:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَـٰرَىٰٓ أَوْلِيَآءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُۥ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٥١﴾ ﴾ (مائده / ٥١).

این آیه، با صراحت هر چه تمام تر از موالات یهود و مسیحیان بوسیله محبّت و علاقه و نوع دوستی و یاری‌رسانی... منع کرده است و به اتفاق همه ولایت در اینجا به معنای امارت و امامت نیست و اصلاً این معنی وارد نشده است، پس این آیه کسانی را به ترتیب ذکر نموده که محبت و موالات آنها واجب است، یعنی الله تعالی و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مؤمنان. بنابراین واضح است آن موالات که بمعنی محبت و یاری و نصرت در قسمت اول آیه از آن نهی شده است و به حکم مقابله‌این مولات همان موالاتی است که در قسمت دوّم به مؤمنان دستور داده شده است.

همانگونه که‌این مسأله در لغت عرب آشکار و روشن است[١]. مرحوم رازی می‌گوید: «وقتی که در آیات قبلی از مولات و دوستی و پشتیبانی کافران نهی فرمود، در این آیه به محبّت و دوستی و پشتیبانی کسانی فرمان داده که موالات آنها واجب است»[٢]. مرحوم ابن تیمیه فرموده است: چیزی که برای مفسران - خلف از سلف - معلوم و یقین‌بخش می‌باشد، این است که این آیه درباره‌ی نهی از علاقه و صمیمّت و دوستی و پشتیبانی و موالات با کفّار و فرمان دادن به موالات و دوستی و پشتیبانی با مؤمنان، نازل شده است.[٣]

ب- خداوند متعال بی‌خود و بی‌جهت انسانی را مورد تعریف و تمجید قرار نمی‌دهد، مگر اینکه کاری انجام داده باشد که مورد پسند خداوند جل جلاله باشد، یعنی کار واجب یا مستحب باشد و به اتفاق علمای اسلام، صدقه دادن در اثنای نماز مستحب و سنّت نیست، اگر مستحب می‌بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را انجام می‌داد و بر انجام آن مسلمانان را تشویق می‌کرد و پیوسته آن را انجام می‌داد، گذشته از این، نماز خواندن انسان را به خود مشغول می‌کند، و فرصت بخشش به درخواست‌کننده بعد از سلام دادن نماز هم ممکن است، و می‌تواند

١- اصول مذهب شیعه (٢/٨٢٦).

٢- تفسیر فخر رازی (١٢/٢٥).

٣- منهاج‌السنة (٤/٥).

صدقه‌اش را بعد از نماز به او بدهد. بلکه نظر تعدادی از اهل علم بر این است که مشغول شدن به دادن و عطا کردن به سائل (در نماز) موجب باطل شدن نماز می‌شود.[۱]

ج- اگر این مسأله در نماز مشروع بود، به رکوع اختصاص پیدا نمی‌کرد، چگونه گفته می‌شود: «ولیّ نیستند جز کسانی که در حالت رکوع صدقه می‌دهند»؟، اگر گفته می‌شود: خواست خداوند بر این بوده که با این حالت علی را بستاید، در جواب گفته می‌شود: اوصافی که علیﷺ با آنها شناخته می‌شود، فراوان و آشکار بودند، پس چگونه ستایش او با امور مهم و معروف رها می‌شود و در تعریف و ستایش او به چیزی اکتفاء می‌شود که باور کردن آن بسیار مشکل است مگر برای کسی که آن را شنیده و باور کرده باشد؟! جمهور امت اسلامی، این خبر را نشنیده و در هیچ یک از کتاب‌های معتبر مسلمانان وجود ندارد.[۲]

د- در مورد اینکه گفته می‌شود علیﷺ انگشتر خود را بعنوان زکات در حالت رکوع بخشیده است، می‌گوییم: آیه‌ی مورد نظر در خلاف آن وضعیت نازل شد که ادعا می‌کنید، زیرا علی در دوران پیامبرﷺ از جمله کسانی نبوده که زکات بر او واجب شده باشد، زیرا او فقیر و تهی‌دست بوده و زکات نقره وقتی واجب می‌شود که از ملکیت نصاب یک سال گذشته باشد، و علی از زمره‌ی آنان نبوده است.[۳]

هـ - اصل در زکات این است که زکات دهنده خود برای پرداخت اقدام کند، نه‌اینکه منتظر شود تا اینکه زکات‌گیرنده به سراغش بیاید. کدامیک از این دو کار بهتر است: اینکه در خانه بنشینید و زکات خود را نگه دارید و منتظر باشید تا مردم بیایند و درخواست زکات و صدقه کنند، یا اینکه سریعاً خود برای پرداخت زکات خود اقدام کنید؟! شکی در این نیست که روش اوّل برتر و درست‌تر است.[۴]

و- و در مورد اینکه می‌گویند مراد از (ولی) در آیه امارت و فرمانروایی است، با کل آیه هماهنگ و جور در نمی‌آید که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾(مائده/ ۵۵).

زیرا خداوند متعال به متولّی امور بندگان و فرمانروایی توصیف نمی‌شود که متولی بندگان و امیر آنها می‌باشد، بلکه گفته می‌شود او خالق، رازق، پروردگار و فرمانروای

۱- منهاج‌السنة (۲۰۸/۱) (٥/٤).
۲- منهاج السنة (٥/٤) اصول مذهب شیعه (۸۲٥/۲).
۳- اصول مذهب شیعه (۸۲٥/۲).
٤- حقبة من التاريخ ص ۱۹۳.

آنهاست، و آفرینش و فرمان از آن اوست. گفته نمی‌شود: خداوند متعال امیرالمؤمنین است، همانگونه که به کسی همچون علی و دیگران امیرالمؤمنین گفته می‌شود.[١]

امّا ولایت بمعنای مخالف عداوت‌ستیزی، باید بگوئیم که خداوند متعال بندگان مؤمنش را سرپرستی می‌کند، آنها را دوست می‌دارد و آنها هم او را دوست می‌دارند، از آنها خشنود می‌شود و آنها هم از او خشنود می‌شوند و کسی که‌یکی از اولیای او را مورد دشمنی و اذیت و آزار قرار دهد، خداوند متعال علناً با او مبارزه می‌کند.[٢]

پس آیا این ولایت مطلب مورد نظر در این آیه است؟! و معنای این قسمت از آیه: ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾ این است که آنها در برابر پروردگارشان فروتن بوده و به فرمانش گردن می‌نهند، که رکوع در اصل لغت به معنای خضوع و فروتنی می‌باشد، یعنی نماز و زکات را در حال رکوع که همان خشوع و فروتنی و شکسته نفسی در برابر خداوند است اقامه کرده و می‌پردازند [٣]، این مورد شبیه این فرموده‌ی خداوند متعال است که درباره‌ی حضرت داود علیه السلام فرمود:

﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ﴾ (ص/ ٢۴).

«داود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم (واندازه هراس او از دیگران، و نیز نحوه قضاوت وی را به محکّ آزمایش زده‌ایم). پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد».

و بدین جهت راکعاً نامیده شده که رکوع فروتنی، خضوع و خشوع برای خداوند متعال را نشان می‌دهد.

نیز مانند این فرموده‌ی خداوند متعال که فرموده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱرۡكَعُواْ لَا يَرۡكَعُونَ ﴿٤٨﴾﴾ (مرسلات/۴٨) وقتی بدانان گفته می‌شود: (در برابر اوامر و نواهی الهی) خضوع کنید و کرنش ببرید خضوع نمی‌کنند و کرنش نمی‌برند!.[۴]

١- اصول مذهب شیعه (٨٢٧/٢).

٢- همان منبع (٨٢٧/٢).

٣- کشاف زمخشری، (٦٢٤/١)، تفسیر رازی (٢٥/١٢).

٤- حقبة من التاريخ ص ١٩٤.

ز- و امّا در مورد اینکه با ادات حصر «إِنَّمَا» استدلال کرده و می‌گویند: بدین وسیله مراد خاصتاً علی‌ﷺ است! باید بگوییم که این دلیل اگر (به ادعای شیعه) بر نفی امامت از متقدمین علی دلالت می‌کند، به همانصورت هم بر سلب امامت از کسانی دلالت می‌کند که بعد از او آمده‌اند، بنابر این لازم می‌آید که امامت حسن، حسین و ائمه اطهار بعد از آنها نا مشروع بوده و حق امامت نداشته‌اند. اگر در جواب این تناقض بگویند: مراد حصر ولایت در بعضی اوقات است، یعنی فقط در زمان امامت او ولایت منحصر به او بوده نه وقت امامت افراد بعد از او، در این صورت با اهل سنت همگام و همسو هستند که ولایت عامه دارای وقت معیّن است و آن زمانی است که خود او امام است نه قبل از آن[1]. طبق گفته‌ی اساتید و بزرگان آنها اگر قرار است که‌این قوی‌ترین دلیل آنها در مورد ادعای امامت علی‌ﷺ باشد، کاملاً روشن می‌شود که آنها هیچ اساس و پایه‌ای ندارند، زیرا اصل در این مسأله‌ی عظیم و سرنوشت‌ساز این است - که در دیدگاه شیعه یکی از بزرگترین ارکان دین آنها است و انکارکننده‌ی آن در شمار کافران قرار دارد - که صیغه‌ای روشن و واضح برای آن بکار گرفته شود، بطوری که برای اقشار مختلف مردم قابل فهم باشد و بیسواد و عامی بتوانند آن را درک کنند، همانگونه که عالم و دانشمند آن را درک می‌کند، نسل آینده آن را بفهمند همانگونه نسل حاضر آن را می‌فهمد و بادیه نشین هم مانند شهرنشین آن را بفهمند. پس چون چنین عبارت و کلامی‌در کتاب خداوند متعال بکار گرفته نشده، نتیجه می‌گیریم که هیچ نص و عبارت صریحی بر قضیه‌ی امامت وجود ندارد آنگونه که آنها گمان می‌برند[2]. این قویترین استدلالی بود که با کتاب خداوند می‌کنند و آن را آیه‌ی ولایت نام گذاشته‌اند. آنها دلبستگی‌هایی به آیات دیگری دارند که ابن مطهر حلّی آنها را ذکر نموده، و ابن تیمیه رحمه الله با جواب‌هایی جامع و فراگیر آنها را جواب داده است.[3]

۱- اصول مذهب شیعه ص ۸۲۵.

۲- اصول مذهب شیعة الامامیة(۸۲۱/۲).

۳- دکتر علی سالوس اقدام به‌یک رشته تحقیقات درباره آیاتی کرد که به‌گمان امامیه راجع به امامت هستند و دست آخر به‌این نتیجه رسیده که استدلالات آنها مبنی بر روایت‌های پی در پی و متصل به اسباب نزول و تأویلاتی است که فقط خودشان آنها راگفته‌اند. هیچ‌یک از این و از آن صحیح نیست، (مع الشیعه الاثنی عشری: (۵۵/۱ الی ۱۱۱)).

*** آیه‌ی مباهله**

آیه‌ی مباهله که درباره هیئت اعزامی نجران نازل شد، درنظر امامیه بعنوان دلیل دیگری بر امامت مطرح است و آن این فرموده‌ی خداوند متعال است:

﴿ فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا۟ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٦١﴾ ﴾ (آل عمران / ۶۱).

«پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمد با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنّا می‌نمائیم».

در نظر طوسی و دیگر علمای شیعه این آیه از دو وجه بر فضیلت اهل بیت و علی دلالت دارد:

اوّل اینکه موضوع مباهله برای آن است که صاحب حق از باطل تشخیص داده شود، و این کار فقط برای کسی صحیح است که دارای باطنی روشن و امنیت‌یافته و بی‌غل و غش بوده و در مورد صحت عقیده یقین حاصل شده باشد و خلاصه‌اینکه بهترین مردم در نزد خداوند متعال باشد.

دوّم اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم علی را همانند خود قرار داده، آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ» چون منظور از «أَبْنَآءَنَا» حسن و حسین رضی الله عنهما هستند و مراد از «وَنِسَآءَنَا» فاطمه و رسول خدا «وَأَنفُسَنَا» خود و علی رضی الله عنه را در نظر داشته است و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم او را همانند خود قرار می‌دهد، واجب است که کسی به لحاظ فضیلت و برجستگی به پای او نرسد و هم ردیف او قرار نگیرد.[1]

این آیه بدین دلیل مباهله نامگذاری شده که هر شخص صاحب حقّی که دوست دارد خداوند متعال طرف مناظره‌اش را که بر باطل است هلاک کند، آن را انجام می‌دهد،

۱- تفسیر تبیان، طوس، (۴۸۵/۳).

خصوصاً اگر در این راستا دلیل و مدرکی داشته باشد که وی را در بیان و روشن کردن حقش یاری می‌دهد.

مباهله با درخواست مرگ انجام می‌شود، زیرا زندگی در نظر اهل کتاب بسی شیرین، دوست داشتنی، عزیز، مهم و عظیم بوده است، چون می‌دانستند که چه فرجام بدی - پس از مرگ - در انتظار آنها است.

آیه‌ی مباهله به چند دلیل نمی‌تواند بعنوان دلیل و سند ادعای شیعه‌ی اثنی‌عشریه در باب امامت، قرار بگیرد:

الف- علی رغم اینکه واژه‌ی (نفس) دارای معانی متعدّد و مترادف است، این کلمه که شیعیان امامیه می‌خواهند با استناد به آن ثابت کنند که‌این نص صریح است بر خلافت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، نه معنای حقیقی و نه مجازی برای این واژه‌یافت نمی‌شود که بیانگر خلافت باشد. امّا در مورد اینکه اهل سنّت در مقام استدلال گفته‌اند: واژه‌ی (نفس) بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم خواستار حضور خود و نزدیکان ایمانی یا نسبی درموقع دعا کردن باشد دلالت می‌کند، این توجیه در لغت ذکر شده و موافق روح دین است. زبیدی گفت: ابن برّی گفته است: شاهد بر این مقوله این فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ (نور/ ۶۱)

(هر وقت داخل خانه‌ای شدید بر همدیگر سلام کنید).

ابن عرفه (نفس را در) این فرموده‌ی خداوند متعال به اهل ایمان و اهل شریعت آنها تفسیر کرده آنجا که می‌فرماید[1]:

﴿ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ ١٢﴾ (نور / ۱۲)

«بِأَنفُسِهِمۡ» در آیه‌ی فوق بیانگر اهل ایمان و اهل شریعت است. (مترجم). دهلوی می‌گوید: «نَدۡعُ» یعنی: «خود را حاضر کنیم».

اگر فرض کنیم که علی رضی الله عنه، از طرف پیامبر صلی الله علیه و سلم به عنوان مصداق «وَأَنفُسَنَا» مطرح شده است، پس چه کسی را از طرف کافران به عنوان مصداق «أَنفُسَكُمۡ» فرض کنیم؟! در حالیکه در صیغه‌ی «نَدۡعُ» مشترک هستند، بعد از این سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم «تَعَالَوۡاْ»: (بیایید) دیگر برای

۱- تاریخ العروس (۱٦/٥٧٠)، ثمّ أبصرت الحقیقة، ص ۱۸۸.

دعوت پیامبر از آنها و پسرانشان معنایی وجود نخواهد داشت.[1] و فرموده‌ی خداوند متعال: «وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ»همانند این آیه است: ﴿ لَّوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ ﴾ (نور/۱۲): (چرا هنگامی که این تهمت را می‌شنیدید، نمی‌بایست مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان نیک بودن (و پاکدامنی و پاکی) را نیندیشند و نگویند: این تهمت بزرگ آشکار و روشنی است؟). که درباره حضرت عایشه رضی الله عنها در ارتباط با حادثه افک نازل شد. بنابراین یکی از ایمانداران به منزله نفس‌های ایمانداران مرد و زن است. و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَٱقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ ﴾ (بقره / ۵۴)

یعنی: (بعنوان توبه) همدیگر را بکشید.

از آن جمله است این فرمودهٔ خداوند متعال:

﴿ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ ﴾ (بقره / ۸۴)

«و (در این جا هم أَنفُسَكُم) یعنی یکدیگر را بیرون نکنید. بنابراین مرداد از «وَأَنفُسَنَا» برادران است، یا برادران نسبی یا دینی».[2]

در حقیقت خداوند متعال درباره‌ی پیامبر گرامیش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

﴿ لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ ﴾ (توبه / ۱۲۸)

«بیگمان پیغمبری (محمّد نام)، از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

در این آیه دلیل و حجّت بالغ و رسایی برای کسانی وجود دارد که می‌گویند: «وَأَنفُسَنَا» به معنای همتایی و همانندی علی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، این آیه از رسول خدا و از کفار مکه

۱- مختصر تحفه اثنی‌عشری، ص ۱٥٦.

۲- منهاج‌السنة (١٦٨/١٦٧/١).

سخن می‌گوید و می‌فرماید: «مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ» پس چه کسی می‌تواند بگوید که نفس رسول خدا همان نفس کفار مکه است، (پناه بر خدا)؟! [۱]

اینجا مشخص می‌شود که نوعی اعمال سلیقه در تفسیر آیه‌ی مباهله بکار رفته، چون علمای شیعه خود را به نادانی زده و همه‌ی این نصوص را عمداً نادیده گرفته‌اند، پس به سراغ این آیه‌ی کریمه رفتند و در معنای آن باید آنقدر مبالغه و اغراق می‌کنند که می‌گویند: علی همان محمدﷺ است جز در مقام نبوّت، حتی بعضی از روایت‌های شیعه به‌این اشاره می‌کنند که اطلاق لفظ «وَأَنفُسَنَا» بر برادر، فامیل، یا رئیس یک گروه در میان اعراب متداول و متعارف بوده است، ابوعبدالله؛ می‌گوید: امیرالمؤمنین (علی)، عبدالله بن عباس را به سوی ابن کواء و یارانش فرستاد، پیراهنی نازک و عبایی بر تن داشت. وقتی که به او نگاه کردند، گفتند :« یا ابن العباس، انت خیرنا فی انفسنا و انت تلبس هذا اللّباس؟! » ای ابن‌عباس تو در میان ما بهترین هستی، در حالیکه‌این لباس را می‌پوشی. آنگاه ابن‌عباس گفت: من (برای جایز بودن خودآرایی) اولین دلیلی را در مناظره با شما با این آیه می‌آورم که می‌فرماید: ﴿خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ و ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ﴾ (اعراف/۳۱-۳۲)

(ای آدمیزادگان! در هر مسجد و عبادتگاهی، خود را بیارائید......... بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟)

آیا بعد از این دلایل قرآنی و روایت‌هایی شیعی دیگر سخن و حرفی باقی مانده که افراطی‌ها آن را بر زبان آورند؟! [۲]

ب- یکی از قطب‌های شیعه؛ «شریف رضی» اعتراف کرده که ﴿وَأَنفُسَنَا﴾ در فرموده‌ی خداوند متعال بدین معنی نیست که حضرت علی - آنگونه که شیعه می‌گوید - خود پیامبرﷺ است، زیرا علماء می‌گویند: عرب در زبان گفتگوی خود در مورد فامیل و پسرعموی نزدیک و دیگر خویشاوندان میتواند بگوید: او خود پسر عمویش است و فامیل خویشاوند همان خویشاوند اوست، شاهد ما فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید:

۱- س ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۱۸۸.

۲- همان منبع ص ۱۸۹.

﴿ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ ﴾(حجرات / ۱۱):

(و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید).

در این آیه مراد خداوند متعال این است که در پی عیبجویی از برادران مؤمن خود بر نیایید. بنابراین اخوّت دینی را در مجرای اخوت نسبی قرار داده است، پس وقتی که در نظر آنها واژه‌ی «نفس» می‌تواند بر شخصی بیگانه و دور واقع شود، سزاوارتر و اولی‌تر است که بر فامیل نسبی اطلاق شود.

شاعر گفته است: «كأنا يوم قرى انمّا نقتل ايانا» شاعر خواسته که بگوید: گویی ما (در روز قُری) با کشتن برادرانمان خودمان را می‌کشیم. پس وی فامیل‌ها و نزدیکان خود را بجای خود تصور نموده است، بخاطر ارتباط و خویشاوندی و پیوند نژادی و نیز بخاطر اینکه خویشاوند زاده هم خویشاوند است و از پیوند خویشاوندی شجره‌ی خانوادگی بوجود می‌آید. امّا این آیه که می‌فرماید: ﴿ فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ ﴾ امکان دارد که بدین گونه استعمال شده باشد. زیرا در تفسیر آمده است: معنی این آیه این است که بر یکدیگرسلام کنید. چون محال است که انسان بر نفس خود سلام کند. زیرا نفس‌های مؤمنان به جای یک نفس در نظر گرفته شده، چون در بستن پیمان دینداری همگرا و متحد هستند و زبان شریعت مقدّس آنها را مشترکاً مورد خطاب قرار داده است، پس اگر یکی از آنها بر برادرش سلام کند، شبیه به آن است که بر خود سلام کرده باشد، چون تفاوت برچیده شده و رشته‌ی نفس‌ها و قلبها با هم گره خوده است.[۱]

بدین ترتیب روشن شد که ادعای شیعه مبنی بر اینکه‌این آیه نص صریح است بر اینکه علیؓ با پیامبرﷺ هیچ تفاوتی ندارد، فاقد دلیل و مدرک است، چون لفظ (نفس) در زبان عرب، بر خویشاوند دور هم اطلاق می‌شود و در این مقوله، از هیچ طرفی بر امامت دلالتی وجود ندارد.[۲]

ج- مباهله زمانی رغبت و رهبت و احساس به صداقت داعی را فراهم می‌آورد که او خود و اهلش را جمع کند به طبیعت حال قلب مشتاق و شیفته‌ی آنها است، چون قلب مشتاق

۱- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۱۸۹.

۲- همان منبع ص ۱۹۰.

و طرفدار اشخاص بیگانه و دورتر نیست و اگر در شُرف هلاك قرار گیرند بیش از همه نگران خویشاوندان نزدیک است[1]. پس اینکه پیامبرﷺ نزدیکترین خویشاوندان را به سوی خود فرا خواند، دلیل واضحی است بر صحت نبوّت و رسالت او، از این رو وقتی که مسیحیان نجران این مورد را مشاهد کردند، نسبت به نفس خود ترسیده و از مباهله کردن با او دست کشیدند، امّا رافضه‌های بدعت‌گذار، چون به بیماری حق‌زدایی و عدم تسلیم شدن به آن مبتلا شدند، برداشت و فهمی از آن کردند که آیات خداوند متعال هیچگاه بر آن دلالت نکرده‌اند.[2]

د- ادعای امامیه مبنی بر اینکه این آیه در مورد علی رضی الله عنه - جز در مقام نبوّت - با پیامبرﷺ مساوی است دلالت می‌کند، به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ زیرا هیچ کس، نه علی و نه غیر او در امور دینی با پیامبرﷺ مساوی و همطراز نیست، به عبارت دیگر: مقام پیامبرﷺ و کمال انسانی وی را چگونه می‌توان با سایر انسانها مقایسه کرد؟!

حتی خود علی رضی الله عنه راضی نمی‌شود که شیعه‌ی امامیه درباره‌ی او چنین بگویند. انسان منصف و خردمند با وضوح هرچه تمام‌تر، این مسئله را درک می‌کند.[3] مقام نبوّت جایگاهی است که نزد علی از اعتبار، هیبت و جایگاه خاص خود برخوردار بود و ما در این کتاب، در این رابطه سخن گفتیم.

برای اثبات مسائل بزرگ اعتقادی، و اصول بنیادی و عظیم دین باید دلایل روشن و قطعی قرآن که بر معنای مورد نظر دلالت کند وجود داشته باشد، مانند این آیه که در رابطه با توحید می‌فرماید: ﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ﴾(بقره / ۲۵۵).

و در مورد رسالت محمّد ﷺ می‌فرماید:﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ ﴾ (فتح / ۲۹).

و مانند:﴿ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ ﴾ (نور / ۵۶) که بر فرضیت و مشروعیت نماز دلالت دارند، ......[1]

۱- منهاج‌السنة (۷/۱۲۵، ۱۲۶).

۲- عقیده اهل سنت و جماعت درباره صحابه (۲/۵٦٤، ٥٦٥).

۳- ثمّ أبصرت الحقیقة، ص ۱۹۱.

۱- آیه تطهیر و رابطه آن با عصمت ائمه، عبدالهادی حسین ص ٥.

*** استدلال به آیه‌ی (۲۳) سوره‌ی شوری**

﴿ قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ ﴾

بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عاید خودتان می‌گردد).

شیعه‌ی امامیه در تفسیر این آیه حدیثی را وارد کرده‌اند و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم منسوب نموده‌اند. (به ادعای آنها) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم «قُربی» را به علی، فاطمه و پسران آنها تفسیر کرده‌اند. در دیدگاه شیعه بر افضلیت، برتری و ضرورت مهرورزی و مودت آنها و از آن پس ضرورت اطاعت کردن از آنها و انتخاب و پذیرفتن آنها بعنوان امام، قبل از همه دلالت می‌نمایند.[۱]

پاسخ به ادعاهای فوق الذّکر به قرار زیر است:

الف- این آیه در سوره‌ی شوری است، و به اتفاق اهل سنّت این سوره مکّی است.[۲] بدون تردید علی رضی الله عنه بعد از جنگ بدر با فاطمه رضی الله عنها ازدواج کرده، حسن در سال سوم و حسین در سال چهارم هجری متولد شد. بنابراین آیه‌ی مورد نظر ما چندین سال قبل از وجود حسن و حسین نازل شده است. پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را به واجب بودن محبّت علی و خانواده و فرزندانش تفسیر کرده که هنوز شناخته شده نبوده و برخی آفریده نشده‌اند؟! [۳]

ب- تفسیری که از این آیه در صحیح بخاری بعمل آمده است، با این روایت کاملاً مغایرت دارد، زیرا بخاری با سند خود روایت می‌کند که در مورد «إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ»سؤال شد، سعید بن جبیر گفت: ٱلۡقُرۡبَىٰ یعنی: آل بیت، ابن‌عباس گفت: عجله کردی، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با همه خانواده و طایفه‌های قریش به نوعی خویشاوند بود، بلکه فرمود: مگر اینکه خویشاوندی و رابطه‌ی نزدیکی که میان من و شما هست را بجای آورید.[۱]

۱- مجمع‌البیان طبرسی (۲۵/۴۹-۵۱) مختصر تحفة اثنی عشری ص ۱۵۳- ۱۵۵.

۲- تفسیر نبوی (٤-۱۱۹) عقیده درباره اهل بیت ص ۳٦٤.

۳- منهاج‌السنة (۹۹/۷) دراسته عن الفرق و تاریخ المسلمین جبلی، ص ۱۹۰.

۱- بخاری، کتاب التفسیر، شماره (٤٨١٨).

ابن تیمیه - رحمه الله - گفته است: این ابن‌عباسﭭ است که به ترجمان قرآن معروف است و داناترین افراد اهل بیت بعد از علیﭬ بود که می گوید: معنای آیه دوست داشتن اهل بیت نیست، بلکه به‌این معنی است که ای جماعت عرب و ای جماعت قریش، پاداشی را بر این رسالت از شما درخواست نمی‌کنم، ولی از شما می‌خواهم که پیوند قرابت و خویشاوندی را که میان من و شما هست به جای آورید. بنابراین او قبل از هر چیز از آن مردمانی که بسوی آنها فرستاده شده، می‌خواهد که حق خویشاوندی را بجای آورند و علیه او تجاوز و تعدی ننمایند، تا بتواند رسالت و پیام پروردگارش را ابلاغ نماید.[۱]

ج - حدیثی که در تفسیر این آیه به آن استناد می کنند، به اتفاق حدیث شناسان جعل و دروغ است، که علمای متخصّص علوم حدیث در این‌باره حق تصمیم‌گیری و اظهار نظر دارند. ابن تیمیه بر این مسأله تصریح کرده است[۲]، ابن کثیر هم آن احادیثی را که در ارتباط با تفسیر این آیه وارد شده و قایل به‌این هستند که مراد از «ٱلۡقُرۡبَىٰ» فاطمه و فرزندانش هستند، دنبال گرفته و آنها را بررسی نموده است و به‌این نتیجه رسیده که همگی به لحاظ سند ضعیف می‌باشند، او روایتی از ابن ابی حاتم را ذکر نموده که گفته: مردی از حسین اشقر، از قیس و او از اعمش و او از سعید بن جبیر به ما خبر داده که ابن‌عباس گفت: وقتی که‌این آیه نازل شده:

﴿ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ ﴾ گفتند: ای رسول خدا، کیستند آن کسانی که خداوند متعال به مهرورزی نسبت به آنها دستور داده است؟ فرمود: فاطمه و فرزندانشﭫ ولی این سند ضعیف است، که در آن شخص متّهمی‌وجود دارد که از طریق شیخ شیعی ساخته حسین اشقر شناخته نمی‌شود و خبر و روایت او در این جا پذیرفته نیست. ذکر نازل شدن آیه در مدینه بعید و محال به نظر می‌رسد، چون آیه‌ی مذکور در مکّه و زمانی که اصلاً فاطمه فرزندی نداشت نازل شد، چون فاطمه در مدینه و در سال دومّ هجرت و بعد از جنگ بدر با علی ازدواج کرد. تفسیر واقعی آیه‌ی فوق همان است که دانشمند امّت اسلام ابن‌عباس بیان کرد. ابن حجر هم در مورد ضعف روایات شیعه در مورد تفسیر این آیه، و مخالفت آنها با احادیث صحیح را مفصّل بحث کرده است[۱].

۱- منهاج‌السنة (۷/۱۰۰).

۲- مهناج‌السنة (۷/۱۰۰).

۱- تفسیر ابن کثیر (۴/۱۱۲)؛ فتح الباری (۸/۵٦٤).

دلایل شیعه از سنّت

۱- خطبه‌ی غدیر خُم

غدیرخُم جایی است بین مکه و مدینه در جحفه[1] و در مسافت (۲۶) مایلی شرق رابغ قرار دارد. امروزه آن را غربه می‌گویند.[2] گفته می‌شود که پیامبر ﷺ در آنجا در میان مردم به‌ایراد خطبه پرداخته است و فضل و برتری علی ﷺ را یادآور شده است. رافضی‌ها از یک سو این روایت را بعنوان تکیه‌گاه شیعه‌گری افراطی خود قرار داده‌اند و از سوی دیگر از آن بعنوان دستاویزی جهت حق به جانب بودن حضرت علی به امر خلافت استفاده کرده‌اند. آنان به این حادثه آنچنان اهمیّت و عنایتی داده‌اند که به دیگر حوادث زمان پیامبر ﷺ نداده‌اند[3]. حتی یک کتاب ده‌جلدی به نام کتاب (غدیر)، پیرامون آن تألیف کرده‌اند که مؤلّف، آن را مملو از احادیث ضعیف و موضوع و جعلی کرده‌اند.

در این باره امام مسلم در صحیح خود حدیثی را از زید بن ارقم ﷺ نقل کرده که گفت: پیامبر ﷺ در کنار چاه آبی که خُم نامیده می‌شد ایستاد و پس از حمد و ستایش خداوند متعال و موعظه واندرز، فرمود: ای مردم آگاه باشید! من جز انسانی نیستم که نزدیک است فرستاده‌ی پروردگارم نزد من بیاید و من دعوت وی را اجابت کنم. من دو چیز گرانبها را برای شما باقی می‌گذارم: اوّل کتاب الله است، که در آن هدایت و روشنگری و نور است، پس به کتاب خدا تمسّک کنید و آن را بگیرید.» آنگاه مردم را برای تمسّک و چنگ زدن به قرآن تشویق و ترغیب نمود، بعد فرمود: «واهل بیتم». سپس سه دفعه فرمود: خدا را درباره‌ی اهل بیت خویش به‌یاد شما می‌اندازم، حصین - راوی حدیث از زید بن ارقم - به او گفت: ای زید، چه کسانی اهل بیت او هستند؟ آیا همسران پیامبر ﷺ جزو اهل بیت او نیستند؟! گفت: آری، امّا اهل بیتش کسانی هستند که بعد از رسول خدا ﷺ از زکات محروم هستند. گفت: یعنی چه کسانی؟ گفت: آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس. گفت: اینها همه از زکات محروم هستند؟! گفت: آری[1]

۱- معجم البلدان (۲/۲۸۹).

۲- علی طرق الهجرة، عاتق البلاد، ص ٦١.

۳- اثر شیعه‌گری بر روایت‌های تاریخی، عبدالعزیز محمد نور ولی، ص ۲۹۹.

۱- مسلم رقم (٢٤٠٨).

امام مسلم، ترمذی[1]، امام احمد [2]، نسائی در خصائص[3]، حاکم[4] و غیره، با اسناد صحیح از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «من کنتُ مولاه فعليٌّ مولاه».[5]

امّا اضافه بر آن بخش از روایت، این قسمت که می‌گوید :«اللّهمّ والِ من والاهُ و عادِ من عاداه»: (خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می‌دارد) بعضی از علما صحیح دانسته‌اند، ولی رأی صحیح آن است که صحیح نیستند. امّا در باره‌ی عبارت: «خدایا یاری کن کسی را که او را یاری می‌کند، و خوار کن کسی را که او را خوار می‌کند، و حق را به هر جایی که می‌رود، قرین او ساز»! ، باید گفت که به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است[6].

ایراد خطبه و سخنرانی پیامبر ﷺ در غدیر خُم سبب و علّت موجّهی داشت، چون بریده بن حصیب رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ علی رضی الله عنه را بسوی خالد بن ولید در یمن فرستاد تا غنایم را به پنج قسمت تقسیم کند، در میان غنایم کنیزی بود که بهترین اسیران بشمار می‌رفت! و در خمس سهم (علی رضی الله عنه) قرار گرفت، سپس علی در حالی بیرون آمد سرش را پوشانده بود و غسل کرده بود. در این باره از او سؤال کردند، در پاسخ خبر داد که آن کنیز که در میان غنایم بوده، به سهم او درآمده و او را به کنیز خود در آورده است. برخی کار او را نپسندیدند و برید بن حصیب نامه‌ای از طرف خالد را به سوی پیامبر ﷺ آورد. او از جمله کسانی بود که علی را دوست نمی‌داشت. علی رضی الله عنه نامه‌ی خالد را که حاوی گزارش کار علی بود، تأیید کرد. پیامبر ﷺ در این مورد باری دیگر از بریده سؤال کرد و فرمود: «او را مورد بغض قرار مده! » چرا که او سهم بیشتری از آن خمس دارد[1]. هنگام (حجةالوداع) علی رضی الله عنه از یمن بازگشت تا همراه رسول خدا ﷺ حج کند و شترهای قربانی را با او به پیش براند[2]. و علی برای ملاقات با پیامبر ﷺ عجله کرد و یکی از یارانش را بعنوان جانشین خود منصوب

۱- سنن ترمذی شماره (۳۷۱۳).

۲- سند احمد، موسعة الحدیثیة، شماره ٦٧٠، صحیح لغیره

۳- خصائص علی شماره (۷۹) صحیح و رجالش ثقات دهند.

٤- السمتدرک ک (۱۱۰/۳).

٥- حقبة من التاریخ ص ۱۸۲.

٦- ن. ک به سلسله احادیث صحیح آلبانی (۱۷٥۰).

۱- مجمع الزوائد (۱۲۷/۹). هیثمی گفته است: رجالش، رجال صحیح است جز عبدالجلیل بن عطیه، و او ثقه است و به سماع تصریح کرده، و در او مقداری نرم‌گیری وجود دارد.

۲- مسلم شماره ۱۲۸۱.

کرد، سپس آن مرد از لباسهای غنایم بر تن سربازان کرد، وقتی که آن سپاه به مکّه نزدیک شد، علیرضی الله عنه به استقبال آنها رفت و ناگهان متوجه شد که آنها از جامه‌های اموال غنیمت پوشیده‌اند. به جانشین خود گفت: وای بر تو این چیست؟! گفت: این جامه‌ها را به سربازان داده‌ام تا وقتی که به میان مردم می‌آیند، زیبا و خوش‌قیافه باشند! حضرت علی گفت: وای بر تو! آنها را از تنشان درآور قبل از آنکه خدمت رسولصلی الله علیه وسلم برسیم. جامه‌ها را از آنها باز ستاند و به غنیمتها بازگرداند. سپس آن سپاه، بخاطر کاری که علی با آنها کرده بود، شکوا و گلایه‌ی خود را ظاهر کردند[۱]. وقتی که آنها از حضرت علی زبان به گلایه گشودند، در آن موقع پیامبرصلی الله علیه وسلم درمیان مردم به سخنرانی پرداخت.

ابن کثیر گوید: سر و صدای سربازان بلند شد و زبان به شکایت گشودند که چرا نگذاشته‌اند از شتر زکاتی استفاده کنیم و چرا جامه‌ها و لباس‌هایی که نائب علیرضی الله عنه در اختیار ما گذاشته بود، از ما باز پس گرفت و خداوند متعال داناتر است.

وقتی که پیامبرصلی الله علیه وسلم بعد از ادای مناسک از حج بازگشت، در مسیر مدینه از منطقه‌ای بنام «غدیر خم» عبور کرد، آنجا به‌ایراد سخنرانی برخاست، و ساحت علیرضی الله عنه را تبرئه کرد و قدر و ارزش او را بالا برد، به فضیلت و برتری وی اذعان کرد، تا آن شک و تردید و ناراحتی‌هایی را که در دل بسیاری از مردم نسبت به علی جای گرفته بود برطرف شود.[۲]

پیامبرصلی الله علیه وسلم سخن گفتن در این باره را تا وقتی که به مدینه رسید به تأخیرانداخت و در مکه و در حج و روز عرفه چیزی در این باره نفرمود، بلکه مسأله را به وقت بازگشت به مدینه موکول کرد، این نشان می‌دهد که‌این مسأله تنها مربوط به اهل مدینه بود، زیرا کسانی که درباره‌ی علیرضی الله عنه سخن گفته و اعتراض نمودند از اهالی مدینه بودند، یعنی همان کسانی که با علیرضی الله عنه در غزوه بودند. غدیر خُم در جحفه است و جحفه تقریباً (۲۵۰) کیلومتر از مکّه فاصله دارد. این گفته نادرست است که می‌گویند غدیر خم در تقاطع از هم جدا شدن حاجیان قرار دارد، زیرا اجتماع حاجیان در مکه است، هرگز تقاطع حاجیان نمی‌تواند (۲۵۰) کیلومتر از مکه دور باشد، زیرا اهل مکه در مکّه باقی می‌مانند، اهل طائف به طائف باز

۱- البداية و النهاية (٥/٩٥) سيرة النبوية ابن هشام (٢٥٩/٤). ابن‌کثیر گفته است: این سیاق و شیوه بیانی از سیاق بیهقی نزدیک‌تر است («دلایل النبوة» ٥/٣٩٨) به‌رغم اینکه درباره روایت بیهقی گفته است: این اسناد عالی است بر شرط نسائی.

۲- البداية والنهاية (٥/٩٥).

می‌گردند، اهل یمن بسوی یمن و اهل عراق بسوی عراق، و بدینسان بعد از اتمام حج به سرزمین خود باز می‌گردد. بدینصورت قبایل عرب به چادرهای بزرگ خود باز می‌گردند، پس فقط اهل مدینه و کسانی که بر سر راه مدینه (سکونت داشتند) همراه رسول خداﷺ بوده‌اند. آنها همان کسانی هستند که پیامبرﷺ در میان آنها به‌ایراد خطبه پرداخت. اختلاف میان اهل سنّت و شیعه در مورد مفهوم سخن پیامبرﷺ است نه در وجود آن، رافضی‌ها می‌گویند: روایت «من کنُت مولاهُ فعليٌّ مولاه»: (یعنی هر کس که من والی او هستم، پس علی هم والی و امیر اوست) و اهل سنّت می‌گویند: مفهوم «مَولی» در این سخن پیامبرﷺ موالات و یاری کردن و محبت و مهروزی است و عکس آن معادات و دشمنی کردن است، به چندین دلیل:

الف- به خاطر زیاده‌ای که بعد از این روایت وارد شده که بعضی از علماء آن را صحیح دانسته‌اند، که پیامبرﷺ است در ادامه فرموده: «اللّهمّ وال من والاه و عادِ من عاداه»: (خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می‌دارد! »[1]، بنابراین موالات یعنی محبت و مهرورزی مسلمانان به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه چون در مقابل آن دشمنی ذکر شده است.

ب- کلمه‌ی «مولی» بر معانی متعددی دلالت دارد، ابن اثیر گفته است: مولی به رب، مالك، نعمت دهنده، یاری دهنده، دوست دار، همپیمان، بنده، آزاد کننده‌ی بنده، پسرعمو و داماد گفته می‌شود [2]. اعراب همه اینها را بر کلمه‌ی «مولی» اطلاق می‌کنند.

ج- این حدیث دلالت بر امامت ندارد، زیرا اگر پیامبرﷺ منظورش از مولی خلیفه بود - آنگونه که شیعه ادعا می‌کنند- هرگز آن را با کلمه‌ای بیان نمی‌کرد که دارای معانی متعدد باشد، -همانگونه که ابن اثیر می‌گوید- چرا که پیامبرﷺ بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین عرب است و می‌توانست با صراحت بگوید: علی جانشین یا امام بعد از من است، یا اگر من از دنیا رفتم از علی بن ابی‌طالب اطاعت کنید و... امّا پیامبرﷺ با این کلمه‌ی جداکننده و قاطع که به همه اختلافات برای همیشه پایان می‌دهد، چنین مقصودی را بیان نکرد، بلکه فرمود :«هر کس که من مولا و یاور او هستم، علی هم مولا و یاور اوست.»[1]

۱- سلسله احادیث صحیح آلبانی شماره (۱۷۵۰).

۲- النهایة فی الحدیث (۲۲۸/۵).

۱- حقبة من التاریخ، ص ۱۸۵.

د- خداوند متعال فرموده است: ﴿ مَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُۖ هِيَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴾ (حدید / ۱۵): (دوزخ سرپرستتان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است!)

خداوند متعال منزلگاه آتش را «مولی» و یاور نام گذاشته، بخاطر شدت پیوند و چسبیدگی و هم پیوندی و اتحاد با کفار. پناه بر خدا.

هـ – موالات و دوست داشتنی بودن یک صفت پایدار و ثابت برای علی رضي الله عنه در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از وفات ایشان و بعد از وفات خود علی رضي الله عنه می‌باشد. بنابراین بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت علی رضي الله عنه مولای مؤمنان بوده و بعد از وفات خودش رضي الله عنه هم مولای مؤمنان می‌باشد. پس او اکنون هم مولای ما می‌باشد همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ (مائده / ۵۵): (تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند).

و علی رضي الله عنه هم یکی از مؤمنین بزرگوار است.

و- امام شافعی رحمه الله از زید روایت می‌کند که گفت: «منظور از ولاء در حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ولاء است » همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ﴿١١﴾ ﴾(محمد/۱۱)

این بدین خاطر است که خداوند متعال مولاه و یاور کسانی است که‌ایمان آوردند امّا کافران مولا و یاوری ندارند.

پس این حدیث بر این دلالت نمی‌کند که علی رضي الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خلیفه است، بلکه بدن معنی است که علی یکی از اولیای خداوند است که بایستی در حق او موالات، یعنی محبت و مهرورزی و یاری‌رسانی و تأیید و پشیبانی صورت گیرد.[1]

عموماً ایراد این خطبه توسط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در غدیر خم بدین منظور بوده که ساحت حضرت علی از (گناه) تبرئه شود و برای همگان معلوم می‌شود که دارای جایگاهی ارزشمند و با فضیلت است و از سوی دیگر، شُبهه افکنی‌هایی که در مورد او می‌شد؛ آنهم از طرف

۱- حقبة من التاریخ (ص۱۸۷).

یارانش که در یمن همراه او بودند و نسبت به بعضی از کارهای او زبان به اعتراض گشودند، بکلی از بین برود و نسبت به او بد گمان نباشند. پیامبرﷺ نخواست که‌این کار را در اثنای موسم حج انجام دهد، زیرا این حادثه به رغم انتشار و شایعه‌ی آن، تنها به اهل مدینه محدود و مربوط می‌شد، ولی ایشان تا وقت رسیدن به مدینه آن را به تأخیر نینداخت، تا منافقان نتوانند از چنین حادثه‌ای سوءاستفاده کرده، آن را در خدمت نقشه‌های شوم خود قرار بدهند.[1]

از جمله چیزهایی که نشان می‌دهد پیامبرﷺ با این سخنرانی خواسته که فضیلت علی را برای کسانی که از آن آگاه نبوده‌اند بازشناسد، این است که وقتی برید بن حصیب – که از علی رنجیده خاطر بود – در نزد پیامبرﷺ می‌خواست از ارزش او کم نماید، چهره‌ی پیامبر ﷺ تغییر کرد، و گفت: «ای بریده آیا من برای مؤمنان از نفس خودشان سزاوارتر نیستم؟!»[2] بریده گفت: چرا ای رسول خدا؟ پیامبرﷺ فرمود: «کسی که من مولا و یاور او هستم، علی هم مولا و یاور او می‌باشد.»[3].

اینجا یک بحث ارزشمند (علمی) در این باره وجود دارد که توسط دکتر محمد سالوس ارائه شده است. او درباره‌ی خطبه‌ی غدیر و روایت‌هایی که می‌گویند به کتاب الله و«عِترَت» تمسک کنید، به پژوهش پرداخته و بر آنها حکم کرده است. از آنچه گذشت در می‌یابیم که حدیث «ثقلین» هم به لحاظ سند و هم از ناحیه‌ی متن درست و صحیح است، ولی روایت‌های هشتگانه‌ای که به تمسک کردن به اهل بیت در کنار کتاب خدا دعوت می‌کنند، هیچکدام از وجود ضعف در سندش در امان نمانده است.[1]

در متن این روایت‌ها می‌خوانیم: «قرآن و اهل بیت از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر حوض کوثر بر پیامبرﷺ وارد می‌شوند»، از این‌رو تمسک کردن به هر دوی آنها لازم است، امّا این اخبار و روایات با واقعیّت مخالفت می‌کند، چون بسا کسانی که خود را به اهل بیت منتسب می‌کنند، گمراه شده و دیگران را هم گمراه کرده‌اند. اکثر فرقه‌هایی که در

۱– اضواء علی دراسته السیرة النبویة، صلح الشامی، ص ۱۱۳، ۱۱، تأثیر شیعه‌گری بر روایت‌های تاریخی، ص ۳۰٤.

۲– یعنی آیا مؤمنان نباید بیشتر از خودشان به من توجه کنند؟! مترجم.

۳– سلسله احادیث صحیح آلبانی (٤/۳۳٦) و آلبانی گفته است: و این اسنادی صحیح است بر شرط شیخین.

۱– با وجود این ضعف، در کتاب مراجعات موسوی ص ۵۱، آمده که متواتر است. و به شیخ سلیم بشری چنین نسبت داده است که او این قول را تلقی قبول کرده است، ص ٤۵، و او زیاده خواهی کرده، و نویسنده مراجعات روایت‌های دیگری ذکر کرده که از ضعف بیشتری برخوردار می‌باشند. با شیعه اثنی‌عشری (۱۳٦/۱).

صدد دسیسه و توطئه علیه اسلام و مسلمان بر می‌آمدند، برای حمایت خود، از نقاب شیعه گری سوء استفاده کرده‌اند و بسیاری از منتسبان به اهل بیت کسانی هستند که طرفدارانش را به مصالح مادی و دنیوی تشویق می‌نماید، مانند گرفتن خُمس از آنچه که پیروان آن را به غنمیت می‌برند.

عدم گمراهی و انحراف به‌اینکه واقعاً به قرآن و سنّت تمسّك جوییم بستگی دارد و اگر اهل بیت به آن دو تمسک کنند، در عین اینکه فضیلت نسبی و خویشاوندی دارند، فضیلت تمسک هم خواهند داشت و لیاقت پیدا خواهند کرد که ائمه و پیشوایان راهگشایانی باشند که ما به آنها اقتدا کنیم، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤ ﴾ (فرقان/۷۴).

پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطاء فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، سرور ما و) باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.

منظور این است که با پیروی از شایستگان قبل از خود امام پرهیزگاران شویم و کسانی که بعد از ما می‌آیند نیز ما را الگوی نیکی قرار دهند.

این پیشوایی فقط به اهل بیت اختصاص ندارد، بلکه به هر کسی که به کتاب و سنّت چنگ می‌زند تعلق دارد. بنابراین روایت‌هایی که سند آنها ضعیف است، بدینسان متن آنها هم محکم و درست درنمی‌آید و این خود ضعف دیگری است. با وجود تمام اینها اگر این روایت‌ها صحیح هم باشند، بازهم از طرفی بر ضرورت امامت ائمه‌ی امامیه، و سزاوار بودن آنها به خلافت، دلالت نمی‌کنند.[1]

علامه مناوی در مورد فقه و معنای روایات حدیث (قرآن و عترت) گفته است: « اگر شما از دستورات کتابش فرمان ببرید، و از نواهی آن دست بردارید، و به اهل بیت من هدایت یافتید، و به سیره و سرگذشت آنها اقتدا کردید، هدایت یافته‌اید و راه را پیدا کرده‌اید، و گمراه نشده‌اید.»[2]

۱- با شیعه اثنی‌عشری (۱/۱۳٦).

۲- فیض القدیر (۳/۱٤).

و ابن تیمیه رحمه الله پس از بیان ضعف و عدم صحّت حدیث گفته است: در ارتباط با این روایت، گروهی از اهل حدیث به گونه‌ای جواب داده‌اند که نشان می‌دهد مجموع اهل بیت همزمان بر سر گمراهی جمع نمی‌شوند و گفت: و ما نیز همین را می‌گوییم، همانگونه که قاضی ابویعلی و غیره این را ذکر کرده‌اند.

نیز گفته است: اجماع امّت بر این است که قرآن و سنّت و اجماع حجت هستند و اهل بیت هم قسمتی از امّت هستند، از همین روی از ثبوت اجماع امّت، ثبوت اجماع عترت هم لازم می‌آید.[۱]

در حقیقت حدیث «ثقلین» که می‌گوید: «در میان شما چیزی را باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید، بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و اهل بیتم»[۲] این روایت به لحاظ صحّت و ثبوت آن از پیامبر ﷺ جای بحث است و چیزی که در حدیث زید بن أرقم نزد مسلم ثابت است این است که مسأله‌ی تمسّک به کتاب الله و سفارش کردن به اهل بیت بوده است، همانگونه که از حدیث زید بن ارقم در صحیح مسلم گذشت، پیامبر ﷺ به قرآن و حرص ورزیدن و علاقمندی به چنگ زدن به آن سفارش کرد، سپس فرمود :«واهل بیتم، خداوند متعال را در رابطه با اهل بیتم به‌یاد شما می‌اندازم...» (یعنی مواظب اهل بیت من باشید و به آنها ظلم نکنید...) پس چیزی که امر شده بدان تمسک کنیم، کتاب الله است، و امّا نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ، امر شده که مراعات گردند و حقوقی را که خداوند متعال برایشان قرار داده، به آنها داده شود.

پاسخ و رد به کج فهمیهای شیعه از حدیث ثقلین

از چندین جهت می‌توان به کج‌فهمی‌شیعیان رافضی از حدیث ثقلین پاسخ دهیم :

الف- عترت هر شخص، خانواده او هستند و عترت پیامبر ﷺ همه کسانی هستند که زکات بر آنها حرام شده که بنی‌هاشم می‌باشند، پس آنها همان عترت پیامبر ﷺ هستند. گذشته از این، روافض برای روایات خود سندهایی در اختیار ندارند که به پیامبر ﷺ ختم شود و خود آنها به‌این مسأله اعتراف کرده و می‌گویند: ما در نقل کتاب‌ها و روایات خود

۱- همان.

۲- سنن ترمذی، کتاب المناقب شماره (۳۷۸۶) و در زید الأنماطی، و این حدیث بیشتر از چند طریق دارد که همه جای سخن دارند در حالیکه به لحاظ متن با هم تفاوت دارند.

سندی در اختیار نداریم، بلکه کتاب‌هایی هستند که آنها را یافته‌ایم و معتقدیم که روایت‌های آنها حق و صحیح هستند.[۱]

امّا درباره‌ی«اسانید» آنها باید بگوییم: همانگونه که حُر عاملی و دیگر پیشوایان و بزرگان شیعه می‌گویند: شیعه اصلاً سندی در اختیار ندارند، و به اسانید تکیه نمی‌کنند[۲]، پس آنها چگونه با روایت‌های خود می‌توانند ثابت کنند که مرویات آنها منقول از اهل بیت پیامبر ﷺ است؟ بلکه پیروان واقعی اهل بیت اهل سنّت هستند، حقشان را پایمال نکرده و چیزی را در مورد آنها کم یا زیاد نکرده‌اند! . همانگونه که پیامبر ﷺ درباره‌ی خود فرموده است: «لاتطرونی کما اطرت النصاری عیسی ابن مریم، و لکن قولوا عبدالله و رسوله[۳]»: (آنگونه که مسیحیان عیسی بن مریم را تعریف و تمجید و ستایش اغراق آمیز کردند، شما مرا ستایش و تمجید نکنید! بلکه بگویید (محمّد) بنده‌ی خدا و فرستاده او است).

ب- امام اهل بیت علی بن ابی طالب رضی‌الله عنه می‌باشد، و بعد از وی، به لحاظ مقام علمی عبدالله بن عباس می‌آید که معروف به دانشمند امّت است. او قایل به امامت حضرت ابوبکر و عمر قبل از حضرت علی بود. با سند متواتر از علی رضی‌الله عنه ثابت شده که گفت: بعد از پیامبر ﷺ برترین مردم ابوبکر و عمر می‌باشند[۱]. چنانچه ملاحظه می‌کنید علی که خود امام عترت است، به فضیلت و برتری شیخین اعتراف می‌نماید.[۲]

ج- این حدیث مانند این فرموده‌ی پیامبر ﷺ است: «در میان شما چیزی را باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنّت من»[۳]

پیامبر ﷺ فرموده: «برشما لازم است که از سنّت من و سنّت و سلوک خلفای راه‌یافته‌ی بعد از من تبعیت کنید و با (چنگ) و دندان به آنها را بگیرید![۴]

۱- حقبة من التاریخ، ص ۲۰۳

۲- حقبة من التاریخ، ص ۲۰۳.

۳- بخاری شماره(۳٤٤٥).

۱- بخاری شماره (۳٦۷/۱).

۲- حقبة من التاریخ، ص ۲۰٤.

۳- مستدرک حاکم (۹۳/۱).

٤-سنن ابی داود (۲۰۱/٤) ترمذی آن را حسن و صحیح دانسته است.

پیامبرﷺ دستور داده که با (چنگ) و دندان آنها را بگیریم. و فرموده: «به دو کسی که بعد از من می‌آیند یعنی ابوبکر و عمر، اقتدا کنید!»[۱]

و فرمود: «با هدایت و رهنمود عمار هدایت شوید و به عهد و پیمان ابن مسعود چنگ زنید.[۲]». این حدیث (مانند این احادیث) هرگز بر امامت دلالت نکرده است. بلکه بر اینکه آنها بر سر هدایت پیامبرﷺ بوده دلالت می‌کند، همانگونه که عترت پیامبرﷺ هیچگاه بر گمراهی جمع نمی‌شود.[۳]

د- شیعه انگشت اتهام و طعنه را به سوی عباس[۴] و پسرش عبدالله و فرزندان حسن دراز کرده و می‌گویند: آنها نسبت به اولاد حسین حسادت ورزیده‌اند. همچنین خود پسران حسین - آنانی که درنظرشان ائمه نیستند مانند زید بن علی‌ؓ و ابراهیم برادر حسن عسکری - و غیره را مورد طعنه قرار می‌دهند و می‌گویند: آنها جزو اولیاء و دوستداران پیامبرﷺ و اهل بیتش نیستند، بلکه اولیاء و شیفتگان پیامبرﷺ و اهل بیت او، همان کسانی هستند که آنها را مورد مدح و ستایش قرار داده، حقشان را ادا کرده، چیزی از آنها نکاسته‌اند.[۵]

هـ- برداشت و فهم صحابه از این حدیث:

صحابه‌ؓ چنین فهم کرده‌اند که مراد از مولا یا ولی، همان علاقمندی و نوع‌دوستی و فرمان‌پذیری و احترام نسبت به سالار اهل بیت علی بن ابی طالب را با خطاب کردن او به «مولانا»بازگو کرده‌اند.

ریاح حارث می‌گوید: جماعتی در حیاط خانه پیش علی آمدند، گفتند: سلام بر تو ای مولای ما! علی‌ؓ گفت: چگونه می‌توانم مولای شما (یعنی آزادکننده‌ی شما بعد از بردگی) باشم در حالیکه شما عرب هستید. گفتند: از پیامبرﷺ شنیدیم که در روز غدیر خم می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»: (هر کس که من مولایش هستم، پس این هم مولایش است). ریاح گفت: وقتی که رفتند، درباره‌ی آنها به پرس‌وجو پرداختم و گفتم اینها چه کسانی بودند؟ گفتند: تعدادی از انصار بودند که ابوأیّوب انصاری هم در میان آنها بود.[۱]

۱- صحیح سنن ترمذی از آلبانی (۳/۲۰۰).
۲- سنن ترمذی شماره (۲۸۰۵).
۳- حقبة من التاریخ ص ۲۰۵.
٤- رجال کشی ص ٥٢، به نقل از حقبة من التاریخ ص ۲۰۵.
٥- حقبة من التاریخ ص ۲۰۵
۱- فضائل الصحابه (۲/۷۰۲) حدیث شماره ۹٦۷.

مهمترین نکته‌ی مستفاد از این حدیث این است که علی رضی الله عنه به هیچ وجه از واژه «مولی» معنای امارت و امامت را فهم نکرده است. قابل توجه این که‌ایشان صدا کردن خود را با واژه «ای مولای ما» مورد نکوهش و استنکار قرار داده و اگر او که اهل زبان عربی فصیح بود می‌دانست که (ای مولای ما) مترادف با ای امیر ما، ای امام ما است، این نوع صدا کردن را بر گویندگان آن مورد انکار و سرزنش قرار نمی‌داد.[1].

و- کتاب‌های شیعه‌ی امامیه از بعضی از اهل بیت روایت کرده‌اند که آنها نص بودن حدیث غدیر بر امامت علی بعد از پیامبر را صلی الله علیه وسلم منتفی دانسته‌اند. به امام حسین بن علی که بزرگ دانش پژوهان دوران خود و وصیّ پدرش و ولی صدیقه‌ی جدش بود، گفته شد: آیا مگر پیامبر صلی الله علیه وسلم نفرموده: «هر کس که من مولایش هستم، علی هم مولای اوست »؟ گفت: آری، امّا بخدا سوگند پیامبر صلی الله علیه وسلم با این عبارت منظورش امامت یا سلطنت نبوده است، و اگر چنین می‌خواست، آن را بطور رسا و روشن به آنها می‌گفت. پسرش امام عبدالله گفت: در این مسأله ما چیزی بیش از دیگران نیست و در میان اهل بیت امامی وجود ندارد که از طرف خداوند متعال واجب الاطاعه باشد. و او همواره‌این را منتفی می‌دانست که امامت حضرت علی رضی الله عنه از طرف خداوند متعال تعیین شده باشد.[2]

پس وقتی که اهل بیت که پسران حضرت علی و حامیان او هستند چنین بگویند، به نظر شما دیگران باید چه بگویند؟! [1]

۲- حدیث استخلاف علی رضی الله عنه بر مدینه در غزوه تبوک

در رجب سال نهم هجری جنگ تبوک اتفاق افتاد، آن غزوه در سیره‌ی نبوی اهمیت زیادی داشت و از آن اهدافی متحقق شدند که در درون مسلمانان و عرب و روند حوادث تاریخ اسلام تأثیر عمیقی داشته‌اند.[2] پیامبر صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را بر مدینه گمارد، درنتیجه منافقان فرصیت یافتند که نیرنگ و نفاق خود را آشکار کنند! لذا شروع کردند به حرف‌های بد و بیراه نسبت

۱- س ثمّ أبصرت الحقیقة. ص ۲۰۰

۲- س ثمّ أبصرت الحقیقة، ص ۲۰۱، در کتب اهل سنت این روایت چنین است. الاعتقاد، بیهقی، ص ۱۸۲-۱۸۳، و از کتاب‌های شیعه، بصائرالمؤمنین صفار، ۱۵۳-۱۵۶.

۱- س ثمّ أبصرت الحقیقة، ص ۲۰۱.

۲- مرتضی، از ندوی، ص ۵۵.

به او، از جمله گفتند: پیامبرﷺ فقط بدین خاطر او را ترک کرده و بر مدینه گماشته که او را مزاحم خود دانسته است، این سخن آنها نشان بارز و آشکار نفاق و دورویی آنها بود، چون در حدیث صحیح آمده که علیس فرمود: «قسم به کسی که دانه را شکافت و نفس را آفرید، عهد و پیمان پیامبرﷺ است که :«جز مؤمن مرا دوست نمی‌دارد و جز منافق کسی مرا مورد و بغض و کینه قرار نمی‌دهد».[1]

در آن هنگام خود را به سپاه مسلمانان رساند و می‌خواست با آنها در غزوه شرکت کند و گفت: ای رسول خداﷺ آیا مرا در میان کودکان و زنان برجای می‌گذاری؟! آنگاه پیامبرﷺ فرمود: «آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من به منزله‌ی هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.[2]

شیعه به‌این حدیث استناد کرده و می‌گویند: با توجه به‌این روایت علی بن ابی طالبس خلیفه‌ی رسول خداﷺ است، ولی از چندین وجه می‌توان به آنها پاسخ :

الف- این حدیث دارای سبب است:

بدون بررسی علّت و سبب بیان مورد حدیث معنی و مفهوم آن فهمیده نمی‌شود، زیرا منافقان علیس را مورد طعنه قرار دادند، آنگاه پیامبرﷺ جایگاه و فضیلت علی را یادآور شد و دروغ آن منافقان را بیان کرد.

ب- هارون قبل از موسی÷ از دنیا رفت

ثابت شده که حضرت هارون قبل از موسی÷ دیده از جهان فرو بسته است، بنابراین استدلال به‌این حدیث بر امامت علی بعد از پیامبرﷺ ناهمگون و ناسازگار است و اگر پیامبرﷺ می‌خواست با این فرموده بر امامت او نص بگذارد، می‌گفت: تو برای من، بمنزله‌ی یوشع برای موسی هستی. چون بعد از وفات حضرت موسی یوشع پیامبر بنی‌اسرائیل شد. ولی پیامبرﷺ هارون را ذکر کرد که در دروان حیات موسی جانشین او بود، نه بعد از وفاتش. این فرموده یک معنی دارد و آن هم زدودن غم و نگرانی علیس است از اینکه پیامبرﷺ او را بعنوان جانشین خود بر ضعفاء و زنان و کودکان و بازماندگان از غزوه، باقی گذاشته بود، تا با آن گفتار او را راضی و خشنود سازد! ، به تعبیر دیگر، پیامبرﷺ برای او بیان کرده: همانگونه که موسی÷ برادرش هارون را بعنوان جانشین خود بر قومش منصوب کرد و خود به کوه طور رفت تا با پروردگارش دیدار کند، پس استخلاف من نسبت به تو،

۱- مسلم.

۲- بخاری، شماره (۲٤۰٤).

از همین بابت می‌باشد. چون موسی به منظور کاستن از ارزش و مقام هارون او را به جانشینی خود منصوب نکرد، بلکه بدین خاطر که به او اعتماد و باور داشته است و من هم ای علی اینگونه با تو رفتار کرده‌ام.

ج- هارون علیه السلام وصی موسی علیه السلام نبوده است

هارون علیه السلام وصی موسی علیه السلام نبوده، بلکه به نص قرآن در عین حال که وزیر موسی بود، پیامبر هم بوده است و اینکه شیعه وضعیت علی رضی الله عنه را با هارون مقایسه می‌کنند و او را بعنوان وصی معرفی می‌نمایند، باید بگوییم که قیاس مع‌الفارق و نابجا است، علاوه بر اینکه آنها اصلاً قیاس را قبول ندارند.

د- عجیب تر از همه استدلال به وزیر بودن هارون است

در مورد اینکه می‌آیند و با توجه به وزیر بودن هارون برای موسی، مسأله‌ی وزارت علی رضی الله عنه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مطرح می‌کنند، بسی از مورد سابق شگفت‌انگیز تر است! زیرا خداوند متعال بنا به درخواست حضرت موسی، هارون را بعنوان وزیری برای پیامبر «موسی» قرار داده است، همانگونه که در قرآن فرموده است:

قَالَ تَعَالَىٰ: ﴿ وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩ هَٰرُونَ أَخِي ٣٠ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ٣١ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ٣٢ ﴾ (طه / ۲۹-۳۲)

و یاوری از خاندانم برای من قرار بده. برادرم هارون را. به وسیله او پشت مرا استوار دار (و بر نیروی من بیفزای) و او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان.

بنابراین آیا کسی که مدعی است میان این دو نفر تطابق و یکسانی وجود دارد، بر این بارو است که علی رضی الله عنه شریک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نبوّت بوده است، همانگونه که هارون در کار و امور حضرت موسی با او شریک بوده است؟! کسی که چنین عقیده دارد، شکی در کفر و خروج او از دین اسلام نیست! [1]

بجز علی رضی الله عنه کسانی دیگرهم بر مدینه بوده‌اند:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی دیگر غیر از علی را هم بر مدینه به جانشینی خود انتخاب و منصوب کرده است، مثلاً در جنگ بدر عبدالله بنام مکتوم و در غزوه‌ی سلیم سباع بن عُرطفه غفاری، یا ابن ام مکتوم (دراین باره اختلاف است) و در غزوه‌ی سویق بشیر بن عبدالمنذر را به

۱- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۲۱۵.

جانشینی خود منصوب کرده است. در غزوه‌ی بنی‌مصطلق ابوذر غفاری را بر مدینه گمارد، و در غزوه‌ی حدیبیه نُمَیله بن عبدالله لیثی را به جانشینی خود منصوب کرد، همانگونه که در غزوه خیبر هم او را بکار گرفت، در قضای عمره، عویف بن اضبط دیلمی‌را بکار گرفت و در فتح مکه، کلثوم بن حصین بن عُتبه غفاری را (بر مدینه گمارد)، و در (حجة الوداع) ابودجانه‌ی ساعدی را به جانشینی خود منصوب کرد. ابن هشام این موارد را در جاهای پراکنده از سیره‌اش ذکر کرده است.[1]

علاوه بر این، استخلاف علی از جانب پیامبرﷺ بر مدینه آخرین استخلاف نبوده است، زیرا در (حجة الوداع) غیر از علی‌رضی الله عنه را بر مدینه به جانشین خود منصوب کرد. منهج و برنامه پیامبرﷺ برای تربیت و پرورش رهبران اینگونه بود. همانگونه که که ابوبکررضی الله عنه را به پیشنمازی جمع اصحاب در بیماری قبل از وفات منصوب کرد.[2]

و- تشبیه کردن علی به هارون یک فضیلت است

همانگونه که پیامبرﷺ ابوبکر و عمررضی الله عنهما را به افرادی بزرگتر ازهارون هم تشبیه کرده است. مثلاً در جنگ بدر وقتی که قضیه‌ی اُسرا پیش آمد، و پیامبرﷺ با آنها در این مورد رایزنی کرد، ابوبکر چنین نظر داد که از آنها بگذرد و قومشان بجای آنها فدیه بدهند، و عمر نظر داد که آنها را بکشند. سپس پیامبرﷺ به ابوبکر فرمود: تو مانند ابراهیم هستی که آن روز گفت:

﴿ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٣٦ ﴾ (ابراهیم /۳۶).

یعنی: پروردگارا! این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند. (خداوندا! من مردمان را به یکتاپرستی دعوت می‌کنم) پس هر که از من پیروی کند، او از من است، و هرکس از من نافرمانی کند (تو خود دانی، خواهی عذابش فرما و خواهی بر او ببخشا) تو که بخشاینده مهربانی.

و مانند عیسی هستی وقتی که گفت: ﴿ إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ١١٨ ﴾ (مائده / ۱۱۸)

۱- سیره نبوی، ابن هشام، ۲۱/٦٥٠، ۸۰٤، ۸۰٦.

۲- س ثمّ أبصرت الحقیقة. ص ۲۱٥.

اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هرگونه که بخواهی درباره ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی.

سپس پیامبر ﷺ رو به عمر رضی الله عنه کرد و فرمود: ای عمر تو شبیه نوح هستی وقتی که گفت:

﴿ وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ٢٦ ﴾ (نوح / ۲۶)

نوح (به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار.

و نیز «شبیه موسی هستی» آنوقت که گفت:

﴿ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيۡتَ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةٗ وَأَمۡوَٰلٗا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَۖ رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٨٨ ﴾ (یونس / ۸۶)

یعنی: موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و فرعونیان در دنیا زینت (و بهجت جهان، یعنی فرزندان و قدرت فراوان و نعمت) و دارائی (سرشار) داده‌ای و عاقبتِ آن این شده است که (بندگانت را) از راه تو به در می‌برند و گمراهشان می‌کنند. پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و بر دلهایشان (بند قسوت را) محکّم کن، تا ایمان نیاورند مگر آن گاه که به عذاب دردناک (دوزخ) گرفتار آیند.[۱].

بدینسان رسول خدا ﷺ ابوبکر را به ابراهیم و عیسی و عمر را به نوح و موسی تشبیه کرد، در حالیکه‌این پیامبران ﷺ جزو پیامبران اولوالعزم بوده و بعد از پیامبر ﷺ بهترین انسانها می‌باشند. در حالی که پیامبران الوالعزم به مراتب از هارون برتر می‌باشند، درود و سلام خداوند بر همه آنها باد.

بنابراین تشبیه علی رضی الله عنه به هارون از سوی پیامبر ﷺ صرفاً بمنظور تکریم و بزرگداشت او بوده است. همانگونه که پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر را مورد اکرام قرار داد، که آنها را به ابراهیم و موسی و عیسی و نوح – علیهم السّلام – تشبیه نمود.[۱]

ز - سخنانی از علماء دربارۀ شرح این حدیث

۱- مسند احمد (۳۸۳/۱) سندش صحیح است.

۱- حقبة من التاريخ ص ۲۰۰

امام نووی رحمه الله می‌گوید: این حدیث حجّت و دلیلی برای شیعه در بر ندارد، بلکه مراد و مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی جز بیان فضیلت و برجستگی علی رضی الله عنه نبوده و نیز در آن اشاره‌ای نشده به‌اینکه از امثال خود برتر است، گذشته از این، در آن دلالتی بر این وجود ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بعد از خود بعنوان جانشین منصوب کرده باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این را در آن زمان فرموده که وی را به هنگام غزوه‌ی تبوک در مدینه جانشین خود کرد، آنچه‌این نکته را تأیید می‌کند این است که هارون که علی به او تشبیه شده، بعد از موسی جانشین او نبوده است، بلکه در دروان حیات موسی و طبق گفته‌ی اهل اخبار و داستان، چهار سال قبل از وفات حضرت موسی صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافته است و نیز گفته‌اند: موسی فقط وقتی که به میقات پروردگار رفت تا با او نیایش کند، هارون را به جانشینی خود منصوب کرد.[۱]

ابن حزم پس از ذکر احتجاج و استناد شیعه به‌این حدیث، می‌گوید: «این حدیث موجب فضل و برتری او بر دیگران نیست، نیز بیان نمی‌دارد که او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مستحق و سزاوار امامت است، زیرا هارون علیه السلام بعد از موسی علیه السلام زمام امور بنی‌اسرائیل را در دست نگرفت، بلکه این مقام نصیب خدمتکار و یار و همدم مسافرتی موسی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی یوشع بن نون شد که در طلب خضر، او را همراهی نمود، به همانصورت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفیق و همدم او در غار ثور، همان کسی که با او به مدینه کوچ کرد، متولی شئون مسلمانان شد، بنابراین وقتی قرار است علی رضی الله عنه حتّی مانند هارون علیه السلام پیامبر هم نباشد، همانگونه که او بعد از وفات موسی صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه و جانشین نشد، علی هم جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشده است، پس روشن می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برای خود به منزله هارون برای موسی می‌داند، فقط از باب قرابت و نزدیکی در خویشاوندی است و گذشته از این، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که در غزوه تبوک، او را بر مدینه گمارد این سخن را گفت، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از تبوک و بعد از آن افراد دیگری را در سفرهایش به جانشینی خود منصوب کرده است، بنابراین روشن می‌شود که‌این استخلاف نشان دهنده‌ی ضرورت برتری علی رضی الله عنه بر دیگران و اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متولی امر باشد نیست، همانگونه‌این فضل و برتری و مقام برای جانشینان دیگر هم واجب نشده است.»[۱]

مرحوم ابن حجر می‌گوید: از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که در میان صحابه تنها حضرت علی سزاوار و مستحق خلافت بوده است و گفته‌اند: مگر نه‌این است که هارون

۱- الفصل (۱۵۹/٤، ۱٦۰).

۱- الفصل(۱۵۹/٤، ۱٦۰).

جانشین حضرت موسی عليه السلام بوده است! و ما در جواب می‌گوییم: هارون فقط در دورانی که حضرت موسی در قید حیات بود، جانشین او بوده است، چون به اتفاق (همه داستان‌نویسان و تاریخ‌نویسان) قبل از وفات حضرت موسی هارون وفات یافته است. خطابی به‌این نکته اشاره کرده است، ...»[1]

ابن تیمیه رحمه الله آنجا که می‌خواهد استدلال رافضی به‌این حدیث را رد کند، می‌گوید: «کسی که می‌گوید: زمانی که گفته می‌شود: این به منزله‌ی آن است، یعنی مانند آن است و این گفتار به مثابه‌ی تشبیه کردن چیزی به چیز دیگر است و طبق سیاق سخن بر آن دلالت کرده است و مستوجب مساوات کلّی و مطلق بین دو طرف تشبیه در همه چیز نمی‌باشد، این استخلاف بعنوان یکی از ویژگی‌های حضرت علی مطرح نمی‌شود، بلکه اصلاً مانند استخلافات وی نیست چه رسد به‌اینکه از آنها برتر باشد؟! چون در بسیاری از غزوه‌ها کسانی دیگر غیر از علی را به جانشینی بر مدینه گماشته، و این جانشینی برتری فرد جانشین شده را بر علی واجب نکرده است اگر با او بنشیند (وبه غزوه نرود)، پس چگونه موجب برتری دادن او بر حضرت علی خواهند بود؟! چندین نفر بر مدینه گماشته شده‌اند و آن جانشینان برای پیامبر صلى الله عليه وسلم به منزله‌ی هارون برای موسی بوده‌اند، یعنی درست از جنس استخلاف حضرت علی. بلکه آن جانشینی‌ها بسی برتر و افضل‌تر از استخلاف علی رضي الله عنه در سال تبوک تعیین شدند و نیاز به‌این استخلاف بر مدینه بیشتر بود، زیرا قبلاً نگران بودند که دشمنان بر مدینه‌یورش کنند، امّا در سال تبوک، عرب حجاز مسلمان شده بودند و مکه فتح شد و اسلام غالب و عزتمند بود، به همین خاطر خداوند متعال به پیامبر صلى الله عليه وسلم دستور داد که پیکار کند و چون مدینه دیگر جای نگرانی و بیم دشمنان نداشت، پیامبر صلى الله عليه وسلم کسی از رزمندگانش را در کنار علی رضي الله عنه باقی نگذاشت، و همه را با خود برد، ولی قبلاً پیامبر صلى الله عليه وسلم در سایر غزوه‌ها تعدادی از آنها را باقی می‌گذاشت.[1]

ج- چرا پیامبر صلى الله عليه وسلم کسی را جانشین خود قرار نداد

اگر این حقیقت را به خوبی درک کنیم که اسلام یک دین ربّانی است برای بشریّت، پر واضح است که حکمت این که رسول خدا صلى الله عليه وسلم کسی را برای در دست گرفتن امور امّت بعد از خود اختصاص نداده است چیست. اگر آن حضرت شخصی را بعد از خود تعیین می‌کرد،

۱- فتح الباری(۷/۷٤) الانتصار للصحب والآل ص ٥٤۰.

۱- منهاج‌السنة (۷/۳۳۰-۳۳۲).

یک مجوز شرعی بدست کسانی (مقام‌طلب) می‌داد که بگویند: قیادت و رهبری امّت تنها بدست یک خانواده است و البته عملاً هم این کار را بدون دلیل کرده‌اند - و از آن پس، دیگر حکومت موروثی می‌شد و حکومت جاری و ساری در اسلام همان می‌شد، امّا پیامبر ﷺ که از روی خواسته‌ی شخصی سخن نمی‌گوید، بلکه با وحیی که به او می‌شود، خواست که‌این مسئله را برای مسلمانان باقی بگذارد، و آنها شایسته‌ترین و بهترین فرد میان خود را انتخاب نمایند.

اگر چه اشاره‌ای چند به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نموده و می‌توانست این مسئله را با صراحت اعلام نماید، امّا وی برای این مقصود، چنین کاری نکرد و گذشته از این، اشاره و تلویح مجوز بدست‌گیری مقام و سرپرستی مستقیم را نمی‌دهد. اگر در آنجا به شخصی وصیت می‌شد، در آغاز این مسأله در سقیفهٔ بنی ساعده اختلاف پدید نمی‌آمد. و ابوبکر صدّیق برای واگذاری خلافت به عمر رضی الله عنه با مردم مشورت نمی‌کرد و عمر رضی الله عنه امر خلافت را برای شش نفر از مهاجرین ترک نمی‌کرد...و چنانچه مسأله موروثی بود بنی‌هاشم اولین کسانی می‌بودند که به‌این امر نایل می‌آمدند.[۱]

این دین اسلام برای همه انسانهاست و در هیچ شرایطی صحیح نیست که در دست یک خانواده‌ی حاکم محصور باشد و مانند کالا پیوسته از این به آن برسد. و اگر نسل‌های بعدی چنین کاری کردند، همچون بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیره، یک کار را بر خلاف قاعده‌ی شرعی انجام داده‌اند. و چیزی که بر خلاف قاعده‌ی شرعی باشد، امری عارضی و بیگانه از دین خداوند متعال است. لازم است که‌این مفهوم علیل و قاصر بطور کلی ازاندیشه‌ی اسلامی پاک شود، تا درخشان و تابناک گردد![۱]

روایات ضعیف و موضوع که برای امامت به آنها استناد می‌کنند

۱- حدیث جوجه‌ی بریانی

یکی از مهمترین دلایل شیعه بر امامت علی رضی الله عنه حدیث جوجه‌ی بریان شده است. حاکم در مستدرک از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده، که من به پیامبر ﷺ خدمت می‌کردم، یک جوجه‌ی بریان شده را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلقت

۱-دراسات فی عهد النبوة، شجاع، ص ۲۷۰.

۱- المستدرک (۳/۱۳۰/۱۳۱) به لحاظ سند و متن ضعیف است.

را نزد من بیاور تا از این جوجه با من بخورد. انس می‌گوید: خدایا او یکی از مردان انصار باشد، سپس علیﷺ آمد، گفتم: پیامبرﷺ کار دارد، پس باز آمد، بعد رسول خداﷺ فرمود: در را باز کن! علیﷺ وارد شد. پیامبرﷺ فرمود: ای علی چه چیز تو از آمدن منع کرد؟! گفت: این سوّمین باری است که انس جلوی مرا می‌گیرد، و می‌گوید که پیامبر کار دارد. پیامبرﷺ فرمود: ای انس چرا این کار را کردی؟! عرض کردم: ای رسول خدا، دعایت را شنیدم، دوست داشتم که مردی از قوم من باشد، رسول خداﷺ فرمود: انسان واقعاً قوم خود را دوست می‌دارد.[1]

این حدیث به سندهایی روایت شده که خالی از ضعف نیستند. علاوه بر اینکه کثرت روایت‌هایی که به حضرت انس نسبت داده می‌شود و عدم صحت سند یکی از آنها، امری است که موجب شگفتی و دهشت است! راستی، یاران انس که سال‌های طولانی وی را مصاحبت کرده‌اند، در این حدیث کجا هستند؟! ندیده‌ایم که یکی از آنها این حدیث را روایت کرده باشد. آنهایی که (در اوج) موثوق، دقّت، حفظ و کنترل احادیث هستند؛ نظیر حسن بصری، ثابت بنایی، حمید طویل، حبیب بن ابی ثابت، بکر بن عبدالله مزنی، اسعد بن سهل بن حنیف، اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، أبان بن صالح، ابراهیم بن میسره و غیره فراوانند، از جمله کسانی که از انس روایت می‌کنند امّا گمنام هستند. ابن کثیر گفته است: «کتابی بزرگ از قاضی ابوبکر[2] باقلانی را بدست آورده‌ایم در رد و تضعیف این حدیث – حدیث جوجه – به لحاظ متن و سند نوشته شده است». ابن جوزی گفته است: ابن مردویه این حدیث را به بیست گونه نقل کرده است که همگی مبهم بوده و مورد طعنه قرار گرفته‌اند. از این‌رو، بهتر دیدم که در این باره زیاده‌گویی نکنم[1]. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: روایت جوجه بریانی، نزد اهل علم و معرفت به حقایق، دروغ و ساختگی محسوب می‌شود[2]. زیلعی گفته است: چه بسیار روایاتی که راویان آن فراوانند و به‌گونه‌های مختلف و متعدد روایت شده است، ولی با این حال حدیث ضعیف است.[3]

۱- فتح الباری(۷/۷٤) الانتصار للصحب والآل ص ٥٤٠.

۲-البدایة و النهایة (٤/٣٥٤).

۱-العلل المتناهیة (۱/۲۲٥-۲۳٤).

۲- منهاج‌السنة (٤/۹۹).

۳- تحفة الاحوذی (۱۰/۲٤).

۲- حدیث الدار

از جمله احادیثی که امامیه برای منصوص بودن امامت بدان استناد می‌کنند، حدیث منزل است، چرا که چنین عقیده دارند که پیامبرﷺ از همان آغاز بعثت و در اثنای عرضه‌ی اسلام بر کفار مکه و از همان زمان که از آنها خواست عبادت بت‌ها را فروگذارند و تنها خداوند متعال را عبادت کنند، بر امامت علی‌ؓ نص نهاده است. روایت منزل از این قرار است که وقتی این آیه بر پیامبرﷺ نازل شد:

﴿ وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤ ﴾ (شعرا / ۲۱۴) (و خویشاوندان نزدیکت را انذار بده!).

(علی‌ؓگوید) پیامبرﷺ مرا فراخواند و گفت: ای علی! خداوند متعال به من دستور داده که خویشاوندان نزدیکم را انذار دهم، امّا من مقداری به‌این امر دلتنگ شدم، چون می‌دانم هر وقت این مسئله را با آنها درمیان بگذارم واکنشی ناپسند از آنها مشاهده خواهم کرد. پس یک صاع از غذا برای ما درست کن! و پای گوسفندی را هم در آن قرار بده! و لیوان بزرگی را برای ما پر از شیر کن! سپس فرزندان عبدالمطلب را برایم جمع کن تا با آنها حرف بزنم و مأموریت خودم را به آنها ابلاغ نمایم. آنچه را که پیامبرﷺ به من دستور داد، انجام دادم و آنها را برایش دعوت کردم، آنها در آن روز کم و بیش چهل نفر می‌شدند. در میان آنها

عموهای حضرت، یعنی ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب حضور داشتند. همین که در کنار او جمع شدند، از من خواست غذای آماده شده را جلوشان بگذارم. من هم غذا را آوردم آوردم، همین که غذا را گذاشتم پیامبرﷺ یک طرف آن گوشت را برداشت و با دندانش آن را تکه‌تکه کرد، و آن را در قسمت‌های بشقاب ریخت. سپس فرمود: با نام خدا شروع کنید! آن جماعت خوردند تا سیر شدند. و من فقط جای دستان آنها را مشاهده می‌کردم و سوگند به کسی که جانم در دست اوست، یک نفر از آنها می‌توانست همه آن خوراکی را که برای آنها گذاشته‌ام، به تنهایی بخورد. سپس پیامبرﷺ فرمود: برای جماعت آب بیاور. من هم آن لیوان بزرگ را آوردم تا همه از آن سیرآب شدند و بخدا قسم یک نفر از آنها به تنهایی می‌توانست همه آن نوشیدنی را میل کند، وقتی که رسول خداﷺ خواست با آنها حرف بزند، ابولهب پیش‌دستی کرده گفت: محمّد شما را جادو کرده است، بلا فاصله جماعت پراکنده شدند و پیامبرﷺ با آنها حرفی نزد. سپس روز بعد فرمود: ای علی این مرد چنان که شنیدی، زودتر از من سخن گفت: و من قبل از آنکه بتوانم با آن جماعت حرف بزنم، آنها پراکنده شدند. پس همین طعامی‌که امروز ساخته بودی، دوباره آن را برایمان آماده کن! سپس آنها را برای من جمع کن! علی گوید: این کار را انجام دادم، سپس آنها را

جمع کردم، بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست آن طعام را کرد، من هم طعام حاضر شده را جلوی آنها گذاشتم و مانند روز گذشته پذیرایی صورت گرفت، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، بخدا من در میان عرب، جوانی را نمی‌شناسم که ارمغانی بهتر از ارمغان من برای قومش آورده باشد! من خیر و نیک‌بختی دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خداوند متعال به من امر فرمود که شما را به سوی آن دعوت نمایم، پس روی کدامیک از شما می‌توانم حساب نمایم، که در این زمینه، برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد؟!

علی رضی الله عنه گوید: در حالیکه از همه کم سن و سال تر بوده، و بیشتر از همهٔ آنها چرک سفید در گوشهٔ چشمم جمع می‌شد، بیش از همه شکم گنده داشتم و استخوان ساق پایم از هم آنها باریک‌تر بود[۱]، گفتم: من ای رسول خدا وزیر شما می‌شوم، آنگاه گردنم را گرفت و گفت: این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به گفتار او گوش فرا دهید، و از او اطاعت کنید! لذا آن جماعت خنده‌کنان برخاستند و به ابوطالب گفتند: (محمّد) به تو دستور داد که از این پس به پسرت گوش دهی و از او اطاعت کنی. در سیاق دیگر روایت آمده است: هیچیک از آنها به او جواب ندادند، آنگاه علی برخاست و گفت: من ای رسول خدا. فرمود: بنشین! سپس دوباره سخنش را تکرار کرد، همگی ساکت شدند و علی برخاست و گفت: من ای رسول خدا، گفت: بنشین، سپس برای بار سوم سخنانش را برای آن جماعت تکرار کرد و هیچکس از آنها جوابی نداد، آنگاه علی برخاست و گفت: من ای رسول خدا، گفت: بنشین! تو برادر من هستی.»[۱]

این حدیث هم به لحاظ سند و متن باطل و بی‌پایه است:

از لحاظ سند باطل است چون در آن عبدالغفار بن قاسم و عبدالله بن عبدالقدوس وجود دارند، عبدالله متروک الحدیث است و به او استناد نمی‌شود، علی بن مدینی در ارتباط با او گفته است: حدیث وضع می‌کرد. و یحیی بن معین گفته است: چیزی نیست[۲]. عباس بن یحیی روایت کرده: چیزی نیست. بخاری گفته است: از نظر علمای جرح و تعدیل قوی نیست. ابن حبان درباره‌ی او گفته است: روایات را وارونه می‌کند و درست نیست که به او احتجاج

۱- با وجود آنکه عمرش در آن زمان حدود ده سال بوده است.

۱- المراجعات، المراجعة (۱/۳۵۰) از کتاب الحجج الدامغات لنقض کتاب المراجعات. ابو مریم بن محمد الاعظمی.

۲- المجروحین- ابن حبان، ص ۱۳.

شود. احمد بن حنبل و یحیی‌بن معین وی را ترک کرده‌اند. نسائی گفته: او متروک الحدیث است.[1]

عبدالله بن عبد القدوس هم نزد عموم اهل حدیث مجروح است. نسائی گفته است: ثقه نیست، و دار قطنی گفته است: ضعیف است.[2]

از لحاظ متن هم به دلایلی چند، واضح البطلان می‌باشد:

الف- این روایت با روایت دیگری که از نظر همه اهل حدیث صحیح و ثابت است، تعارض دارد. بخاری و مسلم در دوصحیح خود، از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت: وقتی که‌این آیه نازل شد که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤ ﴾ (شعرا/۲۱۴) (و خویشاوندان نزدیکت را انذار بده!).

نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کوه صفا فراز آمد، و شروع به فراخواندن تیره‌های قریش کرد و گفت: (ای بنی فهر، ای بنی‌عدی...) تا اینکه همگی جمع شدند، واگر کسی نمی‌توانست خود بیاید، کسی را می‌فرستاد تا ببیند خبر چیست، سپس ابولهب و قریش آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا اگر به شما خبر دهم که لشکری در این بیابان می‌خواهد به شما یورش برد، و به قتل و غارت شما بپردازد، آیا سخن مرا باور می‌کنید؟» گفتند: آری، سابقه ندارد که ما از شما دروغ شنیده باشیم. هرگاه سخنی از شما شنیده‌ایم، راست بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حال که چنین است، من آمده‌ام تا به شما هشدار دهم که عذابی سخت در انتظار شماست! . آنگاه ابولهب گفت: «هلاک شوی، بخاطر همین حرف‌ها ما را در اینجا گرد آوردی؟! » آنگاه‌ایات ذیل نازل شد:[1]

﴿ تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ ﴾ (مسد/ ۱، ۲)

یعنی: نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند).

ب- دیر زمانی است که امامیه مدعی است نص صریح بر امامت و خلافت علی رضی الله عنه و اینکه او وصی و یگانه مرد لایق این منصب است، وجود دارد و نصوصی که‌این فهم را بیان دارند فراوان می‌باشند، و این روایت نظریه‌ی آنها را تأیید می‌نماید، زیرا در آن آمده است

۱- المراجعات، المراجعة (۱/۳۵۰) از کتاب حججٌ دافعات لنقض کتاب الرامعات. ابو مریم بن محمد الاعظمی.

۲- الضعفاء و المتروکین، نسائی ص ۲۱۰.

۱- بخاری، شماره (٤٤٩٢).

که پیامبر ﷺ قومش را جهت یاری ونصرت خود فراخواند و اگر کسی یاری او را قبول کند، برادر و وصی و خلیفه او بعد از وفاتش خواهد شد.

پیامبر ﷺ در این روایت علی رضی‌الله عنه را به‌این امر اختصاص نداد، بلکه سه مرتبه از او روی‌گرداند و چون در آخر یار و یاوری جز او نیافت، مطالب مزبور را به علی گفت، این نکته نشان می‌دهد که علی، بصورت اول و ابتدایی، سزاوار این مقام نبوده و پیامبر ﷺ چون دید که قومش از آن خودداری می‌ورزد، به ناچار این مسئله را به علی واگذارد. از این رو آیا با ادعای شیعه که می‌گوید: علی از آسمان انتخاب شده است، درست در می‌آید و همسویی و مطابقت دارد؟! [1].

۳- حديث أنا مدينة العلم و علی بابها

احادیث موضوع و جعلی در این زمینه بسیار زیادند، که از جمله آنها این است که جابر بن عبدالله از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن می‌باشد». این روایت مورد طعنه و اعتراض است، زیرا بخاری آن را انکار نموده و یحیی بن معین درباره‌ی آن گفته: ساختگی و موضوع است.[2]

مرحوم آلبانی می‌گوید: حدیث: «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن می‌باشد، پس هر کس خواهان دانش‌اندوزی می‌باشد، باید از آن دروازه وارد شود.» موضوع و جعلی است. امام نووی و ذهبی گفته‌اند: موضوع و جعلی است.[1] ونیز روایت: «هر کس در امر خلافت با علی رضی‌الله عنه مخالفت کند، او کافر است»، به هیچ وجه در کتابهای اهل سنّت اثر و نشانه‌ای ندارد.[2] اینها نمونه‌های هستند از ضعف و عدم کارآیی پشتوانه و مستند روافض در اینکه می‌گویند خلافت فقط به علی رضی‌الله عنه اختصاص داشته و غیر از اوکسی لایق این مقام نبوده است. همچنین ابن خلدون چنین نظر داده که نصوصی که شیعه بدان استدلال کرده و آنها را نقل کرده، طبق مذهب خود آنها را تفسیر و تأویل می‌کنند، منتقدان و بزرگان اهل سنّت و

۱- ثمّ أبصرت الحقيقة ص ۲۲٤.

۲- الفوائد الموضوعة فی الاحاديث الموضوعة، ص ۷۱، شماره ۲۵۷، فتاوی (٤/ ٤١٠).

۱- ضعيف جامع صغير، (۲/ ۱۳) شماره (۱٤۱٦).

۲- مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۷

ناقلان شریعت، آنها را نمی‌شناسند، بلکه اکثریت آنها جعلی بوده یا روش نقل آن جای سؤال و طعنه دارد، یا با تأویلات و تفسیرات و برداشت‌های اهل سنّت بیگانه[۱] است.

این خود ضعف این استناد را نشان می‌دهد. در ادامه ابن حزم بیان کرده که سایر احادیثی که روافض بدانها دلبسته‌اند، موضوع و جعلی می‌باشند و کسی که دانش ناچیزی به روایت‌ها و شیوه‌های نقل آنها داشته باشد، به خوبی از این مسأله آگاه می‌باشد.[۲]

نویسنده‌ی شیعی ابن ابی الحدید ضمن اینکه به تأثیر شیعه در جعل و ساخت احادیث جهت تأیید دیدگاهشان درباره‌ی امامت اعتراف می‌کند، می‌گوید: منشأ اصلی احادیث دروغ در باب فضایل و ارزش‌ها شیعه‌ها بودند. آنها ابتدا به خاطر دشمنی با مخالفان خود، روایات مختلفی را در ارتباط با سرور خود وضع کردند.

وقتی بکریه (برخی ازمدعیان طرفداری از ابوبکر) مشاهده کردند که شیعه برای تأیید رأی خود روایت جعل می‌کنند، در مقابل این احادیث، برای سرور خودشان (ابوبکر) احادیثی را وضع و جعل کردند و چون شیعیان این کار ابوبکر را مشاهده کردند، دامنه‌ی کار خود را گسترش دادند، این در حالی بود که هیچکدام از دو گروه نیازی به‌این کار نداشتند، چرا که در ارتباط با فضایل علی و ابوبکر رضی الله عنه آنقدر احادیث ثابت و صحیح و تحقیق شده و روشن وجود داشت، که آنها را از این تکلف و دردسری متعصبانه بی‌نیاز سازد[۱].

به رغم اینکه می‌بینیم که همه این استدلالات ضعیف بوده و از قوّت و اعتبار چندانی برخوردار نیستند، باز هم برخی از شیعیان معاصر را می‌بینیم که پیوسته آنها را در کتاب‌های خود تکرار کرده و برای اثبات اعتقاد خود در مورد امامت به آنها استناد می‌کنند، یکی از پیشوایان و سران شیعه معتقد است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را بعنوان جانشین بعد از خود تعیین نمی‌کرد، می‌گفتیم او رسالت و پیام الهی را ابلاغ نکرده است!.

همچنین می‌گوید: خداوند متعال با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طریق وحی سخن گفت که باید فرمان الهی را در مورد کسی که او را خلیفه و جانشین مردم می‌کند، به آنها ابلاغ نماید و به حکم این فرمان، از دستور پیروی کرده، و علی را بعنوان خلیفه تعیین کرده است.[۲]

۱- الفصل، ابن خلدون (۱٤۸/٤).
۲- الفصل ابن حزم (۱۲۸/٤).
۱- شرح نهج‌البلاغه (۱۱/٤۸-۱۵۰) به نقل از دراسات عن الفرق، اثر استادم دکتر احمد جلی، ص ۱۹۵-۱۹٦).
۲- حکومت اسلامی‌خمینی ص ٤۳، ٤۲. دراسات عن الفرق فی تاریخ المسلمین ص ۱۹٦.

این مدعای شیعه با همه آیات و احادیثی که بعنوان سند و مدرك امامت مطرح می‌کنند، در تناقض است، زیرا از این سخن آنها چنین لازم می‌آید که خداوند متعال و پیامبرش در حادثه‌ی غدیر خُم نصی بر امامت حضرت علی نگذاشته‌اند.

برای به نقد کشیدن نظریه‌ی امامت شیعه، همین کافی است که آنها در ارتباط با ادعای نص بر امامت علی سند و مدرکی جز «عبدالله بن سبأ» یهودی ندارند که به ترویج مقوله‌ی وصیت پیامبر صلى الله عليه وسلم برای امامت علی، و محصور بودن امامت به وحی پرداخت و نیز اینکه غیر از علی هر کس آن را پذیرا شود، لازم است که از او ابراز برائت نمود و او را کافر دانست. در حقیقت کتاب‌های شیعه‌ی امامیه اعتراف کرده‌اند که ابن‌سبأ اولین کسی بود که قایل به فرضیّت امامت حضرت علی شد و از دشمنانش ابراز برائت و از مخالفانش رازگشایی کرد و آنها را تکفیر نمود[1]، زیرا او یهودی الاصل بود و معتقد بود که یوشیع بن نون وصیّ و نماینده‌ی موسی است و آنگاه که مسلمان شد، این مقوله را درباره‌ی حضرت علی رضي الله عنه نمایان ساخت.[2]

چهارم: مفهوم توحید از دیدگاه شیعه‌ی امامیه

شیعه عقیده داشتن به امام را بعنوان اساس مذهب خود و یکی از ارکان دین قرار داده است و امام در نظر آنها به بخشی از عقیده تبدیل شده است. بعضی از شیعیان از زبان برخی از ائمه خودشان می‌گویند: در میان این امّت هر کس بدون امام شود، گمراه و سرگردان شده است و کسی که در چنین حالتی بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است[1]، زیرا امام دراندیشه‌ی شیعیان، بااندیشه همه مسلمانان در مورد خلیفه زمین تا آسمان تفاوت دارد، زیرا مسلمان امام یا خلیفه را از لحاظ ساختار و دانش و معارف یك انسان عادی تصوّر نگریسته و نقش بیشتر از این را برای او قایل نیستند که مقام مجری شریعت خداوند متعال را بر عهده دارد، مانند سایر انسانها در معرض خطا و اشتباه و انحراف قرار دارد و در صورتی که مخالف با فرمان خدا عمل کند باید او را به راه و مسیر درست برگردانند و مورد اعتراض قرار گیرد. بالاتر از

۱- رجال الكشی ص ۱۰۹، ۱۰۸، اصول مذهب شیعة الامامیة(۷۹۲/۲۱).

۲- اصول مذهب شیعه (۷۹۲/۲).

۱- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۱۹۸.

این، خلیفه مطابق با قاعده‌ی شوری، [۱] از طرف جماعت مسلمان انتخاب و برگزیده می‌شود. و درست بر عکس این تصور واندیشه، شیعه بر این باور است که ائمه قبل از خلقت این جهان نور بوده‌اند، در کنار ولایت حکمی دارای ولایت تکوینی و وجودی می‌باشند، زیرا امام دارای مقامی ستایش شده و مورد پسند، مرتبه‌ای والا و خلافت تکوینی است که ذره ذره‌ی جهان هستی در مقابل ولایت و قدرت او، سر تسلیم فرود می‌آورد. آنها در این رابطه روایتی را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که سند آن را به علی رضی الله عنه ارجاع داده‌اند[۲]. یکی از ائمه و بزرگان شیعه‌ی معاصر می‌گوید: « ثبوت ولایت و حاکمیت برای ما بدین معنی نیست که او را از مقامی که در نزد خدا دارند جدا کنیم و نیز مانند سایر حکّام و سردمداران درنظر گرفته نمی‌شود، زیرا امام دارای مقام پسندیده، ستایش شده، درجه و مقامی‌رفیع و خلافت تکوینی و وجودی است بطوری که سایر اجزای هستی در برابر آن فروتنی می‌کنند و یکی از بدیهیّات مذهب ما این است که ائمه‌ی ما دارای مقام و جایگاهی هستند که نه فرشته‌ی مقرّب و نه پیامبران مرسل از چنین مقام و جایگاهی برخوردار نیستند و به موجب روایات و احادیثی که در این باره در دسترس ماست، پیامبر بزرگوار ﷺ و ائمّه (علیهم السّلام) قبل از وجود و تشکیل این جهان نور بوده‌اند، سپس خداوند آن نورها را به عرش خود حلقه زده و جایگاه آنچنان نزدیکی برایشان قرار داده که جز خدا کسی آن را نمیداند، و آنگونه که در روایات مربوط به معراج آمده است جبرئیل گفت: «...چنانچه به اندازه‌ی یک سر انگشت نزدیک می‌شدم می‌سوختم». نیز از ائمّه روایت شده که گفته‌اند: ما دارای حالت‌هایی هستیم که هیچ فرشته‌ی مقرّب یا پیامبر مرسلی گنجایش آنها را ندارد[۱]. بر اساس این طرز فکر درباره‌ی امام، وظیفه و نقش او تنها به اجرای شریعت خداوند متعال محدود نمی‌شود، بلکه او یک قدرت فرا انسانی بر همه شئون و جریان هستی دارد. در نظر آنها، علی، حاکم مسلط شرعی بر شئون عباد و بلاد است و فرشتگان در برابر او فروتن هستند. همه‌ی مردم، حتی دشمنان هم در برابر او سر تسلیم فرود می‌آوردند، زیرا آنها در رابطه با نشست و برخاست و صحبت کردن و ساکت شدن، و در خطبه‌ها و نمازهای و جنگهایش فرمانبردار او می‌گردند.[۲]

۱- نظام سیاسی حکومت اسلامی‌ص

۲- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین ص ۱۹۸.

۱- حکومت اسلامی‌آیت الله خمینی ص ۹٤، ۹۳

۲- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۲۰۰.

اعتقاد شیعه درباره‌ی ائمه، به علت اغراق و افراطی که در این زمینه صورت گرفته، روی اعتقاد آنها در رابطه با توحید خداوند متعال هم تأثیر گذاشته است، زیرا آنها:

١- نصوص توحید را به ولایت ائمه تفسیر کرده‌اند

اولیّن چیزی که ما ناگهان با آن روبرو می‌شویم این است که آن دسته از آیات و عبارت‌های قرآنی را که به عبادت و بندگی کردن خالصانه برای خداوند متعال دستور می‌دهند، به‌ایمان آوردن به ولایت و امامت علی و ائمه (بعد از او) تغییر داده‌اند، و از سوی دیگر، نصوص و آیات صریحی را که از شرک نهی می‌کنند، به شریک‌قرار دادن در ولایت ائمه تفسیر می‌کنند، مثلاً درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥ ﴾ (زمر/۶۵)

به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود.

در کافی[١] - صحیح‌ترین کتاب روایتی شیعه - و در تفسیر قمی[٢] - تفاسیر معتمد آنها - و در دیگر مصادر معتبر[٣] آنها، در مورد آیه فوق این تفسیر ارائه شده است: «یعنی اگر در مورد ولایت غیر او را شریک سازی[١]» و در لفظ دیگر: «اگر همراه با ولایت علی، بعد از خودت(ای پیامبر) به ولایت کسی دیگری دستور دهی، عمل تو نابود می‌شود.»[٢]

نویسنده‌ی البرهان در تفسیر قرآن، چهار روایت از آنها را پیرامون آیه‌ی فوق با همان معنی بیان کرده است.[٣]

در مورد سبب نزول این آیه از دیدگاه شیعه گفته‌اند: وقتی که خداوند متعال به پیامبرش ﷺ وحی کرد که علی را برای مردم بعنوان امام معرفی کند، معاذ بن جبل به او نفوذ کرد و گفت: در ولایت علی، اولی و دومی(منظورش ابوبکر و عمر است) را شریک

١- اصول کافی (٤٢٧/١) شماره ٧٦.
٢- تفسیر قمی(٢٥١/٢).
٣- البرهان (٨٣/٤) و تفسیر صافی (٢٢٨/٤).
١- این لفظی کلینی در کافی است، اصول شیعه (٥١٩/٢).
٢- اصول شیعة الامامیة(٥٢٠/٢).
٣- البرهان (٨٣/٤) اصول شیعه (٥١٩/٢).

کن! تا مردم با این سخن تو آرامش بیابند و تو را تأیید کنند، وقتی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ﴾ (مائده / ۶۷)

ای فرستاده (خدا، محمّد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان.

وقتی این آیه نازل فرمود، پیامبر ﷺ به جبرئیل شکایت کرد و گفت: مردم مرا تکذیب می‌کنند، و از من نمی‌پذیرند. آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ (زمر / ۶۵).

و برای اینکه خواننده بخوبی درک کند که شیعه تا چه اندازه ایات را دستخوش تحریف و تبدیل قرار می‌دهند، و حاضرند برای تغییر معنای این آیه و آیات قبل و بعد از این دسیسه‌چینی کنند، معنی این آیه را توضیح می‌دهیم. خداوند متعال فرمود:

﴿قُلۡ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَأۡمُرُوٓنِّيٓ أَعۡبُدُ أَيُّهَا ٱلۡجَٰهِلُونَ ٦٤ وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ (زمر / ۶۴-۶۵).

بگو: ای نادانان! آیا به من دستور می‌دهید که غیر خدا را پرستش کنم؟! به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود.

همانگونه که از روند آیه معلوم است؛ این آیه متعلق است به توحید خداوند متعال است، امّا آنها این مسأله را تغییر داده و چنین برداشت کرده‌اند که این آیه به علی مربوط می‌باشد، در حالیکه اصلاً ذکر و یادی از او در این آیه نشده است. گویی آنها علی رضی الله عنه را با لفظ جلاله‌ی «الله» تعبیر داده و «عبادت» مذکور را همان ولایت قرار داده‌اند، در حالی که معنای آیه کاملاً واضح و دلالتش روشن است و میان معنای آن و تأویل مذکور شیعه کمترین پیوند و ارتباطی وجود ندارد.[۱]

اهل علم در تفسیر آن آیه گفته‌اند: وقتی که مشرکان پیامبر ﷺ را به بازگشت به بت‌پرستی فرا خواندند، خداوند متعال به پیامبرش ﷺ فرمان داد که‌این مطلب را به مشرکان بگوید. آنها گفتند: این دین پدرانت است[۲]! و معنای آن چنین است: ای پیامبر ﷺ به

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/ ۵۲۰).

۲- تفسیر ابن کثیر (٦٧/٤) تفسیر بغوی(٢٨٤/٤).

مشرکان قومت بگو: ای جاهلان! آیا مرا به عبادت غیر خداوند متعال دعوت می‌کنید؟ در حالیکه به غیر از خداوند متعال هیچ چیز و هیچ کسی شایسته‌ی عبادت و بندگی نیست. چون فرمان دادن به عبادت غیر خداوند متعال فقط از طرف شخصی گمراه و احمق و جاهل صادر می‌شود، خداوند متعال آنها را با وصفی که متقضی آنست، ندا داد و فرمود: (أَيُّهَا ٱلْجَـٰهِلُونَ:(ای جاهلان!) (زمر/۶۴)، سپس خداوند متعال بیان فرمود که او به پیامبران و رسولان قبل از او وحی فرستاده است که اگر برای خدا شریک قایل شوی، عملت نابود می‌شود. این امر در راستای تبیین خطر شرک و پلیدی آن می‌باشد. وقتی خداوند خطاب به کسی که هرگز مرتکب شرک نخواهد شد چنین تهدید سختی را بیان فرمود، پس در رابطه با غیر او (عامۀ مسلمانان) چگونه باید باشد؟! سپس خداوند متعال فرمود: «بلکه خدا را عبادت کن! » یعنی آنچه را که مشرکان به تو دستور داده‌اند، عبادت و بندگی مکن! بلکه فقط خداوند متعال را خالصانه و بجای همه خدایان دروغین و بت‌ها عبادت و بندگی نما! [1]

همانگونه که ملاحظه می‌کنید، این معنی کاملاً واضح است و فقط برای کسی گنگ و مبهم می‌نمایاند که هواپرست، کینه‌توز و مغرض باشد، چون چنین کسی هوا و هوسش او را از دیدن حق نابینا ساخته است. این گروه که این روایت‌ها را جعل و وضع کرده‌اند، نهایت دغدغه و هدفشان این است که برای تئوری خودشان یعنی «امامت» در قرآن کریم دلیل و سندی بیابند، حتی اگر این کار به قیمت تحریف آیات قرآن هم تمام شود! ! باری، این دسته در این راستا کورکورانه گام برداشته‌اند و در زمینه‌ی استدلال و استناد جویی خود به اصلی لغوی یا عقلانی متکی نیستند، چه رسد به اصل شرعی و دینی. چنانکه این مسأله در روایتی که به ساحت مقدس پیامبر صلى الله عليه وسلم بی‌ادبی و بی‌احترامی‌می‌کند کاملاً نمایان است. در آن روایت، پیامبر صلى الله عليه وسلم بعنوان شخصی ترسناک و هراسیده از قومش ترسیم می‌شود که نمی‌داند آیا دستور خدایش را اجرا کند یا اجرا ننماید؟! تا جایی که وقتی این شک و تردید را وانهاد که با تهدید خداوند مبنی بر نابودی اعمالش مواجه شد.[1]

۱- تفسیر طبرسی (۲٤، ۲٤) تفسیر طبرسی (۲۷٦/۱٥، ۲۷۷) فتح القدیر (٤۷٤/٤) روح المعانی آلوسی (۲۳/۲٤/۲٤).

۱- اصول شیعة الامامیة(۵۲۲/۲۱).

۲- ولایت شرط پذیرش اعمال است

شیعه گفته‌اند: خداوند متعال علیﷺ را بعنوان جانشین و پیشوا میان خود و میان انسانها قرار داده است و هر کس که او را بشناسند مؤمن و هر کس او را انکار کند، کافر می‌باشد، هر کس نسبت به او جاهل باشد، گمراه خواهد بود و هر کس چیزی را همراه با او مدنظر قرار دهد، مشرک است، هر کس ولایت او را داشته باشد، وارد بهشت می‌شود[1]. گفته‌اند: هر کس ولایت ما را بپذیرد و از دنیا برود، نماز، روزه، زکات، و حج او مورد قبول واقع خواهد شد، و کسی که به ولایت ما در حضور خداوند اقرار نکند، خداوند متعال هیچ یک از اعمالش را قبول نخواهد کرد.[2] همچنین به گمان و ادعای شیعه جبرئیل بر پیامبرﷺ نازل شد و گفت: ای محمد سلام بر تو باد، پروردگارت بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید: آسمان‌های هفتگانه و موجودات آنها، و هفت زمین و موجودات روی آنها را آفریدم، و هیچ جایی را برتر از رکن کعبه و مقام ابراهیم نیافریدم. و اگر بنده‌ای از روزی که آسمانها و زمینها را آفریده‌ام، با من به راز و نیاز بپردازد، امّا در حالیکه ولایت علی را انکار نموده باشد، پیش من بیاید، او را در دوزخ می‌اندازم.

روایت‌ها در این باره فراوان هستند و هیچ یک از آنها صحیح نمی‌باشند[1]. هیچکدام از این روایت‌ها در اسلام دارای ارزش نیستند، زیرا کتاب خداوند متعال در دسترش و مقابل ما قرار دارد که هیچ یک از ادعاهای آنها در آن وجود ندارد. قرآن داور نهایی است و در همه اختلافات ترجیح دهنده‌ی اوّل است. قرآن کریم در بیان اصل قبول اعمال همان توحید و یکتاپرستی را ذکر کرده و علّت محرومیت را شرک ورزیدن به خداوند معرفی می‌کند، همانگونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ﴾ (مائده / ۷۲)

بیگمان هر کس شریک و انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است.

آیات قرآن کریم همه اغراق‌ها و زیاده‌گویی‌های شیعیان را تکذیب می‌نماید، زیرا می‌فرماید:

۱- اصول کافی (۱/٤۳۷).

۲- امالی صدوق ص ١٥٤-١٥٥.

۱- امالی صدوق، ص ١٥٤-١٥٥.

﴿ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴾ (مائده/۶۹).

آنان که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و کار شایسته انجام دهند (اهل نجات هستند و) خوف و هراسی (از عذاب دوزخ در جهان جاویدان) بر آنها نیست.

آنها چنین می‌پندارند که ولایت امامیه از نماز و سایر ارکان اسلام برتر و مهم تر است، در حالی که نماز بطور صریح و روشن هشتاد مرتبه در قرآن ذکر شده است، ولی ولایت آنها حتی یک بار هم ذکر نشده است. پس آیا خداوند متعال خواسته بندگانش را به بیراهه بکشاند، یا راه رسیدن به خود را برای آنان روشن نکند؟! پاک ومنزه است خداوند متعال که این بهتان و تهمتی عظیم می‌باشد، خود می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوۡمَۢا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰهُمۡ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ١١٥ ﴾ (توبه/۱۱۵)

خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کنند به عقاب و عذابشان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهائی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسّط پیغمبر) برای آنان بیان کند.

در روایت‌های آنها چیزهای ذکر شده که گفته‌های آنها را نقض می‌کند، اگرچه تأویلات و تقیه‌کاری‌های آنها در مقابل این نصوص معتدل و میانی حرفی برای گفتن ندارند، امّا این مورد را هم بیان نماییم تا شاید عاقلی پند گیرد، یا غافلی آگاه شود یا خفته‌ای بیدار شود و تا برای کسانی که اهل عناد و سرکشی هستند با استدلال به کتابهای خودشان اقامه حجّت شود و تبیین گردد که نصوص آنها تا چه‌اندازه سرشار از تناقض‌گویی می‌باشد...

در تفسیر فرات آمده است: علی بن ابی طالب گوید: وقتی که‌ایه‌ی: ﴿ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ ﴾ (شوری/۲۳)

بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عاید خودتان می‌گردد).

وقتی این آیه نازل شد، از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل گفت: ای محمّد هر دینی دارای اصل و ستون و فرع و بنیانی می‌باشد، و اصل این دین و ستون آن، لااله الا الله، و فرع و بنیان آن محبّت و مهرورزی شما نسبت به اهل بیت و موالات و طرفداری شما در آنچه که مطابق حق و حق‌گویی است، می‌باشد.[1]

این عبارت با اعتقادی که روایت‌های آنها بدست می‌دهند، مغایرت دارد، چون این عبارت، اصل دین را شهادت به توحید قرار می‌دهد، نه به ولایت و محبّت اهل بیت را بعنوان یکی از مسائل فرعی قرار می‌دهد و این محبت را به حق‌گویی و حق‌پویی و حق‌گستری مشروط می‌کند.[2]

۳- شیعه، ائمه را واسطه ای بین خدا و خلق می‌دانند

امامیه می‌گوید: ائمه‌ی امامیه میان الله تعالی و انسان‌ها پادرمیانی می‌نمایند و واسطه هستند. مجلسی در مورد ائمه‌ی شیعه می‌گوید: آنها حجاب‌های پروردگار و واسطه‌های میان او و خلق می‌باشند[3]. او برای این موضوع فصلی را تحت عنوان اینکه مردم فقط بوسیله آنها راه می‌یابند و هدایت می‌شوند، آنها واسطه‌های میان خلق و خداوند هستند و فقط کسی وارد بهشت می‌شود که آنها را بشناسد، باز کرده است[1]. در کتاب عقاید امامیه آمده است: ائمه‌ی امامیه به منزله‌ی دروازه‌های خداوند متعال و راه‌های منتهی به او می‌باشند... آنها همانند کشتی نوح می‌باشند که هر کس سوار آن شد، نجات یافت و هر کس از آن عقب ماند غرق شد[2]. از جمله مسائل موجود در کتاب‌های منابع ایشان که بیانگر این مفاهیم می‌باشند، موارد زیر است:

الف- می‌گویند: مردم هدایت نمی‌یابند جز با أئمّه

ابوعبدالله - به ادعای گمان شیعه - گفته است: گرفتاری و بلای مردم عظیم است، اگر آنها را دعوت کنیم به ما جواب نخواهند داد و اگر آنها را رها کنیم، به غیر ما هدایت

۱- تفسیر فرات ص ۱۴۸-۱۴۹، بحارالانور (۲۴۷/۲۳).

۲- اصول شیعة الامامیة(۵۳۵/۲).

۳- بحارالانور (۹۷/۲۳).

۱- همان.

۲- عقاید امامیه، مظفر، ص ۹۸-۹۹.

نخواهند یافت[1]. روایت‌های آنها می‌گوید: ابوجعفر گفت: بوسیله‌ی ما خداوند متعال شناخته شد و بوسیله‌ی ما یگانه و یکتا معرفی گردید.[2]

البته‌این نصوص و روایت‌ها، هدایت یافتن امّت اسلام را منتفی نمی‌کند، ولی منشأ و منبع اصلی هدایت را ائمّه معرّفی می‌کنند. حقیقت این است که هدایت و راهگشایی به معنای توفیق رسیدن به حق و حق‌پذیری، جز ربّ و خدای بندگان، کسی قادر به انجام آن نیست. یعنی همان خدایی که تغییر دهنده‌ی قلب‌ها و بصیرتهاست و میان انسان و قلبش حایل می‌شود و اگر به چیزی فرمان بوجود آمدن دهد پدید می‌آید... و شیعه که بی‌هیچ قید و محدودیتی این عبارت‌ها را بر زبان می‌آورد، خود به خود ائمه‌ی خود را در زمینه‌ی هدایت مردم با خداوند سهیم می‌گردانند، در حالیکه فقط خداوند متعال هدایت دهنده و بی‌شریک می‌باشد.[3] خداوند متعال فرموده است:

﴿ مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ﴿١٧﴾ ﴾ (کهف / ۱۷)

خدا هر که را راهنمائی کند، راهیاب (واقعی) او است و هرکه را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمائی برای وی نخواهی یافت.

خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ ۚ ﴾ (قصص / ۵۶).

(ای پیغمبر!) تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان دهی (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها خدا است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید.

امّا هدایتی که بیانگر حق باشد و به جانب آن راهنمایی نماید وظیفه‌ی پیامبران و کسانی است که به شیوه‌ی نیک از آنها پیروی می‌نماید و در دوازده امام منحصر نمی‌شود همانگونه که خداوند متعال میفرماید:

﴿ قُلْ هَٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ﴾ (یوسف / ۱۰۸).

بگو: این راه من است، با آگاهی، من و پیروانم به سوی خداوند متعال دعوت می‌کنیم.

۱- امالی صدوق، ص ۳٦۳، اصول شیعه (۲/۵۳۹).

۲- بحارالانوار (۲۳/۱۰۳).

۳- اصول شیعة الامامیة(۲/٥٤٠).

این سخن که هدایت بندگان فقط بوسیله‌ی ائمه انجام می‌پذیرد، یک نوع گستاخی بر خداوند متعال می‌باشد.[۱]

ب- می‌گویند: دعا قبول نمی‌شود جز با ذکر نام ائمه

همچنین گفته‌اند: جز با توسل به نام أئمه کسی رستگار و برنده نمی‌شود، و هر کس این کار را انجام دهد، در واقع هلاک شده است. در روایت‌های آنها از ائمه آمده است: هر کس با ما به راز و نیاز کند هلاک شده وطلب هلاکت کرده است.[۲]

گستاخی و بی‌شرمی شیعه در این زمینه به جایی رسیده که گفته‌اند: دعای پیامبران با توسل به أئمه و طلب شفاعت از آنها مستجاب شده است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آنها باد[۳]. این ساخته و پرداخته‌ی شیعه‌ی رافضی است، امّا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ (اعراف / ۱۸۰).

خدا دارای زیباترین نامها است. پس به هنگام ستایش خداوند و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید.

خداوند متعال نفرموده: او را با نام‌های ائمه و مقامات و مقابر ائمه بخوانید. همانگونه جل شأنه فرموده است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ (غافر/۶۰)

و پروردگار شما گفت: مرا بخوانید تا شما را استجابت کنم.

اگر اساس قبولی دعا ذکر نام ائمه می‌بود، به‌یقین می‌فرمود: با نام‌های ائمه مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. بلکه‌این امری که شیعه ادعا می‌کند و آن را سر هم می‌کنند، یکی از دلایل رد دعا و عدم پذیرش آن می‌باشد. زیرا شرط اجابت و قبول دعا وجود اخلاص در دعا برای الله تعالی است. خداوند متعال فرموده است:

﴿فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ١٤﴾ (غافر / ۱۴)

خدا را بخوانید (و) دین خود را برای او خالص کنید هر چند کافران ناخشنود باشند.

نیز می‌فرماید: ﴿وَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۚ﴾ (اعراف / ۲۹)

در حالیکه دین را برای خداوند خالص کرده‌اید، او را بخوانید.

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/۵٤۰).

۲- وسائل الشیعه (٤/۱۱٤۲)، اصول شیعه (۲/۵٤۱).

۳- واین یکی از باب‌های بحارالانوار است. (۲۶/۳۱۹).

تمام ائمه هم جزو سایر انسانها هستند:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤ ﴾ (اعراف / ۱۹۴).

تمام کسانی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگانی همچون خود شما هستند (و کاری از آنان ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنان را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (که کاری از ایشان ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند).

﴿ لَّن يَسۡتَنكِفَ ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَۚ ﴾ (نساء / ۱۷۲).

هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد و فرشتگان مقرّب نیز (از بندگی او سر باز نمی‌زنند).

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدًا ٩٣ ﴾ (مریم / ۹۳).

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده خداوند مهربان (و فرمانبردار یزدان) می‌باشند.

امّا این ادعا که می‌گوید: دعای پیامبران تنها با توسل به ائمه مستجاب شده است، ادعایی باطل و بی‌پایه است، چون انبیاء تنها خداوند متعال را با نامها و وحدانیّت ایشان خوانده‌اند، مثلاً حضرت ایوب عليه السلام به نامهای مبارک و نیکوی خداوند و اینکه او ارحم‌الراحمین است، متوسل شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ ٨٢ ۞ وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٨٣ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰبِدِينَ ٨٤ ﴾ (انبیاء / ۸۲-۸۴)

و گروهی از شیاطین را (نیز فرمانبردار سلیمان کرده بودیم) که برای او (در دریا جهت استخراج لؤلؤ و مرجان و جواهرات و مواد پرارزش دیگر) غواصی می‌کردند و کارهائی جز این (از قبیل ساختن کاخها و دژها) انجام می‌دادند و ما آنان را (از تمرّد و سرکشی در برابر

فرمان سلیمان و اذیّت و آزار رسانیدن به مردمان، دور) نگاه می‌داشتیم. ایّوب را (یاد کن) بدان گاه که (بیماری او را از پای در آورده بود، و در این وقت) پروردگار خود را به فریاد خواند (و عاجزانه گفت: پروردگارا!) بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی (پس بدین بنده ضعیف رحم فرما). دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و (به جای) اولاد (و اموالی که از دست داده بود) دو چندان بدو دادیم، محض مرحمتمان (در حق ایّوب) و تذکاری (از صبر و شکیبائی) برای پرستندگان (خداوند سبحان، تا همچون ایّوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند).

امّا یونس‌ﷺ به توحید و اقرار به وحدانیّت خداﷻ متوسل گردیده است، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨ ﴾ (انبیاء/۸۷-۸۸).

(یاد کن داستان یونس ملقب به) ذوالنون را در آن هنگام که (بر قوم نافرمان خود خشم گرفت و ایشان را به عذاب خدا تهدید کرد و بدون دریافت پیام آسمانی، از میانشان) خشمناک بیرون رفت و گمان برد که (با زندانی کردن و دیگر چیزها) بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم. (سوار کشتی شد و کشتی به تلاطم افتاد و به قید قرعه مسافران و کشتیبانان او را به دریا انداختند و نهنگی او را بلعید.) در میان تاریکیها (ی سه‌گانه شب و دریا و شکم نهنگ) فریاد برآورد که (کریما و رحیما!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزّهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می‌گذرد و تصوّر می‌کنیم. خداوندا بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب!). دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم و ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

کلماتی که آدمﷺ و همسرش آنها را بر زبان آوردند، همانگونه بود که خداوند متعال فرمود:

﴿ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣ ﴾ (اعراف/۲۳).

(آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

بی‌پایگی این گفته و ادعای شیعه معلوم است، و فاسد بودن آن از بدیهیّات دین است، کتاب‌های شیعه در زمینه دعا و مناجات با خدا مواردی را از ائمه نقل کرده‌اند، که‌این ادعای آنها را به نقض و باطل می‌کند، هیچ امامی نیست مگر اینکه دعا و نیایش فراوانی را از او نقل کرده‌اند و مجلسی اکثریت آنها را در کتاب بحار الانوار خود آورده است.[۱]

ج – می‌گویند: زیارت قبور بزرگان بهتر از حج خانه خداست

ابن تیمیه رحمه الله گفته است: «اشخاص مورد اعتمادی برایم بنقل کرده‌اند که در میان شیعه کسانی هستند که معتقدند زیارت آرامگاه و قبر (ائمه) از زیارت خانه‌ی عتیق کعبه بزرگتر و مهم‌تر است! با این حساب، آنها شریک قایل شدن برای خداوند متعال را از عبادت و بندگی کردن انحصاری برای او را بزرگتر و برتر می‌دانند و این از جملۀ بزرگترین ایمان و باوری به طاغوت است».[۲] در الکافی و غیره آمده است که زیارت قبر حسین با بیست حج برابری می‌کند و از عمره بیت الله و حج برتر است[۳]. روایات موضوع و جعلی شیعه زیارت قبر حسین در روز عرفه را به فضیلت خاصی اختصاص داده، می‌گویند: «هر کس به زیارت (قبر) حسین آید در روزی که عید نیست، در حالی که نسبت به حق او آشنا باشد، خداوند متعال برای او بیست حج و بیست عمره مقبول و مبرور را در دفتر عملش ثبت می‌کند و هر کس در روز عید به زیارت او بیاید، خداوند متعال برای او بیست حج و یکصد عمره می‌نویسد و کسی که در روز عرفه نزد او بیاید، در حالی که حقش را بشناسد، خداوند متعال هزار حج و هزار عمره‌ی مقبول و مبرور و هزار جهاد همراه با پیامبر مرسل یا امامی عادل را برایش می‌نویسید[۱]. البته در نظر ایشان زیارت قبر حسین نه تنها از حج، بلکه از همه اعمال برتر است. در روایت‌های آنها آمده است: زیارت قبر حسین بهترین و برترین اعمال است[۲]. در روایت دیگر: از دوست داشتنی‌ترین اعمال، زیارت قبر حسین است.[۳]

۱– اصول شیعة الامامیة(۲/٥٤٥).

۲– منهاج السنه (۲/۱٤۲).

۳– ثواب الاعمال، ابن بابویه، ص ٥۲، تهذیب الاحکام طوسی (۲/۱٦).

۱– فروع الکافی (۱/۳۲٤) کلینی، من لا یحضره الفقیه، بابویه (۱/۱۸۲).

۲–کامل الزیارات ص ۱٤٦، اصول شیعة الامامیة(۱۲/٥٦۱).

۳– اصول شیعة الامامیة(۱۲/٥٦۱).

بدین گونه دستورات و قوانین اسلام به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شود و قبرها، گنبدها و آرامگاه‌ها مورد اهتمام توجه و عنایت قرار می‌گیرد، آنها را بدون هیچ دلیلی جزو برترین اعمال قرار می‌دهند و دلیل آنها چیزی جز توهّم و خیال پردازی و الهامات شیاطین آنها نیست، تا آنچه را که خداوند متعال در دین مشروع نکرده است، تشریع کنند.[1]

شیعیان زیارت بارگاه‌ها و آرامگاهها را یکی از فریضه‌های مذهب خود قرار داده و برای آن همچون حج خانه‌ی خدا مراسم و مناسک خاص قرار داده‌اند. مرحوم ابن تیمیه می‌گوید: شیخ شیعه ابن نعمان معروف به «مفید» کتابی را تصنیف کرده که نام آن را «مناسک المشاهد»: (مراسم مربوط به مقابر) گذاشته است. او قبر بندگان را همچون کعبه و خانه‌ی خدا در نظر گرفته که در آن مناسک حج انجام می‌شود. آن کعبه‌ای که خداوند متعال آن را برای مردم بر افراشته ساخت و اولین خانه‌ای است که برای مردم تعیین شد و جز به دور آن طواف جایز نیست، جز به سوی آن، نماز گذارده نمی‌شود و به حج و عازم شدن بسوی آن، دستور داده می‌شود[2].کسی که به منابع شیعه‌ی رافضه مراجعه کند که درباره‌ی مقبره و آرامگاه‌ها سخن می‌گویند، عجیب‌ترین عجایب! و انحراف از کتاب خداوند متعال و هدایت پیامبرﷺ را مشاهده خواهد کرد و هر کس خواهان اطلاع بیشتری در این زمینه است، به کتاب اصول مذهب شیعه‌ی امامیه مراجعه کند.[3]

مسلمانان دارای یک کعبه هستند که در نمازها و دعاهایشان به سوی آن رو می‌کنند و برای ادای مناسک حج نزد آن رفته و به دور آن طواف می‌کنند، امّا شیعه دارای مزارها و مقبره‌ها و گنبد بارگاه ائمه هستند[1] در حالیکه همه‌ی این کارها از جمله اموری هستند که خداوند متعال و پیامبرش از آن نهی کرده‌اند و هر چیزی که خداوند متعال و پیامبرش از آن نهی کرده‌اند، مذموم وممنوع می‌باشد، خواه انجام دهنده‌ی آن منتسب به سنّت باشد یا به تشیع، چون از بدیهیّات دین اسلام است که پیامبرﷺ به آنچه شیعه پیرامون قبر و بارگاه ذکر کرده‌اند، دستور نداده است و برای امّت اسلام مراسم و مناسکی نزد قبور انبیاء و صالحان مشروع نکرده است، بلکه‌این کار از جمله مسائل دین مشرکان است؛ کسانی که خداوند متعال دربارۀ آنها فرموده است:

۱- همان منبع سابق (۱۲/۵٦۱).
۲- منهاج السنه (۱/۱۷۵) مجموع الفتاوی (۱۷/٤۹۸).
۳- اصول مذهب شیعة الامامیة(۲/۵۵۰-۵۸٦).
۱- منبع سابق (۲/۵۸۰).

﴿ وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣ ﴾ (نوح / ۲۳)

(سران و سردمداران مشرکان) به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید و وَدّ، سُواع، یَغوث، یعوق و نَسر را رها نسازید.

ابن‌عباس و غیره گفته‌اند: اینها، نام‌های مردان صالحی از قوم نوح بودند، وقتی که وفات یافتند، شیطان به قوم آنها الهام کرد که در مجالسی که آنها می‌نشستند، بت و تندیسهای یادبودی برای آنها بسازند و آنها را با نام آنها نامگذاری کنند. آنها هم این کار را انجام دادند. این بت‌ها عبادت نمی‌شدند تا وقتی که آنها هلاک شدند و دانش و علم فراموش شد، آنگاه آن بت‌ها مورد عبادت و بندگی قرار گرفتند.[۱]

علی بن ابی طالب رضي الله عنه به ابو هیاج اسدی گفته است: آیا تو را نفرستم برای کار و مأموریتی که پیامبر صلى الله عليه وسلم مرا فرستاد؟ «که هیچ مجسمه‌ای را رها نکنی مگر اینکه آن را نابود سازی و هیچ قبر بلندی را رها نسازی مگر اینکه آن را با خاک یکسان سازی».[۲]

بعضی از روایت‌های شیعه به‌این معنی اقرار کرده است، کلینی از ابی عبدالله روایت کرده که امیرالمؤمنین گفت: پیامبر صلى الله عليه وسلم مرا به مدینه فرستاد، و گفت: «هیچ مجسمه‌ای را رها نمی‌سازی مگر اینکه آن را نابود کرده باشی و هیچ قبری را رها نمی‌کنی مگر اینکه آن را با خاک یکسان کرده باشی»[۱]. ابو عبدالله می‌گوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم نهی کرد از نماز خواندن روی قبر، نشستن بر آن و یا بر روی آن بنا ساخته شود[۲] و باز ابو عبدالله می‌گوید: بر روی قبرها بنا نسازید. زیرا پیامبر صلى الله عليه وسلم این کار را نمی پسندید[۳].نیز او از پدرانش نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وسلم از گچ کاری کردن قبرها نهی کرده است.[۴]

حرّ عاملی چنین گمان برده که‌این نهی شامل همه قبرها به استثنای قبر پیامبر صلى الله عليه وسلم و ائمه علیهم السلام است و از سوی دیگر این نهی تنها برای کراهیت این کار است[۵]، حال آنکه

۱- بخاری، فتح الباری (٦٦٧/٨) دیدگاه علی ابن عباس درباره حکم مرفوع مرحوم البانی آن را گفته است در شرح عقیده طحاویه ص ٨٠.

۲- مسلم، کتاب جنائز شماره ٩٦٩.

۱- فروع کافی (٢٢٧/٢) وسائل الشیعه (٨٦٩/٢).

۲- تهذیب الحکام طوسی (١٣٠/١) وسائل الشیعه (٨٦٩/٢).

۳- من لا یحضره الفقیه ١٩٤/٠٢ ابن بابویه. وسائل الشیعه (٨٧٠/٢).

٤- اصول ال شیعة الامامیة(٥٨٤/٢).

٥- اصول شیعة الامامیة(٥٨٤/٢).

صیغه‌ی عموم و فراگیری در این روایت‌ها کاملاً واضح است، همانگونه که دلالت بر تحریم کاملاً مبرهن و واضح می‌باشد و حرّ عاملی هیچ دلیلی برای ادعای خود در دست ندارد جز کردار فرقه‌ی او که با آن کارهای شاذ و بی اساس از جماعت مسلمانان جدا می‌شوند، و روایانی ضعیف و ساختگی که آنها را بیان می‌کنند. این شذوذ و انحراف دلیل باطل بودن است؛ چون با کتاب خداوند متعال و سنّت رسول خدا و اجماع امّت اسلام مخالف است که اهل بیت هم جزو آن اجماع هستند و از آنها نقل است که در این باره هشدار داده‌اند. چون این کار وسیله‌ی شریک قرار دادن برای خداوند متعال است، پس فلسفه و حکمتی که بخاطر آن نهی وارد شده است، میان یک قبر و قبری دیگر تفاوتی قایل نمی‌شود و احتمالاً این خطر نسبت به قبور ائمه شدیدتر باشد، چون مردم خیلی فراوان مفتون آنها واقع می‌شوند، لذا اصل شرک (در جهان) همان اغراق و افراط در مورد صالحان و نیک‌مردان می‌باشد.[1]

٤- می‌گویند: حرام کردن و حلال کردن در دست امام است

شیعه‌ی امامیه در روایات خود ادعا کرده‌اند که خداوند متعال محمّدﷺ، علی و فاطمه را آفرید، سپس آنها هزار سال ماندگار شدند بعد موجودات دیگر را آفرید، آنها را شاهد بر خلق و آفرینش آنها نمود، اطاعت کردن از آنان را بر آنها به جریان انداخت و شئون و امور آن موجودات را به آنها واگذار کرد، بنا براین آنها هر چه را که بخواهند، حرام می‌کنند و هر چه را که بخواهند حلال می‌نمایند.[1]

شیخ آنها مجلسی به شرح نص روایت سابق پرداخته و گفته است: «و اطاعت کردن از آنان بر روی آنها به جریان انداخته است، یعنی بر همه‌اشیاء حتی جامدات، از موجودات آسمانی و زمینی اطاعت کردن از آنها را واجب و الزامی‌ساخته است، مانند شکافتن ماه، استقبال درخت، تسبیح کردن سنگریزه و امثال اینها که قابل شمارش نیستند. امور همه موجودات را به آنان واگذار کرده است، اعم از حلال کردن و حرام کردن و بخشیدن و منع کردن[2]. شیخ مفید در کتاب الاختصاص و مجلسی در البحار و کسانی دیگر از ابوجعفر نقل کرده‌اند که گفته‌اند: «هر کس چیزی را برایش حلال کنیم که (بخاطر آن) به چیزی از

١- تیسیر العزیز الحمید برای شرح کتاب التوحید ص ٣٠٥.

١- اصول کافی (٤٤١/١) بحار الانوار (٢٥-٣٤).

٢- بحار الانوار (٣٤١/٢٥-٣٤٢) هستند.

کارهای ظالمان[1] دچار شد، آن کار حلال است، زیرا (شئونات) شما (انسان‌های عادی) به ما واگذار شده است. پس هر آنچه که ائمه حلال کرده‌اند، حلال است و آنچه که حرام کرده‌اند حرام می‌باشد»[2]. از جمله بدیهیات قرآن و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این است که ایمان به اینکه تنها خداوند متعال قانون گذار است؛ هر چه را که بخواهد حلال می‌کند و هر چه را که بخواهد حرام می‌نماید، در این باره شریکی ندارد و رسولان خداوند، شرع خداوند را به بندگانش ابلاغ می‌نمایند، که یکی از اصول توحید می‌باشد و هر کس ادعا کند که دارای امامی‌است که هر چه بخواهد برای او حلال می‌کند و هر چه بخواهد برای او حرام می‌نماید، تحت الشعاع این فرموده‌ی خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید:

﴿ أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ ﴾ (شوری / ۲۱).

شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟).

حق تشریع و قانون‌گذاری را فقط پروردگار بندگان در اختیار دارد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فقط پیام‌رسانان خداوند متعال هستند و فقط طبق دستور وحی خداوند متعال حرام و حلال می‌کنند. این در حالی است که خداوند متعال درباره‌ی کسانی که در مورد حلال بودن و حرام بودن از بزرگان خود پیروی می‌کنند و به حکم و قانون خدایی اهتمامی نمی‌دهند. فرموده است:

﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾ (توبه / ۳۱)

آنها کشیشان و راهبان خود را بجای خداوند متعال بعنوان اربابانی بر گرفتند.

بنابراین همانگونه که در تفسیر این آیه آمده است[1]، خداوند متعال تبعیت کردن آنان از راهبان خود در زمینه کارهایی که حلال می‌کردند و حلال‌هایی که حرام می‌کردند، بعنوان

۱- ظن و گمان در نظر آنها همان خلفای حکومت اسلامی، جز حضرت علی و پسرش حسین علیهماالسلام زیرا بقیه ائمه آنها حتی یک روز هم متولی خلافت نشدند، و بنا به حدگمان آنها هر خلیفه‌ای غیر از آنها ظالم و غاصب حق ائمه است.

۲- الاختصاص ص ۳۳۰، بحار الانوار (۳۳٤/۲۵).

۱- تفسیر طبری (۱۱۳/۱-۱۱٤) تفسیر ابن کثیر (۳۷۳/۲-۳۷٤).

یک نوع عبادت و بندگی برای آنها قرار داده است. زیرا حلال و حرام را از طرف آنها دریافت کردند، در حالی که‌این امری است که به خداوند متعال اختصاص دارد.[۱]

۵- می‌گویند: دنیا و آخرت ازآنِ امام است و به دلخواه خود در آنها تصرف می‌نماید

نویسنده‌ی الکافی، بابی را در این زمینه تحت عنوان «باب اینکه همه زمین برای امام است»[۲] گشوده است. از جمله در آن آمده است که ابو بصیر از ابو عبدالله نقل کرده‌این است: آیا ندانسته‌ای که دنیای که برای امام است، هر جا که بخواهد آن را قرار می‌دهد و به هر کس که بخواهد می‌دهد، این کار برای او از طرف خداوند متعال جایز است».[۳]

این عبارت و نص شرک در ربوبیّت و پروردگاری خدا محسوب می‌شود. زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٠٧ ﴾ (بقره / ۱۰۷)

آیا نمی‌دانی که ملک و فرمانروائی آسمانها و زمین از آن او است؟ (و حق دارد هرگونه تغییر و تبدیلی در آیات و معجزات خود بدهد) و جز خدا سرپرست و یاوری برای شما نیست.

می‌فرماید: ﴿ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٨ ﴾ (مائده/۱۸)

و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، متعلّق به خدا است (و همه‌چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هرکسی رسیدگی می‌کند.

خدای سبحان می‌فرماید:

﴿ لِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا فِيهِنَّۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرُۢ ١٢٠ ﴾ (مائده / ۱۲۰)

حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، از آن خدا است و او بر هر چیزی توانا است.

و فرموده:

۱- تفسیر ابن عطیه (۱۶۶/۸).

۲- اصول کافی (۴۰۷/۱-۴۱۰).

۳- منبع سابق (۴۹/۱).

﴿ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ ﴾ (فرقان/٢).

آن کسی که حکومت و مالکیّت آسمانها و زمین از آن او است، و فرزندی (برای خود) برنگزیده است، و در حکومت و مالکیّت انبازی نداشته است.

خدای سبحان فرموده: ﴿ فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ ٢٥ ﴾ (نجم / ٢٥)

آخرت و دنیا از آن خداوند متعال است.

همانگونه خدای سبحان فرموده است: ﴿ قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُلِ ٱللَّهُۖ وَإِنَّآ أَوۡ إِيَّاكُمۡ لَعَلَىٰ هُدًى أَوۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢٤ ﴾ (سبأ / ٢۴).

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌رساند.

و خداوند متعال فرمود: ﴿ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ ﴾ (فاطر/٣)

آیا غیر خدا آفریدگاری هست که از آسمان و زمین شما را رزق و روزی دهد.

و خداوند متعال فرموده است: ﴿ فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ ﴾ (عنکبوت/١٧)

رزق و روزی را در نزد خدا بجوئید و او را بندگی و عبادت کنید و برای او سپاس‌گذاری کنید.

بنابراین خداوند متعال است که خاصتاً و به تنهایی فرمان‌روایی، رزق و تدبیر (شئونات بندگان) را بر عهده گرفته و در این راستا هیچ شریکی ندارد.[١]

٦- حوادث هستی را به ائمه نسبت می‌دهند

سماعه بن مهران می‌گوید: من در نزد اباعبدالله علیه السلام بودم، در آن موقع آسمان رعد و برق زد و ابو عبدالله علیه السلام گفت: این رعد و برق بوسیله‌ی فرمان پیشوای شما زده شده است. گفتم: پیشوای ما کیست؟! گفت: امیر المؤمنین[٢] یعنی هر رعد و برقی که واقع شده به دستور علی بوده است، نه به دستور خداوند متعال که‌یگانه و قهار است. بنظر شما یک مسلمان منصف چه برداشتی از این روایت می‌کند در حالی که خداوند متعال می‌فرماید:

١- اصول شيعة الامامية(٦٢٢/٢).

٢- اختصاص، مفيد ص ٣٢٧، بحار الانوار (٣٣/٢٧).

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَيُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ١٢﴾

(رعد/۱۲)

او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس است و هم مایهٔ امید؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند.

آیا این همان سبئیه نیست که از لابلای کتاب‌های اثنا عشریه سر زشت خود را بر آورده؟! آیا این ادعای ربوبیت علی رضی الله عنه نیست؟! یا به نوعی شریک قرار دادن با خداوند متعال در ربوبیت نیست؟! قلم مجلسی، و قبل از او قلم مفید چگونه جرأت می کند که‌این افسانه و اسطوره‌ها را بنویسید و آن را به جعفر نسبت دهد؟! این نوع اشاره و تلویح بر امثال آنها پوشیده نیست و هیچکس بجز شخصی زندیق و دین ستیزبه آن ایمان نمی‌آورد و بسوی آن فراخوانی نمی کند. در شگفتم از قومی که دینشان را از کتاب‌هایی بر می گیرند که حاوی این همه چرك و خاشاك است و آخوندهایی را تعظیم می کنند که چنین بلایی را بر سر آنها آورده‌اند، آیا در میان این طایفه، خردمند و دیندار وجود ندارد که نسبت به‌این گمراهی و این کفر آشکار نهیب اعتراض و نکوهش سر دهد؟! و اهل بیت اطهار را از این میکروب کشنده تبرئه کند و لباس شیعه‌گری را از کفر و گمراهی حکومت صفوی که بدان آلوده شده است را پاك نماید؟ یا اینکه خیر، هر صدای صادقی در نطفه خفه می‌شود همانگونه که با کسروی چنین کردند! یا اینکه سخن او حمل بر تقیه می‌شود، چنانکه با بسیاری از روایت‌های خود چنین کرده‌اند و قسمتی از اقوال اساتید خود را دستخوش این معضل کرده‌اند. آیا این مذهب در راه دعوتش به سوی نور حق‌پویی و حق‌گوئی به بن بست رسیده است؟! [1]

۷- می‌گویند: جزئی از خدا در ائمه حل شده است

نزد شیعه‌ی امامیه روایت‌هایی هست که مدعی هستند بخشی از نور الهی در علی حلول یافته است[2]. ابو عبدالله گفته است: پس با دست راستش ما را مسح کرد، سپس نور خود را روانه وجود ما ساخت[3]. امّا خداوند متعال ما را در خود ترکیب کرد[4].این بخش الهی که در ائمه

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/٦۲٤).

۲- همان منبع (۲/٦۲۸).

۳- اصول کافی (۱/٤٤۰).

٤- اصول کافی (۱/٤۳٥)

است- آنگونه که ادعا می‌کنند- بوسیله‌ی آن از قدرت‌های مطلقی برخوردار شده‌اند، به همین خاطر کسانی که آنچه را که آن را معجزات ائمه می‌گویند، می‌خوانند؛ که به صدها روایات می‌رسد، مشاهده می‌کنند که ائمه همچون ربّ العالمین در آمده‌اند! . خداوند متعال بسی بالاتر است از این ادعاهای باطل. یعنی – ادعا می‌کنند- ائمّه می‌توانند مرده را زنده کنند و مرده را بمیراند، بیافرینند و رزق و روزی دهند! ! [1] ولی روایات آنها این مسئله رابه اینکه این مسئله از طرف خداوند متعال همانند نوعی از تلبیس و ایهام است ربط می‌دهند و برای پوچی و نادرستی این مقوله همین کافی است که آن را تصور کنیم، زیرا این مقوله، مخالف نقل و عقل و سنّت‌های جهان هستی است، همانگونه که واقعیت ائمه و اقرارات آنها آن را به نقض می‌کند. شیعه گمان می‌برد که ائمه مظلومانه و در زیر فشار زندگی کرده‌اند و پیامبر هدایتﷺ فرموده و پروردگارش به او دستور داده که بگوید:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ﴾ (اعراف / ١٨٨).

بگو من نمی‌توانم هیچ نفعی یا ضرری را بخودم برسانم مگر آنچه را که خداوند بخواهد.

جالب این است که کتاب‌های شیعه با وجود آنکه ائمه را تعظیم کرده و در مورد آنها اغراق می‌کنند، روایت‌هایی مخالف این را نقل می‌کنند تا تناقض آن در آنچه که می‌گویند، طبق عادت در هر دروغ و باطلی، ثابت شود. در الرجال کشی آمده است که جعفر بن محمد گفت: بخدا قسم ما جز بنده‌ی کوچکی نیستیم که خداوند متعال ما را آفریده و ما را برگزیده است و توانایی هیچ نفع و ضرری را نداریم. اگر ما را مورد رحم خود قرار دهد، به رحمت خود بوده است و سوگند بخدا ما بر خدا هیچ حجتی نداریم و از طرف خدا هیچ برائتی نداریم، ما می‌میریم، و در قبرها دفن می‌شویم، برانگیخته و زنده خواهیم شد، در محشر ایستانده می‌شویم و مورد بازخواست قرار می‌گیریم! خدا آنها را لعنت کند آنها را چه شده که خداوند متعال را اذیّت کردند و پیامبرﷺ را در قبرش و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسن و محمد بن علی درود سلام خدا بر همهٔ آنها باد – را اذیت کردند.... من شما را به شاهد می‌گیرم که من انسانی هستم که از نسل پیامبرﷺ آمده‌ام و از طرف خداوند

١- اصول شیعة الامامیة(٢/٦٢٨).

متعال برائتی همراه ندارم، اگر او را اطاعت کنم به من رحم می‌کند و اگر او را نافرمانی کنم به شدت مرا عذاب خواهد داد[1].

امّا اساتید شیعه چنین روایت‌هایی را از باب تقیه قلمداد می‌کنند. در نتیجه قومشان را از راه راست منحرف کردند و مذهب شیعه به جای اینکه مذهب ائمه باشد، ان را به مذهب اساتید تبدیل کردند.[2]

۸- می‌گویند: ائمه از گذشته و آینده باخبرند و همه چیز را می‌دانند

نویسنده‌ی الکافی در این زمینه بابی را تحت عنوان «باب اینکه ائمه دانش آنچه را که بوده و خواهد بود می‌دانند و چیزی بر آنها پوشیده نیست»[3] باز کرده، و قسمتی از روایت‌های آنها را ضمیمه آن کرده است. باب دیگری را تحت عنوان «باب اینکه ائمه اگر بخواهند که بدانند، می‌دانند»[4] تشکیل داده و تعدادی از احادیث آنها را در آن ذکر کرده است. از جمله روایت‌های این ابواب این است[5]: ابو عبدالله – همانگونه که دروغ می‌گویند – گفت: من آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، می‌دانم و آنچه را که در بهشت و آنچه را که در جهنّم است و آنچه را که بوده و خواهد بود، می‌دانم»[6]. و سیف تمار می‌گوید: جماعتی از شیعه در حجر همراه ابو عبدالله بودند. گفت: چشمی‌ما را می‌بیند! آنگاه ما به چپ و راست نگاه کردیم. کسی را ندیدیم. لذا گفتیم: هیچ چشمی‌بر ما نیست.

قسم به پروردگار کعبه و قسم به پروردگار این ساختمان- سه بار این سوگند را تکرار کرد –اگر من میان موسی و خضر می‌بودم، به آنها خبر می‌دادم که من از آنها داناتر هستم و به آنها خبر می‌دادم به آنچه که در دستشان نیست، زیرا موسی و خضر - علیهما السّلام- علم آنچه را که بوده، به آنها داده شده بود، ولی به آنها علم آنچه که خواهد بود و آنچه که موجود است و مستقر خواهد بود تا روز قیامت، داده نشده بود و ما این دانش را از رسول ﷺ و آل او بطور ارثی، به ارث برده‌ایم».[1]

۱- رجال کشی ص ۲۲۵-۲۲٦.
۲- اصول شیعة الامامیة(۲/٦۳۰).
۳- اصول کافی (۱/۲٦۰-۲٦۱).
٤- مصدر سابق (۱/۲٥۸).
٥- اصول شیعة الامامیة(۲/٦۷۹).
٦- اصول کافی (۱/٦۲۱).
۱- همان منبع (۱/۲٦۰-۲٦۱).

این نمونه‌ای از غلو و اغراق رافضی بود. این روایات بعضی از چیزهایی است که نزد آنها وجود دارد، بنابراین افراط و اغراق اساس و اصل مذهب آنها را تشکیل می‌دهد، در حالی که خداوند متعال از افراط و تندروی نهی کرده است، چون مخالف توحید و یکتاپرستی خداوند متعال است و از سوی دیگر اساس شرک قدیم و جدید غلو و افراط بوده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلۡ يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ﴾ (مائده / ٧٧)

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید.

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: یعنی در راستای پیروی کردن از حق، از حد و مرز (مقرر شده) تجاوز نکنید و در ارتباط با امیر و سرور خود آنچنان اغراق و افراط نکنید که او را از حوزه‌ی پیامبری خارج ساخته، به مقام الهی ارتقاء دهید. همانگونه که درباره‌ی عیسی مسیح عليه السلام چنین کردید، که پیامبری از پیامبران بود، ولی او را بجای خدا قرار دادید و این فقط به علت پیروی شما از شیخ‌های گمراه است که در قدیم گمراه شدند، همانگونه که خداوند در ادامه‌ی آیه‌ی فوق می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٧٧﴾ (مائده / ٧٧)

«از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی منمائید».

یعنی از راه درست و اعتدال‌گرا خارج شده، به راه گمراهی و کژروی وارد شدند[١].

همچنین خداوند متعال فرموده:

﴿يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ (نساء/١٧١).

ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ مکنید (و درباره عیسی راه افراط و تفریط نپوئید) و درباره خدا جز حق مگوئید.

خداوند متعال در این دو آیه از زیاده‌روی، تعریف بیش از حد و فراتر روی از حد معمول، نهی می‌کند، که‌این پاسخی صریح دندان شکن است به شیعه‌ی رافضی و همه

١- تفسیر ابن کثیر (٢/٨٥).

کسانی که‌این مسلک را در مقابل کسانی که آنها را بزرگ می‌پندارند، داده است. این در حالی است که خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ دستور داد که برای مردم بیان کند که مالک هیچ چیزی نیست و اینکه نفع و ضرر بدست خداوند متعال است، و علم غیب را جز خداوند متعال کسی نمی‌داند. خداوند متعال فرموده است:

﴿ قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ ﴾ (انعام / ٥٠)

(ای پیغمبر! بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) خداوند در تصرّف من است (چرا که الوهیّت و مالکیّت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨ ﴾ (اعراف / ۱۸۸).

«بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسد (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرّات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب خداوند) نمی‌باشم».

بنابراین خداوند متعال به پیامبر عظیم الشأن اسلام دستور داد که شئونات را به او واگذار کند و در ارتباط با خود به آنها بگوید که او چیزی از غیب آینده نمی‌داند و در این ارتباط فاقد هر گونه اطلاعی است.[1]

۱- تفسیر قرآن عظیم (۳۷۳/۲).

این همه بیانات قاطع خداوند به خاطر بستن هر راهی است که ممکن است منجر به غلو و افراط گویی در مورد رسول خدا ﷺ شود و نیز هشداری است به امّت اسلام از گرفتار شدن به غلو و افراطی که یهود و ترسایان در مورد انبیای خود بدان گرفتار شدند. پس جایی که خداوند در مورد برترین مخلوق خدا، که دارای بالاترین جایگاه است چنین می‌فرماید، غیر او به طریق الاولی از غیب بی خبرند.

به‌این ترتیب روشن می‌شود که ادعای رافضه در مورد ائمه، و پندار آنها در مورد اینکه غیب می‌دانند و از گذشته و آینده خبر دارند و در خلق و زنده کردن و در اسماء صفات شریک خدا هستند، بی‌پایه و بی‌اساس است.

اصلاً این پندار آنها چگونه با آیات متعدّدی که در این باره نازل شده هماهنگ است؟!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤ ﴾ (لقمان / ٣۴).

آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است و او است که باران را می‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.

خداوند متعال فرمود: ﴿ يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩ ﴾ (مائده / ١٠٩).

آن روزی (را خاطرنشان ساز) که خداوند پیغمبران را (در پیشگاه خود) گرد می‌آورد و بدیشان می‌گوید: به (دعوت) شما چه پاسخی داده شده است؟ (آیا ملّتهائی که به سوی آنان فرستاده شده‌اید چگونه از دعوت شما استقبال کرده‌اند و به چه راهی رفته‌اند؟ راه ایمان یا راه انکار پیموده‌اند؟). می‌گویند: ما را هیچ گونه آگاهی و دانشی نیست (مگر آنچه از راه وحی آموخته‌ایم و ظواهری که در روزگار حیات خود از مردم مشاهده کرده‌ایم) تو خود (علاوه از ظواهر) از تمام خفایا آگاهی.

خداوند متعال فرمود: ﴿ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۖ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ٨ ﴾ (رعد / ٨).

خدا می‌داند که هر زنی (در شکم خود) چه چیز حمل می‌کند (و بار او پسر یا دختر است، و وضع جسمانی و روحانی، و کیفیّت و کمیّت استعدادها و نیروهای بالقوّه در او چگونه است) و می‌داند که رحمها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند (و فعل و انفعالات دوران عادی و قاعدگی و آبستنی آنها چگونه بوده و زمان حاملگی و زایمان چه وقت و چقدر و بر چه منوال است) و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ ﴾ (حج / ۶).

آن (چیزهائی که در آیات پیشین درباره مراحل مختلف آفرینش انسان و جهان گیاهان بازگو شد) بدان خاطر است که (بدانید) خدا حق است و (لذا نظامی را که آفریده نیز حق بوده و بیهوده و بی‌هدف نیست و به زبان حال به شما می‌گوید:) او مردگان را زنده می‌گرداند.

خداوند متعال فرموده است :

﴿ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ ﴾ (انعام / ۵۹).

کلیدهای غیب در نزد اوست و جز او کسی آنها را نمی‌داند.

نیز فرموده است: ﴿ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾ ﴾ (آل عمران/ ۱۸۹).

و ملک آسمانها و زمین از آن خدا است، و خدا بر هر چیزی توانا است.

و می‌فرماید: ﴿ تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ ﴾ (ملک/۱)

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.

آیات متعدّد دیگری که در این زمینه وارد شده و ثابت می‌کنند که تنها خداوند متعال است که از علم غیب آگاهی دارد و به شیؤن هستی می‌پردازد، پس کسی که چیزی از این را به‌یکی از مخلوقات نسبت دهد، در واقع با خداوند متعال در زمینه ربوبیّت و الوهیّت به منازعه پرداخته و در باتلاق شرک در افتاده است! با این وصف، چه اسلامی‌برای او باقی می‌ماند؟! خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ﴾ (نساء / ۴۸).

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد.

و فرموده: ﴿ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ﴿٧٢﴾ ﴾ (مائده / ۷۲).

بیگمان هر کس شریک و انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است و ستمکاران یار و یاوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنّم بره‌اند).

این بدین خاطر است که خداوند متعال خلق را برای عبادت و بندگی خود آفریده است، همانگونه که فرموده است:

﴿ وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ﴿٥٦﴾ ﴾ (ذاریات / ۵۶).

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیآفریده‌ام. یعنی برای اینکه خدا را یگانه بدانند. از همین روی، رسولان را فرستاد و بخاطر یکتاپرستی‌اش کتاب‌های (آسمانی) را نازل کرد، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ ﴾(نحل / ۳۶).

ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند).

زیادروی و غلو منافی تحقق پیدا کردن بندگی و عبادت است.[۱]

همانگونه که خداوند متعال تندروی و اغراق را با همه نمادها و جلوه‌هایش ممنوع کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم آن را بمنظور حمایت از توحید خداوند متعال و بستن هر راهی که منجر به نقض توحیدش بشود، ممنوع کرده است.

زیرا زیاده روی، مَرکب شرک و وسیله آن می‌باشد و در هر امّتی شرک جُنب و جوشی داشته، حتماً آن را هلاک کرده است. به همین خاطر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که امتش را از این درد بر حذر می‌دارد، فرمود: «إيّاكم و الغلو فإنّما أهلک من كان قبلكم الغلو فی الدّين»: (بپرهیزید از زیاده‌روی، زیرا تنها چیزی که امّتهای قبل از شما را هلاکت کرد اغراق و

۱– عقیده درباره اهل بیت ص ۳۹۸.

زیاده‌اندیشی در دین بود»[1]. و ابن‌عباس می‌گوید: از عمر شنیدم که بر روی منبر می‌گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که گفت: «آنگونه که مسیحیان به تعریف و تمجید و ستایش پسر مریم پرداختند، مرا مورد تمجید و تعریف و ستایش قرار ندهید، بلکه بگوئید: بنده‌ی خدا و رسول او»[2]. بنابراین، پیامبر ﷺ امتش را از این باز می‌دارد که زیاده‌روی نموده و بیش از حد او را مورد تعریف و تمجید قرار دهند، همانگونه که مسیحیان در ارتباط با عیسی چنین کردند. از سوی دیگر، به مسلمانان دستور می‌دهد که او را به صفت «عبودیت و بندگی» توصیف کنند، یعنی همان صفتی که خداوند متعال در شب معراج به او بخشید و فرمود:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا﴾ (اسراء/ ۱)

تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده خود (محمّد پسر عبدالّله) را در شبی از مسجدالحرام (مکّه) به مسجدالاقصی (بیت‌المقدّس) برد.

همانگونه که در مقام نیایش کردن با خدا، باز هم او را به بندگی متصف کرده است.

﴿وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا ١٩﴾ (جن / ۱۹).

چون بنده خدا (محمّد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگِ یکدیگر ازدحام کردند.

بدینسان به هنگام نازل کردن قرآن بر پیامبر ﷺ، و نزول فرشته به سوی او، او را چنین توصیف کرده است: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ (فرقان/۱).

والا مقام و جاوید کسی است که فرقان، (یعنی جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمّد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را (بدان) بیم دهد (و آن را به گوش ایشان برساند).

اینها سه مقام و جایگاهی هستند که از همه مقامات بالاتر می‌باشند و در آنها خداوند متعال پیامبر ﷺ را به صفت عبودیت و بندگی برای خودش، توصیف و مدح نموده است. پس شیعه کجا و این آیات و احادیث کجا که در زمینه‌ی زیاده روی و غلو و بر حذر داشتن از آن و فراخوان به سوی تحقق عملی به بندگی و عبودیت وارد شده؟!

۱- صحیح سنن ابن ماجه (۱۷۷/۲) الباقی آن را صحیح دانسته است.

۲- بخاری، کتاب احادیث الانبیاء شماره (۳۴۴۵).

کسی که به سخنان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و پسرانش رضی الله عنهم توجّه کند، در می‌یابد که‌ایشان با لحنی کاملاً رسا و بلیغ از این زیاده‌اندیشی و افراط‌گرایی نهی کرده‌اند و بکلی از اقوال شیعه و همه کسانی که درباره‌ی آنها اغراق ورزیده‌اند، مبرّا می‌باشند. همانگونه که دروغ بودن آن روایت‌های نسبت داده شده به آنها و گمراهی آنها، روشن می‌شود[1]. امام مسلم در صحیحش از حدیث ابی طفیل عامر بن واثله رضی الله عنه روایت کرده که گفت: من در نزد علی بن ابی طالب بودم، مردی به نزد او آمد و گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم راز و سرّی را به تو نگفته است (که به ما نگفته باشد؟) عامر گوید: حضرت علی رضی الله عنه عصبانی شد و گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم چیزی را پنهانی به من نگفته که آن را از مسلمانان پنهان داشته باشد، غیر از آنکه چهار مورد. عامر گوید: آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین آن چهار مورد چیستند؟ گفت: به من فرمود: «خدا لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعنت می‌کند و لعنت کند کسی را که برای غیر خدا قربانی می‌کند و لعنت کند کسی را که نشانه‌های تقسیم زمین را تغییر می‌دهد».

در روایتی دیگر آمده است: آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم شما را به (چیزی) اختصاص داده است؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را به هیچ چیزی اختصاص نداده است.[2]

در روایتی در نزد امام احمد....: پیامبر صلی الله علیه وسلم چیز خاصی را - جدا از مسلمانان - به من نسپرده است.[3]

امام بخاری در صحیح خود از ابی جحیفه رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: به علی رضی الله عنه گفتم: آیا شما کتابی در اختیار دارید؟ گفت: نه، مگر کتاب خدا، یا فهم و برداشتی که به‌یک نفر مسلمان داده شده باشد، یا آنچه که در این صحیفه است، گوید: گفتم: این صحیفه چیست؟ گفت: احکام خون بها، آزاد کردن اسیر و اینکه مسلمانی بخاطر کشتن کافر کشته نمی‌شود[1]. در روایتی دیگر: آیا جز آنچه که در کتاب الله آمده است، شما وحی دیگری هم در اختیار دارید؟ گفت: نه سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و نفس را آفرید در این باره چیزی نمی‌دانم مگر فهم و برداشتی که خداوند متعال به من داده باشد[2]...

۱- عقیده درباره اهل بیت، ص ۳۹۹.

۲- مسلم، کتاب الاضاحی، شماره (۱۹۷۸).

۳- مسند، ۱/۱۱۹.

۱- بخاری، کتاب العلم، شماره (۱۱۱).

۲- بخاری، کتاب جهاد، شماره (۳۰۴۷).

ابن حجر گفته است: دلیل سؤال ابوجحیفه از علی رضی الله عنه این بود که می‌دانست جماعتی از شیعه ادعا می‌کردند که در نزد اهل بیت - به ویژه علی - چیزهایی از وحی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خاصتاً به آنها ابلاغ کرده است و دیگران از آن بی‌بهره‌اند[1]. ابن تیمیه رحمه الله، ضمن ذکر این روایت در توضیح آن می‌گوید: کتاب‌های منسوب به علی رضی الله عنه یا دیگر اهل بیت که در ارتباط با پیش‌بینی مسائل آینده آمده‌اند - همگی دروغ می‌باشند، مانند (جفر و بطاقه) و غیره و نیز این مطلب که می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از میان صحابه، تنها علی را به علمی‌خاص از طرف خودش برگزیده است، این هم دروغ است و همچنین آنچه که درباره‌ی غیر علی از صحابه نقل می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش باطنی دین اختصاص داده، همه دروغ هستند.[2]

چیزی که باطل بودن این مسأله را بیان می‌کند، روایتی است که ابن سعد از علی بن حسین زین العابدین نقل می‌کند. (در آن روایت) او درباره‌ی سعید بن جبیر رحمه الله می‌گوید: این مرد (زین العابدین) از کنار ما می‌گذشت، آنگاه ما درباره‌ی فرایض و چیزهایی که خداوند متعال بوسیله‌ی آنها به ما سود می‌رساند، از او سؤال کردیم. گفت: و ما چیزی در اختیار نداریم که آنها (با دست به عراق اشاره میکرد) ما را بدان متهم می‌کنند! . نقل است که محمّد بن حنفیه ضمن اینکه به شیعه هشدار می‌دهد که بیخود آنها را به علم و دانشی خاص که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها اختصاص داده است - متصف نکنند، می‌گوید: بخدا ما جز آنچه که در بین این دو لوح (قرآن) است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث نبرده‌ایم.[1]

از آل بیت به تواتر روایت شده و رسیده که آنها به شیعیان و پیروان خود می‌گفتند: ای مردم، ما را اسلام محورانه دوست بدارید! این نوع از علاقه ومحبّت (افراطی) شما نسبت به ما ادامه خواهد داشت تا مایه‌ی عار و ننگ ما خواهد شد. (و بالفعل هم چنین شده است!!) [2].

علاوه بر این، در کتاب‌های شیعه در رابطه با این نوع غلو و افراط‌گرایی هشدار داده شده و بیان شده که آل بیت از این افراط مبراء هستند. همانگونه که مجلسی با سند خود از علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت: از اینکه در مورد ما اغراق و زیاده‌روی کنید پرهیز کنید! بلکه

١- فتح الباری (١/٢٠٤)

٢- منهاج‌السنة (١٣٦/٨).

١- منهج سابق (١٠٥/٥).

٢- البداية و النهاية (١١٠/٩).

بگویید که ما بنده‌های تربیت یافته هستیم[1]! روایت شده که علی رضي الله عنه (درمقام دعا) می‌فرمود: خدایا! من از افراطی‌ها بری هستم و نسبتی با آنها ندارم همانند برائت عیسی پسر مریم نسبت به مسیحیان، خدایا آنها را برای همیشه خوار کن! و هیچ یک از آنها را یاری مکن و موفق مگردان! [2]

کُلینی با سند خود از سدید روایت کرده که گفت: من، ابوبصیر، یحیی بزار و داود بن کثیر در یکی از مجالس ابوعبدالله شرکت داشتیم، ناگهان خشمناک بر ما بیرون آمد، وقتی که نشست، گفت: در شگفتم از جماعتی که گمان می‌برند ما غیب می‌دانیم، جز خداوند متعال کسی غیب نمی‌داند. من خواستم که فلان کنیزم را بزنم، امّا او از دستم در رفت، نفهمیدم در کدام خانه پنهان شده است؟! [3].

کِشی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: به ابو عبدالله گفتم: (مردم) حرف‌هایی درباره‌ی شما می‌زنند؟ گفت: چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند شما قطره‌های باران و تعداد ستارگان و برگ‌های درختان و وزن موجودات دریایی و عدد خاک‌ها را می‌دانید! دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پاک و منزه است خداوند متعال، نه بخدا، جز خداوند متعال کسی اینها را نمی‌داند.[4]

اینها (همه) اقوال ائمه اهل بیت پاک است، همانگونه که کتاب‌های شیعه‌ی رافضی بدان تصریح کرده‌اند و آنها از آن اتهامی که رافضیه به آنها می‌زنند بری و پاک هستند، چون در میان انسانها رافضه دروغگوترین هستند و دین آنها نفاق و دروغگویی عادت آنهاست! به همین خاطر است که ابن تیمیه رحمه الله گفته است: شیعه در معقولات جاهل‌ترین و نادان‌ترین مردم هستند.[1]

روایت‌های شیعه، خود نقاب از چهره‌ی خود برداشته و نصوص خود را به نقد می‌کشاند. این مقوله که می‌گوید: أئمّه منشأ رزق و نزول باران و... هستند و مطالبی که سران امامیه روایت می‌کنند، همه از دستاوردها و پس‌مانده‌های تندروان و افراطیون شیعی است، همان

۱- بحارالانوار (۲۷۰/۲۵).

۲- همان منبع (۲۸٤/۲۵).

۳- اصول کافی (۲۵۷/۱).

٤- رجال کشی، ص ۱۹۳، عقیده دربارۀ اهل بیت، ص ٤۰۲،

۱- منهاج‌السنة (۳/۱).

کسانی که ائمه، دیدگاه و کیش آنها را انکار نمودند. در روایت‌های آنها آمده است که وقتی به ابوعبدالله گفته شد: مفضل بن عمر مدّعی است که گویا شما قادر به رزق دادن بندگان هستید، گفت: بخدا، جز خداوند متعال کسی روزیهای ما را مقدّر نمی‌کند، در حقیقت من برای طعام دادن خانواده‌ام محتاج شدم و دلم تنگ شد و تا وقتی که قوت آنها را بدست آوردم خیالاتی بر ذهنم خطور کرد، بعد دلم آرام گرفت، خدا او را لعنت کند(که در باره‌ی ما چنین ادعایی کرده)، خدا از او بری است[1]. امّا این چند روایت مانند یک تار موی سفید بر روی گاوی سیاه است، (و مشتی است از خروار) چون تقیه می‌تواند هر عبارتی را که به مزاج آقایان خوش نیاید، در خود جای دهد. برای مثال، به آنچه که شارح الکافی در توضیح سخن ابی عبدالله که هم اکنون آن را نقل کردیم و در آن ابوعبدالله از جماعتی که علم غیب را به او نسبت داده‌اند، اظهار تعجب می‌کند و برای رد نظریه و پندار آنها، به کنیزش مثال می‌زند که در خانه‌اش پنهان شده، ولی نمی‌داند کجاست، (پس چگونه ادعا می‌کند که گذشته و آینده می‌داند؟!) شارح الکافی می‌گوید: «...هدف از این تعجب این است که نادانان او را بعنوان خدا برنگیرند، یا با این کار، از اندیشه و خیال بعضی از حاضران که قایل به فضیلت او نیستند، این را بزداید که او علم غیب را می‌داند، تا سلامت و حفظ جان خود را تضمین کند! و گرنه، ایشان نسبت به آنچه که بوده و خواهد بود عالم بوده است. پس چگونه جای آن جاریه بر او مخفی می‌ماند؟! اگر بگویی: این سخن او مستوجب دروغ گفتن است، می‌گویم: وقتی مقتضی دروغ است که قصد توریه[1] نکرده، باشد، در حالیکه آن را قصد کرده است. پس معنایی که شما از آن فهم کردی، از آن فهم و برداشت نمی‌شود، یعنی او می‌دانسته که در کدامیک از خانه‌ها پنهان بوده است.[2]

به این تکلّف و تصنع عجیب و غریب که برای ردّ این روایت بخرج داده، تا ثابت کند که امام از گذشته و آینده با خبر بوده و دست آخر بتواند در این راه، دروغ به امام نسبت دهد و یکی از اصول آنها را که همان عصمت است[3] ویران سازد، نگاه کنید. شعرانی که یکی دیگر از سران شیعه که ارتباط با آن شرح در پاورقی بیان می‌کند که‌این تکلّف و دردسری برای تأویل این روایت، چندان به مزاجش خوش نیامده و در یک اقدامی عجیب‌تر

۱- رجال کشی ص ۲۷٤، اصول شیعة الامامیة(۲/۲۸۵).

۱- توریه معنی اراده کردن چیزی و تظاهر کردن به چیزی دیگر. مترجم.

۲- شرح جامع بر کافی (٦/٣٤، ۳۰) مازندرانی.

۳- اصول شیعة الامامیة(۲/٦٨٦).

و سرسام آورتر کل این روایت را کذب می‌خواند. بدینگونه از علمای اهل بیت چنین روایت‌های دروغی را اشاعه می‌دهند، پس وقتی که آن ائمه به تکذیب، ترفند و اتهام آنها می‌پردازند و در مقابل مردم، باطل آنها را رسوا می‌کنند، این آقایان این تکذیب و انکار را حمل بر تقیه می‌کنند... بنابراین، تقیه به حیله‌ای تبدیل شده که در دست شیعیان افراطی افتاده و می‌خواهند شیعه‌گری را (با آن) در دایره غلو و افراط گرایی باقی بگذراند، حق را ردّ کنند و به اهل بیت بدی نمایند.[١]

یکبار زراره بن أعین مدعی شد که جعفر بن محمّد اهل بهشت و اهل جهنّم را می‌شناسد، وقتی که‌این خبر به گوش جعفر رسید، این سخن را انکار کرد و گوینده آن را تکفیر کرد. امّا زراره وقتی که این دیدگاه و موضع‌گیری جعفر را برای او نقل کردند، گفت: با تقیه با تو رفتار کرده است.[٢]

٩- اغراق در اثبات صفات خدا (تجسیم)

گمراهی «تجسیم» و (تصوّر کردن خدا بصورت جسم) در میان یهودیان شهرت یافت، امّا اولین کسانی که آن را در میان مسلمانان ابداع کردند، شیعه بودند، به همین خاطر است که رازی می‌گوید: از میان آنها، یهود بیشتر از همه به تشبیه خدا می‌پردازند. آغاز ظهور تشبیه کردن در اسلام توسط روافض همچون هشام بن حکم، هشام بن سالم جوالیقی، یونس عبدالرحمن قمی و ابوجعفر احول صورت گرفت.[١]

همه این افراد از جمله کسانی هستند که در نظر امامیه استاد و شیوخ رهبر بوده و کسانی هستند که به لحاظ نقل مذهب شیعه مورد ثقه و اعتماد می‌باشند.[٢]

در حقیقت ابن تیمیه عامل اصلی این افتراء و دروغ پردازی را معین کرده، آنجا که می‌گوید: اولین کسی که در اسلام معروف شد به‌اینکه بگوید: خداوند متعال جسم است، همان هشام بن حکم است[٣]. فرقه‌شناسان سخنان اغراق‌آمیز در مورد تشبیه و تجسیم خدا از هشام بن حکم و یارانش نقل کرده‌اند، مؤمن از شنیدن آن حرفها موی بدنش سیخ می‌شود! .

١- اصول شیعة الامامیة(٢/٦٨٦).

٢- میزان الاعتدال (٢/٦٩/٧٠).

١- اعتقاد فرق المسلمین و المشرکین، ص ٩٧.

٢- اعیان الشیعه (١/١٠٦) اصول شیعة الامامیة(٢/٦٤١).

٣- منهاج‌السنة (١/١٠٦) اصول شیعة الامامیة(٢/٦٤١).

عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: ابن هشام بن حکم ادعا کرده که معبود او دارای جسم محدود و متناهی است و نیز دارای سه بُعد طول، عرض و عمق است، طول و عرضش همانند می‌باشد[۱]. در کتاب‌های فرقه‌ها و غیره، از هشام بن حکم و پیروانش مسأله‌ی غلو و افراط در تجسیم، به وفور بیان شده است.[۲]

در حقیقت تشبیه خداوند متعال به خلقش (ابتدا) در میان یهود صورت گرفت و به تشیع نفوذ کرد. عامل اصلی آن (در میان مسلمانان) هشام بن حکم بود، سپس اثر آن به دیگران هم سرایت کرد. آنها در کتاب‌های فرقه‌شناسی، به مذاهب گمراه و افراطی شناخته و تعریف شده‌اند[۳]. امّا شیوخ و بزرگان امامیه از این گمراهان که خبر فتنه‌ی آنها مشهور و شرارت آنها فراگیر شد، هر روایتی را (که مخالف دیدگاه آنها بود) تأویل یا تکذیب می‌کردند.[۴] همانگونه که بعضی از روایت‌های شیعه ذکر می‌کنند، هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی شخصاً نقشی آشکار در گرایش «تجسیم» در نزد شیعه داشته‌اند.[۵]

این در حالی است که ائمه از آن دو و از سخنانشان تبری می‌جستند و وقتی یکی از شیعیان نزد امامشان آمد و به او گفت: من سخنان هشام را می‌گویم، امام آنها ابو حسن علی بن محمد گفت: شما به قول و گفته‌ی هشام چکار داری؟! در حالیکه از ما نیست. کسی که گمان ببرد که الله تعالی جسم است، ما در دنیا و آخرت از او بری هستیم[۱]. بعضی از روایت‌های آنان از آنچه که درباره‌ی پروردگار عظیم الشأن و دارای نامهای مقدس گفته‌اند: پرده بر می‌دارند. برای مثال یکی از رجال[۲] آنان برای ابوعبدالله نظریه طایفه‌ای از شیعه مبنی بر تجسیم را نقل می‌کند - همانگونه که در روایت آمده است - می‌گوید: «بعضی از یاران ما گمان می‌کنند که خداوند دارای صورتی مانند انسان است. و دیگری گفته است: الله تعالی در سیمای جوانی (بی‌ریش) و کوتاه و دارای موی فرفری است، پس ابوعبدالله سجده‌کنان بر

۱- الفرق بين الفرق ص ٦٥.

۲- اصول شيعة الامامية(٢/٦٤٢).

۳- اصول شيعة الامامية(٢/٦٤٣).

٤- بحارالانوار (٣/٢٩٠-٢٩٢) دفاع مجلسی از اینان.

٥- اصول شيعة الامامية(٢/٦٤٦).

۱- التوحيد، ص ١٠٤، ابن بابويه، اصول شيعة الامامية(٢/٦٤٦).

۲- سمت و نقش راوی است: یعقوب سراج، و او یکی از ثقه‌های آنان است، فهرست طوسی، ص ٢١٤.

زمین افتاد، سپس سرش را بلند کرد و گفت: پاک و منزّه است ذاتی که هیچ چیزی شبیه او نیست چشمها او را درک نمی‌کنند و علم او را احاطه نمی‌کند.[١]

شما ملاحظه می‌کنید که بزرگان متکلمین آنها در رابطه با صفات خدا تا جایی اغراق کرده‌اند که خداوند متعال را به خلقش تشبیه کرده‌اند، که‌این کفر ورزیدن به خداوند متعال است، چون این آیه را تکذیب می‌کند که می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ (شوری / ١١): (هیچ چیزی همانند خدا نیست).

صفات لایق خداوند را از کارانداخته، و او را به چیزی غیر از آنچه خود خویشتن را بدان وصف کرده، وصف کرده‌اند. روایت‌های آنها در این زمینه بسیار است.[٢]

این گرایش به سوی اغراق در اثبات تجسیم خدا، به اثبات حقی که علمای اهل بیت بر آن هستند، سر کشیده است. مذهب شیعه به گونه‌ای درآمده که دو گرایش بر سر آن منازعه می‌کنند، گرایش تجسیم که هشام آن را ادعا کرد و گرایش تنزیه و پاک و منزّه دانستن خدا از آنچه شایسته‌ی او نیست، که اهل بیت بر آن است همانگونه که خود روایت‌های شیعه بدان اشاره می‌کند. این موارد اثبات و بصورت مشهور در کتابهای اهل علم است.[٣]

١٠- شیعه صفات خداوند را تعطیل می‌کنند

بعد از این زیاده‌روی در اثبات تجسیم، در اواخر سده‌ی سوّم کم کم تغییر و تحوّل این مذهب شروع شد، زیرا از مذهب معتزله در تعطیل کردن صفات ثابت شده‌ی خدا در کتاب و سنّت، متأثر شدند و در سده‌ی چهارم گرایش به تعطیل کردن آن صفات نزد آنها بیشتر شد، زیرا شیخ مفید و پیروانش مانند موسوی ملقب به شریف رضی و بوجعفر طوسی کتاب‌هایی را تألیف کردند و در این زمینه به کتاب‌های معتزله اعتماد نمودند[١]. بسیاری از چیزهایی که در این باره نوشته‌اند، سطر به سطر از معتزله نقل شده است.

١- التوحید ص ١٠٤، ١٠٣ ابن بابویه، اصول شیعه (٦٤٧/٢).
٢- اصول کافی (١٠٤/١-١٠٦) اصول شیعه (٦٤٨/٢).
٣-اصول شیعه (٦٤٨/٢).
١-منهاج‌السنة (٢٢٩/١).

بدین‌سان مطالبی که درباره‌ی قضا و قدر، و صفات الهی ذکر می‌کنند، همگی برآمده از تفاسیر معتزله می‌باشند[۱]. بنابراین خواننده، تقریباً در زمینه‌ی صفات و اسماء الهی در میان کتاب‌های متأخرین شیعه و کتاب‌های معتزله تفاوتی ملاحظه نمی‌کند و در همه‌این مسائل – همانگونه که گمان می‌بردند – عقل ملاک و تعیین‌کننده اصلی است. مسائلی که معتزله تقریر و نهادینه کرده‌اند، شیعیان کنونی به اقتباس و اخذ آنها پرداخته‌اند، مانند مسأله‌ی خلق قرآن و منتفی دانستن رؤیت و دیدن خداوند در جهان آخرت توسط مؤمنان و انکار صفات خداوند، بلکه شبه‌افکنی‌هایی که معتزله در این زمینه انجام می‌دهند، همان شبه‌افکنی‌هایی است که شیعیان کنونی انجام می‌دهند. تنها فرقی که در این مسأله برای خواننده ملموس به نظر می‌رسد، این است که شیعیان روایت‌هایی را به ائمه نسبت می‌دهند، که قایل به نفی صفات و تعطیل و از کارانداختن آنها می‌باشند. آنها روایت‌های زیادی را از ائمه نقل می‌کنند و تعطیل صفات خدا را با آنها توجیه می‌نمایند. به دروغ می‌گویند: علی‌ﷺ و بعضی از علمای اهل بیت همچون محمد باقر و جعفر صادق به تعطیل صفات خداوند نظر داده‌اند. یکی از شیوخ معاصر آنها بر این باور است که‌این مقوله، دلیل و مدرک نهایی برای نفی صفات خداوند می‌باشد، زیرا او تحت عنوان راه شناخت صفات خداوند می‌گوید: «آیا میدانی دیگر برای شناختن صفات وراهکاری باقی نمی‌ماند جز اینکه به گفتهٔ امیرالمؤمنین گردن نهیم که می‌گوید: اوج اخلاص، نفی صفات از خداوند است![۲]

این در حالی است که از امیرالمؤمنین‌ﷺ و ائمه‌ی اهل بیت به اثبات رسیده که آنها قایل به صفات خدا بوده‌اند. در کتابهای اهل علم، این اعتراف، به اثبات رسیده و فراوان ذکر شده است[۱].این چیزی است که بعضی از روایت‌های آنها که در میان انباری بزرگ از روایت‌هایی که قائل به تعطیل صفات خدواند می‌باشند، موجود می‌باشند، بدان اقرار می‌کند. مجموعه‌ای از روایت‌های آنها، پروردگار جهانیان را با صفات منفی توصیف کرده و آنان آمده‌اند «نفی صفات ثابت خداوند» را هم در میام آنها انداخته‌اند. البته این کار جدیدی نیست، بلکه‌این همان راه و شیوهٔ فیلسوف نماها، فرقه‌ی جهمیه و غیره است که از راه و شیوه‌ی رسولان منحرف شده‌اند. خداوند متعال جهت بیان صفات خود، پیامبران را فرستاد تا اثبات مفصل[۲]،

۱- منبع سابق (۳۵۶/۱).

۲-عقاید امامیه اثنی‌عشری زنجانی، ص۲۸.

۱- منهاج‌السنیة (۱٤٤/۲).

۲-شرح الطحاویه، ص ٤۹، الله مبریه، ابن تیمیه، ص۸.

مجمل و بدون تفصیل انجام دهند. به همین خاطر است که کتاب خداوند متعال به اثبات تفصیلی صفات کمال خداوند متعال و نفی کلّی و مجمل می‌پردازد و می‌فرماید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ (شوری / ۱۱): (هیچ چیزی مانند او نیست).

در اینجا نفی بصورت کلی مجمل آمده است و معمولاً این روش قرآن در بیان نفی است، خداوند متعال فرموده است: ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا﴾ (مریم / ۶۵).

از ابن‌عباس نقل شده است که گفت: یعنی آیا مثل و شبیه و همتایی برای او سراغ داری؟[1]

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ۝٤﴾ (اخلاص / ۴): (برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است و (نخواهد بود)).

امّا اثبات صفات، بطور مفصل می‌آید، همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ۝١١﴾ (شوری/۱۱): (و او شنوا و بینا است).

و مانند آیات آخر سوره‌ی حشر که می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ۝٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٢٤﴾ (حشر / ۲۲-۲۴).

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حق همگان) و دارای مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است. خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهائی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و

۱- تفسیر طبری (۱۶/۱۰۶).

آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهائی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند و او چیره کار بجا است.

شواهد و دلایل این قبیلی، فراوان هستند.[1]

شیعه از ائمه‌ی خود روایت می‌کند که خالق جز آنچه که خود، خویشتن را به آن وصف کرده است، توصیف نمی‌شود، [2] امّا از این هم روی‌گردان می‌شوند همانگونه که از قرآن و مقتضای عقل و فطرت روی می‌گردانند. شکی نیست که تقلید کتب بسته و اقتباس از «حذفیات» فلسفه‌های پوسیده و کهنه، در این مسئله دخیل بوده است، و گرنه چگونه شخصی خردمند می‌تواند در ارتباط با یک مسئله غیبی که مفصلاً راه شناختی جز خبر آسمان و و حی الهی برای آنها وجود ندارد، به عقل و خرد ناتوان واندیشه‌ی درمانده تکیه کند و خیال‌اندیشی‌های ضد و نقیض انسانها و گمان و پندارهای متعارض آنها را مورد ملاک قرار دهد؟! [3]

الف- مسأله خلق قرآن

قرآن یعنی سخن نازل شده‌ی الله تعالی، مخلوق نیست، کتاب، سنّت و اجماع سلف صالح[4] بر این دلالت دارد. امّا شیعه به تقلید از جهمیه قایل به مخلوق بودن قرآن شدند. سرور و عالم شیعه، مجلسی در کتاب البحار در ارتباط با قرآن بابی را تحت عنوان «باب در مورد اینکه قرآن مخلوق است»[1] تشکیل داده و در آن یازده روایت می‌آورد که بیشتر آنها با دیدگاه مخالفند، امّا شیعه برای تأویل آنها شیوه‌ای خاص به خود را دارند که به لطف خداوند متعال به زودی آن را ذکر خواهیم کرد. و آیت شیعی محسن امین می‌گوید: شیعه و معتزله گفتند: قرآن مخلوق است[2] بر این اساس که آنها کلام را بعنوان صفت خداوند قبول ندارند، زیرا گمان می‌کنند که خداوند متعال (صفت کلام) را در بعضی از موجودات به ودیعت نهاده

۱- ن.ک تدمیریه، ابن تیمیه، ص ۸. و ما بعد آن.
۲- اصول شیعة الامامیة(۲/۶۵۶).
۳- همان منبع (۲/۶۰۶).
٤- الردّ علی الزّنادقة، امام احمد، خلق افعال العباد، بخاری.
۱- بحارالانوار، (۹۲/۱۱۷-۱۲۱).
۲- اعیان الشیعه (۱/٤٦۱).

است، مانند درخت (کوه طور) که با موسی سخن گفت و مانند جبرئیل که قرآن را بر پیامبر ﷺ فرود آورد.[1]

این قسمتی از مطالبی است که سران شیعه در این باره می‌گویند[2]. اگر به روایت‌هایی که آنها از «اهل بیت» نقل می‌کنند مراجعه کنیم، می‌بینیم که با غالب اعتقادات آنها مخالف است، مثلاً در تفسیر عیاشی از رضا نقل است که از او در مورد قرآن سؤال شد، در جواب گفت: قرآن کلام خداوند متعال است و مخلوق نیست[3]. در کتاب توحید ابن بابویه قمی‌آمده است: به ابوالحسن موسی رضی الله عنه گفته شد: ای پسر رسول خدا ﷺ درباره‌ی قرآن چه می‌گویی؟، زیرا افراد قبل از ما پیرامون آن اختلاف پیدا کرده‌بودند، جماعتی گفتند: قرآن مخلوق است و جماعتی گفتند: مخلوق نیست؟! در پاسخ گفت: امّا من در این رابطه سخن آنها را نمی‌گویم، بلکه می‌گویم قرآن کلام و سخن خدای عزوجل می‌باشد.[4]

با این معنا و مفهوم روایت‌های فراوانی نزد آنها موجود است[5]. امّا ملاحظه می‌شود که ابن بابویه قمی- شیخ بزرگ زمان خود- در تفسیر و تأویل این عبارت‌ها رو به سمت دیگری نموده، ثابت نموده که سخن ائمه مبنی «بر اینکه قرآن مخلوق نیست، بدین معناست که دروغ نیست، نه‌اینکه پدیده و نوپیدا نیست! »[6] و (می‌گوید :) ما بدین دلیل از اطلاق مخلوق بودن آن خودداری کردیم چون ماده‌ی مخلوق در لغت‌ها گاهی به معنای مکذوب و دروغ هم می‌آید و گفته می‌شود: کلامی‌مخلوق یعنی ساخته و دروغین[1]. علمای سلف در مقام رد آنها گفته‌اند: این قرآن مخلوق نیست و ائمه نخواسته‌اند که بگویند دروغ نیست، چون این کفری آشکار و روشن است که هر مسلمانی آن را می‌داند. بلکه گفته‌اند: مخلوقی متفاوت با مخلوق دیگری است. سلف هم این قول را رد کرده‌اند. همانگونه که روایت‌ها و آثار آنان در این باره به تواتر رسیده است و در این ارتباط کتاب‌های متعددی تألیف شده است.

۱- منبع سابق (۱/٤٥٣).
۲- اصول شیعة الامامیة(۲/٦٥۸).
۳- تفسیر عیاشی (۱/۸).
٤- توحید، ابن باویه، ص ۲۲٤.
٥- البحار (۹۲/۱۲۱، ۱۱۷) اصول شیعه (۲/٦٥۹).
٦-البحار(۹۲/۱۱۹) اصول شیعه (۲/٦٥۹).
۱- اصول شیعه (۲/٦٥۹).

درکتاب تفسیر الصّراط المستقیم آیت بزرگ شیعه بروجردی، از ابن‌بابویه نصی را نقل کرده‌اند که نصوص و روایات سابق الذکر را به تقیه ارجاع می‌دهد و می گوید: «شاید علّت ممانعت از اطلاق مخلوق بودن قرآن، یا تقیه باشد (که به کمک آن) با عامه (اهل سنّت) همسو می گردیم، یا اینکه معنای دیگری را به ذهن می‌دهد که کفار آن را استعمال کرده‌اند و می گفتند: ﴿ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا ٱخۡتِلَٰقٌ ﴾: (این جز دروغ ساخته و پرداخته شده نیست»)، این روش نشان می‌دهد که آنها بر هیچ چیزی نیستند و وجود احتمال تقیه در هر روایت و نصی، امورشان را به فساد و تباهی می کشاند، یا حقیقت مذهب آنها را نابود ساخته است. در نتیجه دینشان به دین مجلسی یا کلینی یا ابن بابویه‌ی قمی‌تبدیل شده نه روایت‌های ائمه. بدین ترتیب، دانش و حق به این روش فریبکارانه نابود می گردد و با این اسلوب‌ها که از سروش شیطانی و ترفندهای او تشکیل شده، اختلاف و تفرقه را در میان امّت اسلامی‌بوجود آوردند. اگر کسی بخواهد در حق شیعه نیکی و خیرخواهی کند آنها را در رشته‌ی جماعت در می‌آورد و روایت‌هایی از آنها را می‌پذیرفت و بر می گرفت که با قرآن و سنّت پیامبر ﷺ، هدایت و رهنمود صحابه‌ی کرام و علمای اهل سنّت و جماعت هماهنگ و متفق می‌نمایاند و از مکر و دسیسه‌ی قمی و کلینی ومجلسی رهایی می‌یافت، آنهم در شرایطی که ائمه از دست دروغگویی‌های آنها فریاد و داد و فغان سر می‌دادند تا جایی که گفته‌اند: مردم به دروغ بستن بر ما علاقه پیدا کرده‌اند.[۱]

اگر بخواهیم روایت‌های اهل سنّت و اهل تشیع را که در این زمینه با هم هم‌آوا هستند با هم تطبیق کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که شیعه هم در کتاب‌های خود روایت‌هایی را از اهل بیت نقل کرده‌اند که می گویند: کلام نازل شده خداوند مخلوق نیست و کتاب‌های اهل سنّت هم نظیر آنها را روایت کرده‌اند...

مثلاً بخاری در کتاب «افعال العباد»، [۱] ابن ابی حاتم، [۲] ابوسعید دارمی، آجری در «الشریعه»[۳] وبیهقی در «الاعتقاد[۴] و الأسماء و الصفات[۵]»، لالکائی در «شرح اصول اعتقاد اهل

۱- رجال کشی ص ۱۳۵-۱۳٦.

۱- خلق افعال العباد، ص ۳٦، تحقیق البدر.

۲- منهاج‌السنة ابن تیمیه (۱۱۷/۲-۱۸۸).

۳- شریعت ص ۷۷.

٤- اعتقاد، ص ۳٦.

٥- اسماء و صفات ص ۲٤۷.

سنّت»[1] و ابوداود در «مسائل امام احمد»[2] از جعفر صادق نقل کرده‌اند که او وقتی دربارۀ قرآن مورد سؤال قرار گرفت، گفت: نه خالق است و نه مخلوق، ابن تیمیه گفته است: روایت این عبارت از ایشان مشهور و مستفیض است[3]. پس چرا مفهوم مورد اتفاق پذیرفته نمی‌شود و باطلی باقی گذاشته می‌شود که فقط از پشتیبانی نظر و اقوال آقایانی برخوردار است که می‌خواهند امّت را دچار چند دستگی و اختلاف نمایند و خواهان انحراف و کجروی مردم هستند تا اموال هنگفتی بنام خمس عاید ایشان گردد و از جایگاه اجتماعی برخوردار شوند و به نام نیابت از امام زمان، جایگاه «مقدس» را احراز نمایند؟! به همین خاطر است که همواره می‌گویند: آنچه که مخالف (نظر) عامه (اهل سنّت) است، مایه رشد و هدایت است.[4]

روایت‌های منقول در کتب شیعه که می‌گویند قرآن نازل شده غیر مخلوق است، نمایانگر دیدگاه شیعیان قدیم است، آنان که طبق اشاره‌ی علما، بر این اعتقاد بوده‌اند[5]. زیرا تئوری مخلوق بودن قرآن، از نوآوری[6] شیعیان اخیر است و اعتقاد به غیر مخلوق بودن آن دیدگاه ثابت اهل بیت می‌باشد. چون در میان اهل بیت چون حضرت علی بن حسین و ابوجعفر باقر و پسرش جعفر بن محمد کسی نگفته قرآن مخلوق است، امّا امامیه، در عموم اصول خود با اهل بیت مخالفت می‌ورزند[1]. بعد از این روشنگری‌ها، آیا همین که آنها بر خلاف اهل بیت نظر دارند و بر خلاف روایت‌های خود که با اعتقاد اهل سنّت متفق و سازگار است، عمل می‌کنند و در یک سخن همه روایت‌های آنها با هم متعارض و متناقض است، کافی نیست که روشن شود مذهب و دیدگاه آنان بی‌پایه و اساس است[2]؟!

در واقع دیدگاه اهل سنّت و جماعت در این مسأله این است که: قرآن کلام خداوند متعال است، به لحاظ گفتاری، بدون کیفیت و چگونگی، از خداوند آشکار شده و خداوند متعال بعنوان سروش آسمانی آن را بر فرستاده‌اش نازل فرمود و مؤمنان به واقعیت این را

۱- شرح اصول اعتقاد اهل سنت.
۲- مسائل امام احمد ص ١٦٥.
۳- منهاج‌السنة (١/٢٧٨).
٤- اصول شیعه ٦٦٢/٢
٥- منهاج السّنة ٢٩٦/١، اصول شیعة الامامیّة ٦٦٤/٢
٦- مقالات الاسلامیّین، اشعری ١١٤/١
۱- منهاج السّنة ٢٩٦/١
۲- اصول شیعة الامامیة(٦٦٨/٢).

تصدیق و باور کردند و یقین دارند که قرآن کلام حقیقی و واقعی خداوند متعال است و مانند سخن کلام مخلوقات مخلوق نیست و کسی که آن را شنید و ادعا کرد که کلام بشر است در واقع کافر است، خداوند متعال او را مورد مذمت و نکوهش و عقاب قرار داده و به جهنّم او را وعده داد، آنجا که فرمود:

﴿ سَأُصۡلِيهِ سَقَرَ ٢٦ ﴾ (مدثر / ۲۶): (به زودی او را به دوزخ خواهم افکند).

پس وقتی که می‌بینیم خداوند متعال به کسی که گفت: «این قرآن فقط سخن آدمی‌زاد است، وعده‌ی سقر و دوزخ داده است، یقین پیدا می‌کنیم و در می‌یابیم که قرآن، سخن و کلام خالق انسانهاست و به قول آدمی‌زاد هیچ شباهتی ندارد.[1]

ب- مسأله‌ی رؤیت و دیدن خدا ﷻ در قیامت

امامیه به حکم همسایگی به معتزله، قایل به عدم رؤیت خداوند در روز قیامت شده‌اند. روایت‌های متعدّدی در این زمینه نقل است که ابن بابویه‌ی قمی آنها را در کتابش «التوحید» ذکر کرده است، ولی بخش عمده‌ی آنها را نویسنده «بحار الانوار» گردآوری کرده است که همگی نصوص و متونی را که رؤیت خداوند در قیامت را برای مؤمنان ثابت می‌کنند، انکار می‌نمایند. برای مثال در روایتی، می‌بینیم با دروغ و افتراء می‌گویند: از ابوعبدالله جعفر صادق در این باره که آیا خدا در روز قیامت با چشم دیده می‌شود یا نه سؤال شد، در جواب گفت: «خداوند متعال از این مبرّاست! دیدگان فقط چیزی را درک می‌کنند که دارای رنگ و کیفیت باشد، در حالی که خداوند متعال، خالق رنگ‌ها و کیفیت است.[1]»

شیخ و آیت شیعه جعفر نجفی نویسنده‌ی کشف الغطاء گفته است: اگر کسی بعضی از صفات - همچون دیدن او را - به خداوند متعال نسبت دهد، به ارتداد او حکم می‌کنیم[2] و جناب حرّ عاملی نفی رؤیت را بعنوان یکی از اصول و بنیان‌های ائمه بر شمرده است و برای این مسأله، بابی را تحت عنوان «خداوند متعال در دنیا و آخرت با چشم قابل رؤیت و درک نیست» گشوده است[3]. یقیناً، پافشاری آنها بر اینکه مؤمنان در روزقیامت خداوند متعال را نمی‌بینند، موجب زیرپا گذشتن پیام و مقتضیات نصوص شرعی و کنار زدن مذهب و دیدگاه

۱- المنعة الالهية فی تهذيب شرح الطحاوية، عبدالآخر غنيمی، ص۱۰۹.

۱- بحار الانوار، (۳۱/٤).

۲- كشف الغطاء ص ٤١٧، اصول شيعة الامامية(٦٧٠/٢).

۳- اصول شيعه (٦٧٠/٢).

اهل بیت است، چون بعضی از روایت‌های آنان، به‌این اعتراف کرده‌اند که خداوند (در جهان آخرت) قابل رؤیت است. مثلاً ابن بابویه قمی‌از ابوبصیر و از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که به او گفتم: در مورد خداوند عزوجل به من خبر بده که آیا مؤمنان او را در روز قیامت می‌بینند (یا نه)؟! گفت: آری[1]. این رؤیت، برای بهشتیان واقعی است و آنها بدون هیچ حجاب و مانعی خداوند متعال را مشاهده می‌کنند، همانگونه قرآن بدین مطلب سخن گفته است مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ ﴾ (قیامه/۲۲، ۲۳).

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند.

و می‌فرماید: ﴿ لَهُم مَّا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾ ﴾ (ق / ۳۵).

هرچه بخواهند در بهشت برای آنان هست و افزون بر آن نزد ما نعمتهای دیگری وجود دارد.

انس بن مالک رضی الله عنه فرمود: مراد از نعمتهای دیگر همان نگاه کردن به سیمای خداوند متعال است.[2]

و این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴾ (یونس/۲۶).

کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم) دارند.

حُسنی: یعنی بهشت، و زیادت: یعنی نگاه کردن به سیمای زیبا با شکوه الله تعالی. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب بعد از او آن را اینگونه تفسیر کرده‌اند. همانگونه که مسلم در صحیحش از صُهیب روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیه را قرائت فرمود: ﴿ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴾ سپس فرمود: «وقتی بهشتیان وارد بهشت می‌شوند و دوزخیان وارد دوزخ، ندا دهنده‌ای ندا سر می‌دهد که شما در نزد خداوند متعال دارای وعده‌ای بودید و هم اکنون او می‌خواهد نسبت به شما به وعده‌ی خود عمل کند. آنگاه می‌گویند: آن چیست؟! ترازوی اعمال ما را سنگین کرد و سیماهای ما را نورانی و تابان، ما را وارد بهشت کرد و ما

١- الفصول المهمه فی اصول الائمه، ص ١٢

٢- مجمع الفوائد (١١٢/٧).

را از عذاب آتش نجات داد؟! آنگاه حجاب کنار می‌رود، و بهشتیان به خداوند متعال نگاه می‌کنند، از میان نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است، این نگاه کردن به سوی او، از همه‌ی آنها برایشان دوست‌داشتنی‌تر است! و این همان (معنای) زیاده است.[1]

و خداوند متعال فرموده است:

﴿ كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥ ﴾ (مطففین / ۱۵).

یعنی: هرگزاهرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهائی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان).

مرحوم شافعی و ائمه دیگر به‌این استناد کرده، گفته‌اند بهشتیان خداوند را می‌بینند. این نکته را طبری و دیگران از مزنی و شافعی نقل کرده‌اند. حاکم گفته است: تکه کاغذی از طرف اهالی مصر برای امام شافعی فرستاده شد که در آن نوشته شده بود: نظر شما دربارهٔ این آیه چیست؟

﴿ كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥ ﴾ (مطففین / ۱۵)

امام شافعی فرمود: وقتی که خداوند متعال بخاطر خشم و عصبانیت محجوب شده، در این دلیلی است بر اینکه اولیایش در حالت خشنودی او، وی را ملاقات می‌کنند[2].در ارتباط با احادیث و سخنان پیامبر ﷺ و اصحابش که بیانگر این رؤیت هستند، باید بگوییم که همگی متواتر هستند و صاحبان کتابهای صحاح و مُسانید و سنن[1] آنها را روایت کرده‌اند. در حقیقت صحابه و تابعین و ائمه‌ی اسلام که معروف به امامت در دین هستند و سایر فرقه‌های اهل کلام منتسب به اهل سنّت و جماعت به ثابت شدن (دیدن) و رؤیت خداوند قائل شده‌اند.

۱۱- برتری دادن ائمه بر انبیاء و رسولان الهی

پیامبران برترین انسانها و سزاوارترین آنها به رسالت و پیام آسمانی هستند؛ زیرا خداوند متعال آنها را برای کمال بندگی و دعوت و تبلیغ و جهاد و تلاش آماده ساخته است، ﴿ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ ﴾ (انعام / ۱۲۴)

۱- مسلم، شماره (۱۸۱).

۲- مناقب امام شافعی (۱/۴۱۹) بیهقی.

۱- شرح طحاویه، ص ۱۵۱.

(خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حوالت می‌دارد.)

بنابراین آنها به امتیاز و رتبه‌ی «رسالت» از بقیه‌ی مردم متمایز شده‌اند. خداوند متعال اطاعت کردن از آنها را بر انسانها واجب کرده، همانگونه که فرموده است:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ ﴾ (نساء / ۶۴).

و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود.

هیچ انسانی بر آنها برتری ندارد. طحاوی در مقام بیان اعتقاد اهل سنّت می‌گوید: هیچ کسی از اولیاء را بر هیچ پیامبری علیهم السلام برتری و ارجاح نمی‌دهیم و می‌گوییم: یک پیامبر، برتر از همۀ اولیاء است[1].برتری دادن ائمه بر انبیاء دیدگاه و روش رافضی‌های افراطی است، چنانچه عبدالقاهر بغدادی[2]، قاضی عیاض[3]و ابن تیمیه[4] به‌این مورد اشاره کرده‌اند. این مذهب ذاتاً، به یکی از اصول و مبانی امامیه در آمده است، همانگونه نویسنده‌ی «الوسائل» بیان کرده که برتری بخشی ائمه بر انبیاء یکی از اصول و مبانی مذهب شیعه می‌باشد که آن را به ائمه نسبت می‌دهد[5]و اذعان کرده که روایت‌های آنها در این مورد بیشتر از آن هستند که در حیطه‌ی شمارش درآیند! [1] مجلسی در بحارالانوار بابی را تحت عنوان «برتری ائمه بر انبیاء و همه خلایق، و پیامبران اولوالعزم بدین جهت اولوالعزم شدند که محبت و عشق ائمه را در دل داشتند درود و سلام خدا بر همۀ آنها باد» تعیین کرده است.[2]

این دیدگاه امامیه، مشمول تغییرات و دگرگونی‌هایی شده و به سوی «زیاده روی و غلو و افراط» سوق داده شده است، زیرا طبق قول اشعری در قضیه‌ی برتری بخشی انبیاء بر ائمه سه فرقه بوده‌اند:

۱- شرح طحاویه، ص ٤٩٣.
۲- اصول دین، ص ۲۹۸.
۳- الشفاء، ص ۱۰۷۸.
٤- منهاج‌السنة (۱/۱۷۷).
٥- اصول شیعه امامیه(۲/۷٤٥).
۱- همان منبع.
۲- بحارالانوار (۲٦/۲٦۷).

فرقۀ اول: می‌گویند: پیامبران از ائمه برترند، امّا بعضی از این گروه، جایز دانسته‌اند که ائمه از ملائکه بالاتر باشند.

فرقۀ دوم: گمان می‌برند که ائمه از پیامبران و از ملایکه برتر می‌باشند.

فرقۀ سوم: قایل به قول معتزله و به امامت هستند و می‌گویند: ملائکه و انبیاء برتر از ائمه هستند[۱]. شیخ مفید در «اوائل المقالات» دیدگاه چهارمی‌را به آنها اضافه می‌کند که می‌گوید: ائمه از همه پیامبران جز اولو العزم برترند.[۲]

پس مذهب مورد قبول خود را از میان این چهار مذهب فاش نمی‌کند، بلکه ترجیح می‌دهد در این باره نظری ندهد.[۳]

امّا چنین به نظر می‌رسد که همه‌این مذاهب و موضع‌گیری‌ها، با تلاش و اقدام شیوخ حکومت صفوی و پیروان آنها متلاشی شدند و مذهب غلو اندیشی در مورد ائمه استقرار یافت. حتی مجلسی در یکی از بابهای کتاب بحار که به‌این منظور باز کرده می‌گوید: «پیامبران اولوالعزم بدین جهت اولوالعزم شدند که محبت و عشق ائمه را در دل داشتند درود و سلام خدا بر همۀ آنها باد.[۴]»

کسی که به کتاب الله مراجعه می‌کند می‌بیند که در آن یادی از ائمه شیعه نشده، چه رسد به‌اینکه بر پیامبران و رسولان خداوند متعال مقدّم باشند! همانگونه که ملاحظه می‌شود پیامبران بخاطر امتیازی که دارند، قبل از دیگر بندگان شایسته خداوند متعال ذکر می‌شوند، و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّـٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَـٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩ ﴾ (نساء / ۶۹)

و کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقرّبان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقرّبانی که او همدمشان خواهد بود،

۱- مقالات اسلامیین (۱۲۰/۱).

۲- اوائل المقالات، ص ۴۲-۴۳.

۳- مصدر سابق (ص ۴۳).

۴- بحارالانوار (۲۶۷/۲۶).

عبارتند) از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگانی که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه‌اندازه دوستان خوبی هستند!.

بنابراین خداوند متعال بندگان سعادتمند و برخوردار از نعمت را به چهار رتبه تقسیم کرده است[1].کتاب خداوند متعال در همه آیاتش دلالت بر آن دارد که انبیاء بر همه جهانیان برگزیده و انتخاب شده‌اند[2].مؤمنان سه عصر اول، جمیعاً بر تفضیل و برتری بخشی انبیاء بر دیگر انسانها متفق هستند و این اجماع حجت بشمار می‌رود. ابن تیمیه رحمه الله گفته است: سلف امّت، ائمه، پیشوایان آن و سایر اولیای خداوند متعال بر این اتفاق حاصل کرده‌اند که پیامبران از اولیاء - کسانی که پیامبر نیستند - برتر و والاتر می‌باشند.[3].

عقل صریح حکم می‌کند که قرار دادن پیامبر بعنوان فردی واجب الاطاعه و قرار دادن وی به صورت دستوردهنده و بازدارنده و حاکم بدون چون و چرا و قرار دادن امام بعنوان نائب و تابع او، بدون فضیلت و برتری پیامبر بر او معقول بنظر نمی‌رسد. چون این معنی در حق هر پیامبری موجود است و در حق هر امامی منتفی است، پس امام هیچگاه از پیامبر برتر نبوده است، بلکه این مسئله محال است[1]. گذشته از این در خود کتاب‌های شیعه موردی ذکر شده که با نص و اجماع و عقل جور در نمی‌آید و آن انحراف را انکار می‌کند، و آن چیزی است که کلینی از هشام احول و او از زید بن علی روایت می‌کند مبنی بر اینکه: انبیاء از ائمه برتر می‌باشند و هر کس غیر از این را بگوید، قطعاً گمراه است[2]. ابن بابویه از صادق مطلبی نقل کرده که با نص صریح گفت: انبیاء نزد خداوند متعال از علی دوست‌داشتنی‌تر هستند.[3]

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/۷٤۹).

۲- فتاوی (۱۱/۲۲۱).

۳- مرجع سابق.

۱- مختصر التحفة، ص ۱۰۱.

۲- صول شیعة الامامیة(۲/۷۵۳) مختصرالتحفة، ص ۱۰۰.

۳- مختصر التحفة، ص ۱۰۱.

پنجم: دیدگاه امامیه در مورد قرآن کریم

اعتقاد شیعه در مورد امامت و اقدام دفاعی از آن تأثیر بسزایی در به پیش راندن بعضی از شیعه‌ها بسوی اظهار افکار و مقولاتی خطرناک پیروان قرآن، سنّت و صحابه‌ﭫ داشته است. در مورد قرآن به تشکیک پرداختند و بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را انکار کردند. علاوه بر اینها، انگشت اتهام به صحابه‌ﭫ دراز کرده و به آنها زخم زبان زده و گفته‌اند: عمداً دروغ گفته و قرآن را تحریف کرده‌اند.

۱- اعتقاد برخی از آنها به تحریف قرآن و پاسخ به آنها

بعضی از شیعیان رافضی ادعا کرده‌اند که قرآن کریم مورد دستبرد قرار گرفته و برخی از سوره‌های آن و بسیاری از آیاتی که پیرامون فضائل اهل بیت و فرمان دادن به پیروی کردن از آنها و نهی کردن از مخالفت کردن با آنها و واجب کردن محبّت و دوست داشتن آنها نازل شده‌اند، از آن حذف شده است، و نیز نامهای دشمنان آنها و طعنه زدن و لعنت کردن آنها از آن حذف شده است. شیعه صحابه را مورد اتهام قرار داده که آنها بخشهایی از قرآن را حذف کرده‌اند، و ادعا می‌کنند که از جمله آیاتی که آن را حذف کرده‌اند این است : (و **جعلنا علیاً صهرک**): (و علی را داماد تو قرار دادیم) که (به گمان آنها) در سوره‌ی انشراح بوده و اشاره به آن دارد که تنها علی فامیل اختصاصی پیامبرﷺ قرار داده شده نه – نه عثمان –. ولی اینها نفهمیده‌اند که‌این سوره مکی است، و زمانی که این سوره نازل شد، علی داماد پیامبرﷺ نشده بود. زیرا علی در مدینه و بعد از غزوه‌ی بدر با فاطمه ازدواج کرد. همانگونه که قبلاً به‌این مطلب اشاره کردیم شیعه معتقد است در بین چیزهایی که «از قرآن» حذف شده، سوره‌ی ولایت است. و گمان می‌برند که آن سوره، طولانی بوده که در آن فضایل اهل بیت بیان شده است.[1]

آری، بدینسان بخش عمده‌ی پندارهای تعدادی از افراد این فرقه پیرامون قرآن در اطراف این چند قضیه می‌چرخد، چون آنها چیزی از احکام، یا قواعد آن را انکار نکرده‌اند، امّا نظرات و گفته‌های آنان اشاره به‌این دارد که بعضی از آیات که به ولایت علیﭬ و ائمه بعد از او اشاره می‌نمایند، حذف شده‌اند. بسیاری از علمای شیعه و در رأس آنها حجت مشهور آنان ابوجعفر محمّد بن جعفر کلینی ت **۳۲۹هـ** صاحب الکافی که از نظر اعتبار و حجّت بودن در نظر شیعه، به مرتبه بخاری در نظر اهل سنّت می‌رسد، این یاوه‌گویی‌ها و اتهامّات را

۱- دراسات عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۲۲٦.

به در مورد قرآن بارها زمزمه کرده‌اند. نویسنده‌ی شیعی تفسیر الصافی گفته است: «چنین بنظر می‌رسد که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی – به تحریف و نقصان قرآن معتقد بوده است، زیرا او روایت‌هایی را در این معنی در کتابش الکافی نقل کرده و نسبت به آنها اعتراض و نکوهش کرده است، گذشته از این، در آغاز کتابش بیان کرده که کاملاً به مرویات کتاب اطمینان و باور دارد.[۱]

لازم به ذکر است که‌این کتاب کلینی سرشار از یاوه‌گویی‌ها و خیال‌پردازی‌های منحرفانه است، که اساساً می‌خواهد امامت علی رضي الله عنه و ائمه بعد از او به اثبات برساند. مثلاً کلینی از ابوبصیر و او از ابا عبدالله علیه السلام در ارتباط با این فرموده‌ی خداوند متعال ﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ﴾روایت کرده که او گفته است: یعنی: کسی که از ولایت علی و ائمه بعد از او اطاعت کند. و ادعا می‌کند که گفت: بعد از آن « فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً » بوده و بدینگونه نازل شد.[۲]

و نیز از جابر روایت می‌کند که او به ابوجعفر گفت: چرا علی بن ابی طالب «امیراالمؤمنین» نام نهاده شده است؟! گفت: خداوند متعال او را نام نهاده، و بدینگونه در کتابش نازل فرمود: « ﴿ وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ ﴾ «و أنّ محمداً رسولی و أنّ علياً اميرالمؤمنين»[۱] یعنی: بیاد بیاور آن هنگام را که پروردگار تو از فرزندان آدم، از نسل‌های آنان و فرزندانشان، پیمان گرفت و آنها را بر نفسهای خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین نیست؟!

کلینی از احمد بن ابی نصر روایت کرده که گفت: ابوالحسن مصحفی را به جانب من آورد، و گفت: داخل آن را نگاه مکن! من هم آن را باز کردم و این آیه را خواندم:

﴿ لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ﴾ آنگاه نام هفتاد نفر از مردان قریش را همراه با نام پدرهایشان مشاهده کردم، (که در شمار این کافران قرار گرفته بودند)، گوید: آن مصحف را برای من

۱– تفسیر صافی، ص ۱۳، امام صادق، ابی‌زهره، ص ۳۳۳.

۲– اصول کافی (۱/٤١٤).

۱– اصول کافی (۱/٤١٢) سنی و شیعه، حسان الهی، ص ۱۰۳.

فرستاد.[۱] علاوه بر این، کلینی، مدّعی است که فقط ائمه همه قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند، و همه علوم و معارف مربوط به آن را می‌دانند. از همین روی، فقط حضرت علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او آمدند و قرآن را طبق صورتی که نازل شده بود، جمع‌آوری کرده و گرد آوردند.[۲]

او همواره‌این دروغ را که علی‌رضی الله عنه قرآن را جمع‌آوری کرده، تکرار می‌کند؛ نویسنده احتجاج هم بر این باور است که پس از وفات پیامبرصلی الله علیه وسلم حضرت علی، قرآن (اصلی) را جمع‌آوری کرد و آن را پیش مهاجرین و انصار آورد و بر آنها عرضه کرد، زیرا پیامبرصلی الله علیه وسلم چنین به او سفارش کرده بود. پس وقتی که ابوبکر آن را باز کرد، در اولین صفحه رسوایی‌های آن جماعت را دید، آنگاه عمررضی الله عنه جستی زد و گفت: ای علی، آن را برگردان، ما نیاز به آن نداریم. پس علی‌رضی الله عنه آن را برداشت و برگرداند. سپس آنها زید بن ثابت را که قاری قرآن بود حاضر کردند عمر به او گفت: علی قرآنی آورده که در آن رسوایی‌هایی مهاجرین و انصار به چشم می‌خورد ما بهتر دیدیم که قرآن را جمع‌آوری کنیم و بی‌آبرویی‌های مهاجرین و انصار را از آن حذف کنیم. زید با این خواسته موافقت نمود و گفت: اگر من کار این قرآنی را که شما می‌گویید به اتمام برسانم و آنگاه علی بیاید و قرآنی را که جمع‌آوری کرده به مردم نشان بدهد، آیا همه تلاش و عمل شما بی‌ثمر نمی‌شود؟! عمر گفت: پس چاره چیست؟ زید گفت: شما به راه چاره بیشتر آگاهید! عمر گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه او را بکشیم و از او دست آسوده شویم. این بود که برای کشتن او بر دست خالد بن ولید نقشه کشید. امّا خالد موفق به انجام این کار نشد[۱].

شکی نیست که چنین روایتی ساخته و پرداخته‌ی اندیشه و خیال علیلی است که می‌خواهد صحابه را به تحریف قرآن متهم نماید و بگوید که آنها دست به دست هم داده‌اند تا علی را از مقام امامت مسلمانان محروم نمایند. او هنگامی که علی را مدح می‌کند، در واقع او را مذمت می‌نماید، زیرا وی را چنین نشان می‌دهد که وقتی صحابه قرآن وی را نپذیرفتند، او سکوتی مخفیانه از خود نشان داد، ولی چگونه این قضیه با سلحشوری‌ها و جهت‌گیریهای رادمردانه حضرت علی‌رضی الله عنه که در راستای دفاع از اسلام از خود به‌یادگار گذاشته است، جور در می‌آید؟!

۱- اصول کافی (۶۳۱/۲)، سنی و شیعه، ص ۸۷.

۲- اصول کافی (۲۲۸/۱).

۱- احتجاج طبرسی، ص ۲۲۵، ۲۲۸، دراسات عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۲۲۸.

چنین یاوه‌گویی‌هایی را خود سخن حضرت علی جواب می‌دهد و میگوید: «کسی که بخاطر قرآن بیشترین اجر و ثواب می‌برد، ابوبکر است، خدا رحمت کند ابوبکر را، او اولین کسی است که ما قرآن را بین دو لوح جمع‌آوری نمود.[۱]

البته کلینی فقط به‌این بسنده نکرده، بلکه این افترائات و گمان‌های باطل پیرامون تحریف قرآن را به جعفر صادق هم نسبت داده است، چون به خیال پوچ او، جعفر می‌گوید: قرآنی که سروش آسمانی آن را بر محمّد فرود آورد، هفت هزار آیه بوده، و آیاتی را که هم اکنون آنها را می‌خوانیم، (۶۲۶۳) آیه می‌باشد و مابقی در نزد آل بیت ذخیره شده است[۲]. کلینی ادعا می‌کند که جعفر صادق در مورد قرآنی که علی آن را جمع‌آوری نموده گفته است: «گفته شده که‌این قرآن، همانند قرآن شماست، (سه بار این را گفت) بخدا حتی یک حرف هم از قرآن شما در آن وجود ندارد[۳]. و می‌گویند: فاطمه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و پنج روز زنده ماند. در آن ایام، طوفان‌های غم و اندوه آنچنان او را در نوردید که فقط خدا از آنها آگاه است! بنابر این خداوند متعال جبرئیل را بسوی آنها فرستاد تا او را تسلی خاطر دهد و در ارتباط با پدرش و اینکه برای فرزندان فاطمه چه اتفاقاتی روی می‌دهد با او سخن بگوید، . علی آنچه را که می‌شنید، به آن گوش جان فرا می‌داد و آن را می‌نوشت، تا اینکه مصحفی سه برابر قرآن (فعلی) آورد، چیزی از حلال و حرام در آن نیست، امّا معلومات همه آنچه که در آینده خواهد بود در آنست.[۱]

یکی دیگران از سران بزرگ شیعه که علی بن ابراهیم قمی است همان یاوه‌گویی‌ها و خیال‌پردازی‌های کلینی را تکرار می‌نماید و محمد حسن ملقب به فیض کاشانی در تفسیرش به نقل از او، می‌گوید: از روایت‌هایی که از آل بیت به دست ما رسیده است، چنین برداشت می‌شود که قرآنی که در جلوی ما قرار دارد، آنگونه که خداوند متعال بر محمد نازل فرمود کامل و تمام نیست، بلکه قسمتی از آن بر خلاف دستور خداست و برخی دیگر تغییر یافته و تحریف گردیده است. از (قرآن اصلی) اشیاء زیادی حذف شده است، از جمله نام «علی» در بسیاری از جاها و واژه‌ی «آل محمد» بیش از یکبار و نامهای منافقان و بسیاری از موارد دیگر

۱-کتاب المصاحف (سجستانی) (۱/۵).

۲- امام صادق، ص ۳۲۳.

۳- اصول کافی (۱/۲۳۹).

۱- اصول کافی (۱/۲٤۰)، بحارالانوار (۲٦/٤٤).

از آن حذف شده است. این قرآن بر آن ترتیبی نیست که خدا و رسولش می‌پسندند. همچنین علی بن ابراهیم معروف به قُمی، به‌این نظریه قایل شده است. وی دارای تفسیری است که آکنده از این ادعاها و یاوه‌ها و اغراق گوییهاست و مدّعی است که آنجا آیاتی در مورد ولایت علی بوده‌اند که حذف شده‌اند.[1]

نویسنده‌ی کتاب «بصائر الدرجات» صفّار با سند خود از ابوجعفر - طبق یاوه سرایی او - گفته است: «کسی نمی‌تواند ادعا کند که کسی جز اوصیا و ائمه قرآن را بصورت ظاهری و باطنی جمع کرده است» [2]. و نیز می‌گوید: «هر کس بگوید قرآن را آنچنان که خدا نازل کرده است، جمع‌آوری نموده است، دروغگو است. این تنها حضرت علی و ائمه بعد از او بوده‌اند که آن را حفظ و جمع‌آوری نموده‌اند[3]».

در تفسیر العیاشی از ابی عبدالله روایت شده: «اگر قرآن آنچنان که نازل شده خوانده می‌شد، نام ما را در آن مشاهده می‌کردی[1]»و در همان تفسیر از ابوجعفر نقل است که گفته: اگر در کتاب خداوند متعال زیادت و کاهشی صورت نمی‌گرفت، بر هیچ دلیل‌خواهی، حق ما پوشیده نمی‌ماند[2] و روایت‌هایی که با صراحت کامل قایل به تحریف قرآن هستند. علماء و محققان شیعه به متواتر بودن و مشهور بودن آن روایات - در نظر شیعه - خبر داده‌اند. شیخ مفید می‌گوید: روایات و اخبار بطور جامع و شامل از ائمه هدایت از آل محمّدﷺ آمده‌اندکه قرآن تغییر یافته و حذف و نقصان نهایی توسط ستمگران در در آن صورت گرفته است[3].

هاشم بحرانی از مفسرین بزرگ شیعه می‌گوید: آگاه باش، آن حقیقتی که طبق اخبار متواتر و غیره که ذکر خواهند شد، گریزی از آن نیست، این است که در این قرآن که در دسترس ما قرار دارد، بعد از پیامبرﷺ تغییراتی چند در آن صورت گرفته است و افرادی که بعد از پیامبرﷺ آن را جمع‌آوری نموده‌اند، بسیاری از کلمات و آیات را حذف کرده‌اند[4]. همچنین می‌گوید: بعد از بررسی و پیگیری روایت‌ها آثار و اقوال برای اینجانب صحت این

۱- دراسة عن الفرق، فی تاریخ المسلمین، ص ۲۳۰، ۲۲۹.
۲- بصائر الدرجات، ص ۲۱۳.
۳- همان منبع، ص ۲۱۳.
۱- تفسیر عیاشی (۱۳/۱).
۲- همان.
۳- اوائل المقالات، ص ۹۱.
٤- هشام بن سلیمان بحرانی، متوفای سال ۱۱۰۷هـ.

سخن – یعنی تحریف قرآن – آنچنان آشکار و روشن شده است که می‌توانم آن را جزو ضروریات، بدیهیّات و پایه‌های مذهب تشیع بحساب آورم و بگویم که‌یکی از بزرگترین مقاصد و اهداف خلافت می‌باشد.[۱]

نعمت الله جزائری [۲]می‌گوید: روایت‌هایی که بر این تحریف دلالت می‌کنند، بالغ بر دوهزار حدیث می‌باشند و جمعی همچون شیخ مفید و محقق داماد و علامه مجلسی مدعی مشهور و مستفیض بودن آنها شده‌اند[۳]. آری، این سخن بزرگان، ائمه و محققان طراز اوّل شیعه است که قاطعانه به متواتر و مستفیض بودن روایت‌هایی که دال بر تحریف قرآن هستند، نظر می‌دهند و می‌گویند: تعداد این روایت‌ها به هزاران عدد می‌رسد. امری که باعث شده بعضی از این علماء، قاطعانه بگویند: این عقیده از جمله بدیهیّات مذهب آنها و یکی از بزرگترین اهداف امامت می‌باشد.

علاوه بر این در کتاب‌هایشان هزاران روایت وجود دارد که بیانگر ادعای تحریف قرآن می‌باشد و سخنان علما و صاحب‌نظران و مجتهدان آنها در راستای تأیید این دیدگاه فاسد عنوان شده‌اند که در اینجا وسعت نقل همه آن گفته‌ها را نداریم، امّا این را نقل می‌کنم که علمای بزرگ در مورد تحریف قرآن اجماع دارند. مثلاً شیخ مفید در اجماع آنها بر تحریف قرآن را نقل می‌کند و می‌گوید: «امامیه متفق شدند که پیشوایان و سردمداران گمراهی در بخشهای زیادی از نوشتن و جمع‌آوری قرآن راه مخالفت را پیموده و موجب انحراف قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شده‌اند. ولی خوارج و مُرجئه و اهل حدیث در تمام مواردی که برشمردیم بر خلاف رأی شیعه نظر داده‌اند[۱]».

نوری طبرسی، یکی از علمای بزرگ و متأخر آنها که در سال ۱۳۲۰هـ هلاک شده است، به تأليف کتابی ضخیم در زمینه‌ی اثبات ادعای (تحریف) قرآن نزد شیعه پرداخته و آن را

۱- مقدمه تفسیر البرهان در تفسیر قرآن، ص ۳٦.

۲- متوفای سال ۱۱۱۲هـ. حر عاملی درباره او گفته است: شخصی فاضل، عالم محقق و گرانقدر است. امل الآمال (۳۳٦/۲).

۳- فصل الخطاب ص ۲٤۸.

۱- اوائل المقالات، ص ٤۹.

(فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب)[1]، نام نامگذاری کرده و آن را با سه مقدمه که دو باب درپی آنها می‌آیند، آغاز نموده است.

باب اول: دلایل تحریف قرآن (به گمان او)

باب دوم: پاسخ ردّ به کسانی که قائل صحت قرآن در میان امّت هستند.

طبرسی در کتاب فوق، هزاران روایت می‌آورد که به گمانشان بر تحریف قرآن دلالت دارد. چون در دو فصل پایانی کتاب از باب اوّل که از دوازده فصل تشکیل شده است (۱۶۰۲) روایت نقل کرده است، علاوه بر روایت‌هایی که در فصول دیگر از این باب نقل کرده‌اند و در عین حال بخاطر کمی‌آنچه جمع کرده است، عذرآوری می‌کند و می‌گوید: «علی رغم قلت بضاعتمان، روایت‌هایی را ذکر می‌کنیم که ادعای آنها را تأیید می‌نماید[2]» و در حالی که‌این روایت‌ها را موثوق می‌داند، می‌گوید: «بدان که‌این روایت‌ها از کتاب‌های معتبری نقل شده‌اند که‌یاران ما برای اثبات احکام شرعی و آثار نبوی بر آنها تکیه می‌کنند»[1]. و بعد از آنکه نام تعداد زیادی از علمای آنها را که قایل به تحریف قرآن هستند ذکر می‌کند که پنج صحفه از کتابش را به خود اختصاص می‌دهند، می‌گوید: بعد از همه مواردی که ذکر و نقل کردیم، آنهم با پیگیری علیل و ناتوان اینجانب، می‌توانیم ادعا کنیم که اکثریت متقدمین قایل به تحریف قرآن هستند و مخالفان آن، در اشخاص محدود و معینی منحصر می‌شوند که نام آنها خواهد آمد[2]. سپس بیان می‌کند که آن مخالفان عبارتند از: صدوق، مرتضی و شیخ طائفه طبرسی و گفته: در میان ُقدما، موافقی با آنها دیده نشده است[3] و ذکر کرده که طبرسی نویسنده‌ی کتاب مجمع البیان از این چند نفر تبعیت کرده است و گفته است: در میان هم ردیفان، مخالفت صریح و روشنی را جز این مشایخ چهارگانه ندیده‌ام[4]، سپس به دنبال بهانه‌تراشی برای اینان افتاده و گفته است: چیزی که آنها را وادار کرده قایل به تحریف قرآن نشوند، تقیه و مدارا کردن با مخالفان (اهل سنّت) بوده است و در مقام معذرت آوردن طوسی که در کتابش (تبیان) قایل به عدم تحریف شده است، می‌گوید: پس بر کسی

۱- الانتصار للصحب و آلآل ص ٦١.

۲- فصل الخطاب، ص ٢٤٩، الانتصار للصحب و الآل، ص ٦٢.

۱- فصل الخطاب، ص ٢٤٩.

۲- فصل الخطاب، ص ٣٠.

۳- فصل الخطاب ص ٣٠.

٤- فصل الخطاب، ص ٣٠

که در کتاب تبیان تأمّل کند پوشیده نیست که روش او در تعامل و برخورد با مخالفان، بر اساس نهایت مدارا کردن و همگامی‌با آنها بوده است... و اگر هم بر وجه هماهنگی و هم‌آوایی نمی‌بود، واقعاً شگفت‌آور می‌بود.[۱]

البته نعمت الله جزائری در زمینه عذرآوری برای آن علماء گوی سبقت را از نوری طبرسی ربوده و بعد از آنکه اجماع علمای امامیه را بر عقیدهٔ قرآن نقل می‌کند، می‌گوید: آری، مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی با تحریف قرآن مخالفت کرده و گفته‌اند: آنچه که میان دو جلد این مصحف قرار دارد، همان قرآن است نه غیر آن و تبدیل و تحریفی در آن واقع صورت نگرفته است. و چنین بنظر می‌رسد که آنها این سخن را بخاطر منافع و مصالح فراوانی به زبان آورده‌اند از جمله: بستن دروازه طعنه زدن به آن، به جای اینکه بگویند: وقتی که تحریف قرآن جایز شمرده شده، پس چگونه عمل کردن به قواعد و احکام آن جایز می‌باشد، چگونه است که‌این سرشناسان در مؤلفات خود روایت‌های زیادی را نقل کرده‌اند که شامل وقوع تحریف و حذف در قرآن هستند و اینکه فلان آیه‌اینگونه نازل شد، سپس به این تغییر داده شده است؟! [۱] و بدین ترتیب روشن می‌شود که اعتقاد به تحریف و تبدیل و تغییر قرآن محل اجماع همه علمای رافضی است. یعنی همان چیزی که طبرسی در (فصل الخطاب) تحقیق کرده است و قول سابق از علمای بزرگ آنها بر آن دلالت کرده است. همچنین کسی از علمای آنها در این عقیده ساز مخالف نزده است، حتی در هنگام تألیف فصل الخطاب، جز چهار نفر که تقیه و مدارا کردن با مخالفان – طبق گفته‌ی طبرسی، و قبل از او نعمت الله جزائری – آنها را وادار به آن کرده است. از سوی دیگر مباحث نوین هم که این مسأله را مورد بحث قرار داده‌اند آن را ثابت کرده و با شواهد فراوانی از روایت‌های دال بر تحریف که در کتاب‌های چهارگانه شیخ آمده است، آن را تأیید کرده‌اند[۲]. به بیان دیگر، نشان می‌دهند که‌این چهار تن هم به مفهوم دیدگاه علمای شیعه رافضه معتقد بوده و با آن موافق بوده‌اند. یعنی در کلّ اعتقاد به تحریف و تبدیل قرآن را قبول داشته‌اند، اگرچه برای اهل سنّت روش تقیه، نفاق، خدعه و نیرنگ را بکار برده‌اند[۳].از جمله چیزهایی که دیدگاه

۱- فصل الخطاب، ص ۳٤.

۱- انوار النعانية (۳۵۹/۲، ۳۲۸).

۲- شیعه و قرآن، احسان الهی ظهیر، ص ٦۸-۷۱.

۳- الانتصار للصحب و آلآل، ص٦٥.

مرا تأیید می‌کند این است که هیچ یک از کسانی که قایل به تحریف قرآن شده‌اند، به زیر تیغ انتقاد شیعه کشیده نشده‌اند، کلینی همچنان مورد احترام و اطمینان و بزرگداشت است و امروزه بعنوان مرجع اول همهٔ شیعیان محسوب می‌شود. به رغم آنکه شیعه‌های معاصر، تحریف قرآن را منتقی دانسته‌اند و افزایش و کاهش در آن را رد می‌کنند، باز هم نمی‌بینیم یکی از آنها در برابر کلینی عرض اندام کند و با صراحت او را رد کند، یا عدم اطمینان خود به او را علنی سازد، یا دیدگاهش را نپذیرد. بلکه بعضی‌ها کوشیده‌اند با روش‌های پیچیده از او دفاع کنند و برای او عذرهایی بتراشند! [۱]

اگر این جماعت واقعاً صادق هستند، باید از کسانیکه قایل به تحریف قرآن هستند، ابراز برائت کنند، و در این شک نداشته باشند که هر کس یک آیه از قرآن را انکار کند، کافر است، و بیان کنند که انکار جزء همانند انکار کل است، چون این کار طعنه و اتهام صریح است به آنچه پیامبر ﷺ آورده است و ثابت بودن آن از بدیهیّات دین است و اتفاق مسلمین بر آن است. قرآن همان کتاب الهی است که تحریف و تبدیل به آن راه نیافته است، زیرا خداوند متعال خود عهده‌دار حفاظت و نگهداری آن شده است، برعکس تورات و انجیل، که خداوند عهده‌دار حفاظت از آنها نشد، بلکه از اهل آنها خواسته است که از آن محافظت کنند، امّا آنها هر دو را ضایع کردند. شاطبی از ابی عمر دانی و او از ابی حسن منتاب حکایت کرده که گفت: من یک روز در کنار قاضی ابواسحاق اسماعیل بن اسماعیل بودم، به او گفته شد: چرا جایز است که به اهل تورات بگوییم دینشان را تغییر دادند؟ امّا این چیز بر اهل قرآن درست و جایز نیست؟! قاضی گفت :خداوند متعال درباره‌ی اهل تورات فرموده است:

﴿ بِمَا ٱسۡتُحۡفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ ﴾ (مائده / ۴۴):

(خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند).

بنابراین حفاظت از تورات را برعهده علماء و خداپرستان گذاشت، پس جایز است که بگوییم درآن تبدیل انجام داده‌اند. آمّا در ارتباط با قرآن فرموده است :

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩ ﴾ (حجر / ۹).

یعنی: ما خود قرآن را نازل کردیم، و خود از آن محافظت بعمل می‌آوریم.

۱- اضواءٌ علی خطوط محب الدین، ص ٤٢، و ما بعد آن.

بنابراین جایز نیست که بگوییم مسلمانان قرآن را تبدیل و تغییر می‌دهند. علی رضی الله عنه گفت: به سوی ابی عبدالله محاملی رفتم و این داستان را برایش بازگفتم، گفت: کلامی بهتر و زیباتر از این نشنیده‌ام[۱]. و در طول گذشت عصرها و روزگارها امّت اسلامی‌بر این اجماع داشته‌اند که آن قرآن کریمی‌که خداوند متعال آن را بر پیامبرش صلی الله علیه و سلم نازل فرموده است، همان قرآنی است که هم اینک در دسترس مسلمانان قرار دارد و هیچ افزایش یا کاهشی در آن صورت نگرفته است، هیچ تغییر و تبدیلی به آن راه نیافته است و امکان ندارد که چیزی از این قبیل به آن راه یابد، زیرا خداوند متعال به حفظ و صیانت آن وعده داده است. در این باره کسی به غیر از شیعه‌ی رافضی، که ادعا می‌کنند در قرآن کریم تحریف، تغییر و تبدیل صورت گرفته و گمان برده‌اند که صحابه بخاطر مصالح شخصی و دنیوی خود، قرآن را تحریف کرده‌اند مخالفت نکرده‌اند. البته این عقیده‌ی آنها بی‌پایه و پوچ است و دلایلی از قرآن کریم و اقوال ائمه اهل بیت و دلایل عقلانی بر باطل بودن آن دلالت دارند و اینک این دلایل را بیان می‌کنیم:

الف - دلایلی از قرآن کریم بر باطل بودن ادعای تحریف قرآن

آیات صریح و روشنی دلالت می‌کنند که خداوند متعال عهده دار حفظ و صیانت قرآن شده است و امکان ندارد که دست تحریف یا تبدیل به سوی آن دراز شود. آیات در این باره فراوان هستند از جمله این آیه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾

و این فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿ وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدٗا ٢٧ ﴾ (کهف / ۲۷)

بخوان آنچه را که از کتاب (قرآن) از سوی پروردگارت به تو وحی شده است (و به گفته‌های این و آن که آمیخته به دروغ و خرافات و مطالب بی‌اساس است اعتناء مکن. تکیه‌گاه بحث تو در امور غیبی همچون سرگذشت اصحاب کهف، تنها باید وحی الهی

۱- الموافقات (۲/۵۹).

باشد. چرا که سخنان خدا حقائق تغییر ناپذیری است و) کسی نمی‌تواند سخنان او را تغییر (و احکام آن را دگرگون) کند و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت.

و مانند آیات زیر:

﴿ لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ ﴾ (فصلت / ۴۲).

هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجّه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است.

و فرموده است: ﴿ الٓر ۚ كِتَٰبٌ أُحْكِمَتْ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴾ (هود / ۱).

الف. لام. را. (این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل و نسخی بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه.

و فرموده است:

﴿ وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلْقَى ٱلشَّيْطَٰنُ فِىٓ أُمْنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلْقِى ٱلشَّيْطَٰنُ ثُمَّ يُحْكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾ ﴾ (حج / ۵۲)

ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است شیطان (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان و با پخش یاوه‌سرائی توسّط ذرّیّه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). امّا خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسّط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترّهات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلائل نابه‌جای نیرنگ بازان بی‌مایه و دسیسه بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش) دارای حکمت است.

و می‌فرماید:

﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ ﴿١٧﴾ ﴾ (قیامه / ۱۷، ۱۶).

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مَجُنبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چرا که گردآوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش).

این آیات کریمه نشان می‌دهند که خداوند متعال از کتاب کریمش حفاظت می‌کند وآیاتش را استحکام می‌بخشد و باطل از هیچ سویی بدان راه نمی‌یابد ﴿ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٗاۚ وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلٗا ١٢٢ ﴾ (نساء / ۱۲۲)

(وعده‌ی خداوند حق است، و سخن هیچ کس از خداوند متعال راست‌تر و درست‌تر نیست!)

دلالت این آیات در اینکه خداوند متعال خود حفاظت آن را برعهده گرفته و آن را از تحریف و تبدیل باز می‌دارد، آنقدر روشن و واضح هستند که احتیاجی به شرح و توضیح ندارند. از سویی دیگر، ستایش و تمجیدی که خداوند متعال در قرآن از صحابه بعمل می‌آورد، تأکید می‌نماید که اتّهام شیعه به صحابه مبنی بر اینکه آنها قرآن را تحریف کرده‌اند[۱]، کذب و بهتان محض است، خداوند متعال در توصیف و ستایش صحابه فرموده است:

﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ ﴾

﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ ﴾
(توبه / ۱۰۰).

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن

۱- بذل المجهود (۴۳۴/۱) عبدالله جمیلی

رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ (فتح / ١٨).

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.

دیگر آیاتی که در مدح صحابه وارد شده‌اند، ما در جای خود به اذن الهی، به شرح و بیان آنها خواهیم پرداخت. و بعد از ذکر این آیات با هر دو قسمت متقدم آن، به شیعه‌ی رافضی می‌گوییم: سخن شما مبنی بر تحریف قرآن، با این آیات کریمه در تضاد است که خداوند در آنها تأکید کرده که این قرآن تحریف نشده و هرگز تحریف نخواهد شد، زیرا اولین کسی که شخصاً عهده‌دار حفاظت و صیانت آن از تحریف و تبدیل شده است خداوند است، همانگونه که صحابه‌ی پیامبرش را مورد تعریف و تمجید قرار داده است، کسانی که شیعه آنها را متهم به تحریف می‌کنند، آنها را به راستی و صدق و ایمان آوری به الله و پیامبرش توصیف کرده است و آنها را به پاک‌ترین شیوه، تزکیه کرده است، بنابراین ای شیعیان بر شما لازم می‌آید که در مقابل این آیات دو رویکرد را اتخاذ کنید: یا اینکه اعتراف و اقرار کنید که این آیات از طرف خداوند متعال آمده‌اند که در آن هنگام چاره‌ای جز قبول و اعتقاد به پیام آنها ندارید، یعنی باید بپذیرید که قرآن از تحریف و تبدیل مصون مانده است و یا اینکه انکار کنید که آنها از طرف خدا هستند که این کار به اجماع مسلمانان کفر است زیرا کسی که یک آیه از قرآن را انکار کند و معتقد باشد که نسبت دادن آنها به خداوند متعال صحیح نیست، قطعاً به اجماع مسلمانان کافر است.[1]

ب- دلایلی از اقوال ائمه‌ی شیعه

روایات زیادی از ائمه که در نظر شیعیان معصوم هستند، آمده‌اند که شیعیان را به تمسک کردن به کتاب خداوند متعال و ارجاع دادن همه مسائل به کتاب وسنّت تشویق و ترغیب

١- همان منبع (١/٣٢٥).

می‌نمایند. از جمله، از موسی بن جعفر سؤال شد: آیا همه چیز در قرآن و سنّت پیامبر یافت می‌شود، یا اینکه شما درباره‌ی آنها نظر می‌دهید؟! گفت: بلکه همه چیز در کتاب الله و سنّت پیامبرش است.[۱]

از ابوعبدالله نقل است که گفت: هر کس با کتاب خدا و سنّت پیامبرش مخالفت کند، در حقیقت کفر ورزیده است.[۲]

ابوجعفر گفته است: خداوند متعال هیچ چیز را که امّت بدان احتیاج داشته، باقی نگذاشته مگر اینکه آن را در کتابش نازل فرموده و آن را برای پیامبرش بیان کرده و برای هر چیزی حد و مرزی قرار داده است و دلیلی بر آن قرار داده که بر آن دلالت می‌کند[۳].

باز هم ابوعبدالله می‌گوید: هیچ چیزی نیست مگر اینکه در آن قرآن یا سنّت وجود دارد[۴].

کسی که در این روایت‌ها بیندیشد، دو نکته و فایده‌ی اساسی بدست می‌آورد:

اوّل اینکه امامان اهل بیت همانند بقیه‌ی سلف صالح به صحت و درستی قرآن اعتقاد داشته‌اند و گرنه چرا به شاگردانشان توصیه می‌کردند که به قرآن و سنّت پیامبر ﷺ تمسک نمایند و جز آن دو منبع همه چیز را رها کنند و نیز به آنها تأکید کرده‌اند که همه چیز در قرآن و سنّت وجود دارد و نیازی به نظر و رأی آنها نیست؟!

دوّم اینکه روایت‌هایی که در رابطه با تحریف قرآن به آنها نسبت داده شده همگی جعلی و دروغ هستند و آنها از آن روایت‌ها و بانیان آنها مبرّاء می‌باشند.[۱]

ج- دلایل عقلی

همانگونه که دلیل نقلی ادعای تحریف قرآن کریم توسط رافضه را مردود می‌شمارد، عقل هم بر باطل بودن آن ادعا دلالت می‌کند، زیرا مقوله‌ی تحریف قرآن، مفاسد بزرگی را به بار می‌آورد و مستلزم اتهام و طعنه به سوی خداوند متعال، پیامبر ﷺ، صحابه رضی‌الله عنهم و ائمه اهل بیت است و اتهام است به خداوند متعال به اینکه به وعد خود، مبنی بر حفظ قرآن وفا نکرده، - واقعاً که خداوند متعال از این یاوه‌گوییها مبرّاست - و نیز این اتهام را متوجه شخص

۱- اصول کافی (۶۲/۱).
۲- همان منبع (۷۰/۱).
۳- همان منبع (۵۹/۱).
۴- همان منبع (۵۹/۱).
۱- بذل المجهود (۴۳۷/۱).

پیامبرﷺ می‌کند که بصورت رسا و کامل قرآن کریم را به مسلمانان ابلاغ نکرده، بلکه بصورت اختصاصی آیات زیادی را به علیرضی الله عنه گفته و بقیه‌ی مسلمین را از آن محروم کرده است. ادعای شیعه این اتهام را متوجه صحابه می‌سازد که بخاطر منافع دنیوی و شخصی خود، قرآن را تحریف کرده‌اند و این اتهام را متوجه حضرت علیرضی الله عنه و ائمه بعد از او می‌سازد که قرآن اصلی را - طبق گمان شیعه رافضه - چرا به مسلمانان تقدیم نکرده‌اند و آنها را به سوی آن قرآن فرا نخوانده‌اند؟ آیا این کتمان کتاب خدا نیست؟! در حالیکه خداوند برای این کتمان عقیده تهدید خطرناکی در نظر گرفته است:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ ﴾ (بقره / ۱۵۹).

بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند.

اگر واقعاً شیعه حاضر است به دلیل و منطق اعتراف کند، این نتایج فاسد و پوچ که معلول آن اعتقاد فاسد است، قبل از هر چیز موجب می‌شد که آنها از این عقیده دل برکنند، و از همه اتهامات و افترائاتی که به خداوند متعال، پیامبرش، صحابه گرامی و اهل بیت زده‌اند، به سوی بارگاه خداوند متعال توبه نمایند.[1]

۲- می‌گویند: قرآن بدون وجود قیّم و سرپرست حجّت نیست

کلینی نویسنده‌ی اصول کافی که در نظر شیعیان همچون بخاری برای اهل سنّت است[2] می‌گوید: قرآن زمانی حجّت است که قیّم و سرپرستی در کار باشد و حقیقت علیرضی الله عنه قیّم بوده و واجب‌الطاعه است و بعد از رسول خدا برای مردم حجّت بود[3]. همانگونه که این مقوله در قسمتی از کتاب‌های معتبر آنان همچون رجال کشی[4]، علل‌الشرایع[5]، محاسن[6]،

۱- بذل المهجود (۱/۴۳۷).
۲- اصول شیعة الامامیة(۱/۱۵۵).
۳- اصول کافی (۱/۱۸۸).
٤- رجال کشی ص ٤٢٠.
٥- صدوق، علل الشرایع ص ۱۹۲.

وسائل الشیعه[2] و غیره موجود است. چگونه چنین چیزی در ارتباط با قرآن گفته می‌شود در حالی که جهت هدایت مردم از جانب خداوند نازل شده است، و می‌فرماید:

﴿ إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ ﴾ (اسراء /۹)

(این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است).

خلیفه‌ی راشده علی بن ابوطالب رضی الله عنه در باره‌ی قرآن فرمود: «کتاب خداوند متعال، در آن خبر گذشتگان و آیندگان شما، و حکم اختلافات شما وجود دارد، کتاب خدا جدا کننده‌ی حق از باطل است، شوخی نیست، هر کس از روی خودخواهی و جباری آن را ترک کند، خداوند متعال کمرش را می‌شکند و هرکس هدایت را در غیر آن بجوید، خداوند متعال او را گمراه می‌سازد و آن همان ریسمان محکم و ذکر حکیم و صراط مستقیم است، چیزی است که تمایلات و خواسته‌ها بوسیله‌ی آن منحرف نمی‌شوند، و زبانها با آن قاطی و مخلوط نمی‌شوند، شگفتی‌های آن پایان نمی‌یابد، علما از سرچشمه‌اش سیراب نمی‌شوند، هرکس بدان سخن گوید صادق است و هرکس بدان عمل کند، پاداش می‌یابد و هر کس بدان حکم کند، عادل است و هر کس به سوی آن فرا خواند، به صراط مستقیم هدایت می‌یابد[1]».

ابن‌عباس رضی الله عنه گفت: «کسی که قرآن می‌خواند و به مفاهیم آن عمل می‌نماید، خداوند متعال ضمانت می‌کند که او در دنیا گمراه نشود و در آخرت بدبخت و شقی نگردد.» سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ١٢٣ ﴾ (طه / ۱۲۳)

خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حوّاء و شیطان!) از بهشت فرو آئید (و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندانتان) دشمن برخی دیگر خواهند شد و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هرکه از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد.

۱- محاسن برقی، ص ۲٦۸.

۲- وسائل شیعه، حر عاملی.

۱- فضائل القرآن، ابن‌کثیر، ص ۱۵، موقوف بر علی ابن ابی طالب است.

این در حالی است که در خود کُتُب شیعه، روایاتی از اهل بیت آمده، و در مصادر معتبر آنان ثبت شده که‌این مقوله را نقض و تکذیب می‌کند. در آنها آمده است: پس وقتی که فتنه‌ها همچون شب تاریک شما را در نوردید، به قرآن مراجعه کنید، زیرا قرآن شفاعت‌کاری است که شفاعتش پذیرفته می‌شود، هر کس آن را امام خود گرداند، او را به بهشت سوق می‌دهد و هر کس آن را پشت سر بیندازد، او را به آتش سوق می‌دهد و قرآن، راهنمای بهترین راه است.[۱]

و در نهج‌البلاغه که به علی‌ﷺ منسوب است، و در نظر شیعه یکی از موثق‌ترین منابع است، آمده است: قرآن دستور دهنده‌ای است بازدارنده، سخن‌گوی خاموش و حجت خدا بر خلقش می‌باشد.[۲]

این نصوص و روایات دارای شواهد و مدارک دیگری هستند که به ما نشان می‌دهند منابع شیعه تا چه‌اندازه حاوی تناقض‌گویی، و آشفتگی و نابسامانی است! همانگونه که می‌بینید، روایت‌های آنها با یکدیگر در تعارضند، امّا آنها در حالت تعارض، برای خود منهج و روش خطرناکی را تعیین کرده‌اند، چون معیار سنجش روایت درست نزد آنها مخالف بودن با عامه – یعنی اهل سنّت – است. کسی که در این مقوله به دقّت بیندیشد که بصورت متواتر در کتابهای شیعه ثبت شده، ملاحظه می‌کند که بنیانگذار این اندیشه یک دشمن بسیار کینه‌توز است که می‌خواهد مانع مراجعه‌ی شیعه به کتاب الله باشد و آنها را از راه هدایت خداوند متعال باز دارد، پس مادام که‌این تئوری حجیت قرآن را به وجود قیّم و سرپرست مربوط سازد و آن قیم یکی از ائمه دوازده امام است، زیرا – به ادعای آنها – قرآن تنها برای یک نفر که همان علی‌ﷺ است، تفسیر شده است و دانش قرآنی از علی‌ﷺ به سایر ائمه امامیه انتقال یافته است، و هر امامی این علم را به امام بعدی منتقل کرده، تا اینکه به امام دوازدهم ختم شد و آن امام در نظر شیعه بیش از یازده قرن است که از دیدگان غایب است، البته در نظر بعضی از گروه‌های شیعه و دیگران، هنوز متولد نشده است، پس مادامی‌که‌این مقال حجّت بودن قرآن را به شخص غایب، یا اصلاً معدوم مربوط می‌سازد، گویی بالاخره این نتیجه را اعلام کنند که احتجاج و استدلال کردن به قرآن متوقف است و به کتاب خدا مراجعه نمی‌شود و برای استدلال و دلیل‌آوری بدان مراجعه نمی‌شود، زیرا حجت قرآن در قول امام است، که او هم غایب است، پس در این صورت، هیچ حجتی در آن وجود ندارد و

۱- تفسیر طبری (۱٦/۲۲٥).
۲- تفسیر عیاشی (۲/۱) البحار (۹۲/۱۷).

همین گمراهی و گمراه کردن از راه راست خداوند متعال برای شما کافی است. البته این پایان کار دسیسه چینی علیه قرآن و بر علیه شیعه نیست، بلکه‌این تنها حلقه‌ای از حلقات و توطئه‌ای است که به دنبال سلسله توطئه‌های دیگر می‌آید، که می‌خواهد شیعه را از کتاب خداوند متعال دور نماید.

یکی از بدیهیّات دین اسلام این است که دانش و علوم قرآن کریم راز و اسراری نیست که‌یک دودمان خاص آن را از یکدیگر به ارث ببرند و علی در این میان کسی نبوده که آیات قرآن بطور ویژه و بدور از سایر صحابه به او تعلق داشته باشد، از دیگر اصحاب پنهان بماند. در حالیکه صحابه اولین نسلی بودند که افتخار دریافت این قرآن را از پیامبر بشریت «محمد ﷺ» را کسب کردند و توانستند آن را به نسل‌های بعدی انتقال دهند.

امّا شیعه با این اصل مخالفت ورزیده، و مدعی هستند که خداوند متعال ائمه‌ی امامیه را به همه علوم و فنون قرآن و تأویلات آن اختصاص داده است و هر کس در پی فراگیری دانش قرآن از غیر آنها باشد، در حقیقت به درّه‌ی گمراهی وارد شده است[1]. بعضی از منابع اهل سنّت چنین یادآور می‌شوند که منشأ و بنیانگذار این اندیشه و ریشه‌ی اصلی آن به ابن سبأ (یهودی) بر می‌گردد، چون او بود که گفت: این قرآن جزئی از نُه اجزا است و دانش مربوط به آن در نزد علی است[1].

ذکر این گفته بطور فراوان و در قالب روایات و اخبار گوناگون در کتب امامیه وارد شده است :

الف- در اصول کافی در روایتی طولانی از ابوعبدالله آمده است که گفت: همین قرآن برای مسلمانان کافی است اگر مفسری برای آن پیدا کنند، که پیامبر ﷺ آن را برای یک نفر تفسیر نموده است و شأن و جایگاه آن مرد را برای امّت توضیح داده است و او علی بن ابی طالب است[2]. در تعدادی از منابع معتبر آنان آمده است که- به ادعای شیعه - پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند متعال این قرآن را بر من نازل فرمود و این قرآن چیزی است که هر کس با آن مخالفت کند (خلاف آن عمل نماید) گمراه می‌شود و هر کس دانش مربوط به آن را در

۱- اصول شیعة الامامیة(۱/۱٦۱).

۱- احوال الرجال، ص ۳۸، جوزانی.

۲- اصول کافی (۱/۲۵) وسائل الشیعه (۱۸/۱۳۱).

نزد غیر علی جستجو کند، هلاک می‌شود[1]». و نیز کتب شیعه می‌گویند: ابوجعفر گفت: ای قتاده، تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت: چنین گمان می‌برند. ابوجعفر گفت: به من خبر رسیده که تو قرآن را تفسیر می‌کنی؟ قتاده گفت: آری، تا به‌اینجا می‌رسد که ابوجعفر گفت -: وای بر تو ای قتاده! کسی قرآن را می‌داند که به او خطاب شده است.[2]

روایت‌های آنها در این زمینه بسیار است و شاید کتابی را در بربگیرد. همگی حول و حوش این قضیه پر می‌زنند که دانش قرآن به ائمه اختصاص دارد و در نزد آنها انباشته و ذخیره شده است و بوسیله‌ی آن همه چیز را می‌دانند.[3]

برای پاسخ ردّ به‌این مقوله، (قرآن کافی است) همانگونه که خداوند متعال پیرامون کسانی که خواستند نشانه‌ای را جهت تحقیق راستی و درستی پیامبر بیاورند، فرمود:

﴿ أَوَلَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ ﴾ (کهف / ۵۱).

آیا همین اندازه برای آنان کافی و بسنده نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم و پیوسته بر آنان خوانده می‌شود.

بنابراین قرآن کریم، شاهد و دلیل و حجّت است و کسی که دانش قرآن را از قرآن، سنّت نبوی یا از صحابه فرابگیرد، که علی هم یکی از اصحاب به شمار می‌آید در حقیقت هدایت یافته است. این ادّعا که هر کس دانش قرآن را نزد غیر علی فرا بگیرد، هلاک و گمراه شده، در واقع رنگ و بویی از اسلام ندارد و باطل بودن آن از ضروریّات و بدیهیّات دین است، زیرا پیامبر مبعوث نشده تا علم شریعت را به‌یک نفر صحابه بیاموزد و دیگر اصحاب را از آن محروم کند، بلکه خداوند متعال فرموده است: ﴿ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ ﴾ (نحل / ۴۴).

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است».

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه بیان و روشنگری برای کل مسلمانان بوده و فقط به یک نفر، یا یک گروه و حتّی اهل بیت، اختصاص نداشته است. گذشته از این، علی هم این را که پیامبر - بجای مسلمانان - وی را به دانش و علمی‌اختصاص داده باشد را انکار کرده است

۱- امالی صدوق، ص ٤٠، وسائل الشیعه (١٣١/١٨).

۲- بحار الانوار(٢٣٨/٠٢، ٢٣٧) اصول شیعه (١٦٣/١).

۳- اصول شیعة الامامیة(١٦٦/١).

[1]. این در حالی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نسل صحابه و نسل‌های دیگر را مورد خطاب قرار داده و در زمینه‌ی تبلیغ سنّت آنها را تشویق کرد و کسی از آنها را جدا نکرده، و فرموده: « **نضر الله امرَءً سمع منّا حديثاً فحفظه،** حتى **يُبلِّغه غيره، فانه ربّ حامل فقه ليس بفقيه، و ربّ حاملِ فقه الى من هو أفقه منه**»[2] «خداوند شاداب گرداند کسی را که از ما حدیثی شنیده و آن را حفظ می‌کند تا اینکه آن را به دیگری برساند. زیرا چه بسا کسانی که حامل حدیثی می‌شوند و آن را به کسی میرسانند که از خودش داناتر است و آگاه شود و چه بسا حاملی فقیه‌تر از کسی گردد که از او فقیه‌تر بوده است! »

این حدیث را کتاب‌های [3] امامیه روایت کرده‌اند، [4] بنابراین، این حدیث حجّت و مدرکی علیه آنان محسوب می‌شود، امّا این ادعا که قرآن کریم جز امامیه را مورد خطاب قرار نداده، از همین روی، دیگران قرآن را نمی‌دانند - بلکه فقط کسی قرآن را می‌داند که با آن مورد خطاب قرار گرفته باشد - باید بگوییم که بر اساس این فهم و برداشت ضعیف و علیل، صحابه و تابعین و ائمه اسلام - در طول امتداد عصور به هلاکت رسیده و دیگران را به هم هلاک رسانده‌اند - آنگونه که آنها می‌پندارند - چون انبیاء طبق قواعد و اصول مربوطه به تفسیر قرآن اقدام نمودند و معتقد بودند که کتاب خداوند متعال برای همه کس قابل فهم است و قسمتی از آن برای عامه‌ی عرب - با توجه به ساختار کلام عربی، قابل درک و شناخت است و قسمتی از آن را فقط علماء می‌دانند و قسمتی دیگر را کسی جز الله تعالی نمی‌داند.[1]

شیعه می‌گوید: جز ائمه کسی قرآن را نمی‌داند. این ادعایی است که به دلیل و مدرک نیاز دارد، و پنداری است که عقل و نقل آن را تکذیب می‌کند. چرا که از جمله مسائلی که باید آن را بدانیم این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم الفاظ و معانی قرآن را به صحابه آموخته است. زیرا این فرموده‌ی خداوندمتعال ﴿ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ ﴾ (نحل / ۴۴)

۱- مسلم شماره (۱۹۷۸).

۲- سلسله احادیث صحیحه (۱/۶۹۰، ۶۸۹).

۳- اصول کافی (۱/۴۰۳/٤٤) وسائل الشیعه، حر عاملی (۱۸/٦٤).

٤- بحار الانوار (۲٤/۲۳۷/۲۳۸)، اصول شیعه (۱/۱٦۳).

۱- تفسیر طبری (۱/۷٦) سخن ابن عباس.

(و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن وبیان نمایی آنچه را که به سوی آنها نازل شده است).

تبیین در این آیه هم تبیین معنا و هم تبیین واژه‌ها را شامل می‌شود. ابوعبدالرحمن سلمی گفته است: افرادی که قرآن را به ما آموختند و آن را برای ما تلاوت می‌کردند – مانند عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران – برای ما تعریف می‌کردند که وقتی ده آیه از پیامبر ﷺ می‌آموختند، تا زمانی که دانش و عمل مربوط به آنها را فرا نمی‌گرفتند، به سراغ آیات دیگر نمی‌رفتند. چون گفتند: ما قرآن، علم و عمل را همه با هم یاد گرفتیم[1]. به همین خاطر است که مدتی در حفظ سوره‌ای باقی می‌ماندند. زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ ﴾ (ص / ۲۹).

(ای محمّد! این قرآن) کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره آیه‌هایش بیندیشند.

و فرموده: ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ ﴾ (نساء / ۸۲): (آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند).

و فرموده: ﴿ أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ ﴾ (مؤمنون /۶۸): (آیا در این سخن اندیشه نکرده‌اند؟!).

و تدبّر در قرآن بدون فهم معنای آن ممکن نیست. همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴾ (یوسف / ۲).

ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید).

اندیشیدن در قرآن، فهم و درک آن است و بدیهی است هدف از هر سخنی، فهم معانی آن است نه مجرد الفاظ و کلمات آن که در این راستا از اولویت ویژه برخوردار است. به همین خاطر گروهی از شیعیان دیگر این گفته را هضم نکرده و آن را از شمول و عمومی‌بودن خارج ساخته و گفته‌اند: «ظاهر قرآنی را نه تنها ائمه‌ی امامیه، بلکه دیگران هم می‌دانند، امّا آیات باطنی آن به ائمّه اختصاص دارد». و اختلاف بزرگی پیرامون حجّت بودن ظواهر قرآن میان نقل‌گرایان و اصول‌گرایان به راه افتاده است، نقل‌گرایان شیعه معتقدند که تفسیر ظاهر و باطن قرآن را فقط ائمه می‌دانند و اصول‌گرایان بر این باورند که ظواهر قرآن حجّت است، زیرا دلایلی که به تدبّر در قرآن دعوت می‌کنند جنبه‌ی عمومی‌دارند و کسی را

۱- مجموع الفتاوی (۱۳/۳۳۱).

استثناء نمی‌کنند.[۱] این ادعا که قرآن فقط برای علی رضي الله عنه تفسیر شده، با این فرموده‌ی خداوند متعال مغایرت دارد که می‌فرماید:

﴿ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ ﴾ (نحل / ۴۴)

(و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن وبیان نمایی آنچه را که به سوی آنها نازل شده است).

بنابراین روشنگری و بیان – همانگونه که بیان کردیم – نه فقط برای علی، بلکه برای مردم است، و کسی که این گفته را بیان کرده، یکی از این دو راه بیشتر ندارد: یا باید بگوید: پیامبر صلى الله عليه وسلم پیام آسمانی نازل شده بر او را ابلاغ نکرده است؛ یا اینکه بگوید: قرآن دروغ است (نعوذ بالله) و هر دو مقوله مخالف با عقل و با قواعدی است که بعنوان یک ضرورت و بدیهی در اسلام شناخته شده است. علاوه بر این، مشهور بودن تعداد زیادی از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وسلم به تفسیر قرآن، مانند خلفای راشدین، ابن مسعود، ابن‌عباس، زید بن ثابت و غیره با این ادعا که دانش قرآن فقط به ائمه اختصاص داشته، منافات دارد. حضرت علی رضي الله عنه هم همواره تفسیر ابن‌عباس رضي الله عنهما را مورد تأیید و تمجید قرار می‌داده است.[۲]

ابن تیمیه رحمه الله فرمود: «این ابن‌عباس رضي الله عنهما است که از او درباره‌ی تفسیر آنچه را که خدا خواسته با سندهای ثابت نقل شده است، که در چیزی از آنها، یادی از علی نرفته است. ابن‌عباس از چند صحابه روایت می‌کند از عمر، ابوهریره، عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت، اُبی بن کعب، اسامه بن زید و چندین مهاجر و انصار رضي الله عنهم دیگر روایت می‌کند و روایت او از علی رضي الله عنه بسیار اندک است. صاحبان کتابهای صحاح چیزی از حدیث او را استخراج نکرده‌اند که از علی رضي الله عنه روایت کرده باشد و حدیث او را از عمر و عبدالرحمن بن عوف و ابوهریره رضي الله عنهم و غیره اخراج کرده‌اند و تفسیر ثابتی از علی رضي الله عنه در دست مسلمانان شناخته شده نیست. کتابهای حدیث و تفسیر سرشار از روایت‌های صحابه و تابعین هستند و آنچه که آنها از علی روایت کرده باشند بسیار اندک است و آنچه بعنوان تفسیر از جعفر صادق نقل می‌شود، دروغی بیش نیست که بر او بسته‌اند[۱]».

۱- البیان، خوئی، ص ٤٦٣، اصول فقیه مظفر (۱۳۰/۳).

۲- تفسیر ابن عطیه (۱۹/۱)، تفسیر ابن جزی (۹/۱).

۱- منهاج السنة (١٥٥/٤).

این در حالی است که جعفر درباره‌ی این سخن، گفته که مردم به دروغ بستن بر او علاقمند شده‌اند. و ادعای آنها مبنی بر اینکه علوم قرآن بطور خاص به علی انتقال یافته این اتهام را پدید می‌آورد که نقل شریعت قرآن از طرف صحابه‌ رضی الله عنهم به نسل‌های بعدی به تواتر نرسیده است، زیرا طبق این توهّم جز یک نفر که علی است، آن را از رسول خدا نقل نکرده است! بنابراین باید بگوییم که این مقوله دسیسه‌ای بیش نیست، که به هدف ایجاد موانع در برابر قرآن و جلوگیری از تدبّر و الهام گرفتن از رهنمود کتاب الله و تفکّر در پند و اندرزهایش طرح ریزی شده است. در دین شیعه، برای فهم معانی قرآن، وسیله‌ای جز روایت‌های ائمه امامیه وجود ندارد. و استفاده از افراد دیگر در این زمینه ممنوع است. این اندیشه حیله‌ای است که هدف آن سرگشاده و مقصد و مرام آن روشن است. زیرا قرآن با زبان عربی روشن و آشکار نازل شد و همه انسانها مورد خطاب آن قرار گرفتند، همانگونه که می‌فرماید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴾ (یوسف / ۲).

ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید).

و می‌فرماید:

﴿ هَٰذَا بَيَانٞ لِّلنَّاسِ وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ ١٣٨ ﴾ (آل عمران / ۱۳۸)

یعنی: این (که درباره صفات مؤمنان و قواعد و ضوابط ثابت خدا درباره گذشتگان گذشت) روشنگری است برای مردمان و مایه رهنمود و پندپذیری برای پرهیزگاران است.

خداوند متعال بندگانش را به تدبّر و تفکّر قرآن و پند و عبرت گرفتن از مثال‌های آن و متذکر شدن از مواعظ آن دستور داده است. محال است به کسی که نمی‌داند چه چیزی به او گفته می‌شود و تأویل و تفسیر آن را نمی‌فهمد، گفته شود: به چیزی که فهمی و درکی از آن نداری و شناختی از بیان و سخن نداری، عبرت بگیر! [1] همه این تئوری بافیها و یاوه گوییها در تلاش برای ایجاد موانع بر سر راه بهره مندی از علوم و دانشهای قرآن هستند، علوم و دانشی که صحابه‌ رضی الله عنهم وسلف صالح و ائمه آن را به سوی ما نقل کرده‌اند. بنابراین، این گنج‌های نفیس و گرانبها، در دین شیعه فاقد ارزش و بها است، چون از راه ائمه‌ی امامیه وارد

۱- تفسیر طبری (۸۲/۱).

نشده و به آنها نرسیده است. یکی از آخوندهای معاصر شیعه به این مسأله تصریح کرده و می‌گوید: همه تفسیرهای وارده از غیر اهل بیت فاقد ارزش هستند، و بدانها اعتماد نمی‌شود.[۱]

کتاب‌های تفسیر معتبر شیعه نظیر تفسیر قمی، عیاشی، صافی و برهان، و کتاب‌های حدیث آنها، مانند کافی و بحار کوشیده‌اند تا تأویلاتی منسوب به اهل بیت، از قرآن را بدست دهند که بیشتر آنها از جهل آشکار و رسوا کننده نسبت به کتاب خدا پرده برمی‌دارد و تأویل نادرست و کج فهمانه از آیات قرآن و عملی خودسرانه در زمینه‌ی تفسیر آنها قلمداد می‌گردند. و نسبت دادن آنها به اهل بیت صحیح نمی‌باشد، زیرا آنها تأویلها و برداشت‌هایی هستند که هیچ ربطی به معانی الفاظ، مفهوم، سیاق و روند موضوع قرآن ندارند. - که انشاءالله مثال‌هایی در آن مورد ذکر خواهیم کرد - بر اساس عقیده‌ی آنها، این منتهای دانش اهل بیت است. این جماعت که ادعای محبّت و شیعه‌گری آنها را دارند، با این کار جهالت و نادانی زیادی را به آنها نسبت داده و آنها را تحقیر می‌کنند![۲]

۳- می‌گویند: قرآن معنای باطنی دارد که مخالف ظاهر آن است

یکی از اعتقادات شیعه طرح قضیه‌ی ظاهر و باطن قرآن است و می‌گویند: مردم تنها از ظاهر خبر دارند و فقط ائمه و کسانی که دست‌پرورده‌ی آنها هستند از باطن آن باخبر می‌باشند. با چنین طرز فکرهایی است که زندیقان، ملحدان، هواپرستان، مذاهب و مکاتب ویرانگر بستر و فضای مناسب را می‌یابند که به قرآن بازی کنند و همگی بخواهند به آن نیرنگ و حیله کنند! و نور اسلام را با دهانشان خاموش کنند. امّا بی‌خبرند از اینکه خداوند متعال نورش را کامل خواهد ساخت، اگرچه کافران هم از آن خوشایند نباشند. شیعیان با استفاده ازاندیشه‌ی ظاهر و باطن کوشیده‌اند قرآن را تفسیر کنند، تا با معتقداتشان هماهنگ شود و در جهت اعتقاد به امامت آن را به خدمت مذهب خود بکار گیرند. همانگونه که قرآن را بعنوان پایگاهی جهت حمله علیه صحابه‌ی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زخم زبان زدن به آنها قراد داده، همزمان با آن به تعریف و تمجید اهل بیت پرداخته، مطالبی را به آنها نسبت دهند که خود ائمه هم آنها را از خویشتن دفع کنند. در این زمینه رافضیه نظرات و آرایی را از خود درآورده‌اند که با همه

۱- شیعه و رجعه ص ۱۹، محمدرضا نجفی.

۲- اصول شیعة الامامیة(۱/۱۷۶).

ره‌آوردهای تفسیری قرآن مخالف هستند و فاقد پشتوانه‌ی روایتی، عقلی، لغوی و منطقی می‌باشند.[1]

در حقیقت ریشه‌های تأویل باطنی در خیمه‌گاههای سبئیه سر بر آوردند، زیرا ابن سبأ در صدد برآمد که برای تئوری «رجعت» خود پشتوانه‌ای از قرآن با توسل به تأویل باطل بیابد و آن هنگامی‌بود که گفت: درشگفتم از کسی که گمان می‌برد عیسی برمی‌گردد، ولی رجعت و بازگشت محمّد را انکار می‌کند، در حالیکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (قصص / ۸۵).

همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محلّ بازگشت بزرگ (قیامت) برمی‌گرداند.

برخی از کتاب‌های اهل سنّت نمونه‌هایی از تأویلات شیعه برای قرآن را برای ما نقل کرده‌اند، امّا چیزی که امروز برای ما کشف شده است مسئله‌ای است که عقاید، فکر و فرهنگ مسلمانان را تهدید می‌کند. امام اشعری[2]، بغدادی[3]، شهرستانی[1]، و غیره از مغیره بن سعید که به اتفاق سنی و شیعه یکی از افراطیون شیعه است و فرقه‌ی مغیریه منسوب به او است حکایت می‌کنند که او واژه‌ی شیطان را در آیه‌ی (حشر / ۱۶) که می‌فرماید: ﴿كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَٰنِ ٱكْفُرْ﴾ به عمر بن خطاب رضی الله عنه تأویل کرده است و خود امامیه این تأویل را به ارث برده‌اند و در منابع معتبر خود آنرا ثبت کرده‌اند. مثلاً در تفسیرهای عیاشی[2]، صافی[3]، قمی[4]، برهان[5] و بحارالانوار[6] از ابوجعفر نقل است که درباره این آیه: ﴿وَقَالَ ٱلشَّيْطَٰنُ لَمَّا قُضِىَ ٱلْأَمْرُ﴾ (ابراهیم / ۲۲) گفت: او همان دومی (عمر) است، و هر جا در قرآن (و شیطان گفت) بکار رفته باشد، حتماً منظور عمر است. البته امامیه با وضع و مقرّر

۱- دراسة عن الفرق في تاريخ المسلمين ص ٢٣٤، ٢٣٣
۲- مقالات اسلامین (۷۳/۱).
۳- الفرق بین الفرق (ص ٢٤).
۱- الملل و النحل (۱۷۷/۱).
۲- تفسیر عیاشی (۲۲۳/۲).
۳- تفسیر صافی (۲۲۳/۳).
٤- تفسیر قمی(٨٤/٣).
٥- البرهان (۳۰۹/۲).
٦- بحار الانوار (۳۷۸/۳).

کردن این گمراهی در مورد قرآن بعنوان یک قاعده‌ی کلّی در انحراف و گمراهی از مغیره جلو افتاده‌اند.[1]

این روایت‌ها که کتابهای امامیه آنها را به ابوجعفر باقر نسبت می‌دهد، در واقع از اکاذیب و دروغهای ساخته و پرداخته‌ی مغیره بن سعد و امثال او هستند. ذهبی از کثیرالنواء[2] نقل کرده که ابوجعفر گفت: خدا و پیامبرش از مغیره بن سعید و بیان بن سمعان مبراء هستند، زیرا آن دو به نام ما اهل بیت دروغ گفته‌اند.[3]

آقای کشی در الرجال خود از ابوعبدالله روایت کرده که گفت: خداوند متعال مغیره بن سعید را لعنت کند، او همواره بر ما دروغ می‌گفت[4].کشی روایت‌های زیادی را در این زمینه ذکر کرده است[5]. ملاحظه می‌شود که هر یک از اشعری، بغدادی، ابن حزم و نشوان حمیری بر این اتفاق دارند که جابر جعفی - بیانگذار تفسیر باطنی شیعه - جانشین مغیره بن سعید بوده است[1]، همان کسی که گفت: مراد از شیطان در قرآن امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه است. بنابراین اینها عناصر خطرناکی بودند که از یکدیگر استفاده کرده و در راستای به فساد کشاندن تشیع کار کرده‌اند.[2]

و هنگامی که شیخ و آقای شیعه در زمان خود، ابن مطهر حلّی - کسی که پس از دریافت لقب علامه دیگر به آن معروف شد - در مقام استدلال برای استحقاق علی جهت امامت برآمد، گفت: سه دلیل وجود دارد، فرموده‌ی خداوندمتعال:

﴿ مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ﴾ (رحمن / ۱۹): (دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است.)

۱- اصول شیعة الامامیة(۱/۲۰۶).

۲- کثیرالنواء، شیعی است و روایت شده که او از تشیعش برگشته است.

۳- میزان الاعتدال (٤/۱٦۱).

٤- رجال کشی ص ۱۹۵.

٥- همان.

۱- مقالات الاسلامین (۱/۷۳) الفرق بین الفرق، ص ۲٤۲. المحلی (٥/٤٤) اصول شیعه (۱/۲۰۷).

۲- اصول شیعة الامامیة(۱/۲۰۸).

گفت: منظور (از دو دریا) علی و فاطمه هستند. و ﴿ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴾(الرحمن/ ۲۰): (اما در میان آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند).

گفت: منظور پیامبر است.

﴿ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾ ﴾ (الرحمن/ ۲۲): (از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید.)

گفت: منظور حسن و حسین هستند.

هنگامی‌که ابن مطهر حلّی اینگونه استدلال نمود، مرحوم ابن تیمیه فرمود: این آقا و امثال او چیزهایی می‌گویند که نه معقول است و نه مفهوم، بلکه بیشتر به هذیان شبیه است تا به تفسیر قرآن! این تفسیری که او ارائه می‌دهد از جنس تفسیر ملحدان و قرامطه‌ی باطنیه برای قرآن است، بلکه به مراتب از آن هم بدتر است! اینگونه تفسیرها، راه را برای ملحدان باز می‌کند تا به قرآن طعنه و اتهام وارد نمایند، بلکه می‌توانم بگوییم: اینگونه تفسیر کردن قرآن از بزرگترین طعنه‌ها و بی‌حرمتی‌ها نسبت به قرآن است! [1]

اکنون مثال‌هایی از تحریف رافضه نسبت به آیات قرآن کریم را - که معلول بسترسازی آنها برای تفسیر باطنی قرآن است - تقدیم می‌نمائیم:

الف - تحریف معنای توحید که اصل دین است، به ولایت و امامت

از ابوجعفر نقل است که: خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده مگر با ولایت ما و برائت از دشمنانمان[1]. خداوند متعال در قرآن فرمود :

﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾ (نحل/۳۶).

ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید.

۱- منهاج‌السنة (٦٦/٤).

۱- تفسیر عیاشی (٢٦١/٢) برهان (٣٧٣/٢).

ب- تحریف معنای اِله به معنای امام

خداوند متعال فرمود:

﴿ وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ ﴾(نحل / ۵۱).

«خداوند فرموده است که دو معبود دوگانه برای خود برنگزینید، بلکه خدا معبود یگانه‌ای است».

ابوعبدالله گفت: منظور این است که دو امام نگیرید بلکه امام یکی است.[۱]

ج- تحریف معنای ربّ در قرآن به معنای امام

در رابطه با تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَكَانَ ٱلۡكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرٗا ﴾ (فرقان / ۵۵)

(کافران پیوسته در راه سرکشی از پروردگارشان همدیگر را پشتیبانی می‌کنند.)

آیت بزرگ شیعه قُمی در تفسیر خود میگوید: کافر همان دوّم (یعنی عمر بن خطاب) است که همواره بر ضد علی‌ﷺ پشتیبان بود.[۲]

و کاشانی در البصائر گفته است: باقر﵇ در مورد تفسیر این آیه مورد سؤال قرار گرفت، گفت: تفسیر آن در بطن قرآن است، علی همان ربّ او در ولایت است.[۱]

د- تحریف معنای (کلمه) به معنای ائمه

آنها در تفسیر آیه ۲۱ سورهٔ شوری که می‌فرماید: ﴿ وَلَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ ﴾ (شوری / ۲۱)

اگر این سخنِ قاطعانه و داورانه نبود، میانشان داوری می‌گردید.

گفته‌اند: این کلمه: یعنی امام است[۲]. و در تفسیر آیهٔ ۶۴ سورهٔ یونس که می‌فرماید: ﴿ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ﴾(سخنان خدا تخلّف‌ناپذیر است). گفته‌اند: تفسیری برای امامت نیست.[۳]

۱- البرهان (۳۷۳/۲)، اصول شیعه (۲۰۹/۱).

۲- تفسیر قمی(۱۱۵/۲).

۱- تفسیر نور الثقلین (۲۵/٤).

۲- تفسیر قمی(۲۷٤/۲) بحارالانوار (۱۷٤/۲٤).

ه - تحریف معانی مسجد و کعبه و قبله به معانی ائمه

آنها در رابطه با تفسیر آیه ۲۹ سوره‌ی اعراف که می‌فرماید: ﴿ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ ﴾ (و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید)

گفته‌اند: منظور امامت است.[2]

و در رابطه با آیه ۳۱ سوره اعراف که می‌فرماید:

﴿ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ ﴾ (ای آدمیزادگان! در هر نماز گاه و عبادتگاهی، خود را بیارائید). گفته‌اند: منظور از مسجد در اینجا ائمه است.[3]

در رابطه با آیه‌ی ۱۸ سوره جن که می‌فرماید: ﴿ وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ﴾ (مسجدها مختصّ پرستش خدا است، و (در آنها) کسی را با خدا پرستش نکنید.)

گفته‌اند: مساجد امام آل محمّد است. پس غیر اینها را به امامت نگیرید![4]

امام صادق در مورد خودشان می‌گوید: ما بلد حرام (مکه) وما کعبه الله و قبله خدا هستیم[1]. و سجود: همان ولایت ائمه است و اینگونه آیه ۴۳ سوره‌ی قلم را تفسیر می‌کنند که می‌فرماید: ﴿ كَانُواْ يُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمۡ سَٰلِمُونَ ﴾ (پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند).

گفته‌اند: خدا مردم را به ولایت علی در دنیا فراخوانده می‌شدند.[2]

و- تحریف معنای توبه در قرآن به بازگشت از ولایت ابوبکر، عمر و عثمان به ولایت علی

و آیه‌ی ۷ سوره غافر که می‌فرماید: ﴿ فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ ﴾

پس خدایا در گذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند، و از راههای انحرافی دوری می‌گزینند) برمی‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند.)

۱- تفسیر قمی(۳۱٤/۱) بحارالانوار (۱۷٥/۲٤).
۲- تفسیر عیاشی (۱۲/۲) اصول شیعه (۲۱٦/۱)
۳- تفسیر عیاشی (۱۳/۲)اصول شیعه (۲۱٦/۱).
٤- برهان (۳۹۳/٤) اصول الشیعه (۲۱٦/۱).
۱- بحارالانوار (۳۰۳/۲٤).
۲- تفسیر قمی(۳۸۳/۲) مراة الانوار ص ۱۷٦.

این آیه را به سه گونه تأویل کرده‌اند: روایت اوّل می‌گوید: ﴿ فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ ﴾ یعنی: ببخش کسانی را که از ولایت فلان و فلان (یعنی: ابوبکر و عمر و بنی‌امیه توبه کردند ».

و در روایت دوّم می‌گوید: یعنی از ولایت طاغوت‌های سه گانه (یعنی ابوبکر و عمر و عثمان) و بنی‌امیه برگشتند و توبه کردند.

و در روایت سوّم می‌گویند: ﴿ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ ﴾(راه تو را پوییدند). منظور از راه خدا امیرالمؤمنین (علی) است[۱]. و هر سه روایت فوق را به ابوجعفر محمد باقر نسبت داده شده است، در حالیکه علم و دین او صحّت آن را رد می‌کنند[۲]. البته اینها تعداد اندکی از تأویلات پوچ و فراوان آنها می‌باشد، بیشتر مصادر و منابع تفسیری آنها، از این شیوه باطنی برای تأویل، که منشأ آن ابوخطاب، جابر جعفی، مغیره بن سعید و دیگر افراد افراطی هستند الهام می‌گیرند. البته در قرن پنجم رفته رفته اندیشه‌ی کنار نهادن این تفسیر باطنی که گرایش افراطی دارد، پا به عرصه‌ی وجود نهاد، مثلاً شیخ شیعیان ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) کتابی در این زمینه‌ی تفسیر برای آنها تألیف می‌کند که در آن سعی می‌کند تفسیر را از آفت غلو و افراط که در تفسیر قُمی، عیاشی، و اصول کافی و غیره مشاهده می‌شد، بکلی پاک سازد یا دست‌کم آن را تخفیف دهد. اگرچه او هم از اصول شیعیان دفاع می‌کند و مبانی مبتدعانه‌ی آن را تأیید می‌نماید، ولی به‌اندازه‌ی قمی‌و کسانی که به او گرایش دارند گرفتار سقوط و انحطاط نشده است. فضل بن حسن طبرسی هم مثل او می‌اندیشد و در مجمع‌البیان مسلک وی را پوییده است، همانگونه که ابن تیمیه به‌این نکته‌اشاره کرده و فرموده: طوسی و همراهانشان، در راستای تفسیرهای خود به تفاسیر اهل سنّت مراجعه می‌کنند و اگر در تفاسیر آنها مورد قابل استفاده‌ای مشاهده شود، باید بدانیم که از تفاسیر اهل سنّت برگرفته شده است.[۱]

۱- تفسیر صافی (٣٣٥/٤)، نفسیر قمی(٢٥٥/٢).

۲- اصول شیعه (٢١٨/١).

۱- منهاج‌السنة (٢٤٦/٣).

ششم: دیدگاه امامیه نسبت به اصحاب بزرگوار

شیعه در مقابل اصحاب بزرگوار پیامبرﷺ موضعی خصمانه، کینه‌توزانه و خشم‌آلود اتخاذ می‌کنند و این موضع در خلال طعنه‌ها و اتهامات شنیع و بزرگی که به آنها می‌زنند و کتاب‌های قدیم و جدیدشان که آکنده از آنهاست، خودنمایی می‌کند. مثلاً معتقدند که جز تعداد انگشت شماری همه از اسلام برگشتند و کافر و مرتد شدند. در صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب‌هایشان روایت‌هایی این نکته با صراحت تمام بیان شده است.

کلینی از ابوجعفر روایت کرده که گفت: جز سه نفر همه مسلمانان مرتد شدند، گفتم: آن سه نفر چه کسانی بودند؟ گفت: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری وسلمان فارسی، که رحمت و برکات خدا بر آنها باد. بعد از کمی‌مکث، مردمانی را معرفی کرد و گفت: اینها کسانی هستند که سنگ آسیاب بر روی آنها چرخیده و از بیعت کردن امتناع کردند تا اینکه امیرالمؤمنین آورده شد وآنها با ناخشنودی با او بیعت کردند.[1]

و نعمت الله جزائری گفت: امامیه گفته‌اند نص آشکار و روشنی بر امامت حضرت علی وجود دارد و صحابه را کافر دانسته و به بدگویی از آنها پرداخت و امامت را به جعفر صادق و پس از او به فرزندان معصومش علیهم السلام، کشانده‌اند و مؤلف این کتاب از این فرقه است و ان‌شاءالله، این فرقه، همان فرقه نجات یافته است.[2]

بدگویی شیعه نسبت صحابه به همین مقدار این محدود نمی‌شود که آنها را کافر و مرتد می‌دانند، بلکه از این فراتر رفته و ادعا می‌کنند که آنها بدترین مخلوق خداوند متعال هستند. زمانی ایمان به خدا و پیامبر ﷺ در نظر شیعه تحقّق می‌یابد که از آنها - بخصوص سه خلیفه‌ی راشد، یعنی ابوبکر، عمر و عثمان - و مادران مؤمنان، همسران گرامی‌رسول خدا ﷺ ابراز برائت و تنفر شودا ! [1].

محمد باقر مجلسی می‌گوید: اعتقاد ما در زمینه‌ی تبری جستن این است که ما از بت‌های چهارگانه: ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه، و چهار همسر پیامبر: عایشه، حصفه، هند و ام‌حکم و از همه پیروان و یاران آنها تبری می‌جوییم و معتقدیم که آنها بدترین خلق خدا بر روی

۱- روضة، کافی (۸/۲۴۵-۲٤٦) الانتصار للصحب و الآل، ص ٧٦.

۲- انوار النعمانیة (۲/۲٤٤).

۱- الانتصار للصحب و الآل، ص ٧٧.

زمین هستند، و ایمان به خدا و به رسول خدا و ائمه جز با تبری جستن از دشمنانشان کامل نمی‌شود.[1]

خشم و کینه‌ی شیعه نسبت به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم به جایی رسیده که لعنت و نفرین آنها را مباح و جایز می‌دانند و حتی معتقدند که این کار به صورت غیر قابل وصفی آنها را به خداوند متعال نزدیک می‌کند. مُلاکاظم از ابو حمزه ثمالی روایت کرده - این هم دروغی شاخدار بر زین العابدین رحمه الله است - که او گفته: هر کس جِبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) را یک لعنت فرستد، خداوند هفتاد هزار هزار نیکی برایش می‌نویسد، هفتاد هزار هزار بدی را از او پاک می‌سازد و او را هفتاد هزار هزار درجه بالا می‌برد و هر کس شب هنگام آنها را یک لعنت کند، چنین پاداشی را برایش می‌نویسند. گفت: سپس مولای ما علی بن حسین رفت و من نزد بر مولایمان ابوجعفر محمد باقر وارد شدم. گفتم: ای سرورم! حدیثی را از پدرت شنیدم، گفت: آن را بگو ای ثمالی! حدیث را برای او تکرار کردم، گفت: آری ای ثمالی دوست داری که بیشتر برایت بگویم؟! گفتم: آری ای سرروم! گفت: هر کس صبحگاه آنها را یک لعنت فرستد، در آن روز گناهی برایش نوشته نمی‌شود تا وقتی که شب می‌کند و کسی که شب هنگام آنها را یک لعنت فرستد در آن شب، گناهی برایش نوشته نمی‌شود تا وقتی صبح کند.[2]

یکی از دعاهای مشهور آنها که در کتابهای اذکار آمده است دعا کردن علیه دولت قریش است (یعنی ابوبکر و عمر). این دعا را که بیش از یک صفحه و نیم است به دروغ و بهتان به علی رضی الله عنه نسبت می‌دهند. در قسمتی از آن دعا آمده است: «خدایا بر محمّد و آل محمّد درود بفرست و دو بت و طاغوت و جِبت (چیزی که مردم بجای خداوند در برابر او تسلیم و فروتن می‌شوند) و افک آنها و دختران آنها لعنت بفرست! ! همان دو نفری که با فرمان تو مخالفت ورزیدند و سروش (آسمانی) تو را انکار کردند، نعمت تو را انکار کردند، از فرمان رسول تو سرباز زدند، دین تو را وراونه کردند و کتاب تو را تحریف کردند... تا اینکه به آخر دعا می‌رسیم و آن این است که: «خدایا آنها را در رازگاه (خود) و در ملأ عام لعنت کن! لعنتی فراوان و پیوسته و دائمی و پایان ناپذیر، بطوریکه عدد آن تمام نشود، لعنتی

۱- حق الیقین ص ۵۱۹ (فارسی) و ترجمه عربی را شیخ محمد عبدالستار تونسی انجام داده است در کتابش بطلان این نص عقاید شیعه ص ۵۳.

۲- اجمع الفضائح، ملاکاظم، ص ۵۱۳، به نقل از شیعه و اهل سنت ص ۱۵۷.

که به اولش باز می‌گردد، و از آخرش نمی‌گذرد... برای آنها، همدستان، یاران و دوستداران، تسلیم شدگان و طرفداران آنها، بر کسانی که برایشان احتجاج می‌کنند و از آنها دفاع می‌کنند و از سخن آنها پیروی می‌نمایند و تأییدکنندگان احکام آنها (چهار بار بگو!) خدایا آنها را چنان عذاب بده که جهنمیان بخاطر آن طلب فریاد رسی کنند، آمین یارب العالمین!»[۱].

این دعا مورد علاقه‌ی خاص شیعه است، تا جایی که جهت ابراز فضیلت آن، روایتی را به ابن‌عباس منسوب ساخته‌اند که او گفته است: حضرت علی در نمازهایش این دعا را بعنوان قنوت می‌خواند و می‌گفت: کسی این دعا را بخواند مانند مجاهدی است که در جنگهای بدر، حنین و اُحد همراه پیامبر ﷺ هزاران تیر در راه اسلام پرتاب کرده باشد[۲].

به همین خاطر است که آخوندهای شیعه توجه خاصی را به‌این دعا نشان می‌دهند تا جایی که آغا بزرگ طهرانی می‌گوید: ده شرح بر آن نوشته شده است.[۳]

این چیزی است که در کتاب‌های قدیمی‌آنها و بر زبان علمای متقدم آنها آمده است. آخوندهای معاصرشان هم هیچ فرقی نکرده و در مسیر عقیده‌ی گذشتگان خود گام برداشته و به آن چنگ زده‌اند. مثلاً این امام بزرگوار و آیت عظمای آنها خمینی است که در کتابش کشف الاسرار می‌گوید: ما در اینجا کاری با شیخین نداریم، اینکه چه مخالفاتی با قرآن انجام داده‌اند و احکام خدایی را به بازی گرفته‌اند، خودسرانه به حلال کردن و حرام کردن پرداخته‌اند و ظلمی‌که در حق فاطمه دختر پیامبر ﷺ و بر ضد اولاد او انجام داده‌اند، بلکه به‌این اشاره می‌کنیم که آنها نسبت به احکام خدا و دین جاهل و ناآگاه بوده‌اند.[۱]

در مورد شیخین رضی الله عنهما می‌گوید: در اینجا ناچاریم شواهد و مدارکی بیاوریم که نشان می‌دهد آنها صریحاً با قرآن مخالفت‌هایی داشته‌اند تا ثابت کنیم که آنها مخالف قرآن بوده‌اند.[۲]

۱- مفتاح الجنان فی الادعیة و الزیارات و الاذکار ص ۱۱۳-۱۱٤، و تحفة عوام مقبول، ص ۲۱٤-۲۱۵، و این کتاب اخیر از طرف علمای معاصر آنها تأیید شده است، و نامهای آنها در پشت جلد کتاب آمده است که خمینی یکی از آنها می‌باشد.

۲- علم الیقین فی اصول دین، محسن کاشانی (۱۰۱/۲).

۳- الذریعة الی تصانیف الشیعة (۱۹۲/۸).

۱- کشف الاسرار، ص ۱۲٦.

۲- همان منبع، ص ۱۳۱.

در حالیکه آنها را متهم به تحریف قرآن می‌کند، می‌گوید: خداوند متعال هشت گروه را ذکر کرده که مستحقق سهم زکات می‌باشند، امّا ابوبکر یکی از آن گروه‌ها را بنا به‌اشاره‌ی عمر ساقط کرد و مسلمانان هم اعتراض نکردند.[۱]

می‌گوید: الحق خوب قدردانی کردند از پیغمبر خدا که برای ارشاد و هدایت آنها آن همه خون دل خورد و زحمت کشید، انسان باشرف دیندار غیور میداند روح مقدّس این نور پاک با چه حالی پس از شنیدن این کلام از ابن خطاب از این دنیا رفت، و این کلام یاوه که از اصل کفر و زندقه ظاهر شده.....

می‌گوید: از مجموع این ماده‌ها معلوم شد که مخالفت کردن شیخین از قرآن در حضور مسلمانان یک امر خیلی مهمی‌نبود و مسلمانان نیز یا داخل حزب! آنها بوده و در مقصود با آنها همراه بودند و یا اگر همراه نبودند جرئت حرف زدن در مقابل آنها که با پیغمبر خدا و دختر او اینطور سلوک می‌کردند نداشتند، ...[۲]

اکنون صداهایی از طرف برخی از شیعیان طنین انداز شده که خواهان نزدیک‌سازی شیعه و سنی هستند و ادعای می‌کنند که به صحابه ارج می‌نهند همانند خنیزی، احمد بن مغنیه، رفاعی، و محمد جواد مغنیه. قبل از هر چیز اگر راست می‌گویند لازم است در میان اقشار شیعه دیدگاه مثبت خود را نسبت به صحابه علنی سازند، تلاش کنند دستاورد و میراث شیعی را از همه چیزهایی که با قرآن و سنّت رسولش مخالف است پیراسته نمایند، در مقابل آخوندهایی شیعه که هنوز هم به‌این کژروی ادامه می‌دهند عرض‌اندام کنند، مطالب اختلاف بر انگیزی را که در کتاب‌هایی قدیم و جدیدشان آمده است به عمد نادیده نگیرند، وضعیت مردم عوام و بزرگان خود را خوب بررسی کنند، صادقانه پا به میدان بگذارند و یکدیگر را نقض نکنند تا دیدگاه و جهت‌گیریشان مورد قبول واقع شود.[۱]

دیدگاه رافضه در ارتباط با صحابه در اصول کتاب‌های آنان موجود است و بر اساس آن مذهب شیعه آنچنان بدی، گمراهی، ناسزا و تهمت‌هایی زننده به آنها می‌زنند که انسانهای آبرومند و دین‌دار، از اطلاق و عنوان کردن آنها بر کافرترین مردم هم خودداری می‌نمایند. در حالیکه شیعیان بدون هیچ دغدغه‌ای، با سینه‌ی گشاد و از روی شتاب به اصحاب

۱- همان منبع ص ۱۳۵.

۲- کشف الاسرار خمینی ص ۱۱۹ نسخه‌ی قدیم جیبی (این قسمت از روی اصل نسخه‌ی فارسی نوشته شد).

۱- اصول شیعة الامامیة(۳/۱۳۱۹-۱۳۴۲).

پیامبرﷺ، خلفا، وزرا، خویشاوندان و دامادان او می‌تازند، این حملات زبانی را دینداری و عبادت محسوب می‌کنند و امیدوارند بخاطر آن از طرف خداوند متعال مستحق اجر و پاداش شوند! ! ولی وقتی مسلمان در انحراف و حق‌گریزی آنها دقت کند، لازم است این دو موضع را داشته باشد:

الف- موضع اوّل اینکه احساس کند خداوند متعال باران رحمت، نعمت، لطف فراوان و کرم خود را بر روی کسی فرو فرستاده که او را از این گمراهی نجات داده است که مستوجب سپاسگذاری از خداوند متعال - بخاطر آن - است.

ب - دوّم موضع پند و عبرت گیری از انحراف و بیراهه پیمایی که این فرقه در آن گرفتار آمده‌اند. هر کس یک ذره عقل و شعور داشته باشد این انحراف و گمراهی را درک می‌کند، مانند تقرّب جستن آنها به سوی خداوند متعال با لعن کردن ابوبکر و عمر در صبحگاهان و شامگاهان و گمان آنها به‌اینکه کسی که آنها را یک لعنت کند گناه آن روز برایش نوشته نمی‌شود.

یکی از بدیهیّات و ضروریات معلوم از دین اسلام که عامه‌ی اندیشمندان امت و تمام خردمندان ادیان سماوی آن را درک می‌کنند این است که خداوند متعال پرستش و بندگی هیچ امتی را بر این اساس که حتّی کافران را لعنت کنند قرار نداده وحتّی آنها را به نفرین و لعن ابلیس ملعون و طرد شده از رحمت خدا در صبح و شامگاه آنهم در اذکار و اوراد مخصوصی که مسلمان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازد، مکلف نساخته است همانگونه که رافضیه با لعن کردن ابوبکر و عمر (ادعا می‌کنند که) به خدا نزدیک می‌شوند. بلکه من در حدودی که کتابهای شیعه را مطالعه کرده‌ام،[1] دعایی بخصوص یا کلی پیرامون لعن و نفرین ابوجهل یا امیّه بن خلف، ولید بن مغیره که بیش از همه کفار به تکذیب رسول خدا پرداخته و کفر پیشه کردند و یا حتی در رابطه با لعن ابلیس هم (دعایی) در آنها آمده باشد، ندیده‌ام! ! در حالیکه کتاب‌هایشان مملو از لعن و نفرین ابوبکر و عمرﷺ است، همانگونه که در دعای دو بت قریش و غیره مشهود است برای هر کس که اهل باشد، مایه‌ی عبرت واندرز است و می‌فهمد که اگر بنده از شریعت خداوند روی گرداند و در پی امیال نفسانی و بدعت‌هایی رهسپار گردد که اعمال بد و زشت او را برایش مزین و آراسته می‌سازد، آنقدر منحرف شده و به بیراهه می‌رود که دیگر خوب را از بد و حق را از باطل تشخیص نمی‌دهد،

۱- گوینده‌این سخن دکتر ابراهیم رضایی است نویسنده کتاب الانتصار للصحب و الآل، ص ۸۵.

بلکه در تاریکی‌ها کورکورانه قدم می‌نهد و در مستی شهوت‌ها بسر می‌برد و این درست همان چیزی است که خداوند متعال آن را در کتابش عنوان کرده و حال و روز اصحاب آن را بیان[1] کرده و می‌فرماید:

﴿ أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۖ ﴾ (فاطر/۸).

آیا کسی که عملهای بدش (توسّط شیطان و شیطان صفتان) در نظرش زینت و آراسته شده است و آن را زیبا و آراسته می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می‌بیند و از قوانین آسمانی پیروی می‌کند؟) خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد راهیاب می‌نماید.

و فرموده: ﴿ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ﴾ (کهف/۱۰۴).

آنان کسانیند که تلاش و تکاپویشان (به سبب تباهی عقیده و باورشان) در زندگی دنیا هدر می‌رود (و بیسود می‌شود) و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند.

و خداوند متعال فرموده است: ﴿ قُلۡ مَن كَانَ فِي ٱلضَّلَٰلَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَدًّاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوۡاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلۡعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضۡعَفُ جُندٗا ٧٥ ﴾ (مریم/۷۵).

(ای پیغمبر!) بگو: کسانی که در گمراهی هستند (و اصرار بر ادامه این راه دارند) خداوند مهربان بدیشان مهلت می‌دهد (تا بر کفر و طغیان خود بیفزایند و بیشتر در گناه فرو بروند) تا آن گاه که می‌بینند آنچه را بدان وعده داده شده‌اند، چه عذاب (کافران توسّط جهادگران مسلمان) را و چه (خواری و رسوائی) آخرت را. بالاخره ایشان خواهند دانست که چه کسی مسکن و منزلش بدتر و سپاه و لشکرش ضعیف‌تر و ناتوانتر است.

۱- الانتصار للصحب و الآل ص۸۵.

۱- نمونه‌هایی از اعمال سلیقه‌ایی شیعه در تفسیر آیاتی که ادعا می‌کنند مربوط به ارتداد صحابه می‌باشند و پاسخ به آنها

الف- آیه‌ی آل عمران

شیعه برای ادعای باطل خود به‌ایه ۱۴۳-۱۴۴ سورهٔ آل عمران استدلال می‌کنند که می‌فرماید ﴿ وَلَقَدۡ كُنتُمۡ تَمَنَّوۡنَ ٱلۡمَوۡتَ مِن قَبۡلِ أَن تَلۡقَوۡهُ فَقَدۡ رَأَيۡتُمُوهُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ١٤٣ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡـٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤ ﴾.

شما که تمنّای مرگ (و شهادت در راه خدا) را داشتید پیش از آن که با آن روبرو شوید، (هم‌اینک در میدان نبرد اُحُد آماده‌اید و با شهادت یاران) مرگ را می‌بینید و شما بدان می‌نگرید، محمّد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او (در جنگ اُحُد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود، آیا به عقب برمی‌گردید (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت‌پرستی بازگشت می‌کنید)؟! و هر کس به عقب بازگردد (و ایمان را رها کرده و کفر را برگزیند) هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند، (بلکه به خود ضرر می‌زند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.

آنها مدعی هستند که این آیه به ارتداد و از دین برگشتن اکثریت صحابه تصریح می‌کند و نیز چنین می‌رساند که جز تعداد انگشت‌شماری بر دین خود ثابت قدم نماندند! به ادعای رافضیها تنها تعدادی معدود اسلام خود را رها نکردند، که از شاکران بودند و شاکران و سپاسگذاران هم جز تعداد اندکی نیستند، همانگونه که خداوند متعال فرمود: ﴿ وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ﴾ (سبأ / ۱۳): (اندکی از بندگانم سپاسگزارند).

خلاصه مهم این است که این آیه ارتداد و عقب‌نشینی مستقیم صحابه را مورد هدف قرار می‌دهد، آنان که در مدینه با رسول خدا زندگی می‌کردند و به این که آنها پس از وفات رسول خدا ﷺ بلافاصله از دین برگشتند [۱]، اشاره می‌کند. آنها این آیه را به ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده، یعنی هنگامی که صحابه‌ی بزرگوار ابوبکر صدیق رضی الله عنه را انتخاب کرده‌اند، ارجاع داده‌اند.

ما بصورت زیر به‌این دروغ بزرگ پاسخ خواهیم داد:

۱- آنگاه هدایت شدم، تیجانی ص ۱۱۵، ۱۱۴.

طبری در تفسیرش با سند خود از ضحاک روایت کرده که در مورد آیه‌ی فوق فرمود: روزی که مردم اطراف پیامبر ﷺ را خالی کردند و گریختند، بالای ابروان پیامبر ﷺ زخمی‌شد و دندان‌های رباعیش شکسته شد، افرادی متردّد، بیماردل و منافق گفتند: محمد کشته شد، پس به دین اوّل خود بازگردید! و این آیه که می‌فرماید: ﴿أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ﴾ در رابطه با این مسأله است[۱]. از ابن جریر روایت شده که گفت: وقتی که مردم از پیامبر ﷺ گریختند، بیماردلان، شکاکان و منافقان گفتند: واقعاً محمد ﷺ کشته شده است پس به دین اولتان برگردید! آنگاه آیه فوق نازل شد[۲]. بنابراین منظور از به عقب برگشتن موجود در آیه، همان گفته‌ی منافقان است، آن هنگام که در بین مردم شایع شد که پیامبر ﷺ کشته شد. این آیه در مورد کسانی نبوده که بعد از وفات پیامبر ﷺ ارتداد یافتند، اگرچه علیه آنان هم حجّت است. ولی با این وجود اگر پیرامون آن مرتدان بعد از وفات پیامبر ﷺ می‌بود، واضح‌ترین دلیل بر بی‌گناهی و برائت صحابه پیامبر ﷺ می‌بود، زیرا آنها همان کسانی بودند که بعد از وفات پیامبر ﷺ با مرتدان جنگیدند و خداوند متعال دینش را بوسیله آنها ظفرمند ساخت. با نبرد صحابه علیه مرتدان، آنها را خوار و ذلیل ساختند، در نتیجه عده‌ای از آنها به آغوش اسلام بازگشتند و عده‌ای دیگر هم بر سر ارتداد خود هلاک شدند. فضیلت و برجستگی ابوبکر صدیق بوسیله نبرد و مبارزه با آنها نمایان شد[۱]، به همین خاطر از علی رضی الله عنه با روایت صحیح ثابت شده که درباره‌ی این آیه که می‌فرماید:

﴿وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ﴾ (آل عمران / ۱۴۴)

همواره می‌گفت: منظور ابوبکر و یارانش هستند که بر دین اسلام ثابت‌قدم ماندند [۲]. همواره می‌گفت: ابوبکر امین، پیش‌قراول شاکران و امین دوستان و محبوبان خداوند متعال است و از همه آنها بیشتر شکر و سپاس خداوند متعال را بجای می‌آورد و بیش از همه محبوب خداوند متعال بود! [۳]

۱- تفسیر طبری (۳/٤٥٨).

۲- تفسیر طبری (۳/٤٥٨).

۱- الانتصار للصحب و الآل، ص ۳۲۲.

۲- تفسیر طبری (۳/٤٥٥).

۳- تفسیر طبری (۳/٤٥٥).

جنگ اُحُد، دارای شرایط و حالات مخصوص بود، و به خاطر مراعات همان شرایط و ظروف و موقعیت‌ها بود که آیات مزبور در سوره‌ی آل عمران نازل شدند لذا استدلال به این آیه برای وقایع حوادث سقیفیه یا جنگ جمل، خالی از تعجب و اعمال سلیقه نیست و به هیچ وجه با روش علمی و منطقی سر و کار ندارد. گذشته از این، این آیه بعنوان یکی از بزرگترین دلایل برای ایمان باشکوه ابوبکر صدّیق و کاردانی و بکار بستن تاکتیک جنگی او در راستای دفاع از دین خداوند متعال محسوب می‌شود! زیرا دیدگاه ثابت و استوار او در روزی که پیامبرﷺ وفات یافت، بهترین دلیل بر این مدعاست! - روزی که مردم بر اثر از دست دادن پیامبرﷺ سست و ضعف شده بودند - استوار ایستاد و خطاب به مردم گفت: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ (زمر/۳۰): (ای محمّد تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند).

و می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡـٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ﴾.

(آل عمران / ۱۴۴)

پس هر کس خداوند متعال را عبادت و بندگی کرده است، خداوند متعال زنده است و نمی‌میرد و هر کس محمّدﷺ را عبادت و بندگی می‌کرد در واقع محمّد وفات یافته است.[۱]

دیدگاه قاطع و کوبنده وی در برابر کسانی که به عقب برگشته، ایمان را با کفر عوض کردند و دنبال مسلمیه‌ی کذاب، سجاح، طلیحه بن خولید، اسود عنسی و امثال آنها افتادند و در برابر کسانی که گفتند: نماز می‌خوانیم ولی زکات نمی‌دهیم، ... در نتیجه آنها با تمایل و خواسته‌ی شخصی خود شعایر و مراسم (عبادی) اسلام را حذف کردند... شگفتی‌ترین و جالب‌ترین نمونه است که بر عظمت ابوبکر صدّیق و صحابه و علاقمندی آنها به دین دلالت می‌کند[۲]. این در حالی است که امیرالمؤمنین علیؓ همواره در کنار خلیفه‌ی راشد و صدیق برای جهاد و مبارزه با مرتدان و مانعان زکات ایستاده است.

امّا تیجانی، شرف الدین موسوی، فلان و فلان از سران امامیه پیرامون قضیه مانعین زکات وزوز کرده و می‌کوشند آنها را بی‌گناه و بی‌تقصیر جلوه دهند و در عین حال، ابوبکر صدّیق و یارانش را به اباطیل و ارتداد متهم سازند! ! واقعاً این چه انحراف و گمراهی بزرگی است

۱- بخاری، فضایل الصحابه، شماره (۳۶۶۸).

۲- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۳۰۲.

که آقایان شیعه بر زبان می‌آورند، آن هنگام که انگشت اتهام را بسوی اصحاب رسول خدا ﷺ دراز می‌کنند و از کسانی که بخاطر سربلندی اسلام در راه خدا جهاد کرده‌اند، نمادهایی برای کفر و ارتداد و نفاق قرار می‌دهند؟! پس جای تعجب نیست که می‌بینیم امام جعفر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب تا چه‌اندازه حضرت ابوبکر را مورد احترام و بزرگداشت قرار می‌دهد! اربلی در کتاب «کشف الغمة فی معرفة الائمة» از عروه بن عبدالله روایت می‌کند که گفت: در رابطه با حکم زیورآلات روی شمشیرها از ابوجعفر محمد بن علی سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد، زیرا ابوبکر صدیق رضی الله عنه شمشیرش را آراسته است! گفتم: می‌گویی صدیق؟!

گفت: آری صدیق، هر کس به او نگوید صدیق، خداوند متعال هیچ قول و گفته‌ای را در دنیا و آخرت برای او راست نمی‌گرداند.[1]

خدا رحمت کند امام جعفر را و خدا رحمت کند سخنان او را که نوشته‌ها و نشریه‌های دیروز آنها را در خود پیچیدند و قلب و وجدانهای امروز آن سخنان را بازگو نمی‌کنند![1]

ب – آیه‌ی سوره مائده

برخی طعنه‌جویان لجوج که قائل به ارتداد و برگشت صحابه از دین هستند، به آیهٔ ۵۴ سوره‌ی مائده استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤ ﴾ (مائده / ۵۴)

ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان خداوند) هراسی به خود

۱- کشف الغمّة (۲/۱٤۷)

۱- ثمّ أبصرت الحقيقة، ص ۳۰٤.

راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است.

این آیه که در دسترس ما قرار دارد و امامیه آن را دلیل ارتداد و از دین برگشتگی اصحاب می‌داند،[۱] بزرگترین دلیل است بر عظمت و بزرگواری اصحابی که برای دفاع از اسلام از هیچگونه جانفشانی دریغ نکرده‌اند، نه‌اینکه دلیلی بر ارتداد و از دین برگشتگی آنها باشد. طبری با سند خود از علیﷺ روایت کرده که او در مورد آیه فوق گفت: آن جمعیّت که خدا آورد و آنها را دوست می‌داشت و آنها هم دوست دار خدا بودند، ابوبکر واصحابش هستند.

حسن بصری گفته است: بخدا این ابوبکر و یارانش می‌باشند، و ضحاک گفته است: آن جماعت ابوبکر و یاران او بودن که وقتی جمعی از عرب در صدد ارتداد و از دین برگشتن بر آمدند، ابوبکر و یاورانش به جهاد و مبارزه علیه آنها به پا خواستند تا اینکه آنها را به اسلام بازگرداند. قتاده بن جریر طبری و دیگر بزرگان تفسیر چنین نظر داده‌اند.[۱]

این آیه از خصوصیات آن نسل برتر و توانمند سخن گفته و بیان داشته که اهل ایمان سرانجام پیروزی و قدرت و تمکین را خواهند یافت و به عزّت و کرامت نایل خواهند شد، در حالیکه دسیسه و حیله‌گری مرتدان بر خودشان بر خواهد گشت، و فرومایه و ذلیل خواهند شد. و این حقیقتی است که هر که تاریخ را مطالعه کند عزّت و سربلندی صحابه و در رأس آنها خلیفه‌ی راشده ابوبکر صدّیق را لمس می‌کند و می‌داند که پیشگامان ردّه چگونه خوار و سرافکنده و رسوا شدند که مسیلمه، عنسی و سجاح از جمله‌ی آن شکست خوردگان بودند.[۲]

ویژگی‌هایی که در این آیه ذکر شده، قبل از هر کس بر ابوبکر صدّیقﷺ و یارانش که با مرتدان جنگیدند، انطباق می‌یابد. خداوند متعال آنها را با کاملترین صفات و بالاترین احترام آنها را مدح ستوده، چون بیان فرموده که مهرورزی متقابلی میان او و آنها وجود دارد. همچنین یکی دیگر از اوصاف آن نسل برگزیده این است که در برابر مؤمنان فروتن و متواضع و در مقابل کافران سرسخت و نیرومند هستند، در راه خداوند متعال به جهاد

۱- ثمّ أبصرت الحقيقة ص ۳۱۱.

۱- تفسیر طبری (۴/۱۲۳-۶۲۴).

۲- همان منبع ص ۳۱۲.

می‌پردازند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای بیم و واهمه ندارند. البته بنده این خصوصیات و اوصاف را در کتابی تحت عنوان «الانشراح و رفع الضیق فی سیرة ابی بکر الصدیق[1]» شرح و توضیح داده‌ام، کسی که خواهان مطالب بیشتری است، بدان مراجعه کند.

ج- آیه سوره‌ی توبه

خداوند متعال فرموده است:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٨ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡـٔٗاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٣٩ ﴾ (توبه / ۳۸-۳۹)

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟) تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست. اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجرا می‌نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می‌رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید (چرا که خدا بی‌نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است.

بعضی از علمای شیعه گفته‌اند: این آیه بطور صریح و آشکار بیان می‌دارد که صحابه‌﵃ در ارتباط با امر جهاد سستی از خود نشان داده و دل به دنیایی بستند که می‌دانستند در برابر آخرت متاعی ناچیز است، تا جایی که سزاوار این توبیخ و سرزنش خدا شدند، خداوند آنها را تهدید کرد که به عذاب دردناکی دچارشان خواهد کرد، و مؤمنان صادق دیگری را بجایشان خواهد نشاند... و این آیه تهدید است که دیگران را بجای آنها خواهد نشاند، در

۱- الانشراح و رفع الضیق فی سیرة ابی بکر الصدیق، ۲۸۸-۲۹۱؛ اثر مؤلف.

بسیاری از آیات دیگر آمده است که نشان می‌دهند سستی آنها از جهاد و قتال تنها یک بار نبوده است، بلکه چندین بار بوده است.

در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی محمّد آمده است:

﴿ هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تُدۡعَوۡنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبۡخَلُۖ وَمَن يَبۡخَلۡ فَإِنَّمَا يَبۡخَلُ عَن نَّفۡسِهِۦۚ وَٱللَّهُ ٱلۡغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُۚ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ يَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمۡثَٰلَكُم ٣٨ ﴾ (محمّد / ۳۸).

نویسندهٔ کتاب «آنگاه هدایت شدم» در صفحه ۱۱۵ می‌نویسد: «کاملاً بدیهی و روشن است که صحابه بعد از پیامبر ﷺ متفرق شده و با هم اختلاف پیدا کردند و آتش فتنه و آشوب را روشن کردند، تا اینکه کار به جایی کشیده شد که کشتارهای خونین در میان آنها روی داد؛ امری که موجب شد مسلمانان به واپس‌گرایی و عقب‌ماندگی دچار شوند و دشمنان چشم طمع به آنها بدوزند». ما اینگونه به‌این شیعی رافضی جواب می‌دهیم: «در این آیه طعنه و اتهامی‌علیه اصحاب پیامبر ﷺ وجود ندارد، بلکه خداوند متعال در این دو آیه اصحاب پیامبر ﷺ را برای شتافتن به جهاد تشویق و ترغیب کرده است، هنگامی‌که پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک اصحابش را به غزوه و یورش بردن بر روم فرمان داد درست در زمانی بود که دست تنگی و نیازمندی اصحاب نمایان بود، هوا بسیار گرم و راه هم بسیار طولانی بود که این امر تا حد زیادی بر بعضی از آنها سخت و گران آمد، در نتیجه آیات فوق در راستای ترغیب و تشویق برای جهاد در راه خدا و هشدار دادن از سهل‌انگاری در آن، فرود آمدند که پس از آن، اصحاب پیامبر ﷺ به فرمان پروردگارشان لبیک گفتند.

در تفسیر طبری پیرامون این آیه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ﴾ (توبه / ۳۸).

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟

طبری می‌گوید: این آیه تشویق و ترغیبی از خداوند متعال است به اصحاب بزرگوار تا برای شرکت در جنگ با روم آماده شوند و این در غزوه‌ی تبوک بود که رسول خدا ﷺ در آن حضور یافت [1].

۱- تفسیر طبری (۳۷۲/٦).

بدون شک این دو آیه، به نوعی به عتاب و سرزنش آن دسته از کسانی می‌پردازند که امر جهاد برایشان سنگینی می‌کرد، ولی نباید آن را بر همه اصحاب تعمیم دهیم، کسانی که شتابان به فرمان خدا و رسولش لبیک گفته و برای جهاد آماده شدند. و اکثریت صحابه هم مشمول این عتاب نمی‌شوند[1].ابن کثیر گفته است: این شروعی است برای عتاب و سرزنش کسانی که در غزوه‌ی تبوک از رسول خدا تخلف ورزیدند[2].بدیهی است که در غزوه‌ی تبوک کسی از صحابه‌ﷺ - البته به استثنای افرادی که معذور بودند - جز سه نفر تخلف نکردند، همانگونه که حدیث مشهور کعب بن مالک بر این دلالت دارد[3]و آن سه نفر کعب بن مالک و هلال بن امیه، و مراره بن ربیع بودند. با این وجود، نص صریح قرآن که باطل از هیچ سویی بدان راه نمی‌یابد، ثابت شده که خداوند متعال توبه آنها را قبول کرد و در راستای توبه آنها وحی و پیام آسمانی بر سائر اصحاب نازل شد که در قرآن می‌خوانیم، که می‌فرماید:

﴿ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨ ﴾ (توبه / ۱۱۷-۱۱۸)

خداوند توبه پیغمبر (از اجازه‌دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کُندی و سستی اراده واندیشه بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمه راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیله سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند) بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حق به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است.

۱- الانتصار للصحب و الآل ص ۳۲۷

۲- تفسیر ابن کثیر (۳۷۲/۲).

۳-. بخاری شماره (٤١١٨)، مسلم (٢٧٦٩).

خداوند توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی‌هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانواده خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدی رسید که) زمین با همه فراخی، بر آنان تنگ شد و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالاخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه‌بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس). آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبه ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

این آیات حاوی این خبر هستند که خداوند متعال توبه را از مهاجران و انصاری که پیامبر ﷺ را در غزوه‌ی تبوک همراهی کردند، پذیرفت. غزوه‌ی تبوک، به غزوه عسره هم نامگذاری می‌شد، آنها با وجود اینکه در آن غزوه دچار زحمت و سختی و فقر شدیدی شدند، از پیامبر ﷺ تخلف نورزیدند، حتی در بعضی از روایت‌ها آمده است که جماعتی از آنها یک دانه خرما را دست به دست می‌کردند؛ این یکی آن را می‌مکید سپس آب می‌نوشید و یکی دیگر آن را می‌مکید و آب می‌نوشید... تا اینکه به نفر آخر می‌رسید.[1]

همانگونه که به بیان این مهم می‌پردازند که خداوند متعال توبه‌ی آن سه نفر را که تخلف ورزیدند، قبول کرد؛ کسانی که در آن غزوه از پیامبر ﷺ تخلف ورزیدند و بعد از آنکه پیامبر ﷺ آنها را هجر کرد، و آنقدر پشیمان شدند که زمین با آن همه گستردگی بر آنها تنگ شد.[2]

بنابراین دیگر برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای باقی نمانده که بخواهد به صحابه‌ی گرامی‌ناسزا یا زبان زخم بزند، یا به چیزی اشاره کند که (بنا به مقتضای انسانی) از آنها صادر شده. مگر نه این است که خداوند متعال آنها را مورد عفو و مغفرت خود قرار داده، و توبه‌ی آنها را پذیرفته، و در کتابش تعریف و تمجیدی عظیم از آنها بعمل آورده است و پیامبر ﷺ هم در سنّت خود آنها را پاکیزه و مبراء معرفی کرده است.[3]

امّا در رابطه با کشمکش و درگیری متقابل میان اصحاب رضی الله عنهم باید بگوییم که این حوادث در دوران علی رضی الله عنه اتفاق افتاد و قبلاً علّت اختلاف صحابه، یعنی «بروز فتنه» را بیان کردیم.

۱- تفسیر طبری (۵۰۲/۶) تفسیر بغوی (۳۳۳/۲).

۲- الانتصار للصحب و الآل، ص ۳۲۹.

۳- همان منبع، ص ۳۲۸.

توضیح دادیم که هر دسته دلیلی برای خود داشته و از همه برچسب‌هایی که در این رابطه به آنها می‌زنند، بری هستند و بیشتر عملکردهای آنان در این ارتباط، ناشی از اجتهاد فکری آنها بوده و کسی حق ندارد به دلیل آن آراء و اجتهادات، آنها را مورد مذمت و نکوهش قرار دهد[1]، بلکه بهترین روش این است که از اظهارنظر درباره‌ی اختلافات آنها چشم پوشی کنیم و با نگاهی خیراندیشانه و مهربانانه بنگریم که این روش در رابطه با حق آنها استوارترین روش است. رضای خدا بر همه‌ی آنها باد.[2]

د- حدیث راندن و دور کردن از حوض کوثر

پیامبر ﷺ فرمود: «**بینما انا قائمٌ فاذا زمرةٌ حتی اذا عرفتهم، خرج رجلٌ من بینی و بینهم، فقال هلمّ، فقلت: الی این؟ فقال الی النّار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال ارتّدوا علی ادبارهم القهقری، فلا أری یخلّص منهم الاّ مثل هَمَل النّعم**»[1] فقال ﷺ: «**انی فرطکم علی الحوض من مرّ علیَّ شرب، و من شرب لم یظمأ ابداً، لیردن علیَّ اقوامٌ اعرافهم و یعرفوننی ثم یحال بینی و بینهم، فأقول: اصحابی، فیقال إنّک لا تدری ما أحدثوا بعدک، فأقول سحقاً سحقاً لمن غیّر بعدی**»[2]

«در روز حشر من در کنار چشمه‌ی کوثر می‌ایستم، ناگهان گروهی را می‌بینم که همه را می‌شناسم و از میان آنها مردی بیرون می‌آید و می‌گوید: زود همه بیایید، می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند بسوی آتش آنها را می‌برم، می‌گویم: مگر چکار کرده‌اند که (سزاوار این آتش هستند)؟! می‌گوید: به عقب بازگشته‌اند (و از دین برگشته‌اند)، پس نمی‌بینم که از آنها خلاصی یابند مگر به (اندازه‌ی) شتران بی‌ساربان رها شده، (یعنی تعدادی انگشت‌شمار)» آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «من قبل از شما در حوض کوثر قرار می‌گیرم، هر کس بر من بگذرد، از آب کوثرمی‌نوشد و هر کس بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد. اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله انداخته می‌شود، می‌گویم: اینها اصحاب من هستند. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که

۱- همان منبع ص ۳۳۰.
۲- بخاری، کتاب الرقاق، شماره (٦٥٨٤)، (٦٥٨٧).
۱- الانتصار للصحب و الآل، ص ۳۳۰.
۲- بخاری، کتاب الرقاق، شماره (٦٥٨٤)، (٦٥٨٧).

بعد از تو چه چیزهایی بوجود آورده‌اند؟! پس می‌گویم: هر کس که بعد از من تغییر کرده (و مرتد شده) دور باد دور باد! ».

بعضی از شیعیان می‌گویند: کسی که در این احادیث متعدّد که علمای اهل سنّت آنها را در صحاح و مسانیدهای خود روایت کرده‌اند، دقت می‌کند، بی تردید اذعان می‌کند که اکثریت صحابه دینشان را تغییر داده و بعد از پیامبر ﷺ به عقب برگشته‌اند مگر تعداد اندکی از آنها که به « **همل النعم** » (شتران بی‌ساربان رها شده) تعبیر شده است و به هیچ حالی نمی‌توان این احادیث را بر قسم سوّم، یعنی منافقان حمل کرد، زیرا متن حدیث می‌گوید: می‌گویم: «اصحابم» و برای اینکه منافقان بعد از پیامبر ﷺ تغییر نکردند و گرنه به مؤمن تبدیل می‌شدند.[1]

پاسخ به این شبه‌افکنی بدین صورت است که: اصحاب پیامبر ﷺ کسانی هستند که نزاع و کشمکش بر سر عدالت آنها یا شک در ایمان آنها قابل قبول نیست؛ زیرا خداوند متعال در قرآن آنها را عادل معرفی نموده و پیامبر ﷺ در سنّت آنها را تزکیه نموده است و تعریف و تمجید خداوند متعال و پیامبرش از آنها، زیباترین تعریف و تمجید است! آنها را به بهترین صفات توصیف کرده است؛ و این چیزی است که از قرآن و سنّت پیامبر ﷺ معلوم و متواتر است. به اذن خداوند متعال بیان این مورد خواهد آمد. به همین دلیل است که شارحان حدیث از اهل سنّت، متفقاً بر این باورند که صحابه در این احادیث مورد توجه و عنایت قرار نگرفته‌اند و این احادیث عیب و ایرادی را متوجه آنها نمی‌سازد. ابن قتیبه - به هنگام پاسخ دادن به رافضیه که در مورد ارتداد صحابه به‌این حدیث استدلال می‌کنند - می‌گوید: چگونه جایز است (و معقول بنظر می‌رسد) که خداوند متعال از اقوامی راضی شود و آنها را مورد ستایش و تمجید و تعریف قرار دهد و در تورات و انجیل به آنها مثل زده باشد، در حالیکه می‌داند آنها بعد از وفات رسول خدا ﷺ به عقب بر می‌گردند و اسلام را رها می‌کنند؟! (آنها چاره‌ای ندارند) جز اینکه بگویند: خدا این را ندانسته و این بدترین این دو کفر است![1]

خطابی می‌گوید: از میان صحابه کسی مرتد نشده، بلکه از ستم پیشگان عرب که‌یار و یاور دین نبوده‌اند کسانی مرتد شده‌اند و این اعتراض و طعنه‌ای را برای صحابه‌ی مشهور موجب نمی‌شود و این فرموده «**اصحابی**» به قلت تعداد آنها اشاره می‌کند.[2]

۱- سپس هدایت یافتم، ص ۱۱۹.

۱- تأویل مختلف الحدیث ص ۲۷۹.

۲- فتح الباری (۱۱/۲۸۵).

امام نووی در شرح بعضی از روایت‌های این حدیث فرموده :« **فیقال إنّک لا تدری ما أحدثوا بعدک** »: (آیا می‌دانی بعد از تو چه چیزهایی بوجود آوردند؟) می‌گوید: علما در تعیین مراد آن بر چند قول اختلاف نظر دارند:

الف- مراد از آن منافقان و مرتدان هستند، چون ممکن است که آنها هم در محشر دارای پیشانی و دست و پای سفید و روشن حشر شوند، آنگاه پیامبرﷺ از روی سیمای سفید، و نشانه‌ای که دارند آنها را صدا کند. سپس گفته می‌شود: اینها از کسانی نیستند که تو به آنها وعده داده‌ای، بلکه بعد از تو دین خود را تغییر داده‌اند، یعنی بر اسلام ظاهری خودشان نمرده‌اند.

ب- مراد از آن کسانی باشند که در زمان پیامبرﷺ حضور داشته‌اند، سپس بعد از او مرتد شده‌اند. پس پیامبرﷺ آنها را صدا می‌زند چون در دوران حیاتش آنها رامسلمان دیده بود، آنگاه گفته می‌شود: بعد از تو مرتد شدند.

ج- مراد از آن معصیت‌کاران و صاحبان گناهان کبیره است که بر توحید مرده‌اند و نیز بدعت‌گذارانی که با بدعت خود از دایره‌ی اسلام خارج نشده‌اند و بر این اساس، این حکم قطعی نیست که آنها بعنوان مجازات بسوی آتش دوزخ پیش رانده می‌شوند، پس خداوند به آنها رحم میکند، و بدون عذاب آنها را وارد بهشت سازد[1].قرطبی و ابن حجر – رحمهما الله - این اقوال یا مشابه آنها را نقل کرده‌اند.[2]

این رأی هم ممتنع نیست که گفته شوند: کسانی که از کنار آن حوض رانده می‌شوند، از اهل همه اصناف مزبور باشند، چون این روایت‌ها، این احتمال را هم می‌دهند و در بعضی از آنها، پیامبرﷺ می‌فرماید: «فأقول اصحابی او أُصیحابی» – باصیغه‌ی تصغیر -: (پس می‌گویم آنها اصحاب من یا تعداد کمی‌از اصحابم هستند)، و در بعضی دیگر از آن روایت‌ها پیامبرﷺ می‌فرماید: «سیؤخذ اناس من دونی، فاقول یا ربّ منی و من امتی»: (مردمانی در نزدیکی من گرفته خواهند شد، آنگاه می‌گویم: پروردگارا! اینان از من و از امّت من

۱- شرح صحیح مسلم، (۱۳۶/۳-۱۳۷).

۲- فتح الباری (۳۸۵/۱۱).

می‌باشند.» و در بعضی از آنها فرمود: «**لیردن عليَّ اقوامٌ اعرافهم و یعرفونني**» «جماعت‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند.»[۱]

چنین بر می‌آید که این رانده‌شدگان (از حوض کوثر) یک گروه بخصوص نباشد و مقتضا حکمت هم همین است، چون عقوبات و کیفریات شرعی بستگی به نوع گناه خواهند داشت، بر همین اساس، گاهی یک گناه همه کسانی را که آن را انجام داده‌اند، تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد[۲] و از آنجا که پیامبر ﷺ بیان فرمود سبب راندن آنها از حوض کوثر همان ارتداد است همچنانکه در این سخنش آمده است: «انّهم ارتدوا علی ادبارهم»: (آنها به عقب برگشتند)، یا همان بدعت گذاری است چنانچه در این روایت آمده است: «انّک لاتدری ما احدثوا بعدک»[۱]: (تو نمی‌دانی که بعد از تو چه چیزهایی را (در دین) پدید آوردند). پس باید همه مرتدان، چه اعرابی که بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، و چه کسانی که بعد از آنها به دایره ارتداد گرایده‌اند، از حوض کوثر رانده شدند. البته طبق نظریه بعضی از علما، بدعت‌گذاران هم در این زمینه با مرتدان مشارکت خواهند داشت.

ابن عبدالبرّ رحمه الله گفته است: «همه کسانی که در دین خود بدعت بوجود آورده‌اند، مانند خوارج و روافض و سایر هواپرستان و نیز ظالمان و زیاده‌خواهان در ظلم و حق‌ستیزی و کسانی که آشکارا گناهان کبیره انجام می‌دهند، از جمله‌ی طردشدگان از حوض کوثر می‌باشند.» او در ادامه می‌افزاید: «بیم آن می‌رود که این خبر همه آن اصناف را در بر می‌گیرد. و الله اعلم.[۲]».

مرحوم قرطبی در کتاب تذکره‌ی خود می‌گوید: علمای ما گفته‌اند: هر کس که از دین بر حق خدا عقب گرد کرد، یا چیزی بدان بیفزاید که خداوند متعال به آن اجازه نداده است، او از کسانی است که از آن حوض طرد و رانده می‌شوند، در این میان کسی که بیش از همه طرد می‌شود که با جماعت مسلمانان مخالفت ورزیده و از راه و روشن آنها جدا شود مانند خوارج، روافض و سایر هواخواهانی که دینشان را تغییر داده‌اند.[۳]

۱- این روایت‌ها در بخاری موجود هستند، کتاب الرقاق، فتح الباری (۱۱/۴٦٥، ٤٦٣).
۲- الانتصار للصحب و الآل ص ۳٥٤
۱- مسلم، کتاب الفضائل و اثبات الحوض (٤/۱۷۹۲-۱۰۸۲).
۲- شرح نووی بر صحیح مسلم (۳/۱۳۷).
۳- التذکرة فی احوال الموتی و امور الآخرة (۱/۳٤۸).

بنابراین وقتی که این مسأله ثابت شد، برائت و بی‌گناهی اصحاب از همه اتهامّاتی که شیعیان رافضی متوجه آنها می‌سازند، واضح و روشن می‌شود، چون راندن از حوض، به علت ارتداد و بدعت‌گذاری در دین است و معلوم است که صحابه‌ی بزرگوار بیش از همه مردم از این کار دوری کرده‌اند، آنها دشمنان سرسخت مرتدان بوده و در سخت‌ترین و دشوارترین موقعیت و شرایط - بعد از وفات پیامبر صلى الله عليه وسلم - با آنها جنگیده‌اند. در این خصوص، طبری در تاریخش، با سند خود از عروه بن زبیر و او از پدرش روایت کرده که گفت: در میان هر قبیله از عرب، یا بطور عام یا بطور خاص کسانی مرتد شدند و سر و کله‌ی نفاق نمایان شد و یهودیان و مسیحیان گردن کشیدند! مسلمانان بخاطر از دست دادن پیامبر صلى الله عليه وسلم و کمبود نفرات وکثرت افراد دشمن همچون گوسفندان باران‌زده‌ای در شبی زمستانی اوضاعشان بحرانی شد! [1].

با این وجود اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم با آن مرتدان و از دین‌برگشتگان وارد نبردی سخت شدند تا اینکه به لطف الهی بر آنها پیروز شدند، در نتیجه عده‌ای از آنها به آغوش پرمهر اسلام بازگشتند و عده‌ای دیگر هم کشته شدند، و بار دیگر کاخ هیبت، قدرت و شوکت اسلام بدست اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم بنا گردید.

در مورد اهل بدعت هم باید بگوییم که اصحاب بیش از همه مردم آنها را انکار می‌کردند و به همین خاطر است که فقط بعد از انقضای عصر آنها بدعت‌ها با شدت بیشتری تقویت شده و افزایش یافتند. هنگامی‌که بعضی از علامت‌های بدعت در عصر آنها نمایان شد، بلا فاصله آنها را محکوم کرده و از آن بدعت‌ها و اهل آنها ابراز برائت کردند. از ابن عمر رضي الله عنه روایت است که وقتی کسی در مورد گفتار قدریه به او خبر داد، گفت: اگر آنها را دیدی، سه بار به‌ایشان بگو: ابن عمر از آنها بری است، و آنها هم از او بری می‌باشند، (و نسبتی میان ما وجود ندارد[1].) و بغوی در حالیکه اجماع صحابه و سائر سلف را بر دشمنی و مقابله با بدعت‌گذاران نقل می‌کند، می‌گوید: «صحابه و تابعین و پیروان آنها و علمای اهل سنّت بر این روش پیش رفته‌اند و اجماعاً و متفقاً به دشمنی و مقابله با اهل بدعت و قطع رابطه با آنها تأکید کرده‌اند.[2]»

۱- الانتصار اللصحب و الآل ص ۳۵٦، به نقل از تاریخ طبری (۳/۲۲۵).

۱- شرح سنت بغوی (۱/۱۹٤).

۲- همان منبع.

این دیدگاه‌های عظیم صحابه نسبت به مرتدان و بدعت‌گذاران یکی از بزرگترین شواهد و مدارک روشن بر صداقت، دینداری، ایمان استوار، موفقیت و سربلندی آنها در آزمون دین و جهاد آنها با دشمنان دین بعد از وفات پیامبر ﷺ را نشان می‌دهد، تا جایی که خداوند متعال بوسیله‌ی آنها سنّت را برپا کرد و بدعت‌ها را سرکوب نمود؛ امری که دروغ رافضه را در مورد صحابه مبنی بر ارتداد و بدعت‌گذاری آنها در دین و رانده شدنشان از حوض پیامبر ﷺ را روشن و آشکار می‌سازد، بلکه آنها بیش از همه مسلمانان سزاوار حوض پیامبر ﷺ هستند؛ زیرا در دوران پیامبر ﷺ معاشرت و همصحبتی نیکویی با او داشته و بعد از وفات او هم شئونات دینی را برپا داشته‌اند. این فرموده‌ی پیامبر ﷺ «**لیردنّ علیّ اناس من اصحابی الحوضَ حتی اذا عرفتهم اختلجوا دونی**».[1]

«مردمانی از اصحابم نزد حوض کوثر بر من وارد می‌شوند تا وقتی که آنها را می‌شناسم، از نزدیک من بر کشیده می‌شوند.» اشکالی بر این مطلب وارد نمی‌کند، زیرا آنها کسانی هستند که وقتی پیامبر ﷺ وفات یافته هنوز آنها بر دینش بوده‌اند. همانگونه که عده زیادی از قبایل عرب بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، بنابراین اینان (اصحابی که در حدیث به آن اشاره شده است) در دانش و علم پیامبر ﷺ جزو اصحابش هستند، چون او در حالی وفات یافته که آنها را مسلمان دیده است و پس از وفاتش مرتد شده‌اند، به همین خاطر است که به پیامبر ﷺ گفته می‌شود: «تو نمی‌دانی که بعد از تو چه چیزهایی پدید آوردند». در بعضی از روایت‌ها آمده است: «......آنها به عقب بازگشتند (و اسلام را ترک گفتند.[1]»

بنابراین ناگفته پیداست که این مقوله در حق کسانی است که بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شده‌اند... و اصحاب پیامبر ﷺ؛ کسانی که بعد از پیامبرشان، به بهترین شیوه، امر دین را به پا داشتند و مرتدان را از پای درآوردند و علیه کافران و منافقان وارد جنگ و جهاد شدند و بعد از آن، سرزمین‌ها را فتح کردند، تا اینکه دین خداوند متعال بسیاری از کشورها را فراگرفت، این بزرگواران کجا و منافقین و از دین برگشتگان و مرتدان کجا؟! آنهایی که در نظر اهل سنّت اصلاً صحابه به شمار نمی‌آیند و هر وقت که اصطلاح (صاحب) گفته می‌شود،

۱- بخاری، شماره (٦٥٨٢).

۱- مسلم، فضائل (١٧٩٦/٤).

آنها را شامل نمی‌شود. چون صحابه همانگونه که علمای محقق تعریف کرده‌اند: کسی است که با پیامبر ﷺ دیدار کرده و به او ایمان آورده و بر اسلام وفات یافته باشد.[۱]

امّا در مورد این قسمت از فرموده‌ی پیامبر ﷺ: « **فلا أری یخلّص منهم الاّ مثل هَمَل النعم**»: (نمی‌بینم که از آن رهایی یابند مگر تعدادی که مانند شترانی که بی‌ساربان رها شده‌اند) [۲] که رافضیه برای تکفیر همه اصحاب – جز تعداد انگشت‌شماری – به آن استناد می‌کنند، ولی باید بگوییم که دلیل و حجتی در آن نیست، زیرا ضمیر در این حدیث پیامبر ﷺ: «منهم»، صرفاً به آن جماعتی بر می‌گردد که به حوض نزدیک شده، سپس از آن طرد می‌شوند و تنها عده‌ی کمی‌از آنها نجات می‌یابند، این هم از سیاق و روند حدیث پیداست. زیرا عبارت حدیث این است: «**بینما انا قائمٌ فاذا زمرةٌ حتی اذا عرفتهم، خرج رجلٌ من بینی و بینهم، فقال هلمّ، فقلت: الی این؟ فقال الی النّار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال ارتّدوا علی ادبارهم القهقری، فلا أری یخلّص منهم الاّ مثل هَمَل النعم**»[۱] فقال ﷺ: «**انی فرطکم عل الحوض من مرّ علیَّ شرب، و من شرب لم یظمأ ابداً، لیردن علیَّ اقوامٌ اعرافهم و یعرفوننی ثم یحال بینی و بینهم، فأقول: اصحابی، فیقال إنّک لا تدری ما أحدثوا بعدک، فأقول سحقاً سحقاً لمن غیّر بعدی**»[۲]

«در روز حشر من در کنار چشمه‌ی کوثر می‌ایستم، ناگهان گروهی را می‌بینم که همه را می‌شناسم، از میان آنها مردی بیرون می‌آید و می‌گوید: زود همه بیایید، می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند بسوی آتش آنها را می‌برم، می‌گویم: مگر چکار کرده‌اند که (سزاوار این آتش هستند)؟! می‌گوید: به عقب بازگشته‌اند (و از دین برگشته‌اند)، پس نمی‌بینم که از آنها خلاصی یابند مگر به (اندازه‌ی) شتران بی‌ساربان رها شده، (یعنی تعدادی انگشت‌شمار)» آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «من قبل از شما در حوض کوثر قرار می‌گیرم، هر کس بر من بگذرد، از آب کوثرم می‌نوشد و هر کس بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد. اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله انداخته می‌شود، می‌گویم: اینها اصحاب من هستند. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد

۱- الاصحابه فی تمییز الصحابه (۱/۷).
۲- بخاری، شماره (۶۵۸۴-۶۵۸۷).
۱- الانتصار للصحب و الآل، ص ۳۳۰.
۲- بخاری، کتاب الرقاق، شماره (۶۵۸۴)، (۶۵۸۷).

از تو چه چیزهایی بوجود آورده‌اند؟! پس می‌گویم: هر کس که بعد از من تغییر کرده (و مرتد شده) دور باد دور باد! ».

ابن حجر در شرح حدیث، در توضیح این گفته: «**فلا أری یخلّص منهم الاّ مثل هَمَل النعم** » می‌گوید: منظور کسانی هستند که آنقدر به حوض کوثر نزدیک شده‌اند، که نزدیک است بر آن وارد شوند، امّا جلوی آنها گرفته می‌شود و معنایش این است که تنها تعداد کمی بر آن حوض وارد می‌شوند، چون شترهای بی‌ساربان و رها شده به نسبت شترهای دیگر کم هستند[1]. به همین خاطر باطل بودن استدلال رافضه، فریب کاری آنها از یک طرف و در آنسوی دیگر برائت و بی‌گناهی صحابه‌ از طعنه و نقد و ایراد گرفتن و زخم‌زبان‌های آنها هویدا و روشن می‌شود.[2]

۲- عدالت صحابه

تعریفاتی که اهل علم برای اصطلاح عدالت ارائه می‌دهند، در واقع همه به یک معنی برمی‌گردد و آن این که عدالت استعداد و توانایی فطری در درون و نفس انسان است که او را به پایبندی پرهیزگاری و جوانمردی و آبروداری وادار می‌سازد و برای انسان محقق نمی‌شود مگر با انجام دادن دستورات (شرعی)، و ترک منهیّات و ناهنجاریها و دوری کردن از هر آنچه که به شخصیت و آبروی انسان لطمه می‌زند. از سوی دیگر، عدالت جز با اسلام و بلوغ و سالم بودن از فسق و بزهکاری محقق نمی‌شود. بنابراین اصحاب پیامبر ﷺ از چنان عدالتی بر خوردار بودند که در هیچ کسی آنگونه تحقّق نیافته، پس همه آنها عادل بودند و صفت عدالت در آنها محقّق و فراهم بود[1]. در اینجا مراد از عدالت، عدالت آنها در روایت حدیث پیامبرﷺ است که حقیقت آن در خودداری و پرهیز از دروغ‌گویی عمدی در روایت و انحراف در آن است. علاّمه دهلوی گفته است: «سیره و سرگذشت همه صحابه را مورد بررسی و پیگیری پژوهش قرار داده‌ایم، آنها را چنین یافتیم که معتقد بودند دروغ گفتن بر پیامبرﷺ از بزرگترین گناهان است! و با شدت هرچه بیشتر از آن خودداری می‌کرده‌اند. همانگونه که این مسأله بر اهل سیره پوشیده نیست.[2] »

۱- فتح الباری (۱۱/۴۷۵، ۴۷۵).

۲- الانتصار للصحب والآل، ص ۳۶۰.

۱- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی(۲/۷۹۹).

۲- ظفرالامانی فی مختصر الجرجانی، لکنوی. ص ۵۰۶-۵۰۷.

در قرآن و سنّت پیامبرش ﷺ دلایل زیادی در دست است که عدالت صحابه رضي الله عنهم را ثابت می‌نمایند و با وجود آنها، دیگر شکی برای کسی در مورد عدالت آنها تردید دارد، باقی نخواهند ماند. پس هر حدیثی که دارای سند متصل میان راویها و میان پیامبر ﷺ است، عمل کردن به آن الزامی نیست مگر بعد از ثابت شدن عدالت رجال وراویان آن و جز افراد صحابه‌ای که حدیث را به پیامبر ﷺ متصل می‌کنند، باید در احوال بقیه‌ی راویان آن دقت نظر شود؛ زیرا خداوند صحابه را عادل معرفی کرده است و پاکی و برگزیده بودن آنها را با نص قرآن کریم اعلام فرموده، قرآنی که باطل از هیچ سویی بدان راه نمی‌یابد.[1]

الف- خداوند متعال فرمود:

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٤٣ ﴾ (بقره / ۱۴۳).

و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگرایانِ لذائذ جسمانی طلب و روحانیّت باخته و بر افراط تارکانِ دنیا و ترکِ لذائذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنانچه دسته‌ای از شما راه او گیرد و یا گروهی از شما از جاده سیرت و شریعت او بیرون رود، با آئین و کردار خویش بر ایشان حجّت و گواه باشد) و ما قبله‌ای را که بر آن بوده‌ای (و تا کنون به سوی آن نماز خوانده‌ای و هم اینک فرمان روکردن به جهت کعبه صادره شده است) قبله ننموده بودیم مگر این که بدانیم چه کسی از پیغمبر پیروی می‌نماید و چه کسی بر پاشنه‌های خود می‌چرخد (و به عقب بر می‌گردد تا صف ثابت‌قدمان بر ایمان، و فرصت‌طلبان بی‌ایمان از هم روشن و جدا شود) و اگرچه (تغییر قبله برای کسی که الفت گرفته است بدان رو کند) بس بزرگ و دشوار است مگر بر کسانی که خدا ایشان را رهنمون کرده باشد (به احکام دین و راز قانونگذاری و بداند که هدف از روکردن به این سو یا آن سو اطاعت فرمان خدا است نه به خاطر تقدّس خود جهات) و خدا ایمان شما را (که انگیزه

۱- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی(۲/۸۰۰).

پیروی از پیغمبر است) ضایع نمی‌گرداند (و اجر و پاداش عبادات قبلی شما را هدر نمی‌دهد، چه) بی‌گمان خدا نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است.

وجه استدلال به‌این آیه بر عدالت صحابه‌ﷺ این است که «وسط» یعنی: عدالت‌پیشه و برگزیده، زیرا خطاب در این آیه مستقیماً با آنهاست.[۱]

ب- و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۚ مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ١١٠ ﴾ (آل عمران / ۱۱۰).

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب (مثل شما به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (از باور و آئینی که برآنند. ولی تنها عدّه کمی) از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق (و خارج از حدود ایمان و وظائف آن) هستند.

وجه دلالت این آیه بر عدالت صحابه‌ﷺ این است که این آیه، نیک بودن مطلق را برای این امّت بر سایر امت‌های گذشته ثابت و نهادینه کرده است. اولین کسانی که مستقیماً داخل این نیکی و برتری هستند مخاطبان اوّل و مستقیم آن بودند و این چنین می‌طلبد که آنها در همه حال استقامت و پا برجایی داشته و روال حال آنها همواره بر اساس موافقت (با حق) بود نه مخالفت. زیرا بعید است که خداوند متعال آنها را به بهترین امّت توصیف کند، امّا آنها عدالت پیشه و ثابت‌قدم نباشند و آیا چیزی بهتر از این است؟![۱]

ج- همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ ﴾ (توبه / ۱۰۰).

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای)

۱- الکفایة، خطیب بغدادی، ص ٦٤.

۱-. عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی(۲/۸۰٤).

آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

وجه دلالت این آیه بر عدالت آنها این است که: خداوند متعال در آن، از خشنودی خود نسبت به آنها خبر داده است و رضایت و خشنودی خداوند متعال ثابت نمی‌شود مگر برای کسی قابلیت و اهلیت آن را داشته باشد. کسی در همه امور اهل استقامت باشد، در کلیّه شئون دین عادل باشد و کسی که خداوند متعال اینچنین وی را مورد تعریف و ثنا قرار داده است، چگونه عادل و عدالت محور نیست؟! اگر عادل بودن با شهادت دو نفر از مردم ثابت می‌شود، چگونه عدالت برگزیده خلایق و بهترین انسانها با این تمجید و ستایش که از جانب پروردگار جهانیان صادر شده است، ثابت نمی‌شود؟! [1]

د – همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩ ﴾ (فتح / ۲۹).

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت بازنمی‌ایستند و همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین

۱– عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی(۲/۸۰٤).

کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

چنین اوصافی که خداوند متعال صحابه را در قرآن بدان توصیف کرده، جای هیچگونه شک و تردیدی را در رابطه با عدالت آنها باقی نمی‌گذارد.

امام قرطبی در تفسیر این آیه می‌گوید: صحابه که به مثابه‌ی اولیا و برگزیدگان خداوند و بهترین انسانها بعد از پیامبر و رسولان هستند، همه اهل عدالت هستند، ولی با این وصف، گروه و طائفه‌ای ناچیز و کم اهمّیّت می‌گویند: حال صحابه هم مانند حال بقیه افراد است، پس لازم است در مورد عدالت آنها بحث و تحقیق کنیم. عده‌ای هم میان حالت و موفقیت اولیه آنها تفاوت گذاشته و گفته‌اند: صحابه زمانی عدالت‌محور بوده‌اند، سپس احوالشان تغییر پیدا کرده و جنگ و خونریزیهایی در میان آنها شکل گرفت!.

ولی این مقوله هم مردود و غیر قابل قبول است، زیرا بهترین صحابه و برگزیدگان آنها همچون علی، طلحه، زبیر و غیره - رضی الله عنهم - (که بعداً دچار اختلاف و درگیری هم شدند) از جمله کسانی هستند که خداوند متعال آنها را مورد تمجید و ستایش قرار داده و ایشان را پاک نموده و از آنها راضی شده و آنها هم از خدا راضی شدند و به آنها وعده‌ی بهشت داده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةً وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ﴾

خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

خصوصاً آن ده نفری که از جانب پیامبرﷺ بطور قطعی به آنها نوید بهشت داده شد، الگو و مقتدا هستند. با وجود آنکه، بر بسیاری از فتنه‌ها و اتفاقاتی که بعد از پیامبرﷺ بر سرشان خواهد آمد و پیامبرﷺ در این باره آنها را آگاه نموده بود، آگاه بودند و چیزی از مرتبه و مقام و فضیلت آنها کاسته نشده است؛ چون آن شئون تماماً بر اساس اجتهاد صورت پذیرفتند.[1]

هـ - همچنین خداوند متعال فرمود:

﴿ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ

۱- تفسیر طبری (۱۶/۲۹۹).

إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ (حشر / ۸-۹).

همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.

بنابراین راستگویان همان مهاجران هستند و رستگاران همان انصار. و این دو کلمه را ابوبکر صدیق رضي الله عنه روزی که در سقیفه بنی ساعده انصار را مورد خطاب قرار داد، اینگونه تفسیر کرد و گفت: خداوند متعال ما را «صادق» نام نهاده و شما را «رستگار». به شما دستور داده در هر جا که ما باشیم، شما هم باشید، آنجا که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾ (توبه / ۱۱۹).

ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان باشید.

باری، مهاجرین و انصار از اصحاب رسول خدا همه‌ی این صفات حمیده که در این دو آیه ذکر شده‌اند را جامه‌ی عمل پوشاندند و به همین خاطر صفات مهاجرین را ختم کرد به‌اینکه اهل صداقت و راستگویی هستند و آخرین صفتی که به انصار و حامیان و یاوران آنان و دیگر برگزیدگان داده شد «رستگاری» بود و ممکن نیست هیچ قومی‌این صفات والا و عالی را جامه‌ی عمل بپوشانند که عادل نباشند؟، این آیات بصورت روشن و واضح بیانگر عدالت اصحاب رضي الله عنهم می‌باشند. به همین خاطر می‌گوییم: با نص قرآن کریم عدالت‌محوری و عدالت‌گستری و عدالت‌خواهی آنان ثابت و نهادینه شده است.[1]

۱- عقیده اهل سنت درباره اصحاب گرامی(۸۰۲/۲).

*** – دلالت سنّت رسول خدا ﷺ در مورد عدالت صحابه رضی الله عنهم**

در مورد دلالت سنّت بر عدالت آنها باید بگوییم که پیامبر ﷺ در حدیث‌های فراوانی آنها را توصیف نموده است و با زیبا ترین مدح و ثناگویی آنها را عادل خواندن معرّفی کرده است، از جمله:

الف– شیخین در صحیحین از حدیث ابوبکر روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «... الا لیبلغ الشاهدُ منکم الغائبَ»[1]: (آگاه باشید، این مطالب را هر کس که حاضر است به کسی غایب است برساند).

وجه دلالت این حدیث بر عدالت آنها این است که پیامبر ﷺ این سخن را در بزرگترین همایش واجتماع صحابه، در حجة الوداع بیان فرمود. این یکی از بزرگترین دلایل ثبوت عدالت آنها است، چون پیامبر ﷺ از آنها خواست که گفتارش را به گوش کسانی برسانند که در آن جمع حضور نیافته بودند و کسی از آنها را از این کار استثناء نکرد.[2]

ابن حبّان – رحمه الله – گفته است: در این سخن پیامبر ﷺ «آگاه باشید که باید شاهد و حاضر شما (در این اجتماع) به گوش غائب برساند» بزرگترین دلیل است بر این که همه اصحاب عادل بوده‌اند، و افراد مجروح یا ضعیفی نبوده‌اند. اگر کسی ناعادل در میان آنها می‌بود، پیامبر ﷺ استثنا می‌کرد و می‌فرمود: آگاه باشید که فلان نفر از شما به آن غائب برساند، پس چون بصورت کلی همه را مأمور به تبلیغ کرده است، این امر نشان می‌دهد که همه آنها عادل هستند[3]. و همین افتخار کافی است برای کسی که پیامبر ﷺ او را عادل دانسته است.

ب– بخاری با اسناد خود که به ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌رسد روایت کرده که او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «لاتسبّوا اصحابی، فلو انّ احدکم انفق مثل احد ذهباً، ما بلغ مدّ احدهم و لا نصیفه» [4]: (به اصحابم بد و ناسزا نگویید! چرا که اگر یکی از شما مانند کوه احد طلا صدقه دهد، به‌اندازه‌ی یک مُدّ از صدقه‌ی آنها یا نصف آن نمی‌رسد.»

۱– الاحسان بترییت صحیح ابن عباس (۹۱/۱).
۲– عقیده اهل سنت درباره اصحاب گرامی(۸۰۲/۲).
۳– الاحسان بترییت صحیح ابن عباس (۹۱/۱).
٤– بخاری (۲۹۲/۲).

وجه استدلال به‌این حدیث برای عدالت صحابه رضی الله عنهم این است که: توصیف کردن آنها به ناعدالتی به مثابه‌ی ناسزاگویی به آنهاست! بخصوص که کسانی از تعرض به آنها منع شده‌اند که هم عصر و همدم آنها بوده‌اند، ولی بدلیل مواضع و مواقف بزرگی که صحابه از خود به یادگار گذاشته‌اند، از آنها برتر هستند، حال این مسأله برای همه نسل‌های بعدی از اولویت بیشتری برخوردار است.[1]

بنابراین صحابه به دلیل اینکه خداوند متعال آنها را عدالت‌محور معرفی کرده و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم آنها را مورد ستایش و تمجید قرار داده است، همگی عادل هستند و نیاز به تعدیل کسی از خلق ندارند.[2]

اگر هم عدالت‌محوری آنها در کتاب خداوند متعال و سنّت پیامبر صلی الله علیه وسلم با نص صریح بیان نمی‌شد، با توجه به کارهای بزرگ و خدمات بزرگ و فراوانی که جهت نُصرت و یاری دین پاک خداوند متعال ارائه کرده‌اند، انسان‌هایی که از عقل خرد صحیح و قلب‌هایی سالم و بی‌غل و غش برخوردار هستند، به عدالت‌محوری آنها یقیین پیدا می‌کردند. باید اعتراف کنیم که آنها با همه توان خود در راه پیروزی حق و برافراشتن پرچم آن و محکم‌سازی قواعد و پایه‌های آن و انتشار احکام آن در همه ممالک گام برداشته و هر چه را که در توان داشتند به کارانداختند. رضای خدا بر همهٔ آنها باد!

البته عدالت مورد بحث ما در اینجا از آن به هیچ وجه بدین معنا نیست که آنها دچار لغزش و گناه نمی‌شوند، چون این ویژگی تنها به انسان معصوم تعلق دارد[3]، بلکه منظور این است که روایت‌های آنان را بدون اینکه زحمت بررسی و جستجوی اسباب عدالت آنها را متحمّل شویم، بپذیریم، تا اینکه مرتکب شدن عمل زشت ثابت میشود، که الحمدلله چنین چیزی در مورد آنان ثابت نشده است. بنابراین ما آنها را به همان حالت می‌نگریم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوده‌اند تا وقتی که بتوانند خلاف آن را ثابت می‌شود! امّا آنچه سیره نویسان ذکر می‌کنند قابل توجّه نیست، چون صحیح نیستند و آن قسمت هم که صحیح هستند قابل تأویل هستند.[4]

۱- فتح المغیث شرح الفية الحديث (۳/۱۱۰-۱۱۱).

۲- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی(۲/۸۰۹).

۳- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی(۲/۸۰۹).

٤- فتح المغيث (۳/۱۱٥).

* - اجماع بر عدالت اصحاب ثابت است

اهل سنّت و جماعت بر این اجماع دارند که همه صحابه عادل بوده و در این میان استثنایی وجود ندارد، هم آنهایی که دوران فتنه‌ها را مشاهده کرده‌اند و چه غیر آنها مشمول این اجماع قرار دارند و میان آنها تفاوتی قایل نمی‌شوند. اهل سنّت نظر به حُسن ظنّی که به آنها دارد و با توجه به احترامی که خداوند متعال از آنها گرفته و افتخار هم‌صحبتی و همدمی پیامبرﷺ را نصیبشان ساخته است و با عنایت به خدمات بزرگشان در راه‌یاری‌رسانی به پیامبرﷺ، هجرت بسوی او، جهاد کردن در حضور او، محافظت از شئون دین و برپایی حدود شریعت همگی را عادل می‌داند و شهادت و روایات آنها بدون کوچکترین تلاشی برای یافتن اسباب عدالت آنها، اجماعاً قابل قبول می‌باشد. کسانی در این باره اجماع دارند که سخنانشان قابل اعتماد و اطمینان است. جمع فراوان و چشمگیری از اهل علم، اجماع را بر عدالت‌پیشگی آنها نقل کرده‌اند. از جمله این اقوال موارد زیر است:

الف- مرحوم خطیب بغدادی پس از بیان دلایلی از قرآن و سنّت پیامبرﷺ که بیانگر عدالت‌پیشگی صحابه و اینکه همه آنها عادل هستند، می‌گوید: «این مذهب همه علما و فقهایی است که سخنانشان قابل اعتماد است.[1]»

ب- و مرحوم ابوعمر ابن عبدالبرّ گفته است: «و ما اگر چه از بحث و بررسی احوال صحابه‌ش دست برداشته‌ایم، چون حق‌پویان و حق‌گویان مسلمان که همان اهل سنّت و جماعت هستند، بر این اجماع دارند که آنها عادل هستند، امّا باز هم لازم است که نامهای آنها را بدانیم.[2]»

ج- امام الحرمین جوینی - رحمه الله - اجماع را بر عدالت آنها ذکر کرده و در تعلیل حصول اجماع بر عدالت آنها گفته است: «شاید علت آن این باشد که آنها نقل کنندگان شریعت هستند و به فرض اینکه در مورد روایات آنها لازم باشد توقّف، یا تجدید نظر کنیم، شریعت منحصر به عصر پیامبرﷺ می‌شد و به دیگر عصرهای دیگر انتقال نمی‌یافت! [3]

د- ابن صلاح یادآور شده که اجماع بر عدالت صحابه ویژگی و امتیازی است منحصر به فرد، که در پرتو آن از دیگران تمایز یافته‌اند. وی در ادامه می‌افزاید: همه صحابه دارای

۱- الکفایة، ص ٦٧.

۲- الاستیعاب علی حاشیة الاصبابة (٨/١).

۳- فتح المغیث شرح الفیة الحدیث (٢١٤/٣) و سیوطی آن را در تدریب راوی (٢١٤/٢) ذکر نموده است.

این خصوصیت هستند که در مورد عدالت هیچ یک از آنها سؤال و تحقیق نمی‌شود، بلکه این کار بی‌ثمر است، زیرا بطور کلّی نصوص قرآن و سنّت عدالت آنها را تأیید نموده‌اند و گذشته از این، در این ارتباط، اجماعی هم از طرف همه کسانی که به سخنانشان اعتماد می‌شود، وجود دارد. همچنین گفته است: «امّت اسلامی‌مجموعاً قایل به عدالت همه اصحاب می‌باشند، حتی آنان که با فتنه‌ها روبه‌رو شدند. پس بدینسان عدالت آنها به اجماع علمایی که در زمینه‌ی اجماع به آنها اعتماد می‌شود، بعنوان حُسن ظن به آنها، ثابت شده است، زیرا آنها ناقل و روایت کننده‌ی شریعت هستند. والله اعلم.[1]»

هـ- امام نووی می‌گوید: جنگ‌هایی که میان اصحاب درگرفت، ناشی از اجتهاد آنها بوده و همه‌اینها در این باره معذورند و به همین خاطر است که اهل حق و کسانی که در مورد اجماع به آنها اعتماد می‌شود، بر این اتفاق بسته‌اند که روایات و شهادت‌هایشان پذیرفته شود و به کمال صداقت آنها - رضی الله عنهم - اذعان شود.[2] در «التّقریب» گفته است: صحابه همگی به اجماع اشخاص مورد اعتماد عادل هستند، چه آنانی که شاهد فتنه‌ها بوده و با آنها دست و پنجه نرم کرده‌اند و چه غیر آنها.[3]

و- مرحوم حافظ ابن کثیر گفته است: «در دیدگاه اهل سنّت و جماعت صحابه همگی عادل هستند، بدین خاطر که خداوند متعال در کتاب عزیز خود آنها را ستوده و سنّت نبوی در مورد همه اخلاق و عمکردهای آنان، به مدح و ثنای آنان پرداخته است و از سوی دیگر، به خاطر علاقه و دلبستگی به ثواب فراوان و زیبایی که در نزد خداوند متعال است، و بخاطر علاقمندی به پاداش اخروی نزد خداوند متعال، مال و جان و روح خود را در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم تقدیم کردند[4]».

ز- حافظ عراقی در شرح الفیه‌ی خود بعد از ذکر برخی از آیات قرآن و احادیثی که بیانگر عدالت صحابه هستند، می‌گوید: همه مسلمانان بر تعدیل صحابه‌هایی که با آن فتنه‌ها دست و پنجه نرم نکرده‌اند، اجماع دارند، امّا آن دسته از اصحاب که به هنگام کشته شدن با

۱- مقدمه ابن صلاح، ص ١٤٦-١٤٧.
۲- شرح نووی، صحیح مسلم (١٤٩/١٥).
۳- تقریب نووی با شرح تقریب راوی. (٢١٤/٢).
٤- الباعث الحدیث ص ١٨١-١٨٢.

آن فتنه‌ها مواجه شدند، بعنوان حُسن ظن به آنها و حمل کردن آن مسائل بر اجتهاد شخصی آنها، از نظر همه کسانی که به اجماعشان اعتماد می‌شود، عادل می‌باشند.[1]

ح- حافظ ابن حجر در حالیکه اجماع اهل سنّت را بر عدالت صحابه بیان می‌کند، می‌گوید: همه اهل سنّت بر این اتفاق دارند که تمام صحابه عادل هستند و کسی با این مخالفت نکرده مگر منحرفانی از بدعت‌گذاران.[2]

این روایت‌ها ونقل‌های مبارک از اجماع آن ائمه، همگی بیانی واضح و روشن و دلیلی قاطع هستند بر این که ثبوت عدالت صحابه امری قطعی و مسلّم است و بعد از تعدیل خدا و رسولش و اجماع امّت اسلامی‌در این ارتباط، برای هیچ کس شک و تردید باقی نمی‌ماند.[3]

۳- وجوب دوست داشتن اصحاب و دعا و طلب آمرزش برای آنها

از جمله عقاید اهل سنّت و جماعت، ضرورت مهرورزی به اصحاب رسول خداﷺ و بزرگداشت و احترام گذاری به آنها، استناد به اجماع آنها، پیروی از ایشان و حرام بودن کینه و نفرت نسبت به هر کدام از آنهاست؛ زیرا خداوند متعال افتخار همراهی و هم‌صحبتی رسول خداﷺ را نصیب ایشان کرد، تا همراه او جهت پیروزی دین اسلام جهاد نمایند و اذیّت و آزار مشرکان و منافقان را تحمّل نمایند، از سرزمین و اموال خود دست بکشند و محبّت خدا و پیامبر ﷺ را بر همه‌اینها ترجیح دهند. خداوند متعال فرموده است :

﴿ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ﴾ (حشر / ۱۰).

کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

این آیه دلیل است بر واجب بودن محبت و مهرورزی نسبت به صحابه ؛ زیرا خداوند سهمی‌از مال (فیء)(یعنی غنیمت بدون جنگ) برای کسانی تعیین شده که بعد از صحابه آمدند مادامی‌که محبت آنها و دوستی و مهرورزی نسبت به آنها، و طلب آمُرزش آنها را برپادارند. اگر کسی به آنها ناسزا بگوید، یا حتّی یکی از آنها را مورد ناسزاگویی قرار دهد،

۱- شرح الفیه عراقی نامگذاری شده به تبصرة و تذكرة (۳/۱۳-۱٤).

۲- الاصابه (۱/۱۷).

۳- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی

یا در ارتباط با او معتقد به شرارتی باشد، در آن فیء سهمی‌نخواهد داشت. این مورد از امام مالك و غیر او روایت شده است.

امام مالك فرمود: هر کس که یکی از اصحاب محمّد ﷺ را مورد دشمنی و کینه و بغض قرار دهد، یا در قلبش نسبت به آنها غلّ و غشّی داشته باشد، در (فیء) مسلمانان سهم و حق ندارد. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ (حشر / ۱۰).

هم متقدمین اهل سنّت و جماعت و هم متأخرین از این آیه چنین برداشت و فهم کرده‌اند که مراد از آیه‌ی سابق، دستور است به آیندگان مسلمان به دعا و طلب آمُرزش برای اصحاب و پیشگامان سلف که اصحاب رسول خدا هستند.

امام مسلم با اسناد خود از هشام بن عروه از پدرش روایت کرده که گفت: عایشه به من گفت: ای خواهر زاده! به آنها دستور داده شده که برای اصحاب پیامبر ﷺ طلب آمرزش نمایند، (امّا آنها بجای این کار) به آنها بد و ناسزا می‌گویند.[۱]

امام ابن بطه و غیره از حدیث ابی بدر روایت کرده‌اند که گفت: عبدالله بن زید از طلحه بن مصرف، از مصعب بن سعد بن ابی وقاص برای ما گفت: مردم در سه مقام و جایگاه دارند قرار دارند. دو دسته رفته‌اند و یک دسته باقی مانده است و بهترین مقام که شما می‌توانید داشته باشید این است که بر سر این منزلت که باقی مانده، باقی بمانید، سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ (حشر / ۸)

گفت: اینها مهاجران هستند و این منزلت سپری شده است، سپس این را تلاوت کرد: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ (حشر / ۹)

سپس گفت: اینان انصار هستند، و این منزلت هم سپری شده است، سپس تلاوت کرد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ۝١٠﴾ (حشر / ۱۰)

۱- مسلم (۲۳۱۷/٤).

گفت: این دو منزلت سپری شده‌اند، واین منزلت باقی مانده است، یعنی این باقی مانده که برای اصحاب استغفار نمایید[۱].

کسی که از کمترین علم و آگاهی برخوردار است، شکی در این ندارد که رافضه از این منزلت خارج هستند، زیرا آنها نسبت به صحابه‌ﷺ نه محبّت و مهرورزی کرده و نه برای آنها استغفار می‌کنند، بلکه به آنها ناسزا گفته و در قلب‌های خود غل و غش و کینه‌ای را نسبت به آنها دارند، از همین روی، از این منزلت محروم شده‌اند. منزلتی و جایگاهی که لازم است هر مسلمانی از آن برخوردار باشد و تا زمانی که به دیدار پروردگارش می‌شتابد، از آن کناره‌گیری نکند.[۲]

ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: «این آیات در برگیرنده تعریف، تمجید و ستایش از مهاجران و انصار و کسانی است که بعد از آنها آمده‌اند. آنها برای اصحاب پیامبرﷺ طلب آمُرزش می‌نمایند و از خداوند متعال می‌خواهند که نسبت به آنها کینه و حسادتی را در قلب‌هایشان قرار ندهد. همچنین این را در بر می‌گیرد که این اصناف، مستحق دریافت (فیء) می‌باشند. شکی در این نیست که آن رافضی‌ها از این اصناف سه گانه خارج می‌باشند. زیرا آنها برای سابقین و پیشگامان این امّت طلب آمرزش نکرده‌اند و در قلب‌هایشان نسبت به آنها خشم و کینه وجود دارد، بنابراین در این آیات، ستایش و تمجید خدا بعد از صحابه‌ی بزرگوار اهل سنّت را شامل می‌شود که پس از آنها می‌آیند و برای صحابه طلب مغفرت می‌کنند. طبق این آیه، رافضی‌ها از دایره‌این تمجید بیرون هستند و این مذهب رافضه را باطل می‌کند.[۳]

٤- حرام بودن ناسزاگویی به صحابه‌ﷺ در قرآن و سنّت

الف - خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا ٥٧ ﴾ (احزاب / ۵۷).

۱- منهاج‌السنة (۱۵۳/۱) المستدرک (٤٨٤/٢) و حاکم گفته است: این حدیثی صحیح الاسناد است و آن را روایت نکرده‌اند. و ذهبی با آن موافقت کرده است.

۲- همان.

۳- منهاج السنة (۱۵۳/۱)، عقیده اهل سنت (۷۷۲/۲).

کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیّه می‌بیند.

این آیه، تهدید و وعده به طرد کردن، دورکردن از رحمت خدا وگرفتار شدن به عذاب خفت‌آور را برای کسی در بردارد که خداوند متعال و پیامبرش را با مخالفت اوامر و ارتکاب منهیات و پافشاری بر گناه و معصیّت می‌آزارد. اذیّت و آزار رسول خدا ﷺ[1] شامل همه نوع آزار گفتاری، کرداری، فحش و دشنام، یا نسبت دادن نقص به او و به دین او، و یا بدگویی از هر کس که اذیّتش به‌ایشان برمی‌گردد[2] از جمله‌ی اذیّت و آزارهای ناسزاگویی صحابه است، هر کس پیامبر ﷺ را اذیّت و آزار رساند در واقع موجب اذیّت خداوند متعال می‌شود.[3]

چه اذیتی برای صحابه از فحش دادن به آنها بدتراست؟ در این آیه‌اشاره‌ی قوی و روشنی – به‌این نکته شده که دشنام دادن به آنها حرام است.

ب– و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨ ﴾ (احزاب / ۵۸)

کسانی که مردان و زنان مؤمن را – بدون این که کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند – آزار می‌رسانند، مرتکب دروغ زشتی و گناه‌اشکاری شده‌اند.

این آیه به ما هشدار می‌دهد که از اذیت کردن مردان و زنان مؤمن، با نسبت دادن چیزهایی به آنها که اصلاً از آنها خبری ندارند و انجام هم نداده‌اند، پرهیز کنیم. بهتان بزرگ این است که به منظور عیب‌جویی و کاستن از ارزش‌های مردان و زنان ایماندار، چیزی از آنها نقل یا حکایت شود که آن را (نگفته) و انجام نداده‌اند[4]. وجه دلالت آیه‌ی فوق بر

۱– عقیده اهل سنت درباره صحابه (۸۳۲/۲).
۲– تفسیر سعدی (۱۲۱/٦).
۳– مسند احمد (۸۷/٤).
٤– تفسیر ابن کثیر (۵۳۵/۳).

تحریم دشنام دادن به صحابه‌ﷺ این است که: آنها در صدر اهل ایمان قرار دارند و صحابه‌ﷺ در هر آیه که با (یا ایها الذین آمنوا) آغاز می‌شود، (قبل از همه) مورد خطاب هستند.

مانند این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ﴾ در همه قرآن کریم. پس این آیه بر تحریم ناسزاگویی به صحابه دلالت می‌کند، زیرا لفظ مؤمنین قبل از هر کس بر آنها انطباق می‌یابد، زیرا صدرنشینی در ایمان برای آنهاست و دشنام دادن و آسیب‌رسانی به آنها از بزرگترین اذیت‌ها بشمار می‌رود! کسی که اینگونه به آنها آسیب (کلامی) برساند، در حقیقت، بهترین مؤمنان را بدون هیچ تقصیری مورد اذیت و آزار قرار داده است و کسی که دشنام و ناسزاگویی و آسیب‌رسانی به آنها را بعنوان دین خود تلقی کند، هشدار و تهدید مذکور در آیه‌ی فوق به او خواهد رسید.[1]

ابن کثیر رحمه الله در رابطه با این آیه گفته است: «بیشترین کسانی که داخل در این وعید و تهدید می‌شوند، کافران به خداوند متعال و رسول خداﷺ، سپس رافضه می‌باشند، که از ارزش صحابه کاسته و آنها را به عیبی متهم می‌کنند که خداوند متعال آنها را از آن بری دانسته است وآنها را بر ضد آنچه که خداوند متعال دربارۀ آنها خبر داده، مبنی بر اینکه از مهاجرین و انصار راضی شده و آنها را مورد مدح و ستایش قرار داده است، امّا آن جاهلان ستم‌پیشه و احمق به آنها ناسزا می‌گویند و از ارزش‌های آنها می‌کاهند، و دربارۀ آنها چیزهایی می‌گویند که اصلاً نبوده و هرگز هم انجام نداده‌اند، باید بگوییم که آنها در حقیقت کسانی هستند که قلب‌هایشان واژگون شده، تعریف‌شدگان را مذمت و نکوهش می‌کنند و مذمت‌شدگان را تعریف و ستایش می‌نمایند.[2]

ج- این فرموده خداوند متعال: ﴿ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩ ﴾ (فتح / ۲۹).

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره

۱- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۸۲۳/۲).

۲- عقیده اهل سنت، به نقل از ابن‌کثیر.

فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت بازنمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند و باغبانانِ بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

وجه دلالت این آیه بر تحریم دشنام دادن بر صحابه گرامی این است که شخصی به آنها فحش نمی‌دهد مگر اینکه در دلش آتش کینه و حسادت نسبت به آنها شعله‌ور باشد، در حالیکه خداوند متعال در این آیه بیان کرده که بوسیله‌ی آنها فقط کفار مورد بغض و دشمنی قرار می‌گیرند، بنابراین این آیه بر حرام بودن دشنام دادن به آنها و تعرض و پرداختن به اتفاقاتی که میان آنها روی داده، به منظور عیب‌جویی کردن، دلالت می‌کند.

د- ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به اصحابم دشنام ندهید! قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به‌اندازه‌ی کوه اُحُد طلا صدقه دهد، به (پای) یک مُد بخشش آنها نمی‌رسد و حتی به نیم آنها هم نمی‌رسد.[1]»

این حدیث شامل نهی و هشدار دربارهٔ دشنام دادن به صحابه رضی الله عنهم است، و صریح به حرام بودن ناسزاگویی به آنها تأکید می‌نماید. و احادیث در این باره فراوان هستند.

* نهی سلف از ناسزاگویی به صحابه رضی الله عنهم

نصوصی که از سلف امّت و ائمه‌ی آن، از اصحاب رسول خدا و تابعین به‌یادگار مانده و مقتضای تحریم[2] دشنام دادن به صحابه و دفاع از آنها هستند، فراوان هستند.

الف- احمد بن حنبل رحمه الله گفته است: اگر مردی را دیدی که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بدی یاد می‌کرد، او را در مورد مسلمان بودن متّهم و مشکوک بدان! [1]».

۱- مسلم (۴/۱۶۹۷-۱۶۹۸).

۲- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۲/۸۳۸).

ب) ابوزراعه رازی - رحمه الله - گفته است: «اگر مردی را دیدی که داشت از یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ بدگویی می‌کرد، بدان که او زندیق است، زیرا، پیامبر ﷺ در نزد ما حق است و قرآن هم حق است و این تنها اصحاب رسول خدا ﷺ بوده‌اند که این قرآن وسنّت‌های پیامبر ﷺ را به ما رسانده‌اند، ولی ناسزاگویان می‌خواهند شاهدهای ما را جرح و لکه دار کنند تا قرآن و سنّت را باطل نمایند، حال آنکه ناسزاگویان صحابه بیش از هر کس لکه دار و متّهمند چون زنادقه هستند! [۲]

ج- و مرحوم امام شوکانی اجماع اهل بیت رضی الله عنهم را بر تحریم ناسزاگویی به صحابه رضی الله عنهم با دوازده روایت ذکر کرده است۳.ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد مقدس با سند خود که به محمد بن علی ختم می‌شود، روایت کرده که او به جابر جعفی گفت: ای جابر! به من خبر رسیده که جماعتی در عراق ادعای محبت ما را دارند و در عین حال درباره‌ی ابوبکر و عمر بد و ناسزا می‌گویند و گمان می‌برند که من به آنها چنین دستور می‌دهم! . برو به آنها بگو که من نزد خدا خود را از آنها مبرا می‌دارم، قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر قدرتی داشتم با ریختن خون آنها خود را به خداوند متعال نزدیک می‌کردم. اگر من برای ابوبکر و عمر طلب آمُرزش نکنم و نسبت به آنها عطوفت و مهرورزی نداشته باشم، شفاعت محمدص هرگز مرا در نخواهد یافت. براستی که دشمنان خداوند متعال از فضیلت آن دو (ابوبکر و عمر) بی‌خبر و غافل هستند. پس به آنها خبر بده که من از آنها و از کسانی که از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تبری می‌جویند، بری هستم ٤.

همچنین با سندی که به عبدالله بن حسن بن علی ختم می‌شود روایت کرد که گفت: بنظر من مردی که به ابوبکر و عمر دشنام می‌دهد، هرگز توفیق یافتن توبه برای او آسان نمی‌شود.[۵]

۵- عشق و علاقه‌ی علی رضی الله عنه و فرزندانش به صحابه رضی الله عنهم

سیمای حقیقت درخشان و روشن همواره ماندگار است و غیر آن نابودشدنی است. این سیما در مهمترین کتاب امامیه، یعنی نهج‌البلاغه متبلور است! این عبارات و نصوص به تنهایی کافی هستند کاخ ساخته شده بر لعن و فحش صحابه‌ی رسول خدا ﷺ، و ادعای ارتداد و از

۱- مناقب امام احمد، ابن جوزی، ص ١٦٠.

۲- الکفایة فی علم الروایة ص ٦٧.

۳- ارشاد الغبی الی مذهب اهل بیت فی صحب النبی، ص ٦٤٥٠.

٤- البدایة و النهایة (٣٤٩/٩)

٥- عقیده اهل سنت درباره صحابه (٨٥١/٢).

دین برگشتگی آنها بعد از پیامبرﷺ، را منهدم سازند! . این امیرالمؤمنین علی است که شخصاً سیمای صحابه را برای ما همانگونه که آنها را دیده و ملاحظه کرده است، ترسیم می‌کند و می‌گوید: اصحاب پیامبرﷺ را آنگونه‌یافتم که شبیه و نظیرشان را ندیدم، ژولیده مو و خاک‌آلود صبح می‌کردند و شب را در سجده و بر پا ایستاده سپری می‌کردند، دمی‌بر پیشانی و گاهی چهره را به خاک می‌مالیدند و از بیم رستاخیز و معاد گویی بر روی اخگری می‌ایستادند، بر اثر سجده‌های طولانی میان دو چشمانشان همچون سفیدی زانوی بز شده بود و چون یاد خداوند متعال بر زبان می‌آمد سیل اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شد و پهلوهایشان را هم خیس می‌کرد! از ترس عذاب و امید به پاداش اخروی همچون درختی خمیده در مقابل تندباد بودند [۱].

او از فراق و جدایی آنها حسرت زده و همچون حال دلباخته‌ای که محبوبش را از دست داده در رثای مرگ آنها می‌گفت: کجایند آن جماعتی که وقتی به اسلام دعوت شدند آن را پذیرفتند، و قرآن را خواندند و بدان حکم کردند، شمشیرها را از غلاف بیرون آوردند، نواحی و کناره‌های زمین را با حملات و صف آرایی پی‌درپی به قلمرو اسلام درآوردند، چشم‌ها بر اثر گریه‌ی زیاد بیمار شدند، شکم‌ها با روزه گرفتن زیاد خالی شدند، لب‌ها با زمزمه‌ی دعا خشکیدند، رنگ‌های (صورت) بخاطر شب‌زنده‌داری، زرد شدند، بر صورت‌های آنها غبار خاشعان بود؛ آنان برادارن رفته‌ی من هستند. پس ما حق داریم که تشنه‌ی دیدارشان باشیم، و از حسرت فراقشان دستهایمان را بگزیم.[۲]

پس ای دوستداران و شیفتگان امیرالمؤمنین علیرضی الله عنه در نگرش و دیدگاه او نسبت به اصحاب رسول خداﷺ دقت و تأملی کنید!

و امّا علی بن حسین زین العابدین – رحمه الله – هم همواره از اصحاب رسول خدا یاد می‌کرد و در نمازش برای آنها دعای مغفرت و رحمت می‌کرد، چون سرور مخلوقاتﷺ را در راه نشر دعوت توحید و تبلیغ رسالت و پیام الهی به خلقش یاری کردند، او می‌گفت: خدایا از تو می‌خواهم که مغفرت و خوشنودی خود را شامل حال آنها سازی! خدایا، بخصوص اصحاب محمّد را می‌گویم؛ آنان که هم‌صحبتی نکو بودند و در راستای

۱- نهج‌البلاغة ص ۱۸۲-۱۸۹، ثمّ أبصرت الحقیقة ص ۳۲۵.

۲- صحیفة کاملة از زین العابدین ص ۱۳، به نقل از ثمّ أبصرت الحقیقة.

یاری پیامبرﷺ سخت‌ترین بلاها را تحمل کردند و با سربلندی از عهده‌اش بر آمدند، از او حمایت کردند و شتابان به استقبالش رفتند، قبل از همه به دعوتش لبیک گفتند، هرجا که حجّت پیام خود را به گوش آنها رسانید، به او پاسخ مثبت دادند، بخاطر آشکار کردن پیام او از همسران و فرزندان خود جدا شدند، در راستای تثبیت نبّوت او، با پدران و پسران خود جنگیدند و کسانی که وقتی به ریسمان او چنگ زدند، خویشاوندانشان آنها را ترک کردند و هنگامی‌که در جوارش آرمیدند نزدیکان با آنها قطع رابطه کردند. خدایا آنچه آنان ترک کردند برای تو و در راه تو بوده است، رضایت و خشنودی خودت را به آنها ببخش و بخاطر آنکه «حق» را برای تو انباشته کردند و آنها در این رابطه برای تو و بسوی تو بودند، چون سرزمینشان را بخاطر تو ترک کردند و از زندگی مرفّه به زندگی تنگ و پرمشقت پای نهادند، در راه اعتزاز دین تو از زیاد دست برداشتند و به کمتر بسنده کردند، از آنها قدردانی کن! خدایا به تابعین نیک اندیش آنها – همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا از برادرانمان که در ایمان از ما پیشی گرفتند – بهترین پاداشت را ارزانی ده و کسانی که بسوی آنان گرائیدند و اگر همچون آنان به پیش می‌رفتند، در زمینه‌ی بصیرت خود شک و تردیدی آنها را در نمی‌وردید و شکی پیدا نمی‌کردند در اینکه (بهترین کار این است) که دنباله‌رو آثار آنان باشند و به هدایت مناره‌ی آنها اقتدا کنند، هم دوش و موازی با آنها می‌شدند، به دین آنها دینداری می‌کردند، با هدایت آنها راه می‌پویدند، بر سر آنها اتفاق حاصل می‌کردند و در آنچه که به سوی آنها انتقال داده‌اند، آنها را مورد اتهام قرار نمی‌دادند.

این است دیدگاه اهل بیتؓ نسبت به صحابه، نه آنچه که دسیسه گران رافضی و مدعیان دروغین تشیع اهل بیت که واقعاً دشمنان قرآن کریم، سنّت نبوی شریف و ائمه اهل بیت هستند، ادعا می‌کنند!!

هفتم: دیدگاه شیعه نسبت به سنّت نبوی

سنّت نبوی در اصطلاح دانشمندان اصول به معنی گفتار و کردار و تأییداتی است که از پیامبر اکرمﷺ نقل شده‌اند[1]. دانشمندان اهل سنّت جهت مصون داشتن سنّت صحیح از جعل و تزویر تزویرکنندگان به تدوین و ثبت آن همت گماشته و تلاش‌های فراوانی را در این خصوص مبذول داشته‌اند و در این رابطه نهایت کوشش خود را به کار بستند، و صحیح‌ترین اسلوب علمی‌را برای انتقاد و تصحیح و تصفیه کردن پیمودند، تا جایی که می‌توانیم قاطعانه

۱- السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی، ص ٤٧.

بگوییم: علمای ما در میان تمام ملت‌های روی زمین اولین کسانی بوده‌اند که قواعد دقیق نقد علمی را برای اخبار و روایات وضع نموده‌اند و تلاش آنان در این خصوص مایه‌ی افتخار و مباهات نسل‌های بعدی بوده و این بخشش خداوند است که به هر کس خود بخواهد می‌بخشد، و خداوند بسی گشایشگر و داناست.

دانشمندان اهل سنّت در راه نقد و بررسی اقدامات آتیه را اتخاذ کرده‌اند تا اینکه سنّت نبوی را از توطئه‌چینی‌های انجام شده برای آن نجات داده و آن را از گل و لای چسبیده بدان پاک گردانیده‌اند.[۱]

۱- اسناد حدیث

اصحاب رسول خدا ﷺ پس از وفات آن حضرت به همدیگر مشکوک نبودند (یکدیگر را صادق می‌دانستند) و تابعین بر پذیرفتن هر حدیثی که اصحاب پیامبر خدا ﷺ روایت می‌کردند توقف نمی‌کردند، تا اینکه فتنه‌ها بوجود آمدند و یهودی پست و فاسد عبدالله بن سبأ، دعوت جنایتکارانه خویش را، که مبتنی بر تفکّر شیعه‌گری افراطی معتقد به خدا بودن علی ﷺ بود شروع نمود و دسیسه‌ها و فتنه‌گری‌ها با مرور زمان افزایش می‌یافت، در این هنگام دانشمندان اصحاب و تابعین در مورد روایت احادیث بررسی می‌کردند، و تنها احادیثی را می‌پذیرفتند که راه و روایت آنها نزد ایشان شناخته شده بود و اعتبار و عدالت راویان مورد اطمینان ایشان باشد.

امام مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود از ابن سیرین روایت کرده که می‌گفت: قبلاً از سند حدیث سؤال نمی‌کردند، ولی هنگامی که فتنه‌ها به وقوع پیوست گفتند: رجال و راویانتان را برایمان نام ببرید، پس اگر از اهل سنّت بودند روایتشان پذیرفته می‌شد و اگر از اهل بدعت می‌بودند، روایتشان مقبول واقع نمی‌شد. این محکم‌کاری از دوران اصحاب کم سن پیامبر ﷺ که وفات آنها تا زمان فتنه به تأخیر افتاد آغاز شد. امام مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود از مجاهد روایت می‌کند که بشیر عدوی نزد ابن‌عباس ﷺ آمد، سپس روایت حدیث را آغاز کرد و می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ چنین فرموده. ابن‌عباس ﷺ حدیثش را نمی‌پذیرفت و بدان توجه نمی‌کرد، سپس گفت: ای ابن‌عباس! به چه علتی به حدیث من گوش فرا نمی‌دهی؟ من فرموده‌ی پیامبر خدا ﷺ را برای تو نقل می‌کنم، و تو بدان توجه نمی‌کنی؟

۱- همان، ص ۹۰.

ابن‌عباس گفت: ما قبلاً اگر می‌شنیدیم که شخصی می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ فرموده، نگاهمان را متوجّه او میکردیم و با جان و دل بدان گوش فرا می‌دادیم، ولی هنگامی که مردم دچار نوسانات و فراز و نشیب شدند، از آنان نمی‌پذیرفتیم مگر آنچه را که نزد ما شناخته شده ومسلّم بود.

سپس وقتی که دروغ پردازی‌ها رایج شد، تابیعن اسناد حدیث را درخواست می‌نمودند. ابوالعالیه می‌گوید: اگر حدیثی از صحابه به گوش ما می‌رسید، راضی نمی‌شدیم تا این که خود شخصاً نزد آنان رفته و از زبان ایشان آن را می‌شنیدیم. و ابن مبارک می‌گوید: اسناد حدیث جزء دین است و اگر اسناد نبود هر کس هر چه می‌خواست می‌گفت. ابن مبارک می‌گوید: میان ما و آنان قوائمی‌هست، منظورش اسناد است.[1]

۲- اعتبار یافتن احادیث بوسیله‌ی مراجعه به اصحاب

از جمله عنایات خداوند متعال به سنّت پیامبر ﷺ این بود که عمر تعدادی از نخبگان و فقهاء اصحاب را طولانی کرد تا همانند مرجعی باشند و به هدایت و رهنمود ایشان تمسک جویند. زمانی که دروغگویی رایج شد، مردم ناچار شدند به آنان مراجعه نموده و در مورد آنچه که نزد آنها بود از ایشان می‌پرسیدند و درباره‌ی احادیث و روایاتی که می‌شنیدند از آنان طلب فتوا می‌کردند و برای این هدف تابعین و حتّی برخی از اصحاب رنج سفرهای زیادی را از شهری به شهر دیگر متحمّل شدند، تا اینکه احادیث ثابت را از راویان قابل اعتماد بشنوند و در این راستا جابر بن عبدالله به شام و ابو أیّوب انصاری به مصر سفر کردند تا به احادیثی دست یابند.

۳- نقد راویان و بیان احوال ایشان از حیث راستی و دروغ

این باب بزرگی است که دانشمندان از طریق آن به تشخیص و جداسازی حدیث صحیح از دروغ و روایت قوی از ضعیف دست یافته‌اند و در این راه آزمایش نیک و شایسته‌ای را متحمل شده‌اند، حال راویان را بررسی کرده و زندگی و تاریخ و سرگذشت و شرح حال پنهان و آشکارشان را مطالعه نموده‌اند، و به خاطر خدا سرزنش ملامت‌کنندگان در آنها تأثیری نداشته است.[2]

۱- مقدمه صحیح مسلم (۱/۱۰).

۲- السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی، ص ۹۳.

در این خصوص قواعد و رهنمودهایی را قرار داده‌اند و طبق آنها عمل کرده‌اند، در مورد اینکه حدیث چه کسی پذیرفتنی و روایت چه کسی غیر قابل قبول است و نیز احادیث چه کسانی نوشته می‌شود و کدامیک نوشته نخواهد شد، و از جمله مهمترین اصناف ترک شده‌ها عبارتند از:

الف- دروغ‌پردازان بر پیامبر خدا ﷺ

دانشمندان اتفاق‌نظر دارند بر اینکه حدیث کسی که بر پیامبر ﷺ دروغ ببافد پذیرفته نخواهد شد، همانطور که متفقند بر اینکه دروغ بستن بر رسول خدا ﷺ از بزرگترین گناهان کبیره به شمار می‌آید و در مورد کفر آن شخص اختلاف دارند، که گروهی بدان معتقدند و دسته‌ای دیگر به وجوب قتل وی نظر داده‌اند و نیز در مورد توبه‌ی دروغ‌پرداز اختلاف داشته‌اند که از او پذیرفته می‌شود یا خیر؟

ب- دروغ‌گویان در سخنان عادی خودشان

همچنین اتفاق نظر دارند بر اینکه از هر کس دروغ صادر شده باشد، با اینکه بر پیامبر خدا ﷺ دروغ نبسته باشند، اگر برای یک مرتبه هم باشد روایتش مردود است.

ج- بدعت‌گذاران و هواپرستان

همچنین اجماع دارند که حدیث بدعت‌گذار که بسبب بدعتش کافر شود، مقبول نیست و اگر دروغ را حلال و مباح بداند، با اینکه به سبب بدعتش کافر نگردد روایتش مردود است، امّا اگر معتقد به مباح بودن دروغ نباشد، آیا حدیثش پذیرفته می‌شود و یا خیر؟ و یا دعوتگر و غیر دعوتگر در این مورد جدا می‌شوند؟ ابن کثیر می‌گوید: در این خصوص اختلاف قدیم و جدید هست، امّا آنچه که رأی اکثریت آنهاست این است که باید دعوتگر از غیر دعوتگر جدا شود[1]. آنچه مورد توجّه اینجانب است این که آنان روایت بدعت‌گذار را در صورتی که با بدعتش موافق باشد و یا اگر روایت از طرف گروهی که مباح‌کننده‌ی دروغ و جعل حدیث بر طبق هوا و آرزوهایشان معروفند باشد، مردود می‌شمارند، از اینرو روایات رافضه را نپذیرفته‌اند(چون برای پیشبرد اهداف مذهبی خود دروغ را مباح می‌دانند)،

۱- السّنة و مکانتها فی التّشریع الاسلامی‌ص۹۱

و روایت بدعت‌گذارانی را که خود یا گروهش دورغ را مباح نکرده باشند مانند: عمران بن حطان پذیرفته‌اند.[۱]

د- ملحدان و فاسقان و نادانانی که روایت خویش را نمی‌فهمند

روایت زندیقان، فاسقان، افراد غافل و تمام کسانی که صفات ضبط، عدالت و فهم در آنان محقق نشده باشد غیر قابل قبول است. محدّثین برای شناسایی انواع احادیث صحیح، حسن، ضعیف قواعد و اصولی وضع کرده‌اند و قواعدی را نیز برای شناخت حدیث موضوع و جعلی قرار داده‌اند و علامات و نشانه‌هایی برای آن بیان داشته‌اند تا به واسطه‌ی آنها شناخته شود، مانند، سستی و رکیک بودن لفظ، فاسد بودن معنی، مخالفت آن با صریح قرآن و یا مخالفت آن با حقایق شناخته شده‌ی تاریخ در دوران پیامبرﷺ و علاماتی دیگر.[۲]

با چنین تلاش‌های موفقی ستون و پایه‌های سنّت که دوّمین مصدر تشریع و قانون‌گذاری شریعت است تثبیت شده و امور آن استحکام یافته است. مسلمانان به حدیث پیامبرشان اطمینان پیدا کرده‌اند که هر چیز وارد شده‌ای از آن دور است و میان حدیث صحیح، حسن و ضعیف جدایی حاصل شده است. خداوند شریعت خود را از بیهوده‌کاری‌های مُفسدین، نیرنگ توطئه‌گران و دسیسه‌ی ملحدان و ملّی‌گرایان مصون داشته است. مسلمانان ثمره‌ی این جنبش قدرتمند و مبارک را چیده‌اند و از آن بهره‌مند شده‌اند که از بارزترین آنها تدوین سنّت و علم (مصطلح‌الحدیث) و جرح و تعدیل و علوم‌الحدیث است.[۳]

موضع شیعه نسبت به سنّت به سبب تکفیر صحابهش

اعتقاد به امامت تأثیر زیادی در تکفیر بخش عمده‌ای از اصحاب از جانب شیعه داشته است و بر اثر این تکفیر زشت و کریه، شیعیان تمام احادیثی را که از طریق اصحاب وارد شده‌اند نفی کرده‌اند و تنها روایات وارده از طریق امام اهل بیت و یا کسانی که آنان را به تشیع منسوب نموده‌اند، مانند: سلمان فارسی، عمار، یاسر، ابوذر و مقداد بن اسود را پذیرفته‌اند و سرسختانه علیه راویانی همچون: ابوهریره، سمره بن جندب، عروه بن زبیر، عمرو بن عاص،

۱- همان منبع، ص ۹۳.

۲- السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی، ص۹٤ تا ۹۷ و ۹۸

۳- همان، ص ۱۰۳.

مُغیره بن شعبه رضي الله عنه و غیره هجوم برده‌اند و آنان را به جعل کردن و تقلبی و دروغ‌پردازی متهم نموده‌اند.[۱]

به علت این که شیعیان روایات اصحاب رسول نور و هدایت صلی الله علیه و آله وسلم را قبول ندارند، امام عبدالقاهر بغدادی شیعه را از منکرین سنّت برشمرده است[۲].

پس شیعه به مبارزه با سنّت می‌پردازند و به علت اینکه اهل سنّت از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیروی می‌نمایند بدین نام اختصاص یافته‌اند[۳]، که این در برخی از مصادر اهل سنّت نقل شده، ولی اهل تشیع از امامانشان روایت می‌کنند که گویا گفته‌اند: هر چیزی بر قرآن وسنّت عرضه می‌شود و هر حدیثی که با قرآن موافقت نداشته باشد مزخرف است[۴]و روایات دیگری هم به این مفهوم دارند[۵].

از این روایات چنین بر می‌آید که شیعه سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را انکار نمی‌کنند، بلکه بدان اعتماد دارند و آن را همراه قرآن به عنوان معیار و داور قرار می‌دهند. کسی که اکثر روایات اهل تشیع را بررسی کند، به‌این نتیجه می‌رسد که اکثر روایات و سخنان ایشان به سمتی روی می‌آورند که از سنّت شناخته شده مسلمانان از حیث فهم و اجرا و در اسناد و متون فاصله می‌گیرد و دور می‌شود. و این هم از بیانات زیر روشن می‌شود:

* سخن امام همانند سخن خدا و پیامبر است

وقتی که سخن امام شیعه نزد ایشان به منزله‌ی فرموده‌ی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، پس سنّت به اعتقاد ایشان یعنی: هر گفتار و کردار و تأییدی است که از امام معصوم صادر شود[۶]. کسی که از طبیعت مذهب آنان آگاهی نداشته باشد، نمیداند این سخن تا چه حدی از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دور است، چون معصوم تنها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، ولی آنها سخن دوازده امام خود را همطراز و همسان فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار می‌دهند و بین سخن آنها و کلام کسی که از روی هوای نفس و آرزو سخن نمی‌گوید و هر چه نطق می‌کند به او وحی می‌شود،

۱- اضوأ علی خطوط محب الدین، ص ٦٨، ٦٥، ٤٨.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۳۲۲و ۳۲۷و ۳٤٦.

۳- منهاج السنة (۲/۱۷٥).

٤- صحیح الکافی (۱/۱۱)، اصول شیعة الامامیة(۱/۳۷۳).

٥- اصول شیعة الامامیة (۱/۳۷۳).

٦- الاصول العاقة فی الفقة المقارن، محمد تقی الحکیم، ص ۱۲۲.

تفاوتی قائل نیستند[۱]. آنها امام را بعنوان کسانی که حدیث را از رسول خدا ﷺ روایت میکنند در نظر نمی‌گیرند، که سخن ایشان از آن جهت حجّت است که از حیث روایت حدیث مورد اعتمادند، بلکه از این جهت سخن آنان را حجّت می‌دانند که از جانب خدا بر زبان پیامبرش ﷺ منصوب شده‌اند، تا (به ادعای شیعه) احکام و دستورات واقعی و پاسخ به حوادث پیش آمده تبلیغ کنند، پس آنان جز احکام واقعی نزد خداوند متعال همانطور که هست ابلاغ نمی‌کنند.[۲]

در سخن این دوازده امام تفاوتی میان سن کودکی و سن بلوغ و تکامل عقلی وجود ندارد، چون ایشان – از دید شیعه – نه بصورت عمدی، نه سهوی و نه از سر فراموش‌کاری، در طول زندگی‌شان اشتباه نمی‌کنند – همانطور که در مسأله‌ی عصمت بیان داشتیم – و بدین خاطر است که‌یکی از بزرگان معاصر شیعه گفته است: اعتقاد به عصمت امام احادیثی را که از آنان صادر می‌شود بدون به شرط گرفتن اتصال سند به پیامبر ﷺ صحیح قرار داده است – بر خلاف اهل سنّت که اتصال سند را به شرط می‌گیرند[۳] – پس سنّت به نظر آنان تنها سنّت پیامبر نیست، بلکه سنّت ائمّه و سخنان ایشان همانند سخنان خدا و پیامبرخدا ﷺ می‌باشند، و بدین خاطر اعتراف کرده‌اند که شیعیان سخنان ائمه را به سنّت پاک ملحق نموده‌اند و گفته‌اند: و شیعیان امامیه هر چیزی را که از دوازده امام صادره، اعم از قول و فعل و تقریر به سنّت گرانقدر پیامبر ﷺ ضمیمه کرده‌اند.[۴]

اهل تشیع چنین سخنی را از دو رهگذر خطرناك و دو قاعدۀ اساسی نزد آنان در این خصوص بیان می‌دارند، که یکی از سران بزرگ معاصر ایشان آن دو قاعده را به هنگام بیان اینکه سخن امام از حجّت و واجب‌الاتباع بودن بر بندگان شبیه سخن پیامبر ﷺ است بیان داشته است و اینکه أئمّه تنها به احکام واقعی نزد خداوند متعال همانطور که هست حکم می‌کنند و نیز بیان داشته که اینها از دو راه برای ایشان تحقق می‌یابد: یا از طریق الهام همانگونه که پیامبر ﷺ از طریق وحی دریافت می‌کرد و یا از طریق دریافت نمودن از معصوم قبل از خود.[۵]

۱– اصول الشیعة الامامیة (۳۷۳/۱).

۲– اصول الفقة المقارن (۵۰/۳)، اصول شیعه (۳۷٤/۱).

۳– تاریخ الامامیه، ص ۱٤۰، عبدالله فیاض.

٤– سنة اهل بیت، محمد تقی الحکیم، ص ۹۰.

۵– اصول الشیعة الامامیة (۳۷۳/۱).

همچنین شیعیان ادعا می‌کنند که امامان خزانه‌داران دانش و وحی خداوند هستند. صاحب کتاب اصول کافی فصلی را در این مورد تحت عنوان: فصل درمورد اینکه ائمه ولی أمر و خزانه‌دار علم خداوند هستند نوشته است[1]. این فصل حاوی شش روایت در این مفهوم می‌باشد و فصل دیگری را در آن درج نموده بعنوان: أئمّه وارثان دانش پیامبر و تمام انبیاء و اوصیاء قبل از خود می‌باشند[2]. در این مورد هفت روایت نقل کرده و فصل سوّمی‌را تحت عنوان: اینکه أئمّه به تمامی‌علومی که نزد فرشتگان، انبیاء و رسولان﹏ وجود داشته آگاهی دارند. در این رابطه چهار روایت موجود است.[3]

شیعیان رافضی بحث‌های زیادی را در این مورد کرده‌اند و ما به‌این مقدار از از منابع موهوم که شیعیان ادعا می‌کنند بسنده می‌کنیم و برای بیان فاسد و باطل بودن تنها عرضه و تصوّر آنها کافی است. در نتیجه چنین تصور و نگرشی از امامان، شیعیان نسبت به صحت سند روایت و معتمد بودن راویان بی‌اهتمام بوده‌اند، برخلاف آن اندازه که دانشمندان حدیث از اهل سنّت بدان توجه نموده‌اند. در حالیکه اهل تشیع صحیح بخاری و مسلم و کتاب‌های مورد اعتماد و موثق حدیث را رها کرده‌اند، به روایات کلینی که برخی از آنها را در مورد بسیاری از عقائدشان عرضه کردیم اعتماد کرده و آن را حجّت شمرده‌اند. کتاب الکافی او از قدیمی‌ترین کتابهای روایت شیعه و موثق‌ترین کتاب حدیث آنها به شمار می‌آید.[4]

یکی از شیعیان مقام و منزلت این کتاب را نزد شیعه به تصویر می‌کشد، سپس می‌گوید: امامیه و جمهور شیعیان در مورد برتری این کتاب مقبول بودن آن، اعتماد به روایات آن و اکتفاء به احکام و دستورات آن متفق هستند و نیز بر اقرار به رفعت مرتبه و علو منزلت آن و همچنین بر اینکه این کتاب محور مدار روایات راویان مورد اعتماد و شناخته شده به ضبط و اتقان تا به امروز می‌باشد اجماع دارند. این کتاب نزد آنان از تمام اصول احادیث ارزشمندتر و برتر است. با علم به اینکه قسمت اعظم روایات الکافی - آنگونه که ابوزهره می‌گوید - به أئمّه منتهی می‌شوند و صحیح نیست که بگوییم این کتاب سند متصل به پیامبرﷺ را

۱- اصول الکافی (۱/۱۹۲-۱۹۳).

۲- اصول الکافی (۱/۲۲۳-۲۲٦).

۳- اصول الشیعه (۱/۳۸۵).

٤- اثر الامامة فی الفقة الجعفری و اصوله از سالوس، ص ۲۷٤-۲۷٥.

یاآورشده، و ادعا شود که سخنان موجود در آن اقوال پیامبرﷺ هستند، مگر بر این اساس که اقوال امامانشان همان اقوال پیامبرﷺ و دین خداوند متعال می‌باشد...

بیشتر روایات موجود در الکافی نزد امام صادق متوقف می‌شوند و اندکی از آنها به پدرش امام باقر ارتقاء می‌یابد، و کمتر روایتی به امیرالمؤمنین علیرضی الله عنه می‌رسد و به ندرت روایتی تا پیامبرﷺ توقف نکند.[1]

همانگونه که کتاب دیگری به نام (من لایحضره الفقیه) دارند، که آن را ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه که وی را شیخ صدوق لقب داده‌اند تدوین نموده است. او نیز از بزرگترین دانشمندان شیعه در خراسان بوده و در سال (۳۸۱ ھ)وفات یافته است. از جمله کتاب‌های مورد اعتماد نزد شیعیان دو کتاب (تهذیب الکلام) و (استبصار فیما اختلف من الاخبار) که اثر محمد بن طوسی هستند. این کتاب‌ها سرشار از ده‌ها هزار حدیث و روایت هستند که اثبات صحّت آنها ممکن نیست، بلکه بیشتر آنان روایات جعلی وساختگی می‌باشند، [2] همانطور که قبلاً به احادیثی که در دفاع از شایسته‌تر بودن علی به امامت و جانشینی به آنها تکیه کرده‌اند و به هنگام ارائه نمودن آراء و نظریات اهل تشیع، اشاره نمودیم. تشیع و یا حداقل برخی از آنان به اینکه در این کتاب‌ها بعضی از روایات جعلی موجود است، اعتراف می کنند همانگونه که خودشان برخی از راویانشان را مجروح کرده و به آنان لطمه زده‌اند و اگر واقعیت امر چنین است آیا ممکن است که شیعه به توصیه‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالبرضی الله عنه عمل کنند که فرموده است: به دینتان ملتزم و پایبند باشید و به رهنمود پیامبرتان ره‌یابید و از سنّت او پیروی کنید. آنچه را که بر شما مشکل آمد بر قرآن عرضه نمایید اگر موافق آن بود بدان تمسک جویید و اگر با قرآن مخالفت داشت آنرا مردود شمارید.[3] و نیز اینکه فرموده است: به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید، چرا که بهترین راه و روشهاست و به سنّت او تمسک جویید، چون سنّت وی برترین راه و روش‌هاست[4].

آیا ممکن است که شیعیان به روش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبرضی الله عنه در رابطه با فهم احکام و دستورات از قرآن کریم و معانی آیات ملتزم شوند، تا اینکه به ظاهر قرآن کریم التزام داشته باشند و مجملات آن را بر مفسّر و مطلق آن را بر مقیّد حمل نمایند. اینکه ناسخ و منسوخ را

۱- الامام الصادق، ابوزهره، ص ٤۲۹.

۲- الخطوط العریضة، ص ٤۹.

۳- البدایة و النهایة (۷/۲٤٦).

٤- البدایة و النهایة (۷/۳۱۹).

مراعات نموده و به لغت عرب نگاه کنند و نصوص را به واسطه‌ی نصوص دیگر درک نموده و از مشکل آن سؤال کنند، به تناسب آیات و تخصیص عام آگاهی یابند. از امیرالمؤمنین علیﷺ یاد بگیرند که چگونه مقام نبوّت را ارج نهند و با سنّت پیامبرﷺ طبق راهنمایی وی که در این کتاب بیان داشتم رفتار نمایند، سپس روایات موجود در کتابهایشان را بر دو معیار دادگر و عادل، کتاب خدا و سنّت پیامبرش عرضه دارند و آنچه را که موافق کتاب خدا و سنّت رسولش باشد بپذیرند و آنچه را که مخالف آنها باشند رها سازند و پیروانشان را از آن بر حذر نمایند، به خصوص آن روایاتی که نه تنها اسلام، بلکه خود أئمه نیز از آن ضررمند خواهندشد.

دین خدا کامل شده است، زیرا خداوند متعال فرموده:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ (مائده/۳).

امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم

پیامبر خداﷺ تمام آنچه را که بر وی نازل شده تبلیغ نموده است و فرمان پروردگارش را به جای آورده است که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ (مائده / ۶۷)

ای فرستاده (خدا، محمّد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای.

قطعاً پیامبرﷺ آشکارا رسالتش را تبلیغ نمود و برجهانیان اقامه حجّت کرد، و این را میان مسلمانان اعلان نمود و هیچ چیزی از شریعت را از هیچ کس پنهان نداشت و مخفی ننمود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ﴾ (آل عمران/۱۸۷): (برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آن را کتمان و پنهان نسازید)

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ (بقره / ۱۵۹-۱۶۰).

بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند. اگر کسانی که توبه کنند (از کتمان حق) و به اصلاح (حال خود و جبران مافات) بپردازند و (آنچه را که از اوصاف پیغمبر و اسلام و دیگر حقائق می‌دانستند و پنهان می‌کردند) آشکار سازند. چه توبه چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم.

و فرموده است: ﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ (نحل / ۶۴).

ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن نمائی که (جزو امور دینی است و) در آن اختلاف دارند و (هم بدان خاطر که این کتاب) هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد.

بنابر این دین تمام و کامل گشته است و فزونی و کاستی نمی‌پذیرد و تغییر نمی‌یابد[1]، نه از جانب امام موهوم و غائب و افسانه‌ای[2]. پیامبرص در حالی دنیای فانی را وداع گفت که تمام دین را تبلیغ کرد و همه‌ی آن را طبق دستور پروردگارش تبیین و روشن ساخت، رسول خدا فرموده است: «**ترکتکم علی مثل البیضاء لیلها کنهارها، لا یزیغ عنها بعدی الا هالک**»: (من شما را بر راه روشن باقی گذاشتم که شب آن همانند روزش روشن است و پس از من کسی از آن منحرف نمی‌شود مگر گمراه شده‌ی تباه گشته)[3]

ابوذرس گفته است: محمدص در حالی ما را ترک کرد که هیچ پرنده‌ای با بال‌هایش در آسمان پرواز نمی‌کرد مگر اینکه دانشی در مورد آن را برای ما بیان داشته بود.[4]

۱- المحلی (۲٦/۱)

۲- اصول الشیعة الامامیه (۳۹۸/۱).

۳- اکثر مفهوم این فرموده را آلبانی (رح) صحیح دانسته است.

٤- مسند احمد (۱٥۳/٥).

هشتم: تقیه از دیدگاه شیعه

۱- تعریف تقیه نزد شیعه

شیخ مفید می‌گوید: تقیه یعنی پنهان داشتن حق، مخفی نمودن اعتقاد بدان و پوشاندن مخالفت با مخالفین و حمایت نکردن آنان به چیزی که زیانی دینی و یا دنیایی به دنبال دارد[۱]. یوسف بحرانی - یکی از علمای بزرگ آنان در قرن دوازده می‌گوید: مقصود از تقیه این است که از سر ترس با مخالفین در آنچه که بدان اعتقاد دارند موافقت شود[۲]. خمینی می‌گوید: تقیه بدین معنی است که انسان سخنی خلاف واقع بگوید، یا کاری انجام دهد که با معیارهای شریعت در تناقض باشد تا خون، مال و حیثیّت خویش را حفظ کند[۳]، این سه تعریفی است برای تقیه از جانب برجسته‌ترین دانشمندان شیعیان رافضی که هر کدام در دورهٔ زمانی مختلفی آمده‌اند. این تعریف‌ها پیرامون چهار حکم اساسی و بنیادین شیعه در جریان هستند که عبارتند از:

*- تقیه یعنی اینکه انسان برای دیگران خلاف آنچه را که در نهان دارد آشکار سازد.

*- تقیه برای مخالفین به کارگرفته می‌شود و پوشیده نیست که تمامی مسلمانان تحت این عموم جای می‌گیرند.

*- تقیه در چیزهایی خواهد بود که مخالفین در امور دین بدان معتقد هستند.

*- تقیه تنها موقعی صورت می‌گیرد که ترس از دین، نفس و مال در جریان باشد، و این چهار حکم محور اعتقاد به تقیه نزد اهل تشیع می‌باشند.[۴]

۲- جایگاه تقیه نزد شیعیان رافضی

تقیه نزد آنان مقامی‌والا و مکانی بلند را اشغال می‌کند، و شماری از روایات که در مهمترین کتاب‌هایشان قرار دارند بر این مطلب دلالت دارند. کلینی و غیره از امام جعفر صادق روایت کرده‌اند که میگفت: تقیه آئین من و نیاکان من است و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد.[۵]

۱- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۱۵.

۲- الکشکول (۲۰۲/۱).

۳- کشف الاسراء، ص ۱٤۷.

٤- بذل المجهود (٦٣٨/٢).

٥- اصول الکافی ۲۱۹/۰۲)، المحاسن ص ۲۵۵.

از اباعبدالله روایت کرده‌اند که گفت: نُه دهم دین در تقیه نهفته است و کسی که تقیه نداشته باشد دین ندارد و تقیه در همه چیز است جز شراب و مسح بر خفین.[1]

در المحاسن آمده است: حبیب بن بشیر از ابا عبدالله نقل می‌کند که گفت: به خدا سوگند هیچ چیز محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از تقیه بر روی زمین برای من وجود ندارد، ای حبیب کسی که تقیه کند خدا وی را رفعت می‌بخشد، ای حبیب کسی که تقیه نداشته باشد خدا وی را فرود می‌آورد.[2]

در امالی طوسی از جعفر صادق روایت شده که گفت: کسی که تقیه پیشه نکند و ما را از زیردستان فرومایه مصون ندارد از ما نیست.[3]

در الاصول الاصلیه: از علی بن محمد از مسائل داود صرمی نقل شده که گفت: به من گفت: ای داود اگر به تو بگویم که ترک کننده‌ی تقیه همانند تارک الصّلاه است راست راست گفته‌ام.[4]

روایت کرده‌اند که از باقر سؤال شد: کاملترین مردم چه کسانی هستند؟ گفت: آگاهترین آنان به تقیه و کسی که بیش از همه حقوق برادرانش را ادا می‌کند[5]. دوباره از وی نقل شده که گفت: بارزترین منش پیشوایان بزرگ از شیعیان ما به کار گرفتن تقیه می‌باشد[6].

این آیات بر ارزش تقیه نزد آنان و منزلت و مرتبه‌ی رفیع آن در دینشان دلالت دارند. به نظر شیعیان رافضی تقیه اصلی از اصول دین است، کسی که تقیه پیشه نکند مؤمن نیست و رها کننده‌ی تقیه همانند ترک کننده‌ی نماز است، بلکه تقیه از دید آنها از سایر ارکان اسلام برتر می‌باشد، چون نُه دهم دینشان را تشکیل می‌دهد و تمام ارکان و فرائض اسلام را یک دهم دیگر دین را مجسم می‌کنند.[7]

صاحب (الکافی) روایاتی در باب تقیه[8]، کتمان[1]، اذاعه و فاش‌سازی[2] بیان داشته است و مجلسی در (بحارالانوار) در موارد بالا صد و نُه روایت را نقل نموده، که آنها را تحت عنوان (باب التقیة و المداراة) نوشته است.[3]

۱- همان، (۲/۲۱۷)، بذل المجهود (۲/۲۳٦).
۲- المحاسن، نوشته برقی، ص ۲۵۷.
۳- امالی طوسی، ص ۲۸۷.
٤- الاصول الاصلیه، عبدالله بشر، ص ۳۲۰.
٥- همان، ص ۳۲٤.
٦- همان، ص ۳۲۳.
۷- بذل المجهود (۲/٦۳۷).
۸- اصول الکافی (۲/۲۱۷).

٣- سبب غلو و افراط در تقیه

الف- شیعه امامت خلفاء سه‌گانه (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را باطل می‌دانند و خودشان و کسانی را که با آنها بیعت کرده‌اند کافر به حساب می‌آورند، با وجود اینکه علی رضی الله عنه با ایشان بیعت نمود و پشت سر ایشان نماز می‌خواند، به همراه آنان به جهاد می‌رفت، دخترش ام‌کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه درآورد، از جهاد به همراه ابوبکر شادمان و مسرور بود، هنگامی که خلافت را به دست گرفت راه و روش آنان را ادامه داد و هیچ چیزی را از افعال ابوبکر و عمر تغییر نداد، همانطور که کتاب‌های شیعه خود بدان اعتراف دارند. این موارد اساس مذهب اهل تشیع را باطل می‌گرداند، لذا تلاش کرده‌اند که با به میان کشیدن اعتقاد به تقیه از چالش این تناقضات که آنان را احاطه کرده است بیرون آیند[٤]. اصل تقیه را برای تفسیر حوادث تاریخیشان به کار گرفته‌اند، بنابر این گفته‌اند که سکوت علی رضی الله عنه در برابر ابوبکر رضی الله عنه از سر تقیه بوده است، کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت به نفع معاویه رضی الله عنه به خاطر تقیه بوده و أئمّه به قصد تقیه خود را مخفی و پنهان نموده‌اند. بدین ترتیب ممکن است هر رخدادی را که با دیدگاه آنان مخالفت داشته باشد با تقیه شرح و تفسیر شود.[٥]

ب- شیعیان معتقدند که أئمّه معصومند و دچار سهو و اشتباه و فراموشکاری نخواهند شد، در حالی که این ادعا بر خلاف احوال شناخته شده‌ی آنان است، تا جایی که خود روایات اهل تشیع که به أئمّه منسوبند با همدیگر مخالفت داشته و در تناقض می‌باشد، حتی خبری از آن روایات نیست مگر در مقابل آن خبری متناقض موجود است، همانگون که شیخ طوسی به این واقعیت اعتراف نموده است[٦]این اصل عصمت را از ریشه باطل می‌گرداند، پس برای برطرف کردن این تناقض و اختلاف و پنهان نمودن دروغ بستنشان بر ائمه مسأله‌ی تقیه را مطرح کرده‌اند. صاحب (الکافی) از منصور بن حازم نقل کرده است که گفت: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: چرا من در مورد مسأله‌ای از شما می‌پرسم به من پاسخی می‌دهی، سپس

١- همان، (٢/٢١٢).
٢- همان، (٢/٣٦٩).
٣- بحارالانوار (٧٥/٣٩٣-٤٤٣).
٤- اصول الشیعه الامامیه (٢/٩٨٤).
٥- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ٢١٧.
٦- اصول الشیعة الامامیه (٢/٩٨٥).

کسی دیگر می‌آید و همان سؤال را از شما می‌پرسد ولی پاسخ دیگری به او می‌دهی؟ در جواب گفت: «ما جواب مردم را بر حسب زیاده و نقصان خواهیم داد»[۱]، شارح کافی گفته است: یعنی زیادی حکم به هنگام تقیه و نقصان آن به هنگام عدم وجود تقیه. این هم به فراموش‌کاری ونادانی بر نمی‌گردد، بلکه بدین خاطر است که می‌دانند اختلاف سخنانشان برای آنان بهتر وشایسته‌تر می‌باشد و برای ماندگاری آنها مفیدتر خواهد بود، چون اگر همچنان بر یک سخن پافشاری می‌کردند به شیعه معروف می‌گشتند، و این موجب قتل آنان و أئمّه دیگر می‌شد.[۲]

ج- آسان کاری دروغ‌پردازان بر ائمه و تلاش برای تیره و تار کردن حقیقت مذهب اهل بیت، تا به گونه‌ای پیروانشان را دچار توهم کنند، که آنچه را (بنیان‌گذاران تقیه) از ائمه نقل می‌کنند همان مذهب آنان باشد، و آنچه که از آنها مشهور است و شایعه گشته و آنچه را که خودشان می‌گویند و یا در میان مسلمانان انجام می‌دهند، تجسم یافته‌ی مذهب و اعتقاد ایشان نباشد، بلکه پیروانشان فکر کنند که تنها به خاطر تقیه چنین کارهایی انجام داده‌اند، تا با این حیله ونیرنگ جعل سخنان ائمه برایشان آسان گردد و بر أئمّه دروغ و افتراء ببندند و حقایقی را که از آنان روایت شده تکذیب نمایند. مثلاً می‌بینیم سخنان امام محمد باقر، یا جعفر صادق را که در میان اقشار مردم بیان داشته‌اند و یا شماری از مسلمانان عادل و راستگو آن را نقل کرده‌اند به دلیل اینکه برخی از اهل سنّت به هنگام آن سخن حضور داشته‌اند تکذیب می‌نمایند و می‌گویند: به منظور تقیه چنین گفته‌اند، در حالیکه آنچه را که تنها دروغگویان امثال جابر جعفی روایت می‌کنند (بدون تغییر به بهانه‌ی تقیه) قبول دارند، به دلیل اینکه آنجا شخصی وجود نداشته که امام در سخنش از وی تقیه کند. برای شما کافی است که بدانید امام زید بن علی که از اهل بیت است از علی‌ﷺ روایت می‌کند - همانطور که کتاب‌های شیعیان دوازده امامی‌خود آن را نقل می‌کنند - که علی هنگام وضو گرفتن پاهایش را شسته است، ولی کسی که نزد شیعه به (شیخ الطائفه) ملقّب است این حدیث را نمی‌پذیرد، در حالیکه دلیلی جز تقیه برای رد آن نمی‌یابد. او در (الاستبصار) این حدیث را مردود می‌شمارد. از زید بن علی روایت کرده و او از پدر بزرگش علی بن ابی طالب نقل می‌کند که گفت: من نشستم که وضو بگیرم، در آن موقع رسول خداﷺ آمد، وقتی که شروع به

۱- اصول الکافی (۱/۶۵).

۲- شرح جامع - مازندرانی (۱/۶۵).

وضو گرفتن کردم.... تا اینکه گفت – و پاهایم را شستم، رسول خدا ﷺ فرمود: «ای علی میان انگشتانت را شستشو بده، که آتش دوزخ در آن نفوذ نکند»[1].

می‌بینی که علی در وضو پاهایش را می‌شست و پیامبر ﷺ بر او تأکید می‌کند که میان انگشتانش را شستشو دهد. اهل تشیع با سنّت پیامبر خدا ﷺ و هدایت علی رضی الله عنه در این مورد مخالفت می‌ورزند و به چنین روایاتی اهمّتی نمی‌دهند، با وجود اینکه در کتاب‌هایشان به نام روایت امام اهل بیت ذکر شده است، ولی آخوندهایشان شیعیان را به تفکر و بررسی این روایات مکلف نمی‌نمایند، بلکه نزد آنان تنها این دلیل پیش‌ساخته و آماده (تقیه) وجود دارد.[2]

بدین خاطر طوسی گفته است: این روایتی است که با عامه (اهل سنّت) موافق است و درمحل ورود تقیه واقع شده است، چون از جمله بدیهیّاتی که شک و تردید به آن راه ندارد و مذهب امامان علیهم السلام ماست اعتقاد به مسح بر پاهاست(نه شستن پا)، سپس می‌گوید: راویان این روایت همه از عامه(سنّی) و زیدیه هستند و حدیثی که به آنان اختصاص داشته باشد[3] بدان عمل نمی‌شود.

در رابطه با نکاح: نزد شیعیان روایاتی در خصوص تحریم نکاح متعه (ازدواج موقت) آمده است، در کتاب‌هایشان آمده است که زید بن علی از نیاکان خود و آنان از علی رضی الله عنه نقل کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا ﷺ در روز فتح خیبر گوشت خر اهلی و ازدواج موقت را تحریم نمود.[4]

آخوند بزرگ حُر عاملی گفته: من می‌گویم: شیخ[5] و غیره نیز این روایت را بر تقیه حمل نموده‌اند، چون مباح کردن نکاح متعه از ضروریات مذهب امامیه است.[6]

در مورد تقسیم ارث: اینکه زن از اموال غیر منقول، منازل و زمین چیزی به ارث نمی‌برد[7]، و وقتی که نص صریح أئمّه نزد آنها وجود دارد که با این عقیده مخالف است، که حدیثی

١- الاستبصار (١/٦٥-٦٦).

٢- اصول شیعة الامامیه (٢/٩٨٧).

٣- الاستبصار (١/٦٥-٦٦).

٤- تهذیب الاحکام – طوسی (١/١٨٤).

٥- هر وقت واژه شیخ در کتاب‌های شیعیان اطلاق شود، منظور شیخ طوسی است.

٦- وسائل الشیعة (٧/٤٤١)

٧- الاستبصار، طوسی (٤/١٥١-١٥).

است ابو یعقوب از اباعبدالله روایت می‌کند و می‌گوید: در مورد اینکه آیا مرد از منزل و زمین همسرش چیزی به ارث می‌برد و آیا در این رابطه منزلتی برای زن هست که از وی گرفته نشود؟ از او پرسیدم، درجواب گفت: زن و شوهر از هر چیزی که هر کدام از آنها بعد از خود باقی گذارند هر دو از یکدیگر ارث می‌برند.[۱]

طوسی می‌گوید: این روایت را بر تقیه حمل می‌کنیم، چون تمام مخالفان ما در این مسأله با ما مخالفت می‌کنند و در این خصوص یکی از عامه (اهل سنّت) با ما موافق نیست و هر چیزی که شبیه‌این مورد باشد تقیه در آن جایز خواهد بود.[۲]

د- قرار دادن اصل تقیه به خاطر کناره‌گیری اهل شیعه از مسلمانان است، بدین سبب روایات آنان در مورد تقیه به‌این انگیزه آمده‌اند. ابوعبدالله می‌گوید: آنچه از من شنیدی و با سخن مردم عامه (اهل سنّت) شباهت داشت در آن تقیه هست و آنچه را که از من شنیدی و مشابه سخن عامه (اهل سنّت) نبود تقیه در آن نیست[۳]. از جمله دستاوردهای اعتقاد به تقیه، ضایع و تباه شدن مذهب أئمّه نزد اهل تشیع بوده است، تا جایی که دانشمندانشان در بسیاری از اقوال ایشان نمی‌دانند کدام سخن را از سر تقیه گفته شده و کدام سخن حقیقت دارد[۴] و برای آنان معیاری قرار داده‌اند که مذهب آنها را به دایره‌ی زیاده‌روی و افراط سوق داده است و آن این است که هر چیزی که با عامه (اهل سنّت) مخالفت نماید هدایت در آن است.[۵]

صاحب (الحدائق) اعتراف نموده که او به سبب تقیه تنها به اندکی از دین شیعیان آگاهی یافته است، آنجا که می‌گوید: فقط به‌اندکی از احکام و دستورات دین، به علت آمیزش اخبار و روایات دین با اخبار تقیه به یقین آگاهی پیدا کرده‌ام. همانطور ثقه‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی درکتاب جامع خود الکافی به‌این حقیقت اعتراف کرده است، تا جایی که او عمل نمودن به روایات ترجیح یافته را به هنگام تعارض اخبار اشتباه می‌داند و ناچار شده به محض رد و تسلیم برای أئمّه نیک متوسّل شود.[۶]

۱- الاستبصار، (١٥٤/٤).

۲- الاستبصار، طوسی (١٥٥/٤).

۳- بحارالانوار (٢٥٢/٢).

٤- اصول الشيعة الاماميه (٩٨٩/٢).

٥- همان (٢٩٨٩).

٦- الحدائق الناضرة، يوسف البحرانی (٥/١).

پرواضح است که کاربرد تقیه نزد شیعه ارتباطی به حالت ضرورت ندارد و یوسف بحرانی به اینکه أئمّه با وجود اینکه هیچ کسی از مخالفین هم نزد ایشان حضور نداشته باشد، در حکم آنها تضاد و مخالفت‌هایی دارند، اعتراف نموده، بطوریکه می‌بینی در مورد یک مسأله جواب‌های گوناگونی می‌دهند با اینکه کسی از مخالفین در آن خصوص سخنی نگفته باشد.[۱]

٤- مفهوم تقیه از دیدگاه اهل سنّت

مفهوم تقیه در اسلام غالباً با بحث از کفار همراه است؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ﴾ (آل عمران / ۲۸)

(مگر آن که (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیّت و آزار) ایشان مصون دارید).

ابن جریر طبری گفته است: تقیه‌ای که خداوند متعال در این آیه ذکر کرده است، صرفاً تقیه با کفار است نه با غیر آنان.[۲] از همین روی، بعضی از سلف صالح ما بر این باور بودند که چون خداوند متعال اسلام را عزتمند ساخته، دیگر تقیه معنا و مفهومی‌ندارد. معاذبن جبل و مجاهد گفته‌اند: قبلاً تقیه در ابتدای اسلام بود، امّا امروز که خداوند متعال مسلمانان را آنقدر عزتمند و قوی ساخته که از آنها(کفّار) نمی‌ترسند.[۳]

امّا باید بگوییم که شیعه با مسلمانان بخصوص اهل سنّت تقیه می‌کنند، تا جایی که همانگونه که شیخ مفید گفته است معتقدند که سه قرن برتر اوّل اسلام دوران تقیه و کتمان‌سازی بوده است، از سوی دیگر نصوص و عبارت‌هایی که آنها را به ائمه نسبت می‌دهند، حاکی از این مطلبند. زیرا به نظر آنها سنی‌ها حتی از یهودیان مسیحیان هم کافرتر هستند، زیرا کسی که امامت امامیه را انکار می‌کند، (حکمش) سنگین‌تر و سخت‌تر از کسی است که نبوّت را انکار می‌کند.[۴]

۱- الحدائق الناضره، یوسف البحرانی (۱/٥).
۲- تفسیر طبری (۳۱٦/٦).
۳- تفسیر طبری (٤/٧٥)، فتح‌القدیر (۱/۳۳۱).
٤- همان منبع (۲/۹۷۸).

در حالت اضطرار و ناچار کردن تقیه بعنوان یک رخصت دینی محسوب است، لذا خداوند متعال آن را از اصل نهی از موالات و طرفداری از کفّار استثناء کرده است، انجا که می‌فرماید:

﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ ٱللَّهِ فِى شَىْءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُوا۟ مِنْهُمْ تُقَىٰةً ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفْسَهُۥ ۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾﴾ (آل عمران/٢٨).

مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند و هر که چنین کند (رابطه او با خدا گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست - مگر آن که (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیّت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید) - و خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می‌دارد و بازگشت (همگان) به سوی او است.

ملاحظه می‌کنید که در این آیه، خداوند متعال از دوستی با کافران منع و نهی کرده و رساترین و بالغ‌ترین تهدید را متوجه آنان نموده است: ﴿وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ ٱللَّهِ فِى شَىْءٍ﴾«هر کسی مرتکب این نهی خداوند متعال شود، از خداوند متعال بری شده است.»

سپس فرموده است: ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُوا۟ مِنْهُمْ تُقَىٰةً ۗ﴾

اگر در بعضی از شهرها و زمان‌ها از شرارت آنها بترسید، در آن صورت می‌توانید ظاهراً نه باطناً، در مقابل آنها تقیه کنید.[1]

اهل علم بر این اجماع بسته‌اند که تقیه در حالت ضرورت، یک رخصت است. ابن منذر گفته است: علما بر این اجماع بسته‌اند که اگر کسی به زور وادار به کفر شود و بیم کشته شدن داشته باشد و در نتیجه کفر ورزید امّا قلبش مطمئن به‌ایمان بود، حکم به کافر شدن چنین شخصی نمی‌شود[2]. امّا اگر کسی در این حالت، عزیمت (و تکلیف شرعی) خود را انتخاب کند، این کار بهتر و افضل است. ابن بطال گفته است: علما بر این اجماع بسته‌اند که اگر کسی به زور وادار به کفر شود ولی او کشته شدن را انتخاب نماید، نزد خداوند متعال از پاداش بزرگ تری برخوردار است[3]. امّا تقیه‌ی شیعه با این فرق دارد، یعنی بعنوان رخصت از

١- همان منبع (٢/٩٧٨).

٢- تفسیر ابن کثیر (١/٣٧١).

٣- فتح الباری (١٢-٣١٤).

آن استفاده نمی‌کنند، بلکه یکی از ارکان دین بشمار می‌آید[1]. تقیه در اسلام که دین جهاد و پیکار و تبلیغ است، نمایانگر راهکاری عمومی‌در سلوك و رفتار مسلمانان و یکی از خصوصیات جامعه اسلامی‌نیست، بلکه غالباً یك حالت فردی موقت است که در حالت اضطرار پدید می‌آید و مربوط به عدم توانایی بر هجرت است. با از بین رفتن حالت اجبار و اضطرار، آن هم از بین می‌رود.

امّا در مذهب شیعه، بعنوان یك ماهیت درونی ساختار مذهب، و یك حالت مستمر و دوام‌پذیر و سلوك دائمی‌اجتماعی محسوب است.[2]

اهل علم از لابلای شناختی که از مذهب واقعی شیعه بدست آورده‌اند، تصریح کرده‌اند که تقیه نزد آنها تنها دروغ و نفاق است. ابن تیمیه - رحمه الله - میان تقیه‌ی نفاق‌آمیز با تقیه در اسلامی‌تفاوت قایل شده و می‌فرماید: «... (تقیه) این نیست که دروغ بگویم و با زبانم چیزی را بگویم که در قلبم نیست، چون این نفاق است، پس آنچه را که در توان دارم انجام می‌دهم، .... انسان مؤمن اگر میان کفّار و فاجران قرار بگیرد، - در صورت عدم توانایی - بر او واجب نیست که بصورت فیزیکی با آنها مقابله کند، - امّا در صورت توانایی - با زبانش می‌تواند با آنها جهاد و مقابله نماید، اگر نتوانست، پس با قلبش و در عین حال، خلاف باطن و قلب خود را به زبان نمی‌آورد و دروغ‌گویی نمی‌کند، خلاصه یا دینش را ظاهر می‌کند و یا آن را کتمان می‌سازد، با این حال با همه دین آنها موافق نمی‌شود، بلکه نهایت حد اینکه مانند مؤمن آل فرعون عمل می‌کند، که با همه‌ی دین آنها موافق نبود، دروغ هم نمی‌گفت و چیزی بر زبان نمی‌آورد. ولی شخصی بیاید دین باطلی را اظهار نماید، این چیز دیگری است که خداوند متعال آن را جز برای مؤمنی که مورد اکراه و اجبار قرار گرفته مباح نکرده، بطوریکه او می‌تواند کلمه‌ی کفر را در چنین حالتی بر زبان آورد و خداوند متعال او را معذور قرار داده است. امّا منافق و دروغگو در هیچ حالی معذور نیستند، گذشته از این، مؤمنی که چاره‌ای جز زندگی کردن در میان کافران ندارد و ایمانش را کتمان می‌سازد، اگرچه موافق دین آنها نیست ولی به مقتضای ایمانش، با صداقت و امانت و خیرخواهی با ایشان تعامل و رفتار می‌نماید. همانگونه که حضرت یوسف صدیق علیه السلام در میان اهالی مصر

۱- منبع سابق (۱۲/۳۱۷).

۲- همان منبع (۲/۹۸۱).

که کافر بودند، تعامل کرد، بر خلاف رافضیها که از هیچ شرارتی که قادر به انجام آن باشد نسبت به مخالفین دریغ نمی‌ورزد[۱].»

شیخ سلیمان عوده فرق‌های تقیه‌ی اهل سنّت با تقیه‌ی شیعه را خلاصه کرده و می‌گوید: در نظر اهل سنّت، تقیه یک استثنا موقت است که با قاعده‌ی اصلی مخالف می‌باشد. امّا در نظر شیعه، یک واجب فرض شده است تا زمانی که قائم آل بیت ظهور می‌کند. در نظر اهل سنّت زمان تقیه سر رفته، چون سبب و مقتضی آن از بین رفته است، امّا در نظر شیعه تقیه یک وظیفه‌ی عمومی و اجتماعی پایدار و مستمر است که تا ظهور مهدی - که هیچ وقت هم ظهور نمی‌کند - باید بدان عمل نماید. غالباً اهل سنّت در برابر کافران و گاهی در مقابل انسانهای فاسق و ستم‌پیشه تقیه میکنند، ولی اصل و اساس کاربرد تقیه‌ی شیعه با مسلمانان مخالف، یعنی اهل سنّت انجام می‌شود. تقیه در نظر اهل سنّت حالتی موقت است که مسلمان با اکراه و بی‌میلی بدان متوسل می‌شود، امّا در نظر شیعه، بعنوان یک ویژگی و عملکرد پسندیده و ستایش شده در آمده است، که در راستای مدح و تعریف آن، عبارت‌ها و نصوص فراوانی از ائمه آنها نقل شده است.[۲]

نُهم: مهدی موعود میان شیعه و سنی

۱- اعتقاد به مهدی موعود در نزد شیعه

یکی از بارزترین عقاید شیعه که تقریباً همه کتاب‌هایشان را پر کرده، اعتقاد به مهدی موعود است. منظور امامیه از مهدی موعود، محمد بن حسن عسکری است که او را امام دوازدهم می‌دانند. اصطلاح «حجّت» و «قائم» را بر او اطلاق می‌نمایند[۳]. به گمان آنها در سال (۲۵۵ هجری) متولد شده و در سال (۲۶۵هـ) در سرداب (این راز معمای کسی است که دیده است) مخفی شده است. آنها منتظرند که وی در آخرالزمان بیرون آید تا از دشمنانشان - برای آنها - انتقام بگیرد و موفقیت و پیروزی را برای آنها به ارمغان بیاورد! [۴] و شیعه (به اصطلاح خودشان!) همچنان در سرداب (معمای کسی که آن را دیده)[۵] وی را زیارت

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/۹۹۵).

۲- العزلة و الخصلة، سلمان بن فهد عودة، ص ۱٤۹.

۳- الارشاد مفید، ص ۲٦۳، کشف الغمه، اربلی (۲/٤۳۷) بذل المجهود (۱/۲۳۷).

٤-بذل المجهود (۱/۲۳۷)، معج البلدان، ص (۳/۱۷۳).

٥- مفید؛ ص ۳٤٦، کشف الغمه، ص (۲/٤٤٦)، بذل المجهود (۱/۲۳۷).

می‌کنند و از او در خواست بیرون آمدن می‌کنند[۱]. ولی این مهدی که رافضه ادعا می‌کند، معدوم است و وجود خارجی ندارد: زیرا حسن عسکری که مهدی را به او نسبت می‌دهند، بدون این که فرزندی از خود به یادگار بگذارد، وفات یافت، بنابر این ارث و ترکه‌اش را میان مادر و برادرش (جعفر) تقسیم کردند. این در حالی است که افسانه واسطوره‌های دروغین بزرگی که هیچ انسان عاقلی آنها را باور نمی‌کند، همدم و همراه با این اعتقاد پیشرفته است!.

آنها معتقدند که مهدی از نسل حسین است[۲]. در رابطه با ولادت او مطالب عجیب و غریبی[۳] نقل می‌کنند و می‌گویند: زمانی که ظهور می‌کند همه شیعیان از نقاط مختلف جهان در کنارش جمع می‌شوند[۴] و صحابه را از قبرهایشان بیرون می‌آورد و آنها را عذاب می‌دهد[۵]. عرب و قریش[۶] را می‌کشد، کعبه و مسجد نبوی و همه مساجد را منهدم و ویران می‌سازد[۷]. برای دین جدید، کتاب جدید، حکومت و قضاوتی جدید مردم را دعوت می‌کند [۸]. بوسیله‌ی تابوت یهود سرزمین‌ها را فتح می‌کند[۹]. دو چشمه، یکی از آب و دیگری از شیر برایش می‌جوشند. هر نفر شیعه (به برکت آمدن او!) دارای قدرت و نیروی چهل نفر می‌شود، گوش‌هایشان و چشم‌هایشان تیزتر و بازتر می‌شود و او با حکم و شریعت آل داود حکم می‌کند.[۱۰]

۱- مصابيح الخبات، محسن عصفور ص ۲۵٥.
۲- الغيبة، ص ۱۱٥، بذل المجهود (۲۳۸/۱).
۳- بذل المجهود (۲۹۳/۱).
٤- بحارالانوار (۲۹۱/٥۲).
٥- همان منبع (۳۸٦/۲).
٦- همان منبع (۳٥٥/٥۲).
۷- الرجعة، احسائی، ص ۱۸٤.
۸- الغيبة، ص ۱٥٤.
۹- بذل المجهود، (۲٤۷/۱).
۱۰- همان منبع (۲٤۹/۱).

اعتقاد شیعه‌ی رافضی در مورد مهدی موعود به دلایل زیر باطل است:

الف- تولد این مهدی ثابت نیست

حکمت خداوند دانای توانا چنین اقتضا کرد که حسن عسکری - امام یازدهم رافضه - بدون اینکه فرزندی از خود به جای گذارد، چشم از جهان فرو بندد و این خود آبروی آبرو و حیثیّت رافضی را لکه دار کرده است آخر چگونه باید امام بمیرد امّا فرزندی نداشته باشد که جای امامت او را بگیرد؟! مگر نه‌این است که در اعتقاد شیعه تأکید بر این است که بعد از وفات امام تنها کسی که می‌تواند جای او را بگیرد فرزند اوست و جایز نیست که امامت بعد از حسن و حسین به برادرانشان منتقل گردد! گذشته از همه اینها به دنیا نیامدن مهدی موعود در مراجع شیعه ثابت شده است.[1]

ب - اختفای مهدی هیچ معنا و توجیهی ندارد

اگر فرضاً بپذیریم که این مهدی متولد شده است، در حقیقت مخفی شدن او و در زیر زمین (سرداب) هیچ معنا و توجیهی ندارد، اگر از شیعه بپرسیم که چرا او مخفی شده، در جواب می‌گویند: چون امنیّت جانی نداشته و می‌ترسیده که او را بکشند! ! [2] ولی این علت واهی و پوچ است و به چند دلیل بی‌پایه و باطل است :

*- اول اینکه در خود کتاب‌هایشان آمده که او از جانب خداوند متعال یاری و پشتیبانی خواهد شد و کنترل همه جهان را دست خواهد گرفت و همانگونه که جهان آکنده از ستم و بی عدالتی شده، آن را سرشار از عدالت خواهد کرد، و تا زمان نزول حضرت عیسی ﷺ خواهد زیست[3].

*- از سوی دیگر این سخن آنها (یعنی مخفی شدن مهدی) این را می‌رساند که تا زمانی ظلم و فساد برطرف نشود و مهدی امنیت جانی پیدا نکند، ظهور نخواهد کرد و در آن هنگام، هیچ نیازی به ظهور او نیست. گذشته از این، آن حکومت‌ها می‌توانند امنیت جانی مهدی را تضمین کنند، پس چرا ظهورنمی‌کند و خارج نمی‌شود؟!

*- ناگفته پیداست کسی که نمی‌تواند در برابر کشتن از خود حمایت کند، به طریق الاولی نمی‌تواند از دیگران حمایت نماید. زیرا کسی که چیزی ندارد، چگونه می‌تواند آن را

۱- اصول کافی (۵۰۵/۱) بذل المجهود (۲۷۱/۱).

۲- الغیبة، ص ۱۰۹.

۳- الغیبة، ص ۱۹۹، بذل المجهود، (۲۷۱/۱).

به مردم بدهد؟! پس، چگونه شما از کسی که دارای چنین صفتی است که انتقام شما را از دشمنانتان می‌گیرد و قاطعانه شما را کمک می‌کند، چگونه ادعا می‌کنید که به خاطر عدم امنیّت جانی خود را در سرداب مخفی کرده، پس این دلیل باطل و پوچ از آب درآمد. بر همین اساس، اصلاً ادعای وجود مهدی غلط از آب در می‌آید، زیرا علتی جز عدم امنیت جانی، موجب اختفای او نشده است، همانگونه که شیخ طایفه‌ی آنها طوسی به‌این مطلب تصریح کرده است.[1] و این ناشی از توفیق و فضل عظیم خداوند متعال است.

ج- هیچ منفعتی بوسیله‌ی این مهدی حاصل نشده است

از جمله چیزهایی که بر باطل بودن عقیده‌ی شیعه در مورد مهدی موعود دلالت می‌کند، این است که این مهدیی که رافضه ادعا می‌کند، تا کنون منفعتی در هیچ یک از امور دنیوی و اخروی نه برای مسلمانان و نه برای شیعه و نه دیگران از او بدست نیاورده‌اند.

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «امام معصومی که ادعا می‌کنند (۴۵۰) سال قبل متولد شده است[2] و به نظر آنها در سال (۲۶۰ ه‍-) که برخی می‌گویند سن او پنج ساله و برخی دیگر می‌گویند از این هم کمتر بوده وارد، زیر زمینی شد، ولی تا کنون این امام هیچ کاری انجام نداده است. پس وجود او (اگر بفرض موجود باشد، حال که معدوم است) چه منفعتی می‌تواند داشته باشد؟! !

اصلا چه لطف و منفعتی دینی و دنیایی به کسانی که به‌این امام معصوم ایمان آورده‌اند داشته است؟! (... تا آنجا که می‌گوید:) و این کسی که رافضه ادعا می‌کنند یا به نظر آنها مفقود هم است و یا از دیدگاه اندیشمندان معدوم و غیر موجود است. به هر تقدیری که باشد، وی نمی‌تواند منفعتی دینی یا دنیایی به کسی برساند.»[3]

شیعیان امامیه در دوران معاصر، عملاً با طرح نظریه‌ی ولایت فقیه، این عقیده را به نقض کشانده‌اند، زیرا ولایت فقیه، یعنی تجویز حکمرانی و ولایت برای مسلمانی عادی و غیر معصوم، بدون اینکه از جانب خداوند متعال و پیامبرش تعیین شده باشد به شرط عالم بودن و داشتن عدالت.

۱- بذل المجهود، (۱/۲۷۱).

۲- این سال شماری به نسبت دوران ابن تیمیه است، اما هم اکنون بالغ بر ۱۱۵۰ سال از آن گذشته است.

۳- منهاج‌السنة (۸/۲۶۱-۲۶۲).

۲- عقیده‌ی اهل سنّت و جماعت پیرامون مهدی

در احادیث صحیح بیان شده که با تأیید و یاری خداوند متعال در آخرالزمان مردی از اهل بیت قیام می‌کند و بوسیله‌ی او دین را پشتیبانی کرده و هفت سال (بر اوضاع) مسلط خواهد شد و جهان را سرشار از عدالت و صلح و آشتی و امنیت خواهد کرد، همانگونه که پر از ستم و ظلم بیدادی شده است. در دوران وی مسلمانان از آنچنان نعمتی برخوردار خواهند شد که هرگز سابقه نداشته است!!

نباتات و گیاهان زمینی می‌رویند و باران آسمانی می‌بارد، مال و ثروت زیاد می‌شود، همانگونه که در احادیث زیر آمده است:

الف- ابوسعید خدریﷺ روایت می‌کند که رسول خدا فرمود:

«**یخرج فی آخر امتی المهدی یسقیه الله الغیث، و تخرج الارض نباتها، و یعطی المال صحاحاً، و تکثر الماشیه، و تعظم الامّة و یعیش سبعاً او ثمانی**»[۱] یعنی حججاً.[۲]

(درآخر و پایان امتم، مهدی ظهور می‌کند که خداوند متعال (به برکت او) باران می‌باراند، گیاهان از زمین می‌رویند، و اموال توسعه و فزونی می‌یابد، امّت اسلامی‌بزرگ و قدرتمند می‌شود و او هفت یا هشت سال زندگی می‌کند.)

ب- بازهم ابوسعید خدریﷺ می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «**لاتقوم السّاعه حتی تمتلیء الارض ظلماً و عداوناً**» **قال** « **ثم یخرج رجلٌ من عترتی – او من اهل بیتی – یملوءها قسطاً و عدلاً، کما ملئت ظلماً و عدواناً**»[۳]

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه زمین سرشار از ظلم و بی‌عدالتی و تجاوز می‌شود.) فرمود: (پس مردی از عترتم – یا از اهل بیتم ظهور می‌کند، که آن را سرشار از قسط و عدالت می‌کند همانگونه (که قبلاً) سرشار از ظلم و بی‌عدالتی و تجاوز شده است.)

ج- و ثوبانﷺ گفت: پیامبرﷺ فرمود: «**تقیل عند کنزکم ثلاثهُ کلهم ابن خلیفة، و تطلع الرایات السُّود من قبل المشرق فیقتلونکم قتلاً لم یقتله قومٌ**»

۱- المستدرک (٤/۵۵۷-۵۵۸) آلبانی گفته است: سندش صحیح و رجالش ثقه هستند، سلسله احادیث صحیح شماره ۷۱۱.

۲- المهدی، و فقه الشراطه اساعة، محمد اسماعیل ص۳۳.

۳- السلسلة الصحیحه (۱۲۵۹)، و آلبانی حکم به تواتر آن نموده است.

(در کنار این گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی خلیفه‌زاده هستند و پرچم‌های سیاه از طرف مشرق نمایان می‌شوند، آنها طوری شما را می‌کشند، که هیچ جماعتی اینچنین نکشته ومبارزه نکرده است.)

(ابوسعید گوید) سپس پیامبر ﷺ چیزی را ذکر کرد که من آن را حفظ ندارم، سپس پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: «**فاذا رأیتموه، فبایعوه، و لو حبوا علی الثلج، فانه خلیفه الله المهدی**»[1]: (پس هنگامی که او را دیدید، با او بیعت کنید اگر بر روی برف چهار دست و پا بروید، چون او خلیفه‌ی خداوند «مهدی» است!)

ابن کثیر - رحمه الله - گفته است: مراد از گنج مذکور در این روایت گنج کعبه است؛ در کنار آن درگیری و کشت و کشتار صورت می‌گیرد تا سه تن از اولاد خلفاء آن را برگیرند، تا اینکه آخرالزمان خواهد شد، آنگاه مهدی ظهور می‌کند. پس ظهور این مهدی از سرزمین مشرق خواهد بود، نه از سرداب سامراء همانگونه که رافضی‌های نادان گمان می‌برند که هم اکنون در آن زیرزمین است و منتظر هستند که آخر زمان ظهور کند، براستی که این نوعی هذیان‌گویی و درماندگی است که از درماندگی شیطان هم سخت‌تر است! زیرا این ادعا فاقد دلیل و برهان است، نه از کتاب و سنّت بر آن دلیلی وجود دارد و نه عقل صحیح، نه قیاس صحیح و نه استحسان بر آن دلالت نمی‌کنند.

(تا جایی که ابن کثیر گفت :) با مردی از اهل مشرق پشتیبانی و تأیید می‌شود، آنها او را یاری می‌دهند و قدرت و حاکمیت او را برپا می‌دارند و ارکان و پایه‌های آن را محکم می‌سازند و نیز پرچم‌های آنها سیاه خواهد بود و مایه‌ی عظمت و بزرگی و وقار است! زیرا پرچم رسول خدا ﷺ سیاه بود، و به آن «عقاب» گفته می‌شده... تا جایی که گفت: «و مقصود از مهدی ممدوح و موعود به وجودش در آخرالزمان این است که اصل و ظهور و خروج او از ناحیه‌ی مشرق زمین خواهد بود، همانگونه که بعضی از احادیث بر این دلالت کرده‌اند.»[2]

۱- سنن ابن ماجه (۱۳٦۷/۲)، مستدرک حاکم (٤٦٤/٤) و گفته‌این حدیث بر شرط شیخین صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده است.

۲- النهایة، الفتن و الملاحم (۳۱/۱)

د- و از ابوهریرهؓ نقل است که می‌گوید: از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**کیف انتم اذا نَزَل ابن مریم فیکم، و امامکم منکم**»[1]: (چگونه خواهید بود اگر پسر مریم (عیسی) فرود آید در حالی که امام شما از خودتان باشد.»

ه- جابر بن عبداللهؓ می‌گوید: از پیامبرﷺ شنیدم که می‌گفت: «**لاتزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیامة**» الی ان قال: «**فینزل عیسی بن مریم – علیه السلام – فیقول امیرهم: صلّ بنا فیقول: انّ بعضکم علی بعض امراءُ تکرمة الله لهذه الامة** ».[2]

(گروهی از امتم همچنان بخاطر حق تا در قیامت نبرد خواهند کرد و پیروز و سربلند خواهند بود! » تا جایی که فرموده: «پس عیسی بن مریم؛ فرود می‌آید و امیر (مسلمانان) می‌گوید: پیشنماز ما شو! می‌گوید: نه، زیرا بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر و امام می‌باشد و این نوعی احترام خداوند متعال برای این امت است.)

احادیثی که در صحیحین وارد شده بر دو مسأله دلالت دارند: یکی این که به هنگام نزول عیسی؛، از آسمان، متولی فرمانروایی مسلمان، مردمی‌از خود آنان خواهد بود.

دوّم اینکه حضور امیر آنها برای نماز و امامت وی برای مسلمانان و طلب او از عیسی؛ به هنگام نزولش که امامت نماز را برعهده بگیرد، بر شایستگی این امیر و هدایت‌یابی او دلالت دارد. در سنن و مسانید و غیره احادیثی آمده‌اند که این احادیثی را که در صحیحین هستند، تفسیر و توضیح می‌دهند و بیانگر این هستند که آن مرد شایسته و صالح «محمّد بن عبدالله » نامگذاری شده و به او «مهدی» گفته می‌شود، چون برخی از سنّت برخی دیگر را تفسیر کرده و توضیح می‌دهد.

و- ابوسعید خدریؓ می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «از ماست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند»[3]

ز- ابوسعید خدریؓ می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «**المهدی منّی، اجلی الجبهة، اقنی الأنف، یملأ الارض قسطا و عدلاً، کما ملئت ظلماً و جوراً، و یملک سبع سنین**»[4]

۱- بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، (٤٩١/٦).

۲- مسلم، کتاب الایمان (١٩٣/٢) با شرح نووی.

۳- روایت از ابونعیم در اخبار مهدی، آلبانی آن را صحیح دانسته، صحیح الجامع (٧١٧/٥).

٤- سنن ابی داود، کتاب المهدی، شماره ٤٢٦٥.

(مهدی از من است، پیشانی‌اش روشن‌تر و بینی‌اش باریک‌تر است، جهان را سرشار از عدالت و داد خواهد کرد، همانگونه مالامال از ظلم و ستم شده است، و هفت سال عمر خواهد کرد.)

میان مهدی سنّی با مهدی شیعه هیچ رابطه و شباهتی یافت نمی‌شود. اینک به برخی از تفاوت‌های موجود درمیان آنها اشاره می‌شود :

*- در نظر اهل سنّت مهدی نامش (محمد بن عبدالله) است که نامش با نام پیامبر ﷺ هماهنگی دارد و اسم پدرش موافق با اسم پدر پیامبر ﷺ است، امّا مهدی رافضه، نامش محمّد بن عسکری است.

*- در نظر اهل سنّت، مهدی از فرزند حسن است و مهدی شیعه رافضه از فرزند حسین آمده است.

*- در نظر اهل سنّت، مهدی به حالت طبیعی متولد شده و مدت زندگانی‌اش هم طبیعی و عادی است، در احادیث اشاره‌ای به این نشده که وی در این زمینه با مردم فرق دارد... امّا در نظر شیعه حمل و ولادت او در یک شب صورت گرفته و در حالیکه نُه سال داشته وارد سرداب گردیده و از آن زمان که او وارد سرداب شده بیش از (۱۲۵۰) سال می‌گذرد.

*- مهدی اهل سنّت جهت یاری اسلام و مسلمانان ظهور می‌کند و همه را با یک چشم می‌نگرد، امّا مهدی شیعه رافضه بطور اختصاصی برای یاری شیعه‌ی رافضی و انتقام گرفتن برای آنها از دشمنانشان ظهور می‌کند و عرب و قریش را دوست نمی‌دارد، بلکه تنها با زور و شمشیر با آنها برخورد می‌کند و در میان اعراب یاور و پیرو نخواهد داشت، همانگونه که روایت‌های آنها بر این دلالت کرده‌اند.

*- مهدی سنّی دوستدار صحابه بوده و از آنها خشنود است و به سنّت و روش آنها چنگ می‌زند و در عین حال، نه تنها امّهات المؤمنین را دوست دارد، بلکه فقط با تعریف و تمجید زیبا و پسند از آنها یاد می‌کند، امّا مهدی شیعه، صحابه ستیز بوده، به گمان آنها، آنها را از قبرهایشان بیرون می‌آورد، سپس ایشان را می‌سوزاند!!

*- همچنین امّهات المؤمنین را مورد کینه و دشمنی قرار می‌دهد، و با عایشه رضی الله عنها دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که‌یکی از محبوب‌ترین زنان پیامبر ﷺ است، از در دشمنی و ستیز وارد می‌شود.

*- مهدی سنّی، به سنّت پیامبرﷺ عمل می‌کند و بی‌هیچ چون و چرایی همه سنّت‌ها را اقامه می‌کند، و همه بدعت‌ها را سرکوب می‌نماید. امّا مهدی شیعه به دینی جدید و کتابی جدید دعوت می‌کند!!

*- مهدی اهل سنّت، مسجدها را برپا می‌نماید و آنها را آباد و تعمیر می‌سازد، امّا مهدی شیعه، همهٔ مساجد را تخریب می‌نماید، حتی مسجدالحرام و کعبه و مسجد پیامبرﷺ را هم نابود می‌کند. طبق روایت‌های آنها، یک مسجد هم بر روی کره زمین باقی نمی‌گذارد!!

*- مهدی اهل سنّت، با کتاب خداوند متعال و سنّت پیامبرش حکومت می‌کند، امّا مهدی شیعه با حکم آل داود حکم می‌کند.

*- مهدی اهل سنّت از مشرق زمین ظهور می‌کند، امّا مهدی شیعهٔ رافضه از سرداب (زیرزمین) سامراء بیرون می‌آید.

*- مهدی اهل سنّت، یک حقیقت ثابت شده است، که احادیث پیامبرﷺ و اقوال علمای قدیم و جدید، بیانگر آن بوده و می‌باشد، امّا مهدی رافضه خیال و توهّم است و هرگز ظهور نخواهد کرد! [1]

دهم: عقیده‌ی رجعت از دیدگاه شیعه

رجعت یکی از اصول مذهب شیعه است، و در روایت‌های آنان آمده است: «از ما نیست کسی که به رجعت ما معتقد نباشد»[2]. ابن بابویه در «الاعتقادات» گفته است: «اعتقاد ما درباره‌ی رجعت این است که رجعت حق است.[3]»

و شیخ مفید گفته: «امامیه بر این اتفاق دارند که بسیاری از مردگان به‌این جهان برمی‌گردند »[4]. طبرسی، حُرّعاملی و دیگر بزرگان شیعه گفته‌اند: رجعت مورد اجماع امامیه است»[5]. رجعت از بدیهیّات مذهب آنها است و آنها موظفند که به رجعت اقرار کنند و بدان معتقد باشند. کیفیت و چگونگی اعتراف کردن بدان در دعاها، زیارت‌ها، در روز جمعه و

۱- بذل المجهود (۱/۲٥٦-۲٥۷).

۲- اصول شیعة الامامیة(۲/۱۱۰۳).

۳- اعتقادات، ص ۹۰.

٤- اوائل المقالات، ص ٥۱.

٥- مجمع البیان (٥/٥۲)، الا یقاظ من الهجعة ص ۳۳.

همه اوقات، شبیه به اقرار کردن به توحید و نبوّت و امامت و قیامت می‌باشد[۱]. و **معنی رجعت**: بازگشتن به دنیا پس از مرگ است.[۲]

فرقه‌های زیادی از شیعه معتقد به رجوع دوباره ائمه به این زندگی شده‌اند. عده‌ای از آنها هم معتقدند که ابتدا آنها وفات می‌کنند، سپس به رجعت و بازگشت دوباره‌ی آنها اعتراف می‌نماید. عده‌ای از آنان هم مرگ آنها را انکار کرده، گفته‌اند: آنها غایب شده و به زودی بازخواهند گشت. اولین کسی که قایل به رجعت شد، **ابن سبأ** بود، با این تفاوت که مرگ امام را تصدیق نکرد و گفت: «امام غائب شده و به زودی بازخواهد گشت». اعتقاد به رجعت نزد سبئیه و کیسانیه و دیگران مخصوص به رجعت امام بوده است، امّا در نظر شیعیان اثنی عشریه هم به امام مربوط است و هم به عموم مردم. آلوسی به این اشاره می‌کند که در قرن سوّم مفهوم رجعت اختصاصی امام به آن معنای عام متحوّل شد.[۳]

امّا مفهوم کلی و عام رجعت در نظر امامیه سه گروه را در برمی‌گیرد :

۱- ائمه امامیه، بطوری که مهدی از مخفیگاهش خارج می‌شود و از غیبتش بازمی‌گردد و باقی ائمه هم بعد از مرگشان زنده می‌شوند، و به‌این دنیا باز میگردند.

۲- والی و رهبر مسلمانان؛ کسانی که - در نظر آنها - خلافت را از صاحبان شرعی آن، یعنی ائمه‌ی امامیه غصب کردند، در نتیجه خلفای مسلمانان زنده می‌شوند که در رأس آنها ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم قرار دارند... و از قبرهایشان به‌این دنیا بازمی‌گردند، - آنگونه که شیعه گمان می‌کنند - تا از آنها انتقام‌گیری شود؛ زیرا خلافت را به ناحق از اهلش غصب کردند! ! و بدینگونه عملیات شکنجه و قتل و اعدام بر آنها جاری می‌شود.

۳- عموم مردم، خصوصاً کسی که دارای ایمان خالص و ناب است شیعه هستند، زیرا طبق روایت‌ها و اقوال بزرگان آنها - که همفکر هستند - ایمان خالص به شیعه اختصاص دارد و بقیهٔ مردم - به استثنای مستضعفان - کفرشان محض است! [۴]

۱- منبع سابق، ص ٦٤.

۲- القاموس (۲۸/۳)، مجمع البحرین (۳۳٤/٤).

۳- روح المعانی (۲۷/٥)، ضحی الاسلام احمد امین (۲۳۷/۳).

٤- اصول شیعة الامامیة(۱۱۰٥/۲).

به همین خاطر در تعریف رجعت گفته‌اند: عبارت است از رجعت بسیاری از مردگان به دنیا قبل از روز قیامت[1]، و بازگشتن دوباره آنها – پس از مرگ[2]– با قیافه و سیمای اصلی به زندگی.[3]

شیعه برای اثبات رجعت که در میان مسلمانان آنها یگانه فرقه‌ای هستند که بدان معتقد هستند، به قرآن مراجعه کرده‌اند و چون به خواسته‌ی خود دست نیافته‌اند طبق معمول به تأویل باطنی متوسل شده و بصورت خودسرانه و یاوه‌گویانه در این زمینه پای نهاده‌اند تا جایی که دلیل ارائه شده‌ی آنها، به حجت و مدرکی علیه خودشان مبدل شده است و پوچی و انحراف اعتقاد آنها و بی‌پایگی مذهبشان را نمایش می‌دهد. مثلاً شیخ مفسرین آنها، معتقد است بزرگترین دلیل بر رجعت این آیه است که می‌فرماید:

﴿ وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴾ (انبیاء / ۹۵)

غیرممکن است که به سوی ما (برای حساب و کتاب) برنگردند مردمانی که آنان را (در جهان بر اثر کفر و ظلم) نابود کرده باشیم (و این که همان گونه که خود گمان می‌برند مرگ آخرین مرحله زندگی ایشان باشد) .

وی همچنین می‌گوید: این آیه بزرگترین دلیل بر رجعت است، زیرا احدی از مسلمانان انکار نمی‌کند که همه مردم در روز قیامت، بازمی‌گردند چه آن کس که هلاك شده و چه آن که (هنوز) هلاك نشده است.[4]

با وجود اینکه نه تنها به هیچ وجه بر ادعای آنها دلالت نمی‌کند، اصلاً علیه خودشان است، علاوه بر این بیانگر عدم برگشت به دنیا می‌باشد، زیرا معنای آن همانگونه که ابن‌عباس، ابوجعفر باقر، قتاده و چندین نفر دیگر (از علمایان سرشناس) تصریح کرده‌اند، این است: حرام و ممنوع است بر اهالی همه آبادی‌هایی که بخاطر گناهانشان هلاك شدند، که قبل از روز قیامت، به دنیا باز گردند.[5]

این شبیه‌این فرموده‌ی خداوند متعال است:

﴿ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ ﴾ (یس / ۳۱).

۱– اوائل المقالات، ص ۵۱.

۲– اصول شیعة الامامیة(۲/۱۱۰۵).

۳– اوائل المقالات، ص ۹۵.

٤– تفسیر قمی(۲/۷٦) در بالای صفحه‌این عنوان قرار داده شده: بزرگترین دلیل بر رجعت.

۵– تفسیر ابن‌کثیر (۳/۲۰۵).

مگر نمی‌دانند که در روزگاران پیش از ایشان چه ملّتهای فراوانی را (به گناهانشان گرفته‌ایم و) نابودشان نموده‌ایم، که هرگز به سویشان باز نمی‌گردند.

و شبیه‌این فرموده‌ی خداوند است:

﴿ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَآ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴾ (یس/ ۵۰).

(این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتّی توانائی وصیّت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت و حتّی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد.

تکرار «لا» در این آیه، به منظور تأکید معنای نفی از « وَحَرَٰمٌ» می‌باشد و این یکی از اسلوب‌های نزول شگفت‌آور قرآن است، که در اوج دقت می‌باشد.

راز این خبر دادن که به دنیا بازنمی‌گردند، در عین اینکه کاملاً واضح و روشن است، رازگشایی از چیزی است که آنها را متأسف و دل‌آزرده می‌سازد و آرزوی بزرگ آنها را بر باد می‌دهد که زندگی دنیا است[1]. پس وقتی که روشن است منظور از اثبات رجعت در آن، رجعت دوبارهٔ مردم در روز قیامت است و شکی[2] در این مسأله نیست (معنی آیه چنین می‌شود که) عدم رجوع آنها بسوی ما، برای ندا، ممتنع است.[3]

اندیشه رجعت و برگشت دوباره به دنیا پس از مرگ، که در نزد شیعه مرسوم است، با عبارت صریح قرآن کریم مخالف است و آیات فراوانی از کتاب خداوند متعال بی‌پایگی آن را ثابت می‌کنند، از جمله خداوند متعال فرموده است:

﴿ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّيٓ أَعْمَلُ صَٰلِحًا فِيمَا تَرَكْتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾ (مؤمنون / ۹۹-۱۰۰).

زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید، تا این که کار شایسته‌ای بکنم و فرصتهائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم. نه! (هرگز راه بازگشتی وجود ندارد). این سخنی است که او بر زبان می‌راند. در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

۱- تفسیر قاسمی(۲۹۳/۱۱).

۲- اصول شیعة الامامیة(۱۱۱۲/۲).

۳- فتح القدیر (۴۲۶/۳).

بنابراین این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ﴾: (و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که براگیخته می‌شوند.» بطور کلی در عدم رجعت صریح و روشن است.[1]

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَٰلَيۡتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٧ بَلۡ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخۡفُونَ مِن قَبۡلُۖ وَلَوۡ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٢٨﴾ (انعام /۲۷-۲۸).

اگر تو (ای محمّد!) آنان را مشاهده کنی بدان گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنّم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش! (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم. بلکه کارهائی که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغگویند.

آری، همه‌اینها به هنگام مرگ و به هنگام روبه‌رو شدن با خداوند متعال و موقع دیدن آتش می‌خواهندکه به دنیا بازگرداند، امّا (در همان اوقات) به آنها جواب داده می‌شود. زیرا در قضا و قدر خداوند متعال قبلاً چنین قید شده که آنها بازنمی‌گردند.

لذا علما، اعتقاد رجعت و برگشتن به دنیا پس از مرگ را بعنوان شدیدترین مراحل زیاده‌اندیشی و افراط در بدعت شیعه‌گری محسوب می‌کنند.[2] در مسند امام احمد آمده که عاصم بن ضمره که یکی از یاران حضرت علی‌ﷺ بود، به حسن بن علی‌ﷺ گفت: شیعه گمان می‌برد که علی‌ﷺ بازمی‌گردد، حسن گفت: آن کذّاب‌ها دروغ گفته‌اند و اگر این را می‌دانستیم زنانش (بعد از او) ازدواج نمی‌کردند و ما میراثش را تقسیم نمی‌کردیم.[3]

۱- مختصرالتحفة، ص ۲۰۱.

۲- اصول شیعة الامامیة(۲/۱۱۲).

۳- مسند احمد (۲/۳۱۲)، احمد شاکر گفته است: سندش صحیح است.

مقوله‌ی رجعت و بازگشت به‌این دنیا - پس از مرگ - به منظور پاداش دادن به نیکوکاران و مجازات بدکاران، با طبیعت این دنیا منافات دارد، زیرا این دنیا، سرای سزا و حساب و کتاب نیست، خداوند متعال هم می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾ (آل عمران / ۱۸۵)

هر کسی مزه مرگ را می‌چشد و بیگمان به شما پاداش و پادافره خودتان به تمام و کمال در روز رستاخیز داده می‌شود و هرکه از آتش دوزخ به دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فراچنگ آورده و نجات پیدا کرده است و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

ابن سبأ یهودی در پایه‌گذاری اصل رجعت نقش اصلی را بازی کرده است امّا او فقط قائل به رجعت علی بود، همانگونه که او مرگ علی رضي الله عنه را نفی کرد آنگونه که امامیه در مورد مهدی خود ادعا می‌کنند. عقیده به رجعت در نظر شیعه‌ی امامیه، خلاف این قاعده است که یکی از ضروریات و بدیهیّات معلوم دین است مبنی بر اینکه: قبل از روز قیامت هیچ حشری در کار نیست و خداوند متعال هرجا که کافر یا ستمگری را تهدید کرده، وی را صرفاً به روز قیامت تهدید کرده است؛ و از سوی دیگر با آیات و احادیث متواتری که بطور صریح و روشن می‌گویند: قبل از روز قیامت، هیچ برگشتی به دنیا وجود ندارد، منافات و تضاد دارد.[1]

یازدهم: مقوله‌ی بداء

یکی از اصول شیعهٔ امامیه تئوری بداء برخداوند متعال است و در این مقوله تا جایی اغراق و افراط کرده‌اند که گفته‌اند: خداوند متعال با هیچ عبادتی همچون بداء پرستش نشده است![2] (یعنی ادعای بداء و تغییر تصمیم برای خداوند از هر عبادتی بزرگتر است!!!!).

نیز گفته‌اند: «خداوند متعال با چیزی مانند بداء تعظیم نشده است.»[3] «و اگر مردم می‌دانستند که پذیرفتن (تئوری) بداء تا چه‌اندازه برای آنها پاداش آفرین است، همواره

۱- اصول شیعة الامامیة(۲/۱۱۲٤).
۲- اصول کافی (۱/۱٤٦).
۳- اصول کافی (۱/۱٤٦).

پیرامون آن سخن می‌گفتند»[1]، «وخداوند متعال هیچ پیامبری نفرستاده مگر اینکه شراب را حرام کند و برای خداوند متعال به «بداء» اقرار و اعتراف کند.[2]».

چنین بنظر می‌رسد بنیان‌گذار این اعتقاد برای امامیه همان آقای کلینی (ت ۳۲۸ یا **۳۲۹ هـ**) است که در نزد آنها به (ثقة الاسلام) ملقب است. چون، این نظر و اعتقاد را در بخش اصول اعتقادی الکافی قرار داده و آنها را در قسمت کتاب توحید هم گنجانده و بابی را به عنوان باب (بداء) بدان اختصاص داده و شانزده حدیث از احادیث منسوب به ائمه را در آن ذکر کرده است.[3]

اگر برای تعریف و شناختن معنای «بداء» به زبان عربی مراجعه کنیم، می‌بینیم که قاموس لغت می‌گوید! (بدا، بدواً، بداءة): یعنی آشکار شد و بدا له فی الامر و بداء و بداة: یعنی در مورد آن رأی جدیدی یافت.[4]

بنابراین، بداء در لغت دارای دو معنا است:

۱- ظهور بعد از خفا و پنهان شدن، می‌گویی: (بدا سور المدينة): یعنی دیوارهای شهر نمایان شدند.

۲- پدید آمدن نظریه‌ای جدید. فراء میگوید: بدا لی بداءً، یعنی: برای من نظریهٔ دیگری نمایان و ظاهر شد. جوهری گفته است: بدا له في الأمر بداءً: یعنی در ارتباط با آن، رأی دیگری برایش بوجود آمد[5]. و هر دو معنی در قرآن وارد شده‌اند.

به معنای ظهور و آشکار شدن این فرموده‌ی خداوندمتعال است :

﴿ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ ﴾ (بقره / ۲۸۴).

و اگر آنچه را که در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می‌کند.

و بمعنی پدید آمدن رأی و تصمیم جدید این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ ٣٥ ﴾ (یوسف / ۳۵).

۱- اصول کافی (۱/۱٤۸).

۲-منبع سابق.

۳- اصول شيعة الامامية(۲/۱۱۳۳).

٤- القاموس المحيط (٤/۳۰۲).

٥- الصحاح (٦/۲۲۷۸)، لسان العرب (٦/٦۱٤).

بعد از آن که نشانه‌ها (و علائم پاکدامنی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدّتی زندانی کنند.

روشن است که مفهوم مقوله‌ی بداء با هر دو معنی که دارد، مقتضی سبقت جهل و نادانی بر علم و آگاهی است و البته که محال است خداوند متعال ابتدا در مورد چیزی آگاهی نداشته باشد و بعداً آگاهی حاصل کرده باشد. نسبت دادن چنین چیزی به خداوند متعال از بزرگترین کفرها است! پس چگونه انثی‌عشریه مقوله‌ی بداء را یکی از بزرگترین عبادت‌ها، قلمداد کرده و می‌گوید: هیچ چیز به‌اندازه‌ی بداء نمی‌تواند موجب تعظیم خداوند متعال گردد؟! پاک و منزهی تو خدایا! براستی که این تهمتی بزرگ است.[1]

این مفهوم زشت و ناپسند در کتاب‌های یهود هم ملاحظه می‌شود؛ در توارت که یهودیان به دلخواه خود آن را تحریف کرده‌اند، عبارت‌ها و نصوصی آمده‌اند که در حاوی نسبت دادن معنای بداء به خداوند متعال.[2]

و چنین بر می‌آید که ابن سبأ یهودی درصدد بر آمده که این مقوله را که از توارت خودشان اقتباس کرده در جامعه‌ی اسلامی اشاعه دهد. خواسته‌ی او این بود که به نام تشیع و در زیر چتر دعوت به ولایت علی رضی الله عنه در جوامع اسلامی‌این مقوله را رواج دهد، چون سبئی‌ها همه قایل به «بداء» هستند و بر این باورند که خداوند متعال (بعداً به مروز زمان) چیزهایی برایش روشن می‌شود.[3]

سپس این مقوله، به فرقه‌ی کیسانیه، یا مختاریه انتقال یافت. مختاریه به پیروان مختار بن ابن عبید ثقفی گفته می‌شود، همان فرقه‌ای که به تئوری «بداء» و اهتمام و پایبندی به آن به عنوان یک عقیده، شهرت یافت.[4]

شیوخ شیعه پیروان خود را به اینکه بالاخره زمام امور را در دست خواهند گرفت و حکومت از آنِ، آنان خواهد شد امیدوار کردند. و برای این مسأله هفتاد سال را در نظر گرفته و تعیین کرده‌بودند، آن هم در روایتی که به ابوجعفر نسبت داده‌اند. و چون پس از گذشت آن هفتاد سال، آب از آب تکان نخورد، پیروان گلایه و شکوا سرداند، و آقایان و سران

۱- اصول شيعة الامامية(۲/۱۱۳۵).
۲- همان منبع (۲/۱۱۳۵).
۳- التنبية و الرد، مسلطی. ص ۱۹.
٤- اصول شيعة الامامية(۲/۱۱۳۵).

بزرگ شیعه برای نجات از بحران گفتند: برای خداوند متعال چنین ظاهر شد که این وعده را تغییر دهد![1]

این در حالی است که قرآن کریم بر اثبات صفت «علم مطلق و بی نهایت» برای خداوند متعال و بطلان عقیده‌ی بدا که رافضیه به او نسبت می‌دهند، دلالت کرده است. همان عقیده‌ای که جهل را به خداوند متعال نسبت داده است، و آیاتی که بیانگر اثبات صفت دانش خداوند متعال هستند، بسیار فراوانند، از جمله :

﴿ ۞ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ﴾ (انعام / ۵۹-۶۰).

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین و هیچ‌چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است. خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی انگیزاند و او می‌داند که در روز (که زمان عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می کنید و چه فراچنگ می‌آورید.

و میفرماید: ﴿ أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ﴾ (ملک / ۱۴).

مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: این آیه از چند جهت برای اهل نظر و اهل استدلال قیاس عقلی بر ضرورت علم و دانش خداوند متعال به‌اشیاء دلالت می کند:

اوّل: این که خداوند خالق و آفریدگار آنها است و خلق و آفرینش همان ابداع و نوآوری با تقدیر و ارزیابی است و این چنین می‌طلبد که به لحاظ علمی و آگاهی قبلاً مقدّر شود و بعداً در خارج پدید آیند.

دوّم: اینکه مستلزم اراده، خواست و مشیّت خداست و اراده مقتضی تصوّر مراد، آگاهی و شعور نسبت به آن است.

۱-.تفسیر عیاشی (۲/۲۱۸)، بحارالانوار (٤/۲۱٤).

سوّم: آن علم و آگاهی تامّ و مطلق از خداوند متعال صادر می‌شود و سبب تامّ آن هم خداوند متعال است و علم و آگاهی به اصل مسأله و سبب آن، موجب علم به فرع مسبّب است، پس علم خدا نسبت به خود، لازمه‌اش علم به همه چیزهایی است که از او صادر می‌شود.

چهارم: خداوند ذاتاً لطیف است، پس باریک بین است، خبیر و آگاه به هر مخفی و پنهان شده‌ای است و این هم مقتضای علم است و ذاتاً با همه‌ی صفات از همه‌اشیاء بی نیاز است[1]، همانگونه که آیات قرآن بر تقدیر و ارزیابی جهان هستی قبل از آفرینش دلالت می‌کند، آن هم بنا بر علم سابق خداوند به جهان هستی قبل از وجود آن است، و می‌فرماید: ﴿ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ﴾(فرقان/۲)

همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاًاندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است.

و فرمود: ﴿ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣ ﴾ (أعلی/۲-۳)

(همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید خداوندی که‌اندازه‌گیری می‌کند و (هرچیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید).

این آیات بزرگترین دلیل علیه رافضه است که ادعا می‌کنند خداوند (پناه بر خدا) تا بعد از رخداد حادثه‌ها از آنها خبر ندارد و نیز گمانشان بر این است که خداوند بنا به تجدید مصلحت، تصمیماتش را تغییر می‌دهد. ولی خداوند متعال قبل از آفرینش این هستی همه چیز را ارزیابی کرده و چیزی در جهان وجود ندارد که از تقدیر و تدبیر خدا خارج باشد و نیز چیزی از آنچه خداوند قبل از آفرینش مخلوقات و وجود کائنات در لوح المحفوظ ثبت کرده خارج نمی‌شود، ولی ستمگران آیات خدا را انکار می‌کنند [2].

همچنین سنّت صحیح بر اثبات صفت علم خداوند متعال دلالت می‌کند، بخاری روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مفاتيح الغيب خمسٌ لا يعلمها إلاّ اللهُ: لا يعلم ما في غدٍ إلاّ الله، و لا يعلم ما تغيض الأرحام إلاّ الله، و لا يعلم متى تأتي المطر إلاّ الله، و ما تدرى نفس

۱- الفتاوى (۲/۲۱۱)

۲- بذل المجهود (۱/۳٤۰)

بأیّ أرض تموت، و لا یعلم متی تقوم السّاعة إلاّ الله»[1]: (کلیدهای غیب پنج تا هستند که جز الله تعالی کسی از آنها اطلاع ندارد: کسی جز خداوند نمی‌داند فردا چه اتّفاق خواهد افتاد، جز خداوند کسی نمی‌داند درون رحم جاندار حامله نر است یا ماده، کسی جز خداوند نمی‌داند چه وقتی باران می‌بارد، کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد و جز خداوند کسی از زمان برپا شدن قیامت خبر ندارد).

اموری که در این حدیث ذکر شده، مربوط به آینده هستند که قبل از بوجود آمدنشان خداوند متعال از آنها با خبر و مطّلع است.

در کتابهای شیعه، در میان آن مجموعه‌ی سرسام آور خرافات و اباطیل، روایاتی ذکر شده که شاید نشان دهنده‌ی پیوند آنها با اهل بیت باشد و چون از معنای حق تعبیر می‌کنند، لایق به آن برگزیدگان باشد وشاید هم اثر شیعیان میانه رو باشند. از منصور بن حازم روایت شده که گفت: از اباعبدالله سؤال کردم: آیا ممکن است امروز چیزی اتفاق بیفتد که دیروز خداوند از آن خبر نداشته باشد؟ فرمود: هر کس چنین می‌گوید خدا خوار و ذلیلش کند، آیا مگر علم گذشته و آینده نزد خدا نیست؟ گفت: البته، قبل از آفرینش خلق، همه برای خدا معلوم بوده‌اند.

دوازدهم: موضعگیری اهل بیت در برابر رافضه

اعتقادات و موضع گیری اهل بیت نسبت به شیعه‌ی رافضی، مانند سایر اهل سنّت بود، و معتقد بودند که شیعه از سنّت و راه و روش رسول خدا ﷺ منحرف و گمراه شده‌اند و از حق فاصله گرفته‌اند. نکوهش و مذمت اهل بیت نسبت به رافضه از دیگران شدیدتر بود، چون شیعه آن عقاید فاسد و دروغهای بیشمار خود را به اهل بیت نسبت می‌دادند. اهل بیت با عبارات متعدّد و متنوّع به مذمّت و نکوهش رافضه و اظهار برائت از عقاید آنها می‌پرداختند. از جمله بیاناتی که برای اعلام بیزاری از شیعه‌ی رافضه و پایه گذاری اصول عقیده‌ی اهل سنّت از آنها نقل شده به شرح ذیل است:

۱- بخاری، ش ٤٦٩٧

۱- از حضرت علی رضي الله عنه به تواتر ثابت شده که بر منبر کوفه گفت: بهترین افراد این امّت بعد از پیامبرش ابوبکر رضي الله عنه است سپس عمر رضي الله عنه.[1]

و نیز از او نقل است که گفت: «هر کس مرا بر شیخین تفضیل و برتری دهد، حد تهمت زننده را بر او اجراء خواهم کرد.[2]»

در صحیحین آمده است که وی به هنگام تشیع جنازه‌ی عمر رضي الله عنه در باره‌ی او گفت: «پس از خودت کسی را باقی نگذاشتی که عمل کردن به رفتار او، از عمل کردن به رفتار و عملکرد تو برای من خوشایندتر باشد و من با آن عمل به دیدار خداوند متعال بروم! و بخدا سوگند من همواره گمان می‌بردم که خداوند متعال تو را در کنار دو یارت جمع می‌کند، زیرا من بسیار می‌شنیدم که پیامبر صلى الله عليه وسلم می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر رفتیم.... و من گمان می‌کردم که خداوند متعال تو را همراه آن دو قرار دهد![3]»

این روایت‌های به اثبات رسیده از حضرت علی صلى الله عليه وسلم، - همانگونه که قبلاً اشاره شد - با عقیده‌ی رافضیه در مورد ابوبکر و عمر رضي الله عنهما تناقض دارد و نشان می‌دهد که علی رضي الله عنه از رافضه و از اعتقادشان مبراء است، وهمچنین نشان می‌دهند که ابوبکر، عمر و همه اصحاب را دوست داشته است - همانگونه که قبلاً بیان کردیم - و به فضیلت و برتری شیخین برخویشتن اقرار کرده است و بیان داشته اگر کسی وی را بر آن دو ترجیح دهد، مجازات می‌بیند و آرزو کرده که با عملی همانند عمل و رفتار عمر رضي الله عنه به دیدار خداوند متعال بشتابد. آری خداوند متعال هم از او و هم از سائر اصحاب پاک و بی‌آلایش پیامبر صلى الله عليه وسلم راضی شد. اصحابی که از همه افترائات و تهمتهایی که شیعه‌ی رافضی و خوارج گمراه و منحرف به آنها می‌زنند، کاملاً پاک و بی گناه می‌باشند.

بعد از علی رضي الله عنه، پسرانش آمدند و از رافضه و عقیده و انتقاد آنها از عقیدهٔ اهل سنّت ابراز برائت نمودند.[4]

۱- لالکائی (۱۳۶٦/۷-۱۳۹۷).

۲- سنت، ابن ابی عاصم، ص ٦۱.

۳- بخاری، شماره (۲٦۸٥).

٤- الانتصار للصحب و الآل، ص ١٤٤.

۲- سخن حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما

عمرو بن اصم می‌گوید: به حسن گفتم: شیعه گمان می‌برند که علی قبل از روز قیامت، زنده می‌شود. گفت: بخدا دروغ گفته‌اند. اینها شیعه نیستند، اگر ما می‌دانستیم که او زنده می‌شود، زنانش را به ازدواج (کسی) در نمی‌آوردیم و مالش را تقسیم نمی‌کردیم.[1]

ابونعیم روایت کرده: به حسن بن علی رضی الله عنهما گفته شد: مردم می‌گویند: تو خواهان خلافت هستی؟ گفت: جمجمه‌های عرب در دست من بود، با هر کس که من می‌خواستم بجنگم آنها هم می‌جنگیدند و با کسی که من صلح و آشتی بر قرار می‌کردم، عرب هم می‌کردند. امّا خلافت را بخاطر رضایت خداوند متعال و صیانت از ریختن خون امت محمّد رها کردم.[2]

۳- سخن حسین بن علی رضی الله عنهما

امام حسین در رابطه با شیعیان عراق که با او مکاتبه کردند، و وعده‌ی یاری و همکاری داده بودند، سپس از او جدا شدند و او را به دشمنانش تسلیم کردند، می‌گفت: «خدایا! اهل عراق مرا فریب دادند. (تو خود می‌دانی) که با برادرم چه کردند. امورشان را آشفته و نابسامان گردان و جمعشان را متفرّق و تعداد آنها را کم کن!»[3].

سرانجام، نتیجه‌ی خیانت و درمانده کردن و رهاکردنش از سوی آنها این بود که حضرت حسین و عموم اهل بیت همراهش، پس از آن که خائنان از او جدا شدند، شهید شدند. واقعاً که کشته شدنش لکه‌ی عار و فاجعه‌ای بزرگ بود که قلب هر مسلمانی را داغدار می‌کند.[4]

٤- سخن علی بن حسین رحمه الله

از علی بن حسین ثابت است که گفت: «ای اهل عراق، ما را اسلام‌گونه دوست داشته باشید نه بت گونه، حب و علاقه‌ی شما درباره‌ی ما طوری افراطی شده که برای ما مایه‌ی عار و ننگ شده است!!»[5]. از آن مرحوم نقل است که جماعتی از اهل عراق پیش وی آمدند و در مورد ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم زبان به بدگویی گشوند. وقتی که سخنانشان به پایان رسید، فرمود: بگویید ببینیم! آیا شما آن مهاجران نخستین هستید که از دارایی خود دست برداشته و

۱- سیر اعلام النبلاء (۳/۳٦۳).
۲- حلیة الاولیاء (۲/۳۷).
۳- سیر العلام انبلاء (٤/۳۰۲).
٤- سیر العلام انبلاء (٤/۳۰۲).
٥- مصدر سابق (٤/۳۹۰).

سرزمین خود را بقصد کسب فضل و رضایت خداوند متعال ترک کردند و خدا و رسولش را یاری دادند که خدا به آنان وعده‌ی رستگاری داده؟! گفتند: خیر. گفت: پس حتماً شما کسانی هستید که در مدینه و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که بسویشان هجرت کنند، دوست می‌دارند و در دل خود نیازی به آنچه که داده‌اند، احساس نمی‌کنند و بر نفس خود ایثار می‌کنند اگرچه خود شدیداً بدان نیاز داشته باشند، و از بخل و تنگ‌دلی نفسشان در هستند، که قطعاً رستگارند؟! گفتند: خیر. آنگاه علی بن حسین گفت: پس من هم گواهی می‌دهم که شما جزو آن کسانی نیستید که خداوند متعال دربارهٔ آنها فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ (حشر/ ۱۰).

کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.[۱]

۵- سخن محمّد بن علی (باقر) رحمه الله

محمّدبن علی رضی الله عنه می‌گوید: فرزندان فاطمه متفقاً بر این جمع شده‌اند که درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه بهترین سخن را بگویند.[۲] و آن مرحوم به جابر جعفی گفته است: جماعتی در عراق هستند که گمان می‌برند من به آنها دستور داده‌ام که درباره‌ی ابوبکر و عمر بد گویی کنند! به آنها خبر بده که من از آنها نزد خداوند متعال اعلام بیزاری و برائت میکنم. خداوند متعال هم از آنها بری است. قسم به کسی که جان محمّد در دست اوست، اگر والی می‌شدم (و قدرتی داشتم) با ریختن خون آنها به خداوند متعال تقرّب می‌جستم، اگر من برای آن دو بزرگوار طلب آمرزش ننمایم و نسبت به آنها ابراز محبت و مهرورزی نکنم، شفاعت محمّد صلی الله علیه و سلم شامل حالم نمی‌شود. براستی که دشمنان خداوند متعال از آن دو بی‌خبر و غافل هستند.[۳]

۱- الحلية (۱۳۷/۳).
۲- سير اعلام النبلاء (٤٠٦/٤).
۳- الاعتقاد، بيهقی، ص ٣٦١.

و از بسام الصیرفی نقل است که گفت: از ابوجعفر درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پرسیدم: گفت: بخدا ولایت آنها را می‌پذیرم و برای آنها طلب آمُرزش می‌کنم. و با هر کس از اهل بیتم که برخورد کرده‌ام، دیده‌ام که ولایت آنها را پذیرفته و آنها را دوست داشته است.[1]

٦- سخن زید بن علی رحمه الله

زید بن علی گفته است: ابوبکر امام شاکرین بود، سپس این آیه را خواند:

﴿وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ (آل عمران / ۱۴۳)

(و خداوند بزودی شاکران را جزا و پاداش خواهد داد)

سپس فرمود: برائت از ابوبکر به منزله‌ی برائت ازعلی است[2]. - خدا از هر دوی آنها راضی باد - پس اگر خواستی جلو بینداز و اگر خواستی عقب بیانداز![3]

٧- سخن جعفر بن محمّد (صادق) رحمه الله

عبدالجبّار بن عباس همدانی می‌گوید: جعفر بن محمّد به سوی آنها آمد و در آن حال آنها می‌خواستند از مدینه کوچ کنند. آنگاه گفت: شما - اگر خدا بخواهد - از شایستگان و صالحان اهل شهر خودتان می‌باشید. پس از طرف من به کسانی که گمان می‌برند من امام معصوم و واجب‌الاطاعه هستم، بگوئید که من از آنها بری و بیزار هستم[4]. هر کس که گمان برد من از ابوبکر و عمر بیزاری می‌جویم، باید بداند که من از او بری می‌باشم و بیزاری می‌جویم و نسبتی با او ندارم.

سالم بن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: جعفر به من گفت: ای سالم، آن دو (شیخین) را دوست داشته باش و از دشمنانشان تنفّر داشته باش! چون آن دو، امام هدایت من بوده‌اند، سپس جعفر گفت: آیا کسی به جدش ناسزا می‌گوید؟! ابوبکر جدّ من است، اگر من آنها را دوست نداشته و از دشمنانشان ابراز برائت نکرده باشم شفاعت محمّد صلی الله علیه وسلم در روز قیامت شامل حالم نخواهد شد.[5]

۱- سیراعلام النبلاء (٣٠٤/٤).

۲- شرح اصول اعتقاد اهل سنت (١٣٠٢/٧).

۳- نهی از ناسزا گویی به صحابه، مقدسی ص ٧٥.

٤-.سیراعلام النباء (٢٦٥٩/٦).

٥- سیر العلام النبلاء (٢٥٨/٦).

جعفر بن محمّد همواره می‌گفت: در مورد شفاعت برخودم به چیزی امید ندارم جز اینکه امید دارم شفاعتی که برای پدرم می‌شود، برای من هم بشود. چون او دوباره مرا به دنیا آورد.[۱]

درباره‌ی آن مرحوم نقل است که در مورد حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مورد سؤال قرار گرفت، درجواب گفت: تو دربارۀ دو مرد از من سؤال می‌کنی که از میوه‌های بهشت خورده‌اند[۲]و گفته است: خداوند متعال بری و بیزار است از کسی که از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اظهار برائت کند.[۳] امام ذهبی به دنبال این روایت گفته است: می‌گویم: این قول از جعفر صادق به تواتر رسیده است. خدا را گواه می‌گیرم که او در سخنش صادق است و برای کسی دورویی و نفاق اعمال نکرده است. خدا رافضه را مقبوح و زشت گرداند![۴]

چنانچه ملاحظه می‌کنید این سخنان ائمه پاک و طاهر است که شیعه ادعای امامت و ولایت آنها را دارند و عقیده‌ی خود را به آنها نسبت می‌دهند. دیدگاه و موضع آنان در برابر عقیده‌ی رافضه و دین آنها کاملاً روشن و واضح است. از آنها و همه‌ی آنچه که بوسیله‌ی اعتقاد خود به ائمه نسبت می‌دهند، بری هستند و طعنه و زبان زخم آنها به صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به هیچ وجه قبول ندارند. واقعاً که اعتقاد ائمه‌ی اهل بیت همان اعتقاد اهل سنّت است و در ظاهر و باطن در ارتباط با هر مسأله‌ی بزرگ یا کوچک، یکسان است. این عقیده‌ای است که آنها در پرتو آن دینداری کردند و بر اساس آن دوست و دشمن گرفتند. هر کس غیر از این، عقیده‌ی دیگری را به آنها نسبت دهد، بر آنها دروغ گفته و به آنها ظلم کرده است. خدا رحمت کند ایشان را، رحمتی واسع و فراگیر و خدا خوار و ذلیل کند کسی را که این اکاذیب را به آنها چسبانده است![۵]

۱- همان منبع (٦/٢٥٥).
۲- الانتصار للصحب و الآل، ص ١١٩.
۳- سیر العلام النبلاء (٦/٢٦٠).
٤- سیر العلام النبلاء (٦/٢٦٠).
٥- الانتصار للصحب و الآل، ص ١٢٠.

سیزدهم: دیدگاه تقریب (و وحدت) میان سنی و شیعه

از اثنای مباحث (سابق) برای ما روشن شد که شیعه تا چه حدی دچار بدعت‌گذاری و انحراف از کتاب خداوند متعال و سنّت پیامبرﷺ و خلفای راشدینؓ شده و فاصله گرفته‌اند. فهمیدیم که کتاب‌های معتبرشان در زمینه‌ی توحید، تفسیر، حدیث و غیره چه خطرها و زیانهای بزرگی را در خود جای داده‌اند! واقعاً که چه آسیب و زیانهایی را این کتابها متوجه اساس دین و اصول اعتقادی مسلمان نکرده‌اند! ! . بنابراین دعوت برای تقریب با شیعه مستلزم اعتراف ضمنی به منابع و مراجع شیعه است، که واقعاً آنگونه و آنقدر که این کتاب‌ها توانسته‌اند با نام اسلام دین و شریعت خدا را تغییر دهند، هرگز خاورشناسان و مبلغان مسیحی نتوانسته‌اند، بلکه دسیسه‌های خاورشناسی و تبشیری هم از منابع آنها جوشیده و بر اساس شبه‌افکنی‌ها و افسانه‌های آنها برای فاسد کردن و نابود کردن اسلام و یارانش، توطئه‌گرانه عمل می‌نماید. از همین‌روی، رابطه‌ی تنگاتنگ و بلکه تشابه تمام عیاری میان شبه‌افکنی، تشکیک و گمانه‌زنی‌های خاورشناسان و مبلغان مسیحی با نظریات شیعه‌ی روافض ملاحظه می‌شود، البته‌این چیز جدیدی نیست، بلکه جای دارد که رساله و پایان نامه‌ی علمی‌مخصوصی درباره روابط شیعه با مستشرقین و گروههای تبشیری نوشته شود – بلکه از قدیم‌الایام، دشمنان اسلام «نظرات» رافضه را بعنوان تکیه گاهی جهت اسلام‌ستیزی و مسلمان‌ستیزی استعمال کرده‌اند. سپاهیان شیعه‌ی رافضی بعنوان پیشرفته‌ترین سلاح در دست دشمنان اسلام بودند و شیعه‌گری برای همه کینه‌توزان و دین‌ستیزان و کژروانی که در صدد بودند کاخ اسلام را ویران نمایند پناهگاه بود.

روزهای تاریخ سرشار از توطئه‌ها و دسیسه‌ها و دشمن‌دوستی‌ها و حمایت کردن از دشمنان مسلمانان از سوی شیعه‌ها است. یکی از روشن ترین دلایل این است که شیعه به مشروعیّت و رسمیت حکومت اسلامی‌ایمان ندارند مگر آن حکومتی که قرار است (مهدی موعود برایشان) بیاورد که بیش از یازده قرن است غائب است! ! به همین خاطر، دشمنان اسلام و مسلمانان از این طریق توانستند روزنه‌ای برای وارد شدن به قلبشان پیدا کنند.[1]

ابن تیمیه‌رحمه الله می‌فرماید: بسیاری از شیعیان رافضی از صمیم قلب، کافران را بیشتر از مسلمانان دوست دارند، لذا وقتی ترک‌های کافر(مغول) از منطقه‌ی شرق هجوم آوردند، مسلمانان را قتل‌عام کردند و خون آنها را در سرزمین‌های خراسان، عراق، شام، عربستان و غیره ریختند، رافضه در این زمینه با آنها همکاری می‌کردند، همچنین روافضیهای شام و

۱- مسأله تقریب (۲/۲۱۶-۲۱۸).

حلب و غیره بیش از همه آنها را در راستای قتل و کشتار مسلمانان یاری دادند. بدینسان، همان مسیحیانی که مسلمانان شام را کشتند، از پشتیبانی عظیم رافضی‌ها برخوردار بودند. بنابراین آنها همواره کفار اعم از مشرک، مسیحیان و غیره را دوست داشته و آنها را در راستای قتل‌عام مسلمانان یاری می‌دادند[۱]. برای تأیید این مطلب شواهد تاریخی کافی است، از جمله :

۱- توطئه‌ی ابن علقمی رافضی در سقوط بغداد، سال ٦٥٦ هـ

خلاصه این حادثه چنین است که ابن علقمی وزیر «مستعصم» خلیفه‌ی عباسی بود، خلیفه نیز مانند پدر و جد خود بر مذهب و اعتقاد اهل سنّت بود، امّا مقداری نرم و آسان‌گیری بود و چنانکه باید هوشیار و آگاه نبود. این وزیر شیعی هم جهت براندازی حکومت خلافت و نسل‌کشی اهل سنّت و برپایی حکومت رافضی مدام برنامه‌ریزی می‌کرد. از این روی با سوء استفاده از مقام خود و غفلت خلیفه دسیسه‌ی خود را علیه خلافت به مرحله‌ی اجرا گذاشت. گام‌های این دسیسه در سه مرحله نمایانگر بود :

الف- مرحله اول: از پای درآوردن و ضعیف کردن سپاه و در تنگناه قرار دادن مردم، بطوری که سعی کرد که شهریه‌ی سربازان مسلمانان را قطع کند. ابن کثیر رحمه الله گفته است: این آقای وزیر سعی فراوانی می‌کرد که شهریه و مقرری سربازان را قطع کند و سهمیه‌ی آنان را از دیوان حذف نماید. لذا تعداد سربازان در آخرین روزهای مستنصر بالله نزدیک به صد هزار نفر رزمنده بودند، امّا پیوسته برای کاهش تعداد آنها تلاش نمود تا اینکه فقط ده هزار نفر باقی ماندند.[۲]

ب- مرحله دوم: مکاتبه و معاهده با مغول‌ها. ابن کثیر می‌گوید: سپس با مغول‌ها مکاتبه کرد و آنها را به‌این طمع واداشت که آن سرزمین‌ها را اشغال کنند و در این زمینه برای آنها آسان کاری کرد و حقیقت حال را برای آنها بازگفت و از ضعف و ناتوانی سپاه اسلام برای آنان رازگشائی کرد.[۳]

ج- مرحله سوم: جلو گیری از مقابله با مغول‌ها و دلسرد کردن خلیفه و مردم

۱- منهاج‌السنة (۲/۱۰٤).

۲- البداية و النهاية (۱۳/۲۰۲).

۳- همان منبع.

او عموم مردم را از جنگیدن[۱] با مغول‌ها بازداشت و به خلیفه و اطرافیانش چنین القاء کرد که پادشاه مغول‌ها خواهان مصالحه با آنها است و به خلیفه اشاره داد که بطرف او خارج شود و خود را به خدمت او برساند تا صلح‌نامه بر سر اینکه نصف مالیات عراق برای آنها باشد و نصف دیگرش برای خلیفه، ما بین آنها منعقد و امضاء شود. در نتیجه خلیفه با هفتصد نفر سواره، از قاضیان و فقهاء و فرماندهان و سرشناسان بسوی او رهسپار شد و بالآخره با این حیله، قتل خلیفه و سایرین که رهبران و پیش کسوتان و فرماندهان مسلمانان بودند صورت پذیرفت، بدون اینکه مغول‌ها زحمتی بخود بدهند!!

جماعتی از رافضه و دیگر منافقان به هولاکو اشاره دادند که با خلیفه مصالحه نکند و وزیر ابن علقمی به او گفت: اگر صلح بر نصف به نصف مالیات منعقد شود، این امر فقط یک یا دو سال ادامه خواهد داشت، پس مسأله به روال عادی و قبلی خود بازخواهد گشت. علاوه بر این آنها قتل خلیفه را در نظر وی آراستند. و گفته می‌شود: خلیفه با اشاره‌ی وزیر علقمی و نصیر طوسی کشته شد[۲]. سپس به سوی بغداد مایل شدند و هر چه توانستد مردان، زنان، پیرمردان، کهنسالان و جوانان را قتل‌عام کردند و فقط مسیحیان و کافران ذمی و پناهندگان به آنها و به خانه و سرای ابن علقمی نجات یافتند. آنچنان که گفته می‌شود آنها در آن جنگ، کم و چند ملیون به خاک و خون کشیدند، بطوری که اسلام تا آن زمان شاهد چنین جنایت و خونریزی بزرگی نشده بودند. آنها هاشمیان را اعم از زن و مرد و اعم از عباسی و غیر عباسی‌ها را به اسارت گرفتند!

حال سؤال ما این است که آیا کسی که دشمنان کافر را به جان اهل بیت و دیگر مسلمانان می‌اندازد، می‌تواند دوستدار آل بیت رسول خدا باشد؟!![۳]

آری، خطیبان، امامان جمعه و جماعت، حافظان و حاملین قرآن را به قتل رساندند و مساجد و جمعه و جماعات چندین ماه تعطیل و منحل شدند. هدف ابن علقمی این بود که سنّت را بکلی نابود کند و بدعت رافضی گری را غالب و پیروز گرداند و برای رافضه مدرسه و مکتبی بزرگ ایجاد کند، که به وسیله‌ی آن بتوانند مذهب خود را گسترش دهند.

۱- منهاج السنة (۸۳/۳).

۲- نصیرالدین در خدمت هولاکو بود. آنگاه که وی قلعه الموت را از دست اسماعیله در آورد و آن را فتح کرد. البداية و النهاية (۲۰۲/۱۲).

۳- منهاج السنة (۸۳/۳).

امّا خداوند متعال او را موفق به انجام این کار نکرد و به آرزوی دیرینش نرسید، بلکه این نعمت را از او پس گرفت و دیری نپایید که پس از چند ماه از آن حادثه چهره در نقاب خاک کشید. و پسرش را نیز بعد از او راهی مسیر او کرد! ![1]

۲- حکومت صفوی

در حکومت صفوی که بنیان‌گذار آن شاه اسماعیل صفوی بود، شیعه‌گری به زور به‌ایرانی‌ها تحمیل شد و بعنوان مذهب رسمی‌ایران معرفی گردید. شاه اسماعیل بسیار سخت‌دل، و تشنه‌ی خون بود که تقریباً باور کردن آن مشکل است! [2] و در مورد خود چنین شایعه پراکنی کرد که معصوم است و با مهدی فاصله‌ی چندانی ندارد و تنها طبق دستورات ائمه امامیه حرکت می‌نماید[3]. وی شمشیر را از نیام کشید و آن را بر ضد اهل سنّت بکارانداخت. او فحش و ناسزاگویی به صحابه را بعنوان وسیله‌ای برای امتحان و آزمودن ایرانی‌ها بکار گرفت. دستور داد که بصورت علنی در خیابان‌ها، بازارها و بر روی منبرها به صحابه ﷺ ناسزاگویی شود و مخالفان آن را به ذبح و گردن زدن تهدید کرد. هر وقت که وارد شهری می‌شد، اهالی آن را با زور اسلحه وادار به پذیرش (عقیده‌ی) رافضی می‌کرد.[4]

البته سران شیعه هم سلاطین صفوی را در راستای رساندن آن تا حد غلو و زیاده‌اندیشی یاری و مساعدت نمودند. «شیعه‌گری» با زور آتش و آهن بر مسلمانان ایران تحمیل شد. یکی از بارزترین بزرگان شیعه که از حکومت صفوی پشتیبانی می‌کرد، (علی کرکی) بوده[5] که شیعه وی را به «محقق ثانی» ملقّب کرده بودند. شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل او را به (دربار حکومتی) نزدیک ساخت و بعنوان آمر و دستور دهنده‌ی واجب‌الاطاعه در حکومت معرفی کرد. همچنین یکی از آخوندهای حکومت صفوی مجلسی بود. وی نیز برای تأثیرگذاری در مسلمانان ایران با دستگاه حکومتی تشریک مساعی کرد، [6] حتی گفته می‌شود کتاب وی «حق الیقین» باعث شد

۱- البداية و النهاية (۱۳/۲۰۲-۲۰۳).
۲- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق، علی وردی، ص ٥٦.
۳- فکر شیعی و گرایشات صوفی، کامل الشیبی، ص ٤١٣.
٤- اصول شيعة الامامية(۳/١٤٥٧).
٥-.همان منبع (۳/١٤٧٦).
٦-عقیده شیعه، دونلدسن، ۳۰۲.

که هفتاد هزار نفر از اهل سنّت ایران شیعه گری را بپذیرند.[۱] ولی به احتمال زیاد این خبر هم یکی از اغراق گویی‌های شیعه است، زیرا مقوله‌ی «رفض» در ایران تنها با زور و ترور توانست برای خود جای پایی پیدا کند، نه بوسیله‌ی تفکّر و اقناع مسلمانان.[۲]

جنبه‌ای دیگر از نقش‌آفرینی حکومت صفوی را در جنگ با خلافت اسلامی دولت عثمانی نباید فراموش کرد، که طرف مقابل جنگ و دشمنان اسلام و مسلمانان در آن جنگها کشورهای پرتقال و انگلیس بودند و نیز آنها را به ساخت کلیسا و ارسال مبلغان و کشیشان تشویق کردند، همراه با مبارزه کردن آنها با سنّت و اهل سنّت.

اینها قسمتی از آثار و دستاوردهای حکومت و افراد آنها در این عرصه است و از جمله سخنان جاویدان شیخ الاسلام ابن تیمیه در این رابطه، که خیلی مهم هستند و اگر با واقعیّت تطبیق شوند و از لابلای آنها به بررسی وقایع تاریخ بپردازیم، مصداق آن را همانند خورشید مشاهده خواهیم کرد. پس هر خردمندی باید به آنچه که در زمانش روی می‌دهد و فتنه‌ها و شرارت‌ها و تباهی و فسادی که در اسلام پدید می‌آید و به زمانش نزدیک است، نگاه کند! آنگاه خواهد دید که بیشتر آنها از طرف رافضه روی داده است و آنها را بعنوان فتنه‌سازترین و شرورترین مردم خواهد دید. مشاهده خواهد کرد که از هر چیزی که موجبات فتنه و شرارت و فساد افکنی را در میان مسلمانان پدید آورده دست نمی‌کشند[۳].ما بصورت عینی و تواتر دانسته‌ایم که منشأ همه فتنه‌ها و شرارت‌های بزرگی که بی‌سابقه هستند، تنها آنها هستند.[۴]

پس ای جماعت اهل سنّت ما به چه کسی «**وحدت**» برقرار کنیم؟!

با کسی که در قرآن ما طعنه وارد می‌کند و آن را به شیوه نامناسب تفسیر می‌کند و کلمات را از جایگاهشان تغییر می‌دهد، و صدیق و فاروق وام المؤمنین و محبوب‌ترین زن پیامبرﷺ یعنی عایشهل و طلحه، زبیر و دیگر اصحاب بزرگ‌ش را کافر می‌داند و با نام تقیه سر مسلمانان کلاه می‌گذارد؟![۵]

۱- اصول شیعة الامامیة(۱۴۷۸/۲).
۲- منهاج السنة (۲۴۳/۳).
۳- منهاج السنة (۲۴۳/۳).
٤- منبع سابق (۲٤٥/۳).
٥- مسأله تقریب (۲۸۰/۲).

۳- تجارب علمای معاصر اهل سنّت در باره‌ی تقریب (وحدت)

الف – تجربه‌ی مصطفی سباعی

دکتر مصطفی سباعی با بعضی از علمای شیعه در رابطه با مسأله تقریب تلاش‌هایی را انجام داد. وی سعی کرد که یک کنفرانس و همایش اسلامی‌جهت بررسی راههای تضمین استوار سازی پایه‌های وحدت، الفت، محبت، نوع‌دوستی و نزدیک‌سازی میان دو طرف ترتیب دهد. او معتقد بود که یکی از بزرگ‌ترین عوامل تقریب، دیدار دو جانبه علمای دو طرف و چاپ و نشر کتاب‌هایی است که به سوی تقریب و هم‌دلی فرا می‌خوانند. همچنین معتقد بود که نباید کتاب‌هایی که احساسات یکی از طرفین را جریحه‌دار می‌سازد چاپ و نشر شود.

مصطفی سباعی به دیدار یکی از مراجع بزرگ شیعه رفت، که در نزد آنها بعنوان یکی از بزرگ‌ترین داعیان اتحاد اسلامی، تقریب مذاهب، دعوت برای یک‌پارچه ساختن صفوت و وحدت کلمه محسوب بود؛ و او کسی نیست جز جناب عبدالحسین شرف الدین موسوی از بزگان شیعه. (پس از بحث وحدت) احساس کرد او شیفته و علاقمند به‌این اندیشه است. در نتیجه با او چنین توافقی کرد که به منظور این هدف، یک کنفرانس اسلامی میان علمای شیعه و سنی ترتیب دهند. از سوی دیگر، آقای سباعی، برای دیدار و ملاقات سرشناسان شیعه، اعم از سیاستمداران، بازرگانان، ادیبان و (شاعران) – به همان هدف – اقدام کرد و شادکام از این نشست و تماس‌ها بیرون آمد، (چون فکر می‌کرد) به نتایج خوبی دست یافته! هرگز به فکر مرحوم سباعی خطور نمی‌کرد که آن جماعت چه نیت شومی در دل دارند و در پشت دعوت برای تقریب چه نقشه‌هایی کشیده‌اند! ! تا اینکه، بعد از مدتی، بصورت ناگهانی، سباعی غافلگیر شد، زیرا همین جناب موسوی که دم از تقریب می‌زد، دربارهٔ ابوهریره رضي الله عنه کتابی نوشت که سرشار از فحش و ناسزا و بدگویی او بود، بلکه در پایان به‌این اشاره کرده بود که ابوهریره رضي الله عنه کافر و منافق بوده است. و پیامبر صلى الله عليه وسلم او را بعنوان یک فرد جهنمی[1] معرفی کرده است! !

۱-.سنت و جایگاه آن، ص ۹

سپس سباعی می‌گوید: از دیدگاه موسوی در سخن و کتابش تعجب کردم، چون سخنانش نشان می‌دهد که او رغبت و علاقه‌ای صادقانه به تقریب و فراموش کردن گذشته ندارد[۱].

سباعی در ادامه‌یادآور می‌شود که استقبال آخوندها و اساتید شیعه ازاندیشه‌ی «تقریب» و وحدت، تنها در حد تعارف و مجامله در کنفرانس‌ها و همایش‌ها بود. بیشتر آنها به ناسزاگویی خود درباره‌ی صحابه و بدگمانی به آنها و اعتقاد به صحّت همه مرویات واخبار و شرح حال‌های موجود در کتابهای گذشتگان ادامه داده‌اند[۲].

وی بیان می‌کند با اینکه آنها به تقریب فرا می‌خوانند، اثری از روحیه‌ی نزدیک‌خواهی نه در میان علمای شیعه‌ی عراق و نه‌ایران دیده نمی‌شود و همچنان بر (صحت) مطالب و مرویات و عقاید موجود در کتاب‌هایشان که مبتنی بر اتهامات زشت و ارائه‌ی تصویری دروغین از اختلاف صحابه‌ش می‌باشد، تأکید می‌کنند. گویی هدف از دعوت به تقریب و وحدت تنها نزدیک‌سازی سنّی به مذهب شیعه است.[۳]

سباعی خاطر نشان می‌سازد که هر بحث علمی‌در تاریخ سنّت یا مذاهب اسلامی‌که با دیدگاه شیعه متفق نباشد، علمای آنها، کسی که در این باره بحث می‌کند را مورد سرزنش و اعتراض قرار می‌دهند و خود را پشت تقریب مخفی می‌کنند و صاحب این بحث را به عنوان فردی متعصب که می‌خواهد در راه تلاش‌های اصلاح‌گرایان تقریب، سنگ‌اندازی کند، معرفی و متهم می‌سازند. امّا بنظر این آقایان عیب‌جو و خشمگین تدوین کتابی همچون کتاب جناب موسوی که بر بزرگ‌ترین صحابی که به نظر اهل سنّت به لحاظ روایت حدیث به او اعتماد می‌شود، توهین می‌کند، در راه تلاش‌های مصلحان تقریب سنگ‌اندازی نمی‌کند. وی می‌گوید: من فقط به کتاب «ابوهریره‌س» مذکور مثال نمی‌زنم، زیرا در عراق و ایران کتاب‌های دیگری هم چاپ می‌شود که آنچنان به جمهور صحابه طعنه می‌زنند و بد و ناسزا می‌گویند که هیچ شخص باوجدانی طاقت شنیدن آنها را ندارد. امری که باعث می‌شود آتش تفرقه دوباره شعله‌ور شود[۴]. آری، این تجربه و اقدام مرحوم شیخ سباعی است که در

۱- سنت و جایگاه آن، ص۱۰

۲- منبع سابق، ص ۹-۱۰

۳- منبع سابق، ص ۹-۱۰.

٤- منبع سابق، ص۱۰.

مقابل تعصب آخوندهای شیعه و اصرار آنها بر تجاوز و تهاجم کلامی به بهترین نسلی که در بهترین عصرها یافت شد، اینچنین ناکام می‌شود.[1]

تقریب به مفهوم شیعه آن است که زمینه و بستری برای آنها فراهم شود که آنها بتوانند عقاید خود را در سرزمین‌های سنی‌نشین انتشار دهند و در آسیب‌رسانی (کلامی) به صحابه‌ی رسول خدا تداوم داشته باشند و اهل سنّت از بیان حق خودداری کنند و اگر رافضی‌ها حق را شنیدند بالا و پایین کرده، بگویند: وحدت در خطر است! [2]

ب- تجربه‌ی شیخ موسی جارالله

این بزرگوار از علمای روسیه است. او موسی بن جار الله ترکستانی قازانی روس، شیخ مشایخ روسیه در پایان عصر قیصری و آغاز حکم اتحاد جماهیر (شوروی) می‌باشند. او در امور مسلمین روسیه، که بالغ بر سی میلیون نفر بودند، حرف اوّل را می‌زد، سپس تندباد کمونیستی بر او وزیدن گرفت، که در نتیجه به ناچار از سرزمین و خانواده‌اش فاصله گرفت. ایشان به تألیف کتاب‌ها و رساله‌ها پرداخت و در بین هند، حجاز، مصر و عراق در رفت و آمد بود. ایشان می‌گوید: «من می‌توانستم - در صورتی که از ایمانم شانه خالی می‌کردم - اوّلین نویسنده‌ی روسی و یکی از رهبران پیش قراول آن بشوم! امّا من ترجیح دادم که آخرت را با بهای دنیا خریداری کنم.[3]»

این عالم گرانقدر برای اتحاد و همبستگی مسلمانان تلاش کرد و میان شیعه و سنی وحدت بوجود بیاورد و در این راستا تلاش‌های چشم گیری را از خود نشان داد.

در نتیجه، بررسی کتاب‌های شیعه را آغاز کرد و با اهتمام آنها را مطالعه نمود. چنانچه که خود بیان می‌کند، وی «اصول و فروع کافی»، «من لایحضره الفقیه»، «کتاب الوافی»، «مرآة العقول»، «بحار الانوار»، «غایة المرام» و بسیاری از کتاب‌های دیگر را را مطالعه کرده است [4] سپس از سرزمینهای شیعه دیدن کرد و بیش از هفت ماه در آنها سکونت گزید، که در طی آن مدت، از معابد و حسینیه‌ها و مدارس آنها بازدید کرد و در محافل و مراسم سوگواری

۱- مسأله تقریب (۲/۱۹۸).

۲- مسأله تقریب (۲/۱۹۸).

۳- همان منبع (۲/۲۰۱).

٤- الوشیعة، ص ۱۹، مسألة تقریب (۲-۱۹۹).

آنها حاضر می‌شد و در حلقه‌های دروسی که در خانه‌ها، مساجد و حیاط آنها، مدارس و حجره‌های آن ارائه می‌شد، حضور می‌یافت، در ایام محرّم در نجف اقامت گزید و همه کارهایی را که شیعه در ایام عزاداری و روز عاشورا انجام می‌دهد مشاهده کرد. این عالم به یک نتیجه‌ی علمی‌دست یافت؛ و با دوراندیشی و کار آیی و دانش فراوان خود به‌این نتیجه رسید که نقد عقاید شیعه و واقعیت آن اوّلین گام در راستای ایجاد همدلی میان مسلمانان می‌باشد، و هیچ اتحاد و همبستگی‌ای بدون آن میسّر نخواهد شد. اوّلین تلاش در زمینه‌ی تقریب، دیداری بود که با محسن امین در تهران انجام داد. مدّتی با هم گفتگو کردند، سپس شیخ موسی ورقهٔ کوچکی را جلوی او گذاشت. تاریخ آن نامه ۱۹۳۴/۸/۲۶ بود. نسخه‌ای از آن را به علمای نجف اشرف و نسخه‌ای دیگر را به علمای کاظمین فرستاد و در آن نوشت: با نهایت احترام این مسائل را تقدیم اساتید نجف اشرف می‌نمایم. به امید آنکه با قلبی سلیم و صادق از آن استفاده کنید. همه‌ی اینها بخاطر علاقه و رغبت جهت ایجاد اتحاد، هم‌آوایی و همدلی جهانی اسلامی میان شیعه‌ی امامیه که گروه بر حق هستند - یعنی به گمان آنها[1]- و عموم اهل سنّت و جماعت می‌باشند. امیدواریم که شما اساتید به صورت جمعی و یا یکی یکی به‌این خواسته جواب مثبت دهید، همه بیان خود را بصورت رسا اعلام دارند و شخصاً آن را با مهر خود امضاء کنید. سپس وی در آن رساله اموری ناپسند را که در کتب شیعه موجود است با ذکر شماره صفحه، ذکر کرده است وی به چند مسائل خطرناک که در کتب شیعه موجود هستند، اشاره کرده، آنها را مانع همدلی و توافق و همسویی برشمرده است، از جمله:

*- تکفیر صحابه.

*- نفرین‌هایی که بر مسلمانان عصر اول می‌شود.

*- موضوع تحریف قرآن.

* - از نظر کتب شیعه حکومت‌های کشورهای اسلامی و قاضیان و همهٔ علمای آنها طاغوت بحساب می‌آیند!!

* - همه گروه‌های اسلامی- جز شیعه - کافر و معلون بوده، برای همیشه در آتش جهنم باقی خواهند ماند.

*- جهاد در کتاب‌های شیعه بدون امام واجب‌الاطاعه، همچون حرامی‌مردار و گوشت خوک، حرام و قدغن می‌باشد، شهیدی جز شیعه وجود ندارد، شیعه شهید است، حتی اگر در

۱- مسأله تقریب (۲۰۵/۲).

بستر خود بمیرد و کسانی که شیعه نیستند و در راه خداوند متعال جهاد می‌کنند، شتابانه به سوی جهنم می‌روند!!

*- پس این استاد گرامی ما پس از نقل شواهد و مدارک این مسأله از خود کتب معتبر شیعه، شیوخ شیعه را مخاطب قرار داده، می‌گوید: اینها شش مسأله هستند که عقاید شیعه در مورد آنها مبرهن و یقینی است، آیا اگر این عقیده شیعه باشد دیگر جایی برای وحدت کلمه‌ی مسلمانان در جهان اسلام باقی خواهد ماند؟!

آیا بعد از همه‌این مسائل و بعد از این عقیده، کلمه‌ی توحید می‌تواند در قلب اهل آن تأثیری داشته باشد؟

آیا ملت‌های اسلامی- که دارای این عقیده هستند - می‌توانند در راه پیروزی اسلام درآینده گامهایی بردارند؟!

سپس در کنار مسائل فوق، مسائل ناپسند و منکر دیگری را ردیف کرده، مانند :

*- رد کردن احادیث امّت اسلامی‌توسط شیعه و ادعاهای آنها مبنی بر اینکه هر روایتی که مخالف (نظر) امّت (اهل سنّت) باشد، موجب هدایت است و (شیخ ما) چنین معتقد است که این اندیشه قبل از آنکه کاخ اسلام را فروبریزاند، کاخ دین شیعه را ویران می‌سازد.

*- در کتب شیعه باب‌هایی در مورد آیات و سوره‌هایی وجود دارد که (به گمان آنها) پیرامون ائمه و شیعه نازل شده‌اند و نیز باب‌هایی در رابطه با آیات و سوره‌هایی وجود دارد که در مورد کفر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و کفر پیروان آنها نازل شده‌اند.

*- اغراق شیعه در تقیه.

سپس اباطیل زشت و ننگ‌آور دیگری را از کتب شیعه نقل کرده، مانند:

*- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه را طلاق داد، در نتیجه وی از دایره‌ی امّهات المؤمنین خارج شده است.

*- قائم (مهدی) وقتی که ظهور می‌کند، بر عایشه حد شرعی اجرا می‌کند تا انتقام مادرش «فاطمه» دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، وانتقام پدرش (علی) و فرزندانش را از او بگیرد.

* -قائم وقتی که ظهور کند، مساجد اسلام را نابود می‌سازد.

* - سپس بیان کرده که دین شیعه اساساً و روحاً ستیزه‌جو می‌باشد. حکایت‌هایی در باب دشمنی میان صدیق و فاروق در کتب آنها وجود دارد و بیان کرده که همگی موضوع و ساختگی می‌باشند.

*- بیان کرده که کتب شیعه از زبان بعضی ائمه می‌گویند: امّت اسلامی‌اگرچه دارای امانت و صداقت و وفا باشد، ایماندار به حساب نمی‌آید؛ زیرا ولایت اهل بیت را نمی‌پذیرد! ! و شیعه اگرچه چیزی از دین در قبضه ندارد، جای سرزنش و عتاب ندارد، زیرا با ولایت امام عادل دینداری می‌کند و مسائل دیگری را ذکر کرده، سپس گفته است: پس ای آقایان بفرمایید و گامی‌مثبت بردارید! تا اسلام یک‌پارچه شود و سخن و کلمه‌ی مسلمانان پیرامون کتاب مبین خداوند متعال جمع شود. شما (فکر می‌کنید) که شیعه در مقابل این مسائلی که از کتاب‌های طراز اولشان، جهت استیضاح از آنها، آن مسائلی را نقل کردم، چه باید باشد؟! زیرا من به‌این فرمان خداوند متعال در کتابش که می‌فرماید :

﴿ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴾ (نحل / ۴۳، انبیاء / ۷۰)

(اگر شما نمی‌دانید، ازاهل معرفت سؤال کنید).

سپس می‌گوید: «یک سال واندی منتظر ماندم و از کسی جز مجتهد بزرگ شیعه‌ی بصره جوابی نشنیدم. وی به وظیفهٔ خود عمل نموده و در یک کتاب بالغ بر (۹۰) صفحه‌ای این افتخار را به من داد! ! که همه جواب‌هایش را بنویسید. آن هم با کلمات و سخنانی که عصر اول را، از کتاب‌های شیعه بیشتر مورد طعنه و عیب و ایراد قرار می‌دهد.» سپس شیخ موسی کتابش (الوشیعة فی نقد عقائد الشیعه) را پس از آنکه از طرف آقایان شیعه جوابی را ندید، به رشته‌ی تحریر درآورد، و می‌گوید: من با این کتاب از آبروی امّت و حرمت و قداست دین دفاع می‌کنم و حقوق عصر اوّل اسلام را که بر من و بر همه‌ی امّت اسلامی‌است، ادا می‌نمایم[1]. شیخ موسی جارالله معتقد است که نشر کتابش «الوشیعه» و نصیحتی که به علمای شیعه می‌کند، اوّلین گام برای الفت و اتحاد و تقریب است و آقایان شیعه بر این باورند که کشفیات موسی جار الله باید در خاک دفن شود و این نوع رازگشایی‌ها شدیداً آنها را ناراحت و متنفر می‌سازد. علت اینکه این آقایان با رازگشایی از اباطیل موجود در کتاب‌هایشان از کوره در می‌روند، این است که اهداف و مقاصدشان مفتضح می‌شود و روشن می‌گردد که آنها مجموع مردم ساده لوح شیعه را به نام نیابت از امام معصوم موعود مورد سوءاستفاده دینی قرار داده و آنها را فریب می‌دهند و به لحاظ مالی هم با نام خمس این موعود، آنها را استثمار می‌کنند! ! [2]

۱- الوشیعه ص ۳۹، مسألة التقریب (۲۸/۲).

۲- مسأله تقریب.

٤- راهکار صحیح تقریب (وحدت)

راه درست وحدت این است که، علمای اهل سنّت برای نشر اعتقادات صحیح بر گرفته از قرآن و سنّت پیامبر ﷺ و تبیین و تحقیق در مورد صحت آنها و وجه تمایز آنها از مذاهب اهل بدعت تلاش خود را مبذول دارند و از سوی دیگر از دسیسه‌های شیعه و اکاذیب آنها و آنچه که از کتب اهل سنّت بدان استدلال می‌کند، رازگشایی کنند و به شبه‌افکنی‌هایی که متوجه اهل سنّت می‌کنند از روی علم و عدالت و برهان پاسخ گویند. در تمامی‌این مراحل، باید به انحرافات و شیعه هم اشاره کرد و گمراهیهای آنان و مبانی و اصول فاسد آنها را به همگان نشان داد، اگر می‌بینیم ائمه و بزرگان اهل سنّت در این مسأله سهیم شده‌اند، لازم می‌آید که تلاشی مضاعف و علمی، گروهی و با برنامه آن صورت گیرد.

راهکار اصیل برای تقریب عبارتست از بیان حق و کشف باطل، نزدیک‌سازی شیعه به قرآن و سنّت پیامبر ﷺ و فهم صحیح اسلام با استفاده از علمای اهل سنّت و در رأس آنها، از نظرات فقها و علمای اهل بیت همچون امیرالمؤمنین علی و پسران و نوادگان دانشمند او.

لازم است که در مقابل جریان انتشار و نفوذ تبلیغات رافضی که سعی در بدنام کردن اهل بیت پاک سیرت دارند، ایستادگی شود، . امروزه تبلیغات رافضی به شکلی قوی در جهان اسلام و اروپا و آمریکا جریان دارد. (بدیهی است که این منهج و راهکار اصیل می‌تواند بستر را برای آن فراهم کند که) مسلمانان بطور یکسان بر سر یک کلمه متحد شوند و همگی به ریسمان خداوند متعال چنگ زنند و متفرق نشوند.

از آنجا که با استدلال به قرآن و سنّت و اجماع و بیان حق در پرتو این مبانی بحث و گفتگو با بعضی از علمای شیعه بی فایده است، چون مخالف اهل سنّت هستند، این بدین معنی نیست که ما از روشنگری و بیان مذهب اهل سنّت و تبیین درستی و صحت آن غافل شویم و در ارتباط با مذهب شیعه و انحرافات و کژرویهای آن در آن اصول، روشنگری نکنیم. چون به لطف خداوند متعال این روشنگری می‌تواند گسترش اعتقادات شیعه در میان اهل سنّت بکاهد و آن را محدود سازد. بر ما لازم است که در خود کتاب‌های آنها بدنبال مسائلی بگردیم که از باطل آنها پرده بر می‌دارد. البته شاید علّت این که علمای قدیم ما که به پاسخ دادن شیعه، تکذیب حجتها و باطل کردن ادعاهای آنان اهتمام ورزیده‌اند، به‌این روش و راهکار توجه نکرده‌اند، این باشد که کتاب‌های آنها در آن زمان چندان شایع و رایج نبوده و فقط در دسترس شیعه قرار داشته باشد، یا شاید به این علت که بعضی از کتاب‌های اساس

آنها توسط متأخرین آنها به رشته تحریر درآمده و به متقدمین نسبت داده شده‌اند، یا در عصرهای متأخر(حکومت صفوی) مطالبی به آنها افزوده شده است. به هر حال دلیل هر چه باشد باید این را بپذیریم که امروزه کتاب‌های شیعه منتشر شده و بسیاری از شیعه به قداست آنها اعتراف کرده و به صحت و درستی آنها ایمان آورده‌اند. آنها جز به محتویات آنها ایمان ندارند و جز بدان استدلال نمی‌نمایند و حتّی بوسیله‌ی آنها نصوص ظاهر و روشن قرآن و سنّت صحیح را رد می‌نمایند. بلکه عده‌ای از آنها افسانه‌های آنها را که کتاب خداوند متعال را زیر سؤال می‌برند و ادعا می‌کنند که وحی برای ائمه نازل شده و بیانگر آگاهی آنان از غیب می‌باشند، تصدیق می‌نمایند.

بنابراین باید با توجه به خود کتب شیعیان به تصحیح وبازسازی وضعیت آنها بپردازیم و یا از مرویات آنها، انحرافات آنها را کشف کنیم و باید آغازگر تقریب صحیح و اصولی از تألیفات وآثار آنها باشیم.[1]

البته در این زمینه تلاش‌هایی صورت گرفته که جای قدردانی هستند و بعضی از کتاب‌ها هم انتشار یافته‌اند. مانند «الامامة و النص » تألیف: فیصل نور، «ثمّ أبصرت الحقیقة» تألیف: محمّد سالم خضر، «أصول الشیعة الإثنی عشریه» تألیف: د.ناصر عبدالله بن علی غفاری و «تحقیقی پیرامون گروه‌ها و تاریخ اسلامی» دکتر محمّد جلی. این مسلك و روش باید با عنایت و اهتمام خاصی مورد بررسی قرار بگیرد، زیرا کسی که کتاب‌های شیعه را مورد مطالعه قرار می‌دهد، رشته‌های سفیدی را در میان انبوهی ازگمراهی و کژروی مشاهده می‌کند و ممکن است بتواند از این رشته‌های سفید، از سرگردانی و گمراهی‌ای که در آن بسر می‌برند، عقیده‌ای راستین برای ائمه ببافند که با کتاب خداوند متعال و سنّت صحیح موافقت داشته باشد. این رشته‌ها همانگونه که شامل اصول هستند، فروع را هم در بر می‌گیرند و بر اساس دیدار دو جانبه و تقارب امکان‌پذیر است.[2]

همانگونه که لازم است افرادی از شیعه که صادقانه منادی اصلاحات هستند، مورد احترام، قدردانی و تشویق قرار گیرند و دوشادوش آنها در راستای نصیحت قومشان گام برداریم. مانند همان کاری که سید حسین موسوی - رحمه الله - در کتابش «کشف الأسرار فی تبرئة ائمة الاطهار» انجام داد و تلاش علمی قابل تقدیری که سید احمد در کتابش «تطور

۱- مسأله التقریب (۲/۲۸۲-۲۸۳).

۲- همان منبع (۲/۲۹٦).

الکفر السیاسی من الشوری الی ولایة الفقیه»[1] انجام داده است. بر ما لازم است که با همه عاشقان واقعی وصادق اهل بیت که دنباله‌رو آثار صحیح آنها هستند و از رهنمودهای زیبای آنها در راستای ارشاد مردم به قرآن و سنّت پیامبرش ﷺ پیروی می‌کند، بایستیم و درکنار آنها قرار گیریم و با نهایت احترام و قدردانی با آنها تعامل نماییم. و دستشان را بگیریم و آنها را به ساحل امان ببریم. قرآن کریم را مطابق با قواعد زبان عربی، بدون تکلّف و تک‌روی و خودسرانه، تبیین نماییم و برای فهم سنّت مطهر به رجال موثوق و مورد اعتماد حدیث مراجعه کنیم[2]. (و این قول را همواره به‌یاد داشته باشیم) که جز فرموده‌ی پیامبر ﷺ که معصوم است، گفتار هر کس قسمتی قابل قبول و حق است و قسمتی مردود است، پس هر چه از سلف صالح آمده اگر موافق با قرآن و سنّت است مورد قبول ما می‌باشد، در غیر این صورت قرآن و سنّت پیامبرش برای پیروی در اولویّت هستند. ولی ما کاری به اختلاف (آن اصحاب) نداریم و با تهمت و طعنه و زخم‌زبان زدن درباره‌ی آنها نظری نمی‌دهیم. بلکه شئون آنها را به نیّات خودشان واگذار می‌کنیم، زیرا آنها راهی سرایی شدند که نتیجه اعمالشان در آنجاست[3].

هرگونه نوآوری و بدعتی که در دین خدا بدون هیچ اصل و اساسی صورت گرفته و مردم از روی تمایلات نفسانی خود آن را زیبا و خوب شمرده‌اند، خواه با زیاد کردن در آن و یا کم کردن از آن؛ یک نوع گمراهی است و باید با آن مبارزه شود[4] و باید با وسایلی از بین برود که منجر به شرارتی بدتر از آن نگردند. تأیید می‌کنیم که محبت صالحان، احترام‌گذاری به آنها و تعریف کردن آنها با کارهای خوبشان که معلوم است، یک نوع تقرّب و نزدیکی به خداوند متعال است.

و اولیاء همان کسانی هستند که در آیهٔ ۶۳ سوره‌ی یونس ذکر شده‌اند:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ﴾ (یونس / ۶۳)

(هان! بیگمان دوستان خداوند (سبحان) ترسی بر آنان (از خواری در دنیا و عذاب در آخرت) نیست و (بر از دست رفتن دنیا) غمگین نمی‌گردند).

١- «تحول فکر سیاسی از شوری به ولایت فقیه».

٢- المنهج المبین شرح اصول العشرین، د. عبدالله و شلی ص ١٢٦.

٣-.همان منبع، ص ١٥٧.

٤- همان منبع، ص ٢٣٤.

کرامت هم برای اولیاء الله ثابت با شروط شرعی آن، همراه با اعتقاد به‌اینکه آنها چه در حیات و چه پس از مرگشان، حتّی برای خویشتن مالک هیچ نفع یا زیانی نیستند، چه رسد به‌اینکه چیزی از این قبیل را به دیگران برسانند[۱].

زیارت قبرها، هر کس که باشند، با رعایت کیفیت مأثور آن، یک سنّت شرعی است، امّا استغاثه و طلب یاری از مردگان و طلب نیازها و حاجات از آنها از نزدیک یا دور، نذر کردن برای آنها، برافراشتن و بلند سازی قبرها، پوشاندن آنها، لمس کردن آنها، سوگند خوردن به غیر خداوند متعال و دیگر بدعت‌هایی که به‌این مسائل ملحق می‌شوند، گناهان کبیره‌ای هستند که لازم است با آنها مبارزه شود. ما برای این اعمال به هیچ تأویلی متوسل نمی‌شویم، تا بتوانیم همه راههای منجر به شرک را مسدود کنیم.[۲]

عُرف غلط حقایق الفاظ شرعی را تغییر نمی‌دهد، بلکه لازم است از محدوده‌ی معانی مورد نظر آنها اطمینان حاصل کنیم و از آنها فراتر نرویم. همانگونه که لازم است از نیرنگ لفظی در همه زمینه‌های دنیایی و دینی برحذر باشیم، پس اعتبار به مسمی است نه به اسم (و اسم حقیقت مسمی را تغییر نمی‌دهد)[۳].

دین اسلام عقل را آزاد می‌کند و مردم را به دقّت نظر و ژرف نگری در جهان هستی تشویق می‌کند، به علم و علماء احترام می‌گذارد، از هر چیزی که شایسته و سودمند و مفید باشد استقبال می‌کند و«حکمت گمشده‌ی مؤمن است» هر جا که آن را یافت، از همه‌ی مردم بدان سزاوارتر است[۴]!

هر مسلمانانی که به شهادتین اقرار کرده و به مقتضای آن عمل نموده و فرائض را انجام داده، بخاطر ارائه نظریه‌ای یا ارتکاب معصیتی تکفیر نمی‌کنیم مگر اینکه به کلمه‌ی کفر اقرار کند، یا چیزی را یکی از بدیهیّات ضروری معلوم در دین را (بدون تأویل جایز) انکار کند، یا آیات صریح قرآن را تکذیب نماید، یا آن را بگونه‌ای تفسیر کند که به هیچ کدام از اسلوب‌های زبان عربی قابل احتمال نباشد، یا کاری انجام دهد که تأویل و تفسیری جز کفر نداشته باشد.[۵]

۱- همان منبع، ص ۲۵۹.
۲- همان منبع، ص ۲۷۹.
۳- همان منبع، ص ۳۰٦.
٤- همان منبع، ص ۳۲۳.
٥- همان منبع، ص ۳٤۳.

آری، چنین اصولی و مفاهیمی، عموم مردم را در راستای فهم اسلام یاری می‌دهد. اسلامی که در قالب کتاب خداوند متعال، سنّت پیامبرش و منهج اهل سنّت و جماعت نمایانگر است و رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین ره‌یافته و علما و فقهایی که بر راه و روش آنها حرکت کردند، اصول آن را اصالت بخشیدند.

اهل حق و حق‌پویان که به روش اهل سنّت چنگ می‌زنند، شکر خدا دارای بدعتی نیستند و مستند و پشتوانه‌ی آنها قرآن وسنّت صحیح است. آنها حاضر نیستند که از چیزی از اینها کوتاه بیایند و با این کار دین خدا را در معرض سهل انگاری و سازشکاری قرار دهند. امّا شیعه‌ی رافضی دارای بدعت‌های فراوانی هستند که چیزی جز تعصب و هواپرستی و در نظرگرفتن مصالح مادیِ بعضی از آخوندهای منحرف آنها از این رهنمود المؤمنین علی رضي الله عنه و علمای اهل بیت، مانع کوتاه آمدن از آنها نمی‌شود. علماء یادآور شده‌اند که اهل سنّت باید بدعت‌های بدعت‌گذاران را انکار نمایند، اگرچه بدعت‌گذار آن بدعت به هدف عبادت آنرا انجام دهد و معتقد به حقانیت و صواب و درستی آن باشد. در ضمن نباید مبارزه و انکار خود را به قید مصلحتی محدود کنیم، بلکه باید با موازین و معیار قاعده‌ی «ترجیح بین مفاسد و مصالح متضاد» مبنی بر اینکه: مفسده‌ی اندک را بخاطر از بین بردن مفسده‌ی بزرگ تحمّل کنیم، و معروف و مصلحت کوچکتر را بخاطر معروف و مصلحت بزرگتر رها کنیم و این قاعده در نزد علما صحیح و بی‌اشکال است. عمل کردن به‌این قاعده باعث می‌شود که ما گاهی اوقات، یا برخی جاها در مقابل بدعت شیعه ساکت باشیم، تا راه‌های فتنه را مسدود نگه داریم و از اصل قاعده‌ی انکار منکر خارج نشویم، اگر آن انکار منجر به فتنه انگیزی، خون‌ریزی و کشمکش میان شهروندان یک ناحیه شود، که در آنجا تعداد شیعه با تعداد سنی برابر است (و در آن صورت انکار منکر تبدیل به منکر بزرگتری می‌شود). امّا در حالت عادی که مفسده‌ای از آن انکار ناشی نمی‌شود، این انکار جایز یا واجب می‌شود[1].

بر علمای اهل سنّت لازم است که در راستای نقد و بررسی بدعت‌های بدعت‌گذاران، به اسلوب و روش آرام و علمیو نرم‌خویانه پایبند باشند و با آنها با مهربانی و نرمی‌تعامل کنند. آنها وقتی در این زمینه سنگ تمام خواهند گذاشت که در حدودی که مورد نزاع نیست از آنها دیدن بعمل آوردند و آنها را یاری رسانند و در وقت تنگی‌ها و ایام مشکلات و سختی‌به

۱- مسأله التقریب (۲/۳۶۰).

آنها کمک نمایند، یا اگر در حال درگیری با کافر یا ظالمی‌بودند، مطابق با سیاست شرعی انعطاف‌پذیر در مقابل مصالح و مفاسد، آنها پشتیبانی و یاری کنند. امّا این نرم‌خویی، تعاون و روابط خوب نباید همیشگی باشد. زیرا بعضی از شیعه‌های افراطی در صورت سکوت در برابر آنها، هیاهو و داد و فغان بپا می‌کنند، بلکه لازم است، بشدت اهل غلو و افراط، متشددان و صاحبان اقوال انحرافی را در همه شرایط مورد انکار و اعتراض قرار دهیم. معیار تعامل و برخورد با این دسته – با اولی نرم‌خویانه و با دوّمی تندخویانه – در این نهفته است که گوینده تا چه اندازه بر نصوص شرعی برای ایجاد شبهه اعتماد و تکیه می‌کند، یا چقدر برای انحراف و مایل کردن اذهان برخی از مردم بر تأویلات تکیه می‌کند. امّا کسی که به دنبال نقل‌های عجیب و غریب از انسانهای گمنام، غیر مشهور، متأخرین و کسانی که فاقد تأویلند، می‌دود، انکار کردن – در برابر او – از اولویت برخوردار است و چه بسا که تندخویی در برابر او، واجب‌تر باشد[1]. شورای حل و عقد اهل سنّت در اجتماعات طائفه‌ای همان کسانی هستند که موضعهای سیاسی و همبستگی‌های حزبی را با اقوام دیگر مطابق با فقه مصالح و مفاسد که زیر نظر قواعد سیاست شرعی قرار دارند و کنترل می‌شوند، مقدر می‌نمایند. البته این امر، علماء و دعوت‌گران را از این منع نمی‌کند که اصول منهج اهل سنّت را به مسلمانان یاد دهند و بر آن اساس، آنها را تربیت نمایند و در ارتباط با عقاید منحرفی که در میان مسلمانان نفوذ کرده هشدار دهند تا آنها از آن عقاید متأثر نشوند، آن افکار منحرف کننده‌ای که دعوتگران به آن شب و روز و آشکار و نهان بدون هیچ احساس خستگی و ضعفی در راستای نشر آنها می‌کوشند. این در حالی است که پیامبرﷺ در اثنای هجرت به مدینه معاهده‌هایی با یهودیان منعقد ساخت که زندگی آبرومندانه را در سایه‌ی حکومت اسلامی‌برای آنها فراهم می‌ساخت و در عین حال قرآن پیرامون عقاید، تاریخ و اخلاق یهود داد سخن سر می‌داد، تا مسلمانان از حقیقت شخصیت یهودی آگاه شوند و دست‌آخر از جانب آنها فریب نخورند.

۱- همان منبع (۲/۳۶۱).

مبحث چهارم
روزهای پایانی زندگانی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه
واستشهاد ایشان

اوّل: پس از جنگ نهروان

نبرد علی رضی الله عنه با آن فرقه‌ی جدا شده و گمراه کرد، دلیل استوار و حجّتی روشن بود بر اینکه او در قتال و نبرد با اهل شام اشتباه نکرده و نسبت به معاویه رضی الله عنه به حق سزاوارتر بوده است! چون در حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده: «**تمرق مارقة عند فرقة من المسلمين تقتلها اولى الطائفتين بالحق**»[1]: (دسته‌ای) منحرف از (صفوف) گروهی از مسلمانان جدا و منحرف می‌شوند که بوسیله‌ی سزاوارترین دو گروه به حق، کشته می‌شوند!).

بنابراین خواننده چنین انتظار می‌کشد که این سپاه با جدیّت بیشتری به نبرد اهل شام بروند، زیرا بیش از جنگ قبلی براهین و دلایل در دست دارند، مانند کشته شدن عماربن یاسر رضی الله عنه. امّا به رغم این انگیزه‌ها، آنچه روی داد، بر خلاف انتظاری بود که از آنها می‌رفت. چون تاکتیکی و نقشه‌ای که حضرت علی رضی الله عنه پیاده کرد این بود که بعد از فارغ شدن از قتل خوارج، به شام لشکرکشی کند؛ زیرا داخل کردن شام به حوزه‌ی خلافت او و برگردانیدن وحدت امّت اسلامی‌هدفی است که باید محقق گردد و غایتی است که برای دست‌یابی به آن تلاش می‌شود. جنگی که با خوراج انجام داد فقط به‌این منظور بود که برای جبهه و نیروی داخلی امنیت را تأمین کند، زیرا می‌ترسید که فرزندان و پیروانش در عراق توسط آنها آسیب ببیند - همانگونه که در خطبه‌اش به‌این مورد اشاره کرده است - امّا گاهی بادها، بر خلافِ میل کشتی‌ها می‌وزند و او نتوانست به شام لشکرکشی کند تا اینکه شهید شد.[2]

در واقع خروج خوارج در ضعیف کردن سپاه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بی‌تأثیر نبود، همانگونه که جنگ‌های جمل و صفین و نهروان، باعث خستگی و نفرت اهل عراق از جنگ گردید و بخصوص اهل شام در جنگ صفین، در واقع جنگ آنها مانند جنگ با غیر آنها نبود، زیرا نبرد خونین صفین همچنان اندیشه و خیال آنها را به خود مشغول کرده بود، چون کودکان زیادی یتیم شدند و زنان بیوه شدند! بدون اینکه مقصود آنها محقق شود و اگر

۱- مسلم (۲/۷٤٦، ۷٤٥).

۲- خلافت علی ابن ابی طالب، ص (۳٤٥).

علیؓ و بسیاری از صحابه از آن صلح یا قضیه‌ی حکمیّت استقبال نمی‌کردند، خدا می‌داند چه مصیبت و فاجعه‌ای بر جهان اسلام وارد می‌شد که حتی پیامدهای بد آن قابل تصور نبود! پس درمانده کردن علیؓ و سستی نشان دادن آنها (شیعیان) از حرکت کردن با او بسوی شام، به نظرشان خوشایند بود و بدان علاقه پیدا کردند، اگر چه می‌دانستند که علیؓ بر حق است![1]

یکی از معضلاتی که باعث تضعیف جانب علیؓ گردید، خروج و ظهور فرقه‌ای بود که در بزرگ‌سازی علیؓ و رفعت دادن او تا مقام الوهیت، غلو و اغراق کرده، تا جایی که بعضی‌ها گفتند: این واکنش در مقابل خوارج است که از علی ابراز برائت می‌کنند و او را کافر می‌دانند[2]. امّا آنها هدف شومی‌را در سر می‌پروراندند و آن این که به منظور نابودی کاخ دین و ضعیف کردن عموم مسلمانان و سپاه حضرت علیؓ اعتقادات فاسد و بی‌پایه‌ای را بر مسلمانان وارد نمایند[3].همانگونه که بیان کردیم، علیؓ با آنها به مقابله برخاست. شکی در این نیست که مبارزه با خوراج جانب علی را بسیار ضعیف کرد. سپس جدایی و پارگی یکی پس از دیگری بر حضرت علی وارد شدند؛ و خُریت بن راشد خارج شد و گفته شده که در میان قومش که از بنی ناجیه بودند، نامش حارث بن راشده بوده است. وی یکی از والیان علیؓ بر اهواز بود. آنگاه به خلع کردن حضرت علیؓ(از مقام خلافت) دعوت و تبلیغ می‌کرد، جمع زیادی به او جواب دادند و بر قسمتی از سرزمینها چیره شد و اموال زیادی را به غارت برد، آنگاه حضرت علی، سپاهی را به فرماندهی محقل بن قیاس ریاحی به سوی او اعزام داشت که سر انجام او را شکست داد و به هلاکت رساند[4].

مالیات دهندگان به‌این طمع افتادند که دیگر به علیؓ مالیات ندهند و اهل اهواز قیام و شورش کردند و لابد علیؓ بخاطر این مسأله با بعضی از مشکلات مالی و نظامی‌مواجه شده است. از شعبی روایت شده که وی در این خصوص گفته است: وقتی که علیؓ با اهل نهروان جنگید، جمع فراوانی با او مخالفت کردند و اطرافیانش قیام و شورش کردند و بنوناحیه با او مخالف بودند. ابن خضرمی به بصره آمد و اهل اهواز شورش کردند. مالیات دهندگان در شکست او طمع کردند و سهل بن حنیف، کارگزار علی را از ایران بیرون

۱- خلافت علی ابن ابی طالب، ص (۳٤٥).

۲- نظام خلافت در فکر اسلامی، ص ١٦، ١٥، مصطفی حلمی.

۳- خلافت علی ابن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۳٥۰.

٤- تاریخ طبری، (٦/٢٧-٤٨).

کردند[1].از سوی دیگر، معاویه رضي الله عنه با هر وسیله‌ای، پنهان و آشکارا جهت تضعیف جانب امیرالمؤمنین «علی رضي الله عنه» عمل می‌کرد و از شکاف و اختلافی که در سپاه علی رضي الله عنه بوجود آمده بود استفاده کرد و با رهبریت عمروبن عاص رضي الله عنه سپاهی را به مصر فرستاد، که بر آن تسلط حاصل کرد، و آن را ضمیمه‌ی خود ساخت.

برخی از عوامل ناکامی‌علی رضي الله عنه در نبردها

عواملی چند او را بر این کار مساعدت کردند از جمله:

*- مشغول شدن حضرت علی رضي الله عنه به خوارج.

*- کارگزار امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه، بر مصر محمّد بن ابی بکر بود که مانند والی و کارگزار قبلی قیس بن سعد بن عباده ساعدی انصاری، از هوش و زکاوت سرشار بهره مند نبود، لذا با خون‌خواهان عثمان رضي الله عنه وارد جنگ شد و همچون والی سابق، با آنها کنار نیامد و سرانجام با شکست مواجه شد.

*- توافق معاویه رضي الله عنه در رأی و نظریه با خون خواهان عثمان در مصر، موجب تسلّط او شد.[2]

*- دوری مصر از مرکز خلافت امیرالمؤمنین «علی رضي الله عنه» و نزدیکی آن به شام.

*- طبیعت جغرافیایی؛ چون مصر از طریق (کوه) سینا به سرزمین شام متصل است و نمایانگر یک امتداد طبیعی است، لذا مصر، یک قدرت انسانی و اقتصادی بزرگ به معاویه رضي الله عنه بخشید. و بدینسان معاویه نیروهای خود را به جزیره العرب، مکه، مدینه و یمن اعزام کرد، امّا دیری نپایید که عقب‌نشینی کردند، زیرا حضرت علی کسانی را برای مقابله با آنها اعزام کرد.[3]

*- معاویه رضي الله عنه برای جذب کردن سرشناسان بزرگ قبائل، و کارگزاران علی رضي الله عنه اقدام نمود و سعی کرد که قیس بن سعد رضي الله عنه کارگزار حضرت علی بر مصر را، بسوی خود متمایل

۱- همان منبع (۵۳/۶).

۲- مصنف عبدالرزاق، طبقات ابن سعد (۸۳/۳) خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۳۵۱، سندش صحیح است.

۳- تاریخ خلیفه، ص۱۹۸، بدون سند.

کند امّا موفّق نشد، ولی توانست شکّ خدم و حشم و معاونان علی را برانگیزاند، در نتیجه او را عزل کردند[۱].

*- عزل سعدبن قیس دستاورد بزرگی برای معاویهﷺ بود. همانگونه که سعی کرد موجبات عقب‌نشینی زیاد بن ابیه، کارگزار حضرت علیﷺ را از ایران فراهم آورد، امّا موفق به انجام آن نشد[۲]. معاویه توانست بر بعضی از اعیان و والیان با وعده‌ها و آرزومند کردن تأثیر بگذارد، (و یکی دیگر از دلایل تأثیرپذیری آنها این بود که) می‌دیدند فرمان معاویه در حد بسیار بالایی اجرا می‌شود، ولی امور علیﷺ نابسامان شده است. زیرا علیﷺ در یکی از خطبه‌هایش می‌گوید: «آگاه باشید که خرمای نارس (کنایه از شکوفایی مخالفین است) از ناحیهٔ معاویهﷺ سر بر آورده، بنظر من این جماعت حتماً بر شما پیروز خواهند شد زیرا متفقاً و جمیعاً بر باطلشان چسبیده‌اند و شما از حق خودتان پراکنده شده‌اید، آنها از امیر خودشان اطاعت می‌کنند و شما امیر خودتان را نافرمانی می‌کنید، آنها امانت را ادا کردند و شما به آن خیانت می‌کنید، فلانی را بکار گرفتم، ولی سوءاستفاده کرد و خیانت ورزید و مال را به معاویه تحویل داد، آن فلانی را هم استعمال کردم، او هم خیانت و ظلم کرد و مال را به معاویه تحویل داد، حتی اگر با یکی از آنها بر سر چیزی زشت اطمینان کنم، می‌ترسم که رابطه‌اش را به هم بزند و به من خیانت کند. خدایا من آنها را مغبوض داشتم و آنها هم مرا مغبوض داشتند، پس آنها را از من و من را از آنها راحت کن! [۳].(این شکوای علیﷺ است از دست شیعه).

دوّم: تلاش علیﷺ برای برانگیختن همّت لشکر خود و آتش‌بس با معاویهﷺ

امیرالمؤمنین علیﷺ در مقابل این مصائب و این بی علاقگی و شانه خالی کردن هوادارانش تسلیم نشد، و با همه دانش، حجت، فصاحت و بیانی که به او داده شده بود، تلاش خود را جهت حرکت دهی به اراده و برانگیختن همّت سپاهش بکار گرفت.

۱- والیان مصر، ص (٤٦، ٤٥).

۲- استیعاب (٥٢٦/٢، ٥٢٥).

۳- تاریخ صغیر بخاری، (١٢٥/١) با سند منقطع دارای شواهدی است.

خطبه‌ی حماسی مشهور علی رضی الله عنه

مثلاً آن خطبه‌ی حماسی مشهورش را که از میراث‌ها و دستاوردهای ماندگار محسوب می‌شود، از روی خیال‌اندیشی، یا خودسرانه نگفته است، بلکه واقعیت تلخی است که آن را چشیده است. از جمله خطبه‌های او که موقع راهی شدن برای جنگ و حمله به ناحیه‌ای آن را گفته است این است: امّا بعد: جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند متعال آن را برای اولیای خاص خود گشوده است، جهاد، لباس تقوی و زره محکم و محافظ خداوند و سپر محکم اوست، هر کس از روی بی علاقه‌ای آن را ترک کند خداوند متعال لباس ذلّت و خواری و رسوایی را بر او می‌پوشاند و با فرومایگان و خواران ذلیل خواهد شد و بر روی قلبش پرده و حجاب خواهد کشید که نتواند هدایت و ارشاد را ببیند و بخاطر از دست دادن جهاد، واقعیت به او روی آورده، با بدبختی‌ها و مصیبت‌ها دست و پنجه نرم خواهد کرد و مسخره‌ی دست فرومایگان خواهد شد و از عدل محروم خواهد شد، آگاه باشید که من شما را شب و روز، آشکارا و پنهان به قتال آن جماعت دعوت کردم و به شما گفتم به آنها حمله کنید قبل از آنکه به شما حمله کنند. بخدا هر قومی که در وسط خانه خودشان (سرزمین) مورد حمله قرار بگیرند، حتماً شکست می‌خورند. امّا هر یک از شما امر جهاد را به دیگری موکول کردید و درمانده شدید، تا اینکه هجوم‌ها پی‌درپی شما را در نوردیدند و میهن‌دوستی بر شما غالب آمد و این برادر غامر است که گله‌ی اسب‌هایش وارد انبار(شهری در شرق فراق) شده است و حسان بکری کشته شده و گله‌های اسب شما را از مرزهای شما نابود ساخت و به من خبر رسیده که مردی از آنها، بر زن مسلمان و دیگری بر زن معاهد (کافر ذمی) وارد می‌شود و النگو و گردنبد و گوشواره‌ی آنها را می‌گیرند و جز با گریه‌های مکرر و طلب رحم کردن نمی‌تواند جلوشان او را بگیرند. پس بدون اینکه از تعدادشان کاسته شود، یا مردی زخمی یا خون‌آلود شود بازگشتند، اگر مسلمان بعد از این واقع از تأسف بمیرد، نه تنها جای سرزنش نیست، بلکه لایق و سزاوار است.

شگفتا، به خدا قلب‌ها می‌میرند و غمگین واندوهناکم از اینکه چرا آن جماعت بر باطل متّحد شده‌اند ولی شما بر حق متفرّق هستید! ! اُف و شما و همیشه فقیر و غمگین شوید! ! ! که به نشان و هدفی تبدیل شده‌اید که به سوی آن تیراندازی می‌شود و بر شما حمله می‌شود، ولی شما حمله نمی‌کنید و بر شما یورش آورده می‌شود و شما یورش نمی‌برید و خداوند مورد نافرمانی قرار می‌گیرد و شما راضی هستید و اعتراضی نمی‌کنید! به شما در روزهای

گرم دستور دادم که بسوی آنان حرکت کنید، گفتید: هوا خیلی گرم است! ! به ما مهلت بده تا هوا خنک شود، وقتی که در زمستان به شما دستور دادم که به سوی آنها حمله کنید گفتید: به ما مهلت بده تا هوا گرم شود! ! وقتی که شما از سرما و گرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند از شمشیر بیشتر فرار می‌کنید! !

ای مردان نامرد! عقلتان عقل کودکان است و زن‌صفت هستید! ! ای کاش هیچ وقت شما را نمی‌دیدم و با شما آشنا نمی‌شدم. شناختی که بخدا باعث پشیمانی شد و تأسف و ناراحتی با خود به همراه آورد، خدا شما را بکشد که قلب مرا چرکین کردید وسینه‌ام را آکنده از خشم و نفرت کردید و جرعه جرعه غم واندوه را به من نوشاندید، تا جایی که قریش گفت: ابن ابی طالب مردی شجاع است، امّا در جنگ مهارت ندارد. خدا پدرشان را بیامرزد مگر هیچ یک از آنها در میدان جنگ از من استوارتر و نیرومندتر است؟ و بیشتر و زودتر از من به آن پا نهاده است؟! هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که وارد میدان جنگ شدم و تا حالا که تقریباً به سن شصت سالگی رسیده‌ام، هنوز هم به آن ادامه داده‌ام. امّا کسی که مورد اطاعت واقع نمی‌شود، هیچ نظری نمی‌تواند بدهد.[۱]

این سخنرانی یک تودهٔ آتشین است که امیرالمؤمنین همچون بمبهای گرم و آتشین بر سر کسانی می‌ریزد که او را از ثمره‌ی جهادش محروم کردند و نگذاشتند به آن پیروزی برسد که برای آن تلاش می‌کرد. وی این خطبه را با یک اسلوب ادبی شگفت‌انگیز ساخته و پرداخته است، احساسات مردم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و با واژه‌های آن، نهفته‌های روان‌ها و درون را به حرکت وامی‌دارد، خطبه‌ای است دور از پیچیدگی و توهّم، همانگونه که از سجع و صناعت لفظی خالی است.[۲]

موضوع خطبه‌های ثابت علی‌ﷺ

منظورم خطبه‌هایی است که در رابطه با خلافت خود داد سخن می‌دهد، انعکاس یک سیمای تاریخی است و از وصف ظاهری فراترند و از احساس امیرالمؤمنین‌ﷺ در مقابل عکس‌العمل خفت‌آور سپاهش بعد از جنگ نهروان، رازگشایی می‌کند. امّا بیشتر خطبه‌هایی که به او نسبت داده می‌شود، صحیح نیست، عده‌ای از علماء می‌گویند: خطبه‌هایی که در نهج‌البلاغه

۱- البیان و التبین، جاحظ، ص (۲۳۹، ۲۳۸).
۲- الادب الاسلامی، نایف معروف، ص ۵۹۱.

به حضرت علی نسبت داده شده، از جمله دستاوردها و تألیفات شیخ رضی[1] هستند. لذا به این اعتبار که نهج‌البلاغه یک منبع تاریخی است، لازم است با روشی انتقاد آمیز با آن تعامل نماییم. علاوه براین، حضرت علی مناقب، فضایل، جایگاه رفیع و والای خود در دین اسلام را به‌یارانش یادآور می‌شود و در همین ارتباط تعدادی از شهود عیان بیان داشته‌اند که علی در فضای خانه‌اش مردم را سوگند می‌داد: «چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده که وی در روز غدیر خم گفته است «آیا شما نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از نفس خودشان سزاوارتر هستم؟! گفتند: آری، فرمود: «پس هر کس که من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی که او را دوست بدار و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد.» آنگاه دوازده مرد - و در روایتی شانزده مرد - برخاستند و بر این مطلب شهادت و گواهی دادند.[2]

این بحث ما را به‌یاد حضرت عثمان رضی الله عنه می‌اندازد آنگاه که آشوب‌طلبان او را محاصره کردند، او مناقب و فضایل خود را برای یارانش یادآور شد. گویی می‌خواست بگوید: کسی که این همه به اسلام خدمت کرده، آیا اینچنین باید پاداش ببیند؟ ولی این دو مناسبت با هم فرق دارند.

علی به رغم همه این تلاش‌ها و اقدامات طاقت‌فرسا نتوانست، خواسته‌اش را برآورده سازد، زیرا نتوانست به علت تفرقه، اختلاف و نافرمانی که گریبانگیر سپاهش شد، به شام لشکرکشی کند، از همین روی در سال چهل هجری، مجبور شد که با معاویه بن ابی سفیان بر سر اینکه عراق برای او و شام برای معاویه باشد توافق نماید و هیچ یک از آنها حق ندارد با جنگ یا غارت و تجاوز در کار دیگری دخالت نماید.[3]

طبری در تاریخش گفته است: «بالاخره در سال (۴۰ هجری)، بعد از مکاتباتی که میان حضرت علی و حضرت معاویه رضی الله عنه صورت گرفت (که ذکر آنها بعلّت طولانی بودن در اینجا میسّر نیست)، میان آنها آتش‌بس برقرار گردید، بر این اساس که عراق به علی رضی الله عنه و شام به

١- میزان الاعتدال (١٢٤/٣)، وی در این باره نقد بسیار خوبی دارد، خلافت علی بن ابی طالب، ص ٣٥٥.

٢- فضائل الصحابه (٧٠٥/٢) اسنادش صحیح است.

٣- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ٣٥٦.

معاویهس تعلق گیرد و هیچ یک حق نداشته باشد که با سپاه یا یورش و حمله در کار دیگری دخالت نماید.[1]

سوّم: دعای علیس برای نیل به شهادت زود هنگام

علیس با معاویهس آتش‌بس نمود و چنین بنظر می‌رسد که این آتش‌بس مدّت چندانی استمرار نیافته، چون، معاویه در سالی که حضرت علی شهید شد، بسر بن ابی ارطأه را به حجاز فرستاد[2] و چون حضرت علی نتوانست به دلخواه خود سپاهش را آماده نماید و نیز سستی و درماندگی آنها را ملاحظه کرد، از زندگی بیزار شد و از خدا درخواست مرگ نمود، و در مقام دعا از خداوند متعال می‌خواست که مرگش را زودتر بیاورد، از جمله، از وی روایت شده که‌یک روز در خطبه‌ای گفت: خدایا من از آنها خسته شدم، و آنها هم از من خسته شده‌اند، آنها را دلزده کرده‌ام و آنها هم مرا دلزده کرده‌اند خدایا مرا از آنها راحت کن و آنها هم از من راحت کن! پس چه چیزی بدبخت‌ترین شما از این منع می‌کند که آن را با خون رنگین سازد، سپس دستش را بروری ریش خود گذاشت[3].

علیس در روزهای آخر عمر بسیار بر این دعا پافشاری می‌کرد. جندب می‌گوید: جمعیت در اطراف علیس ازدحام کردند، تا جایی که پایش را زیر پا بردند، آنگاه گفت: من آنها را دلزده کرده‌ام و آنها هم مرا دلزده کرده‌اند، من آنها را مغبوض داشته‌ام و آنها هم مرا مغبوض داشته‌اند. پس من را از آنها راحت کن و آنها را از من راحت کن! [4]

در روایتی دیگر از ابوصالح آمده است: علی را دیدم که قرآن را روی سرش قرار داده بود تا جایی که صدای ورق‌های آن می‌آمد. آنگاه گفت: خدایا چیزی را که در آن (مصحف) است از آنان درخواست کردم، امّا آنان مرا منع کردند. خدایا من آنها را دلزده و ملول کردم و آنها هم مرا دلزده و ملول کردند، آنها را مغبوض داشتم و آنها هم مرا مغبوض داشتند، مرا به غیر اخلاق و سلوکم وادار کردند، پس کسی بدتر از من به آنها بده و افرادی بهتر از آنان به من بده! و قلوب آنان را چنین مطیع ساز که نمک در آب حل می‌شود.[5]

۱- تاریخ طبری (٥٦/٦).

۲- تاریخ صغیر بخاری (٤١/١) خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ٤٣١.

۳- مصنف عبدالرزاق (١٥٤/١٠) با سند صحیح طبقات (٤/٣) با سند صحیح.

٤- الاحاد و المثانی ابن ابی عاصم (٣٧/١) با سند حسن، خلافت علی، ص ٤٣٢.

٥- سیر العلام النبلاء (١٤٤/٣).

در روایتی: تقریباً بیش از سه روز طول نکشید که شهید شد. رحمت خدا بر او باد.[۱]

حسن بن علی رضي الله عنه گفته است: علی رضي الله عنه به من گفت: امشب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خوابم آمد گفتم: ای رسول خدا می‌بینی که از امّت تو چقدر لجاجت و انحراف دیده‌ام؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر علیه آنان دعا کن! گفتم: خدایا کسی بدتر از من را به آنها بده، و افرادی بهتر از آنان را به من بده! حسن رضي الله عنه میگوید: آنگاه بیرون آمد و آن مرد ضربه‌ای به او وارد ساخت.[۲]

چهارم: اطلاع حضرت علی رضي الله عنه از اینکه شهید خواهد شد

بعضی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر نبوّت و حقّانیّت او دلالت می‌کنند چنین می‌رسانند که علی رضي الله عنه به صف شهدا خواهد پیوست. در صحیح مسلم از ابوهریره رضي الله عنه نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه با ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر رضي الله عنهم بر روی غار حراء بود. آنگاه صخره تکان خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :«إهدأ فما عليك إلاّ نبيٌّ أو صديق أو شهيد[۳]»: (آرام باش بر روی تو یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است یا صدیق و یا شهید).

اینجا احادیث خاص‌تر از این هم وجود دارند، که بیان می‌دارند که علی رضي الله عنه در سرزمین عراق، شهید خواهد شد. این احادیث حتی کیفیت ترور را بیان داشته‌اند و همه اینها نشان دهنده‌ی حقّانیّت نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و از روی خواسته شخصی سخن نمی‌گوید. بلکه خداوند متعال این مورد را از طریق وحی به او اعلام می‌دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاقی را که برای علی خواهد افتاد، به وی خاطر نشان ساخت و علی با یقین باور کرد و در این باره با مردم سخن می‌گفت، که از جمله پیش‌بینی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همین حادثه‌ای است که در عراق اتفاق افتاد، زیرا ابوالاسود دؤلی از او روایت کرده که: از علی شنیدم که می‌گفت: در حالیکه پایم را در رکاب گذاشته بودم، عبدالله بن سلام جلو آمد و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟! گفتم: به عراق. گفت: اگر به آنجا بروی، تیزی دو طرف شمشیر به تو اصابت خواهد کرد. آنگاه علی گفت: سوگند به خدا که قبلاً نظیر چنین سخنی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودم. ابوالأسود گفت: از او متعجب شدم و گفتم: مردی رزمنده چنین درباره‌ی خود می گوید! [۴]

۱- المحسن ص ۹۹، ابی عرب، خلافت علی، عبدالحمید، ص ٤٣٢.

۲- تاریخ ذهبی، عهد خلفای راشدین، ص ٦٤٩.

۳- مسلم روایت کرده (۱۹۰/۱۵)، فضائل صحابه.

٤- تاریخ ذهبی، دروان خلافت راشدین ص ٦٤٨.

علیؓ قبل از آنکه مقام خلافت را بدست گیرد، در «ینبع» این حدیث را برای ابوفضاله انصاری بدری که به عیادت وی آمده بود، تعریف کرد و گفت: من در این بیماری نمی‌میرم، یا این درد باعث مرگ من نمی‌گردد، زیرا پیامبرﷺ به من خاطر نشان ساخته که من نخواهم مُرد تا زمانی که ریشم با خون رنگ‌آمیزی نگردد[1]. وی این مسأله را با خوراج و یارانش در میان نهاد گذاشت، بیهقی این احادیث و نظیر آنها را در کتاب (دلائل النبوّة)[2] و حافظ ابن کثیر آنها را در کتاب (البداية و النهاية) جمع آوری کرده است.[3]

عبد الله بن داود می‌گوید: از اعمش و او از مسلم بن سهیل از سالم بن ابی جعده و او از عبدالله بن سبع شنیدم که گفت: از علیؓ شنیدم که بر روی منبر می‌گفت: فقط انتظار یک انسان شقی و بدبخت را می‌کشیم، پیامبرﷺ به من اطلاع داده که این ریش را از خون رنگین خواهی ساخت. گفتند: به ما بگو که قاتلت کیست تا خانواده‌اش را نابود کنیم؟ گفت: از خدا می‌خواهم مردی را بدست من بکشد که قاتلم نباشد.[4]

و این مفهوم را در قالب ابیات زیر بیان کرده است:

اشـدُد حیـاز یمـک للمـوت　　　فـــانّ المـــوت لاقیکـــا

و لاتجـــزع مـــن القتـــل　　　اذا حـــــل بوادیکـــــا[5]

آماده باش برای مرگ، چون مرگ تو را ملاقات می‌کند و از مرگ بی‌تابی مکن و ترس به خود راه نده! آنگاه که بر تو فرود می‌آید.

بعضی از روایت‌ها به جزئیات بیشتری از این هم اشاره کرده، این نکته را می‌رسانند که حتی حضرت علیؓ نام این قاتل بدبخت خود را می‌دانسته است، عبیده‌ی سلمانی با سند صحیح روایت کرده که می‌گفت: وقتی که علی ابن ملجم را دید گفت:

ارید حیـاته و یریـد قتلی　　　عذیرک من خلیلک من مرادی[6]

زندگی او را می‌خواهم و او مرگم را می‌خواهد. پس دوستت را بیاور تا تو را برای مراد من یاری دهد! »

۱- خلافت علی ابی طالب، عبدالحمید، ص۴۳۳ مجموع طرق روایتی آن صحیح است.

۲- دلائل انبوه (۶/۴۳۸-۴۴۱) تحقیق عبدالمعلی قلعجی

۳- البداية و النهاية (۱/۳۲۳-۳۲۵).

۴- کتاب الشريعة، آجری، (۴-۲۱۰۵)، تحقیق دمیجی، سندش حسن است.

۵- تاریخ ذهبی، دوران خلفای راشدین ص ۶۴۸.

۶- طبقات ابن سعد (۳/۳۴، ۳۳) سندش صحیح است.

در روایتی دیگر، علی دربارەی ابن ملجم گفت: این شخص قاتل من خواهد بود، گفته شد: پس چرا جلوی او را نمی‌گیری؟ گفت: هنوز من را نکشته است.[1]

مردم از او خواستند که جانشینی برای خود تعیین نماید، زیرا خبر داده بود که کشته خواهد شد. امّا وی از این کار خودداری کرد. عبدالله بن واسع می‌گوید: از علی شنیدم که می‌گفت: این (به ریش خود اشاره کرد)از این (به سرش اشاره کرد) رنگین می‌شود. چرا بدبخت‌ترین آنان اقدام نمی‌کند؟ منتظر چیست؟! گفتند: ای امیرمؤمنان به ما خبر بده که او چه کسی است تا خانواده‌اش را نابود سازیم؟! گفت: بخدا در این صورت بوسیله‌ی من، غیر قاتل مرا خواهید کشت. گفتند: پس جانشینی بر ما تعیین کن! گفت: نه، ولی شما را بر چیزی ترک می‌گویم که پیامبر صلی الله علیه وسلم شما را بر سر آن ترک گفت، گفتند: وقتی که پیش پروردگارت بروی به او چه می‌گویی؟ و وکیع یکبار گفت: اگر به او برسی؟ - گفت: می‌گویم: خدایا مرا در میان آنها باقی گذاشتی بر وضعیت و حالتی که خودت می‌دانی، سپس مرا به سوی خود قبض روح کردی و خود در میان آنها بودی، اگر می‌خواهی آنها را اصلاح کن، و اگر می‌خواهی آن را فاسد کن![2] و از علی رضي الله عنه روایت است که گفت: از صادق مصدوق شنیدم که می‌گفت: «تو ضربه‌ای در اینجا خواهی خورد، - و به دوگیج‌گاهش اشاره کرد - خون از آن جاری می‌شود تا جایی که ریشت را رنگین می‌سازد و انجام دهنده‌ی آن بدترین و بدبخت‌ترین مردم خواهد بود، همانگونه که کشندۀ شتر (صالح) بدبخت‌ترین افراد ثمود بود.[3]»

پنجم: استشهاد حضرت علی رضي الله عنه و نکته‌ها و عبرت‌ها و فواید موجود در آن

جنگ نهروان داغی بر دل خوارج گذاشت که با گذشت شب‌ها و روزها بر حسرت و درد آنها می‌افزود، به همین خاطر، تعدادی از آنها با هم توافق بستند که حضرت علی را ترور نمایند و انتقام برادران کشته شده‌ی خود در جنگ نهروان را بگیرند. سیره نگاران و

۱- الاستیعاب (۱۲۷/۳).

۲- مسند احمد (۳۲۵/۲) الموسوعة الحدیثیة حسن لغیره

۳- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص (۱٦۳-۱٦٤)، احمد میرین بولشی، رحمه الله، محقق و پژوهشگر حکم به صحت این روایت کرده است.

تاریخ‌نویسان بر روایت مشهوری توافق حاصل کرده‌اند، که سالم از انتقاد نیست،[1] زیرا شامل عناصری ضد و نقیض و مختلف است. البته ما هم به نوبه خود بعید نمی‌دانیم که این حادثه هم مانند سایر حوادث دیگر در قرنهای اخیر دستخوش افزودن و کاستنها شده باشد. بررسی‌هایی که در منابع و پژوهشها بعمل آمده است نشان می‌دهد که توافق و اجماعی دراین نکته وجود دارد که عملیات ترور و قتل حضرت علی بدست عناصر خارجی صورت گرفته که انگیزه‌ی انتقام‌خواهی برای قربانیان معرکه نهروان عامل اصلی آن بوده است. امّا بقیه اطلاعات و معلوماتی که در خصوص عملیات قتل علی اظهار شده است، مانند داستان عشق میان ابن ملجم و قطام، و نقش خیالی اشعث کندی - که بی‌گناهی او را به لطف خدا ثابت خواهیم کرد - پذیرفتنشان چندان آسان بنظر نمی‌رسد. هم اینک ماجرای کشته شدن حضرت علیؓ بطور مفصل بیان می‌گردد:

۱- گردهمایی توطئه گران

از سخن ابن ملجم و اصحابش چنین بر می‌آید که ابن ملجم و بُرَک بن عبدالله و عمروبن بکر تیمی در کنار هم جمع شدند، امور مردم را مورد بررسی قرار دادند، نسبت به والیان خود مورد انتقاد قرار دادند، سپس از اهل نهروان یاد کردند، آنگاه دلشان به حال آنها سوخت و گفتند: دیگر بعد از آنها ماندن ما چه فایده‌ای دارد؟! ما برادرانی را از دست داده‌ایم که مردم را به عبادت پروردگارشان دعوت می‌کردند و در راه خداوند متعال از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسیدند، چه خوب جان خود را فدا کنیم و به سراغ پیشوایان گمراهی برویم و آنها را بکشیم و مملکت را از شر آنها پاک سازیم. با این کار انتقام برادرانمان را بگیریم. آنگاه ابن ملجم که مصری بود گفت: من کار علی را تمام می‌کنم و بُرَک بن عبدالله گفت: من هم برای معاویه کافی هستم. عمرو بن بکر گفت: و من هم عمرو بن عاص را از پای درمی‌آورم. آنگاه آنها سوگند خوردند و با هم عهد و پیمان بستند که تا اتمام وظیفه‌ی خود از پای ننشیند، حتی اگر با مرگ روبه‌رو شوند، آنگاه شمشیرهای خود را برگرفتند و آنها را بالا آوردند و پیمان بستند تا هفده روز از رمضان بگذرد، هر یک بر حریف خود

۱- طبقات ابن سعد (۳۵/۳) تاریخ طبری (۵۸/٦ تا ٦٦) با سند منقطع، مروج الذهب (٤۲۳/۳) طبرانی کبیر (۵۵/۱-۸۵) مجمع الزوائد (۲٤۹/٦) تاریخ اسلام و خلفای راشدین ذهبی، ص ٦٤۹، وفیات الادعیان (۲۱۸/۷) البدایة و النهایة (۳۲۵/۷).

هجوم ببرد و او را بکشد و بدین ترتیب هر یک از آنها به شهری رفت که قرار بود حریفش را بکشد.[1]

۲- خروج ابن ملجم و ملاقات او با قِطام دختر شجّنه

ابن ملجم مرادی در کنده پرورش و آمادگی یافته بود. از آنجا بیرون رفت و در کوفه با دوستانش دیدار کرد و نیّت شوم خود را از آنها پنهان کرد تا چیزی از کارش برملا نشود. وی یک روز افرادی از قبیله‌ی تیم الرُّباب را دید که علی رضی الله عنه در جنگ نهروان ده نفر از آنها را کشته بود. آنها کشته‌های خود را به‌یاد آوردند و در همان روز با زنی از همان قبیله به نام قَطام دختر شجنه آشنا شد که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند. آن زن بسیار زیبا بود، لذا ابن ملجم با دیدن او هوش از سرش پرید و فراموش کرد که برای چه کاری آمده است؟! سپس از او خواستگاری کرد. آن زن گفت: با تو ازدواج نمی‌کنم مگر اینکه مرا شفا دهی! گفت: شفای تو چیست؟! گفت: سه هزار درهم، بنده و کنیز و کشتن علی ابن ابی طالب. گفت: این مهریه تو باشد، امّا وقتی که مرا خواستی کشتن علی را ذکر نکردی؟! گفت: البته در جست‌وجوی قتل او بودم. اگر توانستی او را بکشی که هم خودت و هم مرا شفا داده‌ای و زندگی خوب و شیرینی با من خواهی داشت، و اگر کشته شدی، (بازهم هیچ ضرری نکردی) زیرا آنچه که در نزد خداست از دنیا و زینت اهل دنیا بهتر است.

ابن ملجم گفت: بخدا من فقط برای این کار به مصر آمده‌ام، و آنچه را که درخواست کردی، برای تو انجام خواهم داد. آن زن گفت: من کسی را برای تو پیدا می‌کنم که در این راه کمکت کند و پشتوانه تو شود. آنگاه دنبال مردی از قومش تیم الرُّباب فرستاد، که به او «وردان» می‌گفتند: قطام با او صحبت کرد، و او را راضی ساخت.

ابن ملجم نزد مردی از قبیله‌ی اشجع آمد به نام شبیب بن بجره و به او گفت: آیا می‌خواهی شرف دنیا و آخرت را بدست آوری؟! گفت: چگونه؟! گفت: با کشتن علی بن ابی طالب. گفت: مادرت به عزایت بنشیند، می‌خواهی کار بسیار زشتی انجام دهی! ! چگونه بر علی توانایی می‌یابی؟ گفت: در مسجد برای او کمین می‌کنم، همین که برای نماز صبح خارج شد، به او حمله کرده، او را می‌کشیم. گفت: وای بر تو، اگر یک نفر دیگر می‌بود، این کار چندان برایم سخت نمی‌بود، من خدمات و امتحان وی را در اسلام شناخته‌ام، و

۱- تاریخ طبری (۶/۵۹).

می‌دانم که چه سابقه‌ای با پیامبرﷺ داشته است. من حاضر نیستم او را بکشم. ابن ملجم گفت: آیا مگر نمی‌دانی که او در جنگ نهروان آن بندگان صالح را کشت؟! گفت: آری. گفت: پس ما هم در مقابل برادرانمان که کشته شده‌اند او را می‌کشیم. بالاخره آن مرد هم راضی شد، سپس آنها نزد قَطام آمدند که در مسجد اعظم اعتکاف کرده بود، به او گفتند: ما بر این توافق کرده‌ایم که علی را بکشیم. گفت: پس هر وقت اراده کردید، پیش من بیایید. سپس ابن ملجم در شب جمعه پیش او بازگشت. – شب جمعه‌ای که در بامداد آن در سال(۴۰ هجری) علیﷺ را به شهادت رساند – و گفت: این شبی است که هر یک از ما قول داده است که حریف خود را بکشد، آنگاه پارچه‌ای ابریشمی‌خواست، و با آن سر همه را بست. و آنها شمشیرهایشان را برگرفتند، و در مقابل دریچه‌ای که علی از آن خارج می‌شد، نشستند. همین که خارج شد، شبیب با شمشیر به او ضربه زد، آنگاه شمشیرش بر روی دستگیره در، بر روی طاق فروافتاد، سپس ابن ملجم هم با شمشیر ضربه‌ای به او زد، و وردان تا منزل خود فرار کرد. مردی از قبیله بنی‌ابیه بر او وارد شد در حالیکه او آن ابریشم را از سینه‌اش در می‌آورد، گفت: این ابریشم و شمشیر چیست؟ ماجرا را برایش تعریف کرد برگشت و شمشیرش را آورد، و آن را روی وردان بلند کرد تا اینکه او را کشت. شبیب هم به سوی دروازه‌های کنده در تاریکی شب بیرون شد، ومردم فریاد زدنند، آنگاه مردی از قبیله‌ی حضرموت که او را عویمر می‌گفتند، وی را دنبال کرد، در حالیکه شمشیر شبیب در دستش بود، آن مرد از بیم جان خود او را ترک کرد. شبیب در میان ازدحام جمعیت نجات یافت، آنگاه مردم به جانب ابن ملجم دویدند و او را گرفتند. امّا مردی از قبیله‌ی همدان که با کنیه‌ی ابا أدماء خوانده می‌شد، شمشیرش را گرفت و به پای ابن ملجم زد و او را بر زمین انداخت.

حضرت علیﷺ پا به پا کرد و جا ماند و جعده بن هبیره بن ابی وهب، او را بر روی پشتش بلند کرد. نماز صبح را برای مردم به امامت خواند. بعد علی گفت: آن مرد را برایم بیاورید. ابن ملجم را پیش او آوردند. سپس گفت: ای دشمن خدا! آیا مگر من در حق تو خوبی نکردم؟! گفت: آری، گفت: پس چرا این کار را کردی؟! گفت: شمشیرم را چهل روز تیز کردم. و از خدا خواستم که بوسیله‌ی آن بدترین خلقش را بکشم، علی گفت: تو را نمی‌بینم مگر آنکه با شمشیر کشته خواهی شد و تو را نمی‌بینم مگر اینکه بدترین خلق خدا هستی!! [1]

۱- تاریخ طبری (٦٢/٦).

۳- محمّد بن حنفیه ماجرای کشته شدن علی رضی الله عنه را نقل می‌کند

ابن حنفیه گفت: بخدا من در آن شبی که حضرت علی رضی الله عنه زخمی‌شد، در مسجد اعظم همراه با تعداد فراوانی از اهالی مصر نماز می‌خواندم. آنها در نزدیکی دروازه نماز می‌خواندند. آنها تمام شب در قیام و رکوع و سجده بودند و خسته نمی‌شدند. ناگهان علی برای نماز صبح خارج شد، سپس ندا سر داد که: ای مردم، بشتابید بسوی نماز. بشتابید بسوی نماز...، البته من نمی‌دانم که حضرت علی از آن دریچه خارج شد و آن کلمات را گفت یا نه، آنگاه به درخششی نگاه کردم، و شنیدم: حکم برای خداست ای علی نه برای تو و نه برای یاران تو. آنگاه شمشیری را دیدم، سپس یکی دیگر را دیدم، سپس از علی شنیدم که می‌گفت: آن مرد از دستتان در نرود! و مردم از هر طرف به وی هجوم آوردند.

گوید: تکان نخوردم تا اینکه ابن ملجم دستگیر، و پیش علی رضی الله عنه آورده شد. عده‌ای از مردم هم وارد شدند. بعد شنیدم که علی رضی الله عنه می‌گفت: قتل نفس در مقابل قتل نفس، اگر من وفات یافتم او را بکشید، همانگونه که مرا کشته و اگر زنده ماندم خودم درباره‌اش تصمیم می‌گیرم[۱] و بیان کرد که مردم با ناراحتی و نزاع نزد حسن رفتند و او را هم با خبر ساختند، در حالیکه آنها در نزد حسن بودند و ابن ملجم هم جلو او دستهایش بسته شده بود، ام کلثوم دختر حضرت علی با گریه و شیون گفت: ای دشمن خدا، هیچ زیانی به پدرم نمی‌رسد و خداوند متعال تو را خوار و ذلیل خواهد ساخت. گفت: برای چه کسی گریه می‌کنی؟ به خدا آن (شمشیر) را با هزار دینار خریدم و با هزار دینار آن را زهرآگین ساختم. و اگر این ضربه بر همه اهل مصر وارد می‌آمد، کسی از آنها زنده نمی‌ماند.[۲]

٤- وصیت پزشک به علی و تمایل علی رضی الله عنه به شوری

عبدالله بن مالك می‌گوید: در روزی که حضرت علی رضی الله عنه زخمی‌شد، همه پزشکان جمع شدند و ماهرترین آنها اُثیربن عمرو سکونی بود. وی پزشك صاحب کسری بود. ریه‌ی گوسفند گرمی‌را برداشت، و از آن رگی گرفت.و آن رگ را بر زخم علی رضی الله عنه وارد کرد،

۱- تاریخ طبری (٦٢/٦)

۲- همان منبع سابق.

سپس آن رگ باد کرد، و آن را بیرون آورد، که در آن سفیدی مغز به چشم می‌خورد، و ضربه تا مرکز سرش پیش رفته بود، سپس گفت: ای علی وصیت کن که تو خواهی مُرد.[۱]

(نیز حسن) بیان کرده که جندب بن عبدالله بر علی رضی الله عنه وارد شد و از او پرسید و گفت: آیا اگر تو را از دست دادیم - و خدا نکند تو را از دست دهیم - آیا با حسن بیعت کنیم؟! گفت: نه به شما دستور می‌دهم و نه شما را نهی می‌کنم، شما خود بهتر می‌دانید که چه کار کنید؟[۲]

۵- سفارش علی رضی الله عنه به فرزندانش حسن و حسین رضی الله عنهما

حضرت علی رضی الله عنه، حسن و حسین را فراخواند، سپس گفت: «شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم و اینکه دنیا را نخواهید اگرچه او شما را بخواهد و برای چیزی گریه نکنید که از شما دور افتاده است و حق را بگویید و با یتیمان مهربان باشید، و به‌اشخاص اندوهناك و گرفتار کمك کنید و برای آخرت سعی و تلاش کنید. دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید، به محتویات قرآن عمل کنید و در راه خداوند متعال از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای متأثر نشوید.» سپس به محمّد بن حنیفه نگاه کرد و گفت: آیا آنچه را که دو برادرت را به آن سفارش کردم، حفظ کردی؟![۳]

گفت: آری، گفت: علاوه بر اینکه سفارشات فوق را به تو هم می‌کنم، به تو سفارش می‌کنم که احترام دو برادرت را نگاه داری، چون آنها حق بزرگی بر دوش تو دارند، از فرمان آنها پیروی کن! و بدون آنها درباره‌ی کاری تصمیم‌گیری مکن! سپس فرمود: به شما دو نفر هم در مورد محمّد سفارش می‌کنم چون او پسر پدرتان است، و می‌دانید که پدرتان او را دوست دارد، و به حسن گفت: «پسرم! تو را به تقوی خداوند متعال و برپایی نماز در وقت خودش و دادن زکات در جایگاه آن و خوب وضو گرفتن، سفارش می‌کنم زیرا نماز بدون وضو و طهارت جایز نیست و کسی که زکات نمی‌دهد، نمازش قبول نیست و به تو سفارش می‌کنم از گناه و خطای (دیگران) درگذری، خشمت را فروخوری، صله‌ی رحم را بجای آوری، به هنگام جهل و نادانی(دیگران) بردبار باش، در دین آگاهی و تفقه پیدا کن،

۱- استیعاب (۱۱۲۸/۳).

۲- تاریخ طبری (٦٢/٦).

۳- همان منبع (٦٣/٦).

در کارهایت ثابت قدم باش، به قرآن متعهد و پایبند باش، در همسایگی دیگران خوشرفتار باش، امر به معروف و نهی از منکر نما و از کارهای زشت اجتناب ورز.[۱]»

وقتی که علی رضی الله عنه در شرف مرگ قرار گرفت، چنین وصیت کرد:

«بسم الله الرّحمن الرَّحیم، این وصیّت علی بن ابی طالب است: وصیت می‌کند به‌اینکه شهادت می‌دهد که معبود برحقی جز الله تعالی نیست و او یگانه و بی‌شریک است و اینکه محمّد صلی الله علیه وآله وسلم بنده و فرستاده‌ی اوست. او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان غالب آید اگرچه مشرکان اکراه داشته باشند، پس نماز و عبادت و قربانی و زیستن و مردن من از آنِ خدا است که پروردگار جهانیان است، خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اوّلین مسلمان هستم، پس ای حسن به تو و همه فرزندانم سفارش می‌کنم که تقوای خداوند متعال را داشته باشید که پروردگار شماست و فقط با مسلمانی بمیرید و همگی به ریسمان خداوند متعال چنگ بزنید و پراکنده نشوید. زیرا من از ابوالقاسم شنیدم که می‌فرمود: به راه‌انداختن صلح و صفا در میان مسلمانان از عموم نماز و روزه بهتر است، به خویشاوندان خود نظر داشته باشید و ارتباط و پیوند خویشاوندی بر قرار کنید که خداوند متعال حساب را بر شما آسان خواهد ساخت، شما را بخدا مواظب یتیمان باشید، جلوی حرف زدن آنها را نگیرید، و آن را در حضور خود دل شکسته نسازید و شما را به خدا حقوق همسایگی را رعایت کنید! زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر شما به آن سفارش کرده است و همواره در مورد همسایه سفارش و توصیه می‌کرد تا جایی که گمان می‌بردیم همسایه از همسایه ارث می‌برد و در ارتباط با قرآن، خدا را در نظر داشته باشید، نکند دیگران قبل از شما عمل نمایند و در این زمینه گوی سبقت را از شما بربایند. در ارتباط با نماز خدا را در نظر داشته باشید، زیرا نماز ستون دین شماست، خدا را در ارتباط با کعبه فراموش نکنید، تا زمانی که زنده هستید همواره به آن رفت و آمد کنید، زیرا اگر ترک شود، به چشم نخواهد آمد و توجهی به آن نخواهد شد. شما را به خدا جهاد را فراموش نکنید، با مال و جانتان جهاد کنید، شما را به خدا زکات را به طاق فراموشی نسپارید، زیرا آتش خشم و غضب خداوند متعال را خاموش می‌سازد، شما را به خدا به کنیزان خود ظلم نکنید، نماز را، نماز را... فراموش نکنید... و در راه خداوند متعال از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌های نترسید، برای شما کافی

۱- تاریخ طبری (٦٣/٦).

است کسی که آهنگ شما بکند و بر شما ستم بورزد، آنچنان که خدا به شما دستور داده است، سخن نیکو به مردم بگویید، امر معروف و نهی از منکر را ترک مکنید، که دراینصورت، اشرار و افراد ناباب بر شما حکومت خواهند کرد و آن وقت هرچه داد و فغان کنید، به شما جواب داده نخواهد شد. لازم است که با هم رابطه و پیوند داشته باشید و نسبت به دیگران بذل و بخش نمایید. از پشت کردن به یکدیگر و قطع رابطه و تفرقه خودداری نمایید، در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است. خدا شما اهل بیت را حفظ کرده و پیامبر شما را هم در میان شما حفظ کرده است، شما را بخدا می‌سپارم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.» سپس تا وقتی که جان را به جان آفرین تسلیم کرد جز کلمه‌ی «**لااله الا الله**» را بر زبان نیاورد و در ماه رمضان سال چهلم هجری جان به جان آفرین تسلیم کرد.[1]

در روایت دیگر آمده است: او در بامداد (۲۱) ماه مبارک رمضان شهید شد.[2]

این روایت بر روزی حمل می‌شود که در آن دار فانی را وداع گفت. زیرا بعد از زخمی‌شدن تا سه روز در قید حیات باقی ماند.[3]

٦- نهی علیؓ از مُثله کردن قاتلش (ابن ملجم)

آن حضرتؓ گفته بود: این مرد را زندانی کنید، اگر من مُردم او را بکشید و اگر زنده ماندم، پس در ارتباط با زخم‌ها از او قصاص می‌گیریم[4]. و در روایت دیگری گفته است: به او غذا و آب بدهید، و در اسارت با او خوب رفتار کنید، اگر من بهبود یافتم، من خود ولی خون خودم هستم، اگر خواستم او را می‌بخشم و اگر خواستم قصاص می‌گیرم.[5]

و در روایت دیگری این مطلب هم اضافه شده است: اگر من وفات یافتم همچون من، او را بکشید، و تجاوز نکنید که خداوند متعال تجاوزگران را دوست ندارد.[6]

١- تاریخ طبری (٦/٦٤).
٢- تاریخ بزرگ، بخاری (١/١٩٩) با سند صحیح.
٣- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، (٤٣٩).
٤- فضائل الصحابه (٢/٥٦٠).
٥- المسحن لابی عرب، ص ٤، خلافت علی ابن ابی طالب، ص ٤٣٩.
٦- الطبقات، (٣/٣٥)، تاریخ اسلام.

حضرت علی رضي الله عنه حسن را از مثله کردن نهی کرده است و گفته: ای پسران عبدالمطلب، نبینم که شما در خون مسلمانان غوطه‌ور شوید و بگویید: امیرالمؤمنین کشته شده امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد، آگاه باشید که نباید جنگ و درگیری به راه اُفتد. نگاه کن ای حسن، اگر من با این ضربه‌ی او مُردم، پس درست چنین ضربه‌ای به او بزن! و آن مرد را مُثله مکن! زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌گفت: « از مُثله کردن بپرهیزید حتی اگر این مُثله در رابطه با سگ هار باشد[1]»، در ارتباط با سفارش امیرالمؤمنین به‌اینکه با قاتلش چه کار بکند، روایت‌های زیادی وارد شده که همه مثل هم نیستند، عده‌ای از آنها صحیح، و عده‌ای دیگر ضعیف هستند. مثلاً روایتی که می‌گوید علی دستور داده تا پس از کشتن قاتلش وی را بسوزانند، به لحاظ سند ضعیف است و روایت‌های دیگر همگی در یک مسیر حرکت می‌کنند و همه بیانگر این هستند که علی وقتی کشتن قاتل را لازم شمرده که خود بمیرد و اگر نمیرد، آنها را از کشتن وی، نهی کرده است، این روایت‌ها یکدیگر را تقویت می‌کنند، و می‌توانند مورد احتجاج قرار گیرند، از طرف دیگر، حضرت علی ابن ملجم را مرتد قلمداد نکرد، تا دستور قتلش را صادر کند، بلکه وقتی بعضی از مسلمانان خواستند ابن ملجم را بکشند، آنها را از این نهی کرد، و گفت: این مرد را نکشید، اگر بهبودی یافتم، که قصاص زخم‌هایم را از او خواهم گرفت، و اگر مردم، او را بکشید.[2]

و این روایت مشهور تاریخی می‌گوید: «وقتی که علی جان به جان آفرین تسلیم کرد، حضرت حسن دنبال ابن ملجم فرستاد. ابن ملجم به حسن گفت: آیا تو در من خصلتی می‌یابی؟! بخدا من هر عهدی با خدا بسته‌باشم، حتماً آن را اعمال کرده‌ام، من در کنار حطیم با خدا عهدی بستم که علی و معاویه را بکشم، یا بخاطر آنها بمیرم، پس اگر خواستی می‌توانی مرا رها سازی تا معاویه را هم بکشم، و اگر او را نکشم - یا نکشتم - تو حق داری به خدا شکایت کنی! (و من باز هم پیش تو باز می‌گردم) سپس همین مانده که بیایم و دستم را در دستت بگذارم. حسن به او گفت: امّا بخدا تا آتش را ملاحظه کنی. سپس او را جلو آورد و به قتلش رسانید[3]. پس مردم او را گرفتند و با آتش او را سوزاندند. امّا این روایت منقطع است. و روایت صحیح در این میان این است که حسن و حسین و سایر اهل بیت در

١- تاریخ طبری (٦/٦٤).

٢- منهاج السنة (٥/٢٤٥) (٤٠٥-٤٠٦)، منهج ابن تیمیه در مسأله تکفیر، ص ٣٠٩.

٣- تاریخ طبری، (٦/٦٤).

روش تعامل و برخورد با عبدالرحمن بن مجلم به سفارش حضرت علی پایبند بوده‌اند. این روایت ثابت نیست که می‌گوید: وقتی که دفن شد، ابن ملجم را آوردند، بعد مردم جمع شدند و نفت و حصیر آوردند و محمّد ابن حنفیه و حسین و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفتند: بگذارید تا دِق دل خود را از سر او دربیاوریم! سپس عبدالله دست‌ها و پاهایش را قطع کرد، و ابن ملجم جزع و فزع نکرد و حرفی نزد، آنگاه چشمانش را هم پر از سرمه کرد، امّا باز هم داد و فغانی نکرد و شروع کرد به گفتن این کلمه: که تو داری چشمان عمویت را سرمه می‌کشی! و شروع کرد به خواندن: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١﴾ (علق / ۱)، تا اینکه همه سوره را خواند. و چشم‌هایش جاری می‌شدند... سپس دستور داده شد که زبانش را ببرند، آنگاه داد و فغان و ناله کرد و گفتند: چرا بخاطر زبانت جزع و فغان کردی، گفت: این بخاطر جزع نبود، بلکه من از این بیزارم که بی‌زبانم و نتوانم ذکر خداوند متعال گویم، آنگاه زبانش را بریدند، سپس او را سوزاندند، در حالیکه گندمگون و زیباروی بود و دندانهایش از هم فاصله داشت، موهایش تا نرمه‌ی گوش‌هایش می‌رسید و در پیشانیش اثر و نشان سجده نمایان بود.[1]

ذهبی درباره عبدالرحمن بن مجلم گفته است: قاتل حضرت علی‌ﷺ است، جزو افراد خوراج و افتراء زننده است، شاهد فتح مصر بوده است و با بزرگان و اشراف برای آن نقشه‌کشی و چاره‌اندیشی کرده است و از جمله کسانی بود که قرآن و فقه را خوانده است و او یکی از پسران تُدول است که سوارکار و جنگ‌جوی آنها در مصر بود. قرآن را بر معاذ بن جبل خوانده و از جمله بندگان و عابدان بود، و گفته می‌شود: او همان کسی است که صبیغ تمیمی را به سوی عمرﷺ فرستاد و او پیرامون مسائلی از او پرس و جو کرده یک فرهنگ قرآنی بود... تا آنجایی که ذهبی می‌گوید: سپس سرنوشت او را درنوردید و انجام داد آنچه را که انجام داد و او در نزد خوارج یکی از فاضل‌ترین افراد امت است. در رابطه با ابن ملجم عمران بن حطان خوارجی می‌گوید:

یاضربةً من تقیٍّ ما اراد بها — الاّ لیَبلُغ من ذی العرش رِضواناً
انّی لأذکره حیناً فأحسبُـهُ — أو فی البریّـــة عند الله میزانـاً

۱- طبقات ابن سعد (۹۳/۳)، الاخبار الطوال، ص ۲۵۱.

بنازم به ضربه‌ای که از طرف آن پرهیزکار (بر علی وارد شد)، با آن ضربه فقط خواست که رضایت صاحب عرش را بدست آورد، من گاهی او را به‌یاد می‌آورم و گمان می‌برم که در میان خلایق، درنزد خدا ترازویش از ترازوی همه سنگین‌تر و بهتر است!!.

ابن ملجم در نزد روافض، بدبخت‌ترین خلایق در آخرت است و در نزد اهل سنّت، از کسانی است که امیدواریم در دوزخ سوزانده شود و جایز می‌دانیم که خداوند متعال از او درگذرد، نه آنچنان که خوراج و روافض درباره‌ی او می‌گویند. حکم او مانند حکم قاتل عثمان، قاتل زبیر، قاتل طلحه، قاتل سعید بن جبیر، قاتل عمار، قاتل خارجه و قاتل حسین رضی الله عنه است. ما از همه‌این قاتلان بیزاریم، و بخاطر خداوند متعال آنها را مغبوض می‌داریم و مسأله آنان را به خداوند متعال واگذار می‌نماییم.[۱]

امّا در رابطه بُرَک بن عبدالله باید بگوییم که وی در شبی که علی رضی الله عنه زخمی‌شد، درنزد معاویه نشسته بود. و هنگامی‌که معاویه برای ادای نماز جماعت صبح خارج شد، بُرَک با شمشیرش به وی حمله کرد، و آن شمشیر برکلن معاویه فرود افتاد، در نتیجه دستگیر شد، بعد گفت: من خبری دارم که امشب تو را با آن شادمان می‌سازم آیا اگر آن را به تو بگویم این برای من هیچ نفعی خواهد داشت یا نه؟ گفت: آری. گفت: من برادری دارم که در چنین شبی علی را کشته است، گفت: شاید او نتوانسته باشد چنین کاری انجام دهد. گفت: چرا، علی خارج می‌شود و کسی از او محافظت و پاسدارای نمی‌کند. آنگاه معاویه دستور کشتن وی راصادر کرد و کشته شد، و معاویه دنبال ساعدی که طبیب بود، فرستاد، وقتی که پزشک به آن نگاه کرد گفت: تو دو راه بیشتر نداری، یا اینکه آهن را داغ کنم و آن را به جایی که شمشیر خورده است بگذارم، یا اینکه یک نوع نوشیدنی به تو بدهم که اگر آن را بخوری دیگر بچه‌دار نمی‌شوی زیرا ضربه‌ای که به تو وارد شده سمی بوده است. معاویه گفت: تاب تحمل آتش را ندارم، و درباره‌ی عقیم شدن باید بگویم که یزید و عبدالله می‌توانند مایهٔ سرور و شادکامی من شوند، درنتیجه، معاویه آن نوشیدنی مخصوص را نوشید و بهبودی یافت. از آن پس معاویه دستور داد تا هنگامی‌که شبانه به مسجد می‌رود، نگهبان و اسکورت داشته باشد.

۱- تاریخ اسلام، دوران خلفای راشدین، ص ٦٥٤.

درمورد عمروبن بکر هم باید بگوییم که آن شب برای (کشتن) عمرو بن عاص نشسته بود، ولی عمرو بن عاص برای امامت نماز، خارج نشد چون شکم درد گرفته بود، لذا به خارجه بن حذافه که رئیس نگهبانش بود دستور داد تا به جای او نماز را به امامت بجای آورد، او از طایفه‌ی بنی عامر بن لؤی بود، خارجه، بیرون آمد تا در مسجد نماز بگذارد و عمرو بن بکر بر او یورش برد و او را کشت، او چنین می‌پنداشت که عمروعاص را زده و کشته است، مردم او را دستگیر کردند و او را پیش عمرو بردند و با امیر گفتن بر او سلام کردند، گفت: این چه کسی است؟ گفتند: عمرو، گفت: چه کسی را کشتم؟! گفتند: خارجه بن حذافه. گفت: بخدا ای فاسق فکر می‌کردم تو هستی. عمرو گفت: تو مرا خواستی (بکشی) و خداوند متعال خارجه را خواست، آنگاه عمرو او را جلو آورد و کشت.[1]

۷- مدت خلافت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و جای قبرش و سنش در روز شهادت

بنا به قول خلیفه بن خیاط، مدت خلافت حضرت علی رضی الله عنه چهار سال و نه ماه و شش روز - و به قولی سه روز و به قولی دیگر چهارده روز - بوده است[2]. و چیزی که در این میان روشن تر است این است که مدت خلافت وی چهار سال و نُه ماه و سه روز است؛ زیرا در سال (۳۵ هجری)، در روز هجدهم ماه ذی الحجه مسلمانان با او بیعت کردند، و در سال (۴۰ هجری)، در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان شربت شهادت را نوشید[3]. مسئولیت غسل دادن حضرت علی را حسن، حسین و عبدالله بن جعفر - رضی الله عنهم - بر عهده گرفتند و در سه لباس کفن شد که در میانشان پیراهنی نبود[4].حسن بن علی رضی الله عنه بر او نماز خواند و چهار تکبیر بر او گفت [5].در روایتی که فاقد سند است، ۹ تکبیر ذکر شده.[6] و امّا در مورد محل دفن و قبرش باید بگوییم که در این مورد آن اختلاف هست، ابن جوزی ضمن ذکر بعضی از روایت‌ها در این زمینه، گفته است: خدا می‌داند که کدامیک از اقوال صحیح‌تر است[7]. و از روایت‌هایی که در این زمینه آمده است، موارد زیر است:

۱- تاریخ طبری، ص(٥٦/٦).
۲- التاریخ، ص ۱۹۹.
۳- التاریخ الکبیر، بخاری (۹۹/۱) با سند حسن.
٤- المنتظم (١٧٥/٥) الطبقات (٣٣٧/٣).
٥- الطبقات (٣٣٧/٣-٣٣٨).
٦- المنتظم (١٧٥/٥).
۷- همان منبع (١٧٨/٥).

*- حسن بن علی رضی الله عنه او را در کنار مسجد جماعت در رحبه، که روبه‌روی دروازه‌های کنده می‌باشد، قبل از آنکه مردم از نماز صبح فارغ شوند و به منازلشان بازگردند، دفن کرده است.[1]

*- روایتی مثل این می‌گوید: او در کوفه، در کنار قصر امارت در کنار مسجد جامع بصورت شبانه دفن شده است و جای قبرش کور شده است.[2]

*- روایتی می‌گوید پسرش حسن رضی الله عنه او را به مدینه انتقال داده است.[3]

*- روایتی هم می‌گوید قبری که ظاهراً در کوفه است - یعنی همان مزاری که در نجف است - همان قبر حضرت علی رضی الله عنه می‌باشد. بعضی از اهل علم از قبیل شریک بن عبدالله نخعی، قاضی کوفه، (ت ۱۷۸ه) و محمّد بن سلیمان حضرمی(ت **۲۹۷ه**)[4] این مسأله را انکار کرده‌اند. در حقیقت پدیدآوری آنچه که به مزار حضرت علی در نجف نامیده می‌شود، در روزگار بنی‌بویه در دوران حکومت عباسی روی داد و آنها از جمله شیعیان رافضی بودند. شیعه طبق عادت خود این بدعت را در قرن چهارم هجری پدید آوردند. اهل معرفت بر این اتفاق دارند که آن مزار قبر علی نیست، بلکه گفته شده: قبر مغیره بن شعبه می‌باشد.

ابن تیمیه می‌گوید: «مزاری که در نجف است، طبق نظر دست جمعی اهل معرفت، قبر علی رضی الله عنه نیست، بلکه گفته شده قبر مغیره بن شعبه می‌باشد. کسی ذکر نکرده که این قبر حضرت علی بوده و اصلاً بیش از سیصد سال است که کسی چنین قصدی نکرده است[5] و گفته است: «و امّا مزار علی، طبق نظر عموم علما، قبر او نیست، بلکه گفته شده، آن قبر مغیره بن شعبه می‌باشد. زیرا این مزار بعد از گذشت سیصد سال از وفات علی در دوران حکومت آل بویه(ایرانی) ظاهر شده است.[6]»

۱- الطبقات (۳۸/۳) خلافت علی ابن ابی طالب، عبدالحمید، ص ٤٤١.

۲- المنتظم (۱۷۷/٥)، تاریخ اسلام، دوران خلفاء، ص ٦١٥.

۳- تاریخ بغداد (۱۳۷/۱).

٤- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ٤٤١.

٥- الفتاوی (٥٠٢/٤) دراسة فی االاهواء و الفرق و البدع، ص ۲۸۰.

٦- الفتاوی (٤٤٦/۲۷).

در مورد سن علی رضی الله عنه در زمانی شهید شد، اختلاف نظر وجود دارد، بعضی‌ها گفته‌اند: وی در سن (۵۹) سالگی به شهادت رسیده و گفته شده: و این صحیح‌ترین چیزی است که درباره‌ی او گفته شده است.[1]

۸- خطبه‌ی حضرت حسن بن علی رضی الله عنه بعد از کشته شدن پدرش

عمرو بن حُبنشی می‌گوید: حضرت حسن بن علی بعد از کشته شدن علی رضی الله عنه برای ما سخنرانی کرد و گفت: دیروز، مردی با شما وداع کرد که نه پیشینیان در علم گوی سبقت را از او ربودند و نه دیگران هم به او می‌رسند، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را اعزام می‌کردند و پرچم را به او می‌داد و تا وقتی که فتح و پیروزی را برای او به ارمغان می‌آورد باز نمی‌گشت[2] طلا و نقره از خود باقی نگذاشت جز هفتصد درهم از عطایش که آن را برای خادم خانواده‌اش در نظر می‌گرفت.[3]

۹- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه علی رضی الله عنه را ستایش و تمجید می‌کند

ربیعهٔ جُرشی می‌گوید: در حضور مردی از علی یاد شد، سعد بن ابی وقاص در آنجا حضور داشت. سعد به او گفت: آیا علی را به‌یاد می‌آوری؟! وی دارای چهار صفت پسندیده بود که اگر من یکی از آنها را داشتم، برایم از فلان و فلان محبوب‌تر و خوشایندتر است و شترهای موسرخ، و این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم است که فرمود: فردا پرچم را به کسی می‌دهم که خدا را دوست و خدا او را دوست دارد، خدا خیبر را بر دست او فتح خواهد کرد و فرمود: (ای علی) تو برای من به منزله‌ی هارون برای موسی هستی و این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم: هر کس که من مولای او هستم پس علی هم مولا و دوست اوست[4]، را ذکر کرد و سفیان یکی را فراموش کرد.

۱۰- عبدالله بن عمر رضی الله عنه، علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد

سعد بن عبیده می‌گوید: مردی پیش ابن عمر آمد و درباره‌ی عثمان از او سؤال کرد، او هم کارهای نیک وی را یادآور شد، گفت: شاید از این خوشت نیاید، گفت :آری. گفت: خدا

۱- تاریخ طبری (٦٧/٦).
۲- فضائل الصحابه (٧٣٧/٢) سندش صحیح است.
۳- همان منبع (٧٣٧/٢) سندش صحیح است.
٤- همان منبع (٧٨/٢) سندش حسن است.

بینی‌ات را به خاک بمالد! سپس درمورد علی پرسید، ابن عمر کارهای نیک او را هم یادآور شد، گفت: او کسی است که خانه‌اش در وسط خانه‌های پیامبرﷺ قرار دارد. سپس گفت: شاید از این هم خوشت نیاید؟ گفت: آری. گفت: خدا بینی‌ات را به خاک بمالد، برو هر چه از دست بر می‌آید انجام بده [۱].

۱۱- کیفیت استقبال معاویه رضی الله عنه از خبر شهادت علی رضی الله عنه

وقتی که خبر کشته شدن علی رضی الله عنه به گوش معاویه رضی الله عنه رسید، شروع به گریه کرد، زنش به او گفت: آیا بخاطر او گریه می‌کنی در حالیکه با او می‌جنگیدی؟! گفت: وای بر تو، تو نمی‌دانی که مردم چه فضل و فقه و دانشی را از دست دادند؟! [۲]

وقتی که معاویه رضی الله عنه با سؤالی روبه‌رو شد، آن را در نامه‌ای برای علی رضی الله عنه می‌نوشت و او برایش جواب می‌داد. وقتی که خبر کشته شدنش را شنید گفت: با مرگ علی ابن ابی طالب فقه و علم از دست رفت. برادرش عتبه به او گفت: اهل شام نباید چنین سخنی را از تو بشنوند، به او گفت: کاری به من نداشته باش[۳] و معاویه در دوران خلافتش از ضرار صُدائی خواست که علی رضی الله عنه را برایش توصیف کند، گفت: ای امیرالمؤمنین مرا از این کار معاف کن! گفت: حتماً باید او را توصیف کنی! گفت: حال که حتما باید او را توصیف کنم، پس می‌گویم که بخدا بسیار دوراندیش و قدرتمند بود، همیشه سخن فیصله بخش می‌گفت[۴]، عادلانه حکم می‌کرد، دانش از همه جوانبش فوران میکرد، و حکمت از همه کارهایش هویدا بود، از دنیا و زیور دنیا گریزان بود، با شب و تاریکی آن اُنس می‌گرفت، بسیار عبرت‌گیر و طویل الفکر بود، لباس کوتاه را می‌پسندید، طعام زبر را دوست می‌داشت، در میان ما، همچون یکی از ما بود، وقتی که از او سؤال می‌کردیم، به ما خبر و اطلاع می‌داد، بخدا به رغم نزدیکی متقابلی که به هم داشتیم، تقریباً بخاطر هیبت و سامی‌که داشت با او حرف نمی‌زدیم، اهل دین را گرامی‌و بزرگ می‌داشت، به مسکینان نزدیک می‌شد، انسان قوی را در راستای باطلش آزمند نمی‌ساخت، انسان ضعیف را از عدالتش ناامید نمی‌کرد، من

۱- صحیح مسند از فضائل صحابه، ص ١٤٠، عدوی.
۲- البداية و النهاية (١٣٣/٨).
۳-الاستیعاب (١١٠٨/٣).
٤- همان منبع (١١٠٧/٣).

شهادت می‌دهم که در بعضی موضعها او دیده‌ام، در حالیکه شب پرده‌اش را پایین آورده بود و ستارگان رو به کاهش گذاشته بودند، ریش خود را در دست گرفته بود، و همچون شخص سالم شتابزده و بی قرار بود، ولی غمگین و گریان می‌گفت: ای دنیا، دیگری را فریب بده! خود را به سوی من عرضه کرده‌ای یا شوق و علاقه به من دارد؟ بعید است، بعید است. من تو را سه طلاقه داده‌ام، که رجعتی در آن طلاق نیست، پس عمر تو کوتاه است و کم ارزش هستی، آه و ناله از کمبود توشه و دوری سفر و حشتناکی راه، ... آنگاه معاویه به گریه افتاد، و گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را، بخدا همین‌گونه بود، پس ای ضرار تو تا چه‌اندازه بر او غمگین هستی؟! گفت: همچون کسی غمگین هستم که فرزندش را در دامانش سربریده‌اند.[1]

از عمر بن عبدالعزیز نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم را درخواب دیدم که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در کنارش نشسته بودند. بر او سلام کردم و نشستم، در آن حال، علی و معاویه رضی الله عنهما را آوردند و آنها را وارد خانه‌ای کردند و در آن خانه بسته و قفل شد و من نگاه می‌کردم و بلافاصله حضرت علی رضی الله عنه خارج شد، در حالیکه می‌گفت: قسم به پروردگار کعبه به نفع من قضاوت شد، قسم به پروردگار کعبه من عفو شدم.[2]

و ابن عساکر از ابی زُرعه رازی نقل کرده که مردی به او گفت: من معاویه را مغبوض می‌دارم، گفت: برای چه؟ گفت: برای اینکه وی علی را کشته است. ابوزرعه گفت: وای بر تو، پروردگار معاویه رحیم و مهربان است و خصم معاویه خصمی‌بزرگوار است، پس تو چکاره هستی که میان آنها دخالت می‌کنی؟! ، رضای خدا از هر دوی آنها باد[3].

۱۲- آنچه که حسن بصری رحمه الله گفته است

در مورد علی بن ابی طالب رضی الله عنه از حسن بصری سؤال شد، گفت: بخدا، علی تیری از تیرهای خداوند متعال بود که بر دشمن اصابت می‌کرد. فرد ربّانی این امت، صاحب فضلیت و با سابقه‌ی امّت و خویشاوند پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. در ارتباط با فرمان خدا بی‌توجه نبود و در رابطه با

۱- استیعاب (۱۱۰۸/۳).

۲- البداية و النهاية (۱۳۳/۸).

۳- البداية و النهاية (۱۳۳/۸).

دین خدا، مورد سرزنش نبود، مال خدا را سرقت نکرد، عزائم و تکالیف قرآن را ادا کرد و از آن، به باغچه‌ای اعجاب‌آور دست یافت، این است علی بن ابی طالب[1] ﷺ

۱۳- بیانات احمد بن حنبل پیرامون خلافت علی ﷺ

عبدالله بن احمد بن حنبل رحمهما الله گفت: من یک روز در حضور پدرم نشسته بودم، جماعتی از کرخی‌ها آمدند و از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ را یاد کردند و زیاد سخن گفتند. و خلافت علی را هم ذکر کردند امّا بیشتر از همه آن را ادامه دادند. بعد پدرم سرش را به سوی آنها بلند کرد و گفت: ای جماعت، درباره‌ی علی و خلافت و خلافت و علی بسیار سخن گفتید[2]، آیا گمان می‌برید که خلافت، علی را زینت داده است؟! خیر بلکه علی خلافت را زینت داده است.[3]

۱۴- برائت اشعث بن قیس از خون علی ﷺ

بعضی از روایت‌ها گفته‌اند که‌اشعث بن قیس در قتل حضرت علی دست داشته است، یعقوبی می‌گوید: عبدالرحمن بن ملجم نزد اشعث بن قیس فرود آمد و چندین ماه در نزد وی ماندگار شد و همواره شمشیرش را تیز می‌کرد[4].ابن سعد در طبقات گفته است: عبدالرّحمن بن ملجم آن شبی که عزم کرده بود بامداد علی را بکشد، با در گوشی صحبت کردن با اشعث بن قیس درمسجد بسر برد تا جایی که نزدیک بود که فجر طلوع کند. آنگاه اشعث به او گفت: صبح هم دمید. آنگاه عبدالرحمن ابن ملجم و شبیب بن بجره برخاستند و شمشیرهایشان را برداشتند و رفتند تا اینکه مقابل دریچه‌ای که حضرت علی از آن خارج می‌شد، نشستند[5]. ولی این روایت‌ها ضعیف هستند.[6]

این اتهام که در این باره به‌اشعث وارد کرده‌اند بدون دلیل و مدرک است، زیرا وقتی اشعث برای اجرای خلافت علی ﷺ نقش آفرینی کرد و نقش خود را عرضه کرد، می‌بینیم

۱- استیعاب (۳/۱۱۱۰).
۲- تاریخ مدینة الاسلام (۱/۴۲۶).
۳- منبع سابق.
٤- تاریخ یعقوبی (۲/۲۱۲).
٥- طبقات (۳/٤٤٤).
٦- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۳۵۳.

که اخلاص و وفاداری خود را اثبات کرد و نخستین کسی بود که در اثنای جنگ بر سر آب، با اهل شام جنگید و از همان زمان که خوارج نشأت گرفتند و دشمنی خود را با آنها نمایان ساخت. او بود که به علی ابلاغ کرد که خوارج می‌گویند: علی از گناهش توبه کرده و از قضیه‌ی تحکیم بازگشته است. او در جنگ نهروان با آنها درگیر شد و بسیار علاقمند بود که رابطه‌اش را با علی و اهل بیت تحکیم بخشد، از این رو دخترش را به ازدواج حسن بن علی آورد و هنگامی که حسن خواست با دخترش عروسی کند، خانواده‌ی کنده برخاستند و قباهای خود را از دروازه‌ی حسن تا دروازه‌ی اشعث گستراندند.[1] چهل شب پس از شهادت علیؓ اشعث بن قیس وفات یافت [2].حسن بن علی بن ابی طالبؓ که داماد اشعث بود، بر او نماز خواند [3]و از اهل بیت علیؓ نقل نشده که آنها چنین اتّهامی را به‌اشعث وارد ساخته باشند، یا یکی از آل اشعث را به‌این سبب رازگشایی کرده باشند، بنابراین گزینه‌ی راجح تر همواره این است که علیؓ بوسیله‌ی نقشه و توطئه خوارج شهید شد تا آنها بدین وسیله انتقام جنگ نهروان را گرفته باشند.[4]

۱۵- خطرآفرینی گروه‌های گمراه و منحرف برای مسلمانان

فرقه‌های گمراه، و طوایف منحرف وقتی که در ممالك اسلامی‌انتشار می‌یابند، اهالی آنجا را در معرض خطر قرار می‌دهند و امنیّت و آرامش را تهدید می‌کنند، مردم را در رابطه با عقیده‌شان دچار شك و تردید می‌سازند و در زمین فساد و تباهی به بار می‌آورند، حال خوارج گمراه که بر علیؓ شوریدند اینچنین بود و جماعتی از آنها که شهیدش کردند، گمان می‌کردند که با این کار، رضایت خدا را کسب می‌کنند، با اینکه در این راستا جز پیروی از هوا و هوس و اطاعت از شیاطین دلیل و مدرکی نداشتند.

حال که معلوم شد عامل قتل علیؓ خوارج بودند و با منهج و روش فاسد آنها آشنا شدیم، لازم است که امّت مسلمانان از آنها برحذر باشند و با راه و روش آنها مبارزه کنند و علماء و دعوت‌گران با حضور در صحنه وظیفه‌ی خود را در این راستا را انجام دهند تا امنیت و آرامش استقرار یابد و انوار و پرتوهای تابناك سنّت نمایان گردد و آتش بدعت خاموش شود و در یك کلام، ادای هر چه بهتر این رسالت وقتی ممکن می‌شود که عقیدهٔ اهل سنّت

۱- تهذيب الكمال (۳/۳٤، ۳۳).

۲- الكامل فی التاريخ (۳/٤٤٤).

۳- تهذيب التهذيب (۲/۳۰۰).

٤- دراسة فی تاريخ الخلفاء الامويين محمد ضيف الله بطانيه. ص ٥۲.

و جماعت نفوذ و گسترش یابد و با بدعت و بدعت‌گذاران پیکار شود. همه‌ی اینها قیام و تکاپوی اجتماعات را می‌طلبد و این ایده‌آل‌ترین روش برای ایجاد وحدت و همبستگی است. کسی که تاریخ طولانی اسلام را مورد مطالعه قرار دهد، می‌بیند که تنها حکومت‌هایی که بر اساس سنّت استوار بوده‌اند توانسته‌اند موجبات اتحاد و همبستگی و همدلی مسلمانان را فراهم کنند و بستر مناسبی را برای جهاد و امر به معروف و نهی از منکر ایجاد نمایند. در قدیم و جدید، تنها با چنین حکومتهایی اسلام عزّت را به آغوش کشیده است. امّا برعکس، حکومت‌هایی که بر اساس بدعت برپا شده‌اند، هرج و مرج و ناهنجاری و تفرقه‌افکنی و بدعت‌ها را اشاعه داده‌اند و اتحاد و همبستگی را از اجتماع زدوده‌اند، زود با فروپاشی و پراکندگی و انقراض مواجه شده‌اند.[۱]

۱۶-کینه‌های پنهانی در قلب کینه‌توزان خوارج نسبت به مؤمنان صادق

بیانات ابن ملجم دررابطه با شمشیرش، از این کینه‌های پنهانی رازگشایی می‌کند که سراسر وجود آنها را فراگرفته است، آنجا که می‌گوید: «به خدا این شمشیر را با هزار درهم خریدم و با هزار درهم آن را سمی‌و زهرآگین ساختم و اگر این ضربه بر همه اهل مصر فرود می‌آمد، کسی از آنها باقی نمی‌ماند.[۲]

این سخنان ابن ملجم، از خصومت آشکار و نمایانی که خوارج پنهان می‌کنند، رازگشایی می‌کنند، البته نه علیه مسلمانی عامی، بلکه علیه رهبر بزرگی همچون علی بن ابی طالب رضي الله عنه که بزرگترین فضایل و سجایای اخلاقی در شخصیتش جمع شده بود! دقت کنید که چگونه روش‌های بی‌پایه و بی‌اساس و افکار منحرف، صاحبان خود را به چاه‌های عمیقی بدبختی و شقاوت می‌کشند! بطوریکه اهل ایمان را ترور می‌کنند ولی مشرکان و بت‌پرستان را رها می‌کنند و کاری به کارشان ندارند![۳].

۱- سیر الشهداء... دروس و عبرُ، عبدالحمید سحیبانی، ص ۷۷.

۲- تاریخ طبری (٦٦/٦).

۳- سیر الشهداء... دروس و عبرُ، ص ۸۷.

۱۷- تأثیر محیط فاسد بر افراد آن

محیط فاسد بر افراد خود تأثیر می‌گذارد، حتی اگر در میان آنان کسانی عدالت خواه باشند و برای آن تلاش نماید بازهم چنین محیطی تأثیرات منفی خود را بر جای می‌گذارد. مثلاً این ابن ملجم است که با شبیب بن بجره دیدار می‌کند و به او می‌گوید: آیا می‌خواهی شرف دنیا و آخرت را بدست آوری؟ گفت: و آن چیست؟ گفت: کشتن علی ابن ابی طالب. گفت: مادرت به عزایت بنشیند. چیز زشتی را پیشنهاد کردی. چگونه می‌توانی بر او چیره شوی؟! گفت: درمسجد بر او کمین می‌کنم و هنگامی‌که برای نماز صبح بیرون آمد، به او حمله می‌کنیم و او را نابود می‌کنیم. پس اگر نجات یافتیم، دقِ دل خود را درآوردیم و انتقام خود را گرفته‌ایم و اگر کشته شدیم، آنچه که در نزد خداست از دنیا و ما فیها بهتر است. گفت: وای بر تو! اگر غیر علی می‌بود، بر من آسان‌تر می‌بود، زیرا من بلا و خدمت و امتحان وی در اسلام و سابقه‌ی او را با پیامبر صلی الله علیه و سلم شناخته‌ام، من حاضر نیستم که او را بکشم. گفت: آیا می‌دانی که او بندگان صالح را کشته است(منظورش خوارج بود)؟! گفت: آری. گفت: پس او را در مقابل برادران کشته شده‌ی خودمان می‌کشیم. روایت طبری می‌گوید: آنگاه شبیب به او پاسخ مثبت داد.[۱]

خدا شما را مورد حمایت و رعایت خود قرار دهد! دقت کنید که چگونه کژاندیشان و بیراهه‌روان، افرادی را که با آنها نشست و برخاست دارند، مورد تأثیر قرار می‌دهند؟ شبیب بدلیل آنکه از خدمات علی رضی الله عنه و سابقه‌ی او با پیامبر صلی الله علیه و سلم آگاه بود، دلش راه نمی‌داد که وی را بکشد، امّا چون از شبه‌افکنی ابن ملجم متأثر می‌گردد و با یاد کردن کشته‌های جنگ نهروان احساساتش در مقابل آنها به جوش و خروش می‌افتد، به او پاسخ مثبت می‌دهد و اصلاً به‌این توجهی نمی‌کند که کشته شدنشان واقعاً به حق و به جا بود نه باطل و ناحق و بدین ترتیب به در خواست ابن ملجم گردن می‌نهد وموجب فاسد کردن افکار، وبدنام کردن شهرت و آوازه، و زیان آشکار و...شد. و این هر مسلمانی را فرامی‌خواند که از مصاحبت و رفاقت با کسانی که دارای روش فاسد اعتقادی و افکارآلود هستند دوری کنند و سریعاً با علمای ربّانی که حق را می‌دانند و بدان عمل می‌نمایند وصلاح دنیا و آخرتش را به او رهنمون می‌سازند، بنای مجالست و همنشینی بگذارد. اگر به‌این راه درست و مستقیم راضی

۱- تاریخ طبری (۲٦/٦).

نشود و با آن منحرفان اعتقادی قاطی شود، انگشت پشیمانی را خواهد گزید، ولی دیگر پشیمانی سودی به حال او نخواهد داشت[1] همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَٰلَيْتَنِي ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَّقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِيۗ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِلْإِنسَٰنِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾ ﴾ (فرقان / ۲۷-۲۹).

و در آن روز ستمکار (کفرپیشه) هر دو دست خویش را (از شدّت حسرت و ندامت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش! با رسول خدا راه (بهشت را) برمی‌گزیدم. ای وای! کاش من فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم. بعد از آن که قرآن (برای بیداری و آگاهی) به دستم رسیده بود، مرا گمراه (و از حق منحرف و منصرف) کرد. (آری! این چنین) شیطان انسان را (به رسوائی می‌کشد و) خوارِ خوار می‌دارد.

این بود برخی از درس و پند و عبرت‌های حادثه‌ی شهید شدن علی رضی الله عنه آن عالم ربانی که همه عمر خود را خاشعانه برای الله تعالی سپری کرد و پیوسته بسوی خدا در بازگشت بود و برای ما راه مبارکی را جهت اقتدا و تأسی و پیروی ترسیم کرد.

ششم: مرثیه ها و سوگواری هایی که در مورد علی رضی الله عنه گفته شده است

۱- اشعار ابوالأسود دؤلی در رثاء امیر المؤمنین رضی الله عنه

ابن عبدالبر گفته است: بخش عمده از این رثاها ازام هیثم دختر عریان نخعی روایت می‌کنند:

ألا يـا عـين ويحـك أسـعدينا	ألا تبكـي أمـير المؤمنينـا
تبكـي ام كلثـوم عليـه	بعبرتهـا وقـد رأيـت اليقينـا
الا قـل للخـوارج حيـث كـانوا	فـلا قـرت عيـون الشـامتينا
أفي شـهر الصـيام فجعتمونـا	بخـير النـاس طـرًّا أجمعينـا
قتلـتم خـير مـن ركـب المطايـا	وذللهـا ومـن ركـب السـفينا
ومـن لـبس النعـال ومـن حـذاها	ومـن قـرأ المثـاني والمئينـا
فكـل مناقـب الخـيرات فيـه	وحـب رسـول رب العالمينـا

۱- سير الشهداء، دروس و عبرٌ، ص ۷۹.

لقـــد علمـــت قـــريش حيـــث كانـــت بأنـــك خيرهـــا حســـبا ودينـــا
وإذا اســـتقبلت وجـــه أبي حســـين رأيـــت البـــدر فـــوق [۱] الناظرينـــا
وكنـــا قبـــل مقتلـــه بخـــير نـــرى مـــولى رســـول‌الله فينـــا
يقـــيم الحـــق لا يرتـــاب فيـــه ويعـــدل في العـــدا والأقربينـــا
ولـــيس بكـــاتم علمـــا لديـــه ولم يخلـــق مـــن المتجبرينـــا
كـــأن النـــاس إذا فقـــدوا عليـــا نعـــم حـــار في بلـــد ســـنينا [۲]

ای چشم، وای بر تو، ما را خوشبخت کن، آیا بر امیرالمؤمنین گریه نمی‌کنی؟
ام کلثوم اشک‌ریزان بر او گریه می‌کند که او یقیناً (مرگ او) را دیده است.
به خوارج بگو، هر جا که هستند، خوشحالی به خود نبینند.

آیا در ماه رمضان ما را جمع کرده‌اید؟! شما، بهترین کسی را که بر چهارپایان سوار می‌شد و آنها را رام می‌کرد و سوار بر کشتی می‌شد و کفش می‌پوشید و سوره‌های مثانی و مئین را خوانده است، کشتید!

همهٔ ارزش‌ها و فضایل خوب در او بود و محبوب رسول پروردگار جهانیان بود!

قریش در هر جا که بود دانست که تو به لحاظ اصل و نسب و دین از همهٔ آنها بهتر هستی!

و وقتی که به چهره‌ی پدر حسین روی می‌آوردی، بدر (ماه شب چهارده) را بالای کسی می‌دیدی که ما را نگاه می‌کرد!

و ما قبل از قتل او در خوبی و خوشی بودیم و مولای پیامبرﷺ را در میان خود می‌دیدیم.

او حق را برپا می‌کرد و در آن تردید نمی‌ورزید و دربارهٔ دشمن و دوست و نزدیک عدالت را اجرا می‌کرد.

وی هیچ علمی‌را که در اختیار داشت، پنهان نکرد، و مستبد و تک رأی و زورمدار آفریده نشده بود!

مردم وقتی که علی را از دست دادند، همچون گلّه بی شبان حیران و سرگردان درشهر هستند و چندین سال بر این حالت (سرگردانی) باقی ماندند.

۱- فوق: في رواية راق، الاستيعاب (۳/ ۱۱۳۲).
۲- الاستيعاب (۳/ ۱۱۳۲).

۲- شعر اسماعیل بن محمّد حمیری در رثای علی رضی الله عنه

سائل قريشا به إن كنت ذا عَمَهٍ — من كان أثبتها في الدين أوتادا
من كان أقدم إسلاما وأكثرها — علما وأطهرها أهلا وأولادا
من وحد الله إذ كانت مكذِّبة — تدعو مع الله أوثانا وأندادا
من كان يقدم في الهيجاء إن نكلوا — عنها وإن يبخلوا في أزمة جادا
من كان أعدلها حكما وأبسطها — علما وأصدقها وعدا وإيعادا
إن يصدقوك فلن يعدوا أبا حسن — إن أت لم تلق للأبرار حسادا
إن أنت تلق أقواما ذوي صلف — وذا عناد لحق الله جحادا [۱]

«اگر توکور هستی (و واقعیت را نمی‌بینی) درباره‌ی علی از قریش سؤال کن. چه کسی محکم‌ترین میخ در دین بود؟! چه کسی به لحاظ اسلام مقدم‌تر و بیشتر از همه عالم‌تر و دارای خانواده و فرزندان پاک‌تر است؟!

چه کسی خداوند متعال را یگانه دانست آن وقت که دروغ‌گویان همراه با خداوند متعال بت‌ها و همتایانی را می‌خواند.

در میان قریش چه کسی به لحاظ حکم عادلتر و دارای علم بیشتر بوده و از آنها صادقانه تر به وعده و وعید خود عمل کرده است؟!

چه کسی پیکار و نبرد می‌کند و برای این کار پیش‌قدم می‌شود وقتی که آنها از این کار بهراسند و سرباز زنند و در اوقات بحران بخل بورزند و پیش‌قدم نشوند؟!

اگر تو را باور کنند، از پدر حسن فراتر نمی‌روند، اگر تو بیایی از ناحیه نیکان با حسادتی روبه‌رو نخواهی شد.

اگر (تو بیایی) با اقوامی‌روبه‌رو خواهی شد که تو را دشمن می‌دارند و لجوج و خیره‌سر هستند و حق خداوند متعال را انکار می‌کنند.

۱- الاستیعاب (۳/ ۱۱۳۲).

۳- شعر بکر بن حماد[۱] در جواب و رد شاعر خوارج عمران بن حطان[۲]

شاعر خوارج گفته است:

یا ضربةً من تقی ما اراد بها　　　الا لیبلغ من ذی العرش رضواناً
انی لا ذکره حیناً فاحسبه　　　او فی البریة عندالله میزاناً

«بنازم به ضربه‌ای که از طرف شخص پرهیزکار(به علی وارد شد) او با آن ضربه خواست رضایت صاحب عرش را کسب کند.

من گاهی او را به‌یاد می‌آورم و گمان می‌برم که ترازویش در نزد خداوند متعال از (ترازوی) همهٔ انسان‌ها سنگین‌تر است!»

آنگاه بکر بن حماد تاهرتی در پاسخ گفت:

قل لابن ملجم والأقدار غالبة　　　هدمتَ ويلك للإسلام أركانا
قتلت أفضل من يمشي على قدم　　　وأول الناس إسلاما وإيمانا
وأعلم الناس بالقرآن ثم بما　　　سن الرسول لنا شرعا وتبيانا
وكان من الحرب سيفا صارما ذكرا　　　ليثا إذا لقى الأقران أقرانا
ذكرت قاتله والدمع منحدر　　　فقلت سبحان رب الناس سبحانا
إني لأحسبه ما كان من بشر　　　يخشى المعاد ولكن كان شيطانا
أشقى مرادا إذا عدت قبائلها　　　وآخسر الناس عند الله ميزانا
كعاقر الناقة الأولى التي جلبت　　　على ثمود بأرض الحجر خسرانا
قد كان يخبرهم أن سوف يخضبها　　　قبل المنية أزمانا فأزمانا
فلا عفا الله عنه ما تحمله　　　ولا سقى قبر عمران بن حطانا
لقوله في شقي ما أراد بها　　　إلا ليبلغ من ذي العرش رضوانا
بل ضربة من غوي أوردته لظى　　　فسوف يلقى بها الرحمن غضبانا
كأنه لم يرد قصدا بضربته　　　إلا ليصلى عذاب الخلد نيرانا[۳]

۱- بکر بن حماد تاهرتی نسبتش به تاهرت مغربی است. به شرق کوچ کرد و مسند بن مسدد بن مسرهد روایت شنید و در مغرب آن را از او روایت کرد و هم عصر بخاری، و شاعر بوده است. الاصابة (۱۷۷/۳).

۲- عمران بن حطان بصری، یکی از رؤسای خوراج و یکی از شعرای مفوّهین است در سال ۸٤٥ هـ. وفات یافت الاصابة۱۷۷/۳.

۳- الاستیعاب (۳/ ۱۱۲۹).

به ابن ملجم بگو: و تقدیرها غالب هستند وای بر تو! تو رکنی از اسلام را نابود کردی.

برجسته‌ترین کسی که روی قدم راه می‌رفت و اوّلین کسی که اسلام و ایمان آورد را کشتی! (کسی را کشتی) که از همه مردم به قرآن و سنّت پیامبر که برای ما مشروع و تبیین کرده است، آگاه‌تر است.

داماد و دوست و یارو یاور رسول خدا بود، اخلاق و صفات برجسته‌ی او همچون نور و برهان می‌درخشند.

و در جنگ همچون شمشیر برنده‌ای بود و وقتی که حریفان به هم می‌رسیدند همچون شیر حریف همه بود.

قاتل او را یاد کردم و اشک‌هایم جاری شد و آنگاه گفتم: پروردگار مردم، واقعاً تو پاک و منزه هستی، من گمان می‌کنم که این قاتل انسانی نیست که از قیامت بترسد. بلکه می‌گویم او شیطان بود.

اگر قبایل برشمرده شوند، بدبخت‌ترین و شقی‌ترین مراد است و در نزد خدا، کفه ترازویش از همگان سبک‌تر است. همچون آن ذبح کننده‌ی اول شتر (صالح) که زیان و خسارت را برای قوم ثمود در سرزمین حجر به ارمغان آورد.

او به آنها خبر می‌داد که او را باخود رنگین خواهد کرد قبل از آنکه بمیرد.

خدا از او در نگذرد بخاطر کاری که کرد و قبر عمران بن حطان را آب ندهد زیرا درباره آن بدبخت گفت: با آن ضربه فقط خواست به رضایت صاحب عرش برسد!!

بلکه ضربه‌ای از طرف آن گمراه و ظالمی(بر علی وارد شد) که موجب رفتن آن قاتل به جهنم شد، بزودی با خشم و غضب خدای رحمان روبه‌رو خواهد شد. گویی وی با این ضربه خواست فقط به عذاب جاودانگی آتش جهنم برسد.

و بدین ترتیب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه بعد از جهادی عظیم از این دنیا بیرون رفت. با وفات او، یکی از درخشان‌ترین و پاک‌ترین صفحات تاریخ در هم پیچیده شد! تاریخ وی را چنین شناخته بود که او رادمردی استثنایی از طراز رادمردان استثنائی و ممتاز بود، تمام هم و غمّ او رضایت خداوند متعال بود و همتش برای پیروزی اسلام بود. و بزرگترین آرزویش حاکم شدن احکام و دستورات خداوند متعال در دنیا بود و بزرگترین هدفش تحقق عدالت در میان افراد رعیتش بود!

بحث و بررسی و تحقیق و مطالعه‌ی تاریخ صحیح دوران خلافای راشدین فرزندان این امّت را با همت‌های راشدیه آشنا می‌کند و شگفتی‌های ایام زیبای گذشته و شکوفایی آنها را به زندگی ما باز می‌گرداند! و چنین به نسل‌ها می‌فهماند که پایان‌های این مسأله فقط زمانی اصلاح و درست می‌شود که از عناصری بهره بگیریم که نسل اول مسلمانان آن را بکار گرفتند. این بررسی، به دعوت‌گران و علما و دانشجویان و اهل معرفت کمک می‌کند تا به آن دوران راشدی و راه‌یافته تأسی و اقتدا کنند و ویژگی‌ها و نشانه‌ها و صفات رهبری و نسل آن و سیستم حکومتی و روش آن در راستای حرکت در میان دنیای مردم را بشناسند و در یک کلام این بررسی به مسلمانان کمک می‌کند تا دوباره نقش تمدن‌آفرین خود را از سر گیرند.

در روز شنبه ساعت ۱۲/۵۵ دقیقه در تاریخ ۷ ربیع‌الآخر ۱۴۲۴ ه موافق با ۷ ژوئن ۲۰۰۳ میلادی بنده‌این تألیف کتاب را به پایان رساندم. پیوسته و همواره فضل آن خداوند متعال بوده و خواهد بود. و از خدای سبحان می‌خواهم که این کار را پذیرا شود و سینه بندگان را برای بهره مندی از آن فراخ بخشد و با لطف و کرم و بزرگی و منّت خود برکت فرستد، همانگونه که خود فرماید:

﴿ مَّا يَفْتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ۖ وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۝٢ ﴾ (فاطر / ۲).

خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار بجا است.

در پایان این کتاب چاره‌ای ندارم جز اینکه با قلبی خاشع و رجوع کننده، به فضل و کرم و بخشش خداوند متعال اعتراف کنم و از قدرت و حرکت خودم تبری جویم (و خودم را منشأ فضل ندانم)، زیرا خداوند متعال فضلیت‌دهنده و اکرام کننده و یاور است و او توفیق‌دهنده است. در آغاز و انجام بخاطر منّتی که بر من نهاده است، ذات اقدسش را ستایش می‌گویم و با نام‌های زیبا و صفات بلند بالایش از او می‌خواهم که کارم را برای محض رضای خدا قرار دهد و آن را برای بندگانش سودمند سازد. مرا بر هر حرفی که نوشته‌ام پاداش عطا فرماید و آن را در ترازوی نیکیهایم قرار دهد و به همه برادرانم را که مرا در راه به ثمر رسیدن این اقدام ناچیز یاری کرده‌اند، پاداش نیک دهد و از هر مسلمانی که این

کتاب را می‌خواند و ازآن اطلاع می‌یابد، می‌خواهم که بنده‌ی نیازمند به عفو، مغفرت، رحمت و رضایت پروردگارش را از دعایش فراموش ننماید. زیرا دعای برادر برای برادرش درغیاب وی ان‌شاءالله مستجاب خواهد شد. کتابم را با این سخن خداوند متعال پایان می‌دهم:

﴿ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ (نمل / ۱۹).

پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهائی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، و (مرا توفیق عطاء فرما تا) کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی (و من بدانها رستگار باشم) و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته‌ات گردان.

پاک و منزهی تو خدایا، حمد و ستایش تو را می‌گویم، شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز تو وجود ندارد، از تو طلب آمرزش می‌کنم، و به سوی تو توبه می‌کنم

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین

نیازمند عفو و مغفرت و رحمت و رضایت پروردگارش

علی محمّد محمّد صلابی

۷ ربیع‌الآخر ۱٤۲٤هـ.

پایان

این مطالب که مشاهده می‌فرمائید، عبارتست از جمع‌بندی و ترتیب فصول این کتاب که خداوند متعال آن را برایم میسّر نمود و من آن را (سیره‌ی امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب... و شخصیت و عصر او) نامیدم. اگر مطلب صواب و حق در آن وجود دارد، از فضل و لطف خداوند متعال است، بنابراین او را می‌ستایم تا وقتی که راضی می‌شود و به هنگام خشنودی هم او را می‌ستایم و بعد از خشنودی هم او را سپاس می‌گویم و اگر مطلب اشتباهی در آن وجود دارد، بخاطر آن از خداوند متعال طلب مغفرت می‌کنم و به سوی او توبه می‌نمایم و می‌گویم که الله و رسولش از آن بری هستند. همین کافی است که من کوشیده‌ام دچار اشتباه نشوم و امید دارم که از پاداش و اجر محروم نشوم، و از خداوند متعال می‌خواهم که این کتاب را برای برادران مسلمان موجب بهره و استفاده قرار دهد و می‌خواهم هر کس آن را می‌خواند، در دعایش مرا فراموش نکند، زیرا دعای برادر برای برادرش غائبانه إن‌شاءالله مستجاب است. این کتاب را با این گفته خداوند متعال پایان می‌دهم که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ (حشر / ١٠)

و نیز این سخن شاعر ابو محمّد محقانی را یاد آوری می‌کنم که می‌گوید:

قـل: إن خـير الأنبيـاء محمّـد	وأجـل مـن يمشـي علـى الكثبـان
وأجل صحب الرسل صحب محمد	وكـذلك أفضـل صـحبه العمـران[1]
رجـلان قـد خُلقـا لنصـر محمـد	بـدمي ونفسـي ذانـك الـرجلان
فهمـا اللـذان تظـاهرا لنبينـا	في نصـره وهمـا لـه صـهران
بنتاهمـا أسـنى نسـاء نبينـا	وهمـا لـه بـالوحي صـاحبتان
أبواهمـا أسـنى صـحابة أحمـد	يـا حبـذا الأبـوان والبنتـان
وهمـا وزيـراه اللـذان همـا همـا	لفضـائل الأعمـال مسـتبقان
وهمـا لأحمـد نـاظراه وسمعـه	وبقربـه في القـبر مضـطجعان
كانـا علـى الإسـلام أشـفق أهلـه	وهمـا لـدين محمـد جـبلان

١- العمران: أبو بكر وعمر رضي الله عنهما.

أصـــفاهما أقواهمـــا أخشـــاهما أتقاهمـــا في الســـر والإعـــلان
أوفاهمـــا في الـــوزن والرجحـــان
أســـناهما أزكاهمـــا أعلاهمـــا هـــو في المغـــارة والنـــبي اثنـــان
صـديق أحمـد صـاحب الغـار الـذي مـــن شـــرعنا في فضـــله رجـــلان
أعـني: أبـا بكـر الـذي لم يختلـف وإمـــامهم حقـــا بـــلا بطـــلان
هـو شـيخ أصـحاب النـبي وخـيرهم قـــد جاءنـــا في النـــور والفرقـــان
وأبـــو المطهـــرة الـــتي تنزيههـــا بكـــر مطهـــرة الإزار حصـــان
أكـــرم بعائشـــة الرضـــا مـــن حـــرة وعروســـه مـــن جملـــة النّســـوان
هـــي زوج خـــير الأنبيـــاء وبكـــره هـــي حبـــه صـــدقا بـــلا إدهـــان
هـي عرسـه، هـي أنسـه هـي إلفـه وهمـــا بـــروح الله مؤتلفـــان
أو لـــيس والـــدها يصـــافي بعلهـــا دفـــع الخلافـــة للإمـــام الثـــاني
لمـــا قضـــى صـــديق أحمـــد نحبـــه بالســـيف بـــين الكفـــر والإيمـــان
أعـــني بـــه: الفـــاروق فـــرق عنـــوة ومحـــا الظـــلام وبـــاح بالكتمـــان
هـــو أظهـــر الإســـلام بعـــد خفائـــه في الأمـــر فـــاجتمعوا علـــى عثمـــان
ومضـى وخلـى الأمـر شـورى بيـنهم وتـــرا فيكمـــل ختمـــة القـــرآن
مـــن كـــان يســـهر ليلـــة في ركعـــة أعـــني علـــيَّ العـــالم الربـــاني
ولي الخلافـــة صـــهر أحمـــد بعـــده ليـــث الحـــروب منـــازل الأقـــران
زوج البتـــول أخـــا الرســـول وركنـــه وبـــنى الإمامـــة أيمـــا بنيـــان
ســـبحان مـــن جعـــل الخلافـــة رتبـــة مـــن بعـــد أحمـــد في النبـــوة ثـــاني
واستخلف الأصـحاب كـي لا يـدعي وبمـــن همـــا لمحمـــد ســـبطان
أكـــرم بفاطمـــة البتـــول وبعلهـــا لله در الأصـــــل والغصـــــنان
غصـــنان أصـــلهما بروضـــة أحمـــد وســـعيدهم وبعابـــد الـــرحمن
أكـــرم بطلحـــة والـــزبير وســـعدهم وامـــدح جماعـــة بيعـــة الرضـــوان
وأبي عبيـــدة ذي الديانـــة والتقـــى وامـــدح جميـــع الآل والنســـوان
قـل خـير قـول في صـحابة أحمـد بســـيوفهم يـــوم التقـــى الجمعـــان
دع مـا جـرى بـين الصـحابة في الـوغى وكلاهمـــا في الحشـــر مرحومـــان

فقتـــيلهم مـــنهم وقـــاتلهم لهـــم تحـــوي صـــدورهم مـــن الأضـــغان

والله يـــوم الحشـــر ينـــزع كـــل مـــا إلى عثمـان فـاجتمعوا علـى العصـيان

والويـــل للركـــب الـــذين ســـعوا قـــد بـــاء مـــن مـــولاه بالخســـران

ويـــل لمـــن قتـــل الحســـين، فإنـــه فـــالله ذو عفـــو وذو غفـــران

لســـنا نكفـــر مســـلما بكبـــيرة

بگو! بهترین پیامبران محمّد است و بزرگترین کسی است که بر روی تپه شنی (زمین) راه می‌رود و بزرگترین یاران پیامبران، اصحاب محمّدﷺ هستند و نیز بزرگترین یاران پیامبرﷺ ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - می‌باشند.

آن دو رادمردی که برای یاری محمّد آفریده شدند، با خون و جانم فدای آن دو راد مرد بشوم!

آن دو، کسانی هستند که برای یاری پیامبرﷺ دست همکاری به هم دادند

و آنها هر دو پدرزن پیامبرﷺ می‌باشند.

دختران آن دو تابناک ترین زنان پیامبر ما هستند و آن دو دختر، بوسیله وحی آسمانی به همسری او انتخاب شدند.

پدران آن دو، نورانی‌ترین صحابه احمد هستند، ای چه خوب پدران و چه خوب دخترانی!

و آن دو، معاون و وزیر پیامبرﷺ هستند و در راستای فضایل اعمال، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند.

آنها چشم و گوش احمدند و در نزدیکی قبر وی درازد کشیده‌اند. (مدفون شده‌اند).

آنها در میان مسلمانان، برای اسلام دلسوزترین افراد بودند و برای دین محمّد به منزله دو کوه بودند.

پاک‌ترین و قوی‌ترین و بیم‌ناک‌ترین و متقی‌ترین افراد در آشکار و نهان می‌باشند!

نورانی‌ترین و پاکیزه‌ترین و برترین مسلمانان می‌باشد و کفه‌ی ترازوی آنها به لحاظ وزن و برتری از ترازوی همگان سنگین‌تر است!

ابوبکر دوست و یار و یاور احمد است، یار غاری که او همراه با پیامبرﷺ دو نفری در غار بودند. منظورم همان ابوبکری است که در دین ما همگان بر فضیلت وی اتفاق‌نظر دارند.

او شیخ و استاد اصحاب پیامبرﷺ و بهترین آنان است و واقعاً امام آنهاست.

و پدر آن بانوی مطهری است که در نور و فرقان خبر پاکی و عفت وی به سوی ما آمد!

چقدر گرامی‌و بزرگوار است عایشه‌ای که مورد رضایت و آزاده بود! دوشیزه‌ای پاک و متعفف و پاک‌دامن...

او همسر بهترین انبیاء و دوشیزه و عروس وی از میان تعدادی از زنان است!

عایشه عروس، هم انس، هم الفت و محبوب صادق و بی‌ریای پیامبر ﷺ است!

مگر این پدرش نیست که با شوهر عائشه (محمّد ﷺ) یکرنگ می‌شود و آن دو با روح خداوند متعال در یکدیگر جمع می‌شوند.

وقتی که صدیق احمد، جان به جان آفرین تسلیم کرد، خلافت را به امام دوّم واگذار کرد، منظورم فاروق است که میان کفر و ایمان با زور شمشیر فرق و جدایی افکند!

او پس از آنکه اسلام خفی و پنهان بود، آن را آشکار و ظاهر ساخت، و تیرگی و ظلمت را از بین برد و کتمان را نابود کرد،

او هم از جهان فانی رخت بربست و مسأله‌ی خلافت به شوری واگذار شد و آنها در مورد عثمان به اتفاق رسیدند؛ کسی که شبی را در یک رکعت وتر بیدار می‌ماند تا یک دوره ختم قرآن را در آن رکعت بخواند.

بعد از عثمان داماد احمد، یعنی علی آن عالم ربانی متولی خلافت شد.

همسر فاطمه‌ی پارسا و بتول و عموزاده‌ی پیامبر ﷺ و رکن وی؛ شیر جنگ‌ها، و کسی که برای حریف طلبها به میدان می‌آمد.

پاک و منزه است خدایی که خلافت را رتبه رتبه قرار داد و سنگ بنای امامت را گذاشت آن هم چه گذاشتنی!

و اصحاب را به جانشینی منصوب کرد تا بعد از احمد کسی مُدّعی پیامبر دوّمی‌نشود.

فاطمه‌ی بتول و شوهر او و فرزندان آنها که نوه‌ی دختری محمّد ﷺ هستند، چقدر محترم و بزرگوار هستند؟!

آن دو فرزند دو شاخه هستند که ریشه‌ی آنها به باغچه احمد بر می‌گردد، مرحبا به‌این اصل و ریشه و آن دو شاخه!

طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن و ابو عبیده‌ی دیندار و متقی هم چقدر محترم و بزرگوار هستند! و جماعت بیعت رضوان را مورد ستایش و مدح قرار بده!

در مورد اصحاب احمد بهترین سخن را بگو! و همه اهل بیت و زنان پیامبر ﷺ را مورد مدح و ستایش قرار بده!

اختلاف واقع شده میان صحابه در حین درگیری در روزی که با هم برخورد کردند، را رها کن.

چه، کشته‌شدگان از خود آنان هستند و قاتلانشان هم برای خودشان می‌باشند،

و هر دو طرف (قاتل و مقتول) در روز حشر، مورد رحم خداوند متعال قرار می‌گیرند.

و خداوند متعال در روز قیامت همه کینه‌های آنها را از سینه‌هایشان نسبت به‌یکدیگر می‌زداید. وای بر آن گروه سوار کاری که به سوی عثمان حمله کردند و متفقاً از او نافرمانی کردند. وای بر قاتل حسین، زیرا او با زیان و خُسران از طرف مولایش، بازگشته است. ما مسلمانی را بخاطر گناه کبیره‌ای کافر نمی‌کنیم، زیرا خداوند متعال دارای عفو و مغفرت است.

و شاعر می‌گوید:

أنـــا الفقـــير إلى رب البريـــات ... أنـــا المســكين في مجمــوع حــالاتي

أنـــا المظلـــوم لنفســـي وهـــي ظـــالمتي ... والخــير إن يأتينـــا مـــن عنـــده يـــاتي

لا أســتطيع لنفســي جلــب منفعــة ... ولا عــن الــنفس لي دفــع المضــرات

والفقــر لي وصــف ذات لازم أبــدا ... كمــا الغــني أبــدا وصــف لــه ذات

وهــذه الحــال حــال الخلــق أجمعهــم ... وكلهـــم عنـــده عبـــد لـــه آت

من نیازمند پروردگار انسان‌ها هستم، من در همه حالاتم مسکین و بیچاره هستم.

من مظلوم نفسم هستم و نفسم به من ظلم می‌کند و خیر و برکت اگر از نزد او بیاید، خواهد آمد.

من برای خویشتن نمی‌توانم منفعتی را جلب کنم و نمی‌توانم مفسده و زیانی را از آن دفع نمایم.

محتاج بودن ویژگی همیشگی من است و بی‌نیازی و توانگری صفت همیشگی ذات خداوند متعال است. و این حال، حال همه خلق است،

و همه آنها در نزد وی، بنده‌وار می‌آید...»

و شاعر می‌گوید :

اطلـــب العلـــم ولا تكســـل فمـــا ... أبعــد الخــير علــى أهــل الكســل!

احتفــــل للفقــــه في الــــدين ولا ... تشـــتغل عنـــه بمـــال وحـــول

واهجـــر النـــوم وحصـــله فمـــن ... يعــرف المطلــوب يحقــر مــا بــذل

لا تقـــل قـــد ذهبـــت أربابـــه ... كــل مــن صــار علــى الــدرب وصــل

در جست و جوی علم باش و تنبلی نکن!
زیرا خیر هیچ‌گاه شامل تنبلان نمی‌شود!
به استقبال تفقه در دین برو! و با ثروت و قدرت و توانگری از آن رویگردان مشو!
و خواب را ترک کن و علم را بدست آور!
چون کسی که خواسته مطلوب را بشناسد، زحمت و تلاش خود را ناچیز می‌شمارد.
نگو که ارباب معرفت و علم دیگر رفته‌اند،
زیرا هر کسی که در راه و مسیر علم قرار بگیرد و (زحمت بکشد) به آن می‌رسد.

(پاک و منزهی تو خدایا، حمد و ستایش تو را می‌گویم و شهادت می‌دهم که خدای حق جز تو وجود ندارد از تو طلب آمرزش دارم و به سوی تو توبه می‌کنم.

احادیث ضعیف و ساختگی در رابطه با علی بن ابی طالب ﷺ

۱- خدا در شب معراج در رابطه با علی سه چیز را به من وحی کرد: اینکه او سالار مؤمنان است و امام متقیان است و فرمانده و مهتری بی‌نظیر و یگانه است.
(موضوع) است، سلسله احادیث ضعیف آلبانی شماره (۳۵۳).

۲- سه کس سبقت جسته‌اند: یوشع بن نون به سوی موسی سبقت جسته، صاحب یاسین به عیسی سبقت جسته و علی بن ابی طالب به محمّد سبقت جسته.
(جداً ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۳۵۸، و ضعیف الجامع شماره (۳۳۳۴).

۳- علی امام نیکوکاران است و قاتل فاجران است کسی که او را یاری دهد، یاری خواهد شد و کسی که او را خوار کند، خوار و درمانده خواهد شد.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف آلبانی شماره ۳۵۷، و ضعیف الجامع (۳۷۷۹۹).

۴- مبارزه‌ی علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق، تا روز قیامت از اعمال همه امتم افضل‌تر است!
(دروغ است) سلسله احادیث ضعیفه، شماره (۴۰۰).

۵- خدایا، بنده‌ی تو علی بخاطر پیامبرت خودش را حبس کرده، پس پرتو و درخشش آن را به او بازگردان! (و در روایتی) خدایا او در طاعت تو و طاعت پیامبرت بوده، پس خورشید را برای او بیاور، اسماء گفت: دیدم که غروب کرد، سپس دیدم که بعد از آن غروب، دوباره طلوع کرد.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۹۷۱، آلبانی

۶- خداوند متعال به من دستور داده که چهار نفر را دوست داشته باشم و به من خبر داده که آنها را دوست می‌دارد، گفته شد: ای رسول خدا، آنها چه کسانی هستند؟ (و در روایتی: آنها را برای ما نامگذاری کن!) گفت: علی از آنهاست، این را سه بار می‌گوید، نیز ابوذر، سلمان و مقداد، به من دستور داد که آنها را دوست بدارم و به من خبر داده که آنها را دوست می‌دارد.
(ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف، آلبانی، به شماره‌های (۱۵۴۹و ۳۱۲۸) و ضعیف الجامع (۱۵۶۶)، و ضعیف سنن ترمذی (۷۷۱)، و ضعیف سنن ابن ماجه (۲۸)، المشکاه (۶۲۴۹)

۷- من شهر علم هستم، و علی دروازه‌ی آن است، پس کسی که خواهان علم است، باید از در آن وارد شود.
(موضوع است). سلسله احادیث ضعیف، شماره (۲۹۵۵).

۸- من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا و من صدیق اکبر هستم، بعد از من کسی این را نمی‌گوید مگر اینکه کذّاب است، هفت سال قبل از مردم نماز گذاردم.
(باطل است) ضعیف سنن ابن ماجه، شماره (۲۳).

۹- خدا به علی رحم کند، خدایا به هر جا که رفت، حق را با او بچرخان!
(جداً ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف (۲۰۹۴)، و ضعیف الجامع (۳۰۹۵) و ضعیف سنن ترمذی (۷۶۷) و المشکاه (۶۱۲۵).

۱۰- علی با قرآن است و قرآن با علی است آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض کوثر وارد می‌شوند.
(ضعیف است) ضعیف الجامع شماره (۳۸۰۲)

۱۱- علی سردسته‌ی مؤمنان است و مال و ثروت سردسته‌ی منافقان است.
(ضعیف است) ضعیف الجامع (۳۸۰۵)

۱۲- در شب معراج درباره‌ی علی سه چیز به من وحی شد: او سید و سالار مسلمین است، ولیّ متقین و رهبری بی‌نظیر است.

(موضوع است) سلسلۀ احادیث ضعیف آلبانی ۴۸۸۹.

۱۳- ای انس! برو سید عرب را برای من فرابخوان - منظورش علی است - آنگاه عایشه گفت: آیا تو سیّد عرب نیستی؟! گفت: من سرور و سالار فرزند آدم هستم و علی سید عرب است ای جماعت انصار، آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز بعد از آن گمراه نمی‌شوید؟! گفتند: آری ای رسول خدا! گفت: این علی است، او را همچون من دوست داشته باشید و همچون من او را احترام بگذارید، زیرا جبرئیل از طرف خدای عزوجل آنچه را که به شما گفتم، به من امر فرمود.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف شماره ۴۸۹۰.

۱۴- تو آنچه را که امّت من بعد از من در آن دچار اختلاف می‌شوند، برای آنها روشن و تبیین می‌نمایی.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۸۹۱).

۱۵- من انذار کننده هستم و علی هدایت‌دهنده، ای علی، بوسیله‌ی تو هدایت‌یافتگان - بعد از من - هدایت می‌یابند.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۸۹۹).

۱۶- وقتی که به معراج رفتم، دیدم که در ساق عرش نوشته شده بود: لااله الا الله محمّد رسول‌الله، برگزیده‌ام از خلقم، او را با علی تأیید بخشیدم و یاری کردم.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۴۹۰۲.

۱۷- هر کس که می‌خواهد عمل آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم، زهد یحیی و شجاعت موسی را مشاهده کند، پس باید به علی نگاه کند!

(موضوع) سلسله ضعیفه، شماره ۴۹۰۳

۱۸- ناکثین و قاسطین و مارقین (گمراهان) درکوچه‌ها و نهرها و قله‌ها با هم مبارزه می‌کنند.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۴۹۲۲.

۱۹- این آیه ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ در روز غدیر خم در رابطه با علی نازل شد.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف شماره ۴۹۲۲

۲۰- وقتی که پیامبر ﷺ در غدیر خم علی را منصوب کرد و ولایت او را اعلام کرد، جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾.

موضوع است، سلسله احادیث ضعیف، شمار(۴۹۲۳).

۲۱- این برادر و صی و خلیلفه‌ی من در میان شماست، پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید! منظورش علی است.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۴۹۳۲

۲۲- شما را بخدا سوگند می‌دهم: آیا در میان شما هست کسی که پیامبر ﷺ به هنگامی‌که میان مسلمانان پیوند برادری و اخوت برقرار نمود، - به غیر از من، میان خود و او پیوند برادری برقرار کرده باشد؟ گفتند: نه بخدا،

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف شماره ۴۹۴۹

۲۳- شمشیر نیست الا ذوالفقار، و جوانمرد نیست جز علی.

دروغ است بر علی. منهاج السنه (۷۰/۵).

۲۴- حب و علاقه به علی حسنه و نیکی‌ای است که هیچ گناهی با آن زیانی ندارد و مغبوض داشتن وی یک گناه است که هیچ حسنه و خوبی‌ای همراه با آن فایده‌ای ندارد.

این سخن به دروغ به علی نسبت داده شده است منهاج السنه (۷۳/۵)

۲۵- ثقلین: یکی کتاب خداست که یک طرف آن بدست خداوند متعال و طرف دیگر آن بدست شماست، پس به آن چنگ زنید و گمراه نشوید و دیگری عترت و خانواده‌ی من است. خدای لطیف و آگاه به من خبر داده که قرآن و اهل بیت من از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه (باهم) بر حوض کوثر وارد می‌شوند، این را برای آن دو از پروردگار خود مسألت کردم، پس از آنجا جلو نیفتید که هلاک می‌شوید. و از آنها کوتاهی نورزید که هلاک می‌شوید و به آنها (اهل بیتم) یاد ندهید که از شما داناتر هستند.

(ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۹۱۴).

۲۶- شناخت آل بیت نجات یافتن از آتش است و محبّت به اهل بیت محمّد، گذشتن از صراط است و ولایت آل محمّد، امنیت یافتن از عذاب است
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۹۱۷)

۲۷- این برادر من، وصی و خلیفه‌ی بعد از من است، پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید.
این حدیث به لحاظ متن و سند باطل است، از ناحیه‌ی سند بدین دلیل که در آن عبدالغفار بن قاسم وجود دارد، که ذهبی درباره‌ی او گفته است: ابومریم انصاری رافضی است، موثوق و معتبر نیست، علی بن مدینی گفته است: حدیث وضع می‌کرد. میزان الاعتدال (۶۴۰/۲)

۲۸- وصی و جایگاه اسرار و رازهای من همان علی بن ابی طالب است و بهترین کسی که بعد از خودم باقی گذاشتم که وعده‌ام را انجام می‌دهد و قرضم را پرداخت می‌کند، علی بن ابی طالب است.
هیثمی‌این حدیث را در مجمع الزوائد روایت کرده است (۱۴۱/۹) و آن را به طبرانی نسبت داده است و گفته است: در آن ناصح بن عبدالله وجود دارد که متروک الحدیث است.

۲۹- من سرزمین حکمت هستم و علی دروازۀ آن است. ترمذی آن را روایت کرده، و ابونعیم در مورد این سخن ترمذی که می‌گوید: این حدیث غریب و منکر است سکوت اختیار کرده است.
این حدیث را ما از یکی از موثوقهای شرح کنندگان حدیث نشناخته‌ایم. شماره (۳۷۲۳) و ابن جوزی گفته است: این حدیث موضوع است، مشکاة المصابیح (۱۷۷۷/۳) و ابن جوزی حکم کرده که این حدیث مکذوب است (الموضوعات ۳۴۹/۱)

۳۰- تو ای علی و شیعه‌ات ﴿ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ ﴾ یعنی بهرین انسان‌ها هستند. در این حدیث، ابوالجارود: زیاد بن منذر کوفی وجود دارد که حافظ ابن حجر درباره‌ی او گفته است: رافضی است. یحیی بن معین او را دروغگو دانسته است. (التقریب ۲۱۰)

۳۱- خداوند متعال درباره‌ی علی سه چیز را به من وحی کرد: او سالار مؤمنان، امام متقیان و قائد و فرمانده‌ی غُرّ محجلین است.
حافظ گفته است: حاکم در مناقب گفته است: سند این حدیث صحیح است. می‌گویم: بلکه جداً ضعیف و نیز منقطع است. تحاف المهره (۳۴۴/۱) گفته که عمر بن حصین عقیلی و اسنادش یحیی بن علاء رازی هر دو متروک الحدیث هستند بلکه تصریح کرده که این حدیث موضوع است.

۳۲- به‌به برای تو ای علی، به مولای ما و مولای هر ایماندار مرد و زنی تبدیل شدی.
در این روایت علی بن زید بن جدعان وجود دارد که جوزجانی دربارۀ او گفته است که واهی الحدیث و ضعیف است. الشجره فی احوال الرجال ص ۱۹۴ ابن جوزی در (علل المتناهیه فی الاحادیث الواهیه)، (۲۲۶/۱) گفته است: این حدیث جایز نیست که مورد احتجاج قرار بگیرد و از بالای او تا ابوهریره، همگی ضعیف هستند و بزار گفته است: جماعتی از اهل علم دربارۀ آن سخن گفته‌اند (کشف الاسنار ۴۹۰)و دارالقطنی گفته است: قوی نیست. سنن دار القطنی (۳۰۱/۱)

۳۳- خدا به علی رحم کند، خدایا به هرجا که رفت، حق را با او بچرخان!
حاکم آن را روایت کرده و گفته است بر شرط شیخین صحیح است (المستدرک ۱۲۵/۳) در آن مختار بن نافع تمیمی‌وجود دارد که ذهبی در توضیح (سخن) حاکم می‌گوید: مختار ساقط است. و حافظ گفته است: مختار ضعیف است. (التقریب ۶۵۲۲)

۳۴- علی برادر من در دنیا و آخرت است. ضعیف است (به ضعیف جامع آلبانی ۳۸۰۱ نگاه کنید!)

۳۵- علی باب حطه (تخفیف) است هر کس وارد آن شود امنیت می‌یابد، موضوع است. در آن حسین اشقر وجود دارد. بخاری گفته است: در آن نظر وجود دارد (التاریخ الکبیر ۲۸۶۲/۲) و گفته: کارهای منکری از او سر زده (التاریخ الصغیر ۳۱۹/۲) سلسلۀ احادیث ضعیف آلبانی (۳۹۱۳)

۳۶- علی بهترین انسان است هر کس سر باز زند، کفر ورزیده است.
(موضوع است) حافظ بن حجر گفته است: ابن عدی این روایت از طرقی استخراج کرده که همگی ضعیف هستند. شدید القوس (۸۹/۳)، ذهبی گفته است:

این حدیث منکر است و ذهبی این حدیث را به‌این وصف کرده که باطل آشکار است. (میزان الاعتدال ۵۲۱/۱) و ابن جوزی در موضوعات (۳۴۸/۱)

۳۷- تو دانستی که علی دو یا سه بار از پدرم برای تو محبوب‌تر است. آلبانی این حدیث را ضعیف دانسته است (ضعیف ابی داود، ص ۴۹۱)

۳۸- مَثَل اهل بیتم مثل کشتی نوح است. هر کس سوار آن شود نجات می‌یابد و هر کس از آن عقب بماند، غرق می‌شود.

طبرانی این حدیث را در الکبیر (۳۷/۳) و هیثمی(۱۶۸/۹) روایت کرده‌اند. و در سند آن عبدالله بن داهر و حسن بن ابی جعفر وجود دارد که هر دو - طبق گفته هیثمی- متروک الحدیث هستند.

۳۹- هر کس دوست دارد که چون من زندگی کند و همچون من بمیرد و در بهشت جاویدانی که پروردگارم به من وعده داده ساکن شود، و با دست خود نهال‌های آن را بکارد، پس علی بن ابی طالب را دوست بدارد و ولایت او را بپذیرد.

حاکم آن را صحیح دانسته (۱۲۸/۳). ذهبی در مورد آن توضیح داده که در آن قاسم وجود دارد که متروک است، شیخ او هم ضیعف است و او یحیی بن علی اسلمی است. حافظ در تقریب (۷۶۷۷) گفته است: او شیعی ضعیف است. امّا او در ذکر نام اسلمی‌اشتباه کرده و او را محاربی نام نهاده و عبدالحسین در مراجعات از این اشتباه به شدت استفاده کرده است.

۴۰- هرچه را که خدا به من الهام کرده به علی هم الهام کرده است.

حدیث موضوعی است. (الموضوعات ۱۳۱/۱) اسس الطالب (۱۲۶۲)

۴۱- دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن‌دار تو، دشمن‌دار من است و دشمن‌دار من دشمن‌دار خداست.

حافظ گفته است: ابن عربی آن را روایت کرده که او باطل و بی‌پایه است. (لسان المیزان ۱۰۹/۲)

۴۲- ای علی، مژده بده که تو و یارانت در بهشت هستید. ای علی آیا نماز عصر را خوانده‌ای؟! گفت: خیر، گفت: خدایا تو می‌دانی که او سرگرم حاجت تو و حاجت رسول توست، پس خورشید را دوباره برای او بیرون بیاور! گفت: آن را دوباره برای او بیرون آورد و علی نماز عصر را فراخواند و خورشید غایب شد.

پایان

۱۳۴۹

فهرست منابع و مراجع

۱. المهدی و فقه أشراط الساعة، دکتر محمّد أحمد إسماعیل المقدم، نشر عالمیة، چاپ اول، ۱۴۲۳ه .

۲. انتصار للصحب و الآل من افتراءات السماوی الضال، للدکتور إبراهیم بن عامر الرحیلی، مکتبة الغرباء الأثریة، چاپ اول ۱۴۱۸ ه – ۱۹۹۷ م.

۳. النهج المبین للأصول العشرین، عبدالله القاسم الوشلی، دار المجتمع، جدة، ۱۴۱۱ه – ۱۹۹۰ م.

۴. مسألة التقریب بین اهل السنة والشیعة، د. ناصر بن عبدالله بن القفاری، دار طیبة.

۵. اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة، عرض و نقد د. ناصر بن عبدالله القفازی؛ دار الرضا للنشر و التوزیع، الجیزة بمصر، چاپ سوم، ۱۴۱۸ه – ۱۹۹۸م.

۶. بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة للیهود، عبدالله الجمیلی، مکتبة الغرباء الأثریة، المدینة المنورة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ه – ۱۹۹۴م.

۷. السنة و مکانتها فی التشریع، د. مصطفی السباعی، المکتب الإسلامی ۱۴۰۵ ه – ۱۹۸۵ م.

۸. انتصار الحق ... مناظره‌ای علمی با بعضی از شیعه‌ی امامیه، مجدی محمّد علی، دار طیبة، چاپ اول ۱۴۱۸ ه – ۱۹۹۷ م.

۹. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور للامام عبد الرحمن جلال الدین السیوطی، چاپ اول، ۱۴۰۳ه – ۱۹۸۳م.

۱۰. سنن سعید بن منصور، دار الصمیعی، ریاض، چاپ دوم ۱۴۲۰ه – ۲۰۰۰م.

۱۱. مسند الدرامی، لأبی محمّد بن عبدالله الدارمی، دارالمغنی، ریاض، ۱۴۲۱ه – ۲۰۰۰م.

۱۲. الموسوعة الحدیثیة، السنن الکبری للامام أبی عبدالرحمن أحمد بن سعید النسائی، مؤسسه الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۱ه – ۲۰۰۱م.

۱۳. ثم أبصرتُ الحقیقة، محمّد سالم الخضر، دار الإیمان للطباعة و النشر ۲۰۰۳م.

۱۴. المحصول فی علم الأصول، لفخر الدین محمّد بن الحسین الرازی، مؤسسة الرسالة، چاپ سوم ۱۴۱۸ه – ۱۹۹۷م.

۱۵. فقه الامام علی بن أبی طالب، أحمد محمّد طه، رساله‌ای که به دانشگاه بغداد، به بخش تحقیقات اسلامی تقدیم شد و چاپ نشد.

۱۶. أحکام القرآن اثر ابوبکر بن العربی، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۸ ه‍ – ۱۹۸۸م.

۱۷. تفسیر القرطبی اثر ابوعبدالله بن محمّد بن أحمد الأنصاری القرطبی، مکتبة الرشد، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه‍ – ۱۹۹۱م.

۱۸. التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، دکتر وهبة الزحیلی، دار الفکر المعاصر بیروت، چاپ اول ۱۴۱۱ ه‍ – ۱۹۹۱م.

۱۹. فی ظلال القرآن، سید قطب، دار الشروق، الطبعة الشرعیة الخامسة و العشرون.

۲۰. سورة الحجرات، د. ناصر العمر، دار الصدیق، صنعاء، چاپ سوم ۱۴۲۲ ه‍ .

۲۱. منهج القرآن الکریم فی إصلاح النفوس، عبدو الحاج محمّد الحریری، رساله‌ای که به دانشگاه بغداد تقدیم شد.

۲۲. الدعاء و منزلته من العقیدة الإسلامیة، ابوعبدالرحمن جیلان بن خضرالعروسی، مکتبة الرشد، چاپ اول ۱۴۱۷ ه‍ – ۱۹۹۶م.

۲۳. مع الشیعة الاثنی عشریة فی الأصول و الفروع، د. علی السالوس، دار التقوی.

۲۴. سید الشهدا؛ دروس و عبر، عبدالحمید بن عبدالرحمن السحیبانی، دارالوطن.

۲۵. نساء أهل بیت، منصور الحکیم، المکتبة التوفیقیة.

۲۶. الامام علی أبی طالب، رابع الخلفاء الراشدین، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۲۷. تاریخ مدینة السلام و أخبار محدثیها و ذکر قاطنیها العلماء من غیر اهلها و واردیها، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی، دار الغرب الإسلامی ۲۰۰۱م.

۲۸. خلافة علی بن أبی طالب – رضی الله عنه – عبدالحمید علی ناصر فقیهی، رساله علمی است که به دانشگاه اسلامی مدینه منوره تقدیم شد و تاکنون چاپ نشده است، و دکتر اکرم ضیاء عمری بر آن نظارت کرده است.

۲۹. الاستیعاب فی معرفة اصحاب، ابو عمر یوسف بن محمّد بن عبدالبر. تحقیق علی محمّد البجاوی، دار الجلیل بیروت، چاپ اول ۱۴۱۲ ه‍ – ۱۹۹۲م.

۳۰. البدایة و النهایة، ابو الفداء الحافظ ابن‌کثیر الدمشقی، دار الریان، ۱۹۹۸م.

۳۱. جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدین، محمّد السید الوکیل، دار المجتمع، المدینة، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ ه‍ – ۱۹۹۵ م.

۳۲. الصحیح المسند فی فضائل الصحابة، ابو عبدالله، مصطفی العدوی، دار ابن عفان، السعودیة، الخبر، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۵م.

۳۳. الانشراح و رفع الضیق فی سیرة أبی بکر الصدیق، د. علی محمّد الصلابی، دار التوزیع و النشر الإسلامیة، ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۲م.

۳۴. دراسات فی الأهواء الفرق والبدع و موقف السلف منها، د. ناصر بن عبدالکریم العقل، دار إشبیلیا، الطبعة الأولی ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م. الریاض.

۳۵. دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، د. محمّد ضیف الله بطاینة، دار الفرقان، عمان.

۳۶. الصواعق المحروقة علی أهل الرفض و الضلال و الزندقة، اثر ابو العباس أحمد بن محمّد بن علی بن حجر الهیثمی، مؤسسة الرسالة بیروت، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷م.

۳۷. فرائد الکلام للخلفاء الکرام، قاسم عاشور، دار طریق الریاض، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸م.

۳۸. الخوارج فی العصرالأموی، د. نایف معروف، دار الطلیعة، بیروت، چاپ چهارم.

۳۹. شرح الصدور ببیان بدع الجنائز و القبور، اثر ابو عمر عبدالله بن محمّد الحمادی، مکتبة الصحابة، الشارقة، چاپ دوم ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹م.

۴۰. لموسوعة الحدیثیة.مسند الامام أحمد بن حنبل، توزیع وزارة الشئون الإسلامیة و الأوقات و الدعوة و الإرشاد، چاپ دوم۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹م.

۴۱. الأدب العربی من ظهور الإسلام إلی نهایة العصر الراشدی، د. حبیب یوسف مغنیة، دار مکتبة الهلال، چاپ اول ۱۹۹۵ م بیروت لبنان.

۴۲. الطبقات اثر ابن سعد، دار صادر، بیروت.

۴۳. عقیدة إهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرام، د. ناصر علی عائض حسن الشیخ، مکتبة الرشد، الریاض، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۳م.

۴۴. السنة اثر ابن بکر أحمد بن محمّد الخلا، تحقیق د. عطیة الزهرانی، دار الرایة.

۴۵. بیعة علی بن أبی طالب، أم مالک الخالدین، حسن فرحان المالکی، مرکز الدراسات التاریخیة، چاپ سوم، عمان.

۴۶. تاریخ الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین، محمّد أحمد الذهبی، دار الکتاب العربی.

۴۷. فتح الباری، المطبعة السلفیة، چاپ دوم ۱۴۱۰ هـ .

۴۸. المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی، محمّد محمّد حسن شراب، دار القلم – بیروت، الدراسات الشامیة، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ – ۱۹۹۴ م.

۴۹. تاریخ الطبری اثر ابوجعفر، دار الفکر، بیروت، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ – ۱۹۸۷م.

۵۰. استشهاد عثمان و وقعة الجمل فی مرویات سیف بن عمر فی تاریخ الطبری، دراسة نقدیة د. خالد بن محمّد الغیث، دار الأندلس الخضراء، جدة ۱۴۱۸ هـ .

۵۱. سنن أبی داود، الامام أبی داود، سلیمان السجستانی، تحقیق و تعلیق عزت الدعاس ۱۳۹۱ هـ، سوریا.

۵۲. سنن ابن ماجة، الحافظ أبو عبدالله محمّد بن زید القزوینی، دار الفکر.

۵۳. سنن الترمذی أبو عیسی محمّد بن عیسی الترمذی، دار الفکر ۱۳۹۸ هـ.

۵۴. سنن النسائی، أحمد بن شعیب بن علی بن بحر بن سنان بن دینار النسائی با شرح جلال الدین السیوطی و حاشیة الامام السندی، دار الفکر بیروت.

۵۵. الإحسان فی صحیح ابن حبان، علاء الدین علی بن بلبان الفارسی، مؤسسة الرسالة بیروت چاپ اول ۱۴۱۲ هـ – ۱۹۹۱م.

۵۶. السلسلة الصحیحة، اثر آلبانی، المکتب الإسلامی.

۵۷. معجم الطبرانی الکبیر، ابو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی، مکتبة العلوم و الحکم چاپ دوم ۱۴۱۶ هـ – ۱۹۹۵م.

۵۸. السنة لعبد الله بن أحمد حنبل، تحقیق: ابوهاجر محمّد السعید بن بسیونی زغلول، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.

۵۹. شرح العقیدة الطحاویة، اثر علامه محمّد بن علی بن محمّد الأذرعی، تخریجُ احادیث: محمّد ناصر الدین الألبانی، المکتب الإسلامی، بیروت، ۱۳۹۱ هـ و

۶۰. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، محمّد الدین أبی السعادات المبارک بن محمّد الجزری، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی، و محمود الطناحی، المکتبة الإسلامیة.

۶۱. صحیح البخاری، ابو عبدالله محمّد بن إسماعیل البخاری، دار الفکر ۱۹۹۱م.

۶۲. صحیح مسلم، تحقیق محمّد فؤاد عبدالباقی، دار إحیاء التراث، بیروت، لبنان.

۶۳. صحیح مسلم بشرح النووی، المطبعة المصریة درالازهر الشریف چاپ اول ۱۳۴۷هـ.

۶۴. مجموعة الفتاوی، تقی الدین أحمد بن تیمیه الحرانی، دار الوفا بالمنصورة، مکتب العبیکان بالریاض، چاپ اول ۱۴۱۸ هـ – ۱۹۹۷م.

٦٥. المصنف فی الأحاديث و الاثار، حافظ أبی بكر بن إبی شيبة، طبع الدرا السلفية، چاپ اول ١۴٠٣ ه، اثر بمبیء هند.

۶۶. المصنف اثر عبد الرازق بن همام الصنعانی، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمی، المكتب الإسلامی، بيروت، چاپ دوم.

۶٧. العواصم من القواصم، القاضی أبوبكر بن العربی، تحقيق محب الدين الخطيب، تهيه و تنظيم محمّد بن سعيد مبيض، دار الثقافة، قطر الدوحة، چاپ دوم ١٩٨٩م.

۶٨. تحقيق مواقف الصحابة فی الفتن من روايات الطبری و المحدثين، تأليف د. محمّد أمحزون، دار طيبة، مكتبة الكوثر، رياض، چاپ اول، ١۴١۵ ه - ١٩٩۴ م.

۶٩. الإبابة فی أصول الديانة، اثر ابو الحسن الأشعری، طبعة الجامعة الأسلامية، ١٩٧۵م.

٧٠. الامام ة و الرد علی الرافضة، اثر حافظ أبی نعيم الأصبهانی، تحقيق و تعليق د. علی بن محمّد ناصر الفقيهی، طبع مكتبة العلوم و الحكم، چاپ اول ١۴٠٧ ه .

٧١. أصول الدين، اثر عبد القاهر البغدادی، طبع دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

٧٢. الاعتقاد علی مذهب السلف أهل السنة و الجماعة اثر ابوبكر أحمدبن الحسين البيهقی، الناشر، نشاطآباد، فيصل آباد، پاكستان.

٧٣. الاقتصاد فی الاعتقاد، ابو حامد الغزالی، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

٧۴. المقدمة، ابن خلدون.

٧۵. عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة فی صدر الإسلام، سليمان بن حمد العودة، دار طيبة، رياض، چاپ سوم، ١۴١٢ ه .

٧۶. الوصية الكبری، شيخ الإسلام ابن تيميه، دار المطبعة السلفية و مكتبتها، نشر: قصی محب الدين الخطيب، چاپ سوم، ١۴٠١ ه .

٧٧. تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل، قاضی أبی علی محمّد بن الطيب الباقلانی، مؤسسه الكتب الثقافية، چاپ سوم ١۴٠٧ه - ١٩٨٧م.

٧٨. دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، د. عبدالرحمن الشجاع، چاپ اول ١۴١٩ ه - ١٩٩٩ م، دارالفكر المعاصر - صنعاء.

٧٩. الخلافة بين التنظير و التطبيق، محمود المرداوی، چاپ اول ١۴٠٣ ه - ١٩٨٣م.

۸۰. منهج علی بن أبی طالب فی الدعوه إلی الله، د. سلیمان بن قاسم العید، دار الوطن، الریاض، چاپ اول ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲م.

۸۱. ۷۹- الدور السیاسی للصفوة فی صدر الإسلام، السید عمر، معهد الفکر العالمی.

۸۲. عبقرية الامام، عباس محمود العقاد، المکتبة العصرية - بیروت.

۸۳. خلفاءالرسول، خالد محمّد بن خالد، دار ثابت، القاهرة دار الفکر، دمشق، ۱۹۹۴م.

۸۴. علی بن أبی طالب، خالد البیطار.

۸۵. علی بن أبی طالب، عبدالستار الشیخ، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۱م.

۸۶. الأدب الإسلامی فی عهده النبوة، نایف معروف، دار النفائس، بیروت، لبنان.

۸۷. الخلفاء الراشدون، عبدالوهاب النجار، دار القلم، بیروت، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶م.

۸۸. المرتضی سیرة أمیر المؤمنین أبی الحسن علی بن أبی طالب، ابوالحسن الندوی، دار القلم، دمشق، چاپ دوم ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸م.

۸۹. لسان العرب، محمّد بن مکرم بن منظور، دار صادر، بیروت.

۹۰. تاریخ المذاهب، ابو زهرة، دار الکفر العربی، چاپ اول.

۹۱. دار الحکم فی الإسلام، عارف أبو عبید، دار النفائس، الأردن ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م.

۹۲. الامام ة العظمی عند أهل السنة و الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی. دار طیبة، السعودیة، چاپ دوم ۱۴۰۹ هـ .

۹۳. مشکاة المصابیح بغوی.

۹۴. فتاوی فیالوحید، عبدالله بن جبرین.

۹۵. الناهیة فی التوحید، عبدالله بن جبرین.

۹۶. الناهیه عن طعن أمیر المؤمنین معاویة، عبدالعزیز بن أحمد بن حامد، غراس للتوزیع، الکویت، چاپ اول ۱۴۲۲ هـ .

۹۷. مسند الامام زید بن علی، جمع عبدالعزیزبن إسحاق البغدادی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳ هـ .

۹۸. صحیح سنن الترمذی، محمّد ناصر الدین الألبانی، مکتب التربیة العربی لدول الخلیج، الریاض، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ .

۹۹. صحیح سنن ابن ماجه اثر آلبانی، مکتب العربیة العربی لدول الخلیج، ریاض.

۱۰۰. صحیح النسانی آلبانی، مکتب التربیة العربی لدول الخلیج، ریاض ۱۴۰۸ هـ .

۱۰۱. مشکاة المصابیح آلبانی.

۱۰۲. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ابو نعيم أحمد عبد الله الأصفهانی، دارالكتب العلمية، بيروت.

۱۰۳. فضائل الصحابة، ابو عبدالله أحمد بن محمّد بن حنبل، دار ابن الجوزی السعودية، چاپ دوم. ۱۴۲۰ - ۱۹۹۹م.

۱۰۴. الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، حافظ الخطيب البغدادی، تحقيق د. محمود الطحان، مكتبة المعارف، رياض، ۱۴۰۳ هـ .

۱۰۵. شرف أصحاب الحديث، خطيب بغدادی، تحقيق سيعد أوغلی، نشر دار الحياء السنة النبوية.

۱۰۶. مسند أحمد، تحقيق أحمد شاكر، چاپ سوم، دار المعارفف مصر، ۱۳۶۸ هـ .

۱۰۷. تذكر السامع و المتكلم فی آداب العالم و المتعلم، سعد الله بن جماعة، دار الكتب العلمية.

۱۰۸. تاريخ اليعقوبی، أحمد بن أبی يعقوب بن جعفر، دار بيروت، لبنان.

۱۰۹. جامع بيان العلم و فضله ابوعمر يوسف بن عبد البر النمری القرطبی، دار الفكر، دار الكتب الإسلامية ۱۴۰۲ هـ .

۱۱۰. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدين الطبری، دار المعرفة، بيرت.

۱۱۱. تاريخ الخلفاء للسيوطی، دار صادر بيروت، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م.

۱۱۲. صفة الصفوة اثر امام أبی الفرج بن الجوزی، دار المعرفة، بيروت.

۱۱۳. التاريخ الإسلامی، مواقف و عبر؛ د. عبدالعزيز عبدالله الحميدی، دار الدعوة الإسكندرية، دار الأندلس الخضراء، جدة، چاپ اول ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م.

۱۱۴. أدب الدين و الدنيا اثر مارودی

۱۱۵. المتجر الرابح فی ثواب العمل الصالح، دمياطی

۱۱۶. الكامل فی التاريخ، أبو الحسن علی بن أبی المكارم الشيبانی، معروف بابن الاثير، تحقيق علی شيری، دار إحياء التراث العربی، بيروت، ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۹م.

۱۱۷. صحيح التوثيق فی سيرة علی بن أبی طالب، مجدی فتحی السيد، دار الصحابة بطنطا، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶م.

۱۱۸. الامام علی بن أبی طالب، محمّد رشيد رضا، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۹۸۳م.

۱۱۹. رجال الفكر و الدعوة، ندوی دار ابن كثير.

۱۲۰. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، تهیه و تنظیم از ندیم مرعشلی، أسامة مرعشلی، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ هـ – ۱۹۹۳ م.
۱۲۱. أخلاق النبی فی القرآن والسنة، د. أحمد الحداد، دار الغرب الإسلامی ۱۹۹۹م.
۱۲۲. روح المعانی، آلوسی.
۱۲۳. الزهد، اثر امام أحمد بن حنبل.
۱۲۴. أصحاب الرسول، محمود المصریب، مکتب ابو حذیفه سلفی چاپ اول ۱۴۲۰ هـ – ۱۹۹۹ م.
۱۲۵. نیل الأوطار، محمّدبن علی الشوکانی، چاپ اخیر، مصطفی البابی الحلبی و همکارانش، القاهرة.
۱۲۶. تراث الخلفاء الراشدین فی الفقه و القضاء، د. صبحی محمصانی، دار العلم للملایین چاپ اول. ۱۹۸۴.
۱۲۷. مفتاح دار السعاده اثر ابن القیم، تحقیق محمّد حامد الفقی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۲ هـ .
۱۲۸. مدارج السالکین، ابن القیم، تحقیق محمّد حامد الفقی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۲ هـ .
۱۲۹. تاریخ دمشق، دار احیاء التراث، چاپ اول.
۱۳۰. لطائف المعارف، أبن رجب، دار ابن کثیر.
۱۳۱. عدة الصابرین و ذخیرة الشاکرین، ابن قیم، دار الکتب العلمیة، بیروت.
۱۳۲. التوقیف علی مهمات التعاریف محمّد عبد الرءوف المناوی، تحقیق د. محمّد رضوان الدایة، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ – دار الفکر.
۱۳۳. معرفة الصحابة ابی نعیم، تحقیق محمّد راضی ابن حاج عثمان، مکتبة الدار المدینة، و مکتبة الحرمین – ریاض، چاپ اول۱۴۰۸ هـ .
۱۳۴. موسوعة فقه علی بن أبی طالب، قلعجی، دار النفائس، بیروت، ۱۴۱۷ هـ – ۱۹۹۶م.
۱۳۵. فقه التمکین فی القرآن الکریم، علی محمّد الصلابی، دار الوفاء، المنصورة، چاپ اول ۱۴۲۱ هـ – ۲۰۰۱ م.
۱۳۶. شرح اعتقاد أهل السنة و الجماعة، ابوالقاسم هبة الله، بن الحسین بن منصور الطبری اللالکائی، تحقیق د. احمد سعد حمدان الغامدی، دار طیبة، ریاض.

۱۳۷. المختصر من كتاب الموافقة بين أهل البيت و الصحابةٌ زمخشری، تحقيق سيد إبراهيم صادق، دار الحديث، چاپ ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م.

۱۳۸. الشيخان أبوبكرو عمر من رواية البلاذرى فى أنساب الأشراف، تحقيق إحسان صديق العمد، نشر مؤتمن، عربستان، چاپ سوم.

۱۳۹. نظام الحكم فى عهد الخفاء الراشدين، حمد حمد الصمد، المؤسسة الجماعية للدراسات و النشر و التوزيع، چاپ اول ۱۴۱۴هـ - ۱۹۹۴م.

۱۴۰. الدولة و السيادة فى الفقه الإسلامى، فتحى عبدالكريم، مكتبة وهبة.

۱۴۱. النظام السياسى فى الإسلام، د. محمّد أبوفاس، دار الفراقان، عمان، الأردن.

۱۴۲. روضة الناظرو جنة المناظر، ابن قدامة، موفق الدين عبدالله، ابن أحمد المقدسى، المطبعة السلفية، القاهرة، چاپ چهارم ۱۳۹۱ هـ .

۱۴۳. لإدارة العسكرية فى الدولة الإسلامية نشأتها و تطورها حتى منتصف القرن الثالث الهجرى، د. سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، از منشورات دانشگاه ام القرى.

۱۴۴. نهاية الأرب فى فنون الأدب، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويرى، مطبعة كوتسا توماس در قاهره.

۱۴۵. فن الحم الإسلامى، مصطفى أبوزيد فهيم، المكتب المصرى الحديث.

۱۴۶. الشورى بين الأصالة و المعاصرة، عز الدين التميمى، دار البشير، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵م.

۱۴۷. المستدرک على الصحيحين، اثر امام ابو عبدالله نيشابورى كه در زير آن تخليص مذهبى آمده است. طبعة ۱۳۹۰ هـ - ۱۹۷۰ م، دار الفكر.

۱۴۸. نهج البلاغه شرح الشيخ محمّد عبده، دارالبلاغة، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰م.

۱۴۹. مسند أبى يعلى، احمد بن على المثنى التيمى، تحقيق و تخريج حسين سليم أسد، دار المامون للتراث، دمشق.

۱۵۰. مجمع الزوائد، و منبع الفوائد، نورالدين على بن أبى بكر الهيثمى، دار الريان القاهرة، دار الكتاب العربى، بيروت.

۱۵۱. الوسيطة فى القرآن الكريم، على محمّد الصلابى، دار النفائس، دار البيارق عمان، چاپ اول ۱۹۹۹م.

۱۵۲. التوضيح و البيان لشجرة الإيمان، شيخ عبدالرحمن السعدى.

۱۵۳. الاستذکار لمذاهب فقهاء الأمصار و علماء الأقطار، ابن عبد البر، تهیه احیای میراث و دستاورد اسلامی.
۱۵۴. الغلو فی الدین، د. الصادق عبدالرحمن الغریانی، دار السلام ۱۴۲۲ هـ – ۲۰۰۱ م.
۱۵۵. المواعظ والاعتبار، أحمد بن علی عبدالقادر المقریزی، چاپ دوم مکتبة الثقافة الدینیة قاهرة، ۱۹۸۷م.
۱۵۶. الاعتصام، شاطبی، تحقیق محمّد رشید رضا، دار المعارف، بیروت ۱۴۰۲ هـ .
۱۵۷. الطرق الحکمیة فی السیاسیة الشرعیة، اثر ابن قیم جوزی.
۱۵۸. فی ظلال الإیمان، صلاح عبد الفتاح الخالدی، مکتبة المنار، الأردن، الرزقاء.
۱۵۹. تبصیر المؤمنین بفقه النصر و التمکین فی القرآن الکریم، علی محمّد الصلابی، دار الصحابة، چاپ اول ۲۰۰۱ م.
۱۶۰. تفسیر الفخر الرازی، أبو عبدالله محمّد بن عمر، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
۱۶۱. السیرة النبویة، اثر ابن هشام، ابو محمّد بن عبدالملک بن هشام، دار الفکر، بدون تاریخ.
۱۶۲. معجم الأدباء، یاقوت الحموی، دار صادر، بیروت.
۱۶۳. عیون الأخبار، ابو محمّد عبدالله بن مسلم بن قتیبة، دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۶م.
۱۶۴. الإعجاز و الإیجاز، أبو منصور الثعالبی، دار الرائد العربی، بیروت.
۱۶۵. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۳ هـ – ۱۹۸۲م.
۱۶۶. الشریعة اثر امام محدث أبی بکر محمّد بن الحسین الآجری، تحقیق د. عبدالله بن سلیمان الدمیجی، چاپ اول، دار الوطن ریاض، ۱۴۱۸ هـ – ۱۹۹۷م.
۱۶۷. الشرک فی القدیم و الحدیث، أبوبکر محمّد زکریا، مکتبة الرشد، ریاض، ۱۴۲۱ هـ
۱۶۸. مختصر منهاج القاصدین، أحمد بن عبدالرحمن المقدسی، مکتبة البیان، دمشق ۱۳۹۸ هـ .
۱۶۹. سیر أعلام النبلاء، محمّد بن أحمد عثمان الذهبی، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۹م.
۱۷۰. إحیاء علوم الدین، غزالی.
۱۷۱. معالم السلوک و تزکیة النفوس، عبدالعزیز محمّد عبد اللطیف، دار الوطن السعودیة، چاپ اول ۱۴۱۴ هـ .
۱۷۲. بدائع الفوائد، ابن القیم، مکتبة الریاض.
۱۷۳. صید الخاطر، ابن الجوزی.
۱۷۴. الأخلاق و السیر، ابن حزم.

١٧٥. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، اثر امام عبدالرحمن جلال الدین السیوطی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول ١۴٠٣ ه – ١٩٨٣ م.

١٧۶. الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ابوجعفر أحمد مشهور به محب طبری المکتبة القیمة.

١٧٧. المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، قاهره. ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی، دار الکتب العلمیة، بیروت .

١٧٨. نظام الحکومة السلامیة، لکتانی: نامگذاری شده به سازماندهی اداری، محمّد عبدالحی الکتانی الإدریسی الحسنی، دار الإرقم بن أبی الأرقم – بیروت.

١٧٩. الأموال، ابو عبید، تحقیق محمّد خلیل هراس، مکتبة الکلیات الازهریة.

١٨٠. الحیاة الاقتصادیة فی العصور الإسلامیة الأولی، د. محمّد ضیف الله بطاینة، دار طارق، دار الکندی، أردن.

١٨١. الهبة فی العصر النبوی و عصر الخلفاء الراشدین، د. فضل الهی، مؤسسة المجریسی، ریاض، چاپ سوم ١۴٢٠ ه – ١٩٩٩ م.

١٨٢. المغنی اثر امام علامة ابن قدامه مقدسی، دار الحدیث، قاهره، ١۴١۶ ه – ١٩٩۶ م.

١٨٣. الخراج، یوسف یعقوب بن إبراهیم، المکتبة السلفیة، قاهره، ١٣٨٢ ه .

١٨۴. ولایة الشرطة فی الإسلام، د. نمر الحمیدانی، دار عالم الکتب، ریاض، ١۴١۴ ه .

١٨۵. تاریخ خلیفة بن خیاط، أبو عمر خلیفة بن خیاط بن أبی هبیرة اللیثی، تحقیق أکرم ضیاء العمری، چاپ دوم، مؤسسه الرسالة، و دار اقلم، بیروت ١٣٩٧ ه .

١٨۶. الإصابة فی تمییز الصحابة، أحمد بن علی بن حجر، دار الکتب العلمیة، بیروت.

١٨٧. علی بن أبی طالب، د. علی شرفی، دار الکندی، إربد، اردن، ٢٠٠١م.

١٨٨. الولایة علی البلدان فی عصر الخلفاء الراشدین، د. عبدالعزیز أبراهیم العمری.

١٨٩. من أصول الفکر السیاسی، محمّد فتحی عثمان، چاپ دوم، مؤسسة الرسالة، بیروت ١۴٠۴ ه – ١٩٨۴م.

١٩٠. النظم المالیة فی الإسلام، عیسی عبده، مؤسسه تحقیقات اسلامی قاهره

١٩١. السیاسة المایة لعثمان بن عفان، هیئت عمومی مصری باری (چاپ و نشر) کتاب، ١٩٨۶م.

١٩٢. تاریخ العرب، مطول، د. فیلیب حتی، ترجمه إدوارد جرجی، د. جبرائیل جبور، دار الشکاف، بیروت، ١٩۴٩م.

۱۹۳. وقائع ندوة النظم الإسلامية، أبوظبی، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۴م.
۱۹۴. نظام الحکم فی الشریعة و التاریخ الإسلامی، ظافر القاسمی، دار النفائس، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷م.
۱۹۵. إعلام الموقعین عن رب العالمین، شمس الدین أبی عبدالله محمّد بن أبی بکر ابن القیم، تحقیق محمّد محیی الدین عبدالحمید، المکتبة العصریة، صیدا، بیروت.
۱۹۶. الاجتهاد فی الفقه الإسلامی ضوابطه و مستقبله، عبدالسلام السلیمانی، وزارة الأوقاف و الشئون الإسلامیة، المملکة المغربیة.
۱۹۷. خلاصة التشریع الإسلامی، عبدالوهاب خلاف، دار القلم، ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲م.
۱۹۸. تاریخ القضاعی، کتاب عیون المعارف و فنون أخبار الخلائف، اثر امام قاضی محمّد بن سلامة بن جعفرالشافعی، مطبوعات دانشگاه أم القری.
۱۹۹. تاریخ القضاء فی إسلام، د. محمّد الزحیلی، دار الفکر دمشق، دار الفکر المعاصر لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۵، هـ - ۱۹۹۵ م.
۲۰۰. أخبار القضاة لوکیع، وکیع محمّد بن خلف بن حیان، چاپ اول چاپ‌خانه استقامت در قاهره، ۱۳۶۶ هـ - ۱۹۴۷م.
۲۰۱. الأحکام السلطانیة، ابوالحسن علی بن محمّد بن حبیب، دار الفکر، بیروت.
۲۰۲. شرح منهج البلاغة، ابن أبی الحدید، تحقیق حسن تمیم، مکتبة الحیاة، بیروت.
۲۰۳. صحیح سنن أبی داود، مکتب التربیة العربی لدول الخلیج.
۲۰۴. شرح صحیح مسلم، اثر امام نووی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۱م.
۲۰۵. المجموع شرح المهذب، امام أبی زکریا یحیی بن شرف النووی، چاپ‌خانه امام در مصر
۲۰۶. المبسوط، محمّد بن أحمد بن أبی سهل شمس الأئمة السرخسی، دار المعرفة بیروت.
۲۰۷. المحلی بالآثار، اثر امام ابو محمّد علی بن أحمد بن سعید بن حزم اندلسی، دار الکتب العلمیة، بیروت لبنان.
۲۰۸. معجم الطبرانی، سلیمان بن أحمد الطبرانی، الدار العربیة، بغداد ۱۳۹۸هـ.
۲۰۹. جمع الجوامع بحاشیة العطار، اثر امام ابن البسکی با شرح جلال المحلی، دار الکتب العلمیة - بیروت.
۲۱۰. بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع اثر علامة علاءالدین أبی بکربن مسعود کاسانی حنفی، ناشر زکریا علی یوسف.

۲۱۱. فتح العزیز شرح الوجیز، اثر امام ابوقاسم عبدالکریم محمّد الرافعی، که در حاشیه المجموع چاپ شده است.

۲۱۲. بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، محمّد بن أحمد بن رشد القرطبی، ۱۳۸۶ هـ - ۱۹۶۶ م، مطبعة الکلیات الأزهریة.

۲۱۳. المنتقی شرح موطأ مالک بن أنیس، قاضی ابوالولید سلیمان بن خلف الباجی الأندلسی، چاپی مصور بر چاپ اول، سال ۱۳۱۳هـ، چاپخانه سعادت.

۲۱۴. إعلاء السنن اثر محدث ناقد، ظفر أحمد العثمانی، بر پرتو آنچه که امام فقیه شیخ اشرف تهانوی افاده کرده است. با تحقیق و تعلیق عبدالفتاح أبو غدة - منشورات إدارة القرآن و العلوم الإسلامیة پاکستان.

۲۱۵. الإشراف علی مذاهب أهل علم، حافظ محمّد بن ابراهیم بن منذر نیشابوری، با تحقیق محمّد نجبیب سراج الدین، دار إحیاء التراث الإسلامی در دولت قطر.

۲۱۶. السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار، شیخ محمّد بن علی الشوکانی، تحقیق محمود إبراهیم، چاپ اول دار الکتب العلمیة ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م.

۲۱۷. المدونة الکبری اثر امام مالک بن أنس، چاپ با افست در سال ۱۳۲۳ هـ -، دار صادر بیروت.

۲۱۸. سبل السلام، امیر الصنعانی.

۲۱۹. مقاصد الشریعةالإسلامیة، د. محمّد سعد الیوبی، دار الهجرة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۶ م.

۲۲۰. الحکم و التحاکم فی خطاب الوحی، عبدالعزیز مصطفی کامل، دار طیبة.

۲۲۱. الخلافة الراشدة، و الدولة الأمویة من فتح الباری، یحیی بن إبراهیم الیحی، دار الهجرة، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶ م.

۲۲۲. عصر الخلافة الراشدة، د. أکرم ضیام العمری، مکتبة العلوم و الحکم، مدینة منوره، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ - ۱۹۹۴ م.

۲۲۳. حقیقة البدعة و أحکامها، سعید ناصر الغامدی، مکتبة الرشد، ریاض، ۱۴۱۲هـ .

۲۲۴. الموافقات فی أصول الشریعه، اثر ابو إسحاق شاطبی، تحقیق عبدالله دارز، دار الباز، مکه مکرمه.

۲۲۵. شرف أصحاب الحديث، خطيب بغدادى، تحقيق محمّد محمّد سعيد الخطيب أوغلى، دار إحياء السنة النبوية.
۲۲۶. الأم، شافعى، دار المعرفة بيروت.
۲۲۷. مسائل الامام أحمد، ابوداود سليمان بن الأشعث، چاپخانه المنار در مصر، ۱۳۵۳ھ
۲۲۸. مناقب الشافعى، رازى محمّد عبدالرحمن بن أبى حاتم، تحقيق عبدالغنى عبد الخالق، دار الكتب العلمية، بيروت.
۲۲۹. تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلانى، برگرفته از چاپ حيدرآباد.
۲۳۰. الإنصاف فيما وقع فى تاريخ العصر الراشدى من خلاف، د. حامد محمّد الخليفة، مطابع الدوحة المدينة الرياضية عمان، الأردن، ۱۴۲۳ھ – ۲۰۰۲م.
۲۳۱. الاستبصار فى نسب الصحابة من الأنصار، تحقيق د. على نويهض، دار الفكر، بيروت، بدون تاريخ.
۲۳۲. تهذيب تاريخ دمشق، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۷ھ – ۱۹۸۷م.
۲۳۳. الأخبار الصوال، اثر ابو حنيفه أحمد بن داود، تحقيق عبدالمنعم عامر، مراجعه د. جمال الدين الشيال، مكتبة المتنبى، بغداد.
۲۳۴. كتاب الفتوح، أبو محمّد بن أثم، چاپ اول، دائرة المعارف العثمانية حيدرآباد، هند ۱۳۸۸ھ – ۱۹۹۸ م.
۲۳۵. ولاة مصر، ابويوسف محمّد بن يوسف الكندى، تحقيق د. حسين نصار، دار صادر، بيروت بدون تاريخ.
۲۳۶. مرويات أبى مخنف فى تاريخ الطبرى، يحيى إبراهيم اليحيى، دار العاصمة الرياض، چاپ اول ۱۴۱۰ ھ.
۲۳۷. النجوم الزاهرة فى ملوک مصر و القاهرة، جمال الدين أبى المحاسن يوسف بن تغرى بردى، وزارت فرهنگ و ميراث ملى، قاهره بدون تاريخ.
۲۳۸. تيسير الكريم المنان فى سيرة عثمان بن عفان، على محمّد الصلابى، دار التوزيع و النشر الإسلامية القاهرة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ھ – ۲۰۰۲ م.
۲۳۹. منهاج السنة النبوية، ابن تيميه، تحقيق محمّدرشاد، مؤسسة قرطبة.
۲۴۰. الثقات، محمّد بن حبان بن أحمد، مكتبة مدينة العلم، مكه مكرمه، ۱۳۹۳ ھ.
۲۴۱. فتنة مقتل عثمان بن عفان، محمّد عبدالله الغبان، مكتبة العبيكان، ۱۴۱۹ھ.

٢۴٢. تهذيب الكمال فی أسماء الرجال، يوسف عبدالرحمن المزی، بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ اول، ١۴٠۵ ﻫ .
٢۴٣. آثار الحرب فی الفقه الإسلام، د. وهبة الزحيلی، پژوهش تطبيقی، دار الفكر.
٢۴۴. الجرح و التعديل، ابن أبی حاتم عبدالرحمن بن محمّد بن إدريس، دار الكتب العلمية، بيروت چاپ اول ١٢٧١ﻫ .
٢۴۵. وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقری، تحقيق عبد السلام هارون، چاپ دوم قاهره ١٣٨٢ﻫ .
٢۴۶. تفسير تابعين، بررسی و تحقيق تطبيقی، د. محمّد عبدالله علی الخضيری، دار الوطن، چاپ اول، ١۴٢٠ ﻫ ١٩٩٩م.
٢۴٧. فصل الخطاب فی سيرة أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، علی محمّد الصلابی، دار الصحابه، الامّارات، چاپ اول ٢٠٠٢م.
٢۴٨. أباطيل يجب أن تمحی من التاريخ، د. إبراهيم علی شعوط، المكتب الإسلامی.
٢۴٩. الفتنة الكبری – علی و بنوه، طه حسين دار المعارف بمصر ١٩۶۶ م.
٢۵٠. الدراهم المضروبة علی الطراز الساسانی للخلفاء الراشيدين فی المتحف العراقی، وداد علی قزاز، مجله مسكوكات، مديريت آثار عمومی بغداد، الجزء، (١) المجلد (١) ١٩۶٩ م.
٢۵١. الأنساب، اثر ابو سعد عبدالكريم بن محمّد بن منصور التيميمی، تحقيق و تعليق الأستاد محمّد عوامه، چاپ اول، نشر محمّد أمين دمج، بيروت، ١٣٩۶ ﻫ – ١٩۶٧ م.
٢۵٢. التمهيد والبيان فی مقتل الشهيد عثمان، محمّد بن يحيی بن أبی بكر المالقی اندلسی حققة، د. محمود يوسف زايد، فرهنگستان دوحه ١٩٨۵م.
٢۵٣. الأساس فی السنة و فقهها، سعيد حوی، دار السلام، ١۴٠٩ ﻫ – ١٩٨٩م.
٢۵۴. الإدارة و النظام الإداری عند الامام علی، د. محسن باقر الموسوی، الغدير، بيروت، لبنان، چاپ اول ١۴١٩ ﻫ – ١٩٩٨ م.
٢۵۵. النظم الإسلامية، صبحی الصالح، چاپ پنجم، دار العلم للملايين، بيروت.
٢۵۶. الحياة الاجتماعية و الاقتصادية فی الكوفة فی القرن الأول الهجری، قاهره ١٩٧٠ م. محمّد حسين الزبيدی.
٢۵٧. العرافة و النقابة مؤسستان اجتماعيتان مهمتان فی العهد النبوی، محمّد يوسف الفاروقی، مجتمع پژوهش‌های اسلامی، دانشگاه اسلامی، إسلامّاباد پاكستان، ١٩٨٢م.

۲۵۸. تفسیر المنیر، د. وهبة الزحیلی، دار الفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۱۱ هـ – ۱۹۹۱ م.
۲۵۹. التفسیر الصحیح، موسوعة الصیحیح المسبور من التفسیر بالمأثور، د. حکمت بن بشیر بن یاسین، دارالمثآثر، مدینه نبوی چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ – ۱۹۹۹م.
۲۶۰. منهج القرآن الکریم فی إصلاح النفوس، د. عبدوالحریری، رساله کارشناسی ارشد که هنوز چاپ نشده، دانشگاه بغداد.
۲۶۱. دعاوی الإنقاذ للتاریخ الإسلامی، سلیمان عوده رسالهای که بر روی اینترنت منتشر شد.
۲۶۲. تذکرة الحفاظ، شمس الدین محمّد بن أحمد بن عثمان الذهبی، بیروت، دار إحیاء التراث.
۲۶۳. شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، أبو الفلاح عبد الحی بن أحمد بن محمّد حنبلی، بیروت، مکتب تجاری چاپ و نشر.
۲۶۴. وفیات الأعیان و أبناء الزمان، ابن خلکان، أبو العباس شمس الدین أحمد، تحقیق: إحسان عباس، دار صادر، بیروت.
۲۶۵. البیان و التبیین، جاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر، نشر خانجی مصر ۱۳۸۸ هـ – ۱۹۶۸م.
۲۶۶. میزان الاعتدال للذهبی، تحقیق: علی محمّد البجاوی، دار المعرفة بیروت.
۲۶۷. المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، اثر ابن حبان البستی محمود إبراهیم زید، دار المعرفة، بیروت.
۲۶۸. لسان المیزان: اثر ابن حجر عسقلانی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۲۶۹. رجال الکشی، لأبی عمرو محمّد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، که احمد سید حسینی برای او مقدمه نوشته و آن را توضیح و تعلیق داده است.
۲۷۰. عبدالله بن سبأ الحقیقة المجهولة، محمّد علی العلم.
۲۷۱. الخوارج و الشیعة، یولیوس فلهاوزن.
۲۷۲. السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات، فان فولتن، ترجمه حسن إبراهیم حسن، و محمّد زکی إبراهیم، قاهره، مکتب نهضت مصری، ۱۳۸۵ هـ – ۱۹۶۵ م.
۲۷۳. العقیدة و الشریعة الإسلامیة، جولد زیهر اگنس، ترجمه د. محمّد یوسف موسی و غیره، قاهره، دار الکتب الحدیثة.
۲۷۴. تاریخ الأدب العربی فی الجاهلیة و صدر الإسلام، نکلسن، رینولد، ترجمه صفاء خلوصی، بغداد، مطبة المعارف ۱۳۸۸ هـ – ۱۹۶۹ م.
۲۷۵. عقائد الشیعة، روندلس، دوایت تعریب (ع‌م) قاهره، مکتب خانجی

۲۷۶. أصول الإسماعیلیة، لویس برنارد، خلیل احمد جل و جاسم محمّد الرجب، آن را به عربی ترجمه کرده‌اند. مکتبة المثنی، ۱۳۱۷ ه – ۱۹۴۷م.

۲۷۷. عائشة و السیاسیة، سعید الأفغانی، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۱ ه – ۱۹۷۱م.

۲۷۸. الدولة الأمویة، یوسف العشی، دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه – ۱۹۸۵ م.

۲۷۹. أحداث و أحادیث فتنة الهرج، د. عبدالعزیز دخان، پایان‌نامه دکتری او در فاس مغرب است که چاپ نشد.

۲۸۰. المغنی فی الضعفاء الذهبی، تحقیق نور الدین عتر.

۲۸۱. التاریخ الکبیر للبخاری، مؤسسة الثقافة، بیروت.

۲۸۲. دور المرأة السیاسی فی عهد النبی و الخلفاء الراشدین، أسماء محمّد أحمد زیادة، دار السلامف چاپ اول، ۱۴۲۱ه – ۲۰۰۱م.

۲۸۳. الامام یة و السیاسیة، منسوب، ابن قتیبه، مؤسسه حلبی، قاهره.

۲۸۴. لمع الأدلة فی عقائد أهل السنة، جوینی، عبدالملک بن عبدالله بن یوسف، تحقیق فوقیة حسین محمود، ناشر دار المصریة.

۲۸۵. غیاث الأمم فی التیاث الظلم اثر امام الحرمین جوینی، تحقیق عبدالعظیم الدیب، چاپ‌خانه‌های جدید دوحه، قطر، چاپ اول ۱۴۰۰ه

۲۸۶. التذکرة فی أحوال الموتی و الآخرة، ابو عبدالله محمّد بن أحمد الأنصاری قرطبی، فؤاد أحمد زمرلی، احادیث آن را مورد تحقیق و استخراج قرار داده است. دار الکتاب العربی.

۲۸۷. حقبة من التاریخ، عثمان الخمیس، دار الإیمان. اسکندریه.

۲۸۸. العقیدة فی أهل البیت بین الإفراط و التفریط، د. سلیمان بن سالم بن رجاء السحیمی، مکتبة البخاری، چاپ اول ۱۴۲۰ ه – ۲۰۰۰ م.

۲۸۹. إفادة الأخیار ببراءة الأبرار، محمّد العربی التبانی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۲۹۰. أعلام النصر المبین، اثر ابو الخطاب عمر بن الحسن بن دحیة الکلبی، تحقیق د. محمّد أمحزون، دار الغرب، چاپ اول ۱۹۹۸م.

۲۹۱. أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق محمّد إبراهیم البناء، چاپ‌خانه شعب.

۲۹۲. تقریب التهذیب، اثر ابن حجر.

۲۹۳. الکامل فی ضعفاء الرجال اثر ابن عدی، حافظ أحمد بن عبدالله الجرجانی، دار الفکر للطباعة، بیروت، چاپ دوم ۱۴۰۵هـ .

۲۹۴. الأنصار فی العصر الراشدی، سیاسیا و عسکریا و فکریا، د. حامد محمّد خلیفة، پایان‌نامه دکتری او است از دانشکده ادبیات در دانشگاه بغداد که چاپ نشد و بصورت مصور است.

۲۹۵. العثمانیة، اثر جاحظ، تحقیق عبد السلام محمّد هارون، دار الجیل، بیروت.

۲۹۶. خلاصة الخلافة الراشدة من تاریخ ابن کثیر، محمّد کنعان، مؤسسة المعارف، بیروت، لبنان، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۸ م.

۲۹۷. نسب قریش، أبو عبد الله مصعب بن عبدالله الزبیری، دار المعارف قاهره.

۲۹۸. التاریخ الصغیر البخاری، محمّد بن إسماعیل البخاری، تحقیق محمود إبراهیم زاید، چاپ اول ۱۴۰۶ هـ - دار المعرفة، بیروت.

۲۹۹. أنساب الأشراف، اثر ابو الحسن أحمد بن یحیی بن جابر بلاذری.

۳۰۰. کتاب أهل البغی من الحاوی الکبیر، اثر ابو الحسن ماوردی.

۳۰۱. المتنقی من منهاج الاعتدال فی نقض کلام أهل الرفض و الاعتزال، اثر حافظ أبی عبدالله محمّد عثمان الذهبی، مکتبة دار البیان، تحقیق و توضیح از: محب الدین خطیب.

۳۰۲. سیر السلف اثر ابو القاسم الأصفهانی، دار الرایة، ریاض، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.

۳۰۳. أهل الشوری الذین اختارهم عمر رضی الله عنه، ریاض عبدالله دار الرشید، بیروت دمشق، مؤسسه ایمان، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.

۳۰۴. عمدة القارئ شرح صحیح البخاری، بدر الدین العینی.

۳۰۵. تحفة الأحوزی بشرح الترمذی، محمّد بن عبدالرحمن المبار کفوری چاپ‌خانه اعتماد، نشر محمّد عبدالمحسن الکتبی، تصحیح از عبد الرحمن محمّد عثمان.

۳۰۶. دراسات تربویة فی الأحادیث النبویة، اثر اعظمی؛ محمّد لقمان الأعظمی الندوی، دار العبیکان، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.

۳۰۷. الزهد اثر ابن مبارک.

۳۰۸. الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم الدیب، مکتبة ابن تیمیة، بحرین.

۳۰۹. فرسان فی عصر النبوة، أحمد خلیل جمعة، یمامه، دمشق، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.

۳۱۰. تاریخ الدعوة الإسلامیة، محمّدجمیل عبدالله المصری، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.

۳۱۱. معاوية بن إبی سفيان، صحابی کبير و ملک مجاهد، منير الغضبان، دار القلم دمشق، چاپ سوم ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.

۳۱۲. المعرفة و التاريخ، اثر فسوی، اثر ابو يؤسف الفسوی، تحقيق أرم ضياء العمری، چاپخانه ارشاد بغداد، ۱۳۹۴ هـ .

۳۱۳. الأعلام، زرکلی، دار العلم للملايين - بيروت لبنان - چاپ ششم، ۱۹۸۴ م.

۳۱۴. إرواء الغليل تخريج أحاديث منار السبيل، اثر شيخ محمّد ناصر الدين آلبانی، چاپ اول ۱۳۹۹ هـ - نشرمکتب الاسلامی.

۳۱۵. الدوله الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين د. حمدی شاهين دار القاهرة.

۳۱۶. مسند أحمد مع الفتح الربانی، اثر ساعاتی أحمد عبدالرحمن الساعاتی، فی ترتيب الامام، چاپخانه فتح ربانی قاهره، چاپ اول.

۳۱۷. تهذيب الأسماء و اللغات: اثر امام محيی الدين أبی زکريا يحيی بن شرف النووی، دار الکتب العلمية، بيروت، لبنان.

۳۱۸. تلخيص الحبير فی أحاديث الرافعی الکبير: اثر ابو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی، مراجعة از سيد عبد الله هاشم اليمانی المدنی، مدينه منوره.

۳۱۹. عمرو بن العاص الأمير المجاهد، د. منير الغضبان؛ دانشگاه أم القری، ۱۴۲۰هـ و

۳۲۰. عمار بن ياسر، أسامه بن أحمد سلطان، مکتب مکی، عربستان، ۱۴۲۰ هـ .

۳۲۱. قصص لا تثبت، سليمان بن صالح الخراشی، دار الصميعی، رياض، ۱۴۲۰ هـ .

۳۲۲. تنزية اميرالمؤمنين معاوية بن ابی سفيان من الظلم و الفسق فی مطالبته بدم امير المؤمنين عثمان، اثر ابو يعلی محمّد الفراء، تحقيق دار النبلاء عمان، ۲۰۰۱ م.

۳۲۳. أبو موسی الأشعری، الصحابی العالم مجاهد، محمّد طهماز، دار القلم، دمشق.

۳۲۴. أنس بن مالک الخادم الأمين، عبد الحميد طهماز، دار القلم، دمشق.

۳۲۵. مناقب عمر، اثر ابن جوزی.

۳۲۶. مجموعة الوثائق السياسية فی العهد النبوی، و الخلافة الراشدة، محمّد حميد الله، دار النفائس، چاپ پنجم، ۱۴۰۵هـ -۱۹۸۵ م.

۳۲۷. صحيح السيرة النبوية، إبراهيم العلی، دار النفائس، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.

۳۲۸. السيرة النبوية الصحيحة، د. أكرم العمرى، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ – ۱۹۹۲ م. مكتبة المعارف و الحكم بالمدينة المنورة.
۳۲۹. السيرة النبوية فى ضوء القرآن و السنة، محمّد أبو شهبة، دار القلم، دمشق.
۳۳۰. صحيح موارد الظلمآن إلى زوائد ابن حبان، آلبانى، دار الصميعى السعودية.
۳۳۱. غزوة الحديبية، اثر ابو فارس دار الفرقان، اردن.
۳۳۲. من معين السيرة، صالح أحمد الشامى، المكتب الإسلامى، ۱۴۱۳هـ – ۱۹۹۲ م.
۳۳۳. إتمام الوفاء بسيرة الخلفاء، محمّدالخضرى، دار المعرفة، بيروت، ۱۹۹۶ م.
۳۳۴. فتوح الشام، محمّد بن عبدالله الأزدى، تحقيق عبدالمنعم عبدالله عامر، نشر مؤسسه قاهره ۱۹۷۰.
۳۳۵. القيادة العسكرية فى عهد الرسول، دار القلم، ۱۴۱۰ هـ – ۱۹۹۰ م.
۳۳۶. سفراء النبى، محمود شيت خطاب، مؤسسه الريان، دار الأندلس الخضراء، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ – ۱۹۹۶ م.
۳۳۷. عمرو بن العاص، عبدالخالق سيد أبو رابية، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ – ۱۹۸۸ م.
۳۳۸. عمرو بن العاص، عباس محمود العقاد، ناشر، دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۹۶۹ م.
۳۳۹. المراسيل، اثر ابن أبى حاتم، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ اول ۱۳۹۷ هـ .
۳۴۰. التاريخ، اثر ابو محمّد بن عبدالله بن عبد الرحمن الدارمى، تحقيق أحمد محمّد نور سيف، دار المأمون للتراث.
۳۴۱. الأحكام السلطانية، اثر ابو يعلى محمّد بن الحسين، تعليق: از محمّد حامد الفقى، دار الكتب العلمية، بيروت ۱۴۰۳ هـ.
۳۴۲. الجهاد و القتال فى السياسية الشرعية، محمّد خير هيكل، ۱۴۱۴ هـ – ۱۹۹۳ م.
۳۴۳. الإنصاف فيما يحب اعتقاده و لا يجوز الجهل به، اثر قاضى ابو بكر بن الطيب الباقلانى، تحقيق محمّد زاهد الكوثرى، چاپ دوم، مؤسسه خانجى ۱۳۸۲ هـ .
۳۴۴. مناقب الامام أحمد بن حنبل، اثر ابو الفرج بن جوزى، تحقيق: كميته احياى ميراث، چاپ دار الآفاق الجديدة، چاپ دوم، ۱۴۰۲ هـ .
۳۴۵. مناقب الامام ابن قيتبة، د. على بن نفيع العلياتى، مكتبة الصديق، عربستان.
۳۴۶. المعارف اثر ابن قيبة، تحقيق از ثروت عكاشه، چاپ سوم، دار المعارف مصر.

۳۴۷. مختصر التحفة الاثنی عشریة، اثر سید محمود شکری الألوسی مکتبه إیشیق – استانبول – ترکیه – ۱۳۹۹ هـ – ۱۹۷۹ م.

۳۴۸. السیف الیمانی فی نحر الأصفهانی، ولید الأعظمی، دارالوفاء مصر.

۳۴۹. منهج کتابة التاریخ الاسلامی، محمّد صامل العلیانی السلمی، دار طیبة، ریاض.

۳۵۰. أثر التشیع علی الرویات التاریخیة فی القرون الأول الهجری، د. عبد العزیز محمّد نور ولی، دار الخضیری، مدینه نبوی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ – ۱۹۹۶ م.

۳۵۱. منهج المسعودی فی کتابه التاریخ، سلیمان بن عبدالله المدید السکویت.

۳۵۲. تاریخ عمرو بن العاص، حسن إبراهیم حسن، چاپخانه سعادت، ۱۹۲۲ م

۳۵۳. الشیعة و السنة، إحسان إلهی ظهیر.

۳۵۴. دراسات عن الفرق و تاریخ المسلمین، د. أحمد محمّد جلی، شرکت چاپ و نشر عربی سعودی چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ و

۳۵۵. الامام الصادق، محمّد أبو زهرة، دار الفکر العربی.

۳۵۶. الشیعة و القرآن، إحسان إلهی ظهیر، مؤسسه مترجمان سنّت، لاهور، پاکستان.

۳۵۷. تأویل مختلف الحدیث، اثر ابو محمّد عبد الله بن قتیبة، تحقیق از: محمّد محیی الدین أصفر، المکتب اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ .

۳۵۸. الفهم لما أشکل من تلخیص مسلم، ابو العباس أحمد بن عمر القرطبی، تحقیق از: محیی الدین مستو، یوسف بدوی، دار ابن کثیر، بیروت، دمشق.

۳۵۹. الکفایة، أحمد بن علی الخطیب، چاپ اول ۱۴۰۵ هـ، دار الکتاب العربی، تحقیق و تعلیق. از دکتر أحمد عمر هاشم.

۳۶۰. فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث، محمّد بن عبدالرحمن السخاوی، دار الکتب العلمیهیة، بیروت، لبنان.

۳۶۱. تدریب الروای فی شرح تقریب النواوی، اثر جلال الدین عبد الرحمن بن ابوبکر سیوطی، از منشورات مکتب علمیه در مدینه منوره، ۱۳۹۲ هـ – ۱۹۷۲ م.

۳۶۲. مقدمة ابن الصلاح فی علوم الحدیث لأبی عمر و عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن الصلاح، طبع دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.

۳۶۳. الباعث الحثیث، شرح اختصار علوم الحدیث، إسماعیل بن عمر بن کثیر، تحقیق از أحمد شاکر، چاپ مکتب و چاپ‌خانه محمّد علی صبیح و فرزندانش ۱۳۷۰ هـ .

۳۶۴. جلاء الأفهام فی الصلاة و السلام علی خیر الأنام، اثر ابو عبدالله محمّد بن أبی بکر بن أیوب مشهور بابن قیم جوزیه، دار القلم، بیروت، لبنان.

۳۶۵. تفسیر السعدی، المسمی تیسیر الکریم المنان فی تفسیر کلام الرحمن، اثر شیخ عبد الرحمن بن ناصر السعدی، تحقیق از: محمّد زهری النجار، مؤسسه سعدیه.

۳۶۶. تفسیر القرآن عظیم، اثر ابو الفداء إسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی، دار الفکر للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم ۱۳۸۹ هـ - ۱۹۷۰ م.

۳۶۷. الفرق بین الفرق، اثر عبد القاهر بن طاهر بغدادی، تعلیق از محمّد محیی الدین عبد الحمید، مکتبة محمّد علی صبیح، مصر.

۳۶۸. أثر الامامة فی الفقه الجعفری و أصوله، علی أحمد سالوس، دار وهدان للطباعة، قاهره، چاپ اول ۱۴۰۲ هـ .

۳۶۹. الخطوط العریضة للأسس التی قام علیها دین الشیعة الامامیة الاثنی عشریة، محب الدین الخطیب، چاپ‌خانه سلفی قاهره.

۳۷۰. المحاسن النفسانیة فی أجوبة المسائل الخراسانیة، شیخ حسین آل عصفور البحرانی، دار المشرق العربی، بیروت، بحرین.

۳۷۱. فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة و الدرایة من علم التفسیر، محمّد علی الشوکانی، چاپ‌خانه مصطفی البابی الحلبی، مصر، چاپ دوم ۱۳۸۳ هـ .

۳۷۲. النهایة فی الفتن الملاحم، اثر ابن کثیر، دار المعرفة بیروت، لبنان، ۲۰۰۳ م.

۳۷۳. ضحی الإسلام، أحمد أمین.

۳۷۴. النهی عن سب الأصحاب، مقدسی، محمّد عبد الواحد المقدسی، تحقیق از: عبدالرحمن ترکی، مؤسسه الرساله، چاپ اول.

۳۷۵. لمحات اجتماعیة من تاریخ العراق، د. علی الوردی، چاپ‌خانه ارشاد بغداد.

۳۷۶. الفکر الشیعی و النزعات الصوفیة، کامل الشیبی، مکتب نهضت، بغداد.

۳۷۷. نظام الخلافة فی الفکر الإسلامی، د. مصطفی حلمی، دار الدعوة، اسکندریه.

۳۷۸. خصائص أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب، اثر ابو عبدالرحمن أحمد بن شعیب النسائی، تحقیق أحمد میرین البلوشی، مکتبة المعلاء کویت.

۳۷۹. منهج ابن تیمیة فی مسأله التکفیر، الدکتور عبدالمجید بن سالم الشعبی، أضواء السلف، عربستان، چاپ اول. ۱۴۱۸ هـ – ۱۹۹۷ م.
۳۸۰. مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، اثر ابو الحسن أشعری، تحقیق از محمّد محیی الدین عبد الحمید، مکتبة النهضة المصریة.
۳۸۱. هدی الساری، مقدمة فتح الباری، حافظ ابن حجر العسقلانی، چاپخانه سلفیه.
۳۸۲. التنبیة و الرد علی أهل الأهواء و البداع، اثر ابو الحسین محمّد بن أحمد الملطی، مکتبة المثنی، بغداد ۱۳۸۸ هـ – ۱۹۶۸ م.
۳۸۳. الخوارج، ناصر العقل، دار الوطن، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ .
۳۸۴. الوظیفة العقیدیة للدولة الإسلامیة، حامد عبد الماجد قویسی، چاپ اول ۱۴۱۳ هـ، ۱۹۹۳ م. دار التوزیع النشر الإسلامیة.
۳۸۵. تلبیس إبلیس، اثر ابن جوزی، با تحقیق محمود مهدی استانبولی ۱۳۹۵ هـ .
۳۸۶. الخوارج، دراسة و نقد لمذهبهم، ناصر بن عبدالله السعوی، دار المعارج الدولیة، ریاض، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ – ۱۹۹۶ م.
۳۸۷. نصب الرایة لأحادیث الهدایة، جمال الدین أبو محمّد أبو عبدالله یوسف الزیعلی، دار المأمون، قاهره، ۱۳۵۷ هـ – ۱۹۳۸م.
۳۸۸. ظاهرة الغلو فی الدین فی العصر الحدیث، محمّد عبدالکریم، ۱۹۹۱ م.
۳۸۹. الإباضیة فی موکب التاریخ، علی یحیی معمر، مکتبة وهبة.
۳۹۰. السیاسة فی إصلاح الراعی و الراعیة، ابن تیمیه، چاپخانه سلفیه و مکتب آن.
۳۹۱. فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، عبدالرؤف المناوی، دار الفکر للطباعة والنشر، چاپ دوم، ۱۳۹۱ هـ – ۱۹۷۲ م.
۳۹۲. قواعد فی التعامل مع العلماء د. عبدالرحمن بن معلا اللویحق، دار الوراق، عربستان، چاپ اول.۱۴۱۰ هـ – ۱۹۹۲ م.
۳۹۳. التکفیر جذوره و أسبابه، د. نعمان عبدالرزاق السامرائی، دار المنارة جده.
۳۹۴. ظاهرة التکفیر، امین حاج محمّد أحمد، مکتبه مؤسسه انتشارات جدید. عربستان، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ – ۱۹۹۲ م.
۳۹۵. الصحوة الإسلامیة بین الجحود و التطرف، د. یوسف القرضاوی، کتاب الأمة (۲).

۳۹۶. مصباح الظلام فی الرد علی من من کذب علی الشیخ الامام، عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ، دار الهدایة، ریاض.

۳۹۷. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، إسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق از أحمد عبدالغفور، چاپ دوم، قاهره، ۱۴۰۲م.

۳۹۸. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر رافعی، تألیف أحمد بن محمّد المقری الفیومی، المکتبة العلمیة، بیروت، لبنان.

۳۹۹. القاموس المحیط، اثر الحسین أحمد فارس، تحقیق از: فیروزآبادی، مؤسسه چاپ و نشر عربی، بیروت، لبنان.

۴۰۰. مقاییس اللغة، اثر ابو الحسین أحمد فارس، تحقیق از: عبد السلام هارون، دار الجیل، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ .

۴۰۱. الحجة فی بیان المحجة و شرح عقیدة أهل السنة اثر حافظ قوام السنة أبی القاسم إسماعیل الأصبهانی، د. محمّد ربیع مدخلی، و محمّد بن محمود أبو رحیم، دار الرایة.

۴۰۲. اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، اثرفخر الدین الرازی، دار الکتب العلمیة بیروت، لبنان ۱۴۰۲ هـ .

۴۰۳. الرواة الذین تأثروا بابن سبأ، د. سعد الهاشمی، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۲ م.

۴۰۴. الاقتصاد فی الاعتقاد، اثر ابو حامد الغزالی، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.

۴۰۵. الصارم المسلول فی شاتم الرسول، اثر شیخ الإسلام ابن تیمیة، تحقیق از: محیی الدین عبد الحمید، عالم الکتب، ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲ م.

۴۰۶. الکشاف اثر زمخشری، جار الله محمود الزمخشری، دار المعرفة، بیروت.

۴۰۷. تاج العروس من جواهر القاموس، محمّد مرتضی الزبیدی، دار مکتبة الحیاة، بیروت، لبنان.

۴۰۸. آیة التطهیر، و علاقتها بعصمة الأئمة، عبد الهادی حسینی.

۴۰۹. تفسیر البغوی، المسمی معالم التنزیل، اثر ابو محمّد الحسین بن مسعود الفراء البغوی، الشافعی، تحقیق از: خالد عبد الرحمن العک، و مروان سوار، دار المعرفة بیروت.

۴۱۰. الحجج الدامغة لنقض کتاب المراجعات، أبو مریم بن محمّد بن الأعظمی.

۴۱۱. تیسیر العزایز الحمید لشرح کتاب التوحید، اثر شیخ سلیمان عبدالله بن محمّد بن عبد الوهاب، مکتبة الریاض الحدیثة.

۴۱۲. الرسالة التدمریة اثر ابن تیمیة، تحقیق از: زهیر الشاویش، المکتب الإسلامی.

۴۱۳. الشفا بتعریف حقوق المصطفی، اثر ابو الفضل عیاض بن موسی الیحصبی اندلسی، چاپ‌خانه بابی حلبی، چاپ اخیر. ۱۳۶۹ هـ - ۱۹۵۰ م.

۴۱۴. المنحة الإلهیة فی تهذیب الطحاویة، عبدالآخر حماد الغنیمی، دار الصحابة، بیروت، اثر ابو جمادی الثانی، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م.

۴۱۵. الملل و النحل، اثر ابو الفتح محمّد عبدالکریم الشهرستانی، تحقیق از: الأستاد أحمد فهمی محمّد، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ .

۴۱۶. مختصر تفسیر القرآن العظیم المسمی عمدة التفسیر، از حافظ ابن‌کثیر، اختصار و تحقیق، أحمد شاکر، دار طیبة، دار الوفاء، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م.

۴۱۷. روایات تاریخ الصحابة فی میزان الجرح و التعدیل، د. عبدالعزیز صغیر دخان، چاپ اول ۱۹۹۸ م. شوکانی در یمن.

۴۱۸. الیهود فی السنة المطهرة، عبدالله الشقاری، دار طیبة، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.

۴۱۹. المروی عن أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب فی التفسیر من سورة المائدة إلی سورة الناس، (این کتاب) رساله کارشناسی ارشد دانشگاه امام محمّد بن سعود اسلامی است که توسط دانشجو فهد عبدالعزیز ابراهیم فاضل نوشته شده، و چاپ نشده.

۴۲۰. خلافة علی بن أبی طالب، رتبه و هذبه، د. محمّد بن صامل السلمی، مستخرج من البدایة والنهایة، دار الوطن، چاپ اول ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م.

۴۲۱. وسطیة أهل السنة بین الفرق، د. محمّد باکریم، دار الرایة، ریاض، ۱۴۱۵ هـ .

۴۲۲. عقائد الثلاث و السبعین فرقه، اثر ابو محمّد الیمنی، تحقیق و برسی از محمّد عبدالله زربان الغامدی، مکتبة دار العلوم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ .

۴۲۳. العزلة و الخلطة، أحکام وأحوال، سلمان بن فهد العودة، ۱۴۱۳ هـ .

۴۲۴. أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب، أحمد السید یعقوب الرفاعی، دار الفضیلة، قاهره.

۴۲۵. السلسلة الضعیفة، آلبانی، مکتبة المعارف، ریاض، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م.

۴۲۶. زاد المعاد، ابن القیم، تحقیق از: شعیب و عبدالقادر الأروناؤوط، دارالرسالة.

۴۲۷. فقه السیرة النبویة، محمّد سعید رمضان، دار الفکر، دمشق، سوریا.

۴۲۸. فصول من السیرة النبویة، عبدالمنعم السید.

۴۲۹. هجرة الرسول، و صحابته فی القرآن و السنة، أحمد عبدالغنی الجمل، دار الوفاء.

۴۳۰. السيرة النبوية فی ضوء المصادر الأصلية، د.مهدی رزق الله أحمد، چاپ اول ۱۴۱۲ ه – ۱۹۹۲ م، مرکز ملک فيصل برای تحقيقات و پژوهش‌های اسلامی.

۴۳۱. الخليفيتان عثمان و علی بين السنة و الشيعة، أنور عيسی، چاپ نشد.

۴۳۲. مرويات غزوة الحديبية، حافظ الحكمی، دار ابن القيم.

۴۳۳. القول المفيد علی كتاب التوحيد، محمّد صالح العثيمين، دار العاصمة.

۴۳۴. التاريخ السياسی، د. علی معطی، مؤسسة المعارف بيروت.

۴۳۵. قراءة سياسية للسيرة النبوية، محمّد قلعجی، دار النفائس، بيروت، لبنان.

۴۳۶. علی بن أبی طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين، د. محمّد عمر الحاجی، دار الحافظ بدمشق، چاپ اول، ۱۹۹۸ م.

۴۳۷. زواج عمر بن الخطاب رضی الله عنه، من أم كلثوم بنت علی بن أبی‌طالب، رضی الله عنها، حقيقة و ليس افتراء، تأليف أبی معاد الإسماعيلی.

۴۳۸. عثمان بن عفان، صادق عرجون، الدار السعودية، ۱۴۱۰ ه – ۱۹۹۰ .

۴۳۹. مجلة البحوث الإسلامية، شماره ۱۰.

۴۴۰. رياض للنفوس اثر مالكی، أبوبكر عبدالله بن محمّد المالكی، دار الغرب الإسلامی، بيروت، لبنان، عام ۱۴۰۳ ه – ۱۹۸۳ م.

۴۴۱. فتنة قتل عثمان، محمّد بن عبدالله الغبان، مكتبة العبيكان، سعوديه.

۴۴۲. عثمان بن عفان، الخليفة الشاكر الصابر، دار القلم دمشق.

۴۴۳. ليس من الإسلام، محمّد الغزالی، دار القلم، چاپ اول ۱۴۲۰ ه – ۱۹۹۹ م.